جلد اول

تفسیر صفی

بنام خداوند بخشنده مهربان

یکی از آثار ادبی قرن سیزدهم که از جهاتی دارای اهمیت خاصی بوده مخصوصا در نظر متصوفین و پیروان طریقت تصوف و عرفان مقام ارجمندی دارد که نسبت به تفاسیر بیشمار که بعربی و فارسی پرداخته شده که پاره از آنها بچاپ رسیده و بسیاری دیگر هنوز منطبع نگردیده اند وهر یك از جهتی طرف توجه عامه قرار گرفته است گذشته از نظر ادبی حاوی اشعار نغز متین ودرعین حال مهیج سالکین راه نقی است تفسیر صفی شامل سه قسمت مهم میباشد که عبارت از: ۱ ذکر تمام قرآن مجید ۲ ترجمه تحت اللفظی صحیح ازعربی بفارسی ۳ تفسیر منظوم فلسفی وادبی که نظمش محکم و مطالعهٔ آن هر خوانندهٔ را بقدر معرفتش بنکات دقیقی آشنا می کند که غالباً بلطایف تأویل پی میبرد .

پروفسور ادوارد برون مستشرق انگلیسی بدین معنی گواهی میدهد (صفحه ۱:٦ تاریخ ادبیات ایران تألیف ادوارد برون) مرحوم اعتمادالسلطنه که یکی از رجـال دانشمند و وزیر فرهنك وقت بوده شرح مبسوطی دائر بر تعریف و توصیف این تفسیر نگاشته که عینا در طبع اول این تفسیر بچاپ رسیده است چیزی که باعث تعجب است با اینکه مرحوم رضاقلی خان هدایت مؤلف تذکره ریاض العارفین و مجمع الفصحا که معـاصر مرحوم صفی بوده ابدا سطری راجع به تألیفات کتب ایشان درهیچیك ازآثار خودنوشته اند فقط آقای رشید یاسمی در تاریخ ادبیات معاصر بطور خیلی مختصر بیان نموده اند اینك برای آنـکه شرح حالش برای همیشه محفوظ باشد بدین چند سطر قناعت مینماید

مرحوم حاجی میرزا حسن ملقب بصفی علیشاه در تـاریخ ۳ شعبان ۱۲۵۱ هجری در اصفهان تولد یافته پدرش محمد باقر اصفهانی ملقب بصفی بتجارت اشتغال داشته پس از چند سال که در اصفهان مشغول تجارت بوده برای توسعه تجـارت با جهات دیگر به یزد مسافرت نموده و در آنجا اقامت گزیده در آن وقت مرحوم صفی علیشاه خوردسال و هنوز بحد بلوغ نرسیده . (بنابگفتهٔ خودمرحوم صفی علیشاه که خیلی مختصر درمقدمهٔ تفسیرچاپ اول ذکر نموده) مرحوم صفی علیشاه پس از ورود بیزد تحصیلات اولیهٔ خود را در یزد فرا گرفته و از علوم رسمیه بهره مند گردیده و در حدود سنهٔ ۱۲۸۱ یا ۱۲۸۲ هجری از یزد بعزم رفتن مکهٔ معظمه از راه هندوستان عزیمت مینماید مدتی در هندوستان رحل اقامت افکنده بعدا بعزم زیارت بیت‌الله ازهندوستان حرکت نموده و پس از زیارت بیت‌الله مجددا بهندوستان مراجعت می نماید (بنا بگفتهٔ خود با اغلب از مشایخ عرفای ایران و هند وقسطنطنیه ملاقات نموده و از بعضی قلیل مستفیض گشته) در اینمسافرت از اصفهان بیزد و از یزد بهندوستان قواعد فقر و سلوك را که اخذش منحصر و منوط بخدمت و قبول ارادت است باتصال سلسلهٔ عرفا بدست آورده ومشغول تألیف وتصنیف گشته زبدة الاسرار را که نظمش محکم دراسرار شهادت حضرت خامس آل عبا (ع)و تطبیق با سلوك الی‌الله است بنابدستوراستاد خود آغاز و در همان هندوستان بـانجام رسانیده است بعداً بعزم ارض اقدس رضوی (ع) از راه عتبات بشیراز و یزد باصفهان مراجعت نموده در شیراز درك صحبت جناب رحمت علی شاه را نموده از اصفهان بعزم طهران حرکت و تا آخر عمر در طهران بسر برده و پس از ٦٥ سال در ۲٤ ذی‌قعده ۱۳۱٦ پس از دو روز تب نزدیك غروب آفتاب رخت ازین دارفـانی بربسته وبسرای باقی پیوسته .

مدفن آنمرحوم در منزل شخصی خودش در تحت قبهٔ مزینی واقع است که فعلا محل توجه پیروانش میباشد و

بتصدی و اهتمام صبیه اش بانوشمس الضحی که یگانه بقیة السلف آنمرحوم است همواره دائر و هرشب آن مزار محترم معمور و منور است مرحوم صفی علی شاه مردی نیك محضر و خوش محاوره و هرگز در صدد تعرض کسی بر نمی آمده و اگر احیاناً کسی مزاحم او میشد تحمل مینموده و هرگز در صدد انتقام بر نیامده است جمع کثیری باو ارادت میورزیدند و او را قطب سلسلهٔ نعمت الهی میشناختند مریدانش از او کرامت ها نقل میکنند . مرحوم صفی علیشاه بیشتر اوقات در گوشهٔ انزوا بتحریر و تألیف و تصنیف پرداخته است طبعی روان منطقی استوار داشته است آثارش بدینمعنی گواه میباشد . آثارش که تا بحال بچاپ رسیده عبارت است : ۱ ـ زبدة الاسرار ۲ ـ بحر الحقایق ۳ ـ عرفان الحق ٤ ـ میزان المعرفه ٥ ـ دیوان غزلیات و قصاید و از همه مهمتر همین تفسیر است که مدت دو سال وقت صرف نموده تا آنکه موفق بانجامش گشته این رباعی مـاده تاریخش میباشد :

من خوب ترین ترجمهٔ قرآنم — من معجزهٔ نبی بهین برهانم
تاریخ حدود از زبان خود میگویم — تفسیر صفی هادی گمراهانم

(۱۳۰۷)

اساسا تمام آثارش قابل تقدیر است علاوه بر سرودن شعر و نظم در نثر نویسی هم یکی از نوابغ عصر خود بوده که نگارنده نمونهٔ از نثرش که در مقدمهٔ تفسیر چاپ اول نگاشته اند و در حقیقت مطلع این تفسیر میباشد در ذیل مینگارد

اردیبهشت ماه ۱۳۱۸ ح . م .

خجسته جوهر یکتائی حمد و ستایش ، و شایستهٔ گوهر مصفای مدح و نیایش ، که صراف بازار فصاحت بنظام ترصیع منظوم دارد ، سلطان قادر بی نیازیرا نثار شاید ؛ که بهین گوهر شاهان زمان ، از عمان سلطنتش نمونه ایست ، و دیبای بیبهای توحید که نساج کارگاه معانی بتار و پود عبارات بدیع ، منسوج آرد رب ودودیرا هدیه سزد ، که مهین کشور وجود از ممالك جودش گوشهٔ ، خالق حملی که پیکر شاهد انسانرا بحلیهٔ دیبا ، و طلعت زیبای إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ بیاراست ، قادر کریمی که روزی بندگانرا روز بروز از خزائن مکرمت خویش مقدر داشت ، آدمیرا نطق و زبان داد تا جز ثنایش نگوید ، و شکر نعمتش نجوید ، چشم و گوش بخشید ، تا جز در آیات قدرتش ننگرد ، و بغیر صوت حقیقتش نشنود ، عقل و هوش عطا کرد ، تا ره بوحدانیتش برد و پی ارنوهمش بردارد ، دست و پای کرامت کرد که بسوی او بتازد ، و بکوی او گراید :

سفره گسترد از تو عبد بنگی — جان و ایمان داد اگر ربانئی

اوراق کتاب آفرینش را ، دست صحاف مرحمتش برشتهٔ حبل المتین رسالت شیرازه بست ، و رسول امی را آموزگار دبستان تربیتش بتلاوه قرآن مجید در تمام آفاق تا قیام قیامت بلند آوازه ساخت .

حد حمد حق نداند هیچکس — حسرت آمد حاصل دانا و بس

والصلوة والسلام علی خیر الوری نسبا ، واشرف الانبیاء حسبا ، المنصوص بخطر النبوة ، و المخصوص بختم الرسالة ، معدن العلم ، و منبع الاسرار ، مهبط الوحی ، و مرجع الابرار ، محمد المحمود صلوات الله علیه و علی آله النجباء النقبا ، سیما اول سلسلة الولایة ، و مطلع نجم الهدایة ، مرکز دائرة الشرافه ، و شرف سریر الخلافه ، یدالله المبسوطة فی الخلایق ، وعینه الناظرة فی الحقایق ، رافع اعلام العلم و الیقین ، و قـاطع اعناق المشرکین الضالین زوج البتول ، و اخ الرسول ، یعسوب الدین ، و امام المتقین اسدالله الغالب ، امیرالمؤمنین ، علی بن ابیطالب صلوات الله و سلامه علیه .

بعون الله تعالی

جلد اول

تفسیر صفی

للعارف الکامل جناب مستطاب

سراج الوهاج افتخارالحاج حاجی میرزا حسن

الملقب بصفی علیشاه نعمة اللهی

چاپ دوم

بسرمایهٔ شرکت تضامنی علمی و کتابفروشی خیام بچاپ رسید

چاپخانهٔ علمی

آذر ۱۳۱۷



بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیم

بنام خداوند بخشاینده مهربان

از پی تفسیر قرآن مجید ‌‌ باشد از حق عون و توفیقم امید
تا بشکر آنکه دادم نطق و کام ‌‌ معنی قرآن بنظم آرم تمام

ابتدا از نام خویش اندر کتاب ‌‌ تا رسول رحمت آمد در خطاب

باب گنج علم خود ذات قدیم ‌‌ کرد بسم الله رحمن الرحیم
باب رحمت را بخلقان کرد باز ‌‌ تا برحمت سوی او گیرند ساز

این اشارت بود یعنی در سبب ‌‌ رحمت او سابق آمد بر غضب
بهر شرح این سه نام با نظام ‌‌ مصطفی آمد بگفتار و کلام

سابق از ایجاد کل ممکنات ‌‌ کنز مخفی بود آن سلطان ذات
هستی او بود در عین کمون ‌‌ زاسم و رسم و شرط و بیشرطی برون

گویم از هستی بیانی در نخست ‌‌ تا بیابی ره بگفتارم درست
دانش هستی بود باب سرای ‌‌ فهم هستی کن ز در آنگه درآی

گر نداری ره بتحقیق وجود ‌‌ دیگر از تفسیر و تأویلت چه سود
پای ادراکت بود همواره لنگ ‌‌ پس بحمل هستی اول زن تو چنگ

ذات باری هستی مطلق بود ‌‌ اسم و وصف از ذات او مشتق بود
هستی مطلق بود ذات الاحد ‌‌ اندر آن هستی نگنجد وصف و حد

مطلق از شرط است و پاك از چند و چون ‌‌ ور شئون شرط و بیشرطی برون
قید و اطلاقست دور از حضرتش ‌‌ برتر است از لا بشئی رفعتش

نیست اورا هیچ شرطی در وجود ‌‌ لیك بهستی همچنان باشد که بود
هستی دیگر که ظل ذات اوست ‌‌ در تجلی اولین آیات اوست

موج اول باشد از دریای ذات ‌‌ شد مسمی او باسماء و صفات
بحر الهیت آمد چون بموج ‌‌ خلق از آن گشتند صادر فوج فوج

در مقام علم عین ممکنات ‌‌ سر بسر گشتند ثابت با ثبات
عقل اول گشت پیدا در وجود ‌‌ ور پی تعظیم حق اندر سجود

نفس و افلاك و عناصر روح و جسم ‌‌ جمله شد موجود بر هر رسم و اسم
شمس رحمانیتش افکند ظل ‌‌ هر وجودی شد بحدی مستقل

بحر رحمت گشت خودرا داد آب ‌‌ گشت هر شیئی ز فیضش کامیاب
معنی رحمن علی العرش استوی ‌‌ این بود گر داری از معنی نوا

خلق اشیا جمله در شش روز کرد ‌‌ روز خلق از شش جهة فیروز کرد
گر تورا گوید کس از وسواس و شك ‌‌ روز و شب باشد ز مقدار فلك

اندران حضرت نه شب بود و نه روز ‌‌ بد بهاری بی خریف و بی تموز
پس مراد از خلقت شش روز چیست ‌‌ کاندر آنجا شب نباشد روز نیست

کو مراد از سه باشد شش مقام ‌‌ کاندران شش رتبه شد خلقت تمام
رتبهٔ اول شد اسماء و صفات ‌‌ ثانی اعیان تمام ممکنات

سیمین جبروت و رابع در فتوح ‌‌ هست ملکوت ار بتن داری تو روح
رتبهٔ پنجم مثال آمد باسم ‌‌ در ششم ملك شهود اعنی که جسم

از بیان سته مقصود این شش است ‌‌ شمس حق زاین شش جهة در تابش است
نکتهٔ بکر خوش روحانئی ‌‌ با تو گویم گر بفهمم ارزانئی

هو که باشد نام آن ذات الاحد ‌‌ یازده باشد اگر دانی عدد
شش برابر چون یکی باده شود ‌‌ ذات مطلق آید و الله شود

مظهر الله عین خاتمست ‌‌ کو بعالم قطب و جان عالم است
هستی کون و مکان زانعام اوست ‌‌ احمد اندر دور هستی نام اوست

فیض رحمانی بر اشیا شد جو تام / گفت از فیض رحیمی بر کرام
فیض رحمانی بر اشیا شد عمیم / فیض خاص احمد بود یعنی رحیم
رحمت رحمانیش بر ممکنات / فیض هستی داد هر جا یا ثقات
رحمت خاص رحیمی بر خواص / یافت در قوس صعودی اختصاص
مجملی بود این ز شرح بسمله / کن بتفصیلش رهائی حوصله

سورة فاتحة الکتاب و هی سبع آیات مدنیه

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ ٢ اَلرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ ٣ مَالِكِ یَوْمِ الدِّینِ ٤ اِیّاكَ نَعْبُدُ وَ اِیّاكَ نَسْتَعِینُ ٥

ستایش مر خدایراست پروردگار جهانیان بخشاینده مهربان پادشاه روز جزا ترا میپرستیم و از تو طلب یاری میکنیم

اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِیمَ ٦ صِرَاطَ الَّذِینَ اَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ غَیْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَیْهِمْ وَلَا الضَّالِّینَ ٧

هدایت کن ما را براه راست راه آنان که انعام کردهٔ برایشان نه راه آنانکه خشم گرفته برایشان و نه گمراهان.

از فیوض عام و خاصش در نمود / حمد او گویند ذرات وجود
عین حمد اوست بود ممکنات / ظاهر از بودش وجود ممکنات
حمد او هر یك ز موجودات او / گوید از تکوین خود بر ذات او
گر کسی حمدش کند با استقلال / در مقام بندگی یابد کمال
از پی فیض رحیمی در رشاد / حمد خود آموخت هم او بر عباد
بعد بسم الله بخیر المرسلین / حمد لله گفت رب العالمین
تا جنان کو کرد حمد خود بیان / حمد او گویند جمله انس و جان
ای نبی رحمت اندر حضرتم / باش رهبر خلق را از رحمتم
رحمت عامم بود ایجاد خلق / رحمت خاصم رسول پاك دلق
نکتهٔ در حمد خاصش مخفی است / وان تولا بر نبی و بر ولیست
آنکه اشیا را بهستی علتست / باعث ایجاد خلق از رحمت است
حمد موجد بر خلایق واجبست / کو برحمت بر خلایق واهبست
حمد عارف بر جمال و یاد اوست / بیخبر از عالم و ایجاد اوست
حمد او باشد بآن حسن و جمال / هیچ ناید ما سوایش در خیال
هستی عارف رود یکجا ز پیش / حمد خود گوید حق اندر ذات خویش
حمد خاص الخاص اندر جستجو / این بود کز نطق او گوئی باو
نیست یکسو ما سوائی در نظر / از وجود و بود غیری بیخبر
حمد خاصان این بود کاری بیاد / حسن خلقت را ز مبدأ تا معاد
بعد آن کار است عالم را حسن / رحمت دیگر کند در یوم دین
آری اندر رحمت مخصوصه روی / کان رحیمی رحمت است ای نیکخوی
حمد عام اینست کاری در نظر / نعمت بی حصر و حد داد گر
سفره گسترد از نو عید بائی / جان و ایمان داد اگر ربانئی
حمد را گفتند ارباب کمال / مر ثنا باشد بآن حسن و جمال
شه فرستاده است را استقلال خویش / نزد اهل معرفت مثال خویش
با یکی فرمان بر وعد و وعید / کاین بود باب اطاعت را کلید
آن یکی بی حکم و فرمان داد جان / پیش آن تمثال نیکو در زمان
عشق آمد بار غیرت بر فروخت / هستی عاشق در آن یکباره سوخت
و آن دگر تمثال شه دید و رقم / در اطاعت شد نزد بیحکم دم
بندگی آورد و عجز و اضطرار / یافت از شه آبرو و اعتبار
فارغ از اندیشهٔ بیم و امید / بندگی شه گزید از عقل و دید
آن دگر فرمان نبرد از بیش و کم / برد ور هم بود از بهر شکم
برد فرمان تا که اورا نان دهد / آنچه بروی بود مقسوم آن دهد
اینچنین عبدی بود مغضوب وصال / نه بعقل او ره سپر بر عشق و حال
گمرهها باز باشد مختلف / آن یك از راه است گامی منحرف
رفته رفته گمرهی افزون بود / تا که از فرسنگها بیرون بود
روز دین کاسرارها گردد عیان / می بر افتد پرده از رخسار جان
رهرو از گمراه باید امیار / باب رحمتها شود بر بنده باز
پیش از آن کز پرده آن سلطان ذات / رخ نماید ظاهر آید در صفات
عشق بر خود داشت اندر ذات خویش / روی خود میدید در مرآت خویش
بر ظهور آن جمال دلفروز / بیحجابی کرد عشق پرده سوز
حب ذاتی باعث ایجاد گشت / عرش و فرش از وجود او بنیاد گشت
خود مخاطب عشق بر لولاك شد / کو بخلقت باعث افلاك شد
حمل بار عشق چون گردند عرض / پس ابا کردند زان افلاك و ارض
عشق افتاد از پی شوریدهٔ / رند عیاری حقیقت دیدهٔ
غیر آدم هیچ شیئی دل نداشت / عرض معنی جز باو حصن نداشت
برد آدم را بزیر بار دوست / تا کند همدست خود در کار دوست
هم بر آدم امتحانها کرد بار / کیست تا از هستی خود پاك بار
بر فنای خویشتن بندد کمر / تاج بدهد باید از محبوب سر
تا نجوید بد دلی این راه را / هم نبیند چشم غیری شاه را
پرده ها بر بست پیش آن جمال / از شعاع غیرت و نور و جلال
بیند اورا آنکه او چشم ویست / در مقام عشق او محکم پی است
گوید از ایاك نعبد نستعین / کس نباشد در میان جز شاه دین
کی گزارد عشق کامل سیر او / تا پرستد وجه او را غیر او
پس فنا مستلزم این بندگیست / اندر این مردن هزاران زندگیست
بنده گفتن غیر بنده بودن است / کاین جز بر وجود افزودنست
بنده آن باشد که بیند روی او / بندگی او کند بر خوی او
این عبودیت ز عشق است و نیاز / طاعت بی عشق مکر است و مجاز
عشق هم ناید بدل بی علتی / علت آن باشد که بینی طلعتی
طلعت حق احمد است و حیدر است / یا ولیی کاین دو نور را مظهر است
مظهریت هم نشان احمد است / کاندر آدم مخفی از ایزد است
بو البشر با این نشان مسجود شد / وان بلیس از ترك او مردود شد
چون نمودش عشق استکبار کرد / عجب را انگیزه بر دلدار کرد
با خود اندیشید ابلیس لعین / کز چه من خائن شدم آدم امین
گفت حق آدم همه عجز است و درد / تو سرا پا عجب و انکار و نبرد

خواهد اواریکغلط صد عذروعفو — توکنی درهر نظر صد ظلم وسهو
سجدهٔ او گر نمائی بندهٔ — بر عنایاتم چو او زیبندهٔ
باز بشنو از صراط المستقیم — کوست از ماراست تا ذات قدیم
هست ما را تابحق راهی دقیق — عارفان خوانند آن رهرا طریق
همچو خطی در میان نقطتین — نقطتینش حق وخلق آمد بعین
در میان هر دو نقطه ای حکیم — هست یك خط مسوی ومستقیم
خواند اورا مرمحقق راه راست — راستی باید زحق درراه خواست
راستی ثابت دراین‌ره بودن است — راست رهرا همچو ره پیمودنست
درصراط راست گر معوج روی — منحرف گردی زره خارج شوی
آن گروهی کز ره اندر منزلند — اندر آنعمت علیهم داخلند
راه پیمودن بوفق عقل و شرع — حفظ آداب وسنن در اصل وفرع
تا بآخر کان وصول است ولقا — بنده را سازد زهر قیدی رها
هر مقامی نعمی و حنبی است — عارفانرا مژدهٔ بر رحمی است
رحمت حق محسنین راحاصل‌است — محسن اندرمنزل ازره‌واصل‌است
اهدنا گفتن سزاوار کرام — در اولین گام است تاآخر مقام
زین دعا ره بر تو واضحتر شود — در سلوکت عون حق رهبر شود
در صراط المستقیم این اهدنا — میبرد بی انحرافت تا خدا
انحرافت از صراط اعتدال — بر یمین و بر یسار آمد ضلال
شرح این احمال اگرخواهی یکی — رو فرو در بحر تفسیر اندکی
یارب این ره بر صفی کن مستقیم — تا بآخر بی ز لغزش بی ز بیم
تا صراط مستقیم طی شود — دل بامداد تو محکم پی شود
از پس سبع المثانی در کتاب — هم برحمت کرد دیگر فتح باب



سورة البقرة مائتان وست وثمانون آية مدنيه

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشاینده مهربان

الٓمٓ ذٰلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِلْمُتَّقِينَ ٢ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَ يُقِيمُونَ الصَّلوٰةَ وَ مِمَّا

این استکتابی که نیست شکی درآن راهنماست مرپرهیزکارانرا آنانکه میگروند بنهانی و بپا میدارند نماز را وازآنچه

رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ٣ وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ ٤

روزی کردیم ایشانرا نفقه میکنندو آنانکه میگروند بآنچه فرو فرستاده شد بسوی تو وآنچه فرو فرستاده شد پیش از تو و بآخرت ایشانند یقین دارندگان

هستی مطلق زغیب ذات خویش — خواست گرددجلوه‌گر آیات خویش
از احد کاطلاق ذات الله بد — گشت ظاهر در صفات الله سد
صورت الله گر دانی مقام — شد محمد ص مظهر جامع تمام
ممکنات از بحر او مانند موج — منشعب شد فرقه فرقه فوج فوج
زانسبب موصوف بر لولاك شد — باعث ایجاد آب و خاك شد
کرداشارت ازالف وز لام ومیم — زان سه رتبه بعد رحمن الرحیم
خود الف بود آنکه آمد لام شد — لامع آن شمس الاحد راکرام شد
لام را باشد نهایت حرف میم — نیك دریاب این اشارات عظیم
زین سه رتبه درکتاب آسمان که بود — ابتدا فرمود سلطان وجود
از مقامات ثلاث آغاز کرد — باب رحمت بر خلایق باز کرد
تا تو دانی ابتدا و انتها را — سر این تقیید و آن اطلاق را
از پس سبع المثانی کاندرآن — حمد خود آموزد او بر بندگان
از الف کرد ابتدا وز لام ومیم — تا ز حادث راه یابی بر قدیم
این اشارت بر سه رتبه‌است ازوجود — گر مراتب را شناسی تا شهود
اول الله است و ثانی جبرئیل — عقل فعال اوست از روی دلیل
منتهی باشد محمد ص در نمود — زآنکه دارد جامعیت در وجود
فیض هستی جبرئیل ذوالعطا — بر ابتدا گرد دهد بر منتها
گفت جمع عالم است ای وجیه — یا عبادی فاعلموا لا ریب فیه
متقی را هست هادی بی ریب — کاهل ایمانند در معنی بغیب
یعنی آگاهند کاینات شهود — خاکی ازغیب است وخارج در نمود
عالم اعیان که غیب مطلق است — نزد ارباب یقین علم حق است
اندرآنجا چون شجر اندر نوات — مندرج بودند و مخفی ممکنات
چون زاوصاف کمال آمد ظهور — گشت ظاهر از مقام علم و نور
ظل نورش در عیان ممدود شد — سر بسر کون و مکان موجود شد
کون جامع بود انسان در شهود — بهر انسان داد عالم را وجود
مؤمن بالغیب بی غیبست و ریب — هم کند از بهر انسان ذکر غیب
مر یقیمون الصلوتند این گروه — ثابت اندر طاعت وتقوی چوکوه
ترك جان درراه شرع ودین کنند — رزق خود انفاق برمسکین کنند
در ره حق بی تنها جان دهند — چون مقام جهد آید جان دهند
وآنچه برقبل از تو زارباب قبول — آنچه نازل برتوکردیم ای رسول
موقنند آنجمله را بی معذرت — هم بحشر و بعث و روزآخرت
چون برارند این‌ذراری سرزخاك — حکم آید بر نجات و بر هلاك
زهرهٔ شیران بدرد از نهیب — هم شود محطی هراسان هم‌مشیب
آتش قهر آید آن ساعت بطوف — چشمها بیرون فتد ازبیم وخوف
بر شفیعان بهرنان ماند به کام — همچو مأموم است درزاری امام
نامه ها آید خلایقرا بدست — زانوی هرکس‌رود سوی نشست
انبیا افتند از خجلت برو — این میانها یکی گوید که کو
فر وهنگت راچه‌کردی‌ای خسیس — کاینچنین گردیدهٔ با غم انیس
نامهٔ خودرا بخوان چشمی بمال — اندرین‌ثبت‌است آن افعال وحال
چونکه بیند نیست برجا زندهٔ — در جواب حضرتش گویندهٔ
حاکیان در بحر غم مستهلکند — رفته هستیها سراسر مندکند
باخودآید درخطاب آن ذات پاك — چاره چبود چون کنم بامشت خاك

هرکرا این ماجرا باشد یقین
فارغست ازریب وشك درراه دین
درجهان بودن نه بر وجه ثبوت

باشد از یوم النشور دل غمین
داخل اندر زمرهٔ اهل یقین
اکتفا کردن بقوت لایموت
گر بگویم جمله را دل خون شود

برسرار فردا کند امروز خاك
بس علامتهاست او را در عمل
بر حیوة و موت مختار ار شود
واین کتاب ازحمل ونقل افزون شود

نالها از دل کشد بس درد ناك
زان یکی ترك فضولست وامل
اختیارش موت اندر دم بود

أُولَٰئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ٥ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ

آنها بر هدایتند از پروردگارشان وآنها ایشانند رستگاران بدرستیکه آنانکه کافر شدند یکسان است بر ایشان خواه بیم داده باشی ایشان را

لَمْ تُنْذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ٦ خَتَمَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَعَلَىٰ سَمْعِهِمْ وَعَلَىٰ أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ

یا بیم نداده باشی که ایمان نمی آورند مهر نهاد خدا بر دلهای ایشان و بر گوشهای ایشان و بر چشمهای ایشان پرده ایست و مر ایشان را عذابی است بزرگ

هم گروهی بر هدایت از رشد
باز گردی رسته سوی رستگار
گفت زان حق گر کنی انذارشان
معنی مهر این بود بر گوش ودل
کاملان در ظل اسم کاملند
فهم این معنی است مخصوص خواص
پرده باشد آن گره را بر بصر

در حساب نفس خود روز و شبند
بر هدایت نیست ثبات استوار
یا نه یکسانست در انظارشان
کان گروهند آیت اسم مضل
کافران از اسم مؤمن غافلند
کاسم را بر شئی جود وجه خاص
نابسند آنچه خیراست آنچه شر

رستگار رانند آزاد از قیود
کافران کابتدا رشان نیست بود
زآنکه دورار نور وایمانند وهوش
هریك از اسماء حقرا مظهریست
دعوت کل رسل بر عامه بود
گر نشان سازم ملغزد فهم عام
پرده بودن بر بصر باشد عذاب

فارغ از اندیشهٔ بود و نبود
بودشان نی قید واین مشهود بود
مهرشان بنهاده حق بر چشم وگوش
مظهر هر یك خدا از دیگریست
مؤمن آن شد لیك کایمان خامه بود
بحثهٔ مارا کنند این عامه خام
سختتر آنرا که آمد رد باب

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ ٨ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ

و از مردمان باشند کسانیکه میگویند گرویدیم بخدا و بروز آخر و نیستند ایشان مرگروندگان فریب میدهند خدا را و آنانکه

آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ ٩ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ

گرویدند و فریب نمیدهند مگر خودهاشان را و نمیدانند در دلهاشان مرض است پس افزود ایشان را خدا مرض ومر ایشان را

عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ

عذابی است درد ناك بآنچه بودند که تکذیب میکردند

فرقه دیگر نه بر رسم وفاق
خدعه با حق کردن از بیدانشی است
هستشان در دل مرضها از غرض

دعوی ایمان نمایند از نفاق
آن خدیعت جز بنفس خویش نیست
زان حق افزاید درآن دلها مرض
آنچه را تکذیب اندر دل کنند

در خدیعت با خدا و اهل الشهید
خدعه با حق غیر الله کی کند
بر مرضهای نهان لایشعرند
این عذاب از بهر آن حاصل کنند

ره بجود رائی روند و گمرهند
روز آخر خورد ها را می کنند
بر عذابی سخت زآن رو درخورند

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ ١١ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَٰكِنْ

وچون گفته شود مر ایشان را که تباهی مکنید در زمین گفتند جز این نیست که ما باصلاح آورندگانیم آگاه باشید که ایشان فساد کنندهاند ولیکن

لَا يَشْعُرُونَ ١٢ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ أَلَا إِنَّهُمْ

نمیدانند و چون گفته شود مر ایشان را که بگروید چنانکه گرویدند مردمان گفتند آیا بگرویم چنانکه گرویدند بیخردان آگاه باش که

هُمُ السُّفَهَاءُ وَلَٰكِنْ لَا يَعْلَمُونَ ١٣ وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ

ایشانند بیخردان ولیکن نمیدانند وچون ملاقات کنند آنانکه ایمان آوردند گفتند گرویدیم وچون داخل شوند سوی شیطانهاشان

قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ ١٤ اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ١٥

گفتند بدرستیکه ما باشمائیم جز این نیست که ما استهزا کنندگانیم خدا استهزا میکند بایشان و وامیگذارد ایشان را در زیادهرویشان کور وحیرانند

أُولٰئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الضَّلالَةَ بِالْهُدىٰ فَما رَبِحَتْ تِجارَتُهُمْ وَ ما كانُوا مُهْتَدِينَ ١٦

آنها کسانی‌اند که خریدند گمراهی‌را بهدایت پس سودنکرد تجارتشان وبنودند راه‌یافتگان

گفته شد بر آن گروه پس مراد
مصلحیم ونیست حاجت وعظ و پند
حمله گفتند ازچه فعل دون کنیم
میندانند اینکه خود بیحاصلند
مؤمنیم و با شما هم پیشه ایم
که بجان ما باشما یاریم ودوست
حق بر ایشان نیز استهزا کند

درگذارید این فضولی وین فساد
خود نه مصلح کاینهند ومفسدند
خوبشرا جزء سفیهان چون کنیم
پس فزون ازحد سفیه وجاهلند
در ره ایمان بیك اندیشه ایم
با محمد ص دشمن اندر مغز و پوست
تا که درطغیانشان رسوا کند
من ضلالت را خریدند از علو

در جواب اهل حق گفتند زود
چونکه ایمان خواستند ازآن گروه
چون کنیم انکار کایشان کرده اند
ورکه گویند از نفاق و اضطرار
با شیاطین یار چون خلوت کنند
همرهی با مؤمنان گر ما کنیم
سر گران از نخوت ناداننند
زین تجارت نیست خیری نکنسو

نیست ما را جز صلاح اندر وجود
آمدند از عرض ایمان بر ستوه
از سفاهت مثل ایمان کرده اند
مؤمنانرا با شما هستیم یار
پیش شیطانهاشان خدمت کنند
نیست ایمان ده ناستهزا زنیم
غوطه ور در لجه حیرانیند

مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِى اسْتَوْقَدَ ناراً فَلَمّا اَضاءَتْ ما حَوْلَهُ ذَهَبَ اللّٰهُ بِنُورِهِمْ وَ تَرَكَهُمْ فِي ظُلُماتٍ

مثل ایشان مانند مثل کسی‌است که برافروخت آتش‌را پس‌چون روشن کرد آنچه پیرامنش بود برد خدا بروشنائیشان ورها کرد ایشان‌را در تاریکیها

لا يُبْصِرُونَ ١٧ صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لا يَرْجِعُونَ ١٨ اَوْ كَصَيِّبٍ مِنَ السَّماءِ فِيهِ ظُلُماتٌ وَ رَعْدٌ

که نمی بینند کرانند گنگانند کورانند پس ایشان راه نگردند یاچون بارانی از آسمان درآن تاریکیها و رعد

وَ بَرْقٌ يَجْعَلُونَ اَصابِعَهُمْ فِي آذانِهِمْ مِنَ الصَّواعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ وَاللّٰهُ مُحِيطٌ بِالْكافِرِينَ ١٩

وبرق میگردانند انگشتهاشان‌را در گوشهاشان از آوازهای رعد از بیم مرگ وخدا احاطه کننده‌است بکافران

يَكادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ اَبْصارَهُمْ كُلَّما اَضاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ وَ اِذا اَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قامُوا وَلَوْ شاءَ اللّٰهُ

نزدیك باشد که برق بر چشمهاشانرا هرگاه روشن کند برایشان راه‌روند در آن وچون تاریك سازد برایشان بایستند واگرخواسته بود خدا

لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَ اَبْصارِهِمْ اِنَّ اللّٰهَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ يا اَيُّهَا النّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِى

برده بود گوشهاشان وچشمهاشان بدرستیکه خدا بر هر چیزی تواناست ای مردمان بپرستید پروردگار خودرا

خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ٢٠ اَلَّذِى جَعَلَ لَكُمُ الْاَرْضَ فِراشاً وَالسَّماءَ بِناءً

که آفرید شمارا و کسانیکه پیش از شما بودند تا شاید شما پرهیزکار شوید آنکه گردانید برای شما زمین‌را بساطی وآسمانرا بنائی

وَاَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَاَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَراتِ رِزْقاً لَكُمْ فَلا تَجْعَلُوا لِلّٰهِ اَنْداداً وَاَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ٢١

وفرو فرستاد ازآسمان آبرا پس بیرون آورد بآن از میوه‌ها روزی‌را برای شما پس مگردانید از برای خدا انبازها ونیایان وشما میدانید

همچو آن کز بهر نور افروخت نار
صم وبکم وعمی گشتند این حرون
میکنند انگشت درآذان که صوت
بین یکاد البرق یخطف تا چسان
چون شود تاریك گردند از فتن
کو بود قادر بکل ممکنات
وانکه بودند ازشما خود پیشتر
چون بساط این ارض‌را گسترده‌است
این ثمرها زان کشید ازخاك سر

روشنائی برد زان پروردگار
گفت از اینمعنی فهم لا یرجعون
نشنوند از رعد ها از بیم موت
میرساند آن بصر ها را زیان
ثابت اندر گمرهی خویشتن
ما سوی را کرده محو برد ومات
اوست یعنی خالق نوع بشر
واز سپهر اعلی بنائی کرده است
تا که باشد رزق این خیل بشر

ترك ایشان کرد و در تاریکیند
او کصیب من سما ظلمات فیه
بیخبر کز قدرت و علم بسیط
ره چو روشن شد برایشان میروند
ور خدا خواهد برد سمع وبصر
ایها الناس اعبدوا یعنی کنید
تا شما شاید ز عقل و اختیار
آبرا از آسمان نازل نمود
فقر خود دانید و استغنای او

زان نمیبینند و دور از یکبیند
رعدوبرق افزون درآن تاریك یه
حق بجان کافران باشد محیط
برضلالت تا که دور ازره شوند
زین گروه کج نهاد کور و کر
زاو پرستش که شما را آفرید
میپرهیزید از پروردگار
هر ثمر روینده ز آب وگل نمود
پس مگردانید کس همتای او

وَ اِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمّا نَزَّلْنا عَلٰي عَبْدِنا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدٰآءَكُمْ مِنْ دُونِ اللّٰهِ

واگر بوده باشید در شك ازآنچه فروفرستاده‌ایم بربندهٔ خود پس بیاورید بسورهٔ مانندآن وبخوانید گواهان خودرا از جز خدا

اِنْ كُنْتُمْ صٰادِقِينَ ٢٢ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النّاسُ وَالْحِجٰارَةُ

اگرهستید راست گویان پس اگر نکردید وهر گز نخواهید پس بترسید ازآن آتش که آتش انگیزآن مردمان کافرندو سنگ کبریت

اُعِدَّتْ لِلْكٰافِرِينَ ٢٣

آماده شده برای کافرین

ور شك باشد ز آنچه ارشد
یعنی این قرآن با افصال وسود
شاهدان خویشرا سازند جمع
عقل با محجوب آن الهی است
عقل محجوبان ندانند ای خلیل
ور که نتوانند هیچ این کار کرد
آتشی سوزنده بر گو از حسد
جز نار دوزخ و سوز و وجع
گشت روحانیش نار جحیم

جست پیش شمس نور برق وشمع
هم فروغ احمد است وشاهی است
کی مگس هم پر شود با جبرئیل
باید از آتش حذر ناچار کرد
و آن خیالات خسیس بی رشد
صورت نوعیه را باشد سع
همچوخلق خوش که شد نورونعیم

شاهدان آن عقل وفهم کونهند
مبدرخشد بر مثال آفتاب
عقل و فکر آرند جمع ارصادقید
کاندران آتش همه سرها دمند
وآن غروروآن شروروحرص وآز
آنچنان کاخلاق زشتت جون عصب
سنگ کبریست هر خوی بدت

ما فرستادیم بهر عبد خود
سورهٔ آرید مثلش در نمود
مات ومحجوبند و من دون اللهند
هست در صید معانی چون عقاب
از پی اتیان بمعنی لایقید
کافران در وی مثال هیزمند
کز جحیم نفس گردد شعله ساز
جسم را اندازد اندر صد تعب
که مهیا شد بنفس مرتدت

وَ بَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ اَنَّ لَهُمْ جَنّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهارُ كُلَّما رُزِقُوا

ومژده ده یامحمد آنانکه گرویدند وکردند کارشایسته بدرستیکه مرایشانراست بهشتها که میرود از زیرآنها نهرها هرگاه که روزی

مِنْهٰا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقاً قٰالُوا هٰذَا الَّذِي رُزِقْنٰا مِنْ قَبْلُ وَ اُتُوا بِهِ مُتَشٰابِهاً وَلَهُمْ فِيهٰا اَزْوٰاجٌ

داده شود از آن میوه روزی دادنی راگویند این میوه است که روزی داده شدیم از پیش و بیاوردند مانند یکدیگر ومرایشانراست در آن جفتهای

مُطَهَّرَةٌ وَ هُمْ فِيهٰا خٰالِدُونَ ٢٤

پاکیزه وایشان درآن جاویدانند

هم بشارتهاست بهر مؤمنان
که بود پاداش هر یك جنتی
تا کزاروزی بود آن عیش ونوش
رزقها اوصاف نیك آمد که بود
این نشانه بهر آن باشد که بود
زآن مراتب جاری انهار وعلوم
وآن ثمرها حکمت است ومعرفت
بهر ایشانست ازواجی که بس
طاهر از ارجاس دنیای دنی

در جزای فعل نیك وحظ هوش
در جهان ملکات ارباب صعود
سخت مألوف و مناسب باوجود
میشود در عالم قدس از رسوم
که بودمألوف باجان چون صفت
طاهرند آن طاهرات از هردنس
شمس ازآنها کسب کرده روشنی

روزی نیکو خورند اندر بهشت
بودشان مأنوس با نفس کریم
روضهاشان شد مقامات قلوب
منتفع زآن نشئه کامان لقا
زآن بگویند این زپیش اندر نمود
آن شئون نفس محمود الخصال
نام آنها بر لسان شرع و دین

زآن عملهای نکو و نورجان
جاری انهارش بزیر از رحمتی
هم برغم کافران و خلق زشت
درجهان از قبل وآنجا شد نعیم
چون توکل یادگر اخلاق خوب
جمله مشتاقان دیدار خدا
رزق ما میبود از رب ودود
هست ازواج مطهر بسؤال
راست باشد گرکه آمد حورعین

اِنَّ اللّٰهَ لٰا يَسْتَحْيِي اَنْ يَضْرِبَ مَثَلاً مٰا بَعُوضَةً فَمٰا فَوْقَهٰا فَاَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ اَنَّهُ الْحَقُّ

بدرستیکه خداشرم نکندو باك ندارد اینکه بزندداستانی که باشد از پشه پس آنچه برترباشد پس اماآنانکه گرویدند پس میدانند که آن کلام حق است

مِنْ رَبِّهِمْ وَ اَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مٰاذٰا اَرٰادَ اللّٰهُ بِهٰذٰا مَثَلاً يُضِلُّ بِهِ كَثِيراً وَ يَهْدِي بِهِ

ازپروردگارشان و اما آنانکه کافرشدند پس میگویند که چه چیزخواسته خدا باین داستانی را که گمراه کنند بآن بسیاری را و راه نماید بآن

كَثِيراً وَ مٰا يُضِلُّ بِهِ اِلاَّ الْفٰاسِقِينَ ٢٥

بسیاریرا وگمراه نکند بآن مگر تبه کارانرا

زد بلا یستحیی آن شاه اجل
پس بمافوقش که آن بال بق است
کافران گویندزآن مقصودچیست

غیر دنیا واهل آن مقصود نیست

یعنی این دنیا کم ازبال بق است

در بعوضه اهل دنیا را مثل
نیست ممنوع آن مثالی کز حق است
نزدحق وآنکس که او اهل حق است

هست مغبون آنکه او بر ما لیق
قانع آمد شد حسود اهل حق

گمرهان را زان فزاید اشتباه
یافت زان اهل هدایت انتباه

زان یضل گفت سلطان بصیر
بهر قومی هم به یهدی کثیر

زان شد گمره کس الا فاسقون
که بود آن قلب دونشان واژگون

فاسق از دنیا نگیرد جز وبال
هم فزایدشان ز قرآن بر ضلال

سرکش از رحمن و با شیطان خوشند
وز دم شیطانی اندر آتشند

شد صفات نفسشان غالب بقلب
گشتشان نور قبول از قلب سلب

بعدشان بر بعد از قرآن فزود
منظلمتر شد دل ظلمت نمود

دربیان عهدباخدا ونقض آن

اَلَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا اَمَرَ اللهُ بِهِ اَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْاَرْضِ

آنانکه میشکنند عهدو پیمان خدارا بعدازعهدوپیمانش ومیبرند آنچه فرمودوامرکردخدا بآن که بپیوندند وفسادمیکنند در زمین

أُولَٓئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ٢٦

آنها ایشانند زیان کاران

الذین ینقضون افسانه نیست
باده پیما کو که در میخانه است

بعد میثاق آنکه نقض عهد کرد
زهر در ساغر بجای شهد کرد

امر حق را کز پی پیوند بود
منقطع سازند و ز آن خواهند سود

افکنند اندر زمین تخم فساد
حاصلی این کشته جز خسران نداد

هست این عهدی که هرکس در الست
با ید الله از ره تسلیم بست

مر الستش را بلی گفتند خلق
بند بیعت بودشان بر دست و حلق

عهد چبود فیض هستی را قبول
وآن ید الله عقل و روح نبی اول

روح عالم کان دم رحمانی است
خلقت اول وجود ثانی است

آدمی آن نفس کلیه است کو
هست قلب عالم این میدان نکو

یافت نور عقل بر تنویر او
ز اتصال روحی و تأثیر او

نفسهای شخصی جزئی مقام
شد چو ذریات از او خارج تمام

عهد حق ابداع باشد در ذوات
بالیقین از علم توحید و صفات

هست میثاق آن دلایل بر عقول
از پی اثبات توحید ای جهول

خواندست الزام این علم ای ثقات
کز لوازم گشت بر کل ذوات

از ره تجریدشان ز اوصاف جسم
ور صفات نفس بر هر رسم واسم

روشن است این و انکشافش بر نفوس
اظهر است از هر چه و این چون شموس

وآن گواهی بر جبین علم ای عزیز
وآن ضروری گر جوی داری تمیز

وآن اجابت وآن بلی گفتن بود
جز قبول ذاتی از حکم وجود

نقض این عهد است لذات بدن
وآن غواشی طبیعت بی سخن

وآن تعبد بر هوای فاسده
که حجاب وحدت الله آمده

ز امر حق ببریدن این باشد نقل
واعتراض از اتصال روح و عقل

ور مقام قدس و آن قدوسیان
طایر آن صدق جبروت آشیان

که بما هم اصل و گوهر بوده اند
در قرابت یار و همسر بوده اند

ای غریب افتادگان بینوا
یاد آرید از وطن و ز اقربا

خود شما بودید ماه مصر جان
چون سگان گردید خو بر کاهدان

عرشیان را بر شما سوزد جگر
گر چه قعر چاهمان باشد مقر

اوفتاده شاهبازی چون ز تاب
از لعاب عنکبوتی در عذاب

مانده جبریلی سر کنج خانهٔ
گشته دارائی رهین دانهٔ

روحیان ای خاکیان نامراد
استغاثه کرده با رب عباد

که ببین احوال ما باشد حسان
ای غیاث المستغیثین الامان

عرشیان در ناله و شور و نفیر
بهر ایشان نزد سلطان مجیر

زآن فرستاد این رسولان شاه ذات
بر خلایق با کتاب و معجزات

تا که ارواح و نفوس پاک را
صاحبان قلب دنی ادراک را

منقطع از جسم و یار جان کنند
مطلق از زنجیر و از زندان کنند

لاجرم آن تن پرستان ملول
آمدند اندر عداوت با رسول

روحشان میگفت با فخر بشر
که بکش ما را رهان زین شور و شر

نظم و ناموس ازلی اکرام بود
گشت منکر آنکه بد فرجام بود

پیرو احمد شدند ارواح پاک
تا رهند از حبس و بند آب و خاک

لاجرم شد امر بر جنگ و جهاد
از پیمبر با دو خصم بد نهاد

کان یکی نفس آن دگر یک کافر است
این جهاد اصغر وآن اکبر است

در جهاد اصغر ابدان سلیم
سالم آید از خروج و رجس و ریم

در جهاد اکبر ارواح کرام
متصل گردند با اصل و مقام

هر دو بهر مؤمنان آزادیست
روح از آن در انبساط و شادیست

شاد باش ای آنکه با پیغمبری
در جهاد نفس و نفی کافری

در گشاد روح علیینی
فارغ از آلایش سجینی

ای صفی در ترک تن مردانه باش
پیش شمع روح کل پروانه باش

دل ازین ویرانهٔ فانی بکن
پر و بالی در فضای جان بزن

گامی از پستی سوی بالا گذار
همرهان خسته را بر جا گذار

چند ماندی اندرین ویرانه‌خوار
کس نشد در نیکنامی با تو یار

یار آن باشد که هم پرواز تست
وآن نه مرغ خانگی شهباز تست

مرغ خانه در سراغ دانه است
آشنا با تن ز جان بیگانه است

یاری از حق جو که کس یار تو نیست
یار آن باشد که سربار تو نیست

یار تن ز آزار جسمت درغم است
آنکه بر جان تو رحم آرد کم است

آن پیمبر یا ولی کامل است
که ز جسم آزاد و سلطان دلست

بود خندان شیر حق گاه نبرد
خاصه کز تیغش بخاک افتاد مرد

از قساوة خلق میپنداشتند
فعل او چون خویش می‌انگاشتند

پیغمبر کو جمله شفق ورأفت است
بر خلایق رحمت اندر رحمت است

بوالفضولی گفت این خنده زچیست
گفت از آن کاین نفس کافر کشتنی است

خویست و کشته روح پاک را
کرده غمگین خسرو لولاک را

عقل کل در ناله و در آه اوست
کشته دیده جزء خود خونخواه اوست

خندهٔ من زآن بود کو شاد شد
زین خرابی عالمی آباد شد

دفع خون فاسد اصلاح تن است
نفی تن از بهر روح روشن است

قطع امر الله نمود و غافل است
قطع او بهر به آن یوصل است

از فساد او زمین مأمن شود
مشفقی هم بهر او چون من نبود

علة قتل کافر

در بیان موت و حیوة و بعث و حشر و معنی عالم کون و فساد

كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ٢٧

چگونه کافر شوید بخدا و حال آنکه بودید مردها پس زنده کرد شمارا پس میراند شمارا پس زنده میکند شمارا پس بسوی او بازگشت کنید

کیف بالله تکفرون ماراست است — بهر ارشاد ار بدار جان گسست
پس بمیراند ز بعد از زندگی — پس بر انگیزاند از پایندگی
با تو گویم نکته‌های بکر نغز — گر که داری ارمغانی جان و مغز
در تحرک بن مثال آب جوست — انتقال از رتبه‌ها افنای اوست
این تحرک جوهری باشد بنام — تا حیوة عنصری گردد تمام
جمله کونات را اینست حال — دیگری گر نقل تبدیل و زوال
حق بر انگیزاند این ذرات را — تا تو دانی اقتدار ذات را
زآنکه در هر رتبهٔ او جامع است — نیست جائی غیر او وین ظاهر است
بشنو از موت ارادی شرح خاص — کان بخاصان دارد ایجان اختصاص
بالحقیقة آن بقای مطلق است — فانی فی الله باقی بالحق است
هر مقامی سوی وحدت رجعی است — اتصالش بر مشاهد رؤیتی است
کشف میدان صاف و میدان تار ماند — آنکه باقی بود باقی بازماند
مرگ مردان زین اندر منزلست — ماند آنجا آنکه سلطان دل است
هرکسی زین اصطلاح آگاه نیست — تو بمان ای آنکه جز تو شاه نیست
بهر ما گسترده خوانی در سرای — میرود هر سو بی خانه خدای
مردگان بودید حقتان زنده کرد — بر حیوة عاریت زینده کرد
جمله میرند اوست باقی لایزال — سوی او گردید راجع لا محال
هر زمان این زنده گانرا مردنست — نقد جانرا سوی مخزن بردنست
چون کند در رتبهٔ دیگر ورود — حشر و بعثش اندر آن رتبه است زود
هم بر آسانست عالم را نهاد — زآن سبب شد نام او کون و فساد
حشر اصغر این بود وین روشنست — حشر اکبر بعد موت این تن است
اندرین موت طبیعی خاص و عام — سوی او گردند راجع لا کلام
غیر او باشد عدم یعنی که نیست — پس رجوع جمله بر ذات غنی است
آن فنای نفسها در وحدتست — پس حیوتی در حیوة از حضرتست
از مقام نفس تا جمع وجود — پایه پایه تا لقای شاه جود
در شهود ذات بی وصل و فتور — سوی گردد راجع اندر اصل نور
مرده این مردمان مرگ زیست — چون بمیرد مرد باقی ذوالمن است
شو قلندر دل بر آنجا هم مسند — بگذر از نقص و کمال و چون و چند
باز گشتم جستجو افسانه است — جستم اکنون دلبر اندر خانه است

هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

اوست آنکه آفرید برای شما آنچه در زمین همگی پس مستولی شد و قصد کرد سوی آسمان پس راست کرد هفت آسمانرا و او بهر چیزی داناست

کرده خلق او برشما گیهان هست — درزمین قبل از تقاضا هرچه هست
پس بنا کرد آسمانرا در مدار — هفت کون هر یک بنوعی نامدار
معنی ارض و سما را بنگرند — عالم سفلی و علوی گفته اند
عالم سفلی است این کون شهود — عالم عنصر مواد هر وجود
از عناصر وز مواد دانیه — مستوی شد بر جهات عالیه
هفت افلاک ار که داری واردات — شد اشارت بر جهات عالیات
خوانده‌اند این زمره اعراف حس — گر که بر تعریف قومی مطمئن
پنجمین سر و ششم اقلیم روح — شد خفی هفتم گرت باشد فتوح
گفت حیدر من براه آسمان — اعلم از راه زمینم بیگمان
اهل حکمت عقل را دانند روح — صوفیان دانند قلب با فتوح
عقل گر باشد ترا ذوقی سلیم — هست نفس ناطقه نزد حکیم
قلب باشد مستنیر از نور روح — گوست نفس ناطقه اندر فتوح
این نه تفسیر است و نه رأی منست — هست تأویلی وز ارباب فنست
عامه را حاجت بتأویلات نیست — لازم این تحقیق در آیات نیست
گو سخن از روی برهان گر مهی — رو گریز از عقل و فهم کوتهی
تو بدانش تا تمامی ای سلیم — اوست بر هر چیز دانای علیم
کرده سهم فیلسوفانرا دلیل — سهم صوفی کشف قلبست ای خلیل
زآنچه او گوید بدرد زهره اش — پس دهد از نقل و برهان بهره‌ات
باز گردم سوی تفسیر کلام — آنچه باشد اصل تحقیق کرام
قصد کرد آنکه بآغاز سما — قصد باشد نکتهٔ ثم استوی
کون جسمانی سفلی بی سخن — بینش باشد اعضاء و بدن
اولین ملکوت ارضیه است او — وآن قوای طبع نفسانیه جو
عالم نفس است هم ثانی بنقل — وآن سیم قلب و چهارم کون عقل
دان خفا را سر روحی در فتوح — غیر سر قلبی است آن سر روح
وان مقاماتست در راه صفا — چون توکل یا قناعت یا رضا
نزد صوفی عقل قوهٔ عامله است — آنکه نفس ناطقه است و کامله است
صوفیان گویند عقلی کو سر است — موضع صیقل ز قلب انور است
اصطلاحات ار که باشد مختلف — تو مشو از راه معنی منحرف
نقل اقوالست لازم در کلام — بهره ور گردند تا زان خاص و عام
لیک خاصانرا قناعت در کلام — نیست جز از روی برهان تمام
گفت قرآنرا بطونست و خفا — پس چرا داری ز اسرارش ابا
هر کرا خواهد بقدر فهم او — علم بخشد تا چه باشد سهم او
خلق را از سهم صوفی بهره نیست — زآنکه کسرا آن دل و آن زهره نیست
نکته‌ها را با تو گفتم موبمو — تا چه فهمی زین کلام بی غلو

در تحقیق خلیفة الله و بیان حقیقت آن

وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا

وچون گفت پروردگارت مر فرشتگانرا بدرستیکه من پدید آورنده‌ام در زمین جانشین گفتند آیا میگردانی در زمین کسیرا که کند در آن

وَ يَسْفِكُ الدِّمَآءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قَالَ اِنِّي اَعْلَمُ مَالَا تَعْلَمُونَ ٢٩

و بریزد خونهارا   و ما باکی مشغولیم بحمد تو   و تنزیه کنیم مر تورا گفت بدرستیکه من دانا ترم آنچه را که نمیدانید

با ملایك گفت پس پروردگار / در زمین سازم خلیفه برقرار
عرشیان گفتند این باشد فساد / در زمین سفك دماء است این نهاد
ما بتسبیح و بحمدت یك دلیم / ذات پاکت را گواه کاملیم
گفت میدانم من آنچیزیکه نیست / برشما معلوم وان سر خفی است
اعتبار آر احال خویش کن / اندکی در نفس خود تفتیش کن
هستی اندر غیب غیب غیب تست / یعنی اندر روح پاك از غیب ست
ماورای غیب غیب ست وجود / پس غیب غیب قلب دمعهود
پس غیب نفس کادنی غیب ست / وان سماء دنیی لاریب ست
بر جوارح ظاهر آید زان عیوب / گر سه نفس و دل و روح بی کروب
از جوارح قول و فعلی شد پدید / وان بود کفر و شهادترا کلید
گشت اطوار جوارح بیش و کم / جمله ز اندائی و نیکوئی اعم
از مقامات وجود آثار تو / تا چه باشد ضبط در ابرار تو
بر خلیفه قول رب العالمین / گر بشر سازم هویدا در زمین
این بود کو بود آگه کادمی / نسخهٔ جامع بود در همدمی
مندرج دروی دو کون آمد یقین / جامع است او بر تمام عالمین
هم بافعال تمامی مؤتلف / هم باوصاف الهی متصف
جامع اخلاق ربانی بود / هم در او اوصاف نفسانی بود
بود انکار ملایك بهر آن / که ندیدند ز آدم سر جان
مطلع بودند از مادون خویش / نی ز فوق رتبهٔ افزون خویش
رو ندیدند جز سفك و ضرر / گر غضب ور شهوت آید در بشر
وآن ضروری بود بهر این وجود / روح ناسازد در این هیکل ورود
کی ملك زین جسم ظلمانی اثر / بیند الا اختلاف و شور و شر
بیخبر زان رتبه کو نورانی است / جنة اللهی و سبحانی است
علم الاسماست جنهٔ عالیش / که نماید بر ملایك والنش
حیث حیوانیست آن جنهٔ حسیس / که زند از دانهٔ راهش ابلیس
عرشیان دیدند رو فرج و گلو / بی خبر از وجه اللهی او
کان ز عقل و از ملایك فوق بود / بند جانش عشق زرین طوق بود
عشق خاص آدم و جان ویست / عقل را کی اندر آن خلوت پی است

جذبه

من دم از عشق ار زنم مجنون شوم / یا به مجنون خرد ندانم خوش شوم
زینقدر هم گفتنم دل خوش کرد / خوش او باراج عقل و هوش کرد
عشق آمد عقل و جان رسوا شدند / عاقل و دیوانه یکجا لا شدند
به ملایك نه بشر برجا گذاشت / نه نشان از علم الاسما گذاشت
زلف را جانا دمی زنجیر کن / نکره این دیوانه را تدبیر کن
زلف چه زنجیر چه مجنون چه / آدم چه عقل چه ذا النون چه
من ز خود رفتم بنا فرمان ست / بو نمان برجا که هستی زان ست
من همیگویم ترا یکقند نیست / او همی خندد که این جز کید نیست
من همی میرم پیش آن خنده را / او کند افکنده بر افکنده را
چند میباید کمند از کین من / تا کند دیوانگی آئین من
هر چه گیرم زلف او گوید بگیر / هرچه میرم پیش او گوید بمیر
بشنود گر یار من تقریر من / چون همی گیسو کند زنجیر من
میشود سرکش چه سوزم زآتشش / میندانم تا چه باشد خواهشش
عشق بازم گوید این بدنامی است / عقل سازم وازند کاین خامی است
گر بگریم گوید این افسانه است / ور بخندم گوید این دیوانه است
لا ابالی گر شوم گیرد حذر / ور زنم تقوی بر آن نارد نظر
ناله آغازم نگیرد گوش خود / هیچ گردم وا کند آغوش خود
زانکه دو هستی نتابد قهر او / می نمایدم گر نمانم بهر او
جان را از بهر آدم دانه کرد / تا بروش از بهشت و خانه کرد
من نگردم گرد خود کامی دگر / پختگی نگذارم و خامی دگر
پردهٔ مستان چو او نی میدرد / پختگی و خامی ما کی خرد
حاضر از من دل عاشق وش است / گر غم او وروشن درآتش است
وصل خود خواهد کاهد او ز افزایشش / خوش شود دامن کشد ز آلایشش
او بری ز آلایش و پاکی دل / فارغ از شادی و غمناکی دل
مردم از خود تا فتم تا خوی او / سو نهادم تا شدم بیسوی او
چون بسوی او ره از پیشی نبود / چارهٔ جز مرگ و درویشی نبود
او چو زحد ار فزونی کم شویم / در سه از ملك و آدم شویم
چون ملایك از فزونی دم زدند / ضعف بر ادراکشان ز آدم زدند
خاك پستی را فزون از خود کرد / بر همه افلاکیان مسجود کرد
تا بر او اظهار دانش کم کنند / از تواضع سجدهٔ آدم کنند
بار بر آدم ره از پیشی گرفت / تا زشاهی ماند و درویشی گرفت
از بهشتش تا دو صد خواری براند / تاکنون درحسرت وزاری بماند
تا بیندیشد که من نیکو نیم / از ملایك بر نیم ساز ویم
او ندارد یار و یاری کار اوست / بار آن باشد که خوار و زار اوست
از ملك تعلیم گیر از محرمی / سجده کن بر آدمی گر آدمی
خوی ز آدم ره بظلم اقرار کن / از وجود و بودت استغفار کن
تا ز استغفار بندی طرف خویش / بر سر مطلب رویم و حرف خویش

در بیان تعلق روح بقالب انسانی

روح نورانی علیین وطن / تا تعلق یابد از حق بر بدن
باید او را از طریقی نسبتی / جسم را هم نسبت از حیثیتی
نفس وجه نسبت و برزخ است / منبع شر و فساد این دوزخ است
این عیان بد بر ملایك ز افتتاح / زان سبب گفتند این نبود صلاح
غافل از جمعیتی کز بهر اوست / شاه بادزدان نهان در شهر اوست
ریش چون جنباند او در یکدم / وارهد این ناکسان از بند غم
سر ما لا تعلمون آمد پدید / بر ملایك را نبود این گونه دید
هست آن تسبیح تنزیه وجود / بر ملایك را بحمد شاه جود
هست پاك از شرك و عجز و نقص و بد / ور تعلق بالمحل وز عد و حد
لیك تقدیس است زین معنی اخص / جز مقرب را نزیبد آن نص
هست خاص خاصکان این اختصاص / در ملایك این گروهند از خواص
قدس این باشد که با قید صفات / هست مطلق ذات او در عین ذات

عین جمله ممکنات او الحق است ور همه در عین هستی مطلق است
این تعینهای افعال و صفات خود منافی نیستش با قدس ذات
ذات با کش کسان هستی ناقصست خود نه تقییدی و نه اطلاقی است
کم نگردد یا فزون از ممکنات نزد صوفی این بود تنزیه ذات
بر مجاهد منشود در کشف روح سرّ این تنزیه ظاهر بالفتوح

وَ عَلَّمَ آدَمَ الْاَسْمآءَ كُلَّها ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلائِكَةِ فَقالَ اَنْبِئُونِي بِاَسْماءِ هٰؤُلاءِ اِنْ كُنْتُمْ

وآموخت اومرا نامها همه آنرا پس عرض آنهارا بر فرشتگان پس گفت خبر دهید مرا بنامهای این مسمیات اگر هستید

صادِقينَ ۳۰ قالُوا سُبْحانَكَ لا عِلْمَ لَنا اِلّا ما عَلَّمْتَنا اِنَّكَ اَنْتَ الْعَليمُ الْحَكيمُ ۳۱ قالَ يا آدَمُ

راستگویان گفتند پاکی تو نیست مارا دانستنی مگر آنچه آموختی مارا بدرستی که توئی دانای درست کردار گفت ای آدم

اَنْبِئْهُمْ بِاَسْمآئِهِمْ فَلَمّا اَنْبَاَهُمْ بِاَسْمآئِهِمْ قالَ اَلَمْ اَقُلْ لَكُمْ اِنّي اَعْلَمُ غَيْبَ السَّمٰواتِ وَالْاَرْضِ

خبر ده ایشانرا بنامهای ایشان پس چون آگاه کرد ایشانرا بنامهای ایشان گفت آیا نگفتم مر شمارا بدرستیکه من دانا ترم بنهانی آسمانها و زمین را

وَ اَعْلَمُ ما تُبْدُونَ وَ ما كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ ۳۲

ومیدانم آنچه آشکار کنید و آنچه شما پنهان کنید

پس شد آدم علم الاسما تمام سرّ اشیا منکشف بر وی تمام
از خواص و عام و حصر و خیر و شر از حقیقت وز معانی وز صور
عرصه شد پس بر ملایک سر بسر که دهد از نامها ایشان خبر
نامشان گویند تا چون ور کجاست ای ملایک گر شما گویید راست
این بارشاد است و اعلام و مجاز تا بیعنی صدق بر ارباب نیاز
حمدگی گفتند پاکی مر تراست ما ندانیم آنچه میدانی تو راست
خبر که آموزی تو بر ما ای علیم دانشی که هم علیمی هم حکیم
این شهادت بود زان کاندر حضور خویش را دیدند در عین قصور
زان کمالی کاندر انسان حق نهاد بر ملایک اطلاع از پیش داد
وانگه ایشان از تخلف دم زدند دم نفی از رتبهٔ آدم زدند
هست یعنی حق مبرّه ای جواد زانکه اندر فعل او نابشد فساد
بودشان آگاهی از این کز حدود نیستشان دیگر ترقی در وجود
لاجرم گفتند لا علم لنا غیر آن کآموخت بر ما ربّ ما
یعنی آنچه لازم ایجاد ما است باعث بینائی و بنیاد ما است
زان پس آدم گفت خلاق بشر سوی شان از نامهاشان ده خبر
گفت انبئهم به علمهم که تا علمشان گردد سبب بر اجتبا
کاز دیناد علم و عرفان و ادب هست در معنی ترقیرا سبب
شه برا گر زر دهد فاروشوی ور خبر از گنج کی افزوشوی
زآنچه خودداری تورا آگاه کرد باید از این بیر شکر شاه کرد
کاین هم اکرامی از آن آزاده است دادهٔ باشد کز اول داده است
هیچکس جز داد او چیزی نداشت خود بند چیزی و تمییزی نداشت
خاک کبود تا شناسد خدمتش گشت اینسان تا تو دانی قدرش
داد آدم پس خبر زان نامها یعنی از آن زبها و اکرامها
گفت آیا من نگفتم بی زریب کز شما داناترم بر علم غیب
اعلمم بر غیب ارض و آسمان وانچه دارید از عیان و از نهان
کان بود عرفان و حب مستتر وان ودیعه بود در ذات بشر
بر سبیل علم او را اختیار کرد بهر اصطفی پروردگار
زاصطفایش بود آگه ذوالجلال وان ملایک را نبود این احتمال
زان ره آدم را بکرّمنا ستود وین فضیلت ثابت اندر علم بود
گفت من داناترم بر آن امور از شما یعنی بر آن ظلم و قصور
وان شرور و آن فضولی وان فساد کآدمیرا بود مخفی در نهاد
این زما تبدون عیاشد یک بیک معنی ما تکتمون قدس ملک
قدس و رجحان و شرافت مکتتم در ملک بود و نشد افزون و کم
تا نباشد اندر کمال خود مدام سالم از ضعف و ضلالت والسلام

در بیان قصه ملایک و اعتراف آنها بعجز خود که لا علم لنا

وَ اِذْ قُلْنا لِلْمَلائِكَةِ اسْجُدُوا لِاٰدَمَ فَسَجَدُوا اِلّا اِبْليسَ اَبٰى وَاسْتَكْبَرَ وَكانَ مِنَ الْكافِرينَ ۳۳

وهنگامیکه گفتیم مر فرشتگانرا که سجده کنید مر آدمرا پس سجده کردند مگر ابلیس که ابا و طلب بزرگی کرد و بود از کافران

در بیان سجده ملایک آدمرا و ابا نمودن ابلیس

یاد کن وقتی که گفتیم ای فرید تا ملایک سجدهٔ آدم کنید
سجده کردند آن تمام الا بلیس که ابا کرد و نکرد آن خسیس
قوّهٔ وهمی جو او در نقل بود کی تواند همعنان با عقل بود
نه بُد از املاک ارضیه تباب تا بود ز ادراک معنی در حجاب
محتجب از آنکه فهمد سر بسر آن معانیرا بادراک صور
پس نبود ارضیه محض او بقهر تا کند اذعان امر او بقهر
نز سماویه که فهمد در فتوح فضل آدم را ز نور عقل و روح
از محبت تا مگر اذعان کند سجدهٔ آدم ز دل وز جان کند
چون نه این باشد نه آن محو اش حزن سرکش است از نفس و قلب مطمئن
نه جهان حتی که داند جای خوش بر بالا برد از سکنای خوش
بود عصفوری و بر شهباز راند چون نبودش بالی از پرواز ماند
مرغ وهم از سفل بر بالا پرد فرّ عقلش نیست چون آنجا برد
او گمان میکرد کو زرین پراست ساعد شه را جوباران درخوراست
بیخبر ز انگونه علیینی است از قوای ارضی سجینی است
در ازل محجوب بود از نور روح تا چه جای نور وحدت وان فتوح
پس تجاوز کرد ز امر کردگار کفر او شد زین تعدی آشکار

سجدهٔ آدم همانا بد ملك — زان جدا شد جنس ابلیس از ملك — تا که نفس ناطقه دردمدمه است — تابعش عقل است و سرکش واهمه است

تا خلیفه باشد از حق در جهان — هست ناچار آن ملك هم درمیان — تا بع امرش شود فرزانهٔ — حاسد خاهش ز حق بیگانهٔ

یافتی چون اعتبار عقل و وهم — ما بقیرا رو بعقل کن فهم

وَ قُلْنا يا آدَمُ اسْكُنْ اَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلا مِنْها رَغَداً حَيْثُ شِئْتُما وَلا تَقْرَبا هٰذِهِ ـ

وگفتیم ای آدم ساکن شو تو وجفتت بهشت را وبخورید از آن تمام هرجا که خواهید و نزدیکی مکنید این

الشَّجَرَةَ فَتَكُونا مِنَ الظّالِمِينَ ٣٤ فَاَزَلَّهُمَا الشَّيْطانُ عَنْها فَاَخْرَجَهُما مِمّا كانا فِيهِ وَ قُلْنَا اهْبِطُوا

درخت را پس بوده باشید از ستمکاران پس فریفت ایشان را شیطان از آن درخت پس بیرون کرد ایشان را از آنچه بودند در آن و گفتیم فرو شوید

بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْاَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ مَتاعٌ اِلى حِينٍ ٣٥ فَتَلَقّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِماتٍ

پاره‌شما مر پاره‌را دشمن ومر شمار است در زمین قرارگاه و برخورداری تا قیامت پس دریافت آدم از پروردگارش کلماتی را

فَتابَ عَلَيْهِ اِنَّهُ هُوَالتَّوّابُ الرَّحِيمُ ٣٦

پس بعد رفت براو بدرستیکه اوست توبه‌پذیر مهربان

در بیان اسکنانت وزوجك الجنّة

بار بشو از سکون بوالبشر — در جهان با روحهٔ او مستقر

گفت او را اندر این دار الامان — باش با حوا بشادی جاودان — هم خورید از نعمت آن مستدام — هرچه خواهید ازفواکه وزطعام

لیك پیرامون این حرمت شجر — مینگردید از تقاضای دگر — ور بمیل آید سوی این درخت — از جهان ناچار باید بست رخت

پس شما خواهید بود از ظالمین — زآسمان گردید هابط بر زمین — پس بفرماید آن فرمان شیطانشان — تا برون کرد از بهشت آساشان

زآسمان روح وان دار الخلود — آمدند اندر زمین تن فرود — واندران زین حر ضیع صد تا — دشمن بعضی است بعضی از شما

نفس باشد زوجهٔ کش خواست نام — رغبتش بر جسم ظلمانی تمام — حوه باشد در لعب رنگی که ان — غالبستش تیرگی اندر عیان

هست آدم قلب و با جسمش تمام — بست در بستت بلازم بی کلام — آدمه باشد گنده از داری نیاد — کاندان اورا هست رنگی ازسواد

بستت قلبست یعنی سالسع — سوی جسم ازنفس برخور وجرع — گر بکلی بی بعدی بود قلب — وصع گوئیت هم ازین بود سلب

قلب و نفسند آدم و حوا تمام — کآسمان روحشان بودی مقام — در بهشت قدس محوردند هم — قوت از جوان معانی و حکم

وسعتی بود اندر ان رزق وکلو — کاتحه محوردند ازوی براو — حیث شئتم هست یعنی مسمع — در جهان آن رزق و غیر منقطع

وان درخت آمد طبیعت بیگمان — قرب او شد باعث بعد از جهان — بست ظلم اندر اینجا موقع است — ظلم وضع شئی بغیر موضع است

درلعت گر دوق عمت عالی است — ظلم نقص حق وحظ واجب است — وهمشان پس لغزش از سوبل داد — جسم را زینت بصد تفصیل داد

بر شبیه مار و طاوس آن چون — خوانداوسون اردرون وازبرون — شهوت ان طاوس ومارآمد عضب — آدم افتد زین دو اندر صد تعب

طاوس از بیرون جات جلوه گر — شد بر ایشان با هزاران رسووفر — ردت حوا بیش و آدم از بیش — که بند ممکن جدائی از ویش

مار بر دیوار بد و ابلیس زد — خواست در اغوای آدم رو مدد — ازدهان اوبر ایشان راه ساخت — با مراد خویش بر دلخواه یافت

طاوس از بیرون وحیه اردرون — برشجر بردندشان با صد فسون — بر جمال آوردشان کاین دائم است — خوردنش بر پاس نعمت لازم است

هردوزان خوردند و ظلمانی شدند — خارج از جنت تماشائی شدند — این غضب و بن شهوت ازرور الست — جسم را بودند بر سان دو دست

پس شدند الزام کاینده دار بهشت — در جهان جسم واین بد سرنوشت — چونکه هر فردی درین تنگی حصار — ز آدمی خواهد حظوظ بیشمار

جونکه بیند حظ خود در دست غیر — قهر گیرد با کمند رو سلب خیر — لاجرم بر بعض بعضی دشمنند — زانکه یك پیراهن است وصد سند

در بیان موت اختیاری و اضطراری

هست در این تنگنای تن محال — زائتلاف بی تناور بی ملال — در جهان جسم استقرار سان — هست تا آید بسر هنگام آن

یعنی از صورت بمعنی رو کند — از تجرد روی جان این سو کند — وان پس از موت زین دار المحن — روح گردد فارغ از پیوند تن

هست ایموت از طبیعت ورمزاج — نیست کس را هیچ ازاین مردن علاج — موت دیگر شد ارادی بی سخن — هست آنهم انقطاع جان ز تن

مرده او را با بود دل زندگی — عاشقان را هست اینسان مردگی — موت خاصان غیر موت عامه است — داند آن موت از کسی علامه است

جذبه

وان بدون عشق وحالی کی شود — بی تماشای جمالی کی شود

میرود هر دم دلم از بوی او — میروم با میکشد گیسوی او — گو بکش با میکشی بند مرا — کن زعالم قطع پیوند مرا

هین بکش با میکشی زنجیر من — تا بباشد جز غمت دلگیر من — دل زدلبر شاکی و او ازدل است — لیك شکوهٔ دل از او بی حاصل است

شکوهٔ اوزینکه دل گیرند ماست — چون صبور اردوری پیوند ماست — شکوهٔ دل زاینکه بسته است اوپرم — گرگشاید هم ببندد دیگرم

ور درآرد از قفس گاهی مرا — میکشد بر با بود آهی مرا — اوبخواهد من چه خواهم رستگی — با هزاران بستگی و خستگی

تاتوداف دل زوی درمحبس است — گوش کن قلنا اهبطوا اینت بست
آن خطاب اهبطوا یکبار بست — شد مکرر نکتهٔ تکرار چیست
بود میلش اینکه ما زان آستان — دور گردیم از برای امتحان
خوردن گندم بهانه است و فسون — خواست آدم را خود ارجعت برون
در خروجش اینچنین تدبیر کرد — ورنه کی سگ شیر درزنجیر کرد
کسب شیطان تا ره آدم زند — مرده موشی پنجه بر ضیغم زند
این مرا از اهبطوا معلوم شد — کز بهشت او زامر حق محروم شد
در خطاب اهبطوا تکرار کرد — تا ببیرون رفتنش ناچار کرد
داند او خود نیز کابلیس این نکرد — او سبب بد بر سبب تاریخت مرد
گفت حق قلنا اهبطوا یعنی که من — در زمین میخواستم گیری وطن
تا در آنجا نسخهٔ جامع شوی — سوی ما جوافزون شدی زاحم شوی
هم چنین ابنای تو و احفاد تو — ز اهبطوا آید در ارشاد تو
زآدم اندر رتبه هم افزون شوند — زان فرونی سرکشان دلخون شوند
که نگشتند از تکبر ساجدت — بلکه میخواهند خام و فاسدت
با تو میگویم کلامی چون سری — در هبوط از صد فلک بالا تری
غیر از آن کت در نخست آموختم — گنج اسمایت بجان اندوختم
بر تو ام آموزش دیگر بود — این تلقی گنج پر گوهر بود
آن کلامی بد که داند حضرتش — من بیارم بر زبان از غیرتش
توبها گردد قبول از یاد آن — حق بآدم کرد پس ارشاد آن
جان او روشن شد و بر دل نشاند — وز بهشت جاودان یادش نماند
آن نه بر گوش آمد و لی بر فمی — نوشد آن دل کز لبش دارد دمی
بی نشان شو رازعشق وی مجو — بند بند از نالهای نی بجو
نی تا ذکر ندامت میکند — زان لب میگون حکایت میکند
تا لب خود بوسی گر حقمی — نی زبان اسرار جان میگفتمی
مست گشتم زهم از کف عقل و دین — شد چو نالنگ نی کلامم آتشین
بر فراقست و جدائی ناله ام — در گلستان همنفس لاله ام
ناله نی از فراق است و ملال — ناله من از کمال اتصال
کی جداشود او که نالم زان دمش — نالم اما از وصال بی غمش
هر زمان از رخ گشاید پردهٔ — میگدازد جان غم پروردهٔ
هجر و وصلش هردو میدان نار نیست — عاشقان را باب جان پردازی است
هجر یعنی ناوک خون ریز او — وصل چون بحر آتش خیز او
دردو وصلش از فراق افزونتر است — هرکه واصل بر او دلجوتر است
زانکه تا واصل نگیلی لا نشد — این نگشت از خود گو او پیدا شد
ورشد او پیدا تو از خود زایلی — بر هلاک خود ز وصلش عاجلی
بگذر از این گو که با آدم چه گفت — با وی آن بوسه که شد همدم چه گفت
گو چو گل شگفت وازهم باز شد — هشت پر ما کیان شهباز شد
آن کلامی بد که جان عالمست — تاج ایجاد و سر آدم است
بر زبان باید که گویم ای فقیر — رو شنو از لعل او یعنی نمیر
تا تبری زان حیوة بیح بح — از حیوة خود نگوید با توهیچ
آن چو بوشی در لب جان پرور است — حشدار اجان که هوششزان سراست
بوسی بی گران لعل خموش — تا ابد هرگز دگر نائی بهوش
گر سخن گوئی هم از بیهوشی است — در حدیث معنی خواموشی است
تا بیداری جرا من ساطقم — گر خراب آن لبم ور عاشقم
من خموشم گوید او حرف از لبم — خاصه آدم کز غمش گیرد تبم
محو و مستم دایم از لب در مست — از لب او بر لب من رو رست
آن لب ار بیتی تو نامی راز من — مست لعلش گردی از آواز من
تا لب او من جو نی دمسازما — زان لست ار بشنوی آواز ما
زلب من گر شوی دمساز او — بشنوی از هر لبی آواز او
بهشم من یا گرفستم بی — در دو عالم جز لب او کو لبی
در تجلی هردو عالم طور اوست — طور چبود عین و یا نور اوست
تا بگیر از سر صفی افسانه را — یا بوشان این سر افسانه را
من خموشم او کند نازش دگر — در نیاز آیم کشم نازش دگر
صبح شد پنهان کنم پیمانه اش — گر گزارد نرگس مستانه اش
روز خوش شد بیست وقت چنگ و جام — گو حدیث از وی بقدر فهم عام
شد بر آدم منکشف اندر شهود — آنچه مخفی بود ز اسرار وجود
از هواها مرد و بر حق بازگشت — کند از این ویرانه دل شهباز گشت
توبه از دام طبیعت رستن است — بر مقام اصل خود پیوستن است
توبه کرد از هر خطا و هر گناه — بر در توّاب و او دادش پناه
او رحیم است از بر رحمت خوش شوی — بگذری از غیر او تا او شوی
موجب این رحمت آمد آن غضب — تا ز سبق رحمت آئی در طلب
راندش از جنت که خلاقی شود — در ما بگریزد و باقی شود
رحمتی بود اینکه راند ار حسش — بر غضب پس بود سابق رحمتش
او غضب دانست و راجع شد بسم — بر در اکرام تواب الرحیم
این چنین حرمی است ار صد ثواب — که کند بر حق گنهکاری ایاب

در بیان توبه آدم علیه السلام

قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعاً فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ۳۷

گفتیم فرود آئید از آن همگی پس اگر آمد شمارا از من هدایتی پس کسیکه پیروی کرد هدایت مرا پس نیست ترسی بر ایشان و نه ایشان اندوهناک شوند

در بقای بعد از فنا و فرق بعد جمع و نکتهٔ از خلافت حجت زمان

بشنو از قلنا اهبطوا راز دگر — یافت چنگ بوالبشر ساز دگر
بر بقای حق جواز بوزده گشت — فرق بعد ازجمع را زیبنده گشت
شد خلیفه بر زمین یعنی که شاه — در زمین تا باشد او غوث و پناه
هم چنین باشد از دنبال او — این خلافت اهل بیت و آل او
هست هردور این خلافت مستقل — تا بمهدی کوست اکنون شاه دل
دور دور مهدیست و طور او — میکند گردش فلک بر دور او
ای هدایت پیشگان گر قابلید — در مدار مهدی صاحب دلید
ای خلیفه زادگان گر آگهید — بر فلک در دورهٔ مهدی مهید
غیبت او غیب جان درتن است — اندر این غیبت ظهور ذوالمنن است
حبش اعضا دلیل آن بود — کاین بدن در اهتزاز جان بود
تا خدا هادیست مهدی نایب است — وز عیان بیحضور آن غایب است
مهدی آخر زمان خود احمد است — دورها دایر بوی تا سرمد است
زآدم اول که قطب عالم است — تا هنوز او آدم است و خاتم است
بود آدم مهدی و هم خاتم او — از محمد متصل تا آدم او
همچنین تا این زمانی کآخر است — دورهٔ او قائم است و دایر است
آنکه اعلی رتبه باشد در مقام — هست در هر دورهٔ شاه و امام
صاحب فرق از پس جمعست او — رهروانرا درزمین شمع است او
از خطاب اهبطوا بر خاکیان — رهبر است و قبله افلاکیان
گفت هرکس زو نماید پیروی — یابد از صورت کمال معنوی
تابع او در هدایت عارف است — کز بصیرت بر کمالش واقف است

میشناسد راه و منزلرا تمام / میشناسد پیر و برنا را مقام
میشناسد گمرهیرا از ضلال / میشناسد نقص رهرو از کمال
میشناسد کاین بره یا گمره است / میشناسد کاین زکی یا ابله است
میشناسد کان وبالست این فلاح / میشناسد کان حرام است این مباح
یا نه بردلخواه کس برحق نهد / گر گواهی میدهد بر حق دهد
عصر ها را میشناسد با امام / واهل هرعصرار خواصند ارعوام
واقف ازسرّ قدر وزحال خلق / وز زمان موت و استقبال خلق
لاجرم بیحزن وخوف اینفرقه اند / زانکه اندر بحروحدت غرقه اند
حیدرآن کش نه ملك درطوف بود / خفت جای احمد و بیخوف بود
باز بعد از قتل وغارتهای سخت / یکتنه در مکه شد وافکند رخت
روزمیدان گرجهان بد پرسپاه / بود یکسان پیش او با مشت کاه
درکسی این زهره و دل کی بود / جز که عالم پیش او لاشی بود
این خلافت را تو دانی مطلبی / کز غم دنیا همیشه در تبی
او خلیفهٔ حق نه جزء عامه بود / بی نیاز ازشورش وهنگامه بود
حزن وخوف ازمیل نفس غافل است / کی بودآنرا که سلطان دل است
دل نداری روکه این کارتو نیست / جنس دیگر خرکه بازار تو نیست
جامهٔ مردان در این میدان مپوش / تیغ وا کن بر هلاك خودمکوش
برّه شیران دروغا بی وهم ولاف / تن برهنه میشدند اندر مصاف
ترك جان باید زهر آلودهٔ / حیدری کو یا که حیدر دودهٔ
آنکه حیدرخوی وحیدرپیشه است / همچو حیدر فارغ ازاندیشه است

در بیان خلود اهل نار و مراتب آن

وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ۳۸ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا

وآنانکه کافرشدند وتکذیب کردندبنشانهای ما آنهااند یاران آتش ایشانند درآن جاویدان ای فرزندان یعقوب یاد کنید

نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ وَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ

نعمت مرا که انعام کردم برشما ووفا کنید بعهدمن تاوفا کنم بعهدشما وازمن پس بترسند

هم گروهی زامردین کافرشدند / از پی تکذیب آیات آمدند
تا ابد آن فرقه اندر آتشند / در حجاب ظلمتند و سرکشند
آتشی بود سر از خوی بد / سوزش آنرا نباشد حصر و حد
چونکه آیند ازحجاب تن برون / فاش گردد رمز فیها خالدون
پردهٔ تن چون فتد جان درجحست / منکر آیات حق در دوزخست
زانکه آیات الله آمد فضل ونور / منکر است از فضل حق مهجور ودور
هست انکار از حسدوز خوی زشت / بعد مردن ظاهر آید آن سرشت
باز آنهم یا فزون یا اندکست / قدرآن در دوزخست وهالك است
گر بود انکار وجهل او فزون / بهر او شد نار فیها خالدون
چون نه بیند آتش قهر وعذاب / تا خود آمد آن خسیسان درعتاب
کاین بود ازماجه فعلی را عوض / کو هشی تا گوید انکار وغرض
رفته عقل ومانده این نفس شریر / که بود پاداش او نار سعیر
حق فرستاد آیت خود با رسل / تا شود خلق تو عقلانیّ و کلّ
کردی انکار و شد انکار آتشی / آتشت باید کنون کاندر غشی
تا بپنداری که آن دوراز تو بود / تو خودآن ناری که معدورار تو بود
آن غرضها که بجان عارض بدت / سعی کردی تا چنین ذاتی شدت
یك تورا زاخلاق ذاتی خاره نیست / برمی اندرذات سنگ خاره نیست
گر نورا باشد بمغز اندك هشی / میشناسی خوی ناخوش ازخوشی
در همین قالب تو را پیدا شود / نیست حاجت محشری کآنجا شود
این جهان هم نزد عاقل محشر است / نیك وبد پیدا ترازخشك وتر است
نی آن یك هر کلامی نشود / میکند انکار و بروی نگرود
نه دلیلی باشد و نه حجتش / حر لجاج محض و خبث طینتش
این طبیعت بهر او صد دوزخست / همچنین هرخوی بد کورا وخاست
در کسی گر خوی بد بینی یکی / گرچه آن افزون بود یا اندکی
لك نه تنها ما بقی در پرده اند / در مقام خود عیان صد مرده اند
همچو آن دزدی که بینی درطریق / نیست او تنها نقیب دارد رفیق
آن رفیقان نشت کوهند ای طلوم / وقت حاجت بر سرآرندت هجوم
صدری ازبینی همیم است و فجور / لیك فحاش است و بدخلق وشرور
بد ربانیرا نشان کن در عیار / کان شجررا نیست جز حنظل ثمار
هر صفاتش شاهد آید جای خویش / کی گذارد جز بلغزش پای خویش
خویش در تا موقعی نمود ورفت / ورجودش بزرگی بود ورفت
تو ندیدی آن لئامت و آن حسد / کاندر او بد مختفی افزون زحد
یا که نی ظالمیرا تا ادب / اوست ماری وان خصوعش زهر وتب
مار کی باشد نشان از نکیش / خوی اورا یابی از نزدیکیش
جامع اخلاق بد دان جمله جاه / بدل اوبجل است وطاعاتش گناه
میکند طاعت که جاه افزون کند / در هوای منصبی صد چون کند
شرح داده تا بدانی یك بیك / رمز فیها خالدون بی ریب وشك
آل یعقوب ای نژاد اصفیا / نعمتم را یاد آرید از وفا

دربیان مراتب توحید و درجات آن

آنچه نعمت من شما را داده ام / که نعم خوارید و بنده زاده ام
هم کنید از جان وفا بر عهد من / تا شما را نوش گردد شهد من
هم تمایم من وفا بر عهد تان / تا لحد یاری کنم ازمهدتان
پس بترسید ازمن ارترسنده اید / بر فعالم خوشدلید و بنده اید
اهل الطافند اسرائیلیان / نعمت خاص هدایت را نشان
خواندن ایشان بلطف ازذوالکرم / بهر تکمیل است و تذکار نعم
تا تو یاد آری زعهد ما سبق / ور نعیم سالفه بر ما خلق
عهد سابق بعد آن عهد نخست / باشد آن توحید و افعالی درست
هست درتو راه ذکرش بالدوام / شاید آنرا گر بیابد فهم عام
واینکه خواند بار مارا ز التفات / هست مخصوص این بتوحید صفات
وآن پی رفع حجاب ثانی است / داند این کاندر صفاتش فانیست
وان اخصّ ازدعوت اولی بود / ذکر آن بهر خواص اولی بود
این تجلی صفات منعم است / خاصگانرا این تجلی دایم است
وینچنین تهدید بهر تا قبول / یعنی از رهبت بر اهل عقول
هست اخصّ ازخوف زانکو اینخطاب / زانکه باشد خوف بیشك ازعقاب
رهبت ازقهر است واعراض وسخط / خشیت ازرهبت اخصّ هم بی غلط
کان اشارت ز احتجاب ذات شد / منکشف این نکته هم زآیات شد
در مقامش من ترا روشن کنم / حق تواند کرد این نه من کنم
من نیم نائی دمد بر من دمی / هم تو آنرا بشنوی گر محرمی
خواهم ازحق عمروتوفیق اینقدر / که رسد دیوان تفسیرم بسر

وَ آمِنُوا بِمٰا اَنْزَلْتُ مُصَدِّقاً لِمٰا مَعَكُمْ وَلاٰ تَكُونُوا اَوَّلَ كافِرٍ بِهِ وَلاٰ تَشْتَرُوا بِآيٰاتِي ثَمَناً قَلِيلاً

وبگروید بآنچه‌فروفرستادم تصدیق‌کننده‌مرآنچه‌باشماست‌ونبوده‌باشید اول کافر بآن و معرید بآیتهای‌من بهای اندکرا

وَ اِيّٰايَ فَاتَّقُونِ ٣٩ وَلاٰ تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبٰاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَ اَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ٤٠

وازمن پس‌بترسید وبه‌پوشید حق‌را ببیهوده وپنهان‌مکنید حقرا و شما میدانید

نگروید از جان براین‌قرآن همه * که فرستادم بناس و جان همه
با حبیب خود که ختم انبیا است * نعمت او فضل دیگر بر شما است

بهترین‌تصدیق زآنچه بوده‌است * با شما و حق عطا فرموده است
یعنی ان توریة کاجلالی بود * شرحی از توحید افعالی بود

زان اشارت شد بافعال ازجهات * وین دهد راحت بتوحید صفات
اول کافر نباشید از عناد * کاحتجاست آن زوی در اعتقاد

بالعقیده یعنی او محجوب ماند * در طبعت مغمر و معیوب ماند
نکتهٔ لاتشتروا آمد مشیر * بر تجلی ذاتی ار باشی خبیر

یعنی آنرا بر بهای کم مخر * کم بود اوصاف نفس بی هنر
وصف واسمش‌رانفس‌خودفروش * می‌مخر گرهیچ داری عقل وهوش

برچنین تحقیق نیکو ای دو دل * ی پندارم که باشی منتقل
گوید آن خواهم فروشم کاه را * تا که بجرم شهر را و شاه را

چون خریدم خواهم ازوی جامهٔ * یا نوسد بر جرایم نامهٔ
از جنس احمق بجان باید گریخت * برفحاء وسکته‌گرخوت بریخت

اغلب این خلق ای جان احمقند * بر بهای کم خریدار حقند
از حماقت مینمایند اختیار * نفس دورا بر وجود کردگار

مینویسند آیتش را از سبق * بهر تحبیب فواحش بر ورق
یا که بر تحبیب سلطان‌و وزیر * تا ازو حاصل کند شهد و شعیر

نام‌حق‌را ضم کند با نام خویش * تا بگذرد ار لئیمی کام خویش
باشد این مطلب مفصل ای غلام * گر بگویم مانم از اصل کلام

اینقدر هم بهر آن گفتم که تو * ره بری بر نکتهٔ لاتشتروا
فارغم از فکر و تسویلات خلق * غرقه‌گو باشند در خود تا بحلق

پس بپرهیزید زین شرك درون * گفت بعد ار فارهبون او فاتقون
باشد این تقوی ز غیرت ذات او * دل نمودن فارغ از ذرات او

آن صفاییراکه خاص ازبهر اوست * گردهی نسبت بغیر از قهر اوست
آن حق اندر باطلی پوشیدست * دل بدنیا بستن وکوشیدن است

حق بباطل پس بپوشید ای گروه * گاه داید ار بدارد وزن کوه
پیشمار چون خاروگل‌هم رستست * اینست پیدا تا نگوئی غفلت است

گر کسی ار روی دانش خاکرا * سنگ خواندکرده رشت ادراکرا
با وجود آنکه پس هم بستند * هر دو در معنی قریب الرتبند

با چه جای آنکه ور پاکرا * پست خواند آنجا که خاکرا
مصطفی هرچند در دورشماست * نی‌نجان‌هم طیروهم طورشماست

حق چرا پوشیده بر باطل کنید * آفتابش را نهان در گل کنید
چون توان پوشید درگل آفتاب * نور احمد نگذرد از صد حجاب

هم چنین نور صحابه وآل او * که جو خود تابند از دنبال او
هر زمانی جلوه گر تا محشرند * زآفتاب و اختران روشنترند

روشن ار نوروی‌و وصل ویند * از نژاد باطل و اصل ویند
هر دلی درهر زمانی سروراست * هم دل و هم دودهٔ پیغمبر است

زاهل بیت است ارولی‌است ارامام * اسم راهل جو مسمی والسلم

حزب در تحقیق معنی صلوه

وَ اَقِيمُوا الصَّلٰوةَ وَ آتُوا الزَّكٰوةَ وَارْكَعُوا مَعَ الرّٰاكِعِينَ ٤١

وبپا دارید نمازرا و بدهید زکوةرا ورکوع‌کنید با رکوع کنندگان

دائما دارند برپا این صلوة * هم دهید از مال‌خود حق زکوة

هم رکوع آرید با اهل رکوع * وان‌بودخود غایت‌عجزو خضوع
امر بر نیکی کنید آیا بفن * با فراموشی ز نفس خویشتن

امر بر نیکی نمودن کار اوست * کش‌نهاد آن‌حال‌واوصاف‌نکوست
میکنید آیا تعقل در کتاب * چونکه میخوانید از بهر ثواب

استعانت جست باید زین امور * برصلوةو صبر بی‌خوف‌و قصور
کان بسی باشد بزرك اعنی که‌شاق * جز بر ارباب خشوع از اتفاق

متن آیت بودو هم تنزیل این * لك شنو تفسیرو تاویلی متین
این صلوةارحاضری معراج تست * درسلوك معرفت منهاج تست

از که تکبیر تا وقت سلام * منتهائی طی منزلها تمام
چیست‌تکبیرازجهان دل‌کندنست * ماسوی را پشت سر افکندنست

راست‌خواهی‌گویم‌ازخودمردنست * جان بجانان بردن‌و بسپردنست
ازدوعالم باربری طمع خوش * بگذری‌ازفرق‌خویش‌وجمع‌خویش

تارسی‌آنجا که جزحق‌هیچ نیست * درنظر جز ذات مطلق‌هیچ نیست
پس نبینی در یمین‌و در یسار * نیست یاری غمگساری بر قرار

جز کسی کو از ازل یار توبود * واقف از احوال‌و اسرارتوبود
رو در افتی از پی تعظیم او * هستی خودرا کنی تسلیم او

سر برآری با تضرع کای اله * ماغلط رفتیم‌و گم کردیم راه
آمدیم اکنون بسویت خسته‌دل * ار فعال خود ملول‌و منفعل

گر ببخشی ازتو نبود این عجب * ور برانی شاید از بهر ادب
چون‌شهودت شدبراین‌معنی‌تمام * ار پی تعظیم او گوئی سلام

این سلام‌اعنی‌که‌جان تسلیم شد * هستی وهمی بحق تقدیم شد
زین‌دقایق باشی ار آگه تمام * شد نمازت جمله معراج‌و مقام

صورت آن این‌قیام‌است وقعود * این تشهدوین رکوع‌واین‌سجود
گفت برپا گربدارید این نماز * برحقیقت رو نمائید ار مجاز

ره شود طی ناگهان‌بر منزلید * نیست حق دور ازشما زوغافلید
این نماز ازعشق‌و جانبازی کنید * یار آمد خانه پردازی کنید

نی بامید ثواب‌و خوف نار * بارها باتست بیحد شعله بار
تو ز دوزخ ترسی‌وخود دوزخی * شاید از خودگر گریزی برزخی

تحقیق زکوة

اصلش ایثاراست اندر راه دوست
عشق گوید از دوعالم یار به
تو سودی هیچ و او بودت نمود
ناچه‌داده‌است‌او برااز سازو برك
مال‌دادت ده زکوش بر فقیر
یك دهی ار ده دهد ده بریکت
این‌هم ازبهر بود کامروشوی
پس فناشو از فناهم کن سفر

خاتم دادن علی ع بسائل

داد خاتم مرتضی اندر رکوع
حلقهٔ هستی زانگشت ابیجس
بد تجلی داتی اورا در سجود
زانکه او دیگر بجای خودنبود
ورکه‌هم بوده‌است‌او حق‌دوربیست
وانکه آگاه‌است راسرار خفی
من بعشق او هنوز افسانه ام

باز بشنو نکتهٔ آتوا الزکوة
هرچه‌آن‌دارد‌و‌جوداز مغز و پوست
فکر جان‌و سر مکن ایثاربه
از عدم آوردو موجودت نمود
این‌چه‌ناخود‌در‌خواهی وقت مرك
عقل‌و جان‌دادت نثارش‌کن بسر
جان دهی سازد بجانها مالکت
دربهای درهمی قارون شوی
هستی خود وا گذارو درگذر
زانکه بد مستغرق بحرخضوع
کرد بیرون در حضور رب دین
زانکه‌سجده‌است‌آن‌فنای‌فی‌الوجود
دیگری‌بود آنکه بوداندر سجود
شرح این کوته کنم‌دستوربیست
میکند فهم آنچه میگوید صفی
شد چونه کرزلف او دیوانه ام

کامرحق بروی‌شد ازبعدصلوة
در شریعت بذل عشراست‌ازمنال
جان‌وسرهم از تو بودازویست
داده های اوکنی یاد از زدل
بیش‌ازآن کانهابگیرند ازتوباز
تا که اوبازت عوض‌صدجان‌دهد
ملك عاریت بمالك واگذار
ورنه عریانی تو در هرامهٔ
چون‌چنین‌بستی‌کمر در خدمتش
این اشارت بود معنی درنماز
در رکوعش شد تجلی صفات
بیرزان درسجده بکشید ازپیش
تا بپنداریکه گویم بوده حق
چون‌بو‌صورت بداین‌آب‌وگلی
گرتومیفهمی سخن یارا بجش
گاه‌گاهی‌بگسلد زنجیر من

درطریقت بذل‌جان بر ذوالجلال
نفی‌محض‌ازخودچه‌داردلاشی‌است
بالله‌ارسنگی‌و کلو مانی خجل
با بیازی کن نثار بی نیاز
بعد مرکت عمر جاوبدان‌دهد
هرچه زو بگرفتهٔ بر وی سپار
چیست جانت تاکه بخشی جامهٔ
راکهی با راکعان حضرتش
دل شدم خالی ز غیر دلنواز
گشت‌خالی‌ازصفات خویش‌ومات
آنکه‌بود آگاهی از حال‌وش
حق برونست از لباس ماخلق
من‌چه گویم تااو کز خود غافلی
ور نفهمی بهل مارا ببخش
تار بندنده شنو تفسیر من

دربیان آنکه امر بمعروف کسی میتواند کرد و مسموع میافتدکه خودعامل باشد

أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ٤٢ وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ

آیاامرمیکنید مردمارا بنیکی وفراموش‌میکنید خودتانرا وشما میخوانید کتابرا امایس‌درنمیابید ویاری‌جوئید بشکیبائی

وَالصَّلٰوةِ وَاِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ اِلَّا عَلَي الْخَاشِعِينَ ٤٣ اَلَّذِينَ يَظُنُّونَ اَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَاَنَّهُمْ اِلَيْهِ رَاجِعُونَ

ونماز وبدرستیکه آن بزرگست مگربرخضوع کنندگان وآنانکه گمان میبرندکه ایشان ملاقات‌کننده پروردگارشانرا وانیکه ایشان بسوی او باز گشت‌کنندگانند

وربرد خودرا زیاد آزاد اوست
کشته نفس خویش و افکنده براه
نیست از نفست فراموشی سزا
امر بر معروفت از بی باکیست
کی تواند کرد بالا بر طواف
این‌دغل دونان که بهره رانده‌اند
داده نفس‌کشتی را پرورش
آنکه نفس مرده دارد رهبراست
با تعقل خواند او فرمان شاه
خواندن‌آن هردم‌ازخودمردست
باطنش هم گر بخوانی اندکی
نزد عارف‌آن‌کتاب فطرت است
هم کند توحید فطری دعوتت
برصلوة و صبر زین‌مشکل‌طریق
صیقل صبرت زداید رنگ قلب
هم صلوتت کو حضوردائم است
تا رسی بر آشیان اصل خویش

این‌فراموشی نشان ازیاد اوست
شاید اورا گر توخوانی ره بناه
جز که او را کشته باشی درغزا
کس بافلاك آن برد کافلاکیست
تا چه جای شهرعشق وکوه قاف
به که راهی رفته وزره مانده‌اند
گرخوردغم بهرخاست وخورش
در قرآن‌احمد است وحیدراست
کوست نازل بر پیمبر از آله
سوی‌او برگشتن وجان بردست
لحظهٔ بر جا نمانی مدرکی
خواندن او ازاصول فکرتست
بر رسول و بر مقام وحدتت
گفت جوئید استعانت جون‌غریق
زان‌بدل برروح‌گردد رنگ قلب
ذکر و فکر بفور دائم است
بی‌خزان یابی بهارو فصل‌خویش

رفته است از نردبان دل بسام
هست از خود خالی ازحق ممتلی
تانگردد کشته نفست بده بست
مرغ خانه گر پرد گامی بود
کاندر آنجا پر بریزد صد عقاب
محض دعوی برده نی ازیك نوید
دررة این‌غولست ودورازتأمرون
هرچه اوگوید بخلقان گفته حق
درج دروی اصل وفرع عالمست
اولش خواندی بخواندی آخرش
نکتهٔ دیگر بر تتلون الکتاب
از پی توحید فطری احمدت
یافت چون توحید افعالت ثبات
صبر یعنی بر مکاره کز قضا
زانجلای قلب روحانی شوی
شد تمانند دو بال از بهر طیر
ره شود طی سالك اندر منزلست

پایه پایه تا مقام جمع تام
عارفان خوانند شیخش یا ولی
گرکنی ارشاد کس زیبنده بست
ور بود حالاك تا بامی بود
هم نبیند عکس سیمرغ او بخواب
گوی ارشاد از جنند و تا پرید
کی تواند شد بنیکی رهنمون
بر بکوئی بوده نامش درورق
بابی ازآن عقل وروح آدم است
تا بباطن پی بری از ظاهرش
با تو گویم گرکه باشی نکته‌یاب
کرده دعوت بر کتاب ایزدت
رو بتوحید صفات آری و ذات
وارد آید تا شود کامل رضا
در صفات لم یزل فانی شوی
مرغ جانت زان هوا گیرد بسیر
خودفنای فی‌الله‌است وواصل‌است

جذبه

این بود توحید ذات ار باحقی
دور آخر شد زمستان یار ماند
مستی آمد باز غرق می شدیم
من چگویم او چه خواهد مستما

غیر رفتو خانه بر دلدار ماند
خارج از تفسیر و محوی شدیم
هر دمی جامی دهد بر دستما

باده نوش افتاد وبرپا ساقی است
چون کنم من یارگلفامم همی
جان‌من‌چون‌جام‌می‌دردست‌اوست

رستهٔ از هر تعین مطلقی
آنکه باقی بود آخر باقی است
میدهد جام از پی جامم همی
دل‌اسیرعشق‌وجان سرمست‌اوست

هوشم آرد بازچون مست اوفتم   میدهد جامی که ازدست او فتم
چون فتادم گویدم حرفی نگوش   کز صدای دلکشش آیم بهوش
چونکه ازمی مست ومعدومم کند   هوشم آرد باز و معلومم کند
بعد مستی نقش هشیاری زند   پردهٔ دیگر بدلداری زند
تاکه گوید راه عشقم سخت نیست   برتوگرسختست هیچت بحث نیست
ورکه هم سخت است آسانش کنم   بهر عاشق نعمت و نانش کنم
عشق آمد کوه را چون کاه کرد   عاشق ازوی کاربردلخواه کرد
عشق چون بردل زند اورنگ را   نرم سازد بهر عاشق سنگ را
نه بناچاری کند رفتار او   نه شناسد بر نان از خار او
عشق آمد از پی دیوانه ساز   کرد این ویرانه را ویرانه باز
میکند بر من نگاهی تیز تیز   میشود طومار عقلم ریز ریز
بك جنون آمد بتا تدبیر کن   اندك اندك زلف را زنجیرکن
جز بزنجیر تو کو آن حوصله   کاورم طاقت ندرّم سلسله
سلسلهٔ ما تاب گیسوی تو است   تازه جان از نفحهٔ کوی تواست
بر کلام دلنشینت جان دهم   قدر جان چبود که تا آسان دهم
گفته بودی راه عشقم مشکل است   نیست مشکل پیش آن کاهل دلست
من چه دانم کاین رهست انمنزلم   تا که این آسان بود وان مشکلم
مورد اما کوشش مستانه را   تا که جان دارم کشم این دانه را
هست یکسان صعب وآسان پیش مور   میکشد تاهست اورا جان وزور
هست صد کوه ار براه دلبری   میرود عاشق نه از پا کز سری
عقل گوید با مه بن بیشه نیست   عشق گوید رو سر اندیشه نیست
در ره ارصد بر و بحر آتشست   بر وکه آتش بهر جانبازان خوش است
جان پروانه است خودآتش کشی   کی بود در یادش آب و آتشی
فکر آن پرشعله جان بسردنست   کی بفکر خستگی یامردن است
من چگویم جان چه و پروانه چیست   زندگی و مردن دیوانه چیست
آنکه کرد از موی خود زنجیریم   فارغست از شادی و دلگیریم
دل زغم خون گشت واو بی غم است   گرچه ناخوبی دلان خودهمدم است
عاشق آزاد از غم و از شادیست   بیخیال از بندگی وآزادی است
دورخ اندر راه عاشق کوثر است   وانچه او مشکلتر است آسانتر است
بگذر از این نوبت تفسیر شد   روز رفت و وقت یاران دیرشد
گفت این باشد بزرگ اعتی که شاق   جز برآن دل کوست خاشع در وفاق
آنکسانیکه بودشان در گمان   مر لقای رب خود با چشم جان
میکند او را ملاقات از یقین   هم باو سازند رجعت بیمعین
واندر آنجا نیست جز اوبارشان   چونکه آید نوبت دیدارشان
تا کمال بی نیازی بهر بند   ارمغانی خواهد از نادار چند
ارمغان عاشق آنجا مردگیست   عجز وفقر وخواری ودلبردگیست
گیرد اندر کف دلی لبریزخون   که بر او رحم آورد عالی ودون
سینهٔ اززخم هجران چاك چاك   دیدهٔ خونبین‌تر از دل پر زخاك
ارمغان دیگری آرد بیش   کان فنای عاشق آمد ازخودیش
از وجود خود بکلی لا شده   هستی او هستی مولی شده
رفت پیش دلبری دل دادهٔ   گفت یارش تیرهٔ یا سادهٔ
گفت آنرا هم تو دانی من نیم   روی خود بین درمن ازنیکو پیم
باشم ار آیینه بینی آن جمال   ور ببینی تیره جانم تیره حال
گفت دیدم روی خود آیینهٔ   پاك از هر نقش و روشن سینهٔ
تو منی و من تو لیکن درمیر   بن حجاب وصل گشت آنهم بزیر
عاشق اندردم فتادو مرد و رست   من نماندم یعنی او ماند که هست

يَا بَنِي اِسْرَآئِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِى اَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَ اَنِّى فَضَّلْتُكُمْ عَلَي الْعَالَمِينَ ٤٥ وَاتَّقُوا يَوْماً

ای پسران یعقوب یاد کنید نعمت مرا که انعام کردم بر شما وبدرستیکه ازفزونی دادم من شمارا برجهانیان وبترسید روزیرا که

لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئاً وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَاهُمْ يُنْصَرُونَ ٤٦

جزا داده نشود نفسی بدل ازنفسی چیزیرا وقبول نشود ازآن شفاعتی وگرفته نشود ازآن عوضی وبه ایشان یاری کرده شوند

آل یعقوب آورید از نعمتم   یاد یعنی شکر آن در حضرتم
بر شما دادم بر نعمتها فزون   هم فزونی ز اهل عالم در شئون
می نترسید ازجهان روزی مگر   نیست نفسی کافی ازنفس دگر
فاقد شیئی شد از نفسی کفاف   ندهدش نفس دگر بی اختلاف
نه شفیعی باشدش در داوری   تا کند رو در مقامی یاوری
نه ازو گیرند در فعلی عوض   میکشد دردآنکه خود دارد مرض
حشرگردد هرکسی برخوی خویش   نشود ازدیگری کس بوی خویش
ناصری نبود یکی آن روزشان   که بدند از محنتی دلسوزشان
بهر اسرائیلیان انعام حق   هست یاد از جلوهٔ افعال حق
هست تکرار ازپی الطاف و بر   تا برند از وجه ظاهر پی بسر
رو زافعال آورند اندر صفات   وزصفات آرند رو بر وجه ذات
شرح این بگذشته گر داری بیاد   یاد نعمت گر کنی یابی مراد
برسد اوازروز وانفسا که خود   داند اندر خود جزای نیك وبد
هست هر نفسی بجای خویشتن   در عمل یابد جزای خویشتن
نیست هیچ اندازه کسرا کز حدش   بگذرد یا قاصدی از مقصدش
تا چه جای آنکه گیرد دست غیر   نفسی اندر سلب شر وجلب خیر
عارفی کوچشم جانش روشن است   خوشها درپیش رویش خرمنست
بیند احوال خلایق سر بسر   هر یکی اندر مقامی مستتر
درعیادت گفت بازید آن رسول   چون نمودی صبح شادی یاملول
گفت شادم زانکه باشد منکشف   حال خلقم بر سیاق مختلف
گر که خواهی وا نمایم بالتمام   حال هریك کان کدامست ایکدام
گفت گفتی راست لیك این راسترا   دار پنهان چون ندانی خواسترا
سیر افعالست این بد دل مباش   وز اراده و امر اوغافل مباش
هست باقی تا وصولت راهها   اختری دیدی ندیدی ماهها
اندکی بود اینکه مشهود توشد   باعث این آتش و دود تو شد
هست میزان راستگو دروزن شیء   لیك کی داند حقیقت واصل وی
بد حقایق ثابت اندر عین علم   باش تا معلوم گردد دار حلم
خلق هریك صورت فعل حق اند   درظهورخود ز اسمی مشتق اند
اسمها شد مختلف تا درسرشت   مختلف باشد عقول خوب وزشت
اسمها هم اختلاف کثرتش   مرتفع گردد ز وصف وحدتش
نیست در وحدت تخالف یاتضاد   اسمها دارد در آنجا اتحاد
از کجا رفتم کجا بی بند وقید   رخش من شد گرمتر ازرخش زید

در کشف حقایق اشیاء

از کجا این سنگ بر مجنون فتاد
باز بدم لب دماغم خون فتاد
بسم اندر خواب یا بیداریست
کو گزد لب وین پی دلدار بست
کاین خلایق جمله اهل صورتند
نادری واقف ز سرّ حضرتند
محرم اسرار شه در مجلسی
راز خلوت را نگوید با کسی
ور گهی گوید بایهام است و رمز
زآنقدر هم متهم گردد بغمز
گاهی از مستی کنم با عربده
میکشنده سرخوشان در میکده
مر ندانی شاه ما باشد غیور
راز خود سربسته خواهد در ظهور
یوم لا تجزی بباشد کس بکس
هست هر نفسی بفکر خویش و بس
نیست کسرا با وجودش قدرتی
تا نماید از خلیلی نصرتی
میزدم درخواب حرفی آن چه بود
روی حرفم در تکلم با که بود
یعنی ازکف گر رود گاهی عنان
هم بحرانش دمی آهسته ران
محرم شه نیست کس تا دم کشند
ما بقی بربند و وا بستند
آنچه گویند با خواص و با عوام
حاکی است از نظم ملک و حکم عام
من اگر محرم اگر غمازه ام
با تو هر دم در بیانی تازه ام
واندر اینجا میروش حق نفس
بردهان مهرم زند گوید که بس
شرح آیات از ره تفسیر کن
ور کنی تأویل با تدبیر کن
نیست کسرا شافعی یا ناصری
یا که فعلی را عوض از قاصری
نیست کسرا اقتدار و اختیار
بر کسی جز مالکی ذوالاقدار

آزادشدن اسرائیلیان از عذاب فرعون وبیرون رفتن از مصر

وَ اِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوٓءَ الْعَذَابِ يُذَبِّحُونَ اَبْنَآءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَآءَكُمْ

وچون نجات دادیم شمارا از آل فرعون که عذاب میکردند شمارا بدی عذاب میکشتند پسران شمارا وزنده میکنند زنان شمارا

وَ فِي ذٰلِكُمْ بَلَآءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ ٤٧ وَاِذْ فَرَقْنَا بِكُمُ الْبَحْرَ فَاَنْجَيْنَاكُمْ وَاَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ

و در این شمار است محنتی از پروردگار شما بزرگ وهنگامیکه شکافتیم برای شما دریا را پس رهانیدیم شمارا و غرق کردیم آل فرعون را

وَ اَنْتُمْ تَنْظُرُونَ ٤٨

و شما نگاه میکردید

یاد آن وقتی کنند از واقعات
که شما را دادم از محنت نجات
جمله میکشتند ابناتان بزار
غیر نسوانرا که خدمت بود کار
وانکه بحر از بهرتان بشکافتیم
روی از فرعونیان برتافتیم
ظاهر است این آیه گرداری بیاد
هست ذکرش بهر تأکید و داد
گرچه او مستغنی است از غیر خویش
مهر خواهد بهر بندل خیرخویش
بطن و تأویل این بود کز جور نفس
او رهاند تا نماند جور نفس
وآن قواها جمله وهم است و خیال
وآن غضب وان شهوت بااعتدال
آن قواهای ضعیفی چون نساست
از حواس ظاهر و نامیه راست
جمع مال و نظم قوت و حرص و آز
کسب جاه و جامه و آمال ساز
انفلاقش بهر ارباب نجات
چون شکاف ارض باشد از نبات
کرده از مصر بدن قطع امید
کاندر آن بودند محکوم و عبید
تا حدودش نفس از پی کینه باز
کآوردشان در دیار جسم و ناز
آن گذشت از دل بیاران چو برق
وین بحواری گشت در رودابه غرق
کن تو کار دل که باشی یار عقل
وارهی از وهم دون زآثار عقل
وآن بنات اعنی حواست را مدام
میکشند از زحمت و خدمت تمام
غرقه گشتی وهم را باشد سزا
اندر این رودابه با رنج و عنا
یار آن شو کز غم آزادت کند
فارغ از فرعون جلادت کند
ور عذاب سخت کز فرعونیان
مر شما را بود بیرون از بیان
وآن بلائی بود از پروردگار
مر شما را بس عظیم و بیشمار
بر نجات آل یعقوب از گواه
غرقشان کردیم در آب سیاه
یاد نعمت مهر جان افزون کند
یاد غیر او ز دل بیرون کند
آنکه مهرش بنده را سرور کند
خاک را ز افلاک عالیتر کند
ور قوای نفس امّاره که سخت
اندر این مصر بدن افکنده رخت
هست اسرائیل روح با صفا
قوه‌های روحی ابناء وفا
بار دارند این قوای را ارتفاق
بر امور صنعه و اعمال شاق
رود نیل و قلزم ظلمانیت
در مثل شد مادهٔ جسمانیت
قلب با اتباع خود همچون کلیم
تا تجرد بگذرد بی خوف و بیم
سینه از دارالملام جسم تار
گشته دور از نفس دون با عقل یار
کی رسد بر عقل وهم لا یلیق
جز که در آب سیه گردد غریق
ناظران بینند با چشم شهود
کان جسارت این بجاماند از جحود
قبطیان در مصر تن با صد عتو
میکشند ابنای روحانی نو
کن بلای رو برون از مصر تن
قبطیانرا شاید این دارالمحن
بین هلاکش زانکه او خونی تست
در پی اهلاک و محزونی تست

دربیان اربعین موسی علیه‌السلام

وَاِذْ وَاعَدْنَا مُوسٰى اَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَ اَنْتُمْ ظَالِمُونَ ٤٩ ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ

وچون وعده دادیم موسی را چهل شب پس گرفتید شما گوساله را از بعدش وشما ستمکارانید پس عفو کردیم از شما

مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ٥٠

از بعد آن تا شاید شما شکر کنید

وآنکه موسی را چهل شب از صلاح
وعده فرمودیم بهر افتتاح
پس گرفتند از غلط گوساله را
خار آوردند جای لاله را
اربعین بهر صفای قلب بود
زنگ از آیینه زآن شاید زدود
بعد از آن کز آل فرعون عنود
گشت فارغ وز هلاک آن جحود
از شما هم عفو کردیم این غلط
تا مگر شاکر شوید از هر نمط
بیریاضت قلب کی یابد مقام
وآن چهل روز است گردانی تمام

زآنکه شد خلق بدن در اربعین
در رحم گردید تکوین جنین
شد مخمر طینت آدم یقین
در کف قدرت هم اندر اربعین

بهر حق شو خالص اندر چل صباح
تا که گردی مصدر فوز و فلاح
از پی گوساله رفتن راه نیست
در ره نفس بهیمیه مایست

موسی جان در بواست و غالب است
یار هرون باش تا او غایبست
کیست هرون اعتقاد و حزم تو
در صراط حق ثبات و عزم تو

آب بردار از که داری عزم راه
هر چه گویندت که در ره هست چاه
سایه آن چه خشك باشد یا خراب
تا نمانی از پی آن اندر الهاب

وآن ثبات در ره از خود رستن است
گوش را از هر صدائی بستن است
تا نباید سامری وهم دست
کشت باید وهم و از گوساله رست

نفس حیوانیه را معبود خویش
گیرد از اندیشهٔ مردود خویش
این بود طمعی که بر نام و صنم است
طاعت او بر خلاف واقع است

وضع معبود از ره اوهام کرد
از طریق موسی و الهام کرد
جو سکه بود از وهم این نقص و قصور
عفو کرد از لطف یزدان غفور

تا شما از عفو او شاکر شوید
ور خطای خویش مستغفر شوید

وَ اِذْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَالْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ٥١ وَ اِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ اِنَّكُمْ

وهنگامیکه دادیم موسی را کتاب و فرقان باشد که شما راه یافته شوید وهنگامیکه گفت موسی مر قوم خود را ای قوم بدرستیکه شما

ظَلَمْتُمْ اَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُوا اِلَى بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا اَنْفُسَكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ عِنْدَ

ستم کردید خودها را بسبب گرفتن شما گوساله را پس بازگشت کنید بسوی پروردگار خود پس بکشید خودها را این بهتر است برای شما نزد

بَارِئِكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ اِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ٥٢

پروردگارتان پس در گذشت بر شما بدرستیکه او بود در گذرنده مهربانست

کشتن قوم موسی یکدیگر را

وآنکه ما دادیم موسی را کتاب
تا شما یابید راهی بر صواب
وآنکه موسی گفت قوم خویش را
که جحود کردید ظلم از ناسزا

وآنکه بگرفتید مر گوساله را
بر پرستش دعوت محتاله را
پس ایاب آرید بر پروردگار
کشت باید خویش را زین شوم کار

در میان خویش بگذارید تیغ
هیچیان باید ز قتل خود دریغ
مر شما را بهتر است این قتل و مرگ
نزد حق از عالم پرسار و برگ

تیغ بنهادند در خود آن گروه
تا که شد از کشته هرجا تل و کوه
موسی آمد در تضرع کای اله
محرمان را هم بوئی یار و پناه

کس نماند از ما دگر فریاد رس
گفت بخشیدیم کو سازند بس
کشتگان و زندگان بخشیده اند
در ظلال رحمت آرامیده اند

این قتال آن میلها را هشتن است
نفس از تیغ ریاضت کشتن است
وآن حظوظ نفس کو از هر نمط
حق بباطل پوشد از سهو و غلط

وَ اِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللهَ جَهْرَةً فَاَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَ اَنْتُمْ تَنْظُرُونَ ٥٣ ثُمَّ

وهنگامیکه گفتید ای موسی هرگز نگرویم مر ترا تا آنکه ببینیم خدا را آشکارا پس گرفت شما را صاعقه وشما نگاه میکردید پس

بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ٥٤ وَ ظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ وَ اَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّ وَالسَّلْوَى

برانگیختیم شما را از پس مرگ شما باشد شما شکر کنید وسایبان کردیم بر شما ابر را وفرو فرستادیم بر شما من و سلوی

كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَ مَا ظَلَمُونَا وَ لَكِنْ كَانُوا اَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ٥٥

بخورید از پاکیزهای آنچه روزی دادیم شما را و ستم نکردیم ولیکن بودند خودشان ستم میکردند

وآنکه گفتید ای کلیم حق جبین
بر تو ما ناریم ایمان از یقین
تا که خود بینیم حق را آشکار
صاعقه بگرفتتان پس استوار

وآن شما دیدید از چشم فکر
گر که باشد هیچمان اندر نظر
پس بر انگیزاندیم از بهر شان
مر شما را بعد موت اندر عیان

بوکه شکر جانتان افزون شود
شاکر از منعم بحال ممنون شود
سایبان کردیم ابری بر شما
من و سلوی گشت نازل از سما

تا خورید آن رزقها بی زحمتی
وآن شما را بود از ما رحمتی
گر شدند از نعمت ما ناسپاس
بر شما شد ظلم نی بر رب ناس

نیست ایمان حقیقی بی گمان
آنکه بود از شهود و از عیان
زآن سبب گفتند با موسی صریح
بی‌عیان ایمان ما نبود صحیح

صاعقه موت از فنای کاشف است
در تجلی ذاتی از دل واقف است
پس بر انگیزاند از بعد فنا
بر حیوة واقعی یعنی بقا

این سپاس از نعمت توحید نیست
شکر این نعمت شان دیدست
آن غمام آمد تجلی صفات
وآن صفات این پردهای شمس ذات

من و سلوی باشد احوال و مقام
سالکان را کاید از رب الانام
وآن خصال معنوی و اخلاق نیك
که شود بر قلب و جان اشراق پاك

آن علوم و آن معارف آن حکم
کاید از حق بهر سالك دمبدم
وآن ریاح رحمت و نفحات ذات
واردات غیب در نشئه صفات

هست رزق طیبین گفت از کلوا
خوردن آن نز دهانست و گلو
طیبات اعنی که باشد رزق خاص
یافت از حق بهر خاصان اختصاص

ما شما را برکمال آراستیم
متصف بر وصف خود میخواستیم
بر صفات نفس گر راجع شدید
زآن معانی بر صور قائم شدید

خار را باشد زیان کو گل بلاست
آفتاب از خار و گل مستغنی است

وَ إِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هٰذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَداً وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّداً وَ قُولُوا حِطَّةٌ

وهنگامیکه گفتیم درآئید این قریه را پس بخورید از آن هرجا که خواهید فراوان وداخل شوید دررا سجده کنان وبگوئید حطه

نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَ سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ ٥٦ فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلاً غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا

میآمرزیم براشما گناهان شمارا وزود افزائیم نیکوکاران را پس بدل کردند آنانکه ستم کردند سخنی را بجز آنکه گفته شد مر ایشان را پس فرو فرستادیم

عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزاً مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ٥٧ وَ إِذِ اسْتَسْقٰى مُوسٰى لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ

بر آنانکه ستم کردند عذابرا از آسمان بانچه که بودند فسق میکردند وچون آب خواست موسی برای قومش پس گفتیم بزن

بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْناً قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ كُلُوا وَاشْرَبُوا مِنْ

بعصای خود آن سنگ را پس جاری شد از آن دوازده چشمه بتحقیق که دانستند همه مردم آبخورشان را بخورید وبیاشامید از

رِزْقِ اللّٰهِ وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ٥٨ وَ إِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسٰى لَنْ نَصْبِرَ عَلٰى طَعَامٍ وَاحِدٍ

روزی خدا وتجاوز مکنید در زمین فساد کننده وچون گفتید ایموسی هرگز صبر نکنیم بر طعام تنها

فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَ قِثَّائِهَا وَ فُومِهَا وَ عَدَسِهَا وَ بَصَلِهَا

پس بخوان برای ما پروردگارت را برای ما از آنچه میرویاند از زمین از سبزیش وخیارش وسیرش وعدسش وپیازش

قَالَ أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنٰى بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ اهْبِطُوا مِصْراً فَإِنَّ لَكُمْ مَا سَأَلْتُمْ وَ ضُرِبَتْ

گفت آیا بدل میکنید آنچه آن فروتر است بانچه آن بهتر است فرود آئید در شهری پس بدرستیکه براشماست آنچه خواستید وزده شد

عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ وَ بَاؤُا بِغَضَبٍ مِنَ اللّٰهِ ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللّٰهِ

برایشان خاری و بیچارگی وبرگشتند بغضبی از خدا این بسبب آنکه ایشان بودند که کافر شدند بآیتهای خدا

وَ يَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذٰلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ ٥٩

ومیکشتند پیغمبران را بناحق این بسبب آنچه نافرمانی کردند و بودند که تجاوز میکردند

وانکه ما گفتیم ایشانرا ز جود
اندرین قریه فرود آئید زود
واندران از خورد و آرام و خواب
مر شما را امتیاز است و صواب

روضهٔ روحست بی شك آن مقام
شد مشاهد را شهود آنجا مدام
اندر سجده کنان داخل شوید
وز ره حطه بحق واصل شوید

وان یقین باب رضا اندر قضاست
در خبر باب الله اعظم رضاست
ساجدانش خاضعان حق دمند
در حریم قرب خاصش محرمند

حطه گفتن برقضا دل دادن است
سر بخاك بیدلی بنهادنست
عفو گردد چون شد او فعال تو
ذنب اخلاق و صفات حال تو

اوست در هر حال فعال تو لیك
شد مشاهد اسود حال تو نیك
بر نکوکاران بزود افزاید او
پردهها از چشم جان بگشاید او

محسن آن باشد که شد معبود او
در عبادات و عمل مشهود او
ور تو اورا می نبینی در عیان
او ترا داند که بیند در نهان

پس بدل کرد آنکه قولی از ستم
غیر از آنکه شد برایشان گفته هم
یعنی آن اوصاف نفس بی ادب
کرد بر اوصاف ربانی طلب

از حظوظ روح و لذتهای نام
در گذشت از بهر حظ نفس خام
پس عذابی زآسمان روح هم
آمد ایشانرا سزای آن ستم

وان همه حرمان و ضیق سجن است
نکبت و بد حالی و بدبختی است
فسق یعنی طاعت قلبی بدل
گشت در طاعات نفس اندر عمل

طاعت قلبت همه سانی است
طاعت نفس از ره خود رائی است
وانکه موسی خواست بهر قوم آب
پس باو گفتیم در حال خطاب

زن عصا بر سنگ تا جاری شود
آبها وین آیت باری شود
شد ده و دو چشمه جاری در نظر
تا بود هر فرقه را آبخور

می بنوشید و خورید از رزقها
که خدا کرده است بر خلقان عطا
در زمین باشید لیکن در نهاد
بی تجاوز بی فضولی بی فساد

چشمهها دانی چه باشد ای سنی
ده حواس ظاهری و باطنی
با دو قوهٔ عاقله اندر مثل
کان یکی باشد نظر دیگر عمل

میشود آن جاری از سنگ دماغ
با عصای نفس گرداری فراغ
اکل و شرب از رزقهای معنوی
شد معانی و حکم تا بگروی

بهر انسان کسب آن فرض است و سهل
هم بلا تعثوا مخاطب اهل جهل
وینکه گفتندی بموسی از ظلام
نیست مارا صبر خود بر یك طعام

کن دعا تا باز روید بهر ما
از زمین سیر و پیاز و گندنا
آن غذای روح واحد بود و خاص
وین غذاها داشت بر نفس اختصاص

گفت آیا میکنید از اقتصار
شیء دانی را بعالی اختیار
پس فرود آیید اندر مصر تن
بر مراد خود کنید آنجا وطن

آنچه میخواهید در شهر مجاز
مر شما را هست از سیر و پیاز
زد برایشان باد ذل و مسکنت
سوی فاقه آمدند از سلطنت

باز برگشتند از حق با غضب   کفر را کفران نعمت شد سبب
بود قتل انبیا بر غیر حق   یعنی از پندار باطل زان فرق
یك نشان گویم ترا زارباب جور   کن در این معنی تحدو جهدغور
یك نشان دیگرش رد عقول   قول بی فعل است وبحث بی اصول
از منافق هم نمایم یك نشان   تا تعالی از نفاقش در گمان
اینقدر بهر نشان مورد است   ورنه اوصاف منافق بیحد است
کافر آیات بودند از الست   زان بقتل انبیا بردند دست
فسق وعصیان سهل ازآن پنداشتند   کزحد خود تجاوز داشتند
خویش خواهی خودپسندی خودسری   هست اصل فسق وکذب کافری
یك نشان دیگر آمد سوء ظن   بر خلایق جملگی از مرد وزن
دارد ازهرکس طمع درجاه ومال   لیك خودباشد بخیل ازاین دوحال
جای خود گویم زهریك رازها   تا شناسی زاغها از بازها

اِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارٰي وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ

بدرستیکه آنانکه ایمان آوردند وآنانکه یهود شدند ونرسایان وستاره پرستان هرکه ایمان آورد بخدا وروز بازپسین وکردار

صَالِحًا فَلَهُمْ اَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ٦٠

شایسته پس مرایشانراست مزدایشان نزد پروردگارشان ونیست ترسی برایشان ونه ایشان اندوهناك شوند

آن گروهی کاهل ایمانند و دین   از ره تقلید و ظاهر نز یقین
آن یهود و آن نصاری هرکه هست   صابئین آن فرقهٔ کوکب پرست
هم کند کردار نیکو اختیار   هست او را اجر نزد کردگار
هست ایمان حقیقی کاختصاص   دارد آن با اهل توحید وخواص
عامه زان قانع بحرف وصورتند   خاصگان زاجمع تجمع وحدتند
خوف باشد از عقوبت در فعال   حزن از نقصان اوصاف و کمال
اردوئی رست وفانی الذات گشت   شمس وحدت مطلق ازدرات گشت
یعنی آن ایمانشان بر ظاهر است   باطن ایمان از ایشان سار است
زین طوایف هر کسی کمعدرت   آرد ایمان بر خدا و آخرت
فارغست ازخوف وحزن او درسکون   گفت لا خوفٌ ولا هم یحزنون
صورت ایمان بود قول و قبول   معنی ایمان حصولست و وصول
نیست آنجا احتمال حزن وخوف   یا که درحولش محال حزن وخوف
چون زافعال وصفات او رسته شد   بر حق و مادون حق پیوسته شد
ذات صمدانیست پاك ازنقص وخوف   کی بوصفش حزن گنجد یا که خوف
بیش ازین اندرخور افهام نیست   لقمهٔ خاصان سزای عام نیست

وَ اِذْ اَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَ رَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ

وچون گرفتیم پیمان شمارا وبلند کردیم بالای شما طوررا فراگیرید آنچه دادیم شمارا بتوانائی ویاد کنید آنچه درآنست باشد شما

تَتَّقُونَ ٦١ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ فَلَوْلَا فَضْلُ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ وَلَقَدْ

بپرهیزید پس برگشتید از بعد ازین پس اگر نبود فضل خدا برشما ورحمت او هرآینه بودید از زیانکاران وهرآینه

عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَوْا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ ٦٢ فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِمَا

بتحقیق دانستید آنانکه تعدی کردند از شما در شنبه پس گفتیم مرایشانرا که بشوید بوزینهٔ رانده شده پس گردانیدیم آنرا عبرتی برای

بَيْنَ يَدَيْهَا وَ مَا خَلْفَهَا وَ مَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ ٦٣

آنکه باشد میان دو دستشان وآنچه باشد پس سرشان وپندی از برای پرهیزکاران

در تحقیق اخذ میثاق وحقیقت طور

وینکه بگرفتیم میثاق وجود   از شما هم عهد ایمان و سجود
فهم میثاق از برا در بیت است   عهد سابق لازم کونیت است
عهد لاحق سوی او برگشتن است   پاس عهدش را زجان نگذشتن است
طور را شاید اگر دانی دماغ   جنبش اعضا است از وی بالبلاغ
نور حق ظاهر شد اندر طور عقل   گشت روشن هردوکون از نور عقل
گفت زآن و بر شما فوق است طور   هم بود را و در بدن این حس و زور
پس شما از قوهٔ ما زنده اید   یاد این قوه کنید ار بنده اید
هست پرهیز از نشان هوشمند   میپسندد آنچه عقل آرد پسند
از دو شیء آنراکه باشد نیکتر   مینماید اختیار اندر سیر
رفته رفته تا مقام عشق و حال   بار دیگر تا لقای ذوالجلال
عقل دارد آن تمکن در حصول   که کند فهم معانی هم قبول
بر کتاب عقل فرقانی گرای   زوست توراتت بظاهر رهنمای
از ره دارالسلام روح باز   خیره برگشتند بر شهر مجاز
آن یکی بد سابق واین لاحق است   شاد حالی کاندر این دو صادق است
عهد سابق بو شدی موجود ازو   خود بودی هیچ وگشتی بود ازو
طور را دادیم رفعت در نمود   کآن شما را ازمراتب فوق بود
همچنانکه عقل فوق عالم است   عالم از وی در نمایش هردم است
فوق جسم آدمی باشد دماغ   کوست جای عقل گرجوئی سراغ
ازدماغ این قوت و حس در تن است   قوهٔ او هم ز فضل ذوالمنن است
تا شما را نور جان افزون شود   زین فروغ برتر ازگردون شود
عقل را نبود بجز نیك اختیار   لا جرم عاقل بود پرهیزکار
زآنچه باشد پست تر بگریزد او   گرچه باشد شکر ازکف رنزداو
گر بود عقلت بنیکی رهنمون   این بود رمز لعلکم تتقون
بر عقولست آن خذوا ای اغلبوا   سوی آتیناکم ار داری تو رو
باز برگشتند قومی نا تمام   سوی ادنی منزل از اعلی مقام
گر نبود از فضل حق وزرحمتش   در زیان بودید ودور ازحضرتش

فصل حق جز عقل کامل سیر نیست   جز زوی ره بر نزول خیر نیست
آنکه اعقل بُد ره دریا گرفت   نیم عاقل اندر آن سکنا گرفت
میل سوی آبگیرش خام کرد   عقل زد هی واقفش ازدام کرد
وآنکه هیچ ازعقل فرهنگی نداشت   پخته شد درآتش ونکی نداشت
باز شنو الذین اعتدوا   چون زیوم السبت گرداندند رو
بر عبادت تا کند از جان قیام   از پی حیران غفلتها تمام
این عبادت بهر آن گردید وضع   اندر اوقات معین تا بنزع
آن توجه وان صلوة معدل   میزدایند زنگ غفلتها ز دل
حیلت آوردند حیلت ساز چند   بهر صید آبرو کردند این پسند
تیرگی بر تیرگی افزوده شد   صورت اوصاف بد نموده شد
شد مبدل ذاتشان از فعل دون   همچو نیلی کآن بقبطی گشت خون
مسخ نوعی از تناسخ آمده است   وآن تناسخ بر دو قسم آمد بدست
قسم دیگر از حقیقت دان ظهور   در مقامی کوست لایق بی قصور
هست این حق گر تو باشی فیلسوف   باشدت بر فهم این معنی وقوف
خصلت نیکو بود نیکو فری   ور بود بد هم تو آنرا مظهری
عارفی کش دل بود آیینهٔ   بیندت بر صورت بوزینهٔ
وصفت آید در عیان آن و این   تا تو گردی عبرتا للناظرین
ماند از وی در مقامی کار آب   بلکه باشد مسعد یار و تاب
رفته وصف آدمی از وی بدیست   از حدود آدمیت معتدیست
اینکه بوزینه شدند آن قوم ست   زآن بود که بر بشر اوباشه است
از زمان نقد خود وز خلق پیش   گفت مکن عبرت اندر حال خویش
از پی پیشینیان در روزگار   گشته ایم از بهر عبرت آشکار
چشم عبرت بین اگر در صورتست   هر یك از ذرات عالم عبرتست

بُد سه ماهی در میان آبگیر   دام افکندند صیادان بزیر
داشت اسی سخت با آن آبگیر   لیك فضل عقل بودش در ضمیر
خویشتن را مرده کرد و باز رست   سوی بحر افکند صیادش ز شست
لاجرم عقل است آن فضلی که گفت   گر نباشد عقل با خواریست جفت
روز شنبه بر یهود آن بیفتور[1]   روز تقوی بود و تعطیل از امور
از پی اصلاح عمر رفته بود   روز جبران از عثور[2] هفته بود
زنگ غفلت تا شود از قلب دور   کآمد او را از مشاغل در ظهور
شنبه شد زآن روز طاعت بر یهود   تا کند آنروز اصلاح وجود
لاجرم اوصاف روحانی تمام   سلب شد زان فرقه از نص کلام
مسخشان کرد آنکه صورت بد نبود   صورت بوزینه آمد در نمود
پس شکال آرد در اینجا فلسفی   لیك بگذشت از بیان آن صفی
هست یکقسم از دو قسمش نقل روح   پیش صوفی باطلست آن بالوضوح
آن حقیقت در مجالی لایقه   جلوه گر گردد بدون عایقه
هر صفا پیرا کسی تکمیل آن   خود تو باشی صورت تمثیل آن
پیشهٔ بوزینه گیری در فعال   صورت بوزینه داری در مثال
شاید از بعمدی ذی قدری   از تو در خارج نماید صورتی
گر بود آب زلالی منبعش   معدن کبریت با خود مرجعش
گشته بر کبریت آثارش بدل   مسخ پس باشد بجا اندر محل
تا فعالش چیست نزدیك خرد   سوی او گردد فعالش مسرد
هر چه آدم میکند او در فعال   میکند تقلید از آن روشد مثال
آنچه مابین دو دست و پشت ماست   از گذشته و حال ما در مشت ماست
تا بر حال ماضی گیریم بند   وز زمان نقد خود بیچون و چند
شرح آن از حد تقریرات بیش   گر ترا چشمی است عبرت کن بخویش

[1] فتور سکون و انقطاع
[2] عثور لغزش

در بیان تناسخ

وَ اِذْ قَالَ مُوسٰى لِقَوْمِهِ اِنَّ اللّٰهَ يَأْمُرُكُمْ اَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً قَالُوا اَتَتَّخِذُنَا هُزُواً قَالَ اَعُوذُ بِاللّٰهِ

وچون گفت موسی مر قومش را بدرستیکه خدا میفرماید شمارا اینکه بکشید گاو را گفتند آیا میگیری مارا باستهزاء گفت پناه میبرم بخدا

اَنْ اَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ قَالَ اِنَّهُ يَقُولُ اِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا فَارِضٌ

اینکه بوده باشم از نادانان گفتند بخوان از برای ما پروردگارت را تا بیان کند برای ما چیست این گفت او میگوید که آن گاویست نه پیر از کار افتاده

وَلَا بِكْرٌ عَوَانٌ بَيْنَ ذٰلِكَ فَافْعَلُوا مَا تُؤْمَرُونَ ٦٤ قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا لَوْنُهَا قَالَ اِنَّهُ

و نه جوان کار در نیامده متوسط این پس بکنید آنچه مأمور میشوید گفتند بخوان برای ما پروردگارترا تا بیان کند برای ما رنك آنرا گفت که او

يَقُولُ اِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَاءُ فَاقِعٌ لَوْنُهَا تَسُرُّ النَّاظِرِينَ ٦٥ قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ اِنَّ الْبَقَرَ

میگوید آن گاویست زرد خالص که رنگش شاد میسازد نگرندگانرا گفتند بخوان برای ما پروردگارترا تا ظاهر کند از برای ما چیست این بدرستیکه آن گاو

تَشَابَهَ عَلَيْنَا وَ اِنَّا اِنْ شَاءَ اللّٰهُ لَمُهْتَدُونَ ٦٦ قَالَ اِنَّهُ يَقُولُ اِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا ذَلُولٌ تُثِيرُ الْاَرْضَ وَلَا

شبیه است برما و بدرستیکه اگر بخواهد خدای هر آینه هدایت یافتگانیم گفت که او میگوید که آن گاویست که نه رام باشد که شیار کند زمینرا و نه

تَسْقِي الْحَرْثَ مُسَلَّمَةٌ لَا شِيَةَ فِيهَا قَالُوا الْاٰنَ جِئْتَ بِالْحَقِّ فَذَبَحُوهَا وَ مَا كَادُوا يَفْعَلُونَ ٦٧

آب دهد کشت را بی عیبی که نباشد رنك دیگر در آن گفتند اکنون آوردی براستی پس کشتند آنرا و نبود نزدیك که بکنند

وَ اِذْ قَتَلْتُمْ نَفْساً فَادَّارَأْتُمْ فِيهَا وَاللّٰهُ مُخْرِجٌ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ ٦٨ فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا كَذٰلِكَ

وچون کشتند نفسیرا پس مرافعه کردید در آن و خدا بیرون آورنده است آنچه را که شما گمان میکردید پس گفتیم که بزنید آنرا بپاره آن گاو همچنین زنده

يُحْيِى اللّٰهُ الْمَوْتىٰ وَ يُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ٦٩

میکند خدا مردگان را ومینماید شما را آیات خود باشد شما دریابید بعقل

در تحقیق ذبح بقره

ویکه موسی گفت از رب البشر　　قوم را امر است بر ذبح بقر
ذبح او منع وی است از هرهوا　　و ز فعالش باز بگرفتن بجا
همچو فرعون آوری امری شنیع　　تا باستهزا کنی ما را مطیع
هست استهزا نشان اهل جهل　　فعل جاهل نزد من ناید بسهل
گفت این نبود مسن لافارس است　　نه براو آثار پیری عارس است
هم نباشد بکر یعنی بس جوان　　که بود نا مستعد و نا توان
بل عوان است آن نه پیرو نه جوان　　هست یعنی در میان این و آن
قوم گفتند ازخدا خواه اینزمان　　تا چه باشد رنگ او بهر نشان
تا تو گوید سرلونش را صفی　　تا نباشد بر ضمیرت مختفی
رنگ آن نفس نباتی اخضر است　　زآنکه دروی نورهستی اظهر است
رنگ قلب آمد سفید از روی قسم　　کو مجرد باشد از دائی زجسم
نفس حیوانیه بیشك احمر است　　که بحیوانات عجم اودرخور است
لاجرم احمر بود بی اعتراض　　وآن مرکب ازسواد است وبیاض
نور ادراکش چو غالبتر بود　　در جوار قلب زآن اصفر بود
فاقع آمد لون او اندر صفا　　فاقع اعنی هست بر ضوء و بها
از لقایش ناظرین گردند شاد　　نور استعدادش آمد چون زیاد
دوست دارند اهل استعداد را　　طالبان راه اسرشاد را
مستعد یعنی فزون درمردم است　　آنکه باشد طالب وقابل کم است
نیست هر طبعی یقین قابل بکار　　هم نه هر قابل بود طالب شعار
خواه از حق تا بما واضح شود　　بی تشابه اصل آن لایح شود
یعنی اندر ذبح این شایسته گاو　　یکجهت باشیم وسخت وکنج کاو
زآنکه دانسته بی تقدیر حق　　مینگیرد هیچ نقشی بر ورق
گر نمیگفتند انشا نفال　　فتح این ره بهر ایشان بد محال
تا بود داق بی اراده وامر او　　نه رگی اندر بدن جنبد نه مو
گر بود توفیقی از رب الانام　　در مقامش شرح این گویم تمام
گفت گوید لا ذلولست این بقر　　نیست سرکش تا بود دور ازاثر
در شیار ارض آید بر مراد　　دارد استعداد یعنی بر سداد
سالم است ازهرعلامت در سراغ　　نیست او را هیچ اصلا نقش وداغ
نیست او را خال از رنگ دگر　　اعتقاد و مذهب اعنی در نظر
قوم گفتند اینزمان بی کم وکاست　　جئتَ بالحق یعنی آوردی توراست
گاورا کشتند و فعلی نیك بود　　لیك ترکش قوم را نزدیك بود
پس فصول آورد قوم اندر کلام　　زآن همه تفتیش و تحقیقات خام
گفت پیغمبر کزان تفتیش وحد　　سخت شد این کار وبر هرمستعد
گفتهم زین قبل زاکثار سؤال　　فرقهٔ گشتند هالك بالمآل
بود شیخی اندر اسرائیلیان　　داشت طفلی خورد با گاوی چنان
گفت در مرعای خوداین عجل را　　دار تا نفعی دهد این طفل را
کرد اخبار این سخن با آن پسر　　گشت خرم ز استماع این خبر
گفت مفروش ارچه بس کوشش کند　　جز که جلدش پرزراز جوشش کند
شیخ روحست و طبیعت پیر زن　　طفل عقل است ازکوداکی سخن
شیخ روح آن عجل یعنی نفس را　　میسپارد بر عجوز طبع ما
تا مگر روزی چنان کآمد بنقل　　گردد ازوی منتفع آن طفل عقل
سازد از محسوس معقولات نکر　　منتزع هر دم ز استعمال فکر

نفس حیوانیست گاو و کشتنش　　در ریاضت فرض داند ذی فنش
قوم گفتند انست هزوو ریشخند　　یا گرفتی آنچه ناید در پسند
گفت موسی میبرم بر رب دین　　من پناه از قول و فعل جاهلین
قوم گفتند از خدا میکن سؤال　　کآن چه باشد چیستش یعنی خصال
تا که زایل باشد استعداد او　　محکم است و بی خلل بنیاد او
تا شماری قاصر و نا قابلش　　هم بود حمل ریاضت مشکلش
واجبست این نزد عقل ذو فنون　　از بیان فافعلوا ما تؤمرون
گفت گوید حق کورنگ اوست زرد　　هرکز این رنگش شناسد اوست مرد
هست رنگ جسم اسود در نمود　　زآنکه نبود هیچ نورش در وجود
لیك غالب باشد اندر وی سواد　　زآنکه ادراکش نباشد در نهاد
وز ره ادراك و نورانیتش　　وز کمال و از علو رتبتش
نور ادراکش چه باشد در نهاد　　وز علاقهٔ جسم هم دارد سواد
لیك اندروی سواد افزونتر است　　واندرانسان نفس لونش اصفراست
زآنکه صفرهٔ حمرتی باشد کهآن　　مر بیاضش غالبست اندر عیان
شد مشعشع از شعاع نور قلب　　دارد استعداد بر دستور قلب
ناظرین آن کاملان عارفند　　که بر استعداد هر کس واقفند
قوم گفتند اشتباه افزوده گشت　　زین بقرافزون بود درکوه ودشت
مستعد بسیار و طالب اندکست　　وآنکه شد طالب زصد قابل یکست
نیست هرطالب صبور وجاهد او　　هم صبوری هم نباشد واحد او
گر خدا خواهد مگر یابیم بحث　　وز گروه مهتدون باشیم سخت
وآنکه انشاء الله آمد در بیان　　بود ز استعداد ایشان یك نشان
گفت احمد رهنمای هر صواب　　کرد استثنا بر ایشان فتح باب
نیست استثنا مراد از لفظ آن　　یافت باید سر آن درقلب و جان
نه که استثنا بگفت آری و لب　　پس نبینی غیر خود را زیسبب
مستطر باشد بك ارباب ربح　　تا شناسد آن بقر را بهر ذبح
بلکه منقاد است برامر و مطیع　　زیر بار شرع آید بس سریع
آب ندهد حرث یعنی عارست　　از معارف وز حکم گرکاریست
یعنی آزاد است ز آداب و سنن　　هم ز عادات و شرایع بی سخن
با صلاحیت در او نبود تمام　　بهر ذبح و واقفند از این کرام
گشت ثابت بهر طلاب کمال　　آنچه بود آن مشتبه بی قیل وقال
زآنکه ماکادوا براین بودش دلیل　　که نبد نزدیك این فعل جمیل
هیچ یعنی نفس ازین رهشادنیست　　سهل وآسان در عمل منقاد نیست
گر نمیگشتند آسان سخت گیر　　زود گشتی قصدشان حاصل نه دیر
قوم رفتند از پی تحصیل گاو　　سالها گشتند هر سو کنج کاو
ناعجوزی داشت سبت سالخورد　　بردشیخ آن گاو را بروی سپرد
این حکایت را شنید از اشتهار　　آن عجوزه کاین چنین گشتست کار
خواست تا بفروشد آنرا درزمن　　کردش منع از فروشش پیر زن
برهمین مبلغ که اوگفتش فروخت　　زآنکه چشم آن شیخ بر زراق دوخت
وان جوان کشته درمعنی است قلب　　که چنین نورحیوة ازاوست سلب
تا بمرعای طبیعت پرورش　　ندهد او را روزگاری در روش
وآن بود بعد ازرسیدن در بلوغ　　کار او باید بدانائی فروغ
از چراگاه طبیعت نفس را　　آردو گیرد ازو ساز و نوا

وانکه میکشتند اسرائیلیان
تا بهنگام بلوغ معنوی
وآن قبول عقل ازو بی اغتشاش
نفس چون شدکشته ره برمنزلست
زر خالص وحدت بی کثرست
دولتی کو را نباشد نقص و ربح
از زمین تا آسمان بنهاده خوان
ور بوگوئی بشم انبیا من بجواب
بود شیخی اندر اسرائیلیان
مر ورا کشتند و مخفی ساختند
بوده هم کویند بهر وصلی
بس زدند اعضای او برکشته تار
آن حوان قلبست وروح اوراندر
غیر استیلای شهوت هم غضب
زآنکه نفس وروح ازیکدوده‌اند
سابق ازکفتیم عقل است ابن روح
صد ندارد حرف درویش ای ولی
کشته اند آن ابن عم خویش را
کر بقهٔ ضبی آدم کشته حلق
پس بنی عمد در سیر بطر
بود ابن قتل از طمع بر مال او
طرح بس کردند نعش آن همام
دفع میکردند از خود آن فساد
هر یکی دادی بضد خویشتن
پس بدیع عجل شد امر جلیل
گفت هم بعضها قلنا اضربوه
دم را اعضای وی آخر و اصغر است
این حیی حق زنده سازد مرده را
هیچ دیدی در خزان از باد ها
از نسیمی افتد اندرشاخ و برگ
چون ورد بار آن نسیم فرودین
هیچ کردی فهم و آوردی یاد
بهر هرشیئی جنبی دان ای زجنت
هر زمانی بر تو فصلی دیگر است
نه خزانست اندر آنجا نه تموز
چونکه مردی ازجماد و ازنبات
چون ازآ بهم بگذری یابی حیوة
میرسد از هر کنارم بوی او
عشق میکوید بگوشم با فنی
جان وجان پردازی آنجا بازیست
با توگویم گر نه زین آزردهٔ
عاشقانرا هم نه این گنجایش است
ای که بس کسرا بجود ره دادهٔ
شاید ار پردازیش خاطر زغیر
دل بپردازش ز غیر ذات خود

تا چهل سال از پی عجلی چنان
کآن چهل سالست بکرو مستوی
بر مراعاتست در نظم معاش
ازمعانی هرچه خواهی حاصل است
دولت بی انقراض و آفت است
ملك درملکست وگنج اندر بگنج
وین گروه ازقحط نان برسرزنان
راستکوئی نیست با خلقم عتاب
صاحب مال ومنال وقدر و شان
نعش او را بر کنار انداختند
این عمل ز ابنای عم او عمی
زنده گشت وشد برون ازپرده راز
مکنش عرفان و علم او ثمر
نیست بر قطع حیوة او سبب
از ازل با هم برادر بوده اند
مدمراد ازعقل شخصی بالوصوح
گر بو صد نیی بود از بد دلی
قلب زادهٔ روح نیك اندیشرا
لیك بر وضع دگر پوشیده دلق
نفس انسانی و حیوانی دگر
معیشت آن مال وعشق وحال او
بر قوای روحی و طبعی تمام
هر یکی زآن قوت‌های فحل زاد
نیست آن فعل شوم بر مین
تا زنند اعضای او را بر قتیل
تا که گردد زنده قلب با شکوه
زین سپس ما فی حیوة اشرف است
تا کند چون عاشق دلداده را
چون بمیرند این درختان جابجا
چون بروی محضر آثار مرگ
مردگان سرها برآرند اززمین
کرکدامی مرده هست این دوباد
هردمی صدحشر و نشر و موت و بعث
مانده فرعی رو باصلی دیگر است
زآن بود فصلی بهشت جان فروز
یابی ازحیوان و پس ز آدم حیوة
از لقای ذوالجلال ذوالصفات
میکشد بویش دلم را سوی او
گر زجان لافی در اینره کودنی
زندگی و مردگی عمازیست
تا تو دانی زندهٔ یا مردهٔ
کرکند لطف او خود ازبخشایشست
وز همه مستغنی و آزادهٔ
جز تو هیچش تا نیاید پیش سیر
فارغ از کونین و موهومات خود
تا شناسم کاین کدامست آن کدام

باشد از سیر الی الله اعتبار
هست منع آن عجوزه در فروش
وآن نمودن از طلا بر پوسترا
نفس چون شدکشته حکم دوست را
رفت سکینتها برون از شهرما
در عجب زآنم که بالمداین گروه
یا من اندر دید خود فرزانه ام
زین کد شنم با تو گویم بالتمام
بود او را نیك حوانی خوبرو
طرح بر اسباط اسرائیل شد
دفع میکردند هر قومی ز خود
داد قاتل را نشان درساعت او
قتل او منع ازحیوة واقعی است
وآن دو ابن نفس حیوانیه اند
عقل معاشست اشارا بدر
واندر اینجا عقل کل فعال زاد
حاصل استیلاء شهوت با غضب
بر قیاس اندر حدیث بی غلو
در بنای نفس یعنی کاملست
آن دو فرزندان نفس بیرشد
طمع زآن مال هم باشد هوس
وآن همه اندر تدافع آمدند
برصلاح وحسن وفعل وحال خود
هست ماداراتم از وجه لغت
گشت ظاهر آنچه بود اندرکمون
دم گاو آمد اشارت بی سخن
چونکه آخر شد حیوة نفس خوار
تا کند اندیشه در آیات او
میشود خشك وسیه چون پر زاغ
همچو قبرستان شود گلزار ها
گردد از باد بهاری هر شجر
آن یکی میراندو داداین یك حیوة
فرعها دیدی ندیدی اصلها
همچنین تا اصل اول کاین فصول
چون بمیراند ز هر فصلی حقت
باز بیرون زین فصول اربعه
پس چرا این موت ای جان مشکلست
میسپارم جان ز بوی دلکشش
هیچ داری گر جوی شرمندگی
این مثم یعنی که بروی جان دهم
بیخبر زآن نرگس مستانهٔ
ای خوش آنعاشق که یارش میبرد
مر صفی را هم که عمری از یقین
گرکه هم زین آرزو ناقابل است
خواهم آن جامی زدست میفروش
دوزخست این بهر عاشق یا مقام

اندر اخلاق و عمل با اختیار
ز انقیاد شرع منع طفل هوش
هست اشارت بر بقا بعد از فنا
پر کنی ازز رخالص پوست را
هرچه بینی دولتست از بهر ما
از مجاعت وزعطش درشهروکوه
رفته یا عقلم ز سر دیوانه ام
نکتهٔ آیات و تفسیر کلام
بهر میراث آن نبی اعمام او
بس پی این قتل قال و قیل شد
تا بدیع عجل از حق امر شد
ازمیان برخواست حرف وگفتگو
وآن حیوة واقعی جز عشق نیست
قاتل ابنای روحانیه اند
کآن بود روح القدس اندر بشر
یعنی آن روح القدس باشد مراد
که بودشان نفس حیوانیه آب
اکرموا عمتکم النخله شو
نفس حیوانیه را بس مایلست
کشته ابن عم خود را ازحسد
زانکه باید کار عقا از مکس
بهر دفع آن ز خود ساعی شدند
واشتغال خویش و استعمال خود
آن بدافع وآن شارع زان جهت
مخرج و الله کاتم تکتمون
بر امانهٔ نفس پر آشوب وفن
زنده شد دل اول عشقست و کار
پی برند ازوصف او بر ذات او
از یکی باد خزانی دشت و باغ
جای گلها حمله گیرد خار ها
جای تا سر بر شکوفه پر ثمر
این یکست ازموت وبعثش درنبات
مرجع این باد ها و فصلها
جمله ازوی منتزع شد درنزول
میکند بر فصل دیگر ملحقت
هست فصلی از ملك درمطمعه [1]
کز پیش هردم حیوتی حاصل است
جان چه باشد پیش روی مهوشش
کن فرامش مردگی و زندگی
آنچه جانان داد بر جانان دهم
وز حیوة عاشقان بیگانهٔ
نی که او خود میرود ره پیخرد
هست در کوی توخاکسترنشین
قابلیت بخش سلطان دلست
که نیایم هرگز ازمستی بهوش

[1] مطمعه سبب طمع

ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ اَوْ اَشَدُّ قَسْوَةً وَ اِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ

پس سخت شد دلهای شما بعد از این پس آنها بودند چون سنگها یا سخت‌تر در شدت و بدرستیکه از سنگها هر آینه جاری

مِنْهُ الْاَنْهَارُ وَ اِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَّقَّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَآءُ وَ اِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللّٰهِ وَمَا اللّٰهُ

میشود از او جویها و بدرستیکه از آن هر آینه شکافته میشود پس بیرون میآید از آن آب و بدرستیکه از آن هر آینه فرود میآید از ترس خدا و نیست خدا

بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ٧٠

بی خبر از آنچه میکنید

گشت قاسی پس شما را دل چو سنگ / سخت‌تر زان بلکه دل بگرفته زنگ
بعد ذلک کالحجاره او اشد / بعد از آن آیت چنین شد بیرشد
سخت‌تر از سنگ بودن آهن است / قلبها بسیار از آن روئین تنست
که بیابد از مواعظ لستی / یا که تنبیه از ظهور آیتی
سنگها هم زانکه دارند اختلاف / در جمودت هم بنرمی بیخلاف
بعضی از آن گردد اندر سود ها / منفجر زآن آبها و رودها
سنگها منشق شود بسیار از آن / تا شود زان آبهای خوش روان
بار میآید بعضی زآن فرود / خشیت حق را ز تأثیر وجود
همچنان کز کوه بس سنگها / ریزد و هابط شود فرسنگها
نیست حق غافل ز فعل نیك و دون / گر نه غافل ز عما تعملون
قلبها را هم چنین دان یك بیك / ظاهر است و نیست حاجت بر محك
آن یکی سخت و سیه همچون حجر / که نگیرد هیچ نقشی از اثر
هم بود قلبی کزو آید برون / چشمه ها و نهر ها از حد فزون
همچو سنگی کز عصای موسوی / گشت ظاهر ز و عیون معنوی
علم توحید است و عرفان آن عیون / کز زبان اهل دل آید برون
هست مستغرق ببحر علم و نور / نهرها منشق شود زان در فطور
هر که نوشد جرعهٔ زآن تا ابد / زنده ماند چون سپهر بی عمد
قلب دیگر هست قلب با خشوع / که کند بر حق بهر آنی رجوع
هردمی ریزد ز خوف حق چو کوه / وجههٔ او گشته با حق از وجوه
مایل است آن دل بسوی اصل خود / تا نماند بی نصیب از وصل خود
آن دل زهّاد و اهل طاعت است / بروی از حق هردمی صد رحمت است
قلب دیگر باشد از دانی سخن / با تو آن معشوق جان گوید نه من
پاره پاره چاك چاك از داغ عشق / هر دمی بروی رسد ابلاغ عشق
همچو برقی که زند بر ابر هی / که بدشت و کوه بارد پی بپی
بردل عاشق زند برق از درون / تا شود جاری ز چشمش جوی خون
میشکافد دمبدم از یاد دوست / جاری از وی هردمی صد نهر و جوست
نه چنان کآب آید از آن خاره‌ها / هست با او بلکه بس دل پاره‌ها

جذبه

رفتم از خود محو آن سیما شدم / رفته رفته غرق آن دریا شدم
بیخبر ماندم ز دل و ز حال او / تاکنون میرفتم از دنبال او
لیك نمیجویم دگر گم شد پیش / تا چه آمد بر سر از شور عیش
میزنم هرسو صدا کای هم سفر / در کجائی خون شدی یا جان بسر
می نیاید زو صدائی سوی من / گوید او شد در بدر درمومن
بگذر از وی درگذار افسانه را / میزنی تا کی صدا دیوانه را
خاصه مجنونی که در صحرای عشق / رفته یکجا روحش از تیغهای عشق
بر مشامش میرسد از هر کنار / بوی موی آن نگار گلعذار
نی خبر دارد ز پا و نی ز سر / نی ز راه و نی ز یار همسفر
نه شناسد پیش رو را از قفا / تا زند دلدادهٔ او را صدا
گاه میزد دل بهر سر بسته حرف / که نبدی جز ز عشق یار طرف
گر بیائی میرویم آنجا که اوست / با که باشیم از دوعالم تا که اوست
رفت آخر خود مرا بر جا گذاشت / زآنکه پروای سکون دیگر نداشت
روزگاری بدکه غم پرورده بود / عشق در وی کار خود را کرده بود
بود هر دم در بهانه و حالتی / یافتم کو میرود بی رخصتی
این یقین بوده که تا آهستگی / دارد اندر طرّهٔ پیوستگی
رفته حلقش خم بخم در حلقهٔ / نیست یکمو تا دو گوش علقهٔ
میکشد آخر زما ناچار دست / بندها را سرسر خواهد گسست
میکشد اورا پیاپی موی دوست / رفته رفته رفت خواهد سوی دوست
بودنش در خانهٔ ما عارضی است / بستگی هیچش بدین ویرانه نیست
چون کند بیجا ثمالی خانه را / که بدوری دیده آن پیمانه را
گوشهٔ چشمی باو نگشوده یار / باده در دوری باو پیموده یار
زآن می و میخانه بوئی برده است / می زدست ساده روئی خورده است
اندر آن میخانه در پیمانهٔ / دیده عکس طلعت جانانهٔ
دیده باشد خاصه گر آغوش او / یا که خندان پستهٔ خاموش او
چون بگیرد از جهان آوارگی / چون نپردازد ز خود یکبارگی
چون توان دردی که دارد چاره کرد / بین که خواهد بندها را پاره کرد
میرود آنسان که گم گردد بیش / از ره و بیره نشان جوئی کیش
یك نشانش بینشان بودن زماست / بیشتر اینرا کجا دانی کجا است
آن دلی دارد که مهرش بر لب است / زآتش عشق نهی اندر تب است
کو زبانی تا که گویم کار دل / بر زبان ناید یك از بسیار دل
هر شبی از ما نهان در گوشهٔ / میگرفتی چون غریبان گوشهٔ
سر بزانو مینهاد و میگریست / میزدم اورا صدا کاین ناله چیست
میگرفتش گاه گاهی هم تبی / بر نکرد از درد خود با کس لبی
نبض او را میگرفتم در شمار / میگذشتی قرعهٔ او از هزار
خاصه زان لب گر کسی میکرد یاد / میطپید از غم بخویش و منفتاد
من بر این بودم که این تب دائم است / گرمی تب در عروقش لازم است
نبض او را میگرفتم روز و شب / که شده کم یا فزون گردیده تب
گاه هم گفتی سخن با خود نهان / من بهذیان مینمودم حمل آن
گاه هم میجست ازجا چون کسی / کآیدش پیغام کس در مجلسی
میدوید از حجره بیرون سوی در / تند میکرد از ره روزن نظر
که گشودی گوش و میگشتی خموش / چو نکسی کش صوت یار آید بگوش
چند روزی بدکه تب پیوسته داشت / لب زما اندر تکلم بسته داشت
میگرفتش همچو مصروعان غشی / یا چو مشتاقی که بیند مهوشی

لیك آن غش نز تب وسرسام بود   بل ز تاب زلف مشکین فام بود
قاصدی دوش آمد از دلدار او   بست یکجا از پیامی بار او
بودی اندر هر غمی یارم همی   تا سحر هر شب پرستارم همی
آنکه میدانی فرستاده پیم   میروم تا او نوازد چون نسیم
گفتمش رو حق نگهدارتو باد   آنکه سویش میروی یار تو باد
همچنین نالان و گریانم همی   از غمش سر در گریبانم همی
بود در هر محنتی او یارمن   یاور من محرم اسرار من
دوستی گر ناگه آمد از درم   بود در مهمان نوازی یاورم
زود تر از من باستقبال او   میدوید او تا بپرسد حال او
گرد او میگشت چون پروانهٔ   یا چو مستی دور مه در خانهٔ
در یکی روزی بمهمانخانهٔ   کرده بد دعوت مرا فرزانهٔ
مدتی بگذشت ومن حیران ومات   ز انجمن بی استقبال و التفات
رفته دل بهر پذیرائی برش   تا مباد افسرده گردد خاطرش
گفت یار آمد بود اندر سرای   محرمی کآرد پذیرائی بجای
رفتم وخاطر چو گل بشکفتمش   چون درآمد ره زمژگان رُفتمش
هرچه پرسید از توکردم آگهش   رفت و رفتم تا بمنزل همرهش
چون ننالم در غم هجران او   چون نباشم روز وشب نالان او
رفت آخرهم بدان خوئی که داشت   سوی آن محبوب مهروئی که داشت
می ندانم جای آن فرخنده نام   تا فرستم سوی او وقتی سلام
هر کجا موئی بود میبویمش   شاید از جائی نشانی جویمش
گیردت غم بی من ار غمگینیم   تا مباد اینگونه غمگین بینیم
روز ها خوردم بتنهائی غمت   بس تسلی دادم از هر ماتمت
بودم اندر هر غمی غمخوار تو   شاد بودم خاطر از دیدار تو
میرسید از تو بمن گر من غمی   می نبودم جز تو در بر همدمی
لیك سازم با غم واندوه خود   خود گدازم از غم انبوه خود
چون توشادی شادیت خواهم همی   سازمت من با فراق و با غمی
باتوخواهم شکوه‌ها کرد ازفراق   وآنچه دیدم بیتو شبها ز اشتیاق
من کجا دانم سحر تا شام را   یا شناسم ز اضطراب آرام را
تا دمی یابد تسلی خاطرم   از کلام شکرین دلبرم

بود معلومم که عاشق برکسی است   میرود یا میبرندش چاره نیست
گفت بامن کای حریف همدمم   خواهم از تو عذر شبهای غمم
وقت آن آمد که رنجت کم کنم   فارغت از درد سر وزغم کنم
ماند آری کی دگر عاشق بجا   کآید از یارش پیامی که بیا
در وداع آن حریف پرده سوز   گریه کردم از شبانگه تاروز
تا تو گویم شمهٔ ز اوصاف او   وز ضمیر پاك و فکر صاف او
بود با من نرم گوی و شرمناك   بردبار وخاضع وخورسند و پاك
تا چه جای آنکه آید قاصدی   پیش من از دلبری یا شاهدی
میگرفتش همچو جان اندر کنار   میزدود از موی وروی اوغبار
هرگه آید یاد من اطوار او   میشوم دیوانه از رفتار او
صحبتی بُد تا که اندر انجمن   سست دل دیدم بجای خویشتن
کوچه شد تاگه کجا رفت ازبرم   آمده در خانه بیشك دلبرم
تاکه آمد دل در آن محفل بجای   گفتمش رفتی بدین دیری کجای
رفتم از بهر پذیرائیّ او   تا نگیرد قلب سودائی او
از توگفتم باوی اسراری که بود   از دلش برداشتم باری که بود
این چنین بد حال او بامن همی   تا تو دانی حال من گر محرمی
یك گله هرگز نکرد ازروزگار   چون سخن رفتی زموئی بُد نثار
رفت وماندم من دراین ویران غریب   بیدل و بیجانان دور از حبیب
یا روم خود پرسم از احوال او   میزنم دائم بنیکی فال او
شاد باش ای آنکه بودم از تو شاد   هر کجا هستی غمت هرگز مباد
من ترا غمگین نخواهم شاد باش   از غم و اندوه من آزاد باش
هر چه میدیدم فرو سر در برت   میگرفتم بر سر زانو سرت
هم تو بودی همدم و همراز من   در غریبی یار من دمسازمن
تا تو رفتی وز برم گشتی جدا   از غم و تنهائیم داند خدا
چون توشادی شاد باش اندرغمش   خرمی کن در کمند بر خمش
میرسم من هم بوصلت عنقریب   گیرمت در بر درآن کوی حبیب
گویمت حالی که بودم سر بسر   دست شامی کز پیش ناید سحر
میکنم چون باد تقریب همی   زآن کلام آیم بتفسیرت همی
بس درازاست این سخن کوته کنم   رو بتفسیر کلام الله کنم

نصف الجزو

اَفَتَطْمَعُونَ اَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا

آیا پس طمع دارید که بگرود برای شما وبتحقیق که بودند گروهی ازایشان که میشنیدند سخن خدارا پس تغییر میدادند آنرا بعد از آنچه

عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ٧١

یافته بودند آنرا وایشان میدانند

پس طمع دارید آیا کاین گروه   مر شما را بگروند ازهر وجوه
وانکه از ایشان فریقی بشنوند   قول حق پس منحرف ازره شوند
یعنی از بعد تعقل اندر او   سوی تحریفش کنند ازیاوه رو
گشت ز اسرائیلیان هفتاد تن   منتخب تا بشنوند از حق سخن
بهر آن کردند تأویلات خام   غیر تأویلی که بود اندر کلام
پس حرام از میلشان آمد حلال   هم حلال آمد حرام اندر مقال
ازهوای بد دلان دراصل وفرع   رفت پس تحریف دراحکام شرع
زاختلاف اول اندر جزء و کلّ   مختلف شد اصل احکام و رُسل
اختلاف اصل کزوی نقلها است   شد یقین کز اختلاف عقلهاست
عقلها را چون جداول در ظهور   منشعب دان زاصل عقل وبحر نور

یعنی ایمانشان بود از اختیار   واز یقین و از عیان و اعتبار
میکنند از میل خود تحریف آن   بعد ازآن کز عقل دانند آن بیان
وانکهی دانند خود تعریف آن   میکنند از عمد پس تحریف آن
عالمان بودند آنها از یهود   چون شنیدند از عناد واز جحود
از پی تحریف توراة آمدند   با هوای خود ز میقات آمدند
اندرین امّت هم ازاجحاف خویش   پیروی کردند ازاسلاف خویش
گشت بدعتها عیان بعد از نصوص   در قضایا و فتاوی بالخصوص
من بگویم اختلاف اصل چیست   خودبفهم اظهارآن تکلیف نیست
هست عقلی در معانی بس قوی   عقل دیگر اندك و نا مستوی
عقل سالم میشناسد بیدغل   عقلها را از صفات و از عمل

گر بود نیکو صفاتی در نهاد ‖ شد دلیل حسن عقل و اعتقاد
ور بود بد گشته عقلش منحرف ‖ از صراط حق بوجه مختلف
هست عالم بر صفات ذوالجلال ‖ لیك بود بر عیاش احتمال
هست تحریف‌وی ازامّ الکتاب ‖ سوی نفس از عقل آوردن ایاب

وَ اِذا لَقُوا الَّذينَ آمَنُوا قالُوا آمَنّا وَ اِذا خَلا بَعْضُهُمْ اِلى بَعْضٍ قالُوا اَتُحَدِّثُونَهُمْ بِما فَتَحَ اللّهُ

وچون ملاقات‌کنندآنانکه ایمان‌آوردندگفتند ایمان‌آوردیم وچون خلوت‌کنندبعض ایشان بسوی بعضی گفتند آیاخبرمیدهید بآنچه گشود خدا

عَلَيْكُمْ لِيُحاجُّوكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ اَفَلا تَعْقِلُونَ ۷۳ اَوَلا يَعْلَمُونَ اَنَّ اللّهَ يَعْلَمُ ما يُسِرُّونَ وَما يُعْلِنُونَ ۷۳

برشما تاحجت‌آورندشمارابآن‌نزدپروردگارشما آیاپس‌درنمییابید آیا نمیدانند که خدا میداندآنچه‌پنهان‌میکنند وآنچه‌آشکارمیکنند

مؤمنانرا چونکه بینند از نفاق ‖ دعوی ایمان کنند و اتفاق
با شما در راه ایمان همرهیم ‖ بهر طاعت چون شما بر درگهیم
باز چون با یکدگر خلوت کنند ‖ بر نفاق از مؤمنان غیبت کنند
با هم این گویند از طبع خبیث ‖ که بر ایشان میکنید آیا حدیث
زآنچه‌حق‌کرده‌است ازآن‌فتح‌باب ‖ بر شما یعنی ز توراة و کتاب
تا برند از احتجاج آنرا بکار ‖ بر شما در محضر پروردگار
این بیابید از شما را هست عقل ‖ کم دهید اسلامیانرا ره بنقل
از یهودان مسلمین در دو حال ‖ میمودند از پی صحبت سؤال
کزخصال مصطفای خوش‌خطاب ‖ هست بیشك بر شما را درکتاب
بهر ما گوئید وصف آن امین ‖ وین نبود از بهر تکمیل یقین
بلکه بود ازبهرآن کاندر مقام ‖ آورند آن بیهشانرا در کلام
تا مگر ز اقوالشان در دعوتی ‖ می نگیرند از تکلم حجتی
مثل آن کزنفس گیری اعتراف ‖ بر صفات قلب و روح بی‌خلاف
گوئی او را بهر تنبیه از ز روح ‖ داری اوصافی بیان کن‌در فتوح
تا قوای طبع گویند اهل دید ‖ خودشما کزروح مطلق‌زنده‌اید
چیست میدانید آیا وصف آن ‖ بهر ما گوئید ز آن نام و نشان
تا قوای طبع یابند انتقال ‖ برکمال روح زآن بحث و سؤال
وآن قوی باشند یکجا معترف ‖ زانچه باشد روح بر وی متصف
در کتاب هستی ما بی ز شك ‖ شرح ووصف روح باشد یك‌بیك
پس بهم گویند با روحانیان ‖ میکنید آیا حدیث از روح و جان
تا بما گیرند از اقوال ما ‖ حجت اندر نزد حق قتّال ما
میکنید آیا تعقل در نتاج ‖ یعنی از شه مختفی سازند تاج
جملگی اجزای طبع شور بخت ‖ می ندزدید از قوای روح رخت
خود نمیدانند آیا ز اضطرار ‖ کوست آگاه از نهان و آشکار
بلکه باهرجهروسرّ اوهمرهست ‖ چون نداند سرّ دزدان‌گرشه‌است
گر ندانی وحدتش را در وجود ‖ این بدان کو آگهست ازتاروپود

وَ مِنْهُمْ اُمِّيُّونَ لا يَعْلَمُونَ الْكِتابَ اِلاّ اَمانِيَّ وَ اِنْ هُمْ اِلاّ يَظُنُّونَ فَوَيْلٌ لِلَّذينَ يَكْتُبُونَ

وازایشان بیسوادانند که‌نمیدانند کتابرا مگر آرزوها ونیستندایشان مگراینکه‌گمان‌میبرند پس‌وای مرآنانکه مینویسند

الْكِتابَ بِاَيْديهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هذا مِنْ عِنْدِ اللّهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَناً قَليلاً فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمّا كَتَبَتْ

کتابرا بدستهایشان پس میگویند این از نزدخداست تاخرند بآن بهای اندکرا پس‌وای‌مرایشاراازآنچه‌نوشته

اَيْديهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمّا يَكْسِبُونَ ۷۴ وَ قالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النّارُ اِلاّ اَيّاماً مَعْدُودَةً قُلْ اَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللّهِ

دستهایشان ووای ایشارا ازآنچه‌کسب‌میکنند وگفتند هرگزنمیرسدماراآتش مگرروزهائی شمرده‌شده بگو آیافراگرفتیدنزد خدا

عَهْداً فَلَنْ يُخْلِفَ اللّهُ عَهْدَهُ اَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللّهِ ما لا تَعْلَمُونَ ۷۵ بَلى مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَاَحاطَتْ

پیمان‌خودرا پس‌هرگزخلاف‌نکندخداپیمان‌خودرا آیامیگویند بر خدا آنچه‌را که‌نمیدانند آری‌هرکس کسب‌کند بدیرا و احاطه‌کند

بِهِ خَطيئَتُهُ فَاُولئِكَ اَصْحابُ النّارِ هُمْ فيها خالِدُونَ ۷۶ وَالَّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ اُولئِكَ

بآن گناهش پس‌آنها یاران آتشند ایشان‌درآن‌جاویدان وآنانکه گرویدند وکردندکارهای‌شایسته ایشانند

اَصْحابُ الْجَنَّةِ هُمْ فيها خالِدُونَ ۷۷

یاران بهشت ایشاننددرآن‌جاویدان

بود امّیون از ایشان فرقهٔ ‖ در بحار آرزوها غرقهٔ
بیخبر بودند از علم کتاب ‖ جز امانی نی که از وجه صواب
این نبود الاّ ظنون و جز قیاس ‖ طفل پندارد فلکرا پشت طاس
طاس با گردون کجا باشد شبیه ‖ داند اینسان یا صبیٌّ یا سفیه
که ندارد او تمیز علم و جهل ‖ علم را چون جهل خودگیردبسهل
تو چه دانی ای جهول بسته فم ‖ که نداند عقل کل از بیش وکم
میکنی از جامه دار پادشاه ‖ موزه پنهان تا ندزدد او براه
کی بد از علم کتاب آگاه او ‖ آنقدر هم بود بهر رنگ و بو
یعنی از بهر هوای نفس دون ‖ تا فتند از وی خلایق درظنون
کاین بود در علم دین علّامهٔ ‖ دارد اندر بحث دینی نامهٔ

میفروشد در حقیقت دین بنان
وای آن کو شد نویسندهٔ کتاب
آنچه خود تحریف کردند ازعناد
وای آنان که نویسد دستشان
ویل زان خوئی که کردند اکتساب
وهم خواند این کتاب ازعاریت
لیك پندارد که داند راهرا
بر تو میجویم ز هر جهلی پناه
دانشی کز نبود جز نوریست
آفریدی خاك را آنگه نفن
تا نویسم آنچه حق است ازکتاب
کو برایشان هیچ عهدی از خدا
بر خدا گوئید آیا آنچه نیست
خالدون‌ند آنگروه وجزء نار
برکمانشان وقت باداش از نشان
نیست آنرا در مکافات انتها
نه که او کرده است انکارخلود

معرفت گوید بمیل این و آن
ازهوای نفس وکسب نان وآب
این بود گویند از رب العباد
تا کند بر دورخی پیوستشان
هیچ چون آگه نبودند ازکتاب
نی ز وجه علم و اخلاص و نیت
یا چو پیغمبر کلام الله را
خاصه ازجهلی که کفراست وگناه
ور زما جز قالب معمور نیست
مر ورا آموختی علم و سخن
تا شدم تفسیر و تأویل از صواب
این چنین نگرفته آید آیا شما
مر شما را علم بروی تا که چیست
چون درخت اکتساب آید بنار
شد مساوی با زمان ذنبشان
باقیست او را ثواب و هم خطا
گفته شر نبود اصیل اندر وجود

مینویسد در شرایع دفتری
بهر این معنی بر ارباب فنون
پس دهند آن بر بهای اندکی
حرفی ازتحریف شد ز اقلامشان
کیست اُمیّ وهم دور ازراه تو
نیست حرفی از کتاب آگاه او
ای خدای بی‌نظیر اشراق عقل
گر تو خواهی جهل آگاهی‌شود
گرچه آنهم از تو باشد ما کئیم
خاك را دانا و گویا چون کنی
آتش از گفتند ما را در فروز
پس نخواهد عهد خودکرد او خلاف
آری آنکو سیئاتی اکتساب
هم بدیشان مؤمنان و صالحان
غافل از آن که عمل دردات نفس
وینکه میگوید محقق در کتاب
تا تو از قولش چه فهمی ای همام

میفروشد خالق زر بر زری
گفت وَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ
همچو گوهر بر مویزی کودکی
از کتاب آتش بود فرجامشان
عقل توراتهٔ و کلام الله تو
کی شناسد راهرا از چاه او
کن تو برما چون توئی خلاق عقل
ور نخواهی عقلها و آهی شود
گر که نادان ورکه دانا لا شئیم
گفت ماهم شاید ارموزون کنی
مس نخواهد کرد غیرازچند روز
این شما گوئید ازکذب وگزاف
میکند گردد محیطش در عذاب
هست جنت بهر ایشان جاودان
گرکه از وحی‌شود ملکات نفس
که مُخلّد نیستند اهل عذاب
گر نفهمی بگذر از وی والسلم

وَ اِذْ اَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي اِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ اِلاَّ اللّٰهَ وَ بِالْوَالِدَيْنِ اِحْسَانًا وَ ذِالْقُرْبٰي وَالْيَتَامٰي

وچون‌گرفتیم پیمان ازبنی اسرائیل کهپرستند مگر خدارا وبپدرومادر نیکی‌کردن وصاحب‌قرابت ویتیمان

وَالْمَسَاكِينِ وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَ اَقِيمُوا الصَّلٰوةَ وَ آتُوا الزَّكٰوةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ اِلاَّ قَلِيلًا مِنْكُمْ

ومسکینان وبگوئید برای‌مردم‌نیکی‌را وبپادارید نمازرا وبدهید زکوةرا پس‌برگشید مگر اندکی ازشما

وَ اَنْتُمْ مُعْرِضُونَ ۷۸

و شما روگرداندگانید

وینکه بگرفتیم ما میثاق خود
تا که نپرستند جز ما هیچکس
یعنی از توحید افعال و صفات
چیست احسان‌هردورا پروردن‌است
نفس را ور بار داری از هوا
هم بذی‌القربی کنند احسان‌وجود
پس زچشم آیات حق را سر بسر
دست بگشا دستگیر افتاده را
بر زبان آر آنچه گفتن راسزاست
با عوام آن گو که بروی لا یقند
پس کلام حق که بررونق شود
گل بفرق بلبل دلبرده ریز
رحم و رقت هم کنند ایتام را
گر در آزار دلی هرگز نهٔ
خاصه گر باشد فقیری یا یتیم
هم بپا دارید آداب صلوة
مأخذ این هردوعشق است ونیاز
گرچه ازخود نوداری هیچ‌چیز
گنج قارون گفتم ارچه ناقصست
رو شما پس جمله گرداندید باز

روی آرد قلب بر توحید ذات
حق هریك را بجا آوردن است
حقّ او اینست تا آری بجا
گست ذی‌القربی جوارح‌ای‌ودود
اندر آثارش مکرر کن نظر
حق بگیرد دست نعمت داده را
وآنچه‌گوید عقل‌این‌نی برخطاست
یعنی ازبیم و امید و وعظ و پند
چون مسیحا گوئی آن تاحق شود
پیش زاغان استخوان مرده‌ریز
هم بمسکین ره دهند اطعام را
دان که بس روشندل و نیکوپئی
دل مرا ازبیم آن گردد دونیم
هم گذارید از ادب حقّ زکوة
که نداند خاك را ز افلاك باز
آنچه او دادت بعشق او بریز
وصف ناقص‌نی چو وصف خالص‌است
جز قلیلی فارغ ازمکر و مجاز

هم کنند احسان دگر بر والدین
روح را سازی اگردمسازدوست
ور بغفلت داری او را با بلهو
این جوارح رامکن بر لعب‌صرف
گوشرا بربند از اقوال خام
پا منه بیرون ز حد خویشتن
بس‌سخن باشدکه حق‌وگفتنی‌است
لی ز تحقیق معانی کاختصاص
پیش عاشق گو حکایت از حبیب
اوفتادیم از ره مطلب بدور
لطف بر مسکین و رقّت بر یتیم
زانکه دل‌آینهٔ آن طلعت است
نیك گوئید از برای مردمان
آن صلوتت درحضورش مردنست
عشق گوید غیر اورا مرده گیر
من نگویم تا زعشقش چون‌شوی
صورت آن بذل جان ونفی ذات
باز گشتید از ره اندر آزمون

ز آل اسرائیل از اشفاق خود
که بهر طاعت سزاوارم و بس
روح آبدان نفس امای‌نورعین
حق بجا آوردهٔ واین حق اوست
کردهٔ‌درحق‌ما در ظلم و سهو
هست این‌احسان برآنهائی‌زحرف
کن زِ قُل هُواذُن خیرش‌سمع‌وام
تا ز پایت نفکند دست فتن
لیك آن درخور بفهم عامه نیست
سمع و درکش دارد ازبهرخواص
وز جمال گل بپیش عندلیب
پس‌مکن درحق ذی‌القربی قصور
قلب‌را صافی‌کنند ازحرص وریم
گرشکست اندرشکستش‌آفت‌است
نکسی کو را نکو نبود زبان
وان‌زکوات مال‌وجان افشردنست
هرچه داری دررهش ریز و بمیر
وارهی از مفلسی قارون شوی
شد بظاهر این زکوة واین‌صلوة
جزکمی مِنکم وَاَنتم مُعرضون

وَ اِذْ اَخَذْنا میثاقَکُمْ لا تَسْفِکُونَ دِماءَکُمْ وَلا تُخْرِجُونَ اَنْفُسَکُمْ مِنْ دِیارِکُمْ ثُمَّ اَقْرَرْتُمْ وَاَنْتُمْ

وهنگامیکه‌گرفتیم پیمان‌ارشما که مریزید خونهاتانرا وبیرون مکنید خودهاتان‌را از خانهاتان پس‌اقرارکردید وشما

تَشْهَدُونَ ٧٩ ثُمَّ اَنْتُمْ هؤُلاءِ تَقْتُلُونَ اَنْفُسَکُمْ وَ تُخْرِجُونَ فَریقاً مِنْکُمْ مِنْ دِیارِهِمْ تَظاهَرُونَ

گواهی‌میدهید پس شما آنهائید که‌میکشیدخودهاتانرا وبیرون‌میکنید گروهیرا ازشما از خانهاشان‌هم‌پشت میشوید

عَلَیْهِمْ بِالْاِثْمِ وَالْعُدْوانِ وَاِنْ یَأْتُوکُمْ اُساری تُفادُوهُمْ وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَیْکُمْ اِخْراجُهُمْ اَفَتُؤْمِنُونَ

برایشان بر گناه وستم واگر آورندشمارا اسیری فدیه‌میدهیدایشان‌راوآن‌حرامست‌بر شما اخراجشان آیاپس‌میگروید

بِبَعْضِ الْکِتابِ وَتَکْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَما جَزاءُ مَنْ یَفْعَلُ ذلِکَ مِنْکُمْ اِلاّ خِزْیٌ فِی الْحَیوةِ الدُّنْیا

ببارهٔ کتاب و کافرمیشوید ببارهٔ پس‌نیست‌پاداش آنکه میکند اینرا ازشما مگر خواری در زندگانی دنیا

وَ یَوْمَ الْقِیمَةِ یُرَدُّونَ اِلی اَشَدِّ الْعَذابِ وَمَا اللّهُ بِغافِلٍ عَمّا تَعْمَلُونَ ٨٠ اُولئِكَ الَّذینَ اشْتَرَوُا الْحَیوةَ

وروز قیامت برگردانده‌شوندسوی‌سخت‌تر شکنجه ونیست‌خدا بیخبر ازآنچه‌میکنید آنها آنانند که‌بخریدندزندگانی

الدُّنْیا بِالْآخِرَةِ فَلا یُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذابُ وَلا هُمْ یُنْصَرُونَ ٨١

دنیارا بآخرت پس‌تخفیف‌داده‌نمیشود ازایشان‌عذاب ونه‌ایشان‌یاری کرده‌میشوند

هم گرفتم ار شما عهد و لاء
هوشمند اعضای خودراخون برد
ترك جان از بهر تن‌گوید کسی
بر حذر باشید ز آن افعال بد
ثم اقررتم و انتم تشهدون
فرقه را همچو آن بیگانه ها
وآن اسیرانرا که آرند از مقام
بگروید آیا ببعضی ار کتاب
هم شوید اندر قیامت سخت رد
نزد آن‌کش دیدجان تاریك نیست
تا بینداری که این مسکین‌عقول
گوش هر خر بشنود آواز را
تجربت کرده است او درمطلبش
عقل او بگذشته از فوق فلك
نیست آگه‌جز بکس ارزشت‌و نیك
همچنین که دیده‌گردد ممکن است
آن کند تصدیق جمله از کتاب
گر مسلمانست ور گبرو یهود
نیست تخفیفی برایشان در عذاب
ناصری از عقلشان برجا نماند
عقل را مفروش یکجو بردوکون
جمله بفروشی بنفس پر هوس
باش باآن کو نگه دارد بسرت
نالی اندرحق که ای فریاد رس
از تو خلقی پیش من نالیده اند
کوچه‌خواهی یاری ازمن‌درعقاب
هرکسی خواند مرا کای مستعان

که برهرند ار سفك دماء
خون‌خودرا ارعادی خون‌خورد
که بقیمت کمتر است ازهر خسی
که سزای آن خروجست از بلد
ثم انتم هولاء تقتلون
میکنید اخراجشان ار خانه ها
فدیه بدهید این شما را شدحراه
کافر ببعضی شوید از نا صواب
بر عذابی کآن سی باشد اشد
فعل بد در هیچ دینی نیك نیست
میتواند کرد درك آن اصول
لیك کی تمیز بدهد زار را
که علف آورده تا خو صاحبش
گشته یك در عقل وداش تا ملك
با بهائم هست در داش شریك
کی کند فرض اینکه نامستحسن است
که نگردد هیچ عقلش ازصواب
فعل نیکش نزد حق دارد نمود
زآنکه شدملکات نفس آن اکتساب
عقل یار آن شد کو را بخواند
کت بود اودر دوعالم یار وعون
پس که باشد درعمت فریاد رس
باشد اندر روز محنت ناصرت
جز تو نبود ناصری ازپیش‌وپس
کز توبس‌عدوان وخواری‌دیده‌اند
جون‌دهم برداد خواهانت جواب
داد مظلومان نگیر از ظالمان

خون یکدیگر بریزند از فساد
هیچ دانی چیست‌این‌خون ریزشت
خویشرا خارج سازند از دیار
ار دیار روح بر صحرای تن
خودگواهید آنچه کردید اعتراف
پشت یکدیگر شدید اندر گناه
شد حرام اخراجشان درکل حال
پس جزا جبود شما را زین فعال
حق نباشد غافل از کردارتان
نیك وبد عقلی‌است یعنی درازل
عقلی آن داندکه درمعنی سراست
چون صدائی بشنود از پشت سر
عقلی آن کز حسن و قبح آگه بود
گر نباشد پیرو اندر جزء و کل
پس کشد گر نك بهیمه بالکد
رایعنی پس باید ار معبودشان
یعنی اندر عقل و دانش کاملست
وآنگروهی که‌خرند از عاریت
ظلم وعدوان کرده‌کسب اندرعمل
عقل را کن یار خود گر آدمی
عقل وروح وقلب کآن یارتواند
هرکسی اندر عمل یار خود است
اندر آن روزی که بینی بیمدد
گوید او من یار هرنیك و بدم
داد مظلومان دهم یا داد تو
گو درین درگه تو تنها بندهٔ
آن اسیرانی که راندی ازدیار

چون زدین واحدید اندر وداد
با هوای نفس دون آمیزشت
که شمارا آن بسی عیب‌است وعار
روی تارید از فساد و از فتن
می‌کشید آن دیگرانرا بی‌خلاف
از ره عدوان وحق باشد گواه
میکنید اینسان حرامیرا حلال
در حیوة دنیوی غیر از وبال
بدهد از آتش جزای کارتان
بود ثابت نزد عقل بی خلل
عقل‌کسی درمثل‌گوش خراست
بر در اصطبل اندازد نظر
در نظر با عقل کل همره بود
عقل او با عقل اخیار و رسل
دیگری را یا کند خارج زحد
سازد اندر حد خود محدودشان
برکتاب ازراه فطرت عامل‌است
ملك دنیا بر حیوة آخرت
رفته عقل وماده نفس اندر محل
هرچه‌کم‌یابی تو ز و یاری کمی
روز تنهائی مدد کار تو اند
روز وانفسا گرفتارخود است
ماندهٔ از همرهان منسد
نی تنها یار تو تا بخردم
که بظلم است و ستم بنیاد تو
هست تا هر گوشهٔ خوانندهٔ
فدیه‌دادی کشتنی‌ایسان خواروزار

حاضرند اینك سراسر داد خواه
هست امروز آن زمان داوری
چو نشد امروز آن خروش وجوش تو
داد خواهان دگر داری بیش
وآن قوای عقلی و روحی تمام
خود گواهم که قتیل و در بدر
چون یزید وشمر و آن بدگوهران
جمله را کردی بنا موقع تو صرف
وآن دگر اعضا که یار خانه اند
هم بپنداری که آن گویای تست
فحش میگفت و سخن ریاوه‌بس
من بزور داد خواهی قاضیم
پس رسول آمد پی غمخواریت
همچو کنعان سرکشیدی زامر نوح
بخت خوش در کشتی نوحت ببرد

سوی من آورده از جورت پناه
از تو یا ز اینها نمایم یاوری
وآن ز قول حق گرفته گوش تو
وآن تورا قلبست وعقل وروح خویش
خو بیند و با تو اندر انتقام
کردهٔ بر ناروا شان از مقر
کشتهٔ ذریهٔ پیغمبران
با تو روز داوری دارند حرف
با تو اکنون خونی و بیگانه اند
با تو غیر و بارها اعضای تست
بر قرار خود نبودم یکنفس
مدعی را کن رضا من راضیم
تا کنند آگه ز روز حواریت
خود نوئی کنعان و نوحت پیر روح
بخت بد بر کوه بیروحت برد
تا کتاب آمد رسول ذوالجلال

حق آنها را ادا کن لا کلام
گر که میدادند پندت اهل هوش
ار که خواهی یاری امروز ای غبین
با تو میباشند هر یك در تقاص
یاورت بودند و اکنون دشمنند
بودهٔ پیوسته در آزارشان
تا نداری مدعی جز قلب و هوش
چشم پوشیدی و بستی هردو گوش
جز زبانت کآنهم از ناچاری
در نهان گوید مرا غدار کرد
بوده اند اعضا ز دست تو ستوه
پیش از این بر یاری و همراهیت
ایست آن رو دیکه گفتند انبیا
مت نوحت کشیدن سخت بود
بخت نیکو پیرو پیغمبر است
تا هدایت را شناسی از ضلال

من گذشتم از حقوق خود تمام
میگرفتی از کلام حق دو گوش
چون بیاری در نظر آن ظالم و کین
داد خواه و کینه ور بر وجه خاص
از تو گریان در حضور ذوالمنند
تا چه جای آنکه باشی یارشان
وآن بود اعضای تو چون چشم و گوش
از حق و از قول حق بیجان و هوش
خواهد از من روز محنت یاریی
ظلم با من از ره گفتار کرد
گو تو خود گویم چه من با این گروه
داده بودم زین همه آگاهیت
تو نکردی گوش حرفی از ملا
منت کوهت سهل از بخت بود
بخت بد دنبال نفس ابتر است

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَقَفَّيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ وَآتَيْنَا عِيسَى بْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ

وهر آینه بتحقیق دادیم موسی را کتاب وبراثر هم فرستادیم بعد از او رسول وداديم عيسى پسر مریم را معجزها وقوت داديم اورا

بِرُوحِ الْقُدُسِ أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمُ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا

بروح پاکیزه آیا پس هرگاه آمد شمارا فرستاده بآنچه نمیخواست نفسهای شما سرکشی کردید پس پاره را تکذیب کردید وپاره را

تَقْتُلُونَ ٨٢ وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مَا يُؤْمِنُونَ ٨٣ وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ

کشتید وگفتند دلهای ما غلافدار است بلکه لعنت کرد ایشارا خدا بکفرشان پس کمی میگروند وچون آمد ایشارا کتابی

مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ

از نزد خدا تصدیق کننده مرآنچه با ایشان است وبودند از پیش که طلب فتح میکردند بر آنانکه کافر شدند پس چون آمد ایشارا

مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ ٨٤

آنچه شناختند کافر شدند بآن پس لعنت خدا بر کافران

هم بتحقیق اینکه موسی را کتاب
همچنین دادیم افزون بینات
هر که آیا بر شما آمد رسول
هم دگر کشتید بعضی را ز جهل
یعنی اقوال شما را سر بسر
حق بباطل پوشد الا مشرکی
شد مصدق آنکه با ایشان بود
دیده بودند از کتاب اخلاق او
مینمودند از ظهور او طلب
بابها بگشاید از دیدار او
هم برایشان کاری از مشکل شدی
آن تقاضا و طلب از یاد رفت
از شناسائی خود کافر شدند

ما عطا کردیم از راه خطاب
باز بر عیسی بن مریم در حیوة
بود آن بر نفسهاتان نا قبول
قتل آنها بر شما بنمود سهل
مستمع گشتیم و نامد بر اثر
از شما می بگروند پس اندکی
خویش آن باشد که باخویشان بود
وز زمان بعثت و اشراق او
فتح را بر طاغیانشان روز وشب
فتح را باشد سبب رخسار او
حل ز نام احمد عادل شدی
خرمن اقرارشان بر باد رفت
لعنة الله را بجان درخور شدند
آب شوید جامهٔ نا شسته را

وز قفای او رسولان پی ز پی
هم مؤید شد بروح آن روح پاك
سرکشی کردید و هم تکذیبشان
فرقهٔ کشتند از راه خلاف
غلف نبود اینکه گفتند از خطا
چون کتابی آمد از یزدان فرود
نام احمد پیش از آن کامد شهود
از فتوحش وز فواید وز فنون
تا مگر ظاهر شود آن نور مان
بود حرز اندر حروف از هولشان
چون عیان شد رایت الله نور
شد بدل تصدیقها بر اشتلم
تا نپنداری که هر آلوده پاك
نی خباثتهای از دل رسته را

هم فرستادیم ما آیات وی
یعنی آن روح القدس بی اشتراك
بود تکذیب از پی آسیبشان
قلب ما دارد سختیها غلاف
بلکه لعنت کرده ایشارا خدا
سوی ایشان یعنی آن قوم یهود
رخ نماند بود حرز هر یهود
روز وشب بودند در یستفتحون
حق کند داو بر عدو منصور مان
نام پاك احمد ذوالطولشان
چشم خفاشان درویش ماند کور
این عیان گشت از فلما جاءهم
گردد از آبی که آید از سماك

در بیان آنکه هرچه بشخص انسان رسید پاداش کردهای اوستو جزای افعال و اعمال او

بِئْسَمَا اشْتَرَوْا بِهِ اَنْفُسَهُمْ اَنْ يَكْفُرُوا بِمَا اَنْزَلَ اللّٰهُ بَغْياً اَنْ يُنَزِّلَ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ عَلٰى مَا يَشَاۤءُ

بدست آنچه فروختند بآن خودشانرا آنکه کافر شدند بآنچه فروفرستاد خدا از راه حسد اینکه فرومیفرستد خدا از فضل خود برهر که میخواهد

مِنْ عِبَادِهِ فَبَاۤؤُا بِغَضَبٍ عَلٰى غَضَبٍ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ ۸۵

از بندگانش پس باز گشت کردند بغضبی بر غضبی ومر کافرانراست عذابی خوار کننده

بد بود چیزیکه میاندوختند
هست جهل آن آتش افروخته
یا که حب جاه و اغراض و حسد
قلب گردد زان قسی مانند سنك
سودی ازچشم عطا بین نیست به
میفرستد حق نورا نور و نعم
خشم بر نعمت گرفتی منعمت
حق نگیرد خشم بر نادار پست
شمس بر خفاش کی خشم آورد
زآفتاب او منکند رو بر قفاش
طبع خفاشی عذابی شد مهین
کافران رایات جهل افراشتند
زهرخوردی چاره از اهلاك نیست
زهر اول کرده کار او تمام
تاهنوز از زندگی داری رمق
تاشود زایل زنفس آن پیشه ها
در مقام توبه گویم شرح آن
کرد زان انزال آیات و رسل

نفسهای خود بآن بفروختند
نفس را جاهل بوی بفروخته
که فروشد نفس بروی بی خرد
هست در ما انزل اللهش درنك
که براو چیزی نگردد مشتبه
تو نخواهی روکنی بر ظلم و ذم
خشم گیرد جان ازآن شد مظلمت
این عذاب از خشم و کفران تو است
آن خفاش ازخشم خود خواری برد
هم نگرداند قفا خود از خفاش
کش بود برمهر تابان خشم و کین
فضل او بر خویش سهل انگاشتند
جاهلانرا از هلاکت باك نیست
از پیش زهر دگر ریزد بجام
جو تریاقی علاج خود زحق
کم دواند در زمینت ریشه ها
اینقدر بود از پی سینه جان
تا گذاری جان و رو آری بگل

آنچه بفرستاد حق منکر شدند
یا بود دنیا که سازد کور و کر
یا که لذتهای نفسانیکه روح
زانکه حق بر بندگان از فضل وجود
گر عطا بین نیست چشمی از حسد
معطی از کفرانت اندر قلب و چشم
رو بگردانی ز نور آفتاب
گشت کفرانت عذابی بس مهین
او ز نور آفتاب آید بچشم
نیست بهر مهر تابان پشت و رو
حق فرستاد انبیارا با کتاب
جهل را بر عقل کردند اختیار
زانکه آن مخفی بود تا زنده است
زهر نوشد لحظه لحظه پی بپی
وان بود گرهست توفیق ایاب
هست توبه وان ندامت چون تبر
تا بودانی کو همه فضلست و جود
روید از ارض ضمیرت یاسمین

بروی از بغی و حسد کافر شدند
عقل و دین شد بربهای سیم و زر
ماند ازوی بی فروغ و بی فتوح
میفرستد آنچه خودخواهد زسود
میفروشد نفس خود برشیء بد
مهر ننهد آید از خشمی بخشم
تیره مانی تیرگی باشد عذاب
خشم را برخود زچشم خویش بین
کردخشمش کور جان و کور چشم
پشت بر خفاش کرد از پشت او
این بود فضلی که بیش است از حساب
از درخت جهل زهر آید ببار
زهر دیگررا بجان جوینده است
تا زفعل آن شود آگاه کی
سوی او برگشتن از هر ناصواب
ریشهٔ شوم آرد از خاکت بدر
گر تورا خاری رسد آن از تو بود
وارهی از آن عذاب بس مهین

وَاِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا بِمَا اَنْزَلَ اللّٰهُ قَالُوا نُؤْمِنُ بِمَا اُنْزِلَ عَلَيْنَا وَيَكْفُرُونَ بِمَا وَرَاۤءَهُ وَهُوَ

وچون گفته شد مر ایشانرا که بگروید بدانچه فروفرستاد خدا گفتند میگرویم بدانچه فروفرستاده شد برما وکافر میشوند بآنچه سوای آنست واو

الْحَقُّ مُصَدِّقاً لِمَا مَعَهُمْ قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ اَنْبِيَاۤءَ اللّٰهِ مِنْ قَبْلُ اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ۸۶

حقست تصدیق کننده مر آنچه با ایشانست بگو پس چرا کشتید پیغمبران خدارا از پیش اگر بودید گروندگان

چون بر ایشان گفته شد کاینسو شوید
از خطا گفتند آیا ما براست
مؤمن است آن بر کتاب ماسلف
حق پس از نوراشان انجیل بود
آنچه با ایشان بدار شرع و کتاب
تیغ بر پیغمبران آزید چون
زانکه بودند آن یهودان از ریا
گر نمیبودند راضی پیروی
وجه دیگر آنکه روح انبیا
همچنین تا احمد آخر زمان
گرچه زو نادیده باشی آن صفات
وجه دیگر آنکه بر قتل رسول
گوید ار دارید ایمان بر کتاب
این جواب اندر فصاحت اقرب است
یعنی آیات از خدا نازل بماست

جمله بر ما انزل الله بگروید
بگرویم آنرا که هم نازل بماست
که کند تصدیق امر ما خلف
اهل دینرا موجب تکمیل بود
بودشان قرآن مصدق بر صواب
قبل ازاین گر مؤمنید از آزمون
پیرو آنها که کشتند انبیا
از چه گردیدی ز اسلاف قوی
شاد گردد از اطاعت بر خدا
کوست جان جملهٔ پیغمبران
معنی آن باشد که دزدی تو بذات
یکجهت بودند جمعی بوالفضول
چون شدید از کین من بیخورد و خواب
تا نپنداری که دور از مطلب است
حرف ما برما زنی این نارواست

بر یهود است این اشارت کان گروه
گشته تورة از خدا نازل بما
وانگره بر ماورای کافر شدند
از پس انجیل قرآن بود حق
گر شما مؤمن بتوریة از هشید
انچه رو گوید کشید از پیش او
پس چنان باشد که راضی بوده اند
آنکه باشد یار قاتل قاتل است
ترك طاعت انبیا را خستن است
وجه دیگر آنکه گر بر فاسقی
گر رسد دستت بدزدی و کشی
سوی قتلش داشتند از قهر چشم
هر زمان خواهید اضمحلال من
زانکه گفتند آن جماعت با رسول
گفت حق گو مر یهودانرا جواب

بودشان بر ماسلف دردین وجوه
هم بران داریم ایمان از ولا
ماورای حق است و زان سر وازدند
تاشود تصدیقشان را ما صدق
انبیارا گو چرا پس میکشید
حکم ماضی چون کند بر حال رو
دست بر خون شهان آلوده اند
ور کند تقبیح او نی از دلست
هردمی صد کشتن است و بستن است
خود تو گوئی قاتلی یا سارقی
در تو زیرا مضمر است این ناخوشی
لب بدندان میگزیدندش زخشم
انبیارا میکشید اندر زمن
کاچه بود از ما کنیم آیا قبول
بر شما گر نازلست از حق کتاب

انبيارا پس شما هم قاتليد ‖ زانكه خود بر قتل آنها قائليد ‖ ور شما گوئيد كي ما كشته ايم ‖ كشته‌اند اسلاف و ماذان رشته ايم

وَ لَقَدْ جَاۤءَكُمْ مُوسٰى بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَ اَنْتُمْ ظَالِمُونَ ۸۷ وَاِذْ اَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ

وهرآينه بتحقيق آمد شمارا موسى بحجتها پس گرفتيد گوساله‌را از بعدش وشما ستمكارانيد وهنگاميكه گرفتيم پيمان شمارا

وَ رَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاسْمَعُوا قَالُوا سَمِعْنَا وَ عَصَيْنَا وَاُشْرِبُوا فِي قُلُوبِهِمُ

وبلند كرديم بالاى شما طوررا بگيريد آنچه داديم شمارا بتوانائى وبشنويد گفتند شنيديم و نافرمانى كرديم وآميخته كرده شد در دلهايشان

الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ قُلْ بِئْسَمَا يَأْمُرُكُمْ بِهِ اِيمَانُكُمْ اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ۸۸

گوساله بكفرشان بگو بد چيزيست آنچه امر ميكند بآن ايمان شما اگر هستيد گروندگان

هم محقق موسى كامل صفات ‖ نزد شمارا آمد او با بينات
بعد او بر عجل گرديد اعتبار ‖ وضع شى بر غير موضع گشت عار
بود هنگامى كه بگرفتيم ما ‖ در اضاعت عهد و ميثاق ازشما
طور را گفتم سابق در بلاغ ‖ جاى ادراكست آن يعنى دماغ
روح حيوانى ز قلب آنكه كه خاست ‖ اول آمد بر دماغ از قلب راست
پس در اعضا منشعب گردد تمام ‖ هست قوتها برين سان و نظام
يعنى اندرجاى خود سازند صرف ‖ تا مگر زين قوتها بندند طرف
گفت هركس ما سمع ارزانيم ‖ معترف بر ظلم و نافرمانيم
گو بدست امرى كه بر ايمانتان ‖ ميكند ار هست مؤمن جانتان

بر كليم خوش نفس جاحد شديد ‖ پس شما گوساله‌را ساجد شديد
بر پرستش عجل كى شايسته بود ‖ گر بموسى جانتان پيوسته بود
تا فزايد بر اطاعت شوقتان ‖ طوررا داديم رفعت فوقتان
حكمتش بر اهل دانش روشن است ‖ قوة و حس از دماغ اندر تنست
وان زيه باشد نفس را سبب ‖ پس در آمد بر زيه از امر رب
تا بگيريد آنچه را ما داده‌ايم ‖ قوت ايمان در شما بنهاده‌ايم
بشنويد آنرا كه ميگوئيم ما ‖ قوة سمع است زان‌رك در شما
كه بكفر خفيه بود انگيخته ‖ عجلشان پس شد بقلب آميخته
از براى حجتى وين نيست دور ‖ هست تكرار بيان از عجل و طور

قُلْ اِنْ كَانَتْ لَكُمُ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللّٰهِ خَالِصَةً مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ اِنْ كُنْتُمْ

بگو اگر باشد براى شما سراى آخرت نزد خدا خالص از جز مردمان پس آرزو كنيد مرك را اگر هستيد

صَادِقِينَ ۸۹ وَلَنْ يَتَمَنَّوْهُ اَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ اَيْدِيهِمْ وَاللّٰهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ ۹۰

راستگويان وهرگز آرزو نكنند آنرا ابدا بآنچه پيش داشته دستهايشان وخدا داناست بستمكاران

دربيان قوميكه خودرااز راه خطا صاحب راه و [ع]ارف بالله [مي]گفتند [و] تحقيق آنكه موت ارادى [را]داست به [ن]ظرارى

گو بر ايشان بر شما بى معذرت ‖ گر بود خالص سراى آخرت
زانكه ميگفتند ما صاحب رهيم ‖ محرم حقيم و ابناء اللهيم
راست گر گوئيد و داريد اين يقين ‖ موت را خواهيد از حق بهر دين
آنكه دارد خانمان و عيش خوش ‖ ازچه در گلخن خورد دوغ ترش
باشد اين ويرانه‌اش بى فايده ‖ گو بميرو رو نشين بر مائده
كن تماشا عالمى را كاندران ‖ هست وسعتها و نعمتها عيان
يعنى افعالى فرستاده زپيش ‖ كه ندارند آرزوى موت خويش
چون شنيدى متن و تفسيراى عزيز ‖ گوش كن تأويل اگر دارى تميز
وانگهى كان احمد با گيره صوت ‖ خود نموده منع زاستدعاى موت
جار موتست آنكه از حكم ملوك ‖ گشته معين بهر ارباب سلوك
سعى كردن سخت در رزق حلال ‖ وانگهى كم خوردن اندر كل حال
گر كه خوردى نى بورهرو كاهلى ‖ ره گرسنه طى كن از صاحبدلى
كن بموت ابيض از مردى رجوع ‖ موت ابيض نزد مردان چيست جوع
جامهٔ نو را بطفلان واگذار ‖ راه تجريدان بعريانى سپار
وان مجرد كاندرين هنگامه نيست ‖ بند عريانى و فكر جامه نيست
جامه بر كن رخت عريانى بپوش ‖ آرزوهارا بهل بر جابكوش
خون نفس از ريختى روحانئى ‖ رستهٔ از قيد هستى فانئى
هر دم او راهست وسواسى دگر ‖ بايد از وى داشتن پاسى دگر

دون مردم يعنى از دون امم ‖ جز يهود و جز نصارى بيش و كم
راه دين و لطف حق مخصوص ماست ‖ غير ما مردود از آن حصن و سراست
زانكه دنياى اندوه و غم است ‖ هردمى در وى هزاران ماتم است
چون ندارد در سراى خويش رو ‖ چون سازد عيش خوش را آرزو
گر دهندت ره بقصر پادشاه ‖ چون بكدخدائى و قوت تواست گاه
كى كنند آنرا تمنا تا ابد ‖ دستهاشان زانكه پيش آورده بد
حق بود دانا بغداران همه ‖ بر خسيسان و ستمكاران همه
كن تأمل اندكى در اين جواب ‖ اين چرا فرمود با اهل كتاب
پس يقين موتى كه بايد آرزو ‖ داشت آنرا شد ارادى ز امر او
موت ابيض باشد اول در ثبوت ‖ اكتفا كردن بقوت لايموت
تا باندك نيستى قانع زخور ‖ طى نگردد راه روزخود، مر
اشكم خالى و پر دور از درنك ‖ اين رود ره باپران بااسب لنك
موت اخضر چيست آن عريانيست ‖ از لباس كبر و هم سلطانيست
شو مجرد يعنى از سوداى خلق ‖ جامه گو اطلس بود يا كهنه دلق
جامه‌را گويد همت كوتاه كن ‖ تن مجرد يعنى از دلخواه كن
موت سيم احمراست اى ذوفنون ‖ وان بود مردن زميل نفس دون
نفس سر كش را بكش آسوده شو ‖ پاك از وسواس آن آلوده شو
بند وسواسش چو بريّى رستهٔ ‖ از خلاف او بحق پيوسته

دل بیا خیزد چو او بی بی شود
عشق اگر آمد جهان برکام تست
واندگرها هرچه هست افسانه است
زلف را نگشای ازرخ نوبت است
زلف بگشا چارهٔ دیوانه کن
شیشه و پیمانه را بر جا گذار
یا خرام او کند از تاب خود
تا چه شد حالم که مگردد سرم
عین من یا تا من او هم ریشه است
تا زمانی خود آگاهیم ما
خوی ما افتادگی و زاریست
پیش خورشید ار خسی فانی شود
چارهٔ ما هردم از خود مردست
موت اسوددان که موت حارم است
گر هزاران بار کوبندت بسنگ
پس بدین وجه آیت آمد از خدا
کو شتابی درشما زین حارموت
کرده‌اند ار خورد کم تا از لباس

جذبه

سکهٔ دولت همه بر نام تست
ترك خوکن چشم گر درخانه است
زانکه عاشق غیر عشق و حالست
فکر مست ار نرگس مستانه کن
زلف را بکدم بدستم واگذار
یا کمم بعنبر از او من خواب خود
شد کجا آن کو بد اینك در برم
نی غلط او برتر از اندیشه است
بست منزل خاك آن راهیم ما
خوی او یکتائی و قهاریست
بگذرد زان طمع و بر رایی شود
پی بلعل روح بخشش بردنست
وان تحمل بر جفای مردم است
دل بصلح آری دگر روبجنگ
کاحرت گر هست مخصوص شما
یکسر مو از هوا تا کشته فوت
یا ز حرص جل و آمال واساس
پس چه باشد کاحرت خاص شماست

عشق چون شمشیر بکشید از غلاف
ای بت شیرین شمایل ماه من
مستخواهم باده دیگر مستیها
پیش از آن کز سوز عشقت دم زنم
تا در او حویم دل آشفته را
تا ستداری که من بوده بجواب
کیست آخر اینکه هم سیر مست
لا اله الا الله او شاه دلت
گاه گاه از او نماید روی خویش
کی بیکتائی شود مع با کسی
هست آن موصوف هم بر موهبت
هست موت را حیوتی در پناه
تا برنجد خاطرت ز آزار خلق
صاحب موت سیه یعنی فقیر
از چه نبود هیچ رو بر موتمان
آنکه خاص اوست دار آخرت
یا یك از وسواسهای دمبدم
ذات مطلق بد اخلاص شماست

وین بغیر از شور عشقی کی شود
عرصه شد از غیر یك معشوق صاف
شاهد من شحنهٔ من شاه من
حالت چشم تو برد از دستمها
آتش اندر عالم وادم زنم
گیرم از سر قصهای گفته را
بود مشهود آفتابم بی حجاب
من خود اویم یا که او غیر مست
در میان ماو او ما حایل است
بنده باید تا بداند خوی خویش
اوست خورشید آفرین وماخسی
کن تو موبو ان سوتو را صفت
لك شنو تفصیل آن موت سیاه
یار باشی هرچه گردی خوار خلق
هست بیشك زود عفو و دیر گیر
تا شتابی باشد از آن بی نشان
خواهد از دنیا بکلی معذرت
تا خوی از جهد و انکار و ستم

وَلَتَجِدَنَّهُمْ اَحْرَصَ النَّاسِ عَلٰى حَيٰوةٍ وَمِنَ الَّذِينَ اَشْرَكُوا يَوَدُّ اَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ اَلْفَ سَنَةٍ وَمَا

و هرآینه میابی ایشانرا احریص بر مردمان بر زندگی و از آنهاکه شرك آوردند دوست میدارد یکی از ایشان کاش عمرداده میشد هزار سال و نیست

هُوَ بِمُزَحْزِحِهِ مِنَ الْعَذَابِ اَنْ يُعَمَّرَ وَاللّٰهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ ۹۱

او دور کننده‌اش از عذاب که عمرداده شود و خداوند بیناست بدانچه میکنند

یا فشان خواهی همانا از جهات
گر یکی بردیگری شد دوستدار
جو ز حق ار بهر یار یك جهت
به که عمری نگذرد بر عیش ولعب
پس چرا بر زندگانی احرصید
عمر او خواهد هزار از بهر یار
و اینکه فرماید خدا باشد بصیر

احرص ایشانرا ز مردم بر حیوه
سال عمر شرا ز حق خواهد هزار
عقل را دو روح شاد و مغفرت
وین بشرع و عقل مذموم است وصعب
وز مجوسان جهانجو اقصید
داند ارچه اوش برهاند ز نار
بر عملهاشان بتصریح صمیر
گوید او من خود بصیرم بر صمیر

ور تمام مشرکین خاص از مجوس
شد نشان حرص این بر زندگی
عمر افزون خواستن هم بهر دوست
بر یهودان حجت آرد کردگار
از نشان دین خالص آن یکیست
گر نگیبی عمر جاویدان کند
شاهد این باشد که میگفتند ما
روشن است احوال هرکس بر بصیر

که کنند انکار بعث اندر هوس
وین بود دور از خصال بندگی
شاید اما عقل وطاعت گرددا دوست
گر بود خاص شما دار القرار
کاعتقادش بر خلاف مشرکست
کی ورا مستخلص از نیران کند
عمر خواهیم از پی صدق وصفا

قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَاِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلٰى قَلْبِكَ بِاِذْنِ اللّٰهِ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُدًى وَبُشْرٰى

بگو آنکه باشد دشمن مرجبرئیل را پس بدرستیکه او فرود آورد آنرا بر دل تو بفرمان خدا باور کننده مرآنچه میان دو دست او و رهنما و مژده دهنده

لِلْمُؤْمِنِينَ ۹۲ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلّٰهِ وَمَلٰٓئِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ فَاِنَّ اللّٰهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ ۹۳

مرگروندگانرا آنکه باشد دشمن مرخدا را و فرشتگان او و فرستادگان او و جبرئیل و میکائیل را پس بدرستیکه خدا دشمنست مرکافرانرا

گوهران کامد عدو جبرئیل
بودش احکام خدا بین یدیه
از خدا بگشود هنگام نزول
زان هدایت یافتند اهل یقین

کت بدل نازل شد از رب جلیل
شد مصدق بر لما بین یدیه
باب آنرا بر دل پاك رسول
پس بشارت باد سوی مؤمنین

اذن و القایش بد از پروردگار
یعنی اندر لوح عقلی سر بسر
مع چو با سلطان صاحب دلق شد
هرکه باشد مر خدا را پس عدو

به رأی خویش بودو اختیار
بود ثبت احکام شرع تا ظفر
از زبان او بیان تا خلق شد
وان ملایك وان رسل را روبرو

هم عدو جبریل و میکائیل راست
در مثل شمس منیر آمد وجود
ازچه با آینه زنگی دشمن است
تخم حنظل کاری و بدهیش آب
پس تو اورا تلخ و ناخوش کردهٔ
هر چه کشتی بر وپایم منش
تو چرا دشمن شوی با جبرئیل
دشمن خود شوکه روی مصطفی
دشمن خود شوکه از خبث صفت
واسطهٔ رزقست میکائیل راد
بر ملایك دشمن آن جاهل بود
جون فعالش ظاهر از مکمن شود
گر جنین میگفت هم بود این صواب

حق عدوی کافرین آمد براست
بر هر آنچه تافت داد او رانمود
زانکه گوید زو سیه روی منست
چون در آید آب را سازی عتاب
زهر ناك و آدمی کش کردهٔ
تخم بدریزی بد آید خرمنش
کاورد وحی از خدا سوی خلیل
دیدی و گشتی از آن رو برقفا
دشمن پاکان حقی بیجهت
گر بظلم آری بدست آن یا زداد
کز صفات و فعل خود غافل بود
بر خدا یعنی بخود دشمن شود
عیب خود میدید و حسن آفتاب

هر کسی کو رو زعقل و قلب تافت
تافت بر گل رنك و بو آمد پدید
آینه کی روی کس سازد سیاه
کز تو است ای آب این تلخی و کین
آب گوید کار من رویاندنست
طعن پس بر من مکو برخوش گو
دشمن خود شو که وحی مستقر
دشمن خود شو که هرموی بدت
جبرئیلت واسطه است اندر وجود
وزن را باشد ترازو داوری
پس نماید حق ناو اطوار او
که چرا من این چنین کوته بیم
بلکه گوید شمس را بو ببرهٔ

از وجودش غیر گمراهی نیافت
تا چه باشد گر بتابد بر پلید
این سیاهی در تو است ای دین تباه
زانکه بی تو او نمیرست از زمین
کار تو تخم نکو افشاندن است
کاینچنینی شوم کار و زشتخو
بر دل سنگت نکرد آخر اثر
هست در هر خلق وخوئی دشمنست
او نکردت نا پسند و بد نمود
گر بوزو سرگین کشی با گوهری
گرچه باشد پرده پوشی کار او
موش کورم شمس روزافزون نیم
که به بر رخسار خویم خیرهٔ

وَ لَقَدْ اَنْزَلْنا اِلَیْكَ آیاتٍ بَیِّناتٍ وَ ما یَكْفُرُ بِها اِلاَّ الْفاسِقُونَ ٩٤ اَوَكُلَّما عاهَدُوا عَهْداً نَبَذَهُ

وهر آینه بتحقیق فرو فرستادیم ما سوی تو حجتهای روشن وکافر نمیشوند بآن مگر بدکاران آیا هرگاه پیمان بستند عهدی را که انداختند آنرا

فَرِیقٌ مِنْهُمْ بَلْ اَكْثَرُهُمْ لا یُؤْمِنُونَ ٩٥ وَ لَمّا جاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ مُصَدِّقٌ لِما مَعَهُمْ نَبَذَ

گروهی از ایشان بلکه بیشتر ایشان نمیگروند وچون آمد ایشانرا فرستاده از نزد خدا باور کننده مر آنچه را با ایشانست انداخت

فَرِیقٌ مِنَ الَّذِینَ اُوتُوا الْكِتابَ كِتابَ اللّٰهِ وَراءَ ظُهُورِهِمْ كَاَنَّهُمْ لا یَعْلَمُونَ ٩٦

گروهی از آنکسانیکه داده شدند کتاب کتاب خدا پس پشتهاشان گوئیا ایشان نمیدانند

ما فرستادیم ای کامل صفات
عهدی ار ببستند و محکم ساختند
چون رسولی آمد ایشانرا زحق
آنگروهیکه بر ایشان داده شد
همچنانکه عقل و روح محترم
اوفتاده پیش پای نفس ردّ
ای دریغ از ساعد سلطانیش
جز که ببرند از پی غیرت سرش
کاینچنین گردیده خوار و زار نفس

سوی تو آیاتی چنین با بینات
فرقهٔ زایشان زدست انداختند
که مصدق بودشان برما سبق
خود کتاب و کارشان آماده شد
در پس پشت این طایر است هم
میخورندش گاو وخر دایم لگد
وان شرافتها که بود ارزانیش
کوشد از جان تا که حدش پیکرش
سر برهنه مانده در بازار نفس
غیرتی کن عقل وروح ازقید نفس

هست بر اهل بصر صوتش عیان
بلکه بسیاری از ایشان نگروند
یعنی آنچه هستشان اندر کتاب
وان کتاب الله وراء پشتشان
که نمیدانند گوئی این عوام
همچو شهبازی بخانهٔ پیر زال
دیدهٔ معشوق خود را هیچ کس
این چنین غیرت کنی بر صورتی
خشم و شهوت هر زمان بی پردهٔ
وارهان وزجور و ظلم وکید نفس

غیر فاسق کس نشد کافر بآن
با سدارکه یار و ببروند
ترك آن کردند جمعی از عقاب
که نمیدانند گوئی هیچ آن
هست آنهارا در این هیکل مقام
میکند از غمش منقار و بال
وا گذارد در اوباش و عسس
نیست پس چون بهر روحت غیرتی
میفروشندش مثال بردهٔ

وَاتَّبَعُوا ما تَتْلُوا الشَّیاطِینُ عَلی مُلْكِ سُلَیْمانَ وَما كَفَرَ سُلَیْمانُ وَ لٰكِنَّ الشَّیاطِینَ كَفَرُوا یُعَلِّمُونَ

وپیروی کردند آنچه را میخواندند شیاطین بر ملك سلیمان وکافر نشد سلیمان ولیکن شیاطین کافر شدند میآموختند

النّاسَ السِّحْرَ وَ ما اُنْزِلَ عَلَی الْمَلَكَیْنِ بِبابِلَ هارُوتَ وَ مارُوتَ وَ ما یُعَلِّمانِ مِنْ اَحَدٍ حَتّی

مردمانرا جادوئی وآنچه فرو فرستاده شد بر دوملك ببابل هاروت وماروت ونیاموختند هیچ احدیرا تاآنکه

یَقُولا اِنَّما نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلا تَكْفُرْ فَیَتَعَلَّمُونَ مِنْهُما ما یُفَرِّقُونَ بِهِ بَیْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ وَ ما هُمْ بِضارّینَ

میگفتند جز این نیست که ما آزمایشیم پس کافر مشو پس میآموختند از آنها آنچه جدائی میانداختند بآن میان مرد و جفت او ونیستند ایشان ضرر رساننده

بِهِ مِنْ اَحَدٍ اِلاّ بِاِذْنِ اللّٰهِ وَ یَتَعَلَّمُونَ ما یَضُرُّهُمْ وَلا یَنْفَعُهُمْ وَ لَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَریٰهُ ما لَهُ

بدان از احدی مگر بفرمان خدا ومیآموختند آنچه ضرر رسانید ایشانرا و نه سود داد ایشانرا و هر آینه بتحقیق دانستند مر آنکه خرید آنرا نیست مر آنرا

فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلاقٍ وَ لَبِئْسَ مَاشَرَوْا بِهِ اَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ٩٧ وَلَوْ اَنَّهُمْ آمَنُوا وَاتَّقَوْا

درآخرت از بهره وهرآینه‌بداست آنچه‌خریدندبآن خودشانرا اگر بودندکه‌میدانستند واگرآنکه‌ایشان گرویدندوپرهیزکارشدند

پیروی کردند چیزیرا که دیو
پیروی کردندو از ره ماندند
برچنان ملکی که‌بودآن موهبت
زان نشد کافر سلیمان لیك جند
وانچه نازل شد زحق بردوملك
جز که‌میگفتند ما بر فتنه ایم
بر کسی وارد نشد زانها ضرر
هر کسی دانست کآنرا مشتری
گر بدانند آنچه را کاموختند
آن شیاطین ار زجنند ار زانس
زین جماعت هر زمانی بوده اند
برگمانشان کان سلیمان ساحراست
سحر میآموختند از اختیار
کفر باشد بر اثر دل داشتن
بر سلیمان کفر پس لایق نبود
وهم نبداردکه روح نا نهب
کرده برخود حمله اعصار مطیع
چشم بند آنچه آید در نظر
کان دوعقلست از عقول اندرمحل
سوی نفس از امر حق نازل شدند
رویشان شدسوی نفس ارباب نفس
در مکان بین مابین مواد
می بیاموزند بر کس زان رموز
تا تو دانی تعبیهٔ ملکوتی است
پس باستعمال این علم ای‌عزیز
نکتهٔ تفریق بین مردو زن
وان نباشد قوه را خود مضر
نه شود زان محو چیزی نه مزید
زاشتداد شهوت و حال شباب
لاجرم ساحر بود دائم برنج
ساحران بودند در عهد رسول
زین حقیقت از نبی جویا شدند
برغلط رفتندو گفتنداو ساحر است
زین ره آمد آیت از پروردگار
ورکه ایشان کاهل ایمانندو دین

لَمَثُوبَةٌ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ خَيْرٌ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ٩٨

هرآینه‌مزدانه‌از نزد خدا بهتراست‌اگرباشند که‌بدانند

آن شیاطین کافرو گمره شدند
کان یکی‌هاروت‌وماروت‌است یك
تو مشو کافر که ما قادر نئیم
جز بحلم حق که بد حکم قدر
هرکه شد از آخرت باشد بری
خویشرا بر شیء بد بفروختند
عاصیندو طاغی از ابنای جنس
خلق از آنها در زیانی بوده‌اند
هم بملك ازسحروجادو قاهراست
تاچو او یابند بر ملك اقتدار
وان مآثر را سهل انگاشتن
که بملك از غیر حق فایق بود
شوکتش‌درملك تن‌هست از فریب
در تصرف دارد این ملك وسیع
اندر آثار از مآثر کو اثر
وان یکی باشد نظر دیگر عمل
بر زمین طبع خود نازل شدند
زارتباط اصل‌و استعداد نفس
وادخهٔ نیران‌و شهوت ازدیاد
جز که گویند امتحانست این‌هنوز
فکرت هاروتی‌و ماروتی است
تو مشو کافر بپیش آور تمیز
این بود کاموختندی زان دوتن
جز باذن ذوالجلال مقتدر
در مقام یفعل‌الله ما یرید
احتجاب افزودشان بر احتجاب
هیچ از سحرش نیامد کام‌و گنج
در میان آن یهودان جهول
گفت آنسان کز کتاب آگه‌بدند
هم زما درعلم سحر آگه‌تراست
که‌شدند این قوم تابع زاضطرار
هستشان تقوی زفعل مشرکین
می ندانستند بر وجه شهود

مردمارا سحر میآموختند
گشت بابل جایشان کاندوختند
زان دو پس آموختند آنرا بفن
هم بسی آموختند آنرا که ضار
از نصیب آخرت بی بهره است
بود این تفسیر یعنی ترجمه
گر زانسند از اشرّ مردمند
اندر ایام سلیمان از عصات
بر تمام انس‌و جن‌و وحش‌وطیر
یعنی از آثار میدیدند اثر
وان سلیمان از سببها رسته بود
آن سلیمان روح‌شیطان سوزست
اوفتند اعضا زوی در اشتباه
گر بود غیری مآثر در وجود
پس زبهر دفع ریب‌و دفع شك
آمده هاروت‌و ماروت آن بنام
اندرین چاه طبیعت باژگون
بابل‌این‌صدراست‌وهست‌این‌برصواب
وارد از باب طلسمات‌و حیل
از خدا این آزمایش وابتلاست
بر مآل وحال خود بی‌چون‌وچند
از مناهی‌و مفاسد جو حذر
هست بین روح ونفس آن افتراق
اذن یعنی آن اراده ما سبق
وانچه میآموختندو ضار بود
داشت بس‌تعلیم آن رنج‌و صداع
باز باید کرد بر آیت رجوع
مانده از عهد سلیمان یادگار
یعنی‌از توراتشان گفت آنچه‌بود
پس یقین برما بسحراو یافت دست
زان جماعت که از این بودندپیش
اجر خود را کوست پاداش عمل
هر کسی بر فعل نیکش میفزود

خواند بر ملك سلیمان از غرور
از شیاطین آنچه را میخواندند
نز ره آثارو اسباب‌و جهت
زآتش خود خلق را میسوختند
لیك کسرا سحر میناموختند
که کند تفریق بین مردو زن
بودو هم نفعی نبودش در شمار
زانکه‌سابش‌نیست‌جزحرمان‌بدست
بك شنو تأویل آیت را همه
در شرارت فوق مارو کژدمند
ساحران بودند مردودالصفات
گشته از سحر او مسلط نی زغیر
وز وجود آن مآثر بی خبر
بر مسبب چشم وجان‌را بسته‌بود
وان شیاطین‌وهم سحر آموزتست
کاین زحیلت گشته برما پادشاه
از چه باید زو نشانی در شهود
زامر حق گشتند نازل دو ملك
این‌چنین‌خوانده‌است‌حقشان‌درکلام
تا ابد گشتند بهر آزمون
بهر ایشان جای اندوه‌و عذاب
وانچه‌باشد اندران علم‌و عمل
چشم بندیهای مخفی بهر ماست
در نسبه زانتقال عقلیند
وانچه استعمال آن دارد ضرر
زنگدار قلب با آن اتفاق
کزوی آمد نفع‌و ضر ماخلق
میل سوی نفس ناهنجار بود
لیك بود از بهر کس بی انتفاع
سحر نبود جز نمود بیوقوع
تا زمان احمد کامل عیار
ساحران را رمز سحر افشا نمود
این طلسمی بود کوار سحرست
اندر ایام سلیمان سحر کیش
نزد حق دارد نیکوئی محل

بیان
هاروت
و
ماررت

يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنَا وَقُولُوا انْظُرْنَا وَاسْمَعُوا وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ اَلِيمٌ

ای آنانکه ایمان‌آوردیدمگوئید راعنا وبگوئید انظرنا وبشنوید ومرکافرانراست عذاب دردناك

ای گروه مؤمنان بهر ادب
بدرعایت قصدشان اندر مقام
همچنین اسلامیان این بارسول

بر نبی از راعنا بندید لب
کن مراعات اعنی از ما در کلام
در سخن گفتند ارباب عقول

در عرب بد شایع این‌لفظ‌ازخبر
قول مارا گوش کن از راه رفق
پس یهودان با پیمبر این خطاب

در قدیم اندر خطاب بایکدیگر
گر دهد با قول ما سمع تو وفق
از دغل کردند بر وجه صواب

قصد ایشان بد رعونت بی زریب ... کان بمعنی کاشف است از نقص وعیب
عذر آوردند کاین خود مسلمین ... میکنند اطلاق بر احمد یقین
پس با انظرنا بدل شد راعنا ... در کتاب از امر و نهی کبریا
چونکه بنمودند زایشان بازخواست ... که شما را راعنا گفتن خطاست
ما هم آن گوئیم کایشان گفته اند ... جمع گر خود یا پریشان گفته اند
که بگوئید این کلام و بشنوید ... بر خطاب امر و نهیش بگروید
کافران کاهل نفاقند و هلاک ... هست ایشان را عذاب دردناک

مَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ اَهْلِ الْكِتَابِ وَلَا الْمُشْرِكِينَ اَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِنْ رَبِّكُمْ

دوست نمیدارند آنانکه کافر شدند از اهل کتاب و نه مشرکان آنکه فرو فرستاده شود بر شما از نیکی از پروردگار شما

وَاللّٰهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاۤءُ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ

وخداوند مخصوص میسازد برحمت خود هرکه را میخواهد و خدا صاحب فضل بزرگست

دربیان فصل عام بر خاص

کافران و مشرکان خیری کز اوست ... بر شما نازل نمیدارند دوست
دوست کی دارند کاید بر شما ... همچو قرآن خیری از خیر الوری
خیر توحید از کجا دارند دوست ... بر شما کان بس عزیز و بس نکوست
با موحد دوست کی شد مشرکی ... با حریفش همدل آید اندکی
آنکه خاکی را کند در یتیم ... هست بیشك صاحب فضل عظیم
چون همه بودند رهن خالقش ... از چه شد مخصوص فضل و رحمتش
هست یکوجه آنکه فضل خاص خویش ... کرده حق موقوف طاعتها ز پیش
فضل او و طاعت ما در نسل ... لازم و ملزوم شد چون طیب و گل
فضل او اول ترا موجود کرد ... در ازل نابود بودی بود کرد
فضل دیگر آنکه دارد اختصاص ... هست موقوف آن باخلاص خواص
نکتهٔ دیگر نهان در من یشاست ... کاختصاص آن را دهد کو خویش خواست
یعنی از نفی ارادهٔ خویشتن ... خود شوی عین ارادهٔ ذوالمنن
از ارادهٔ خود هر آنکو فانی است ... فضل را بالاختصاص ارزانی است
آفتاب اندر کمال ذات خویش ... هست مختص بر همه ذرات خویش
جز که ذره بی وجه انتساب ... در نبود اندکتر است از آفتاب
همچنین آبی کزو دریا گرفت ... کی بظرف قطره هرگز جا گرفت
وجه اول بر مذاق عام و خاص ... هست لایق گرچه دارد اختصاص
آنکسی فهمد که در توحید تام ... گشته مطلق فهمش از ادراك عام
کافران کاهل کتاب و آیند ... کی شما را خیرخواه از نیند
همچنین آن مشرکان زشت فن ... که پرستند از تبه کاری وثن
او پرستد از غلط مصنوع خود ... حق پرستار اکجا گیرد بود
هرکه را خواهد خدا بر وجه خاص ... میدهد بر رحمت خود اختصاص
پس شکال آید در اینجا کز چه بود ... فضل او مخصوص در بذل وجود
دارد این معنی وجوه بیشمار ... زان دو وجهش را نگارم زاختصار
بر نداری تا حجاب طاعتش ... نیستی مختص بفضل و رحمتش
فضل افزونی بود اندر لغت ... وآن فزاید ز ازدیاد معرفت
در جهان پیش از تقاضای طلب ... کرد هستت وین اول فضل رب
تا بیفزائی تو بر اکمال خویش ... او بیفزاید بر آن افضال بیش
چون ارادهٔ خود نهی وآسو شوی ... واقف از سر ارادهٔ او شوی
خواهد او آنرا که آن خاص ویست ... غرق بحر عشق و اخلاص ویست
وجه دیگر کان بسی باشد ادق ... عین ذات شیء باشد فضل حق
اختصاصی که شمس آن ذات داشت ... هم نداند بر همه ذرات داشت
لاجرم نوری کزو خورشید یافت ... ذرهٔ زان کی توان بر ذره تافت
جز که راه او بدریا وا شود ... قطرگی بگذارد و دریا شود
وجه ثانی خاص اهل وحدتست ... فهم آن نی هرکسی را قسمت است
چیست عقل پشه و فهم ذباب ... پیش عقل و فهم شاهین و عقاب
فهم شاهی پیش عنقا هم علیل ... اینچنین دان عقلها تا جبرئیل

مَا نَنْسَخْ مِنْ اٰيَةٍ اَوْ نُنْسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا اَوْ مِثْلِهَا اَلَمْ تَعْلَمْ اَنَّ اللّٰهَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ١٠١

آنچه منسوخ کنیم از آیتی یا ترك کنیم آنرا بیاریم بهتر از آن یا مانند آنرا آیا نمیدانی که خدا بر هرچیزی تواناست

آنچه شد منسوخ از آیت بیش و کم ... یا که ترك آریم بهر باز هم
یا بدانی آنکه دانائیم ما ... بر هر آنچیزی توانائیم ما
حکمها اول بدان بی سهو و خبط ... جمله اندر لوح محفوظست ضبط
خاص بر اشخاص یا بر ازمنه است ... چونکه نازل بر رسول از مکمنه است
وانچه آن بر ازمنه مختص بود ... بر انقراض ازمنه زایل شود
وآن منافی نیست با چیزی که هست ... ثابت اندر لوح محفوظ از الست
وانچه آن عام است حکم لازم است ... دهر تا باقی است با او دائم است
اینچنین است اختلاف اندر نظام ... ما بقی را رو تعقل کن تمام
زان نکوتر یا که مثلش را عیان ... آوریم از بهر اصلاح و شان
نسخ آیت گر که داری نور جان ... هست بر تغییر اوقات و زمان
وآن بود یا خاص یا در حکم عام ... مختلف گردد بهر جا و مقام
آنچه بر اشخاص دارد اختصاص ... هم باشخاص است باقی بالخواص
همچو منسوخات قرآن عظیم ... یا شریعتها و احکام قدیم
همچنان باشد که بوده اندرو ... نیست لازم نفی آن از هیچ رو
چون تکلم در نبی نوع بشر ... واستوای قامت و فکر و نظر
پس اگر شد آیتی نسخ از کتاب ... فوقش آمد آیتی هم بر صواب

اَلَمْ تَعْلَمْ اَنَّ اللّٰهَ لَهُ مُلْكُ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللّٰهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ١٠٢

آیا نمیدانید که خدا مر او راست پادشاهی آسمانها و زمین و نیست برای شما از غیر خدا هیچ دوستی و نه یاری کننده

هردو اندر لوح محفوظست ضبط ... هر دو دارد بر صلاح خلق ربط
لیك در وقت معین از زمان ... دون وقت دیگر از بهر امان

یا ندانی بر توهست اغنی یقین
ای که شاهی جز تورا زیبنده نیست
پیش ازآن کآید بدرگاهت فقیر
صد هزاران بار بخشیدی و باز
کار ما عصیان وغفلت کاری است
ازمن مسکین کس ارشد عذرخواه
گر پذیرد عدر عصیان پیشهٔ

کوست شاه اندرسموات و زمین
غیر ملکت ملکتی پاینده نیست
بیش از استحقاق او گوئی بگیر
بر غلط رفتیم از راه مجاز
کار تو غفاری و ستارست
حق بود در بیم با او گواه
نیست دور از عفو او و اندیشهٔ
چون بوئی ما را دهرلغزش پناه

هم جز آنشه بر شما مشتی فقیر
چون نماند هیچ ملکی برقرار
بر در جودت فقیری عذرخواه
بار دیگر با دو صد بار دگر
هردم ازما گر بپوشی صد عیوب
تا چه جای آنکه مارا الرعدم
اینهم ازمن برغلط بگذشت وسهو
زین غلط هم بار باشم عذرخواه

نه ولیی فرض گردم نه نصیر
ملك ملك تست کآمد پایدار
باز آمد تا دهی بازش پناه
عفو کن چون نیست غفار دگر
از توزید برتو کهٔ روی خوب
کرد ایجاد از ره فضل و کرم
کیستم من تا توانم کرد عفو

اَمْ تُرِيدُونَ اَنْ تَسْئَلُوا رَسُولَكُمْ كَمَا سُئِلَ مُوسٰى مِنْ قَبْلُ وَمَنْ يَتَبَدَّلِ الْكُفْرَ بِالْاِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ

حزب

آیا میخواهید آنکه سؤال کنید پیغمبرتانرا چنانکه سؤال کرده شد موسی از پیش و آنکه بدل بگیرد کفررا بایمان پس تحقیق که گم گشته

سَوَآءَ السَّبِيلِ ١٠٣ وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ اَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ اِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِنْ

درمیان راه دوست داشته بسیاری از اهل کتاب کاش برمیگردانیدند شمارا بعد از ایمان شما کافران از روی حسد از

عِنْدِ اَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتّٰى يَأْتِيَ اللّٰهُ بِاَمْرِهِ اِنَّ اللّٰهَ عَلٰى

نزد خودشان بعدازآن ظاهرشد مرایشانرا حق پس عفو کنید ودرگذرید تا آنکه بیاورد خدا فرمانش را بدرستیکه خدا بر

كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ١٠٤

هر چیز تواناست

میکند آیا اراده که سؤال
همچنانکه قوم موسی از محال
از پیمبر خواست شخصی بهر
تا بر او زین آیت ایمان آورد
وآنکه گیرد کفر برایمان بدل
که بگرداندشان از راه دین
بعدازآن که حق برایشان شدپدید
تا که آرد حقتعالی امر خویش
این تعلل هست بهر مصلحت
ذکر قدرت بهرحق دراین مقام
ثانی آن باشد که با کفار جنگ
اندر این آیت بر ارباب عقول
چونکه خارج گشت گفتندش که چیست
پس بگفتندش کز و نزد تو چیست

لك درختی تو دهد هر گونه بر
در ره تصدیق او جان آورد
مانده در ره بیدلیل و بی اصل
بعد ایمان سوی کفر از حقدوکین
احمد آمد با کتابی بس مفید
وقت قهر و کارزار آید پیش
لی که نبود با رسول این مقدرت
بر سه معنی باشد از دانی کلام
هست مشکل قادراست وبیدرنگ
هست برجا ذکری ارشأن نزول
نزد احبار از محمد صم او نبی است
گفت غیر از دشمنی ماموت نیست
پس خبر داد از ضمیران یهود

یا کند از حارهٔ هر سو روان
آمداین آیت که این نوع ازسؤال
دوست میدارند آیا زارتیاب
میکند این مردگان ذی حسد
پس بعفو و صفح بگذاریدشان
تا بپنداری که از عجز است این
بد قرات مسلمین را با یهود
اول آن باشد که بر اسلامشان
سیم آن باشد که دریوم الحساب
آمد آن حی این اخطب ازیهود
گفت لی او اوست نز پیغمبران
وین دلیل ازنقض عهد وحرب شد
اندر این آیت رسول با شهود

از رسول خود نمائید از جدال
مینمودند از نبی خود سؤال
چشمهٔ شیر و عسل بهر نشان
هست ز اسرائیلیان یعنی محال
اکثری کاهل بیانند و کتاب
این گمان از نفسهای پر حسد
وقت نبود که بجنگ آریدشان
حق بهر چیزیست قادر بالیقین
این مدارا بدو امر ازحزم بود
هست قدرت کآورد زاذکرامشان
قادر اندر انتقام است و عذاب
بر پیمبر کرد زانکاری ورود
هست یعنی آدمی چون دیگران
حکم اخراجش بقتل و ضرب شد

وَاَقِيمُوا الصَّلٰوةَ وَآتُوا الزَّكٰوةَ وَمَا تُقَدِّمُوا لِاَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ

دربیان صلوة و زکوة

وبرپابدارید نمازرا وبدهید زکوةرا وآنچه پیش فرستاده اید برای خودتان ازنیکی یابید آنرا نزدخدا بدرستیکه خدا

بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ١٠٥

بآنچه میکنید بینا است

خود بپا دارید هر وقتی صلوة
آنچه بفرستید پیش ازبهرخویش
حق بود بینا بکردار شما
در نماز آن اجتماع مسلمین
لاجرم شد بر تجاوز حکم حق
بر صلوة و بر زکوة آرید رو
روح گردد زنده و نفس شریر

پس به آن نیکو بود کار شما
خصمرا مالد بخاك آنف و جبین
عفووصفح اینجاست بهرطعن ودق
تا بخاك آرید رخسار عدو
می بمیرد در غم و رنج و زحیر

اندرین موقع نماز و بذل مال
وان زکوة انصار را سازد زیاد
واگذارید آن خسانرا در محل
این شما را زاید وافزون کند
نفس چون میرد تو برحق زندهٔ

هم دهید اشخاص مسکین را زکوة
از نکوئی نزد حق یابید بیش
نصرت اندر دین کند بی احتمال
از حسد دشمن نیابد حال شاد
خود کنید ایشان تجاوز در عمل
دشمنانرا دل زحسرت خون کند
بر نکوئیهای خود زیندهٔ

وَ قَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ اِلاّٰ مَنْ كَانَ هُوداً اَوْ نَصَارٰي تِلْكَ اَمَانِيُّهُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ

وگفتندهرگز داخل نمیشود بهشترا مگر هرکس باشد یهود یاترسا اینست آرزوهاشان بگو بیاورید حجت خودرا اگر باشید

صَادِقِينَ ۱۰۶ بَلٰي مَنْ اَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلّٰهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ اَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ

راستگویان آری آنکه خالص کرد وجهش را برایخدا واو نیکوکاراست پس ازبرای اوست مزداو نزد پروردگارش و نیست بیمی

عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ۱۰۷

برایشان و نه ایشان غمگین میشوند

در جنان گفتند داخل غیر هود کس نگردد یا نصاری هرکه بود
این اباطیل است وکذب وآرزو نیست حجت بهر این یا بهر او
گو بر ایشان گر بدعوی صادقید چیست برهان که حجت لا یقید
پس ورا اجریست از پروردگار که زخوف وحزن دوراست آشکار
تا بیارارد دهان از ریگ و خاك دانه‌ها را میکشی ناچار پاك
بر جهاد آید چو نوبت بخلاف تن برهنه میرود سوی مصاف
هر عمل را این چنین لله کند فکرت از پاداش او کوته کند
کشته گشتن پیش او کمتر شی است خوف وحزنش پس زموهودان کی است
کی بدل آرد که جنت بهر ما است یا که جنت هست جائی وان کجاست
تا چه باشد حکم محبوب ای عزیز جان نکف دارد که گویندش بریز
ای خوشا گر گفته باشد یارشان سر ببرند و بر کشند از دارشان
هل جنانرا بر نصاری و یهود که بر صد دوزخ مرا آتش فرود
آتش رخسار یار دل فروز شعله ور گشتم بجان پرده سوز
هر چه خواهد گو بما دلبر کند گر بسوزند ور بسر افسر کند
هر دمی بنمایدم روی دگر در غمش آموزدم خوی دگر
هر چه نارم جان بر او گوید ببار هرچه نارم جان بر او گوید ببار
بندم پر کز یهود افسانه گو شرح عنقا هل ز مرغ خانه گو

یعنی آن گویند بما جنت رواست وین یهود راجع کند کز بهر ماست
گو بیارید از شما را حجتی است راست میگویند وقول از قو نیست
آری آنکو کرده خالص وجه خویش بهر حق اومحسن است و پاك کیش
وجه خالص همت مردانه راست پاك کردن از مفاسد دانه راست
فعل خود عارف چنین خالص کند تا نماند اعمال خود ناقص کند
نیست چشمش جز بامر دادگر غالب و مغلوب نارد در نظر
و اندر او باشد اگر نقصان وریب سعی دارد تا کند پاکش زعیب
اینچنین کس کی بیاد جنت است بند جانش بندگی و خدمت است
عاشق است او جمله هوشش پیش اوست کاورد از بهر او پیغام دوست
او نخواهد غیر ازین چیز دگر بلکه هیچش نیست بیمی دگر
رفته رفته رفت دل شوری رسید مرتعك بر رحم ناسوری رسید
جنت و دوزخ بمان بر عقل خام من ندانم آتش از برد و سلام
تا رهم از دوزخ و جنت در او نه همی شناسم از رحمت در او
من نه از سر واقفم بر افسرش مهر و مستم بر جمال انورش
عشق آمد وقت میدان داریست پیش رویش نوبت جانبازی است
بگذرم چون از مکان و لامکان آردم بر گام اول همچنان
باز چون نوبت رسد منحواهیت سوی آن قافی که دانی راهیت

وَ قَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارٰی عَلٰی شَيْءٍ وَ قَالَتِ النَّصَارٰي لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلٰي شَيْءٍ وَ هُمْ

وگفتند یهودان نیستند ترسایان بر چیزی وگفتند ترسایان نیستند یهودان بر چیزی وایشان

يَتْلُونَ الْكِتَابَ كَذٰلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ فَاللّٰهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ فِيمَا

تلاوت میکنند کتابرا همچنین گفتند آنانکه نمیدانند مانند گفتار ایشان پس خدا حکم میکند میان ایشان روز قیامت درآنچه

كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ۱۰۸

بودند که در آن اختلاف میکردند

مر یهودان بر نصاری دق زنند نیستشان چیزی دم از ناحق زنند
هردو را هم برکتابست انتساب وین بود ظاهر ز یتلون الکتاب
پس خدا ما بینشان باشد حکم در قیامت ز اختلاف بیش و کم
اختلاف مشرکین و اهل کتاب کز ظهور وحدتند اندر حجاب

هم نصاری بر یهود آرند ردّ کز خدا دورند وگمراه از رمد
همچنین گفتند آن بیدانشان مثل ایشان گفته‌های بد نشان
در قیام مهدی کامل شئون رفع گردد اختلاف این قرون
رفع از هر فرقه گردد مو بمو چون نماید وحدت ذاتیه رو

وَ مَنْ اَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللّٰهِ اَنْ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ وَسَعٰي فِي خَرَابِهَا اُولٰئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ

وکیست ستمکارتر از آنکه منع کرد مسجدهای خدارا که مذکور شود در آن نامش وکوشید در ویرانی آن آنگروه نیست ازبرایشان

اَنْ يَدْخُلُوهٰا اِلاّٰ خٰائِفِينَ لَهُمْ فِي الدُّنْيٰا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذٰابٌ عَظِيمٌ ١٠٩ وَ لِلّٰهِ الْمَشْرِقُ

اینکه داخل شوند درآن مگر بیم دارندگان مر ایشان راست دردنیا خواری وایشانراست درآخرت عذاب بزرك ومر خدایراست مشرق

وَالْمَغْرِبُ فَاَيْنَمٰا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ وٰاسِعٌ عَلِيمٌ ١١٠ وَقٰالُوا اتَّخَذَ اللّٰهُ وَلَداً سُبْحٰانَهُ بَلْ

و مغرب پس هرجاکه رو آورید پس آنجاست ذات خدا بدرستیکه خدا وسعت دهندهٔ داناست وگفتند فرا گرفته خدا فرزندیرا منزه است بلکه

لَهُ مٰا فِي السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ كُلٌّ لَهُ قٰانِتُونَ ١١١ بَدِيعُ السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ وَ اِذٰا قَضٰى اَمْراً

مر اوراست هرچه در آسمانها ودرزمین است همه مر اورا فرمان بردارند پدید آرنده آسمانها وزمین است و چون اراده کند امریرا

فَاِنَّمٰا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ١١٦

پس جز این نیست که میگوید مر آنرا باش پس میباشد

کیست ظالمر ازان کز گمرهی — از مساجد کرد منع و ز ابلهی
تا در آنها ذکر نام حق شود — باعث آرایش و رونق شود
هیچ ناکوشیده بر ترتیب آن — مینماید سعی در تخریب آن
بهر ایشان نیست تا داخل شوند — جز بخوفی کاندران شاغل شوند
بهر ایشاست خزی دنیوی — هم عذاب درد ناك اُخروی
آن مساجد قلب های ذاکراست — واندر آنها اسم اعظم حاضراست
سجدهٔ حق را مواضع شد قلوب — ز اختصاص نام علاّم الغیوب
جز بقلب ساجد اندر واردات — کی تجلی کرد ذات ذو صفات
زاقتصای اسم اعظم کوست خاص — داردآن برقلب عارف اختصاص
شرح آن سازم بیان در موقعش — اینقدر کافی است چون بدموضعش
ظالم آن کو سعی درتکدیر قلب — مینماید غافل از تأثیر قلب
از تعصبهای خام بارده — ور تعنتهای زشت وارده
وآنچه گردد کاردل زان هرج ومرج — دخل فکر اندك شود بسیارخرج
حرج افزون مرد را مفلس کند — وای تبدیلی که زر رامس کند
قلب گردد تیره وجان بی فتوح — نفس مستولی شود برعقل وروح
مسجد مخروبه را از نو بساز — تاکه گردد موضع ذکر و نماز
وهم ازاین سجده‌گاه آگاه نیست — اندر آن جز خائفین را راه نیست
گر تورا دل بر وجه راغب است — مر خدا را مشرقست ومغربست
مشرقش شد عالم نور و ظهور — وان بود حب نصاری درحضور
قبلهٔ ایشان که سوی خالق است — بالحقیقه باطن آن مشرق است
مغربش کون خفاء و ظلمت است — وان یقین جنب یهوداز حکمت است
قبلهٔ ایشان بتحقیق و نشان — ظاهر آن باشد ارادی عیان
از تُوَلّوا اینما آن آگه است — که بهر سو روکند وجه الله است
قبله اش نی ظاهر ونی باطن است — بلکه ذات بیحدود ازممکن است
حد او نبود ظهور و نه بطون — مطلق است ازکیف وکم وچندوچون
چون توجه قطع گردد ازجهات — مینماید از جهات وجه ذات
وجههٔ قلب موحّد با حق است — کزجهتها ذات پاکش مطلق است
تا بینداری که هرسو رو کنی — از جهت نگذشته روبا اوکنی
هر جهت هم گرچه آثار ویست — بر توی از نور رخسار ویست
لیك تا نگذشتهٔ ز آثار تو — وجه او بینی کجا ز انوار تو
آنکه در آثار بیند وجه ذات — رفته بیرون از حدود وازجهات
ثَمّ وجه الله یعنی وجه ذات — که تجلی کرده بر کل صفات
مشرق او هست هستیها همه — مغربش هم صورت اشیاء همه
این هیاکل پردهٔ آن طلعت است — در پس آن آفتاب وحدتست
پردهٔ او غیر نورش هیچ نیست — بر موحّد جزظهورش هیچ نیست
گفت حیدر بر کمیل با کمال — الحقیقه کشف سبحات الجلال
پردهٔ خورشید باشد نور او — پرده کو بر طلعت مشهور او
رو فنا جو روی دل کن سوی او — که نبیند غیر اوکس روی او
شائه درباده است لیکن می‌پرست — تا ننوشد باده کی گردید مست
پس فنا شو تا در او باقی شوی — مست ومخمور ازرخ ساقی شوی
بر دماغم باز آمد بوی وی — بی دمی شد روی جانم سوی وی
می چه باشد که نمی مستی دهد — مست اویم که نمی هستی دهد
دل بجوش آمد چه باشد جوش خُم — جوش خُم درجوش دل گردید گم
گوش جان پرشد زبانگ وحدتش — جزو جزوم گشت محو طلعتش
آید از هر ذرّهٔ آواز او — ذره چبود کو جزاو دمساز او
موسی و طور وتجلی یك شدند — بر ظهور وحدتش مندك شدند
نغمهای مطرب شیرین نفس — جمله از انی انا الله است و بس
این منم یا بی من اواندرمن است — نی غلط من نانم اونی تن است
یا که تن شد جان وجان جانان همه — یابود حرف این تن واین جان همه
حرف را بگذار باقی جمله اوست — ساغر ومی مست وساقی جمله اوست
حرف هم نبود زغیری ازویست — خودنوا وخود نوائی خودنی است
بشنو از نی بند بند آوای او — نی ز سمع خود حکایتهای او
من شنیدم در حکایت خانهٔ — یکشب از گیسوی او افسانهٔ
همچنین دنبال آن افسانه ام — خود حکایت خود حکایت خانه ام
زان حکایات اردلی آگه بود — شمهٔ فَثَمّ وجه الله بود
اوست واسع یعنی ازهرسوکه رو — بردی آری نیست چیزی غیراو
هم علیم است اعنی اندرذات خود — مطلق است از کل معلومات خود
عین علم وعین معلوم است لیك — علم الله نیست با شیئی شریك
نیست چیزی غیر اولیك ار یکی — گیری از معلوم چیزی مشرکی
یعنی ار چیزی زموجودات او — با وی آری مشرکی بر ذات او
حق گرفته گفته اند ایشان ولد — زین منزّه باشد آن ذات الاحد
بلکه هست اورا هرآنچه بالیقین — باشد اندر آسمانها و زمین
جمله او را بنده و فرمان برند — پیش فرمانش مطیع ومضطرند
حق منزه باشد از آنکه جز او — هستیئی باشد بتحقیق ای عمو
تا چه جائیکه مجالش با کسی — باشد و گیرد ولد یا مونسی
از وجودش جمله موجودات او — گشته موجود از ظهور ذات او

دربیان قبلهٔ حقیقی وذکر حدیث کمیل بن زیاد

در تحقیق وجود مطلق

قانتون جمله پیش وجه ذات
بی‌وجودش کی وجودی ممکن‌است
چون ارادهٔ او بامری میرود
کرده حق دروی تجلی اسم نور
بالتحقق هست مع با کل شیء
بل بود مع زان رهی کزذات خود
چون نباشد قید اطلاقش بذات
باعتبارات معین پس وجود
ای برون ز اندیشه و افهام ما
چون اراده ساختی عرفان خود
چون عقول خلق باشد مختلف
وان یکی را عقل و نقل افسانه‌است
هر که بینم کاندرین دیوانه دل
آتش عشق اوفتد در هر مقام
مست اوراصوت نآید درخروش

قانتون یعنی که معدوم الذوات
یا بباطن یا بظاهر بین است
گوید آنرا شو بآنی میشود
هم‌بنور او کرد درخارج ظهور
نزد عارف بالمقارن لیك نی
فیض هستی داده بر ذرات خود
شد مقید اندر افعال و صفات
خلق باشد یعنی آمد در شهود
وز خیال و عقل و وهم خام ما
عقل را آموختی برهان خود
بر تو هر کس شد زراهی معترف
دیده روئی ور عمت دیوانه‌است
آتشی از عشق باشد مشتعل
غیر سوزد یار ماند و السلم
تا گهی ناطق شود گاهی خموش
خواست ذاتش بلکه چیزرا بحول

در مقام انقیادند و سجود
بر سموات و زمین‌است او بدیع
آیتی ارض وسما ز آیات اوست
گشت ظاهر از وجود ممکنات
هم بود در ذات غیر ازکل شیء
بل بود غیراز رهی کاندر وجود
چون نباشد شرط تقییدش بود
باعتبار لا بعین هست حق
کی کسی از سرذاتت واقف‌است
تا شناسندت ببرهان و دلیل
آن یکی داند ترا از راه عقل
من ندانم آن‌چه‌راهی وان‌چه روست
هر زمان گردد بنوعی شعله ور
باز بشنو ازاراده‌اش‌کآنچه‌گفت
بلکه چون ذاتش اراده‌چو شود
خواست آمد هم بفعل وهم بقول

بالحقیقه یعنی از وجه وجود
که بامرش گشته موجود آن جمیع
در هویدائی ظلال ذات اوست
ممکنات اعنی تعینهای ذات
بالمزایل بالمفارق لیك نی
مطلق آمد ذاتش ازهرگون‌قیود
گشت مطلق بی زهرقیدی وجود
هم منزه نزد عقل از ما خلق
ازتواست اردل برمری عارفست
عقل وبرهان بود ورنه قال وقیل
وان یك ازتقلید محض وحیث نقل
داند آن‌کو عالم آرا حسن‌اوست
سوزد از من هرچه آرد درنظر
آن بکوبیت شود در حال جفت
آن اراده عین گفت او شود

وَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللّٰهُ اَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ كَذٰلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ

وگفتند آنانکه نمیدانند چرا سخن نمیکند ماراخدایا نیاورد ماراحجتی همچنین گفتند آنانکه پیش‌ازایشان مثل گفتار ایشان

تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ ۱۱۳

شباهت‌داشته هم‌دلهاشان بتحقیق بیان کردیم آیتهارا برای گروهیکه یقین کنند

گوید آنکس که نداش نیست‌حجت
علم گر میداشت بر توحید او
آمدند اندر ظهور اشیا همه
گر زتوحیدت خبر بودای دنگ
سد نبودی هر چه بودت رابطه
این بران ماندکه می بردت زهوش
گوید اوماچون نوخامی کیج ومست
کر چه باید آیتی ما را متین
جمله یعنی در هوای نفس دون

حق چرا با ما نمیآید بگفت
کی چنین میگفت از تردید او
قطرهٔ تو جست زان دریا همه
میشنیدی حرف‌او ازچوب‌وسنگ
پس سخن خواهی زحق بیواسطه
پرسی آنکه نشهٔ را از میفروش
من چگویم نشأهٔ می در تو است
این‌چنین گفتند قومی پیش‌ازین
شبه هم باشد اندر آزمون
ما بیان کردیم آیت های دین

نیست چون ازعلم توحیدش نشان
حق اراده کرد عالم هست شد
پیش موجی لاشی و دلخون شوی
پس چه گفتند انبیاو آن کرام
مست بودی یا نبودت هیچ گوش
کان نشاط باده اندر وی کجااست
چشم پوشیدی ز نور وحدتش
در عناد و شرك باشد سر بسر
نفس سرکش دارد اندرجره وکل
بهر آن قومی که‌دارند آن یقین

برگمانش حق چو او داردبیان
عرش وفرش ازبیم‌جامش‌مست‌شد
پیش دریا آ ورین تا چون شوی
که نکردی فهم و بشنیدی کلام
کاین همه گفتار ناوردت بهوش
جای آن نبما اگرگوئی بوراست
باز خواهی از رسولان آیتش
قلبهاشان بر شبیه یکدگر
از هوا ها نفی و انکار رسل

اِنَّا اَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا وَلَا تُسْئَلُ عَنْ اَصْحَابِ الْجَحِيمِ ۱۱۴ وَلَنْ تَرْضٰى عَنْكَ الْيَهُودُ

بدرستیکه‌مافرستادیم‌توراالحق مژده‌دهنده‌و بیم‌دهنده وپرسیده‌نشود از یاران دوزخ وهرگزخوشنودنشوندازتو یهود

وَلَا النَّصَارٰى حَتّٰى تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ اِنَّ هُدَى اللّٰهِ هُوَ الْهُدٰى وَ لَئِنِ اتَّبَعْتَ اَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي

ونه ترسا تا آنکه پیروی کنی کیش ایشان رابگوبدرستیکه‌هدایت خدا آن‌هدایتیست واگرپیروی‌کردی خواهشهای‌ایشان‌رابعدازآنکه

جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللّٰهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ۱۱۵

آمد تورااز دانش باشدمرتوراازخدا هیچ‌دوستی ونه یاری‌کننی

ما فرستادیم بالحق ای رسول
هیچ اگر نایند در دین سلیم
از توکی خشنود گردند ای ودود

هم بشیر و هم نذیرت در نزول
خود توکی پرسنده‌کردی ازجحیم
از رهی هرگز نصاری و یهود

بر جنان باشی مطیعان را بشیر
کس نپرسد از توهیچ ای‌مستطاب
تا که گردی پیرو آیینشا ن

بیم بدهی عاصیانرا از سعیر
کزچه زین‌دونان نشد رفع‌حجاب
در عیان هم ملت و هم دینشان

گو هدایت آن بود کز حق بود ‌‌ ‌‌ یعنی از توحید او مشتق بود
نیست از حق ولی و ناصری ‌‌ ‌‌ پس مکن قصد از رضای قاصری
آمد این آیت که ایشان در نیت ‌‌ ‌‌ از تو کی راضی شوند از ترضیت
که هوای نفسشان گردیده دین ‌‌ ‌‌ غیر دین ایشان دینی مبین
صد هزاران پر کاه اندر نهاد ‌‌ ‌‌ خود تو گو چبود پیش تند باد
گر تو گردی پیرو اهوائشان ‌‌ ‌‌ بعد از آن کامد ز علمت نور جان
مصطفی حتی رضای کافران ‌‌ ‌‌ تا مگر آید در دیش سران
چون رضای حق در احکام و عمل ‌‌ ‌‌ نی رضای خود پسندان دغل
ناصرت حق بس بود ایها خسند ‌‌ ‌‌ بستشان دل گر یکی و رصد کسند
باد هم دانی که در فرمان کیست ‌‌ ‌‌ پیش حکمش باد با که مستویست

اَلَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ أُولَٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ١١٦

آنکسانکه دادیمشان کتاب را میخوانند آنرا حق خواندنش آنگروه میگروند بآن و هر کس کافر شد بآن پس آنگروه ایشانند زیانکاران

آن کسان که دادم اشان را کتاب ‌‌ ‌‌ زان بخوانند آنچه حق است و صواب
بگروند آنان باو کاهل اللهند ‌‌ ‌‌ از حقایق ور معانی آگهند
چیست آن حق تلاوت التفات ‌‌ ‌‌ از کلام الله بافعال و صفات
وانکه کافر شد زیان آورده است ‌‌ ‌‌ عقل و حاش تیره و در پرده است

يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ ١١٧ وَاتَّقُوا يَوْمًا

ای پسران یعقوب یاد آرید نعمت مرا که انعام کرده بر شما و اینکه من افزونی دادم شما را بر جهانیان و بپرهیزید روزی را

لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ ١١٨

که جزا داده نمیشود نفسی از نفسی چیزی و پذیرفته نشود از آن عطائی و سود نبخشد آنرا شفاعتی و نه ایشان یاری کرده میشوند

ذکر اسرائیلیان و افضال حق ‌‌ ‌‌ که بر ایشان شد گذشت اندر ورق
گرچه از تکرارش آید در سیر ‌‌ ‌‌ معنی دیگر مرا اندر نظر
هم نگویم من که یک هر ره درای ‌‌ ‌‌ گوید این تفسیر میباشد برای
تا نوانسد در اشعار من ‌‌ ‌‌ سعی کردند از غلط اعبار من
نیست چیزی زبدة الاسرار او ‌‌ ‌‌ یا که عنوان الحق از گفتار او
کی توان قول صمی را زد نیست ‌‌ ‌‌ کو ز خورشید فلك روشن تر است
زین شد چیزی کم از دریای من ‌‌ ‌‌ نی من افزود از کرم مولای من
نیست خونی بد بر اتحاد از حسد ‌‌ ‌‌ بو الحکم شد کج و نادان از حسد
ماه کی پوشد ز عو عوری حویش ‌‌ ‌‌ بو الحکم را گو بمان در خوی خویش
گونی او امی است پس این قول نیست ‌‌ ‌‌ گر دغل آید بو انکارت ز چیست
مشرق و مغرب ز نور خور پر است ‌‌ ‌‌ چه زیان خفاش ار رو دلخور است
منکر فضل خدا و داد او ‌‌ ‌‌ آن شود که غافلست از یاد او
یاد این نعمت کنید از مردمید ‌‌ ‌‌ ور کنید انکار این سر را دمید
نکتهٔ دیگر که فهمش خاص ماست ‌‌ ‌‌ گویمت در ضمن تفسیر او بجاست
اندر آنجا ذکر آنرا کرده ام ‌‌ ‌‌ آن معانی در بیان آورده ام
هر زمان گر وی خطائی سر زند ‌‌ ‌‌ خواجه الزامش بفضل خود کند
صد خطا کردی و بخشوده ترا ‌‌ ‌‌ بر نوا و نعمت افزودم ترا
خاصه اکنون که فرستادم پیام ‌‌ ‌‌ بر رعیت بهر نظم و اهتمام
از حقوق من نیاوردی بیاد ‌‌ ‌‌ زین سپسمانی ز فضلم نامراد
پس بپرهیز از چنان روز ای دبنگ ‌‌ ‌‌ که بکوبم جمله اعضایت بسنگ
کس نگیرم جای تو در انتقام ‌‌ ‌‌ نیست مقبولم عطائی نا تمام
هم چنین میدان خطابات وجود ‌‌ ‌‌ بر قوای طبع از روی شهود
نیست بر تکرار حاجت شرح آن ‌‌ ‌‌ هست تکرارش بتاکید بیان
لیك چون زارباب تفسیر و بیان ‌‌ ‌‌ کس نکرده در کتابی ذکر آن
زین سخوران حسن پر حسد ‌‌ ‌‌ خورده ام در هر مقامی من لگد
پیش هر کس بر طریقی نا پسند ‌‌ ‌‌ نفی من کردند دشمن روی چند
ور نکرد این حرف باور عاقلی ‌‌ ‌‌ که نماند شمس پنهان در گلی
میکند انکار کانها بر صمی است ‌‌ ‌‌ هیچ او را علم و ذوق اینگونه نیست
هرچه افزودند بر انکار خویش ‌‌ ‌‌ حق من افزون نمود اسرار خویش
هرچه ماه افزون ضیاء و ضوکند ‌‌ ‌‌ آنکه دانی بیشتر عوعو کند
مصطفی را داده حق این کر و فر ‌‌ ‌‌ تو چگونی ای جهول خیره سر
ور نبود بد تو چو اویك آنه گو ‌‌ ‌‌ ز آفتابی بی خبر از سایه گو
تو که نفی نور فاشی کردهٔ ‌‌ ‌‌ خود ز بی چشمی خفاشی کردهٔ
آل اسرائیل گر آرید یاد ‌‌ ‌‌ هست احمد فضل دیگر بر عباد
ز احمد مرسل فرود اکرام را ‌‌ ‌‌ بود تکرار از پی الزام را
خواهد آمد موقع تحقیق آن ‌‌ ‌‌ ورنه رو بحر الحقایق را بخوان
اندر اینجا هست کافی این مثل ‌‌ ‌‌ گر غلامی درد گردد یا دغل
کو ترا دادم بر این مال و جاه ‌‌ ‌‌ تا که داری حق احسانم نگاه
بار افزودی تو بر طغیان خود ‌‌ ‌‌ هیچ باری در نظر پیمان خود
تو ز روی گوئیکه این باشد دروغ ‌‌ ‌‌ نیست در گفتار و کردارش فروغ
این خطا از هر خطا افزونتر است ‌‌ ‌‌ آن خطاها جمله دمبود این سر است
تا فروزم بهر جانت آتشی ‌‌ ‌‌ کاین چنین باشد سزای سرکشی
هم ترا سود شفیع و ناصری ‌‌ ‌‌ توبه کن ‌لیك تا بدفعش قادری
از پی تعظیم عقل مستطاب ‌‌ ‌‌ ما بقی را رو بعقل کن بیاب

وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي

وهنگامیکه آزمود ابراهیم را پروردگارش بسخنان پس تمام کرد آنها را گفت بدرستیکه من گرداننده ام تو را برای مردم پیشوا گفت واز نسل من

قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ ١١٩

گفت نمیرسد عهد من ستمکاران را

وان زمان که آزموده شد خلیل ‌‌ یعنی ابراهیم از رب جلیل
بر کلامی چند پس کرد آن تمام ‌‌ گفت گردانم بخلقانت امام
گفت هست این بهر فرزندان من ‌‌ گفت نی ظالم ندارد این فطن
بعضی از ذریه ات ظالم شوند ‌‌ بر صفات و سنت تو نگروند
عهد من هرگز بظالم کی رسد ‌‌ کی نسیم فرودین بر دی رسد
این مراتب سیر روحانیت است ‌‌ قلب وروح و سرخفی دروحدتست
جمله احوال و مقامات سلوک ‌‌ تا وصول آسمان کهشد خاص ملوک
گشت تعبیر این مراتب زاقتضا ‌‌ خود بتسلیم و توکل یا رضا
هست اتمام مراتب در فنا ‌‌ زان سپس گردد امام ذوالبقا
جون مراتب در فنا گردد تمام ‌‌ بر خلایق در بقا باشد امام
سوی خلق ازحق دگرراجع شود ‌‌ در هدایت سعة جامع شود
بین حق و خلق گردد واسطه ‌‌ زاو بحق یابند خلقان رابطه
ظلم آن باشد که افزون کردو کاست ‌‌ ازحقوق حق و خلق وینست راست
این خلافت را نشاید ظالم است ‌‌ جاهل الدانست گرچه عالم است
ظالم از عهد امامت عاریست ‌‌ عدل وعصمت شرط عهد باریست

وَ اِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثابَةً لِلنّاسِ وَ اَمْناً وَاتَّخِذُوا مِنْ مَقامِ اِبْراهِيمَ مُصَلًّى وَ عَهِدْنا اِلٰى اِبْراهِيمَ

وهنگامیکه گردانیدیم خانه را بازگشتن گاه برای مردمان وامن وبگیرید از مقام ابراهیم نمازگاه وعهدکردیم بسوی ابراهیم

وَ اِسْمٰعِيلَ اَنْ طَهِّرا بَيْتِيَ لِلطّائِفِينَ وَالْعاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ ۱۲۰

واسمعیل اینکه پاکیزه نمائید خانهٔ مرا برای طواف کنان ومعتکفان ورکوع کنندگان وساجدان

وینکه گردانیدیم جای بازگشت ‌‌ خانه را بر مردم ازهرشهرودشت
مأمن است آن پس بگیرید ازنیاز ‌‌ جای ابراهیم از بهر نماز
ما بابراهیم و اسمعیل هین ‌‌ در طهارت عهد کردیم این چنین
پاك تا دارندو بیك آن خانه را ‌‌ راه ندهند اندران بیگانه را
بهر طوف طائفین و عاکفین ‌‌ راکعان و ساجدان زاهل یقین
قلب باشد کعبهٔ اهل مقام ‌‌ صورت آن خانه شد بیت الحرام
مرجع است و مأمن او ازبهرناس ‌‌ هم سلامت را سبب دورازهراس
چون درآن ساکن شوندآندروصول ‌‌ ایمنند از شر نفس بوالفضول
و از فریب قوه های ضعف پست ‌‌ وز فساد وکید وهم بز دست
جای ابراهیم اگر دانی مقام ‌‌ شد مقام روح و خلت برگرام
وان مصلی موطن ذکراندر است ‌‌ بالحقیقه آن صلوة اکبر است
در مقام ذکر اکبر شرح آن ‌‌ با توگویم گر بود توفیق وجان
عهد یزدان با خلیل و با ذبیح ‌‌ بود بر تطهیر قلب ای مستریح
تا ز ارجاس دواعی هوی ‌‌ ور صفات نفس و ادناس قوی
پاك دارند از برای طائفین ‌‌ یعنی اهل اشتیاق و سالکین
که بدور آن سرای پاك صاف ‌‌ دائما باشند در جول و طواف
عاکفین از عارفان کاملند ‌‌ کز توکل بر مقامش واصلند
هست این توحید افعال ای فقیر ‌‌ نیست قلب آنجا دگر تلوین پذیر
فارغست از نقش وتلوینات نفس ‌‌ و ز تعینها و تعینات نفس
وان رکوع ازخاضعین است ای ثقات ‌‌ که بر ایشان شد تجلی صفات
میرسند اینجا بتحقیق از ولا ‌‌ اهل تسلیم از توکل بر رضا
وان سجود اهل فنا را شد پسند ‌‌ کز تجلی فانی اندر وحدتند

وَ اِذْ قالَ اِبْراهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هٰذا بَلَداً آمِناً وَارْزُقْ اَهْلَهُ مِنَ الثَّمَراتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللّٰهِ

وهنگامیکه گفت ابراهیم پروردگارا بگردان این شهررا امن وروزی بده اهلش را از میوه‌ها هرکه بگرود ازایشان بخدا

وَالْيَوْمِ الْآخِرِ قالَ وَ مَنْ كَفَرَ فَاُمَتِّعُهُ قَلِيلاً ثُمَّ اَضْطَرُّهُ اِلٰى عَذابِ النّارِ وَ بِئْسَ الْمَصِيرُ ۱۲۱

وروز بازپسین گفت وآنکه کافر شد پس برخوردار کنم او را اندك پس ملجاء سازم او را بسوی عذاب آتش وبد بازگشتی است

گفت ابراهیم کای پروردگار ‌‌ این بلد را امن گردان از عثار
واهل آنرا رزق ده از هرثمر ‌‌ هرکه زایشان آرد ایمان بیخطر
بر خداو هم بروز واپسین ‌‌ یعنی الا عاصیان و مشرکین
گفت آری ور شود کافر یکی ‌‌ میدهم او را تمتع اندکی
پس نمایم مضطر او را برسعیر ‌‌ بر عذاب نار و هم بئس المصیر
آن بلد را صدر دان کآمد حریم ‌‌ بهر قلب مؤتمن یعنی سلیم
از صفات نفس و استیلاء آن ‌‌ واعیان آن عدوی تیره جان
اهل او ایمن بوند از مکر جن ‌‌ از قوا های بدن پس مطمئن
رزق اهلش شد معارف درفتوح ‌‌ نورو حکمت کآن بوداثماررروح
وحدوالله زایشان مؤمنین ‌‌ بر خدا و بر معاد و یوم دین
ساکنین صدر دارند احتجاب ‌‌ نیستشان از حد تجاوز زاسباب
بهره یابند از تمتع پس قلیل ‌‌ در وعاء صدر محجوب و ذلیل
از معانی وز علوم نازله ‌‌ کآید از روح آن فیوض کامله
زان معانی زان حقایق زان حکم ‌‌ میبرند ایشان تمتع سخت کم
بر عذاب نار حرمان مضطرند ‌‌ گرچه از نقصان خودمستهضرند

وَ اِذْ يَرْفَعُ اِبْراهِيمُ الْقَواعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَ اِسْمٰعِيلُ رَبَّنا تَقَبَّلْ مِنّا اِنَّكَ اَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ۱۲۲

وآنهنگام که برداشت ابراهیم پایه‌ها از خانه واسمعیل پروردگارا بپذیر ازما بدرستیکه توئی شنوای دانا

رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا

پروردگارما و بگردان مارا که گردن نهنده مرتورا واز ذریهٔ ما گروهی گردن نهندگان مرتورا و بنمامارا مناسك مارا وبپذیر برما

إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ١٢٣

بدرستیکه توئی توبه‌پذیر ومهربان

در بیان کعبه و حقیقت آن

کرد ابراهیم وقتی که بلند
کعبه را میدان که نازل زآسمان
مر ملایك آمد از اجلال او
بار نازل شد در ایام خلیل
حجر اسود بود یا قوی مبین
پس خلیلش کرد وضع اندرمکان
انکه نازل شد بعهد آدم آن
وان دو باب شرقی و غربی نباد
رفتن از هدمش بکعبه از کمال
هست استقبال املاك از هدی
پیش ازان کآثار قلب اندرجنین
با توجه خود بسیراست و سلوك
هست استقبال امواج ملك
شد هوا غالب معانی گشت سلب
کعبه را بگرفت گرچه آب هیچ
بیت معمور از حوادث دور بود
خانه آنجا بود تا وقت خلیل
گشت هادی آن خلیل نیك پی
حاصلا از نو خلیل نیك بخت
یافت زآنهم رفعت از تأیید ذات
وان حجر کز لمس حایض تیره شد
داد ابراهیم رفعت ز انقیاد
گفت یارب کن قبول ازما زجود
مر قبول حق بود توفیق و جذب
بر احادیث نفوس ما سمیع
بر من و ذریتم اکرام کن
ملت او را ازان احمد گرفت
هم نما ما را مناسك بالتمام

پایهای خانه را دور از گزند
شد بعهد آدم از بهر نشان
تا چهل فرسخ باستقبال او
هم بلند ارکانش از نام خلیل
کز جنان آورد جبریل امین
در زمان او چو ظاهر گشت آن
هست اشارت سوی قلب اندر نهان
شد ظهور علم مبدأ هم معاد
شد اشارت سوی تکوین واعتدال
مر اشارت بر تعلق از قوی
ظاهر آید در زمان اربعین
سوی قلب از نفس مظلم بی شکوك
در طریق از مرد رهرو یك بیك
از زمان رفت آنچه بود آثار قلب
لیك کس داخل نشد زان باب هیچ
در فلك خود باقی و معمور بود
باز آمد در زمین ز امر خلیل
اهتدا کردند حق جویان بوی
پایهای خانه را بر داشت سخت
در سلوك قلب بر توحید ذات
تیره یعنی دل ز نفس تیره شد
مر قواعد را و اسمعیل راد
این سلوك وسعی مارا درصعود
که کند شورابها را آب عذب
مطلع بر سر و جهر ما جمیع
سر فراز این جمله را زاسلام کن
رشتهٔ توحید را از حد گرفت
هم پذیر از ما رجوع مستدام
بر تو جوئیم از خطور ره امان

گفت یارب کن قبول اینرا زما
داشت سوی مشرق ومغرب دودر
کرد طوف وگشت داخل از فتوح
داد او بکتاب بهر او قرار
از زمان نوح تا وقت خلیل
گشت از لمس زنی حایض سیاه
که ظهور آن زبود آدم است
معرفت بر عالم نور و ظلم
از جهان طبع و جسم مظلمه
کآن سایه است و حیوانی بناه
تا در آن تکوین پذیرد بیتش
وان قبول آن قوی از هر قبیل
در زمان نوح کز طوفان جهل
عالم از جهل بشر شد غرق آب
مرتفع بر آسمان چارم آن
زانکه قلب عالم است آن را انتساب
یعنی اندر عهد ابراهیم راد
خواهد آمد جای آن کز این مقام
باب واحد داد یعنی در فتوح
بد خلیل اول کسی کاندر سیر
وان هوا های طبیعت کز قرار
بود اسمعیل کودك آن زمان
وین جهاد نفس در تعمیر قلب
تو سمیعی بشنوی آواز نفس
هم بگردان سوی خود منقاد مان
تا ترا باشیم فرمان بر همه
کو نجست ازراه توحید انحراف
توبهٔ ما را ز رحمت کن قبول
که توئی توبه پذیر ومهربان

که سمیعی و علیم ای ذوالوفا
کرد زارض هند پس حج بوالبشر
مرتفع پس گشت در طوفان نوح
کآن بود معروف بك بر مستجار
آن ز مردم کرد پنهان جبرئیل
بك شنو تأویل هریك زاهل راه
ظاهر از حق تا وجود آدم است
هم دگر غیب وشهود ازکیف وکم
سوی قلب از هیچ داری ملهمه
بر بدن ز آثارشان در وی سهام
هم شود دروی مُحرّم طیبش
در سلوك آداب و اخلاق جمیل
شد جهان ویران زبس طغیان جهل
کعبهٔ دل یافت از خلق احتجاب
گشت از جهل و هوای مرده آن
گر خلل یابد شود عالم خراب
بر مقام قلب شد میل عماد
با تو گویم شرح و تفصیلی تمام
قلب را از خود ترقی تا بروح
شد بر او توحید ذاتی جلوه گر
میشود جاری از او بی اختیار
نام او عطف است از بهر نشان
وین ریاضت از پی تنویر قلب
هم علیمی نیك دانای راز نفس
وا بجود مگذار در استر دادمان
بر طریق احمد و حیدر همه
یکقدم بنهاد بر شرك و خلاف
تا رسیم از فرق بر جمع وصول

رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولاً مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ

پروردگارما و برانگیز درایشان فرستاده ازایشان بخواند برایشان آیات تورا وتعلیم بکند ایشانرا کتاب وحکمت را وپاك سازد ایشانرا بدرستیکه

أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ١٢٤ وَمَنْ يَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ وَلَقَدِ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا

توتوئی غالب درست کردار وآن کیست برگردد از کیش ابراهیم مگرکسیکه خوارکرده باشد نفسش را وهرآینه بتحقیق برگزیدیم اورا در دنیا

وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ ١٢٥ إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ ١٢٦ وَوَصَّى

وبدرستیکه او در آخرت هرآینه ازشایستگان است هنگامیکه گفت مراورا پروردگارش که فرمان بردار برگفت فرمان بردارم مر پروردگار جهانیانرا و وصیت کرد

بِهٰا اِبْراهيمُ بَنيهِ وَ يَعْقُوبُ يٰا بَنِيَّ اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفي لَكُمُ الدّينَ فَلاتَمُوتُنَّ اِلاّٰوَاَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ١٢٧

بدان ابراهیم پسران خودراویعقوب ای پسران من بدرستیکه خدابرگزید از برای شما دین پس نمیرید البته مگراینکه باشید شما مسلمانان

اَمْ كُنْتُمْ شُهَدٰاۤءَ اِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ اِذْ قٰالَ لِبَنيهِ مٰاتَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدى قٰالُوا نَعْبُدُ اِلٰهَكَ

آیابودید گواهان هنگامیکه حاضرشدیعقوب را مرگ هنگامیکه گفت مرپسرانش راکه میپرستید ازبعدمن گفتند میپرستیم خدای تورا

وَ اِلٰهَ آبٰاۤئِكَ اِبْراهيمَ وَ اِسْمٰعيلَ وَ اِسْحٰقَ اِلٰهاً وٰاحِداً وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ١٢٨ تِلْكَ اُمَّةٌ قَدْخَلَتْ

وخدای پدران تو ابراهیم واسمعیل و اسحق خدائی یگانه ومامراورا منقادایم آنها گروهی اندکه گذشتند

لَهٰا مٰا كَسَبَتْ وَلَكُمْ مٰا كَسَبْتُمْ وَلاٰ تُسْئَلُونَ عَمّٰا كٰانُوا يَعْمَلُونَ ١٢٩ وَقٰالُوا كُونُوا هُوداً اَوْنَصٰارٰي

مرآنهاراآنچه کسب کردندو برایشماست آنچه کسب کردیدو پرسیده نشویدازآنچه بودندکه میکردند وگفتند بوده باشید یهود یا ترسا

تَهْتَدُوا قُلْ بَلْ مِلَّةَ اِبْراهيمَ حَنيفاً وَمٰاكٰانَ مِنَ الْمُشْرِكينَ ١٣٠ قُولُوا آمَنّٰا بِاللّٰهِ وَ مٰا اُنْزِلَ

تاهدایت یابیدبگو بلکه کیش ابراهیم حق گرااست ونبودکه باشد از مشرکان بگوئیدگرویدیم بخدا وآنچه که مافروفرستاده

اِلَيْنٰا وَ مٰا اُنْزِلَ اِلٰى اِبْراهيمَ وَ اِسْمٰعيلَ وَ اِسْحٰقَ وَ يَعْقُوبَ وَالْاَسْبٰاطِ وَ مٰا اُوتِيَ مُوسٰى وَ عيسٰى

شدبسوی ماوآنچه فروفرستاده شدبسوی ابراهیم واسمعیل واسحق ویعقوب واسباط وآنچه آمده شد بموسی وعیسی

وَمٰا اُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لاٰ نُفَرِّقُ بَيْنَ اَحَدٍ مِنْهُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ١٣١ فَاِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ

و آنچه داده شدپیغمبران را از پروردگارشان جدائی نیاندازیم میان یکی ازایشان ومامراورا گردن نهندگانیم پس اگرگرویدند بمانند

مٰا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدِ اهْتَدَوْا وَ اِنْ تَوَلَّوْا فَاِنَّمٰاهُمْ فِي شِقٰاقٍ فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللّٰهُ وَهُوَالسَّميعُ الْعَليمُ ١٣٢

آنچه ایمان آوردیدباو پس تحقیق که هدایت یابیدوا گررونگردانیدپس جز این نیست که ایشان درمخالفتندپس زود باز دارد ایشان راواوست شنوای دانا

کن تو ای پروردگار ازما قبول
با کتاب وحکمت آن داعی زغیب
آن دعای مستجاب از رغعس
کیست تا برگردد از کیش خلیل
محتجب از نور عقل او بالبهام
برگزیده شد بدنیا هم بدین
هم نمودیم اختیارش بر ثبات
حق تعالی گفت شو منقاد هین
گفتن حق بر تجلی ذات بود
پس وصیت کرد بر ابنای خود
پس بماند تا بمیرید از بدن
مرموحد را بدین است وبه ذات
که چه بعد از من پرستید ازمهید
آنکه ابراهیم و اسمعیل راد
امتی بودند آنها یك نژاد
اجتهادی نی کزو دل شد سیاه
احتهادی نی که کیشش قولی است
هست ایشان را جزای اکتساب
بودشان کار از بصیرت ور یقین
اینکه گفتند اهل انکار از خود

می برانگیزان درایشان یك رسول
آید و هم با کشان سازد ز عیب
شد موافق با اراده و مشیتش
جز سفیهی کوست خوار اندر سبل
مانده باقی در مقام اصطفاء
هست هم در آخرت از صالحین
در فنای وحدت و توحید ذات
گفت منقادم برب العالمین
که نمودش روی بر ذات وجود
خاصه یعقوب آن سلوك ورای خود
جز که از خود مرده باشد آن زمن
دین اوحق ذات اوحق مات مات
از ره و آداب توحید آگهید
میپرستیدند و اسحق از و داد
درگذشتند از جهان آزاد و شاد
بلکه آن کآرد بدل عشق اله
بلکه آن کز حق بدل مسئولی است
تا شما را چیست کسب اندرحساب
نی بعمل دیگران در راه دین
تا که باشید از نصاری ویهود

تا بر ایشان خواند آیات صواب
چون بوئی غالب بهر کار ازنخست
احمد آمد با کتاب وعترتی
کرده نفس خویشتن را خواردار
برگزیدیم آن بلند آوازه را
ملتش مانند نیکیی با امد
استقامت صالحین را در جزا
آسلم اعنی شو موحد در زمن
وان اجابت از مراتب رستن است
راه این توحید بر ایشان نمود
دین آبا را بجان بنده شوید
هم بیعقوبید حاضر در نهفت
جمله گفتند آن خدائیرا که نز
آن خدای واحد بیچون و چند
منکر دیدی بتقلید اعتماد
اجتهادی نی که هست از قال وقیل
آن شهان کردند کسب آن ز دل
کس نپرسد از شما اندر محل
هیچکس را نیست اندر نیك وبد
این سخن نبود ز محجوبین عجب

هم بیاموزد مر ایشان را کتاب
هم حکیمی راست کردار ودرست
با جو حیدر بن عمی ذوالنصری
از ره رحمت فتاده بر کنار
یعنی ابراهیم نیك انداره را
هرکه یابید از او نطمو رشد
میبود حال بقا بعد از فنا
هم فنای فی الله اندر ذات من
برحق ازمادون حق پیوستن است
گفت حق نگزیدتان زین ره نجود
از چنین مردن بحق زنده شوید
وقت مردن گو بابنائش چه گفت
میپرستیدی تو و آباء از تمیز
ما باو فرمان بریم و مستمند
یا بنقل صرف دون اجتهاد
اجتهادی بل که موسسش دلیل
شاد رفتند از جهان آب و گل
زانچه میکردند آنها در عمل
مرجزا بر اعتقاد غیر خود
تهتدو گویند نز علم و ادب

این برعم خویش پندارند خیر
شاملست آن ناليقين بر كل دين
يك شكال آيد دراينجا ىك صفى
تو كنى اثبات شيئى بر ملا
قولوا آمنا و فرمان داده او
یعنی آن اثبات پاکیزه روان
خود نینداریم بین یك نفر
ما ورا عدیم و منقادو مطیع
ور بگرداىند رو ار افتراق

دین خود دانند برحق نی ز غیر
خواهدآمد شرح حالش بعدازین
با تو گوید تا نماند مختفی
نیست دان مقصود نفی ما ادا
بر خدا و آنچه بفرستاده او
در ره توحید شمع دود مان
ما حدائی زان جماعت نا پسر
حق گواه و مصطفی مارا شفیع
نیست شك کاندر خلافند وشقاق
آن حدائی کو سمیع است وعلیم

گوبرایشان بلکه هست اندرسق
او نبود از مشرکین یعنی نبود
شمس راگفت اومیراین دور نیست
بهر نفی این توهم بعد ازین
بر براهیم و ذبیح پاك دین
وانچه بر موسی وعیسی درطلب
جمله آنها بر صراط وحدتند
پس خدا که بگروىد ار بگروند
پس بزودی ناد دارد در نمود
اهل حق را بداد از جحیم

ملت توحید ز ابراهیم و حق
محتجب یکدم ز توحید وجود
نیست کشف ازآنکه مهراو ربیست
مینماید ذکر نام مرسلین
هم دگر اسحق و یعقوب و نبی
داده شدهم بر نبون رامن رب
مشرك و محجوب بعضی زامند
بر هدایت رهروید و رهروند
ار تو ایشارا خداوند ودود

صِبْغَةَ اللّٰهِ وَ مَنْ اَحْسَنُ مِنَ اللّٰهِ صِبْغَةً وَ نَحْنُ لَهُ عابِدُونَ ١٣٣

رنك خدا وكيست نيكوتر از خدا دررنك كردن وما مراورا پرستندگانیم

رنگ حق است این مذاهب وین ملل
به زشرع الله ودیش رنگ نیست
هست هر ذی اعتقادی ناطش
اهل هرملت بصنفی درخور است
اهل حکمت منصبغ هم بر عقول
وان موحد منصبغ بر صبغ حق
هر خمی را رنگی اندرکشرتست
رنگ گل نگذارورنگ باغ شو

رنگ را روکیست بهتر درعمل
غیررنگش هیچ درفرهنگ نیست
خود برنگ اعتقاد کامنش
صبغ او بر صبغ آن پیغمبر است
بر عقول خویش یعنی نالحصول
صبغة الله است صبغش در نسق
رنگ بیرنگی نشان وحدتست
محو رنگ آمیزی صباغ شو

صبغة الله یعنی اندر اهتدا
صبغة الله است اصل رنگ ما
صاحبان اعتقادات ای همام
واهل هر مذهب بصبغ آن امام
واهل اهواء و بدع مصبوغ نیز
نیست رنگی بهتراررنگ وجود
به موحد رومی و به زنگی است
فقر جوئی شو سیه‌رو از دوکون

گشت باید تابع دین خدا
هم باو ایمان ما وآهنگ ما
رنگ دارند از پی خود نیام
که بر ایشار است قاید در نظام
بر هواء و بر نفوس بی تمیز
اهل تعین رنگ اورا گیرزود
رنگ او ازرنگها بیرنگی است
رنگ فقر اینست بی تغییر لون

قُلْ اَتُحاۤجُّونَنا فِي اللّٰهِ وَهُوَ رَبُّنا وَ رَبُّكُمْ وَلَنا اَعْمالُنا وَ لَكُمْ اَعْمالُكُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ ١٣٤

بگوآیاخصومت میکنید مارادرخدا واوست پروردگارماوپروردگارشماو برای ماست کردارهای ماو برای شماست کردارشماوماس اورا مخلصانیم

اَمْ تَقُولُونَ اِنَّ اِبْراهِيمَ وَ اِسْمعِيلَ وَ اِسْحٰقَ وَ يَعْقُوبَ وَالْاَسْباطَ كانُوا هُوداً اَوْ نَصارٰى قُلْ ءَاَنْتُمْ

آیا میگوئید که ابراهیم واسمعیل واسحق ویعقوب واسباط بودند یهود یا ترسا بگوآیاشما

اَعْلَمُ اَمِ اللّٰهُ وَ مَنْ اَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللّٰهِ وَ مَااللّٰهُ بِغافِلٍ عَمّا تَعْمَلُونَ ١٣٥ تِلْكَ

داناترید یا خدا وکیست ستمکارتر ازآنکه بپوشد گواهی را کهدرنزداوست ازخداو نیست خدا بیخبر ازآنچه میکنید آنها

اُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَها ما كَسَبَتْ وَلَكُمْ ما كَسَبْتُمْ وَلا تُسْئَلُونَ عَمّا كانُوا يَعْمَلُونَ ١٣٦

گروهی اندکه گذاشتندمر آنهاراست آنچه کسب کردندومر شماراست آنچه کسب کردیدو پرسیده نشویدازآنچه بودند میکروند

اوست بر ما و شما جمله خدای
ما مر او را مخلصیم و خالصیم
هم دگر یعقوب و اسباطش تمام
کیست ظالمتر ازآنکو ازستم
یعنی آگاهید از حکم کتاب
وانگهی پوشید چشم ازکردگار

کو تخاصم میکنید آیا زکین
جمله مصنوعیم او را در اقتضای
چون شما لی در عملها ناقصیم
خارجست ازعقل و برهان این کلام
داشت نزد حق شهادت محکم
کەرسولست احمد ازحق بالصواب
زانچه دانید از گواهی آشکار

در خدا و علم غیب و امر دین
هست مر اعمال ما از بهر ما
یا که میگوئید ابراهیم بود
گو شما دانید اینرا یا خدای
شاهدید و پردهٔ غفلت زنید
یعنی آگاهید کاحمد برتراست
تلك اُمّة قد خلت آمد بیان

هم عملهای شما بهر شما
یاخود اسمعل واسحق اریهود
گوست دانا برهمه جهروخفای
نیست حق غافل از آنچه میکنید
بر تمام انس و جان پیغمبر است
نیست بر تکرار حاجت ذکر آن

سَيَقُولُ السُّفَهاۤءُ مِنَ النّاسِ ما وَلّٰيهُمْ عَنْ قِبْلَتِهِمُ الَّتِي كانُوا عَلَيْها قُلْ لِلّٰهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ

زودباشدبگویندبیخردان از مردمان چه چیز گردانیدایشارا ازقبلهٔ ایشان که بودند برآن بگومرخداراست مشرق و مغرب

يَهْدِي مَنْ يَشٰاءُ اِلٰى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ ۱۳۷

هدایت میکند هر که را میخواهد سوی راه راست

سالها مسجود روی اقدسش
در عبادت سوی بیت المقدسش
ما مقدّم بوده ایم از روی دین
هر مقدّم فضل او باشد یقین
روز دیگر جبرئیل اندر قیام
کرد رویش جانب بیت الحرام
یا منافق پیشه کان از مسلمین
بودشان این گفتگو از حقد و کین
زود باشد در میانشان گفتگو
که شما از قبله گردانید رو
گر مراد از دین خود مییافتند
رو ز قبلهٔ خویش چون بر تافتند
از خلاف عقل و هم از ابلهی
نیستشان از اسلام و توحید آگهی

یهود گفتند از نداریم امتیاز
چون گذاری تو بقبلهٔ ما نماز
تنگدل شد احمد کامل شهود
از سخنهای غم انگیز یهود
مشرکان گفتند آخر از امتیاز
سوی دین اولش گردید باز
لاجرم این آیت از رب الاحد
گشت نازل که گروهی بیخرد
این چنین گویند کان اسلامیان
منحرف گشتند از قبله عیان
این سفیهان عقلشان بر ظاهر است
بر حقایق نارسا و قاصر است
عقلشان را گر نبودی اعوجاج
تا بتو از هر ره نکردند احتجاج

در حقیقت تحقیق قبله

چونکه دورند از رسوم معرفت
ملتزم سازند حق را بر جهت
گو بود زاو مشرق و مغرب همه
خود برون از میمنه است و مشئمه
آن طریق مستقیم وحدت است
کش مساوی هر جهت با نسبت است
دین حق واحد بود وین اختلاف
از هوای نفس خلق است و خلاف
دین که از نفس و هوا شد باطل است
ور بحق باشد بوحدت شامل است
بود مکشوفش حقیقتهای دین
کاصل ادیان نیست غیر از حق یقین
وسوسهٔ نفس ار رود باقی حق است
حق ز جمیع خلایق مطلق است
هست از آن کوتاه دست کید خلق
وانچه خلق اندر است از ما نالحق
حد خلقی لایق معبود نیست
بر مقامی ذات او محدود نیست
وانکه میگفتند قبلهٔ ماست این
بیخبر بودند از توحید و دین
کعبه وهم بیت مقدس از حق است
آنکه گوید هست از ما احمق است
بیت مقدس ور بود خاص یهود
قبله نبود جای حکمت وجود
مصطفی را سوی حق بد قلب عین
کرد رو از مصلحت بر قبلتین
بس جهتها داشت کو بر قبلتین
رو نمود اندر نماز از فرض عین
خواست گوید کاین دو دین اصلش یکیست
وین دو قبله بر یهود و مشرکیست
بیت مقدس بر یهود است ای همام
هم نه بهر مشرکان بیت الحرام
گر بقبله رو نماید با کسی
قبله از وی رو نگرداند بسی
نکتها را تا بتو گفتم مو بمو
تا ز توحیدش توانی برد بو

عارف ار بودند بر توحید ذات
بودشان حق وافی از کل جهات
خود بود از وجه یهدی من یشا
بر صراط مستقیمش رهنما
سوی او باشد توجه بی تحد
حد بود مفقود در وجه الاحد
دین حق بود در او مکر و فساد
و اختراعات نفوس کج نهاد
مطلع بود آن رسول پاک دلق
کاصل هر دینی است حق بیشوب خلق
جمله را توحید باری شامل است
وسوسهٔ نفس است آنچه باطل است
چشم او بر نور آن توحید بود
که در ادیان برتر از تحدید بود
یعنی انکار و اکاذیب و جحود
کان سرای مشرکان بود و یهود
لاجرم بر قبلتیش بد نماز
بر حقیقت داشت رو نی بر مجاز
قبلهٔ آنها هوا بود و مجاز
حق بباطل میکردند امتیاز
کعبه گر مشرك بود سنگ و گل است
ور موحد رو کند نور دلست
ور موحد رو کند آنجا خداست
قبلهگاه انبیاء و اولیاست
تو چه دانی ای عنود یاوه گو
گر چه رو بر قبلتین او کرد رو
من جهاتش را صفی دانم و لیك
وجهی از آن جمله گویم با تو نیك
بهر ما خاص است کاصلش بر دماست
قبلهٔ اهل جدل نفس و هواست
هر دو قبلهٔ اهل توحید است و بس
نی که قبله اهل انکار و هوس
ور ببندگی سجده آرد عارفی
قبله گردد نی که رو هر موقفی

وَ كَذٰلِكَ جَعَلْنٰاكُمْ اُمَّةً وَسَطاً لِتَكُونُوا شُهَدٰاءَ عَلَي النّٰاسِ وَ يَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيداً وَ

و همچنین گردانیدیم شما را امتی میانه تا بوده باشید گواهان بر مردمان و میباشد پیغمبر بر شما گواه و

مٰا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهٰا اِلاّٰ لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلٰى عَقِبَيْهِ وَ اِنْ

نگردانیدیم ما قبله را که بودی بر آن مگر آنکه بدانیم کسی را که پیروی میکند پیغمبر را از آنکه برگردد بر پاشنههایش و اگرچه

كٰانَتْ لَكَبِيرَةً اِلاّٰ عَلَي الَّذِينَ هَدَى اللّٰهُ وَمٰا كٰانَ اللّٰهُ لِيُضِيعَ اِيمٰانَكُمْ اِنَّ اللّٰهَ بِالنّٰاسِ لَرَؤُفٌ رَحِيمٌ ۱۳۹

بوده باشد هر آینه بزرگ مگر بر آنکسانیکه هدایت کرد خدا او نیست که باشد خدا تا ضایع کند ایمان شما را بدرستیکه خدا بمردمان مهربان و بخشنده است

همچنین گرداندم از هر رهگذر
من شما را امتی بس خوبتر
نقطه باشد گر که دانی بیغلط
جای او در دایره اندر وسط
جامع اطراف جز توحید نیست
کاختلاف اندر وی و تردید نیست
که ز توحید اندر ادیان واقفند
صاحب جمعند و بر کل عارفند
چون بحق دین خود واقف شدند
بر همه ادیان بحق عارف شدند

تا شما باشید بر مردم گواه
بر شما شاهد هم احمد از اله
سر وسطا پس بنقطهٔ راجع است
کو همه اطراف خود را جامع است
اهل توحیدند شاهد بر نفوس
شاهد ایشان هم آن شمس الشموس
از امم باشند فرد و منتجب
نی چو امتها بظاهر محتجب
قبله ات را ما نگردانديم باز
که بر آن بودت توجه در نماز

جزکه تا دانیم تابع بر رسول	کیست چون حکمی ز حق یابد نزول	علم تفصیلی است این کاندر امور	تابع معلوم باشد در ظهور
همچنان علمی که قبل از خلق بود	در مقام عینی و جمع وجود	بود معلوم اندر آن اشیا تمام	سابق از ایجادشان در وصف و نام
این چنین علمی ز موجودات او	نیست کس را هیچ غیر از ذات او	علم تفصیلی بود بعد از وجود	کآید این اشیا ز غیب اندر شهود
داند این تفصیل را با انبیا	آنچنانکه بود دانا ز ابتدا	پیش او باشد مساوی قبل و بعد	تا که دارد رنگ نحس و رنگ سعد
خواجه خود داند غلامش بحرداست	در موارد یا سفیه و فاسد است	لیك او را در رجوع خدمتی	می‌نماید امتحان هر نوبتی
تا نگویند گر سفیه و ابله است	ظل عون خواجه بر من کوته است	ور کسی را بیشتر بخشد نوا	تا ید او اندر خروش و ماجرا
گفت نادانیم تابع بر رسول	کیست یعنی چیست اندازهٔ عقول	از کسی که باز گردد زارتداد	زین تحول بر عقبها نامراد
پس کبیر است آن بمحجوبین وشاق	که گرفتارند بر کذب و نفاق	جز بر آن کورا هدایت کرد حق	نیست انکارش ز امر ماسبق
حق کجا ضایع کند ایمان کس	یا رسولش کاصل ایمانست و بس	اوست بر مردم رؤف هم رحیم	رهنما هم بر صراط مستقیم
	تا بیابی گر که مبدای کلام	بود تفسیری بقدر فهم عام	
نك شنو گر هیچ داری قلب و عین			تا کنم تحقیق خاص از قبلتین
بر دو قسم است اصحاب ای پاك دلق	یك بخلق از حق و هم بالحق ز خلق	بالحق از خلق آنکه دارد احتجاب	داند آن تحویل اول را صواب
کآن ز کعبه سوی بیت المقدس است	صورت معراج قلب اقدس است	از مقام قلب و سر مرد شهود	جانب روح و خفی دارد صعود
هست تحویل دوم بر کعبه باز	عود سوی قلب نزد اهل راز	حال تمکین و استقامت ز اقتضا	نیست اندر دعوت خلق از خدا
این شهود جمع در تفصیل بود	بار هم تفصیل در جمع وجود	نیست اینجا احتجاب از حق بخلق	هم بحق از خلق ای یا کنزه دلق
این نزول آمد مگر بعد از عروج	صد تبارك زین ورود و زان خروج	بعد بعد از قرب نزد اهل دل	این بود گر هیچ باشی منتقل
این بسی بر واصلان آید گران	کآید اندر فرق از جمعی جنان	همچو محتاجی که ره یابد بگنج	چون شود زان دور بهر اوست رنج
بر گمانش سعی او باطل شده	بعد شاهی خوار و مستأصل شده	یا چو مشتاقی که یابد وصل یار	چون بهجر افتد شود بس بیقرار
افتراقی دید بعد از اجتماع	گشت طیش زان مساعی بر ضیاع	این بشارت واصلان را بس بجاست	که نه ضایع اجر و ایمان شماست
فرقهٔ ثانی ز اهل احتجاب	هست ایشان را بظاهر انتساب	پس مقید در عمل بر صورتند	زان تحول بحر از علتند
حکمت تحویل نشناسند باز	گرچه رو بر کعبه کرد اندر نماز	بر گمانشان فعل اول باطل است	صحت اندر فعل ثانی حاصلست
بد بر ایشان شاق بطلان عمل	بهر نفی آن توهم وان زلل	گفت ضایع نیست اعمال قدیم	دانکه لله است و دور از وهم و بیم
او رؤفست از پی شرح صدور	هم پی رفع حجاب از فصل و نور	بر بقا بعد از فنا شد در مقام	رأفتش بر فرقهٔ اولی تمام
فرقهٔ ثانیه هم از رأفتش	مستفیدند از رسوم طاعتش	هم رحیم است او که در قوس صعود	قوم اولی را دهد سیر وجود
فرقهٔ ثانی هم از وی کامیاب	در عمل باشند در یوم الحساب	می‌نماید از ره رحمت قبول	سعیشان را در فروع و در اصول

قَدْ نَرٰى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمٰاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضٰيهٰا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرٰامِ وَ

بتحقیق می‌بینیم گردیدن رویت را در آسمان پس هرآینه رو بگردانیم تو را البته قبله که خواهی آنرا پس بگردان رویت را جانب مسجدالحرام و

حَيْثُ مٰا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ وَ اِنَّ الَّذِينَ اُوتُوا الْكِتٰابَ لَيَعْلَمُونَ اَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ

هرجاکه بوده باشید پس بگردانید روهاتان را جانب آن و بدرستیکه آنانکه داده شدند کتاب را هرآینه میدانند که آن حق است از پروردگارشان

وَ مَا اللّٰهُ بِغٰافِلٍ عَمّٰا يَعْمَلُونَ ١٤٠ وَ لَئِنْ اَتَيْتَ الَّذِينَ اُوتُوا الْكِتٰابَ بِكُلِّ آيَةٍ مٰا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ

و نیست خدا بیخبر از آنچه میکنند اگر هرگاه بیاوری تو آنانرا که داده شدند کتاب را بهر آیتی پیرو نشوند قبلهٔ تورا

وَ مٰا اَنْتَ بِتٰابِعٍ قِبْلَتَهُمْ وَ مٰا بَعْضُهُمْ بِتٰابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ وَ لَئِنِ اتَّبَعْتَ اَهْوٰاۤءَهُمْ مِنْ بَعْدِ مٰا جٰاۤءَكَ

و نیستی تو پیرو قبلهٔ ایشان را و نیستند پاره‌ای ایشان که تابع باشند قبلهٔ بعضی را و اگر پیروی کردی خواهشهای ایشان را بعد از آنکه آمد تو را

مِنَ الْعِلْمِ اِنَّكَ اِذاً لَمِنَ الظّٰالِمِينَ ١٤١ اَلَّذِينَ آتَيْنٰاهُمُ الْكِتٰابَ يَعْرِفُونَهُ كَمٰا يَعْرِفُونَ اَبْنٰاۤءَهُمْ

از دانش بدرستیکه تو آنگاه هرآینه از ستمکارانی آنانکه دادیم ایشان را کتاب میشناسند آنرا همچنانکه میشناسند پسرانشان را

وَ اِنَّ فَرِيقاً مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ ١٤٢ اَلْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلٰا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ ١٤٣

و بدرستیکه گروهی از ایشان هرآینه پنهان میکنند حق را و ایشان میدانند راستی از پروردگار تو است پس مباشید البته از شك کنندگان

وَ لِكُلٍّ وِجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّيهَا فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ اَيْنَمَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللّٰهُ جَمِيعاً اِنَّ اللّٰهَ

و برای هریك جائی است که او روآورندهٔ آنست پس پیشی گیرید خیرات را هرجاکه بوده باشید میآرد بشما خدا همه گیرا بدرستیکه خدا

عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ١٤٤ وَ مِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ اِنَّهُ لَلْحَقُّ

بر هر چیز تواناست وازجائیکه بیرون رفتی پس بگردان رویت را جانب مسجدالحرام وبدرستیکه او هر آینه حقست

مِنْ رَبِّكَ وَ مَا اللّٰهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ١٤٥ وَ مِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ

از پروردگار تو و نیست خدا بیخبر از آنچه میکنید وازجائیکه بیرون شدی پس بگردان رویت را جانب مسجدالحرام

وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ اِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ

وجائیکه باشید پس بگردانید روهاتان را جانب آن تا اینکه نبوده باشد ای مردمان برشما حجتی مگر آنانکه ستم کردند از ایشان

فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِي وَلِاُتِمَّ نِعْمَتِي عَلَيْكُمْ وَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ١٤٦ كَمَا اَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولاً

پس مترسید از ایشان و بترسید مرا و تا تمام کنم نعمت خود را برشما و تا شاید شما هدایت یابید همچنانکه فرستادیم در شما فرستاده

مِنْكُمْ يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَ يُزَكِّيكُمْ وَ يُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَ يُعَلِّمُكُمْ مَالَمْ تَكُونُوا

از شما میخواند برشما آیتهای ما را و پاك سازد شما را و تعلیم کند شما را کتاب وحکمت و تعلیم کند شما را آنچه که نبوده باشد

تَعْلَمُونَ ١٤٧ فَاذْكُرُونِي اَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ ١٤٨

که بدانید پس یاد کنید مرا تا یاد کنم شما را وشکر کنید مرا و ناسپاسی مکنید مرا

چونکه ما دیدیم رویت در سما   گشته بهر انتظار وحی ما
در خصوص قبله کآن با جبرئیل   گفته بودی بد همان امر جلیل
یعنی آن میل و مرادت در جهت   با اراده وامر ما نبود جفت
نه که تو از میل و طبع و نفس خویش   تا رضا زان قبله کت بود پیش
بلکه آنهم زد تو باشد عظیم   زانکه بر اسرار توحیدی علیم
پس بسوی کعبه گردان روی خویش   قبله سازآنرا که خواهی بهر کیش
من مواجه میکنم روی تو را   سوی آن قبله که داری خود رضا
روی گردان جانب بیت الحرام   گو بگردانند هم رو خاص و عام
هر کجا باشید گردانید بار   رو بسوی کعبه در وقت نماز
آگهند اهل کتاب از هر ورق   کاین بود یعنی نشان کعبه حق
هست حق وز جانب پروردگار   گو نباشد غافل از اعمال و کار
بود این تفسیر آیت ای حسن   بشنو تأویل با تحقیق من
در سماء روح و جمع وحدت   بود استغرا و محو از رتبت
یافتی از خلق بالحق احتجاب   ور جهات کثرتت بود احتجاب
بود پس مشکل رجوعت سوی خلق   دل بحق پرداختی از خوی خلق
اول حال بقا بعد از فنا   این بود قبل از تمکن در بقا
شرح صدرت داد تمکین در وقوع   زان شدی راضی بتحویل و رجوع
پس بگردانیدم از وجه رضات   رو بکعبه قلب خالی از هوات
هست در ضمنها دلیل رجعتش   بی حجاب کثرتی از وحدتش
پس بگردان رو بشطر اندر قیام   کن بصدر منشرح یعنی مقام
گوست مشروح و محرم ای ودود   از صفات نفس و وسواس عنود
هم کنید اهل یقین از روی قدر   رو بشطر معنوی یعنی که صدر
گر دواعی هوا ایمن شوید   فارغ از وسواس اهریمن شوید
داده ایم آنرا که از عقلش کتاب   داند او از عقل فرقانی نصاب
که بود توحید افعال و صفات   دال بر توحید احد از جهات
بالیقین توحید احمد ذاتی است   هم دلی داند که خود مرآتی است
این بود روشن بنور شرع وعقل   نی بپندار و قیاس اهل نقل
آنکسان کاهل کتابند و کلام   از یهود و از نصاری بالتمام
گر بیاری کل آیتها یقین   قبله ات را نسپرند از تابعین
زانکه محجوبند اندر دین وکیش   هم مقید بر عقول و فهم خویش
هم نه‌ای تابع بقبلهٔ آن گروه   زانکه در ذاتی مبره زین وجود
از مقام و دینشان بالاتری   کی شود هم رتبه با کل گوهری
هم نه بعضی تابع بعضی دگر   از ره قبله شود و بی سیر
زانکه محجوبند کل بر دین خود   ضد غیرو بند خود وآیین خود
گر تو گردی تابع اهوایشان   وان شئون طبعی و آرائشان
از پی توحید جامع کآن تراست   ازمقام وحق خود نقصان تراست
آنکسانکه دادم ایشانرا کتاب   میشناسندش بتحقیق از خطاب
آنچنان کابنای خود را عارفند   میشناسندش بعمد از واقفند
زد ایشان وصف آن شاه جلیل   هست محسوس و مشاهد با دلیل
کآن بود تورایة وانجیل و زبور   با دلیل عقل بی نقص و قصور
حق ز رب تست بر وجه یقین   تا نباشی از گروه ممترین
از تو یعنی اهل شك بیگانه اند   تو نهٔ ز ایشان که بر افسانه اند
هرکسی را هست جای و جانبی   که کند رو بی ز منع و حاجبی
هست هرکس را کمال و غایتی   قدر استعداد اول رتبتی
حق کند رویش بدان کش بودخو   ز اقتضای ذات و استعداد او
پس بجوئید از طریق خدمتی   سوی نیکی پیشی و سبقتی
کآن بود از سبق خیر و حسن حال   خود مقرب مر شما را بر کمال
هر کجا هستید از حال و مقام   آورد بر جمعتان رب الانام

یعنی اندر غایت و حد وجود
چونشدی خارج بگردان روی خود
تا نماند مردمانرا بر شما
مر شما زایشان نترسید ازسرید
بل ز من ترسید کز اقبالتان
هم بظاهر بر عدو غالب شوید
رهروی کو ترسد از کس ناکس است
ورنترسد زو اگر سر است و شیر
پس ز من ترسید تا در هر مقام
همچنانکه خود فرستادیم ما
علم و حکمت بر شما میداد یاد
یعنی افزایم شما را بر نعم

که قبول آمد شما را از حدود
سوی شطر مسجد از تعظیم حد
حجتی در قول و فعل از ناروا
که بر ایشان غالبید و برترید
ناصرم بر حال و استقبالتان
ایمن از اعدا بهر جانب شوید
ترسناك از خار و خس خار و خس است
حق دهد بیمش زموشی ناگزیر
نعمت خود بر شما سازم تمام
یکرسولی از شما اندر شما
وانچه را دانا نبودید از نهاد
وان بود عرفان و حب مکتتم

کو بود قادر بهر چیزیکه هست
هر کجا باشید گردانید باز
غیر ظالم پیشگان پر گزند
آنکه بر دفع ذبابی عاجز است
همچنان کز وجه معنی غالبید
آری آن کز حق بترسد یکنفس
هرکه ترسد از خدا در جستجو
گفت حیدر بینی ار حق را کبیر
تا که باشد مر شما یابید راه
بر شما میخواند او آیات ما
پس بیاد آرید نعمتهای ما
نعمت منعم روا بر شاکراست

زاقرب و ابعد هم ازعالی و پست
روی خودرا سوی انشطر از نیاز
که ز حق محجوب در نفس خودند
گر که عنقا زو نترسد جایز است
در پناهم ایمن از هر جانبید
می نترسد درجهان ازهیچ کس
هرکسی را حق بترساند از او
خلق آید پیش چشمت بس حقیر
ذکر و فکر از دیوتان گردد پناه
تزکیت میدادتان از ناروا
تا بیاد آرم شما را در نوا
وانکه کفران کرد بر حق کافراست

يٰا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلٰوةِ اِنَّ اللّٰهَ مَعَ الصّابِرِينَ ١٤٩ وَلا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ

ای آنکسانیکه گرویدید یاری جوئید بشکیبائی و نماز بدرستیکه خدا باشکیبایانست ومگوئید مر آنرا که کشته شود

فِي سَبِيلِ اللّٰهِ اَمْوٰاتٌ بَلْ اَحْيٰاءٌ وَ لٰكِنْ لا تَشْعُرُونَ ١٥٠ وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ

در راه خدا مردگانند بلکه زندگانند ولیکن نمیفهمید وهرآینه میآزمائیم شمارا بچیزی از ترس وگرسنگی

وَ نَقْصٍ مِنَ الْاَمْوٰالِ وَالْاَنْفُسِ وَالثَّمَرٰاتِ وَ بَشِّرِ الصّابِرِينَ ١٥١ اَلَّذِينَ اِذٰا اَصٰابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قٰالُوا

و کمی از مالها ونفسها ومیوهها ومژده ده شکیبایانرا آنانکه هرگاه برسد ایشانرا مصیبتی گفتند

اِنّا لِلّٰهِ وَ اِنّا اِلَيْهِ رٰاجِعُونَ ١٥٢ اُولٰئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوٰاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ رَحْمَةٌ وَاُولٰئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ ١٥٣

بدرستیکه ما از برای خدائیم وبدرستیکه ما بسوی او بازگشت کنندگانیم آنگروه بر ایشان رحمتها از پروردگارشان و رحمت وآنگروه ایشانند هدایت یافتگان

مؤمنان جوئید از وجه ثبات
زین تجلی رهروی را است صبر
زهرهٔ شیران بدرد زین نهیب
گفت زین دو حق بود با صابرین
نفس خودرا کشته است او مرده است
لیك نادانند زین معنی شما
هم دگر از نقص اموال و نفوس
صابرند اندر غم و آفات خود
از خداوندیم ما گفتند چون
هست ایشانرا بهر لیل و نهار

استعانت جمله بر صبر و صلوة
دربیستان یقین شیر است و ببر
کن عجب گر رهروی دارد شکیب
بی عنایت این نخواهد شد یقین
بلکه بر عمر ابد پی برده است
زانکه اندر پرده ایدو در عمی
که خورد هرکس ز نقصانش فسوس
در ولای ما ز مألوفات خود
لاجرم انا الیه راجعون
پس درود و رحمت از پروردگار

نیست ایمانی که باشد بالعیان
عظمت حق بیند و ماند بجای
بر صلوة اعنی شهود وجه ذات
تا نگوئید آنکه در راه خدا
زنده است او بر حیوة سرمدی
آزمایشهاست ما را در وقوع
ده بشارت صابرانرا از وداد
آنکسان کز عشق بر بیم و امید
هر تصرف کو کند بر ما رواست
هم هدایت هاست ایشانرا ز ما

دان ز سطوات تجلی صبر آن
این نباشد جز بتوفیق خدای
استعانت جست باید در ثبات
کشته شد یعنی که وارست ازهوا
میخورد قوت از لقای ایزدی
ازشما بر چیزها از خوف و جوع
که صبور اندر سلوکند و جهاد
در مصیبتها که ایشانرا رسید
ملك ملك اوست کرد آنرا که خواست
هر دمی یابند نوعی اهتدا

اِنَّ الصَّفٰا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعٰائِرِ اللّٰهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ اَوِاعْتَمَرَ فَلا جُنٰاحَ عَلَيْهِ اَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمٰا

بدرستیکه صفا ومروه از نشانهای خداست پس هرکس حج کرد آن خانه را یا عمره کرد پس نیست باکی براو اینکه طواف کند بآن دوتا

وَ مَنْ تَطَوَّعَ خَيْراً فَاِنَّ اللّٰهَ شٰاكِرٌ عَلِيمٌ ١٥٤

وهرکس که رغبت کند بنیکی پس بدرستیکه خدا شکر کننده داناست

در بیان حج و متعلقات آن

آن صفا و مروه آثار خداست || وز علامتهای دین بهر شماست || چونشدید ازعمره فارغ هم زحج || طوف آن دو بر شما نبود حرج

یك شكال آید در اینجا واشتباه ‖ فعل واجب گفت چون نبود گناه
فرض شد چون حج آن برمسلمین ‖ زان سبب بدسخت بهر اهل دین
میپرستند اندر این موقع صنم ‖ هم صنم دارد کنون جا در حرم
توکی طاعت معبود اجل ‖ نیست چشمت بر مکان و بر محل
بروجود قلب اشارت آن صفاست ‖ نفس را هم مروه گردانی نجاست [1]
یا توکل یا که اخلاص و رضا ‖ رمه رفته تا شود حاصل فنا
حج بیت آمد وصول مستدام ‖ بر مقام وحدت ذاتی تمام
عمره یعنی در زیارت گشت مات ‖ حضرت او را بتوحید صفات
پس حرج نبود مر او را گر خضوع ‖ سوی قلب و نفس فرماید رجوع
گر نگویند آن باشد جناح ‖ دست برد اهل ره فوز و فلاح
این دگر به قلب و نفس آن دل است ‖ ذو السعه بل بر خلاف اول است
من تطوع خیر محض شفقت است ‖ بر خلایق رعشتش بر رأفت است
باشد او دانا بافعال عباد ‖ اجر عامل را کند هر دم زیاد

چونکه اندر جاهلیت مشرکان ‖ سجده میکردند بت ها را در آن
کاین مکان مرمشرکان را معبداست ‖ کی موحد را محل و مقصد است
لاحرم گفت ار کنند اهل صلاح ‖ بعد حج سعی اندر آن نبود جناح
دیر یا بت خانه هرجائیکه هست ‖ معبداست آن را که باشد حق پرست [2]
از شعائر یعنی از اعلام دین ‖ وز مناسکهای قلبی کالیقین
وان شعار الله بود بهر بدن ‖ چون صلوة وصوم از طاعات تن
یعنی اندر ذات حق فانی شدن ‖ رستن از امکان و ربانی شدن
واندر انوار جمال و هم جلال ‖ فانی آمد سالك اندر اشتغال
در نگردد بس آن دو آید او ‖ در ره تلوین که آن نبود نکو
ور تمکن است کان بعد از فناست ‖ از جناح و ذنب بالکلی جداست
ریحت الذوی زان نگردد هرچه بود ‖ از جناح و جرم و نقصان وجود
پس خدا شاکر شود زاو از کرم ‖ یعنی از شکرش فزاید در نعم
شکر حق چونکه کرد سالك در فنا ‖ حق تصرف داد او را در بقا

إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ

بدرستیکه آنانکه میپوشانند آنچه را که ما فرو فرستادیم از معجزها وهدایت بعد از آنکه بیان کردیم برای مردمان در کتاب آنگروهند

يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ ۱۵۵

که لعنت میکند ایشان را خدا و لعنت میکنند ایشان را لعنت کنندگان

انکسانیکه بپوشند از عصات ‖ آنچه ما نازل کرده ایم از بینات
پس بر ایشانست لعنت از خدا ‖ و از ملایك و انبیا و اولیا
چون بود توراة وانجیل این کتاب ‖ یا که عقل مستنیر مستطاب
آنکه بود از فیض رحمت دور بر ‖ نام او را داشت محو و مستتر
همچنین بودند قومی بد سرشت ‖ کور ماق فطرت و اخلاق زشت
مصطفی را کس نمی خواندند رب ‖ پس کشد فرزند اورا تشنه لب
این کنند دانسته یعنی ابیش او ‖ حق بود ثابت بدین و کیش او
گر که آن از روی جهل و غفلت است ‖ جهل خود عین عذاب و لعنت است
لیك انکاریکه از جهل و عمی است ‖ رفع آن ممکن بتوفیق خداست
جارهٔ اعراض را را چاره ساز ‖ خواه تا فضلش کند آن عقده باز
گر مرکب باشد آن را چاره نیست ‖ لینت و نرمی سزای چاره نیست
ملکه داند خویشتن را نفس علم ‖ در نیابد یکزمان از باب سلم

وز هدی زان پس که ما از مردمان ‖ در کتاب آورده ایم آن در بیان
لعن باشد دوری از جمع حضور ‖ وز بساط قرب و استجلاب نور
نام پاك احمد کامل ظهور ‖ بود در توراة و انجیل و زبور
تا چراغ احمدی گردد خموش ‖ مستحق لعن زان شد از سروش
حق بپوشیدند بر باطل زکین ‖ حق و باطل بودشان گرچه یقین
خواند او را از خدا برخود امیر ‖ دخترش را و آنگهی سازد اسیر
همچنین در هر زمان اهل کتاب ‖ میکنند ابطال حق بر ناصواب
ور کنند دانسته انکار مهان ‖ لعنت است از لاعنان او را عیان
گر باشد از عناد و از غرض ‖ نیست دانی ملکه گشت و عرض
جهلها چون مختلف در علت است ‖ تا مرکب یا بسیط الرتبت است
چارهٔ آن را خواهد هم ز حق ‖ تا گشاید آن گره رب الفلق
هر نفس یك جهل او گردید صد ‖ باب رحمت زان بروش گشت سد

۱ـ اگرچه این اشعار فصیح است و مطالبش صریح ولیکن محض آنکه شاید احدی درست نفهمد شرا توضیح کنیم صفا اشارت بوجود قلب است و مروه اشارت بوجود نفس من شعائر الله یعنی از اعلام دین حق در اعمال باطن شعائر الله از مناسك قلبیه است چون یقین و توکل و اخلاص و رضا و امثال ذالك در اعمال قالبیه یعنی جوارح و بدن شعائر صلوة و صوم و سائر اعمال و عبادات بدنیه است پس کسیکه حج کرد خانه را یعنی رسید در مقام وحدت ذاتیه و داخل گشت در حضرت الالهیه بفناء ذاتی کلی او اعتمر یعنی زیارت کرد حضرت او را بتوحید صفات و فناء در انوار تجلیات جلال و جمال پس نیست حرجی بر او در آن یطوف بهما یعنی راجع شود بسوی مقام قلب و نفس و برگردد بعاید میان آید وبه بوجود تلوینی آنها که اول داشتند که آن ذنب و جناح است بلکه بوجود موهوبی که بعد از فناء در تمکین حاصل میشود در این صورت حرجی باقی نمیماند و من تطوع خیر الاباب تعلیم و شفقت خلق است و مقام صحبت و محبت اهل خیر و صلاح بوجود قلب و از باب اخلاق و طریق بر و تقوی و معاونت ضعفاء و مساکین و تحصیل رفق مر ایشانرا و عیال خود را بوجود نفس و کمال سلوك و بقاء بعد از فناء فان الله شاکر علیم یعنی خدا شکر میکند از بنده خود بثواب مزد بربنده عامل واصل و دانا است بر اینکه قدر ثواب عمل او چیست این تأویل از محققین اهل توحید است و اما تفسیر ظاهریه که بمشرب عموم ناس و اهل ظاهر مناسب است اینست که سعی در صفا و مروه بعد از حج و عمره موجب ریختن گناهان است و حرج و سختی معاصی باقی نمیماند و رحمت واسعه شامل حال ساعی است والله اعلم بحقایق الکلام والسلام خیر ختام للمصنف سلمه الله تعالی

این‌چنین جهلی سزایش لعنت است
این نشان حسن ذات وفطرت است
اینقدر سرگرم دنیای دنی است
با جماعت گر گذارد هم نماز
هست با اهل غرض همراهیش
آنکه ازحق مستحق لعنت است
میکند انکار حق اولیا
همچنین از روی علم وعمد کس
آن حکیمك امر حق راسهل کرد
سحر باطل سحر حق را کی برد
گوید آن گویندهٔ غیبم نگوش
بلکه افزون گردد انکارو منش
یا که شمع حق زبعد گردد خموش
رو بو ای الله نفکر ریش باش
چون بموج آرد خدا دریای من
هست در نطقم نهان گوینده
داد حقست این بوران یگانهٔ
ما برآن در همچو خاك افتاده‌ایم

بلکه لعنت را اصول وعلت است
پس باو نزدیك نفی علت است
که نداند علم چبود جهل چیست
آن بتقلید است با اهل مجاز
هم بتقلیدی نه از آگاهیش
کفر او از عمدی ازغفلت است
چون یزید و شمر وآل مرتضی
گر کند انکار حقی یکنفس
بوالحکم بدخوشرا بو جهل کرد
او بغفلت پردهٔ خود میدرد
بحرت آوردم بحنش دار هوش
هرده ازحسرت گزد دست ولش
یافتد دریا دسحر او بر خوش
مرد این میدان نه ما خوش باش
خود شود ازنطق می گویای من
شنوی صوتش اگر جوینده
چون گدایان بر در هر خانهٔ
ذره ذره اردو کون آزاده ایم
آنچه برما میپسندد اوحوش است

وربود جهلی که خود دانا باوست
نا به ایست و نه آن یعنی نقل
التفاتش بر بحث و مال و جاه
ورکند تصدیق و تکذیبی زکس
اینهم ازحق وز رهست البته دور
یعنی آگاهست کاجحد با علی
هست دشمن برعلی و بر حسین
آن نفس بروی زحق صدلعنت است
چشم بندی کرد در القای ریب
کی شود پوشیده برگل آفتاب
در بیان آمورمت اسرار خویش
برگمانش کز صدای طبلکی
نعمت شمعی کردکش حق برفروخت
فارغ از ما کن دیل تا مطمئن
قطره های بحر یکجا در شود
بوجه دانی کاین شدرمست ازچه شد
خانهٔ مولای خود گم کردهٔ
بی نیازیم از عناصر ور مزاج
گر بهشتست ازعذاب و آتش است

وزخدا بهرعلاجش چاره جوست
غافلست ازعلم وجهل وحس و عقل
نیست برچیزیکه داند راه و چاه
نیست ازاغراض تقلید است و بس
باشد اندر غایت نقص و قصور
بر حقد و منکر است از بد دلی
حق کند بس لعنش در شأن
زانکه با ابلیس دون همکسوتست
غافلست از چشم بندیهای غیب
چون شود مشرق بدرد صد حجاب
گو بماند خصم در انکار خویش
شیر مستی شد هراسان اندکی
دست بریش از برد داندکه سوخت
هم بتسخیر زبان در شیشه جن
عالم از توحید وعرفان پر شود
عاجز مسکین زبردست ازچه شد
کسب لطفی بهر مردم کردهٔ
جز بدات او نداریم احتیاج

إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنُوا فَأُولَٰئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ١٥٦ إِنَّ الَّذِينَ

مگر آنانکه توبه کردند وسامان آوردند وبیان کردند پس آنگروه را توبه میپذیرم برایشان ومنم توبه‌پذیر بخشاینده بدرستیکه آنها که

كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَٰئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ ١٥٧ خَالِدِينَ فِيهَا

کافر شدند ومردند وایشان کافران بودند آنهایند که برایشان است لعنت خدا وفرشتگان ومردمان همگی جاویدان در آن

لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ ١٥٨

سبك نمیشود از ایشان عذاب ونه ایشان مهلت داده میشوند

غیر آنها که بحق تائب شدند
تا کنند اصلاح کار ما خلق
توبه باشد برحجاب حق ایاب
رو کسی برشمس روی او بتواست
رو نمائی نار چون بر سوی او
چشم نارد او زرو گردانیء
کی بنادانی رساند خواریء
جز کهباشد آن گدا دزدو شریر
صدهزاران نار اگر از درگهش
لیك براشرار شهر از پادشاه
پس بورو کن تابیبنی روی او
مرده اندر کفر ایشان کافرند
مستحق آتشند و لعنتند

برهوای نفس دون غالب شدند
برزبان آرند احسانهای حق
جونکه بر گردد شود رفع حجاب
شمس را سودقفا او حمله رواست
بیحجاب و پرده بینی روی او
نور مستغنی است از طلمانیء
حرکه خواهد زو کند غفاریء
بهر بطمی بدی اورا ناگزیر
رو نگرداند خلق و از رهش
بد بهد ملك اوگردد تباه
خوی خود بگذار و شو برخوی او
لعنتی را مستحق و در خورند
جاودان اندر جحیم غفلتند

حق نمود اصلاح حال و مالشان
پس برایشانم ما توبه پذیر
هرکه برگردد بخود راهش دهد
پشت و رو از تست نه از آفتاب
رو بگردانی روی گر هر دمی
فضل شمس ایست بر توای امین
تو که محتاجی بحشی بر گدا
نا بر تاداری جه خواهد کارساز
نار چون آرد رو در بسته نیست
هیچ با دردان ندارد شه غرض
وانکسان که کافرند و مرده‌اند
از خداو از ملایك وز بشر
نیست تخفیفی برایشان در عذاب

بر صلاح آورد از اقبالشان
کشف گردد پردهاشان ازضمیر
نورقلب و جان آگاهش دهد
چون نمودی پشت دوری زاحجاب
رو کسی چون نار روبینی همی
تاجه باشد فضل خورشید آفرین
میخواهیء هیچ سود از بینوا
که بداست از خلایق بی‌نیاز
از کمال و نقص خلقان خسته نیست
بلشد آن زحجر سرقت را عوض
همره خود لعنتی را برده اند
بهر ایشانست لعنت سرسر
هم نه مهلت داده گردند ازعقاب

وَإِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَٰنُ الرَّحِيمُ ١٥٩

و خدای شما خدائیست یگانه نیست خدائی مگر او بخشندهٔ مهربان

آن خدائیکه شما را شاهد است
واحد بالذات مطلق از قیود
نیست در ذات و صفات و در امثال
زانکه هستی تام باشد در کمال
او به آن یکتاست یا آن گونه فرد
همچنین هر واحدی در نزد فهم
دانکه هستی نزد ارباب سبل
واحدی نی کز پیش باشد عدد
هر وجودش خاضع است و عابد است
یا بباشد حادث و قسمت پذیر
لیك یکتا هر یکی برنا گزیر
لا اله الا الله این است ای فقیر
یا دهی نسبت که آن معبود نیست
ور گدائی هیچ نبود در عدم
غیر کنبود تا که او باشد اله
ایست آن رحمت که در قوس نزول
آنچه را اوداده بر ما بیعوض

آن خدای بیشریك واحد است
نیست موجودی سوای او نبود
پس بنزد عقل شرك آمد محال
فرض اثنینت اورا شد محال
که توان هم مثل او تصویر کرد
مثل او آید بذهن و هم بوهم
مطلق است از کم و کیف و جزء و کل
واحدی بل کو بود فرد و احد
در عبودیت دلیل واحد است
یا بود در وحدت خود بی نظیر
وین نشان واحد است اندر کثیر
که جز آن واحد نبینی زین کثیر
شیء معدومی که خود موجود نیست
کس نگوید نیست او شاه عدم
با عدم حق را چه نسبت ای پناه
کرد در هستی خود اشیا را قبول
رحمت رحمانیست از آن غرض
اولین آیت توحید وجود

نیست غیر از او خدائی از قدیم
غیر او لاشئ بحت است و عدم
مرگ بروی نیست ممکن جز بجهل
غیر او موجودی اندر هست نیست
در مثل یکتاست شمس این بین است
لیك او در وحدتش بی نظیر نیست
پس بیکتائی جز او معبود نیست
واحدیت هست عین ذات او
هست هر شئ واحد اندر حد خود
در گلستان صد هزاران گل نگر
وحدت آمد داد کثرت را نمود
غیر ذات واحد قیوم حی
گر گدائی فرس گردد در وجود
جای نسبت نیست اینجا ای عمو
هست رحمن هم برحمت کامل است
هم رحیم است اعنی او بر مؤمنین
وان نصیبهائی که مرد خدمت است
کآمد از حق بر نبی این آیه بود

بر خلایق اوست رحمن الرحیم
کی شود لاشئ شریك ذوالکرم
عاقلان را فهم این معنی است سهل
تا تو گوئی نیستش ثانی یکیست
لیك مثلش در تصور ممکن است
مثلش اندر ذهن و در تصویر نیست
واحد است و غیر او موجود نیست
وحدتش ظاهر بود ز آیات او
نه چنان واحد که بعد است و عدد
جملگی بر شکل و شبه یکدگر
ور نه کثرت نه وجودش نه نبود
نیست چیزی تا تو گوئی چیست وی
میتوان گفتن که او سلطان بود
تا تو گوئی لا اله غیره
رحمتش بر کل اشیا شامل است
رحمتش خاص است در راه یقین
شد محقق کآن رحیمی رحمت است

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ

بدرستیکه در آفرینش آسمانها و زمین و اختلاف شب و روز و کشتی که میرود در دریا بآنچه منفعت میرساند

النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ

مردمان را و آنچه فرو فرستاد خدا از آسمان از آب پس زنده گردانید زمین را بعد از مردنش و پراکنده کرد در آن از هر

دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ١٦٠

جنبنده و گردانیدن بادها و ابر که مسخر است میان آسمان و زمین هر آینه نشانها است برای قومیکه در یابند بعقل

چو شنیدند اهل کفر از اهل راه
بحر کانکارشان بیمعنی است
محتجب بودند از توحید ذات
عقل محجوب از ره خلقت یکی
دید موسی نیستش تأیید ذات
همچنین گفتند کفار از عناد
دانکه دو فاعل اگر باشد بکار
هرچه آن خواهد کند این بر خلاف
ور که باهم آن دو فاعل بیجدال
آیتست بر توحید افعالی گواه
فلك بنها در بحار جسم کل
وانچه نازل کرد آب از آسمان
هم ز هر جنبندهٔ اندر زمین
تا مکر باشد شانی در نزول
ره بری بر موجد از ایجادها
نزد عقل آن تا نگوئی فاش نیست
باد هست اندر روحه سازی یقین
جنبش اعضا یقین باشد ز روح

که بود واحد بر ایشان اله
هستی از برهان یقین مستغنی است
پس ز فعل آوردشان حق سات (?)
پی برد بر ذات موحد اندکی
تا کنند آگاهش از توحید ذات
چیست برهان بر ثبوت این مراد
هیچیك را نیست در امر اختیار
ور خلاف افتد عملها بر گزاف
متحد باشند و تام اندر کمال
فعل او گوید بود واحد اله
رامی او جاری چو مردان سبل
بر زمین تا زنده گشت اندر زمان
نهر معموری پراکنده این چنین
نهر اهل علم و ارباب عقول
هم بجنبانیده بی از بادها
نقشها را بین که بی نقاش نیست
باد جنبانی بود اندر کمین
روح راهم هست جنبش بالوضوح

این چنین گفتند از عقل قلیل
بودشان توحید افعال از اثر
ان فی خلق السموات ای محب
زانسبب پرسید فرعون از کلیم
در جوابش گفت ربی کآفرید
که شما را خود الهی واحد است
زانکه باشد از تضد یکدگر
از دو مشیت وز دوام اندر مثل
پس سبب جوید که دو فاعل بود
کرد ایجاد او سموات و زمین
تا که مردمرا بود سود از کشند (?)
آب علم است آن بارض نفسها
باد را آورد در جنبش عیان
اینهمه آثار فعل باری است
فعلها کر هیچ یکجو عاقلی
هم چنین بی باد جنبان باد را
هم چنین دان جنبش این بادها
جنبش روح ارچه ناید در عیان

چیست ایشان را بر این معنی دلیل
آنهم از تقلید نز عقل و نظر
هست برهان بر عقول محجب
چیست آن ربی که گوئی ای سلیم
این سموات و زمین کآید پدید
گفت فعلش بر تو حد شاهد است
نیست اندر فعلشان هرگز اثر
منتزع کی گشت فعلی بی خلل
فرض این نزد خرد باطل بود
اختلاف روز و شب را بین چنین
بر کمالات وجود خود رسند
بعد از آنکه مرد از جهل و عمی
ابر را فرمود رام اندر میان
کز فعالت بدانش یاری است
مر تو را باشد گواه فاعلی
چون بنا دیدی بدان استاد را
باد جنبانیستشان اندر خفا
لیك ز او باشد بجنبش آسمان

روحرا هم هست جنباننده
کلك اسبابست برکتب حروف
آنقدرهم که نویسد خوب وبد
طبع کارش رسم صورت کردنست
ور بقدرت شکل یکدیگر دوتن

مبرود بر قدرت راننده
لیك برمعنی کجا دارد وقوف
باشدش هر لحظه از کاتب مدد
نقشهارا برشان آوردن است
باشد آنهم نیست بریکصوت و فن
پس طبعت واسطه است و آلتست

آن طبیعی بر قلم دارد نظر
معنی اندر علم کاتب مختفی است
گر طبیعت بود نقاش صور
ی که درصد قرن زین جمله بشر
شکلها و صوتها و وضعها
غافل از اصل وجود علتست

زانکه کاتب را سند از بصر
کلك هیچ آگاه از آن اندیشه نیست
چون یك صورت باشد دو بشر
دونفر بود بشکل یکدیگر
مختلف هم خلقها و طبعها

وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللّٰهِ اَنْدَاداً يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللّٰهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا اَشَدُّ حُبّاً لِلّٰهِ

واز مردمان آنکه فرا گیرد از غیر خدا همتایان دوست میدارد ایشانرا چون دوستی خدا و آنانکه گرویدند سخت تر ند در دوستی مر خدایرا

وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا اِذْ يَرَوْنَ الْعَذَابَ اَنَّ الْقُوَّةَ لِلّٰهِ جَمِيعاً وَ اَنَّ اللّٰهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ ١٦١

واگر ببیني آنانکه ستم کردند چون ببینند عذابرا بدرستیکه توانائی مر خدایراست همگی و بدرستیکه خدا سخت عذاب است

بعضی از مردم که اندر آزمون
واهل معنی را بود حبی اشد
ظلم برخود کرده اند و بی حساب
دل بشیء بست حر احمق سست
برتو کس احسان بوقتی کرده است
یا طبیب آورده در سمارت
گرچه دانی بود برخر او سبب
گرکه آری خیر او را در قدم
آن عطاها نکه داد از فضل و داد
برغلامت گر تو یك احسان کنی
نه باوجان داده و نه وجود
نی بر آفاتش یکی بیگاه و گاه
حشم داری خدمت از وی روز و شب
بس فزونی که معبود واسب
هم شوی راجع سوی او نقص
یاندانی هرچه را داری بود دوست
وان کسانکه باخدا باشد دوست

بون حق گیرند همتایان دون
برخدا از راه ایمان و رشد
خود زخرمانند در ربح عذاب
یا رهائی گشت و دل برحق بست
یا ساریکی حراغ آورده است
یا بکاری کرده وقتی یاریت
نیست قادر کس بچیزی غیر رب
هست بیش از برك و باران دمبدم
کافرم گر یکدم آوردی بیاد
مشرك از شد ترك او آسان کنی
نه رعب آورده ایش اندر شهود
بوده هر گز نعمر اورا نباه
دیر خیزد میکنی روی غضب
باعث جان باك بود بواسب
عاجز و مسکین و محتاج و غنی
حون برافند برده معبود تو اوست
کرده بیرون حب غیر از مغز و پوست

دوست میدارند آنهارا چنان
ورببینند آنکسانیرا که دوست
هست قوة مر خدارا بالتمام
دیده باشی زین مجازی مردمان
یارهاند ستت وقتی از خطر
حب اورا میدهی بردل قرار
آنکه یك خیرش ترا موجود کرد
نطفه بودی دادت از آن رتبه نقل
حای شکر آنهمه اکرام و خیر
نان تو خوردو نفیر انداخت مهر
نه در نطفه برده اورا عقل
نی حر داریکه چون از ساحات
حر تو میخواهی نداند مهری
در وجود آوردت از کتم عدم
دل بهی برغیر بس باشد عجب
گاه معبود تو باشد جاه و مال
غیر حق ممند کی حریکه او

کخدارا دوست بایدداشت هان
غیر حق بگرفته اند ازمغز و پوست
که شدیدستش عذاب و انتقام
تو بینی گرهیچ خیری ناگهان
یا زمانی بود باتو همسفر
ذکر احسانش کنی لیل و نهار
از عدم آوردو بود اندجود کرد
تا رساندت بر کمال علم و عقل
حب اودادی گرفتی حب غیر
رابش کورا بینی روی و چهر
نز کمالش دادهٔ صد گونه نقل
رسه است و از کجا دارد حیوة
وز تو بهر دل سپردن بهتری
باشتوباتی که باید در قلم
همچنانکه بست باید دل برب
گاه اسب و اسرو اهل و عیال
پیشتان محبوب باشد یا عدو

داده یکجا جانهان بر یاد عشق
از بلاد آشنائی در بدر
آشنا دانند بر بیگانه یار
دل جورفت آمد بجای اوجنون
هردمی با ماه جان دربر بواسب
اول مه دل رود اورا زدست
چو شود ابن روز و شب وبن مه سر
داشتم زنجیر سازی آن کجاست
شرح جانم چون شود دیوانه باز
هست عاشق دردهای او فرون
حال عاشق باید اندر گفتگو
نیست از حرمان عذابی سخت تر
ملك معمورت خرابی بوده است
نی آدم بوده شئی باطلی
گوید ای مسکین من آعمال بوام

جذبه

عاقل از مجنون خراب از خانه یار
راز شود دیوانه عرق بحر جنون
عاشقارا اول ماه بواسب
هست تا آخر جبین مجنون و مست
کرده گل درمن جنون باده بر
در جنون دلنوازی آن کجاست
بر کند زنجیرها را دانه باز
بسب سهارح اوسرع و جنون
شرح عشق و عاشق از تفسیر جو
هرکه او محروم تر بدبخت تر
آب میدیدی سرابی بوده است
جز دریغ از وی نداری حاصلی
کی یقین بودت که قتال توام

جو شود بو ماهش دار وی دوست
بوی جون با آید از وی میدود
بیست یعنی ماه اورا وقت و روز
شدسر مه نوبت دیوانگی است
لحظهٔ بنشم جنون باده بود
بر جو من دیوانهٔ بدبر بیست
دلف مجنون پرورش زنجیر ماست
هر رمنی راب جشم اوگل است
گفت برخود ظلم کردند آنکسان
وقت مردن هرچه کس محبوب بود
آنکه را پنداشتی کان یار بواست
حب مالت بود مأوی وان سزد
حوبکه بودم در جهان دلخواه تو

رفته یار از یادشان جزیاد عشق
نی حر دارند از پا نی ز سر
دل فرستند از پی گیسوی دوست
تا که دیگر ماه عاشق نو شود
روز بشناسد زشب دی از تموز
کیست کاین مه شد چو دیوانه سست
تار و بر شد گرحه بی اندازه بود
بندحلقم حلقه و زنجیر بست
در جنون عاشقی بدبر ماست
قوت او با میخورد خون دلست
که ندارند از محبت برجان
جون ببینی فاسد و معیوب بود
در زمان بیکسی غمخوار تو است
با نکورت روز تنهائی گزد
گشتم از دلخواهیت همراه تو

پس بمن در زندگی بالیدهٔ
میرسد روزی که گردی زوگریز
بنگری آن قوه و آن اقتدار

پس چرا از من چنین نالیدهٔ
زانچه داری پس چو جان آنرا عزیز
با ضعیفان بودهٔ وانگه تو یار

همچنین دان هرچه راداری تودوست
چونکه بینی قوه از حق است وبس
بر توابن صورت عذاب وآفتست

کند خواهد روزگاری از تو پوست
نیست کس را غیر او فریاد رس
گرجوی اندروجودی عبرت است

اِذْ تَبَرَّءَ الَّذِينَ اتُّبِعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَاَوُا الْعَذَابَ وَ تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْاَسْبَابُ ١٦٢ وَقَالَ الَّذِينَ

هنگامیکه بیزاری جویند آنانکه پیروی کردند از آنانکه پیروی کردند و دیدند عذاب را و بریده شود بایشان سببها وگفتند آنانکه

اتَّبَعُوا لَوْ اَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتَبَرَّءَ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّؤُا مِنَّا كَذٰلِكَ يُرِيهِمُ اللّٰهُ اَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ

پیروی کردند کاش بود برای ما بازگشتی پس بیزاری جستیم از ایشان همچنانکه بیزاری جستند از ما چنین بنماید ایشان را خدا کردارهای ایشان را حسرتهاست بر ایشان

وَمَاهُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ ١٦٣

ونیستند ایشان بیرون رونده از آتش

نوبت آید که ز متبوعین پیش
پیرو ارگشتند زایشان چندروز
چون عیان شد آثار عذاب
آن زمان کز شرق تابد آفتاب
اولیاء آیند اندر داوری
ترک مارا کرد وحق نشناخت او
نیست بهر جاه و مال آرامشان
بلکه زعقل خویش و اسباب ذنوب
هست مارا صد هزار اسباب و یار
س پو سوی آن امیر عقلمند
پس چرا داری ز اسباب انقطاع
پس کشند آندم تبری زانکسان
مینماید حق بدیشان آنتی
آتش آن اخلاق دور از حد بست
پس ترا تا هست بر کف چارهٔ
چون شدند آن همرهان بی اصول
یا که گوئی خورد او مالم نشد
واندگر شد بهر مالی دشمنم
واندگرخود خواه بود وطعنه زن
وان خیانت کرد اندر خانه ام
پس چرا با این همه ای تیره جان
یا رفیقی کو نداخواه بود
وارهاند از قیود ما سواب
یار حق شو یاد او کن صبح و شام
روکه معذوری نداری جان وعقل
عقل وفهمت تیره گردد زاضطرار
حالت از کس برد آئی در خروش
چون شناسی در زمان محنتش
مرگ گوید چون نشد درخون لت
از حضور اولیا بودت نفور
خواهی اثبات از وجود خالقت
راکه اشیارا بصد ذیفن شناخت
یك نشان اولیا زاسرارشان
او زسجدهٔ بوالبشر معذور بود
دیگری هم گشت منماید بلیس

رونگرداند زایشان زاضطراب
مانده است او باخراعش درحجاب
که زما بوده است این با کس بری
عشق خود برموش کورانداخت او
کی بما گیر است هرگز دامشان
مکر بر دهمچو کلب ازسنگ وچوب
از شما بی مکنتان داریم عار
که نمودی اهل حق را زشتخند
هم ز احبابت بود رنج و صداع
که ندیدی تابع آنها حسان
وان عملها را بر ایشان حسرتی
تا نیندیشی که هیچ آن غیر تست
دل بنه زین همرهان کن کارهٔ
که گرفتی پس شدی زایشان ملول
گفت وان یك زار بیهام برند
متهم میداشت وان یك دامنم
وان منافق بود وکاذب درسخن
ریخت وان یك زهر در پیمانه ام
چشم یاری بار داری زین خسان
تا بآخر یار و همراهت بود
همنشین و یار سازد با خدات
ترك غیر او نگیر از خاص وعام
باش تا آید زمان مرگ و نقل
ناشناسا مانی از اغیار و یار
ور بری مال کسان باشی خموش
اینك نشناسی برور راحتش
گر که نشناسی تو نشناسم مت
باش اینك همنشین مار و مور
که بعمری بوده رب و رازقت
وان حسین از شمر ذی الجوشن شناخت
اینکه خود بیان کنند انکارشان
زانکه افراز از سرشتش دور بود
گرشریفی چاره بود زین خسس

اعتمادی کرده یکدم از زمند
روبهی را کرد بار خود بحسر
سالها دادیم او را وعظ و پند
گفت با دو این که بودندش رفیق
عقل وهوش خویشتن را بدلیل
وافقش کردیم ما زین روز تنگ
آن سببها را چو کردی برف بود
داشتی صد گونه اسباب و امید
وانکسان گویند الحوف وخطر
همچنان کز ما بدیدند ایشان بری
در جحیم غمدید و سر کشند
معنیش اخلاق زشت ناخوش است
یار آن شو کو ندارد مثل و یار
خوار تو بر سم حال آن یاران رفت
وان یکی را بد طمع زاندازه بیش
خانه ام را کرد آندیگر خراب
واندگر بد سیرت و نا اهل بود
ورروقی را شماری صاف و پاك
عمر رفت و تو در این اندیشهٔ
یار آن شو کو بر آسو برد
ور نداری بر حسن کس معرفت
گوئی از هم ناشناسا بر وهم
آن زمان خلاقرا خواهی شناخت
خالق خود را ندانی ای دبنك
چون بوکردی ظلم حق پیدا شود
میشناسی شب بو رزق خوب وبد
چون نحسی خوار ومسکین درلحد
سالها خوردی زخوان حق توقوت
یك دلیل هستیش انکار تست
گر نمی شد خولی و شمر و یزید
همچو انکار عزازیل از صفی
بود ناچار از خلاف بوالبشر
زانکه باشد کون جامع لاعلاج

ناگهان گردند دور از خوف خویش
پس بری گردند زان تشویش وسوز
بر خراع بی فتنه و بی مدد
آن زمان بند شکوه شیر و بیر
با کنیم آزادش از زنجیر و بند
اینهمه دام است مارا درطریق
یار میپنداشت بیش از جبرئیل
زور ما میساخت کاین نقش است ورنگ
کآب شد یاخود خیال وحرف بود
خون شدآن اسباب وادراك رشد
کاش ما را بود برگشت دگر
منشان بر شرك بود و کافری
تا بپنداری که خارج ز آتشند
صورت آن دوزخست وآتش است
حافظت باشد بهر لیل و نهار
گوید آن یك مرد واندیگر برفت
واندگر بد مست بود وبخل کیش
وان تکبر داد از فواحش احتساب
نیش او هر فعل زشتی سهل بود
گوئی آبهم مرد وشد دردبر حال
یار نا آری یکی هم بیشهٔ
زین مراحل بر مه و مهر برد
هم نشناسنش ز افعال وصفت
بر وجود و بود او آگه نیم
کیست بسر ترك اجل دو اسبه تاخت
واهل دنیا را شناسی بدرنگ
ور شدی مظلوم محواسش رود
حق ندانی گشت روزای بیرشد
میشناسی فعل نیك از فعل بد
خواهیش اینك دلیل اندر ثبوت
بر خلاف اهل حق کردار تست
بود فضل آل حیدر نا پدید
وین بود در سر خلقت مختفی
سجده گر میکرد بد شخص دگر
از هوا و نفس وترکیب ومزاج

هر یکی در جای خود باشد بجا ‖ هم در آدم عقل باید هم هوا
آتش ارنبود در او سوزو شرر ‖ نیست آن آتش بود چیز دگر
پس غرض زابلیس نفس سرکشست ‖ لازم کونیت آب و آتش است
همچنانکه مطلب ما ای حسن ‖ چیز دیگر گشت گر دانی سخن

يٰا اَيُّهَا النّاسُ كُلُوا مِمّا فِي الْاَرْضِ حَلٰالاً طَيِّباً وَلا تَتَّبِعُوا خُطُوٰاتِ الشَّيْطٰانِ اِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ ١٦٤

ای مردمان بخورید از آنچه درزمین‌است حلال پاکیزه وپیروی‌مکنید گامهای شیطانرا اندرستیکه‌اومرشمارادشمنی‌است‌هویدا

اِنَّما يَاْمُرُكُمْ بِالسُّوءِ وَالْفَحْشاءِ وَ اَنْ تَقُولُوا عَلَى اللّٰهِ مٰالا تَعْلَمُونَ ١٦٥

اینست‌وجز این نیست که‌امرمیکند‌شمارا‌ بدی‌و‌زشتی وایکه‌بگوئید بر خدا آنچه‌راکه نمیدانید

ایها الناس از حلال اندر زمین ‖ خورد باید پاک وطیب زان واین
خطوه‌است افراط و تفریط ای‌پناه ‖ بر یمین و بر یسار از خط راه
گر بود خطوهٔ بلیس از گمرهی است ‖ ور که خطوهٔ اهل دل گاه بهست
هست اسراف از صفات اشقیا ‖ وان عدالت طل توحید خدا
صرف نعمت گر بعدل و نصفة است ‖ نیست آن اسراف شکر نعمت است
ورعدالت دروی وانصاف نیست ‖ هیچ جز تبذیر وجز اسراف نیست
شاخها هر یك نامی مشتهر ‖ زان یك اسرافست گر باشی مقر
شرط عدل آنست در اکل ای فقیر ‖ که بگردد زو قوی نفس شریر
مستحقانرا کنی با وی شریك ‖ بی نمت یا منم کان نیست نیك
زانکه باید داد از شهد و شعیر ‖ یك قسمت بر یتیم و بر فقیر
دانکه میدیدند هر جا در دیار ‖ روزوشب هستند مسکینان هزار
خاصه گر باشند ز اوتاد و کرام ‖ همچو اولاد علی در شهر شام
دشمنی ز ابلیس میباشد عیان ‖ میکند بر سوء و زشتی امرتان
خاصه گر گویند چیزی بر خدا ‖ که نمیدانید از جهل و عمی
با شیاطین گوید از رسم و نشان ‖ بر حذر باشید زین بیداشان
باز گویم گر که داری هیچ گوش ‖ باش از چیزی که نادانی خموش
یا کلامی گو که پاکان گفته‌اند ‖ راحت از خاشاك بهتان رفته اند
زین سه چون بگذشت باقی مرتد است ‖ گفتنش هم گرچه نیك آید بداست
همچنانکه خاك بودم من ز پیش ‖ بیخبر ازعقل و نطق و جان خویش
نعمت افزودی نمودی لایقم ‖ بر معارف هم بحکمت ناطقم
نی بتحصیلی است این فضل خداست ‖ خلق کی دانند کاین داد ازکجاست
ذاتی مطلق توئی ما چون نئیم ‖ بلکه نی هم خود توئی مالاشئیم
من کجا بودم وجود من چه بود ‖ لا شئی بودم نبود من چه بود
محض مفهوم است گر گویم که من ‖ آنهم ازاعطای تست ای ذوالمنن
نه کسی کش داده هستی دیگری ‖ نیستش بر کف زباغ خود بری

لیك بر خطوات شیطان عنود ‖ پیروی نارید کانرا نیست سود
در لغت خطوه بود گام و قدم ‖ نسبتش تا برچه است ازمدح وذم
موقعش تا چیست گر بر جای اکل ‖ گشته ذکر آن گام اسرافست وعدل
مذهب شیطان فرنت گر حلال ‖ هرچه خواهی صرف کن نبود ملال
گر خوری روزی خراج ملکتی ‖ با عدالت نیست یکجو کلفتی
ظلم باشد ضد عدل ای نیکبخت ‖ هست اورا شاخها همچون درخت
موقع آن وقت صرف نعمت است ‖ همچنین دان عدلرا گر حکمت است
می نگردد هیچ یعنی آن طعام ‖ صرف بر عصیان و لذات حرام
گر که خواهی کرد درعدل اهتمام ‖ ماند اندك بهر تو نان و طعام
زان نمودند انبیا و اولیاء ‖ بر هرانچه کمتر از قوت اکتفا
تو خوری خوش وان اسیران غریب ‖ در بلد بیخانمان و بی نصیب
پیرو خطوات شیطانی یقین ‖ از نژاد شامیان و اعدای دین
چون دهد بر باد کین خاك شما ‖ خنده او بر عقل و ادراك شما
بر شما خندد که این گیجان دروغ ‖ بر خدا گویند بیعقل و فروغ
تا بسوزند از شرار جهلشان ‖ ور دم بیرأفت با اهلشان
خاصه بستن بر خدا و اولیا ‖ یا که امر دین و اسرار قضا
یا زروی عقل و برهان گو سخن ‖ یا ز کشف قلب دور از وهم وظن
ای خدای ذوالجلال ذوالمنن ‖ که بخاك آموختی نطق و سخن
پس تو را ایجادم چراغ افروختی ‖ خلق کردی نطق و فهم آموختی
تا باین اندازه دادی علم و عزم ‖ کآورم تفسیر قرآن را بنظم
این تو میدانی که دادی از کرم ‖ آنچه دادی بر فقیر از بیش و کم
خاك بر فرق من و نطق و دهن ‖ که توانم گفت حق داد این بمن
ما و من گفتن در این درگه خطاست ‖ ما و من جز بهر ذوالمنن ناسزاست
من کسی گوید که درغیب وشهود ‖ باشد استقلالی اورا در وجود
گر غلط گوئیم حرفی یا قبیح ‖ جواز تو بود آنهم تو کن بارش صحیح

وَ اِذٰا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مٰا اَنْزَلَ اللّٰهُ قٰالُوا بَلْ نَتَّبِعُ ما اَلْفَيْنٰا عَلَيْهِ آبٰاءَنٰا اَوَلَوْ كٰانَ آبٰاؤُهُمْ

وچون گفته‌شد مرایشان‌را‌متابعت کنید آنچه‌راکه‌فرو‌فرستاده‌خدا‌گفتند‌بلکه‌پیروی‌میکنیم آنچه‌راکه‌یافته‌ایم‌برآن‌پدران‌خودرا‌اگرچه‌بوده‌باشد‌پدران‌ایشان

لٰا يَعْقِلُونَ شَيْئاً وَلٰا يَهْتَدُونَ ١٦٦ وَ مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمٰا لٰا يَسْمَعُ اِلّاٰ دُعٰاءً

نمیدانند چیزی‌را ونه‌هدایت‌یابند وداستان آنانکه‌کافرشدند چون‌داستان آنانکه‌بانگ‌زند‌بآنچه نمیشود مگر دعا

وَ نِدٰاءً صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لٰا يَعْقِلُونَ ١٦٧

وآواز‌را کرانند گنگانند‌کورانند‌پس‌ایشان نمیدانند

چون برایشان گفته شد که پیروی ‖ آنچه زآبا هست اندر دستمان
آنچه بفرستاده حق زآیات خویش ‖ آنچه پیروی بوده اند آباء ما
پیروی گفتند آیا هستمان ‖ آورند از حق بوجه معنوی
بعد از آیتها که نفرستاد پیش ‖ منفق باشد بر آن آراء ما

گرچه آن آبائشان بیمدرکند
مر بهائم را کند ناعق صدا
زانکه آنها بشنوند آواز را
از حجر در عقل و دانش کمترند
میپرستند از جهالت سنگ را
کس ز حوان منعمی نعمت خورد

از هدایت دور و برحق مشرکند
بشنوند اما نفهمند آن ندا
لیك نتوانند فهم راز را
به همین گنگند نا کور و کرند
همچو خود مصنوع بیفرهنگ را
سجده وانکه پیش لاشیء برد

بر مثل این کافران بر داعند
بل ز حیوانند بی ادراك تر
وین گره را غیر از آنکه نیست هوش
نا نتانی که پرسند از غلط
مر شرف خوانند از شیء خسیس
زین عجب نر نیست حیری در جهان

آنچنانکه هر رمه بر راعیند
خواندن ایشان بود دور از ثمر
هم ز بهر استماعی نیست گوش
گوئیا هم داشند و هم نمط
بر جبین عقلی همی خندد بلیس
شاید ار گیری عجب زین ابلهان

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَاشْكُرُوا لِلَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ ١٦٨

ای آن کسانیکه گرویدید بخورید از پاکیزه‌های آنچه روزی دادیم شما را و شکر کنید مر خدا را اگر بوده باشید که او را بپرستید

إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهِلَّ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ

جز این نیست که حرام شد بر شما مردار و خون و گوشت خوك و آنچه صدا بلند کرده شد در آن برای غیر خدا پس هر که بیچاره شد جز جوینده

وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ١٦٩

کننده باشد و نه تجاوز کننده پس نیست گناهی بر او بدرستیکه خدا آمرزنده مهربان است

ای گروه مؤمنان اندر حیوة
بر شما مردار و خون آمد حرام
وانچه شد بر نا مذبح او صدا
مشرکان در وقت ذبح از خبث ذات
جز بغیر باغ و عاد از اضطرار
اندرین صورت نباشد جرم و بیم

رزقهای خود خورید از طیبات
باز لحم خوك از رب الانام
در مقام قصد بر غیر خدا
بد بلند آوازشان بر اسم لات
نیست حکمی بر حرام از کردگار
کو باهل دین غفور است و رحیم

شکر نعمت پس کنید اندر جهست
دانکه پس در خوردن آن آفت است
یعنی انچه اندر ذبح آن و اکل آن
شد چنین ذبحی بر اهل دین حرام
باغ او باطست نزد اهل حق
چون بخشد حق عماد ذلتی

گر شما خود بنده اید و حق‌پرست
موجب افساد خلق و خلقت است
قصد باشد شرك بر حق العیان
هست بسم الله شرط این مقام
عاد هم تقصیر در سد رمق
نور آمد رفت بود از ظلمتی

إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ مَا يَأْكُلُونَ

بدرستیکه آنکسانیکه میپوشند آنچه را فرو فرستاد خدا از کتاب و میفروشند بآن بهائی را کم آنگروه‌اند که نمیخورند

فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ١٧٠ أُولَئِكَ

در شکمهاشان مگر آتش را و نه سخن میکند ایشان را خدا روز قیامت و نه پاك میگرداند ایشان را و برای ایشان است عذاب دردناك آنگروه

الَّذِينَ اشْتَرَوُا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَى وَالْعَذَابَ بِالْمَغْفِرَةِ فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ ١٧١ ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ نَزَّلَ

ایشانند که خریدند گمراهی را براه هدایت و عذاب را بآمرزش پس چه شکیبا کرد ایشان را بر آتش این بسبب آنکه خدا فرو فرستاد

الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِي الْكِتَابِ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ ١٧٢

کتاب را براستی و بدرستیکه آنانکه اختلاف کردند در کتاب هر آینه در مخالفتند دور

آنکسانیکه بپوشند از عناد
نیست مقصود آنکه بفروشند باد
آنکه بفروشند فروی را بکم
بهر ایشان گفت زان ما یأکلون
چون نگردند از هوای نفس پاك
هم عذاب آخرت بر مغفرت
اینست بهر آنکه انزال کتاب

آنچه نازل کرد حقشان از کتاب
برکسری تا در آن باشد جوار
نیست هیچش غیر آتش در شکم
کی خورند از غیر نار اندر بطون
هست ایشان را عذابی درد ناك
نادر این سودا چه باشد معذرت
از خدا حق است و بر عین صواب
این مخالف نزد اهل علم و دید

مفروشند آن کمال معدلت
ملکه باوی هر دو عالم اندکست
آتش حرص است و از آن نارها
نه سخن گوید مر ایشان را خدا
این گروهند آنکه بخریدند باز
چه شکیبا کرده ایشان را بنار
وان کسانکه اختلاف اندر کتاب
گشت باعث بر شقاقی بس بعید

از ره نقصان نشیئی بس قلیل
داند این مردیکه در ره سالك است
که بود در بطن آتش خوارها
نه کند پاکیزه‌شان از ناروا
گمرهیرا بر هدایت از مجاز
آیست صبر بد مآل ناگوار
میکنند اندر شقاقند و عذاب

لَيْسَ الْبِرَّ اَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَ لٰكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ

نیست نیکی آنکه بگردانید رویهای خودتانرا جانب مشرق ومغرب ولیکن نیکو آنست که ایمان آورد بخدا وروز آخر

وَالْمَلٰئِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَ آتَي الْمَالَ عَلٰي حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبٰى وَالْيَتَامٰي وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ

وفرشتگان وکتاب وپیغمبرانرا وداد مالرا بر دوستی او صاحبان قرابت ویتیمان وفقیران وراه

السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَ فِي الرِّقَابِ وَ اَقَامَ الصَّلٰوةَ وَ آتَي الزَّكٰوةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ اِذَا عَاهَدُوا

گذران وسئوال کنندگان ودرخلاص کردنها و برپاداشت نمازرا وداد زکوترا ووفاکنندگان بعهدشان چون پیمان بندند

وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَ حِينَ الْبَأْسِ اُولٰئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَاُولٰئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ ۱۷۳

وشکیبایان در شدتها وضررها ووقت کارزار آنهااند آنانکه راستی کردند وآنهااند ایشان پرهیزکاران

در بیان بذل و بخشش

نیست نیکو گر که اندر جستجو
بر ملایك بر کتاب و انبیا
بر مساکین هم بفرزند سبیل
حق مال اعطاست اندوجه صواب
نی که حق مال بر اهل نجات
داری از دهمن ز گندم یا شعیر
زانکه باشد اهل استحقاق بار
نیست حقی اینزمان در گردنم
بر صلوة و بر زکوة آرد قیام

سوی غرب و سوی شرق آرید رو
که ز حق باشد هریك رهنما
گرچه باشد در دیار خود جلیل
نی بعلت گفت زان وفی الرقاب
منحصر بر خمس باشد یا زکوة
هست واجب مهر زکوتش بر فقیر
در حوارت داری اندل بر بیار
هم نه من بر رزق خلقی ضامنم
گشت وافی عهد را با اهتمام
راست گویانند آنها در مدار

لیك نیك است آنکه ایمان بر خدا
داد مال خود ز حب مستقیم
هم بسائل شاید اعطا کردنت
گر زکوة مال بدهی با وثوق
تا بود یکجمه از مالت بدست
همچنین از ما بقی تا گشت مال
نی که گوئی من زکوة مال را
داند آنکو چشم عقلش روشنست
آنکسان در رنج و سختی صابرند
هم براه عقل و دین پرهیزکار

آرد و بر روز آخر از ولا
بر قرابت بیشکان و بر یتیم
وان حقوقیکه بود در گردنت
شد ادا یك حق تورا ازآن حقوق
مستحق را هست حقی زانچه هست
هست اندر گردنت حقی ازآن
داده ام بر مستحق از ابتدا
تابود دارای دانگی ضامن است
کار زار آمد جو نوبت حاضرند

يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلٰي اَلْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْاُنْثٰى بِالْاُنْثٰى

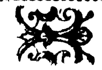
ای آنانکه گرویدند نوشته شد برشما قصاص درکشتها آزاد بآزاد بنده ببنده وزن بزن

فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ اَخِيهِ شَيْءٌ فَاتِّبَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ وَ اَدَاءٌ اِلَيْهِ بِاِحْسَانٍ ۱۷۴ ذٰلِكَ تَخْفِيفٌ مِنْ رَبِّكُمْ

پس هرکه در گذشت مراو ازبرادرش چیزی پس ازپی رفتنی است نیکی واداکردن بسوی او بنیکی این سبك کردنی است ازپروردگارتان

وَ رَحْمَةٌ فَمَنِ اعْتَدٰى بَعْدَ ذٰلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ اَلِيمٌ ۱۷۵

ورحمت پس هرکه درگذشت ازحد بعدازاین پس برای اوست عذاب پردرد



دربیان قتل و قصاص

ای گروه مؤمنان از عام و خاص
بر قصاص آن لازم کونیت است
چون تصرف کرد حق درعبد خویش
هم نماید عبد قلبش را بدل
زین مقاصت که کند پاینده حق
نفس حیوانرا بکش تا کم شود
عاقلان کشتند زان بهر نشان
مرده از هر رتبه وز نورحیوة

بر شما بنوشته شد حکم قصاص
طلی از اطلال عدل حضرتست
تا کند درخویش فانی ازخودیش
حق بقلبی بیکدورت بیعلل
ساخت براعظم حیوتش مستحق
پس زحیوانی رهد آدم شود
آدمی را که نبودش نور جان
هست او را تا مقام جمع ذات

کتب یعنی برشما گردید فرض
بر ازالة و نفی عدوانی که آن
میدهد از حرّ روحش درعوض
گیرد از اثنای نفسش نقص حال
آن حیوة عارفانست و خواص
همچنین فرض است درتبدیل ونقل
آدمیت نی همین گوش وسر است
صورت آن نزد اهل معرفت

همچو بهر سطح وطول وعمق وعرض
مر سبوعی قوه را باشد نشان
محض بخشش روح بهتر بیمرض
موهبت را تا دهد بروی کمال
کز پی هر کشتنی باشد قصاص
کشتن آدم پی احیای عقل
آدمست آن کز دوعالم برتراست
حکم عدل اندرقصاص است و دیت

پس هرآنکه شیئی ازوجه وجیه
اهل دم‌را حق برادرخوانده زان
گر ولیّ دم ببخشد در همی
پس ادای حق بنیکی سوی او
ورکسی بگذشت زین بعدازقبول
یاپشیمان گشت زان قدریکه کاست
تا ز اقسام ثلاثه در قصاص

عفوکرده شد مر اورا از اخی
که برادر گشته در مهر امتحان
پیروی کرده است بر نیکی همی
میرسد واینست پاداش نکو
یعنی از عفوو دیت آرد نکول
ازدیت وزبعد بخشش بازخواست
حکم را بدهد بیکقسم اختصاص
آن ثلاثه شد قصاص و انتقام

قاتل اعنی یافت عفوازاهل دم
زانکه هم عرقست بااو تردهوش
عفوکردآن‌خون‌وبگذشت ازقصاص
واینست هم تخفیف ربو رحمتی
کرد عفو وگشت راضی بر دیت
یا پس از اخذ دیت بدل شود
بهر او باشد عذاب دردناك
یا دیت یا عفو در تنظیم تام

وزدیت چیزی مراورا گشت کم
خونش ازغیرت بود دایم بجوش
وزدیت هم کاست گویا بدخلاص
در اداء داده یابد ملکتی
پس زعفو و صفح گرداند نیت
بر قصاص از غیر حق مایل‌شود
رفته از راه نجاتی بر هلاك

وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيٰوةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ١٧٦

وبرای شماست درقصاص زندگی ای خداوندان خردها شایدشما پرهیزید

مر شما را درقصاص آمد حیوة
نفس‌خونی کشته از تیغ هوا
عمد را بر قتل حر بایست کشت
پس عجب کورا بداری زنده بار

اهل هوش از هیچ دارید التفات
قلب عالی رتبه را بر ناروا
هم بقتل مرغ حرص خار پشت
زندگی را چارهٔ این گنده مار

تا بپرهیزید اندر زندگی
کشت باید در قصاصش بیدرنگ
گشته این خونخواره یار همدمت
در قصاصست حیوة و زندگی

زانچه دوراست از رسوم بندگی
ورنه گردد زندگانی برتو تنگ
تازه گردد هردم از وی ماتمت
حاصل این زندگی دان بندگی

كُتِبَ عَلَيْكُمْ اِذَا حَضَرَ اَحَدَكُمُ الْمَوْتُ اِنْ تَرَكَ خَيْرًا اِلْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْاَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ

نوشته‌شدبرشما چون‌حاضرشودیکی ازشمارا مرگ اگروا گذاریدمالیرا به بکی وصیت‌کردن برای پدر و مادرونزدیکی نیکی

حَقًّا عَلَي
سزاواربودن بر

در بیان وصیت وتأکید درعمل کردن بآن

الْمُتَّقِينَ ١٧٧
پرهیزکاران

شد نوشته بر شما هنگام فوت
دانچه معروفست و حق بر متقین
لیك باشد گر معین قدر آن
هست معروف آنکه روزداوری
پس شود آن مالها رود شمار
شد وصیت لایق مال حلال
بار معروف ارکه دانی حکمش
عدل‌آن باشد که اندراصل‌وفرع

از شما چونشد یکی حاضر بموت
که بباشد جمع آن از جور وکین
کهخواری اخذ کرداست ازفلان
ودر بود تا ازان گردی بری
هردرم از بهر جانت زخم مار
که بود معروف در نزد رجال
هم توان بودن بموصی سببش
حکم او ثابت بود درعقل و شرع

مر وصیت مانده گر مالی بجا
گر شده جمع آن بظلم ان بیخرد
مال معروف آن بودکزعدل‌وداد
کس‌نگوید مال ازان مظلوم‌بود
در چنین مالی کجا حق کرده امر
یعنی آنرا اهل دین داند خیر
تا وصیت او بعدل و دین کند
او وصیت کرد بر آئین حق

زاو سوی والدین و اقربا
شاید ار گردد ازان مظلوم رد
جمع گردد بی بظلم و کین زیاد
که بدست آوردو این معلوم بود
کن وصیت یا بده بر زیدو عمرو
و آسایش بر تو باشد بی بغیر
بی بمیل نفس بی‌تمکین کند
بست فعلش باطل اندر دین‌حق

فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَاِنَّمَا اِثْمُهُ عَلَي الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ اِنَّ اللّٰهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ١٧٨ فَمَنْ خَافَ

پس‌هرکه‌بدل‌کندآنرا بعدازآنکه‌شنیدآنرا پس‌جزاین‌نیست‌که‌گناهش‌برآنکسانست‌که‌بدل‌کنندآنرابدرستیکه‌خداشنونده‌داناست پس‌هرکه‌ترسید

مِنْ مُوصٍ جَنَفًا اَوْ اِثْمًا فَاَصْلَحَ بَيْنَهُمْ فَلَا اِثْمَ عَلَيْهِ اِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ١٧٩

ازوصیت کننده‌میلی یاگناهی پس‌صلاح‌آوردمیانشان‌پس‌نیست‌گناهی‌براودرستیکه‌خدا آمرزنده‌مهربانست

پس هرآنکوست چشم عقل‌ودید
نیست هیچ از بهرموصی‌اثم‌وبیم
یا بداند آن وصیت را بحق
نیست‌هیچ از بهراو جرم‌وقصور

کرد بدل آنچه ازموصی شنید
حق بقول او سمیع است و علیم
پس بحق گرداند ازباطل ورق
حق‌دراصلاحش رحیم‌است‌وغفور

این گنه باشد برآنها کز دغل
وانکه اوترسد زموصی برگناه
بر رضای وارث از روی سداد
مصلحانرا حق دهد پاداش نیك

مینمایند آن وصیت را بدل
یا بمیلی کان بود بر اشتباه
صلح بدهد بینشان دور ازفساد
گر نباشد در ستم با کس‌شریك

يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَي الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ١٨٠ اَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ

ای آنانکه گرویدیدنوشته شد برشما روزه چنانکه نوشته‌شد برآنانکه از پیش‌شمابودندتاشایدشماپرهیزیدروزهای‌شمرده‌شده

فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضاً اَوْ عَلٰي سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ اَيّامٍ اُخَرَ وَ عَلَي الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعامُ

پس کسیکه بوده باشد از شما بیمار یا بر سفر پس مدت شمرده شده از روزهای دیگر و بر آنکسانیکه طاقت دارند آنرا فدا دهند طعام

مِسْكِينٍ فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْراً فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ وَاَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ١٨١ شَهْرُ رَمَضانَ

بیچاره را پس هر که رغبت کرد نیکی را پس آن بهتر است مر اورا و اگر روزه بگیرید بهتر است مر شما را اگر باشید که بدانید ماه رمضان

الَّذِي اُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِلنّاسِ وَ بَيِّناتٍ مِنَ الْهُدٰى وَالْفُرْقانِ فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ

آنکه فرو فرستاده شد در آن قرآن بهدایت برای مردمان و بینهها از هدایت و فرقان پس هر که حاضر است از شما این ماه را پس باید روزه بگیرد آنرا

وَمَنْ كانَ مَرِيضاً اَوْ عَلٰى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ اَيّامٍ اُخَرَ يُرِيدُ اللّٰهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ وَ

و آنکه باشد بیمار یا بر سفری پس شمرده شده از روزهای دیگر میخواهد خدا بشما آسانی را و نمیخواهد بشما دشواری را و

لِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ وَ لِتُكَبِّرُوا اللّٰهَ عَلٰي ما هَدٰيكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ١٨٢ وَ اِذا سَئَلَكَ عِبادِي عَنِّي

از برای آنکه تمام کنید شماره را و تا ببزرگی یاد کنید خدا را بر آنچه راه نمود شما را و تا شاید شما شکر کنید و چون پرسند ترا بندگان من از من

فَاِنِّي قَرِيبٌ اُجِيبُ دَعْوَةَ الدّاعِ اِذا دَعانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ ١٨٣ اُحِلَّ

پس بدرستیکه من زود پذیرنده‌ام خواندن خواننده را چون خواند مرا پس بپذیرید مرا و باید ایمان آورید بمن تا شاید شما بفلاح رسید حلال شد

لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيامِ الرَّفَثُ اِلٰى نِسآئِكُمْ هُنَّ لِباسٌ لَكُمْ وَاَنْتُمْ لِباسٌ لَهُنَّ عَلِمَ اللّٰهُ اَنَّكُمْ

برای شما شب روزه جماع بازنانتان آنها اند لباس برای شما و شما لباسید ایشان را دانسته خدا که شما بودید

كُنْتُمْ تَخْتانُونَ اَنْفُسَكُمْ فَتابَ عَلَيْكُمْ وَ عَفٰي عَنْكُمْ فَالْاٰنَ باشِرُوهُنَّ وَابْتَغُوا ما كَتَبَ اللّٰهُ

که خیانت کردید خودتان را پس پذیرفت بر شما و در گذشت از شما پس اکنون مباشرت کنید ایشان را و بجوئید آنچه نوشته خدا

لَكُمْ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتّٰي يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْاَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْاَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ ثُمَّ اَتِمُّوا

برای شما و بخورید و بیاشامید تا آنکه پدید آید برای شما رشته سفید از رشته سیاه از صبح پس تمام کنید

الصِّيامَ اِلَي اللَّيْلِ وَلا تُباشِرُوهُنَّ وَ اَنْتُمْ عاكِفُونَ فِي الْمَساجِدِ تِلْكَ حُدُودُ اللّٰهِ فَلا تَقْرَبُوها

روزه را تا شب و مباشرت مکنید ایشان را و شمائید معتکفان در مسجدها اینست حدهای خدا پس نزدیک مشوید آنرا

كَذٰلِكَ يُبَيِّنُ اللّٰهُ آياتِهِ لِلنّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ١٨٤

همچنین هویدا میکند خدا آیتهایش را برای مردمان تا شاید ایشان بپرهیزند

در بیان صوم

ای گروه مؤمنان اندر مقام بر شما بنوشته شد حکم صیام
همچنانکه شد نوشته پیش ازین روزه بر هر امتی از اهل دین
مر شود آن موجب پرهیزتان از هوای نفس جهل آمیزتان
روز هائیکه بجز معدود نیست صوم واجب جز دران محدود نیست
پس مریض است ار کسی ور در سفر هست صوم او در ایام دگر
وانکسانی را که باشد طاقتی چاره نبود از قبول فدیتی
فدیه مسکین را بده یعنی طعام کآن بود نایب مناب اندر صیام
هر که بر نیکی کند رغبت یقین بهر او بهتر بود در راه دین
مر مساکین را دهد نان و طعام بهر افطاریکه کرد اندر صیام
روزه ور گیرد ز اطعام افضل است گر بداند ارچه اطعام اسهل است
شهر رمضانست کاندر وی نزول یافت قرآن بهر اکمال عقول
این کمال آمد هدایت بهر ناس تا شناسی شاه معنی زین لباس
بیناتست و هدی در ملک فرق تافت فرقان همچو نور حان ز شرق
پس هر آن شد حاضر ایدماه از شما روزه باید گیرد از وجه رضا
ور مریض است و مسافر شد معاف تا در ایام دگر دور از خلاف
بر شما حق خواست در هر کار یسر می نخواهد تا فتد مردی بعسر
تا مگر تکمیل این مدت کنند یاد معبود بزرگ آیت کنند
هم بجرم خویش مستغفر شوید بر هدایتهای او شاکر شوید
چون تورا پرسند از من ای حبیب پس عبادم را قریبم هم مجیب

خواند آن‌خواننده چون دردعوتم
در شبان روزه نزد اعتدال
حق همی داست باشد این رمه
نسخ کردآن حکم پس رب‌الفرج
هم بجوئید آنچه از وجه سداد
وان طلوع فجر و صبح صادقست
آن حدود حق بود اندر عود
بود این تفسیر نزد اهل هوش
جیست قرآن علم اجمالیکه آن
هادی مردم سوی وحدتست
وانکه‌حاضر شددراینوقت ورسید
وانکه قلب اومریض است وعلیل
وان مسافر آنکه درره سالک‌است
هست از جمع شهود او بحجر
اصل‌صوم‌آن‌بود لیك اورا اساس
چشم بگشاید فقیر الحسن حال
نشنود جز صوت جانان‌گوش او
یاد کس نبود که گوید حرف او
بر نخیزد تا نماند از جای‌خویش
بی تأمل گر نجنبد یك رگش
هیچ بوئی ناید او را بر مشام
آمد از دل بوی زلف دلبرم
ای حریفان فکر زنجیری کنید
نك دگرگوست حالم ای غلام
این چنین وقتی نباشد بهر من
ماه روزه آمد و وقت حضور
خیط‌ابیض صبح وصل‌عاشق‌است
جز که روز وصل او آید بسر
تاسحرغلطد بخاك و خون همی
بشنو از افطار عاشق ای همام
اوزند در دامن معشوق چنگ
نگر آنساعت‌که دورازدلبر است
از خدا خواهد همی با دردو تب
شام عاشق وقت درد ومانم است
او همی خواهد فرود آتشی
نك دانی علت دیوانگی
نیست عاشق تا که نالد از فراق
هوش بخشم اُستن حنانه را
محرم او چونکه جز آدم نبود
قالب آدم طلسم گنج اوست
بگذرد نامحرم از ویرانه زود
او ز گنج معرفت بیگانه بود
هست وحدت لازم ذات وجود
نیست هستی در حقیقت جزیکی
چونشود بیدار ازان خواب‌گران
حق‌دهد هم‌جان‌و هم‌نان ای فقیر

پس اجابت میکنند از طاعتم
رفت با نسوانتان باشد حلال
بر نفوس خویشتن خائن همه
تا نباشد بر شما عسر و حرج
شد نوشته فرض یعنی بر عباد
روزه تا شب‌مرشمارا لایق است
نیست حدکس تجاوز زان حدود
نك بی تأویل آیت دار گوش
گشت بالعقل او مسمی در بیان
باعتبار جمع و اینش سنت است
بر شهود ذات نزد عقل و دید
در حجاب نفس محجوب و ذلیل
دورازان‌دیدار وحظش‌اندك‌است
تا شود واصل پس از رنج سفر
ضبط اعضا و خیالست و حواس
جز به آیات ظهور ذوالجلال
وصف او گوید لب خاموش او
وقت خود یکدم نباید صرف او
یکقدم تا حق گذارد پای خویش
نه رگست آن سازد افسار سگش
جز ز جانان بوی زلف مشکفام
بیجهت نبود که میگردد سرم
مشوم دیوانه تدبیری کنید
وقت دیگر گویمت شرح صیام
شام من دایم بود در شهر من
رفت دل در محمل الله نور
تا شب اندر بحر حق مستغرقست
بار داند شام هجران از سحر
کی شود فارغ ز درد و غم دمی
تاخوری گرعاشقی‌خون صبح‌و شام
وان‌کشد دامن‌که وقت‌گشت‌تنگ
حالت عاشق چسان درمحضر است
که نگردد روز او آخر نشب
خون دل افطاروقوت اوغم است
خویشرا سوزد در او تا تابشی
تا چه با ما کرده یار جانگی
گوید او کن اله یا یوم الطلاق
تا بنالد فرقت جانانه را
عرض عشق خویش برآدم نمود
تن‌کندویران بحفظ گنج دوست
غافل از گنجی که درویرانه بود
دیده اش برخاك‌و بر ویرانه بود
هستی دیگر سرابست و نمود
گر تو هستی را دو بینی مشرکی
زانچه دیده نیست چیزی درمیان
روبوی کن جزز وی چیزی مگیر

باید ایمان آورند ایشان بمن
بر شما ایشان لباسند و اساس
یعنی آن شبهای صوم اندرنهفت
توبه پذرفت از شما و کرد عفو
هم خورید و هم بیاشامید شاد
در مساجد جمله سازید اعتکاف
حق‌بیان اینسان کندآیات‌خویش
هست شهر صوم وقت احتراق
عقل یعنی عقل قرآنی باصل
علم تفصیلی است بیشك بثبات
پس کند امساك او بر مستمر
هست او ممنوع بیشك زین‌شهود
رتبها دارد سوای آن وصال
یسر باشد واصلانرا درمقام
هست امساك جوارح بر دوام
می‌نبیند هیچ غیر ازروی دوست
تا کسی جز حق نگوید یك‌سخن
دست نالاید بچیزی ناروا
پوست از تن برکند هنگامه را
شحم‌ولحمش زآتش خوف و ندم
بویش آمد بر مشام جان من
شد پریشان مو بمو گفتار من
عقل‌و جانم بسته شد برموی او
وقت دیگررا بپرس ازمن‌کی‌است
لاجرم سر گرانم آن شاهم همی
گر گذارد زلف مشکینش پگاه
هیچ ناید باورم کاندر وصال
گرچه‌آنهم برصفی بس‌مشکل‌است
تا بود در آتش‌و سوز وی‌است
حال عاشق چیست وقت انقطاع
گرچه خون میریزد از چشم ترت
نیست فکری جز که آید دلبرش
مرتضی زان گفت دارم استوار
این چنین صائم کجا دارد حواس
کاش‌بودت برسرانك شورعشق
میهمان‌داو جان‌و دل‌و خانه زاو
ناله خواهم من بنالد گرکه چنگ
نوکم از چوبی‌مباش از آدمی
آدم اندر عشق او محکم پی است
گنج در ویرانها مدغم کنند
گفت ابلیس این‌طلسم خاکی‌است
هستی آورد و زهستی دورماند
بر سرابی شدگذشت از بحرذات
حق بهستی واحداست‌و قائم‌است
بگذرازاین‌جان زحق دریوزه‌کن
دست صائم جز بوی نبود دراز

بر صلاح آیند شاید بی سخن
هم شما هستید ایشانرا لباس
بی زفرمان با زنان گشتند جفت
نك‌حلالست آنچه عصیان بودسهو
تا بیاض آید هویدا از سواد
دور گردید ازنکاح و ازخلاف
تا بپرهیزند اهل دین و کیش
نفس را بر نور حق بالاتفاق
کوست موصل بر مقام جمع وصل
عقل فرقانش خوانیم از جهات
از وجود غیر حق برجهرو سر
تا در ایام دگر یابد وفود
وان شهود ذاتی و وجه جلال
عسر شد آن بهر نفس با تمام
از مخالف نزد اهل الله صیام
اوز آیینها که هم مرآت اوست
از بد و خوب کسان بندد دهن
از کف اندازد لوای ماسوای
گر بفجر است آن نه تنها جامه را
آب گردد نی نهی تنها شکم
همچنان کآمد بر احمد از قرن
خورد برهم دفتر و طومار من
میکشد از هر رهم بر کوی او
آنکه دل دنبال گیسویش‌نی است
سالها روزیست از ماهم همی
خیط ابیض را شناسم از سیاه
عاشقی دارد خبر ازماه و سال
شب‌چوشد عاشق گرفتاردل است
کی شناسد این‌شب آن‌روزویست
از وصال یار و هنگام وداع
زو که آیم ساعت دیگر برت
انتظار صبح باشد یکسرش
صوم نابستان ز دنیا واختیار
تا نداند که نساءستش لباس
تا بگفتن داریم معذور عشق
زلف زاو زنجیرزاو دیوانه‌زاو
آرم اندر ناله وغم چوب و سنگ
در سرای علم الله محرمی
هرکه اورانیست عشق‌آدم نی‌است
تا نهان از چشم نامحرم کنند
سجده برخاکی زبی ادراکی است
غافل از آن وحدت مشهور ماند
برگمانش قلزمست آن یا فرات
هستی دیگر چو بوم نائم است
ای صفی الحق بیان روزه کن
دل بپردازد ز غیر اندر نماز

گر بخواهد چیزی از کس ناکس است / دزد جان مفلسش در محبس است / بنده را چون بیند آن خلاق خیر / دارد از حاجت بکف دامان غیر
واگذارد هر دو را بریکدگر / تا که معدوم از عدم گیرد اثر / برگلو تنگ آنچنان گیر ارحرام / تا گرزد دیوت از قحط طعام
قصهٔ ذوالنون شنو در سجن غم / تا شناسی فربهی را از ورم / بهر او میبرد عجوزندان مدام / خواهر بشر او رغیفی وقت شام
تا کند افطار ازآن نان مردحق / روز آخر بود نانها بر طبق / گفت اورا چون نخوردی نان من / بد چو داستی حلال ای ممتحن
گفت آری دست زندان بان ولیك / میرسیدش برطبق وین نیست نیك / این چنین بوده است حال اهل حال / بند گیری تا تو زایشان در فعال

وَلَا تَأْكُلُوا اَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ وَ تُدْلُوا بِهَا اِلَى الْحُكَّامِ لِتَأْكُلُوا فَرِيقًا مِنْ اَمْوَالِ النَّاسِ

ومخورید مالهای خودتان رامیان خودتان بباطل وبیندازید آنرا بسوی حاکمها تاآنکه بخورید پارهٔ را از مالهای مردمان

بِالْاِثْمِ وَ اَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ۱۸۵

ببدی و شما میدانید

نی خورید ازروی ظلم وجور وشر / مال هم را در میان یکدگر / نی بحکام از پی رشوت دهند / پارهٔ زان تا خورند و هم نهند
مال مردم گر کسی دانسته برد / باد حسرت خرمنش بیوسته برد / میکنی اقسام تدبیر و حیل / تا خوری مال ضعیفی از دغل
غافل از آنکه ندارد مال غیر / از برای هیچکس یکذره خیر / زان گذشته کانتقام است وعذاب / از خدا پاداش آن روز حساب
مالهائیکه حرام است و شرور / اول آن باشد که کس گیرد بزور / دیگر از لهو است و فعل شوم وعار / همچو بیع مسکر و وجه قمار
دیگر از حرم است و رشوت یافریب / وانچه گیرد کس ناندار و نهیب / یعنی از بهرت بپا غوغا کنیم / پیش شاه و حاکمت رسوا کنیم
یا که گویم هجوت اندر انجمن / یا ذیالی آرمت وارد بفن / حال خود تا مشتبه سازد بحلق / که منم صاحب دم و یاکیره دلق
گر بکس وقتی دعای بد کنم / ریشه‌اش از بیخ و از بن برکنم / اخذ ایشان مالهای ناحق است / زان همیشه کارشان بیرونق است
کر وفر و کدب بود جز دو روز / باقی عمر او بود در دردو سوز

يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْاَهِلَّةِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ وَ لَيْسَ الْبِرُّ بِاَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا

میپرسندترا از ماهها بگو این وقتهاست برای مردمان وحج ونیست نیکی اینکه درآئید خانه‌هارا ازپشتهای آنها

وَ لٰكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقٰى وَاْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ اَبْوَابِهَا وَاتَّقُوا اللّٰهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ۱۸۶ وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ

ولیکن نیکست کسیکه برهیزکند ودرآئید خانه‌هارا ازدرهایشان وبپرهیزید خدارا تاشاید شما رستگار شوید وکارزارکنید درراه

اللّٰهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا اِنَّ اللّٰهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ ۱۸۷

خدا آنانرا که کارزار میکنند شما را و از حد تجاوز مکنید بدرستیکه خدا دوست نمیدارد از حد گذرندگان را

چون از او پرسند از اهله در اساس / گو بود آن وقتها از بهر ناس / تا دران آرایش آئین کنند / زان یکی که وقت حج تعیین کنند
نیست نیکو گر ز پشت خانها / در سرا داخل شوید از ناروا / لیك نیك است آنکه از تقوای جان / در بیوت آئید از درهای آن
می بپرهیزید از پروردگار / تا بحق گردید شاید رستگار / کارزار آرید در راه خدا / با کسی کآرد قتال او با شما
نیست باید راه بر نفس لجوج / کو کند با اهل دین هردم خروج / بگذرید از حد که هر که از حد گذشت / شد مسلط دیو بروی خوار گشت
حق ز حد بگذشتگان را نیست یار / هم ندارد دوست مبغوض و خوار / رفته زیر بار نفس بد سگال / چون تواند کرد با دشمن قتال
آنکه دست نفس را بندد نخست / در قتال خصم شد چالاك وچست

وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَ اَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ اَخْرَجُوكُمْ وَالْفِتْنَةُ اَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ

وبکشیدایشان را هرجاکه یافتیدشان وبیرون کنیدایشان را ازهرجاکه بیرون کردندشما را وفتنه سخت‌تر است از کشتن وکارزار مکنیدایشانرا

عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتّٰى يُقَاتِلُوكُمْ فِيهِ فَاِنْ قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ كَذٰلِكَ جَزَآءُ الْكَافِرِينَ ۱۸۸

نزد مسجدالحرام تاآنکه کارزار کنند شما را در آن پس اگر کارزار کنند شما را پس بکشید ایشانرا همچنین است پاداش کافران

فَاِنِ انْتَهَوْا فَاِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۱۸۹ وَقَاتِلُوهُمْ حَتّٰى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ لِلّٰهِ

پس اگر باز ایستید پس بدرستیکه خدا آمرزنده مهربانست وکارزار کنید ایشانرا تا اینکه نبوده باشد فتنه وباشد دین برای خدا

فَاِنِ انْتَهَوْا فَلا عُدْوانَ اِلاّ عَلَي الظّالِمِينَ ١٩٠ اَلشَّهْرُ الْحَرامُ بِالشَّهْرِ الْحَرامِ وَالْحُرُماتُ قِصاصٌ

پس اگر بازایستید پس نیست دشمنی مگر بر ستمکاران ماه حرام بماه حرام است وحرمتها قصاص است

فَمَنِ اعْتَدي عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَااعْتَدي عَلَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللّهَ وَاعْلَمُوا اَنَّ اللّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ ١٩١

پس آنکه درگذرد در شما پس تعدی کنید بر آن بمانند آنچه تعدی کردند در شما و بپرهیزید حدا را و بدانید که بدرستیکه خدا با پرهیزکاران است

هر کجا یابیدشان ریزید خون
فتنه از قتل است درمعنی افزون
از شما یعنی کشند آنجا تنی
این بود بیشك جزای کافران
یعنی از شرك ومن بکشند دست
دین بود یکجا خدا را زانکه دین
هرکه مخلوق وست او را نقهر
مانع آمد از قبولش نفس دون
پس کشند از کینه دست ازمشرکین
ظالمان را کشتن ازعدلست و داد
وسوسه دانفس نفس سرکش است
مشرکین کردند در شهر حرام
بر شما هرچند در شهر حرام
بر شما کردید حرمتها قصاص
چون گذشتند از حد ازحدنگذرید
اهل اسلام اتقوا الله واعلموا

هم نمائید از دیار خود برون
زانکه آن یکی کشد واین الف وصد
هم شما شاید کشند اهریمنی
نیست نیکی لایق بدگوهران
هرزمان برحق ره برگشت هست
طاغیست اورا در اسلام از یقین
عبدو منقاد است درهریوم وشهر
گفت زان ریزید ازان بیگانه خون
نیست عدوانی برایشان زاهل دین
پاك گردد ارض از لوث فساد
اوجو بیرون رفت حال دل خوشست
آنچه منع و قتل زاهل حق تمام
قتل باشد منع لیك از انتقام
می شوید از کید غداران خلاص
پردهٔ پرده دران بر درید
حق بود با متقین بی گفتگو
جمع حرمتها بود از روی حد

همچنان کز شهرتان کردند دور
نیست جایز قتل ایشان بیکلام
با شما وانها کنند از کارزار
ایستند از نار بر افعال وخیم
تا نباشد فتنهٔ بکشید زار
انقیاد امر حق دین است و بس
لیك حکمت مقتضی بد کاختیار
فتنه تا برخیزد از ارض وجود
زانکه عدوان ظالمان راسزاست
همچنین از سینه وسواس توسهل
ارض فکرت پاك گردد از فساد
هم جزا بر مثل باید دادشان
نیست حرمت بلکه فرض است وحلال
قتل در شهر حرام ارچه بداست
پرده بهر پرده داران لایقست
می بپرهیزید و دانید اختصاص
حرمت احرام و ماه و هم بلد

هست این اخراجشان پاداش زور
جز که بر پاداش دربیت الحرام
هم بقتل آریدشان با ذوالفقار
حق ببخشد چون غفوراست ورحیم
مشرکان را بهر دین کردگار
نیست بیرون زان بمعنی هیچکس
باشد اندر دین نه قهرو اضطرار
فتنه چون برخاست دین یابد نمود
نیست ظلم آید گردر راه راست
شد برون چون کشته شد جاسوس جهل
وان بود موقوف برجهد و جهاد
داد بر باد فنا بنیادشان
تا نگردد خصم غالب درجدال
این تعدی لیك حد معتد است
نی بران کو برتجری شایق است
سوی حرمتها جنایات و قصاص

وَاَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللّهِ وَلا تُلْقُوا بِاَيْدِيكُمْ اِلَي التَّهْلُكَةِ وَاَحْسِنُوا اِنَّ اللّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ١٩٢

وانفاق کنید در راه خدا ومیندازید دستهای خودخودتان را بسوی هلاکت ونیکی کنید بدرستیکه خدادوست میدارد نیکوکاران را

هم کنید انفاق مال خویش را
هم بیندازید خویش ازدست خویش
میشود ز انفاق اجماع نفوس
آنکه زد انفاق رست ازمهلکه
اینست لاتلقوا که زانفاق و مدد
پس کنید احسان که آن سلطان جود
چیست احسان ازجودیت رستگی
گرجوی درراه دین داری تمیز
آنکه جان ایثار دهد کی درغمست

در ره حق حفظ دین و کیش را
در هلاك از سستی آئین و کیش
زان فتد دشمن در اندوه و فسوس
گشت غالب بر عدو در معرکه
میتوان بشکن بروی خصم سد
دوست دارد محسنان را در نمود
بر حق از راه فنا پیوستگی
نیست احسان غیرعرفان ای عزیز
کاین حلاوت شیء اندر عالمست

حفظ دین از اهل دین مستحسن است
سستی دین مرد را سازد لئیم
دست جنبان تا رود دشمن زدست
تا بگوئی بد سخن در انفاق مال
ورنه خواهی بود درچنگش اسیر
چیست احسان ترك جان وبذل مال
گر دلی از سراحسان واقف است
آنکه خودحق بود و حق را میشناخت
تا پس از پیغمبر از این رهگذر

وان بمالست ازبدینی موقن است
دارد از اتمام مال اندوه و بیم
خست آری بر توخصم آرد شکست
وجه لاتلقوا چه بود اندر مقال
خویش را با دست پر سازی فقیر
از پی ترویج امر ذوالجلال
هم موحد بر خدا هم عارفست
جفت جای احمد وجان فدیه ساخت
کینه گیرد با ابابکر و عمر

وَاَتِمُّوا الْحَجَّ وَ الْعُمْرَةَ لِلّهِ فَاِنْ اُحْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ وَلا تَحْلِقُوا رُؤُسَكُمْ حَتّي يَبْلُغَ

وتمام کنید حج وعمره را برای خدا پس اگر بازداشته شوید شما پس آنچه میسر شود از هدیه وقربانی ونتراشید سرهاتان را تاآنکه برسد

الْهَدْيُ مَحِلَّهُ فَمَنْ كانَ مِنْكُمْ مَرِيضاً اَوْبِهِ اَذيً مِنْ رَاْسِهِ فَفِدْيَةٌ مِنْ صِيامٍ اَوْصَدَقَةٍ اَوْنُسُكٍ فَاِذا

قربانی بجایش پس کسیکه باشد از شما بیمار یا اورا آزاری است ازسرش پس فدیه دهد از روزه یاصدقه یاقربانی کردن پس چون

اَمِنْتُمْ فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ اِلَي الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيامُ ثَلثَةِ اَيّامٍ فِي

ایمن شدید پس بدرستیکه تمتع گذارد بعمره بسوی حج پس آنچه میسر شود از قربانی پس هرکه نیافت پس روزه سه روز در

الْحَجِّ وَ سَبْعَةٍ اِذٰا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشَرَةٌ كٰامِلَةٌ ذٰلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ اَهْلُهُ حٰاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرٰامِ وَاتَّقُوا

حج وهفت روز هنگامیکه بازگشتید اینست ده روز تمام این ازبرای کسیکه نبوده باشد اهلش حاضر در مسجد الحرام وبپرهیزید

اللّٰهَ وَاعْلَمُوا اَنَّ اللّٰهَ شَدِيدُ الْعِقٰابِ ١٩٣ اَلْحَجُّ اَشْهُرٌ مَعْلُومٰاتٌ فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلا رَفَثَ

خدارا و بدانید که خدا سخت عقوبتست حج ماههای معلومست پس هرکه واجب کرد در آن حج را پس نیست جماع

وَلا فُسُوقَ وَلا جِدٰالَ فِي الْحَجِّ وَ مٰا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمْهُ اللّٰهُ وَ تَزَوَّدُوا فَاِنَّ خَيْرَ الزّٰادِ التَّقْوىٰ

و بدکارهای بد و بحث در حج وهرچه بکنید از نیکی میداند آنرا خدا و توشه گیرید پس بدرستیکه بهتر توشه پرهیزکاریست

وَاتَّقُونِ يٰا اُولِي الْاَلْبٰابِ ١٩٤ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنٰاحٌ اَنْ تَبْتَغُوا فَضْلاً مِنْ رَبِّكُمْ فَاِذٰا اَفَضْتُمْ مِنْ

وبپرهیزید مرا ای صاحبان عقلها نیست برشما گناهی اینکه جوئید زیادتی را از پروردگارتان پس چون برگشتید از

عَرَفٰاتٍ فَاذْكُرُوا اللّٰهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرٰامِ وَاذْكُرُوهُ كَمٰا هَدٰيكُمْ وَ اِنْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ-

عرفات پس یادکنید خدارا نزد مشعر الحرام و یادکنید اورا همچنانکه راه نمود شمارا و اگرچه بودید از پیش از این هرآینه

الضّٰالِّينَ ١٩٥ ثُمَّ اَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ اَفٰاضَ النّٰاسُ وَاسْتَغْفِرُوا اللّٰهَ اِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ١٩٦ فَاِذٰا قَضَيْتُمْ

از گمراهان پس بازگردید از آنجا که برگشتند مردمان وطلب آمرزش کنید خدارا بدرستیکه خدا آمرزنده مهربانست پس چون گذاردید

مَنٰاسِكَكُمْ فَاذْكُرُوا اللّٰهَ كَذِكْرِكُمْ آبٰائَكُمْ اَوْ اَشَدَّ ذِكْراً فَمِنَ النّٰاسِ مَنْ يَقُولُ رَبَّنٰا آتِنٰا فِي

مناسک حج را پس یادکنید خدارا مانند یادکردن شما پدرانتان خودرا یاسخت تر یادکردنی را پس از مردمان هرکه میگوید پروردگارما بده مارا در

الدُّنْيٰا وَ مٰا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلاقٍ ١٩٧ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنٰا آتِنٰا فِي الدُّنْيٰا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ

دنیا ونیست مر اورا در آخرت از هیچ بهره واز ایشان آنکه میگوید پروردگارما بده مارا در دنیا نیکی ودر آخرت

حَسَنَةً وَقِنٰا عَذٰابَ النّٰارِ ١٩٨ اُولٰئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِمّٰا كَسَبُوا وَاللّٰهُ سَرِيعُ الْحِسٰابِ ١٩٩ وَاذْكُرُوا

نیکوئی ونگاهدار مارا از عذاب آتش آنها مر ایشانراست بهره ایست از آنچه کسب کردند و خداوند زود حسابست ویادکنید

اللّٰهَ فِي اَيّٰامٍ مَعْدُودٰاتٍ فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلا اِثْمَ عَلَيْهِ وَ مَنْ تَأَخَّرَ فَلا اِثْمَ عَلَيْهِ لِمَنِ

خدارا در روزهای شمرده شده پس هرکه شتاب کند در دو روز پس نیست گناهی براو وکسیکه واپس ماند پس نیست گناهی براو برای آنکه

اتَّقىٰ وَاتَّقُوا اللّٰهَ وَاعْلَمُوا اَنَّكُمْ اِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ٢٠٠

پرهیز کرد و بپرهیزید از خدا و بدانید که شما بسوی او حشر کرده میشوید

در بیان حج و عمره

حج و عمره فرض آمد بر عباد
حج بود ارکان افعالش یقین
وانچه از ارکان باشد در نیت
پس اگر ممنوع گردید از عدو
سر بنتراشید در ناموقعش
باشد ار کسرا مرض وز رنج سر

حق بیان آن کند بعد از جهاد
بیت و احرام نزد اهل دین
رکعتین است و سعی و تلبیت
یا مریض آن راست قربانی نکو
جز که قربانی شود در موضعش
چون شپش یا زین روش رنج دگر

کرد باید این دو را لله تمام
پس وقوف اندر مقامین و طواف
هست هم ارکان عمره بیخلاف
گر میسر باشد آ نهم بر شما
موضع قربانی از احرام حج
پس شود محتاج سوی حلق مو

از فرایض ور سنن در هر مقام
در صفا و مروه سعی از قلب صاف
بیت و احرام و هم سعی و طواف
ور نه باشد صوم کافی از هدی
شد منی ور عمره مکه بی حرج
از سه فدیه آورد از جا یك او

صدقه و قربان و صوم است آن — صوم سه یاهفت یا ده روز دان — صدقه برشش تن‌کند بارت سلك — شاة باشد گر بجای آری نسك
پس‌شوید ایمن‌چو از خوف‌ومرض — وز موانع چاره نبود از عوض — چون بعمره کس تمتع کرد لیك — سوی حج‌تقصیررا هدیه‌است لیك
گر میسر باشد آن از بهر کس — ور میسر نیست صوم ازهدیه بس — وان سه روزوهفت باده شد بحج — چونکه رجعت کرد نابود حرج
وین بود آنرا که نبود در مقام — اهل مکه و حاضر بیت الحرام — رجعت از حج است بر شهرو بلد — وز منی بر مکه هم دارد سند
از تمتع گویمت وصف و صفت — گوست واجب نزد اهل معرفت — آن تمتع که بعمره سوی حج — باشد آن از یاری رب الفرج
بندد احرام اول از میقات سام — وان بود معلوم نزد خاص و عام — پس شود درمکه داخل بی‌قصور — درطواف خانه پس باید حضور
در صفا و مروه پس او یکدله — مینماید سعی و پوید مرحله — پس کند تقصیرو گردداو محلّ — آید از احرام بیرون پاك دل
پس ببندد بار از بیت الحرام — بهر حج احرام دیگر ز اهتمام — پس رود از مکه برعرفات و باز — سوی مشعر باز گردد با نیاز
پس کند اقدام بر اعمال حج — نیست حاجت بر بیان افعال حج — شرح آن ضبط است یکجادرکتب — آگهند از جمله اهل قشر و لب
پس بپرهیزید و دانید این حساب — که خدا را بس شدیدآمد عقاب — شهرهای حج‌که معلوم است آن — پس درآنها هرکه حج‌کرداز کسان
حج‌درآن‌واجب‌شمرد اندرحسن‌حال — بهدر آن رفث‌است وبفسق و جدال — وانچه در وی میکند افعال نیك — جمله را داند خدای بیشریك
توشه بردارید و نبود هیچ زاد — بهتر از تقوی اگر دارید یاد — می بپرهیزید کین ره روشن‌است — ز اولی الالباب پرهیز احسن‌است
بر شما نبود گناهی در شمار — فضلی از خوئید از پروردگار — یعنی از کس شد اجیر کس بحج — یا تجارت کرد دوراست ازحرج
نیست حرمی بهر او زین اتجار — بر شما فضلی‌است این ازکردگار — پس چو برگشتید از عرفات شاد — نزد مشعر از خدا آرید یاد
ذکر او باشد هدایتها که خواست — بر شما بنمود یعنی راه راست — پیش ازین بودند یکجا بر ضلال — شکر نعمت پس کنید ازذوالجلال
پس ازآنجائیکه برگشتند ناس — بار گردید و نمائید اقتباس — یعنی از عرفات یا از مزدلف — لیك عرفاتست بی‌حد ما یقف
ور خدا خواهید آمرزش ز بیم — که شما را اوغفوراست و رحیم — پس مناسك را چو بگذارید نیك — یاد آرید از خدای بیشریك
همچو از آبائتان آرید یاد — سخت‌تر یا زان بعلم و اعتقاد — پس بود از مردمان با بخردی — که بجز دنیا نداند عایدی
گوید از دنیا بده یارب بما — بهرهٔ عقبی نخواهیم از خدا — هم بود زایشان که گوید ده بمن — بهرهٔ دنیا و دین ای ذوالمنن
ده نکوئی در جهان با دانشم — هم نگهدار از عذاب آتشم — هست ایشان را نصیب و هم ثواب — زانچه نیکی را نمودند اکتساب

در بیان ایام تشریق

حق بسی باشد سریع اندرحساب — زود یعنی میرسد روز ایاب — یاد آریدا از خدا در روز چند — کان شمرده گشته نزد هوشمند
وان بود تشریق یعنی باسه‌روز — در منی ماند یکی یا در تموز — ور برفتن در دوم گیرد شتاب — نیست حرمی بهر او اندر ذهاب
ور کند تأخیر هم نبود گناه — بهرآن کاوراست پرهیز از اله — پس بپرهیزیدو دانید اینکه‌هست — حشرتان‌سوی وی‌ازهشیارومست
حج بود در نزد ما توحید ذات — عمره باشد سیر توحید صفات — وان مقاماتیکه هست اندر طریق — باشد امامش ز ادراك عمیق
سیر فی الله و الی الله را تمام — مینماید در سلوك از هر مقام — بار دارد گر شما را نفس دون — زان مقاصد زان مراتب زان شئون
زود باید نفس را قربان نمود — کارمشکل را بخوش آسان نمود — دررهش کمنهٔ دل کان می است — این تمنا قلب را از ما نخاست
هست ما را بس بشر اشارت درفنون — بر نفوس مختلف ز اعلی و دون — اندر استعداد واحوال و صفات — مختلف شد نفسها در واردات
همچو حیوان ضعیف و هم قوی — که ببند اندر تحمل مستوی — بعضی از آنهاست حیوان ذلول — کوست سهل الانقیادو بس حمول
بعض دیگر صعب و عسرالانقیاد — خود بر آنها نیست درحمل اعتماد — همچنین بعضی زاوصاف از نفوس — سهل باشد قلع وقمعش بی‌عبوس
قمع بعضی ازصفاتش‌مشکل است — اندرا حصرتم ازاین‌دو داخلست — بعضی از حجاج دائم محصرند — بعض دیگر بر مناسك قادرند
معنی لاتحلقوا را گوش دار — موست آثار ضعیف هوش دار — زایل آن هرگز نگردد باکه‌سلب — نفس تا قربان نشد در ارض قلب
وان مرض اعمی بداش ناتوان — هم‌ضعیف ازروی‌استعداد و جان — قلب او از عارضات مستمر — کش بود اندر جبلت مشتهر
هست ممنوع از سلوك و ازشهود — هم ز دید و هم ز توحید وجود — وان علایق وان خیالات و هموم — هست رنج سر که گاه‌آرد هجوم
پس بر اوفدیه است ازامساکها — تا بچشم نفس ریزد خاکها — چیست احرام آنکه درطی مقام — کرد لذت ها و شهوت ها حرام
چیست طوف کعبه نزد رهروان — هفت نوبت پیش جانان بدل جان — یعنی اندر عشق او پیوستگی — از نفسهای هستی رستگی
حال‌عاشق درحضوردوست چیست — بحر از بستگی و رستگی‌است — رسم از کون و مکان یکبارگی — یافت دل ازهفت وپنج آوارگی
یار آمد وقت نظم خانه نیست — جای حرف محرم و بیگانه نیست — باش حاضر خدمت جانانه را — وقت دیگر کن طواف خانه را
خانها ویرانه گردد بار ها — یار ماند بی نیاز از دار ها — همچنان کو بود و دیاری نبود — درسپاسش نطق و گفتاری نبود
بیخود میگفت اندرذات خویش — میسوداندذات خویش اثبات‌خویش — همچنان در ذات خود باشدکه بود — نیست هیچش‌مثل‌و یاری درو جود
ای خدائی کت بهستی یار نیست — جز تو اندر دار دل دیار نیست — چون نماند خانه و خانه خدای — تو بمانی فرد و واحد در سرای
خانهٔ ویران ما را کن چنان — که در او غیر ازتو ناید میهمان — درخور آن رتبه‌کن این خانه را — ده حقیقت صورت افسانه را
خانهٔ دلرا تو پردازی ز غیر — که نداری عجز بر افعال خیر — کاریکو آن‌کند کو قادر است — عیب مارا ناظراست و ساتراست

عشق گوید ترک مغز و پوست کن خانه را خالی ز غیر دوست کن
گرجوی توفیق وعشق افزون کنی ماسوای خود زدل بیرون کنی
هست گشتم چون تو گفتی هست باش هوشیاری نیست حدت مست باش
من نگویم جام دیگر شایدم لایق از دانی فرستی زایدم
عاشق از جوید فزون میشایدش این فضولی لازم عشق آیدش
گر فضول آمد ز فضل عشق بود زان فزون جوئیش حق صدر گشود

گویم این باشد بتوفیق خدای خواهد از او کس تاند در سرای
من نبودم بود من از بود تست هستیم از فرع وجود و جود تست
مست بیرون کردی از میخانه ام همچنین سر گرم آن پیمانه ام
این فزون جوئی هم اندر ما زتست عفو کن گر بیخودی افزوده جست
خاک آدم حق بعشق خود سرشت لاجرم این فضل بودش سرنوشت
پس فضولی گر نمایم در طلب لازمهٔ عشق است نی ترک ادب

وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيا وَ يُشْهِدُاللّٰهَ عَلٰي مافِي قَلْبِهِ وَ هُوَ اَلَدُّالْخِصامِ ٢٠١

واز مردمان کسیکه بشگفت آرد تورا گفتارش درزندگانی دنیا وگواه میآورد خدا برآنچه دردل اوست واو شدیدالعداوتست

وَ اِذا تَوَلّٰى سَعٰى فِي الْاَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيها وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللّٰهُ لايُحِبُّ الْفَسادَ ٢٠٢ وَ اِذا

وچون برگردد شتاب کند درزمین تافسادکند درآن وتباه کند کشت را ونسل را وخدا دوست نمیدارد فسادرا وچون

قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللّٰهَ اَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْاِثْمِ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَ لَبِئْسَ الْمِهادُ ٢٠٣

گفته شود مر اورا بپرهیز از خدا فرا گیرد اورا حمیت بگناهکاری پس بس باشد اورا جهنم و هر آینه بد بستری است

هست از مردم کسی کاقوال او مر تو را در زندگی آید نکو
مر خدا را شاهد آرد در بیان لیک قلبش نیست همره با لسان
باطن او را خدا داند که چیست در ضمیرش جز نفاق و کذب نیست
کشتها و نسلها آن بد سرشت جهد دارد تا کند نابود و زشت
خواهد او سازد هلاک از مکر و کین بر خلاف آنچه خواهد رب دین
چونکه گویندش بترس از خدای گیرد او را جهل از سر تا بپای
عزتی کز حق بود علم است و نور عزت باطل بود اثم و قصور
پس نگیرد جهل عزت موی او باب دوزخ تا گشاید روی او

میکنی از حسن گفتارش عجب چون کند اظهار ایمان و طلب
باطن او بر خلاف ظاهر است بس شدید اندر عناد او در سراست
چونکه برگردد کند سعی از عناد تا که اندر ارض اندازد فساد
کشتهائی کش بود حب عشر نسلها که زاید از وی صد اثر
دوست کی دارد خدا هرگز فساد تا بافساد آن دغل یابد مراد
جهل یعنی آن حمیتهای خام که بود در جاهلیت مستدام
آن همه عجز و خضوع آرد یقین وین همه جهل و غرور و مکر و کین
پس بود کافی جحیم از بسترش ور حمیتهای خام آب ترش

وَ مِنَ النّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللّٰهِ وَاللّٰهُ رَؤُفٌ بِالْعِبادِ ٢٠٤

واز مردمان آنکه میفروشد خودش را برای خوشنودی خدا وخدا مهربانست بر بندگان

هم کسی از مردمان باشد که او میفروشد نفس خود را مو بمو
این نشان شیر مردان حق است که از ایشان کار دین با رونق است
ترک میل خود کنند از عقل چست تا رضای دوست بتوانند جست
ای ملایک بر چنین مردان مرد سجده ها از روی عشق آرید و درد
روز هیجا پشت او دشمن ندید ور نهیبش زهره ها بر تن درید
گفت حق با جبرئیل آیا شما جان خود سازید بر دیگر فدا
مر علی بر جای احمد خفته است ترک جان بر حفظ احمد گفته است
تا ببینید از چه معنی بوالبشر گشت مسجود ملایک سر بسر
تا ببینید آن رموز مختفی که نهان میبود در ذات صفی
مر شما گفتید این سفک دماست دور از اندیشه و آراء ماست
صد هزاران خلق ریزد خونشان عالم و آدم شود محزونشان
سهل باشد گر چنین آدم یکی در جهان پیدا شود دور از شکی
او مرا اندر زمین باشد ولی گشت ظاهر از علی ذات علی
جان و سر را تا نسازی خاک عشق کی چو احمد بگذری ز افلاک عشق
عارفان از کار او بردند پی

تا مگر خواند رضای ذوالجلال زین رضا خوانی بود خیر الرجال
افکند خصم از خبو بر رویشان منقلب هرگز نگردد خویشان
جای احمد آن رسول مقتدای خفته اند از بهر حفظش بر فدای
این چنین مردی رؤف و عاداست حیدر شیر افکن دریا دل است
پس خدا شاید که باشد مهربان بر عبادی این چنین پاکیزه جان
گفت بود در ملایک این وداد گفت حق پس در زمین بسد شاد
بر زمین از آسمان آرید رو فضل آدم تا نکو بینید از او
تا ببینند از چه رو آدم سراست آفرینش چون صدف او گوهر است
وانکه گفتم با شما اندر زمین خلق خواهم کرد خلقی ز آب و طین
مجبر بودید کا یسان آدمی خواهد آمد در زمین صاحبدمی
تا بحشر این خلق عالم سر بسر خونشان ریزد ز تیغ یکدگر
بر زمین آرید رو وز من سلام بر علی گوئید با صد احترام
هم بدینسانست رسم و راه عشق تا اند گر محرمی بر شاه عشق
فقر خواهی شیوهٔ تسلیم گیر از علی رسم فنا تعلیم گیر
بر رموز معرفت و اسرار وی

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ ٢٠٥

ای آنانکه گرویدید درآئید در صلح همگی وپیروی مکنید گامهای شیطانرا بدرستیکه او برای شما دشمنی است هویدا

فَإِنْ زَلَلْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْكُمُ الْبَيِّنَاتُ فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ٢٠٦ هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ

پس اگر لغزیدید بعد از آنکه آمد شمارا معجزها پس بدانید که خدا غالب درست کرداراست آیا انتظار میبرند مگر اینکه

يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ٢٠٧ سَلْ بَنِي

بیاید ایشانرا خدا در سایبانها از ابر وفرشتگان وحکم شد کار وبسوی خدا برمیگردد کارها بپرس پسران

إِسْرَائِيلَ كَمْ آتَيْنَاهُمْ مِنْ آيَةٍ بَيِّنَةٍ وَمَنْ يُبَدِّلْ نِعْمَةَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ

یعقوبرا چند دادیم ایشانرا از آیت روشن وهرکه مبدل کند نعمت خدارا بعد از آنکه آمد اورا پس بدرستیکه خدا سخت

الْعِقَابِ ٢٠٨ زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَيَسْخَرُونَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ اتَّقَوْا فَوْقَهُمْ

عقوبت است آراسته شد از برای آنانکه کافر شدند زندگانی دنیا وسخریه کنند از کسانیکه گرویدند وآنانکه پرهیزیدند بر ایشانند

يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ ٢٠٩

روز قیامت وخدا روزی میدهد هر کرا میخواهد بیرون شماره

در بیان راه راست که آن سلوك اصفیاست

ای گروه مؤمنان داخل شوید جملگی در سلم و بر وی بگروید
اندرین اسلام و ایمان چاره نیست از ولایت وان ولیّ بر ولیست
شاهرا تا دل نیاری در حضور نیستی داخل در این دارالسرور
این ولایت چیست دیگر ای فلان گو تو دان بیگانهٔ ای تیره جان
گردی از با محرمی بیگانگی محرم ماندی ز یار خانگی
گام شیطانست این وسواس وطن تا نگردی پیرو آن راهزن
کز چه باید بود در تمکین پیر عشق بند راه وسواس ای فقیر
بینی ار بر آینه روی دلبری پیش آن آینه ساجد یکسری
نیست خود مسجود لیکن پیش او گر نماید سجده مهر اندیش او
نور احمد هر زمانی ظاهر است چشم جانها بر جمالش ناظر است
تا ابد باقی بود در دورها لیك دارد در نمایش طورها
روشنیها جمله باشد ز آفتاب ز آفتاب ار چشم داری رو متاب
پس بدانید اوست غالب یا کرام نیست چیزی مانعش در انتقام
میبرند آیا مگر آن انتظار کآید ایشانرا همانا کردگار
کارها بگذارده هم بالحضور چون بسوی اوست برگشت امور
وصف قهاریست در معنی سحاب آید ایشان بهر تخریب و عذاب
چون بسوی او بود برگشت کار نیست حاجت هیچ بر این گیرودار
نیست از انکار محکم تر وحی در عمل سوزنده بر دان دوزخی
کن ز اسرائیلیان از ما سؤال تا چه دادیم آنگروهرا ز اعتدال
وانکه نعمتهای حق تبدیل کرد کان ز بهر بندگان تکمیل کرد
شد ز بهر کافران آراسته زندگانی جهان ناکاسته
وانکسان از راه تقوی و تمیز فوق ایشانند روز رستخیز
میدهد روزی خدا بر هر که خواست بیحساب و کس نداند کز کجاست

سلم یعنی بر ولایت رو کنید قطرهٔ خود متصل با جو کنید
بر ولای اولیا در هر زمان نیست از اسلام و ایمانت نشان
گرد وسواس اندر این دیو لعین که تورا کافی بود اسلام و دین
این همان سجده است کز وی بدرنگ سرکشیدی آمدی در خشم و جنگ
گر تو اغیاری دگرها محرمند تا نپنداری که مشتاقان کمند
کان شما را دشمنی بود آشکار آرد از وسواسشان در اضطرار
سجده باشد محض ذات ذوالجلال آدم آمد مظهر او در کمال
من رآنی فقد رأی الحق شاهد است که نبی مرآت وجه واحد است
سجدهٔ حق کرده از مرآت حق نیست مقصودش بغیر از ذات حق
آنکه پنداری بوتن بود آن نه جان جان او هرگز کجا رفت از میان
نور هر دوری بطوری لامع است وان ولایت طورهارا جامع است
پس بلغزید ار شما بعد از ثبات وانکه آمد مر شما را بیّنات
هم حکیم اندر همه افعال خود وانچه با هر کس کند از نیك و بد
در میان سایبانها از غمام وان ملایك همچنان با فرّ و نام
منتظر یعنی که بر قهر شدید حقتعالی آید از حکم وعید
وان قُضی الامر آنکه گردد کار تنك بر مخالف بی تأمل بیدرنك
زین فزونتر نیست تهدید و عذاب که کنی تکذیب آیات و کتاب
یا بخویش این نار سوزان سرد کن یا که سازش با عذاب و درد کن
آیت بیّن که از ما فضل بود پس بدل کردند آنها از جحود
در عقابند و شدید است این عقاب بلکه خود عین جحیمند و عذاب
هستشان سخریه بر ایمانیان وان فقیران لطیف پاك جان
اهل جنت فوق اهل دوزخند کآن همه آزاد و اینان در فخند
علتش یعنی بکس نبود پدید کز چه نعمت گشت اینك یا مزید

كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللّٰهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ وَ اَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ

بودندمردمان گروهی تنها پس برانگیخت خدا پیغمبران را مژده دهنده و بیم دهنده و فرو فرستاد با ایشان کتاب را براستی و درستی

لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَ مَا اخْتَلَفَ فِيهِ اِلاَّ الَّذِينَ اُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاۤءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ

تا حکم کند میان مردمان در آنچه اختلاف کردند در آن و اختلاف نکردند در آن مگر آنانکه داده شدند بعد از آنچه آمد ایشان را معجزها

بَغْياً بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللّٰهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِاِذْنِهِ وَاللّٰهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاۤءُ اِلٰى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ٢١٠

از راه سرکشی میاشان پس هدایت کرد خدا آنکسانیرا که گرویدند مر آنچه را اختلاف کردند در آن از حق بفرمان او و خدا هدایت میکند هر کرا میخواهد بسوی راه راست

مردمان بودند یك امت همه
پس شدند اندر طبیعت مختلف
هم قضا باشد بوفق مقتضی
مصلحت بود از پی نشو و نما
از خلاف و حقد یعنی بر وفاق
پس بر ایشان گشت امت مختلف
رفت استعدادشان یکجا بباد
بود اینها از حسدها و از لجاج
اندر استعداد اول برقرار
گشت زایل اختلافات عظیم
گرچه هر جا بد مقام مرحمه
امتی بودند واحد مردمان
هم نمود ارسال با ایشان کتاب
میکردند اختلافی اندر آن
پس هدایت کرد آنان را خدای

اندر اول از ره فطرت همه
وز طریق دین واحد منحرف
مقتضی بود آنچه شد در ما مضی
این عناد و اختلاف و ماجرا
واز عداوت بر محبت و اتفاق
فرقهٔ در راه و قومی منحرف
شد زیاد انکار و اجحاف و عناد
میفزود آن حقدشان بر اعوجاج
پس هدایت یافتند از کردگار
راه اهل مسلك در صراط مستقیم
یا که تفسیر اندرین دفتر همه
از خدا یکتا که در اول زمان
در میان مردمان تا بر صواب
حرکسانی کآمد از ایشان عیان
که بایمان آمدند از حسن رای
حق هدایت میکند آنرا که خواست

یا بطمعی یا بعهد بوالبشر
داشت اهواء طبیعت اقتضا
حقتعالی هست در صنع بشر
انبیا را پس برانگیزاند حق
وان ز کثرت سوی وحدت رحمت است
آنچه یختلفون بدند از این رمه
وانچه میکردند در حق اختلاف
وانکه غوی بود اندر فصل خویش
سوی حق شد آن صفاشان رهنما
بود این تحقیق اگر بودی بهوش
لیك این آیت بتحقیق اقرب است
پس فرستاد انبیا را پاك دلق
حکم حق جاری شود دور از خلاف
از حسد و از جور حجتها بسی
آنچه را کردند در آن اختلاف
بر صراط المستقیم و راه راست

اختلاف آنجا نبود اندر نظر
بر نشست یا که آن بود از قضا
این خلاف از جلب نفع و دفع ضر
تا بخواندشان بدین ما سبق
واندر این رحمت ز حق بس رحمت است
بر طباع خود بدی راسخ همه
زد بعثتها و حکم بی خلاف
ماند باقی بر صفای اصل خویش
بی خلاف افزودشان صفو و بها
لیك بی تفسیر ظاهر دار گوش
ابتدا گر شد بتحقیق انسب است
بهر انذار و بشارت حق بخلق
زانچه میکردند در آن اختلاف
حجت آرد بر خدا جز ناکسی
از حق اعنی هم باذنش بی خلاف

اَمْ حَسِبْتُمْ اَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَاْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمُ الْبَاْسَاۤءُ وَالضَّرَّاۤءُ

یا پنداشتند که در میآئید بهشت را و چون آمد شما را داستان آنانکه گذشتند پیش از شما رسید ایشان را سختی‌ها و ضررها

وَ زُلْزِلُوا حَتّٰى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتٰى نَصْرُ اللّٰهِ اَلاَ اِنَّ نَصْرَ اللّٰهِ قَرِيبٌ ٢١١ يَسْئَلُونَكَ

و از جای کنده شدند تا آنکه میگوید پیغمبر و آنانکه گرویدند با او کی باشد یاری خدا آگاه باش که یاری خدا نزدیکست میپرسند تورا

مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلْ مَا اَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ فَلِلْوَالِدَيْنِ وَالْاَقْرَبِينَ وَالْيَتَامٰى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَ مَا

که چه چیز انفاق بکنند بگو آنچه را انفاق کردید از نیکی پس از برای پدر و مادر و نزدیکان و ایتام و حاجتمندان و راه گذران و آنچه

تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَاِنَّ اللّٰهَ بِهِ عَلِيمٌ ٢١٢

میکنید از نیکی پس بدرستیکه خدا بدان داناست

یا گمان کردید جز با امتحان
تا نیائید آنچنان در راه دین
میرسید از بهر ایشان مستدام
در تزلزل بودشان از خصم دل
گشته نزدیك آن زمان نصرتش
در حقیقت این تمنا و دعاست
از نو میپرسند ز انفاق اهل مال
هست بهر والدین و اقربین

رنج و سختی فقر و بیماری تمام
داشتند انواع سختی متصل
خواهد آمد چونکه آید نوبتش
انتظار نصرت و فتح از خداست
کان چه باشد یا چه مقدار از منال
وان یتیمان و مساکین ز اهل دین
وانچه نیکوئی کنید اندر سبل

روز خندق یافت این آیت نزول
با پیمبر گفت با یاران کی است
آنکه میفرمود او با مؤمنان
در جزع با مؤمنین همراه بود
گو کنید انفاق آنچه از نکوی
وانکه در ره مفلس است از هر قبیل
حق باو دانا بود از جزء و کل

میتوان گردید داخل بر جنان
کآمدند از روی طاعت پیش از این
کاهل دین بودند از محنت ملول
وقت یاری از حق اعنی در پی است
بر تنبلی بد نه بردید و گمان
هم ز پسر از بعد عسر آگاه بود
گر که باشد جزئی آن یا جزوی
نامش آمد در خبر ابن السبیل

كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَ هُوَ كُرْهٌ لَكُمْ ٢١٣ وَ عَسٰى اَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ عَسٰى

نوشته‌شد بر شما کارزار وآن مشقت‌است برای شما وشایداینکه ناخوش‌دارید چیزیرا وآن بهتراست برای شما وشاید

اَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَ هُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللّٰهُ يَعْلَمُ وَ اَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ٢١٤

اینکه‌دوست‌دارید چیزیرا وآن بدست برای شما وخدا میداند وشما نمیدانید

بر شما بنوشته شد حکم قتال | گرچه باشد شاق آن بهر رجال
پس بود خیری که میدارید دوست | لیک از بهر شما شری دو توست
پس بود چیزی که آن کُرهست وشاق | بر شما خیر است لیک از اتفاق
حقتعالی داند او را نه شما | چیست علم خلق تا علم خدا

يَسْئَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَ صَدٌّ عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ وَ كُفْرٌ بِهِ

میپرسند تورا از ماه حرام کارزار درآن بگو کارزاردرآن بزرگست وبازداشتن از راه خدا وکفراست بدو

وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ اِخْرَاجُ اَهْلِهِ مِنْهُ اَكْبَرُ عِنْدَ اللّٰهِ وَالْفِتْنَةُ اَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا يَزَالُونَ

ومسجد حرام وبیرون‌کردن اهلش ازآن بزرگتراست نزدخدا وفتنه بزرگتراست از کشتن و همیشه

يُقَاتِلُونَكُمْ حَتّٰى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ اِنِ اسْتَطَاعُوا وَ مَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ

کارزارمیکنند شمارا تااینکه برگردانند شمارا ازدین خود اگر توانائی داشته‌باشند وهرکه برگردد از شما از دین خود پس بمیرد واو

كَافِرٌ فَاُولٰئِكَ حَبِطَتْ اَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ وَ اُولٰئِكَ اَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ٢١٥

کافراست پس آنگروه ناچیزمیشود کردارشان در دنیا وآخرت وآنگروهند یاران آتش ایشانند درآن جاویدان

اِنَّ الَّذِينَ اٰمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ اُولٰئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللّٰهِ

بدرستیکه‌آنانکه گرویدند وآنانکه هجرت‌کردند وجهاد کردند در راه خدا آنگروه امیدمیدارند رحمت خدارا

وَاللّٰهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ٢١٦

وخدا آمرزنده‌مهربان‌است

مسلمین کشتند پیش ازجنگ بدر
اولین قتلی که واقع شد همی
گرچه رو کشتند در شهر حرام
آمد این آیت که پرسند از قتال
همچنین بیت الحرام از هر مقام
یا نبود آن فتنه اعظم کز مقام
مرشما را میکشند از حقد و کین
تا مگر ملجأ نمایند از عناد
مشود نابود اعمالش همه
جاودان درنار بودن ارچه روست
لك بی تأویل آیت دارگوش
در نوحه یا که استغراق تام
قوه های روحی اهل قلب دان
گر کشید او را شما پس اندکست
هم نمودند از یقین در ره جهاد

مردی اندرراه زاهل شرك وغدر
در میانشان بود قتل حضرمی
حضرمیرا وین بود دور از نظام
از تو در شهر حرام اندر مقال
اکبراست اخراج اهلش ازحرام
در بدر گردید ایشارا تمام
تا بگردانندتان از راه دین
اهل ایمان را بعود و ارتداد
در دو دنیا خوارو بد حالش همه
هستی‌اوچونکه خلق شوم‌اوست
گرخوی داری سرادراك وهوش
سوی حق باشد جهاد نفس خام
اکبراست اخراج ایشان ازمکان
پیش افعالی‌که شرك ازوی‌یکست
این جماعت راست رحمت در نهاد

روز آخر از جمادی بد تمام
مشرکان رفتند بر ایراد و عیب
یا که پرسیدند آنرا مسلمین
گو بنزد ماست آن ذنبی کبیر
یعنی اخراج مسلمانان از آن
دررجب قتل ارچه ذنب اکبراست
دست نکشند ازجدال وقتل وجنگ
از شما برگشت از دین ور یکی
اهل نار ند آنجماعت و اندران
هستی او تا که میباشد بجا
همچنانکه قتل در شهر حرام
وقت جمعیت بحق امریست شاق
فتنه باشد کفروشرك اندروجود
وانکه آورده‌است ایمان زاختیار
از خدا دارند رحمتها امید

روز بعدش بد رجب شهر حرام
در زمان نزد رسول پاك جیب
بهر تحقیق از رسول پاك دین
ماندن‌ازراهست وکفران ناگزیر
فتنه از قتل است اکبر بالعیان
آن زقتل حضرمی معظم تراست
بر شما تا کار پس گیرند تنگ
پس بمیرد کافر است و مشرکی
خالدین باشند یعنی جاودان
کی شودآن خلق شوم ازوی‌جدا
نیست لایق دانی از حال و مقام
جنگ با نفس دنی با لاتفاق
واعظم‌آن ازجنگ بانفس جحود
کرده اند آن قوم هجرت از دیار
که غفوراست و رحیم او بر عبید

يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَ الْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا اِثْمٌ كَبِيرٌ وَ مَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَ اِثْمُهُمَا اَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا

میپرسند تورا از شراب وقمار بگو درآنها گناه بزرگست ومنفعتها ازبرای مردمان وگناه آنها بیشتراست از نفع ایشان

وَ يَسْئَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ ٢١٧ قُلِ الْعَفْوَ كَذٰلِكَ يُبَيِّنُ اللّٰهُ لَكُمُ الْاٰيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ ٢١٨ فِي الدُّنْيَا

ومیپرسند از توکه چه چیز انفاق کردند بگو گذشت همچنین ظاهر میسازد خدا برای شما آیتهارا تاشاید شما فکر نکنید در دنیا

وَالْاٰخِرَةِ وَيَسْئَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامٰى قُلْ اِصْلَاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ ٢١٩ وَ اِنْ تُخَالِطُوهُمْ فَاِخْوَانُكُمْ وَاللّٰهُ يَعْلَمُ

وآخرت ومیپرسند تورا از ایتام بگو بصلاح آوردن مر ایشانرا بهتراست واگر آمیزش کنید ایشانرا پس برادران شمایند وخدا میداند

الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ وَلَوْ شَاءَ اللّٰهُ لَاَعْنَتَكُمْ اِنَّ اللّٰهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ٢٢٠

فسادکننده را از اصلاح کننده واگر میخواست خدا هرآینه در رنج می انداخت شمارا بدرستیکه خدا غالب درستکار است

از تو میپرسند از خمر و قمار
اثمشان بیش است لیک از نفعشان
عقل را زایل کنندگان اکبر است
رفت عقل از خمر و مالت از قمار
آن بکاهد از خرد گر محرمی
حق ندارد از تو نفعی در نظر
از تو میپرسند از ما ینفقون
حق نماید بر شما روشن چنین
نیست لازم پرسش از حال یتیم
مالشان زآمیزش ار سازید جمع
گر طمع باشید با ایتام یار

گو بود در این دو جرم بیشمار
سعی دارد عاقل اندر رفعشان
عقل چون شد آدمی لحم و دم است
پس گریزد مرد بخرد زین دو عار
وان فزاید بر طمع در هر دمی
بر تو برگردد مآل نفع و ضر
گرچه میباید کنیم انفاق و چون
آیت خود تا کنید اندیشه زین
هر که گوئیم اینست از مال یتیم
نیک باشد بی فساد و اخذ و طمع
یا بوجه نیک و تعظیم شعار
تا شوند از کارشان یکباره دور

خمر و میسر را گناهی دان کبیر
هرچه آرد سکر خمر است آن مکر
لحم و دم فاسد شود در ساعتی
نفع این دو انبعاث شهوة است
گفت زان اثمش ز نفع افزون بود
گوئی آخر توبه خواهم کرد من
گو که انفاق است عفو اعنی ز مال
از تو پرسند از یتیمان در صلاح
با شما ایتام اخوانند و دوست
حقتعالی از صلاح و از فساد
بر شما ور خواستی حق بندرنگ
پس عزیز است و حکیم او در امور

مردمان را زان بود نفعی کثیر
از عنب یا تمر یا چیز دگر
چون نداری جان چه سود از صورتی
لیک نهر عقل و دانش آفت است
تا نتیجهٔ اثم اکبر چون بود
آزمون که نیست دیگر تاب و تن
آنچه باشد زاید از قوت عیال
گو بود اصلاحشان خیر و فلاح
بر صلاح آوردن ایشان را نکوست
آگهست و داند اسرار عباد
میگرفتی از یتیمان کار تنگ

وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتّٰى يُؤْمِنَّ وَلَاَمَةٌ مُؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكَةٍ وَلَوْ اَعْجَبَتْكُمْ وَلَا تُنْكِحُوا

ونکاح مکنید زنهای مشرک را تاآنکه بگروند وهرآینه کنیز مؤمنه بهتراست از مشرکه واگرچه خوش آمد شمارا ونکاح مکنید

الْمُشْرِكِينَ حَتّٰى يُؤْمِنُوا وَلَعَبْدٌ مُؤْمِنٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكٍ وَلَوْ اَعْجَبَكُمْ ٢٢١ اُولٰئِكَ يَدْعُونَ اِلَى النَّارِ

کافرانرا تاآنکه بگروند وهرآینه بندهٔ مؤمن بهتراست از مشرك واگرچه خوش آید شمارا آنگروه میخوانند سوی آتش

وَاللّٰهُ يَدْعُو اِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِاِذْنِهِ وَ يُبَيِّنُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ٢٢٢ وَيَسْئَلُونَكَ عَنِ

وخدا میخواند بسوی بهشت وآمرزش بفرمان او وظاهر میکند آیاتشرا برای مردمان تاشاید شما یادآوری کنید ومیپرسند تورا از

الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ اَذًى فَاعْتَزِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ وَلَا تَقْرَبُوهُنَّ حَتّٰى يَطْهُرْنَ فَاِذَا تَطَهَّرْنَ فَاْتُوهُنَّ

حیض بگو او پلید است پس کناره جوئید زنانرا در حیض ونزدیك مشوید ایشانرا تاآنکه پاك شوند پس چون پاك شوند پس بیارید ایشانرا

مِنْ حَيْثُ اَمَرَكُمُ اللّٰهُ اِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ ٢٢٣

از هرجاکه فرمود شمارا خدا بدرستیکه خدا دوست میدارد توبه کنندگانرا ودوست میدارد پاکیزگانرا

بر شما نبود نکاح مشرکات
بس عجب دارید گرچه زین مقال
عبد مؤمن به ز عبد مشرکست
این کسان خوانند سوی نارتان

جز که ایمان آورند از التفات
زانکه ایمان اهل مالند و جمال
گرچه زین در مال و حسن او اندك است
حق بسوی جنت و گلزارتان

آن زنان مؤمنه بس بهترند
مشرکین را هم نساء مؤمنه
هم شما دارید زین معنی عجب
خواست آمرزش ز بهر زید و عمرو

مشرکات ارچه بنیکوئی سرند
ناورند اندر نکاح منفقه
زانکه ایشان اهل نامند و سبب
در مقام اذن خود یعنی که امر

آشکارا کرد آیاتش بناس
بهر بیرون بردن اسلامیان
گفت داری هیچ ترویجم قبول
گشت نازل آیت لا تنکحوا
هم نیاری کوست با اغیار یار
آنکه کیش او بود جز کیش تو
از زنان در حیضشان باشید دور
دوست دارد حق اگر باشید بس
پاکه خودبین است و غافل جاهل است
کی شود این خودپسندی از تو دور
اندکی بر حال خود گر بنگری
طاهرانرا دوست میدارد خدا
در زمین فکرت از هر جهت
تخم ریزد عارف اندرجای زرع
تخم معنی کارد آنجا کی کمی
مهرهٔ مهرش دهی ماری شود
درچنین ارضی که اینش صفت

تا بیاد آرند او را در سپاس
خواند اورا یکزنی از مشرکان
گفت آری لیک با اذن رسول
یار چون پیوند گیرد با عدو
درگذر کان مهره دارد در بر مار
کی شود هرگز بسمت خویش نو
پاک تا گردند زان عیب و نفور
تائبان از ذنب و پاکان از دنس
دوری از وی خوی ناپیرایش است
راضی را با ذاتی در حضور
منفعل گردی شوی از خود بری
طاهر است آن کز خودی گردد جدا
بر امر حق کارند تخم معرفت
به بجائی کوست دور از حد شرع
همچو آن ارضند این مردم بسی
قدر افزایش غداری شود
حنظل آرد بار تخم معرفت

بود مر قد پهلوانی بی بدیل
که با او در جاهلیت دوست بود
چونکه رجعت کرد او اندر نهفت
از منافق ای اخی مستور باش
پاک باشد از نفاق از دامنش
از تو میپرسند احوال محیض
پس جو مینماید آنها را بخواست
گر بپرسی مرد کی حایض شود
خوی خود بینی گر عیان گردد بکس
آن مینها علامتهای تست
پس بآب عجز رو تطهیر کن
پاک چون گشتی وشستی آن ورق
روید از ارض وجودت لاله ها
در زمینی که کند ریخت تباه
تخم گل کاری در آن خار آورد
راه بنمائیش گیرد گمرهی
در زمین پاک تخم مهر ریز

شد بمکه زامر پیغمبر کسیل
روی بروی بهر تزویجی نمود
این سخن با سید لولاک گفت
شهرها از صحبت او دور باش
با تو یار است او چه سود از دشمنش
گو که آن اذی است و با کیرا نقیض
شاید از وجهیکه امر است و رواست
نفس دون وقتی که بیرایش شود
بس او را چون زن حایض نجس
که چو خون بر جامه و اعضای تست
توبهٔ تنوی بدست بیر کن
مدهمدت ره نخود مردان حق
چون خودیت رفت زان غساله ها
شوره زار است و بروید زان گیاه
بهر زاو داری طمع عار آورد
خود بگلخن کرده بکستش شهی
که بود از خبث و آلایش تمیز

نِسَآؤُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ فَأْتُوا حَرْثَكُمْ أَنّي شِئْتُمْ وَ قَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ وَاتَّقُوا اللّٰهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ

زنان شما کشتزارند برای شما پس بیائید کشتزار تان را هر جا که خواهید و مقدم دارید برای خودهاتان و بپرهیزید خدارا و بدانید اینکه شما

مُلَاقُوهُ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ ٢٢٤ وَلَا تَجْعَلُوا اللّٰهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ أَنْ تَبَرُّوا وَ تَتَّقُوا وَ تُصْلِحُوا بَيْنَ

ملاقات کننده اید او را و مژده ده گروندگانرا ومگردانید خدارا دستآویز برای سوگندهاتان که نیکی کنید و بپرهیزید و بصلاح آورید میان

النَّاسِ وَاللّٰهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ٢٢٥ لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللّٰهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلٰكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبَتْ

مردمان وخدا شنوای داناست نمگیرد شمارا خدا به بیهوده در سوگندهاتان ولیکن میگیرد شمارا بآنچه کسب کرده

قُلُوبُكُمْ وَاللّٰهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ ٢٢٦

دلهای شما وخدا آمرزنده بردبار است

آن زنان جز شدند از بهر شما
چونکه قوامی و داری اختیار
از رهی رو که باشد سنگلاخ
غول یعنی آن صفات نا پسند
رو مکن در راه معنی بر قفا
چون کنی رو برقفا ره سد شود
هست ما شئتم دلیل اختیار
فطرتش تا باز جبود در قبول
کس ندارد ره بسر ما سبق
میکردانید دست آویز هم
خورده بد سوگند شخصی نامدار
کی خورد سوگند هرگز بخردی
حق نگیرد مر شما را از کرم
هرچه از دل بگذرد بی قصد نیست

نفس را بر خلق وخوی نیك دار
تنگ باید بر تو اقلیم فراخ
که فند زان نفس اندر صدگزند
که به گردد تو را سبل وفا
نفس رهرو دور از مقصد شود
مر تورا بر نفس در هر فعل و کار
شاد باشد از محاسن یا ملول
جز که پرهیزید با داش ز حق
حقتعالی را بسوگند و قسم
که نگردد داخل او اندر سه کار
ترك نیکی تا کند در موردی
بر یمین لغو هیچ از بیش و کم
حق بود آگاه کورا قصد چیست

از رهی او را سر گر آدمی
رفته اند از آنره ارباب عقول
هرچه خواهی در زمین نفس خویش
سلهای نیك اخلاق بکوست
باز تا آئی که بنمائیش راه
گر تخت ساری اورا آن شود
از شما پیشی است در اعمال خیر
در ملاقاتش بنیکوئی یقین
که کشید از بر و تقوی دست باز
زان یکی اصلاح بین الناس بود
بشنود حق هرچه گویند از مجاز
لیك گیرد آنچه بر دلهای خویش
حق غفور اعنی که آمرزنده است

کیست زن نفس جهول با حیا
تا بیفتد در کف نامحرمی
نشنود کس اندر آن ره بانك غول
تخم نیکی ریز کآید نیك پیش
که تورا زان در دو عالم آبروست
گشته ضایع خلق و ادراکت تباه
ور بمردش بخشی از مردان شود
خیر آری پیش خیر آید بسیر
بس بشارتهاست بهر مؤمنین
یا ز اصلاح خلایق در جواز
آمد این آیت که لغو است این عهود
بر ضمایر هم بود دانای راز
کسب کردید آن ز حاصلهای خویش
در عقوبت برد بار از بنده است

لِلَّذِينَ يُؤْلُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ فَإِنْ فَاؤُوا فَإِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۲۲۷

مرآنانکه دور باشند از زنانشان انتظار چهار ماه پس اگر باز آیند پس بدرستیکه خدا آمرزنده مهربانست

آنکسانکه دور میباشند هم — از زنان خویش از روی قسم
وطی ایشانراست اندر اعتدال — چار ماه مهلت حد اعتزال
که نباید در تکلم با نساء — باشد این یا از غضب یا از رضا
ورکه مدت منقضی گردید و بار — جمع او با زن شد در اصرار
یا دهد بر وجه الزامش طلاق — ور نماید امساک او از فراق

مر زنانرا هست حد انتظار — چار ماه اندر جدائی در قرار
میخورد سوگند مردی از غضب — تا ز اصراری وشد عزلت طلب
پس کند برگشت بروی ست بهم — حق ببخشد کو غفوراست و رحیم
باید الزامش نمودن بر رجوع — هم دهد کفاره در حال وقوع
حبس و بندش واجب آید در جزا — که نماید یا رجوع او یا رها

وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ فَإِنَّ اللّٰهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ۲۲۸ وَالْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ وَلَا يَحِلُّ

واگر اراده کنند طلاق را پس بدرستیکه خدا شنوای داناست وزنان طلاق داده شده انتظار میبرند بخودشان سه طهر وحلال نیست

لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللّٰهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنَّ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَبُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ

مرایشانرا اینکه بپوشند آنچه را که آفریده خدا در رحمهای ایشان اگر بوده باشند که ایمان آورند بخدا وروز آخر وشوهرهاشان سزاوارترند

بِرَدِّهِنَّ فِي ذَٰلِكَ إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ

بباز آوردنشان در این اگر اراده کنند اصلاح را ومر ایشانراست مانند آنچه بر ایشانست بنیکی ومر مردانراست بر ایشان مرتبه‌ها

وَاللّٰهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ۲۲۹ الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ

وخدا غالب درستکاراست طلاق دوباراست پس نگهداشتن بنیکی یا رها کردن بخوبی وحلال نیست برای شما که

تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللّٰهِ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللّٰهِ

بگیرید از آنچه داده شد ایشانرا چیزی مگر آنکه بترسند اینکه برپا داشته باشند حدهای خدارا پس اگر ترسیدید که برپا ندارند حدهای خدارا

فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ تِلْكَ حُدُودُ اللّٰهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللّٰهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ۲۳۰

پس نیست گناهی بر آندو تا در آنچه فدا دهد زن بدان اینست حدهای خدا پس درمگذرید آنرا وهرکه درگذشت حدهای خدارا پس آنگروه ایشانند ستمکاران

ور در این مدت کند قصد طلاق — لفظ را با قصد باید اتفاق
وانچه دادستند ایشانرا طلاق — بر سه طهر است انتظارش در سیاق
حمل یا حیض است آن در نزد عقل — همچنین وارد شده ز اخبار و نقل
آن نهان دارند تا زوج از رجوع — بازماند وانیست ظلم اندر وقوع
وین بس اندر جاهلیت رسم بود — میکند زان نهی خلاق ودود
ورکه برگردند سوی شوهران — شوهرشان اولی ترند از دیگران
هم بر ایشانست مثل آنچه هست — بهر ایشان از نکوئی در نشست
گفت هر نیکی که داری در نظر — از کسی نیکیست پاداشش مگر
چشم نیکی دارد او از شوهرش — هم بنیکی بود باید یاورش
هست مردانرا بر ایشان فضلها — در جهاد و علمها و عقلها
حق بود غالب بوجه عزتش — تا چه باشد مقتضی با حکمتش
پس بنیکی داشتن زن را نگاه — یا رها کردن بخوبی با گواه
زانچه یعنی خود بایشان داده اید — از حقوق از عاقل و آزاده اید
بهر مرد و زن معین شد حدود — ناشزه است ار زن تجاوز زان نمود
پس بر ایشان نیست جرمی گر فدا — زن دهد تا گردد از شوهر جدا
این حدود حق بود بر وجه شرع — در نباید زان گذشت از اصل و فرع
در کتاب فقه شرح هر یکی — بین است ار علم داری اندکی

نشود حق هرچه گفت او بر زبان — هم بود دانا با سرار نهان
هم روا نبود کنند ار مکتتم — آنچه حقشان آفرید اندر رحم
گفت صادق فرض آمد بر نسا — حیض و طهر و حمل از حکم قضا
یا از آنکه آن ولد را بر خلاف — منتسب بر غیر سازد و از گزاف
کاین عمل نبود نکو اندر یقین — گر که برحق مؤمنند و یوم دین
شوهران هم گر که باز آرندشان — هست اصلح تا نکو دارندشان
این ز الفاظ عجب آمد بسی — پس نصیح است ار نکو فهمد کسی
حق زن بر مرد چبود روشن است — مثل آنهم حق شوهر بر زن است
مثل آنچه ز او بدل دارد امید — بدهد اورا و آن مزیدش را مزید
غیر از اینها در دو صد چیز دگر — نزد آن کو راست تمیز و نظر
مرتانست آن طلاق اعنی دوبار — که برجعت باشد او را اختیار
چیزی ار گیرید زایشان بی سؤال — بر شما نبود بوجهی آن حلال
جز ندارند آن حدود حق بپای — زن تعدی کرد و گوید ناسزای
پس بترسند ار شما اندر بنای — می ندارید آن حدود حق بپای
واگذارد حق خود یعنی بمرد — تا شود مطلق زوی بی رنج و درد
حد در اینموقع که بر صد حکمت است — عده و خلع و طلاق و رجعت است
اینقدر ها لازم تفسیر بود — لی بیان فقه در تصویر بود

ما به درمیدان کس تاریم رخش ای فقیه ارشد خطا ما را ببخش تا نگیری کینه در دل با فقیر من از آن خرمن نخواهم یک شعیر
ور کسی بگذشت وقتی زاین حدود ظالم است و بر ستم دارد وجود

فَاِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتّي تَنْكِحَ زَوْجاً غَيْرَهُ فَاِنْ طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا اَنْ يَتَرَاجَعَا

پس اگر طلاق دهدش پس حلال نیست مر او را بعد از آن تا آنکه نکاح کند جفتی جز او پس اگر طلاق داد او را پس نیست گناهی بر آنها که برگردند

اِنْ ظَنَّا اَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللّٰهِ وَ تِلْكَ حُدُودُ اللّٰهِ يُبَيِّنُهَا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ٢٣١ وَ اِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَآءَ فَبَلَغْنَ

اگر گمان داشته باشند که بر پا بدارند حدهای خدا را و بدان این است حدهای خدا که بیان میکند آنرا برای قومیکه میدانند و چون که طلاق دادید زنان را پس برسند بآخر

اَجَلَهُنَّ فَاَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ اَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا لِتَعْتَدُوا وَ مَنْ يَفْعَلْ

مدتشان پس نگاهدارید ایشانرا بخوبی یا سر دهید ایشانرا بنیکی و نگاه مدارید ایشانرا از راه ضرر تا تعدی کنید و کسیکه بکند

ذٰلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَلَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللّٰهِ هُزُوًا وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ وَمَا اَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ

این را پس بتحقیق ستم کرد خود را و مگیرید آیتهای خدا را استهزاء و یاد آرید نعمت خدا را بر خودتان و آنچه فرستاد بر شما از شما

الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ يَعِظُكُمْ بِهِ وَاتَّقُوا اللّٰهَ وَ اعْلَمُوا اَنَّ اللّٰهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ٢٣٢

کتاب و حکمت پند میدهد شما را بدو و بپرهیزید خدا را و بدانید که خدا بهمه چیز داناست

پس سه بار ارداد مرد او را طلاق | نیستش دیگر حلال او در وثاق | جز که آرد در نکاحش دیگری | وان کند جز او قبول شوهری
پس روی گیرد طلاق آنگه رواست | گر بوی آرد رجوع او گر که خواست | ایست حد های خدا گر درگمان | باشد این دارند بر پا تا که آن
میدهد تفصیل حق بی انقطاع | بهر آن قومیکه دارند اطلاع | چون شما بدهید زنها را طلاق | پس رسد مدت بآخر بی نفاق
یا نگه داریدشان نیکو و خوب | یا رها سازیدشان پاک از ذنوب | نه نگه دارید از وجه ضرر | نکند این جز بتلک خلقی بدسیر
بر تعدی گر نگه داریدشان | تا ز خوی بد بیازاریدشان | یا که مانند از معاش و از ولد | ور نشاط و عشرت این ظلم است و بد
هر که این کرد او ستم بر خویش کرد | تا چه حق با مرد ظلم اندیش کرد | گر کسی پاداش آن بیند نعم | تا بمرگ او راست بر خود شور و شر
هم نگیرید آیت الله را بهزو | یاد انعامش کنید از عضو عضو | بعد نعمتها که داد او بیحساب | نعمت دیگر فرستاد از کتاب
وان شما را حکمت است و وعظ و پند | از بد و نیک و پسند و ناپسند | تا بپرهیزید و دانید اینکه او | بر همه چیز است دانا مو بمو

وَ اِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَآءَ فَبَلَغْنَ اَجَلَهُنَّ فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ اَنْ يَنْكِحْنَ اَزْوَاجَهُنَّ اِذَا تَرَاضَوْا بَيْنَهُمْ

و چون طلاق دادید زنان را پس برسند مدت خودشان را پس منع مکنید ایشان را که نکاح کنند شوهرشان را هرگاه برضای هم روند میانشان

بِالْمَعْرُوفِ ذٰلِكَ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذٰلِكُمْ اَزْكٰي لَكُمْ وَ

بنیکی این پند داده میشود بدو آنکه باشد از شما ایمان میآورد بخدا و روز آخر این شما را پاکیزه تر است برای شما و

اَطْهَرُ وَاللّٰهُ يَعْلَمُ وَ اَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ٢٣٣

پاکتر و خدا میداند و شما نمیدانید

چون رها کردید زنها را و گشت | مدت آخر یعنی آن مدت گذشت
بازشان باید ندارید از نکاح | پس بود دور این چنین منع از فلاح
یعنی ار خواهند زوج دیگری | گر بود زان سست تر یا برتری | هر دو هم بر یکدگر راضی شوند | فارغ از اندیشهٔ ماضی شوند
منع ایشانست در دین ناپسند | دان رسد برجان و بر ایمان گزند | اینست پند حق براو کو مؤمن است | بر خدا و روز آخر موقن است
این بود ازکی و اطهر بر شما | که نمیدانید و میداند خدا | آگهست از کنه اسرار وجود | کآن تخالف وین تخالط از چه بود

وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ اَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ اَرَادَ اَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ وَ عَلَي الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ

و مادران که شیر میدهند فرزندان خود را در دو سال تمام برای آنکه بخواهد که تمام کند شیر دادن را و بر کسیکه مولود مر او راست روزیشان

وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ لَا تُكَلَّفُ نَفْسٌ اِلَّا وُسْعَهَا لَا تُضَارَّ وَالِدَةٌ بِوَلَدِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَلَدِهِ

و پوششتان بخوبی تکلیف کرده نشود نفسی را مگر باندازهٔ آن تا ضرر رسانیده نشود مادری بفرزندش و نه آنکه مولود مر او راست بفرزندش

وَعَلَي الْوٰارِثِ مِثْلُ ذٰلِكَ فَاِنْ اَرٰادٰ فِصٰالاً عَنْ تَرٰاضٍ مِنْهُمٰا وَ تَشٰاوُرٍ فَلاٰ جُنٰاحَ عَلَيْهِمٰا وَ اِنْ

وبر وارث‌است مانند این پس‌اگربخواهدازشیرگرفتن‌راازروی‌خوشنودی‌ازآنهاومشورت پس‌نیست‌باکی برآن واگر

اَرَدْتُمْ اَنْ تَسْتَرْضِعُوا اَوْلاٰدَكُمْ فَلاٰ جُنٰاحَ عَلَيْكُمْ اِذٰا سَلَّمْتُمْ مٰا آتَيْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَاتَّقُوا اللّٰهَ

اراده‌کنیدکه بدایه‌بدهید فرزندانتارا پس‌نیست‌باکی برشما چون گردن‌نهید آنچه‌رادادەشدید بنیکی وپرهیزیدخدارا

وَاعْلَمُوا اَنَّ اللّٰهَ بِمٰا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ٢٣٤

وبدانید که خدا بآنچه میکنید بیناست

مادران باید که می بدهند شیر
هست بر مولود له یعنی پدر
بهر آنکه شیر ندهد بر ولد
ورکه‌مطلق هست‌آن زن برسریر
نیست تکلیفی روا از هیچ رو
نیست هم بر مادری کزغیظ اب
هست بر میراث بر مانند ان
همچنان کز والدیش میرسد
یعنی از او را نباشد والدین
مشورت‌آن هردو براحسان کنند
ورکه میخواهید غیر از مادرش
چونکه بسپارند برحکم وجوب

تا دوسال اولاد خودرا ناگزیر
رزق و پوشش مادرانرا خوبتر
حق دیگر نیست او را در سند
بهرهٔ خود گیرد آن لی بهر شیر
بر کسی الا بقدر وسع او
ترك فرزندی کند گیرد غضب
گر بمیرد آن صبی بر ناگهان
نفقه بهر رشد هر دم برسد
وارثست‌آنکس‌که هست‌اقرب‌بمی
بر رضای یکدگر تا آن کنند
شیر بدهد آن ولد را یکسرش
حق استرضاع را آرید خوب
هرعمل که میکنید از ناگزیر

کامل‌آمد این رضاعت تادوسال
اینست حکم مادری کورا طلاق
رزق وپوشش بادهد برطفل‌شیر
نفقه هم بر قدر معروفست وبس
لی رساند از نپاهید و پدر
تا زیانی وارد آید بر رضیع
یعنی‌آن مالی‌که بروی‌راجع‌است
بمدارآن هرکس برآن‌طفل‌اقربست
پس اگرخواهند گیرندش زشیر
نیستشان گر بر فصال آمد صلاح
بر شما نبود گناهی اندر این
می بپرهیزید و دانید اینکه حق
هست حق برجزء وبرکلش بصیر

گر همی خواهید یابد کان کمال
داده باشد مردوهست اندر وثاق
شایدش مرد ار غنی‌است ارفقیر
لی بقدر آنکه زن دارد هوس
مادریرا بهر فرزندش ضرر
ازپدر وار مادر این باشد شنیع
میرسد بروالدین این‌شایع است
آنکه‌ذی‌حق‌ترهم‌اولی واسب‌است
زود تر ازحد خود یا آنکه دیر
نیست ایشانرا بتأخیرش جناح
مانع اُم هر چه باشد بالیقین
هست بینا بر فعال ما خلق

وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَ يَذَرُونَ اَزْوٰاجاً يَتَرَبَّصْنَ بِاَنْفُسِهِنَّ اَرْبَعَةَ اَشْهُرٍ وَ عَشْراً فَاِذٰا بَلَغْنَ

وآنانکه وفات‌میکنند ازشما وواميگذارند جفتهاشانرا انتظاربرند بخودشان چهار ماه ودەروز پس‌چون برسند

اَجَلَهُنَّ فَلاٰ جُنٰاحَ عَلَيْكُمْ فِيمٰا فَعَلْنَ فِي اَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَاللّٰهُ بِمٰا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ٢٣٥ وَلاٰ جُنٰاحَ

مدتشانرا پس‌نیست‌گناهی برشما درآنچه‌کردند در خودشان بنیکی وخدا بآنچه‌میکنید آگاه‌است ونیست گناهی

عَلَيْكُمْ فِيمٰا عَرَّضْتُمْ بِهِ مِنْ خِطْبَةِ النِّسٰاءِ اَوْ اَكْنَنْتُمْ فِي اَنْفُسِكُمْ عَلِمَ اللّٰهُ اَنَّكُمْ سَتَذْكُرُونَهُنَّ

برشما درآنچه بکنایه‌خبردادیم‌بدین‌ازخواستگاری زنان یاپنهان‌داشتید در خودتان دانست خداکه‌شمازودباشدکه‌یادکنیدایشانرا

وَلٰكِنْ لاٰ تُوٰاعِدُوهُنَّ سِرّاً اِلاّٰ اَنْ تَقُولُوا قَوْلاً مَعْرُوفاً ٢٣٦ وَلاٰ تَعْزِمُوا عُقْدَةَ النِّكٰاحِ حَتّٰي يَبْلُغَ

ولیکن وعده‌ندهیدایشانرا پنهانی‌را مگر آنکه بگوئیدگفتاری‌نیکو وقصدمکنید بستن نکاحرا تااینکه برسد

الْكِتٰابُ اَجَلَهُ وَاعْلَمُوا اَنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُ مٰا فِي اَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ وَاعْلَمُوا اَنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ ٢٣٧

کتاب مدت‌او وبدانید که خدا میداند آنچه‌راکه‌درنفسهای‌شماست‌پس‌حذرکنیدوبدانید که خدا آمرزنده‌بردباراست

وانکسانیکه بمیرند از شما
شدچومدت نیست‌جرمی بی‌زطول
نیست جرمی باکنایت گرشما
حقتعالی آگه است از رازها
جزکه‌گوئیدآنچه‌معروفست‌و خوش

جفتها مانند از ایشان بجا
شوهر دیگر نمایند از قبول
گفتگو باهم کنید از خطبها
زود یاد آرید زان دمساز ها
زاستماعش روی کس نبود ترش

چارمه دارند وده روز از قرار
این علامتهای حق در ره بود
یا که اندر نفس خود پنهان‌کنید
وعده درسر لیك باایشان خطاست
آنچه یعنی قابل تشکیك نیست

بر نفوس خود نیکی انتظار
حق برآنچه میکنید آگه بود
تا بپنهان خطبهٔ نسوان کنند
کآن بسی‌اقرب بفحشاو افتراست
برغلط یا تهمتی نزدیك نیست

عزم جایز نیست بر عقد نکاح / در زمان عده کآن نبود مباح
می بدانید اینکه میداند خدا / مر شما را چیست تا در نفسها
آنکه باشد مستحق صد عقاب / بخشد از حلمش نگیرد بر شتاب
تا رسد از بهر آن زن نامه‌اش / پاک گردد از مکاره جامه اش
پس بترسید و بدانید آشکار / کوست آمرزنده و هم بردبار
تا بحق بر گردد و نکو شود / ترک غیر او کند با او شود

مناجات

ای خدا مارا بفضل خود ببخش / ورخطای ما گذشت از حد ببخش
گرکه نگذشتیم ما از فعل زشت / حلم کن بگذر ز مشتی بدسرشت
گر سرشت ماست بد نیکوش کن / خانه ور گلخن بود مینوش کن
ما فقیریم از دوصد ره ای غنی / از غنی بهر فقیر است ایمنی
از تو نامد غیر نیکی در عیان / وز من الا زشتی و سهو زیان
من همان خاکم که بودم در نخست / خاک چبود تا بود کج یا درست
پس بهر گامی بلغزد گر پیم / عفو کن از من که جز خاکی نیم
هوش دادی پس زبان و چشم و گوش / خاک پستی را که بود از خود خموش
عقل هم بیگانه زین ادراک بود / زانکه ذاتت از تعقل پاک بود
تا که داند یا که بشناسد کست / دل نشان یابد ز سرّ اقدست
یا که با معلول ربط علت است / یا که آنهم نیست صرف وحدتست
این عدمها که بهست آوردهٔ / نیست جز بر روی هستی پردهٔ
یک قلم رد عالم و افلاک شد / خاک لا شیء لایق لولاک شد
خاک را چون راه دادی زابتدا / یک میدان در زحرم ما نما
کی مقدر بود عصیان بهر کس / ورکه بود از بهر رحمت بود و بس
تاب رحمت باش هردم باز بر / برگنه کاران ببند آواز بر
تو توانی هر بدی را خوب کرد / صورت منفوس را محبوب کرد
عجز و استدعاست از ما وز تو جود / خود کن کایجاد ما از جود بود
احتیاج و فقر ما باید بگفت / آن تو دانی که نداری مثل و جفت
تو همانی ای خدای فرد پاک / که نمودی خلقت ما ز آب و خاک
خاک سر تا پاست عجز و احتیاج / سهو و سقم و انکسار و اعوجاج
این دعای ما هم از تلقین تست / گر نمائی مستجاب آئین تست
گفت بخوانیم تا هزاران لا به من / پای دانم باز از پا تا به من
کس نداند جز تو وجه رابطه / گرچه شد عقل از جهات واسطه
مع تقیوّمیّ با ممکنات / وین منافی نیست با قدس ذات
خود تونی یعنی که از خود عارفی / نیست موصوفی دگر یا واصفی
هستی ما نیست جز نقش علم / ظاهر آمد رأی نقاش از قلم
خاک کی از بود خویش آگاه بود / یا که اورا ره بران درگاه بود
آنچه از ما شد عیان تقصیر بود / وز تو بخشش بود اگر تقدیر بود
پیش از آن کآید گناهی در وجود / باب رحمت برگنه کاران گشود
تا در آید اهل عصیان اندرت / جام بخشایش خورند از کوثرت

لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَّقْتُمُ النِّسَآءَ مَا لَمْ تَمَسُّوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً وَ مَتِّعُوهُنَّ عَلَى الْمُوسِعِ

نیست گناهی بر شما اگر طلاق دادید زنان را مادام که مس نکرده اید ایشان را یا مقرر کرده باشید ایشان را مهری و برخورداری ایشان بر هر که توانگر است

قَدَرُهُ وَ عَلَى الْمُقْتِرِ قَدَرُهُ مَتَاعًا بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِينَ ٢٣٨ وَ إِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ

اندازه اش و بر هر که تنگدست است اندازه اش برخورداری نیکی حقرا بر نیکوکاران و اگر طلاق دادید ایشان را پیش از آنکه

تَمَسُّوهُنَّ وَ قَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوَ الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ

مس کنید ایشان را و بتحقیق که واجب کرده بر شما مر ایشان را مهری پس نیم آنچه معین کردید مگر اینکه ببخشند یا ببخشد آنکسانیکه بدست اوست بستن

النِّكَاحِ وَ أَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى وَلَا تَنْسَوُا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ إِنَّ اللّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ٢٣٩

نکاح و اگر ببخشید نزدیکتر است مر پرهیزکاری را و فراموش مکنید احسان را میان خودتان بدرستیکه خدا بآنچه میکنید بیناست

نیست جرمی در طلاق از بهر کس / گر دهید ازواج دانا کرده مس
بهره ور سازیدشان از مال خود / موسع و مقتر بقدر حال خود
آنکه خواهد تا نکوئی خود کند / کار فرض و مستحب نیکو کند
ورکه می بدهید انشانرا طلاق / پیشتر از دخل زد اتفاق
نصف آنچه بر شما آن فرض بود / جز که بخشد آن بیچاره یا زخود
مهر خود را بهر نفعی واگذاشت / که امیدی هیچ از آن شوهر نداشت
ورکه ازوی نگذرند آن انسب است / هم بدانش هم بتقوی اقرب است
یا که دادید آنچه عین فرض بود / بر شما از مهر نسوان قرض بود
ازمتاعی کآن بود معروف و حق / واجب آمد محسنانرا این نسق
چیست معروف آنکه بر اجحاف نیست / اندر او تقتیر یا اسراف نیست
بر شما از حقشان بود آنچه فرض / کرد میباید ادا مانند قرض
واگذارد یعنی آنرا ذی حقش / تا نکاهد از رواج و رونقش
واگذارد یا هم او را شوهرش / که بدست اوست عقد و منظرش
هم فرامش تا نباشد فضل ها / در میانتان وان بها و بذلها
میدهانید آنچه از برنا و پیر / حق بر اعمال شما باشد بصیر

حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَوةِ الْوُسْطَى وَ قُومُوا لِلّهِ قَانِتِينَ ٢٤٠ فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالًا أَوْ رُكْبَانًا

نگاهداری کنید بر نمازها و نماز میانه و بر پا شوید برای خدا دست بدعا برداشتگان پس اگر ترسیدید پس پیادگان و سواران

فَاِذٰا اَمِنْتُمْ فَاذْكُرُوا اللّٰهَ كَمٰا عَلَّمَكُمْ مٰالَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ ٢٤١ وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَ يَذَرُونَ

پس چون ایمن شدید پس یاد بیارید خدارا همچنانکه آموخت شمارا آنچه که نبودید که بدانید و آنکسانکه وفات میکنند از شما و وا میگذارند

اَزْوٰاجًا وَصِيَّةً لِاَزْوٰاجِهِمْ مَتٰاعًا اِلَى الْحَوْلِ غَيْرَ اِخْرٰاجٍ فَاِنْ خَرَجْنَ فَلٰا جُنٰاحَ عَلَيْكُمْ فِي مٰا

جفتهارا وصیتی مر جفتهاشان را بهرهٔ تا سال بدون بیرون کردن پس اگر بیرون روند پس نیست باکی بر شما در آنچه

فَعَلْنَ فِي اَنْفُسِهِنَّ مِنْ مَعْرُوفٍ وَاللّٰهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ٢٤٢ وَ لِلْمُطَلَّقٰاتِ مَتٰاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ ٢٤٣

کردند در خودشان از نیکی و خدا غالب درست کردار است و مر طلاق داده شده‌هارا بهره‌ایست بنیکی براستی بر پرهیزکاران

كَذٰلِكَ يُبَيِّنُ اللّٰهُ لَكُمْ آيٰاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ٢٤٤

همچنین ظاهر میکند خدا برای شما آیتهایش را باشد شما دریابید بعقل

در بیان نماز پنجگانه خاصه نماز وسطی

حفظ باید کرد آداب نماز — خاصه وسطی را که دارد امتیاز
هم بپا باشید حق را قانتین — ایستید یعنی بفرمانش چنین
قولها در وسط باشد مختلف — تا بقول خاص گردد معترف
وسط باشد نزد صوفی ذکر قلب — که از او انواع غفلتهاست سلب
جمعه را دارند اهل ذکر پاس — شد در او جمعیت ذکر و حواس
وان نماز وسط در نصف النهار — مکثی از جمعیت است و وصل یار
وسط از آن گفتند کاشیا هر کدام — چون رسند اندر وسط گردند تام
همچو شمس اندر میان آسمان — یا قمر در نیمهٔ هر مه عیان
آن نماز وسط هم در اعتدال — خاص باشد تا هم عندالکمال
ور بترسید از قعود و از قیام — راحل و راکب نمائید اهتمام
یعنی از ذره بود خوف و خطر — از برای قائمین اندر سفر
یا پیاده یا سواره بر فرس — راکع و ساجد شوید هر نفس
در صفات و ذات او گردید مات — حق تحقیق این بود اندر صلوة
پس چو با ایمن شوید اندر مکان — ذکر او گوئید با قلب و لسان
همچنانکه بر شما آموخت یار — آنچه را دانا نبودید از بیار
وانکسانیکه بمیرند از شما — جفتها مانند ز ایشان در سرا
پس وصیت بنمایند آن رجال — که نمانند زن بی‌خانه تا بسال
نفقه و کسوه بگیرد بی ستم — خارج از مسکن نگردد یکقدم
پس اگر رفتند بیرون زان خروج — بر شما نبود گناهی در فروج
زانچه کردند آن زمان بر نفس خود — وان بود معروف و خوش نی زشت و بد
حق عزیز است یعنی اورا عجز نیست — قدرتش بر کل اشیا مستوی است
هم حکیم است آنچه یعنی در صدور — آید از وی نیست هیچ اورا قصور
حکمت حق کرد چون صورت قبول — شد کتاب و شرع و احکام عقول
بود هر جا حکم او بر حکمتی — کز رهی وارد نباید علتی
تا تو دانی حکمت ناموس را — یابی از عقل آیت محسوس را
هست نسوان مطلق را متاع — بهره و بر خورد نیکو و انتفاع
آنچه معروفست و حق بر متقین — احتیاط اینست نزد شرع و دین
میکند آیات خود را حق بیان — تا بیابید آن بنور عقل و جان

اَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيٰارِهِمْ وَ هُمْ اُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقٰالَ لَهُمُ اللّٰهُ مُوتُوا ثُمَّ اَحْيٰاهُمْ

آیا ننگری سوی آنانکه بیرون رفتند از خانه‌هاشان و ایشان هزاران بودند از ترس مرگ پس گفت مر ایشان را خدا بمیرید پس زنده کرد ایشانرا

اِنَّ اللّٰهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النّٰاسِ وَ لٰكِنَّ اَكْثَرَ النّٰاسِ لٰا يَشْكُرُونَ ٢٤٥ وَ قٰاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ وَاعْلَمُوا

بدرستیکه خدا هر آینه صاحب فضل است بر مردمان ولیکن بیشتر مردم شکر نمیکنند و کارزار کنید در راه خدا و بدانید

اَنَّ اللّٰهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ٢٤٦

که خدا شنوای داناست

در بیان کسانیکه خارج شدند از ترس موت از دیاد خود و تحقیق آنکه مراد موت آزادیست نه اضطراری وقصه عزیر علیه السلام

یا ندیدی آن کسان بیشمار — که برون رفتند از دار و دیار
الفها بودند چون باران و برگ — خارج از مسکن شدند از بیم مرگ
بوده اند آنقوم ز اسرائیلیان — وارد اینسان گشته زاخبار و بیان
گفتشان پس حق بمیرید آن تمام — در زمان مردند بر کوی و مقام

بعد مردن دادشان پس حق حیوة
قضاها از حق بود بر مردمان
گشته از دار طبیعت در بدر
امر شد پس تا بموت اختیار
فانی اندر وحدت ذاتی شدند
نیست مستبعد بنزد اهل سیر
تا دران یابد حیات سرمدی
تا بکلی گردد ازتن بی نیاز
تا بساحل آید این کشتی فرود
ما ندانیم آنچه حق مطلب است
شاید ارهم جسم خاکی خاك شد
پس چه باك ار هستی پاینده اش
دین بیان عقل ار ابا بنموده است
میکند قدرت بر آنچه جایز است
مرنه این خاك سیه معدوم بود
هست این ز ایجاد اول صعبتر
سر و جوهر خود ندانی جون توهیچ
گر نخوانی سطری ارطومار خویش
هرچه از من بشنوی ور غیر من
این زخود بینی است یا ار غفلتی
ور زغفلت باشد آن خود زائیش
رنج خود را یافت پوید بر علاج
نفس بر تو راه دانش بسته است
یکزمان فارغ مباش ار گیر و دار
راه حق روشن تراست ازمهر و ماه
گر بترسی غالب آید دشمنت
دست نفعی مر شما را در فرار
خصم آید ار پی و غالب شود
زندگی نکست اما بی عار
حق سمیع است آنچه گوئید آشکار

خواست چون حزقیل ازسلطان ذات
شاکر اغلب نیستند اندر نهان
ار بلای غفلت و رنج دگر
می بمیرند آن جماعت در فرار
وز حیوة معنوی سر بر زدند
کاین بود مقصود از قصهٔ عزیر
از فنای خود بذات سرمدی
قالب اندازد بصحرای مجاز
روح صاحبدل شود کامل شهود
داند آن کو خالق روز و شبست
بعد از آنهم زنده و چالاك شد
بعد مردن باز سازد زنده اش
بهر ابطال تناسخ بوده است
نی که اوراجرای امری عاجزاست
ور کمالات بشر محروم بود
قدرت ار داری یقین در دادگر
حشر کلی را چه دانی در سبیح
سر محشر جمله را دانی ز پیش
چیز دیگر فهمی آنرا بی سخن
گر زخود بینی است باشد آفتی
میتوان شاید بفهم افزائیش
رنج جان بود که ار رنج مزاج
عقل دانشمند ارات حسنه است
با عدو کن تا توانی کار زار
ار دلایل جو دلیلی بهر راه
بکشد اندرخاك وخون روشنتست
بعد بیرون رفتن از شهر و دیار
عاروذلت را خود این موجب شود
هیچ عاری نیست بدتر ار فرار
می بپوشد ار ثبات و ار قرار

زنده گشتند از دعای او همه
آن جماعت طالبان حضرتند
هست ایشارا حذر ازموت جهل
جملگی گشتند فانی از ذوات
وان بقای عارف ار بعد فناست
گشت از موت طبیعی بر حذر
دام حق چون بست بارازملك تن
در همین قالب کند تکمیل روح
دیگر او را نیست بر تن احتیاج
ای بسا دانش که او نادانی است
مرنه اول جسم آدم خاك بود
صد هزاران بار گر میرد عزیز
یاکه حق نبود اراده اش برگزاف
آنچه در پردهٔ عدم شد مختفی
حق چنین گردش که بینی ایحکم
عود ما در حشر دیگر بین است
هردمی اندر وجودت محشریست
حیف کت پای خرد لغزیده است
چیز دیگر هم بفهمی ای عزیز
آدمی نبود ز خود بینی بتر
اینقدر کافیست اورا عقل و فهم
ناله کن چندانکه بنوازی حق
اندکی در جهل خویش اندیشه کن
قتل او واجب تراست اندرسبل
در قتال نفس دون مردانه باش
گوید ار برهانی ار نادانی است
در جهاد ارعزم ثابت چاره نیست
پشت بر دشمن نمودن علت است
یکتن ثابت به از صد نفس و الف
هم بر اسرار نهان باشد علیم

گشت زایل زان جماعت واهمه
که برون از خانمان کشرتند
مرده آن باشد که این گیرد بسهل
زان تجلی که برایشان شد زذات
زندهٔ جاوید در عین بقاست
حق باو آموخت پس موت دگر
باز روح آید باصلاح بدن
در فتوح از فلك ناچاراست نوح
واگذارد این طبیعت وین مزاج
عقل میلافد که این برهانی است
حق بقدرت دادش این فصل و نمود
زنده در حالش کند خلاق خیر
تا کند همسنگ سوزن کوه قاف
عود او جایز نداند فلسفی
پس چه باك ار زنده شد عظم رمیم
گر تو وجهش را ندانی ممکن است
درکفت از نیك و بدها دفتریست
بر فتادن دمبدم ار زنده است
چون عبادی نیست هیچت در نظر
فهم و نافهمی است اورا دردسر
که بفهمد نیستش ار فهم سهم
کو ز جهلت باز گرداند ورق
چارهٔ آن دیو دشمن پیشه کن
زانکه درا ثبات راه آری دلیل
خوف مرگ ارسر نه پنهان و فاش
گو بهل برهان خود این برهانست
خوف و وحشت موجب آوارگی است
سالم ار مانی حیوتت ذلتست
که شوند ازجنگ روگردان بحلف
که قوی حالید تا دارید بیم

مَنْ ذَي الَّذی یُقْرِضُ اللّهَ قَرْضاً حَسَناً فَیُضاعِفَهُ لَهُ اَضْعافاً کَثیرَةً وَاللّهُ یَقْبِضُ وَ یَبْسِطُ

کیست آنکسیکه وام دهد خدارا وامی نکو پس دوچندان بکند آنرا برای اوست دوچندان بسیار وخدا میگیرد ومیگشاید

وَ اِلَیْهِ
وسوی او

در بیان یقرض الله و نکته قبض و بسط

تُرْجَعُونَ ۲۴۷
بازمیگردید

یقرض الله یعنی آنکو وام داد
هریکی راحق عوض بدهد هزار
بخل اگر بااو کند ازجان و مال
تاچه باشد قدر بخل و قدر جود
درد باشد دایم اندر خوف و غم
همچنین دان قبض و بسط معنوی
دارد از دنیا بدل اندیشهٔ
تاچه باشد آن شقوقش بیحداست

بر خدا ار نفس و مال اندرجهاد
تاچه باشد قبض و بسط کردگار
قبض آید منقلب گردد خصال
ار تو باشد هر چه آید در نمود
خود نداند سر آن خوف و الم
تا چه باشد قدر آن بر مولوی
نیست فارغ ز اشتغال و پیشهٔ
گر زترك شفقتی باشد بد است

وام نکو این بود تا چون دهد
با شما همراه باشد در عمل
ورکه با او خود وبذل آری بیش
قبض دیدی سر آن جو کز کجاست
گوید این از چیست نارد هیچ یاد
هست قبضی کآن بدل پیوسته است
هم بود قبضی که آید گاه گاه
هم وجوه شفقت آمد بی شمار

گیرد افزون هرکه اوافزون دهد
وصفها را در عمل سازد بدل
وسعت آید بر شما زاندازه بیش
بسط دیدی دان که پاداش عطاست
کاین بود پاداش آن خوفیکه داد
دان که آن دل برهوائی بسته است
اینست از ترك مواساتی براه
جمله را در یاب اگرداری بکار

چون یکی از همرهانت خسته شد / راحت از ترک عیادت بسته شد
قبض دیگر آنکه بر صاحب عیال / در عیادت آمد امساک ز مال

یا دو تن بودند با هم در نزاع / داشتی داصلاحشان رنج وصداع
کبر یا دانسته کردی بر کسی / یا بدادی درهمی بر مفلسی

زشت گفتی یا سخن بی نوا / همچنین دان قبضها را جا بجا
نیست ممکن کآن تمام آید نگفت / یابد آنکش جان بود باعقل جفت

سخت تراز جمله شك بر رهبراست / خاصه کرآن اغلب است واکثر است
این چنین علت نشان راندگی است / قبض سود خیرگی و ماندگی است



در بیان بسط وعلت آن

همچنین دان بسطها را در فنون / آن یکی اینك بود دیگر فزون
بسطها کآن عاریست و متصل / وارد آید از خفای جان بدل

علتش ای جان رضای رهبراست / کآن بخدمت غافل ازپا وسراست
علت دیگر بود اکل حلال / کزحرام آید بدل قبض و ملال

علت دیگر که اصل علت است / دل زدنیا کندن اندرخدمت است
ملك دنیا باشد اندر کش او / کمتر از خاشاك ره درپیش او

از زمین چنگالها را کنده است / نفس مرده عقل وجانش زنده است
موبمویش رسته ازپیوستگی است / بی‌خیال ازبستگی ورستگی است

نیست هیچش در دوکون آلایشی / هم نه بند راحتی و آسایشی
نادی آمد باغ جانم تازه شد / شهرعشق ازوی پرازآوازه شد

یا بشیری زان دیار آمد دگر / سوی کنعان بوی یارآمد دگر
آنکه او گم‌کرده فرزندی کجاست / باشد ازعشقش بدل بندی کجاست

آن منم که قامت ازهجرم خم است / اندراین بیت‌الحزن یارم غم است
شادباش ای دل‌که آمد بوی دوست / اینکه می‌آید نسیم کوی اوست

نفخهٔ آمد حیوة روح شد / بر دل ابوابدگر مفتوح شد
هرکجا ویرانه بود آباد گشت / هر گرفتاری زبند آزاد گشت

کوه و صحرا جمله شد خرم بهشت / خاروخسها سرووسنبل درسرشت
هر علیلی یافت از علت شفا / هر خلیلی را رسید از بو صفا

روی گیتی از نسیم آن همه / نور در نوراست وجان درجان همه
جاهلیت رفت و دور خاتم است / صاحب دور احمد کامل دم است

این همانا آن دم رحمانیست / کاوریش را برحمت بانی است
نفحهٔ کآمد اذان کاشانه بود / مستی ما زان می و میخانه بود

جان براه او دهید از آمدید / همدم پیغمبر صاحب دمید
یقرض الله بهر اهل صورتست / جان بجانان وام دادن حجلتست

او بورا جان از ره اکرام داد / نی بعنوان عوض یا وام داد
چونکه خواهدوام خود تسلیم‌کن / بی عوض با منتی تقدیم کن

خاصه گرگوید که بر من وام ده / در عوض میخانه گیر این جام ده
چونکه وقت رحمت آید سوی من / آنکه جامی داده گیرد خوی من

داده برگی مسرد باغ و بهار / نیم جان را عوض یابد هزار
خودکن ریزآنچه داری دررهش / جان عاریت ببر بر درگهش

خود اوکرده که جان وام بو داد / جون بخواهدگوید این خوداست وداد
بسطها کاندر رهت مشهود ست / قدر ترك بخل و اخذ جودتست

سالکی را کاندراو معریق نیست / هیچ بسطی بهتر از توفیق نیست
چون زحق توفیق باشد درصراط / متصل شد رهروانرا انبساط

منفصل ورشد هم آن دارد سبب / بی‌سبب گرباشد آن زان العجب
علت هر قبض و بسطی را صفی / لیك داند لیك دارد مختفی

گر بگوید صوره گردد بارها / اوفتد از پرده بیرون رازها
هر کسی پیدا شود اندازه اش / وان بهردم شرحهای تازه اش

درگذر زین ماجرا تفسیر گو / زآل اسرائیل در تقریر گو

أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَإِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذْ قَالُوا لِنَبِيٍّ لَهُمُ ابْعَثْ لَنَا مَلِكًا نُقَاتِلْ

آیا نمینگری سوی گروهی از پسران یعقوب بعداز موسی آنگاه که گفتند مر پیغمبری را که مر ایشان را بود برانگیز برای ما پادشاهی که کارزار کنیم

فِي سَبِيلِ اللّٰهِ قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ أَلَّا تُقَاتِلُوا قَالُوا وَمَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي

در راه خدا گفت آیا باشیدشما اگرنوشته شد برشما کارزار که کارزار نکنید گفتند وچیست مارا که کارزار نکنیم در

سَبِيلِ اللّٰهِ وَقَدْ أُخْرِجْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَأَبْنَائِنَا فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ وَاللّٰهُ

راه خدا وبتحقیق که بیرون شدیم ماازجاهای خودوفرزندانمان پس چون نوشته شدبرایشان کارزار برگشتند مگر اندکی ازایشان وخدا

عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ ۲۴۸

داناست به ستمکاران

من ندیدی قوم اسرائیل را / بعد موسی از پی تجلیل را
بر نبی خویش گفتند آشکار / بهر ما کن پادشاهی بر قرار

دررهٔ حق کارزار اولیتر است / چون‌فزون مارا سپاه ولشگر است
گفت نزدیکید آیا بی سؤال / که نوشته بر شما گردد قتال

مرورا گفتند مارا چیست کو / کز قتال خصم گردانیم رو
زانکه جباران ز اولاد و دیار / دورمان‌کردند ایسان خواروزار

پس برایشان چون قتال افتاد فرض || جنگ‌حاران زشمعون گشت عرض || زان بگرداندند رو جز اندکی || از دو صد برجا نماند الا یکی
بود حق دانا که ایشان ظالمند || دیده در رؤیا قتال و ماندند

وَ قَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ اِنَّ اللّٰهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا اَنّٰى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ

وگفت مرایشان را پیغمبر شان بدرستیکه خدا بتحقیق برانگیخت برایشما طالوت را پادشاه گفتند چگونه باشد مراو را پادشاهی برما وما

اَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰيهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ

سزاوارتریم بپادشاهی از او وداده شده فراخنائیرا از مال گفت بدرستیکه خدا برگزیداورا برشما وافزوداورا گشادگی در دانائی

وَالْجِسْمِ وَاللّٰهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَاللّٰهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ٢٤٩

وبدن وخدا میدهد پادشاهیش هرکرا میخواهد وخدا وسعت‌دهنده داناست

در بیان طالوت و پادشاهی او و تابوت سکینه

آن پیمبر گفتشان از امر اله || بر شما طالوت آمد پادشاه || آمده اندر جدل کو از کجا || گشت بر ما پادشه بر ناروا
ما بشاهی زو یقین لا یقتریم || او ندارد مال و ما اقوی سریم || حق نداد ارمال وملکش وسعتی || تا که شاهی را سزد با قدرتی
گفت او را برشما حق برگزید || در وی افزون زعلم و جسم دید || الیق است او از ره علم و جسد || کی برد هر جاهلی بروی حسد
هرکه را خواهد خدا شاهی دهد || وان رروی علم وآگاهی دهد || زانکه ذات حق وسیع الرحمة است || داند ار کسرا مناسب وسعت است

وَ قَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ اِنَّ اٰيَةَ مُلْكِهِ اَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ بَقِيَّةٌ مِمَّا تَرَكَ

وگفت مرایشان را پیغمبرشان بدرستیکه نشان پادشاهی او آنست که بیاید شمارا تابوت که دراوست آرام از پروردگارتان وواماندە از آنچه گذاشت

اٰلُ مُوسٰى وَاٰلُ هٰرُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلٰئِكَةُ اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَاٰيَةً لَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ٢٥٠

آل موسی وآل هرون برمیدارندش فرشتگان بدرستیکه دراین هرآینه نشانه‌ایست برای شما اگر باشید گروندگان

گفت شمعون قوم را کاندرشان || بهر او تابوت آید ز آسمان || بر شما شاه از خدا طالوت شد || آیت شاهش هم تابوت شد
اندر آن باشد سکینه استوار || که بماند از آل موسی یادگار || بیکمان او را ملایک حاملند || که همچو نصرت از حق عاملند
باشد اندر وی شمایها یقین || گر شما باشید هیچ از مؤمنین || بوده آن تابوت موسی در سبق || کش نسل افکند مادر دام حق
پس معظم بد در اسرائیلیان || زاو تبرک می بجستند این وآن || وقت رحلت موسی آن الواح را || وضع در وی کرد هم معراج را
وانچه ز آثار نبوت داشت او || وان میان قوم خود بگذاشت او || حفظ کرد ازآن وصیت یوشعش || تا برد در کار برد موقعش
بود اندر قوم محفوظ از تلف || حمله میکردند رو کسب شرف || بعد از آن شد خوار نزد مردمان || آلات و اسباب لعب کودکان
از میان قوم پس مفقود شد || بهر طالوت آن زمان موجود شد || یا ببردند از میان اعدائشان || زان به گردید و دشت آرایشان
آن عمالق قدر و قوت یافتند || رخ ز امر و نهیشان برتافتند || تا بر اسرائیلیان غالب شدند || سروران ازسرکشان‌ها رب شدند
فرقه گفتند هم ز اهل خبر || آمد آن تابوت بهر بوالبشر || بود در وی صورت پیغمبران || تاموسی وآلش آمد زان سران
چون برادران قوم استخفاف شد || گشت مفقود آنشان ناصاف شد || چونکه شاهی داد حق طالوت را || کرد نازل بهر او تابوت را

فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ اِنَّ اللّٰهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَ مَنْ لَمْ

پس چون جدا شد طالوت بالشکرهایش گفت بدرستیکه خدا آزمایش کننده است شمارا بجوئی پس هر آنکه آشامید از آن پس نیست از من وآنکه

يَطْعَمْهُ فَاِنَّهُ مِنِّي اِلَّا مَنِ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ فَشَرِبُوا مِنْهُ اِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَالَّذِينَ

نچشید آنرا پس بدرستیکه او از منست مگر آنکه بردارد کفی را بدستش پس آشامیدند از آن مگر اندکی از ایشان پس چون گذشت آنرا او وآنانکه

اٰمَنُوا مَعَهُ قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَ جُنُودِهِ قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ اَنَّهُمْ مُلَاقُوا اللّٰهِ كَمْ مِنْ

گرویدند بااو گفتند طاقت نیست مارا امروز بجالوت ولشکرهایش گفتند آنانکه گمان میبردند که ایشان دیدار کنندهاند خدارا بسا از

فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللّٰهِ وَاللّٰهُ مَعَ الصَّابِرِينَ ۲۵۱

گروه اندك كه غالب شد گروه بسيار را بفرمان خدا وخدا با شكيبايان است

پس چو شد طالوت پيدا با جنود
تست از من هر كه زان سير آب شد
پس بخوردند از وى الا اندكى
هرچه خوردند آن عطش افزودشان
مرو را گفتند گرچه ايمنى است
وانكسانكه بودشان علم و نظر
كشته گر گشتيم مغز از پوست به
گر شكيبائى كنند ارباب دين

فصل يعنى خارج از جائيكه بود
ونزمن است آن كز عطش بيتاب شد
سيصد و ده تا سه بود آن بيشكى
كرد حق از جيش خود مردودشان
ليك با جالوت ما را تاب نيست
طبشان ميبود بر فتح و ظفر
از حيوة خوش لقاى دوست به

آشكارا گشت اندر راه نهر
زان نبايد خورد سير الا كفى
وانكه از آن آب سيروير شدند
وانچه كم بودند و با طالوت مع
بدل جان سهل است ليكن نزد حد
بودشان بر نفس خود پند از تمير
هم عجب نبود گر او باشد ظهير

گفت حق اين امتحانى بد بجهر
مرد صابر شايد از درد صفى
در عدد همعاد و شش الف آمدند
واقف از اسرار عز من قنع
ما كميم و لشكر او بيعدد
كه نداريم از قضاى حق گريز
جيش اندك غالب آيد بر كثير
در دو عالم حق بود با صابرين

وَلَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالُوا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْراً وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانْصُرْنَا

وچون برابر شد مر جالوت را ولشكرهايش گفتند پروردگارا فرو ريز برما شكيبائى را وثابت دار پاهاى ما را ويارى ده ما را

عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ۲۵۲

بر قوم كافران

پس جو بر جالوتيان ظاهر شدند
حق اجابت كرد استدعايشان
شد چو ثابت عزم وهم واحد مهم

در تقابل ثابت و صابر شدند
صبر و نصرت داد بر اعدايشان

نصرت از حق خواستند اندر غزا
آن اجابت بر ثبات عزم بود

بر سپاه كفر از بهر جزا
عزم ثابت منهزم كرد آن جنود
خصم بر ناچار گردد منهزم

فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللّٰهِ وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ وَآتَيهُ اللّٰهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ وَلَوْلَا

پس گريزانيدند ايشانرا بفرمان خدا وكشت داود جالوت را وداد اورا خدا پادشاهى وحكمت وآموخت اورا آنچه ميخواست واگر نباشد

دَفْعُ اللّٰهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلٰكِنَّ اللّٰهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ ۲۵۳

دفع خدا مردمرا بارهٔ بباره هرآينه تباه ميشد زمين ولكن خدا صاحب فضلست بر جهانيان

در ثبات عزم

منهزم گشتند آن قوم درشت
صوفئى بنشست وقتى در حلقه
گفت من اين در بطاعت ميزنم
در زمان شد باز بر وى بابها
حقتعالى بعض مردمرا ز بعض

در زمان جالوت را داود كشت
كرد اندر از بعضها حوصله
رشتهٔ طاعت بود بر گردنم
زان ثبات عزم و زان آدابها
گر نكردى دفع فاسد بود ارض

آن سكينه باشد اين صبر و ثبات
هاتفى گفتش كه اين سور و گداز
ميزنم در واين بود محمود تر
ملك وحكمت گشت بر داود راست
ليك دو فضل است حق بر عالمين

هر كرا خواهد دهد سلطان ذات
در گدارا اين در نگردد بر تو باز
خواه گردد باز يا مسدود تر
حق براو آموخت علمى را كه خواست
محنت دى شد نشاط فرودين

تِلْكَ آيَاتُ اللّٰهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ۲۵۴

اينست آيتهاى خدا كه ميخوانيم آنرا بر تو براستى وبدرستيكه تو هرآينه از فرستادگانى

اينست آيتهاى حق خوانيم ما ‖ بر تو از بهر علامت هر كجا ‖ تا خبر يابى ز حال ديگران ‖ چون تو بر تحقيق از پيغمبران

تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللّٰهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَآتَيْنَا عِيسَى-

اين فرستادگان را زيادتى داديم بعض ايشانرا بر بعض از ايشان كسى است كه سخن كرد خدا باو وبلند كرد بارهٔ ايشان را درجهها وداديم عيسى

ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَاَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ وَلَوْ شَاءَ اللّٰهُ مَا اقْتَتَلَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا

پسر مریمرا معجزها وقوت دادیم اورا بروح پاکیزه واگر بخواهد خدا کارزار نمیکردند آنانکه بعد از ایشان از بعد آنچه

جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَلٰكِنِ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ وَلَوْ شَاءَ اللّٰهُ مَا اقْتَتَلُوا وَلٰكِنَّ

آمد ایشانرا معجزها ولیکن اختلاف کردند پس از ایشان کسی است که گرویدو از ایشان کسی است که کافر شد و اگر میخواست خدا کارزار نمیکردند ولیکن

اللّٰهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ ٢٥٥

خدا میکند آنچه اراده کند

این رسل بعضی ز بعضی افضل است　　آنکه آخر باشد اصل اول است

وان نبی احمد است و خاتم است　　امرو پیش تا ابد درعالم است

تقویت دادیمش از روح القدس　　یافت از تأیید قدسی اسطقس

بعد ازان کآمد برایشان معجزات　　مختلف گشتند لیکن از جهات

ورخدا میخواست دایشان کارزار　　کس نکردی هم نباشد گیرودار

بر گزاره نیست علم و قدرتش　　داشت افعال اقتضا با حکمتش

این تخالف ز اختلاف کثرتست　　اختلافی ور نه کی در وحدتست

وانکه معدوراست برحالش بحش　　لعل معنی گو نهان اندر بدخش

هست زایشان آنکه باحق درکلام　　بود و رفعت یافت زاو بعضی بنام

بر نشان دادیم از تأیید ذات　　خاصه بر عیسی بن مریم بینات

بعد ایشان خواستی ور کردگار　　کس نکردی زان جماعت کارزار

فرقهٔ بر ایشان بایمان آمدند　　فرقهٔ هم سرکش و کافر شدند

حقتعالی میکند الك آنچه خواست　　خواست یعنی آنچه در قدرت رواست

پس چو اندر قدرتش بود گزاف　　در جهان واقع نشد یکمو خلاف

درگذشتم زین سخن دستور نیست　　داندآن خود کز خرد معذور نیست

مگر دل آنکه مبدا نیست　　که بقدر فهم عامه گو سخن

جذبه

من برایم خود دم از ما که زیم　　رانچه با دل گویدم باشم خموش

گویم آنرا که مرا گوید بگوش　　زان بود گر خوشد ازل مطلبی

گاهگاهی گیرد از عشقم تبی　　تا بماند این حسان در اشتباه

چون بهوش آئی دگره عذرخواه　　تا تایم بار گو بیهوش بود

این جنون وتب بی روبوش بود　　راستی را نیست بهر او حرج

گر که مجنون یا مریضی گفت کج　　چون رود تب میکرد زان گفته لب

دارد اندر گفتم درسوز و تب　　نوبت دیوانگی و ماتم است

چون تب ومستی شود کم تا آن کم است　　یا بهجران مانده باشی در شش

هیچ جام از خورده باشی ازلش　　کرده باراح از نگاهی خانه ات

یا که هیچ آن نرگس مستانه ات　　وقت تفسیر است روز آمد بلند

بك مرا گوید لب ازاسرار بند　　آن مگو که عقل ازوی قاصراست

بك بهوش آ وقت حفظ ظاهر است　　با خلایق نوبت همدستی است

صبح شد نی وقت جام ومستی است

بی تأمل گر تراود از لبم　　بود باز آیم سخن کوته کنم

گفتهای پیش ازاینست بود　　هیچ حرفی باشد از شود تبم

من همیخواهم که تا گیرد نت　　بیشتر گو حد نه بهر مست بود

گفته گر حرفی زمستی گفته است　　رازها در تب تراود از لبت

مست گوید هرچه کآن ناگفتنی است　　زان جنون وتب هنوز آشفته است

نیست درمن گاه گاه این اغلب است　　گوید ار که هوشیاری کشتی است

روز و شب ایشان گرفتار ویم　　یا که مستم یا که هنگام تب است

یا ازان گیسو شکنجی دیدهٔ　　لحظهٔ زین کش مکش فارغ نیم

حال من دانی پریشان ازکجاست　　همچو مار از غم بخود پیچیدهٔ

تا کنون در خواب میگفتی سخن　　اصل درد و اصل درمان ازکجاست

گر نگوئی بار دارم عامه را　　داشتی تب یا بهانه بود و فن

هر زمان ازهرجهت روزی دهیم　　تا بس درد بازت جامه را

بدل کن تا بیش فروری دهیم

يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ اَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعٌ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ

ای آنانکه گرویدید انفاق کنید از آنچه روزی کردیم شمارا پیش از آنکه بیاید روزی که باشد بیعی در آن و نه دوستی و نه شفاعتی

وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ ٢٥٦

و کافران ایشانند ستمکاران

ای گروه مؤمنین انفاق را　　پیشه سازید ایست زمرداق را

پیش از آن کآید شمارا روز آن　　که نباشد هیچ سودی زین و آن

کرده اند آن کافران برخود ستم　　که ندیدند از وجود الا عدم

گر دهد از رزقها کو داده است　　هریکی را صد عوض آماده است

اندر آن نه دوست باشد نه شفیع　　غیر فعلی کوست شایع یا شنیع

حاصلی در دست جز اندیشه نیست　　بود آن وهمی پری در شیشه نیست

اَللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمٰوَاتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي

خداست که نیست خدائی جز او زندهٔ پاینده است نمیگیرد اورا پینکی و نه خواب مراو راست هرچه در آسمانها و هرچه در زمین است کیست آنانکه

يَشْفَعُ عِنْدَهُ اِلَّا بِاِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ اَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ اِلَّا بِمَا شَاءَ

شفاعت بکند نزد او مگر بفرمان او میداند آنچه میان دستهای ایشانست و آنچه پس ایشانست و احاطه نمیکنند بچیزی از دانش او مگر بآنچه خواست

وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضَ وَلَا يَؤُدُهُ حِفْظُهُمَا وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ ٢٥٧

وسعت یافته کرسی او آسمانها و زمین و گران نیست او را نگهداری آنها و او بلند مرتبه بزرگست



در تحقیق آیة الکرسی

آنجدائیکه جز او معبود نیست — در پرستش غیر او موجود نیست
در پرستش ذات او زیبنده است — که بذاتش زنده و پاینده است
آن حیوة آمد ورا زاوصاف ذات — هست یعنی هستیش عین حیوة
آب چون گفتی رطوبت دربی است — تا نپنداری رطوبت جز وی است
گشت جاری آب دریای حیوة — جمله در جوی وجود ممکنات
زنده اشیا بروید و او بجوش — پاك ازان کاندك شود در ذات و بش
نفی نوم از بهر فهم عامه بود — که نبودند آگه ارشأن وجود
بلکه باشد تیرگی را اوصال — نیست حاجت اندرین معنی دلیل
این حوادث بر وجودی درخوراست — که جوش عارضی وز دیگر است
پس کسی کوعین ذاتش حیوة — نیست ممکن بهر او این واردات
زوست بر پا این سموات و زمین — کو بود بر پا بذات خود یقین
هست اورا آنچه در ارض و سماست — که بقیومیت ذاتش بپاست
معنی من ذا الذی یشفع بیاب — تا شوی ایمن ز خوف و اضطراب
هر یکی در رتبهٔ خود واقفند — وز ره هستی بر آن حد قائمند
همچنین اظلال خورشید وجود — هر یکی در حد خود دارد نمود
نور هستی یافت بر عالم همه — گشت موجود آنچه شد در دم همه
ظل بود در ذات ذی ظل محو مات — بی تکلم باشد او را بی حیوة
اذن یعنی اتصالات مدد — کان ندارد بهر ممکن حصر و حد
دانه میخواهد مدد در خاك در — تا شود سر سبز و گردد بار ور
رفته رفته تا که گردد روح و عقل — هرکجا نوعی مدد خواهد بنقل
آن مدد کوراست حاجت در کمال — نیست حاجت تا ظهوراست او بحال
دانه پس گر آن مدد خواهد بنقل — که بود مستلزم ادراك و عقل
قابلی کو در مقام ذاتی است — فیض ذاتی از حقش ارزانی است
آنکه بر ربیب اشیا عالم است — بدهد آنچه بهر هر شیء لازم است
داند آن علام غیب اسرار شیء — آنچه در پیش است وان کاید زپی
نیست آگه یعنی اندر جستجو — کس بشیئی اندك از معلوم او
تا خواص ممکنات آید پدید — گرچه بودش داده خلاق مجید
یا چه باشد هرگیاهی را مزاج — هم خواصش تا کند دروی علاج
پس بقدر آنچه بر معلوم او — هست لازم علم اندر جستجو
نی باندازهٔ احاطه که بنام — کس بداند علم چیزی را تمام
بلکه درهستی است او خود عین شیء — نیست خالی هیچ موجودی ز فیء

حی و قیوم است اندر ذات خویش — بی نیاز از کل موجودات خویش
هستی محض است و عین زندگی — دارد اندر ذات خود پایندگی
زنده است او وز وجود خود بپا — وز وجود او وجود ما سوای
هستی حق عین قیومیت است — لازم ذاتش حیوة و قدرتست
هرچه هست اندر هستی او هست شد — ور شراب زندگانی مست شد
غفلت و نسیان بود دروی محال — نوم از این تعبیر باشد درمقال
ورنه نبود وصف شمس آن این است — که سیاه و تیره نبود روشن است
گرد حق زان وصف خویش از بهر قوم — که ندارد راه دروی سهو و نوم
یا که غالب باشدش طبع و مزاج — در مزاج آمد ز راحت لاعلاج
نوم شد همدست موت اندر مثل — وان منافی با حیوة لم یزل
قائم بالذات در مفهوم اوست — که بکل ماسوی قیوم اوست
زین خلایق گشت قادر بر کلام — بر در او الا باذن او تمام
جمله اشیا چون نقاط دایره — یا که همچون سایهای کنگره
ظفره سود سایه را از حد وطور — حرکه خورشیدش بگرداند بدور
خور بود در نور تجلی مستقل — هم باستقلال خود قوام ظل
پس حقایق ظل نور واحدند — روشن از نور ظهور واحدند
جز باذن شمس کورا کرده ظل — یافت زاو امداد هستی متصل
جمله را بر قدر استعداد ها — میرسد در هر مقام امداد ها
پس شود اندر بشر قوت و حیوة — سوی حیوان یافت رفعت از نبات
نیست یکسان آن مراتب در ظهور — فرقها باشد بس از نزدیك و دور
آن مدد کو لازم اوراد رگل است — چون شجر شد بهر او بی حاصل است
نیست ممکن هم ندارد حاصلی — پس مدد هر جا رسد بر قابلی
خواهدار امداد عالی راه نیست — کز دُر خویش هم آگاه نیست
چون سکون بر خاك و حسش بهر باد — همچنین دان رتبها را در نهاد
کس ندانش نیست بر چیزی محیط — یا که بر چیزی از آن علم بسیط
جز که خواهد هیچ علام الغیوب — بخشد آگاهی کسیرا در وجوب
گر کس از علمش گشتی بهره یاب — کی خطا میبود معلوم از ثواب
کار ها میبود مختل در نظام — وین منافی بود بس با نظم تام
نابرد در نظم تام آنرا بکار — بخشد ار خواهد بکس پروردگار
زانکه باشد علم حق عین وجود — ور وجودش هر وجود آمد نمود
پس احاطه بر وجود ممکنی — نیست ممکن گر بوحدت موقفی

تمثیل

چون مثل شرطست درفهم مقال — تا بفهمی با تو گویم یك مثال
یك گلی بینی بشکل و هیئتی — هم برنگ و رؤیت و خاصیتی
جزکه ازصد گونه تأثیر و خواص — یك اثر زاو یافتی تا اختصاص
علت آن شکل و رنگ و طعم و بو — نیست بر کس منکشف گفتگو
بر خواصش نیستی آگه تمام — تا کجا ذاتی وجودش را مقام

لیك این تحقیق در نزد خواص
آنچه راحق خواست درتنظیم تام
هرچه بود آن مقتضی با مشیتش
هست اینها تا تو ز او بیگانهٔ
علم الاسماست کشف ازاین مقام
بعد ازآن الا بماشاءاست و بس
نفس کلیه است کرسی کاندرآن
هرچه آمد در ظهور ازمشیتش
هم محیط او برسموات و زمین
مصطفی کزعرش وفرش آگاه بود
همچنانکه شاق بر مهر منیر
ضؤ را هم حق دهد بر آفتاب
گر بحفظ قطره دریا شد سبب
ذره راخور شدسبب این ظاهراست
هرچه اورا هست نامی اندوجود
کی بود حفظ تری سنگین بر آب
کوست بر اشیا بذات خود علی
فهم علت در خور معلول نیست

تا تمام است و ندارد اختصاص
عین او در علم ثابت شد تمام
گشت موجود از کون حکمتش
چون دوئی شد محرم آن خانهٔ
که شد اشیا کشف بر آدم تمام
غیر او در علم ذاتش نیست کس
مندرج باشد زمین و آسمان
گشت محفوظ اندرآن اندوسعتش
وانچه باشد در میان آن و این
قلب مؤمن را بعرش الله ستود
نیست حمل ضؤو این باشد نظیر
هم نماید حفظ دروی ضؤوتاب
بازقطره حفظ خودخواهد ز رب
نی که خور برحفظ ذره قادراست
باشد اندر تحت حفظ حق بود
یا که حفظ ضؤ بهر آفتاب
علت ایجاد و بر کل معتلی
عقل خود داند که این معقول نیست

این بود الا بماشا بی قصور
پس زعین علم آمد در شهود
اینهمه گفتیم در سیر نظر
چون دوئی برخواست هیچ ارآگهی
لایحیطون باعتبار کثرت است
خواست تاواحد بود او دروجود
کرسی آمد درلغت عرش صغیر
صورت آن گرکه جوئی ازمثال
روح اول وانکه ز اشیااقدم است
حفظ آنها بهر خلاق جلیل
این نظایر بهر فهم عامه است
ماسوی را اوست حافظ دمبدم
هم رطوبت راست اوحافظ درآب
اوست حافظ بر تمام ممکنات
حفظ اشیابست هم بروی گران
همچنین هر عالیئی نیست بدون
هم عظیم اعنی که کنه ذات او
اندر این دریا عقول ممکنات

که مشیت کرد بر اشیا مرور
وان حقایق یافت درخارج نمود
لیك بر جا مانده تحقیقی دگر
مظهر الله و خود علم اللهی
شدچوکثرت رفع باقی وحدتست
بعد اشیا همچنان باشد که بود
هم مکان علم اگر باشی خبیر
چرخ هشتم باشد آن بی احتمال
صورتش عرش مجید اعظم است
هیچ نبود شاق یاسخت و ثقیل
تاچه نسبت روح را باجامه است
هم نماید حفظ یم هم حفظ نم
پس دقیق است این بیان نیکویاب
که بود ذاتش مقوّم بر ذوات
همچوحفظ ضؤ حس برشمس جان
تا چه جای هستی بچند وچون
ناید اندر فهم مخلوقات او
هست همچون پرکاهی محومات

لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللّٰهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ

نیست اکراهی در دین بدرستیکه پیداشدراه راست از گمراهی پس آنکه کافرمیشودبطاغوت ومیگرود بخدا پس بحقیقت چنك زد

بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللّٰهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ٢٥٨ اللّٰهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ

بدست گیری استواری که نیست انقطاعی مراورا وخداشنوای داناست خداست دوست آنانکه گرویدند بیرون آوردایشانرا از تاریکیهای کفر

إِلَى النُّورِ ٢٥٩ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ

بروشنائی ایمان وآنانکه کافرشدند دوستان ایشاند طاغوت بیرون آوردایشانرا ازروشنی بتاریکی آنها اهل

النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ٢٦٠

آتشندایشان درآن جاویدانند

هیچ اندردین حق اکراه نیست
جز هدایت نیست دین مستقل
ظاهر دین است اسلام و کتاب
آن زبهر رفع ظلم وفتنه بود
ابتدا کردند اعدا بر خلاف
هرمخالف را توان طاغوت خواند
پس بر ایشان فرض آمد کارزار
در ره دین کرد ترك ما سوی
وحدت ذاتیه است آن عروه گو
هروجودی جزبوی موجود نیست
موج را از بحر نزد احتمال

کره ازجبراست وان زالله نیست
وان هدایت مستفاد از وردل
باطنش ایمان قلب و فتح باب
تا نمانند اهل دین دررنج و دود
انبیارا گشت زان واجب مصاف
کامر حق بنهاد ودرتشکیك ماند
تا برافتد تخم جور از روزگار
اینست ایمان شهودی بر خدا
منقطع ناید کنی بروی چورو
بی زبودش هیچ بودی بود نیست
نیست ممکن انفصام و انفصال

معنی دین است ایمان و یقین
فطرت انسان زدین آواره نیست
گوید ارکس گرکه دردین کره نیست
ورنه با اعجاز و نصرتها رسول
چون هدایت گشت پیدا ازضلال
انبیا را ساخت منفوض عباد
پس هران پوشید ازطاغوت چشم
چنگ زد برعروة الوثقای تام
نیست چیزی آوثق ازوی دروجود
گر کنی قطع نظر از ربط یم
نکتهٔ مخفی است در لا انفصام

وان بدل گردد مکین ازربدین
هم در انسانیت ازدین چاره نیست
ازچه رو گفتند کافرکشتنی است
جزیه چون میکرد ازاعدا قبول
بود بر طاغوت آن ویل و وبال
تا که باقی در جهان باشد فساد
حب حق را برعدو بگرفت خشم
که نباشد هرگز او را انفصام
بر خود احکام و وثوقش بیود
موجها لا شیء محضند و عدم
گر بیابی واقف از کاری تمام

تحقیق

بجملی زان گویم ارهوشت بجاست
کی زعلت یافت معلول انفصام

وحدت آمد داد کثرترا نظام

بعد علت جایز ازمعلول نیست

کثرت ازوحدت نپنداری جداست
بل دوئیت بینشان معقول نیست

عین‌آن وحدت شد این‌کثرت همه ‌‌‌‌‌‌‌‌‌ ‌‌‌‌‌‌‌‌‌ همچنان باقیست بر وحدت همه
پس نباشد هیچ چیز از ممکنات ‌‌‌‌‌‌‌‌‌ ‌‌‌‌‌‌‌‌‌ منفصل در آنی از سلطان ذات

گر خدا خواهد چو پیش‌آید مقام ‌‌‌‌‌‌‌‌‌ ‌‌‌‌‌‌‌‌‌ شرح این معنی تورا گویم تمام
اندراینجا بیش‌ازاین دستورنیست ‌‌‌‌‌‌‌‌‌ ‌‌‌‌‌‌‌‌‌ گویم‌آن کزوی زبان معذور نیست

حق گذارد در دهان ما کلام ‌‌‌‌‌‌‌‌‌ ‌‌‌‌‌‌‌‌‌ بشنود هم هرچه گوئیم او تمام
حق نوشندهٔ سخنها مطلق است ‌‌‌‌‌‌‌‌‌ ‌‌‌‌‌‌‌‌‌ تا نگوئی آنچه او برناحق است

هم بود دانا براسرار ای فقیر ‌‌‌‌‌‌‌‌‌ ‌‌‌‌‌‌‌‌‌ تا نیندیشی خلافی در ضمیر
کن زبان خود بگفتنها مطیع ‌‌‌‌‌‌‌‌‌ ‌‌‌‌‌‌‌‌‌ تا نگردد هیچ بر قولی شنیع

کن ضمیر خود مصفا از دغل ‌‌‌‌‌‌‌‌‌ ‌‌‌‌‌‌‌‌‌ کوست دانا برضمیر و بر عمل
اوتوراچوندوست گشتی گشت دوست ‌‌‌‌‌‌‌‌‌ ‌‌‌‌‌‌‌‌‌ در تولی پس مددکار تو اوست

آردت بیرون ز ظلمات شکوك ‌‌‌‌‌‌‌‌‌ ‌‌‌‌‌‌‌‌‌ سوی نور علم و ایقان درسلوك
چون کسانیکه حق آنهارا ولی‌است ‌‌‌‌‌‌‌‌‌ ‌‌‌‌‌‌‌‌‌ درولای‌حق‌روانشان منجلی‌است

وانکسانکه کافروسرکش شدند ‌‌‌‌‌‌‌‌‌ ‌‌‌‌‌‌‌‌‌ یار طاغوتند و در آتش شدند
سوی ظلمت تاختند از بحر نور ‌‌‌‌‌‌‌‌‌ ‌‌‌‌‌‌‌‌‌ هم بماتم خانه از دارالسرور

مُرد یعنی نور استعدادشان ‌‌‌‌‌‌‌‌‌ ‌‌‌‌‌‌‌‌‌ از صفات نفس ظلمت زادشان
اهل نارند این‌گروه اندرسکون ‌‌‌‌‌‌‌‌‌ ‌‌‌‌‌‌‌‌‌ درجحیم جهل و غفلت خالدون

خالدون یعنی صفات شوم زشت ‌‌‌‌‌‌‌‌‌ ‌‌‌‌‌‌‌‌‌ گشت اندرنفسشان خُلق‌وسرشت
همچو اندر بولهب جهل و حسد ‌‌‌‌‌‌‌‌‌ ‌‌‌‌‌‌‌‌‌ روح معنی مرده بودش در جسد

بین مثالش دروجود وبودخویش ‌‌‌‌‌‌‌‌‌ ‌‌‌‌‌‌‌‌‌ عقل روشن رأی ونفس دیوکیش
عقل در اخلاق بکت رهنماست ‌‌‌‌‌‌‌‌‌ ‌‌‌‌‌‌‌‌‌ نفس میلش بر فساد وبرهواست

هریك ارغالب شود بر دیگری ‌‌‌‌‌‌‌‌‌ ‌‌‌‌‌‌‌‌‌ درتوگردد خُلق وبیشك‌زان‌سری
یا بجنت در خلودی یا بنار ‌‌‌‌‌‌‌‌‌ ‌‌‌‌‌‌‌‌‌ هر دوعین تست نیکو یاد دار

اَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذِى حَاۤجَّ اِبْرٰاهِيمَ فِي رَبِّهِ اَنْ آتٰيهُ اللّٰهُ الْمُلْكَ اِذْ قٰالَ اِبْرٰاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي

آیا نگرستی بآنکه حجت گرفت ابراهیم را در حق پروردگارش که داداورا خدا پادشاهی چون گفت ابراهیم پروردگار من آنستکه

يُحْيِي وَ يُمِيتُ قٰالَ اَنَا اُحْيِى وَ اُمِيتُ قٰالَ اِبْرٰاهِيمُ فَاِنَّ اللّٰهَ يَاْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَاْتِ

زنده میکند و میمیراند گفت من زنده میکنم و میمیرانم گفت ابراهیم پس بدرستیکه خدا میاورد آفتاب را از مشرق پس بیاورش

بِهٰا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللّٰهُ لاٰ يَهْدِى الْقَوْمَ الظّٰالِمِينَ ٢٦١

از مغرب پس سرگشته ماند آنکه کافر شد و خدا راه ننماید گروه ستمکاران را

در بیان احتجاج خلیل با نمرود

یا ندیدی آنکه آورد احتجاج ‌‌‌‌‌‌‌‌‌ ‌‌‌‌‌‌‌‌‌ بر براهیم از طریق اعوجاج
داده بودش پادشاهی کردگار ‌‌‌‌‌‌‌‌‌ ‌‌‌‌‌‌‌‌‌ شکرآنرا داشت باحق گیرودار

گفت نمرودآنکه مگوئی توکیست ‌‌‌‌‌‌‌‌‌ ‌‌‌‌‌‌‌‌‌ غیر من گویند کس معبود نیست
گفت آنکو زندگی بخشد بناس ‌‌‌‌‌‌‌‌‌ ‌‌‌‌‌‌‌‌‌ پس بمیراند بگرداند لباس

اینست حجت یعنی آن بدگوهراست ‌‌‌‌‌‌‌‌‌ ‌‌‌‌‌‌‌‌‌ کز خداز نده است و بروی کافراست
گفت بد هم من حیوة و ایمنی ‌‌‌‌‌‌‌‌‌ ‌‌‌‌‌‌‌‌‌ بخشم آنکس راکه باشد کشتنی

هم توانم کشت بی‌جرم و گناه ‌‌‌‌‌‌‌‌‌ ‌‌‌‌‌‌‌‌‌ هرکرا از زندگان خواهم براه
گفت حق ازمشرق‌آورد آفتاب ‌‌‌‌‌‌‌‌‌ ‌‌‌‌‌‌‌‌‌ تو بیار از مغرب ارداری عتاب

فعل او یعنی نباشد منحصر ‌‌‌‌‌‌‌‌‌ ‌‌‌‌‌‌‌‌‌ کن یکی را گر بامری مقتدر
پیش ازان کآئی تو دردارشهود ‌‌‌‌‌‌‌‌‌ ‌‌‌‌‌‌‌‌‌ حق زمشرق شمس راطالع نمود

این زمان هستی توگرپروردگار ‌‌‌‌‌‌‌‌‌ ‌‌‌‌‌‌‌‌‌ شمس را از جانب مغرب بیار
حجتی بود این بسی برخصم بیك ‌‌‌‌‌‌‌‌‌ ‌‌‌‌‌‌‌‌‌ بهر اثبات خدای بیشریك

دروی این‌ادراك واین‌دانش نبود ‌‌‌‌‌‌‌‌‌ ‌‌‌‌‌‌‌‌‌ کآردش حجت ز توحید وجود
عقلی ار میداشت با آن مولعی ‌‌‌‌‌‌‌‌‌ ‌‌‌‌‌‌‌‌‌ بر ربوبیت نگشتی مدعی

پس‌شدآن‌مبهوت‌ومات اندرجواب ‌‌‌‌‌‌‌‌‌ ‌‌‌‌‌‌‌‌‌ چون زابراهیم بشنید این خطاب
راه ننماید خدا بر ظالمین ‌‌‌‌‌‌‌‌‌ ‌‌‌‌‌‌‌‌‌ تاکند حجت زروی عقل‌ودین

همچنانکه رهنما شد بر خلیل ‌‌‌‌‌‌‌‌‌ ‌‌‌‌‌‌‌‌‌ گشت غالب تا بخصم ازیکدلیل

اَوْ كَالَّذِى مَرَّ عَلٰي قَرْيَةٍ وَهِيَ خٰاوِيَةٌ عَلٰي عُرُوشِهٰا قٰالَ اَنّٰي يُحْيِى هٰذِهِ اللّٰهُ بَعْدَ مَوْتِهٰا فَاَمٰاتَهُ

یاچون آنکه گذشت بر دهی وآن افتاده بود بر سقفهایش گفت چگونه زنده کند اینرا خدا پس‌ازمرگش پس میرانیدش

اللّٰهُ مِاَئَةَ عٰامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قٰالَ كَمْ لَبِثْتَ قٰالَ لَبِثْتُ يَوْماً اَوْبَعْضَ يَوْمٍ قٰالَ بَلْ لَبِثْتَ مِاَئَةَ عٰامٍ

خدا صد سال پس زنده کردش گفت چند درنك کردی گفت درنك کردم یکروز یابرخی ازروز گفت بلکه درنك کردی صد سال

فَانْظُرْ اِلٰى طَعٰامِكَ وَ شَرٰابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَانْظُرْ اِلٰى حِمٰارِكَ وَ لِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنّٰاسِ وَانْظُرْ اِلَى الْعِظٰامِ

پس بنگر بخوردنی خود وآشامیدنی خود کەبوی نگردانیده وبنگر بدراز گوشت وتابگردانیم ترا نشانه برای مردمان وبنگر باستخوانها

كَيْفَ نُنْشِزُهٰا ثُمَّ نَكْسُوهٰا لَحْماً فَلَمّٰا تَبَيَّنَ لَهُ قٰالَ اَعْلَمُ اَنَّ اللّٰهَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ٢٦٢

كه چگونه از جای بردار یمش پس بپوشانیمش گوشت پس چون روشن شد مراورا گفت میدانم که خدا بر همه چیزی تواناست

یا چوآن کز قریهٔ بگذشت باز
گفت آیا زنده خواهد کرد حق
یا که بوده آن زمین ارض دگر
از پی رؤیت نه زانکارو عجب
پس بمیراندش خدا در آنمقام
گفت بل صد سال سودی مقام
بوده آن انگور و انجیر و عصیر
زنده کردم بعد موتت در زمان
باز پیوندیم هم بر عظمها
گفت دانم قدرت خلاق حی

سقفها را دید دوراز برگ وساز
این نفوس مرده را بر یك نسق
غیر بیت المقدس از نقل و خبر
گفت معمور این زمین گردد زرب
مرده بود افتاده صد سال تمام
لك نظرکن برشراب و بر طعام
که بتغییر است اغلب ناگزیر
تا تو باشی آیتی بر مردمان
لحمهای ریخته از نظمها

خانها مخروب وویران سقف ودر
بود بیت المقدس آنقریه خراب
وانکه دیدآن قریه را ویران بسیر
زنده سازد یا که اهلش راخدا
زنده کردش پس بگفت ای پرده سوز
که نگردانده است هیچ آن بوو رنك
هم نظرکن برحمارت ز اعتبار
هم نظرکن بر عظام از ما یعود
شدچوبروی کشف حال موت وبعث

وز نفوس خلق خالی بوم و بر
که نبخت النصر دیدآن انقلاب
ارمیا یا خضر بوده یا عزیر
گر عیان گردد بر آید مدعا
چند بودی خفته گفتا نیم روز
از پس صد سال کآوردی درنك
کاستخوانش گشته اندر ره غبار
تا چسان از جاش برداریم زود
گشت آگاه ازمآل موت و بعث
که توانا باشد او بر کل شیء

وَ اِذْ قٰالَ اِبْرٰاهِيمُ رَبِّ اَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتٰى قٰالَ اَوَلَمْ تُؤْمِنْ قٰالَ بَلٰى وَلٰكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي

وچون گفت ابراهیم ای پروردگار من بنمای مرا که چگونه زنده میسازی مردگانرا گفت آیا باور نداری گفت آری ولکن از برای آنکه بیارامد دلم

قٰالَ فَخُذْ اَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ اِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلٰى كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءاً ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ

گفت پس بگیر چهارتارا از پرنده پس پاره پاره کن آنهارا بسویت پس بگردان بر هر کوهی از آنها جزئی را پس بخوانشان که میآیند ترا

سَعْياً وَاعْلَمْ اَنَّ اللّٰهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ٢٦٣

شتافتنی وبدان که خدا غالب درست کرداراست

در تحقیق رب ارنی و بیان آنکه مرادآن چهار مرغ چیست

گفت ابراهیم با دانای راز
هست اطمینان کامل آن شهود
از یقین تست بر سوء مزاج
مکنی روشن ازان درشب چراغ
عاشق ارگوید بیارش بی نفاق
یارگوید شرط دیداراست این
گفت حق برگیر چار ازطیرها
تا بدانی باز از عقل سلیم
چار مرغ آن چار خوی شایعند
کشت و درهم کوفت مرد رهسپار
ماند آنرا بهر استبقای تن
چشم وگوش وفم دماغ و دست و پا
پس بخواند هریکیرا در ثبوت
راهرو یابد حیوة بی زوال
چون زخود مردی بحق پایندهٔ

چون نمائی مرده گانرا زنده باز
به کش اندر قلب اطمینان نبود
که روی سوی طبیبی بر علاج
که به بینی چیز ها را با فراغ
خواهمت بی پرده بنم در وثاق
که بباشی با هوای تن قرین
پس بکوب آنرا بهم در سیرها
کوبهر کاری عزیزاست و حکیم
کز مقامات شهودت مانعند
بهر موت احتیاری آن چهار
تا رسد جان بر کمال خویشتن
که بدن زین عضوها باشد بجا
سوی خویش از امر حی لایموت
وصف وخویش جمله گیرد اعتدال

گفت آیا نیست ایمانت بر این
از یقین تست بر کعبه که بار
از یقین تست بر نفع عیان
گفت ابراهیم دارم علم دین
این بود ازفرط عشق آن نگار
مانع است این چار طبع مختلف
قدری ازهریك بکوهی وضع کن
غالب است و قاهر اعمی بخلاف
حب دنیا حرص و عجب و شهوت است
ماند سرهاشان بجا بهر نشان
وضع کرد آن مرغهارا بر جبال
کوهها راهم توان خواندن حواس
زنده پس گردند دردم اصلها
اینست اطمینان قلبی ای حلل

گفت میجویم شهود اندر یقین
میروی بهر طوافش تا حجاز
که نمائی کسب وبگشائی دکان
لیك خواهم تا عیان گردد یقین
نی ز بهر امتحان حسن یار
با موانع ره نگردد منکشف
پس بخوان کآیند سویت زامر کن
بر نفوس ازروی حکمت نزگزاف
که حجاب آن شهودو رؤیت است
چیست سرها چار عنصر بیگمان
وان جبال ارکان تن شد درمقال
یاکه اعضای درون کآمد اساس
متصل با هم شوند آن فصلها
پس بمیر از اختیار ۔اندر سبیل
تا حیوة اوست باقی زندهٔ

مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ اَمْوٰالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ اَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنٰابِلَ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِاَةُ

مثل کسانیکه انفاق میکنند مالهاشان را در راه خدا چون مثل دانه ایست که برویاند هفت خوشه که در هر خوشه صد

حَبَّةٍ وَاللّٰهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَآءُ وَاللّٰهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ٢٦٤

دانه باشدوخدای می افزاید ازبرای آنکه میخواهدوخدافراخ رحمت داناست

در مثل آنانکه از اموالها
مبنمایدحق فزون برهرکه خواست

میکنند انفاق در راه خدا
واسع و دانا چواو برماسواست
میدهد وسعت بقدر نیتش

حبهٔ باشد کز او روید بعدّ
منفقین را آگه است ازسرحال
میفزاید بر نوا و نعمتش

هفت خوشه وزهران یکدانه صد
کزچه نیت میکنند انفاق مال

اَلَّذِينَ يُنْفِقُونَ اَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ ثُمَّ لَا يُتْبِعُونَ مَا اَنْفَقُوا مَنًّا وَلَا اَذًى لَهُمْ اَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ

آنانکه انفاق مکنندمالهاشانرا در راه خدا پس ازپی بمکنندآنچه را انفاق کردند منتی و نه آزاری مرایشان راست مردشان نزدپروردگارشان

وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ٢٦٥ قَوْلٌ مَعْرُوفٌ وَ مَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ يَتْبَعُهَا اَذًي

ونیست بیمی برایشان ونه ایشان اندوهناک مدشوند گفتار خوب وآمرزش بهتراست از صدقه که دربی باشد آنرا آزاری

وَاللّٰهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ ٢٦٦

وخدا بی نیاز بردباراست

آنکسان کاموال خودرا ازولا
وز پی انفاق نفرستند هم
اجرشان درنزد حق باشد فزون
یعنی از طلبی کنند اندرسؤال
حق بود بس بینیاز و بردبار

گفت لاخوف و لا هم یحزنون
عفو ممدوحست نزد ذوالجلال
هرچه زوداری طمع ناوی بیار

قول نیك و مغفرت هست ازبحاش
قول معروف و کلام خوش بوی
فقرو دولت خلق را باشد عرض

میکنند انفاق در راه خدا
منت و آزاری از افزون وکم
به بود از صدقهای دل خراش
به زندگی کش بود هزلی زپی
بهراو آن کن کزاوخواهی عوض

يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْاَذٰي كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَآءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ

ای آن کسانیکه گرویدید باطل مسازیدصدقه های خودرا بمنت نهادن وآزار چون کسیکه انفاق میکندمالش را بجهت دیدار مردمان و نمیگردد

بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَاَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا لَا يَقْدِرُونَ عَلَي

بخدا وروز بازپسین پس مثل او چون داستان سنگ همواریست که بر او باشدخاکی پس رسیده باشد آنرا بارانی بزرگ قطره پس واگذاشته باشدآنرا قادر نیستند بر

شَيْءٍ مِمَّا كَسَبُوا وَاللّٰهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ٢٦٧

چیزی ازآنچه کسب کردندوخدا راه ننماید گروه کافرانرا

مؤمنان لاتبطلوا صدقاتکم
مننماید از ریا انفاق مال
هست چون سنگی که روی اوست خاک
نیست ایشانرا توانائی و تاب

از ره آزار و منت واشتلم
نی کزو خوشنود گردد ذوالجلال
خاکش ازقطرات باران گشت پاك
هم بحفظ آنچه کردند اکتساب
کی زند سر فعل نیکو ازخسیس

آنکه کرد انفاق مال ازبهر ناس
نیست بذلش ازخضوع و معذرت
نیستش قدرت که تا دارد نگاه
راه ننماید خدا بر کافران
نیکی ازحق است وزشتی ازابلیس

باشد اندر نعمت حق ناسپاس
یا ز ایمان بر خدا و آخرت
خاکرا بر خود زباران در پناه
که کنند افعال نیکو در جهان

وَ مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ اَمْوَالَهُمُ ابْتِغَآءَ مَرْضَاتِ اللّٰهِ وَ تَثْبِيتًا مِنْ اَنْفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ اَصَابَهَا

ومثل آنانکه انفاق میکنند مالهاشانرا بجهت طلب خشنودی خدا وثابت گردانیدنی ازخودهاشان چون مثل بوستانیست بربلندی که برسدش

وَابِلٌ فَآتَتْ اُكُلَهَا ضِعْفَيْنِ فَاِنْ لَمْ يُصِبْهَا وَابِلٌ فَطَلٌّ وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ٢٦٨

باران بزرگ قطره پس بدهد ثمرش را دوچندان پس اگر نرسد آنرا باران بزرگ قطره پس باران خورد قطره وخدا بآنچه میکنید بیناست

هم مثال آنکسان کانفاق مال
هست چون باغی بارض مرتفع
بوستانی کز زمین باشد بلند

مینمایند از رضای ذوالجلال
بیشتر زان گشت خواهی منتفع
نیست از تخریب سیل آنرا گزند

از ره بینائی و نور یقین
گر برآن بستان رسد باران سخت
حاصل ازوی بیشتر آید بدست

که مرایشانراست اندرراه دین
کم نگردد نفع او ازحسن بخت
هم زباغی کوبود بر ارض پست

هست ممکن بلکه هرسالی دوبار
همچنین دان در ثواب انفاقها

حاصل آرد بی ز آسیبی بهار
گر که لله است و از اشفاقهـا
حق ' بر اعمال شما باشد بصیر

بارش اورا گرچه ناید سخت تر
نزدحق هردانهٔ او خرمنی‌است
چیست تا آن از قلیل واز کثیر

نرم وکم یعنی بر او بارد مطر
بل نه خرمن جنتی وگلشنی‌است

اَيَوَدُّ اَحَدُكُمْ اَنْ تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَ اَعْنَابٍ تَجْرِى مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ لَهُ فِيهَا مِنْ كُلِّ

آیادوست میداردیکی‌ازشماکه باشدمراورا بوستانی ازدرخت‌خرما وانگورها کهروان باشدازززیرشان نهرها مراورا باشددرآن ازهمه

الثَّمَرَاتِ وَ اَصَابَهُ الْكِبَرُ وَلَهُ ذُرِّيَّةٌ ضُعَفَآءُ فَاَصَابَهَا اِعْصَارٌ فِيهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ كَذٰلِكَ يُبَيِّنُ اللّٰهُ لَكُمُ

میوها ورسدآنرا پیری ومراورا باشداولادناتوان پس رسدآنرا گردبادی که‌درآن باشدآتشی پس بسوزدهمچنین بیان میفرمایدخدابرای شما

الْاٰيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ ٢٦٩

آیتهای‌راباشدکه‌شما اندیشه‌کنید

دوست دارد شخصی آیا از شما
پس رسد پیری برو واطفال خرد
بر شما آرد حق اینسان آیتی
باد آتش‌بارت آن عجب و ریا
بسته‌گردد راه قوت اورا بدل
گر تورا برنفس خود باشد نظر

کش بود بستان پر برگ و نوا
باشد اورا پس رسد صافش بدرد
تا کنید اندر معانی فکرتی
که کند یکجا عملها را هبا
ماند از اطفال خردش منفعل
این مثل کافیست اندرخیرو شر

آبها جاری درآن وز هر قبیل
باد پر آتش ورد بر جنتش
هست بستان آن عملها درقیاس
قلب را سازد سیاه و منقلب
هیچ نیکو تر نباشد زین مثل
کن عمل را پاك از شوب ریا

باشد اثمارش ز اعناب و نخیل
جمله سوزد روضهٔ پر نعمتش
طفلها اعضا و ارکان و حواس
روح ماند بینوا و مضطرب
کآورد بر خلق ذات لم‌یزل
تا بود مقبول درگاه خدا

يَا اَيُّهَا الَّذِينَ اٰمَنُوا اَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَ مِمَّا اَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْاَرْضِ وَلَا تَيَمَّمُوا

ای‌آن کسانیکه ایمان‌آوردید انفاق‌کنیداز خوبهای آنچه کسب‌کردیدو ازآنچه بیرون‌آوردیم برای‌شما از زمین وقصدمکنید

الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ ٢٧٠ وَ لَسْتُمْ بِاٰخِذِيهِ اِلَّا اَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ وَاعْلَمُوا اَنَّ اللّٰهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ ٢٧١

پلیدرا که‌ازآن‌انفاق‌کنید ونیستید گیرنده‌آن مگر آنکه چشم‌بپوشیددرآن وبدانید که خدا بی‌نیازستوده‌است

مؤمنان لله دهید از حسن ذات
حبه‌ها کآن جمله شد قوت بشر
یعنی از اشیاء نا مطبوع خوار
تانگیریدآنچه‌غمض ازوی‌رواست
خیر صدقاست راجع بر شما
بگذرد عاشق زهستی بهر دوست
او گریزد از وجود خود همی
پست ترچیزیکه بدهد بهر دوست
در بهای دانش و عقل و کمال

آنچه را کردید کسب از طیبات
میوه‌ها کآن شد شجرهارا ثمر
که شما را هیچ آن ناید بکار
چشم پوشیدن زهرسوئی سخاست
او غنی است و حمیدو ذوالعطا
بذل اموال اندکی ز انفاق‌اوست
پیش او تا چیست بذل در همی
جان‌وسر باشدکه اودارای اوست
در عیان هر نعمتی با ملك‌و مال

ودهران کردیم خارج از زمین
قصد هم نارید بر شیء پلید
خبث جود بذل شیء نا پسند
می بدانید اینکه آن دانای راز
حمد معطی واجب آمد بر عباد
کی بیاد اوست چیزی جزخدا
گر جوی بودت بسرسودای‌عشق
برتوحق داد آنچه زاو بهترنبود
تودهی در راه او خاشاك‌وخس

بر شما وان جمله باشد مستبین
تا کنید انفاق ازان بی‌عقل‌ودید
که شود انفاق از اوزشت‌و نژند
باشد از صدقات خلقان بی نیاز
حمد محمودحسب از عشق و وداد
تا کند انفاق از روی ریا
با تو مکفتم کمی زاعطای عشق
وان‌حیوة وجان بود بعدازوجود
برچنین انصاف لعنت باد و بس

اَلشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَ يَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَآءِ وَاللّٰهُ يَعِدُكُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَ فَضْلًا وَاللّٰهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ٢٧٢

شیطان وعده‌میدهدشمارابدرویشی ومیفرمایدشمارا ببدی وخدا وعده‌میکندشمارا آمرزش‌ازخودواحسان وخدافراخ‌رحمت‌داناست

يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَآءُ وَ مَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ اُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَ مَا يَذَّكَّرُ اِلَّا اُولُوا

میدهد حکمت‌کسی‌را که میخواهد وهرکه داده‌شود حکمت پس‌بحقیقت‌داده‌شده‌خوبی بسیار وپندنگیرند مگرصاحبان

الْاَلْبَابِ ٢٧٣ وَ مَا اَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ اَوْ نَذَرْتُمْ مِنْ نَذْرٍ فَاِنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُهُ وَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ اَنْصَارٍ

خرد وآنچه‌راانفاق‌کردیداز نفقه یالازم‌گردانیدیداز نذری پس‌بدرستیکه‌خدامیداندش‌ونیست‌مرستمکاران‌راهیچ‌یاری‌کنندگان

إِنْ تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ وَ إِنْ تُخْفُوهَا وَ تُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ يُكَفِّرُ عَنْكُمْ مِنْ

اگر ظاهر کنید صدقهارا پس چیزیست آن وا گر پوشیده دارید آنرا و بدهید آنهارا بدرویشان پس آن بهتر است مرشمارا و میگرداند کفاره از شما از

سَيِّئَاتِكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ۲۷۴

گناهاتان وخدا بآنچه میکنید آگاه است

مبدهد یعنی ز فقر و فاقه بیم
کو شما را وعده کرده بار ها
نیست تنها وسعت اندر ملك و مال
همچنین برعکس این بسیار دان
هر کرا خواهد دهد حکمت خدای
وانکه حکمت یافت زاو در سیرها
پس ز روی حکمت ارمردی سه مان
گنجها دادید بر سائل ز جود
آنچه را کردید انفاق از ادب
چون صلوة و صوم صدقه نذر ها
یعنی آن نذر از ضرار است و شقاق
میکنید آن نذر بر دفع عذاب
بل بود نیك انتشار فعل خیر
بهتر است آن بهر تنزیه صفات

میدهد شیطان زشت اخلاقتان
امر بر فحشا کند در حفظ سیم
سوی فضل و مغفرت ز ایثار ها
وسعت بهتر بود در صدر و حال
رزق تنگ ودل بوسعت لامکان
چیست حکمت علم وفهم باولای
سوی او گردید راجع خیر ها
بدهد آن بش است از ملك جهان
لیك نامد هل اتی برکس فرود
از وجوه خیر فرض و مستحب
واجب آمد تا کنند آنرا وفا
یا ز مال غیر یا خشم و نفاق
وان نگردد دفع و نزاید عقاب
تو که باشد باعث ترغیب غیر
از شما پوشم عیب سیئات
باشد از تعظیم حق یامیل نفس

وعدهٔ درویشی از انفاقتان
درهمی بدهید تا زر مستحق
واسع است اوهم بخلق خود علیم
دیده باشی بس کسان دروزن و سلك
تا تو از تبدیل حق واقف شوی
وان ز اخلاص عمل پیدا شود
پس ز نور حکمت و اشراقها
برعلی ع زان ختم شد جود و کرم
بند کی گیرید یا بدهید گوش
فرض باشد نذر ثابت یا زکوة
حرکه آن باشد نه از وجه متین
حاصلی نبود از آن ایشارتان
صدقه ها را گر تائید آشکار
مخفی اردارید هم انفاق خویش
حق بر اعمال شما باشد خبیر
امر رحمت بر تو زد یا سبیل نفس

مر بجا آید خلاف امر حق
تاکه را وسعت دهد بیخوف و بیم
ملکشان باشد وسیع وسینه تنك
بر مسبب از سبب عارف شوی
حکمت از حق در خلوص اعطا شود
یافت سر و علت اسما قها
گرچه زاو افزون کرم کردند هم
جز اولوالالباب یعنی اهل هوش
نذرهم افزون شقوقش بر ثقات
این بود وجهو ما للظالمین
وز عذاب حق نگردد یارتان
نیست اکراهی ز اظهارش بکار
بر فقیر مستحق کم یا که بیش
کزچه روکردید احسان بر فقیر

لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلِأَنْفُسِكُمْ وَ مَا تُنْفِقُونَ

نیست بر تو هدایتشان ولیکن خدا راه مینماید آنرا که خواهد و آنچه را که انفاق میکنید از مالی پس باشد از برای خودهاتان و انفاق نمکنید

إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُحْصِرُوا

مگر از برای طلب رضای خدا وآنچه را انفاق میکنید از مالی تمام داده میشود بشما وشما ستم دیده نشوید از برای درویشان سست که باز داشته شده اند

فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ

در راه خدا که توانائی ندارند سیر کردنی در زمین می پندارد ایشانرا نادان بحال ایشان توانگران از عفت گزینی میشناسی ایشانرا ز علامتشان

لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ ۲۷۵

سئوال نمیکنند از مردمان بابرام وانچه را انفاق میکنید از مالی پس خدا بآن داناست

از تو جبری نیستشان بر راه راست
وین نباشد جز ز روی اختیار
مشرکی از مسلمی از اقربا
آورم حق قرابت را بجا
مکنید انفاق گر چیزی ز خیر
حق بهبردین بکس روزی دهد
ای خدا ما را بنیکی راه ده
تو بیاموز آنچه از ما سزاست
آنچه از خیر آورید انفاق و بر
آنکه هشت انفاق را مظلوم اوست
نیستشان هیچ استطاعت بر سفر

لیك حق هادیست هر کس را که خواست
کلفت است آن گر شود بر خلق بار
خواست چیزی کرد آن مسلم ابا
ورنه احسان نیست بر مشرك روا
کرده اید آن بهر خود نی بهر غیر
نی بترك شرك فیروزی دهد
بر رضای خود دل آگاه ده
کن هم اصلاح ز عملها بر خطاست
بر شما گردد تمام از جهر و سر
که ز بداداش وجزا محروم اوست
بهر تحصیل معاش مختصر

در مقام صدقه یعنی عرض دین
از شما اعطا است بر مسکین و بس
گفت ایمان آوری گر بر رسول
آمد این آیت که دین تحمیل نیست
نیست آن انفاق بر اهل سؤال
نعمت دنیا بخلقان عام کرد
ما ندانیم آنچه حق بندگی است
ما کنیم و چیست استحقاق ما
هم ز منع آنکه باشد ظلم و غم
بر فقیرانیکه دارند امتناع
ظن جهال این بود کانقوم صاف

نیست بر مسکین روا از مؤمنین
تا ز حق توفیق چبود بهر کس
بر تو احسان را بجان دارم قبول
وقت صدقه عرض دین تجلیل نیست
جز کز و خوشنود گردد ذوالجلال
بر مسلمان و مجوس اکرام کرد
حاصل و محصولمان شرمندگیست
تا که باشد جود ما و انفاق ما
هیچ نابد بر شما وارد ستم
در طریق حق ز کسب و انتفاع
اغنیا باشند از فرط عفاف

حال خود دارند پنهان از انام	تو بسیما میشناسی آن کرام	نیستشان از مردمان روی سؤال	نی بگفتار و نه از آثار و حال
نیستشان ابرام درخواهش زکس	نی که بی ابرام دارند این هوس	بلکه چشم ازغیرحق پوشیده اند	جام استغنا ز حق نوشیده اند
هرچه از نیکی بدرویشان کنید	وز ولا انفاق بر ایشان کنید	حق برآن داناست هم پاداش نیك	هست برخلق از خدای بیشریك

اَلَّذِينَ يُنْفِقُونَ اَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَ عَلانِيَةً فَلَهُمْ اَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ

آنانکه انفاق میکنند مالهای خودرا بشب وروز پنهان وآشکار پس مرآنهاراست مزدشان نزد خداشان ونیست بیمی برایشان

وَلاهُمْ يَحْزَنُونَ ٢٧٦ اَلَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبٰوا لا يَقُومُونَ اِلّا كَما يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطانُ مِنَ

ونه ایشان اندوهناك شوند آنها که میخورند سودرسودرا برنخیزند مگر همچنانکه برمیخیزد آنکه مصروع میکندش شیطان از

الْمَسِّ ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ قالُوا اِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبٰوا وَاَحَلَّ اللّٰهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبٰوا فَمَنْ جاءَهُ مَوْعِظَةٌ

جنون آن بایست که آنها گفتند نیست بیع مگرمثل ربا وحلال کرده خدا بیع‌را وحرام کرده ربارا پس آنکه آمد اورا پندی

مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهٰي فَلَهُ ما سَلَفَ وَ اَمْرُهُ اِلَي اللّٰهِ وَ مَنْ عادَ فَاُولٰئِكَ اَصْحابُ النّارِ هُمْ فِيها خالِدُونَ ٢٧٧

ازپروردگارش پس بازایستاد مراوراست آنچه گذشت وکارش باخداست وکسیکه عود کرد پس ایشان اهل آتشند ایشان درآن جاویدانند

يَمْحَقُ اللّٰهُ الرِّبٰوا وَ يُرْبِي الصَّدَقاتِ وَاللّٰهُ لا يُحِبُّ كُلَّ كَفّارٍ اَثِيمٍ اِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا

بی برکت میکند خدا ربارا و افزونی میدهد صدقه‌هارا وخدا دوست نمیدارد هرناسپاس گناهکاررا بدرستیکه آنانکه گرویدند وکردند

الصّالِحاتِ وَ اَقامُوا الصَّلٰوةَ وَ آتَوُا الزَّكٰوةَ لَهُمْ اَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلاهُمْ

کارهای شایسته وبرپاداشتند نمازرا ودادند زکوةرا مرآنهاراست مزدشان نزد پروردگارشان ونیست خوفی برایشان ونه ایشان

يَحْزَنُونَ ٢٧٨ يا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ وَ ذَرُوا ما بَقِيَ مِنَ الرِّبٰوا اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ٢٧٩

اندوهناك شوند ای آن کسانیکه گرویدید بترسید از خدا وواگذارید آنچه‌راماند از ربا اگرهستید گروندگان

در ذم ربا

	وانکسانکه میکنند انفاق بیش	روز و شب در جهر و سر ز اموال خویش	
اجر ایشانست نزد رب دین	نی زخوف و حزن روز واپسین	بست یعنی خوف وحزن اندرحساب	بهر ایشان هیچ از نقص ثواب
وانکسانکه میخورند ایشان ربا	ایستادن نیستشان روز جزا	جز بمثل آنکه او دارد قیام	روزحشر از مس دیو زشت نام
کرده شیطانش تصرف در دماغ	رفته صاف ومانده دردش درایاغ	چون بشد عقل از مس جنون	آنچه آرد در قیاس آمد فسون
زان سبب گفتند از روی قیاس	بیع باشد چون ربا اندر اساس	بیع را حق کرد بر مردم حلال	وان ربا را او حرام و بد مآل
وین قیاس اول نمود اعنی بلیس	که بود نار افضل ازخاك خسیس	همچنین اندر ربا آرد قیاس	کو بود چون بیع دراصل واساس
پس هران کاین وعظ حق گیرد بیاد	ایستد باز از ربا و از فساد	ازگذشته نیست بروی حکم رد	آنچه خورده است ازرباوان بوده بد
ورکه داده بر کسی مالی بقرض	اصل آن گیرد نه فرعش واینست فرض	هست بعد از توبه امرش با خدا	تا بگیرد یا ببخشد در جزا
ور بفعل جاهلیت گشت باز	تا خورد دیگر ربا ازحرص و آز	کرد یعنی عود بر آن فعل دون	اهل نارند آن جماعت خالدون
برگمانشان کز ربا گردد زیاد	مال ایشان از فساد اعتقاد	حق بکاهد مالها را از ربا	میفزاید مالشان از صدقها
ناسپاسانرا ندارد دوست حق	که گنه کارند وهم باطل ورق	جان کافرناسپاس وسرکش است	جاودان زان درعذاب وآتش است
وانکسانی کامل ایمانند و دین	میکنند اعمال نیکو از یقین	هستشان دایم اقامت بر صلوة	میدهند از مال خود وجه زکوة
	اجرشان در نزد حق باشد فزون	خوف وحزنی نیستشان اندرشئون	

فَاِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَاْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللّٰهِ وَ رَسُولِهِ وَ اِنْ تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُؤُسُ اَمْوالِكُمْ لا تَظْلِمُونَ

پس اگر نکروید پس اعلام دهید بحربی از خدا ورسولش و اگر توبه کردید پس شماراست سرمایهای مالهاتان ستم نمیکنید

وَلَا تُظْلَمُونَ ٢٨٠ وَ إِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلٰى مَيْسَرَةٍ وَ أَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ٢٨١

وستم كرده نميشويد واگر بوده باشيد صاحب عسرتى پس مهلت دادنى است تا وقت يسر و اگر صدقه كنيد بهتر است از براى شما اگر باشيد كه بدانيد

وَاتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللّٰهِ ثُمَّ تُوَفّٰى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ٢٨٢

وبترسيد از روزيكه گردانيده ميشويد در آن بسوى خدا پس تمام داده شود هر نفسىرا آنچه اندوخته وايشان ستم كرده نشوند

اِتقوا الله اى گروه مؤمنان
ور نبگذاريد اين فعل خسيس
ترك امرش دال حزبر كفر نيست
باز اگر گشتيدو زان گرديدس
وركه ذوعسر است مهلت حايز است
يعنى ار دانند كآن سلطان جود
زان تصدق پس نكردى بوزيان
پس بهر نفسى رسد نيكفگو

مى بپرهيزيد از حق در نهان
زامر حق باشيد سركش چون بليس
كافر حربى مسلم كشتنى است
اصل مال و مايه را گيريد پس
تا زما نيكو بوسعت فايز است
بر احور منفقين خواهد فزود
گنجها بردى بهاى نيم نان
آنچه كرده كسب از نيك و بداو

واگذاريد آنچه باقى از رباست
با خدا و با نبى داريد جنگ
گفت صادق آور ازپندش بهش
بگذريد از فرع آن ازبيش و كم
وركنيد آنرا تصدق بهر است
بار هشتى درهمى بر معسرى
مى بپرهيزيد از روزى شما
نيست ظلمى بهر ايشان درحساب

هيچ اگر ايمان شمارا برخداست
قتل را باشيد لايق بدرنگ
پس ادب كن درسيم بارش بكش
چون نكردى ظلم دورى ازستم
گركسى دانا بگنج گوهر است
حق تو را شد دردوعالم ناصرى
كه در آن گرديد راجع بر خدا
كشتهٔ خود بدروند ازشيح وشاب

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدَيْنٍ إِلٰى أَجَلٍ مُسَمًّى فَاكْتُبُوهُ وَ لْيَكْتُبْ بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ

اى آن كسانيكه ايمان آورديد چون معامله كنيد بوامى تا وقتى نام برده پس بنويسيدش و بايد كه بنويسد ميانتان نويسنده براستى

وَلَا يَأْبَ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللّٰهُ فَلْيَكْتُبْ وَلْيُمْلِلِ الَّذِى عَلَيْهِ الْحَقُّ وَ لْيَتَّقِ اللّٰهَ رَبَّهُ

ونبايد اباكند كاتبى كه بنويسد همچنانكه آموزانيدش خدا پس بايد بنويسد ونبايد املا كند كسيكه بر اوست حق و بايد بترسد از خدا كه پروردگار اوست

وَلَا يَبْخَسْ مِنْهُ شَيْئًا فَإِنْ كَانَ الَّذِى عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهًا أَوْ ضَعِيفًا أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُمِلَّ هُوَ

وكم كنيد از آن چيزيرا پس اگر باشد آن كسيكه براوست حق كم خرد يا عاجز يا نتواند كه املا كند او

فَلْيُمْلِلْ وَلِيُّهُ بِالْعَدْلِ وَاسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ

پس بايد املا كند وليش براستى وگواه بر گيريد دوگواه از مردانتان پس اگر نباشند دو مرد پس يكمرد ودوزن

مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْدٰيهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحْدٰيهُمَا الْأُخْرٰى وَلَا يَأْبَ الشُّهَدَاءُ إِذَا

از آنانكه راضى باشيد از گواهان تاچون فراموش كند يكى از آن دو پس بياد آورد يكيشان ديگريرا ونبايد اباكنند گواهان وقتيكه

مَا دُعُوا وَلَا تَسْأَمُوا أَنْ تَكْتُبُوهُ صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا إِلٰى أَجَلِهِ ذٰلِكُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللّٰهِ وَ أَقْوَمُ لِلشَّهَادَةِ

خوانده شوند و نه ملول شويد كه بنويسيد آنرا كوچك يا بزرگ تا مدتش آن راست تر است نزد خدا وثابت تر از براى شهادت

وَ أَدْنٰى أَلَّا تَرْتَابُوا إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً حَاضِرَةً تُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَلَّا

ونزديكتر بآنكه شك نكنيد مگر آنكه باشد سودائى حاضر كه ميگردانده باشيد آنرا ميانتان پس نيست برشما گناهى كه

تَكْتُبُوهَا وَأَشْهِدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ وَلَا يُضَارَّ كَاتِبٌ وَلَا شَهِيدٌ وَإِنْ تَفْعَلُوا فَإِنَّهُ فُسُوقٌ بِكُمْ وَاتَّقُوا

ننويسيد آنرا وگواه بر گيريد چون مبايعه كنيد و بايد كه ضرر رسانيده نشود نويسنده و نه گواهى واگر بكنيد پس آن نافرمانى است بشما وبترسيد

اللّٰهَ وَ يُعَلِّمُكُمُ اللّٰهُ وَاللّٰهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ٢٨٣ وَ إِنْ كُنْتُمْ عَلٰى سَفَرٍ وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا فَرِهَانٌ

از خدا ومى آموزد شمارا خدا وخدا بهمه چيزى داناست واگر باشيد بر سفرى ونيابيد كاتبى را پس گروگانى

مَقْبُوضَةٌ فَاِنْ اَمِنَ بَعْضُكُمْ بَعْضاً فَلْيُؤَدِّ الَّذِى اؤْتُمِنَ اَمَانَتَهُ وَلْيَتَّقِ اللّٰهَ رَبَّهُ وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ

باید گرفته شود پس اگر امین داند برخی از شما برخی را پس باید اداکند آنکه امین داشته شده امانتش را و باید که بترسد از خدا که پروردگار اوست و مپوشید شهادت را

وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَاِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ ۲۸۴

وهرکه بپوشد آنرا پس او گناهکار است دلش و خدا بآنچه میکنید داناست

اهل ایمان از شما تا مدتی
هم نباید تا کند کاتب ابا
ترسد از پروردگار خود که او
هست یعنی بر ولی عدل او
در شهادت نیکشان دارید حلق
وان گواهان نیست دریکی روا
از ادای آن نباید بر ستوه
تا رسد هنگام آن وین راست تر
درگواهی حفظ چشم شاهد است
جز که گردد منتقل در اتجار
گر که ننویسند آنرا بی ملال
آبروی علم و عقل اندوخته
گرکنید این فسق و نافرمانی است
اوست دانا بر امور ازجزء و کل
آنکه خواهد قرض از او گیرید رهن
باید آن مدیون بحفظ مذهبش
ساخت بهر او سبب در محنتی
بسته بیند راهها بر خود همه
آنکه هم دیدی تو بوده است اتفاق
من ترا دادم ز تنگیها امان
مال اورا من عوض دادم فزون
هم مکن پنهان شهادترا که آن

قرض خواهد گرکسی در شدتی
آنچه بنوشته ز تعلیم خدا
کرده خلق و میدهد رزق و کلو
کاقربست ازغیر وبروی خیرجو
نیستشان برشیدو زرق آلوده دلق
که نماید از رهی آنرا ابا
از ره لاتسأموا آن تکبوه
نزد حق کز جهر و سر دارد خبر
گر نباشد حفظ برشك وارداست
نقد از دستی بدستی در قرار
زانکه هست اقرب بریب و احتمال
لی که شهری بهر شمعی سوخته
زامر حق بگذشتن از نادانی است
بر شما بنمود انواع سبل
بهر اطمینان دل وین نیست وهن
رد نماید مال را بر صاحبش
بار خواهد زاو فرج در شدتی
بی تنبه زان جفا و مظلمه
هیچ ارد یاد اران ظلم و نفاق
آن همه بد ز اتفاقات زمان
تو بمان در اتفاق خود زبون
شد گناه قلب وبس دارد زیان

پس بعدل آنرا نویسد کاتبی
وانچه مدیون کرده برآن اعتراف
وقت اقرار ار که مدیون اخرس است
هم دوتن گیرید شاهد از رجال
وریکی را رفته چیزی از نظر
چون بخوانندش درآید بیدرنگ
بر صغیر است ارچه حق یا بر کبیر
اقوم آمد بر گواهی را که دور
اقوم اعنی مبلغ و مدت تمام
یافت دور از نقد و شبه بر صلاح
شاهد اندر بیعها گیرید باز
نیست بهر کاتب و شاهد گزند
ز او بپرهیزید یعنی از خدا
در سفر باشید ور نا صاحبی
ور کسی ایمن شود از دیگری
از خدا ترسد که او همراه بود
هرچه نالد بر جنابش روز و شب
در شك اندازد بلیسش هر نفس
حقتعالی گوید اورا کای دبنگ
پس کنون هم بسته راه ایمنی است
پس بپرهیز ازخدا وان روز سخت
فعل بنده ثبت طومار شه است

تا که باشد حجت هر طالبی
بی زیاد و نقص و بیخوف و خلاف
یا سفیه اقرار با دیگرکس است
یا ز یکمرد و دوزن نیکو فعال
شاید ار آرد بیادش آن دگر
بر گواهی هم ازان نابد بتنگ
درشهادت شرط شد صدق ضمیر
ناشی از سهو و غلط اندر امور
باشدش در حفظ چون آید مقام
بیستان پس بر شما نبود جناح
شاهدی کوراست در خلق امتیاز
گرکسی این کرده باشد نا پسند
کز کرم آموزد اینها بر شما
که نیابید اندر آن ره کاتبی
قرض بروی تا دهد سیم و زری
زانچه شد ما بینشان آگاه بود
کای سبب سازم بساز آخر سبب
که کجا باشد بعالم داد رس
صد هزاران بار دیدی روز تنگ
دانکه زامر اتفاقی چاره نیست
وام را ردکن که دزدت بر درخت
بر هر آنچه میکنید او آگه است

لِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوٰاتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ وَاِنْ تُبْدُوا مَا فِي اَنْفُسِكُمْ اَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللّٰهُ

مر خدار است آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و اگر اظهار کنید آنچه در نفسهای شماست یا نهان دارید ش محاسبه میکند شمارا بآن خدا

فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَآءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَآءُ وَاللّٰهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۲۸۵

پس می آمرزد برای آنکه خواهد و عذاب میکند آنرا که میخواهد وخدا بر همه چیزی تواناست

هست از حق آنچه در ارض و سماست
مینماید مر شما را او شمار
مر توانائیست حق را در امور

واقف از وزن و شمار ماسواست
بروی اعنی بر فعال و بر شمار
بر هران چیزیست قادر بیقصور

آنچه اندر نفس خود مخفی کنید
پس بیامرزد هرانکس را که خواست
قصر یعنی نیست قدرت برگزاف

یا که ظاهر داند آن شاه فرید
هم معذب دارد آنرا کش سزاست
قدرتش باشد بحکمت بی خلاف

آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا اُنْزِلَ اِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللّٰهِ وَمَلٰئِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ

گروید رسول بآنچه فروفرستاده شد بسوی او از پروردگارش و گروندگان همگی گرویدند بخدا و فرشتگان او و کتابهای او و رسولان او

لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ اَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَاَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَاِلَيْكَ الْمَصِيرُ ۲۸۶ لَا يُكَلِّفُ

تفرقه نمیکنیم میان احدی از رسولانش و گفتند شنیدیم و فرمان بردیم آمرزش ترا میطلبیم ای پروردگار ما و بسوی تست مرجع تکلیف نمیکند

اللّٰهُ نَفْساً اِلّا وُسْعَها لَها ما كَسَبَتْ وَ عَلَيْها مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنا لا تُؤٰاخِذْنا اِنْ نَسِينا اَوْ اَخْطَأْنا

خدا نفسیرا مگر باندازه طاقتش مراوراست آنچه کسب کرده و بر اوست آنچه کسب کرده‌ای پروردگار ما مؤاخذه مکن مارا اگر فراموش کردیم یا خطا کردیم

رَبَّنا وَ لا تَحْمِلْ عَلَيْنا اِصْراً كَما حَمَلْتَهُ عَلَي الَّذينَ مِنْ قَبْلِنا رَبَّنا وَلا تُحَمِّلْنا ما لا طاقَةَ لَنا

ای پروردگار ما و بار مکن بر ما بارگرانی را همچنانکه بار کردی آنرا بر آنانکه بودند پیش از ما ای پروردگار ما و بار مکن مارا آنچه نیست توانائی مارا

بِهِ وَاعْفُ عَنّا وَاغْفِرْ لَنا وَارْحَمْنا اَنْتَ مَوْلٰنا فَانْصُرْنا عَلَي الْقَوْمِ الْكافِرينَ

بآن و در گذر از ما و بیامرز مارا و رحم کن مارا توئی صاحب اختیار ما پس یاری کن مارا بر گروه کافران

آنچه از رب گشت نازل بر رسول
بر ملك هم بر کتاب و بر رسل
رمز السلمان منا این بود
نکتها مخفیست در تفسیر عشق
متصل بر وحدتست این سلسله
در مزاجی کرد گر شکر زیان
وانکه کامش زین شکر شیرین شود
ما تو را پروردگارا بنده ایم
بر تنی حق هیچ تکلیفی نکرد
بل تفاوت باشد از وی در نفوس
هست شرط صوم صحت در بدن
هست اورا هرچه کرده اکتساب
اِن نسینا لا تؤاخذ ربنا
هم منه باری گران بر ما چنان
ما بجرم خود مقر و مدعنیم
رحم کن ما را بیامرز از کرم

بگروید از جان بر آن شاه عقول
بگرویدند آنچنان کآن عقل کل
داند این راز آنکه وحدت بین بود
گر که داری گوش بر تقریر عشق
یك شکر شد رایج از صد قافله
مرد حلوائی کجا بندد دکان
با شکر ریزان سك آیین شود
بر طریق طاعتت پوینده ایم
جز که در حملش توانا بود مرد
نیست بر یکسان اقامت یا جلوس
نیست تکلیف ار بود رنجور تن
از فعال نیك و پاداش ثواب
عفو کن گر رفت تقصیری ز ما
که نمودی حمل بر پیشینیان
بر ثواب و بر عقابت موقنیم
گر بجود کردیم از عصیان ستم
خاصه بر حیش وجود نفس دون

هم تمام مؤمنان از خاص و عام
وان سه باهم درحقیقت واحدند
تا تو بیرون زان سرا و خانهٔ
نیست فرقی بر رسولان از یکی
فضل حق بود ار که ارزان شد شکر
شاید ار کامش ز تلخی گشت پر
زان سمعنا و اطعنا گفته اند
بازگشت ماست هم بر سوی تو
نیست اندر اصل تکلیف اختلاف
حج در اسلام است واجب بر مطیع
همچنین دان جمله تکلیفات دین
وانچه کرده کسب هم ز افعال بد
آنچه از ما شد خطا بر ما مگیر
زانکه ایشان سرکش و طاغی بدند
نیست ما را بر عتابت طاقتی
چون توئی مولای ما فاش و نهان
وان هوا های خسیس بد نمون

بر وی آوردند ایمان بالتمام
مؤمنان در جمع ایشان واردند
گوش کن تفسیر از آن یگانهٔ
فرق را بگذار اگر زان مسلکی
نوگران خر بر بها ده جان و سر
زین شکر بهروی است الحق مر
در ظلال مغفرتها خفته اند
راجعند این قطرها بر جوی تو
بر مکلف تا بود جبر و گزاف
لیك بر عبدی که باشد مستطیع
هست بر قدر توانائی یقین
مر جزایش باشد اورا تا ابد
تو غفوری ما گنه کار و فقیر
هم نه زان طغیان باقرار آمدند
عفو کن گر رفت از ما غفلتی
پس بده یاری بما بر کافران



سورة آلِ عِمْرانَ مِأَتانِ آياتٍ وَ هِيَ مَدَنِيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحيمِ

بنام خدای بخشندهٔ مهربان

الٓمٓ اَللّٰهُ لا اِلٰهَ اِلّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ ٢ نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَيْهِ وَ اَنْزَلَ

خدا نیست خدائی مگر او که زندهٔ پاینده است فرو فرستاد بر تو کتاب را براستی باور دارنده مر آنچه را باشد میان دو دستش و فرو فرستاد

التَّوْرٰيةَ وَالْاِنْجيلَ مِنْ قَبْلُ هُدًي لِلنّاسِ وَ اَنْزَلَ الْفُرْقانَ ٣ اِنَّ الَّذينَ كَفَرُوا بِآياتِ اللّٰهِ لَهُمْ

توریة و انجیل را از پیش هدایت از برای مردمان و فرو فرستاد فرقان را بدرستیکه آنانکه کافر شدند بآیتهای خدا از برای ایشانست

عَذابٌ شَديدٌ وَاللّٰهُ عَزيزٌ ذُوانْتِقامٍ ٤ اِنَّ اللّٰهَ لا يَخْفي عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْاَرْضِ وَلا فِي السَّماءِ ٥ هُوَالَّذي

عذابی سخت و خدای غالب صاحب انتقام است بدرستی که خدا پوشیده نماند بر او چیزی در زمین و نه در آسمان اوست که

يُصَوِّرُكُمْ فِي الْاَرْحامِ كَيْفَ يَشاءُ لا اِلٰهَ اِلّا هُوَ الْعَزيزُ الْحَكيمُ ٦ هُوَ الَّذي اَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتابَ

صورت میکند شمارا در رحمها هر گونه که میخواهد نیست خدائی مگر او که غالب درست کردار است اوست که فرو فرستاد بر تو کتابی را

مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ

ازآن آیاتیست محکم کهآنها اصل کتابند ودیگر متشابهاتند پس اماآنانکه در دلهای آنها میلی بباطل است پس پیروی میکنند

مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ

آنچه متشابه است ازآن برای طلب فتنه وبرای طلب تأویلش ونمداند تأویلش مگر خدا وثابتان در دانش میگویند

آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ ٦

ایمان آوردیم بآن همه از نزد پروردگار ماست وپند نگیرد مگر صاحبان خرد

بعد بسم الله رحمن الرحیم — ابتدا کرد ازالف ولام و میم
هست اشارت این الف بر اصل ذات — کو بود عالی ز اسماء و صفات
در وجود او اول است و ابتدا — وز وجود وبود خود ذاتش بپا
لام باشد عقل فعال ای خلیل — که مسمی گشت او بر جبرئیل
اوسط است اندر وجود و منقبض — او ز مبدأ منتهی را پس مفیض
میم در تحقیق ارباب شهود — شد محمد ص کآخر آمد در وجود
مشود بروی تمام این دایره — متصل باشد به اول یکسره
اول و آخر بهم گشتند وصل — گشت زین رو خاتم او در فرع و اصل
مظهر علم است جبریل امین — وان محمد ص مظهر حکمت یقین
لاجرم گردند اسم او علم — وین مسمی گشت بر اسم حکیم
گفت دان در زیر هر اسمی بود — اسمهای بی نهایت بی عدد
علم تا در عالم حکمت قرین — بیست تا فعل او شد کامل یقین
بیست پس اسلام حاصل محض آن — که بگوئی لفظ تهلیل از زبان
حز که با اقرار دیگر ضم شود — وز محمد ص صورتت محکم شود
لا اله الا الله اعنی بیست تام — بی رسول الله اسلام از امام
صورت اسلام باشد اعتراف — بر خدا و بر محمد ص بخلاف
لفظ توحید از رسولت کامل است — وان شد ایمان گر موافق بادلست
کرده اقرار او بتوحید وجود — تا بفعل از وی چه آید در شهود
زین سه رتبه پس ببرد مردکار — یافت دور آفرینش اعتبار
وین سه حرف اعنی الف لام و میم — هست اشارت بر سه رتبه س عظیم
که ادان کامل بود دورا وجود — آنچه باشد در نزول و در صعود
الله آنکو نیست غیر از او خدا — حی و قیوم است و زاو عالم بپا
شرح آن گفتیم اگر داری بیاد — بیست بر تکرار حاجت در گشاد
بر او نازل کرد او بر حق کتاب — از ره ترتیب و تدریج و صواب
آنچه او حق با عبار جمع بود — عقل قرآنست نامش در وجود
بود ثابت پیش از ارسال رسل — گشت نازل تا ظهور عقل کل
سابق از آرایش ایجاد بود — ضبط اندر غیب استعداد بود
کرد نازل حق پی تکمیل را — پیش از این توراة وهم انجیل را
تا که باشد رهنمائی بهر ناس — خلق گردند ازمظاهر حق شناس
باز نازل کرد فرقانرا تعلق — باشد آن توحید تفصیلی بفرق
آنچه او حق باعتبار فرق ماست — عقل فرقانیش گر حوالی نجاست
مبدأ دعوت بود بر خاص و عام — و استقامت راست منشأ بالتمام
وانکه برآیات حق کافر شدند — در عذابی سخت با تا سر شدند
اوست غالب بر امان و انتقام — عاقبت تا چیست هرکس را بنام
شاید اندر توبه گردد راه جو — باز ماند ز انتقام و قهر او
وانکه کافر شد بر آیات احد — دان عذاب منتقم بروی شدید
آن عذاب اخلاق زشتست و حسد — که بود اندر پرستش تا ابد
بر خدا پوشیده نبود هیچ چیز — در زمین و آسمان عبدالعزیز
او بزهد آنها کند نقش صور — آنچه خواهد از مشیت و اثر
نیست معبودی جز آن پروردگار — کو بر اشیا غالبست و راست کار

در تحقیق محکم و متشابه

آنکه بفرستاد سوی تو کتاب — واندر او آیات محکم درخطاب
محکمات ام الکتاب و اصل دان — وان مشابه را بمحکم وصل دان
محکم اعنی ره بیابد سوی او — احتمال و اشتباه اندر هیچ سو
غیر یک معنی ازان مفهوم نیست — وان تشابه بردو معنی منتهی است
وجه باقی حق تعالی را یکی است — وان بجز بعد از فناء خلق نیست
احتمال کثرت و فرق و عدد — نیست در دانش که فرد است واحد
وجه دیگر کآن بکثرت درخور است — در مرایا و مظاهر اظهر است
قدر استعداد مظهر اندر او — جلوه گر شد زان صور بنمود رو
وجه واحد امتحانرا نزد دید — در لباس حق و باطل شد پدید
میشناسد عارف کامل اساس — وجه باقی را بهر شکل و لباس
همچنان کآیات محکم را تمام — میشناسی بیقرینه از کلام
میشناسد از وجوه او وجه حق — گوست پنهان در لباس ما خلق
فرقها را رد کنند بر جمع ذات — وان تشابه را بسوی محکمات
بیند از آیینه های بیشمار — جلوه گر از هر طرف رخسار یار
وانکه محجوبند زان وجه منیر — هستشان بس زیغ درقلب و ضمیر
مینمایند از تشابه پیروی — همچو آن کآید بعرش او مستوی
از وجوه محتمل گیرند آن — که بود با دین ایشان رایگان
بر حدوث فتنه و اضلال ناس — از برهنه تا کنند ایشان لباس
بر مراد و اختیار و مدعا — میکنند از پیش خود تأویلها
نیست بر تأویل غیر از کردگار — مطلع وان گوست برعلم استوار
زان بآمنا زنند آن قوم دم — بگرویم آنرا که هست از ذوالکرم
بندگی گیرند ز آیت ها بنقل — جز اولوالالباب یعنی اهل عقل
که ز نور علم دلشان منجلی است — سینها از ذکر نامش صیقلی است

رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ ٧ رَبَّنَا إِنَّكَ

ای پروردگار ما مایل مکن بباطل دلهای ما را پس از آنکه راه نمودی ما را و ببخش ما را از نزد خود رحمتی بدرستیکه تو توئی بغایت بخشنده پروردگار ما بدرستیکه تو

جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ ٨ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ

جمع کننده مردمانی برای روزی که نیست شکی در آن بدرستیکه تو خلاف نخواهی کرد وعده را بدرستیکه آنانکه کافر شدند هرگز کفایت نکند از ایشان مالهاشان

وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَأُولَٰئِكَ هُمْ وَقُودُ النَّارِ ٩ كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا

و نه فرزندانشان از خدا چیزیرا و آنگروه ایشانند هیمه آتش چون عادت آل فرعون و آنانکه بودند پیش از ایشان تکذیب کردند

بِآيَاتِنَا فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ ١٠ قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سَتُغْلَبُونَ وَتُحْشَرُونَ

آیتهای ما را پس گرفتشان خدا بگناهشان و خدا سخت عقوبت است بگوی مر آنان را که کافر شدند زود باشد که غلبه کرده شوید و حشر کرده شوید

إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمِهَادُ ١١

بسوی دوزخ و بد بستریست

تو میپچان قلب ما را ای خدا
قلب ما را زان توجه کش بتواست
از رحیمی رحمت خود در عمل
موهبت بود آنکه از کتم عدم
تو نمودی خلقمان از موهبت
وحدت جمعی است کآنجا خلق را
وانکه بر کفرند ایشان منتسب
بل فزاید بر ذنوب و بر حجب
عادت فرعونیان و آنها کز او
مر عقوبت های او باشد شدید

بعد از آنکه راه بنمودی بما
وامگردان دار بر عهدش درست
کن صفات ما بوصف خود بدل
ره نمودی هست کردی از کرم
همچنان بر ما ببخش از مرحمت
جمع آری چون بهد این دلق را
یعنی اندر هستی خود محتجب
زان تعلقهای ناهنجار و حب
بیشتر بودند در کفر و غلو
سخت تر گر بسته شد راه امید
زود مغلوبند و محشور از عناد

وز جناب خود بما کن موهبت
در ثنائش ره بدان درگاه ده
ظلمت هستی ما را بی فتور
ورنه ما را کی زخود بود آگهی
جامع ناسی تو ای علام غیب
اندر آن روزند واقع دردو صاف
نیست مغنی بهر آنروز از ایشان
پس سزد گر تا قیامت درفحید
بر دروغ آیا برا دادند ره
گو بکفار اعنی اهل احتجاب
بر جهنم کآن بود بئس المهاد

چون تو وهابی نداری معذرت
بر لقای خویش اورا راه ده
منقلب کن در لقای خود بنور
در عدم بودیم و دور از فرهی
درچنان روزیکه در وی نیست ریب
نیست اندر وعدهٔ حق اختلاف
هیچ چیز ازمالشان و اولادشان
بعد از آنهم هیزم اندر دوزخند
پس خدا بگرفتشان بر آن گنه
که بجز حرمان نکردند اکتساب

قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِئَتَيْنِ الْتَقَتَا فِئَةٌ تُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأُخْرَىٰ كَافِرَةٌ يَرَوْنَهُمْ مِثْلَيْهِمْ

بدرستیکه بود مر شما را آیتی در دو گروه که بهم رسیدند گروهی کارزار کردند در راه خدا و دیگری کافر بودند میدیدند ایشان را که مانند ایشان

رَأْيَ الْعَيْنِ وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَنْ يَشَاءُ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَعِبْرَةً لِأُولِي الْأَبْصَارِ ١٢

دیدن بچشم و خدا تأیید میکند بیاری خود آن را که میخواهد بدرستیکه در آن هر آینه عبرتیست از برای صاحبان خرد

مر شما را آیتی باشد بعین
فرقهٔ دیگر ز کفار قریش
خویش را دیدند اول بیشتر
مؤمنان بودند بیش از روی جان
هر دو صف دیدند مغز یکدگر
اهل حق را از خدا تأیید بود
فعلها یعنی بوفق مشیت است

چون تلاقی شد میان فرقتین
در مقابل باهزاران طبل و طیش
بد یقینشان که بود زایشان ظفر
همچنانکه بود آمد در عین
ماند صورت یافت معنی کروفر
وان نمود از قوت توحید بود
واین بر ارباب بصیرت عبرتست
بر اولوالابصار این است آیتی

فرقهٔ باشد ز اصحاب کبار
شد چو وقت گیرودار و غیظ و حشم
شد چو نوبت مؤمنان بودند بیش
کافرانرا جان بد اندر تن فزون
دیده باشی یکتن از شد بیست مرد
هرکرا خواهد خدا نیرو دهد
یعنی آن کآید کم افزون در نظر
گر که باشد باز چشم عبرتی

در ره حق با عدو در کارزار
اهل دین آمد دوچنداشان بچشم
بیشتر دیدندشان یعنی زخویش
تن چه باشد پیش عقل ذوفنون
بر هزار آیند غالب در نبرد
نصرت آن باشد که بر حلق او دهد
وان فزون کم پس بود یا کم ظفر

زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ

آراسته شد از برای مردمان دوستی خواهشها از زنان و پسران و مالهای بسیار تحصیل کرده شده از طلا و نقره و اسبان

الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذٰلِكَ مَتَاعُ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَاللّٰهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ [١٣]

نشاندار وشتروگاووگوسفندوزراعت آن متاع زندگانی دنیاست وخدا نزدش خوبی بازگشت است

در بیان دوستی مردمان زنان و اولاد خود را و جمع مال و منال دنیوی
که آن مانع حیوة معنوی است

یافت زینت مردمان راآن واین
وز قناطیر مقنطر که ز طمع
شد متاع آن بر حیوة دنیوی
بازگشت نیك بر وی منحصر
گفت ترك مهر غیر دوست کن
غفلت از حق است دنیا ای‌شمن
زندگی را سیم و زر باشد معین

حب شهوات از نسآء و از بنین
مالها بر یکدگر گردید جمع
لیك مانع بر حیوة معنوی
شد بترك غیر او در جهرو سر
نی که ترك مغز بهر پوست کن
نی خام و جامه و باغ و چمن
گر بگردد حرج باوی عقل‌ودین
ابلهان آیین باخذ زر دهند

بودشان با آرزو پیوند ها
وزطلا و نقره و انعام و خیل
هریکی زانها بود جانرا حجاب
ترك یعنی ترك آمال و هوا
پوست را بردر مقام خود بکار
گر شوند؟ آنها حجاب حق بتند
عاقل آنرا کرد صرف‌دین‌وکیش
تاج عیسی رابنعل‌خر دهند

از تعلق با زن و فرزند ها
کشت‌زاران‌که‌بران دلراست‌میل
نزد حق نیکو بود حسن مآب
نی زدن بر سمت حق پشت پا
لیك بهر مغز آنرا واگذار
خاصه‌گرشد مردره زان خودپسند
تا منظم نو کند آیین خویش

قُلْ أَؤُنَبِّئُكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ ذٰلِكُمْ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ

بگو آیاخبردهم‌شمارا‌به‌بهتر از آسان ازبرای‌آنهاکه‌پرهیزکردند‌نزدپروردگارشان‌بهشتهاییست‌که‌میرود‌از زیرشان‌نهرها جاودانیان

فِيهَا وَ أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَ رِضْوَانٌ مِنَ اللّٰهِ وَاللّٰهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ [١٤] اَلَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّنَا

درآن وجفتان پاکیزه وخشنودی از خدا وخدا بیناست بهندگان آنانکه میگویندای‌پروردگارماهدرستیکه

آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَ قِنَا عَذَابَ النَّارِ [١٥] اَلصَّابِرِينَ وَالصَّادِقِينَ وَالْقَانِتِينَ وَالْمُنْفِقِينَ

ماگرویدیم‌پس‌بیامرزمارا‌گناهان‌ما ونگاهدارمارا‌ازعذاب‌آتش شکیبایان وراستگویان وفرمان‌برداران ونفقه‌کنندگان

وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ [١٦]

وآمرزش‌خواهندگان‌درسحرگاهان

گو کم آیا شما را من خبر
هستشان از رب بهشت وشهرها
وانکسان باشند جاوید اندراو
ربنا گویند آنقوم از ادب
صابرین و صادقیند آن گروه
قائمند و دائم اندر بندگی
اندر اسحارند آمرزش طلب

از نکوئیهای نیکان درسیر
جاری اندر زیر هریك نهرها
جفتهای پاك و حالات نکو
کاهل ایمانیم و آمرزش طلب
که بیابند از اطاعت بر ستوه
میدهند اموال خود در زندگی
هر دم افرایند بر عشق و ادب

آنکسانی کز خدا دارند خوف
هست آن جنات اخلاق صفات
هست‌رضوا شان‌زحق‌یعنی‌رضااست
ده بآمرزش ره ای غفارمان
صابر اندر امرو نهی کردگار
مالها بهر رضای حق دهند
از ذنوب هستی خود لاشوند

روحشان برحسن‌دین‌باشد بطوف
نهر های جاری آمد واردات
آنکه بنا بر عباد اندر خفاست
هم نگهدار از عذاب نارمان
راستگو در فعل‌و ترك ازاختیار
تا که دین را قوت ورونق‌دهند
باقی اندر هستی مولی شوند

شَهِدَ اللّٰهُ أَنَّهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلٰئِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ [١٧]

گواهی‌دادخدا که‌نیست‌خدائی مگر او وفرشتگان وصاحبان دانش‌اقامت‌کننده‌بعدل‌نیست‌خدائی‌مگراوکه‌غالب‌راست‌کرداراست

إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللّٰهِ الْإِسْلَامُ وَ مَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا

بدرستیکه‌دین نزد خدا اسلام‌است واختلاف‌نکردند آنان که‌داده‌شدند‌کتابرا مگر پس‌از‌آنکه آمدایشانرا دانش‌از‌راه‌حسد

بَيْنَهُمْ وَ مَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللّٰهِ فَإِنَّ اللّٰهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ [١٨]

میانشان وآنکه کافرشود بآیتهای خدا پس‌بدرستیکه‌خدازودحساب‌است

در بیان معنی شهادة ذات احدی بر یکتائی و وحدت خود سبحانه

ذات حق باشد بذات خود گواه
که جز او نبود بیکتائی اله

پس شهادت او بذات خویش داد
وین گواهی بیشتر از پیش داد

نی در آندم شاهد و مشهود بود
غیر ذاتش کو بخود موجود بود

پس بتفصیل آمد از جمع وجود
واندر این مشهد بتفصیل شهود

هستی اشیا زبان صانعست
که شهادت گوی خود بیمانع است

هرگیاهی کز زمین روید بر او
نقش باشد لا اله غیرهُ

در یقین گر بر شهادت زنیهٔ
کو در اثباتش جز او گویندهٔ

وان ملایك وان اولوالعلم آگهند
شاهد اعنی بر شئونات شهند

هم بصورتهای کثرت بی ز منع
کوست ظل وحدت اندرعین جمع

تا چه باشد هروجودی وسعتش
تا کند اعطا قبول ازحضرتش

ذرّه هم خواهد بقدرخویش نور
نی بقدر شمس کز عدلست دور

نیست معبودی جزاو کز عدل وداد
فیض رحمانی بخلق از پیش داد

حکمتش ترتیب اشیا را تمام
داد وکرد اعطا بهرشیء درمقام

عالمی کو با ملك هم دوده است
وصف اوحق باملك فرموده است

علم دین ازلوح خواند برسطور
زین ره آمد درحدیث العلم نور

این چنین عالم لقایش در مثال
بهتر است از طاعت هفتاد سال

تا نیفتد کس ز گفتارم بوهم
کاهل ظاهر نیستشان زین علم سهم

بهره ورگردند هریك ز امتیاز
جای خود حدادو اسطرلاب ساز

هیچ حاجت علم اسطرلاب نیست
نظم عالم را دخیل این باب نیست

علم ظاهر درمقام خود نکوست
حکمها درشرع چون راجع باوست

لیك این دعوی کند هرجاهلی
تو بده تمییز اگر صاحب دلی

وان بود تسلیم در توحید او
گر مسلمانی بود توحید جو

گفت مؤمن را تو بشناس ازعمل
کافرانرا هم ز انکار و دلل

آرد اسلامی که هست ازاعتقاد
بر خدا و اولیائش انقیاد

بندگیّ اولیا در کفر و دین
امتحانست ارجوی داری یقین

آدمی را نیست به زین آزمون
تا خورد زین نیل آب اویا که خون

منکردند اختلاف از ناصواب
آنکسان کامد برایشان کتاب

از حسد کردند در وی اشتباه
قلبها در آن خلاص آمد سیاه

علم یا احمد بود یا آیتش
یا که باشد سوی ایشان نسبتش

گشت طالع شمس وجه وحدتش
در مقام جمع وحدانیتش

بیشتر یعنی ز رسم قبل و بعد
وزقران قرب و بعدو نحس و سعد

همچنان خود شاهد ذات خود اوست
واقف ازبرهان اثبات خود اوست

شد بوحداست خود شاهد او
نی ز غیری در ظهور واحد او

برگ وباران ریگ صحرا موج یم
میسراید این شهادت دمبدم

نقش یعنی همره او موحد است
بروجود خود بوحدت شاهد است

خودبود برذات خود راشیا گواه
نیست در هستی جز او یعنی اله

شد بوجه عدل از علم و اثر
در تفاصیل مظاهر جلوه گر

بهر اعطاء حق هر ذی حقی
قدر استعداد او با رونقی

نورخواهد شمس دراشراق خود
قدر استعداد و استحقاق خود

پس بود حق در تفاصیل وجود
قائم بالقسط بر نظم و عود

غالب و قاهر بود بر کل شیء
جمله مقهور اندر استیلای وی

اندر این آیت شئون اهل علم
ظاهر آمد داری ارباور سلم

چون ملایك ذیلش ازلوث دنس
پاك باشد و از هوا واز هوس

حق برد بیروش ازپندار و شك
همچنان کاموخت داش برملك

این چنین کس عالم ربانی است
جاش از تأیید حق نورانی است

علم را تعمیم ده باز ای حبیب
تا برد هرکس بقدر خود نصیب

لیك گر حداد گوید بیدلیل
علم من در نظم عالم شد دخیل

داده از کف رشتهٔ انصاف را
گشته منکر بهر دردی صاف را

علم باطن لیك گردانی مقام
اصل اسلام است وایمان والسلام

زین سخن بگذر که دوراز نام تست
گفت دین درنزد حق اسلام تواست

باشد آن مبنی براخلاق و عمل
گر عمل نبود دروغست و دغل

آن بود درقول و فعلش عزم وجزم
وین نه جز انکارش اندرعلم وعزم

انقیاد حق هرانرا مدعا است
او بر حال منقاد امر اولیاست

بر ولای اولیا خود را سنج
ست ما ری بین تو یامأوای گنج

با محك زر را شناسی از نحاس
آدمیرا هم بر این میزان شناس

جز بعد از علم کامد برشان
سوی ایشان احمد اعنی زامتحان

یاحسد گشت از شناسائی حجاب
چشم یا بستند برعمد از صواب

یعنی آگاه ازظهورحق شدند
ورلجاجت کافر و احمق شدند

وانکه کافر شد بآیات خدا
رود آید در حساب و در حرا

فَاِنْ حَاۤجُّوكَ فَقُلْ اَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلّٰهِ وَمَنِ اتَّبَعَنِ ١٩ وَقُلْ لِلَّذِينَ اُوتُوا الْكِتَابَ وَالْاُمِّيّٖنَ ءَاَسْلَمْتُمْ

پس اگر حجت گیرند با تو پس بگوی خالص کردم وجهم را از برای خدا و آنکه پیروی کرد مرا و بگوی مر آنانرا که داده شدند کتاب را و نانویسندگان را که آیا منقاد شدید

فَاِنْ اَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا وَاِنْ تَوَلَّوْا فَاِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَاللّٰهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ ٢٠ اِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ

پس اگر منقاد شدند پس بحقیقت راه یافتند و اگر رو گردانیدند پس جز این نیست که بر تو است رسانیدن و خدا بیناست به بندگان بدرستیکه آنان که کافر میشوند

بِاٰيَاتِ اللّٰهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيّٖنَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَاْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُمْ

بآیتهای خدا و میکشند پیغمبرانرا بناحق و میکشند آنانرا که میفرمایند بعدالت از مردمان پس مژده ده ایشانرا

بِعَذَابٍ اَلِيمٍ ٢١ اُولٰۤئِكَ الَّذِينَ حَبِطَتْ اَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ ٢٢

بعذاب دردناك آنگروه آنانند که ناچیز شد کردارشان در دنیا و آخرت و نیست ایشانرا هیچ یاری کنندگان

پس اگر گیرند حجت بر تو گو
فرقه ها کردند در دین احتلاف
گو تو با اهل کتاب و امیان
این مسلم داشتید اعی که دین
گر مسلم داشتند اندر رهید
اوست بسا بر عباد خود همه
قـائل پیغمبرانند از فساد

وجه خود خالص نمودم من براو
دین حق دوراست زاغراض وخلاف
کآیبی در دین ندارند از بیان
نیست در وی اختلافی بالیقین
اصل توحید است آن کر آگهید
بر مآل و حال نیك و بد همه
وانکه آمر بد زحق باعدل وداد
آنکسانکه شد عملهاشان تباه

اختلافی نست در توحید حق
پس منم ثابت بدین معنوی
گو تو یعنی با نصاری و یهود
اختلافات از هوای مردم است
ور نگردانند رو بی حجتی
وانکه بر آیات حق کافر شدند
پس بشارت باد بر اهل هلاك
نیست درداریشان یار و پناه

من بر آن دینم نه بر دین فرق
وانکه دردین دارد ازمن پیروی
هم بگفتار قریش اندر ورود
اشتباه از سر باشد ازدم است
بر تو نبود جز بلاغ و دعوتی
دم بدند وکینه ور بار سر شدند
بر عذاب بیشمار درد نـاك

اَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذِينَ اُوتُوا نَصِيباً مِنَ الْكِتَابِ يُدْعَوْنَ اِلٰى كِتَابِ اللّٰهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلّٰى

آیانگرستی بآنان که داده شدند بهره را از کتاب خوانده میشوند بسوی کتاب خدا تاحکم کند میانشان پس رو

فَرِيقٌ مِنْهُمْ وَهُمْ مُعْرِضُونَ ٢٣ ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ قَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ اِلَّا اَيَّاماً مَعْدُودَاتٍ. وَ غَرَّهُمْ فِي

میگرداند گروهی از ایشان و ایشان روی گرداند گانند آن بایست که ایشان گفتند هرگز مس نکند مارا آتش مگر روزهای شمرده شده وبفریفتشان در

دِينِهِمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ٢٤ فَكَيْفَ اِذَا جَمَعْنَاهُمْ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ وَ وُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ

دینشان آنچه بودند که افترا میکردند پس چگونه باشد چون گرد آوریمشان برای روزیکه نیست شکی در آن و تمام داده شود هر نفسی را باداش آنچه کسب کرده

وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ٢٥

وآنها ستمدیده نشوند

یا ندیدی آنکسان را کز کتاب
حکم در ما بینشان فرماید او
کز غرض گفتند مارا درفروز
پس چگونه است اندر آن روز مهول
پس جزای هرکسی بروی رسد
عاقل از پیش آن زمان بیند همی
قوم دیگر میشناسم کز حساب
آتشی از نار عشق افروختند
خسروان ملك فقرند این گروه
داده حق بر کهنه پوشان این نوی

بهره ور بودند از فضل و ثواب
پس گروهی زان نگردانند رو
مس سازد نار غیر از چند روز
حال ایشان از قبول و نا قبول
کسب کردند آنچه از شفق و حسد
نیست غافل از حساب خود دمی
فارغند و از ثواب و از عقاب
هستی خود جمله دروی سوختند
داده حقشان راقتدار خود شکوه
در گدائی کرّ و فرّ خسروی

خوانده چون سوی کتاب الله شوند
وان جماعت معرضند از حکم رب
مس می بفریفت اندر دینشان
اندر آن روزیکه دروی نیست شك
کس نیابد بر جزای خود ستم
آنکه غافل زین حساب است احمق است
نیستشان چیزی بیاد از خوب وزشت
از دو عالم رسته در حق فانیند
نیستی را کرده بر هست اختیار
هرکرا خواهد خدا شاهی دهد

تا بر احکام الهی بگروند
وین بود اغراض ایشانرا سبب
مفتری بودند در آئینشان
جمع گردند این خلایق نك بنك
میرسد تام آن حقوق از بیش وکم
قول وفعلش جمله زشت و ناحق است
یاکه این باشد جهنم وان بهشت
فارغ از دانائی و نادانیند
یا فتند از نیستی این اقتدار
عزت دارین و آگاهی دهد

قُلِ اللّٰهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَآءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَآءُ وَ تُعِزُّ مَنْ تَشَآءُ وَتُذِلُّ

بگو بار خدایا ای متصرف پادشاهی که میدهی پادشاهی را بآنکه میخواهی ومیگیری پادشاهی را از آنکه میخواهی وعزیز میکنی آنرا که میخواهی وخوار میگردانی

مَنْ تَشَآءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ اِنَّكَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ٢٦ تُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَ تُولِجُ النَّهَارَ فِي

آنرا که میخواهی بدست تو است خوبی بدرستیکه تو بر همه چیزی توانائی درمیآوری شب را در روز و درمیآوری روز را در

اللَّيْلِ وَ تُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ تُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَ تَرْزُقُ مَنْ تَشَآءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ ٢٧

شب وبیرون میآوری زنده را از مرده وبیرون میآوری مرده را از زنده وروزی میدهی آنرا که میخواهی بی شمار

گوئی ای آنکه بخشی تاج وگاه
هرکرا خواهی دهی ملك جهان
ملك ملك تست بر هرکس سزاست

بر تمام ملك هستی پادشاه
همچوخواهی گیری ازوی درزمان
بعضی از آن ارادهی تاوقت خواست

شاه آن باشد که هست ازمشیتش
تنزع اعنی ملك دنیا وانچه هست
باز گیری زو دهی بردیگری

جان اشیا در احاطهٔ قدرتش
منتقل زاوگردد ازدستی بدست
منتهی چونشد بدم جوید سری

یافت عزت آنکه یاری از تو جست
ظاهر و باطن عزیز از حق شود
هست بر وفق اراده و مشیت
منع و اعطا قبض و بسط و خفض و رفع
در بهاران از نسیم فرودین
با لباس عزت اندر نو بهار
دُرد هم صافست اندر جای خود
سر آن دانی تو ای پروردگار
آوری از نطفه آدم را برون
روز فتح مکه از پروردگار
گفت روم و فارس زین پس بالیقین
بست او را مکه کافی در گشاد

دید ذلت آنکه خودبین گشت و سست
وانکه خودبین خوار و بیرونق شود
عزت و ذلت بدست قدرتت
رنج و راحت موت و احیا ضر و نفع
باغها شد پر شکوفه و یاسمین
بعد ذلت پوشد اورا کردگار
شب بود تاریک اما نیست بد
کآفریدی لیل و آوردی نهار
نطفه را هم ز آدمی ذی شئون
آمد این آیت بر آن فخر کبار
فتح خواهد شد بدست مسلمین
دارد اندر دل تمنای بلاد
آمد این آیت که ملک است از خدای

هر که را دانی بعزت قائلش
پس بذلت در خورآمد از وجود
قادری بر منع و بر اعطا تمام
اندر اشیا برقرار ارواح است
شد چو نوبت مار باد بهمنش
همچنین در هر مقام این دُرد و صاف
شب مبین کز روی جهان پر ظلمت است
روز را آری شب شب را بروز
رفق روحانی بحث از صواب
یا بروز حفر خندق در خبر
مشرکان گفتند تا ره در سرا او
تا بی چند از مساکین عرب
میدهد بر هر که خواهد از رضای

در ولای خود کنی صاحبدلش
مقتضی بود آنچه آمد در نمود
بر هر آنچه آید از هستی بنام
کو بفعل خود بر اشیا غالب است
کند آن کسوت حواری از تنش
هست اندر خام گیتی بیگزاف
در نهادش صد هزاران حکمت است
حی ز میت میت از حی در رموز
میدهی بر هر که خواهی بیحساب
هست کآمد بر رسول از دادگر
ملک روم و فارس دارد آرزو
فتح روم و فارس خواهان بی‌سبب

لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذٰلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللّٰهِ فِي

باید نگیرند گروندگان کافران را دوستان از جز گروندگان و آنکه میکند آن را پس نیست از خدا در

شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَةً وَيُحَذِّرُكُمُ اللّٰهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللّٰهِ الْمَصِيرُ قُلْ إِنْ تُخْفُوا مَا فِي صُدُورِكُمْ

چیزی مگر آنکه بپرهیزید از ایشان پرهیز کردنی و میترساند شما را خدا از خود و بسوی خداست بازگشت بگو اگر پنهان دارید آنچه در سینه‌های شماست

أَوْ تُبْدُوهُ يَعْلَمْهُ اللّٰهُ وَيَعْلَمُ مَا فِي السَّمٰوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَاللّٰهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ٢٨ يَوْمَ

یا آشکار کنید آن را میداندش خدا و میداند آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و خدا بر همه چیزی تواناست روزیکه

تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ

می‌یابد هر تنی آنچه را کرده از خوبی حاضر کرده و آنچه را کرده از بدی آرزو میکند که کاش بود میانه آن و میانه او

أَمَدًا بَعِيدًا وَيُحَذِّرُكُمُ اللّٰهُ نَفْسَهُ وَاللّٰهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ ٢٩

مسافتی دور و میترساند شما را خدا از خود و خدا مهربانست به بندگان

مؤمنان کفار را بر خویش دوست
دوستی با غیر مؤمن نارواست
هر که کرد این از خدا بیگانه است
یار دل شو نفس خود را بهل
مینماید چون سرابت شادئی
سوی گورستان برد زاغ ار رهت
مرده‌گان با هم بگورستان خوشند
مؤمن ار مغلوب و کافر غالب است
می بترساند شما را حق ز خود
هم بداند آنچه در ارض و سماست
همچنین اعمال بدکان ظاهر است
آن عملها جمله باشد پیش رو

می‌نگیرید این به اندر دین نکوست
کو در آئین و عمل دور از شماست
بیشش چیزی زدین دیوانه است
گردی از آن روسفید از این خجل
زار میری پس میان وادئی
باز نکشد جانب شاهنشهت
مهوشان زنده یار مهوشند
عیب نبود بل تقیه واجب است
هم بر او برگشت خلق از نیک و بد
هم بهر چیزی توانا ز اقتصاصت
پیش روی او بیکایک حاضر است
مینماید بعد آنرا آرزو
نیست اندازش جز از لطف و وداد

آنکه در دین مر شما را نیست یار
انگبینی کو بزهر آلوده است
از ولای حق ندارد بهره او
لذت نفس است مانند سراب
زاغ را گیری گر داری باز را
زنده کی با مرده هرگز یار شد
زندهٔ از مرده گر جوید فلاح
هست اظهار مودت با زبان
گو کنید ار ظاهر ار پنهان خدا
نفسها یابند در یوم النشور
دوست دارد بین او و اعمال بد
میدهد حق بیمتان از خویشتن
چون رؤفست او بهر حال بر عباد

دوستی با او بود دور از شعار
گر خورد کس دشمن خود بوده است
این کند با حق کسی غیر از عدو
میبرد بر خشك تیهت لب بر آب
باز خواهی نفس حیلت باز را
جز مگر وقتی که خود مردار شد
یا شود یار از تقیه است و صلاح
لازم اندر موقع خوف و زبان
داند آنچه باشد اندر سینه‌ها
آنچه کردند از نکوئی در حضور
فرق باشد تا بیاید در عدد
تا بدانید این یقین خواهد شدن

قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللّٰهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللّٰهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللّٰهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ قُلْ

بگو اگر هستید که دوست دارید خدا را پس پیروی کنید مرا تا دوست دارد شما را خدا و بیامرزد در ایشما گناهان شما را و خداست آمرزنده مهربان بگو

أَطِيعُوا اللّٰهَ وَالرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللّٰهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ ٣٠ إِنَّ اللّٰهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا

فرمان برید خدا و رسول را پس اگر روگردانید پس بدرستیکه خدا دوست ندارد کافران را بدرستیکه خدا برگزید آدم را و نوح را

وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللّٰهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ٣١

و آل ابراهیم را و آل عمران را بر جهانیان فرزندان برخیشان از برخی و خدا شنوای داناست

در بیان آنکه دوستی حبیب خدا دوستی خداست

گو خدا را گر شما دارید دوست ‖ پیروی من دلیل حب اوست

حب حق از راه تعظیم مسیح ‖ مینمایند ادعا هست از صحیح

چون درآئید اندرین دین مبین ‖ حق شما را دوست دارد بالیقین

گر که محبوب مرا کس داشت دوست ‖ شاد گردی را و دولت در حب اوست

حب او را هر که در دل داد جا ‖ حق ببخشد جرم او را زان ولا

همچنین بر هر که یار یار اوست ‖ بر رسول و اهل بیت اقرار اوست

ور بگردانید رو از راه دین ‖ کآن بود حق لایحب الکافرین

و آل عمران جمله را بر عالمین ‖ بودشان در هر عملی یار و معین

این نشان عصمت و عصمت در نظر ‖ لیک با ص‌ی ب‌ا ح‌ماع بشر

چون کسی کاندر نبوت خاتم است ‖ دین او بر پا بود تا عالم است

عقل گوید در کند این قیل و قال ‖ هست برهان و نص در امر محال

باورم باید تو نیز از بخردی ‖ این مکن باور ز نص واحدی

نشنود حق آنچه داره اعتراف ‖ از علی و اهل بیتش بخلاف

کو بجهر و سر سمیع است و علیم ‖ گر روی معوج ره یا مستقیم

اهل بحر را حس گو در جواب ‖ که کنید اظهار حب و انتساب

گو کنید از دین احمد پیروی ‖ چون بحق دارید حب معنوی

حب من جوئید گر گوئید راست ‖ حب محبوب خدا حب خداست

مصطفی تا شد حبیب کردگار ‖ حب او دین است اندر اختیار

حقتعالی در صراط مستقیم ‖ بر محب او غفور است و رحیم

قل اطیعوا الله فی الدین والرسول ‖ گو شما دارید عیسی را قبول

اصطفی حق داد بر تسلیم را ‖ آدم و نوح آل ابراهیم را

همچنین بعضی ز فرزنداشان ‖ برگزید آن قوم را حق بانشان

هر یك از پیغمبران از بعد خود ‖ کرده تعیین جانشینی معتمد

جانشین بنموده تعیین ای خلیل ‖ نیست برهان حاجت اینجا بادلیل

تو کسی تعیین وصیی بعد موت ‖ گوئی از پیغمبر این گردیده فوت

پس چو تعیین وصی با احمد است ‖ گوئی از تعیین نکرده است او بداست

هم بود دانا بسر باطنم ‖ گر بحیدر و آلش از دل مؤمنم

إِذْ قَالَتِ امْرَأَةُ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّي إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ

چون گفت زن عمران ای پروردگار من بدرستیکه من نذر کردم برای تو آنچه در شکم منست آزاد از شغل دنیا پس بپذیر از من بدرستیکه تو توئی شنوای

الْعَلِيمُ فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَى وَاللّٰهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعَتْ وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَى

دانا پس چون نهادش گفت پروردگارا بدرستیکه من نهادمش مؤنث و خدا داناتر است بآنچه نهاد و نیست مذکر چون مؤنث

وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ وَإِنِّي أُعِيذُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ ٣٢ فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ

و بدرستیکه من نامیدمش مریم و بدرستیکه من پناه میدهم او را بتو و فرزندان او را از شیطان رانده شده پس پذیرفت او را پروردگارش بپذیرفتنی

حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا

نیکو و درویانیدش رویانیدنی خوب و با نگاه داشتن آن گردش زکریا را هرگاه درآمد بر او زکریا در جای عبادت یافت نزدش

رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَكِ هٰذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ إِنَّ اللّٰهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ ٣٣

روزیرا گفت ای مریم از کجاست مر تو را این گفت آن از نزد خداست بدرستیکه خدا روزی میدهد آنرا که خواهد بی شمار

در بیان نذر کردن مادر یحیی علیه السلام دو وقت حمل و استعاذه او

جفت عمران گفت کی رب الکریم ‖ نذر کردم آنچه دارم در شکم

کن قبول این را تو از فضل عمیم ‖ که بجهر و سر سمیعی و علیم

باشد آزاد از پی طاعت همه ‖ سوی معبد حاضر خدمت همه

وضع چون شد دید انثی از تن است ‖ گفت یارب مردکی همچون زن است

اعلمی تو بر هر آنچه گشته وضع　　که ز نطفه آگهی تا موت و نزع
این بود زن یعنی از نارم بجا　　نذر خود بود عدول از ما مضی
استعاذه بودش از چیزیکه بیم　　بهر سواست از دیو رجیم
پس پناه از آن حوادث وان فتن　　برد بر حق که بود درخور بزن
در قبولش داشت نیکو بر ز مرد　　زانکه او از مرد و زن بد جمله فرد
آن نتایی را که رویاند خداش　　تا چه باشد رونق و حسن و بهاش
لیك با بذر باشد از بی‌واسطه　　رشته بستی اندرین در ضابطه
مر زکریا بود در کارش کفیل　　یافتی آداب طاعت زان جلیل
گفت او را هست این رزق از کجا　　گفت از حق کو بود رزاق ما

در رحم هستی تو صورت بند ناس　　نقش را نقاش به داند اساس
نام او مریم نهادم بر تو داو　　هم پناه آرم ز شیطان عدو
بار دارد مرد و زن را بر گناه　　عقل را فاسد کند دین را تباه
کرد پس پروردگار او را قبول　　بهر خدمت بر حریمش بر دخول
رزق نیکو میخوراند از جنتش　　پرورش میداد در هر طاعتش
گر چه رویاننده بود بذات　　غیر حق کز خاك رویاند نبات
بود مریم آن نباتی که خدا　　بیوسایط دادیش نشو و نما
هر زمان داخل شدی در معبد او　　یافت رزقی نزد مریم بس نکو
میدهد رزق او چو خواهد بیحساب　　بی سبب یعنی بپاداش و ثواب

هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً اِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَآءِ فَنَادَتْهُ الْمَلٰئِكَةُ

درآنجا خواند زکریا پروردگارش را گفت ای پروردگار من ببخش مرا از نزدت فرزندی پاکیزه بدرستیکه تو شنونده دعائی پس ندا کردندش فرشتگان

وَ هُوَ قَآئِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ ٣٤ اَنَّ اللّٰهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيٰي مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللّٰهِ وَ سَيِّدًا وَحَصُورًا

واو ایستاده بود نماز میکرد درمحراب بدرستیکه خدا مژده میدهد ترا بیحیی تصدیق کننده بکلمهٔ ازخدا و مهتر و بازدارنده نفس از شهوتها

وَ نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ ٣٥

و پیغمبری از شایستگان

چون زکریا دید اندر انحصار　　آن خلاف عادت آنجا آشکار
گفت یارب ده بمن ذریتی　　کو ز من بر خلق باشد آیتی
چون ترا قدرت بهر کاری بود　　شاید از بخششی بما داری ولد
پس ندا کردند او را در نماز　　مر ملایك بعد از آن عرض و نیاز
مر مصدق بر کلامی از خدا　　سید و محصور از رجس و خطا
در کلمه نکتهٔ مخفی است نکر　　عارفان دانند و اهل ذکر و فکر
انبیا بودند زان آگه تمام　　همچنین یحیای با فکر و مقام
　　ذوق معنی هیچت ار باشد سهم

میوه های صیفی اندر فصل دی　　از عنایات خدا در پیش وی
در حوالی راو شد فرزند و آل　　این ز خود مدید در پیری محال
تو نیوشندهٔ دعائی ای محب　　کن دعای من اجابت عنقریب
کز خدا بادت بشارت بر ولد　　کوست یحیی مصدق با رشد
بر کلم یعنی مصدق بر مسیح　　می نشد صادر ز وی وهمی قبیح
وان منافی نیست با وجه مسیح　　سر توحید است و تحقیق مدیح
کو پیمبر بود وهم از صالحین　　حق ستود او را بقرآن اینچنین
رو بپیری جو توسل آن نفهم

قَالَ رَبِّ اَنّٰي يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَقَدْ بَلَغَنِيَ الْكِبَرُ وَامْرَاَتِي عَاقِرٌ قَالَ كَذٰلِكَ اللّٰهُ يَفْعَلُ مَا يَشَآءُ ٣٦

گفت ای پروردگار من از کجا باشد مرا فرزندی و بحقیقت رسیده مرا پیری و زنم نازاینده است گفت همچنین میکند خدا میکند آنچه میخواهد

قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ آيَتُكَ اَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلٰثَةَ اَيَّامٍ اِلَّا رَمْزًا وَاذْكُرْ رَبَّكَ كَثِيرًا

گفت ای پروردگار من بگردان برای من نشانی گفت نشان تو آنست که سخن نگوئی با مردم سه روز مگر باشاره و یاد کن پروردگارت را بسیار

وَ سَبِّحْ بِالْعَشِيِّ وَالْاِبْكَارِ ٣٧ وَ اِذْ قَالَتِ الْمَلٰئِكَةُ يَا مَرْيَمُ اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰيكِ وَ طَهَّرَكِ وَاصْطَفٰيكِ

و تسبیح کن در شبانگاه و بامداد و هنگامیکه گفتند فرشتگان ای مریم بدرستیکه خدا برگزید ترا و پاکیزه گردانیدت و اختیار کردت

عَلٰي نِسَآءِ الْعَالَمِينَ ٣٨ يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَاسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ ٣٩ ذٰلِكَ مِنْ اَنْبَآءِ

بر زنان جهانیان ای مریم عبادت کن مر پروردگارت را و سجود کن و رکوع کن با رکوع کنندگان آن از خبرهای

الْغَيْبِ نُوحِيهِ اِلَيْكَ وَ مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ اِذْ يُلْقُونَ اَقْلَامَهُمْ اَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ وَ مَا كُنْتَ

نهانست وحی میکنیم آن را بتو و نبودی تو نزد ایشان هنگامیکه می انداختند قلمهاشان را که کدامشان پایندانی کند مریم را و نبودی تو

لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ

نزد ایشان هنگامیکه نزاع میکردند

گفت یارب من کبیرم زن عقیم
گفت یارب آیتی خواهم بر آن
یاد کن پروردگارت را زیاد
قوه روحانی از صوم و حضور
از نتاج عقل و استکمال روح
همچنین مریم ز تأیید سروش
بود هم اخلاق با املاکیان
پس باو گفتند آن ارواح پاک
رب خود را باش در ذکر و سجود
یعنی از اوصاف هستی کن گذار
ذکر یحیی و مسیح و مادرش
آنچه باشد وحی و از انباء غیب
مینوشتند آن صحایف با کمیل
تو نبودی تا که بینی ز اعوجاج
یار حق بار آن نشد جز آگهی

نیست امدم بفرزند ای کریم
کآن مرا باشد بمرز دی نشان
شو مسبح در عشا و بامداد
یافت قوت پس ملک یابد ظهور
آمد از یحیی حیوتشرا فتوح
از هوا بگریخت سوی عقل و هوش
داشت پرهیز از مزاج حاکیان
در بشارت ان الله اصطفیك
کز تو روح الله آمد در وجود
متصف شو بر صفات کردگار
وحی کردیم ما بتائی باورش
نیست در وی احتمال نقص و ریب
ست تمرا کرا که باشد در سبیل
چون خصومت مینمودند و لجاج
نیع بر ایشان زد جز الهی
گو بمریم قوم گویند اسرا

گفت این از یفعل الله مایشا
گفت آیت آنکه لب بندی سه روز
تا که باشد عقل فعالت دلیل
بود زان یحیی باوصاف ملك
بی مگر بردند از این ارباب دل
یافت قوت روح و تن مقهور گشت
با ملایك در صفت هم طیر بود
کرد حقت طاهر از رجس و پلید
بهر شکر و حمد رب العالمین
ای محمد ص ای رسول پاک جیب
نیست یعنی زان خبرها کاندر او
و نبودی آن زمان کاقلامشان
پس کفالت کرد از وی کردگار
حق چو باشد دوست با دل بردهٔ
جنگ باشیران زروبه شانه گست
چون شدند تا آنکه بگزیدش خدا

بر تو آید تا بران یابی رجا
از تکلم جز بایماء و رموز
از ره اعجاز یعنی جبرئیل
کز ملك بود اعتقادش بی زشك
بعد مردن بر حیوتی مستقل
چون ملایك پای تا سر نور گشت
در فضای عقل و روحش سیر بود
بر نساء عالمینت بر گزید
باش را کم روز و شب بارا کمین
این نورا مباشد از اخبار غیب
آورند از سقم و صحت گفتگو
مینوشت آنقرعه ها بر نامشان
برگزیدش از نساء روزگار
خصم او گردد مگر دل مردهٔ
مشت بر خنجر زدن دیوانه گیست

إِذْ قَالَتِ الْمَلٰٓئِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللّٰهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا

هنگامیکه گفتند فرشتگان ای مریم بدرستیکه خدا بشارت میدهد تراکلمهٔ از او که اسم اوست مسیح عیسی پسر مریم صاحب جاه

فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ ٤١ وَيُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَمِنَ الصَّالِحِينَ ٤٢ قَالَتْ

در دنیا و آخرت واز نزدیك كردگان وسخن میكند بامردمان در گهواره و دوموئی وباشد از شایستگان گفت

رَبِّ أَنّٰى يَكُونُ لِي وَلَدٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ قَالَ كَذٰلِكِ اللّٰهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ إِذَا قَضٰى أَمْرًا فَإِنَّمَا

ای پروردگارمن از کجاباشد مرا فرزندی ومس کرده مرا انسانی گفت همچنین خدا می آورد آنچه خواهد چون قرار میدهد امری پس جز این نیست

يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ٤٣

که میگوید مر او را شو پس میشود

پس ز امر حق بالهام صریح
هم ز نزدیکان درگاه خدا
گفت یارب از کجا آرم پسر

مژده دادندش ملایك بر مسیح
در ولایت بی نظیر و مقتدا
چون مرا سوده مس هرگز بشر
گوید او را باش پس باشد بعین

کلمه که عیسی بن مریم نام اوست
گوید اندر مهد با مردم سخن
گفت این در حکم یخلق مایشاست
نیست در حکم قضا تأخیر و بین

در دو دنیا روشناس و نام جوست
شیخ و از شایستگان در عقل و فن
چون بامری داد فرمان گشت راست

وَيُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرٰيةَ وَالْإِنْجِيلَ وَرَسُولًا إِلٰى بَنِي إِسْرَآئِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ

ومی آموزد اوراکتاب وحکمت وتوریة وانجیل وفرستاده شد بفرزندان یعقوب که من بحقیقت آمدم شمارا بآیتی

مِنْ رَبِّكُمْ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللّٰهِ وَأُبْرِئُ

از پروردگارتان بدرستیکه من میسازم برای شما از گل چون شکل مرغی پس میدمم در آن پس میشود مرغی باذن خدا و بهمیکنم

الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِي الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ

کورمادر زادرا وپیس را وزنده میکنم مردگان را بدستوری خدا وخبر میدهم شمارا بآنچه میخورید وآنچه ذخیره می‌نهید در خانهاتان

إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ٤٤ وَمُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَاةِ وَلِأُحِلَّ لَكُمْ

بدرستیکه درآن هرآینه نشانی است مرشمارا اگر هستید گروندگان وتصدیق کننده مرآنچه را باشد میان دودستم ازتوریة وازبرای آنکه حلال کنم برای شما

بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ وَجِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ

برخی ازآنچه حرام کرده شد برشما وآوردم شمارا معجزه از پروردگارتان پس بترسید ازخدا واو فرمان برید مرا بدرستیکه خدا پروردگار من و پروردگار شماست

فَاعْبُدُوهُ هَٰذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ ٤٥

پس بپرستیداورا اینست راه راست

پس کتاب وحکمتش آموخت حق | داده از توراة و انجیلش ورق
هیئتی سازم زگل چون طیرها | پس دمم بروی که پرّد برهوا
میدهم از خانه هاتان من خبر | تا چه دارید وخورید ازما حضر
باور ازداریدم از چیزیکه هست | یعنی از توراة ما بین دو دست
یعنی احکامیکه مشکل بود وشاق | بر شما آسان نمایم در سیاق
پس بترسید از خدای ذوالمنن | هم برید ازجان ودل فرمان من
این بود بر حقتعالی راه راست

پس فرستادش بر اسرائیلیان | دارم ازحق گفت رآیتها شان
به نمایم کور و پیس واله را | زنده سازم مردهٔ صد ساله را
این کنم با اذن رب العالمین | بگروید از دین شابها بدین
یعنی ازآنکه شمارا بد حرام | بر شما سازم حلال اندر مقام
آیت آرم بر شما از کردگار | تا که دارید تصدیق استوار
بر شما وماست او پروردگار | پس پرستیدش بوجه انحصار
پس شدندش قوم منکر کافر است

فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَىٰ مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ آمَنَّا

پس چون شاهده کردعیسی ازایشان کفررا گفت کیست انصار من بسوی خدا گفتند حواریان ما انصار خدائیم گرویدیم

بِاللَّهِ وَاشْهَدْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ ٤٦ رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ ٤٧ وَ

بخدا وگواه باش بآنکه ماانقیاد کنندگانیم پروردگارا گرویدیم ما بآنچه فروفرستادی وپیروی کردیم رسول را پس بنویس مارا با شاهدان و

مَكَرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ ٤٨ إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَىٰ إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَرَافِعُكَ إِلَيَّ وَ

مکر کردند ومکر کرد خداوخداست بهترین مکرکنندگان چون گفت خدا ای عیسی بدرستیکه من بردارندهٔ توام وبلندکنندهٔ توام بسوی خودو

مُطَهِّرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَجَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ

پاک کننده توام ازآنان که کافر شدند وگرداننده ام کسانیرا که پیروی کردند ترا بالای کسانیکه کافر شدند تا روز قیامت پس بسوی منست بازگشت شما

فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ٤٩

پس حکم میکنم میان شما درآنچه بودید درآن اختلاف میکردید

پس چوزایشان دیدعیسی کفر وکین | گفت کبود یار من بررب دین
ما بایمانیم ای رب البشر | آنچه داری بررسولت سرسر
مکر آوردند با عیسی یهود | پیششان پس مکر آمد در وجود
مکر ازعجزاست وفقدان وقصور | نیست عاجز حق بتدبیر امور
پیش ضوء آفتاب از مایه اش | هرچه آری اندر افتد سایه اش
چون شوی کج سایه ات هم کج شود | راست گشتی راست درمنهج شود
مکر کردی هم جزایش مکر بین | گفت زین والله خیرالماکرین
چون بمیری جمله ز اوصاف بشر | زنده مانی بر بقای مستقر
خود توبودی طاهر ازرجس وهوا | همچنین طاهر شوی وارد بما

پس حواری گفت ما تو همرهیم | شو گواه ما که مانصار اللهیم
پس تومارا با گواهان کن حساب | با گواهان کز که داریم انتساب
مکرحق تبدیل حق بر باطل است | پس جزای مکر مکر عاجل است
مکر ها درنفس با درویش تست | هرچه آری مکر مثلش پیش تست
شمس را نه سایه باشد نه سواد | سایه هرچه آری بپیش آسمان فتاد
همچنیندان جمله فعل وخوی خویش | بینی ازآیینهٔ خود روی خویش
حق بعیسی گفت من میرانمت | تا که رافع سوی خود گردانمت
فارغت سازم ز آزار خسان | وز جفای کافران بد لسان
حیف باشد چون تو لعلی تابناک | بر مجاور با پلیدان در مغاک

چون پلیدند آنچه درخود داشتند | سنتش را برتو سهل انگاشتند | جز پلیدی چاره نبود از پلید | شاید ارخود را پلیدی درتو دید
زانکه تو آینهٔ خوبی و زشت | پاکان ران رو کز تو بید بدسرشت | آینه نه سرخ باشد نه کبود | رنگها در نفس آن بیننده بود
زین سیه‌رویان تورا بدهم نجات | بحشمت روح دگر در جمع ذات | تا بعانت را کنم عایق همه | بر بد اندیشان سالایق همه
تا قیامت غالب و منصورشان | بر یهودان سازم ار بهر شان | تا بود این بهر هر قومی مثل | جست ازایشان جزای هرعمل
کاش بودی مستمع راعقل‌وهوش | تا گشاید در تنه چشم‌وگوش | گشت خارج ملک ازدست یهود | منتقل شد برنصاری آنچه بود
همچنین مغلوب ایشاند و خوار | تا سببی کار و بار کردگار | رفت عیسی برملک محمود گشت | رفعت عیسائیان از حد گذشت
وان یهودان تا قیامت همچنین | در رحیر و فاقه و رنج و انین | پس بین باشد شمارا بار گشت | تاقصای حق بهرکس چون گذشت
| پس کنم حکم آنچه دارید اختلاف | بین خود در حال عیسی بیخلاف |

فَاَمَّا الَّذینَ کَفَرُوا فَاُعَذِّبُهُمْ عَذاباً شَدیداً فِي الدُّنْیا وَالْآخِرَةِ وَ مالَهُمْ مِنْ ناصِرینَ ٥٠ وَاَمَّاالَّذینَ

پس اماآنانکه کافر شدند پس عذاب کنم ایشارا عذابی سخت در دنیا وآخرت ونیست مرایشارا هیچ یاری کنندگان واما آنانکه

آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ فَیُوَفّیهِمْ اُجُورَهُمْ وَاللهُ لا یُحِبُّ الظّالِمینَ ٥١ ذلِكَ نَتْلُوهُ عَلَیْكَ مِنَ الْآیاتِ

گرویدند وکردند کارهای شایسته پس تمام دهد ایشارا مزدشان وخدا دوست ندارد ستمکارانرا آن میخوانیمش برتو از آیتها

وَالذِّکْرِالْحَکیمِ ٥٢

وذکر با حکمت

وانکسانکه بر نبی کافر شدند | غافل از تعظیم پیغمبر شدند | هستشان از من عذابی دردوکون | بهر ایشان نه بود یاری نه‌عون
هست ایشانرا دراین دنیاعذاب | حسف و حربه قتل واسر بیحساب | این همه ثبت است در اوراقشان | هم براین بوده‌است استحقاقشان
برحبیشان کلك غیب ایسان نوشت | تا بود پیدا نشان بد سرشت | خوی بدشان همچنین درآخرت | آتش سوزنده شد بیمعذرت
نیست تا رایشان کسی یاری کند | درآتش سوزان نگهداری کند | وانکسانکه نگرویدند از ازل | هستشان شایسته اخلاق و عمل
اجرشان را حق دهد کامل یقین | گفت رازرو لایحب الظالمین | بر تو خوانیم ای رسول دیمقام | آیت و ذکر حکیم ایسان تمام
این نشانها و پند استوار | در جهان تا از تو ماند یادگار | در نبوت تا تو را باشد دلیل | رهنما بر خلق از رب جلیل
| هررمان حجت بود برعام وخاص | آیت حق‌را حیی‌است اختصاص |

اِنَّ مَثَلَ عیسی عِنْدَ اللهِ کَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ قالَ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ ٥٣ اَلْحَقُّ مِنْ

بدرستیکه‌مثل عیسی نزد خداچون مثل آدم‌است ساختش از خاك پس گفت مراوراشو پس‌شد حق از

رَبِّكَ فَلا تَکُنْ مِنَ الْمُمْتَرینَ ٥٤ فَمَنْ حاجَّكَ فیهِ مِنْ بَعْدِ ما جاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ

پروردگارتواست پس مباش‌ازشك‌کنندگان پس‌کسیکه‌مجادله کند درآن پس ازآنچه آمدترا از دانش پس بگو بیائید بخوانیم

اَبْناءَنا وَ اَبْناءَکُمْ وَنِساءَنا وَنِساءَکُمْ وَ اَنْفُسَنا وَ اَنْفُسَکُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللهِ عَلَي الْکاذِبینَ ٥٥

پسرانمارا وپسرانتانرا وزنانمارا وزنانتانرا وخودهامارا وخودهاتانرا پس زاری نمائیم پس بگردانیم لعنت خدارا بر دروغگویان

اِنَّ هذا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ وَ ما مِنْ اِلهٍ اِلاَّ اللهُ وَ اِنَّ اللهَ لَهُوَ الْعَزیزُ الْحَکیمُ ٥٦ فَاِنْ تَوَلَّوْا

بدرستیکه‌این هرآینه‌آن قصه‌های راست‌است‌ونیست‌هیچ‌خدائی مگر خدا وبدرستیکه‌خدا هرآینه‌اوست‌غالب درستکار پس‌اگر برگردند

فَاِنَّ اللهَ عَلیمٌ بِالْمُفْسِدینَ ٥٧

پس بدرستیکه‌خدادانا است بتباهکاران

دربیان خلقت عیسی علیه السلام

هست عیسی همچو آدم درمثال | کزترابی کرد خلقش ذوالجلال | گفت اورا باش پس‌شد همچنان | این نباشد دان عجبتر در نشان

پیش از آدم کس نگشت از خاک خلق / کرد در بر او نخست از خاک دلق
بی پدر بی مادر آمد در وجود / زان عجب تر نیست عیسی در شهود
هر یک از افعالش ار باشی بهوش / عجب نیست از دیگری بی‌روی پوش
زین عجایب تر بسی در خلقت است / گر که عقلی بی زعیب و علت است
شک نمائی در مسیح حق بطر

چونکه بر کیش تمام از خاک کرد / در زمانش زنده و چالاک کرد
راستی میباشد از پروردگار / پس مباش از ممترین اورا بکار
خلقت عیسی و آدم در شمار / بود یکفعل از هزار و صد هزار
چشم تو بر هم نهی احمق شوی / غافل از آن قدرت مطلق شوی
کو چسان آمد بدنیا بی پدر

در بیان مباهله پیغمبر با نصاری

ای محمد پس هر آنکو احتجاج / با تو کرد از پی ستیزی یا لجاج

گفت عیسی را که او ابن الهست / گو بدانی گر راه دانش گم است
یا همی که حق بود پاک از ولد / بوده را و عیسی رسولی معتمد
از زنان ما و فرزندان ما / هم شما آرید فرزند و زنان
هم شما گر یک سپید از نفسها / تا که حق با ما بود یا با شما
من بگویم فاش کو سر بسته گفت / کی مقید باید آن کان رسته گفت
بشنود گر هر چه را گوئی بحاش / حرف اگر سر بسته باشد ور که فاش
هست تا من آدم و نوح و ذبیح / در گواهی هم کلیم وهم مسیح
طاهرش نسهای پاک اساست / باطن او یکحقیقت در ولاست
آمدم من با علی و آل خویش / هم شما آیید با تنهای خویش
لعنت از حق تا رسد بر کاذبین / کاذب است آنکو آورد ناحق بدین
تا نماند یک نصاری در جهان / از رجال و از نساء پیرو جوان
نیست ما را اندر این زاری فلاح / نیست جز در صفحهان خیر و صلاح
این بود از قصه‌های صدق وراست / که بورا در امر عیسی وحی ماست
بر کسی اطلاق این معنی خطاست / غیر آنکو خالق این ماسواست
آنکه قائل شد بخدا شد مشرک است / عقل و فهمش نزد دانا اندک است
بر پرستش نیست کس لایق جز او / بر وجود ماسوی فایق جز او
هست قادر که مسیحی بی پدر / آرد و سازد ورا خیر البشر
ور نگرداند کسی رو ای سلیم / پس خدا بر مفسدان باشد علیم

بعد از آن کامد ترا از حق تمام / علم و برهان از حقایق در مقام
گو بیائید ای نصاری تک تراست / تا بخوانیم آنکه را خلاق ماست
نفسهای ما که هم جان و تنیم / در ظهور از نور واحد روشنیم
ای موحد هیچ اگر باشی بهوش / لیک در یاب آنچه بشنیدی بگوش
این کنایت اعلم از تصریح بود / لیک سامع غافل از توضیح بود
نکدر از این گفت حیدر نامی است / حق بود با هر که صادق در فن است
جمله حق بودند و حق یار من است / شش بود یک روح واحد بی تن است
وان حقیقت عین وحدانیت است / با خلایق هر زمان هم صورت است
تا ز حق جوئیم در حجت فروغ / را بسیها ظاهر آید از دروغ
گفت اسقف گر کنند ایشان دعا / یکسر باقی نمی‌ماند زما
زانکه میاید جان بهر دعا / کامدند از بهر زاری انبیا
صلح پس کردند با اسلامیان / زانکه دیدند در زاری زیان
جز خدائی را نباشد کس سزا / جز خدائیکه جز او نبود خدا
عیسی از وی نه رسول و بندهٔ / بر حبوة جود ز حق پایندهٔ
نیست معبود حقیقی جز یکی / این بود مشهود بر هر مدرکی
هم بتحقیق او عزیز است و حکیم / قادر اعنی بر کمالات از قدیم
هم بود در قول و فعل از آنچه خواست / هم بتقدیرات و تدبیرات راست
یعنی از آیات حق پوشیده چشم / حق در آید در مجازاتش بخشم

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَىٰ كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ

بگو ای اهل کتاب بیائید بکلمهٔ راستی میانهٔ ما ومیانهٔ شما که نپرستیم مگر خدا را و انباز قرار نداریم باو

شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ ۵۸

چیزیرا و نگیرد بعضی‌مان بعضی‌را ارباب از جز خدا پس اگر اعراض کنند پس بگوئید گواه باشید بآنکه ما منقادانیم

گو بیائید ای رسول مسلطان / جز شما کاهل کلامید و کتاب
تا نپرستیم چیزی غیر او / شرک بر وی ناوریم از هیچ رو
یعنی از ارباب انواع وجود / هر چه غیر از اوست در غیب و شهود
می بگوئید اعنی آرید اعتراف / که مسلمانیم و مؤمن بی خلاف
گر توهم باشی موحد شرط کن / تا که نپرستی جز اورا بسخن
وقتی از کس را ستائی غیر او / وانکه حق با ما بود بگفتگو
این تعهد آن تواند کرد و بس / کز خدا غافل نباشد یکنفس

سوی لفظی کان مساوی بس ماست / لا اله الا الله اصل اسوا است
هم زما بعضی نگیریم از خطا / آنچه را نبود پرستش را سزا
پس نگردانید گر رو زین قرار / بهر ما اسلام دارید استوار
این بمعنی شرط و عهداست ای ودود / تا شود حق ظاهر از حفظ عهود
نیست یعنی غیر ذات پاک حق / بر پرستش از وسایط مستحق
زانکه ما بر وحدت او شاهدیم / بی وسایط بر جمالش ساجدیم
هم نبیند در تعین جز وجود / گشته توحیدش منزه از حدود

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تُحَاجُّونَ فِي إِبْرَاهِيمَ وَمَا أُنْزِلَتِ التَّوْرَاةُ وَالْإِنْجِيلُ إِلَّا مِنْ بَعْدِهِ أَفَلَا

ای اهل کتاب چرا مجادله میکنید در ابراهیم و فرو فرستاده نشد توریة وانجیل مگر پس از آن آیا پس

تَعْقِلُونَ ٥٩ هٰا اَنْتُمْ هٰؤُلٰاءِ حٰاجَجْتُمْ فِيمٰا لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ فَلِمَ تُحٰاجُّونَ فِيمٰا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَاللّٰهُ

در نمی یابید آگاه باشید شما آنهائید که محادله کردید در آنچه بود مر شما را بآن دانش پس چرا مجادله کنید در آنچه نیست مر شما را بآن دانش وخدا

يَعْلَمُ وَ اَنْتُمْ لٰا تَعْلَمُونَ ٦٠ مٰاكٰانَ اِبْرٰاهِيمُ يَهُودِيًّا وَلٰا نَصْرٰانِيًّا وَلٰكِنْ كٰانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَ مٰاكٰانَ

میداند وشما نمیدانید نبود ابراهیم یهودی و نه نصرانی ولیکن بود حق گرای مسلم ونبود از جمله

مِنَ الْمُشْرِكِينَ ٦١ اِنَّ اَوْلَى النّٰاسِ بِاِبْرٰاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هٰذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللّٰهُ

شرك آورندگان بدرستیکه نزدیکترین مردمان بابراهیم هر آینه آنانند که پیروی کردند او را واین پیغمبر وآنانکه گرویدند وخدا

وَلِيُّ - الْمُؤْمِنِينَ ٦٢

دوست گروندگانست

محاجه نصاری ویهود در حال ابراهیم علیه السلام

مجتمع گشت آن نصاری و یهود
هود میگفتند بوده است او یهود
بعد از ابراهیم آمد بر شما
میکنند این احتجاجات از گمان
نه یهودی بود ابراهیم راد
باشد از مردم باو اولا کسی
همچنانکه این نبی یعنی رسول
وانکسانی کاهل ایمانند و دین

نزد پیغمبر بدستوریکه بود
گفت ترسا جز نصاری او نبود
نازل این توراة وانجیل از خدا
بر هر آنچه نیست آگاه از آن
نه نصاری در عمل یا اعتقاد
که نماید پیروی از وی بسی
دین او را کرد در نصرت قبول
یار ابراهیم باشند از یقین
هم خدا باشد ولی مؤمنین

اندر ابراهیم کردند احتجاج
آمد این آیت که ای اهل کتاب
چون بیارید این نقل از نجردید
میندانید آنچه را دانا است حق
بل مسلمانی بد او نیز پاک دین
باشد او را ناصر اندر اعتقاد
گفت من بر دین ابراهیم راد
پیرو پیغمبر روشن دمند
که ولی حق شدند ایشان بدین

کو زما بوده است واین بود از لجاج
چون کنند این احتجاج از ناصواب
یا که در تقلیب معنی عامدید
داند اسرار وجود ما خلق
داشت دوری ز اعتقاد مشرکین
داندش عاری ز شرك و از فساد
هستم از روی نبی واز اعتقاد
یار احمد و انبیا یا آدمند

وَدَّتْ طٰائِفَةٌ مِنْ اَهْلِ الْكِتٰابِ لَوْ يُضِلُّونَكُمْ وَ مٰا يُضِلُّونَ اِلّٰا اَنْفُسَهُمْ وَ مٰا يَشْعُرُونَ ٦٣ يٰا اَهْلَ

ودوست داشتند گروهی از اهل کتاب که گمراه کنند شما را وگمراه نمیکنند مگر خودها شان را و نمی یابند ای اهل

الْكِتٰابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيٰاتِ اللّٰهِ وَ اَنْتُمْ تَشْهَدُونَ ٦٤ يٰا اَهْلَ الْكِتٰابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبٰاطِلِ

کتاب چرا کافر میشوید بآیتهای خدا وشما گواهی میدهید ای اهل کتاب چرا میپوشانید حق را بباطل

وَ تَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَ اَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ٦٥ وَ قٰالَتْ طٰائِفَةٌ مِنْ اَهْلِ الْكِتٰابِ آمِنُوا بِالَّذِي اُنْزِلَ عَلَى-

و پنهان میدارید حق را وشما میدانید وگفتند طایفه از اهل کتاب ایمان آورید بآنچه فرو فرستاده شد بر

الَّذِينَ آمَنُوا وَجْهَ النَّهٰارِ وَاكْفُرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ٦٦

آنان که ایمان آوردند اول روز وکافر شوید آخرش باشد که ایشان باز گردند

دوست دارند اکثری ز اهل کتاب
لیك نفس خویش را گمره کنند
خاصه چون بروی گواه واقفید
فرقهٔ گفتند از اهل کتاب
مؤمنان شاید که برگردند باز
باورید ایمان مگر بر آنکه هست
که بدینش در نصاری نگروید
کور ایشان راست ره راه خداست

که شما باشید گمراه از صواب
میندانند اینکه خویش ابله کنند
شاهد او از کتاب سالفید
که بورایند قائل به از صواب
از محمد ور رسومش زین مجاز
پیرو دین شما ز اعلی و پست
وآخر روزش بدین کافر شوید
هر کرا خواهد نماید راه راست

میکنید اندیشهٔ اضلالتان
از چه میباشید ای اهل کتاب
حق بباطل از چه میپوشید و چون
اول روز آورید ایمان بر او
شبهه تا زین رو فتد در دین او
اهل خیبر این بپوشند از لجاج
تا که گردند اهل ایمان منقلب
کی تواند کرد تلبیس یهود

بر نگردد از رسول اقبالتان
کافر آیات حق در ارتیاب
تکتمون الحق و انتم تعلمون
شام خوشند ز او نگردانید رو
خلق بر گردند از آیین او
بر یهودان مدینه در رواج
که بر او باشند در دین منسب
منقلب آنرا که حقش ره نمود

وَلٰا تُؤْمِنُوا اِلّٰا لِمَنْ تَبِعَ دِينَكُمْ قُلْ اِنَّ الْهُدٰى هُدَى اللّٰهِ اَنْ يُؤْتٰى اَحَدٌ مِثْلَ مٰا اُوتِيتُمْ اَوْ يُحٰاجُّوكُمْ

و ایمان میاورید مگر از برای کسیکه پیروی کرد دین شما را بگو بدرستیکه هدایت هدایت خداست اینکه داده شود احدی مانند آنچه داده شدید یا حجت آورند شما را

عِنْدَ رَبِّكُمْ قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ٦٧ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ

نزد پروردگارتان بگوی بدرستیکه فضل بدست خداست میدهد آنرا بکسیکه میخواهد و خدا فراخ رحمت داناست مخصوص میگرداند برحمتش آنرا که

يَشَاءُ وَاللهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ٦٨

میخواهد و خداست صاحب فضلی بزرگ

تا شما را آنچه دادند از کمال
احتجاجیرا توان کرد اعتبار
باشد افزونی بدست ذو الجلال
میکند مخصص برحمتهای خویش
خلق بخشی نیست جز کار خدای

برکسی بدهد ز ارباب صلاح
که کند تصدیق او بر پروردگار
هر کرا خواهد فزاید بر کمال
هر کرا خواهد ز رحمتهای بیش
رزق بخشی هم بهر شاه و گدای
نان تواند داد آنکو جان دهد

یا توانند کرد خصمی از لجاج
با شما باشد خدا در احتجاج
میدهد وسعت بهر کس لایق است
صاحب فضل عمیم است او بحق
کی بود قادر کسی بر رزق کس
عقل و حس و روح بر انسان دهد

با شما در دین و ایمان احتجاج
حجت خصم از عناد است و لجاج
دانش حق بر خلایق سابق است
تا کرا بخشد برزق فضل خلق
تا چه جای خلق یا جان یا نفس

وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنْهُ بِقِنْطَارٍ يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنْهُ بِدِينَارٍ لَا يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ

واز اهل کتاب کسی باشد که اگر امین سازیش بمال بسیار میرساند آنرا بسوی او و از ایشان کسی است که اگر امین سازیش بدیناری نمیرساند آنرا بسو

إِلَّا مَا دُمْتَ عَلَيْهِ قَائِمًا ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ وَيَقُولُونَ عَلَى اللهِ

مگر مادامیکه باشی بر او ایستاده آن بانستکه ایشان گفتند نیست برما در ناخواندگی راهی ومیگویند بر خدا

الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ٧٠ بَلَىٰ مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ وَاتَّقَىٰ فَإِنَّ اللهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ ٧١

دروغرا وایشان میدانند آری کسیکه وفا کرد بعهدش و پرهیزکاری کرد پس بدرستیکه خدادوست دارد پرهیزکارانرا

پارهٔ هستند از اهل کتاب
پارهٔ هم در امانت خائنند
آن امانت را دهد بر صاحبش
که نداند رو و بیخواهی گرفت
مشرك اعمی گمره است این ظاهر است
نیست در تورات این باشد دروغ
مال کافر آزمان باشد حلال
عقل بر رد امانت حاکم است
خویش میدانند کاین باشد غلط
بر امانتهاست از تقوی امین
من مرآنم کاین صفت را مرد نیست
این نباشد که تو کاذب بهٔ
شاکر حق باش گر کونی نوراست

که کنند رد امانت با حساب
رد سازند ارچه باشد فلس چند
وین دگر در رد آن گیرد تنش
گرکه ندهد تا کسی خواهی گرفت
مالشان بر ما حلال و طاهر است
حق نگوید آنچه دور است از فروغ
که در آید با مسلمان در قتال
دین حق بر عقل و شرع سالمست
ور خدا بر کاذبین لعن و سخط
پس خدا باشد محب متقین
هرکه کند رد امانت دزد نیست
بار دوزخرا بخود حامل بهٔ
کاورا درمنشش کاذب بخواست
پس تو کن درحسن اعمال اهتمام

میکند رد باشد از قنطار مال
هر دو باشند این دو فرقه از یهود
هر که او را میسر سازی نزد
این از آن باشد که گویند در بسیج
بر خدا گویند کذب و افترا
یعنی آنرا نیست برهان نزد عقل
وان عمیهاست کاری را و بدست
از یهودان پس بحق این افتراست
آری آنکو کرد بر عهدش وفا
هر وفا بر عهد خود کرد او سزاست
نیست تعریف کس از دردی نکرد
ور که بندی بر خدا و خود دروغ
جون کسی شکرش که نکی نه دغل
تا ز حق پاداش یابی والسلام

نفس او باشد امین در کل حال
آن یکی باشد امین دیگر نبود
آیتی بر وی بتهدید و سند
نیست بر ما ره در امیین بهیچ
کاین رسیده است از کتاب حق بما
عقل باشد حجت اندر حکم نقل
بی امانت رد کی آنرا گر که هست
قول حق نبود مگر کذب و دغاست
ور خدا ترسند و بگذشت از خطا
خون کند رد امانت سرور است
ور که دزدی کرد دیو است او نه مرد
نیست از نیکی ترا یکجو فروغ
مرد از او یابی پاداش عمل

إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ

بدرستیکه آنانکه عوض میگیرند بعهد خدا وسوگندهاشان بهای اندکرا آنگروه نیست بهره مرایشانرا در آخرت وسخن نگوید با ایشان

اللهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ٧٢

خدا ونیکرد بسوی ایشان روز قیامت وپاك نگرداند ایشانرا وابرای ایشاست عذابی دردناك

آنکسانکه چشم از حق دوختند || عهد و سوگندش بکم بفروختند || نازل است این آیه برجرح یهود || که بعهد حق تاندند از جحود

نام احمد را بسوگند از کتاب / منقلب کردند و پنهان در حجاب
تا نماند او سید و سرور شود / در نبود اکسیر اعظم زر شود
میکنند این گونه با هم مشورت / بهره نبود هیچشان در آخرت
حق ز رحمت سویشان نارد نظر / هم نفرماید سخن با بد گهر
نه نماید از رزائل پاکشان / چون برون آرد بحشر از خاکشان
زشتی اخلاقشان وقت هلاک / هست ایشانرا عذابی درد ناک

وَ اِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلْوُنَ اَلْسِنَتَهُمْ بِالْكِتَابِ لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ وَ مَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ وَ

و بدرستیکه از ایشان پارهٔ می‌پیچند زبانهای خود را بکتاب تا پندارید او را از کتاب و نیست آن از کتاب و

يَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ وَ مَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ وَ يَقُولُونَ عَلَى اللّٰهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ٧٣

میگویند آن از نزد خداست و نیست آن از نزد خدا و میگویند بر خدا دروغ را و ایشان میدانند

مَا كَانَ لِبَشَرٍ اَنْ يُؤْتِيَهُ اللّٰهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ

نمیباشد از برای انسانی که دهدش خدا کتاب و حکم و پیغمبری را پس گوید از برای مردمان باشید بندگان مر مرا از

دُونِ اللّٰهِ وَلٰكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَ بِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ ٧٤ وَلَا يَأْمُرَكُمْ

جز خدا و لیکن باشید خداپرستان بسبب بودن شما که تعلیم میدهید کتاب را و بسبب بودنتان که میخوانید و نمیفرماید شما را

اَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلٰئِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ اَرْبَابًا اَيَأْمُرُكُمْ بِالْكُفْرِ بَعْدَ اِذْ اَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ٧٥

که بگیرید فرشتگان را و پیغمبران را خدایان آیا میفرماید شما را بکفر پس از آنکه شما مسلمانانید

هم ز ایشان فرقهٔ از اهل کتاب / بر زبان پیچند بهر انتساب
بر کتابشان کز کتاب است آنهمه / نز کتاب است آنچه گویند آن رمه
یعنی از حق است این اقوال و نیست / از خدا آن بلکه کذب و افتری است
بر خدا دانسته این بهتان زنند / نی که نادانند بر کذب و زنند
ما نبی گفتند ترسا و یهود / مر تو را خواهی خدا خواهیم بود
یا پرستیمت بوجه بندگی / سجده آریمت بسا زیبندگی
گفت پیغمبر معاذ الله که من / کس پرستم جز خدای ذوالمنن
یا بسجدهٔ غیر حق باشم رضا / یا کنم کس را بر این امر از خطا
آمد این آیت که نبود از بشر / کش سزاوار کتاب از دادگر
یعنی او را حق دهد پیغمبری / بخشدش بر حق حکم و داوری
پس بگوید از هوا بر مردمان / که مرا باشید عبد و بندگان
یا پرستش غیر حق را جایز است / یا من و ما ما خلق را جایز است
جز که میباشید عبد حق پرست / زانچه دارید از کتاب الله بدست
تا بخوانید آن بحق از عدل و داد / از ره دانائی و دین بی فساد
هم نفرماید که گیرید از طلب / مر ملایک و انبیا بر خویش رب
امرتان آیا کند بر کفر و نهی / بعد از آنکه خواند بر اسلام و دین

وَ اِذْ اَخَذَ اللّٰهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَ حِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا

و هنگامیکه گرفت خدا پیمان پیغمبران را که آنچه دادم شما را از کتاب و حکمت پس آمد شما را رسولی تصدیق کننده مر آنچه را

مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ ءَاَقْرَرْتُمْ وَاَخَذْتُمْ عَلٰى ذٰلِكُمْ اِصْرِي قَالُوا اَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا

با شماست هر آینه ایمان خواهید آورد البته باو و هر آینه یاری او کنید البته گفت آیا اقرار کردید و گرفتید بر آن پیمان مرا گفتند اقرار کردیم گفت پس گواه باشید

وَ اَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ ٧٦ فَمَنْ تَوَلّٰى بَعْدَ ذٰلِكَ فَاُولٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ٧٧

و من با شما از گواهانم پس هر که روبگرداند پس از آن پس آنگروه ایشانند نافرمانان

در بیان اخذ میثاق حق از پیغمبران و تحقیق عهد که بر دو قسم است

در ازل میثاق توحید از سران / حق گرفت اعنی که از پیغمبران
بر خلایق عام این میثاق بود / لیک خاص انبیاء ز اشفاق بود
تا از ایشان کامل صف اولند / در وجود از ما سوی الله اکملند
عام گردد بر بنی آدم همه / صف بصف تا آخر از اقدم همه
پس شناسائی بود در انبیا / یکدگر را میشناسند از ولا
صف اول عارفان بالله‌اند / عارفان از رتبهٔ هم آگهند

عهد خاص ایست بهر انبیا   هم ز بهر تابعانشان ز اولیا
حق گرفت آن از بنی آدم تمام   تا بتوحیدش کنند ایشان قیام
عهد ثانی بود میثاقی که حق   ز انبیا بگرفت اندر ما سبق
که اولوالعزمند از حق بسخن   در میان انبیاء این پنج تن
هریکی تصدیق از دیگر کند   دین الف منّ خلقان زرکند
وانکه بعد آید کند تصدیق آن   که از او بد پیش از حیث زمان
احمد آخر زمان کو خاتم است   زاول و آخر بمعنی اقدم است
آنچه داده از کتاب و از حکم   بر شما چون او بگیتی زد علم
امت خود را دهد از وی خبر   نصرتش فرض است بر کل بشر
هیچ دارید اعتراف آیا براین   عهد من محکم گرفتید از یقین
گفت من بر این گواهی شاهدم   با گواهاست ذات واحدم
یعنی احمد بر ولایت داعی است   اندر انبیا حقیقت ساعی است

پس دو عهد از انبیا بگرفت حق   ذکر شد عهد نخست از ماسبق
اهل صف اول اندر رابطه   بر بشر بودند از حق واسطه
از محمد هم ز ابراهیم و نوح   وازکلیم و از مسیح پاک روح
تا نباشد در میانشان افتراق   تا هم اندر دین نمایند اتفاق
آنکه سابق ز بعثت بعد خود   بدهد اخبار از نبی بعد خود
تا خلایق را بتوحید خدا   بار خوانند آن مهان مقتدا
ای رسولان پشت او باشید و یار   بر امم سازید عهدش استوار
جمله را آرد بحق از حکمتش   تا قیامت هست باقی دعوتش
یار او باشید و بر وی بگروید   هم رسانید آنچه از ما بشنوید
انبیا گفتند داریم اعتراف   هیچشان نبود در این معنی خلاف
تا رسالت یعنی که همراهم بسر   الک ظاهر با رسول منتصر
بعد میثاق نبی گر امم   رو بگردانند از حکم قدم
رفته بیرون زامر حق و فاسقند   خارج از پیمان و عهد سابقند

اَفَغَيْرَ دينِ اللّٰهِ يَبْغُونَ وَلَهُ اَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ طَوْعاً وَكَرْهاً وَ اِلَيْهِ يُرْجَعُونَ ۷۸ قُلْ

آیا پس جز دین خدا را میجویند و مر اورا منقاد شده هرکه در آسمانها و زمین است خواه و ناخواه و بسوی او بازگردانیده میشوند بگو

آمَنّا بِاللّٰهِ وَ مٰا اُنْزِلَ عَلَيْنٰا وَ مٰا اُنْزِلَ عَلي اِبْراهيمَ وَ اِسْمٰعيلَ وَ اِسْحٰقَ وَ يَعْقُوبَ وَالْاَسْباطِ وَمٰا

گرویدیم بخدا و آنچه فرو فرستاده شد بر ما و آنچه فرو فرستاده شد بر ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و اسباط و آنچه

اُوتِيَ مُوسي وَ عيسي وَالنَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لا نُفَرِّقُ بَيْنَ اَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ۷۹ وَ مَنْ

داده شد موسی و عیسی و سایر پیغمبران از پروردگارشان تفرقه نمیکنیم میان احدی از ایشان و ما مر اورا منقادانیم و هرکه

يَبْتَغِ غَيْرَ الْاِسْلامِ ديناً فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخاسِرينَ ۸۰

بجوید جز اسلام دینی را پس هرگز پذیرفته نشود از او و او در آخرت از زیانکاران است

هیچ میجویند آیا در قرار   بر شما جز دین حق با اختیار
یا ز روی طوع یعنی اختیار   یا که از روی کراهت و اضطرار
وجه اول آنکه اهل آسمان   حاضرند از بهر طاعت هر زمان
نیست کس راضی بر احکام قدر   بر خواهش جز نبیی از بشر
وجه دیگر آنکه عقل ذوفنون   تابع از میل است و کاره نفس دون
لیک قائل هر دو بر یکتائیش   نیست شیطان سرکش از مولائیش
زانکه مفطورند اشیا در نمود   جمله بر توحیدش از وجه وجود
هرکرا بر اصل هستی ایقان   باشد اقرار وی از طوع است و جان
ور زهستی غافلی ور سر ذات   نیست اکراه ار که داری التفات
میوه را عارف عیان دید از نواة   ور حجاب ماسوی ز رخسار ذات
باز هم گردند راجع سوی ذات   بعد کثرت هستی این ممکنات
وانچه نازل گشت بر ما از خدا   همچنین بر هر که بود از انبیا
هم باسباط اکمل آل ذبیح   وانچه داده شد بموسی و مسیح
زانکه فرق از انتساب کثرتست   نی جدائی در شمار وحدتست
گو که منقادیم ما بر امر حق   که زامرش یافت هستی ماخلق

غیر ورا گردن نهادند آنچه هست   در سماوات و زمین زاعلا و پست
چند وجه از طوع و کره آید بفهم   گویم آنرا تا بود زادراک سهم
واهل ارض اغلب ز طاعت غافلند   بر هوای نفس کمره مایلند
انقیاد از طوع تسلیم است و بس   بر قضا بی اعتراض و بی هوس
دیگر آنکه برد فرمانش ملک   وان بلیس افتاد در طغیان و شک
گرچه سر بنهد ز امر و طاعتش   لیک باشد معترف بر وحدتش
وجه دیگر کان نبی باشد ادق   گویم ار باشی بفهمش مستحق
یعنی از شیء از کسی نی وجود   باقیش باشد عدم یعنی نبود
این ز بهر خاصکانست ای عزیز   عامه را نبود بر این معنی تمیز
پس بامرش ماسوی تابع شدند   طایع و کاره بتسلیم آمدند
گو بحق گردیم ما ایمان قبول   یعنی امت را براین دار ای رسول
بر براهیم و بر اسمعیل راد   هم باسحق و بیعقوب از رشاد
بر نبیون جمله از پروردگار   نیست فرقی بین یکی زان کبار
فرق اندر کوزه باشد نی در آب   باقی را رو بعقل کن حساب
آنکه جوید غیر از این اسلام دین   نیست زو مقبول و هست از خاسرین

كَيْفَ يَهْدِي اللّٰهُ قَوْماً كَفَرُوا بَعْدَ اِيمٰانِهِمْ وَ شَهِدُوا اَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَ جٰاءَهُمُ الْبَيِّنٰاتُ وَاللّٰهُ

چگونه راه نماید خدا گروهیرا که کافر شدند پس از ایمانشان و گواهی دادند که رسول حق است و آمد ایشان را حجتها و خدا

لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ٨١ أُولَٰئِكَ جَزَاؤُهُمْ أَنَّ عَلَيْهِمْ لَعْنَةَ اللهِ وَالْمَلٰئِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ ٨٢

راه‌ننماید گروه ستمکاران را آن گروه پاداششان آنست که بر آنهاست لعنت خدا و فرشتگان و مردمان همگی

خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ ٨٣ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ وَأَصْلَحُوا

جاودانیان در آن سبک کرده نشود از ایشان عذاب و نه ایشان مهلت داده شوند مگر آنانکه توبه کردند پس از آن و اصلاح کردند

فَإِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ٨٤

پس بدرستیکه خدا آمرزنده مهربانست

چون نباید حق بقومی ره نکو — که پس از ایمان بکفر آرند رو
دادهاند ایشان گواهی بر رسول — کو ست بر حق پس کشند از دین عدول

معجزات آمد بر ایشان از اله — کی نماید حق براسم کاره راه
لعنت است از بهر ایشان از خدا — ور ملایک ور خلایق در جزا

نیست تخفیف عذاب از بهرشان — تا ابد هم نیست از مهلت نشان
جز که بنمودند برحق باز گشت — حق پس از اصلاح جان زایشان گذشت

بودشان از صدق برگشت و ندم — عفو پس فرمود زایشان ذو الکرم
زانکه آمرزنده است و مهربان — حق پس از بدبیردل و اصلاح جان

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ ازْدَادُوا كُفْرًا لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ ٨٥ إِنَّ

بدرستیکه آنانکه کافر شدند پس از ایمانشان پس افزودند کفر را هرگز پذیرفته نشود توبه ایشان و آن گروه ایشانند ستمکاران بدرستیکه

الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِلْءُ الْأَرْضِ ذَهَبًا وَلَوِ افْتَدَىٰ بِهِ أُولَٰئِكَ

آنانکه کافر شدند و مردند و ایشان بودند کافران پس هرگز پذیرفته نشود و از هیچیک از ایشان پر زمین از سرخ و هرچند خود را باز خرد بآن آنها

لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ ٨٦

مر ایشانراست عذابی دردناك و نیست مر آنهارا هیچ یاری کنندگان

گشت از انصار مردی یکنفر — گشت هارب شد بمکه ره سپر
پس پشیمان شد ز فعل زشت بد — نامهٔ بنوشت سوی قوم خود

تا بپرسند آن جماعت از رسول — توبهٔ او هیچ میگردد قبول
گشت نازل کیف یهدی الله بر او — تا تابوا بعد ذلك و اصلحوا

پس فرستادند آیت را بر او — شد مصدق رفت و حالش شد نکو
تا بدانی بهر تایب رحمت است — گر که برگشت ز صدق بس است

باز فرماید هر آن کافر شود — بعد ایمان کفرش افزون‌تر شود
ور کند هم توبه بر صدق دل است — توبهٔ او بر خدا بیحاصل است

توبهٔ او کی شود هرگز قبول — گمرهانند این گروه بوالفضول
وانکه کافر گشت و اندر کفر مرد — نیست راه مقبول و خیری هم نبرد

خیر آن باشد که وقت ارتحال — تا توانست ارشد قبول ذو الجلال
وان ز کافر کی شود هرگز قبول — کو بری بود از خدا و از رسول

گر زمین را پر کند از سیم و زر — در فدی از بهر او ندهد ثمر
در قیامت بینی انفاقت همه — آتش است و احتراق و مظلمه

نیست زان زرها بوقت دار رس — زور و فری تا نماند یاریت
وانکه زرد آن فدیه و ایثار تو — نیست خود نازش که باشد یار تو

ذرهٔ گر دل بمهر حق نهی — به که صد مخزن گهر یا زر دهی

لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّىٰ تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللهَ بِهِ عَلِيمٌ ٨٧ كُلُّ الطَّعَامِ

نیابید هرگز نیکی را تا انفاق کنید از آنچه دوست میدارید و آنچه را انفاق کنید از چیزی پس بدرستیکه خدا بآن داناست همه طعامی بود حلال

كَانَ حِلًّا لِبَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَىٰ نَفْسِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنَزَّلَ التَّوْرَاةُ قُلْ

از برای بنی اسرائیل مگر آنچه حرام کرد اسرائیل بر خودش پیش از آنکه فرو فرستاده شود توریة بگو

فَأْتُوا بِالتَّوْرَاةِ فَاتْلُوهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ٨٨ فَمَنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللهِ الْكَذِبَ مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ فَأُولَٰئِكَ

پس بیاورید توریة را پس بخوانیدش اگر هستید راستگویان پس هر که افترا بندد بر خدا دروغ را پس از آن پس آن گروه

هُمُ الظَّالِمُونَ ٨٩ قُلْ صَدَقَ اللهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ٩٠

ایشانند ستمکاران بگو راست گفت خدا پس پیروی کنید ملت ابراهیم حق گرای را و نبود از شرك آورندگان

لن تنالوا البر حتی تنفقوا
تا چه باشد بیت در بذل مال
می تقرب نیست ممکن بر حقت
این حجب درمهر او ازخود بریر
هرچه داری دوست آن شرك خفست
عاشق معلوق گر درراه دوست
یارش ار ببیند که داد او آنچه داشت
تو براه عشق خلاق ای دغل
آنهم از سعی بدون منتی
درعوض هم خواهی ازحق عمر ومال
من زکوی را که گفتی داده ام
یا کشم آن بره که امروز ازگله
حاصل اورا میکشم در راه تو
مور راانبار از برد یك دانه ام
نیست قابل در از آنسان درمقال
هر طعامی بهر اسرائیلیان
وان معین گشته بر لحم ابل
گو ندارند و نخوانند از نجاست
بود اسرائیل را دردی سیا
علت این بد کرد گر ترك این طعام
گوکه صدقست آنچه فرموده است حق
او نبود از مشرکان که نیستش
هست اورین ماه و سنتها اجل

آنچه داری دوست یعنی ده براو
بر هدایت میدهی یا بر ضلال
هر گز الا بالتری مطلقت
تا قبول افتد دهی گر یك مویز
دوست گیرآنرا که حراو هیچ نیست
نگذرد ازهرچه کو دارای اوست
بهر فردا لیك یکدرهم گذاشت
میدهی آنرا که رد است و اقل
یا بدون رحشی و رحمتی
هم بهشت و هم حیوة بیزوال
دست می گیر ایرمان کافتاده ام
بر عقب میرفت اندر مرحله
لیك دارم خواهشی اندرگاه تو
یا که افتد ناودان خانه ام
اینقدر هم بود بهر انتقال
حل و طیب بود بی نقص و زیان
بس لذید آن بد بدون معدل
این بروایة و شما گوئید راست
کان بود معروف بر عرق النسا
نی که از حکم کتاب آمد حرام
در مقام حل و حرمت نا فرق
مشرکان برجود دهند ازرفعتش
این بمعنی قول عامه است و ملل
گوید اوراست این لمعو سب

نیست تنها بذل مال انفاق و بر
هر عمل کان برحقت نزدیك کرد
وان ترا ازوجود غیر اوست
کم ده و نیکو ده اندر راه او
حب غیراو چورفت ازدل برون
هم نباید ترك جان هم ترك سر
قدر آن یار از ملطف کم کند
گر بود در سفره ات مرغ و بره
در زکوة آنرا دهی کو اولست
گوئی افزون ده مرا یارب عوض
گر شفا یابم شود کارم درست
بر نظر میآمد ارچه دور بود
تا که داری سالم از هر آفتم
کرده در شرط من یارب خلاف
پس شنید اتفاق گرچه زمال
هرکه اسرائیل حری را حرام
سابق از تنزیل توراست آن
یعنی از لحم ابل باشد حرام
گفت گر یابم شفا لحم ابل
پس هر آنکو برخدا بست افترا
پس تابند از ارادت پیروی
دگر اوشد نیس کو مشرك بود
کودکی گوید پدر را کاهان
پیش از این کودك حه پدر ان ادب

حق بمهمات سکرد بند بسر
هست آن بر تا که فعلی نیك کرد
زاو حجابست آنچه ارداری بودوست
می نخواه آنرا که شد دلخواه او
مال جبود یا دهی کم یا فزون
تا چه جای ملك و مال و زیب و زر
دیر بر او را نحود محرم کند
بهر مسکینی نان خشکست و تره
کنده بمغز و حور ازل است
اهل سم را نگهدار از مرض
بهر درویشان برم آشی نخست
کآن ز شیر آورم زنحور بود
صد رمه گردد فزون بر دولتم
دان بدینسان آن مهمات گزاف
هست دانا بر ضمایر ذوالجلال
کرد بهر خویش در نذر از طعام
نی که باشد در کتاب این داستان
تا عروقی گوشت در لذت تمام
شد حرامم که سم پیمان گسل
کاذبست و ظالم اندر ماجرا
دین ابراهیم را کآمد قوی
هم نبوده است انصاری و یهود
سبب یالمواست تا این رنگ و آب

إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِلْعَالَمِينَ ٩١ فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَقَامُ إِبْرَاهِيمَ

بدرستیکه اول خانه که نهاده شد از برای مردمان هر آینه آنست که بمکه است خجسته و هدایت از برای جهانیان در آنست آیتهای روشن مقام ابراهیم

وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا ٩٢ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ

وکسیکه داخل شد آنرا باشد ایمن و مرخدا راست بر مردمان حج گذاردن آنخانه هرکه استطاعت دارد بسوی او راهرا وکسیکه کافر شد پس

اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ ٩٣ قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ شَهِيدٌ عَلَى

بدرستیکه خدای بی نیاز است از جهانیان بگو ای اهل کتاب چرا کافر میشوید بآیتهای خدا و خدا گواه است بر

مَا تَعْمَلُونَ ٩٤ قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ آمَنَ تَبْغُونَهَا عِوَجًا وَأَنْتُمْ

آنچه میکنید بگو ای اهل کتاب چرا باز میدارید از راه خدا کسیرا که ایمان آورد میخواهید آنرا کج و شما

شُهَدَاءُ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ٩٥

شاهدانید و نیست خدا غافل از آنچه میکنید

مکه در ارض است اول خانهٔ
هست آیتها در آن بر مردمان
یعنی آمد هرکه دروی داعتقاد
ایمن آمد از خلاف ما فرض

که بناشد بهر هر فرزانهٔ
جای ابراهیم و پیدا زاو نشان
هست ناچار او بترك هر فساد
نی که نبود بهر او موت ومرض

اهل عالم راست هادی در صلوة
هرکه داخل گشت دروی ایمن است
پس ز شر نفس و وسواس عدو
در سرای شه مصون از عسس

هست یعنی قبله بهر کاینات
از حوادث در پناه ذوالمنن است
گردد ایمن وان هواهای دوتو
نی که آنجا بر تو ننشیند مگس

باطن این خانه قلب عارفست
حج بیت امر است از حق بهر ناس
گو چرا پوشند ای اهل کتاب
گو چرا دارید باز آنرا ز راه

مأمن آنجا از هوای خالف است
هر توانائیست او را در اساس
چشم از آیات حق بر ناصواب
کش بود ایمان بحق بی اشتباه
وانگهی شاهد شما بر منهجید

پس چو از ظاهر باطن رو کنی
وانکه کافر گشت وماند اندر مجاز
حق بود شاهد بر آنچه میکنید
بر کجی خواهند او را از عناد
نیست غافل حق ز اعمال او کجید

روی بر امنیت از هر سو کنی
حق بود از کفر و دینش بی نیاز
دور خود چون کرم پیله میتنید
وز ره توحید بر کفر و فساد

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تُطِيعُوا فَرِيقًا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ يَرُدُّوكُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ كَافِرِينَ ۹۶

ای آن کسانیکه گرویدید اگر فرمان برید گروهیرا از آنانکه داده شدند کتاب را برگردانند شمارا پس از ایمان آوردنتان کافران

وَكَيْفَ تَكْفُرُونَ وَأَنْتُمْ تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ وَفِيكُمْ رَسُولُهُ وَمَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ

وچگونه کافر میشوید وشما خوانده میشود برشما آیتهای خدا ودرمیان شماست رسول او وآنکه متوسل شود بخدا پس بحقیقت هدایت

إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ۹۷ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ۹۸

یافته براه راست ای آن کسانیکه گرویدید بترسید از خدا سزای ترسیدنش و نمیرید البته مگر وشما باشید مسلمانان

ای گروه مؤمنان ز اهل کتاب
چون مجاهد کافکند نفسش بچاه
هم بود مانندشان بی غمرش
اتقوا الله ای گروه مؤمنان

گر شما فرمان برید از ناصواب
تا هوایش گر رود گامی براه
هر زند بر دیل حق حبلك اندرش
حق تقوی تا چه باشد بالعیان

باز گردانند از آنسان
کی شما کافر شوید از هیچ رو
پس هدایت یافت او بر راه راست
نی روید از این حیوة تن برون

بعد از ایمان کافران دینسان
بر شما چون خوانده شد آیات او
خاصه گر حقش براه راست خواست
جز که در اسلام و اسم مسلمون

وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ

ومتمسك شوید برشته خدا همه ومتفرق مشوید ویاد کنید نعمت خدارا برشما چون بودید دشمنان پس الفت داد میان

قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا ۹۹ وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ

دلهاتان پس گردیدید بنعمتش برادران وبودید بر کناره مغاکی از آتش پس رهانید شمارا از آن همچنین بیان میکند خدا

لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ۱۰۰ وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ

برایشما آیتهایش را باشد که شما راه یابید وباید که باشد از شما جمعی که بخوانند بسوی خوبی وامر کنند بخوبی و

يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ۱۰۱

نهی میکنند از منکر وآنگروه ایشانند رستگاران

چنگ اندازند بر حبل متین
تا قیامت همچنین در هر زمان
حبله آنست آب بحر و آب جو
نیست فرق این کاوش اندر بحر وجو
بعد از ایشان شرط ره دان جستجو
هست زان یك اتصال سلسله
تا شناسی درد را از پادشاه
ور دو صد کامل یکی رهبر شود
خود شما بودید خصم یکدگر
بر کنار گودی از آتش بدید
میکند آیات خود را حق بیان
نهی و امر از منکر و معروفتان

دوست قرآن و اهل بیت طاهرین
حبل حق باقی بود در امتحان
همچنین دان جوئی از آب از سبو
که نگرداند ز چیزی رنگ و بو
کاب کوزه متصل باشد بجو
با معصوم و نبی بی فاصله
هر شکم خواری نباشد پیر راه
همدل و همدست پیغمبر شود
داد الفت بسان رب البشر
پس رهانید او شما را خوش شدید
راه تا یابید بر وی زان نشان
بر صفات حق کند موصوفتان

حبل محکم اهل بیت عصمتند
گفت با حارث که حبل معتدل
لیك در آب سبو باید تمیز
آن رسول حق صاحب معجز است
تا بود طاهر ز ارجاس هوا
علم و اخلاق و عمل در انتساب
از دو صد صوفی یکی صاحبدلست
نه خدا گردید او نز عرش
بود ز افضال پیمبر این و داد
کفر و شرك آن کوههای آتشند
ور شما باید گروهی سوی خیر
نفس خود را باش ناهی در نخست

بعد پیغمبر علی و عترتند
در ولایت بر ولی شد متصل
تا نباشد بول یا زهر ای عزیز
وانکه ز آل او بعصمت فایز است
پس علامت هشته حق در اولیا
دان بوفق عقل و اجماع و کتاب
زان هزاران بار یکتن کامل است
یاد آرید از خدا و نعمتش
وین اخوت بین ارباب رشاد
کافر و مشرك در آن هیزم کشند
خلق را خوانند بی تشویش غیر
تا نباشد امر و نهیت سرد و سست

گرکه نفس اندر امر و نهیت خسته شد / راه رو نهیت بستهٔ کی رسته شد
پس کنند از امر و نهی در طریق / نیست از اغراض طبعیت بر فریق
مرشد حق بی نیاز است از مرید / نیستش در دل زکس بیم و امید
این چنین کس نایب پیغمبر است / امر و نهیش از طریق دیگر است
ورکه هم خواهد ز راه مستحسن است / ظاهرش چون متفق با باطن است
رستگار آمد ایشان کاختیار / داده اند از کف بامر کردگار
نیست سودی گرکه باشد از غرض / مال فزاید بر لجاج و بر مرض
جز بحق بر متکی محتاج نیست / ورنه او درویش و صاحب تاج نیست
حق را از راه دل خواهد نه لب / نی چو ارباب مجاز از نطق و لب
حاصل ایشانند ارباب فلاح / هرچه گویند آن بود صدق و صلاح

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ١٠٢

ومباشید مانند آنانکه متفرق شدند واختلاف کردند پس آنچه آمد ایشانرا حجتها وآنگروه از برای آنهاست عذابی بزرگ

يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا

روزیکه سفید شود رویهائی وسیاه شود رویهائی پس اما آنانکه سیاه شد رویهای ایشان آیا کافر شدید پس از ایمانتان پس بچشید

الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ ١٠٣ وَأَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ١٠٤

عذابرا بسبب آنچه بودید کافر میشدید واما آنانکه سفید شد رویهاشان پس باشند در رحمت خدا ایشان در آن جاویدانند

تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعَالَمِينَ ١٠٥ وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا

این آیتهای خداست میخوانیم آنرا بر تو براستی ونیست خدا که اراده کند ستمی از برای جهانیان ومر خداراست آنچه در آسمانها وآنچه

فِي الْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ١٠٦

در زمین است وبسوی خدا برگردد کارها

هم مباشید از ولای مطلقه / همچو ایشان در خلاف و تفرقه
کفر و غفلتشان عذابی شد عظیم / همچنین مانند اندر وی مقیم
آنکسانکه تیره روی و کافرند / بر عذاب ناسپاسی در خورند
پس چشید آنک عذابی در جزا / آنچه را کافر شدید از ناسزا
این نشانیها و آیات خداست / که بخواند بر تو آنرا حق و راست
ظلم آید ز احتیاج اندر وجود / ناحه دارد حاجت آن خلاق جود
هست از حق هرچه در ارض و سماست

یعنی آنها که نکردند التفات / بعد از آن کآمد بر ایشان بینات
رویها روزی که بعضی همچو ماه / هست نورانی وبعضی زان سیاه
گوید آیا زشت وخیره سر شدید / از پس ایمانتان کافر شدید
وانکسانکه روشن و نورانیند / جاودان در رحمت سبحانیند
نیست حق خواهنده بر کس ستم / کو بخلقان خالق است وذوالنعم
ظلم کردی ظلم دیدی در جزا / از تو بود آن نی ز سلطان عطا
سوی او برگشت جمله کارهاست

كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ

هستید بهتر امتی که بیرون آورده شد از برای مردمان میفرمائید بخوبی بازمیدارید از ناشایسته ومیگروید بخدا

وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ مِنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ ١٠٧

واگر گرویدندی اهل کتاب هر آینه بودی بهتر مر ایشانرا برخیشان گرویدگانند وبیشترین ایشان نافرمانند

مر شما باشید بهتر امتی / تاکه در هر طاعتی و خصلتی
هم شما باشید خاص اندر امم / نیست خیری همچنان از نامه کم
مردمان را تا رهانید از قصور / ور رسوم جاهلیت ور شرور
پس نمانند از طریق وعظ و پند / امر بر معروف و نهی از ناپسند
گرکه آوردندی ایمان در ذهاب / بود بهتر بهر ارباب کتاب
پارهٔ ز ایشان بر ایمان لایقند

همچنان کاحمد خلاصهٔ انبیاست / بر شما در کل یکی رهنماست
اکملست وافضل این قرن القرون / حق بخیر آمد شما را رهنمون
امر بر نیکی ونهی از فعل زشت / خلق را فرض است از نیکوسرشت
بر خدا سازید ایمان استوار / هم بتوحید و بعدل کردگار
در حیوة اعمی شدندی زاضطراب / مطمئن و اندر قیامت از عذاب
لیک اغلب سرکشند و فاسقند

لَنْ يَضُرُّوكُمْ إِلَّا أَذًى وَإِنْ يُقَاتِلُوكُمْ يُوَلُّوكُمُ الْأَدْبَارَ ثُمَّ لَا يُنْصَرُونَ ١٠٨ ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ

ضرر نمیرسانند شمارا مگر اندک آزاری واگر کارزار میکنند باشما میگردانند بشما پشتهارا پس نصرت داده نمیشوند زده شد برایشان

ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ اَيْنَمَا ثُقِفُوا اِلاَّ بِحَبْلٍ مِنَ اللهِ وَ حَبْلٍ مِنَ النَّاسِ وَ بَآؤُ بِغَضَبٍ مِنَ اللهِ وَ

زده‌شد برایشان خواری هرکجا یافته‌شوندمگر بزنهاری از خدا وزنهار از مردمان وبازگشتند بغضبی از خدا و

ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللهِ وَ يَقْتُلُونَ الْاَنْبِيَاۤءَ بِغَيْرِ حَقٍّ ذٰلِكَ بِمَا عَصَوْا

زده شد برایشان درماندگی آن بایست‌که‌ایشان‌بودند کافرمیشدند بآیتهای خدا ومیکشتند پیغمبرانرا بناحق آن بآنکه نافرمانی‌کردند

وَكَانُوا يَعْتَدُونَ ١٠٩

و بودند ازحددرمیگذشتند

از یهودان بر شما سود زیان
میگریزند ارکه پیش آید قتال
جز بحبلی از خدا ورمردمان
زد برایشان خواری و بیچارگی

جز که آزاری رسانند از زبان
نیستشان نصرت زحق درهیچ‌حال
وان قبول ذمه باشد در عیان
وز دیار و خانمان آوارگی
این بد از عصیانشان وسرکشی

تا شما آیند ور در کار زار
داغ ذلت خورده ایشانرا برو
بار خون گشتند ازحق باغضب
زانکه بر آیات حق کافر شدند
وزتعدی از حدود و ناخوشی

رو بگردانند زود از اضطرار
هر کجا پیدا شود از جستجو
آن بدرا مسکنت را شد سبب
قاتل پیغمبران آخر شدند

لَيْسُوا سَوَاۤءً مِنْ اَهْلِ الْكِتَابِ اُمَّةٌ قَاۤئِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللهِ آنَاۤءَ اللَّيْلِ وَهُمْ يَسْجُدُونَ ١١٠

نیستند یکسان از اهل کتاب گروهی‌باشدایستاده‌میخوانند آیتهای خدارا اوقات‌شب وایشان سجده‌میکنند

يُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ

میگروند بخدا وروز بازپسین ومیفرمایند بخوبی وبازمیدارند از ناشایسته ومی‌شتابند در خیرات

وَ اُولٰۤئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ ١١١ وَ مَا يَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ يُكْفَرُوهُ وَاللهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ ١١٢ اِنَّ الَّذِينَ

وآنگروه از شایستگانند وآنچه‌رامیکنند از خوبی پس ناسپاسی‌کرده‌نیشوندهرگزآنراوخداداناست‌بپرهیزکاران بدرستیکه‌آنها

كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ اَمْوَالُهُمْ وَلَا اَوْلَادُهُمْ مِنَ اللهِ شَيْئًا وَاُولٰۤئِكَ اَصْحَابُ النَّارِهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ١١٣

که‌کافرشدندهرگزکفایت‌نکندازایشان‌مالهاشان‌وفرزندانشان از خدا چیزیرا وآنگروه اهل آتشندوایشان‌درآن‌جاویدانند

نیستند مساوی نیستند اهل کتاب
بر خدا و یوم دین از مؤمنان
سارع و ساعی بخیرات ازیقین
که نمانند ما نبدند ایشان دلیل
زانکه‌ایشان‌بود مارا ننگ‌وعار
برده اند ازراه دین فرمان حق
آنکسان روشن دل و نورانیند
بر خلاف اهل ایمان و صلاح
نیستند ایشان نعمت ناسپاس

فرقهٔ زایشان سرنهند اندر ثواب
امر و نهی زحق بر مردمان
وانکسانند از عباد صالحین
بد نژاد و احمق و درد و بخیل
آمد این‌آیت بس‌از پروردگار
رسته اند از کفر وظلم فاسق
وین خسان تیره و ظلمانیند
کز خدا گشتند فایز بر فلاح
اوست دانا بر عباد حق شناس
از خدا و نعمت او سرکشند

قائم و خوانندهٔ آیات حق
امر بر معروف ونهی از ناروا
از یهودان چند تن مسلم شدند
خوب شد کز دین ما خارج شدند
کز یهود آنانکه در دین آمدند
نیستند ایشان مساوی در نمود
نیستشان در باطن وظاهر فروغ
یفعلوا من خیر یعنی میکنند
وانکه کافر شد بنعمت ازحسد
جاودان این فرقه اندر آتشند

ذاکرو ساجد بلیل اندر غسق
میکنند از بهر فرمان خدا
دیگراشان طعنه برایمان زدند
در طریق مستقیم ناهج شدند
حق‌پرست و مؤمن ومسلم‌شدند
با شیاطین بشر یعنی یهود
هرچه‌گویند از خدا باشد دروغ
شکر نعمتهای حق را میکنند
نیست کافی هیچشان مال و ولد

مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ فِي هٰذِهِ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا كَمَثَلِ رِيحٍ فِيهَا صِرٌّ اَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوا اَنْفُسَهُمْ

مثل آنچه‌انفاق‌میکنند در این زندگانی دنیا چون‌داستان‌بادیست‌که‌درآن‌باشدسرمای‌سخت‌که‌برسدبکشتزارقومیکه‌ستم‌کردندبرخودهاشان

فَاَهْلَكَتْهُ وَ مَا ظَلَمَهُمُ اللهُ وَلٰكِنْ اَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ١١٤ يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بِطَانَةً

پس‌نابودکردآنرا وستم‌نکردایشانراخدا ولیکن برخودهاشان‌ستم‌میکردند ای‌آن‌کسانیکه گرویدند مگیرید همراز

مِنْ دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ

از غیرتان کوتاهی نمیکنند باشما در فساد دوست داشتند رنج داشتن شما را بدرستیکه ظاهر دشمنی از دهنهای ایشان و آنچه پنهان دارد سینه‌های ایشان

أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ ١١٥

بزرگتر است بدرستیکه بیان کردیم برای شما آیتها را اگر باشید شما که دریابید بعقل

در بیان انفاق اهل نفاق

هست انفاق منافقان در امل ... همچو بادی سرد بر کشت عمل
در حیوة دنیوی انفاقشان ... زشت و نابود است چون اخلاقشان
کشتهای ظالمان گردد تباه ... از سموم گرم یا سرد و سیاه
حق نکرده هیچ بر ایشان ستم ... بل ستم بر نفس خود کردند هم
غیر همکیشان خود یعنی که یار ... محرم خود گر کند کس اختیار
یار آن باشد که تا آخر نفس ... با شما همره بود دور از هوس
رنجتان را دوست دارند از فساد ... و از دهانهاشان پدید آید عناد
هست یعنی نفس پنهانشان فزون ... زانچه آید از دهان و لب برون
بر شما حق کرد این راز آشکار ... تا بیابند از تعقل و اعتبار

میکنند انفاق بر ضد رسول ... کی شود انفاق غداران قبول
یا چو بادی کآن رسد بر کشتها ... سوزد و از کف رود سررشتها
ور که انفاقی بود از عدل و دین ... کشتها را شد چو باد فرودین
میبگیرید ای گروه مؤمنان ... محرم رازی سوای خود عیان
تا که در روز تباهی کوشی ... ناید از ایشان پدید از همرهی
وان اگر همدین نباشد مشکل است ... نه رفیق ره نه یار منزل است
وانچه میدارند پنهان در صدور ... اکبر است از آنچه آید در ظهور
تا که از دین شما بیگانه اند ... خصم جانند ار چه یار خانه اند

هَا أَنْتُمْ أُولَاءِ تُحِبُّونَهُمْ وَلَا يُحِبُّونَكُمْ وَتُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ وَإِذَا لَقُوكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا عَضُّوا

آگاه باشید شما آنهائید که دوست دارید ایشان را و دوست ندارند شما را و میگروید بکتاب همه‌اش و چون ملاقات کردند شما را گفتند ایمان آوردیم و چون خلوت کردند گزیدند

عَلَيْكُمُ الْأَنَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ قُلْ مُوتُوا بِغَيْظِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ١١٦ إِنْ تَمْسَسْكُمْ حَسَنَةٌ

بر شما سر انگشتان را از خشم بگو بمیرید بخشمتان بدرستیکه خدا داناست بذات سینها اگر مس میکند شما را خوبی

تَسُؤْهُمْ وَإِنْ تُصِبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِهَا وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا إِنَّ

بدمیآیدشان و اگر رسد شما را بدی شادمیشوند بآن و اگر صبر کنید و بپرهیزید ضرر نمیرساند شما را مکر ایشان چیزی بدرستیکه

اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ ١١٧

خدا بآنچه میکنند فرا رسنده است

لیک شما گیرید ایشان را بدوست ... وان شما را دشمنند از مغز و پوست
خود شما دارید در هنگامه ها ... جمله ایمان بر کتاب و نامه ها
لیک چون خلوت کنند انگشت خویش ... میگزند از غلظتان بر دین و کیش
وانچه را دارید اندر سینه ها ... از نفاق و حقد و خشم و کینه ها
ور بدی پیش آید از کم یا زیاد ... میشوند ایشان فرحناک از عناد
زانکه حق باشد محیط و مقتدر ... بر همه اعمالشان در جهر و سر

مار را گیرید بهر خویش یار ... در کمین وان تا برد زهری بکار
وانکسانکه عقل و دین کردند گم ... بر شما گویند آمنا بکم
گو بمیرید اندر این خشم و غرور ... حق بود آگاه بر سر صدور
گر شما را نیکئی از حق رسد ... آن خسیسان را بد آید از حسد
صبر و پرهیز ار کنید از بدشان ... هیچتان نبود گزند از کیدشان

وَإِذْ غَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ١١٨ إِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ

وهنگامیکه بیرون رفتی بامدادان از اهلت مهیا میکردی گروندگان را در نشیمنها برای کارزار و خدا شنوای داناست چون قصد کردند دو گروه

مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا وَاللَّهُ وَلِيُّهُمَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ١١٩

از شما که بددلی کنند و خدا بود یاورشان و بر خدا پس باید توکل کنند گروندگان

در بیان مهاجرت حضرت رسول ص از مکه

یاد آر ای احمد ص با گروه کش / تا کجا باشد شما را کار زار
چونکه رفتی با مدد از اهل خویش / با مخالف در مقام اضطرار
یعنی از مکه ز ترس دشمنان / در صحنها بودتان اندر میان
تا مهیا مشتدی با مؤمنان / در خصوص مشورت با همرهان

مشتبه آن جمله را دانای راز / قصد کردند آن دو قوم از بددلی
آنچه گفتند از حقیقت وز مجاز / تا کشند اندر عزیمت کاهلی
بودشان حرف از وقوف و از رجوع / یعنی از انصار دو فرقه بدند
بی‌خبر زانچه از خدا باید وقوع / گر قتال مشرکین کاره شدند

خطرهٔ بود آن نه ز انکار و فساد / بر مدینه میلشان بود اینکه او
بودشان بل حفظ پیغمبر مراد / بار گردد بی قتال و گفتگو
تا مباد او را رسد وهنی نگار / چشم زخمی تا مباد از کارزار
سعیشان کم بود بهر کارزار / وارد آید بر رسول کامکار

حضره زین ره بودشان با بددلی / بر خدا باست پس کرد اتکال
زان خدا می‌بودشان یار و ولی / شد توکل مرغ ایمان را دو بال
این دلیل مدحشان باشد نه ذم / حق بود از بهر مؤمن تکیه‌گاه
که بود حقشان ولی اندر همم / کن توکل پس قدم نه بر راه

وَ لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللّٰهُ بِبَدْرٍ وَ اَنْتُمْ اَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا اللّٰهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ١٢ اِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ اَلَنْ

و بتحقیق یاری کرد شما را خدا در بدر و شما بودید ذلیلان پس بترسید از خدا باشد که شما شکر کنید هنگامیکه میگفتی مر گروندگان را آیا

يَكْفِيَكُمْ اَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلٰثَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلٰئِكَةِ مُنْزَلِينَ ١٢١ بَلٰى اِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا وَ

کفایت نمیکند شما را که مدد کند شما را پروردگارتان به سه هزار از ملائکه فرو فرستادگان آری اگر صبر کنید و بپرهیزید و

يَاْتُوكُمْ مِنْ فَوْرِهِمْ هٰذَا يُمْدِدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلٰئِكَةِ مُسَوِّمِينَ ١٢٢ وَ مَا جَعَلَهُ اللّٰهُ

بیایند شما را که علامات بر خود داشت کند این امداد کند شما را خدایتان به پنج هزار از ملائکه نشان کنندگان و نگردانید آن را خدا

اِلَّا بُشْرٰى لَكُمْ وَ لِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُمْ بِهِ وَ مَا النَّصْرُ اِلَّا مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ لِيَقْطَعَ

مگر بشارت برای شما و برای آنکه مطمئن شود دلهاتان بآن و نیست نصرت مگر از نزد خدای غالب درست کردار تا قطع کند

طَرَفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا اَوْ يَكْبِتَهُمْ فَيَنْقَلِبُوا خَائِبِينَ ١٢٣ لَيْسَ لَكَ مِنَ الْاَمْرِ شَيْءٌ اَوْ يَتُوبَ

پاره‌ را از آنان که کافر شدند یا نگونسار کند ایشان را پس برگردند نومیدان نیست مر ترا از امر چیزی یا در پذیرد

عَلَيْهِمْ اَوْ يُعَذِّبَهُمْ فَاِنَّهُمْ ظَالِمُونَ ١٢٤ وَ لِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوَاتِ وَ مَا فِي الْاَرْضِ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يُعَذِّبُ

از ایشان یا عذاب کند ایشان را پس بدرستیکه ایشان ستمکارانند و مر خدار است آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است میآمرزد مر آنرا که خواهد و عذاب میکند

مَنْ يَشَاءُ وَ اللّٰهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ١٢٥

آنرا که خواهد و خدا آمرزنده مهربانست

بر شما حق کرد یاری روز بدر / چونکه گفتی مؤمنان را از شما
داد تان از بعد خواری جاه و قدر / منکرند آیا کفایت در غزا
پس بپرهیزید و شکر حق کنید / آنکه فرماید مدد پروردگار
جان خود با شکر حق ملحق کنید / مر شما را از ملایک سه هزار

بل نمائید ار که صبر از جورشان / صبر از اعدا و پرهیز از خدا
تا بیایند آیدتشان از فورشان / گر کنید آندم که آید بر شما
فور یعنی روی ایشان در غضب / فورشان از حق رسد بهر مدد
میشود آسان که در تب بولهب / خمس آلاف از ملایک در عدد

در احد یعنی که بعد از جنگ بدر / منتشر گردد شما را شرح صدر
فر روحانی ز افلاک شهود / حمله بر ارض حواس آمد فرود

در تحقیق تعداد ملائکه

آخرین رتبه است چون الف از عدد / با حواس و قلب باید فر روح
در زیادی شد مثل در هر سند / حق گشاید بر دل ابواب فتوح
گفت زان حق خمس آلاف از ملک / بعد تکمیل موالید و حواس
میفرستم مر شما را بر کمک / گشت از اعدا مجاهد بی‌هراس

نفس دشمن روز میدان قتال
عقل گوید نیست دراین کارزار
تا پیمبر حیدر کرار ماند
درحقیقت غیرلك حق هیچ نیست

میگریزد سرزیر و خسته حال
مرد و تیغی جز علی و ذوالفقار
حس ماندو عشق ماندو یار ماند
جزوجود وبود مطلق هیچ نیست

جز ولی حق نمیدان نبرد
مرحبا ذاکر که جزحق هرچه بود
حس با عشق است درمعنی یکی
مست گشتم رفت راه اندیشه باز

کس نماند چون شنید دودوگرد
گشت و بیرون کرد ازارض شهود
ذاتی ازسر حقیقت اندکی
نامه را در نیج کآمد دلنواز

جذبه

بیکش آمد داد مخمورا خبر
ذرهٔ برجا نماند امسار
تا چه جائی اورسد مخمورومست
آنکه بودش صحبت ازبدرواحد
گر تو اورا میشناسی اندکی
یعنی از دل بردنم باید سپیر
پیش لعلم مرتب در واردات
آنچه میگفتی کنون گو از لبم
گو حدیث از احمد واصحاب عزم
یعنی از کید عدو ایمن شوید
تا از ایشان بردو سازد نگون
نیست‌جبری بر توراشان درحساب
این گره بربرك فرمان حازمند
هست ازحق آنچه‌درارض‌وسماست
لیك برك حرز برحیز کاست
سالم ازحواهی تمام اعضای تن

تا حقیقت نار ذاتی از مجاز
خاصه کآید زلف مشکینش بدست
من نداند گر بودانی گوچه شد
گوحدیث از لعل خاموشش یکی
بس لعلم دمبدم گوید مپر
هست هر وقت خوه اندر خلوة
صبح شد لب بند ز اسرار شهم
ور علی و ذوالفقار و روز رزم
فارغ از اندیشهٔ دشمن شوید
پارهٔ را یعنی از کفار دون
گر بر آنها توبه خواهد یاعذاب
در حقوق خلق و خالق عالمند
بخشد وگیرد بجرم آنراکه خواست
نی جار از بهر تنظیم گسست
جاره کن دندان موذیرا بکن
این بود بر قابل کافر یك‌دلیل

هر دم ازخود میشوم بیگانه بر
گوید آن جرعه که دل‌دادم بگوش
یعنی ازدانی صفی را گوکجاست
من یکی‌ام زخود مرده دوبار
گو سخنها از لبم در مردگی
من تیره ذات من نابیده است
سرّشب گوباش اندر پرده تار
آن نبود الا بشارت از خدا
نیست یاری جز ز رد کردگار
باژگون گردند پس بی بهرهگان
بر رسول امیی که جزسمع نیست
پس اگر درقتل و اسرآیند فاش
اوست برحلقش غفور و مهربان
گرکه دندان کرمش افتدکندست
ورنه عاجز مانی از درد و الم
مانقی را جمله میدان زین قبیل

بیکش اینکه دل شود زیروزبر
واز هوای طره اش دیوانه بر
رفته ناماندهاست بیگرعقل‌وهوش
ذره های هستیش معدوم ولاست
بازگوید حرفی از من زلب آر
زنده کردی بعد ازاین دلبردگی
مردهٔ من بر حبوبم زنده است
کی حقیقت را نهان اندر مجاز
تا بیارامد از آن بس شما
کوست عالم برامور وراستکار
باژگون یعنی زعقل و نفس و جان
تا مطیع و عاصی از سمع نیست
بو زقتل و اسرشان عکس‌معاش
رحمتش سابق بر ایجاد جهان
ورنه اعضا را فراغ ازدرد نیست
کردهٔ بر جملهٔ اعضا سم

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّبٰوا أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً وَاتَّقُوا اللّٰهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ١٢٦ وَاتَّقُوا

ای آن کسانیکه ایمان‌آوردید مخورید ربارا ربادیهای برهم‌افزوده‌شده وبترسید ازخدا باشدکه‌شما رستگارشوید وبترسید

النَّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ وَأَطِيعُوا اللّٰهَ وَالرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ١٢٧

ازآتشی که‌مهیاکرده شده برای کافران وفرمان‌برید خدا ورسول‌را باشدکه‌شما رحمت کرده‌شوند

در بیان قباحت ربا

ای گروه مؤمنان اکل ربا
چونکه مدت منقضی گردد تمام
داند او خود وجه این تحریم‌را
اول آنکه راه بیع ازهرگذر
دیگر آن کز سود ها برناو پیر
عدل بر ظلم و ستم گردد بدل
زانکه آدم زاده بر انصاف زاد
خواند اورا مارو عقرب گرکسی
کاین ربا خوار دنی را در عمل
بود نادر گر زدم نیشی بکس
پس‌بود بیشك ربا خوارخسیس
پس بپرهیزید از ناری که آن

بردو چندان نیست جایز بر شما
فرع شد بر اصل زاید بیکلام
که نموده خلق در و سیم را
تنگ گردد بر خلایق در امر
زرد گردد خلق مسکین و فقیر
منعکس بر ضد شود علم و عمل
وان‌بلیس ازحقد وازاجحاف زاد
مطعمهٔ آنها بر او باشد سبی
بر من استیره‌رو مردد مثل
آنهم از امر تو بود ای‌دادرس
جامع اخلاق بد همچون بلیس
شد مهیا باز بهر کافران

چیست اضعاف مضاعف گوفرود
باز فرعی میشود افزون بفرع
لیك جندین وجه دروی‌گشته‌ذکر
واین‌خلاف نظم ملکست‌ومعاش
دیگر افزاید قساوتها بدل
چون‌مروت رفت وانصاف‌ازمیان
پس ربا خوار آدمی نی‌دیگراست
زانکه کرده ظلم بر افعی و مار
من نخورده درحیوة الا که خاك
کی بدون امر حق جنبد رگی
زانکه باشد ظلم اصل‌خوی بد
از خدا و مصطفی در دعوتش

نفع اندر نفع و سود اندرسود
وین حرام اندر حرام‌آمد بشرع
هم توپایی‌گرکسی یك‌لحظه فکر
یافت ره در دین و دنیا اغتشاش
شرك زاد ازشد قساوت متصل
مرد شیطانی شود ظالم نشان
صد هزاران‌ره زحیوان‌کمتراست
مار از او نالد بحق روزشمار
چون مرده بد به زدهم در مغاك
تا هراسد آهوی انگ ازسگی
مانقی فرعند او را در سند
پیروی گیرید بهر رحمتش

وَ سَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمٰوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ ١٢٨ اَلَّذِينَ

وشتابید سوی آمرزش از پروردگارتان و بهشتی که عرضش آسمانها و زمین است که مهیا شده از برای پرهیزکاران آنانکه

يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ١٢٩

انفاق میکنند در خوشی و ناخوشی و فروخورندگان خشم و عفوکنندگان از مردمان و خدا دوست دارد نیکوکاران را

حق نو را گوید بدون معذره
جنتی کاندر مقام عقل و فرض
میدهند اندر نهان و آشکار
سارعوا یعنی بشتابید و بس
کآن شما را سوی جنت رهنماست
نی نشان از جسم و جسمانی بود
وسعتی کاید بفهم عام و خاص
این ز ارض الله واسع شد عیان
از ره وسعت مثالش شد زمین
لیک شو تحقیق جنت در فتوح
عامه زان فهمند وجه صورتش
لیک گر خواهی مثالش در عیان
این مثل باشد در اشیا بر صواب
لیک مجرد از لباس و صورتست
زانکه شیئی ناید اندر عین و حس
منفقند از معانی بهره ور
کظم غیظ و صرف نفس اندر جهاد

سارعوا بالجنة والمغفرة
عرض او عرض سموات است و ارض
مال خود را در رضای کردگار
با ناسلاه و حساب ذوالمنن
جنتی کش عرض چون ارض و سماست
نی ز ملك روح و روحانی بود
بر سما و ارض دارد اختصاص
هم بود از ارض اوسع آسمان
ور ره رفعت سموات برین
کآسمانرا در عوالمهاست و روح
و اهل دانش معنی و آیتش
نیست غیر از این زمین و آسمان
نبی از شخصی که میرد اوراجواب
لیك بر صورت هورش سست است
اوسع از وی تا بیابی منعکس
که بود بر افعالشان جنت مقر
هست یکسان نفس را سوزد نهاد
بذل و عفو و کظم غیظ از ناخوشی

بیشی اعنی سوی آمرزش نماه
آن مهیا گشته بهر متقین
کظم غیظ و عفو مردمشان نکوست
تا بهجرت تا بسمر از بند
گوئی از جنت برون است از محل
گوش نی نکو بفهم از دی فی
خواهی آورد از مثل انوسعی
بود چون جنت مثل ذوالجلال
کز زمین هم اوسع و هم برتر است
چون بهشت از وجه وسعت و اعتلا
گرچه بود عرش جنت چون زمین
فرش اندر جسم گردد طول و عرض
بیش با صورت و شکلی که داشت
پس مثالی گر تو خواهی بهر عرش
فهم آن میکن ز راه عقل و هوش
میکنند انفاق اندر جهر و سر
عفو چون کردی و بستی راه خشم
آید از حیدر دلی از در کشی

هم بجنت جست باید ز اهتمام
که کنند انفاق اموال از یقین
پس خدا با محسنین یار است و دوست
یا بانفاق و جهاد و حفظ حد
پس بود دور آن مثل زین مثل
در دلت هست از معانی روزنی
هست گوئی چون زمین در سفلی
هم سما را گرد داخل در مثال
پس مثل را آن مثل درخور است
در عیان آید شود ارض و سما
واز معاش چون سموات برین
این صفت کی در بهشت آمد نفرش
گرچه رست از شکل و صور برگذاشت
خارج بود هیچ از این افلاك و ارض
فهم عقلا نیست الهام سروش
در عما و بیگدسی مستمر
نفس و شیطان را گشائی چون زخشم

وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ

وآنانکه چون کردند ناشایستی یا ستم کردند برخودهاشان یاد کردند خدا را پس استغفار نمودند برای گناهانشان وکیست که بیامرزد گناهان را

إِلَّا اللهُ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ ١٣٠ أُولٰئِكَ جَزَاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَجَنَّاتٌ

جز خدا و اصرار ننمودند بر آنچه کردند و ایشان میدانند آنگروه پاداش ایشان آمرزشی است از پروردگارشان و بهشتهائی که

تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ ١٣١ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا

میرود از زیرشان نهرها جاودانیان در آن و نیکوست مزد کارکنندگان حقیقت گذشت پیش از شما سنتهائی پس سیر کنید

فِي الْأَرْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ ١٣٢ هٰذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَ هُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِلْمُتَّقِينَ ١٣٣

در زمین پس بنگرید چگونه بود انجام تکذیب کنندگان این بیانی است برای مردمان و هدایت و پندیست از برای پرهیزکاران

وانکسانیکه کنند افعال زشت
مر گنه را جز حق آمرزنده
جز ز بعد از توبه نبود مغفرت
جنتی جاری در او انهار ها
قد خلت من قبلکم با مسلمین
بر نبوات و رسل جاحد شدند
در کسب نیست یکسر حالشان

یا ستم بر نفس خود در وقت کشت
کیست چون سر زد گناه از بندهٔ
کز خدا خواهد بعصیان معذرت
جاودان در وی زمزد کارها
ای صحابهٔ احمد پاکیزه دین
از پی تکذیبشان قاصد شدند
هم هویدا در بلاد امثالشان

یاد حق و آمرزش از وی خواستن
گر نیفشارند در آن فعل پای
هست پاداش این گروه را در عمل
شرح تجری تحتها الانهار شد
رفت عادات و سنن پیش از شما
هستشان باقی اثرها در دیار
پس روید اندر زمین بینید باد

در گنه باشد ز عصیان کاستن
که خود آن دانند بی تردید رای
عفو و غفران از خدای لم یزل
پیش از این مرقوم بهر اهل ود
از بد و نیك از امم بر انبیاء
هم ز بهر اتعاظ و اعتبار
بوده چون انجامشان در کار و ساز

زانچه میکردند تکذیب رسل
این نشان ازبهر مردم رهنماست
وانچه هست آثارشان ازجزءوکل
هم زبهر متقین وعظ و ولاست
روی این آیت برآن باشدکه‌شد
سست ومحزون پس‌نگردیدارسرید
بعد از این یابید نصرتها بسی
از شما شد کشته یعنی گر کسی
منهزم در جنگ دررور اُحد
مؤمنید و اندر ایمان بر ترید

وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَ اَنْتُمُ الْاَعْلَوْنَ اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ١٣٤ اِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ

وسست‌مشوید واندوهگین‌نگردید وشما برترانید اگرباشید گروندگان اگرمس‌کندشمارا جراحتی پس‌بدرستیکه‌مس‌کردقوم‌را

قَرْحٌ مِثْلُهُ وَ تِلْكَ الْاَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَ لِيَعْلَمَ اللّٰهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ يَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ

جراحتی مانندآن واین روزها میگرداسیمشان‌نوبت‌میان‌مردمان وازبرای‌آنکه‌بداندخداآنانراکه‌ایمان‌آوردند وبگیرد ازشما گواهان

وَاللّٰهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ ١٣٥ وَ لِيُمَحِّصَ اللّٰهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ يَمْحَقَ الْكَافِرِينَ ١٣٦ اَمْ حَسِبْتُمْ اَنْ

وخدا دوست‌نداردستمکاران‌را وازبرای‌آنکه خالص‌کندخدا آنانراکه‌ایمان‌آوردندونکاهدکافرانرا آیاپنداشتید که

تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمَّا يَعْلَمِ اللّٰهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَ يَعْلَمَ الصَّابِرِينَ ١٣٧ وَ لَقَدْ كُنْتُمْ تَمَنَّوْنَ

داخل‌میشویدبهشت‌را وهنوزجداکرده‌باشدخداآنهاراکه‌مجاهده‌کردند ازشما یاآنکه‌بداندصبرکنندگان‌را وبدرستیکه‌بودید آرزومیکردید

الْمَوْتَ مِنْ قَبْلِ اَنْ تَلْقَوْهُ فَقَدْ رَاَيْتُمُوهُ وَ اَنْتُمْ تَنْظُرُونَ ١٣٨

مرگ‌را پیش‌ازآنکه‌ملاقات‌کنیداورا پس‌بحقیقت‌دیدیداورا وشما نظرمیکردید

گر شما گشتید سست وخسته دل
می بگردانیم اینسان روزها
وجه هریك داند آن دانای راز
هم برایشان خستگی شد متصل
بین مردم در زحیر و سور ها
تا کرا باشد در ایمان امتیاز
این شما را بر مثال آن بود
از وجوه مصلحت ها و حکم
تا عملها ز امتحان آید پدید
لیك این دردین وآن درکفربود
تا خدا از هریکی گردد ورم
پاکها ممتاز گردند از پلید

در بیان غزوه احد

از شما در معلمان گیرد گواه
آن شکست ازامتحان دوست بود
در حقیقت بود آنهم فتح و نصر
کی موحد بد موست و جنوة
وان شود ممتاز اندر امتحان
ظالمین را او کجا گیرد بدوست
یا که پنداريد داخل در بهشت
مرخودیت را بهادید از وداد
موت را بودید دائم خواستگار
شد چو پیدا در احد آثار موت
هست ممکن درشهود حق ثبوت
خالص آید زر زآتش با سیاه
مغز ها را امتیاز از پوست بود
تا موحد باشد اندر حول حصر
با شکست از فتح داند در ثبات
کو غنیمت جو بود یا جان فشان
آنکه‌ازخود نگذرد محجوب‌اوست
بی تمایز میشوند ازخوب‌و زشت
بذل جان کردند برحق در جهاد
پیش از این کاسباش‌آید آشکار
منزجر گشتید از دیدار موت
هم شدن فانی بذات لایموت
در اُحد آمد شمارا یك‌شکست
تا که کرد ازراه ایمان بذل‌روح
از شکستی گر شوند اندوهناك
ظلم بر عاشق بود دلدار او
آنکه جزمحبوب‌جوید دوست نیست
مؤمنان‌را حق کند پاکیزه جان
از شما بنموده آنانرا خدا
داند او تا کیست اندردین صبور
بعد جنگ بدرتان بود آرزو
منمودید از عجب بروی نگاه
تا هنوزت هست در افعال سر
یك شکستی کز پیش‌صدفتح هست
یا که شد بند غنیمت در فتوح
پس چسان ازعش درآید دریاك
گرنه ممتازش کند ز اغیار او
هم نخود ظالمترازوی‌کو توکیست
هم بکاهد کافرانرا ز امتحان
که نحق کردند زمال و جان فدا
از خدا باشد شکیبا در امور
کشتن و مردن پیش روی او
وین شما را بد ممکین اشتباه
بد ملویی و مستشهد بغیر

وَ مَا مُحَمَّدٌ ص اِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ اَفَاِنْ مَاتَ اَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلٰي اَعْقَابِكُمْ وَ

ونیست محمدص مگر رسولی بتحقیق‌گذشته‌اندپیش‌ازاو رسولان آیاپس‌اگرمرده‌باشدیاکشته‌شده‌بودبرمی‌گشتیدبر پاشنهاتان و

مَنْ يَنْقَلِبْ عَلٰي عَقِبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللّٰهَ شَيْئًا وَ سَيَجْزِي اللّٰهُ الشَّاكِرِينَ ١٣٩ وَ مَا كَانَ لِنَفْسٍ اَنْ

هرکه‌برگردد بر دوپاشنه‌اش پس‌هرگزضرر نمیرساندخدارا هیچگونه‌چیزی و زودی‌سزامیدهدخداشکرکنداران‌را ونمیباشد مرنفسی‌را که

تَمُوتَ إِلاَّ بِإِذْنِ اللهِ كِتَاباً مُؤَجَّلاً وَ مَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَ مَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الْآخِرَةِ

نمیرد مگر باذن خدا کتابی معین المدة وهرکه میخواهد ثواب دنیارا میدهیمش از آن وهرکه میخواهد ثواب آخرت را

نُؤْتِهِ مِنْهَا وَ سَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ ۱۴۰ وَكَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ

میدهیمش از آن و زودی جزا دهیم شکر گذاران را وبسا از پیغمبری که کارزار کردند با او سپاهیان بسیار پس سستی نکردند مر آنچه رسید ایشان را

فِي سَبِيلِ اللهِ وَ مَا ضَعُفُوا وَ مَا اسْتَكَانُوا وَاللهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ ۱۴۱

در راه خدا وضعیف نشدند وفروتنی نکردند وخدا دوست دارد شکیبایان را

پس محمد نیست او غیر از رسول قد خلت من قبله یا ذا العقول
همچنانکه آن رسولان وان ثقات هریکی شد پیش از این مقتول و مات
شد عقب رفتن کنایت زارتداد وانکه برگشت از عقب بر رو فتاد
زود پاداش او دهد بر شاکران که شدند اندر سپاسش امتحان

انبیا بودند بر خلقان دلیل پس اگر او مرد یا گردد قتیل
منقلب گردید بر اعقابتان سوی دین اول و آدابتان
بر خدا هرگز زیانی کی رسد گر شما از دین او گردید رد
یافت این آیت نزول اندر احد کز غلط گفتند احمد کشته شد

در بیان وسوسه نفس و دعوت عقل

پس سوی دین خود گردید باز رفت چون از دین اسلام امتیاز
دین خبر اسلامیان از کارزار منهزم گشتند و ناچار از فرار
کای گروه ار کشته شد خیر الوری زنده است آنکو فرستاده ورا
میگریزید از چه رو زین کارزار زنده ماندن بعد از این ننگست و عار
پس چنان کو مرده بنمایست مرد دین حق بر دست حق باید سپرد
زندگی زین پس بناسک وقبح است بعد مردن جایگه هم دور جست
بازگشتن در عقب باشد یقین پس بود زشت ارتدادی اینچنین
میگریزید از حیوة بی عوض بی توقف جانب موت و مرض
میگریزید از حضور پادشاه سوی عون و رحم مار و قهر جاه
باز گردید ای مهان بر دور او وصف او گیرید و طرز و طور او
پس فرار از دینش او از کیش اوست چون شود بیگانه کس کو خویش اوست
جان بود یعنی بدست ذوالجلال هر کسی را خواهد میراند اجال
میدهیم آنرا که اجر دنیوی خواهد از ما هم ثواب اخروی
اجر شاکر را ببرد خدمتش میفزاید در ثواب و نعمتش
نه برایشان آمد اندر راه حق ضعف و سستی واستکانت با غلق
بودشان این از شکیبائی نکار

این از اجنف از شیاطین منتشر پس بمرده گشت و هر دم مشتهر
گفت این نامی که بد فرزند صر در میان مسلمین بر وجه حصر
بعد پیغمبر کنید آنرا که کرد حکم از حق با عدو یعنی نبرد
کشته باید شد برانکو کشته شد مردنش ما را از این سررشته شد
میگریزید ای گروه آخر کجا دوز خست این زندگانی بهر ما
همچنین آیت رسید از کردگار کاینهرام اهل دین از کارزار
بر خدا باید ضرر دین ارتداد آید آنرا که گریزد از جهاد
میگریزید از بقای سرمدی بر فنا و موت و فقدان و بدی
پس ملایک یا ملک جوئی شدند گفت احمد زنده است و نگرید
او نمرده است ار بمیرد هم خدای دین او را باقی دارد بپای
می نباشد مر تنی را مردنی جز باذن حق بوقت ابتنی
ثابت باشد وقت آن در نامهٔ تا بدل گردد در آمد جامهٔ
یعنی از مردی کند او را مدد بهرهٔ دنیا و دین بر وی رسد
پس نبی که با وی اندر کارزار مع بد از امت گروهی بیشمار
اتفاق و عزم ثابت بدل جان برد شاهانرا بر ایشان موکشان
صابرانرا دوست دارد کردگار

وَ مَا كَانَ قَوْلَهُمْ إِلاَّ أَنْ قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَ إِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَ ثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانْصُرْنَا

ونبود گفتار ایشان جز آنکه گفتند ای پروردگار ما بیامرز برای ما گناهان ما را و از حد گذشتن را در کار ما و ثابت دار قدمهای ما را و یاری کن ما را

عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ فَآتَيهُمُ اللهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَحُسْنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ وَاللهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ۱۴۲

بر گروه کافران پس دادشان خدا ثواب دنیا وخوبی ثواب آخرت وخدا دوست دارد نکوکاران را

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تُطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا يَرُدُّوكُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ ۱۴۳ بَلِ-

ای آن کسانیکه ایمان آوردید اگر فرمان برید آنهارا که کافر شدند برگردانند شما را بر پاشنهاتان پس برگردید زیانکاران را بلکه

اللّٰهُ مَوْلٰيكُمْ وَ هُوَ خَيْرُ النّاصِرِينَ ١٤٤ سَنُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ بِما أَشْرَكُوا بِاللّٰهِ

خدا صاحب اختیار شما او وست بهترین یاری کنندگان زود باشد که اندازیم در دلهای آنانکه کافر شدند ترس را بآنچه شرک آوردند بخدا

ما لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطاناً وَ مَأْويٰهُمُ النّارُ وَ بِئْسَ مَثْوَى الظّالِمِينَ ١٤٥

مادام که فرستاده شده بآن حجتی و جایگاه ایشان آتش است و بد است جایگاه ستمکاران

می شود آن مردمان گفتارشان   غیر از این در باطن و اسرارشان
جز که قالوا ربنا اغفر لنا   ذنبنا و اسرافنا فی امرنا
تو ببخش اعمی که از ما ای غفور   دست و اسرافی که هست اندر امور
هم بدار اقدام ما ثابت بدین   هم تو منصورمان بر کافرین
دادشان پس حق نصیب دنیوی   هم نکوئی ثواب اخروی
حق دهد نصرت یقین ابرار را   دوست دارد عبد نیکوکار را
آنکسانکه کافرند و بدنشان   گر برید ای مؤمنان فرمانشان
باز بر اعقابتان سازند رد   منقلب گردید بر خسران بد
یعنی از باور کنید اندر احد   زان خبیثان که محمد کشته شد
بلکه حق مولی و هم یار شماست   بهتر از هر ناصری بیشك خداست

در بیان عزم حیدر کرار در نبرد کفار

با پیمبر گر نماند هیچکس   حیدر صاحبقران از جمله بس
هر کسی گر رفت گو رو باك نیست   ماند آنکس مثل در لولاك نیست
نوبهان ای آنکه پاك از همسری   نیست حاجت بر وجود دیگری
ای ولی حق که با ما سر خوشی   ناطق از هر منطقی و خامشی
در وجود خویش فرد و واحدی   خود یکتائی ذاتت شاهدی
هم برگش نوبت جولان نیست   نیست کس روز نبرد میدان تست
حفظ جان خود کن احمد جان تست   چند روزی در سرا مهمان تست
او حبیب تست چون داری شکیب   روز تنهائی و محنت زین حسب
قطرها بر بحر حق پهلو زدند   سنگ بر دندان و روی او زدند
صدر توحید از بقدر وزن تست   وان سنگ و وزن کس باید درست
صبر زان داری که بینی عمرو زید   مطلقند از هستی خود یا مقید
نیست محتاج امتحانی ای امیر   خود تو از فقدان ما بودی خبیر
جز تو مطلق کو زوند ممکنات   کو مقید باش خدق ای نور ذات
بی ظهور خود بتابد آفتاب   گو بماند این زراری در حجاب
هم تو آگاهی ز اسرار خفی   زانچه عمری رفت زاعدا از صفی
هم تو دانی در شداید در عقد   گر ز غیری خواستم وقتی مدد
هرچه بشکستند بال و پر مرا   بار دادی شهر دیگر مرا
شکرها دارم من از اکرام تو   می نبرم جز نگرد بام تو
گر رسیدم رنج و خواری ساعتی   رفته بود از من خطا و غفلتی
عذر خواهم گرچه آن تقدیر بود   بی غلط این حرف هم تقصیر بود
بنده سر تا پا خطا و غفلت است   بهر عاصی وعده های رحمت است
رفت غفلت با وجود افزون کسی   خوی رحمت را بما هیچون کسی
وارهاندی هم دو صد بار از رغم   هرچه دیدی لغزش از من دمبدم
مانده اینك مصطفی بیرون ز سار   وقت میدان است برکش ذوالفقار
ترس افکن کافران را در قلوب   چون نبی ذوالسیف و کشاف الکروب
زانچه مشرك با حقند از غبی   که شد نازل بر آن را حجتی
آتش ایشان راست از حق جایگاه   بئس مثوی الظالمینشان شد تباه
آمد این آیت پس از غزوه احد   که ابو سفیان سوی مکه شد
مشرکان گفتند تا هم در مقال   از چه ما باقی نهادیم این قتال
کاش میکشتیم ایشان را تمام   تا نماندی هیچ از آنها غیر نام
باز باید گشت بر دنبالشان   بهر نهب و قتل و استیصالشان
عزمشان گردید جزم اندر رجوع   رعبی آمد پس بر ایشان در وقوع
کرد آن ناچارشان بر بازگشت   زانکه رعب و خوفشان از حد گذشت
حق خبر زان داد بر پیغمبرش   هم ز کید دشمنان شد یاورش

وَ لَقَدْ صَدَقَكُمُ اللّٰهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحُسُّونَهُمْ بِإِذْنِهِ حَتّىٰ إِذا فَشِلْتُمْ وَ تَنازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَ عَصَيْتُمْ

و بدرستیکه راست کرد با شما خدا وعده خود را چون جابك میکشید آنها را باذنش تا چون بددلی کردید و منازعه کردید در امر و نافرمانی کردید

مِنْ بَعْدِ ما أَرٰيكُمْ ما تُحِبُّونَ ١٤٦ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيا وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ ثُمَّ صَرَفَكُمْ

پس از آنکه نمودتان آنچه دوست داشتید از شما کیست که میخواهد دنیا را و از شما کیست که میخواهد آخرت را پس گردانید شما را

عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ وَ لَقَدْ عَفٰى عَنْكُمْ وَ اللّٰهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ ١٤٧ إِذْ تُصْعِدُونَ وَ لا تَلْوُونَ عَلىٰ

از ایشان تا بیازماید شما را و بدرستیکه عفو کرد از شما و خداست صاحب فضل بر گروندگان هنگامیکه دور میرفتید و نمی ایستادید بر

أَحَدٍ وَ الرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُخْرٰيكُمْ فَأَثابَكُمْ غَمّاً بِغَمٍّ لِكَيْلا تَحْزَنُوا عَلىٰ ما فاتَكُمْ وَ لا

احدی و رسول میخواند شما را در عقبتان پس جزا داد شما را اغمی بغمی تا اندوهگین شوید بر آنچه فوت شد از شما و نه بآنچه

مَا أَصَابَكُمْ وَاللّٰهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ١٤٨ ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ أَمَنَةً نُعَاساً يَغْشَى طَائِفَةً

رسید شمارا وخدا آگاه است بآنچه میکنید پس فروفرستاد برشما پس از غم ایمنی پینکی که فرومیگرفت طایفه را

مِنْكُمْ وَطَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللّٰهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَلْ لَنَا

از شما وطایفه که بتحقیق بغم انداخته بود ایشان را خودهاشان گمان میبردند بخدا غیر حق را گمان جاهلیت میگفتند آیا مر مارا

مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلّٰهِ يُخْفُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ مَا لَا يُبْدُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْ

از امر هیچ چیزی بگو بدرستیکه امر همه آن مرخدار است پنهان میدارند در نفسهاشان آنچه را آشکار نمیکنند از برای تو میگویند اگر

كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قُتِلْنَا هٰهُنَا قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ

بودی مر مارا از امر چیزی کشته نمیشدیم در اینجا بگو اگر بودید در خانهاتان هر آینه می آمدند آنانکه نوشته شده بود بر ایشان

الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ وَلِيَبْتَلِيَ اللّٰهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَلِيُمَحِّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَاللّٰهُ

قتل تا کشتن گاهشان و تا بیازماید خدا آنچه را در سینه‌های شماست و تا خالص گرداند آنچه در دلهای شماست و خدا

عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ١٤٩

داناست بذات سینها

برشما حق وعدهٔ خود کرد راست
بیسان افتاد در امر اختلاف
بود نصرت بر عدو نحو بیان
پس شمارا کرد زایشان منصرف
هم پیغمبر تمائید اقتدای
زانکه دوفصل است حق برمؤمنین
نی شما را بود درآنی درنگ
از قفا میبرد صدا او هر دمی
غم دیگر استماع آن خبر
تا نباشد این حزین اندوهناك
بر شما پس کرد نازل بعد غم
برغلط افکندشان نفس جنون
که دهد بر احمد آیا حق ظفر
گو برایشان امر یکجا باخداست
مستتر دارند یعنی در سیاق
گو شما بودید گر در خانه ها
کارزار اندهر ایشان فخر بود

چون کنند امدادشان کاذن خداست
سوی عصیان رو نمودید از مصاف
بر شما داد آنچه بد مطلوبشان
باز بودید اندر آن هم مختلف
بپسندد این فرقه عاصی بر خدای
ندهد افزون نعمت دنیا و دین
نی شناسا مرد را از خار و سنگ
لیك بد یاداشان غم بر غمی
که نمیدان کشته شد خیرالبشر
زانچه شد فوت از شما هم زیست باك
خواب امنیت چو نوشی بعد سم
باعث اندوهشان بود آن ظنون
این نباید هیچ ما را در ظفر
هرچه خواهد میکند یعنی براست
از تو آن اندیشه و شك و نفاق
وانکه بروی قتل بد حتم از قضا
حق شمارا زان در ایمان آزمود
حق بود آگاه بر سر صدور

پس شما بد دل شدید اعنی جنون
بعد از آنکه برشما بنموده بود
از شما بعضی بدنیا مایلند
فرقه کشتند بعد از انهزام
وانصراف بعض دیگر بد خلاف
چونکه میرفتید بالا در فرار
مصطفی میخواندتان در جستجو
بد غم اول شما را انهزام
غمّ دیگر آن ندامت از فرار
حق برآنچه میکنید از خیر و شر
آنچنان خوابی که قومی از شما
برخدا بردند بر ناحق گمان
وعدهٔ حقشان بوهم آمد دروغ
هستشان در نفسها این سوء ظن
گرکه ما را بود در نصرت دخل
کشته میشد همچنان در مضجعش
ظاهر آید تا هنرها از عیوب
لیك شیرین ز امتحان یابی ز شور

منهزم گشتید از اعدای دون
روی اقبال و ظفر اندر شهود
بعض دیگر آخرت جو از دلند
منصرف تا بار گیرید انتقام
لیك حق کرد از شما آنهم معاف
ملتفت نی بر کسی ز اغیار و یار
یا عباد الله الیّ ارجعوا
غم دیگر انفعال از خاص و عام
غمّ دیگر ترك امر کردگار
پیش از ایجاد شما دارد خبر
در غش افتادند و رستند از خطا
آن گمان کز جاهلیت بد نشان
که بامر آیا رسد ما را فروغ
مخفی نی آشکار و بر علن
کی زحال ما چنین کشتی قتیل
چاره نز موت است اندر موقعش
آنچه باشد در صدور و در قلوب

إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا وَلَقَدْ عَفَى

بدرستیکه آنانکه پشت گردانیدند از شما روزیکه روبرو شدند دو جماعت جز این نیست لغزانیدشان دیو رجیم بسبب برخی از آنچه کسب کردند و بدرستیکه عفو کرد

اللّٰهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ ١٥٠ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا وَقَالُوا

خدا از ایشان بدرستیکه خدا آمرزنده بردبار است ای آن کسانیکه ایمان آوردید مباشید شما مانند آنانکه کافر شدند و گفتند

لِإِخْوانِهِمْ إِذا ضَرَبُوا فِي الْأَرْضِ أَوْ كانُوا غُزًّى لَوْ كانُوا عِنْدَنا ما ماتُوا وَ ما قُتِلُوا لِيَجْعَلَ

مر برادرانشان چون سفر میکردند در زمین یا بودند غازیان اگر میبودند نزد ما نمی‌مردند وکشته نمیشدند تا بگرداند

اللّهُ ذلِكَ حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ وَاللّهُ يُحْيِي وَ يُمِيتُ وَاللّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ١٥١ وَ لَئِنْ قُتِلْتُمْ فِي

خدا آنرا حسرة در دلهاشان وخدا زنده‌میکند و میمیراند وخدا بآنچه میکنید بیناست واگر کشته‌شدید در

سَبِيلِ اللّهِ أَوْ مُتُّمْ لَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللّهِ وَ رَحْمَةٌ خَيْرٌ مِمّا يَجْمَعُونَ ١٥٢ وَ لَئِنْ مُتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ لَإِلَى اللّهِ

راه خدا یا مردید هرآینه آمرزشی است از خدا و رحمتی بهتر است از آنچه جمع میکنند واگر مردید یا کشته‌شدید هرآینه بسوی خدا

تُحْشَرُونَ ١٥٣ فَبِما رَحْمَةٍ مِنَ اللّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ

محشور میشوید پس برحمتی از خدا نرمی کردی مر ایشانرا واگر بودی بدخوی سخت دل هرآینه پراکنده میشدند از حوالی تو پس درگذر

عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللّهِ إِنَّ اللّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ ١٥٤

از ایشان و آمرزش خواه مر ایشانرا و مشورت کن با ایشان در کار پس چون عزم کردی پس توکل کن بر خدا بدرستیکه خدا دوست دارد توکل کنندگانرا

إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللّهُ فَلا غالِبَ لَكُمْ وَ إِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُكُمْ مِنْ بَعْدِهِ وَ عَلَى اللّهِ

اگر یاری کند شما را خدا پس نیست غلبه کننده مر شما را و اگر وا میگذارد شما را پس کیست که یاری میکند شما را از بعد او و بر خدا

فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ١٥٥

پس باید توکل کنند گروندگان

غیر از این بود که شیطان خواندشان
بر عناد خویش چون پروردگار
می بگفتی بهر احواشان چنین
گرکه میبودند نزد ما مکین
این سخن گویند یعنی از فساد
کشته گردید از شما اندر رهش
یعنی از اموال و ارواح و بنین
آزمان دست نگیرد هیچ از آن
سست گر است فقیر و مفلسی
ور که گردی کشته اندر کارزار
واهل رضوان از پی اجلال تو
جان عاریت یکی دادی بدوست
رحمت من سابق آمد بر غضب
با برحمت خلق ریسده شوند
گر تو گیری سخت هم گردند سخت
پس تو نرمی کن که سلطان کلی
عفو کن خواهند چو ار تو معذرت
عاقلان دانند و میپرسند باز
رفته رفته تا امام و تا رسول
داشت با اصحاب دایم مشورت
در مقام مشورت گفتی چنان
لیك باشد شرط در وی اتفاق

آنکسانیکه باز گشتند از شما
ور طریق مردمی لعراندشان
حمله آمرزیده است و بردبار
چونکه میرفتند آنها در زمین
کشتن و مردن بدشان بالیقین
سست تا گردند مردان از جهاد
یا بمیرید آزمان که شد گهش
وانچه گیرد دامت در راه دین
میروی بیرون بحسرت از جهان
روز تنهائی نداری مونسی
یا بمیری با رضای کردگار
میکنند آن حمله استقبال تو
چون بر او وارد شوی جان تو اوست
هم برحمت خلق را کن حق طلب
چون کنی سختی پراکنده شوند
گر شد کس سخت را اقبالست و بخت
تا بگیرد خار دامان گلی
بهر ایشان خواه از حق مغفرت
هر بپرسد نیست دانا بر جواز
که بد او سرخیل و سلطان عقول
تا نماید راه عقل و آخرت
کآمد آندم وحی حق بر وفق آن
اختلاف ار یافت دور است انسیاق

دو جماعت چون بودند التقا
زانچه کردند آکسان از ظلم و سهو
می نباشند اهل ایمان زانکسان
یعنی از بهر تجارت بر سفر
تا ندامت گردد ایشان در قلوب
حق نماید زنده هم میراند او
هست آن آمرزشی از حق فزون
که بقهر از حمله باید کند دل
آزمانت جز عمل نبود رفیق
آنچه کردی جمع نگذاری بجا
وقت رحلت آید از حق هردمت
تا شوی وارد بدرگاه حرم
پس بایشان ای رسول رحیم
رفق کن یعنی نه سختی در سخن
زانکه در مردم طبیعت غالب است
بر تو ور کس سخت یا سرکش شود
طبع سرکش یعنی اندر انقلاب
شور با ایشان کن اندر کارها
هر که داند بیش پرسد بیشتر
بود از حق صاحب تنزیل و وحی
آنکه با او همدل و همریشه بود
گفت زان اجماع امت حجت است
چون معارض یافت ظاهر یا خفی

لیك حق فرمود از ایشان جمله عفو
که بحق کافر شدند از خشت جان
با جنگ دشمنان بهر ظفر
جاهد از را باز دارند از خروب
هر عمل را بیند و هم داند او
رحمتی نیکو تر از ما یجمعون
وقت جان کندن تهی‌دست و خجل
یار توفیق است و طاعت در طریق
بهر غیری میروی جوار از سرا
فوج رحمت بیش از آن عالمت
تا چه بینی از لقایش دمبدم
کن تو نرمی و سخا در دعوتم
چونکه دانی با خلایق رفق من
کن تو هم طبعی که آتشان جاز نیست
مستحق دوزخ و آتش شود
میبگردد خیر خلقارا حجاب
باش همدل در روش با یارها
این دلیل عقل باشد در بشر
صادر از وی حکم امر و حکم نهی
علم و عقلش برتر از اندیشه بود
زانکه عقل کل معین امتست
حسن عقلی گردد از وی منتفی

عزم چون کردی توکل کن بحق
تکیه بر حق یا ولی میکن بعزم
پس بحق کن تکیه کان سلطان فرد
گر شما را میکند یاری خدا
پس توکل مؤمنانرا بر خداست

بی توکل نیست عزمی بر نسق
نیست ورنه عزم و اجماعت بحزم
دوست دارد آنکه بروی تکیه کرد
کس نگردد هیچ غالب بر شما
اوست یار آنکه یار اولیاست
هم مر اورا نیست پرهیزی بیار

گر بعزمت هست عیبی در امور
عزمها وقتی شود عزم درست
چون نمودی تکیه راو یابی مدد
ور شما را او کند مخذول و خوار
از نبی باشد خیانت نا پسند
بر خیانت تا شود دستش دراز

آن توکل راو نزد عیب و قصور
کاتکالت هست بر عقل نخست
فاش و پنهان در امور و عزم خود
کیست زان پس که تواند بود یار
زانکه هر چیزیست پیش او پدید

وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَغُلَّ وَمَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ ثُمَّ تُوَفّٰى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ

و نیست مر پیغمبر را که خیانت کند و کسیکه خیانت کند بیاید با آنچه خیانت کرده روز رستخیز پس تمام داده شود هر نفسی را جزای آنچه کسب کرده

وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ١٥٦ أَفَمَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَ اللّٰهِ كَمَنْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللّٰهِ وَمَأْوٰيهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ

و ایشان ستم کرده نشوند آیا پس کسیکه پیروی کرد رضای خدا را چون کسیست که بازگشت کرد بخشمی از خدا و جایگاه او دوزخ است و بد است آنجا

الْمَصِيرُ ١٥٧ هُمْ دَرَجٰاتٌ عِنْدَ اللّٰهِ وَاللّٰهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ ١٥٨ لَقَدْ مَنَّ اللّٰهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ

بازگشت ایشان مرتبها اند نزد خدا و خدا بیناست بآنچه میکنند بتحقیق منت گذاشت خدا بر گروندگان چون برانگیخت

فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيٰاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتٰابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا

در ایشان رسولی از خودهاشان که خواند بر ایشان آیتهای او را و پاک کند ایشان را و بیاموزد ایشان را کتاب و حکمت را و اگرچه بودند

مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلٰالٍ مُبِينٍ ١٥٩ أَوَلَمّٰا أَصٰابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلَيْهَا قُلْتُمْ أَنّٰى هٰذَا قُلْ هُوَ

از پیش هر آینه در گمراهی روشن آیا و چون رسید شما را مصیبتی که بتحقیق رسانیدید دو چندان را گفتید از کجا بود این بگو آن باشد

مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ إِنَّ اللّٰهَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ١٦٠ وَمَا أَصٰابَكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعٰانِ فَبِإِذْنِ

از نزد خودهاتان بدرستیکه خدا بر همه چیزی تواناست و آنچه رسید شما را روزیکه رو برو شدند دو جماعت پس باذن

اللّٰهِ وَلِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ

خداست و تا بداند گروندگان را

وانکه آید بروی از ناراستی
میرسد بر هر کس آنچه کرده کسب
یعنی از حق افتد برخشم رو
اوست بینا بر همه اعمالشان
که ز خودهاشان در ایشان مرسلی
هم کتاب و حکمت آموزاند او
بر شما آیا رسد چون یك محن
ترك امر حق و فرمان رسول
در احد هم داشت یعنی قدرت او
دیده را بر هم بهی گوئی چرا
آن اصابت پس باذن حق رسید
دیده بگشا تا که آید اذن حق
نادر است ار کس شود غالب بحرب
گرچه بس نادر بود لیك اندر آن
گر که میدان پر زبر و شر بود

راستی آید بر او چون کاستی
بر کسی ناید ستم بر قسم و حسب
دوزخست و جای بد مأوای او
وانچه باشد در امور آمالشان
می بر انگیزاند فرد و افضلی
خود بر ایشان راه حق بگفتگو
که دو چندان مثلش آمد در علن
شد بر این خواری سبب بعد از ولی
که شما را غالب آرد بر عدو
من ندیدم ایست از جهل و عمی
بر شما دانید آنرا اهل دید
پس ببینی نقشها را بر ورق
با وجود ترس و بیم از قتل و ضرب
باعثی باشد هویدا یا نهان
بهر او چون عرصهٔ تحدید بود
لاجرم فرمان حق بود آنکه او

میرسد بر وی بمثل آن عمل
آنکه آنرا خواست خوشنودی حق
رتبها دارند آنها بر نشان
از خدا منت بود بر مؤمنان
بهر ایشان خواند آیات خدا
گر که بودند چون تا قبلشان
از کجا گفتند این آمد بما
حق بهر چیزیست قادر در امور
لیك هم میبود موقوف آن مهم
چون شما با مشرکین اندر اُحد
چشم چون بر هم بهی اذن خداست
کس ز خصم اندر غزا هارب شود
هارب ارچه مؤمنست و حق طلب
بود حیدر بی محابا در نبرد
میشدی تنها و خندان سوی رزم
غالب آید روز میدان بر عدو

روز رستاخیز از غل و دغل
هست چون دارای خشم از ماسبق
نزد حق هر رتبه باشد عیان
مؤمنانرا هم بود زین امتنان
پاکشان سازد ز ارجاس هوا
جز بگمراهی نبودند از نشان
گو که بود آن وارد از نفس شما
نیست هیچ از قهر او عجز و قصور
که نگردید از نهیبی منهزم
رو برو کشید و شد چیره که شد
که ببینی آنچه میدیدی تو راست
نیست فرمان که بر او غالب شود
گر شود غالب نباشد بی سبب
زان نشد مغلوب از مردان مرد
همچو شه تا شاهدی در عیش و بزم

وَ لِيَعْلَمَ الَّذِينَ نافَقُوا وَ قِيلَ لَهُمْ تَعالَوْا قاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللهِ اَوِدْفَعُوا قالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتالًا

وتابداند آنانرا که نفاق کردند وگفته شد مرایشانرا که بیائید کارزار کنید در راه خدا یادفع کنید گفتند اگر میدانستیم کارزار کردن

لَاتَّبَعْناكُمْ هُمْ لِلْكُفْرِ يَوْمَئِذٍ اَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْاِيمانِ ١٦١ يَقُولُونَ بِاَفْواهِهِمْ ما لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ

هرآینه متابعت میکردیم شمارا آنها مرکفر را آنروز نزدیکتر بودند از ایشان مرایمانرا میگفتند بدهنهاشان آنچه نیست در دلهاشان

وَ اللهُ اَعْلَمُ بِما يَكْتُمُونَ ١٦٢ اَلَّذِينَ قالُوا لِاِخْوانِهِمْ وَ قَعَدُوا لَوْ اَطاعُونا ما قُتِلُوا قُلْ فَادْرَؤُا عَنْ

وخدا داناتراست با آنچه پوشیده میدارند آنکه گفتند مر برادرانشانرا ونشستند اگر اطاعت ما میکردند کشته نمیشدند بگو پس دفع کنید از

اَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ اِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ ١٦٣ وَلا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللهِ اَمْواتاً بَلْ اَحْياءٌ

خودهاتان مرگرا اگر هستید راستگویان ومپندارید البته آنانرا که کشته شدند در راه خدا مردگان بلکه زندگانند

عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ ١٦٤ فَرِحِينَ بِما آتيهُمُ اللهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ يَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ

نزدپروردگارشان روزی داده میشوند شادمانانند بآنچه دادشان خدا از فضل خود وشادمانی میکنند بکسانیکه ملحق نشده اند بایشان

مِنْ خَلْفِهِمْ اَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلا هُمْ يَحْزَنُونَ ١٦٥ يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةٍ مِنَ اللهِ وَ فَضْلٍ وَ اَنَّ اللهَ

ازبعداشان اینکه نیست خوفی برایشان ونه ایشان اندوهناک شوند شادمانی میکنند بنعمتی از خدا وفضلی وبدرستیکه خدا

لا يُضِيعُ اَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ ١٦٦

ضایع نمیکند مزد گروندگانرا

تا نداند کآن دو روبان آشکار
یعنی اندر راه حق کوشند سخت
می نکنند از بیم آگه ز حال
سوی کفر آرو زایشان اقربند
این نباشد غیر عذری در مهم
بردی از فرمان ما در کارزار
می نپندار آنکه اندر راه حق
شادو خورسند از فروبیها که داد
گر نه با ایشان بعضی ملحقند
بینند ارکس در حضور کردگار
بسشان ازقتل وغارت ترس وغم
یا چوخوف ازآنکه فرزندان او
ورکه هم مانند خندی درجهان
حاش دائم درحریم حق بطوف

گفته شد کآمد چون در کارزار
با محمد ص را برون بندید رخت
که کنند آن مشرکین آخر قتال
با نبی‌شان گرچه صاحب مذهبند
حق بود دانا بسر مکتتم
کی شدندی کشته آن مردان کار
کشته گشتند از شهود ما سبق
حق برایشان چون بر آن بوداعتماد
در قتال مشرکین یار حقند
میکنند آن و تبارش کارزار
یا که شد از قلزمی یکقطره کم
میشوند از فضل حق مهمان او
درمعاش است او کفیل آن مهان
حیست اورادردوعالم حزن وخوف
کی شود در نزد رب العالمین

یا کنند از دشمنان بند نفور
بعد از آن کورا نجود دادید راه
پیروی کردیم ما هم با شما
زان گویند جمیرا که بست
آنکه میگفتند با اخوان خود
بازگو دارند گر گویند راست
مرده اند ایشان که نزد کردگار
همچنین مستبشر از آن و نثار
ور بایشان نوبتی ملحق شوند
مرحبا گوید خداشان در وبال
اوچه غم دارد که دنیا سربسر
میشوند اعنی بفرمان رسول
شاد آنکش حق بود یارو ولی
شادمان از نعمت و فضل خدا
ضایع و نابود اجر مؤمنین

تا نمایندش ز حد خویش دور
باشد این سببی دگر عیب وگناه
در قتال آن جماعت بی خطا
همچنان درقلب وحق داند که چیست
قاعد و فارغ ز حال نیك و بد
موت را از نفس خود کامر حداست
زنده بل باشند وازحق رزق خوار
که کنند از بعد ایشان کارزار
همچوایشان زهی فضل حق شوند
شادی او بسگر از ابناء و آل
شد ز سیلاب فنا زیر و زبر
درره حق کشته بی نقص و نکول
ورحقش مرآت حق شد صیقلی
کآن ندارد در فزونی انتها

نصف الجزء

اَلَّذِينَ اسْتَجابُوا لِلّٰهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ ما اَصابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ اَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقَوْا اَجْرٌ

آنانکه اجابت میکنند خدا ورسولرا از بعد رسیدن بایشان جراحت از برای آنانکه نیکوئی کردند از ایشان وپرهیزکار شدند مزدی

عَظِيمٌ ١٦٧ اَلَّذِينَ قالَ لَهُمُ النّاسُ اِنَّ النّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزادَهُمْ اِيماناً وَ قالُوا

بزرگست آنکسانیکه گفت مرایشانرا مردمان بدرستیکه مردم بتحقیق جمع شدند از برای شما پس بترسید از ایشان پس افزودایشانرا ایمان وگفتند

حَسْبُنَا اللهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ ١٦٨ فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِنَ اللهِ وَ فَضْلٍ لَمْ يَمْسَسْهُمْ سُوٓءٌ وَاتَّبَعُوا رِضْوَانَ

بس است ما را خدا و خوب کارگذاریست پس برگشتند بنعمتی از خدا و فضلی مس نکردشان بدی و پیروی کردند خوشنودی

اللهِ وَاللهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ ١٦٩ اِنَّمَا ذٰلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ اَوْلِيَآءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَ خَافُونِ اِنْ

خدا را و خدا صاحب فضلی است بزرگ جز این نبود آنکه شیطان میترساند دوستانش پس مترسید از ایشان و بترسید از من اگر هستید

كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ١٧٠ وَلَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ اِنَّهُمْ لَنْ يَضُرُّوا اللهَ شَيْئًا يُرِيدُ اللهُ

گروندگان و باید اندوهگین سازد ترا آنان که مشتابند در کفر بدرستیکه ایشان ضرر نمیرسانند خدا را چیزی میخواهد خدا

اَلَّا يَجْعَلَ لَهُمْ حَظًّا فِي الْآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ١٧١ اِنَّ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الْكُفْرَ بِالْاِيمَانِ لَنْ

که نگرداند برای ایشان بهره در آخرت و از برای ایشانست عذابی بزرگ بدرستیکه آنانکه خریدند کفر را بایمان البته

يَضُرُّوا اللهَ شَيْئًا وَلَهُمْ عَذَابٌ اَلِيمٌ ١٧٢ وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا اَنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ خَيْرٌ لِاَنْفُسِهِمْ

ضرر نمیرسانند خدا را چیزی و برای آنها عذابیست پردرد و باید که پندارند البته آنانکه کافر شدند که مهلت دادن ما ایشان را بهتر است برای خودهاشان

اِنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ لِيَزْدَادُوا اِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ ١٧٣ مَا كَانَ اللهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلٰي مَا اَنْتُمْ عَلَيْهِ

مهلت میدهیم ایشان را مگر تا زیاد کنند گناه را و برای ایشانست عذابی خوار کننده نباشد خدا که واگذارد گروندگان را بر آنچه شما بر آنید

حَتّٰي يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ ١٧٤ وَ مَا كَانَ اللهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَي الْغَيْبِ وَ لٰكِنَّ اللهَ يَجْتَبِي

تا جدا سازد پلید را از پاکیزه و نباشد خدا که مطلع گرداند شما را بر غیب ولکن خدا برمیگزیند

مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَآءُ فَآمِنُوا بِاللهِ وَ رُسُلِهِ وَ اِنْ تُؤْمِنُوا وَ تَتَّقُوا فَلَكُمْ اَجْرٌ عَظِيمٌ ١٧٥

از رسولانش هر که را میخواهد پس بگروید بخدا و رسولانش و اگر بگروید و بپرهیزید پس شما را مزدیست بزرگ

آنکسانکه استجابت از خدا ... خواستند اندر جهاد و در غزا
تا پیمبر بودشان پیوستگی ... بعد از آن کز جنگشان بدخستگی

وانکه احسان کرد و پرهیز از ضلال ... مزد او باشد بزرگ از ذوالجلال
گفت ایشان را همانا مردمان ... مجتمع شد بر شما پاس ای مهان

گفته اند یعنی مسلمانان فزون ... از شما خواهند ایشان ریخت خون
پس بترسید و نکنید یکدل شوید ... بیش از آنکه خوار و مستأصل شوید

این سخن شد باعث طغیانشان ... مؤمنان را هم فزود ایمانشان
تا پیمبر یکدل و یکرو شدند ... ثابت اندر دین او با او شدند

حسبنا گفتند یعنی که خدا ... بس بود ما را پناه از ماسوی
آنکه شد در دین خود ما را دلیل ... هم بود در کارمان نعم الوکیل

نیست حاجت بر کس او چون پشت ماست ... خاتم اقبال در انگشت ماست
اینچنین عزمی کجا باشد عجب ... گر بنصرت گشت ایشان را سبب

پس بفضل و نعمتی گشتند باز ... از خداکان بود دور از ما جواز
نامد ایشان را بدی از قتل و ضرب ... خوفشان در قلب اعدا بد بحرب

تابع خوشنودی ایزد شدند ... در شدائد ناصر احمد شدند
وین بد از حق صاحب فضل عظیم ... مؤمنان را ثبت در لوح قدیم

یعنی اندر علم حق ایمانشان ... بود ثابت و اعلا و شانشان
میدهد تخویف شیطان لعین ... اولیای خویش را از مؤمنین

یعنی آنان را که هم جنس وبند ... در نفاق و بد دلی محکم پیند
پس مترسید از در ایمان صادقید ... چون بترسیدند بیشك منافقید

آنکه نرسد از خدا او غالب است ... کی ز تخویف شیاطین هارب است
هم مشو محزون تابند از شتاب ... در نفاق و ارتداد و ارتیاب

زانکه چیزی بر خدا نایدزیان ... از نفاق کفر و کین این و آن
خواست حق تا نبود اندر مقدرت ... بهر ایشان بهرهٔ در آخرت

در نفی جبر واثبات تکلیف

آید اشکالی در این باب اندکی ... بر کسی کش نیست آگاهی یکی

یعنی از او خواست فاعل مضطر است ... زانکه آب چشمه تیره از سر است
خواست یعنی بود عالم حق بر آن ... لی که خواهد بهر مخلوقی زیان

کی بفعلش صانعی خواهد ضرر ... جز که نکشد نقش یاراحای سر
جبر در افعال حق نبود درست ... زانکه عالم بود وقادر از نخست

هم بخلق خود رؤف از جزء و کل ... ران بر ایشان کرد ارسال رسل
تا کنند آگاهشان از رسم و راه ... بر فضای مه رسد از قعر چاه

پس نخواهد بندهٔ را در ضلال
میروی ره میرسی بر منزلی
در سکوت کس نگیرد جای تو
کفر را آنانکه بر ایمان خرند
تا نپندارند اندر عمر و جان
هستشان زین مهلت افزون جرم و کین
واگذارد مؤمنانرا کی خدا
تا که بنماید خدا بدرا ز خوب
آنچنانکه دیده زاید دیده ور
وا نمایم من ولی را از عدو
گفت اورا احمد این بود عجب
آنکه دید او بدگلی از گلشنی
بگروید از بر خدا و بر رسول

ناقصانرا هم رساند بر کمال
ره نرفتی ساکن اندر محملی
واندر آن رفتن ببندد پای تو
روزگار خود بباطل میبرند
ارچه مهلت داد حق بر کافران
هرده ایشانرا عذابی شد مهین
اندر آن چیزیکه هستند از خطا
هم نسازد دیده ورتان بر غیوب
نوریان و ناریانرا سر بسر
کیست خار و کیست گل بی لمس و بو
لیك برسند از بیانش نطق و لب
جامی از خم خوشهٔ از خرمنی
بار ببیند آن حقایق را اصول
مزد هر عامل بقدر سعی اوست

لیك ارادهٔ اوست با افعال ضم
باشد اندر هردو فعلت در مدار
همچنین دان جمله افعالی که هست
چیزی از آن بر خدا نارد ضرر
یا که مهلت بهر ایشان بهتر است
عمر بیش ار باشد ار داش خوش است
یعنی از شرك و نفاق و بد دلی
تا شناسید آن هنرها را ز عیب
تا پیمبر گفت گر خواهی تمام
کرده بد حق چشم او بر غیب باز
گر نبودش چشم جان مالیده بود
بر گزیند هر کرا خواهد خدا
مؤمنانرا این بود اجر عظیم
تا چه باشد ظرف کس جو یا سبواست

چون کسی فعلی گذشت آن در قلم
آن ارادهٔ مشیتش همراه و یار
ار بداست ار خوب رهن مشیت است
بلکه ایشانرا عذاب است و شرر
بلکه این مهلت عذاب و کیفر است
ورنه هر آتش جحیم و آتش است
که شمائید اندر آن از جاهلی
نیك و بد را بنگرید از چشم غیب
وانماید کاین کدام است آن کدام
کز حمیت و ضنتش بود امتیاز
سر حقیقت را بکاوش دیده بود
از رسل او داند اسرار خفا
نیست کس بی‌بهره از آن لطف عمیم

وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخَلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَهُمْ ١٧٦ سَيُطَوَّقُونَ

و نباید پندارند آنانکه بخل میورزند بآنچه داد ایشانرا خدا از فضلش که آن بهتر است مر ایشانرا بلکه آن بدتر است مر ایشانرا زودی طوق کرده شوند

مَا بَخِلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَلِلّٰهِ مِيرَاثُ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ١٧٧ لَقَدْ سَمِعَ

آنچه را بخیلی کردند آن روز قیامت و مر خدا راست میراث آسمانها و زمین و خدا بآنچه میکنید بیناست و آگاه بدرستیکه شنید

اللّٰهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللّٰهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ سَنَكْتُبُ مَا قَالُوا وَقَتْلَهُمُ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ

خدا گفتار آنکسانیکه گفتند بدرستیکه خدا محتاج است و ما بی‌نیازانیم زود باشد که نویسیم آنچه گفتند و کشتنشان پیغمبرانرا بناحق

وَنَقُولُ ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ ١٧٨ ذٰلِكَ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيكُمْ وَأَنَّ اللّٰهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ ١٧٩

و گوئیم بچشید عذاب آتش سوزانرا آن بسبب آنچیزیست که پیش فرستاد دستهای شما و آنکه خدا نیست ستمکار مر بندگانرا

الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللّٰهَ عَهِدَ إِلَيْنَا أَلَّا نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ حَتّٰى يَأْتِيَنَا بِقُرْبَانٍ تَأْكُلُهُ النَّارُ ١٨٠ قُلْ قَدْ

آنانکه گفتند که خدا عهد کرد با ما که ایمان نیاریم برسولی تا آنکه بیاورد برای قربانی که بخوردش آتش بگو بحقیقت

جَاءَكُمْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِي بِالْبَيِّنَاتِ وَبِالَّذِي قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ١٨١ فَإِنْ كَذَّبُوكَ

آمدند شمارا رسولان پیش از من با معجزات و با آنچه گفتید پس چرا کشتید ایشانرا اگر هستید راستگویان پس اگر تکذیب کنند ترا

فَقَدْ كُذِّبَ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ جَاءُوا بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَالْكِتَابِ الْمُنِيرِ ١٨٢

پس بحقیقت تکذیب کرده شدند رسولانی چند پیش از تو که آمدند با معجزات و زبورها و کتاب روشن کننده

می نپندار آن بخیلانرا که داد
در قیامت زانچه بخل آورده اند
هست میراث سموات و زمین
حق شنید آنها که گفتند از مجاز
هست این محفوظ تا روزی مصدق
اینزمان زود آید ایشانرا نه دیر
درکجا رفت آنهمه اوضاع و جاه
تك چرا نالید چون کلب و گراز

حق بر ایشان مالها از فضل و داد
طوق گردنشان ز آتش کرده اند
از خدا کار است عالمرا چنین
هست حق محتاج و ما بس بی‌نیاز
که جزا یابند از نار حریق
کیست تا داند مسکین و فقیر
که نماند اینك شما را غیر آه
پیش من که بر شما بودم بیار

بهر ایشان بهتر است آن مالشان
مالشان گردد نصیب دیگران
داند اعمال بخیلان او همه
این نوشته شد برایشان در ورق
آزمان گردند آگاه اشقیا
حقتعالی گوید ایشانرا چه شد
روی زرد و سینه تنگ و لب کبود
این بر آن باشد که نفرستاده پیش

بلکه بد بر باشد و قتالشان
او بدوش خود کشد وزر گران
میکنند آنچه از شرور و مظلمه
وانکه کشتند انبیا را غیر حق
از غنای خویش و محتاجی ما
زر و زور و مال و اموالی که بد
آید اینجا بکار آنها که بود
دستهاشان را کتساب و سعی خویش

یعنی آن نار حریق و جای بد   کرده اند ایشان مهیا بهر خود
تا بی گفتند اخبار یهود   کرده با ما عهد خلاف العهود
که نیاید آتش آن قربان قبول   تو نیار آنرا اگرهستی رسول
گوکه پیش ازمن رسولان آمدند   بر شما با آیتی ظاهر شدند
کرد تکذیب تو تنها نی یهود   رسم ایشان از رسل تکذیب بود
کی کند برندگان خود ستم   آنکه کرد ایجاد عالم از کرم
که بشخصی نگرویم از مرسلین   جزکه آن قربانی آرد در زمین
گرکه آتش خورد آن قربان تو   ما بریم از جان و دل فرمان تو
ارچه کشتند آن مهارا گر شما   راست میگوئید بیروی و ریا
کآمدند ازپیش بمثل و نظیر   با کتاب و معجزاتی بس منیر

كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَ اِنَّمَا تُوَفَّوْنَ اُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيمَةِ فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ وَ اُدْخِلَ الْجَنَّةَ

هر نفی چشنده است مرگرا وجز این نیست تمام داده میشوید اجرهاتانرا روز قیامت پس آنکه دور کرده شد از آتش درآورده شد در بهشت

فَقَدْ فَازَ وَ مَا الْحَيوةُ الدُّنْيَا اِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ ١٨٣ لَتُبْلَوُنَّ فِي اَمْوَالِكُمْ وَ اَنْفُسِكُمْ وَ لَتَسْمَعُنَّ مِنَ-

پس بمراد رسید و نیست زندگانی دنیا مگر متاع فریب هرآینه آزموده میشوید در مالهاتان و نفسهاتان و هرآینه خواهید شنید از

الَّذِينَ اُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ مِنَ الَّذِينَ اَشْرَكُوا اَذًى كَثِيرًا وَ اِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا فَاِنَّ

آنانکه داده شدند کتابرا پیش از شما واز آنانکه شرك آوردند آزار بسیار واگر صبر کنید و بپرهیزید پس بدرستیکه

ذٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْاُمُورِ ١٨٤ وَ اِذْ اَخَذَ اللّٰهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ اُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ

آن از عزم اموراست وهنگامیکه گرفت خدا پیمان آنانکه داده شدند کتابرا کههرآینه بیان کنید آنرا برای مردم و نه پوشید آنرا

فَنَبَذُوهُ وَرَآءَ ظُهُورِهِمْ وَاشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَبِئْسَ مَا يَشْتَرُونَ ١٨٥ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ

پس انداختندش پس پشتهاشان وعوض گرفتند بان بهای اندکرا پس بد است آنچه عوض میگیرند مپندار البته آنکسانیکه شاد میشوند

بِمَا اَتَوْا وَ يُحِبُّونَ اَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلَا تَحْسَبَنَّهُمْ بِمَفَازَةٍ مِنَ الْعَذَابِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ

بآنچه آوردند ودوست میدارند که ستوده شوند بچیزیکه بجا نیاوردند پس مپندار البته ایشانرا در مقام رستگاری از عذاب واز برای ایشانست عذابی

اَلِيمٌ ١٨٦ وَ لِلّٰهِ مُلْكُ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ وَاللّٰهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ١٨٧

دردناك ومر خدا راست پادشاهی آسمانها و زمین وخدا بر همه چیز تواناست

هر نبی خواهد چشیدن طعم مرگ   پس هران کز آتش او گردد دور
وین حیوة دنیوی زرو صفت   بشنوید از مشرکان واهل کتاب
کشت اورا مسلمی از غیرتش   گر بپرهیزید و صبر آرید بیش
تا کنند آنرا بمردم آشکار   حب جاه و مالشان آمد حجاب
می نپندارند آنهائیکه داد   نام احمد بود یعنی ناگوار
بیخبر باشند از آن کآفتاب   آنکه پوشد باشد از بیشرمیش
نور او هرگز نگردد منطفی   تا نپنداریکه ایشان از هلاك
شاهی ارض وسموات ازخداست
زرد از اجل خوش بارو برگ   وانسر آمد در بهشت وقصر و حور
نیست هیچ الا سرآبی او بسب   طعن وهجو بیشمار و بیحساب
آمد آیت بررسول از حضرتش   ز آنکه اخراجات بر بد از حشم خویش
می بپوشندش راه راس و عثار   از نشان احمد کامل نصاب
حق براتش مال وزان باشند شاد   بهر ایشان که نیاید آشکار
چون شود ظاهر بدرصد حجاب   نابد اعمی هم شان ازکرمیش
سجده گو نارد بدبس بر صفی   میرهند و از عذاب درد ناك
او توانا بر همه ماسواست
اجرها و اندر قیامت بالتمام   بس بتحقیق اوست ازحی رستگار
آزموده می شوید و ممتحن   ازیهودان ناوه گوئی بد زبان
که دهند ازحق زحمت شوصبور   چونکه حق بگرفت پیمان درخطاب
پس پشت آنرا فکندند آن رمه   نیست نیکو جان بس بفروختن
دوست دارند آنکه بستایندشان   مدح بپندارند آنرا بهر خویش
کی توان پوشد نورشرا بگل   همچنین هرکوکبی کاخترخ است
اهل حق گشتند اسیرو در بدر   رستگاری نیست هرگز بهرآن
بستش برشیئی از وجهی بساز
داده خواهد شد شمارا با کرام   بهره باشد زین خوش اخبار
اندر اموال و نفوس خویشتن   کرد هجو مصطفی و مؤمنان
این بود بهر شما را درامور   زانکسانیکه داد ایشانرا کتاب
بر بهای کم خریدند آن همه   بهر دنیا چشم از حق دوختن
زانچه نا کردند آن بیدانشان   چونکه بنشینند باهم درعرش
سر زند از پرده های متصل   طالع از آن مشرقست و فرخ است
نورشان هر لحظه بد تابنده تر   که بپوشد حق بباطل درعیان
جمله مجاحد بر وی لیك باز

اِنَّ فِي خَلْقِ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَاٰيَاتٍ لِاُولِي الْاَلْبَابِ ١٨٨ اَلَّذِينَ

بدرستیکه درآفریدن آسمانها وزمین واختلاف شب وروز هرآینه آیتهاست مر صاحبان خردهارا آنانکه

يَذْكُرُونَ اللّٰهَ قِيٰاماً وَقُعُوداً وَعَلٰي جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ رَبَّنٰا مٰا خَلَقْتَ هٰذٰا بٰاطِلاً

یاد میکنند خدا را ایستاده و نشسته و بر پهلوهاشان و اندیشه میکنند در آفرینش آسمانها و زمین پروردگارا نیافریدی این را باطل

سُبْحٰانَكَ فَقِنٰا عَذٰابَ النّٰارِ ۱۸۹ رَبَّنٰا اِنَّكَ مَنْ تُدْخِلِ النّٰارَ فَقَدْ اَخْزَيْتَهُ وَمٰا لِلظّٰالِمِينَ مِنْ اَنْصٰارٍ ۱۹۰

منزهی تو پس نگاهدار ما را از عذاب آتش ای پروردگار ما بدرستیکه تو کسی را که داخل میکنی در آتش پس بتحقیق خوار کردهٔ او را و نیست مر ستمکاران را هیچ یاری کنندگان

در بیان دلیل حدوث عالم

اندر ایجاد سموات و زمین / واختلاف روز و شب پس از یقین
هست در آن حادثات دمبدم / واینکه آید این دو در دنبال هم
شب ز بعد از روز و روز از بعد شب / واندر این ظاهر نشانهای رب
دانکه تغییر از حدوث آمد دلیل / حادث از محدث نشان داد ای خلیل
روز و شب بین رنگ اسپید و سیاه / بر وجود محدثی باشد گواه
رنگ دیدی دانکه بی صباغ نیست / رنگها در گل بود در باغ نیست
هر چه تغییر آن پذیرد حادثست / بینش حق بود و بعدش وارثست
بر اولوالالباب این باشد عیان / کآگهند از رمز آیات و بیان
آنکسان کاندر بذکر دائمند / قائم و قاعد بیاد منعمند
همچنین ذاکر بپهلوهای خود / یعنی از هر جنبش اعضای خود
روح قائم قلب قاعد در مقام / نفس بیدار مدبر بالتمام
نیستند از یاد او غافل دمی / رو باو دارند از هر سو همی
همچنین هر مو که جنبد در بدن / وان کند یاد از وجود ذالمنن
هم کند اوراق شجر جنبد ز باد / میکند دردم ز جنباننده یاد
یاد را زان رو که جنباننده است / [illegible]
از سکون و جنبش یادت بس است / کاختیار جمله با دیگر کس است
فکر در خلق سموات و زمین / میکنند ایشان ز عقل نکته بین
عقل اندیشد که از پروردگار / خلقت بیهوده نبود در عیار
باعثی پس بوده بر ایجاد خلق / غرق این تجرید از تا با تحقق
ای منزه از عقول ممکنات / ده تو ما را ز آتش غفلت نجات
غفلت از یادت عذاب و آتش است / آتش از یاد حق باشد خوش است
یارب آنرا که کنی داخل بنار / ظالم است و خوار و بی انصار و یار
از تو غافل گشت هر کس یکدم / کرده آندم بر وجود خود ستم
از تو شد غافل نباشد شیء نیست / غفلتش عین عذاب و آتش است

رَبَّنٰا اِنَّنٰا سَمِعْنٰا مُنٰادِياً يُنٰادِي لِلْاِيمٰانِ اَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنّٰا ۱۹۱ رَبَّنٰا فَاغْفِرْ لَنٰا ذُنُوبَنٰا وَكَفِّرْ

پروردگارا ما بدرستیکه ما شنیدیم نداکننده‌ئی را که ندا میکرد برای ایمان که بگروید به پروردگارتان پس گرویدیم پروردگارا پس بیامرز برای ما گناهان ما را و بپوشان

عَنّٰا سَيِّئٰاتِنٰا وَتَوَفَّنٰا مَعَ الْاَبْرٰارِ ۱۹۲ رَبَّنٰا وَآتِنٰا مٰا وَعَدْتَنٰا عَلٰي رُسُلِكَ وَلٰا تُخْزِنٰا يَوْمَ الْقِيٰمَةِ اِنَّكَ

از ما بدیهای ما را و بمیران ما را با نیکان پروردگارا و بده ما را آنچه وعده دادهٔ ما را بر رسولانت و خوار مگردان ما را روز قیامت بدرستیکه

لٰا تُخْلِفُ الْمِيعٰادَ ۱۹۳ فَاسْتَجٰابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ اَنِّي لٰا اُضِيعُ عَمَلَ عٰامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ اَوْ اُنْثٰي

تو خلاف نمیکنی وعده را پس اجابت کرد مر ایشان را پروردگارشان که ضایع نمیکنم کار کارکننده‌ئی را از شما از مردی یا زنی

بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ ۱۹۴ فَالَّذِينَ هٰاجَرُوا وَاُخْرِجُوا مِنْ دِيٰارِهِمْ وَاُوذُوا فِي سَبِيلِي وَقٰاتَلُوا

بعضی از شما از بعضی است پس آنانکه مهاجرت کردند و بیرون کرده شدند از دیارشان و رنجانیده شدند در راه من و کارزار کردند

وَقُتِلُوا لَاُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئٰاتِهِمْ وَلَاُدْخِلَنَّهُمْ جَنّٰاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰارُ ۱۹۵ ثَوٰاباً مِنْ عِنْدِ

و کشته شدند در میگذرانیم از ایشان بدیهای ایشان را و هر آینه در میآوریمشان در بهشتهائی که میرود از زیرشان نهرها پاداشی از نزد

اللّٰهِ وَاللّٰهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوٰابِ ۱۹۶ لٰا يَغُرَّنَّكَ تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي الْبِلٰادِ مَتٰاعٌ قَلِيلٌ ثُمَّ

خدا و خدا باشد نزدش خوبی ثواب نباید که فریب دهد ترا رفت و آمد آنان که کافر شدند در شهرها متاعیست اندک پس

مَأْوٰيهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهٰادُ ۱۹۷ لٰكِنِ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنّٰاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰارُ

مسکن ایشان دوزخ است و بد بستریست لکن آنان که پرهیز کردند از پروردگارشان مر ایشان راست بهشتهائی که میرود از زیرشان نهرها

خالِدینَ فیها نُزُلاً مِنْ عِنْدِاللّٰهِ وَ ما عِنْدَاللّٰهِ خَیْرٌ لِلْاَبْرارِ ۱۹۸ وَ اِنَّ مِنْ اَهْلِ الْکِتابِ لَمَنْ یُؤْمِنُ

جاودانیان در آن ماحضری از نزد خدا وآنچه نزد خداست بهتر است برای نیکان وبدرستیکه از اهل کتاب هرآینه کسی است که بگرود

بِاللّٰهِ وَ ما اُنْزِلَ اِلَیْکُمْ وَ ما اُنْزِلَ اِلَیْهِمْ خاشِعینَ لِلّٰهِ لا یَشْتَرُونَ بِآیاتِ اللّٰهِ ثَمَناً قَلیلاً ۱۹۹

بخدا وآنچه فرستاده شد بشما وآنچه فرستاده شد بایشان خشوع کنندگان از برای خدا عوض نمیکنند بآیتهای خدا بهای اندك را

اُولٰئِكَ لَهُمْ اَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ اِنَّ اللّٰهَ سَریعُ الْحِسابِ ۲۰۰

آنگروه مر ایشان راست مزدشان نزد پروردگارشان بدرستیکه خدا زود حسابست

ای منادی تو ای پروردگار
ما شنیدیم این ندا لیل و نهار

که برب ای اهل ایمان بگروید
این ندا را از دل و جان بشنوید

آن منادی بود عقل و هوش ما
گفت او چون حلقه شد در گوش ما

پس بایمان با رسولان آمدیم
ثابت اندر راه ایمان آمدیم

جرم ما را پس بیامرز از کرم
بار دار از سیئات ما قلم

می بمیران با نکو کارانمان
یاد کن در حشر با ابرارمان

آنچه بر ما وعده کردی از رسل
کن عطا چون معطئی بر جزء و کل

هم مده رسوائی اندر رستخیز
خلف میعاد از تو ناید در تمیز

پس اجابت کردشان پروردگار
کو فزاید در عطا بر مرد کار

مزد عامل نیست ضایع نزد من
از شما بعضی ز بعض از مرد و زن

وانکه هجرت کرد از دار و دیار
یافت ایذا در رهم تا کارزار

کشته شد یا خورد زخمی در قتال
کرد یا امداد پیغمبر بمال

ما بپوشیم آنچه زایشانست زشت
هم در آریم اندر صفاشان در بهشت

که بود جاری ز زیرش نهرها
این چنین پاداش یابند از خدا

هست پاداش نکو در نزد حق
که رساند بر عباد مستحق

تا که نفریبد کسی را ز اهل دین
ضر و نفع اهل کفر و اهل کین

مؤمنان گفتند با جوش و خروش
ما گرسنه کافران در عیش و نوش

زانکه میرفتند کفار و یهود
در سفرها بهر بیع و بهر سود

آمد این آیت که سود کافران
کآورند از شهرها باشد زیان

تا مبادا کس خورد از آن فریب
سود مؤمن نیست جز صبر و شکیب

آن متاع دنیوی بس اندکست
حاصل عمر و حیوة مشترکست

عاقبت آن نعمت و مال و منال
بهر ایشان نیست جز وزر و وبال

جایشان دنیا چو ز ایشان درگذشت
دوزخ آمد در زمان بازگشت

وان بود بر کافران بئس المهاد
از پی پاداش کفران و فساد

وانکه در تقوی است حق منظورشان
کرده نی دنیای دون مغرورشان

بهر ایشانست جنات برین
واندر آن جوهای شیر و انگبین

چیست دانی معنی شهد و لبن
علم و عرفان نزد عقل ممتحن

اندر آن باشند آنها جاودان
ور خدا بر خوان فضلش میهمان

بهر ابرار آنچه در نزد خداست
بهتر از ملك دو کون اندر جزاست

هم کسی میباشد از اهل کتاب
که بحق آورده ایمان در غیاب

کرده تصدیق او بانجیل از خدا
هم بقرآن کوست نازل بر شما

مر خدا را خاشعند اندر همم
می نفروشند آیاتش بکم

همچنانکه رشوه خواران از غرض
میکنند آنرا بشیء کم عوض

آنگروه اجریست ایشانرا بکار
در شماری زود از پروردگار

از نصاری مرد مردی با حضور
کرد پیغمبر نمازش را ز دور

زانکه بر وی داشت تصدیق آن خلیل
بر نبی داد این خبر را جبرئیل

بد دلان گفتند این بر ناروا است
زانکه او خارج ز دین مصطفی است

آمد این آیت که تا دانند خلق
رفته او بیرون ز دنیا پاك دلق

بوده مؤمن بر رسول و بر کتاب
کرد پیغمبر نمازش بر صواب

یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صابِرُوا وَ رابِطُوا وَاتَّقُوا اللّٰهَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ

ای آنکسانیکه گرویدید صبر کنید وشکیبائی ورزید و آماده باشید و بترسید از خدا باشد که شما رستگار شوید

ای گروه مؤمنان بر آزمون
صبر باید در بلا صبر و سکون

اصبروا یعنی شوید اندر نقم
هم بطاعات و عمل ثابت قدم

صابروا یعنی که با نفس و هوا
کرد باید همچو با اعدا غزا

رابطوا یعنی که در حفظ حدود
کرد باید جهد و در نفی عنود

صابرو او رابطوا یعنی که راه
بر عدو بندید بر بیگاه و گاه

دشمن پیدا و پنهان را تمام
آورید اندر عذاب و انتقام

سد نمائید آن ثغوری را که او
بر شما داخل شود یعنی عدو

چون علی کو در نبرد و عزم و صبر
زهره و دل خون نمود از شیر و ببر

روز هیجا بود ثابت همچو کوه
بود لرزان هر که میدید آن شکوه

سخت و ثابت همچو سد آهنین
آسمان کرده جا بر پشت زین

هر کسی گفت آدم است این یا جبال
کوه و دریا تا که آمد در قتال

هر که میدید آن مهابت وان شکیب
گفت آمد نوبت نهب و نهیب

همچنین اندر نبرد اژدها
یعنی اندر کشتن نفس و هوا

نفس در میدان او چون گرد بود
نی که او را در مقابل مرد بود

پهلوانی را بوقتی در برش
بر زمین افکند تا برّد سرش

کرد او کاری که باشد عیب مرد
بحر خشم مرتضائی جوش کرد

حلم پیش آورد و کرد او را رها
زان غزا شد در نبرد اژدها

ره چنین آموخت بر مردان کار
فخرها را تا تو بشناسی ز عار

صبر آنسان کرد در جنگ و جهاد
ربط قالب را بقلب اینگونه داد

وجه دیگر گویمت در صبر و ربط
نیك دریاب آن ز دل بی سهو و خبط

اصبروا یعنی که با نفس شریر
صبر کن مباش در جنگش دلیر

صابروا یعنی مراقب شو بدل
از پی تسلیم امرش متصل

رابطوا یعنی بقطع ماسوی
قطرهٔ خود وصل کن بر بحر لا

واتقوا الله یعنی اسرار وجود
کن نهان از عامه چون یابی شهود

رستگاری ترك هستی گفتن است
راز حق دانستن و بنهفتن است

آنچه را شد بر تو کشف آنرا بپوش
وز بیانش بر خلایق شو خموش

 سورةُ النِّسٰآءِ مٰائَةٌ وَسِتٌّ وَ سَبْعُونَ آيَةٍ وَ هِيَ مَدَنِيَّةٌ 

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمْ

بنام خدای بخشندهٔ مهربان

يٰا اَيُّهَا النّٰاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وٰاحِدَةٍ وَ خَلَقَ مِنْهٰا زَوْجَهٰا وَ بَثَّ مِنْهُمٰا

ای مردمان بترسید از پروردگارتان که آفرید شمارا از یك تن وآفرید از آن جفت اورا و پرا کنده کرد از نسل آن

رِجٰالاً كَثِيراً وَ نِسٰآءً وَاتَّقُوا اللّٰهَ الَّذِي تَسٰآءَلُونَ بِهِ وَالْاَرْحٰامَ اِنَّ اللّٰهَ كٰانَ عَلَيْكُمْ رَقِيباً [2] وَ

دو تا مردان بسیار و زنان و بترسید از خدائی که در خواست کرده میشوید بآن و رحمها بدرستیکه خدا باشد بر شما نگهبان و

آتُوا الْيَتٰامٰي اَمْوٰالَهُمْ وَلٰا تَتَبَدَّلُوا الْخَبِيثَ بِالطَّيِّبِ وَلٰا تَاْكُلُوا اَمْوٰالَهُمْ اِلٰى اَمْوٰالِكُمْ اِنَّهُ كٰانَ

وبدهید یتیمانرا مالهاشان ومدهید بلیدرا بدل پاکیزه ومخورید مالهاشان را با اموالتان بدرستیکه باشد

حُوباً كَبِيراً [3] وَ اِنْ خِفْتُمْ اَلّاٰ تُقْسِطُوا فِي الْيَتٰامٰي فَانْكِحُوا مٰا طٰابَ لَكُمْ مِنَ النِّسٰآءِ مَثْنٰي وَثُلٰثَ

گناهی بزرك واگر بترسید که عدل نورزید در یتیمان پس نکاح کنید آنچه خوش آید مر شمارا از زنان دو وسه

وَ رُبٰاعَ فَاِنْ خِفْتُمْ اَلّاٰ تَعْدِلُوا فَوٰاحِدَةً وَمٰا مَلَكَتْ اَيْمٰانُكُمْ ذٰلِكَ اَدْنٰي اَلّاٰ تَعُولُوا وَ آتُوا النِّسٰآءَ

وچهار پس اگر بترسید که عدالت نورزید پس یکی یا آنچه را مالك باشد دستهاتان آن نزدیکتر است که میل نکنید وبدهید زنانرا

صَدُقٰاتِهِنَّ نِحْلَةً فَاِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْساً فَكُلُوهُ هَنِيئاً مَرِيئاً [4]

مهرهاشانرا وادنی بطیب خاطر پس اگر خوشی کند شمدار برای شما چیزی از آن از دل پس بخورید آنرا سازگار گوارا

بعد بسم الله چنین فرماید او — خلق را یا ایها الناس اتقوا
می بپرهیزید از پروردگار — کآفرید از نفس واحد بیشمار
با وجود اختلاف و شکل و رو — اختلاف شکل و روو وصف و خو
خلقتان از نفس واحد کرد حق — هم زغیب اندر شهود آورد حق
جفت او را هم دوی کرد آشکار — زین دو شد خلقی عیان در روزگار
نفس واحد آدم کامل روش — جفت او حوای کامل پرورش
آن بتحقیق است نفس ناطقه — نفس حیوانیست وین از سابقه
منتشر شد زین دو نفس متصل — از رجال و از نساء معتدل
پس بترسید از خدای ذوالجلال — آنکه زو دارید درحاجت سؤال
مخورید از نام او سوگندها — هم بعرق خویشی و پیوندها
حق نگهبانست در تبدیل و نقل — مر شما را خود ز نطفه تا بعقل
گر نباشد او بهر حالی رقیب — چون رسید از نطفه بر عقل ادیب
همچنان کاندر مراتب و انتقال — بد شما را حافظ او در کل حال
هم شما باشید اندر جهر و سر — با وی اندر طاعت و تقوی مصر
یاد آرید آنکه چیزی از شما — در نگهبانی نشد ترك از خدا
یافتید اینگونه تا رشد و نمود — آمدید از غیب مطلق در شهود

در بیان احکام نکاح

حفظ تقوی پس کنید آسان که او — حفظشان کرد از مکاره مو بمو
بر حذر باشید از قطع رحم — هم ز اموال یتیمان در مهم
مال ایشارا دهید از بیش و کم — بی ز تبدیلی که آن باشد ستم
مال و اموالی که ناپاکست و بد — دور دارید آن ز مال پاك خود
مال ایتام است ناپاك و حرام — زان برّا واجب آمد در نظام
معنی لا تأکلوا اموالهم — گوش کن بر جای سرمگدار دم
مال ایشارا مکن درمال خویش — کآن بود جرمی بور از اندازه بیش
ورکه دارید از خلاف قسط بیم — یعنی از اجحاف در مال یتیم
پس کنید از آنچه خوش باشد نکاح — از زنان تا چار کآن باشد فلاح
از دو و سه تا چهار از بعد یك — ورکه از بعدیلتان بیمست و شك
بر نکاحی پس نمائید اقتصار — مالکید آنرا که بر دست از قرار
این بود نزدیك تر بر ترك جور — گر کنید از عقل دوراندیش شور
مر زنانرا از ره تمکنشان — باز بدهید آنچه شد کابینشان
ورکه بگذارند چیزی ز اختیار — بر شما آن طیبست و سازگار
هست در تنزیل این آیت خلاف — هریك آید در بیان بی اختلاف
بد یتیمی در سرای عم خویش — کو بدش ده زن یکی کم یا دو بیش
خرجش افزون بود و دخلش اندکی — چیست بین خرج از دو شد مدخل یکی
کرد بر مال یتیم از جور عزم — آمد این آیت که پیش آرید حزم

مال ایتام ازچه رو گردد حلال ... واگذارید آن باهلش بیجدال
کم کنید ازخرج یعنی اززنان ... زن فزون از چار نبود حد آن
ورکه دارید اززنان کمترز چار ... بار بر ترویج دارید اختیار
خواست گیرد آن ولیش مصداق ... آمداین آیت که این جوراست و شاق
کآن شمارا خوش نماید درنظر ... از یکی تا چار بی زان بیشتر
زانکه چون آرید اورا درنکاح ... مال او گردد تلف غیر ازصلاح
تا نماند عقل و دین اندر امان ... بر یتیمان از شما آید زیان
ورکه هم دارید خوف ازچارزن ... تا رود ظلمی بر ایشان درسنن

بست در مال یتیمان راه خیر ... گر برادر زاده باشد یا که غیر
بیشتر از چار زن گردد نکاح ... آورید آن بر شما نبود مباح
دختری یا بوده آن صاحبجمال ... درسرای آن ولی با ملک و مال
ورکه ترسید از خلاف وافتضاح ... دیگری را آورید اندر نکاح
یعنی ار باشد شما را هیچ بیم ... از خلاف عدل بر مال یتیم
پس نگیرید از زنان با جمال ... دیگری را بر رضای ذوالجلال
از وجوه دیگراین وجه است به ... تا نماند بر محقق مشتبه
صعب باشد اعتدال اندر چهار ... پس بیك زن کرد باید اقتصار

وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَآءَ اَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللّٰهُ لَكُمْ قِيَامًا وَارْزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسُوهُمْ وَقُولُوا لَهُمْ

ومدهید کم خردانرا اموالتانرا که گردانید خدا برای شما مایه معیشت وروزی دهید ایشانرا ازآنها وبپوشانیدشان وبگوئید مرایشانرا

قَوْلًا مَعْرُوفًا ۵ وَابْتَلُوا الْيَتَامٰى حَتّٰى اِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَاِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا اِلَيْهِمْ

گفتاری خوب وبیازمائید یتیمانرا تاچون برسند بنکاح پس اگر یافتید از ایشان رشدی پس تسلیم کنید بایشان

اَمْوَالَهُمْ وَلَا تَأْكُلُوهَا اِسْرَافًا وَبِدَارًا اَنْ يَكْبَرُوا ۶ وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ وَمَنْ كَانَ فَقِيرًا

مالهاشانرا و مخورید آنرا از راه اسراف وازپیش گیری اینکه بزرگ شوند وهرکه باشد غنی پس بایددرگذرد وهرکه باشد فقیر

فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ ۷ فَاِذَا دَفَعْتُمْ اِلَيْهِمْ اَمْوَالَهُمْ فَاَشْهِدُوا عَلَيْهِمْ وَكَفٰى بِاللّٰهِ حَسِيبًا ۸

پس باید بخورد بخوبی پس چون تسلیم کردید بایشان مالهاشانرا پس گواه گیرید برایشان وکافیست خدا محاسب

در بیان تصرف درمال یتیم

مال خود ندهید بر بیداشان ... که نعیش زان نا باشد عیان
نیك با ایشان کنید اعلی کلام ... تا ازان خوشدل شوند و شادکام
سنتش گر شد محون و یتیم ... بر ولی باشد خطاب مستقیم
مر یتیمان را نمائید امتحان ... بر بلوغ اندر نکاحی بالعیان
پس کنید اموالشان را واگذار ... بی زاسراف و خیانت و اعتذار
کاندر این شوب طمع یاحیله ایست ... ورنه پیش از رشد دادن قصد چیست
آن ولی باشد ز مال ار بی نیاز ... بست بر مال یتیمش دیده باز
آن ولی ور هست محتاج و فقیر ... قدر حاجت باشد ازوی ناگزیر
دارد این آیت دلالت که ولا ... بست بحق بی که گردد ممتلی
خرجش افزون باشد ازمالیکه هست ... زان یتیم بی پدر او را بدست
گشته آن در فقه تعیین تا سند ... روبپرس ازخواهی آنرا حدو سد
تا که نکشد بر نزاع وقال وقیل ... هم نگردد بر مهماتش کفیل
میتوان گفتن که آن مال و منال ... جمله را خرج توکردم چند سال

زرقشان بدهد و کسوت قدر حال ... قول معروفست نیك اندر مقال
هست عام این حکم درهر موردی ... بین قرائن را اگر خودبخردی
همچنین در هر مقام و هر محل ... از قرینه فهم کن حکم اجل
رشدی ار یابند زایشان در فروغ ... یعنی اندر عقل ز آثار بلوغ
هم نگیرند اندر آن پیشی یکی ... بیشتر از رشد یعنی تا اندکی
تا ز بعقلی کند مالش تلف ... گرچه باشد آن صبی خوب و خلف
باید آنرا واگذارد بالتمام ... پیشه سازد عفت اندر این مقام
گر خورد چیزی براو بود حرج ... قرض گیرد تا رسد بروی فرج
حق او باشد باندازهٔ کفاف ... بی فزونتر کآن بود دور ازعفاف
گوید ار مال تو دیگر هیچ نیست ... مال توصد بود وخرج من دویست
مالشان را ور که میسپارید رد ... شاهد آن گیرید تا باشد سند
ور ناچاری شود گیرد گواه ... زانکه واقع گردد اینجا اشتباه
پس گواهی گیرد از جمعی قریب ... حقتعالی هم گواهست و حسیب

لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْاَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَآءِ نَصِيبٌ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْاَقْرَبُونَ

مرمردانراست بهره ازآنچه گذاشتند والدین ونزدیکان و مرزنانراست بهرهٔ ازآنچه گذاشتند پدر ومادر ونزدیکان

مِمَّا قَلَّ مِنْهُ اَوْ كَثُرَ نَصِيبًا مَفْرُوضًا ۹ وَاِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ اُولُوا الْقُرْبٰى وَالْيَتَامٰى وَالْمَسَاكِينُ

ازآنچه کم باشد ازآن یابیشتر بهرهٔ فرض کرده شده وچون حاضر شوند قسمت را صاحبان قرابت ویتیمان ودرماندگان

فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ وَ قُولُوا لَهُمْ قَوْلاً مَعْرُوفاً ١٠ وَلْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافاً

پس بدهید ایشان را از آن وبگوئید مر ایشانرا گفتاری خوب وباید بترسد آنانکه اگر بگذارند از عقبشان فرزندان عاجز

خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللّهَ وَلْيَقُولُوا قَوْلاً سَدِيداً ١١ اِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ اَمْوَالَ الْيَتَامٰى ظُلْماً

بیم خواهند داشت بر ایشان پس باید بترسند از خدا و باید بگویند گفتنی درست بدرستیکه آنانکه میخورند مالهای یتیمانرا ستم

اِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَاراً وَ سَيَصْلَوْنَ سَعِيراً ١٢

جز این نیست که میخورند در شکمهای خود مگر آتش را و زودی اندازه میشوند در آتش سوزان

 در بیان احکام میراث

وقت آمد تا که از میراث و مال
گرچه بد میراث افزون در سبیح
تا زمان هجرت این حکم عجب
گفت رفت از دار دنیا شوهرم
خواست ایشانرا نمی گفتند زود
هست مرد انرا نه مال والدین
مرد و زن باشند یکجا بهره ور
آمد این آیت چو بر خیرالبشر
تا رسد حکم دگر در قسمتش
پس دهید آن جمله را خیری ازو
بهره گر ندهید ایشانرا بجاست
بلکه این بر محض تأکید از حق است
باقی آما نی بوجه واجب است
گرکه میرسید رایشان بعدمرگ
هرچه بر اولاد خود خواهید آن
گرزحق ترسید وان روز شدید

شرح سازیم از نساء و از رجال
بر زن و کودک نمیدادند هیچ
همچنین مسعود جاری در عرب
مانده سه دختر مرازاو در حرم
آنچه اندر جاهلیت رسم بود
بهره کوچک یا بزرگک از فرض معین
بیش یا کم هرچه مانده است از پدر
گرد در ده آن جماعت را خبر
هرکه حق خود برد از قسمتش
سویشان آرید گفتاری نکو
وین بعنوان تصدق یا عطاست
بر مساکین فضل وجود الیق است
بل چو واجب محکمست وغالب است
ناتوان مانند وهم بیعیش و برگ
هم کنید آن بر یتیم دیگران
بر یتیم آئید با قولی سدید
اندر آید زود در نار سعیر

رسم بود از جاهلیت در عرب
مال گفتند آن برد که با عدو
تا زن اوس بن ثابت بر رسول
می نبی مسکین و اوس مالدار
گفت باشد تا رسد فرمان حق
همچنین خویشانش از برنا و پیر
این فریضه باشد از حق در نصب
کاین چنین شد حکم نازید از عموس
ور شود حاضر بقسمت ز اقربا
یعنی از آنها که نی حق نسبند
گفته اند این بود واجب در نخست
که واجب بود شد نسخ این خطاب
باید از اولاد خود دارند بیم
در چنین نرمی اگر وارد شوند
گرکه بنشستندشان خوار و حقیر
وانکه اموال یتیمان از ستم
وان بکامی باشد اورا ناگزیر

که زن از میراث ماندی خشک لب
میتواند کرد بیرون زو برو
روزی آمد مرده شوهرش ملول
میبرند اموال او خویش و تبار
آمد این آیت بمعنی ما سبق
هم نباشد از کبیر و از صغیر
فرض یعنی بر بعید و بر قریب
جمع سازید آنچه هست اموال اوس
ور یتیمان و مساکین بر شما
وارث میت بمطلق نیستند
لیک این با نظم کل باید درست
همچنین باقیست تا یوم الحساب
که شوند از بعد ایشان چون یتیم
شادمان گردند یا آیس روند
پس بخواری ننگرید اندر فقیر
میخورد نار است اورا در شکم

يُوصِيكُمُ اللّهُ فِي اَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْاُنْثَيَيْنِ فَاِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا

می فرماید شمارا خدا در اولادتان از برای مذکر مانند بهرهٔ دو مؤنث پس اگر باشند زنان فوق دوتا پس برای آنهاست دو ثلث

مَا تَرَكَ وَ اِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ وَ لِاَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ اِنْ

آنچه را گذاشتند و اگر باشد یکی پس از برای اوست نصف و مر والدینش را از برای هریك از ایشان شش یك از آنچه گذاشتند اگر

كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَاِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَهُ اَبَوَاهُ فَلِاُمِّهِ الثُّلُثُ فَاِنْ كَانَ لَهُ اِخْوَةٌ فَلِاُمِّهِ السُّدُسُ

باشد مر اورا فرزندی پس اگر نباشد مر اورا فرزندی و میراث برند اورا پدر و مادرش پس مادر اورا باشد سه یك پس اگر باشد مر اورا برادران مر مادر اورا است شش یك

مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا اَوْ دَيْنٍ آبَاؤُكُمْ وَ اَبْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ اَيُّهُمْ اَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعاً

از بعد وصیتی که وصیت میکند بآن یا دینی پدران شما و پسران شما نمیدانید کدامشان نزدیکتر بدمر شمارا از راه نفع

فَرِيضَةً مِنَ اللهِ اِنَّ اللهَ كانَ عَليماً حَكيماً ۱۳ وَ لَكُمْ نِصْفُ ما تَرَكَ اَزْواجُكُمْ اِنْ لَمْ يَكُنْ

فرض کرد بست از خدا بدرستیکه خدا باشد دانای درست کار و مر شما راست نیمه آنچه را گذاشتند جفتهای شما اگر نباشد

لَهُنَّ وَلَدٌ فَاِنْ كانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَكُمُ الرُّبُعُ مِمّا تَرَكْنَ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصينَ بِها اَوْ دَيْنٍ ۱٤

مر ایشانرا فرزندی پس اگر باشد مر ایشانرا فرزندی پس مر شما را ربعست از آنچه گذاشتند از بعد وصیتی که وصیت میکنند بآن یا دینی

وَ لَهُنَّ الرُّبُعُ مِمّا تَرَكْتُمْ اِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ فَاِنْ كانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمُنُ مِمّا تَرَكْتُمْ

و از برای آنهاست چهاریك آنچه گذاشتید اگر نباشد مر شما را فرزندی پس اگر باشد مر شما را فرزندی پس از برای آنهاست هشت یك از آنچه گذاشتید

مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ تُوصُونَ بِها اَوْ دَيْنٍ ۱٥ وَ اِنْ كانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلالَةً اَوِ امْرَاَةٌ وَلَهُ اَخٌ اَوْ

پس از بعد وصیتی که وصیت کنید بآن یا دینی و اگر باشد مردی که میراث برده شود از جهة کلاله یا زنی و مر او را باشد برادری یا

اُخْتٌ فَلِكُلِّ واحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ فَاِنْ كانُوا اَكْثَرَ مِنْ ذلِكَ فَهُمْ شُرَكاءُ فِي الثُّلُثِ مِنْ بَعْدِ

خواهری پس برای هریك از آندو شش یك پس اگر باشد بیشتر از آن پس ایشان انبازانند در سه یك از بعد

وَصِيَّةٍ يُوصى بِها اَوْ دَيْنٍ ۱٦ غَيْرَ مُضارٍّ وَصِيَّةً مِنَ اللهِ وَاللهُ عَليمٌ حَليمٌ ۱۷ تِلْكَ حُدُودُ اللهِ

وصیتی که وصیت کرده میشود بآن یا دینی غیر ضرر رساننده وصیتی از خدا و خدا دانای بردبار است این حدهای خداست

وَ مَنْ يُطِعِ اللهَ وَ رَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنّاتٍ تَجْري مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهارُ خالِدينَ فيها وَ ذلِكَ الْفَوْزُ الْعَظيمُ ۱۸

و هر که فرمان برد خدا و رسولش را داخل کند او را بهشتهائی که میرود از زیرشان نهرها جاودانیان در آن و آنست کامیابی بزرك

وَ مَنْ يَعْصِ اللهَ وَرَسُولَهُ وَ يَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ ناراً خالِداً فيها وَلَهُ عَذابٌ مُهينٌ ۱۹

و هر که نافرمانی کند خدا و رسولش را و درگذرد از حدهای او درآورد او را در آتش که جاوید باشد در آن و از برای اوست عذابی خوار کننده

حق وصیت میدهاید بر شما — اندر اولاد از پی میراث ها
بهرهٔ یکمرد باشد چون دو زن — ور فزون باشد زنان از دو تن
یعنی اولاد ار باشد جز اناث — وان بود فوق اثنین اعنی ثلاث
هست ایشانرا دو ثلث از هرچه هست — ور یکیست آید ز نصف او را بدست
شش یك از مالست بهر والدین — باشد ار فرزند میت را یقین
ور نباشد هیچ بهر او ولد — مال یکجا والدینش را رسد
ثلث مادر میبرد باقی پدر — ور برادر باشد اورا در نظر
حق مادر در وصیت شش یکست — گرکه مال افزون بود یا اندکست
وین بود بعد از وصیت عین فرض — یا اداء دین اگر او راست قرض
مینداند آباء و ابنای شما — آنکه از قرب خود اندر اقتضا
یعنی اقرب از شما از روی نفع — کیست زایشان درمقام جلب و دفع
تا بداند آنچه فرض است از خدا — بر شما زایشان و زایشان بر شما
از حقوق جمله او باشد علیم — هم بمیراث از ره قسمت حکیم
نصف مال زوجه بهر شوهر است — گرکه بی فرزند و نجلی بی براست
ورکه فرزند است اورا بی رشك — میبرد شوهر زمالش چار یك
این بود بعد از وصیت فرض [illegible] — یا که از بعد از اداء ار هست دین
هم ز متروکات شوهر میرسد — چاریك بر زوجه گر نبود ولد
ور ولد باشد برد ثمن او تمام — بعد از آنکه یاد بگذارند وام
ور کسی بی والدست و ولد — بر کلاله شش یك از مالش رسد
خواه آنکس مرد باشد خواه زن — وان اخ و اخت آن کلاله بسخن
بر برادر خواهر ار شد منحصر — هردو را شش یك رسد از حکم سر
ورکه هم باشند افزون از دو تن — در سه یك انباز باشد مرد و زن
یعنی اندر ثلث میباشند نیك — بی تفاوت مرد و زن باهم شریك
بعد انفاذ وصیت یا که دین — بی مضاری بهر آنوارث بعین
در وصیت یعنی از میت ضرر — باید از اجحاف بر میراث بر
حق وصیت میدهاید آشکار — اوست دانا بر عباد و بردبار
این حدود حق بود بر بندگان — که نماید در کتاب خود بیان
در مهمات یتیمان و نکاح — در وصایا و مواریث از صلاح
بر تجاوز نیست زانها حد کس — گرحق باشد مؤمن حلق و بس
ورکه دارند از خدا و از رسول — بر اطاعت در فروع و در اصول
اندجهان چون بگذرند اندر جنان — داخلند اندر رحمت حق جاودان
وین مطیعان را بود فوزی عظیم — کاین چنین در جنتند از حق مقیم
وانکه عاصی بر خدا و بر رسول — گشت وکرد از حق تجاوز در قبول
حق در آتش سازدش داخل یقین — جاودان باشد عذابی بس مهین

وَاللّاتي يَأْتينَ الْفاحِشَةَ مِنْ نِسائِكُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ اَرْبَعَةً مِنْكُمْ فَاِنْ شَهِدُوا فَاَمْسِكُوهُنَّ

و آنانکه کنند کار بدی از زنانتان پس گواه طلبید بر ایشان چهار تا از شما پس اگر شهادت دادند پس نگاهدارید شان

فِي الْبُيُوتِ حَتّٰي يَتَوَفّٰيهُنَّ الْمَوْتُ اَوْ يَجْعَلَ اللّٰهُ لَهُنَّ سَبِيلًا ٢٠ وَاللَّذَانِ يَأْتِيَانِهَا مِنْكُمْ فَآذُوهُمَا

درخانها تا برداردشان مرگ یابگرداند خدا ازبرای ایشان راهی وآن دوکس که میکنند کاربد را ازشما پس آزار کنید ایشان را

فَاِنْ تَابَا وَ اَصْلَحَا فَاَعْرِضُوا عَنْهُمَا اِنَّ اللّٰهَ كَانَ تَوّابًا رَحِيمًا ٢١ اِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَي اللّٰهِ لِلَّذِينَ

پس اگر توبه کردند و اصلاح آوردند پس بگذرانید از ایشان بدرستیکه خدا باشد توبه‌پذیر مهربان جز این نیست که توبه‌پذیرفتنی بر خداست از برای آنانکه

يَعْمَلُونَ السُّوٓءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَاُولٰٓئِكَ يَتُوبُ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللّٰهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ٢٢

میکنند بد را بنادانی پس توبه میکنند از نزدیک پس آنها توبه می‌پذیرد خدا از ایشان و باشد خدا دانای درست‌کردار

وَ لَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّاٰتِ حَتّٰي اِذَا حَضَرَ اَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ اِنِّي تُبْتُ الْاٰنَ

و نیست توبه از برای آنانکه میکنند گناهان را تا چون حاضر شود یکیشان مرگ میگوید بدرستیکه من توبه کردم اکنون

وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَ هُمْ كُفَّارٌ اُولٰٓئِكَ اَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا اَلِيمًا ٢٣ يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَحِلُّ

و نه آنانکه میمیرند و ایشانند کافران آن گروه آماده کرده‌ایم از برای ایشان عذابی دردناک ای آن کسانکه گرویده‌اید حلال نیست

لَكُمْ اَنْ تَرِثُوا النِّسَآءَ كَرْهًا وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ اِلَّا اَنْ يَأْتِينَ بِفَاحِشَةٍ

مر شما را که میراث برند از زنان باکراه و منع مکنید آنها را که ببرید پاره از آنچه داده‌اید آنها را مگر آنکه کنند کار بدی

مُبَيِّنَةٍ وَ عَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ فَاِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسٰي اَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ يَجْعَلَ اللّٰهُ فِيهِ خَيْرًا

آشکاری را و معاشرت کنیدشان بخوبی پس اگر خوش نداشته باشید از ایشان پس شاید که ناخوش دارید چیزی را و بگرداند خدا در آن خیر

كَثِيرًا ٢٤ وَ اِنْ اَرَدْتُمُ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَكَانَ زَوْجٍ وَ آتَيْتُمْ اِحْدٰيهُنَّ قِنْطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ

بسیار و اگر خواستید عوض دادن جفتی بجای جفتی و داده باشید یکیشان را مال بسیار پس مگیرید از آن

شَيْئًا اَتَأْخُذُونَهُ بُهْتَانًا وَ اِثْمًا مُبِينًا ٢٥

چیزی را آیا میگیرید آن را بدروغ بستن و بدی آشکار

در بیان احکام زنا

وان زمان کآید در فحش از شما — از هوای نفس یعنی بر زنا
چونکه دادند این شهادت چار مرد — در سرائی حبسشان بایست کرد
ره مگر بر توبه و تقوی برند — ور فعال زشت خود حسرت خورند
وان دو تن که زانیند و زانیه — گر نباشد فعل ایشان محصنه
پس کنید اعراض از آزارشان — بگذرند از فعل ناهموارشان
هر قبول توبه باشد بر خدا — از خلایق در فعال ناسزا
پس چو پیش از موت برگردند باز — حق پذیرد توبه زایشان در نماز
نیست بعضی را مگر در وقت موت — توبه از چیزیکه زایشان گشت فوت
همچو توبهٔ کافر اندر مردنش — نیست موقع وقت جان بسپردنش
چون امیدش قطع گردد از حیوة — آنزمان بر حق کند رو از جهات
توبه از دل سوی حق برگشتن است — وز هوای نفس خود بگذشتن است
در طریقت ترک پاداش عمل — وانچه باشد غیر ذات لم یزل
شرح آن گویم چو آید نوبتش — تا موحد چیست ترک و توبتش
پس برایشان چار مرد آید گواه — عاقل و کامل که برسند از اله
تا بمیرند اندر آن محنت سرا — یا نماید راهی آنها را خدا
حق برایشان بخشد و یاری کند — پرده پوشد باز ستاری کند
از شما پس بر ملامت در خورند — جز که ره بر توبه و تقوی برند
حق ببخشد جرم خلق از رحمتش — چونکه برگردند اندر حضرتش
گر که آن باشد ز جهل و غفلتی — نی ز خود بینی که دارد خجلتی
داند او گر باشد از دل توبتی — می‌نگیرد بر خطاش از حکمتی
گوید انی تبت الآن آنزمان — نیست آن مقبول درگه بی‌گمان
وقت مردن یعنی از مؤمن شود — مرغ بیهنگام را کشتن سزد
کس نداند سر باطن را که چیست — لیک زین توبت بظاهر سود نیست
در شریعت ترک عصیان و خطاست — کآن خلاف امر و فرمان خداست
توبهٔ اهل حقیقت دیگر است — وانچه آید در تصور برتر است
گفت آنکو مرد در کفر و گناه — یابد از ما کیفری بی اشتباه

ای گروه مؤمنان سود حلال / بر شما میراث نسوان باجدال
یعنی ازا کراهشان کز سوء بحت / می برایشان ازطمع گیرید سخت

یا که بر تزویجشان مانع شوید / بر منال و مهرشان طامع شوید
مر رسد موتی برایشان ناگهان / بر شما عاید شود میراثشان

تنگ زان گیرید بر زنها بقهر / تا بعنفی بگذرند از ارث و مهر
میگرفتند از جهالت کار تنگ / بر زنان ازروی منع وخشم وجنگ

تا ز شوهر باز مانند و ولد / مالشان تا بعد مرگ اورا رسد
آمد این آیت پی اندارشان / تا که نبود بر غلط رفتارشان

سخت یا گیرید بهر مهرشان / تا برید آنرا بزور و قهرشان
این بود دور ازمروت وزسداد / بل ز رسم آدمیت در نهاد

جزکه ازوی سرزند فعلی شنیع / شاید ار ندهد مهرش را جمیع
وان نشوز است وتجاوز از عفاف / باشد ازآن فاش نی کذب وگزاف

وَكَيْفَ تَأْخُذُونَهُ وَقَدْ اَفْضٰى بَعْضُكُمْ اِلٰى بَعْضٍ وَاَخَذْنَ مِنْكُمْ مِيثَاقاً غَلِيظاً ٢٦ وَلَا تَنْكِحُوا مَا

وچگونه میگیریدآنرا وبحقیقت رسیده برخی ازشما به برخی وگرفتند ازشما پیمان سخت ونکاح مکنید آنچه را

نَكَحَ اٰبَاۤؤُكُمْ مِنَ النِّسَاۤءِ اِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ اِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَمَقْتاً وَسَاۤءَ سَبِيلاً ٢٧ حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ

نکاح کرده‌اند پدران شما از زنان مگر آنچه بتحقیق گذشت بدرستیکه آن باشد کاری زشت ودشمنی وبدراهی است حرام کرده شد بر شما

اُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَاَخَوَاتُكُمْ وَعَمَّاتُكُمْ وَخَالَاتُكُمْ وَبَنَاتُ الْاَخِ وَبَنَاتُ الْاُخْتِ وَاُمَّهَاتُكُمُ

مادران شما ودختران شما وخواهرهاتان وعمه‌هاتان وخالههاتان ودختران برادر ودختران خواهر ومادرانتان

اللَّاتِي اَرْضَعْنَكُمْ وَاَخَوَاتُكُمْ مِنَ الرَّضَاعَةِ وَاُمَّهَاتُ نِسَاۤئِكُمْ وَرَبَاۤئِبُكُمُ اللَّاتِي فِي حُجُورِكُمْ

که شیردادند شمارا وخواهرانتان از شیرخوردن ومادران زنانتان ودختران که تربیت یافته اند در کنارهاتان

مِنْ نِسَاۤئِكُمُ اللَّاتِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَاِنْ لَمْ تَكُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ وَحَلَاۤئِلُ اَبْنَاۤئِكُمُ

از زنانتان که دخول کرده باشید بآنها پس اگر نبوده باشد که دخول کرده باشید بآنها پس نیست گناهی برشما وزنان پسرانتان

الَّذِينَ مِنْ اَصْلَابِكُمْ وَاَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْاُخْتَيْنِ اِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ اِنَّ اللّٰهَ كَانَ غَفُوراً رَحِيماً ٢٨

که باشد از پشتهای شما وآنکه جمع کنید میان دوخواهر مگر آنچه بحقیقت گذشت بدرستیکه خدا باشد آمرزنده مهربان

وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاۤءِ اِلَّا مَا مَلَكَتْ اَيْمَانُكُمْ كِتَابَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ وَاُحِلَّ لَكُمْ مَا وَرَاۤءَ ذٰلِكُمْ

وشوهرداران از زنان مگر آنچه را مالك شد یمینهاتان کتاب خداست برشما وحلال کرده شد برای شما آنچه سوای آنست آنکه

اَنْ تَبْتَغُوا بِاَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَاٰتُوهُنَّ اُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلَا

خواستگاری کنید بمالهاتان که شوهران حلال باشید نه زنا کنندگان پس آنچه را تمتع کردید از ایشان پس بدهید بآنها مهرهاشان را که فرض شده ونیست

جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ اِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَلِيماً حَكِيماً ٢٩ وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ

گناهی برشما درآنچه راضی شدید بآن از بعد مهر واجب بدرستیکه خدا باشد دانای درست کردار وآنکه استطاعت ندارد

مِنْكُمْ طَوْلاً اَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِنْ مَا مَلَكَتْ اَيْمَانُكُمْ مِنْ فَتَيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ

ازشما بتوانگری که زنی خواهد زنان آزاد ایمان دار را پس از آنچه مالك شد یمینهاتان از کنیزانتان که ایمان دارند

وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِاِيمَانِكُمْ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَانْكِحُوهُنَّ بِاِذْنِ اَهْلِهِنَّ وَاٰتُوهُنَّ اُجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ

وخدا داناتر است بایمانتان بعضیتان از بعضی است پس زنی خواهید آنهارا برخصت صاحبانشان وبدهید ایشان را مهرهاشان را بخوبی

مُحْصَنَاتٍ غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ وَلَا مُتَّخِذَاتِ اَخْدَانٍ ٣٠ فَاِذَا اُحْصِنَّ فَاِنْ اَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ

وقتی که باشید بازدارندگان خود از کار بد نه زناکاران ونه گیرندگان یارهای نهانی پس چون بزنی گرفته شدند پس اگر کنند کار بد پس برایشانست نیمهٔ

مٰا عَلَي الْمُحْصَنٰاتِ مِنَ الْعَذٰابِ ذٰلِكَ لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ مِنْكُم وَ اَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ وَاللّٰهُ

آنچه بر زنان آزاداست از عذاب آن ازبرای کسیست که ترسدازضررازشما واگر صبرکنید بهراست مرشمارا وخدا

غَفُورٌ رَحِيمٌ ٣١ يُرِيدُ اللّٰهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ وَ يَهْدِيَكُمْ سُنَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ

آمرزنده مهربانست میخواهدخداکه بیان کندبرایشما وهدایت کندشمارا طریقهای آنانکه بودندپیش ازشما وتوبه پذیرد ازشما

وَاللّٰهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ٣٢ وَاللّٰهُ يُرِيدُ اَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَ يُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوٰاتِ اَنْ تَمِيلُوا

وخدا دانای درست کرداراست وخدا میخواهد که توبه پذیرد ازشما ومیخواهندآنها که پیروی میکنندخواهشهای نفس راکه میل کنید

مَيْلًا عَظِيماً يُرِيدُ اللّٰهُ اَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُم وَ خُلِقَ الْاِنْسٰانُ ضَعِيفاً ٣٣

میلی بزرگ میخواهد خدا که سبک گرداند ازشما وآفریده شده انسان ناتوان

زندگانی با زنان بایست نیك
هست یعنی اندرآن خیری کثیر
پس بتفریق زنان صبرو درنگ
ورکه میخواهید جفتی را بدل
یا که گیرندش بنهان و گناه
وانگهی بعضی رسیده است ازشما
هم مگیرید آنزنان کآباتان
این عمل در نزد عقل معتمد
قبح عرفی شد یقین ساءالسبیل
عمه‌ها و خاله ها نیز این چنین
مادر زنها و دختر هایشان
هم حرام است ازپسرهاتان زنان
در فعال ما سلف بر بندگان
محصنات یعنی که صاحب شوهرند
یعنی آزادند لی در عقد غیر
خود حلالست ارکه جوئید ازنان
بهره چون بردید بدهید اجرشان
بعدازآنچه فرض شد یعنی صداق
وانکه نبود مستطیع ازروی مال
زان کنیزان که بوند ازمؤمنات
نزد حق نیکوست ایمان و ادب
پس درآرید از طریق سهلشان
هم نگیرید از نهانی دوستان
این نکاح از بهرآن باشد که تا
حق بخلقان جمله آمرزنده است
راه آنان کز شما بودند پیش
حقتعالی خواهد از بهر شما
وانکه باشد تابع میل خلاف
خواست بارجرمتانرا حق خفیف

زانکه زن درعیش مردآمدشریك
حق نماید زهررا بر طفل شیر
پیشه گیرید ارچه دل داریدتنگ
کرد بر جفت دگر اندر محل
بهر مالی بیدلیل و بی گواه
بعض دیگر را بتحقق و رضا
در نکاح آورده بودند ازعیان
فاحشه است و دشمنی و راه بد
در نظرها نیست ممدوح و جمیل
هم بنات اخت واخ براهل دین
شد محرم بر شما فاش و نهان
آن پسر ها که بود ز اصلابتان
خود حق آمرزنده است ومهربان
دور و حاضر در نکاح دیگرند
میتوان شد مالك آنها را بخیر
غیر از آنهائی که آمد در بیان
آنچه باشد بیزیان و زجرشان
وانچه باشد شرط تزویج ازنفاق
بر نکاحی کوست نیکو تر بحال
نفقه کم خواهد وکسوت درحیوة
نی که مال و زینت و نام و نسب
در نکاح خود باذن اهلشان
عرض خود دارید محفوظ اززیان
کس نیفتد بر فساد و بر زنا
هم رؤف و مهربان بربنده است
توبه بپذیرد بود جرم ارکه بیش
تا که سویش باز گردید ازولا
خواهد ازره مرکه یابیدانحراف
زانکه دیدآنسان بود خردوضعیف

ورکه زایشان هست هیچ ازاهان
ای بسا مکروه کآنرا بر شما
آن شما را هست بهتر ازطلاق
داده اید آنرا اگر مالی فزون
این چگونه میکنید از وی طلب
وز شما بگرفته اند ایشان نامس
بر شما زوجهٔ پدر باشد حرام
قبح عقلی فاحشه است وکارزشت
مادران و دختران و خواهران
امّ واخواتی که هست ازراه شیر
ورکه زن مدخوله نبود باك نیست
جمع مابین دو خواهر نیست کیش
وانچه آنها محصناتند از نساء
جز زنانی که بر ایشان مالکید
بر شما شد فرض از رب الانام
خرج مال خود کنید اندرحلال
بر شما نبود گناهی بیگمان
حق در افعالست دانا و حکیم
پس بوسع خودکه داریدآن بدست
حق بایمان شما دانا تر است
این نسبها نزد حق ناید بچیز
اجرشانرا هم بنیکوئی دهید
ورکه آیند آن کنیزان بر زنا
ورشکیبائی کنید آن بهتر است
خواهد اوروشن نماید راه‌راست
اوست دانا بر امور مردو زن
یا که چیزی‌را که آن باشدسبب
بر زنا آلوده گردد ذیلشان
آفریده گشته است انسان ز خاك

ای بسا کراهی که شددلخواهتان
خیر گرداند زحکمتها خدا
واصلح آمد اعمال از افتراق
چیزی ازوی پس مگیرید ازفنون
نیست تأکیدی بانکار و عجب
عهد محکم وقت عقد وگاه لمس
جزکه پیش ازنهی ازرب الانام
قبح شرعی مقت باشد درسرشت
بر شما باشد حرام ازهرنشان
همچنین باشد بحرمت نا گزیر
هیچ ازان دامان تقوی چاك نیست
جز هرانچه ازشما بگذشته پیش
بر شما باشد حرام و ناروا
گر براه امن و ایمان سالکید
این مراعات ازحلال وازحرام
دور باشید از زنان بد فعال
گر شوید ازیکدگر راضی بران
نظم را بنهاد بنیادی قویم
از زنان گیرید برمیلی که هست
بعضی از بعضی اگر بالاتراست
کیست تا او ازره ایمان عزیز
یا رسانند ارکه نی شوم و پلید
نصف حدّ حرّ براو باشد روا
مرشمارا زان نکاحی کاتراست
برشما آسان که ازهادی سراست
راست کردار اندرافعال و سنن
سوی توبه خواست بهر بنده رب
هم شوید بر قبح و فحشا میلتان
خلك هم باشد ضعیف و دردناك

يٰا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لٰا تَاْكُلُوا اَمْوٰالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبٰاطِلِ اِلّٰا اَنْ تَكُونَ تِجٰارَةً عَنْ تَرٰاضٍ

ای آن کسانیکه گرویدید مخورید مالهاتانرا میانتان بناحق مگر آنکه بوده باشد خریدوفروختی بخشنودی

مِنْكُمْ وَلَا تَقْتُلُوا اَنْفُسَكُمْ اِنَّ اللّٰهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيماً ٢٩ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذٰلِكَ عُدْوَاناً وَ ظُلْماً فَسَوْفَ

ازشما ومكشيد خودهاتانرا بدرستيكه‌خدا باشد بشما مهربان وكسيكه ميكند آنرا ازراه‌تعدى‌وستم پس‌زودباشد

نُصْلِيهِ نَاراً وَكَانَ ذٰلِكَ عَلَى اللّٰهِ يَسِيراً ٣٠ اِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ

كه‌بينداز يمش درآتش وباشدآن بر خدا آسان اگر بپرهيزيد ازگناهان كبيرهائيكه نهى كرده ميشويد از آن درميگذرانيم ازشما گناهانتانرا

وَ نُدْخِلْكُمْ مُدْخَلاً كَرِيماً ٣١ وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللّٰهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِمَّا

ودرمياوريم‌شمارا درمحلى گرامى وآرزومكنيد آنچه‌راافزونى‌داده‌خدابآن برخى‌ازشمارابر برخى ازبراى‌مردانست‌بهرة ازآنچه

اكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَآءِ نَصِيبٌ مِمَّا اكْتَسَبْنَ وَاسْئَلُوا اللّٰهَ مِنْ فَضْلِهِ اِنَّ اللّٰهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيماً ٣٢ وَ

كسب كردند وازبراى زنانست‌بهرة‌ازآنچه‌كسب كردندودرخواست‌كنيدخدارا از فضلش بدرستيكه‌خداباشد بهمه چيز دانا و

لِكُلٍّ جَعَلْنَا مَوَالِيَ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْاَقْرَبُونَ وَالَّذِينَ عَقَدَتْ اَيْمَانُكُمْ فَآتُوهُمْ نَصِيبَهُمْ

ازبراى‌همه‌گردانيديم‌ميراث‌بران‌ازآنچه‌گذاشتند والدين ونزديكان وكسانيكه پيمان‌بست پيمانهاتان پس‌بدهيدايشانرا بهرة‌ايشان

اِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيداً ٣٣

بدرستيكه‌خداباشد بر همه چيز شاهد

مؤمنان از اكل مال يكدگر
وزهرانوعيكه آن برباطل است
قتل نفس و خوردن مال كسان
بر عباد خويش حق باشد رحيم
تا نبالد اوكه خورد اين‌مال من
اين كند هركس بعدوان وستم
ور بپائيد از كبائر احتساب
جايگاه و مدخلى كآمد كريم
هم عقوق والدين و شرب خمر
كبروحرص و عجب‌وانكار و حسد
نزد صوفى ذنب اكبر غفلت‌است
اين تمنا باشد از بخل‌و حسد
هست مردانرا نصيبى در ثواب
اين مقدر باشد ازحق بهر خلق
اوست دانا تا كه باشد درعيان
آنچه يعنى والدين و اقربا

بر حذر باشيد كآن دارد خطر
مال نبود بلكه زهر قاتل است
حق نموده هر دورا توأم بيان
مى نخواهد بركسى اندوه و بيم
شد هلاك جان‌و من اطفال من
آوريمش زود در نار نقم
آنچه زاو نهى شديد اندر كتاب
خاص باشد بر عفيف و بر عميم
هم فرار ازرزحف كرحق گشته‌امر
نقض پيكان ترك طاعت خلق بد
ترك‌غفلت اصل دين‌و طاعت‌است
دل بميرد زاوشود كور اين‌حسد
زانچه كردند از فوايد اكتساب
داده روزى هركسى را قدرحلق
مستحق فضل او از بندگان
ارث بگذارند بعد از خود بجا
بهرة اورا دهيد از سدس مال

حزكه از وجه رضا و انجار
نفسهاى خويش را داريد باز
تا تو دانى گر خورى مال‌كسى
گر نودارى چشم رحمت ازخداى
داد مظلومان تو داو يارب نگير
وين بسى‌سهلست و آسان برخدا
از شما پوشم بديها را تمام
وان كبائر قتل نفس است و زنا
اين كبائر باشد افعال يقين
بل‌هرانچه نهى شد درعقل‌و شرع
مى‌نخواهيد آنچه را ازجاه‌ومال
اين بود برقسمت حق اعتراض
هم زنانرا بهرة باشد يقين
پس‌كنيد ازفضل اوافزون طلب
باز گردانديم هركس را نعين
وانكه با سوگند بيمان بسته‌اند
برعهود است اوگواه دركل حال

نز ربا و سرقت و غصب و قمار
هم زقتل يكدگر در احتراز
كشتة اورا و خود درمحبسى
برخلايق رحم كن زين‌دردراى
چون توبرظلمش نمى‌بودى خبير
دادن اعمى بر ستمكاران جزا
در سراى خاصتان بدهم مقام
شرك‌وظلم‌وغصب‌و قذف‌و هم‌ربا
وانچه اخلاقيست هم بشنو چنين
دان كبائر جمله را دراصل‌و فرع
داده بر بعضى زفضلش‌ذوالجلال
هم دليل بيرضائى و انقباض
كسب كردند آنچه اندنياو دين
تا ببخشد با سبب يا بى سبب
بر موالى زانچه ماند از والدين
با شما اندر نصيب آمد شريك

اَلرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَآءِ بِمَا فَضَّلَ اللّٰهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَ بِمَا اَنْفَقُوا مِنْ اَمْوَالِهِمْ فَالصَّالِحَاتُ

مردان كارگذاران فرمانروا وسرپرستان‌اند بانچه افزونى‌داده‌خدابعضى‌ايشانرا بر بعضى وبانچه انفاق كردند ازاموالشان پس‌نيك‌زنان

قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللّٰهُ وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي

پرستاران‌اند ونگاهدارندگانند دروقت‌حاضرنبودن شوهر بنگاهداشت‌خداوآن‌زنانيكه‌ميترسيد ازنافرمانى‌ايشان پس‌پنددهيدايشانرا ودورى‌كنيدازايشان در

الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ فَاِنْ اَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلاً اِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَلِيّاً كَبِيراً ٣٤ وَاِنْ

خوابگاهها وبزنيدشان پس‌اگرفرمان‌بردندشمارا پس‌مجوئيد برايشان راه‌آزارى بدرستيكه‌خداباشد برتر بزرگ واگر

خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَماً مِنْ اَهْلِهِ وَ حَكَماً مِنْ اَهْلِهَا اِنْ يُرِيدَا اِصْلَاحاً يُوَفِّقِ اللّٰهُ

بترسید ازناسازی میانشان پس بفرستید داوریرا از کسان مرد وداوریرا ازکسان زن اگرخواهیدسامان آوردن راسازکاری دهدخدا

بَيْنَهُمَا اِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَلِيماً خَبِيراً ٤٠ وَاعْبُدُوا اللّٰهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً وَ بِالْوَالِدَيْنِ اِحْسَاناً وَ

میانشان بدرستیکه‌خداباشد دانای آگاه وبپرستید خدارا وشریك‌مسازید باو چیزیرا وبوالدین نیکوئی‌کردن و

بِذِي الْقُرْبٰى وَالْيَتَامٰى وَالْمَسَاكِينِ وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبٰى وَالْجَارِ الْجُنُبِ وَالصَّاحِبِ بِالْجَنْبِ وَابْنِ -

بصاحب‌قرابت ویتیمان ودرماندگان وهمسایهٔ‌صاحب‌قرابت وهمسایه بیگانه وهمراه درپهلو وراه

السَّبِيلِ وَ مَا مَلَكَتْ اَيْمَانُكُمْ اِنَّ اللّٰهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالاً فَخُوراً ٤١ اَلَّذِينَ يَبْخَلُونَ وَ

گذار محتاج وآنچه‌مالك‌شد دستهاتان بدرستیکه‌خدا دوست‌ندارد کسی‌راکه‌باشد متکبر نازان آنانکه بخل‌میکنند و

يَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَ يَكْتُمُونَ مَا آتٰيهُمُ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَاباً مُهِيناً ٤٢

میفرمایند مردمانرا ببخل وپنهان‌میدارند آنچه‌رادادشان‌خدا از فضلش ومهیا کرده‌ایم‌ازبرای‌کافران عذابی‌خوارکننده

مرد ها باشند قائم بر نسا — هم بدینسان عقلها بر نفسها
حقتعالی از کمال داوری — داد بعضی را بعضی بر بری
زان یکی از فضلها درحالشان — که کنند انفاق از اموالشان
حافظند اندر غیاب شوهران — عرض خویش ومال ایشانرا نهان
وانکه میترسید زایشان ازنشوز — یعنی آگاهیدشان ازحال و روز
یعنی ازدانی که آن زن درامور — هست رفتارش زنظم وحزم دور
در مضاجع پس نمائید انقطاع — بار زایشان دوری اعنی ازجماع
یعنی ایشانرا زدن باید بچوب — نی که جائی بشکند زایشان بکوب
نی دوجهی ملکه از کل جهات — خاصه اندر عقل وایمان و ثبات
مرد را یعنی فزونی بر زنان — داد از هر راه خلاق جهان
پس زنان قابل شایسته کار — که بفرمایند از پروردگار
بر هرانچه داشت آنها را نگاه — حقتعالی از معایب در پناه
باشد اینجا خوف برمعنای علم — از قرینه گر شناسی جای علم
اول ایشانراست لازم وعظ وپند — تا شود نرم از کلامی دلپسند
زان نرودت تا مگر گردند گرم — بعدشان بر کوفس سازید نرم
تا بیفتند از جمال و از نمود — بل بقدری کوست اندازهٔ حدود

در بیان سلوك با نسوان

این قدر هم بهر نظم عالمست — ور نه اجرای محبت اقدم است
پس اگرفرمان برند ازشوهران — پس مجوئید از بهانه ره بران
ای بسا زن کو زشوهرسرد بود — چونکه شد معلوم جرم ازمرد بود
گر رود ظلمی بکس درهرمقام — خواهد از ظالم کشیدن انتقام
من بر ایشم گر زنی برمرکبت — تازیانه در جزا گیرد بدست
در غلط صد بارازاو اغماض کن — بوسی هم بیم ده واعراض کن
تا میانجی زاهل مردو زاهل زن — صلحشان بدهند بر وجه حسن
حق سبحانست دانا و خبیر — تا چه باشد مصلحتارا در ضمیر
هم‌کنند احسان و بر بر والدین — هم بخویشان و بدرویشان معین
ذی جواری بازگوئی بسبتست — یار یاری کو امین صحبت است
یا که زن یاخادمی باشد خلیل — همچنین بیکست بر ابن السبیل
هم پرستاران که عبدو برده اند — آن بملکیت بدست آورده اند
بنگشان از والدین واقرباست — یا ز همسایهٔ فقیر و بینواست
رفته رفته تا که آن خلق بدش — سازد از درگاه عزت مرتدش
می بپوشند آنچه را پروردگار — داده بر ایشان ز فضل بیشمار
از محبت سنگ وگل سنبل شود — خلق زن گر خار باشد گل شود
کز بهانه جوئی و ایراد ها — رفته رفته کج شود بنیاد ها
زیر دستند ارچه ایشان یا اسیر — حق زمردودن علی‌است و کبیر
گفت باید زن کند تمکین مرد — نی که بیند روزوشب زورنج ودرد
تا چه‌جای زن که بروی هردمی — سخت گیری از پی بیش و کمی
بینشان ورهیچ ترسند از شقاق — مصلح انگیزید بهر اتفاق
گرکه خواهی ازمیان خیرخلاف — حق دهد ما بین ایشان ائتلاف
بندگی حق کنید از هر نسق — شرك هم نارید برچیزی بحق
یار بر همسایگان منتسب — که بدند از راه نسبت منتجب
شاید او باشد رفیق و همسفر — یا شریك اندر تعلم در سفر
آنکه دوراست ازدیارواز نصیب — اندر آن شهر بد مسکین وغریب
حق ندارد دوست اهل کبر و ناز — که خرامند از ره فخر و مجاز
فخر کردن بر عبید و بر فقیر — غفلت و تاریکی آرد در ضمیر
وان بخیلانیکه هم بر زیدوعمرو — مکنند ازبخل خود بر بخل امر
شکرشان بر نعمت و افضال رب — گشت انکار از رسول منتجب
ما شدیم آماده هم در یوم دین — کافرانرا بر عذابی بس مهین

وَالَّذِينَ يُنْفِقُونَ اَمْوَالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ مَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ

وآنانکه انفاق‌میکنند مالهای‌خودرا برریاء مردم وایمان‌نمی‌آورند بخدا ونه بروز بازپسین وکسیکه باشد دیورجیم

لَهُ قَرِيناً فَسَآءَ قَرِيناً ٤٣ وَ مَاذَا عَلَيْهِمْ لَوْ آمَنُوا بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ وَ اَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقَهُمُ اللّٰهُ

مراورا همراه پس بدهمراهی است وچه جز بود بر ایشان اگر ایمان میاوردند بخدا وروز بازپسین وانفاق میکردند ازآنچه روزی دادشان خدا

وَكَانَ اللّٰهُ بِهِمْ عَلِيماً ٤٤ اِنَّ اللّٰهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ وَ اِنْ تَكُ حَسَنَةً يُضَاعِفْهَا وَ يُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ اَجْراً

وباشد خدا بایشان دانا بدرستیکه خدا ستم نمیکند مقدار دره واگر باشد نکوئی مضاعف سازدش ومیدهد از نزدش مزدی

عَظِيماً ٤٥ فَكَيْفَ اِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ اُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَ جِئْنَا بِكَ عَلٰى هٰؤُلَاۤءِ شَهِيداً يَوْمَئِذٍ يَوَدُّ الَّذِينَ

بزرگ پس چگونه باشد وقتیکه بیاریم از هر امتی شاهدیرا وآوردیم ترا بر آنها شاهد آنروز دوست میدارند آنانکه

كَفَرُوا وَ عَصَوُا الرَّسُولَ لَوْ تُسَوّٰى بِهِمُ الْاَرْضُ وَلَا يَكْتُمُونَ اللّٰهَ حَدِيثاً ٤٦ يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا

کافر شدند ونافرمانی کردند پیغمبررا که کاش هموار کرده شود بایشان زمین و نمی پوشاند از خدا سخنی را ای آنکسانیکه ایمان آوردید

لَا تَقْرَبُوا الصَّلٰوةَ وَ اَنْتُمْ سُكَارٰى حَتّٰى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ وَلَا جُنُباً اِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ حَتّٰى تَغْتَسِلُوا

نزدیک مشوید نمازرا وشما باشید مستان تاوقتیکه بدانید آنچه را میگوئید ونه جنابت مگر روندگان راه تاوقتیکه غسل کنید

وَ اِنْ كُنْتُمْ مَرْضٰى اَوْ عَلٰى سَفَرٍ اَوْ جَآءَ اَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَآئِطِ اَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَآءَ فَلَمْ تَجِدُوا

واگر باشید بیماران یا بر سفری یاآمد احدی ازشما از غائط یامباشرت کردید بازنان پس نیافتید

مَآءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيداً طَيِّباً فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَ اَيْدِيكُمْ اِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَفُوّاً غَفُوراً ٤٨

آبی را پس تیمم کنید بروی زمینی پاك پس مسح کنید برویها تانرا ودستهاتانرا بدرستیکه خدا باشد درگذرنده آمرزنده

وانکسانکه میکنند انفاق مال
نی بحق دارند ایمان از یقین
هرکه شیطانست یار و محرمش
هم کنند انفاق از میل و رضا
تا کسی گوید که مارا هم بکار
اونکرده خیر برکس درخطاب
جرم بود گر تودان باشی ملول
حق نخواهد کرد قدر وزن مور
پس دهد اجری بزرگ از نزد خویش
از امم یعنی رسولانرا گواه
شاهد ایشان تو باشی در مقال
دوست دارند اندرآن روز مهول
تا ببینند آنچنان روز ورود
نه حدیثی را بپوشند از خدا
مؤمنان گیرید دوری از نماز
در جنابت همچنین باشید دور
گر که باشند از مساجد رهگذر
بر طهارت نیست قادر زآب پاك
وان بود از خاك مسح دست و رو
حق بهر کاری دلیل بنده است

بر ریا نی بر رضای ذوالجلال
نی بروز آخرت واجرای دین
بد بود بیشك قرین و همدمش
زانچه روزی کرده ایشانرا خدا
چه زیان دارد کسی گر واگذار
تا کسی گوید زحیرش این جواب
گوئی از حق نیست توفیق قبول
بر خلایق ظلم و جور اندر امور
گر کسی کاعمال نیك آورده پیش
بر رسولان هم تورا بی اشتباه
هم بجمع علم و احکام و کمال
آنکه کافر گشت وعاصی بر رسول
شد زمین هموار بر ایشان کاش
در حضور انبیا و اولیا
گاه مستی تا بهوش آیید باز
از نماز و مسجد الا درعبور
تا جنابت نیست پاکی در اثر
پس تیمم بایدش کردن بخاك
کافیست آن بر غسل و وضو
خلقرا بخشنده و آمرزنده است
در ج سی حکم اندراین یك آیتست

یعنی از بهر نمود مردمان
هست همچون بخلشان انفاقشان
چه زیان بود از بحق معذرت
حق بود آگاه بر اسرارشان
یا کسی آسان که خودخواهی جهان
آنچه بود در قبول آن ضرر
او بکرده خیر در تکلیف خود
ور بود نیکی دو چنداش کند
پس چگونه است از تبارم ارامم
تا که هر پیغمبری بر امتی
تا که باشد زین گواهیها خجل
ارض گردد راست ایشانرا برو
تا کرا خواهند بهر خود پناه
چون توان پوشید کاعضا شاهدند
تا بدانید آنچه میگوئید خود
جز ز بعد از غسل و تطهیر بدن
ور جنب باشد مسافر یا علیل
همچنین از خاك در دفع فضول
لیك جائی کآب میباید بدست
کار خلق از راه غفران سهل کرد
لیك مارانی بشرحش حاجت است

تا ببینندش که او باشد جهان
بازگوید سیرت و اخلاقشان
آورند ایمان و روز آخرت
میکنند دعوت به بر اخبارشان
مهر برداری زچشم وگوششان
بلکه هست امکان بعثش بیشتر
تا تو گردی خیر اندر نیك و بد
گر کسی باشد گناهش کند
شاهد و شاهد تو را برجمله هم
شاهدی باشد بجرم و طاغی
بر خصال و کردهٔ خود منفعل
بر زمین یعنی شوند ازغم فرو
زانفعالی که بر ایشان یافت راه
زامر حق بهر گواهی آمدند
در شما باشد شعور نیك و بد
گوست واجب در نمازت بی سخن
زآب ممنوعست و معذور آن خلیل
من تیمم جایز آمد شد قبول
زخم و رنجی در بدن یاهیچ هست
تا باشد عسر و عیبی بهر مرد

اَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذِينَ اُوتُوا نَصِيباً مِنَ الْكِتَابِ يَشْتَرُونَ الضَّلَالَةَ وَ يُرِيدُونَ اَنْ تَضِلُّوا السَّبِيلَ

آیانگرستی به آنانکه دادهشدند بهرهٔرا از کتاب میخرند گمراهیرا ومیخواهند که گم کنیدشما راهرا

وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِاَعْدَآئِكُمْ وَ كَفٰى بِاللّٰهِ وَلِيًّا وَكَفٰى بِاللّٰهِ نَصِيراً ۴۸ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ

وخدا داناتراست بدشمنان‌شما وبس‌است‌خدا یاور وبس‌است‌خدا یاری‌کننده از آنانکه یهودشدند مگردانند سخن‌را

عَنْ مَوَاضِعِهِ وَ يَقُولُونَ سَمِعْنَا وَ عَصَيْنَا وَاسْمَعْ غَيْرَ مُسْمَعٍ وَ رَاعِنَا لَيًّا بِاَلْسِنَتِهِمْ وَ طَعْناً فِي الدِّينِ ۴۹

از جاهایش ومگویند شنیدیم ونافرمانی‌کردیم وبشنو غیر شنونده ومهلت‌دهمارا پیچیدنی بزبانهاشان وطعنه‌زدنی در دین

وَلَوْ اَنَّهُمْ قَالُوا سَمِعْنَا وَاَطَعْنَا وَاسْمَعْ وَانْظُرْنَا لَكَانَ خَيْراً لَهُمْ وَاَقْوَمَ وَلٰكِنْ لَعَنَهُمُ اللّٰهُ بِكُفْرِهِمْ

واگر آنکه ایشان میگفتند که شنیدیم وفرمان‌بردیم بشنو ومهلت‌دهمارا هر آینه‌بود بهتر برای ایشان وراست‌تر ولیکن لعنت‌کرد ایشانرا خدا بسبب کفرشان

فَلَا يُؤْمِنُونَ اِلَّا قَلِيلاً ۵۰ يَا اَيُّهَا الَّذِينَ اُوتُوا الْكِتَابَ آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقاً لِمَا مَعَكُمْ مِنْ قَبْلِ

پس نمیگروند مگر اندکی ای آن کسانیکه داده‌شده‌اید کتابرا بگروید بآنچه فرو فرستادیم باورکننده مر آنچه‌را باشماست پیش از آنکه

اَنْ نَطْمِسَ وُجُوهاً فَنَرُدَّهَا عَلٰى اَدْبَارِهَا اَوْ نَلْعَنَهُمْ كَمَا لَعَنَّا اَصْحَابَ السَّبْتِ وَ كَانَ اَمْرُ اللّٰهِ

محو کردانیم رویهائیرا پس برگردانیم آنهارا بر قفاهاشان یالعنت‌کنیم ایشانرا همچنانکه لعنت کردیم یاران شنبه‌را وباشد امر خدا

مَفْعُولاً ۵۱ اِنَّ اللّٰهَ لَا يَغْفِرُ اَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذٰلِكَ لِمَنْ يَشَآءُ وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللّٰهِ فَقَدِ

کرده‌شده بدرستیکه خدا نمی‌آمرزدکه شرك‌آورده‌شود باو ومی‌آمرزد آنچه فروتر آنست از برای هرکه میخواهد وکسیکه شرك‌آورد بخدا پس بحقیقت

افْتَرٰى اِثْماً عَظِيماً ۵۲

افترا کرد گناهی بزرك را

هیچ آیا دیدی آنان ای حبیب | کز کتابست آنچه سارا نصیب
گمرهیرا میخرند از هر قبیل | هم شمارا دورخواهند از سبیل

حق براعدای شما داناتر است | بر شما در دفع دشمن یاوراست
دوستی راحق بس است از برتری | هم بود کافی ز بهر یاوری

زان کسانی کز عناد و از ستم | می بگردانند از موضع کلم
از پیمبر می‌شنیدندی یهود | هر سخن تحریف میکردند زود

آمد این آیت که تحریف کلام | هست چون تحریف توراة ازمقام
نعت احمد هرچه در توراة بود | محرف کردند از وضعش یهود

همچنین تحریف قول مؤتمن | میکنند از میل و رأی خویشتن
شد سمعنا و عصینا قولشان | بود نافرمانی اندر حولشان

یعنی اقوال تو بشنیدیم هم | لیك فرمان کی بریم از بیش وکم
دم ز واسمع غیر مسمع میزدند | طاعنان از راعنا لیّاً بدند

یعنی آنرا بشنو و باور مکن | زانکه اورا نیست مغزی در سخن
راعنارا نزد و وجه است احتمال | قصد ایشان بود طعن و احتیال

ظاهرش یعنی که در مادرنگر | لیك باطن بود مقصود دگر
بر زبانشان بود زمیها چنین | لیك بد مقصود استهزا بدین

ور که میگفتند بشنیدیم ما | هم مطیعیم آنچه گفتی ازخدا
هم بجای راعنا اندر کلام | بود وانظرنا مر ایشانرا تمام

بهر ایشان خیر و اقوم بود لیك | لعنت حق بودشان در کفر بیك
پس از ایشان نگروند الا کمی | یك موحد هست بیش ازعالمی

ایکسانیکه داده شد ازحق کتاب | بر شما آرید ایمان بی عتاب
بر هرانچه ما فرستادیم آن | بررسول و بندهٔ خود از بیان

وان موافق هست باچیزیکه بود | با شما یعنی که توراة ای یهود
قبل از آنکه رویتانرا منطمس | ما کنیم اعنی که محو و منعکس

پس بگردانیم آنرا بر قفا | زایل اعنی گردد استعداد ها
یا کنیم آن فرقه را لعنت چنان | که باهل سبت و اصحاب آمدآن

امر حق مفعول یعنی کائن است | گشت خواهد واقع آنچه کامن است
حق نگیرد شرك ازهر کس که خواست | هر گناهیرا ببخشد گر سزاست

وانکه بگرفته است انبازی باو | بر گناهی بس بزرگ آورده رو
شرك اندر نزد اهل معرفت | ذنب بود سؤ ذاتست و صفت

گفت زانرو ذنب را بخشم تمام | لیك مشرك نیست مغفور ازکلام
زانکه آن شیئیت شیء است و بس | بی فعالی کآن شود زایل زکس

هست ممکن جامه را کردن بدل | نی که تن را شکل را اندر مثل
شرك انکار از وجود واحدست | بی ذنوبی کآن برحمت حادثست

اَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذِينَ يُزَكُّونَ اَنْفُسَهُمْ بَلِ اللّٰهُ يُزَكِّي مَنْ يَشَآءُ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا ٥٣ اُنْظُرْ كَيْفَ

آیا نگاه نکردی بآنانکه پاک میداستند خودهاشانرا بلکه خدا پاک میسازد آنراکه میخواهد و ستمکرده نشوند مقدار رشته میان هسته خرما بنگر چگونه

يَفْتَرُونَ عَلَى اللّٰهِ الْكَذِبَ وَكَفٰى بِهِ اِثْمًا مُبِينًا ٥٤ اَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذِينَ اُوتُوا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ

افترا میکنند بر خدا دروغرا و بس است آن گناه آشکارا آیا نگاه نکردی بآنانکه داده شدند بهره‌را از کتاب

يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هٰؤُلَاءِ اَهْدٰى مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا ٥٥

ایمان میآرند بجبت و طاغوت و میگویند از برای آنانکه کافر شدند که آنها هادی ترند از آنانکه ایمان آوردند راه‌را

اُولٰئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللّٰهُ وَمَنْ يَلْعَنِ اللّٰهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِيرًا ٥٦ اَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِنَ الْمُلْكِ

آن گروه آنانند که لعنت کرد ایشانرا خدا و هرکرا لعنت کرد خدا پس هرگز نخواهی یافت برای او یاری کننده آیا مر ایشانرا بهره‌ایست از پادشاهی

فَاِذًا لَا يُؤْتُونَ النَّاسَ نَقِيرًا ٥٧ اَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلٰى مَا آتٰيهُمُ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ

پس آنهنگام نمیدهند مردمانرا نقیری آیا حسد میبرند مردمانرا بر آنچه داد ایشانرا خدا از فضل خود پس بتحقیق دادیم آل

اِبْرٰهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا ٥٨ فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ

ابراهیم‌را کتاب و علم شریعت و دادیم ایشانرا پادشاهی بزرگ پس از ایشانست آنکه گروید بآن و از ایشان کیست که باز ایستاد از آن

وَكَفٰى بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا ٥٩ اِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصْلِيهِمْ نَارًا كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ

و بس است دوزخ آتش افروخته بدرستیکه آنانکه کافر شدند بآیتهای ما زود باشد که بسداریشان در آتش هرگاه پخته شود پوستهاشان

بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ اِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَزِيزًا حَكِيمًا ٦٠ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا

بدل میکنیم ایشانرا پوستهائی جز آنها تا بچشند عذابرا بدرستیکه خدا باشد غالب درست کردار و آنانکه گرویدند و کردند کارهای

الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا اَبَدًا لَهُمْ فِيهَا اَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ

شایسته زود باشد در آوریمشان در بهشتهائی که میرود از زیرشان نهرها جاودانیان در آنها همیشه از برای ایشانست در آنها جفتهای پاکیزه

وَنُدْخِلُهُمْ ظِلًّا ظَلِيلًا ٦١ اِنَّ اللّٰهَ يَأْمُرُكُمْ اَنْ تُؤَدُّوا الْاَمَانَاتِ اِلٰى اَهْلِهَا وَاِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ

و در میآوریمشان در سایه پاینده بدرستیکه خدا امر میکند شما را که برسانید امانتهارا به اهلش و چون حکم کنید میان

النَّاسِ اَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ اِنَّ اللّٰهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ اِنَّ اللّٰهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا ٦٢

مردمان آنکه حکم کنید بعدالت بدرستیکه خدا خوب چیزیست پند میدهد شما را بآن بدرستیکه خدا باشد شنوای بینا

هیچ دیدی آنکه نفس خویش را / پاک چون خوانند از رجس و خطا
بین چسان بندند بر حق افترا / این یهودان از تقلب وز خطا
یا در اینکه ما خود ابناء اللهیم / وین بود روشن گناهی و آگهیم
چون شدند از بعد ایمان بت‌پرست / دیوشان کرد ادمی طاغوت‌مست
جبت نفس و آزر و طاغوت دان / صورش آن ساحران و کاهنان
بت پرستیدند ایشان در عهود / با گروه مشرکین یعنی یهود
بت پرستی هست بهر در شیاع / از رهی کاحمد نموده اختراع
آن گریزد از اعادی بر اله / چون خدا شد خصم دیگر نیست راه
بد یهودانرا بدین نوع اعتقاد / که نبی گردند و شاه اندر بلاد
یا برند ایشان حسد بر مردمان / آنچه حقشان داده از فضل عیان

پاک سازد بلکه ذات ذوالکرم / هرکرا خواهد بدون هر ستم
که ببخشد جرم روز ما بشب / جرم شب‌را روز بخشد باز رب
هیچ ایشانرا تو دیدی ای حبیب / کز کتاب آنقوم‌را بودی نصیب
هست بس در جبت و طاغوت اختلاف / نفس اماره است اصلش بیگزاف
آن یهود از بغض احمد و اهل دین / متفق گشتند هم با مشرکین
این چنین گویند کاین دین بهتر است / از مسلمانی که رسم دیگر است
این کسانند آنکه حقشان کرده لعن / نیست یاری را که حق فرموده طعن
یا که ایشانراست از شاهی نصیب / یا رسد ملک این بخیلانرا قریب
پس شوند ار شاه هم بر زعم خویش / از نقیر است اندک اعطاشان نه بیش
کآن نبوت یا کتاب و بعثت است / یا بر احمد عزت است و نصرت است

آل ابراهیم را دادیم هم
هم بود زایشان کسی کز ناقبول
نار افروزنده را او درخوراست
پوستهاشان ز آتش افروخته
جلد ها را گفته اند ارباب لب
باز بیند پردهٔ دیگر نجاست
مینماید هر زمانی زان شئون
یعنی آید نوع دیگر در نمود
اینست سر کلما نضجت جلود
حق بود غالب بهر کارو حکیم
زودشان سازیم داخل در جنان
هر یك اندر ظل اسمی مستقر
علت هر شیئی و وجه سبتش
اندران باشند باقی تا ابد
ظل اشارت از عنایات خداست

ازکتاب و حکمت و ملك و نعم
کرده اعراض از خدا و ازرسول
کآن سزای هرلجوج و کافراست
هرچه گردد پخته یعنی سوخته
هست ازجسم و طبیعتها حجب
وان حجابات آرزوها و هواست
صورت دیگر جو آید در نمون
وان حجابی سخت گردد درحدود
که بدل سازد خدایش درحدود
هرکرا بر جا دهد امید و بیم
که رود بس نهر ها اززیرآن
ازحیوة و هستی خود ذی اثر
داند و هم حکمت و خاصیتش
در وی ازواج مطهر بعدد
سایه و خور ورنه درجت کجاست

هست زایشان پس کسی کآورده او
پس بسنده بر سزایش دوزخست
آنکه کافر شد بآیتهای ما
حق کند آن جلد بردیگر بدل
هریکی زان پرده ها گردد چوباف
هست پنهان در توخلق بدهزار
زان یك ازاخلاق زشت تذان حسد
همچنین اوصاف زشت دیگرت
وان برونست ازشمار و ازحساب
وانکسانکه بگرویدند از ثقات
وان بود جنات اسماء و صفات
هرکه گیرد اندرآن جنت مقام
نیست دروی فضل و فقدارا مجال
آن دمان باشند طاعات حمل
مینماید امرتان حق تا بسهل

بر نبی ایمان و برحق کرده رو
کآن زبهر کافران محکم فخ است
زود آریش بنار پر وبا
از پی پاداش عصیان و عمل
منفعل ماند ز افعال مجاز
هریکی را هم شئون بیشمار
هردم اورا صورتی از نو رسد
پرده ها باشند هریك در برت
تاچشند این ابدلان طعم عذاب
کرده اند اعمال نیك اندر حیوة
جاری از هریك وجود ممکنات
یافت سر علم الاسماء تمام
هم نه تغیر و نشت یا زوال
داخلند ایشان درآن ظل ظلیل
رد نمائید آن امانتها باهل

در بیان حفظ و رد امانات

آنکه دررد امانت کاهل است
حق دهد نیکو شمارا وعظ و پند
هم بود بینا کند او رد آن
نزد عثمان ابن طلحه بد کلید
مادرش میکرد از دادن ابا
رد کن آنرا باز برمن کز پدر
آمد این آیت که هم برصاحبش

از رسوم آدمیت غافل است
تا کند افعال نیکو را پسند
یا طمع دارید چیزی در نهان
زانکه حجابی بارث اورا رسید
تا که برد آخر بنزد مصطفی
این بمیراثم رسیده در نمر
ده امانت را بحفظ منصبش

میکنند از حکم بین مردمان
بشنود حق آنچه مگوئید پس
بعد فتح مکه ختم المرسلین
بد کلید آن روز نزد مادرش
گفت این باشد امانت از منت
خواست تا عباس گیرد ازرسول
داد بروی همچنین هم تا کنون

عدل و انصاف اندرآن باید عیان
در قبول آن امانتها زکس
خواست مفتاح حرم وازآن واین
رفت کارد جانب پیغمبرش
چونکه میدانم امین ذوالمنت
شغل حجابی نکرد ازوی قبول
هست در آنقوم این شغل و شئون

يٰا اَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا اَطيعُوا اللّٰهَ وَ اَطيعُوا الرَّسُولَ وَ اُولِي الْاَمْرِ مِنْكُمْ فَاِنْ تَنٰازَعْتُمْ في

ای آن کسانیکه گرویدید فرمان برید خدارا وفرمان برید رسول را وصاحبان امر را ازشما پس اگر خلاف کنید در

شَيْءٍ فَرُدُّوهُ اِلَى اللّٰهِ وَالرَّسُولِ اِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذٰلِكَ خَيْرٌ وَ اَحْسَنُ تَأْوِيلًا ٦٣

چیزی پس برگردانید آنرا بخدا ورسول اگر باشید که ایمان آرید بخدا وروز بازپسین آن بهتراست ونیکوتر تاویل

اَلَمْ تَرَ اِلَي الَّذينَ يَزْعُمُونَ اَنَّهُمْ آمَنُوا بِمٰا اُنْزِلَ اِلَيْكَ وَ مٰا اُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ يُريدُونَ اَنْ

آیا ندیدی بآنها که گمان میکنند که ایشان ایمان آوردند بآنچه فروفرستاده شد بتو وآنچه فروفرستاده از پیش تو میخواهند که

يَتَحٰاكَمُوا اِلَى الطّٰاغُوتِ وَقَدْ اُمِرُوا اَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَ يُريدُ الشَّيْطٰانُ اَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلٰالًا بَعيداً ٦٤

داوری برند بسوی طاغوت وبتحقیق که فرموده شدند که کافر شوند بآن ومیخواهد شیطان که گمراه کند ایشانرا گمراهی دوری

وَ اِذٰا قيلَ لَهُمْ تَعٰالَوْا اِلىٰ مٰا اَنْزَلَ اللّٰهُ وَ اِلَى الرَّسُولِ رَاَيْتَ الْمُنٰافِقينَ يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُوداً ٦٥

وچون گفته شود مرایشانرا که بیائید بسوی آنچه فروفرستاد خدا وبسوی رسول می بینی منافقانرا که بازمیدارند ازتو بازداشتنی

فَكَيْفَ اِذٰا اَصٰابَتْهُمْ مُصيبَةٌ بِمٰا قَدَّمَتْ اَيْديهِمْ ثُمَّ جٰاؤُكَ يَحْلِفُونَ بِاللّٰهِ اِنْ اَرَدْنٰا اِلّٰا اِحْسٰاناً

پس چگونه باشد وقتیکه برسد ایشانرا مصیبتی بسبب آنچه پیش فرستاده دستهایشان پس میایند بسوی تو قسم میخورند بخدا که نخواستیم مگر نیکوئی

وَ تَوْفِيقاً ٦٦ أُولٰئِكَ الَّذِينَ يَعْلَمُ اللّٰهُ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَاَعْرِضْ عَنْهُمْ وَ عِظْهُمْ وَ قُلْ لَهُمْ فِي اَنْفُسِهِمْ

وموافقت بهمرسانیدن آنها آنانندکه میداند خدا بآنچه در دلهای ایشانست پس روبگردان از ایشان وپند ده ایشانرا وبگوی از برای ایشان در نفسهاشان

قَوْلًا بَلِيغاً ٦٧ وَ مَا اَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ اِلَّا لِيُطَاعَ بِاِذْنِ اللّٰهِ وَلَوْ اَنَّهُمْ اِذْ ظَلَمُوا اَنْفُسَهُمْ جَآؤُكَ

گفتاری اثرکننده ونفرستادیم ما هیچ رسولیرا مگر تا اطاعت کرده شود بفرمان خدا واگر آنکه ایشان هنگامیکه ستم کردند برخودهاشان آمدندی ترا

فَاسْتَغْفَرُوا اللّٰهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللّٰهَ تَوَّاباً رَحِيماً ٦٨ فَلَا وَ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتّٰى

پس آمرزش خواستندی از خدا وآمرزش خواستی برایشان رسول هرآینه یافتندی خدارا توبه پذیر مهربان پس نه بحق پروردگار تو که ایمان نخواهند داشت تا آنکه

يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي اَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيماً ٦٩

حکم کنند ترا در انچه خلاف شود میانشان پس نیابند در خودهاشان ناخوشنودی از انچه حکم کردی وگردن نهند گردن نهادی



در تحقیق اولوالامر

مؤمنان باشید تابع در قبول
صاحبان امر را بعد از رسول
هیچ دوری هست خالی زین کرام
خوداولوالامراست پس ظاهر که کیست
هست امر ازحق تصرف در وجود
پادشاه عادل از حق در زمین
پس بچیزی گر نمایید اختلاف
هم پس از وی بر کتاب وعترتش
حجت است این جار بر رفع نزاع
این شما را بهتر آمد در سند
مؤمنند اعنی که از پندار خود
با وجود دعوی ایمان بود
که بود با او یقین هم پیشه دیو
دیو خواهد تا برد ناگاهشان
که بیائید این تحاکم را براست
میکنند اعراض زان حکم ازعناد
هست اعراض منافق از لجاج
دستهاشان آنچه بفرستاده پیش
پس تو را آیند با سوگند ها
تا بلند از ما صدائی در نزاع
این گروه اهل نفاقند و دروغ
پس کن اعراض ازقبول عذرشان
گو برایشان هرچه گویند ازخطا
اندر آن هم بیم باشد هم امید
خلق فرمانش باذن حق برند
میلشان در حکم بر طاغوت بود
بهر ایشان خواستی یعنی رسول
پس برب تو قسم ای ذو سق

ازخدا و از اولوالامر و رسول
واجب آمد طاعت ازعشق واصول
تا قیامت خوان ولش یا امام
نزد عاقل مشتبه یعنی که نیست
از مقام غیب یا ملك شهود
هست در اجرای احکامش معین
رد بسوی حق کنید آن بیخلاف
وانچه زایشان وارداست ازسنتش
در مقامی که نمایند اجتماع
از خیال نفس و تأویلات خود
هستشان ایمان بحق زاقرار خود
خواهش ایشانرا زعقل پست رشد
حاملش باشد بهر اندیشه دیو
سوی گمراهی دور از راهشان
سوی آن حکمی که نازل ازخداست
که کنی برحق تو بی‌جوروفساد
وین مرض را نیست ازراهی علاج
سوی طاغوت ازتحاکم بهرخویش
کآن نبود از سستی پیوند ها
مینگردد در حضورت ز اجتماع
نیست در سوگندشان یکجو فروغ
تا که ندهندت بنادانی نشان
در نفوس خویش با قولی رسا
لازم حکمت بود وعد و عید
بد دلان از ترك امرش کافرند
از ندامت آمدند از بر تو زود
مغفرت را حق زوی کردی قبول
کاین دورویان ناورند ایمان بحق
در هرانچیزیکه دارند اختلاف

واجب آمد طاعت حق بر عباد
آنکه اندر عصمت و عقل و کمال
هست افزون دراولوالامر اختلاف
امر را اول بدان از مطلبش
صاحب آن برمراتب ذوالیداست
صاحب دور است تا یوم القیام
بالحق اعنی بر کتاب و محکمات
وان کتاب وسنت و اجماع و عقل
گر شما باشید مؤمن بر خدا
ای محمد صم از تعجب در نگر
هم برانچه بر تو بفرستاده ایم
که حکومت سوی طاغوتی برند
وانگهی مأمور بر تکفیر او
آن دورویارا چوگوید اهل دین
یا بحکمی که کند پیغمبرش
مینمایند از تو اعراض ای وفی
پس چگونه است از برایشان رخ نمود
دستها یعنی که فکرتهای زشت
بلکه بود از حسن و توفیق تمام
قصد ما میبود پاس شأن تو
داند آنکو واقف است اززشت وخوب
از تو شاید گر که بدهی پندشان
یعنی آن قولی کزو ترسند ناس
نی فرستادیم ما هرگز رسول
ور که ایشان یعنی ارباب نفاق
از خدا کردند آمرزش طلب
یافتندی حقتعالی را عیان
تا تورا سازند از هر ره حکم
وان شد ایشانرا سبب براعتساف

هم رسول اکرم با اجتهاد
هست همدوش رسول ذوالجلال
لك این لوح ازاضافاتست صاف
تا شناسی از تناسب صاحبش
جانشین حیدر است واحمد است
هر زمان پنهان و پیدا والسلام
بر رسولش یاکه در حین حیوة
فرض آل و اهلبیت آمد ثقل
هم بروز آخرت در اقتدا
سوی ایشان که بزعم منغمر
وانچه بر پیشینیانرا داده ایم
وان بود کعب ابن اشرف درپسند
بود آن کآگه بد از تقصیر او
از ره اشفاق با قولی متین
بر منافق دیو بنی رهبرش
همچو اعراض عزازیل از صفی
رنج و اندوهی بپاداش صدود
در حق پیغمبر نیکو سرشت
که تو را داریم پاس احترام
نی که سر پیچیم از فرمان تو
آنچه ایشانراست پنهان درقلوب
از نفاق و کذب درسوگندشان
زاورسد بردیگران خوف وهراس
جزکه امرش را کند ازجان قبول
که بخود کردند ظلم اندر سیاق
وان طلب میکرد پیغمبر ز رب
سوی خود توبه پذیر و مهربان
بین خود در رفع غوغایی ستم

وَلَوْ اَنّٰا كَتَبْنٰا عَلَيْهِمْ اَنِ اقْتُلُوا اَنْفُسَكُمْ اَوِاخْرُجُوا مِنْ دِيٰارِكُمْ مٰا فَعَلُوهُ اِلاّٰ قَلِيلٌ مِنْهُمْ وَلَوْ

واگرانکه‌مانوشته‌بودیم‌برایشان که بکشید خودهاتانرا یابیرون‌روید از دیارتان نمیکروندانرا مگر اندکی‌ازایشان‌واگر

اَنَّهُمْ فَعَلُوا مٰا يُوعَظُونَ بِهِ لَكٰانَ خَيْراً لَهُمْ وَ اَشَدَّ تَثْبِيتاً ٧٠ وَ اِذاً لَآتَيْنٰاهُمْ مِنْ لَدُنّٰا اَجْراً

انکه‌ایشان‌کرده‌بودندانچه‌پندداده‌میشدندبآن هراینه‌بود بهتر برای‌ایشان‌وسخت‌تردرثابت‌کردانیدن‌ودرانهنگام‌میدادیمشان ازنزدخود مزدی

عَظِيماً وَ لَهَدَيْنٰاهُمْ صِرٰاطاً مُسْتَقِيماً ٧١ وَمَنْ يُطِعِ اللّٰهَ وَالرَّسُولَ فَاُولٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ اَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ

بزرك وهرآینه‌هدایت‌کرده‌بودیمشان‌براه‌راست وهرکه‌فرمانبرد خدا ورسول‌را پس‌آنهاباشندبا آنانکه احسان‌کردخدابرایشان

مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدٰآءِ وَالصّٰالِحِينَ وَ حَسُنَ اُولٰئِكَ رَفِيقاً ٧٢ ذٰلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللّٰهِ

از پیغمبران وراستگویان وشهداء ونیك‌مردان وخوبند آنهاازجهة رفاقت آن فضل‌است از خدا

وَكَفٰى بِاللّٰهِ عَلِيماً ٧٣

وکافیست خدا دانا

داشت ازانصار مردی خوردخیر
با زُبیر او گفت خیراز آب نه
زانکه او ند عمه زاده وخویش‌تو
بر مسلمانان دراین باب ازیهود
که بحکمت تا رضا ندهند حلق
پس نیابند اندر خود حرج
گردن از طاعت نهند و انقیاد
همچو اسرائیلیان کز یکدگر
این نکردی حزقلیی زین‌گروه
مینمودندی اطاعت از رسول
ور تثبت اندر ایمانشان دهیم
وانکه‌فرمان‌برد ازحق‌وزرسول
ز انبیا و صادقان و صالحان
یا تواند بود کاین نیکو رفیق
کرده حق بر چار قسم اخیاررا
صادقان اهل عانند و شهود
صالحان بر پاس امر حضرتش
از نبیین قصد یا پیغمبر است
بحر گوئی کافست از ذکر در
از شهیدان شد اشارت برحسین
صالحان اولاد او تا قائمند
دور قائم دائم است ازرب دین
مهدی هادیست قائم در طریق
فانی از آثار خود بر دائمند
میتوانی کز چراغی صد چراغ
اشتعال آن اتصالست از ولی
دور یکدور است نزد اهل دل
بلکه خودکه مؤمن ازجان‌ودلند
که صلاحیت مر ایشانراست تام

گفتگو در آب رودی با زُبیر
چوشدی سیرآب بر همسایه ده
این حکومت بود دور ازکیش‌تو
طعنها پس رفت زین‌گفت‌وشنود
از نفاق و کاهلی برهند حق
زانکه کردی حکم برفتح وفرح
انقیادی محکم از عشق و وداد
القها کشند تا شام از سحر
که بدین باشند راسخ‌تر زکوه
وامر او را از ره طاعت قبول
اجرشان از زد خود اجری‌عظیم
آنگروه اندر قیامت در حصول
وان شهیدان که فداکردند جان
نیست غیر ازآن چهاراندرطریق
برگزیده بر عباد این چار را
دیده ز انبیا سر سلطان وجود
کرده واحد هم خود درطاعتش
هم زصدیقین مراد ازحیدراست
خاصه بحری کوزگوهرهاست پر

آمدند آن هر دو نزد مصطفی
آن صحابی را بدبد بهر ازشرف
شد برون از نزد پیغمبر ملول
نیست ما را شرح این‌گفتن‌بکار
بر خدا ناورده اند ایمان یقین
گر چه باشد بر خلاف میلشان
مینوشتیم از برایشان ز امتحان
وز بلد شد حکم تا بیرون روند
ور که میکردند ایشان از پسند
بهر ایشان بود بهتر از جهات
هم نمائیم آنکسانرا راه راست
با کسانی ز اهل حق باشند یار
وانکه باشد در رفاقت نیك پی
یعنی ایشان در رفاقت اکملند
انبیا که محرم راز وبند
وان‌شهیدان‌رسته ازآمال خویش
هرکه شد با این جماعت همنشین
گر بلفظ جمعشان بستوده حق
یك علیء گوکار خود یکباره کن

از پی رفع نزاع و ماجری
گفت بگرفتی بحکم اروی طرف
گفت نامردم‌گذشت ازحق‌رسول
کرد این آیت نزول ازکردگار
هم باحکام و کتاب و یوم دین
کس نگردد تنگدل زان درنهان
قتل‌و بیرون رفتن ازشهرو مکان
وزوطن آواره در هامون شوند
آنچه‌بود ازحق برایشان امرو پند
سخت تر در عقل و ایمان وثبات
رهروانرا راه‌و مقصد تاکجاست
کاهل انعامند از پروردگار
یار هرکس کو رود برگام وی
از تمام خلق عالم افضلند
در حریم قرب دمساز ویند
در ره او داده جان ومال‌خویش
گردد او روشن‌دل وپاکیزه دین
جامعند این دو در اوصاف فرق
پردهٔ چشم دوبین را پاره کن
هر نبی و هر ولیّ را نور عین

در بیان و تحقیق مهدویت

تا قیامت ز اولیا و راشدین
رهروانرا در روش نیکو رفیق
وز حق اندر دور دائم قائمند
بر فروزی درسرا و دشت‌و باغ
همچنین تا باصل آن ذات العلی
وان بود دائر بمهدی متصل
جمله در منعم علیهم داخلند
در توافق با خواص و باکرام

هر زمانی را ولیّ لازم است
پادشاهاند در ملك وجود
صد چراغ ازشمع واحد روشنند
شرط نقلش لیك باشد اشتعال
دور مهدی این بود بر اتصال
اینست فضلی ازخدا درکارشان
بس بود بیشك خداوند علیم
بعد ذکر اهل ایمان و سداد

بر وجوب لطف از حق دائمند
وین ولایت در مدار قائم است
قائم از مرآت هر یك در نمود
جمله یك نورند گر چه صد تنند
نی ز شعله نیست ممکن انتقال
گر شناسی دور او را در محال
که نشود منعم علیهم یارشان
در جزای اهل ایمان برنعیم
میکند حق امر برجنك و جهاد

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَكُمْ فَانْفِرُوا ثُبَاتٍ أَوِ انْفِرُوا جَمِيعاً ٧٤ وَإِنَّ مِنْكُمْ لَمَنْ لَيُبَطِّئَنَّ

ای آن کسانیکه ایمان آوردید بگیرید سلاحتانرا پس بیرون روید فوج فوج یابیرون روید باهم وبدرستیکه از شما هرآینه کس است

فَإِنْ أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَالَ قَدْ أَنْعَمَ اللهُ عَلَيَّ إِذْ لَمْ أَكُنْ مَعَهُمْ شَهِيداً ٧٥ وَلَئِنْ أَصَابَكُمْ فَضْلٌ

که درنك میکند پس اگر برسد شمارا مصیبتی گفت بتحقیق انعام کرد خدا بر من هنگامیکه نبودم باایشان حاضر واگر برسد شمارا فضلی

مِنَ اللهِ لَيَقُولَنَّ كَأَنْ لَمْ تَكُنْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُ مَوَدَّةٌ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزاً عَظِيماً ٧٦

از خدا هرآینه میگوید چنانکه گویا نبوده میان شما ومیان او دوستی ایکاش من بودم باایشان پس فیروز میشدم فیروزی بزرك

فَلْيُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللهِ الَّذِينَ يَشْرُونَ الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ وَمَنْ يُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللهِ فَيُقْتَلْ أَوْ

پس باید کارزار کنند در راه خدا آنهاکه خریدند زندگانی دنیارا بآخرت وهرکه کارزار کند در راه خدا پس کشته شود

يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْراً عَظِيماً ٧٧ وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ

یاغالب آید پس زود باشد که دهیمش مزدی بزرك وچیست شماراکه کارزار نمیکنید در راه خدا ودرراه ضعیفان از مردان

وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هٰذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ

وزنان وکودکان که میگویند ای پروردگار ما بیرون برمارا ازاین قریه که ستمکاراست اهلش وبگردان برای ما از

لَدُنْكَ وَلِيّاً وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيراً ٧٨ اَلَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا

نزدت یاوری وبگردان برای ما از نزدت یاری کننده آنانکه ایمان آوردند کارزار میکنند در راه خدا وآنانکه کافر شدند

يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفاً ٧٩

کارزار میکنند در راه طاغوت پس کارزار کنید بادوستان دیورجیم بدرستیکه مکر شیطان باشد سست

ای گروه مؤمنان آلات حرب — باز برگیرید بهر قتل و ضرب
کآن شما را از شرور دشمنان — باشد اسباب حذر درهر مکان
جمله پس بیرون شتابید از رجال — مجتمع یا فرقه فرقه در قتال
یعنی آن نوعیکه باشد مصلحت — در تفرّق یا که جمع ازهرجهت
وز شما هستند بعضی که درنگ — باشد ایشانرا برفتن سوی جنگ
گر که آید مر شما را محنتی — ز انهزام و قتل زاعدا نوبتی
آن منافق گوید این از ذوالمنن — هست فضل و نعمتی از بهر من
که نبودم با مسلمانان بجنگ — پای بختم نامد ازگیتی بسنگ
ور شما را آید از حق نعمتی — از غنیمت یا که فتح و نصرتی
با ضعفان این چنین گوید زود — که مودت بینتان گویا نبود
یعنی او را با شما نبود وداد — تا کند یاری شمارا در جهاد
از غنیمت تا مگر چیزی رسد — برشما وین حرفشان هست ازحسد
کرده احمد بجل یعنی بر شما — که نرد او با خود از بهر غزا
کاش با ایشان بدم من درقتال — بر دمی تا بهرهٔ زین زرومال
آن جماعت مؤمنارا از جهاد — سست میکردند ازحقد و عناد
زان کند حق ذکر ایشان بر عباد — از پی ترغیب مؤمن بر جهاد
پس کند دل فارغ از اکراهشان — از یقاتل فی سبیل اللهشان
باید اعلی بر قتال آرد رو — اهل ایمان در ره دین باعدو
آنکسانکه میفروشند از یقین — این حیوة دنیوی بر دار دین
میدهند این‌دار فانی را زدست — بر سرای آخرت کآن باقی‌است
وانکه روکرد ازیقین بر کارزار — درره حق کشته شد پس زافتخار
یا که غالب شد بدشمن بی زبیم — میدهیمش زود اجری بس‌عظیم
غالب و مغلوبی اورا قصد نیست — کشتن و کشته شدن پیشش یکیست
قصد او رخسار جانان دیدنست — پیش اودرخون خود غلطیدن است
قصد عاشق زامرجانان نیکیست — اوچه بند مردهگی و زندهگیست
مر شما را چیست ایمردان کار — که نباشد میلتان بر کارزار
هم در استخلاص آن مستضعفین — که اسیر کافرانند و غمین
از رجال واز نساء خورد وکلان — تا که ایشانند اسیر کافران
کی شوید از رحمت حق بهرمند — خود شما آزاد و ایشان زیر بند
ابر رحمت مؤمنارا فوق سر — خیمه زد لیکن نبارد یك مطر
تا نگردند آن گرفتاران خلاص — همچنین باشد عطشان عام‌وخاص
کآن اسیران باخدا بادردوسوز — می بنالند از شبانگه تا بروز
کای خدا زین قریه مارا ده نجات — کاهل او باشند ظالم بر ثقات
یارب ازاین قریه‌کن مارا خلاص — منتی بر ما گذار ازاختصاص
بهر ما یکدوست از نزدیك خود — می بگردان تا کند مارا مدد
هم بساز از نزد خود یاریکه‌او — بهر ما باشد پناهی از عدو
شد دعای آن جماعت مستجاب — کرد فتح مکه احمد با شتاب
آنکه اندر دست اعدا بد اسیر — شد براهل مکه زامرحق امیر

آنکسانیکه بگرویدند آشکار
پس برید از دوستان دیوسر
آنکه دائم در جهاد اکبراست
اندکی گر یا فشاری در غزاش
فرّ وزورش در تقابل یکدم است
مرد این میدان نباشد هر تنی

میکنند اندر ره حق کارزار
نیست هیچ‌ازکید شیطان سست‌تر
واقف ازوسواس نفس ابتراست
نیست برجا هیچ جزاسم وعراش
آنکه با آدم شکیبد رستم‌است
کو تکو حیدر دلی شیر افکنی

کافران‌هم مکنند ازعقل تنگ
آنچه بنماید باشد جز فریب
در نظر دارد نمود شیر و ببر
برگذشته های وهوی شیرو پیل
وانکه باشد لعوعهد وسست لد
گفته ام از رزم اوصد بار وباز

در ره طاغوت با اخبار جنگ
میگریزد در نبرد از یك نهب
چون کنی‌رو نیست‌غیرازنقش قبر
مانده است از پهلوان باد سبیل
زود افتد آن کیك را در کمند
گفت خواهم چون باودارم ساز

اَلَمْ تَرَ اِلَي الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا اَيْدِيَكُمْ وَ اَقِيمُوا الصَّلٰوةَ وَ آتُوا الزَّكٰوةَ فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ

آیا ننگرستی بآنانکه گفته‌شدایشانرا بازدارید دستهای خودرا وبرپای‌دارید نمازرا وبدهید زکوةرا پس‌چون نوشته‌شد برایشان

الْقِتَالُ اِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللّٰهِ اَوْ اَشَدَّ خَشْيَةً وَ قَالُوا رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا

کارزار پس پارهٔ ازایشان‌میترسیدند ازمردمان چون‌ترسیدن‌ازخدایاسخت‌تر درترسیدن‌وگفتند ای‌پروردگارماچرانوشتی برما

الْقِتَالَ لَوْلَا اَخَّرْتَنَا اِلٰى اَجَلٍ قَرِيبٍ قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِمَنِ اتَّقٰي وَلَا تُظْلَمُونَ

کارزارکردنراچرابآخرنینداختی‌ماراتامدتی نزدیك بگو برخورداری‌دنیااندکیست‌وآخرت‌بهتراست‌ازبرای‌آنکه‌پرهیزکارشدوستمکرده‌نشود

فَتِيلًا ٨٠ اَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكْكُمُ الْمَوْتُ وَ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُشَيَّدَةٍ وَ اِنْ تُصِبْهُمْ حَسَنَةٌ

مقدارفتیلی هرجا باشید درمی‌یابدشمارا مرگ واگرچه‌باشید در برجهای سخت‌استوارواگربرسد ایشانرا خوبی

يَقُولُوا هٰذِهِ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ وَ اِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هٰذِهِ مِنْ عِنْدِكَ قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ

میگویند این از نزد خداست‌واگربرسدایشانرا بدی میگویند این ازنزد تواست بگو همه از نزدخداست

فَمَا لِهٰؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا ٨١ مَا اَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللّٰهِ وَ مَا اَصَابَكَ مِنْ

پس‌چیست‌مراین‌گروه‌را که‌نزدیك‌نیست که‌نفهمند سخنی‌را آنچه میرسدبتو ازخوبی پس از خداست‌وآنچه‌میرسدبتو از

سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ وَ اَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا وَ كَفٰي بِاللّٰهِ شَهِيدًا ٨٢ مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ اَطَاعَ

بدی پس‌باشد ازنفست وفرستادیم‌ترابرای‌مردمان رسولی وبس‌باشد خدا شاهد آنکه‌اطاعت‌میکندپیغمبررا پس‌بتحقیق اطاعت‌کرد

اللّٰهَ وَ مَنْ تَوَلّٰي فَمَا اَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا ٨٣

خدارا وکسیکه‌روی‌گردانیدپس نفرستادیم‌ترا برایشان‌نگاه‌دارنده

مر نکردی هیچ آیا نوظر
بر نماز و بر زکوة آرید رو
از قتال مشرکان یعنی هراس
ضعف آسان بود سدّ راهشان
تا زمان موت نزدیك ازچه رو
گفت اوتا نآید امر ازذوالجلال
پس بر ایشان گشت حکم کارزار
تا زمان موت و این از بیم بود
شاید اینشان بوده بردل نی بلب
کاین متاع دنیوی باشد قلیل
بر کسی کز شرك پرهیزدهی
میکند ادراك آن وقت خروج
کشته گشتن پس‌بجنگ ازتیغ‌فاش
بددلی گفت این نه فعل‌ایزداست
وز فراوانی و خبر بیشمار

سوی‌ایشان چونکه گفتی‌ازحزر
تا رسد بر جنگ نوبت باعدو
بودشان آسان که از حلاق ناس
نی که بود ازامرحق آگاهشان
تازمان نگذاشت برحال خود او
مصلحت با مشرکان نبود قتال
آمد این از بهرایشان ناگوار
نی زکره از امر سلطان ودود
تا که باشد ترك تعظیم و ادب
که تمتع زان برید از هرقبیل
بر شما ناید ستم وارد کمی
گرچه میباشید در محکم بروج
بهتر ازمردن بجواری درفراش
بل گرانی از قدوم احمد است
هست گویند این زنزد کردگار

دست وادارید تا از کارزار
فرض چون گردید ایشانرا قتال
ملکه خوفی زان نسبت سخت‌تر
زان بگفتند ازچه رو پروردگار
بر مهاجر کارزاعدا گشت تنگ
چون ز مکه بر مدینه آمدند
با نبی گفتند چون مارا معاف
بودشان خوف از قتال مشرکان
لاجرم آیت رسید از ذوالجلال
آخرت بهتر که دار باقی است
پس میندیشید از موت ایمهان
وقت بیرون رفتن روح ازبدن
شد زبطحی‌چون یثرب مصطفی
آمد این آیت که گر نیکی رسد
ور رسد تنگی و قحطی‌وبدی

تا که فرمان آید ازپروردگار
زان بترسیدند بعضی ازرجال
نی ز ضعف دین که ازعجز بشر
کرده فرض ما براعدا کارزار
از پیمبر خواستندی اذن جنگ
وز شرور مشرکان ایمن شدند
حق ندارد ازقتال و از مصاف
که فرون بودند زایشان بالعیان
که بگو بر ترساکان از قتال
جرعه جود تا حیوة ساقی‌است
هر کجا باشید ناچارید ازآن
نیست در وی هیچ تأخیر ز من
شد گران آنسال غله و میوه‌ها
سوی ایشان از فیوض بیعدد
هست گویند این زنفس احمدی

گو بر ایشان ای نبی بی واهمه
تا بفهمند آنچه باشد مشتمل
لیك نیکی ها که بر تو میرسد
وین منافی نیست با آن که بود
بی تفاوت تافت . خورشید وجود
گر تو گوئی زآفتابست این دو بو
گفته ایم این را ولی از نو بیان
روی خود در آئینه بیند هرکسی
آب ندی بر چمن روید گیاه
گر بگوئی رسته از آب آن نجاست
حقتعالی هر وجودی را دهد
فیض رحمانی ز عرش معنوی
بر گواهی هم بود کافی حقت
وانکه کرد اعراض نفرستاده حق

قبض و بسط از نزد حق باشد همه
بر حقایق زین کتاب معتدل
باید آنرا دانی از رب الاحد
جمله از حق هرچه هست از نیك و بد
بر گل و سرگین بتعیین حدود
راست گوئی شد چو کشف هر دو زو
میکنیم از بهر تأکید و نشان
تا شود بر حسن و قبح آگه بسی
تلخ و شیرین خواه و ناخواه ای پناه
ور که گوئی بوده از خود هم رواست
از ره هستی نبود از خوب و بد
هر دو را وارد شود بر مستوی
در رسالت بر رواج و رونقت
سوی ایشانت نگهبان در نسق
از تو تبلیغ است در احکام و بس

پس چه حالست اینجماعت را که هیچ
تا بفهمند از بیان برتری
ور که مکروهی رسد از نفس تست
زانکه اشیارا زحق امدادهاست
ناشی از سرگین نشد جز بوی زشت
ور که زایشاست هم گوئی بجاست
زانکه تکرار است بر وجه دگر
نیست در آئینه نقش خوب و بد
آنچه باشد اصل از نیك و بدش
آب او را مینماید تربیت
از وجودش شمس گیرد فیض نور
ما نبودیمت بخلق خود رسول
هر که فرمان از پیمبر برد او
نیست یعنی حفظ فکر خامشان
نیست واجب بر تو حمل بار کس

نیست فرقی سوی فهم اندر بسیج
قبض و بسط از حق بود نزدیکتری
که قدم نگذاشتی بر جا درست
بی مدد هرهستئی معدوم و لاست
وز گل آن طبع خوش و بوی بهشت
زانکه شمس از بوی خوب و بد جداست
گاه لازم بهر تجدید نظر
خوب و بد بروی شود زآئینه رد
آفتاب و آب هم رویاندش
بر بروز طبع و شکل و خاصیت
وان خفاشك کوری و فقد و فتور
تا کسی تبلیغ احکام و اصول
برده فرمان از خدا بیگفتگو
فرض بر تو تا نمائی رامشان

وَ يَقُولُونَ طَاعَةٌ فَاِذَا بَرَزُوا مِنْ عِنْدِكَ بَيَّتَ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ غَيْرَ الَّذِي تَقُولُ وَاللّٰهُ يَكْتُبُ مَا

ومیگویند فرمان برداریست پس چون بیرون روند از نزد تو تدبیر میکنند در شب طایفه از ایشان غیر آنچه میگوئی و خدا مینویسد آنچه

يُبَيِّتُونَ فَاَعْرِضْ عَنْهُمْ وَ تَوَكَّلْ عَلَي اللّٰهِ وَكَفَي بِاللّٰهِ وَكِيلًا ٨٤ اَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ

تدبیر میکنند در شب پس روی بگردان از ایشان و توکل کن بر خدا و بس است خدا وکیل آیا پس تأمل نمیکنند در قرآن و اگر بود

مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللّٰهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا ٨٥ وَ اِذَا جَاءَهُمْ اَمْرٌ مِنَ الْاَمْنِ اَوِ الْخَوْفِ اَذَاعُوا

از نزد غیر خدا هر آینه یافته بودند در آن اختلاف بسیاری و چون میآید ایشان را امری از ایمنی یا بیم افشا میکنند آنرا و اگر

بِهِ وَلَوْ رَدُّوهُ اِلَي الرَّسُولِ وَ اِلَى اُولِي الْاَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَلَوْلَا فَضْلُ

برگردانند آنرا بسوی رسول و بسوی صاحبان امر از ایشان هر آینه بدانندش آنانکه استنباط میکنند آنرا از ایشان و اگر نبود فضل

اللّٰهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ اِلَّا قَلِيلًا ٨٦

خدا بر شما و رحمتش هر آینه پیروی میکردید شیطان را مگر اندکی

با تو گویند از تو مارا طاعت است
فرقهٔ ز ایشان بهم گویند باز
هستشان نیتو به از شرك و نفاق
ز امر او یعنی کرام الکاتبین
حکم بر قتل است ایشان را ولیك
اوست کافی بر امور بندگان
گر که بود از نزد غیر حق در آن
زانکه ناچار است گفتار بشر
بر رسول آن به که بگذارند باز
میفرستاد آن رسول منتجب
آمد آیت که گذارید این خبر
هرچه تا باشد صلاح افشا کنند
همچنین پرسند علم عقل و شرع

هم در استمرار طاعت منت است
غیر از آنچه با تو گویند از مجاز
چیست گفتار دورویان حرشقاق
مینویسد آنچه هست از ظلم و کین
بهر استقرار دین ستر است نیك
همچنین بر دفع شر این و آن
یافتندی اختلاف از هر نشان
از تناقض نزد ارباب نظر
هم اولوالامرش که هستند اهل راز
چون بجائی لشگری در خفیه شب
باز بر رأی رسول از خیر و شر
ور صلاح اخفا بود اخفا کنند
از اولوالامر و رسول از اصل و فرع

چونکه بیرون میروند از پیش تو
یا بغیر از آنچه با ایشان سخن
حق نویسد آنچه را از کارها
پس بگردان روی از ایشان با عتاب
کن توکل با خدا کو هست بس
نیست هیچ آیا تدبر خلق را
از رسوم و لفظ و معنی و نظام
چون بر ایشان آید امری ز ایمنی
تا که دانند آنچه ز استنباط خود
بر اراجیف از شکست و فتحشان
هم اولوالامر اعنی آن سالارها
حاصل آنکه کشف اسرار رسول
مر اولوالامرند آن اثنی عشر

شب که با هم مینشینند از عتو
گفتهٔ گویند با هم از فتن
میکنند اندر شب آن غدارها
بر تو زین قوم است واجب اجتناب
بر امور بندگان در هر نفس
اندر این قرآن پر ضوء و بها
هم ز قانون فصاحت در کلام
یا ز خوف افشا کنند از رهزنی
صدق آن گویند تا از نیك و بد
نشر دادند آن خبر را بددلان
که نکو دانند وضع کارها
کس نکرد الا منافق یا فضول
بعد احمد تا بمهدی بر بشر

کز شهود و غیب اشیا واقفند | بر حقایق بر معانی عارفند | ورنبود از فضل حق وزرحمتش | بر شما از مصطفی و عترتش
پس شما بودید گمراه ازسبیل | پیرو شیطان و سرکش جز قلیل

فَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ لَا تُكَلَّفُ اِلاَّ نَفْسَكَ وَ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَسَي اللّٰهُ اَنْ يَكُفَّ بَاْسَ الَّذِينَ

پس کارزار کن در راه خدا تکلیف کرده نمیشود مگر نفست و ترغیب کن مؤمنان را شاید خدا که بازدارد آسیب آنان را

كَفَرُوا وَاللّٰهُ اَشَدُّ بَاْساً وَ اَشَدُّ تَنْكِيلاً ٨٧ مَنْ يَشْفَعْ شَفَاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْهَا وَ مَنْ

که کافر شدند و خدا سخت تر است در آسیب و سخت تر است در عقوبت کردن هر که درخواست کرد در خواستی خوب میباشد مر او را بهرهٔ از آن و هر که

يَشْفَعْ شَفَاعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْهَا وَ كَانَ اللّٰهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ مُقِيتاً ٨٨ وَ اِذَا حُيِّيتُمْ بِتَحِيَّةٍ

درخواست میکند درخواستی بد میباشد مر او را بهره از آن و باشد خدا بر همه چیزی نگهبان و چون تحیت داده شوید تحیتی

فَحَيُّوا بِاَحْسَنَ مِنْهَا اَوْ رُدُّوهَا اِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَلٰي كُلِّ شَيْءٍ حَسِيباً ٨٩

پس تحیت دهید بهتر از آن یا رد کنید همان را بدرستیکه خدا باشد بر همه چیزی محاسب

پس تورا در راه حق بااختیار
مردی از ایشان که نامش بد نعیم
که نباشد هیچ ازهم عون و یار
هر کسی یعنی بنفس خود عیان
لفظ مفرد بس در این آیت نجاست
نفس یکتن گشت وان یك حیدر است
زان مشوغمگین که حقت یاور است
دیده افزون نصرت حق را صفی
پس تو سبقت گیر ای فخر عباد
بار دارد شاید از اسلامیان
اوست در ناس ازخلایق بس اشد
هیبت حق در میان لشکرش
هرکه خواهد خواستی بر کس نکو
ورکسی خواهد بدی از بهر کس
هرکسی از خوان حق روزی خورد
بود احمد بر خلایق نیك خواه
بر دعای مؤمنان مداشت حد
صاحبی را گر نخوانی بر جهاد
چون تحیت داده گردید ازکسی
چون سلامت کرد شخصی در لقا

فرض باشد تا تنائی کارزار
داد مردم را زجیش خصم بیم
خود تو تنهارو سوی کارزار
شد مکلف بی نفس دیگران
خود جوهر نفسی مکلف بر غزاست
ور کشد هم دیگری زان جوهر است
با تو میباشد ظفر وین اظهر است
زان بر او این رمز بود مختفی
بر قتال مشرکین و بر جهاد
حقتعالی کارزار کافران
هم بتعذیب و عقوبت بهر حد
ساخت پنهان کرد هارب یکسرش
هست زان خواهش نصیبی بهر او
مبرد خود بهره زان مقصود و بس
آنکه نیکی خواست دیروزی برد
قوت زان میخورد از خوان اله
هم بدفع ضر ایشان مستعد
بهر او خواهی نفیس خیری زیاد
بر تحیت های خوب و خوش بسی
در جوابش گو سلامی با دعا
دارد اعلی از تحیتها حساب

از مدینه آن رسول ذوفنون
مشتند اصحاب کاره از جهاد
نیست غیر از نفس تو ناعزم حرم
گرکه باشی یکه فهم آشناه فرد
بر خلاف نفس خود تو قادری
پس نباید از تخلف از جهاد
زانکه چون حق یارکس شد دربرد
بر تو بندم لب نگویم زان یکی
هم تا ترغیب یاران بر قتال
افکند در قلب ایشان واهمه
همچنانکه شد ابوسفیان بخوف
سطوت شیر خدا اندر نبرد
از کسی یعنی شود دفع ضرر
خواهی از نیکی بکس نیکی بری
حق بود بر جملهٔ اشیا مقیت
بی از آنکه عامه را باشد نصب
زان مصمم بود و ساعی بر جهاد
دان پیمبر مؤمنان را بر قتال
پس تحیت گفت باید در جواب
زانکه حق باشد بهرچیزی حسیب
خویش گوید بر تحیت گو جواب

چون نحنگ بدر صغری شد برون
آمد این آیت پس از رب العباد
مر مکلف بر جهاد خصم و رزم
دانی ازچه خوانده فردت بر نبرد
بی نفس غیر گرچه قاهری
رو تو تنها ای پیمبر را عماد
غالبست او همچو گردونی نگرد
چون بپندارم که تند و زیرکی
لیك بی تکلیف کایند ازملال
واهلند از ترس شدت ها همه
روز جنگ بدر وهم پنهان بخوف
میفرودش هرزمان بر خوف و درد
یا رسد نفعی بشخصی در اثر
خواهی از بد رنج و تاریکی بری
وانکه بخشد قوت باشد یا مقیت
بل زخوانیکه بود خاص حبیب
زانکه میدید اندر آن نفع عباد
خواند تا یابند خیر از ذوالجلال
دان تحیت نه که گویند از ثواب
بر تحیتهاست هرکس را مثیب

اَللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلاَّ هُوَ لَيَجْمَعَنَّكُمْ اِلٰى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ لَارَيْبَ فِيهِ وَ مَنْ اَصْدَقُ مِنَ اللّٰهِ حَدِيثاً ٩٠ فَمَا

خدا نیست معبودی بحق مگر او و هر آینه جمع خواهد کرد البته شما را بسوی روز قیامت نیست شکی در آن و کیست راستگوی تر از خدا در سخن پس چیست

لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِئَتَيْنِ وَاللّٰهُ اَرْكَسَهُمْ بِمَا كَسَبُوا اَتُرِيدُونَ اَنْ تَهْدُوا مَنْ اَضَلَّ اللّٰهُ وَ مَنْ

مر شما را در منافقان دو گروهی و خدا برگردانید ایشان را بآنچه کسب کردند آیا میخواهید که هدایت کنید آن را که اضلال میکند خدا و آن را که

يُضْلِلِ اللّٰهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلاً ٩١ وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً فَلَا تَتَّخِذُوا

اضلال میکند خدا پس هرگز نیابی از برای او راه هدایتی دوست داشتند که کافر شوید همچنانکه کافر شدند پس بوده باشید یکسان پس مگیرید

مِنْهُمْ اَوْلِيَآءَ حَتّٰي يُهَاجِرُوا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ فَاِنْ تَوَلَّوْا فَخُذُوهُمْ وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَلَا

ازایشان دوستان تاآنکه هجرت گزینند در راه خدا پس اگر روگردانند پس بگیریدشان وبکشیدشان هرجا بیابیدشان ومگیرید

تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وَلِيًّا وَلَا نَصِيراً ٩٢ اِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ اِلٰى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ اَوْجَآؤُكُمْ

از ایشان دوستی ونه یاوری مگر آنانکه نه پیوندند بقومی که باشد میانه شما ومیان ایشان پیمانی یاآمده باشند شمارا

حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ اَنْ يُقَاتِلُوكُمْ اَوْ يُقَاتِلُوا قَوْمَهُمْ وَلَوْ شَآءَ اللّٰهُ لَسَلَّطَهُمْ عَلَيْكُمْ فَلَقَاتَلُوكُمْ فَاِنِ

تنك شده سینهاشان که کارزار کنند باشما یا کارزار کنند باجماعتشان واگر خواسته بود خدا هر آینه تسلط میداد ایشانرا بر شما پس هر آینه کارزار کرده بودند باشما

اعْتَزَلُوكُمْ فَلَمْ يُقَاتِلُوكُمْ وَ اَلْقَوْا اِلَيْكُمُ السَّلَمَ فَمَا جَعَلَ اللّٰهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا ٩٣ سَتَجِدُونَ آخَرِينَ

پس اگر کناره کرده بودند از شما پس کارزار نکرده بودند باشما و انداخته بودند باشما صلح را پس نمیگرداند خدا برای شما بر ایشان راهی زودی خواهید یافت دیگرانرا

يُرِيدُونَ اَنْ يَاْمَنُوكُمْ وَ يَاْمَنُوا قَوْمَهُمْ كُلَّمَا رُدُّوا اِلَى الْفِتْنَةِ اُرْكِسُوا فِيهَا فَاِنْ لَمْ يَعْتَزِلُوكُمْ

که میخواهند که ایمن شوند از شما وایمن شوند ازجماعتشان هرگاه خوانده شوند بسوی فتنه برگردانیده شوند در آن پس اگر کناره نگیرند از شما

وَ يُلْقُوا اِلَيْكُمُ السَّلَمَ وَ يَكُفُّوا اَيْدِيَهُمْ فَخُذُوهُمْ وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَ اُولٰئِكُمْ جَعَلْنَا

ونیندازند باشما صلح را وباز ندارند دستهاشانرا پس بگیریدشان وبکشیدشان هرجا بیابیدشان وآنهارا گردانیدیم

لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطَاناً مُبِيناً ٩٤

از برای شما بر ایشان تسلطی آشکار

آن خدائی کوست معبود بجا
شك درآن وروددرآن اجماع نیست
ورنه زشتست اینکه گوئی پادشاه
سگ باشد جای لفظ اندرسخن
کس بدانا گوید این نبود نکو
قتل ایشان بر شما گردیده شاق
زانچه کردند از عملها اکتساب
آنکه هشتش حق بگمراهی فرو
همچو ایشان کزغلط کافر شدند
ازبلد هجرت گزینند آنکسان
پس مر ایشانرا بگیرید وکشید
دوستهم زایشان نه برگیرید ویار
هست پیمان بین ایشان با شما
یا که آیند آنجماعت سینه تنگ
یا بپاس عهدتان با قوم خود
در مدینه آمدند ایشان بجهد
ورخدا میخواست ایشانرا تمام
پس نمیگردند از جنگ وجدال
با شما آیند اندر کارزار
بر سلامت روکنند اعنی صلاح
زود مباشد که آرند از محل
رو بکفر از بعد اسلام آورند
چونکه برگردند ازدین آنکسان

نیست معبودی بجز او برسزا
راستگوتر ازخدا دروعده کیست
نیست مفلس یا که دارد مال وجاه
خاصه بهر فهم عام ازمرد و زن
آیه یعنی در او بینند رو
کفرشانرا هم ندارید اتفاق
وان بود ازاهل ایمان اجتناب
پس نیابی هیچ راهی بهر او
تا مساوی هر دو باشید ازپسند
با شما همدل شوند و هم لسان
هر کجا یابید ایشانرا پدید
ور قبول عوشان دارید عار
وان قبیله بد خزاعه در ولا
زانکه روآرند برعدوان وجنگ
در قتال آیند بهر حفظ حد
با نبی بستند در این باب عهد
بر شما کردی مسلط در مقام
سخت میبودند و ساعی در قتال
بل کنند القا زمام اختیار
تا که در اصلاحشان باشد فلاح
قوم دیگر بر شما رو از دغل
وز مقام عهد و پیمان بگذرند
سوی فتنه یا قتال مؤمنان

مجمع سازد شما را در قبور
اینست بر اندازهٔ فهم عوام
غیر حق کبود بهستی تا که او
نزد عارف کو رهید از دامها
مر شمارا دردو رویان چیست راه
واسگهی که باز گردانیدشان
یا که خواهید آورید آنرا براه
دوستدارند آن زدین برگشتگان
زانجماعت پس مگیرید اولیا
درطریق دین حق سالك شوند
گرچه در هلند ایشان یا حرم
جز کسانیرا که پیوندند زود
هر که آید در پناه آن گروه
هستشان از جنگ یعنی اعتراض
وان جماعت از نبی اسلم بدند
که نه با او در نبرد آیند وکین
ترس بر میداشت از دلهایشان
پس کناره گر نمایند از شما
می بجویند از شما یعني امان
پس برایشان مرشمارا نیست راه
از شما خواهند تا ایمن شوند
تا ز قوم خویش یابند ایمنی
رد بکفر خویش گردند ازضلال

پس نمائید حشر در یوم النشور
کو بود صادق بوعده یا کلام
میبود معبود و باشد راست گو
نیست حاجت ذکروصف و نامها
که دو فرقه گشته اید از اشتباه
حق بحکم کفرو قتل ازهر نشان
کش بخذلان هشت وگمراهی اله
که شما کافر شوید و بد نشان
تا نمایند از بلد رو بر شما
برحذر ازشرك وازمشرك شوند
همچو کفار دگر بی بیش و کم
بر گروهي ز اهل میثاق وعهود
شد پناه او رسول با شکوه
بلکه دارند ا. خصومت انقباض
که بپیمان نبی یکدل شدند
نه شوند اعدای او را مر معین
میبودی حل مشکلهایشان
مرتدان حلف و میثاق و ولا
انقیاد آرندتان از بیم جان
سوی قتل و نهبشان بی اشتباه
باز چون گردند اهرمن شوند
دوستی گردد بدل بر دشمنی
پس نگیرند ازکناره از قتال

بر شما وانکه کنند القای آن
پس بگیرید و بقتل آریدشان

که بصلح آیند یا جویند اُمان
هر کجا یابید بی تردیدشان
تا نباشد عذر ایشانرا دگر

وزدغل دارند دست خویش باز
بر شما در قتل ایشان هر کجا
زانچه کردند از خلاف مشتهر

از قتال آن بد دلان حیله ساز
حجتی دادیم بس معلوم ما

وَ مٰاكٰانَ لِمُؤْمِنٍ اَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِناً اِلاّٰ خَطَأً وَ مَنْ قَتَلَ مُؤْمِناً خَطَأً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَ دِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ

ونباشد هرمؤمنی راکه بکشد مؤمنی را مگر بخطا وکیسکه کشت مؤمنی را بخطا پس براو است آزاد کردن کردنی مؤمن و خونبهای تسلیم کرده شده

اِلٰى اَهْلِهِ اِلاّٰ اَنْ يَصَّدَّقُوا فَاِنْ كٰانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَ اِنْ

به اهلش مگر آنکه تصدق کنند پس اگر باشد از جماعتیکه دشمند مر شمارا واو مؤمن بوده است پس براوست آزاد کردن کردنی مؤمن وا گر

كٰانَ مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ مِيثٰاقٌ فَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ اِلٰى اَهْلِهِ وَ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ

باشد از جماعتیکه میان شما ومیان ایشان پیمانیست پس براوست خونبهای فراسپرده با اهلش وآزاد کردن کردنی مؤمن پس کسیکه نیابد

فَصِيٰامُ شَهْرَيْنِ مُتَتٰابِعَيْنِ تَوْبَةً مِنَ اللّٰهِ وَ كٰانَ اللّٰهُ عَلِيماً حَكِيماً ٩٥ وَ مَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِناً مُتَعَمِّداً

پس براوست روزه دوماه پی هم توبه دادنی از خدا وباشد خدا دانای درست کردار وکسیکه بکشد مؤمنی را از روی عمد

فَجَزٰاۤؤُهُ جَهَنَّمُ خٰالِداً فِيهٰا وَ غَضِبَ اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ لَعَنَهُ وَ اَعَدَّ لَهُ عَذٰاباً عَظِيماً ٩٦ يٰا اَيُّهَا الَّذِينَ

پس جزایش دوزخ است جاودانی درآن وخشم کرد خدا براو ولعنت کرد اورا ومهیا کرد برای او عذابی بزرگ ای آن کسانیکه

آمَنُوا اِذٰا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ فَتَبَيَّنُوا وَلاٰ تَقُولُوا لِمَنْ اَلْقٰى اِلَيْكُمُ السَّلاٰمَ لَسْتَ مُؤْمِناً تَبْتَغُونَ

ایمان آورده اید چون سفر کنید در راه خدا پس تفتیش کنید ومگوئید از برای کسیکه القا کند بشما سلام نیستی مؤمن میخواسته باشید

عَرَضَ الْحَيٰوةِ الدُّنْيٰا فَعِنْدَ اللّٰهِ مَغٰانِمُ كَثِيرَةٌ كَذٰلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنَّ اللّٰهُ عَلَيْكُمْ فَتَبَيَّنُوا اِنَّ

مایه برخورداری زندگانی دنیارا پس نزد خداست غنیمتهای بسیار همچنانکه بودید پیش از این پس منت گذاشت خدا بر شما پس تفتیش کنید بدرستیکه

اللّٰهَ كٰانَ بِمٰا تَعْمَلُونَ خَبِيراً ٩٧

خدا باشد بآنچه میکنید آگاه

قتل مؤمن نیست بر مؤمن روا
هم دیت واجب بود بر وی تمام
ور که مقتولست از قومی لعین
ساقطاست ازوی دیت اندر یقین
حکم او مانند حکم مسلم است
پس نیابد بنده گر بیچارهٔ
وضع کرد این حکم بهر توبه حق
آگه است از قاتل و مقتول حق
هست دوزخ جاودان پاداش او
ای گروه مؤمنان از انقیاد
شد اسامه سوی قومی درسفر
زد اُسامه تیغ و کرد اورا هلاك
می نگوئید ار که او گوید سلام
مال دنیا در غنیمت فانیست
هم ز قتل مردمان از بهر مال

ار تعمد جرکه باشد بر خطا
تا رساند سوی اهلش بیکلام
که شما را دشمنند ازراه دین
ارث نبود بین کافر و اهل دین
هم بمسلم حفظ ذمیّ لازم است
تا کند آزاد بر کفارهٔ
تا زداید نقش عصیان از ورق
هم خود او حاکم باشر ما خلق
خشم ولعن حق رسد بروی دو تو
چون سفر کردید از بهر جهاد
که از ایشان بد مسلمان یکنفر
زین خبر شد جان احمد دردناك
نیست مؤمن گفته ازخوف اینکلام
بهر هرکس عارضیّ و آنیست
بی نیازائید بعد از ضعف حال

مؤمنی را از خطا ور کشت کس
جز که بخشند آن دیت را بی‌ستم
لیك مؤمن باشد آن مقتول پس
ور بود ز آنقوم که مابینتان
هست یعنی فرض کفاره و دیت
پس براوصوم است واجب دردوماه
توبه خود آموزد او بر عاصیان
مؤمنی را ور کشد بر عمد کس
بهر او آماده باشد در جحیم
پس نمائید احتیاط اندر مصاف
وان مسلمان نام او مرداس بود
آمد این آیت که در وقت جهاد
بر امید آن غنایم وان غنم
نزد حق باشد غنیمتها فزون
هم شما بودید یکسر پیش ازین

بندهٔ باید کند آزاد پس
اهل آن مقتول بر وی از کرم
بندهٔ آزاد باید کرد و بس
شرط و پیمانست در عین عیان
بر مسلمان اندر افعال و بیت
از پی کفاره زان جرم و گناه
هم قبول توبه باشد بر او عیان
کشتنش داند حلال آن بوالهوس
بر جزای خود عذابی بس عظیم
تا نگردد کشته مردی بر خلاف
که تحیة بر اسامه گفت زود
فحص باید کرد از حال عباد
بر مسلمانی کند ایشان ستم
که غنی گردید زانها درقرون
همچو ایشان اندر استظهار دین

کس نمیدید آنچه ازدین حاصل است
بر شما منت نهاده رب دین
بهر تأکید است این تکرارها
گشت زین آیت اسامه مضطرب

وانچه گوئید از زبان یا ازدلست
بر رسوخ دین و اکمال یقین
و انتظام و اهتمام کارها
مغفرت جست از رسول منتجب
بندهٔ آزاد کن شاید خدا

یعني اسلام شما بد مست تر
پس کنید ازحال مردم جستجو
حق بکردار شما باشد خبیر
گفت لیك ازلفظ توحیدم خجل
بر توبخشد زانچه بگذشت ازخطا

کاین زمانست آشکارو مشتهر
دوست را تا واشناسید ازعدو
وانکه بی تقصیر کشتید آن فقیر
کو کند سد راه آمرزش بدل

لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ

برابر نیستند نشستگان از گروندگان غیر صاحبان رنج وجهاد کنندگان در راه خدا بمالهای خود وجانهای خود

فَضَّلَ اللّٰهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَكُلًّا وَعَدَ اللّٰهُ الْحُسْنَى وَفَضَّلَ

زیادتی داد خدا جهادکنندگان را بمالهاشان وخودشان بر نشستگان مرتبه وهمه را وعده داد خدا نیکی وزیادتی

اللّٰهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا ۹۸ دَرَجَاتٍ مِنْهُ وَمَغْفِرَةً وَرَحْمَةً وَكَانَ اللّٰهُ غَفُورًا

خدا جهادکنندگان را بر نشستگان مزد بزرك مرتبهای ازاو وآمرزشی ورحمتی وهست خدا آمرزنده

رَحِيمًا ۹۹ إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ

مهربان بدرستیکه آنانکه میمیراند ایشان را ملائکه ستمکاران بر خودهاشان گفتند درچه بودید گفتند بودیم ضعیفان در زمین

قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللّٰهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَٰئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا ۱۰۰ إِلَّا

گفتند آیا نبود زمین خدا فراخ پس هجرت مکردید در آن پس آن گروه جایگاهشان دوزخ است وبد است بازگشت مگر

الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا فَأُولَٰئِكَ عَسَى اللّٰهُ

عاجزان از مردان وزنان وفرزندان که نتوانند چاره ونیابند راهی پس آنها شاید خدا

أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَكَانَ اللّٰهُ عَفُوًّا غَفُورًا ۱۰۱ وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَاغَمًا

که درگذرد از ایشان وباشد خدا درگذرنده آمرزنده وآنکه هجرت گزیند در راه خدا میابد در زمین موضعهای

كَثِيرًا وَسَعَةً وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللّٰهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ

بسیار وفراخی وآنکه بیرون رود از خانه اش مسافر بسوی خدا ورسولش پس دریابد اورا مرك پس بتحقیق لازم شد اجرش

عَلَى اللّٰهِ وَكَانَ اللّٰهُ غَفُورًا رَحِيمًا ۱۰۲

بر خدا وباشد خدا آمرزنده مهربان

نیست یکسان قاعدین و جاهدین
مر مجاهد را بمال و نفسشان
جمله را حق وعده داد ازداوری
رتبه ها و پایهای بس بلند
آنکسانیکه ملایك ناگزیر
کرده ظلم ازترك آن هجرت بخود
بر گرفتند آن مؤکلهای موت
نامتان را تا که بنویسیم هان
باز گفتند ارض حق آیا نبود
پس بود این قوم را بیعذر جا

جز که صاحب رنجها ازاهل دین
حق فزونی داد بر بنشستگان
در دو عالم نیکوئی و برتری
رحمت و آمرزش بیچون و چند
جانشان بگرفت در بدر کبیر
باز گشتند از طریق معتمد
جانشان در جهل بس گشتند فوت
ما بلوح از مشرکان و مؤمنان
بر شما واسع در اخراج و ورود
در جهنم جای بد بهر جزا

که بمال و نفسهای خویشتن
پایهٔ کآن نام بیکست و ظفر
پس مجاهد را بقاعد فضلهاست
بر گناهانشان خدا باشد غفور
آن جماعت تارکین هجرتند
بهر یاری عدو از ضیق صدر
گفت ازتوبیخ ایشانرا سروش
پس نگفتند آنکه درارض شریف
تا کنید از مکه هجرت اندران
جز زن و مردیکه بس مستضعفند

هستشان تعظیم امر ذوالمنن
مغفرت ها کآید اورا سربسر
اجر اواعظم زهرچیزازخداست
هم ز شفقتشان فزاید بر اجور
یار کفار از فساد نیتند
آمدند از مکه با ایشان بدر
در چه بودید از فتورعقل وهوش
ما مگر بودیم نادار و ضعیف
همچو مردان حبش یا دیگران
ز افتقار اندر زمینی واقفند

همچنین صبیان بی تدبیر و فن
نیست ایشانرا توانائی بکار
پس ببخشد شاید ایشانرا خدا
لیك برهجرت نبدشان دست هم
جندع ابن ضمره بد بیمار لك
ترسم از آنکه رسد ناگه اجل
پس ببردندش برون اولاد او
گفت یارب این بود دست رسول
پس گذشت از دار دنیا روسفید
پس بزعم قوم خود یابد یقین
یا شود مستخلص از ضیق ضلال
هم بخاطر خواهی پیغمبرش

وان ممالیکند گر دانی سخن
تا کنند ازخانه و مسکن فرار
کو عفو است وغفور از هر خطا
چون بترك هجرت آمد حکم زم
بود اورا مال و هم اولاد بیك
در توقف دین من یابد خلل
زانکه میبودند بس مقاد او
کن تو از من بیعت اورا قبول
هم موحد هم مهاجر هم سعید
موضع بسیار و نیکو در زمین
در هدایت های حق یابد مجال
بیك موت آنگاه تادد برسرش

این سه ناچارند ازصبرو سکون
راه نشناسند تا غایب شود
هست مروی کاهل مکه بررسول
گشت اندر مکه شایع این خبر
گفت از مستضعفان من بستم
با همین بستر مرا بیرون برید
گرد موت اندررهش بررخ نشست
بر هرانچه کرده بیعت با تو او
آمد این آیت ز باب اعلا
وسعتی در رزق اوگردد پدید
وانکه بیرون ازسرای خویشتن
کرده واجب اجر اوبا خود خدا

هیچ نتوانند رفتن بر برون
پس زبطحا خفیه بریثرب روند
اکثری رابود ایمان بی نکول
شد ملول آنکوبدش رنج ازسفر
که نمایم ترك هجرت بی ستم
جانب یثرب زمین اکنون برید
پس بدست دیگرش بنهاد دست
میکنم بیعت سوی بگفتگو
کآنکه هجرت کرد در راه خدا
وارهد از تنگی و رنج شدید
شد بهجرت بر رضای ذوالمنن
که غفور است و رحیم اندرجزا

وَ اِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْاَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ اَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلٰوةِ اِنْ خِفْتُمْ اَنْ يَفْتِنَكُمُ

وچون سفرکنید در زمین پس نیست برشما گناهی که کوتاه کرداسداز نماز اگر بترسید که مفتون سازد

الَّذِينَ كَفَرُوا اِنَّ الْكَافِرِينَ كَانُوا لَكُمْ عَدُوًّا مُبِيناً ١٠٣ وَ اِذَا كُنْتَ فِيهِمْ فَاَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلٰوةَ

شمارا آنها که کافرشدند بدرستیکه کافران باشند مرشمارا دشمنی آشکار وچون باشی درایشان پس اقامت کردی برای ایشان نمازرا

فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَكَ وَلْيَاْخُذُوا اَسْلِحَتَهُمْ فَاِذَا سَجَدُوا فَلْيَكُونُوا مِنْ وَرَآئِكُمْ وَلْتَاْتِ طَائِفَةٌ

پس باید بایستند پارهٔ ازایشان باتو وباید که برگیرند سلاحهای خودرا پس چون سجده کردند پس باید که باشند از پشت سرشما و باید که بیایند پارهٔ

اُخْرٰى لَمْ يُصَلُّوا فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ وَلْيَاْخُذُوا حِذْرَهُمْ وَ اَسْلِحَتَهُمْ وَدَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ

دیگر که نماز نکرده باشند پس نماز گذارند باتو و باید که بگیرند پاسشار او سلاحشارا دوست داشتند آنانکه کافر شدند که کاش غفلت میکردند از

اَسْلِحَتِكُمْ وَ اَمْتِعَتِكُمْ فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ مَيْلَةً وَاحِدَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ اِنْ كَانَ بِكُمْ اَذًى مِنْ

سلاحهاتان وکالاهاتان پس حمله میکردند برشما یك حمله ونیست گناهی برشما اگر باشد شمارا رنجی از

مَطَرٍ اَوْ كُنْتُمْ مَرْضٰى اَنْ تَضَعُوا اَسْلِحَتَكُمْ وَ خُذُوا حِذْرَكُمْ اِنَّ اللهَ اَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَاباً

باران یاباشید بیماران که بنهید سلاحهاتارا وبگیرید پاستارا بدرستیکه خدا مهیا کرده ازبرای کافران عذابی

مُهِيناً ١٠٤ فَاِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلٰوةَ فَاذْكُرُوا اللهَ قِيَاماً وَ قُعُوداً وَعَلٰى جُنُوبِكُمْ فَاِذَا اطْمَاْنَنْتُمْ فَاَقِيمُوا

خوارکننده پس چون گذاردید نمازرا پس یادکنید خدارا ایستاده ونشسته وافتاده بر پهلوهای خود پس چون آرامیدید پس برپا بدارید

الصَّلٰوةَ اِنَّ الصَّلٰوةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَاباً مَوْقُوتاً ١٠٥ وَلَا تَهِنُوا فِي ابْتِغَاءِ الْقَوْمِ اِنْ تَكُونُوا

نمازرا بدرستیکه نماز هست بر گروندگان واجبی وقت پدید کرده شده وسستی مکنید درطلب آنجماعت اگر هستید که

تَاْلَمُونَ فَاِنَّهُمْ يَاْلَمُونَ كَمَا تَاْلَمُونَ وَتَرْجُونَ مِنَ اللهِ مَا لَا يَرْجُونَ وَ كَانَ اللهُ عَلِيماً حَكِيماً ١٠٦

آزارمکشید پس بدرستیکه ایشان آزارمیکشند همچنانکه آزارمیکشید وامیدوار بوداز خدا آنچه امید ندارند وباشد خدادانای درست کردار

اِنَّا اَنْزَلْنَا اِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا اَرٰيكَ اللهُ وَ لَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيماً

بدرستیکه مافروفرستادیم بتو کتابرا براستی تاحکم کنی میان مردمان بآنچه نمودبتو خدا ومباش مرخیانت کاران رادشمنی کننده

وَاسْتَغْفِرِ اللّٰهَ اِنَّ اللّٰهَ كَانَ غَفُوراً رَحيماً ١٠٧ وَلَا تُجَادِلْ عَنِ الَّذينَ يَخْتَانُونَ اَنْفُسَهُمْ اِنَّ اللّٰهَ

وآمرزش خواه از خدا بدرستیکه خدا باشد آمرزنده مهربان ومجادله مکن از آنها که خیانت میکنند بخودهاشان بدرستیکه خدا

لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ خَوَّاناً اَثيماً ١٠٨ يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَلَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللّٰهِ وَهُوَ مَعَهُمْ اِذْ

دوست ندارد کسی را که باشد خیانت کننده گناهکار پنهان میدارند از مردمان وپنهان نمیدارند از خدا واو با ایشانست وقتی که

يُبَيِّتُونَ مَالَا يَرْضٰى مِنَ الْقَوْلِ وَكَانَ اللّٰهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحيطاً ١٠٩ هَا اَنْتُمْ هٰؤُلَاءِ جَادَلْتُمْ عَنْهُمْ

در شب تدبیر میکنند آنچه را نمی پسندد از گفتار وباشد خدا بآنچه میکنند فرا رسنده اینک شما این گروهید که مجادله کردید از ایشان

فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا فَمَنْ يُجَادِلُ اللّٰهَ عَنْهُمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ اَمْ مَنْ يَكُونُ عَلَيْهِمْ وَكيلاً ١١٠ وَمَنْ يَعْمَلْ

در زندگانی دنیا پس کیست که مجادله کند خدا را از ایشان روز رستخیز یا کیست که باشد برایشان کارگذار وکسیکه کند

سُوٓءاً اَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللّٰهَ يَجِدِ اللّٰهَ غَفُوراً رَحيماً ١١١ وَمَنْ يَكْسِبْ اِثْماً فَاِنَّمَا يَكْسِبُهُ

بدیرا یا ستم کند بر خود پس آمرزش طلبد از خدا میابد خدا را آمرزنده مهربان وکسیکه کسب کند گناهرا پس کسب نمیکند آنرا

عَلٰى نَفْسِهِ وَكَانَ اللّٰهُ عَليماً حَكيماً ١١٢

مگر بر خودش وباشد خدا دانای درست کردار

در سؤال قصر صلوة از خلیفه ثانی رضی الله تعالی عنه وجواب او

چون سفر کردید بر روی زمین — بر شما نبود گناهی پس یقین
گر نماز خویشرا سازید قصر — چار را بر رکعتین اعنی بحصر
گر که ترسید از فساد مشرکان — با شما چون دشمنند ایشان عیان
از خلیفهٔ ثانی اخیار و ثقات — باز پرسیدند از قصر صلوة
گرچه در اسلام گشت اینحکم عام — زانکه نبود خوفی اندر هر مقام
گفت من هم داشتم زین ره عجب — باز جستم از رسول منتجب
گفت این صدقه است از حق بر عباد — شکر باید کرد زین فضل زیاد
چون تو باشی در میان مؤمنان — در سفر در وقت خوف از دشمنان
پس چو خواهی کرد اقامت در نماز — لشکر خود را دو قسم از حزم ساز
با تو با تو ایستند از دو گروه — یک گره در رکعتی راسخ چو کوه
وان گروه دیگرت دارند پاس — تا گذاری رکعتی را بی هراس
رکعت دیگر در آیند از نیاز — آنکه او میداشت پاس اندر نماز
هر مصلی باید از خود بدر نك — دور سازد در نماز آلات جنك
وان سلاحی که بحرب آید بکار — باز بر بندند وقت کارزار
هم بوقت پاس با تیغ و سلاح — در کمین باشید و این باشد صلاح
دوست میدارند کفار عنید — کز سلاح خود شما غافل شوید
واز متاع و از رخوت خود چنین — بر شما پس حمله آرند از کمین
تا برند از جملهٔ اموالتان — در کف آرند از بحری مالتان
ور برنج آئید از حمل سلاح — می نباشد بر شما جرم و جناح
چونکه سنگین گردد آنها از مطر — یا کسی بیمار باشد هم دگر
گر که سازید آن سلاح از خود جدا — بر شما حق کرده آسان کارها
اسلحه گیرید با خود تا عدو — بر شما نارد هجوم از پشت و رو
بر حذر باشید یعنی روز و شب — تا که حق رحمتتان سازد سبب
حق مهیا کرده بهر کافران — مر عذابی کو دهد خواری بجان
باعث تنزیل این آیت شد این — که بجنگی رفت خیر المرسلین

در بیان فتوت ومروت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم

گشت اندر منزلی آن بحر نور — از پی کاری ز لشکرگاه دور
خواست گردد باز سیلی از مطر — خاست پیش او که سد شد رهگذر
گشت در پای درختی ساکن او — دید او را خیره مردی از عدو
گفت یاران احمد است این ناشان — میروم تا بکشم او را در مکان
تا خبر میشد رسول آمد برش — تیغ بکشید او رسید تا بر سرش
گفت کبود کز منت بك مانع است — گفت آن بینندهٔ کو سامع است
ناگهان لغزید و شد نقش زمین — تیغ او برداشت خیر المرسلین
حمله بروی کرد و گفتا گو که کیست — کز منت مانع شود گفتا که نیست
گفت برگو بك شهادت گفت لا — این نگویم لیك بندم عهدها
تا که بکشم تیغ دیگر بر تو من — هم نگردم یار خصمت در فتن
تیغ خود بگرفت و رفت او تیزپی — گفت با قوم از جوانمردی وی
وجه دیگر آنکه روزی در قتال — با مخالف بود آن بحر نوال
طهر شد وقت نماز آمد بپیش — کافران دیدند آن آداب و کیش

منتظر گشتند تا وقت سجود
چون نماز خوف را در رزمها
هم بپهلو ها که بر گردید باز
کآن بود بر مؤمنین فرض تمام
خواست پیغمبر پس ازجنك احد
آمد این آیت که هستید ارشما
مر شمارا لیك هست ازحق امید
در دو عالم از حقید امیدوار
حق بود دانا بر اعمال شما
شرح این درسورهٔ عمران گذشت
تا نمائی حکم بین مردمان
می مکن مستور هیچ از خائنین
وانگهی بر بیگناه آری عتاب
کوست آمرزندگار و مهربان
برده مال مسلمی را درمهم
دزدئی شد مسلمین دادند زود
تا مگر زان فعل ناهنجار پست
یعنی از عدلی که آن شایع بود
نه حصومت کن بکس از مردمان
بر یهودی کشته بر نا حق گواه
مختفی دارند از شرم و هراس
شرمشان ناشد ز خلق نا تمام
ازخدای راز دان اخفا کنند
که خورد گرطعمه سوگند دروغ
هست بر اعمال ایشان حق محیط
یعنی اهل جاهلیت کاین چنین
این همه بهر جوهٔ دنویست
یا نگهبان کیست ایشارا بحشر
گوید آنکس کو بغیری یا بجود

آید و آرند بر وی حمله زود
باز بگذارید با آن حزمها
در نیازائید با دانای راز
اندر اوقات معین لا کلام
تازد ار دنبال با یاران خود
حسته و مجروح اینسان در غزا
که نباشد کافرارا آن پدید
این رجابودمر ایشان را بکار
امر و نهیش راست بر حال شما
گرکه‌خواهی‌سوی آن‌کن بازگشت
بر هرانچه حق نمودت ره بران
آن خیانتها که باشد ننگ دین
این نباشد در عدالت مستطاب
برتمام خلق خویش ازاس‌وجان
دیگری را پس نموده متهم
بست آنرا بمردی از یهود
می نیاید بر مسلمانان شکست
کثرت شرم و حیا مانع شود
نزد حکم ازجانب آن خائنان
که گنه کاراست و بود اوبیگناه
آن خیانتهای بین را دساس
بی ازان کوهست با ایشان مدام
آن تدابیری که در شبها کنند
زاو کند باور رسول با فروغ
غرقه اند اشیا دران علم بسیط
در جدال آئید بهر خائنین
پس کسی کوخصم‌حق‌گردید کیست
تا شود یار از عذاب روز شر
میرساند طلبی از کردار بد
مهربان ترکیست برخلق از خدا

آمد این آیت که دراوقات رزم
یاد حق باید کنید اندر حدود
مطمئن گشتید چون ازخوف باز
ضعف و سستی مینورزید ایمهان
تا بعان بودند بعضی زخمدار
همچنین هستند ایشان دردمند
یعنی از بعد شکست امدد فتح
پس شما را میل‌برحرب و قتال
حکم او یعنی بوفق حکمت است
ما فرستادیم قرآنرا بحق
پس مباش ازغیرت دین ایرسول
بهر رفع ننك از اسلامیان
خواه آمرزش زحق ازهرقصور
بهر خائن خواه یعنی مغفرت
آمد این آیت د بهر تهمتی
آمد آن دعوی بسلطان عقول
ای‌محمد‌ص کن توحکم ازروی‌عدل
چون توداری‌شرح صدروچشم‌باز
که بنفس خود سوگند دروغ
حق ندارد دوست خائن را بسر
وز خدا پنهان ندارند آنگناه
اوست‌مع با هرکسی درجهروسر
نیست حق راضی بران گفتارها
کوست‌مسلم وان‌یهودی کافراست
پس شوید آگاه ایقوم بی طمر
از پی رفع حیا سهایشان
تا کند دفع خیانت از ستبر
بعد ازاین توبحشان پروردگار
پس تماند از حق آمرزش طلب
توبه را فرموده اسباب رجا

با حذر باشیدو حذرازروی حزم
بی تغافل در قیام و در قعود
تا شرایط کرد مبایدد نماز
از جهاد و جستجوی کافران
کاره از پی رفتن و ازکارزار
که شما هستید بردردو گزند
وز خدا در یوم دین تأیید فتح
بش از ایشان بود باید بیسؤال
موجب آسایش و امنیت است
بر تو ای پیغمبر صاحب سق
یار خائن بهر کتمان فضول
عیب خائن را همی خواهی نهان
زاو طلب توفیق در کل امور
که دو عصیان کرده او بمعذرت
بر یهودی در مقام سرقتی
آن یهودی شد معاقب از رسول
تاکه‌گردی منحرف ازخوی‌عدل
از چه پنهان میکنی درپرده راز
خائنند آن شاهدان بیفروغ
گر که باشد بر گناه خود مصر
گرچه هست اولی‌که پوشند ازاله
تا ندانی زاوست چیزی مستتر
کز دروغ آرند بر کردار ها
قول او نزد پیمبر ابتراست
که شمائید ار گروهی بی خبر
مشتبه سازید تا بر هر کسان
هیچ از ایشان در مقام رستخیز
متکند بر توبها امیدوار
یابد آمرزنده حق را زان سبب

وَ مَنْ یَکْسِبْ خَطِیئَةً اَوْ اِثْماً ثُمَّ یَرْمِ بِهِ بَرِیئاً فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتاناً وَ اِثْماً مُبِیناً ١١٣ وَلَوْلا فَضْلُ

وکسیکه‌کسب کند خطائی یا گناهی‌را پس‌تهمت‌زندبآن‌بیگناهی‌را پس‌بتحقیق‌متحمل‌شده‌دروغی‌وگناهی‌روشن واگر‌نبودکرم

اللّهِ عَلَیْكَ وَ رَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طائِفَةٌ مِنْهُمْ اَنْ یُضِلُّوكَ وَ ما یُضِلُّونَ اِلاّ اَنْفُسَهُمْ وَ ما یَضُرُّونَكَ

خدا برتو ورحمت‌او هرآینه قصدکرده‌بودندگروهی‌ازایشان‌که‌اضلال کنندتراواضلال‌نمیکنندمگر خودهاشان‌را‌وضرر‌نمیرسانندترا

مِنْ شَیْءٍ وَ اَنْزَلَ اللّهُ عَلَیْكَ الْکِتابَ وَالْحِکْمَةَ وَعَلَّمَكَ ما لَمْ تَکُنْ تَعْلَمُ وَ کانَ فَضْلُ اللّهِ عَلَیْكَ

هیچ‌چیزی وفروفرستادخدا برتو کتاب وحکمت وتعلیم‌دادترا آنچه‌را نبودی‌که‌بدانی وباشد فضل خدا برتو

عَظِیماً ١١٤ لا خَیْرَ فِی کَثِیرٍ مِنْ نَجْواهُمْ اِلاّ مَنْ اَمَرَ بِصَدَقَةٍ اَوْ مَعْرُوفٍ اَوْ اِصْلاحٍ بَیْنَ النّاسِ وَ

بزرك نیست‌خیر دربسیاری از رازگفتنشان‌مگر کسیکه‌امرکند‌بصدقه یاکارخوبی یااصلاح میان مردمان و

مَنْ یَفْعَلْ ذلِكَ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِیهِ اَجْراً عَظِیماً ١١٥ وَ مَنْ یُشاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ

کسیکه بکند آنرا درطلب رضای خدا پس‌زودباشدکه‌دهیم‌اورامزدی بزرك وکسیکه زحمت‌دهد رسول‌را از بعد

مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدٰى وَ يَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلّٰى وَ نُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَ سَآءَتْ مَصِيراً ١١٦

آنچه ظاهر شد از برای او هدایت ویپروی کند غیر راه گروندگان را بازمیداریمش تا آنچه دوست میدارد و میاندازیمش بدوزخ و بداست آنجای بازگشت

اِنَّ اللّٰهَ لَا يَغْفِرُ اَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مَادُونَ ذٰلِكَ لِمَنْ يَشَآءُ وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللّٰهِ فَقَدْ ضَلَّ

بدرستیکه خدا نمی آمرزد که شرك آورده شود باو و میامرزد آنچه فروتر است از برای هرکه میخواهد و هرکه شرك آورد بخدا پس بحقیقت گمراه شد

ضَلٰلاً بَعِيداً ١١٧

گمراه دوری

گر کسی شد بر گناهی ملتزم
آزیان بروی رسد چون درخوراست
ورکسی جرمی کند بی اشتباه
همچنین حمل گناهی آشکار
بر تو فضل ورحمت حق ورنبود
می بیندارند لیك از سوء حال
وانچه آید وارد اندر خاطرت
بر تو نرساند از روی صواب
از رموز علم و اسرار امور
نیست در بسیاری از نجوی فلاح
یا که باشد امر برمعروف او
هرکه اینها بر رضای حق کند
بعد از آنکه شد براو روشن طریق
ما بگردانیم در دیگر سراش
گو بمان تا آنچه مطلوب بود
ست آمرزنده مشرك را خدا

که کند زان دیگری را متهم
ورکند هرکس تعدی نادر است
از صغیره یا کبیره وان گناه
زاید از جرم نخست از بدشمار
که نمود آگه تورا زان کار رود
غیر نفس خویشتن را در ضلال
بود بهر نظم و حفظ طاهرت
حقتعالی حکمت و علم و کتاب
هم زنفحات غیب اندر ظهور
جز بصدقه یا بمعروف و صلاح
آنکه در شرعست ممدوح و نکو
زود بدهیم اجر او را از رشد
پس شود خارج زراه واز رفیق
یار تا چیزیکه آن باشد سزاش
در جهان مولا و محبوب تو بود
غیر ازین بخشد زخلقان هر خطا
پیش از این گفتیم گرچه ذوالمنن

خود کند بر دیگری تهمت نهد
حق بود دانا بسارق هم بحد
افکند بر بیگناهی بهتنش
همچنانکه طعمه بر زید یهود
کرده بودند آن جماعت قصد ها
بر تو از چیزی نشد وارد ضرر
آن تعافل بهر پاس شرع بود
کرد آگاهت ز اسرار نهان
بر تو فضل حق بزرگست و فزون
راز گفتن یعنی از حسن ضمیر
یا که در اصلاح بین مردمان
با رسول آنکس که آید درخلاف
پیروی یعنی کند از ضعف دین
وان بود کفریکه آنرا داشت دوست
در جهنم واصلش سازیم کان
خواهد ار بخشد کسی را او بحال
شرك را نامرزد از کس بی سخن

تاکه خویش از ننگ فعل خود رهد
در مجازاتش حکیم از قطع ید
بار بهتان کرده حمل از طاقتش
بست بهتان از تعمد با شهود
که بگردانندت از راه هدا
زانکه معصومی و محفوظ از خطر
لیك حقت بر حقیقت ره نمود
که نبودی واقف از وی پیش از آن
هست زان یك علم ماکان ویکون
در تصدق تا دهد هرکس فقیر
هست بسیار آن شقوقش در نشان
داو رود برشق دیگر ز انحراف
بر رهی جز رسم و راه مؤمنین
هست این پاداش هرکو کفر جوست
جایگاهی بد بود بر کافران
غیر مشرك را که دور ستش ضلال

اِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ اِلَّا اِنَاثاً وَ اِنْ يَدْعُونَ اِلَّا شَيْطَاناً مَرِيداً ١١٨ لَعَنَهُ اللّٰهُ وَ قَالَ لَاَتَّخِذَنَّ مِنْ

نمیخوانند ازجز او مگر مادگانی و نمیخوانند مگر شیطان سرکش را لعنت کرد او را خدا و گفت شیطان هرآینه میگیرم

عِبَادِكَ نَصِيباً مَفْرُوضاً وَلَاُضِلَّنَّهُمْ وَلَاُمَنِّيَنَّهُمْ وَلَاٰمُرَنَّهُمْ فَلَيُبَتِّكُنَّ آذَانَ الْاَنْعَامِ وَلَاٰمُرَنَّهُمْ فَلَيُغَيِّرُنَّ

از بندگانت بهره مقرر و هرآینه گمراه میکنم ایشان را و در آرزو میاندازمشان و میفرمایمشان پس هرآینه بشکافند گوشهای چهارپایان را و میفرمایم ایشان را پس هرآینه تغییر

خَلْقَ اللّٰهِ وَ مَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيّاً مِنْ دُونِ اللّٰهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَاناً مُبِيناً ١١٩ يَعِدُهُمْ وَ يُمَنِّيهِمْ

میدهند آفریده خدا را و هرکه فرا گیرد شیطان را ناصر از جز خدا پس بتحقیق زیان کرد زیانی آشکارا وعده میدهدشان و در آرزو

وَ مَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ اِلَّا غُرُوراً ١٢٠ اُولٰٓئِكَ مَاْوٰيهُمْ جَهَنَّمُ وَلَا يَجِدُونَ عَنْهَا مَحِيصاً ١٢١ وَالَّذِينَ

میاندازدشان و وعده نمیدهد ایشان را شیطان مگر فریب آنها آرامگاهشان دوزخست و نمی یابند از آن گریزگاهی وآنانکه

آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا اَبَداً وَعْدَ اللّٰهِ

گرویدند و کردند کارهای شایسته زود باشد که در آوردشان در بهشتهائی که میرود از زیرشان نهرها جاودانیان در آن همیشه وعده دادن خدا

حَقّاً وَ مَنْ اَصْدَقُ مِنَ اللّٰهِ قِيلاً ١٢٢

براستی و کیست راستگوی تر از خدا در گفتار

نی پرستند اهل غفلت درپسند
هست اشارت نزد معنی سوی نفس
مشرك حق میپرستد نفس خویش
نیست فاعل بلکه باشد منفعل
لعنت حق بهر او باشد مدام
بهرهٔ مفروض کز بهر نشان
مینمایم امرشان پس تا برند
دارم اعنی بازشان برآن سنن
وانکه شیطانرا بگیرد دوست او
میکند حاصل زیانیرا که آن
وعدهٔ شیطان نباشد جز غرور
هم نباشد هیچ ایشانرا پناه
زود شان بدهیم در جنت مقام

جز زنانی را که غیر فاعلند
ماده‌گی حتم است چون در خوی نفس
طاعت شیطان کند در دین و کیش
فاعل اندر ذات باشد مستقل
همچنین لعن عباد از خاص و عام
گشته بعث النار شرحش در بیان
گوشهای چار پایان از گزند
که بود غیر از رضای ذوالمنن
دون حق ماند بخسرانی فرو
هست روشن بل زیان اندر زیان
واندر آن نفعی مگر فقد و قصور
تا گریزند اندران زانجایگاه
جاودان مانند در دارالسلم
راست باشد وعدهٔ حق بیسؤال

طاهر این باشد که بتها را عیان
منفعل باشد نه فاعل ز اقتضا
بلکه جز حق هرچه باشد ممکن است
هم بنپرستند جز دیو مرید
گفت شیطان چون ز درگه گشت رد
میکنم گمراهشان از راه دین
مینمایم امرشان پس تا کنند
ز ارتکاب آن فعال بد همی
یعنی امر او نماید اختیار
میدهد شیطان برایشان وعدها
آنگروهیکه خورند ازوی فریب
وانکه مؤمن گشت و اعمالش نکوست
جویهای جاری از شیر و عسل
کیست از حق راستگوتر در مقال

متراشیدند بر شکل زنان
میپرستندش بجان اهل هوا
بهر هر ممکن تأثر بین است
بت پرستان که به بت دارند امید
از عبادت من بگیرم بی عدد
سازم اندر آرزوهاشان رهین
خلقت حق را مبدل در پسند
مسخ گردند از نشان آدمی
بر خلاف امر و نهی کردگار
وافکند در آرزوها بر خطا
نیست ایشان را بجز دوزخ نصیب
فعل نیکش در جزا راجع باوست
علم و اخلاقست و عرفان و عمل

لَيْسَ بِاَمَانِيِّكُمْ وَلَا اَمَانِيِّ اَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ وَلَا يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللّٰهِ

نیست بآرزوهای شما و به آرزوهای اهل کتاب کسیکه میکند بدی جزاداده میشود بآن و نمی یابد برایش از غیر خدا

وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ١٢٣ وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ اَوْ اُنْثٰى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَاُولٰئِكَ يَدْخُلُونَ

دوستی و بیاری کننده وکسیکه نکند کارهای خوب از نر یا ماده واو مؤمن باشد پس آنها داخل میشوند

الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا ١٢٤ وَمَنْ اَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ اَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلّٰهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ اِبْرَاهِيمَ

بهشت را وستم کرده نمیشوند بمقدار نقیری وکیست بهتر در دین از آنکه خالص گردانید وجهش را از برای خدا و او نیکوکار است و پیروی کرد دین ابراهیم را

حَنِيفًا وَاتَّخَذَ اللّٰهُ اِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا ١٢٥ وَلِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوَاتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ وَكَانَ اللّٰهُ بِكُلِّ

حق گرای وگرفت خدا ابراهیم را دوست ومر خداراست آنچه در آسمانهاست وآنچه در زمین است وباشد خدا بهمه چیز

شَيْءٍ مُحِيطًا ١٢٦ وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ قُلِ اللّٰهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ وَمَا يُتْلٰى عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ فِي

فرا رسنده وفتوی میپرسند از تو در زنان بگوی خدای فتوی میدهد شما را در آنها و آنچه خوانده میشود در شما در کتاب در

يَتَامَى النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا تُؤْتُونَهُنَّ مَا كُتِبَ لَهُنَّ وَتَرْغَبُونَ اَنْ تَنْكِحُوهُنَّ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْوِلْدَانِ

یتیمان زنانیکه نمیدهید ایشانرا آنچه نوشته شده از برایشان ورغبت دارید که نکاح کنید آنهارا وعاجزان از فرزندان

وَاَنْ تَقُومُوا لِلْيَتَامٰى بِالْقِسْطِ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَاِنَّ اللّٰهَ كَانَ بِهِ عَلِيمًا ١٢٧ وَاِنِ امْرَاَةٌ

وآنکه کارگذاری کنید مرآن یتیمان را بعدالت وآنچه میکنید از خوبی پس بدرستیکه خدا باشد بآن دانا واگر زنی

خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا اَوْ اِعْرَاضًا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا اَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا وَالصُّلْحُ خَيْرٌ وَ

گمان برد از شوهرش سرباز زدنی یا روی گردانیدنی پس نیست گناهی برآن دو با که اصلاح کنند میان خود بصلحی وصلح بهتر است

اُحْضِرَتِ الْاَنْفُسُ الشُّحَّ وَاِنْ تُحْسِنُوا وَتَتَّقُوا فَاِنَّ اللّٰهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ١٢٨ وَلَنْ

وحاضر گردانیده شده نفسها را بخل واگر نیکی کنید وبپرهیزید پس بدرستیکه خدا باشد بآنچه میکنید آگاه وهرگز

تَسْتَطِيعُوا اَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمَيْلِ فَتَذَرُوهَا كَالْمُعَلَّقَةِ وَاِنْ

نتوانید که عدالت کنید میان زنان واگرچه بسیار خواسته باشید پس میل نکنید تمام میل پس واگذارید او را چون محبوس واگر

تُصْلِحُوا وَ تَتَّقُوا فَاِنَّ اللّٰهَ كٰانَ غَفُوراً رَحِيماً ۱۲۹ وَ اِنْ يَتَفَرَّقٰا يُغْنِ اللّٰهُ كُلًّا مِنْ سَعَتِهِ وَ كٰانَ

باصلاح آرید و بپرهیزید پس بدرستیکه خدا باشد آمرزنده مهربان واگر جدا شوند بی نیاز گرداند خدا هریکرا از توانگریش وباشد

اللّٰهُ وٰاسِعاً حَكِيماً ۱۳۰ وَ لِلّٰهِ مٰا فِي السَّمٰوٰاتِ وَمٰا فِي الْاَرْضِ وَ لَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ اُوتُوا الْكِتٰابَ

خدا فراخ رحمت درست کردار ومر خدار است آنچه در آسمانها وآنچه در زمین است وبحقیقت وصیت کردیم آنانرا که داده شدند کتابرا

مِنْ قَبْلِكُمْ وَ اِيّٰاكُمْ اَنِ اتَّقُوا اللّٰهَ وَ اِنْ تَكْفُرُوا فَاِنَّ لِلّٰهِ مٰا فِي السَّمٰوٰاتِ وَ مٰا فِي الْاَرْضِ وَ

پیش از شما وشمارا که بپرهیزید از خدا واگر کافر شوید پس بدرستیکه مر خدار است آنچه در آسمانها وآنچه در زمین است و

كٰانَ اللّٰهُ غَنِيّاً حَمِيداً ۱۳۱

باشد خدا بی نیاز ستوده

بر بیاید کار در علم وحساب / زآرزوهای شما و اهل کتاب
بست یعنی محض قول اندر مثل / کار بر صدق است و اخلاق و عمل
هرکه کاری بد کند یابد جزا / گل بروید چونکه کشتی گندها
هم نیابد دوستداری بهر خود / دون حق یا ناصری گاه مدد
وانکه کرد اعمال نیك از مرد و زن / وان بود مؤمن در افعال حسن

در پاداش اعمال

شرط اینست یعنی در عمل / بی زیانان شد عملها بی محل
پس خود انشانند داخل در جنان / بی ستم کز فعلشان بینی قیان
یعنی از پاداش اعمال نکو / کم شود چیزی از ایشان یك تسو
آنچه اندر کیسه کردی از درم / هست باقی زان نباید هیچ کم
خاصه گر حقت دهد چیزی بمزد / پس سپاری برد او از بیم دزد
وقت حاجت را وچو خواهی بازپس / خیره گردی کاین همان مالست و بس
زانکه بینی آنچه بودت دسترنج / هریکی را میدهد صد باغ و گنج
تا چه جای آنکه چیزی کم شود / بر تو ظلمی در جزا و استم شود
گشت نیکوتر زروی دین و داد / زانکه بر امر خدا گردن نهاد
نفس خود را کرد خالص بهر او / این بود وجه مَن اَسلَمَ وَجهَهُ
محسن است آنکس که در توحید حق / شد بری از غیر او از ما خلق
پیروی بر کیش ابراهیم کرد / جسم و جان در راه او تسلیم کرد
زان گرفت اورا خدا بر خود خلیل / دوست یعنی اندر افعال جمیل
تن بر آتش داد وجان بر جان نواز / مال و هم فرزند قربان کرد باز
چونکه بستندش عدو بر منجنیق / امتحان را تا شود زآتش حریق
جبرئیلش گفت وقت التجاست / حاجت خویش از کسی ظاهر بخواست
گفت نبود جز بحقم حاجتی / داند او خود ور که دارم نیتی
هست شرط دوستی کز غیر یار / چشم پوشی گر بسوزندت بنار
گشت زان رو حق بهر کارش کفیل / کرد آتش را گلستان بر خلیل
قحطئی شد در زمان او بشام / داد مال خود بمسکینان تمام
دوستی بودش بمصر از حاجگان / ره نوردی کرد سوی او روان
اشتری هم چند تا نان و طعام / بهر او سازد روان آن نیکنام
گفت گر میخواست بهر خویش او / میفرستادم بدون گفتگو
لیك او خواهد ز بهر دیگران / وین بود در مصر بس سخت و گران
زانکه قحطی نیز اینجا شایع است / میتوان داد ار باندك قانع است
بار گشتند آن جماعت سوی شام / دست خالی لیك بهر ننگ و نام
خاك پر کردند از ره در جوال / چون خلیل آن دید نفزودش ملال
رفت گریان در عبادتخانه زود / بارها دیدند زان پس آرد بود
کرد ساره زآردها مشتی خمیر / پخت نان از بهر اتباع و فقیر
سر آن از ساره ابراهیم جست / گفت دارسال خلیل مصر تست
گفت نی بل کز خلیل سابق است / گر خلیل آید دلیلش لایق است
خواند زان حق بهر خویش اورا خلیل / چون بد اندر راه مهر حق دلیل
واین عجبتر از امیر مؤمنان / شد پدید از عشق حق در امتحان

در سخاوت امیر المؤمنین علی علیه السلام

گشت زهرا ناتوان وز شیر حق / گشت جانش بر اناری مستحق
در سراغش شد بمردی از یهود / پیش او جز دانهٔ باقی نبود
راو گرفت آنرا بمالی بیشمار / در ره آمد امتحان کردگار
یك مریضی در میان راه دید / بی غذا و ز زندگانی نا امید
جست حالش کز کجائی ای فقیر / گفت هستم چونکه پرسیدی اسیر
گشته ام بیمار و بی غمخوار و یار / کن تو یاری بر رضای کردگار
گفت برگو تا چه خواهی از غذا / گفت باشد بر انارم اقتضا
گفت دارم من مریضی در حرم / خواسته از من انار آن محترم
کرده ام یکدانه پیدا بهر او / داد نیمی زان چو بودش آرزو
گفت زان نیم دگر یابم حیوة / ده بحب آنکه دادت این صفات
نیم دیگر داد هم بر مستحق / عشق حق را زان علیع شد مصدق
تا تو بشناسی ولی فرد را / وز تمام ما سوی الله مرد را
خواست تکبیر از ملایك زان عمل / کاین بود گر مرد باقی شد دغل
گشت بر جبریل امر از کردگار / کز بهشت از بهر زهراء بر انار
چون بسوی خانه آمد شیر حق / دید رمانی عجب اندر طبق
گفت با صدیقه کاینها از کجاست / گفت خود داناتر از مائی براست
خود تو بفرستادهٔ ای مؤتمن / وانکه از تفصیل آن پرسی زمن
شخصی آورد این طبق بر در همه / گفت حیدر داده بهر فاطمه
گفت آری باشد از محبوب من / داده از باغی که بد منسوب من
این عمل گر بینی از چشم شهود / جز ز حیدر ناید از کس در وجود
من بسی در علم اخلاقم دقیق / گشته ام غواص این بحر عمیق
دانم آن وصفی که ممتاز است و خاص / بر که دارد در مراتب اختصاص

جود کردن با شروط افسانه‌است / آن کند کز غیر حق بیگانه‌است

آن کند که جان پیشش خاک بود / جانی آنکو بر تراز افلاک بود

در شرایط جود

با تو گویم شرطهای جود را / تا یابی گوهر مقصود را

شرط اول آنکه معطی درضمیر / خویشرا کمتر شمارد از فقیر

شرط دیگر آنکه پاداش عطا / نه عوض خواهد نه خدمت نه دعا

شرط دیگر کآن عطا دادکش / گر چه بدهد گنجهای عالمش

شرط دیگر کش نماند آن بیاد / از نظر سازد فراموش آنچه داد

شرط دیگر آنکه صد بار ار دهد / زان نخواهد منتی بروی نهد

بل نخواهد تا شود معروف او / یا بپاداش عطا موصوف او

شرط دیگر که نخواهد زان عمل / دشمنی بر مهر دل گردد بدل

شرط دیگر آنکه وقت محنتی / زاو نخواهد با تمکن نصرتی

شرط دیگر آنکه نشناسد زحق / آن کرم را نی نخود مستحق

غیر از اینها شرطها باشد بکار / گر بویسم بگذرد از اختصار

این چنین جودی نه کار هر کس است / آن کند کش کم دو کون از یك خس است

آن کند کانداخت جون دشمن خبو / بر رخش یکجا گذشت از قتل او

مقاتلهٔ امیرالمؤمنین علی علیه السلام با عمرو بن عبدود

چون بجنبش دید از خود خشم را / دوخت از قتل مبارز چشم را

گفت عمرو عبدود با وی که دوست / با ابیطالب بدم چون لحم و پوست

میخواهم با تو آیم در نبرد / رو بگو که آید دگر هست مرد

گفت پاس مهر حق واحترامست / یار او شو گرکه مهرت رهبراست

ورنه من بر پاس مهر ذوالجلال / با تو خواهم کردن در میدان قتال

جان من پروردهٔ احسان اوست / میکشم آنرا که با یارم عدوست

من بسم فرزند کس نسل حقم / از نسبهای خلقی مطلقم

هم نور الله کشتم نی برغرض / بست چشمم بر ثوابی یا عوض

حقتعالی داده پیش از خلقم / آنچه باید از عطا و نعمتم

می خواهم بیش از آن کو داده است / بهر من هر دولتی آماده است

تو درا از باب دولتخواهیم / تا بری صد ملك و گنج از شاهیم

اندرآ کت در دو کون افضل کنم / جاودات فارس یل یل کنم

نامهای عاریت بیهوده است / نام آن دارد که احمد دوده است

اندرا تا بنگری میدان ما / فارس آنی در صف جولان ما

فر احمد بنگری دی فر شوی / سر بپای او نهی سرور شوی

کشتی و نزد مصطفی بردار سرش / سوی دشت افکند کوه پیکرش

گفت این افزون بود در راه دین / از ثواب اولین و آخرین

آنکه خود داد آنچه بودش در حساب / گو مرا او را چیست حاجت بر ثواب

جای احمد خفت و بی تقدیم کرد / سر بدش در سجده‌گه تسلیم کرد

دل بدلبر داد و جان برجان نواز / گشت اندر عشق جانان پاکباز

بد خلافت حق او و اولاد او / هشت بر یاران گذشت از یاد او

گفت حق خواهم عدالت را اسیر / داد و گفت از تست این نی از فقیر

گفت از حب خلایق باش دور / زانکه در حب تو باشم سرغرور

گفت دورم جز تو کس را دوستدار / میخواهم رستم از اغیار و یار

دان بداو را دشمن افزون دوست کم / تا بیابد سر وحدت مکتسم

لعل شاهی در خور تاج شه است / نی سزای هرگدای ابله است

عشق را باید زجان بگذشتهٔ / روی دل از هر دوعالم گشتهٔ

رند قلاش قلندر پیشهٔ / با قلندر پیشگان هم ریشهٔ

یار حیدر کی شود هر کودنی / تو یکی حیدر دلی حیدر تنی

آنکه او را در ارادت بدهشد / فانی حق گشت و برحق زنده شد

حب او این نیست تا هر ناکسی / ضم کند با حب هر جار و خسی

حب دنیا تا بپردازی ز دل / نیست راحت برولای معتدل

حب حیدر شرط مقصود و رهست / شرح و متن لا اله الا الله است

گوش کن من کنت مولاه از رسول / این بود توحید محض اندر اصول

پیروی کن کیش ابراهیم را / جوئی ار توحید اگر تعلیم را

حقتعالی برگرفت اورا بدوست / هرکه حق یار است مولای تو اوست

گفت پیغمبر مرا با دوست کیست / دوست آن کو اولی حق علی است

تا بسپر هرکه بود دوست او / مشرك و بیگانه ازحق اوست او

من بگویم ترك کن شاخی را / لیك بگذار حولی مرعین را

هر که نشناسد بنور ایش / بیند آن وحدت عیان از کثرتش

وحدت اندر کثرت آمد مختفی / شرح آنرا موبمو جو از صفی

کثرت و وحدت دو وصف ازذات اوست / هریکی در جای خود مرآت اوست

هست از حق آنچه در ارض و سماست / کو بهر چیزی محیط از ماسواست

نیست محتاج او با فعال عباد / با کس آرد سرکشی یا انقیاد

از تو میجویند فتوی مردمان / در زنان یعنی ز میراث زنان

کز چه نصف ارث باشد بالعیان / حق دختر یا که حق خواهران

گو بایشان داده حق فتوی چنین / در کتاب خود بتوضیح متین

آنچه در میراث ایتام نساست / گرچه صاحب مال او یا بینواست

آن زنانکه شما ندهید باز / آنچه فرض است از خداشان زامتیاز

بر نکاح آن زنان رغبت برید / تا که اموال ضعیفان را خورید

لاجرم منع نکاح دیگران / میکنید از طمع مال آن زنان

بود اندر جاهلیت رسم این / که یتیم ار دختری بد دلنشین

آن ولی آوردی اورا در نکاح / تا خورد مالش بصدگون افتضاح

ور نبودش حسن مانع بد ولی / از نکاحش با بهرك ار بد دلی

تا برد مالش مبادا دیگری / بسته پر بد در سرای اختری

ترغبون ان تنکحوهن از ان / حق بقبح این عمل سازد بیان

هست اندر قول لا تؤتونهن / تا بآخر دالی از چندین سخن

اول آنکه برزنان میراث بود / منع اندر جاهلیت از جحود

دویم آنکه مستبدادی صداق / زوجه را از جاهلی بالاتفاق

سیم آنکه دختران را اندرحال / باز میبستند بهر طمع مال

حقتعالی نهی ایشان زان سرشت / میکند زین آیه کان عیب است و زشت

وان ضعیفان یعنی ایتام نسا / یا ز فرزندان خورد ار اقربا

که نمیدادندشان میراث هیچ / این نماید بس قبیح اندر بسیج

ایستادن واجب آمد بر شما / با عدالت بهر ایتام نسا

در مهم مهر و در میراثشان / رفع ظلم از رسم بد احداثشان

بر یتیمان آنچه از نیکی کنید / حق بر آن داناست بگفت و شنید

ور زنی ترسد که اندر بسترش / سرزند باد از کراهت شوهرش

وز قرینه یابد اورا بی وثوق / یا که معرض ار بی منع حقوق

پس گناهی نیست در اصلاح اگر / وا گذارند از حقوق یکدگر

زن ببخشد چیزی از مهرش باو / بگذرد و از بوتش بگفتگو

مرد هم دارد حقوق زن نگاه
نفسها بربخل حاضر گشته اند
مردهم خست کند زاودرمعاش
پس بود مشکل کهآن خوی سکش
پس خدا بر کارتان باشد خبیر
ورحریصید اندرآن یعنی مصر
مصطفی زاصلاح نسوان عذرداشت
میل پس ناربد اندر اجتماع
مشکلست اعنی که فعل معتدل
آن نورامقدوروراین مقدورنیست
میل دل پس گفت بریکرو مکن
پس گذارید آن زن مرغوب را
در حدیث آمد که باشد بهرمرد
ور باصلاح آورید از اشتباه
پس خدا برماضی آمرزنده است
همچنین تا چار زن گردارد او
گشت چون بیمار میبردند بار
در یکی روز از معاذین جبل
هر یك از زوجین گشتند از جدا
از فراوانی فضل و جود خویش
حکمش سازد وسایل بهر خلق
ما وصیت کرده ایم اندر خطاب
ور بترك امر حق کافر شوید
نی دگر کس رسد بروی زیان
هست از طاعات خلق خود غنی

هم جداش از خود نساند زاشتباه
گوئیا بر حقد و بخل آغشته اند
آنچنان کو کرد ضنت در فراش
رفع گردد تا بجنبد یك رگش
اندراحسان و خصومت ناگزیر
تا نمائید [illegible]
بر خدا اصلاحشانرا میگذاشت
میل دل یعنی بترك مستطاع
در عیان آید بوفق میل دل
باشد از مقدور بهتر دور نیست
ترك احسان از زن بد خو مکن
چون معلق اندر احسان و جزا
کرد وزن پس بریکی زان میل کرد
آنچه کردید از حقوق زن تباه
مهربان هم در عطا بربنده است
نستش رابد شبی گفتگو
سترش هرشب بجائی رامیار
شد دوزن موت از وبا اندر محل
از ره ترك مواساة و ولا
یا بدل از بهرشان آرد بهش
وررهی محکم دهد روزی و حلق
بر شما سابق بر از اهل کتاب
سوی فرمان الهی بگروید
هم نه نفع از شکروحمد بندگان
گر برد فرمان او کس ورکه نی

صلح باشد بهتر ازجنك وطلاق
زن کند برمرد ضنت گرکه او
حقد و بخل اندر نهاد مردو زن
خوبی و پرهیز اگر گیرید پیش
ورکه نتوانید عدل و استوا
جز تساوی بینشان منظور نیست
کاینقدر باشد زمن باقی زتست
ملتان باشد بنصف و اعتدال
گفت زان به نیتی کز مؤمن است
بین نسوان بیت برنصفت است
آنکه باشد در سمع [illegible]
مر معلق کیست در موضوع ما
در قیامت کرده باشد از غلو
هم بپرهیزید از امثال آن
مردی از اوراست یکرن درطلب
مصطفی را بود نه زن در وثاق
تا از او خوشنود باشند آن همه
قرعه زد دردمی وکفن آن بیکنام
از دقیق و صاحب خود در محار
میرساند رزقشان بر وفق حال
باشدازوی هرچه درارض وسماست
هم وصیت مسلمانم بر شما
پس بود زوهرچه درارض وسماست
امر بر تقوی زبدل رحمت است
هم حمید اعنی ستوده است او بذات

همچنین به اتفاق از افتراق
با زن دیگر شود هم وصل جو
هست مدغم همچو رگها در بدن
وزنشوز اعراض بهرپاس کیش
در میان آرید ما بین سا
وین شما را درعمل مقدورنیست
کز تو هر اشکسته گردد درست
گرچه بس مشکل بود در احتمال
ازعمل کآن ممکن این لایمکن است
در عمل آوردن آنرا محنت است
میل دل بروی مکن نزدیکتر
آنکه نه بیوه است ونی مطلوع ما
نیمهٔ تن میل سوی پشت او
یعنی از ابطال حق آن زنان
هست یکشب حق او ازجار شب
بود هر شب با یکی بالاتفاق
بر کسی باید جفا و مطلمه
تا مقدم دارد از ایشان کدام
حق نماید هر یکی را بی نیاز
کو بود بر بندگان واسع محال
میرساند بهر هرکس هرچه خواست
تا بپرهیزید از شرك و هوا
هم غنی درذات خویش ازماسواست
نی که بر پرهیزحلقش حاجت است
حمدش از گویند ورنی ممکنات

وَ لِلّٰهِ مٰا فِي السَّمٰوٰاتِ وَ مٰا فِي الْاَرْضِ وَ كَفٰي بِاللّٰهِ وَكيلاً ١٣٢ اِنْ يَشَاْ يُذْهِبْكُمْ اَيُّهَا النّاسُ وَ

ومرخدارا است آنچه درآسمانها وآنچه در زمین است وکافیست خدا کارگذار اگر خواهد ببردشمارا ای مردمان و

يَاْتِ بِآخَرينَ وَ كٰانَ اللّٰهُ عَلٰي ذٰلِكَ قَديراً ١٣٣ مَنْ كٰانَ يُريدُ ثَوابَ الدُّنْيٰا فَعِنْدَ اللّٰهِ ثَوابُ الدُّنْيٰا

بیاورد دیگرانرا وباشد خدا بر آن توانا کسیکه باشد که خواهد ثواب دنیارا پس نزدخداست ثواب دنیا

وَ الْاٰخِرَةِ وَ كٰانَ اللّٰهُ سَميعاً بَصيراً ١٣٤ يٰا اَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا كُونُوا قَوّامينَ بِالْقِسْطِ شُهَدٰاءَ لِلّٰهِ

وآخرت وباشد خدا شنوای بینا ای آن کسانیکه ایمان آوردید باشید کارگذاران فرمانروا بعدالت گواهان مرخدارا

وَ لَوْ عَلٰي اَنْفُسِكُمْ اَوِ الْوٰالِدَيْنِ وَالْاَقْرَبينَ اِنْ يَكُنْ غَنِيّاً اَوْ فَقيراً فَاللّٰهُ اَوْلٰي بِهِمٰا فَلا تَتَّبِعُوا

واگرچه باشد بر خودهاتان یا والدین وخویشان اگرباشد توانگر یامحتاج پس خدا سزاوار است بآنها پس پیروی مکنید

الْهَوٰي اَنْ تَعْدِلُوا وَاِنْ تَلْوُا اَوْ تُعْرِضُوا فَاِنَّ اللّٰهَ كٰانَ بِمٰا تَعْمَلُونَ خَبيراً ١٣٥

خواهش خودرا که میل کنید واگر بپیچانید یا اعراض کنید پس بدرستیکه خدا باشد بآنچه میکنید آگاه

هرچه باشد در سموات و زمین
اوست کافی بر مهم بندگان
این خلایق را کند زیر وزبر
بر منال و مال دنیا غره اید

هست اورا از بی طاعت یقین
گر نداند یا نداند بنده آن
می پدید آرد زنو خلق دگر
لاف خورشیدی زنید وذره اید

جمله را بر درگهش روی نیاز
ایها الناس از خدا خواهد برد
از چه میباشید مغرور جهان
ذره باقی نیست الا ساعتی

بر مهمات خلایق کار ساز
مر شما را دیگرانرا آورد
کوست وایس مانده بگذشتگان
بر بقای خود ندارد طاقتی

کرّ و فرّ او دمی اندر هواست ‖ بیندم دیگر که چون معدوم ولاست

یکدم ار بالد که شمس بی‌فیم ‖ هستیش گوید بآنی لاشیم

گفت با بهلول هرون الرشید ‖ کو مرا پندی که بس باشد مفید

طلب کردن هرون الرشید پندی از بهلول

گفت زین ملکی که نك در دست تست ‖ بود دست دیگران اندر نخست
بر تو شد زانها بجواری منتقل ‖ بر تو هم هرگز نماند مستقل

عنقریب افتد بدست دیگران ‖ تا نبندی دل زنادانی بران
داد از دینار ها بروی هزار ‖ گفت مال مردمم ناید بکار

کی فقیر از مال و زر فربه بود ‖ گر دهی بر صاحبانش به بود
با شما گویند اصحاب قبور ‖ کای گرفتاران این دارالغرور

بسته اید اینگونه دل بر مال و جاه ‖ بر زن و فرزند و ملك و تخت و گاه
چون شما بودیم هم ما در فنون ‖ حاکمان کرد این چنین پست و زبون

ملك و گنج و عیش و نوش و فرّ و رور ‖ شد بدل بر گور تنك و مار و مور
رفت از دست آن حظوظ و آن شکوه ‖ نك بدینسانیم در رنج و ستوه

خانه ها و قصر ها برساختیم ‖ دل بحسرت زان همه پرداختیم
لك بود خاك سیه مأوای ما ‖ فقر و حاجت عزّ و استغنای ما

زندگانرا همچنین چون مرده گان ‖ میکند تبدیل حق در هر زمان
بس کسانرا صبح بودی جاه و گاه ‖ شامشان میبود جا در خاك راه

حق بر این ایجاد ها و اعدامها ‖ هست قادر هم بنفی نامها
دختری نعمان منذر در خبر ‖ با خلیفه گفت یا شخص دگر

درجواب او چوکرد از وی سؤال ‖ بر شما بگذشت چون ایام و حال
کمترین حالی که صبحی در نمود ‖ بود مارا در نواحی هرچه بود

شام چون کردید بر ما کرد رحم ‖ هر که مارا دید بر تفسیده لحم
زین رقم نه ده نه صد نه صدهزار ‖ هر سحر جاریست تا نصف النهار

نیست محتاج بیان پیدا تر است ‖ زانچه بینی گرچه مهر خاور است
این کند حق درمقام خفض و رفع ‖ تا که دانی قادرش بر ضرّ و نفع

آنکه میخواهد بپاداش عمل ‖ خیر دنیای دنی از ما حصل
چون مجاهد کو رود سوی جهاد ‖ بهر تحصیل غنیمت با عناد

پس بود نزد خدا بیمقدرت ‖ خیر دنیا هم ثواب آخرت
آنکه دنیاخواست اندك همت است ‖ وانکه جوید آخرت ذی رفعت است

میبرند این هردو بهر از نعمتش ‖ لیك هر طالب بقدر همتش
آنکه شه بروی سپارد مخزنی ‖ شرّ وی گر خواست باشد کودنی

حق بقول و فعل هر برنا و پیر ‖ گر همی دانی سمیع است و بصیر
پس سخنها کوست نیك و فعل زشت ‖ باطنش دوزخ بود ظاهر بهشت

گفت دارو بر مقالاتم سمیع ‖ همچنین بینا باعمال شنیع
تا بدانی لطف و بخششهای ژرف ‖ منتنی باشد بمعنی نی بحرف

ای گروه مؤمنان باز ایستید ‖ بر اقامهٔ عدل گر حق نیستید
هم گواهان حق اندر راستی ‖ خارج اعنی از کجی و کاستی

این شهادت گرچه بر نفس شماست ‖ آورید اقرار بروی حق و راست
گر شما را حق کس بر گردنست ‖ اعتراف آثار صدق روشن است

آنکه بر توحید حق باشد گواه ‖ هم دهد برخود گواهی زانتباه
هم دهد گر بهر مادر یا پدر ‖ یا زبهر اقربا در نفع و ضر

هست مشهودٌ علیه ار مالدار ‖ یاکه مسکین هردو را یکسان شمار
ده شهادت ازره انصاف و داد ‖ نی ز روی میل نفس کج نهاد

درگواهی نه که برداری ضمیر ‖ زان تصور کآن غنی است این فقیر
حق بر ایشانست اولی در امور ‖ تا کنید زایشان رعایت بی قصور

بر هوا از حق بگردانید رو ‖ گفت چون لاتتبعوا ان تعدلوا
درگواهی بی زمیل نفس خویش ‖ از طریق صدق و عدل آئید پیش

ور بپیچانید بر ما حق زبان ‖ بهر کتمان در حقوق مردمان
یا کنید اعراض از حق یك شعیر ‖ اوست بر اعمالتان یکجا خبیر

يٰا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللّٰهِ وَ رَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلٰي رَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِى اَنْزَلَ مِنْ

ای آن کسانیکه گرویدند ایمان آورید بخدا و رسول او و بکتابی که فرو فرستاد بر رسولش و کتابیکه فرو فرستاد از

قَبْلُ وَ مَنْ يَكْفُرْ بِاللّٰهِ وَ مَلٰئِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلٰالاً بَعِيداً ١٣٦ اِنَّ

پیش و هرکه کافر شود بخدا و فرشتگان او و کتابهای او و رسولان او و روز بازپسین پس بحقیقت گمراه شد گمراهی دور بدرستیکه

الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ ازْدَادُوا كُفْراً لَمْ يَكُنِ اللّٰهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَلٰا

ایمان آوردند پس کافر شدند پس گرویدند پس کافر شدند پس افزودند کفررا باشد خدا که بیامرزد ایشانرا و نه

لِيَهْدِيَهُمْ سَبِيلاً ١٣٧ بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ بِاَنَّ لَهُمْ عَذَاباً اَلِيماً ١٣٨ اَلَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ اَوْلِيٰاءَ مِنْ

راه نماید ایشانرا راهی مژده ده منافقانرا بآنکه از برای ایشانست عذابی دردناك آنانکه میگیرند کافرانرا دوستان از

دُونِ الْمُؤْمِنِينَ اَيَبْتَغُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَاِنَّ الْعِزَّةَ لِلّٰهِ جَمِيعاً ١٣٩

جز گروندگان آیا میجویند نزد ایشان عزت را پس بدرستیکه عزت مر خدار است همه

ای گروه مؤمنان می بشنوید ‖ بر خدا و بر رسولش بگروید
باشد این مقصود از اکمال دین ‖ تا که ظن تکمیل یابد بر یقین

چون ز دل دارید بر حق اعتراف ‖ در عمل آرید آنرا بی خلاف
یا پس از تکمیل اعمال بدن ‖ گشت بر اخلاق باید ممتحن

یا پس از تعظیم امر ذوالجلال
باشد ایمان اول اقرار زبان
اصل چبود در عمل تطهیر قلب
شرح اینرا گفته‌ایم از پیش و باز
بر خدا آرید ایمان در قبول
همچنین آرید ایمان بر کتاب
وانکه کافر شد بحق هم بر ملك
دور از مقصود وراهست و رفیق
وان بموسی بود ایمان یهود
کفرشان پس شد زیاد از ناقبول
نه نمایدشان هدایت بر رهی
کافرانرا آن کسان گیرند دوست

روکنید از فرق بر جمع وصال
پس برآن کفتار تصدیق جنان
تا شود ازقلب جزحق جمله سلب
جای خود گوئیم چون آید نیاز
همچنین ازراه عرفان بررسول
کزحق آورد آن رسول مستطاب
برکتاب و بررسل ازریب وشك
ره نیابد از نشانی بر طریق
کافر از گوساله گشتند زود
یعنی از انکار سلطان عقول
ره بحق کی یابد ایشان الهی
بهره خود جز مؤمنان وین نیکوست
ارجمندی هست حقرا بالتمام

بعد تصدیق زبانی بر حدود
پس نمودن سعی در اعمال شرع
یافتن از فرق بر جمع ارتقا
گفت زانرو گرمطیع و رهروید
یعنی او را بر کمال خویشتن
وان کتابی کز حق آمد پیش ازین
هم بروز آخرت پس گمره است
آنکسانیکه بایمان آمدند
توبه پس کردند وهم مؤمن شدند
نیست آن کآمرزد ایشانرا خدای
ده دو رویانرا بشارت بر هلاك
ارجمندی میکنند آیا طلب
هرکرا خواهد دهد عز و مقام

روکنید از دل بتوحید شهود
پس شدن در اصل مستغنی زفرع
رفته رفته تا فنا و تا بقا
بعد ایمان سوی ایمان بگروید
واشناسید از نشان عقل و فن
با رسولان از پی تعظیم دین
درضلالی بس بعید آن ابله است
بعد ایمان باز پس کافر شدند
باز پس کافر بعیسی آمدند
زانکه توبه ناورد از ناروای
باشد ایشانرا عذابی دردناك
نزد ایشان یا که قوت این عجب

وَ قَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ اَنْ اِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللّٰهِ يُكْفَرُ بِهَا وَ يُسْتَهْزَئُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا

وبتحقیق فرستاد برشما در کتاب آنکه چون شنوید آیتهای خدارا که کفرورزیده میشود بآن واستهزاء کرده میشود بآن پس ننشنند

مَعَهُمْ حَتّٰى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ اِنَّكُمْ اِذًا مِثْلُهُمْ اِنَّ اللّٰهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي

باایشان تا آنکه شروع کنند درسخنی جزآن بدرستیکه شما آنگاه مانند ایشانید بدرستیکه خدا جمع کننده منافقان وکافراست در

جَهَنَّمَ جَمِيعًا ١٤٠ اَلَّذِينَ يَتَرَبَّصُونَ بِكُمْ فَاِنْ كَانَ لَكُمْ فَتْحٌ مِنَ اللّٰهِ قَالُوا اَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ وَ

دوزخ همه آنانکه چشم میدارند بشما پس اگرباشد مرشمارا فتحی ازنزدخدا گویند آیا نبودیم باشما و

اِنْ كَانَ لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ قَالُوا اَلَمْ نَسْتَحْوِذْ عَلَيْكُمْ وَ نَمْنَعْكُمْ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَاللّٰهُ يَحْكُمُ

اگر باشد مرکافرانرا بهرهٔ گویند آیا غالب شدیم برشما وبازنداشتیم شمارا از مؤمنان پس خدا حکم میکند

بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَ لَنْ يَجْعَلَ اللّٰهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا ١٤١ اِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ

میان شما روز قیامت وهرگز نگرداند خدا ازبرای کافران بر گروندگان راهی بدرستیکه منافقان فریب میورزند

اللّٰهَ وَ هُوَ خَادِعُهُمْ وَ اِذَا قَامُوا اِلَى الصَّلٰوةِ قَامُوا كُسَالٰى يُرَاۤؤُنَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللّٰهَ اِلَّا

باخدا واوست فریب دهنده ایشان واوچون برخیزند به نماز برخیزند سنگینان مینمایند مردمانرا ویاد نمیکنند خدارا مگر

قَلِيلًا ١٤٢ مُذَبْذَبِينَ بَيْنَ ذٰلِكَ لَا اِلٰى هٰؤُلَاۤءِ وَلَا اِلٰى هٰؤُلَاۤءِ وَ مَنْ يُضْلِلِ اللّٰهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا ١٤٣

اندکی متردوان در میان آن نه بسوی آنها ونه بسوی آنها وکسیرا که اضلال کند خدا پس هرگز نیابی ازبرایش راهی

يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ اَوْلِيَاۤءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ اَتُرِيدُونَ اَنْ تَجْعَلُوا لِلّٰهِ

ای آن کسانیکه گرویدید فرا مگیرید کافرانرا دوستان از غیر روندگان آیا میخواهید که بگردانید ازبرای خدا

عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا مُبِينًا ١٤٤ اِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرْكِ الْاَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَ لَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا ١٤٥ اِلَّا

برشما حجتی آشکار بدرستیکه منافقان درطبقهٔ زیرترند از آتش وهرگز نیابی برای ایشان ناصری مگر

الَّذِينَ تَابُوا وَاَصْلَحُوا وَاعْتَصَمُوا بِاللّٰهِ وَاَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلّٰهِ فَاُولٰۤئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ وَ سَوْفَ يُؤْتِ

آنانکه توبه کردند وباصلاح آمدند وتوسل جستند بخدا وخالص گردانیدند دینشانرا برای خدا پس آنها باشند باموٴمنان وزود باشد که بدهد

اللّهُ الْمُؤْمِنِينَ اَجْراً عَظِيماً ١٤٦ مَا يَفْعَلُ اللّهُ بِعَذابِكُمْ اِنْ شَكَرْتُمْ وَ آمَنْتُمْ وَكانَ اللّهُ شاكِراً عَلِيماً ١٤٧

خدا مؤمنانرا مزدی بزرك چه‌میکند خدا بعذاب‌شما اگر شکرکردید وگرویدید وباشد خدا شکرپذیردانا

بر شما فرمود نازل در کتاب
بشنوید آیات حق چون درخطاب
حالکونی که شود کافر بدان
بروی استهزا کنند آن بدلان

حکم اندر مکه شد بر مؤمنین
که نگردد کس بمشرك همنشین
زانکه منکردند استهزا بدین
هم بآیات و رسول و مؤمنین

در مدینه میکند تکرار باز
حق در این آیت بر ارباب نیاز
پس بنشینید با مستهزءآن
تا بیارند آن قبایح بر زبان

در حدیثی خوض غیر آن کنند
درهوای نفس خود جولان کنند
چونکه بایشان نشینید ازخوشی
همچو ایشانید اندر سرکشی

چون سوی نفس از فضای قلب وروح
رو کنید از نفستان نبود فتوح
دل بمیل نفس گردد منقلب
در هوا های طبیعت محتجب

زانکه میل نفس بر شرك وهواست
میل دل بر پاس میثاق و وفاست
هر منافق را وکافر را خدا
جمع سازد درجهنم هر دو را

هر دو رویانند آنها کانتظار
بر شما دارند نکبت را زعار
برشما پس گر رسد فتحی زحق
خویش دانند از غنایم مستحق

از دغل گفتند آیا در غزا
با شما همره نبودستیم ما
از غنایم پس بما بدهید سهم
که مدد بودیم در تدبیر و فهم

ورکه بهر کافران بودی نصیب
بر شما غالب شدند از ناشکیب
هم بایشان از دغل گفتند ما
غالب آیا خود نبودیم از شما

میتوانستیم یعنی کاردار
با شما کردن زقوت و اقتدار
لك ما ازجنك نکشیدیم دست
تا نیاید بر شما وارد شکست

مؤمنانرا از شما مانع شدیم
در مدد یعنی از ایشان تن زدیم
سستشان کردیم از گفتار ها
تا شما غالب شدید اندر غزا

پس بما باب جدائی سد کنید
در غنیمتها شریك خود کنید
پس نماید حکم سلطان عزیز
بیستان اندر مقام رستخیز

کافرانرا حق نگرداند یقین
غالب از راه حجج بر مؤمنین
تا کند الزام ایشان زان حجج
حجت ایشانراست برهرذی عوج

بر موحد مشرکی کی غالب است
زانکه حق ازچشم جانش غایب است
گر زروی جسم وصورت غالبند
نزد حجت زاهل ایمان هاربند

خدعه با حق میکنند اهل نفاق
حق جزای خدعه بدهد درسیاق
چونکه برخیزند از بهر نماز
کاهلان باشند اندر اهتزاز

مینمایند آن عمل بر مردمان
تا که مؤمنشان شناسند ازگمان
گر ببیند هیچکس ز اصحابشان
جمله گردد ترك آن آدابشان

یاد نارند از خدا الا قلیل
خلقشان‌چون در عمل باشد دخیل
یاد حق ازبهر خلق اندك شود
اندکی کآن لایق مشرك بود

ذکر حق یا اززبان گویند وفم
وان بود نسبت بذکر قلب کم
نفی مطلق یا مراد ازقلت است
نام حق گرمیبرند ازعلت است

تا بماند مال و جانشان در امان
وین منافق راست نیکوتر نشان
زان مذبذب گفت بین زالکند
نه معین ناجی و نه هالکند

واله و مطرود بین این و آن
نه بود از مؤمنان نز کافران
هرکرا حق واهلد در گمرهی
پس نیابی بهر او راه ازبهی

می نگیرید ای گروه مؤمنان
دوست غیراز مؤمنین فاش‌ونهان
هرکه‌باشد دوست‌بااعدای دوست
زاوحذرکن کاولین‌خصم تواوست

یا که میخواهید گرداند ارعتاب
حجتی برخود خدا را درعذاب
بر عذاب اعنی که دریوم القیام
حجت حق بر شما گردد تمام

ائتلاف کافران یعنی خطاست
موجب اتمام حجت بر جزاست
هر منافق راست جای اندر درك
پست‌تر جای از جهنم بی زشك

هم بنای بهرشان یار ازثقات
از درك تا بدهد ایشانرا نجات
دوزخ از بهر منافق جایز است
غیر آنکس که بتوبه فایز است

بازگشت اعنی بحق زان خوکنند
از دورویی روی دل آسوکنند
هم بدین حق نمایند اعتصام
بر صلاح آید مفاسد تا تمام

دین خود خالص نمایند از دغل
بر رضای حق باخلاص عمل
پس جزو ایشانند اندر یوم دین
قدر رتبت در شمار مؤمنین

زود باشد تا دهد اجری عظیم
مؤمنانرا حق پس از امیدو بیم
از چه فرماید شمارا حق‌عذاب
کو غنی است ازگناه و ازثواب

شکر او گویند گر بر نعمتی
یا که تصدیقش بوحدانیتی
اجرتانرا حق نماید بر نعم
اوست دانا برحقوق ازبیش‌وکم

لَا يُحِبُّ اللّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ اِلَّا مَنْ ظُلِمَ وَكانَ اللّهُ سَمِيعاً عَلِيماً ١٤٨ اِنْ تُبْدُوا خَيْراً

دوست نمیداردخدا صدابلندکردن‌ببدی از گفتار مگر کسیکه ظلم‌کرده‌شده‌باشد خدا شنوای‌دانا اگرآشکارکنید خوبیرا

اَوْ تُخْفُوهُ اَوْ تَعْفُوا عَنْ سُوءٍ فَاِنَّ اللّهَ كانَ عَفُوًّا قَدِيراً ١٤٩ اِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللّهِ وَ رُسُلِهِ

یاپنهان‌کنیدش یادرگذرید ازبدی پس‌بدرستیکه‌خدا باشد درگذرنده‌توانا بدرستیکه‌آنان‌که‌کافرمیشوند بخدا ورسولان‌او

وَ يُرِيدُونَ اَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللّهِ وَ رُسُلِهِ وَ يَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَ نَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَ يُرِيدُونَ اَنْ

ومیخواهند که‌جدائی‌اندازند میان خدا ورسولانش ومیگویند میگرویم ببرخی وکافرمیشویم‌ببرخی ومیخواهند که

يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذٰلِكَ سَبِيلاً ١٥٠ اُولٰئِكَ هُمُ الْكافِرُونَ حَقًّا وَاَعْتَدْنا لِلْكافِرِينَ عَذاباً مُهِيناً ١٥١ وَالَّذِينَ

فراگیرند میان آن راهی‌را آنگروه‌ایشانند کافران براستی ومهیاکرده‌ایم‌ازبرای کافران‌عذابی‌خوارکننده وآنانکه

آمَنُوا بِاللهِ وَ رُسُلِهِ وَلَمْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اَحَدٍ مِنْهُمْ اُولٰئِكَ سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ اُجُورَهُمْ وَ كَانَ اللهُ غَفُوراً

گرویدند بخدا و رسولانش و جدائی نینداختند میان احدی از ایشان آنها زود باشد که بدهیم ایشان را مزدهاشان و باشد خدا آمرزنده

رَحِيماً ۱۵۲ يَسْئَلُكَ اَهْلُ الْكِتَابِ اَنْ تُنَزِّلَ عَلَيْهِمْ كِتَاباً مِنَ السَّمَاءِ فَقَدْ سَئَلُوا مُوسٰى اَكْبَرَ مِنْ

مهربان درمیخواهند از تو اهل کتاب که فرو فرستی بر ایشان کتابی از آسمان پس بتحقیق سؤال کردند از موسی بزرگتر از

ذٰلِكَ فَقَالُوا اَرِنَا اللهَ جَهْرَةً فَاَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ

آن را پس گفتند بنمای بما خدا را معاینه پس گرفت ایشان را صاعقه بسبب ظلمشان پس فرا گرفتند گوساله را از بعد آنچه آمد ایشان را

الْبَيِّنَاتُ فَعَفَوْنَا عَنْ ذٰلِكَ وَ آتَيْنَا مُوسٰى سُلْطَاناً مُبِيناً ۱۵۳ وَ رَفَعْنَا فَوْقَهُمُ الطُّورَ بِمِيثَاقِهِمْ وَ قُلْنَا

معجزات روشن پس درگذشتیم از آن و دادیم موسی را حجتی پیدا و برداشتیم زیرشان طور را بسبب پیمانشان و گفتیم

لَهُمُ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَ قُلْنَا لَهُمْ لَا تَعْدُوا فِي السَّبْتِ

مر ایشان را که در روید از در سجده کنان و گفتیم مر ایشان را از حد درمگذرید در شنبه

حق ندارد دوست بر وجه عیان
تا که خلق از حال او آگه شوند
آن جماعت بهر دمش روز و شب
ور که غیبت بی سبب باشد نداست
تا نباشد از خدا غافل کسی
بشنود حق هرچه گوئید از کسان
یا گذارید آن بدیها را بجا
این بتحریض است مر مظلوم را
آنکسان که بحق کافر شوند
بر خدا از روی دعوی بگروند
قصد از این آیت یهود آمد به عیر
بهر خود خواهند گیرند از غلط
همچنین آماده بر کفار دین
بین ایشان هم نکردند اختلاف
هست آمرزنده حق بر سیئات
یك کتابی ز آسمان در یکرمان
این چنین گفتند با او را اعتدار
بهر ظلمی که بطعنت در سؤال
همچنان کآباء ایشان در قدیم
عفو پس کردیم ز ایشان این گناه
در میان یکدگر بنهند نیع
طور را بر داشتیم از فوقشان
در فلسطین بود کوهی بس عظیم
پس بسجده اوفتادند آن گروه
طور را دانند اهل دل دماغ
یعنی آنها را بعقل الزام کرد
اندر آئید اعنی ارباب فنا
حِطة گفتن مر شما را واجب است
شرح این در سورهٔ ثانی گذشت

جز بظلمی سوء گفتار از کسان
حامی مظلوم از هر ره شوند
در محافل باز نگشودند لب
جرم بیلدت نیست پست ورد است
غیبت کس کی کند در مجلسی
هم بداند گر نگوئید از لسان
رو نیاد حق کشید از ماسوی
تا ببخشد ظالم محروم را
هم به بر پیغمبرانش نگروند
وانگهی بر انبیا کافر شوند
که بموسی قائلند و بر عزیر
بین کفر و دین طریقی در وسط
باشد از ما خود عذابی بس مهین
هم خدا را یشان یکیرا از گزاف
مهربان در حل جمله مشکلات
همچنان کآمد بموسی بالعیان
که بنما بما خدا را آشکار
بودشان از موسی فرخنده فال
خواهش رؤیت نمودند از کلیم
بارشان بر توبه نمودیم راه
می نباشد هیچشان ارجان دریغ
عهد ما باشد بگردن طوقشان
طور اسمعیل نامش از قدیم
نیم رخ بر سجده نیمی سوی کوه
کوست جای عقل کرداری سراغ
زاین تسلط حق بر او اکرام کرد
بود موسوم آن بباب ایلیا
در دخول آن که قول تائب است
لك بآیت کرد باید باز گشت

کرده باشد گر کسی بر کس ستم
گرد مهمان جمله کس را یك دلی
آمد این آیت بعذر آن گروه
علت خلق از نشان غفلت است
همچنین بر یاد کردن عیب خلق
نیکوئی را گر نمائید آشکار
پس بود بسیار عفو آشناه جان
گرچه رخصت بر تظلم دادشان
باز خواهند افکنند از ضعف دین
یا که میگویند بر بعضی رجال
پس بعیسی و محمد صم کافرند
کافرند این فرقه بر تحقیق و راست
وانکسانکه بر خدا و بر رسول
آن گروهند اهل ایمان و ولا
از تو میپرسند خود اهل کتاب
پس ز موسی قوم کردند این سؤال
پس فرا بگرفت از آن ناطقه
هم بی تقلید آباء این یهود
عجل بگرفتند پس بهر نجات
حجتی دادیم بر موسی عیان
بود آن حجت تسلط در کلام
امر موسی چون بر ایشان شاق بود
فوق ایشان جبرئیل از جمله
آمدند از روی عجز و احتیاج
کرد موسی یعنی از عقل احتجاج
ور دری گفتیمشان داخل شوید
باید از باب ولایت در رجوع
داخل از باب دگر گشتند پس
بعد از آن از منطق داودشان

شاید او را گر گشاید لب بدم
بهرشان آورد هیچ از خوردنی
وین بود در ظلم و جهی از وجوه
جز بعیب ظالمان کآن رخصت است
باشد از زشتی خلق و خبث دلق
یا کنید آن را نهان ز اغیار و یار
هم توانا بر عذاب عاصیان
لیك آرد عفو را بر یادشان
مر جدائی بین حق با مرسلین
مؤمنین اما نه بر بعضی از آن
در مقامی ذم و در جائی سزند
راست یعنی کفر ایشان راسزاست
از حقیقت کرده اند ایمان قبول
زودشان بدهیم بر نیکی جزا
تا کنی نازل بر ایشان در خطاب
بلکه دین اکبر بهنگام مقال
آن جماعت را ز گردون صاعقه
از تو خواهند این کتاب آری فرود
بعد از آن کآمد بر ایشان بینات
گفت تا نکشند خود را عاصیان
تا بر امرش سر نتابد خاص و عام
خواست کآید کوهشان بر سر فرود
کرد آن را قدر یك قامت بلند
در قبول امر موسی لا علاج
قوم گشتند از قبولش لاعلاج
در آریحا ساجد و تائب روید
رو ببیت المقدس او را از خضوع
جای حِطة حنطه گفتند از هوس
باز گفتیم از ره معهودشان

مگذرید ازحد خود دریوم سبت | امتان ثبت است چون ازقوم سبت | چونکه اندر عهد داود آن یهود | من تجاوز کرده بودند ازحدود
کسب میکردند روز شنبه قوم | صید ماهی هم در آن فیروز یوم | صید ماهی بود در معنی حیل | منعشان داود کرد از آن عمل
مسخ پس گشتند زان کردار بد | تا تعدی ناورد مردی زحد

وَ اَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقاً غَلِيظاً ١٥٤ فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ وَ كُفْرِهِمْ بِآيَاتِ اللّٰهِ وَ قَتْلِهِمُ الْاَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ

وگرفتیم ازایشان پیمانی درشت پس بجهة شکستن ایشان پیمانشان را وکفرشان بآیتهای خدا وکشتن ایشان پیغمبرانرا

حَقٍّ وَ قَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ طَبَعَ اللّٰهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ اِلَّا قَلِيلاً ١٥٥ وَ بِكُفْرِهِمْ وَ

بناحق وگفتار ایشان کدلهای ما درغلافست بلکه مهر زد خدا برآنها بسبب کفرشان پس نمیگروند مگر اندکی وبسبب کفرشان و

قَوْلِهِمْ عَلَى مَرْيَمَ بُهْتَاناً عَظِيماً ١٥٦ وَ قَوْلِهِمْ اِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى بْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللّٰهِ وَ مَا

گفتارشان بر مریم دروغی بزرگ وگفتارشان کهما کشتیم مسیح عیسی پسر مریم را که رسول خداست و

قَتَلُوهُ وَ مَا صَلَبُوهُ وَ لٰكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَ اِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ

نکشتند اورا و نه بردار کردندش ولیکن شبهه شد برایشان او بدرستیکه آنانکه اختلاف کردند در آن هر آینه در شکند از آن

بار بگرفتیم ازایشان در شهود | همچنین میثاق بر حفظ حدود | پس بنقض عهد و میثاق آمدند | هم بآیات خدا کافر شدند
کشتن پیغمبران بر غیر حق | وان غلط گفتارشان بر بی نسق | که قلوب ماست دانش را غلاف | نی بیادیم از تعلم بی خلاف
بر رموز علم الله ناقدیم | نی زکس از راه دانش فاقدیم | یا مراد ازغلف آن باشدکه بست | فهم گفتار تومارا کآن رجیست
بل خدا در قلبشان بنهاده مهر | تا که نشناسند تا پاکی ز طهر | بود این از کفر ایشان بیشکی | ناورند ایمان پس الا اندکی
هم زکفری قوم آن قوم لئیم | کآن بمریم بود بهتانی عظیم

در بیان اجماع یهود بر قتل عیسی علیه السلام وچگونگی از حال

همچنین گفتند کشتیم از یقین | ما مسیح ابن مریم را ز کین
آنکه میگفت اوفرستادهٔ خداست | بر سبیل طنز گفتند این هراست | ذکر نیکو در مکان زشت بود | که ازایشان گشت صادر وجحود
نه بکشتند و نه بردارش زدند | شبهه شد لیك آن قوم بد پسند | بود تفصیل اینکه عیسی درحدود | چونکه ساعی گشت در نفی یهود
وان یهودان کج اندیش و قبیح | یکجهت گشتند در قتل مسیح | مختفی گردید او در خانهٔ | با خواص خویش چون در دانهٔ
وان جماعت هرطرف درجستجوی | تا که آرندش بکف درشهروکوی | تا که اورا در سرائی یافتند | بهر قتلش اندر آن بشتافتند
چند قولست اندر این معنی تمام | ذکر هریك لازم آمد در کلام | بود طیثاوش نامی از یهود | شد بقتل عیسی اندر حجره زود
برد عیسی را ز روزن جبرئیل | شد زمان فحص مردانجا طویل | ظن قوم این شدکه عیسی را اضطرار | هست با آن مرد اندر کارزار
پس یهودا کو رئیس قوم بود | گشت اندر حجره داخل با یهود | دید عیسی را نه طیثاوش را | شبه عیسی گشت او روپوش را
بر گماشتان کوست عیسی پس بتیغ | در زمان کشتند اورا بدریغ | هرچه گفت اومن فلانم نی مسیح | کس نکرد ازوی قبول آنرا صریح
خون یار خویشتن را ریختند | وز درختی مر ورا آویختند | پس شدند اندر نزاع وگفتگو | که گراین عیسی است طیثاوش کو
قول دیگر آنکه عیسی بد نهان | با حواری در سرائی ناگهان | دشمنان بردند بر آنجانه پی | ریختند آنجا بقصد قتل وی
جمله را دیدند بر شکل مسیح | گفت هرکس کاین بود سحری صریح | گر نشان بدهید عیسی را بما | کز شما باشد کدام آن مقتدا
ما بقی گردید از کشتن خلاص | ورنه یکجا را کشیم ازعام وخاص | گفت عیسی با حواری کز شما | کیست کو بر من کند جانرا فدا
تا کشند او را بجای من یهود | نك بمردی زان میان برخواست زود | گفت عیسای مسیح اینك منم | گر شما را هست قصد کشتنم
پس ورا کشتند و بستندش بدار | مشبه رایرو بر ایشان گشت کار | قول دیگر از حواریان یکی | بد منافق با مسیح او بیشکی
سی درم دادند او را یا فزون | گشت ایشانرا بمعنی رهنمون | داخل اندرحجره شد بی امتناع | گفت بر قتل تو دارند اجتماع
رفت عیسی شبه اوگشت آن دنی | پس بکشتندش که بود او کشتنی | مختلف گشتند باری مردمان | اندر احوال مسیح از هرمکان
اندر افعالش اذان فرموده حق | اختلاف افتاد ما بین فرق | فرقهٔ گفتند او باشد اله | کی تواند کس بقتلش یافت راه
فرقهٔ گفتند او ابن اللهست | دست خلق ازکشتن او کوته است | فرقهٔ گفتند رفت او بر فلك | همچنین بودند در پندار و شك

مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ اِلاَّ اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِيناً بَلْ رَفَعَهُ اللّٰهُ اِلَيْهِ وَكَانَ اللّٰهُ عَزِيزاً حَكِيماً ١٥٧

نیست مرایشارا بآن هیچ علمی مگر پیروی کردن گمان ونه کشتندش یقین بلکه بلند کردش خدا بسوی خود وهست خدا غالب درست کردار

وَاِنْ مِنْ اَهْلِ الْكِتَابِ اِلاَّ لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَيَوْمَ الْقِيٰمَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً ١٥٨

ونیست از اهل کتاب مگر که گروید البته باو پیش از مردنش وروز رستاخیز باشد برایشان گواه

فَبِظُلْمٍ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ اُحِلَّتْ لَهُمْ وَبِصَدِّهِمْ عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ كَثِيراً ١٥٩

پس بسبب ستمی از آنانکه یهود شدند حرام کردیم برایشان پاکیزهائی که حلال شده بود ایشانرا وبسبب بازداشتنشان از راه خدا بسیاریرا

وَاَخْذِهِمُ الرِّبٰوا وَقَدْ نُهُوا عَنْهُ وَاَكْلِهِمْ اَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَاَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ مِنْهُمْ عَذَاباً

وگرفتنشان افزونی مالرا وبدرستیکه نهی شده بودند از آن وخوردنشان مالهای مردمارا بناحق ومهیا کردیم برای کافران از ایشان عذابی

اَلِيماً ١٦٠ لٰكِنِ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَالْمُؤْمِنُونَ يُؤْمِنُونَ بِمَا اُنْزِلَ اِلَيْكَ وَمَا اُنْزِلَ مِنْ

دردناك لیکن استواران در دانش از ایشان وگروندگان میگروند بآنچه فرو فرستاده شد بتو وآنچه فرو فرستاده شد

قَبْلِكَ وَالْمُقِيمِينَ الصَّلٰوةَ وَالْمُؤْتُونَ الزَّكٰوةَ وَالْمُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ اُولٰئِكَ سَنُؤْتِيهِمْ

پیش از تو وبرپادارندگان نماز ودهندگان زکوة وگروندگان بخدا وروز بازپسین آنها زود باشد که دهمشان

اَجْراً عَظِيماً ١٦١ اِنَّا اَوْحَيْنَا اِلَيْكَ كَمَا اَوْحَيْنَا اِلٰى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَاَوْحَيْنَا اِلٰى اِبْرٰهِيمَ

مزدی بزرگ بدرستیکه ما وحی کردیم بسوی تو همچنانکه وحی کردیم بسوی نوح وپیغمبران پس از او ووحی کردیم بسوی ابراهیم

وَاِسْمٰعِيلَ وَاِسْحٰقَ وَيَعْقُوبَ وَالْاَسْبَاطِ وَعِيسٰى وَاَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهٰرُونَ وَسُلَيْمٰانَ

واسمعیل واسحق ویعقوب وفرزندزادگان وعیسی وایوب ویونس وهارون وسلیمان

وَآتَيْنَا دَاوُدَ زَبُوراً ١٦٢

ودادیم داودرا زبور

آنکسانکه نیست بروی علم هیچ
می نکشتندش یهودان بالیقین
اوست غالب هم حکیم اندر نظام
نیست کس زاهل کتاب انهر فنش
واقفند از راه و منزل جا بجا
تا هنوزاست اندر آن حد مستقل
عارفی کو گوهر اسرار سفت
مردن اصلی است این نزد ثقات
چرخ چارم مرکز این عالم است
آرد ایمان عارف آنجا در دمش
بیند اندر چرخ چارم سالکش
یعنی اندر کشف اعیانی که حق
کثرت آنکه کز میان خیزد تمام
یا شود بر مبغضین خود گواه
شد حرام از ما برایشان طیبات
وز ره منعی که از راه خدا
ازهر اراهی که آن بر باطل است

تا چسان بگذشت حالش در بسیج
بلکه رفعت داد حقش از زمین
تا کند تدبیر خلق از هر مقام
جز که بر وی پیشتر از مردنش
تا بآخر گام کآن باشد فنا
بر کمال خود نگشته متصل
جمع ذاتی را فنا فی الله گفت
کز مراتب رو کند بر جمع ذات
نازل آنجا فیض روح اعظم است
میشناسد در ولایت خاتمش
داند از حق بر مراتب مالکش
غالب آید بر تمام ما خلق
خواست قائم شد قیامت والسلم
که نیاوردند ایمان بر اله
که بر ایشان بد حلال اندر حیوة
بودشان بر خلق بسیار از عما
همچو غصب ورشوه کآنرا شاملست

هرکسی میگفت بر نوعی سخن
سوی خود فرمود او را مرتفع
داد عزت بر مسیح از عزتش
آرد ایمان یعنی اعراف عباد
مؤمنند او را بهنگام فتوح
هستش اعلی اندر آن حضرت مثال
این مقام از رتبها بگذشتن است
بود عیسی قطب عالم در کمال
زان بر اشیا میرسد فیض حیوة
پیش از آن کورا فنا حاصل شود
در زمان قائم آید بر زمین
ظاهر آید وحدت و کثرت نهان
در قیامت اوست بر ایشان گواه
از ره ظلمی که واقع گشته بود
شرحش آید اندر انعام ار بود
وز ربا کآن بود منهی در کتاب
هم زما آماده شد بر کافران

نی زعلمی بلکه از پندار و ظن
وز مضیقی در مکان متسع
مقتضی بود آنچه شد با حکمتش
که شناسند امر مبدأ تا معاد
در مقام کشف قلب و سیر روح
پس بجمع ذات یابد اتصال
واصل اندر ذات مطلق گشتن است
بر سپهر چارمش باشد مثال
وجه روح الله در آن دارد ثبات
بر کمال ذات خود واصل شود
تا کند نصرت بر آن سلطان دین
مر قیامت هست نزدیك آنزمان
که بر او آورده اند ایمان بگاه
زانکسانکه بودشان دین یهود
عمر و توفیق از خداوند احد
و اکل اموال خلایق بیحساب
خود عذابی دردناك ازهر گران

لیك درعلم آنچه زایشان راسخند
وانچه آن پیش ازتوشد نازل زما
بر خدا از روی دانش مؤمنند
چونکه این آیت پیمبر بر یهود
حق برّد قولشان فرمود ما
هم بابراهیم و اسمعیل راد
همچنین شد وحی ما بر سایرین
یونس و هرون سلیمان امین

واندر اخلاص و عقاید شامخند
ازکتب واحکام دین بر انبیا
همچنین بر یوم آخر موقنند
خواند ایشان ازغضب گفتند دود
وحی بر سوی تو کردیم از خفا
هم باسحق و یعقوب از رشاد
یونس و هرون سلیمان امین

مؤمنان کآرند ایمان سلیم
هم مقیمند آنها در صلوة
رود باشد کآنجماعترا دهیم
بعد موسی از خداوند آیتی
همچنانکه وحی شد ازما بنوح
هم باسباط معظم در حضور
باز هم دادیم من داود را

بر هرانچه بر تو بفرستاده ایم
میدهند از فرض دین حق زکوة
زانچه کردند از عمل اجری عظیم
بر کسی نازل نشد در نوبتی
بعد از اوهم بررسولان درفتوح
هم بعیسی و بایوب صبور
ما زبور اعنی کتابی ز اجتبا

وَ رُسُلاً قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَ رُسُلاً لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَ كَلَّمَ اللهُ مُوسٰي تَكْلِيماً ١٦٣

وپیغمبرانی چندکه بدرستیکه قصه خواندیمشان بر تو ازپیش وپیغمبرانی که نخواندیم قصه ایشانرا بر تو وسخن کرد خدا باموسی سخن کردنی

رُسُلاً مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَ كَانَ اللهُ عَزِيزاً

فرستادگانی مژده دهندگان وبیم دهندگان تانباشد مردمانرا بر خدا بهانه پس ازارسال رسولان وباشد خدا غالب

حَكِيماً ١٦٤ لٰكِنِ اللهُ يَشْهَدُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ وَالْمَلٰئِكَةُ يَشْهَدُونَ وَ كَفٰي بِاللهِ

درست کردار لیکن خدا گواهی میدهد بآنچه فروفرستاد بتو فرستادش بدانش خود وفرشتگان گواهی میدهند وکافیست خدا

شَهِيداً ١٦٥ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللهِ قَدْ ضَلُّوا ضَلَالاً بَعِيداً ١٦٦ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ

نگواهی بدرستیکه آنانکه کافرشدند وبازداشتند از راه خدا بحقیقت گمراه شدند گمراهی دور بدرستیکه آنانکه کافر شدند و

ظَلَمُوا لَمْ يَكُنِ اللهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقاً ١٦٧ إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَداً وَ

ستم کردند نباشد خدا که بیامرزد ایشانرا ونه که راه نماید ایشانرا راهی مگر راه دوزخ جاودانان درآن همیشه و

كَانَ ذٰلِكَ عَلَى اللهِ يَسِيراً ١٦٨ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمُ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ فَآمِنُوا خَيْراً

باشد آن بر خدا آسان ای مردمان بحقیقت آمد شمارا پیغمبر براستی از نزد پروردگارتان پس بگروید بهتراست

لَكُمْ وَ إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ كَانَ اللهُ عَلِيماً حَكِيماً ١٦٩

مرشمارا واگر کافرشوید پس بدرستیکه مرخداراست آنچه درآسمانها وزمین است وباشد خدا دانای درست کردار

وان رسولانی که ازهریك قصص
وان رسولانی کزایشان هیچ ما
این رسولان را ننمودیم از نقیص
حق بود غالب در ارسال رسل
همچه نوع ازوحی واحکام وکتاب
لیك باشد حقتعالی شاهدت
اوست شاهدبر توکاحکامت سزاست
جمله محاجند و لابد مردمان
هست کافی مر تو را برحق گواه
مردمارا داشتند ازراه باز
هست او بر شکل و برروی دگر
می بپوشیدند حق را در ظلم
جز بدوزخ نیست ایشانرا رهی
بر شما آمد رسول ای مردمان
این نه من گویم کلام صادق است
جای خود زین نکته سازم آگهت

بر تو ما خواندیم با دانی نصّ
قصه ننمودیم بر تو زاقتصا
ما بخلقان مبشرین و منذرین
راستکار اندر نبوت در سبل
درخوراست اوراهم اعجاز وخطاب
بر هرانچیزیکه داده زآیدت
معجزت افزون زهر پیغمبر است
در معاش و در معاد خود بدان
کو نورا هم شاهد است وهم پناه
از پی کتمان حق ازحرص و آز
بر صفات دیگر وخوی دگر
بر نبی کردند از کتمان ستم
جاودان ایشان بود منزلگهی
با بیانی راست از بهر نشان
قول صادق بر سخنها فایق است
گر بجمع اهل دل باشد رهت

بیشتر زین سوره با نامرو پیش
حقتعالی گفت با موسی سخن
تا نباشد مردمارا بر خدا
با کدام از انبیا را اختصاص
مقتضی با چون بود باحکمتش
وانچه نازل برتوکرده است ازکتاب
حق فرستاد آن بعلم خویشتن
هم ملایك شاهد آن عادلند
وانکسان کز بد دلی کافر شدند
کاین محمد نیست آن کاندرکتاب
گمرهند این فرقه گمراهی بعید
نیست حق کآمرزد ایشانرا بخواست
وین بس آسان برخدانی مشکل است
قصد از بالحق علی مرتضاست
ازابیجعفر رسیده است این خبر
بر شما مردم رسولی نامدار

ذکر هریك گشته اندرجای خویش
وین نهایت بد ز وحی ذوالمنن
حجتی بعد از رسل در اهتدی
هست اندر هر زمان بروجه خاص
هر نبی را در نزول و دعوتش
معجزاست اجمله ازهرفصل وباب
که از او ماندند عاجز اهل فن
در گواهی یکزبان و یکدلند
وز ره حق مردمارا ره زدند
نعت او ثبت است درهرفصل وباب
که نباشد هیچشان مقصد پدید
هم بنماید بر ایشان راه راست
در خلود از غافلی مستأصل است
اهل حق دانند کاین معنی بجاست
وجه آن دریاب اگر داری نظر
آمد ایشان بالحق از پروردگار

بالحق اعنی بر ولایت داعی است	در سلوک حلق للحق ساعی است	پس باو آرید ایمان کو سر است	من شما را اندر ایمان بهتر است
ور باو یا امر او کافر شوید	بر نبوت یا ولایت نگروید	پس بود حق را بتحقیق مبین	آنچه باشد در سموات و زمین
حق بود یعنی غنی از ماسوی	تا چه جای کفر و ایمان شما	مقتضی گردید علم و حکمتش	تا که خواهد حلق را بر طاعتش
ورنه او را نیست هرگز حاجتی	بر خلایق در ثواب و طاعتی	داشت آگاهی بحیز حاشان	کرد رازرو حکم بر ایمانشان

يٰا اَهْلَ الْكِتٰابِ لٰا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلٰا تَقُولُوا عَلَي اللّٰهِ اِلَّا الْحَقَّ اِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَي بْنُ

ای اهل کتاب غلومکنید دردینتان ومگوئید بر خدا مگر حق‌را جراین نیست‌که‌مسیح عیسی پسر

مَرْيَمَ رَسُولُ اللّٰهِ وَكَلِمَتُهُ اَلْقٰيهٰا اِلٰى مَرْيَمَ وَ رُوحٌ مِنْهُ فَآمِنُوا بِاللّٰهِ وَ رُسُلِهِ وَلٰا تَقُولُوا

مریم رسول خداست‌وسخن‌او افکندش بسوی مریم وروحی ازاو پس‌بگروید بخدا ورسولانش ومگوئید

ثَلٰثَةٌ اِنْتَهُوا خَيْراً لَكُمْ اِنَّمَا اللّٰهُ اِلٰهٌ وٰاحِدٌ سُبْحٰانَهُ اَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ مٰا فِي السَّمٰوٰاتِ

سه‌تا بازایستید بهتراست مرشمارا نیست‌خدا مگرخدای یکانه منزه‌است‌او ازآنکه‌بوده‌باشدمراورافرزندی مراوراست‌آنچه‌درآسمانها

وَ مٰا فِي الْاَرْضِ وَ كَفٰي بِاللّٰهِ وَكِيلاً ١٧٠ لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ اَنْ يَكُونَ عَبْداً لِلّٰهِ وَلَا الْمَلٰئِكَةُ

وآنچه در زمین‌است وکافیست‌خداکارگذارمهمات هرگز ننگ ندارد مسیح ازآنکه‌بوده‌باشد بنده خدا ونه‌فرشتگان‌نزدیک

الْمُقَرَّبُونَ ١٧١ وَ مَنْ يَسْتَنْكِفْ عَنْ عِبٰادَتِهِ وَيَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ اِلَيْهِ جَمِيعاً ١٧٢ فَاَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا

گرویدگان وآنکه ننگ‌دارد ازپرستش‌او وگردن‌کشی‌کند پس‌زودحشرکندشان‌سوی‌اوهمه پس‌اما آنانکه‌گرویدند

وَ عَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ فَيُوَفِّيهِمْ اُجُورَهُمْ وَ يَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَ اَمَّا الَّذِينَ اسْتَنْكَفُوا وَاسْتَكْبَرُوا

وکردند کارهای‌شایسته پس‌تمام‌دهدایشان‌مزدهاشان‌وزیاددهدایشان‌را ازکرم‌خود واما آنها که‌ننگ‌داشتند وگردنکشی‌کردند

فَيُعَذِّبُهُمْ عَذٰاباً اَلِيماً ١٧٣ وَلٰا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللّٰهِ وَلِيًّا وَلٰا نَصِيراً ١٧٤ يٰا اَيُّهَا النّٰاسُ قَدْ

پس‌عذاب‌کندایشان‌را عذابی‌پردرد ونیابند ازبرای‌ایشان‌از جز خدا دوستی ونه‌یاری‌کننده ای مردمان بحقیقت

جٰاءَكُمْ بُرْهٰانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ اَنْزَلْنٰا اِلَيْكُمْ نُوراً مُبِيناً فَاَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللّٰهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ

آمدشمارا حجتی از پروردگارتان وفرستادیم شما نوری پیدا پس‌اما آنانکه گرویدند بخدا وچنگ‌درزدندباو

فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ وَفَضْلٍ وَ يَهْدِيهِمْ اِلَيْهِ صِرٰاطاً مُسْتَقِيماً ١٧٥ يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللّٰهُ يُفْتِيكُمْ

پس‌زودباشددرآوردایشان‌را در رحمتی ازخودوفضلی وراه‌نمایدایشان‌راسوی‌او راهی راست فتوی‌میپرسندازتو بگوخدافتوی‌میدهدشمارا

فِي الْكَلٰالَةِ اِنِ امْرُؤٌ هَلَكَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَلَهُ اُخْتٌ فَلَهٰا نِصْفُ مٰا تَرَكَ وَهُوَ يَرِثُهٰا

در کلاله اگرمردی بمیردکه باشدمراورافرزندی ومراوراخواهری باشدپس‌مراوراست نیمه‌آنچه‌گذاشته‌واومیراث‌میبرد

ای یهود و ای نصاری ازعتوّ	دور باشید از تجاوز وازغلوّ	کآن بود افراط وتفریط صریح	از غلط در حق عیسای مسیح
میمود ابلیس تلقین بر یهود	کابن فاعل بد مسیح حق نمود	نسبت بد بروی و برمادرش	دادی از کفر آن یهود کافرش
وان نصاری غالی اندروی‌شدند	بر خدائی معترف ازغی شدند	فرقهٔ گفتند هم کابن اللهست	این مقالات آنکه گویدگمره‌است
بر خدا جز حق نگوئید ازعتوّ	یعنی الا وصف عاری از غلوّ	درخور اینها نی بذات ایزداست	کو بذاتش لم یلد لم یولد است
عیسی مریم رسول الله بود	بنده گی را لایق درگاه بود	هم کلمه یعنی او سبحانهٔ	من بشارت داد مریم را بدو
گفت آید از تو فرزندی پدید	بی مساس هیچ مردی از عبید	حق رسانید این بمریم درکلام	یا کلمه هست خود عیسی بنام
هم بود روحی زحق صادرشده	وز دم روح القدس طاهر شده	محض تفخیم است گرحق نسبتش	داد بر خویش از کمال رفعتش
همچنانکه گفت اوآلصوم لی	از پی تفخیم صوم معتلی	یا که ز امر حق بعین رابطه	در وجود آمد بدون واسطه
یا اران کاحیای موتی بالعیان	از دم پاکیزه کردی در زمان	پس باو آرید ایمان بالتمام	همچنین بر آن رسولان کرام

هم سکوئید ارکه دارید التفات   من ثلثه کو بود یکتا بذات   هرعدد کز بعد او گوئی حق است   راست گوئی نی که با او ملحق است
با عدد ها جمله همراه است و یار   نی که باشد من عدد را در شمار   واحد است اما نه آسان واحدی   کآید از بعدش عدد در موردی
واحدی باشد بذات خود احد   نیست یعنی بعد از او دیگر عدد   واحدی کز بعدش آید ثانئی   نیست غیر از حادث امکانئی
از سه گر خوانی تو او را هم یکی   غافلی از وحدتش یا مشرکی   راهتان خواهد شد از تثلیث گم   گفت زار و انتهوا خیراً لکم
ایستید اعنی گر از وی بهر است   بی تعدد ذات پاك داور است   نیست جز این کآن خدای ذوصفات   در الوهیت بود یکتا بذات
میکنم یادش تنزیه وجود   کآید از وی مثل و فرزندی سود   هست او را گر همی داری یقین   آنچه باشد در سموات و زمین
اوست کافی بر امور بندگان   بی مدد کاری غیری رایگان   نیست استنکاف و عاری بر مسیح   گر خدا را بندهٔ باشد صریح
بلکه باشد مفتخر زین بندگی   در قیامت همچو کاندر زندگی   بر عبودیت ملایك راست عار   بلکه زین سنت نتابند افتخار

گر کسی را بندهٔ خود خواند او   در عبادش مفتخر گرداند او

مناجات

ای که اندر ذات خود پایندهٔ   از تو دارد هم تمنا بندهٔ   کز شمار بندگانت خوانیش   یا که خاك پای ایشان دانیش
گرچه لالست زبان از این سؤال   زانکه سر تا پا گناهم وانفعال   لیك تا بحر کرم در جنبش است   بنده را از حق امید و خواهش است
گر ببخشی جرم ماهم بی‌سبب   از کمال بخششت نبود عجب   وصف عبدیت بعیسی و ملك   هست بر رد نصاری بی شك
کز غلط خواندند عیسی را اله   بود بر خویش او بعبدیت گواه   میرسیدند بعضی از عباد   هم ملایك را ز روی اعتقاد
زان سبب گفت او ملایك یا مسیح   بندهٔ حقند و این نبود قبیح   ور نه باشد بس بدیهی کافتخار   هست با اندر بندگی کردگار
من ملایك تا مسیحش بنده اند   بر کمال بندگی زیبنده اند   وانکه دارد ننگ از عبدیتش   یا نتابد سرکشی از طاعتش
رودشان پس حشر سازد سوی خویش   جمله را بهر جزای دین و کیش   آنکسان کایمان بحق آورده‌اند   بس عملها در نکوئی کرده‌اند
پس من ایشان را دهد اجری تمام   هم فزایدشان جزا از فضل تام   وانکه استنکاف و استکبار کرد   هستشان از حق عذابی پر ز درد
هم نیابند آن گروه از مغز و پوست   بهر خویش از غیر حق یاری و دوست   آمد از پروردگار ای مردمان   حجتی روشن شما را در جهان
بر شما ازل نمودیم از یقین   از کمال فضل خود نوری مبین   تا نماند بر شما عذری بجا   در پرستش راه دلیل و رهنما
گفته صادق وین بها روی دور بود   مصطفی برهان و حیدر نور بود   گفت زان هرکس بنور راستم   میشناسد ره برد بر حضرتم
ور کسی نشناخت آن دریای نور   دیده اش را برق غیرت کرده کور   تا که نشناسد کسش جز عارفی   از رموز علم و عرفان واقفی
کی کلید گنج بدهد پادشاه   یا بخائن یا که بر دزدان راه   گر که حجت حق شناسد بیم دم   بر سعید این حجیر آید ستم
درگذر زین شرح آیت کو صفی   کو که نور از کور ماند مختفی   پس کسانیکه بنورش بگروند   چنگ بروی بر زنند و سر شوند
زودشان داخل کند در رحمتی   زآن خود بی عثرت و بی زحمتی   فضل او بر بندگان تا چون کند   هر زمانشان رحمتی افزون کند
هم نماید راهشان بر سوی خود   راست راهی بالقای روی خود   راه عشقست آن گرت میل و هواست   رهنمای او علی مرتضی است
یا علی ما هم گدای این دریم   خوشه چین خرمت از هر سریم   همت از مولاست گر خواهد فقیر   دست این افتادگان را هم بگیر
جابر انصار شد بیمار او   بر عیادت شد رسول نیکخو   گفت جابر مال دارم من بعین   نه ولد باشد مرا نه والدین
لیك دارم هفت خواهر یا که بیش   چون کنم قسمت بر ایشان مال خویش   این چنین کس را کلاله خوانده‌اند   وز پی وجهش سهمها رانده اند
از تو پرسم خواهم از نصفت کنم   چون بر ایشان مال خود قسمت کنم   آمد این کز تو استفتا کنند   از کلاله تا که آن اجری کنند
گو بایشان میدهد فتوی خدا   قسمت میراث را بر مدعا   گر یکی مردی بمیرد بیولد   خواهری واز والدین اورا نبود
یا که تنها باشد آن اخت از پدر   پس ز نصف مال باشد بهره ور

إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَلَدٌ فَإِنْ كَانَتَا اثْنَتَيْنِ فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ مِمَّا تَرَكَ وَ إِنْ كَانُوا إِخْوَةً رِجَالًا وَ

اگر نباشد مراورا فرزندی پس اگر باشند دوتا پس مرآنهاراست دوثلث ازآنچه گذاشته واگر باشند برادران مردان و

نِسَاءً فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ أَنْ تَضِلُّوا وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

زنان پس مرمرد راست مانند بهره دو زن بیان میکند خدا از برای شما مباداکه گمراه شوید وخدا بهمه چیزی دانا

در بیان میراث کلالة

همچنین بر عکس گر نبود ولد   مال خواهر بر برادر میرسد   خواهرانش ور دو میباشند مرد   پس دو ثلث از بهر ایشان فرض کرد
وز کلالاتند افزونتر بعین   هم رجال و هم نسا از والدین   یا که تنها از پدر نزد فطن   بهرهٔ مرد است مانند دو زن

مرد را قسمت دو شد زنرا یکی
کم نکردد تاره این روشن رهست
ارث ازواج و دگر زوجات را
حکم احواتست و اخوان کاقربند
نیست درارث اررادرخواهرش
زین سبب حق گفت هست اولی بفر
بار اللها چون توئی دانا بحیر
چون تو آگاهی تمام ازکارمن
عمرو توفق و مجال و علم و هوش

این یقین است ارباشی درشکی
برشما هم حق دهرچیز آگهست
باز ارث اخوت و اخوات را
وان برادرحواهرازاُمّ وزآنند
کز پدر باشد و هم ار مادرش
بعصی از ارحام از بعص دگر
کن زفضلت عاقبت مارا بحیر
وار ضمیر و بیت و گفتار من
کن عطا وان بحر را آور بحوش

مینماید حق بیان اندر کتاب
اول این سوره گفت او بهر حد
که بوند از جاب مادر همه
یا برادر خواهری بی اُشتلم
ور نه با باشد کسی کو اقربست
در کتاب فقه شرحش مو بمو
عمرو توفیق ارتوخواهم درکلام
گر دهی تودیق و عمرم در طلب
بر رصایت تا بدون بدعتی

برشما حکم مواریث ازصواب
حکم ارث والد وارث ولد
و اندر این آیت بحیر خاتمه
کز پدر باشند تنهائی زاُمّ
کی برد ارث ابعدان کز مطلب است
ثبت وصبط است ارکه حواهی روبجو
تا کنم تفسیر قرآنرا تمام
بهر نطم مثنوی نبود عجب
یابم اندر نظم قرآن فرصتی



سورةُ الْمائِدَةِ مِاَتَهْ وَ عِشْرُونَ آيَةٍ وَ هِيَ مَدَنِيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمْ

بنام خدای بخشندهٔ مهربان

يٰا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اَوْفُوا بِالْعُقُودِ اُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الْاَنْعٰامِ اِلّا مٰايُتْلٰي عَلَيْكُمْ غَيْرَ مُحِلِّي

ای آن کسانیکه گرویدید وفا کنید بعهدها حلال شد برشمارا سبهزبانهای چهارپایان مگر آنچه خوانده میشود برشما جز حلال دارندگان

الصَّيْدِ وَ اَنْتُمْ حُرُمٌ اِنَّ اللّٰهَ يَحْكُمُ مٰا يُرِيدُ ۲ يٰا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لٰا تُحِلُّوا شَعٰائِرَ اللّٰهِ وَلَا

شکار وشما احرام بسته باشید بدرستیکه خدا حکم میکند آنچه خواهد ای آنکسانیکه گرویدید حلال ندارید نشانهای خدارا و نه

الشَّهْرَ الْحَرٰامَ وَ الْهَدْيَ وَلَا الْقَلٰائِدَ وَلٰا آمِّينَ الْبَيْتَ الْحَرٰامَ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنْ رَبِّهِمْ وَ رِضْوٰانًا ۳

ماه حرام را ونه قربانیرا ونه شتران با گردن بندرا ونه قصدکنندگان خانه کعبه میجویند افزونی ازپروردگارشان وخشنودی

وَ اِذٰا حَلَلْتُمْ فَاصْطٰادُوا وَلٰا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ اَنْ صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرٰامِ اَنْ تَعْتَدُوا

وچون محل شدید پس شکار کنید وندارد شمارا دشمنی گروهی که بازداشتند شمارا ازمسجدالحرام که ازحد درگذرید

وَ تَعٰاوَنُوا عَلَي الْبِرِّ وَالتَّقْوٰى وَلٰا تَعٰاوَنُوا عَلَي الْاِثْمِ وَالْعُدْوٰانِ وَاتَّقُوا اللّٰهَ اِنَّ اللّٰهَ شَدِيدُ الْعِقٰابِ ۴

ومعاونت یکدیگر کنید بر نیکی وپرهیزکاری ومعاونت همدگر مکنید بر بزه وازحد درگذشتن وبترسید از خدا بدرستیکه خدا سخت عقوبت است

از پی تاکید عهد طاعتش
گفت اوفوا بالعقود اعنی عهود
بر شما گشته حلال از هر نشان
غیر از آن کآنند بر صیدی محل
حاصل آنکه بر شما باشد حلال
ور شما باشید محرم بی کلام
ای گروه مؤمنان نبود حلال
از دواب و از غنایم در ایاب
اشتران خویشرا دیدند کو
درحرم این فعل قبح است وگناه
هم نه آن چیزیکه اهدی کرده اند
یعنی از آنها که قربانی کنند
وان بند از چوب درختی که تعلق
تا بدانند او ذبح آید کنون
زانکه ازپروردگاراین قاصدان

ابتدا کرد او بنام رحمتش
شرط ایمان پاس عهداست وعقود
چار پایانی که سودشان زیان
گاه احرام از جهات محتمل
هر بهیمهٔ زندهٔ بی قیل و قال
بر شما صید وحوش آمد حرام
بر مناسك را شکستن در جدال
کردغارت هرچه دید ازشیخ وشاب
بر کرایت داده اندر جستجو
داشت باید حرمت حج را نگاه
سوی کعبه همچو گاو و گوسفند
بردن قلاده شان نبود پسند
حاج بستندی بدفع شر خلق
وز تعرضها بود جانش مصون
زین حرم جویند افزونی عیان

بعد بسم الله الرحمن الرحیم.
عقد بیع و عقد شرکت یا نکاح
غیر از آنچه خوانده گردد برشما
یعنی اندر حال احرام از مقام
غیر از آنچه گشته مستثنی بشرع
مینماید حکم حق بر مایرید
حطم ابن هند ز اشرار عرب
از مدینه چون شدند اسلامیان
خواستند او را بگیرند و کشند
پس بزرگست این شعائر بر انام
یعنی آن لا تستحلوا من هدی
یا قلاده است آن علامتهای حج
وقت رفتن سوی حج بود این نشان
هم گذارید ایمن ازرنج و ستم
مؤمنان خواهند زان اجرو ثواب

مؤمنانرا خوانده بر عهد قدیم
یا عقود دیگر از راه صلاح
حرمت آن در کتاب رهنما
بر شما صید وحوش آمد حرام
کآن بود بیشك حرام ازاصل وفرع
یعنی از روی مشیت بر عبید
بود و آمد در مدینه بی ادب
سوی مکه بهر عمره بعد ازان
آمد این آیت که این نبود پسند
قتل بود سهل درشهر حرام
والقلائد لا تحلوا بالادی
که بگردن مینهادند از نهج
بد علامت در ایاب از مویشان
قاصدان این حریم محترم
کافران نفع ازتجارت واکتساب

پس نشاید آنکه نا ایمن شوند
چون برون آید ز احرام تمام
نازل این آیت بفتح مکه بود
چون بگفتند این حکایت بارسول
پس برون ازدل کنید این کینه‌را
بازتان ماندند از بیت الحرام
پس کنید از یکدگر یاری سر

گرچه کافر یا که اهریمن بوند
پس کنید ارصید خواهید ازمقام
بیشان با مکیان بغضی فزود
زانعمل شد سخت غمگین و ملول
همچنین صافی دل ز زنگ آینه را
بگذرید از حد کنون در انتقام
هم بتقوی و بعفو از جهر و سر
هم بترسید از خدا در هر مقام

هرکسی جوید زحق چیزی زیاد
بازتان باید ندارد بغضشان
مؤمنی کشتند در ارض شرف
گفت لعن حق بود بر قاتلش
بهر آنکه منع کردند ازطواف
تا کنید از کینهٔ دیرینه هم
بر بدی یاری نباید تا کنید
کوست بر ظالم شدید الانتقام

یا رضای او زحسن اعتقاد
حمل شنئآن کی کند جز بدنشان
زانکه او بد با ابوسفیان حلیف
کوست کین جاهلیت در دلش
در حدیبیهٔ شمارا بی خلاف
قصد مال قاصدان اندر حرم
هم نه بر عدوان واستم دم زنید

حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللهِ بِهِ وَالْمُنْخَنِقَةُ وَالْمَوْقُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ

حرام‌شد بر شما مردار وخون وگوشت خوك وآنچه‌آواز داده‌شد بغیر خدا بآن وخفه‌شده وبچوب مرده و ازبالادر افتاده

وَالنَّطِيحَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ إِلاَّ مَا ذَكَّيْتُمْ وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ ذٰلِكُمْ فِسْقٌ

وبضرب شاخ مرده وآنچه خورد درنده مگر آنچه بسمل کردید وآنچه گلو بریده بر بتان وآنکه بخش کنید بتیرهای قمار اینکار شما بیرون رفتن از فرمانست

الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ ۚ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ

امروز نومید شدند آنانکه کافر شدند از دین شما پس نترسید از ایشان وبترسید ازمن امروز کامل کردم برای شما کیشتانرا و

أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ

وتمام کردم بر شما نعمت خودرا وپسندیدم برشمارا گردن نهادن کیش پس آنکه بیچاره‌شد درگرسنگی جز گراینده بگناه

فَإِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ٦

پس بدرستیکه خداست آمرزنده مهربان

میته و دم بر شما آمد حرام
وان ذبیحهٔ کافراست از فرق
مرده باشد یا بضرب چوب و سنگ
یا که چیزی خورده زان درندهٔ
جایز آمد اکل او با تذکیت
گوید ارکس میته اند آنها تمام
مابقی را جمله زین اقسام پنج
زان سبب فرماید اینها بالتمام
مفرد انصاب باشد یا نصب
لحم قربانی بر آنها زاحترام
شدحرام و رجس آن بر مسلمین
شرح بالا زلام ان تستقسموا
از شما امروز کفار عنید
پس شما زایشان نترسید ازمن
دینکم الیوم اکملت لکم
بر خلایق کردم این دین اختیار
بر پیمبر گشت امر از رب دین
گفت هرداند بخویش اولی مرا
حق بود یارش که اورا یار گشت
او ولی حق بود بر خاص و عام
شاد باشید ای گروه مؤمنان
عامه گر گویند اندر این مقام

لحم و شحم خوک و اجزایش تمام
که کشند آنرا باسم غیر حق
از بلندی یا در افتد بدرنگ
پس حرام است ازخورد زان بدهٔ
کوست قطع چارعضو از یکجهت
دو کی هریك از چه آمد در کلام
اکل آن جایز شمردی بی ذبیح
میته است و اکلشان باشد حرام
سیصد و شصت از حجر جهال ذب
وضع میکردند هر جا در مقام
وانچه زازلام است قسمت همچنین
گر همی خواهی نواز تاریخ جو
جمله گشتند از ره دین نا امید
می نترسند از خدای ذوالمنن
خصم کو ماند بدر زو اشلم
تا قیامت ثابتست و بر قرار
تا که فرماید علی را جانشین
در دو دنیا مالك و مولا مرا
وانکه خوارش کرد از حق خوار گشت
نعمت حق بر شما زاو شد تمام
دینتان امروز کامل گشت از آن
خارج است این معنی از سوق کلام

وانچه ذبح او کنند از ناروا
منخنق با گر که حیوانیست او
یا که حیوان دگر صاحب نطاح
ور زاقسامی که آمد در بیان
قطع رگها یعنی از حلقوم او
میته را در جاهلیت چون عرب
میته آنها را نمی پنداشتند
دیگر آنچه نصب اندر سنگها
دور کعبه کرده بودند آن نمط
خون قربانی بدیوار حرم
یعنی آنچه از تیر بی پر در قمار
این شمارا فسق و نافرمانی است
زانکه زین آیت همه افعالشان
تا قیامت مشرکانرا زین سپس
نعمت خود بر شما کردم تمام
این بزعم شیعه بر نصب آیتست
در غدیر خم رسول با شکوه
همچنین باشد علی مولای او
یار او یار من و یار حق است
دین اسلام از علی کامل شود
این ولایت اصل دین و نعمت است
بود گفتار از ذبیحهٔ مشرکان

همچنین آواز بروی جز خدا
یعنی از افشرده باشدش گلو
کشته باشد مر ورا باضرب شاخ
مانده باشد در تن اورا بازجان
تا که عامل باشد این معلوم او
خواندی آنکو خود بمردی نعت
خوردنش برخویش جایز داشتند
در ره بتها کنند از تنگها
از پی تعظیم وطاعت نصب وضبط
ریختندی بهر تعظیم صنم
منقسم گردد محرم گشت و عار
وز طریق عقل روگردانی است
گشت باطل شد نبادا مالشان
بر شما نبود بدکاری دسترس
راضیم بر دین اسلام از انام
مر علی ع را بر ولایت حجت است
دست او بگرفت در پیش گروه
والی امروز هم فردای او
یاریش کار من و کار حق است
بی ولایش کیش و دین باطل بود
خلق را از حق نشان عزت است
همچنین ز اقسام میته رایگان

گفته حق زامرود اینها شد حرام
چون در این حج احمد پاکیزه‌کش
هرکسی بردین سابق زین وقوع
گفت جبریل این تورا آزادی است
شاد زی کو مؤمنان شادی کنند
دشمنانت باش تا غمگین شوند
چون شنیدند این خبر را مشرکان
چون زندور این ولایت بر علی ع
تدکت جز بر ولای مرتضی
میته نبود جز خوراك جانور
پس اگر درضمن ذکر میته حق
ترك حرمت شکر نعمت کردن است
پس باندازهٔ ضرورت نیست عیب
اضطرار اندر مقام مخمصه است
پس حق آمر بدده است ومهربان
رفت روزی طفل آمرد عزیز
بر شکایت رفت او پیش پدر
گر ندادم من بآن طفل از طعام
گشت منعم بس ملول ازحال او

دینتان کامل شد و نعمت تمام
برکسان میداد وعدهٔ موت خویش
کرد خواهد از مسلمانی رجوع
نیست جای غم زمان شادی است
در چمن زین سرو آزادی کنند
با زحیرو سوز همبالین شوند
جملگی گشتند مأیوس از جهان
انقراضش نیست ممکن با ولی
می نیابد اقلب میته از هوا
چون مدکی شد شود قوت بشر
از ولایت گفت و سر ما خلق
روی بر تکمیل نفس آورد دست
بل خلاف و واجب است آن بی‌زریب
بی که مایل برگناه از مخمصه است
بر خوردهٔ میته قدر حفظ جان
در سرای آن فقیر از بی نمر
ضت همسایه را زان ما حصر
بود بر تو واهل بیت آن حرام
تا چرا غافل بد از احوال او

جای تعیین ولی الله نبود
مشرکان گشتند خرم زین خبر
داد جبریل این خبر را بر رسول
کن علی را نصب اندر جای خویش
نوبت خوشوقتی و مشتاقی است
زان علی را بر صغیر و بر کبیر
زانکه داستند دین مستقر
نکتهٔ دیگر که بس باشد ادق
تا رگی جنبد هنوزت در بدن
رفته رفته تا شود نکجا بدل
پس بجا بود اندراین حال و مقام
نفس گردد میته از اکل حرام
نی ز بهر لذت آلاید دهن
بیشتر ز اندازهٔ سد رمق
داشت صاحب دولتی همسایه
دید چیزی میخورند ازخوردنی
کرد با همسایه منعم آن گله
میته بود و میته بر ما قسمت است
کرد قسمت مال خود با وی تمام

گوید این کز سر کار آگه نبود
کو چو میرد نیست از دینش اثر
زاستماعش بس پیمبر شد ملول
تا بماند پایدار این دین وکیش
کز علی تا حشر دینت باقی است
مصطفی فرمود نصب اندر غدیر
بر خلیفه بود خواهد مستمر
با تو گویم داری ار دل سوی حق
کن حلال این میته را اندر زمن
وصف حیوانی بوصف لم یزل
تا حلال آید پدیدار از حرام
جز که باشد اضطراری درمقام
بلکه باشد قصد استبقای تن
می نباید خورد زان بر غیر حق
که سودش مکسبی و مایهٔ
زان ندادند ایچ بر طفل غنی
گفت او سریست در این مسئله
للك از بهر تو عیب و علت است
جست اورا گشت زین نصفت مقام

يَسْئَلُونَكَ مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ قُلْ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ وَمَا عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوَارِحِ مُكَلِّبِينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ

میپرسند از تو که چه چیز حلال شده مر ایشانرا بگو حلال شده مر شما را پاکیها و آنچه آموختید از مرغان و سگان شکار کنندگان آموختندشان

مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ وَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ

از آنچه آموختشان خدا پس بخورید از آنچه نگاه داشتند بر شما و یاد کنید نام خدا را بر آن و بترسید از خدا بدرستیکه خداست

سَرِيعُ الْحِسَابِ ٧ اَلْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ

زود شمار امروز حلال شده مر شمارا پاکیها وخوردنی آنانکه داده شدند نامه را شایسته است شمارا وخوردنی شما

حِلٌّ لَهُمْ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ إِذَا

شایسته است ایشانرا و پارسایان آزاد از زنان گرونده و پارسایان آزاد از آنانکه داده شدند نامه را پیش از شما چون

آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ وَلَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ

دادیدشان مهرهاشان پارسایان جز بلندکاران و بگیرندگان دوستان وهرکه کافر شود بگرویدن پس بحقیقت ناچیز شد

عَمَلُهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ ٨ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا

کردارش واو در آخرت از زیانکاران است ای آن کسانیکه گرویدید چون برخیزید بنماز پس بشوئید

وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ ٩ وَإِنْ كُنْتُمْ

رویهاتانرا ودستهاتانرا تا مرفقها ومسح کنید سرهاتانرا وپایهاتانرا تا دو کعب واگر باشید

جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَوْ عَلَى سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ

جنابت رسیدگان پس پاکی جوئید واگر باشید بیماران یا بر سفری یا آمد یکی از شما از حدثی یا بسودید زنانرا

فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيداً طَيِّباً فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَ اَيْدِيكُمْ مِنْهُ مَا يُرِيدُ اللّٰهُ لِيَجْعَلَ

پس نیابید آبرا پس قصد کنید خاکی پاك پس مسح کنید برویهاتانرا ودستهاتانرا ازآن نخواهد خدا که کند

عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَ لٰكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ۱۰ وَاذْكُرُوا

برشما هیچ تنگی ولیکن میخواهد تاپاك گرداندتان وتمام کند نعمت خودرا برشما باشد که شما سپاسگذارید ویاد کنید

نِعْمَةَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ وَ مِيثَاقَهُ الَّذِي وَاثَقَكُمْ بِهِ اِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَ اَطَعْنَا وَاتَّقُوا اللّٰهَ اِنَّ اللّٰهَ عَلِيمٌ

نعمت خدارا برشما وپیمان او که استوار کرد شمارا بآن چون گفتید شنیدیم وفرمان بردیم وبترسید ازخدا بدرستیکه خدا داناست

بِذَاتِ الصُّدُورِ ۱۱ يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلّٰهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ

بسرایر سینها ای آن کسانیکه گرویدید باشید ایستادگان مرخدارا گواهان بعدل وبدارد شمارا دشمنی

قَوْمٍ عَلَي اَنْ لَا تَعْدِلُوا اِعْدِلُوا هُوَ اَقْرَبُ لِلتَّقْوٰى وَاتَّقُوا اللّٰهَ اِنَّ اللّٰهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ۱۲

گروهی برآنکه داد نکنید داد کنید که آن نزدیکتر است مرپرهیزکاری را وبترسید ازخدا بدرستیکه خدا آگاه است بآنچه میکنید

وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ اَجْرٌ عَظِيمٌ ۱۳ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا

وعده داد خدا آنرا که گرویدند وکردند شایسته که مرایشانراست آمرزش ومزدی بزرگ وآنانکه کافرشدند وتکذیب کردند

بِآيَاتِنَا اُولٰئِكَ اَصْحَابُ الْجَحِيمِ ۱۴ يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ اِذْ هَمَّ قَوْمٌ

بآیتهای مارا آنگروه اهل دوزخند ای آن کسانیکه گرویدید یادکنید نعمت خدارا برشما چون قصد کردند گروهی

اَنْ يَبْسُطُوا اِلَيْكُمْ اَيْدِيَهُمْ فَكَفَّ اَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَاتَّقُوا اللّٰهَ وَ عَلَي اللّٰهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ۱۵

که دراز کنند بشما دستهای خودرا پس بازداشت دستهاشانرا ازشما وبترسید ازخدا وبر خدا پس باید توکل کنند گروندگان

مردمارا از تو میباشد سؤال
هست هرچیزی حلال و رایگان
همچنین طیب بود بی‌منع و قید
آنچه آموزید ایشانرا شکار
ور خورد نبود معلم ان دداست
برده باشد گر که نام کردگار
می نترسند از خدا گو با شتاب
هم طعام صاحبان نامه ها
نیست با اهل کتاب اعنی حرام
مذهب جعفر در این باب ایغلام
هم حلال آمد زنان پارسا
یعنی آن نسوان که درحصن حدود
اندراین همهست افزون اختلاف
بر شما باشند این نسوان حلال
باید آن باشد بعفت در نکاح
ورکه با ایمان شود کافر کسی
اوزیان کار است اندر آخرت
روی خودشوئید وتامرفق دودست
ورجنب گردید از مس شما
ورکه بیمارید یا اندر سفر

کز مطاعم چیست ایشانرا حلال
تا نکرده شرح استحاث آن
آنچه را کلب شکاری کرده صید
صیدشان باشد حلال از هر مقام
آنچه باقی مانده زاوصارو بداست
چون فرستد کلب راسوی شکار
ازحلال و از حرامستش حساب
بر شما باشد بهر حالی روا
گر بدل سازید چیزی از طعام
غله را دانند گر دانی طعام
بنده یا آزاد از بهر شما
محصناتند از نصاری و یهود
نسخ دانند جعفرارا بیخلاف
گرکه بدهید اجرشان بی‌قیل‌وقال
نی بپنهانی و اخدان و سفاح
بر حلال و بر حرام حق بسی
بی نصیب و نا امید از مغفرت
شستن شرعیست این برحق‌پرست
شد طهارت واجب ازسر تاپا
کآب باشد از شما بر دور تر

کو حلال آمد شما را طیبات
زانکه اصل آمد اباحت در طعام
تا که عام است این زهرچیزی سپر
صید را بهر شما دارد نگاه
ور رحلهٔ سگ میرد جانور
آن حلال و پاك بهر مرده است
بر شما امروز حل شد طیبات
هم بود جایز که بر اهل کتاب
اندراین باب است افزون گفتگو
یا هرانچیزیکه هست از جامدات
وازبان کاهل کتاب و اهل کیش
بهر خود دانند گر ایشان حلال
ذکر قول مختلف در هر مقام
دادن اجر التزام است آن مهر
شرح آن بگذشت در سورهٔ نسا
پس یقین باطل شود اعمال او
ای کسانی کاهل ایمانید سار
مسح رأس و رجل تا کعبین هم
در جنابت غسل باشد فرض دین
بیم خصم و جانور باشد براه

غیر از آنچه باشد از مستحثات
هرکه سازد شرع چیزیرا حرام
کو تواند کرد صید از کلب و طیر
هم ازان چیزی خورد بی اشتباه
تا رسد صاحب شکاراورا بسر
وارد اندر حکم ماذکیتم است
هر طعام پاك یعنی یا ثقات
از طعام خود دهید اندر نصاب
از کتاب فقه اگر خواهی بجو
نی ذبیحه یا طبیخ و مایعات
از شما میبوده اند ایشان بپیش
ورکنند اعراض دوراست ازمقال
نیست لازم کاین است اصل کلام
نی که گردد هی حرام است آن بقهر
باز دیگر هوشت ازباشد رسا
منقلب گردد بزشتی حال او
چونکه برخیزید از بهر نماز
کاستخوان برتراست آن برقدم
هم مساوی خواب و بیداری یقین
یا که باشد آب اندر قعر چاه

نیست بدی تا کشید از چاه بر
پس تیمم کرد مباید بخاك
حق نخواهد بر شما گیرد تنگ
دان یکی‌ند بر تیمم رخصتش
همچنین میثاق او آرید یاد
از خدا ترسید در نقص وداد
ابستید ای مؤمنان ازبهر حق
هم ساید تا که بغض مشرکان
عدل بر تقوی شما را اقربست
وعده فرموده است حق بر مؤمنان
بهر ایشاست آمرزش یقین
بیشك این قومند اصحاب جحیم
قصد چون کردند قوم آنکه که دست
می بترسید از خدای ذوالکرم

یاکه بفروشند و نبود سیم و زر
بردودست وروی زین ره نیست باك
لیك خواهد پاکتان ازرجس و ننگ
تا شما گوئید شکر نعمتش
که بلیل العقبه ستید از وداد
وز فراموشی نعمتها که داد
ثابت و راسخ زعهد ما سبق
بارتان دارد بنقض عهدشان
دلدرایمان عدل اصل مطلب است
وانکه کاری کرده نیکو درجهان
همچنین اجری بزرگ ازرب دین
عین دوزخ باشد آن خلق وحیم
بر گشایند از پی قتل و شکست
از خلاف عهدو کفران نعم

وانگهی باشید حاجتمند آب
شرح آن بگذشت زین پیش ار که هست
هم کند اتمام نعمت بر شما
پس بیاد آرید از نعمتهای او
چونکه گفتید این شنیدیم از توما
حق بود آگاه بر سر صدور
هم گواهان بقسط اعنی براست
تا بگردانید رو از عدل و داد
وز خدا ترسید کو باشد خبیر
دل بپاس عهد و پیمان داشتن
وانکه بر آیات ما کافر شدند
ای گروه مؤمنان آرید یاد
دستشانرا از شما حق داشت باز
مؤمنانرا پس توکل بر خدا

از جنابت یا حدث در ارتکاب
آن تیمم یادت اندرروی و دست
در هرانجا و مقامی ز اقتضا
جانب منعم کنند آنگاه رو
در اطاعت آمدیم و اقتدا
میدهد بر قدر نیتها اجور
راستی از حسن میثاق ووفاست
حمل آن دور است ازراه سداد
بر هرانچه میکنید از ناگزیر
هم قدم بر راستی بگذاشتن
یا مکذب پس بدوزخ واردند
نعمتی کو بر شما زاکرام داد
تا نمانید از جهاد و از نمار
گرد باشد در هوا و در عما

وَ لَقَدْ اَخَذَ اللّٰهُ مِيثَاقَ بَنِي اِسْرَآئِيلَ وَ بَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا وَ قَالَ اللّٰهُ اِنِّي مَعَكُمْ لَئِنْ

وبدرستیکه گرفتیم پیمان بنی اسرائیل‌را وبرانگیزانیدیم ازایشان دوازده سالار وگفت خدا که من باشمایم هرآینه

اَقَمْتُمُ الصَّلٰوةَ وَ آتَيْتُمُ الزَّكٰوةَ وَ آمَنْتُمْ بِرُسُلِي وَعَزَّرْتُمُوهُمْ وَ اَقْرَضْتُمُ اللّٰهَ قَرْضًا حَسَنًا لَاُكَفِّرَنَّ

اگر بپادارید نمازرا وبدهید زکوةرا وبگروید برسولانم وبیرودهید ایشانرا ووام دهید خدارا وامی نیکو هرآینه درگذرانم

عَنْكُمْ سَيِّآتِكُمْ وَلَاُدْخِلَنَّكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ فَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذٰلِكَ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ

ازشما بدیهای شمارا ودرآورم شمارا دربهشتها که میرود اززیرشان نهرها پس آنکه کافرشد پس ازآن ازشما پس بدرستیکه

سَوَآءَ السَّبِيلِ ١٦ فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَ جَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ

گم شد میان راه پس بسبب شکستن ایشان پیمانشان رالعنت کردیمشان وکردیم دلهای ایشان را سخت میگردانند سخنان را ازجاهایش

وَ نَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلٰى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ اِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَاعْفُ عَنْهُمْ

وفراموش کردند بهره‌ای ازآنچه پندداده شدند بآن وهمیشه دیده‌ورشوی بر خیانتی ازایشان مگر اندکی ازایشان پس درگذر ازایشان

وَاصْفَحْ اِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ١٧ وَ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا اِنَّا نَصَارٰى اَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ فَنَسُوا حَظًّا

وروبگردان بدرستیکه خدادوست دارد نیکوکاران را وازآنانکه گفتند بدرستیکه ما ترسایانیم گرفتیم پیمانشانرا پس فراموش کردند بهره

مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ فَاَغْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَآءَ اِلٰى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ وَسَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ اللّٰهُ بِمَا كَانُوا

ازآنچه پندداده شدند بآن پس برآغالانیدیم میانشان دشمنی وکینه تا روز قیامت وزود باشد که آگاه گرداندشان خدا بآنچه بودند

يَصْنَعُونَ ١٨ يَا اَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَآءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ

میکردند ای اهل نامه بدرستیکه آمد شمارا فرستاده ما که بیان کند برای شما بسیاری ازآنچه بودید پنهان میداشتید از نامه

وَ يَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ قَدْ جَآءَكُمْ مِنَ اللّٰهِ نُورٌ وَ كِتَابٌ مُبِينٌ يَهْدِي بِهِ اللّٰهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ

ودرگذرد از بسیاری بحقیقت آمد شمارا از خدا نوری وکتابی روشن راه مینماید بآن خدا کسی‌راکه پیروی میکند رضایش را

سُبُلَ السَّلامِ وَ يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ اِلَى النُّورِ بِاِذْنِهِ وَ يَهْدِيهِمْ اِلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ ١٩ لَقَدْ كَفَرَ

براههای سلامتی وبیرون میارد ایشانرا از تاریکیها بروشنائی باذنش وهدایت میکند ایشارا براه راست بتحقیق کافرشدند

الَّذِينَ قالُوا اِنَّ اللّهَ هُوَ الْمَسِيحُ بْنُ مَرْيَمَ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللّهِ شَيْئاً اِنْ اَرادَ اَنْ يُهْلِكَ

آنانکه گفتند بدرستیکه اوست مسیح پسر مریم بگو پس کیست که مالک باشد از خدا چیزیرا اگرخواهد که هلاك کند

الْمَسِيحَ بْنَ مَرْيَمَ وَ اُمَّهُ وَ مَنْ فِي الْاَرْضِ جَمِيعاً ٢٠ وَ لِلّهِ مُلْكُ السَّمٰواتِ وَ الْاَرْضِ وَ ما بَيْنَهُما

مسیح پسر مریم ومادرش وهرکه در زمین است همه ومرخدار است پادشاهی آسمانها وزمین وآنچه میان آنهاست

يَخْلُقُ ما يَشاءُ وَاللّهُ عَلي كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ٢١ وَ قالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصارٰي نَحْنُ اَبْناءُ اللّهِ وَ

میآفریند آنچه خواهد وخدا بر همه چیزی تواناست وگفتند یهودان وترسایان مائیم پسران خدا و

اَحِبّاؤُهُ قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ بَلْ اَنْتُمْ بَشَرٌ مِمَّنْ خَلَقَ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشاءُ وَ يُعَذِّبُ مَنْ يَشاءُ

دوستان او بگو پس چرا عذاب میکند شمارا بگناهانتان بلکه شما انسانید از جمله آنکه آفریده می آمرزد مر آنرا که خواهد وعذاب میکند آنرا که خواهد

وَ لِلّهِ مُلْكُ السَّمٰواتِ وَالْاَرْضِ وَ ما بَيْنَهُما وَ اِلَيْهِ الْمَصِيرُ ٢٢ يا اَهْلَ الْكِتابِ قَدْ جاءَكُمْ

ومرخدار است پادشاهی آسمانها وزمین وآنچه میان آنهاست وسوی اوست مرجع ای اهل کتاب بتحقیق آمد شمارا

رَسُولُنا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلي فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ اَنْ تَقُولُوا ما جاءَنا مِنْ بَشِيرٍ وَلا نَذِيرٍ فَقَدْ جاءَكُمْ

رسول ما بیان میکند برای شما بر فاصله از رسولان مباداکه بگوئید نیامد مارا هیچ مژده‌دهنده وبیم کننده پس بدرستیکه آمد شمارا

بَشِيرٌ وَ نَذِيرٌ وَاللّهُ عَلي كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ٢٣ وَ اِذْ قالَ مُوسٰي لِقَوْمِهِ يا قَوْمِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللّهِ

مژده‌دهنده وبیم کننده وخدا بر همه چیزی تواناست وهنگامیکه گفت موسی مرقومش را ای قوم یادکنید نعمت خدارا

عَلَيْكُمْ اِذْ جَعَلَ فِيكُمْ اَنْبِياءَ وَ جَعَلَكُمْ مُلُوكاً وَ آتٰيكُمْ ما لَمْ يُؤْتِ اَحَداً مِنَ الْعالَمِينَ ٢٤ يا

برشما چون گردانید درشما پیغمبران وگردانید شمارا پادشاهان وداد شمارا آنچه را که نداد بهیچیك از جهانیان ای

قَوْمِ ادْخُلُوا الْاَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللّهُ لَكُمْ

قوم من داخل شوید آن زمین پاك گردانیده را که نوشت خدا برای شما

حق ز اسرائیلیان بگرفت چون
پس دو و ده از نقیبان نصیر
در زمین شام چون آرید رو
بر رسولان آورید ایمان تمام
قرض انفاق است اندرراه حق
بوستانی کآن مصوست ازخزان
گرهیرا کرده برخویش اختیار
هم نگرداندیم زان سستی سی
میکنند از عمد تحریف کلام
منقلب یعنی بتأویلات خام
نسبت زایل اطلاعت بر یهود
خائنند و بد سیر جز اندکی
محسنانرا دوست میدارد خدا

عهد بهر جنگ جباران دون
بهرشان کردیم تعیین در مسیر
میدهم نصرت شما را بر عدو
تقویت ز ایشان کنید ازهر مقام
از خلوص و بندگی برمستحق
نهر ها از زیر آن باشد روان
وز طریق راست باشد برکنار
در عقوبت قلبهاشارا قسی
در قساوت این عمل باشد تمام
میکنند احکام توراة و کلام
وان خیانتها کز ایشان رخ نمود
که نماندند از دیانت در شکی
نیك باشد عفووصفح از هرخطا

تا موافق جمله با موسی شوند
حقتعالی گفت با آنها که من
گر بپا دارید با شرطش صلوة
برخدا بدهید قرض ازرزق ومال
درگذارم تاگناهان از شما
پس هرانکو بعد ازاین عهدا کید
پس یقین ز اشکستن پیماشان
قلب قاسی از نشان دوزخ است
حرف توراة از مقام وموضعش
حط وافی رفتشان یکجا زیاد
دائم اعلی آگهی از حالشان
پس زایشان در گذر یعنی بپوش
عفو احسانست وبس مستحسن است

سوی شام از مصرزامرحق روند
با شما هستم بهر جا بی سخن
هم دهید ازمال برمسکین زکوة
قرض نیکو یعنی ازوجه حلال
اندر آرم در بهشت پر نوا
گشت کافر غیر گمراهی ندید
باز راندیم از در احسانشان
درخور آن سست عهدی این فخ است
می بگردانند بر نا موقعش
که برایشان حق بوعظ وپندداد
تا چه باشد پیشه و افعالشان
آن قبایح وز بپاش شو خموش
گر بکافر یا که آن برمؤمن است

همچنین زانها که گفتندی صریح
ما نصارائیم وز انصار خدا
همچنان کردند ترك آنقوم نیز
پس بآن شومی بر افکندیم بیر
ای یهود و ای نصاری بر شما
وار کثیری دان کند عفو ازشما
مینماید حق بخلق اندر ایاب
تابع رضوان او راه سلام
مینماید خارج از ظلماتشان
وانکه کافر گشت وگفت ار اروا
زانکه مریم بوده راواکبر سال
گر عیان گردد ارادهٔ دیگرش
از خدا باشد زمین و آسمان
خلق حوّا بی زام چون کرده بود
آورید بی پدر همچون مسیح
از غلط گفتند ترسا و یهود
کو چگونه پس نماید حق عذاب
ست هم پاداش فعل دیگری
چون شما دارید هر یك اعتراف
پس نه احباب و نه ابناء اللهید
بر ارادهٔ است غفران و عذاب
آمدای اهل کتاب از نزد ما
چونکه گوئید از طریق اعتذار
تا که باشد امتحان جزء و کل
ای محمد صم آور از موسی یاد
چونکه گردانید او پیغمبران
جون شکاف بحر و نزل مائده
کآن فلسطین است ناحود ارض شام
چونکه ایشانرا ز جباران هراس

ما نصارائیم و از شهر مسیح
پس بهر تقدیر بگرفتیم ما
بهرهٔ کآن بود وافی در تمیز
دشمنی مابینشان تا رستخیز
بر رسولی با کتاب آمد زما
که همی دارید آنرا در خفا
ره زوی یعنی که از نور و کتاب
هست باز اندر طرف بروی تمام
سوی نور و ایمن از آفاتشان
بر مسیح ابن مریم را خدا
نیست جاذرا خدائی در مجال
که هلاك آید مسیح و مادرش
وانچه باشد این دورا اندرمیان
بی پدر هم خلقت عیسی نمود
یا که بی مادر چو حوائی صریح
ما پسر های خدائیم از نمود
بر شما را در ذنوب بیحساب
برد گرکس راجع اندر مطری
بر عذاب هر دو عالم بی خلاف
بل بشر باشد وخلق از آگهید
مستحق تا کیست بر عفو و عقاب
بر شما پیغمبری صاحب لوا
بهر ما نامد رسول از کردگار
خار ها موضوع گردد هم زگل
چونکه گفت او قوم خودرا ازوداد
در شما هم بار شاهان و سران
با شما را باشد افزون فائده
یا بود بیت المقدس آن بنام
بود در دل منمود بد التماس
کاش ما را بود سالاری پیش

بود نصران قریهٔ کآنجا مکان
زان جماعت نیز پیمانی که بود
داده بودیم آنچه را بر یادشان
زود باشد که دهد حقشان خبر
میکند روشن شما را از کتاب
آمد از حق بر شما نوری عیان
در هدایت نور حق پیغمبر است
یعنی آنکو خواست خوشنودی وی
این بود با اذن او یعنی که خواست
ابن مریم بودنش باشد گواه
کیست کو پس مالك و تا از خدا
یا هر انچیزیکه باشد در زمین
آورید هرچه خواهد در زمین
بی اب و ام مینماید خلق گاه
حق بود قادر بهرچیزی براست
هم احبای خدا و ابنا و یار
زانکه فعلی هیچ بی پاداش نیست
هرکسی یابد جزای کار خوش
عجل را کردید سجده از فسون
همچو دیگر ها که خلقند و بشر
بر سموات و زمین شاهست او
بر شما روشن نماید او سبل
تا که بدهد مژده برما یا که بیم
حق فرستاد انبیا را پی بپی
کای گروه از نعمت رب العباد
بر شما داد آنچه ازخلق جهان
ای گروه من در آئید از رضا
آن زمین که حق نوشته بر شما
تا بسوی مصر بر گردند باز
بازمان میبرد تا بر جای خویش

داشت عیسی نام نصرانیست زان
بر هماسان که گرفتیم از یهود
از ظهور احمد کامل نشان
بر هر انچه میکنید از بدسیر
آنچه مخفی میکنید از فصل و باب
هم کتابی کوست روشن بالبیان
یا ولیی کو بدانائی سر است
باشد از آفات ایمن پی بپی
بهر ایشان تا نماید راه راست
اندر این کو بنده باشد نه اله
منع سازد هیچ شیئی بر ملا
جمله را تا بود فرماند چنین
همچو آدم کآفرید ازماء وطین
هم چو آدم را که از خاك سیاه
میتواند کرد هر کاری که خواست
کی معذب گردد از پروردگار
ور بود بیرون زعدل واینی است
خود درسد بر فخر خویش و عار خویش
حکم شد کبر یکدگر ریزیده خون
از حق آیدشان جزای خیر و شر
هم باو برگشت هر یار و عدو
بر زمان فترت از وحی و رسل
آمد آنکس با چنین وصف عظیم
چون توانا باشد او بر کل شیء
که شما را داده او آرید یاد
بر کسی آنرا نداد از انس و جان
در زمینی پر نوا که پر نوا
برد قسمت تا در آن گیرید جا
با نقیبان بودشان اینگونه راز

وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ ٢٥ قَالُوا يَا مُوسَىٰ إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ وَإِنَّا لَنْ

وبازپس مروید بر پشتهاتان پس بگردید زیانکاران گفتند ای موسی بدرستیکه درآن گروهی جبارانند وبدرستیکه ما

نَدْخُلَهَا حَتَّىٰ يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ ٢٦ قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ

داخل نمیشویم درآن هرگز تابیرون روند ازآن پس اگر بیرون روند ازآن پس بدرستیکه ماداخل شوندگانیم گفتند دو مرد از آنانکه میترسیدند

أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمْ غَالِبُونَ وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا

انعام کرد خدا برآن دو کهداخل شوید برایشان ازآن در پس چون داخل شدید درآن پس بدرستیکه شما غالبانید وبر خدا پس توکل کنید

إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ٢٧ قَالُوا يَا مُوسَىٰ إِنَّا لَنْ نَدْخُلَهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا فَاذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ

اگرهستید گروندگان گفتند ای موسی بدرستیکه ماداخل نمیشویم درآن هرگز مادام که باشند درآن پس برو تو وپروردگارت

فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ ٢٨ قَالَ رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَأَخِي فَافْرُقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ

پس کارزار کنید که ما اینجا نشستگانیم گفت ای پروردگارم بدرستیکه من مالك نیستم جز خودم وبرادرم را پس جدائی انداز میان ما و میان گروه

الْفاسِقِينَ ٢٩ قالَ فَاِنَّها مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ اَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْاَرْضِ فَلا تَأْسَ عَلَي الْقَوْمِ الْفاسِقِينَ ٣٠

فاسقان گفت پس بدرستیکه آن حرام گردانیده شده بر ایشان چهل سال سرگردان خواهند بود در زمین پس اندوه مدار بر گروه فاسقان

گفت موسی برمگردید ازطریق / برعقبها وز فراخی سوی ضیق
این زضعف و بی وثوقی برخداست / پس بحسران بازگردید این خطاست
قوم گفتند ای کلیم این سرزمین / جای جباران بود بود امین
وان گروهی پرهیب و شوکتند / برتر از ما در قوام و قوتند
نیست ما را طاقت نیرویشان / تا بجنگ آریم رو برسویشان
ما درآن داخل نگردیم ازفسون / جز که جباران روند ازآن برون
چون برون رفتند ما داخل شویم / تا نه زایشان خوار ومستأصل شویم
یوشع و کالب دو مرد حق پرست / قوم را گفتند از خوف شکست
سوی جباران زباب قریه تنگ / اندر آئید از هراسو بیدرنگ
راه ندهند آنکه برصحرا روند / گر کنید این درزمان بی پاشوند
پس شما نشك بر آنها غالبند / این کنید ار خیر خود را طالبند
نیستند ایشان بغیر از جسم و تن / خالی از قلبند و بعقل و فطن
تکیه بر پروردگارخود کنند / گر شما بر وعدهٔ او مؤمنید
قوم گفتند این نخواهد شد مگر / که درآئیم ایچ دراین بوم ومرد
تا که جباران در آنجا ساکنند / هم ندارد سود هیچ این وعظ و پند
از دو تن باور توای موسی سخن / مینمائی برده و صد انجمن
رو تو با پروردگارت در قتال / ما نشینیم اندر اینجا بی سؤال
قصد ایشان بود هرون زانکلام / زانکه سید خواند قوم او را بنام
چون زموسی بود او اکبر بسال / بیدش زان قوم خواندی درمقال
قصدشان یا بوده رب العالمین / جنگ کن یعنی حق ازهست معین
نیست برماحاجت اریارت رب است / این جهت برجهل ایشان اقربست
حاصل اندرقوم زین ره شد نزاع / میکردند اندر آن امر اجتماع
گفت موسی کای خداوند احد / من بیم مالك بجز بر نفس خود
هم برادر گوست هرون یار من / زانبدا بوداو معین در کار من
نیست با من قوم یعنی متفق / جز قلیلی از گروه منفرق
پس میان ما و قوم فاسقین / تو جدائی افکن ایسلطان دین
گفت حق اینگشت برایشان حرام / تا چهلسال آن زمین پاك نام
یعنی ارض مقدس از عصیانشان / سازم اندر تیه سرگردانشان
پس پشیمان گشت موسی زان دعا / سوی او آمد خطاب از کبریا
که مباش اندوهناك از فاسقان / گرکه اندر تیه مانند این زمان
زانکه ایشان زامرحق سروازدند / مورد نفرین پیغمبر شدند
مستحق بودند بر نفرین تو / سرچو بکشیدند از تمکین تو
یا مخاطب شد بلا تأس آن رسول / زقصهٔ تیه موسی شد ملول
حقتعالی گوید او راکی امین / تو مشو زاحوال آن مردم غمین
زامر موسی چون همی سروازدند / لائق آن تیه و آن حیرت شدند
ماجرای تیه و اسرائیلیان / گرهمی خواهی تو ازتاریخ خوان
جای شرحش جمله درتفسیر نیست / گرچه برمن مشکل این تحریر نیست
میکند تأیید حقم در کلام / تا بنظم آرم حکایتها تمام
لیك زان ترسم که عمر آخر شود / تا تمام از نظم این دفتر شود
زان دراین تفسیر بکر مختصر / آنچه لازم نیست سازم مختصر
شد صفی را سال نزدیك شصت / من غنیمت دانم ازعمر آنچه هست
بل بتوفیق خداوند ودود / سازم این تفسیر را منظوم زود
زان بسی دارم بنظمش اهتمام / تا مگر گردد بعون حق تمام
یکدوسال دیگر از پروردگار / باشم از توفیق و عمر امیدوار
ای خدا از راه احسان و کرم / کش یکی بر سیئات من قلم
ویم از نظم این تفسیر بخش / صحت و امنیت و تفریغ بخش

وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَاَابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ اِذْقَرَّبا قُرْبانًا فَتُقُبِّلَ مِنْ اَحَدِهِما وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قالَ

وبخوان برایشان خبردوپسر آدم را بحق هنگامیکه قربانی کردند قربانی پس پذیرفته شداز یکیشان وپذیرفته نشد از دیگری گفت

لَاَقْتُلَنَّكَ قالَ اِنَّما يَتَقَبَّلُ اللّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ ٣١ لَئِنْ بَسَطْتَ اِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي ما اَنَا بِباسِطٍ يَدِيَ

هرآینه خواهم کشت ترا البته گفت جزاین نیست که میپذیرد خدا از پرهیزکاران اگر میگشائی بسوی من دست که بکشی مرا نیستم من کشاینده دستم را

اِلَيْكَ لِاَقْتُلَكَ اِنِّي اَخافُ اللّهَ رَبَّ الْعالَمِينَ ٣٢ اِنِّي اُرِيدُ اَنْ تَبُوءَ بِاِثْمِي وَ اِثْمِكَ فَتَكُونَ

بسوی تو که بکشم ترا بدرستیکه من میترسم از خدا که پروردگار جهانیاست بدرستیکه من میخواهم که بازگردی بگناه من وگناه خود پس شوی

مِنْ اَصْحابِ النّارِ وَ ذلِكَ جَزآءُ الظّالِمِينَ ٣٣ فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ اَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَاَصْبَحَ مِنَ-

از اهل آتش وآن پاداش ستمکاراست پس آسان کردانید از برای نفسش کشتن برادرش را پس کشت اورا پس گردید از

الْخاسِرِينَ ٣٤ فَبَعَثَ اللّهُ غُراباً يَبْحَثُ فِي الْاَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُوارِي سَوْاَةَ اَخِيهِ قالَ ياوَيْلَتي

زیانکاران پس برانگیزانید خدا غرابی را که کاوش میکرد در زمین تا بنماید او را چگونه بپوشاند حسد برادرش را گفت ای وای بر من

اَعَجَزْتُ اَنْ اَكُونَ مِثْلَ هذَا الْغُرابِ فَاُوارِيَ سَوْاَةَ اَخِي فَاَصْبَحَ مِنَ النّادِمِينَ ٣٥ مِنْ اَجْلِ ذلِكَ

آیاعاجزشدم که باشم مانند این غراب پس بپوشم حسد برادرشرا پس گردیداز پشیمانان از برای آن

كَتَبْنَا عَلٰى بَنِي اِسْرَآئِيلَ اَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْساً بِغَيْرِ نَفْسٍ اَوْفَسَادٍ فِي الْاَرْضِ فَكَاَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ

نوشتيم بر بنى اسرائيل كه كسى‌كه‌كشت تنى‌رابدون آنكه‌كشته‌باشدتنى‌رايافسادى‌درزمين‌پس‌كويا كشته‌است‌مردمانرا

جَمِيعاً وَ مَنْ اَحْيَاهَا فَكَاَنَّمَا اَحْيَا النَّاسَ جَمِيعاً ٣٦ وَ لَقَدْ جَآئَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ اِنَّ كَثِيراً

همه وكسيكه‌زنده‌كردانيدش پس‌كوياكزنده‌كردانده‌مردمانرا همه وبتحقيق آمدايشارا رسولان‌بامعجزات پس‌بدرستيكه‌بسيارى

مِنْهُمْ بَعْدَ ذٰلِكَ فِي الْاَرْضِ لَمُسْرِفُونَ ٣٧

ازايشان‌پس‌ازآن در زمين‌اسراف‌كارانند

می نخوان برامت ای فحر نشر
این خبرباشد نحق یعنی‌کەراست
دختر یکبطن را بر آن پسر
بود بس اقلیمیا صاحب جمال
گفت با آدم بر این ندهم رضا
ور نداری باور این نادانست
گوسفندی برد پس هابیل زود
آتشی آمد ربود آن گوسفند
گفت مر هابیل فرماید یقین
گر شد مقبول حق قربانیست
گرتوبرقتلم گشائی دست خویش
من‌همی‌خواهم که تا گردی توباز
هرکه قتلی تا کند از بی تمیز
پس‌توباشی زین‌عمل زاصحاب نار
دید پس‌هابیل را روزی نخواب
گشت اوپس‌دردوکون ازخاسرین
پس نداست اوکه بااوچون‌کند
پس بر انگیزاند زاغی راخدا
گفت پس یا ویلتی برعقل حود
تا چو او پوشم برادررا بخاك
زانکه رویش شد سیه حالش‌تباه
حال او بر خواری و توبیخها
حکم یعنی زین سبب کردیم ما
یا فسادی کرده باشد در زمین
گرکشی آن دزد وزاینرا رواست
پس بران ماند که خلقانرا تمام
پس بران ماند که احیاء نفوس
سوی اسرائیلیان با بینات
بودشان یعنی تجاوز از حدود
پس شد ارسال رسولان ازخدا
پس ملازم نزد پیغمبر شدند
و مسلمانان شدند آنجا علیل
چند روزی اندر آنجا بیگزند
زبده کردند از بی نام و نشان
چون رسید این بر پیمبردرزمان

زان دو ابن آدم از بهر خبر
راستی مستلزم آیات ماست
دادی او کاو بود از بطن دگر
هم بهابیل او زامر حق حلال
که دهی بر دیگری اخت مرا
هردو را تکلیف بر قربانی است
وزگیاه خشك مشتی آن عنود
وان دگر شد نا قبول و ناپسند
حق چو قربانی قبول از متقین
نی ز من باشد زنا فرمانیست
من نیارم دست بر قتل تو پیش
بر گناه قتل من اندر مجاز
بر تو باشد آن گنه تا رستخیز
وین‌جزای ظالم است ازکردگار
در رمه برداشت سنگی باشتاب
در حیوتش خوارومطرودوغبین
در زمین آن جثه‌را مدفون‌کند
کشت زاغ دیگری را از جفا
که مرا کمتر ز زاغی بد خرد
ستم ز قدر زاغی علمناك
کس نمی‌کرد ازبدی بروی نگاه
جملگی ثبت است در تاریخها
که کس ار بکشد کسیرا ناروا
چون زناو دزدی وشرك ازیقین
کاندر آن آسایش خلق خداست
کشته باشد زین تجری در نظام
کرده باشد جمله را اندر جلوس
آمدند از ما رسولان بر نجات
وز طریق اعتدال آنسان که بود
سوی ایشان بهر نهی از ناروا
وز قبول دین او سرور شدند
چون‌شنید احوال ایشان‌آن‌خلیل
بول و شیر اشترانشان شدپسند
پس شدندی بر دیار خود روان
بست تن کرد ازپی‌ایشان زوان

که بدند آن دو پسراز صلب او
میشد از حوّا تولد نوبتی
اولین فرزند او قابیل بود
نامزد چون گشت بر هابیل او
گفت آدم این نه برمیل منست
هرکرا گردید قربانی قبول
دستهٔ از گندم کم دانهٔ
گفت قابیل از حسد هابیل را
که نفرمود از تو قربانی قبول
جرم من چبود که باید کشتنم
زانکه من ترسم زرب‌العالمین
تا که باشی حامل اجرام من
زانکه اول ازتوسرزد این‌گناه
پس نمود آسان بر او قتل اخیه
کوفت آنرا بی تأمل بر سرش
اینچنین بودش زیان دنیوی
همچودزدان داشت اورا درکتف
کرد زاغ مرده را در زیر خاك
من شدم عاجزکه باشم چون‌غراب
کرد مر قابیل را در خاك زود
آدم اورا راند و شد دور ازدیار
گفت پس مِن اجلِ ذلك دربیان
بی زقتل نفس و اجرای قصاص
هست احصان شرط قتل اندرزنا
پس بدون این جهتها گر کشد
وانکه گردد برحیوة کس‌سبب
گرکسی را شد کسی برحق دلیل
اکثری‌زایشان پس‌ازان‌درزمین
قتل ناحق بعد تشدید عظیم
در مدینه جمعی از ارض یمن
با مزاج آن جماعت سازگار
گفت اندر اشتران شیردار
تا که صحت یافتند از رنج زود
بد غلامی از نبی نامش یسار
جمله را بستند و آوردند زود

نامشان هابیل و قابیل عدو
یك پسر یك دختر اندر صحبتی
همرهش اقلیمای با نمود
ناگوار آمد بقابیل عدو
بلکه امر حضرتست و احسن‌است
زاو بود اقلیمیا دور از نکول
بهر قربانی ببرد از لانهٔ
بالله از قتلت نخواهم کرد ابا
باشد آن ازترك تقوی ای‌فضول
بی ز تقصیری بجون آغشتم
رو بترك امراو نارم یقین
هم بجرم خویش کردی ممتحن
خلق را بر فعل بد دادی تو راه
دیو سرکش یا که نفس آسفه
کشت واندرخون‌کشیدآن پیکرش
چیست تا او را عذاب اخروی
میکشیدش روزوشب بر هرطرف
دید قابیل آن زغم شد دردناك
وین بد از تأثیر فعل ناصواب
پس پشیمان گشت وغم برغم فزود
کرد پس آتش پرستی اختیار
ما نوشتیم این بر اسرائیلیان
که بود لازم بر او بی اختصاص
هم بدزدی بستن ره هر کجا
هیچ نفسی نفس دیگر بی رشد
کز هلاکش وارهاند و از تعب
کرده احیا نفسها را در سبیل
مسرفان بودند از آئین و دین
مینمودندی بدون خوف و بیم
آمدندی نزد آن فخر زمن
چون نبود آب و هوای آندیار
بردشان باید که دارند آن شعار
اشتری چند از پیمبر با نمود
بر دهان و چشم او کردند خار
در مدینه نزد آنسلطان جود

إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَاداً أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ

نیست پاداش آنانکه حرب میکنند باخدا ورسولش ومیکوشند در زمین ازراه فساد مگر آنکه کشته شوند یابردار کرده شوند یا

تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذٰلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ

بریده شود دستهاشان وپاهاشان از خلاف یکدیگر یارانده شوند اززمین آن مر ایشانراست خواری در دنیا وازبرای ایشانست در آخرت

عَذَابٌ عَظِيمٌ ٣٨ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ٣٩ يَا

عذابی بزرگ مگر آنانکه توبه کردند پیش از آنکه دست یابید برایشان پس بدانید بدرستیکه خدا آمرزنده مهربانست ای

أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَ جَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ٤٠

آن کسانیکه ایمان آوردید بترسید ازخدا وبجوئید بسوی او وسیله وجهاد کنید در راه او باشد که شما رستگار شوید

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً وَ مِثْلَهُ مَعَهُ لِيَفْتَدُوا بِهِ مِنْ عَذَابِ يَوْمِ الْقِيٰمَةِ

بدرستیکه آنانکه کافر شدند اگر آنکه مر ایشانرا آنچه در زمین است همه ومانند آن باشد با آنکه خود را باز خرند بآن از عذاب روز رستخیز

مَا تُقُبِّلَ مِنْهُمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ٤١ يُرِيدُونَ أَنْ يَخْرُجُوا مِنَ النَّارِ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنْهَا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُقِيمٌ ٤٢

که پذیرفته نشود از ایشان و از برای ایشانست عذابی دردناك میخواهند که بیرون روند از آتش و نیستند ایشان بیرون روندگان از آن ومر ایشانراست عذابیست دائمی

آمد آیت که جزای حاربین
با خدا و با رسول آمد چنین
مشمانند از فساد اندر زمین
بهر قتل و غارت و آشوب و کین
دست و پاشان یا ببرند از خلاف
از زمین رانندشان یا بی مصاف
اینست در دنیا برایشان خزی و بیم
هم عذاب آخرت باشد عظیم
درهر احالی چه زن باشد چه مرد
اندر این حکم است داخل بی ابرد
وارث مقتول یعنی گر کند
عفو او را بایدش کشتن بحد
پس کنندش صلب ور برده است مال
قطع اطرافش کنند از امتثال
ور جراحت کرده حکمش دیگر است
بر قصاص و نفی هردو درخوراست
بهر ترسانیدن کس نفی او
واجب آمد از بلد بی گفتگو
زانکه از بعد ثبوت ازجانبی است
توبهٔ او مانع حد هیچ نیست
گر محارب از عمل تائب شود
یاریش بر اهل دین واجب شود
شد وسیله حفظ امر و نهی حق
فعل طاعت ترک عصیان در نسق
تا شما گردید شاید رستگار
زان وسایل گرکه خواهد کردگار
چونکه کشتی کشتهٔ خود بدروی
خرمن گندم نگردد جو جوی
مزرکه تخم از دانهٔ پوشیده است
که نباید چیزی ازکاری نداست
میروی بهر غنیمت در جهاد
نی ز روی اعتقاد و انقیاد
نی که اجری از خدا باشد ترا
جز که دل پاک از هوا باشد ترا
وان عملها را بر ایشان مو بمو
هر چه کاری بد روی نیکفکو
پس وسیله رو بحق آوردنست
طاعت از اخلاص کامل کردنست
هرکه اندر مهر حق پاینده است
بندگان خالصش را بنده است
ای ولی حق بجان روشنت
در دو عالم دست ما و دامنت
گر خطائی آمد از ما در ظهور
تو مگیر از بستگان خود نفور
داند این یعنی که میداند صفی
کز کجا بود آن عنایات خفی
وانکسانکه کافر و احمق شدند
ساجد هرچیز غیر از حق شدند
یا دوچندان زانچه باشد درزمین
تا فدای خود کنند آنرا یقین
نیست آن مقبول زایشان این است
بی نیازی محض ذات ذوالمن است

یعنی آنها که کنند ازفتنه حرب
با مسلمانان زروی قتل و ضرب
آنکه خون از معدلت ریزندشان
یا بدار از حلق آویزندشان
آنجائیکه هیچ در جائی مکان
کس بایشان ندهد از روی امان
هر محارب را که بر نحو ناس
میکند عریان سلاح آن ناسپاس
گرکسی را کشته باشد کشتنی است
وارث اربخشد زقتلش چاره نیست
ور بدون عفو باشد در قصاص
بایدش کشتن ندارندش خلاص
دست و پا یعنی بریدش برخلاف
پس کنندش نفی دور از اختلاف
ور زره کرده باشد او سلاح
نی زقتل و اخذ مال و افصاح
غیر از آنها که بتوبه بگروند
پیش ازآنکه سویشان قادر شوند
حق بداند اینکه آمرزنده است
هم رؤف و مهربان بخشنده است
می بترسید از خدا ای مؤمنان
هم وسیله سوی او جوئید هان
هم جهاد اندر ره او با عدو
ظاهر و باطن باخلاص نکو
یعنی شاید بفضل حق رجاست
نی که ظن و احتمال این ناروا است
بیم و امید از خصال مؤمن است
گرچه بر پاداش طاعت موقن است
نان بمسکین میدهی تا صد عبوس
نزد معبود آن نیرزد یك فلوس
گر نگردی کشته و غالب شوی
بهره یابی از منال دنیوی
محض طاعت رو بنائی در جهاد
اجر وافی یابی از رب العباد
پس نویسم از بیت مغشوش دار
طاعت از اخلاص دل کن هوشدار
ورکه باشد جدر و آتش نجاست
مهر ایشان هم وسیلهٔ بر خداست
خاصه عبدی کو ولی غالب است
بر خلایق مهرش از حق واجب است
ما همان طفلیم کز هر محنتی
میگریزد بر پدر بی خجلتی
بر صفی حق گرد اتمام نعم
خود تو دانی کز کجا بود آنکرم
پس مگیر الطاف خویش از ما تو باز
زانکه مضطوریم برعشق و نیاز
گرکه ایشانرا بود در کل حال
هرچه اندر عالمست از ملك و مال
نفس خود را یعنی از آن وآخرند
از عذاب یوم دین بیچون و چند
بهر ایشانست خسران و هلاك
وان عذاب بیحساب دردناك

هستشان خواهش که دور از فخ شوند
باب جنت سوی دوزخ شد چو باز
این عیان بینیم ما با چشم حس
خواهی آنرا بهر خود واندر عمل
مؤمنان دیدی که از بهر جهاد
هر صفات نیك را دانی حسن
باعیالت خلق وخوی ار ناخوش است
رتو آن حالی که داری شد جحیم
این نشان بد ز دوزخ ور بهشت

می برون از آتش دوزخ شوند
اهل نارایند اندر اهتزاز
هم تو بینی گر که باشی ملتمس
بخل و کدبت مانعت از ماحصل
چون روند ازروی عشق واعتقاد
بر خلافش لیك میبازی رسن
جان توزایشان فزون درآتش است
بینی از دور ارچه جنات نعیم
که بمودم باز بر نیکو سرشت
دزد نفست را نبرّی تاکه دست

نیستند ایچ از برون آیندگان
تا برون آیند زان در از جحیم
مردی ار بینی کریم و راستگو
باب جنت بر تو باز ار جود شد
ور بینی در همرهی مایل شدی
همچنین بینی که خصلتهای بد
بینی آن همسایگان راصبح و شام
گر که دانی آن بهشت این دوزخست
حیف کاندر گوش دیوت پنبه کرد
جمع مالت در سرا بیفائده است

در عذابند آن جماعت جاودان
بسته گردد در شوند آنجا مقیم
پس تورا می‌آید آن خصلت نکو
چون نمودت آن صفت مسدود شد
تن زدت ره خائف وبدل شدی
باب شادی جمله سازد بر تو سد
با وجود بینوائی شاد کام
انچه راضی قلب وروحت درفخ است
سر بکم از جمعه ات تا شنبه کرد

وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا اَيْدِيَهُمَا جَزَآءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِنَ اللّٰهِ وَاللّٰهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ٤٣ فَمَنْ

ومرد دزد وزن دزد پس ببرید دستهای ایشان را پاداشی بسبب آنچه کسب کردند عقوبتی از خداست وخدا غالب درست کار است پس آنکه

تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَاَصْلَحَ فَاِنَّ اللّٰهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ اِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ٤٤

توبه کرد پس از ستمش ونیکی کرد پس خدا توبه پذیرد بر او بدرستیکه خدا آمرزنده مهربان است

مرد یا زن هرکسی کو سارق است
تا جزای آنچه کرد از کسب و کار
پس هر آن برگشت بر حق از ستم
چون نماید او بحق زاری انابت
بر بریدن دست نفس اولیتر است
میبرد از خانه دزدت دانه را
او زند ره زنده درگورت کند
با تو گویم یکنشان از سرقتش
ار در عرفان و فقر آید برون
گوید افزونست ایمان ذوق تو
رفته رفته تا که خود بینت کند
از گدایان حاصلی نبود جوی
یك مریدی مالدار از صد فقیر
بست چشمت داد سرگین جای لعل
اتفاقست ارکه هم در روزگار
چون بدست آوردی از بیهوده‌اش
میفزاید هردمت بر حرص و آز
ورفقیران ضعیف ای خودفروش
این بود عرفان و فقرت بی‌محال
برده مالت جمله دزد بدسرشت
این یکی بود از نشان سارقت
برده ور چیزی درآر ازمشت او

دستهایش بر بریدن لایق است
در عقوبت یابد از پروردگار
کار خود را کرد اصلاح از ندم
بازگردد هم براو حق از عذاب
زانکه او دزد جواهر اکثر است
وان برد هم خرمن وهم خانه‌را
تا نبینی عیب خود کورت کند
تا بری ره بر زمان فرصتش
گردد اندر علم و دینت رهنمون
صوفئی کو در طریقت فوق تو
رخنه اندر عقل و آیینت کند
شمع درویشان ندارد پرتوی
نه بود بر این بده از آن بگیر
میزداو برمیخ و میدیدی تو نعل
اینچنین گاوی تورا گردد شکار
سخت آید بذل خون وروده‌اش
سستی قانع بچیزی ز اهتزاز
میگریزی همچو دیوی از سروش
لیك قطب وقت خویشی درمقال
نیست یارت کس جز آن اخلاق زشت
مابقی را دان بعقل فارقت
پس ببر با تیغ قهر انگشت او

فاقطعوا ایدیهما گر خوانده‌ٔ
حق بحکمش غالبست وهم حکیم
ردکند بر صاحبش مال ارکه هست
کوست آمرزنده‌گار مهربان
میبرد دزد ارکه داری مال و زر
میبرد دزد از سرا کالای تو
دزد مالت اتفاقست ار برد
چون ز دنیا دیده خوار ومفلست
آید از بیگانگی بر خویشیت
کی بصیرت بوده هرگز عارفی
با امیران گشت پس باید رفیق
شوچوشیران درشکار گاو و میش
مینماید این کلامت بس نکو
آن شکار گاوت ار پندار بود
گفته بودت دیو کای شیر ژیان
بیشتر قانع بدی بر قوت کم
پیش آن کزوی بچیزی طامعی
بر توزین قانع بود آن پاك جیب
هم رسد وقتی که بینی ناگهان
رفته مایهٔ ذکر و فکرت در تلف
ره مده او را بخود دررا ببند
ور بدزدد بعد از آن چیز دگر

دست سارق ارچه برجا مانده‌ٔ
بعد توبه بر گنهکاران رحیم
ورنه نادم باشد از آن فعل پست
خواهد آمرزش بجرم بندگان
وان زند بر گنج ایمان و نظر
زان بگرید چشم خون پالای تو
وان بهر دم پردهٔ غفلت درد
کیمیای دل نماید بر مست
تا نماید پیشهٔ درویشیت
از رموز فقر و عرفان واقفی
واجبست این بهر ترویج طریق
پس بیار از بهر خرگوشان بپیش
بیخبر زان کز کجا زد راه او
لیك شاخش پاره کردت تار و پود
هم بخور زاو هم بدرویشان خوران
لك بود در هر رگت بهصد شکم
از سحر تا شب نشسته خاضعی
سست ار دهی بر او صد نقص وعیب
ماندهٔ تنها زیار و همرهان
نیست سودت غیر اندوه و اسف
حفظ کن کالای خویش از بدپسند
کن بحبسش تا بمیرد بر بتر

اَلَمْ تَعْلَمْ اَنَّ اللّٰهَ لَهُ مُلْكُ السَّمٰوَاتِ وَ الْاَرْضِ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَآءُ وَ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَآءُ وَاللّٰهُ عَلٰى كُلِّ

آیا ندانستی که خدا مراوراست پادشاهی آسمانها وزمین عذاب میکند آنرا که خواهد ومی آمرزد آنرا که خواهد وخدا بر همه

شَيْءٍ قَدِيرٌ ٤٥ يَا اَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا

چیز توانا است ای پیغمبر اندوهناك نكند ترا آنانكه میشتابند در كفر از آنانكه گفتند گرویدیم

بِاَفْوٰاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ وَ مِنَ الَّذِينَ هٰادُوا سَمّٰاعُونَ لِلْكَذِبِ سَمّٰاعُونَ لِقَوْمٍ آخَرِينَ لَمْ

بدهنهاشان ونگروید بدلهاشان وازآنانکه یهودشدند شنوندگانندمردروغ‌را شنوندگانند مرگروهی دیگر

يَأْتُوكَ يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوٰاضِعِهِ يَقُولُونَ اِنْ اُوتِيتُمْ هٰذٰا فَخُذُوهُ وَ اِنْ لَمْ تُؤْتَوْهُ فَاحْذَرُوا

نیامدندت میگردانند سخن‌را از پس جایهای او میگویند اگر داده‌شویداین‌راپس‌بگیریدش‌واگر ندادندتان‌آنراپس‌بترسید

وَ مَنْ يُرِدِ اللّٰهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنَ اللّٰهِ شَيْئًا اُولٰئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللّٰهُ اَنْ يُطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ

وآنکه‌خواهد خدا آزمایش‌اوراپس‌مالک‌نشویدمراوراازخدا چیزی آنگروهاند آنانکه نخواسته خداکه‌پاک‌گرداندلهای‌ایشانرا

لَهُمْ فِي الدُّنْيٰا خِزْيٌ وَ لَهُمْ فِي الْاٰخِرَةِ عَذٰابٌ عَظِيمٌ ٤٦

مرایشانراست‌دردنیا خواری‌ومرایشانراست‌درآخرت عذابی بزرک

این ندانی کز خدا باشد یقین
هم توانا باشد او بر کل شیء
کر عنادت میشنانند آنکسان
ور کسانی هم‌که‌هستند از یهود
بشنوند از تو کلامی با فروغ
للکذب باشند سماعون چنس
نامدستند آن جماعت پیش تو
وان بد از توراة در رحم زنا
تازیانه با جهل باید زدن
شد زنائی اندر اشراف یهود
تا بپرسند از رسول معتمد
که نباشد حکم رجم اندرکتاب
میکنم این امرخواهند ازرجوع
حاضر آمد گفت پس پیغمبرش
هست درتوراة برگویا که ست
هست درتوراة و زان نبودشکی
گفت بهر آنکه زاشراف یهود
تا زنائی زاین عم پادشاه
ازچه برما منحصر شد حکم حق
پس بپوشیدیم آن حکم ازکتاب
آمد این آیت که تحریف کلام
پس نگیرید و بفعل آرید آن
خواهد ار حق فتنهٔ از بهر کس
یعنی ارخواهد عقوبت برکس‌او
هرچه اوخواهد شود ازبیش‌وکم
تا تواند داد تغییری برنگ
پاکی دل چون نخواهند ازهلاك

پادشاهی سموات و زمین
بر عذاب و عفو قادر بی نبی
سوی‌کفروهست دیشان برلسان
منکر اسلام و دیند ارجحود
تا بر او پیرایه بندند از دروغ
با ر سماعون لقوم آخرین
هستشان از دور نفی ازکیش تو
که یهود از وی نمودندی ابا
زانی و زانیه را در انجمن
گفتگو در حکم آن بسیار بود
که چه‌باشد حکم‌آن ازرجم‌و حد
گفت رامرحق رسول مستطاب
تا نماند اختلاف اندر وقوع
آنکه داری برخدائی باورش
حکم رجم‌اندرزنا وانداره‌چیست
بهرآن کش‌نیست دردین مسلکی
این‌عمل سرزد شد حکمی‌که بود
شد عیان هم گشت پامال آنگناه
بر اعالی نیست این نظم و نسق
رجم بر حد شد مبدل در عقاب
مینمایند این جماعت از مقام
ور نماید حکم رجم آن بیگمان
فتنه میباشد عقوبت هر نفس
تو نهٔ قادر بدفعش یك تسو
از اراده و علم و اسرار قدم
یا کند با کلك آن نقاش حنگ
هم‌نخواهد حق برایشان قلب‌پاك
هم مرایشانراست دردیگرسرای

میکند بر هرکه میخواهد عذاب
ای رسول مستطاب اندوهناك
بر زبان گفتند آمنّا و هیچ
بشنوند از بهرتکذیب تو حرف
آنچه تو نا گفته باشی‌پس بسهل
یعنی آنچه بشنوند از تو همان
میدهند از میل تغییر کلام
بودشان دعوی‌که درتوراة نیست
زانکه بر تفصیل شایع‌گشته بود
پس ز خیبر بر یهود یثرب آن
مصطفی بر رجم فرمان داد زود
کاندر این معنی بابن صوریا
پس بگفتند آنچه اوگوید بجاست
حاضرآور کزتوپرسم یك سخن
گفت پرسم گر بگویم صدق‌آن
گفت چونشد که یهود آنرا ابا
داشتند از خوف یا از رشوتی
عذری‌آمد پس اواسط راندست
تا نگردد ابن عمّ شاه رجم
تا که باشد عام حکم اندرحصول
اینچنین گویند گر داده شوید
پس نمائید از قبول آن حذر
پس نتوانی شدن مالك بکار
چون زمام اختیار اندر امور
نقشها بر پرده زد نقاش غیب
آنکسانرا هیچ علام الغیوب
هستشان رسوائی در این جهان
مرعذابی بس بزرك ازخشرای

همچنین آمرزد و بدهد ثواب
می مباش از کفرارباب هلاك
نیستشان ایمان بقلب اندر بسیج
از دروغی تا مگر بندند طرف
سنتش بر تودهند ازکفروجهل
باز گو سازند بهر دیگران
بعد ازآنکه وضع‌شد درهرمقام
حکم‌رجم این‌بل‌بموسی‌افتری‌است
این عمل ما بین اشراف یهود
عرضه کردند از پی نظم‌ونشان
شد پدید انکار این‌حکم ازیهود
گوست دانا بر کتاب اندرشما
واقف‌ازتوراة‌وحکم ماءمضی‌است
صدق آن گوئی اگر دانی بمن
برقی آید بهر حرفم ز آسمان
مینمایند از تجاهل در زنا
مکتتم از بهر پاس حرمتی
کزچه‌پوشیدارکه‌آن‌حکم‌حق‌است
بعد ازاین در ما ندارد راه‌رجم
برکسی عذری باشد در قبول
حکم زاو برجلد و تحمیم ازامید
زانکه ندهد بر مراد ما ثمر
بهر اوچیزی زحق دررفع ضار
نیست بردست بواز نزدیك‌ودور
نقش کی داند زمورحسن وعیب
میخواهد تا شود طاهر قلوب
خزیه وخواری‌وترس‌ازمال‌و جان

سَمّٰاعُونَ لِلْكَذِبِ اَكّٰالُونَ لِلسُّحْتِ فَاِنْ جٰاؤُكَ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ اَوْ اَعْرِضْ عَنْهُمْ وَ اِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ

شنوندگان مردروغ‌را خورندگانند مرحرام‌را پس‌اگر آمدندتراپس‌حکم‌کن‌میانشان یاروی‌گردان‌ازایشان‌واگرروگردانی‌ازایشان

فَلَنْ يَضُرُّوكَ شَيْئًا وَ اِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ اِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ ٤٧ وَ كَيْفَ

پس هرگز ضرر نتوانند رسانید ترا چیزی وا گر حکم کردی پس حکم کن میانشان بعدل بدرستیکه خدادوست داردعدالت کنندگانرا وچگونه

يُحَكِّمُونَكَ وَ عِنْدَهُمُ التَّوْرٰيةُ فِيهَا حُكْمُ اللّٰهِ ثُمَّ يَتَوَلَّوْنَ مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ وَ مَا اُولٰئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ ٤٨

حکم میسازندترا ونزدایشاست تورية کەدرآنست حکم خدا پس برمیگردند پس از آن ونیستند آنگروه بگروندگان

اِنَّا اَنْزَلْنَا التَّوْرٰيةَ فِيهَا هُدًى وَ نُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ اَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَالرَّبَّانِيُّونَ

بدرستیکهمافرستادیم توریةرا کەدرآنست هدایت ونور حکم میکندبآن پیغمبرانی کەپذیرای فرمان شدند برای آنانکەیهودشدندوخداپرستان کامل

وَالْاَحْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللّٰهِ وَ كَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَاخْشَوْنِ وَلَا تَشْتَرُوا

معرفتودانایان دین وازآنچه خواسته شدندنگاهدارپش رااز کتاب خداواو بودندبرآن گواهان پس مترسید ازمردمان وبترسیدازمن وبدلمگیرید

بِاٰيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَ مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا اَنْزَلَ اللّٰهُ فَاُولٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ ٤٩ وَ كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا

بآیتهای من بهای اندکرا وکسیکه حکم نکرد بآنچه فروفرستادخدا پس آنگروه ایشانند کافران ونوشتیم برایشان درآن

اَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْاَنْفَ بِالْاَنْفِ وَالْاُذُنَ بِالْاُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ

اینکه نفس بنفس است وچشم بچشم وبینی ببینی وگوش بگوش ودندان بدندان وجراحتهارا قصاص

فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ وَ مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا اَنْزَلَ اللّٰهُ فَاُولٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ٥٠

پس کسیکه تصدق کندبآن پس آن کفارهاست مراوراو کسیکه حکم نکرد بآنچه فروفرستاد خدا پس آنها ایشان ستمکارانند

بشنوند از تو سخنها با فروغ	بر تو تا بندند بهتان و دروغ	بر خلاف آنچه نا شنیده اند	شرح با ابنای جنس خود کنند
رشوه خوارانند آنها برحرام	میدهند احکام تغییر از مقام	سحت را فرمود حیدر رشوة است	اندر احکام خدا وین سحت است
مرد بر بر ماده نجهانیدن عیان	هم بهای خمر و مزد کاهنان	اجرت کسبی که اندر ضابطه	گردد آن بر فسق وظلمی واسطه
وجه میته وجه میسر وجه کلب	مهر بغی اعمی فجور ازاحد و حلب	گفت صادق ع هرچه ازراه حرام	بر کف آید سحت باشد بالتمام
واندرایجا سحت قصد از رشوت است	هر بیانی در مقامش حکمت است	پس بیایند ار تورا اهل کتاب	بیشان کن حکم از راه صواب
یا بگردان روی وردکن تاروند	سوی اهل ملت خود بگروند	تا بشرع خود کنند آنها عمل	اصلح است این بر تورا زاهل ملل
پس توخود باشی مخیر ای رسول	گر کنی اعراض ور سازی قبول	جمعی این تخییر را زاهل خبر	گفته منسوخست از حکم دگر
از آن احکم بیهم که عنقریب	شرحش آید گر زمهمست نصب	گفته دراین آیت اعراض ارکنی	نیست ضرری ور زیانها ایمنی
ورکه خواهی کرد حکمی ز اعتقاد	حکم کن مابینشان ازعدل و داد	مقسطین را دوست دارد ذوالکرم	پس عجب کایشان نمایندت حکم
زانکه توراية است نزد آنگروه	واندر آن حکم الله از کل وجوه	نیست پس تحکیم مقصود یهود	یا اقامهٔ شرع و اجرای حدود
بلکه باشد قصدشان اهوای امر	بر هرانچه آمد از سلطان امر	پس کنند اعراض از حکم تو زود	چونکه حکم رجم آری بر یهود
وان موافق اندر آئین مبین	با کتاب حق و توراية متین	باور ایشانرا نباشد و اعتماد	هیچ بر حکم تو کآرند انقیاد
شد زما توراية نازل در امور	واندر آن باشد هدایتها و نور	حکم با وی مینمودند انبیا	که بدند از بعد موسی رهنما
اندر اجرای حقوق از هر مقام	وانچه میبود از حلال وازحرام	آنکسان بر حکم خلاق العباد	بودشان تسلیم محض و انقیاد
بهر آنقومیکه بودند از یهود	شد زما توراية نازل در حدود	زان ببینید مقصود از یهود	بودشان برقوم زان حکمی که بود
عالمان پاك ربانی تمام	قصد زاحبار است ور هاد وگرام	بود امر ازحق برایشان بخلاف	حفظ آن توراية را از انحراف
بر کتاب حق بدند از شاهدان	تا که تغییری نیابد ره بر آن	پس مترسید از خلایق در نسق	اندر اجرای کتاب و حکم حق
می زمن ترسید در تبدیل حکم	تا جلیل آئند ار تحلیل حکم	هم بنفروشید آیات مرا	بر بهای اندك از وجه خطا
زانکه دنیا بس بود ناپایدار	رشوتش تاچیست غیراز ننگ و عار	زانکه برما انزل الله یك لسان	حکم نکند کافرانند آن کسان
باز فرماید کەدر توراية خاص	فرض فرمودیم ما اندر قصاص	نفس بالنفس آنکه یکتن را کشند	برقصاص یکتن این نظمست و بند
چشم برچشمی وهم گوشی بگوش	بینی بر بینی بی روی پوش	سن بالسن والجروح بالقصاص	آنچه دارد بر مساوات اختصاص
هر جراحت را بمثل آمد عوض	وین بود حکم حدود از ماه فرض	حفظ حدی نیست ور ممکن تمام	چون خراش پوست یا کسر عظام
حکم آن پس کرد باید بر دیت	وز تصدق کرد کس بر تسلیت	عفو یعنی کرد آن بر ضاربش	حق نماید عفو جرم غالبش

کرد آن کفارهٔ اجرام او | حق نویسد بر نکوئی نام او
وانکه بر آنچه فرستادهٔ خدا | حکم نکند اندر احکام و قضا
آنگروهند از ستمکاران یقین | وضع حق سازند بر ناحق بدین

وَ قَفَّيْنا عَلي آثارِهِمْ بِعيسَي بْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرٰيةِ وَ آتَيْناهُ الْاَنْجِيلَ

وازپی درآوردیم بر اثرهاشان عیسی پسر مریم را درحالیکه تصدیق کننده بوده از آنچه پیش از اوست از توریة و دادیم اورا انجیل که

فِيهِ هُدًى وَ نُورٌ وَمُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرٰيةِ وَ هُدًى وَ مَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ ٥١ وَلْيَحْكُمْ اَهْلُ

درآن هدایتی است و نوری و تصدیق کننده است مر آنچه را باشد میان دو دستش از توریة وهدایت و پندیست از برای پرهیزکاران و باید حکم کنند اهل

الْاِنْجِيلِ بِما اَنْزَلَ اللّٰهُ فِيهِ وَ مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِما اَنْزَلَ اللّٰهُ فَاُولٰئِكَ هُمُ الْفاسِقُونَ ٥٢ وَ اَنْزَلْنا

انجیل بآنچه فرو فرستاد خدا در آن و آنکه حکم نکند بآنچه فرستاد خدا پس آنگروه ایشانند فاسقان وفرو فرستادیم

اِلَيْكَ الْكِتابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتابِ وَ مُهَيْمِناً عَلَيْهِ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِما اَنْزَلَ

بتو کتاب را براستی باور دارنده مر آنچه باشد میان دو دستش از کتاب ونگهبانست بر آن پس حکم کن میانشان بآنچه فرو فرستاد

اللّٰهُ وَلا تَتَّبِعْ اَهْواءَهُمْ عَمّا جاءَكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلٍّ جَعَلْنا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهاجاً وَ لَوْ شاءَ اللّٰهُ

خدا و پیروی مکن مرادهای ایشان را از آنچه آمد ترا از حق از برای هریک گردانیدیم از شما شریعتی وراه روشنی و اگر خواستی خدا

لَجَعَلَكُمْ اُمَّةً واحِدَةً وَلٰكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِيما آتٰيكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْراتِ اِلَى اللّٰهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً

هر آینه گردانیدی شمارا امتی واحد ولکن تا بیازماید شمارا در آنچه داد شمارا پس پیشی گیرید بیکدیگر در خوبیها بسوی خداست مرجع شما همه

فَيُنَبِّئُكُمْ بِما كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ٥٤ وَ اَنِ احْكُمْ بَيْنَهُمْ بِما اَنْزَلَ اللّٰهُ وَلا تَتَّبِعْ اَهْواءَهُمْ وَاحْذَرْهُمْ

پس خبر میدهد شمارا بآنچه بودید در آن اختلاف میکردید و آنکه حکم کن میانشان بآنچه فرو فرستاد خدا و پیروی مکن خواهشهای ایشانرا و بترس از ایشان

اَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ ما اَنْزَلَ اللّٰهُ اِلَيْكَ فَاِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمْ اَنَّما يُرِيدُ اللّٰهُ اَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ

که بفتنه اندازند ترا از بعضی آنچه فرو فرستاد خدا بتو پس اگر برگردند پس بدان که جز این نیست که میخواهد خدا که برساند ایشانرا از جزای

ذُنُوبِهِمْ وَ اِنَّ كَثِيراً مِنَ النّاسِ لَفاسِقُونَ ٥٦ اَفَحُكْمَ الْجاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ

گناهانشان و بدرستیکه بسیاری از مردمان هر آینه فاسقند آیا پس داوری ادانی پیش را میجویند و کیست

وز پی آنها که بودند انبیا | پی از آثارشان در آوردیم ما
عیسی مریم رسول پاک را | روشنی دیدهٔ افلاک را
تو مصدق بود بر آنها که پیش | ما فرستادیم از آیات خویش
بود آن توراة مر سربل را | پس باو دادیم ما انجیل را
رهنما بود او بتوحید و امور | همچنین بر علم احکام و امور
بر طریق حقتعالی روشنی | هم مصدق مر بتوراة سنی
هم بر آنچه بود از توراة پیش | در اصول و در فروع از دین و کیش
بود ارشادی خلایق را بحق | متقین را وعظ و پندی بر سبق
حکم با از وی کنند اهلش عیان | بر هر آنچه شد ز حق نازل در آن
پس از آن کردند ترسایان عدول | بر هوا و میل نفس بی اصول
وانکه نکند حکم بر آنچه از وجوه | گشته نازل فاسقانند این گروه
هم سوی تو ای رسول مستطاب | نازل از ما شد بصدق و حق کتاب
هم موافق هم مطابق بالیقین | با هر آنچیزیکه آمد پیش ازین
از کتب و آیات صدق منزله | حل شود زاو تا امور مشکله
هم مهیمن بروی اعنی بر کتاب | کز حق آمد تا مبین بر صواب
تا شود معلوم از آن گر ناحقی | داده رخ ز اهل کتاب از مطلقی
یعنی از تحریف حکمی کرده اند | احقی برجای حق آورده اند
راز شود مکشوف آن اسرارها | یعنی از قرآن رموز کارها
هر چه شد تبدیل از احکام اله | باشد او بر سقم و صحتها گواه
حکم میکن پس تو بر صدق و صواب | بین ایشان یعنی ارباب کتاب
بر هر آنچه بر تو بفرستاده حق | در قصاص و رجم و احکام و نسق
فرقهٔ گویند. چون فرموده حق | حکم کن فرض است مارا بر فرق
گر کنند اعنی ترافع بیدغل | حاکم ما اهل ملل
حکم کردن بهر ایشان واجب است | و اندرین آراء امت غالبست
فرقهٔ گویند حکم اختیار | بر قبول و رد بود هم بر قرار
نیست منسوخ اعنی آن حکم نخست | که بتخییر آمد از حق یا که سست
گفته میکن حکم گر خواهی تو خود | ورنه سوی شرع خودشان بازرد
حاکمان آن شریعت تا کنند | حکم بر وفق کتاب ارجمند

جز که نبود حکم حق در شرعشان
ز آرزوهاشان مکن هم پیروی
در میان هر گروهی از شما
شرع منهاجی که بود آن حق وراست
نه که میبود آن ارادهٔ برگزاف
دین هم آمد داری از عقل و ادب
لیك خواهد مر شما را آزمود
بازگشت جمله باشد سوی حق
بر هر آنچیزیکه در وی اختلاف
بر هر آنچه بر تو بفرستاده حق
یفتنوك یعنی که از غدرت یهود
پس کنند اعراض اگر از سوی رای
یعنی آن اعراضشان گردد سبب
از جلا و قتل و حربه ضرب و شتم
فاسقانند اکثر مردم یقین
این نه مخصوص تواست و دور تو
آمد آیت که کنند آیا طلب
وانچه در توراة و قرآنست رد

یا کتاب حق ز اصل و فرعشان
زانچه آمد بر تو تا غافل شوی
شرع و راهی وضع فرمودیم ما
در شما حق کرد وضع از آنچه خواست
از تناسب تا که باشد بر خلاف
بر حیوة سرمدی ای جان سبب
بر هر آنچه دادتان از نفع و سود
قطره ها راجع شود بر جوی حق
میکنید از شرع و دین بی خلاف
نی بوفق میل و آراء فرق
افکند اندر ضلالی در حدود
پس بدانکه بار میخواهد خدای
کافکند از جرمهاشان پرده رب
که بدنیا بهرشان گردیده حتم
تو مشو ز انکار ایشان دل غمین
گر یهودان منکرند از نور تو
حکم دور جاهلیت را ز ریب
مینمایند از فساد و از حسد
بوده رسم جاهلیت این چنین

پس بود اجراء حکم از واجبات
هم ز حکم راست جوئی انحراف
مر شما کاهل کتاب از ایزدید
بد مناسب یعنی آن در هر زمان
مر شریعت در لغت شد راه آب
ور که حق میخواست میکردندتان
پس شما گیرید سبقت یا کرام
پس خبر خواهد نمود او بر شما
وانکه فرمائی تو حکم اندر حدود
می مکن بر میل ایشان پیروی
وعدهٔ ایمان دهندت از دغل
که عقوبتهای بعضی از ذنوب
هم عقوبت های دنیا و آخرت
تا دگر جنود عقاب اخروی
انبیا را بوده اند از منکران
مر یهودان بعد از آن گفتند ما
وان تفاضل در قصاص است و دیت
در قصاص یک نفر دو تن کشند
لی که باشد در کتاب اهل دین

واندر این قولست اجماع ثقات
بر کلام و ملل ایشان راختلاف
امت موسی و عیسی و احمدید
بهر نظم روزگار مردمان
دین بوی شدیهش آمد بر صواب
امتی واحد شما را در جهان
جانب خیرات و نیکی بالتمام
چون رسد وقت جزا دادن بجا
سشان یعنی نصاری و یهود
کن حذر کز فتنه شان گمره شوی
وان باشد غیر تزویر و حیل
جانب ایشان رساند بالوجوب
سوی ایشان رو کند بمعذرت
داند آنرا حق بر آن قوم غوی
ز اهل ادیان و ملل در هر زمان
مسلم از قلب بر حکمت رضا
در مقام قتل و جرح از معصیت
همچنین مردی بمثل زن کشند

وَ مَنْ اَحْسَنُ مِنَ اللّٰهِ حُكْماً لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ ٥٦ يا اَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَ النَّصارٰى

نیکوتر از خدا بداوری از برای گروهی که یقین میکنند ای آنکسانیکه گرویدید مگیرید یهود و ترسایانرا

اَوْلِياءَ بَعْضُهُمْ اَوْلِياءُ بَعْضٍ وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَاِنَّهُ مِنْهُمْ اِنَّ اللّٰهَ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الظّالِمينَ ٥٧

دوستان برخیشان دوستان برخی اند وهرکه دوست دارد ایشانرا از شما پس بدرستیکه او از ایشانست بدرستیکه خدا هدایت نمیکند گروه ستمکارانرا

فَتَرَي الَّذينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشٰي اَنْ تُصيبَنا دائِرَةٌ فَعَسَي اللّٰهُ اَنْ

پس می بینی آنانرا که در دلهاشان مرضاست میشتابند در ایشان میگویند میترسیم که برسد مارا گردش بدی پس شاید خدا که

يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ اَوْ اَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ فَيُصْبِحُوا عَلٰي ما اَسَرُّوا فِي اَنْفُسِهِمْ نادِمينَ ٥٨ وَ يَقُولُ الَّذينَ آمَنُوا

آورد گشایش یا فرمانی از نزدش پس گردند بر آنچه نهان داشتند در تنهاشان پشیمانان وگویند آنانکه گرویدند

اَهٰؤُلاءِ الَّذينَ اَقْسَمُوا بِاللّٰهِ جَهْدَ اَيْمانِهِمْ اِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ حَبِطَتْ اَعْمالُهُمْ فَاَصْبَحُوا خاسِرينَ ٥٩

آیا این گروه آنانند که سوگند خوردند بخدا سخت ترین سوگندهاشان که ایشان باشمایند ناچیز شد کردارهاشان پس گشتند زیانکاران

يا اَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللّٰهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ اَذِلَّةٍ

ای آنان که گرویدید آنکه برگردید از شما از دینش پس زود باشد که بیاورد خدا گروهیرا که دوست دارد ایشانرا و دوست دارند او را فروتنان

عَلَي الْمُؤْمِنينَ اَعِزَّةٍ عَلَي الْكافِرينَ يُجاهِدُونَ فِي سَبيلِ اللّٰهِ وَلا يَخافُونَ لَوْمَةَ لائِمٍ ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ

برگروندگان درشتانند بر کافران کارزار میکنند در راه خدا و نمیترسند از سرزنش سرزنش کننده آنست افزونی خدا

يُؤْتيهِ مَنْ يَشاءُ وَاللّٰهُ واسِعٌ عَليمٌ ٦٠

میدهدش بهرکه خواهد و خدا فراخ رحمت داناست

کیست نیکوتر زحق در داوری ‌ ‌ ‌ بهر ارباب یقین و برتری
آن یکی گفت از یهودان بهر من ‌ ‌ ‌ دوستان باشند خوب و ممتحن
گفت آن یك نیز با قوم یهود ‌ ‌ ‌ از نخستین هم مرا پیوند بود
آمد آیت کای گروه مؤمنان ‌ ‌ ‌ می‌مگیرید از مخالف دوست هان
وانکه گیرد یار ایشان را ودوست ‌ ‌ ‌ بشکست اینکه یك از ایشان هم اوست
از ره انس و وداد و اتحاد ‌ ‌ ‌ نی ز روحه اتجار و اعتماد
پس تو بینی اندرآن دلها مرض ‌ ‌ ‌ سوی ایشان مشتابند از غرض
این چنین گویند بهر اعتذار ‌ ‌ ‌ خائفیم از انقلاب روزگار
سازد این اندیشه را باطل خدای ‌ ‌ ‌ بس شود شاید فتحی رهنمای
یا که فرمانی فرستد از حدود ‌ ‌ ‌ بر جلاء و قتل و تخریب یهود
پس دورویان صبح گردند از فسوس ‌ ‌ ‌ بر هر انچه بد نهانشان در نفوس
پس پشیمان و ملول از بی‌شهود ‌ ‌ ‌ واندرآن از هیچ روسودی نبود
واحتزای آن جماعت بر خدا ‌ ‌ ‌ ور یمین لغو و سوگند خطا
جهد میکردند در سوگند خوش ‌ ‌ ‌ که معتد ایشان شمارا برد کش
ای گروه مؤمنان هرکه از شما ‌ ‌ ‌ میشود مرتد عیان و بر ملا
پس خدا زود آورد قومی دگر ‌ ‌ ‌ که بداند از محب با د سر
حب حقشان ثبت باشد در ورق ‌ ‌ ‌ همچنین باشد بر ایشان حب حق
دوستدار حق بود ثابت قدم ‌ ‌ ‌ ورعدوی حق کشد دوسته صنم
هیچ سجده برد روزی مصطفی ‌ ‌ ‌ رو بپرسیدند سرش اقتفا
سجده کردم زانکرامت بازگفت ‌ ‌ ‌ باطن محبوب حقست از نهفت
دوست دارم آن دو سبط یا کرا ‌ ‌ ‌ سجده کردم خالق افلاک را
سجده کردم بازگفتا حکم اوست ‌ ‌ ‌ دوستم با دوستان دوست دوست
سجده کردم زین بشارت باز هم ‌ ‌ ‌ هیچ سجده بود بر شکر نعم
تا قیامت بلکه میکرد او سجود ‌ ‌ ‌ بی نبی از مژدهٔ رب ودود
میکند اندر ره حق کاردار ‌ ‌ ‌ بی مخوف ولوم لائم مردوار
واسع است و مطلع برخلق حق ‌ ‌ ‌ کیست تا برفضل وجودش مستحق
روز خیبر دو تن ازمردان کار ‌ ‌ ‌ بر کمر بستند بهر کارزار
شب پیمبر گفت کار این مرد ‌ ‌ ‌ هست تاآنکس که درمردیست فرد
صبح‌چون شدگفت پیغمبرکجاست ‌ ‌ ‌ آنکه اوغالب بهرکارازخداست
چون سنك گردد عیان دلدلش ‌ ‌ ‌ هست یکسان پیش یا جرو پلش
چند مانی ذوالفقار اندر غلاف ‌ ‌ ‌ مصطفی‌مانده‌است یکس درمصاف
زن علمرا سوی خیبر شوسوار ‌ ‌ ‌ برکن‌ای شیرحق از بیخ‌این‌حصار
هفت قلعه بعد یکدم کرد بود ‌ ‌ ‌ وین نبود ازمردمان از مرد بود
دید روزی بکزنی را در عبور ‌ ‌ ‌ کو کشیدی مشك آبی را بزور
گفت اورا با خضوع ازحوصله ‌ ‌ ‌ گرچه داری از علی ایزن گله
اوکنك بودم بهر کار از امور ‌ ‌ ‌ میکشم رنج عیال ایلك بزور
برد مشك آب او تا خانه اش ‌ ‌ ‌ گنج رحمت رفت تا ویرانه اش
گفت بازن کاین‌علیءمرتضی‌است ‌ ‌ ‌ خواست‌عذراوگفت‌اینعذرت‌خطاست
زین نمط ریزم ددربا گرکه در ‌ ‌ ‌ گردد این تفسیر بار صد شتر
آن ضرار ابن عبدالله بنام ‌ ‌ ‌ بعد فوت مرتضی رفت او بشام
گفت‌رفت اونزدحق‌کاوراجواند ‌ ‌ ‌ سدهٔ حق بود و برحق بازراند
گفت نبوی‌زین معاف اندرنشست ‌ ‌ ‌ گوبمن زاوصاف حیدرهرچه‌هست
بالله او میبود اول مرد دین ‌ ‌ ‌ که نبی را کرد اجابت از یقین
اکرم‌ازهرکس‌که‌اوکرده‌است‌نحر ‌ ‌ ‌ هم سخی تر درسخا ازکان‌وبحر
گفت اوراکای ضرار افزوده‌گو ‌ ‌ ‌ وصف اورا از هرانچه بوده گو
کس باو نتوان رسد اندیشش ‌ ‌ ‌ در ذکا و عاقبت اندیشیش

برد پیغمبر دو تن زاصحاب او ‌ ‌ ‌ مینمودند از دیانت گفتگو
لیك در مهر خداوند و رسول ‌ ‌ ‌ دل بود از مهر آن قومم ملول
همچنین باقی بود پیوند من ‌ ‌ ‌ زانکه در مهربد همسوگندمن
یعنی از قوم نصاری و یهود ‌ ‌ ‌ بعض ایشان بعض دیگررا ودود
پس بود واجب که گیرند اجتناب ‌ ‌ ‌ مؤمنان مسلم از اهل کتاب
راه ننماید خدا بر ظالمان ‌ ‌ ‌ ظالم آنکو دوست شد بادشمنان
میشناسد اعنی از راه نفاق ‌ ‌ ‌ بر وداد کافران و اهل شقاق
کار گردد بلکه یعنی بازگون ‌ ‌ ‌ مؤمنان گردند مغلوب و زبون
مؤمنان برکافران غالب شوند ‌ ‌ ‌ کافران سرگشته و هارب شوند
یا باظهار نفاق بد دلان ‌ ‌ ‌ کشف سر و قتل آن بدحاصلان
یعنی از شك یا موالات فضول ‌ ‌ ‌ که در آنها بود در کار رسول
مؤمنان گویند هم با یکدگر ‌ ‌ ‌ از تعجب زان گروه بد سیر
کاین گروهند آنکسان آیا بسار ‌ ‌ ‌ که بحق سوگند میخوردند بار
شد عملهاشان همه نابود و خام ‌ ‌ ‌ صبح پس گردند درخسران تمام
بر زبان آرند قول ارتداد ‌ ‌ ‌ از پس اظهار دین و اعتقاد
دوست‌باحقندوحقشان یارودوست ‌ ‌ ‌ حق بود یار کسی کو یاراوست
ای موحد بر پیمبر دارگوش ‌ ‌ ‌ پس بحجوبه شنو در حب بکوش
خاضع و خاشع بود برمؤمنان ‌ ‌ ‌ لیك سخت و کینه جو برکافران
گفت داده جبرئیل ازحق پیام ‌ ‌ ‌ که‌علیء را دوست دارم ای همام
سجدهٔ دیگر نمودم گفت باز ‌ ‌ ‌ از پیام ذوالجلال بی نیاز
بازگفتا گفته حق زاسرارشان ‌ ‌ ‌ دوست دارم آنکه باشد یارشان
دوست هرکس باعلی‌مرتضی‌است ‌ ‌ ‌ دوستان دوستش محبوب ماست
که فزون بد ذوق ارباب قبول ‌ ‌ ‌ سجده تا پنجاه میکرد آن رسول
گفت‌حق‌پس‌آنکه باحقست‌دوست ‌ ‌ ‌ قاهر و استیزه و با خصم‌اوست
مر فروتی و کرامت راجدا ‌ ‌ ‌ میکند بر هرکه میخواهد عطا
زود باشد تا که آید در نبرد ‌ ‌ ‌ تا ببینند اهل خیبر جنك مرد
جانب خیبر زدند ایشان علم ‌ ‌ ‌ در دو روز وسست برگشتند هم
صبح جون گردد علم بردست اوست ‌ ‌ ‌ کوست‌یارحق‌وحق‌بااوست‌دوست
کو علی ذوالجلال و باشکوه ‌ ‌ ‌ کش بود درجنك کافر دل‌چوکوه
تو کجائی ای ولی معتمد ‌ ‌ ‌ چشم حق بین تو چون گیرد رمد
رفت حیدر گفت اورا مصطفی ‌ ‌ ‌ روز میدان تو است ای ذوالوفا
رفت‌وکندوکشت‌وبست‌ازهرچه‌بود ‌ ‌ ‌ وان زنانرا بر اسیر آورد زود
لك نبردش بود با کفار این ‌ ‌ ‌ لك خضوعش را شنو بااهل‌دین
با خود او میگفت یارب حکم‌ما ‌ ‌ ‌ کن ز نصفت با علی مرتضی
گفت بفرستاده مردمرا بجنك ‌ ‌ ‌ گشته برمن روزگارعیش‌تنگ
گفت برمن ده سوی‌آب حویش ‌ ‌ ‌ تا که آیم از قفایت روتوپیش
بد رفی آنجا و اورا میشناخت ‌ ‌ ‌ آن ولی سك خورا میشناخت
من نهر رود آیت بی منتی ‌ ‌ ‌ تاکی‌عرض ازکه داری خدمتی
قصد ازین تفسیر آیت بودوبس ‌ ‌ ‌ نی که وصف او بود مقدورکس
آن معویه وراند خطاب ‌ ‌ ‌ گفت برگو تا کجا شد بوتراب
گفت چیزی‌گوزوصفش بیخلاف ‌ ‌ ‌ گفت‌خواهم زین‌مرادآری معاف
گفت‌چون خواهی‌کنون گویم‌یکی ‌ ‌ ‌ از هزاران وز فروش اندکی
همچنین افضل زهر کس کو بتن ‌ ‌ ‌ می بپوشد او قبا و پیرهن
بهترین مردمان بعد از رسول ‌ ‌ ‌ کآمد وشدکرد در عدل و اصول
گفت مردی‌سخت دوراندیش‌بود ‌ ‌ ‌ در عقل ز اهل عالم بیش بود
فارق حق بد ز باطل درکلام ‌ ‌ ‌ علم وعقل وحکمت و عدلش تمام

بد روان از پهلویش جوی حکم
داشت از دنیا و زینتهای او
دایم اندر فکر حال آخرت
نانش ازخشکی حراشیدی دهن
سوی او مان قدرت دیدن نبود
بس ملایم بس فروتن با امام
کس سؤال ازوی چو کردی درخطاب
گفت اورادوست داری تاچه حد
هرچه آن زاید بود نعی کم است
راست گفتی ای صرار اماصفی
بود او بحری نهان در زیر کف
موجها دارند نایم بستگی
ناقش باید نگفتن رو بساب
کو خدا را دوست دارد حق ورا
چون یحبهم جمع باشد در سخن
یعنی آنها کهشد اوشان رهنمون
گفت با اصحاب روزی مصطفی
جنگ من باشد بتنزیل کلام
گفت لی بل آنکه دورد موزه را
مؤمنا را خاصع است و دلنواز
اهل ظاهر گفته اند از اعتماد
در سرای دیگر اعطای ثواب
لیك گویند اهل معنی واهل راز
لیك حب بنده بیشك حادث است
ور شئونات خودیت مضمحل
بر محب فانی از بود و نبود
بعد مردن از خودی بخودی

موج میزد در بیانش از سینه یم
وحشتی که مرد زافعی وز عدو
نی بغفلت از خیال آخرت
جامه های کهنه پوشیدی تن
کس بحرفی لب بیارستی کشود
درجلوس و در سلوك ودرکلام
دادی ازنرمی وخوشروئی جواب
گفت آنرا نیست حدی در سند
زین کمی پیوسته جانم درغم است
دارد از وی رازهای مختفی
زیرتر ازبحروکف باشد صدف
بحر را از موج بود خستگی
پاك شو تفسیر آیت از کتاب
غالب آید بر عدو در هر غزا
جمع بر ممرد سندند اهل فن
بر جهاد اهل کفر و نفس دون
جنگ خواهد کرد مردی ازشما
او بتاویلست جنگش با انام
دوست دارد روزگر ما روزه را
در نبرد اعدا آتش و کافر گداز
هست حب حقتعالی با عباد
بر نکوئی واجر و مرد حساب
یعنی ارباب حقیقت بی مجاز
وان قدم بر حب حادث تابع است
نه محب ماند بجا نه جان و دل
بس بحق باقی شود بابد وجود
راه یابد بر جلوه سرمدی

لی قوی را میفکندی در طمع
بود مستانش بحق در لیل تار
روزوشب بانفس خود درکارزار
باوجودی کز نهیب و سطوتش
میشستی آنچنان با ما بشفق
بود خندان دائماً بر روی ما
با فقیران مهربان و دلنواز
همچو برموسی است حب مادرش
گفت چون لی درفراق وفوت وی
آن صفات صورتش بود و تنش
بحر چون جنبش کند در هر مقام
ظاهر آن موجی که ازدریا شود
گفت گر در رزم اعدائند سست
گر کسی گوید که این وصف است عام
چونکه بود او برطریق حق دلیل
هرکه اورا پیرو آمد هم وی است
بعد من با ما رفیق و واسطین
دو نفر گفتند آیا این فتا
مرد تاویل است یعنی بوتراب
هست افزون در یحبهم که گو
حواسش از بهر او بوفق نام
حب بنده با خدا بی گفتگو
حب حق در ذات او باشد قدم
چونکه سرزند از یحبهم حب حق
پس بر گذار یحبونه ورد
پس یحبهم معنی فقر و نیاست
بار گرده سوی تفسیر کلام

نی ضعیف ازوی شدی بایأس مع
وزدوچشمش جاری ازخون جویبار
خوردوخوابش کم سجودش بیشمار
کس نبد قادر که بیند صورتش
که یك از ما بود مگفتی برفق
بیك ازان میگشت خلق وخوی ما
جمله از دنیا و اهلش بی نیاز
عذرخواهم زین قصور ازداورش
گفت چون یعقوب گم کرده بنی
خاصگان دانند وصف ذوالمنن
موجها از وی پدید آید تمام
موج بنماند ولی دریا بود
در نبرد آید یکی چالاك وچست
لی که مخصوص است بریکتن تمام
ختم منسوب است بر اهل سبیل
خودشجاع شمس ملك لاوکی است
همچنین با ما نشین اراهل دین
راست آمد هیچ بر بالای ما
بر جهاد نفس دارد صبر و تاب
تا بو گویم شرح آن را موبمو
هم هدایت اندر این دنیا تمام
آنکه خود خالص کند ازغیر او
وین شد ازا جنت آن اعرف وبیم
فانی از خود گشت عبد مستغرق
نفحهٔ دیگر که از خودش برد
وان یحبونه ظهورات اقتباس
بعد وصف حال احباب و کرام

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّٰهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلٰوةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكٰوةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ ٦١

جز این نیست که ولی شما خداست ورسولش وآنانکه گرویدند آنانکه برپا میدارند نمازرا ومیدهند زکوة را وحالیکه ایشان دررکوعند

وَمَنْ يَتَوَلَّ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللّٰهِ هُمُ الْغَالِبُونَ ٦٢ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا

وآنکه دوست دارد خدا ورسولش را وآنانکه گرویدند پس بدرستیکه گروه خدا ایشانند غالبان ای آن کسانیکه گرویدید

لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُوًا وَلَعِبًا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَالْكُفَّارَ

مگیرید آنانرا که گرفتند دین شما را افسوس وبازیچه ازآنانکه داده شدند نامه را پیش ازشما وکافرانرا

أَوْلِيَاءَ وَاتَّقُوا اللّٰهَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ٦٣ وَإِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلٰوةِ اتَّخَذُوهَا هُزُوًا وَلَعِبًا ذٰلِكَ

دوستان وبترسید ازخدا اگرهستید گرویدگان وچون ندامیکنید بنماز میگیرند آنرا باستهزا وبازی این بسبب

بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ ٦٤ قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ هَلْ تَنْقِمُونَ مِنَّا إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِاللّٰهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا

آنست که ایشان گروهی که درنمی یابند بگو ای اهل کتاب آیا ناخوش میدارید ازما مگر آنکه ایمان آوردیم بخدا وآنچه فروفرستاده شد بما

وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلُ وَأَنَّ أَكْثَرَكُمْ فَاسِقُونَ ٦٥ قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذٰلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللّٰهِ

وآنچه فرستاده شد ازپیش وآنکه بیشترین شما فاسقانند بگو آیا خبر دهیم بدتر از آن درجزا نزد خدا

مَنْ لَعَنَهُ اللّٰهُ وَ غَضِبَ عَلَيْهِ وَ جَعَلَ مِنْهُمُ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ وَ عَبَدَ الطّٰاغُوتَ أُولٰئِكَ شَرٌّ مَكٰاناً

کسیکه لعنت کرد او را خدا وخشم کرد براو وگردانید از ایشان بوزینگان وخوکان وپرستند طاغوت را آنها بدترند درجای

وَ اَضَلُّ عَنْ سَوٰآءِ السَّبِيلِ ٦٦ وَ اِذٰا جٰآؤُكُمْ قٰالُوا آمَنّٰا وَ قَدْ دَخَلُوا بِالْكُفْرِ وَ هُمْ قَدْ خَرَجُوا بِهِ

وگم گشته ترند از میانه راه وچون آیند شما را گویند گرویدیم و بتحقیق داخل شدند بکفر وایشان بتحقیق بیرون رفتند بآن

وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِمٰا كٰانُوا يَكْتُمُونَ ٦٧ وَ تَرٰى كَثِيراً مِنْهُمْ يُسٰارِعُونَ فِي الْاِثْمِ وَالْعُدْوٰانِ وَ اَكْلِهِمُ

وخداست داناتر بآنچه هستند که پنهان میدارند ومی بینی بسیاری از ایشانرا که میشتابند در گناه ودشمنی وخوردنشان

السُّحْتَ لَبِئْسَ مٰا كٰانُوا يَعْمَلُونَ ٦٨ لَوْلٰا يَنْهٰيهُمُ الرَّبّٰانِيُّونَ وَ الْاَحْبٰارُ

حرام را هرآینه بد است آنچه بودند میکردند چرا باز نمیدارند ایشان را خداپرستان ودانایان دین دار

حق نماید وصف آن کو در کمال
هم رسولش وآنکسانکه مؤمنند
میکنند انفاق در وقت رکوع
نه منافی یعنی آن انفاقشان
با نکوئی بد حضور از بر کمال
آنکه بیداری توغیر از برق نیست
احتلامی نیست گسرا در وقوع
وصف کل را کرده حق با جزئها
وصف او اینست اندر امتیاز
دانکه او در این عمل مخصوص بود
مؤمنانی را که دارند آن صفات
باشد این تعریض یعنی هر که نیست
زانکسانیکه فرا نگرفته اند
هم زکفار دگر احباب ویار
چونکه میخوانید مردم را عیان
آن نداشان ناگوار آید بگوش
کی بمسجد تا رود فخر بشر
گفت ایشانند قومی بی خرد
نیست این الا که ما آورده ایم
از شما الا که اغلب فاسقید
بدتر از این گفته اند اعنی رکین
زانکسان کز حق برایشان لعنت است
هم پرستیدند طاغوت از سفه
آن جماعت راست بد تر جایگاه
وان بود افراط وتفریط ازحدود
هر دو افراطست وتفریط وغلط
گفت زان خیر امورت اوسطاست
فرض کن خطها میان نقطتین
مابقی بین دونقطه معوج است
از تو باشد راست تا پروردگار
واختیار و جبر در افعال نیز
در مقامش گر خدا خواهد نکو
مؤمنان بر طعن وقدح آن یهود

بر خلافت لایق است از ذوالجلال
بر خدا و بر رسولش موقنند
بر مساکین بهر تکمیل خشوع
با حضور قلب و استغراقشان
چون شنید از سائل او بانگ سؤال
با دگرها در نمودش فرق نیست
زانکه حیدر داد خاتم در رکوع
تا نباشد قطره ها از یم جدا
که دهد خاتم بسائل ذکر نماز
در ولایت از خدا منصوص بود
میدهند اعنی زکوة اندر صلوة
حزب حق او حزب شیطان غوی است
دینتان را هزو و لعب و ریشخند
بهر خود گر مؤمنید وحق گذار
بر نماز ورس از بانگ اذان
هیچشان نبود نشان از عقل وهوش
مؤمنان را زان اذان باشد خبر
نیست چشم عاقبت بین از حسد
بر حق ایمان نی کژ و در پرده ایم
بر قبول دین حق نالایقید
وز شرور نفس خود بر اهل دین
جاشان دور از ثواب ورحمت است
سامری شان رد چو بر گوساله ره
همچنین گمراه تر از حد راه
چون غلوّ و قدح ترسا و یهود
بر دو جانب رفتن از حد وسط
راست بین نقطتین آن یك خط است
وان دو نقطه حق و خلق آمد بعین
آنکه باشد راست بشك منهج است
پاك از عیب یمین دور از یسار
هر دو باشد باطل ار داری تمیز
شرح آنرا وانمایم مو بمو
بر زبان هرکس بنوعی برگشود

غیر از این نبود که اولی بر شما
وصفشان اینست در سیر صفات
نیست ایشان را منافی طاعتی
بهر ایشانست یکسان فرق و جمع
گر مساوی نیست اورا جمع و فرق
گر نتابد تابش او یکدم است
لفظ جمع از گفت بر تعظیم بود
آن ولی ذوالتصرف بالعیان
مؤمنان متقی در معرفت
پس هر آنکو دوست باشد بالعیان
حزب حق پس غالبند ایشان بکار
ای گروه مؤمنان نباید فرا
آنکسانی کآمد ایشان را فرود
دوستی با دیگرتان باشد شکست
آن ندا را هزو میگیرند و لعب
وضع شد بانك اذان از بهر آن
بر یهودان آمد آن پس ناگوار
گو که ای اهل کتاب آیا شما
هم بر آنچه او فرستاده شما
گو دهم آیا شما را من خبر
بر مثوبت باشد از روی سند
مورد خشمند و حق بهرشان
یا ز طاغوتست بر کاهن مراد
هست راه راست در حد وسط
بر نصاری خواند عیسی را خدا
هم یمین و هم یسارت انحنا است
از خطوط مستوی و منحنی
در میان آن خطوط از هر کنار
نی در آن افراط ونی تفریط هیچ
مرتضی فرمود توحید درست
امر ما بین دو امر آمد طریق
چون اضل عن سواء از کردگار
وان یهودان را بود اندر خطاب

بالتصرف حق بود در هر دو جا
که بپا دارند ارکان صلوة
طاعت دیگر چو آید نوبتی
نی که مانع دید عین آید ز سمع
شمس نبود هست نورش نور برق
ذوالتصرف آفتاب عالم است
هم ز بهر مؤمنان تکریم بود
هست یعنی در میان مؤمنان
تا شناسندش بر این خلق و صفت
بر خدا و بر رسول و مؤمنان
نیستشان از حزب شیطان اضطرار
می نگیرند از نهان و بر ملا
پیش از این از حق کتاب اعنی یهود
گر بترسید از خدا اولی تر است
وین بود بر مؤمنان ناچار صعب
تا علامت باشد آن بر مؤمنان
چیست میکنند از طعن این شعار
عیب می گیرید زانکار و عمی
وانچه از پیش آمدان با انبیا
آنچه را گفتند در سابق بشر
نزد حق بیشك جزای قول بد
ساخته بوزینه و خنزیرشان
یا که آن کعب ابن اشرف در عناد
بر دو خط منحنی چون راست خط
وان یهودش داد نسبت بر خطا
در وسط زین هر دو بودن استواست
گویمت هست از زدانش روشنی
هست یك خط مستقیم ایزد کار
نی غلوّ و نی قصور اندر بسیج
بین تنزیه است و تشبیه از نخست
ره نیکوئی نمود او بر فریق
گشت نازل بر رسول نامدار
بر مسلمانان بتقریبی جواب

زانکه هریکتن ز احبار یهود ... مطلع از مسخ اهل سبت بود
از زبان گویند ما آورده ایم ... برشما ایمان که دین پرورده ایم
حق بحال آنکسان دانا تراست ... آنچه را دارند پنهان و اظهراست
میکنند اشتاب در کذب و حرام ... هم تجاوز از حدود اندر کلام
اکلشان یکجا ربا و رشوتست ... وین عمل سرشت درهر ملت است
پس کند وصف منافق را خدا ... گفت چون آیند ایشان بر شما
کافرند آنقوم چون داخل شوند ... همدران کفرند چون بیرون روند
اکثری بینی تو ایشان درشتاب ... برگنه یعنی که از اهل کتاب
اثم باشد آن گناهی که رسد ... شر آن بر غیر و خارج شد زحد
نهی چون نکنند زان کردارشان ... عالم ربانی و احبارشان

عَنْ قَوْلِهِمُ الْاِثْمَ وَ اَكْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ ماٰ كاٰنُوا يَصْنَعُونَ ٦٩ وَ قاٰلَتِ الْيَهُودُ يَدُاللهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ

از گفتارشان بدرا وخوردنشان حرام را هرآینه بداست آنچه را هستند که میکنند وگفتند یهود دست خدا بسته است بسته باد

اَيْديهِمْ وَ لُعِنُوا بِماٰ قاٰلُوا بَلْ يَداٰهُ مَبْسُوطَتاٰنِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشاٰءُ وَ لَيَزيدَنَّ كَثيراً مِنْهُمْ ماٰ اُنْزِلَ

دستهاشان ولعنت کرده شدند بآنچه گفتند بلکه دو دست او گشاده است انفاق میکند چنانکه میخواهد وهرآینه می افزاید البته بسیاری از ایشان را آنچه فرو

اِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْياٰناً وَ كُفْراً وَ اَلْقَيْناٰ بَيْنَهُمُ الْعَداٰوَةَ وَالْبَغْضاٰءَ اِلىٰ يَوْمِ الْقِيٰمَةِ كُلَّماٰ اَوْقَدُوا

فرستاده سوی تو از پروردگارت سرکشی و کفر وانداختیم میانشان دشمنی وکینه تا روز رستخیز هرگاه برافروختند

ناٰراً لِلْحَرْبِ اَطْفَاَهَا اللهُ وَ يَسْعَوْنَ فِي الْاَرْضِ فَساٰداً وَاللهُ لاٰ يُحِبُّ الْمُفْسِدينَ ٧٠ وَلَوْ اَنَّ اَهْلَ

آتش را برای کارزار خاموش کردانید آنرا خدا و می شتابند در زمین از برای فساد کردن وخدا دوست نمیدارد فساد کنندگان را واگر آنکه اهل

الْكِتاٰبِ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَكَفَّرْناٰ عَنْهُمْ سَيِّئاٰتِهِمْ وَلَاَدْخَلْناٰهُمْ جَنّاٰتِ النَّعيمِ وَلَوْ اَنَّهُمْ اَقاٰمُوا التَّوْرٰيةَ

کتاب گرویده بودند و پرهیزکار شده بودند درمیگذرانیدیم از آنها بدیهاشان را ودرمیآوردیمشان در بهشتهای پر نعمت واگر آنکه ایشان برپای داشته بودند توریة

وَالْاِنْجيلَ وَ ماٰ اُنْزِلَ اِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَاَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ اَرْجُلِهِمْ مِنْهُمْ اُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ

وانجیل را وآنچه فرو فرستاده شد بایشان از پروردگارشان هرآینه میخوردند از بالاشان واز زیر پاهاشان از ایشانند گروهی میانه رو

وَ كَثيرٌ مِنْهُمْ ساٰءَ ماٰ يَعْمَلُونَ ٧١

وبسیاری از ایشان بداست آنچه را میکنند

زاکل سحت و قول کذب و فعل بد ... که در ایشاست شایع بی سند
زانکه نهی از منکراست از واجبات ... وان بهرکس مشکل آمد از جهات
تا کند سوراخ آنرا بشکنی ... نهی از واجب بود بر هر یکی
ورنه جان جمله باشد در خطر ... غرق گردد فلک و اهلش سربسر
از بد ایشان شصت و از نیکان جهل ... چون بعصیانند ایشان مشتغل
گفت زان کایشان نگرفتند خشم ... بر بدان دیدند چون زشتی بچشم
پس هم ایشان برعقوبت درخورند ... برخود و بر غیر چون استمگرند
پس عذاب آن جماعت بهر اوست ... مینماید کآن عمل میداشت دوست
دست ایشان پس ببیکی بسته باد ... جانشان از فقر و ذلت خسته باد
این بود بررد قول آن گروه ... کس نگوید ورنه سنگیست کوه
هست این یعنی بدیهی نزد عقل ... لیك باشد گوش ظاهر بند نقل
بر تشابه شد ز قرآن سنتش ... نیست در تفسیر ظاهر رخصتش
کرد باید معنی از دانی همش ... نز تشابه بل بوفق محکمش
چون عطا و منع را ازهرجه هست ... میدهی در کارها نسبت بدست
قادر است اعنی که برمنع و عطا ... از اراده و حکمتش بر ماسوی
همچنین بی آلتست اندر بصر ... همچنین در جمله افعال دگر
معنی رحمن علی العرش استوی ... فیض رحمانی بود بر ماسوی
میرسد بر قدر استعداد ها ... بر خلایق دمبدم امداد ها
باشد از آیات این آیت اشد ... از پی تهدید بهر حوت و بد
قوم از باشد اندر کشتئی ... پس یکی گیرد تبر با رشتئی
تا بحدیکه ببندندش دو دست ... فلك تا محفوظ ماند از شکست
گشت بر یوشع خطاب ازکردگار ... که هلاك ازقوم سازم صد هزار
گفت یوشع مستحقند از بدان ... چیست حکمت در هلاك بخردان
روزوشب بودند با ایشان جلیس ... نهی ننمودند ز افعال خسیس
گفت پیغمبر که مردی کرگذشت ... بر بدان ورفتشان باهی نگشت
باز گفتند از فساد دل یهود ... بسته باشد دست حق زافضال وجود
هم برایشان باد لعنت زان مقال ... دست حق باز است اندر کل حال
یا که باشد باز دست آفتاب ... در جهان از بهر بذل نور و تاب
بر حق اطلاق ید و سمع و بصر ... یا یدین و وجه کآید در نظر
یعنی از آن دست تفسیراست دور ... بایدش دادن بمحکمها ظهور
قصد از ید قدرت آمد در امور ... درهرانچیزی که خواهد بی قصور
بهر فهم عامه زانرو کارساز ... گفت باشد دست حق پیوسته باز
آلت سمع است گوش اصوات را ... لیك آلت نیست سمع ذات را
نیستش تن تا نشیند در مکان ... نیستش رخسار تا بینی تو آن
میرسد یعنی ز روی عدل و داد ... فیض او بر خلق نی کم یا زیاد
پس بود وجه یداً مبسوطتان ... اینکه لاتحصی است جودش برجهان

میدهد روزی بهرکس خواهد او
کفر وطغیان سازد ایشانرا زیاد
هم در افکندیم ما مابینشان
عزم کردندی چو جنگ مؤمنان
چون نمودند از فساد و اختلاف
بعد ازآن قسطوس رومی شد زنگ
پس بر ایشان اهل دین بشتافتند
کند و فتنه هتک و اخفای نعم
ورکه ایمان بر رسول مستطاب
میگذشتیم از گناهانشان عیان
ور بپا میداشتند احکام را
بودشان تکلیف کایمان آورند
میشد اعنی رزق برایشان فزون
هم کثیررا بداست و ناپسند
نه شوند از روی اعمال یار او
میتوان که باشد او یا دیگران

رزق باشد هم باندازهٔ گلو
زانچه نازل گشت ازرب العباد
دشمنی اندر یهود بی سیر
حق نمود از بد دلی مغلوبشان
آن گروه ازحکم توراة انحراف
یافت استیلا برایشان گاه جنگ
دست استیلا بر ایشان یافتند
سختی و تحریف توراة ازستم
حمله آوردندی ارباب کتاب
جای میدادیمشان اندر جنان
حکم آن توراة و انجیل اولا
بر بیان منزلات ازصمد
همچنین بت کیش گبرار و کاخ
زان جماعت هرچه گویند و کنند
نه کنند از بد دلی آزار او
از یهود و از نصاری بیگمان
زانکه هرگزهیچ دینی مستدام

هست مختار او بتوسیع و تضییق
زاید اعنی در کثیری از یهود
هرکه آتش بهرحرب افروختند
چند از آن آمد اشانرا شکست
پس مسلط گشت بخت النصر زود
آن مجوسان باز مستأصل شدند
عادت ایشانراست افساد و عناد
حق ندارد مفسدانرا هیچ دوست
ور گنه پرهیز هم میبودشان
داخل ایشانرا بجنات النعیم
وانچه نازل گشت ازپروردگار
رزق میخوردند از بالای سر
امتی هستند ز ایشان مقتصد
مقتصد یعنی که بست بر رسول
فرقهٔ گویند قصد از مقتصد
بعد از ان حق بر بقای دین خویش
مینماید جز که بر نصب امام

باشد اعطایش بقدر ماینبغی
میشود طغیان زقرآن در نمود
حق فرو بنشاند وخودزان سوختند
ازفسادی کاندرایشان بودوهست
بر یهودان زان تخلف بر عهود
با دگر ره بر سری بد دل شدند
گفت زان یسعون فی الارض فساد
زانکه اصلاح جهان مقصوداوست
با بر ملتهای ناممحمودشان
مینمودیم از ره فضل عمیم
سوی ایشان رامرو نهی استوار
هم رزیر پای خود شام و سحر
راستگوی و راستکار و معتمد
غالی و قاصر نیند اندر قبول
بر نجاشی بوده تا دانی نجد
میکند تأکید برنصب و لیش

یٰا اَیُّها الرَّسُولُ بَلِّغْ مٰا اُنْزِلَ اِلَیْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ اِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمٰا بَلَّغْتَ رِسٰالَتَهُ وَاللّٰهُ یَعْصِمُكَ

ای پیغمبر برسان آنچه فرو فرستاده شد بسوی تو از پروردگارت و اگر نکردی پس نرسانیده خواهی بود پیغامهای اورا و خدا نگاه میدارد ترا

مِنَ النّاسِ اِنَّ اللّٰهَ لٰا یَهْدِي الْقَوْمَ الْكٰافِرِینَ ۷۲

از مردمان بدرستیکه خدا هدایت نمیکند گروه کافران را

ای پیمبر ای فرستادهٔ خدا
گر نیاری این نجا پیغام او
صحت عضو از حیوة قلب بود
حق تورا دارد نگاه ازشر ناس
داشت از اظهار این امر عظیم
یا براو شورند و گردد کارسخت
ورکه ترسی از خرابیهای دین
آن منافق تا قیامت بد دل است
بود از ذیحجه روز هجدهم
درحقیقت روز نصب آن رور بود
دانه شد سر سبز و آمد بر ثمر
درشکم غلطیم کآن ماراخوش است
آور اندر یادشان عهد الست
تا نگردد فقد صورت رهزنت
پیرهن بگذار و شو یوسف پرست
نام جانان برلبش پیوسته بود
وان نمیداست کو یاروی است
نی جمالش دیده روزی در گذر
گفت باشد آن فلان بن فخر زمن
تا که بشناسی چو بینی روی او
ای پیمبر سر وحدت گو بقوم
باژگونه پوش بر تن جامه را

امر ما را بر خلایق کن ادا
بر خلایق نارساندستی نکو
گر نباشد قلب زاعضا نیست سود
ازعسس تا حفظ شه بود هراس
پس پیمبر در دل از اغیار وبیم
داشت بیم ازبد دلان شور بخت
حافظم من دین خودرا هم یقین
حفظ او ازبد دلی بیحاصل است
صورت روز الست ربکم
روزحق بر اهل حق فیروز بود
کاروان ازمصر و هندآمد باشکر
جان درویش ازازل شکرکش است
تا که باشد بر سرعهد یکه ست
حاصل از یوسف شود پیراهنت
یوسف ازپیراهن و پیرایه رست
چشم عرفانش ولیکن بسته بود
مستی وذوق ونشاطش زین میست
نی شبی را کرده درکویش سحر
گفت بس سهل است آن درپیش من
همنشین او شوی در کوی او
بعد تبلیغ صلوة و حج و صوم
گو پس اسرار حقیقت عامه را

آنچه نازل بر تو ازپروردگار
اصل برجا مانده آنها فرع بود
بلکه اعضا درزمانی فاسداست
راه ننماید خدا بر کافران
تا مگر سر وارسد از امر حق
پس توای احمد مترس ازجان خود
ورکه ترسی از نفاق بد دلان
پس پیمبر از جهاز اشتران
صورت روزی که عهد بندگی
گر نبودی خواب درباغ ای فقیر
کوری صفرائیان از بهر ما
طبل شیرینی زن ای شکرفروش
این ولایت شرط توحید حقست
بوی پیراهن هم از محبوب بود
عاشقی را دید روزی دلبری
سوخت دل معشوقرا بر حال او
عاشق او گشته بود از نام او
گفت بامن گوکه معشوق توکیست
تا تو را بر وی رسانم متصل
ورکه نشناسی تو اورا از رهی
گوعلی ع مرآت ذات ذوالمن است
ایها الناس این علی ع حق راولی است

شد پس ازاحکام وامر استوار
قصد قوت بن زکشت وزرع بود
پس مترس ازدرکمینت حاسداست
بر بوزایشان تا رسد بیمی بجان
خام گردد کشتهای ما سبق
حق تو را دارد نگاه ازچشم بد
گو بود کل خواره با گل بوامان
منبری ترتیب داد و شد بران
حق گرفت از بندگان درزندگی
غنچه گل شد خنده‌اش بکر بهیر
پر شکر شد خانقاه و شهر ما
خواب‌کارا بجان اف وگوش
وین مقید صورت آن مطلق است
نی براخوان بلکه بریعقوب بود
با دل پر آتش و چشم تری
پیش او بنشست بهر جستجو
رفته از نامی ز دل آرام او
تا نمایم جارهٔ آن گر رهی است
لیك باشد شرط سانی دل
عاشقی بر وهم خود نی بر مهی
یار او شد هرکه اویارمن است
هرکه حق رادوست داردباعلی است

این ولایت هرزمانی جاری است ‌ ‌ تاقیامت زانکش از حق یاری است
تا نگردد مشتبه برخاص و عام ‌ ‌ سری است آن لیک سماعی والسلام
هم بدانی چیست رنك جامه اش ‌ ‌ میدهی لیکن نشان از عامه اش
ذکر او کن خود بغیری هم بگو ‌ ‌ تا رسی از نام او بر کام او
او بکاغذ هم ندیده شکل پیل ‌ ‌ پای پیل آری بود برشکل میل
نام او بردن بهرقسمی خوش است ‌ ‌ با بصیرت یا بعمیا دلکش است
یا کسی در خواب گوید با کهان ‌ ‌ غرق گشتم دست من گیر ای فلان
لیك باشد وصف بحراروی بجا ‌ ‌ غرقه در یم میتوان شد هرکجا
گاه باشد آنکه درخواب از امور ‌ ‌ بند او جری و گوید بیشعور
غرقه در یم بودنش بیهوده است ‌ ‌ لیك رؤیائی حسابش بوده است
ماررا هم سوی تعبیر این بس است

شرح آنرا گفته ایم از پیش باز ‌ ‌ چون رسد موقع نگوئیم از نیاز
آن سماعی در مثل دانی که چیست ‌ ‌ عشق برياری که نشناسش کیست
گفته شخصی از زبان دیگری ‌ ‌ هست در عالم بدینسان دلبری
من نخواهم زین نمط گویم سخن ‌ ‌ گو نهان درپرده این راز ای حسن
یا بود چون باد بدرن گوش او ‌ ‌ هرکسی تا چیست فهم وهوش او
گوید ازکوری که گرم است آفتاب ‌ ‌ راست گفت ارچه ندید آن ضوؤ تاب
خیمه او اندر میان بستر است ‌ ‌ نی یمی آنجا نه دربحر اندر است
لیك آنهم بردوقسم است ایعزیز ‌ ‌ هردورا کن فهم اگرداری تمیز
گرچه باشد اصل خواهش بفروع ‌ ‌ لیك حرفش راست باشد نی دروغ
گاه باشد کو ندیده هیچ خواب ‌ ‌ خواب وحرفش هردو باشد ناصواب
یك ندا بس درسرائی گر کس است

قُلْ يٰا اَهْلَ الْكِتٰابِ لَسْتُمْ عَلٰى شَيْئٍ حَتّٰى تُقيمُوا التَّوْرٰيةَ وَالْاِنْجيلَ وَمٰا اُنْزِلَ اِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ

بگوای اهل کتاب نیستید بر چیزی تا برپای دارید توریة وانجیل را وآنچه فرو فرستاده شد بشما ازپروردگارتان

وَلَيَزيدَنَّ كَثيراً مِنْهُمْ مٰا اُنْزِلَ اِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيٰاناً وَكُفْراً فَلٰا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْكٰافِرينَ ٧٣

وهرآینه افزون کند بسیاری ازایشان آنچه فرو فرستاده شد بتو از پروردگارت براهی وناسپاسی پس اندوه مدار بر گروه کافران

اِنَّ الَّذينَ آمَنُوا وَالَّذينَ هٰادُوا وَالصّٰابِئُونَ وَالنَّصٰارٰى مَنْ آمَنَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صٰالِحاً

بدرستیکه آنانکه گرویدند وآنانکه یهودشدند وازدینی بدینی روندگان وترسایان آنکه گروید بخدا وروز بازپسین وکرد کار شایسته

فَلٰا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلٰا هُمْ يَحْزَنُونَ ٧٤ لَقَدْ اَخَذْنٰا ميثٰاقَ بَنى اِسْرٰائيلَ وَاَرْسَلْنٰا اِلَيْهِمْ رُسُلاً كُلَّمٰا

پس نیست بیمی برایشان ونه ایشان اندوهناك شوند هرآینه بحقیقت گرفتیم پیمان فرزندان یعقوب را وفرستادیم بسوی ایشان رسولانی چندهرگاه

جٰاءَهُمْ رَسُولٌ بِمٰا لٰا تَهْوٰى اَنْفُسُهُمْ فَريقاً كَذَّبُوا وَفَريقاً يَقْتُلُونَ ٧٥ وَحَسِبُوا اَلّٰا تَكُونَ فِتْنَةٌ فَعَمُوا

که آمد ایشانرا پیغمبری بآنچه نه آرزومند بود نفسهائی ایشان گروهی را تکذیب کردند وگروهی را میکشند وپنداشتند که نباشد آزمایشی پس کور شدند

وَصَمُّوا ثُمَّ تٰابَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ ثُمَّ عَمُوا وَصَمُّوا كَثيرٌ مِنْهُمْ وَاللّٰهُ بَصيرٌ بِمٰا يَعْمَلُونَ ٧٦ لَقَدْ كَفَرَ

وکرشدند پس توبه داد خدا برایشان پس کورشدند وکرشدند بسیاری ازایشان وخدا بیناست بآنچه میکنند هرآینه بحقیقت کافرشدند

الَّذينَ قٰالُوا اِنَّ اللّٰهَ هُوَ الْمَسيحُ ابْنُ مَرْيَمَ وَقٰالَ الْمَسيحُ يٰا بَنى اِسْرٰائيلَ اعْبُدُوا اللّٰهَ رَبّى وَ

آنانکه گفتند بدرستیکه خدا اوست مسیح پسر مریم وگفت مسیح ای بنی اسرائیل بپرستید خدارا که پروردگار من

رَبَّكُمْ اِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللّٰهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللّٰهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوٰيهُ النّٰارُ وَمٰا لِلظّٰالِمينَ مِنْ اَنْصٰارٍ ٧٧

وپروردگار شماست بدرستیکه هرکه انبار فرادارد بخدا پس بدرستیکه حرام کرده است خدا براو بهشت را وجای اوست آتش ونیست مرستمکاران را هیچ یاری کننده

لَقَدْ كَفَرَ الَّذينَ قٰالُوا اِنَّ اللّٰهَ ثٰالِثُ ثَلٰثَةٍ وَمٰا مِنْ اِلٰهٍ اِلّٰا اِلٰهٌ وٰاحِدٌ وَاِنْ لَمْ يَنْتَهُوا عَمّٰا

هرآینه بدرستیکه کافرشدند آنانکه گفتند بدرستیکه خدا سیم سه است ونیست هیچ خدائی مگر خدای یگانه واگر باز نایستند ازآنچه

يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذٰابٌ اَليمٌ ٧٨ اَفَلٰا يَتُوبُونَ اِلَى اللّٰهِ وَيَسْتَغْفِرُونَهُ وَاللّٰهُ

میگویند هرآینه رسد آنانرا که کافرشدند ازایشان عذابی دردناك آیاپس توبه نمیکنند بسوی خدا وآمرزش نمیخواهند ازاو وخدا

غَفُورٌ رَحيمٌ ٧٩ مَا الْمَسيحُ ابْنُ مَرْيَمَ اِلّٰا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَاُمُّهُ صِدّيقَةٌ كٰانٰا

آمرزنده مهربانست نیست مسیح پسر مریم مگر پیغمبری که بحقیقت گذشتند پیش از او پیغمبران ومادرش بود بسیار راستگوی بودند

يَأْكُلانِ الطَّعامَ انْظُرْ كَيْفَ نُبَيِّنُ لَهُمُ الْآياتِ ثُمَّ انْظُرْ اَنّى يُؤْفَكُونَ ٨٠ قُلْ اَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ

كه ميخوردند طعام را بنگر كه چگونه بيان ميكنم از براى ايشان آيتهارا پس بنگر كه چگونه برگردانيده ميشوند بگو آيا ميپرستيد از جز

اللّٰهِ ما لا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرّاً وَلا نَفْعاً وَاللّٰهُ هُوَ السَّميعُ الْعَليمُ ٨١ قُلْ يا اَهْلَ الْكِتابِ لا تَغْلُوا في

خدا آنچه مالك نميشود از براى شما ضررى و نه سودى را و خدا اوست شنواى دانا بگو اى اهل كتاب غلو مكنيد در

دينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَلا تَتَّبِعُوا اَهْواءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَ اَضَلُّوا كَثيراً وَ ضَلُّوا عَنْ سَواءِ

دينتان بنا حق و پيروى مكنيد خواهشهاى جمعى كه بحقيقت گمراه شدند از پيش و گم كردند بسيارى را و گمراه شدند از ميانه

السَّبيلِ ٨٢ لُعِنَ الَّذينَ كَفَرُوا مِنْ بَني اِسْرائيلَ عَلى لِسانِ داوُدَ وَ عيسَى بْنِ مَرْيَمَ ذٰلِكَ بِما

راه لعنت كرده شدند آنانكه كافر شدند از بنى اسرائيل بر زبان داود و عيسى پسر مريم اين بسبب آنست

عَصَوْا وَ كانُوا يَعْتَدُونَ كانُوا لا يَتَناهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ ما كانُوا يَفْعَلُونَ ٨٣ تَرى كَثيراً

كه نافرمانى كردند و بودند كه تعدى ميكردند و بودند كه باز نمى ايستادند از منكرى كه ميكردند آنرا هر آينه بد بود آنچه بودند كه ميكردند مى بينى بسيارى

مِنْهُمْ يَتَوَلَّوْنَ الَّذينَ كَفَرُوا لَبِئْسَ ما قَدَّمَتْ لَهُمْ اَنْفُسُهُمْ اَنْ سَخِطَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ وَ فِي الْعَذابِ هُمْ

از ايشان را كه دوست ميگيرند آنانرا كه كافر شدند هر آينه بد است آنچه پيش فرستاده براى ايشان نفسهاشان كه خشم كرد خدا بر ايشان و در عذاب ايشانند

خالِدُونَ ٨٤ وَلَوْ كانُوا يُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَالنَّبِيِّ وَ ما اُنْزِلَ اِلَيْهِ مَا اتَّخَذُوهُمْ اَوْلِياءَ وَ لٰكِنَّ كَثيراً

جاويدان و اگر بودند كه ميگرويدند بخدا و پيغمبر و آنچه فرو فرستاده شد باو نميگرفتندشان دوستان ولكن بسيارى

مِنْهُمْ فاسِقُونَ ٨٥ لَتَجِدَنَّ اَشَدَّ النّاسِ عَداوَةً لِلَّذينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذينَ اَشْرَكُوا وَ لَتَجِدَنَّ

از ايشان نافرمانانند هر آينه خواهى يافت سخت ترين مردمان از در دشمنى از براى آنانكه ايمان آوردند يهود را و آنانكه شرك آوردند و هر آينه خواهى يافت

اَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذينَ آمَنُوا الَّذينَ قالُوا اِنّا نَصارى ذٰلِكَ بِاَنَّ مِنْهُمْ قِسّيسينَ وَ رُهْباناً وَ اَنَّهُمْ

نزديكتر ايشان را در دوستى از براى آنها كه گرويدند آنانكه گفتند بدرستيكه ما ترسايانيم آن بايست كه از ايشانند كشيشان و صومعه نشينان و آنكه آنها

لا يَسْتَكْبِرُونَ ٨٦ وَ اِذا سَمِعُوا ما اُنْزِلَ اِلَى الرَّسُولِ تَرى اَعْيُنَهُمْ تَفيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمّا عَرَفُوا

سركشى نميكنند و چون بشنوند آنچه فرو فرستاده شد برسول مى بينى چشمهاشان را كه ميريزد از اشك از آنچه شناختند

مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنا آمَنّا فَاكْتُبْنا مَعَ الشّاهِدينَ ٨٧

از حق ميگويند اى پروردگار ما گرويديم پس بنويس ما را با شاهدان

آن يهودان نزد پيغمبر شدند
پس بگفتند از توداری اتفاق
آمد اين آيت كه با اهل كتاب
حكم آن توراة و هم انجيل را
تا بوقتى كآنچه نازل برشماست
سركشى و فتنه و كفر و غرور
زاهل ايمان وز نصارى و يهود
نيست خوفى پس برايشان ازعقاب
چونكه بگرفتيم ز اسرائيليان
پس برايشان فعل آبا حجت است
هر رسولى كآمد ايشانرا زجود

پس باو گفتند از عقل نژند
اندر اين با ما يهودان بى نفاق
گو شمارا نيست چيزى برصواب
وانچه در اين دو بود تنزيل را
دامر و نهى آنرا بپاداريد راست
يعنى از قرآنشان زايد شرور
همچنين از صائبون و اهل حدود
هم نه اندوهى زفقدان ثواب
عهد توحيد و نبوت در زمان
كز كند انكار ترك طاعت است
بر هرانچه نفسشان مايل نبود

هيچ بر توراة ايمانى تراست
اتفاقى نيست ما را با تو هيچ
نيستيد اعنى كه بر دين صحيح
وان حسود ايمان برسول آورد ست
ميكند در اكثرى زايشان زياد
پس مشو اندوهناك از كافران
هركه زيشان برخدا و يوم دين
هيچ فعلى نيست ضايع نزد حق
يعنى از آباء ايشان كاعتراف
هم فرستاديم ما پيغمبران
فرقة را چون محمد صم يا مسيح

گفت آرى كآن بود برحق و راست
در هرانچيزيكه گوئى در سنج
تا بوقتى كايستيد ازدل صريح
هم قبول حكم قرآن كردن است
آنچه نازل گشته از رب العباد
نيست راجع فعلشان بر ديگران
آرد ايمان هم كند كارى متين
زانكه خيراز حق بود برما خلق
بودشان بر احمد از ايمان صاف
سوى ايشان بهر تاكيد و نشان
در زمان كردند تكذيب صريح

فرقة را هم بکشتند از عناد
کورو کرگشتند پس زآیات حق
سوی کوری و کری بشتافتند
زان مبدل شد بزشتی حالشان
از غلط گفتند مباشد خدا
جمله بپرستید او را ز اختیار
جای او دوزخ بود و اهل ستم
کافر آنکس شدکه گفت از اشتباه
بیست هستی را قبول اشتراك
پس نه گر باز ایستند از این مقال
هم نمیباشند آمرزش طلب
می نباشد نزد ارباب عقول
داشت گر او معجزات موحزی
والدی او را سودی گر بعین
پس مباشد بر الوهت سبب
می بود خوردن دلیل احتیاج
پس نگرگردند برگردیده حون
گو پرستند ای نصاری درحیوة
بشنود حق هرچه‌گویند این غلات
درحق عیسی است ناحق وان نبود
پیروی نارید بر اهواء قوم
همچنین گردند گمراه ار عباد
آنکه کافر شد زاسرائیلیان
همچنین عسی ابن مریم کرد نار
آنچنان بودند کز افعال زشت
نهی از منکر بدآن فعلی که هم
منمایند ار عباد مسلمین
وان برایشان شد بخشم حق سبب
وانچه‌بفرستاده ارحق سوی اوست
یعنی ار بودند ایشان معتقد
لیك بسیاری ار ایشان فاسقند
سخت تر یابی زمردم در عناد
هم زمردم یابی اقرب تر کسی
می نباشد در نهان و در شهود
نیستند آن فرقه ار گردنکشان
ار مسلمانان ز مکه تا بحن
چونکه ایشان بشنوندار مسلمین
ار شناسائی بحرف حق وراست
پس توما را با گواهان کن حساب
سالها گفتند ما را داعیند

همچو شعیا کو خبر از بعد داد
چون بر این بودند ازحق مستحق
روی از پیغمبران بر تافتند
هم خدا بیناست بر اعمالشان
آن مسیح ابن مریم بی خطا
گوست برما و شما پروردگار
نیستشان یاری درآن مأوای غم
مر خدا باشد یکی ار سه اله
یا قبول افتراق و انفکاك
مس نمایدشان عذابی بد مآل
بر طریق اهل توحید و ادب
آن مسیح ابن مریم جز رسول
جمله را بود آیتی و معجزی
آدم آمد همچنین بی والدین
امر عیسی گرچه بس باشد عجب
نیست حق محتاج برطعم و مزاج
دام حق وزفهم آن درآزمون
آنکه مالك بر شما سود بدات
هم بداند جمله سرّ ممکنات
آنچه گوئید از نصاری وز یهود
یعنی اسلافی که بدشان بغض ولوم
اکثری را ار طریق اقتصاد
کردشان داود لعنت یك لسان
لعنت ایشارا شدبدی زان گراز
کس نکردی نهی کس رادرسرشت
سخت واجب بود در کل امم
دوستی با اهل کفر و مشرکین
جاودان اندر عذابند و تعب
مشرکارا هیچ نگرفتی بدوست
بر خدا و جمله احکامش بحد
خارج ار ایمان و حکم سابقند
کآرد ایمان برجهودان و اعتقاد
کو بود با مؤمنان باشد بسی
دوستی بامشرکانشان چون یهود
از قبول حق چو نشنیدند آن
پیش او رفتند چندین مردوزن
آنچه نازل شد بخیر المرسلین
رقت‌قلب اصل این حزن وبکاست
نام ما بنویس زایشان در نصاب
جانب اسلام و بر آن ساعند

بر گمانشان محنتی ازجزء وکل
توبه‌پس کردندوحق زایشان گذشت
نا شناسی بر خدا و بر رسول
پس بتحقیق آنکسان کافر شدند
گفت اسرائیلیان را مر مسیح
هرکه آرد شرك بروی از انام
ممکن است این قول حق باشد صریح
وانگهی نبود ببرهان و شهود
لازم ذاتش علو و وحدتست
بر نمیگردند آیا سوی حق
حق بود آمرزگار و مهربان
پیش ار او بودند هم اهل سبل
مرده او گر زنده کردی هم کلیم
عیسی ار امرش عجیب ومطلب است
مادرش صدیقة بود از کرام
بین چگونه منکم روشن تمام
میکنند اعراض یعنی ار قبول
نیست یعنی قادر اندر ضرو نفع
گوکه دردین حود ای اهل کتاب
آن کنند افراط اندر مدح او
کان جماعت گمره ار آئین خویش
واندر آن ماندند یعنی در ضلال
پیش ار این گردید درتفسیر ثبت
این زبا فرمائی آن قوم بود
بالله آن بد بود کایشان از فنون
بینی از ایشان تو بسیاری عیان
بد بود چیزیکه بفرستاده پیش
بود اگر کآرند ایمان بدلان
بود هم گویند روی این خطاب
حکم توراتیاست این کارناب دین
منمایند از عباد مؤمنان
یا که آنهائیکه شرك آورده اند
آنکسان گویند ار روی وداد
این ازان باشدکه ایشان درخصال
وین بود خاص نجاشی زانکه او
زانکه بد ز اعدایشان توبحها
چشمشان بینی نو پر از اشکها
ربنا گویند یعنی ما بر این
بس ملامت کرد ایشانرا یهود
هیچمان باور نشد قول رسول

نیستشان درقتل و تکذیب رسل
بازشان دل کوروکرزاجرام گشت
بدترین آفت آمد در حصول
که برون ازحد خود یکسرشدند
جز بحق باشد پرستش بس قبیح
پس یقین جنت بر اوگردد حرام
یا تتمه قول عیسای مسیح
در وجوب ذاتی الا یك وجود
هستی مادون خود را علت است
آب غفران تاخورند ازجوی حق
بر عبادش خاصه بر مستغفران
قَد خَلت مِن قبله قومُ الرُّسل
اژدها میشد عصایش بس عظیم
امر موسی وامر آدم اعجب است
هر دو میخوردند چیزی ازطعام
بر شما آیات خود را ار کلام
وین زهرچیزیست اعجب درعقول
یا توانا برکسی درجلب و دفع
ار غلوّ باشید اندر اجتناب
وین بدمش کرده بر تفریط رو
پیش ازین گشتند دوراز دین خویش
منحرف ار راه و رسم اعتدال
شرح صید ماهی واصحاب سبت
کز جهالت میگذشتند ار حدود
مرتکب بودند ازاعلی و دون
که تولاشان بود بر کافران
نفسهاشان اردوزخی بهرخویش
بر خدا و بر نبی ازقلب و جان
بر یهودان کاهل دینندو کتاب
می نگیرند اولیا از مشرکین
دوستی با مشرکان و دشمنان
این دوقوم ازدشمنی پرورده اند
ما نصارائیم در زهد و سداد
راهبد و راستگو در کل حال
داشت پاس مسلمین را بس نکو
شرح آن ضبط است درتاریخها
ریزداز آن همچوآب ازمشکها
هستمان ایمان و اقرار ار یقین
بر قبول دین حق آنگونه زود
چون شماراشد باین زودی قبول

وَمَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَمَا جَآءَنَا مِنَ الْحَقِّ وَنَطْمَعُ اَنْ يُدْخِلَنَا رَبُّنَا مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ ۸۸ فَاَثَابَهُمُ

وچیست ماراکه ایمان نیاوریم بخدا وآنچه آمدمارا ار حق ، وطمع داریم که داخل گرداندمارا پروردگارما باگروه شایستگان پس جزادادشان

اللّٰهُ بِمَا قَالُوا جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذٰلِكَ جَزَآءُ الْمُحْسِنِينَ وَالَّذِينَ كَفَرُوا

خدابآنچه گفتند بهشتهائی که میرود از زیرآنها نهرها جاودانیان درآن وآن پاداش نیکو کارانست وآنانکه کافرشدند

وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ٨٩ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ

وتکذیب کردند آیتهای مارا آن گروه اهل دوزخ اند ای آن کسانیکه گرویدید حرام مکنید پاکیزهای آنچه حلال گردانید خدا

لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ ٩٠ وَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ

از برای شما و از حد در مگذرید بدرستیکه خدا دوست ندارد تعدی کنندگان را و بخورید از آنچه روزی داد شمارا خدا حلال پاکیزه و بترسید از خدائی

الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ ٩١ لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَٰكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا عَقَّدْتُمُ

که شما باو گروندگانید مؤاخذه نمیکند شمارا خدا بلغو در سوگندهاتان ولکن مؤاخذه میکند شمارا بسبب بستنتان

الْأَيْمَانَ فَكَفَّارَتُهُ إِطْعَامُ عَشَرَةِ مَسَاكِينَ مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعِمُونَ أَهْلِيكُمْ أَوْ كِسْوَتُهُمْ أَوْ تَحْرِيرُ

سوگندهارا پس کفاره آن طعام دادن ده مسکین است از وسط آنچه اطعام میکنید اهلتانرا یا لباس آنهاست یا آزاد کردن

رَقَبَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ ذَٰلِكَ كَفَّارَةُ أَيْمَانِكُمْ إِذَا حَلَفْتُمْ وَاحْفَظُوا أَيْمَانَكُمْ كَذَٰلِكَ

گردنیست پس کسیکه نیابد پس روزه سه روز است آن کفاره سوگندهای شماست چون سوگند خوردید و خلاف کنید و نگاهدارید سوگندهاتانرا همچنین

يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ٩٢

بیان میکند خدا برای شما آیتهای خودرا باشد که شما شکر کنید

مؤمنان گفتند ایمان بر خدا
وانگهی داریم از جودش امید
پس خبر داد آن جماعت را خدا
وین بود پاداش نیکو کارها
این گره باشند ز اصحاب جحیم
عهد کردند آنکه لذتها تمام
زین خبر شد مرشد کامل مقام
به بستی میکشد بار ار چه لوك
سوزد ار کم گشت آب آتش فزون
همچنین در راه مرد رهسپار
فرق وجمعش شد مساوی در مقام
ور بران در کودکی او یافت راه
لب ببستند از کلامی کز عقول
کی کند کاری که سر دارش
آمد آیت کی گروه مؤمنان
این برون رفتن زحد حکم اوست
میخورد بر نام یار خود قسم
گر تو این از بهر عشق من کنی
تا کند سردش زناری کاندر اوست
هم خورید از رزقهائی که خدا
حق شما را بر یمین لغو خام
گاه باشد که خورد مردی قسم
یا خورد سوگند از روی گمان
میخورد سوگند اندر شرکتی
گر خلاف آن نماید اندکی
زانچه بدهید اهلیت خویش را
ور میسر نیست این سه بهر کس

چیست ما را تا نیاریم از رضا
کآورد ما را بحث رو سفید
زانچه گفتند از خلوص واحتما
هم سزای برمی از کفار ها
دور ومحروم از بهشت واز نعیم
بهر خود سازند در دنیا حرام
یعنی آن سلطان و سرخیل انام
لیك مکمی نیست حدی بسلوك
خوان نعمت را نیاید بر درون
از سلوك و جذب آید بر عیار
از سلوکش چاره نبود با عوام
ضایع و باطل کند بی اشتباه
بود بیرون اندر آئین و اصول
فاش گردد هم ببرند از سرش
لا تحرّم طیبات بالعیان
حق ندارد معتدین راهیچ دوست
که کند دوری ز لذات و نعم
از کجا زین بر رضایم ایمنی
گویدش زین پس نباشم با تو دوست
کرده روزی پاك و طیب بر شما
می نگیرد کو بود دور از مقام
که ببندد از خورش حلق و شکم
برگماش بوده آن کار آنچنان
یا بمظلومی نماید نصرتی
پس مؤاخذ باشد از حق بیشکی
هم دهید از بین آن درویش را
صوم سه روز است درکفاره بس

هم بآنچه آمد از حق بالیقین
با گروه صالحان اندر بهشت
بوستانهائیکه از زیرش روان
وانکه کافر گشت و بر کذب انتساب
چند تن بودند ز اصحاب رسول
ترك گیرند آنچه دارد نفس دوست
گفت این در شرع نامستحسن است
زآب وآتش هست در طبعی علاج
پس بتعدیل آب وآتش لازمست
ورکه مجذوبی سلوکش کامل است
گنج وگوهر را زکودك والدش
لاجرم آنراه بر حق بردگان
عاشقی کو همنشین با یار شد
گفت زاهر ومصطفی شان کین عمل
آنچه را حق بر شما کرده حلال
عاشقی کو در مقام عشق یار
بیندش معشوق چون در رنج تن
زانکه مأمورت نکردم من براین
گرچنین بر خویش گیری کار تنك
هم بترسید از خدا گر مؤمنید
لیك گیرد در چنان سوگند ها
لغو باشد این قسم بی گفتگو
گاه هم باشد که سوگندی بجاست
یا نگوید فحش و ننماید ستم
بایدش کفاره دادن بیکلام
یا بپوشانید ده تن را لباس
این بود کفاره سوگندتان

از کتاب و آیت و احکام دین
آرد او گر هست مارا سرنوشت
هست جوها جاودانند اندر ان
داد آیتهای ما را زارتیاب
که ز دنیا بودشان خاطر ملول
قوتشان باشد گیاه و جامه پوست
گرچه موجب بر کمال مؤمن است
جام را بر هر دو باشد احتیاج
مرد اگر بر طبع نکو عارف است
ره بمنزل منتهی شد واصل است
زان نهان دارد که گردد عایدش
خویش ننمودند همچون مردگان
در سرایش محرم اسرار شد
نیست مرضی نزد سلطان ازل
چون حرام آرید برخود زاشتغال
ترك خورد و خواب گیرد اختیار
گوید این باشد خلاف میل من
چون توئی ناجان وجسم خود نکین
نگذری از خورد وخواب وناموس
بروی اندر امر و نهیش موقنید
که ببندند از پی پیوند ها
نیست جرمی گر نماید حنث او
همچو پیمانی که حق بروی رضاست
یا نگیرد تنگ بر زن در حرم
وان بده مسکین بود بذل طعام
یا کنید آزاد عبدی را ز ناس
چون قسم خوردید وشکستید آن

حافظ سوگند خود باشید سخت	نشکند آن جز که خامی شوربخت	یا نباید خورد بر چیزی قسم	یا که حفظ آن کنید از پیش و کم
	همچنین روشن کند حق آیتش	تا کنید از جان سپاس نعمتش	

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ

ای آنکسانیکه گرویدید جز این نیست که شراب و قمار و بتها و تیرهای قرعه پلیداست از کردار شیطان پس دوری کنید

لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ٩٣ إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَ

از آنها باشد که شما رستگار شوید جز این نیست که میخواهد شیطان که بیندازد میان شما دشمنی و کینه در خمر و قمار و

يَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَوٰةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَاحْذَرُوا

بازدارد شما را از یاد خدا و از نماز پس آیا هستید شما بازایستادگان و فرمانبرید خدا و فرمانبرید رسول را و حذر کنید

فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّمَا عَلَىٰ رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ٩٤ لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ

پس اگر اعراض کنید پس بدانید که نیست بر رسول ما مگر رسانیدن آشکار نیست بر آنانکه گرویدند و کردند کارهای شایسته

جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وَآمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَآمَنُوا ثُمَّ اتَّقَوْا وَأَحْسَنُوا

گناهی در آنچه خوردند چون پرهیزکار شدند و گرویدند و کردند کارهای شایسته پس پرهیزکار شدند و گرویدند پس پرهیزکار شدند و نیکی کردند

وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ٩٥ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَيَبْلُوَنَّكُمُ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِنَ الصَّيْدِ تَنَالُهُ أَيْدِيكُمْ

و خدا دوست دارد نیکوکاران را ای آن کسانیکه گرویدید هر آینه می آزماید شما را خدا بچیزی از شکار که میرسد بآن دستهای شما

وَرِمَاحُكُمْ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَخَافُهُ بِالْغَيْبِ فَمَنِ اعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَٰلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ ٩٦ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ

و نیزههاتان تا جدا نماید خدا آنرا که میترسید از او در نهانی پس کسیکه تعدی کرد پس از آن پس او راست عذابی پردرد ای آن کسانیکه

آمَنُوا لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرُمٌ وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّدًا فَجَزَاءٌ مِثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ يَحْكُمُ

گرویدید مکشید صید را و شما باشید محرمان و کسیکه کشت آنرا از شما از روی عمد پس جزائیست مثل آنچه را کشت از شتر و گاو و گوسفند که حکم کنند

بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ هَدْيًا بَالِغَ الْكَعْبَةِ أَوْ كَفَّارَةٌ طَعَامُ مَسَاكِينَ أَوْ عَدْلُ ذَٰلِكَ صِيَامًا لِيَذُوقَ

بآن دو صاحب عدالت از شما قربانی رسنده کعبه یا کفاره است طعام مسکینان یا برابر آن روزه تا بچشد بدی

وَبَالَ أَمْرِهِ عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ وَمَنْ عَادَ فَيَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ ٩٧ أُحِلَّ لَكُمْ

عقوبت کارش را عفو کرد خدا از آنچه گذشت و آنکه بازگشت کرد پس انتقام میکشد خدا از او و خدا غالب صاحب انتقام است حلال کرده شد برای شما

صَيْدُ الْبَحْرِ وَطَعَامُهُ مَتَاعًا لَكُمْ وَلِلسَّيَّارَةِ وَحُرِّمَ عَلَيْكُمْ صَيْدُ الْبَرِّ مَا دُمْتُمْ حُرُمًا وَاتَّقُوا اللَّهَ

شکار دریا و طعامش مایه تعیش برای شما و از برای قافله و حرام کرده شد بر شما شکار بیابان مادام که باشید محرمان و بترسید از خدائی که

الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ٩٨ جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ وَالْهَدْيَ

که بسوی او محشور میشوید گردانید خدا کعبه را خانه محترم بجهت قوام مردمان و ماه حرام و قربانی را

وَالْقَلَائِدَ ذَٰلِكَ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

و قلادهها را آن از برای اینست که بدانید که خدا میداند آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و بدرستیکه خدا بهمه چیز داناست

اِعْلَمُوا اَنَّ اللّٰهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ وَ اَنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ٩٩ مٰا عَلَى الرَّسُولِ اِلاَّ الْبَلاٰغُ وَاللّٰهُ

بدانید که خدا سخت عقوبت است وبدرستیکه خدا آمرزنده مهربانست نیست بر رسول مگر رسانیدن و خدا

يَعْلَمُ مٰا تُبْدُونَ وَ مٰا تَكْتُمُونَ ١٠٠ قُلْ لاٰ يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ وَلَوْ اَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ

میداند آنچه آشکار میکنید وآنچه را پنهان میدارید بگوی یکسان نیست پلید وپاکیزه واگرچه بشگفت آورده باشد ترا بسیاری پلید

فَاتَّقُوا اللّٰهَ يٰا اُولِي الْاَلْبٰابِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ١٠١ يٰا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لاٰ تَسْئَلُوا عَنْ اَشْيٰاءَ اِنْ

پس بترسید از خدا ای صاحبان خردها باشد که شما رستگار شوید ای آن کسانیکه گرویدید مپرسید ازچیزهائیکه اگر

تُبْدَلَكُمْ تَسُؤْكُمْ وَ اِنْ تَسْئَلُوا عَنْهٰا حِينَ يُنَزَّلُ الْقُرْآنُ تُبْدَلَكُمْ عَفَا اللّٰهُ عَنْهٰا وَاللّٰهُ غَفُورٌ

آشکار کرده شود مرشما را بدآید شما را واگر بپرسید از آن هنگامیکه فرو فرستاده میشود قرآن آشکار شود مرشما را درگذشت خدا از آن وخدا آمرزنده

حَلِيمٌ قَدْ سَئَلَهٰا قَوْمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ ثُمَّ اَصْبَحُوا بِهٰا كٰافِرِينَ ١٠٢

بردبار است بحقیقت سؤال کردند آنرا جمعی پیش از شما پس گردیدند بآنها کافران

ای گروه مؤمنین خمر و قمار
چه نجس العین باشد آن پلید
زو نمائید اجتناب از اختیار
میسر اقسام قمار است از شناخت
غیر ازین نبود که دیو کج نهاد
از خدا و از رسول او برید
پس بدانید اینکه نبود بر رسول
هرگناهی داںچه خورده است از حرام
مستمر پس گشته بر تقوای خویش
حق که نیکوکاری و نیکی از اوست
که بود عرفان وصول سالکان
از پس ثمّ اتقوا و آمنوا
کی رسد ایمان مؤمن برکمال
شرح این گفتم در تفسیر پیش
درگه احرام بر چیزی ز صید
تا خدا داند کز او ترسنده کیست
عین ثابت داشت هر نوع اقتضا
پس هر آن کز حد گذشت از اختیار
صید نکشید ای گروه مؤمنان
از تعمد کشت صیدی را کسی
مثل آنچه کشته فرض است از نعم
کرد باید ذبح هدی اندر حرم
روزه قدر قوت هر مسکین بود
حق گذشت وعفو کرد از ماسلف
زانکه حق در حکم خود بس غالب است
نزد بعضی آن سمك باشد بجنس
همچنین آن کاروانها را رواست
وز خدا ترسید از اعلی و دون
وز محلی کرد صیدی صید او
هست اندر مذهب جعفر بنام

بر شما وانصاب وازلام است عار
یا نجاست اندر آن نبود پدید
تا بحق گردید شاید رستگار
وانچه بتوان کرد از وی برد و باخت
بستان زان خواهد اندازد عناد
طاعت اندر امر و نهی او سر ورید
جز بلاغی در فروغ و در اصول
گر نبوده مشرك او بر حق تمام
راسخ اندر حرمت شرك و بدیش
مرد نکوکار را دارد بدوست
بر مقام معرفت بعد العیان
کرده اشعارت بثم احسنوا
تا نیابد فعل و خلقش اعتدال
بازهم گوئیم اندر جای خویش
تا که دارد زهد و پرهیزی رصد
در مقام ترك و تقوی بنده کیست
گردد اندر خلق ظاهر جابجا
واندر احرام او کند صیدی شکار
تا شما باشید محرم در مکان
قصد از عمد او بدارد آن بسی
در فدا از اشتر و گاو و غنم
حکم چون بر بالغ الکعبه است هم
معنی او عدل ذلك این بود
کرد ابوالشرار که صیدی را سلف
در تمرد انتقامش واجب است
نزد ما آن ماهئی کاو راست فلس
کز قدیدش توشه گیرند ار که خواست
واتقوا الله الیه تحشرون
هست بر محرم محرم نی نکو
گر محل صیدی نماید در مقام

رجس یعنی آنچه عقل و شرع از آن
فعل شیطانست و اصل افتضاح
خمر هرچیزی بود کآن مسکر است
معنی انصاب و ازلام از نشان
بازتان از ذکر دارد وز نماز
پس کشید از ترك فرمانش حذر
نیست بر آن کو بایمان کرده رو
بلکه ثابت بوده در ایمان خود
مستمر پس در اطاعت واتقی
اهل توحید و طریقت بالیقین
هست احسان کشف از این عرفان که گفت
بعد ایمان یعنی از عمد و ملوك
وان میسر نیست جز با معرفت
ای گروه مؤمنان اندر عمل
شیءالبدك که رسد دست و رماح
یعنی آید علم غیبش در شهود
پس هر آنکس ترسد از حق او بغیب
بعد ذلك پس بر او باشد عذاب
وانکه بکشد صید بر عمد از شما
ور نه قتل صید بر عمد و خطا
آنچه بروی حکم عدلین از شما
یا بود کفارة جرمش طعام
تا چشد او سختی فعل بدش
وانکه برگردد بمثل این عمل
صید دریا بر شما باشد حلال
هم کنید آنرا شکار و هم طعام
صید بری هم شما را شد حرام
محرمی گر کرد صیدی شد حرام
لیك نبود این بیان بی اختلاف
خود حرام است آن بمحرم بالیقین

دارد استکبار و اکراهی عیان
دوری از وی مر شما را شد فلاح
عقل استعمال آنرا منکر است
پیش ازین با شرح بسط آمد بیان
پس شما زان ایستید آیا که باز
ور کنید اعراض دام مستقر
باشد اعمالش بنزد حق نکو
هم بر اعمال نکو و احسان خود
هم بود اعمال نیکش برملا
کرده تحقیق اندر این آیت چنین
بعد ایمان گوهری بنهفته سفت
بر شما فرض است عرفان و سلوك
زان شود تکمیل افعال و صفت
آزماید حق شما را از محل
مر شما را بروی و هست آنجناح
بر مطیع و عاصی آنچیزیکه بود
هست اعمالش بری ز اغراض و عیب
آنزمان کآید بجواری در حساب
مثل آنچه کشته پس بدهد جزا
هر دو ممنوع است و فرض آمد فدا
صادق آید که مماثل شد هدا
بر مساکین یا بقدر آن صیام
وان برون رفتن ز اندازه و حدش
حق کشد زاو انتقام اندر محل
گر محلید ار که محرم بسؤال
کآن شما را شد متاع اعنی بکام
تا در احرامید از حد و مقام
بر وی و بر محرم دیگر تمام
هم صفی در شرح آن نبود معاف
عامه هم گویند بعضی این چنین

کعبه را کرده است حق بیت الحرام
اول این سوره شرح آن تمام
هم بتحقیق اوست دانا بالتمام
هم غفور و مهربان بر آنکه او
می بداند آن خدای جهر و سر
یعنی از بسیاری خبث درون
ای مسلمانان بپرسید از رسول
ورکه میپرسید هیچ از امر و نهی
غیر موقع پس سؤالات از رسول
از سؤال مردمان شد در غضب
گفت از ما بگذرار سرزد گناه
هیچ مینفزاید آنها بر شما
مینمودندی سؤال از چیزها
از صفی بشنو مقامات سؤال
گر فزون باشد مراعات ادب
ورکه محتاج است هم بر آن سؤال
مر زبانش را ببرند از وجوب
رتبهٔ مسؤل پس اندر سؤال
در سنم نکر چه باشد فائده

امر مردم تا بر او باید قیام
گفته شد ذاقوال جمله خاص و عام
بر هر آن شئی که دارد وصف و نام
از حرام وی نگردانید رو
آنچه را ظاهر کند و منتشر
پاك اندك به زناپاك فزون
آنچه گردید از جواب آن ملول
آن شود ظاهر شمارا وقت وحی
مینمودی مردمان بوالفضول
آن رسول بردبار منتجب
بودمان چون جاهلیت رسم و راه
غیر اندوه و مشقت و ابتلا
قوم از پیغمبران پیش از شما
پس نکار از تجربت بر سملال
شرط باشد در سؤال و درطلب
معرفت میبایدش دروقت و حال
یا رسد او را نداری یا نجوب
بین که شرط اولست آن درحصال
آن سخن برجاست یا بقاعده

همچنین ماه حرام آنکوست چار
این بران باشد که داند آن خدا
می بدانید اینکه حق باشد شدید
می نباشد جز رساندن بر رسول
گو نباشد مستوی پاك و پلید
پس بترسید ازحق ای اهل عقول
یعنی از چیزی که گر ظاهر شود
عفو کرده حق شمارا زان سؤال
یا ز روی سخریت یا امتحان
خواست فاروق معظم عذر و عفو
یافت این آیت دراین موقع نزول
حق بود آمرزگار و بردبار
پس بدان گشتند قوم از کافران
اول آن مسؤل بنگر در شئون
نیست لایق بزرگی کوچکی
گر ندیم شاه گوید در سلام
تاچه جای آنکه دوراست ازطریق
ثانی اندر مرتبهٔ خودبین که چیست
گرکه پرسیدی وگفتندت جواب

هم دگر هدی و زقلائد بالمدار
داند آنچه در زمین است و سما
در عقوبت سخت یعنی در وعید
کو شود خوشنود نفسی یا ملول
ور تو آئی برشگفت از مانزید
رستگی یابید شاید در قبول
موجب اندوهتان در سرشود
کز نبی پرسید با صد قیل و قال
یا زنادانی و تعطیل زمان
از پیمبر زان جسارتها و سهو
بهر ترك آن سؤالات از رسول
نیست عاجل بر عقوبت هیچ بار
بر عقوبت شد سبب برناگهان
از تو کم باشد توجهی یا فزون
پرسد آنکش نیست حاجت اندکی
آنچه شب میگفت وقت جنگ و جام
نه ندیم است و نه همسر نه رفیق
آنچه پرسی هست حدت یا که نیست
حاصلش آنست بهرت یا سراب

مَا جَعَلَ اللّٰهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَلَا سَآئِبَةٍ وَلَا وَصِيلَةٍ وَلَا حَامٍ وَلٰكِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يَفْتَرُونَ عَلَي اللّٰهِ

نگردانید خدا هیچ بحیرهٔ ونه سائبه ونه وصیله ونه حامی ولیکن آنان که کافرشدند افترا میکنند بر خدا

الْكَذِبَ وَاَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ١٠٣ وَاِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا اِلَى مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ وَاِلَى الرَّسُولِ قَالُوا

دروغرا وبیشترین ایشان درنمی یابند بعقل وچون گفته شود مرایشانرا بیائید بسوی آنچه فرستاد خدا وبسوی رسول گویند

حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ اٰبَآءَنَا اَوَلَوْ كَانَ اٰبَآؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ ١٠٤ يَا اَيُّهَا الَّذِينَ

بس است مارا آنچه یافتیم بر آن پدران خودرا واگرچه باشد پدرانشان که ندانند چیزیرا وراه نیابند ای آن کسانیکه

اٰمَنُوا عَلَيْكُمْ اَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ اِذَا اهْتَدَيْتُمْ اِلَى اللّٰهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ

گرویدید برشماست نفسهای شما زیان نمیکند شمارا آنکه گمراه شد چون هدایت یابید بسوی خداست بازگشت شما همه پس خبر میدهد شمارا

بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ١٠٥ يَا اَيُّهَا الَّذِينَ اٰمَنُوا شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ اِذَا حَضَرَ اَحَدَكُمُ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ

آنچه بودید که میکردید ای آن کسانیکه گرویدید گواهی میانتان چون حاضر شود یکی از شمارا مرگ هنگام وصیت کردن

اثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ اَوْ اٰخَرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ اِنْ اَنْتُمْ ضَرَبْتُمْ فِي الْاَرْضِ فَاَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةُ

دوکس صاحبان عدالت باید از شما یا دو تای دیگر از جز شما اگر شما سفر کردید در زمین پس رسید شمارا حادثه

الْمَوْتِ تَحْبِسُونَهُمَا مِنْ بَعْدِ الصَّلٰوةِ فَيُقْسِمَانِ بِاللّٰهِ اِنِ ارْتَبْتُمْ لَا نَشْتَرِي بِهِ ثَمَنًا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبٰي

مرگ بازمیدارید آندورا بعداز نماز پس سوگند میخورند بخدا اگر شکی بهم رسانیده باشید که نگرفته ایم بآن بهائیرا و اگرچه باشد صاحب قرابت

وَلَا نَكْتُمُ شَهَادَةَ اللّٰهِ اِنَّا اِذًا لَمِنَ الْاٰثِمِينَ ١٠٦ فَاِنْ عُثِرَ عَلٰي اَنَّهُمَا اسْتَحَقَّا اِثْمًا فَاٰخَرَانِ

ونپوشیده ایم گواهی خدارا بدرستیکه ما آنگاه هرآینه از بدکاران باشیم پس اگر اطلاع یافته شد بر آنکه آندو مستحق شدند بدیرا پس دو تادیگر برمیخیزند

يَقُومَانِ مَقَامَهُمَا مِنَ الَّذِينَ اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْأَوْلَيَانِ فَيُقْسِمَانِ بِاللّهِ لَشَهَادَتُنَا أَحَقُّ مِنْ شَهَادَتِهِمَا

بجای آن دو تا از آنانکه مستحق شده برایشان که آن دو اولا اند پس قسم میخورند بخدا که هر آینه گواهی ما سزاوارتر است از گواهی آن دو

وَمَا اعْتَدَيْنَا إِنَّا إِذاً لَمِنَ الظَّالِمِينَ ١٠٧ ذٰلِكَ أَدْنٰى أَنْ يَأْتُوا بِالشَّهَادَةِ عَلٰى وَجْهِهَا أَوْ يَخَافُوا

و تعدی نکرده ایم بدرستیکه ما آنگاه باشیم از ستمکاران آن نزدیکتر است تا اینکه بیارند گواهی را بر وجهش یا بترسند

أَنْ تُرَدَّ أَيْمَانٌ بَعْدَ أَيْمَانِهِمْ وَاتَّقُوا اللّهَ وَاسْمَعُوا وَاللّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ١٠٨ يَوْمَ يَجْمَعُ

که رد کرده شود سوگندهائی بعد از سوگندهاشان و بترسید از خدا و بشنوید و خدا هدایت نمیکند گروه فاسقانرا روزیکه جمع میکند

اللّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ ١٠٩

خدا رسولانرا پس میگوید چه چیز اجابت کرده شدید گویند نیست دانشی از برای ما بدرستیکه توئی دانای نهانیها

حق بفرمود از بحیره هیچ چیز
حق بفرموده است تعیین این چهار
گر مذکر بود بطن پنجمین
هر کسش میخواند بهر میمنت
اینست میکنند از ما یکدله
ور یکی نر بود و دیگر ماده بار
هر کسی خواندش وصیله در سخن
پشت خود را کشته یعنی حامی او
لیك آنها کز غلط کافر شدند
اکثری رانها ندارند آن خرد
عقل خود را منصرف سازند کار
هم بسوی آن رسولش تا تمام
میبود آیا بس آنچیزیکه هست
بر شما باد ای گروه مؤمنان
گمرهی دیگران بهر شما
سوی حق گردند راجع سربسر
مسلمی بهر تجارت و انتظام
خود بر ایشان چون وصیت کرده بود
ثبت مال خود ز حزمی با نشان
چون ندیدند آن انای آنجا بجا
کز گواهان ای گروه مؤمنان
پس بهنگام وصیت مرد و مرد
غیرکم یعنی ز غیر دین خود
یعنی آید مر شما را وقت مرگ
در گواهی ورکه باشند آن شهود
پس بحق ندهند ایشانرا قسم
نکنم اعنی دین مبدل بر ثمن
ور شهادترا بپوشیم از یقین
یافت از حق چونکه این آیت نزول
باز بگرفتند از سر قال و قیل
چونکه ما را حجتی درکف نبود
پس اگر معلوم شد کاندو گواه
جای دو خائن ز قوم مستمند

ناقهٔ بشکافته گوش از تمیز
ملکه خود کردند جهال اختیار
گوش او بشکافتند از رسم دین
مر بحیره سائبه در ساحت
سرش میدادند وانگه در گله
بر نمیکشتند بهر امتیاز
شیر اورا مرد میخوردی بزن
در یمن بود فحلی نامی او
افتری بر حق ببستند و زدند
گمرهی تا باز دانند از رشد
بهر تحقیق بگو نامی زعار
گوید او حکم حلال و هم حرام
از پدرهاشان ز نادانی بدست
حفظ نفس خود کز او باید زیان
کی زیانی وارد آرد بر ملا
از عملهاتان کند پس حق خبر
با دو تن رفت از نصاری سوی شام
که رساند آن بر اولادش برود
کرده بود اندر رخوت خود نهان
خواستند از همرهان کردند اما
در وصیت آورید اندر میان
عادل و منصف گوه بایست کرد
مر گواه آرید بر بالین خود
ور درخت عمر ریزد بار و برگ
متهم بر استمی اندر نمود
گر که در ربند دایشان برسم
بر دروغی تا خورم سوگند من
آن زمان باشیم ما از آثمین
داد سوگند آن دو تن را پس رسول
با تمیم و با عدی آل بدیل
زان نکردیم اعتراف آنرا بزود
کسب کردستند فعلی بر گناه
که برایشان گشته وارد آن گزند

سائبه هم یا وصیله یا که حام
بود رسم جاهلیت اینکه چون
را سفاعش حشم بر میداشتند
گوسفندی هفت بطن از زادهم
ورکه بد نر ذبح کردندش که این
پس بکندند از ره آئین و کیش
همچنین فحلی که ده سال تمام
جمله بود اینها ز جهال ابتداع
نسبت تحریم اینها بر خدا
یا که احکام الهی را تمام
چونکه میگویندشان کآئید شاد
حسبنا گویند یعنی بس بود
آن پدرهاشان که نادان بوده اند
ملتزم یعنی شویدش بر صلاح
خویش دارید از ضلال اعنی نگاه
یعنی از وعد و وعید آگه شوید
مردو اموالش سوی اهل و عیال
وان یکی ظرفی که بود از نقره بس
چون رخوتش سربسر کردند باز
رفت آن دعوی بدربار رسول
از شما حاضر یکی چون شد بموت
از اقارب وز مسلمانان اگر
گر کنند اندر زمین وقتی سفر
پس دو شاهد از مسلمان یا زغیر
حبسشان سازید تا بعد از صلوة
خود نمیخوریم به لا نشتری
گرچه ذاقربی بود مشهود له
نیست یعنی از طمع سوگند ما
بعد از آنکه منقطع آن حرف شد
مدعی گشتند کآنرا ما بسیم
باز کردند آن به پیغمبر رجوع
کرده اند اعنی خیانت اندران
اولیان وصف است بهر الذین

که بد اندر جاهلیت رسم عام
ناقه زادی پنج بطن از آزمون
وز علف دورش نمی نگذاشتند
گر که انثی بود آن آخر شکم
هست مخصوص خدایان بالیقین
ور برادر وصل گشت این ماده میش
ناقه روا است شد خواندیش حام
بر کتاب و از نبی استماع
میدهند از راه کذب و افترا
باز دانند از حلال و از حرام
سوی آنچه آمد از حق بر عباد
یافتیم آنچه از پدرها در سند
راه بر لایهتدون پیموده اند
هر که خواهد گو بود دور از صلاح
چون شما خود یافته باشید راه
مطلع از امر و نهی آنگه شوید
بازبردند آن دو ترسا بی سؤال
می ندادند آن دو خائن باز پس
آمد آن صورت بدست از امتیاز
یافت اندر ساعت این آیت نزول
بی وصیت نیست بیك ار گشت فوت
نیست کس آرید از خلق دگر
پس رسد پیك اجل ناگه بسر
آورید اندر وصیت وانیست خیر
یعنی اندر وقت اجماع ثقات
ظاهر خویش از دغل سازد بری
ما گواهی را بپوشیم از کمه
بهر خود یا بهر هم پیوند ما
پیش از آنها آشکار آن ظرف شد
از بدیل از پیشتر بخریده ایم
آمد این آیت بهنگام وقوع
پس دو تن خیزند باز از شاهدان
بر علیهم استحق باشد معین

یعنی آنها کاقدمند و هم احق
پس خورند ایشان قسم برماصدق
ماعندنا یعنی ازانداره ما
بردوتن پس ثابت سوگنداختصاص
اینکه شد مذکور حکم اقرست
بودشان برس ارسیم و ازعدی
راه ننماید خدا بر فاسقان
پس بدعوت گوید ایشارا که هم
از شما کردند اجابت برچه چیز

بر بدیل از الذین استحق
بر شهادت اینکه ما باشیم احق
نگذریم اندر گواهی تاره ما
زان دوتن میبود یکتن عمروعاص
هم یأتوا بالشهاده انسب است
که بحلف آیند هم بار از بدی
کز یمین کذب محویند امان
چون اجابت کرده گشتند از امم
وین بود توبیخ گر داری تمیز
انبیا گویند لا علم لنا

حاصل این کز قوم میت هم دوتن
ما گواهیم اینکه باشند آن دوکس
ورنه باشیم از ستمکاران یقین
آن اا پس گشت بعد ازقال و قیل
اورب اعلی دانکه بفزاید ستم
از خدا ترسید و امرش بشنوید
اندرآن روزی که جمع آرد تمام
دعوت اعلی چون نمودید ازعباد
تا که بر ما زا احتتم انبیا
خود تو علام الغیوبی در خفا

هر گواه آید اندر انجمن
درگواهی خائن و صاحب هوس
چون رسد پاداش ظالم یوم دین
منتقل زان دو بوراث بدیل
بر وصیین ارکه بر گردد قسم
فاسق است آنکو امرش سرکشید
حقتعالی انبیا را در مقام
در ره توحید و آئین رشاد
شاهد امت بوند اندر جزا

اِذْ قَالَ اللّٰهُ يَا عِيسَى بْنَ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَ عَلٰى وَالِدَتِكَ اِذْ اَيَّدْتُكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ

چون گفت خدای عیسی پسر مریم یاد کن نعمت مرا برتو وبر مادرت وقتیکه نیرو دادم ترا بروح پاکی

تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَ كَهْلًا ١١٠ وَ اِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرٰيةَ وَالْاِنْجِيلَ وَ اِذْ تَخْلُقُ

سخن میکردی با مردمان در گهواره ودوموئی ووقتیکه آموختم ترا کتاب وحکمت وتوریة وانجیل وهنگامیکه میساختی

مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِاِذْنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِاِذْنِي وَتُبْرِئُ الْاَكْمَهَ وَالْاَبْرَصَ بِاِذْنِي

از گل چون شکل مرغی برخصت من پس میدمیدی در آن پس میشد مرغی باذن من وبهمیکردانیدی کورمادرزاد را وپیس را بفرمان من

وَ اِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتٰى بِاِذْنِي وَاِذْ كَفَفْتُ بَنِي اِسْرَآئِيلَ عَنْكَ اِذْ جِئْتَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا

ووقتیکه بیرون میآوردی مردگان را باذن من وآنگاه که بازداشتم بنی اسرائیل را ازتو وقتیکه آمدی ایشان را بحجتها پس گفت آنانکه کافر شدند

مِنْهُمْ اِنْ هٰذَا اِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ ١١١ وَ اِذْ اَوْحَيْتُ اِلَى الْحَوَارِيِّينَ اَنْ آمِنُوا بِي وَ بِرَسُولِي قَالُوا

ازایشان نیست این مگر جادوی آشکار وهنگامیکه وحی فرستادم بحواریان که بگروید بمن وبرسول من گفتند

آمَنَّا وَاشْهَدْ بِاَنَّنَا مُسْلِمُونَ ١١٢ اِذْ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ يَا عِيسَى بْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ اَنْ يُنَزِّلَ

ایمان آوردیم وگواه باش بآنکه ما منقادانیم هنگامیکه گفتند حواریان ای عیسی پسر مریم آیا میتواند پروردگارت که فرود آورد

عَلَيْنَا مَآئِدَةً مِنَ السَّمَآءِ قَالَ اتَّقُوا اللّٰهَ اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ١١٣ قَالُوا نُرِيدُ اَنْ نَاْكُلَ مِنْهَا وَتَطْمَئِنَّ

برما خوانی آراسته از آسمان گفت بترسید ازخدا اگر هستید گرویدگان گفتند میخواهیم که بخوریم ازآن و بیارامد

قُلُوبُنَا وَ نَعْلَمَ اَنْ قَدْ صَدَقْتَنَا وَ نَكُونَ عَلَيْهَا مِنَ الشَّاهِدِينَ ١١٤ قَالَ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ اللّٰهُمَّ رَبَّنَا

دلهای ما وبدانیم ما که بتحقیق راست گفتی بما و باشیم برآن از گواهان گفت عیسی پسر مریم بارخدایا ای پروردگار ما

اَنْزِلْ عَلَيْنَا مَآئِدَةً مِنَ السَّمَآءِ تَكُونُ لَنَا عِيدًا لِاَوَّلِنَا وَ آخِرِنَا وَ آيَةً مِنْكَ وَارْزُقْنَا وَ اَنْتَ خَيْرُ

فرست برما خوانی آراسته از آسمان که بوده باشد برای ما عیدی از برای اول ما و آخر ما ونشانی ازتو وروزی ده ما را وتوئی بهترین

الرَّازِقِينَ ١١٥ قَالَ اللّٰهُ اِنِّي مُنَزِّلُهَا عَلَيْكُمْ فَمَنْ يَكْفُرْ بَعْدُ مِنْكُمْ فَاِنِّي اُعَذِّبُهُ عَذَابًا لَا اُعَذِّبُهُ اَحَدًا

روزی دهندگان گفت خدا بدرستیکه من فرو فرستنده ام آنرا بر شما پس هر که کافر میشود پس از آن از شما پس بدرستیکه من عذاب میکنم او را شکنجه که عذاب نمیکنم بآن

مِنَ الْعَالَمِينَ ١١٦ وَ اِذْ قَالَ اللّٰهُ يَا عِيسَى بْنَ مَرْيَمَ ءَاَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَ اُمِّيَ اِلٰهَيْنِ

احدی از جهانیان را وهنگامیکه گفت خدا ای عیسی پسر مریم آیا تو گفته مر مردمان را که فرا گیرید مرا و مادرم را دو خدا

مِنْ دُونِ اللّٰهِ قٰالَ سُبْحٰانَكَ مٰا يَكُونُ لِي اَنْ اَقُولَ مٰا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ اِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ

از غیر خدا گفت منزهی تو نمیسزد مرا که بگویم آنچه نیست مرا سزاوار اگر هستم که گفته‌ام آنرا پس بحقیقت دانسته

تَعْلَمُ مٰا فِي نَفْسِي وَلاٰ اَعْلَمُ مٰا فِي نَفْسِكَ اِنَّكَ اَنْتَ عَلاّٰمُ الْغُيُوبِ ١١٧ مٰا قُلْتُ لَهُمْ اِلاّٰ مٰا اَمَرْتَنِي

آنرا میدانی آنچه در ضمیر منست و نمیدانم من آنچه در نفس تواست بدرستیکه تو توئی دانای نهانها نگفته‌ام مر ایشانرا مگر آنچه فرمودی

بِهِ اَنِ اعْبُدُوا اللّٰهَ رَبِّي وَ رَبَّكُمْ وَ كُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً مٰا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمّٰا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتَ اَنْتَ

مرا بآن که بپرستید خدارا که پروردگار من و شماست و بودم برایشان گواه مادام که بودم در میان ایشان پس چون برداری مرا هستی تو

الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَ اَنْتَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ١١٨ اِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَاِنَّهُمْ عِبٰادُكَ وَ اِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَاِنَّكَ

نگهبان برایشان و تو بر همه چیز گواهی اگر عذاب کنی ایشانرا پس ایشان بندگان تواند و اگر بیامرزی ایشانرا پس بدرستیکه تو

اَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ١١٩ قٰالَ اللّٰهُ هٰذٰا يَوْمُ يَنْفَعُ الصّٰادِقِينَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنّٰاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا

توئی غالب درست کردار گفت خدا این روز سود بخشد راستگویانرا راست گفتن ایشان مر ایشانراست بهشتهائی که میرود از زیر آنها

الْاَنْهٰارُ خٰالِدِينَ فِيهٰا اَبَداً رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ١٢٠ لِلّٰهِ مُلْكُ السَّمٰوٰاتِ

نهرها جاودانان در آن پیوسته راضی شد خدا از ایشان و خوشنود شدند از او آنست کامیابی بزرگ مر خداراست پادشاهی آسمانها

وَالْاَرْضِ وَ مٰا فِيهِنَّ وَ هُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ١٢١

و زمین و آنچه در آنهاست و او بر همه چیز تواناست

آن زمانکه حضرت رب العباد
گوید ای عیسی بن مریم کن بیاد

نعمتی کآن بر تو و بر مادرت
دادم و کردم مؤید دیگرت
هم بروح القدس حسی فر و نام
تا سخن در مهد گفتی با انام

آنچنان گفتی سخن در مهد سهل
که کند دانا سخن در سن کهل
در طفولیت تورا عقل و کمال
بد چنان کاندر کهولت بی‌سؤال

هم در آن سنت کتاب آموختم
همچنین توراة و انجیل و حکم
وانکه سازی شکل مرغانرا زگل
پس دمی در وی تو نفخ ای زنده‌دل

تا باذنم زنده و پران شد او
وآنکه وابرص هم از نفخت نکو
وانکه آوردی برون از قبرها
مردگانرا زنده با اعجاز و نما

وانکه از تو شر اسرائیلیان
هم کفایت کردم اندر آن زمان
که بایشان آمدی با بینات
گفت آنکو گشت کافر زان جهات

این نباشد غیر سحری آشکار
کو بما آورده بهر اعتبار
وحی کردم بر حواری کز قبول
آورید ایمان بمن هم بر رسول

گفت آمنا تو بر ما شو گواه
کافر را کردن نهادیم ای اله
حال عیسی و حواریین بنام
ذکر شد در سورهٔ عمران تمام

وانکه گفتند آن حواریین نزود
میتواند رب ای عیسی بود
مائده نازل بما از آسمان
گفت عیسی در جواب تابعان

از خدا ترسید از ایشان سؤال
مؤمنید ار روی اندر هر کمال
هیچ دارید ار بقدرت باورش
هم یقین بر صحت پیغمبرش

گفت این پرسش بود از شك و ریب
لیك میخواهیم خورد از خوان غیب
تا که گردد مطمئن دلهای ما
در مقام نعلم ان صدقتنا

زانچه گفتی هرچه من با مادرم
از خدا خواهم دهد در محضرم
هم بر آن باشیم ما از شاهدان
گر کسی خواهد گواهی بالعیان

بر تو باشیم از گواهان نصر
نی که زاهل سمع و اقوال و خبر
[illegible] گواهی از طریق استماع
میفزاید جمله بر ریب و صداع

گفت عیسی ابن مریم کای خدا
مائده بفرست ما را از سما
چون توئی پروردگار ما عیان
مائده بفرست هم ما را تو خوان

تا که آن خوان باشد از تأیید ما
اول و آخر بگیتی عید ما
اول اعنی زین زمان تا رستخیز
وآخر اعنی تا نهان کآید نیز

گشت در یکشنبه نازل مائده
زان نصارا عید آنروز آمده
عید یعنی عود هر چیزیکه آن
بس بود ممدوح نزد مردمان

آن نصاری چونکه آمد مائده
ساجد و شاکر شدند از فائده
در عبادت خانه بهر بندگی
مجتمع گشتند با شرمندگی

میکنند آنروز را در هفته عید
بر عبادت عید سازند از نوید
گفت زان رو تا کنیم آنروز را
عید خرم نعمت فیروز را

عید باشد بر من و بر قوم من
اول و آخر زجمله مرد و زن
آیتی و رزقی آن باشد چنین
از تو بر ما انت خیر الرازقین

گفت حق من میفرستم بر شما
این چنین خوانی ز فضل و اجتبا
پس هر آنکس گشت کافر بعد از آن
میکنم او را عذاب و امتحان

آن عذابی کاهل عالم را یکی
بر چنان رنجی بگیرم بی‌شکی
تا چهل روز از سما آمد بغیب
خوان غیبی بر رسول منتجب

پس بعیسی امر شد کان خوان و نان
بر فقیران ده نه صاحب مکنتان
اغنیا کردند شك در مائده
کاین بود جادو و بس بی‌فایده

مسخ پس گشتند جمعی زانگروه
همچو خنزیران دوان در دشت و کوه
پس شکال آید در این بر ناسپاس
کی نماید مسخ کس خلاق ناس

صوفیان گویند نبود مائده
از خدا جز واردات زائده
که رسد بر سالکان ره مدام
هر کجا بر قدر و اندازهٔ مقام

وان جماعت پیش ازاستعدادکار
چون زمان آمد نباشد حاجتی
بهر ایشان لیك دارد بس خطر
بعد ازآن حق بهر تنبیه و نشان
ما الهیهم دون آن خدا
من نگویم آنچه نبود حق و راست
یعنی اندر قلب من کرده خطور
نیست قصد از نفس اینجا غیرذات
بر ذواتی خود تو علام الغیوب
بر پرستش آن نمائید اختیار
تا بمادامیکه بودم بی نشان
توگواهی بر هرانچیزیکه هست
ور بیامرزی هم از فضل عمیم
حقتعالی گوید این روز از نمود
هستآنها راکه‌صدق آمد سرشت
جاودانند اندر آن بریك نسق
مر خدا را باشد از وجه یقین
قدرتی نی کاندر او باشد گزاف
ای توانا تا توانی را بدل
هر عمل کزغیب آید بر شهود
پس فراهم کردن اسبابها
ازتواست اسباب وعلم اندرامور

میشدند از سر معنی خواستار
که نخواهد آن رسد بی محنتی
کس نخواهد گشت بروی مستقر
میکند توبیخ بر بیداشان
که بود ذاو عرش و مافیها بپا
وان‌زچون من بندهٔ بر ناسزاست
آنچه هست از ذات بیمثل تودور
که بر او باشد قوام ممکنات
من نگفتم جزکلامی بر وجوب
کوست بر ما و شما پروردگار
بر گرفتی پس مرا بر آسمان
مطلع بر سر وجهر ازفوق و پست
بندگانرا خود عزیزی و حکیم
راستگویانرا رساند نفع و سود
در جزا صد گونه رضوان و بهشت
حق از ایشان راضی وایشان زحق
پادشاهی سموات و زمین
یا که ضعف وعجزو فقدان وخلاف
باز کن باب معانی منفصل
فتحش بر شرطها موقوف بود
تا گشاید از سبب ها بابها
نیست از ما غیر فقدان و فتور

گفت عیسی اتقواالله زین مقال
چون مصر گشتند بر انزال آن
پس شود مستنزه ضعف و ضلال
گوید ای عیسی توگفتی هیچ گاه
گفت عیسی ذات تو بیرونی و پاك
خود بودانی گرمن آنرا گفته‌ام
من ندانم وانچه اندر نفس تست
خودتودانی آنچه دردات من است
آنچه بود امر تو گفتم بر عباد
بودم ایشانرا گواهی من بحال
می نمیراندی و بردی بر سما
گر نمائی بندگانت را عذاب
غالب اعنی بر ثوابی عقاب
آنچه شد ازراستی‌ز ایشان پدید
که رود جوها رززیرش هرطرف
این دخول اعنی بهشت پر نعیم
وانچه باشد اندرا اندر میان
قدرتی کروی شود شیء کلشئی
کآورم تفسیر قرآنرا بنظم
اولین‌شرطش اراده سرمد است
پس گشودی باب معنی بر ضمیر
پس مبند آن درکه بگشودی بما

بر شما نبود زمان این سؤال
حقتعالی گفته سهل‌است این بیان
جزکسی کاوراست این‌ادراك‌وحال
مر مرا با مادرم گیرید اله
کت بود ممکن بطاعت اشتراك
یا که اندر نفس خود بنهفته ام
از رموز علم و اسرار نخست
کی مراداش بذات ذوالمن است
نی که حرفی گفته‌ام کم یا زیاد
هم بقول و فعل زامر ذوالجلال
پس تو بودی خود نگهبان قوم‌را
بنده اند ایشان تورا در انتساب
وزحکیم‌است‌آنچه سرزدمستطاب
هم جزای راستی خواهند دید
یعنی از زیر درختان و غرف
هست بهر آنکسان فوزی‌عظیم
او بحر جبریست قادر بالعیان
عقل مبهوت از توانائی وحی
تا بآخر گر توخواهی ایست‌عزم
هم دگر تقدیر و علم ایزد است
علم وعقل و نطق دادی بر فقیر
ای کثیر العفو سلطان هدی

سُورَةُ الْأَنْعَامِ مِائَةٌ وَخَمْسٌ وَسِتُّونَ آيَةً وَهِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشندهٔ مهربان

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمٰوٰاتِ وَالْأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمٰاتِ وَالنُّورَ ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ

ستایش مرخدارا که آفرید آسمانها وزمین‌را وگردانید تاریکها وروشنی‌را پس آنانکه کافرشدندبپروردگارشان

يَعْدِلُونَ ۲ هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضٰى أَجَلًا وَأَجَلٌ مُسَمًّى عِنْدَهُ ثُمَّ أَنْتُمْ تَمْتَرُونَ ۳

برابرمیکنندیگرازااوستکه آفریدتان از گل پس‌تقدیرکرد اجلیرا واجلیست نامبردهشده نزداوپس شما شك‌میاورید

وَهُوَ اللّٰهُ فِي السَّمٰوٰاتِ وَفِي الْأَرْضِ يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَجَهْرَكُمْ وَيَعْلَمُ مٰا تَكْسِبُونَ ۴ وَمٰا تَأْتِيهِمْ

واوستخدا در آسمانها و در زمین میداند پنهان‌شما وآشکارشمارا ومیداند آنچه کسب‌میکنید ونمی‌آیدایشانرا

مِنْ آيَةٍ مِنْ آيٰاتِ رَبِّهِمْ إِلّٰا كٰانُوا عَنْهٰا مُعْرِضِينَ ۵ فَقَدْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمّٰا جٰاءَهُمْ فَسَوْفَ يَأْتِيهِمْ

هیچ آیتی ازآیتهای پروردگارشان مگرآنکه باشندازآن روگردانندگان پس بتحقیق تکذیب کردندحق‌راچون آمدایشانرا پس‌زودباشدکه‌آیدایشانرا

أَنْبٰاءُ مٰا كٰانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ ۶ أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنٰا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ مَكَّنّٰاهُمْ فِي الْأَرْضِ مٰا لَمْ

خبرهای آنچه‌بودند بآن‌استهزامیکردند آیاندیدند که‌چندانیر اهلاك کردیم‌پیش‌ازایشان‌ازقرنی‌که‌صاحب‌تصرف کردیمشان‌درزمین‌آنچه

نُمَكِّنْ لَكُمْ وَاَرْسَلْنَا السَّمٰاۤءَ عَلَيْهِمْ مِدْرٰاراً وَجَعَلْنَا الْاَنْهٰارَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمْ فَاَهْلَكْنٰاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ

صاحب تصرف نکردیم شمار او فرستادیم ما ابر را بر ایشان پی در پی و گردانیدیم نهرها را که میرود از زیر ایشان پس هلاک کردیم ایشان را بسبب گناهاشان

وَاَنْشَاْنٰا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْناً آخَرِينَ ۷ وَلَوْ نَزَّلْنٰا عَلَيْكَ كِتٰاباً فِي قِرْطٰاسٍ فَلَمَسُوهُ بِاَيْدِيهِمْ لَقٰالَ

وآفریدیم از بعد ایشان قرنی دیگر و اگر فرو فرستاده بودیم بر تو کتابی در کاغذی پس سوده دی آنرا بدستهاشان هر آینه گفتندی

الَّذِينَ كَفَرُوا اِنْ هٰذٰا اِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ ۸

آنانکه کافر شدند نیست این مگر جادوی آشکار

پرستایش ذات حق را درخور است
قدر هستی هر یکی از ممکنات
حق حمدش را نداند کس تمام
از زبان ما سوی گوید ثنا
گوید آنجا حمد خویش از ذات خویش
نعت خود گوید که چون از وجه خلق
کرد پیدا از کمون ظلمات و نور
یا خصال دیو و اخلاق سروش
خلق کرد او آسمان و ارض را
میکنند از وی بغیر او عدول
کرد پس حکم از زمان تا مدتی
یك اجل بعد از حیوة از موت دان
ابتدای زندگی و وقت موت
لیك بر بعثست مدت رهنمون
بعث را قائل چو گشتی بی ستیز
حتم باشد حتف انف از مردنی
صوفیان گویند هنگام اجل
گر بگویم سر آن سر وازلی
هم نه جز او بر عبادت مستحق
پس چو او داناست برما دمدم
می نیاید کافرانرا آیتی
آنزمان کآمد بر ایشان این کلام
یا ندیدند و ندانستند هیچ
داده بودیم آنکسان را مال و جاه
داشتند آنها فراوان عز و ناز
ابر و بارانرا فرستادیم هی
پس نمودیم آنجماعت را هلاك
پس عجب نبود که خلق مرده نیز
چند تن گفتند ما گر کافریم
پس دهند ایشان گواهی بر نسق
پس براو می بگروید از قلب و جان
وان بقرطاسی بود بنوشته پس

کز سپاس و نعت خلقان برتر است
حمد او گوید از کل جهات
غیر ذات بی تعین والسلام
بر خود او از ابتدا تا انتها
بی رغیر اعنی ز موجودات خویش
کاندر انعامند از یا تا بخلق
ظلمت شب نور روز اندر ظهور
ظلمت و نورند گر باشی بهوش
جهل و عقل و نفس و جان مرفرصرا
غیر او را میپرستند از فضول
کآید از موت طبیعی نوبتی
وان دگر تا بعث بعد از فوت دان
هردو را گویند اجل اندر وفوت
در دوم از ثم انتم تمترون
چاره نبود از قبول رستخیز
وان معلق قتل و ضربت خوردنی
هست وقت قبض روح اندر محل
زانکه در فهم معانی کودنی
خالق خلق است و معبود بحق
حیف باشد گر گذاری کج قدم
هیچ از آیات رب در نوبتی
یعنی این قرآن ز خلاق الانام
که بقهاریت خود در بسیج
در زمین با وسعتی آرامگاه
مال و جاه و مکنت و عمر دراز
تا بر ایشان بود ریزان پی بپی
برگناه و قصرهاشان گشت خاك
حق بر انگیزاند اندر رستخیز
ای محمد صم بر تو ایمان ناوریم
کاین بود قرآن که نازل شد ز حق
جمله با نام ایفلان و افلان
می بدست خود کنند اینقوم مس
می بگویند از عناد و از جحود

مرجع هر حمد و نعتی ذات اوست
قطره گوید حمد او بر قدر خویش
پس خود او داند ثنای حضرتش
تا مقامی کاول و آخر چوگرد
اوست آنجا باقی و باقی فنا
میکند اظهار فعل خود چنین
یا که تاریکی جهل و نور علم
خوی نفست سر بسر تاریکیست
پس کسانیکه شدند از اختیار
اوست آنکس کآفرید از خاکتان
مدتی هم که معین نزد اوست
یا مراد از اول و آخر تمام
وان نداند کس بجز رب الاحد
زانکه گوید پس شما آرید شك
دو اجل گویند باشد در حساب
گر بگردد کشته گویند آن فلان
خواه میرد او بموت خویشتن
او خدا در آسمانست و زمین
داند او پنهان و پیدای شما
بل دریغ آید چو آگاهست وی
جز که میباشد در اعراض از آن
زود باشد پس که آیدشان عیان
چند کردیم از طوایف ما هلاك
بر شما تمکین ندادیم آنچنان
صد هزاران از عبد و از خدم
جویها گردانده بودیم از عیان
بعد ایشان کآفریدیم از محل
لاشئی را چون تواند کرد شیء
تا بیاید نامهٔ از آسمان
مندرج باشد در آن نام دگر
آمد این آیت که بفرستیم اگر
یعنی از ایشان برأی العین هم
کاین بود سحریکه برما رخ نمود

هر ثنا گو خود یك از آیات اوست
بحر گوشد در ثناش از قطره بیش
هم خود او گوید سپاس و مدحتش
خیزد از جا ماند آن سلطان فرد
ذات باقی گوید از باقی ثنا
کآفرید آنکو سموات و زمین
یا کدورت وانعمای خشم و علم
حال قلبت روشنی و نیکی است
کافر اندر نعمت پروردگار
کرد اصل از خلقت افلاکتان
وز زمان بعث نزد نکته جوست
باشد این دو مدت از رب الانام
زانکه بر علم است و قدرت مستند
بعث را وین باشد از ایمان محك
یك معلق وان دگر حتم از کتاب
زنده باشد تا رسد او را زمان
خواه بر بندش سر اندر دم ز تن
نیست معبودی جز او اندر یقین
مطلع بر کسب و کالای شما
به نگردد حال و خلقت پی بپی
واز پی تکذیب حق بریکزبان
آنچه میکردند استهزا بران
پیش از ایشان از قرون بی بیم و باك
رو لکم مالم نمکن را بخوان
وز ضیاء و ملك و اسباب و حشم
زیر باغ و قصر هاشان بس روان
قوم دیگر تا بود ز ایشان بدل
هم تواند کرد خاك مرده حی
با چهار افرشته بر ما ناگهان
که رسولی تو ز خلاق البشر
بر تو ما اینسان کتابی در نظر
این چنین بینند قرطاس و قلم

وَقٰالُوا لَوْلٰا اُنْزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ وَلَوْ اَنْزَلْنٰا مَلَكاً لَقُضِيَ الْاَمْرُ ثُمَّ لٰا يُنْظَرُونَ ۹ وَلَوْ جَعَلْنٰاهُ مَلَكاً

وگفتند چرا فرو فرستاده نشد بر او فرشته و اگر فرو فرستاده بودیم فرشته هر آینه گذارده شده بود امر پس مهلت داده نمیشدند و اگر میکردانیدیمش فرشته

لَجَعَلْنٰاهُ رَجُلًا وَ لَلَبَسْنٰا عَلَيْهِمْ مٰا يَلْبِسُونَ ١٠ وَ لَقَدِ اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ فَحٰاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا

هر آینه میکردیمش بصورت مردی و هر آینه میپوشانیدیم بر ایشان آنچه میپوشیدند و هر آینه بتحقیق استهزا کرده شد به رسولان از پیش تو پس فرو گرفت آنانرا که استهزا

مِنْهُمْ مٰا كٰانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ ١١ قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ انْظُرُوا كَيْفَ كٰانَ عٰاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ ١٢

از ایشان آنچه بودند بآن استهزا میکردند بگو سیر کنید در زمین پس بنگرید چگونه بود انجام کار تکذیب کنندگان

قُلْ لِمَنْ مٰا فِي السَّمٰوٰاتِ وَالْأَرْضِ قُلْ لِلّٰهِ كَتَبَ عَلٰى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ لَيَجْمَعَنَّكُمْ اِلٰى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ

بگو مر کراست آنچه در آسمانها و زمین است بگو مر خدا راست نوشته بر خودش رحمت را هر آینه جمع خواهد کرد شما را روز رستخیز

لٰا رَيْبَ فِيهِ اَلَّذِينَ خَسِرُوا اَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لٰا يُؤْمِنُونَ ١٣ وَ لَهُ مٰا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهٰارِ وَ هُوَ السَّمِيعُ

نیست شکی در آن آنان که زیان کردند در نفسهای خود پس ایشان ایمان نمیاورند و مر او راست آنچه آرمید در شب و روز و اوست شنوای

الْعَلِيمُ ١٤ قُلْ اَغَيْرَ اللّٰهِ اَتَّخِذُ وَلِيًّا فٰاطِرِ السَّمٰوٰاتِ وَالْأَرْضِ وَ هُوَ يُطْعِمُ وَلٰا يُطْعَمُ قُلْ اِنِّي اُمِرْتُ

دانا بگو آیا جز خدا را بگیرم ولی پدید آورنده آسمانها و زمین و او میخوراند و خورانیده نمیشود بگو بدرستیکه من فرموده شدم

اَنْ اَكُونَ اَوَّلَ مَنْ اَسْلَمَ وَلٰا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ١٥ قُلْ اِنِّي اَخٰافُ اِنْ عَصَيْتُ رَبِّي

که باشم اول کسیکه مسلمان شد و مباش البته از شرك آورندگان بگو بدرستیکه من میترسم اگر نافرمانی کنم پروردگارمرا

عَذٰابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ١٦ مَنْ يُصْرَفْ عَنْهُ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمَهُ وَ ذٰلِكَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ ١٧ وَ اِنْ يَمْسَسْكَ

از عذاب روزی بزرگ کسیکه گردانیده میشود از او عذاب در آن روز پس بحقیقت رحمت کرده او را و آنست کامیابی آشکار و اگر برساند ترا

اللّٰهُ بِضُرٍّ فَلٰا كٰاشِفَ لَهُ اِلّٰا هُوَ وَ اِنْ يَمْسَسْكَ بِخَيْرٍ فَهُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ١٨ وَ هُوَ الْقٰاهِرُ

خدا ضرری پس نیست دفع کننده آنرا مگر او و اگر رساند تو خیری پس او بر همه چیزی تواناست و اوست غالب

فَوْقَ عِبٰادِهِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ ١٩

فوق بندگانش و اوست درست کردار آگاه

کافران گفتند هم از ریب و شك / بر محمد ص چون شد نازل ملك
تا بما گویند که این پیغمبر است / هم کتابش قول حی داور است
ور فرشته ما فرستیم از سماك / حکم آید قوم را هم بر هلاك
پس دگر مهلت نباشد یکنفس / زان سپس که شد ملك ظاهر بکس
یعنی ار بینند افواج ملك / زایل از ایشان نگردد کفر و شك
پس شود لازم هلاك اندر شهود / همچو قوم لوط و هم عاد و ثمود
ور بگردانیم ما پیغمبری / از ملك چون مرد نیکو منظری
لاجرم پوشیده گردانیم ما / آنچه خود پوشیده کردند از عمی
یعنی آسان کز بشر پیغمبری / لك مسلم نیستشان از کافری
همچنان از طعنه گویند آنزمان / چون شما این نیست جز از اسیان
بعد از آن بهر تسلی رسول / بر حق این آیت نمود اندر حق نزول
آنکه از پیش از تو هم پیغمبران / رهن استهزا شدند از این و آن
پس برایشان گرد احاطه کز رسل / سخریت کردند و گردید ان جوغل
آن عذابی که ندارد منتها / بر جزای سخریتها ز انبیا
از جزای فعل خود غافل شدند / چون رسید آن خوار و مستأصل شدند
گو مسلم گر ندارید آن عذاب / کامد آن بگذشتگان را بی‌حساب
پس کنید اندر زمین ایقوم سیر / بنگرید از چشم عبرت وایست حیر
تا چه بوده است آنکسان را عاقبت / که بتکذیب رسلشان بد نیت
بگذرید از ناحیتها در شهود / بر دیار عاد و تنگاه ثمود
ای خدای پرده پوش بی‌نیاز / چشم عبرت بین منرا کن تو باز
گر که باشد چشم عبرت بین یکی / سیر گیتی نیست حاجت اندکی
دیده ایم از چشم خود بس اعتبار / همچنین بینیم هر روزی هزار
بس کسان دیدیم کاین ارض فراخ / بهر ایشان تنك بود از قصر و کاخ
بودشان غیرت براد و از سپهر / کزچه تابد فوق ما این ماه و مهر
من فلان شهزاده باشم یا وزیر / وانگهی بیند مرا گردون بزیر
غافل از آن کاین سپهر تیزپر / هم کند از خاکشان ناچیزتر
از جهان رفتند با آن فر و زور / شد تن سیمین دوچار مار و مور
باغها و قصرها باشد خراب / یا بدست غیری آمد با شتاب
آنکه موت و بعث را باور نداشت / سر بخاك حضرت از خواری گذاشت
وانکه میدید از تفرعن بر فقیر / نك ببین کز رخش کبر آمد بزیر
وان ستمکاران که مال عمرو زید / میگرفتندی بضرب چوب و قید
شد نصیب غیری آن مال و منال / مال تنها نی که هم اهل و عیال
هرکه داند تا جزای بد بد است / وین نشان عدل و داد ایزد است
گور ایشان ای محمد ص مرك راست / هرچه موجود اندر این ارض و سماست

گو بود از حق که خلاق همه است
رهنمائی بر صراط معرفت
بر غضب زان گفت سابق رحمتست
در وجود آمد مقدم رحمتش
پای ادراکت سود ارلك و سست
جمع سازدمر شما را در قبور
وانکه برخویش ازدیانکاران بدند
هست او را در ظهورات سبب
با تو گویند ازجهانجوئی نکوست
حاصل آنکه ملك و ملکوت از خداست
او خوراند خلق را رزق و طعام
گو که مأمور از خدای عالمم
اخلص از خلق زمام در یقین
گوکه ترسم من شوم عاصی برب
درجهان روزی براو پس کرده رحم
ازخلایق کی رود کس در بهشت
جزکه باد رحمتش گردد وزان
وررسد خیری تورا اندر وی
قاهراست او بر عباد خود بفوق
هم حکیم است وخبیر او بر امور
با نبی گفتند جهال قریش
یعنی از قوم نصاری و یهود

پس پرستش غیر او را مظلمه است
از نشان رحمت آمد در صفت
زانکه امکانرا بکونش حاجت است
تا شود هر شیء پیدا علتش
شرح آنرا با تو میگفتم درست
با عملهاتان الی یوم النشور
فطرت اصلیه را مانع شدند
آنچه باشد ساکن اندر روز و شب
گو بگیرم غیر او آیا که دوست
من جز او معبودی ار گیرم خطاست
بی نیاز او خود ز رزق خاص و عام
آن اکون اول من اسلم
باز گویندم مباش از مشرکین
گر پرستم غیر اورا در طلب
کز نهیبش عظمها ریزد ز لحم
جز برحمت باشدش گر سر نوشت
هرکرا خواهد برد سوی جنان
پس بود قادر هم او بر کل شیء
خلق را بر خلق هستی زاوست طوق
راستی آگه ز حال مار و مور
که درایشان بد نشان طرد و طش
کس مصدق نیست هیچت در نمود

حق نوشته رحمت اندر نفس خویش
همچنین از رحمتش آثار ها
نیست ممکن بی ز رحمت هیچ زیست
پس ز علتها عیان معلولها
زین گذشتم بر سخن راجع شوم
اندر آن روزیکه در وی نیست ریب
نیست کایشان آورند آنفرقه ناز
هم سمیع است و علیم از ممکنات
یعنی از مامان خو دعوت بهل
او پدید آرندهٔ ارض و سماست
خلق محتاجند هر آن بوی
یعنی اول کس که او بر حکم حق
تا پرستی غیر اورا از بتان
از عذاب روز اعظم در ایاب
باشد این رحمت ز حق فوزی مبین
یعنی از راه عمل یا طاعتی
گر نماید ضری از حق بر تو رو
ضر و نفع و خیر و شر باشد تمام
نیست فوق از راه مقدار و مکان
هرچه هست آن مقتضای مصلحت
ما ندانیم اینکه باور کرده کس
یکنفر بما که تا باشد گواه

ملتزم بر ذات خود کرد آن ز پیش
هست کآن پیش است ازگفتارها
سابق از رحمت نباشد هیچ نیست
ظاهر آید هر دم از معلولها
بر سماع از مستمع قانع شوم
بخشد و پوشد ز رحمت جرم و عیب
منقلب شد چون حقیقت بر مجاز
بر هران مسموع و معلومی بذات
گر تو را دنیا بود مقصود دل
فاطر اعنی مبدع او بر ماسواست
احتیاج او را بچیزی لیك نی
میبهد گردن مسم از ما خلق
یا که مخلوق دگر را در جهان
وانکه گرداند از او حق آن عذاب
گر کسی را گردد این رحمت معین
کس نبند بی ز رحمت جنتی
پس ندارد باز آنرا غیر او
جاری از امرش همی در هر مقام
بل زوجه علو و استیلاست آن
میکند با بندگان از هر جهت
بر تورا ز اهل کتاب و عقل بس
بر تورا در قول و فعل از هیچ راه

قُلْ اَيُّ شَيْءٍ اَكْبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللّٰهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ اُوحِيَ اِلَيَّ هٰذَا الْقُرْآنُ لِاُنْذِرَكُمْ

بگو چه چیزاست بزرگتر در شهادت بگو خدا گواه است میان من و میان شما و وحی فرستاده شد بمن این قران تا بترسانم شما را

بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ اَئِنَّكُمْ لَتَشْهَدُونَ اَنَّ مَعَ اللّٰهِ آلِهَةً اُخْرٰى قُلْ لَا اَشْهَدُ قُلْ اِنَّمَا هُوَ اِلٰهٌ وَاحِدٌ

بآن و آنرا که برسد آیا شما هر آینه گواهی میدهید که با خداست آلهگان دیگر بگو گواهی نمیدهم بگو جز این نیست او خدائیست یکتا

وَ اِنَّنِي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ ٢ اَلَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ اَبْنَاءَهُمُ الَّذِينَ

و بدرستیکه من بیزارم از آنچه شرك میآورید آنانکه دادیمشان کتاب میشناسند اورا همچنانکه میشناسند پسران خودرا آنهاکه

خَسِرُوا اَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ٢١ وَ مَنْ اَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرٰى عَلَى اللّٰهِ كَذِبًا اَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ اِنَّهُ

زیان کردند از جهة نفسهای خود پس ایشان نمیگروند و کیست ستمکارتر از آنکه افترا کرد بر خدا دروغی را یا تکذیب کرد آیتهای اورا بدرستیکه

لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ ٢٢ وَ يَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ اَشْرَكُوا اَيْنَ شُرَكَاؤُكُمُ الَّذِينَ

او رستگار نمیکند ستمکاران را و روزیکه حشر کنیم ایشان را همه پس گوئیم از برای آنانکه شرك آوردند کجایند انبازاتان که بودید

كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ ٢٣ ثُمَّ لَمْ تَكُنْ فِتْنَتُهُمْ اِلَّا اَنْ قَالُوا وَاللّٰهِ رَبِّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ ٢٤ اُنْظُرْ كَيْفَ

گمان میبردید پس نباشد معذرت ایشان مگر آنکه گویند بخدا قسم که پروردگار ماست که نبودیم مشرکان نگر چگونه

كَذَبُوا عَلٰى اَنْفُسِهِمْ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ٢٥ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ اِلَيْكَ وَ جَعَلْنَا عَلٰى قُلُوبِهِمْ

دروغ بستند بر خودهاشان و گمشد از ایشان آنچه بودند افترا میکردند و از ایشان کسی است که گوش میدارد بتو و گردانید بم بر دلهاشان

اَكِنَّةً اَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذانِهِمْ وَقْراً وَاِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لا يُؤْمِنُوا بِها حَتّى اِذا جاؤُكَ يُجادِلُونَكَ

پردها مباداکه بفهمند آنرا ودرگوشهاشان گرانی واگر ببینند همه علامتی را نگروند بآن تاآنکه چون آیندترا مجادله کنند با تو

يَقُولُ الَّذينَ كَفَرُوا اِنْ هٰذا اِلّا اَساطيرُ الْاَوَّلينَ ٢٦ وَهُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَيَنْأَوْنَ عَنْهُ

میگویند آنانکه کافر شدند نیست این مگر افسانهای پیشینان واشان باز میدارند از آن ودوری میکنند از آن

گو بایشان چیست اگر در قیام
وحی کرده گشته این قرآن بمن
آیتی بر هر که تا یوم القیام
هم خدایان دگر یعنی بسان
من بریم زانچه شرك آرند لیك
بر نمی دارند آنسان معرفت
کیست اسمکاره بر زان بیروغ
هم رسد روزیکه ایشانرا تمام
که شما را بدگمان کآنها دیك
جز که میگویند اندر اعتذار
بر حق این سوگند از فسق خورند
که بحق مشرك نبودیم از ازل
گم شود ز ایشان امید بهری
گوش بدهند آنچه خوانی از کلام
نصرحارث را نکنند از جحود
لب بجنباند بچیزی بی ثمر
بی تفقه در کلام حق کنند
تا کلام حقنطامت نشنوند
نهی میکردند او را مشرکان
حق بر ایشان آنزمان نگماشت بوم
گفت زان بستیمشان بر گوش و هوش
تا که چون آیند از کفر و ضلال
اینکه میگویند کفار از گمان
نه خود ایمان آورند اعنی باو
پارهٔ گویند آمد بر رسول
مانع آزار مردم بود از او
عامه میگویند حکم غالب است
از مقاتل ور عطا آورده اند
که پیمبر گفتش ای عم ارچه‌رو
لیك حامی بود محض سنتش
این سخن باشد برد ما خلاف
چون یك از ثقلین باشد در سیاق
هر که گیرد این دورا از بعد من
هم روایت گشته از ابن عمر
بوقحافه بود نام والدش
پیش او نگذاشتی تا من روم
بالله از اسلام بو طالب دگر
بوده پس او ز اولیا و متقین
مینمود از عامه پنهان دین خود

بر گواهی از گواهان بالتمام
تا شما را بیم بدهم در زمن
زان رسد حجت بر او گردد تمام
گو که بدهم گواهی من بدان
یعنی از اصنام وآن دارند نیك
که بر اشانشان رحلیه ور صفت
کافری بند حق او بر دروغ
حشرما سازیمشان از خاص و عام
با خدا هستند درهستی شریك
والله آنکو هستمان پروردگار
ور ره حیرانی و وحشت خورند
ما پرستندیم اصنام از دغل
زانچه مینمودند بر آن مفتری
پس ورا افسانه پندارند و خام
کاو زتاریخ عجم آگاه بود
من هم آن خوانم اگر خواهید نیز
خویشرا در فهم آن احمق کنند
نشنوند ازهم نگیرند ایچ پند
تا نبند آنرا نخواند بر زبان
نشنوند آواز اورا تا که قوم
پرده تا آن صوتشان ناید بگوش
بر تو اندازند پس طرح جدال
نیست این جز قصهٔ پیشینیان
نه گذارند آنکه آرد غیر رو
در حق بو جهل هنگام نزول
گر کسی درجح شدی زاو کینه‌جو

گو گوه بین شما و ما خداست
وانکه بروی آیتی از وی رسد
بر شمانند آنکه آنا میدهد
گو جز این بود که باشد آن اله
آنکسانکه داده اشانرا کتاب
بر زیانکارند آنانکه بخود
یا کنند تکذیب آیاتش عیان
مشرکانرا پس بگوئیم از ملا
پس نباشد بهر ایشان از جهات
ما نبودیم از گروه مشرکین
چون غلو اهل توحید و مقام
بینجس بیند بر خویش از دروغ
چونکه بنشنید ایشان مجتمع
مصطفی میخواند قرآن در حرم
اینکه میخواند محمد ص جستهان
بر قلوب آنکسان گردانده ایم
هم نهادستیمشان در گوشها
هست مروی کار رسول محترم
نشنود بر تا کسی آواز او
یا نکاری گردشان جز مشتغل
ور ببینند از تو هر نوع آیتی
هست حتی گرچه بر معنای تا
وانکه ایشان خلقرا دارند باز
محتمل باشد در این آیت خبر
زانکه او خود یار پیغمبر نبود
لیك خود را مگرفت از وی بدور

در شهادت اکبر اوزماسواست
این زمان یا بعد از این درهرسند
آنگواهی که بود با حق پدید
واحد اندر ذات خود بی اشتباه
میشناسندش بتحقیق و صواب
بر نمی آرند ایمان تا ابد
رستگاری نیست دین بر ظالمان
گو نگوئید آن خدایان شما
فتنت اعنی معذرت بر نجات
وین قسم کنندشان اشارا یقین
منکرند آیند بر سوگند خام
چون ببیند از پرسشها دروغ
هم از ایشانند سوت مستمع
مشرکان بودند جمعی دور هم
گفت هست افسانهٔ پیشینیان
پرده ها واندر عطاشان مانده‌ایم
بس گرانی از پی رو پوشها
می نخواندی چونکه قرآن در حرم
یا بند از راه سماعی راه او
تا ز احمد باز بردارند دل
ناورند ایمان بآن در بوبی
لیك اینجا میدهد فعل ادا
از نبی هم خود نماید احتراز
از زوالش در تواریخ و سیر
لیك یاری از قرابت مینمود
مینمود از دین و آئینش نفور
اینکه آیت در حق بوطالب است
نقل در تفسیر خود وین کرده‌اند
زنجها یابم زطعن مردمان
کرده‌اند بسان نقل و این نبود صواب
هست بر ایمان بوطالب دلیل
هر دو ثقلند اندر امتم
ز اجماع اهل بیت طاهرین
مر پدر را برد درنزد رسول
پیش ما آوردی این اشکسته‌را
اجر بخشد زین چنین رنجی بجا
وین عجب نبود ز صدیق این سزاست
تا که بد کیشی نخواند مرتدش
در نظرها باشد اندر عظم خویش

در بیان ایمان ابوطالب علیه السلام

ناوری ایمان بمن پس گفت او
تا نرنجاند کس از هر ما بیش
داشت او بر دین اسلام اعتراف
قول اهل البیت خود بالاتفاق
هرگز اوگمره نگردد در سنن
اندر این باب از تواریخ و سیر
شد مسلمان گشت احمد حامدش
خوشدل از دیدار وگفتارش شوم
شاد بر باشم کز اسلام پدر
ور نمیکرد اول او اظهار دین
تا که باشد در حمایت معتمد

گر من ایمان آورم دارم گمان
هم جلال الدین رومی در کتاب
قول اهل البیت اول در سبیل
گفت پیغمبر کتاب و عترتم
پس بود ایمان بو طالب یقین
روز فتح مکه صدیق جهول
گفت با صدیق پیغمبر چرا
گفت من میخواستم کو را خدا
گفت پیغمبر که این گفتی نوراست
بود قصد از حفظ جان احمدش
کس نگیرد دشمن اورا نزد کیش

اول از میداشت اسلام آشکار | قول اورا کس نمیکرد اعتبار
داشت از قوم او بظاهر پیروی | تا که گردد دین پیغمبر قوی
مختفی گرداشت جدی دین خود | باعث این بود ارخوی داری خرد
ور جلال الدین رومی در کتاب | گفته اورا بوده ز اسلام احتساب
بر سیاق عامه گفته است اینسخن | وان نباشد هم برون از عقل و فن
خلقی از باشند بر قولی مصر | کس نگوید ضد قول مشتهر
ور نگوید کس نخواند عاقلش | جز که هم باشند قومی همدلش
صد هزاران است بر قولی قرار | بومگر صد جز که باشند هزار
پس جلال الدین رومی هم مصاب | بوده گر گفته است جدی در کتاب
بود لازم اینقدر در این مقام | باز بر گردم بتفسیر کلام

وَ اِنْ يُهْلِكُونَ اِلاَّ اَنْفُسَهُمْ وَ مَا يَشْعُرُونَ ٢٧ وَ لَوْ تَرٰى اِذْ وُقِفُوا عَلَى النَّارِ فَقَالُوا يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ وَلَا

وهلاك نميكنند مگر نفسهاى خودرا ونميدانند واگر ببينى هنگاميكه بازداشته شده باشند بر آتش پس گويند ايكاش ما برگردانيده ميشديم

نُكَذِّبَ بِآيَاتِ رَبِّنَا وَ نَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ٢٨ بَلْ بَدَا لَهُمْ مَا كَانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ وَلَوْ رُدُّوا

و تكذيب نميكرديم بآيهاى پروردگار خودرا و ميبوديم از گروندگان بلكه ظاهر شده براى ايشان آنچه بودند كه پنهان ميداشتند از پيش واگر برگردانيده ميشدند

لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَ اِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ٢٩ وَ قَالُوا اِنْ هِيَ اِلاَّ حَيٰوتُنَا الدُّنْيَا وَ مَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ ٣٠

عود ميكردند بآنچه نهى كرده شده بودند از آن و بدرستيكه ايشان دروغ گويانند وگفتند نيست آن مگر زندگانى ما در دنيا ونباشيم ما برانگيخته شدگان

وَ لَوْ تَرٰى اِذْ وُقِفُوا عَلٰى رَبِّهِمْ قَالَ اَلَيْسَ هٰذَا بِالْحَقِّ قَالُوا بَلٰى وَ رَبِّنَا قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ

واگر ببينى هنگاميكه بازداشته باشند بر پروردگارشان گويد آيا نيست اين بحق گويند آرى حق پروردگارما گويد پس بچشيد عذابرا

بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ ٣١ قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللّٰهِ حَتّٰى اِذَا جَاءَتْهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً قَالُوا يَا

بسبب بودنتان كافران بتحقيق زيان كردند آنانكه تكذيب كردند برسيدن بجزاى خدا تا چون آيد ايشانرا قيامت ناگاه گويند اى

حَسْرَتَنَا عَلٰى مَا فَرَّطْنَا فِيهَا وَ هُمْ يَحْمِلُونَ اَوْزَارَهُمْ عَلٰى ظُهُورِهِمْ اَلَا سَاءَ مَا يَزِرُونَ ٣٢ وَ مَا الْحَيٰوةُ

حسرت ما بر آنچه تقصير كرديم در آن وايشان برميدارند وزرهاى خودرا بر پشتهاى خود آگاه باشيد بداست آنچه برميدارند بپشت و نيست زندگانى

الدُّنْيَا اِلاَّ لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ لَلدَّارُ الْاٰخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ اَفَلَا تَعْقِلُونَ ٣٣ قَدْ نَعْلَمُ اِنَّهُ لَيَحْزُنُكَ

دنيا مگر بازى وهزل وهر آينه سراى آخرت بهتر است از براى آنانكه ميپرهيزند آيا پس در نمى يابيد بعقل بتحقيق ميدانيم كه اندوهناك ميسازد

الَّذِى يَقُولُونَ فَاِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ وَ لٰكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللّٰهِ يَجْحَدُونَ ٣٤ وَ لَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ

تراآنچه ميگويند پس بدرستيكه ايشان تكذيب نميكنند ترا وليكن ستمكاران بآيتهاى خدا انكار ميكنند وبتحقيق تكذيب كرده شده اند رسولان

مِنْ قَبْلِكَ فَصَبَرُوا عَلٰى مَا كُذِّبُوا وَ اُوذُوا حَتّٰى اَتٰيهُمْ نَصْرُنَا وَلَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِ اللّٰهِ وَ لَقَدْ

چند پيش از تو پس صبر كردند بر آنچه تكذيب كرده شدند و رنجانيده شدند تا آمد ايشانرا يارى ما ونيست بدل كننده مر سخنان خدارا وبتحقيق

جَاءَكَ مِنْ نَبَإِ الْمُرْسَلِينَ ٣٥ وَ اِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ اِعْرَاضُهُمْ فَاِنِ اسْتَطَعْتَ اَنْ تَبْتَغِيَ نَفَقًا فِى

آمد ترا از خبر فرستاده شدگان واگر چه باشد كه عظيم آمده بر تو اعراض ايشان پس اگر توانى كه بجوئى نقبى در

الْاَرْضِ اَوْ سُلَّمًا فِى السَّمَاءِ فَتَأْتِيَهُمْ بِآيَةٍ وَلَوْ شَاءَ اللّٰهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدٰى فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ-

زمين يا نردبانى در آسمان پس بيارى ايشانرا علامتى واگر خواستى خدا هر آينه جمع كردى ايشانرا بر هدايت پس مباش البته از

الْجَاهِلِينَ ٣٦ اِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ وَالْمَوْتٰى يَبْعَثُهُمُ اللّٰهُ ثُمَّ اِلَيْهِ يُرْجَعُونَ ٣٧ وَ قَالُوا

نادانان اجابت نميكنند مگر آنانكه ميشنوند ومردگان برمى انگيزدشان خدا پس بسوى او برگردانيده ميشوند وگفتند

نصف الجزء

وَقالُوا لَوْلا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ اِنَّ اللّٰهَ قادِرٌ عَلٰي اَنْ يُنَزِّلَ آيَةً وَلٰكِنَّ اَكْثَرَهُمْ لا يَعْلَمُونَ ٣٨

چرا فرو فرستاده نشد بر او علامتی از پروردگار من بگو بدرستیکه خدا تواناست بر آنکه فرو فرستد معجزه ولیکن بیشترین ایشان نمیدانند

وَما مِنْ دابَّةٍ فِي الْاَرْضِ وَلا طائِرٍ يَطيرُ بِجَناحَيْهِ اِلّا اُمَمٌ اَمْثالُكُمْ ما فَرَّطْنا فِي الْكِتابِ مِنْ

و نیست هیچ جنبنده در زمین و نه پرنده که میپرد بدو بالش مگر آنکه اصنافی چند اند مثال شما تقصیر نکردیم در کتاب از

شَيْءٍ ثُمَّ اِلٰى رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ ٣٩ وَالَّذينَ كَذَّبُوا بِآياتِنا صُمٌّ وَ بُكْمٌ فِي الظُّلُماتِ مَنْ يَشَأِ اللّٰهُ

چیزی پس بسوی پروردگارشان حشر کرده میشوند و آنانکه تکذیب کردند آیتهای مارا کرانند و گنگانند در تاریکیها کسی را که میخواهد خدا

يُضْلِلْهُ وَ مَنْ يَشَأْ يَجْعَلْهُ عَلٰي صِراطٍ مُسْتَقيمٍ ٤٠ قُلْ اَرَاَيْتَكُمْ اِنْ اَتٰيكُمْ عَذابُ اللّٰهِ اَوْ اَتَتْكُمُ

اضلال میکند او را و کسی را که میخواهد میگرداندش بر راه راست بگو خبر دهید اگر آید شمارا عذاب خدا یا آیدشمارا

السّاعَةُ اَغَيْرَ اللّٰهِ تَدْعُونَ اِنْ كُنْتُمْ صادِقينَ ٤١ بَلْ اِيّاهُ تَدْعُونَ فَيَكْشِفُ ما تَدْعُونَ اِلَيْهِ اِنْ شاءَ

قیامت آیا جز خدارا میخوانید اگر هستید راستگویان بلکه او را میخوانند پس میبرد از شما آنچه میخوانید سوی او اگر خواهد

وَ تَنْسَوْنَ ما تُشْرِكُونَ ٤٢ وَ لَقَدْ اَرْسَلْنا اِلٰي اُمَمٍ مِنْ قَبْلِكَ فَاَخَذْناهُمْ بِالْبَأْساءِ وَالضَّرّاءِ لَعَلَّهُمْ

و فراموش میکنید آنچه را شریك مینمایید و بتحقیق فرستادیم بسوی امتان پیش از تو پس گرفتیم ایشانرا سختی و رنجوری باشد که ایشان

يَتَضَرَّعُونَ ٤٣ فَلَوْلا اِذْ جاءَهُمْ بَأْسُنا تَضَرَّعُوا وَلٰكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطانُ ما كانُوا

زاری کنند پس چرا چون آمد ایشانرا سختی ما زاری کردند ولیکن سخت شد دلهای ایشان و آرایش داد در برای ایشان دیو رجیم آنچه بودند

يَعْمَلُونَ ٤٤ فَلَمّا نَسُوا ما ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنا عَلَيْهِمْ اَبْوابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتّٰي اِذا فَرِحُوا بِما اُوتُوا

که میکردند پس چون فراموش کردند آنچه پند داده شدند بدان گشودیم بر ایشان درهای هر چیز را تا آنکه چون شاد شدند بدانچه داده شدند

اَخَذْناهُمْ بَغْتَةً فَاِذا هُمْ مُبْلِسُونَ ٤٥

گرفتیم ایشانرا ناگاه پس آنگاه ایشان نومیدانند

کافران حرص نفس خود را در هلاك
ور تو ای بیننده بینی راعتبار
تا دگر تکذیب آیات خدا
پیششان ایشان کنند از هم ایاب
آنچه مخفی میبودند از دغل
ور بدنیا باز بر گردند هم
دعوی ایشان نمایند از دروغ
منبعث هرگز نگردیم از قبور
یا بموقف یا بپاداش فعال
می بگویند آری آن حق بود و راست
هم بتحقیق از زیانکاران بدند
می بگویند ای پشیمانی بما
می بدانید اینکه بد باشد یقین
کافرانرا روز حشر آید پیش
گوید اعمال توام بنگر درست
پس شود بروی سوار اندر محل
هیچ نبود زندگانی جهان

میکنند از نهی و نای و نیست باك
آن زمانیکه واقفند ایشان بنار
ناوریم این بس که کردیم از عمی
بلکه ظاهر گشته ایشانرا عدات
ظاهر آید روز پاداش عمل
عود بر عصیان نمایند و ستم
نیست در آن قول و اندعوی فروغ
رخت چون بندیم از این دار الغرور
حبسشان سازند چون بهر سؤال
هم بحق آن خدا کو رب ماست
که مکذب بر لقای حق شدند
آنچه کردیم اندر آن تقصیر ها
حمل بار و وزر بهر حاملین
صورتی منکر یکی از فعل خویش
خود بمن بودی سوار اندر نخست
او بماند چون حمار اندر وحل
غیر لعب و لهو نزد بخردان

سود ایشانرا شعور اینکه نیست
پس بگویند از نمای سقم
ور گروه مؤمنان باشیم هم
از عداست اعنی ار گویند این
آنچه مخفی بودشان از پیشتر
وانچه زان منهی بدند اندر جهان
می بگفتندی بدنیا منحصر
ور ببینی آنکه بر پروردگار
گوید آیا نیست این روز نشور
گوید ایشانرا پس او ذوقوا العذاب
چونکه آید ساعت ایشانرا پدید
وان کسان بر پشتهاشان حاملند
از قتاده وز سدی گردیده نقل
چون ز قبر آید برون گوید بوی
هم تورا باید شوم اکنون سوار
ساء ما یزرون از آن فرموده است
وانسرای آخرت پس بهتر است

سوی غیری راحم از خشت و بد نیست
کاش برگردانده بر دنیا شویم
وان کنیم از قلب باور بی ندم
نی که ایشانراست تنبیهی بدین
میشود آن روز پیدا سر بسر
هم یقین آن فرقه اند از کاذبان
هست ما را زندگی در دهر و سر
واقف ایشان چون شوند از اضطرار
راست بود و سهل و نزدیك آن نه دور
زانکه بروی نگرویدند از عتاب
ناگهان یعنی قیامت وان وعید
وزر های خویشرا تا فاعلند
هم موافق باشد این با حکم عقل
هیچ بشناسی مرا گوید که نی
حمل بار و زر خود کن ز اضطرار
بودنی خواهد شدن چون بوده است
نزد آن کش حق تقوی رهبر است

زانکه باشد دار باقی لا محال
ما نکو دانیم و هم بسیار این
یعنی انکار تو انکار حق است
صبر پس کردند از هر رهگذر
صبر کن یعنی تو هم با نصرتی
چو آیدت ز اخبار فرستادگان
معدی پیدا کنی اندر زمین
بر روی بالا بران هر ساعتی
حکمتش ورمقتضی بودی خدای
پس یعنی تو هیچ از جاهلین
بشنوند آنرا خود از سمع قبول
مردگانند این گروه بی خرد
پس سوی آن مکافات شدند
یعنی آن معجز کز او خواهیم ما
لیک دایشان میدانند اکثری
چون شما الا که باشند امتی
این بود بسته تا دانیم هم
از امور علوی و سفلی تمام
وانکسان کآیات ما را بر دروغ
هرکرا خواهد خدا خذلان دهد
گو چه میبینید گر آید عذاب
گر شما خود راست میگوئید هیچ
از شما پس حق نماید بر طرف
گر بخواهد ور که باشد حکمتش
لیک وقت استراحت در امور
چون نمودند امان تکذیبشان
شاید اززاری بحق حاضر شوند
گر بزاری آمدندی سوی ما
آنچه بودند اندر آن پندار ها
نیست هیچ از عجب وخودبینی بتر
یعنی از بأساء وضراء آنچه زان
بازشان هشتیم اندر سؤ حال
گفت حیدر چون تورا آید نعم
تا بوقتیکه اذان کشند شاد

از بوائب خالص ایمن اززوال
که توراگفتارشان سازد حزین
جاهد حق درضلال مطلق است
هرچه شد تکذیب و ایذا بیشتر
عنقریب آید پدید از فرصتی
صبر کن تا وقت نصرت باحسان
با فراغت تا دراوگردی مکین
پس بیاری بهر ایشان آیتی
جمع ایشانرا نمودی بر هدی
دانی اینکه نیست اجباری بدین
بی خبران کاین مشرکان بوالفضول
که بخندند ازصدا از جای خود
باز برگردانده گردند از وعید
بی کلامی بروی آگاهیم ما
نیست موجب بر بلا و محشری
درحیوت و موت و سقم وصحتی
که بماند کرد بر حیوان ستم
ثبت برلوح است بهر وصف و نام
جمله کردند از عقول بفروغ
یعنی اوراهم بخویش اووا نهد
مر شما را یا قیامت بر اقتراب
که خدایانند بتها در بسیج
آنچه را خوانید وزان دارید اسف
مقتضی در دفع آن بر نوبتش
غیر اورا میپرستید از شرور
پس گرفتیم از پی تأدیبشان
نادم و گریان و مستغفر شوند
مندفع زایشان نمودیم آن بلا
مینمودند از تعجب کار ها
زانکه حق رامیبرد زود از نظر
پند داده گشته بودند آنکسان
تا بنعمت غافل آیند از مآل
زان حذر کن تا باشد زهر وسم
هم بما اوتوا نمودند اعتماد
خائب و خاشر بدند و نا امید

نیستشان آیا تعقل تا کنند
بر تو میکنند تکذیب این فرق
هم چنین کردند تکذیب رسل
پس بد ایشان نصرت ما در رسید
نیست مر تغییر ده در هیچ حال
بر تو دشوار است وزاعراضشان
تارسی زان معبد اندرجوف ارض
مرکه سازی ملجأ اندر دیدشان
پس زنادانان مباش اندر بسیج
نیست جز اینکه اجابت میکنند
که ندارند ایچ گوش استماع
مردگان را می برانگیزد خدای
می نگفتند ازچه از ربش براو
گو بتحقیق آنکه بس حق قادر است
نیست هیچ اندر زمین جنبنده‌ئ
در دلالات بر وجود صانعی
ما فرو نگذاشتیم اندر کتاب
پس بسوی رب خود گردند حشر
کر بوند از استماع وگنگ از آن
هرکرا خواهد بر دهم راچه خواست
یا شما خوانید آیا جز خدا
مر بتانرا می بخوانید آنزمان
یعنی آنچه کشف آن خواهند ازاو
حاصل آنکه وقت دردو ابتلا
ما رسولان را فرستادیم هم
خود ببأساء و بضراء از غرض
پس چرا آمد چو ایشانرا عذاب
سخت لیکن گشته بد دلهایشان
یعنی آن ترک تضرع و ابتهال
پس فرامش چون نمودند آن گروه
پس برایشان باز بگشودیم ما
این چنین نعمت جز استدراج نیست
حاصل آنکه باب نعمت زامتحان
بر گرفتیم آزمایشان ناگهان
لیس یعنی گشتشان حیرت شدید

فکر در این داربردردو گرند
بل ستمکارند بر آیات حق
که بدندی ازنو پیش اندر رسل
صبر را نصرت ز پی گردد پدید
مر یکی بر وعده های ذوالجلال
پس تو آنی گرکه بهر رفع آن
بر فلک با سُلمی سازی بفرض
پس بکن آن را پی تمکینشان
که بود ایشان اجباری بهیچ
دعوت را صاحبان هوشمند
هم بیابند از کلامت انتفاع
دین حق را پس ندادند اهل رأی
آتی از ایزد نشد در جستجو
که فرستد آیتی کان ظاهر است
با بنالش در هوا پرنده
عالم و قدرت بدون مانعی
هیچ از چیزیکه آید در حساب
بر جزای فعل خود در روز شر
خابط اندر ظلمت حیرت جهان
بر صراط مستقیم وراه راست
مر عذاب آنکه که بنماید لقا
بلکه خوانید آن خدای اس و جان
هم بسویش زان عذاب آرید رو
آورید از غیر حق رو بر خدا
آنچنان پیش ازتو برسوی امم
سختی و تنگی و قحطی ومرض
رو بیاوردند ما را بر حساب
دیو زینت داده بد زاغوایشان
بود ازعجب اندرآن اعمال وحال
آنچه بد مادِ کّروا به ازوجوه
باب هر چیزی ز نعمت وز نوا
بهر سر ها تیغ باشد تاج نیست
ما بر ایشان برگشودیم از عیان
پس شدآن هنگامشان پوشیده جان

فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ٤٦ قُلْ اَرَاَيْتُمْ اِنْ اَخَذَ اللّٰهُ سَمْعَكُمْ وَ

پس بریده شد دنباله گروهی که ستم کردند و ستایش مر خدا راکه پروردگار جهانیانست بگو خبر دهید اگر گرفت خدا گوشتان و

اَبْصَارَكُمْ وَ خَتَمَ عَلٰى قُلُوبِكُمْ مَنْ اِلٰهٌ غَيْرُ اللّٰهِ يَاْتِيكُمْ بِهِ انْظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْاٰيَاتِ ثُمَّ هُمْ

چشمهاتان و مهرنهاد بر دلهاتان کیست خدائی جز خدا که باورد شما را آن بنگر چگونه مکرر میاوریم آیتها را پس ایشان

يَصْدِفُونَ ٤٧ قُلْ اَرَاَيْتَكُمْ اِنْ اَتٰيكُمْ عَذَابُ اللّٰهِ بَغْتَةً اَوْجَهْرَةً هَلْ يُهْلَكُ اِلَّا الْقَوْمُ الظَّالِمُونَ ٤٨

اعراض میکنند بگو خبر دهید اگر آید شما را عذاب خدا بناگاه یا آشکار آیا هلاک کرده میشود مگر گروه ستمکاران

وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ اِلاّ مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ فَمَنْ آمَنَ وَاَصْلَحَ فَلاَ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلاَ هُمْ يَحْزَنُونَ ٤٩

و نمی فرستیم مرسلان را مگر بشارت دهندگان و بیم کنندگان پس آنکه گروید و شایسته شد پس نیست بیمی بر ایشان و نه ایشان اندوهناک شوند

وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا يَمَسُّهُمُ الْعَذَابُ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ٥٠ قُلْ لاَ اَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ

و آنانکه تکذیب کردند آیتهای ما را برسد ایشانرا عذاب بسبب بودنشان که فسق میکردند بگو نمیگویم مر شما را که نزد من است خزانهای

اللهِ وَلاَ اَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلاَ اَقُولُ لَكُمْ اِنِّي مَلَكٌ اِنْ اَتَّبِعُ اِلاّ مَا يُوحَى اِلَيَّ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي

خدا و نمیدانم غیب را و نمیگویم مر شما را که من فرشته ام پیروی نمیکنم مگر آنچه وحی میشود بمن بگو آیا یکسانند

الْاَعْمَى وَالْبَصِيرُ اَفَلاَ تَتَفَكَّرُونَ ٥١ وَاَنْذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ اَنْ يُحْشَرُوا اِلَى رَبِّهِمْ لَيْسَ لَهُمْ

نابینا و بینا آیا پس اندیشه نمیکنید و بترسان بآن آنانرا که میترسند که محشور شوند بسوی پروردگارشان نیست مر ایشانرا

مِنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَلاَ شَفِيعٌ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ٥٢ وَلاَ تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاوَةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ

از جز او ناصری و نه شفاعت کننده باشد که ایشان بپرهیزند و مران آنانرا که میخوانند پروردگارشانرا بامداد و شبانگاه میخواهند

وَجْهَهُ مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ

رضای او را نیست بر تو از حساب ایشان هیچ چیز و نیست از حساب تو بر ایشان هیچ چیز پس میرانی ایشانرا پس خواهی شد از

الظَّالِمِينَ ٥٣ وَكَذَلِكَ فَتَنَّا بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لِيَقُولُوا اَهٰؤُلاَءِ مَنَّ اللهُ عَلَيْهِمْ مِنْ بَيْنِنَا اَلَيْسَ اللهُ

ستمکاران و همچنین امتحان کردیم برخی از ایشانرا ببرخی تا بگویند آیا اینگروه اند که منت نهاد خدا بر ایشان از میان ما آیا نیست خدا

بِاَعْلَمَ بِالشَّاكِرِينَ ٥٤ وَاِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلاَمٌ عَلَيْكُمْ

داناتر بشکرگذاران و چون آیند ترا آنانکه میگروند بآیتهای ما پس بگو سلام بر شما

آخر آن قوم پس شد منقطع　　که جحود کردند ضم از مانقع

گشتشان یعنی تباه اصل و نسب　　وین حمایت اولیا را بد ز رب

حمد لله کوست رب العالمین　　بر هلاک مفسدین و ظالمین

شر ایشان را کفایت کرد حق　　زاهل عالم تا جهان باشد نسق

یعنی باشد هلاک طاغیان　　بهر ارباب صلاح اندر جهان

نیست آثاری از ایشان در ظهور　　همچنین زاتباعشان حتی ز گور

گو چه شد شداد و نمرود عنید　　که خدا خواندند خود را بر عبید

همچنین هر ظالمی و جائری　　گر بتحقیق لفظ داری

گورشان شما اگر داری خبر　　یا که از آثارشان دانی اثر

گو یزید و شمر را مدفن کجاست　　این سزای هر ستمکار و دغاست

گو چه میبینید گر گیرد خدا　　مر شمارا گوش و چشم اندر جزا

کور تا باشد از هر حال و کر　　مهربانان بنهد بدلها سر بسر

تا شما باشید دور از فهم و هوش　　بعد از آنکه برگرفت او چشم و گوش

پس در آنصورت ز عقل و فهم و فن　　تا چه میبینید اندر خویشتن

آن خدا از غیر او باشد کدام　　تا آرد آنرا بر شما در هر مقام

آنچه یعنی از شما بگرفته حق　　کو جز او کان وا دهد بر مستحق

بین بگردانیم چون آیات بر　　ما بر اسلوبی باسلوبی دگر

گاه در ترغیب و بر تنبیه گاه　　پس کنند اعراض ایشان ناخواه

گو چه بینید وچه سازید از شتاب　　چونکه آید بر شما از حق عذاب

پس نبود آشکار و ناگهان　　زان نگردد غیر استمکار گان

مرسلین را ما بفرستاده ایم　　جز بشارت آنکه تا بدهند و بیم

پس هر آن کآمد بایمان و صلاح　　حزن و خوفی نیست اورا در فلاح

وانکه بر تکذیب آیات و کتاب　　سعی کردند آید ایشانرا عذاب

چون نبد ایشان ز بیرون رفتگان　　از اطاعت و انقیاد مطیعان

گو بر ایشان من نگویم بر شما　　نزد من باشد خزائن از خدا

تا که بنمایم شمارا خود عجیب　　آنچه میخواهید از اشیاء غیب

هم ندانم غیب مادامی که وحی　　ناید از حق بر من اندر امر و نهی

تا ز من پرسید هر چیزی جواب　　بر شما گویم بتعجیل و شتاب

هم نگویم بر شما کافرشته‌ام　　باشد از امکان بکف سررشته‌ام

تا که هر کاریکه بتواند سروش　　از من آید وین بود بیرون ز هوش

پیروی نکنم جز آنرا که بمن　　وحی آید از خدای ذوالمنن

گو بود آیا مساوی در نظیر　　نزد اهل هوش اعمی و بصیر

هیچ آیا مر شما اندیشه مند　　می نگردید اندرین گفتار و پند

کرده اند این آیه را اندر مقال　　بر دلیل خویش اهل اعتزال

که ملایک افضلند از انبیا　　چون ملک گویند نیم من زاقتضا

افضل ایشان گر که بودند از ملك　　باشد این آیت مناقض بی زشك

پس سخیف است این چو قوم بوالفضول　　می بگفتند از تحکم بارسول

گرچه باید بهر او گنجی فرود　　یا ندارد علم غیب اندر شهود

یا اگر پیغمبر است او در مقام　　میخورد چون دیگران از چه طعام

گفت زان رو من ملایک نیستم　　تا توانم بی طعامی زیستم

بلکه باشد اختصاص من بر آن ‌‌ کاید از حق وحی بر من ناگهان
پس منافی بود این در نزد هوش ‌‌ کو بود افضل بتحقیق از سروش
پس نبی من بیم ده بر خائفان ‌‌ که همی ترسند بر خویش از زیان
حشر را گردند بر پروردگار ‌‌ هم جزا یابند از وی در کنار
خائفان را نیست غیر از حق حمیم ‌‌ در امور خود ولی یا شفیع
آنکسان را کاین صفت دارند چند ‌‌ بیم ده شاید که تا گیرند پند
تا نبیند آن صنادید قریش ‌‌ این چنین گفتند از طغیان و طیش
کاین غلامان و گدایان را ز خویش ‌‌ دور کن تا ما هم آییم پیش
زانکه ما را زین جماعت هست عار ‌‌ یا که نوبت بهر ایشان ده قرار
گشت راضی مصطفی بر وجه عب ‌‌ زانکه بر ایمانشان بس بد محب
پس بگفتند این بکاغذ بنویس ‌‌ تا که ما گردیم زان بعدت جلیس
چونکه بنوشتند آن را بر ورق ‌‌ جبرئیل آورد این آیت ز حق
که بران از مجلس خویش آنکسان ‌‌ که خدا خوانند از قلب و لسان
می نمایند یعنی از پروردگار ‌‌ یاد در صبح منیر و لیل تار
قصدشان از آن دعا و ابتهال ‌‌ روز و شب باشد رضای ذوالجلال
هستشان در بندگی صبر و ثبات ‌‌ وجهه باشد اشارت سوی ذات
یعنی اندر بحر حق مستغرقند ‌‌ بر بقای دائمی از حق لایقند
شد اراده بر سه قسم اندر عباد ‌‌ اولین دنیای محض از اعتقاد
آمد او را هم علامت بر دو چیز ‌‌ اندر آن گر عور را گردانی امر
یک علامت آنکه بر نقصان دین ‌‌ از پی دنیا رضا گشتی یقین
یک نشان دیگر اعراض از فقیر ‌‌ وانکه بیند مر مساکین را حقیر
قسم ثانی از اراده بنده را ‌‌ هست محض آخرت جوینده را
اندر آنهم دو نشان باشد بدان این ‌‌ که ز دنیا بگذرد از بهر دین
بهر دین بر نقص دنیا شد رضا ‌‌ انس دیگر با مساکین از ولا
قسم سیم از اراده در ثبات ‌‌ اینکه مقصودش نباشد غیر ذات
این جماعت حاضران درگهند ‌‌ رسته از تمکین فنای فی اللهند
نیست چیزی از حساب آنکسان ‌‌ بر تو بر اعمال و عادات نهان
از حساب تو بر ایشان نیز هم ‌‌ نیست چیزی تا که آید در قلم
تا برانی بهر دنیا دار چند ‌‌ آن جماعت را ز خود واری کنند
نزد حق ایمان ایشانست به ‌‌ زان دو رویان تا بمانند مشتبه
باشد از من مال و جاه و اعتبار ‌‌ پس نمی ایشان فروشند افتخار
از نبوتی هرگز بترسم ای امین ‌‌ گرچه ایشان را بیاوردی بدین
زرق درویش است با من بی‌کس ‌‌ پس عجب کی بار دل آرد مگس
گر مگس هم خوی خود سازد رها ‌‌ می‌نخواند گشت همبر با هما
تا تو بود تا که ایشان را ز خود ‌‌ طرد سازی بهر قومی بیرشد
بهر من باشد گر ایمانهای حق ‌‌ من خوشم با مفلسان کهنه دلق
دین و ایمانی که هست از گیر و دار ‌‌ حق تعالی زان بود بس بی نیاز
بر تو می نبود حساب این گروه ‌‌ تا ز خود گردانی ایشان را وجوه
ور که سازی طرد ایشان را بنقص ‌‌ خود تو باشی از گروه ظالمین
هم بدینسان آزمودیم از عباد ‌‌ بعض ایشان را ببعضی در نهاد
آزمودیم از علامات ضمیر ‌‌ اغنیا را بر ضعیف و بر فقیر
هم فقیران را بر ارباب غنا ‌‌ تا چه زایشان ظاهر آید ز ابتلا
بر فقیران داده ایم اندر عوض ‌‌ طاعت و توفیق و قسمت بی غرض
صحبت پیغمبر و اخلاص تام ‌‌ علم و ایمان صدق و صحت در کلام
تا بگویند آن بزرگان از امان ‌‌ کاین گروهند ایچ آیا آنکسان
که بنعمتهای ایمان از کرم ‌‌ حق بر ایشان هشت منت دمبدم
از میان ما بر ایشان منت است ‌‌ در بزرگی گرچه ما را آیت است
نیست حق داناتر آیا از عباد ‌‌ نیست تا شاکر بر اندر اعتقاد
بر تو چون آمد آنان کز ایشان ‌‌ هست بر آیات ما ایمانشان
پس سلام آن قوم را گو بر شما ‌‌ زانکه در علم و عمل دارند پا
حاصل اینکه کرد این آیت نزول ‌‌ بهر درویشان صابر بر رسول
فقر گرچه برده از بنیادشان ‌‌ نیست چیزی غیر حق در یادشان
جوعشان دوست و عریانی لباس ‌‌ در دل آزادند از حزن و هراس
بر یکی از کاملان در اشتغال ‌‌ آمد الهام این چنین از ذوالجلال
کان بیم ای داناست مالامال در ‌‌ نفی از طاعات اهل راه بر
آن متاعی کاندرین درگاه نیست ‌‌ گر بیاری طالب آن شاه غنی است
گفت یارب چیست آن بنما رهم ‌‌ از کرم کی زانچه کمی آگهم
گفت آن باشد متاع انکسار ‌‌ نیستی و عجز و فقر و اضطرار
نا امیدی با نوائی بیکسی ‌‌ ضعف و ناداری و فقد و مفلسی
گفت زانرو با رسول نیکنام ‌‌ چونکه آیند بر ایشان کن سلام

كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلٰى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ اَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوٓءً بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَ اَصْلَحَ

نوشته پروردگار شما بر خودش رحمت بدرستیکه کسی کرد از شما بدی را بنادانی پس توبه کرد پس از آن و صالح شد

فَاَنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۵۵ وَكَذٰلِكَ نُفَصِّلُ الْاٰيَاتِ وَ لِتَسْتَبِينَ سَبِيلُ الْمُجْرِمِينَ ۵۶ قُلْ اِنّي نُهِيتُ اَنْ

پس بدرستیکه خدا آمرزنده مهربانست و همچنین تفصیل میدهیم آیتهارا و تا روشن شود راه گناهکاران بگو بدرستیکه من نهی کرده شده

اَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ قُلْ لَا اَتَّبِعُ اَهْوَآءَكُمْ قَدْ ضَلَلْتُ اِذًا وَمَا اَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ ۵۷

که بپرستم آنانکه میخوانید از جز خدا بگو پیروی نمیکنم مرادهای شما را بتحقیق گمراه شده باشم آنگاه و نباشم از هدایت یافتگان

قُلْ اِنّي عَلٰى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبّي وَكَذَّبْتُمْ بِهِ مَا عِنْدي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ اِنِ الْحُكْمُ اِلَّا لِلّٰهِ

بگو بدرستیکه من بر دلیلی روشنم از پروردگارم و تکذیب کردید آنرا نیست نزد من آنچه را مشتابید بآن نیست حکم مگر خدا را

يَقُصُّ الْحَقَّ وَ هُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ ۵۸ قُلْ لَوْ اَنَّ عِنْدي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ لَقُضِيَ الْاَمْرُ بَيْني وَ

بیان میکند حق را و اوست بهترین حکم کنندگان بگو اگر آنکه بود در نزد من آنچه شتاب میخواهید آنرا هر آینه گذارده شده بود کار میان من

بَيْنَكُمْ وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِالظّالِمينَ ٥٩ وَ عِنْدَهُ مَفاتِحُ الْغَيْبِ لا يَعْلَمُها اِلاّ هُوَ وَ يَعْلَمُ ما فِي الْبَرِّ وَ

وميان شما وخدا داناتراست بستمكاران ونزداوست كليدهاى غيب نميداندآنرا مگر او وميداند آنچه در بيابان و

الْبَحْرِ وَ ما تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ اِلاّ يَعْلَمُها وَلا حَبَّةٍ فِي ظُلُماتِ الْاَرْضِ وَلا رَطْبٍ وَلا يابِسٍ اِلاّ

درياست وساقط نميشود هيچ برگى مگر كه ميداندآنرا ونه دانه در تاريكيهاى زمين ونه ترى ونه خشكى مگر

فِي كِتابٍ مُبينٍ ٦٠ وَ هُوَ الَّذى يَتَوَفّيكُمْ بِاللَّيْلِ وَ يَعْلَمُ ما جَرَحْتُمْ بِالنَّهارِ ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ لِيُقْضي

كه در كتابى باشد روشن كننده واوست كه فوتى ميكند شمارا بشب وميداند آنچه كسب كرديد بروز پس برميانگيزاند شمارا در روز تا تمام كرده شود

اَجَلٌ مُسَمّىً ثُمَّ اِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ ثُمَّ يُنَبِّئُكُمْ بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ٦١ وَهُوَ الْقاهِرُ فَوْقَ عِبادِهِ وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ

اجل نام برده شده پس بسوى اوست مرجع شما پس خبر دهد شمارا بآنچه بوديد كه ميكرديد واوست غالب فوق بندگانش وميفرستد برشما

حَفَظَةً حَتّي اِذا جاءَ اَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنا وَ هُمْ لا يُفَرِّطُونَ ٦٢ ثُمَّ رُدُّوا اِلَى اللّٰهِ مَوْليٰهُمُ

نگهبانان تا چون بيايد يكى از شمارا مرگ بميرانند او را فرستادهاى ما وايشان تقصير نميكنند پس بازگردانيده ميشوند بسوى خدا خداوندشان

الْحَقِّ اَلا لَهُ الْحُكْمُ وَ هُوَ اَسْرَعُ الْحاسِبينَ ٦٣ قُلْ مَنْ يُنَجّيكُمْ مِنْ ظُلُماتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ

كه حق است آگاه باشيد مر او راست حكم واوست سريعتر حساب كنندگان بگو كيست كه ميرهاند شمارا از تاريكيهاى بر وبحر

تَدْعُونَهُ تَضَرُّعاً وَ خُفْيَةً لَئِنْ اَنْجيٰنا مِنْ هٰذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشّاكِرينَ ٦٤ قُلِ اللّٰهُ يُنَجّيكُمْ مِنْها

ميخوانيدش بزارى وبنهانى كه اگر برهاند مارا از اين هر آينه باشيم از شكرگذاران بگو خدا ميرهاند شمارا از آن

وَ مِنْ كُلِّ كَرْبٍ ثُمَّ اَنْتُمْ تُشْرِكُونَ ٦٥ قُلْ هُوَ الْقادِرُ عَلى اَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذاباً مِنْ فَوْقِكُمْ

واز هر اندوهى پس شما شرك مى آوريد بگو اوست قادر بر آنكه برانگيزد برشما عذابى از زبر تان

اَوْ مِنْ تَحْتِ اَرْجُلِكُمْ اَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيَعاً وَ يُذيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ اُنْظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ

يا از زير پاهاتان يا بهم اندازدتان گروهانى غير متفق و بچشاند برخى از شمارا بآسيب برخى بنگر چگونه مكرر داريم

الْآياتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ ٦٦ وَ كَذَّبَ بِهِ قَوْمُكَ وَ هُوَ الْحَقُّ

آيتهارا باشد كه ايشان بفهمند وتكذيب كردند آنرا قوم تو واوست حق

گو بوشه بر شما پروردگار
بعد از آن پس توبه كرد از فعل خود
همچنين تفصيل بدهيم از كتاب
گومرا نهى از پرستش كرده اند
من نباشم وانگهى از مهتدين
از عقوبت آنچه بتوانى بما
ميكنيد آنچه شما تكذيب آن
زآسمان گوئيد بر ما سنگ بار
حق بود باقصهاى صدق وراست
گو اگر در نزد من بودى عذاب
يعنى اندر اين ما با صد شتاب
يعنى از بردست من بودى بلا

رحمت اندر ذات خود ليل و نهار
هم نمود اصلاح آن كردار بد
هريك اين آيات را بافصل وباب
آنچه را خوانيد جز حق در پسند
گو منم بر حجتى از رب دين
وارد آور تا ببينم از قضا
مر شريك آريد او را از بتان
نيست آن با من بود با كردگار
كه نمود اخبار بر چيزيكه خواست
يا بر آن قادر بدم در هيچ باب
گشته بودى آنچه بايد ز انقلاب
كرده بودم بر شما نازل بجا

هر كه كرد او از شما بد در عمل
پس حق آمرزنده است و مهربان
تا شود روشن طريق مجرمين
گو نگردم تابع اهوائتان
مشركان گفتند تا چند از عذاب
آمد اين آيت بوجه انحصار
نيست آن در نزد من يعنى عذاب
حكم در تعجيل و تأخير عذاب
اوست خير الفاصلين يعنى خدا
كى بدى حاجت بر استعجالتان
مينمودم بر شما جارى بخشم
ليك حق بر ظالمان دانا تراست

جاهل از پاداش آن وزما حصل
بگذرد زود از خطاى مجرمان
باطل از حق فرق يابد همچنين
گمره آيم گر شوم تابع بر آن
ميكنى تخويف ما را در خطاب
كه منم بر حجت از پروردگار
كه شما بروى كنيد اينسان شتاب
نيست جز حق را واين باشد صواب
حق و باطل را زهم سازد جدا
امر واقع گشته بد در حالتان
آنچه دارم بر نزولش باز چشم
تا بر ايشان كى زمان كيفر است

هم بود اوست مخزنهای غیب   کس نداند غیر او مأوای غیب
یا مراد از بحر و بر اندر وجود   عالم غیب است و اعیان شهود
در بهاران سر کشد از هر شجر   صد هزار اشکوفه و برگ و ثمر
کس نداست آن همه و رشئون   بر کجا رفت از کجا آمد برون
هم نفند دانهٔ اندر زمین   تا در آن ظلمت شود روشن جبین
لوح محفوظست مقصود از کتاب   کاندر او اشیاست ثبت از فصل و باب
یعنی آنچه هست در غیب و شهود   جمله ثبت لوح علم است از حدود
اوست آنکس که بخواباند شب   مر شما را تا بیاساید از تعب
اختصاص نیست شب بهر نوم   هست عادت وا کتساب از بهر یوم
دانست این موت و بعث اندر بشر   تا زمان زندگی آید بسر
سوی او گردید بر منفصل باز   بر حقیقت رو بتابد از مجاز
یعنی اندر شب چو خفته از کمین   میشوید افکنده بر روی زمین
پس بمیراند شما را سر بسر   پس بحشر از بعثتان بدهد خبر
مقرسند هم نگهبان از کمین   بر شما یعنی کرام الکاتبین
موت آید تا یکی را از شما   جانش بر دارد ملایک بر سما
جارده تن از ملک ... را   با معدالحمد عزرائیل را
هست باشد جمله ملکش بر هوا   جز او مر دین بود قهر و بلا
هفت اعضا هر یکی را دو ملک   بر ظهور خیر و شر باشد محک
آنکه او مولاست بی‌قدر و قصور   بندگان خویش را اندر امور
گو که از ظلمات بر و بحر هم   که رهاند مر شما را دمبدم
زان همه حیرانی و اندوه و درد   کیست برهاننده جز خلاق فرد
خواندن از روی تضرع هم خفا   از زبان و قلب باشد در دعا
گو خدا بخشد نجات از آن ظلم   ور هزاران کربی که آید درقدم
گو توانا باشد او کز فوقتان   بر فرستد حق عذابی بس گران
حاکم ظالم عذاب فوق دان   ظلم او بر خلق کافر طوق دان
یا در آمیزد گروه اندر گروه   مر شمارا باهم از روی ستوه
تا که احامد بخالف بر قتال   سالها مانند با هم در جدال
وین شقوقش درخلایق بیحداست   یا بنوبت بیجهت شخصی بداست
بین که گردانیم چون آیات را   تا مگر فهمند زان اوقات را

واچه باشد در میان بحر و بر   از جماد و از نبات و جانور
یا مراد از جهر و سر ممکنات   همچنان کاندر بهار و دی نبات
چون خزان آید عروس نوبهار   ریزد از تن حلهٔ های مستعار
هیچ برگی می نیفتد از درخت   جز که او میداند آنرا هم بسخت
هم نباشد نامی از خشك و ترش   کان نباشد ثبت اندر دفترش
یا که علم حق گران دریا و موج   گشت ظاهر جمله اشیا فوج فوج
علم دانی آن کتاب او راست   که ورا تفصیل و اجمال اندراست
روحتان در شب کند قبض او بحسب   هم نداند روز گردید آنچه کسب
پس بر انگیزاند اندر روزتان   موت و بعث کل ز جزئی میدان
خوابی آید مر شمارا بس گران   که مقرر نیست بیداری از آن
در قیامت پس کند آگاهتان   زانچه باشد از عمل همراهتان
زانچه کردستید در روز اکتساب   حق بود آگاه و زان دارد حساب
قدرت حق است فوق بندگان   واجب باشد در کمین این و آن
تا که باشد مشرف احوالتان   آورند اندر حساب اعمالتان
زان نوبی هیچشان تقصیر نیست   و اندر آن تقدیم یا تأخیر نیست
هست از رحمت دگر هست از غضب   وین‌شئون عقل و نفس اندر طلب
عقل باشد جمله انس با صلاح   جز او مردن بود نور و فلاح
پس بحکم ثم ردوا سوی حق   باز گردند این تمام ما خلق
می نماید اینکه حکم از وی بود   هم وی اسرع بر حساب نیك و بد
یعنی اندر هر دمی در بحر و بر   مبتلا باشند قومی در خطر
منجی خود را ز روی اضطرار   خود شما خوانند پنهان و آشکار
می بگویند ارکه زین محنت نجات   بدهد او داریم بر شکر التفات
پس بشرك آیند باز از آزمون   بر نشان ثم انتم تشرکون
یا که از تحت قدمهاتان خراب   همچو بر فرعونیان جوشد عذاب
وارثان و بندگان بد معاش   آن عذاب تحت رجلند و تلاش
هر گروهی را یك میل و هوا   وان دگر را بر خلاف مدعا
یا که بعضی را چشاند از شما   رنج بعض دیگر از هر ناروا
بوده لی در ملك و مالی شرکتی   باس بعض است در هر سستی
قوم تو پنداشتند آنرا دروغ   اوست حق وز راستی دارد فروغ

قُلْ لَسْتُ عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ لِكُلِّ نَبَاٍ مُسْتَقَرٌّ وَ سَوْفَ تَعْلَمُونَ ٦٧ وَ اِذَا رَاَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي

بگو نیستم بر شما وکیل از برای هر چیزی وقتی حقیقی است و روز دباشد که بدانید وچون ببینی کسانیرا که گفتگو میکنند بعناد در

آيَاتِنَا فَاَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتّٰي يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَ اِمَّا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرٰى

آیتهای ما پس رو بگردان از ایشان تا درآیند در سخنی جز آن واگر فراموش تو گرداند شیطان پس منشین پس از یاد آمدن

مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ٦٨ وَ مَا عَلَي الَّذِينَ يَتَّقُونَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَ لٰكِنْ ذِكْرٰى لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ٦٩

با گروه ستمکاران ونیست بر آنانکه میپرهیزند از حساب ایشان هیچ چیز ولیکن پند دادنیست باشد که ایشان بپرهیزند

وَ ذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَ لَهْوًا وَ غَرَّتْهُمُ الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا وَ ذَكِّرْ بِهِ اَنْ تُبْسَلَ نَفْسٌ بِمَا

ووا گذار آنانرا که فرا گرفتند دینشانرا بازی و هرلی و فریفت ایشانرا زندگانی دنیا وپند ده بآن مبادا که گرفتار بنده شود نفسی بآنچه

كَسَبَتْ لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللّٰهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ وَ اِنْ تَعْدِلْ كُلَّ عَدْلٍ لَا يُؤْخَذْ مِنْهَا اُولٰئِكَ الَّذِينَ

کسب کرد نیست مر اورا از جز خدا دوستی و نه شفاعت کننده واگر فدا دهد هر فدائی گرفته نشود از آن آنگروه آنانند

أُبْسِلُوا بِمَا كَسَبُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ ٧٠ قُلْ أَنَدْعُوا مِنْ

که گیر اینده شدند با نچه کسب کردند مر ایشانراست آشامیدنی از آب جوشان وعذابی دردناك سبب آنچه بودند کافر میشدند بگو آیا بخوانیم از

دُونِ اللّٰهِ مَا لَا يَنْفَعُنَا وَلَا يَضُرُّنَا وَنُرَدُّ عَلَى أَعْقَابِنَا بَعْدَ إِذْ هَدَانَا اللّٰهُ كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ

غیر خدا آنچه نفع نمیدهد ما را و ضرر نمیرساند ما را و باز پس رویم بر پاشنهامان پس از آنکه هدایت کرد ما را خدا چون کسیکه از راه بیرون برده باشند او را شیطانها

فِي الْأَرْضِ حَيْرَانَ لَهُ أَصْحَابٌ يَدْعُونَهُ إِلَى الْهُدَى ائْتِنَا قُلْ إِنَّ هُدَى اللّٰهِ هُوَ الْهُدَى وَأُمِرْنَا لِنُسْلِمَ

در زمین حیران مر او را رفیقان باشد که میخوانده باشند بهدایت که بیا جانب ما بگو بدرستیکه هدایت خدا آنست هدایت و مأمور شده ایم که گردن

لِرَبِّ الْعَالَمِينَ ٧١ وَأَنْ أَقِيمُوا الصَّلٰوةَ وَاتَّقُوهُ وَهُوَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ٧٢ وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمٰوَاتِ

نهیم پروردگار جهانیانرا و اینکه بر پا دارید نماز را و بپرهیزید از او و اوست آنکه بسوی او محشور خواهید شد و اوست که آفرید آسمانها

وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَيَوْمَ يَقُولُ كُنْ فَيَكُونُ ٧٣ قَوْلُهُ الْحَقُّ وَلَهُ الْمُلْكُ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ عَالِمُ

و زمین را براستی و روزیکه میگوید مر او را شو پس میشود گفتش حق است مر او راست پادشاهی که روزیکه دمیده شود در صور دانای

الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ ٧٤

نهان و آشکار و اوست درستکار آگاه

گو نگهبان نیستم من بر شما
زود باشد تا شما دانید بار
پس تو اعراض از ایشان تا کنند
پس تو منشین با ستمکاران عنی
دیو را هم سوی ایشان نیست دست
هست ز اوصاف ضعیفت در مزاج
مسلمین گر کنند مارا در طواف
منع نتوانیم کرد از خوضشان
از حساب اهل خوض او را یکی
شاید ایشان می بپرهیزند از آن
زندگی دنیی آنها را فریب
آنچه کرده نفسشان کسب از عمل
ور ز روی فرض خواهد تا فدا
آن گروهند آنکه سپرده شدند
زان سبب کایشان بدان کافر شدند
در پرستش نیست در وی انتفاع
بار ما از دین حق گردیم چون
زانطرف خوانند دیوانش بخویش
زانطرف خوانندش اهل حق براه
تا بسوی آن رود تا سوی این
تا که ما گردن گذاریم از یقین
اوست آنکس که بسویش بر شما
یا ز بالحق قصد بر پا بودنست
یا ز بالحق قصد اظهار حق است
گفت زان فرعون کبود آن خدا
ورنه عیب است از کسی آرد دلیل

هر چه را وقتی بود در اقتضا
مرو را برد وقوع از امتیاز
خوض در حرف دگر از نا پسند
بعد از آن گاید یادت آن سخن
ورنه بر احکام شرع آید شکست
ور ضعیفت آدمی هم لا علاج
ترک ممکن نیست از اهل خلاف
هم بدوری زان گروه آیدزیان
نیمی از احترام ایشان اندکی
از کراهت یا حیائی در زمان
داده وا ز دین بستشان یکجو نصیب
بر خلاف امر خلاق اجل
نفس دیگر را دهد اندر بلا
بر عذاب از اکتساب ناپسند
زامر و نهی حق همی سر واردند
نه زیانی ترك اورا بی نزاع
آنکه شیطانش ربوده از جنون
که بیا بر سوی ما بگذر ز کیش
زینطرف غولان بسنگستان و چاه
مانده سرگردان و حیران در زمین
امر آن پروردگار عالمین
در قیامت مجتمع گردیم ما
حاجت او را هم نه بر افزودنست
چون صنایع را ز صانع رونقست
گفت موسی خالق ارض و سما
بر وجود موجد از عقل کمال

یعنی اندر وقت خود یابد قرار
چون نبی آنکسانرا که کنند
ور فراموشت کند دیو لعین
سهو و نسیان بر پیمبر یا امام
جونکه سیاست لازم در شرع
همچو نسیان از صفات عارضی است
جونکه بنشینیم در بیت الحرام
آمد آیت که نباشد بر آن
لیك بایدشان که پندهند پند
واگذار آنها که بگرفتند جد
پند بر قرآنشان ده تا هلاك
نفس مخذول آنکه او بود مطیع
تا خرد خود را بمبدل از عذاب
هست ایشانرا شرابی از حمیم
گو که میپرستیم آیا ما جز او
باز بر اعقاب گردیم از جحود
در زمین حیران و او را همرهان
حاصل آنکس کو شود مرتد بدین
او بماند در میان از بانك غول
گو که دین حق بود آن راه و راست
و اینکه هم داریم بر پا این نماز
اوست آنکس کین سموات و زمین
آنچنان کش در نخستین آورید
فعل بر فاعل نشان روشن است
این دلیل از بهر فهم عامه است
هر دلیلی دانکه هم مخلوق اوست

هر چه کآن ز راه است سیری در مدار
خوض بر آیات ما بر ریشخند
ناگهان اعراض را از مشرکین
نیست جایز تا نشست این در کلام
شد بفکری غافل از فکر دگر
نسبتش بر دیو دادن دور نیست
غیر سخریت ندارند از کلام
که بپرهیزند ز خوض کافران
هم نرسانندشان از هر گزند
دین خود را لعب و لهو و ریشخند
مر مسلم باید ایشانرا بباك
نیستش جز حق ولی یا شفیع
حق نگیرد زاو عوض اندر حساب
هم عذابی ز آتش دوزخ الیم
آنچه نبود نفع و ضرش یك تسو
بعد از آنکه راه بر ما حق نمود
بر طریق راست خوانندش عیان
شد مذبذب در میان آن و این
وز صدای همرهان ذی عقول
که بفرموده امر از آنچه خواست
هم در اعمالش رحق برسند باز
بالحق ایشان کرد خلق اعنی مبین
بر همان قدر و شرف باشد پدید
نیست محتاج دلیل این ابین است
چونکه بیند این رقوم از خامه است
عقل در هستی خود مسبوق اوست

حاصل این ارض وسما ازخلقتش / هم بود آثار وحدانیتش
حشر امواتست از این کن مراد / همچنین احیای ایشان در معاد
قول اوحق است و ناید درزمان / حشر گردند این خلایق در شان
باشد او را پادشاهی نیز هم / که دمده میشود در صور دم
ملك عاریت بکس باقی کی است / هرشی اندرشاهی اولاشی است
غیب مطلق عالم عام اللهست / وان مصافی غیب ملکوت شهاست

یاد کن روزیکه کن گوید خدا / گوید او بعضی که در یوم النشور
همچنانکه روز اول گفت بش / پس بباشد دان کلام حاضرا
است باقی کس ز مخلوقات او / می ذراریرا در آید از قبور
او بود داننده غیب و شهود / خلق شد پس هریك ازانشا حاش
همحکم است او بعث وحشر ناس / تا که از شاهی نماید گفتگو
یعنی آن ملکوت و ملك با بود / هم خبیر ازروحه ووقتش دراساس

وَ اِذْ قَالَ اِبْرٰاهِيمُ لِاَبِيهِ آزَرَ اَتَتَّخِذُ اَصْنَامًا آلِهَةً اِنِّي اَرٰيكَ وَ قَوْمَكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ٧٥ وَ كَذٰلِكَ

وهنگامیکه گفت ابراهیم مرپدرش آزر آیا فرامیگیری بتانرا خدایان بدرستیکه میبینم تراوقومترا درگمراهی روشن وهمچنین

نُرِي اِبْرٰاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ ٧٦ فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَاٰي

مینمودیم ابراهیمرا عجایب آسمانها وزمین وتابوده باشد از یقین کنندگان پس چون تاریك شد براو شب دید

كَوْكَبًا قَالَ هٰذَا رَبِّي فَلَمَّا اَفَلَ قَالَ لَا اُحِبُّ الْآفِلِينَ ٧٧ فَلَمَّا رَاَي الْقَمَرَ بَازِغًا قَالَ هٰذَا رَبِّي

ستاره‌ئرا گفت این است پروردگارمن پس چون غایب شد گفت دوست ندارم فرورونده گانرا پس چون دید ماه‌را که برآمده گفت اینست پروردگارمن

فَلَمَّا اَفَلَ قَالَ لَئِنْ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَاَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ ٧٨ فَلَمَّا رَاَي الشَّمْسَ بَازِغَةً

پس چون غایب شد گفت هر آینه اگر راه ننماید مرا پروردگارمن هر آینه خواهم بود البته از گروه گمراهان پس چون دید آفتابرا طالع

قَالَ هٰذَا رَبِّي هٰذَا اَكْبَرُ فَلَمَّا اَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ اِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ ٧٩ اِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ

گفت اینست پروردگارم این بزرگتر است پس چون غایب شد گفت ای قوم من بدرستیکه من بیزارم از آنچه شریك میآورید بدرستیکه من متوجه گردانیدم وجهم را

لِلَّذِي فَطَرَ السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضَ حَنِيفًا وَمَا اَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ٨٠ وَحَاجَّهُ قَوْمُهُ قَالَ اَتُحَاجُّونِّي

از برای آنکه پدید آورد آسمانها وزمین را حق گرای و نیستم من از شرك آورندگان ومجادله کردند با او قومش گفت آیا مجادله میکنید بامن

فِي اللّٰهِ وَقَدْ هَدٰانِ وَلَا اَخَافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِ اِلَّا اَنْ يَشَاءَ رَبِّي شَيْئًا وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ

در خدا وبتحقیق هدایت کرد مرا ونمیترسم از آنچه شریك میگردانید باو مگر آنکه خواهد پروردگارمن چیزیرا احاطه کرده پروردگارم همه چیزرا

عِلْمًا اَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ ٨١ وَكَيْفَ اَخَافُ مَا اَشْرَكْتُمْ وَلَا تَخَافُونَ اَنَّكُمْ اَشْرَكْتُمْ بِاللّٰهِ مَا لَمْ

از راه دانش آیا پس پند نمیگیرید وچگونه میترسم از آنچه شریك گرفتند ونمیترسید که شما شریك گرفتید بخدا آنچه‌را

يُنَزِّلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا فَاَيُّ الْفَرِيقَيْنِ اَحَقُّ بِالْاَمْنِ اِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ٨٢ اَلَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا

که فرو فرستاده نشد بآن بر شما حجتی پس کدام یك از این دو فرقه سزاوارتر بامایمن بودن اگر هستید که میدانید آنانکه گرویدند ونیامیختند

اِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ اُولٰئِكَ لَهُمُ الْاَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ ٨٣ وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا اِبْرٰاهِيمَ عَلٰي قَوْمِهِ

ایمانشانرا بستم آنگروه مرایشانراست ایمنی وایشانند هدایت یافتگان وآن بود دلیل ما که دادیم آنرا بابراهیم بر قومش

نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ نَشَاءُ اِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ٨٤ وَوَهَبْنَا لَهُ اِسْحٰقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَ

بلند میگردانیم مراتب آنرا که میخواهیم بدرستیکه پروردگار تو درست کردار داناست وبخشیدیم مر اورا اسحق و یعقوب همه‌را هدایت کردیم و

نُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ وَاَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسٰي وَهٰرُونَ وَكَذٰلِكَ

نوح‌را هدایت کردیم از پیش واز ذریه‌اش داود وسلیمان وایوب ویوسف وموسی وهارون وهمچنین

نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ٨٥ وَ زَكَرِيّا وَ يَحْيٰى وَ عِيسٰي وَ اِلْيَاسَ كُلٌّ مِنَ الصّالِحِينَ ٨٦ وَ اِسْمٰعِيلَ وَ

سزا دهیم نیکوکاران را وزکریا ویحیی وعیسی والیاس همه از شایستگان بودند واسمعیل را و

الْيَسَعَ وَ يُونُسَ وَ لُوطًا وَ كُلًّا فَضَّلْنا عَلَي الْعالَمِينَ ٨٧ وَ مِنْ آبائِهِمْ وَ ذُرِّيّاتِهِمْ وَ اِخْوانِهِمْ

الیسع را ویونس را ولوط را وهمه را فزونی دادیم ما بر جهانیان وازپدرانشان وفرزندانشان وبرادرانشان

وَاجْتَبَيْناهُمْ وَ هَدَيْناهُمْ اِلٰى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ ٨٨ ذٰلِكَ هُدَي اللهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشاۤءُ مِنْ عِبادِهِ

وبرگزیدیمشان وهدایت کردیمشان به راه راست آن هدایت خداست هدایت میکند بآن آنرا که میخواهد از بندگانش

وَ لَوْ اَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ ما كانُوا يَعْمَلُونَ ٨٩ اُولٰئِكَ الَّذِينَ آتَيْناهُمُ الْكِتابَ وَالْحُكْمَ

واگر شرك آورده بودند باطل شده بود از ایشان آنچه بودند که میکردند آنگروه آنانند که دادیمشان کتاب وحکمت

وَالنُّبُوَّةَ فَاِنْ يَكْفُرْ بِها هٰؤُلاۤءِ فَقَدْ وَكَّلْنا بِها قَوْمًا لَيْسُوا بِها بِكافِرِينَ ٩٠ اُولٰئِكَ الَّذِينَ

وپیغمبری پس اگر کافر شوند بآنها اینها پس بتحقیق بازمیداریم بآنها گروهی را که نباشند بآنها کافران آنگروه کسانی اند

هَدَى اللهُ فَبِهُداهُمُ اقْتَدِهْ قُلْ لا اَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ اَجْرًا اِنْ هُوَ اِلاّ ذِكْرٰى لِلْعالَمِينَ ٩١ وَ ما

که هدایت کرد خدا بهدایتشان اقتدا کن بگو نه میخواهم از شما بر آن مزدی نیست آن مگر پند دادنی مر جهانیان را وبشناختند

قَدَرُوا اللهَ حَقَّ قَدْرِهِ اِذْ قالُوا ما اَنْزَلَ اللّهُ عَلٰي بَشَرٍ مِنْ شَيْءٍ قُلْ مَنْ اَنْزَلَ الْكِتابَ

خدا را سزای شناختنش چون گفتند فرو نفرستاد خدا بر انسانی هیچ چیز را بگو کیست که فرو فرستاد برتو کتاب

الَّذِي جاۤءَ بِهِ مُوسٰى

که آورد آنرا موسی

یاد کن وقتی که ابراهیم گفت / مر پدر را کو بناحق بود جفت
گیری این اصنام را آیا اله / من تو و قومت برون بینم ز راه
همچنین اورا نمودیم از یقین / روح و سر این سموات و زمین
از عجایبهای ملکوت برین / تا که باشد او مگر از موقنین
کوکبی را دید رخشان بر سپهر / قوم اورا سجده کردندی بمهر
پس فروشد آن ستاره گفت این / آفل است و لا احب الافلین
پس چو طالع گشت بر گردون قمر / سجده بنمودند قومش سر بسر
پس نهاد آن نیز هم رو بر غروب / گفت از تأثیر اعلام الغروب
یعنی این هم در خور تغییر بود / حادثانرا در رسد تغییر زود
گفت این آیا خداوند من است / در تجلی اکبر است و ابین است
چون بر او پیدا شد آثار زوال / گفت اینهم یافت ای قوم انتقال
روی خود مطلق نمودم سوی آن / کآفریده است این زمین وآسمان
هم نیم من از گروه مشرکین / که جز او گیرند معبودی بدین
کشف اول بهر عارف در طریق / کو بظلمات طبیعت بد غریق
بر گمان افتند اعضا و حواس / کاینست مارا پرورنده بیقیاس
مر مدارك پیش او ساجد شدند / زانکه اظهر زاو ندیدند از پسند
چون بتابد نور روح از شرق دل / رفت ظلمت شد کواکب مضمحل
این بود اکبر همانا در ظهور / تا نگردیده پدید الله نور
رو نماید از جهتها سوی او / باقی ازهر سو چو بیند روی او
یاد کردم سوی ابراهیم راد / تا چه گفت اندر مقام اقتیاد

[یاد] کن باهل مکه یعنی یاد او / خویش را داند چون اولاد او
از خرد گردیده اند آیا جدا / هیچکس خواند جمادی را خدا
از بطون عالم اعنی مو بمو / منکشف کردیم عبرت را بر او
پس چو آمد شب بر او از روی فرض / تیرگی شب بپوشاند ارض
گفت آیا این بود پروردگار / پس بود نزد خرد نااستوار
تا چه جای آنکه خوانم موجدش / گردم از بهر عبادت ساجدش
گفت ابراهیم آیا این خداست / زاعتراض این گفت یعنی نارواست
ره بمن ننماید ار پروردگار / همچنین از گمرهانم در مدار
چونکه شب بگذشت وزد خورشید سر / دید او را روشن و تابنده تر
این بد استدلال یعنی اینکه او / اکبر آمد باز خواهد شد فرو
من بریم زانچه انداد و شریك / باخدا گیرید وآن خود نیست نیك
از هر آن دین کاو بود در روزگار / من نمودم دین توحید اختیار
نزد آنکش باب دل مفتوح شد / این سه رتبه نفس وقلب و روح شد
انکشاف نفس بر نور و بهاست / کو شب چون نور زهره بر سماست
چونکه نور قلب تابد از افق / دزد شد معلوم کاین نبود فلق
در شب دیجور طبع تیره گون / اظهر از مه نیست چون آید برون
یافتند انوار قلبی احتجاب / مه چه باشد چون در آمد آفتاب
زان سپس پیدا شود نور وجود / غیب عارف جملگی گردد شهود
این تجلی ذاتی است از واقفی / هیچ بر توحید ذاتش عارفی
چون ببردندش بنمرود عدو / دید مردی پس کریه المنظر او

ماهرویان گرد او ازمردو زن — پس تعجب کرد و آمد در سخن
پس باو حسند حجت قوم او — کز تو باشد ناپسند این گفتگو
وانکهی بنموده بامن راه راست — حق بتوحیدش که اومعبود ماست
زانکه بنوید ازجمادی اثر — احتمالی نیست زایشان بر ضرر
یعنی ارخواهد ضرر او درسباب — بر کسی چون تیرگی کاید زشب
این عجب بود که اشیا سر بسر — از خدا دارند در خلقت اثر
چون رسیده علم او یعنی بماه — بر هراچیزیکه او را هست نه
یاد نارید ایچ آیا بهر پند — فرق تا ننهند بین زهر و قند
من چگونه ترسم ازچیزی فقط — که بحق انباز گردید از غلط
آنچه همرسنده است او برشما — تا بتان آرید شرك اندر خدا
محض تقلید است یعنی این عمل — بر دلیل و حجتی اندر محل
مشرکید و هم موحد دو فرق — کیست تا برایمنی زین دو احق
هم بظلم ایمان خود نامیختند — بی ستم در حال عدل آویختند
وان همه برهان ما بود و دلیل — که عطا کردیم و القا بر خلیل
هرکرا خواهیم بر داریم ما — رتبه ها در ارتفاع و اعتلا
ما باو اسحق و یعقوب ای راد — می ببخشیدیم و بنمودیم راه
همچنین بر بعضی از ذریتش — راه بنمودیم بر زهر نسلش
موسی و هرون که اندر سیرها — یافتند از ما جزا و خیرها
بر نکوکاران کنیم احسان چنین — باشی از رحمت جزی المحسنین
نیز اسمعیل و ... جلال — وان یسع وان یونس ولوط اصیل
همچنین آباء و ذریاتشان — وان برادرهای با آباءشان
است دین حق که بنمود او براست — بر عباد خود هرآنکس راکه خواست
ورکه زایشان بر ... — شرك می آورد بر حق یکنفس
مشرکانرا آنکه بنهادست سخت — هرکرا بوحد بود است بخت
گر خدا داری بردار ازدو کون — نیست حاجت برنست ازیار وعون
پس برد حاجت بجز حق بر کسی — نیست قدرش کمتر است ازهرخسی
حکمت شرع و نبوت پس اگر — گشت کافر پس بر آنها از بشر
نپسندند اشان بران کافر یکی — هم نباشند از وقوعش در شکی
آنگروهند آنکه حقشان ره نمود — پس بایشان اقتدا کن در عهود
یعنی اخلاقی که از پیغمبران — یا نبی یك اقتدا میکن بران
هیچ بود در فروع و در اصول — اقتدا بر انبیا شان رسول
اقتدا پس درصفات و سیرت است — که بران مأمور او ازحضرتست
نیست این علم و احکام مبین — جز که پندی بهر خلق عالمین
ذره کی داند کمال آفتاب — جز که او برقدرخود شد فیض یاب
چونکه گفتند ایچ نفرستاده حق — بر بشر چیزی سطری یاورق

کاین خدا این دیگرارا ازچه حال — کرده ازخود خلق بهر در جلال
گفت با من هیچ آیا احتجاج — میکنید اندر خدا از اعوجاج
من نترسم زانچه بگزیدید آن — با خدا انباز برظن و گمان
هرکه خواهد ازمکاره بر من — چیزی آن پروردگار ذوالمنن
یا که دریا را کند اسباب غرق — یا که آتش را سبب سازد بحرق
باشد این پروردگار من محیط — بر هراچیزی هم ازعلم بسیط
دور نبود پس اگر درعلم او — باشد این کاید بمن کره ازعدو
در ... سحر و ... — ندهد آنکش نیست عقل وعلم سر
می نترسید آنکه شرك آورده اند — بر خدا و انبار چیزی کرده اید
بر شما باشد ... و حجتی — با دلیل آرید زان بر رخصتی
پس کدام ازاین دو فرقه درسنح — در خور آید اگر دانید هیچ
آنکسانی کایمان بحق آورده اند — ره بتوحیدانش ... اند
هست اشان ... ایمنی — ره بحق بردند ورسیدند ازمنی
تا بیان حجت ... قوم خود — در مقام نفی شرك اندر رشد
هست این پروردگارت راستکار — هم بحکمت و ... در مدار
نوح را هم پیش از ابراهیم راد — راه بنموده بر وجه رشاد
او بیت داود و سلیمان در سبیل — همچنین ایوب و یوسف از رسل
همچنین ... — هم جزا بدهیم بر هر ازحد
هم زکریا یحیی و عیسی ... — بار هم الیاس شایسته مقام
جمله را دادیم فضلی مستبین — از نبوت بر ... عالمین
برگزیدیم آن جماعت راکه خواست — راه بنمودیمشان بر راه راست
بر نکوکاران خود این باشد جزا — در ثواب و در نعم و در عطا
... آن اعمالشان نابود و نیست — لیك این دورا ... باولیست
بر موحد گشت هر فعلی تمام — حجت و اقبالش بود کی علام
گر کسی را شد فزون علم وعمل — از تمام حق عالم در مثل
آن گروهند انبیاء مستطاب — آنچه ما دادیم اشانرا کتاب
قوم دیگر پس بران بگماشتیم — ور بی ایمانشان بر داشتیم
یعنی از بعضی بر آنها کافرند — بعض دیگر مؤمن و نیکو فرند
این اشارت هم بسوی انبیاست — که خداشان بنکوئی رهنماست
می نشاید مصطفی را اقتدا — از نبی جز در اخلاق و ولا
زانکه اندر اصل دین تبدیل نیست — ورنه ... منسوخ ازنبی است
گو نخواهم هیچ من مزد وعطا — از نبی ... دعوت از شما
قدر حق نشناختند آنسان که بود — حق قدرش در ... وجود
تا که قطره قدر دریای شگرف — زانکه او زاندازه ... ظرف
گو که نفرستاده گوید آن کتاب — نامدآن موسی باو ... خطاب

نُوراً وَ هُدًی لِلنّاسِ تَجْعَلُونَهُ قَراطِیسَ تُبْدُونَها وَ تُخْفُونَ کَثِیراً وَ عُلِّمْتُمْ ما لَمْ تَعْلَمُوا اَنْتُمْ وَلا

روشنائی وهدایت ازبرای مردمان میکردانیدآنرا پارچه کاغذها ظاهر میکنید آنرا و پنهان میکنید بسیاری را وآموخته شد آنچه را ندانستید شما و نه

آباؤُکُمْ قُلِ اللّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِی خَوْضِهِمْ یَلْعَبُونَ ۹۲ وَ هذا کِتابٌ اَنْزَلْناهُ مُبارَکٌ مُصَدِّقُ الَّذِی

پدرانتان بگو فرستاد خدا پس بگذار ایشانرا اندر درآمدشان بازی میکرده باشند واین کتابیست که فرو فرستادیم آنرا مبارك تصدیق کننده آنچه

بَیْنَ یَدَیْهِ وَ لِتُنْذِرَ اُمَّ الْقُرى وَمَنْ حَوْلَها وَالَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ یُؤْمِنُونَ بِهِ وَهُمْ عَلى صَلوتِهِمْ

که باشد میان دودستش واز برای آنکه بترسانی اهل مکه را وآنکه باشد گرداگردش وآنانکه میگروند بآخرت میگروند بآن وایشان بر نمازشان

يُحافِظُونَ ٩٣ وَ مَنْ اَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرٰى عَلَى اللّٰهِ كَذِباً اَوْقالَ اُوحِيَ اِلَيَّ وَلَمْ يُوحَ اِلَيْهِ شَيْءٌ وَ

محافظت ميمايند وكيست ستمكارتر از آنكه افترا كرد بر خدا دروغي را يا گفت وحي كرده شده بمن و وحي كرده نشد باو چيزى و

مَنْ قالَ سَاُنْزِلُ مِثْلَ ما اَنْزَلَ اللّٰهُ وَلَوْ تَرٰى اِذِا لظّالِمُونَ فِي غَمَراتِ الْمَوْتِ وَالْمَلٰئِكَةُ باسِطُوا

كسيكه گفت زود باشد كه فرو فرستم مانند آنچه فرو فرستاد خدا و اگر ببينى هنگاميكه ظالمان باشند در سكرات مرگ و ملائكه باشند گشايندگان

اَيْدِيهِمْ اَخْرِجُوا اَنْفُسَكُمُ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذابَ الْهُونِ بِما كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللّٰهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَ

دستهاى خود را كه بيرون كنيد جانهاتانرا امروز جزا داده شويد عذاب خوارى بسبب بودنتان كه ميگفتيد بر خدا ناحق را و

كُنْتُمْ عَنْ آياتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ ٩٤ وَ لَقَدْ جِئْتُمُونا فُرادٰى كَما خَلَقْناكُمْ اَوَّلَ مَرَّةٍ وَ تَرَكْتُمْ ما

بودنتان كه از آيتهايش سركشى ميكرديد و هر آينه بتحقيق كه آمديد سوى ما تنها همچنانكه آفريديم شما را اول بار و واگذاشتيد آنچه را

خَوَّلْناكُمْ وَرٰاءَ ظُهُورِكُمْ وَ ما نَرٰى مَعَكُمْ شُفَعاءَكُمُ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ اَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكاءُ لَقَدْ تَقَطَّعَ

تمليك كرده بوديم شما را به پس پشتهاتان و نمى بينيم باشما شفيعان شما را كه گمان كرديد كه ايشان در شما انبازانند بحقيقت بريده شد

بَيْنَكُمْ وَ ضَلَّ عَنْكُمْ ما كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ ٩٥ اِنَّ اللّٰهَ فالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوٰى يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ

ميانتان و گم شد از شما آنچه بوديد گمان ميكرديد بدرستيكه خدا شكافنده دانه و هسته است بيرون مى آورد زنده را از

الْمَيِّتِ وَ مُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ ذٰلِكُمُ اللّٰهُ فَاَنّٰى تُؤْفَكُونَ ٩٦ فالِقُ الْاِصْباحِ وَ جَعَلَ اللَّيْلَ

مرده و بيرون آورنده مرده است از زنده ايشان خداست پس بكجا برگردان ميشويد شكافنده عمود صبح و گردانيد شب را

سَكَناً وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ حُسْباناً ذٰلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ٩٧ وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ

آرامگاه و آفتاب و ماه را بشمار در رويدگيان آن تقدير خداى غالب داناست و اوست كه گردانيد براى شما ستاره ها را

لِتَهْتَدُوا بِها فِي ظُلُماتِ الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ قَدْ فَصَّلْنَا الْآياتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ٩٨ وَ هُوَ الَّذِي اَنْشَاَكُمْ

تا راه يابيد بسبب آنها در تاريكيهاى خشكى و دريا بتحقيق تفصيل داديم آيتها را براى گروهى كه ميدانند و اوست كه آفريد شما را

مِنْ نَفْسٍ واحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَ مُسْتَوْدَعٌ قَدْ فَصَّلْنَا الْآياتِ لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ ٩٩

از يك نفس پس جاى قرار است و جاى امانت بودى بتحقيق تفصيل داديم آيتها را براى قوميكه بفهمند

روشنى بخشنده و هم رهنما
آنچه خود خواهند سازيد آشكار
يعنى آنچه ميدانستند آن
گو فرستاد آن خداى بى نيار
گو خدا يعنى كه سلطان دلست
يعنى اورا خوان وباقى واگذار
واگذار اين منكرانرا اى رسول
گو خدا يعنى كه او ازجمله بس
مر مصدق وانچه را ندپيش ادو
يعنى اهل مشرق و مغرب تمام
يعنى آنكو برقيامت موقن است
كيست ظالمتر ازانكس كافترا

مردمان را سوى ايمان وولا
هم نهان سازيد بسيارى ازان
نه شما و نه پدر هاتان عيان
آنچه آنرا مى نداستيد بار
بگذر از چيز دگركو باطل است
حق را كافيست باغيرت حكار
در اباطيلى كه گويند از فصول
مابقى از ماسوى باشد هوس
اندر احكام و اصول از جستجو
هركجا كز خلق باشد ازدحام
بركتاب و بر پيمبر مؤمن است
بر خدا بندد زكذب و احترا

مى بگرداند آنرا بارها
مر شما ايشان شدند آموخته
قصد ميگويند دين باشد يهود
هست محذوف الخبر اين مبتدا
هست افزون مبتدائيكه خبر
ثم ذرهم بگذر اعنى ازهمه
چون رجوع جمله آخر برمن است
اين كتاب ما كه بفرستاده ايم
تا كنى انذار ازان بر مكيان
آنكه هست ايمان او بر آخرت
حافظونند آن جماعت بر نماز
گويد از جرئت منم پيغمبرش

صفحه ها قرطاسها طومارها
آنچه زان بوديد نا اندوخته
شايد ازهم عام باشد در ورود
ميتواند كر خبر باشد جدا
هست دروى چون قل الله درنظر
گو بلعب خود بمانند اين رمه
روزى آيد كاين نبأها الكن است
بس فوائد اندر او بنهاده ايم
وانكه گرد مكه اند ازمردمان
آرد ايمان هم بوى بيمعذرت
كاندر او جمع است آداب نياز
تا كه آيد سوى من وحى ازبرش

وانگهی وحیی نشد هرگز بوی
زانکه میگفتند این هردو که وحی
مثل آنچه کرده نازل کردگار
وان ملایك رستها سازند باز
مر جزا داده شوید امروز خود
همچو اولاد و شریك از بهر او
با شما نه مال باشد نه حدم
ترك کردید آنچه را محض عطا
پشت سر هشتند نی همراه خویش
بودتان اندر گمان کآنها کسند
منقطع گردید ملك پیوندتان
دانه ها را حق شکافنده بود
دانهٔ کش استخوان باشد نوی است
یعنی اشجار وگل وبرك و نبات
آورد از آب و حون بی اشباه
آورد بیرون زصلب جاهلی
این میت و حیی ار سند راست
میشکافد صبح از ظلمات شب
آفتاب و ماهرا داد از عیان
این دوار مهروماه اندر تمیز
اوست آنکس کآفرید استاره ها
این کواکب باشد اندر هر سبیل
اوست آنکس که شمارا آفرید
دار در صلب پدرهاتان قرار
در قیامت هم در آرد ازلحد

جز خرافاتی که گوید بی نبی
میشود برما زحق درامر ونهی
سوی عبد خود رسول نامدار
در عذاب آن گروه حیله ساز
برعذابی سخت کش خوار بست حد
دعوی وحی و نبوت از عتو
نه مددکار و نه فرزند و حشم
داده بودیم آن شما را از نوا
برده اید و نی فرستادید پیش
کمتر اینك ننگرید اندر خسند
منفصل هم گشت بند از بندتان
تاکه زاو روید نبات و دان شود
حب بودنی استخوان واین زملاست
که نشو و نما دارد حیوة
هر زمان یوسف زحی بیرون چوماه
عالمی یك اختری روشندلی
مر شمارا در جهان آن خداست
هم شب آرد بهر تسکین ازتعب
دور های مختلف بهر نشان
هست در اندازه تقدیر عزیز
ره بآن یابید تا در چاره ها
رهروانرا هم علامت هم دلیل
از تن واحد چه اسود چه سفید
پس بطن مادران اندر مدار
تا رساند در مقر و جای خود
ما بیان کردیم آیتهای خویش

بو مسیلم مورد است این آیه‌را
کیست هم ظالمتر ازآنکس که گفت
ور که بینی ظالمارا وقت موت
این چنین گویندشان کز چنگ ما
زآنچه میگفتید بر حق افترا
هم بدید از آیش دامن فشان
آنچنان که خلقتان کردم نخست
یعنی آنها را بجا نگذاشتید
آن شفیعان را نبینیم با شما
مر نه ایشان آن شریکان حقند
ضایع و باطل شد آنچه درگمان
همچنین هر دانه کو گردد شجر
زنده‌را آرد برون ازمرده حق
آورد از دانه بیرون دمبدم
از میانهٔ شاخهٔ خشکی زبون
مرده هم از زندهٔ آرد پدید
پس شما گردانده گردید ازکجا
کرد شب را بر شما آرامگاه
تا که آن باشد علامت درحساب
غالب و دانا بتدبیر و سبب
خاصه در ظلمات بر و بحر نیز
پس مبین ساختیم آیات خود
یعنی ازآدم که بود اصل بشر
پس بدنیا دادتان چندی سکون
هست آنجا یا که دوزخ یا بهشت
بهر ارباب نفقه و اهل کیش

کاتب وحی ار بود هم شد روا
میکنم نازل بزودی از بهفت
اندرآن سختی که شاندگاه فوت
نفس خود خارج کنید اعنی رها
غیر حق یعنی که چیزی ناروا
آمدید اینك بتنها موکشان
در رحم سر پا برهنه منفرد
که بجود پاینده مینداشتید
که شما را بد بدیشان التجا
که بحق ازراه شرکت ملحقند
بودتان اندر شفاعت از بتان
بر شکافد تا زند از خاك سر
این یکیست ازصنع آن رب الفلق
یا ولد از نطفه مرغ ازبیضه هم
میوه ها ازهر قبیل آرد برون
همچو نطفه ز آدمی پاك دید
رو بغیر او نمودید التجا
تا ز رنج روزتان باشد پناه
وقتها را سال و مه در انقلاب
هم بسیر مهر و ماه وروزوشب
که رود هم چاره ازکف هم تمیز
بهر قومیکه بدانند از رشد
تا بباشید از تولد بی خبر
در لحد پس تازمان سازد درون
تاچه باشد هرکسی را سرنوشت

وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ خَضِرًا نُخْرِجُ مِنْهُ

واوست کافرو فرستاد از آسمان آبرا پس بیرون آوردیم بآن رستنی همه چیزرا پس بیرون آوردیم ازآن سبزه که برمیآوریم ازآن

حَبًّا مُتَرَاكِبًا وَمِنَ النَّخْلِ مِنْ طَلْعِهَا قِنْوَانٌ دَانِيَةٌ وَجَنَّاتٍ مِنْ أَعْنَابٍ وَالزَّيْتُونَ وَالرُّمَّانَ مُشْتَبِهًا

دانه بریکدیگر سوار وازدرخت خرما ازشکوفه‌اش خوشهای نزدیك بهم وبوستانها از انگورها وزیتون واانار شبیه بهم

وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ انْظُرُوا إِلَىٰ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَيَنْعِهِ إِنَّ فِي ذَٰلِكُمْ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ١٠٠ وَ

وناشبیه بهم نگرید بثمرش چون بار میاورد وبرسیدنش بدرستیکه درآن هرآینه نشانهاست ازبرای گروهی که میگروند و

جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْجِنَّ وَخَلَقَهُمْ وَخَرَقُوا لَهُ بَنِينَ وَبَنَاتٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا

گردانیدند ازبرای خدا انباران جن را وآفرید آنهارا وتراشیدند ازبرای او پسران ودختران بدون دانشی منزه است او وبرتر است از آنچه

يَصِفُونَ ١٠١ بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنَّىٰ يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةٌ وَخَلَقَ كُلَّ

نسبت میدهند بحست آفریننده آسمانها وزمین است کجا باشد مراورا فرزندی وباشد مراورا زنی وآفرید همه

شَيْءٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ١٠٢ ذَٰلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ

چیزرا واو بهمه چیزی داناست آنست خدا پروردگارتان نیست خدائی مگر او که آفریدگار همه‌چیز است پس بپرستیداورا

وهو على كل شيء وكيل ١٠٣ لا تدركه الابصار وهو يدرك الابصار وهو اللطيف الخبير ١٠٤

واو بر همه چیز کارگذار است درنیابد اورا دیدها و او درمیابد دیدهارا و اوست باریك بین آگاه

قد جاءكم بصائر من ربكم فمن ابصر فلنفسه ومن عمي فعليها وما انا عليكم بحفيظ ١٠٥

بتحقیق آمد شمارا دلیلهای بینش بخش از پروردگارتان پس هر که بینا شد پس باشد برای نفس او و کسیکه کور ماند پس باشد بر خودش و نیستم من بر شما نگهبان

وكذلك نصرف الآيات وليقولوا درست ولنبينه لقوم يعلمون ١٠٦ اتبع ما اوحي اليك من

وهمچنین مکرر مینماییم آیتهارا وتا بگویند درس خوانده و برای آنکه بیان کنیم آنرا برای گروهی که میدانند پیروی کن آنچه وحی کرده شده بسوی تو از

ربك لا اله الا هو واعرض عن المشركين ١٠٧ ولو شاء الله ما اشركوا وما جعلناك عليهم

پروردگارت نیست خدائی مگر او وروی بگردان از شرك آورندگان واگر خواسته بود خدا شرك نمیآوردند و نگردانیدیم ترا بر ایشان

حفيظا وما انت عليهم بوكيل ١٠٨ ولا تسبوا الذين يدعون من دون الله فيسبوا الله عدوا

نگهبان و نیستی تو برایشان کارگذار و دشنام مدهید آنرا که میخوانند از غیر خدا پس دشنام دهند خدا را از روی تعدی

بغير علم كذلك زينا لكل امة عملهم ثم الى ربهم مرجعهم فينبئهم بما كانوا يعملون ١٠٩ و

بدون دانش همچنین آراستیم برای هر گروهی کردارشانرا پس بسوی پروردگارشان بازگشت ایشان پس خبر دهد ایشانرا بآنچه بودند که میکردند و

اقسموا بالله جهد ايمانهم لئن جاءتهم آية ليؤمنن بها قل انما الآيات عند الله وما يشعركم

سوگند خوردند بخدا سخت ترین سوگندهاشان که اگر آید ایشانرا آیتی هر آینه گروند بآن بگو جز این نیست که آیتها نزد خداست وچه چیز آگاه گرداند شمارا

انها اذا جاءت لا يؤمنون ١١٠ ونقلب افئدتهم وابصارهم كما لم يؤمنوا به اول مرة ونذرهم

که آن آیات چون آید ایشانرا ایمان نخواهند آورد و برمیگردانیم دلهاشانرا و چشمهاشانرا همچنانکه ایمان نیاوردند بآن اول مرتبه ووامیگذاریمشان

في طغيانهم يعمهون ١١١ ولو اننا نزلنا اليهم الملائكة وكلمهم الموتى وحشرنا عليهم كل

در زیاده رویشان که سرگردان باشند واگر آنکه فرستاده بودیم بایشان فرشتگانرا و سخن کرده بود با ایشان مردگان و جمع آورده بودیم بر ایشان همه

شيء قبلا ما كانوا ليؤمنوا الا ان يشاء الله ولكن اكثرهم يجهلون ١١٢ وكذلك جعلنا

چیزرا گروه گروه نبودند که ایمان آورند مگر آنکه خواسته باشد خدا ولکن بیشترین ایشان نادان میباشند وهمچنین گردانیدیم

لكل نبي عدوا شياطين الانس والجن يوحي بعضهم الى بعض زخرف القول غرورا ولو

از برای هر پیغمبری دشمنی شیطانهای انس وجن میرسانند بعضی از ایشان بسوی بعضی آراسته گفتار باطل را از برای فریب واگر

شاء ربك ما فعلوه فذرهم وما يفترون ١١٣ ولتصغى اليه افئدة الذين لا يؤمنون بالآخرة

خواستی پروردگار تو نکردندی آنرا پس واگذار ایشانرا با آنچه افترا میکنند و تا مایل گردند بآن دلهای آنانکه نگروند بآخرت

وليرضوه وليقترفوا ما هم مقترفون ١١٤ افغير الله ابتغي حكما وهو الذي انزل اليكم

وتا پسندند آنرا و تا کسب کنند آنچه ایشان کسب کنندگانند آیا پس جز خدا را بجویم حکم کننده و اوست که فرو فرستاد بشما

الكتاب مفصلا والذين آتيناهم الكتاب يعلمون انه منزل من ربك بالحق فلا تكونن من الممترين ١١٥

کتابرا مفصل داده شده و آنانکه دادیم ایشانرا کتاب میدانند که آن فرو فرستاده شده است از پروردگارت بحق پس مباش البته از شك آورندگان

وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَ عَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ١١٦ وَ اِنْ تُطِعْ اَكْثَرَ

وتمام شد کلمه پروردگارت از روی راستی وعدالت نیست تبدیل کننده مر سخنانش را واوست شنوای دانا واگر اطاعت کنی اکثر

مَنْ فِي الْاَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ اِنْ يَتَّبِعُونَ اِلَّا الظَّنَّ وَ اِنْ هُمْ اِلَّا يَخْرُصُونَ ١١٧ اِنَّ

کسانیرا که در زمین اند گمراه میکنند تورا از راه خدا پیروی نمیکنند مگر گمان را ونیستند ایشان مگر آنکه بگمان حکم میکنند بدرستیکه

رَبَّكَ هُوَ اَعْلَمُ مَنْ يَضِلُّ عَنْ سَبِيلِهِ وَ هُوَ اَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ ١١٨ فَكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللّٰهِ عَلَيْهِ

پروردگار تو اوست داناتر بکسی که گم میشود از راهش واوست داناتر بهدایت یافتگان پس بخورید از آنچه یاد کرده شد نام خدا بر آن

اِنْ كُنْتُمْ بِآيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ ١١٩ وَ مَا لَكُمْ اَلَّا تَاْكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللّٰهِ عَلَيْهِ وَ قَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَا

اگر هستید بآیتهاش گروندگان وچیست مر شما را که نخورید از آنچه یاد کرده شد نام خدا بر آن وبتحقیق که مفصل داد از برای شما

حَرَّمَ عَلَيْكُمْ اِلَّا مَا اضْطُرِرْتُمْ اِلَيْهِ وَ اِنَّ كَثِيرًا لَيُضِلُّونَ بِاَهْوَائِهِمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ اِنَّ رَبَّكَ هُوَ اَعْلَمُ

آنچه را حرام کرد بر شما مگر آنچه مضطر شدید بآن بدرستیکه بسیاری هر آینه گمراه میکنند بخواهشهاشان بدون دانشی بدرستیکه پروردگار تو او داناتر است

بِالْمُعْتَدِينَ ١٢٠ وَ ذَرُوا ظَاهِرَ الْاِثْمِ وَ بَاطِنَهُ اِنَّ الَّذِينَ يَكْسِبُونَ الْاِثْمَ سَيُجْزَوْنَ بِمَا كَانُوا

بتعدی کنندگان وواگذارید بیرون گناه ودرونش را بدرستیکه آنهاکه کسب میکنند گناه را زود باشد که جزا داده شوند بآنچه بودند

يَقْتَرِفُونَ ١٢١ وَ لَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللّٰهِ عَلَيْهِ وَ اِنَّهُ لَفِسْقٌ وَ اِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ

که کسب میکردند ومخورید از آنچه یاد کرده نشد نام خدا بر آن وبدرستیکه آن هر آینه فسق است وبدرستیکه شیاطین هر آینه میرسانند

اِلَى اَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ وَ اِنْ اَطَعْتُمُوهُمْ اِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ ١٢٢ اَوَ مَنْ كَانَ مَيْتًا فَاَحْيَيْنَاهُ وَ

بنهانی بدوستانشان تا مجادله کنند با شما واگر اطاعت کنید ایشان را بدرستیکه شما هر آینه باشید مشرکان آیا کسیکه بود مرده پس زنده کردیم اورا و گردانیدیم

جَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا كَذٰلِكَ زُيِّنَ

از برای او نوری که راه میرفته باشد بآن در مردمان چون کسی است که صفت او اینست که در تاریکیهاست نیست بیرون آینده از آن همچنین آراسته شد

لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ١٢٣ وَ كَذٰلِكَ جَعَلْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ اَكَابِرَ مُجْرِمِيهَا لِيَمْكُرُوا فِيهَا

از برای کافران آنچه بودند که میکردند وهمچنین گردانیدیم در هر قریه بزرگانرا گناهکارانش تا مکر کنند در آن

وَ مَا يَمْكُرُونَ اِلَّا بِاَنْفُسِهِمْ وَ مَا يَشْعُرُونَ ١٢٤

ومکر نمیکنند مگر بخودهاشان ونمیدانند

اوست آنکس که فرستاد از سماك	یا که از ابر آب تا روید زخاك	لاله ها و باغها و افزون نبات	بهر بعضی هست از هیج النبات
پس هم آوردیم بیرون مازوی	از نباتات واز گیاه از کل شی	هم برویانیدیم سبزیها ازان	دانه‌ها برهم نشسته خوشه سان
آوریم از نخل هم خرما بنان	وار شکوفه و غنچهٔ او بالعیان	خوشهای متصل بر یکدگر	که نصیب ازوی برد نوع بشر
باغها از انگور و زیتون و انار	مشتبه بر یکدگرشان برگ و بار	هم غیر مشتبه بعضی دگر	نی که مانند تا هم بالاثر
یا بهم مانند در شکل و نمود	نی ز وجه طعم و تأثیر وجود	بنگرید آن میوها را در ثمت	چون درآمد از شکوفه خردوست
بی‌مزه بی منفعت یا نارس است	چون رسد خوش در مذاق هرکس است	انظروا یعنی میان این دو حال	عاری گیرند از نقص و کمال
اندر این باشد نشانها بر نسق	بهر قومی کاورند ایمان بحق	هم بگردانند اما زان رحمن	من خدا را فرقه‌ها مطمئن
یعنی آن قومیکه گویند از ضلال	شر ز شیطانست و خیر از ذوالجلال	از غلط گفتند یزدان و اهرمن	وان دو فاعل هادیند و راهزن
غیر واحد نیست ممکن فاعلی	شر بود مجعول ازان گر عاقلی	خلق را دانند شریك خالقش	هر کسی که نیست عقلی لایقش

بهر او نافند هم از ترّهات
اوست کو ازنو پدید آرد چنین
آن ولد خواهد که محتاج زیست
این خدا که جامع این وصفها است
پس پرستید آنکه معبودی بجاست
در نمیاید مر او را دیده ها
هم بذات خود لطیف است و خبیر
زان یکی بارنك بین و بس دقیق
پس بود رازی که آن با یاورت
لیك با او خفیه گرگوئی بجاست
لیك با حق گر بگوید نیست غیب
پس رساند بر مرادت در نهفت
بشکنی صد بار اگر عهد نخست
یعنی آمد بر بصائر آشکار
نفع آن یعنی بود راجع بوی
من رسولم نی نگهبان بر شما
هست تصریف اعتبار ازنقل شی
زعمشان این بود کآن فحر نکاد
پس بگردانیم آنها براست
آنکسانیکه ندارند اشتباه
نیست این نطق ازبشر آموخته
خارجست از نوع گفتار ایکلام
در پی آن رو که برسوی توو حی
رو بگردان از گروه مشرکین
این منافی لیك با تکلیف بود
مر شما دشنام ندهند از ملا
همچنان کآراستیم از حالشان
اندر این بسیار باشد گفتگو
نابه پنداریکه خداست این سر
لیك گفت این بی ثبات وفانی است
وز پی این شی فانی یکنفس
وانچه از دنیا نمایند اکتساب
پس چو برگردند بر پروردگار
برخدا سوگند خوردندی بجهد
یا چو آنکه کرد جاری ازحجر
زین قبیل آیات بستند از عیان
خودچه چیز آگه شمارا کرده بار
ما بگردانیم ایشان را فؤاد
از کما لم یؤمنوا به شد یقین
بازشان هشتیم برعدوان خویش
ورکه میگفتند با ایشان سخن
هر گره میامد ایشارا پیش
یعنی الا آنکه خواهد کردگار
همچنانکه ای محمد در زمان
بعضی ازایشان کنند ازبدسری
جن کنند اخبار بر بعضی دانس

بی ز دانائی بنین و هم بنات
بی معنی این سموات و زمین
نه کسی کو فارغ از وصف تن است
در یقین پروردگار او برشماست
بر پرستش مستحق ازماسواست
لیك یابد دیده ها را او بجا
ور لطافت نیست هیچ اورا نظیر
در امور خلق وهم یار و رفیق
گر بگوئی کوبد ازوحشت سرت
لیك یابد بنده را محرم خداست
کوست صاحب رازوهم دانای غیب
لطفش اینسانست ظاهر بنده جفت
بازخون بروی کسی رویارست
بس نشانها نیك از پروردگار
بیند از خود نفع بینش بی نبی
تا که بر اعمالشان ندهم جزا
یعنی از حالی بحالی بی نبی
گیرد این تعلیم از جبرو یسار
تابدانند این نه ازخلق ازخداست
کاین کلام ازحق بود برماسواه
بل بود شمعی زحق افروخته
داند آنکو باشدش علم و مقام
گشت ازپروردگارت رامرو نهی
رأی ایشارا نبی چون متبع
حق بکس تکلیف برجبری نبود
آنچه را خوانند از غیر خدا
کارها را در نظر اعمالشان
کآعملها از چه رو آراست او
خبر بود در فعال مقتدر
لذت و بود و وجودش آنست
بستشان آسایش ارباب هوس
بس بود دنیا پرستارا صواب
ندهد ایشارا خبر از سرکار
کآید ایشارا گرایائی بعهد
چشمهای آب موسی سر بسر
بر نمی آرند ایمان مشرکان
کآید آیت گر چنین ازکارساز
تا بران آیات نآرند اعتماد
که ندارند آن جماعت نور دین
تا که در سرگشتگی مانند بیش
مردگان آسان که خواهند انجمن
در گواهی بر رسول پاك کیش
بهرشان ایمان بعلم استوار
مر تورا هستند افزون دشمنان
وحی یعنی وسوسه بر دیگری
آنچه زایشان باشیاطینند جنس

اوست پاك و برتر ازآنکش صفت
از کجا اوراست فرزند و ولد
آفریده است اوهرانچیزیکه هست
نیست معبودی بجزوی برسزا
همچنین است او بهر چیزی وکیل
عقل یعنی سوی ذاتش نارساست
تا بو گویم چند معنی از لطیف
میتوانی گفت با وی راز ها
همچنین با دوستان دلنواز
راز ها باشد که هر بیمی خجل
نشنود هم در نهان آواز تو
در دعا ها از ره پیوستگی
بر شما آمد علامت ها پدید
پس هرانکس بیندش باآن نظر
وانکه اورا میندید از دوریش
هم ز حکمت می بگردانیم ما
گرچه گویند اهل مکه بی ز ترس
کآن دو بنده بوده اند ازاهل روم
میکنیم اینسان بیان آیات خود
نیست کس را ازبشر این نطق ولیك
کی بشر را باشد این گفتار و سیر
هر عوامی را نباشد اطلاع
باش خود بردین توحید ای ودود
ور خدا میخواست هرگز زابتدا
ما نگردانیده ایم ایچ ای جلیل
ناسزا تا هم نگویند از عناد
ما زبهر هر گروه آراستیم
تا بچشم آن گروه اعمال زشت
نفس و دنیا را خدا از حکمتش
وین بود محسوس بر هر دیدهٔ
بی تعقل از مآل و حال آن
چون خدا زینت فزای عالم است
یعنی آنچه مینمودند از امور
همچو آیاتیکه حق بر انبیا
یاچوصالح کودرآوردی زسنگ
گو جزاین نبود که اینها زحق
همچنین نآرند ایمان بر رسول
هم بدینسان چشمهاشانرا نفور
در نخست ایمان نیاوردند چون
میفرستادیم گر ما یك بیك
بهر ایشان ورکه میکردیم جمع
می نبودند آنکه ایمان آورند
لیك ایشان اکثری زین جاهلند
ما بگردانیدیم ناسان و پری
وحی القای کلام است از خفا
آن سخنهای بکذب آراسته

مینمایند این چنین بی معرفت
جفت چون هرگز نبودش درسند
هم بود دانا بهر چیز ازالست
آفرینندهٔ هرانچیزی بجا
مر نگهبان یعنی او را درسبیل
لیك اوبرعقل و دانش رهنماست
جوهر ادراکت از بودکثیف
که نگوئی هیچ با دمساز ها
گر بگوئی از تو جویند احتراز
ماند از خود بگذراند گر بدل
هم نگهدارد زلطف او راز تو
از تو اورا نیست هرگز خستگی
کآن بد ابواب بصیرت را کلید
بهر خود کرده است تحصیل بصر
بهر او باشد زیان کوریش
این چنین آیات خود را جا بجا
خواندهٔ قرآن نو بر تعلیم ودرس
اخذ از ایشان کرده آیات وعلوم
بهر دانایان و ارباب خرد
گفت هر بشنید آن ذات العجب
تا چه جای آنکه آموزد بغیر
کاین سخن دارد زمخلوق امتناع
نیست غیر از او خدائی در وجود
شرك نآوردندی ایشان بر خدا
سوی ایشانت نگهبان یا وکیل
بر خدا ورجهل و طغیان وفساد
آن عملها شان که هم خود خواستیم
نیك آید هم بوفق سرنوشت
داده بر چشم خلایق زینتش
نیست عقلت هیچش ازنگزیدهٔ
تا چه باشد در جزا دنبال آن
عالم آرا همچنین بر آدم است
ازبد و نیك آزمایش یابد ظهور
داد چون احیای موتی بر ملا
ناقه را از بهر قومش بیدرنگ
باشد از خواهد نماید بر فرق
حق برین داناست نی هر ناقبول
در رسد کز نوردین گردند کور
عاقبت نآرند هم قوم حرون
بهر دعوت سوی ایشان ازملك
هرچه کآید نام او بر نطق وسمع
جز که حق خواهد مرآنرا در پسند
وز اراده و امر باری غافلند
دشمنان از بهر هر پیغمبری
یا که حق یا باطل این باشد بجا
از اباطیل و فریبی خاسته

خواست ورايماشان پروردگار
تا بگرداند قلب آنکسان
ور شما فرمان برید ایمؤمنان
آنکه باشد مرده آیا در ضلال
نور از برهان بر او دادیم نیز
همچوآنکوماند ه برظلمات جهل
کافرانرا همچنین آراسته
سجدهٔ اصنام باشد حکم عام
شرك اعظم این بود گر مدرکی
بتگراست اوهم بت وهم بت پرست
بر رهی آید که بیند هر شیش
پس کنی با ذوالفقارش ریزریز
افکند صدگونه آشوب و جدل
چونکه گوئیش این فضیحت بود و ننگ
گوید این بحث از بی دینی بود وحق
نفس خود بین باو کرد آن فعل شوم
گفت زان هرجا بیابی مشرکی
اینقدر گفتیم بهر امتیاز
آفریدستیم ما در هر دهی
یعنی آنسان کآفریدیم اینچنین
مکرشان باحق وخلقست آنفریق

می نکردندی عداوت با کبار
که نه بر آخر بود ایمانشان
زان شیاطین موسوس در نهان
یا بکفرو جهل و نقصان و وبال
تا دهد بر حق و باطل را تمیز
هم برون آینده زان بود بسهل
گشت دردل آنچه نفس آن خواسته
بر هرانکس کو پرستد نفس خام
زو گریزان و گریز از مشرکی
بشکن اورا هم بکش چوآری بدست
خوشان ازمن که تازی اربیش
گر نباشی سست و بیدل درستیز
که شود هم عقل فاسد هم عمل
علم را برهان نکارآید نه چنگ
گر نمیکردم غلط میشد ورق
شد نخست مرد میدان علوم
در زمانش سر بسر گر سالکی
گشت باید جانب تفسیر باز
از اکابر مجرمان کارهی
در زمین مکه ما از مجرمین
مردمان را باز دارند از طریق
مکر جز بر صاحب بالایقش

پس تو بگذار آن گروه بیفروغ
وانکه پسندند آنرا بهر خود
اندر استحلال آنچه شد حرام
زنده پس کردیم اورا در ظهور
میرود با آن میان مردمان
آن چنان کایمان بقلب مؤمنان
میکنند آنچه از عبادت بر صنم
خود پرستی نزد اهل معرفت
نفس دون را هر کجا یابی بکش
صد هزاران راه دارد در فنون
چون رسی بشناسیش برجای خود
یکرهش را با تو گویم دار حلم
تا رسد کار ارسخنهای درشت
کینه وجنگ وخصومت علم نیست
مشتبه میگشت مطلب بر عوام
مابقی را حمله میکن زین قیاس
تو زآیت لفظ آنرا خواندهٔ
همچنان که مجرمان هستند بش
هست تخصیص اکابر بهر آن
عاقبت شد کار ایشان منتهی
مکر جز با نفسهاشان کی کنند
کی شود راجع بحکم سابقش

وانچه می بافند برهم از دروغ
وانکه کس آن کسند اندیرشد
پس شما باشید مشرك لا کلام
از ره اسلام و عقل و علم و نور
بر طریق راست بر امن وامان
یافت زینت بی تو هم بی گمان
وین مزین نیست جز ابلیس هم
بدتراست ازبت پرستی درصفت
دست و پایش را ببر با تیغ هش
هردم آید با تو از راهی برون
گیری از وی جنه وکالای خود
چون درآید ازطریق دین و علم
برفضیحتها و فحش وچوب و مشت
شأن عالم جز سکوت وحلم نیست
پس بجا بود این تعارض درکلام
گرکه باشی نکته دان وره شناس
لیك باز از فهم معنی ماندهٔ
در زمین مکه ازهر دین وکش
کاقویند ایشان بفعل از مردمان
برفساد و مکر و ظلم و گمرهی
لیك شاعر نیستند از بد پسند

وَ اِذا جاۤءَتْهُمْ آيَةٌ قالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتّي نُؤْتي مِثْلَ ما اُوتِيَ رُسُلُ اللهِ اَللهُ اَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسالَتَهُ

وچون آیدایشانرا آیتی گویند هرگز نگرویم تاآنکه داده شویم مانند آنچه داده شد برسولان خدا خدادانا تر است که کجا بگرداند رسالتش را

سَيُصِيبُ الَّذِينَ اَجْرَمُوا صَغارٌ عِنْدَ اللهِ وَ عَذابٌ شَدِيدٌ بِما كانُوا يَمْكُرُونَ ١٢٥ فَمَنْ يُرِدِ اللهُ

زود باشد که برسد آنانرا که گناه کردند خواری نزد خدا وعذابی سخت بسبب بودنشان که مکر میکردند پس کسیکه بخواهد خدا

اَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْاِسْلامِ وَ مَنْ يُرِدْ اَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقاً حَرَجاً كَاَنَّما يَصَّعَّدُ

که راه نماید اورا میگشاید سینه اورا از برای اسلام وکسی راکه بخواهد که اضلال کند اورا میگرداند سینه اورا تنك بسیار تنك گویا بالا میرود

فِي السَّماۤءِ كَذٰلِكَ يَجْعَلُ اللهُ الرِّجْسَ عَلَي الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ ١٢٦ وَ هٰذا صِراطُ رَبِّكَ مُسْتَقِيماً قَدْ

در آسمان همچنین میگرداند خدا عذابرا بر آنانکه نمیگروند واینست راه پروردگار تو که راست است بتحقیق

فَصَّلْنَا الْآياتِ لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ ١٢٧ لَهُمْ دارُ السَّلامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ هُوَ وَلِيُّهُمْ بِما كانُوا يَعْمَلُونَ ١٢٨

تفصیل دادیم آیتهارا برای گروهیکه پندمیپذیرند ازبرای ایشانست سرای سلامت نزد پروردگارشان واو ولی ایشانست بآنچه هستند که میکنند

وَ يَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعاً يا مَعْشَرَ الْجِنِّ قَدِ اسْتَكْثَرْتُمْ مِنَ الْاِنْسِ وَ قالَ اَوْلِياۤؤُهُمْ مِنَ الْاِنْسِ

وروزیکه حشر کند ایشانرا همه ای گروه جن بحقیقت بسیار گردانیدید از آدمیان وگفتند دوستانشان از آدمیان

رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ بَعْضُنا بِبَعْضٍ وَ بَلَغْنا اَجَلَنَا الَّذِي اَجَّلْتَ لَنا قالَ النّارُ مَثْويٰكُمْ خالِدِينَ فِيها اِلّا

پروردگارما برخوردار شدند برخی ازما ببرخی ورسیدیم ما باجلمان که تعیین کردی از برای ما گفت آتش مسکن شماست جاودانیان در آن مگر

مَا شَاءَ اللّٰهُ اِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ١٢٩ وَ كَذٰلِكَ نُوَلِّي بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ١٣٠

آنچه خواست خدا بدرستیکه پروردگار تو درست کردار داناست و همچنین صاحب اختیار میکردانیم برخی از ستمکاران را بر برخی بسبب آنچه هستند که کسب میکردند

يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَ الْاِنْسِ اَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي وَ يُنْذِرُونَكُمْ لِقَاءَ

ای گروه جن و انس آیا نیامد شما را رسولانی از جنس شما که بخوانند بر شما آیتهای مرا و بیم دهند شما را از رسیدن

يَوْمِكُمْ هٰذَا قَالُوا شَهِدْنَا عَلٰي اَنْفُسِنَا وَ غَرَّتْهُمُ الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا وَ شَهِدُوا عَلٰى اَنْفُسِهِمْ اَنَّهُمْ

روز تان این روز گفتند گواهی دادیم بر خودهامان و فریب داد ایشان را زندگانی دنیا و گواهی دادند بر خودهاشان که ایشان

كَانُوا كَافِرِينَ ١٣١ ذٰلِكَ اَنْ لَمْ يَكُنْ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرٰى بِظُلْمٍ وَ اَهْلُهَا غَافِلُونَ ١٣٢ وَلِكُلٍّ

بودند کافران آن از اینست که نیست پروردگارت هلاک کننده اهل قریها را بستم و اهلشان باشند غافلان و از برای هر یک

دَرَجَاتٌ مِمَّا عَمِلُوا وَ مَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ ١٣٣ وَ رَبُّكَ الْغَنِيُّ ذُو الرَّحْمَةِ اِنْ يَشَأْ

مراتبی است از آنچه کردند و نیست پروردگارت غافل از آنچه میکنند و پروردگارت بی‌نیاز صاحب رحمت است اگر خواهد

يُذْهِبْكُمْ وَ يَسْتَخْلِفْ مِنْ بَعْدِكُمْ مَا يَشَاءُ كَمَا اَنْشَاَكُمْ مِنْ ذُرِّيَّةِ قَوْمٍ آخَرِينَ ١٣٤ اِنَّ مَا

میبرد شما را و جانشین میگرداند از بعد شما آنچه را خواهد همچنانکه پدید آورد شما را از فرزندان جمعی دیگر بدرستیکه آنچه

تُوعَدُونَ لَآتٍ وَ مَا اَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ ١٣٥ قُلْ يَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلٰى مَكَانَتِكُمْ اِنِّي عَامِلٌ فَسَوْفَ

وعده کرده شده اید هر آینه آینده است و نیستید شما عاجز کنندگان بگو ای قوم من کار کنید موافق توانائی خود بدرستیکه من عمل کننده‌ام پس زود باشد

تَعْلَمُونَ ١٣٦ مَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ اِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ ١٣٧ وَ جَعَلُوا لِلّٰهِ مِمَّا ذَرَاَ مِنَ

که بدانید کسی را که میباشد مر او را عاقبت آن سرای بدرستیکه رستگار نمیشوند ستمکاران و گردانیدند از برای خدا از آنچه آفرید از

الْحَرْثِ وَ الْاَنْعَامِ نَصِيبًا فَقَالُوا هٰذَا لِلّٰهِ بِزَعْمِهِمْ وَ هٰذَا لِشُرَكَائِنَا فَمَا كَانَ لِشُرَكَائِهِمْ فَلَا

کشت و شتر و گاو و گوسفند بهره پس گفتند این از برای خداست بگمان فاسدشان و این از برای انبازان ماست پس آنچه باشد از برای انبازانشان پس

يَصِلُ اِلَي اللّٰهِ وَ مَا كَانَ لِلّٰهِ فَهُوَ يَصِلُ اِلٰى شُرَكَائِهِمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ١٣٨ وَ كَذٰلِكَ زَيَّنَ

نمیرسد بخدا و آنچه باشد از برای خدا پس آن میرسد بانبازانشان بد است آنچه حکم میکنند و همچنین آرایش دادند

لِكَثِيرٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَتْلَ اَوْلَادِهِمْ شُرَكَاؤُهُمْ لِيُرْدُوهُمْ وَ لِيَلْبِسُوا عَلَيْهِمْ دِينَهُمْ وَ لَوْ شَاءَ

از برای بسیاری از مشرکان کشتن اولادشان را انبازانشان تا هلاک سازند ایشان را و تا ملتبس گردانند بر ایشان دینشان را و اگر خواسته بود

اللّٰهُ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَ مَا يَفْتَرُونَ ١٣٩ وَ قَالُوا هٰذِهِ اَنْعَامٌ وَحَرْثٌ حِجْرٌ لَا يَطْعَمُهَا اِلَّا مَنْ

خدا نمیکردند آنرا پس واگذار ایشان را با آنچه می‌بندند بدروغ و گفتند این شتر و گاو و گوسفند و کشتنی است که حرام است نمیخورند آنها را مگر کسیکه

نَشَاءُ بِزَعْمِهِمْ وَ اَنْعَامٌ حُرِّمَتْ ظُهُورُهَا وَ اَنْعَامٌ لَا يَذْكُرُونَ اسْمَ اللّٰهِ عَلَيْهَا افْتِرَاءً عَلَيْهِ سَيَجْزِيهِمْ

میخواهیم بگمان فاسدشان و شتر و گاو و گوسفند که حرام گردانیده شد پشتهاشان و شتر و گاو و گوسفندیست که یاد نمیکنند نام خدا را بر آنها دروغ بستنی بر او زود باشد که

بِمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ١٤٠ وَ قَالُوا مَا فِي بُطُونِ هٰذِهِ الْاَنْعَامِ خَالِصَةٌ لِذُكُورِنَا وَمُحَرَّمٌ عَلٰى اَزْوَاجِنَا

جزا دهد ایشان را بسبب بودنشان که افترا میکردند و گفتند آنچه در شکم این شتر و گاو و گوسفند است خالص از برای مردان ماست و حرام است بر جفتهای ما

وَ اِنْ يَكُنْ مَيْتَةً فَهُمْ فِيهِ شُرَكَآءُ سَيَجْزِيهِمْ وَصْفَهُمْ اِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ١٤١ قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ

واگر باشد مردار پس ایشان درآن انبازاند زودباشد جزا دهدایشان را وصفشان را بدرستیکه او حکیم داناست بتحقیق زیان کردند آنانکه

قَتَلُوا اَوْلَادَهُمْ سَفَهًا بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ حَرَّمُوا مَا رَزَقَهُمُ اللّهُ افْتِرَآءً عَلَي اللّهِ قَدْ ضَلُّوا وَ مَا

کشتند اولادشان را بکم خردی بدون دانش وحرام گردانیدند آنچه روزی کردشان خدا ازراه دروغ بستن بر خدا بدرستیکه گمراه شدند و

كَانُوا مُهْتَدِينَ ١٤٢

نبودند هدایت یافتگان

چون بر ایشان آیتی آید چنین
حقتعالی خود براین داناتر است
این نه بر رسالت وجاه ولی بسن
خواری و رسوائی از نزد خدا
پس هر آنکس را که میخواهد خدا
وانکه را خواهد که بگذارد فرو
سخت آید قول حقش از عما
همچنین سازد مسلط حق بر او
بلکه اوچون ازحق آرد اعتراض
ور نخواهی رو هدایت بد شود
ما بیان کردیم آیت ها تمام
اندر آن باشند در امن و امان
یاد کن روزیکه محشور این رمه
پس بدیوان آید امر کردگار
می بگویند اولیاشان از بشر
جن ز آدم آدم از جن منتفع
وازمان بعث باشد یاکه موت
گوید آتش جاودان جای شماست
همچنین بر بعضی از اهل ستم
حق چوراضی باشد ازقومی کثیر
تا که ایشانرا بر اعمال قبیح
ره غلط رفت ار که شاهی راه دان
ای گروه جن وانس اندر سبل
اِن لقاء یومکم هذا تمام
غره ایشانرا حیوة دنیوی
پس گواهی بر نفوس خود دهند
نیست مهلك بر قری پروردگار
حجتش تا بر کسی باید تمام
زاهل تکلیف ارغنی یا بینواست
هم بود پروردگارت بی نیاز
تا که گردد موجب تجلیلشان
وانکه را خواهد نماید جانشین
که شما هستید آنها را نتاج
غیرازین نبود بهرچه ازرب دین
گو کنید ای قوم هرکاریکه آن
زانکه منهم عاملم اندر یقین

از حسد گویند ناریم از یقین
بر رسالت تاچه نفسی درخوراست
بلکه خواهد عقل وقلب مطمئن
هم عذابی سخت زان کبر و ریا
که نماید ره بر او را بر هدی
پس بگرداند هم از ایمانش رو
که رود خواهد تو گوئی بر سما
رجس یعنی لعنت و رنج دو تو
حق کند اورا مدد در اقتباس
بر تو ابواب هدایت بسته شود
پند تا گیرند بروی خاص و عام
از حوادث وز تصاریف زمان
زانس وجن گردند درموقف همه
بر قد استکثرتم اغنی بشمار
که بفرمانش بدند از پا و سر
بر مراد خود بدندی مجتمع
اعترافست این برآنچه گشته فوت
جز که خواهد حقتعالی آنچه خواست
ما مسلط بعض را سازیم هم
بهرشان اخیار را سازد امیر
هم جزا باشد بتعذیب صریح
آن بدان ازشه ز شاهنشاه دان
بر شما آیا زحق نامد رسل
بود زین روز مهول وزین قیام
کرده بد کز نفسشان بد پیروی
که بدند از کافران بد پسند
زان ستمها که نمایند آشکار
از ره تبلیغ و احکام و کلام
هر کسی را در عملها رتبهاست
از عبادت های خلقان جمله باز
نی که خواهد نفعی از تکمیلشان
بر شما بعد از شما اندر زمین
پس بود حق برشما بی احتیاج
وعده بنداده مشوید آمد یقین
بر شما ممکن بود اندر مکان
در شکیبائی و در ترویج دین

ما باین ایمان مگر کآید بما
هم بران شایسته تر داند ورا
رود باشد که رسد بر آنکسان
ازره مکری که کردند آنکسان
شرح صدر اورا دهد بر منعمل
سینه اشرا تنگ سازد آنچنان
خواهد اعنی تا گریزد در زمن
نی که حق مانع بود اورا بحال
چون زحق خواهی هدایت یارشد
راست باشد وین ره از پروردگار
این مرایشانرا سلامت خانه ایست
او ولی است آنکسان را در دو کون
یعنی اعضا وقوی وارکان وهم
یافتید از از انسان را کز شقاق
ربنا استمتع بعض ببعضنا
ما به آنوقتی رسیدیم ای خدا
یعنی از شیطان و اتباع هوی
باشد آن پروردگارت بس حکیم
بر سزای آنچه کردند اکتساب
ور نباشد راضی از اشرارشان
زانکه حق باشد مثلی بر قلوب
گفت حیدر ترك معروف ارکنید
بر شما خواندند آیات و کتاب
در جواب آیند ایشان کاعتراف
شد فراموش آنکهاشان موت و نشر
شان ارسال رسولان ازخداست
وانکهی باشد غافل آن فرق
نه کسی گردد مؤاخذ زاو بقهر
نیست وان پروردگارت بیخبر
بر خلایق ذات اوذو رحمت است
اِن یشأ یذهبکم ارخواهد برد
همچنانکه کردتان اندر اثر
لیك ابقای بشما سلطان خود
هم شما عاجزکننده حق نه اید
آنچه یعنی در تمکن هستتان
کرد خواهم آنچه بتوانم بکار

مثل آنچه داده شد بر انبیا
در رسالت خاص گرداند ورا
که بکفر ایشان شدند ازمجرمان
از عناد و بد دلی با مؤمنان
هم بر اسلامش گشاید باب دل
که گشایش را در او نبود زمان
سوی گردون راستماع آن سخن
تا شود برهان حجری در فعال
مینماید او ترا بی شك مدد
نیست دروی اعوجاج واضطرار
وز مکاره نزد حق کاشانه ایست
آنچه کردند ازعمل هم یاروعون
داند این داسدة با عقل و فهم
بر شما باشند تابع در سیاق
زین گره بودیم برخوردار ما
که مقرر کرده بودی بهر ما
آنچه طاعت کرده اند واقتدی
هم بحال انس و وضع جن علیم
از معاصی ور مناهی بی حساب
سویشان سازد مسلط بر شان
خاصه بر قلب ملوك ازرشت وخوب
بر شما گردد مسلط هر پلید
سمتان دادند از حشر و حساب
همچنان بر نفس خویش اندر خلاف
یادشان آورد هول روز حشر
ذلك اِن لم یکن ربك بجاست
سویشان نا رفته پیغمبر ز حق
به هلاك ازاهل ده یا اهل شهر
از فعال اهل خیر و اهل شر
محض رحمت امر او بر طاعت است
او شما را یعنی آسان کاورد
ظاهر از ذُرّیّة قومی دگر
میکند محض ترحم در نمود
در فرار از قادر مطلق نه اید
آن عمل آید بکفر از دستتان
بخت واقبال از دهد پروردگار

زود باشد پس که نا دابد بار
زانکه ظالم نیست هرگز رستگار
یعنی از انعام و حرث آن ابلهان
می بگفتند اینست بر حق را نصیب
وانکه باشد بر خدا را بهره او
حق بود یعنی توانگر در نسیج
حکم ایشان سی بدا بد قسمت است
قتل فرزندانشانرا در عمل
مینمودند آنچه بد مقدورشان
یا که بر تحریك شد به جاهلان
یا که دیوان یا که خدام حرم
ور خدا میخواست این فعل خسیس
گفتنی این انعام و حرث از اخیار
شرح آن بگذشت اندر مائده
هم بر آن انعام می نارند یاد
هم بگفتند آنچه باشد در بطون
زنده گر باشد وگر مرده است لیك
حق حکیم اندر امور و علت است
بی زعلمی یعنی آن از جهل بود
یابند از ترس اسیری در نسب
حقتعالی رزقشان میداد و جان
زانچه بستند افترا بر حق ز جهل

آنکه هست اورا ز عون بی نیاز
باش تا گلها پدید آید ز خار
بهره دادی بر خدا و بر بتان
وین بود حق شریکان از جهات
بر شریکان میرسد بی گفتگو
حاجتش نبود بمال خلق هیچ
کی خدا را با خلایق شرکت است
آن شریکانشان که دیو بد و دغل
دخترانرا زنده اندر گورشان
طفل خود کشتندی از بهر بتان
داشتندی بازشان بر آن ستم
کس نکردی با غوای ابلیس
بهر ما باشد حرام و ناگوار
نیست بر تکرار شرحش فائده
اسم حق را در مقام اعتماد
حار پایان را بوجه آزمون
مرد و زن باشند در اکلش شریك
آگه از اسرار حل و حرمت است
قتل فرزندان بر ایشان سهل بود
قتل و غارت بد خوشایع در عرب
وان سفیهان را بدان عزم و گمان
گم شدند و گرهیشان شد بسهل

داد عقلی بی سرای آب و گل
می نگرداندند از بهر خدا
زعمشان بود اینکه تا بدهند سهم
آن نصیبی که شریکانرا بود
لاجرم بهر شریکان بیکسر
وین شریکانیکه از چوب و سنگ
همچنین آراسته دیو لعین
قتل اولاد است قصد از آنکه سهل
کشتن دختر روا میداشتند
بود بس شایع خود این فعل شنیع
تا برند از راهشان زان فعل شوم
پس برایشانرا بحال خود گذار
کس نخشد هم نباید خورد از آن
چارپایان را حرامست از سوار
نسبتش دادند بر حق ز افترا
خالص است و خاص بر مردان ما
زود ایشان را دهد پاداش حق
در زیان ماندند وگم کردند ره
دخترانرا بعضی اعراب از غرور
یا ز ترس آنکه بایدشان جهاز
ساختند آنرا حرام از ناروا
هم نباشند آن گروه از مهتدین

آخر نیکو و حال معتدل
آنچه را او آفریده است از عطا
بر خدا و بر شریکان بی ز فهم
پس نخواهد بر خدا هرگز رسد
بهره بر میداشتند از ما حضر
پس ضعیفند و فقیر و دست تنگ
بر کثیری از گروه مشرکین
دخترانرا می بکشتندی ز جهل
بهر خویش آن ملك میپنداشتند
اندر اعراب از شریف و از وضیع
دینشان پوشند بر لبس رسوم
زانچه بستند افتری بر کردگار
جز که ما خواهیم و بدهیم از عیان
کس شود یا بر نهد بر پشت بار
زود یابند از دروغ خود جزا
هم محرم بحر ازواج و نسا
وصف کردند آنچه بر کذب آن ورق
آنکه فرزندان بکشتند از سفه
زنده میکردند بر نا حق بگور
داد وقت شوهر از هر چیز بار
که بر ایشان کرده بد روزی خدا
اندر آئین صواب و راه دین

وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَ جَنَّاتٍ مَعْرُوشَاتٍ وَغَيْرَ مَعْرُوشَاتٍ وَالنَّخْلَ وَالزَّرْعَ مُخْتَلِفًا أُكُلُهُ وَالزَّيْتُونَ

واوست که بدید آورد بستانهارا بر دار بست انداخته‌ها و غیر بر دار بست انداخته‌ها و درخت خرما و کشت را مختلف ثمر خوردنی او و زیتون

وَالرُّمَّانَ مُتَشَابِهًا وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ كُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَآتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ وَلَا تُسْرِفُوا

وانار را شبیه هم و ناشبیه بهم بخورید از ثمرش چون ثمر دهد و بدهید حقش را روز درو بدنش و اسراف مکنید

إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ ١٤٣ وَمِنَ الْأَنْعَامِ حَمُولَةً وَفَرْشًا كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعُوا

بدرستیکه او دوست نمیدارد اسراف کنندگان را و از شتر و گاو و گوسفند بار بردار و فرشی بخورید از آنچه روزی کرد شمارا خدا و پیروی مکنید

خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ ١٤٤ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ مِنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْنِ

گامهای شیطان را بدرستیکه او مر شمارا دشمنی آشکار است هشت جفت از میش دو و از گوسفند نرینه

قُلْ آلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ أَمِ الْأُنْثَيَيْنِ أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْأُنْثَيَيْنِ نَبِّئُونِي بِعِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ

بگو آیا آن دو نررا حرام گردانید یا آن دو ماده را یا آنچه را مشتمل باشد بر او رحمهای آن دو ماده خبر دهید مرا بدانش اگر هستید

صَادِقِينَ ١٤٥ وَمِنَ الْإِبِلِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ قُلْ آلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ أَمِ الْأُنْثَيَيْنِ أَمَّا

راستگویان و از شتر دو و از گاو دو بگو آیا آن دو نر را حرام گرداند یا دو ماده را یا آنچه را

اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْأُنْثَيَيْنِ أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ وَصَّاكُمُ اللَّهُ بِهَذَا فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى

مشتمل باشد بر آن رحمهای دو ماده آیا بودید حاضران چون وصیت کرد شمارا خدا باین پس کیست ستمکارتر از آنکه بست

عَلَى اللهِ كَذِباً لِيُضِلَّ النّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ اِنَّ اللهَ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الظّالِمينَ ١٤٦ قُلْ لا اَجِدُ فيما

بر خدا بدروغ را تا گمراه کند مردم را بدون دانش بدرستیکه خدا راه نمینماید گروه ستمکاران را بگو نمی‌یابم درآنچه

اُوحِيَ اِلَيَّ مُحَرَّماً عَلى طاعِمٍ يَطْعَمُهُ اِلّا اَنْ يَكُونَ مَيْتَةً اَوْ دَماً مَسْفُوحاً اَوْلَحْمَ خِنْزيرٍ فَاِنَّهُ

وحی کرده شد بمن حرام شده بر خورنده که میخورد آنرا مگر آنکه بوده باشد مردار یا خون ریخته شده یا گوشت خوک پس بدرستیکه

رِجْسٌ اَوْ فِسْقاً اُهِلَّ لِغَيْرِ اللهِ بِهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ باغٍ وَلا عادٍ فَاِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ رَحيمٌ ١٤٧ وَعَلَى

آن پلید است یا فسقی که بانگ زده شده از برای غیر خدا بآن پس کسیکه مضطر شد غیر باغی و نه تجاوز کننده پس بدرستیکه پروردگار تو آمرزنده مهربانست و بر

الَّذينَ هادُوا حَرَّمْنا كُلَّ ذي ظُفُرٍ وَ مِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ حَرَّمْنا عَلَيْهِمْ شُحُومَهُما اِلّا ما حَمَلَتْ

آنانیکه یهود شدند حرام کردیم هر صاحب ناخنی را و از گاو و گوسفند حرام کردیم بر ایشان پیههای آندو را مگر آنچه را برداشت

ظُهُورُهُما اَوِ الْحَوايا اَوْما اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ ذلِكَ جَزَيْناهُمْ بِبَغْيِهِمْ وَ اِنّا لَصادِقُونَ ١٤٨ فَاِنْ كَذَّبُوكَ

پشتهاشان یا رودها یا آنچه آمیخته باشد باستخوان آن جزا دادیم ایشانرا بسبب ظلمشان و بدرستیکه ما هر آینه راستگویانیم پس اگر تکذیب کنند ترا

فَقُلْ رَبُّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ واسِعَةٍ وَلا يُرَدُّ بَأْسُهُ عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمينَ ١٤٩ سَيَقُولُ الَّذينَ اَشْرَكُوا

پس بگو پروردگار شما صاحب رحمت وسیع است و بازداشته نمیشود عذابش از گروه گناهکاران زود باشد که بگویند آنان که شرک آوردند

لَوْ شاءَ اللهُ ما اَشْرَكْنا وَلا آباؤُنا وَلا حَرَّمْنا مِنْ شَيْءٍ كَذلِكَ كَذَّبَ الَّذينَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتّى

که اگر خواسته بود خدا شرک نمیآوردیم ما و نه پدرانمان و نه حرام میکردیم هیچ چیز را همچنین تکذیب کردند آنانکه بودند پیش از ایشان تا

ذاقُوا بَأْسَنا قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنا اِنْ تَتَّبِعُونَ اِلَّا الظَّنَّ وَ اِنْ اَنْتُمْ اِلّا تَخْرُصُونَ ١٥٠

چشیدند عقوبات ما را بگو آیا هست نزد شما هیچ علمی پس بیرون آرید آنرا برای ما پیروی نمیکنید مگر گمان را و نیستید شما مگر آنکه تخمین کار میکنید

اوست آنکس که پدید آورد بر
یا از آنچه کشته اند آن با شکوه
مختلف گیرند تا از وی ثمر
همچنین زیتون و رمان بارها
ترش بعضی حلو بعضی بالعیان
حق آن بدهید هم یوم الحصاد
یعنی از روز درو حق فقیر
هم ز انعام آنچه میباشد حمول
چار پایان بزرگند آن حمول
می نگردانید آن بر خود حرام
از فعال جاهلیت بگذرید
بر ندارید از پیش گامی بکار
هشت یعنی چار ماده چار نر
کو دو نر که کبش و تیس آمد بنام
یعنی آنچه از ماده و نر در رحم
همچنین از گاو و از اشتر دو زوج
دررحم یا هرچه از ماده است و نر
هست انکار اینکه آن رب الانام
بهر فهم حلّ و حرمت نیست راه

بوستانها بر ز انگور و ثمر
یا که خود رسته است اندر دشت و کوه
بهر اکل از طعم و برگ و بار
که بهم مانند در آثار ها
همچنین بعضی میان این و آن
صدقه یعنی بر فقیران از عباد
کی خدا از زرع حق بگشعیر
وانچه باشد فرش بر صاحب عقول
همچو گاو و اشتر از روی قبول
هم کنید از لحمشان رزق و طعام
روزی حق را بحلیت خورید
کاو شما را دشمنی هست آشکار
در حمولند و دو فرش اندر ثمر
حقتعالی بر شما کرده حرام
هست نعجه و معز را اندر بهم
آفرید او کزینم اشاکرد موج
این دو را یعنی ز اشتر یا بقر
کرده باشد بهرکس وقتی حرام
جز بکشف و سمع صادق از اله

آنچه شد برداشته از تاکها
آفریده نخل و زرع اندروحوب
زان حبوب اعنی فراوان چیزها
هست یعنی طعم و برگش مثل هم
زان درختان چون شود پیدا ثمر
اینست تأکیدی مؤکد هم شنو
مگذرید از حد خود هم درعطا
شعر و پشمش گردد اعنی در پسند
وانچه کوچک باشد آنرا فرش خوان
آنچه را حق کرده روزی بر شما
تابع خطوات شیطان شد تمام
هشت زوج از اشتر و نر گاو و میش
ضأن اثنین است میش پشم دار
یا که نعجه ومعز کان دو ماده اند
تک بدانائی خبر بدهید راست
زین دو کو کرده است حق بر را حرام
حاصل این کز چار جنس باثمر
هیچ حاضر بوده اید آیا شما
بر نبیّ چون شما می نگروید

وانچه افتاده بروی خاکها
زرع یعنی کش ثمر باشد حبوب
میوان بحث از ره تمییز ها
یا نه با هم مشتبه در کیف و کم
هم خورید از آن ثمرها بی ضرر
که مکن بر صدقه تأخیر از درو
که ندارد دوست مسرف را خدا
بهر فرش آن مستح چون گوسفند
هست این تحقیق هم دور از بیان
چون کنید آنرا حرام از نارو
آنکه کرد از خود حلالی را حرام
آفرید از ماده و نر دام خویش
معز اثنین آن نرینه زان جهار
یا دو جنسی کز رحم بنهاده اند
راست گوئید ار که تحریم از خداست
برشما یا ماده را در هر مقام
ماده و نر و زجنیشان سر بسر
چونکه بر تحریم شد امر از خدا
پس بواسد از کجا حکمی شنید

ورکه اینها باشد ازکشف وشهود
آمد از روی تعرض بررسول
گفت او تحریم آنها باطل است
کیست ظالمتر ازانکس کافترا
راه ننماید خدا بر ظالمان
گو نمییابم بقرآن وانچه وحی
یاکه لحم خوك کان باشد پلید
وقت ذبحش غیرحق آوار ها
یعنی اردر اکل میته مضطر است
اکل آن باشد زفقر و عسر بی
هم بر آنها که یهودند از انام
هم زگاو و گوسفند از هرکدام
آنچه آن برپشت و پهلو ملصق است
او بود بر معنی و آواز کلام
هست این تحریم درهر دورشان
همچنین گویند ارباب بیان
حقتعالی کرد زان استم حرام
بلکه فضل محض باشد برعباد
برفقیران چونکه نگرفتند تنگ
حق بدفع آتشی اندوخته
این بود آثار لطفش بر فقیر
از پی اطفاء آن نار از شما
مادر اخباریم گفت از صادقان
پس بایشان گو بود رب شما
بأس او هرگز نخواهد گشت رد
گرخدا میخواست ما و آباء ما
این سخن جبر است وشرحش سربسر
یا که تکلیفی کند در صورتی
همچنانکه سعی در تکذیب تو
آنکسانکه بوده زایشان پیشتر
گو بر ایشان هیچ در رد شما
پس بما ظاهر کنید آنرا کنون
نیستند الا که گوئید افتری
نیستم مایل که در تفسیر من
می نپندارم که دارد حاصلی

میگوئید آن مکاشف خودکه بود
عوف بن مالك نه بروجه قبول
نز خدا و نز شهود کاملست
سند اندر حل و حرمت نز خدا
که بر او بستند کذبی آنچنان
شد بمن چیزی حرام از امر و نهی
یا بفسقی باشد ارچیزی پدید
باز بر دارند آن خود ساز ها
قدرحاجت را بخورد چون درخوراست
نی که از روی ستم یا لذتی
ذی ظفر گردید دام ما حرام
شحمشان کردیم بر ایشان حرام
یا برامعا خارج از نهی حق است
چربی امعاست هم یعنی حرام
همچنین پاداش ظلم و جورشان
پادشاهانی بر اسرائیلیان
بهر ایشان آنچه شد ذکرش تمام
هر زمانی هم بوفق عدل و داد
وان سبب برقهر حق شد بیدرنگ
که شود زاو صد جحیم افروخته
تا نباشی بر فقیران سخت گیر
منع لذتها کنم اندر جزا
در حلال و در حرام ازهرشان
رحمتش واسع بکل ماسوی
از گروه مجرمان در فعل بد
شرك ناوردیم هرگز بر خدا
گشت مذکور ارکه داری درنظر
که بداند نیست او را قدرتی
میکنند این قوم بر مکر از عتو
کرده تکذیب ازرسل زین پیشتر
هست آیا امر معلومی بجا
نزد حجت آورید آنرا برون
هم دروغی بس هویدا بر خدا
اعتراضی کس نیاید در سخن
اینکه آید در تخاصم سابقی
اینقدر دان هیچ اگر با مدرکی

کرده کی پیغمبری آنرا حرام
گفت کردی تو حلال اندر مقام
آنچه کردند آن پدرهاتان حرام
مردمان را تا نماید گمره او
مشرکان گفتند انعام از حرام
برخورندهٔ که خورد زان طعمه هم
یعنی ازخوان پاکی را عیان
پس اگر بیچارهٔ را شد ضرور
تا شود سد رمق زان نی زیاد
پس بود پروردگار آمرزگار
یعنی از هر جانور کاندر ظهور
شحمشان پیه درو ست از شان
عطف باشد یا حوایا بی شحوم
آنچه یا با استخوان آمیخته
همچو قتل انبیا و اکل ربا
از فقیران منع کردند از غرور
این نباشد حکم عقل اینجا بایست
ورکه هم باشد جزای آن عمل
چونکه درویش ازغنی سوزد دلش
بهر ایشان کرد آن اشیا حرام
گفت حق گردید چون منع ازحلال
با بهم باشند یکسان در خورش
پس نماید ار که تکذیب یهود
گر دهد مهلت شمارا در عذاب
زود باشد کز طریق اعتذار
هم نمیکردیم چیزی را حرام
کی بنی مقتدر بر عاجزی
یا شود او را در افعال معین
که نکرده منع مارا از قدم
تا چشیدند آن عذابی که سزا
که بدان آرند برهانی صریح
پیروی اندر مقال خویشتن
گرکه گویم شرح ظن بر اهل هوش
زین گذشتم کو نباید در جدال
جای خود در نزد ارباب عقول
نیست از ظنت ثمر درمسلکی

یا مبرهن کی شد ازعقلی تمام
آنچه کردند آن پدرهامان حرام
می نگردد آن محرم بر انام
بی زعلم و دانشی در جستجو
نیست بر کس پس حرام آمدکدام
جز که باشد میته یا مسفوح دم
کشته باشندش بفسقی جاهلان
بهر حفظ جان خورد زان نیست دور
وان بود بر غیر باغ و غیر عاد
هم رحیم و مهربان برمیته خوار
با خسش از سباع و از طیور
جز که چسبیده بود بر پشتشان
شد حرام اعنی برایشان دررسوم
بر حرام است اینهمه انگیخته
خوردن اموال مردم بر جفا
اکل لحم وشحم آن جمله طیور
نهی شرعی از پی پاداش نیست
هست آن هم فصل دیگر درمحل
آتش اندازد بکشت و حاصلش
تا که گردد سهل تر کار عوام
آن فقیران را شد آتش انحصال
هم دهد برعدلشان حق پرورش
دانچه کردم برتو وحی اندر حدود
نیست در امهالش اهمال ازعقاب
مشرکان گویند بعد از اضطرار
شرك وتحریم است یعنی زاو تمام
میکند جبر از پداش فایزی
پس باو گوید چرا کردی چنین
هیچ ازتحریم وشرك آن ذوالکرم
بود در تکذیب ایشانرا دما
برکلام خویش وان باشد صحیح
مر شمارا نیست غیرازوهم و ظن
مر اصولی سخت آید در خروش
آنکه دوراست ازبساط اهل حال
لازم و واجب بود علم اصول

قُلْ فَلِلّٰهِ الْحُجَّةُ الْبٰالِغَةُ فَلَوْ شٰاءَ لَهَدٰيكُمْ اَجْمَعِينَ ١٥١ قُلْ هَلُمَّ شُهَدٰاءَكُمُ الَّذِينَ يَشْهَدُونَ اَنَّ اللّٰهَ

بگو پس مرخدار است حجت بالغ یعنی دلیل تمام پس اگر خواسته بود خدا هر آینه هدایت کرده بود شمارا همه بگو بیاورید گواهانتان را آنانکه گواهی میدهند که خدا

حَرَّمَ هٰذٰا فَاِنْ شَهِدُوا فَلٰا تَشْهَدْ مَعَهُمْ وَلٰا تَتَّبِعْ اَهْوٰاءَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِاٰيٰاتِنٰا وَالَّذِينَ لٰا يُؤْمِنُونَ

حرام کرده این را پس اگر شهادت دادند پس گواهی مده بایشان و پیروی مکن خواهشهای آنانرا که تکذیب کردند آیتهای مارا و آنهاکه نمیگروند

بِالْاٰخِرَةِ وَهُمْ بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ ١٥٢ قُلْ تَعٰالَوْا اَتْلُ مٰا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ اَلّٰا تُشْرِكُوا

باخرت و ایشان بپروردگارشان برابر میکنند بتانرا بگو بیائید بخوانم آنچه حرام کرد پروردگارتان برشما که شریك مسازید

بِهِ شَيْئًا وَ بِالْوَالِدَيْنِ اِحْسَانًا وَلَا تَقْتُلُوا اَوْلَادَكُمْ مِنْ اِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَ اِيَّاهُمْ وَلَا تَقْرَبُوا

باو چیزی‌را وبوالدین خوبی‌کردن ومکشید فرزندانرا از ترس مارو‌زی‌میدهیم‌شمارا‌و‌ایشانرا وپیرامون مگردید

الْفَوَاحِشَ مَاظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللّٰهُ اِلَّا بِالْحَقِّ ذٰلِكُمْ وَصّٰيكُمْ

کارهای‌بدرا آنچه‌ظاهر‌باشد‌ازآن‌وآنچه‌باطن‌باشد ومکشید نفسی‌راکه حرام‌گردانید خدا مگر بحق آن وصیت‌کرد‌شمارا

بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ١٥٣ وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ اِلَّا بِالَّتِي هِيَ اَحْسَنُ حَتّٰى يَبْلُغَ اَشُدَّهُ وَ اَوْفُوا

بآن باشدکه‌شمادریابید‌بعقل وپیرامون‌مگردید مال یتیم‌را مگر بآنچه آن بهتراست تا برسد بقوتش وتمام‌دهید

الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا اِلَّا وُسْعَهَا وَ اِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَلَوْ كَانَ ذَاقُرْبٰي وَ

پیمانه وترازو‌را بعدالت تکلیف نکنیم‌نفسی‌را‌مگر‌بقدرطاقتش وچون بگوئید‌پس‌عدالت‌کنید‌واگرچه‌باشد‌صاحب‌قرابت و

بِعَهْدِ اللّٰهِ اَوْفُوا ذٰلِكُمْ وَصّٰيكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ١٥٤ وَ اَنَّ هٰذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ

بعهد خدا وفا کنید‌این‌است‌که‌وصیت‌کرد‌شمارا‌باشد‌که‌شما پند‌گیرید وآنکه این راهیست راست پس‌پیروی‌کنید

وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذٰلِكُمْ وَصّٰيكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ١٥٥ ثُمَّ آتَيْنَا مُوسَى

آنرا‌و‌پیروی‌مکنید‌راهها‌را پس‌جدا‌گرداند‌شمارا‌از راهش اینست‌که وصیت‌کرد‌شمارا‌بآن‌باشد‌که‌شما‌بپرهیزید پس دادیم موسی‌را

الْكِتَابَ تَمَامًا عَلَي الَّذِي اَحْسَنَ وَ تَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لَعَلَّهُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ

کتاب برای‌تمامی‌بر کسیکه خوبی‌کرد وبرای‌تفصیل‌بر‌همه چیزرا وبرای‌هدایت ورحمت باشد‌که‌ایشان‌بلقاء‌پروردگارشان

يُؤْمِنُونَ ١٥٦ وَ هٰذَا كِتَابٌ اَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ فَاتَّبِعُوهُ وَاتَّقُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ١٥٧ اَنْ تَقُولُوا اِنَّمَا اُنْزِلَ

ایمان‌آرند واین‌قرآن کتابیست‌که‌فرو‌فرستادیم‌مبارک پس‌پیروی‌کنید‌آنرا‌و‌بپرهیزید‌باشد‌که‌شما‌رحم‌کرده‌شوید‌که‌مبادا‌گوئید‌فرو‌فرستاده‌شد

الْكِتَابُ عَلٰي طَآئِفَتَيْنِ مِنْ قَبْلِنَا وَ اِنْ كُنَّا عَنْ دِرَاسَتِهِمْ لَغَافِلِينَ ١٥٨ اَوْ تَقُولُوا لَوْ اَنَّا اُنْزِلَ عَلَيْنَا

کتاب مگر‌بر دوطایفه پیش‌ازما وبدرستیکه‌هستیم‌از‌خواندنشان‌هر‌آینه‌بیخبران یاگوئید‌اگر‌آنکه‌فرو‌فرستاده‌شده‌بود‌برما

الْكِتَابُ لَكُنَّا اَهْدٰى مِنْهُمْ

کتاب هرآینه‌بودیم‌هدایت‌یافته‌تر‌از‌ایشان

گو خدا بالغ بود پس حجتش — عقل عاجز ماند اندر صحتش
پیش آن حجت دلایل باطل است — تا چه جای ظن که پس باقابل است

کس ببینش نور خورشید اندکی — شمع نآرد تا چه جای کرمکی
حجتش روشن تراست ازآفتاب — در نفوس همچنان کاشتاب وصدر

پس شمارا خواست گر بر راه راست — جمله‌را بنمود راه ازهرچه‌خواست
حق بی اثبات قول مستطاب — ند منافی لیك با تكذیب حبر

گو بیارید آن گواهانرا شما — که گواهند اندر این تحریمها
که خدا کرده حرام این بر امم — آنچه‌را انعام‌است وحرث‌از‌بیش‌وکم

پس بیانند از گواهی مشرکین — بهر صدق مدعای خود چنین
درگواهی پس تو با ایشان مباش — کن منهی هرچه دارند اعتقاش

گر شوی تسلیم در گفتارشان — گشتهٔ اندر گواهی یارشان
باش کن امریکه عیب آلوده‌است — وان‌سخن‌هاشان‌که‌بس‌بیهوده‌است

کن نه بر اهواء ایشان پیروی — که بپیچید زآیات قوی
بیستشان ایشان بران دیگرسرای — آن بتان سازند همسر باخدای

حکم این عام است بر کل انام — یعنی ای خلق‌جهان‌ازخاص‌و عام
بر کسی نآرید هرگز اعتقاد — گر هوای خود بود هیچش نهاد

بس بود کادم هوای نفس‌خویش — مذهب خود سازدو هم‌دین‌و کیش
کرده او عادت بچیزی بر اختیار — برك‌آن باشد پس اورا باگوار

گو بیائید ای گره تا من بنام — خوانم‌آنچه‌ازحق شمارا‌شدحرام
درکتاب این‌آیت ازحق درثبات — با دوآیهٔ دیگر است از محکمات

وان دوتالی باشد این را بالیقین — وان نشد منسوخ اندرهیچ دین
هست ده حکم‌اندرین‌ازامرونهی — ثابت ازحق در شریعتها بوحی

اینکه باحق هیچ شیئی راشریك — نآورید این‌بر‌شما را هست نیك
هم‌کنید احسان و بر بر والدین — تا زحق یابید احسانها معین

نه کشید اولاد خود را زاحتیاج — تا کنید از فقر و درویشی علاج
آنچنانکه بر شماروزی دهم — هم برایشان رزق وفیروزی دهم

پس چرا برفعل نا حق مرتکب
نزد بعضی آن کبائر ازخطاست
آن بزرگان عرب اندر خفا
ناپسند این هردو منهی وزحداست
بالحق آمد قتل مرید نا قصاص
حاصل این کز عمد بعضی گر کشند
شد وصیت بر نگهداری آن
حفظ آن بایست از روی تمیز
کیل را وافی بپیمائید و بسام
ورکه گردد بیش وکم در کیلها
نیست تکلیف اعنی ار باشد زسهو
کس نکاری یعنی ار قادر نبود
چون سخن گوئید پس گوئید راست
قول تو باید بود صدق و صحیح
گر شود ملحوظ کاین یك دشمنست
پس شهادت بر خلاف حق دهی
بر شهادت تا که جای آنکه لب
این شما را شد وصیتهای او
حکم عاشر برشما جوانم عیان
پس کنید آنرا اطاعت پیروی
کان شما را افکند در تفرقه
هست این احکام عقلی سر بسر
دین نباشد جز مراعات تمام
هربدی که عقل بروی حاکم است
همچنین برعقل نیکی انسب است
عقل بر توحید حق باشد دلیل
به تماشا را بچشمی درخوراست
لاجرم حکمی که آن زایل شد
هرزمان پس آمد ازحق نافذی
نیست یعنی اندر ادوار زمان
آنهم از بی دقتی بی رفصل
بعضی ازدان گشت فاسد همچو قلب
ور رسد رنجی بآلات نفس
عضو ها هم هست اندر آدمی
همچوکوری یا که گنگی یا کری
تا نمایند آن مرضها را علاج
عقل گرکامل بود خود رهبراست
عقل ور ناقص بود اثبات را
راه یابد بر صراط مستقیم
سابقاً از هر روش بر انبیا
هم کرامتها و نعمت ها تمام
بر بیان هرچه در دین آن نکار
شاید ایشان رب خود را بر لقا
پیروی پس زاوکنید ازبیش وکم
ان تقولوا بهر انزلنا یقین
غیر ازدین نبودکه نازلشد کتاب

میشوید از برس فقر منسب
گفتههم بعضی فواحش خود زناست
مینمودند ما از بحری ها رسا
ما ظهر تا خمر ومابطن آن راست
یا که رحم دانی اندراختصاص
تا اند باشید در رنج شدید
تا شما را رشد و عقل آید عیان
خرج اوهم باشد از اندازه نیز
همچنین میزان زعدل و اهتمام
نی ز روی عمد تا از ملهها
حقتعالی میکند از بنده عفو
حق کجا تکلیف بروی مینمود
زانکه در ناراستی گه بس خطاست
از عرض گه من زمرد آمد قبیح
واندگر یك خویش وفرزندمست
پیروی را گاه تا احق بهی
کس گشاید بردروغی بی سبب
بند تا گیرید شاید مو بمو
وان بود این کانچه آمد در بیان
تا رسید از آن بصدق معنوی
از ره حق وز ولای مطلقه
ور قبولش نیست عقلی را گذر
زآدمیت اندر اوقات و مقام
نهی او اندر هران دین لازم است
بر دنحرد روز روشن شب است
همچنین عقلست افعال جمیل
نه کسی مینمودش چون انسراست
عقل بر معبر آن مایل شد
تا کند رفع ارکه دارد فاقدی
بهر آن احکام معبری عیان
هست فرعی که بود ملصق باصل
شد حیوة از آدمی ناچار سلب
مر سلامت را مکن دیگر هوس
که زنقصش آدم آید در کمی
باشد از لذات هستی او بری
هم رسد اعضا بصحت هم مزاج
رهبران دردو دوائی ابصر است
میتواند یافت کلیات را
جزء وکل را بیند ازعین سلیم
پس بود زانجمله اعظم اینکه ما
بر نکوئی تا کند مردی قیام
جمله بر تفصیل آمد در شمار
آورند ایمان لقا یعنی جزا
وز تخلف می بپرهیزید هم
علت آمد دانی ازمعنی است این
بر دو قوم ازقبل ما در انتساب

هم نمائید از فواحش احتساب
آنچه باشد درظهور و دربطون
آشکار اوباش و بی باکان از آن
میکشند آن نفس کز حق شد حرام
هست هم اینسان مقامات دگر
این یك امر وحاز نهی آمد بعقل
همچنین لا تقربوا مال الیتیم
تا رسد برغایت رشد و بلوغ
کم نفروشید و ننمائید بیش
حق نکرده برکسی تکلیف هیچ
گرکه داری دانش و رأی دگر
پس توانی آنکه نفروشی بوکم
خاصه درحکم وگواهی کاینست ره
راست گو گر عاقل و فرزانهٔ
مع خویشاوند و اصرار عدو
زانکه حق جز راست مگوید مگو
هم بعهد حق کنید احسان وفا
ایست یك نهی وسه امر اندر سیاق
نفی از توحید و اخلاق سلیم
می نگردید ازره حق منحرف
این وصیتشد زحقشان درخصال
لاجرم درهیچ دین منسوخ نیست
اصل آن تکمیل انسانیت است
هم نگردد نسخ هرگز تا ابد
ظلم را هرگز کسی شمرده نیك
سر رسد ازمشرك از فعلی نکو
اصل هردین پس بجز توحید نیست
باشد احکامی که از توحیدخواست
داشت اجری حکم کلیات را
وانچه اندر نظم دین آن فرع بود
یك مثالی گویم از مهمت نجاست
همچنین باشد دماغ اندر ثبات
چند روز ار زنده ماند درتنست
زنده ماند آدم اما ناقص است
حقتعالی کرد ارسال رسل
با خرد همدست گردند از هنر
مشناسند هم دوا هم درد را
لیك در تعیین جزئی قاصر است
باز گردم سوی تفسیر کلام
از عطا دادیم موسی را کتاب
یا کند تبلیغ بر مردم نکو
هم نماید ره بر اسرائیلیان
این کتابی هم که بفرستاده ایم
رحم کرده تاکه شاید زان شوید
ما فرستادیم قرآن زان سبب
یعنی آمد بر نصاری و یهود

خود ز نزدیکش گریزید ازشتاب
نیست نیکو نزد عقل ذو فنون
مرتکب بودند در شهرو دکان
کشتنش الا بحق در هر مقام
ذکر آنها نیست لازم سر بسر
مر وصیت را باید آن بعقل
جز بوجه احسن و طبع سلیم
کار او یابد بدانائی فروغ
حصه را بیند درمیزان چوخویش
جز بقدر وسعت او در بسیج
لا یکلف راست معنای دگر
کیل خود دان گفت کن پاك از ستم
گر چه ذالقربی بود مشهود له
در حق هرخویش و هر بیگانهٔ
دیدن از غیرت بود بی گفتگو
مرد بحرد راست گوید هم نکو
هم بعهدیکه نمودید از ولا
که وصیت بر خلایق کرده حق
هست راه من که باشد مستقیم
جانب آن راه های مختلف
تا ببرهرید شاید از ضلال
دین نشدچون نسخ این منسوخ نیست
حسن خلقت راخود آن آیت است
تا که بوده است اینجهان نبوده بد
یا نمودن خلق را با حق شریك
دان گلی کز منجلابی رسته او
وان بود عقلی درآن تردید نیست
عقل دراجرای آن تائیدخواست
کز معبر دو رنود اثبات را
درزمان ها مختلف درشرع بود
ظاهر وباطن در آدم عضو هاست
رنج او خامش کند شمع حیوة
تیره زرود حوتش ازشب است
زانکه آن اعضا بدنرا شاخص است
بهر تکمیل نفوس ازجزء و کل
کان رسول باطن است اندربشر
رهنما باشد بنیکی مرد را
شد چو توام با پیمبر قاهراست
ما وصیت کرده بودیم این تمام
راه بنمودیم او را بر صواب
یا نکو دانسته بود احکام او
هم رسد رحمت برایشان جاودان
نفع افزون اندر او بنهاده ایم
فیض یاب ازدولت قرآن شوید
که شما گوئید ای قوم عرب
غافلیم ازدرسشان ما تا چه بود

پیش ما الفاظشان باشد عجب
یا که تا گوئید بر ما زاعجاب
زان تعمق میکنیم اندر طلب
هست مخصص نصاری و یهود
چون کتاب آمد ترسا و یهود
ما نبودیم اولی زانکه ما

فهم ناریم آنچه خوانند لب
گر که بفرستاده بودندی کتاب
در فنون علم و اشعار خطب
محض شهرت کاندر آن دو فرقه بود
فهم ما زایشان بسی افزوده بود
برتریم از خلق در ذهن و ذکا

نیست ما را فهم آن گفتار ها
ما بدیم اهدی زایشان بی سخن
با وجود آنکه ما امییم
حاصل این قرآن فرستادیم زان
گر نامی بود یعنی در نسق
راه میرفتیم هم بهر یقین

که نما گویند با تکرار ها
از علو فهم و از گفتار فطن
صاحب عرفان و علمی بیندیم
تا نگوئید ای گروه مکیان
بر کس آیات و کتاب آید بحق
زانکسان کامل کتابند و امین

فَقَدْ جَآءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ فَمَنْ اَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَّبَ بِآيَاتِ اللّٰهِ وَ صَدَفَ عَنْهَا

پس بدرستیکه آمد شما را حجتی از پروردگارتان و هدایت و رحمتی پس کیست ستمکارتر از آنکه تکذیب کرد آیتهای خدا را و اعراض کرد از آنها

سَنَجْزِي الَّذِينَ يَصْدِفُونَ عَنْ آيَاتِنَا سُوٓءَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يَصْدِفُونَ ١٥٩ هَلْ يَنْظُرُونَ اِلَّآ اَنْ

زودی جزا میدهیم آنان را که اعراض میکنند از آیتهای ما بد عذابی بسبب بودنشان که اعراض میکردند آیا انتظار میبرند مگر آنکه

تَأْتِيَهُمُ الْمَلٰٓئِكَةُ اَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ اَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ

آید ایشان را ملائکه یا بیاید پروردگار تو یا بیاید بعضی از آیتهای پروردگارت روزیکه بیاید بعضی از آیتهای پروردگارت نفع نمیدهد

نَفْسًا اِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ اَوْ كَسَبَتْ فِي اِيمَانِهَا خَيْرًا قُلِ انْتَظِرُوا اِنَّا مُنْتَظِرُونَ ١٦٠

نفسی را ایمان آوردنش که نبوده ایمان آورده باشد از پیش یا کسب کرده باشد در ایمانش خیری بگو منتظر باشید بدرستیکه ما منتظرانیم

اِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ اِنَّمَا اَمْرُهُمْ اِلَى اللّٰهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ

بدرستیکه آنانکه متفرق ساختند دینشان را و بودند گروه گروه نیستی تو از ایشان در چیزی جز این نیست که کارشان با خداست پس خبر دهد ایشان را

بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ١٦١ مَنْ جَآءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ اَمْثَالِهَا وَ مَنْ جَآءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزٰى

بآنچه بودند که میکردند کسیکه آورد نیکی را پس مر او راست ده چندان آن و کسیکه آورد بدی را پس جزا داده نشود

اِلَّا مِثْلَهَا وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ ١٦٢

مگر مانندش و ایشان ستم کرده نشوند

بر شما آمد پس از پروردگار
رهنمائی آمد و هم رحمتی
کیست پس ظالمتر از آن در فرق
زود ما بدهیم آنان را جزا
انتظار آیا برند از وهم وشك
جزکه آید سوی ایشان از سماك
یا که امر حق بقتل آن گروه
باشد آثار قیامت این یقین
یا نکرده کسب در ایمان خویش
گر کسی را باشد ایمان بر خدا
که بران باشم هم ما منتظر
فرقه فرقه آمدند ایشان تمام
یا که در چیزی تو زایشان نیستی
هست پس در الذین فرّقوا
هست هم گویند ترسا و یهود

حجتی روشن بوجه انحصار
تا نماند راه عذر و علتی
کرد کاو تکذیب آیتهای حق
روی گرداندند کز آیات ما
تا قبض روحشان آید ملك
آن فرشتهٔ موت از بهر هلاك
یا عذابی کان سیه سازد وجوه
روزی آید که شود ظاهر خود این
هیچ فعلی نیك اندك یا که بیش
هر عمل را گفته او باشد جزا
در ظهورش تا که باشد منتظر
گشت همره هر یکی با یك امام
در امور از جمله مستغنی استی
همچنین در لست منهم گفتگو
میتواند نسبتش بر جمله بود

در بیان بس فصیح از هر جهت
رهنما و رحمت حق در نزول
هم نبود اعراض از آن هم باز داشت
بر عذابی بد جز بود اعراضشان
یعنی ایشان را نباشد انتظار
یا که آید سویشان امری محال
یا که بعضی زان علامات و عذاب
آن زمان ایمان ندارد هیچ سود
باشد این برهان که گر بود عمل
ای محمد ص ای رسول نامدار
آنکه بر تفریق دین خود شدند
تو از ایشان نیستی ایشان ز تو
غیر از این نبود که باشد با خدا
پارهٔ گویند اهل بدعتند
هر کسی کانداخت در دین تفرقه

که شما را باشد آن لطف و لعت
با که قرآنست پیشك یا رسول
مردمان را را چه خود برجا گذاشت
از کلام حق هم از اغماضشان
بعد از این آیات و لطف کردگار
یعنی آن پروردگارت در مثال
آید ایشان را بر زرت احتجاب
بهر بعضی کش بد قبل ایمان نبود
دارد آن ایمان و دین بشك حلل
گو برید آیات ما را انتظار
با امامی هم بشیع آمدند
هر کسی بر فعل خود باشد گرو
کار ایشان در عقاب و در جزا
یا گروه مشرکین ور سنند
گشت راهش منحرف بر زندقه

هرکه دین را کرد بر دنیا بدل | بر هوای نفس خود در هر عمل
یا مبدل کرد حق را بر هوا | کرده او تفریق در دین خدا
زانکه دین حق بجز توحید نیست | واندرآن تفریق یا تردید نیست
پس قیامت بدهد ایشان را خبر | بر هرانچه میکنید از خیرو شر
امت مرحومه در آئین و کیش | فرقه ها کشتند از هفتاد و بیش
او نه زایشانست و نه ایشان ازاو | بد رسد بر بد نکوئی بر نکو
هر که او آید بنیکی در عمل | ده برابر گیرد از یکی بدل
نیست از ده قصد تعیین عدد | داد واجب را نباشد حصرو حد
کرده تعیین عدد بر اهل حس | کوست از پاداش خیری ملتمس
وانکه باشد طاعت اورا ازوداد | کی بود پاداش فعلش هیچ یاد

مرحبا آن عشق جمع پاکباز | که یك ارده می نداند هیچ باز

جذبه

اومی خواهدکه میرد پیش دوست | نه عوض خواهد نه جز دیدار اوست
کی نداد او جزا و خدمت است | یاکه این زحمت و این یك راحت است
شرح این باید نوشت ازخون دل | نیست جایش درکتاب و درسجل
من بسی این راه را پیموده ام | تا چه دانی در چه حالی بوده ام
عشق خواهدکاین بیان افشا شود | تا که عاشق تند و بی پروا شود
گر نیابی مستمع در جستجو | سر فرودرچاه کن با خویش گو
همچو آن کو سرفرو درچاه کرد | حال را از سرخویش آگاه کرد
گفت من بودم نهان درذات خود | داشتم عشقی چنان بر ذات خود
عشق بر افشای رازم چاره کرد | پردهٔ خلوت شئین را پاره کرد
از هویت آمدم ساری شدم | شاه بودم رند با زاری شدم
عشق مستی کرد ورسوائی گرفت | راه فرق از جمع یکتائی گرفت
جلوه گرشد عشق وعالم خلق شد | جامهٔ شه بود دیبا دلق شد
چشم چون افکند ازنزدیك ودور | دید معشوقست یکجا در ظهور
جست تیری از کمان غیرتش | شد نشان غیر آنچه بد درخلوتش
دید باقی در سرا جز یار نیست | جلوه گر از غیر او دیار نیست
هست تنها در همان خلوت که بود | جمع و فرقی نیست یاغیب وشهود
خلوتش هم نیست الا ذات او | گر بری پی سوی او زآیات او
راز دان هوش ما بیهوشی است | ماچه این گوییم که ره خاموشی است
چون نباشد غیر من دمساز من | جاه چبود تا که پوشد راز من
زور مستی باده چون افزون کند | دور اول مست را مجنون کند
تا رسد بر دور آخر پی بپی | مست دیگر نه قدح بیند نه می
مست ابهم مستئی از طور ما | اول و آخر ندارد دور ما
گه سخن نادار وگه نا چه کم | عقل را از افسانها گیره کم
چه مگر دل گردد و محرم شود | تا بآن گوش و زبان همدم شود
عشق را منزل شود اردل شود | جمله دریا بود اگر ساحل بود
موج عشق از جزر ومد عالمم | خواهد از بحر افکند بر ساحلم
میوزد گوئی نسیم صبح باز | بر سر آید بوی عقل و امتیاز
یا هنوزم مست و نباید بگوش | اندر آن مستی صدای میفروش
گو نجود باید ز روی اختیار | از میان ره کشدش بر کنار
صبح روشن گشت ومردم درعبور | با لگد کوبندش ازنزدیك و دور
مغز او ریزند بیرون از دماغ | تا رمی دیگر نگیرد کس سراغ
رو نپوشاید از بیگانه اش | مست افتادید در میخانه اش
یا زبوی باده باز آید بهوش | یا زبانك چنك ونی وقت خروش
صبح مستان را بهوش آرد تمام | وین هنوز افتاده باشد تا بشام
شام چوشد دوربیهوشی سراست | وقت مخموری ودور دیگر است
صبح دیگر مست شب باشد هنوز | واندراین مستی بشب دارد بروز
میرود بی جام و می ازخود مدام | تاچه باشد چون کشد پیوسته جام
خاصه کان مهر و دهد پیمانه اش | خاصه گر گوید بگوش افسانه اش
خاصه پیشش ناز اگرگیسو دهد | ره دل دیوانه اش بر مو دهد
فتنه سازد نرگس مستانه را | مست گیرد تا قدح دیوانه را
جای مستی نیست گر اینجا کجاست | تا اند باید بهوش از او بجاست
چاره را گوئید درگوشش کهون | آنکه دانی آمد از خلوت برون
نهی مستان کرد وگفت ازهرکنار | مستی از یابید بکشیدش بدار
تا دگر مستی برون از میکده | ناید اندر شهر و نارد عربده
سرنهد آنجا که مجورد از کدو | ور کند غوغا بگیریدش گلو
بی ادب را گو به سر باشد نه تن | سنك بارانش کنید ازمردو زن
گرچه ابهم چارهٔ بیچاره نیست | تانباشد مستی جیبی را چاره نیست
گر ندارش هم زنند از عشق یار | نه خبر از سنك دارد نی ز دار
خود صفی جان میسپارد بر لبش | وان حدیث دلنشین و مرلش
بر کلام او دهد جان بیدرنگ | گر کشند ازتیغ اورا گر زسنگ
چون من گر بار خواهد ریخته | خود شوم بر تیغ بز آویخته
هم روم رقصان بدار ازخواست خود | پیش او مردن به از عمر ابد
لیك من گرمست بودم گرخراب | راز او پوشیدم اندرصد حجاب
مرد عشق از دار گردد سرفراز | لیك من گفتم چه پوشیده راز
تا که حفظ حکم او محکم کنم | هم نه هیچ از نظم شهرش کم کنم
ورکه هم مستی کم ازجام اوست | مستی و بیهوشیم بر کام اوست
مددهد بر من قدح گوید نگیر | پیش لعلم چون زخود رفتی بمیر
بعد مردن زندهٔ باقی شوی | بر همه میخوارگان ساقی شوی
لك بر بهر حفظ اسرار و مقام | باز گردم سوی مسیر کلام
تا بیك طاعت بگیرم ده جزا | زاوکه ذاتش واجداست اندرعطا
گرچه داد او نباید در شمار | هردم احسانش رسد بیش ازهزار
هیچ نارد جرم کس را درنظر | رحمتش بارد بعاصی چون مطر
ور بسوء فعلی آید از خدا | نیست او را جز بمثل آن جزا
مخطی و مأجور را از بیش و کم | نیست وارد هیچ از وجهی ستم

قُلْ اِنَّنِي هَدٰانِي رَبِّي اِلٰى صِرٰاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِيناً قِيَماً مِلَّةَ اِبْرٰاهِيمَ حَنِيفاً وَ مٰا كٰانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ١٦٣

بگوبدرستیکه من هدایت کرده مرا پروردگارم براه راست دینی درست کیش ابراهیم حق گرای ونبود از شرك آورندگان

قُلْ اِنَّ صَلٰاتِي وَ نُسُكِي وَ مَحْيٰايَ وَ مَمٰاتِي لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰالَمِينَ لٰاشَرِيكَ لَهُ وَ بِذٰلِكَ اُمِرْتُ وَ

بگوبدرستیکه نمازمن وعبادتم وزندگیم ومردنم مرخدایراست که پروردگارجهانیانست نیست شریکی مراورا وبآن فرمود شده ام و

أَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ ١٦٤ قُلْ أَغَيْرَ اللّٰهِ أَبْغِي رَبًّا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ

من اول منقادانم بگو آیا جز خدارا بجویم پروردگار واوست پروردگار همه چیز وکسب نمیکند هر نفسی

إِلَّا عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ١٦٥

مگر براو وبرنمیدارد بردارنده بار گناه دیگری را پس بسوی پروردگار شماست بازگشت شما پس خبر دهد شمارا بانچه بودید که در آن اختلاف میکردید

وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ

واوست که گردانید شمارا خلیفها درزمین وبرتری داد بعضی شمارا بالای بعضی بمراتب تا بیازماید شمارا در آنچه دادتان

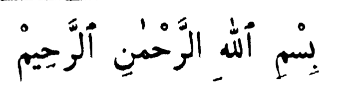
إِنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ

بدرستیکه پروردگار تو زود عقوبت است و بدرستیکه او هر آینه آمرزنده مهربانست

کو بمن پروردگارم کاوخداست — رهنمائی کرده سوی راه راست
بر حنیف اعنی که ازدینها تمام — برگزید او را خلیل با مقام
این بران میگفت که کل عرب — آل ابراهیم بودند از نسب
تا که دلهاشان برآن مایل شود — وازقلوب آن کفر وکین زایل شود
در فروعش بود افزون اختلاف — اصل را پس خواند دین بیخلاف
وانچه دارم زندگانی من بران — وانچه خواهم مرد بروی ناگهان
آنکه او پروردگار عالم است — نه شریك اورا نه جفت و همدمست
تا که او در هستی پاینده اش — هرچه میخواهد کند بابنده‌اش
گو که مأمورم براین ازرب دین — اولم من خود بکل مسلمین
درعبادت تا کنم باوی شریك — هیچ معبود دگر این نیست نیك
کسب نکند هیچ نفسی هیچ بد — جزکه هم بروی وبالش گشت رد
هرکسی بکشد گناه خود بدوش — گرجوی داری بسر ادراك وهوش
پس خبر بدهد شما را بیخلاف — زانچه بودید اندرآن بی اختلاف
اوست آنکس که شمارا درزمین — بر خلیفه ساخت بعد از سابقین
آزماید تا شما را بالمآل — درهرانچه داده است ازجاه ومال
آورد پروردگارت از حدود — در عقوبت ناسپاسان را بزود
شکر نعمت بر صفی تحقیق یافت — کاو بتفسیری چنین توفیق یافت
وانچه لازم باشدم در زندگی — بی زرنج و منت و شرمندگی
نعمت دیگر که دارد اختصاص — برمن ازخلق جهان ازعام وخاص
این گمان هرگز نبودم که تمام — سورهٔ انعام گردد از کلام
شکر چون افزوده گردد نعمتم — هم شود افزون زفضل حضرتم
بر زبان و عقل فیروزی دهد — هم ز خوان معرفت روزی دهد
فضل کن اکرام کن توفیق ده — صدر شرح و دانش وتحقیق ده

آنچنان راهی که بس پاینده است — دین ابراهیم برحق زنده است
می نبود او از گروه مشرکین — نه یهود و نه نصاری بالیقین
می شمردندش نبی پاك و جلیل — گفت زان باشد مرادادین خلیل
ورنه با آن ملت آئین رسول — بس تفاوت داشت الا در اصول
گو نماز و طاعت و قربانیم — بهر حج و عمرهٔ روحانیم
یا که نفس زندگی و مردنم — هست حق را نوبت اسپردنم
یا که تفویض است این در کل حال — امرخود را بر ارادهٔ ذوالجلال
هم نسازی صرف شهوتها حیوة — هم بوارث باز نگذاری نمات
گو باهل شرك آیا زاختیار — جز خدا جویم دگر پروردگار
او بود پروردگار کل شیء — چیزها یکجا بود مربوب وی
بر ندارد هیچ بردارندهٔ — بار دیگر را بفهم ار زندهٔ
پس شمارا در اصول و درفروع — هست برپروردگار خود رجوع
یعنی اندر آخرت گردد عیان — اختلافاتی که بود اندر میان
همچنین برداشت در پیرایها — بعضتان را فوق بعضی پایها
در غنا تا کیست شاکر بی قصور — همچنین درفقر و ناداری صبور
هم وی آمرزنده است و مهربان — بر تمام صابران و شاکران
داد نعمت پیش از آن کاید بنقل — صحت و امنیت و ادراك و عقل
داده اندر عین آسایش مرا — از کمال و فضل و بخشایش مرا
برگشودم نطق ولب بی اضطراب — تاکنم نظم این کتاب مستطاب
شکر این نعمت کنم پیوسته من — تا شود نعمت زیاد اندر سخن
پس بنظم آرم کلام الله را — تا بآخر چون نماید راه را
عفو کن یارب گناه بیحدم — واز ره توحید بر تا مقصدم
تاقلم گیرم مر آن الطاف را — نظم سازم سورهٔ اعراف را





سورة الأعراف مائتان وست آيات وهي مكية

نصف الجزء

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشندهٔ مهربان

الٓمٓصٓ كِتَابٌ أُنْزِلَ إِلَيْكَ فَلَا يَكُنْ فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِنْهُ لِتُنْذِرَ بِهِ وَذِكْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ ٢

کتابیست فرو فرستاده شده بتو پس نباید که باشد در سینه تو تنگی از آن تا بترسانی بآن و پند دادنیست مرگروندگانرا

اِتَّبِعُوا مٰا اُنْزِلَ اِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ وَلاٰ تَتَّبِعُوا مِنْ دُونِهِ اَوْلِيٰاۤءَ قَلِيلاً مٰا تَذَكَّرُونَ ٣ وَكَمْ مِنْ

پیروی کنید آنچه فرو فرستاده شده بشما از پروردگارتان و پیروی مکنید از جز او دوستانرا اندکی پند میگیرید وبسا از

قَرْيَةٍ اَهْلَكْنٰاهٰا فَجٰاۤءَهٰا بَأْسُنٰا بَيٰاتاً اَوْهُمْ قٰاۤئِلُونَ ٤ فَمٰا كٰانَ دَعْوٰيهُمْ اِذْجٰاۤءَهُمْ بَأْسُنٰا اِلاّٰ اَنْ

قریه که هلاك گردانیدیم آنرا پس آمد آنرا عذاب ما شب هنگام یا بودند آنها خفته گان وقت روز پس نبود در خواستشان وقتیکه آمد ایشانرا عذاب ما مگر آنکه

قٰالُوا اِنّٰا كُنّٰا ظٰالِمِينَ ٥ فَلَنَسْئَلَنَّ الَّذِينَ اُرْسِلَ اِلَيْهِمْ وَلَنَسْئَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ ٦ فَلَنَقُصَّنَّ عَلَيْهِمْ بِعِلْمٍ

گفتند بدرستیکه ما بودیم ستمکاران پس هر آینه خواهیم پرسید البته از آنانکه فرستاده شد بایشان و هر آینه پرسیم البته از فرستادگان پس هر آینه خواهیم خواند بر ایشان بعلم

وَمٰا كُنّٰا غٰاۤئِبِينَ ٧ وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوٰازِينُهُ فَاُولٰۤئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ٨ وَمَنْ

و نیستیم ما غایبان و سنجیدن اعمال در آنروز حق است پس هر که گران آمد سنجیدنهایش پس آنها ایشانند رستگاران و هر که

خَفَّتْ مَوٰازِينُهُ فَاُولٰۤئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا اَنْفُسَهُمْ بِمٰا كٰانُوا بِاٰيٰاتِنٰا يَظْلِمُونَ ٩ وَلَقَدْ مَكَّنّٰاكُمْ فِي

سبك آمد سنجیدنهایش پس آنها آنانند که زیان کردند نفسهای خود بسبب بودنشان که بآیتهای ما ستم میکردند و بتحقیق که صاحب تصرف کردیم شمارا در

الْاَرْضِ وَجَعَلْنٰا لَكُمْ فِيهٰا مَعٰايِشَ قَلِيلاً مٰا تَشْكُرُونَ ١٠ وَلَقَدْ خَلَقْنٰاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنٰاكُمْ ثُمَّ قُلْنٰا

زمین و گردانیدیم از برای شما در آن مایهای تعیش اندکی شکر میکنید و بتحقیق آفریدیم شمارا پس شکل دادیم شمارا پس گفتیم

لِلْمَلٰۤئِكَةِ اسْجُدُوا لِاٰدَمَ فَسَجَدُوا اِلاّٰ اِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السّٰاجِدِينَ ١١ قٰالَ مٰا مَنَعَكَ اَلاّٰ تَسْجُدَ

مر فرشتگانرا که سجده کنید مر آدم را پس سجده کردند مگر ابلیس که نبود از سجده کنندگان گفت چه چیز منع کرد ترا که سجده نکنی

اِذْ اَمَرْتُكَ قٰالَ اَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نٰارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ ١٢ قٰالَ فَاهْبِطْ مِنْهٰا فَمٰا يَكُونُ

آدمرا چون امر کردم ترا گفت من بهترم از او آفریدی مرا از آتش و آفریدی او را از گل گفت پس فرو شو از آن پس نباشد

لَكَ اَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهٰا فَاخْرُجْ اِنَّكَ مِنَ الصّٰاغِرِينَ ٩٣

مر ترا که تکبر کنی در آن پس بیرون رو بدرستیکه تو از ذلیلانی

بعد بسم‌الله چون مردان وقوف — غوطه ور گرده بدریای حروف
بهر گوهرها که چاراست از نهاد — وان الف هم گشت لام و میم و صاد
شد اشارت هر یکی بر عالمی — که نباشد زان برون چیزی همی
مر اشارت آن الف بر اول است — کاول اشیا بوجه اکملست
موج اول باشد از دریای ذات — نامش الله جامع کل صفات
حق تجلی اول اندر وی نمود — زان تجلی شد هویدا هرچه بود
لام باشد لطف حق در رابطه — در میان حق و خلق او واسطه
بر بیانی گشت نامش جبرئیل — بر حیوة و هستی اشیا کفیل
بر بیان دیگر آمد عقل کل — فیض بخش ممکنات از خار و گل
میم باشد عالم غیب مصاف — خوانی ار ملکوت هم نبود گزاف
صاد گشت ار ملك صورت ما صدق — عرش و فرش و ممکنات و ماخلق
نیست بیرون عالمی از این چهار — درج در این چار عالمها هزار
جزء این چاراست هر چیزیکه هست — ماسوای ذاتش از بالا و پست
همچنین در نفس خویش ار بنگری — چار رتبه ظاهر است از بشری
هستی اول بار عقل و روح و جسم — جست آن گنج معما را طلسم
لیك در هر یك مراتب بیحداست — هر یك آثار و ودیعهٔ ایزداست
حاصل آنکه گوید ابداع وجود — من خدایم خالق غیب و شهود
ما لکم بر ذات اشیا سر بسر — هم عقول و هم معانی هم صور
اول و آخر منم ثابت بذات — سوی من باشد رجوع ممکنات
عقلرا فضلم بدانائی نواخت — تا بوحدانیتم بتوان شناخت
زان کند ترك ار تعقل هوشمند — کش بود پروردگاری ارجمند
روح را دادم ز امر خود مقام — پس نمودم صورت اشیا تمام
خود لطیفم در خدائی بر عباد — مقتدر بر ملك و صادق در وداد
از پی اظهار لطف ای ذولباب — بر تو نازل گشت از ما این کتاب
از ره جبریل و عقل ذو فرج — تا نماند هیچ در صدرت حرج
هست دنیا بر تو گر سم الخیاط — یابی از تبلیغ امرم انبساط
تنگدل یعنی مباش از جور خلق — یابی افزون شرح صدر از جور خلق
خلق را بر این کتاب انذار کن — مؤمنان را پند ده اشعار کن
پیروی باید کنند از اختیار — بر هر آنچه آمد از پروردگار
پیروی نآرید زانچه غیر اوست — دوست هم باآنچه نگرفتید دوست
باشد اصنام ار که یا چیز دگر — پند گیرند اندکی زین رهگذر
پس ز اهل قریه ها و شهرها — حکم بر اهلاکشان کردیم ما
پس عذاب ما بایشان دررسید — تا شدند از زندگانی نا امید
بودشان بیتوته همچون قوم لوط — در شب آمد بأس ما شان بیشروط

یا که در قیلوله در نصف النهار
یعنی اندر وقت امنیت بجا
وقت امنیت بلائی بی رحد
جز که گفتند از تحسر وازندم
پس ز امتها بپرسیم از قبول
هم بپرسیم انبیا را از امم
پس حکایت ما کنیم از خیر و کل
هر یکی سنجیدن اعمالشان
حکم حق یعنی در آن روز است حق
رستگارانند بیشك آن گروه
فطرت خود کرده ضایع در عمل
ما شما را در زمین دادیم جا
ما شما را خلق کردیم از کرم
خلق آن از خاك بی تصویر بود
غیر از او کردند باقی سجده زود
یا که اندر ترك آن مضطر شدی
این قیاسی بود کآورد او بپیش
وانکه چون بر عجز خود باشد گواه
وان گهرها کاندر او بد مختفی
عنصری را دید ازخود پست تر
گفت حق چون راه طاعت شد درست
پس فروشی بر ملایك سروری
هم بوئی از خوار و مرند گشتگان

خواب بودند از عذاب کردگار
بأس حق بگرفتشان همچون فجا
در مذاق هرکس آمد بس اشد
ما بنفس خویش کردیم این ستم
که برایشان شد فرستاده رسول
آنچه دیدند از تجری ور ستم
آنچه شد ما بین امت با رسل
در قیامت برحق است ازحالشان
بی زانك یا فزون بر ما خلق
کم بیش سنك ایشان وزن کوه
خوش بچیزی کرده خاطر بس اقل
هم معاش و مکنت و سار و نوا
این صور ها نقش بنمودیم هم
بعد از آن ز او نقش صورتها نمود
زانکه اوراچشم حق بین بسته بود
چون نمودم امرت آوردی ندی
علم حق را هشت وگفت از ظن خوش
وانکه چون دارد امانت را نگاه
کالکن است از شرح وصف وآن صفی
از ره ظاهر نه از عقل و نظر
پس فرود از اوج رفعت سوی پست
کاهل طاعاتند وز آلایش بری
باش خارج از شمار قدسیان

اختصاص این دو وقت اندر بیان
می نبودند اندر آن دم منتظر
خواندن آن مردمان پس می بود
سودی ایشانرا نبد زان اعتراف
تا چه گفتند آن رسل را در جواب
تا شود ظاهر که خلاق الانام
بوده ایم آگاه تا دانند ما
وزن اعمال است یعنی عدل و راست
پس هر آن باشد موازینش ثقیل
ور موازینی خفیفست و قلیل
زانکه بر آیات ما ازبیش و کم
اندکی گویند شکران نعم
اصلتان یعنی که بود آن بو البشر
سجده گفتم تا ملایك را و کنند
گفت او را حقتعالی در ندا
گفت من از وی بخلقت بهترم
او ندید از خاك وعشق وسادگی
وانکه چون شد خلق عالم را مقر
وانکه گنج ذات حق را شد طلسم
لاجرم گفتا من از وی بهترم
پس روا نبود ترا در آسمان
پس برون رو زآسمان یا از بهشت
صورتی پس یافت مکروه آن پلید

زان بود کانز است راحت تو امان
بر عذابی کان بد از ما منحصر
چون عذاب ما برایشان رخ نمود
تا که از اهلاکشان دارد معاف
از پس تبلیغ احکام و کتاب
کرده حجت را بخلق خود تمام
لی کز ایشان غایب اندر اقتضا
ورن گویند آن بمعنی قصاصت
طاعتش یعنی فزون جرمش قلیل
آن گروهند اهل خسران در سبیل
بودشان پیوسته تکذیب و ستم
از شما گویند یعنی شکر کم
خلق فرمودیم از بهر اثر
کرده هریك جز بلیس خود پسند
چه بترك سجده مانع شد ترا
او ز خاك و من ز نار اورم
وان نیاز و نیستی و افتادگی
وانکه چون در خود کند حفظ صور
جامع کل صفات آمد باسم
او عرض نیست با او من جوهرم
باشی از گردنکشان و عاصیان
چون نمودی ظاهر آن اخلاق زشت
گشت هم از رحمت حق نا امید

قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ ١٤ قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ ١٥ قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ

گفت مهلت ده مرا تا روزیکه بر انگیخته میشوند گفت بدرستیکه تو از مهلت داد کانی گفت پس بسبب اضلال کردن تو مرا هر آینه می نشینم البته از برای ایشان

صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ ١٦ ثُمَّ لَآتِيَنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ

بر راه تو که راست است پس هر آینه میایم ایشانرا از میان دستهاشان و از پشت سرشان و از راستشان و از چپهاشان و نخواهی یافت بیشترین ایشانرا

شَاكِرِينَ ١٧ قَالَ اخْرُجْ مِنْهَا مَذْءُومًا مَدْحُورًا لَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ ١٨

شکر کنندگان گفت بیرون رو از آن نکوهیده رانده شده هر اینه آنکه پیروی تو کرد از ایشان هر آینه پر سازم البته دوزخ را از شما همه

وَيَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَٰذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا

وای آدم ساکن شو تو وجفتت در بهشت پس بخورید از هر جا که خواسته باشید و نزدیك مشوید این درخت را پس خواهید شد

مِنَ الظَّالِمِينَ ١٩ فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْآتِهِمَا وَقَالَ مَا

از ستمکاران پس وسوسه کرد مر ایشانرا شیطان تا ظاهر گرداند مر ایشانرا آنچه پوشیده بود از ایشان از عورتهاشان وگفت

نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَٰذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ ٢٠ وَقَاسَمَهُمَا

نهی نکرد شما را پروردگارتان از این درخت مگر آنکه نشوید دو فرشته یا بشوید از جاودانان وسوگند خورد

إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ ٢١ فَدَلَّاهُمَا بِغُرُورٍ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَطَفِقَا

از برای ایشان که من مر شما را هر آینه از نیك خواهانم پس فرود آورد ایشانرا بفریب پس چون چشیدند از آن درخت ظاهر گشت مر ایشانرا عورتهاشان و در ایستادند

يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَ نَادٰيهُمَا رَبُّهُمَا اَلَمْ اَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكُمَا الشَّجَرَةِ وَ اَقُلْ لَكُمَا

كه مي چسبانيدند برا بدو از برك بهشت وندا كرد ايشانرا پروردكارشان كه آيا نهي نكردم شمارا ازاين درخت ونكفتم مر شمارا

اِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُبِينٌ ٢٢ قَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَا اَنْفُسَنَا وَ اِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَ تَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ

بدرستيكه شيطان مر شمارا دشمني است آشكار كفتند پروردكارما ستمكرديم بر نفسهامان واكر نيامرزي تو مارا و ببخشي مارا هر آينه باشيم البته

مِنَ الْخَاسِرِينَ ٢٣ قَالَ اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَ لَكُمْ فِي الْاَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ مَتَاعٌ اِلٰى حِينٍ ٢٤

از زيانكاران كفت فروشويد بعضي تان مر بعضي را دشمن ومر شماراست درزمين جاي قراري ومايه تعيشي تا وقتي

قَالَ فِيهَا تَحْيَوْنَ وَ فِيهَا تَمُوتُونَ وَ مِنْهَا تُخْرَجُونَ ٢٥ يَا بَنِي آدَمَ قَدْ اَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُوَارِي

كفت درآن زندكاني ميكنيد ودرآن ميميريد وازآن بيرون آورده مشويد اي فرزندان آدم بحقيقت فروفرستاديم برشما پوششي كه بپوشد

سَوْآتِكُمْ وَ رِيشًا وَ لِبَاسُ التَّقْوٰى ذٰلِكَ خَيْرٌ ذٰلِكَ مِنْ آيَاتِ اللّٰهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ ٢٦ يَا بَنِي

عورتهاي شمارا واساس تجملي واساس پرهيزكاري آن بهتر است آن از آيتهاي خداست باشدكه ايشان پند كيرند اي فرزندان

آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا اَخْرَجَ اَبَوَيْكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْآتِهِمَا

آدم نبايدكه بفريبد شمارا شيطان همچنانكه بيرون كرد والدين شمارا از بهشت برميكشد ازآنها رختشانرا تا بنمايد ايشانرا عورتهاشانرا

اِنَّهُ يَرٰيكُمْ هُوَ وَ قَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ

بدرستيكه او مي بيند شمارا او ولشكرش ازجائيكه نمي بينيد ايشانرا

كفت مهلت ده مرا تا يبعثون
رفت يكجا خرمنم بر باد او
تا توباشي امتحان زشت و خوب
نفس هم رتبه است بيشك باابليس
ور كج انديشي درآيد در ستيز
آدم از نفس و طبيعت وز مزاج
تا قيامت پس هوا با آدم است
عارفان را در سلوك و در فتوح
نكتها را كر نكو فهمي تمام
مينشينم برصراطت كوست راست
آيم ايشانرا زپيش و از عقب
وان نباشد مختفي بر خاص و عام
دركمان افتي كه بعد از فوت تن
وانكه آيد از قفا يعني نهان
وانكه ميآيد برون ازراه راست
حاصل از هر ره درآيد برعباد
نيستشان بر نعمت منعم سپاس
شد كمان او كز او بيكفتكو
كفت حق اورا زجنت رو برون
بعد از آن كفتيم با آدم عيان
ليك نزديكي بسوى اين شجر
ورخوريد ازآن بظلم افسانه ايد
آنچه بدپوشيده يعني زان دوجفت

كينه تا بكشم زخصم ازصدفسون
كينه بكشم تا ابد ز اولاد او
هركجا باشد رهت جز در قلوب
بلكه خودنفس است شيطان خسيس
كرچه مهلت دادش او تارستخيز
باشد اندر زندكاني لا علاج
ديو سركش با هواهم توام است
تا مقام كشف قلب و سير روح
اعتراضت منهاند در كلام
بهر ايشان بر هرانچه نارواست
كاه پيدا كاه پنهان در طلب
هست روشن تر زشمس بي غمام
چون تواند بود باقي نفس من
باشد آن دنيا و شيئيات آن
در عملهاي نكو عجب و رياست
تا دهد كشت عملها را بباد
وين نكفت الا كه ازفرض و قياس
اضعفند البته فرزندان او
عيب ناك و رانده وخوار وزبون
كه تو با جفتت بمان اندر جنان
كوست كندم مي نجوئيد ازثمر
هم برون از اين سرا وخانه ايد
خود نديدند آنرا بي زكفت

آنكه باعث كشت براين خواريم
كفت مهلت دادمت ايام چند
زانكه اندر قلب جاي غير نيست
تا كه در نفسي طبيعت غالبست
اندرين معني بود رمزي دقيق
كر طبيعت ماند اندر وي زكار
زان هواي نفس را ازاصل و فرع
كاندر آن كردد هويدا رستخيز
كفت شيطان پس چو كردي كمرهم
راهشان يعني زنم از راه دين
آخرت يعني كه پيش آينده است
كويد ار كس رودروشن تيره است
غير ازين عالم بود يا عالمي
حب جاه و مال واخذ زر وسم
وانكه ميآيد زجپ تاره زند
كفت ابليس از بني آدم يقين
زانكه چون مقصود خويش ازبوالبشر
ميتوان از راهشان بردن تمام
بالله ار زايشان كسي تابع شود
هم خوريد ازهركجا خواهيد باز
ميتوان دادن تميز از آن بخود
وسوسه پس كرد ديو بد سير
زان دوتن ميخواست ديو بدخصال

كرد از باب كرم متواريم
تا كه فرزندان آدم زنده اند
فوق خود مر نفس دون را سير نيست
جنس خود را دان كه شيطان جاذبست
كوش كن داري كرادراكي عميق
نيست اورا زندكاني بر قرار
خوانده شيطان كامل اندر نطق شرع
نيستشان راحت ز نفس پر ستيز
هم بترك سجده دور از دركهم
همچو دزدان كه درآيند ازكمين
سهل بنمايم برايشان هرچه هست
عقلت ار باور نمائي خيره است
ديو دان كز پيش راهت زد همي
خواه باشد از ستم خواه ازيتيم
لذت عصيان بدل شيرين كند
نيستند اكثر تورا ازشاكرين
كرد حاصل جمله ازاكل شجر
همچنانكه بردم از ره آن همام
از شما پر دوزخ از واقع شود
آن ثمرها كه بران باشد نياز
نيك وبدشد زان درخت نيك و بد
سويشان بر كشف سوء مستتر
كشف عورت را كه يابند انفعال

گشته وارد در خبر کاهل جنان   عورت ایشان ندیدندی عیان   آدم و حوا ندیدی هم صریح   عورت هم را که بس باشد قبیح
بود دیو آگاه کز اکل شجر   جامه ها ریزد از ایشان سرسر   گفتشان که نهیشان پروردگار   زاین نکرد الا بسلب اعتبار
دو ملك باشید پس نیکو سرشت   جاودان از اکل گندم در بهشت   زنده یا مانید تا صد اعتلا   ره نیابد مرگ هرگز در شما
با وجود آن وساوس بوالبشر   پس تأمل داشت در اکل شجر   بهر ایشان خورد سوگند اینچنین   که شمارا ملك منم از ناصحین
مشفقم من در نصیحت در کلام   زنده مانید ار خورید از وی مدام   وان دو هم سوگند خوردند از پسند   که کنند از وی قبول نصح و پند
پس فرود آوردشان از آن درخت   از فریب و کید و آن سوگند سخت   تا که کرد اهباطشان زاعلی مقام   سوی اسفل زان نقل در کلام
مار و طاوس اندر آن وسواس و کار   تا بلیس فتنه جو بودند یار   شرح آن در سورهٔ ثانی گذشت   گر که خواهی سوی آن کن بازگشت
چون چشیدند آن ثمر را در زمان   شد بر ایشان عورت مخفی عیان   ریخت یعنی از تن ایشان لباس   حکمت این شد مقتضی از رب ناس
برگها میدوختند از هرچه بود   عورت خود تا بدان پوشند زود   در گریز از شرم هر یک سو بسو   تا کس ایشان را نبیند روبرو
کرد ایشان را ندا پروردگار   نهیتان آیا نکردم استوار   که حذر گیرید از اکل این درخت   تا نه بیرون کشد از روضه رحت
هم نگفتم کان ابلیس نابکار   دشمنی باشد شما را آشکار   کرد بر آدم خطاب آنگه که تو   میگریزی از من آیا سو بسو
گفت بل کان باشد از شرمندگی   زانچه بر من رفت اندر بندگی   میگریزم از گناه خویشتن   لی که از پروردگار مؤمن
پس نگفتندی هم از شرم گناه   ربنا انا ظلمنا یا اله   ما بنفس خویش کردیم این ستم   ور نیامرزی تو مارا از کرم
هم نبخشائی گناه ای رب دین   پس یقین باشیم ما از خاسرین   گفت پس هابط شوید اندر زمین   بعض را بعضی است دشمن بالیقین
مار و شیطان آدم و طاوس از آن   دشمن یکدیگرند از آن زمان   تا که مقصود از نتاج آدمند   که بهر حالی معاند با همند
شد شمارا در زمین تا وقت مرگ   جایگاه و عیش و نوش و ساز و برگ   میزئید اندر زمین میرید هم   زان برون آئید هم در صور دم
ای بنی آدم فرستادیم ما   مر لباس و جامه از بهر شما   تا که عورات شما پوشد لباس   آنچه شیطان خواست کشفش در قیاس
مر عرب عریان شدندی در طواف   که زما در جامه ها سرزد خلاف   پس روا نبود که با این جامه ها   در طواف آئیم اندر کعبه ما
آمد این آیت که نزد اهل هوش   جامه باشد از قبایح روی پوش   جامه ها باشد لباس و ریشتان   ساتر از مستقبح و تشویشان
مر لباس از بهر باشد در ستر   ریش از ابریشم و پشم و وبر   وان لباسی که بپوشد آن بتن   از تواضع وان بود زیور حسن
این شمارا به بود زان جامه ها   که بپوشند اهل کبر از عامه ها   هست تقوی جامهٔ اهل نیاز   که بپوشند اهل کبر و اهل نار
جامه تقوی شما را بهتر است   وان با کرام و بتواضع درخور است   بر دوگونه است ار نکو دانی لباس   آن یکی مر اهل ظاهر را اساس
جامه تقوی است بهر حفظ شرع   وامر احکام آنچه هست از اصل و فرع   جامهٔ تقوی است از روی صفت   خاص اهل فقر و حال و معرفت
جامه تقوی بدن را ساتر است   زانچه در شرع از بدنها طاهر است   ور لباس تقوی آمد بهره مند   قلب و روح و سر خفی اندر پسند
بهرهٔ دل صدق باشد در طلب   زان شود پوشیده شهوت هم غضب   هست از تقوی محبت حفظ روح   غیر مولی ستر زان شد در فتوح
بهرهٔ سر رؤیت نور شهود   شد کز آن اشیا نماند در نمود   ور لباس تقوی آن بهرهٔ خفا   بر هویت بین بقای او بجا
مستتر ماند هویت ها همه   بی زاشیا اوست در اشیا همه   آن هویت کوست ساری در وجود   ماند و باقی رفت از چشم شهود
اول و آخر نماند غیر او   در شهود لا اله غیره   گفت حیدر پیشوای متقین   هیچ شیئی را ندیدم من یقین
هر که بود او قبل شیء و بعد شیء   هم مع اوراء اوست یعنی ذات وی   یعنی آن شیء صوری زآیات بود   چون بعین رفت باقی ذات بود
این بود زآیات حق یعنی لباس   تا مگر گردند ایشان حق شناس   ای بنی آدم ز شیطان عنود   بر حذر باشید در دار وجود
تا بپندارد شما را در فتن   آنچنان کافکند آدم را ز من   راند او بین شما را از جنان   کندشان از تن لباس عز و شأن
تا کند عوراتشان را آشکار   مرشوند از هم بداسان شرمسار   بیند آن ابلیس و لشکرهای او   مر شمارا هر طرف آرید رو
از هر آنجا که ببیندش شما   زین چنین خصمی بود بس ابتلا   پس تو از حق برکند او پناه   کز عدو دارد بهر حالت نگاه

اِنّا جَعَلْنَا الشَّیاطینَ اَوْلِیاءَ لِلَّذینَ لایُؤْمِنُونَ ٢٧ وَ اِذا فَعَلُوا فاحِشَةً قالُوا وَجَدْنا عَلَیْها آباءَنا

بدرستیکه ما گردانیدیم شیاطین را یاوران ازبرای آنها که نمیگروند وچون کنند کار بدی را گویند یافته ایم ما بر آن پدران خود را

وَاللّهُ اَمَرَنا بِها قُلْ اِنَّ اللّهَ لا یَأْمُرُ بِالْفَحْشاءِ اَتَقُولُونَ عَلَی اللّهِ مالا تَعْلَمُونَ ٢٨ قُلْ اَمَرَ رَبّي

وخدا امر کرده ما را بآن بگو بدرستیکه خدا امر نمیکند ببدی آیا میگوئید بر خدا آنچه نمیدانید بگو امر کرد پروردگار من

بِالْقِسْطِ وَ اَقیمُوا وُجُوهَکُمْ عِنْدَ کُلِّ مَسْجِدٍ وَادْعُوهُ مُخْلِصینَ لَهُ الدّینَ کَما بَدَاَکُمْ تَعُودُونَ

بعدل و راست دارید رویهاتان را نزد هر مسجدی و بخوانید او را خالص کنندگان از برایش دین را همچنانکه نخست آفرید شمارا عود خواهید کرد

فَریقاً هَدي وَ فَریقاً حَقَّ عَلَیْهِمُ الضَّلالَةُ اِنَّهُمُ اتَّخَذُوا الشَّیاطینَ اَوْلِیاءَ مِنْ دُونِ اللّهِ وَ یَحْسَبُونَ

گروهی را هدایت کرد و گروهی را چنان کرد که ثابت گردید بر ایشان گمراهی بدرستیکه ایشان گرفتند دیوان رجیم را دوستان از غیر خدا و می پندارند

اَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ ٢٩ يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَ كُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا اِنَّهُ

که ایشاںهدایت یافتگان ای پسران آدم بردارید زینتتان را نزد هر مسجدی وبخورید وبیاشامید واسراف مکنید بدرستیکه

لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ ٣٠ قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللّٰهِ الَّتِي اَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ

او دوست ندارد مسرفان را بگو که حرام گردانیده زینت خدا راکه بیرون آورد برای بندگانش وپاکیزه‌ها از روزی بگو آن

لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيٰمَةِ كَذٰلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ٣١ قُلْ

از برای آنهاست که گرویدند در زندگانی دنیا خالص روز قیامت همچنین تفصیل میدهیم آیتها را از برای گروهیکه میدانند بگو

اِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَنَ وَالْاِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَ اَنْ تُشْرِكُوا

جز این نیست که حرام کرد پروردگارم زشتیها را آنچه ظاهر باشد از آن و آنچه باطن باشد و بدی را وستم بناحق را و آنکه شرك آورید

بِاللّٰهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَ اَنْ تَقُولُوا عَلَى اللّٰهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ٣٢ وَ لِكُلِّ اُمَّةٍ اَجَلٌ فَاِذَا جَاءَ

بخدا مادام که فرو نفرستاده باشد بر آن حجتی را و آنکه بگوئید بر خدا آنچه را نمیدانید و از برای هر امتی وقتی است پس چون بیاید

اَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ ٣٣ يَا بَنِي آدَمَ اِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ

وقتشان بازپس نمیمانند ساعتی و پیش نمی افتند ای پسران آدم چون بیایند شما را رسولان از شما میخوانند

عَلَيْكُمْ آيَاتِي فَمَنِ اتَّقٰى وَاَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ٣٤ وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا

بر شما آیتهای مرا پس آنکه پرهیزکاری کرد و شایسته شد پس نباشد بیمی بر ایشان و نه ایشان اندوهناك شوند و آنانکه تکذیب کردند آیتهای مرا

وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا اُولٰئِكَ اَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ٣٥ فَمَنْ اَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرٰى عَلَى اللّٰهِ كَذِبًا

وسرکشی کردند از آنها آن گروه اهل آتشند ایشان در آن جاودانانند پس کیست ستمکارتر از آنکه افترا کرد بر خدا دروغ را

اَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ اُولٰئِكَ يَنَالُهُمْ نَصِيبُهُمْ مِنَ الْكِتَابِ حَتّٰى اِذَا جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا يَتَوَفَّوْنَهُمْ قَالُوا

یا تکذیب کرد آیتهای اورا آن گروه میرسد ایشان را بهره ایشان از آنچه نوشته شد برای ایشان تا وقتیکه آید ایشان را فرستادگان ما جان ستانند ایشان را گویند

اَيْنَمَا كُنْتُمْ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا وَ شَهِدُوا عَلٰى اَنْفُسِهِمْ اَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ ٣٦

کجایند آنچه بودید میخواندید شما از غیر خدا گویند گم شدند از ما وگواهی میدهند بر خودهاشان که ایشان بودند کافران

قَالَ ادْخُلُوا فِي اُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنَ الْجِنِّ وَالْاِنْسِ فِي النَّارِ كُلَّمَا دَخَلَتْ اُمَّةٌ لَعَنَتْ اُخْتَهَا

گوید خدا داخل شوید در امتانیکه بحقیقت گذشتند پیش از شما از پریان وآدمیان درآتش هرگاه داخل شود امتی لعنت میکند همکیش خود را

ما شیاطین را نمودیم اولیا
سرزند چون فعل زشت از کافران
امر فرمودستمان بر آن خدا
بر خدا گوئید آیا افتری
راست گردانید روی خویش را
در پرستش نآورید اورا شریك
چون باو خواهید گشتن جمله باز
همچنانکه آفرید از ابتدا
فرقهٔ را رهنما شد بر کمال
فرقهٔ بردند یا ره بر بهشت

باکسی کش نیست ایمان برخدا
همچو فعل فحش وکشف کافران
کآوریم این فعل باطل را بجا
آنچه را که مینداند از عمی
وقت هر سجده بقبله زامر ما
خلق با خالق ستودن نیست نیك
بی‌کس و بی‌آشنا بی برك و ساز
حق شما را پاك ازعیب وخطا
هم گروهی حق ایشان بد ضلال
فرقهٔ ماندند در اخلاق زشت

از ره جنسیت و سنت که هست
از ره تقلید گویند این عمل
کو خدا نکند بفحشا هیچ امر
امر بر من کرده کو پروردگار
میبخواید آن خدا را بالخصوص
مخلص آن باشد که سازد جمله پاك
نیست چیزی باشما جز عجز و درد
هم باو خواهید برگشتن تمام
زانکه بر نفس وهوا تابع شدند
دانکه شیطان را گرفتندی بدوست

بین ایشان از ره اخلاق پست
یافتستیم از پدرها بی خلل
اینست برحق افتری از زید و عمرو
بر طریق راستی در نظم کار
در عبادت یعنی از محض خلوص
طاعت خویش از کدورت و اشتراك
پس برید آنچه بر شه بی زکرد
خاك گردد خلق خاکی را مقام
بر سفال از ملکتی قانع شدند
این گروه گمرهان چون لحم و پوست

هم بردند از غلط فرمانشان
ای بنی آدم بگیرید از بهار
در نمازت جامه ستر عورتست
همچنین گرقلب باشد نی حضور
هم خورید و هم بیاشامید لیك
گنجهارا گرکسی روزی توصرف
مرعرب دروقت احرام از مقام
گو که کرده زینت حقرا حرام
یا که بنموده حرام این طیبات
مشرك ار بامؤمنان باشد شریك
همچنان کآمد تفصیل این بیان
همسان احکام دیگر بر عباد
ابن عباس از امیر مؤمنان ع
بود او بر مرکبی بهتر سوار
آمدی هم سوی ما از بهر بند
هرکه او را دوست دارد ذوالجلال
مشرکان را ای محمد ص گو تمام
وانچه پنهانست وآن ظاهر نگشت
جاهلان در جاهلیت بالتمام
آمد این آیت که پیدا و نهان
اثم هم گویند باشد شرب خمر
اثم و بغی است آن بغیرحق یقین
هم حرامست اینکه شرك آرید باز
هم حرامست اینکه بندید افترا
پس چو برسر آید ایشان را زمان
بر شما خوانند آیات مرا
کارخویش آرد باصلاح اوقریب
یعنی از ایمان بوحدانیتم
کیست پس ظالمتر از آن بیفروغ
یا شما ردبر دروغ آیات او
بر جزای آنچه از احوالشان
حاملان موت یعنی از وضوح
پس نگویند آن ملایك درخطاب
کافران گویند ضلوا عنهما
گوید او داخل شوید اندرامم

وین سبب گردید برخذلانشان
نزد هر مسجد لباس امتیاز
نزد اهل دل حضورت زینت است
هست عریان ازلباس قدس و نور
مرشمارا نیست هیچ اسراف لیك
لیك بر موقع نباشد یا توحرف
لحم و حرثرا بخودکردی حرام
زینتی کآورده بیرون بر انام
که شما را رزق باشد در حیوة
در حیوة دنیوی با رزق نیك
هم بمفصل آید آیات از نشان
وان مبین گشت خواهد با رشاد
یافت رخصت تا باهل نهروان
جامه هایش با عود و شاهوار
چون لباس حارات شد پسند
لیك باید باشد از مال حلال
غیر ازاین نبود که فرموده حرام
شرح آن درسورهٔ ماضی گذشت
مر زنا را روز داسی حرام
خودحرامست این عمل برمردمان
خواه باشد ازعنف آن یا زسر
غیر حق باشد بتأکیدت متین
در عبادت بر خدای بی نیاز
بر خدا زانچه ندانید از عمی
نیست تأخیری و تقدیمی درآن
اندر احکام شریعت جا بجا
حزن وخوفی نیست ایشانرا نصیب
هم ز ایمان بر رسول و آیتم
کافری بندد خدا را بر دروغ
آن گره را میرسد زاوقات او
ثبت شد در دفتر اعمالشان
سویشان تازند بهر قبض روح
مر اذا را باشد اینقالوا جواب
نیست زان گمگشتگان عونی بما
کز شما بودند سابق در ستم

از گمانشان اینکه درره بوده اند
جامهٔ کآن زینت آمد در عبود
کشف عورت درطواف ودر نماز
زینت خود را بتن سازید راست
حق ندارد مسرفان را هیچ دوست
ورنه بجا صرف ساری درهمی
همچو آنان که برهنه درطواف
چون کتان و پنبه یاپشم و حریر
گوکه هست این زینت واین طیبات
خالص آمد بهر خاصان رزق حق
میکنم اعنی بیان آیات خویش
بهر آنقومیکه دانش پیشه اند
رو کند بهر صحبت کز خلاف
این خوارج مرو را گفتند تو
خواند قل من حرم اورا در جواب
پس برایشان کرد ظاهر بالتمام
آنکه باشد برمن اوپروردگار
شد فواحش برفروج آن نسبتش
لیك میگفتند شب باشد حلال
هم حرامست آنچه بروی نیست حد
بغی را هم ساخت برمردم حرام
پس بدیهی ورنه درهر مشربست
آنچه نفرستاده بر آن حجتی
هرگروهی راست وقت و نوبتی
ای بنی آدم چو آید رهبری
پس هر آن پرهیزد ازتکذیب آن
وانکه برآیاتما تکذیب کرد
آن گروهند اهل آتش جاودان
زانکه گوید دارد او فرزند وجفت
بهره ازلوح آنچه شد ثبت ازعذاب
لیك موقوفست اینحکم او زکل
هست حتی سلشان را منتهی
بلك کجایند آنکه میخواندیدشان
هم بنفس خود شوند ایشان گواه
از پری و آدمی بودند یار

ره بحکم مهتدون بنموده اند
می بپوشید اندر اوقات سجود
نیست لایق نزد عقل و امتیاز
چون شمارا وقت طاعت ناحداست
دوست دارد آنچه درخلقت نکوست
کردهٔ اسراف مال حق همی
میشدند این آیت آمد بخلاف
ازلباسات و زحیوان ناگزیر
خاصه بهر مؤمنین و مؤمنات
در قیامت بیشریك اندر طبق
ما بتفصیلی که هم کردیم پیش
بهرهمند ازفهم و نیك اندیشه اند
نازشان دارد بوجه ائتلاف
بهترین مردمانی در علو
شد مخالف از جواب او مجاب
آنچه بود ازحل و حرمت درمقام
از فواحش هرچه باشد آشکار
یا هر آن حرمی بزرگ ازشدتش
وانکه مستوراست اندرشب فعال
چون صغائر نزد ارباب خرد
وان ستمکاریست یا کبر از انام
اینکه ناحق ظلم و مبغوض ربست
درپرستش یا که اندر طاعتی
در حیوة و زندگی تا مدتی
بر شما وز قومتان پیغمبری
وز فواحش درعیان و در نهان
سرکشی را پیشه زان ترتیب کرد
زانچه بودند ازقبولش سرگران
یا بحق بندد کلامی کو نگفت
واین نصیب آمد برایشان ازکتاب
تا که آید سویشان از ما رسل
یا تواند بود حرف ابتدا
غیرحق کز قهرتان بدهند امان
که بحق بودند کافر بی براه
باشما در دین روید اکنون بار

در اقسام ظلم

شرکرا اقسام باشد بیشکی
میکنند اظهار توحید از ریا
یا برنجانی دل صاحبدلی
همچنین شرکست هرخوی بدت
چونکه دردوزخ در آیند امتی
اینست پیدا گزند مردی رهت
حق تو را بنموده ره بی ابتلا
یا بماتم خانه از دار السرور
مبترم گفتت بگلزار از طریق
مار ها گویند دیدی کآخرت

چشم بهر خلق پوشی از خدا
یا کنی تصدیق بر حرف باطلی
زان شوی پیوسته دوراز مقصدت
مینماید اخت خود را لعنتی
تا که اندازد بکاری درجهت
تا رسی از وی باوج اعتلا
میکنی نفرین مر اورا درحضور
شب درآمد ماندی آنجا بیرفیق
شد خوراك ما تن مستکبرت

یا کنی انکار آیات و کتاب
یا بری مال فقیران را بزور
هرکه باشد خوی زشتش بیشتر
کافتند در دین بایشان کرده اند
گر بعمد است اربسهو آن بالیقین
پس کسی کارد زاوجت برحضیض
کرد دیو آواره ات ازقصروکاخ
سنگلاخی پرگزند و پر سباع
چون ببینی آنچنان هول وهلاك

بت پرستی باشد از آنها یکی
یا خوری مال یتیم ازبیحساب
یا کنی درحق مظلومان قصور
وارد اندر نار گردد بیشتر
روی بر باطل زحق آورده اند
لعنتش دایم کنی کزوی شد این
یا بکاخی تنك ازارض عریض
یا برهنه راندت اندر سنگلاخ
وان تو ازهرسو برد دزدی متاع
نالها از دل براری دردناك

در صفت پیر مرشد

در اختصاص این تفسیر

حَتّٰى اِذَا ادّارَكُوا فيها جَميعاً قالَتْ اُخْرٰيهُمْ لِاُولٰيهُمْ رَبَّنا هٰؤُلاءِ اَضَلُّونا فَآتِهِمْ عَذاباً ضِعْفاً

تا وقتیکه ملحق شوند بیکدیگر در آن همه گوید آخرین ایشان برای اولین ایشان پروردگار ما اینها گمراه کردند ما را پس بده ایشان را عذابی مضاعف

مِنَ النّارِ قالَ لِكُلٍّ ضِعْفٌ وَلٰكِنْ لا تَعْلَمُونَ ٣ وَقالَتْ اُولٰيهُمْ لِاُخْرٰيهُمْ فَما كانَ لَكُمْ عَلَيْنا

از آتش گوید برای هر یک دو چندان است و لیکن نمیدانید و گویند اولین ایشان مر آخرین را پس نیست شما را بر ما

مِنْ فَضْلٍ فَذُوقُوا الْعَذابَ بِما كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ ٣ اِنَّ الَّذينَ كَذَّبُوا بِآياتِنا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْها

هیچ فضلی پس بچشید عذاب را بسبب آنچه بودید کسب میکردید بدرستیکه آنانکه تکذیب کردند آیه‌های ما را و سرکشی کردند از آن

لا تُفَتَّحُ لَهُمْ اَبْوابُ السَّماءِ وَلا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتّٰى يَلِجَ الْجَمَلُ في سَمِّ الْخِياطِ وَكَذٰلِكَ نَجْزِي

گشوده نشود برای ایشان درهای آسمان و داخل نمیشوند بهشت را تا وقتیکه داخل شود شتر در سوراخ سوزن و همچنین جزا دهیم

الْمُجْرِمينَ ٣٩ لَهُمْ مِنْ جَهَنَّمَ مِهادٌ وَمِنْ فَوْقِهِمْ غَواشٍ وَكَذٰلِكَ نَجْزِي الظّالِمينَ ٤ وَالَّذينَ آمَنُوا

گناهکاران را برایشان است از دوزخ بستری و از بالای ایشان پوششها و همچنین جزا میدهیم ستمکاران را و آنانکه گرویدند

وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ لا نُكَلِّفُ نَفْساً اِلّا وُسْعَها اُولٰئِكَ اَصْحابُ الْجَنَّةِ هُمْ فيها خالِدُونَ ٤١ وَ

و کردند کارهای شایسته تکلیف نمیکنیم نفسی را مگر باندازه طاقتش آنگروه اهل بهشت‌اند ایشان در آن جاودانانند و

نَزَعْنا ما في صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ تَجْري مِنْ تَحْتِهِمُ الْاَنْهارُ وَقالُوا الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذي هَدانا لِهٰذا

بیرون کشیدیم آنچه بود در سینه‌هاشان از کینه میرود از زیر ایشان نهرها و گویند ستایش مر خدای را که هدایت کرد ما را باین

وَما كُنّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلا اَنْ هَدانَا اللّٰهُ لَقَدْ جاءَتْ رُسُلُ رَبِّنا بِالْحَقِّ وَنُودُوا اَنْ تِلْكُمُ

و نبودیم که هدایت یابیم اگر نه آن بود که هدایت کرد ما را خدا بتحقیق آمدند فرستادگان پروردگار ما بحق و ندا کرده شدند که اینست آن

الْجَنَّةُ اُورِثْتُمُوها بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ٤٢ وَنادٰى اَصْحابُ الْجَنَّةِ اَصْحابَ النّارِ اَنْ قَدْ وَجَدْنا

بهشتیکه میراث داده شدید آنرا بسبب آنچه بودید که میکردید و ندا کردند اهل بهشت اهل دوزخ را که بتحقیق یافتیم آنچه

ما وَعَدَنا رَبُّنا حَقّاً فَهَلْ وَجَدْتُمْ ما وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقّاً قالُوا نَعَمْ فَاَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ اَنْ لَعْنَةُ اللّٰهِ

وعده کرد ما را پروردگار ما حق پس آیا یافتید آنچه وعده کرد پروردگار شما حق گفتند آری پس ندا کند ندا کننده میان ایشان که لعنت خدا

عَلَى الظّالِمينَ ٤٣ اَلَّذينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبيلِ اللّٰهِ وَيَبْغُونَها عِوَجاً وَهُمْ بِالْآخِرَةِ كافِرُونَ ٤٤

بر ستمکاران آنانکه بازمیدارند از راه خدا و میخواهند آنرا کج و ایشان بآخرت ناگروندگانند

وَبَيْنَهُما حِجابٌ وَعَلَى الْاَعْرافِ رِجالٌ يَعْرِفُونَ كُلّاً بِسيماهُمْ وَنادَوْا اَصْحابَ الْجَنَّةِ اَنْ

و میان آن دو حجابی است و بر اعراف مردانند که میشناسند همه را بعلامتشان و ندا کردند اهل بهشت که

سَلامٌ عَلَيْكُمْ لَمْ يَدْخُلُوها وَهُمْ يَطْمَعُونَ ٤٥

سلام بر شما داخل نشده بودند آنرا و ایشان طمع داشتند

---

١ موج خوف بیکدیگر رسید همه گوید آنکه پیرو شوایدرا بر روی اضطرار کای خدا این ... شعر
از ره ... ما را بر ... ایشان ده عدو ... دو چندان این جماعت را عذاب آتش ... کرده اند
حقتعالی گوید ایشان را جواب که دو چندان همه را شد عذاب ... اضلال و اضلال ... و ...

تابع و متبوع تا دانند لیك
حاصل ایشانرا شد جز سکبتی
تف یابد راه سوی مهرو ماه
فخر میکردید کاندر روز چند
تا شوید آزاد از زنجیر ما
تا بتخفیف عذابی مستحق
آنکه آیتهای مارا بر دروغ
مینگردد زان تکبر در حرا
روح مؤمن تا بهفتم آسمان
بر خلاف روح عاصی کش کشد
راه ندهندش خلایق بیگمان
داخل جنت نگردند از محل
هم دهیم اینسان جزای بدنهاد
هم زما مانند این قوم اریقین
مشرکست آنکو پرستد غیرحق
ظالم آن کز میل نفس پرستیز
وانکسان کایمان بحق آورده اند
ما نکردیم ایچ تکلیفی تعلق
هم بریم از سینهاشان مارون
در حدیث آمد که درباب جنان
بعد ازآن گردند داخل دربهشت
میرود از زیر آنها جوی ها
مر خدارا حمد کز فضل فرون
زانکه بی‌عون خدا والطاف او
مهتدی گشتیم ما دارشادشان
بودتان میراث داعمالی که حود
معنی اورثتموا اعطیتمواست
یافتیم آنرا که در دارالقرار
وعده یعنی آنچه را پروردگار
پس مؤذن ندهد آواز از میان
مینمودند این طلب را از لحاظ
گشته وارد اندر اخبار اندرصاع
که بقرآن مرعلی را اسمهاست
بر توداده است اوفیکامش خبر
کو براسرار ولایت واقفست
این نگفتم من یکی گوینده
تا من ار سودای عشق اندرتنم
کس نداست آن کجا دوجه گفت
آن لب دریا بداین‌لب دیگراست
چشم بندی باشد این کاندرخمی
می‌نیفتد هرگز این‌دریا دخوش
چون بخم پیچد گهی آوازاو
روز بیگه شد بر آمد آفتاب
گاه تفسیر ازبیان مطلب است
هست براعراف آن مردان چند
هست بر بالای آن جای رجال

از عذاب آن‌رفیق و این شریك
تا ابد مانند اندر لعنتی
اوفتد بر ریش او بی اشتباه
آل حق بودند ما را زیربند
ور کمند قهر کافر گیر ما
حود شما باشید در فعلی زحق
حمل کردند آن گروهی بیفروغ
مر گشاده سویشان باب سما
بعد مردن میرود شادی کنان
راجع ازگردون سجین برگردد
می براندش ز باب آسمان
بگذرد از چشم سوزن تا جمل
از جهنم باشد ایشان را مهاد
داده خواهد شد جزای ظالمین
کرده رو برشرخلق ازخیرحق
کرده خواراو روح‌وعقل‌بس‌عزیز
طاعت شایسته از حق کرده اند
جزبوسعش همچو لقمه قدر حلق
آنچه دروی غل‌وغش داردکنون
شد درختی‌جوئی أزریش‌روان
فارغ از آلایش و آثار زشت
از پی آرایش و فرّ و بها
شد بر این توفیق مارا رهنمون
کس نیابد این مقام از جستجو
بر هدایت بود چون سیادشان
از شما صادر شد ازروی رشد
سدهٔ شایسته در اعطای اوست
وعده برما کرده بد پروردگار
بر شما فرموده بود اندر قرار
لعنت حق باد بهر ظالمان
وز ره ناراستی و اعوجاج
کاین‌مؤذن هست بیشك مرتضی
زان یکی‌باشد مؤذن وان‌بجاست

جمع آوردند جمعی بی اصول
مت بجاه افکند کافر کیش او
اهل حق گویند با اهل سعیر
لك چرا بر یکدگر لعنت کنند
قالت اولیهم لاخریهم هلا
پس‌چشند اندقدرسهم خود عذاب
سرکشی کردند زان پس فتحباب
همچنانکه مؤمنانرا جان و روح
میگشایندش بهر گردون دری
حضرموت است آن بگفتارحدیث
کاین به ازارواح علیینّ است
شد محال اعمی که با اخلاق زشت
یعنی از آتش فراشی برشان
پس سه قسمند آنچه آمد درشان
مجرم‌آن کوکرده تکذیب‌او زکل
دوزخ تابنده بس سرکش است
آنچه تکلیف است از ما برعباد
کس‌بتکلیف ازعمل کرد آنچنان
غل و غش یعنی حسادت یا عناد
نام آن آبست کز دانی طهور
بعد ازآن در وصف منزلهایشان
چون رسند اهل جنت جای‌خود
ما نبودیم اینکه خود یابیم راه
آمدند از جانب پروردگار
پس‌ندا کرده شوند ایشان زرود
همچنان کاولاد از مال پدر
هم کنند ازروی توبیخ آرمان
از ثواب آخرت برحق وراست
می بگویند آری آنها یك بیك
خار کاندر راه حق میکاشتند
بر سرای آخرت کافر بدند
همچنین از ابن عباس است نقل
مردمان زان نامها آگه بند

در بیان الهام غیبی

داد آواز از من ار جوینده
بگذر از حرفی تراود از لبم
رفت مستی واین شتر رحابجفت
گرچه در وی قلزم پهناوراست
شد محیطی مندرج یا قلزمی
جزکه لب برمن‌گزند اعنی‌خوش
تا کند مستانه کشف راز او
لب ببند از آنچه میگفتی بخواب
چون‌شب‌آمد وقت‌هذیان‌وتب‌است
در لغت اعراف شد جای بلند
کز خلایق اعرفند اندر جلال

شد ز آوازش دروم ممتلی
اشتری‌کف‌کردو رست ازتفرقه
آنکه در مسی ندر آند صفی
هست این خم را برآندریا رهی
خم‌چوشد هنگام طوفان کم شود
دررمان آن‌موج وبیم ننی‌کم‌است
آنکه لعلش را زدارهرکس‌است
خواب‌بودی‌میزدی‌درخواب‌حرف
کو میان اهل جنت و اهل نار
حاجزی یا چون بناره و باره ها
مرتفع از هرکجا وزهرچه هست

عامه را بر قتل فرزند رسول
تف چولعنت بند شد برریش او
این‌توئی یامادراین زندان اسیر
باد هم اجماع با امت کسید
مر شما را بست افزونی بما
زانچه مکردید درکفر اکتساب
بیستشان از آسمان اندرصواب
سوی علیین برند اندر فتوح
باشدش هر دم فوج دیگری
زد بحقیق ارس اخلاق خبیث
دل مناسب سیرت و سجینی است
راه یابند اهل کفر اندربهشت
پوششی هم آتشی از فوقشان
مشرکان و مجرمان و ظالمان
در مقام کبر ز آیات و رسل
پیرو آن تا ابد در آتش است
وان بود بر قدر طاقت نی زیاد
آن گروهند اهل جنت جاودان
تا نباشد در میانشان جز وداد
شربت‌آن شوید زدل‌رنك شرور
حقتعالی گوید از بهر نشان
می بگویند از دل دانای خود
گر نه ما را رهنما گشتی اله
سوی ما بر حق رسولان کبار
کایست‌آن جنت‌که حقتان‌گفته‌بود
میبرد میراث از حکم و خبر
اهل دوزخ را ندا اهل جنان
یافتید آیا شما آنچه سزاست
گشت وارد بهر ما نی‌ریب و شك
باد مردم را زره منداشتند
راه مردمرا ز طاعت میزدند
این روایت هم بود ثابت نقل
غافل از اوصاف و اسماء ویند
مابقی را از صفی جو سر بسر
بر مسمی و بر اسماء عارفست
رازخود گفت اندهم آوازی‌ولی
وز دهان افکند بیرون شقشقه
خفته‌مسکین‌نی‌لبستش نی کفی
نك چنین کزوی بود پیدا تهی
از ته اندر جنبش آن قلزم شود
حبذا لب‌افتاده برجا این‌خم‌است
تاسخن برلب رسدگویدبس‌است
آنچه برفهمش ندارد عامه طرف
پردهٔ باشدکه نتوان زان گذار
نزد شهری بهرحفظ و چاره ها
انبیا را باشد اندر وی نشست

میشناسند آن‌جماعت در سرشت ‖ هرکه باشد اهل دوزخ یا بهشت
گفته‌صادق‌ع هست اعراف‌ازنشان ‖ پشته ها ما بین دوزخ هم جنان
چون نکوکاران بجنت روکنند ‖ جای اندر روضه و مینو کنند
که ببینید آنکسان را دربهشت ‖ با شما بودند یار و همسرشت
پس‌که کاران کنند آنگه ندا ‖ که تحیت باد از حق بر شما

بر علامتها که دارند آنگروه ‖ در شناسائی بسیماء و وجوه
هر نبی را با خلیفه و امتش ‖ باز دارند اندر آن از حکمتش
پس خلیفه آن نبی با عاصیان ‖ گوید از روی نکوهش آنزمان
بر مقام خود رسیدند این چنین ‖ مر شما ماندید محروم و غبین
در جنان داخل نکردند آنکسان ‖ لیك دارند این طمع از شافعان

وَ اِذاصُرِفَتْ اَبْصارُهُمْ تِلْقاءَ اَصْحابِ النّارِ قالُوا رَبَّنا لا تَجْعَلْنا مَعَ الْقَوْمِ الظّالِمِينَ ٤٦ وَ نادى

وچون گردانیده‌شود چشمهاشان نجانب اهل آتش گویند پروردگارمامگردان‌مارا باگروه ستمکاران وندا کردند

اَصْحابُ الْاَعْرافِ رِجالاً يَعْرِفُونَهُمْ بِسِيماهُمْ قالُوا ما اَغْنى عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَ ما كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ ٤٧

اصحاب اعراف مردانیراکه‌میشناختندایشانرابعلامتشان گویند کفایت‌نکرداز شماجمع‌کردن‌مال‌ورجالتان وبه‌آنچه‌بودید‌که‌سرکشی میکردید

اَهؤُلاءِ الَّذِينَ اَقْسَمْتُمْ لا يَنالُهُمُ اللّهُ بِرَحْمَةٍ اُدْخُلُوا الْجَنَّةَ لا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَلا اَنْتُمْ تَحْزَنُونَ ٤٨

آیاایتها کسانیند که‌سوگندمیخوردیدکه‌نرساندشان‌خدا رحمتی داخل‌شوید بهشت‌را نیست‌ترسی برشما ونه‌شمااندوهناك‌شوید

وَ نادى اَصْحابُ النّارِ اَصْحابَ الْجَنَّةِ اَنْ اَفِيضُوا عَلَيْنا مِنَ الْماءِ اَوْ مِمّا رَزَقَكُمُ اللّهُ قالُوا

وندا خواهندکرداهل آتش اهل بهشت‌را که بریزید برما از آب یا ازآنچه‌روزی‌کردشماراخدا گویند

اِنَّ اللّهَ حَرَّمَهُما عَلَى الْكافِرِينَ ٤٩ اَلَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْواً وَ لَعِباً وَ غَرَّتْهُمُ الْحَيوةُ الدُّنْيا

بدرستیکه‌خدا حرام‌گردانیدآندورابرناگروندگان آنانیکه گرفتند دینشانرا بهزل وبازیچه وفریفتشان زندگانی دنیا

فَالْيَوْمَ نَنْسيهُمْ كَما نَسُوا لِقاءَ يَوْمِهِمْ هذا وَ ما كانُوا بِآياتِنا يَجْحَدُونَ ٥٠ وَ لَقَدْ جِئْناهُمْ

پس‌امروز فراموش‌میسازیمشان‌چنانکه‌فراموش‌کردندملاقات‌روزشان‌ایمروزراوبودشان‌که‌بآیتهای‌ما انکارمیورزیدند وبتحقیق‌دادیم‌ایشانرا

بِكِتابٍ فَصَّلْناهُ عَلى عِلْمٍ هُدىً وَ رَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ٥١ هَلْ يَنْظُرُونَ اِلاّ تَأْوِيلَهُ يَوْمَ

کتابی که‌تفصیل‌دادیم‌آنرا بر علم هدایت ورحمت ازبرای‌گروهی‌که‌میگروند آیاانتظارمیبرند مگر تأویلش‌راروزیکه

يَأْتِي تَأْوِيلُهُ يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جاءَتْ رُسُلُ رَبِّنا بِالْحَقِّ فَهَلْ لَنا مِنْ شُفَعاءَ

بیاید تأویلش خواهندگفت آنانکه فراموش‌کردندآنرااذپیش‌بتحقیق‌آمدند رسولان‌پروردگارمابحق پس‌آیا باشدمرمارااز‌شفیعان

فَيَشْفَعُوا لَنا اَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلَ غَيْرَ الَّذِي كُنّا نَعْمَلُ قَدْ خَسِرُوا اَنْفُسَهُمْ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ ما كانُوا

پس‌شفاعت‌کننداز‌برای‌ما یابرگردانیده‌شویم پس‌بکنیم‌جزآنچه‌بودیم‌میکردیم بتحقیق‌زیانکردندبنفسهاشان وگمشد ازایشان‌آنچه بودند

يَفْتَرُونَ ٥٢ اِنَّ رَبَّكُمُ اللّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمواتِ وَالْاَرْضَ فِي سِتَّةِ اَيّامٍ ثُمَّ اسْتَوى عَلَى الْعَرْشِ

که‌افترامیکردند بدرستیکه‌پروردگارشماخدائیست‌که‌آفرید آسمانها وزمین‌را در شش‌روز پس‌مستولی‌شد بر عرش

يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثاً وَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَ النُّجُومَ مُسَخَّراتٍ بِاَمْرِهِ اَلا لَهُ الْخَلْقُ وَالْاَمْرُ

میپوشاندپرده‌شب روزرا که‌میجویدآنراشتابکنان وآفتاب‌را وماه‌را وستارگانرا تسخیرشده‌ها‌بامراو آگاه‌باشیدمراوراست‌آفرینش‌وفرمان

تَبارَكَ اللّهُ رَبُّ الْعالَمِينَ ٥٣ اُدْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعاً وَ خُفْيَةً اِنَّهُ لا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ ٥٤ وَلا تُفْسِدُوا

بزرگست خدا پروردگارجهانیان بخوانید پروردگارتانرا ازراه‌خشوع‌وپنهانی بدرستیکه‌اودوست‌ندارد‌حدگذرندگانرا وفسادمکنید

فِي الْأَرْضِ بَعْدَ اِصْلاحِها وَادْعُوهُ خَوْفاً وَ طَمَعاً اِنَّ رَحْمَةَ اللهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ ••

در زمین بعداز اصلاحش و بخوانیداورا ازروی بیم وامید بدرستیکه رحمت خدا نزدیکست به نیکوکاران

روی ایشان را بگرداند چون سوی دوزخ تا ببینند آن شئون
این چنین گویند کای پروردگار با ستمکاران مکن ما را تو یار
بر تو یارب میبریم ایلك پناه تا که با ایشان نباشیم از گناه
هم کنند اصحاب اعراف این ندا بر رجالی که شناسند از صفا
می نگویند از شما ننموده دفع این عذاب انصار و یار و جمع و نفع
بودنان کز از فقیران ور ثقات در حیوة بی قرار و بی ثبات
زین عذاب آن عجب و استکبارتان هیچ نرهاند آتش آمد یارتان
بودنان ننك از صهیب و از بلال سرکشی را ایست پایان و مآل
حال عمار و سلمان و صهیب میکنند اعراف اشارت زان عیب
کاین رجال آیا نباشند آنکسان که شما خوردید سوگند از لسان
که بر ایشان رحمت حق کی رسد نیستشان از حق بخشایش مدد
این بود ارشاد تا کس ناگزیر ننگرد از روی خواری بر فقیر
نك درآئید ای عزیزان در بهشت کان شمارا از ازل بد سرنوشت
بر شما نه خوف باشد از هلاك هم نگردید از رهی اندوهناك
اهل آتش پس بر اصحاب جنان میکنند آواز از احراق جان
می بریزید آنقدر برما ز آب که شود ساکن زما این التهاب
یا از آنچه بر شما رب الانام کرده روزی از شراب وازطعام
می‌نگویند ان شراب واین طعام حقتعالی کرده بر کافر حرام
آنکسانیکه برگرفتند از پسند دین خود را لهوولعب و ریشخند
زندگانی جهان بی ثبات داد ایشانرا فریب از ترهات
پس فراموش آوریم امروزشان شد چو نسیان دولت فیروزشان
چون گذشت ازحق گذاریدشان وجود گو نمان در سهو و نسیان تا ابد
مانده از دیدار معنی جمله دور ور لقاء ربکم هداست کور
دیدن این روز را یکدم نیاد نگذرانند از تغافل و انجحاد
همچنان کایشان آیتهای ما بودشان انکار از جهل و عما
این کتاب از علم آوردیم ما هم بتفصیلی بیان کردیم ما
یعنی از دانائی خود در امور درج در روی بحرهای علم و نور
آنچه خلقانرا تمام آید بکار در امور دین و دنیا استوار
رهنما و رحمت آمد بالیقین بر گروهی کاهل ایمانند و دین
هیچ میباشند آیا منتظر جز که بر تأویل آن ازوجه سر
یعنی الا آنکه دان پایان کار ظاهر آید سربسر روز شمار
آنچه دروی باشد از وعدو وعید عاقبت گردد هویدا بر عبید
یا چه دیدی ظاهرش محکم چنین کن یقین کوراست تأویلی متین
ره بتأویلش ندارد هر تنی منتظر بروی شود جز کودنی
گرکه فهمی برچه داری انتظار ور نفهمی کن بظاهر اقتصار
ظاهرش ازمهروماه روشنتر است بر خلایق با امامت رهبر است
باطنش بحریست بی پایان وژرف دست کسرا قدرفهمش حدوطرف
جز بپیمبر یا ولی کاملی بر مقام لی مع الله و آصلی
یوم یأتی آید اعنی روز آن که شود بر جمله تأویلش عیان
می‌نگویند آنکسان کزناصواب ترك کردند این کتاب مستطاب
آمد از پروردگار ما رسل بر درستی رهنمایان بر سبل
آنزمان تکذیبشان کردیم زود یاد از روزی چنین ما را نبود
پس بود آیا شفیعی بهر ما تا کند درخواست بر ما ازخدا
یا که برگردانده گردیم از محل سوی دنیا بهر اصلاح عمل
تا بوحدانیتش قائل شویم هم بامر و نهی او عامل شویم
غیر از آنچه ما بر آن عامل بدیم زان عملها بر جزا قابل شدیم
بر نفوس خود بتحقیق آنکسان کرده اند ازکرده های خودزیان
گم شد از ایشان بر آنچه مفتری بر بیان بودند اندر یاوری
تا مگر باشدشان آنها شفیع آرمان گردند مأیوس از جمیع
بعد از آن حق از کمال اقتدار ذکر خلقت کرده بهر اعتبار
گوید آن پروردگار ذوالجلال کاوست ذاتش جامع کل کمال
آنکه شش‌روز آن سموات و زمین بی ز آلت آفریده است اینچنین
ربها یعنی شش آمد سربسر کاو شد ازهریك بوجهی جلوه گر
شرح آن خوگر که داری حوصله گفته آمد در بیان مسئله
چونکه شد ایجاد عالم بر نظام مستوی برعرش شد فوق التمام
عرش قلب عالم آمد در وجود گشت مستولی بر آن شاه وجود
قلب احمد یا که عرش اعظم است وان سریر پادشاه اقدم است
آنچنانکه شه نشیند بر سریر بهر استیلا بملك مستنیر
این مثل گفت از پی فهم فرق ورنه ایسان نیست استیلای حق
ملکه باشد عین استیلای او هستی هر ممکنی برجای او
همچو استیلای خور برضوءو تاب یا چو استیلای دریا بر حباب
از سریرش گر شود شاهی جدا تخت باشد همچنان باقی بجا
ور امرش اوشد جدا از تختگاه عرش و ماهیها شود در دم تباه
پس مثال از بهر فهم عامه است یافت معنی مردی از علامه است
مستوی شد پس بعرش ازمشیتش عرش یعنی ظل رحمانیتش
روشنی روز را او بر شب می بپوشاند باریکی شب
می بجوید روز راشب تا شتاب اندر آید از پی اورا بیحجاب
آفتاب و ماه و کوکبها تمام امر او را شد مسخر در نظام
می نماید اینکه اندر اختراع هست اورا آفریدن و اختراع
چیز ها یعنی شود از وی پدید نافذ است امرش بچیزی کافرید
خلق کرد او هرچه زامر مستقر هشت در وی از توانائی اثر
یا مراد از ملك و ملکوتست آن جسم را آورد در جنبش زجان
پس بزرگست او بوحدانیتش در الوهیت هم اندر قدرتش
آفرینش را بود پروردگار عالم و آدم باو دارد قرار
در پرستش سوی اوآرید رو خود چو ادعوربکم فرموده او
ای غریب افتادگان در بدر شاهمان بر شهر دل دارد مقر
رو زغربت بر دیار خود کنید طاعت از پروردگار خود کنید
از ره پوشیدگی با عجز و درد رو بآن سلطان دل بایست کرد
خواندن ازدل خواست آسلطان جان گفت خوانیدم اذان رو در نهان
خفیه خواندن اقرب آمد برحضور وز ریا و ریب میباشد بدور
گر مرافق سوی او باشی بدل خواندهٔ حق را بنطق معتدل
مصطفی اندر غزائی رفته بود شب بصحرائی مهول آمد فرود
آن صحابه شد بلند آوازشان از پی تکبیر او آغازشان
گفت پیغمبر بسوی نفس خود بازگردید از صدا نبود مدد

او بود حاضر نه غایب از شما   نشود هرکس کند هرسان دعا
اینقدر کافیست اینجا در اساس   جمع از ذکر خفی گردد حواس
حد ذکر اینست و نزد حق نکوست   او ندارد معتدین را هیچ دوست
ای بسا بیدار هوش خفته تن   مالک ذکرش دمبدم با ذوالمنن
دردعا باشد مراد و حاجتش   آنچه دوراست از اراده و مشیتش
اینست نوعی از فساد اندر زمین   در زمین مکنید افساد این چنین
هرعمل کان شد مخالف با کتاب   در زمین باشد فساد و ناصواب
هشت ناموس از پی اصلاح ارض   نفی مفسد پس ز ارض افساد و رفض
نیست هیچ از رحمتش کس بی نصیب   لیک آن بر محسنین باشد قریب
خواندن بی خوف و طمع آن دیگر است   ذکر آن دور از عقول اکثر است
آنکه خاصش شد نعمت یا نواست   باشد از ترس و طمع او را نجاست
حال عاشق را مپرس از حمد و چون   در رهش یکسان بود عقل و جنون
من چگویم با تو شرح این مقام   داند آنکو رفته این ره والسلام
گفت خوانیدم هم از خوف گناه   هم ز طمع جنت و آن قدر و جاه

در مقام خود کند ظاهر صفی   وجه ذکر قلب ز اسرار خفی
گر حواست جمع بود در طلب   نیست ذکر آن جنبد ار بیهوده لب
ای بسا خوانندگان خفته دل   کز خدا باشند برخود مشتغل
معتدین خوانندگان غافلند   گشته از معنی بصورت مایلند
تا کند تعیین بکس یا از ریا   رو نماید در نماز و در دعا
بعد از آن کاصلاح آن فرمود حق   داد عالم را ز شرع خود نسق
حق فرستد انبیا را بر عباد   تا برآرند از زمین بیخ فساد
می بخوانید از نشان آیتش   هم ز خوف قهر و طمع رحمتش
هر نبی او دارد نوعی احتیاج   باشد از خوف و طمع دارو علاج
تا کسی بود در او سودای عشق   کی بود آگه ز استغنای عشق
لیک عاشق از دو کون آزاده است   امر جانان را بجان آماده است
از بهشت و دوزخست او را حذر   بر ثواب و بر عقاب و خیر و شر
تا کجاست آن رجالی گر رسد   تا رسد لیک گویم از بیم و امید
تا شما را باشد از رحمت نصیب   و آن بود بهر نکوکاران قریب

وَ هُوَ الَّذی یُرْسِلُ الرِّیاحَ بُشْراً بَیْنَ یَدَیْ رَحْمَتِه حَتّٰی اِذا اَقَلَّتْ سَحاباً ثِقالاً سُقْناهُ لِبَلَدٍ مَیِّتٍ

واوست که میفرستاد بادهارا بشارت دهندگان میان دو دست رحمتش تا چون بردارد ابر گرانبار را رانیم آن را از برای بلدی مرده

فَاَنْزَلْنا بِهِ الْماءَ فَاَخْرَجْنا بِه مِنْ كُلِّ الثَّمَراتِ كَذٰلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتٰی لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ۵۶ وَ

پس فرو فرستیم بآن آب را پس بیرون آوریم بآن از همه ثمرها همچنین بیرون میآوریم مردگان را باشد که شما پند گیرید و

الْبَلَدُ الطَّیِّبُ یَخْرُجُ نَباتُهُ بِاِذْنِ رَبِّه وَالَّذی خَبُثَ لا یَخْرُجُ اِلّا نَكِداً كَذٰلِكَ نُصَرِّفُ

بلد پاکیزه بیرون میاید رستنیهاش باذن پروردگارش و آنچه پلید شد بیرون نمیاید مگر اندک بیفایده همچنین میگردانیم

الْاٰیاتِ لِقَوْمٍ یَشْكُرُونَ ۵۷

آیتهارا از برای گروهی که شکر میکنند

اوست آنکس که فرستد بادها   مژده بر رحمت دهد ز امدادها
بادها تا چون بجود گیرند بر   ابرهائیکه گرانند از مطر
ابر را رانیم اندر اهتزاز   بهر احیای زمین مرده باز
پس بآن آریم بیرون از زمین   میوه ها از هر قبیلی دلنشین
یعنی آسان که زمین یابد حیوة   ز آب و روید ز آن بهر فصلی نبات
نیست فرقی دارد از فهمی عروج   درمیان آن خروج و این خروج
هر زمین پاک و شایسته که آن   قابل زرعست و صالح رایگان
وانکه باشد شوره و ناپاک و بد   زان برون ناید گیاه الا نکد
آن یک از آیات حق یابد رشاد   وین یکی زاید در او جهل و عناد
بر گروهی کز یقین دارند سهم   شکر نعمتها کنند از عقل و فهم
زان گذشتم لیک تا تفسیر من   نزد هر قومی بود پس مؤتمن
گر معوّیه چنانست از چنین   عامه اش دانند خال المؤمنین
یا نگشتستی در این معنی دقیق   یا نداری عقل و ادراکی عمیق
نی سخن گویم بتقلید و عناد   نی ز اصلاح آورم رو بر فساد
لیک باید خار را از گل شناخت   بلبلان را دل بگل بایست باخت
جمع ضدّین از که داری ننگ و نام   نیست ممکن لب فروبند از کلام

پیش از آنکه بر زمین ریزد مطر   بادها بدهند از باران خبر
هرچه باشد ابر از باران ثقیل   حمل آن بر بادها باشد قلیل
پس بسوی آن زمین با آن سحاب   نازل از بحر عطا سازیم آب
هم بدینسان مردگان را از قبور   ما برون آریم در یوم النشور
مردگان را هم ز خاک تیره گون   آوریم آنگه که وقت آید برون
شاید از صورت بمعنی پی برید   وان بفهم آرید گر دانشورید
رستنیها روید از وی صد هزار   چونکه فرمان باشد از پروردگار
همچو قلب مؤمن و کافر بعرض   زد مثل آن هر دو را حق بر دو ارض
ما بگردانیم آیتهای خود   این چنین شرح از مثال نیک و بد
یک حکایت از معویه مراست   گر کنم ذکرش در این موقع بجاست
کس نگوید کاین سخن مستهجن است   یا که آن بیمانده یا موهن است
من نه از تقلید با کس منفصم   لیک در این یک عقیدت معتصم
من تو خود دانی که صوفی مشربم   صلح کل با هر گروه و مذهبم
نیست صوفی را خصومت با کسی   خواه کل باشد در این ره یا خسی
هیچت از نبود تمیز نیک و بد   چون صنم را میشناسی از صمد
گر رسول حقتعالی بوده نوح   جز بدو نیست کفار را فتوح

لَقَدْ اَرْسَلْنا نُوحاً اِلٰی قَوْمِه فَقالَ یا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّٰهَ ما لَكُمْ مِنْ اِلٰهٍ غَیْرُهُ اِنّی اَخافُ عَلَیْكُمْ

بحقیقت فرستادیم نوح را بسوی قومش پس گفت ای قوم من بپرستید خدارا نیست مر شمارا هیچ خدائی جز او بدرستیکه من میترسم بر شما

عَذابَ يَوْمٍ عَظيمٍ ٥٨ قالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ اِنّا لَنَريٰكَ في ضَلالٍ مُبينٍ ٥٩ قالَ يا قَوْمِ لَيْسَ بي

از عذاب روزی بزرگ گفتند جمعی از قومش بدرستیکه ما می بینیم ترا در گمراهی آشکار گفت ای قوم نیست با من

ضَلالَةٌ وَ لٰكِنّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعالَمينَ ٦٠ اُبَلِّغُكُمْ رِسالاتِ رَبّي وَ اَنْصَحُ لَكُمْ وَ اَعْلَمُ مِنَ

گمراهی ولیکن من رسولی‌ام از پروردگار جهانیان میرسانم شما را رسالتهای پروردگارم و پند میدهم شما را و میدانم از

اللّٰهِ ما لا تَعْلَمُونَ ٦١ اَوَ عَجِبْتُمْ اَنْ جاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلٰى رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنْذِرَكُمْ وَ

خدا آنچه را نمیدانید آیا عجب داشتید که آمد شما را ذکری از پروردگارتان بر مردی از شما تا بیم کند شما را و

لِتَتَّقُوا وَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ٦٢ فَكَذَّبُوهُ فَاَنْجَيْناهُ وَ الَّذينَ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَ اَغْرَقْنَا الَّذينَ كَذَّبُوا

تا بپرهیزید و باشد که شما رحمت کرده شوید پس تکذیب کردند او را پس رهانیدیم او را و هر که با او بود در کشتی و غرق کردیم آنرا که تکذیب کردند

بِآياتِنا اِنَّهُمْ كانُوا قَوْماً عَمينَ ٦٣

آیتهای ما را بدرستیکه بودند گروهی کوران

در بيان احوال حضرت نوح على نبينا و آله و عليه السلام

نوح را دادیم ما پیغمبری — سوی قومی بت پرست از برتری
بر شما ترسم گر ایمان ناورید — بر عذابی پس بزرگ و پس شدید
که کنی ما را دلالت زاشتباه — بر اله واحد از چندین اله
میرسانم بر شما پیغام حق — رب من پروردگار ما خلق
قوم را آمد شگفت از وحی رب — نوح گفت آیا کنید از این عجب
بر زبان مردی از جنس شما — تا برساند شما را زابتلا
پس ورا تکذیب کردند آن گروه — نوح شد زآزار ایشان در ستوه
وحی کرد اورا که سازد کشتئی — کش بود هنگام طوفان پشتئی
نوح را دادیم از طوفان نجات — وانکه با او بود در فلک از ثقات
زانکه بودند آن گره قومی عمین — کور یعنی از نشانهای دین

گفت یا قوم اعبدوا الله مالکم — هیچ معبودی جز او بی اشتلم
قوم گفتند از انکار و الهی — ما تو را بینیم اندر گمرهی
گفت گمره نیستم من در یقین — بل رسولستم ز رب العالمین
ناصحم میدانم از وحی خدا — آنچه آنرا نیستید آگه شما
کاید از بهر شما در قرار — بر شما پیغامی از پروردگار
تا بترسید و بخشیده شوید — شاید آخر خوب و برگزیده شوید
گرد نفرین شد دعایش مستجاب — امر از حق شد بهلاک و عذاب
رفت در کشتی خود او با خدتن — شد بطوفان غرق باقی مرد و زن
غرق کردیم آنکه بر آیات ما — بودشان تکذیب از جهل و عما
شرح حال نوح و طوفان را تمام — گویم اندر سورهٔ هود از کلام

وَ اِلٰى عادٍ اَخاهُمْ هُوداً قالَ يا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّٰهَ ما لَكُمْ مِنْ اِلٰهٍ غَيْرُهُ اَفَلا تَتَّقُونَ ٦٤ قالَ الْمَلَأُ

و فرستادیم بقوم عاد برادر ایشان هود را گفت ای قوم من بپرستید خدا را نیست مر شما را هیچ خدائی جز او آیا پس نمی پرهیزید گفتند آن

الَّذينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ اِنّا لَنَريٰكَ في سَفاهَةٍ وَ اِنّا لَنَظُنُّكَ مِنَ الْكاذِبينَ ٦٥ قالَ يا قَوْمِ لَيْسَ

جماعت که کافر بودند از قومش بدرستیکه ما هر آینه می بینیم ترا در کم خردی و بدرستیکه ما هر آینه گمان می بریم ترا از دروغگویان گفت ای قوم نیست با من

بي سَفاهَةٌ وَ لٰكِنّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعالَمينَ ٦٦ اُبَلِّغُكُمْ رِسالاتِ رَبّي وَ اَنَا لَكُمْ ناصِحٌ

کم خردی ولیکن من رسولی‌ام از پروردگار جهانیان میرسانم شما را رسالتهای پروردگارم و من شما را خیرخواه

اَمينٌ ٦٧ اَوَ عَجِبْتُمْ اَنْ جاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلٰى رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنْذِرَكُمْ وَاذْكُرُوا اِذْ

امینم آیا عجب داشتید که آمد شما را ذکری از پروردگارتان بر مردی از شما تا بترساند شما را و یاد کنید وقتیکه

جَعَلَكُمْ خُلَفَاۤءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ وَزَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَسْطَةً فَاذْكُرُوا آلَاۤءَ اللّٰهِ لَعَلَّكُمْ

گردانید شمارا جانشینان از پس قوم نوح وافزود شمارا در خلق زیادتی پس یاد کنید نعمتهای خدارا باشد که شما

تُفْلِحُونَ ۶۸ قَالُوا أَجِئْتَنَا لِنَعْبُدَ اللّٰهَ وَحْدَهُ وَنَذَرَ مَا كَانَ يَعْبُدُ آبَاۤؤُنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ

رستگار شوید گفتند آیا آمدی مارا از برای آنکه بپرستیم خدارا تنها و واگذاریم آنچه بود که میپرستیدند پدران ما پس بیاور بما آنچه وعده میدادی مارا اگر هستی

مِنَ الصَّادِقِينَ ۶۹ قَالَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ رِجْسٌ وَغَضَبٌ أَتُجَادِلُونَنِي فِي أَسْمَاۤءٍ سَمَّيْتُمُوهَا

از راست گویان گفت بتحقیق واقع شد بر شما از پروردگار شما عذابی وخشمی آیا مجادله میکنید بامن در نامهائیکه نام نهادید آنهارا

أَنْتُمْ وَآبَاۤؤُكُمْ مَا نَزَّلَ اللّٰهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ ۷۰ فَأَنْجَيْنَاهُ

شما وپدرانتان فرونفرستاده خدا بآن هیچ حجتی پس منتظر باشید بدرستیکه من باشما از منتظرانم پس رهانیدیم اورا

وَالَّذِينَ مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَقَطَعْنَا دَابِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَمَا كَانُوا مُؤْمِنِينَ ۷۱

وآنانکه بااو بودند برحمتی از نزد ما وبریدیم دنباله آنانکه تکذیب کردند آیتهای مارا و نبودند گروندگان

در بیان قوم عادو دعوت هود علیه السلام

از اخا هم قصد باشد در کلام
عادیان بودند قومی زورمند
جملگی با احتشام و مالدار
قال یا قوم اعبدوا الله مالکم
بت پرستی نیست فعلی برصواب
ما تورا بینیم راسخ در سفه
گفت مر رد دیوتان ایقوم ره
میرسانم بر شما پیغام او
کاید اینسان پندی از پروردگار
یاد آرید اینکه بعد از قوم نوح
کرد زاید بسط خلقت در شما
قوم گفتند آمدی آیا بما
میپرستیدند آنرا از نخست
یعنی اورا آنچه گفتی از عذاب
میرسد البته از پروردگار
اندر اسماء یعنی اندرآن بتان
محض اسم است آن نه از وحی عیان
با شما من نیز دارم انتظار
بودشان بخشایش این از نزد ما
دانکه میبودند دور از رأی ما
تا نپنداری که بادی گر وزد
جز که امر آید ز خلاق العباد
باد ها را گرشناسی پیش وپس
روکنی هرسو سپاهش بسته صف
وان یکت کافیست وقت گوشمال

هم فرستادیم ما بر عاد پیش
واحدی زایشان بقربت تمام
هم بناور هم بقامت سربلند
بت پرستی بودشان پیوسته کار
من اله غیره اولی لکم
می بپرهیزید آیا از عذاب
که نداری دین سابق را نگه
نیست ملصق با من از وجهی سفه
بهره تا یابید از اکرام او
سوی مردی از شما در انذار
جانشین کرد او شمارا بالوضوح
قامت و قدرت نمرو دو نما
تا بگوئی که پرستیم آن خدا
ترک آن بر عقل ما باید درست
راستی گر داری از حق مجاب
رجس یعنی آن عذاب بر شرار
که بهریک هشته اید اسمی چنان
حق نفرستاده برهانی بر آن
بر هرانچه وعده دادم کردگار
خائفین را همچنین باشد رجا
از پی تکذیب آیتهای ما
میتواند برگ کاهی را گرد
که بکن ای باد از بیخ آن بلاد
بینی اندر صد کمندی هر نفس
از زمین تا آسمان بر هرطرف
زان مگر بگریزی از بابی محال

هودکایشانرا برادر بودو خویش
همچنانکه باز گوئی در ندا
در زمین از آنقبیله آنزمان
حق فرستاد از کمال جود را
نیست معبودی شمارا غیر حق
پس بگفتند از بزرگان روبرو
هم گمان ماراست کاین باشد دروغ
لیک من باشم ز رب العالمین
من شما را ناصحی باشم امین
تا بترساند شما را از عذاب
دادتان در ارض احقاف اومکان
پس بیاد آرید نعمتهای حق
کاو بود دیها و بر داریم دل
پس بیاور آنچه گوئی از وعید
گفت هود اکنون علیکم قد وقع
همچنین خشم خدا بر و حل
هشته اید این نامها را خود شما
وانگهی بر جهلتان هم مصر
هودرا دادیم پس ما خود نجات
هم بریدیم و بر کندیم بار
باد را دادیم فرمان تا بهم
یا تواند برگی افکند از درخت
یا بگیر این کج سرکشرا گلو
دم بادی چونکه پیچد در شکم
از جنود او یک ازدانی هواست
آنکه باشد عقل و بینی یاورش

مرکسانرا یا برادر یا اخا
اعظم و اکبر بود از مردمان
سوی ایشان بهر دعوت هودرا
کو بود اندر پرستش مستحق
آنچه کافر بوده اند از قوم او
که تو گوئی نیست واندروی فروغ
خود رسولی بر شما راسخ بدین
میکنید آیا عجب هیچ از این
و از زوال نعمت و سوء مآب
کرد مستغنی هم از مال جهان
رستگار آئید تا زاعطای حق
زانچه بود آباء ما را معتصل
گر توئی از راست گویان یاسعید
برشما واجب شد آنخوف ووجع
میکنید آیا شما با من جدل
وان پدرهاتان رضیان و خطا
پس شوند اندر عذابی منتظر
وانکه با او بود از حل نقاب
پایه و بنیاد آن قوم از قرار
عادیین را برد بنیاد و متاع
دانکه جنش برکندی بی سبب
یا برآرد از ریش خودبش دومو
نیست را از بند آری ورم
کاده و تمام اسیرش حاجت است
میکند سوی شه از انکارش

واسکه بغتش وازگون باشد رشاه
مکشد تا پای دارش موکشان
اوبخواهد چاره هیچ ازچاره‌ساز
میگریزد ىر دوا هر درد مىد
چون تنی رنجور حواهد دادگر
شد حلاص از دست قهاری دایر
هرحه بینی درجهان اسپاه اوست
جان وتن هم بندهٔ فرمان اوست
رو تنانی ىر قفا پیچد رگت
باد حونی را فرستد از قفاش

میگریزد همچو دزدان در سیاه
میدهد هر جا بعصیانش نشان
حوید از خصم دگر امداد باز
آن دواهم باشد ایحان چشم ىد
آن دوا نحشد ىصد خود اثر
گوید او ىر دیگری کورانگیر
با ىو سرکش ىندهٔ درگاه اوست
هرهند ار باتو ازاحسان اوست
استحوان ار شکند گیرد سکت
تا نگیرد ریش و ننشاند نحاش
ىعد ذکر قصهٔ اصحاب هود

پس بگیرد یك قلاوُزی دمش
کاین فلان دزداست کز سلطان گریحت
میگریزد او هوام اندر سباع
هست آن نعنی یکی از لشکرش
ور گهی از چشم بدیهای او
مبتلا گردد برنجی در مزاج
جمه اعصایت سپاه ذوالمدد
با ىو هم آنی بهش تا اوشوی
یا که امر آید سرهنگان باد
ىرکند ار بیخ تا ىىاد او
میکند حق ذکر آن قوم ثمود

بندد از کاکل بدامی تا سمش
خون اورا گفته شه بایست ریحت
هم بسوی صرع و سرسام ازصداع
کرده پنهان در لباس دیگرش
حاصت بحشد شود رنجی نکو
کز طبیبش نیست تمیز و علاج
تا نپنداری تو را حزء تىد
خاك آىره ماه آن مینوشوی
کاین خسیس است ازتمه قوم عاد
هم ىر افشاند زسبلت باد او

وَ اِلٰى ثَمُودَ اَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّٰهَ مَالَكُمْ مِنْ اِلٰهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاۤءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ

وفرستادیم شمود برادرشان صالح را گفت ای قوم من پرستید حدارا نیست مرشمارا هیح الهی جزاو بحقیقت آمد شمارا حجتی از

رَبِّكُمْ هٰذِهِ نَاقَةُ اللّٰهِ لَكُمْ آيَةً فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي اَرْضِ اللّٰهِ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوۤءٍ فَيَأْخُذَكُمْ

پروردگارتان این ناقه خداست مرشمارا آیتی پس واگذاریدش که بحورد در زمین خدا ومس مکنیدش ببدی پس بگیرد شمارا

عَذَابٌ اَلِيمٌ ٧٢ وَاذْكُرُوا اِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاۤءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ وَ بَوَّاَكُمْ فِي الْاَرْضِ تَتَّخِذُونَ مِنْ

عذابی پردرد ویاد کنید هنگامیکه گردانید شمارا خلیفها از بعد عاد وجای دادتان در زمین که فرامیگیرید از

سُهُولِهَا قُصُورًا وَ تَنْحِتُونَ الْجِبَالَ بُيُوتًا فَاذْكُرُوا آلَاۤءَ اللّٰهِ وَلَا تَعْثَوْا فِي الْاَرْضِ مُفْسِدِينَ ٧٣

جایهای نرمش قصرها ومیتراشید از کوهها خانها پس یاد کنید نعمهای خدارا وتباهکاری مشتابید در زمین فسادکنندگان

قَالَ الْمَلَاُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ اَتَعْلَمُونَ اَنَّ صَالِحًا

گفتند جمعی که سرکشی میکردند از قومش مرآنانرا که ناتوان شمرده شده بودند مر آنرا که گرویده از ایشان آیا میدانید که صالح

مُرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ قَالُوا اِنَّا بِمَا اُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ ٧٤ قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا اِنَّا بِالَّذِي

فرستاده شده است از پروردگارش گفتند بدرستیکه ما بآنچه فرستاده شده بآن گرونده‌گانیم گفتند آنانکه سرکشی کردند بدرستیکه ما بآنچه

آمَنْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ ٧٥ فَعَقَرُوا النَّاقَةَ وَ عَتَوْا عَنْ اَمْرِ رَبِّهِمْ وَ قَالُوا يَا صَالِحُ ائْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا اِنْ

گرویدید بآن کافرانیم پس پی کردند آن ناقه را و سر باز زدند از امر پروردگار ایشان وگفتند ای صالح بیاور ما آنچه وعده میدهی مارا

كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ ٧٦ فَاَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَاَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ ٧٧ فَتَوَلّٰى عَنْهُمْ وَ قَالَ

اگر هستی از فرستادگان پس گرفتشان آوازی مهیب پس گشتند در خانهاشان فرومردگان پس روی گردانید از ایشان وگفت

يَا قَوْمِ لَقَدْ اَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَةَ رَبِّي وَ نَصَحْتُ لَكُمْ وَلٰكِنْ لَا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ ٧٨ *

ای قوم من حقیقت رسانیدم شما رسالت پروردگار وپند دادم شمارا ولیکن دوست نمیدارید پنددهندگانرا

در بیان احوال قوم ثمود و دعوت حضرت صالح علیه السلام

بعد ذکر قصهٔ اصحاب هود || میکند حق ذکر آن قوم ثمود || بوده اند ایشان گروهی ناپسند || واز منال و مال دنیا بهره مند

در توانائی و قدرت بینیاز
ثمد گوید آب اندك را عرب
سوی قومش که بدندی بت‌پرست
قوم بر تکذیب او کردند حد
گفت‌خواهیدآنچه مقصود شماست
از بتان خواهیم ما حاجات خود
صبح چون‌شد بر قرار خویشتن
منفعل گشتند اندر آزمون
ازخداپس‌خواست‌صالح بیدرنگ
جندع ابن عمر و از قوم ثمود
خوردی‌آب چشمه برغب ناگزیر
شد شما را ناقة الله این شتر
رنج و قصاص بکس باید زوی
نعمت حق را بیاد آرید هین
جای داد اندر زمین حجرتان
خانها بهر زمستان هم زسنگ
پس بیاد آرید نعمت های او
قوم او ز اشرافشان گفتند باز
خود شما دارید آیا آگهی
مؤمنان گفتند برهرچه ازیقین
هست امرش اطهر از مهرفلك
بر هرانچه آورده اید ایمان شما
ناقه را پس کشته باشند آن همه
هم نگفتند آور ای صالح بما
پس گرفت آن بهشانرا زلزله
صالح ازآن قوم روگردانده بود
هم‌شدم ناصح شمارا شاهداوست
قصهٔ صالح بتفصیل است ضبط
از روایات و سیر هم مجملی
شانزده از عمر صالح رفته بود
وجه عقر ناقه گرداری معاف
که بد در قتل او مارا گناه
گر بدست آرید اورا ناشتاب
بچه شد بر کوه‌زاستیصال خویش
یکزنی بود از فواحش بدسب
ناقه را او کشت و در آخرزمان
مرتضی کوبود اول مرد دین
ناقة الله عقل دوراندیش تست
بچهٔ ناقه است اعمال نکو

بودشان جا بین شامات و حجاز
آنزمین کم بود آبش در طلب
بود می ظلم و ستم مخمورومست
چون برای خود بدندی مستبد
موجب ایمان بنمود. شماست
هم تو منخواه از خداوند احد
خلق برصحرا شدند ازمردوزن
پس نگفتند ازسنگ آری برون
آمد اندراهتزاز آن لحظه‌سنگ
گشت مؤمن گفت برصالح درود
قدر آبهم در عوض میداد شیر
نعمت از حق برشما آورده‌پر
لا تمسوها بسوء از کشتی
درزمین فرمودنان چون جانشین
هم تمکن بی ز رنج و زحرتان
آورید اندر خیالش بیدرنگ
که شما را داده این نیرو ورو
ازطریق عجب و استکبار و ناز
آن صالح مرسل من ربه
شد فرستاده وی ازتوحیدو دین
عاقلی حاشا کز او افتد بشك
هم بران از کافران ناشیم ما
زانکه میبودند یار مظلمه
آنچه کردی وعده از رنج و بلا
بعد صیحه از زمین در هایله
زان زمان که ناقه‌را کشتند زود
لیك ناصح را نگرفتند دوست

بود زایشان صالح ازپشت ورحم
بود صالح پشت پنجم از ثمود
قوم خودرا گفت یاقوم اعبدوا
آیتی گفتند بنما تا که ما
قوم گفتند از نشان آزمون
هرکه ازما شد دعایش مستجاب
هرچه استدعا نمودند آنزمان
اشتری آبستنی بسیار موی
ناقهٔ آمد برون در دم بزاد
ماتقی کردند انکارش مزید
گفت صالح قوم را کامد بکار
پس‌گذاریدش‌که تا ازارض‌حق
ور به ناشد بر شما هم هلاك
نعمتی باشد گر آرید آن بیاد
فصل تابستان بر افرازید قصر
تنحتون یعنی که بهر کاخها
هم ساهی ناورید اندر زمین
للذین استضعفوا یعنی بران
یعنی او پیغمبر است ازرب‌خود
ما بران داریم ایمان بالتمام
باز زاستکبار گفتند آنکسان
این سالف ناقه را پس کرد پی
سرکشی کردند زامر ذوالمنن
گر تونی ازمرسلین اندر سبل
پس سراها صبح بد ویرانه‌ها
از تحیر گفت ای قوم این‌عجب
تا باینجا بود تفسیر کلام

حکایت حضرت صالح از روایات و سیر

که شد او مبعوث بر قوم ثمود
گفته‌اند اهل سیر بر اختلاف
گشت اورا بی نژادی بی پناه
از شما شاید شود رفع عذاب
قوم‌را چون دید بردسال خویش
بد قطامه نام نحسش در عرب
گشت صالح راکسی از ناکسان
کس نبود ازهیچ ره با او قرین
وان قطامه نفس کافرکیش تست
ناقه پی شد بچه گرداند از نورو
قتل پیغمبر چو پیشت سهل‌ماند

دعوتش برقوم بود صدسال‌وبیست
حاصل آنکه ناقه چون گردید پی
گفت صالح بچه‌اش‌را هرطرف
قوم بر دنبال او رفتند زود
گفت صالح بگمان آمد عذاب
این سالف را محرك‌گشت و وی
هم قطامه شد بکفر اوسبب
صالح‌المؤمن ازاین رو درکتاب
قوهٔ شهوانیت باشد قدار
می نماند هیچ او بی مادرش
مصطفی‌رفت ازسرا بوجهل‌ماند

زان اخاهم گفت ارسلنا بهم
گشت او مبعوث از رب ودود
زانکه می نبود الهی غیر او
قول تو گیریم برصدق از خدا
صبح باما سوی صحرا شوبرون
حق بود گیریم قولش برصواب
بر نیامد حاجت قوم از بتان
آوریم ایمان تورا بی‌گفتگوی
آنچنانکه قوم را بد بر مراد
وان شتر اندر مراعی میچرید
مر شما را معجز ازپروردگار
هرچه میخواهدخورد بی‌طعن‌ودق
آید از حقتان عذابی دردناك
جانشینتان ایکه بعد از قوم عاد
از زمین نرمسار آن بحصر
میکنید از کوهها سوراخها
می نباشید از گروه مفسدین
عاجزی کاو بود از ایمانیان
وانکه‌بروی‌نگرودخواراست‌ورد
بنده و محکوم آن تاج الکرام
نیست ما را هیچ ایمانی بران
ماتقی راضی بدند از فعل وی
خالق و پروردگار خویشتن
صدق باشد پس یقین وعده‌رسل
مرده بودند آن همه درخانه ها
من رساندم بر شما پیغام رب
جو ز تاریخ آن شروحش‌را تمام
درتواریخ از روایت هست ربط
زان بنظم آرم شنو گرمائلی
بعدازآن درمکه‌شد چندی بزیست
شد بصالح قوم بهر عذر وی
رفته باشد آورید اکنون بکف
کآورند اورابدست ازمهروجود
نیست بهر چاره ره بستند باب
ناقة الله را ثمود از کینه پی
پی تازد بر ولی حق سب
خوانده او را حقتعالی زانتساب
کآن قطامه داردش برنا بکار
هرچه جوئی پیش پای کمترش

وَ لُوطًا اِذْ قٰالَ لِقَوْمِهِ اَتَأْتُونَ الْفٰاحِشَةَ مٰا سَبَقَكُمْ بِهٰا مِنْ اَحَدٍ مِنَ الْعٰالَمِينَ ٧٩ اِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ

ویادکن لوط راهنگامیکه گفت‌قومشرا آیامیکنید کار زشت‌را پیشی‌نگرفته‌شمارا بآن هیچیك از جهانیان بدرستیکه‌شماهرآینه‌میایند

الرِّجالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسآءِ بَلْ اَنْتُمْ قَوْمٌ مُسْرِفُونَ ٨٠ وَ ما كانَ جَوابَ قَوْمِهِ اِلاّٰ اَنْ قالُوا

مردانرا از روی شهوت از غیر زنان بلکه شمائید گروه اسراف کاران و نبود جواب قومش مگر آنکه گفتند

اَخْرِجُوهُمْ مِنْ قَرْيَتِكُمْ اِنَّهُمْ اُناسٌ يَتَطَهَّرُونَ ٨١ فَاَنْجَيْناهُ وَاَهْلَهُ اِلاَّ امْرَاَتَهُ كانَتْ مِنَ الْغابِرِينَ ٨٢

بیرون کنید ایشانرا از قریه خودتان که آنها مردمانید که پاک میشمارند خودرا پس نجات دادیم اورا و کسانش را مگر زنش را که بود در باقی ماندگان بهلاکت

وَاَمْطَرْنا عَلَيْهِمْ مَطَراً فَانْظُرْ كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ ٨٣

و باراندیم بر ایشان باران پس نگر چگونه بود انجام کار گناهکاران

در بیان ذکر قوم لوط علیه السلام

آمدیم اندر بیان قوم لوط
این چنین فحشا کنید آیا شما
خود شما آئید آیا از هواء
ترك آنها کردن از بهر وصال
می بود اهل بدو مارا جواب
لوطرا بیرون کنید از دیه خویش
زانکه آن مردم از این فعل بد
او بشد با لوط بیرون از دیار
پس نگر پایان کار مجرمین
بهر ایشان کرد او حاضر طعام
جبرئیلش گفت ما نه مردمیم
بود واجب تا بود زان پاك خیر
مرو را گفتند با اهلت برون

تا تماشی بر شان قوم لوط
وا مر آئید از ره فحش از ملا
یعنی از شهوت نه مردان نی نساء
جمع گشتن با رجال آمد ضلال
سوی لوط اندر ازین خطاب
صبحه چون برما رسد در دین و کیش
کار بد و دعوی پاکی کنند
ماند برجا چونکه بد با قوم یار
وان جزا کز حق رسد در یوم دین
که مگر آمد مسافر در مقام
بلکه فوق از آسمان و انجمیم
زانکه از حق بشوائی بر بشر
رو بگوئی کاین قریه گردد نگون
صبح چو شد جمله بد زیر و زبر

قوم خودرا چونکه گفت او از خرد
خود بران بگرفته پیشی هیچکس
این توبیخ است اسم چون زنان
بل شما هستند قومی مسرفین
چونکه گفتندی بهم خسان دقهر
با بنات و پیروان او کنون
لوط را دادیم با اهلش نجات
پس بباراندیم ایشانرا بسر
با سروشی چند آمد جبرئیل
چون خورد داو شد اندر اضطراب
بهر نهی قوم لوط اندر زمین
پس روان گشتند زانجایش لوط
هفت قریه بود کندند آنها تمام
زنده در وی نبود از جانور

باید آیا بگفتان زین فعل بد
زاهل عالم تا کس آیدشان زپس
بهر تزویجند و نسل اندر جهان
گشته فعل دیوتان عادت چنین
اُخرجوا من قریة یعنی ز شهر
اندرمیں خود کنید اورا برون
جز زن لوط آنکه بود از مشرکات
سنگها ناگاه بر سان مطر
گشت مهمان درسرای آن خلیل
زانکه بود این از خصومت فتحاب
آمدیم از جانب دیان دین
تا برند از قوم خود تشویش لوط
جبرئیل از امر خلاق الانام

وَ اِلى مَدْيَنَ اَخاهُمْ شُعَيْباً قالَ يا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّٰهَ مالَكُمْ مِنْ اِلهٍ غَيْرُهُ قَدْ جاۤئَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ

و فرستادیم بمدین برادرشانرا شعیب گفت ای قوم من بپرستید خدارا نیست مر شمارا هیچ خدائی جز او بتحقیق آمد شمارا بینه از

رَبِّكُمْ فَاَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْميزانَ وَلا تَبْخَسُوا النّاسَ اَشْياۤئَهُمْ وَلا تُفْسِدُوا فِي الْاَرْضِ بَعْدَ اِصْلاحِها

پروردگارتان پس تمام کنید پیمانه و ترازورا و کم مکنید مر مردم چیزهای ایشانرا و فساد مکنید در زمین بعد از اصلاحش

ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ٨٤ وَلا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِراطٍ تُوعِدُونَ وَ تَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ

آن بهتر است مر شمارا اگر هستید گروندگان و منشینید بهر راهی که بیم دهید و باز دارید از راه خدا

مَنْ آمَنَ بِهِ وَ تَبْغُونَها عِوَجاً وَاذْكُرُوا اِذْ كُنْتُمْ قَليلاً فَكَثَّرَكُمْ وَانْظُرُوا كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ

کسیرا که گرویده بآن و خواهید اورا کجی و یاد کنید هنگامیکه بودید اندك پس بسیار کرد شمارا و بنگرید چگونه بود انجام

الْمُفْسِدِينَ ٨٥ وَ اِنْ كانَ طاۤئِفَةٌ مِنْكُمْ آمَنُوا بِالَّذي اُرْسِلْتُ بِهِ وَ طاۤئِفَةٌ لَمْ يُؤْمِنُوا فَاصْبِرُوا

مفسدکنندگان و اگر باشد طایفه از شما گرویده باشد بچیزی فرستاده شده بآن و طایفه نگرویده باشند پس صبر کنید

حَتّٰي يَحْكُمَ اللّٰهُ بَيْنَنَا وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ ٨٦ قَالَ الْمَلَاُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ

تا حکم کند خدا میان ما واوست بهترین حکم کنندگان گفتند آن جمعیکه سرکشی کردند از قومش

لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنَا اَوْ لَتَعُودُنَّ فِي مِلَّتِنَا قَالَ اَوَلَوْ كُنَّا

هرآینه بیرون کنیم ترا البته ای شعیب وآنانکه گرویدند باو از قریه ما یا آنکه باز میگردید بکیش ما گفت آیا اگرچه باشیم

كَارِهِينَ ٨٧ قَدِ افْتَرَيْنَا عَلَي اللّٰهِ كَذِبًا اِنْ عُدْنَا فِي مِلَّتِكُمْ بَعْدَ اِذْ نَجّٰينَا اللّٰهُ مِنْهَا وَمَا يَكُونُ

کراهت دارندگان بتحقیق بسته باشیم بر خدا دروغ را اگر برگردیم در کیش شما پس از آنکه رهانید ما را خدا از آن و سزد ما را

لَنَا اَنْ نَعُودَ فِيهَا اِلَّا اَنْ يَشَاءَ اللّٰهُ رَبُّنَا وَسِعَ رَبُّنَا كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا عَلَى اللّٰهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا

که باز گردیم درآن مگر آنکه خواهد خدا پروردگار ما احاطه کرده پروردگار ما همه چیز را از روی علم بر خدا توکل کردیم ما پروردگار ما

افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَاَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ ٨٨ وَقَالَ الْمَلَاُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ

حکم کن میان ما ومیان قوم ما بحق وتوئی بهترین حکم کنندگان وگفتند آن جمعی که کافر بودند از قومش

لَئِنِ اتَّبَعْتُمْ شُعَيْبًا اِنَّكُمْ اِذًا لَخَاسِرُونَ ٨٩ فَاَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَاَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ ٩٠

اگر پیروی کردید شعیب را بدرستیکه شما آنگاه هر آینه زیانکارانید پس گرفتشان آن زلزله پس گشتند در سرای ایشان فرو مردگان

اَلَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا كَاَنْ لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا اَلَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا كَانُوا هُمُ الْخَاسِرِينَ ٩١ فَتَوَلّٰي

آنانکه تکذیب کردند شعیب را گوئیا نبودند در آن آنانکه تکذیب کردند شعیب را بودند ایشان زیانکاران پس رو گردانید

عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ اَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ فَكَيْفَ آسٰي عَلٰي قَوْمٍ كَافِرِينَ ٩٢

از ایشان وگفت ای قوم من بحقیقت رسانیدم شما را پیغامهای پروردگارم و پند دادم شما را پس چگونه اندوه خورم بر گروه کافران

وَمَا اَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَبِيٍّ اِلَّا اَخَذْنَا اَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَضَّرَّعُونَ ٩٣ ثُمَّ بَدَّلْنَا

و نفرستادیم در قریه هیچ پیغمبری مگر که گرفتیم اهل آنرا بسختی و رنجوری باشد که ایشان تضرع کنند پس تبدیل کردیم

مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ حَتّٰي عَفَوْا وَقَالُوا قَدْ مَسَّ آبَاءَنَا الضَّرَّاءُ وَالسَّرَّاءُ فَاَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً

بجای بدی خوبی را تا بسیار شدند وگفتند بحقیقت مس کرد پدران ما را رنجوری و راحت پس گرفتیم ایشانرا ناگاه

وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ٩٤ وَلَوْ اَنَّ اَهْلَ الْقُرٰي آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ

وایشان نمیدانستند واگر آنکه اهل قریه گرویده بودند و پرهیز کرده بودند هر آینه گشاده بودیم برایشان برکتها از آسمان

وَالْاَرْضِ وَلٰكِنْ كَذَّبُوا فَاَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ٩٥ اَفَاَمِنَ اَهْلُ الْقُرٰي اَنْ يَاْتِيَهُمْ

و زمین ولیکن تکذیب کردند پس گرفتیم ایشانرا بآنچه بودند کسب میکردند آیا پس ایمن شدند اهل آن قریه که آید ایشانرا

بَاْسُنَا بَيَاتًا وَهُمْ نَائِمُونَ ٩٦ اَوَاَمِنَ اَهْلُ الْقُرٰي اَنْ يَاْتِيَهُمْ بَاْسُنَا ضُحًي وَهُمْ يَلْعَبُونَ ٩٧ اَفَاَمِنُوا

عذاب ما شبهنگام و ایشان خفتگان آیا ایمن شدند اهل آن قریه که آید ایشانرا عذاب ما چاشتگاه و ایشان بازی میکنند آیا پس ایمن شدند

مَكْرَ اللّٰهِ فَلَا يَاْمَنُ مَكْرَ اللّٰهِ اِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ ٩٨ اَوَلَمْ يَهْدِ لِلَّذِينَ يَرِثُونَ الْاَرْضَ مِنْ

از مکر خدا پس ایمن نشوند از مکر خدا مگر گروه زیانکاران آیا راه ننمود مر آنهارا که میراث برند زمین را از

بَعْدِ اَهْلِها اَنْ لَوْ نَشآءُ اَصَبْناهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَ نَطْبَعُ عَلی قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لا یَسْمَعُونَ ٩٩ تِلْكَ

اهلش کاگر میخواستیم میگرفتیمشان بگناهانشان ومهرمیزدیم بر دلهاشان پس‌ایشان نمی‌شنیدند این

الْقُری نَقُصُّ عَلَیْكَ مِنْ اَنْبآئِها وَلَقَدْ جآءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَیِّناتِ فَما کانُوا لِیُؤْمِنُوا بِما کَذَّبُوا

قریها میخوانیم برتو از خبرهاشان بتحقیق‌آمدایشانرا رسولانشان بمعجزات پس‌نبودند کهبگروند بآنچه‌تکذیب کرده‌بودند

مِنْ قَبْلُ کَذلِكَ یَطْبَعُ اللهُ عَلی قُلُوبِ الْکافِرینَ ١٠٠ وَما وَجَدْنا لِاَکْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ

ازپیش همچنین مهرمیزند خدا بر دلهای کافران ونیافتیم برای‌بیشترین ایشان‌هیچ‌عهدی

وَاِنْ وَجَدْنا اَکْثَرَهُمْ لَفاسِقینَ ١٠١

واگرچه یافتیم بیشترایشانرا هرآینه‌نافرمانان

در بیان ذکر قوم شعیب علیه السلام

هم سوی مدین فرستادیم باز   آن برادرشان شعیب دلنواز
گفت یاقوم اعبدوا الله فاتقوا   نیست معبودی‌شمارا خود جز او
گرچه از بهرشعیب اندر کلام   ذکر معجز حق نفرموده بنام
کیل ومیزانرا نکوسازیدوراست   کم نیارید ازحقوق‌خلق‌و کاست
این شمارا بهتراست ارمؤمنید   بر خدا و روز دیگر موقنید
راه مردمرا نبندید از عبور   مالشان ره نیست گیرید ازبزور
مینشستند آن جماعت در طریق   تا که حق راه گیرند ازفریق
در طریق حق مجوئید اعوجاج   تا نمانده نفس معلول از علاج
پس شمارا کرد افزون درعدد   هم فزونی داد در مال و ولد
فرقهٔ از اهل مدین بر شعیب   داشتند ایمان بی انکار و عیب
گفت زانرو گرگروهی از شما   بگرویدند از ره نور و هدی
هم گروهی زاهل انکارو عناد   که نیاوردند ایمان از فساد
اوست بیشك بهترین حاکمان   مؤمنان و کافران را در میان
مر تورا با مؤمنان سازیم دور   وین نشان سرکشی بودو غرور
از ره انکار گفت آیا که ما   کارهیم از ملت خام شما
کرده باشیم افترا بر حق زآز   گر بدین افتری گردیم باز
ان یشاءُ ربنا اندر مقال   باشد آن موکول بر امر محال
برهرانچیزی رسیده است ازقرار   بر طریق علم خود پروردگار
ربنا افتح بین ما و قوم ما   حکم کن یعنی بعدل واستوی
گفت زاشراف قبیله زانکسان   که بحق بودند کافر بالعیان
پس گرفت آن پیهشانرا زلزله   جملگی مردند در آن هایله
آنکه میکردند تکذیب شعیب   بودشان سرها فروپیچان بجیب
گشت آن تکذیبشان خزی‌وبدی   دادشان ره برزیان سر مدی
از تأسف گفت کای قوم ظلام   من رساندم برشما از حق پیام
پس‌چرا انده خورم برکافرین   وانچنان سنگین دلان بی یقین
جز که بگرفتیم اهلش را تمام   ما ببأساء و بضراء از مقام
تا از ایشان دفع گردد آن بلا   روکنند ازظلم و عدوان برخدا
پس بدل کردیم بر جای بلا   صحت و نعمت نکوئی بر ملا

بود اوهم زآل مدین درنسب   حقتعالی گفت اخاهم زین سبب
هم شما را معجزی بس‌آشکار   آمد اندر امر از پروردگار
لیك شاید معجزش بود آن عصا   که بموسی داد و میشد اژدها
در زمین باشید عاری از فساد   بعد اصلاحش‌که حق گردانوداد
هم بننشینید چون دزدان براه   تا کنید اکراه مردمرا بگاه
هم ندارید از ره حق بازشان   نه شوید از بد دلی غمازشان
یا که مردم را بعیب و سرزنش   باز دارند از شعیب حق‌منش
منتش آرید یاد از هر قبیل   چون شما بودید نادار و قلیل
بنگرید از مفسدین در اعتبار   تا چسان بودستشان پایان کار
فرقهٔ هم بوده اند از کافران   داشتند انکارش ازحکم و بیان
برهرانچه از موهبت زاده شدم   هم بران ازحق فرستاده شدم
مؤمنان را صبر پس بایست هم   تا که گردد حق میان ماحکم
قوم گفتند ازبزرگان آنکه‌بود   مابرون از قریه ات سازیم زود
عود اندر ملت خود یا کنید   که بران بودید در عین امید
عود چون برشیء مکروه‌آوریم   خاصه کاندر دین‌حق نیك اختیرم
ره نباشد تا که بر گردیم ما   سوی آن ملت مگرخواهد خدا
حق نخواهد یعنی امریراکه آن   نیست بر وفق مشیت درعیان
ما توکل بر خدا کردیم و بس   هیچمان نبود تمنائی بکس
چون توبهتر فاتحی و حاکمی   در حکومت کاشفی و عالمی
پیروی گرخود نمائید ازشعیب   پس‌شما باشید درخسران‌و عیب
صبح اندر خانهای خود تمام   مرده بودند ازخواص و ازعوام
گوئیا هرگز نبودند اندر آن   مر جسد ها اوفتاده بی زجان
چون‌شعیب احوال قوم‌آنکونه‌دید   روی‌گردانید و شد حزنش‌مزید
بس نصیحت کردم ازشفق‌و وداد   زان نشد حاصل شمارا جزعباد
نی فرستادیم ما پیغمبری   در ده و شهری بوجه بهتری
در تضرع شاید آیند آنرمه   آن نبی را بگروند ایشان همه
چون نشد تنبیه ایشانرا سبب   آن بلا و محنت و رنج و تعب
تا فزون گشتند اندرمال‌و حال   وان هم ایشانراسبب‌شد برضلال

حاصل آنکه بر بد و نیك جهان
هم رسید آباء مارا در جهان
باعثش نه کفر و نه ایمان بود
گر که اهل مکه یا اهل قری
ما بر ایشان میگشادیم این یقین
لیك چون کردند تکذیب رسل
پس شدند آیا که ایمن مکیان
وآنگهی باشند با ایشان بخواب
حاصل آنکه بعد تکذیب رسل
ایمن از مکر خدا یا شدند
راه می نمود آیا از یقین
کرده ضبط خانه و اوقاتشان
منکشف یعنی بکفار قریش
آنکه بر ایشان رسانیم ارزمان
آن قری را خوانده ایم اندر خبر
پس نبودند آنکه ایمان آورند
حقتعالی مهر بنهد همچنان
یعنی آن عهدی که در وقت بلا

امتحان کردیم ایشارا عیان
سختی و شادی ز ادوار زمان
رنج و راحت هست تا دوران بود
بگرویدندی بخلاق الوری
باب برکات از سموات و زمین
بسته شد ابواب وماندند ارسبل
از عذاب ما که آید ناگهان
آید ایشارا شبیخون عذاب
چاره نبود ازعذاب خزی و کل
که بتکذیب نبی آمدند
بر کسی که گشت میراثش زمین
میخورند اموال و مزروکاشان
حق نکرد آیا بهر اندوه و عیش
خود رسانیدیم آنچه بر پیشینیان
بر تو ما احوال اهلش سر بسر
بر نبی بعد آن آیات و بند
بر قلوب این قریشی کافران
مینمودند از مخافت با خدا

می نگفتند این بدو نیك ارقرار
که فراخی گاه قحطی بوده است
پس گرفتیم آنگره را ناگهان
هم شدندی عابد و پرهیزکار
مینمودیم ارض را یعنی فراخ
پس گرفتیم آنکسانرا بر عذاب
در عذاب ناگهی که شب بردن برور
یا شدند ایمن که آید چاشتگاه
یا که گردد روز نازل یا که شب
پس نباشند ایمن از مکر خدا
یعنی آنانکه در آن ساکن شدند
میرسانیم ارکه خواهیم از عیان
که بجای آن امم بنشسته اند
مهر بنهادیمشان بر قلب و بند
آمد ایشارا زحق پیغمبران
آنچه را تکذیب میکردند پیش
اکثری زانقوم را نا یافتیم
یافتیم اندر خطا و در علن

لازمهٔ کونست و طبع روزگار
آن یك اندر رنج وآن آسوده است
شاعر ایشان می نبودندی ازان
وز رسول حق بگشتی برکنار
با وفور نعمت اندر شهر و کاخ
زانچه میکردند ایشان اکتساب
یاکه دربیتوته زان شورش و شور
بأس ما وایشان بلعب اندر براه
تا چه باشد اندر آن فرمان رب
جز گروه خاسران واهل خطا
بعد اهلش که در اهلاك آمدند
هم بر ایشان ما جزای ذنبشان
دل بغال و ملك ایشان بسته اند
پس نگروی فهم ایشان بشنوند
چون شعیب وهود وصالح بالعیان
مستمر بودند بر انکار خویش
از وفای عهد زا برو یافتیم
اکثری زانفرقه را پیمان شکن

ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسٰى بِآيَاتِنَا اِلٰى فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ فَظَلَمُوا بِهَا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ

پس برانگیختیم از پس ایشان موسی را بآیتهای ما سوی فرعون و جماعتش پس ستمکردند بآن پس بنگر چگونه بود انجام

الْمُفْسِدِينَ ١٠٢ وَ قَالَ مُوسٰى يَا فِرْعَوْنُ اِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ١٠٣ حَقِيقٌ عَلٰى اَنْ لَا اَقُولَ

کار فساد کنندگان وگفت موسی ای فرعون بدرستیکه من رسولی ام از پروردگار جهانیان سزاوار بر آنکه نگویم

عَلَى اللّٰهِ اِلَّا الْحَقَّ قَدْ جِئْتُكُمْ بِبَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَاَرْسِلْ مَعِيَ بَنِي اِسْرَائِيلَ قَالَ اِنْ كُنْتَ جِئْتَ

بر خدا مگر حق بتحقیق آمده ام شمارا به بینه از پروردگارتان پس بفرست بامن بنی اسرائیل را گفت اگر هستی بو که آمدهٔ

بِآيَةٍ فَأْتِ بِهَا اِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ١٠٤ فَاَلْقٰى عَصَاهُ فَاِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُبِينٌ ١٠٥ وَ نَزَعَ يَدَهُ

بآیتی پس بیاور آنرا اگر هستی از راستگویان پس انداخت عصای خودرا پس آنگاه اژدهائی شد هویدا وبیرون کرد دستش را

فَاِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاظِرِينَ ١٠٦ قَالَ الْمَلَاُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ اِنَّ هٰذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ ١٠٧ يُرِيدُ اَنْ

پس آنگاه آن نورانی بود مر نگرندگان را گفتند جمعی ازقوم فرعون بدرستیکه این هر آینه جادوگریست دانا میخواهد که

يُخْرِجَكُمْ مِنْ اَرْضِكُمْ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ ١٠٨ قَالُوا اَرْجِهْ وَ اَخَاهُ وَ اَرْسِلْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ ١٠٩

بیرون کند شمارا از زمینتان پس چه میفرمائید گفتند باز دار او و برادرش را و بفرست در شهرها جمع آورندگان را

يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ ١١٠ وَ جَاءَ السَّحَرَةُ فِرْعَوْنَ قَالُوا اِنَّ لَنَا لَاَجْرًا اِنْ كُنَّا نَحْنُ

که بیارند تورا هر جادوگر دانائی وآمدند ساحران فرعونرا گفتند بدرستیکه مر آینه باشد از برای ما خردی

الْغَالِبِينَ ١١١ قَالَ نَعَمْ وَ اِنَّكُمْ لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ ١١٢ قَالُوا يَا مُوسٰى اِمَّا اَنْ تُلْقِيَ وَ اِمَّا اَنْ نَكُونَ

اگر باشیم ما غالبان گفت آری و بدرستیکه شما هر آینه ازمقربانید گفتند ای موسی یا اینست که بیندازی یا آنکه باشیم ما

نَحْنُ الْمُلْقِينَ ١١٣ قَالَ اَلْقُوا فَلَمّا اَلْقَوْا سَحَرُوا اَعْيُنَ النّاسِ وَاسْتَرْهَبُوهُمْ وَ جٰاۤؤُ بِسِحْرٍ عَظِيمٍ ١١٤

انداز ندگان | گفت بیندازید | پس چون انداختند جادوئی کردند چشمهای مردمانرا و ترسانیدند ایشانرا و آوردند | بسحری | بزرگ

وَ اَوْحَيْنٰا اِلٰى مُوسٰى اَنْ اَلْقِ عَصٰاكَ فَاِذٰا هِيَ تَلْقَفُ مٰا يَأْفِكُونَ ١١٥ فَوَقَعَ الْحَقُّ وَ بَطَلَ

و وحی کردیم ما | بموسی | که بینداز | عصایت را | پس همانندم | آن | فرو میبرد | آنچه | مینمودند بدروغ | پس ثابت شد حق | و باطل

مٰا كٰانُوا يَعْمَلُونَ ١١٦

آنچه بودند | میکردند

در بیان ذکر حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام

پس برانگیزاندم ازمن بعدشان
ظلم پس کردند بر آیات دین
ماند بر ده سال بر دیك شعیب
چونکه این بشنید فرعون ازخدم
زین خبر عقلش زسر رفت و برون
گفت با فرعون موسی از یقین
گفت این زیبد زعبد مسترق
گفت داری حجتی در این مقال
بر شما آوردم از پروردگار
بر خدائی غیر آن یکتا خدا
پس بحق در بندگی کن اعتراف
با من ایشانرا فرست از جایشان
پس بیار آنرا اگر باشد چنین
خواست تا فرعون وقصر شر اتمام
گفت خواهم کرد بر میلت عمل
دست خود موسی درآورد از بغل
خواست تا فرعون گردد تابعش
موسی و هرون برون رفتند چون
خلق تا یابند از قهرت هراس
آن عصا شد اژدها و حمله کرد
این چنین گفتند بر فرعونیان
چون شنید این گفت فرعون لعین
کن تسامح سخت اندر کارشان
هم فرست اندر مداین در نهان

گفت در قرآن خداوند کریم
آن رسل یعنی که آمد در نشان
پس نگر پایان کار مفسدین
جانش تا شد صاحب اسرار غیب
که دو تن باشند بر درگاه هم
گفت تا آرند ایشانرا درون
من رسولستم ز رب العالمین
تا بگوید بر خدا الا که حق
تا بباشد قولت از جهل و ضلال
صدق خود را معجزاتی آشکار
نیست کس شایسته هم بود سرا
سبطیانرا هم زخدمت کن معاف
تا برم بر موطن آبائشان
یعنی از هستی بقول از صادقین
درکشد از یك نهب اندر نکام
یك برون بر اژدها را زین محل
گشت طالع نوری از وی بیخلل
زین عمل گردید هامان مانعش
گفت با فرعون پس هامان دون
کس نیارد روی بر ایشان زباس
در فرار ایشان شدند و روی زرد
ساحری داناست این اندر عیان
پس چه فرمائید در تدبیر این
تا شود کم در نظر مقدارشان
گرد آور ساحرانرا در زمان

ما فرستادیم موسی کلیم
موسی عمران با آیاتی زما
جانب مدین زمصر او چون گریخت
بعد از آن برگشت با پیغمبری
از خدا گویند ما پیغمبریم
چون درآمد گفت اورا کیستی
گفت گوئی این بجد یا بر مزاح
اندر این دعوی نگویم جز حقیق
گفت از حق آمدم با بینات
تا فرستی با من اسرائیلیان
عاجزی از هر توانائی بری
زانکه ایشانند از آل خلیل
گفت فرعون ار بدعوی صادقی
پس عصا را او بیفکندی زکف
این چنین دیدم بتاریخ و کتاب
پس گرفت او را عصا شد در زمان
یك سفیدی خارج از عادت یقین
گفت مهلت ده مرا یکچند روز
که بحبس این دو تن باشد صلاح
پس فرستادند جمعی با شتاب
با وزیر و شاه گفتند آنچه بود
او شمارا خواهد ازسحر و فنون
می بگفتند اندر این تدبیر نیك
چون کنی تأخیر ازصد یك شوند
بر تو تا آرند هرجا ساحری است

حاجب فرعون و قومش بر ملا
بعد قتل قبطئی کش خون بریخت
بهر دعوت سوی مصر اندر تری
جانب فرعون و در دعوت سریم
با کدام آیت بدین دعویستی
گر بجد گوئی نباشد بر صلاح
گر مرا توفیق حق باشد رفیق
بیدلیل اقوال باشد ترهات
هم دهی بر بندگی با من لسان
چون کند با موجد خود همسری
گشته اندر دست جباران ذلیل
بر نمود معجز از حق لایقی
اژدها شد رو نمود از هر طرف
کوفتاد از این برنج و اضطراب
گفت تا دیگر چه داری زین نشان
خیره گشتند از فروغش ناظرین
گفت بادت مهلت اندی تا تموز
کت بملك اینگونه کردند افتضاح
در سرائی که بدند ایشان بخواب
خوف و خجلت بازشان در دل فزود
از دیار و شهرتان سازد برون
نیست از تأخیر بهتر هیچ لیك
رفته رفته کهنه و مندك شوند
حاذق و دانا و ازاین چاره نیست

فرستادن فرعون از پی ساحران

دو برادر بوده اند اندر صعید
عاقلان بودند ایشان در فتوح
بر سر گور پدر رفتند زود

پس فرستاد او بجمع ساحران
در فنون سحر در گیتی فرید
خواستند امداد کار از عقل و روح
خواستند از وی گشایشها و سود

در زمین مصر و اطراف جهان
آمد ایشانرا رسول پادشاه
اینکه گویند اهل تاریخ و خبر
آمد او در خوابشان بنمود راه

وعدها داد از وصول مال و جاه
خواستند امداد از گور پدر
تا چه باشد اصل آن بی اشتباه

نیست دورانهم زادراك و نظر
من پیمبر از خدا یا ساحرند
آن عصارا وقت خواب آن دو تن
ور که نتوانید دزدید آن عصا
پس روان گشتند ایشان با رسول
چون بشهر اندر شدند از راه مصر
ساحری درشهرها افکنده رخت
جز عصائی نیستشان در وقت خواست
پس بگفتند آن دو ساحر ما بسهل
تا در آنجائیکه او درخواب بود
شد هراسان گفت دارم از یقین
توبه کردند از یقین بردست او
ملك روید اندر مقام خویشتن
اجر ما گفتند بس باشد فزون
پس بروزی خاص درصحرا شدند
وان همه بودند بیش از ده هزار
موسی و هرون دو تن پشمینه پوش
از ادب گفتند جادوبان چست
گفت موسی ازطریق شفق و جود
ساخته بودند با چوب و رسن
چون که شد سیماب گرم از آفتاب
چون فکندند آن رسنهارا زدوش
هر یکی زانها بسان یکدرخت
پس بموسی وحی کردیم آنزمان
سنك را در زیر پا میکرد نرم
مویها اندر تنش همچون سنان
خلق بنهادند رو اندر گریز

عقل بر هر بخردی باشد پدر
که بسحر اینسان محیط و قاهرند
گر بدست آرید باشد سحر و فن
معجز است و از تصاریف خدا
سوی مصر از امر فرعون جهول
یافتند اکرامها از شاه مصر
که بخواهد ازمن الا تاج و تخت
هرچه دارند ازفنون اندر عصاست
چارهٔ ایشان کنیم ازمصر و اهل
رفت تا دزدد عصا را او نزود
بر خدا ایمان و بر موسی و دین
پس شدند از مهر دل پابست او
دین خود پنهان کنید ازمرد و زن
غالب آرائیم اندر آزمون
مجتمع با خلق در یکجا شدند
هم خلایق زاید از حد و شمار
هم ستاده یکطرف پرعقل و هوش
تو عصا اندازی ای موسی نخست
افکنید اول شما بهر نمود
شکلها مانند مار از مکر و فن
آمدند آن مارها درپیچ و تاب
آمد آن سیمابها در دم بجوش
زان خلایق را بترساندند سخت
که بیفکن مر عصا را بر نشان
خورد سحر ساحرانرا گرم گرم
چشمهایش تا بگردن خون فشان
زیر پا مردند جمعی بی تمیز

با خرد گفتند آیا این دو تن
عقلشان گفت ار که ساحر شد بخواب
پس علاج سحر ایشان ممکن است
می نشاید با خدا شد در نبرد
با گروهی بیشمار از ساحران
گفت بدهم مرشما بس مال و گنج
کرده برما روز روشن را چو شب
چارهٔ ایشان نمانده ار که بك
پس شدند ایشان بتفتیش و سراغ
در زمان آمد عصا در اهتزاز
پس عصا برجای خود گردید باز
گفت موسی دین خود پنهان کنید
حق بقرآن کرده شرح این بیان
گفت آری مر شما زین اختصاص
ساحران از بهر اظهار فنون
یکطرف فرعون و قومش بالتمام
بوده آروز اول نوروز ماه
یا که ما سحریکه داریم افکنیم
پس بیفکندند جادوبان بکار
کرده بودی جوفش ازسیماب پر
یا بعجلت آنزمین را پیش ازان
مار ها گشتند از هرسو روان
گشته بودندی تو گو رهنت طلب
چون بیفکند اژدهائی شد سیاه
داشتر بعتی فرون درشکل و تن
تلقف مایأفکون یعنی که او
در هزیمت رفت فرعون از سریر

که علك شد فکندند این فن
سحر او فاسد شود کارش خراب
زانکه هرسحری علاجش بین است
بندگی آرید پیش آن دو مرد
از پی اسیره با پیغمبران
گر مرا فارغ کنید ازدرد و رنج
خلق را افکنده دراندوه و تب
مرشما باشید در ملکم شریك
از مقام خواب موسی در فراغ
اژدها شد حمله ور گردید بار
وان دو تن بردند برموسی نماز
هرچه را فرعون گوید آن کنید
که بفرعون آمدند آن ساحران
خود زنزدیکان شوید وز خواص
یکطرف بستند صف زاعلا و دون
کرده از بهر تماشا ازدحام
روز شنبه سال نو بی اشتباه
هرچه فرمائی بران طاعت کنیم
آن رسن ها را که بد برشکل مار
وان فزونتر بد دبار سی شتر
گرم زآتش کرده بودند آنچنان
جادوئی آمد بچشم مردمان
زانکه آوردند سحری بس عجب
تب گرفتی هرکسش کردی نگاه
ده گز افزون بودش ازفراز دهن
برد یکسر جادوئیها را فرو
گشت بیهش هم گرفت اورا زحیر

فَغُلِبُوا هُنَالِكَ وَ انْقَلَبُوا صَاغِرِينَ ١١٧ وَ اُلْقِيَ السَّحَرَةُ سَاجِدِينَ ١١٨ قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ ١١٩

پس مغلوب شدند آنجا و برگشتند خوار شدگان وافکنده شدند ساحران سجده کنندگان گفتند گرویدیم بپروردگار جهانیان

رَبِّ مُوسٰى وَ هٰرُونَ ١٢٠ قَالَ فِرْعَوْنُ آمَنْتُمْ بِهِ قَبْلَ اَنْ آذَنَ لَكُمْ اِنَّ هٰذَا لَمَكْرٌ مَكَرْ

پروردگار موسی و هرون گفت فرعون آیا ایمان آوردید باو پیش از آنکه دستوری دهم شما را بدرستیکه این حیله بود که حیله کردید

تُمُوهُ فِي الْمَدِينَةِ لِتُخْرِجُوا مِنْهَا اَهْلَهَا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ١٢١ لَاُقَطِّعَنَّ اَيْدِيَكُمْ وَاَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ

آنرا در شهر تا بیرون کنید از آن اهلش را پس زود باشد که بدانید هرآینه خواهم برید دستهاتان و پاهاتانرا از خلاف یکدیگر

ثُمَّ لَاُصَلِّبَنَّكُمْ اَجْمَعِينَ ١٢٢ قَالُوا اِنَّا اِلٰى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ ١٢٣ وَ مَا تَنْقِمُ مِنَّا اِلَّا اَنْ آمَنَّا بِآيَاتِ

پس هرآینه بردار خواهم کرد شمارا همه گفتند ما بپروردگارمان بازگشت کنندگانیم و بد نمیداری ازما مگر آنکه گرویدیم بآیتهای

رَبِّنَا لَمَّا جَاۤءَتْنَا رَبَّنَا اَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْراً وَ تَوَفَّنَا مُسْلِمِينَ ١٢٤ وَ قَالَ الْمَلَاُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ

پروردگارمان چون آمد مارا پروردگارما بریز برما شکیبائی و بمیران مارا مسلمانان وگفتند آنجمع از قوم فرعون

اَتَذَرُ مُوسٰى وَ قَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْاَرْضِ وَ يَذَرَكَ وَ آلِهَتَكَ قَالَ سَنُقَتِّلُ اَبْنَاۤءَهُمْ وَ نَسْتَحْيِي

آیا وامیگذاری موسی و قومش را تا فساد کنند در زمین و واگذارد تورا و آلهان تورا گفت زودی میکشیم پسران ایشانرا و باقی میگذاریم

نِسآءَهُمْ وَ اِنَّا فَوْقَهُمْ قاهِرُونَ ١٢٥ قالَ مُوسٰي لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللّٰهِ وَاصْبِرُوا اِنَّ الْاَرْضَ لِلّٰهِ

زنانشانرا وبدرستيكه مافوق ايشانيم غالبان گفت موسي مرقومش رايارى جوئيد بخدا وصبر كنيد بدرستيكه زمين مرخداراست

يُورِثُها مَنْ يَشآءُ مِنْ عِبادِهِ وَالْعاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ ١٢٦ قالُوا اُوذِينا مِنْ قَبْلِ اَنْ تَأْتِيَنا وَ مِنْ بَعْدِ

ميراث ميدهد آنرا بهر كه ميخواهد از بندگان خود وانجام كار از براى پرهيزكاراست گفتند رنجانيده شديم پيش از آنكه بيائى مارا و از بعد آنكه

ما جِئْتَنا قالَ عَسٰي رَبُّكُمْ اَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ وَ يَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْاَرْضِ فَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ

آمدى مارا گفت شايد پروردگارشما كه هلاك كند دشمن شمارا وجانشين كند شمارا در زمين پس خواهد ديد كه چگونه ميكنيد

١٢٧ وَ لَقَدْ اَخَذْنا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَ نَقْصٍ مِنَ الثَّمَراتِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ ١٢٨ فَاِذا جآءَتْهُمُ

وبتحقيق گرفتيم ما آل فرعون را بقحط سالها وكمى از ميوهها باشد كه ايشان پند گيرند پس چون آمد ايشانرا

الْحَسَنَةُ قالُوا لَنا هٰذِهِ وَ اِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسٰي وَ مَنْ مَعَهُ اَلا اِنَّما طائِرُهُمْ

خوبى گفتند مرماراست اين واگر ميرسيد ايشانرا بدى شوم ميگرفتند موسي وكسيكه بود با او آگاه باشيد جز اين نيست كه مشئامت شان

عِنْدَ اللّٰهِ وَلٰكِنَّ اَكْثَرَهُمْ لا يَعْلَمُونَ ١٢٩ وَ قالُوا مَهْما تَأْتِنا بِهِ مِنْ آيَةٍ لِتَسْحَرَنا بِها فَما

نزد خداست وليكن بيشترشان نميدانند وگفتند هرگاه اورى مارا بآن از آيتى تا سحر كنى مارا بآن پس

نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ ١٣٠ فَاَرْسَلْنا عَلَيْهِمُ الطُّوفانَ وَالْجَرادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفادِعَ وَالدَّمَ آياتٍ مُفَصَّلاتٍ

نخواهيم بود مر تو را گرويدگان پس فرستاديم بر ايشان طوفان وملخ وكنه ووزغها وخون آيتهاى مفصلها

فَاسْتَكْبَرُوا وَكانُوا قَوْماً مُجْرِمِينَ ١٣١ وَ لَمّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ قالُوا يا مُوسَي ادْعُ لَنا رَبَّكَ

پس سركشى كردند وبودند گروهى گناهكاران وچون واقع شد بر ايشان آن عذاب گفتند اى موسي بخوان براى ما پروردگارت

بِما عَهِدَ عِنْدَكَ لَئِنْ كَشَفْتَ عَنَّا الرِّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ وَلَنُرْسِلَنَّ مَعَكَ بَنِي اِسْرآئِيلَ فَلَمّا

را بآنچه عهد كرده نزد تو اگر دفع كنى از ما عذابرا هرآينه ايمان مى آوريم وهرآينه فرستيم با تو بنى اسرائيل را پس چون

كَشَفْنا عَنْهُمُ الرِّجْزَ اِلٰي اَجَلٍ هُمْ بالِغُوهُ اِذا هُمْ يَنْكُثُونَ ١٣٢ فَانْتَقَمْنا مِنْهُمْ فَاَغْرَقْناهُمْ فِي الْيَمِّ

دفع كرديم از ايشان عذابرا تا مدتى كه ايشان رسنده‌اند آنگاه آنها پيمان ميشكستند پس انتقام كشيديم از ايشان پس غرق كرديمشان در دريا

بِاَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآياتِنا وَ كانُوا عَنْها غافِلِينَ ١٣٣ وَ اَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كانُوا يُسْتَضْعَفُونَ

باينكه ايشان تكذيب كردند آيتهاى ما وبودند از آنها بيخبران وميراث داديم گروهيرا آنانكه بودند كه ضعيف شمرده شده

مَشارِقَ الْاَرْضِ وَمَغارِبَهَا الَّتِي بارَكْنا فِيها وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ الْحُسْنٰي عَلٰي بَنِي اِسْرآئِيلَ

بودند در مشرقهاى زمين ومغربهايش كه بركت بديد آورديم در آن وتمام شد كلمهٔ پروردگارت كه خوبست بر بنى اسرائيل

بِما صَبَرُوا وَ دَمَّرْنا ما كانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَ قَوْمُهُ وَ ما كانُوا يَعْرِشُونَ ١٣٤ وَ جاوَزْنا بِبَنِي

بآنچه صبر كردند ايشان وخراب كرديم آنچه بودند كه ميساختند فرعون وقومش وآنچه را كه بودند برمى افراشتند ودرگذرانيديم بنى

اِسْرآئِيلَ الْبَحْرَ فَاَتَوْا عَلٰي قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلٰي اَصْنامٍ لَهُمْ قالُوا يا مُوسَي اجْعَلْ لَنا

اسرائيلرا ازدريا پس گذشتند بر جمعى كه پاس پرستش ميداشتند بر بتهائى كه مر ايشانرا بود گفتند اى موسي بگردان از براى ما

إِلٰهاً كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ ۱۳۵ إِنَّ هٰؤُلَاءِ مُتَبَّرٌ مَا هُمْ فِيهِ وَبَاطِلٌ مَا كَانُوا

الهی همچنانکه مرایشاراست الهان گفت بدرستیکه شما گروهی نادانانید بدرستیکه آنها تباه گردانیده شده آنچه آنها در آنند و باطل است آنچه هستند

يَعْمَلُونَ ۱۳۶ قَالَ أَغَيْرَ اللّٰهِ أَبْغِيكُمْ إِلٰهاً وَهُوَ فَضَّلَكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ ۱۳۷ وَإِذْ أَنْجَيْنَاكُمْ مِنْ

که میکنند گفت آیا غیر خدا بجویم برای شما الهی واو افزونی داد شمارا بر جهانیان وهنگامیکه رهانیدیم شمارا از

آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُقَتِّلُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذٰلِكُمْ بَلَاءٌ

آل فرعون که عذاب میکردند شمارا بدترین عذاب میکشتند پسران شمارا و زنده میگذاشتند زنان شمارا ودرآن بلائی بود

مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ ۱۳۸ وَوَاعَدْنَا مُوسٰى ثَلٰثِينَ لَيْلَةً وَأَتْمَمْنَاهَا بِعَشْرٍ فَتَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ

از پروردگارتان بزرگ ووعده دادیم موسی را سی شب وتمام گردانیدیم آنرا بده پس تمام شد وقت مقرر پروردگارش چهل

لَيْلَةً وَقَالَ مُوسٰى لِأَخِيهِ هٰرُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ ۱۳۹

شب وگفت موسی مربرادر خود هرون را که جانشین من شو در قوم من واصلاح کن و پیروی مکن راه فسادکنندگان را

گشت غالب امر حق اندر محل
غالب آنجا که شدی موسی ساز
بلکه باشد معجزی از رب دین
قالوا آمنا برب العالمین
پیش ازآنکه من دهم دستوری
دست برهم داده اید ازسحروفن
زود باشد تا جزای فعل خود
ساحران گفتند ما گردیم باز
بر خدا و بر نشانهای او
باز گفتند آنکه ای پروردگار
زآل فرعون آنگهی اشرافشان
تا کنند افساد اندر شهر ما
زود بکشیم آن پسرهاشان تمام
این خبر بشنیدند اسرائیلیان
مرزمین باشد زحق میراث او
باز گفتند ازطریق عجز پس
می بکشتندی زکین احبار ما
گفت موسی شاید آن خلاق پاک
واگذارد برشما این قوم و بر
زآل فرعون اعنی ازخدام ورهط
تا مگر گیرند زان آسیب پند
نیکئی چون آمد ایشارا پیش
ور بر ایشان میرسیدی ابتلا
رنج وراحت شروخیرو نیک و بد
قبطیان گفتند ای موسی بما
تا بجادو آوری ما را مدام
هست طوفان هرچه کان آید بطوف
هم فرستادیم بر اشان ملخ
هم ضفادع کامد از هربابشان

باطل آنها هم که کردند از دغل
منهزم گشتند و خواران جمله بار
پس در افتادند در رو ساجدین
خالق موسی و هرون از یقین
بر شما در رفع هر معذورئی
با وی اندر مصر پنهان نی علن
بار دانید از بود نیک ار که بد
جانب پروردگار بینیاز
چونکه برما آمد از نیدای او
ریز برما از شکیب اندر قرار
مرو را گفتند از احبابشان
هم ترا موسی گذارد در عنا
زنده زنهاشان گذاریم ازمقام
جانب موسی شدند از غم روان
هرکه را خواهد دهد بیگفتگو
قبطیان ما را کنند آزار بس
متفق بودند در آزار ما
تخم دشمن را بر اندازد زخاک
تا ببیند چون کنید ازخیرو شر
مبتلا گشتند بر تنگی و قحط
کاین بود از کرده های ناپسند
نسبتش دادند بر اقبال خویش
این بود گفتند از موسی تا
ازخدا بر خلق نی درپی رسد
هرچه آری آیت ازقحط و عنا
بر تو هرگز نگرویم ازسحرخام
چون مطریاسیل درهنگام خوف
همچنین قمل که بدشان سحن وفح
در طعام و جامهای خوابشان

پس شدند آن جادوان مغلوب و پست
ساحران دیدند و دانستند چون
گوئی ایشانرا کس افکندی بروی
گفت مر فرعون آیا خود شما
ایست تدبیری نهان کافکنده اید
تا کنید از مصر اهلش را برون
می ببرم دست و پاتان ازخلاف
تو نگوئی عیب ما در انتقام
پس بترسیم ازوعید قتل ومرگ
تا جزع ناریم اندر کار دین
داری آیا دست ازموسی تو باز
گفت اوپس در جواب قوم خود
ما بر ایشانیم غالب وانگروه
قوم خودرا گفت اوزین ظلم و جبر
بر عباد خود ببخشد او زمین
پیش ازان کائی تومارا زین گروه
همچنین زان پس که بااین بینات
مر شما را بعد ایشان در زمین
زان جهت فرمود بگرفتیم هین
میوه هاشان یافت نقصان بردرخت
این نشد بر پندشان لکن سبب
کبر این بودیم ما خود مستحق
آن تطیرکه زدند از شر و خیر
لیك این را می ندانند اکثری
که بزعم تواست آنها معجزت
پس فرستادیم طوفانی عیان
یا که بد موت مواشی و آمده
قمل اشپش یا جراد نی براست
هم دم اعنی آنچه خوردندی زآب

هم بفرعون عنود آمد شکست
که بود ازسحراین صورت برون
تاشوند ازنطق دل توحیدگوی
بر وی آوردید ایمان بر ملا
در مدینه چون برآن زیبنده اید
بر شما خالص شود شهراز فنون
بر درخت آویزم اندر اعتساف
جز که آوردیم ایمان در مقام
کان بودمارا درایمان سازو برگ
هم بمیران بارمان از مسلمین
هم رهومش آنگروه فتنه ساز
از پی انکارشان در لوم خود
جمله مقهورند و ازما در ستوه
استعانت از خدا خواهیدو صبر
عاقبت نیکوست بهر متقین
بود جان اندر عذاب و در ستوه
آمدی تو هستمان آن نائبات
سازد از رحمت خلیفه و جانشین
آل فرعون آنچه بودی بالسنین
باغها گردید خشك وكار سخت
تاکه میافزودشان کفرو غضب
باشد از عادات جاری نی زحق
نزد حق است آن نه ازموسی وغیر
چون نبردند از نهاد جان پی
هم بود اظهار آنها جایزت
ما بر ایشان بهر آثار و نشان
یا که طاعون یا که دیگر هایله
یا کنه یا مورچه دردفتراست
داشت طعم ورنك خون درانقلاب

این همه مسود آیت ها زما
چون برایشان سخت میشدکارما
چونکه میشد دفع آن اندوه وغم
گفتی ای موسی بخوان ازبهرما
گر زما زایل نمائی این بلا
کشف پس کردیم چون زایشان عذاب
نی بوقف پس شکستندی عهود
وارمانکه ساحرانرا کرد بیت
وانجماعت پس کشیدیم انتقام
زانکه بودند ازمآلش بی خبر
بر ضعیفان همچنین دادیم ما
چونکه شد فرعون واتباعش تباه
یا ذشرق وغرب باشد قصد این
وازمین شام و بیت المقدس است
از ره صبریکه کردند آنگروه
وان حصارو کوشکهای ساخته
وانچه بود از باغهای کاشته
دانکه ایشانراهم این فرمان بود
چون بقومی برگذشتند ازعرب
گفته اند آن بد تماثیل بقر
بربرستش تا که داریم آن نگاه
میکنید اعنی توهم در نهان
بر هرانچه در ویند ازآزمون
باطل است و زایل آنچه میکنند
تا بدین خود نگردید احتلاف
مر شما را حشك ایك از بحربا
همچنانکه بت پرستان در طر
وانگهی کاو داد تفصیل از یقین
که شما را میچشاندند از عذاب
وازنارا زنده می نگذاشتند
هم نجات از قومتان بد نعمای
گشت چون فرعون مستغرق درآب
پس بطور آیا تو تا گویم سخن
از بوی روزه آن مسواك برد
بود آن ذیقعده از روی کلام
گشت نورانه اندرآن ده روز بعد
تا در آن میقات از پروردگار

که مفصل شد بر ایشان هرکجا
سوی موسی میدویدند از نیاز
میفرودندی بطغیان و ستم
رب خود را تا شود رفع بلا
بر تو ایمان آوریم ازصدق ما
بر دعای موسی صاحب کتاب
تا دگر ره امتحانی رخنمود
داد فرعون و قومشرا شکست
غرقشان کردیم در یم بالتمام
وز عذابی کآید ایشانرا بدر
ارض را میراث از حکم قضا
وارث ایشان بزمین گشتند وشاه
که شدند آنقوم غالب در زمین
نعمت واوراق اندروی بس است
بر مکاره همچو بحرو همچو کوه
که بد از فرعونیان افراخته
تاکها از چوب و نی افراشته
گیتی از نعوت برآنها تباك بود
که به ... بود شاغل روزوشب
که برستیدند قومی بیحصر
آنچنانکه هست ایشانرا اله
که عبادت کرد جز حق را توان
حقتعالی زودشان سازد نگون
از عبادتها بر اصنام ثزند
گفت ادو کردیم نی دراوخلاف
باشده گفتند تا موسی که ما
بهر خود سازند اله ازحوب ورز
مر شما را بر تمام عالمین
رنج و سعی وین بودسو العذاب
که ازایشان چشم خدمت داشتند
از پس رنج فراوان راحتی
خواست موسی تافرستد حق کتاب
بوی ناخوش آیدش دید از دهن
آنچه بود ازمشك بهتر پاك برد
بر ده دیگر بدی حج شد تمام
هم بموسی نازل از میثاق ووعد
بر من آید آن کتاب نامدار
پیروی تاور براه مفسدان

سرکشی کردند از حکم و حدود
تا کند او رفع زایشان آنکزند
بار واقع چون برایشان شدعذاب
با تو ازعهدی که کرد اندرایاب
با تو بفرستیم اسرائیلیان
تا زمانیکه رسند ایشان بران
هست مروی آنکه موسی بیست سال
یکنفر ناورد ایمان زانگروه
زانکه آیتهای ما را بر دروغ
شرح غرقه گشتن ایشان بیم
یعنی اسرائیلیان که زیر دست
شرقها و غربها از ارض شام
آنزمینی کاندر آن برکات ما
وعدهٔ پروردگارت شد تمام
هم نمودیم آن منازل را خراب
آنعمارت های عالی و ارجمند
ذکر اینها میکند حق بر رسول
بگذرانیدیم آل اسرائیل را
یعکفون یعنی اقامت میکنند
مر بموسی قوم گفتند آنزمان
گفت موسی خود شماوررید جهل
این گروه بت پرستان زاشراك
دین ایشان زود گردد خوارو پست
گفت روزی مر علی ع را یك جهود
بود در تفسیر قولش گفتگو
ازتوخواهم اینکه رسم دین کمی
گفت موسی من کنم آیا طلب
یاد آرید آنکه برهاندیم ما
بهر قتل نفس و افناء وجود
وین بلائی بر شما بود آشکار
وعده موسی قوم خودرا داده بود
وحی بروی شد پس اندرب الانام
کرد مسواك ازپی سی روزورفت
گفت زان دادیم وعده بر کتاب
پس شد آن میقات او درارعین
گفت موسی مر برادررا که من
بو زمن در قوم من شو جانشین
کان بورا بر عقل ودین دارد زیان

زانکه میبودند قومی بس عنود
شرط میکردند کایمان آورند
سوی موسی مینمودندی اياب
که نماید دعوتت را مستجاب
تابری هرجا که خواهیشان عیان
موت یا هنگام دیگر زامتحان
بود با فرعونیان اندر جدال
بودشان گوئی که دل ازسنگ کوه
حمل کردند آنگروه بی فروغ
گفته ایم و بعد ازاین گوئیم هم
بر گروه قبطیان بودندو پست
در تصرف آمد ایشانرا تمام
نازلست از اهتمام انبیا
آل اسرائیل را نیکوو تام
که بد آنها را بفرعون انتساب
قصرها و کاخهای بس بلند
تا زحال مشرکان باید ملول
از یم و بشکافتیم آن نیل را
بر بتان بهر پرستش از پسند
بهر ما میساز تمثالی چنان
کاین پرستش را همی گیرید سهل
گشته اندر جهل و نادانی هلاك
وین بتان بردست ما خواهد شکست
دفن پیغمبر نکردید از عهود
نی که در پیغمبری واحکام او
مر خدایان بهرما تعیین کنی
بهرتان معبودی الا ذات رب
مر شما را زآل فرعون دغا
آن پسرهاتان بکشتند ازجحود
بس عظیم از جانب پروردگار
کاورد از حق کتابی با نمود
تا که گیرد روزه سی روز تمام
گفت صائم باش هم ده روززفت
ازپس سی شب بموسی درخطاب
تام از پروردگار عقل و دین
میروم بر طور زامر ذوالمنن
امر ایشان برصلاح آرای امین

وَلَمَّا جَآءَ مُوسٰى لِمِيقَاتِنَا وَ كَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ اَرِنِي اَنْظُرْ اِلَيْكَ قَالَ لَنْ تَرٰانِي وَلٰكِنِ انْظُرْ

وچون آمد موسی بوقت مقرر ما وسخن کرد باا و پروردگارش گفت ای پروردگار من بنمامرا که بنگرم بسوی تو گفت هرگز نخواهی دید مرا ولیکن بنگر

اِلَى الْجَبَلِ فَاِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرٰانِي فَلَمَّا تَجَلّٰي رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَ خَرَّ مُوسٰى

بکوه پس اگرقرار کرد درجایش پس زود باشد که ببینی مرا پس چون تجلی کرد پروردگارش مر کوه را گردانید آنرا ریزه ریزه و درافتاد موسی

صَعِقاً ١٤٠ فَلَمّا اَفاقَ قالَ سُبْحانَكَ تُبْتُ اِلَيْكَ وَ اَنَا اَوَّلُ الْمُؤْمِنينَ ١٤١ قالَ يامُوسى اِنّي

بیهوش   پس چون بهوش آمد گفت   دانم پاك بودنش را باز گشتم سوی تو   ومن   اول   گرویدگانم   گفت   ای موسی   بدرستیکه من

اصْطَفَيْتُكَ عَلَي النّاسِ بِرِسالاتي وَ بِكَلامي فَخُذْ ما آتَيْتُكَ وَ كُنْ مِنَ الشّاكِرينَ ١٤٢ وَ كَتَبْنا

برگزیدم تورا   بر مردمان   برسالتهایم   وکلامم   پس بگیر آنچه دادم تورا   وباش از شکر گزاران   و نوشتیم

لَهُ فِي الْاَلْواحِ مِنْ كُلِّ شَيْئٍ مَوْعِظَةً وَ تَفْصيلاً لِكُلِّ شَيْئٍ فَخُذْها بِقُوَّةٍ وَاْمُرْ قَوْمَكَ يَأْخُذُوا بِاَحْسَنِها

برای او در لوحهای توریت از هر   چیزی   پندی   وبیانی   از برای همه چیز   پس بگیر آنرا بجد و جهد و امر کن قومت را که اخذ کنند بنیکوترش

سَاُريكُمْ دارَ الْفاسِقينَ ١٤٣ سَاَصْرِفُ عَنْ آياتِيَ الَّذينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْاَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَاِنْ

زود باشد بنمایانم شمارا سرای فاسقان   بزودی میگردانم از آیتهای خود   آنانرا که کبر میورزند   در   زمین   بناحق   واگر

يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لا يُؤْمِنُوا بِها وَ اِنْ يَرَوْا سَبيلَ الرُّشْدِ لا يَتَّخِذُوهُ سَبيلاً ١٤٤ وَ اِنْ يَرَوْا سَبيلَ

بینند   هرآیتی را   نگروند   بآن   واگر   بینند   راه   حقی را   نگیرند آنرا   راه   واگر   بینند   طریق

الْغَيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبيلاً ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآياتِنا وَ كانُوا عَنْها غافِلينَ ١٤٥ وَالَّذينَ كَذَّبُوا بِآياتِنا

باطلی را   میگیرندش   راه   آن   باینست که ایشان تکذیب کردند آیتهای مارا و بودند   از آنها   بیخبران   وآنانکه   تکذیب کردند آیتهای مارا

وَ لِقاءِ الْآخِرَةِ حَبِطَتْ اَعْمالُهُمْ هَلْ يُجْزَوْنَ اِلاّ ما كانُوا يَعْمَلُونَ ١٤٦

ورسیدن   جزای آخرت را نابود شد   کردارشان   آیا   جزا داده میشوند   بجز آنچه بودند   که میکردند

وانکه در میقات با هفتاد تن   موسی آمد گفت حق باوی سخن
تا بود الف ازحق او اندرخطاب   نکتها بشنید درنظم وحساب
خاصه گر باشد پیمبر یا ولی   سر وحدت سازدش حق منجلی
هردم آید وارداتی تازه اش   تا چه باشد سیر او و اندازه اش
هر بنی آدم که دارد عقل و جان   باشدش از علّم الاسما نشان
آدم اندر عشق و توبت فرد بود   پای تا سر انکسار و درد بود
زان تضرع کرد آن دانای راز   آدم و آدم نشان را سرفراز
چونکه باوخواست آید درکلام   طور را بگرفت ظلمت بالتمام
ظلمت اردانی اشارت بر فناست   رستگی جان زقید ماسوی است
مینویسند آن دو کاتب در سند   هرچه هست ازفعل نیك و فعل بد
غیر آن روحانیان و عرشیان   کس نماند اورا بچشم اندرعیان
وصفش اندر وصف حق شد منطمس   گشت پس برکشف ذاتی ملتمس
نز جسارت بود و نز ترك ادب   بل بد از افزونی عشق و طلب
تا تو از خود با خبر درستی   خلق و حق بینی در اثنینیتی
تا نگوئی کاین طلب جایز نبود   چون بکشف ذات او فایز نبود
گر که مسمومی زحق تریاق خواست   عیب نبود کاو باستحقاق خواست
ورنه جایز نیست بهر انبیا   که زحق خواهند چیزی برخطا
لیك بنگر سوی کوه استوار   گر که ماند در مکانش برقرار
در زمان گردید آنکه ریز ریز   وان کلیم افتاد بیهوش و تمیز
بود آنکوه وجود موسوی   گفت بین گر ماند آن برجاجوی
کوه اندر جای خود اصلا نماند   رفت ازخود هستی موسی نماند
گشت باقی بر بقای کبریا   آن بقائی کش زپی نبود فنا
که توان دیدن تورا غیرازتوکس   من بسویت باز گشتم این نفس

این چنین گویند کزحق میشنید   تا چهل روز او کلام بس مفید
وین عجب نبود که اندر اربعین   رازها گردد عیان بر مرد دین
آن تکلم باشد او را واردات   در مقام کشف اسماء و صفات
در بیان علم الاسماء بنام   کرده ام تحقیق این معنی تمام
از پدر آموخت چون رفتار او   کشف سازد حق براو اسرار او
ربنا انا ظلمنا گفت و رست   چون درستی دیده بود اندرشکست
حق تکلم کرد با موسی بطور   زانکه بس در حب خود دیدش غیور
هفت فرسخ دور او تاریك شد   رفت کثرت جان بحق نزدیك شد
دور از وی گفت گردد کاین   چون شد ازافعال مطلق سوی عین
در فنا مرد ره ازافعال رست   نیست کاتب را درآن احوال دست
زان تجلی جان او بیتاب شد   از کفش سر رشتهٔ آداب شد
رب ارنی گفتن ازمشتاقی است   حرص عاشق بر لقای باقی است
گفت بنما روی تا بینم تورا   گفت از طمس صفاتی بر ترا
واقفی زان که توئی تومی مدم   محق سوی در وجود ذوالمنم
بود جایز بلکه واجب آن طلب   تا مهیا بر وصول آید زرب
فرقهٔ گویند بهر رفع لوم   که نموداین خواهش او بر میل قوم
چون نمود این سؤال ازعشق تاب   لن ترانی گفت حقش درجواب
پس مرا باشد که هم بینی نزود   پس تجلی کرد بر کوهی که بود
اوفتاده بود بیهش تا دو یوم   هم نگردند آنکه با او بد زقوم
هم بود ممکن که بینی آن جمال   وین بود تعلیق بر امری محال
گشت یکجا فانی ازحیث وجود   پس چو بازآمد بهوش اندرشهود
پس زنطق وحدت آمد درسخن   گفت زان اشیی توپاك ای ذوالمنن
اول مؤمن منم در جهر و سر   بر بزرگی و جلال حق مقر

اهل صف اول اعنی از رجال
کاهل توحیدند و ثابت در کمال
مردن هفتاد تن کشف از فناست
موتوا ان قبل تموتوا گفت راست

بعد از آنکه آن فناشان رخ نمود
مر بقائی از پی ایشانرا نبود
بر نگشتند از مقام جمع راز
سوی ملك فرق و کون امتیاز

تا که موت طبیعی روز و شب
مات و مستغرق بدند از نور رب
کان تجلی بود اسباب کمال
کی شود باعث بموت و ضعف حال

هر مریضی یافت صحت زان ظهور
گشت شیرین آبهای تلخ و شور
هر زمین شوره زاری شد چمن
رست هر محبوسی از بند محن

پس چرا آن طالبان رؤیتش
مرده باشند از فروغ طلعتش
پس بموسی گفت خلاق جهان
برگزیدم من تورا بر مردمان

بر پیام و بر کلام خود تمام
پس بگیر آنرا عمل کن در مقام
آنچه دادم بر تو از تنزیل و وحی
میرسان آنرا بخلق از امر و نهی

پس تو باش از شاکران نعمتم
شکر گو با شاکران در حضرتم
آنکسانیکه برگزیدم در مقام
هریك ایشانرا از اخیار و کرام

هم نوشتم اندر الواح از عمود
آنچه آن واجب ز امر و نهی بود
از هر آنچیز از حلال واز حرام
بود آن پندی مفصل در کلام

هفت لوح آن بود یا ده در نزول
خود بقدر قامتش در عرض و طول
اندر آنها بود ثبت از معنوی
مر تفاصیل وجود موسوی

از خیال و روح و قلب و عقل و فکر
نکته‌ها کز حق رسیدش نغز و بکر
چند حرف از وی نگارم مجملی
مر بران یابد تذکر عاقلی

در بیان ده حکم از تورایة

کن مرا تسبیح و تقدیس از جهات
که خدائی غیر من نبود بذات

شرك ناور شکر من کن مستدام
شکر هم بر والدینت کن بنام

بازگشت جمله چون باشد بمن
چون کسی این عیش تو گردد حسن
خون کس ناحق مریز از هیچ راه
کان تورا باشد حرام و هم گناه

گرکه گردی مرتکب بر قتل کس
تنگ گردد بر تو عالم هر نفس
هم مخور از کذب بر نامم قسم
که کنم دورت ز هر توفیق هم

نی گواهی ده بچیزی جز که آن
بشنوی از گوش و بینی بر عیان
زانکه فردا میدهند اعضای تو
مر گواهی بر دروغت روبرو

هم مبر بر مردم از چیزی حسد
که باستحقاقشان از من رسد
کافرمان باشی عدوی نعمتم
دور ماند هر حسود از رحمتم

از زنا شو دور تا زان احتراز
روزی و رحمت نگیرم از تو باز
هم ببندم بر تو باب آسمان
تیره گردد از زنا مرآت جان

هم مکش ذبحی بجز بر نام من
کان تورا گردد زیان بر جان و تن
غدر کردن با زن همسایه نیز
پس بزرك آمد گناهش در تمیز

خواه بر خلق آنچه خواهی بهر خود
وین تورا بر حسن ذات آمد سند
هست در توراة عدل ارجمند
جمله این ده حکم بهر وعظ و پند

گر براین ده حکم کس عامل شود
نقص زاو بیرون رود کامل شود
پس بگیر الواح را با جد و جهد
هم بقومت امر کن بر حسن عهد

تا فرا گیرند بر نیکوتران
همچو صبر و عفو نزد امتحان
یا هر آنچیزی که در دانش نکوست
یا بنیکی مطلق اندر جستجو است

یعنی آنرا کن بنیکوئی عمل
بی اضافه و نسبتی در هر محل
هست نیکو امر و نهی کز خداست
جمله را حایش عمل کردن بجاست

زود باشد که نمایم بر شما
آن سرای فاسقانرا هرکجا
قصر آن فرعون و قومش سر بسر
کز کسان خالی شد و زیر و زبر

زود باشد که بگردانم عیان
هم ز آیتهای قدرت بی نشان
آنکسانرا که تکبر میکنند
در زمین بر غیر حق واز ناپسند

کبرشان یعنی باستحقاق نیست
کبر بر حق کبر مسکین بر غنی است
ور ببینند این گروه سرکشان
کل آیتهای ما را بر عیان

تا بوحدانیت خود بر ملا
کشف سازم هم بصدق انبیا
نگروند ایشان بر آنها از عناد
ور ببینند آنگره راه رشاد

می نگیرند آن ره ار سنند لیك
راه گمراهی بر آن پویند نیك
این بر آن باشد که تکذیب از خطا
اینکسان کردند بر آیات ما

از غرض بودند از آن بیخبر
تا کنند از عبرتی در وی نظر
بود آن علت ز حقد شومشان
نی که بود امر حق معلومشان

کرد تکذیب آنکه بر آیات ما
هم بدار آخرت یعنی لقا
شد تباه اعمالشان از جزء و کل
نیستشان نفعی ز طاعت در سبل

مر جزا داده شوند آیا جز آن
که عمل کردند از سود و زیان

وَاتَّخَذَ قَوْمُ مُوسٰى مِنْ بَعْدِهِ مِنْ حُلِيِّهِمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُوَارٌ اَلَمْ يَرَوْا اَنَّهُ لَا يُكَلِّمُهُمْ وَلَا

وگرفتند قوم موسی از بعدش از زیورهاشان گوساله تنی را که بود مر اورا آوازی مانند گاو آیا ندیدند که او نه سخن میکند ایشانرا و نه

يَهْدِيهِمْ سَبِيلًا ١٤٧ اِتَّخَذُوهُ وَكَانُوا ظَالِمِينَ ١٤٨ وَلَمَّا سُقِطَ فِي اَيْدِيهِمْ وَرَاَوْا اَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا

مینماید ایشانرا راهی گرفتند آنرا وبودند ستمکاران وچون افکنده شد در دستهاشان ودیدند که ایشان بحقیقت گمراه شدند

قَالُوا لَئِنْ لَمْ يَرْحَمْنَا رَبُّنَا وَيَغْفِرْ لَنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ ١٤٩ وَلَمَّا رَجَعَ مُوسٰى اِلٰى قَوْمِهِ

گفتند هرآینه اگر رحمت نکند مارا پروردگار ما و نیامرزد مارا هرآینه باشیم البته از زیانکاران وچون بازگشت موسی بسوی قومش

غَضْبَانَ اَسِفًا قَالَ بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي اَعَجِلْتُمْ اَمْرَ رَبِّكُمْ وَاَلْقَى الْاَلْوَاحَ وَاَخَذَ بِرَاْسِ

خشمگین اندوهناك گفت بدا از جانشینی که گردید مرا از بعد من آیا پیشی گرفتید امر پروردگارتانرا و افکند الواحرا وگرفت سر

اَخِيهِ يَجُرُّهُ اِلَيْهِ قَالَ ابْنَ اُمَّ اِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي فَلَا تُشْمِتْ بِيَ الْاَعْدَاءَ

برادرش را که میکشیدش بخود گفت هرون ای پسر مادرم بدرستیکه قوم ضعیف شمردند مرا و نزدیك بودند که بکشند مرا پس شادمگردان بمن دشمنانرا

وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ۱۵۰ قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِأَخِي وَأَدْخِلْنَا فِي رَحْمَتِكَ وَأَنْتَ أَرْحَمُ

ومگردان مرا با گروه ستمکاران گفت پروردگار من بیامرز مرا و برادر مرا و داخل گردان ما را در رحمت خود و توئی رحمت کننده

الرَّاحِمِينَ ۱۵۱ إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَيَنَالُهُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَذِلَّةٌ فِي الْحَيَوٰةِ الدُّنْيَا وَكَذٰلِكَ

رحمت کنندگان بدرستیکه آنانکه گرفتند گوساله را زود باشد که رسد ایشان را خشمی از پروردگارشان و خواری در زندگانی دنیا وهمچنین

نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ ۱۵۲ وَالَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّـَٔاتِ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِهَا وَآمَنُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا

جزا دهیم افترا کنندگان را وآنانکه کردند کارهای بد را پس توبه کردند از بعدش وگرویدند بدرستیکه پروردگار تو از بعدش هر آینه

لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ۱۵۳ وَلَمَّا سَكَتَ عَنْ مُوسَى الْغَضَبُ أَخَذَ الْأَلْوَاحَ وَفِي نُسْخَتِهَا هُدًى وَرَحْمَةٌ

آمرزنده مهربانست وچون ساکن شد از موسی خشم گرفت لوحها را ودر نوشته آنها بود هدایت ورحمت

لِلَّذِينَ هُمْ لِرَبِّهِمْ يَرْهَبُونَ ۱۵۴

از برای آنانکه ایشان مر پروردگارشان را میترسیدند

در بیان فتنه سامری

بعد از آنکه رفت موسی سوی طور
ساختند از آن حلل گوساله
کرده اند ایشان تصرف بالتمام
پیش او بردند قوم آنها بزود
در گلویش کرده بد سوراخها
آن صدا بر گوش اسرائیلیان
عمر و توفیق از خداوند است و بس
خاصه اندر نظم تفسیر کلام
بی ارادهٔ بائی آنهم کی شود
ورنه هرگز کی شودی چوب خشك
می بیامرز آنگناهیرا زمن
موسی جان را تو آموزی کلام
گوید آورد از کجا این نظم و هوش
گفت زاروحق که آیا در بسیج
بر خدائی برگرفتند آن زجهل
یادشان آمد از آن افضالها
باشد از لما سقط این مستفاد
می بدیدند آنکه گمره گشته اند
یا گناه ما بیامرزد یقین
زانکه موسی گفته خویش اندر دعا
بعضی از آن قوم اندر مظلمه
در دعا گفت اوکه یارب کرما
گفت از من جانشینی بعد من
پیشی آیا خود گرفتید از خطا
بر سجود عجل مستعجل شدید
پس فکند الواح را او برزمین
رأس هرون را گرفت اندر غضب

قوم بگرفتند از جهل و فتور
هیکلی کش بود صوت و نالهٔ
وان شری و بیعشان باشد حرام
او بکار زرگری استاد بود
که ببیش باد میداد آن صدا
چون درآمد سجده کردند ازمکان
هم بیان و هم روان وهم نفس
یارب این توفیق بر من ده تمام
تا که لا شیئی بشکل نی شود
چون تو خواهی خون توان گردید مشك
که شود مانع بتحقیق و سخن
سامری کی داند آنقدر و مقام
غافلست از داد حق بیچشم و گوش
می ندیدند و نداستند هیچ
ظالمان بودند بی دانا و اهل
که بر ایشان کرد حق در سالها
که ز کار آن دستهاشان اوفتاد
محرم و مطرود درگه گشته اند
آنزمان باشیم ما از خاسرین
با برادر شاید از بخشی مرا
سجدهٔ گوساله کردی بی همه
شد قصوری کن بماعفو آن خطا
بد بسی گردید زان رفت این فتن
اندر این بر امر و فرمان خدا
وز عنایتهای حق غافل شدید

از حللهائیکه بود از قبطیان
سامری گفتا بهرون از حلل
گفت هرون قوم را از داوری
جمله را اندر زمان بگداخت او
چونکه در آن ثقبها پیچید باد
شرح این در سورهٔ طه تمام
بی ارادهٔ او کجا گردد قلم
کیستم من تا توانی لاشئی
پس بوارد نائی اندروی دمی
تا ز طیب آن شود مشکین حواس
شکر احسانت مرا مقدور نیست
او بود منکر بر اسرار صفی
بر مسبب ننگرد از بی ادب
که بباید گاو زرین در سخن
چون پرستیدند پس نادم شدند
از تحیر دستشان اندر دهان
یعنی از حسرت گزیدند آن نفم
می بگفتند از ندامت وانکسار
گفته بصری غیر هرون هرکه بود
بعض هم گویند بعضی زانگروه
واندعا بود دلیل آنکه قوم
پس چو موسی سوی قومش بازگشت
بود با هرون مر اورا این عتاب
دین خود تغییر دادید از فساد
صبر ناوردید کآیم باز من

عجل یعنی جسم بیروح وروان
امر کن بر قوم در جمع حلل
جمع سازند آن بپیش سامری
هیکلی بر شکل گاوی ساخت او
چون صدای گاو می آواز داد
گوید ار خواهد مر آن رب الانام
یا زبانی در دهانی دمبدم
جز که آن نائی دمد دم در نئی
نی شوم من گر بیم خواهی همی
بر اجابت پس رسان این التماس
بازم از احسان بخششی دور نیست
بر کلام و نظم و گفتار صفی
بر پرستش گاو را سازد سبب
راه ننماید کسی را در سخن
پیششان بنمود فعلی ناپسند
هم ز اندوه و اسف ماند آنزمان
یا در افتادن زدندی بس بهم
رحمت ار نارد بما پروردگار
بر د برگوساله آن ساعت سجود
سجده کردند اینست بهتر از وجوه
جمله کردند آنچه در خورند ملوم
خشم و اندوهش در آن از حد گذشت
مؤمنان بودند با او در خطاب
وز رجوع من نیاوردید یاد
بر شما آرم نشان ذوالمنن
از حمیتها که میبودش بدین
میکشیدش سوی خویش از قهر و تب

دربیان خشم گرفتن موسی ع برهرون

بسکه آن فعلش معظم افزون نمود
هم بدانند ارتداد خود بدین
مر مرا عاجز گرفتند و زبون
هم مکن اسناد تقصیری بمن
گفتم این زامر تو میباشد خلاف
رب اغفر گفت یعنی مر مرا
بهتریی چون تو از بخشندگان
کانکسانکه بار بگرفتند بز
در قبول توبه وان بد بیدریغ
بد جزای عابدان عجل این
بگرویدند از طریق اعتدار
عابدان عجل زان فعل شنیع
تا بیامرزد خداوند آن گناه
این چنین کردند و آمد ظلمتی
چونکه روشن شد هوا هفتاد الف
کشته هرکس گشت اندر رحمت است
واندر آنها بود کتب از هر مقام
از سدی نقل است کز حق شد خطاب

اخذ رأس و لحیهٔ هرون نمود
مصحر باشند در آینده زین
بود نزدیکم که تا ریزند خون
که بسی زین فتنه بودم در حزن
چون توام داری خلافت بیگراف
با برادر عفو کن زین ماجرا
پس ببخش از فضل خود بر بندگان
بر خدائی عجل را ازلی تمیز
که بقتل یکدگر بکشند تیغ
هم دهیم اینسان جزای مفترین
بر خدا و بر رسول کردگار
نادم و خائف چو گشتند آن جمیع
پس خطاب آمد بموسی از اله
اندر ایشان بهر منع شفقتی
کشته بودند از هم اندر عهد و خلف
وانکه باقی ماند بروی رحمت است
رهنمائیها و رحمت ها تمام
سوی موسی که زمردان صواب
تا کسند از طاعت عجل اعتدار

کرد این تا عابدان عجل را
گفت هرون کای برادر وابن ام
پس مگردان دشمنانم را تو شاد
چون شدند این قوم گوساله طلب
چون زهرون دید موسی آن خلق
داخل اندر رحمت خود سازمان
شد چو فارغ از دعا و ابتهال
زود باشد که رسد در روزگار
ذلت ایشانرا رسد در زندگی
وانکسانیکه عمل بر سیئات
هست مر پروردگارت بعد از آن
با تضرع سوی موسی آمدند
شرط توبه این بود که بر نهند
تا نگردد مانع اعمی رحمشان
دل بر ایشان سوخت موسی را و خواست
چونکه موسی باز آمد از غضب
بهر آن قومی که از پروردگار
زآل اسرائیل بر هفتاد تن
گشت منقاد او بامر کردگار

انفعالی باشد از فعل خطا
اِن قوم اِستضعفونی کلهمُ
با ستمکاران مگیرم در عداد
خواستم کایم تو را اندر عقب
بر ترحم زود گرداند او ورق
بر مزید لطف خود بنوازمان
عابدان عجل را گفت از ملال
سوی ایشان خشمی از پروردگار
هم ز بعد پادشاهی بندگی
کرده اند و توبه زان پس باثبات
بر کسان آمرزگار و مهربان
زاو باستغفار مستدعی شدند
تیغ درهم تا از این خسران رهند
از قتال یکدگر اندر عیان
عفو و حق بخشید کاین مقبول ماست
بر گرفت الواح را اندر طلب
ترسناکاند در لیل و نهار
سوی طور از بهر عذر آن فتن

وَ اخْتارَ مُوسٰى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلاً لِمِيقاتِنا فَلَمّا اَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ قالَ رَبِّ لَوْشِئْتَ اَهْلَكْتَهُمْ مِنْ

وبرگزید موسی ازقومش هفتاد مرد برای میقاتما پس چون گرفتشان صاعقه گفت ای پروردگار من اگر میخواستی هلاک میکردی ایشانرا از

قَبْلُ وَ اِيّايَ اَتُهْلِكُنا بِما فَعَلَ السُّفَهاءُ مِنّا اِنْ هِيَ اِلاّ فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِها مَنْ تَشاءُ وَ تَهْدِي مَنْ

پیش ومرا هم آیا هلاک میکنی مارا بآنچه کردند کم خردان ازما نیست آن بجز بلای تو اضلال میکنی بآن کسیرا که میخواهی وراه نمائی

تَشاءُ اَنْتَ وَلِيُّنا فَاغْفِرْ لَنا وَارْحَمْنا وَ اَنْتَ خَيْرُ الْغافِرِينَ ١٥٥ وَاكْتُبْ لَنا فِي هٰذِهِ الدُّنْيا

کسی را که میخواهی توئی صاحب اختیار ما پس بیامرز مارا و رحمت کن مارا و تو بهترین آمرزندگانی وبنویس برای ما در این دنیا

حَسَنَةً وَ فِي الْاٰخِرَةِ اِنّا هُدْنا اِلَيْكَ قالَ عَذابِي اُصِيبُ بِهِ مَنْ اَشاءُ وَ رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ

خوبی ودر آخرت بدرستیکه ما بازگردیدیم بتو گفت عذابم میرسانم آنرا بهرکه میخواهم ورحمتم فراگرفته همه

شَيْءٍ فَسَاَكْتُبُها لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكٰوةَ وَ الَّذِينَهُمْ بِاٰياتِنا يُؤْمِنُونَ ١٥٦ اَلَّذِينَ يَتَّبِعُونَ

چیز را پس زودی مینویسم آنرا برای آنانکه میپرهیزند و میدهند زکاترا وآنانکه ایشان بآیتهای ما میگروند آنانکه پیروی میکنند

الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْاُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوباً عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرٰيةِ وَ الْاِنْجِيلِ يَاْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ

آن رسول را که نبی امیست که مییابند نوشته شده نزد ایشان در توریت وانجیل میفرمایدشان بکارهای پسندیده

وَ يَنْهٰيهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّباتِ وَ يُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبائِثَ وَ يَضَعُ عَنْهُمْ اِصْرَهُمْ

وبازمیداردشان از ناپسندیده وحلال میکند برای ایشان پاکیزه هارا وحرام میکند از ایشان پلیدها را وفرو مینهد از ایشان بار گرانشانرا

وَالْاَغْلالَ الَّتِي كانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّرُوهُ وَ نَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي اُنْزِلَ

وآن تکالیف شاقه که بود برایشان پس آنانکه گرویدند باو وتعظیم کردند او را و یاری کردند او را و پیروی کردند آن نوری که فرو فرستاده شد

مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ۱۵۷

باأو آنگروه ایشانند رستگاران

در بیان رفتن هفتاد نفر با موسی علیه السلام بطور

اختیار از قوم خود هفتاد مرد   بهر میقات آن کلیم الله کرد
قوم یا بودند درشك كه كلام   كرده با موسی سران رب الانام
بردشان در طور تا خود بشنوند   از ندا گفتار و بروی بگروند
چون رسیدندی بمیقات اسکرام   اری آمد رفت موسی در غمام
که شنیدند او را قوم او   حق بموسی آمد اندر گفتگو
چونکه موسی ازغمام آمد برون   گفت بشنیدید قول حق کنون
قوم گفتند این نداستیم ما   کاین کلام حق بود بی افتری
همچنان باقی بود ریبی که بود   جز که بینیم آن خدارا در نمود
کوه آمد زان سخن در زلزله   می نمردند آنکسان از هایله
نزد بعضی رجفه درحین طلب   بر هلاکت نامد ایشانرا سبب
بل بر ایشان ارتعاشی دررسید   که شدند از زندگانی ناامید
گشت نزدیك آنکه مفصلهایشان   گردد از هم منقطع در جایشان
چونکه موسی دید آنحال ازخدا   خواست تا دلهایشان آمد بجا
هست مروی هم که باهرون بطور   رفت موسی نوبتی بهر حضور
ناگهان غالب بهرون خواب گشت   جفت و درخفتن زعالم درگذشت
موسی اورا غسل داد ودفن کرد   آمد اندر قوم پس تنها و فرد
چونکه ازهرون بپرسیدند قوم   گفت او بگذشت اندر حال نوم
قوم گفتند این نباشد بر سند   بل بکشتی خود تواورا ازحسد
گفت نامن چند تن همره شوید   تا زحالش بر تمام آگه شوید
زنده سازم مرورا تا بی خلاف   خود کند بر مردن خوداعتراف
پس باو همراه شد هفتاد تن   اندر آن مدفن نمودند انجمن
بر دعای موسیش حق زنده کرد   زاوشنیدند آنچه بودآن چندمرد
منفعل گشتند و ازحق زلزله   آمد ایشانرا نجات زان مسئله
بعضی از ارباب تفسیر از نخست   اینچنین گویند و این باشد درست
کاندر آن حینی که زمیقات او   رفت تا گیرد زحق توریة او
نزد آن هفتاد کس باخود بطور   تا گوه باشند او را در امور
چونکه در میقات حاضر آمدند   هم زموسی طالب رؤیت شدند
در زمان آمد بر ایشان صاعقه   جمله مردند از وقوع بارقه
بعد ازایشان حقتعالی زنده کرد   بر بقا بعد از فنا زنده کرد
شرح آن گفتیم درآیات پیش   این همان میقات باشد نی که پیش
بهر تأکید است تکرار صریح   هست از اقوال این قولی صحیح
پس بهر تقدیر در آن هایله   صاعقه بگرفتشان یا زلزله
گشت موسی زان جماعت ترسناك   که زوحشت گرشوند ایشان هلاك
متهم گردد در اسرائیلیان   کس ندارد باور ازوی هیچ آن
گفت یارب خواستی گر پیش ازین   کردی ایشانرا هلاك اندر یقین
مینمودی هم هلاکم در سبیل   وقت غرق قبطیان در رود نیل
میکنی ما را هلاك آیا کنون   کرد گر نابخردی فعلی زبون
نیست این جز امتحانات بهرما   در سؤال رؤیت از روی عما
هرکرا خواهی کنی گمره تآن   یعنی از آن ابتلاء و امتحان
هرکرا خواهی شوی هم رهنما   زامتحان از وجه تهدی من تشا
دوست چون مارا توئی فاغفرلنا   رحم کن در عین آمرزش بما
بهتر از آمرزگاران یقین   یا الهی انت خیر الغافرین
بر نویس از بهر ما درایسرا   نیکوئی از راحت و عیش ونوا
عیش خوش با صحت و امنیتی   هم زاطمینان بر اعدا نصرتی
همچنین اندر سرای آخرت   نیکوئی ده در مقام و مغفرت
زانکه ما سوی توبرگشتیم باز   گرچه از برگشت مائی بی نیاز
حقتعالی گفت اشکنجه و عذاب   هرکرا خواهم رسانم در عقاب
هم بهر شیئی است واسع رحمتم   وارسیده هردوکون از قدرتم

در تحقیق رحمت امتنانیه و وجوبیه

هست در نزد محقق ای سؤال   رحمت حق بر دوقسم اندرمقال
امتنانیهٔ است و ذاتیهٔ یکی   مطلق ازهرشرط وقید ازمدرکی
اندرآن دریاست مستغرق دوکون   مر فرا بگرفته اشیا را نمون
منتج از وی شد عطای ماسبق   بیسؤال سایلی بر ما خلق
هم بدون آنکه محتاجی کند   عرض حاجت فیض هستی تا برد
هست ازآن رحمت اشیارا وجود   هر یك اندر رتبهٔ دارد نمود
رحمت دیگر وجوبیهٔ است نیز   کان مقید باشد از داری تمیز
آنهم از آن رحمت ذاتیه باز   گشته فایض در حقیقت در مجار
هست استحقاق بنده هم بران   از نتیجهٔ امتنانیه عیان
همچنانکه پیش ازرسم و سمت   کرد استحقاق هستی مرحمت
رحمتی کامد وجوبیهٔ بنام   زان مقید خوانده اند آنرا کرام
کان بودمشروطخود برشرطچند   گاه قول و فعل نزد هوشمند
پس نویسم زود بهر متقین   آنکسان کز شرك پرهیزندهین
رحمت خودرا که آن دارد وجوب   بر خواص مؤمنین و اهل قلوب
میدهند ایشان زکوة مالها   هستشان ایمان بآیت های ما
از فرایض سخت تر باشد زکوة   دوست دارد مال چون هرذیحیوة
پیروندآن مؤمنان خود بررسول   وان نبیّ امیّ کامل وصول
امی اعنی زاده شد چو ازمادرش   خواند نانوشته حق پیغمبرش
هیچ نه بنوشته و نه خوانده بود   پیش پروازش ملایك مانده بود
آن نبی که یافتند او را بنام   ثبت در توراة و انجیل از مقام
وصف ونامش درصحف مرقوم بود   نزد ایشان رفتنش معلوم بود
مینماید امر بر معروف هم   نهی از منکر خود آن صاحب علم
آن محاسن جمله را معروف دان   هر قبیحی منکر است آنرا نمان
عقل باشد بر محاسن رهبرت   شد بظاهر عقل کل پیغمبرت
سازد ایشانرا حلال او طیبات   هم خبائث را حرام اندرجهات
بار ایشانرا فرو بنهد زدوش   وان تکالیفی که شاق آمد بهوش
همچنین بردارد آن اغلال و بند   که برایشان بود سابق دربسند
پس مر آنانکه زاسرائیلیان   بگرویدند این نبی را بیگمان

غیر ایشان یا که از قوم دگر
آنچنان نوری که بروی داده شد
تسمیهٔ قرآن از آن آمد بنور
ور ولایت گر کنی تعبیر نور
باید اول هر نبیء در صعود
با علی زان گفت احمد کای علی
گر خدا خواهد ساری زین ظهور
لیك گویم چون رسید اینجا کلام
زان تجلی از ظهور سرمدی
مر ورا باشد دو وجهای پاك دلق
وحدت لی کثرت اندر افتتاح
وجه دانی کان بخلق ارزانی است
در مقام نور داریم اتحاد
همچنین کز وحدتش ذات وجود

بهر تعظیمش فرو بردند سر
ناوی از حق بود و بفرستاده شد
کان حقایق راست کاشف در ظهور
نزد اهل حق بود روشن بدور
گردد از نور ولایت با شهود
در نهان بودی تو با هر مرسلی
گویم اندر آیت اَللّٰهُ نور
مجملی اندر بیان این مقام
ظاهر آمد آفتاب احمدی
آن یکی بر حق و دیگر سوی خلق
باشد آن گر هیچ دانی اصطلاح
در رسالت جنبهٔ جسمانی است
نیست اثنینیت آنجا یا تضاد
در تجلی داد کثرت را نمود
اینقدر کافی بد از فهمی تمام

یاریش کردند از نزدیك و دور
قصد زان نور است قرآن مجید
اینگروه ناصران و تابعان
بود آن نور ولایت با رسول
در نبوت پس شود صاحب علم
لیك با من در نهان و آشکار
هست امیدم کو دهد علم و حیوة
چون تجلی کرد ذات دو صفات
از نبوت آن تجلی نام یافت
وجه عالیرا ولایت دان بحق
خوانده‌اند این رتبه را وجه الاحد
با علی زان گفت نور واحدیم
در مقام جسم هم او با من است
هم در این کثرت جز او موجود نیست
باز گردم سوی تفسیر کلام

هم شدندش پیرو از ادراك نور
تا ابد باقی است با او هم پدید
رستگارانند و مرحوم از نشان
کایت از حق یافت در حین نزول
با پیمبر پس علی بود از قدم
هم تو بودی هم تویی در روزگار
تا در آنجا باز گویم نور ذات
اندر اسماء و صفات از غیب ذات
رتبهٔ پیغمبری اتمام یافت
کآن بود مطلق ز قید ما خلق
مطلق است از اسم و رسم و وصف وحد
در دو صورت بر خلایق آمدیم
مر نبی را روح باقی با تن است
کز تو دانی غیر از این مقصود نیست

قُلْ یٰا اَیُّهَا النّٰاسُ اِنّي رَسُولُ اللهِ اِلَیْکُمْ جَمیعاً ۱۵۸ اَلَّذی لَهُ مُلْكُ السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ لٰا اِلٰهَ

بگو ای مردمان بدرستیکه من رسول خدایم سوی شما همه آنخدائی که مر او راست پادشاهی آسمانها وزمین نیست

اِلّٰا هُوَ یُحْیي وَ یُمیتُ فَآمِنُوا بِاللهِ وَ رَسُولِهِ النَّبِيِّ الْاُمِّيِّ الَّذی یُؤْمِنُ بِاللهِ وَ کَلِمٰاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ

خدائی مگر او زنده میکند و میمیراند پس بگروید بخدا ورسولش آن نبی منسوب بام القری که میگرود بخدا و کلماتش و پیروی کنید

لَعَلَّکُمْ تَهْتَدُونَ ۱۵۹ وَ مِنْ قَوْمِ مُوسٰي اُمَّةٌ یَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ یَعْدِلُونَ ۱۶۰ وَ قَطَّعْنٰاهُمُ اثْنَتَي

او را باشد که شما راه یابید واز قوم موسی امتی باشد که هدایت میکنند بحق و بآن عدالت میکنند وجدا جدا کردیم ایشانرا دو ازده

عَشْرَةَ اَسْبٰاطاً اُمَماً وَ اَوْحَیْنٰا اِلٰی مُوسٰي اِذِ اسْتَسْقٰهُ قَوْمُهُ اَنِ اضْرِبْ بِعَصٰاكَ الْحَجَرَ فَانْبَجَسَتْ

سبط امتان ووحی کردیم بموسی چون آب خواستند از و قومش که بزن بعصایت آن سنگرا پس روان شد

مِنْهُ اثْنَتٰا عَشْرَةَ عَیْناً قَدْ عَلِمَ کُلُّ اُنٰاسٍ مَشْرَبَهُمْ وَ ظَلَّلْنٰا عَلَیْهِمُ الْغَمٰامَ وَ اَنْزَلْنٰا عَلَیْهِمُ الْمَنَّ

از آن دوازده چشمه بحقیقت دانستند مردم آبخورشانرا وسایبان کردیم برایشان ابررا وفرو فرستادیم برایشان منّ

وَ السَّلْوٰي کُلُوا مِنْ طَیِّبٰاتِ مٰا رَزَقْنٰاکُمْ وَ مٰا ظَلَمُونٰا وَ لٰکِنْ کٰانُوا اَنْفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ ۱۶۱ وَ اِذْ

وسلوی را بخورید از پاکیزه‌های آنچه روزی کردیم شما را و ستم نکردند بر ما ولیکن بودند که بخودهاشان ستم میکردند وهنگامیکه

قیلَ لَهُمُ اسْکُنُوا هٰذِهِ الْقَرْیَةَ وَ کُلُوا مِنْهٰا حَیْثُ شِئْتُمْ وَ قُولُوا حِطَّةٌ وَادْخُلُوا الْبٰابَ سُجَّداً

گفته شد مر ایشانرا ساکن شوید این قریه را وبخورید از آن هر جا که بخواهید وبگوئید فرو نه از ما بار گناهان و داخل شوید در را سجده کنان

نَغْفِرْ لَکُمْ خَطیئٰاتِکُمْ سَنَزیدُ الْمُحْسِنینَ ۱۶۲ فَبَدَّلَ الَّذینَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ قَوْلاً غَیْرَ الَّذی قیلَ لَهُمْ

میآمرزیم برای شما گناهان شمارا زود باشد که افزائیم اجر نیکوکارانرا پس بدل کردند آنانکه ستمکردند از ایشان گفتاری غیر آنچه گفته مر ایشانرا

فَاَرْسَلْنٰا عَلَیْهِمْ رِجْزاً مِنَ السَّمٰاءِ بِمٰا کٰانُوا یَظْلِمُونَ ۱۶۳ وَ اسْئَلْهُمْ عَنِ الْقَرْیَةِ الَّتي کٰانَتْ

پس فرو فرستادیم برایشان عذابی از آسمان بسبب بودنشان که ستمکردند وبپرس ایشانرا از قریه که بود

حَاضِرَةَ الْبَحْرِ اِذْ يَعْدُونَ فِي السَّبْتِ اِذْ تَأْتِيهِمْ حِيتَانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرَّعًا وَ يَوْمَ لَا يَسْبِتُونَ

نزدیك دریا هنگامیکه تعدی میکردند در شنبه چون میآمدند ماهیاشان روز شنبه ایشان ظاهر برروی آب وروزیکه شنبه عید ناشتند

لَا تَأْتِيهِمْ كَذٰلِكَ نَبْلُوهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ١٦٤ وَ اِذْ قَالَتْ اُمَّةٌ مِنْهُمْ لِمَ تَعِظُونَ قَوْمًا

نمیآمدند ایشانرا همچنین میآزمودیمشان بآنچه بودند که نافرمانی میکردند وهنگامیکه گفتند جمعی از ایشان که چرا پند میدهید گروهیرا که

اللّٰهُ مُهْلِكُهُمْ اَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا قَالُوا مَعْذِرَةً اِلٰى رَبِّكُمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ١٦٥ فَلَمَّا نَسُوا

خدا هلاك کننده ایشانست یا عذاب کننده ایشانست عذاب سخت گفتند عذر خواستنی سوی پروردگار شما و باشد که ایشان پرهیزند پس چون فراموش

مَا ذُكِّرُوا بِهِ اَنْجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوٓءِ وَ اَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا بِعَذَابٍ بَئِيسٍ بِمَا

کردند آنچه پند داده شدند بآن رهانیدیم آنانرا که نهی میکردند از بدی وگرفتیم آنانرا که ستم کردند بعذاب سخت بسبب

كَانُوا يَفْسُقُونَ ١٦٦ فَلَمَّا عَتَوْا عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ وَ اِذْ تَاَذَّنَ

بودنشان که فسق میکردند پس چون سرباززدند از آنچه نهی شدند از آن گفتیم آنهارا که شوید بوزینگان راندگان وچون اعلام کرد

رَبُّكَ لَيَبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ اِلٰى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ مَنْ يَسُومُهُمْ سُوٓءَ الْعَذَابِ اِنَّ رَبَّكَ لَسَرِيعُ الْعِقَابِ وَ

پروردگارت که هر آینه برانگیخته میشود در ایشان تا روز قیامت کسی که عذاب کند ایشانرا بد عذابی بدرستیکه پروردگار تو هر آینه زود عقوبتست و

اِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ١٦٧ وَ قَطَّعْنَاهُمْ فِي الْاَرْضِ اُمَمًا مِنْهُمُ الصَّالِحُونَ وَ مِنْهُمْ دُونَ ذٰلِكَ وَ بَلَوْنَاهُمْ

بدرستیکه او هر آینه آمرزنده مهربانست وجدا جدا کردیم ایشانرا در زمین امامها بعضیشان باشند شایستگان وبعضی ایشان غیر آن وآزمودیم ایشانرا

بِالْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ١٦٨ فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُوا الْكِتَابَ يَأْخُذُونَ عَرَضَ

براحتها ورنجها باشد که ایشان بازگردند پس ماند بعد از ایشان خلفهائی که میراث گرفتند کتابرا میگیرند متاع

هٰذَا الْاَدْنٰى وَ يَقُولُونَ سَيُغْفَرُ لَنَا وَ اِنْ يَاْتِهِمْ عَرَضٌ مِثْلُهُ يَاْخُذُوهُ اَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ

این ادنیرا ومیگویند بزودی آمرزیده میشود مارا واگر آید ایشانرا متاعی مانند آن میگیرند آنرا آیا گرفته شد برایشان پیمان

الْكِتَابِ اَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللّٰهِ اِلَّا الْحَقَّ وَ دَرَسُوا مَا فِيهِ وَالدَّارُ الْاٰخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ

کتاب که نگویند بر خدا مگر حق وخوانده اند آنچه در آنست وسرای آخرت بهتر است از برای آنانکه پرهیزند

اَفَلَا تَعْقِلُونَ ١٦٩ وَالَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ وَ اَقَامُوا الصَّلٰوةَ اِنَّا لَا نُضِيعُ اَجْرَ الْمُصْلِحِينَ ١٧٠

آیا پس در نمییابند وآنانکه تمسک میجویند بکتاب وبرپاداشتند نمازرا بدرستیکه ما ضایع نسازیم مزد مصلحانرا

وَ اِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَاَنَّهُ ظُلَّةٌ وَ ظَنُّوا اَنَّهُ وَاقِعٌ بِهِمْ خُذُوا مَا اٰتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا

وهنگامیکه بلند کردیم کوهرا برزبر ایشان که گویا آن سایبانی بود وگمان بردند که آن فرود آینده است بآنها بگیرید آنچه دادیم شمارا بقوت ویاد کنید

مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ١٧١

آنچه در آنست باشد که شما پرهیز کنید

نصف الجزو

گو بخلق ای مردمان هستم رسول	بر شما یکجا زحق اندر نزول	آنکه هست اورا بتحقیق متیں	پادشاهی سموات و زمین
نیست معبودی جز او بگفتگو	زنده گرداند میراند هم او	گو رسولم زانکه دارد این صفات	واحد است اودر کمال خود بذات
پس باو آرید ایمان در اصول	هم بدانسان بر رسولش در قبول	ای نبی امی آنکو بر خدا	دارد ایمان هم بآیات هدا

بر سخن هائیکه بفرستاده حق بر وی و بر انبیای ما سبق
هم برید ای مردمان فرمان او ره مگر یابید بر عرفان او
هست هم از قوم موسی امتی جمله بر یهدون بالحق آیتی
راه بنمایند بالحق متفق واندر آن باشند با ایشان محق
هم بوی یعنی بحق اندر عباد حکم حق جاری کنند از عدل و داد
فرقهٔ بودند با عدل و حساب در زمان موسی از حکم کتاب
راسخ اندر دین وهم قائم بحق بودشان انصاف در نظم و نسق
قصد یا زان امت اندر اسباب مؤمنان باشند از اهل کتاب
اشهر این باشد که چون موسی گذشت فتنه اندر قوم او بسیار گشت
سوی قتل انبیا بردند دست مؤمنان گشتند یکجا خوار و پست
خواستند از حق گروهی از خواص کز میان قومشان سازد خلاص
حق رهی بنمود ورفتند آنگرام بر دیار چین بامنیت تمام
عدل در ایتان خود کردند چون وصفشان زان کرده حق بر یعدلون
گفت پیغمبر که من آنقوم را در شب معراج دیدم جابجا
بعد شرح حال ایشان حق عود اندر آیت ذکر اخبار یهود
گفت کردیم از هم ایشانرا جدا بر دو و ده سبط اندر اجتبا
گشت هر سبطی قبیله و امتی ز آل یعقوب آنچه بود از حکمتی
تا که از تفریقشان یابند تمیز فاصل از معصول وهمخوار از عزیز
هم بموسی وحی شد از ما جواب زاو طلب کردند قوم از التهاب
زن عصا بر سنگ وآب آور برون آنکه اندر تو بره داری کنون
یعنی آنکسی که گفت در گذار مر مرا بردار کت باشم بکار
در زمان آورد بیرون سنگرا وان عصا را زد بروی آهنك را
در زمان بشکافت سنگ اندر شتاب زاو ده ودو چشمه جاری شد ز آب
مردمان دیدند و دانستند رود مشرب خود را هر آن سبطی که بود
ابر را کردیم هم ما سایبان بهرشان در تیه از گرمای آن
هم بر ایشان ما فرستادیم بار منّ و سلوی بی رنج واهتزاز
گفتیم ایشانرا خورید از طیبات زانچه کردم روزیان اندر حیوة
پس ذخیره مینهادند از نهان آنچه میآمد بر ایشان زآسمان
زان ذخیره یا ز عصیان دگر ظلم بر ما میکردند آن حشر
لیك میبودند در حالیکه هم بودشان بر نفسهای خود ستم
یادکن آنرا که چون گفتیم ما بر شما گیرید در اینقریه جا
کان اریحا وایلیا بد سربسر وز قرای بیت مقدس در خبر
زان خورید از هرچه میخواهید بار حطه هم گوئید کان باشد بیار
یعنی از ما وضع کن یارب گناه چون درآئید از در قریه ز راه
از تواضع خاضع و ساجد شوید در وصول آن نعم حامد شوید
تا بیامرزم شما را هر خطا بر نکوکاران فزایم در جزا
شرح آن در سوره ثانی وقوع یافت گر خواهی بر آن میکن رجوع
پس بدل کردند وظلم ایشان بخوش قول مأمورٌ به از عصیان بنش
نکتهٔ غیر الذی قیل لهم گر که فهمی لب ببند از اشتلم
حطه را گفتند حنطه درورود غیر از آنچه حق بر ایشان گفته بود
پس فرستادیم رجزی زآسمان بهر ایشان چون بدند ازظالمان
می بپرس از اهل آن ده از یهود قریهٔ کان بر کنار بحر بود
واهل آن بر شرع موسی بوده اند پس بعدی زامر حق بنموده اند
کن سؤال ازشنبه از اهل کتاب کامدندی ماهیان بر روی آب
یوم سبت ایشان ز صید ماهیان در شریعت بوده اند از منهیان
روی آب آنها شدندی آشکار روز سبت ایمن چو بودند از شکار
واندر ایامکه غیر از شنبه بود بآمدند آن ماهیان نزدیك رود
تا بروز شنبهٔ دیگر سمك بر نیاوردی سر از آب ایچ یك
مینمائیم اینچنین شان امتحان آنچه میبودند در آن فاسقان
چاره پس کردند ایشان بهر صید شنبه افکندند ماهی را بقید
روز دیگرشان درآوردند ز آب گشت واین حیلت در ایشان حمله بار
پس زحال آن جماعت کن سؤال از یهودان تا چه گویند از مقال
جوسکه گفتند امی زایشان چرا پند بدهند اینکسانرا زین خطا
بعض یعنی بعض دیگر را زلوم داشتندی باز اندر نهی قوم
اینچنین قومیکه حقشان مهلك است یا معذب باهئی کز مدرك است
باشد از جنتشان بدون معذرت بر عذابی سخت اندر آخرت
اهل آن قریه بدندی بر سه قسم صاید و واعظ دگر ساکت باسم
واعظان گفتند ما را اعتذار باشد از این وعظ بر پروردگار
نهی از منکر چو بر ما واجب است پندشان بدهیم واین بر غالب است
نزد حق باشیم تا معذور ما هم بر ایشم از ره مقدورما
تا بود کایشان بترسند از خدا واز عذاب آخرت و از ابتلا
پس چو از نسیان نیامد سودمند آنچه را که پند داده مشفقند
ما رهاندیم آنکسانرا که بنهی ماهیان بودند زان فعل حرام
هم گرفتیم آنکه اسم کاره بود بر عذابی سخت واشان چاره بود
زان سبب کان قوم بودند از شر خود بفرمان یا بهادندی بدر
سرکشی کردند پس چون آنگروه زانچه میبودند منهی زان وجوه
پس نگفتیم آن جماعت را عیان که شما باشید خود بوزینگان
در جهان حالیکه محرومند و دور از عطا و رحمت رب الغفور
ای محمد ص یادکن چو اعلام کرد مر تورا پروردگارت گوست ورد
می برانگیزد بر ایشان او برود میکند یعنی مسلط بر یهود
هر کسی را تا بروز رستخیز که چشاندشان عذابی در دهر
همچوقتل و ضرب و جزیه و احتلال که بر ایشان میرسد از سوء حال
بعد داود و سلیمان بی شکیب خواری ایشانراست پی در پی نصب
هست مر پروردگارت زودگیر در عقوبت کافران را ناگزیر
هم بود آمرزگار و مهربان بعد توبه بر گروه عاصیان
هم پراکنده نمودیم از یقین آل اسرائیل را اندر زمین
هم جماعتها که بعضی زان فرق صالحند و پیرو فرمان حق
آنکسان تغییری اندر هیچ حال راه می بنمودشان اندر کمال
بر مسیح و بر محمد ص بگمان بودشان ایمان وباشد هر زمان
هم ازایشان دون این بودند نیز فاسق و استیزه روی و بی تمیز
آزمودیم آنکسانرا سربسر بر بد وبیك جهان از نفع و ضرر
از غنا و صحت وعیش و نعم وز بلا و فقر و بیماری و غم
باز تا گردند شاید از فساد سوی حق هم بر صلاح و بر سداد
آمدند از بعد ایشان همچنین خلف یعنی قوم دیگر جانشین
که بدند از ماسلف قائممقام وارث توریة گشتندی بنام
خودگرفتند آن بمیراث این خلف علم آن نآموخته از ما سلف
می بگیرند آنچه باشد پستتر از متاع دنیوی اندر ثمر
رشوه گیرند اعنی از راه صواب خاصه در احکام وتحریف کتاب
می بگویند اینکه غفران از اله زود ما را میرسد در هرگناه
خویش آمرزیده دانستی درب شب ز جرم روز روز از جرم شب
هم گرایند مثل آن آراسته آنکسانرا از متاع و خواسته
یعنی از کالای دنیا مثل آن گر بیابد هم بر ایشان رایگان

بازخواهند آنکه گیرند از انام
باز نگرفته است آیا درحساب
خوانده‌اند آنرا که میباشد درآن
نستشان آیا بعقل اندکی
بیستشان زاحکام‌تورایة انحراف
نزد ما ضایع نگردد یك نسو
زانکه بر احکام توریة ازدغل
نیم رخ بر سجده نیمی بر جبل
آنرمان گفتیم یعنی در خطاب

آنچه را حق‌کرده برایشان حرام
حق برایشان هیچ میثاق کتاب
وین ندیدند اندراوهاش وعیان
بر صلاح و بر فساد خود یکی
یا بقرآن کرده باشند اعتراف
مردشان کارند بر اصلاح رو
بودشان اهمال در حین عمل
تا برایشان کی فتد کوه از محل
که‌نگیرید‌آنچه حکم است از کتاب
تا شما باشید مر پرهیزکار

با چنین اصرار بر اخذ حرام
که نگویند آن جماعت بر خدا
من سرای آخرت نیکوتراست
وانکسانرا که بمسك بر کتاب
هم بپا دارند بر نیکی نماز
زانرمان کن یاد از بهر نشان
ضشان بود اینکه کوه آید فرود
می نگیرید از کمال جدو جهد
یاد آرید آنچه میباشد در او
اهل دین را درعداد و درشمار

چشم دارند از خدا غفران تاه
غیر حق حرفی بنزد مدعا
آنکسانیرا که تقوی درخوراست
هست وازتحریف دارند احتساب
کان نبود بنیاد طاعات و بیاد
کوه را بر داشتیم از موقشان
بر سر ایشان سراسر در سجود
بر شما دادیم آنچه ازروی‌عهد
ازعهود وامر و نهی و فعل و نحو

وَ اِذْ اَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ اَشْهَدَهُمْ عَلٰى اَنْفُسِهِمْ اَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ

وهنگامیکه گرفت پروردگار تواز بنی آدم از پشتهای ایشان فرزندانشان وگواه‌گرفت ایشانرا برخودهاشان آیا نیستم من پروردگار شما

قَالُوا بَلٰى شَهِدْنَا اَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيٰمَةِ اِنَّا كُنَّا عَنْ هٰذَا غَافِلِينَ ١٧٢ اَوْ تَقُولُوا اِنَّمَا اَشْرَكَ

گفتند آری گواه‌شدیم مبادا بگوئید روز قیامت بدرستیکه‌بودیم ماازاین بیخبران یابگوئید جز این نیست شرك آوردند

آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَ كُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ اَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ ١٧٣ وَ كَذٰلِكَ نُفَصِّلُ

پدران‌ما از پیش وبودیم فرزندان از بعدایشان آیاپس‌هلاك‌میسازی‌مارا‌آنچه‌کردندتباه‌کاران وهمچنین تفصیل‌میدهیم

الْاٰيَاتِ وَ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ١٧٤ وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَاَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاَتْبَعَهُ الشَّيْطَانُ

آیتهارا وباشدکه‌ایشان‌بازگشت‌کنند وبخوان‌برایشان‌خبرآنکه دادیم‌اورا آیتهامان پس‌بیرون‌آمدازآنها‌پس‌ازپی‌رفت‌او‌را‌شیطان

فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ ١٧٥ وَ لَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَ لٰكِنَّهُ اَخْلَدَ اِلَى الْاَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوٰيهُ فَمَثَلُهُ

پس‌شد از گمراهان واگرمیخواستیم‌هرآینه‌برتری‌میدادیم‌اورا‌بآنها‌ولیکن‌او‌اقامت‌کرد برمین‌وپیروی‌کردخواهشش‌خودراپس‌مثل‌او

كَمَثَلِ الْكَلْبِ اِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ اَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ ذٰلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِاٰيَاتِنَا

مثل سگست‌اگرحمله‌میکنی‌براوزبان‌ازدهن‌بیرون‌میاوردویاوامیگذاریش‌زبان‌ازدهن‌بیرون‌میاوردآن مثل‌گروهی‌است‌که‌آنان‌تکذیب‌کردندآیتهای‌مارا

فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ١٧٦ سَاءَ مَثَلًا الْقَوْمُ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِاٰيَاتِنَا وَ اَنْفُسَهُمْ كَانُوا

پس‌بخوان‌قصه‌هارا باشدکه‌ایشان‌اندیشه‌کنند بدندرمثل آن گروهی که‌تکذیب‌میکردندبآیتهای‌ماو‌برخودهاشان‌بودندکه

يَظْلِمُونَ ١٧٧ مَنْ يَهْدِ اللّٰهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِي وَ مَنْ يُضْلِلْ فَاُولٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ١٧٨ وَ لَقَدْ ذَرَاْنَا

ستم‌میکردند کسی‌راکه‌راه‌نماید‌خدا پس‌اوست‌راه‌یافته وکسی‌راکه‌اضلال‌کندپس‌آنگروه‌ایشانندزیانکاران وبحقیقت‌آفریدیم‌ازبرای

لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنِّ وَالْاِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ اَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ

دوزخ بسیاری‌را از جن وآدمیان که‌مرایشانراست‌دلهای‌که‌نمی‌یابند بان‌بانهاو‌مرایشانراست‌چشمهائیکه‌نمی‌بینند‌بانهاو‌مرایشانراست

آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا اُولٰئِكَ كَالْاَنْعَامِ بَلْ هُمْ اَضَلُّ اُولٰئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ ١٧٩ وَ لِلّٰهِ الْاَسْمَاءُ

گوشهائیکه‌نمی‌شنوند بانها آنها چون‌چهارپایان‌اندبلکه‌ایشان‌گمراه‌ترندآنگروه‌ایشانند بیخبران ومرخدار‌است‌نامهای

الْحُسْنٰى فَادْعُوهُ بِهَا وَ ذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي اَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ١٨٠

نیکو پس‌بخوانیدش‌بانها ووا‌گذاریدآنهارا‌که‌میل‌بباطل‌مینمایند‌در‌نامهای‌او بزودی‌جزاداده‌میشوندآنچه‌را‌بودندکه‌میکردند

یاد کن بگرفت چون پروردگار
نسلشان از بعد نسلی درفزون
یعنی اندر عقلهاشان بر نهاد
بر شما آیا نیم پروردگار
نیست لازم ذکر آنها بالتمام
کو بود پروردگار این عباد
هستش داعیست او را بالعهود
گفت زان حق با ملایك شاهدند
پس گواهش گر خود او باشد رواست
مر طبیعت گشت ایشان را حجاب
می نگویند اهل غفلت با هوا
بیشتر یعنی که از ماجد و باب
پس کنی ما را هلاك آیا کنون
ما هم از پشت پدرها آمدیم
یعنی از تقلید باطل ز امسار
که بر او دادیم آگاهی یکی
دیده بود او که رسولی آن زمان
چون نبی مبعوث گشت او از حسد
پس باو لاحق شد ابلیس از درون
بر هوای نفس خود کرد آن دعا
یا که عام این حکم باشد بخلاف
ور که ما میخواستیم اندر پسند
از ره رغبت بر آیات و کتاب
از دنائت میل بر پستی نمود
گر بحمله رانی او را ازدهان
بلعم باعور هم بود این چنین
این مکن یعنی بنی اسرائیلیان
این نشان نکبت و بدبختی است
حیف کادراك بغفلت خسته است
همچنین از اختلاج عضوها
این مثل دارد بر آن قومی فروع
همچو آن بلعم که حالش گشت دگر
بعد از ان کاگاه گشتند از حجج
حق نماید هر کرا بر خویش راه
ما بسی کردیم خلق از جن و انس
همچنین چشمی است ایشان را بنو
همچو انعامند ایشان بل اضل
تربیت یابند با بر وضع خاص
کاو چون بیرون رود از اصطبل خویش
مر خدا را اسمها باشد نکو
هر صفاتی راست نامی ناگزیر
همچنین هر وصف را نامی است لیك
خواندن او متصف گشتن بدوست
هر منافق داند آن اوصاف و نام
وصف خود بر وصف حق سازی بدل
واگذارید آنکسان را که کنند

از بنی آدم بدور روزگار
همچنین آورد پی در پی برون
آنچه داعی بود بر رب العباد
جمله گفتند آری اینست آشکار
آنچه آن وافیست در نظم کلام
سر نپیچند از اطاعت وانقیاد
کش بود پروردگاری در وجود
کاین خلایق اندر این عهد آمدند
ور خداوند و ملایك هم بجاست
رفتشان از یاد آن عهد و اياب
بیخبر بودیم زین اقرار ما
همچو ما بودند اندر احتجاب
بر فعال گمرهان و مبطلون
غافل از عهد ربوبیت شدیم
رو بتحقیق و یقین آرند باز
ما بر آیتهای خود در مدرکی
میشود مبعوث بر خلق جهان
شد بر او کافر گذشت از علم خود
پس شد او از گمرهان در آزمون
لاجرم شد رانده از باب رجا
بر هر آن گمراه دین جست انحراف
مینمودیم آنچنان کس را بلند
که باسم اعظمش بود انتساب
می نخورده هیچ بر مستی فرود
افکند بیرون بمحرومی زبان
می نبود الا که با جست قرین
بو دعای بد که بس دارد زیان
هم دلایل خیرگی و سختی است
چشم و گوشت را زدرها بسته است
منبه گردی ز کل با جزوها
کاشمردند آیات ما را بر دروغ
شاید اندر خود کنند این قوم فکر
پس کنند انکار آیات و نهج
یافته است او راه پس بی اشتباه
بهر دوزخ چون بر آن بود مختص
که نبینند ایچ از آن آیات او
چارپایانی مماثل با مثل
مستقل گردند هم بر اختصاص
میرود خود بر شعار و حل خویش
پس ورا خوانید بر اسماء او
وصف قدرت نام او باشد قدیر
خوان تو زان نامهایش مشترك
بر صفاتی کان چو نام او نکوست
هم بر آن نامش توان خواند از کلام
لایزال آئی بوصف لم یزل
میل بر اسماء حق بر ناپسند

از ظهور اعنی که از اصلابشان
همچنین بگرفت ایشان را گواه
اندر اقرار ربوبیت بجد
اندر این آیت سخن باشد فزون
این بود بر وجه تحقیق متین
هم بپرستند چیزیرا جز او
عقل و فهمش هم بر این باشد گواه
عقل و روح اعنی بشر را بر اله
پس چو بودند این زرای لاعلاج
در قیامت چونکه گردد پرده باز
یا جز اینگویند نبود که بند
ما بدیم از بعدشان ذریتی
یعنی این علت بود در آدمی
ما کنیم آیات خود تفصیل نیز
ای محمد خوان بر اسرائیلیان
شاعری بود از عرب او در نمود
داعیه بودش که باشد آن رسول
پس برون آمد چنان کز پوست مار
بلعم باعور یا بوده است او
حال او ثبت است در تاریخها
شد ز علم و عمد دور از دین و کیش
میرسید اعنی که بر اوج از حضیض
کرد لیکن میل او سوی زمین
او مثالش در صفت پس چون سگ است
ور که بگذاری بر آن هم ورا
هم بخواب او دید وهم با وی حمار
وین نگشت اورا سبب بر انتباه
همچنین آید برا هر ده براه
گر بهش باشی بجد گر که باد
وانکه باشد غافل از علم و عمل
پس بخوان این قصه ها را از قصص
بد بسی باشد مثل آن قوم را
بر نفوس خویش آوردند ظلم
وانکه را بر خود نماید وا گذار
هست ایشان را قلوبی بی بصر
همچنین گوشی است کروی نشنوند
زانکه گردند آن بهائم منزجر
هر بهیمه فهمد اندر مکمنش
وین جماعت از بهائم کمترند
اسمها باشند یعنی اسم ذات
یا بوصف رحمتش خوانی رحیم
خاص ذات اوست یعنی آن صفات
نی که خوانی نامهایش بر زبان
پس مراد از خواندن اسماء او
پیرو آنها نگردند از ضلال
نی ز اذن شرع بر حق اسمها

پشت در پشت از ذره و آدابشان
بر نفوس خویشتن بی اشتباه
که بر آن هر نفس باشد مستعد
در میان اهل تفسیر و فنون
کز بشر بگرفت عهد آن رب دین
شرك بر وی ناورند از هیچ رو
وین گواهی را ملك دارد نگاه
شد بر اقرار عبودیت گواه
در ظهور خویش از طبع و مزاج
مر پدید آید حقیقت از مجاز
مر پدرهامان شرك از پیش چند
گر چو ایشانیم زین در غفلتی
کز فروعی زان نهد رو بر کمی
تا که باز آیند شاید بر تمیز
یا بقومت زانکس اخبار نهان
که کتاب آسمانی خوانده بود
خودوی وهم اوست مقبول عقول
زان همه آیات و علم اسرار
که بر اسرائیلیان شد کنه جو
وانچه بر وی باشد از توبیخها
کرد ترك علم و هم معلوم خویش
هم ز کوری بیك بر ملك عریض
پیرو نفس و هوا شد از یقین
خستش هم دور با خون در رگ است
افکند بیرون زبان در ماجرا
در سخن آمد بره کاین نیست کار
لحظهٔ از کف بداد آن رسم و راه
آیتی از حق که یابی انتباه
یاد آری از هلاك قوم عاد
همچو آن کلب است کامد در مثل
بهر ایشان کامد از آیات نص
که بکذیبند بر آیات ما
نی که بر نفس دگر کردند ظلم
آن گروه از اهل خسرانند و خوار
در نمی یابند با آن هیچ چیز
هیچ وعظی تا که بروی بگروند
گر کسی بر زجرشان کرده مصر
که بدان کار از چه راند صاحبش
زانکه غرق غفلت از پا تا سرند
بعض دیگر اسم افعال و صفات
یا بوصف علم او آمد علیم
غیر او را نیست خود وصفی بذات
لیك باشی بیخبر ز اسرار آن
اینست کاری سوی او از غیر رو
کاسم بنهد از کجی بر ذو الجلال
میگذارند از ره جهل و عمی

همچنین که کرده بودند آن عرب بوالمکارم وابض الوجهش اب باصاری حوانده اورا بوالسبح || وین اسامی بر خدا باشد قبیح
زود باشد که حزا داده شوند ... ر آنچه باشد و کنند

وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ ١٨١ وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ

وازآنانکه آفریدیم برجماعتی باشند که هدایت یابند بحق وبان عدالت میکنند وآنانکه تکذیب کردند آیتهای مارا زود در نوردیم مرتبه بمرتبه ایشان را از

حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ ١٨٢ وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ ١٨٣ أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِهِمْ مِنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ

آنجا که ندانند ومهلت میدهم مر ایشان را بدرستیکه گرفتن من سخت است آیا اندیشه نمیکنند که نیست صاحبشان را جنونی نیست او

إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ ١٨٤ أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ

مگر بیم کنندهٔ آشکار آیا نمینگرند درعجایب آسمانها وزمین وآنچه را آفریده است خدا از چیزی

وَأَنْ عَسَىٰ أَنْ يَكُونَ قَدِ اقْتَرَبَ أَجَلُهُمْ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ ١٨٥ مَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَلَا

ودرآنکه شاید که باشد بحقیقت نزدیك شده باشد اجلشان پس بکدام سخن پس از آن ایمان خواهند آورد کسی را که اضلال کرد خدا پس

هَادِيَ لَهُ وَيَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ١٨٦ يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ

نیست هدایت کننده مر او را وامیگذارد ایشان را در زیادی رویشان که حیران میباشند میپرسند تو را از قیامت که کی خواهد بود وقوعش بگو جز این نیست دانش آن نزد

رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً ١٨٧ يَسْأَلُونَكَ

پروردگار م ظاهر نمیکند آنرا در وقتش مگر او گران آمد در آسمانها وزمین نمیآید شما را مگر ناگاه میپرسند از تو که

كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ١٨٨ قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي

گویا تو دانائی از راه بسیار پرسیدن از آن بگو نیست علم آن مگر نزد خدا ولیکن بیشتر مردمان نمیدانند بگو مالك نیستم از برای خود

نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَاسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ

سودی و نه زیانی را مگر آنچه را خواسته باشد خدا واگر بودم که میدانستم غیب را هر آینه بسیار کرده بودم از خیر ومس نکرده بود مرا

السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ١٨٩ هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ

بدی نیستم من مگر بیم کننده و مژده دهنده برای قومیکه میگروند اوست که آفرید شما را از نفس واحده و گردانید

مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا فَلَمَّا تَغَشَّاهَا حَمَلَتْ حَمْلًا خَفِيفًا فَمَرَّتْ بِهِ فَلَمَّا أَثْقَلَتْ دَعَوَا اللَّهَ

از آن جفتش را تا آرام گیرد باو پس چون در بر گرفت آنرا برداشت باری سبك پس مستمر بود بآن پس چون گرانبار شد خواندند خدا

رَبَّهُمَا لَئِنْ آتَيْتَنَا صَالِحًا لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ ١٩٠ فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحًا جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ

پروردگارشان را که اگر دهی ما را شایسته هر آینه خواهیم بود از شکرگذاران پس چون داد ایشان را شایسته گردانیدند مر او را انباران

فِيمَا آتَاهُمَا فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ ١٩١ أَيُشْرِكُونَ مَا لَا يَخْلُقُ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ وَلَا

در آنچه داد ایشان را پس برتر است خدا از آنچه شریك میدانند آیا شریك میگردانند آنچه را که نمیتوانند آفرید چیزی را و ایشان آفریده میشوند و

يَسْتَطِيعُونَ لَهُمْ نَصْرًا وَلَا أَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ ١٩٢ وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَىٰ لَا يَتَّبِعُوكُمْ سَوَاءٌ

نمیتوانند مر ایشان را یاری کردن و نه خودهاشان را یاری میتوانند کرد واگر بخوانی شما ایشان را بسوی هدایت پیروی نمیکنند شما را یکسانست

عَلَيْكُمْ اَدَعَوْتُمُوهُمْ اَمْ اَنْتُمْ صَامِتُونَ ١٩٣ اِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ عِبَادٌ اَمْثَالُكُمْ

برشما خواه بخوانید ایشانرا یا شما خاموشان باشید بدرستیکه آنانکه میخوانید از غیر خدا بندگانید مانند شما

فَادْعُوهُمْ فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ١٩٤

پس بخوانید ایشانرا پس باید اجابت کنند شمارا اگر هستید راستگویان

هم از آنها آفریدیم امتی
حق خبر داد از رجال مختفی
روی نارند از نکوئی برتری
با خبر از علم و اسرار کتاب
حق مر ایشانراست برجود رهنما
فارغند از گفتگوی بیش و کم
اندك اندك زودشان گیریم ما
بر گمانشان کان نعم لطفست و بر
رود ایشانراست از ما مهلتی
می کند تعجیل آن در کارها
تسمیهٔ آن شد بکید از بهر آن
موسم حج مصطفای پاك دید
گفت مردی از صفا دید قریش
فکر هیچ ایشان نکردند از غلو
گوید این اصنامتان سنگند و چوب
این بود دیوانه یا آنکس که نیز
مینکردید از دلیل آیا نظر
یا ندیدید آنچه را شد آفرید
هم ببینند اینکه شاید بتحلل
ور بقرآن نگروند این مشرکان
هرکرا حق واگذارد در ضلال
از یهودان فرقهٔ یا از قریش
آمد آیت کز تو پرسند این و آن
گو جز این نبود که باشد علم آن
کس ندارد امر آنرا آشکار
یعنی اندر هول و هیبت بس ثقیل
از تو پرسند از حدوث آنچنان
گو جز این نبود که علمش نزد حق
مکیان گفتند ای احمد چرا
تا گران بفروشی و ارزان خری
نیستم آگه بهیچ از غیب من
نی رسیدی هم مرا هیچ از بدی
اوست آنکس که شمارا آفرید
آمد آن حوا زضلع او برون
پس چو پوشیدش بجفتن آن عفیف
می بخواندند آن خدارا زاضطرار
پس خدا چون داد ایشانرا ولد
اندر این شرکت فزون باشد کلام
آنچه باشد حق تحقیق سخن

که بحق باشند رهبر در آیتی
میشناسد آن جماعت را صفی
حکم بر حق میکنند از بخردی
وانچه بر حق نیست دارند اجتناب
کرده هم بر خلقشان صاحب لوا
ور خیال سمع و بصر و مدح و ذم
از رهی کانرا ندانند از عما
غافلند از قهر های مستتر
بارشان گیریم پس در غفلتی
که رفوتش نرسد او بسیار ها
که بر آن شاعر بند این مردمان
خلق را میکرد انذاری شدید
کاندر او بودی غرور از جاه و حشر
که جنونی هیچ گون نبود در او
سنگ را کردن پرستش نیست خوب
سجدهٔ اصنام کرد از بی تمیز
یعنی از ادراك و عقل با اثر
کان بحد و حصر ناید بر دید
هست نزدیك آنجماعت را اجل
گو بهرچیز نیست رهبر در جهان
نیست اورا رهبری در هیچ حال
با نبی گفتند از تخفیف و طیش
تا چه وقت آید قیامت بر عیان
نزد آن پروردگارم در نهان
غیر او در وقت آن از استتار
باشد آن بر بندگان از هر قبیل
که تو گویا عالمی بر وقت آن
هست مانند سطور اندر ورق
حق تورا ندهد خبر از نرخها
نفعها زان اطلاع از وی بری
هرکه حق خواهد که دائم آن من
کان بود ثابت بعلم ایزدی
از تن واحد نزد عقل و دید
تا که یابد قلب آدم زاو سکون
یافت حوا حمل از او حملی خفیف
آنکه بود آن هردو را پروردگار
صالح اعنی مستوی اندر جسد
نزد معنی درمیان خاص و عام
با تو گویم دل گرت باشد عمن

هم بحق باشد مر ایشانرا عدول
با تو گویم تا شناسی هم تو نیز
زیرك و مدرك خلق و بردبار
کم دو عالم پیش ایشان از جویست
رسته از خود بر خدا پیوسته اند
وانکه بر تکذیب آیتهای ما
چون بعصیان رو نمایند و فساد
پس بیفزایند بر طغیان خویش
دیر گر گیریم ایشانرا عیان
زانکه کید من بسی باشد متین
فکر ایامی نکردند این کسان
میشدی بر کوه و با فریاد او
یارشانرا بوده جن دیوانه است
آنکه را بت میپرستند بوده جن
می پرستید آنچه مخلوق شماست
نیست او پس غیر ترسانندهٔ
در وجود این سموات و زمین
جمله را هم دارد از قدرت نگاه
تا شود این فکرشان بیمعذرت
بر کدامین گفت زان پس بگروند
میگذارد بار در طغیانشان
کز قیامت چون تو میگوئی سخن
معنی آیان مرسیها هاست این
نیست کس را از ملایك وز رسل
مر قیامت بس عظیم است و گران
آن نیاید جز شما را ناگهان
آگهی از وقت آن بی نقص و عیب
لیك از مردم ندانند اکثری
تا کی ارزان میشود یا کی گران
گو که مالك نیستم بر نفس خویش
ور ز غیب آگاه بودم من بسی
نیستم من جز نذیر و جز بشیر
نفس واحد آدم است از گفت او
انس گیرد با چنان جفت جمیل
بود با آن مستمر لیل و نهار
بدهی از ما را تو فرزندی از کرم
می بگرداندند اورا خود شریك
ذکر آنها جملگی بیحاصل است
معنی این باشد که تا حب خدا

در قبول امر و نهی حق حمول
از صفات و حالشان اندر تمیز
قانع و خاشع شفیق و با وقار
روز و شب از حقشان رزق نویست
تا ندانی دل بچیزی بسته اند
آمدند از کفر و انکار و ابا
نعمت ایشانرا شود شاید زیاد
بیخبر از آخر و پایان خویش
می نگردد فوت از ما وقت آن
کید امر مخفی است از آن و این
که جنونی نیست اندر یارشان
منعمشان ز اصنام کردی سو بسو
کاین چنین ساعی بر این افسانه است
نی کسی کور است قلب مطمئن
بر پرستش لایق آن خلاق ماست
سوی معبودی بحق خوانندهٔ
تا که باشد مالك ملك مبین
در هر آن رستت که دارند انتباه
داعی اندر حال و کار آخرت
یا حدیثی را نمیکی بشنوند
واله و سرگشته و حیرانشان
کی شود گو تا قیامت بر علن
تا کی است اثبات و ایقاعش یقین
آگهی از وقت آن بر جزء و کل
بر خلایق در زمین و آسمان
کاعظم اهوال باشد هم گران
بیخبر کان باشد از اسرار غیب
که بجز حق نیست آگه دیگری
اطعمه هم امتعه در هر زمان
جلب نفع و دفع ضری زان پیش
جستمی در هر ره افزونی ز خیر
بر کسی کاورده ایمان از ضمیر
وآفرید از جسم آدم جفت او
زانکه الجنس مع الجنس یمیل
رفته رفته تا که سنگین گشت بار
از سپاس آرندگان باشیم هم
درهر آنچیزیکه حقشان داد نیك
بعض دور از عقل و بعضی مشکل است
حب او آمد شریك آن هردو را

وین قرار حق بود هم حکم اوست — که ولدرا اُم و آب دارند دوست
وین بر آدم نیست جرم ار داشت دوست — مهر ولدرا کاینهم ازفرمان اوست
یعنی اول بود واحد همشان — پس دوتا شد وین نباشد ذمشان
گفت دارو فتنه اند اولاد و مال — آدمی را باز دارند از کمال
نیست وافی نزد عقل ذو شئون — فتعالی الله عما یشرکون
آنچه حقشان کرده بود از خود عطا — شد شریك اولادشان در خیرها
پس پی توبیخ مشرك گوید او — شرك آیا بر حق آرند از عتو
خوش مخلوقند و مخلوقی کجا — میتواند شد بچیزی رهنما
نه توانند آنکه یارخود شوند — در بحاسها چو آنها را کشند
هست یکسان گر شما خوانیدشان — یا خموش آئید ولب بندید ازان
یعنی از خوانی شمارا یا که نی — بر تو از سنگی رسد آوازکی
پس خوهیخوانیدشان باید کنند — پس اجابت صادقید از در پسند
پایشان آیا بر فتن هیچ هست — یا که از بهر گرفتن هیچ دست
ورکه میگوئید اینها نیستشان — پس شما باشید افضل از بتان
زین سخنها مشرکان ملزم شدند — پس بتحویف پیمبر آمدند

میرسد کی ورنه طفلی بر ثمر — بی زمهر مادر و حب پدر
نیست شرك نی که باذات الاحد — مهر شریك آورده آدم از ولد
این محبت لازم کونست است — نی که باحق درعبادت شرکت است
هست توحید موحد رسکی — از هرانچه اوراست بادل بستگی
وجه دیگر آنکه آن فرزند نیك — گشت ایشانرا ندار حق شریك
کی بنی با حق انبار آورد — هر نفس چون رو باو باز آورد
در عبادت با وی انباز آورید — آنچه را کو چیز دیگر نافرید
هیچ نتوانند تا باشند یار — زانکه ایشانرا نرسد زاختیار
بت پرستانرا بخوانید از بدین — پیروی نارند از طغیان و کین
یا که اصنامند از آیت مراد — نیست سودی نزد خواندن در جهاد
جز حق آنها را که خوانید از امید — چون شما باشند مملوك و عبید
گر که معبودند و میگوئید راست — باید از ایشان اجابت زودخواست
چشم یا دارند تا بینند بار — گوش یا تا بشنوند آواز و زار
دست معقول این نزد عقل و کیش — نا پرسند هیچکس معصول خویش
کاین الهارا بکوهش گر کسی — می مدار از قهر ایشان ایمنی

اَلَهُمْ اَرْجُلٌ يَمْشُونَ بِهٰا اَمْ لَهُمْ اَيْدٍ يَبْطِشُونَ بِهٰا اَمْ لَهُمْ اَعْيُنٌ يُبْصِرُونَ بِهٰا اَمْ لَهُمْ آذٰانٌ

آیاایشانرا پایهائیست راه میروند بآن یا مرایشانراست دستهائی که بگیرند بآنها یا مرایشانرا چشمهائیست که ببینند بآنها یا مرایشانرا گوشهائی که

يَسْمَعُونَ بِهٰا قُلِ ادْعُوا شُرَكٰاءَكُمْ ثُمَّ كِيدُونِ فَلاٰ تُنْظِرُونِ ١٩٥ اِنَّ وَلِيِّيَ اللّٰهُ الَّذِي نَزَّلَ

بشنوند بآنها بگو بخوانید انبازانتانرا پس مکر کنید بامن پس مهلت ندهیدمرا بدرستیکه یاور من خدائیست که فرو فرستاد

الْكِتٰابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصّٰالِحِينَ ١٩٦ وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لاٰ يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَكُمْ وَلاٰ اَنْفُسَهُمْ

کتابرا واوست که یاری میکند شایستگانرا وآنانکه میخوانید از غیر او نمیتوانند یاری کردن شما را و نه خودشانرا یاری

يَنْصُرُونَ ١٩٧ وَاِنْ تَدْعُوهُمْ اِلَى الْهُدٰى لاٰ يَسْمَعُوا وَتَرٰيهُمْ يَنْظُرُونَ اِلَيْكَ وَهُمْ لاٰ يُبْصِرُونَ

توانند کرد واگر بخوانید آنهارا بسوی هدایت نمیشنوند ومی بینی ایشانرا که مینگرند بسوی تو وایشان نمی بینند

١٩٨ خُذِ الْعَفْوَ وَاْمُرْ بِالْعُرْفِ وَاَعْرِضْ عَنِ الْجٰاهِلِينَ ١٩٩ وَاِمّٰا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطٰانِ نَزْغٌ

بگیر عفورا وامر کن بشایسته وروی بگردان از نادانان واگر از جای درآرد تورا از شیطان وسوسهٔ

فَاسْتَعِذْ بِاللّٰهِ اِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ٢٠٠ اِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا اِذٰا مَسَّهُمْ طٰائِفٌ مِنَ الشَّيْطٰانِ تَذَكَّرُوا

پس پناه گیر بخدا بدرستیکه او شنوای داناست بدرستیکه آنانکه پرهیزکار شدند چون مس کند آنهارا وسوسهٔ از دیو رجیم پند گیرند

فَاِذٰا هُمْ مُبْصِرُونَ ٢٠١ وَاِخْوٰانُهُمْ يَمُدُّونَهُمْ فِي الْغَيِّ ثُمَّ لاٰ يُقْصِرُونَ ٢٠٢ وَاِذٰا لَمْ تَأْتِهِمْ بِآيَةٍ

پس آنگاه ایشان بینایانند وبرادرانشان میکشانند ایشانرا در گمراهی پس کوتاهی نمیکنند وچون بیاری بایشان آیتی

قٰالُوا لَوْلاٰ اجْتَبَيْتَهٰا قُلْ اِنَّمٰا اَتَّبِعُ مٰا يُوحٰى اِلَيَّ مِنْ رَبِّي هٰذٰا بَصٰائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ وَهُدًى

گویند چرا اختیار نکردی آنرا بگو پیروی نمیکنم مگر آنچه وحی میشود بمن از پروردگارم این دلیلهای بینش بخش است از پروردگارشما و هدایت

وَرَحْمَةٌ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ٢٠٣ وَاِذٰا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَاَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ٢٠٤

ورحمت از برای گروهیکه میگروند وچون خوانده شود قرآن پس گوش باز دارید آنرا وخاموش باشید شاید کاشمارا رحمت کنند

وَاذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَ خِيفَةً وَ دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ وَلَا

ویادکن پروردگارت را در نفست ازروی زاری ونهانی وغیر بلندی از گفتار بامداد وشبانگاه ومباش

تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ ٢٠٥ اِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيُسَبِّحُونَهُ وَلَهُ يَسْجُدُونَ

از بیخبران بدرستیکه آنانکه نزد پروردگار او اندسر نمکشند از پرستش او و تسبیح میکنند او را و مر او را سجده میکنند

گو شما خوانید انبازان خود
نیست با کی حق بود تا یار من
نی توانند آنکه یارخود شوند
یا که خوانند ار بتانرا کافران
بر تو بیند از ره تن نی زجان
یا بگیر آسانی اندر کار ها
از خذالعفو آن رسول بیقرین
عفو کن بر آنکه زاو بینی ستم
امر کن برقول وفعلی کان نکوست
روز جاهل گر نکر دانی بره
نیست جاهلتر ز نفس فتنه جو
هست مروی چونکه این آیت نزول
آمد اِمّا یَنزغنك در زمان
فاستعذ بالله یعنی بر پناه
آنکسان کز شرك وعصیانند دور
طائف از طیفست مشتق درمقال
مر خدا را آنزمان آرند یاد
دیو ایشانرا کشد در گمرهی
می نگویندت بیافی از چه رو
گو جز این نبود که میباشم زپی
هست حجتهای باهر این کتاب
هم شود چون خوانده قرآن در نماز
یاد کن پروردگارت را بدل
بل میان جهر وسر کان مختفی است
نام حق را نقش دل کن صبح و شام
آنکسانکه نزد آن پروردگار
از پرستش نیست استکبارشان
سجده را گفتیم چبود پیش ازین
بایدم در سجده شکر اهتمام
یك بنظم سورهٔ انفال هم
حق کند نیکو دراینمه فال ما
دارم امید آنکه نفزاید حقم
یارب ازمن فیض معنی وامگیر
خاصه ماهی کان شاهش سنت است
اول مه صدقه گیر آن هرطرف
سالها گوید فقیرش در مقام
بد یقین کآنهم بخشی ناگزیر
من چگویم چون تو دانی بیمقال
نیستم از شرمساری روی آن

مجتمع گردید با ایشان بود
هم کفیل است و ولی درکار من
پس چه غم خوب ارنکس یابد شوند
نشنوند و نیستشان سمع و روان
نیستشان چون چشم حق بین درنهان
شاق تا باید بکس کردار ها
جست وقت پرسش از روح الامین
هم عطا بر آنکه ماندت ازنعم
نزد عقل و شرع پس ممدوح اوست
میشوی با وی مقابل در سفه
پس بود نیك ارکنی اعراض ازاو
یافت ازحق در نماز آمد رسول
که زشیطان گر رسد نزغی عیان
پس توار انگشت نزغش زاله
وز خدا برسد در کل امور
وان فرود آوردنست اندرخیال
پس ببینند آنچه خیراست وسداد
نیستشان ز اضلال آنها کوتهی
آیه از نزد خود در گفتگو
در بیان خود زما یوحی الیّ
که بآن مرئی شود راه صواب
بشنوید آنرا بسمع با امید
از ره زاری و خشیت متصل
نزد اهل معرفت ذکر خفی است
اینست ذکر وفکر عارف برمدام
از مکانت نز مکان دارند بار
جمله تنزیه ویست اذکارشان
گر بیادت باشد آن شرح متین

گر دهد توفیق بر گیرم قلم
شرح صدر افزون کند زانفال ما
دمبدم بر شرح صدر و منطقم
صدقه از شاهست واجب برفقیر
مولدش دروی بنظم دولتاست
بر در دولتسرایش بسته صف
هرچه داری در نظر دارم تمام
چون کند شاه ار نبخشد برفقیر
حال ما را آنچه باشد زانفعال
که کنم رو بر جناب آسمان

باهم اندرقصد من حیلت کنید
وانکه میخوانیدشان لیل و نهار
مؤمنان خوانند ور کفار را
بینی ایشانرا که سویت بنگرند
تو فرا از عفوشان گیر از ادب
یا زکوة از اغنیا بر رفق گیر
رفت و پرسید آندم از علام غیب
از عطا یعنی عودت با امید
روز نادانان بگردان گر رسد
اندر اخلاق است این آیت تمام
او ترا ساعیست بر نقص و شرور
گفت یارب شاید این کز یك نفس
منع رأفت تا نماید از تو او
بشنود حق استعاذهٔ بندگان
پس چو شیطانشان کند مس درطواف
یا که ازطوفست آنرا اشتقاق
وانکه اخوان شیاطینند هم
هم چو ازقرآن نیاری آیتی
چون فراهم ناوری از افتری
پیروی یعنی کنم آنرا که وحی
بر شما آمد فرود از زبان
همچنین باشید در سمعش خموش
پست تر از آواز جهر وآشکار
از زبان قلب باید خواندنش
می مباش از غافلان درزندگی
یعنی آنها کاهل قرب وعزتند
سجدهٔ او را بتعظیم و ثبات
اصل آن ازقید هستی رستن است

از هزار و سیصد و هفت ایعجب
چون شود تا چون عطا افزون دهد
نظم این تفسیر تا گردد تمام
خاصه کامروز اول ماه نواست
یا بوجه دیگر آن مه را بشاه
خاصه کان شه مشتهر باشد بجود
نیستم بر داده هایت ناسپاس
جزکه ازشاه آن فقیرار بنده است
بر خذ العفو است امید صفی
یادم آید چونکه ازاعطای شاه

هرچه بتوانید نی مهلت کنید
می نتوانیدشان گردید یار
بر هدایت نشنوند انکار را
ای محمد صم نی که بینا واصرند
گر کلامی بر تو گویند ازغضب
هم ده از مهر و شفقت بر فقیر
گفت پس تا آن رسول پاك جیب
هم برآن پیوند کو از تو برند
بر تو دار ایشان رنجی ازجهل وحسد
گر که باشی آگه ازسر کلام
بر خلاف خلق نکو در امور
آنکه مستولی شود برمن غضب
برکسی کز وی رسد رنجی بتو
هم ندارد چارهٔ دیو از نهان
دورشان گیرد چوخصم اندرمصاف
میکند یعنی احاطه در سیاق
نیستشان وسواسشان پرهیز وغم
کافرانرا در مقام حجتی
زان سخنها که بهم بافی فرا
میشود از رب من نزدام وبهی
مؤمنانرا رهبر است ورحمت آن
رحم کرده برشوید ازراه گوش
هم نه اندر سر که باید استوار
هم نمودن نقش بر لوح از فنش
نیست شرط بنده غیر از بندگی
ساکنان بارگاه حضرتند
میکنند آن واصلان جمع ذات
دل بآزادی بحق بربستن است
سورهٔ اعراف گشت اکنون تمام
هست امروز اول ماه رجب
هرچه نوشد باده بر مجنون دهد
زان فزونیها که بدهد در کلام
هر گدائی چشم او برخسرو است
نیستی باشد که رانند اهل راه
تاچه بخشد بر فقیران در نمود
ور گناهی شد نبود از ناشناس
تاقیامت زان گنه شرمنده است
خودتو کردی امر بر عفو ای وفی
وانچه کردم من بجای آن گناه

من نبودم غیر ناچیزی فقیر — تو همی گفتی عطا آمد بگیر
با تو میگویم یکی از داد او — تا زعشق افزون نمائی یاد او
تا که عالم پرشد ازعرفان من — گشت هر دانائی ابجدخوان من
ورکه از بحرالحقایق یك ورق — برکف آری رهبری برگنج حق
یك فرورو اندر این بحر عمیق — یعنی این تفسیرا گر باشی دقیق
خودنهی انصاف کاینسان نطق ولب — خاص او باشد زبخششهای رب
عقل بر تصور آن نارد رجوع — تاچه جای آنکه آید دروقوع
چیست موری تا کلام او بود — در مقامی وصف و نام او بود
گر شمارم نیست آنرا عدوحد — قدر آنرا داند آنکو داده خود
اُمیی بودم من اوار نزدخود — شرح صدری داد برمن بی‌زحد
گر دهی بر زبدة الاسرار گوش — تا بوقت مرگ بنشینی زهوش
ورکه عرفان الحقد افتد بدست — تا ابد بی باده مخموری و مست
تا بیانی داد حق را بالتمام — بر صفی ازاین بیان واین کلام
جمع گرگردند خلق ازروی عزم — صفحهٔ تا آورند از آن نظم
گفتم این برشکرآنکه داد ذوالمنن — ورنه ناچیزی چگوید در سخن
لك بگفتار آمدم خاموش باش — نظم اعمال است بشنوگوش باش

سورة الانفال ستٌّ وَ سبعُونَ آيَةِ وَ هِيَ مَدَنِيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشندهٔ مهربان

يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْاَنْفَالِ قُلِ الْاَنْفَالُ لِلّٰهِ وَ الرَّسُولِ فَاتَّقُوا اللّٰهَ وَاَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَ اَطِيعُوا اللّٰهَ

میپرسند تورا از غنایم دارالحرب بگو انفال مرخدار است ورسول را پس بپرهیزید خدار او اصلحوا میانتان را واطاعت کنید خدا

وَ رَسُولَهُ اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ١ اِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ اِذَا ذُكِرَ اللّٰهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَ اِذَا تُلِيَتْ

ورسولش را اگرهستید گروندگان جز این نیست گروندگان آنانند که چون یادکرده شود خدا بترسد دلهای ایشان وچون خوانده شود

عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ اِيمَانًا وَ عَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ٢ اَلَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلٰوةَ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ

برایشان آیتهای او بیفزاید ایشار ادرایمان وبرپروردگارشان توکل میکنند آنانکه برپامیدارند نمازرا وازآنچه روزی دادیم ایشانرا

يُنْفِقُونَ ٣ اُولٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ ٤ كَمَا اَخْرَجَكَ

انفاق میکنند آنگروه ایشاند گروندگان براستی مر ایشار است مرتبه‌ها نزد پروردگارشان وآمرزش وروزی خوب همچنانکه بیرون آورد تورا

رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ وَ اِنَّ فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَارِهُونَ ٥ يُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَ مَا

پروردگارت ازخانه‌ات براستی وبدرستیکه پاره‌ئی ازگروندگان هرآینه کراهت دارندگانند مجادله میکنند تورا در حق پس ازآنکه

تَبَيَّنَ كَاَنَّمَا يُسَاقُونَ اِلَى الْمَوْتِ وَ هُمْ يَنْظُرُونَ ٦ وَ اِذْ يَعِدُكُمُ اللّٰهُ اِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ اَنَّهَا

ظاهر شده بودگویا رانده میشوند بسوی مرگ وایشان می‌بینند وهنگامیکه وعده میداد شمارا خدا یکی ازدوطایفه که آنها

لَكُمْ وَ تَوَدُّونَ اَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشَّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ وَ يُرِيدُ اللّٰهُ اَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ

مرشمار است ودوست میداشتید که غیرصاحب شوکت بوده باشد مرشمارا ومیخواست خدا که ثابت کرداند حق را بسخنانش

وَ يَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ ٧ لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَ يُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ ٨ اِذْ تَسْتَغِيثُونَ

وببرد دنبالهٔ کافران را تاثابت گرداند حق را وناچیز گرداند باطل را واگرچه کاره بودند گناهکاران هنگامیکه استغاثه مینمودید

رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ اَنِّي مُمِدُّكُمْ بِاَلْفٍ مِنَ الْمَلٰئِكَةِ مُرْدِفِينَ ٩ وَ مَا جَعَلَهُ اللّٰهُ اِلَّا بُشْرىٰ

پروردگارتانرا پس اجابت کرد مرشمارا بدرستیکه من مددکننده‌ام شمارا بهزار از ملائکه ازپی درآیندگان ونگردانید آنرا خدا مگر مژده

وَ لِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ وَ مَا النَّصْرُ اِلَّا مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ١٠

وبرای آنکه بیارامد بآن دلهای شما ونیست یاری مگر از نزدخدا بدرستیکه خداغالب درست کردار است

ابتدا سازم بنام آن خدا
هم مؤاخذ نیست کس در اخذ آن
از غنیمتهای کفار ای رسول
گو غنیمتها بود بهر خدا
پس بترسید از خدا هم در نزاع
هست ذات بینکم اصلاح حال
روز بدر اندر غنیمت مردمان
پس شدند اسلامیان دردم خموش
نزد ایشان از خدا دلهایشان
چون بر ایشان خوانده گردد آیتی
بیم و امید از خدا دارند و بس
مؤمنانند آن گروه از صدق و حق
هستشان آمرزش و رزق کریم
چون خروج تو ز خود از بیت و سراست
بود بو سفیان رئیس قافله
شد روان با مؤمنان اندر زمان
که بود اموال در عرض تلف
چونکه پیغمبر شنید این ماجرا
مبلغان ناجست از عیر و نفیر
به که پردازیم ما بر کاروان
پس ز انصار و مهاجر از کبار
زان خبر بدهد حق از اکراهشان
با تو در حق میکنند ایشان جدال
یا بر ایشان گشت روشن از خبر
بنگرند اعنی علامتهای مرگ
با شما را باشد آن ناجار الك
تا شما را باشد اندر قافله
هم نبرد بی کفار عنود
حق شما را خواست یعنی سرفراز
اندر آید که مفری از قتال
بر فرار از شه کاید از عقب
قلبهاتان تا بیابد قرار

کوست بخشاینده و صاحب عطا
در قیامت از گروه مؤمنان
از تو میپرسند از اسباب قبول
هم بود بهر رسولش هر کجا
روی تابید از پی مال و متاع
نزد پیغمبر ولعت بی قیل و قال
پس جدل کردند از پیر و جوان
حکم حضرت را بجان کردند گوش
مضطرب گردد ز ترس اندر زمان
زاید ایمانشان شود هر نوبتی
اعتمادی نیستشان بر هیچکس
بر عطا و عفو باری مستحق
که نگردد منقطع هیچ آن نعیم
زامر آن پروردگار از حق و راست
با سه تن از مشرکان بیفاصله
تا که گیرد ره بر ایشان ناگهان
رو بامداد آورید از هر طرف
گفت زین دو یك بود بشك مرا
اخذ آن یا جنك این بر ناگزیر
بسکه مایم از قتال کافران
حرب را کردند بر ترك اختیار
که بود آن کار بر دلخواهشان
حق بود امر جهاد از ذو الجلال
که بر اعدا باشد اشارا ظفر
زان گریزانید از مأوای مرگ
غیر ذات الشوکه را دارید بیك
یعنی اخذ آن متاع از قافله
دین خود ظاهر کند بدهد عود
واهل بطلا را هلاك وخسته بار
بر شما را می بود از هیچ حال
مؤمنان را پی به پی ذات العجب
نیست نصرت جز ز نزد کردگار

هم غنیمتها رساند بر عباد
این بود معنای رحمن الرحیم
نقل خوانده است آنفالمرا ازان
تا کند قسمت بهر کس خواهد او
بر صلاح آرید نفس یکدگر
از خدا و از رسول از مؤمنند
آمد این آیت که از حق است و بس
نیست جز این کاهل ایثار و سداد
چون بیان اتقوا الله بشنوند
هم کنند آنقوم بر پروردگار
آنکسان دارند هم بر پا نماز
رتبها دارند عالی و بلند
بعد از آن سازد بیان از جنك بدر
کاروان از قریش اندر مقام
گشت پیغمبر خبر از حالشان
چونکه بو سفیان شنید این ز اضطراب
پس سپاهی از پیاده وز سوار
این چنین داده خبر پروردگار
فرقهٔ گفتند چون ما را سلاح
دید چون از جنگشان کاره رسول
وامتحانی بود این بر مؤمنان
فرقهٔ از رفتن بر سوی بدر
بعد از آن کامد عیان و بر غالب است
کارهند آنسان که گوئی سوی موت
یاد آرید آنکه داد اندر طریق
یعنی آن گر حس شدت باعدد
هم خدا خواهد که تا اثبات کند
هم نماید امر باطل را تباه
یاد آرید آنکه چون فریاد رس
بس اجابت کرد حقتان در زمان
حق نگرداند این مدد را وامدا
آنخدائی کوست غالب بر امور

بی ز حرمت در قتال و در جهاد
اول انفال گر باشی علیم
کان ز حق فضلی بود بر مؤمنان
بیجدال و بی نزاع و گفتگو
در مواساة از ره عقل و نظر
هر زمان فرمان برید از هر فنید
واز رسولش هر غنیمت بی ز کس
آنکسان باشند کاری چون بیاد
ترك هر عصیان کنند از خود رهند
هم توکل در امور از اختیار
رزق خود را میکنند انفاق بار
نزد آن پروردگار ارجمند
تافزاید مر نبی را شرح صدر
سوی مکه بار می آمد ز شام
گفت باید رفت و برد اموالشان
سوی مکه کس فرستاد از شتاب
آمدند از مکه بیرون با هزار
وان بود عیر و نفیر اندر فرار
نیست اندر جنگمان سود صلاح
گشت از تشویش غمناکان ملول
در مقام اخذ مال و ترك جان
کارهند از مؤمنان تنك صدر
که جهاد از حق بر ایشان واجب است
میشناسند از علامت گاه فوت
وعده حقتان بر یکی زین دو فریق
هست اندك دوست دارید آن اخذ
حق ز بهر وجهی بآیتهای خود
گرچه زان بس کارهند اهل گناه
خواستید از رب خود در هر نفس
که کنم امدادتان من در جهان
غیر مژدهٔ نصرت از بهر شما
از طریق راستکاری بیقصور

إِذْ يُغَشِّيكُمُ النُّعَاسَ أَمَنَةً مِنْهُ وَيُنَزِّلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ وَيُذْهِبَ عَنْكُمْ

هنگامیکه عارض کرد او شما را پینکی برای ایمنی از او و فرو میفرستد بر شما از آسمان آبی تا پاك سازد شما را بآن و ببرد از شما

رِجْزَ الشَّيْطَانِ وَلِيَرْبِطَ عَلَى قُلُوبِكُمْ وَيُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدَامَ ١٢ إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ

وسوسه شیطان را و تا ببندد بر دلهای شما و ثابت کرد اند بآن قدمها را هنگامیکه وحی میکرد پروردگار تو سوی ملائکه

أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبِّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا سَأُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ

که من با شمایم پس استواری دهید آنانکه گرویدند و باشد که بیندازیم در دلهای آنانکه کافر شدند ترس را پس بزنید بر زبر گردنها

وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ ١٣ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ

و بزنید از ایشان همهٔ انگشتانرا این بسبب آنستکه ایشان مخالفت کردند خدا و رسولش را و هر که مخالفت کند خدا و رسولش را پس بدرستیکه

اللّهَ شَدِیدُ الْعِقَابِ ١٤ ذٰلِكُمْ فَذُوقُوهُ وَ أَنَّ لِلْكَافِرِینَ عَذَابَ النَّارِ ١٥ یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا

خدا سخت عقوبتست ایست پس بچشید آنرا و بدرستیکه کافرانراست عذاب آتش ای آن کسانیکه گرویدید

إِذَا لَقِیتُمُ الَّذِینَ كَفَرُوا زَحْفًا فَلَا تُوَلُّوهُمُ الْأَدْبَارَ ١٦ وَ مَنْ یُوَلِّهِمْ یَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا

هنگامیکه ملاقات کنید آنانکه کافر شدند بانبوه پس بگردانید بایشان پشتهارا وهر که بگرداند بایشان در آن روز پشت خودرا مگر جولان نموده باشند

لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَیِّزًا إِلَىٰ فِئَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللّهِ وَ مَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمَصِیرُ ١٧ فَلَمْ

از برای کارزار ویا رونده سوی گروهی پس بدرستیکه بازگشته بخشمی از خدا وجایگاه او دوزخ است و بد مرجعیست پس

تَقْتُلُوهُمْ وَ لٰكِنَّ اللّهَ قَتَلَهُمْ وَ مَا رَمَیْتَ إِذْ رَمَیْتَ وَ لٰكِنَّ اللّهَ رَمَىٰ وَ لِیُبْلِیَ الْمُؤْمِنِینَ مِنْهُ

نکشتید ایشانرا ولیکن خدا کشت ایشانرا و نینداختی تو هنگامیکه انداختی مشت خاکرا ولیکن خدا انداخت وتا نعمت دهد مؤمنانرا از خود

بَلَاءً حَسَنًا إِنَّ اللّهَ سَمِیعٌ عَلِیمٌ ١٨ ذٰلِكُمْ وَ أَنَّ اللّهَ مُوهِنُ كَیْدِ الْكَافِرِینَ ١٩ إِنْ تَسْتَفْتِحُوا

نعمتی خوب بدرستیکه خدا شنوای داناست اینست و بدرستیکه خدا سست کنندهٔ مکر کافران اگر فتح میخواستید

فَقَدْ جَاءَكُمُ الْفَتْحُ وَ إِنْ تَنْتَهُوا فَهُوَ خَیْرٌ لَكُمْ وَ إِنْ تَعُودُوا نَعُدْ وَ لَنْ تُغْنِیَ عَنْكُمْ

پس بدرستیکه آمد شمارا فتح واگر باز ایستید پس آن بهتر است مر شمارا واگر بازگشت میکنید بازگشت میکنیم و هرگز کفایت نیکند

فِئَتُكُمْ شَیْئًا وَ لَوْ كَثُرَتْ وَ أَنَّ اللّهَ مَعَ الْمُؤْمِنِینَ ٢٠ یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللّهَ وَ رَسُولَهُ

از شما جماعت شما چیزی را واگر چه بسیار شد و بدرستیکه خدا با گروندگانست ای آنکسانیکه گرویدید فرمان برید خدا ورسولش را

وَ لَا تَوَلَّوْا عَنْهُ وَ أَنْتُمْ تَسْمَعُونَ ٢١ وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِینَ قَالُوا سَمِعْنَا وَ هُمْ لَا یَسْمَعُونَ ٢٢

و بر مگردید از او و شما میشنوید و مباشید مانند آنانکه گفتند شنیدیم وایشان نشنیدند

هم چو پوشند آنخداوند غنی — بر شما خواب سبك در ایمنی
تا كه یابند استراحت از تعب — زانكه دار آرامشان یعنی ز رب
هست مروی كامدند ایشان فرود — در میان ریك داری در ورود
كه در آن میشد فرو تا ساق پا — هم بدند از آب دور اندر قضا
مشركان نزدیك آب از پیشتر — كرده بودند اندر آن منزل مقر
چون مسلمانان زحال آگه شدند — پس پریشان خاطر از آن ره شدند
حق برایشان كرد غالب خوابرا — تا برد اندیشهٔ اصحاب را
تا بوقت صبح هركس خواب بود — از طهارت بحر و از آب بود
صبح چون شد بادافتاد اضطراب — اندر ایشان كز كجا آریم آب
تا كنیم اندر طهارت اهتمام — بودشان چون آب واجب زاحتلام
بر شما پس حق فرستاد از سماء — از پی تطهیرتان ریزنده ماء
تا بآن گردید پاك از هر دنس — هم برد وسواس دیو از جمله پس
زانكه میگفت او حیات یا ظفر — جمع با هم كی شوند اندر اثر
پس برد آن آب كامد از سما — رجز شیطان یعنی آن وسواسها
هم ببندد تا شما را بر قلوب — بر امید از لطف علام الغیوب
هم كند ثابت بآن اقدامتان — بر زمین از بهر استحكامتان
یاد كن آنرا كه چون پروردگار — بر ملایك وحی كرد از هر كنار
آنكه باشم با شما همراه من — اندر امداد و اعانت بیسخن
پس كنید آن مؤمنانرا دمبدم — در قتال مشركان ثابت قدم
زود تا در قلب كفار افكنیم — از ثبات اهل ایمان رعب و بیم
پس زنید از فوق گردنهایشان — هم زنید آنجمله دست و پایشان
قصد از كل بنان انگشتهاست — بعض هم گویند جمله دست و پاست
از عنق یا بوده قصد اشرافشان — واز بنان بیمایگان و سفلگان
نیست گویند اندرین معنی درنگ — كه ملایك كرده با كفار جنگ
لیك گویند اهل تحقیق و شهود — قوهٔ ملكوتی ایشانرا فزود
مؤمنان گشتند پردل در ستیز — مشركان ترسان و هم پا برگریز
این بود تأویل و تأویل انسب است — نزد آن كآگه ز سر مطلب است
بهر فهم اهل حس معقول را — كرده محسوس آن رسول نیك‌را
از ملایك الف یعنی شد هزار — قوهٔ روحانی ایشانرا نكار
این بر آن باشد كه گشتند از فصول — مر مخالف با خدا و با رسول
وانكه با ایشان بگردد از صواب — پس خدا باشد شدید اندر عقاب
پس چشید آنرا كه بهر كافران — مر عذاب آتش است اندر نهان
ای گروه مؤمنان بر كافران — چون رسید آنگاه كانبوهند هان
آنچنان كز غایت پیوستگی — از میانشان نیست راه رستگی

پس برایشان پشت ارید ازگریز
یعنی از سوئی رود سوی دگر
رو بقوم حق کند هر بوسی
بار گردد پس بخشمی ازخدا
از صبا دید قریش اندر نبرد
پس نکشتید آن جماعت را شما
هم بیفکندی توخاك ای مصطفی
تاشوند ایشان بخود مشغول وپس
رفت آن یکجا بچشم و حلقشان
تو نفکندی چوافکندی رکف
یامراد ازرمی طعن است ازنبی
کشت مردی را ورعبی اوفتاد
گوید آن کو صاحب تأویل بود
چون پیمبر باقی بالله بود
فعل را یعنی بوی منسوب کرد
هرچه بوآنرا کسی حق کرده‌است
آن بلا آمد حسن که بی فسوس
حق سمیع است اودعا را بشنود
سست سازنده است خلاق البشر
نصرت آنرا ده که میباشد احب
پس بیامد فتح آن دین بر شما
پس شمارا آن زهره بهتر است
دفع نکند اجتماع و اتفاق
نصرت ایشانرابود چند ازعدو
زانکه میگفتند با خیر البشر
تا زیمن بندگی و پیروی
وزکسی جزحق نترسیدآن سمد
پس فرستاد آیت ایشانرا خدا
یا زترك امر و فرمان رسول
عود برآن ورکنید از احتیار
هم بر این معنی‌مؤید باشد این
وانگهی کز من‌شما می‌شنوید

گرچه بس باشید اندك درستیز
از حصات یا طهور کرّ وفرّ
هم سردار سپاه از حاجبی
شد جهنم بار گشت او را وحا
کشته شد در بدر پس هفتاد مرد
لیك حقشان کشت در وقت غزا
سوی اعدا بلکه افکند آن‌خدا
زانکره بکشید مر هفتاد کس
پس‌بخود مشغول کرد ازخلقشان
خاکرا کافکند حق برهرطرف
که فکند اندراحد خود برابی
دریهودان وان بد از رب العباد
بر فنا حق برصحابه ره نمود
سلب فعل ازوی بفعل او نمود
اندر آن جنبی کز اومسلوب کرد
وان زچشم مردمان درپرده‌است
فاش ایشانرا نماید از نفوس
هم علیم از نیت هریك و بد
مکروحیلت کافرانرا سر بسر
نزد تو در دین و توحید وطلب
کو بود فاضلتر اندر نزد ما
همچنین برخیر داربن اظهراست
از شما هیچ از عقوبتهای شاق
در عدد باشند افزون رو برو
کن طلب از بهرما فتح وظفر
وز شکیبائی شدند آسان قوی
گوسفند ازگوسفندی نی رمید
فتح گر میخواستید ازحق شما
بهتراست آن مرشما را درقبول
بر شما هم باز گردیم از قرار
کای گروه مؤمنان واهل یقین
آنچه فرمایم بقرآن مجید
وانکه ایشان‌شنوند ازفهم‌وهوش

وانکه پشت آرد بکافرروز رزم
یا بسوی قوم خود جوید پناه
جزبدین‌وجه ازکند برخصم‌پشت
از ثبات مؤمنان پاك صدر
هر کسی میگفت بهر افتخار
زانکه‌نصرت برشماداد ازسروش
مشت خاکیرا بود آوردن و شان
مشت خاکیرا گرفت احمدبدست
مشت خاکیرا نباشد این اثر
یا بیفکندی تورعب اندر قلوب
یاکه‌آن‌رمیه‌است کافکند اوبرود
اهل‌تحقیق اندراین معنی فرون
گفت کشت آنفرقه راحق نی‌شما
کرد سلب ازمارمیت آنرا زوی
چون توافکندی خدا افکندآن
تا عطا مر مؤمنانرا بدهد او
یا که آن باشد که بیند مبتلا
کار این‌باشد که دیدید ازفنون
در دعا بوجهل میگفت ای‌خدا
آمد آیت پس‌که ان تستفتحوا
ایستید از بار باقی مانده‌گان
گر شما گردید بار از حربشان
گرچه باشند آنجماعت بیشمار
یا که اِن تستفتحوا در انتساب
گفت میبودند قومی پیش‌ازین
تا که تنها یکسواری بر ثبوت
همچو ایشان گرشوید اندر صفت
پس رسید آن فتح وربازایستید
از تخلف یعنی از باز ایستید
پس شما را سود ندهد اجتماع
ازخدا فرمان برید و از رسول
مثل آنان هم مباشید از خطا
نی بهم لایسمعون داردو گوش

جزکه‌گردد منحرف بر ساز و حزم
خویش‌را تنها چو بند درسپاه
نیست اورا غیر محرومی بهشت
منهزم گشتند اعدا روز بدر
من فلانرا کشتم اندر کارزار
کردهم تشجیعتان برقلب‌و هوش
که رود بر چشم جمله دشمنان
سوی دشمن ریخت ازبهرشکست
تو مشو پس غافل از عجز بشر
بلکه آن افکند کشاف الکروب
روز خیبر جانب حصن یهود
هستشان گفتار ها از هرفنون
تا برند از حال خود ره بر فنا
بود پس درباز رمیت اسرارحق
فعل تو فعل ویست اندر نشان
هم زنزد خود عطائی بس‌نکو
مبتلی را بار در عین بلا
کاهل حق‌غالب بباطل‌گشت‌چون
زین‌دوفرقه دوست داری هرکرا
گر طلب کردید نصرت را ازاو
از معادات رسول پاك جان
ما بنصرت بار گردیم آنزمان
زانکه حق‌بامؤمنین دستست‌ویار
خود بسوی مؤمنان باشد خطاب
کز عدو دیدند خواریها بدین
میشد ازصنعا سوی حضرموت
آنچنان گردید هم در عاقبت
از کسالتها که میگردد پدید
بهتر است آن مرشمارا برمزید
هرچه‌گیرید آن شود رنج‌وصداع
رو نگردانید زامرش درقبول
که بگفتند این شنیدیم از خدا

اِنَّ شَرَّ الدَّوَآبِّ عِنْدَ اللّٰهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ ٢٣ وَلَوْ عَلِمَ اللّٰهُ فِيهِمْ خَيْراً لَاَسْمَعَهُمْ

بدرستیکه‌بدترین جنندگان نزد خدا کران گنگانند آنانکه‌نمی‌یابندبعقل وا گردانسته‌بودخدادرایشان‌خیری‌هرآینه‌شنوانیده‌بودایشانرا

وَلَوْ اَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ ٢٤ يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلّٰهِ وَلِلرَّسُولِ اِذَا دَعَاكُمْ

واگرشنوانده‌بودایشانرا هرآینه‌روی‌گردانیده‌بودندوآنهاروی‌گردانندگان‌بودند ای آنکسانیکه‌گرویدنداجابت‌کنیدمرخداومررسول‌را چون‌بخواندشمارا

لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا اَنَّ اللّٰهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَاَنَّهُ اِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ٢٥ وَاتَّقُوا فِتْنَةً

برای‌آنچه‌زنده‌کندشمارا وبدانیدکه خدا حائل‌میشودمیانهٔ مرد ودل‌او وبدرستیکه اوست‌که‌بسوی‌اومحشورمیشویدوبترسیدفتنهٔرا

لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً وَاعْلَمُوا اَنَّ اللّٰهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ٢٦

که‌نرسد آنانراکه ستمکردند ازشما تنها وبدانید که خدا سخت‌عقوبتست

بد ترین جنبندگان اندر زمین
حق درایشان خیری اردانست هیچ
بشنواندی ورکه هم ار لطفشان
چون شمارا خواند اودرهرمقام
چون تمارش شد تمام آسوشتافت
گفت بودی غافل آیا درقبول
پس کید اورا اجابت درزمان
با مخالف یا که آن باشد جهاد
اینست تمثیل ارکمال قرب حق
صاحبش غافل بود ران راز ها
یا تصرف میکند اندر قلوب
گفت حق مانع شوم هر نوتش
لیك گویند اهل تحقیق و نظر
یا که دل هادیست اول برصواب
نیست اقرب مردرا چیزی زدل
آدمی را پس بتحقیق شهود
آنکه باشد نقش بند قلب و تن
جزوجود آب کان اصل وی است
وآب اندر رتبهٔ خود طل اوست
این بود حیلوله گر فهمی تمام
بین ایشان گر بنیکی حایل است
نیست دیگر قلب و روحی درمیان
نیست دیگر روی بر بهبودیش
هرکسی یابد جزای خود سیر
نی رسد تنها بر آنها که ستم
مرستمکار از ستم سوزد دران
مرتضی دربصره خواندآن بر زبر
در خلاف آورد ما را آن فتن
گفت با عمار آن فخر زمن
برتو میباشد که با اصلع شوی
تو باو پیوند و باقی را بهل

زد حق آن صم بکمند از یقین
بشنواندی قول حقشان درسیج
باز میگشتند با اعراض ازان
فرض باشد طاعتش برخاص و عام
سوی آنسلطان بکو رو شتافت
ار کلام استجیبوا للرسول
بر هرانچه زنده میگردید ازان
نرکش اسباب هلاکست و فساد
بنده‌راچون قرب سطر اندرورق
که بود درقلب او درصدد حفا
بر ارادهٔ خویش علام الغیوب
بین قلب کافر و امیش
که بود ار سر معنی با خبر
در نهایت پس بود حقرا حجاب
خیرد ار دل فکروهوش معتدل
نیست چیزی اقرب اردل جزوجود
اقرب ازقلب است در ملك بدن
وان رطوبت آنرا اندرپی‌است
وان تری آثار آب اندرسبوست
ور نفهمی عذر خواهم والسلام
اندمراتب رسته رهرو واصل است
واحد مطلق نماند در عیان
گشت صادر حکم نا مسعودیش
گر بود شر یافت شرورخیر خیر
خاصه کردند از شما بربیش و کم
هم زترك امرونهی از دیگران
شد فرو در فکر مردتند سیر
پس رسید آنچه رسید ازمن بمن
فتنها حادث شود از بعد من
با علی در هر مقامی مع شوی
چون تبند آنها و حیدرشاه دل
پس بدانید اوست سخت اندر عـ‌ـ

آنکه میباشند یعنی گنگ و کر
یعنی از قرآن شدی گر منتفع
هم کنید ای اهل ایمان وعقول
بود ار اعراب مردی در نماز
گفت چون دیر آمدی اندرحضور
گفت داستم کنون زین ندا کر
شاید آن باشد ولای معتدل
هم بدانید اینکه حق درجستجو
مطلع باشد بتکدورات قلب
یا که اندارد جدائی عاجلش
مؤمنان دروقت حرب اندیشناك
تا همی باشند ترسان و کسل
اهل دانش قلب را یابند چند
هم صفی را هست تحقیقی دقیق
منبع علم است و ادراك وجبوة
هستی مطلق که جان عالم است
شو فروتر در سخن تا پی بری
ذات مطلق هستی بیچون وچند
گرچه باآب آنرطوبت ملصق است
پس شود حایل بنیکی یا بدی
از مقام نفس و قلب وسر وروح
بر بدی ور درمیان حایل شود
پس باو محشور گردید اینچنین
می بپرهیزید ازان جرم و جهل
بلکه چون پیدا شود اندر انام
گفته بصری آمد این اندرعلیع
گفت این آیت بخواندم سالها
از خلاف بیعتم با شیر حق
ار نیام آید برون شمشیرها
زانکه درراهی روند ارماخلق
در سلوك ارتن باشد خاصی
ستمکاران که دوربند ارصواب

در نمی یابند حقرا در فکر
منمود از لطفشان حق مستمع
مر اجابت از خدا و ازرسول
خواند او را احمد کامل باز
گفت بودم در نماز ارشد قصور
خوانیم در هر محل آیم زسر
کوست مبنی بر حیوة دین و دل
حایل آید بین مرد و قلب او
دانچه‌هم ازصاحبش گاهیست سلب
بین او با میل و مقصود دلش
بوده‌اند ار کثرت خصم ازهلاك
گردد افزون هر دماشان خوف دل
عارفان دلرا بدلبر گم کنند
اندراین حیلوله گر باشی عمیق
وانچه مع باهستی است ازواردات
اقرب اردل دروجود آدم است
نیست اقرب آنرا هیچ ازتری
اصل هستیهاست نزد هوشمند
ارتری باآب لیك اقرب حق است
بین مرء و قلب حیث سرمدی
گشته فارغ وز خفا دارد فتوح
نور استعداد از او زایل شود
نیك مردی کوست دره پیش بین
که رسد شرش بهرنا اهل و اهل
شرآن فتنه رسد بر خاص و عام
هم زبیر و طلحه عمار ولی
غافل ازآن کوست شرح حال ما
در رسید آن فتنه زامرماسق
روبهان بندند ره بر شیر ها
ور ره دیگر بسها شیر حق
مکسل ازجان هیچ اگرصاحبدلی

وَاذْكُرُوا اِذْ اَنْتُمْ قَلِيلٌ مُسْتَضْعَفُونَ فِي الْاَرْضِ تَخَافُونَ اَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ فَآوٰيكُمْ وَاَيَّدَكُمْ

ویادکنید هنگامیکه شما بودید کم ناتوان شمردگان درزمین میترسیدیدکه بربایند شمارا مردمان پس جای داد او شمارا و تقویت کرد شمارا

بِنَصْرِهِ وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ٢٧ يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللهَ وَالرَّسُولَ

بنصرش وروزی داد شمارا از پاکیزه‌ها باشدکه شما شکر کنید ای آنکسانیکه گرویدید خیانت مکنید باخدا ورسول

وَتَخُونُوا اَمَانَاتِكُمْ وَاَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ٢٨ وَاعْلَمُوا اَنَّمَا اَمْوَالُكُمْ وَاَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَاَنَّ اللهَ عِنْدَهُ

وخیانت مکنید امانتهاتان را وشما میدانید وبدانید جز این نیست مالهاتان واولادتان بلاست وبدرستیکه خدا نزدش

اَجْرٌ عَظِيمٌ ٢٩ يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اِنْ تَتَّقُوا اللهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ

اجری بزرگست ای آنکسانیکه گرویدید اگر بپرهیزید ازخدا میگرداند برای شما تمیزی ودرمیگذراند ازشما گناهان شمارا

وَ يَغْفِرْ لَكُمْ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ٣٠ وَ اِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ اَوْ يَقْتُلُوكَ

وبیامرزدشمارا وخداصاحب فضلی‌است بزرك وهنگامیکه‌مکرمیکردندتو آنانکه کافرشدندکه‌حبس‌کنندتورایابکشندت

اَوْ يُخْرِجُوكَ وَ يَمْكُرُونَ وَ يَمْكُرُ اللّٰهُ وَاللّٰهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ ٣١ وَ اِذَا تُتْلٰى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا قَالُوا

یابیرون‌کنندت ومکرمیکردند ومکرمیکردخداوخدابهترین مکرکنندگانست وچون‌خوانده‌شود برایشان آیتهای‌ماگویند

قَدْ سَمِعْنَا لَوْ نَشَاۤءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هٰذَا اِنْ هٰذَا اِلَّا اَسَاطِيرُ الْاَوَّلِينَ ٣٢ وَ اِذْ قَالُوا اللّٰهُمَّ اِنْ كَانَ

حقیقت‌شنیدیم اگرمیخواستیم‌هرآینه‌می‌گفتیم‌مانند‌این‌نیست‌این مگرافسانه‌های پیشینیان وهنگامیکه‌گفتند بارخدایا اگرباشد

هٰذَا هُوَ الْحَقَّ مِنْ عِنْدِكَ فَاَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاۤءِ اَوِ ائْتِنَا بِعَذَابٍ اَلِيمٍ ٣٣ وَ مَا كَانَ اللّٰهُ

این‌که‌آن‌حق‌است از نزدتو پس‌بباران‌برما سنگها از آسمان یابیاوربما عذابی‌دردناك وباشد خدا

لِيُعَذِّبَهُمْ وَ اَنْتَ فِيهِمْ وَ مَا كَانَ اللّٰهُ مُعَذِّبَهُمْ وَ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ ٣٤ وَ مَا لَهُمْ اَلَّا يُعَذِّبَهُمُ اللّٰهُ وَهُمْ

که‌عذاب‌کندایشانراوتودرایشانی ونباشد خدا عذاب‌کنندهٔ‌ایشان‌وایشان‌استغفارمیکنند وچیست‌ایشانرا که‌عذاب‌نکندایشانراخداوایشان

يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ مَا كَانُوا اَوْلِيَاۤءَهُ اِنْ اَوْلِيَاۤؤُهُ اِلَّا الْمُتَّقُونَ وَلٰكِنَّ اَكْثَرَهُمْ

بازمیدارند از مسجد الحرام ونباشند دوستانش نیستنددوستانش‌مگرپرهیزکاران ولکن بیشترشان

لَا يَعْلَمُونَ ٣٥ وَ مَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ اِلَّا مُكَاۤءً وَ تَصْدِيَةً فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ

نمیدانند ونباشد نمازشان نزد آنخانه مگر صفیری ودست‌زدنی پس‌بچشید عذابرا بسبب‌آنچه‌بودید

تَكْفُرُونَ ٣٦ اِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ اَمْوَالَهُمْ لِيَصُدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ فَسَيُنْفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ

که کافرمیشدید بدرستیکه‌آنانکه کافرشدندانفاق‌میکنند مالهای‌خودراتابازدارند از راه‌خداپس‌بزودی‌صرف‌میکنندآنهاراپس‌خواهدبود

عَلَيْهِمْ حَسْرَةً ثُمَّ يُغْلَبُونَ ٣٧ وَالَّذِينَ كَفَرُوا اِلٰى جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ ٣٨ لِيَمِيزَ اللّٰهُ الْخَبِيثَ مِنَ

برایشان حسرتی پس‌غالب‌میشوند وآنانکه کافرشدند بدوزخ محشورمیشوند تاجداسازدخدا ناپاک‌را از

الطَّيِّبِ وَ يَجْعَلَ الْخَبِيثَ بَعْضَهُ عَلٰى بَعْضٍ فَيَرْكُمَهُ جَمِيعًا فَيَجْعَلَهُ فِي جَهَنَّمَ اُولٰۤئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ٣٩

پاك وبگرداند ناپاک‌را بعضیش بر بعضی پس‌برسرهم‌جمع‌کندآنهاراهمه‌پس‌بگرداندآنرادردوزخ‌آنگروه‌ایشانندزیانکاران

قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا اِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ وَ اِنْ يَعُودُوا فَقَدْ مَضَتْ سُنَّةُ الْاَوَّلِينَ ٤٠

بگومرآنانرا که‌کافرشدنداگربازمی‌ایستندبیامرزد مرایشانراآنچه بتحقیق‌گذشت‌واگربرگردند پس‌بحقیقت‌گذشت‌طریقهٔ پیشینیان

وَ قَاتِلُوهُمْ حَتّٰى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلّٰهِ فَاِنِ انْتَهَوْا فَاِنَّ اللّٰهَ بِمَا يَعْمَلُونَ

وکارزارکنیدشان تانباشد فتنه وباشد دین‌همهٔ‌آن‌ازبرای‌خداپس‌اگربازایستندپس‌بدرستیکه‌خدابآنچه‌میکنند

بَصِيرٌ ٤١ وَ اِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمُوا اَنَّ اللّٰهَ مَوْلٰيكُمْ نِعْمَ الْمَوْلٰى وَ نِعْمَ النَّصِيرُ ٤٢

بیناست واگراعراض‌کنیدپس‌بدانید که‌بدرستیکه‌خدامولای‌شماست‌خوب‌مولائی‌است‌وخوب‌ناصریست

یاد آرید اینکه میبودید کم — در زمین مکه بس بیچاره هم — بودتان خوف ازقریش آنجایگاه — تا که بربایندتان چون پر کاه

پاکه گربیرون روید ازناشناخت — برشما خود مشرکان آرند تاخت — پس شما را در مدینه جای داد — کرد هم تعیید بر نصرو گشاد

روزی پاکیزه داد او بی‌ملال — از غنایم کان بُد سابق حلال — تا شما آئید شاید بر سپاس — هم شوید ازدادهٔ اوحق شناس

در صحابه بود بعضی بوالفضول
آمد آیت کای گروه مؤمنان
همچنین اندر امانتها که هست
خاصه دانید اینکه خائن خائب است
هم بدانند اینکه درتحصیل آن
بر شما نصرت دهد بیمایقی
هم بپوشد از شما اجرامتان
ای محمد ص یاد کن کفار دون
یعنی از شمشیر های بی نشان
مجتمع گشتند در کار رسول
میکنند ایشان بدی پس ازخدا
مکر او نیست بمکاران حراست
مکرسدیشد نکس درخوب وزشت
ور د آیات الله اندر نوبتی
نیست این جز قصهٔ پیشینیان
یعنی این قرآن گرازپیش تواست
یا بما آور عذابی دردناک
قصهٔ اسفندیار و رستم او
کشته شد درحبس زایشان چندتن
هم معذب نیست ایشانرا عیان
یعنی احمد رفت و استغفار ماند
گر که اوحق است ای پروردگار
گشت این باعث بتأخیر عذاب
چیست ایشانرا که حق نکند عذاب
هم نیند ایشان امین تولیت
نیست زان گفت ایولایت راسزا
هم نباشدشان نماز اندر حرم
میزدند ازکام چون مرغان صفیر
گفت زانرو نیستشان اندر نیت
میکنند انفاق کفار از سفه
پس بر ایشانست اندوه و ندم
آمداین آیت که رودا موال خویش
این نماید بهر تمیزی خدا
اندر آنحالی که دارند اجتماع
گو مر ایشارا که گر بازایستند
بر عداوت ورکه برگردند وکین
کرد با کفار باید کارزار
تا که باشد دین خدا را بالتمام
دین حق غالب شود یابد رواج
یعنی آندوری که اویابد ظهور
دین اگر باشد هزارارصدهزار
لیك گویند اهل معنی دین حق
پس اگر ازکفرخود بازایستند
ورکنند اعراض هیچ ازدین نکاست

چون کلامی میشنیدند از رسول
بر خدا و بر رسولش در نهان
مر شما را بین یکدیگر بدست
بر شما ضبط امانت واجب است
هست اجری از خدا بر مردمان
کوست بین حق و باطل فارقی
می بیامرزد دهد آرامتان
با تو چون کردند مکرازهرفنون
یا کنند اخراجت ازملك ومکان
تا چه رائی جمله را افتد قبول
هم رسد بر مکر ایشارا جزا
با توآنسان که توئی بشك خداست
خوب وبدرا مینماید در سرشت
خوانده گردد هم برایشان آیتی
مثلش ارخواهیم گوئیم از بیان
وین محمد صاحب کیش تواست
گشت پس درحبس مقدار اوهلاك
خود معرب کرده بد درگفتگو
زان یکی بد نضرحارث بی‌سخن
تا در ایشانند از مستغفران
وان بی آمرزش ابرار ماند
سنك بر ما زآسمان ایدم ببار
بشنو این ازتو نه هرگز رومتاب
چیستشان یعنی که مانع برعقاب
برحرم باکفروشرك و معصیت
غیر آن پرهیزکاران از خطا
جز صدا و دست کوبیدن بهم
دست برهم کوفتند از ناگزیر
نزد بیت الامکاء و تصدیت
تا بگردانند مردم را ز ره
رفته مال و گشته مغلوبند هم
جمله را بدهند و مغلوبند بیش
تا خبیث آن گردد ازطیب جدا
زان ترا کم نیستشان هیچ انتفاع
از عداوت با رسول ایست پند
عادت ایشانرا گذشته زاولین
تا نماند فتنهٔ اندر دیار
اندر این آیت بسی باشد کلام
در میان اهل عالم لا علاج
زایل از گیتی شود نقص و فتور
اصل آن واحد بود وازکردگار
در فنای سالکست از ما خلق
پس خدا بیناست بر هرچه کنند
پس چو دانید اومددکارشماست
از کتاب الله بتوفیق خدا

فاش میکردند و ارباب نفاق
از خیانت بود باید بر حذر
خواه آن مالی بود یا مطلبی
هم بدانید اینکه نزد اتقیا
ای گروه مؤمنان هم گر شما
هم نگرداند محق را او خدا
حق چه باشد صاحب فضل ونعم
که تو را در خانهٔ سازند بند
هست اشارت این باجماع قریش
سه شب رفت ازمدینه سوی غار
بهتر از ایشان نماند مکر حق
آیه آنرا که آید رو برو
مکر پس درنیست لی درکردگار
می بگویند این شنیدیم از انام
یادکن آنرا که گفتند ایخدا
سنك پس بر ما بباران زآسمان
یعنی آنکو قائل این قول بود
کاینست شیرین تر ازاین افسانها
حق معذب نیست ایشارا نزود
مرتضی فرمود اندر مردمان
مشرکان گفتند کاندر ما چرا
شب چوشدگشتند نادم زان طلب
شد چو استغفار بر مشرك امان
وانکه ایشان مؤمنانرا بالتمام
رد قولست اینکه میگفتند ما
تولیت نبود روا بر کافری
قولی آن باشد که عریان درطواف
یا که چون میشد پیمبر درنماز
پس جهید از قتل و اسر یکران
زود باشد کاین خسران بالتمام
بهر جنك بدر بودی ده نفر
وانکه درکفرند ثابت هم مقیم
جمع گرداند پلید آنرا و پس
پس بگرداند بدوزخ شان مقام
جرمشان بخشیده گردد ماسلف
یعنی آنچه رفته بر پیشینیان
قصد از فتنه بغیر الشرك نیست
فرقهٔ گویند یعنی اینکه دین
یا که جزیك دین نماند زائتلاف
یا که دین یکجا بود بهر خدا
اختلافات از ره نفس وهواست
کل دین آنگاه گردد از خدا
یعنی ایشارا خدای بیشریك
دوستانش را بود بر ناگزیر
جزء عاشر را نمائیم ابتدا

میرساندند آن براعدا ازاشفاق
در هران امریکه باشد مستتر
حفظ آن فرض است درهرمشربی
محنتند اموال و اولاد شما
می بپرهیزید و ترسید از خدا
خود ز مبطل یا عدو را زاولیا
فضلی اعظم بر خلایق دمبدم
یا که بکشندت بوجهی ناپسند
سوی دارالندوه بربدبیروطیش
جفت بر جایش ولی کردگار
کوست خیر الماکرین اندرسبق
مینماید از محب و از عدو
چون که کشتی نجم مکرآمد ببار
یعنی ازامثال این حرف وکلام
گر که این حقست وازتوسوی ما
همچو براصحاب فیل اندرزمان
نضر حارث نام آن بد در ثمود
که محمد ص خواند و آرد بما
تا تو باشی اندر این قوم عنود
دوامان بدزان یکی رفت ازجهان
شد محمد ص برگزیده از خدا
پس باستغفار بگشودند لب
چون نگردد بر موحد نور جان
باز میدارند از بیت الحرام
خود ولاة کعبه ایم از اجتبا
لیك این را مینداند اکثری
مرد وزن بودند با هم بخلاف
مشرکانرا بود این آهنگ وساز
ربح‌زان کفری که هستیدا اندران
مال خود انفاق سازند از حرام
خرج لشکررا کفیل ازمال وزر
راندگان باشند ایشان بر جحیم
بعض را بربعض اندازد چوخس
مر زیانکاران مشرك را تمام
از ره یغفر لهم ما قد سلف
یا که مستاصل شدند از مؤمنان
مشرکی هرجاست یعنی کشتنی است
خالص از ادیان شود اندرزمین
وین شود در دور قائم بخلاف
هرچه آن دین است یعنی بخطا
وان خدا ادین وارامر خداست
که نماند در تو هیچ از ماسوا
بدهد از فعل نکو پاداش نیك
بهترین مولی و هم نعم النصیر

وَاعْلَمُوا اَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَاَنَّ لِلّٰهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبٰى وَالْيَتَامٰى وَالْمَسَاكِينِ

وبدانند که آنچه غنیمت گرفتید از چیزی پس بدرستیکه از برای خداست پنج یکش و از برای رسول و از برای صاحب قرابت و یتیمان و درماندگان

وَابْنِ السَّبِيلِ اِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللّٰهِ وَمَا اَنْزَلْنَا عَلٰى عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ

وراه گذریان محتاج اگر هستید ایمان آورده باید بخدا و آنچه فرو فرستادیم بر بنده خود روز تمیز روزیکه بهم رسیدند آن دو جماعت

وَاللّٰهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ٤٣ اِذْ اَنْتُمْ بِالْعُدْوَةِ الدُّنْيَا وَهُمْ بِالْعُدْوَةِ الْقُصْوٰى وَالرَّكْبُ اَسْفَلَ

وخدا بر هر چیز تواناست هنگامیکه شما بودید در کنارهٔ نزدیکتر و ایشان بکناره دورتر و سواران قافله پائین تر بودند

مِنْكُمْ وَلَوْ تَوَاعَدْتُمْ لَاخْتَلَفْتُمْ فِي الْمِيعَادِ وَلٰكِنْ لِيَقْضِيَ اللّٰهُ اَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا ٤٤ لِيَهْلِكَ

از شما و اگر وعده کرده بودید هر آینه خلاف میکردید شما در وعده ولیکن تا بفعل آورد کاری را خدا که میبایست کرده شود تا آنکه هلاک شود

مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيٰى مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ وَاِنَّ اللّٰهَ لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ ٤٥ اِذْ يُرِيكَهُمُ اللّٰهُ

کسی هلاک شد از روی دلیل و حجت و زنده شود کسیکه زنده شد از روی دلیل و بدرستیکه خدا هر آینه شنوای داناست هنگامیکه نمود بتو ایشان را خدا

فِي مَنَامِكَ قَلِيلًا وَلَوْ اَرٰيكَهُمْ كَثِيرًا لَفَشِلْتُمْ وَلَتَنَازَعْتُمْ فِي الْاَمْرِ وَلٰكِنَّ اللّٰهَ سَلَّمَ اِنَّهُ عَلِيمٌ

در خواب اندک و اگر نموده بود بتو ایشان را بسیار هر آینه سستی کرده بودید و نزاع کرده بودید در آن امر ولیکن خدا سلامت داشت بدرستیکه

بِذَاتِ الصُّدُورِ ٤٦ وَاِذْ يُرِيكُمُوهُمْ اِذِ الْتَقَيْتُمْ فِي اَعْيُنِكُمْ قَلِيلًا وَيُقَلِّلُكُمْ فِي اَعْيُنِهِمْ لِيَقْضِيَ

او داناست بذات سینها و هنگامیکه نمود شما ایشان را چون بهم رسیدید در چشمهای شما اندک و گردانید اندک شما را در چشمهای ایشان تا بفعل

اللّٰهُ اَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا وَاِلَى اللّٰهِ تُرْجَعُ الْاُمُورُ ٤٧ يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا

آورد خدا کاری را که بود کرده شده و بخدا بر گردانیده میشود کارها ای آنکسانیکه گرویدید چون ملاقات کنید گروهی را

وَاذْكُرُوا اللّٰهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ٤٨ وَاَطِيعُوا اللّٰهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ

پس پای بدارید و یاد کنید خدا را بسیار باشد که شما رستگار شوید و فرمان برید خدا و رسولش را و نزاع مکنید پس سستی خواهید کرد و خواهد رفت

رِيحُكُمْ وَاصْبِرُوا اِنَّ اللّٰهَ مَعَ الصَّابِرِينَ ٤٩ وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَطَرًا

دولت شما یا باد و هنگام فتح و صبر کنید بدرستیکه خدا با صبر کنندگانست و مباشید مانند آنانکه بیرون آمدند از دیارشان بشادی

وَرِئَاءَ النَّاسِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ وَاللّٰهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ ٥٠ وَاِذْ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ

تمام وا نمودن مردمان و منع میکردند از راه خدا و خدا بآنچه میکنند فرا رسنده است و هنگامیکه بیاراست مر ایشان را دیو رجیم

اَعْمَالَهُمْ وَقَالَ لَا غَالِبَ لَكُمُ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَاِنِّي جَارٌ لَكُمْ فَلَمَّا تَرَاءَتِ الْفِئَتَانِ نَكَصَ

کردارشان را و گفت نیست غلبه کننده مر شما را امروز از مردمان و بدرستیکه من پناه دهنده ام شما را پس چون نمودار شدند آن دو فوج برگشت

عَلٰى عَقِبَيْهِ وَقَالَ اِنِّي بَرِيءٌ مِنْكُمْ اِنِّي اَرٰى مَا لَا تَرَوْنَ اِنِّي اَخَافُ اللّٰهَ وَاللّٰهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ ٥١

بر دو پاشنه اش و گفت بدرستیکه من بیزارم از شما بدرستیکه می بینم آنچه را نمی بینید بدرستیکه من میترسم از خدا و خدا سخت عقوبت است

اِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ غَرَّ هٰؤُلَاءِ دِينُهُمْ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ

هنگامیکه میگفتند دورویان و آنانکه در دلهای ایشان بود بیماری که بفریفته اینها را دین ایشان و هر که توکل میکند بر خدا

فَاِنَّ اللّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ٥٢

پس بدرستیکه خدا غالب درست کردار است

در بیان حکم خمس

هم بدانید ازغنایم هرچه هست
چونکه آوردید از کافر بدست

هم ز خویشان رسول منتجب
زآل هاشم وآل عبدالمطلب

از فواید هرچه مآید بکف
از تجارت و از زراعات وز حرف

که تبالك قدر آن معلوم نیست
حکمش ار معلوم شد مکتوب نیست

هم زدارالحرب آنچه آید بدست
از غنیمت وان بود بل ارکه هست

آنچه شد سهم خداوند و رسول
بعد احمد هست زاولاد رسول

ماتبقی باشد بتقسیمی که بود
اندر آیت ز امر خلاق ودود

آنچه زآیتها فرستادیم ما
هم ببندهٔ خویشتن دادیم ما

اندر آن روزیکه باهم دوگروه
التقا باشند در عین شکوه

آورید از عدوة الدنیا بیاد
بر کنار وادئی بی آب وزاد

دشمنان بر عدوة القصوی بدند
می فرود اندر زمینی آمدند

وان سواران مسلح در بطر
تا سه فرسنگ ازشما بر دور بر

بر خلاف عدوهٔ قصوی شما
تا ازاو بودتان در ریك پا

خلف میکردید در میعاد هم
زانکه میدیدند خود زاست وکم

آنچه یعنی کرده بد حق حکم آن
در مقام علم از سود و زیان

تا مگر گردد هلاك از حجتی
آنکه باشد بر هلاکش قسمتی

حق نگهدار شما باشد سمیع
هرچه اندیشند هم داند جمیع

پس بد او دانا که ایشانرا نمود
در منامت بس قلیل و بیوجود

هم تنازع بودتان در کاردار
که بحرب آریم رو یا بر فرار

یاد آرید آنکه در وقت لقا
بر شما بنمودشان اندك خدا

هم شما را کم نمود او در نبرد
پیش ایشان تا دلیر آیند ومرد

کمی اندر بدر بوجهل ارسلاح
جنگ کردن بهرما هست افتضاح

اول ایشانرا چنان دیدند کم
پس ملاقی چون نبودندی بهم

تا نماید حکم امری را خدا
کان بعلمش بود وهست ازاقتضا

چونکه آئید ای گروه مؤمنان
می شما اندر قتال مشرکان

از خدا آرید هم بسیار یاد
تا مگر یابید بر نصرت مراد

دور باشید از نزاع و ازخلاف
از ره آراء خود در اختلاف

باد نصرت میرود آید دبور
چون دبور آید نماند فر و زور

نفخهٔ آمد شما را داد روح
زندگی بخشید و اقبال و فتوح

رحمتی کان بود سابق بر غضب
دل نوازد جان فزاید درطلب

هرکرا بیند مراقب دل دهد
وانکه غافل مهرش اندر دل نهد

پس چو آمد نفخهٔ رحمت نخست
شو مراقب زانکه وقت کارتست

رو کنی هرسو حیوة دل بود
فتح و نصرت نشر مستقبل بود

حق بود با صابران پس صبرکن
حکم پس بر آمنان و ارکن

آنچه بر ایشان رسید اندر احد
کی رسیدی هم نبشد آنچه شد

از بطر یعنی زروی سرکشی
واز رئاء الناس و فخر و بهشی

چند روزی کرد اندر بدرعیش
خلق تا دانندمان ذیجود و جیش

مردمانرا اینکسان دارند باز
از ره حق زانریا وعجب و ناز

یادآرید آنکه چون برکافران
داد زیب اعمالشان دیو ازگمان

پنج یك دان ازخداو از رسول
باشد از تعیین خلاق عقول

هم یتیمان و مساکین زان سبیل
هم بود سهمی زابناء السبیل

وز کنوز و غوص ومعدن بیکلام
وارحلالی کوست مخلوط حرام

هم زمینی آنکه ذمی مطمع
از مسلمانی نموده است اومبیع

خمس برآن جمله واجب دان یقین
هست اجماع امامیه بر این

هرکه باشد بعد پیغمبر امام
هم ذوالقربی است هم صاحب مقام

حکم خمس اینست آرید آن بجا
گر بحق آورده اید ایمان شما

یوم فرقان یعنی اندر روز بدر
که جدا شد حق وباطل لیل و بدر

حق توانا باشد او بر کل شیء
نیست شیئی نیست کان مقهور وی

بود ریگستانی آنجا پیش رو
در زمینی بی پایان میشد فرو

بر کنار چشمهٔ آب روان
از مدینه دور ومحفوظ از زیان

در میان کاروان یعنی که بود
آن ابوسفیان و اصحاب عنود

وعده میدادید ور بر یکدگر
تا بحرب دشمنان جوئید فر

جمع پس در بدرتان فرمود حق
تا نماند حکم زامر ما سبق

اولیا را نصرت فتح و ظفر
مشرکانرا دلب و ضعف وخطر

هم زید آنکس که میبایست زیست
ازهویدا حجتی واین آیتی است

یاد کن چون کافرانرا درمنام
حق نمودت اندك و بیقدر و خام

ور که ایشانرا نمودی بیشتر
میشدید البته بددل زان حشر

لیك سالم داشت حقتان زان فتور
زانکه او داناست برسر صدور

چشمتان تا بیند ایشانرا قلیل
قلبتان گردد قوی چون شیر و پیل

یعنی اندر جنگتان بندند عزم
رو بگردانند از میدان رزم

نیست یعنی هیچتان حاجت بجنك
زنده آرید این جماعت زابجنك

می خدا بنمودشان اندر نظر
دو برابر مؤمنان را با ظفر

باز گردانیده گردد سوی او
کار و حال جمله از یار وعدو

ثابت ار باشید بات همچو کوه
رو متابید از قتال آن گروه

از خدا فرمان برید اندر قبول
واز فرستادهٔ خدا یعنی رسول

پس شما مستأصل وبد دل شوید
مختلف بر آراء بیحاصل شوید

گر وزد بادی باقبال آن صباست
ورکه آید از قفا ویل و وباست

باد رحمت بود کامد شاد و رفت
طالبانرا جان وایمان دادو رفت

رفت و باز آید بهنگام دگر
تا دهد بر قلب آرام دگر

پس وزد گر در چمن بار دگر
شاخ خشك ازوی شود خشکیده تر

چونکه گردد بازوبید روشنت
بین چه زاید مریم آبستنت

اندکی کن صبر باقی آن تست
خاك جان خصم در میدان تست

گر نبشد آن تنازع و اختلاف
در میان مؤمنان اندر مصاف

همچو آنان می نباشید از ریا
که برون آمدند از خانه ها

مکیان گفتند قبل از جنك بدر
باید اشترکشت بهر صیت قدر

گفت زان مانند ایشان از سرا
در بیائید از ره عجب و ریا

حق بکردار شما باشد محیط
کوست عالم برمرکب بر بسیط

گفت غالب بر شما امروزکس
نیست هیچ ازمردمان دریکنفس

من شما را میدهم زنهار بس
چون قریش ازمکه بیرون آمدند
گفت من زان قومان باشم پناه
جنك باایشان نشان اجتبی است
بر عقب گردید باز ابلیس دون
بینم آنچه می نبیند آن یقین
من زحق ترسم نه کزوی ایمنم
یاد کن گفتند چون اهل شقاق
رانکه با فقدان اسباب و عدد
گو کنند هرکس توکل برخدای

باشم از قوم گناه داد رس
از کسانه خائف و بددل بدند
بر نگردید ازچنین خوفی زراه
هم دلیل طاعت و قرب خداست
گشت باطل یعنی آن کید وفسون
یعنی افواج ملك را بر زمین
با کسی کاوراست دشمن دشمنم
وانکه دردل بودشان ریب ونفاق
بی سلاح و بی سپاه و بی مدد
واگذارد کار خود را بیرنای
بر توکل کردگان ازحکمتش

زانکه بودند اهل مکه بیمناك
خاستند از راه تا گردند بار
وز مسلمانان شما افزون ترید
پس چو آن هنگام دیدند اراثر
گفت من بیزار و دورم ازشما
بهر امداد رسول و مؤمنان
سخت باشد چون عقوبتهای حق
کر جوتند این جماعت بی نصیب
کرده اند اینگونه عزم کارزار
پس خدای غالب اورا ناصر است
میوزد پیوسته باد نصرش

زان جماعت گفت زایشان نیست باك
دادشان دل دیو خوئی از مجاز
در شکوه وقوت و شوکت سرید
آن دو لشگر یکدگر را درنظر
هم ز زنهاریکه دادم بر خطا
پی به پی آید ملك از آسمان
نیست کس را تاب آن ازماخلق
دینشان داده است ایشانرا فریب
با سپاهی همچوآتش شعله بار
کو بهر کاریکه خواهد قادر است

وَلَوْ تَرٰی اِذْ يَتَوَفَّي الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلٰٓئِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَاَدْبَارَهُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ ٥٣

واگر میدیدی هنگامی راکه میمیرانیدند آنانراکه کافر شدند ملائکه میزدند برر ویهاشان وپشتهاشان وبچشید عذاب سوزان

ذٰلِكَ بِمَا قَدَّمَتْ اَيْدِيكُمْ وَ اَنَّ اللّٰهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ ٥٤ كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ

آن سبب آنچیزیست که پیش فرستاد دستهای شما وبدرستیکه نیست خدا بیدادکننده مر بندگانرا چون شیوه فرعونیان وآنانکه بودند پیش از ایشان

كَفَرُوا بِآيَاتِ اللّٰهِ فَاَخَذَهُمُ اللّٰهُ بِذُنُوبِهِمْ اِنَّ اللّٰهَ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ ٥٥ ذٰلِكَ بِاَنَّ اللّٰهَ لَمْ

کافر شدند بآیتهای خدا پس گرفت ایشانرا خدا بگناهاشان بدرستیکه خدا نیرومند سخت عقوبتست آن بآنست که خدا نباشد

يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً اَنْعَمَهَا عَلٰي قَوْمٍ حَتّٰي يُغَيِّرُوا مَا بِاَنْفُسِهِمْ وَ اَنَّ اللّٰهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ٥٦ كَدَأْبِ آلِ

تغییردهنده نعمتی راکه احسان کرد آنرا بر جمعی تا آنکه تغییر دهند آنچه را باشد در نفسهاشان وبدرستیکه خدا شنوای داناست چون شیوهٔ

فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ فَاَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَ اَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ

فرعونیان وآنانکه بودند پیش از ایشان تکذیب کردند آیتهای پروردگارشانرا پس هلاك کردیمشان بگناهاشان وغرق کردیم فرعونیانرا

وَكُلٌّ كَانُوا ظَالِمِينَ ٥٧ اِنَّ شَرَّ الدَّوَآبِّ عِنْدَ اللّٰهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ٥٨ اَلَّذِينَ عَاهَدْتَ

وهمه بودند ستمکاران بدرستیکه بدترین جنبندگان نزد خدا آنانند که کافر شدند پس ایشان ایمان نمی آورند آنانکه پیمان گرفتی

مِنْهُمْ ثُمَّ يَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ وَهُمْ لَا يَتَّقُونَ ٥٩ فَاِمَّا تَثْقَفَنَّهُمْ فِي الْحَرْبِ فَشَرِّدْ بِهِمْ

از ایشان پس می شکنند پیمان خود را در هر بار و ایشان نمی پرهیزند پس اگر دریابی ایشانرا در حرب پس پراکنده ساز بایشان

مَنْ خَلْفَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ ٦٠ وَ اِمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَانْبِذْ اِلَيْهِمْ عَلٰي سَوَآءٍ اِنَّ اللّٰهَ

کسی راکه باشد از پس آنها باشد که ایشان پند گیرند واگر بترسی البته از جمعی خیانتی پس بینداز بسوی ایشان بریکسانی بدرستیکه خدا

لَا يُحِبُّ الْخَآئِنِينَ ٦١ وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَبَقُوا اِنَّهُمْ لَا يُعْجِزُونَ ٦٢ وَ اَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ

دوست نمیدارد خیانتکارانرا و نپندارند البته آنانکه کافر شدند که پیشی گرفتند بدرستیکه ایشان عاجز نمیکنند و آماده سازید برای ایشان آنچه بتوانید

مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللّٰهِ وَ عَدُوَّكُمْ وَ آخَرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللّٰهُ

از اسباب توانائی از بستن آسان که بترسانید بآن دشمن خدا ودشمنانرا ودیگران از غیر ایشان نمیدانید ایشانرا خدا

يَعْلَمُهُمْ وَ مٰا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ يُوَفَّ اِلَيْكُمْ وَ اَنْتُمْ لاٰ تُظْلَمُونَ ٦٣ وَ اِنْ جَنَحُوا

میداندایشانرا وآنچه انفاق میکنیداز چیزی در راه خدا تمام داده مشود شما وشما ستم کرده نشوید واگر میل کردند

لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهٰا وَ تَوَكَّلْ عَلَي اللّٰهِ اِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ٦٤ وَ اِنْ يُرِيدُوا اَنْ يَخْدَعُوكَ فَاِنَّ

مرصلح را پس میل کن مرآنهارا وتوکل کن برخدا بدرستیکه اوست شنوای دانا واگر بخواهند که مکر کنند باتو پس بدرستیکه

حَسْبَكَ اللّٰهُ هُوَ الَّذِي اَيَّدَكَ بِنَصْرِهِ وَ بِالْمُؤْمِنِينَ وَ اَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ اَنْفَقْتَ مٰا فِي الْاَرْضِ

کافیست ترا خدا اوست که تقویت کرد ترا بنصرتش وبگروندگان والفت داد میان دلهاشان اگر صرف مکردی آنچه در زمین است

جَمِيعاً مٰا اَلَّفْتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَ لٰكِنَّ اللّٰهَ اَلَّفَ بَيْنَهُمْ اِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ٦٥ يٰا اَيُّهَا النَّبِيُّ

همه الفت نمیافکندی میان دلهاشان ولیکن خدا الفت افکند میانشان بدرستیکه اوست غالب درست کردار ای پیغمبر

حَسْبُكَ اللّٰهُ وَ مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ٦٦

بس است ترا خدا وآنکه پیروی کردترا ازمؤمنین

ورتو میدیدی که روح کافران
که چشیدایدون عذاب سوزناك
وانیکه حق نبود ستمگر برعباد
مشرکانرا با توشد داب ایودود
پس خدا بگرفت ایشانرا تمام
این برآن باشد که تغییر نعم
هست تهدید قریش ازاین مراد
بهر تکذیب نبی یکدل شدند
دأبشان چون دأب فرعونست وآل
پس نمودیم آن جماعت را تباه
هست حال این قبیلان قریش
چه ازقریشند آن جماعت چه ازیهود
در هران باری شکستند آن عهود
پس بایشان کن رمنده در قتال
کافرانرا ده بر ایشان گوشمال
تا مگر گیرند ایشان عبرتی
پس بفکن سویشان عهد کهن
چون شما کردید نقض عهد خویش
حق ندارد خائنین را هیچ دوست
بی زلوم آنست کایشانرا خبر
کی تواند عاجزی عاجز کند
مر شما آماده سازید از قبول
می بترساند اعدا را بران
که نمیدانید ایشان را شما
مر جزا یابید آنرا تام و تم
زان مترس وکن توکل برخدا
حق بقول مشرکان باشد سمیع
اوست آنکو بر تو و برمؤمنین
آن خصومتهای چندین ساله را

قبض میکردند چون روحانیان
وین بود بهر شما اول هلاك
با عذاب کس نماید بی فساد
همچو دأب آل فرعون عنود
زانچه کردند ازگناهان بردوام
حق بقومی ندهداندربیش وکم
که فزودندی زکفران بر فساد
زان سبب نابود ومستأصل شدند
قبل از آنها هم زاتباع ضلال
غرقشان کردیم در نیل ازگناه
همچو حال قبطیان درطوروطیش
باورند ایمان ز انکارو جحود
بوده اند آنها قریظه از یهود
آنچه آید از قفاشان بی‌سؤال
تا پس از ایشان رمندت ازقتال
که زپی آیند هم با خرابی
قوم را بهر قتال اعلام کن
همچنین من نیستم برعهد پیش
پاس عهد وقول نزد او نکوست
ندهی از امریکه داری درنظر
آنکه را قدرت بهر حایز کند
آنچه بتوانید از قوم و خیول
دشمن حق را وخود را درعیان
داند اما حقتعالی جا بجا
هم نیاید برشما هیچ از ستم
کو نگهدار است ازحیلت تورا
هم ببیتهایشان دانا جمیع
میکند تأیید بر یاری یقین
برد وجای خارهشت اولاله را

با نمود آتشین بر روی و پشت
وین بران باشد که فرستاده پیش
اوست عادل برجزای نیك و بد
وانکسانیکه پیش ازایشان بوده اند
چون قویست و شدید اندرعقاب
جز که خود تغییر بدهند از خطا
ضم نمودند آن معادات رسول
حقتعالی نشود اقوالشان
بودشان تکذیب آیات و رسل
آل فرعون آنچه بودندی همه
بد ترین جنبندگان اندر زمین
آنکسانیکه با تو بربستند عهد
می نپرهیزند ازان پس گر بحرب
یعنی ایشانرا چنان کن تارومار
کن جدان یابی جوبرایشان ظفر
ورکه ترسی از گروه ناقضین
ده خبر یعنی که پیش از کارزار
تا تو باشی بر سویه و اقتصاد
نقض عهدخویش چون کردند قوم
می نپندار ای رسول مستطاب
یا که پیشی گیرد ازوی درمراد
یعنی از مردان با تیغ و سلاح
هم بترسانید کفار دگر
وانچه اندرراه حق خیری کنید
ور باستسلام قومی میل کرد
یعنی ازحیلت بود تا صلحشان
ورکه خواهند آنکه بدهندت فریب
الفت او افکند ما بین قلوب
گر نمودی خرج مافی الارض را

میزدند از قهروتهدیدی درشت
دستهاتان همچنین زاعمال خویش
هر جزا بر قدر فعل اورسد
کافر اندر آیت الله روز چند
مجرمانرا چاره نبود از عذاب
زانچه باشدشان قرین با نفسها
بر فساد بت پرستی بی اصول
داند آن اندیشه و اعمالشان
کامد ازپروردگار ازجزء و کل
که نسیم کردند برخویش آن رمه
رد حق باشند انکار از یقین
نقض پس کردند وبشکستند عهد
یابی ایشانرا یکی برشرق و غرب
تا نیاید کس دگر درگیرودار
تا بجنگت کافری ناید دگر
بر حیات تا مگر باشی قرین
نیستم بر عهد خود من برقرار
ناورند از غدر وحیلت برتویاد
هم تونقض عهد خود کن بی زلوم
کافران پیشی گرفتند ازعذاب
یا شود عاجز ز کاهی ازو باد
وازمرا ک کاندراین باشد صلاح
غیر اهل مکه در هر بوم و بر
خود شما انفاق اندك یا مزید
صلح کن با آنجماعت بی نبرد
تکیه کن برحق برا نبود زیان
پس تورا کافی بود رب المجیب
اوس وخزرج را پس ازرنج وکروب
وین میسر نیست الا فرض را

اندر این الفت میان آن قلوب	تو نبودی قادر ارشاهی و حوب	لیك الفت داد حق مابینشان	چون عزیزاست وحکیم آن بینشان
غالب است اعنی که بر هر نیتی	هم مقلب بر قلوب از حکمتی	حسبك الله ای رسول بقرین	وانکه باشد تابعت از مؤمنین

يٰا اَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَي الْقِتٰالِ اِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صٰابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ

ای پیغمبر ترغیب کن مؤمنان را بر کارزار اگر بوده باشد از شما بیست صبر کنندگان غالب شوند بر دویست

وَ اِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا اَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِاَنَّهُمْ قَوْمٌ لاٰ يَفْقَهُونَ ٦٧ اَلْآنَ خَفَّفَ

واگر باشد از شما صد غالب شوند بهزار از آنانکه کافر شدند بسبب آنکه گروهی اند که نمی فهمند اکنون تخفیف داد

اللّٰهُ عَنْكُمْ وَ عَلِمَ اَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا فَاِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صٰابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ وَ اِنْ يَكُنْ

خدا از شما ودانست که در شما ناتوانیست پس اگر باشد از شما صد صبر کننده غالب میشوند بر دویست واگر بوده باشد

مِنْكُمْ اَلْفٌ يَغْلِبُوا اَلْفَيْنِ بِاِذْنِ اللّٰهِ وَاللّٰهُ مَعَ الصّٰابِرِينَ ٦٨ مٰا كٰانَ لِنَبِيٍّ اَنْ يَكُونَ لَهُ اَسْرٰي

از شما هزار غالب میشوند بر دو هزار بدستوری خدا وخدا با صبر کنندگانست نسزد مر پیغمبری را که باشد مر او را اسیران

حَتّٰي يُثْخِنَ فِي الْاَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيٰا وَاللّٰهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللّٰهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ٦٩ لَوْلاٰ

تا آنکه کشش بسیار کند در زمین میخواهید متاع دنیا را وخدا میخواهد آخرت را وخدا غالب درست کردار است اگر نبود

كِتٰابٌ مِنَ اللّٰهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمٰا اَخَذْتُمْ عَذٰابٌ عَظِيمٌ ٧٠ فَكُلُوا مِمّٰا غَنِمْتُمْ حَلاٰلاً طَيِّبًا

نوشته از خدا که پیشی گرفته بود هر آینه مس کرده بود شما را در آنچه گرفتید عذابی بزرگ پس بخورید از آنچه غنیمت گرفتید حلال پاکیزه

وَاتَّقُوا اللّٰهَ اِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ٧١ يٰا اَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِمَنْ فِي اَيْدِيكُمْ مِنَ الْاَسْرٰي اِنْ يَعْلَمِ

وبپرهیزید از خدا بدرستیکه خدا آمرزنده مهربانست ای پیغمبر بگو مر آنکسانی را که در دستهای شمایند از اسیران اگر داند

اللّٰهُ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْرًا يُؤْتِكُمْ خَيْرًا مِمّٰا اُخِذَ مِنْكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللّٰهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ٧٢

خدا در دلهای شما خیری بدهد شما را بهتر از آنچه گرفته شد از شما وبیامرزد شما را وخدا آمرزنده مهربانست

وَ اِنْ يُرِيدُوا خِيٰانَتَكَ فَقَدْ خٰانُوا اللّٰهَ مِنْ قَبْلُ فَاَمْكَنَ مِنْهُمْ وَاللّٰهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ٧٣ اِنَّ الَّذِينَ

واگر اراده کنند خیانت ترا پس بتحقیق خیانت کردند خدا را از پیش پس توانائی داد بر ایشان وخدا دانای درست کردار است بدرستیکه آنانکه

آمَنُوا وَ هٰاجَرُوا وَ جٰاهَدُوا بِاَمْوٰالِهِمْ وَ اَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَ نَصَرُوا اُولٰئِكَ

گرویدند وهجرت کردند وجهاد کردند بمالهاشان وجانهاشان در راه خدا وآنانکه جای دادند ویاری کردند آنها

بَعْضُهُمْ اَوْلِيٰاءُ بَعْضٍ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهٰاجِرُوا مٰا لَكُمْ مِنْ وَلاٰيَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتّٰي يُهٰاجِرُوا

بعضیشان دوستان بعضی اند وآنانکه گرویدند وهجرت نکردند نیست شما را از دوستی ایشان هیچ چیز تا هجرت کنند

وَ اِنِ اسْتَنْصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمُ النَّصْرُ اِلاّٰ عَلٰي قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ مِيثٰاقٌ وَاللّٰهُ بِمٰا تَعْمَلُونَ

واگر یاری طلبند شما را در دین پس بر شماست یاری کردن مگر بر جمعی که میانه شما ومیانه ایشان پیمانیست وخدا بآنچه میکنید

بَصِيرٌ ٧٤ وَالَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ اَوْلِيٰاءُ بَعْضٍ اِلاّٰ تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْاَرْضِ وَفَسٰادٌ كَبِيرٌ ٧٥

بیناست وآنانکه کافر شدند بعضی از ایشان دوستان بعضی اند اگر نکنید آنرا خواهد شد فتنه در زمین وفسادی بزرگ

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ

وآنانکه گرویدند وهجرت‌گزیدندوجهادکردند در راه خدا وآنانکه جای‌دادندویاری‌کردند آنگروه‌ایشانند گروندگان

حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ٧٦ وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْ بَعْدُ وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا مَعَكُمْ فَأُولَٰئِكَ مِنْكُمْ

براستی مرایشاراست آمرزش‌وروزی‌خوب وآنانکه گرویدند از بعد وهجرت‌گزیدندوجهادکردند باشما پس‌آنهاازشمایند

وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

وصاحبان‌رحمها بعضی‌ازایشان‌اولی‌باشندببعضی در کتاب خدا بدرستیکه‌خدا بهمه چیزی داناست

ای پیمبر مؤمنان را بر قتال
ورکه باشند از شما صد مردکار
زانکه باشند آن گره لایفقهون
گشت پس منسوخ حکم ما سبق
ازشما بس باشد ارصد تن صبور
این باذن حق بود وارعون او
چون در اول مؤمنان بودند کم
هم مدد میکرد حقشان در عدد
پرده گشت اسباب بر چشم یقین
هرچه امد از خلایق کمتراست
دیده باشی در مقام اضطرار
شرح این درجای خودگویم تمام
زانکسان بودند عباس و عقیل
هست در اسلام قتل و فدیه‌شان
یا که بکشند این اسیران امام
پس رضا برفدیه دادند اهل دین
گفت صدیق ای رسول مجتبی
گفت فاروق این بود ازحزم دور
گفتگو بسیار شد از هرکنار
آمد آیت کز نبی بود سزا
خواستهٔ دنیا شمارا خواهش‌است
حق بود غالب دهد بر دشمنان
گر نمی‌بود این چنین فرمان حق
میرسید البته از حق بر شما
بود انکار ندا از این سند
چون رسید این‌آیت ارباب غزا
فدیه باشد از غنایم بیسؤال
گو برایشان ای نبی ذوالوفا
نیکیی بهتر دهد هم بر شما
هم بیامرزد دهد سودی عظیم
پیش ازاین یعنی بنقض عهد وغدر
آگهست او بر مآل بندگان
همچنین زاموال ونفس خود جهاد
آن گروهند اولیاء یکدگر
نیست چیزی از ولاشان برشما

کن همی تحریض اندر انتقال
پس یقین گردند غالب بر هزار
عقلشان اندك بود غفلت فزون
خفف الله عنکم الان گفت حق
بردوصد غالب شوند ازفزون‌ودور
حق بود با صابران یکسرگو
بودشان افزون مدد ازذوالکرم
با یکی زایشان ده تن ممرود
کم شدآن قوت که بد در مؤمنین
روی‌دل برحق فزون ازمضطراست
چون برآید حاجت از پروردگار
بك شنو حال اسیران از کلام
مشورت درکارشان کردآن جلیل
اختیار از بهر ما بر هر نشان
یا که زایشان فدیه‌گیرند ازنظام
فدیه بود اسهل زقتل مشرکین
مر بورا هست این قوم اقربا
کشتنشان باید بتیغ اندر حضور
تا بفدیه یافت فکرتها قرار
کز اسیران گیرد ار باید فدا
خواستید آنکه ، حز آرایش‌است
دوستان را نصرت اندر امتحان
که بود در لوح ثبت از ماسبق
در هرانچه برگرفتید از فدا
که بدند اسلامیان کم در عدد
شد هراسان هرکس از اخذ فدا
وان بود بهر شما پاك و حلال
که اسیرانند در دست شما
زانچه بگرفتند ایشان از فدا
مرشما راکو غفور است ورحیم
کآمدندی با بد اندیشان ببدر
حکم از دانش کند در هرزمان
در ره حق کرده اند از اعتقاد
بعض بر بعضی معین درمال وزر
جزکه تاهجرت کنند ایشان زجا

از شما باشد صابر گر که بیست
زانکسانکه بر خدا کافر شدند
مؤمنان‌را دلشد ازاین حکم بد
ضعف وسستی درشما امروز دید
ورکه باشد ازشما مردان هزار
علت این هر دو حکم مختلف
از قوة خود یکی با امد
پس‌جواهرون گشتشان‌حال‌ورجال
حکم تلی شد که یکی از شما
مستجاب آنکه دعا گردد ز رب
وقت دیگرکاضطرارت کمتراست
روز بدر از مکیان هفتاد تن
کاین اسیرارا کشیم اینك بتیغ
حکم‌ایشان‌ بست بیرون زین‌سه‌قسم
واندراین‌فدیه دهید اینسان قرار
واندر این اصحابرا بود اختلاف
بد ازاین شاید که اسلام‌آورند
تا مگر اهل فساد اندك شوند
وین برون بود ازصلاح مسلمین
تا کشد بسیار از ایشان در زمین
زان اسیران خواستند اعنی فدا
داد آنچه هست لایق بر عباد
که بدون نهی معلوم صریح
آن عذابی که بسی باشد بزرگ
چون قصه منعکس گردید چند
ترك آن کردند پس آیت رسید
هم بترسید از خدا در هرزمان
حق بیند گر که در دلهایتان
داده اید از در فدا سیم وزری
هم خیانت با توخواهند ارکنند
پس برایشان حق تواناثیت داد
آنکسان کایمان بحق‌آورده‌اند
وانکه جا دادند وهم گشتند یار
وانکسانکه هجرت‌ازملك‌ومكان
از شما خواهند ور یاری بدین

بیست تن گردند غالب بردویست
بی تفقه ز امر حق سر وازدند
که یکی با ده مقابل چون شود
آنچه میداست یعنی شد پدید
هم بالعبند غالب در عیار
باتو گویم تا که باشی معترف
استجابت جو زخلاق مجید
بر قرار خود بماند آن اتکال
با دو تن باشد مقابل هر یکجا
که شود امید مقطوع از سبب
بی دعا بر استجابت درخوراست
شد اسیر مؤمنان اندر زمن
یا فدا گیریم زایشان بدریغ
یا که اسلام آورند ازرسم‌واسم
در احد آئیم تا درکارزار
یعنی اندر قتل و فدیه بخلاف
فدیه نگرفتن بود به در پسند
از جهان آواره و مندك شوند
واز رضا و میل خیر المرسلین
عز اسلام اندر این باشد یقین
وآخرت بهر شما خواهد خدا
از عطا و منع در دفع فساد
بر کسی نارد عقوبت در قبیح
گاه هرگز فدیه کی گیرد زگرگ
پس باخذ فدیه مأذون آمدند
کز غنیمت هرچه میباشد خورید
کاو بود آمرزگار و مهربان
نیکوئی زایمان و اخلاص ازنهان
میدهد حق بر شما زان بهتری
این خیانت با خدا کردند چند
ممکن ار گردد بورا مکنت زیاد
هجرت از مهر پیمبر کرده اند
اهل هجرت را بانصار کبار
می بکردند از گروه مؤمنان
در قتال مبغضین و مشرکین

برشما فرض است یاریشان بجهد
یعنی ار با فرقهٔ آن مؤمنان
بر شما نبود روا امدادشان
همچنین از کافرانند اولیا
یعنی از بوند با هم پشت و یار
وانکسان کاندر حقیقت مؤمنند
وانکسانکه جای دارند استوار
در جهان آسایش و رزق کریم
همچنین هجرت نمودند از وداد
بعض از بعض دگر اولی ترند

جز بقومی کاهل میثاقند و عهد
که نکرده هجرت ازشهرو مکان
گرچه باید ره بنیکی دادشان
بعض بر بعض دگر در هر کجا
امر ایشان پس شود با استوار
بر خدا و بر رسولش موقنند
اهل هجرت را وهم گشتند یار
در جنان آمرزش و نور و نعیم
با شما گردند در میدان جهاد
در مواریث ارچه دورازمحضرند
گشت آخر سورهٔ انفال ما

هست مابین شما وایشان عهود
در قتال آیند وآن فرقه بجهد
حق بود بینا بر آنچه میکنید
گرکه نکنند آنچه گفتم دروداد
کافران یابند در هر جا ظهور
کرده هجرت از دیار وار وطن
آن گروه از اهل ایمانند وحق
وانکه آوردند ایمان آنکسان
آن گروهند از شما در هر کجا
در کتاب الله و قرآن مبین
خواهم اندر توبه توفیق ازخدا

نقض پیمان تا نیاید در شهود
با شما باشند در پیمان و عهد
از وفا و نقض بر عهد سدید
درزمین حادث شود فتنه و فساد
فتنه زین اکبر باشد درامور
جاهدند اندر ره حق در علن
هستشان غفران ورزق اندرورق
از پس صلح حدیبیه عیان
هم اولواالارحام یعنی اقربا
حق بهر چیزی بود دانا یقین

سُورَةُ التَّوْبَةَ مِاَةِ وَ ثَلْثُونَ آيَةَ وَ هِيَ مَدَنِيَّةَ

اَعُوذُ بِاللهِ مِنَ النّارْ وَ مِنْ شَرِّ الْكُفّارْ وَ مِنْ غَضَبِ الْجَبّارْ الْعِزَّةِ لِلّهِ الْواحِدِ الْقَهّارْ

بَرآئَةٌ مِنَ اللهِ وَ رَسُولِهِ اِلَى الَّذِينَ عاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ۲ فَسِيحُوا فِي الْاَرْضِ اَرْبَعَةَ اَشْهُرٍ

بیزاریست ازخدا ورسولش سوی آنانکه پیمان بستید از مشرکان پس سیر کنید در زمین چهار ماه

وَاعْلَمُوا اَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِى اللهِ وَاَنَّ اللهَ مُخْزِى الْكافِرِينَ ۳ وَاَذانٌ مِنَ اللهِ وَ رَسُولِهِ اِلَى النّاسِ

وبدانید که شما غیر عاجز کننده خدائید وبدرستیکه خدا رسوا کننده کافراست واعلامیست ازخدا ورسولش بمردمان

يَوْمَ الْحَجِّ الْاَكْبَرِ اَنَّ اللهَ بَرِىٌّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَ رَسُولُهُ فَاِنْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ اِنْ

روز حج بزرگتر بدرستیکه خداورسولش بیزاراست از مشرکان پس اگر توبه کردید پس آن بهتراست مرشمارا واگر

تَوَلَّيْتُمْ فَاعْلَمُوا اَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِى اللهِ وَ بَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذابٍ اَلِيمٍ ۴ اِلَّا الَّذِينَ عاهَدْتُمْ

اعراض کردید پس بدانید که شما غیر عاجز کننده خدائید وبشارت ده آنانرا که کافر شدند بعذابی دردناك مگر آنانکه پیمان بستید

مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوكُمْ شَيْئاً وَلَمْ يُظاهِرُوا عَلَيْكُمْ اَحَداً فَاَتِمُّوا اِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ اِلَى

از مشرکان پس نقصان نرسانیدند شمارا چیزی و بهم پشت نشدند برشما احدیرا پس تمام گردانید بایشان پیمانشانرا

مُدَّتِهِمْ اِنَّ اللهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ ۵ فَاِذا انْسَلَخَ الْاَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ

تامدتشان بدرستیکه خدا دوست دارد پرهیزکارانرا پس چون منقضی شود شهرهای حرام پس بکشید مشرکانرا هرجا یابید ایشانرا

وَ خُذُوهُمْ وَاحْصُرُوهُمْ وَاقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ فَاِنْ تابُوا وَ اَقامُوا الصَّلوةَ وَ آتَوُا الزَّكوةَ

وبگیریدشان وحبس کنیدشان وبنشینید برای ایشان بهر راهگذری پس اگر توبه کردند وبرپای داشتند نمازرا ودادند زکوةرا

فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ اِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۶

پس خالی سازید راه ایشانرا بدرستیکه خدا آمرزنده مهربانست

توبه و انفال آمد در خبر
درمدینه یافت این هردو نزول
یعنی آن عهدی که مابین شماست

که بود یك سوره در اصل نظر
جزدوآیت کوست مکی برزسول
بر خلاف امر و فرمان خداست

زان در این سوره نیامد بسمله
حق بود بیزار و هم پیغمبرش
مشرکان کردند چون نقض عهود

تا نباشد در میانشان فاصله
از عهود مشرکان تا محشرش
بر شما هم نقض آن واجب نمود

صفحهٔ زین سوره سلطان انام
هر کجا خواهند آیند و روید
جز بایمان بر شما نبود امان
هم بدانید اینکه نزد امتحان
حج اکبر گفت زان کاعلام حق
پس اگر گردید باز از کفر و غدر
پس بشارت ده بکفار اثیم
میکشند آنکسان پشت و مدد
وان کسانه وضمره‌اند ازمشرکین
بگذرد چون چار مه کامد حرام
بر اسیریشان بگیرید اندمصاف
پس اگر از شرک وکین گردند باز
راهشان را پس بود خالی کنید
از عامه گشت مردی از کرام
ورنه بکشم یا خود آزادت کنم
ور کنی آزاد هم بخشندهٔ
گفت آزادت نمودم رو بجای
حسن خلقت بر نبوت شد دلیل
قوم خود را گفت تا کس زاعتمام
چون بپیغمبر رساندند این خبر
حاصل آنکه تا وفات مصطفی

جانب مکه فرستاد از مقام
چارمه دارید مهلت بی مزید
چارمه چون یافت اتمام از زمان
حق بود رسوا کنندهٔ کافران
بود در آن روز بر احکام حق
آن شمارا بهتر است از روی قدر
بر عذاب درد ناك اعمی که بیم
بر کسی در جنگتان از مال و عد
عهد خود را کرده حفظ از نقص و کین
مشرکان را کشت باید لا کلام
حبسشان سازید وهم منع ازطواف
در نیا دارند از ایمان نماز
دست یعنی باید از ایشان کشید
در اسیر او کش امامه بود نام
تا کدام از جمله زاوسادت کنم
مهتری را چونکه صاحب دیدهٔ
گفت این خلق است راو صاف خدای
بی دعلت نیست چیزی درسبیل
سوی مکه هیچ نفرستند طعام
سوی او بنوشت سلطان بشر
قتل و فدیه هردو را بود اقتضا
هر دو محکم باشد و ثابت بدین

برد حیدر خواند وقت حج بلند
چارمه مهلت شمارا بیش نیست
می ندانید اینکه گر محکم پئید
این بود اعلامی از حق واز رسول
بود اعلام اینکه حق باشد بری
ورکه بر گردید از حق پس شما
جز کسانیکه نکردند ایچ کم
پس کنید اتمام ایشانرا عهود
دوست دارد متقین را حق بعهد
هرکجا یابیدشان بکشید هم
بهر قتل و اسرشان در هرگذر
هم دهند آنها زکوة مال خود
حقتعالی چون غفور است ورحیم
گفت پیغمبر باو کاسلام آر
گفت گر بکشی بزرك قوم را
لیك دوراست اینکه اسلام آورم
آنکه نبود هیچ معبودی جز او
پس بسوی قوم خود گشت اوروان
چه از یمامه بد طعام مکیان
که مکن منع طعام از آنگروه
تا نگوید کس که این آیت نمود
بود وین مرسوم خیرالمرسلین

آگهی از بند پیمان داد چند
بعد از آن ایام مهلت منقضی است
مر شما عاجز کنندهٔ حق نئید
سوی مردم روز حج اندر وصول
هم رسول از مشرکان معتری
نیستید آن عاجز آرندهٔ خدا
با شما در عهد و در میثاق هم
تا زمانیکه مقرر گشته بود
هست از تقوی یکی هم پاس عهد
گرچه در حلقه ایشان یا حرم
بر نشینید و ببندید آن ممر
از پی اصلاح جان و حال خود
تائبان را ایمنی بخشد رحیم
یا بجز خود را بمال بیشمار
کشته باشی هم اگر گیری فدا
درقبیلهٔ خویش چون من مهترم
هم رسولی تو زوی بیگفتگو
کرد پس منع طعام از مکیان
مر بعجز آیند زین ره مشرکان
داور ایشانرا زقحطی بر سوه
نسخ آیاتی که اندر صلح بود

وَ اِنْ اَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَاَجِرْهُ حَتّٰي يَسْمَعَ كَلَامَ اللّٰهِ ثُمَّ اَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ

واگر یکی از مشرکان پناه آورد بتو پس پناه ده او را تا بشنود کلام خدا را پس برسان او را امامش این با است که ایشان

قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ ٧ كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ عِنْدَ اللّٰهِ وَ عِنْدَ رَسُولِهِ اِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ

گروهی اند که نمیدانند چگونه باشد مر مشرکانرا عهدی نزد خدا و نزد رسولش مگر آنانکه عهد بستید

عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ اِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ ٨ كَيْفَ وَ اِنْ

نزد مسجد الحرام پس مادام که استقامت ورزند از برای شما استقامت ورزید برای ایشان بدرستیکه خدا دوست دارد پرهیزکارانرا چگونه واگر

يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ لَا يَرْقُبُوا فِيكُمْ اِلًّا وَلَا ذِمَّةً يُرْضُونَكُمْ بِاَفْوَاهِهِمْ وَ تَاْبٰي قُلُوبُهُمْ وَ اَكْثَرُهُمْ

غالب شوند بر شما نگاه نمیدارند در شما سوگندی و نه عهدی را خوشنود میسازند شمارا بدهنهاشان و اباء دارد دلهاشان و بیشترین ایشانند

فَاسِقُونَ ٩ اِشْتَرَوْا بِاٰيَاتِ اللّٰهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِهِ اِنَّهُمْ سَاۤءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ١٠ لَا

فاسقان عوض گرفتند بآیتهای خدا بهای اندك را پس بازداشتند از راه او بدرستیکه ایشان بد است آنچه را هستند میکنند نگاه

يَرْقُبُونَ فِي مُؤْمِنٍ اِلًّا وَلَا ذِمَّةً وَاُولٰئِكَ هُمُ الْمُعْتَدُونَ ١١ فَاِنْ تَابُوا وَاَقَامُوا الصَّلٰوةَ وَ اٰتَوُا الزَّكٰوةَ

نمیدارند در مؤمنی سوگندی و پیمانی وآنگروه ایشانند از حد درگذرندگان پس اگر توبه کردند و برپا داشتند نماز را و دادند زکوة را

فَاِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَ نُفَصِّلُ الْاٰيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ١٢ وَ اِنْ نَكَثُوا اَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ

پس برادران شمایند در دین و تفصیل میدهیم آیتهارا از برای گروهی که میدانند واگر شکستند سوگندهاشانرا از بعد پیمانشان

وَ طَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا اَئِمَّةَ الْكُفْرِ اِنَّهُمْ لَا اَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ ١٢ اَلَا تُقَاتِلُونَ قَوْماً

وطعن زدند در دینتان پس کارزار کنید با پیشوایان کفر بدرستیکه ایشان نیست سوگندها شان را باشد که آنها باز ایستند آیا کارزار نمیکنید با جمعی

نَكَثُوا اَيْمَانَهُمْ وَ هَمُّوا بِاِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَهُمْ بَدَؤُكُمْ اَوَّلَ مَرَّةٍ اَتَخْشَوْنَهُمْ فَاللّٰهُ اَحَقُّ اَنْ تَخْشَوْهُ

که شکستند پیمانشانرا وقصد کردند به بیرون کردن رسول وآنها پیشی گرفتند شمارا اول بار یا میترسید از ایشان پس خدا سزاوارتر است که بترسید

اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ١٤ قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبْهُمُ اللّٰهُ بِاَيْدِيكُمْ وَ يُخْزِهِمْ وَ يَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَ يَشْفِ

از او اگر هستید گروندگان کارزار کنید با ایشان که عذاب میکند ایشانرا خدا بدستهای شما و رسوا میکند ایشانرا و یاری میدهد شمارا بر ایشان و شفا میدهد

صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ ١٥ وَ يُذْهِبْ غَيْظَ قُلُوبِهِمْ وَ يَتُوبُ اللّٰهُ عَلٰى مَنْ يَشَاۤءُ وَاللّٰهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ

سینهای جمعی گروندگان وببرد خشم دلهاشانرا وتوبه میپذیرد خدا از آنکه میخواهد و خدا دانای درست کردار است

١٦ اَمْ حَسِبْتُمْ اَنْ تُتْرَكُوا وَ لَمَّا يَعْلَمِ اللّٰهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللّٰهِ

آیا پنداشتید که وا گذاشته شوید وهنوز ندانسته خدا آنانرا که جهاد کردند از شما ونگرفتند از غیر خدا

وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً وَاللّٰهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ١٧

ورسولش وغیر مؤمنان دوست همرازی وخدا آگاه است بآنچه میکنید

ور یکی از مشرکین آرد پناه
تا تفکر در کلام الله کند
این امان از بهر آن باشد مگر
یعنی ایشان چونکه در پیمان خود
غیر دو قومی که پیمان بسته اند
تا که ورزند استقامت در عهود
کیف محذوفست اینجا فعل آن
کی کنند اعنی مراعات شما
تا نمایند از زبان خوشنودتان
می نمودند آیت الله را بدل
اینست کاری بد که ایشان میکنند
وین کسان بگذشتگانند از حدود
ور بحق گردند باز از سیئات
میکنیم آیات خود را ما بیان
طعنه در دینتان زنند از بیخرد
راه مردم را زنند از هر نسق
پس کشید آن طاعنانرا در مصاف
خود شما نکنید آیا کارزار
قصد هم کردند اخراج رسول
وان جماعت بر معادات و قتال
پس خدا باشد احق در نزد دید
هم برسوائی کند مقهورشان
تا برد اندوه و غیظ او ز ان قلوب
این بود اخبار از توبهٔ عدو
باز گرداند بخویش آنرا که خواست
ام حسبتم یا رجال ان تترکوا

بر تو بعد از انقضای چار ماه
بعد از آن گر سر ز ایمان وازند
گر حقیقت نیست ایشانرا خبر
غدر کردند از فساد جان خود
با شما هم عهد خود شکسته اند
سویشان باشید بر عهدیکه بود
چون بعهد آیند یعنی مشرکان
حق سوگند و قرابت را بجا
قلبشان سر پیچد از مقصودتان
بر بهای اندك از آرزو امل
با پیمبر نقض پیمان میکنند
مشرکانند این جماعت یا یهود
بر نماز آرند روی و بر زکوة
بهر قومی که بفهمند از شان
پس ائمه کفر را کشتن سزد
پس رئیسانند بر کشتن احق
ایستند از طعنه شاید وز خلاف
با گروه ناکثین از اختیار
ابتدا هم اول از نقض و نکول
ابتدا کردند از کفر و ضلال
که شما ترسید از او گر مؤمنید
بر شما نصرت دهد فاش و عیان
که بد از کفار در رنج و کروب
که بسوی حق کنند از شرك رو
توبه زان گوئیم توفیق خداست
این گمان کردید آیا از غلو

ده ماه ربهار و هم سار ایمنش
پس رسانش در وطن وانگه قتال
چون تواند مشرکانرا بود عهد
پس نباشد عهد و پیمانی دگر
در حدیبیه که نزد مکه است
متقین را دوست دارد حق فزون
بر شما باشد وانگاه از ظفر
از قسم واز عهدتان باشند دور
زانکه اکثر زان جماعت فاسقند
پس شدند از میل نفس و شهوتش
نیست تا در مؤمنی دارند گاه
نقض عهد از هر دو چون شد آشکار
پس در اسلامند ایشان با شما
مشرکان ور بشکنند اندر شهود
از ائمهٔ کفر قصد آمد رئیس
نیستشان در عهد و سوگند اعتبار
حکم این آیت مگر دارد عموم
آنگروه اعنی که پیمانهای خویش
زانکه پیغمبر در اول از کتاب
خود شما باشید آیا ترسناك
خود کشید آن مشرکانرا با شتاب
هم صدور مؤمنان یابد شفا
باز گردد حق بفضل وجود خود
بازگشتنی چون بوی او گشت باز
اوست دانا بر هر آنچه بودنیست
باز بگذارند بر وجه یقین

بشنود تا قول حق بر احسنش
کن بوی تا دور باشد ز احتیال
نزد حق یا نزد پیغمبر ز عهد
زان جماعت نزد خلاق بشر
خود بایشان داده اید از عهد دست
که بپیمانند ثابت ز آزمون
نیست از لا یرقبوا فیکم گذر
بر زبان گویند قولی بی حضور
کی بپاس عهد و پیمان لایقند
معرض از راه خدا و طاعتش
حق سوگند و قرابت را نگاه
پس مخاطب هردو اند از کردگار
می برادر در عنایات خدا
ناگهان سوگند خود بعد از عهود
که باضلالند و اغوی چون بلیس
طعن در دین نقض عهد است آشکار
اندر اعصار از زن نگندار ز روم
برشکستند از فساد رأی خویش
کرد دعوت هم بنرمی در خطاب
از قتال مشرکان واهل هلاك
تا کند بر دستتان حقشان عذاب
که بسی دیدند از ایشان جفا
توبه چون آرند از اعمال بد
هست ادبار از توبی زان دلنواز
هم کند حکم آنچه را فرمودنیست
راحت و ایمن شما را این چنین

وانگهی که حق ندانسته هنوز / از شما تا کیست شیر و کیست یوز
تا که آید بی توقف در جهاد / از شما از روی میل و انقیاد
هر دو اندر علم حق معلوم بود / لیك معلوم اوست کآید در شهود
کرده نفی علم علام الغیوب / نفی معلومست زان قصد از وجوب
دوستی هم مینگیرید از نهان / جز خدا و جز رسول و مؤمنان
امتحان این در جهاد اصغر است / تا چه باشد در جهادی کاکبر است
منع نفس است آن ز لذات و هوا / گر تو مرد این چنین رزمی بیا
دست خشم و شهوت از بستی چنان / که نگردد باز وقت امتحان

علم اینجا هست بر معنای دید / از شما یعنی ندیده حق پدید
بیشتر از حرب کی آید بحس / مر شجاعتها ز جبن و در زمس
یعنی آنچه بود در علمش نهان / باید آن معلوم آید در عیان
حاصل آنکه نیست معلوم از عیان / تا که آید در جهاد از مردمان
باید اعنی تا که گردد در جهاد / مر پدید ایمان هرکس زاعتقاد
اندر آنجا ترك هستی گفته اند / رخش و رستم هر دو بر جا خفته اند
آن جهاد ار چند سخت و مشکل است / لیك آن کارتن اینکار دل است
خصم کشته دان که در میدان تست / دیو و آدم بندهٔ فرمان تست

حکایت آن مجاهدیکه در چله نشسته بود

عارفی بنشست وقتی در چله / تا نبندد راه نفس از مشغله
پس شنید آواز چاوشان بعزم / که بغزوه میشدند ارباب رزم
نفس گفتش خیز و رو با غازیان / چون در این بیغوله مانی خسته جان
که شود مردی بعالم سرفراز / تا نگردد در نبردی یکه تاز
گفت نمانی تو ره بر بیکشی / درد نارد شمع در تاریکئی
گشت ملهم کاین عدو از راه خاص / خویش را زین کشمکش خواهد خلاص
تا چه جای آنکه در این چاه تنگ / هر دمش تو بنده گردد سر بسنگ
بر سر اورا زان بود شوق نبرد / تا که خود را وانماید شیر مرد
هم بماند نام نیکم تا ابد / چون حرارت گوشت باقی درکند
کمترین آنکه شوم آزاد من / یك دو روز از زخم این جلاد من
در ریاضت نفس را انگداختن / صعبتر باشد زمیدان تاختن
بازگردم سوی تفسیر این سر است / مرد رزم آن نیست کاندر مجلس است

گوش کن آواز این مردان مرد / زن نه از مردیکه کم جوید نبرد
ام حسبتم از کتاب آور بیاد / امتحان مؤمن است از حق جهاد
یارب این ره را بمن هموار کن / آگهم از مکر این غدار کن
در ریاضت بودن از در کشتنی است / هر نفس جان کندنی و مردنی است
نه کسی را باشد از حالش خبر / تاکه آرد رنج و مرگش در نظر
کشته گوید گر شدم در رزمگاه / وارهم از صحبت این کینه‌خواه
ور تمام زنده باشم مفتخر / در بلادم بر شجاعت مشتهر
گفت کهی راست لیکن این مراد / بر نیاید هرگزت در افتقاد
هر دو از جان و از هوا بگذشتن است / هرگذشت از رستم و روئین تنست
حق بکردار شما باشد خبیر / هم بر آنچه هست مخفی در ضمیر

مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ اَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللهِ شَاهِدِينَ عَلَي اَنْفُسِهِمْ بِالْكُفْرِ اُولَئِكَ حَبِطَتْ

نباشد مر مشرکانرا که عمارت کنند مسجدهای خدارا گواهی دهندگان بر خودهاشان بکفر آنها ناچیز شد

اَعْمَالُهُمْ وَ فِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ ١٨ اِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللهِ مَنْ آمَنَ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ

کردارشان ودر آتش ایشانند جاودانان جز این نیست که عمارت میکند مسجدهای خدارا کسیکه گروید بخدا وروز بازپسین و

اَقَامَ الصَّلوٰةَ وَ آتَي الزَّكوٰةَ وَلَمْ يَخْشَ اِلَّا اللهَ فَعَسَي اُولَئِكَ اَنْ يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ

بر پاداشت نمازرا وداد زکوةرا ونترسید مگر از خدا پس شاید آنها که باشند از راه یافتگان

١٩ اَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ جَاهَدَ

آیا گردانیدید آب دادن وعمارت مسجد الحرامرا چون کسیکه گروید بخدا وروز بازپسین وجهاد کرد

فِي سَبِيلِ اللهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللهِ وَاللهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ٢٠ اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا

در راه خدا یکسان نباشند نزد خدا وخدا هدایت نمیکند گروه ستمکارانرا آنانکه گرویدند وهجرت کردند

وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللهِ بِاَمْوَالِهِمْ وَ اَنْفُسِهِمْ اَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللهِ وَ اُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ ٢١

وجهاد کردند در راه خدا بمالهاشان وجانهاشان بزرگتر در مرتبه نزد خدا وآن گروه ایشانند کامیابان

يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَ رِضْوَانٍ وَ جَنَّاتٍ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُقِيمٌ ٢٢ خَالِدِينَ فِيهَا اَبَدًا اِنَّ

مژده میدهد ایشانرا پروردگارشان برحمتی ازاو وخشنودی وبهشتهائی از برای آنهاکه در آنهاست نعمتی جاودانان در آن همیشه بدرستیکه

اللهَ عِنْدَهُ اَجْرٌ عَظِيمٌ ٢٣ يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَ اِخْوَانَكُمْ اَوْلِيَاءَ اِنِ

خدا نزد اوست مزدی بزرگ ای آنکسانیکه گرویدید نگیرید پدرانتانرا و برادرانتانرا دوستان اگر

اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَي الْاِيمَانِ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَاُولٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ٢٤ قُلْ اِنْ كَانَ

گزيدند كفررا بر ايمان وكسيكه دوست‌گردشان ارشما پس‌آنهاايشانند ستمكاران بگو اگر باشند

آبَاؤُكُمْ وَاَبْنَاؤُكُمْ وَاِخْوَانُكُمْ وَ اَزْوَاجُكُمْ وَ عَشِيرَتُكُمْ وَ اَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَ تِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ

پدرانتان‌وپسرانتان وبرادرانتان وجفتهاتان وخويشانتان ومالهائيكه اندوخته‌ايدآنهارا وبازرگانى كه‌ميترسيد

كَسَادَهَا وَ مَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا اَحَبَّ اِلَيْكُمْ مِنَ اللّٰهِ وَ رَسُولِهِ وَ جِهَادٍ فِى سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتّٰي

ازكاسدشدنش ومسكنهائيكه خشنوديدازآنهادوستتراست‌بشما از خدا ورسولش وجهادكردن در راهش پس‌انتظاربريدتا

يَأْتِيَ اللّٰهُ بِاَمْرِهِ وَاللّٰهُ لَايَهْدِى الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ٢٥ لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللّٰهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَيَوْمَ

بياورد خدا فرمانش‌راوخدا هدايت‌نميكندگروه ازفرمان‌بيرون‌ان‌را بتحقيق‌يارى‌كردشمارا خدا در جاهاى بسيار وروز

حُنَيْنٍ اِذْ اَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا وَ ضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْاَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ

حنين هنگاميكه‌بشگفت‌آوردشمارابسيارى‌شما پس‌كفايت‌نكردازشما چيزى وتنك‌شد برشما زمين بافراخيش

ثُمَّ وَلَّيْتُمْ مُدْبِرِينَ ٢٦ ثُمَّ اَنْزَلَ اللّٰهُ سَكِينَتَهُ عَلٰي رَسُولِهِ وَ عَلَي الْمُؤْمِنِينَ وَ اَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ

پس‌برگشتيدپشت‌گردانندگان پس‌فروفرستادخدا آرامش‌را بررسولش وبرگرويدگان وفروفرستاد لشكرهائيكه

تَرَوْهَا وَ عَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ ذٰلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ ٢٧

نديدندشان وعذاب‌كردآنانرا كه‌كافرشدندوآنست‌پاداش كافران

ب رسمرا باشد هرکجا ... هیچ عمیر مساجد بر سرا
شد اسیر آنکه که عباس ارمش ... مؤمنان گردند او را سرزنش
گفت گویند ار بد ما بس زیاد ... ور مجالس همچنان دارند یاد
کعبه را داریم معظم ارصواب ... زائران کعبه را بدهیم آب
این گروه اعمالشان باشد تباه ... هستشان در نار دوزخ جایگاه
وانکه او بریوم آخر مؤمن است ... بر صلوة و بر زکوة او موفق است
هیچ نا ترسیده باشد او یقین ... هرکه ارحق در مقام شرع و دین
شاید ایشان بس بوند ازمهتدین ... که عمارت میکند آثار دین
یا عمارت کردن بیت الحرام ... همچو آن کایمان بحق دارد تمام
بستند ایشان برابر نزد حق ... باشد آنکو گوید این باطل ورق
طلحه و عباس کردند افتخار ... گر علی ما افتخر اندر بار
او مجاهد باشد اندر راه دین ... بوده دائم در قتال مشرکین
جای احمد خفت وجان تسلیم کرد ... هستی خود بر خدا تقدیم کرد
ظلم باشد گر مساوی دانیش ... خود تو با هر عالی و هر دانیش
هم جهاد اندر رضای ذوالجلال ... در ره او کرده اند ازجان ومال
مژده بدهد ربشان بر رحمتش ... هم برضوان و نعیم و جنتش
حق بنزد اوبود اجری بزرگ ... زانچه کردند از عملهای سترگ
کفر گر دارند ز ایمان دوستر ... برگزیدند آن خدورا بر گهر
دوستی را دانکه در غیر محل ... وضع کردستند از رای اضل
لیك اندر امر دنیا جایز است ... خلطه با ایشان بهر وجهی که هست
مالها کز کسب کردید آن زیاد ... ور تجارت زان بترسند از کساد
وز جهاد اندر سبیل استوار ... پس شما را برد باید انتظار

تا دهند ایشان گواهی مو بمو ... بر هوس خود شرك تو بو
بود بر قطع رحم و وحشتشان ... هم برستیدن نوع بتان
جست کعبه آنمجالس گفت ما ... هستشان تعمیر بیت الله بجا
آمد این آیت که تعمیر حرم ... می نشاید بر پرستندهٔ صنم
نیست تعمیر مساجد در بنا ... هرکه بر من آمن بالله روا
داشته باشد بنا دائم صلوة ... داده باشد هم زمال خود زکوة
این عمارت را نشاید ما حصل ... هرکه باشد بس علم ودین مثل
می نگردانید آیا از عوج ... آب دادن حاجیانرا وقت حج
بر خدا و روز آخر مؤمن است ... بر جهادش در ره حق بین است
ظالمانرا راه ننماید خدای ... عدل و انصاف است اصل اهتدی
بر سقایهٔ حاج و تعمیر حرم ... آمد آیت کاین بسی باشد ستم
هیچ نرسیده ست از کودکی ... بود دور از کافری و مشرکی
جان وسر درراه عزمش خاك بود ... از هران عصیان وعیبی پاك بود
آنکسان کایمان بحق آورده اند ... واز دیار خویش هجرت کرده اند
اعظمند از روی جاه و مرتبت ... نزد حق هم رستگار ازهر جهت
اندر آن رضوان وجنات و نعیم ... جاودان باشند و پیوسته مقیم
اهل ایمان میگیرید از ولا ... مر پدر و اخوانتانرا اولیا
از شما دارندشان ورهیچ دوست ... ظالم واستمگر اندردین خوداوست
یعنی اندرمنع هجرت وامردین ... تابع ایشان نگردید این چنین
گو اگر آباء و ابنا شما ... تا که اخوان یا زنان و اقربا
خانه هائیکه پسندید از قبول ... دوستتر دارید ازحق وازرسول
تا بیارد حقتعالی امر خود ... کان عقوبتهاست بر هر بیخرد

حق بفاسق راه ننماید عیان
وان مواطن آنچه در تعداد بود
همچنین اندر حنین از جنگها
دو قبیله از هوا زن واز ثقیف
سوی ایشان شد نبی در کارزار
زانکه خود را بیشتر دیدند و هم
هرکسی مشغول شد بر اخذ مال
میگریزید ازچه راه اینگونه سهل
چند تن ماندند باقی در ستیز
بار گشتند اهل ایمان کینه جو
بد شکست اول ازعجب وغرور
رفع چیزی از شما کثرت نکرد
پشت پس کردید یکجا زان مهم
هست مروی زان شه کامل سرشت
دائما با هر نبی و هرولی است
زانکه با او باشد افواج سروش
کافرانرا این چنین کرد او عذاب
هم زگاوو اشتران ور گوسفند
زان غنیمتها که آوردند پیش
جنگ ما کردیم و گردیدند چند
چو شنید این مصطفی اندر زمان
بد ستارهٔ دوزخ اندون جایشان
جمله گفتند آنچه گفتی بودراست
که تورا راندند از شهر و بلد
داشتندت قوم از کذب و دروغ
جمله بوسیدند اورا دست و پای
بل گمان کردند کز سقدری است

از حدود اعنی که بیرون رفتگان حق شمارا از کبیر وازصغیر

در بیان غزوه حنین

قصد کردند ازوضیع وار شریف
با سپاهی بیشتر از ده هزار
دشمنانرا در مصاف جوش کم
فارغ از اندیشهٔ خصم و مال
وا بدشمن مینهید اولاد و اهل
باقی گشتند یك دل در گریز
با گروه مشرکان از پشت و رو
تا آن نماید بنده را دور ازحضور
هرکه افزون درشما وحشت نکرد
هم شدند از جنگ اعدا منهزم
که سکینه هست بادی از بهشت
وان نشان رحمت از رب العلی است
جثهها بنشش خطوطند و نقوش
کشته شد زایشان گروهی بحساب
شش از پنجه هزار آمد بند
شد مهاجر قسمتش ز انصار نیش
ت برسان ازغنیمت بهرهمند
جمع کرد انصار را در یك مکان
من نبرهادم ازان ماواشان
در دو عالم هست بر جان ماست
ما تو را دادیم جا در ملك خود
ما تو را تصدیق کردیم از دروغ
ای تورا جانهای ما یکجا فدای
کامده کمتر غنیمتشان بدست
زان دوقوم از بعد هنگامهٔ حنین

بعد فتح مکه تا با مسلمین
جار الف اما بدند اهل خلاف
ابتدا دادند اعدا را شکست
از تعصب مشرکان با یکدگر
جمله ور بر مسلمین گشتند بار
کرد پس عباس ایشان را صدا
جمله را کردند مقهور و اسیر
حق بر ایشان خورده زین علت گروت
ارض وادی بر شما گردید تنك
پس فرستاد آن خدای عالمین
بوی او خوش زبوی جنت است
چون بقلب اهل دل گیرد مقام
هست آن پنهان ز چشم عاقبه
شش هزار اسلامیانرا شد اسیر
این چنین باشد جزای کافران
پس شدند انصار زان قسمت ملول
یافت امر او ربیع ما رواج
گفت ای انصار آیا بر شما
جنگی بودند بیغدر و دلیل
گفت گر خواهند بوایند گفت
همچنین بودی ملول و بر سناك
چون کلام انبیا رسید انصار زار
لی ادب گر گفته حرفی گر زما
پس فرج از ما تو ای بحر کرم
خود باسلام آمدند ازورس غنی

کرد یاری در مقامات کثیر
در حروب مصطفی هشتاد بود
داد نصرت بر شما زآهنگها
در نبرد آیند ایشان از کمین
مؤمنان بودند ایمن در مصاف
پس جو آمدشان غنیمتها بدست
متفق گشتند و گفتند ای حشر
منهزم گردند ایشان را بسار
گرچه ای یاران گریزید ازغزا
هرکسی گردید نوعی دستگیر
کامدندار کثرت خود درشگفت
با فراخی چون درآن گردید جنك
پس سکینه بر رسول و مؤمنین
همچوروی آدم اورا صورتست
رو جنود نفس یابد انهزام
زان بدیدید آن جنود بارله
زان گروه ازمردو زن برناوپیر
که نبند استره با بعضی زان
کافرا را داد بش ازمارسول
ایزمانش نیست بر ما احتیاج
از ضلالت می نگشتیم رهنما
هم زمن گشتید افزون هم جلال
در جواب آنچه باصدقست جفت
ایمنت کردیم ما از بیم و باك
از بیان نگرستند از هر کنار
بوده بر حرص وطمع برمالها
عفو کن گر زفت حرفی در قلم

ثُمَّ يَتُوبُ اللّٰهُ مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ عَلٰي مَنْ يَشآءُ وَاللّٰهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۲۸ يا اَيُّها الَّذِينَ آمَنُوا اِنَّمَا

پس توبه میپذیرد خدا پس ازآن بر هرکه میخواهد وخدا آمرزنده مهربانست ای آنکسانیکه گرویدید جز این نیست

الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرامَ بَعْدَ عامِهِمْ هٰذا وَ اِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ

مشرکان پلیدند پس نباید که نزدیك شوند بمسجد الحرام پس از سالشان ایسال واگر بترسید ازدرویشی پس زود باشد بینیازکند

اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ اِنْ شآءَ اِنَّ اللّٰهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ۲۹ قاتِلُوا الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَلا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ

شمارا خدا ازفضلش اگرخواهد بدرستیکه خدا دانای حکیم است کارزار کنید با آنانکه نمیگروند بخدا و به روز بازپسین

وَلا يُحَرِّمُونَ ما حَرَّمَ اللّٰهُ وَ رَسُولُهُ وَلا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ اُوتُوا الْكِتابَ حَتّٰى يُعْطُوا

وحرام نمیکنند آنچه راحرام گردانید خداو رسولش وقبول نمیکنند دین حق را از آنانیکه دادهشدند کتاب را تاآنکه بدهند

الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صاغِرُونَ ۳۰ وَ قالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللّٰهِ وَ قالَتِ النَّصارَى الْمَسِيحُ

جزیهرا از دستی وایشان باشندخواران وگفتند یهود که عزیر پسر خداست وگفتند ترسایان مسیح

ابْنُ اللّٰهِ ذٰلِكَ قَوْلُهُمْ بِاَفْوٰاهِهِمْ يُضٰاهِؤُنَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قٰاتَلَهُمُ اللّٰهُ اَنّٰي يُؤْفَكُونَ ٣١

پسر خداست این گفتار شاست بدهنهاشان مانندمیشوند گفتار آنانرا که کافر شدند از پیش کشت ایشانرا خدا چگونه برگردانیده میشوند

اِتَّخَذُوا اَحْبٰارَهُمْ وَ رُهْبٰانَهُمْ اَرْبٰاباً مِنْ دُونِ اللّٰهِ وَالْمَسِيحَ بْنَ مَرْيَمَ وَ مٰا اُمِرُوا اِلاّٰ لِيَعْبُدُوا

گرفتند دانایانشانرا وزاهدانشانرا صاحبها از جز خدا ومسیح پسر مریم وفرموده نشدند مگر آنکه پرستش

اِلٰهاً وٰاحِداً لٰا اِلٰهَ اِلاّٰ هُوَ سُبْحٰانَهُ عَمّٰا يُشْرِكُونَ ٣٢ يُرِيدُونَ اَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللّٰهِ بِاَفْوٰاهِهِمْ

کنند الهی یگانه را نیست خدائی مگر او منزه است از آنچه شرك میآورند میخواهند که فرونشانند نور خدارا بدهنهاشان

وَ يَأْبَي اللّٰهُ اِلاّٰ اَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَ لَوْ كَرِهَ الْكٰافِرُونَ ٣٣ هُوَ الَّذِي اَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدٰي وَدِينِ

وابا دارد خدا مگر آنکه تمام کند نور خودرا واگرچه کراهت دارند کافران اوست که فرستاد رسولش را به ایت ودین

الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَي الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ ٣٤ يٰا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اِنَّ كَثِيراً مِنَ

حق تا غالب گرداند آنرا بر دین همه اش واگرچه کراهت دارند شرك آورندگان ای آنکسانیکه گرویدید بدرستیکه بسیاری از

الْاَحْبٰارِ وَالرُّهْبٰانِ لَيَأْكُلُونَ اَمْوٰالَ النّٰاسِ بِالْبٰاطِلِ وَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ

دانایان وزاهدان هرآینه میخورند مالهای مردمانرا بباطل وبازمیدارند از راه خدا وآنانکه نهفته مینهند

الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلٰا يُنْفِقُونَهٰا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذٰابٍ اَلِيمٍ ٣٥ يَوْمَ يُحْمٰي عَلَيْهٰا فِي نٰارِ

طلا ونقره را وانفاق نمیکنند آنهارا در راه خدا پس بشارت ده ایشانرا بعذابی دردناك روزیکه افروخته شود بر آنها در آتش

جَهَنَّمَ فَتُكْوٰي بِهٰا جِبٰاهُهُمْ وَ جُنُوبُهُمْ وَ ظُهُورُهُمْ هٰذٰا مٰا كَنَزْتُمْ لِاَنْفُسِكُمْ فَذُوقُوا مٰا كُنْتُمْ

دوزخ پس داغ کرده شود بآنها پیشانیهاشان وپهلوهاشان وپشتهاشان این است آنچه نهادید نهفته برای خودهاتان پس بچشید آنچه را بودید نهفته

تَكْنِزُونَ ٣٦ اِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللّٰهِ اثْنٰا عَشَرَ شَهْراً فِي كِتٰابِ اللّٰهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمٰوٰاتِ

مینهادید بدرستیکه شمار ماهها نزد خدا دوازده است در کتاب خدا روزیکه آفرید آسمانها

وَالْاَرْضَ مِنْهٰا اَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ذٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ فَلٰا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ اَنْفُسَكُمْ وَ قٰاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ

وزمین را از آنها چهار حرام اینست دین درست پس ستم مکنید در آنها برخودهاتان وکارزار کنید با مشرکان

كٰافَّةً كَمٰا يُقٰاتِلُونَكُمْ كٰافَّةً وَاعْلَمُوا اَنَّ اللّٰهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ ٣٧ اِنَّمَا النَّسِيءُ زِيٰادَةٌ فِي الْكُفْرِ

همگی همچنانکه کارزار میکنند باشما همگی وبدانید که خدا با پرهیزکاراست جز این نیست تغییر دادن ماههای حرام زیاده نیست در کفر

يُضَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُحِلُّونَهُ عٰاماً وَ يُحَرِّمُونَهُ عٰاماً لِيُوٰاطِئُوا عِدَّةَ مٰا حَرَّمَ اللّٰهُ فَيُحِلُّوا مٰا

اضلال کرده میشوند بآن آنانکه کافر شدند حلال میگردانند آنرا سالی وحرام میگردانند آنرا سالی تا موافقت نمایند با شمار آنچه حرام گردانید خدا پس حلال میگردانند

حَرَّمَ اللّٰهُ زُيِّنَ لَهُمْ سُوءُ اَعْمٰالِهِمْ وَاللّٰهُ لٰا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكٰافِرِينَ ٣٨

آنچه را حرام کرد خدا آراسته شد مر ایشانرا بدی کردارشان وخدا راه ننماید گروه ناگروندگانرا

آمد این آیت که بپذیرد یقین ‖ حق زهر کس خواست توبه بعد ازین
یعنی آن ایمان نخواهد شد قبول ‖ که ز صدق دل نباشد بر رسول
همچنانکه فرقهٔ زان مردمان ‖ باز گشتند از حق اندر نهروان
حق بود زان تائبان توبه پذیر ‖ که نماند هیچشان شك در ضمیر
پس بر ایشان حقتعالی بیگمان ‖ هست آمرزندگار و مهربان
ای گروه مؤمنان دانید پس ‖ مشرکان باشند در معنی نجس

پس نگردند ایچ نزدیك آنکسان
سوی مسجد یا حرم فاش و نهان
ور زمنع مشرکان ترسید زان
که کشید ازرنج درویشی زیان
زود باشد که زفضل خود خدا
خواهد ارسازد توانگرحله را
چون دری سدد بروی بندهٔ
کس جز اوهم نیست نگشایندهٔ
مؤمنان نکشید آنارا که هیچ
برخداشان نیست ایمان در بسیچ
هم نمیدارند چیزی را حرام
که خدا کرده حرام آن بر انام
بعدازاین سالی که خواندازین سوره را
بهر ایشان منتهی اندر ملا
بسته گر درراه کسب و اتجار
پس شما افتید اندر اضطرار
حقتعالی خود علیم است و حکیم
بر مآل و حال خلقش از قدیم
باب دیگر بر گشاید سوی او
کان صلاح اوست هم نیکوی او
هم به ایمانشان بروزآخر است
قتل کافر واجب است این ظاهر است
دین حقرا می نپذیرند از عناد
زانکسان که داده گشتند ازکتاب

در بیان حکم جزیه

ایستند سست بر نصاری و یهود
نی بعنوان وتحلیل و بانی
از یهودان آنکه عقلش کوته است
این سخن بود جز از غفلتی
در تشابه قولشان باشد چنان
بکشد ایشانرا خدا بر ما کذب
بر گرفتند آن دوفرقه بی سند
همچنین خواندند از جهل و عما
وانکه ایشانرا بود امری براین
پاك باشد ذاتش از انباز و یار
با دهانهاشان که تکذیب کرام
نور یا باشد پیمبر یا کتاب
کارهند از جهد کفار از عتاب
هم بدین حق که ظاهر سازد او
ای گروهی کاهل ایمانید و داد
باز دارند از ره حق خلق را
هم بسازند از حال پیچ پیچ
روز محمی یعنی آنروز که نار
داغ کرده پس شوند از سیم و زر
پس چشند انك وبال گنجها
هست مالی کان فزاید برشرف
یعنی اندر لوح محفوظ مبین
هم کنیدای اهل ایمان کارزار
هم بدانید ای گروه مؤمنین
بر فکندن حرمت ماه حرام
سال دیگر میکنند آنگه حرام

که بعدیرا گذشتند از حدود
بل دهند از دست خود بر حاجتی
گفته اند اینکه عزیر ابن الله است
عاقلان هستند در هر امتی
که بقول از این کلام کافران
که بحق آرند آن را منتسب
راهبان واحبار را ارباب خود
هم مسیح ابن مریم را خدا
تا پرستند ایچ جز حقرا بدین
وانچه میگیرند باوی از عثار
میکنند از جاهلی در هر مقام
یا بهر دوری ولی مستطاب
همچو خفاش از شعاع آفتاب
بر همه ادیانش اندر جستجو
باشد از احبار و رهبانان زیاد
تا شناسی دیو ازرق دلق را
درره حق زان کنوز انفاق هیچ
گنجها را بر فرورد شعله نار
بر جبین و پشت و پهلو سر بسر
که ذخیره کرده اید از رنجها
هم بود کاو آورد رنج و تعب
روز خلق این سموات و زمین
مشرکانرا کافه در هر دیار
حق بود با اهل تقوی بالیقین
برمه دیگر که هست آن جزء عام
با موافق عده را سازند و تام
راه ننمایند خدا بر کافران

پس بایشان کرد باید قتال
جزیه بود بر شاه و بر صغیر
همچنین گفتند اتباع مسیح
قولشان اینست کز افواه خود
منتسب گردند یعنی بر وجود
حق باطل می نگارند چون
دون حق فرمانشان بدند رود
یعنی ابن الله خواندش نام
آن خدائیکه جز او موجود نیست
این اراده هستشان از خبث هوش
یعنی آن آثار و اسماء و صفات
حق نخواهد لیك آن از هیچ رو
اوست آنکس که فرستاد ازوداد
گرچه زان باشد کاره مشرکان
که خورند اموال مردمرا بزور
وانکه از اهل کتاب و غیرآن
پس بشارت ده برایشان ای حبیب
این اشاره است اعنی اندرمکنسش
کاین بود آن گنجها کز بهر خود
با نکوئی هست هرمالی چنین
بر شمار ماههای مستطاب
زان ده و دو چار مه باشد حرام
همچنانکه میکنند ایشان قتال
غیر از این بود که افزاید نسیء
این فزاید کافرانرا بر ضلال
سوء اعمالی که شیطان خواسته
گرچه باشد رهبر هر عقل و جان

جزیه تا بدهند در هرماه و سال
بر محابین هم تمکین و فقیر
کو بسر باشد خدا را بس صریح
بیخرد گویند بر دلخواه خود
آنچه را برشأن او لایق نبود
جست با پاداش انی یؤفکون
یعنی اندر آنچه حکم حق نبود
از ره ثالث ثلاثه آن عوام
واحد است و غیر او معبود نیست
نور حقرا تا کنند ایشان خموش
که ازان گردد شناسا وجه ذات
یابی الا ان یتم نوره
با چنین قرآن رسولی بر عباد
کره ایشان ناورد دردین زیان
یا برشوت و بن بود زانصاف دور
گنج سیم و زر نهند اندرنهان
بر عذابی دردناك و پر تعب
گنجها آتش شود بر صاحبش
روی هم بنهاده بودید از خرد
فرقها باشد میان لعل و طین
نزد حق باشد ده ودو درکتاب
اینست دین قیم از روی کلام
تا شما از کافه درماه و سال
بر عفو و کفر تا آید نسیء
که حرامی را کنند ازخود حلال
گشته اندر وهمشان آراسته

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمُ انْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ اثَّاقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَرَضِيتُمْ

ای آنکسانیکه گرویدید چیست مرشمارا چون گفته شود مرشمارا که بیرون روید درراه خدا سنگین میشوید بزمین آیا راضی شدید

بِالْحَيٰوةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ ٣٩ إِلَّا تَنْفِرُوا يُعَذِّبْكُمْ

بزندگانی دنیا از آخرت پس نیست مایهٔ تعیش زندگانی دنیا در آخرت مگر اندکی اگر بیرون نروید عذاب میکند

عَذٰاباً اَلِيماً وَ يَسْتَبْدِلْ قَوْماً غَيْرَكُمْ وَلٰا تَضُرُّوهُ شَيْئاً وَاللّٰهُ عَلٰى كُلِّ شَيْئٍ قَدِيرٌ ٤٠ اِلاّٰ تَنْصُرُوهُ

شمارا عدابی دردناك وبدل شمامیکیرد کروهی غیرشمارا وضرر نمیرسانیداوراچیزی وحدا بر همه چیزتواناست اگریاری نکیداورا

فَقَدْ نَصَرَهُ اللّٰهُ اِذْ اَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثٰانِيَ اثْنَيْنِ اِذْ هُمٰا فِي الْغٰارِ اِذْ يَقُولُ لِصٰاحِبِهِ

پس حقیقت یاری کردش خداوقتیکه بیرون بردش آنانکه کافرشدندبود دویم دووقتیکه آن دو در غار بودندهنگامیکه میگفت مرهمراهش را

لٰا تَحْزَنْ اِنَّ اللّٰهَ مَعَنٰا فَاَنْزَلَ اللّٰهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَ اَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهٰا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ

که اندوه مخور بدرستیکه خدابا ماست پس فروفرستادخدا آرامش را براوتقویت کردش بلشکرهائیکه ندیدآنهارا وگردانید کلمه آنانراکه

كَفَرُوا السُّفْلٰى وَ كَلِمَةُ اللّٰهِ هِيَ الْعُلْيٰا وَاللّٰهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ٤١ اِنْفِرُوا خِفٰافاً وَ ثِقٰالاً وَ جٰاهِدُوا

کافرشدندپائین وکلمه خدا آنست بالا وخدا عالب درست کرداراست بیرون روید سبك وگران وجهادکنید

بِاَمْوٰالِكُمْ وَ اَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ ذٰلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ٤٢ لَوْ كٰانَ عَرَضاً

بمالهاتان وجانهاتان در راه خدا آن بهتراست شمارا اگر باشید بدانید اگر بودی متاعی

قَرِيباً سَفَراً قٰاصِداً لَاتَّبَعُوكَ وَ لٰكِنْ بَعُدَتْ عَلَيْهِمُ الشُّقَّةُ وَ سَيَحْلِفُونَ بِاللّٰهِ لَوِ اسْتَطَعْنٰا لَخَرَجْنٰا

قریب الوصول وسفری آسان هرآینه پیروی کرده بودندترا ولیکن دورشدبرایشان مسافت وبزودی سوگندخواهندخوردبخدا اگرتوانسته بودیم هرآینه

مَعَكُمْ يُهْلِكُونَ اَنْفُسَهُمْ وَاللّٰهُ يَعْلَمُ اِنَّهُمْ لَكٰاذِبُونَ ٤٣ عَفَا اللّٰهُ عَنْكَ لِمَ اَذِنْتَ لَهُمْ حَتّٰى

بیرون آمده بودیم باشما هلاك میکردانیدندنفسهای خودراوخدامیداندکه ایشانندهرآینه دروغگویان عفوکردخدااز تو چرادستوری دادی ایشانرا تاآنکه

يَتَبَيَّنَ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ تَعْلَمَ الْكٰاذِبِينَ ٤٤ لٰا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ اَنْ

ظاهر میشدمرترا آنانکه راست گفتند ومیدانستی دروغگویانرا دستوری نمیخواهندازتو آنانکه میگروند بخدا وروز بازپسین

اَنْ يُجٰاهِدُوا بِاَمْوٰالِهِمْ وَ اَنْفُسِهِمْ وَاللّٰهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ ٤٥ اِنَّمٰا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ لٰا يُؤْمِنُونَ

که جهادکنند بمالهاشان وجانهاشان وخدا داناست بپرهیزکاران جزاین نیست دستوری نمیخواهندازتومگرآنانکه نمیگروند

بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ وَ ارْتٰابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ ٤٦

بخدا وروز بازپسین وشك کرد دلهاشان پس ایشان در شکشان مرددمیباشند

در بیان غزوه تبوك

مر شما را ای گروه مؤمنین	چیست چون گویند چاوشان دین	کز مکان درراه حق بیرون روید	از گرانی بر زمین مایل شوید
زآخرت راضی شدید آیا شما	بر حیوة دنیوی از ناروا	پس نباشد این حیوة دنیوی	غیر اندك نزد دار اخروی
گرکه نی بیرون روید اندرقبول	سوی حربی که بود امر از رسول	بر شما باشد عذابی دردناك	حق شمارا سازد از وجهی هلاك
هم بدل سازد شمارا درظهور	جز شما بر قومی از نزدیك و دور	هم بنتوانید چیزی تازیان	خود رسانیدش بتعطیل زمان
خود بهر چیزیست قادردروجود	که هم از وی دارد او بودو نمود	نصرت ار ندهید بر پیغمبرش	داد حق نصرت هم اوشد یاورش
چونکه بنمودند کفارش برون			قصد قتلش هم نمودند از کمون
رفت و بوبکرش بصحبت یاربود			ثانی اثنین اذهما فی الغار بود

رفتن پیغمبر ص بغار ثور

خفت آنشب مرتضی دربسترش	رفت با یار او بغار ازکشورش	صبح رفتند از پی او مشرکان	تا بغار ثور از راه و نشان

کم شد آنجا پی ببردند ایچ راه
صاحبش را گفت او محزون مباش
کرد تأییدش بلشکر های غیب
باز گرداندند اعدا را بسهام
داد رفعت دعوت اسلام را
ذکر قصهٔ غار خلاق الانام
نیست منصور خدا محتاج کس
گر غنی باشند یعنی یا فقیر
هم کنند از مال و نفس خود جهاد
امر بر رفتن چو شد سوی تبوك
فرقهٔ بودند کاره زان سفر
آمد این آیت که گر بود این سفر
لیك چون طی مسافت شد بعید
با شما می آمدیم اندر جهاد
داد آن دانندهٔ غیب و شهود
خواستند اذن توقف از رسول
آمد آیت گرچه داری ارشان
در بهمدر نی که این تقصیر بود
تا که گوید راست در آن اعتذار
پس بدی اولی که اندر ابتدا
از تو دستوری نجویند از وداد
نیست یعنی بر اجازت احتیاج
کرد چون عزم تبوك آن نیکنام
زانکه افتد صلح و برخیزد خلاف
زانکه باشند آن دو رویان در کمین
چند روزی چون بر این آهنگ گشت
چون پیمبر دید گفتش گرچه رو
که علی را با زنان و کودکان
گفت بعد از من بغیر از بوتراب
باز گرد ای شیر حق بر جای خود
حاصل آنکه صبر بارد مرد کار
بر خلاف این منافق سیرتان

که غاری رفته زانجا یا بماه
زانکه حق با ما بود پنهان و فاش
تا بود محفوظ در مأوای غیب
مطمئن مانند تا در آن مقام
بر رسول اتمام کرد اکرام را
بهر این فرمود اندر این مقام
نصرت حق چون رسد از پیش و پس
یا سواره یا پیاده یا گریز
دره حق وایست نه از علم و داد
فرقهٔ گشتند ساعی در سلوك
لیك زامر حق بپیچیدند سر
سهل و نزدیك این کسان را در نظر
بهر ایشان صعب و شاق آمد پدید
باشد این گفتارشان از بدو فساد
کاذبند ایشان بسوگند و عهود
زانکه میبودند از رفتن ملول
عفو فرماید خدایت بیگمان
ترك اولی آنکه در بدبر بود
کاذبان را هم بدانستی شمار
رخصت ایشان را ندادی بر ملا
مؤمنان متقی بهر جهاد
شیر باشد میل رزم او را مزاج
مرتضی را گفت ماند در مقام
نیست تشویش از نبرد و از مصاف
فتنه را پس صلاح آمد حنین
بیشه بر شیر از توقف تنگ گشت
آمدی هشتی سرا را بر عدو
هشت اندر خانه آن فخر زمان
نیست در دنیا و دین نایب مناب
منتظر میباش بر هیجای خود
تا دهندش اذن بهر کارزار
گر نخواهند اذن ماندن در مکان
در شك افتاده است ایشان را قلوب

مضطرب گردید یار نیکخو
حق فرستاد آن سکینهٔ رحمتش
شد جنود لم تروها سوی غار
می بگرداند آن حدیث کافران
غالب و بالاست حق در کارها
که سفر اندر آن وقتی که بود
پس برون باید روید اندر تبوك
زفت باشد سوی حرب از جرم و کل
گر که دانید این شما را بهتر است
وان ز انصار و مهاجر از کبار
فرقهٔ هم از منافق سیرتان
بهر طمع و زر و مال دنیوی
زود باشد که خورند ایشان قسم
از یمین کذب بی تشویش و باك
زانکه دارند استطاعت بر خروج
مغتنم دانست سلطان خرد
گر توقف قصدشان باشد فساد
بود اولی گر که میکردی درنگ
چون بودی واقف از احوالشان
تا که روشن میشدت از کردگار
که بود ایمانشان بیمعذرت
چون فراهم گردد اسباب نبرد
گفته بودش زانکه جبریل این سفر
شیر حق را گو بمان اندر مکان
لاجرم فرمود او نایب مناب
بر میان بر بست در دم تیغ تیز
گفت باشد در مقام شهر و شاه
دیگران را برد با خود زائتلاف
تو مشو غمگین ز طعن دشمنان
وقت رزمت تا رسد با مشرکین
کی تواند کرد هرگز صبر مرد
نیست ایمان آن کسان را بالیقین
واندر آن ریبند حیران با ذنوب

سخت چون بودند اندر جستجو
مطمئن تا گشت دل در ساعتش
از پی حفظ رسول الله و یار
پست و بیمقدار اندر امتحان
بر زوال خصم و عون یارها
یار او یکتن حقش یاری نمود
از ثقیلید از سبك بهر سلوك
با رسول آنشاه و سرخیل رسل
درج اندر قطره بحر گوهر است
بوده اند ایشان برغبت واختیار
خواستند اذن توقف در مکان
مینمود بدت برفتن پیروی
کاستطاعت گر که ما را بود هم
نفس خود را افکنند اندر هلاك
لیك مایل نیست خاطرشان بر خروج
تا نمانند آن دو رویان در بلد
نی که تنها کاهلی اندر جهاد
تا نورا روشن شدی شهد و شرنگ
تا چه باشد علت اهمالشان
صدق و کذب واقفین در اعتذار
بر خدا و هم بروز آخرت
کی تواند بود ساکن شیر مرد
نیست لازم حیدر فرخنده فر
بهر حفظ شهر و اموال و زنان
آنکه را زاورهٔ دریا بد آب
بر تبوك او شد روان بهر ستیز
لیك طعن دشمن آوردم براه
بوده است از وی مکدر بخلاف
کی زنانك تنگ زره شد کاروان
حق بود آگه زحال متقین
تا دهند او را اجازت بر نبرد
بر خدا و بر کتاب و یوم دین

وَ لَوْ اَرَادُوا الْخُرُوجَ لَاَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً وَلٰكِنْ كَرِهَ اللّٰهُ انْبِعَاثَهُمْ فَثَبَّطَهُمْ وَ قِيلَ اقْعُدُوا مَعَ

واگر اراده کرده بودند بیرون رفتن را هر آینه آماده نموده بودند مر آنرا ساز و برگی و لیکن ناخوش داشت خدا برانگیزانیدنشان را پس باز داشت ایشان را و گفته شد

الْقَاعِدِينَ ۴۷ لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ اِلَّا خَبَالًا وَ لَاَوْضَعُوا خِلَالَكُمْ يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ

بنشینید با نشینندگان اگر بیرون آمده بودند در شما نمی افزودند شما را مگر فساد و هر آینه شتافته بودند میانتان که بجویند برای شما فتنه

وَ فِيكُمْ سَمَّاعُونَ لَهُمْ وَاللّٰهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ ۴۸ لَقَدِ ابْتَغَوُا الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلُ وَ قَلَّبُوا لَكَ

و باشند در شما سخن چینان مر ایشان را و خدا داناست بستمکاران بحقیقت جستند فتنه را از پیش و برگردانیدند برای تو

الْأُمُورَ حَتّٰى جَآءَ الْحَقُّ وَ ظَهَرَ اَمْرُ اللّٰهِ وَهُمْ كَارِهُونَ ٤٩ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ ائْذَنْ لِي وَلَا

امرهارا تاآمد حق وظاهرشدفرمان خدا وایشان بودندناخوش‌داران وازایشان کیست‌که‌میگویددستوری ده‌مرا

تَفْتِنِّي اَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَ اِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ ٥٠ اِنْ تُصِبْكَ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَ

ودرفتنه‌میندازمرا آگاه‌باش‌که‌درفتنه افتادند وبدرستیکه‌دوزخ هرآینه‌احاطه‌کننده‌بکافراست اگربرسدترا خوبی بدمی‌آیدایشانرا

اِنْ تُصِبْكَ مُصِيبَةٌ يَقُولُوا قَدْ اَخَذْنَا اَمْرَنَا مِنْ قَبْلُ وَ يَتَوَلَّوْا وَ هُمْ فَرِحُونَ ٥١ قُلْ لَنْ

واگربرسدتورا مصیبتی میگویند بتحقیق‌گرفتیم‌کارمارا از پیش وبرگردند وایشان‌باشند شادمانان بگوهرگزنمیرسدمارا

يُصِيبَنَا اِلَّا مَا كَتَبَ اللّٰهُ لَنَا هُوَ مَوْلٰينَا وَعَلَى اللّٰهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ٥٢ قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ

مگرآنچه‌را نوشت خدا برمااوست صاحب‌اختیارماوبرخدا پس‌باید توکل‌کنندگرویدگان بگو آیا انتظار میبرید

بِنَا اِلَّا اِحْدَى الْحُسْنَيَيْنِ وَ نَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ اَنْ يُصِيبَكُمُ اللّٰهُ بِعَذَابٍ مِنْ عِنْدِهِ اَوْ بِاَيْدِينَا

بما مگر یکی ازدو خوبرا که‌نصرت‌وشهادتست وماانتظارمیبریم‌شماراکه‌برساندشمارا خدا عذابی از نزدش یابدستهای‌ما

فَتَرَبَّصُوا اِنَّا مَعَكُمْ مُتَرَبِّصُونَ ٥٣ قُلْ اَنْفِقُوا طَوْعًا اَوْ كَرْهًا لَنْ يُتَقَبَّلَ مِنْكُمْ اِنَّكُمْ كُنْتُمْ

پس‌انتظارکشیدبدرستیکه‌مابا‌شماانتظارکشندگانیم بگو انفاق‌کنید خواه بناخواه کهپذیرفته‌نخواهدشد ازشما بدرستیکه‌شماهستید

قَوْمًا فَاسِقِينَ ٥٤ وَ مَا مَنَعَهُمْ اَنْ تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ اِلَّا اَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللّٰهِ وَ بِرَسُولِهِ وَلَا

گروهی نافرمان‌بران ومنع‌نکردایشانراکه قبول‌کرده‌شودازایشان نفقهای‌ایشان‌مگرآنکه‌ایشان‌کافرشدند بخدا وبرسولش و نمی‌آیند

يَأْتُونَ الصَّلٰوةَ اِلَّا وَهُمْ كُسَالٰى وَلَا يُنْفِقُونَ اِلَّا وَهُمْ كَارِهُونَ ٥٥ فَلَا تُعْجِبْكَ اَمْوَالُهُمْ وَلَا

بنماز مگر وایشان کاهلان ونفقه‌نکنند مگر وایشانندناخوش‌داران پس‌شگفت‌ناوردرا مالهای‌ایشان‌و‌نه

اَوْلَادُهُمْ اِنَّمَا يُرِيدُ اللّٰهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَ تَزْهَقَ اَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ ٥٦ وَيَحْلِفُونَ

فرزندانشان نمیخواهد خدا مگرآنکه‌عذاب‌کندایشانرا بآنها در زندگانی دنیاوهلاک‌شودنفسهاشان‌وآنهاباشندکافران وسوگندمیخورند

بِاللّٰهِ اِنَّهُمْ لَمِنْكُمْ وَمَا هُمْ مِنْكُمْ وَلٰكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْرَقُونَ ٥٧ لَوْ يَجِدُونَ مَلْجَاً اَوْ مَغَارَاتٍ اَوْ

بخدا که‌ایشان‌هرآینه‌ازشمایندونیستندآنها‌ازشما ولیکن‌ایشان گروهی‌اندکه‌میترسند اگرمی‌یافتند پناهی یا غارهائی یا

مُدَّخَلًا لَوَلَّوْا اِلَيْهِ وَهُمْ يَجْمَحُونَ ٥٨ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَاِنْ اُعْطُوا مِنْهَا

سوراخ درخزیدنی هرآینه‌روی‌کرده‌بودندبآن وایشان‌شتاب‌میرفتند وازایشان‌کیست‌که‌عیب‌میکندترا درصدقها پس‌اگرداده‌شدندازآنها

رَضُوا وَ اِنْ لَمْ يُعْطَوْا مِنْهَا اِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ ٥٩ وَ لَوْ اَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتٰيهُمُ اللّٰهُ وَرَسُولُهُ وَ

خشنودگشتندواگرداده نشدند ازآنها آنگاه‌ایشان‌خشم‌میکنند واگرآنکه‌ایشان‌راضی‌شده‌بودندبآنچه‌دادایشان‌خدا ورسولش و

قَالُوا حَسْبُنَا اللّٰهُ سَيُؤْتِينَا اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ رَسُولُهُ اِنَّا اِلَى اللّٰهِ رَاغِبُونَ ٦٠ اِنَّمَا الصَّدَقَاتُ

گفتندی‌بس‌است‌ماراخدا زودباشدکه‌بدهدماراخدااز فضلش ورسول‌او بدرستیکه‌ما‌بسوی‌خدارغبت‌دارندگانیم جزاین‌نیست‌صدقها

لِلْفُقَرَآءِ وَالْمَسَاكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَ فِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَ فِي

ازبرای‌درویشانست ودرماندگان وکارکنان برجمع‌صدقات وآنانکه‌بدست‌آورده‌شده‌دلهاشان ودرآزادکردن‌گردنهاوقرض‌دادن‌مفلسان ودر

سَبِيلِ اللهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِنَ اللهِ وَاللهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ٦١

راه خدا وراه گذریان محتاج فرض کردنی از خدا وخدا دانای درست کردار است

ور اراده مینمودند از رضا
حق کراهت داشت لیکن بیشتر
بازشان پس داشت از ترس از غزا
در میانتان آمدندی گر برون
فتنه میجستند بین مردمان
حق بود آگه بحال ظالمین
نصرت و تأیید شاهی تا رسید
هم کسی گوید از ایشان که مرا
یا دلا تفتنی این باشد مراد
دانکه ایشان در فساد افتاده اند
بر تو نیکی گر رسد ز آهنگها
می‌بگو [illegible] ای خویش
ای محمد گو و بر ما کی رسد
کار ساز ماست او در کل حال
گر که نکشیم آن فتوح و نصرت است
یا که اندر دست ما هنگام حرب
بر شما داریم هم ما انتظار
جندب بن قیس با فخر زمن
آمد آیت کاینست اتفاق فضول
منع ایشانرا نکرد اندر حصول
نیستشان دل بر نثار از غافلی
پس ندارد در شکست زاتفاق
غیر از این نبود که حق خواهد بدان
اندر آنحالی که در کفرند سخت
از شما وانکه نباشد آنکسان
یا سوراخی که اندر وی خزند
عیب جویند از تو ارباب نفاق
پس بدلخواه خود از آن صدقها
ورشوند ایشان برضا گاه قبول
در غنیمت وانکه بفرستاده است
حاصل اینکه گر رضا باشند و شاد
بعد از آن در صحت فعل رسول
هم بود دیگر ز بهر عاملین
هم دگر از بهر تألیف قلوب
هم دگر تا کردنی در زندگی
غارمین دیگر یعنی وام دار
هم دگر در راه حق یعنی جهاد
حاصل آنکه این جماعت از جهات

تا برون آیند ایشان بر غزا
زانبعاث این جماعت بر سفر
گفته شد باشید اندر خانها
بی شما را جز تباهی شد فزون
ترس میدادندتان از رومیان
فتنه میجستند آنچه پیش از این
امر حق گردند از پنهان پدید
اذن ده تا باز مانم در سرا
نفکنی اندر [illegible] بر فساد
دل بکفر و بد دلی بنهاده اند
از غنیمت ور ظفر در جنگها
ما گرفتیم احتیاط خود ز پیش
سیر از آنجا شد وشته در سند
مؤمنان را هست بر وی اتکال
شهد ور گردیم روضه ور جنتست
بر شما پیوسته آید قتل و ضرب
از هلاک و سوء حال وانغمار
گفت رخصت ده که مانم در وطن
نیست اتفاقی چنین حق را قبول
تا از ایشان نفقها گردد قبول
جز ز روی اضطرار و کاهلی
مال و هم اولاد ارباب نفاق
سازد ایشانرا عذاب اندر جهان
کافر از دنیا برون نکشند رخت
لیک ترسند از شما اندر نهان
روی از ترس شما آنجا کنند
چون کسی تقسیم صدقات از سیاق
گر عطا یابند یابیشان رضا
بر هر آنچه حق دهدشان هم رسول
بیش از این بدهد که اینک داده است
بر عطا گویند وایشان را اعتقاد
مصرف صدقات را گفت از قبول
جامع صدقات یعنی ز اهل دین
تا بدین گردند مایل بی کروب
وارهد از قید و بند بندگی
کز ادای دین دارند اضطرار
صرف آن فرض است اندر امداد
خاص میباشند از بهر زکوة

مینمودندی مهیا برگ و ساز
آمدندی گر که ایشان بر جهاد
در سرای خود شنید این چنین
وضع میکردند ما بین شما
در شما دارند جاسوسان مکار
هم بگرداندند بهرت کارها
وانکسان کاره بدند از کار تو
تو میفکن مر مرا اندر فتن
چون نباشد ممکن از بهرم سفر
مر جهنم کافرانرا دمبدم
از حسد گردند پس اندوهناک
چون ز مجلسهای خود گردند باز
یعنی اندر لوح کانجا بالوضوح
چشم مدارید هیچ آیا شما
چشم هم داریم ما کز حق عذاب
پس شما باشید بر ما منتظر
گو کنید از طوع و کره انفاق چون
لیک ندهم از منال و مال خود
چون شما هستید قومی فاسقین
جز که ایشان بر خدا کافر شدند
نی کنند انفاق هم از مال خویش
دانکه نبود کثرت اولاد و مال
میرود جانشان بسختی از بدن
میخورند ایشان بحق سوگندهین
ملجائی یابند گر در غاره ها
یعنی از بدشان پناهی در خفا
کاین بود دور از طریق عدل و داد
ورکه نی ز آن عطا داده شوند
فضل حق گویند بس باشد ما
ما بسوی حق بتحقیق و یقین
بهر ایشان بهر اندر اقتضاست
غیر از این نبود که باشد صدقها
وان بود موقوف بر رأی امام
همچنانکه بر حدوث النهی
برد ما آن بندگان مؤمنند
قرض ایشانرا ز بیت المال هم
هم دگر آن رهگذر وابن السبیل
این فریضه ثابتست از کردگار

کان بکار آید سفر را در جواز
زان خروج حاصل نبود الا فساد
خائف و ترسنده دل با قاعدین
از سخن چینی فساد و فتنه را
که بر ایشان میبرند از ره حذر
از مکاید وا رحیل در کارها
واز ظهور نصرت و آثار تو
تا شود ضایع منال و مال من
گر کسی تکلیف افتم در خطر
خود محیط است و فرا گیرنده هم
ور مصیبت رو کند واشکست و باک
شادمان باشند از آن عجز و بار
داده ما را اختصاص اندر فتوح
از دو نیکی جز یکی کاید بما
بر شما آید ز خسف و انقلاب
آنچه کان نیکیست اندر جهر و سر
نیست مقبول از شما انفاق دون
لشکرت را در تهیهٔ ره مدد
رفته بیرون از حدود و حکم دین
هم برون از امر پیغمبر شدند
جز ز روی کره اندک یا که بیش
غیر استدراج و حرمان و وبال
از علایق بر حیوة پر محن
کز شما باشند در اسلام و دین
در جبال و قلعه و مغاره ها
باز گشتندی باشتاب از شما
بر یکی کم داد و بر دیگر زیاد
آن زمان گیرند خشم از ناپسند
زودمان بدهد ز فضل خود عطا
راغب و امیدواریم این چنین
هر که راضی شد بقسمت با خداست
بهر مسکین و فقیر و بینوا
هرچه باشد اجر او بدهد تمام
داد جابرانرا ز صدقه قسمتی
که بسخت شدتی بر بستهٔ
کرد میباید ادا از بیش و کم
که زمان خود بود دور آن حلیل
کوست دانا بر حقوق و راستکار

وَمِنْهُمُ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنُ خَيْرٍ لَكُمْ يُؤْمِنُ بِاللهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ ٦٢

وازایشان کسانیند که میرنجانند پیغمبر را ومیگویند او شنوای سخن هر کسیست بگو گوش خیر است مر شما را میگرود بخدا و تصدیق میکند گروندگان را

وَ رَحْمَةٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللّٰهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ٦٣ يَحْلِفُونَ بِاللّٰهِ

ورحمتی است از برای آنانکه گرویدند از شما وآنانکه میرنجانند رسول خدارا ازبرای ایشاست عذابی دردناک سوگند میخورند بخدا

لَكُمْ لِيُرْضُوكُمْ وَاللّٰهُ وَ رَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضُوهُ إِنْ كَانُوا مُؤْمِنِينَ ٦٤ أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ

برای شما تا خشنود کنند شما را وخدا ورسولش سزاوارتر بدانکه خوشنود کنندش اگر هستند گروندگان آیا ندانستند که هرکه

يُحَادِدِ اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ فَأَنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا ذٰلِكَ الْخِزْيُ الْعَظِيمُ ٦٥ يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ أَنْ

مخالفت میکند باخدا ورسولش پس بدرستیکه از برای اوست آتش دوزخ جاوید در آن اینست رسوائی بزرگ میترسند منافقان که فرو

تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ قُلِ اسْتَهْزِؤُا إِنَّ اللّٰهَ مُخْرِجٌ مَا تَحْذَرُونَ ٦٦ وَ لَئِنْ

فرستاده شود بر ایشان سوره که آگاه گرداند ایشان را بانچه در دلهای ایشاست بگو استهزا کنید بدرستیکه خدا ظاهر کننده است آنچه را میترسید وهرآینه

سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَ نَلْعَبُ قُلْ أَبِاللّٰهِ وَ آيَاتِهِ وَ رَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِؤُنَ ٦٧ لَا

اگر برسی از ایشان هرآینه گویند جز این نیست بودیم که صحبت میداشتیم و بازی میکردیم بگو آیا بخدا وآیتهایش ورسولش بودید که استهزا میکردید

تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ إِنْ نَعْفُ عَنْ طَائِفَةٍ مِنْكُمْ نُعَذِّبْ طَائِفَةً بِأَنَّهُمْ كَانُوا

عذر نخواهید بتحقیق که کافر شدید پس از ایمانتان اگر عفو کنیم از پاره از شما عذاب خواهیم کرد پاره را بسبب آنکه ایشان باشند

مُجْرِمِينَ ٦٨ اَلْمُنَافِقُونَ وَ الْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ

گناهکاران مردان بانفاق وزنان بانفاق بعضی ایشان از بعضی امر میکنند بناشایسته ونهی میکنند از شایسته

وَ يَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ نَسُوا اللّٰهَ فَنَسِيَهُمْ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ٦٩ وَعَدَ اللّٰهُ الْمُنَافِقِينَ وَ

وبهم میآرند دستهاشان را فراموش کردند خدارا پس فراموش کردشان بدرستیکه منافقان ایشانند فاسقان وعده کرده خدا مردان بانفاق و

الْمُنَافِقَاتِ وَالْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا هِيَ حَسْبُهُمْ وَ لَعَنَهُمُ اللّٰهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ مُقِيمٌ ٧٠

زنان بانفاق وکافران را آتش دوزخ جاودانان در آن کافیست ایشان را ولعنت کرد ایشان را خدا واز برای ایشاست عذابی پاینده

كَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْكُمْ قُوَّةً وَ أَكْثَرَ أَمْوَالًا وَ أَوْلَادًا فَاسْتَمْتَعُوا بِخَلَاقِهِمْ

مانند آنانکه از پیش شما بودند سخت تر از شما بقوت وبیشتر بمالها وفرزندان پس کام جستند به نصیبشان

فَاسْتَمْتَعْتُمْ بِخَلَاقِكُمْ كَمَا اسْتَمْتَعَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ بِخَلَاقِهِمْ وَ خُضْتُمْ كَالَّذِي خَاضُوا أُولٰئِكَ

پس کام جستید بنصیبشان همچنانکه کام جستند آنانکه بودند پیش از شما بنصیبشان ودرآمد کردید همچنانکه درآمد کردند آنگروه

حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ أُولٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ٧١ أَلَمْ يَأْتِهِمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ

ناچیز شد کردارشان در دنیا وآخرت وآنگروه ایشانند زیانکاران آیا نیامد ایشانرا خبر آنانکه بودند

قَبْلِهِمْ قَوْمِ نُوحٍ وَ عَادٍ وَ ثَمُودَ وَ قَوْمِ إِبْرَاهِيمَ وَأَصْحَابِ مَدْيَنَ وَالْمُؤْتَفِكَاتِ أَتَتْهُمْ رُسُلُهُمْ

پیش از ایشان قوم نوح وعاد وثمود وقوم ابراهیم واصحاب مدین وآن زیروزبر شدها آمد ایشانرا رسولانشان

بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللّٰهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَ لٰكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ٧٢ وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ

بامعجزات پس نبود خدا که ستم کند ایشانرا ولیکن بودند که نفسهای خودشان ستم میکردند ومردان گرونده وزنان گرونده

بَعْضُهُمْ اَوْلِيَآءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُقِيمُونَ الصَّلٰوةَ وَ يُؤْتُونَ

برخی‌ازایشانندودوستان برخی امرمیکنند بکارهای‌شایسته ونهی‌میکنندار ناشایسته وبرپامیدارند نمازرا ومیدهند

الزَّكٰوةَ وَ يُطِيعُونَ اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ اُولٰٓئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللّٰهُ اِنَّ اللّٰهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ٧٣ وَعَدَ اللّٰهُ

زکوةرا وفرمان‌میبرند خدا ورسولش‌را آنگروه زودباشدرحمت‌کندایشانراخداهدرستیکه‌خداغالب حکیم‌است وعده‌داد خدا

الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ

مردان‌گرویده وزنان‌گرویده‌را بهشتهائی‌که‌میرود ازیرشان نهرها جاودانیان درآن ومسکنهای پاکیزه در بهشتهای

عَدْنٍ وَ رِضْوَانٌ مِنَ اللّٰهِ اَكْبَرُ ذٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ٧٤

اقامت‌دائمی‌وخشنودی از خدا بزرگتراست‌آن‌آن‌کامیابی بزرگ

هم از ایشانند کآزار رسول — میکنند از گفتهای بی اصول
حرفی از ما نشنود گر بر ستم — معذوریم از بهر نهی آن قسم
از شما می شنود حرفی که آن — مبنی باشد نیکی در بیان
میکند تصدیق حقرا در بیان — همچنین تصدیق قول مؤمنان
نی که اوغافل زاحوال شماست — مشتبه یا بروی اقوال شماست
آنکسان کازار پیغمبر کنند — از ره اقوال و افعال نزند
بر خدا سوگند ایشان میخورند — تا شما را راضی ازعذری کنند
یعنی ازناشنید مؤمن بر سبق — حق زخلق اندررضایت شد احق
پس مر اورا شد جهنم جایگاه — جاودان ماند در او بی اشتباه
مر پیمبر را منافق سیرتان — کردی استهزا میان خود چنان
گر تا صد تازیانه بر رسد — به که آرد آیت او درنصح وپند
سورهٔ کز قلب ایشان آگهی — بدهد اندر بد دلی و گمرهی
گفته بودند از دوریان درسلوک — خواهد این گیرد بناهای ملوک
گردد این مقصود کی حاصل ورا — جز که گردد کارها مشکل ورا
آمدند آن بد دلان در اعتذار — کاین نبود الا دهرل رهسپار
می نگویند اِنَّما کُنَّا نَخُوض — خوض میکردیم و لعب اندرسخن
عذر هم نارید کان باشد دروغ — عذر غداران کجا دارد فروغ
گر که بعضی را بخشم ازشما — بعض دیگر را عذاب آید زما
آن منافق سیرتان ازمردو زن — بعض از بعضی دوروتر بیسخن
هم زمعروفند ناهی خلق را — تا شناسی قوم ازرق دلق را
دست خودرا بندد ازخیرات ها — ور اعانت بر صعیفان وز عطا
درگذشتند اعنی ازفرمان حق — بارشان نگذاشت رب ما خلق
هر منافق را جهنم محبس است — درعقوبت نارو دوزخشان بسست
هستشان پیوسته یعنی آن تعب — ازنفاق و ازحسد چون بولهب
بوده اند آنها فزونتر هم اشد — از شما در قوة و مال و ولد
خود شما هم برنصیب خودچنان — بهره ور گشتید کآن پیشینیان
همچنانکه خوض کردند آنکسان — درحظوظ وعیش ونوش اینجهان
آن گره نابود گشت اعمالشان — دردو دنیا هم بخسران حالشان
قوم نوح و همچنین قوم ثمود — که بغرق و صیحه مردند آنچه بود
هم دگر اصحاب مدین درگزند — که بیوم الظله مستأصل شدند
آمد ایشانرا رسل بهر نجات — از خدا با معجزات و بینات
بعد ذکر فاسقان سلطان ذات — کرده وصف مؤمنین و مؤمنات

گوست گوش ار شنود نهی کلام — میکند باور بزودی از انام
گوکه باشد اذن خیرآن یکجو — نشنود نهی که کمتر بکو
نی سخنهائیکه دوراست از فروغ — ورشما ناشی نقدح است ودروغ
رحمتست او آنکسانرا کز شما — میکنند اظهار ایمان بر ملا
پرده پوشی گرکند ازغفلت است — بلکه ستار اوبخلق ازرحمت است
بهر ایشان ازخدا باشد هلاك — دردوکون افزون عذاب دردناك
مر احق باشد بخوشنودی خدا — هم رسولش مؤمنانرا بخطا
مر خلاف آیا ندانند این عقول — کرد هرکس با خدا وبارسول
این‌ورود و این‌خلود اندرجحیم — هست جزرسوائی و خزی عظیم
کەمردد باشد او دررأی خویش — هرسخن‌نشناسد اندرجای‌خویش
آمد آیت کین منافق سیرتان — مر حذر دارند کآید زآسمان
گوکه استهزا کنند ازحذفرون — اِنَّ اللّٰهَ مُخْرِجٌ مَا تَحْذَرُون
آن شهارا خوارو مستأصل کند — در سرا و کاخشان منزل کند
گفت با عمار با سرّ مصطفی — رو بگو این بودتان گفتارها
آمد این‌آیت که گر پرسی تو باز — تا چه میگفتند ایشان ازمجاز
گو که آیا بر خدا و قول او — هستشان سخریت اندر گفتگو
بعد ایمان کرده اید اظهار کفر — تا که ماند از شما زآثار کفر
زانکه آنان توبه کردند ازنفاق — وین کسان ماندند درجرم وشقاق
باهمند اعنی مشابه در نفاق — امر بر منکر نمایند از شقاق
باز میدارند مردمرا ز راه — ور اطاعت بر رسول حق پناه
کرده اند ایشان فراموش ازخدا — هم فرامش کردشان حق درجزا
کآن دورویان‌مشرکندازمردورن — وعده حقشان دوزخ آمد بی‌سخن
دورشان کرده خدای از رحمتش — دائم ایشانراست نار و نقمتش
همچو ایشانید ای اهل نفاق — کز شما بودند سابق در سیاق
بهره بردند ازنصیب این جهان — آنچه بد در زندگی تقدیرشان
خوض کردید از عقول دانیه — بر حظوظ و انتفاع فانیه
وان سبب گردید بر اخلاق بد — هم باستهزا بر آیات ازحسد
امد آیا زان طوایفشان خبر — که بدند از این جماعت بیشتر
قوم ابراهیم کآخر در مغاك — پیش پشه کرد ایشان را هلاك
قوم لوط آنها که در شب بیخبر — مر نگونشد شهرهاشان سرسر
پس نباشد حق ستمگر بر امم — لیك کردند آنکسان برخود ستم
گرکه مردند اهل ایمان ورزند — دوست بعضی بعض را درمانند

امر بر نیکی نمایند از نیاز — هم ز منکر خلق را دارند باز
از خدا فرمان برند و از رسول — آن گروهند اهل ایمان و قبول
وعده داد او مرد و زن را بهرها — جنتی جاری ز زیرش نهرها
جنت عدنست در بطن بهشت — دائم و باقی بهر نیکو سرشت
اکبر از این جمله خوشنودی حق — کان ز نعمتهاست افزون در طبق

هم بپا دارند ارکان صلوة — هم دهند از روی دانائی زکوة
رحمت ایشان را رسد زود از خدا — کو عزیز است و حکیم از اقتضا
تا در آن مانند ایشان جاودان — مسکن پاکیزه پس در آن جنان
جوی تسنیم اندر آن جاری مدام — علم توحید است آن نزد کرام
باشد این رضوان و این نور و نعیم — مؤمنان را در یقین فوزی عظیم

يٰا اَيُّهَا النَّبِيُّ جٰاهِدِ الْكُفّٰارَ وَالْمُنٰافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوٰيهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ٧٥

ای پیغمبر جهاد کن با کافران و منافقان و سخت گیر برایشان و جایگاه ایشان دوزخست و بد جای بازگشتی است

يَحْلِفُونَ بِاللّٰهِ مٰا قٰالُوا وَلَقَدْ قٰالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ اِسْلٰامِهِمْ وَهَمُّوا بِمٰا لَمْ يَنٰالُوا

سوگند میخورند بخدا که نگفتند و بحقیقت گفتند کلمه کفررا و کافر شدند بعد از اسلامشان و خواهش کردند با آنچه نرسیدند

وَمٰا نَقَمُوا اِلّٰا اَنْ اَغْنٰيهُمُ اللّٰهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ فَاِنْ يَتُوبُوا يَكُ خَيْرًا لَهُمْ وَاِنْ يَتَوَلَّوْا

و کینه نورزیدند مگر آنکه بی‌نیاز گردانید ایشان را خدا و رسول او از فضلش پس اگر توبه کنند باشد بهتر مر ایشان را و اگر روگردانند

يُعَذِّبْهُمُ اللّٰهُ عَذٰابًا اَلِيمًا فِي الدُّنْيٰا وَالْاٰخِرَةِ وَمٰا لَهُمْ فِي الْاَرْضِ مِنْ وَلِيٍّ وَلٰا نَصِيرٍ ٧٦ وَ

عذاب کند ایشان را خدا عذابی دردناک در دنیا و آخرت و نباشد مر ایشان را در زمین هیچ دوستی و نه یاری کننده و

مِنْهُمْ مَنْ عٰاهَدَ اللّٰهَ لَئِنْ اٰتٰينٰا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ الصّٰالِحِينَ ٧٧ فَلَمّٰا اٰتٰيهُمْ

از ایشان کسی است که پیمان کرد با خدا که اگر بدهد ما را از فضلش هر آینه صدقه دهیم البته و هر آینه خواهیم شد البته از شایستگان پس چون دادشان

مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ ٧٨ فَاَعْقَبَهُمْ نِفٰاقًا فِي قُلُوبِهِمْ اِلٰى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ

از فضلش بخیلی کردند با آن و روگردانیدند و ایشان بودند اعراض کنندگان پس از پی آورد ایشان را نفاقی در دلهاشان تا روزیکه بیابند آنرا

بِمٰا اَخْلَفُوا اللّٰهَ مٰا وَعَدُوهُ وَبِمٰا كٰانُوا يَكْذِبُونَ ٧٩ اَلَمْ يَعْلَمُوا اَنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَ

بسبب آنچه خلاف کردند با خدا آنچه وعده کردند او را و بسبب آنچه بودند که دروغ میگفتند آیا ندانستند که خدا میداند نهانهاشان را و

نَجْوٰيهُمْ وَاَنَّ اللّٰهَ عَلّٰامُ الْغُيُوبِ ٨٠ اَلَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقٰاتِ

رازشان را و بدرستیکه خدا دانای پنهانهاست آنانکه عیب میکنند افزون دهندگان از گروندگان در صدقها

وَالَّذِينَ لٰا يَجِدُونَ اِلّٰا جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللّٰهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذٰابٌ اَلِيمٌ ٨١

و کسانیرا که نمی‌یابند مگر طاقتشان را پس استهزا میکنند از ایشان استهزا کرد خدا از ایشان و از برای آنهاست عذابی دردناک

ای پیمبر جنگ کن با کافران — در رواج دین بشمشیر و سنان
هم بر ایشان باش سخت و روترش — گرچه زین نایند از مستی بهش
میخورند ایشان قسم بر کردگار — که نگفتستند حرفی آشکار
وان بود دشنام بر فخر بشر — زان ابا کردند چون شد مشتهر
چون پیمبر کرد ز ایشان بازخواست — پس قسم خوردند کاین تهمت بناست
جمعی از تقبیح پیغمبر شدند — از پس اسلامشان کافر شدند
وان ز یثرب بود اخراج نبی — تا که گردد پادشاه ابن ابی
واقدی باشد بر این نی اعوجاج — هم مدینیسان کلبی و دیگر زجاج
جای شکر نعمت حق بر غنا — کینه ور گشتند با بحر عطا
گفت از شر کسی میدار بیم — که باو کردستی احسان از قدیم
ور که برگردند میباشد عذاب — بهر ایشان از خدا اندر حساب

با منافق سیرتان هم مخرج — کن جهاد از تیغ الزام و حجج
بازگشت این جمله را در دوزخست — مرغ را بئس المصیر ایشان فخ است
وان کلمهٔ کفر را از قهر و کین — گفته اند ایشان بتحقیق و یقین
مختلف گویند در وجه نزول — حاصلش بوده است تقبیح رسول
آمد آیت کاین نباشد اتهام — گفته‌اند ایشان بتحقیق این کلام
قصد کردند آنچه را نایافتند — هرچه در تحصیل آن بشتافتند
اهل عقبه یا بود زایشان مراد — که بقتل وی بد ایشان را نهاد
کینه ایشان را پیغمبر نبود — جز که حقشان کرد مستغنی ز جود
جمله بودند اهل یثرب پس فقیر — از قدوم او غنی گشتند و سیر
پس کنند ار توبه از زرق و نفاق — بهر ایشان بهتر آمد در سیاق
در دو دنیا این عذاب از فعل و خوست — نیستشان هم در زمین یاری و دوست



حکایت ثعلبه

ثعلبه نامی که بود از زاهدان
گفت پیغمبر که این بود صلاح
حاصل آنکه شد توانگر آن فقیر
مردمان گفتند از حالش همه
پس پی اخذ زکوة اندر عیان
گفت این جزیه است کو خواهد زما
آمد این آیت بحق ثعلبه
بدهد از فضلش خدا مالی فزون
پس چو حقشان داد مال از فضل خویش
پس ز پی آورده ایشانرا نفاق
زانچه با حق کرده اند ایشان خلاف
آگهی آیا ندارند آنکه حق
یا ندانند اوست علام الغیوب
تا که جز صدقها سازد رسول
کاین زان آورد کارد درعیان
ورنه میدانست او خود لاعلاج
زاهل ایمان در اداء صدقها
پس کنند سخریه ایشان را خدا

خواست از پیغمبر آخر زمان
فقر را آخر بخیر است و فلاح
از دعای احمد روشن ضمیر
گوشده بس صاحب مال و رمه
بر قبایل ساخت مردیرا روان
از مسلمان جزیه او گیرد چرا
تو اما کرد از زکوة واجبه
ما کنیم از آن زکوتش را برون
از زکوتش جمل آوردند پیش
در قلوب آن جمل و بس اندر سیاق
وانچه وعده داده بودند از گزاف
آگهست از سر قلب این فرق
داند آنچه هست پنهان در قلوب
عیب او کردند جمعی بوالفضول
خوشش را او نباد مردمان
که ندارد کس از این صاع احتیاج
وانکسارا که نانند از نوا
میدهد یعنی بسخریت جزا

تا توانگر سازدش پروردگار
باز آمد گفت بهر من غنا
رفت سالی کو نیامد در نماز
بیستش فرصت که آید در نماز
چونکه او آمد بسوی ثعلبه
پس تکاهل کرد وهیچ آخر نداد
باشد از ایشان کسی کو با خدا
صدقه بدهیم از مال و ازحشم
روی گردانندو زان معرض شدند
تا بروز حشر و هنگام جزا
هم از آنکه بوده اند از اندروغ
زانچه میگویند پنهان بهم
صاعی از خرما برد مصطفی
کرد اشارت در طریق لمز و غمز
تا دهد اورا بهر وقتی زکوة
آمد آیت که کنند از تمر قدح
جز که در مقدار وسع و طاقتش
مستحقند این جماعت بر هلاک

زانکه معسر بود وبس ذوافتقار
شاد از خواهی که هستم بینوا
جست حالش مصطفی زاهل نیاز
یا که بدهد روز و شب درامتیاز
شد دگرگون خلق و خوی ثعلبه
بازگشت او برد سلطان عباد
کرده عهد ایشان که گر یابد غنا
از نکوکاران مگر باشیم هم
بودشان رسم از اعراض آمدند
که کنند ایشان ملاقات خدا
در خلاف وعده و قول دروغ
کاین زکوة مال جزیه است وستم
برد از انصار مردی با وفا
یک منافق با رفیق خود برمز
می نجلت یابد از عسرت نجاة
زانکه خواهد مستحق گردد مدح
پس کنند از بد دلی سخریتش
هم زیزدان بر عذابی دردناک

اِسْتَغْفِرْ لَهُمْ اَوْلَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ اِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللّٰهُ لَهُمْ ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ كَفَرُوا

خواهی آمرزش خواه مر ایشانرا و خواهی آمرزش مخواه از برای ایشان اگر آمرزش خواهی برای ایشان هفتاد بار پس هرگز نیامرزد خدا ایشانرا آن باینست که ایشان

بِاللّٰهِ وَرَسُولِهِ وَاللّٰهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ٨٢ فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللّٰهِ وَ

کافر شدند بخدا و رسولش و خدا راه نمیماید گروه فاسقانرا شاد شدند بازگذاشتگان بنشستنشان از بعد فرستاده خدا و

كَرِهُوا اَنْ يُجَاهِدُوا بِاَمْوَالِهِمْ وَاَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ وَقَالُوا لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ قُلْ نَارُ

ناخوش داشتند که جهاد کنند بمالهاشان و جانهاشان در راه خدا و گفتند مروید در گرما بگو آتش

جَهَنَّمَ اَشَدُّ حَرًّا لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ ٨٣ فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ

دوزخ سخت تر است در گرمی اگر باشند که بیابند پس باید که بخندند اندک و باید که بگریند بسیاری پاداشی بانچه بودند که کسب میکردند

٨٤ فَاِنْ رَجَعَكَ اللّٰهُ اِلٰى طَائِفَةٍ مِنْهُمْ فَاسْتَأْذَنُوكَ لِلْخُرُوجِ فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا مَعِيَ اَبَدًا وَلَنْ

پس اگر باز گرداند ترا خدا بسوی پاره از ایشان پس دستوری طلبند از تو برای بیرون رفتن پس بگو هرگز بیرون نخواهید آمد با من هیچگاه و هرگز

تُقَاتِلُوا مَعِيَ عَدُوًّا اِنَّكُمْ رَضِيتُمْ بِالْقُعُودِ اَوَّلَ مَرَّةٍ فَاقْعُدُوا مَعَ الْخَالِفِينَ ٨٥ وَلَا تُصَلِّ عَلٰى

کارزار نخواهید کرد با من دشمنی را بدرستیکه شما راضی شدید بنشستن اول بار پس بنشینید با بازماندگان و نماز مگذار بر

اَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ اَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلٰى قَبْرِهِ اِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللّٰهِ وَرَسُولِهِ وَمَاتُوا وَهُمْ فَاسِقُونَ ٨٦

یکی از ایشان که مرده هرگز و نایست بر فراز گورش بدرستیکه آنها کافر شدند بخدا و رسولش و مردند و ایشان بودند فاسقان

وَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَأَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللّٰهُ أَنْ يُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ

و شگفت نیاورد ترا مالهای ایشان و نه فرزندان ایشان جز این نیست میخواهد خدا که عذاب کند ایشانرا در دنیا و هلاك شود نفسهاشان و ایشان

كَافِرُونَ ٨٧ وَإِذَا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ أَنْ آمِنُوا بِاللّٰهِ وَجَاهِدُوا مَعَ رَسُولِهِ اسْتَأْذَنَكَ أُولُوا الطَّوْلِ

باشند کافران و چون فرستاده شود سوره که ایمان آورید بخدا و جهاد کنید با رسولش دستوری خواهند از تو صاحبان ثروت

مِنْهُمْ وَقَالُوا ذَرْنَا نَكُنْ مَعَ الْقَاعِدِينَ ٨٨ رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ

از ایشان و گویند واگذار ما را که باشیم با نشستگان راضی شدند بآنکه باشند با بازماندگان و مهر زده شد بر دلهاشان

فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ ٨٩ لَكِنِ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَأُولَئِكَ لَهُمُ

پس ایشان نمی‌فهمند لیکن رسول و آنانکه گرویدند با او جهاد کردند بمالهاشان و جانهاشان و آن گروه مر ایشانراست

الْخَيْرَاتُ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ٩٠ أَعَدَّ اللّٰهُ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ

خیرات و آن گروه ایشانند رستگاران مهیا کرده خدا برای ایشان بهشتهائی که میرود از زیرشان نهرها جاودانیان

فِيهَا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ٩١

در آن آنست کامیابی بزرگ

خواه آمرزش برین نامردان
یا نخواه آمرزش از بهر بدان

خواهی آمرزش اگر هفتاد بار
بهر ایشان نیست سودی در شمار

حاصل آنکه تا که دارند این صفت
نیست از حقشان رهی بر مغفرت

گر نخواهد گر بدی نیکو شود
ور نخواهد دوست دشمن خو شود

دم نشاید زد در این معنی تمام
مهر خاموشی است بر لب والسلام

زانکه ایشان بر خدا و بر رسول
کافرند و خارج از راه قبول

شاد گردیدند واپس ماندگان
بر قعود خود ز غزوهٔ بی‌گمان

بد کراهتشان بسوء اعتقاد
تا کنند از مال و تن با او جهاد

نار دوزخ گو اشد است و احر
گر که می‌بودند دانا بر مقر

زانکه دنیا جای عیش و خنده نیست
بر فرح این تنگنای ارزنده نیست

شادیش نا گر نکو بینی غم است
عیش آن نادیده وقت ماتم است

گریه کن با زهر با شکر عجین
آن شکر پندار وآن زهرت یقین

عیش دنیا جمله زهر قاتل است
هر که بر شهدش زد لب غافل است

جای عشرت نی در این ویرانه است
در وی آن خندد که خود دیوانه است

گریه کن کاید پس از شادی غمی
محنت دایم بود عیشت دمی

پس اگر بازآردت حق از تبوك
سوی قومی زین دورویان در سلوك

پس بگو بیرون نیائید از بلد
با من اندر جنگ دشمن تا ابد

باز بنشینید با پس ماندگان
هم دگر کاین میسزد بر راندگان

عرصهٔ میدان شد از نامرد صاف
تا نیاید غیر مرد اندر مصاف

رفت چون از دار دنیا بن ابی
خواست بگذارد نماز او نبی

بر دعا هم بر سر گورش بایست
در حق او چون دعا مقبول نیست

مرده‌اند اندر نفاق و فاسقند
بر نماز اهل حق نالایقند

مالشان افزون و فرزندان زیاد
جملگی با قدر و قوت در نهاد

تا که در دنیا بجمع و حفظ مال
سربسر باشند در رنج و وبال

چون بهایم در الم تا زنده‌اند
جان بمحرومی و سختی کنده‌اند

چون برایشان سورهٔ نازل شود
مر بایمان قلبشان مایل شود

هست امر اینجا بمعنای خبر
هست یکسان هر دو یعنی در اثر

پس نیامرزد منافق را خدا
نیست استغفار ایشانرا سزا

ترك خصلتهای بد غفران اوست
آنهم اندر عقدهٔ فرمان اوست

وجه آن هم کس نداند کز کجاست
ارچه این تیره دل آن روشن لقاست

خود منافق گفت غفران جوی نیست
این نه از من بل ز او از تو کی است

فاسقان را راه ننماید خدای
گرچه خود باشد بخلقان رهنمای

در سرای خود نشستند از خلاف
با رسول حق بکره و انحراف

جانب این غزوه گفتند از فسون
اندر این گرما نباید شد برون

باید ایشان پس بخندند اندکی
هم فزون گریند چون باران یکی

شادی او را غم اندر پی بود
عاقل اندر وی بشادی کی بود

صبح شادی تا رسد کی شام غم
از شکر شیرین شدی غافل ز سم

غیر بیداری نبود آن شادیت
دام دنیا زد ره آزادیت

عاقلان گریند بر خود روز و شب
وانکه دیوانه است خندد بی سبب

زانکه باشد خنده را باعث نشاط
ارچه خندی پس در این ویران رباط

حق دهد پاداش در یوم الحساب
آنچه کردند از بد و نیك اکتساب

پس بخواهند ار ز تو رخصت در سفر
تا برون آیند در غزوه دگر

بر نشستن چون شما راضی شدید
بار اول که قتالی در رسید

زانکه باشد کار مردان کارزار
نو عروسان حجله کردند اختیار

مرد کز رزم او نگردد سرفراز
حیف باشد بر جنازهٔ او نماز

آمد آیت که مکن هرگز نماز
بر یکی زایشان حقیقت یا مجاز

زانکه ایشان بر خدا کافر شدند
هم برون از امر پیغمبر شدند

تا نیندازد شما را در عجب
مال و اولادیکه دارند از عقب

غیر از این نبود که خواهد کردگار
بهر ایشان مر عذابی بیشمار

روحهاشان پس رود بیرون ز تن
وانگهی کافر بحق ذوالمنن

مرگ ایشان هم چو مرگ کلب و خر
در ضلال کفر و خواری بر بتر

بر خدا آرید ایمان از وداد
با رسولش رو کنند اندر جهاد

مراولوا الطول از تو خواهند اذن آن
اذن ده تا آنکه بنشینیم ما
خوشدلند از آنکه تا آرند زیست
بیستشان پس فهم آن کاندر جهاد
میکنند از نفس ومال خود جهاد
رستگارند آنکسان وآماده است

که گذاریشان بجا با قاعدان
با اولوالاغدار اندر خانها
با خوالف کاندر آنها خیر نیست
جیست حاصل از نکوئی هم مراد
آنکه ره را هست یکی در نهاد
جنتی که وعده حقشان داده است
اندر آن جاوید واین فیروزی است

مر اولوا الطول نزد اتفاق
در سرا باشیم ایمن از زیان
مهر بنهاده شده دلهایشان
مر پیمبر لیك واکو باویست
نصرت و فتح وغنیمت در جهان
بوستانهائیکه باشد روان
هم باداش از جداشان روزیست

صاحبان مال از اهل نفاق
با مریضان و زنان و کودکان
تا ملایکشان شناسد از نشان
ز اهل ایمان اندر آن محکم پی است
وانچه باشد خیر باقی در جهان
خوبهای علم و عقل از زیر آن

وَجَاءَ الْمُعَذِّرُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ لِيُؤْذَنَ لَهُمْ وَقَعَدَ الَّذِينَ كَذَبُوا اللهَ وَرَسُولَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ

وآمدند عذرگویندگان از بادیه نشینان که دستوری داده شود مرایشان را وبنشستند آنانکه دروغ بستند بر خدا ورسولش زود باشد که برسد آنان که

كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ٩٢ لَيْسَ عَلَى الضُّعَفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَى وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ

کافر شدند از ایشان عذابی دردناك نیست بر ناتوان ونه بر بیماران ونه بر آنانکه نمی یابند

مَا يُنْفِقُونَ حَرَجٌ إِذَا نَصَحُوا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ وَاللهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ

آنچه را صرف میکنند گناهی چون خالص شدند مر خدا ورسولش نباشد بر نکوکاران هیچ راهی وخدا آمرزنده مهربانست

٩٣ وَلَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لَا أَجِدُ مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّوْا وَأَعْيُنُهُمْ

ونه بر آنانکه چون آمدند ترا که سوار کنی ایشان را گفتی نمی یابم آنچه سوار کنم شما را بر آن برگشتند وچشمهاشان

تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَنًا أَلَّا يَجِدُوا مَا يُنْفِقُونَ ٩٤ إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ وَهُمْ

میریخت از اشك از غم که نمی یافتند آنچه را صرف کنند جز این نیست که راه گرفت بر آنانست که دستوری میطلبند از تو وآنها

أَغْنِيَاءُ رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطَبَعَ اللهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ٩٥

توانگرانند راضی شوند بآنکه باشند با بازماندگان ومهر نهاد خدا بر دلهاشان پس ایشان نمیدانند

يَعْتَذِرُونَ إِلَيْكُمْ إِذَا رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ قُلْ لَا تَعْتَذِرُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكُمْ قَدْ نَبَّأَنَا اللهُ مِنْ

عذرخواهی خواهند آمد بسوی شما چون بازگردید بسوی ایشان بگو عذر مخواهید که هرگز باور نداریم شما را بتحقیق خبر داد ما را خدا از

أَخْبَارِكُمْ وَسَيَرَى اللهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَى عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ

خبرهای شما بزودی خواهد دید خدا کارتان را ورسولش پس بازگردانیده خواهید شد بسوی دانای نهان وآشکار پس آگاهی دهد

بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ٩٦ سَيَحْلِفُونَ بِاللهِ لَكُمْ إِذَا انْقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ لِتُعْرِضُوا عَنْهُمْ فَأَعْرِضُوا

شما را بآنچه بودید که میکردید بزودی سوگند خواهند خورد بخدا برای شما چون بازگردید بسوی ایشان تا روگردانید از ایشان پس روی بگردانید

عَنْهُمْ إِنَّهُمْ رِجْسٌ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ٩٧ يَحْلِفُونَ لَكُمْ لِتَرْضَوْا

از ایشان بدرستیکه ایشان پلیدند وجایگاهشان دوزخست پاداشی بسبب آنچه بودند کسب میکردند سوگند میخورند بخدا برای شما تا خشنود شوید

عَنْهُمْ فَإِنْ تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنَّ اللهَ لَا يَرْضَى عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ ٩٨ الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا

از ایشان پس بدرستیکه اگر خشنود شوید از ایشان پس بدرستیکه خدا خشنود نخواهد شد از گروه فاسقان بادیه نشینان سخت ترند در راه کفر

الجزء الحادى عشر

وَ نِفاقاً وَ اَجْدَرُ اَلاّ یَعْلَمُوا حُدُودَ ما اَنْزَلَ اللّٰهُ عَلی رَسُولِهِ وَاللّٰهُ عَلِیمٌ حَکِیمٌ ۹۹ وَ مِنَ

ونفاق وسزاوارترند که ندانند حدهای آنچه را فرو فرستاد خدا بر رسولش وخدای دانای درست کاراست و از

الْاَعْرابِ مَنْ یَتَّخِذُ ما یُنْفِقُ مُغْرَماً وَ یَتَرَبَّصُ بِکُمُ الدَّوائِرَ عَلَیْهِمْ دائِرَةُ السَّوْءِ وَاللّٰهُ

بادیه‌نشینان کسیست که میگیرد آنچه را صرف میکند جای تاوان وچشم میدارد بشما گردشهای روزگار بر ایشانست گردش بد وخدا

سَمِیعٌ عَلِیمٌ ۱۰۰

شنوای داناست

آمدندی هم ز عذر آرندگان
بار بنشستند قومی بیفروغ
عذر آنان شاید از مسموع بود
گفته بن عباس بعضی را صحیح
در جهان بر قتل و غارت درخورند
نیست بر بیچارگان و عاجزان
زانکه قدرت شرط باشد بر فعال
بر نکوکاران نباشد راه حساب
هم حرج نبود بر ایشان یا عتاب
گفتی آنان را دهم راحله
رخ بتابند اندوه و غم بر تافتند
توشه و مرکب بر ایشان بس نه کس
نیست جز اینکه ملامت یا عتاب
راضیند از آنکه باشند آن کسان
بعد از آن از حال مستقبل خبر
ای محمد ص گو نخواهید اعتذار
زانچه دارید از نفاق اندر خفای
پس شما خواهند گشتن حمله بار
رود بر سوگند آید از نیار
پس شما ز ایشان کنید اعراض سخت
میخورند از بهرتان سوگندها
حق نباشد گر رضا از بنده پس
سخت دل وار علم و دانش بیخبر
پس سزاوارند و الیق بر عما
حق بر ایشانست دانا و حکیم
بد صلاح هر که علم آموختش
دیگران مانند در جهل و تعب
غبن و تاوان میکند آن احتساب
مر که یابد دور گیتی انقلاب

بعضی از اعراب گاه امتحان
که بایشان با خدا گفتی دروغ
وین کسان را عذر نامشروع بود
بود عذر اندر تقاعد بس قبیح
هم بحسرت در سرای دیگرند
هم بمرضی حکم رفتن از مکان
خاصه شد شرط وجوب اندر قتال
سوی ایشان هیچ راهی بر عتاب
کامدند ایشان بسویت با شتاب
تا برم همراهتان با قافله
زانکه هیچ از مال می نایافتند
ز اهل دین دارند بهر ملتمس
آن کسان را در خور آمد در حساب
با خوالف قاعدین اندر مکان
بدهد از مستحلفان بی هنر
کز شما هرگز نداریم استوار
رود بیند کارتان را آن خدای
سوی آن دانای هر پیدا و راز
مر شما را چو از سفر گردید باز
چون پلیدند و خسیس و شوربخت
تا شما گردید از ایشان رضا
نیست سودی گر رضا گردید کس
همنشین ناگشته با اهل هنر
تا نباشد آگه از اندازه‌ها
کز چه در کفرند و نادانی مقیم
شمع دانائی بجان افروختش
مقتضی وین بود اندر بولهب
چون ندارد بروی امید ثواب
پایهٔ اسلام و دین گردد خراب
بشنود حق هرچه گویند از زبان

تا که رخصت داده گردند آن عباد
عذرها گفتند کان بد ناقبول
یا بعذر آنها تصنع کرده اند
زود ایشان را رسد از کردگار
بعد از آن تعیین اعذار صحیح
هم بر آنان که نیابند هیچ زاد
در بوقف نیست ایشان را گناه
چون حق آمرزنده است و مهربان
تا نیائی آن جماعت را سوار
باز از پیش تو گشتند آن مهان
تا کنند ایشان تدارک بر سفر
حاصل آنکه راه بی بهیدستان دراه
کز تو میخواهند رخصت بر درنگ
مهرشان بنهاده بر دلها خدا
از شما باشند ایشان عذرخواه
زانکه داده خود خبر ما را خدا
هم رسولش تا که بار آید براه
پس خبر بدهد شما را در سیاق
تا کنند اعراض از تقبیحشان
جا که دوزخ بودشان در مآب
پس شما خوشنود گر ز ایشان شوید
هست اشد کفر و نفاق اعراب را
در بیابانها بود مأوایشان
زان حدودی که فرستاده است حق
آگهست از حال خلق از هر جهت
همچو اصحاب رسول و پیروان
هم کسی ز اعراب باشد بیولا
هستش انفاق از تقیه در شمار
گردش گیتی بر ایشان باد بد
داند آنچه هستشان در دل نهان

از رسول اندر تخلف در جهاد
وز جهاد آن بد تخلف با رسول
وین کسان عذری بکذب آورده اند
مر عذابی سخت اندر اعتذار
میکند حق اندر این آیت صریح
تا کنند اسباب راهی بر جهاد
چون ز دل فرمان برند و نیکخواه
آنکه را عذر از جهاد است آنچنان
هم بری باخود سوی کارزار
اشکشان از دیده‌ها بودی روان
بودشان هر لحظه اندُه بیشتر
در جهاد از ما نکس نبود گناه
ور غنا دارند استعداد جنگ
پس ندانند از مآل کارها
چونکه برگردید اندر جایگاه
جمله از اخبار و احوال شما
یا که ماند در نفاق و در گناه
زانچه کردید از نفاق وارو فاق
سرزنش نارید بر تصریحشان
بر جزای آنچه کردند اکتساب
حق نگردد راضی از قوم پلید
چون نشناسند هیچ آداب را
جهل و نادانیست سرتاپایشان
بر رسولش از فرایض وز نسق
چیست تا در علم و جهلش مصلحت
که شدند از نور حق روشن روان
که غرامت میشمارد صدقه‌ها
بر شما دارد بنکبت انتظار
دور اسلام است باقی تا ابد

وَ مِنَ الْاَعْرابِ مَنْ یُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَالْیَوْمِ الْآخِرِ وَ یَتَّخِذُ ما یُنْفِقُ قُرُباتٍ عِنْدَ اللّٰهِ وَ صَلَواتِ

واز بادیه‌نشینان کسی است که میگرود بخدا وروز بازپسین ومیگیرد آنچه را صرف میکند نزدیکیها نزد خدا ودعاهای

الرَّسُولِ اَلا اِنَّها قُرْبَةٌ لَهُمْ سَیُدْخِلُهُمُ اللّٰهُ فِی رَحْمَتِهِ اِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ ۱۰۱ وَالسّابِقُونَ

رسول آگاه باشید که آنها نزدیکیست برای آنها زود باشد که در آورد ایشان را خدا در رحمتش بدرستیکه خدا آمرزنده مهربانست وسبقت داران

الْاَوَّلُونَ مِنَ الْمُهاجِرينَ وَالْاَنْصارِ وَالَّذينَ اتَّبَعُوهُمْ بِاِحْسانٍ رَضِيَ اللّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ

نخستان از مهاجران و انصار و آنانکه پیروی کردند ایشانرا به نیکوئی خشنود شد خدا از ایشان و خشنود شدند از او

وَاَعَدَّ لَهُمْ جَنّاتٍ تَجْري تَحْتَهَا الْاَنْهارُ خالِدينَ فيها اَبَداً ذلِكَ الْفَوْزُ الْعَظيمُ ١٠٢ وَمِمَّنْ

و مهیا کرده برای ایشان بهشتهائیکه میرود از زیرشان نهرها جاودانیان در آن همیشه آنست کامیابی بزرگ و از آنکه

حَوْلَكُمْ مِنَ الْاَعْرابِ مُنافِقُونَ وَمِنْ اَهْلِ الْمَدينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفاقِ لا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ

پیرامون شمایند از بادیه نشینان منافقانند و از اهل مدینه ایستادند بر نفاق نمیدانی ایشانرا ما میدانیم ایشانرا

سَنُعَذِّبُهُمْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ اِلى عَذابٍ عَظيمٍ ١٠٣ وَآخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلاً

زود باشد عذاب کنیم ایشانرا دو بار پس برگردانیده میشوند بسوی عذابی بزرگ و دیگران اقرار کردند بگناهانشان آمیختند کرداری

صالِحاً وَآخَرَ سَيِّئاً عَسَى اللّهُ اَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ اِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحيمٌ ١٠٤

نیکو و دیگری بد شاید خدا که توبه پذیرد از ایشان بدرستیکه خدا آمرزنده مهربانست

هم زاعرابند باز از مؤمنین
جمله را اسباب نزدیکی برب
می بدانید اینکه انفاق از قبول
زودشان داخل کند حق در بهشت
سابقون الاولون اندر نشان
حق از ایشان راضی و ایشان زحق
اندر آن باشند جاویدان مقیم
نیست چندان حاصلی در ذکر آن
متصل هر قطره با دریا وجوست
آن دو رویانند و آیند از مجار
توبه از حالشان آگاه و ما
میکنند اظهار ایمان از نفاق
کان بود اخذ زکوة از روی داد
یا بود معنای لفظ مرتین
در قیامت بعد از آن گردند بار
نادم و خائف شدند از فعل خویش
او بود در رنج و ما آسوده حال
خویش را بستند با سوگند ها
توبه می بود و تضرع کارشان
گفت بالله من هم ایشانرا رها
قوم دیگر کاعتراف اندر گناه
یعنی اندر جنگها بودند یار
کاو بود آمرزگار و مهربان
مال خود کردند پس بر وی نثار

بر خدا و هم بروز واپسین
بر دعا های پیمبر هم سبب
یا که صلوات دعا های رسول
کان محل رحمت آمد در سرشت
کان بود انصار و هجرت کردگان
نامشان باشد بنیکی بر ورق
این بود فیروزی و فوزی عظیم
خود تو باش از سابقین در عقل و جان
این زمان یا آن زمان سابق اوست
بر شهادت یا بتهلیل و نماز
می ندانیم آنکسانرا در خفا
دان شما آگه نباید اندر وثاق
هم دگر تکلیف زجنگ و جهاد
بر عذاب جسم و جان در نشأتین
بر عذابی بس بزرگ و بس دراز
خوفشان بود از فساد دین و کیش
هردم ایشانرا فزون بودی ملال
بر ستون مسجد اندر بند ها
تا مگر بخشد گنه غفارشان
بسکنم آید تا که فرمان از خدا
میکنند ایشان بدرگاه اله
این سفر گشتند ساکن در دیار
رحمتش باشد پناه عاصیان
تا براه حق دهد فخر کبار
گفت من بر اخذ اموال شما

می نگیرند آنچه بدهند از وداد
که کند بر منفقان دایم دعا
موجب قربت بود در درگاه حق
چون حق آمرزنده است و مهربان
وانکسان کز سابقین تابع شدند
بهرشان آماده باشد از خدا
هست اندر سابقین بس اختلاف
آنکه بر ادراک معنی لایق است
وانکه زاعرابند در حول شما
هم زاهل شهرتان قومی دو رو
کفرشان پنهان بود اندر قلوب
ما کنیم آنقوم را تعذیب زود
زانکه نبود گر خود از عشق و ادب
بل منافق را که باشد در حسد
چند تن بودند زاهل دین دگر
منفعل گشتند و گفتند از ندم
آن تخلف بودشان از کاهلی
هیچ نگشایند خود را ز اختیار
چون پیمبر باز گردید از تبوک
دردم این آیت زخلاق مجید
مختلط گردند از ضعف بشر
شاید از فرط عنایت ذوالکرم
پس پیمبر باز کرد از بندشان
کز تو ما را حب مال افکنده دور
نیستم مأمور و هم نبود روا

اندر انفاق از صدق یا جهاد
تا رسدشان خیر دارین از خدا
آنکه را شد بر عنایت مستحق
بر همه مستغفران و منفقان
بر قبول امر حق ساعی بدند
جنتی جاری ززیرش نهر ها
تا که بوده است اول آن بیخلاف
اندر اسلام از حقیقت سابق است
یعنی اندر دور شهر از هر کجا
میبود کاندر دو روئی کرده خو
کس نداند غیر علام الغیوب
بر دو نوبت اندر اجرای حدود
هر دو ایشانرا عذابست و تعب
هردم اورا دو عذاب از حق رسد
که تخلف کرده بودند از سفر
بر رسول حق زما رفت این ستم
نز نفاق و کافری و بد دلی
تا که ناید امر از پروردگار
دید ایشانرا در آن سود او سلوک
بر قبول توبهٔ ایشان رسید
کرده های نیک با ذنب دگر
توبهٔ ایشان پذیرد یار هم
هم زبعد از سور و غم خورسندشان
لاجرم ما راست زین مال نفور

خُذْ مِنْ اَمْوالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكّيهِمْ بِها وَصَلِّ عَلَيْهِمْ اِنَّ صَلوتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَاللّهُ

بگیر از مالهاشان صدقه که پاک سازی ایشانرا و پاکیزه گردانی بصدقه و دعا کن بایشان بدرستیکه دعای تو مایه آرامست مرایشانرا و خدا

سَمِيعٌ عَلِيمٌ ١٠٥ اَلَمْ يَعْلَمُوا اَنَّ اللّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَ يَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ وَ اَنَّ اللّهَ

شنوای داناست آیا ندانسته اند که خدا اوست که میپذیرد توبه را از بندگانش ومیگیرد صدقها را وبدرستیکه خدا

هُوَ التَّوّابُ الرَّحِيمُ ١٠٦ وَ قُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَي اللّهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَسَتُرَدُّونَ اِلَى

اوست توبه پذیر مهربان وبگو بکنید پس بزودی میبیند خدا عمل شما را ورسولش وگروندگان وزود باشد که بازگردانیده شوید

عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ١٠٧ وَ آخَرُونَ مُرْجَوْنَ لِاَمْرِ اللّهِ اِمَّا يُعَذِّبُهُمْ

سوی دانای نهان وآشکار پس آگاهاند شما را با آنچه بودید که میکردید ودیگران موقوفاند مرفرمان خدا را یا عذاب میکند

وَ اِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَاللّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ١٠٨ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِداً ضِرَاراً وَ كُفْراً وَ تَفْرِيقاً بَيْنَ

ایشانرا ویا توبه بپذیرد از ایشان وخدا دانای درست کار است وآنانکه گرفتند مسجدیرا برای ضرر رسانیدن وکفر وجدائی افکندن میان

الْمُؤْمِنِينَ وَ اِرْصَاداً لِمَنْ حَارَبَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَيَحْلِفُنَّ اِنْ اَرَدْنَا اِلاَّ الْحُسْنَي

گروندگان وانتظار مرکسیرا که حرب کرد خدا ورسولش را از پیش وهرآینه سوگند خواهند خورد که نخواستیم مگر خوبیرا

وَاللّهُ يَشْهَدُ اِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ١٠٩ لَا تَقُمْ فِيهِ اَبَداً لَمَسْجِدٌ اُسِّسَ عَلَي التَّقْوَي مِنْ اَوَّلِ يَوْمٍ اَحَقُّ

وخدا گواهی میدهد که ایشانند هرآینه دروغگویان نبایست در آن هرگز هرآینه مسجدی که بنا نهاده شد بر پرهیزکاری از اول روز سزاوارتر است

اَنْ تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ اَنْ يَتَطَهَّرُوا وَاللّهُ يُحِبُّ الْمُطَّهِّرِينَ ١١٠

که بایستی در آن در آن باشند مردانیکه دوست دارند که پاک شوند وخدا دوست میدارد پاک شوندگان را

آمد آیت که بگیر از مالشان / صدقه بر تطهیر جان و حالشان
بهر آن یعنی که تا گردند پاک / این جماعت از گناه وار هلاک
هم شود نیکوئی آنها را زیاد / چون دهند آن صدقه را اخلاص وداد
هم دعا کن بهر ایشان کز دعات / قلبشان ساکن شود در ثابتات
حق سمیع است آنچه دارند اعتراف / بر گناه خویش و عصیان وخلاف
هم علیم او بر ندامتهایشان / وانچه باشد در ضمیر از رایشان
گفته اند از حق بقرآن مجید / المغ از این آیه بود درامید
اغلبی باشند بر این از ثقات / که بود زاین صدقه مقصود از زکوة
از عباد آیا ندانند آنکه حق / توبه بپذیرد زفضل ما سبق
هم بگیرد صدقهاشان از کرم / گشته ایشان جاری اورا درقلم
یا نمیدانند کان سلطان جان / باشد او توبه پذیر و مهربان
این زحق کرنده را باشد بیاد / غایت لطف است ورحمت برعباد
گو نمائید ای گروه تائبان / استقامت در عملها آنچنان
پس بزودی فعلتان بیند خدا / هم رسول و مؤمنان پارسا
زود برگردیده گردید از قرار / سوی آن دانای غیب و آشکار
پس شما را آگهی از وی رسد / بر هرانچه کرده اید از نیک و بد
باز دیگر از تخلف کردگان / که سه تن بودند ایشان از بیان
هر سه گشتند از پیمبر عذرخواه / حکم ایشان یافت تأخیر از اله
تا که مرجون لامر الله را / برچه آید حکم و فرمان از خدا
یافت تاخیر امرشان از زشت وخوب / گفت زان اِمّا یُعذب او یتوب
دائم ار باشند نادم زان خلاف / هم بدیگر رو نمایند از مصاف
شاید ایشانرا ببخشد کردگار / برعذاب و مغفرت تاچیست کار
حق بود دانا بحال عاقبت / هم حکیم اندر عذاب و مغفرت

در بیان مسجد ضرار

مسجدی کردند با اهلان سبا / نزد آن مسجد که بد نامش قبا
تا که بر ضد مسلمانان نماز / اندرآن مسجد گذارند از مجاز
چون ابوعامر کند رجعت زشام / اندرآن مسجد کنند اورا امام
هم بدین مضمون نوشت او نامهٔ / نزد ایشان چون بد او علامهٔ
خواستند از احمد کامل نیاز / کو کند اول در آن مسجد نماز
قصدشان زان بود اضرار ونفاق / ی که باشد از مصلین در سباق
آمد آیت که گرفتند از نقار / مسجدی اهل نفاق اندر ضرار
تا رسانند اهل ایمانرا زیان / نیست غیر از کفر وتفریق اندران
در میان آرند یعنی تفرقه / با رسول و مؤمنین از زندقه
انتظار آن برند از ما قبول / که بود از پیش حرب او با رسول
ابن عامر آنکه در بدر و احد / حاضر اندر جنگ با کفار بد
چون کسی گوید که این مسجد بنا / از چه رو کردید نزدیک قبا
میخورند ایشان قسم کز وی نبود / قصد ما جز خصلت نیک از نمود
خصلت نیکو که آن باشد نماز / توسعه هم بر ضعفان پدر نیاز
حق گواهی میدهد کاندر قسم / کاذبند این قوم پر مکر و ستم
پس تو هرگز اندرآن مسجد مایست / که از آن جز کفر وکین مقصود نیست
پس بران مسجد رسول مستطاب / در فکند آتش نمود آنرا خراب

ابن عامر زود هم در شام مرد
اندر احوالی که او باشد غریب
مسجدی کو گشته بر تقوی بنا
آنکه پاکی را ندل دارند دوست
چیست باعث گفت مردی در جواب
نزد آنکش عقل وروح افلاکی است
قلب باشد مسجد روشن دلان
عقل ویران خواهد این سجانه را
قصد ایشان زانکه جز تفریق نیست

بیکس ومطرود وجز حسرت نبرد
بیکس و مطرود وار دین بی نصیب
از نخستین یوم آن باشد قدا
دوست حق پاکیزگان را هم نکوست
خویشرا بعد از حجر شوئیم ز آب

نفس باشد سجده گاه غافلان
وز منافق بشود افسانه را
هیچشان بر یکدلی توفیق نیست

زانکه چون کرد او جدل با مصطفی
این دعا را احمد آمین گفت زود
هست الیق تا در آن سازی قیام
مصطفی پرسید از اهل قبا
نزد بعضی شستن قلب از خطاست

طاهرند اهل دل از هر رجس وریب
زان پیمبر گفت آنرا بر کند
هشته اند آن بهر ضر مؤمنین

گفت کاذب را نیراندا خدا
ابن عامر کو تو آن دم مرده بود
کاندر آن دارند مردانی مقام
حق شما را کرده بر پاکی ثنا
ور خصالی کان خود از نفس وهواست
حب غیر حق بدل ناپاکی است
واهل نفس آلوده بر هر شرك وعیب
مسجد نوهشته را ویران کنند
قبله اش نبود بجز آشوب و کین

اَفَمَنْ اَسَّسَ بُنْيانَهُ عَلي تَقْوى مِنَ اللهِ وَ رِضْوانٌ خَيْرٌ اَمْ مَنْ اَسَّسَ بُنْيانَهُ عَلي شَفا جُرُفٍ

آیا پس آنکه اساس نهاده باشد بنایش را بر پرهیزکاری از خدا وخشنودی بهتراست یا آنکه اساس نهاده باشد بنایش را بر کنار کندرگاه

هارٍ فَانْهارَ بِهِ في نارِ جَهَنَّمَ وَاللهُ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الظّالِمينَ ١١١ لا يَزالُ بُنْيانُهُمُ الَّذي بَنَوْا رِيبَةً

سیل خالی شده شکست خورده پس فرود آمد بآن در آتش دوزخ وخدا هدایت نمیکند گروه ستمکارانرا همیشه باشد بناشان که ساختند شکی

في قُلُوبِهِمْ اِلاّ اَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ وَاللهُ عَليمٌ حَكيمٌ ١١٢ اِنَّ اللهَ اشْتَرى مِنَ الْمُؤْمِنينَ اَنْفُسَهُمْ

در دلهاشان مگر آنکه پاره شود دلهاشان وخدا دانای درست کاراست بدرستیکه خدا خرید از گروندگان جانهاشان

وَ اَمْوالَهُمْ بِاَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقاتِلُونَ في سَبيلِ اللهِ فَيَقْتُلُونَ وَ يُقْتَلُونَ وَعْداً عَلَيْهِ حَقّاً في

ومالهاشانرا بآنکه مر ایشانرا باشد بهشت کارزار میکنند در راه خدا پس می کشند وکشته میشوند وعده دادنی بر آن حق در

التَّوْرٰيةِ وَالْاِنْجيلِ وَالْقُرْآنِ وَ مَنْ اَوْفى بِعَهْدِهِ مِنَ اللهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذي بايَعْتُمْ

توریت وانجیل وقرآن وکیست وفاکننده تر بعهدش از خدا پس شاد شوید بسبب فروختنتان که مبایعت کردید

بِهِ وَ ذلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظيمُ ١١٣

بآن وآنست آن کامیابی بزرگ

هرکس آیا کو بنای دین خود
بر کنار رودی اعنی بر تهی
بر زمینی اینچنین هشتن بنا
راه ننماید خدا بر ظالمان
زاید از چیزیکه در دلهایشان
از نفاق و حقد وحسرت خسته اند
پاره پاره جز که گرددشان قلوب
حق بود دانا بنیت ها تمام
این بتحریص است از بهر جهاد
مالك مطلق مر او را بود داد
گر که آنی قطع فیض از وی شود
میدهد جنت مر ایشانرا عوض
از جهاد دشمنان ذی فر شوند
نفس باشد مایهٔ صد شر و شور
چون خرد او آنچه کان ملك ویست
وعده حق داده است ایشانرا بر آن

هشت بر تقوی ز حق نزد خرد
که زسیلی گشته زیر آن تهی
سست تر بس باشد از بنیاد ها
زاید از مقصودشان اندر جهان
باشد از شك وز فساد رایشان
واندر آن اندوه وغم پیوسته اند
بی ز ادراك از خصال زشت وخوب
هم بحکمت حاکم اندر انتقام
ورنه مال وجان هم او بر بنده داد
بی بسود خود که محض جود داد
نیست موجود او دگر لاشیء شود
دادن جنت برایشان بد غرض
بر خلایق در دو عالم سر شوند
مال هم اسباب طغیان و غرور
هرکه نفروشد نه در سلك ویست
وعدهٔ حق است ثابت بیگمان

هم بر رضوان بهتر آن یا زاعتماد
طاهرش بر پاستاده با شکاف
سست گردد اوفتد گردابش
لایزالست آن بناشان تا ابد
حقدشان افزود یعنی زان مهم
یا همیشه باشد آن تخریبشان
یا بتوبه وندم بر مثل آن
حق خرید از مؤمنان خوش سرشت
عبد مملوکی که خود معدوم بود
چیست اورا تا که بفروشد بحق
لطف دیگر بود گفت ارذوالجلال
خواست تا گردند راغب بر جهاد
از زمین بیرون فتد تخم فساد
گفت میکن این دو فاسد را فدا
در ره حق میکنند از جان قتال
هست در توراة وانجیل این خطاب

بر شما حرف از بنائی کس نهاد
لیك مشرف بر فتادن بخلاف
در جهنم آن بنا با بانیش
که نهادند از عناد و از حسد
چون نبودند آن بناشان منهدم
هم بدوزخ متصل تهدیدشان
نزد آن دانای پیدا و نهان
جان و هم اموالشانرا بر بهشت
از وجود و بود خود محروم بود
هر دمی باشد یعنی مستحق
مجرم از بندگانم جان و مال
زانهم ایشانرا بود خیر و مراد
پس رسند از دین ودنیا بر مراد
در زهم بستان بهشت اندر جزا
میکشند و کشته گردند آن رجال
هم بقرآن وعده یعنی بر ثواب

کیست وافی تر بعهد از شاه جود || شاد پس باشید برآن بیع و سود
هست این بیع نکو بهر شما || شاد یعنی برشری و بیع خویش
رستگاری بزرک از ذوالعطا || که باو کردید این سودا زپیش

التَّآئِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّآئِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ

آن توبه کنندگان پرستندگان ستایش کنندگان آن روزه داران آن رکوع کنندگان آن سجده کنندگان آن امر کنندگان بمعروف و نهی کنندگان

عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللّٰهِ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ ١١٤ مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ

از منکر وآن نکهدارندگان مرحدهای خدارا ومژده ده گروندگانرا نباشد مرپیغمبرانرا وآنانکه گرویدند که

يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولِي قُرْبٰى مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ

آمرزش خواهند از برای مشرکان واگرچه باشند صاحب قرابت از بعد از ظاهر شدن مرایشانرا که ایشانند اهل آتش

١١٥ وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَهَا إِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ

ونبود آمرزش خواستن ابراهیم از برای پدرش مگر از وعده شده که وعده داده بود آنرا باو پس چون ظاهر شد مراورا که او

عَدُوٌّ لِلّٰهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ ١١٦

دشمن است مرخدارا بیزار شد از او بدرستیکه ابراهیم بود هر آینه بسیار دعا کننده و بردبار

تائبون و عابدون و حامدون
در خبر آمد که درحسن سرشت
سیر میکن دربهشت از اختیار
صوم شد بهتر ریاضت مرد را
هست فردا اول ماه صیام
خواهی از روزره آری بوتست
توبهٔ طاهر زفعل نارواست
کن پرستش زانکه خلاق تواست
چونکه مانی اندکان وخانه باز
بینی آندم نیست یاری جز خدا
کن بهر نعمت که اودادت سپاس
آن نگنجد گرچه دروهم وقیاس
شد برون غیر ازسرا دررا ببند
چونکه بستی در بروی ما خلق
سیر افعالت در اینجا شد تمام
در صفات لم یزل فانی شوی
واگذاری برگدا ملك شهود
آنکه باقی بود باقی ماند و بس
آمرون برنیکوئی تا کیستند
تا بحق حفظ حدود الله کنند
ده بشارت مؤمنان را از ولا
از پیمبر خواستند اهل هدا
که نمایند ازحق آمرزش طلب
کان جماعت مشرکند و اهل نار
وقت مردن گفت اورا مصطفی
گفت من ناشم بدین منتجب

روزه داران بهر قهر نفس دون
هرکسی را هست جائی دربهشت
هرکجا بیك آیدت میکن قرار
هم بود بهتر دوا این درد را
کار ارباب ریاضت شد بکام
در طریقت شرط اول توبة است
توبهٔ اهل دل از غیر خداست
دل بیاری ده که مشتاق تواست
تا نبود کس جز آن دانای راز
بك باوجان در پرستش کن ندا
خاصه بر آنکه نمودت حق شناس
کن تو براندازهٔ دانش سپاس
روده ات دربستن است ازناپسند
میشوی سیار در آیات حق
گر بفهمی رمز آیات وکلام
وصف خلقی رفت وربانی شوی
پس شوی فانی بذات اندر سجود
غیر باقی کیست درکاشانه کس
در جهان بر نهی منکر زیستند
خلقرا ازفرق و جمع آگه کنند
که بان وصفند موصوف ازخدا
تا که آباشان بیامرزد خدا
بهر شرك آردگان بی ادب
این دعارا بست ره بر کردگار
حقت افزونست بر من ز ابتدا
دین ابراهیم و عبدالمطلب

صائمین را گفت سائح درکلام
غیر صائم کاوست آزاد ازمکان
سائحان یا سالکان عاجلند
نفس ازوی سالك اندره شود
رفته از هجرت بسال اندرشمار
تائبون را زان مقدم گفت حق
بعد توبه بر عبادت کن قیام
در دوعالم کس جز او یار تو نیست
یادآن کن کز کسان وامانده
چون شد اخلاصت بطاعت رهنمون
همچنین ذادت زبان بحمد گو
روی حاجت چون تمام آسو شود
صوم تنها نی لب از نان بستن است
سائحون زان گفت اهل صوم را
چون شدی فارغ زسیر ممکنات
حلقهٔ هستی زانگشت خضوع
مر موحد رست یکجا از دوئی
اینست سر راکعون الساجدون
این جماعت عارفان حضرتند
این مقام انبیا و اولیاست
مؤمن کامل نخواندش ثقات
آمد این آیت زحق دردم صریح
گر چه میباشند خویشاوندشان
عامه گویند آیت این برغالب است
خواهم ابندم پردهٔ ایمان زنی
پس بکفر او رفته از دنیا برون

که ندارند ایچ در جائی مقام
گویدش حق هرکجا خواهی عنان
کرده راه نفس طی برمنزلند
تا زاسرار دوکون آگه شود
یکهزار وسیصد و هفت ازقرار
نقش عصیان شو نخستین ازورق
شرط خدمت را بجا آر ازتمام
وقت افتادن نگهدار تو نیست
وقت حاجت زار و تنها ماندهٔ
حمد اوکن تا شوی از حامدون
تا گذاری شکر نعمتهای او
دل تهی از یاد غیر او شود
بل زمألوفات کونی رستن است
تا شناسی از نشان آنقوم را
روکنی از فرق بر جمع صفات
چون ولی حق درآری درركوع
می نماند اندر میان ما ونوئی
رمز دیگر از صفی بشنوکنون
سوی فرق آیندگان ازوحدتند
مر موحد را بقا بعد از فناست
که نباشد متصف براین صفات
کز نبی وز مؤمنین نبود صحیح
بعد ازآنکه گشت روشن ازنشان
این که ازل درحق بوطالب است
بر شهادت مر مرا یاری کنی
این خبر نبود بصحت رهنمون

زانکه‌آخر سوره‌بود این‌ز رسول
ورکه هم‌باشد خبر صدق‌و صحیح
بوده بوطالب اگر بر دینشان
رو کنم براصل آیت ای سلیم
عمش اعنی‌که بد اورا چون‌پدر
یعنی آلی گر بدن ممتحن
هم خلیل اورا بشفقت گفته بود
هم‌نخواهد گشت مؤمن هرگزاو

یافت سال تاسع ازهجرت نزول
هست بر ایمان بوطالب صریح
پس مسلمانست او در هر نشان
گفت ایشانند اصحاب جحیم
تربیت را حمله از هر رهگذر
بر تو خواهم کرد استغفارمن
میکنم بهرت من استغفار زود
جست بیزاری روی چون بدعدو

هم ابوطالب ز هجرت پیشتر
زانکه عبدالمطلب بالاتفاق
هرچه‌اوبوده است گوباش از نهاد
خود براهیم‌آنکه بد بردین‌راست
جز بهر وعده اورا از ادب
وعده داده بود آذر بر خلیل
پس چوروشن شد برابراهیم‌راد
بود او اوا آن خلیل وبردبار

یافت فرمان وین یقین‌است‌ازخبر
بوده مسلم هم براهیم از سیاق
تو مسلمان باش و نکو اعتقاد
مغفرت بهر پدر هرگزنخواست
گفت خواهم بهرت‌آمرزش‌زرب
که شوم مؤمن در آیم در سبیل
گوست دشمن مرخدا رادر نهاد
صبر او افزون خضوعش بیشمار

وَ مٰاكٰانَ اللّٰهُ لِيُضِلَّ قَوْماً بَعْدَ اِذْهَدٰيهُمْ حَتّٰي يُبَيِّنَ لَهُمْ مٰا يَتَّقُونَ اِنَّ اللّٰهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

ونباشدخدا که‌اضلال‌کند گروهیرا پس‌ازآنکه‌هدایت‌کردشان تاآنکه‌بیان‌کندبرای ایشان آنچه‌پرهیزکنندبدرستیکه‌خدابهمه‌چیزداناست

١١٧ اِنَّ اللّٰهَ لَهُ مُلْكُ السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ يُحْيِي وَ يُمِيتُ وَ مٰالَكُمْ مِنْ دُونِ اللّٰهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلٰا

بدرستیکه‌خدامراوراست‌پادشاهی‌آسمانها وزمین زنده‌میکند ومیمیراند ونیست‌مرشمارا‌ازغیر خدا هیچ دوستی‌ونه

نَصِيرٍ ١١٨ لَقَدْ تٰابَ اللّٰهُ عَلَي النَّبِيِّ وَالْمُهٰاجِرِينَ وَالْاَنْصٰارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سٰاعَةِ الْعُسْرَةِ

یاری‌کننده بتحقیق توبه‌پذیرفت‌خدا بر پیغمبر ومهاجران وانصار وآنانکه‌پیروی‌کردنداورادرزمان دشواری

مِنْ بَعْدِ مٰاكٰادَ يَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيقٍ مِنْهُمْ ثُمَّ تٰابَ عَلَيْهِمْ اِنَّهُ بِهِمْ رَؤُفٌ رَحِيمٌ ١١٩ وَعَلَي الثَّلٰاثَةِ

از بعدآنکه‌نزدیک‌بود برگرددلهای‌پاره ازایشان پس پذیرفت توبه‌ازایشان‌بدرستیکه‌او بایشان‌مهربان‌رحیم‌است وبرآن سه‌که‌گذاشته

الَّذِينَ خُلِّفُوا حَتّٰي اِذٰا ضٰاقَتْ عَلَيْهِمُ الْاَرْضُ بِمٰا رَحُبَتْ وَ ضٰاقَتْ عَلَيْهِمْ اَنْفُسُهُمْ وَ ظَنُّوا اَنْ

شدند تاچون‌تنگ‌شد برایشان زمین باآن فراخی وتنگ‌آمد برایشان نفسهاشان‌ویقین‌کردندکه

لٰامَلْجَاَ مِنَ اللّٰهِ اِلّٰا اِلَيْهِ ثُمَّ تٰابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا اِنَّ اللّٰهَ هُوَ التَّوّٰابُ الرَّحِيمُ ١٢٠ يٰا اَيُّهَا الَّذِينَ

نیست‌پناهی از خدا مگرسوی‌او پس‌توبه‌پذیرفت‌ازایشان تاثابت‌بر توبه‌بمانندبدرستیکه‌خدااوست‌توبه‌پذیرمهربان ای‌آنکسانیکه

آمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ وَكُونُوا مَعَ الصّٰادِقِينَ ١٢١

گرویدند بپرهیزیدازخدا وباشید از راست‌گویان

حق نسازد هیچ قومی را تباه
آنکسان کزمصطفی غایب شدند
باز پرسیدند زاعمالیکه پیش
یا که پیش ازحکم برتحریم خمر
از نبی گشتند مستفسرکه چیست
حق بهر چیزیست دانا ازامور
می نباشد مر شمارا جز خدای
چونکه داد اذن تخلف از قتال
بل زحب مال واز انس وطن
توبهٔ او باب توبهٔ امت است
یا که باشد توبه از نقض بشر
ازرضا ع مرویست کزبهررسول
همرهش بوند یعنی در تبوك
بودشان عسرت ززاد و راحله

بعد ازآنکه گشتشان هادی براه
بیخبر از نسخ آیتها بدند
کرده بودندآنکسان دردین‌وکیش
یافت فرمان آنکه اوغافل زامر
حال ایشان گفت احمدباك نیست
هم زقبل و بعد اشیا درحضور
کار سازی یا مدد کاری بجای
او بانصار مهاجر در سؤال
هم پی آسایش و آرام تن
هم برامت بهرحذب رحمت است
چاره نبود زاین انابت در سیر
توبهٔ آن قاعدین آمد قبول
هم بعسرت بود ایشانرا سلوك
هم زبی آبی و بعد مرحله

تاکند روشن برایشان آنچه هست
باز چون گشتند ودیدند از نمود
آمد این آیت بشأن آنکسان
یا که از تحویل قبله بی خبر
آمد این آیت که هیچ اعمال‌کس
هم مراوراشاهی ارض‌وسماست
حق بتوبه بر پیمبر گشت بار
زانکه بعضی زاجماعت ازجهاد
این بود ثابت بنزد اهل راه
یا که باشد توبهٔ او بر خدا
سوی‌حق‌برگشت‌هرکس‌قدراوست
وانکسانکه پیروی ازحضرتش
فوق‌طاقت بودشان جوع وعطش
در چنان تنگی زسلطان رسل

واجب از پرهیز نزد حق‌پرست
حکمها بر قسم دیگر گشته بود
که نبودند آگه از تغییر آن
از جهان رفتند قومی پیشتر
حق نسازد ضایع اندرپیش‌وپس
زنده گرداند بمیراند براست
بر قبول توبه یعنی از اعتزار
داشتند اکراه اما نز عناد
که نباشد بر نبی جایز گناه
بهر استکمال رفعت و اعتلا
جزرو مد بحر جزجام و سبواست
کرده اند اندر زمان عسرتش
جان زگرماشان در آزارو طپش
پیروی کردند ایشان در سبل

بعد از آنکه بود نزدیک از کروب
پس بر ایشان گشت حق بر توبه یار
چون بر ایشان حق رؤفست و رحیم
گفت پیغمبر باصحاب کرام
تا بر ایشان تنگ شد زان امتناع
پس بدانستند خود بی اشتباه
داشت ایشانرا بتوبه مستقیم
توبه روزی گر کند صد بار کس
اتقوا الله ای گروه مؤمنان
از صفی بشنو علامتهای صدق
دیگران گر مال دنیا زر و گنج
لب بحسنات حرمی در خطاب
گفته‌اند این آیه در شأن علی است

آنکه قومی‌را رجا گردد قلوب
زانکه بود ایمانشان دور از مجار
دادشان ره بر صراط مستقیم
که بر ایشان لب ببستند از کلام
ارض امکان با وجود اتساع
نیست از حق جز بسوی او پناه
کوست در هر حال تواب الرحیم
جمله را بپذیرد او از بنده بس
دور باشد از خلافی آنچنان
کیست تا در هر زمان دارای صدق
بر ذخیره بنهد از پاداش رنج
جز که گوید بر سؤالی را جواب
گر چنین باشد خلاف صدق نیست

یعنی از بیچارگی مرتد شوند
دادشان توفیق کز وسواسها
هم دگر بپذرفت توبه زان سه کس
هیچ با ایشان نگوید کس سخن
همچنین شد تنگ دلهاشان زغم
حق بر ایشان پس بتوبه گشت یار
گر ثوابست علمت رهنمون
واین بود از رحمت بیمنتها
هم شما باشید اندر قول و دین
اول آنکه با فقیران در سلوک
هم نگردد عهد او هرگز خلاف
گر نمائی خویشرا آسان بخلق
زانکه او در راستی معروف بود

باز گردند از جهاد و بد شوند
توبه ها آرند و بپذیرد خدا
کز غزا ماندند ایشان باز پس
همچنین باشد جدا هر کس ز زن
میفزود اندوه و غمشان دمبدم
دادشان توفیق توبه ز اعتزار
توبه بپذیرنده یعنی بر فزون
کاندر او غرقند یکجا ماسوی
از گروه راستگویان بالیقین
آنچنان باشد که با شاه و ملوک
هم نتابد روی دشمن در مصاف
کانچنانی صادقی و پاك دلق
بر صفات صادقان موصوف بود

مَا كَانَ لِاَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْاَعْرَابِ اَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللّٰهِ وَلَا يَرْغَبُوا

نبود مر اهل مدینه‌را و آنانکه پیرامون آنهااند از بادیه‌نشینان که بازمانند از رسول خدا و نه آنانکه نکذرند

بِاَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَاٌ وَلَا نَصَبٌ وَلَا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ وَلَا يَطَؤُنَ

بسبب نفسهاشان از نفس او این بسبب آنستکه ایشان نرسد ایشانرا تشنگی و نه تعبی و نه گرسنگی در راه خدا و در ننوردند

مَوْطِئًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نَيْلًا اِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ اِنَّ اللّٰهَ لَا

گامی که بخشم آورد کافرانرا و نیابند از دشمنی یافتنی مگر آنکه نوشته شود برای ایشان کار خوبی بدرستیکه خدا

يُضِيعُ اَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ١٢٢ وَلَا يُنْفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً وَلَا يَقْطَعُونَ وَادِيًا اِلَّا كُتِبَ

ضایع نسازد مزد نیکوکارانرا و انفاق نکنند نفقه کوچك کم و نه بزرك بسیار و قطع نکنند وادئیرا مگر آنکه نوشته شد

لَهُمْ لِيَجْزِيَهُمُ اللّٰهُ اَحْسَنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ١٢٣ وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ

از برایشان تا جزا دهدشان خدا نیکوتر از آنچه بودند که میکردند و نباشد گروندگان که بروند همگی پس چرا نرفتند

مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ اِذَا رَجَعُوا اِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ

از هر گروهی از ایشان پارهٔ تا دانش آموزند در دین و تا بیم کنند قومشانرا چون باز گردند بسوی ایشان باشد که آنها بترسند

١٢٤ يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً وَاعْلَمُوا

ای آنکسانیکه گرویدید کارزار کنید آنانکه نزدیکند بشما از کافران و تا بیابند در شما سختی و بدانید

اَنَّ اللّٰهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ ١٢٥ وَاِذَا مَا اُنْزِلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ اَيُّكُمْ زَادَتْهُ هٰذِهِ اِيمَانًا

که خدا با پرهیزکاراست و چون فرو فرستاده شود سوره پس از ایشان کسی است که میگوید کدام از شما افزود او را این سوره ایمانی

فَاَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَزَادَتْهُمْ اِيمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ ١٢٦ وَاَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ

پس اما آنانکه گرویدند پس افزود ایشانرا ایمانی و ایشان شاد میشوند بسیار و اما آنانکه در دلهاشان مرضی است پس افزود

رِجْساً اِلٰى رِجْسِهِمْ وَ مٰاتُوا وَ هُمْ كٰافِرُونَ ١٢٧ اَوَلٰا يَرَوْنَ اَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ فِي كُلِّ عٰامٍ مَرَّةً

شان پلیدی بپلیدی ایشان ومردند وایشان بودند کافران آیا نمی‌بینند که ایشان آزموده میشوند در هرسال یکبار یادو

اَوْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ لٰايَتُوبُونَ وَلٰاهُمْ يَذَّكَّرُونَ ١٢٨ وَ اِذٰا مٰا اُنْزِلَتْ سُورَةٌ نَظَرَ بَعْضُهُمْ اِلٰى بَعْضٍ

بار پس توبه میکنند ونه ایشان پند میگیرند وچون فرو فرستاده شود سورة مینگرند بعضی از ایشان بعضی

هَلْ يَرٰيكُمْ مِنْ اَحَدٍ ثُمَّ انْصَرَفُوا صَرَفَ اللّٰهُ قُلُوبَهُمْ بِاَنَّهُمْ قَوْمٌ لٰايَفْقَهُونَ ١٢٩ لَقَدْ جٰاءَكُمْ

آیا می‌بینند شمارا هیچ احدی پس برگشتند گرداند خدا دلهاشانرا بآنکه ایشانند گروهی که نمی‌فهمند بتحقیق آمد شمارا

رَسُولٌ مِنْ اَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مٰاعَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ ١٣٠ فَاِنْ

رسولی از خودهاتان که سخت است بر او رنج کشیدن تان حریص است بر شما بگروندگان مهربان رحیم است پس اگر

تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللّٰهُ لٰا اِلٰهَ اِلّٰا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ

اعراض کنند پس بگو بس است مرا خدا نیست خدائی بجز او بر او توکل کردم واوست پروردگار عرش بزرگ

بست بر اهل مدینه رایگان
نی رسد هم تا زنفس وی کنند
نی رسدشان تشنگی و مخمصه
نسپرند از امکنه سپردنی
جز که شد بنوشته ایشانرا بدان
می نگرداند خدا بی اشتباه
همچو مزد نعل اسب و نیم نان
هیچ هم نکنند طی وادئی
بهر این آنچه اندر راه دین
چون تهدید تخلف کردگان
گرچه پیغمبر رود خود با سپاه
آمد آیت که نشاید مؤمنان
ارچه نی بیرون روند از غرفه‌ها
باید ایشان تن ندهند از رشد
ای گروه مؤمنان از کردگار
یعنی آنها که بارض یثربند
هم بدانید اینکه حق باشد یقین
تا نگردد کشته خصم اقربت
فتح نا گردد بلاد و دوردست
سورهٔ نازل شود چون در سند
از شما کبود که اورا برفزود
باشد اما آنکسانرا کاعتقاد
وانکسانکه هستشان دردل مرض
می نبینند اینکسان آیا که چون
هم نمیگیرند ایشان هیچ پند
پس نگویند از نفاق واز حسد
پس اگر بیند کسی ساکن شوید
یا شوند ازآن فواید منصرف
شاید این باشد بعنوان دعا

وانچه زاعرابند گرداگردشان
بر هوس خویش رغبت ار پسند
نصب هم یعنی که رنج و مخمصه
که بخشم از کافران آرد تنی
کار های نیك از بهر شان
نزد خود اجر گنه کاران تباه
گر کمی ناید بچشم مردمان
از زمین کافران یا شائی
کرده اند ایشان عملها آن یقین
آمد آیاتی چنان از بعد آن
یا فرستد لشکری را کینه خواه
باورند آن جمله از شهر و مکان
اکثری مانند هم باقی بجا
چونکه برگردند سوی قوم خود
امر باشد مر شما را کارزار
ضرب و قتل وجزیه را مستوجبند
نزد حفظ و نصرت او بامتقین
ره نگردد صاف وصافی مشربت
وین میسر بر شما ناچار هست
تا که بعضی از کتاب ارجمند
این بیان از راه ایمان در نمود
پس بر آن ایمانشان گردد زیاد
زاید ایشانرا شود رجس و غرض
میرسدشان فتنها در آزمون
سورهٔ گردد چو نازل سودمند
یکدگر را هل یریکم من احد
ورنه برخیزید و خود بیرون روید
که بقرآنست و حیثش مختلف
قلبشان یعنی بگرداند خدا

که کنند ایشان تخلف از رسول
هست این ترك تخلف را که چون
از متاعب آنچه هست اندر سفر
هم نیابند از عدو دریافتن
باشد آن کردار های مستطاب
نی کنند انفاق اندك یا فزون
یا ز اشترها قطار اندر قطار
جز که گردد ثبت در لوح رضا
هست احسن وصف اجر از کردگار
مؤمنانرا جمله این گردند عزم
جمله میرفتند بیرون آنرمه
زانکه مختل گردد اوضاع معاش
تا بیاموزند هم احکام دین
با که باشد تا کنند ایشان حذر
با کسانیکه نزدیك شما
یابد ایشان درشما سست بجویش
گفته حق کاعدای اقرب کشتنی است
مصطفی زان گفت اول دور خویش
دشمن نزدیك چون رفت از میان
پس کسی گوید زارباب نفاق
کیست یعنی که بیفزودش یقین
شادمان گردند ایشان چون کنند
هم بمردند آنکسان در کفر خویش
مرة فی کل عام او مرتین
از کراهت میکنند ایشان نظر
یعنی آیا مسلمین بینندتان
بار پس گردند از بزم رسول
قلبهاشانرا خدا گرداند است
زانکه ایشانند قومی که زجهل

همچنین از امر و نهی او عدول
تا نمی باشند در سیر و سکون
هستشان در راه حق اندر نظر
ز اسر وقتل ونهب و رو بر تافتن
نزد حق مستلزم اجر و ثواب
از پی اعزاز دین اندر شئون
کان ز زاد جاهدان باشد ببار
تا که بدهد حقتعالی شان جزا
کان به است از فعل عبد از هر قرار
که نماند پس بجا آید چو رزم
خانه ها خالی بد از مردان همه
یابد اهل دین و دنیا اغتشاش
در موقف نزد خیر المرسلین
زانچه داده شان رب البشر
باشد از کفار اندر هر کجا
غلظتی باشد از اندازه بیش
کافری اقرب بود از همس بیست
خالی از اعدا کنید از دور خویش
ره شود مفتوح بر فتح جهان
خود باستهزا و انکار از شقاق
زین بیان در فهم و در ایمان و دین
فکر در آن سوره زادراك بلند
زاول ایشانرا نبود ایمان و کیش
توبه پس نارند هیچ از دین وغین
بعضی اندر چشم بر بعضی دگر
چون یکی بیرون روید از بدگمان
خشمناك و خائف و زشت وملول
تا زادراك معانی مانده است
در نمیابند حقرا خود بسهل

پس پی تنبیه فرماید بحا
پس باو دشوار باشد زان سبب
مؤمنانرا پس رؤف و مهربان
پس تو میگو حسبی الله وین سست
من باو کردم توکل ز اهتمام

بر شما آمد رسولی از شما
آنچه زان افتید از رنج و تعب
رأفتش بسیار و رحمش بیکران
حق تو را کافی ز عون هر کس است
کار خود بگذاشتم بروی تمام
حاصل آنکو عرش را دارد نگاه

یعنی از جنس شما کامل عیار
پس حریص است اندر اسلام شما
پس شوند ار معرض از یاری تو
لا اله غیره یعنی که نیست
کو خداوند است بر عرش عظیم
هم نگهدار است مارا در پناه

تا بجنسیت باو گردید باز
بر نکوئی تا بود نام شما
روی تابند از هوا داری تو
هیچ معبودی جز او وین ایمنی است
جسم اعظم عرش را گوید حکیم



سورة یونس علیه السلام مائة و تسع آیات و هي مكية

بسم الله الرحمن الرحيم

بنام خدای بخشندهٔ مهربان

الر تلك آيات الكتاب الحكيم ٢ أكان للناس عجباً أن أوحينا الى رجل منهم أن

این آیتهای کتاب با حکمت است آیا باشد مر مردمانرا عجبی که وحی فرستادیم بمردی از ایشان که

أنذر الناس و بشر الذين آمنوا أن لهم قدم صدق عند ربهم قال الكافرون ان هذا

بترسان مردمانرا و مژده ده ایشانرا که گرویدند که مر ایشانراست سابقه خوبی نزد پروردگارشان گفتند کافران بدرستیکه این

لساحر مبين ٣ ان ربكم الله الذي خلق السموات و الارض في ستة ايام ثم استوى

هر آینه سحریست آشکار بدرستیکه پروردگار شما خدائیست که آفرید آسمانها و زمین را در شش روز پس مستولی شد

على العرش يدبر الامر ما من شفيع الا من بعد اذنه ذلكم الله ربكم فاعبدوه افلا تذكرون

بر عرش تدبیر میکند کار کایناترا نیست هیچ شفیعی مگر پس از دستوری او آنست خدا پروردگار شما پس پرستید او را آیا پس پند نمیگیرید

از الف ور لام ورا بشنو نحست
یا اشارت سوی اسماء اللهست
لطف او شد باعث ایجاد خلق
لا بشرط مطلقم در ذات خویش
ای پیمبر کاول هر اولی
که بود این سوره یا قرآن تمام
ثبت لوح است آنچه از حکمت در اوست
مردمانرا هست آیا زین عجب
که خدا گر خواهد از جنس بشر
نزد ایشان برتری در مال بود
گفت زان حق میکنید آیا عجب
حاصل آنکه وحی فرمودیم ما
پیشرفتی آنکه ایشانراست نیك
یا که باشد رهنمائی خرد

بعد بسم الله بتوفیق خدا
تا شناسی راه و منزل را درست
در دل آن کز رمز اسماء آگهست
کرد از رحمت بنا بنیاد خلق
پس نمودم جلوه در آیات خویش
لطف و رحمت را ظهور اکملی
جمله آیات کتاب با نظام
یعنی اندر علم حق بگفتگو است
که بمردی وحی کردیم از عرب
خود رسولی تا فرستد بیك فر
وانکه بد مسکین ضعیف اقبال بود
کز شما گردد رسولی کس زرب
سوی مردی کوست در اصل از شما
نزد آن پروردگار بیشریك
مرد را در کارها از نیك و بد

سورهٔ یونس بنامم ابتدا
این حروف از هیچ داری در نظر
اول الاشیاست یعنی در ظهور
حاصل آنکه گوید آیات قدیم
آیت اعظم رسول احمد است
میخورم سوگند بر احسان تو
بر تو نازل از حکیم مطلق است
جمله احکامش بحکمت رهنمون
گفت پیغمبر چو وحی آید بمن
از چه سازد اختیار او در حطام
لاجرم او را شمردندی بکم
کو نباشد از صنادید کبیر
بیم کن از قهر حق بر مردمان
سابق است آن در سعادت خاص را
نزد اهل معرفت حب خداست

نزد بعضی هست اسامی سور
لطف و رحمت ظاهر از وی بیفتور
هم الهم هم لطیفم هم رحیم
من احد در وصف ذات او احمد است
هم بلطف و رحمتم بر جان تو
نزد حق بین از حق است و رحمت است
ثابت اندر لوح محفوظ ار شئون
مکیانرا بد تعجب زین سخن
آنکه را بد نزد بوطالب یتیم
بودشان از وی تعجب دمبدم
بل بود مسکین و بیقدر و فقیر
مژده ده بر مؤمنان بنشان بخوان
تا شناسی از ثبات اشخاص را
کان محب را بر سعادت رهنماست

جذبه

عشق چون آید رود تدبیر ها
یکقدم ننهد بجز بر حکم دوست
پیش از آن کاید ز محبوش پیام
عشق آمد عقل را از یاد برد

چون پیامی داند از درگاه اوست
جان بکف در بندگی دارد تمام
دفتر و طومار ما را باد برد

این قدم را صدق گویند اهل دل
میدود از بهر فرمانش بسر
نی نشان از صدق ماندم نز قدم

بگسلد عشاق را زنجیر ها
قلب گردد زاو بطاعت مستقل
کرده جان در کار یار از پیشتر
ملك بجاهل وصف ایجاد و عدم

اوفتادم رفتم از مستی زدست
میشنیدم زاو خود این افسانه من
باید آوردش تدبیری بهوش
ساحران گفتند بر فخر کبار
حق شمارا باشد او پروردگار
گشت پس برعرش مستولی خوداو
نیست بر تکرار حاجت کن رجوع
نیست کسرا شافعی ازهیچ رو
آنجدائی کاین صفاتش بکار

تا کجا شد میفروش و می پرست
چند پیمودم بر او پیمانه من
تا نماند لب ز گفتارش خموش
ساحری این مرد باشد آشکار
آنکه ازقدرت بدون عون و یار
شرح این اند سورهٔ اعراف جو
بهرفهمش گزچه کرد ایشان شروع
در قیامت جز ز بعد اذن او
مر شما را باشد او پروردگار
رانیکه او جز بر تمام ماخلق

دور آخرگشت و جزساقی بهوش
باید اندك بعد از اینش داد جام
گر بهوشم من وگرمست و خراب
این دلیل است آنکه قوم ناقبول
آفرید او این سموات و زمین
همچنین اندر بیان مسئله
میکند تدبیر بیهمدست و عون
تا بدانی نور بدهد آفتاب
پس بپرستید آنجدا را در بسند
بر پرستش نیست غیری مستحق

نیست کس ازمی‌کشان خرقه‌پوش
زانکه مأمور است بر نظم کلام
باز گردم جانب نظم کتاب
غیر عادت دیده بودند از رسول
جمله را شش روز ایام مبین
سر شش روز آمد اندر مسئله
مقتضی گشت آنچه در ایجاد کون
جز باذن آنکه دادش نور و تاب
یا نمیگیرید آیا هیچ پند

اِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً وَعْدَ اللّٰهِ حَقًّا اِنَّهُ يَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا

سوی اوست بازگشت شما همه وعده‌دادنی از خدا حق بدرستیکه او نخست آفرید خلق را پس باز میگرداند او را تا جزا دهد آنانرا که گرویدند و کردند

الصّالِحاتِ بِالْقِسْطِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ شَرابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذابٌ اَلِيمٌ بِما كانُوا يَكْفُرُونَ ٥ هُوَ

کارهای شایسته بعدالت و آنانکه کافر شدند مر ایشانراست شربتی از آب جوشان و عذابی دردناك بسبب بودنشان که کافر میشدند اوست

الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِياءً وَالْقَمَرَ نُوراً وَ قَدَّرَهُ مَنازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسابَ ما خَلَقَ اللّٰهُ

که گردانید آفتابرا روشنائی و ماهرا روشنی و مقرر داشتش منزلها تا بدانید شما سالها و حسابرا نه آفرید خدا

ذٰلِكَ اِلاّ بِالْحَقِّ يُفَصِّلُ الْآياتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ٦ اِنَّ فِي اخْتِلافِ اللَّيْلِ وَالنَّهارِ وَ ما خَلَقَ اللّٰهُ

آنرا مگر بحق تفصیل میدهد آیتهارا برای جمعی که بدانند بدرستیکه در اختلاف شب و روز و آنچه آفرید خدا

فِي السَّمٰواتِ وَالْاَرْضِ لَآياتٍ لِقَوْمٍ يَتَّقُونَ ٧ اِنَّ الَّذِينَ لا يَرْجُونَ لِقاءَنا وَرَضُوا بِالْحَيٰوةِ الدُّنْيا

در آسمانها و زمین و هر آینه آیتهاست از برای جمعی که میپرهیزند بدرستیکه آنانکه امید نمیدارند ملاقات مارا و راضی شدند بزندگانی دنیا

وَ اطْمَاَنُّوا بِها وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آياتِنا غافِلُونَ ٨ اُولٰئِكَ مَأْوٰيهُمُ النّارُ بِما كانُوا يَكْسِبُونَ ٩ اِنَّ

و آرامیدند بآن و آنانکه ایشان از آیتهای ما بیخبرانند آنها جایگاهشان آتش است بسبب آنچه بودند که کسب میکردند بدرستیکه

الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِاِيمانِهِمْ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْاَنْهارُ فِي جَنّاتِ النَّعِيمِ

آنانکه گرویدند و کردند کارهای شایسته راه نماید ایشانرا پروردگارشان بسبب ایمانشان میرود از زیرشان نهرها در بهشتهای بانعمت

١٠ دَعْوٰيهُمْ فِيها سُبْحانَكَ اللّٰهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمْ فِيها سَلامٌ ١١ وَ آخِرُ دَعْوٰيهُمْ اَنِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعالَمِينَ

خواندنشان در آن سبحانك اللهم است و درودشان در آن سلام است و آخر خواندنشان اینکه الحمدلله رب العالمین

١٢ وَلَوْ يُعَجِّلُ اللّٰهُ لِلنّاسِ الشَّرَّ اسْتِعْجالَهُمْ بِالْخَيْرِ لَقُضِيَ اِلَيْهِمْ اَجَلُهُمْ فَنَذَرُ الَّذِينَ لا يَرْجُونَ

و اگر تعجیل میکرد خدا از برای مردمان شر را تعجیل ایشان بخیر هر آینه رانده شده بود بسوی ایشان اجلشان پس وامیگذاریم آنانرا که امید

لِقاءَنا فِي طُغْيانِهِمْ يَعْمَهُونَ ١٣ وَ اِذا مَسَّ الْاِنْسانَ الضُّرُّ دَعانا لِجَنْبِهِ اَوْ قاعِداً اَوْ قائِماً فَلَمّا

ندارند ملاقات مارا در زیاده رویشان که حیران میبوده باشند و چون مس کند انسانرا ضرری میخواند مارا خوابیده بپهلویش یا نشسته یا ایستاده پس چون

كَشَفْنا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَاَنْ لَمْ يَدْعُنا اِلٰى ضُرٍّ مَسَّهُ كَذٰلِكَ زُيِّنَ لِلْمُسْرِفِينَ ما كانُوا يَعْمَلُونَ ١٤

دفع کردیم از او ضررش را میگذرد گویا که نخوانده است برای ضرری که مس کرده بود او را همچنین آراسته شد از برای مسرفان آنچه بودند که میکردند

وَ لَقَدْ اَهْلَكْنَا الْقُرُونَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَ جَاۤءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَ مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا

وبتحقیق هلاك کردیم اهل زمانهارا ازپیش شما چون ستم کردند و آمد ایشانرا رسولانشان با معجزات ونبودند که ایمان آورند

كَذٰلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ ۱۵ ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَاۤئِفَ فِي الْاَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ ۱۶

همچنین جزا دهیم گروه گناهکارانرا پس گردانیدیمتان جانشینان در زمین از بعد ایشان تا به بینیم چگونه عمل میکنید

بازگشت جمله بروی از شماست
مؤمنانرا تا جزا اندر محل
یعنی از عدلی که ایشان بیقصور
هستشان از حق عدالی دردناك
ماهرا نورانی اندر دید کرد
اکثری گویند میباشد ضمیر
قدر شبهای شهور اندر سیاق
مشتمل بر ماهها چون بود سال
می نبود ایجادش از بیهوده بس
باشد اندر اختلاف روز و شب
آنچه کرد ایجاد رب العالمین
مرگروهی را که ترسند از مآل
بر حیوة دنیوی خوشدل شدند
وانکه از آیات ما بر لی ثبات
وانکسان کایمان بحق آورده اند
مؤمنانی که ز اعمال نکو
کای خدا یاد تو بر پاکی کنیم
هم تحیتهایشان باشد سلام
اینچنین گویند زاخلاص و یقین
دمبدم در جنت پر نعمتند
که کند اشتاب درخیر ازدعا
وقت دلتنگی کنی نفرین بخود
گوید از راه کرم با کاملین
پس گذاریم آنکسانرا خوارو زار
یعمهون یعنی که در سرگشتگی
گردد از پهلو بپهلو در فراش
قصد ایست از قعود و ازقیام
گوئیا ما را نخوانده هرگز او
دیو شان یعنی بچشم آراسته
حالکونی کآمد ایشانرا رسل
مشرکان راهم دهیم ایسان جزا
بر شما کردیم یکجا واگذار

وعدهٔ حق بر شما حقست وراست
بدهد از کردار نیکو در عمل
کرده باشد اندر ایمان وامور
بر جزای کفر ارباب هلاك
کسب نورآن ماه از خورشید کرد
بر قمر راجع به بر شمس میر
جز دوشب که ماه باشد در محاق
ذکر مه را حق بکرد اندر مقال
یا بناری یا بباطل یا هوس
یکدگر را تا در آیند از عقب
از خلائق در سموات و زمین
ور خوابیم امور و سوء حال
مطمئن بر سبیل مستعجل شدند
غافلند و نیستشان هیچ التفات
کارهای نیك افزون کرده اند
زیر مسکنهایشان جاریست جو
حمد ذاتت را بچالاکی کنیم
یکدگر را اندر آن اعلی مقام
حمد لله کوست رب العالمین
در سپاس و حمد ذات حضرتند
رانده گردد سویشان دردم قضا
یا باولاد و عیال از فعل بد
این سخن بر بنده نویسید هین
کز لقای ما نبند امیدوار
مانده اند ایشان ردین گمشدگی
یاد ما آنگه کند از اغتشاش
کارمامم خواند ازهر وصف و نام
اندر آن رنجی که در وی بد فرو
آنچه او زاعمال بد میخواسته
باشان و حجت ازحق در سبل
که جزا دادیم اندر ما مضی
مسکن و مأوایشان درروزگار

خلق را اول نمود ایجاد و باز
از عدالت کو کند بر ما یجب
وانکسانکه بر خدا کافر شدند
اوست معبودی که کرد ازایمنی
بهر هریك کرد تقدیرآن مدیر
کرده تقدیر اعلی اواندرظهور
تا بدانید از شمار سالها
نافرید این جمله را ازقدرتش
میکنیم آیت خودرا ما بیان
برکم و بیش اختلافش مبنی است
هست برهان بر نفاذ قدرتش
آنکسانکه نیستشان ازصعف دید
آنچنان کردند اندر وی قرار
آنکسان مأوایشان درآتش است
حق نماید راهشان در آخرت
اندر آن جنات پر نعمت مدام
ذکر ایشان برتقای لذت است
هستشان آخر دعا حمد خدا
عارفان را لذتی و نعمتی
گر کند تعجیل حق بر مردمان
زود یعنی میرسد آجالشان
حقتعالی این دعا را بر شتاب
رانکه کرد از انقباض او این دعا
میگذاریم اندر استدراجشان
خواند او ما را کند مس رنج و ضر
یا نشسته یا ستاده در مضار
پس چو برداریم ازاو آن رنج و رود
مثل این آراسته بر مسرفان
ما تبه کردیم زاهل قرنها
می نبودند آنکه ایمان آورند
پس شما را ما بگردانیدیم هین
تا ببینیم از شما در خیرو شر

زنده سازد بعد مردن کارساز
عدل یا بر عد باشد منتسب
می بنوشند از حمیم پر گزند
شمس را دارای ضوء و روشنی
بر منازل در فلك بهر مسیر
این منازل بهر مه گاه عبور
هم حساب وقت ها در حالها
جز بحق یعنی بوفق حکمتش
بهر قومیکه بدانند از عیان
یا خلاف از تیرگی و روشنی است
بر کمال علم و صنع وحکمتش
بر ثواب و بر عقاب ما امید
که بوکونی نیستشان زانجا گذار
اکتسابی راکه آن بس ناخوش است
خود زایمان بر بهشت و مغفرت
اینچنین خوانند حق را درمقام
نی بعنوان عمل یا طاعت است
کو بود پروردگار ما سوی
نیست به ازحمد حق در نوبتی
بر اجابت در دعای بد چنان
بدشود بیش ازرمان احوالشان
نیست حکمت گر نماید مستجاب
بر کلام بد نگیریم این گدا
دوررو گمراه از ره و منهاجشان
خوانده اندر جنب خود مارا دگر
آنزمان خواند خدارا ناضطرار
باز گردد بر همان غفلت که بود
میکنند آنچه از ملاهی بالعیان
آنچه کردند استم ازپیش ازشما
رو بحق زانکار وکفران آورند
جانشین از بعد ایشان درزمین
برچگونه است آن عملها سربسر

وَ اِذَا تُتْلٰي عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاۤءَنَا ائْتِ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هٰذَا اَوْ بَدِّلْهُ

وچون خوانده میشود برایشان آیتهای ما روشنها میگویند آنانکه امید ندارند ملاقات مارا بیاور قرآنی غیر ازاین یا تبدیل

قُلْ مَا يَكُونُ لِي اَنْ اُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقَاۤءِ نَفْسِي اِنْ اَتَّبِعُ اِلَّا مَا يُوحٰي اِلَيَّ اِنِّي اَخَافُ اِنْ

کنش بگو نسزد مرا که تبدیل کنم آنرا از پیش خودم پیروی نمیکنم مگر آنچه وحی کرده میشود بمن بدرستیکه من میترسم

عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ١٧ قُلْ لَوْ شَآءَ اللّٰهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ وَلَا أَدْرٰىكُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ

اگر نافرمانی کنم پروردگارم را از عذاب روزی بزرگ بگو اگر خواسته بود خدا نخوانده بودم آنرا بر شما و نه اعلام کرده بودم شمارا بآن پس بتحقیق درنگ

فِيكُمْ عُمُرًا مِنْ قَبْلِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ١٨ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرٰى عَلَى اللّٰهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ

کردم در شما عمری پیش از آن آیا پس نمی یابید بعقل پس کیست ستمکارتر از آنکه بربست بر خدا دروغی را و تکذیب کرد آیتهای اورا

إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْمُجْرِمُونَ ١٩ وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هٰؤُلَاءِ

بدرستیکه رستگار نشوند گناهکاران و میپرستند از غیر خدا آنچه ضرر نمیرساند ایشانرا و نفع نمیدهدشان و میگویند اینها

شُفَعَآؤُنَا عِنْدَ اللّٰهِ قُلْ أَتُنَبِّئُونَ اللّٰهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمٰوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ سُبْحَانَهُ وَ

شفیعان مایند نزد خدا بگو آیا خبر میدهید خدارا بآنچه نمیداند در آسمانها و نه در زمین منزه است او

وَتَعَالٰى عَمَّا يُشْرِكُونَ ٢٠

و برتراست از آنچه شریک میدانند

خوانده چون بر مشرکان از ما شود
نیستشان امید یعنی در حساب
یعنی آنچه ما بچشم آئیم از آن
آیتی کآن بهر ما باشد امان
گو سزا نبود که قول معتمد
می بترسم گر شوم عاصی برب
هم نه بر قرآنتان دانا نمود
من در نگ اندر میانتان چندسال
من نه قرآن خواندمی هم نی شما
این بود در نزد دانا حجتی
نی کتابی خوانده باشد از علوم
درج در وی حکمها از هر فصل
مثلش ار گوئی بود ممکن بدهر
زانکه هم بودند با او در نزاع
حاصل آنکه گفت او من بر خدا
کیست پس زانکس خود استمکاره تر
گو بد امر حق بود مارا بدان
غیر حق را میپرستند آن حشر
گو خدا را میکنید آیا خبر
ذات پاك او بلند و برتراست
کرده ایم ازپیش تحقیق وجود
تا بتکرارم کشد در دایره
یك تجلی کردم اشیا هست شد
جمله عالم جلوهٔ روی من است
رفتم از خود گر شناسی رفتنم
این سخن گو تا نپنداری صفی است
بازچون گردم بفرق ازجمع من
بازچون سازد نهان درپرده روی

آیتی کآن واضح المعنی بود
در رسیدن بر عقابی یا ثواب
زامر و نهیش بهر ما باشد زیان
ذم معبودان ما نبود در آن
من بدل سازم بپیش نفس خود
ازعذاب روز اعظم وان تعب
پس نبود اعلامش از افضال و جود
کردم اندر عمر قبل از این مقال

پارهٔ گویند زین قوم عنید
غیر از این بر ما تو قرآنی بیار
یا مبدل ساز آنرا نی سخن
قصدشان این بود کو بر حال خویش
پیروی نکنم ز حرفی در سخن
گو اگر میخواستی حق بر شما
حاصل این گر مشیت اللّٰه است و بس
پیش یعنی از نزول این کتاب

در اثبات معجزهٔ قرآن

کرده نی تحصیل علمی بر رسوم
در فصاحت در بلاغت نی بدیل
بالله ار باشد ز فهمت هیچ بهر
هم بدید از اهل علم و اطلاع
نکنم از تبدیل قرآن افتری
کافتری گوید بخلاق بشر
وین توبیخست و تقریع از بیان
آنچه کاندر وی نباشد نفع و ضر
بر هر آنچه کو نداند در سیر
زانچه بر شبه و شریکی در خور است
کآن بوحدت ثابتست اندر شهود
تك گشود از طره باز آمد گره
باده خوار از بوی می سرمست شد
هر دلی در تاب گیسوی من است
اینکه بینی تا نپنداری منم
بلکه آن گوینده در وی مختفی است
بیمم او رفته است و من گویم سخن
بر من آموزد سخن گوید بگوی

نی شده با عالمی هرگز جلیس
عاجز از وی اهل آن لفظ و لسان
بود اگر ممکن ز اعراب عنود
گر که باشد فهم و عقلی در شما
افتری ابل بر شما زیبنده است
بر خدا بندد دروغی سالعان
یا کند تکذیب قول کردگار
مرتنا را می بگویید این فرق
می نداند او شریکی مالبقین
نزد دانا ناپسند آید نه نیك
نیست لازم تا کنم تکرار آن
تا که گوید غیر من دلدار نیست
نیست باقی دورهٔ کآخر کنم
شد دگرگون حال دل تا چون شدم
من ز خود رفتم شد او برجای من
که سخن گوید بتازی او همه
نیم گفتار است باقی در لبم
تك صفی برجای خود برگشته باز

که ندارند از لقای ما امید
که نگردد عیب ما زان آشکار
آیتی دیگر بجایش وضع کن
واگذاردشان در آن آئین و کیش
جز که گردد وحی کرده آن بمن
من نخواندم منزلاتش بر ملا
این بیان نزمیل من یارای کس
که نمیشد وحی در هر فصل و باب
بودتان دانائی از وی ز اقتضا
شخصی ار عمری بود در امتی
واینچنین آرد کتابی بس نفیس
تا کنند اتیان یك آیت بر آن
آن زمان گویندهٔ آورده بود
در نمی یابند پس آیا چرا
گر که گوئید این کلام ایزد است
یا پرستند غیر اورا از بتان
مجرم است و نیست مجرم رستگار
که شفیعانند ما را نزد حق
بهر خویش اندر سموات و زمین
آنچه را گیرند بهر او شریك
گرچه تکرارش دهد تسکین جان
هیچ اندر جلوه ام تکرار نیست
در تجلی جلوهٔ دیگر کنم
یاد زنجیر آمدم مجنون شدم
هم نبعد از لای من الا ی من
که بنظم آنرا نماید ترجمه
زانچه میگفت او نگوش اندر تبم
تا کند تعبیر قول دلنواز

وَ مٰا كٰانَ النّاسُ اِلاّ اُمَّةً وٰاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا وَلَوْلٰا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ فِيمٰا

وبنودند مردمان مگر امت واحده پس اختلاف کردند واگر نبودند کلمه که پیشی یافته از پروردگارت هر آینه حکم کرده شده بود میانشان

فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ۲۱ وَ يَقُولُونَ لَوْلٰا اُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَقُلْ اِنَّمَا الْغَيْبُ لِلّٰهِ فَانْتَظِرُوا

در آنچه در آن اختلاف میکردند و میگویند چرا فرو فرستاده نشد براو آیتی از پروردگارش پس بگو نیست غیب مگر خدا را پس منتظر باشید

اِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ ۲۲ وَ اِذٰا اَذَقْنَا النّاسَ رَحْمَةً مِنْ بَعْدِ ضَرّٰاءَ مَسَّتْهُمْ اِذٰا لَهُمْ مَكْرٌ

بدرستیکه من با شما از منتظرانم و چون بچشانیم مردمان را رحمتی از پس از سختی رنجی که مس کرد ایشانرا انگاه مرایشانرا

فِي آيٰاتِنٰا قُلِ اللّٰهُ اَسْرَعُ مَكْراً اِنَّ رُسُلَنٰا يَكْتُبُونَ مٰا تَمْكُرُونَ ۲۳ هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ فِي

مکریست در آیتهای ما بگو خدا زودتر است در مکر بدرستیکه فرستادگان ما مینویسند آنچه مکر میکنند اوست که میگرداند شما را در

الْبَرِّ وَالْبَحْرِ حَتّٰى اِذٰا كُنْتُمْ فِي الْفُلْكِ وَ جَرَيْنَ بِهِمْ بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَ فَرِحُوا بِهٰا جٰاءَتْهٰا رِيحٌ

بر و بحر تا چون باشید در کشتیها و جاری شوند با ایشان بادی پاکیزه و شاد شوند بآن بیاید آنهارا بادی

عٰاصِفٌ وَ جٰاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكٰانٍ وَ ظَنُّوا اَنَّهُمْ اُحِيطَ بِهِمْ دَعَوُا اللّٰهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ

سخت و بیاید ایشانرا موج از هر جا و دانند که ایشان احاطه کرده شده با نها خوانند خدا را خالص گردانندگان برای او دین را

لَئِنْ اَنْجَيْتَنٰا مِنْ هٰذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشّٰاكِرِينَ ۲۴

که اگر نجات دادمارا از این هر آینه باشیم از شکرگذاران

پس درایشان گشت واقع اختلاف
پیش ازاین تحقیق این معنی تمام
هر زمانی در بشر بود اختلاف
گفت اهل مکه را فخر بشر
بود آنجا نی بتی نی بت‌پرست
زین نصحت اختلاف افزوده گشت
بینشان میرفت حکمی بیگزاف
یعنی اعجازی که ما خواهیم ازاو
این نمیداند شما را بر صلاح
بر شما ز انکار آیات و جحود
مردمانرا چون چشانیم از کرم
یا که در بارهٔ پیمبر مکر و کید
مینویسند آن رسولان از نشان
آنخدائی کوست رانندهٔ شما
با کسانی کاندر آن دارند جا
ناگهان بادی وزد سخت و نفور
میکنند ایشان یقین زان ابتلا
آنزمان خوانند حقرا با خلوص
گردهی ما را نجات ازاین بلا

می‌نمودند آنچه هست از مردمان
هست هم واقع دراین معنی خلاف
کرده ایم از باشدت یاد آن کلام
از هوای نفس پرآشوب و لاف
ما بفطرت بوده ایم از یک گهر
غیرمعبودی که او بوده است و هست
تا نزاع و اختلاف از حد گذشت
آنچه در وی مینماید اختلاف
کرده ایم از وی بتکرار آرزو
غیر معقولست پس این اقتراح
تا چه خواهد کرد درحکم وجود
وسعت و صحت پس ازقحط و الم
پاس نعمت را کنند ازعمرو زید
حافظان کتب یعنی مکرتان
سوی بر و بحر اندر اقتضا
باد نرم و خوش بردشان هرکجا
تا که دریا را دراندازد بشور
که احاطه کرده ایشانرا بلا
دین خود سازند خالص برخصوص
تا ابد از شاکران باشیم ما

غیر یک امت بتحقیق و نشان
شرح آنها جمله گفتن سود نیست
نزد ما توحید اصل مدعاست
اصل ایشان بوده واحد درنخست
ما شما هم ریشه و هم دوده ایم
رو بباطل کردن ازحق بهر چیست
گر نبودی قولی از پروردگار
مشرکان مکه گویند ازچه رو
پس بگو حق راست غیب اعنی که او
منتظر باشید هم من با شما
یا که باشم منتظر بر نصرتش
که رسیده باشم ایشانرا رند
ای محمد صم گو بود حق زودتر
برملایک چون بود چیزی پدید
چون شما باشید درکشتی چنان
میوزد آن باد بر وفق مراد
آید از هرسو برایشان موجها
پس شود سد مسالك در نجات
فطرت اصلیه آید در ظهور
پس چو حق برهاندشان زان هول و غم

بهر بدکار ارچه نامحمود نیست
واختلاف ازنفس پرحرص و هواست
هست هر اشکسته شاهد بردرست
واحد اندر اصل فطرت بوده ایم
این نه رسم آدمیت وآدمی است
که گرفته سبقت آن درروزگار
آیتی نامد بر او از رب او
مطلع بر مصلحت باشد نکو
باشم اندر انتظار ماجری
که بمن حق وعده داد ازقوتش
میکنند آیات ما را طعن و رد
از شما اندر جزای مکر و ضر
چون نباشد بر خدای بی‌ندید
فلك ها کردند در دریا روان
واهل کشتی زان بسی باشند شاد
کشتی افتد درحضیض و اوجها
بهر ایشان تارسد یأس النجوة
عارضات نفس افتد در فتور
در زمین گردد ساعی برستم

فَلَمّٰا اَنْجٰيهُمْ اِذٰاهُمْ يَبْغُونَ فِي الْاَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ يٰا اَيُّهَا النّٰاسُ اِنَّمٰا بَغْيُكُمْ عَلٰي اَنْفُسِكُمْ مَتٰاعَ

پس چون نجات دادشان آنگاه ایشان ستم میکنند درزمین بناحق ای مردمان نیست ستم شما مگر برخودهاتان در مایه تعیش

الْحَيٰوةِ الدُّنْيٰا ثُمَّ اِلَيْنٰا مَرْجِعُكُمْ فَنُنَبِّئُكُمْ بِمٰا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ٢٥

زندگانی دنیا پس سوی ماست بازگشت شما پس آگاه گردانیدیم شمارا با آنچه بودید که میکردید

باز میگردد جو رفت آن زیاد
تا زاستمکارگی و کجروی

در همان کاریکه بودند ازفساد
بهره یابید از حیوة دنیوی
در هراچه میکنید اعمی عمل

غیر از این نبود که هست ای مردمان
پس بسوی ماست بازگشت شما
میکنیم اخبارتان در ماحصل

آن ستم بر نفسهاتان بیگمان
پس کنیم اخبارتان ازکارها

اِنَّمٰا مَثَلُ الْحَيٰوةِ الدُّنْيٰا كَمٰاءٍ اَنْزَلْنٰاهُ مِنَ السَّمٰاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبٰاتُ الْاَرْضِ مِمّٰا يَأْكُلُ النّٰاسُ

جز این نیست مثل زندگانی دنیا **چون** آبیست که فرو فرستادیمش از آسمان پس آمیخت بآن رستنی زمین از آنچه میخورند مردمان

وَالْاَنْعٰامُ حَتّٰي اِذٰا اَخَذَتِ الْاَرْضُ زُخْرُفَهٰا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ اَهْلُهٰا اَنَّهُمْ قٰادِرُونَ عَلَيْهٰا اَتٰيهٰا

وچهارپایان تاچون گرفت زمین پیرایه‌اش وزینت یافت وگمان بردند اهلش که ایشان قدرت دارند که دست یابند بر آن آمد آنرا

اَمْرُنٰا لَيْلًا اَوْ نَهٰاراً فَجَعَلْنٰاهٰا حَصِيداً كَاَنْ لَمْ تَغْنَ بِالْاَمْسِ كَذٰلِكَ نُفَصِّلُ الْاٰيٰاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ

امر ما شبی یا روزی پس گردانیدیم آنرا درویده گویا که نرسته بود در زمان دوش همچنین مفصل میدهیم آیتهارا برای قومیکه اندیشه میکنند

٢٦ وَاللّٰهُ يَدْعُو اِلٰى دٰارِ السَّلٰامِ وَيَهْدِي مَنْ يَشٰاءُ اِلٰى صِرٰاطٍ مُسْتَقِيمٍ ٢٧ لِلَّذِينَ اَحْسَنُوا الْحُسْنٰي

وخدا میخواند بسوی سرای سلامت وراه مینماید کسیرا که میخواهد بسوی راه راست از برای آنها که نیکی کردند نیکی است

وَزِيٰادَةٌ وَلٰا يَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ قَتَرٌ وَلٰا ذِلَّةٌ اُولٰئِكَ اَصْحٰابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهٰا خٰالِدُونَ ٢٨ وَالَّذِينَ

وزیادتی و نپوشد رویهاشانرا گروهی نه خواری آنها اهل بهشتند ایشان در آن جاودانیاباند و آنانکه

كَسَبُوا السَّيِّئٰاتِ جَزٰاءُ سَيِّئَةٍ بِمِثْلِهٰا وَتَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ مٰالَهُمْ مِنَ اللّٰهِ مِنْ عٰاصِمٍ كَاَنَّمٰا اُغْشِيَتْ

کسب کردند بدیهارا جزای بدی بمثل آنست وفرومیگیرد ایشانرا خواری نباشد ایشانرا از خدا هیچ نگهدارنده گویا پوشانیده شد

وُجُوهُهُمْ قِطَعاً مِنَ اللَّيْلِ مُظْلِماً اُولٰئِكَ اَصْحٰابُ النّٰارِ هُمْ فِيهٰا خٰالِدُونَ ٢٩ وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعاً

رویهاشان پاره از شب تیره آنها اهل آتشند در آن جاودانیان وروزیکه محشور میسازیمشان همه

ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ اَشْرَكُوا مَكٰانَكُمْ اَنْتُمْ وَشُرَكٰاؤُكُمْ فَزَيَّلْنٰا بَيْنَهُمْ وَقٰالَ شُرَكٰاؤُهُمْ مٰا

پس میگوئیم از برای آنانیکه شرک آوردند باشید بر جاهاتان شما وانبازانتان پس جدائی میاندازیم میانشان وخواهند گفت انبازاشان

كُنْتُمْ اِيّٰانٰا تَعْبُدُونَ ٣٠ فَكَفٰي بِاللّٰهِ شَهِيداً بَيْنَنٰا وَبَيْنَكُمْ اِنْ كُنّٰا عَنْ عِبٰادَتِكُمْ لَغٰافِلِينَ ٣١

نبودید که مارا میپرستید پس کافیست خدا گواه میان ما ومیان شما که بودیم از پرستیدن شما هرآینه بیخبران

هُنٰالِكَ تَبْلُو كُلُّ نَفْسٍ مٰا اَسْلَفَتْ وَرُدُّوا اِلَى اللّٰهِ مَوْلٰيهُمُ الْحَقِّ وَضَلَّ عَنْهُمْ مٰا كٰانُوا يَفْتَرُونَ

آنجا بیابد هر نفسی آنچه پیش فرستاده و باز گردانیده شوند بسوی خدا که صاحب اختیار ایشانست بحق وگم شد از ایشان آنچه بودند افترا میکردند

٣٢ قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمٰاءِ وَالْاَرْضِ اَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْاَبْصٰارَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ

بگو کیست روزی میدهد شمارا از آسمان وزمین یا که مالک میباشد گوش ودیدهارا وکه بیرون میاورد زنده را از

مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللّٰهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ ٣٣

مرده وبيرون مياورد مرده را از زنده وكه تدبير ميكند كار كاينات را پس بزودی ميكويند خداست پس بگو آيا پس نمي پرهيزيد

فَذٰلِكُمُ اللّٰهُ رَبُّكُمُ الْحَقُّ فَمَا ذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنّٰى تُصْرَفُونَ ٣٤ كَذٰلِكَ حَقَّتْ كَلِمَةُ

پس آنخدا پروردگار شماست حق پس چيست بعد از حق مگر گمراهی پس بكجا برگردانيده ميشويد همچنين لازم شد كلمه

رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ فَسَقُوا أَنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ٣٥ قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ

پروردگارت بر آنانكه فسق ورزيدند بدرستيكه ايشان نگروند بگو آيا از شريكان شما كيست كه ميافريند خلق را پس

يُعِيدُهُ قُلِ اللّٰهُ يَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ فَأَنّٰى تُؤْفَكُونَ ٣٦ قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ

بازمياوردش بگو خدا ميافريند خلق را پس باز مي آردش پس بكجا برگردانيده ميشويد بگو آيا از انبازان شما كيست

يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللّٰهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهِدِّي

كه هدايت ميكند بسوی حق بگو خدا راه مينمايد مر حق را آيا پس كسيكه راه مينمايد بسوی حق سزاوارتر است كه پيروی كرده شود يا كسيكه هدايت

إِلَّا أَنْ يُهْدٰى فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ ٣٧

نمي يابد مگر آنكه هدايت كرده شود پس چيست شما را چگونه حكم ميكنيد

غير از اين نبود كه عيش اين جهان
يا كه بعضی زان نبات از بو العجب
چار پايان هم خورند از آن گياه
از عمود و فرهی كاندر نفوس
تا كه آمد امر ما شب يا كه روز
باطل و پركنده و خشك و سياه
همچنين روشن كنيم آيا ز خويش
اول آنكه عيش دنيا چون مطر
يا كه اين اوصاف يكجا باوی است
زانكه دنيا جای رنج و محنت است
آنكسانرا كه نكوئی كرده اند
يا كه حسنی مغفرت بگفتگوست
اهل آن دار السلام از استتار
گفته اند از خوف حق روئی كه او
وانكه كردند اكتساب سيئآت
نيست ايشانرا نگهداری يقين
اين گروهند اهل آتش جاودان
جمله يا ترسيد از روزی چنين
پس جدائی افكنيم اندر نشان
می بگويند اين بتان ما را بخويش
كه پرستنده ز ما هرگز شما
در شهادت بين ما كافی خداست
آزمايد هر كسی در آن محل

در مثل آبيست كآيد ز آسمان
مختلط گردد بعضی زان سبب
خشك و تر يعنی علوفه سبز و كاه
بد مزين در نكوئی چون عروس
بهر ويرانی ارض دل فروز
نی در او فرنی نه آثار گياه
بهر قومی كه كنند انديشه بيش
قطع گردد بعد يكدم در نظر
لذت آنرا زوال اندر پی است
دار سالم روضه بی آفت است
هست هم پاداش نيكو و ارجمند
وان زيادت آنكه حق خوشنود از وست
روی ايشانرا نپوشاند غبار
اشك چشمی ريزد اندر وی فرو
مثل آن باشد جزاشان در ثبات
از عذاب حقتعالی يوم دين
كرده كسب سيئآت اندر جهان
يا بدانيد اينكه می آيد يقين
بين اهل كفر و معبودانشان
داعيان بودند در طاعت ز پيش
خود نمی بوديد الا از هوا
كاو خبير از اصل و فرع ماسواست
آنچه بفرستاده پيش از هر عمل

پس بآن آميخته گشت و عجين
را چه مردم ميخورند آن را اختيار
تا بوقتی كه زمين پيرايه اش
اهل ارض آنرا زخود پنداشتند
پس نموديم آن زمين را در نظر
چيست لم تغن كه موجود اوز طمس
چند قولست اندرين وجه شبه
يا كه آن دارد شباهت بر گياه
بندگانرا خوانده خلاق الانام
جانب دار السلام او رهنماست
حق نكوئی را نكو پاداش داد
يا زياده حب او باشد بدل
هم نه آثاری ز ذلت بر جبين
نيست او را تيرگی و ذلتی
پوشد ايشانرا و بنشيند بروی
گوئيا پوشيده گشته ز اضطرار
ياد كن روزيكه محشور اين رمه
پس بگوئيم آنزمان با مشركان
بت پرستانرا بگوئيم از چه روی
حق در آرد آن بتانرا در سخن
بودتان داعی هوا از ما سبق
داند او كه بيخبر بوديم ما
نفسها كردند رد هم سوی حق

خود نبات الارض كه رست از زمين
از حبوب و از بقول و از ثمار
بار گرفت آنچه داد از مايه اش
كه بر آن قدرت مكر ميداشتند
همچو ارض از روئيده سر بسر
گوئيا هرگز نبوده است او بامس
گويمت تا در خبر داری نگه
بعد روئيدن شود خشك و تباه
نی بدنيا بلكه بر دار السلام
هر كرا خواهد برد بر راه راست
بل جزا هست از عمل صد ره زياد
كآن فزونست از فضای آب و گل
اين گروهند اهل جنت خالدين
دارد از حق روشنی و نصرتی
گرد ذل و افتضاح از چار سوی
رويشان در پاره های ليل تار
ميشوند از نيك و بد در وی همه
با شريكان ايستيد اندر مكان
می پرستيديد اينانرا بگوی
می بگويند آن شريكان در زمن
تا كه شرك آريد در طاعت بحق
از وجود و از عبادات شما
چون بحق مولاست او بر ما خلق

کم شود از کافران آن بدسری
زآسمان باران باراند بگاه
هم کند زآفات یکجا حفظ آن
نطفه یا دانه است آن در التفات
زود باشد پس که گویند آن خداست
پس بگو آیا نترسید از خدا
هم شما را اوست معبودی بحق
همچنان کورا ربوبیت سزاست
فاسقند و رفته اند از حد برون
آفریند خلق را یعنی ز نو
هم کند آغاز خلقت بی سخن
از شریکان شما گو هست کس
گو خدا للحق بخلقان رهنماست
یا کسی کو خود نداند راه و چاه

که از آن بودند بر حق مفتری
در زمین روید بهر قسمی گیاه
زانکه بس باشد اقرب بر زبان
باشد آن ظاهر ز حیوان و نبات
کآورندهٔ تمام ماسواست
که شریک آرند با او دائما
پروردهٔ جسم و جان ما خلق
نه خداوند که زوالش در فناست
وصف ایشان انهم لا یؤمنون
بعد موتش زنده سازد بی غلو
هم نماید زنده بعد از موت تن
هیچ آیا رهنما در هر نفس
در کس از فهم دلایل برسزاست
حر که غیرش رهنما گردد براه
نی آنکس که بی او نکنید شما

گو شما را کیست تا روزی دهد
کیست با ذوالقدرتی کاندر اثر
کیست آن کآرد برون هر لحظه وی
کیست وانکس کو کند تدبیر کار
این بود در نزد دانا احتجاج
پس کسی کوراست ثابت این صفات
پس چه باشد بعد حق غیر از ضلال
هم سزاوار است و واجب حکم او
گو که آیا از شریکان شما
پس هر آنکو راست این شأن و صفات
از کجا پس عقلتان هیچ از نجاست
تا کسی را سوی حق باشد دلیل
رهنما آیا پس آنکو بر حق است
پس شما را چیست همچون میکنید
خاصه محاجید با او در شما

از سماء و ارض باشد گر خرد
آفریند در شما سمع و بصر
حی زمیت میت از حی بی بدل
اهل عالم را نهان و آشکار
کز قبولش نیست آدم را علاج
باشد او پروردگار ممکنات
پس از آن گردنده گردید از نکال
بر هر آن کز حکم گردیده رو
هست کز خلقی نماید ابتدا
زید او را گر پرستندش بذات
بازگردانده شوند از راه راست
بس حجتها کند از هر قبیل
با دلایل در اطاعت الیق است
در سویه حکم زد عمل و دید

وَ مٰا يَتَّبِعُ اَكْثَرُهُمْ اِلاّٰ ظَنًّا اِنَّ الظَّنَّ لاٰ يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا اِنَّ اللّٰهَ عَلِيمٌ بِمٰا يَفْعَلُونَ ۳۸

و پیروی نمیکنند بیشترشان مگر گمانرا بدرستیکه گمان کفایت نمیکند از حق چیزی را بدرستیکه خدا داناست بآنچه میکنند

وَ مٰا كٰانَ هٰذَا الْقُرْآنُ اَنْ يُفْتَرٰى مِنْ دُونِ اللّٰهِ وَ لٰكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَ تَفْصِيلَ

و نباشد این قرآن که بدروغ بسته شود از غیر خدا ولکن تصدیق آنچیزیست که باشد میان دو دستش و تفصیل دادن

الْكِتٰابِ لاٰرَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعٰالَمِينَ ۳۹ اَمْ يَقُولُونَ افْتَرٰيهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا

کتاب و نیست شکی در آن از پروردگار جهانیان آیا میگویند بربست بدروغ آنرا بگو پس بیاورید سوره مانندش و بخوانید

مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللّٰهِ اِنْ كُنْتُمْ صٰادِقِينَ ۴۰ بَلْ كَذَّبُوا بِمٰا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمّٰا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ

هر که را توانید از غیر خدا اگر هستید راستگویان بلکه تکذیب کردند آنچه را احاطه نکردند بدانستنش و هنوز نیامده ایشان را تأویلش

كَذٰلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَانْظُرْ كَيْفَ كٰانَ عٰاقِبَةُ الظّٰالِمِينَ ۴۱ وَ مِنْهُمْ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ وَ

همچنین تکذیب کردند آنانکه بودند پیش از ایشان پس بنگر چگونه بود انجام ستمکاران و از ایشان کسی است که میگرود بآن و

مِنْهُمْ مَنْ لاٰ يُؤْمِنُ بِهِ وَ رَبُّكَ اَعْلَمُ بِالْمُفْسِدِينَ ۴۲ وَ اِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ لِي عَمَلِي وَ لَكُمْ عَمَلُكُمْ

از ایشان کسی است که نمیگرود بآن و پروردگار تو داناتر است بتباهکاران و اگر تکذیب کردند ترا پس بگو مر مراست کردارم و مر شما راست کردارتان

اَنْتُمْ بَرِيئُونَ مِمّٰا اَعْمَلُ وَ اَنَا بَرِيءٌ مِمّٰا تَعْمَلُونَ ۴۳ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُونَ اِلَيْكَ اَفَاَنْتَ تُسْمِعُ

شما بیزارانید از آنچه من میکنم و من بیزارم از آنچه شما میکنید و از ایشان کسی است که گوش میکنند بتو آیا پس تو میشنوانی

الصُّمَّ وَ لَوْ كٰانُوا لاٰ يَعْقِلُونَ ۴۴ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْظُرُ اِلَيْكَ اَفَاَنْتَ تَهْدِي الْعُمْيَ وَلَوْ كٰانُوا لاٰيُبْصِرُونَ

کرانرا و اگرچه باشند که نیابند تعقل و از ایشان کسی است که نگاه میکند بتو آیا پس تو راه مینمائی کورانرا و اگرچه باشند که نه بینند

۴۵ اِنَّ اللّٰهَ لاٰ يَظْلِمُ النّٰاسَ شَيْئًا وَلٰكِنَّ النّٰاسَ اَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ۴۶

بدرستیکه خدا ظلم نمیکند مردمانرا چیزی ولکن مردمان بخودهاشان ظلم میکنند

می نباشد اکثری را پیروی
یعنی اندر نرد عقل مستبین
عقل برهان آورد اندیشه جنك
کردم ازتفصیل این مطلب خموش
یا تواند گفت جز حق این چنین
هر کتاب اعلی که آمد بارسل
هم مصون از اندراس و انقراض
چون بود منزل زرب العالمین
گو توان گر بافت آنرا هم شما
هم بخوانید از پی امداد خویش
حاصل آنکه هم نکردند اتیان چنین
تا رسا بد دانش ایشان بران
یعنی از تأویل آن بی اختلاف
چون بجستند از تعقل راز او
تا که میکردند تکذیب رسل
هست زایشان که بقرآن مؤمنست
هم یقین پروردگارت اعلم است
پس بگو باشد مرا اعمال من
زانکسان هستند که بنهند گوش
شنوائی خود تو آیا بر کران
هم بود زایشان که بنماید نظر
راه بر کوران توان آیا نمود
میتواند کرد کو بر ادراك شیء

جز بوهم خود نه عقل مستوی
ظن و تخمین نیست بر جای یقین
او بود واسع مجال این سینه تنك
تا نیاید آنکه دانی درخروش
تا که باشد مفتری آن و این
بر مصدق جمله را از جزء و کل
تا قیامت وین بود بی اعتراض
تا نتست این جمله بر عقل مبین
سورهٔ باوند مثلش در ملا
هرکرا خواهید از هرجا بپیش
گر بگفتارند هیچ از صادقین
ناچه باشد اصل و فرعش دربیان
هیچشان نگشود بابی را انکشاف
بیحبر ماندند از اعجاز او
هر نبی بود امتحان خار و گل
هم بود زایشان که اولا یوقن است
ارتبه کاران چو علمش اقدم است
ور شما اعمالتان بد یا حسن
چونکه قرآن خوانی از اقبال و هوش
خاصه گر ایشان نیابند ایچ آن
سوی تو از طعن و تعنت بیشتر
بی بصیرت خاصه گر خواهند بود
کوردل بین تا چه باشد درك وی
لیك برخود میکنند ایشان ستم

ظن نگرداند کسی را بینیاز
چون گمان از نفس ناسنا بود
حق بود دانا بر آنچه میکنند
نیست این قرآن که بافندش بهم
لیك میباشد مصدق آنچه هست
هم هر آنچه شد نوشته بر شما
بر بقایش هیچ نبود شك و ریب
مشرکان گویند آیا بافته است
زانکه اعلی از شما در نظم و نثر
جز خدا که منزل است از وی کتاب
بلکه بر تکذیب آن ساعی شدند
هم بدانشان نامد از تأویل او
هست قرآن معجز اعلی بسخن
همچو کفاریکه هستند اندر آن
پس نظر کن تا چه باشد عاقبت
آن بپوشد آنچه دانست ار عناد
گر که تکذیبت نمایند ای رهٔ
هم شما بیزار بر اعمال مند
هم کسی تعلیم کس احکام دین
سمع و عقل ار هردو شد نامعتدل
بند آثار نبوت را پدید
به بصیرت چونکه باشد نه بصر
کی نماید ظلم حق بر مردمان
صرف بر ناحق هم ادراك وفهم

چیزی از حق در مقام امتیاز
هم یقین از عقل کار افزا بود
از یقین یا از گمان اندر پسند
با چنین اعجاز و برهان و حکم
پیش وی ازقبل و بعد فوق و پست
از اوامر وز نواهی جا بجا
یا بحقائقش ز اسرار غیب
احمدارا نی که ازحق یافته است
پس بلیغند و فصیح ازوجه حصر
مابقی برمند در این آفتاب
که ز کنهش بیخبر یکجا بدند
چون نکردند ایچ دروی جستجو
از ره معنی و لفظ ازذوالمنن
پیش ازاین هم بوده اند ازکافران
ظالمانرا وین بس اندر تسلیت
وین دگرشد برده جهلش زاجتهاد
تا که زایشان نا امید آئی همه
هم منم بیزار از آنچه میکنید
تا که استهزا کنند ازحقد و کین
حال معلوم است باقی را بهل
پس نماید از آنسان کو ندید
حال معلوم است تا چبود دگر
چیزی از افساد حس وعقل وجان

وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ كَأَنْ لَمْ يَلْبَثُوا اِلاّ سَاعَةً مِنَ النَّهَارِ يَتَعَارَفُونَ بَيْنَهُمْ قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا

وروزیکه حشر کند ایشانرا گویا که درنك نکردند مگر ساعتی ازروز شناخت یکدیکر دارند میانه خود بحقیقت زیان کردند آنانکه تکذیب کردند

بِلِقَاءِ اللّٰهِ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ ٤٧ وَاِمَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ اَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَاِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ

ملاقات جزای خدارا و نبودند هدایت یافتگان ویا مینمائیم ترا برخی ازآنچه وعده میدهیم ایشانرا یامیمیرانیم ترا پس بسوی ماست بازگشت

ثُمَّ اللّٰهُ شَهِيدٌ عَلَى مَا يَفْعَلُونَ ٤٨ وَلِكُلِّ اُمَّةٍ رَسُولٌ فَاِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ

ایشان پس خدا گواه است برآنچه میکنند وازبرای هرامتی رسولیست پس چون امد رسول ایشان حکم کرده شود میان ایشان بعدالت

وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ٤٩ وَيَقُولُونَ مَتَى هٰذَا الْوَعْدُ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ٥٠ قُلْ لَا اَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا

وانها ستمکرده نشوند ومیگویند کی خواهد بود این وعده اگر هستید راستگویان بگو مالك نیستم ازبرای خود ضرری

وَلَا نَفْعًا اِلاّ مَا شَاءَ اللّٰهُ لِكُلِّ اُمَّةٍ اَجَلٌ اِذَا جَاءَ اَجَلُهُمْ فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ ٥٠

ونه نفعی را مگر آنچه خواست خدا ازبرای هرامتی اجلی است چون امد اجل ایشان پس نه واپس مانند ساعتی ونه پیشی توانند گرفت

قُلْ اَرَاَيْتُمْ اِنْ اَتَاكُمْ عَذَابُهُ بَيَاتًا اَوْ نَهَارًا مَاذَا يَسْتَعْجِلُ مِنْهُ الْمُجْرِمُونَ ٥٢ اَثُمَّ اِذَا مَا وَقَعَ

بگو خبر دهید اگر آید شمارا عذابش شب هنگامی یا روزی چه چیزرا بشتاب خواهند خواست ازان گناهکاران آیا پس چون بوقوع امد

آمَنْتُمْ بِهِ الآنَ وَ قَدْ كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ ٥٣ ثُمَّ قِيلَ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذابَ الْخُلْدِ هَلْ

میگروید بآن اکنون و بدرستیکه بودید اوراشتاب میخواستید پس گفته شود مر آنها را که ستم کردند بچشید عذاب جاویدرا آیا

تُجْزَوْنَ اِلاّ بِما كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ ٥٤ وَ يَسْتَنْبِئُونَكَ اَحَقٌّ هُوَ قُلْ اِيْ وَ رَبّي اِنَّهُ لَحَقٌّ وَ ما اَنْتُمْ

جزاداده میشوید مگر بآنچه ودید که کسب میکردید و خبر میپرسند از تو که آیا حق است آن بگو آری بحق پروردگارم که آن حق است و نیستید شما

بِمُعْجِزِينَ ٥٥ وَ لَوْ اَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ ما فِي الْاَرْضِ لَا افْتَدَتْ بِهِ وَ اَسَرُّوا النَّدامَةَ لَمّا

عاجز کنندگان و اگر آنکه میبود برای هر نفسی که ستم کرد آنچه در زمین است هر آینه فدا دادی آنرا و پوشیده داشتند پشیمانیرا چون

رَاَوُا الْعَذابَ وَ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لا يُظْلَمُونَ ٥٦ اَلا اِنَّ لِلّٰهِ ما فِي السَّمواتِ وَ الْاَرْضِ

دیدند عذابرا و حکم کرده شد میانشان بعدل و ایشان ستم کرده نشوند آگاه باشید بدرستیکه خدا راست آنچه در آسمانها و زمین است

اَلا اِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ حَقٌّ وَ لٰكِنَّ اَكْثَرَهُمْ لا يَعْلَمُونَ ٥٧ هُوَ يُحْيِي وَ يُمِيتُ وَ اِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ٥٨

آگاه باشید بدرستیکه وعده خدا حق است ولیکن بیشترین ایشان نمیدانند او زنده میکند و میمیراند و بسوی او بازمیگردید

یاد کن روزیکه اندر وصف او
مبعث آمدم که گردند آنحشر
خود بحسرانند بتکذیب آوران
برخی از آن گر بمائیمت عیان
حاضر و رحمه اب باشد شما
پس خدا بر فعلشان باشد گواه
پس چو آمد سوی ایشان آن رسول
رانچه واصل شد بقوم از واردات
روز محشر هر بنی با امتش
کافران گویند تا کی آن عذاب
مشرکان مکه میگفتند این
گو که من بر نفس خود مالك نیم
هر چه باشد مقتضی با حکمتش
پس نباشد هیچ چون آید زمان
بر چه مبوالست چون گردد بدید
بعد از آن آیا که گردد آن عیان
پس بدیشان گفته خواهد گشت هم
خود جزا داده شوید آیا شما
باشد این دعوی تو از حق و راست
آنچه میگوییم بود بر صدق و حق
ور که باشد بهر هر نفسی که او
کی شود زایشان قبول ذوالکرم
اوفتند از حسرت اندر پیچ و تاب
نیست هم کایشان ستم دیده شوند
پس نباشند آنکسان دارای شیء

گفت بعشرهم کان لم یلبثوا
آشنا باشند هم با یکدگر
بر لقاء الله در آن روز گران
وعده بنمودیم کان بزکاوران
فعلرا دانی که هست از پی جزا
با از او خود جزای هر گناه
ره بتکذیبش زدند از ناقبول
وان رسول از حق نمودش حجات
آید اندر داوری در حضرتش
که تا شد وعده آیا با شتاب
در جواب مؤمنان و ارباب دین
ضر و نفعی را که تا مالك ویم
هم کند ظاهر رعیب مشیتش
اندکی تأخیر و تقدیم اندر آن
پس زاستعجال آن نادم شوید
خود شما آرید هیچ ایمان بدان
که بجود کردید ازعصیان ستم
جز بر آنچه کسب کردید از جفا
وین کلامی کاوری گفت خداست
نیست هیچم حرفی از خود در ورق
کرده برخود ظلم از زشتی خو
می بپوشند از هوا داران ندم
چونکه بینند آنکسان روی عذاب
در عملها چونکه سنجیده شوند
تا که خودرا واخرند ازغم بوی
او نماید زنده میراند دگر

گویی آنها را نبودستی درنگ
لیك از هول قیامت ناگهان
می نبودند آنکسان ره یافته
از عذاب و ابتلا و سوء حال
قبل از آن رؤیت وگر یابی وفات
بهر هر قومی رسولی از خدا
بین ایشان پس هم از رب العباد
بر فعال خویش سنجیده شوند
پس نباشد حکم بی ظلم و ستم
صادق ار باشد در گفتار خود
رانکه میدادند ایشان بیمشان
جز که چیزی بهر من خواهد خدای
هر گروهیراست وقتی در عذاب
گو شما دیدید آیا گر عذاب
بر چه چیز از وی کنید اکنون شتاب
هم بتحقیق آنکه زاستهزا شتاب
باك چشید از آن عذاب مستدام
از تو میجویند از قرآن خبر
گو که آری بر خداوندم قسم
هم شما عاجز کنندهٔ حق نه اید
آنچه در ارض است از مال و منال
سر برش تا بکند از ایشان کسی
حکم کرده میشود بر عدل و راست
می بدانید اینکه هست از حق یقین
می ندانند اینکه وعده اوست حق
هم بسوی اوست برگشت و مفر

جز کمی از روز اندر جای تنگ
میکنند از خود فراموش آن زمان
رو زایشان بودشان بر سابقه
که بایشان میرسد بی احتمال
پس بسوی ماست برگشت از جهات
بود کایشان را بحق بد رهنما
حکم کرده شد بوجه عدل و داد
تا نماند ایشان ستم دیده شوند
در میانشان آفرینندهٔ امم
چون نمی آید تا آن روز بد
بر عذاب و قتل و اسر از هر نشان
تا که گردد مالك آن را زاقتضای
چونکه ایشان را رسد وقت عقاب
بر شما روز آید آن یا وقت خواب
مر گنهکاران که دور بد از ثواب
مینمودند آن زمان بر این عذاب
که بود آلام و رنجش بر دوام
کان بود آیا حق از هر رهگذر
کان بود حق بیگزاف و بیستم
پیش امر حقتعالی لاشیء اید
فدیه بدهد تا که برهد از نکال
زانچه دارند از پشیمانی بسی
بین ایشان بی زکم ولی زکاست
آنچه باشد در سموات و زمین
لیك نادانند اکثر زین فرق

يا اَيُّهَا النّاسُ قَدْ جاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَشِفاءٌ لِما فِي الصُّدُورِ هُدىً وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ ٥٩

ای مردمان حقیقت آمد تان پندی از پروردگارتان و شفائی برای آنچه در سینهاست و هدایت و رحمتی از برای گروندگان

قُلْ بِفَضْلِ اللّٰهِ وَ بِرَحْمَتِهِ فَبِذٰلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمّا يَجْمَعُونَ ٦٠ قُلْ اَرَاَيْتُمْ ما اَنْزَلَ اللّٰهُ

بگو بکرم خدا و برحمتش پس بآن پس باید شاد شوند آن بهتر است ازآنچه جمع میکنند بگو خبر دهید که آنچه را فرو فرستاد خدا

لَكُمْ مِنْ رِزْقٍ فَجَعَلْتُمْ مِنْهُ حَراماً وَ حَلالاً قُلْ آللّٰهُ اَذِنَ لَكُمْ اَمْ عَلَي اللّٰهِ تَفْتَرُونَ ٦١ وَ ما ظَنُّ

برای شما از روزی پس گردانیدید ازآن حرامی و حلالی بگو آیا خدا رخصت داد شمارا یا بر خدا دروغ میبندید و چیست گمان

الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَي اللّٰهِ الْكَذِبَ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ اِنَّ اللّٰهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النّاسِ وَ لٰكِنَّ اَكْثَرَهُمْ

آنانکه می‌بندند بر خدا دروغ را روز قیامت بدرستیکه خدا هرآینه صاحب کرم است بر مردمان ولکن بیشترین ایشان

لا يَشْكُرُونَ ٦٢ وَ ما تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَ ما تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَلا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ اِلّا كُنّا

شکر نمیکنند و نه باشی تو درآن امری و نخوانی ازآن هیچ خواندنی و نکنید هیچ کاری مگر آنکه

عَلَيْكُمْ شُهُوداً اِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ وَ ما يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقالِ ذَرَّةٍ فِي الْاَرْضِ وَلا فِي السَّماءِ

باشیم بر شما گواهان هنگامیکه شروع میکنید درآن و نهان نمیماند از پروردگارت هم وزن ذره در زمین و نه در آسمان

وَلا اَصْغَرَ مِنْ ذٰلِكَ وَلا اَكْبَرَ اِلّا فِي كِتابٍ مُبِينٍ ٦٣ اَلا اِنَّ اَوْلِياءَ اللّٰهِ لا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ

و نه کوچکتر از آن و نه بزرگتر مگر در کتابیست روشن آگاه باشید که دوستان خدا نباشد ترسی برایشان

وَلا هُمْ يَحْزَنُونَ ٦٤ اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ كانُوا يَتَّقُونَ ٦٥ لَهُمُ الْبُشْرىٰ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيا وَ فِي الْآخِرَةِ

و نه ایشان اندوهناک میشوند آنانکه گرویدند و بودند که پرهیزکاری میکردند مرایشانراست بشارت در زندگانی دنیا و در آخرت

لا تَبْدِيلَ لِكَلِماتِ اللّٰهِ ذٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ٦٦

نیست تبدیلی مرسخنان خدارا آنست آن کامیابی بزرگ

هم شفائی زانچه اندر سینها
هست قرآن بهر عامه وعظ و پند
عارف ازوی سر اشیارا تمام
هرکسی را درمقامی رهنماست
فضل قرآنست ورحمت راه راست
بهتراست این زانچه دور از پیروی
فضل ورحمت برصفی کرد او تمام
گو دهید ایمشرکان برمن خبر
پس بگردانید و بنهادید نام
گو شمارا داد دستوری خدا
چیست آنهارا گمان در رستخیز
تو نکاری بستی از کارها
بر شما باشیم الا ما گواه
قدر ذره کمتر از آن یا فزون
زانکه ایشان فارغند ازماسوی
نی شهید آنها و نی پیغمبرند
همدمی پرسید کانها کیستند
نیست ایشانرا درآندم حزن وبیم

ایها الناس آمد از پروردگار
هست زامراض جهالت درخفا
خاصگانرا راه آزادی رسد
میشناسد زاو شود صاحب مقام
ره بیابد هرکه زاومست هواست
شاد آنکو حق براو این هردوخواست
جمع کردید از حطام دنیوی
این کنی باور شناسی گر کلام
کانچه بفرستاده خلاق بشر
خود برآنها کاین حلالست آن حرام
اندر این تحریم و تحلیل خطا
کافتری بندند برحق بی تمیز
هم زقرآن می نخوانی برملا
خوض چون دروی کنید ازاشتباه
نیست جز محفوظ درلوح ازکمون
نیستشان در دل هوائی جزخدا
لیك درمحشر زهر قومی سرند
گفت آنها کزخودی خالیستند
که بود دلها زخوف و غم دونیم

بر شما وعظی و پندی آشکار
مؤمنانرا رهنما و رحمت است
بهر عاقل حجت نیك و بدش
جمله قرآنست گر ذی مدرکی
گو بفضل حق شما باشید شاد
پس باین فضل خدا وین رحمتش
فضل او به یا فزونی مال وزر
گر بگویم شرح آن صدفتراست
بر شما از رزق های بیکران
چون بحیره و سائبه ومانند آن
یا که گوئید افتری برکردگار
حق بود ذو رحمت اوبرکل ناس
هم نه ای مردم کنند ازکارها
هیچ از پروردگارت در خفا
دوستان حقتعالی نیم دم
گفت پیغمبر که هستند ازعباد
هر نبی و هر شهیدی لاجرم
حبشان با یکدگر محض حق است
جایشان بالای منبر های نور

درج دروی گنجهای حکمت است
بهر سالك رهنما تا مقصدش
رهنمای خلق عالم بیشکی
همچنین بر رحمت او یا عباد
مؤمنان باشید شاد ازحضرتش
آن تورا کامل کند وین بی‌هنر
زان گذشتم نظم قرآن خوشتراست
که مقدر گشته اندر آسمان
یا ببعضی سود و بعضی‌را زیان
که بما کرده است امراو آشکار
لیك ز ایشانند اکثر ناسپاس
هیچ کاری جزکه او بیند خدا
می نماند در زمین و در سما
اندرایشان ره ندارد خوف و غم
بندگانی چند کامل دروداد
غبطهٔ ایشان خورند ازبیش وکم
کارشان ازحب دل بارونق است
رویشان چون مهر روشن درظهور

باز گفتندش ولی الله کیست
هست در هر دورهٔ حیدر پئی
خورد و خوابش نیست الا اندکی
پاك باشد دلقش از لوث ریا
وصفشان بیرون ز شرح و نامه است
گوید اندر وصف ایشان رب دین
هم ز حقشان راختصاص معنوی
یعنی آنرا مردمان دارند دوست
نیست تبدیل ایچ در گفتار حق

داد حیدر راشان یعنی علی است
گویم اوصافش تو را گر باوئی
صد کلام ار بشنود گوید یکی
نیست غفلت هیچش از یاد خدا
اینقدر هم بهر فهم عامه است
نگرویدهٔ بر حقند اندر یقین
مژدگانی در حیوة دنیوی
واین بشارت در حیوة از حق بدوست
از وعید و وعد دایم ماسبق

مهر حق چون مه ز رویش لامعست
هستش از دنیا قناعت بر قلیل
با خلایق نی ز مقصودی خلیق
نه بمدحی دوست گردد با عوام
جمله قرآن شرح وصف اولیاست
هستشان پرهیز کاری ز اهتمام
وان بود رؤیای صادق بیگمان
از ملایکشان هم اندر آخرت
آن بشارت بهر ارباب نعیم

واندر اوصاف ولایت جامع است
نفس خود را کرده از هر ره دلیل
در امور حل و حرمت بس دقیق
نه بذمی آید اندر انتقام
من چگویم زانکه وصافش خداست
زانچه حق کرده است بر ایشان حرام
یا معاش نیك و مهر مردمان
مژده آید با سلام و تهنیت
باشد از حق رستگاری عظیم

وَلَا يَحْزُنْكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلّٰهِ جَمِيعًا هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ۶۷ أَلَا إِنَّ لِلّٰهِ مَنْ فِي السَّمٰوَاتِ

و نباید اندوهگین کند ترا گفتار ایشان بدرستیکه عزت مر خدا راست همگی اوست شنوای دانا آگاه باشید بدرستیکه مر خدا راست هر که در آسمانها

وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَتَّبِعُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ شُرَكَاءَ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ

و هر که در زمین است و پیروی نمیکنند آنانکه میخوانند از غیر خدا شریکان را پیروی نمیکنند مگر گمان را و

إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ ۶۷ هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا إِنَّ فِي

نیستند ایشان مگر آنکه دروغ میگویند اوست که گردانید برای شما شب را تا آرام گیرند در آن و روز را بینش دهنده بدرستیکه در

ذٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ ۶۹ قَالُوا اتَّخَذَ اللّٰهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ هُوَ الْغَنِيُّ لَهُ مَا فِي السَّمٰوَاتِ وَ

آن هر آینه آیتهاست از برای جمعی که میشنوند گفتند گرفت خدا فرزندی پاکیش را اوست بی نیاز مر او راست در آسمانها و

مَا فِي الْأَرْضِ إِنْ عِنْدَكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بِهٰذَا أَتَقُولُونَ عَلَى اللّٰهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ۷۰ قُلْ إِنَّ

آنچه در زمین است نیست نزد شما هیچ حجتی باین آیا میگویند بر خدا آنچه نمیدانید بگو بدرستیکه

الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللّٰهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ ۷۱ مَتَاعٌ فِي الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ نُذِيقُهُمُ الْعَذَابَ

آنانکه می بندند بر خدا دروغ را رستگار نمیشوند مایه تعیشی است در دنیا پس سوی ماست بازگشت ایشان پس میچشانیم ایشان را عذاب

الشَّدِيدَ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ ۷۲ وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ نُوحٍ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنْ كَانَ كَبُرَ

سخت بودنشان که کافر میشدند و بخوان بر ایشان خبر نوح چون گفت مر قومش را ای قوم من اگر باشد که عظیم آمده

عَلَيْكُمْ مَقَامِي وَتَذْكِيرِي بِآيَاتِ اللّٰهِ فَعَلَى اللّٰهِ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ

باشد بر شما اقامتم و پند دادنم بآیتهای خدا پس بر خدا توکل کردم پس گرد آورید کارتان را و انبازانتان را پس

لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَلَا تُنْظِرُونِ ۷۳ فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَمَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ

نباید که باشد کارتان بر شما پوشیده پس گذارش دهید بسوی من و مهلت ندهید مرا پس اگر اعراض کردید پس نخواستم از شما هیچ

أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللّٰهِ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ ۷۴ فَكَذَّبُوهُ فَنَجَّيْنَاهُ وَمَنْ

مزدی نیست مزد من مگر بر خدا و فرموده شدم که باشم از مسلمانان پس تکذیب کردندش پس رهانیدیم او را و هر که

مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَجَعَلْنَاهُمْ خَلَائِفَ وَأَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ

بود با او در کشتی و کردیم ایشان را جانشینان و غرق کردیم آنها را که تکذیب کردند آیتهای ما را پس بنگر چگونه بود انجام کار

الْمُنْذَرِينَ ۷۵ ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِ رُسُلًا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ فَجَاؤُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا

بیم‌داده‌شدگان پس برانگیختیم از بعد او رسولان بسوی قومشان پس آمدند ایشانرا با آیتها پس نبودند که بگروند

بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ كَذٰلِكَ نَطْبَعُ عَلَىٰ قُلُوبِ الْمُعْتَدِينَ ۷۶

بآنچه تکذیب کردند آنرا از پیش همچنین مهر مینهیم بر دلهای تعدی کنندگان

تا نگردی ای رسول اندوهگین
پس تورا در عز و دین یاری کند
می‌نداید اینکه هست از حق یقین
پیروی ایشان نمایند ارچه جز
پیروی نکنند جز پندار خویش
تا در او یابند آرام و قرار
باشد از آیات حق این روز و شب
ذات حق پاکست از فرزند و جفت
هست یکجا زان غنی بیقرین
هیچ میگوئید آیا بر خدا
اینست به ... گم زدنا نی سند
زانکه بر توحید و بر حشر و کتاب
کای گروه از بر شما باشد گران
پس نمودم من توکل بر خدا
با شریکانی که دارید این زمان
نی که مکر اندر هلاك من کنید
هم نباید تا مرا مهلت دهید
این چنین میگفت با قوم عنید
در رسالت بر ادای حق خویش
گشته‌ام مأمور از حق در یقین
نوح را پس ما رهاندیم از عذاب
پس نگرداندیم ایشان را یقین
بد چو بر آیات ما تکذیبشان
پس برآوردیم بعد از وی رسل
پس نبودند آن امم در هر زمان
بودشان تکذیب یعنی رسم و راه

از کلام اهل شرك و اهل کین
در هر احوالت مدد کاری کند
هر که هست اندر سموات و زمین
که جز اورا داعیند از بی‌تمیز
کاذبند الا که در کفتار خویش
کرد روشن روز را از بهر کار
بهر قومی کاشنوند اقوال رب
این سخن جز احمقی هرگز نگفت
آنچه هست اندر سموات و زمین
آنچه را دانا نه اید از افتری
یعنی این سنت که هست اوراولد
میشدندی کافر از هر فصل و باب
بودن من مر شما را در میان
جمع پس گردید امر خویش را
یاوری خواهید در هر کار از آن
بلکه آنرا ظاهر و روشن کنید
زانچه باهم وعده در خلوت دهید
این نبود الا ز جنس اعتقید
از شما اندك نخواهم مزد خویش
تا که باشم از گروه مسلمین
وانکه با او بود در فلك از ثیاب
یار پس وامانده‌گان اندر زمین
یافت طوفان دست بر تعذیبشان
سوی هر قومی و خلقی در سبل
کاورند ایمان بدان پیغمبران
نی که یابند از کلامی انتباه

زانکه عزت جمله باشد از خدا
بشنود گوید هرچه اندر نزد خد
در سموات از ملایك بر شان
یعنی آنها را که از جهل و ضلال
اوست او گرداند یعنی آفرید
تا در انجام مهمات از نهار
این چنین گفتند قومی بیرشد
او بود در ذات پاکش بینیاز
نیست نزدتان شما ... اشترکان
گو هر آنکس بر خدا بندد دروغ
پس بسوی ماست بازگشت و ایاب
می بخوان از نوح بر ایشان خبر
گفت ای قوم مر شمارا و عظ و پند
اتفاق اعنی کنید و انجمن
پس نباشد بر شما امر شما
هم اقضوا آورید اعنی بجا
در توکل نوح بد ثابت قدم
پس نگردانید ازمن گر که روی
نیست مزد الا ز حق در دعوتم
داشتندی قوم اورا بر دروغ
اهل کشتی گشته اند از بهر دوران
غرق کردیم آن دگر هارا تمام
پس نگر کانجام کار منذرین
پس شدند آنها بامتها کفیل
زان سبب کایشان بتکذیب رسل
همچنین ما بر قلوب معتدین

اوست غالب بر تمام ماسوی
هم نداند نیست هر یار و ضد
در زمین از آدمی واز غیر آن
کرده‌اند ایشان شریك ذو الجلال
بر شما شبرا و کرد ایشان پدید
اندر آن یابید با سنش قیام
که خدا بگرفته بهر خود ولد
از شریك و جفت واز فرزند بار
حجتی کوراست فرزندی عیان
رستگاری نیست هیچش یا فروغ
سخت ایشانرا چشانیم از عذاب
خوند که گفت او قوم خود را در خبر
با علامتهای روشن کاه چند
بر هلاك و قتل و ضرب و طعن من
قصدتان پوشیده یعنی در خفا
در حق من آنچه خواهید از جفا
با وجود خصم افزون بار کم
ور قبول قول من در گفتگون
هم جز او نبود پناه از مخصم
بودشان چون اصل و گوهر بیفروغ
بوده اند از مؤمنان هشتاد تن
اندر آن طوفان ز وجه انتقام
بر چگونه است از توئی دانا براین
تا نشان و معجزات از هر قبیل
پیش از آن بودند اندر جزء و کل
مهر بنهیم از نشان نظم و دین

ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَىٰ وَهَارُونَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَائِهِ بِآيَاتِنَا فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا

پس برانگیختیم از بعد ایشان موسی و هرونرا سوی فرعون و جماعتش با آیتهای ما پس سرکشی کردند و بودند گروهی

مُجْرِمِينَ ۷۷ فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا إِنَّ هٰذَا لَسِحْرٌ مُبِينٌ ۷۸ قَالَ مُوسَىٰ أَتَقُولُونَ

گناهکاران پس چون آمد ایشانرا حق از نزد ما گفتند بدرستیکه این هر آینه سحریست آشکار گفت موسی آیا میگوئید

لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَكُمْ أَسِحْرٌ هٰذَا وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُونَ ۷۹ قَالُوا أَجِئْتَنَا لِتَلْفِتَنَا عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ

مر حق را چون آمد شمارا آیا سحر است این و رستگار نمیشوند جادوگران گفتند آیا آمدی مارا تا بگردانی مارا از آنچه یافتیم بر آن

آباءَنا وَ تَكُونَ لَكُمَا الْكِبْرِياءُ فِي الْأَرْضِ وَ ما نَحْنُ لَكُما بِمُؤْمِنِينَ ٨٠ وَ قالَ فِرْعَوْنُ ائْتُونِي

پدران خود را و باشد مر شما دو را بزرگی در زمین و نیستیم ما مر شما دو را گروندگان و گفت فرعون بیاورید بر من

بِكُلِّ ساحِرٍ عَلِيمٍ فَلَمّا جاءَ السَّحَرَةُ قالَ لَهُمْ مُوسى أَلْقُوا ما أَنْتُمْ مُلْقُونَ ٨١ فَلَمّا أَلْقَوْا قالَ مُوسى

هر ساحر دانا را پس چون آمدند ساحران گفت مر ایشان را موسی بیندازید آنچه شما اندازندگان پس چون انداختند گفت موسی

ما جِئْتُمْ بِهِ السِّحْرُ إِنَّ اللّهَ سَيُبْطِلُهُ إِنَّ اللّهَ لا يُصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ ٨٢ وَ يُحِقُّ اللّهُ الْحَقَّ

آنچه آوردید آن سحر است بدرستیکه خدا زود باشد که باطل کند آن را بدرستیکه خدا اصلاح نمی‌کند کار فساد کنندگان را و ثابت می‌گرداند خدا حق را

بِكَلِماتِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ ٨٣ فَما آمَنَ لِمُوسى إِلّا ذُرِّيَّةٌ مِنْ قَوْمِهِ عَلى خَوْفٍ مِنْ فِرْعَوْنَ

بکلماتش و اگرچه ناخوش داشته باشند گناهکاران پس ایمان نیاوردند بموسی مگر فرزندانی از قومش بر ترسی از فرعون

وَ مَلَائِهِمْ أَنْ يَفْتِنَهُمْ وَ إِنَّ فِرْعَوْنَ لَعالٍ فِي الْأَرْضِ وَ إِنَّهُ لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ ٨٤ وَ قالَ مُوسى يا

و جماعت خودشان که مبادا که بفتنه اندازد ایشان را و بدرستیکه فرعون هرآینه غالب بود در زمین و بدرستیکه او بود هرآینه از اسراف کاران و گفت موسی ای

قَوْمِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللّهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُسْلِمِينَ ٨٥ فَقالُوا عَلَى اللّهِ تَوَكَّلْنا رَبَّنا

قوم من اگر هستید که ایمان آورده‌اید بخدا پس بر او توکل کنید اگر هستید منقادان پس گفتند بر خدا توکل کردیم پروردگار

لا تَجْعَلْنا فِتْنَةً لِلْقَوْمِ الظّالِمِينَ ٨٦ وَ نَجِّنا بِرَحْمَتِكَ مِنَ الْقَوْمِ الْكافِرِينَ ٨٧ وَ أَوْحَيْنا إِلى مُوسى

ما مگردان ما را فتنه از برای گروه ستمکاران و نجات ده ما را برحمت خود از گروه کافران و وحی کردیم ما بسوی موسی

وَ أَخِيهِ أَنْ تَبَوَّءا لِقَوْمِكُما بِمِصْرَ بُيُوتاً وَ اجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً وَ أَقِيمُوا الصَّلوةَ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ

و برادرش که جای بازگشت گیرید از برای قومتان بمصر خانه‌ها و بگردانید خانه‌های خود را قبله و برپا دارید نماز را و مژده ده گروندگان را

٨٨ وَ قالَ مُوسى رَبَّنا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَ مَلَأَهُ زِينَةً وَ أَمْوالاً فِي الْحَيوةِ الدُّنْيا رَبَّنا لِيُضِلُّوا

و گفت موسی پروردگار ما بدرستیکه تو داده فرعون و جماعتش را مایهٔ آراستگی و مالهائی در زندگانی دنیا پروردگار ما تا گمراه

عَنْ سَبِيلِكَ رَبَّنَا اطْمِسْ عَلى أَمْوالِهِمْ وَ اشْدُدْ عَلى قُلُوبِهِمْ فَلا يُؤْمِنُوا حَتّى يَرَوُا الْعَذابَ الْأَلِيمَ

گردانند از راه تو پروردگار ما اثر ای محو کن بر مالهاشان و سخت گیر بر دلهاشان پس ایمان نیارند تا آنکه ببینند آن عذاب دردناک را

٨٩ قالَ قَدْ أُجِيبَتْ دَعْوَتُكُما فَاسْتَقِيما وَ لا تَتَّبِعانِّ سَبِيلَ الَّذِينَ لا يَعْلَمُونَ ٩

گفت بتحقیق اجابت کرده شد دعای شما پس ثابت باشید و از پی مروید راه آنان را که نمیدانند

بعد از ایشان هم فرستادیم رود
بعد آنها سوی فرعون آمدند
وان گره گردن کشیدند از قبول
پس بگفتند اینست سحری آشکار
این نه جادو بلکه آیات حق است
من نه جادوگر رسول حضرتم
من بجادوان کجا باشم شبیه
می بگفتند آمدی آیا تا
تا که باشد کبریائی همچنین
گفت فرعون آورید از هر کجا

موسی و هرون بفرعون عنود
موسی و هرون زحق پر وعظ و پند
جرمشان چون بود حاجب بر عقول
گفت موسی از تعجب و اعتبار
جادوئیها ز آیتم بیرونق است
خوار گردد جادوئیها ز آیتم
این نگوید غیر نادان سفیه
باز مان تا داری از راه و رجا
مر شما را بعد ما اندر زمین
ساحری دانا مرا بر مدعا

یعنی از بعد رسولان بالوضوح
با علامای بزرک از نزد ما
پس چو آن هنگام آمد قول حق
امر حق را که آمد از حق بر شما
نام آیا من بر آن جادوگران
جادوئی باشد سر آب از ره دمی
ساحران فیروز و غالب کی شوند
باز گردانی از انچه بیگمان
ما شما را نیستیم از پیروان
ساحران را جمع کردند آنچنان

که آمدند آنها پیاپی بعد نوح
چون ید بیضا و توریة و عصا
سوشان از نزد ما بر یک نسق
سحر میگویند آیا ساحری
که آیتم روشنتر است از اختران
چیست آن با کوزی و قدمی
پیش بحر این قطره‌ها لاشی شوند
سازیم آنها خود را ما بران
هم بیابید آنچه خواهند از جهان
که بیان گردید در اطراف آن

پس مقابل چون شدند آن ساحران / گفتشان موسی در اندازید هان
پس چو افکندند جادویان ز کف / ریسمانها و عصاها هر طرف
گفت موسی آنچه را کاورده اید / هست سحری کاینچنین خود کرده اید
زانکه حق نارد باصلاح و ثبات / کارهای مفسدان را از جهات
زان سحرها که بمن فرموده او / راه نصرت ها بمن بنموده او
پس نیاوردند ایمان خود بوی / جز که فرزندان قومش پی به پی
گرد دعوت او ز اسرائیلیان / جز جوانان زو نپذرفتند آن
بود چون فرعون طاغی در زمین / هم زجد بگذشتگان و زمسرفین
کای گروه من شمارا گر بحق / باشد ایمان جست باید از ما حلق
بگذرید اینی که از خوف و رجا / واگذارید امر خودرا بر خدا
قوم پس گفتند کردیم از ولا / ما بجان و دل توکل بر خدا
هم خلاصی ده ببخششهای خویش / بارمان از کافران زشت کیش
وحی زان فرمود کردیم از یقین / ما بموسی و برادرش اینچنین
خانها در شهر مصر اندر خفا / مسجد آئی بهر طاعت از خدا
هم بپا دارید در آنها صلوة / ده بشارت مؤمنان را بر نجات
در حیوة دنیوی مال و متاع / زینت و اموال و املاک و ضیاع
ربنا اطمس علی اموالهم / سخت بر دلهایشان گیر از مهم
گفت حق کردم رسن تا معنی / از تو و هرون اجابت این دعا
پیروی نکنند هم اندر پسند / راه آنان را که در نادانیند
حاصل آنکه صبر باید درامور / کآنچه تقدیراست آید درظهور
آنچه را کافکنده اید از فنون / تاشود پیدا حق از باطل کنون
گرم شد زیبق بشکل مارها / آمد اندر جستجو زاطوارها
زود باشد که خدا سازد تباه / آنچه ظاهر کرده اید از اشتباه
لیك من خود عزم آسان کرده ام / تا کند ثابت هرآنچه آورده ام
گرچه زان باشند کاره مجرمان / اوست وافی عهد خودرا بیگمان
وانچنان بودی که چون با سپه / سوی مصر از مدین آمد یکتنه
زانکه از فرعونشان میبود بیم / وز ملاء کاهند در فتنهٔ عظیم
گفت موسی مؤمنان را چونکه دید / اندرایشان خوفی ازوی بر مزید
پس بحق باید نمائید اتکال / گر که مقتا دید اورا درفعال
آن توکل باشد از داری طلب / که نبینی جز مسبب از سبب
می مکن ما را تو ای پروردگار / آزمایش بر گروهی ظلم کار
گفت موسی تا کنند آنها بنا / بهر طاعت مسجد اندر خانها
که فرا گیرند جای بازگشت / بهر قوم خود برای بازگشت
هم شما و قومتان در هر شئون / خانها را قبله سازید از درون
گفت موسی دادی ای پروردگار / تو بفرعون و گروهش بیشمار
دادی اینها کافکنند اندر ضلال / بندگانت را ز راهت لا محال
تا که بر ایمان نیاید انشراح / هم نبینند آن عذاب و افتضاح
پس شما باشید بی تشویش و بیم / در طریق دعوت خود مستقیم
علم یعنی نیستشان باری بوقت / که بود موقوف هرکاری بوقت

وَ جاوَزْنا بِبَنِي اِسْرآئِيلَ الْبَحْرَ فَاَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَ جُنُودُهُ بَغْياً وَعَدْواً حَتّي اِذا اَدْرَكَهُ الْغَرَقُ

وگذرانیدیم بنی اسرائیل را ازدریا پس ازپی رسیدایشان را فرعون و لشکرهایش از روی ستم و تعدی تاچون دریافتش غرق

قالَ آمَنْتُ اَنَّهُ لا اِلٰهَ اِلاَّ الَّذي آمَنَتْ بِهِ بَنُوا اِسْرآئِيلَ وَاَنَا مِنَ الْمُسْلِمينَ ٩١ اَلْآنَ وَقَدْ

گفت ایمان آوردم که نیست الهی مگر آنکه گرویدند باو فرزندان یعقوب ومن از منقادان آیااکنون وتحقیق

عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدينَ ٩٢ فَالْيَوْمَ نُنَجّيكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلْفَكَ آيَةً وَ اِنَّ

نافرمانی کردی پیش و بودی از فساد کنندگان پس امروز بالا میبریم ترا بموضع بلندی بر بدنت تا باشی برای کسانکه بعد از خودت آیتی و بدرستیکه

كَثيراً مِنَ النّاسِ عَنْ آياتِنا لَغافِلُونَ ٩٣ وَ لَقَدْ بَوَّاْنا بَني اِسْرآئِيلَ مُبَوَّءَ صِدْقٍ وَ رَزَقْناهُمْ

بسیاری از مردمان از آیتهای ما هرآینه بیخبرانند وبحقیقت فرود آوردیم بنی اسرائیل را درمنزلی خوب وروزی دادیم ایشان را

مِنَ الطَّيِّباتِ فَمَا اخْتَلَفُوا حَتّي جاءَهُمُ الْعِلْمُ اِنَّ رَبَّكَ يَقْضي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيمَةِ فيما كانُوا فيهِ

از پاکیزها پس اختلاف نکردند تاآمد ایشانرا علم بدرستیکه پروردگار تو حکم میکند میانشان روز قیامت درآنچه بودند درآن

يَخْتَلِفُونَ ٩٤ فَاِنْ كُنْتَ في شَكٍّ مِمّا اَنْزَلْنا اِلَيْكَ فَسْئَلِ الَّذينَ يَقْرَؤُنَ الْكِتابَ مِنْ قَبْلِكَ

اختلاف میکردند پس اگر باشی در شکی ازآنچه فروفرستادیم بتو پس بپرس ازآنها که میخوانند کتاب را پیش از تو

لَقَدْ جاءَكَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرينَ ٩٥ وَلا تَكُونَنَّ مِنَ الَّذينَ كَذَّبُوا بِآياتِ اللّهِ

بتحقیق آمد ترا حق از پروردگارت پس مباش از شك کنندگان ومباش البته از آنها که تکذیب کردند آیتهای خدا

فَتَكُونَ مِنَ الْخَاسِرِينَ ٩٦ اِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ ٩٧ وَلَوْ جَآءَتْهُمْ كُلُّ

پس خواهی بود از زیانکاران بدرستیکه آنانکه لازم شد برایشان کلمه پروردگار تو ایمان نخواهند آورد و اگر آمده باشد ایشانرا هر

آيَةٍ حَتّٰي يَرَوُا الْعَذَابَ الْاَلِيمَ ٩٨

آیتی تا آنکه ببینند عذاب پردردرا

وقت خود کردیم مشق بیل را
حمله چون وارد شدند ایشان بم
گفت آوردم من ایمان برخدا
من بمنقادم او را هم یقین
هیچ فرمان مینبردی پیشتر
هست تحقیقی دراین باب ارنشان
اینقدر گوییم بفهمی گر مصر
در تفاسیر این چنین آوردهاند
کاعدی دادش زاستفتا بدست
پس بکند ناخواجهٔ خودهمسری
اندر آندم کاو شد اندر بحر نیل
پس رهانیمت دراین روز ارفتن
تا مگر کاید تورا هرکس زپی
ما بنی اسرائیلیان دادیم هم
همچنین از هرچه بد پاکیزه‌تر
یعنی آن توریة یا نورو نظام
یا بقولی علم جز قرآن نبود
میکند پروردگارت ای عزیز
یا که از احکام توریة وکتاب
پس بپرس از آنکسانکه پیشتر
اینست الزام از نصاری ویهود
از یهودان آنکه بود آنکه تمام
عام باشد این خطاب اعنی کسی
خودکلامی برتوآمد صدق وراست
هم مباش ازآنکه درمحلای حق
پس تو باشی اززیانکاران یقین
که بحق ازسختی دل نگروند

بگذرانیدیم آل اسرائیل را
آب دریا هشت در ده سر بهم
آنکه جز او نیست معبودی بجا
بر نبوت کرد اقرار اینچنین
بودی از اهل فساد اندر بشر
لیك در تفسیر نبود جای آن
هست توحید اندراشیا مستتر
که بروزی جبرئیل ازجهد
که شود گر بندهٔ مغرورومست
ترك او گوید شود یکجا بری
داد آن فتوی نشانش جبرئیل
تا که باشد عاری ازوحدت بدن
باشد این خودآیتی ازبهروی
جایگاه صدق و پر رزق و نعم
رزقشان دادیم ما ازخشك و تر
مختلف دروی شدند ایشان تمام
کاندر او شد مختلف رأی یهود
بین ایشان حکم اندر رستخیز
یا بتصدیق رسول مستطاب
از تو وارباب کتابند و خبر
نام احمد در کتاب اعنی که بود
کرد او تصدیق چون ابن سلام
گر بشك باشد زپیغمبر کسی
دانکه او پروردگار ماسواست
میکند تکذیب آیتهای حق
گر کسی تکذیب آیات مبین
دل برایشان توهم هرگز مبند

آمدند آنگاه فرعون و جنود
یافت فرعون آنزمان اندر بسیج
آنکه اسرائیلیان آورده اند
جبرئیلش مشت گل زد بردهان
دزد بفتست سالها آواره بود
نامبادا آنکه دور ازمطلب است
زان گذشتیم ازکه فهمی دوربست
زد فرعون آمد اوچون ازمردمان
خواجهٔ او مرو را از فرشان
پس نوشت این بنده بس باشد بجا
گفت این فتوی تودادی بهر خویش
میدهیمت بر بدن یعنی نجات
اکثری از مردمان زآیات ما
بیت مقدس یا تمام مصرو شام
پس بدین خود نکردند اختلاف
یعنی اندر شرح و تأویلش فزون
یا که احمد بوده آن بیگفتگو
اندر آن چیزیکه بودند ازخلاف
پس اگر هستی تودرشك یا غشا
خوانده اند ایشان همانا ازکتاب
اهل دانش را درآن انکار نیست
یا زرهبانان بحیرا کاگهی
پس بپرسد زانکه خوانده است اوکتاب
پس مباش ایدون زشك آرندگان
میخورد نان شه اندر خوان او
شد برایشان واجب ازپروردگار
گرچه آیدشان هرآیت ازسماك

از پی آنها زبغی وعدو زود
غرق خواهد گشت و نبود چاره هیچ
بروی ایمان هم نبود روکرده‌اند
آوری یعنی که ایمان این زمان
گشت نافع که دوراز چاره بود
وارند کاین بی توفیق مذهب است
ورنه فهمی بگذر ازآن دور نیست
گاه دیوان مظالم بر عنان
داده باشد برتری بر دیگران
گر کنندش غرق در بحر فنا
آمد آنروزت که خودگمی بیش
چونکه عاری گردد ازروح وجنوة
مجبر باشد از جهل و عمی
راست بودآن وعدهٔ حق برانام
تاکه علم آمد برایشان بیخلاف
مختلف گشتند از عالی و دون
بوده اند آنکه یهود ازنعت او
مینمودند اندر آن چیز اختلاف
زانچه نازل برتوگردید آن زما
نعت و وصف احمد کامل نصاب
گرکند انکار جهل و خیره‌گیست
داشت از انجیل وبودش همرهی
وز غرض در گل بپوشد آفتاب
شك کند آنکو ندارد نورجان
پس کند نفرین بفرزندان او
قولی آنکو ثبت لوحست ازقرار
تا که بینند آن عذاب دردناك

فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةٌ آمَنَتْ فَنَفَعَهَا اِيمَانُهَا اِلَّا قَوْمَ يُونُسَ لَمَّا آمَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ

پس چرا نبود قریه که ایمان آورده باشد پس نفع کرده باشد آنرا ایمانش مگر قوم یونس چون گرویدند دفع کردیم ازایشان عذاب رسوائی را

فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَمَتَّعْنَاهُمْ اِلٰى حِينٍ ٩٩

در زندگی دنیا وبرخوردار کردیم ایشانرا تا وقتی

پس نبودند اهل آنقریه چرا
قوم یونس لیك باایمان زاضطراب
می نبودند اعنی اهل قریه ها
بود آن ایمانشان از اختیار

کاورند ایمان زپیش از ابتلا
برحق آوردند و شد برحق عذاب
که بهنگام نزول هر بلا
ور خلوص دل نه جبر واضطرار

پس رساند سود آن ایمانشان
ما بلا را زانگروه برداشتیم
منتفع گردند زایمان و ایاب
گشت لازم چونکه پیش آمد کلام

تاشود رفع آن عذاب ازحالشان
در جهانشان تا اجل بگذاشتیم
جز که قوم یونس آنوقت عذاب
قصهٔ یونس بیان سازم بنام

قصه حضرت یونس علیه السلام

داد دعوت حق براهل موصلش
خواند مردم را بحق در سالها
یافت آزار او زقوم از هر طریق
حقتعالی گفت ای اخبارشان
این سه روز از حق شما را مهلت است
روز سیم کامد آن مهلت بسر
ناگهان دیدند اهل موصلان
میجهد رو دمبدم برق سیاه
دود نارش از سیاهی در شتاب
راستکه دانستند او گفته است راست
چاره جستند از بزرگ خویش چند
نیست گر یونس خدای ماو او
مهربان بر او بخلق از مادر است
بر کشیدند از جگر آوازها
نیست یونس کاوریم ایمان بوی
گفته تو بنده را شادش کنید
گفته کافتاده را گیرید دست
ما ستم برخویش افزون کرده‌ایم
ما کنون اندر جنابت سائلیم
گفته دارید مهمان را عزیز
پس درآمد زان فغان و زآه خروش
خارها گردید گل در بوستان
یونس آمد پس برون آندم زکوه
گفت داده وعده ایشان را بقهر
ترک اولی بود آن دلخواهیش
گشت چون در اربعینی ممتحن
گرچنین باشد هم ایمان دور نیست
رست زامر حق درختی از کدو
تاکه قوت یافت گفتش پس خدای
حق مر اورا گفت تو غمگین شدی
که دعا کردی بر ایشان در هلاک
پس روان گشت او بسوی شهر خویش
گشت خوشحال آن شبان گفتا تمام

پس شکایت کرد بر حق زان فریق
بر عذابی سخت در انذارشان
زان سبب نازل عذاب و نقمت است
شد نمایان امر کز دوزخ شرر
تیره ابری پر شرار و پر دخان
آتش از وی چون مطر ریزد براه
بام و در را کرد چون پر غراب
وعده‌اش شد صدق و مبعوث از خداست
زانکه مردی بود او بس هوشمند
هست حاضر بی زجهد و جستجو
این مثل زد رأفت حق دیگر است
بود با حق هر دلی را رازها
مشوی غایب تو هیچ از بندگی
هم خرید از مال و آزادش کند
ما کنون افتاده ایم اینگونه پست
پاك بدرگاه تو روی آورده‌ایم
خود بداری و فقدان قانعیم
ما تهیمان آمدیم از بی ثمر
بحر رحمت بر گنهکاران بجوش
کار ما هم بر مراد دوستان
تا خبر گیرد زحال آن گروه
کادمی خواند اگر رفتم بشهر
حق فکند اندر دهان ماهیش
ماهیش افکند بیرون از دهن
جز بدین ویران ما معمور نیست
تا که باشد سایبانی بهر او
تا رود در قوم و باشد رهنمای
دین بدو که همه با او بدی
واندر آن هیچت نبود اندوه و باك
دیده اندر ره شبانی را بپیش
قوم مشتاق تو اند ای نیکنام
خلق بیرون شد باستقبال او

که ندانستند قول من براست
گو بر ایشان کاید از بعد سه روز
یونس ایشان را خبر داد آن زمان
کن روان قدر شهری سویشان
آمد و بگرفت یکجا شهر و کوی
دارد اندر دل تو گوئی کینه ها
زهره‌ها شد در اضطراب و وحشت آب
هر کجا گشتند اندر شهر و کوی
گفت یونس که او پیغمبر است
جمله ایمان آورید از جان و دل
پس شدند ایشان بصحرا انجمن
کای خدا ناجرمان بودیم و پست
گر ببخشی ورکه بی ما بنده ایم
لك توخود این بندگان را شاد کن
گفته خود هر که کرده است او ستم
گفته خود سائل و درمانده را
بر یتیمان گفته بارید چشم
گفته بدهید مجرم را پناه
نفحهٔ رحمت وزید از بادها
صادر از دیوان رحمت شد برات
مطلع گردید چون از کل حال
پس بدون اذن حق رفت از بلد
شرح این را بعد این گویم چه بود
بوده میگویند این معراج او
جو اژدهی ماهی فکندش بر کنار
منشی از کوه آمدی هر شب بزیر
خشك گردید آن کدو بر ناگهان
چون شکستی تنگدل در امتحان
شو روان تا سوی قومی ارجمند
آن شبان برسید اورا کای فتی
مژده پس برد آن شبان بر اهل شهر
حق بظاهر بر ورود اجلال او

کس نشد بر دعوت حق موصلش
جز دو تن گردند باقی زاو ابا
گر فرستی نقمت ایشان را سزاست
بر شما از حق بلائی خانه سوز
خود شد اندر رخنهٔ کوهی نهان
تا بسوزد جمله شهر و کویشان
خانه سوز و خشمناك و شعله خوی
شد نفسها بند اندر سینها
از پی یونس دویدند از شتاب
کس نبرد از وی پی اندر جستجوی
رأفتش نی چون خدای ما کجاست
پس بخوانیدش بزاری منفعل
یا برهنه خاك بر سر مرد و زن
پاك یونس مؤمنیم از هرچه هست
از وجود و بود خود شرمنده ایم
بین اسیر و زارمان آزاد کن
بر شما زاو بگذرید از بیش و کم
رد نسازید از در جود و عطا
این یتیمان بر عطا دارند چشم
ما تو را پاك در پناهیم ای اله
بر پراکندند ابرها را بادها
آنگروه را بر فلاح و بر نجات
گشت غالب بر وی اندوه و ملال
روی بر صحرا نهاد آن معتمد
چون بسورهٔ انبیا یابم ورود
کز فنا هشتند بر سر تاج او
پس ضعیف و خسته و زار و نزار
مر او را از امر حق میداد شیر
یونس از آن گشت غمگین آن زمان
بر نفوس صد هزار از مردمان
که بصدق ایشان تمام آورده اند
کیستی گفتا منم ابن متی
کامد آن بر لطف گر باشد بقهر

وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَآمَنَ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعًا أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ

و اگر خواسته بود پروردگار تو هر آینه گرویده بود هر که در زمین است همه آنها تمام آیا پس تو اکراه میکنی مردمان را تا باشند گروندگان

۱۰۰ وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَجْعَلُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ ۱۰۱ قُلِ

و نبود مر نفسی را که بگرود مگر بدستوری خدا و میگرداند ناپاکی را بر آنها که نمی‌یابند بگو

انْظُرُوا مَاذَا فِي السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا تُغْنِي الْآيَاتُ وَالنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ ۱۰۲ فَهَلْ

بنگرید که چیست در آسمانها و زمین و کفایت نمیکند آیتها و بیم‌کنندگان از گروهی که نمیگروند پس آیا

يَنْتَظِرُونَ إِلَّا مِثْلَ أَيَّامِ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِمْ قُلْ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ ۱۰۳

انتظار میبرند مگر مانند روزهای آنانکه گذشتند پیش از ایشان بگو پس منتظر باشید بدرستیکه من با شما از منتظرانم

ثُمَّ نُنَجِّي رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا كَذَٰلِكَ حَقًّا عَلَيْنَا نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ ۱۰۴ قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنْ

پس میرهانیم رسولانرا وآنهاکه گرویدند همچنین است ثابت بودن برما که نجات دهیم گروندگانرا بگو ای مردمان اگر

كُنْتُمْ فِي شَكٍّ مِنْ دِينِي فَلَا أَعْبُدُ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَٰكِنْ أَعْبُدُ اللَّهَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ

باشید در شك از دین من پس نمیپرستم آنانکه میپرستید از غیر خدا ولیکن میپرستم خدائیرا که میمیراند شمارا

وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ۱۰۵ وَأَنْ أَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ

وفرموده شدم که باشم از گروندگان واینکه راست گردان وجهت را برای دین حق گرای و نباش البته از شرك آورندگان

۱۰۶ وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذًا مِنَ الظَّالِمِينَ ۱۰۷ وَإِنْ

ومخوان از غیر خدا آنچه نفع نمیبخشد ترا و ضرر نمیرساند ترا پس اگر کردی پس بدرستیکه تو در این هنگام خواهی بود از ستمکاران واگر

يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِهِ مَنْ

مس کند ترا خدا بضرری پس نیست دفع کننده مر آنرا مگر او واگر خواهد بتو خیری پس نباشد منع کننده مر فضل اورا میرساند آنرا بهر که

يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ۱۰۸ قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنِ اهْتَدَىٰ

میخواهد از بندگانش واوست آمرزنده مهربان بگو ای مردمان بتحقیق آمد شمارا حق از پروردگارتان پس کسیکه هدایت

فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ ۱۰۹ وَاتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ

یافت پس جز این نیست که هدایت یافت برای خودش وهرکه گمراه شد پس جز این نیست گمراه میشود بر خود و نیستم من بر شما کاردار و پیروی کن آنچه وحی میشود

إِلَيْكَ وَاصْبِرْ حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ

سوی تو و صبر کن تا آنکه حکم کند خدا واوست بهترین حکم کنندگان

ای محمد خواهد از پروردگار
کاورند ایمان خلایق زاضطرار
پس بایمان آمدندی ناگزیر
هرکه در ارض است از برنا و پیر

پس تو آیا مکنی اکراه ناس
تا که ایشان بگروند از ناشناس
می نباشد هیچ نفسی را که او
بگرود الا باذن او بگو

ثابت اعنی باشد اندر علم حق
کیست ایمان پیشه یا باطل ورق
حق مسلط سازد ایشانرا عذاب
که نعقل نیستشان اندر کتاب

گو ز چشم عقل بینید و یقین
چیزها را در سموات و زمین
یعنی آنکو گر تو خواهد آیتی
گو که تا بینید بچشم عبرتی

بهره ندهد هرچه جز آیات و بیم
را نگروه که نگروند ایچ ازقدیم
یعنی اندر علم حق مکتوم نیست
کآورند ایمان و هم معلوم نیست

دیدن آیات و انذار رسل
سود ندهد همچنان از جزو کل
پس نیدارند چشم این مشرکان
غیر ایامیکه که بگذشت ازجهان

واقعاتی که گذشت از هر مهم
آن نامیها خلوا من قبلهم
منتظر باشید گو پس بر عنا
منتظر هم من بر ایم با شما

مرسلین را پس رهاندیم از بلا
چون بر امتها عذاب آمد رضا
همچنین دادیم آنها را نجات
که در ایمان بودشان پای ثبات

انبیا و مؤمنان را آنچنان
که رهاندیم از عذاب و امتحان
وعده ما باشد آن برحق وراست
مؤمنان راهم نجات از امر ماست

احمد و اصحاب او یعنی نجات
هم زما یابند اندر سانحات
گو شما ای مردم ار دارید شك
صحت دین مرا از هیچ یك

پس نپرستم من آنان کزعمی
می پرستند آن شما غیر ازخدا
می پرستم آن خدا را لیك من
گو بمیراند شما را در زمن

این بود تهدیدی از حق در خطاب
رانکه کام وقت موتستش عذاب
حاصل این باشد خلاصه دین من
اندر اعمال و عقاید بی سخن

پس کشید آنرا بعقل خویش عرض
تا چه گوید در جواب از حتم و فرض
گشته ام مأمور از دیان دین
تا که باشم از گروه مؤمنین

دیگر آنکه راست گردان روی خویش
از برای دین حق و اثبات کیش
یا که گردان راست از کل جهات
روی خودرا سوی قبله در صلوة

یا که ثابت باش در دین حنیف
کان بود اسلام و غیراز آن سخیف
هم مباش از اهل شرك و هم مخوان
جز خدا که نیست سودی اندر آن

هیچ نبود اندر آن نفع و ضرر
گر کنی این پس توئی ظالم سیر
حق رساند ار بتو کره ازهیچ سو
نیست اورا دفع سازندهٔ جز او

ور که خواهد بر تو چیزی هیچ پس
فضل او را نیست گرداننده کس
میرساند بر عباد از هر که خواست
کاو غفور و مهربان وذوالعطاست

گو که آمد بر شما ای مردمان
از خدا پیغمبری برحق چنان
تا نباشد عذری از بهر شما
اندر اعمال و عقاید ز اقتضا

پس هرانکس ره بایمان یافت او
پس جز این نبود که اندر جستجو
راه میابد ز بهر نفس خود
دیگری را نفعی ازوی کی رسد

وانکه کمره شد جزاین نبود که هم
پیروی کن ای محمد آنچه وحی
صبر کن یعنی که تا یابی ظفر
سورهٔ یونس بود آن شاه جود

کمره او بر نفس خود گشت از ستم
میشود سوی تو اندر امر و نهی
دامن ما بر مشرکان خیره سر
شد تمام اکنون کنم تفسیر هود
گر کسی از آیات او پرسد عدد

من نباشم بر نگهبان بر شما
ثابت اندر دعوت خود باش و هم
صبر کن تا حق کند حکم از یقین
جمله گویند اهل تفسیر و کتاب
بیست و سه آیت است از بعد صد

کشتهٔ خود بدرود هر کس بجا
صبر کن بر هرچه بینی رنج و غم
کاو بود برخلق خیر الحاکمین
مکی است این سوره و این باشد صواب

سورة هُودَ عَلَيْهِ السَّلامْ مائة وَثَلاثَ وَعِشْرُونَ آيَة وَهِيَ مَكِّيَّة

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمْ

بنام خدای بخشندهٔ مهربان

الرَ كِتابٌ اُحْكِمَتْ آياتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ ٢ اَلاّ تَعْبُدُوا اِلاّ اللهَ اِنَّنِي لَكُمْ

کتابیست که محکم گردانیده آیتهایش پس تفصیل داده شد از نزد درست کردار آگاه که نپرستید مگر خدا را بدرستیکه من شمارا

مِنْهُ نَذِيرٌ وَ بَشِيرٌ ٣ وَاَنِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا اِلَيْهِ يُمَتِّعْكُمْ مَتاعاً حَسَناً اِلى اَجَلٍ مُسَمًّى

از آن بیم کننده و مژده دهنده‌ام وآنانکه آمرزش خواهید از پروردگارتان پس بازگشت کنید بسوی او که برخوردار کند شمارا برخورداری نیکو تا مدتی نام

وَ يُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ وَ اِنْ تَوَلَّوْا فَاِنِّي اَخافُ عَلَيْكُمْ عَذابَ يَوْمٍ كَبِيرٍ ٤ اِلَى اللهِ

برده شده و میدهد هر صاحب فضلی را فضلش واگر روگردانیده پس بدرستیکه من میترسم بر شما از عذاب روز بزرگ بسوی خداست

مَرْجِعُكُمْ وَ هُوَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ٥ اَلا اِنَّهُمْ يَثْنُونَ صُدُورَهُمْ لِيَسْتَخْفُوا مِنْهُ اَلا حِينَ يَسْتَغْشُونَ

بازگشت شما واو بر همه چیزی تواناست آگاه باشید که آنها سکج میدهند سینهاشان را تا پوشیده دارند از او آگاه باشید هنگامیکه در سر میکشند

ثِيابَهُمْ يَعْلَمُ ما يُسِرُّونَ وَ ما يُعْلِنُونَ ٧ اِنَّهُ عَلِيمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ ٨ وَ ما مِنْ دَآبَّةٍ فِي الْاَرْضِ

جامهای خود را میداند آنچه آشکار میکنند و آنچه پنهان میدارند بدرستیکه او دانا است بذات سینها و نیست هیچ جنبنده در زمین

اِلاّ عَلَى اللهِ رِزْقُها وَ يَعْلَمُ مُسْتَقَرَّها وَ مُسْتَوْدَعَها كُلٌّ فِي كِتابٍ مُبِينٍ ٩ وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمواتِ

مگر بر خداست روزیش و میداند قرارگاهش را و امانتگاهش را همه باشد در کتابی روشن واوست که آفرید آسمانها

وَ الْاَرْضَ فِي سِتَّةِ اَيّامٍ وَ كانَ عَرْشُهُ عَلَى الْماءِ لِيَبْلُوَكُمْ اَيُّكُمْ اَحْسَنُ عَمَلاً ١٠

و زمین را در شش روز و بود عرش او بر آب تا بیازماید شمارا که کدامتان نیکوترید در کردار

بعد بسم الله تا بد ابتدا
اولت از الف باشد مراد
لازم اعلی شد تحقیق طاعتش
حاکم او مابین خلقان در نسق
سوره سوره آیه آیه بر ملا
قصد اینست از کتاب و ابتدا
مغفرت خواهند تا از کردگار
صحت و امنیت و رزق و روان
شکر منعم یا که بر هر نعمت است
ور که برگردید پس من بر شما
هست برگشت شما یکجا بوی

حقیقتی از الف ور لام ورا
لام ورا آن لطف و رحمت بر عباد
مستحق گردند تا بر رحمتش
باز تا دانند باطل را ز حق
حق و باطل را کنند از هم جدا
تا که نپرستید چیزی جز خدا
پس باو گردید باز از اختیار
تا زمانیکه رسد بر سر زمان
یا که خلق نیك و حسن سمت است
ترسم از روزی بزرك اندر بلا
که توانا باشد او بر کل شیء

گفته‌ایم از پیش شرح این حروف
از الف یا قصد امر حضرت است
زان فرستاد این کتاب استوار
پس جدا کرده شده است از وی تمام
نازل از نزد خدای بی نظیر
ای محمد صم گو شمارا من روی
بهره تا بدهد شمارا ذوالجلال
بهرهٔ نیك از جهان یا آن بود
تا بهر ذی فضلی اندر دو سرای
روزی اندر هول و محنت بس عظیم
می بدانید اینکه در هم سینه ها

مبدء اسماست کرداری وقوف
لام اشارت بر لزوم طاعت است
جمله آیاتش بصحت بر قرار
آنچه محتاجند خلق از هر مقام
کو بحق خود حکیم است و خبیر
میدهم بیم و بشارت پی به پی
بهرهٔ نیك از نعم وز عمر و مال
که روا حاجات خلق از وی شود
می جزای فضل او بدهد خدای
هردلی اندروی از وحشت دو نیم
می نوردند آنکسان از کینها

دردل اعی می بگیرند آنگروه | کینه از پیغمبر صاحب شکوه
تا ازاودارند پنهان سر خویش | مطلع زایشان نگردد اهل کیش
او عداوتهای خویش از ما قبول | می بپوشند از خدا واز رسول
فرقهٔ بودند از اهل نفاق | که بدیدند از نبی را راه ساق
میکشیدندی عبا ها را سر | تا نبینند آن جمال نیك فر
هم نبیند مصطفی شان درعبور | کینه منکردند پنهان در صدور
می بدانید اینکه چون برسرثیاب | میکشند از بد دلی واز اصواب
داند آن دانای پیدا و نهان | آنچه را دارند درقلب و زبان
هست یکسان پیش آن دانای سر | گر عیان سازند آن یا مستتر
کو بود آگاه از سر صدور | داند اندر سنك خارا حال مور
در زمین جنبندهٔ نبود مگر | برخداوند است رزقش در مقر
جمله حیوانات را اندر حیوة | جایگه شان داند و هم در ممات
گفته بعضی آنکه باشد مستقر | از زمین مأوای کل جانور
لیك مستودع بود جا بالیقین | قبل از استقرار ایشان درزمین
یعنی اندر بیضه و صلب و رحم | جمله در لوحست محفوظ این مهم
اوست آنکس که بشش روز آفرید | این سموات و زمین را بر پدید
عالم جسمانی اعنی شش جهت | بهر او فرش است نزد معرفت
بود پیش از خلقت ارض وسما | عرش را بر آب بنهاد و بنا
عرش باشد عقل اول ای سنی | آن بود در علم اول منتهی
بد مقدم غیب مطلق بر شهود | یعنی این اجسام کونی در وجود
باتو گفتم شرح خلقت پیش ازین | کز ... نیست در دور سنین
آزماید تا شما را در مقام | تا نکوتر ازعمل باشد کدام

وَ لَئِنْ قُلْتَ اِنَّكُمْ مَبْعُوثُونَ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا اِنْ هٰذَا اِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ

واگر بگوئید بدرستیکه شما باشید برانگیخته شدگان از پس مرك هر آینه گویند آنانکه کافر شدند نیست این مگر جادوی آشکار

١١ وَ لَئِنْ اَخَّرْنَا عَنْهُمُ الْعَذَابَ اِلٰى اُمَّةٍ مَعْدُودَةٍ لَيَقُولُنَّ مَا يَحْبِسُهُ اَلَا يَوْمَ يَأْتِيهِمْ لَيْسَ مَصْرُوفًا عَنْهُمْ

وهر آینه اگر باز پس اندازیم از ایشان عذاب را تا مدتی شمرده شده هر آینه میگویند چه باز داشت آنرا آگاه باشید روزیکه بیاید ایشانرا نخواهد شد گردانیده از ایشان

وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ ١٢ وَ لَئِنْ اَذَقْنَا الْاِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً ثُمَّ نَزَعْنَاهَا مِنْهُ اِنَّهُ

وفرود آمد بایشان آنچه بودند که بآن استهزا میکردند وهر آینه اگر بچشانیم انسانرا ازخود رحمتی پس برداریم آنرا از او بدرستیکه او

لَيَؤُسٌ كَفُورٌ ١٣ وَ لَئِنْ اَذَقْنَاهُ نَعْمَاءَ بَعْدَ ضَرَّاءَ مَسَّتْهُ لَيَقُولَنَّ ذَهَبَ السَّيِّئَاتُ عَنِّي اِنَّهُ لَفَرِحٌ

هر آینه نومید وناسپاس است وهر آینه اگر بچشانیم اورا نعمتی پس از سختی برنجی که مس کرد اورا هر آینه میگوید البته که رفت بدیها از من بدرستیکه او هر آینه

فَخُورٌ ١٤ اِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ اُولٰئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ اَجْرٌ كَبِيرٌ ١٥ فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ

شادمان نازنده است مگر آنکه صبر کردند وکردند کارهای شایسته آنها مرایشانراست آمرزش ومزدی بزرك پس شاید تو ترك کننده باشی

بَعْضَ مَا يُوحٰى اِلَيْكَ وَ ضَائِقٌ بِهِ صَدْرُكَ اَنْ يَقُولُوا لَوْلَا اُنْزِلَ عَلَيْهِ كَنْزٌ اَوْجَاءَ مَعَهُ مَلَكٌ

برخی ازآنچه وحی فرستاده میشود بسوی تو وتنك میشود بآن سینه ات که میگویند چرا فرستاده نشد براو گنجی یا نیامد بااو فرشته

اِنَّمَا اَنْتَ نَذِيرٌ وَاللّٰهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ ١٦ اَمْ يَقُولُونَ افْتَرٰيهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوَرٍ مِثْلِهِ

جز این نیست که تو بیم کننده وخدا بر همه چیزی وکیل است یا میگویند بدروغ بربسته آنرا بگو پس بیاورید ده سوره مانند

مُفْتَرَيَاتٍ وَ ادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللّٰهِ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ١٧ فَاِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ

آن بربافته شدها وبخوانید هرکه را توانید از جز خدا اگرهستید راستگویان پس اگر اجابت نکردند مرشمارا

فَاعْلَمُوا اَنَّمَا اُنْزِلَ بِعِلْمِ اللّٰهِ وَ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ فَهَلْ اَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ١٨ مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيٰوةَ

پس بدانید که آنچه فرو فرستاده شد بعلم خداست وآنکه نیست خدائی مگر او پس آیا شما منقادانید کسیکه باشد که بخواهد زندگی

الدُّنْيَا وَ زِينَتَهَا نُوَفِّ اِلَيْهِمْ اَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ ١٩ اُولٰئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي

دنیا وزینت آنرا تمام میدهیم بایشان کردارهاشانرا درآن وایشان درآن کم کرده نشوند . آنها آنانند که نیست مرایشانرا در

الْآخِرَةِ اِلَّا النَّارُ وَحَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَبَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ٢٠

آخرت مگر آتش و نابودشد آنچه کردند درآن و ناچیزاست آنچه بودند کهمیکردند

ورتوگوئی ای محمد ص بعد موت   منبعث خواهند شد بی حرف و صوت
کافران گویند از عقل زبون   نیست این جز سحر بین در فسون
یعنی آسان که دهد جادوفریب   هم فریبنده است این قول و عجب
ور که اندازیم تأخیر آن عذاب   تا که معدود زایشان در حساب
بار میگویند را ستهزا چه چیز   داشت باز آنرا زما بار ستجیز
امت معدوده گر دانی بکلام   جمعی از اوقات باشد ای همام
یعنی اندر بعضی اجزاء وقف   گر که باشی واقف از اجزاء وقت
امت معدوده را بعضی دگر   قوم مهدی میشمارند از خبر
یعنی استهزا کنند آنفرقه چند   گشته تا در دست مهدیین شوند
یوم یأتیهم بدانید اینکه نیست   منصرف زایشان عذاب این بودست
گفته بعضی این عذاب اندر شان   قتل جبریلست از مستهزءان
شاید این باشد مراد ای معتمد   که کند جبریلشان د زار خرد
مرد را چون نیست عقل بندگی   در دو دنیا عاریست از زندگی
بر محیط آمد بدیشان بیگمان   آنچه میکردند استهزا بدان
حاق فعل ماضی اندر حاصل است   وضع گردد موضع مستقبل است
بهر تأکید وقوع آمد تمام   وین بود بسیار واقع در کلام
گوئیا بگرفته است اعمی ورا   بر جهات کافران را دان بلا
گر دهیم از خود بآدم نعمتی   تا که یابد در تنعم لذتی
پس بگیریم آن روی بس ناامید   گردد او از فضل باری بی رسید
ناسپاس از نعمت بگذشته اش   نیست اورا جز بکفران دسترس
هست یعنی آدمی از ناسپاس   تا بردن با امید و ناسپاس
در چشانیمش پس از رنج و الم   نعمتی یا شادئی از بعد غم
گوید از من شد مصیبتها بدور   شادمان گردد کند فخر از غرور
جای شکر نعمت آرد فخر و بار   عمر خود ضایع کند در حرص و آز
حاصل آن کاندر نقم باشد صبور   همچنین در شادی و نعمت فخور
جز کسانیکه صابرند اندر بلا   شاکر اندر نعمت و عیش و نوا
کرده اند اعمال نیکو در جهان   هستشان آمرزش از حق آنکسان
همچنین مردی بزرگ اندر عمل   که بهشت آن مزد را باشد اقل
وین مقام قرب بنده با خداست   حاصل آن از خلق تسلیم و رضاست
گشته وارد کاقتراح مکذبان   بود افزون بر پیمبر در بیان
حق تورا گفتند چون گنجی نداد   یا ملك نامد بتصدیق از سداد
تنگدل میشد رسول از گفتشان   یافت این آیت نزول از بهر آن
پس توشاید تارك آئی زین ورق   وحی کرده آنچه شد سوی تو حق
یعنی از سب الهان در کتاب   آنچه باشد داری آنرا در حجاب
تا مگر ز ایشان تا آئی دفع شر   یا که ترسی تا تورا باشد خطر
یا که شاید تنگ گردد سینه ات   زانچه گویند اهل کفر و کینه اب
کزچه نامد بر تو گنجی زآسمان   تا کنی انفاق آن بر مردمان
نا چرا نامد فرشته تا گواه   بر تو باشد در نبوت از اله
حاصل آنکه تو همان بازای رسول   از رسالت زین مقامات فضول
از تو جز انذار نبود بر عباد   سنگدل پس از چه گردی در نهاد
حق بود بر کل اشیا کارساز   یا گواه جمله آن دانای راز
کافران گویند احمد بافته است   این سخن هارا نه کز حق یافته است
گو شما آرید ده سورهٔ چنان   بافته بر هم زخویش اندر بیان
ده یکش را آورید ای شما   کانصحید از من بود گر افترا
هم بخوانید آنکه نتوانند هم   دون حق گر صادقید اندر همم
پس نکردند از اجابت اینگروه   آنچه را گفتید راتیان از وجوم
پس بدانید آنچه نازل بر نبی است   جمله بر علم الهی منبی است
وان بود علمی که خلقان را نکار   باشد آن اندر معاش و در قرار
هم نباشد هیچ معبودی جز او   مسلمید آیا شما پس بی غلو
یا که داخل میشوید آیا شما   اندر اسلام ازچنین امری بجا
هر که باشد از دنی همتش   خواهد او بهرهٔ جهان وزینتش
هم یقین بدهم ایشانرا تمام   ما جزاء کردها در هر مقام
یعنی آنانکه کنند اعمال نیك   بهر دنیا نی که بهر حال نیك
بستشان مقصود هیچ از آخرت   تاکه خواهند از عطائی معذرت
اجرشان را هم دهد حق در جهان   کاسته خود می نگردد هیچ از آن
اینگروهند آنکسان کاندر قرار   نیستشان در آخرت الا که نار
شد تباه اعمال ایشان سر بسر   زانکه جز دنیا ندشان در نظر
گشت باطل آنچه کردند از ریا   چون نه اخلاص است طاعت را اسا
در قیامت گر نباشد طاعتی   مبتنی آن بر خلوص نیتی
نیست اجری یا ثوابی بهر او   بوده اجرش درجهان عیش نکو
یا ثنای مردم او را در عمل   کانیست مردی عابد و شیخی اجل
آمد آن یك در غزا بی امتناع   تا که گویندش بود مردی شجاع
وان عطا میداد بر مردم زیاد   تا که گویندش سخی طبع است و راد
وان یکی بد دائم الذکر و متین   تا که دین دارش شناسند و امین
بود آن یك بس خلیق و بردبار   تا نماید خویش را کامل عیار
باطنش چون اژدها پر زهر و سوز   ظاهرش چون گلستانی دلفروز
اصل اخلاص است پس در هر عمل   نیست گر خالص بود مکر و دغل

اَفَمَنْ كَانَ عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى اِمَامًا وَرَحْمَةً

آیاکسیکه باشد بر بینه از پروردگارش و بخواند آنرا شاهدی ازآن واز پیشش کتاب موسی پیشوا ورحمتی

اُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ مِنَ الْاَحْزَابِ فَالنَّارُ مَوْعِدُهُ فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ اِنَّهُ الْحَقُّ

آنگروه میگروند بآن وهرکه کافرمیشود بآن از گروههای دشمن پس آتش وعده گاه اوست پس مباش در شکی ازآن بدرستیکه آن حق است

مِنْ رَبِّكَ وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ ٢١ وَمَنْ اَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرٰي عَلَي اللّٰهِ كَذِبًا اُولٰٓئِكَ

از پروردگارت ولیکن اکثر مردمان نمیگروند و کیست ستمکارتر از آنکه بربافت بر خدا دروغرا آنها

يُعْرَضُونَ عَلٰي رَبِّهِمْ وَيَقُولُ الْاَشْهَادُ هٰؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلٰي رَبِّهِمْ اَلَا لَعْنَةُ اللّٰهِ عَلَي الظَّالِمِينَ

عرض کرده میشوند بر پروردگارشان وگویند گواهان اینگروه آنانند که دروغ بستند بر پروردگارشان آگاه باشد لعنت خداست بر ستمکاران

٢٢ اَلَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُمْ بِالْاٰخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ اُولٰٓئِكَ لَمْ يَكُونُوا

آنانکه باز میدارند از راه خدا ومیخواهند آنرا کج وایشانند بآخرت ایشان کافران آنها نباشند

مُعْجِزِينَ فِي الْاَرْضِ وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللّٰهِ مِنْ اَوْلِيَاءَ يُضَاعَفُ لَهُمُ الْعَذَابُ مَا كَانُوا

عاجزکنندگان در زمین ونباشد مر ایشانرا از جز خدا هیچ دوستان مضاعف کرده میشود مر ایشان عذاب نبودند که بتوانند

يَسْتَطِيعُونَ السَّمْعَ وَمَا كَانُوا يُبْصِرُونَ ٢٣ اُولٰٓئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا اَنْفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا

شنیدن و نبودند که ببینند آنگروه آنانند که زیان کردند نفسهای خود وگمشد از ایشان آنچه بودند که

يَفْتَرُونَ ٢٤ لَا جَرَمَ اَنَّهُمْ فِي الْاٰخِرَةِ هُمُ الْاَخْسَرُونَ ٢٥ اِنَّ الَّذِينَ اٰمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ

دروغ می بستند ناچار است بدرستیکه ایشان در آخرت ایشانند زیانکارتران بدرستیکه آنها که گرویدند و کردند کارهای شایسته

وَاَخْبَتُوا اِلٰي رَبِّهِمْ اُولٰٓئِكَ اَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ٢٦ مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ كَالْاَعْمٰي وَالْاَصَمِّ

وآرمیدند سوی پروردگارشان آنگروه اهل بهشتند ایشان در آن جاویدانند مثل آن دوگروه چون کور و کر

وَالْبَصِيرِ وَالسَّمِيعِ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا اَفَلَا تَذَكَّرُونَ ٢٧

و بینا و شنواست آیا یکسان میباشند بمثل آیا پس پند نمیگیرید

هر که اورا باشد آیا برقرار
جمله قرآنست برهان جلی
بینه یا خود بود برهان عقل
آن کتاب موسی از فرمان حق
آنگروه آرند ایمان بر کتاب
پس ازین موعد مباش اندر گمان
کیست استمکاره تر زان کافری
شاهدان گویند با قولی متین
کاینگروهند آنکسان کز بفروغ
آنکسانکه باز دارند از لجاج
مر خدا را نیستند ایشان یقین
میشود افزوده ایشانرا عذاب
اینگروهند آنکه بر تنهای خود
شبه نبود کانکسان درآخرت
هم گرفتستند آرام و قرار
این دوفرقه درمثل ازکفر ودین

مرو را برهانی از پروردگار
شاهدش یا مصطفی یا جبرئیل
شاهد این قرآن بود بر شأن عقل
هست بر قرآن مصدق هر ورق
اهل برهان یعنی از عقل وصواب
کوست برحق زآفرینندهٔ جهان
بندد از راه دروغی بر خدا
شاهدان یعنی کرام الکاتبین
کمه بر پروردگار خود دروغ
خلق را از راه حق بر اعوجاج
از رهی عاجز کننده درزمین
بهر اضلال و ضلالت درحساب
کرده اند ایشان زیانی بی رحد
در زیان باشند و دور از مغفرت
خود بذکر ونام آن پروردگار
کور و کر بینا و شنوا همچنین
باز بر تذکار و تنبیه ازعطا

ور پی اورا شاهدی باشد زحق
بینه یا آنکه خود پیغمبر است
شاهد قرآن بود توراة نیز
بود توراة اهل دین را پیشوا
وانکه کافرشد بقرآن یارسول
لیك بروی مردم اکثر نگروند
آنگره گردند بر پروردگار
یا که اشهادند آن اعضایشان
می ندانند این بتحقیق و یقین
وانکه ایشانند بر دیگر سرای
هم مر ایشان را نباشد جز خدا
می نبودندی توانا در جهان
گم شد ازایشان خودآنچه افتری
وانکسان کاورده ایمان ازخلوص
آنکسانند اهل جنت واندرآن
می بوند آیا برابر در مثل
میکند حق ذکر حال انبیا

کاین بود صادق نگهدار و نسق
شاهد او در ولایت حیدر است
پیش از آن در نزد ارباب تمیز
واسطهٔ بخشایش فیض خدا
موعدایشا نراست دوزخ دردخول
بر هوای نفس خود چون پیروند
عرض کرده نزد موقف درقرار
میدهند آنها گواهی بر نشان
کز خدا لعنت بود بر ظالمین
کافر اعنی بی ز آیات و ولای
از پی دفع عقوبت اولیا
مر شنیدن را و دیدرا عیان
مینمودند از بتان اندر جرا
کرده اند اعمال نیکو برخصوص
هستشان جای آرمیدن جاودان
چون نمیگیرند پند از ماحصل

وَ لَقَدْ اَرْسَلْنا نُوحاً اِلى قَوْمِهِ اِنّي لَكُمْ نَذيرٌ مُبينٌ ٢٨ اَنْ لا تَعْبُدُوا اِلاَّ اللّهَ اِنّي اَخافُ عَلَيْكُمْ

وبحقیقت فرستادیم نوح را سوی قومش بدرستیکه من مرشما را بیم کننده روشنم اینکه پرستید مگر خدا را بدرستیکه من میترسم بر شما

عَذابَ يَوْمٍ اَليمٍ ٢٩ فَقالَ الْمَلَأُ الَّذينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ ما نَريكَ اِلاّ بَشَراً مِثْلَنا وَ ما نَريكَ اتَّبَعَكَ

از عذاب روزی دردناك پس گفتند آن جمعی که کافر شدند از قومش نمی بینیم ترا مگر انسانی مانند ما و نمی بینیم ترا که پیروی کرده

اِلاَّ الَّذينَ هُمْ اَراذِلُنا بادِيَ الرَّاْيِ وَ ما نَرى لَكُمْ عَلَيْنا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَظُنُّكُمْ كاذِبينَ ٣٠ قالَ يا

باشد ترا مگر آنانکه ایشان دون و مایگان ما در مبداء اندیشه و نمی بینیم مر شما را بر خود هیچ زیادتی بلکه گمان میبریم شما را دروغگویان گفت ای

قَوْمِ اَرَاَيْتُمْ اِنْ كُنْتُ عَلي بَيِّنَةٍ مِنْ رَبّي وَ آتاني رَحْمَةً مِنْ عِنْدِهِ فَعُمِّيَتْ عَلَيْكُمْ اَنُلْزِمُكُمُوها

قوم من خبر دهید اگر باشم بر حجتی از پروردگارم و داده باشد مرا رحمتی از نزدش پس پوشیده باشد بر شما آیا جبر کنم شما را

وَ اَنْتُمْ لَها كارِهُونَ ٣١ وَ يا قَوْمِ لا اَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مالاً اِنْ اَجْرِيَ اِلاّ عَلَي اللّهِ وَ ما اَنَا بِطارِدِ

بان و شما باشید مر آنرا ناخوش دارندگان و ای قوم من نمیطلبم از شما بر آن مالی نیست مزد من مگر بر خدا و نیستم من راننده

الَّذينَ آمَنُوا اِنَّهُمْ مُلاقُوا رَبِّهِمْ وَ لكِنّي اَريكُمْ قَوْماً تَجْهَلُونَ ٣٢ وَ يا قَوْمِ مَنْ يَنْصُرُني مِنَ اللّهِ

آنان که گرویدند بدرستیکه ایشانند ملاقات کنندگان خداشان و لیکن می بینم شمارا گروه نادانان وای قوم من کیست که یاری کند مرا از خدا

اِنْ طَرَدْتُهُمْ اَفَلا تَذَكَّرُونَ ٣٣ وَ لا اَقُولُ لَكُمْ عِنْدي خَزائِنُ اللّهِ وَ لا اَعْلَمُ الْغَيْبَ وَ لا اَقُولُ

اگر برانم ایشان را آیا پس پند نمیگیرید و نمیگویم مر شما را که نزد منست خزانهای خدا و نمیدانم غیب را و نمیگویم

اِنّي مَلَكٌ وَ لا اَقُولُ لِلَّذينَ تَزْدَري اَعْيُنُكُمْ لَنْ يُؤْتِيَهُمُ اللّهُ خَيْراً اَللّهُ اَعْلَمُ بِما في اَنْفُسِهِمْ

بدرستیکه من فرشته ام و نمیگویم مر آنان را که بخواری در ایشان مینگرد چشمهای شما که هرگز ندهد ایشان را خدا خیری خدا داناتر است با آنچه در نفسهای ایشانست

اِنّي اِذاً لَمِنَ الظّالِمينَ ٣٤

بدرستیکه من آنگاه از ستمکاران بر خود باشم

نوح را گوید فرستادیم هم — سوی قومش گفت ای قوم از بیم
میکنم دعوت که پرستید بار — حق خدا را گر که دارید اعتبار
پس بگفتند آنکه بودند ازعظام — کافر اندر وی ز قومش در مقام
هم نبینیم آنکه تابع گشته کس — مر ترا غیر از اراذل بر هوس
چون مزیت بود نزد آن گروه — منحصر بر مال دنیا از وجوه
زان سبب گفتند افزونی بما — هیچ از وجهی باشد در شما
نوح گفت آیا گر آرم آیتی — کان بود بر صدق قولم حجتی
پس نماند بر شما پوشیده آن — زانکه باشید از تعامل بدگمان
داده باشد حجتی بر من خدا — مخفی از ترك تدبر بر شما
وانگهی که کارهید از وی شما — نی کنیم اکراهتان بر اهتدی
مرد کاری را نباشم ملتمس — مبلغ و مالی که شاق آید بکس
قوم گفتند این اراذل را ز خویش — دور کن تا با تو بنشینیم بیش
بستم راننده ایشانرا ز خویش — باشند از آنکه در ایمان و کمش
چون کنند ایشان ملاقات خدا — خصم پس گردند با رانده ها
یار من تا کیست ای قوم از امام — طرد ایشانرا ز حق در انتقام
قوم گفتند ای جماعت بر یقین — که ثنائی مدح ایشان اینچنین
نوح گفتا من نگویم نزد من — هست مخزنهای علم ذوالمنن

من ز حق باشم شمارا بیم ده — بر هویدا زان شوید از منتبه
بر شما من ترسم از یوم الیم — کز عذابش زهره ها گردد دو نیم
ما نبینیمت بغیر از آدمی — مثل خود در عجز و فقدان او کمی
بی تامل بی تفکر بی نظر — پیروی کردند از تو در سیر
وانکه از مالش نه چیزی بدست — مینمود اندر نظرها خوار و پست
می نبینیم از شما فضلی یقین — جز که پنداریمتان از کاذبین
داده باشد بر من آن پروردگار — بخششی از نزد خود کامل عیار
است معنی اینکه گر من کاذبم — پس چگوئید از بحجت غالبم
آیا مان آیا کنیم الزامتان — بر قبول دعوت اسلامتان
من بتبلیغ رسالت از وجوه — از شما چیزی نخواهم ای گروه
می نباشد اجر من جز بر خدای — کو نمودم بر خلایق رهنمای
گفت من هرگز نسازم طردشان — زانکه من بینم در ایمان فردشان
چون توان راند آنکه را حق خوانده است — اهل حق را هر که راند او رانده است
لیك من بینم شما را فرقة — در بحار جهل یکجا غرقة
در نیابید آیا پس شما — آنکه باشد طرد ایشان بر خطا
من موافق با تو اندر ظاهرند — لیك در باطن همانا منکرند
می نگویم اینکه دانم علم غیب — از بواطن تا خبر بدهم بعیب

هم بوحدانیت حق قائل است ‖ مؤمن اندر ظاهر او لی غافل است ‖ یا مراد نوح بود از این سخن ‖ که خزینهٔ رزق بود نزد من
یا بگویم اکثرهم در غیبها ‖ تا بدان گیرید بر من عیبها ‖ از تعجب تا کنید انکار من ‖ حاجت فضلی شوید این انجمن
هم نمیگویم که من باشم ملك ‖ تا کس از قولم فتد درظن وشك ‖ هم نگویم آنکسان کز ما گزیر ‖ چشمهاتان بیند ایشانرا حقیر
حق نخواهد دادشان خیری که هست ‖ خود برایشان حق زما دانا تر است ‖ این تمایم گر من استمکاره ام ‖ چون شما از ملك عقل آواره ام

قَالُوا يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا فَاَكْثَرْتَ جِدَالَنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا اِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ٣٥ قَالَ اِنَّمَا

گفتند ای نوح بدرستیکه با ما مجادله کردی بس بسیار کردی جدال را با ما پس بیاور بما آنچه وعده دادی ما را اگر هستی از راستگویان گفت جز این نیست

يَأْتِيكُمْ بِهِ اللّٰهُ اِنْ شَاءَ وَ مَا اَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ ٣٦ وَلَا يَنْفَعُكُمْ نُصْحِي اِنْ اَرَدْتُ اَنْ اَنْصَحَ لَكُمْ

که آورد شما را آنرا خدا اگر خواهد و نیستید عاجز کنندگان و سود نمیدهد شما را پند دادنم اگر خواهم که پند دهم شما را

اِنْ كَانَ اللّٰهُ يُرِيدُ اَنْ يُغْوِيَكُمْ هُوَ رَبُّكُمْ وَ اِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ٣٧ اَمْ يَقُولُونَ افْتَرٰيهُ قُلْ اِنِ افْتَرَيْتُهُ

اگر خواسته باشد خدا که غایب گرداند شما را اوست پروردگار شما و بسوی او بازمیگردید بلکه میگویند بربافت آنرا بگو اگر بربافته باشم

فَعَلَيَّ اِجْرَامِي وَ اَنَا بَرِيٓءٌ مِمَّا تُجْرِمُونَ ٣٨ وَ اُوحِيَ اِلٰى نُوحٍ اَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ اِلَّا

آنرا پس برمنست وبال گناه من و من بیزارم از آنچه گناه میکنید و وحی کرده شد بسوی نوح که ایمان نخواهد آورد از قومت هرگز

مَنْ قَدْ آمَنَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ٣٩ وَاصْنَعِ الْفُلْكَ بِاَعْيُنِنَا وَوَحْيِنَا وَلَا تُخَاطِبْنِي فِي

مگر آنکه بدرستیکه ایمان آورده پس اندوهگین مباش بآنچه هستند که میکنند و بساز کشتی را بنگاهداشت ما و وحی ما و درخواست مکن مرا در

الَّذِينَ ظَلَمُوا اِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ ٤٠ وَ يَصْنَعُ الْفُلْكَ وَ كُلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأٌ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ قَالَ

باره آنها که ستم کردند بدرستیکه ایشان غرق شدگانند و میساخت کشتی را و هرگاه که میگذشتند بر او جماعتی از قومش استهزا کردند بر او گفت

اِنْ تَسْخَرُوا مِنَّا فَاِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ٤١ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَ

اگر استهزا میکنید از ما پس بدرستیکه ما استهزا میکنیم از شما همچنانکه استهزا میکنید پس زود باشد که بدانید آنکس را که آید او را عذابیکه رسوا گرداند او را

يَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُقِيمٌ ٤٢ حَتّٰى اِذَا جَاءَ اَمْرُنَا وَ فَارَ التَّنُّورُ قُلْنَا احْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلٍّ زَوْجَيْنِ

وفرود آید بر او عذابی دایم تا وقتیکه آمد فرمان ما و برجوشید آن تنور گفتیم بردار در کشتی از هر دو ماده

اثْنَيْنِ وَ اَهْلَكَ اِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَ مَنْ آمَنَ وَ مَا آمَنَ مَعَهُ اِلَّا قَلِيلٌ ٤٣ وَ قَالَ ارْكَبُوا

دوتا و کسانت را مگر آنکه پیشی گرفته بر او گفتار ما و نیز بردار هر که گرویده و نگرویده بودند با او مگر اندکی و گفت سوار شوید

فِيهَا بِسْمِ اللّٰهِ مَجْرٰيهَا وَ مُرْسٰيهَا اِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ٤٤ وَهِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ وَ

در آن بنام خدا در وقت راندنش و وقت بازداشتنش بدرستیکه پروردگارم آمرزنده مهربانست و آن میبرد ایشان را در میان موجها که بود چون

نَادٰى نُوحٌ ابْنَهُ وَ كَانَ فِي مَعْزِلٍ يَا بُنَيَّ ارْكَبْ مَعَنَا وَلَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ ٤٥ قَالَ سَآوِي

کوهها و آواز داد نوح پسرش را و بود در کناره از کشتی که ای پسرک من سوار شو با ما و مباش با کافران گفت زود باشم

اِلٰى جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ اَمْرِ اللّٰهِ اِلَّا مَنْ رَحِمَ وَ حَالَ بَيْنَهُمَا

که پناه برم بکوهی که نگاهدارد مرا از آب گفت نیست نگاهدارنده امروز از فرمان خدا مگر آنرا که ببخشد و حایل شد میانشان

الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ ٤٦

موج پس شد از غرق شدگان

قوم گفتندش که بس با ما جدال
گفت نبود غیر از این کار خدا
گر غوی خواهد شما را کردگار
ما کجا بد زین بیانشان اشتباه
یافتم کو وحی را گر من بهم
گفته بعضی بر پیمبر این ضمیر
گفت او از وحی حق گر من بهم
وحی پس کردیم بر نوح از نهان
من بنا کن فلك را با حفظ ما
هم مخواه از من بهنگام خطاب
وقت کشتی ساختن گر پیش او
طعنه میزد هر کسی بی‌قاعده
گفت از من ننگ دارید این سخریت
آنکه را آید ز حق بر وی عذاب
نوح پس چون کرد کشتی را تمام
مختلف باشد سخنها در سور
نوح را گفتیم بردار اندر آن
جز کسی که یافت پیشی قول ما
کس بوی مؤمن نبود الا قلیل
باز خوانید آن خدای خود بنام
کو خدای من غفور است و رحیم
پس صدا زد نوح آندم بر پسر
کاندرین روز بد ایشان جمله غرق
گفت نوح امروز گر داننده
نگذرد آب از جبال مرتفع
کوهها اندیشهای خام تست
یافت طوفان اندر این بی‌اشتداد
کس نماند اندر زمین دارای روح

کردی ای نوح از جواب و از سؤال
گر که خواهد هر زمان آن بر شما
پس چه سود از پند و نصح بیشمار
در مقام اَمْ يَقولونَ افتریه
پس وبال آن بود بر گردنم
هست راجع بر کلامی گر ضمیر
نامم از نوح آنچه آرم در قلم
قوم تو نارند ایمان بی‌گمان
هم بوحی کت کنیم اندر ملا
بر ستمکاران شود رفع عذاب
میگذشتند آنگروه همه حو
نیست اندر ذکر جمله فایده
سخریت گویم شما را عاقبت
در جهان غرق است در طوفان آب
امر ما آمد پس آندم در مقام
کآن کجا بوده است از نزدیك و دور
یعنی اندر فلك زوجین از نشان
بر هلاکش بوده و این حکم از قضا
مرد و زن هشتاد بود از هر قبیل
تا شود در آسمان کشتی برام
بر شما را منجی از طوفان و بیم
کایستاده بد ز کشتی دور تر
خواهد از مؤمن منافق یافت فرق
نیست ز امر حق نگهدارندهٔ
جز بحق باشد پناهی متمم
اندر این کشتی در آ کآرام تست
موج حایل شد میانشان را امداد
هر کسی کو بود در کشتی نوح

پس بیار آن وعدهٔ کاندر عذاب
بر شما عاجز کنندهٔ حق نه اید
او بود پروردگار بی‌نیاز
نوح نافذ وحی را بر هم همه
من ز اجرام شما باشم بری
مشرکان گفتند نافذ بر وضوح
جرم من بر من بود نی بر شما
هر کسی کآورده ایمان پیش از این
یعنی از در داشت باشد خلل
زانکه ایشانند در طوفان غرق
خاصه از اشراف قوم اندر مثل
دشمن جاهل نبی باشد عیان
همچنان کامروز استهزا کنید
هم بر او در آخرت آید فرود
آب از تنور جوشیدن گرفت
از نباتش نیست جفتان حاصلی
ماده و نر از همه حیوان دو تن
همچنین بردار در فلك ای نبی
پس بنوح آمد خطاب از کردگار
چون که بسم الله گفتی روان
فلکشان میبرد اندر موجها
کای پسر باما بکشتی شو سوار
گفت کنعان زود میجویم پناه
هیچکس ممنوع نبود از عذاب
زین قیامت گر بتن داری و روح
شد کلام نوح با کنعان دراز
گشت او با کافران در حال غرق
تا بشش مه جمله عالم آب بود

دادهٔ گر هست قولت بر صواب
سود ندهد نصحتان کافر پلید
سوی او خواهید گشتن جمله باز
نیست قولش از کلامی ترجمه
نیستم بر حق ز وحیی مفتری
بر محمد ص بر هم این اخبار نوح
عاریم از آنچه گفتید افتری
پس مباش از فعلشان اندوهگین
ما خود اموریمت از وحی العمل
چاره نبود از هلاك این فریق
مینمودندش بمسخر زان عمل
که چه باشد طعن و طنزش بر مهان
زود پس گردید دانا بر وعید
بر عذابی دائم از حکم خلود
آنچنان کز وی خردرا بد شگفت
عبرت از اصلش نگیر از عاقلی
واهل خود را جمله از فرزند و زن
آنکه را کو مؤمن است و ملتجی
که بتو با قومت بکشتی شو سوار
میشد آن کشتی و ساکن همچنان
کآن بدی چون کوهها بر اوجها
هم مشو با کافران همراه و یار
سوی کوهی دارد او زام نگاه
جز کسی کش حق ببخشد در مآب
بر پناهی نیست جز کشتی نوح
زانکه او را بد ز کشتی احتراز
شد خراب از آب یکجا غرب و شرق
نوح در وی زنده با اصحاب بود

وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ وَيَا سَمَاءُ أَقْلِعِي وَغِيضَ الْمَاءُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ

وگفته شد ای زمین فرو بر آب خود را و ای آسمان باز گیر آبت را و کم کرده شد آب و گذارده شد کار و قرار گرفت بر کوه جودی

وَقِيلَ بُعْداً لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ٤٧ وَنَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ

وگفته شد دوری از رحمت باد مر گروه ستمکاران را و بر خواند نوح پروردگارش را پس گفت ای پروردگار من بدرستیکه پسرم از کسان منست و بدرستیکه وعدهٔ تو

الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ ٤٨ قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلْنِ

حق است و تو حکم کننده ترین حکم کنندگانی گفت ای نوح بدرستیکه او نیست از کسان تو بدرستیکه صاحب کرداری بود ناشایسته پس مخواه

مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ ٤٩ قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ

از من آنچه نیست مر ترا بآن دانش بدرستیکه من پند میدهم ترا که باشی از نادانان گفت ای پروردگار من بدرستیکه من پناه میبرم بتو که سؤال کنم از تو

مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِي أَكُنْ مِنَ الْخَاسِرِينَ ٥٠ قِيلَ يَا نُوحُ اهْبِطْ بِسَلَامٍ

آنچه نیست مرا بآن دانشی و اگر نیامرزی مرا و رحم نکنی مرا باشم از زیانکاران گفته شد ای نوح فرود آی بسلامی

مِنّا وَ بَرَكاتٍ عَلَيْكَ وَ عَلى اُمَمٍ مِمَّنْ مَعَكَ وَ اُمَمٌ سَنُمَتِّعُهُمْ ثُمَّ يَمَسُّهُمْ مِنّا عَذابٌ اَليمٌ ٥١ تِلْكَ

از ما و بركتها بر تو و بر گروهي چند از آنها كه با تواند و امتي چند كه برخوردار كنيمشان پس برسد ايشان را از ما عذابي دردناك اين

مِنْ اَنْباۤءِ الْغَيْبِ نُوحيها اِلَيْكَ ما كُنْتَ تَعْلَمُها اَنْتَ وَلا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هٰذا فَاصْبِرْ اِنَّ الْعاقِبَةَ

از چيزهاي نهانست وحي ميكنيم آنرا بسوي تو نبودي كه بداني آنرا تو نه خودي خود و نه قومت پيش از وحي پس صبر كن بدرستيكه انجام نيك

لِلْمُتَّقينَ ٥٢

مر پرهيزكاران است

بر زمين شد امر از پروردگار
هم بگير اي آسمان آبي كه رود
زين اشارت نشف ارض است آنرا
پس بجودي يافت آن كشتي قرار
لاجرم بگذشت طوفانش ز سر
پس بجودي فلك نوح آمد فرود
خواند نوح از بعد طوفان پاك پيش
وعده كردي گفتي اندر واردات
اهل تو آنست كو همدين تست
ميدهم من بر تو پند از رايگان
آنچه را كز وي نه آگاه من
گفته شد كاي نوح از كشتي بزير
هم سلام ما بر امتهاي چند
پس برايشان ميرسد هول و هلاك
وحي ما كرديم سوي حال نوح
پس شكيبا باش بر ايذاء ناس

هم بد ايشان ماه را جذب هوا
كان بتوصل باشد است استوار
شو در اين معني فرو نيكو نگر
زانكه جودي عجز خود را داده بود
رب خود را بار بان عجز خويش
بدهم اهلت را من از طوفان نجات
نه كسي كو دشمن آئين تست
آنكه باشي از گروه عاقلان
گر بنامردي نجنبي در زمين
اندر اندك با سلامت برسرير
كاندر ايمان با قيامت با تو اند
بعد عيش از ما عذابي دردناك
تو نبودي آگه ازوي در فتوح
در رسالت همچو نوح حق شناس

آنها گم گشت يكجا بر زمين
چونكه جودي زور طوفان سر بپاش
خود تا بنها بهل افتاده باش
گفته شد بعد و هلاكت از خدا
گفت كاي پروردگار ذوالمنن
گفت اي نوح او نه از اهل تو
پس مپرس از من تو هيچ او مدركي
گفت اي پروردگار من پناه
از زيانكاران همانا من بكم
پس سلامتها كه از من بر تو باد
همچنين باشند امتها كه رود
اين بيان اي احمد با كز همه حب
تو نبودي آگه از وي پيش از اين
زانكه ميباشد سر انجام نكو

كه فرو بر آب خود را ازقرار
از تو آمد بر زمين اول فرود
هشته شد فرمان رب العالمين
او فكند از شرم و لرزان شد بخويش
سر بنه بر بندگي آزاده باش
بر ستمكاران بود در دوسرا
بود كنعان اهل و هم فرزند من
بل بد از كردار ناشايسته او
آنچه علمت نيست بر وي اندكي
بر تو گيرد زانكه پرسم ز اشتباه
اندر اين دارم يقين لي در شكم
همچنين بركات و افزوني وداد
بهره بدهيم آنكسان را از وجود
من ورا ميباشد از اخبار غيب
هم نه قومت زاهل كفر و اهل دين
بهر پرهيزندگان بيگفتگو

وَ اِلى عادٍ اَخاهُمْ هُوداً قالَ يا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّٰهَ ما لَكُمْ مِنْ اِلٰهٍ غَيْرُهُ اِنْ اَنْتُمْ اِلاّ مُفْتَرُونَ ٥٣

و فرستاديم بقوم عاد برادرشان هود را گفت اي قوم من بپرستيد خدا را نيست مر شما را از هيچ خدائي جز او نيستيد شما مگر افترا كنندگان

يا قَوْمِ لا اَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ اَجْراً اِنْ اَجْرِيَ اِلاّ عَلَى الَّذي فَطَرَني اَفَلا تَعْقِلُونَ ٥٤ وَ يا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا

اي قوم من نمطلبم از شما بر آن مزدي نيست مزد من مگر بر آنكه بيافريد مرا آيا پس در نمي يابيد بعقل و اي قوم من آمرزش خواهيد

رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا اِلَيْهِ يُرْسِلِ السَّمآءَ عَلَيْكُمْ مِدْراراً ٥٥ وَ يَزِدْكُمْ قُوَّةً اِلى قُوَّتِكُمْ وَلا تَتَوَلَّوْا

از پروردگارتان پس توبه كنيد بسوي او تا بفرستد ابر آسمان بر شما باران پي در پي و بيفزايد شما را قوتي با قوت شما و اعراض مكنيد در حاليكه

مُجْرِمينَ ٥٦ قالُوا يا هُودُ ما جِئْتَنا بِبَيِّنَةٍ وَ ما نَحْنُ بِتارِكي آلِهَتِنا عَنْ قَوْلِكَ وَ ما نَحْنُ لَكَ

اصرار كننده بر گناهان گفتند اي هود نياوردي بما حجتي روشن و نيستيم ما واگذارندگان خدايان خود را از گفته تو و نيستيم ما مر ترا

بِمُؤْمِنينَ ٥٧ اِنْ نَقُولُ اِلاَّ اعْتَراكَ بَعْضُ آلِهَتِنا بِسُوۤءٍ قالَ اِنّي اُشْهِدُ اللّٰهَ وَاشْهَدُوا اَنّي بَريۤءٌ

گروندگان نميگوئيم مگر آنكه رسانيده اند ترا برخي خدايان ما بدي گفت بدرستيكه من گواه ميگيرم خدا را و گواه باشيد كه من بيزارم

مِمّا تُشْرِكُونَ ٥٨ مِنْ دُونِهِ فَكيدُوني جَميعاً ثُمَّ لا تُنْظِرُونِ ٥٩ اِنّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللّٰهِ رَبّي

از آنچه شرك مي آوريد از جز او پس مكر كنيد بمن همه پس مهلت مدهيد مرا بدرستيكه من توكل كردم بر خدا كه پروردگار

وَ رَبِّكُمْ ما مِنْ دابَّةٍ اِلاّ هُوَ آخِذٌ بِناصِيَتِها اِنَّ رَبّي عَلى صِراطٍ مُسْتَقيمٍ ٦٠ فَاِنْ تَوَلَّوْا فَقَدْ

من و شماست نيست هيچ جنبنده مگر كه او گيرنده است موي پيشاني او را بدرستيكه پروردگار من بر راه راست است پس اگر اعراض كنيد پس

أَبْلَغْتُكُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ إِلَيْكُمْ وَيَسْتَخْلِفُ رَبِّي قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّونَهُ شَيْئًا إِنَّ رَبِّي عَلَى

بحقیقت رسانیدیم شمارا انچه فرستاده شدم بآن بسوی شما و جانشین گرداند پروردگار من گروهی را غیر شما و ضرر نمیرسانید اورا چیزی بدرستیکه پروردگار من بر

كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ ٦١ وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا هُودًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَنَجَّيْنَاهُمْ مِنْ

همه چیزی نگهبانست وچون امد فرمان ما رهانیدیم هودرا وانانکه گرویده بودند باو برحمتی ازما ورهانیدیم ایشانرا از

عَذَابٍ غَلِيظٍ ٦٢ وَتِلْكَ عَادٌ جَحَدُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَعَصَوْا رُسُلَهُ وَاتَّبَعُوا أَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ

عذاب درشت واینقوم هود انکار کردند اینهای پروردگار ایشانرا و نافرمانی کردند بفرستادگان او و پیروی کردند فرمان هر سرکش حق ناپذیر را

٦٣ وَأُتْبِعُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا إِنَّ عَادًا كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَا بُعْدًا لِعَادٍ قَوْمِ هُودٍ ٦٤

وپی اورده شدند در این دنیا لعنترا و روز قیامت اگاه باشید بدرستیکه عاد کافر شدند بپروردگار شان اگاه باشید هلاک باد مر عاد را که قوم هود اند

در بیان ذکر هود ع م

قصهٔ دیگر بر این مقصود گفت
گفت یاقوم اعبدوا الله واتقوا
من نخواهم از شما ایقوم مزد
عادیانرا قطع باران شد سه سال
هود گفت آمرزش ایقوم از خدا
بر شما باران فرستد زآسمان
رو نتابید از من از اعراضها
ما نه معبودان خود را تارکیم
هم نگوئیمت بشأن الا اعتراك
گفت می گیرم خدا را برگواه
کید پس با من کنید از اهتمام
پس مرا مهلت ندهید از هلاك
نیست هر جنبندهٔ الا که حق
بر خلایق مالك است و مقتدر
میکشاند سوی خود بر راست
آنچه فرستاده گشتم من بران
تاکه باشد آن شمارا جانشین
زانکه آن پروردگار فرد حی
هود را دادیم در ساعت نجات
چار الف ایشان معین بوده اند
چونکه رستند از عذاب دنیوی
استخوانهاشان سراسر سوخته
چونکه از آیات حق سر وارند
پیروی کردند بی ادراك و دید
از پی آمد بهر ایشان لعنتی
می ندانید آنکه بر پروردگار

و الی عاد اخاهم هود گفت
که شمارا نیست معبودی جز او
مزد نطلبم رسالت بی سخن
کاندر افتادند در قحط و وبال
باز خواهید از پی دفع عنا
قوة اندر قوة افزاید عیان
از گنهکاری خود و اغماضها
از کلام تو که گوئی مشرکیم
از الهات رسیده رنج و باك
هم شمارا خود گوه بی اشتباه
من ز شما خود با خدایان بالتمام
گر شما در دل ندارم هیچ باك
موی پیشانیش گیرد بر سبق
ذوالصرف بر تمام جهر و سر
هر وجودی را بقدر آن سمت
مر شما را آن رسانیدم باشان
ور شما یکتن نماند در زمین
من نگهباست خود بر کل شیء
وانکه با او داشت در ایمان ثبات
گر یقین بر هود مؤمن بوده اند
از برهند از عذاب اخروی
زآتشی کز قهر بود افروخته
سرکش از پروردگار خود شدند
آن گروه از کل جبار عنید
اندرین دنیا فزون بر حسرتی
عادیان گشتند مکر بر احسار

ما فرستادیم یعنی سوی عاد
خود شما گوئید غیر از مفترون
نیست مزدم جز برانکو آفرید
هم عقیم و عاقران نسواشان
پس سوی او شما گردید باز
گردد اولاد شما یعنی زیاد
قوم گفتند ایچ نآوردی تو بیش
هم تورا ما نیستیم از مؤمنین
کردهٔ دم الهان بس فزون
آنکه بیزارم ز آنانیکه شان
با هم از شورا تمائید انجمن
زانکه من کردم توکل بر خدا
احد موی اصیب تمثیل دان
هست رب بر صراط مستقیم
پس کنید اعراض هیچ ازدین کلام
گر کنید اعراض پس پروردگار
هم نتوانید با چیزی ضرر
واندر آن هنگام کامد امر ما
امر حق شد بارو بد ایشان برون
بودشان بخشایشی از ما نشست
این قبور عادیانست و دیار
گر کنید از دیدهٔ عبرت نگاه
همچنین گشتند عاصی بر رسل
امر جباران برایشان شد مطاع
همچنینشان درقیامت لعنت است
می ندانید آنکه در یوم القیام

هود را کو بود ناهی از فساد
بر اتحاد آن شریکان بر فسون
مر مرا دارید هیچ از عقل و دید
زین دو محنت شد جهان زندانشان
کو بود بر بندگانش کار ساز
دفع دشمن تا نمایند از بلاد
حجتی بر صحت دعوی خویش
زانچه گوئی از نصحها و دین
مر بورار ایشان رسیده این جنون
وانچه میپرستید جز حق بارمان
متفق گردید در ادلاك من
گرچه رب ما و هم رب شما
را ندارش بر تمام آن مکان
فعل او بر حق و عدلست از قدیم
پس رساندم من رسالها تمام
قوم دیگر آورد در روزگار
بر من آرید از نباشد در قدر
بر عذاب آسمان که بود اندر قضا
از میان قوم از عالی و دون
بر نجات از آن عذاب بس درشت
که در احقافست پیدا بر اعتبار
بشنوید از خاکشان افغان و آه
هست انکار یکی انکار کل
لیك زامر حق نمودند امتناع
دوری آنهارا ز لطف و رحمت است
عادیان دورند از رحمت تمام

وَإِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ

وبسوی ثمود برادرشان صالحرا گفت ایقوم بپرستید خدارا نیست شمارا هیچ خدائی جز او افرید شمارا از

الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُجِيبٌ ٦٥ قَالُوا يَا صَالِحُ

زمین وعمر داد شمارا دران پس امرزش خواهید از او پس باز گشت کنید بسوی او بدرستیکه پروردگار من نزدیکست و اجابت کننده است گفتند ای صالح

قَدْ كُنْتَ فِينَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هَذَا أَتَنْهَانَا أَنْ نَعْبُدَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا وَإِنَّنَا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَا

بدرستیکه بودی در ما امید داشته شده پیش از این ایا نهی میکنی ما را از انکه بپرستیم انچه را میپرستیدند پدران ما و بدرستیکه ما هر اینه در شکیم از انچه میخوانی ما

إِلَيْهِ مُرِيبٍ ٦٦ قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَآتَانِي مِنْهُ رَحْمَةً فَمَنْ يَنْصُرُنِي

را بآن که ان شکی بگمان بنداز نده است گفت ای قوم خبر دهید مرا اگر باشم بر حجتی از پروردگارم و داده باشد مرا از خودش رحمتی پس کیست که یاری کند

مِنَ اللَّهِ إِنْ عَصَيْتُهُ فَمَا تَزِيدُونَنِي غَيْرَ تَخْسِيرٍ ٦٧ وَيَا قَوْمِ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةً فَذَرُوهَا

مرا از خدا اگر نافرمانی کنم او را پس نخواهید افزود مرا جز نسبت زیانکاری و ای قوم این ناقه خدا شما را ایتی است پس بگذاریدش

تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابٌ قَرِيبٌ ٦٨ فَعَقَرُوهَا فَقَالَ تَمَتَّعُوا فِي

بخورد در زمین خدا و مس مکنیدش ببدی پس خواهد گرفت شما را عذابی نزدیک پس پی کردند او را پس گفت زیست کنید در

دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ذَلِكَ وَعْدٌ غَيْرُ مَكْذُوبٍ ٦٩ فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا صَالِحًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ

خانهاتان سه روز ان وعده ایست غیر دروغ پس چون امد فرمان ما نجات دادیم صالح را و انانکه گرویدند با او

بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَمِنْ خِزْيِ يَوْمِئِذٍ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ ٧٠ وَأَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةُ

برحمتی از ما و از رسوائی ان روز بدرستیکه پروردگار تو اوست نیرومند غالب و گرفت انان را که ستم کردند فریاد مهلک

فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ ٧١ كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا أَلَا إِنَّ ثَمُودَ كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَا بُعْدًا لِثَمُودَ

پس گشتند در خانهاشان بر جای ماندگان گویا اقامت نداشتند دران اگاه باشید بدرستیکه ثمود کافر شدند بپروردگار خود دانید هلاک باد مر ثمود را

در بیان ذکر قوم صالح ع

عادیان بودند ایشان قوم هود — باز صالح کرد دعوت بر ثمود
گفت یا قوم اعبدوا الله مالکم — من اله غیره و اولی انکم
عمر افزون دادتان با ملک و مال — در زمین هم قوت و قدر و مجال
مر خدای من قریب است و مجیب — کرده هر امیدواری را نصیب
پیش از این که دعوی پیغمبری — در میان ما کنی با برتری
راهرو بهیت رو بنگرداشتیم بار — باشدت در قوم هر نوع امتیاز
بهتان آیا نمائی زانچه بود — پیشهٔ آباء ما اندر ثمود
هم بتحقیق آنکه ما داریم شک — زانکه خوانی سوی او ما را تو یک
گفت گر باشم من از پروردگار — حجتی را در کمال اعتبار
پس که باشد کو مرا یاری کند — از عذاب حق نگهداری کند
پس بیفزائید جز تخسیر هیچ — بر من از اندیشهای پیچ پیچ
کرده آنرا بر شما حق آیتی — تا مگر گیرید از وی عبرتی
نه رسانید ایچ آزاری بوی — زانکه این ناقهٔ حق است و نیک پی
ناقه را کردند پس پی از تبر — شرح آن گوئیم در سورهٔ قمر
آن زمان صالح بود اندر محل — چونکه آمد گشت آگه زان عمل
هیچ در این وعده نبود اختلاف — غیر مکذوب است یعنی بی خلاف
پس چو امر ما درآمد با شتاب — رست صالح با مطیعین از عذاب

زان اخاهم صالحا فرمود رب — کو برادر بود با قوم از نسب
غیر از او نبود خدائی کافرید — مر شما را از زمین اینسان پدید
پس روی خواهید آمرزش شما — سوی او گردید باز از ماسوی
قوم گفتندش که امید صلاح — بر تو ما را بود افزون هم فلاح
بودمان قصد اینکه باشی مستشار — در میان ما بعز و اقتدار
از تو ما گشتیم اینک ناامید — زانکه بینمت برون از عقل و دید
زانچه یعنی میپرستیدند باز — گوئی از آن ما نمائیم احتراز
ما بدین خود نداریم ایچ ریب — تا بر آن گیری تو از ما هیچ عیب
داده باشد رحمتی از نزد خود — راه تا یابند قومی بیخرد
ترک امرش گر نمایم از وجوه — نزد تبلیغ رسالت بر گروه
همچنین در باب ناقه گفت راست — قوم را در بند کاین ناقهٔ خداست
پس گذاریدش خورد تا از گیاه — نوشد آب از چشمه در ارض اله
پس کشید از قصد آزارش عذاب — بر شما آید بنزدیک از شتاب
بعد عقر ناقه بچه او بکوه — رفت و زد سه بانگ از روی ستوه
گفت میباشید باقی در حیوة — تا سه روز و بعد از آن نبود نجات
چارشنبه زرد شد رخها چو کاه — پنجشنبه سرخ و در جمعه سیاه
رحمتی بود این ز ما که مهتدی — خود بره گشتند و محفوظ از بدی

واز عداب آنچنان روز که بود ‖ جمله رسوائی و خواری برثمود
پس نوا نا باشد آن پروردگار ‖ بر نجات مؤمنان از هر قرار
باز غالب بر هلاك دشمنان ‖ نزد حکمت چون رسد هنگام آن
صیحهٔ اهل ستم را بر گرفت ‖ که نبود ازوی فزونتر درشگفت
در سراها جمله مردند آنچنان ‖ که بند هرگز توگوئی کس در آن
می ندانند اینکه بودندی ثمود ‖ برخدای خویش کافر در عهود
هم ندانند اینکه از بهر ثمود ‖ هست دوری یعنی از نور وجود
بعد ذکر قوم صالح وان سقوط ‖ مینماید حق بیان از قوم لوط

وَ لَقَدْ جٰاۤئَتْ رُسُلُنٰا اِبْرٰهِیمَ بِالْبُشْرٰی قٰالُوا سَلاٰماً قٰالَ سَلاٰمٌ فَمٰا لَبِثَ اَنْ جٰاۤءَ بِعِجْلٍ حَنِیذٍ ۷۳

وبحقیق امدند فرستادگان ما ابراهیمرا بمژده فرزند گفتند سلاما گفت سلام پس درنگ نکرد که اورد گوساله ابریان در زیر سنگ پخته شده

فَلَمّٰا رَاٰی اَیْدِیَهُمْ لاٰ تَصِلُ اِلَیْهِ نَکِرَهُمْ وَ اَوْجَسَ مِنْهُمْ خِیفَةً قٰالُوا لاٰ تَخَفْ اِنّٰا اُرْسِلْنٰا اِلٰی

پس چون دید دستهاشان نمیرسد بآن ناخوش گرفت ایشانرا و در دل گرفت از ایشان ترسی گفتند مترس بدرستیکه ما را فرستاده اند بسوی

قَوْمِ لُوطٍ ۷۴ وَ امْرَاَتُهُ قٰاۤئِمَةٌ فَضَحِکَتْ فَبَشَّرْنٰاهٰا بِاِسْحٰقَ وَ مِنْ وَرٰاۤءِ اِسْحٰقَ یَعْقُوبَ ۷۵ قٰالَتْ

قوم لوط وزن او ایستاده بود پس خندید پس مژده دادیم اورا باسحق وازپس اسحق یعقوب گفت

یٰا وَیْلَتٰی ءَاَلِدُ وَاَنٰا عَجُوزٌ وَ هٰذٰا بَعْلِی شَیْخاً اِنَّ هٰذٰا لَشَیْءٌ عَجِیبٌ ۷۶ قٰالُوا اَتَعْجَبِینَ مِنْ اَمْرِ

ای وای من ایا فرزند اورم و من پیرم و این شوهر منست که پیر مرد است بدرستیکه این هر اینه چیزیست عجب گفتند ایا تعجب میکنی از امر

اللّٰهِ رَحْمَةُ اللّٰهِ وَ بَرَکٰاتُهُ عَلَیْکُمْ اَهْلَ الْبَیْتِ اِنَّهُ حَمِیدٌ مَجِیدٌ ۷۷ فَلَمّٰا ذَهَبَ عَنْ اِبْرٰاهِیمَ

خدا رحمت خدا وبرکتهای او برشما اهل خانه بدرستیکه او ستوده بزرگوار است پس چون رفت از ابراهیم

الرَّوْعُ وَ جٰاۤئَتْهُ الْبُشْرٰی یُجٰادِلُنٰا فِی قَوْمِ لُوطٍ اِنَّ اِبْرٰاهِیمَ لَحَلِیمٌ اَوّٰاهٌ مُنِیبٌ ۷۸ یٰا اِبْرٰاهِیمُ

ترس وامد اورا مژده فرزند سخن میکرد با ما در باره شفاعت قوم لوط بدرستیکه ابراهیم بود بردبار ناله کننده بازگشت کننده ای ابراهیم

اَعْرِضْ عَنْ هٰذٰا اِنَّهُ قَدْ جٰاۤءَ اَمْرُ رَبِّكَ وَ اِنَّهُمْ اٰتِیهِمْ عَذٰابٌ غَیْرُ مَرْدُودٍ ۷۹ وَلَمّٰا جٰاۤئَتْ

روی بگردان از این شفاعت بدرستیکه امد فرمان پروردگارت و بدرستیکه اینهاند ایشانراست عذابی که رد نخواهد شد وچون امدند

رُسُلُنٰا لُوطاً سِیْٓءَ بِهِمْ وَ ضٰاقَ بِهِمْ ذَرْعاً وَ قٰالَ هٰذٰا یَوْمٌ عَصِیبٌ ۸۰ وَ جٰاۤئَهُ قَوْمُهُ یُهْرَعُونَ

رسولان ما لوط را محزون شد بایشان و تنگ شد بایشان در طاقت وگفت این روز سخت و امدند اورا قومش که بشتاب رانده میشدند

اِلَیْهِ وَ مِنْ قَبْلُ کٰانُوا یَعْمَلُونَ السَّیِّاٰتِ قٰالَ یٰا قَوْمِ هٰؤُلاٰۤءِ بَنٰاتِی هُنَّ اَطْهَرُ لَکُمْ فَاتَّقُوا

بسوی او واز پیش بودند که میکردند بدیهارا گفت ای قوم این گروه دختران من ایشان پاکیزه ترند برای شما پس بترسید از

اللّٰهَ وَلاٰ تُخْزُونِ فِی ضَیْفِی اَلَیْسَ مِنْکُمْ رَجُلٌ رَشِیدٌ ۸۱ قٰالُوا لَقَدْ عَلِمْتَ مٰا لَنٰا فِی بَنٰاتِكَ مِنْ

خدا ورسوا مکنید مرا در مهمانانم ایا نیست از شما مردی هدایت یافته گفتند بدرستیکه دانسته که نیست ما را در دختران تو هیچ

حَقٍّ وَ اِنَّكَ لَتَعْلَمُ مٰا نُرِیدُ ۸۲ قٰالَ لَوْ اَنَّ لِی بِکُمْ قُوَّةً اَوْ اٰوِی اِلٰی رُکْنٍ شَدِیدٍ ۸۳

حقی و بدرستیکه تو هر اینه میدانی انچه را اراده میکنیم گفت کاش بودی مرا بشما قوتی یا منزل میگزیدیم بجانبی سخت

در بیان ذکر قوم لوط ع

مژده فرشتگان خوش نهاد ‖ بر بشارت سوی ابراهیم راد
آن بشارت بود او را بر ولد ‖ زانکه ساره بد عقیمه و ذی عقد
یا بشارت زانکه آید در وجود ‖ احمد از نسل خلیل حق بود
یا بشارت بر نجات لوط و هم ‖ بر هلاك قوم او از بیش و کم

پس بخوشروئی نمودندش سلام
بهرشان گوساله بریان نمود
تا مگر باشند ایشان خصم او
جفت او استاده بدی استماع
پس بشارت یافت بر اسحق زاد
شوهرم پیراست و هم دورازولد
بخشش و خیرات حق باشد زیاد
رفت ابراهیم چون ترس ازدلش
زانکه بود او بس حلیم و بردبار
حاصل‌آنکش رحم ورقت بودبیش
پس بگفتندش ملایك در سؤال
هست آینده بر ایشان بد رسد
گشت او دلتنك از دیدارشان
زانکه این قومند درافعال زشت
که دهد لوط ار گواهی چار بار
پس شدند آگه زمهمانان لوط
پیش از ان بودند بر اعمال زشت
پس بترسید از خدا بدهند تن
قوم گفتندش تو دانی کاحتیاج
لوط گفت ای کاش بودم قوتی
رو به دان گفتار ها میساختند

شد جوابش هم تحت در مقام
پیش مهمان بی درنك آورد رود
پس بگفتندش مترس ای نیکخو
آن سخن ها کرد ز ایشان استماع
او زما دیگر بیعقوب از مراد
عمر او چون بود افزون از دو بود
بر شما ای اهل بیت نیك زاد
هم اشارت بر ولد شد حاصلش
صادر اندر حور خلق از اختیار
با ملایك زان جدل آورد پیش
رو بگردان ای‌خلیل ازاین‌جدال
آن عذابی که نخواهد گشت رد
چونکه دیدآن ظلمت ورخسارشان
مستحق لعن و قهر اندر سرشت
بر خلاف بوم خود بی اختیار
قوم و رو هشتند بر سامان لوط
بیحیائی بودشان اندر سرشت
پیش مهمانان برسوائی من
نیست ما را بر بناتت راه و حاج
دفعشان تا مینمودم ساعتی
تا جدار خانه را بشکافتند
چون بدیدند اضطرابش‌را چنان

او بداست آنکسان اوشده اند
دستشان را نارسا دید او بخوان
ما رسولان حقیم اندر هبوط
پس بخندید از تعجب یا سرور
گفت او یاویلتی از شرم وسوز
این عجب باشد نگفتند از ادب
حق ستوده است او باعطای نعم
مینمود او با ملایك بس جدل
آه میکرد از گناه بندگان
بر عذاب قوم تأخیر اوفتد
امر چو از پروردگارت آمده
آمدند آنگاه ایشان سوی لوط
بود فعل زشت قومش در نظر
چار نوبت کرد تکرار ان سخن
مستحق گردند بر قهر و عذاب
سوی او گشتند از هرسو روان
لوط گفت ای قوم اندر ضلالت
نیست آیا بر شما مردی رشید
هم بودانی‌آنچه مارا خواهش‌است
یا که گیرم جانب رکنی پناه
مضطرب‌شد لوط ازان‌هنگامه‌سخت
پس باو گفتند آن روحانیان

بر بساطش یا ز رحمت هشته اند
ترسی اندر دل فتادش زان‌کسان
میرویم از بهر نفی قوم لوط
زانکه فرزند از گمانش بوددور
من بزایم وانگهی باشم عجوز
میکنی آیا ز امر حق عجب
هم مجید از روی اظهار کرم
در خصوص قوم لوط از ماحصل
هم رجوع آرنده برحق هر زمان
توبه گفت آرند شاید قوم بد
بهرشان حکمی که میاید شده
بود خود مهمان‌نوازی خوی‌لوط
گفت این روزی بود بر من بتر
هم بدینسان بود امر از ذوالمنن
شهرهاشان را کنند آنگه خراب
نفس دونشان میدوانید آنچنان
بهرند از بهر ترویج این بنات
پند بدهد تا شما را بر مزید
واندران‌خواهش‌نهان‌آسایش‌است
با عایم مهمان زین رسم و راه
کارخاصان دائم‌است ادعامه‌سخت

قَالُوا يَا لُوطُ اِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ لَنْ يَصِلُوا اِلَيْكَ فَاَسْرِ بِاَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ

گفتندای لوط بدرستیکه‌مارسولان‌پروردگارتوئیم‌نخواهندرسیدهرگز بسوی‌تو پس‌شب‌روی کن‌با کسانت‌در پاره‌ای‌ازشب وبایدکه‌ملتفت‌شود ازشما

اَحَدٌ اِلَّا امْرَاَتَكَ اِنَّهُ مُصِيبُهَا مَا اَصَابَهُمْ اِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ اَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ ٨٤ فَلَمَّا

احدی‌جز زنت بدرستیکه‌رسنده‌اوست‌آنچه‌رسیدبیشان بدرستیکه‌وعده‌گاه‌ایشان‌صبح‌است‌آیانیست‌صبح نزدیك پس‌چون

جَاءَ اَمْرُنَا جَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَاَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ مَنْضُودٍ مُسَوَّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ وَ

آمد فرمان‌ما گردانیدیم‌بر ازانرا زیران وباراندیم بران سنگهائی ازسنگ‌گل‌برهم‌نهاده‌شده‌نشان‌کرده نزد پروردگارت‌و

مَاهِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ ٨٥

نیست‌آن از ستمکاران دور

ما فرستادهٔ خدائیم ای امین
پس برخ مالیدشان جبریل پر
کس نبوا پس نگرد هیچ از شما
آنکه زرد او برقفا روکافر است
چون صدائی سخت بشنید از عقب
لیك این باشد صحیح اندر خبر
وقت آن پرسید لوط از جبرئیل
پس چوآمد امر ما جبریل چند
باز گردانیدیم اندر برد و مات

کی رسند ایشان باضرارت زکین
کور گردیدند در دهلیز و در
جز زنی کو بود جفت در سرا
برعذاب قوم لوط اودر حوراست
روی خود واپس نمود اندر نیمه شب
که ببردش لوط و ماند اودرخطر
گفت صبح‌است ان بفرمان خلیل
شهرهاشانرا زشهپر حمله کند
عالیاتش را بیکدم سافلات

تو ازایشان باش یکره بر کنار
گفت پس جبریل با اهلت برون
بوده است این مؤمنان را امتحان
لوط با اهلش چو بیرون شد زشهر
خورد سنگی برسرش نابود گشت
گفت زاحق که رسنده برویست
نیست آیا صبح نزدیك ای حبیب
برد بالا تا بگردون یا اثیر
پس بباراندیم بر ان سر زمین

بارشان بر ما باطمینان گذار
رونوصف اللیل زین قوم حرون
تا که واپس ننگرد زان مردمان
جفت او کز دین نبودش هیچ بهر
یار با ان قوم با مسعود گشت
انچه ایشانرا رسد واندر بلاست
بلکه نزدیکست گر داری شکیب
سرنگون پس کرد زانجا سوی‌زیر
سنگ از سجیل یعنی پخته طین

پی به پی بود آن حجاره و ناشان
گفته اند آن سنگ ها بد نامرد
گفت پرسیده رسول از جبرئیل
پس بیندیش از تو استمکارهٔ

قطعها از رنگ ها پیدا دران
بر کسی کو بود دور از شهر خود
کیستند این ظالمان گفت احتیل
بهر رود تنگ خود کن چارهٔ

عند ربك یعنی اندر علم حق
این نباشد از ستمکاران بدور
ظالم این امتند ای پاك جان
وقت مرگت بهی آسنگ ازسقر

بود ثابت بر عذاب از ما سبق
سنگ بارد گر بر ایشان تا نشور
که بران سگند تا محشر نشان
آمده استاده بر بالای سر

وَ اِلٰى مَدْيَنَ اَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّٰهَ مَا لَكُمْ مِنْ اِلٰهٍ غَيْرُهُ وَلَا تَنْقُصُوا الْمِكْيَالَ

وبسوی مدین برادراشان شعیب‌را گفت‌ای‌قوم‌من‌بپرستید خدارا نیست‌مرشمارا هیچ الهی جزاو وکم‌مکنید پیمانه‌را

وَالْمِيزَانَ اِنِّي اَرٰيكُمْ بِخَيْرٍ وَ اِنِّي اَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُحِيطٍ ٨٦ وَيَا قَوْمِ اَوْفُوا الْمِكْيَالَ

وترازورا بدرستیکه‌من می‌بینم‌شمارا بامال‌وخیربسیار وبدرستیکه‌من میترسم برشما ازعذاب روزیکه احاطه‌کننده‌است وای‌قوم تمام‌دهید پیمانه

وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ اَشْيَاۤءَهُمْ وَلَا تَعْثَوْا فِي الْاَرْضِ مُفْسِدِينَ ٨٧ بَقِيَّتُ اللّٰهِ خَيْرٌ

وترازورا بعدالت وکم‌مکنید ازمردمان چیزهای ایشان‌را وتباهی‌مکنید در زمین افساد کنندگان باقی‌گذاشته‌خدابهتراست

لَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ٨٨ وَمَا اَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ ٨٩ قَالُوا يَا شُعَيْبُ اَصَلٰوتُكَ تَأْمُرُكَ اَنْ نَتْرُكَ

ازبرای‌شمااگرباشید گروندگان ونیستم‌من برشما نگهبان گفتند ای‌شعیب آیانماز تو یعنی دعای تو امرمیکند که ترك کنیم

مَا يَعْبُدُ اٰبَاۤؤُنَا اَوْ اَنْ نَفْعَلَ فِي اَمْوَالِنَا مَا نَشٰۤؤُا اِنَّكَ لَاَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ ٩٠ قَالَ يَا قَوْمِ اَرَاَيْتُمْ

آنچه‌رامیپرستیدند پدران‌ما یاآنکه بکنیم در مالهامان‌آنچه‌میخواهیم بدرستیکه‌توهرآینه‌توئی بردبارهدایت‌یافته گفت ای‌قوم‌خبردهید

اِنْ كُنْتُ عَلٰى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَ رَزَقَنِي مِنْهُ رِزْقًا حَسَنًا وَ مَا اُرِيدُ اَنْ اُخَالِفَكُمْ اِلٰى مَا اَنْهٰيكُمْ

کهاگربوده‌باشم‌بر حجتی از پروردگارم‌وروزی‌کرده‌باشدمرااز‌آن‌روزی‌خوب ونمیخواهم که‌خلاف‌کنم‌شمارا درآنچه‌نهی‌میکنم‌شمارا

عَنْهُ اِنْ اُرِيدُ اِلَّا الْاِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي اِلَّا بِاللّٰهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ اِلَيْهِ اُنِيبُ ٩١

ازآن‌نمیخواهم مگرشایسته‌گردانیدن قدرآنچه‌توانم ونیست‌توفیق‌من مگر بخدا براو توکل‌کردم وباوبازگشت‌میکنم

وَيَا قَوْمِ لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شِقَاقِي اَنْ يُصِيبَكُمْ مِثْلُ مَا اَصَابَ قَوْمَ نُوحٍ اَوْ قَوْمَ هُودٍ اَوْ قَوْمَ صَالِحٍ

وای‌قوم‌برآن‌ندارد‌شمارا مخالفت‌بامن کهبرسدشمارا مثل‌آنچه رسید قوم نوح یاقوم هود یاقوم صالح را

وَمَا قَوْمُ لُوطٍ مِنْكُمْ بِبَعِيدٍ ٩٢ وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا اِلَيْهِ اِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ ٩٣

ونباشدقوم لوط ازشما دوروآمرزش‌خواهیدازپروردگارتان‌پس‌بازگشت‌کنیدسوی‌او بدرستیکه‌پروردگارمن‌مهربان‌ودوست‌داراست

هم شعیب ازما بمدین شد رسول
هم نپیمائید کم پیمانه را
من شما را بینم اندر حسن حال
نی که چیزی ازحقوق دیگران
پس بپیمائید اندر انتظام
بر مینگیزید در عالم فساد
خود نگهبان نیستم من بر شما
ترك تا گوئیم انچه اباء ما
برد باری چون تو و ره یافته
گفت بدهید ایگروه من خبر
از نعم دین و دنیا بشمار
من نخواهم با شما گیرم خلاف

که برادر بودشان اندر اصول
مر حقوق خویش وهم بیگانه‌را
مر توانگر یعنی ازمال و منال
کم کنید این نیست جز زخود زیان
وزنها را ایگروه من تمام
که بباشد در نه کاری مراد
بازتان با دارم از هر نارو
می پرستیدند نی آراء ما
جیست این اقوال بر هم بافته
حجتی گر باشدم از داد گر
داده باشد برمن این پروردگار
زانچه نهی ازآن نمایم بگزاف

گفت اوبر قوم خودرا اعبدوا
عدل باشد اصل توحید و کمال
حق گذاری این بودکز مال خوش
من بترسم برشما ازآن عذاب
وسط را نیکو نگهدارید هم
آنچه حق باقی گذارد بهتراست
قوم گفتند ای شعیب آیا نماز
یا که نگذاریم آن افعال خوش
چون کسی که ازکسی گوید بگفت
داده باشد ازخوب رزق نیك
پس خیانت من نکنم دروحی او
پنهان آیا نمایم من زخیر

زانکسی کو نیست معبودی جزاو
اعتدال از نیست شرکست وضلال
مردمانرا بهره ور سازید بیش
که فرو گیرد شما را بی حجاب
می نسازید ازحقوق خلق کم
مرشما را ازمن این گفتار راست
کرده امرت بر مقالات دراز
زانچه میخواهیم دراموال خویش
عاقلی تو منزلی چون حرف مفت
بر من آن پروردگار بیشریك
نزد بخرد این بود بد یا نکو
باکه آن مخصوص من باشد بغیر

من نخواهم بر شما الا صلاح
تکیه بران میکنم کوقادراست
ان رسد تا بر شما را کو رسید
با شما یعنی قریبند از مکان

واچه باشد موجب خیرو فلاح
بازگردم سوی آنکو حاضراست
نوحیانرا آن زطوفان شدید
همچنین از حدث اوقات و زمان
باشد آن پروردگارم مهربان

آنچه نتوانم نکوشم در ولای
کس نکند بر ندارد انگروه
یا بقوم هود و صالح درظهور
مغفرت خواهد از پروردگار
دوست بر مستغفران و تائبان

نیست هم توفیق من جز باخدای
دشمنی من شما را از وجوه
از شما خود نیست قوم لوط دور
پس سویش باز گردید از عثار

قَالُوا يَا شُعَيْبُ مَانَفْقَهُ كَثِيراً مِمَّا تَقُولُ وَ انَّا لَنَرٰيكَ فِينَا ضَعِيفاً وَلَوْلَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ وَمَا

گفتند ای شعیب نمی یابیم بسیاری را از آنچه میگوئی و بدرستیکه ماهر آینه می بینیم ترا در میان خودناتوان و اگر نبود رعایت جماعت تو هر آینه سنگسار میکردیم ترا

اَنْتَ عَلَيْنَا بِعَزِيزٍ ٩٤ قَالَ يَا قَوْمِ اَرَهْطِي اَعَزُّ عَلَيْكُمْ مِنَ اللّٰهِ وَاتَّخَذْتُمُوهُ وَرَآئَكُمْ ظِهْرِيّاً

و نیستی تو برما غالب گفت ای قوم آیا جماعت من عزیز تر است بر شما از خدا و گرفتید او را از عقب انداختن پس پشت افتاده

اِنَّ رَبِّي بِمَا تَعْمَلُونَ مُحِيطٌ ٩٥ وَيَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلٰى مَكَانَتِكُمْ اِنِّي عَامِلٌ سَوْفَ تَعْلَمُونَ ٩٦ مَنْ

بدرستیکه پروردگار من با آنچه میکنید فرارسیده است و ای قوم بکنید بر توانائیتان بدرستیکه من کننده ام زود باشد که بدانید که

يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَ مَنْ هُوَ كَاذِبٌ وَارْتَقِبُوا اِنِّي مَعَكُمْ رَقِيبٌ ٩٧ وَ لَمَّا جَاءَ اَمْرُنَا نَجَّيْنَا

کیست که میاید او را عذابی که رسوا کند او را و کیست که او دروغگو است و چشم در راه باشید که من با شما چشم در راهم و چون آمد امر ما رهانیدیم

شُعَيْباً وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَ اَخَذَتِ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةُ فَاَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ

شعیب را و آنانکه گرویدند با او برحمتی از ما و گرفت آنها را که ستم کردند فریاد مهلك پس گردیدند در خانهاشان بر جای ماندگان

٩٨ كَاَنْ لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا اَلَا بُعْداً لِمَدْيَنَ كَمَا بَعِدَتْ ثَمُودُ ٩٩

که گویا اقامت نداشتند در آنها آگاه باشید هلاك مر مدین را همچنانکه هلاك شد ثمود

قوم گفتند ای شعیب البته نیست
گر نمیبودند قومت از کبار
یعنی اقوام تو باشند از کرام
گفت آیا قوم من نزد شما
هست رب من بر آنچه میکنید
میکنم من هم برانچه موقنم
تا عذاب خزی آید بر کدام
چونکه آمد امر ما ظاهر زغیب
پس گرفت آن کافرانرا در سبیل
هرکه بود اندر سرا هامرده بود
میندانند اینکه تا جان با تن است

فهم بسیاری زگفتارت که چیست
ما تو را کردیم ایندم سنگسار
ما گزیریم آنکسان را زاحترام
عزت ایشان راست افزون از خدا
مر محیط اعنی بران باشد پدید
باشد آن اندر مکانت ممکنم
هم که میگوید دروغ اندر کلام
بد نجات از ما مگر قسم شعیب
صیحهٔ کان بود بانك جبرئیل
همچو سنگ افتاده و افسرده بود
دوری از رحمت بر اهل مدین است

ما تورا بینیم اندر خود ضعیف
نه که خوفی بودشان زان چند تن
تو نه بر مائی عزیز و ارجمند
خود گرفتستید چون آباء پیش
ای گروه من کنید آنرا عمل
زود باشد که بدانید این دو کار
منتظر باشید هم من انتظار
وانکه با او بوده‌اند ازمؤمنان
گفت او موتوا جمعا درزمان
آنچنانکه گفتی آنجا از انام
آنچنانکه دور گشتند آن ثمود

زان بباشیمت بآزردن حریف
بلکه میگفتند راعزاز ایسخن
عزتت تا مانع آید از گزند
امر حق را از وراء پشت خویش
که بران دارید امکان در محل
چون جزای فعل گردد آشکار
با شما دارم عذاب کردگار
رحمتی بود این رهاشان بالعیان
جملگی مردند بر جا ناگهان
در جهان هرگز نبد گسترا مقام
خود هلاك این هر دو را از صیحه بود

وَ لَقَدْ اَرْسَلْنَا مُوسٰي بِآيَاتِنَا وَ سُلْطَانٍ مُبِينٍ اِلٰى فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ فَاتَّبَعُوا اَمْرَ فِرْعَوْنَ وَ مَا اَمْرُ

و بدرستیکه فرستادیم موسی را با آیتهای ما و حجتی روشن سوی فرعون و جماعتش پس پیروی کردند امر فرعون را و نبود امر

فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ ١٠٠ يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ فَاَوْرَدَهُمُ النَّارَ وَ بِئْسَ الْوِرْدُ الْمَوْرُودُ ١٠١ وَاُتْبِعُوا

فرعون درست پیش رو میشود قومش را روز قیامت پس در آورد ایشانرا در آتش و بد است اسجای ورود که ورود یافته شده و از پی کرده

فِي هٰذِهِ لَعْنَةً وَ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ بِئْسَ الرِّفْدُ الْمَرْفُودُ ١٠٢ ذٰلِكَ مِنْ اَنْبٰاۤءِ الْقُرٰى نَقُصُّهُ عَلَيْكَ مِنْهٰا

شدند در این وقت لعنت را و روز قیامت بد است آن عطیهٔ که عطا کرده شده این از اخبار قریهاست که میخوانیم آنرا بر تو از آنها

قٰاۤئِمٌ وَ حَصِيدٌ ١٠٣ وَ مٰا ظَلَمْنٰاهُمْ وَلٰكِنْ ظَلَمُوا اَنْفُسَهُمْ فَمٰا اَغْنَتْ عَنْهُمْ آلِهَتُهُمُ الَّتِي يَدْعُونَ

بر پاست و از آنها در وید و شده و ظلم نکردیم ایشانرا ولیکن ظلم کردند خودهاشان پس کفایت نکرد از ایشان خدایانشان که میخواندند

مِنْ دُونِ اللّٰهِ مِنْ شَيْئٍ لَمّٰا جٰاۤءَ اَمْرُ رَبِّكَ وَ مٰا زٰادُوهُمْ غَيْرَ تَتْبِيبٍ ١٠٤ وَ كَذٰلِكَ اَخْذُ رَبِّكَ

از غیر خدا هیچ چیز چون آمد فرمان پروردگارت و نفزودایشان را جز هلاکت و همچنین است گرفتن پروردگارت

اِذٰا اَخَذَ الْقُرٰى وَ هِيَ ظٰالِمَةٌ اِنَّ اَخْذَهُ اَلِيمٌ شَدِيدٌ ١٠٥ اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَاٰيَةً لِمَنْ خٰافَ عَذٰابَ

چون گرفت قریهارا و آنها ظالم بودند بدرستیکه گرفتن او دردناك سخت است بدرستیکه در آن هر آینه نشانیست برای آنکه ترسید از عذاب

الْآخِرَةِ ذٰلِكَ يَوْمٌ مَجْمُوعٌ لَهُ النّٰاسُ وَ ذٰلِكَ يَوْمٌ مَشْهُودٌ ١٠٦ وَ مٰا نُؤَخِّرُهُ اِلّٰا لِاَجَلٍ مَعْدُودٍ ١٠٧

آخرت این روزیست که جمع کرده شود برای مردمان و این روزیست حاضر کرده شده و بتأخیر نمی اندازیم آنرا مگر از برای وقتی معین

يَوْمَ يَأْتِ لٰا تَكَلَّمُ نَفْسٌ اِلّٰا بِاِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَ سَعِيدٌ ١٠٨ فَاَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَفِي النّٰارِ لَهُمْ

روزیکه بیاید سخن نمیکند نفسی مگر بدستوری او پس از ایشان باشد بدبخت و نیك بخت پس اما آنانکه بدبخت شدند پس باشد در آتش مر

فِيهٰا زَفِيرٌ وَ شَهِيقٌ ١٠٩ خٰالِدِينَ فِيهٰا مٰا دٰامَتِ السَّمٰوٰاتُ وَ الْاَرْضُ اِلّٰا مٰا شٰاۤءَ رَبُّكَ اِنَّ رَبَّكَ فَعّٰالٌ

ایشانراست در آن فریادی سخت و ناله از جاودانیان در آن تا باقی است آسمان و زمین مگر آنچه خواست پروردگارتو بدرستیکه پروردگار تو کننده است

لِمٰا يُرِيدُ ١١٠ وَ اَمَّا الَّذِينَ سُعِدُوا فَفِي الْجَنَّةِ خٰالِدِينَ فِيهٰا مٰا دٰامَتِ السَّمٰوٰاتُ وَالْاَرْضُ اِلّٰا مٰا

آنچه خواهد و اما آنانکه نیك بخت شدند پس باشند در بهشت جاودانیان در آن مادام که باقی است آسمانها و زمین مگر آنچه

شٰاۤءَ رَبُّكَ عَطٰاۤءً غَيْرَ مَجْذُوذٍ ١١١

خواست پروردگارت بخششی غیر مقطوع

هم فرستادیم موسی را دگر — با کتاب و معجزاتی مستقر
حجتی دادیم بر وی آشکار — سوی فرعون وگروهش زاقتدار
پس نمودند آن جماعت پیروی — در ضلال از امر فرعون غوی
کار فرعون آن نبد بر وجه راست — درقیامت قوم خود را پیشواست
پس نماید وارد ایشانرا بنار — موردی بد باشد این اندر شمار
فاتبعوا فی هذه لعنت ببین — در دوعالم لعنت است اوراچنین
بد عطائی باشد اندر رستخیز — بهر ایشان از خداوند عزیز
این صفی گوید که هرچه از خداست — نزد اهل معرفت نعم العطاست
تا نپنداری عطای حق بد است — این بدی پاداش نفس مرتد است
آتش از ران یار آتش جو بود — بهر عاشق کوثر و مینو بود
آنکه بیند آتش انباری چنین — هم سزاوار است بر آتش یقین
اینست زانباء القری درنم وناك — یعنی آن دهها که گشتندی هلاك
قصهٔ آن بر تو میخوانیم ما — بعضی از آن باقی است وهم بپا
بعض دیگر گشته مفقود و خراب — همچو زرع بدرویدهٔ از عذاب
ما نکردیم ایچ برایشان ستم — بل بجود کردند ایشان ظلم هم
نفع ایشانرا نداد اندر [illegible] — آن خدایانی که میخواندند هیچ
میپرستیدند آنها را براز — جز خدای کارساز بی نیاز
امر چو ازپروردگارت دررسید — جزریان نفزودشان هیچ ازمزید
اینچنین باشد گرفتن های رب — چون بگیریم آن قری را در غضب
وانکهی باشند ظالم در فعال — ظلمشان گردد سبب برسوء حال
بر گرفتهای حق درعقل و دید — شد چو بوت دردناك است وشدید
اینکه ما کردیم یاد ازآن امم — عبرت ترسندگانست از نقم
آنکه ترسد ازعذاب آخرت — عبرت آرد خواهد ازحق مغفرت
این قیامت هست روزی کاندران — مجتمع گردند یکجا مردمان
این بود روزیکه حاضر گشته است — خلق عالم از بد و نیك آنچه هست
پس نمیداریم باز آنروز را — جز زبهر مدت بشمرده ما
مدتی کان مقتضی باحکمت است — چون شود آخر قیامت نوبت است
چونکه آنروز آید وگردد جزا — حادث و مشهود از حکم قضا
اندر آنروز مهول پر محن — جز بدستوری نگوید کس سخن
در حدیث آمد که در یوم النشور — چو اهل محشر ایستند اندرحضور
انبیا و راستان از هر طرف — همچنین از تشنگان بکشیده صف
پس ندا آید که بپرستیده است — مر مرا حق پرستش آنچه هست

زهره نبود تا گوید جواب
بار آید این ندا از ذوالجلال
در فغان آید کای خلاق جان
آنکه بدبخت است اندر آتش است
جاودان باشد در آتش جای
جز که خواهد هر چه خواهد او نجات
کس ارادهٔ او نداند غیر او
تا بود برپا سموات و زمین
هر شقی و نیکبخت اندر جهان
پس مظاهر آمد آن اصلی که بود
این بهجر است ار خوی داری بهوش

هر سری افتد پیش از شیخ و شاب ‌‌ ‌ بد آید هم زبانی او بکام
پس ملایك با هزاران ابتهال ‌ ‌ آن ملایك که بعمر خود تمام
کی نبود را طاعت تو اکرد آنچنان ‌ ‌ اهل محشر از شقی و از سعید

در بیان السعید سعید فی بطن امه

بهر ایشان تا چه باشد خلق و ذات ‌ ‌ زانکه فعالست آن پروردگار
تا چه باشد در خلایق خیر او ‌ ‌ وانکه باشد نکبت و خوش سرشت
هر که خواهد حق تبدل اندرین ‌ ‌ هم عطاشان ندهد او نامنقطع
همنشان در بطن ام خود مقر ‌ ‌ هست معنی است اندر علم حق
ظاهره باشد محال اندر وجود ‌ ‌ بود دانا بر حقیقت ها اله
خبر از عجز است گشا چشم و گوش ‌ ‌ داند او هر یک آید در ظهور
در مقام خویش شرحش را تمام ‌ ‌ گویم اینك رو بتفسیر كلام

هست قادر ذی شعوری بر کلام
بوده بر یك سجده یا بر یك قیام
از وعید و وعد در بیم و امید
در زفیر و ناله های ناخوش است
تا سموات و زمین باشد بجای
آنچه خود خواهد کند با اقتدار
پس بود جاوید او هم در بهشت
هر دم از حقند نوعی منتفع
حالشان از خیر و شر بر یك نسق
پیش از ایشان کی شده است آن سیاه
نیك به مجبوری ز علم اندر امور

فلا تك في مرية مما يعبد هؤلاء ما يعبدون الا كما يعبد آباؤهم من قبل و انا لموفوهم

پس مباش در شك از آنچه میپرستند آنها نمی پرستند مگر چنانکه میپرستیدند پدرانشان از پیش و ما هر آینه تمام دهنده‌ایم ایشان را بهره

نصيبهم غير منقوص ۱۱۲ ولقد آتينا موسى الكتاب فاختلف فيه ولولا كلمة سبقت من ربك

ایشان را بدون نقصان و بتحقیق دادیم موسی را تورات پس اختلاف کردند در آن و اگر نبود کلمهٔ که پیشی یافته از پروردگارت

لقضي بينهم و انهم لفي شك منه مريب ۱۱۳ و ان كلا لما ليوفينهم ربك اعمالهم انه بما

هر آینه حکم کرده شده بود میانشان و بدرستیکه آنها در شکی باشند از آن که بگمان اندازنده است و بدرستیکه همه را چون برسد هر آینه تمام خواهد داد ایشان را پروردگارت جزای

يعملون خبير ۱۱۴ فاستقم كما امرت ومن تاب معك ولا تطغوا انه بما تعملون بصير ۱۱۵ ولا

اعمالشان را که او بآنچه میکنند آگاه است پس راست باش چنانکه مأمور شده و کسیکه توبه کرد با تو و از حد در مگذرید بدرستیکه او بآنچه میکنید بیناست و میل

تركنوا الى الذين ظلموا فتمسكم النار و ما لكم من دون الله من اولياء ثم لا تنصرون ۱۱۶

مکنید بسوی آنانکه ظلم کردند پس مس کند شما را آتش و نباشد مر شما را از جز خدا هیچ دوستان پس یاری کرده نشوید

واقم الصلوة طرفي النهار وزلفا من الليل ان الحسنات يذهبن السيئات ذلك ذكرى للذاكرين

و برپای دار نماز را دو طرف روز و ساعتهای نزدیك از شب بدرستیکه خوبیها میبرند بدیها را آن پنداست مر پند گیرندگان را

۱۱۷ واصبر فان الله لا يضيع اجر المحسنين ۱۱۸ فلولا كان من القرون من قبلكم اولوا بقية

و صبر کن پس بدرستیکه خدا ضایع نمی کند مزد نیکوکاران را پس چرا نبودند از قرنها پیش از شما صاحبان فضل

ينهون عن الفساد في الارض الا قليلا ممن انجينا منهم واتبع الذين ظلموا ما اترفوا فيه و

که نهی کنند از فساد در زمین مگر اندکی از آنانکه رهانیدیم از ایشان و پیروی کردند آنانکه ستم کردند آنچه را متنعم کرده شدند در آن

كانوا مجرمين ۱۱۹ وما كان ربك ليهلك القرى بظلم و اهلها مصلحون ۱۲۰ ولو شاء ربك لجعل

و بودند گناهکاران و نباشد پروردگار تو که هلاك کند قریه‌ها را بستم و اهل آنها باشند مصلحان و اگر خواستی پروردگار تو هر آینه

الناس امة واحدة ولا يزالون مختلفين الا من رحم ربك ولذلك خلقهم و تمت كلمة ربك

گردانیدی مردمان را امت واحده و همیشه باشند اختلاف کنندگان مگر آنرا که رحم کرد پروردگار تو و از برای آن آفرید ایشان را و تمام شد سخن پروردگارت

لَاَمْلَاَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ اَجْمَعِينَ ۱۲۱ وَكُلًّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ اَنْبَآءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ

که هر اینه پر کنم البته دوزخ را از جنیان و مردمان همه و همه را میخوانیم بر تو از اخبار رسولان آنچه ثابت میگردانیم آن

فُؤٰادَكَ وَجٰاۤئَكَ فِي هٰذِهِ الْحَقُّ وَمَوْعِظَةٌ وَذِكْرٰي لِلْمُؤْمِنِينَ ۱۲۲ وَقُلْ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ اعْمَلُوا

دلت را و آمد تورا در این حق و پندی و نصیحت از برای گروندگان و بگو برای آنانکه نمیگروند کار کنید

عَلٰى مَكٰانَتِكُمْ اِنّا عٰامِلُونَ وَانْتَظِرُوا اِنّا مُنْتَظِرُونَ ۱۲۳ وَلِلّٰهِ غَيْبُ السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ وَاِلَيْهِ

بر تو ایشان بدرستیکه ما کنندگانیم و منتظر باشید بدرستیکه ما منتظرانیم و مر خدار است نهانی آسمانها و زمین و بسوی او

يُرْجَعُ الْاَمْرُ كُلُّهُ فَاعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ وَمٰا رَبُّكَ بِغٰافِلٍ عَمّٰا تَعْمَلُونَ

باز میگردد امر همه آن پس پرست او را و توکل کن بر او و نیست پروردگار تو بیخبر از آنچه میکنید

پس تو ای احمد مباش اندر گمان
همچنان کامد هلاکت بر امم
آنچه آباشان پرستیدند نیز
بهره یا دانیمشان وافی ز جود
بهره هاشان چونکه بد ناکاسته
چو اختلاف قوم بر قرآن تو
حکم کرده پس شدی در این جهان
هم ز قرآمد ایشان در گمان
ز اختلاف آرندگان بی هنر
حق بهرچه میکند باشد خبیر
یعنی آن عهدی که کردی در ازل
بین امانت را چسان سازند رد
عهد خدمت بودی بر رسل
حمله را باید کشی تنها بدوش
هم ز امت از صحابه ور کرام
پس بود لازم بهرجا حفظ حد
بو علی دقاق را اندر طریق
میل اندك هم بر استمکارگان
تا که با ایشان نمائید اختلاط
کز شما دارند باز آن دوستان
دار زیبا هم تار ای مستحب
لیك گویند اهل عرفان مستمر
بس بود کاندر نیاری مقصور
قلب ذاکر هرچه غیر از حق بود
اینست پندی بهر یاد آرندگان
پس نبودندی چرا ز اهل قرون
داشتندی خلق را باز از فساد
پیروی کردند هم آن کافران
گشت نعمت موجب کفران و کین
وانگهی باشند اهلش بر صلاح
لیك این بود بوفق نظم و کار
جز کسی که کرده رحم آنرا خدای

میپرستند آنچه را این مشرکان
پیش از اینها از پرستش بر صنم
هم پرستیدند ایشان بی تمیز
از نعیم این جهان چیز که بود
هم جزا بی نقص بد و آراسته
تا ازان غمگین نباشد جان تو
از ثواب و از عقاب بی نشان
زینتی کو رهزن عقل است و جان
قوم تو یا قوم موسی سر بسر
زاو نگردد فوت چیزی یك شعیر
در ثبوت با حق آور در عمل
همچنان سازند حفظ از دردو دد
حمل پس باید کسی آزار کل
زانکه آنها مغز بودند و تو هوش
خود ز خاصان پایه پایه تا عوام
هر تجاوز کرد دور است از خرد
ز استقامت گشت بر سان یکرفق
هیچ منمائید پیدا و نهان
تا که اظهار مودت و انبساط
بار استمکارگان را از زوال
درد وجد روز و در ساعات شب
یاد حق کن یعنی اندر جهر و سر
لیك هیچت نیست روئی زحضور
دش او مردود و مرزوق بود
صبر بر ظلم کن از ره نمان
کز شما بودند سابق در شئون
اندکی بودند لیك از باب داد
ز آرزوهائی که بودند اندر آن
گفت زان بودند ایشان مجرمین
واندر ایشان باشد امید فلاح
زانکه باشد شرط تکلیف اختیار
عقل باشد بر صراطش رهنمای

شك مكن يعنی که اینها گمرهی است
طاعت ایشان می بکردند از بتان
ما هم ایشان را رسانیدیم از تمام
ناسپاسی پس نمودند آن رمه
ما بحق دادیم موسی را کتاب
گر نبودی قولی از پروردگار
تا محق ممتاز از مبطل شدی
اضطراب و وهم را زاید کند
بر جزای آن عملهاشان تمام
پس تو ای احمد بدان شو مستقیم
در نظر آور که پیمانت چه بود
عهد کردی تو که باشی جان جان
حمل هر باری که آنها کرده اند
وانکه هم با تست اندر بازگشت
هر کسی را در معانی رتبه ایست
پس ز حد درمگذرید از بیش و کم
حکمت آن باشد که در سیر مقام
نام ظالم را شمعیم از دید
پس شما را مس کند البته نار
پس شما گر ظالمان را پیروید
اهل ظاهر کرده تعبیر این تمام
بیماری غفلت از حق کردست
پس بپادار از توالی آن نماز
گفت زان دانستهٔ هر ملك و ند
صبر كن پس حق تعالی بالیقین
آنچه داو بسان عقل و رأی و دین
زانکسانکه از کرم خواندیمشان
زندگی کردند در عیش و خوشی
بود نی پروردگارت که هلاك
وز خدایت خواستی گردی مدام
زان همیشه مختلف باشند ناس
یا که در فقر و غنا شد اختلاف

عاقبتشان از هلاکت چاره نیست
جز که بر تقلید آباء از پیشان
آنچه بدشان بهره از سوء الختام
مستحق گشتند بر خذلان همه
پس در او شد اختلاف از ناصواب
کان گرفته پیشی اندر خلق و کار
وانکه مبطل خوار و مستأصل شدی
عقل را شوریده و فاسد کند
داد هم خواهد یقین رب الانام
آنچنان کامرت بدان فرموده ایم
از امانت حمل بر حالت چه بود
روح بین بن نگهدارد چسان
از جفا و ضعه و رنج و گزند
قدرش اندر پیروی از حد گذشت
بهر خاصان همچو بهر عامه نیست
حق باعمال است بینا دمبدم
سر خویش از ماسوی پوشی تمام
یا دعا گوئید او را از امید
هم شما را نیست جز حق دوستدار
هیچ یاری کرده هرگز کی شوید
بر نماز ظهر و عصر و صبح و شام
ذکر و فکرت رو باو آوردنست
کت بود دل جمله با دانای راز
نیکوئیها بر بدی ها را برد
نی کند نابود اجر محسنین
که بدند اولوا بقیه در زمین
از عقوبت باز برهاندیمشان
وان سبب شد بر عتو و سرکشی
قریه را سازد از صد بیم و باك
مردمان را امتی واحد تمام
تا قیامت اندر آئین و اساس
رحم حق باشد قناعت بیخلاف

بهر اینهم خلق بیحد وحساب
آفریده است اوکه تا دهد ثواب
قول رب یا عهد رب شد تمام
تا جهنم را کنم پر لا کلام

از پری و آدمی بر هر نشان
یعنی از آن عاصیان و سرکشان
بر تو خواندیم از خبرهای رسل
تا بیار آمد دلت ای شخص کل

بر تو آمد آنچه بر حق است و راست
اندراین سوره که بر تأکید ماست
پند وذکری باشد آن بر مؤمنین
چون بیاد آرند آیتهای دین

گو مر آنانرا که ایمان ناورند
اندر آیات از تأمل ننگرند
خود کنید آنرا عمل کاندر عیان
مر شمارا در مکانت باشد آن

آنچه خواهید آن کنید اندر سیر
هست ما را هم عملهای دگر
میکنیم آن را عمل کان حال ماست
هم جزا مستلزم اعمال ماست

منتظر باشید بر حالی شما
هست ما را انتظاری هم بجا
تا چه باشد انقلاب روزگار
بر شما و ما در این دو انتظار

هست حق را آگهی اندر یقین
بر نهان این سموات و زمین
هم بسویش باز گردد بالتمام
کار ها از جزو وکل در هر مقام

پس پرستش کن مر او را که سزاست
هم توکل کن بوی الصدق وراست
هست مر پروردگارت بیخبر
زانچه مردم میکنند ازخیروشر



سوره يُوسُف عَلَيْهِ السَّلامْ مِائَة وَاحْدي وَ عَشرَ آيَة وَ هي مَكّيَّة

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمْ

بنام خدای بخشندهٔ مهربان

الٓرا تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ ٢ اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ٣ نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ

این آیتهای کتابیست روشن بدرستیکه ما فروفرستادیم آنرا قرآنی بلغت تازی باشدکه شما دریابید ما میخوانیم برتو

اَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا اَوْحَيْنَا اِلَيْكَ هٰذَا الْقُرْآنَ وَ اِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ ٤

نیکوترین حکایتهارا بانچه وحی کردیم بتو این قرآنرا وبدرستیکه بودی تو پیش ازین از بیخبران

در بیان حال عشق

آمدیم اندر بیان حال عشق
پس آن کو را بود اقبال عشق
بد حسینی عشق حق بر ذات خویش
روی خود پس دید در مرآت خویش

ذات عکسی زان جمال بی ندید
تمکنات از عکس حسنش شد پدید
آمد اندر حسنش آن دریای نور
ریخت زان بیرون گهرهای صور

هریکی زان رتبهٔ گشت از وجود
تا بترتیب آمد اشیا در نمود
اصل وعلت چون در اشیا عشق بود
مرتبط گشتند تا هم در نمود

قدر هستی اندر آیات و صور
جلوه گر شد اصل اول زان نظر
مظهری میخواست کامل در مقام
تا بزیر بار عشق آید تمام

زان ابا کردند این افلاک وارض
پس برآدم گشت این اندیشه فرض
زانکه آدم محرم این خانه بود
دیده بود آنرخ بر او دیوانه بود

عشق هم میخواست مجنون پیشهٔ
تا خود از راه نظر هم ریشهٔ
شانه بدهد محنت انبوه را
برکشد تا موی مژگان کوه را

در رهش گرنجر های آتش است
میکند هموار و با آتش خوش است
از بلائی هیچ ناید در فغان
جز بلای هجر کاید زان نهان

کرد اشارت از الف ورلام ورا
شرح این اجمال اگرخواهی نص
حق بقرآن گفته در نحن نقص
ز ابتدای ما خلق تا انتها

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ ١٠٥

از الوهیت الف دارد دمام
ور از روم بندگی هم حرف لام
حسن او یعنی چو دیدی بنده شو
در سلوک عشق او پوینده شو

لطف معشوق ازل بس دلکش است
در رهش چند ار که کوه آتش است
را براحتهای بعد آمد مشیر
راحت دیدار یار بی نظیر

رنج و سختیها که بردی در سفر
با حضور یار ناید در نظر
چون تورا خواند بزم خوش نار
از سر و رویت برافشاند غبار

چون زدیدارش شوی مدهوش ومست
بررخ افشاند گلابت خود ز دست
بنهدت سر بر سر زانوی خویش
آردت دیگر بهوش از بوی خویش

چون ببینی آنهمه لطف خوشش
وان بدست خویش زلف دلکشش
وانکه اندر بزم صدق مشتهر
بر نشاند آن ملك مقتدر

بادهٔ وصلت بپیماید بجام
پرده از رخساره برگیرد تمام
یابی از بعد از گدائی گنجها
بین کجا ماند بیاد آن رنجها

آیتی بس روشن است این در خطاب
بشنو ازوی تلك آیات الكتاب
ما فرستادیم قرآن را چنین
بر زبان تازی از وجه مبین

تا بفهمند از که با عقل و جان
از زبان خود که دانند اینزمان
سورهٔ یوسف ازان مقصود بود
تسمیهٔ جز او باسم کل نمود

بر تو ما خوانیم بهر قصهٔ
تا برند از لفظ و معنی حصهٔ
لفظش اعجاز است وعاری ازشکوك
جمله با واقع مطابق در سلوك

سوی تو این سوره ما با وحی ماست
زان تو بودی پیش از این غافل براست
یعنی آن نشنیده بودی از کسی
عالمی تاریخ دانی موسی

طرز گفتار ار که هوشی در کس است
گفت زان احسن بود بی امتناع
در یکی روز احمد آن سلطان را
جبرئیل اندر زمان دادش سلام
گفت امت هر دو را خواهند کشت
ماند اندر بهوا تنها و خوار
چون شود او کشته از شمشیر و تیر
گفته ام در زبدة الاسرار من
وقت یاران در رسد تک گوش باش
گشت چون ابر بهاران گریه ور
بد تمام او مظهر حسن اله
ساحت بهر خوش او بیت الحزن
گریه بس کرد او دو چشمش گشت کور
سالها کردند کی خلاق جان
شد جدا زو آنکه بودی جان او
بر مشیتها ندارید التماس

بهر آن کاین وحی حق باشد بس است
یابی اندر ضمن تفسیر اطلاع
دو پسر ور قلب نور عین را
گفت داری دوست‌ترین دو کدام
از شرار زهر و خنجر ها عشق
دشمنانش در مقابل صد هزار
مینماید اهلبیتش را اسیر
شرح آنرا با دقایق در سخن
قصهٔ یوسف شنو خاموش باش
بر سلی گفت جبرئیلش دگر
پس برادر ها وکندندش بچاه
که مثل گشت آن در اندوه و محن
که ز چشمش بود ور دیده دور
وحران یك بنده پیدا در جهان
مظهر حسن تو و جانان او
آنچنان کاول تو دید اعتراض
مر شما را بود افسوس و اسف

نزد تأویل این حکایت بس شبیه
وجه دیگر گفته اند ارباب حس
بر پسر راو نشاند ار خویشان
گفت هر دو قرة العین منند
آن یکی را زهر در کامش کنند
سر بریدش تشنه لب از مطلمه
جایشان بدهند در ویرانها
زبدة الاسرار را گر خوانده
مصطفی از گفتهای جبرئیل
یاد کن که ثابتة را ای رسول
پس ورا بر زر تم بر وجند
تا چهل سال از فراقش خون گریست
عرشیان را از غمش آمد فرود
ارچه افکندی بدیسان در غمش
حقتعالی گفت کی روحانیان
خواستم چون خلقت آدم کنم
کاین نباشد جز که بر سمك و سمف

هست با انسان بوجهی بس وجه
گر چه گفت این قصه را بهر قصص
بوسه میداد او بفرق و رویشان
هر دو محسودند و پارهٔ از منند
وین سر اندر نیزه بر شامش کنند
آنگروه نزدیك نهر علقمه
صدقه ایشان را برند از خانها
دست عشقت زنده هیچ از مانده
خواستی از هر دو چشمش رود نیل
که ملایك بودی از حالش ملول
ور غمش جان پدر را سوختند
حکمتی بود آنکه تا آن غم زیست
تا که مانند دار رکوع و از سجود
بر حران دادی بهار خرمش
مصلحتها اندر این باشد نهان
خاك را بر سر خود محرم کنم

اِذْ قَالَ يُوسُفُ لِاَبِيهِ يَا اَبَتِ اِنِّي رَاَيْتُ اَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَاَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ

هنگامیکه گفت یوسف مر پدر خود را ای پدر من بدرستیکه من دیده در خواب یازده ستاره و آفتاب را و ماه را دیدمشان که بودند مرا سجده کنندگان

٥ قَالَ يَا بُنَيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَى اِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا اِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْاِنْسَانِ عَدُوٌّ

گفت ای پسرك من مخوان خواب خود را بر برادرانت پس مکر کنند برای تو مکر بدی بدرستیکه دیو رجیم مر آدمیرا دشمنی است

مُبِينٌ ٦ وَكَذٰلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْاَحَادِيثِ وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلٰى آلِ

هویدا و همچنین برگزیند ترا پروردگارت و بیاموزد ترا از تأویل خوابها و تمام کند نعمت خود را بر تو و بر آل

يَعْقُوبَ كَمَا اَتَمَّهَا عَلٰى اَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلُ اِبْرَاهِيمَ وَاِسْحٰقَ اِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ٧ لَقَدْ كَانَ

یعقوب همچنانکه تمام کردش بر دو پدرت از پیش ابراهیم و اسحق بدرستیکه پروردگار تو دانای درست کار است البته که هست

فِي يُوسُفَ وَاِخْوَتِهِ آيَاتٌ لِلسَّائِلِينَ ٨

در قصه یوسف و برادرانش نشانهای بدرستی مر پرسندگانرا

ای محمد صلعم یاد آور چونکه گفت
گفت با یعقوب دیدم من بخواب
گفت یعقوب ای پسر این خواب را
زانکه شیطان آدمیرا دشمن است
این حسد با نفس آدم توام است
همچنانکه برگزیدت ذو الجلال
حسن آری قبلگاه عالم است
سر عبد من عبده شد پدید
حسن چون بر دل زند او ربك در
چیست شاهی و نبوت پیش او
گر ترا دل بر کمندی بسته است

یوسف آن پیر پدر را در نهفت
یازده کوکب دگر مه و آفتاب
بر برادر ها مگو آداب را
هر دمی او را بوجهی زهر است
بسکه بنیادش ز نفس آدم است
بر جبین خوابکه دیدی در مثال
قامت هر اطری نقشش خم است

مصحف چون بود بر حرف و اسف
بر سر کوهی بلند آنها تمام
تا که ایشان حیلت آرند و حسد
پس مباش از کید اخوان مطمئن
هر که را بیند ز خویش افزون بجد
برگزیند در عیان پروردگار
حسن هر جا خیمه زد ما او ست عشق

گشت موصوف آن بیوسف در سلف
سجده نمودند بر من از مقام
بر تو از اغوای دیو بیرشد
هم ز تسویلات شیطان مطمئن
میبرد بروی ز نادانی حسد
بر نبوت بر شهی در روزگار
کارساز حسن هر مهر وست عشق
گر محبت دل ار خود بر آمد
بین هلد بر جا جه عشق یکه تاز
چونکه طوفان امان در فلك اوست
حرف با خود میزنم دیوانه ام

جذبه

یا که ملك و ملتی در پیش او
یا طرز صناعتی پیوسته است

نیست ملکی ملك یکجا ملك اوست
تا بود حرف من و افسانه ام

من سخن ناخویش گویم سال وماه — از پی دل میروم بیگاه و گاه
میرود دل من زپی میخواهمش — باز من بر جای خود گردانمش
اینسخن ها با خود وبا دل کنم — لی که با هر کودکی غافل کنم
ور تو با من همدلی مستانه باش — شد چو ذکر زلف او دیوانه باش
بست مردیوانه را هیچ آگهی — تا ببوت چیست یا شاهنشهی
وقت آمد هیچ اگر دیوانهٔ — از وجود و بود خود بیگانهٔ
خواب شاه حسن را تعبیر کن — عکس رخسارش بدل تصویر کن
تا که آید مهر وماهت درسجود — خم شود پشتت سپهرت درشهود
یوسفا آموزدت ز آدابها — حق مگر تعبیر جمله خوابها
آخر این سوره شرح خواب من — با تو گویم بك زیوسف گو سخن
عشق گوید روزها و کارماست — خواب کی در پیشه و بازار ماست
خواب عاشق چون شب آمد از بیست — بیخبر از خواب و از بیداریست
دیده گرهیچ آن دوچشم بیخواب — چشمش ازطوفان دل باشد خراب
خاصه گر یعقوب غم پرورده است — همچو یوسف دلبری گم کرده است
گریه ای گو با نگینی رانده — چون صفی بر درد وغم ریبندهٔ
یوسفا تو شاه حسنی لا کلام — بر تو نعمتهای حق باشد تمام
هرکه بیند روی خوبت دیده است — نعمت شاهی تورا زیبنده است
بر تو و بر آل یعقوب ای همیم — ای کریم بن کریم بن کریم
حق کند اتمام نعمت در دو کون — هم تورا باشد بهر غم یار و عون
همچنانکه کرد اتمام نعم — بر پدرهایت دو بن دا اهل کرم
یعنی ابراهیم و اسحق ودود — که عایشان زحق بوسته بود
حق بود دانا و هم استوده کار — هر شجر را تا ثمر جود ببار
آگهست اعنی زاستحقاق ها — تا کرا باشد سزاوار اجتبا
باشد اندر یوسف و اخوان او — بس نشانها سائلین را مو بمو

اِذْ قَالُوا لَيُوسُفُ وَ اَخُوهُ اَحَبُّ اِلَى اَبِينَا مِنَّا وَ نَحْنُ عُصْبَةٌ اِنَّ اَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ٩ اُقْتُلُوا

هنگامیکه گفتند هرآینه یوسف و برادرش دوستتر است بسوی پدرمان از ما و حال آنکه مائیم جماعتی کارگزار بدرستیکه پدر ما هرآینه در خطای هویداست بکشید

يُوسُفَ اَوِ اطْرَحُوهُ اَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ اَبِيكُمْ وَ تَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ ١٠ قَالَ قَائِلٌ

یوسف را یا بیندازید اورا در زمینی دوری تا خالی ماند برای شما روی پدرتان و شوید پس از آن گروهی شایستگان گفت گوینده

مِنْهُمْ لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَ اَلْقُوهُ فِي غَيَابَتِ الْجُبِّ يَلْتَقِطْهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ اِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ ١١ قَالُوا

از ایشان که نکشید یوسف را و بیندازید اورا در قعر چاه تا برگیرد اورا بعضی از کاروانیان اگر هستید کنندگان گفتند

يَا اَبَانَا مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا عَلَى يُوسُفَ وَ اِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ ١٢ اَرْسِلْهُ مَعَنَا غَدًا يَرْتَعْ وَ يَلْعَبْ وَ اِنَّا

ای پدر ما چیست مر ترا که امین نمیدانی ما را بر یوسف و بدرستیکه ما اورا هرآینه خیرخواهانیم بفرست اورا با ما فردا تا بچرد و بازی کند و بدرستیکه

لَهُ لَحَافِظُونَ ١٣ قَالَ اِنِّي لَيَحْزُنُنِي اَنْ تَذْهَبُوا بِهِ وَ اَخَافُ اَنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ وَ اَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ

ما اورا هرآینه نگهبانانیم گفت بدرستیکه من غمناك میکند مرا که ببرید اورا و میترسم که بخورد اورا گرگ و شما باشید از او بیخبران

١٤ قَالُوا لَئِنْ اَكَلَهُ الذِّئْبُ وَ نَحْنُ عُصْبَةٌ اِنَّا اِذًا لَخَاسِرُونَ ١٥

گفتند هرآینه اگر بخورد اورا گرگ و حال آنکه ما جماعتی کارگزاریم بدرستیکه آنگاه زیانکارانیم

گفت یعقوب ای بنی باور بیش — خواب خودرا ببرادرهای خویش
زانکه باشد آگه از تعبیرها — میکنند از کینه ات تدبیرها
پس شنیدند آن خبر اخوان او — رشك بردند ازغلط برجان او
هر خبر شایع شود اندر نسب — چون گذشت آن ازدوتن یا ازدولب
خواهی ار پوشیده ماند رازها — بر لب از دل برنیار آوازها
یاد آن گفتند خو اخوان سربسر — دوستتر دارد زما او را پدر
او و بن یامین برادرش از طلب — نزد یعقوبند از ما بس احب
واگهی ماراست افزون فر وزور — از ره دانش پدر بس گشته دور
تاکه یوسف را برید از بیع سر — افکنیدش یا بارضی دور تر
گفت شمعون با یهودا این سخن — دیوشان گردید ایشان راهزن
تاکه خالی ماند از بهر شما — روی یعقوب از ره مهر و ولا
بعد از آن باشید قومی رستگار — بر صلاح از توبه آید شوم کار
کاربان یا نزد یعقوب انتظام — یابد آنگه کو نباشد در مقام
گفت زایشان قائلی کاین نیست راه — سخت باشد جرم قتل بیگناه
کشتنش دوراست از راه صواب — افکنیدش بل بچاهی از شتاب
رهسپاران تا در آرندش دگر — پس برندش سوی شهری دورتر
یعنی از مقصودتان دوری اوست — این کنید اولی خوبهجوری اوست
پس بر این گشتند یکجا متفق — کافکنند اورا بچاه از شوق
سوی یعقوب آمدند ازمکرو فن — که بود سرسبز صحرا و چمن
یوسف بن ماوه را با ما روان — کن بصحرا بهر تفریح روان
گفت من بیروی یوسف چون زیم — گر نباشد او همانا من بسم
می ندارید این روا برمن شما — که شوم در رنج هجران مبتلا
چوار پدر گشتند مأیوس آمدند — نزد یوسف متفق باوی شدند
گشت راضی اوکه بااخوان خود — جانب صحرا خرامد از بلد
نزد یعقوب آمد آن ماه منیر — اذن تا گیرد تفرج را زپیر
نارار این فرمود یعقوب احتراز — تا سخنها در میانشان شد دراز

ما پدر گفتند اخوان چند تن
همره ما کن رواش در غذا
ما نگهداریمش اندر هر مقام
هست بر من سخت هجرش ناگوار
دیده بد در خواب کو گرگان چند
خاصه ما در قدر و قوت برتریم
داد تن خواهی بخواهی بر قضا
با زلیخایش بدرّاند زپیش
رفت خود اخوان وخیزان همرهش
کر مرا بی‌شمع رویت شب رسد
غم کنون دد خیمه بر صحرای من
تا بهر حالت بود در تن رمق
ور که درمانی بوقتی در بلا
اصل حمله بود این گرگ رهروی

صورت فکریه ایست ای فقیر
چون زصورت رسته اوشاه داست
رفته رفته از صور بیرون شوی
صورت یعقوب و اسحق و خلیل
تا کنم من یا دهم اندیشه‌ات
آن بود برهان رب دارش نگاه
آن بود برهان رب درهر رهت
جور اخوانست اول در رهت
چون شدی درچاه نفس خودرو
زور نکه میشود یابی صداع
او گشاید عقد های مشکلت
جواب بود آدم که رفتند ازسرا
گردسرراپا و از پی بردوید
گر نگویم تا چکرد او در وداع
گشت نفس مطمئن با روح یار
میرود برم دل از کف ره کنید
میروم یا میبرندم شیر ها
کرد اشارت دلبرم تدبیر چیست
این ملم یامی زخود بیرون شدم
وین که میگویدسخن درجامه کیست
وانگهی بر قالب خاکی رسید
یا که این تن پردهٔ آن طلعت است
من زمن سرزد کلامی بی ادب
بند کن این سیل گیتی کوب را
بودم آگه که کسی گاهی بوغش
این همه هست و نامرون یار من
هست برما نیست پاک و پلید
ای بری زاندیشه و آداب ما
چون تودانی عجز و ناداری ما
بر دل یعقوب و یاریهای او

چون براو مارا نداری مؤمن
ما سپاریمش دمی ازخود جدا
از مکاره و از سباع و ازهوام
خاصه ترسم کش خورد گرگ ازکنار
میرسانیدند یوسف را گزند
گرخورد گرگش بخسران درخوریم
گشت بر تقدیر ربانی رضا
حفظ حق دارد نگه زآلودگیش
تا نماید از حقایق آگهش

خاصه ما باشم بروی نیکخواه
تا خورد از میوها شیرین وخوش
گفت یعقوب است حرفی زین سخن
چون شما ناگه روی غافل شوید
بار گمشدی که ناگه ازخورد
میل یوسف دید چون یعقوب بش
در تنش پوشیده من تسلیم را
شاه رد بر زلف عنبر فام او
گفت حاشا که بصحرا تا بشب

نصیحت نمودن یعقوب یوسف علیه السلم

می نشاید با کسی غفلت زحق
هم محو یاری جز از مصل خدا
سکنها را سر و بکو بشوی
جمد او بی یاران دکرش بدل
این نکو بسپارحون حدت خلیل
من فراموشم مکن هیچ ای پسر

در بیان سکینهٔ قلبیه

فارغ از آلایش آب و گل است
محو آن خورشید زوراورون شوی
همچنین تا آدم از وجه جمل
چون تصر افتد بری درشیشه‌ات
کو نگهدارد تورا اندر پناه
هست تعوید آن برهان وجهت
یعنی انوار ضمیمت تا گهت
تا تو یعقوبست آنجا رو برو
یك سردم برخداست در وداع
موتو در هر قدم تا مرات
یوسف و یعقوب و اخوان جانجا
تا باشان در وداع او رسید
می تمام از سخن بوراستماع

حون تو بدی نقش اورا درخیال
اندرین هم نکتها ازخوبی است
بود واحد از ره معنی نه بس
امتحانست آن بورا مکن حذر
نقش آن کاعظم بلا برسالتاست
زان خطرها که تورا باشد براه
تومشوزان خسته ای سلطان دل
روح قدسی گیردت آدم در
حون نمودی روی برراه ابوی
داشت دنبال یوسف خواهری
حون نکه شد بدار دید اوزه ماست
گفت با یعقوب چون گشتی رضا
رفته رفته دیده ام ... دور شد

جذبه

تا کند عشق و با زنجیر ها
جون که اوگوید با زنجیرهست
جندو حون هشم درآن بیچون شدم
کرده زاقامت با هنگامه کست
این طلسم نازگو را بشکند
درحجاب آن صورت بصورتست
کوکه گرد بر من رشت پرده لب
داد پنهان سر آن محبوب را
گوئی آنکه حرفها دیوانه وش
خود گشاید پرده از گفتار من
لی برآنکو نیك و بدرا آورند
پاك کن ز آلودگی ها آب ما
می بحشا بر گنه کاری ما
وان غم و بیداری شبهای او

این پی شبه گفتم وره حد
خورد بر هم طرهٔ جانانه سار
آن صفی کایدم بجادواو کجاست
بازگردم شد ... آن آردها
چشم بد است این بدام باطلسم
حون بصورت آید او آدم شود
گویدم لی پرده گشت اسرار ها
تن گرفت تا که صرعی برشتاب
درتوماما آن مرض دائم شده است
لیك او پاکست از نقص ها
او بود از پاك و ناپاکی برون
ما اگر محرم وگر بیك احتریم
گر تو بخشی عاجزیرا درخوراست
عفو کن ما را سا داری ببخش

بر تو نداریم خوشحالش زراه
هم کند باری نباشد روترش
بر من اورا گر برید ازپیش من
یا بکاری باز مستعجل شوید
گرگ اورا یا که جامهٔ اودرد
همچنین اصرار فرزندان خویش
بار پیراهان ابراهیم را
تا بگردد دل رها ازدام او
تو تالی ای بیجهٔ هر ادب
تا رسد صبح جان برلب رسد
ای پسر بشنو وصیتهای من
دار دل را جمله با حق مشتغل
حسبی اللهم کمی نعم الوکیل
تا فراموشت نسازم از نظر

نقش دل کی صورت زیبای پیر
نقشت او بند بچشم حق مثال
لی که هر رخ صورت یعقوب است
زین گذشتم یوسفا کی یاد من
صورت فکر آور آنجا در نظر
جوراخوان چاه وزندان اندکست
بگذری زان تا عزل با نگاه
هست یعقوب ره برهان دل
کان بوراز شکل پیراست وپدر
مانفی را با تو میگوید صفی
یك شو کر اوست برپا محشری
جان احب از آب هجرت همه‌است
کو رود گفت این بود حکم قضا
یوسف از یعقوب ودنیا دورشد
رفت دل درسیر عشق دلوار
یاد مسکین ضره را آگه کنید
بیت حاجت تا که بندم بند
شد دگرگون حالت دیوانه باز
در تکلم داشت بر ما روکجاست
بر کشد از بهر قلم کارد ها
یاچه نیست نور مطلق راهچیم
در سرای دل بجود همدم شود
با خبر باش الله از گفتار ها
پاک مستی یا سخن گوئی بخواب
تب بکردی چاره نك لازم شده است
بهر ما باشد سزا تقصیر ها
ره بتریهش ندارد چندوچون
از بو هر دم بر امیدی دیگریم
خاصه گرعاجز ترومسکین تراست
جرمها از راه غفاری ببخش

فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَاَجْمَعُوا اَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غَيَابَتِ الْجُبِّ

پس چون بردند اورا واتفاق کردند که اندازندش در قعر چاه

گشت چون یعقوب نالان در وثاق
میشنید از چوب وسنگ آواز هجر
باز بشنو حال آن گمگشته را
مدد واندندش سبلها براه
که مدد زان مهر و مه جو ایغلام
رحم بر یعقوب پیغمبر کنید
آن پدر را کو پیمبر بود وپیر
آن تظلمها تمام افسانه بود
همچنین بر قصد خود بایست بود

دید در هر گوشه نقش الفراق
گشت در بیت الحزن دمساز هجر
چون از پدر شد او بناکامی جدا
نیلگون کردند آن روی چو ماه
که تورا کردند سجده در منام
ور خدا اندیشه وز محشر کنید
تیره گردید از بد اندیشی ضمیر
با برادر حقدشان بر میفزود
افکنیدش در میان چاه زود

شهر و کو یکجا پر از اندوه وغم
در خیال یوسف و ناوه شد
اوفتاد اندر کف خونخوار چند
سوی هر یك میدوید اوچاره جو
گفت گر دارید بامن این حسد
با شما چون آید اندر انتقام
باطنی کز مهر و مه روشن تراست
خواستند اورا کشند از قهر و کین
یکتر دیدند این وجه ازوجوه

بر زمین از آسمان بارد الم
کو زچشم پاك بینش یاوه شد
بر فکندندش زدوش از ناپسند
مر طپانچه میزدش برفرق ورو
بر پدر بود روا جور از ولد
گرچه هستند آن دل آئینه فام
هر غبار آلوده کرد او کافراست
گفت شمعون قصد ماند غیر الدین
اینست شرح واجمعوا ان یجعلوه

افکندن برادران یوسف علیه السلام را بچاه

گفت یوسف حسبی الله ایجدا
گر تمام ستر عورت شایدم
پس در آوردند با قهر از تنش
پس بریدند آن رسن در نیمه راه
که بگیر این بندهٔ آزاده را
رفته بود از هوش آن ماه تمام
از بهشت آرد زبهر او طعام
گو تورا ما بهر تاج و بهر گاه
جبرئیلش سر براو بر گرفت
کرد بنیاد شکایت با پدر
ناله میکرد ازغمش روح الامین
گفت کی یعقوبم ای غمدیده من
حق سلامت میرساند ای همام

متفق گشتند یعنی کینه خواه
من سپردم بر تو خودرا در بلا
ور بمیرم هم کفن میبایدم
تا مگر آیت بود پیراهنش
اوفتاد او از وسط در قعر چاه
دل بطوفان بلا بنهاده را
روی سنگی دادش آهسته مقام
هم جراحاتش نماید التیام
آفریدستیم بی از بهر جاه
چون بهوش آمد بسی کرد او شکفت
آنچه زاخوان مر ورا آمد بسر
بر صدا و شکل یعقوب حزین
ملك جبریلم امین ذوالمنن
گویدت غمگین مباش از جور عام

کاوفکنند آن ماه معنی را بچاه
پس بگفتندش برون کن پیرهن
باز گفتندش که مهر و مه بدور
پس رسن بستند بر بازوی او
جمله گشت از زندگانی ناامید
در زمان از سدره پرزد جبرئیل
امر شد کز جامهای جنتش
گفت چون آید بهوش آن دلنواز
شو تو بر شکل پدر بروی عیان
بر گمانش آنکه مهر اندیش او
پشت و پهلو که جراحت گشته بود
اندکی چون یافت تسکین حال او
آمدم کز خوف و غم برها نمت
یافت خواهی در جهان ارداد گر

گفت یوسف مرده هم خواهد کفن
بر تو پوشاند پیراهن زنور
در میان چاه بردندش فرو
شد بجبریل امر از رب مجید
برگرفتش در هوا زامر جلیل
پوشد اندر تن امین حضرتش
مر ورا بنواز و یاری کن تو باز
تا تسلی یابدش یك لحظه جان
آمده است از بهر یاری پیش او
بر امین حق تسلی می نمود
پس بشکلی خوش براو بنمود رو
ور خطرها مطمئن گردانمت
علم و شاهی و نبوت سر بسر

وَاَوْحَيْنَا اِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِاَمْرِهِمْ هٰذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ١٦ وَجَاؤُا اَبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ ١٧

ووحی کردیم بسوی یوسف که هر آینه آگاه کنی ایشانرا بکارشان این و ایشان ندانند که تو یوسفی و آمدند نزد پدر خود شبانگاه گریه میکردند

گفت زان کردیم وحی آندم بوی
وا آگهی باشد ایشان بیشعور
خواست چون بر سدره پرزد جبرئیل
تا زدیدارت دلش خرم شود
رفت شمعون نیمه شب نزدیك چاه
کیستی گفت ای که پرسی حال من
به بود روی زمین از زندگان
گشت شمعون زان سخنها بیقرار
صبح چو شد باز آن پیراهنش
بشنو از یعقوب غم پرورده ساز
گشت با دنیا برون از شهر سخت

از زبان جبرئیل نیك پی
هیچ نشناسندت اعنی در حضور
باز فرمان آمد از رب جلیل
فارغ از اندوه و درد وغم شود
تا بپرسد حال او بی اشتباه
گفت شمعون ای غریب ممتحن
به نزیر از رفتگان زین خاکدان
گریه ور شد همچو ابر نوبهار
می بیالودند بر خون از فشش
تا چه آمد نقش او بر پرده باز
زار و نالان تا بنای آن درخت

که تو خواهی کرد اخوانرا خبر
سوی او رفتند چوار قحط عجب
که تمام روزی دو با یوسف بچاه
میرفتند آنشب استمکارگان
گفت ای کز زخم هجر آزردهٔ
گفت چون باشد نوکو حال کسی
بیکس و تنها غریب و خسته حال
ناکسش اخوان چو شدند از قصور
سوی کنعان پس روان از ره شدند
شام چو شد دید فرزندان او
که مسمی گشته بود او بر وداع

راز چه آوردندت از خواری بسر
شرح آرا تا توگویم عنقریب
همدم او باش در بیگاه وگاه
سوی کنعان بهر تعطیل زمان
چیست حالت زندهٔ یا مردهٔ
کوفتاد است او بدستان مجسی
همچو مرغی اش شکسته پر و بال
آمدند از چه بردندش بدور
بخبر از یوسف و از چه شدند
باز نا گشتند شد در جستجو
آنشب آنجا ماند با سوز و صداع

به زسوئی شد هویدا روی دوست
نه شنید آواز نسیمی بوی دوست

حال هجران دیده را دانی تمام
که کند چون شب سحر یا روز شام

خواهد از دل گر برآرد هیچ آه
ندهد انبوه غمش در سینه راه

چون صدائی آیدش تا که بگوش
تن رحمتش بازماند سر زهوش

چشم و گوش از کار افتد تا گریز
مویها بر تن شود شمشیر و تیر

من فراوان دیده ام این روز و شب
گر تو آن با دیدهٔ ذاك العجب

محملی بود اینکه گفتم تا و من
زخم دل باشد نه چون با سوزن

صبح دانی چون شود شام عشق
کشتهٔ گر هیچ در دریا غریق

عاشق اینسان میکند صبح ارامید
آید از دلدار او پیك و نوید

حال عاشق در نگر تا چون بود
این بیان هل گر نیان بیرون بود

صبح یعقوب از افق آسمان دمید
ناگهان از دور شد گردی پدید

گفت آری لیك با ایشان براه
نیست یوسف لی رشاهند این سپاه

سالها از مکر و فن برساختند
با پدر هم برد بر صبح ساختند

آمدندش چون پسر دیدند پس
رفته روحش دست هیچ او را نفس

چون بهوش آمد بگفت اندون کجاست
یوسف من چون شدش گر من جداست

گفت اخوان را چه شد فرزندم

دیده باشی گرشبی را در فراق
تا سحر با انتظار و اشتیاق

چون نشنند رفته از دانو دگر
چونکه برخیزد فتد بر رو دگر

خواهد ارگرید دل آید سوی چشم
راه اشکش بندد اندر جوی چشم

تا مگر کآمد زره آن دلنواز
یا که خود پیکی رسید از یار باز

وقت و ایام ارچه باشد درگذار
بگذرد را او ماندش بر یك قرار

بوده حالم در فراقی سالها
مو بمو میدانم آن احوالها

بود یعقوب اینچنین تا صبحگاه
آنچنان صبحی که روزش بدسیاه

گرچه آن از حال هجران اندکیست
وار هزاران درد و اندوهش یکیست

صبح چون گردد رسد بروی خبر
که بخورد آنجان جان را بجانور

آنچنان صبحی مباد از بهر کس
قوهٔ پیغمبری بایست و بس

گفت یا ذدیبا همانا جان من
در تن آمد یك بین در انجمن

آمدند ایشان بنزد پیك پدر
جامه بر تن کرده چاك از رهگذر

از فغان وا اخا وا یوسفا
رفت یعقوب از خود افتاد و زپا

پس ببردندش سوی خانه زود
تا بروز دیگر او بیهوش بود

بار روت ازهوش تا نزدیك شام
چون بهوش آمد ز یوسف بردنام

روح من ریحان من دلبند من

قَالُوا يَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَ تَرَكْنَا يُوسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا فَأَكَلَهُ الذِّئْبُ وَ مَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا

گفتند ای پدر ما بدرستیکه رفتیم ما که اسب بتازیم بر اندازه و واگذاشتیم یوسف را نزد اسباب خود پس خوردش گرگ و نیستی تو باور دارنده مر مارا

وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ ۱۸ وَ جَآؤُا عَلَى قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ

و اگرچه باشیم راستگویان و آوردند بر پیراهن او خون دروغی گفت بلکه آراسته داده در نظرهای شما نفسهای شما کاری بزرگی پس صبر

جَمِيلٌ وَاللّٰهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ ۱۹ وَجَآءَتْ سَيَّارَةٌ فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ فَأَدْلَى دَلْوَهُ قَالَ يَا

من صبر بزرگیست و خداست یاری خواسته شده در آنچه می ستائید و آمدند کاروانیان پس فرستادند آب آورشان را پس فرو نهاد دلوش را بچاه گفت ای

بُشْرَى هٰذَا غُلَامٌ وَأَسَرُّوهُ بِضَاعَةً وَاللّٰهُ عَلِيمٌ بِمَا يَعْمَلُونَ ۲۰ وَشَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ

مژده این پسریست و پنهان داشتندش جهة سرمایه خود و خدا داناست آنچه میکنند و فروختند او را ببهای اندك چند درهم شمرده شده

وَكَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ ۲۱ وَقَالَ الَّذِي اشْتَرٰيهُ مِنْ مِصْرَ لِامْرَأَتِهِ أَكْرِمِي مَثْوٰيهُ عَسَى أَنْ

و بودند در آن از بی رغبتان و گفت آنکه خرید اورا از مصر بازن خود عزیز و نکودار جایگاه او را شاید که

يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَكَذٰلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَاللّٰهُ

فایده دهد ما را یا بگیریم او را بفرزندی و همچنین مکنت و قوت دادیم مر یوسف را در زمین و تا بیاموزیم او را از تعبیر خوابها و تعبیر کتب و خدا

غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ وَلٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ۲۲

غالب است بر کار خود ولکن بیشتر مردمان نمیدانند

پس باو گفتند ایشان متفق
یا ابانا انا ذهبنا نستبق

تا که او باشد نگهبان بر متاع
غافل از آنکه بود آنجا سباع

گرچه ما هستیم با صدق و فروغ
لیك میداری تو ما را بر دروغ

پس بیاوردند پیراهن برود
که بخونی بر دروغ آلوده بود

چون بهوش آمد بگفت اینجا کجاست
عالم فانی است یا دار فناست

یوسفم اینجاست گفتندش که نی
باقی هستند آن ابناء حی

ما بپیشی گام چون برداشتیم
یوسف اندر جایگه بگذاشتیم

ماند تنها گرگ او را بر درید
وین زما باور نداری تو بدید

هست ما را حجتی روشن بدست
اینست پیراهن که گرگش خورده است

چون بدید آن بار دیگر شد زهوش
خون بنش از پیرهن آمد بجوش

رفته بودم من باقلیمی فراخ
بازگشتم چون در این تنگین مناخ

گفت چون دل نیست بیدادر وجود
از شئونات طبیعت بست سود

آدمی را گو نباشد دل بدست
این زیعقوب ای اخی بریادگیر
هیچ جائی یعنی ازوی پاره‌نیست
کرده آسان برشما کاری بزرگ
زانچه اورا مکنید ایدون صفت
روز چارم آمدندی کاروان
پس فرستادند وارد را زراه
وحی شد بروی نشین دردلو باز
دید اندر دلو خویش آنماه را
بوده بشری یا که نام خواجه‌اش
باشد این گفتند ازنقصان هوش
پس شدند اخوان خبر کاندرون
پس بپیش مالك اورا یافتند
گفت نفروشید اگر اورا بمن
شرط کردند آنکه زنجیرش کنند
اندر او بودند از بی رغبتان
زان یکی که متهم شد برگریز
چون بقبرستان رسید آن کاروان
بس شفتهای ما در یاد کرد
گفت بودآنها که گفتند از توراست
خواجهٔ مصر آنزمان بودی عزیز
پس فرستاد او بمالك تا بگاه
سوی شهرش برد در روز دگر
هرکس از دیدار او شد درشگفت
هم عزیزش شد خریدار ازنظر
بد زلیخا جفت او درخانه اش
گفت اورا برنشان برجای نیك
بردش اندردل نشاند اورا بتخت
جفت باشد گردهی جایش برون
ایزمان مهمان نوازی بهراست
یار آمد وقت مهمان داری است
می بیارا بهر او کاشانه را
کمترین آنکه تو پیشش لاشوی
اکرمی مثواه را مکن تمیز
شاید از وی نفع باشد بهر ما
همچنین کردیم بروی مهربان
واقف اندرارض مصرش ساختیم
حاصل اینها بهر آن کردیم ما
بود یا بر امر یوسف غالب او
بس بدیهی باشد اینکه آفتاب

تو نخوانش آدمی دیو و دد است
هرچه جز یوسف بود بر یادگیر
گفت کذبست اینسخن زین چاره نیست
می نهید این تهمت از جهلی بگرگ
از هلاك یوسف عالی جهت
نزد آنچه که بدی یوسف دران
بهر آب آوردن ایشان سوی چاه
پس در آن بنشست ماه ملك ناز
کرده روشن چرخ را وچاه را
یا بخود کرد این خطاب او خواجه‌وش
من متاعی بس مناسب بر فروش
آن مهی کز مهر گردون بدفزون
سوی او از هر جهت بشتافتند
محترم بر درهمی چند از ثمن
بند بر پا بهر تدبیرش کنند
یا بر آن وجه قلیل اندر عیان
وان شود اسباب تعطیل وستیز
دید یوسف قبر مادر در زمان
وانچه دوران بروی از بیداد کرد
که جنابت پیشه و استیزه راست
هم وزیر شاه وهم صاحب تمیز
سوی بازار آورد در روز ماه
شد قیامت شهر مصر از بام ودر
وز تحیر دست بردندان گرفت
داد بر مقدار وزنش سیم وزر
راحت جان رونق کاشانه اش
بهر اوکن جامه از دیبای نیك
کار دل زاول نظر گردید سخت
جای بهر باد گو لبریز خون
وقت آشوبت زمان دیگر است
نوبت دلداری و غمخواری است
زان برون کن محرم و بیگانه را
قطره بر دریا دهی دریا شوی
داد نیکو جای مهمان عزیز
یا بود فرزند ما در شهر ما
ما عزیز مصر را بر رایگان
مهرش اندر قلبها انداختیم
مستعد آرا شود تا رهنما
هیچ جز برمشیش ننموده رو
هست روشن یا که دارد ضوء وتاب

رو پی دل با طبیعت خو مکن
چونکه دیدآن پیرهن یعقوب زاد
بل شما را نفستان آراسته است
کار من پس صبر نیکو کردن است
چون شنیدند این شدند اخوان خجل
سوی مصر ایشان زمدین میشدند
شغل او این بود ومالك نام داشت
یافت وارد دلو را سنگین بچاه
گفت یا بشری مددکن در مقام
پس درآوردند یوسف را زچاه
حق تعالی آگهست از کارشان
آمدند اندر میان قافله
کاین غلام ماه رو باشد زما
پس بهمده درهمش بفروختند
تا مبادا آنکه بگریزد زراه
یا که بیرغبت بدند آن قافله
پس شدند اخوان بکنعان رهسپار
از شعف خود را بزیر اندرفکند
چون موکل دیدش آمد بیسکون
پس ببردش بصدخواری بمصر
یافت آگاهی که آمد کاروان
شست مالك روی وموی از غبار
هرکس اورا دید دل تسلیم کرد
بر تماشا خلق گشتند انجمن
بیت خودرا جنت ازدلخواه کرد
برد اورا بروی از آئین سپرد
پس بتکریمش زلیخا بر شتافت
جای یوسف طلعتان آری داشت
توچرا ای دل شدی زیرو زبر
آمد آن مهمان غیبی درسرای
یارآمد خانه پردازی خوش است
راهش ازمژگان و موجاروب کن
کار آمد خدمت در دانه کن
گفت من زنرا عزیز پر خرد
زانکه ایشانرا بد فرزند هیچ
جای دادیمش درآن ایوان وگاه
هم بوی آموختیم آداب ها
حق بود غالب بامر خویشتن
این بدیهی نزد اهل معنی است
اکثری لیکن نبند آگه بران

جز که بر یوسف جمالی رو مکن
دید در وی نیست آثار فساد
اینچنین وزعقل وداش کاسته است
بر خدای مستعان رو کردنست
پیر کنعان داد بر اندوه دل
خیمه برنزدیك آن چه بر زدند
دلورا اوپس فرو درچه گذاشت
در تعجب شد بچه کرد او نگاه
یا بشارت ده مرا براین غلام
داشتند اورا نهان از اهل راه
هم زسر و مایه و مقدارشان
جستجو کردند او را یکدله
دی زما بگریخت از فعلی خطا
چشم از سود دو دنیا دوختند
سوی کنعان سخت داردش نگاه
از وجوهی بروی اندر مرحله
کاروان همزان مکان گردند بار
از دل افغان برکشید آن دردمند
کرد رویش را سیلی نیلگون
آمد آن خورشید بازاری بمصر
هست اندر کاروان ماهی چنان
جامه ها پوشاند بروی زرنگار
بر خریدارش جان تقدیم کرد
آمدند از خانه بیرون مرد وزن
مشرق خود بود برج ماه کرد
مر بهشتی را بحورالعین سپرد
جائی از دل بهر او بهر بیافت
بهر مهمان عزیز این منزلست
آمدت مهمان مشو دور از مقر
تو زخانه میروی بیرون کجای
سرپایش هشته جانبازی خوش است
آنچه شایسته است با محبوب کن
گیسوانش از ریشهٔ دل شانه کن
ما ورا گیریم بر جای ولد
بد عقیم او یا که عیبی در سبیح
یا که دادیمش نجات از بند وچاه
معنی و تعبیر جمله خوابها
نیست کس را حد نطق ودم زدن
هم زتحقیق و بیان مستغنی است
که چه باشد حکمت از وضع جهان

وَ لَمّا بَلَغَ اَشُدَّهُ آتَیْناهُ حُکْماً وَ عِلْماً وَ کَذٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِینَ ۲۳ وَرٰاوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَیْتِها عَنْ

وچون رسید بنهایت جوانی خود دادیم اورا علم شریعت ودانش وهمچنین جزا دهیم نکوکارانرا وآمدورفت میکرد نزد او زنیکه یوسف درسرای او بود

نَفْسِهِ وَ غَلَّقَتِ الْاَبْوابَ وَ قالَتْ هَیْتَ لَكَ قالَ مَعاذَ اللهِ اِنَّهُ رَبِّي اَحْسَنَ مَثْوایَ اِنَّهُ لایُفْلِحُ

از نفس یوسف ومحکم بست درهارا وگفت بشتاب بسوی چیزی که آماده است ترا گفت پناه میبرم بخدا بدرستیکه او ست پروردگار من نیکو کرد جایگاه مرا بدرستیکه رستگار

الظَّالِمُونَ ٢٤ وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَٰلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ

میشوند ستمکاران وهر آینه خواهش آشکار زشت کردی بآن اگر نبودی که دیدی حجت پروردگار خودرا همچنین کردیم تا بگردانیم از او گناه و کار

وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ ٢٥ وَاسْتَبَقَا الْبَابَ وَقَدَّتْ قَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ وَأَلْفَيَا سَيِّدَهَا لَدَى

زشت بدرستیکه او از بندگان ما بود که پاك کرده بود از شقاوت و پیشی گرفتند آن زن و یوسف در خانه را و پاره کرد پیراهن او را از پس سر و یافتند شوهر زلیخا را

الْبَابِ قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلَّا أَنْ يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ٢٦

در در خانه گفت آن زن نیست سزای کسیکه خواهد که کند باهل تو کار بدی مگر آنکه محبوس شود یا عذابی پر درد

واندرآن هنگام که یوسف رسید
بر کمال شدت از بس شد رشید

وان بود باسی ره گاه بلوغ
قوه و حس در بدن یابد فروغ

علم و حکمت را باو دادیم ما
تا نماید حکم در هر جا بجا

خلق بردندی تزاحم بر عبیر
وان بوی میکرد راجع از تمیز

همچنین بدهیم ما پاداش خیر
بر مطیعان و نکوکاران بسیر

از زلیخا بشنو و حال دلش
که بیوسف بود عشقی کاملش

دمبدم میگشت عشق او زیاد
تا نبود از وی تمنای مراد

با طبیعت عشق او آلوده بود
آن اراده لاجرم بیهوده بود

عشق نبود تا بود باقی هوس
کی گذارد عشق شهوت بهر کس

عشق باشد آتشی خاره سوز
وان هواها همچو برف اندر تموز

کی گذارد غیرت سلطان عشق
که نماند نفس درسامان عشق

در تو باقی است چیزی ازهوا
دور باشد دل زعشق خالصا

پس اراده بروی از نفسش نمود
آری که یوسفش در خانه بود

بر هوای خود کز او میخواستی
هر دمی خودرا بحسن آراستی

چین بزلف عنبر افشان میفکند
تا در اندازد بگردنش در کمند

خانهٔ بر ساخت پر نقش و نگار
نقش خود بنگاشت درآغوش یار

تا که او بر میل او موجب شود
وصل اورا درنظر طالب شود

دست او بر گردن و لب برلبش
میشود حاصل بدین فن مطلبش

پس فرستادش بدان خلوت سرا
او شد از پیش و زلیخا از قفا

هفت حجره بود درهم تو بتو
شد چوداخل بست درهارا براو

غلقت ابواب و قالت هیت لك
باش با من کز تو باشم بی رشك

گفت یوسف زین بحق گیرم پناه
کاوست زینم دارد ازظلمم نگاه

کرده نیکو جای من پروردگار
چون بر او عاصی شوم زین رهگذار

رتبهٔ من برتر است از مهر و ماه
چون بسجین رو کنم زان جایگاه

وان عزیزم کرده نکوئی بجاش
چونکه هم باوی خیانت درسراش

گر شوم بر حق نعمت ناسپاس
نیستم هرگز بوجهی حق شناس

نیست هم شأنی که بود رستگار
هرگز استمکاره اندر روزگار

پس زلیخا قصد او کرد از شبق
قصد کرد او هم که بگریزد بحق

دفع او را کرد قصد اندر گریز
زانکه بودش بس بدانائی تمیز

گفته بعضی کرد او هم قصد او
تا که ننشستند با هم رو برو

همچنانکه مرد بشنید زن
زانکه دیوانه هردورا شد راهزن

خجلش در این بیان بی ادب
هست لولا ان رأی برهان رب

وین بود دور ازبیان ما سبق
کاستعاذه زان عمل برد او بحق

ورکه اوهم کرده باشد قصد زن
این نباشد بس عجب زاوصاف تن

خشم و شهوت بر درونی پاکی
لازم آمد در نهاد آدمی

گر نباشد در وجودی ناقص است
غالب آنکو شد شهوت شاخص است

غالب اوگردد که برهان باویست
هم نبش روی اوهم درپی است

چیست برهان صورتی کهپیش ازین
با تو گفتم باشدت گر دلنشین

صورتی کآن روح بخش عالم است
در دل عارف بشکل آمده است

صورتی کآن دحیه برمریم دمید
گشت آبستن بروح الله چو دید

صورتی کآن جلوه گرشد بررسول
همچو دحیهٔ کلبی ازداری قبول

پس بیوسف گشت برهان جلوه گر
خونکه جنبد آن طبیعت در بشر

زد لگد ما را ملك بر پشت او
که بجست آن شهوت ازانگشت او

یا که شد روح الامین ظاهر باو
یا که یعقوب نبی درپیش رو

حاصل اینکه یوسف ارهم کرده میل
نیست نقصی چوازخطا پاکست ذیل

خون زبس غیرت معطر گشت مغز
نك شنو تأویل و تحقیقات نغز

بر زلیخا نفس لوامه است کو
بس بود مایل بقلب نیکخو

هست تلوین قلب را اندرمقام
بر ظهور نفس لوامه تمام

همچو تلوین در مقام روح ساز
بر وجود قلب اندر اهتزاز

قلب راجاذب شود اوسوی خویش
اندراستیلای خود بروی بس

بهر تزیین صفات و لذتش
وانچه بر لوامه باشد نسبتش

سد نماید درظهورش بالوضوح
راههای قلب را برسوی روح

راههای فکر و مقعد های نور
سد شود ازقلب وماند ازروح دور

تا ندارد قلب تمکین مایل است
سوی نفس و بر تنزل قابل است

رؤیت برهان رب ادراك اوست
برجنس تلوین و برهانی نکوست

بنگرد با نور عقل و چشم سر
آن تلون راشود بر او منزجر

همچنانکه گفته شد درقصه بار
دید مر یعقوبرا آن یا کنار

یا که بشنید آن صدایش ازفوق
عقل باشد مر پدر نزدیك ذوق

وانکه زد برسینه یا پشتش لگد
باشد آن تأئید عقلی بر ولد

بشنود چون سالك ازعقل آن خروش
ترك تلوینها کند آید بهوش

آن منافذ که زشهوت بود سد
هم شود ممنوح از نور خرد

دل زنور عقل نورانی شود
خارج از ظلمت بآسانی شود

رؤیت برهان بود پس قلب را
انتقال دل بتلوین بی خطا

گفت زانرو تا نگردانم ازو
همچنین ازوحی دل فحشاء وسو

زانکه هست او از عباد مخلصین
پاك از آلایش نفس دو بین

هست ازسجاد ع مروی این خبر
کاندرآن حجره بتی بود ازحجر

اندر آن ساعت زلیخا روی آن
پردهٔ افکند تا باشد نهان

گفت یوسف اینچرا کردی بگفت
تا که ماند فعل مازاودر نهفت

تا مبادا آنکه ازمعبود خویش
شرمسار آئیم درمقصود خویش

گفت پس من بر حیا باشم احق
زآفرینندهٔ تمام ما خلق

خالقی کوعالم است و حاضراست
بر نهان و آشکارا ناظر است

توکنی شرم ازبتی کش نیست دید
شرم ازان اولی که مارا آفرید

بود این برهان او از ذوالجلال / که بر این دادش زشفقت انتقال
اصل آن دان صورت زیبای پیر / ساکن ازغب اربدل گشت ای فقیر
تاخت بردر یوسف از آن حجره زود / بی کلید آن قفلها بر می گشود
جانب خود بازش اندر پس کشید / پیرهن برطول از پشتش درید
دیدشان او چونکه اندر اضطراب / یافت کامری گشته واقع درغیاب
گفت تاچبود جزای آنکه خواست / مر باهلت آنچه زشت ونارواست
پس چه میباشد جزای فعل گر / جز که زندان یا عذابی سخت تر
گفته اند از بهر برهان وجهها / نیست لازم حمله در تفسیر ما
در سلوکت چونکه او همره شود / از تو دست اهرمن کوته شود
هم دوان از پی زلیخا بامش / برگرفت او بزن در پیراهنش
یافتند آن هردو بردر ازگریز / سید خودرا که آن بودی عزیز
بیشتر زان کو نماید جستجو / پیش دستی کرد زن در گفتگو
تا نماید که زیوسف بد گناه / من بری از قصدام بی اشتباه

قَالَ هِيَ رَاوَدَتْنِي عَنْ نَفْسِي وَ شَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ اَهْلِهَا اِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ قُبُلٍ فَصَدَقَتْ وَ

گفت یوسف این زن حیله کرد بامن جهة تحصیل کام خود از من وگواهی داد گواهی از خویشان زلیخا که اگر باشد پیراهن یوسف پاره شده است از پیش پس

هُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ ٢٧ وَ اِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ فَكَذَبَتْ وَ هُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ ٢٨ فَلَمَّا رَآى

راست گفته زلیخا و یوسف از دروغگویانست و اگر باشد پیراهن او که پاره شده از پی سر پس دروغ گفته زلیخا و یوسف از راستگویانست پس چون دید

قَمِيصَهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ قَالَ اِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ اِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ ٢٩ يُوسُفُ اَعْرِضْ عَنْ هٰذَا وَ

عزیز پیراهن او پاره شده از پی سر گفت این کار از مکر شماست بدرستیکه مکر شما زنان بزرگست ای یوسف روی بگردان از این کار زشت و

اسْتَغْفِرِي لِذَنْبِكِ اِنَّكِ كُنْتِ مِنَ الْخَاطِئِينَ ٣٠

آمرزش خواه ای زلیخا برای گناه خود بدرستیکه تو ای زن هستی از خطاکاران

گفت یوسف که زلیخا مر مرا / خواست برخود من نمودم رد اورا
بر تو این را هم خدا روشن کند / کذب او معلوم وصدق من کند
گفته اند او بوده است ابن عمش / داد از حکمت گواهی در دمش
یوسفست از کاذبین ور پیرهن / از قفا بدریده دان تقصیر زن
ور دریده است ازقفایش بی ستیز / از زلیخا بوده یوسف در گریز
پس چو دید آن را عزیز منتجب / بود پیراهن دریده از عقب
صدق یوسف شد چو ظاهر بر عزیز / گفت یوسف را که بگذر زین تو نیز
هم تو آمرزش طلب بر ذنب خویش / ای زلیخا چون تو بودی ظلم کیش
زانکه از روی تو اورا بیگناه / ور تو میبود این گنه بی اشتباه
گفت دایم از کجا این قول راست / چون گواهی نیست گفتا حق گواست
پس شهادت شاهدی داد آزمان / خود ز خویشان زلیخا بالعیان
گر دریده پیرهن از پیش روی / هست در دعوی زلیخا راستگوی
زانکه پیراهن دریده است از پیش / مر زلیخا را بده یوسف را ز خویش
پس زلیخا نیست در قولش دروغ / یوسفست او راستگو زن بر دروغ
گفت زر برای خود از مکر شماست / مکر زن باشد بزرگ این است راست
زین سخن بگذر نهان دار از لسان / فاش شد رازان چو آمد بر لسان
گفت معنی این باشد که خود / عذر از یوسف نخواه از کار بد
گرچه داد این قصه را تسکین عزیز / لیك کی ماند نهان خود عشق نیز

وَ قَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَاَةُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتٰيهَا عَنْ نَفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا اِنَّا لَنَرٰيهَا فِي

وگفتند جمعی زنان در مصر که زن عزیز آمد و رفت میکند باغلام برای تحصیل کام خود از نفس او بحقیقت شیفته کرده این غلام اورا از راه عشق

ضَلَالٍ مُبِينٍ ٣١ فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ اَرْسَلَتْ اِلَيْهِنَّ وَاَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكَاً وَ آتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ

بدرستیکه ما میبینیم اورا در گمراهی آشکارا پس چون شنید زلیخا مکر ایشان را فرستاد بدعوت ایشان ومهیا کرد برای ایشان تکیه گاهی وداد بدست هریك از

مِنْهُنَّ سِكِّيناً وَ قَالَتِ اخْرُجْ عَلَيْهِنَّ فَلَمَّا رَاَيْنَهُ اَكْبَرْنَهُ وَ قَطَّعْنَ اَيْدِيَهُنَّ وَ قُلْنَ حَاشَ لِلّٰهِ

ایشان کاردی و ترنجی وگفت بیرون آی برایشان پس چون دیدند اورا بزرگ داشتندش و بریدند دستهای خود را وگفتند پاکست خدا

مَا هٰذَا بَشَراً اِنْ هٰذَا اِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ ٣٢ قَالَتْ فَذٰلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَّنِي فِيهِ وَ لَقَدْ رَاوَدْتُهُ عَنْ

نیست این آدمی نیست این مگر فرشتهٔ بزرگوار گفت زلیخا پس این غلام است که ملامت میکردید مرا در عشق او وهر آینه بدرستیکه مکر

نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ وَ لَئِنْ لَمْ يَفْعَلْ مَا آمُرُهُ لَيُسْجَنَنَّ وَلَيَكُوناً مِنَ الصَّاغِرِينَ ٣٣ قَالَ رَبِّ السِّجْنُ

کردم باو بحیله کام از تن او پس خود را نگاهداشت وهر آینه آنرا نکند آنچه فرمایم اورا هر آینه محبوس شود البته وهر آینه خواهد شد از خوارشدگان گفت ای پروردگار

اَحَبُّ اِلَيَّ مِمَّا يَدْعونَنِي اِلَيْهِ وَ اِلاَّ تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ اَصْبُ اِلَيْهِنَّ وَ اَكُنْ مِنَ الْجاهِلِينَ ٣٤

من زندان دوستر است بسوی من از آنچه میخوانند مرا بسوی آن و اگر نگردانی از من مکر ایشان را میل میکنم بسوی ایشان و باشم از نادانان

پس نگفتند آن زنان ساده دل
حب یوسف در دلش ره یافته
با وجود آنکه دارد چون عزیز
کرده تعبیر سخن بر مکر زان
بهرشان آماده کردی تکیه گاه
سفره چون گسترده گشت از خوردنی
تا ببینند آن زنانش در حضور
تا که ایشان را یوسف دیده بود
حاش لله پس نگفتند آن زمان
یا مراد از حاش لله باشد این
این نه آدم زاده ملکی سرشته است
و لقد راودته عن نفسه
پس بزندان رفت خواهد ناگزیر
بر بهانه اینکه سازیمش ملوم
گفت یارب سجن را دارم نکو

که زلیخا بر غلامش داده دل
عشق پردهٔ قلب او بشکافته
همسری ذی‌حشمت و صاحب تمیز
کان سخن میداشتند از وی نهان
تا بیاسایند از تشویش راه
دست هر یك داد سکین زاینمی
چون ورا دیدند از نزدیك و دور
دستها را هر کسی ببریده بود
کاین ملك باشد نه آدم در زمان
که تو داری حق بعشق او یقین
شاید ار گر دل بعشق آغشته است
پس بمیل من نکرد او همرهی
افتد از رفعت شود خوار و حقیر
پس بجود خواندند او را از رسوم
راچه خواهند اینزنان نادم براو
پس ز نادانان شوم ناچار و پست

خواست یعنی تا که بدهد کام او
دور ما ببینمش از راه صواب
چون زلیخا مکر ایشان را شنود
آن زنان را پس بدعوت خواست او
یا طعامی بهر شان آماده کرد
تا برید او آن ترنج و هم طعام
پس بزرك آمد برایشان درجمال
یا چو بر دیدار او فایض شدند
پاك از عجز است یعنی ذوالجلال
کر که دلداری تبهر او رواست
پس زلیخا گفتشان هست این همان
داشت یعنی خویش را از من نگاه
یوسف این بشنید و زایشان رو بتافت
سك آمد یوسف از گفتارشان
مکر ایشان گر نگردانی زمن
در ارتکاب آنچه ناستوده است

شهر پرشد از حدیث و نام او
که دهد دل بر غلامی بیحجاب
کاینچنین گویند پنهان زان ورود
مجلسی از بهرشان آراست او
کو بسکین بود حاجت وقت خورد
پس بیوسف گفت کاید در سلام
محو او گشتند و زغافل ز اشتغال
درزمان از شوق دل حایض شدند
کافرین ایچنین حسن و جمال
هر ملامت بر تو کرد او بر خطاست
که عن در وی ملامت بودتان
ور که نکند آنچه گویم ز اشتباه
هر دلی پس در قفای او شتافت
وز خیال شوم ناهنجارشان
میل برایشان کنم ز آشوب تن

فَاسْتَجابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ اِنَّهُ هُوَ السَّميعُ الْعَليمُ ٣٥ ثُمَّ بَدالَهُمْ مِنْ بَعْدِ ما رَاَوُا

پس بپذیرفت دعای او را پروردگارش پس بگردانید از او مکر ایشان را بدرستیکه او شنوای داناست پس ظاهر شد مر ایشان را پس از آنکه دیدند علامات

الْآياتِ لَيَسْجُنُنَّهُ حَتّى حينٍ ٣٦

عصمت یوسف را که البته در زندان کنندش تا زمان مرك

پس اجابت حق نمودش در زمان
چون زنان گشتند ازوی ناامید
تا ببیند سجنی زندان و بند
کز بزندانش فرستی چند روز
پس هویدا شد برایشان بعد از آن
نارمانی خواست پس ز آهنگران
دور گرداند کاین باشد سزا

بار گرداند رو کید زنان
من زلیخا را نگفتند از نوید
رام گردد تا تو آید در کمند
من شوم فارغ از این تشویش و سوز
که بدیدند آن علامتها عیان
سخت زنجیری که بندندش بران
خائنا را در حریم پادشا

رانکه او می بشنود آواز خلق
که صلاح است کو را چند روز
پس نگفت و با عزیز از این غلام
این سخن گردید مقبول عزیز
رایشان بگرفت خود رای قرار
گفت با زنجیر پس با برشتر
رفت خود با جامهٔ تبدیل او

هم بداند در تضرع راز خلق
حبس در زندان کسی ای دلفروز
من شدم بد نام اندر خاص و عام
گفت بر زندان بردش بی تمیز
که بزندانش فرستند از حصار
بر نشانند آنکه بود آزاد و حر
بر سر ره تا کند چون گفتگو

جذبه

پس بدیسان شد سوار راحله
چون دل من که شد اندر زلف یار
می ندارد جز بآن گیسو نثار
نیست یارا جز بمویت دلخوشی
تا توانی زلف مشکین را بتاب
با خود از جان بر کمندت تاختیم
هر بمولی باشدش پیوستگی
گفت یوسف کای خدای ذوالمنن
خواجه بودم عبد گشتم زر خرید
در زمان آن پیك خلاق جلیل

کرده خود زنجیر ما را اختیار
بوده ما را از ازل زنجیر ساز
هین بکش زنجیر ما تا میکشی
تا شود خونین تر ایندل یا که آب
سوی کر دوست کمند انداختیم
بودش هیچ از کشاکش خستگی
آگهی در سر و جهر از حال من
ملك شدم زندانی از خود نا امید
دلنواز حق پرستان جبرئیل

تا بحبسم رفته در گیسوی دوست
گشته تسلیم او بموی مهوشان
بند شدم جمله بند موی تست
من نتابم رو ازان زنجیر و بند
دل بزنجیر و کمندت بسته ایم
گر بزندان ور که درچاهش کنند
جور اخوان رنج غربت بس نبود
میندانم چارهٔ ای چاره ساز
دررسید از امر حق هوش او

باز رفتش دست و پا درسلسله
خون ندارد هیچ جز با موی دوست
میکشندش تا زهر سو موکشان
حلقم اندر حلقه گیسوی تست
گو شود هر مو کمند اندر کمند
با کشاکش همچنان پیوسته ایم
رانده ور از شهر و درگاهش کنند
که بزندانم برند این گونه زود
جز که جویم استعانت بر تو باز
رازها گفت از حق اندر گوش او

یوسفا غمگین مشو در مرحله
آمد ای یوسف زلیخا در رهت
رومکن زنهار ای یوسف ترش
باش خندان گر بزندانت برند
هست حکمتها مرا در کار تو
شد بلند از درد او آهنگها
لی زتقصیرش بزندان میبرند
دیگری گفت ای خداوند مجیب
ناله و افغان مرد و زن بپای
یعنی این باشد سزای مجرمان
بهتراست این خواری از آن فعل خوار
گفت یوسف این زلیخا چون شنید

چون تورا خواهم من اندر سلسله
تا که بیند در حزع بر ناگهت
چین بر ابرو در میفکن دارهش
سوی سجن از باغ و ایوانت برند
این بود معراج تو نی عار تو
منزدی بر سینه هرکس سنگها
ناغل و زنجیرش اینسان میبرند
رحم کن بر این دل افکار غریب
بود اندر شهر و بازار و سرای
در حریم خسروان و منعمان
که بود پاداش او نیران و نار
پس بخود پیچید و شد زاو ناامید
تنگ بروی گیر از هر رهگذر

شیر از زنجیر هیچشش ننگ نیست
تا کرا از بهر استخلاص خود
رو مگردان بر یمین و بر یسار
بر تو زندانرا کنم خرم بهشت
پس ببردندش ببازار ارسرای
هرکسی گفتی که مظلوم است او
دیگری گفت ار وطن آواره است
دیگری گفت این بحر سدادیست
چون بنزدیك زلیخا آمدند
گفت بس حرزل نایوسف چنین
من بگوش او رسانم راز تو
پس فرستاد او بزندان بان پیام
تا بتنك آید کند اینسو نظر

چاه و زندان بهر رهرو تنك نیست
سوی اوسازی شفیع از نیك و به
هیج سر از پیش رویت برمدار
تا نگردی تنگدل زانجای زشت
مردودن گشتند جمع ازهرکجای
ورکه بالله که معصوم است او
ویچنین در شهرما بیچاره است
آنکه کرد این هیچش از حق یاد نیست
آن منادی گفت حرف ناپسند
که بگو این به ز قهر رب دین
بشنود این عبر او آواز تو
که بده برجای تاریکش مقام

وَ دَخَلَ مَعَهُ السِّجْنَ فَتَيَانِ قَالَ اَحَدُهُمَا اِنِّى اَرَانِي اَعْصِرُ خَمْراً وَ قَالَ الْآخَرُ اِنِّي اَرَانِي

ودررفتندبااو درزندان دوجوان گفت یکی ازایشان بدرستیکه من دیدم درخواب که میفشردم شرابراو گفت آندیگری بدرستیکه من دیدم خود را

اَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْزاً تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ نَبِّئْنَا بِتَأْوِيلِهِ اِنَّا نَرٰيكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ ٣٧

که برداشته بودم بر زبر سرخود نانی که میخوردمرغی از آن آگاه کن مارا بتعبیرش بدرستیکه می بینیم تورا از نیکوکاران

بردن یوسف علیه السلام را بزندان

چون بزندانش ببردند آنزمان
یکدگر را کرده بودند آن دوتن
گفت طباخ او بحسرت کرده زهر
گفت هم طباخ را خور زین طعام
یوسف از زندانیان دراقبالشان
مینمودی مر مریضانرا علاج
گفت من یوسف پسرزادهٔ خلیل
لیك تقصیری کنون در خدمتت
زان دوزندانی یکی گفت ارخطاب
بود جام پادشه در دست من
حمل کردم فوق رأس خویش نان

گشت داخل نیز باوی دوجوان
متهم در برد زیان از وتن
کت برد ارزندگانی حظ و بهر
او نخورد از طبخ و ثابت شد کلام
پس تفقد مینمود از حالشان
میفزودی گاهشان بر ابتهاج
ابن یعقوب ابن اسحق نسل
می نخواهم کرد بهر رفعتت
بوستانی دیده ام من خوش بخواب
میفشردم در وی انگور آنزمن
که سه سفره پر زنان میبود آن
ده خبر ما را تو از تعبیر این

وان دویك ساقی ویك طباخ شاه
گفته بد ساقی بریان در مقام
گفت باساقی ملك کاین جام می
هردورا پس حکم بر زندان نمود
جامهٔ بدریده شان میدوختی
عامل زندان بپرسیدش که تو
گفت عامل گر توانستم تو را
می نشستی روزها درپیش وی
بودم اندر زیر تاکی با طرب
گفت آن دیگر که دیدم من بخواب
می بخوردندی از آنها مرغها
چون تورا بینیم ما از محسنین

که برایشان تهمتی بود از گناه
که مخور چون زهر نا کست این طعام
تو بخور خود در همان دم خورد وی
متهم را چاره از زندان نبود
علم و دین برجمله می آموختی
کیستی ای ماه روی نیك خو
ای پسر زاده میکردم رها
گشته بود اندر ارادت خویش وی
که سه خوشه بود بروی ازعنب
بودم اندر مطبخ شه کامیاب
که بدند از فوق رأسم درهوا

قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ اِلَّا نَبَّأْتُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ اَنْ يَأْتِيَكُمَا ذٰلِكُمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّى

گفت نیاید شمارا طعامی که روزی داده شوید آنرا مگر آگاه کردانم شمارا بتعبیر این خواب پیش از آنکه بیاید آن طعام شمارا این از جمله علمهائیست که آموخته مرا

اِنِّى تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ ٣٨ وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي اِبْرَاهِيمَ

پروردگارم بدرستیکه من واگذاشتم کیش گروهی که نمیگروند بخدا و ایشان بآخرت ایشانند کافران و پیروی کردم کیش پدرانمرا ابراهیم

وَ اِسْحٰقَ وَ يَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا اَنْ نُشْرِكَ بِاللّٰهِ مِنْ شَيْءٍ ذٰلِكَ مِنْ فَضْلِ اللّٰهِ عَلَيْنَا وَ عَلَي النَّاسِ

و اسحق و یعقوب نسزد مارا که انبازقرار داریم بخدا هیچ چیزرا این از فضل خداست برما و بر مردمان

وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ ۳۹ يَا صَاحِبَيِ السِّجْنِ ءَاَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ اَمِ اللّٰهُ الْوَاحِدُ

ولیکن بیشتر مردمان شکر نمیکنند ای دو رفیق زندان آیا خدایان متعدد بهترند یا خدای یگانه

الْقَهَّارُ ۴۰ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ اِلَّا اَسْمَاءً سَمَّيْتُمُوهَا اَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ

غالب بر همه نمیپرستید از جز او مگر صاحبان نامهائیرا که نامیده‌آید آنهارا شما و پدرانتان فرو نفرستاده خدا بآن هیچ حجتی

اِنِ الْحُكْمُ اِلَّا لِلّٰهِ اَمَرَ اَلَّا تَعْبُدُوا اِلَّا اِيَّاهُ ذٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ

نیست حکم مگر خدایرا فرموده است که نپرستید مگر او را اینست دین راست و درست ولیکن بیشتر مردمان نمیدانند

۴۱ يَا صَاحِبَيِ السِّجْنِ اَمَّا اَحَدُكُمَا فَيَسْقِي رَبَّهُ خَمْرًا وَ اَمَّا الْآخَرُ فَيُصْلَبُ فَتَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْ

ای دو رفیق در زندان اما یکی از شما پس باشاماند خواجه خود را شراب و اما آن دیگری پس بردار کرده شود پس میخورد مرغ از

رَأْسِهِ قُضِيَ الْاَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ ۴۲

سر او حکم کرده شد کار خوابی که در باب آن تعبیر میخواستید

تعبیر نمودن خواب زندانیان را یوسف ع

گفت باید هر طعامی بر شما
گویم اعنی تا چه آید بشتان
ترك کردم زانکه من از ناپسند
پیروی نموده ام هم از رشد
نیست بهر ما روا کانباز و جفت
داده مارا برتری بر کل ناس
ای دو یار سجن آیا بهتر است
می پرستید از ورای او تمام
بر عبادت نیست فرمان از خدا
اینست دین راست نادانند لك
پس بیاشاماند او مانند پیش
پس خورند از مغز او بی‌شك طیور

که خورید از آن بوقت اقتضا
تا که بر توحید باشد کیشتان
ملت قومیکه بر حق نگروند
بر رسوم و ملت آباء خود
با خدا گیریم ندا و نهفت
اکثر از خلقند لیکن ناسپاس
آن خدایان نیرا کنده که هست
غیر اسمائیکه خود هشید نام
جز خدا را از تمام ماسوی
اکثری از مردمان بد یا که نیك
خمر اندر بزم بر مولای خوش
شد قضا اینگونه جاری در امور
پس ببردند آن دو را بعد از سه روز

جز که من بدهم بتأویلش خبر
اینکه گفتم کرده تعلیم خدای
هم بدار آخر ایشان کافرند
کوست ابراهیم کامل اعتقاد
بی او ساریم جزی ماشریك
نعمتم اینی که ما بر مردمان
یا خدای واحد القهار کو
بر شما و آبائتان کز رخصی
امر کرد از گفتهٔ پیغمبران
ای دو یار سجن من یك از شما
وان دگر را کوست طباخ از نصیب
آنچه را جستید تأویلش زمن
بر برون از سجن و پیداشد رموز

پیش از آن کآید شمارا در نظر
نز کهانت باشد این یا از هوای
را ابتدا بر گمرهی تا آخرند
هم دگر اسحق و اسرائیل راد
وین خود از فضل خدا بر ماست نیك
خلق از این نعمت ندارند امتنان
غالب و یکتاست اندر جستجو
حق نفرستاده بر وی حجتی
آنکه نپرستید جز اورا عیان
میشود سه روز دیگر او رها
می‌زنند از حکم شاهش بر صلیب
متمتع باشد خلافش بی سخن

وَ قَالَ لِلَّذِي ظَنَّ اَنَّهُ نَاجٍ مِنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَاَنْسٰهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ

و گفت یوسف مرآنرا که میدانست که او رستگار میشود از آن دو مرد که یاد آوری کن مرا نزد خواجه خود پس از یاد برد او را دیو رجیم یاد کردن

رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ ۴۳

اورا نزد خواجهٔ خود پس درنگ کرد در زندان هفت سال

گفت یوسف آنکه را بودش گمان
عرض بی تقصیریم را بر ملك
برزد او بشکافت تا هفتم زمین
پس بیوسف گفت آنکو مار و مور

بر نجات از امر خلاق جهان
میرسان رستی تو چون از سجن نك
دید سنگی پس بارمی هفتمین
هست اینسان پیش علمش در حضور

اُذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ یافتی
پس درآمد جبرئیل از کردگار
سنك هم بشکافت پس دید اندران
کی بود غافل ز احوال تو او

نزد شه یاد از من آر اعنی بجا
برد یوسف را ز زندان درکنار
هست کرمی برگ سبزش بردهان
که کنی بر خلق از خلاق رو

خلق گر باشند زانرو درحجاب / تو چرا رو تافتی زان آفتاب
چون بمخلوق ازخدا جستی پناه / هفت سال باشد اینجا جایگاه
قدرتش دیدی توچون بیعاجزی / رو بودی ازچه رو برعاجزی
چونشدی غافل چنین ازذوالجلال / بایدت بودن بزندان هفت سال
چوشنیداین یوسف ازوی شدخجل / زاشك چشمش خاك زندان گشت گل
گفت گرحق نگذرد زین غفلتم / سهل باشد هفت سال این محنتم
ذکر رب چون برد دیو ازیاداو / ماند چندین سال درزندان فرو
گریه میکرد او بزندان روزو شب / بود خود آنگریه را افزون سبب
هجرو محرومی و دوری ازدیار / وانکه کرد اوغفلت از پروردگار
گریه و افغان او شد متصل / اهل زندانرا براو بسوخت دل
بود کارش گریه در شام و سحر / بر زلیخا رفت از حالش خبر
گفت تا سازند اززندان دری / بهر تسکینش سوی معبری
بر نشاندش بران در ملك تنه / تا ببیرون ننگرد از روزنه
میشود مشغول از دیدار ها / بشنود از عابرین گفتار ها

گفتگوی یوسف علیه السلام بامرداعرابی

داشت روزی چشم درراه عبور / دید خود اشترسواریرا زدور
آن شتر بکشید ازدستش زمام / سوی زندان شد باشتاق تمام
خفت دربیرون آن روزن بجای / چون کسی کاید سوی آشنای
بد زبان حالش اینکه میروم / سوی کنعان ای اسیربند غم
سوی یعقوب ارکه پیغامی توراست / گوکه بابری رسانم من براست
خواست اعرابی که خیزاند زجای / آن شتررا سخت ناصبر عصای
کردیوسف بانك سوی آن عرب / کزکجائی‌ای اخی گفت ازادب
کاهل کنعانم بمصرم شد بار / بهر کاری میروم آنسوی باز
گفت برگوزین شترکوارکجاست / که زحالش ظاهر آثار وفاست
گفت در مرعای آن یعقوبان / بس جریده و ودهاست اورامکان
گفت چون بدحال یعقوب ازغمان / گفت زین بگذرکه باید درمان
خانهٔ کرد است بر پا ار محن / نام آنرا هشته او بیت الحزن
روزوشب میگرید آنجا زارزار / از فراق یوسف سرین عذار
نالهٔ او هر کرا آید بگوش / گردد ازخود بیخبر ماند زهوش
گشته چشمش کورازاندوه و اشك / از هوا بروی برید ازگریه رشك
گفت از من گر این گوهر تمام / سوی کنعان بربران محزون پیام
گو پیامی دارم از زندانئی / بر غم و درد و فراق ارزانئی
آنزمان کت غم بود بر مبتها / کن تو مهجوران زندانی دعا
ما نکردیم فراموش از نظر / تو مکن مارا فراموش هم دگر
گفت نامت را بگو تا گویمش / گفت ار نامم فزاید بر غمش
ایك درمن کن نگه وزشکل وروی / هرچه بینی با نشان با اوبگوی
ور زخال گونه پرسید ازسیاق / شسته شدگوز آب چشم اندرفراق
گر رسانی این سلام من بوی / از دعایش سود ها یابی ربی
هردعائی خواهی اودوحه صواب / کن سما زاو که گردد مستجاب
چون رسی آنجا بمان تا شامگاه / کز تردد باز ماند اهل راه
آنزمان پیغام مهجوران رسان / کو بود فارغ زغوغای کسان
بستدآن گوهرروان شدسوی دشت / وآب چشم یوسف ازسر برگذشت
گفت راحلم نمیزاد ایج کاش / تا که بینم اینچنین غمهای فاش

پیغام آوردن اعرابی ازیوسف بیعقوب علیه السلام

چون رسید ازره بکنعان آعرب / صبرکرد او تا که شد نیمی زشب
جانب بیت الحزن برداشت گام / داد بر یعقوب در درگه سلام
چون صدا یعقوب بیغمبر شنید / ناگهانش راحتی بر دل رسید
بردوید اوسوی درگاه ازسرا / گفت برگو تا که آئی از کجا
گفت باشم قاصد زندانیان / میرسم از مصروگفت آنداستان
قاصدم از نزد مهجوری غریب / که بزندان بود نی‌صبرو شکیب
بر تو داد اینگونه اززندان پیام / بر نجاتش کن دعا خوشد مقام
گفت یعقوب ار پیامت بیمقال / بر مشامم میرسد بوی وصال
مژده‌گانی گو چه میخواهی زمن / گفت هیچ الا دعا ای ممتحن
آنچه باید مژده‌گانی راورسند / از تو ام غیر ازدعا نبود امید
گفت یارب بروی اندروقت فوت / بار دار آشدتی کاید بموت
ور شترا وارهان از فاقه ها / ناقهٔ کن در بهشت از ناقه ها

مناجات

وان جوابرا ده نجات ازبستگی / ده بخویشانش دگر پیوستگی
بار الها حق یعقوب وفی / حال پیرانرا نکو کن با صفی
روحشان تا باشد ازمن جمله شاد / بر صلاح آر ار بجا استم فساد
تو بدیها را توانی کرد خوب / سر عیب آید ز ستار العیوب
از تو دانی خیر خودرا نی زغیر / ازتو نخواهم عاقبت را هم بخیر
عمر گر بگذشت در لهو و مجاز / عفوکن بگذر ببخش ای بی نیاز
غفلتی گرفت وقتی در حضور / یا خلاصی از من آمد در ظهور
قصد خود دانی چه بودم درضمیر / درگاهی کآن نبود ازدل مگیر
این زمان عجزو فقرو بندگیست / ورنه ما را حق این گفتار نیست
عاجز و مسکین و محتاجیم و تو / هرچه را خواهی کسی نی گفتگو
گر ببخشی ورکنی فرمان توراست / ملك ارتوخلق ازتوجان توراست
ما کئیم ای ذوالجلال مستعان / که بگویم اینچنین کن وانچنان
این دعا مارا هم ازفرمان تست / درد ها را راه بردرمان تست
کرد زان یعقوب یوسفرا دعا / که خلاصش کن ززندان ایجدا
آن قضا بد کزوطن آواره شد / هم قضا را آن دعایش چاره شد
بر سر آمد روز اندوه وغمش / باد فیروزی وزید اندر دمش

وَ قَالَ الْمَلِكُ اِنِّي اَرٰي سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَ سَبْعَ سُنْبُلَاتٍ خُضْرٍ وَ اُخَرَ

وگفت پادشاه بدرستیکه من می بینم هفت گاو فربه که میخوردند آنهارا هفت گاو لاغر وهفت خوشه گندم سبز وهفت خوشه

يَابِسَاتٍ يَا اَيُّهَا الْمَلَاُ اَفْتُونِي فِي رُؤْيَايَ اِنْ كُنْتُمْ لِلرُّؤْيَا تَعْبُرُونَ ٤٤ قَالُوا اَضْغَاثُ اَحْلَامٍ وَ مَا

دیگر همه خشك ای گروه معبران فتوی دهید مرا در خواب من اگر هستید که خوابهارا تعبیر میکنید گفتند این خوابهای آشفته است و نیستیم

نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بِعَالِمِينَ ٤٥ وَقَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا وَادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ أَنَا أُنَبِّئُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ

ما تعبیر خوابهای آشفته دانایان وگفت آنکه رهائی یافته بود از آن دو یار و خاطرش آمد سخن یوسف پس از مدتی من آگاه کنم شمارا

فَأَرْسِلُونِ ٤٦ يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعِ

بتأویلش پس فرستید مرا نزد یوسف ای یوسف ای بسیار راستگوی اعلام نما ما تعبیر را در اینکه هفت گاو فربه که میخوردندشان هفت گاو لاغر وهفت

سُنْبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ لَعَلِّي أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ ٤٧

خوشهٔ گندم سبز وهفت دیگر خشکها باشد که من برگردم بسوی مردمان باشد که ایشان بدانند

خواب دیدن ملك مصر

دید ریان ملك اینگونه خواب — کآمدند از جوی خشکی لب زآب
هفت گاو فربه و خوردند زود — هفت گاو لاغر آنها را که بود
فربها را چونکه خوردند ازمراد — در شکمهاشان نشد چیزی زیاد
هفت خوشهٔ سبز با اثمار نو — هفت دیگر خشك و نزدیك درو
خشکها پیچیده برآن سبز ها — زیر خود کردند پنهان جمله را
پس ملك گفت ایگروه کاهنان — آگهم سازید بر خوابی چنان
گر شما از علم رؤیا آگهید — در طریق علم و حکمت گمرهند
پس بگفتند آن جماعت با خدیو — کاین مگر باشد زتسویلات دیو
خوابت اعنی فاسد و بیهوده است — از خیالات طبیعت بوده است
ما نه داناییم بر این خوابها — بلکه دایم ار بود زآداب ها
رؤیت شوریده را تعبیر نیست — گر ندانیم این زما تقصیر نیست
شد فرو ریان بفکر خواب خویش — یادش آمد ساقی از احوال پیش
وانکه یوسف گفت درزندان باو — یاد من کن نزد شه در گفتگو
آمدش از بعد ز ایامی زیاد — زان غریب مانده درزندان بیاد
گفت میندهم خبر زین خوابتان — پس فرستیدم بزندان اینزمان
تا بپرسم زانکه بر تعبیر خواب — دارم آگاهی بگو آرم جواب
هست درزندان کسی کو آگهست — گوئی او را بر حقیقتها رهست
گفت ریان زود رو آور خبر — سوی زندان گشت ساقی ره سپر
گفت ای یوسف که صدیقی بقول — ده خبر مارا زخوابی پرزهول
هفت گاو فربه آمد ره سپرد — هفت گاو لاغر آنها را بخورد
هفت خوشه سبز بود اندر عیان — هفت خوشهٔ خشك پیچید اندران
سبزها را خشك کردند از شتاب — جمله نادانند زین گو تا جواب
تا چو گردم باز سوی پادشاه — گویم آنچه بشنوم بی اشتباه
شاید از فضل تو یابند اطلاع — هم زسر خواب خود بی امتناع

قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَأَبًا فَمَا حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فِي سُنْبُلِهِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَأْكُلُونَ ٤٨ ثُمَّ يَأْتِي

گفت میکارید هفت سال بر عادت مستمر پس آنچه را درو میدید پس واگذارید آن را در خوشه آن مگر اندکی از آنچه میخورید پس بیاید

مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعٌ شِدَادٌ يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تُحْصِنُونَ ٤٩ ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ

از پس آن هفت سال سخت که بخورند آنچه را پیش اندوخته اید از برای آنها مگر اندکی از آنچه نگاه میدارید پس بیاید از پس

ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ وَفِيهِ يَعْصِرُونَ ٥٠ وَقَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ قَالَ

آن سالیکه در آن فریاد رسیده شوند مردمان ودر آن نجات میابند وگفت پادشاه بیارید اورا نزد من پس چون آمد اورا فرستاده گفت

ارْجِعْ إِلَى رَبِّكَ فَاسْأَلْهُ مَا بَالُ النِّسْوَةِ اللَّاتِي قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ إِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ ٥١ قَالَ مَا

بازگرد بسوی خواجه خود پس از او که چه بود حال آن زنانی که بریدند دستهای خودرا بدرستیکه پروردگار من بمکر آنها دانا است گفت چه

خَطْبُكُنَّ إِذْ رَاوَدْتُنَّ يُوسُفَ عَنْ نَفْسِهِ قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ قَالَتِ امْرَأَةُ

بود حالتان هنگامیکه کامجوی شدید بفریب یوسف را از نفسش گفتند حاش لله ندانستیم براو هیچ بدی گفت زن

الْعَزِيزِ الْآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ أَنَا رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ ٥٢ ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي

عزیز اکنون ثابت شد حق من کامجو شدم بفریب اورا از نفسش وبدرستیکه هر آینه او از راستگویانست این برای آنکه بداند که من

لَمْ اَخُنْهُ بِالْغَيْبِ وَ اَنَّ اللّٰهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ ٥٣

خیانت نکردم اورا بپنهانی و بدرستیکه خدا هدایت نمیکند حیلهٔ خیانت کنندگان را

تعبیر خواب نمودن یوسف علیه السلام

گفت یوسف که شما در هفت سال
تا بماند بی‌علل در خوشها
پس بیاید بعد ازان سبعٌ شداد
جز قلیلی که نهند از بهر زرع
حق خلایق را شود فریاد رس
یعنی ازانگور و زیتون باکه‌شیر
کرد چون تعبیر یوسف خواب را
شاه گفت آرید اورا در حضور
گفت یوسف بازرو در پیش شاه
آگهست از مکرشان پروردگار
تا ببیندش حقیر از بی تمیز
چونکه بازآمد رسول و گفت حال
جمله گفتند آن زنان بی‌خوف و باك
ما ندانستیم بر وی از بدی
راست گردید اینزمان وهم درست
خود بیا کاندر حضورت ای همام
بلکه این درخواست کردم از عزیز

کشت بر عادت تمانند از مجال
وان ذخیره گردد از بهر شما
هفت سال سخت یعنی بی‌مراد
مابقی را پس خورید از اصل و فرع
یا رسد باران از ان ملتمس
بر فراخی این بود مارا مشیر
رفت ساقی سوی شه آداب را
تا که خود سازد نمانش بی‌قصور
گو بپرسد زان زنان از بیگناه
هم بداند کیدشانرا شهریار
کاینست آنکه بود خائن بر عزیز
شه زنانرا کرد حاضر در سؤال
حاش لله حق بود از عجز پاك
هیچ ما از خامی و نابخردی
من طلب کردم خود اورا در نخست
بکشم از این خود پرسان انتقام
تا بپندارد مرا خائن عزیز
راه ننماید خدا بر خائنین

ندروید آنچه پس از غلات خویش
جز قلیلی که شما از آن خورید
پس خورید این سالهای قهر کیش
پس بیاید از پس آن سالها
اندر آن سال دگر که قحط نیست
داد یوسف زین خبر راسالها
با ملك گفت آنچه را او شنیده بود
پس رسول آمد دگر نزدیك او
آزنانیکه بریدند از وله
خواست یوسف در نخستین باسند
هست لازم بهر هر کس ز اهل کیش
گفت چون بدم شمارا کار و حال
کافرید این چنین خوبی عفیف
هم زلیخا کرد بر این اعتراف
شه بیوسف داد پس پیغام رود
گفت یوسف بد به قصدم زین بیان
من ورا خائن نبودم در غیاب
این بود بر اهل دانش مستبین

بار اندر خوشه بگذارید پیش
سوی انبار و دکان باقی برید
یعنی اهلش آنچه بنهادند پیش
سالهای نیك اندر فالها
بر فشارند آنچه را کافشردنیست
که نکو گردد بوسعت حالها
سر خوابیرا که زیان دیده بود
کش برد تا گوید آنها رو برو
دستهای خویش را اندر نگه
بیگناهی خویشرا واضح کند
نفی تهمتها نماید تا زخویش
چون طلب کردید اورا بر وصال
نیست مثلش در وضیع و در شریف
که زمین میبود نزوی آن خلاف
که زنان کردند اقرار آنچه بود
اینکه تا بکشم عقوبت از زنان
هم نشستم خط احساش بر آب

وَ مَا اُبَرِّئُ نَفْسِي اِنَّ النَّفْسَ لَاَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ اِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي اِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ ٥٤ وَ قَالَ الْمَلِكُ

و بری نمیگذارم نفسم را بدرستیکه نفس امر کننده است ببدی مگر آنکه رحم کرد پروردگارم بدرستیکه پروردگارم آمرزنده مهربانست و گفت پادشاه

ائْتُونِي بِهِ اَسْتَخْلِصْهُ لِنَفْسِي فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ اِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ اَمِينٌ ٥٥

بیارید اورا نزد من تا خاص گردانم اورا برای خودم پس چون سخن کرد با او گفت بدرستیکه تو امروز نزد ما با منزلت و امانتی

این بد از حفظ خدائی بی‌که من
نفس دون را بر خطا باشد مدار
بر ملك گفتند چون گفتار او
پس فرستاد اسب زرّینه لجام
پس در آوردندش از زندان گروه
باب شادی شاه بروی باز کرد
زانکه زیان آگه ازآن جمله بود
گفت اصلش را کزان در پردهٔ
خواب دیدی رود نیل ازهم شکافت
آب نیل آنکه فروشد در زمین
بی زشیر و بی زپستان بس درشت
بر شکستند استخوان و مغزشان
هفت خوشه بازهم خشك و سیاه
آتشی زان خشکها پس برفروخت

میکنم تنزیه نفس خویشتن
جز که توفیق آید از پروردگار
شوق او افزود بر دیدار او
تا بایوان آید او با احتشام
سوی شه بردند نازش با شکوه
بر نشاندش بر سریر اعزاز کرد
باوی اندر منطقی زان لب گشود
گویمت کانرا فرامش کردهٔ
هفت گاو آسانکه مثلش کس نیافت
وز میان گل درآمد همچنین
جمله را چسبیده اشکمها بپشت
میمکیدند استخوان مغزشان
رست و میکردی تو از عبرت نگاه
خوشه‌های سبز و خرم را بسوخت

نفس غدار است و امر بر بدی
حق بود آمرزگار و مهربان
گفت آریدش بسویم در مصاص
هم فرستاد او امیران پی به‌پی
چون بنزدیك ملك شد در ورود
پس ملك باوی درآمد در خطاب
گفت اینك لب گشا تقریر کن
بعد از آن تعبیر آن گویم تمام
فربه و اسپید و پستان پرزشیر
هفت گاو دیگر آن لاغر میان
پنجه و دندانشان چون سك ببر
هفت خوشهٔ گندم از نو رست باز
پس برآمد باد تندی بس دژم
پس تو برجستی ز خواب از اضطراب

جز که باشد عفو و رحم ایزدی
چشم پوشد از خطای بندگان
تا کنم اورا ز بهر خویش خاص
تا که با اعزاز آید سوی وی
گفت بروی هم سلام وهم درود
یوسف از چندین زبان دادش جواب
خواب من در پیش من تعبیر کن
که ملك دیده‌است آنرا در منام
زان برون آمد بخوبی بینظیر
زرد یا همرنك خاك اندر نشان
پس بران گاوان شدندی حمله‌ور
سبز و خرم پرزدانه پرز ساز
خشکها بر سبزها آمد بهم
غیر از این نبود که دیدی تو بخواب

بس تعجب کرد ریان زین کلام
جواب اورا چونکه خود تقریر کرد
گفت گویا هرچه گندم یاحواست
شد چو وقت بدرویدن بارها
چارپایان هم خورند آن ساقه ها
باقی را کن ذخیره بهر بعد
آن زمان تو فارغی از رنجها
بر مراد خود فروشی گندمت
گفت ای یوسف توامروزی یقین

گفت اینست آنچه دیدم درمنام
پس چنانکه گفته شد تعبیر کرد
جمع سازند ارکه کهنه یانواست
گو بهند از خوشه در انبارها
تا ببرند آن زمان از فاقه ها
چونکه آید نحسها از بعد سعد
بر نهی از زرو گوهر گنجها
خمر دولتها کنند دوش از تخت
نزد ما با آبروی وس امین

اکثری زان رفته بود ازیادمن
گفت شه تدبیر آنرا بی خلل
وانچه در انبار خود داری تمام
تا که ایمن باشد ازکرم وگزند
آنچه حاصل گردد اندر هفت سال
چونکه گردد منقضی این هفت سال
سویت ازهر شهروملك آرند رو
آنچنانکه هیچ شاهی مثل آن
آنچه داری آرزو ازمال و جاه

یادم آمد چونکه گفتی درزمن
چیست رأیت تا کنم بروی عمل
کن زراعت تافزون گردد طعام
دانه ها در وقت گیرند و بزنند
خس آنرا قوت کن بی احتمال
هفت سال قحط آید بی سؤال
جای گندم گوهراست ازچارسو
به شنیده نه بدیده بر عیان
گو بمن کارم بجا بی اشتباه

قَالَ اجْعَلْنِي عَلَىٰ خَزَآئِنِ الْاَرْضِ اِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ ٥٦

گفت بگردان مرا بر خزانهای زمین که من نگاهدارنده دانایم

گفت گردان بر خزائن والیم
آگهم ضایع نگردانم همی
در تفاسیراست مذکور اینکه شاه
وان عزیز از کارشه معزول گشت
بر ملك هردم نقدرش میفزود
چون زدنیا شد عزیز مهر زاد
گفت عنین بود و بمردی عزیز
گفت یوسف بهتراست این یاخود آن
من جوان بودم بنیکوئی قرین
مبتلا گشتم بدردی کانچنان

گر شناسی در امانت عالیم
زانچه بر من واگذاری درهمی
از مرصع کرد اورا تاج و گاه
اندکی بگذشت کوخود درگذشت
تا که زاو اقرب کسی برشه نبود
شه زلیخا را بیوسف خواند و داد
دان ندانم بکرو بس پاکیزه نیز
که تو میخواندی برایم از زبان
هم ندیدم چون تو یاری دلنشین
می نگردد مبتلا کس درجهان

تا که آن صرف زراعتها کنم
یا که دانم حکمها را در مقام
بر سپرد اورا کلید مخزنش
یوسف اندر مصر ازفضل و هنر
عقل وفضل افزون چودید از چهر او
چونکه حلو کرد واورا بر گرفت
شد زلیخا را ز یوسف دو پسر
گفت ای یوسف ملامت خود توبار
عشق تو بگرفت جا بر جان من
حاصل آنکه گشت یوسف کامکار

من حفظم صرف آن برجا کنم
یا شناسم هرزبان وهر کلام
ساخت مختار او بملك و مسکنش
گشت بعد از چند ماهی تاجور
میفرودش هر زمانی مهر او
بگردیدش راو بپرسید ازشگفت
وان بد افرائیم و بوشا ازخبر
می مکن بر من که دانائی رراز
ذد بهم اندیشه و ارکان من
بر زمین مصرهم فرمان گذار

وَكَذٰلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْاَرْضِ يَتَبَوَّؤُ مِنْهَا حَيْثُ يَشَآءُ نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَآءُ وَلَا نُضِيعُ

وهمچنین تمکین دادیم مر یوسف را در زمین که منزل گزیند از آن هرجا که خواهد میرسانیم برحمت خود هرکه را خواهیم وضایع نسازیم

اَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ٥٧ وَلَاَجْرُ الْاٰخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ اٰمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ ٥٨

مزد نیکوکاران را وهرآینه مزد آخرت بهتر است از برای آنانکه گرویدند و بودند که پرهیزکاری میکردند

گفت زان رو همچنان دادیم جای
هم رسانیم آنکه را خواهیم ما
اجر عقبی نزد ما نکوتراست
یوسف ازاحسان و ازتقوی زچاه
چونکه سال قحط از پی دررسید
سال اول مصریان ازنقدخویش
سال سیم از غلام و از کنیز
سال هفتم جمله خط بندگی
هرچه را بگرفته بود ازجزو وکل
مرستایش کردگاریرا سزاست
مظهرحسن خدا این آدم است
گر نداری معنی نی آدمی
تاچه جای آنکه زاو افراسیاب
گر تمالی اندکی در خود نظر

ما بارض اورا وشد فرمانروای
رحمت خود از نصیب من یشآ
آنکه را مؤمن ندارد دیگراست
یافت رفعت شد بمصر او پادشاه
کرد آن کز غیر او کس مننید
غله نخریدند زاو کم یا که بیش
سال چارم از مواشی وز جهیز
بر بوی دادند اندر زندگی
رد بایشان کرد محبوب رسل
کاینچنین آدم زخاکی کرد راست
صورت وسیرت زحسنش باهم است
نقش حمامی بهیکل رستمی
زهره اش گردد بگاه حمله آب
واشناسی نیك و بد را سربسر
از منافق یك نشان گویم زصد

ساختی جا هرکجا میخواست او
ضایع و باطل نگردانم هیچ
می بوند ایشان ازان پرهیزکار
ذکر تقوایش شنیدی چون تمام
گشت قحطی درتمام مصر و شام
سال دویم از طلا و آلاتشان
سال پنجم از ضیاع و از عقار
پیش ریان جمله را تعداد کرد
چون ملك دید اینچنین احسان ازو
وصف نیکو اینچنین است ای فقیر
بر نیاید کار از دعوی دوجو
رستم گرمابه گر ذو سبلت است
وصف مردان گر نداری ایفقیر
تو نرقتی هیچ اندر خود فرو
عیب غیری بیند او نه عیب خود

قلعها و خانها آراست او
اجر نیکو کارگان را دربسیج
از فواحش وز قبایح بر کنار
ذکر احسانش شنو برخاص وعام
شد خلایق جمله محتاج طعام
وز نفایس آنچه بد زاوقاتشان
در شش از فرزندشان بی اختیار
در زمان آن جمله را آزاد کرد
گفت در دم لا اله غیره
بت پرست ازوی شود ایمان پذیر
مرد بر معنی بود جانش گرو
کی زکرزو سبلتش جوزی شکست
دم مزن از فقر روکنجی بمیر
تا بداند حق ضمیری یا دورو

وَجَاءَ اِخْوَةُ يُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ وَهُمْ لَهُ مُنْكِرُونَ ٥٩ وَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَازِهِمْ قَالَ ائْتُونِي

وآمدندبرادران يوسف پس داخل شدند براو پس شناخت ايشانرا وآنها بودند مراورا ناشناسندگان وچون سامان كرد ايشانرا باساز سفرشان گفت بياريد

بِاَخٍ لَكُمْ مِنْ اَبِيكُمْ اَلَا تَرَوْنَ اَنِّي اُوفِ الْكَيْلَ وَاَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ ٦٠ فَاِنْ لَمْ تَأْتُونِي بِهِ

مرا برادري كه مرشمار است از پدرتان آيا نمي بينيد كه من تمام ميدهم پيمانه را ومن بهترين فرودآورندگانم پس اگر نياريد نزدمن اورا

فَلَا كَيْلَ لَكُمْ عِنْدِي وَلَا تَقْرَبُونِ ٦١ قَالُوا سَنُرَاوِدُ عَنْهُ اَبَاهُ وَاِنَّا لَفَاعِلُونَ ٦٢ وَقَالَ لِفِتْيَانِهِ

پس نباشد شمارا پيمانه نزدمن ونزديك مشويد مرا گفتند زودي چاره جوئي ميكنيم از او پدرش را و بدرستيكه ما هر آينه كنندگانيم وگفت مرغلامانش

اجْعَلُوا بِضَاعَتَهُمْ فِي رِحَالِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا اِذَا انْقَلَبُوا اِلَى اَهْلِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ٦٣

بگذاريد مايهٔ تجارتشانرا در رحلهاشان باشدكه ايشان بشناسند اورا چون بازگردند بسوي كسانشان باشدكه ايشان بازگشت كنند

سوی یوسف بازران کاخوان او
عزم کردند آنکه ره پیمای مصر
هم بایتام و مساکین دلنواز
پس اجازت داد یعقوب حزین
هم بنام ابن یامین در قطار
پس بعبری رسم خدمترا بجای
راسکه اندر کودکی اورا رها
بر سریر پادشاهی مستقر
یا زپشت پرده یوسف گفت راز
پس بگفتند اهل کنعانیم ما
قحط اندر شهر ما گردیده عام
باز گفتند ای ملك ما ده نفر
گفت دارد چند فرزند ای ثقات
وان یکی کز مادر او بدپدر
کس بگفتند اندر اینجا نیست کو
پس بگفتند آوریمش بعد ازاین
ماندشمعون پس در آن بیت السکون
وانزمان که کارشان یوسف ساخت
گفت آرید آن برادر سوی من
بهترینم از فرود آرندگان
گر نیارید آن برادر را بنام
پس بگفتند آوریم اورا بزود
گفت یوسف مر غلامانرا همه
بر طریق خفیه نی بر آشکار
شاید ایشان باز نشناسند آن

میرسند از قحط بر ایوان او
حمله کردند از پی مولای مصر
هم باباء السبیل اوکار ساز
جز به بنیامین که بودش همنشین
اشتری بردند با آن حسن و بار
اندر آوردند از بهر عطای
کرده بودندی بکنعان بینوا
تاج زرینش پر از گوهر بسر
زان سبب نشناختندش هیچ باز
ور شبانان خسته ازقحط و بلا
شاید از جودت رسد مارا طعام
جملگی باشیم نسل یك پدر
یارده گفتند اینك در حیوة
بهر خدمت داشت باخود درمقر
واقف از احوال ما باشد بگو
تا نمائی تو بصدق ما یقین
قرعه چون برنام او آمد برون
هر یکی را داد یکبارونواخت
کز پدر دارید بی تدبیروفن
چون رسد مهمانم اندربزم وخوان
نیست نزدم بر شما کیل از طعام
وز پدر گیریم بازش درورود
که امین غله بودند آنزمه
مر نگردند آن جماعت شرمسار
باز چون کردند براهل و کسان

شد چو درکنعان پدید آثارقحط
با پدر گفتند کاندرمصر هست
گرکه فرمائی سویش زاهتمام
رفت باقی هر یکی با اشترش
آمدند اخوان یوسف سوی مصر
بازشان بشناخت یوسف چون بدید
آنزمان بگذشته بد زان سالها
فیلسوفان گفته اند از معصیت
گفت یوسف خود شما ای مردمان
آمدیم اینجا که از جودت مگر
گفت جاسوسان بباشید از بلاد
نام او یعقوب وخود پیغمبراست
بودمان هم از برادر خود یکی
گفت اینجا خود بود آیا یکی
گفت آرید آن برادرپیش من
گفت ماند یکنفر در این بلد
گفت یوسف با بضاعتهایشان
خواستند افزوده یکبار دگر
یا نبینید آنکه پیمانم تمام
هیچ از اکرام واحسان برعباد
بعد از این نائید اندر شهرمن
حیله اندیشیم و آریمش بجهد
که بضاعتهایشان را پس دهید
بودش اندر دل همان مهرقدیم
مر بسوی مصر برگردند باز

سخت بر یعقوبیان شدکار قحط
پادشاهی بس کریم وحق پرست
کام بر گیریم از بهر طعام
بار اوازپشم وکشك اندرخورش
پس براوداخل شدند از کوی مصر
لیك کس نشناخت رایشان آن فرید
خاصه دیدندش بدان اجلالها
میرود از دیده نور معرفت
کیستید و از کجا آئید هان
بار گردیم از طعامی بهره ور
کآمدید اینجا بتفتیش از فساد
نسل ابراهیم ابن آذر است
خورد او را گرگ اندر کودکی
که شناسد مر شما را بیشکی
تا شناسم راستگوتان در سخن
از شما کآرید اورا گر بود
بستدند و داد گندم جایشان
بهر آن یك کو بود نزد پدر
بار مر پیمانه در حق انام
باز نگذارم فرو زانصاف وداد
هم نیارید این بضاعت بهرمن
ما کنیم آنرا که گوئیمت زعهد
در میان بارهاشان بر نهید
وان بضاعت بود گفتی یا ادیم
آورند آنکه بر او بودش نیاز

فَلَمَّا رَجَعُوا اِلَى اَبِيهِمْ قَالُوا يَا اَبَانَا مُنِعَ مِنَّا الْكَيْلُ فَاَرْسِلْ مَعَنَا اَخَانَا نَكْتَلْ وَاِنَّا لَهُ

پس چون بازگشتند بسوي پدرشان گفتند اي پدرما بازداشته شد ازما پيمانه پس بفرست باما برادرمارا تا پيمانه گيريم و بدرستيكه ما مر اورا

لَحَافِظُونَ ٦٤ قَالَ هَلْ آمَنُكُمْ عَلَيْهِ اِلَّا كَمَا اَمِنْتُكُمْ عَلَى اَخِيهِ مِنْ قَبْلُ فَاللّٰهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ

نگاهدارندگانيم گفت آيا امين گردانم شمارا براو مگر همچنانكه امين گردانيدم شمارا بر برادرش از پيش پس خدا بهتر است از راه نگاهدار بودن واوست

اَرْحَمُ الرّاحِمِينَ ٦٥ وَ لَمّا فَتَحُوا مَتاعَهُمْ وَجَدُوا بِضاعَتَهُمْ رُدَّتْ اِلَيْهِمْ قالُوا يا اَبانا ما نَبْغِي

رحم كننده ترين رحم كنندگان و چون گشادند متاعشان را يافتند مايهٔ تجارتشان را كه رد كرده شده بود بايشان گفتند اى پدر ما چه ميخواهيم

هٰذِهِ بِضاعَتُنا رُدَّتْ اِلَيْنا وَ نَمِيرُ اَهْلَنا وَ نَحْفَظُ اَخانا وَ نَزْدادُ كَيْلَ بَعِيرٍ ذٰلِكَ كَيْلٌ يَسِيرٌ ٦٦

اينست مايه تجارتمان كه باز پس داده شده بما و مى‌آريم طعامى براى اهلمان و نگهدارى ميكنيم برادرمان را و زياده ميكنيم پيمانهٔ شترى را اين پيمانه ايست اندك

قالَ لَنْ اُرْسِلَهُ مَعَكُمْ حَتّٰى تُؤْتُونِ مَوْثِقاً مِنَ اللّٰهِ لَتَأْتُنَّنِي بِهِ اِلاّٰ اَنْ يُحاطَ بِكُمْ فَلَمّا آتَوْهُ

گفت هرگز نخواهم فرستاد او را با شما تا آنكه بدهيد مرا پيمانى از خدا كه هر آينه بياريدش البته نزد من مگر آنكه احاطه كرده شود بشما پس چون دادند

مَوْثِقَهُمْ قالَ اللّٰهُ عَلىٰ ما نَقُولُ وَكِيلٌ ٦٧ وَ قالَ يا بَنِيَّ لا تَدْخُلُوا مِنْ بابٍ واحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ

بمماشان را گفت خدا بر آنچه ميگوئيم وكيل است و گفت اى پسران من داخل نشويد از يك دروازه و داخل شويد از

اَبْوابٍ مُتَفَرِّقَةٍ وَ ما اُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللّٰهِ مِنْ شَيْءٍ اِنِ الْحُكْمُ اِلاّٰ لِلّٰهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ

درهاى جدا گانه و كفايت نميكنم از شما از خدا هيچ چيز نيست حكم مگر مر خدا را بر او توكل كردم و

عَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ ٦٨

بر او پس توكل ميكنند توكل كنندگان

پس چو برگشتند بر سوى پدر
بد ز فرزندان يعقوب از كسى
زانكه از ما كيل را اوداشت باز
پس برادر را تو با ما كن روان
گفت يعقوب از كجا دانست هين
حال خود گفتيم چون بر پادشاه
گفت گيرم باران آيا امين
شايد او را حق ببخشد هم ثمن
چونكه بگشودند بار خويش را
چه كنيم افزون طلب زان شهريار
مركه برگرديم سويش را اهتمام
آوريم اين يك شتر هم بار بر
تا خوريد اعنى بنام حق قسم
پس باو دادند عهدى زان قبل
گفت اى ابناء من گاه ورود
دفع بكنم من بدين نصح از شما

حال خود گفتند تا او بى‌سپر
پيش از اين با ما تنكرداو بسى
بد مگر بر اين يامينش بار
بهر آن گيريم با كيل آنچنان
كه برادر هستشان ديگر چنين
خواست از ما اين برادر بر گواه
روى آنسان كه يوسف پيش از اين
با بكردم بر فراقش ممتحن
يافتند آن هديه ها قيمتش را
پيش از اين كو كرده با ما را قتدار
آوريم از بهر اهل خود طعام
پر ز گندم ذلك كيلٌ يسير
كآوريد اورا سويم باز هم
گفت حق بر گفت ما باشد وكيل
داخل از يكدر نگرديد از ورود
هيچ چيز از مشيت و حكم خدا
تا شما را او كند حفظ از وبال

كآمدر با ما بود آن شهريار
گفت شمعون چون شد اى ابناء من
داشت شمعون را نگه در نزد خويش
ما نگهبانيم او را بى سخن
پيش او گفتند ما را از مهم
تا بصدق قول ما باشد دليل
پس خدا باشد بحفظ او خوبتر
هم ببخشايد بضعف و پيريم
گشته بود آنها بر ايشان حمله رد
كرده رد بر ما بضاعتهاى ما
خود بر بنيامين نگهبانى كنيم
گفت نفرستم من او را با شما
جز فروگيرد شما را ناگهان
ابن يامين را پس از دلخواهشان
بل در آئيد از جهات مختلف
جز كه خواهد هرچه او خواهد شدن
هم بر او بايد نمودن اتكال

بيكوئى كآئيم را سو شرمسار
بر گرو گفتند ماند او بى‌سخن
تا بريمش ابن يامين را به پيش
آوريمش تا كه باز اندر وطن
كس بجاسوسى نبودى متهم
يك فرستش سوى آن صدر جليل
كوست بخشاينده تر در هر خطر
بر غم و مهجورى و دلگيريم
پس بگفتند اى پدر هذه السند
كه بر او برديم از بهر بها
اخذ كيل افزون بآسانى كنيم
تا كه سوگند آوريدم از خدا
ابتلائى كه هلاك آئيد از آن
كرد يعقوب آنزمان همراهشان
كز شما گردد نظرها منصرف
من بر او كردم توكل بى‌سخن

وَ لَمّا دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ اَمَرَهُمْ اَبُوهُمْ ما كانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللّٰهِ مِنْ شَيْءٍ اِلاّٰ حاجَةً فِي نَفْسِ

و چون داخل شدند از جائى كه فرمود ايشان را پدرشان نشد كه كفايت كند از ايشان از خدا هيچ چيز جز حاجتى در نفس

يَعْقُوبَ قَضٰيها وَ اِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ لِما عَلَّمْناهُ وَ لٰكِنَّ اَكْثَرَ النّاسِ لا يَعْلَمُونَ ٦٩ وَ لَمّا دَخَلُوا عَلىٰ

يعقوب كه بجا آورد آن را و بدرستيكه او هر آينه صاحب علم است مر آنچه را تعليم داديم او را و لكن بيشتر مردمان نميدانند و چون داخل شدند بر

يُوسُفَ آوىٰ اِلَيْهِ اَخاهُ قالَ اِنِّي اَنَا اَخُوكَ فَلا تَبْتَئِسْ بِما كانُوا يَعْمَلُونَ ٧٠ فَلَمّا جَهَّزَهُمْ

يوسف كشيد در بر خود برادرش را گفت بدرستيكه منم برادرت پس غمگين مباش بآنچه بودند كه ميكردند پس چون سامان كرد آنرا

بِجَهٰازِهِمْ جَعَلَ السِّقٰايَةَ فِي رَحْلِ اَخِيهِ ثُمَّ اَذَّنَ مُؤَذِّنٌ اَيَّتُهَا الْعِيرُ اِنَّكُمْ لَسٰارِقُونَ ٧١

بساز سفرشان گذاشت آبخوارهرا در رحل برادرش پس ندا کرد ندا کننده ای قافله بدرستیکه شما هر آینه دزدانید

پس نمودند آنزمان کایشان ورود / از هماجا که پدرشان گفته بود
می بد رایشان نماید تا که دفع / چیزی ازحکم خدا دروقت صفع
از حسد یا چشم زخم مردمان / باز دارد حکم حق را درعیان
لیك اندر نفس یعقوب ارامید / حاجتی بود از شفقتها پدید
تا مبادا که بفرزندان رسد / ناروا از چشم بد یا از حسد
پس نمود آنرا هویدا درظهور / هم وصیتکرد بروی زان امور
زانکه بد یعقوب دانا بی زعیب / آنچه را کآموختم اورا زغیب
لیك مردم اکثر آگه نیستند / بیخبر از عالم معنستند
غافل از آنکه حذر دفع قدر / هیچ نکند عقل گردد کورو کر
پس زدرها چونکه درمصر آمدند / هم بیوسف آنزمان داخل شدند
او نقاب افکنده بود اندر برو / بارشان پرسید ز اخلاق نکو
می بگفتند آنکه ما کنعانیان / آمدیم از بهر شکر و امتنان
کرد آن پیر دل افروزت دعا / هم فرستاد آن برادرمر تورا
آنکه گفتی آوریمش درحضور / ما نکردیم ایچ درفرمان قصور
پس به بنیامین نمود اوروی و گفت / چیست نامت تا بماند در نهفت
گفت نامش گفت باشد این چه نام / برمصیبت دیده گفت این شد تمام
مادرم چون مرد من بودم صبی / نام زانم هشت یعقوب نبی
دادشان اذن آنکه بنشستند بار / گفت تا آرندشش خوان زاعزاز
گفت هر دوتن که از یك مادرید / بر سریك خوان بنشینید وخورید
هردوتن خوردند از یکخوان طعام / ابن یامین ماند تنها در مقام
اشك اندر چشم او گردید پر / گفت یوسف چیست گریه وقت خور
گفت یاد از آن برادر آمدم / که بخوردش گرك ومن تنها شدم
گفت با من تو بیا هم خورد باش / من برادر باشمت رخ کم خراش
سوی خود داد اوبرادر را مقام / بار شد در گریه هنگام طعام
گفت گوکاین گریه را چبود نهاد / گفت دست یوسفم آمد بیاد
باشد این دست ملك چون دست او / از نشانی دل شدم یا است او
یوسف ازطاقت برو شد برشتاب / برفکند ازروی روزافزون نقاب
گفت من خود یوسفم ای ارجمند / پس مخور غم زانچه اخوان کرده‌اند
می مباش از فعلشان اندوهناك / حق چوشد یار غریبان نیست باك
ابن یامین چون بدیدآنروی وموی / رفت ازخود بست لب ازگفتگوی
آب دیده برگذشت از دامنش / دست کرد ارشادی اندرگردنش
جست ازوی حال اخوان درنهفت / با برادر آنچه بروی رفت گفت
لیك لب بایست بست ازراز هان / گو بماند در گلو آواز ها
گفت دور از توبکردم هیچ من / گفت این میسور نبود این زمن
گر تورا در پیش خود دارم نگاه / بر پدر از دردو غم گردد تباه
جز که بر غیبت نمایم متهم / تا نگه دارم بحرمت زان مهم
گفت مأذونی بر این بگفتگو / من نتابم از تو درهر حال رو
گفت رو در نزد اخوان لب ببند / تارسد هنگام آن ای هوشمند
بارشب باخود بخواندش درطعام / گشت هم بالین بر اورا درمنام
گفت پس کنعانیانرا کارو بار / می بپردازند از هر رهگذار
واندر آن بار برادر بر نهاد / مشربهٔ زرین بخفیه از وداد
چوشدند ازمصر بیرون کاروان / پس غلامانرا نمود ازپی روان
آن ندا در داد اندر قافله / که شما دزدید اندر مرحله

قٰالُوا وَ اَقْبَلُوا عَلَيْهِمْ مٰاذٰا تَفْقِدُونَ ٧٢ قٰالُوا نَفْقِدُ صُوٰاعَ الْمَلِكِ وَ لِمَنْ جٰاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ وَاَنَا

گفتند وروی کردند برایشان که چه گم کرده‌اید گفتند میجوئیم آبخواره ملك را و برای کسیکه آورد آنرا بار شتریست ومنم

بِهِ زَعِيمٌ ٧٣ قٰالُوا تَاللّٰهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مٰا جِئْنٰا لِنُفْسِدَ فِي الْاَرْضِ وَمٰا كُنّٰا سٰارِقِينَ ٧٤ قٰالُوا فَمٰاجَزٰآؤُهُ

بآن کفیل گفتند بخدا که بحقیقت دانستید که نیامده‌ایم تافساد کنیم در زمین ونیستیم ما دزدان گفتند پس چیست پاداش

اِنْ كُنْتُمْ كٰاذِبِينَ ٧٥ قٰالُوا جَزٰآؤُهُ مَنْ وُجِدَ فِي رَحْلِهِ فَهُوَ جَزٰآؤُهُ كَذٰلِكَ نَجْزِي الظّٰالِمِينَ ٧٦

آن اگر باشید دروغگویان گفتند پاداش آن کسیکه یافت شد در متاعش پس آنکس جزای آست همچنین جزا میدهیم ستمکارانرا

فَبَدَاَ بِاَوْعِيَتِهِمْ قَبْلَ وِعٰاءِ اَخِيهِ ثُمَّ اسْتَخْرَجَهٰا مِنْ وِعٰاءِ اَخِيهِ كَذٰلِكَ كِدْنٰا لِيُوسُفَ مٰا كٰانَ

پس ابتدا کرد بظرفهای ایشان پیش ازظرف برادرش پس بیرون آورد آنرا از طرف برادرش همچنین حیله کردیم برای یوسف نبود

لِيَأْخُذَ اَخٰاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ اِلاّٰ اَنْ يَشٰآءَ اللّٰهُ نَرْفَعُ دَرَجٰاتٍ مَنْ نَشٰآءُ وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ ٧٧

که بگیرد برادرش را در دین پادشاه جز آنکه خواهد خدا بلند گردانیدیم مراتب آنراکه خواهیم و بالای هر صاحب دانشی دانائیست

چونشنیدند آل یعقوب این ندا / سوی ایشان رو نمودند از قفا
می بگفتند از شما گم شدچه چیز / که ندا اینسان کنید ای باتمیز
آنکسان گفتند میجوئیم ما / مشربهٔ زرین که بود ازپادشاه
و لمن جاء به حمل بعیر / ضامنم خودمن براین برنا گزیر
یعنی آنکو آرد آنرا لاکلام / بهر او یك اشتر آمد از طعام
می بگفتند آن پیمبر زادگان / تالله اعنی بر خدای انس وجان

خود شما دانید ما هستیم امین
ما زکنعان نامدیم اینجا یقین
مصریان گفتند پس چبود جزا
آنکه صاحب مال گیرد دزدرا
پس غلامان کاروانرا زراه
پس سار این یامین نیافتند
تا جزای کید اخوانرا چنین
آن غم و اندوه و خجلتهای بیش
دل شکستند آن پدررا بی‌سبب
تا که وصف عدل هم یابدظهور
گفت بگذشتم من از اعمالشان
پس نفرزندان یعقوب انفعال
این بد درکیش مصرو دین شاه
پس باسترقاق بگرفت او بمکر
که جزای درد بر صاحب متاع
تا که گردد منتهی بر ذات حق
شرح آن درجای خود سازم بیان
ازشما صادرچرا گشت این عمل

بخیانت بفساد اندر زمین
تا کنیم افساد دراین سرزمین
گرکه باشند اندر این کاذب شما
بهر خدمت تا سالی مرد را
باز گرداندند بر درگاه شاه
چونکه آخر بار او بشکافتند
بدهد از تعلیم ما اندر زمین
بودشان پاداش آن افعال بیش
سالها بگریست اندر روزوشب
گرچه اندك بد جزاواموربی‌قصور
هم تو بگذر رحم کن برحالشان
گشت وارد ور بیان گشته‌حال
کو برادر را بخود دارد نگاه
با ارادهٔ حق برادر را دگر
هست سالی بندگی بی امتناع
کوست دانا بر رموز ما خلق
گفت یوسف نك چه با کنعانیان
در دیانت بودتان پنهان دغل
کاین راحیل این‌چه‌فعلی بد شدم

اشتران‌را بسته‌ایم ایمان دمان
ما نه دزدیم ونه دردی کارماست
مر جزا گفتند گر در بارکس
همچنین پاداش استمکارگان
ابتدا کردند پس در جستجو
ما بیوسف اینچنین آموختیم
نیست فعلی بیجزا چند ارخدای
آنکه افکندند یوسف را بچاه
گرچه حق بخشیدشان لکن جزا
بود آنهم از دعا های پدر
پس بد این تدبیر از الهام حق
جمله کردند از نشان بد مش
بل عرامت بود سارق را زمال
کید حق بود اینکه آن کنعانیان
رتبه‌ها خواهیم چون افرونکم
علم‌حق دانست علم‌است ازصفات
خود شما گفتید ما آزاده ایم
پس برادر ها به بنامین خطاب
کز تو سرزد خواری آمد برجمع

تا بلب نارند از زرع کسان
هرچه دورازعقل باشد عارماست
یافت گردد مال دزدی یکنفس
مندهم اعلی که دزدانرا عیان
پیش از بار برادر رو برو
شمع تدبیرش بوحی افروختیم
مجرمانرا بخشد ازفضل و عطای
پس سپردندش بمالك بیگماه
شرط باشد هرعمل را بی خطا
که برد افعال ایشان از نظر
تا که بر یوسف نباشد طعن‌ودق
برد یوسف بر برادرسر زنش
هم زدن با تازیانه لا محال
اینچنینشان گشت جاری برزبان
کان فوق کل ذی علم علیم
نیست‌حق‌را وصف اورایند بذات
پس امینیم و بمهر زاده ایم
این چنین کردند ازقهرو عتاب

قَالُوا اِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ اَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ فَاَسَرَّهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ قَالَ اَنْتُمْ

گفتند اگر دزدی کند پس بتحقیق که‌دزدی کرد برادری مراو را ازپیش پس پنهان‌داشت آنرا یوسف در نفس خود وظاهر نکرد آنرا برای ایشان گفت شمابدترید

شَرٌّ مَكَانًا وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ ٧٨ قَالُوا يَا اَيُّهَا الْعَزِيزُ اِنَّ لَهُ اَبًا شَيْخًا كَبِيرًا فَخُذْ اَحَدَنَا

ازراه‌منزلت وخدا داناتر است بآنچه‌وصف میکنید گفتند ای‌عزیز بدرستیکه‌مراورا‌ست پدرپیری بزرك پس‌بگیر یکی ازمارا

مَكَانَهُ اِنَّا نَرٰيكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ ٧٩ قَالَ مَعَاذَ اللّٰهِ اَنْ نَأْخُذَ اِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهُ اِنَّا اِذًا لَظَالِمُونَ ٨٠

بجای او بدرستیکه‌مامی‌بینیم ترا از نیکوکاران گفت معاذالله که گیرم مگر کسیراکه‌یافته‌ایم‌متاع‌مارا نزدش بدرستیکه‌ماآنهنگام باشیم‌از ستمکاران

پس بگفتند ای ملك بود عجب
ما کمالی بوده گویند از حجر
عمه اش یا آن کمر بندیکه بست
چو شنیدا ین یوسف از اخوان بدل
که سرقت آن پسررا از پدر
پیرهن کردید رنگینش بخون
حق بود دانا تر اندر معرفت
دست بروی زد صدائی شدبلند
درچه افکندید وظلم افروختید
گفت میگوید که باشد زنده‌او
گفت گشته خشمگین دیگرسخن
خشمگین گردید روئیل ازعزیز
خشمگینش دید یوسف گفت‌مشت
گفت با اخوان مرا کردیدمس
زانکه هست‌اورا پدرشیخی‌کبیر
هریك ازمارا که خواهی‌جای او

ازوی این کارکه سرزد بی‌ادب
در سرا یعقوب را روزی‌مگر
بر کمر اورا وگفت او بردهاست
داشت پنهان گرچه زاشد مشتعل
دور افکندید از وجهی بتر
که بخورده گرك او را برفسون
راچه اورامیکند اکنون‌صفت
گفت دانید اینچه گوید‌سودمند
بر بهای اندکش بفروخید
هم شما بینیدش اندر جستجو
می بگوید باکس اندر انجمن
گفت بر ما ده برادربی ستیز
مر پسر را تا زند اورا بپشت
یا که از یعقوبیان جزماست‌کس
خسته و محزون بکنج غم اسیر
باز گیر او را بهل بیگفتگو

کرد دزدی هم اخ اعیانش
سالیی آمد بدروان ماکان
تا بکه دارد مراورا پیش‌خود
می بکرد آنرا برایشان آشکار
درچه افکندید و پس بفروختید
عاق پیغمبر شدید از بد نشان
در خبر آمد که جامی داشت او
دوو ده گوید برادر بوده اید
گفت بنیامین گر اوارزنده‌است
گفت‌هم‌دیگر بپرس اروی که‌هشت
پس باستخلاص بنیامین بپند
ورنه فریادی زنم بك کز صدا
درزمان ساکن‌شد آن‌قهر وغضب
با تضرع پس بگفتند ای‌عزیز
بعد یوسف که شد اورا ازنظر
چوازنکو کاران تورا بینیم ما

پیش ازاین وان بود ابدادانش
داد بروی یوسف ازهرکس‌نهان
دانکه باواو داشت مهری بی‌حد
گفت بدتر مردمید ازروزگار
جان یعقوب از فراقش سوختید
این نهان میگفت بی فاش وعیان
کان کمهات را بد اسبابی نکو
از پدر دور آن یکی سمودهاید
زین بپرس اومرده‌یاخودزنده‌است
صاع را دربار من بر نام زشت
هرچه گفتند آن نیامد سودمند
بار بنهند آنزمان در خانه ها
کرد روئیل اوزحال خود عجب
کن رها او را باحسانهات نیز
الفتش نبود بجز با این پسر
مر غریبانرا باحسان بر فزا

بر خدا گفتا که میگیرم پناه ‖ زانکه گیرم دیگریرا بر گناه
پس ستمکاریم گر غیری تحاش ‖ غیراز آنکه یافتیم ازجستجو
ما متاع خویش را در بار او ‖ از گیریم این بود ظلمی فاش

فَلَمَّا اسْتَيْأَسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا قَالَ كَبِيرُهُمْ أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ أَبَاكُمْ قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُمْ مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ

پس چون نومید شدند از او تنها شدند رازگویان گفت بزرگشان آیا نمیدانید بدرستیکه پدرتان بتحقیق گرفت بر شما پیمانی از خدا

وَمِنْ قَبْلُ مَا فَرَّطْتُمْ فِي يُوسُفَ فَلَنْ أَبْرَحَ الْأَرْضَ حَتَّىٰ يَأْذَنَ لِي أَبِي أَوْ يَحْكُمَ اللَّهُ لِي وَهُوَ

واز پیش آنچه تقصیر کردید در یوسف پس هرگز نروم از این زمین تا دستوری دهد مرا پدرم یا حکم کند خدا برای من واوست

خَيْرُ الْحَاكِمِينَ ٨١ ارْجِعُوا إِلَىٰ أَبِيكُمْ فَقُولُوا يَا أَبَانَا إِنَّ ابْنَكَ سَرَقَ وَمَا شَهِدْنَا إِلَّا بِمَا عَلِمْنَا

بهترین حکم کنندگان بازگردید بسوی پدرتان پس بگوئید ای پدر ما بدرستیکه پسر تو دزدی کرد و گواهی ندهیم مگر بآنچه دانستیم

وَمَا كُنَّا لِلْغَيْبِ حَافِظِينَ ٨٢ وَاسْأَلِ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا وَالْعِيرَ الَّتِي أَقْبَلْنَا فِيهَا وَإِنَّا لَصَادِقُونَ ٨٣

و نباشیم مر نهانرا نگاهدارندگان و بپرس از آن قریه که بودیم در آن و قافله که آمدیم در آن و بدرستیکه ما هر آینه راستگویانیم

پس زوی گشتند چون مأیوس بار
خود نمیدانید آیا از ولا
اینچنین گردید واقع از قضا
پس نگردم من جدا زین سرزمین
تا که آید راست بر من حکم حق
حکم خواهد کرد حق در کار ما
کاین یامین کرد دزدی نزد شاه
ما نه بر غیبیم حافظ کاتهام
سوی کنعان چو شدیم از مصر باز

یکطرف رفتند بر شورا و راز
که پدر پیمان گرفته است از شما
پیش ازین گردید هم تقصیرها
تا دهد اذنم پدر اندر یقین
کشته گردم بی ز تشویش و غلق
بهتر است او حکمران از ماسوی
ما بر این باشیم دانا و گواه
بوده این یا آنکه واقع لا کلام
آمدند از پی غلامان بر کتار
حال را گفتند یکجا با پدر

گفت روئیل آنکه اکبر بد سن
مر خدا را کار با رآئین کند
یعنی اندر کار یوسف شد قصور
یا برحمت سوی کنعان بیدرنگ
یا برادر را ستانم زین گروه
پس شما سوی پدر گردید باز
ما بندهیم این گواهی بی نمون
هم بپرس از اهل این قریه نشان
تا بدانی راست گوئیم اینکلام
او نکرد این باور از روی خبر

لی زیعقوبم ما خود مطمئن
از نکاره حفظ سیاهی کند
کز پدر اورا خود افکندید دور
یا کنم با مصریان ناچار جنگ
یا بدست افتد تنم مانند کوه
می نگوئید از نشیب و از فراز
جز که صاع آمد ز بار او برون
کاندر این بودیم وهم از کاروان
ماند پس روئیل و رفتند آن تمام

قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ

گفت بلکه خوب واینمود برای شما نفسهای شما امری را پس صبریست نکو شاید خدا که بیاورد بر من ایشانرا همه بدرستیکه اوست دانای درست

الْحَكِيمُ ٨٤ وَتَوَلَّىٰ عَنْهُمْ وَقَالَ يَا أَسَفَىٰ عَلَىٰ يُوسُفَ وَابْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ ٨٥

کردار وروی گردانید از ایشان وگفت ای اندوه بر یوسف وسفید شد دو چشمش از اندوه پس او بود خشم خورنده

قَالُوا تَاللَّهِ تَفْتَأُ تَذْكُرُ يُوسُفَ حَتَّىٰ تَكُونَ حَرَضًا أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ ٨٦ قَالَ إِنَّمَا

گفتند بخدا که همیشه باشی که یادکنی یوسف را تا شوی بیمار یا شوی از هلاک شدگان گفت جز این نیست

أَشْكُو بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ٨٧

که شکایت میکنم پریشانی حالم را واندوهم را بخدا و میدانم از خدا آنچه نمیدانید

گفت بل آراسته نفس شما
شاید ایشانرا بمن پروردگار
پس ز فرزندان بگردانید روی
هر دو چشمش شد ز حزن و غم سفید
عاقبت گردی مریض و ناتوان
واگذاریدم بر این اندوه و درد

کاری آنکه خواستید از بار او
باز آرد جمع بعد از انتظار
جانب بیت‌الحزن شد باز اوی
خشم فرزندان مر اورا بد مزید
یا کشد اندوهت از دردی چنان
شکوه نارم جز بر آن خلاق فرد

پس شکیبائی نمایم پیشه من
زانکه اوداناست بر اسرار من
زد با اسفی علی یوسف نفس
می نگفتندش بوی بس دردناک
کف نبود غیر از این کز درد و غم
در حدیث آمد که چون او در مقال

نگذرانم شکوه در اندیشه من
راستکار و حکمران در کار من
ای غم یوسف بود مانی باشوس
از غم یوسف شوی آخر هلاک
من شکایت با خدای خود کنم
گفت اشکو وحی شد از ذو الجلال

کای پیمبر یوسف ارهم مرده بود
کرد راو همسایهٔ روزی سؤال
وحی بروی گشت زاندای راز

زنده اورا میرساندم برتو زود
کز چه گشتی اینچنین بشکسته بال
که بخلق از من نمائی شکوه باز

گفت از این مژده دانم از خدا
گفت از اندوه یوسف ای حمید
عهد پس کرد او که نارد برزبان

آنچه را من میندانید آن شما
چشم من شد کور و قد من خمید
نام یوسف پیش کس ماند نهان

يَا بَنِيَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَ اَخِيهِ وَلَا تَيْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللّٰهِ اِنَّهُ لَا يَيْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللّٰهِ

ای پسران بن بروید پس تفحص کنید از یوسف وبرادرش ونومید مشوید از رحمت خدا بدرستیکه نومید نمیشود از رحمت خدا

اِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ ٨٨ فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قَالُوا يَا اَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَ اَهْلَنَا الضُّرُّ وَ جِئْنَا بِبِضَاعَةٍ

مگر گروه کافران پس چون داخل شدند براو گفتند ای عزیز مس کرد ماراوکسان مارا آزار وآورده ایم مایه تجارت

مُزْجَاةٍ فَاَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنَا اِنَّ اللّٰهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ ٨٩ قَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مَا

اندکی پس تمام بده مارا پیمانه وتصدق کن برما بدرستیکه خدا جزا میدهد صدقه دهندگانرا گفت آیا دانستید آنچه را

فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَ اَخِيهِ اِذْ اَنْتُمْ جَاهِلُونَ ٩٠

کردید بیوسف وبرادرش هنگامیکه شما بودید نادانان

پس بگفت او یا بنیّ اذهبوا
می نگردد نا امید از رحمتش
که ملیك مصر و صاحب رفعتی
حملهٔ اجداد ما تا بوالبشر
پس بردندش برادر های او
چشم من از فرقتش گردیده کور
تو بدزدی کردهٔ او را بند
گر که بهرستی بمن غمخوار من
ریشه ات از بن بر اندازم بنام
هم برند ازکشك وپشم وروغنش
پس بدرگاه ملك داخل شدند
از بضاعت اندکی آورده ایم
بوده چیزیکه نیرزد درهمی
حق دهد بخشندگانرا مرجزا
چون بخواند او نامه رانگریست زار
در جهان با یوسف وهم با اخیه
این نگفت او برطریق سرزنش
پس برایشان برفکند ازرخ نقاب

می کنند ازیوسف من جستجو
جز که او کافر بود از حضرتش
برتوحق داده است ملك و نعمتی
در بلا ودند غرقه سر بسر
سوی صحرا ماند خالی جای او
گریه بس کردم بهرشام وسحر
از بواین تهمت تا بود پسند
پس بترس از آه آتشبار من
ازمن است این برتوحجت والسلم
هدیه از کنعان بوجهی احسنش
نامهٔ یعقوب را حامل شدند
وان بر احسانت بهانه کرده ایم
پس بردند آن بدرگاهش همی
پیش از آن کو که دهد ایشان عطا
رفت از دستش عنان اختیار
که بود از فعلها آنرا شبیه
درکریمان نیست اینوصف وروش
بی حجابش تا ببینند آفتاب

نی شوید از رحمت حق ناامید
پس بیوسف نامهٔ بنوشت او
اهلبیت درد و اندوهم ما
بود فرزندیکه در سامان من
پس بگفتند آنکه اوراخورده گرگ
یك برادر داشت ازمادرکه من
ما نه ایم از خاندانی که تا
میکنم بر تو دعائی در سحر
پس بفرزندان سپرد آن نامه را
پس چودرمصرآمدند ایشان فرود
پس بگفتند ای عزیز نیکبخت
مختلف باشند ارباب خبر
کیل را پس کن زبهر ما تمام
نامهٔ یعقوبرا هم پیش تخت
رو بناخوان کرد وگفت آیا شما
چون شما نادان وهم جاهل بدید
خواست تا یابند درنفس انتباه
مهرو را از روی و موشناختند

راحت ازروحش تاخواهدرسند
کاینست از یعقوب پیغمبر بتو
حق موکل کرده بهر ما بلا
دوستتر بود او زفرزندان من
گشت برمن درد واندوهش بزرگ
زاو تسلی داشتم اندر محن
باشد این نسبت سزاوار وروا
که بپشت هفتمت بخشد اثر
تا برند آنگاه زرین خامه را
متفق گشتند با روئیل زود
گشته برما و اهل ماسکار سخت
کهچه بوده است آن بضاعت درنظر
کن تصدق نی بهائی ده طعام
بر نهادندی بفیروزی بخت
هیچ دیدید آنچه کردید از جفا
سخت از قطع رحم غافل بدید
هم رسد غفراشان زود ازاله
خویشرا بر پای او انداختند

قَالُوا ءَاِنَّكَ لَاَنْتَ يُوسُفُ قَالَ اَنَا يُوسُفُ وَ هٰذَا اَخِي قَدْ مَنَّ اللّٰهُ عَلَيْنَا اِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَ يَصْبِرْ

گفتند آیا بدرستیکه تو هرآینه توئی یوسف گفت منم یوسف واینست برادرم بدرستیکه بخشش کرد خدا برما بدرستیکه کسیکه پرهیزکاری میکند

فَاِنَّ اللّٰهَ لَا يُضِيعُ اَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ٩١ قَالُوا تَاللّٰهِ لَقَدْ آثَرَكَ اللّٰهُ عَلَيْنَا وَ اِنْ كُنَّا لَخَاطِئِينَ ٩٢

وصبر میماید بدرستیکه خدا ضایع نمیکند مزد نیکوکارانرا گفتند بخدا که بتحقیق برگزید ترا خدا برما وبدرستیکه ما هستیم هرآینه خطاکاران

قَالَ لَا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللّٰهُ لَكُمْ وَ هُوَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ ٩٣

گفت نیست سرزنشی برشما امروز میامرزد خدا شمارا واو رحم کننده ترین رحم کنندگانست

یوسفی آیا تو ای کامل خصال
جز تو را نبود چنین حسن و جمال

این بگفتند از تعجب زانکه بود
در نظرشان زابتدا بس بی‌نمود

چون بدیدندش بآن فر و شکوه
بس عجب آمد بچشم آنگروه

گفت آری یوسفم من بسخن
بر سر این باشد نشان زاجداد من

واینست بنیامین برادر مرمرا
که بزادستیم از یک مادرا

حق بما از فضل خود منت نهاد
از سلامت و از کرامت وز رشاد

زانکه هرکس کو بترسد از خدای
هم نماید صبر در رنج و بلای

پس خدا ضایع نسازد بالیقین
در دو عالم هیچ اجر محسنین

گفت بالله برگزیدت حق بما
از کمال سیرت و حسن و سخا

مر تورا بود این نکوئی در سرشت
بود ما را هم سرشت افعال زشت

زانچه کردیم از عملها بر خلاف
بر خطای خویش داریم اعتراف

گفت یوسف بر شما امروز پس
هیچ نبود سرزنش از هیچکس

حق بیامرزد شما را بیگمان
کاوست بخشنده‌تر از بخشندگان

روز فتح مکه گفتا مصطفی
مکیان را چونکه من با شما

مر گناهتان چیست بر من کز حدود
بر شما جاری نمایم سخت و زود

مکیان از خوف او سوی حرم
خسته بودندی پناه از بیش و کم

آنچه با من کرده اید از هر قبیل
خود شما دانید بحرف و دلیل

طلقاء بر من چه باشد خود شما
مر تلافی را هم از آن کردها

ظالمان گفتند نبود جز بخیر
در تو چون در جود ممتازی ز غیر

تو کریمی هم پدر بودت کریم
چون ببخشائی بر این مشت لئیم

گفت خواهم با شما کرد آنچه پیش
کرد یوسف با برادرهای خویش

پس نوازش کرد اخوان را چنان
که ز بد گوئی نیاد افعالشان

بلکه گوئی بود از ایشان او خجل
تا نباشند از عمل ها منفعل

مناجات

ای کریمی کز کریمان برتری
بر گنهکاران برحمت یاوری

مر صفی هم از گنهکاران یکیست
هم امیدش جز باکرام تو نیست

جرم او را هم ببخش از وی مگیر
تو بذات خود غنی ما فقیر

ظن ما بر تو نه تنها آن بود
که ببخشی جرمهای بی زحد

بلکه داریم از تو امید ای اله
که دهی نیکی بپاداش گناه

در میان بندگانت بوده اند
که بد آنرا بر عطا بفزوده اند

با چه جای آنخدای بیشریک
اوست اولی تا دهد پاداش نیک

جای نیکان هرکسی نیکو کند
نیکوئی بر جای عصیان او کند

جود مخلوق از غرض باشد بهم
جود ذاتی هست خاص ذوالکرم

خلق اشیا یکسان از جود اوست
بودها فانی و باقی بود اوست

هر کریمی در جهان آمد بمرد
گرچه گوی نیکی از گیتی ببرد

چندروزی در جهان بر جود زیست
جود او هم جز که بر معدود نیست

پس کرم بر ذات بیمثلی سزد
کز ازل جاریست جودش تا ابد

هر نفس بر هریک از مخلوق خویش
جود و اکرامی کند زاندازه بیش

همچنان جودیکه دروی منتی است
گفت گر منت نهد از زحمتی است

تا که نعمت ز امتنان افزون کند
رحمتی افزوده بر ممنون کند

گر کریمی بر تو وقتی کرده جود
شکر او گوئی فزون از آنچه بود

آنکه محتاجی بوی در هر دمی
میزداید جودش از حاجت غمی

کم نکرد او هرگزت هیچ از عطا
هرچه کم کردی تو باز از مهر و وفا

هرچه خواهی رو باو کن زو بخواه
لب ببند از شکوه یا دار از گناه

کو ببخشد جرم و غفاری کند
پرده پوشد باز و ستاری کند

می نگیرد دادهٔ خویش از تو باز
با کریمی اینچنین بهر نماز

نیکی حق را بیاد آر ای فقیر
کن بهرکس نیکی از بهر او بیر

داشت یوسف در نظر اکرام حق
هشت اخوان را همان سان در طبق

چونکه ایشان را بنکوئی نواخت
پس شد اندر کار یعقوب از شناخت

اِذْهَبُوا بِقَمِيصِي هٰذَا فَاَلْقُوهُ عَلٰى وَجْهِ اَبِي يَأْتِ بَصِيراً وَأْتُونِي بِاَهْلِكُمْ اَجْمَعِينَ ٩٤ وَلَمَّا

ببرید پیراهن مرا این پس بیندازیدش بر روی پدرم که میآید بینا و بیاورید نزد من کسانتانرا همه وچون

فَصَلَتِ الْعِيرُ قَالَ اَبُوهُمْ اِنِّي لَاَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا اَنْ تُفَنِّدُونِ ٩٥ قَالُوا تَاللّٰهِ اِنَّكَ لَفِي

جدا شد قافله گفت پدرشان بدرستیکه من هر آینه مییابم بوی یوسف را اگر بنقصان عقل منسوب نسازیدم گفتند بخدا بدرستیکه تو هر آینه باشی

ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ ٩٦ فَلَمَّا اَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ اَلْقٰيهُ عَلٰى وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيراً ٩٧ قَالَ اَلَمْ اَقُلْ لَكُمْ

درحیرت که سابق بود پس چون آمد اورا مژده دهنده انداخت آنرا بر رویش پس گشت بینا گفت آیا نگفتم مرشمارا

اِنِّي اَعْلَمُ مِنَ اللّٰهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ٩٨

که من میدانم از خدا آنچه نمیدانید

گفت ای اخوان برید از مسکنم
سوی کنعان بر پدر پیراهنم

افکنید آنرا بفرق و روی او
چشم ما روشن کند از بوی او

هم بیارید اهلبیت خود تمام
با فراغت تا کنید اینجا مقام

پس یهودا گفت خون آلوده من
چون ببردم بر پدر آن پیرهن

نک برم این پیرهن من سوی او
خوش کنم تا خاطر نیکوی او

پیرهن را برگرفت و میشتافت
بوی آنرا پیش از آن یعقوب یافت

پس مهیا کرد یوسف در زمان
سیصد اشتر نقد و جنس از بهرشان

چون جدا شد کاروان از شهر مصر
سوی صحرا بهره مند از بهر مصر

خواست دستوری زحق باد صبا
تا بیعقوب او برد بوی ولا

چون رسیدش بوی یوسف بر مشام
گفت آید بوی آن ماه تمام

بوی یوسف میرسد از هر کنار
گر بنقص عقل ندهیدم قرار

پس بگفتند آنکه تالله الکریم
تو هنوزستی بگمراهی قدیم

پس در آمد آن بشیر دلنواز   پیرهن بر روی او افکند باز
هم صبا آمد مرا ازکوی دوست   برمشامم خورد بوی موی دوست
شایدار گوئید عقل ازسر شده است   طرهٔ دیوانه بندم ره زده است
گفت آیا من نگفتم با شما   می بدانم من نه ازخود کز خدا
پس زکنعان جمله بربستند بار   سوی مصر و شهر وعشق و کوی یار
گشت بینا رست ازان اشکستگی   وز فراق و انتظار و خستگی
میشود پیوسته خرم خاطرم   میرسد مانا که از پی دلبرم
حال عاشق ظاهر است از وصل یار   رو که یعقوبست اندر انتظار
آنچه را کزوی شما خود غافلید   آست اصل بم شما برساحلید

قَالُوا يَا اَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا اِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ ٩٩ قَالَ سَوْفَ اَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي

گفتند ای پدرما آمرزش خواه برای ما گناهان ما را که ما هستیم خطا کاران   گفت زود باشد که آمرزش طلبم برای شما از پروردگارم

اِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ١٠٠

بدرستیکه اوست آمرزنده مهربان

خواستند ابناء یعقوب از پدر   عذر ها از جرم رفته سربسر
از خدا ای پیر روحانی بخواه   تا که از ما درگذارد این گناه
بگذر از ما وزحق آمرزش بجو   چون تو ازما بگذری بگذشته او
شو بدرگاه خدا ما را شفیع   تا ببخشد از کرم ما را جمیع
ما اگر باشیم چند از خاطئین   جرم ما را عفو حق وشد یقین
ازمن آید جرم و عصیان و خطا   وز تو زیبد عفو و اکرام و عطا
کو بود آمرزگار و مهربان   زود میبخشد خطای بندگان
پس بیوسف ازطریق آمد خبر   کاندر امروزت رسد ازره پدر
تا برایشان خواهد آمرزش زحق   پس نماند نقش عصیان بر ورق
گر گنهکاریم هم ما از تو ایم   دانهٔ این خرمنیم ارچه جویم
گر گنه نبود کجا گردد عیان   عفو حق یا رحمت پیغمبران
درشفاعت حق تورا بگزیده است   چون تو بخشی اویقین بخشیده است
هم صفی دارد خدایا اعتراف   بر گناه و بر خطا و بر خلاف
گفت یعقوب آنکه خواهم ازخدا   زود آمرزش من از بهر شما
علت تأخیرش این بد در دعا   که کند هم یوسف ازاخوان رضا
خانه را از غیر پرداز ای پناه   که رسید آن پیر روحانی زراه
هم توخالی کن سرارا ای فقیر   از وجود غیر کامد نور پیر
رو باستقبال آن مهمان راز   کامد ازغیب ازتوئی مهمان نواز

اسرار

نور او اول بدل تابید و رفت   پس تورا آرام جان بخشید ورفت
گرتو گشتی غایب اوغایب نگشت   هم بدل راجع باموجب نگشت
رفتنش هم چشم بندی بود وراز   ورنه کی از دل جدا شد دلنواز
هر کجا در پرده میشد مختفی   جمله میدیدش بچشم دل صفی
تا شد اندر پردهٔ غیب الغیوب   پرده بگرفتم نشستم بر وجوب
لیک بردم پی که درآن پرده است   گم نشد پی اوپی ازگم کرده است
هرگز ازاین پرده هم نامد برون   واندر اینجا مینگنجد چندوچون
بودم آگه من که این افسانه است   یار در این پرده و این خانه است
خواهد آمد زاو برون البته یار   پس مراقب را که بشنید بکار
پی مکن گم کوفریبنده است سخت   هردم اندازد سوئی فرش ورخت
بر سراغت سوی مصر از امتحان   میکند ابناء خود را که روان
آن بود در کار دل عنوان پیر   هست باوی جذب آن روشن ضمیر
آن نه صورت بل مثال حضرتست   در قفایش صورت بصورتست
و ان شئون نفس پرجور و جفا   زان سپس گردند اخوان صفا
جمله بر تمکین تو ازدابند   همره روحند و یار جاوید
چاه و زندان پیش این ملك کبیر   اندکی بد تکیه کن بك برسریر
رو برون ازشهر باسلطان مصر   کامد اندر جسم مصر آن جان مصر
نوبت اکرام و استقبال تست   رحمتی رو کرده وان زاقبال تست
خواهم اندر حق احسانت بجا   او تو را از نطق دل گوید دعا
داد فرمان خلق تابیرون روند   از سراو کوی برهامون روند
جان فدای نام پیر و یاد پیر   شاد و درویشی که گشت آزاد پیر
گشت نازل در زمانش جبرئیل   گفت کای نو باوهٔ باغ خلیل
در غمت بودند غمگین سالها   بك زنند اندر سرورت بالها
جمله افواج ملك زاجلال تو   آمدند اینك باستقبال تو
رخت خود بنهاد ورفت ازموجبی   تا نداند حاضری یا غایبی
گشت غایب تاکه سازی حاضرش   بینی اندر عین غیبت ظاهرش
بلکه شد در پردهای دل نهان   پردها را تا گشائی از میان
چشم بندی گرچه کرد اوزاخفا   رفتم از پی دیدمش درهرخفا
اندر آنجا دانکه دیگرره نبود   ازپس آن غیر او آگه نبود
میشنیدم از درون پرده راز   که برون زین پرده ناید دلنواز
بود آنهم رمز پی گم کردنش   تا نگیرد دست کودن دامنش
هم ندارد این سرا دیگردری   هم جزاو نارد برون ازوی سری
پس مراقب شو نشین درکوی او   تا تو یابی پرده ... روی او
چشم ازیکراه ویك خط برمدار   کو کند ناچار ازان راهت گذار
چیست ابنا خطره ها کاید بپیش   غیر بیامین زان باقی زخویش
فکر را محکم نگهدار ازنثار   کز جمال او شود یك پرده بار
چون نشست آن صورتت اندرضمیر   مطمئنه گردد آن نفس شریر
آمد ای یوسف کنون یعقوب تو   با هرانکس که بود منسوب تو
در ریاضت خانه گر بودی مهی   تا ابد زین پس بمصرجان شهی
هم باستقبال رو تعجیل کن   شاه غیب آمد بدل تجلیل کن
گفت باریان که ازکنعان رسد   پیر کنعانی کز او بودم امید
گر باستقبالش آئی درخور است   کاوزحق براسرار وجان پیغمبر است
گر دعائی او بدلخواهت کند   در دوعالم تا توئی شاهت کند
هم شد او خود همعنان باپادشاه   بهر استقبال پیر از بارگاه
آمد آن یعقوب در تلی بلند   بود حیران زان شکوه دلپسند
سوی بالا کن نظر بنگر عیان   در نشاط خود سپاه آسمان
پیش آنها خلق عالم اندکند   پیش دریا قطره ها مستهلکند

فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ آوَى إِلَيْهِ أَبَوَيْهِ وَ قَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ إِنْشَاءَ اللّٰهُ آمِنِينَ ١٠١ وَ رَفَعَ أَبَوَيْهِ

پس چون داخل شدند بر یوسف کشید در بر خود پدر و مادرش را و گفت داخل شوید در مصر اگر خواسته باشد خدا ایمنان و بالا برد والدینش را

عَلَى الْعَرْشِ وَ خَرُّوا لَهُ سُجَّداً وَ قَالَ يَا أَبَتِ هٰذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقّاً

بر تخت و بر او افتادند برادران مر اورا سجده کنان و گفت ای پدر من اینست تعبیر خوابم از پیش حقیقت گردانید آنرا پروردگارم حق

وَ قَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَ جَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ

و بتحقیق خوبی کرد بمن هنگامیکه بیرون آورد مرا از زندان و آورد شمارا از بادیه پس از آنکه افساد کرد شیطان

بَيْنِي وَ بَيْنَ إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ ١٠٢ رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ

میان من و میان برادرانم بدرستیکه پروردگارم لطف کننده است مر آنرا که خواهد بدرستیکه او ست دانای درست کردار پروردگار من بدرستیکه دادی مرا

الْمُلْكِ وَ عَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمٰوَاتِ وَ الْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّي فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ

از پادشاهی و آموختی مرا از تاویل حدیثها پدید آورنده آسمانها و زمین توئی یاور من در دنیا و آخرت

تَوَفَّنِي مُسْلِماً وَ أَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ ١٠٣

بمیران مرا مسلمان و ملحق کن مرا بشایستگان

چون بیوسف چشم یعقوب اوفتاد
دیدهٔ در فرقت یاری عمی
بوده‌ئی در عشق روئی در تبی
بر دلت افتاده از عشق آتشی
من چگویم کن قیاس از کار خود
راستکه با من گفت آن پیر طریق
من ز عشق یوسفم آرام نیست
من ز خود رفتم کنون ای همقدم
یعنی اندر نوبت خاموشم
چون بهوش آیم تورا گویم دعا
تو بمان با یوسفت ایخوش خصال
کار خود را کرد با من آنکه کرد
سر تو را بر سینه یوسف برگرفت
مر پدر را برد یوسف در سرای
هر یکیرا باز برحالش نواخت
خانمانش رفته بر سیلاب عشق
بود او هم خوشه چین خرمنت
هم زلیخا را بدلداری بپرس
چو نشد آن نیکوئی رخسار و زیب
وان لب چون شکر و گفت چو قند
عشق کرد ارکان او زیر و زبر
برد اورا هم باو رنگی که داشت
چونکه داخل در سرای او شدند
بردشان چون بر فراز تخت او
گفت یوسف مر پدررا درخطاب
کرد نیکوئی بجای من خدای

تاچه آمد تا چه رفت از آن و داد
پیش چشمی رفتهٔ از خود همی
کردهٔ روز از غم ماهی شبی
بسته جانت بر کمند سرکشی
شد صفی محو از خود و آثار خود
چون تو بودی در ره عشقم رفیق
تو ز عشق آنکه با کس رام نیست
تو مهل تنها مرا یك لحظه هم
هوش را هل باش تا بیهوشیم
کت بر آرد حق مراد و مدعا
من گذشتم از فراق و از وصال
نه دگر در بند درمانم نه درد
یار با من جور خویش از سر گرفت
بر دل و بر دیده‌اش گسترد جای
بس عطا ها بهرشان آماده ساخت
دیده روی دلکشت در خواب عشق
بین که تا آهش نگیرد دامنت
بر بهره کن زوی یاری بپرس
وان قد چون سرو و حسن دلفریب
وان پی صید آمده زلف چون کمند
گشت هرچیزی از آن چیز دگر
یافت از نو جلوه و رنگی که داشت
بهره ور هم از لقای او شدند
هر دو افتادند در سجده برو
کاین مرا باشد مگر تعبیر خواب
چون در آوردم ز زندان از عطای

باقی از خود پس اگر دلدادهٔ
دست عشقت بسته بر پا رشتهٔ
خوردهٔ هیچ از نگاهی ناوکی
رفته عمرت سال و ماه اندر فراق
از هش اعنی ز احتمال خوب رفت
بودهٔ با من بهجران سال و ماه
من رسیدم نك بوصل یار خویش
همدمی کن یکدم دیگر مرا
تا چنانکه من رسیدم بر وصال
تا ز غرقاب فنا بیرون شوی
خون شد آن دل کاو ز غم بیتاب بود
تو نشین با یوسفت بر تخت ناز
من خوشم با مهر او و جور او
داد منسوبان و اخوان را تمام
یوسفا باشد گرفتاری دل
بر سر راهت نشسته پیر و کور
آه و زاری گرچه از عاشق خوشست
ای زلیخا چون شد آن تال و جمال
وانکه بودت بر زمین فخر از روش
یوسفا بشنو ز من احوال او
داد عزت ذلت و خواری گرفت
چون پدر با مادرش کاو خاله بود
گفت وارد اندرین مسکن شوید
همچنین اخوان و باقی مردمان
بعد سال و ماه افزون از قرار
همچنین از بادیه آورد او

در ره یاری چو خاك افتادهٔ
دل بمهر گلعذاری هشتهٔ
رفتهٔ در دام ترکی چابکی
تفته جانت صبح و شام از اشتیاق
در ره دل همره یعقوب رفت
من بکنعان تو بکنج خانقاه
تو هنوزی در غم دلدار خویش
تا بهوش آرد کجا دلبر مرا
هم تو بر مقصود خود یابی مجال
بعد فقر از وصل او قارون شوی
غرق گشتن چاره در گرداب بود
هل مرا با این دل و آن دلنواز
می بجویم طوری الا طور او
در سرا ها با سر افرازی مقام
هم خریداری ببازاری دل
مر که گیرد دامنت را در عبور
آه او سوزنده تر از آتش است
از چه گشتی اینچنین اشکسته حال
وان همه رعنائی و ناز و منش
تا که گویم با تو شرح حال او
کرده عشق ایسان سی‌بود شکفت
سالها یعقوب را هم ناله بود
ور خدا خواهد ز قحط ایمن شوید
بهر تعظیمش ستادند از مکان
راست گردانید آنرا کردگار
مر شما را سوی من در جستجو

بعد از آن کافکنده شیطان از عناد ‌ ‌ سوی من واخوان من از بدفساد
لطف او مر هرکرا رهبر شود ‌ ‌ گر که خاك ره بود سرور شود
کرد صد تدبیر اندر کار من ‌ ‌ تا که شد ویران من گلزار من
بعد هفده سال گویند از خبر ‌ ‌ یافت اندر مصر فرمان مر پدر
بست و سه سال چو ارفوتش گذشت ‌ ‌ بوت نگدشتن فرزند گشت
من ز محنتخانه بر مصر آمدم ‌ ‌ تا بدیدار تو روشن دل شدم
شاهی یعقوب تا بینی تو هم ‌ ‌ اندر این مصر حقیقت بی الم
ملك و شاهی دادیم درروزگار ‌ ‌ هم بتعبیرم شدی آموزگار
ای پدید آرندهٔ ارض و سما ‌ ‌ تو ولیی مر مرا دردو سرای
مصریان هشتند نعشش در رخام ‌ ‌ پس بقعر نیل دادندش مقام
چون لطیف او جمله بر تدبیرهاست ‌ ‌ میکند تدبیر برکاریکه خواست
خواست از لطفم مگر پروردگار ‌ ‌ تا شوم بعد شبانی شهریار
هست بس دانا بتدبیر امور ‌ ‌ بخشد از حکمت سلیمانی بمور
برد یوسف سوی بیت المقدسش ‌ ‌ کرد دفن آنجسم پاك اقدسش
دید مر یعقوبرا یوسف بخواب ‌ ‌ کانتظارترا کشم ایسوشتاب
شاهی تو دیدم اندر مصر تن ‌ ‌ نك تو ازویرانه روکن سوی من
چونکه شد بیدار گفت از ایمنی ‌ ‌ با تضرع رب قد آتیتنی
تا بغب از خوابها آگه شوم ‌ ‌ دائم آن معنی و صاحب رهشوم
مر مسلمانم بمیران از جهان ‌ ‌ ملحقم کن همچنین با صالحان
تا نیاید آب نیل اروی عبور ‌ ‌ منقسم گردد بشهر اندر مرور

ذٰلِكَ مِنْ اَنْبٰٓاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ اِلَيْكَ وَمٰا كُنْتَ لَدَيْهِمْ اِذْ اَجْمَعُوا اَمْرَهُمْ وَ هُمْ يَمْكُرُونَ وَ

آن ازچیزهای نهانست که وحی میکنیم آنرا بتو و نبودی تو نزد ایشان هنگامیکه اتفاق میکردند در کارشان و آنها مکر میکردند و

مٰا اَكْثَرُ النّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ ١٠٤ وَمٰا تَسْئَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ اَجْرٍ اِنْ هُوَ اِلّا ذِكْرٌ

نباشند اکثر مردمان و اگرچه حریص باشی بگروندگان و نمیخواهی از ایشان برای هیچ مزدی نیست آن مگر پندی از برای

لِلْعٰالَمِينَ ١٠٥ وَكَاَيِّنْ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهٰا وَهُمْ عَنْهٰا مُعْرِضُونَ ١٠٦ وَمٰا

جهانیان و بسا از نشانه در آسمانها و زمین که میگذرند بر آنها و ایشان از آنها اعراض کنندگانند و ایمان

يُؤْمِنُ اَكْثَرُهُمْ بِاللّٰهِ اِلّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ ١٠٧ اَفَاَمِنُوا اَنْ يَأْتِيَهُمْ غٰاشِيَةٌ مِنْ عَذٰابِ اللّٰهِ اَوْتَأْتِيَهُمُ

نمیآورند اکثرشان بخدا مگر و ایشان مشرکانند آیا پس ایمن شدند که بیاید ایشانرا فروگیرنده از عذاب خدا یا بیاید ایشانرا

السّٰاعَةُ بَغْتَةً وَهُمْ لاٰيَشْعُرُونَ ١٠٨ قُلْ هٰذِهِ سَبِيلِي اَدْعُوا اِلَى اللّٰهِ عَلٰى بَصِيرَةٍ اَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي

قیامت ناگاه و ایشان ندانند بگو این است راه من میخوانم بسوی خدا بر بینائی من و آنکه پیروی کرد مرا

وَسُبْحٰانَ اللّٰهِ وَمٰا اَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ١٠٩ وَمٰا اَرْسَلْنٰا مِنْ قَبْلِكَ اِلّا رِجٰالاً نُوحِي اِلَيْهِمْ مِنْ

و منزه است خدا و نیستم من از مشرکان و نفرستادیم پیش از تو مگر مردانی که وحی میکردیم بایشان از

اَهْلِ الْقُرٰى اَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْاَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كٰانَ عٰاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَدٰارُ الْآخِرَةِ

اهل قریها آیا پس سیر نمیکنند در زمین پس بنگرید چگونه بود انجام آنانکه بودند پیش از ایشان و هر آینه سرای آخرت

خَيْرٌ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا اَفَلاٰ تَعْقِلُونَ ١١٠ حَتّٰى اِذَا اسْتَيْاَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا اَنَّهُمْ قَدْ كُذِبُوا جٰاءَهُمْ

بهتر است از برای آنانکه میپرهیزند آیا پس در نمیابید عقل تا چونکه نومید شدند رسولان و دانستند که ایشان تکذیب کرده شدند آمدشان

نَصْرُنٰا فَنُجِّيَ مَنْ نَشٰاءُ وَلاٰ يُرَدُّ بَأْسُنٰا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ ١١١ لَقَدْ كٰانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِاُولِي

نصرت ما پس رهانده شد آنکه خواستیم و باز گردانیده نشود عذاب ما از گروه گناهکاران هر آینه باشد در قصهای ایشان پندی مر صاحبان

الْاَلْبٰابِ مٰا كٰانَ حَدِيثاً يُفْتَرٰى وَلٰكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ

خردهارا نباشد حدیثی که بدروغ بسته شود ولیکن تصدیق آن چیزیست که باشد میان دودستش و بیان همه چیز و هدایت و رحمت از برای گروهی که میگروند

ای محمد ص این بد ازاخبار غیب
درچه اندازند یوسف را مکر
اکثری ازمردمان چند ارمصر
می نخواهی مزدارایشان گرچه هیچ
بس نشانیهاست اندر پروردگار
یعنی اندر وی بچشم افتکار
ایمن آیا پس شدند از غاشیه
یا که آیدشان قیامت ناگهان
می بخوانم بندگانرا سر بسر
حق بود پاك ازشریك اندر یقین
که زما مر وحی میشد سویشان
یعنی اندر آن زمینها که زما
عاقبتشان تا چسان بنموده اند
هست بس بهتر سرای آخرت
تا بهنگامیکه با وعد و وعید
یا گمان کردند قوم از افترا
آمد آن پیغمبرانرا نصر ما
هست اندر قصهٔ قوم و رسل
لیك میباشد مصدق زانتساب
شرح رؤیا با تو نك گویم تمام
هرچه بیند آن شود تغییر نیست
روح اندرخواب چون یابدصعود
هرچه بیند جمله عین واقع است
هست با واقع مطابق گاه گاه
پس بتعبیر است محتاج از تمام
لیك خواب اینخلایق نادر است
هم بود ممکن که از عاکسی
پس جوشد بدار اوخواند شهش
هست آنرا چند وجه اندر سبیل
روح او دربحر وحداست غرق
یا که باشد ه ۰ تا ئی کآگهش
تا نگوید بودم از این بیخبر
پس چو یوسف دید اندرخواب در
وانکه دید اوسجده کردندش تمام
سالها بگذشت تا آن خواب او
دیدی اندر خواب هستی زابتدا
خواب خودرا هیچ باایشان مگو

که نمودم برتو وحی ازکارغیب
مکر میکردند اخوان با پدر
تو بر ایمانشان شوی ازجهروسر
نزد تبلیغ رسالت در بسیج
در سموات و زمین بر آشکار
می بینند و بگذرند اعتبار
کآید ایشانرا عین و حاشیه
وایجماعت بیخبر باشند ازان
من بران زیرا که ناشم دیده‌ور
هم ناشم من زقوم مشرکین
زاهل شهروده ز حسن خویشتان
گشته نازل هر زمان در وی بلا
آنکسانکه پیش ازایشان بوده‌اند
آنکه را پرهیزد او بیمعذرت
آن رسل گشتند زامت نا امید
که رسولانراست کذب وافتری
چونکه وقت آمد فنجی من نشآ
عاقلانرا عبرتی از جزء و کل
آنچه سابق گشته نازل ازکتاب
زان یکی رؤیای صادق شد بنام
هیچ وان محتاج بر تعبیر نیست
سوی غیب از عالم جسم و شهود
در سلوك وسیر خود بیمانعست
نادر است این نی مدام از اشتباه
دور یا نزدیك تا چبود مقام
کآن بتعبیرآید این بس ظاهراست
بیند او مرعین واقع را بسی
بر نوازد خامه بدهد ناگهش
با تو گویم آن وجوه بس جلیل
نیست اورا هیچ روی دل بفرق
حق بعطلو می کند بر ناگهش
نیست حد بر مست درحکم بطر
مر پدر را کزجهان میکن سفر
با کواکب مهر و ماه اندر مدام
یافت تعبیری چنان زآداب او
سجده کردندت تمام ماسوی
کز حسد سازند در چاهت فرو
رفته چون از یادت آنرؤیا تمام

بو سودی نزد ایشان ای رسول
چون تو این شنیدهٔ از مردمان
بر ظهور معجزات از هر قبیل
ملکه قرآن نیست ازوحی مبین
بگذرند ازوی بسی این مردمان
اکثری میگروند ازضعف رای
از حق ایشانرا فروگیرد عذاب
ای محمد ص گو که در کار معاد
وانکه ازمن کرده‌است اوپیروی
سابق از تو نی فرستادیم ما
سیر بکنند ابح آیا در زمین
همچو قریهٔ عاد و هم ارض ثمود
بر جهان مشعوف بودند ازغلط
می بیندیشید آیا کآن سراست
هم بدانستند کاندر نرد قوم
تازظنوا انهم قد کذبوا
هم بگردد باز گردانید نیز
نیست قرآن گفت بر هم بافته
بخشش است و رحمت است ورهنمای
وان بود نا وحی ازیك سرزمین
زانکه باشد قوه های طبع وحس
قوه های طبع و نفس تابعند
لیك خواب مؤمنان کاندر رهند
لیك از اضغاث احلامست دور
فرق آن ناخواب دیگر مردمان
زانکه باشد قوه های حس قوی
همچو محبوسی که بیند در منام
همچنین بیند اندر هر مقام
یا که علت باشد آنرا اضطرار
گردد آثار طبیعت بس ضعیف
یا که باشد طالعی کش در منام
محلی بود این تعقل کن بفهم
عین واقع بود و وحی پرده‌سوز
چون هنوز او در ره ازتأثیر بود
خود نوباشی یوسف وقت ایعزیز
عرضه کردی آن بروح نیك رای
هم مرومهرانشان درسیروگشت
زین قصص یادآوردت حق والسلام

رأی خود کردند چون جمع ازفضول
پس یقین زاخبارغیب است این بیان
بگروندت هرگزایشان ای خلیل
غیر پندی از خدای عالمین
روی گردانند و غافل زان نشان
جز که ایشانند مشرك بر خدای
چون زمان آن در آید برشتاب
راه من باشد همانا بر رشاد
بر بصیرت باشد او عقل قوی
بر رسالت جز رجالی زاقتضا
پس ببینند از تعقل وز یقین
کاهل پیش‌ترا ازان عبرت فزود
عاقبت آن بودشان بهج و عط
مر شما را در تعقل بهتر است
نیستشان عوائق الا کذب و لوم
تافتند از یکدیگر ناچار رو
قهر ما از کافران پرستیز
یا رسولش از خیالی یافته
درهر انکوراست ایمان برخدای
خاص شد بر اولیای مرسلین
مر مطلع روح واز وی مقتبس
از پی ضبط صور بیمانعند
نی تمام ازملك وملکوت آگهند
زانکه نبود روح غالب رافتور
این بودکه نیست اضغاث اندران
نیستشان ره بر بساط معنوی
شد خلاص ازبندو بیندان یافت کام
خواب با واقع مطابق این عوام
رانکه مضطر نیستش بانفس کار
پس بواقع بر خورد روح لطیف
حق کند اتمام حجت لا کلام
مانقی را گر زتهمت هست سهم
ازجهان شد برجان بعدازسه روز
خواب او محتاج بر تعبیر بود
نیست یادت خواب خویش ازهیچ چیز
گفت پنهان دار زاخوان هوای
که زابر روح هواهی دور گشت

سورة الرَّعد ثَلاثَ وَ اَرْبَعُونَ آيَةً وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمْ

بنام خدای بخشندهٔ مهربان

الٓمٓرٰ تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَ الَّذِي أُنْزِلَ اِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ

این آیتهای کتابیست وآنچه فرستاده شد بتو از پروردگارت حق است ولیکن اکثر مردمان نمیگروند

٢ اَللّٰهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمٰوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ اسْتَوٰي عَلَي الْعَرْشِ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ

خداست که برافراشت آسمانها بی ستون که مبینید انهارا پس مستولی شد بر عرش و مسخر کرد آفتاب وماه را

كُلٌّ يَجْرِي لِاَجَلٍ مُسَمًّي يُدَبِّرُ الْاَمْرَ يُفَصِّلُ الْاٰيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ ٣ وَ هُوَ الَّذِي

هریك میروند تا مدتی نام برده شده تدبیر میکند کار کاینات را بیان میکند آیتهارا باشد که شمارسیدن جزای پروردگارتان یقین کنید واوست که گسترد

مَدَّ الْاَرْضَ وَ جَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ وَ اَنْهَاراً وَ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ يُغْشِي-

زمین را وگردانید درآن کوها ونهرها واز همه ثمرها گردانید درآن دو صنف دو تا میپوشاند پرده

اللَّيْلَ النَّهَارَ اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَاٰيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ٤ وَ فِي الْاَرْضِ قِطَعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ وَ جَنَّاتٌ مِنْ

ازشب روزرا بدرستیکه درآن هرآینه آیتهاست ازبرای قومی که تفکر میکنند ودر زمین جزءهاست نزدیك هم وبوستانها از

اَعْنَابٍ وَ زَرْعٌ وَ نَخِيلٌ صِنْوَانٌ وَ غَيْرُ صِنْوَانٍ يُسْقَي بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَ نُفَضِّلُ بَعْضَهَا عَلٰي بَعْضٍ فِي

انگورها وزراعت وخرماهای بیان دو تا از یك اصل رسته وجز آن که آب داده میشود بیك آب وزیادتی میدهیم برخی از آنهارا بر برخی در

الْاُكُلِ اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَاٰيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ٥ وَ اِنْ تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ اَئِذَا كُنَّا تُرَاباً اَئِنَّا لَفِي

ثمر بدرستیکه درآن هرآینه آیتهاست از برای گروهی که دریابند بعقل واگر عجب میداری پس عجب است گفتارشان که آیا چون باشیم خاك آیا بدرستیکه

خَلْقٍ جَدِيدٍ ٦ اُولٰئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ وَ اُولٰئِكَ الْاَغْلَالُ فِي اَعْنَاقِهِمْ وَ اُولٰئِكَ اَصْحَابُ النَّارِ هُمْ

ما هرآینه درآفرینش تازه ایم آنگروه آنانند که کافر شدند بپروردگارشان وآنگروه باشد غلها در گردنهاشان وآنها اهل آتشند ایشان

فِيهَا خَالِدُونَ ٧ وَ يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ وَ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثُلَاتُ وَ اِنَّ رَبَّكَ

درآن جاودانیانند وشتاب میخواهند از تو بدیرا پیش از خوبی وبدرستیکه گذشت پیش از ایشان عقوبتها وبدرستیکه پروردگار تو

لَذُو مَغْفِرَةٍ لِلنَّاسِ عَلٰي ظُلْمِهِمْ وَ اِنَّ رَبَّكَ لَشَدِيدُ الْعِقَابِ ٨

هرآینه خداوند آمرزش است مر مردمارا بر ستمشان وبدرستیکه پروردگار تو هرآینه سخت عقوبت است

سورةُ الرعد است رآیات کتاب
میم هم بر ملك بی پایان او
یاکه این اوصاف ذات مطلق است
لیك بسیاری ز مردم نگروند
یا ستونش نفس پاك آدم است
عرش را پس کرد مستولی بران
هریك از آن میرود بر نظم وطور
خلق تا گردند زآنها منتفع
همچنین تفصیل آیات از کتاب
تا شما گردید شاید بیگمان
کوهها را آفرید از بهر این
ازدو صنف اعنی که شیرین یا ترش
بس نشانی اندر این آثارهاست

اربعون وهم ثلاث اندر حساب
را برزق رأفت و رضوان او
یاکتاب از جمع وحدت مشتق است
زانکه از سمع تعقل نشنوند
مظهر جامع که سر عالم است
قلب انسانست عرش اندر نهان
تا زمانیکه معین شد بدور
تا که گردد سیر آنها منقطع
میدهد در امر ونهی از فصل وباب
در قیامت بر لقاء ربتان
تا که گردد استوار ازوی زمین
هریکی برجای خود مطبوع وخوش
بر تفکر آنکه را درکارهاست

کرد اشارت بر الف رآلاء خویش
تلك آیات الکتاب اعنی که این
وانچه شد نازل بسویت ازخدا
آن خدائی کافرید این آسمان
وان بود پوشیده از ابصار خلق
آفتاب و ماه را فرمود رام
هستشان هر روز ازشرقی طلوع
میکند تدبیر فرمان را بکار
یا بتفصیل از کتاب ما خلق
هم زمین را برکشید از روی آب
جویها جاری نمود از نهر وشط
می بپوشاند مگر شب را بروز
در زمین هم پارها بر یکدگر

لام بر لطفش بخلق از بعد وپیش
هست زآیتهای قرآن مبین
حق بود تا منتهی از ابتدا
بی زاستون که شما بینید آن
بینداینکو واقف است از کار خلق
بر صلاح حال خلق از خاص وعام
همچنین بر مغرب دیگر رجوع
برنظام ملك وملکوت از قرار
بهر عبرت میکند اظهار حق
کرد ساکن تا بجایش ز انقلاب
میوه ها پس کرد خلق از هر نمط
روزرا هم بر شب آن گیتی فروز
متصل باشند گر داری نظر

بعضی ازآن شوره وخشك وسیاه | که نروید هیچ ازان وقتی گیاه
باغها زانگور وخرما بس فراخ | رسته ازیك اصل چندین برك وشاخ
بعض را بر بعض افزونی دهیم | بهرخوردن طعم و موزونی دهیم
کاندر اشجار و ثمرها بخلاف | اینچنین باشد نمایان اختلاف
ورنه میباید که ازیك آب وخاك | یك ثمر روید چوانگوری زتاك
زانکه از یك نطفه آمدونطفه‌ها | گشته اند از چار عنصر ابتدا
دونفر وانگه چو بینی در بسیج | نیست یکصورت ویك صورت هیچ
گر تعجب میکنی ای متعجب | شاید از اقوالشان کردن عجب
میشویم آیا که زان پس زنده باز | چشم فکرت اینگروه را نیست باز
کافرند این قوم بر پروردگار | بودشان خواهد بگردن غل ز نار
دوزخی سوزنده‌تر ازجهل نیست | وان سزد اهل دانش سهل نیست
رنج استیصال چون تأخیر یافت | اندر این امت که سابق میشتافت
پیش ازآنها واگهی نگذشته است | داستانها هست و امثالش بدست
هم بود پروردگارت سخت گیر

بعض دیگر نرم وصالح بهر زرع | رویدازوی هرگیاه ازاصل وفرع
میخورد این کشت وبستان فزون | در تمام ارض یك آب از عیون
مرد لاالتهاست بیش ازحصروحد | اندر این از بهر ارباب خرد
نیست این بی اختیار صانعی | که بقدرت نیست او را مانعی
همچنین باید که بریك شکل وخو | جمله باشند این خلایق سوبسو
هیچ نبود اختلافی اندر او | از طریق اصل وهم ازرنك وبو
همچنین بر یکصفات ویك خصال | ونیست جز ازقدرت بیچون محال
که شویم آیا شدیم آنگه که خاك | باز ما در خلقت نو زایست پاك
کانکه اول کرد ایجاد بشر | هست قادر باز بر عود دگر
جاودان ایقوم اندر دوزخند | گمرهیشان دام و ایشان درفخند
بر عقوبت میکنند ایشان شتاب | پس نورا قبل ازنکوئی و ثواب
بود تأخیرش نکوئی در انام | میکنند آنرا طلب با اهتمام
صاحب آمرزش بود پروردگار | مردمانرا در ستمها آشکار
درعقوبت کافران را ناگزیر

وَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ ۹

ومیگویند آنانکه کافرشدند چرا فروفرستاده شدبر او آیتی از پروردگارش جز این نیست که تو بیم کننده و از برای هر قومی راه نماست

بر پیمبر کافران گویند نیست | ازچه نازل آیت ازرب گر نبی است
بیم ده تو خلق را بر آزادگی | هم بهرقومی است ازحق هادئی
هرزمان کآمد نبی پاك دلق | بل مناسب معجزش باوضع خلق
فوق آنرا داد بروی کردگار | تا بود حجت بخلق روزگار
سحر هم درعهد موسی بود بیش | وان عصا آورد در تبلیغ خویش
ایدرمان علم فصاحت شایع است | واین کلام اندرفصاحت جامع است
تا قیامت هیچ بر لفظ عرب | این چنین ناید کلامی بوالعجب
سورهٔ گر مثلش آرید ازشاع | نیست حاجت هیچ برجنك ونزاع
گر نگوئیم درسخن باشد قصور | هم بود زانصاف و دانائی بدور
گر کس آرد بعد قرآن دعوتی | هم نباشد جز بیانش حجتی
احمد آورد این نشان دردعوتش | جز بیان الا که باشد حجتش
قطره با بحر ار نماید همسری | خنده آید بحر را زان داوری
شد چوقرآن معجزازسابق بخلق | حکم سابق سابقست ای پاك‌دلق
پارسی یا تازی آنچه گفتنی است | بعد قرآن بالیقین اعجاز نیست
تا چو تفسیر صفی دانی مگر | تا قیامت در جهان ناید دگر
نی که باشد معجزی و حجتی | لیك چون دارد بقرآن نسبتی
سورهٔ را نظم کن در امتحان | همچوآب و آینه صاف وروان
نکنم از اظهار داد حضرتش | ناسپاسی کرده ام بر نعمتش
ای خدا دانی توخود سر نهفت | که صفی ازخود ستائی این نگفت
میبخواهم تا کسی را من بکیش | زین سخن مایل نمایم سوی خویش
سال عمرم هست برنزدیك شصت | از هوسها تا چه دیگر باقی است
شصت سالم داده نان بی منتی | هم بر آورد ارکه بودم حاجتی
آنچه قسمت در نخستم داده بود | بی تکلف بهر من آماده بود
صحت و آسایش و امنیتم | داد و بر افزون صفای نیتم
آنچه بر من داده سلطان ملیك | بالله ار باشد کسی بامن شریك
گفت من رزقت دهم بیرنج حلق | همنخواه ازمن توملك وگنج وخلق
واچه بروی نیست هیچت احتیاج | درجهان و از وی باشی لاعلاج

آیتی یعنی که ما خواهیم ازاو | نی که خود آورده است آن ناجو
بر تو یعنی نیست چیزی جز بلاغ | از مراد مردمت باشد فراغ
آنچه شایع بود در ایام او | از کمال و علم اندر جستجو
مرده زنده کرده عیسی بر نشان | بد چو شایع علم طب درآنزمان
همچنین هر عصر هر پیغمبری | فوق خلقش بود فرهنك و فری
یافت هم بروی فصاحت احتشام | یابد این باشد کس ازتازی کلام
معجزاینست ار شما داریدهوش | هست ایان کافی ازجنك وخروش
چون رسید اینجا کلام دلپذیر | با تو گویم نکتهٔ نغز ای فقیر
تا بپنداری که باشد قصد من | نی قومی لیك پیش آمد سخن
نیست مکمی دعوت اورا بیان | کآن بد از پیغمبر آخر زمان
گر بتازی آمد آرد پس یقین | پیش قرآن چیست کش خوانی متین
شبهه را سازم قوی گرچندقوم | مثل قرآن باشد آن ازبیش وکم
بعد از آن سود دگرمعجز بیان | جز که باشد چیز دیگر در نشان
گر شناسی پارسیرا ای رفیق | اندکی شو اندر این دور دقیق
گویدارکس ممکن است اینسان سخن | بشنو از وی لیك تو باور مکن
مثلش آوردن بسی باشد شگفت | گر توانی کی کست ره بر گرفت
نفس را ستایم الا آنکه هست | شکر منعم حتم بهر حق پرست
اندر این اکرام خاص ازماخلق | برگزیده مر صفی را عون حق
بلکه شکر نعمت ذوالطول کرد | وان زقلب وهش نه محض قول کرد
یا که خواهم مزدی ازخلق گدا | یا که جویم پشت وعون جزخدا
ورکه‌هم باقیست چیزی ازامید | کافی از خلق است خلاق مجید
هرگز از دنیا نبودم درهمی | هم نخوردم بهر تحصیلش غمی
ازکه خواهم درجهان چیزی‌دگر | با وجود آنچه دادم داد گر
نیستم همسر بکس درهیچ کار | تا کنم با کس نکاری کارزار
با که باشم پس باسری در نزاع | منت ارید را نداد بی صداع
آنچه محتاجی توبروی بی طلب | بدهمت خود با سبب یا بی سبب
واگذار آنرا بر این خلق مجاز | خود ز دنیا وآخرت کن بی‌نیاز

تا بملك معرفت میرت کنم
این تورابه یاکه ملك هردوکون
هر زمانی باشد اندر دعوتی
کاندراین آیت مخاطب مرتضی است
کشد این آیت چونازل بررسول
شاد آنکوهادیش دررہ علی است
در سلوك آنجان وسربسپردست
اهل ظاهر را علیع باشد امام

صاحب این نطق وتقریرت کنم
چشم ولعل یار نه یانقش و لون
رهنما پیغمبری بر امتی
بر همه خلق جهان اورهنماست
دست بر سینه نهاد اندر قبول
هر زمانی درولایت باولی است
در حقیقت پیش جانان مردست
راه و منزل اهل باطنرا تمام
نگذرم زین نگذرد چنداززمان

نظم تفسیر از نمائی جایز است
گو کتاب امروز برهاست وبس
جمله در تفسیر کل قوم هاد
فخررازی گفته درتفسیرخویش
که نبی منذرم من بر عباد
در سلوك فقر و سیر مرحله
درطریقت ره بری برکوی یار
حق پرستانش بحق دانندو بس
دامنش نگذارد ازکف‌عشق‌جان

تاشود ظاهرکه قرآن معجزاست
نیست برهان بر مراد ومیل کس
با هم آن دو فرقه دارند اتحاد
بعض دیگر هم زاهل دین‌وکش
هم تو اشی ای علی مولاوهاد
متصل سازد بحیدر سلسله
درحقیقت دین و دل سازی نثار
حق بود برقول درویشان نفس

اَللّٰهُ يَعْلَمُ مٰا تَحْمِلُ كُلُّ اُنْثٰي وَمٰا تَغِيضُ الْاَرْحٰامُ وَمٰا تَزْدٰادُ وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدٰارٍ ١٠ عٰالِمُ

خدامیداندآنچه‌برمیدارد هر ماده وآنچه‌را مکاهد رحمها وآنچه‌رامی‌افزاید وهمه چیز نزداو باندازه‌است دانای

الْغَيْبِ وَالشَّهٰادَةِ الْكَبِيرُ الْمُتَعٰالِ ١١ سَوٰاءٌ مِنْكُمْ مَنْ اَسَرَّالْقَوْلَ وَمَنْ جَهَرَ بِهِ وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ

نهان وآشکاراست بزرگست برتراست یکسانست ازشما کسیکه‌پوشیدگفتاررا وکسیکه آشکارکردآنراوکسیکه او پنهانست

بِاللَّيْلِ وَسٰارِبٌ بِالنَّهٰارِ ١٢ لَهُ مُعَقِّبٰاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ اَمْرِاللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ

بشب‌وآشکاراست بروز مراوراست‌ازپی‌هم درآیندهاازپیش‌روی‌او وازپس‌پشت‌اوکه‌نگهبانی‌مکنندش‌از امر خدا بدرستیکه خدا

لٰا يُغَيِّرُ مٰا بِقَوْمٍ حَتّٰي يُغَيِّرُوا مٰا بِاَنْفُسِهِمْ وَاِذٰا اَرٰادَ اللّٰهُ بِقَوْمٍ سُوٓءً فَلٰامَرَدَّ لَهُ وَمٰا لَهُمْ

تغیرنمیدهدآنچه‌باجمعیست تاوقتیکه تغیردهندآنچه‌در نفسهای‌ایشاست وجون خواهد خدا بجمعی بدی پس‌نه‌گردانیدن نباشدمرآنرا ونباشد

مِنْ دُونِهِ مِنْ وٰالٍ ١٣

مرایشانراغیرخدا هیچ‌مددکاری

گو خدا داند که هرزن حمل او
نم بود راعضاش اعمی دررحم
نرد او هر چیز باشد نیز هم
هست یکسان گرکسی قولی نهان
وانکه اودرشب طلبکار خفاست
شد مساوی پیش آن دانای راز
تا نگهداری کنندش زامرحق
ده ملك باشد موکل بی نکول
جیاشان میربودند از زمین
روزی آمد عامر ابن طفیل
در خلافت گفت داریم استوار
گفت پس‌ندهی‌چه‌منصب ناگزیر
با تو خواهم کرد تنها گفتگو
از قفا ناکه بپیغمبر زند
تافت برقی زود و خادمرا فشرد
در ره ازمرکب بمحرومی فتاد
در خبرباشد که چون تحریم خمر
شیشهٔ بود از شرابش در بغل

دررحم چون بداست آن یا نکو
یاکه افزون هست مستوراین‌مهم
هر باندازه بدون بیش و کم
سازد از وی یاکند فاکس‌عیان
فعل خود پوشیده اندرپرده‌است
کاو نداند سرو جهر جمله باز
مر ملایك از حوادث بر نسق
بنده‌را وین‌هست اشارت‌برعقول
رمز معقولست این نیکو ببین
سوی او با جملهٔ اصحاب وخیل
بعد خودگفت این بودبا کردگار
گفت بر اصطبل واسبانی امیر
تا دانم حق و باطل را نکو
بیخبر کآن تیغ بر خود بر زند
گوتوان شمشیر بروی‌خوردومرد
دست وپایش‌خوردگشت‌وجان‌بداد
شد مأکد زامرحق برزیدوعمر
چون فتادش چشم بر شاه اجل

نر بود یا ماده کوته یا دراز
نقصد یا مدت بود زان بیمقال
اوست دانا بر نهان و آشکار
یعنی اندر نفس سازد مخفی
وانکه اوظاهر کنندهٔ فعل‌خود
خود بوند آیندگان اوزار پی
یا نویسند آن کرام الکاتبین
در حدیث آمد نگشت ازملك
گفته اند این آیه ازوجه نزول
گفت اسلام آورم گرمن براست
گفت بر قومی کنی فرمان‌روا
گفت حاجت نیست براین منصبم
گشت راضی مصطفی با اونشست
احمد آنرا دیدوگفت ای‌ذوالمنن
رفت عامر گفت از لشکر بزود
اِنَّ اللّٰهَ لا يُغَيِّرُ ما بِقَوم
بود روزی مصطفی اندرعبور
گفت یارب پرده یکبار دگر

کاهد ازوی یا شود افزوده باز
اندکش‌شش‌مه فزون نزدیك‌سال
بس بزرك و بس بلند ازاقتدار
یا که گوید فاش با یار وفی
هست اندر روز نزد نیك و بد
هم زپیش‌روی‌و هم ازپشت‌وی
قول و فعل بنده را اندر زمن
مر موکل بندگانرا یك بیك
هست راجع مرضمیرش بررسول
چیست بهرم گفت آنچه‌عامه‌راست
گفت نی بر عدل این باشد بنا
زانکه من‌اسبان خودرا صاحبم
گفت خادم حربهٔ گیرد بدست
کن کفایت شر ایشانرا زمن
برکنم این شهررا من ازجحود
جزکه خود ندهند تغییرآن زلوم
یك جوانی دید زانصاراو زدور
برکشی بر روی کار من اگر

ترك این عصیان كنم تائب شوم ‖ ستر كن ای پرده پوش ذوالكرم
گفت آور پیش تا بینم كه چیست ‖ چون چشید او دید غیر از سركه نیست
گفت بود این خمر ای سلطان جان ‖ چون تورا دیدم نمودم توبه زان
حق نخواهد هر كس جز نیكوئی ‖ گر بد آید پیش خود باعث توئی
حكمت حق چونكه باید اقتضا ‖ تا كه قومی را رسد سوء القضا
ما لهم من دونه من وال را ‖ باش موقن تا شناسی حال را

گفت پیغمبر مر اورا چیست این ‖ گفت باشد سركه ای سلطان دین
هم چشیدند از وی آن اصحاب و یار ‖ بود سركه آن جوان بگریست زار
گفت پیغمبر كه آری خمر بود ‖ توبه كردی یافت تغییر آن بزود
نیكوئی از نیكوئیها زایدت ‖ بد كنی آن بد یقین پیش آیدت
نیست پس رد كردن آنرا ایتلاف ‖ باز نتوان داشت یعنی بر گزاف
غیر حقشان والیء یعنی كه نیست ‖ تا كه دارد باز از ایشان گر بدیست

هُوَ الَّذِي يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفاً وَ طَمَعاً وَ يُنْشِئُ السَّحابَ الثِّقالَ ١٤ وَ يُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَالْمَلٰئِكَةُ

اوست كه مینماید شمارا برق برای بیم دادن و امیدوار گردانیدن و پدید میآورد ابرهای گرانبار را و تسبیح میكند رعد بستایش او و فرشتگان

مِنْ خِيفَتِهِ وَ يُرْسِلُ الصَّواعِقَ فَيُصِيبُ بِها مَنْ يَشآءُ وَهُمْ يُجادِلُونَ فِي اللّٰهِ وَ هُوَ شَدِيدُ الْمِحالِ

از ترس او و میفرستد صاعقهارا پس میرساند آنرا بهر كه میخواهد و ایشان مجادله میكنند در خدا و او سخت عقوبتست

١٥ لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لايَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ اِلاّ كَباسِطِ كَفَّيْهِ اِلَى الْماءِ

مر اوراست دعوت حق و آنانكه میخوانند از غیر او اجابت نمیكنند مر ایشانرا بچیزی مگر چون كشاینده دو كفش سوی آب

لِيَبْلُغَ فاهُ وَ ماهُوَ بِبالِغِهِ وَ ما دُعآءُ الْكافِرِينَ اِلاّ فِي ضَلالٍ ١٦ وَ لِلّٰهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمٰواتِ وَ

تا برسد بدهنش و نیست آن رسنده بآن و نیست خواندن كافران جز در گمراهی و مر خدارا سجده میكند هر كه در آسمانها و

الْاَرْضِ طَوْعاً وَ كَرْهاً وَ ظِلالُهُمْ بِالْغُدُوِّ وَ الْاٰصالِ ١٧ قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمٰواتِ وَالْاَرْضِ قُلِ اللّٰهُ

و زمین است خواه و ناخواه و سایهاشان در بامداد و شبانگاهها بگو كیست پروردگار آسمانها و زمین بگو خداست

قُلْ اَفَاتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِهِ اَوْلِيآءَ لا يَمْلِكُونَ لِاَنْفُسِهِمْ نَفْعاً وَلا ضَرّاً قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْاَعْمٰي وَالْبَصِيرُ

بگو آیا پس گرفتید از غیر او دوستان كه مالك نمیباشند از برای خودهاشان سودی و نه زیانی بگو آیا مساوی میباشند نابینا و بینا

اَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُماتُ وَالنُّورُ اَمْ جَعَلُوا لِلّٰهِ شُرَكآءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشابَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ قُلِ

یا آیا مساوی میباشند تاریكیها و روشنی یا گردانیدند برای خدا انبازانیكه آفریدند چون آفریدن او پس مشتبه شد آفریدن بر ایشان بگو

اللّٰهُ خالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَ هُوَ الْواحِدُ الْقَهّارُ ١٨ اَنْزَلَ مِنَ السَّمآءِ مآءً فَسالَتْ اَوْدِيَةٌ بِقَدَرِها فَاحْتَمَلَ

خدا آفریننده همه چیز است و اوست یكتای قهر كننده فرو فرستاد از آسمان آبرا پس روان شدرودخانهها از آن آب باندازه خود پس برداشت

السَّيْلُ زَبَداً رابِياً وَ مِمّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النّارِ ابْتِغآءَ حِلْيَةٍ اَوْ مَتاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهُ كَذٰلِكَ يَضْرِبُ

این آب روان كف بلندرا و از آنچه می افروزند بر آن در آتش از برای طلب پیرایه یا مایه تعیش كف است مثل آن همچنین میزند

اللّٰهُ الْحَقَّ وَالْباطِلَ فَاَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفآءً وَ اَمّا ما يَنْفَعُ النّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْاَرْضِ كَذٰلِكَ

خدا مثل حق و باطل را پس اما كف پس میرود انداخته شده و اما آنچه نفع میدهد مردم را پس دیر میماند در زمین همچنین

يَضْرِبُ اللّٰهُ الْاَمْثالَ لِلَّذِينَ اسْتَجابُوا لِرَبِّهِمُ الْحُسْني وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ لَوْ اَنَّ لَهُمْ ما فِي

میزند خدا آن مثلهارا از برای آنانكه اجابت نمودند مر پروردگارشانرا خوبیست و آنانكه اجابت نكردند مر اورا اگر آنكه بود مر ایشانرا در

الْاَرْضِ جَمِيعاً وَ مِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ اُولٰئِكَ لَهُمْ سُوءُ الْحِسابِ وَمَأْوٰيهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهادُ ١٩

زمین است همه و مثلش با آن هر آینه فدا داده بودند بآن آنها از برای ایشانست بدی حساب و منزل ایشان دوزخ است و بد است آن بستر

اوست آنکس کو نماید بر شما
درهوا گردد پدید ازوی سحاب
یاکه چون آواز رعد آید بگوش
کم بود کز مهر دل یادش کنی
هست اینهم نوعی از الطاف او
ترسی ازموشی که جسد درحصیر
ورکنی یادش دمی ازروی مهر
نقل از باقر ع نماید این خبر
میکنند ایشان جدال اندر خدای
حق بود بس سخت قوت درمحال
نی اجابت کرده برچیزی شوند
تشنهٔ کو بر سر چاهی رسد
زانکه نه داناست برخواننده آب
خواندن ایشان نباشد جز ضلال
یازطوعی چون ملایك وان عباد
سایه اهل سموات و زمین
ای محمد ص کیست گو پروردگار
گو فرا گیرید آیا پس شما
کور و بینا گو که آیا در نظر
ساختندی با خدا آیا شریك
یعنی آسان کو جهانی آفرید
گو خدا کاو واهب تمیزهاست
آب را نازل نمود اوز آسمان
پس کفی را حمل کرد آن سیل بر
هست چون آن کف که باشد روی آب
در منابع میرود بعضی از او
پس رود کف ساقط و مطروح و پست
حق مثلها را زند اینسان تمام
وانکه ننمودند اجابت را و یقین

برق را از خوف و طمعی درهوا
ابرهائیکه گرانبارند زآب
میکند تسبیح سامع زانخروش
جز که بیم از قهر جلادش کنی
کت نماید سوی خویش از خوف رو
زاو نترسی این دلیل است ایفقیر
از تو اندیشد برفتارش سپهر
با روایتی بس صدیق و معتبر
کزچه چیز است او بعقل مقتدای
هم مگر ابله کند دراوی جدال
بی مقصودی رتمیزی شوند
بپرسن بی دلو از راهی رسد
هم نه قادر تا بر اوگیرد شتاب
هیچ مر اصنامرا با ابتهال
که کنندش طاعت ازعشق و وداد
صبح وشامش سجده آرند ازیقین
بر سموات و زمین بر استوار
غیر او معبود و گیرید اولیا
مر مساوی باشد از روی نظر
آنچه را نبوند بر خلقی املیك
هم کنند ایشان زنو خلقی پدید
آفرینندهٔ تمام چیز هاست
رودها زان پس بهر سو شد روان
یعنی آورد از تموج بر زبر
همچنانکه ذکر شد در انساب
در عروق ارض هم بعضی فرو
وان فلز ماند بقعر اندرنشست
تاکه عبرت باشد آن بر خاص و عام
گرکه زایشان باشد آنچه درزمین
آنگره باشند در سوء الحساب

مر مسافر را بود ازبرق بیم
میکند بر حمد او تسبیح رعد
زانکه موجب باشد او برخشیت است
زان بترساند ترا از کل شیء
گر زمهری روی دل با اوکنی
گر جوی برسی بخلوتها زحق
مر صواعقرا فرستد از سماك
صاعقه بر مؤمن و کافر رسد
یا جدل سازند با پیغمبرش
هست اورا خواندن حق وانکسان
جز تثل آنکه بگشاید کفش
آنرا خواند کش آید بر دهن
خواندن کفار هم باشد چنین
میکند سجده خدا را بالیقین
یا زکرهی همچو کفار دیار
سر ایجاد این نه بر پیرایه است
هست ایشانرا حوالی کو خداست
که بنفس خویش مالك بیسند
یا برابر باشد آنظلمات و نور
همچنانکه آفریده است آنخدای
حاصل آنکه خالقی دگرفته‌اند
در الوهیت بود یکتا بذات
در هران وادی بقدر وسع و تاب
و آنچه هرانچه برفروزند آن سار
حق زند مرحق و باطلرا مثل
هست بالای فلز یا روی آب
وانچه باشد نفع مردمرا در ان
یعنی آنها که اجابت آورند
یا که باشد مثل آن با او همه
مر جهنم باشد ایشانرا ایاب

لیك طامع زاوست بارانرا مقیم
چونکه یابد حکم غریدن بوعد
یاد حق کردن در آندم نوبتست
تاکنی ازترس و خوفی یاد وی
بشدت از خلق عالم ایمنی
می نترسند از نشان ما خلق
تا کند زاو هرکرا خواهد هلاك
جز بر آنکو ز حق باوی بود
کاو صفت ازحق کند درمحضرش
که بغیر او بخوانند از بتان
سوی آب از دور بهر مصرفش
نی رسنده باشدش آب ای حسن
مر بتانرا نیست سودی اندراین
آنچه باشد در سموات و زمین
که بخوانندش بگاه اضطرار
هرچه حادث باشد اوراسایه است
زن کنی الزامشان بدصدق و راست
هم نه برسود وزیان مبنی استند
نور ایمان ظلمت شرك و غرور
تا تشابه بود اندر خلق ورای
که تواند آفرید از خلق چند
غالب او بر هرچه هست ازممکنات
نی فزون زاندازه تا سازدخراب
بهر زیور یا متاعی اهل کار
بر چنان آبی که آید در محل
قول باطل چون کفی در انقلاب
پس بماند در زمین صافی روان
رب خودرا هم بنیکی درخورند
فدیه بدهند آن بحق بیوا همه

اَفَمَنْ يَعْلَمُ اَنَّمَا اُنْزِلَ اِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ اَعْمٰي اِنَّمَا يَتَذَكَّرُ اُولُوا الْاَلْبَابِ ٢٠

آیا پس آنکه بداند که آنچه فرو فرستاده شد بتو از پروردگارت حق است چون کسی است که او کوراست پند نمگیرند صاحبان خردها

اَلَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللّٰهِ وَلَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ ٢١ وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا اَمَرَ اللّٰهُ بِهِ اَنْ يُوصَلَ

آنانکه وفا میکنند به پیمان خدا و نمی شکنند پیمان را وآنانکه می پیوندند آنچه را امر کرده خدا بآن که پیوند کرده شود

وَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَ يَخَافُونَ سُوٓءَ الْحِسَابِ ٢٢ وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَآءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَ اَقَامُوا الصَّلٰوةَ

ومیترسند از پروردگارشان و بیم دارند از بدی حساب وآنانکه صبر کردند برای طلب وجه پروردگارشان و بر پای داشتند نماز را

وَ اَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَ عَلَانِيَةً وَيَدْرَؤُنَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ اُولٰٓئِكَ لَهُمْ عُقْبَي الدَّارِ ٢٣ جَنَّاتُ

و انفاق نمودند از آنچه روزی دادیمشان نهان وآشکار و دفع میکنند بخوبی بدیرا آنها مرایشانراست عاقبت آنسرای بهشتهای

عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَ مَنْ صَلَحَ مِنْ آبَآئِهِمْ وَ اَزْوَاجِهِمْ وَ ذُرِّيَّاتِهِمْ وَالْمَلٰٓئِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ

اقامت دائمی که داخل میشوند آنها را و کسیکه شایسته شد از پدرانشان وجفتهاشان وفرزندانشان وملائکه داخل میشوند برایشان از

كُلِّ بَابٍ ٢٤ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ ٢٥ وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللّٰهِ مِنْ بَعْدِ

هر دری سلام برشما بسبب آنچه صبر کردید پس خوبست انجام آن سرای وآنانکه میشکنند پیمان خدارا پس ازاستوار

مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللّٰهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولٰئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ

کردنش ومیبرند آنچهرا امرکرده خدا بآن کهوصل کرده شودوفسادمیکنند در زمین آنهامر ایشانراست لعنت ومرایشاراست

سُوٓءُ الدَّارِ ٢٦ اَللّٰهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ وَفَرِحُوا بِالْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَمَا الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا

بدی آنسرای خدا وسیع میکند روزیرا برای آنانکه میخواهد وتنگ میگرداند وشادشدند بزندگانی دنیا ونیست زندگانی دنیا

فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مَتَاعٌ ٢٧ وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اللّٰهَ يُضِلُّ

در آخرت مگر متاعی ومیگویند آنانکه کافرشدند چرا فروفرستاده نشد براو آیتی از پروردگارش بگو بدرستیکه خدا گمراه

مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أَنَابَ ٢٨ اَلَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللّٰهِ أَلَا بِذِكْرِ اللّٰهِ

میگذارد آنراکه میخواهد وهدایت میکند بسوی خود آنراکه بازگشت کرد آنانکه گرویدند ومیآرامد دلهاشان بذکر خدا آگاه باشید بذکر خدا

تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ اَلَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبٰى لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ ٢٩ كَذٰلِكَ أَرْسَلْنَاكَ

میآرامد دلها آنانکه گرویدند وکردند کارهای شایسته خوشحالی مرایشانراو نیکوئی بازگشت همچنین فرستادیم

فِي أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهَا أُمَمٌ لِتَتْلُوَا عَلَيْهِمُ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَهُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمٰنِ قُلْ

در امتی که گذاشتند از پیش آنها امتها تابخوانی برایشان چیزیراکه وحی فرستادیم بتو وایشان کافرمیشوند بخدای بخشنده بگو

هُوَ رَبِّي لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ مَتَابِ ٣٠ وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ

اوست پروردگارمن نیست الهی مگراو براو توکل کردم وباوست بازگشت من واگر آنکه میبود قرآنی که برفتار در آورده شدی بآن کوهها یا

قُطِّعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كُلِّمَ بِهِ الْمَوْتٰى بَلْ لِلّٰهِ الْأَمْرُ جَمِيعًا أَفَلَمْ يَيْأَسِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ لَوْ

پاره پاره شدی بآن زمین یا بسخن در آورده شدی بآن مردگان بلکه مرخداراست امر همگی آیاپس نداستند آنانکه گرویدند که اگرمیخواست

يَشَاءُ اللّٰهُ لَهَدَى النَّاسَ جَمِيعًا ٣١

خداهر آینه هدایت کرده بود مردمانرا همگی

داند آیا کس فرستادند باز ‖ سوی آنچه از کردگار بی نیاز

راست باشد بی رتشکیک وگمان ‖ واعمی است آنکس که کرد انکار آن

غیر ازین نبود گران گیرندپند ‖ صاحبان عقلهای ارجمند

آنکسان کایشان بعهدحق وفا ‖ میکنند از غیر نقضی بی جفا

وانکه پیوندند با آن کامرشان ‖ کرده حق بروی بتحقیق ونشان

باشد آن پیوندشان بالاتصال ‖ با هرانچه عقل ازان یابد کمال

هم‌بودشان خشیت‌ازحق درعقاب ‖ هم هراسانند از سوءالحساب

وانکسانکه از مکاره یا جهاد ‖ صابرند و ثابت اندر اعتقاد

از پی خوشنودی پروردگار ‖ نز ریا و سمعهٔ یا زاشتهار

داشتند از فرض هم بر پا نماز ‖ بر فقیران نفقه کردند از نیاز

آنچه ازما بودشان رزق ومعاش ‖ نفقه پس دادند ازان پنهان و فاش

دفع کردند از نکوئیهای چند ‖ آنچه بودآن زشت وپست وناپسند

نیکی آوردند بر پاداش بد ‖ عفو کردند و عطا از قلب و ید

باشد ایشانرا یقین انجام نیك ‖ جنت عدن و مقام بیشریك

اندر آن گردند داخل ازفلاح ‖ وانکه باایشان بود مع درصلاح

ازپدرها و اززنان واولادشان ‖ باشد ار بر خیر استعدادشان

داخل آن افرشتگان ازکل باب ‖ در سلام آیندشان بی اجتناب

بر شما باد از شکیبائی درود ‖ صبرتان چون در بلا افزوده بود

گفت پیغمبر رسیدی بر خدا ‖ از فقیری بهتر آمد کز غنا

زانکه اهل فقر آنجا سرورند ‖ نزد حق ازدیگران نکو ترند

نیست چیزی به زفقراندرخصال ‖ داد نکو فقر خودرا ای بلال

پس بود نیکو سر انجام فقیر ‖ نعم عقبی الدار بشنو آن بگیر

وانکسانکه نقض عهد حق کنند ‖ بعد محکم کردن آنرا بشکنند

قطع سازند امرحقرا زان باصل ‖ که بدان زاوحکم پیوندداست ووصل

میکنند اندر زمین ظلم و فساد ‖ دوریست از رحمت ایشانرا نیاد

بد بودشان پس سرای آخرت ‖ یا که سوء عاقبت بیمعذرت

رزق هرکسرا که میخواهد خدا
گشته‌اند این اهل دنیا جمله شاد
کافران گویند نازل از چه رو
ره نماید هم برآنکو باز گشت
می بدانید اینکه بر ذکر خدا
باشد ایشانرا خوشیها بی حساب
امی که برگذشت است ارشان
گرچه هیچ ایشان برحمن نگروند
بسمله چون بر نوشتند ابتدا
آنکه معبودی جزاو نبود بذات
مشرکان گفتند با خیر الوری
پس باین قرآن جبال مکه را
حد خود یعنی قصی ابن کلاب
چون زعیسی بهترم گوئی صریح
یا زمین بشکافه کشتی بدان
حق بر آیاتیکه کردند اقتراح
می نگشتند ایچ آیا با امید

از ره حکمت گشاید هرکجا
بر حیوة دینی بی اعتماد
میگردد آیت از ربش بر او
گرد بر وی و از منیتها گذشت
مطمئن گردد قلوب با صفا
درجرا طوبی لهم حسنُ مآب
پیش از ایشان بوده‌آنچه ازامتان
نام او از سمع ایمان بشنوند
مشرکان کردند از رحمن ابا
من بر او کردم توکل ازجهات
که تو گوئی من رسولم ازخدا
دور کن تا ارض ما یابد فضا
زنده کن اورا بقول مستجاب
مرده را میکرد زنده پس مسیح
مرده یا زنده شود زاو درزمان
قادراست اما برآن نبود صلاح
مؤمنان زایمان این قوم عنید

هم نماید تنگ برهرکس که خواست
زندگی این جهان بر صداع
کوکند گمره خدا آنرا که خواست
مؤمنان آرام یابد قلبشان
آنکسانکه بگرویده بر حقند
ای محمد صم همچنین از رحمتی
تا که برخوانی برایشان آنچه وحی
چونکه در صلح حدیبیه نوشت
ما برحمن نسیم آگه براست
هم بسوی اوست مارا بازگشت
هست وین قرآن زحق نازل بمن
ارض را بشکاف تا گردد روان
تا که در حقیقت گردد گواه
آمد این آیت که قرآن گر که بود
هم نیاوردندی ایمان این گروه
حاصلی گر داشت بر ایمانشان
یا ندانستند آیا که خدا

وسعت و تنگی ارزاق ازخداست
نیست اندر آخرت غیر ازمتاع
یعنی آنکو بازگشت ازراه راست
مر بذکر حق که سازد جلبشان
کرده اند اعمال نیکو والبقند
ما فرستادیمت اندر امتی
شد زما سوی تو اندرامر و نهی
عهد نامه آن رسول خوش سرشت
گو که او پروردگار ماسوی است
هم تمام ماسوی را بازگشت
خواهی از تابع شویمت سخن
جویها بهر زراعت در زمان
گوید این باشد پیمبر از اله
اینکه راند کوهها را ازحدود
ورنه زین قرآن شود برکنده کوه
بود کافی زان همه قرآنشان
ره نماید گر که خواهد جمله را

وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا تُصِيبُهُمْ بِمَا صَنَعُوا قَارِعَةٌ أَوْ تَحُلُّ قَرِيبًا مِنْ دَارِهِمْ حَتَّى يَأْتِيَ وَعْدُ اللَّهِ

وهمیشه آنانکه کافر شدند میرسد ایشانرا بسبب آنچه کردند مصیبتی سخت یا فرود میآئی نزدیك بخانه ایشان تا بیاید وعده خدا

إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ ٣٢ وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ فَأَمْلَيْتُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ

بدرستیکه خدا خلاف نمیکند وعده را وبتحقیق استهزا کرده شد برسولان پیش از تو پس مهلت دادم مرآنانرا که کافر شدند پس گرفتمشان

فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ ٣٣ أَفَمَنْ هُوَ قَائِمٌ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ قُلْ

پس چگونه باشد عقوبت من آیا پس کسیکه او نگهبانست بر هر نفسی بآنچه کسب کرد وگردانیدند از برای خدا شریکان بگو

سَمُّوهُمْ أَمْ تُنَبِّئُونَهُ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي الْأَرْضِ أَمْ بِظَاهِرٍ مِنَ الْقَوْلِ بَلْ زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مَكْرُهُمْ

نام برید آنهارا بلکه خبر میدهید اورا بآنچه نمیداند در زمین بلکه بظاهریست از گفتار بلکه آراسته شد از برای آنها که کافر شدند حیله ایشان

وَصُدُّوا عَنِ السَّبِيلِ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ ٣٤ لَهُمْ عَذَابٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَعَذَابُ

و باز داشته شدند از راه و کسیراکه اضلال کرد خدا پس نباشد مر اورا راهنمائی مرآنهارا عذابیست در زندگانی دنیا و هر آینه عذاب

الْآخِرَةِ أَشَقُّ وَمَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ ٣٥ مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا

اخرت سخت تراست ونباشد مر ایشانرا از خدا هیچ نگاهدارنده مثل بهشتی که وعده داده شد پرهیزکاران میرود از زیرش

الْأَنْهَارُ أُكُلُهَا دَائِمٌ وَظِلُّهَا تِلْكَ عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوْا وَعُقْبَى الْكَافِرِينَ النَّارُ ٣٦ وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ

نهرها میوه‌اش دائمی است وسایه‌اش اینست انجام آنانکه پرهیزکار شدند وانجام کافران اتش است وآنانکه دادیم ایشانرا

الْكِتَابَ يَفْرَحُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمِنَ الْأَحْزَابِ مَنْ يُنْكِرُ بَعْضَهُ قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ

کتاب شادمیشوند بآنچه فرو فرستاده شد بتو واز طایفهای دشمن کسی است که انکار میکند برخی از انرا بگو جز این نیست فرموده شدم که بپرستم خدارا

وَلَا أُشْرِكَ بِهِ إِلَيْهِ أَدْعُو وَإِلَيْهِ مَآبِ ٣٧ وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ حُكْمًا عَرَبِيًّا وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ

وشرك نیاورم باو بسوی او میخوانم وبسوی اوست بازگشت وهمچنین فرو فرستادیم انرا حکمی عربی واگر ازپی روی خواهشهای ایشانرا

بَعْدَ ما جاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مالَكَ مِنَ اللهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلا واقٍ ٣٨

پس از آنکه آمد ترا از دانش نباشد مر ترا از خدا هیچ ناصری و نه نگاهدارنده

دایم آنانرا که خود کافر شدند
یا تو بر نزدیکشان آئی فرود
تا که آید وعدهٔ حق بی‌نصوت
سخریت پیش از تو هم شد بر رسل
باشد آیا آنکه بر هر نفس او
اینست یعنی قادر ذوالاقتدار
می بگردانند از بهر خدا
پس بینند آن صفتها در امور
یا خبر بدهید او را از تبن
بلکه زینت داده گشته ز اشتباه
داشته بر بار هم گردیده اند
کافرانرا هست اندر این جهان
هم نگهدارندهٔ نبود بجا
جاری انهارش در زیر قصرهاست
این بود عقبای هر پرهیزکار
زانچه بفرستاده ایم آن بر تو ما
واز نصاری همچنین هشتاد تن
منکر بعضند ز آیات مبین
تا بیکتائی پرستم من خدا
همچنانکه من فرستادم عیان
که مترجم اوست بر لفظ عرب
می نباشد از عذاب حق تورا
بر پیمبر سرزنش کردند پس

میرسدشان زانچه کردند و کنند
از دیار اعلی حدیبیه نزود
فتح مکه یا قیامت یا که موت
پس بدادم مهلت آنانرا ز کل
بر نگهبان یا جزا ده بی غلو
با ضعف عاجزی یکسان نکار
کافران از چیزها اسرار ها
هیچ از ایشان خواهد آمد در ظهور
بر هر آنچه کو نداند در زمین
کافرانرا مکرشان بی انتباه
از ره حق واز طریق ارجمند
مر عذاب و ابتلا از هرشان
یا نگهشان دارد از قهر خدا
میوه هایش دایم اندر جنت هاست
عاقبت هم کافرانرا هست نار
وان یهودانند دارباب ولا
که باسلام آمدندی ممتحن
که موافق نیستشان با شرع و دین
هم نیارم شرك بروی چون شما
انبیا را بر زبان قومشان
تا کنند از حسن آن قومت عجب
هیچ یاری یا نگهداری بجا
که شد افزون بر نکاح اوراهوس

قارعه که بر کند از بیخشان
این وقایع بهرشان یابد وقوع
وعدهٔ حق نیست اندروی خلاف
پس گرفتیم آنکسانرا بر عذاب
بر هر آنچه آن نفس کرده اکتساب
حذف گر باشد خبر در این کلام
گو بهید از بهر ایشان وصف و نام
گر شود ظاهر بوجهی ما یقند
یا بنامارا نام بر ظاهر نهید
در نظر یعنی اباطیلی قبیح
واگذارد هر کرا حق در ضلال
در سرای آخرت باشد دگر
وصف آن جنت که در نظم و نسق
سایهٔ آن قصرها در ایمنی
وانکه دادیم آن جماعت را کتاب
یعنی آنها که باسلام آمدند
هم ز خیش کفر ز ارباب کتاب
ای محمد گو جز این نبود که من
خلق را خوانم بسویش در خطاب
هم فرستادم تورا محکم کتاب
گر شوی تابع تو بر اهوائشان
گفت این دانند تا قوم ار قرار
هم او صرفست یکجا با زبان

راسر و قتل و قحط و غارت ناگهان
بر قوارع باشد ایشانرا رجوع
و اندر آیات اقتراح واختلاف
پس چگونه کافرانرا بد عقاب
از نکوئی و از بدیها بیحساب
هست از وجه قرینه در مقام
همچو حی و قادر و خالق [تمام
در پرستش پس همانا لایقند
نز حقیقت محض قولی بل بعید
جلوه گر گشته است بر شکلی صحیح
هادئی نبود مر او را بسؤال
مستحقان را عذابی صعب تر
کرده پرهیزندگانرا وعده حق
همچو سایهٔ این جهان منسوخ نی
شاد میگردند ایشان بیحساب
تابع پیغمبر و قرآن شدند
کان یهودند و نصاری دانتساب
گشته ام مأمور از حق بیسخن
هم بسوی او بود ما را ایاب
بر زبان قوم تو بافصل و باب
بعد از آن کامد تورا علم و عیان
کامر و نهی اوست ز امر کردگار
بوده کی پیغمبری را این نشان

وَ لَقَدْ اَرْسَلْنا رُسُلاً مِنْ قَبْلِكَ وَ جَعَلْنا لَهُمْ اَزْواجاً وَ ذُرِّيَّةً وَ ما كانَ لِرَسُولٍ اَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ

و بتحقیق فرستادیم رسولان چند از پیش از تو و گردانیدیم از برای ایشان زنان و فرزندان و نباشد مر رسولیرا که بیاورد آیتی را

اِلاّ بِاِذْنِ اللهِ لِكُلِّ اَجَلٍ كِتابٌ ٣٩ يَمْحُوا اللهُ ما يَشاءُ وَ يُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ اُمُّ الْكِتابِ ٤٠ وَ اِمّا

مگر بدستوری خدا از برای هر اجلی نوشته ایست محو میگرداند خدا آنچه خواهد و ثابت میدارد و نزد اوست اصل کتاب و اگر

نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذي نَعِدُهُمْ اَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَاِنَّما عَلَيْكَ الْبَلاغُ وَ عَلَيْنَا الْحِسابُ ٤١ اَوَلَمْ يَرَوْا اَنّا

بنمائیم ترا بعضی از آنچه وعده میدهیم ایشانرا یا بمیرانیم ترا پس جز این نیست بر تست رسانیدن و بر ماست حساب آیا ندیدند که ما میآئیم

نَأْتِي الْاَرْضَ نَنْقُصُها مِنْ اَطْرافِها وَاللهُ يَحْكُمُ لا مُعَقِّبَ لِحُكْمِهِ وَ هُوَ سَريعُ الْحِسابِ ٤٢ وَ قَدْ

زمین را کم میکنیم آنرا از اطرافش و خدا حکم میکند نیست رد کننده مر حکم او را و اوست زود حساب و بدرستیکه

مَكَرَ الَّذينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلِلّٰهِ الْمَكْرُ جَميعاً يَعْلَمُ ما تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ وَ سَيَعْلَمُ الْكُفّارُ لِمَنْ عُقْبَى الدّارِ

مکر کردند آنانکه بودند پیش از ایشان پس مر خدار است مکر همه میداند آنچه کسب میکند هر نفسی و زود باشد که بدانند کافران که مر کراست انجام آن سرای

٤٣ وَ يَقُولُ الَّذينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلاً قُلْ كَفي بِاللهِ شَهيداً بَيْني وَ بَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ

و میگویند آنانکه کافر شدند نیستی تو فرستاده شده بگو کافیست خدا گواه میان من و میان شما و کسیکه نزد اوست دانش کتاب

آمد آیت که فرستادیم ما ‖ بیشتر از تو رسولان راقتضا
همچنین دادیمشان فرزند و زن ‖ بیش ازآنچه بر تودادیم اینزمن
هم رسولی را نشاید کآیتی ‖ آورد جزکش دهد حق رخصتی
هر زمانی راست حکمی ازخدا ‖ که نوشته بر عباد از ابتدا
ازشرایع و از رسوم اینجهان ‖ مقتضی با حال خلق آنزمان

در معنی محو و اثبات

مختلف چون باشد اوقات ازقدر ‖ حکم وقتی نیست چون وقت دگر
یا که احوال خلایق را تمام ‖ هست حکم اعنی نوشته در نظام
محو سازد هرچه را خواهد خدا ‖ یعنی آن بر نسخ دارد اقتضا
هم نماید ثابت آنرا که صلاح ‖ باشدش با حکمت اندر افتتاح
هم بود در نزد او ام الکتاب ‖ لوح محفوظ اعنی ازوجه صواب
در بیان محو و اثبات بطور ‖ فلسفی قایل بود بردور و کور
سیصد وشصت وسه الف اندرمدار ‖ نگذرد چون ازشمار روزگار
دور گیتی بر سر آید بالتمام ‖ دور دیگر ثبت گردد در نظام
هست اندر محو و اثبات ازدلیل ‖ اختلافاتی فزون از هر قبیل
گفته اند ارباب تفسیر آن تمام ‖ ذکر جمله نیست لازم درکلام
حاصل آن جمله را سازد صفی ‖ بر تو ظاهر تا نماند مختفی
آنچه باشد ثابت اندرعلم ذات ‖ بی زتغییر از وجود ممکنات
لوح محفوظ آن بود کزوجه نام ‖ داند اسرار حقایق را تمام
پس نبود تغییر در وی ممتنع ‖ هم در آن اسرار اشیا مجتمع
وانچه ازغیب آید آن اندرشهود ‖ مختلف گردد در اطوار وجود
یافت آن بر محو و اثبات اعتبار ‖ شد چوحکمش مختلف درروزگار
اختلافش تا ثمر از تخم و نبت ‖ جمله اندر لوح محفوظست ثبت
همچنانکه تخمها در خاکها ‖ اختلاف اوراست در نشو و نما
تخم تا گردد شجر بدهد ثمر ‖ پس شود رزق و حیوة هر بشر
محو گردد هرزمان حالی روی ‖ حکم دیگر باشد ازحالش زپی
اصل آن ثابت بود درخاک وآب ‖ لیك یابد در مقامات انقلاب
همچنین دان رتبه ها را جابجا ‖ هر مقامی راست حکمی زاقتضا
تا مقامی کآن بحکم واحد است ‖ قصد ها راجع بعلم قاصد است
صدقه بدهی صدقه را باشد اثر ‖ محو سازد هست اگردرره خطر
هیزم آن یك میکشید از اهتمام ‖ گفت عیسی کشته عمر این تمام
روز عمرش تا بشام آید بسر ‖ سالمش دیدند در روز دگر
گفت با عیسی حواری کرچه‌رو ‖ این نگفتی نیست رنجی اندراو
جست عیسی وجه آن از جبرئیل ‖ گفت صدقه‌داد ورست اودرسبیل
بودش اندر دست نانی بهر خورد ‖ راوفقیری خواست داد آنرا بمرد
جستجو کردند پس‌چون هیزمش ‖ بود ماری در میان هیزمش
در دهانش بود سنگی کاوفتاد ‖ گفت این سنگست آن نانی که‌داد
این خبر را داد بهرآن صریح ‖ حسن صدقه تا کند ظاهرمسیح
باز بر تفسیر گردم زین جهت ‖ گفت بنمائیمت از بر مصلحت
بعضی ازآن را که وعده داده‌ایم ‖ کافرانرا زاسروقتل و قحط و بیم
یا بمیرانیم پیش از آن تورا ‖ نیست کارت هیچ برآن ماجرا
بر تو نبود غیر تبلیغ و پیام ‖ هست هم برما شمار فعل عام
مکیان آیا نمی بینند این ‖ آنکه میآئیم ما اندر زمین
یعنی آید بر زمین کافران ‖ حکم ویرانی زما زاطراف آن
حق نماید حکم و آنرا در طلب ‖ نیست موجودی که اندازد عقب
هم بود او بس سریع اندرحساب ‖ کافرانرا بعد نقض و انقلاب
کافران که‌پیش‌ازایشان بوده‌اند ‖ با رسل کردند مکر و غدر چند
مکرها پس نزد حق باشد تمام ‖ داند آنچه کسب‌کردند این انام
زود دانند این گروه کافران ‖ کآخر نیکو که دارد درجهان
کافران گویند نبوی تورسول ‖ گو تو ای احمد بقوم ناقبول
که بود کافی گواهی را خدا ‖ در میان من دگر بین شما
وانکه باشد نزد او ام الکتاب ‖ یعنی آن روح الامین یابوتراب
آنچه زاخبار دوفرقه منجلی است ‖ قصد ازام الکتاب ایدون علی است
لیك گویند اهل تحقیق واصول ‖ عام باشد این بر ارباب وصول
تا قیامت یعنی اندر هر زمان ‖ شاهدان هستند ز ارباب عیان
تا گروه باشند در هر محصرم ‖ کاین کتاب ازحق ومن پیغمبرم

سُورَةِ اِبْرٰاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلاٰمْ اِثْنَتٰانِ وَ خَمْسُونَ آيَةً وَ هِيَ مَكِّيَةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

الٓرٰ كِتَابٌ اَنْزَلْنَاهُ اِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ اِلَى النُّورِ بِاِذْنِ رَبِّهِمْ اِلٰى صِرَاطِ الْعَزِيزِ

کتابیست کەفروفرستادیم آنرابتو تابیرون آوری مردمانرا ازتاریکیها بروشنائی باذن پروردگارشان بسوی راه غالب

الْحَمِيدِ ٢ اَللّٰهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمٰوَاتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ وَوَيْلٌ لِلْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ شَدِيدٍ ٣

ستوده خدائیکه مراوراست آنچه در آسمانها وآنچه‌در زمین‌است ووای مرکافرانرا از عذاب سخت

اَلَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا عَلَى الْاٰخِرَةِ وَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ وَ يَبْغُونَهَا عِوَجًا اُولٰئِكَ

آنانکه برمیگزینند زندگانی دنیارا بر آخرت وبازمیدارند از راه خدا ومیخواهندآنرا کج آنها

فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ ٤ وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي

در گمراهی دورند ونفرستادیم هیچ رسولی را مگر بزبان قومش تا بیان کند برای ایشان پس گمراه میکند خدا آنرا که میخواهد وهدایت میکند

مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ٥ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ

آنرا که میخواهد واوست غالب درست کردار وبدرستیکه فرستادیم موسی را با آیتهایمان که بیرون آور قومت را از تاریکیها

إِلَى النُّورِ وَذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ ٦ وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ

کفر بنور ایمان وپند ده ایشان را بروزهای خدا بدرستیکه در آن هر آینه آیتهاست از برای هر صبر کننده شکر گزاری وچون گفت موسی

لِقَوْمِهِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ أَنْجَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ وَيُذَبِّحُونَ

مرقومش را که یاد کنید نعمت خدارا برشما چون نجات داد تان از فرعونیان که عذاب میکردند شمارا بدترین عذابی ومیکشتند

أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَٰلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ ٧ وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِنْ

پسرانتان را وباقی میگذاشتند زنان شمارا ودر آن بلائی بود از پروردگارتان بزرگ وهنگامیکه اعلام کرد پروردگار شما که اگر

شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ ٨ وَقَالَ مُوسَىٰ إِنْ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَمَنْ

شکر کنید هر آینه زیاده میدهم شمارا واگر کافر شوید بدرستیکه عذاب من هر آینه سخت است وگفت موسی اگر کافر شوید شما وهرکه

فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ ٩ أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ ١٠

در زمین است همه پس بدرستیکه خدا هر آینه بینیاز ستوده است آیا نیامد شمارا خبر آنانکه بودند پیش از شما قوم نوح وعاد وثمود

بعد بسم الله لطیف رهنما   کرد اشارت ازالف وزلام ورا
اول هر اولی یعنی حق است   کاو بخلقان رهنمای مطلق است

بر تو ای پیغمبر کامل نصاب   ما فرستادیم از لطف اینکتاب
تا خلایق را زظلمات شرور   آوری بیرون سوی علم و نور

یا که از تاریکی پندار و وهم   رهنما گردی بنور عقل و فهم
وین شود با اذن وفرمان خدا   هم بتوفیقش که یابد اهتدی

تا که آن راه عزیز ارجمند   منتهی گردد بمنزل بی گزند
نیست درره سالکانرا عون ویار   جز خدای غالب استوده کار

آنخدا کاندر سموات و زمین   هرچه هست اوراست بروحه یقین
رنج ومحنت باشد ازهر رهگذر   کافران را از عذابی سخت تر

آنکسانکه زندگی این سرای   دوستتر دارند از دیگر سرای
باز میدارند از راه خدا   مردمان را کاین کجست وناروا

این گره باشند اندر گمرهی   گمرهی دور وابعد ز آگهی
نی فرستادیم ما پیغمبری   جز بنطق قوم او در کشوری

تا بیان سازد معانی از وجوه   هم زباش را بفهمند آنگروه
پس خدا گمره کند آنرا که خواست   یعنی آنکو خود گذشت از راه راست

هم شود آنرا که خواهد رهنما   کاوست غالب راست زاو هم کارها
ما فرستادیم موسی را چنان   با عصا و معجزاتی بیکران

قوم خود را تازظلمت سوی نور   آوری بیرون نمانی در قصور
پندشان ده آور اندر یادشان   روز های حق باستعدادشان

یعنی ازآن روز ها که برامم   رفته بر پاداش کفر از رنج وغم
یا زایامیکه بودندی اسیر   زیر دست قوم فرعون شریر

عارفان گویند هست آن روزها   روز های وصل عشق آموز ها
اندر آن باشد بس از آیات حق   بهر هر صبار شاکر بر سبق

گر بلا آید بود مؤمن صبور   ورکه نعمت روکند باشد شکور
یاد کن چون گفت موسی قوم را   نعمة الله اذکروا یا قومنا

نعمتی کانعام کرد او بر شما   چون رهاند از آل فرعون دغا
میچشانیدندتان از هر عذاب   رنج و سختی بیشمار و بحساب

تیغ بر ابنائتان بگذاشتند   وان زنانتان را بخدمت داشتند
کاهنانشان گفته بودند ازوعید   گردد از یعقوبیان طفلی پدید

کو کند این ملك را زیروزبر   دولت فرعون از او آید بسر
پس زاسرائیلیان هرزن که زاد   گر پسر بد می بکشتند ازعناد

وین بلائی بود از پروردگار   بر شما را بس بزرك وناگوار
یاد آرید آنکه کرد اعلامتان   حق پی افزونی انعامتان

که کنید ارشکر نعمتهای من   نعمت افزایم شمارا بی سخن
ناسپاسی ورکنید از سوء بخت   بر عذابم ناسپاسان راست سخت

شکر افزاید نعمت پی به پی   تا رساند بنده را برقرب وی
گفت موسی ایگروه ارناسپاس   بر شما گردید خود ناکل اناس

هرکه هست اندرزمین از انس وجان   بی نیاز است اوزشکر مردمان
ازهران شکری غنی است و حمید   ناطقند اشیا بشکرش بر مزید

پس زبان ناسپاسی بر شماست   نی بر آنکو خالق ارض و سماست
بر شما نامد خبر آیا که پیش   وانکسانکه از شما بودند پیش

وَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَا يَعْلَمُهُمْ اِلَّا اللّٰهُ جَآئَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَرَدُّوا اَيْدِيَهُمْ فِي اَفْوَاهِهِمْ وَ قَالُوا

وآنانکه بودند بعد از ایشان نمیداند ایشانرا مگر خدا آمد ایشانرا رسولانشان بامعجزات پس برگردانیدند دستها شانرا در دهنهاشان وگفتند

اِنَّا كَفَرْنَا بِمَا اُرْسِلْتُمْ بِهِ وَ اِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَنَا اِلَيْهِ مُرِيبٍ ١١ قَالَتْ رُسُلُهُمْ اَفِي اللّٰهِ

بدرستیکه ما کافر شدیم بآنچه فرستاده شدید بآن و بدرستیکه ما در شکیم از آنچه میخوانید ما را بآن که بگمان اندازنده است گفتند رسولانشان ایا در خدا

شَكٌّ فَاطِرِ السَّمٰوَاتِ وَ الْاَرْضِ يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَ يُؤَخِّرَكُمْ اِلٰى اَجَلٍ مُسَمًّى

باشد شکی که پدید آورنده آسمانها و زمین است میخواند شما را تا بیامرزد شما را از گناهانتان و بآخر اندازد شما را تا وقتیکه نام برده شده

١٢ قَالُوا اِنْ اَنْتُمْ اِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا تُرِيدُونَ اَنْ تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَآؤُنَا فَأْتُونَا بِسُلْطَانٍ

گفتند نیستید شما مگر انسانی مانند ما میخواهید که باز دارید ما را از آنچه بودید که میپرستیدند پدران ما پس بیاورید بما حجتی

مُبِينٍ ١٣ قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ اِنْ نَحْنُ اِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ وَلٰكِنَّ اللّٰهَ يَمُنُّ عَلٰى مَنْ يَشَآءُ مِنْ عِبَادِهِ

روشن گفتند مر ایشانرا رسولانشان نیستیم ما مگر انسانی مانند شما ولیکن خدا منت مینهد بر آنکه میخواهد از بندگانش

وَ مَا كَانَ لَنَا اَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطَانٍ ١٤ اِلَّا بِاِذْنِ اللّٰهِ وَ عَلَى اللّٰهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ١٥ وَ مَا

و نباشد مر ما را که بیاوریم بشما حجتی مگر باذن خدا و بر خدا پس باید توکل کنندگان گروندگان و چیست

لَنَا اَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللّٰهِ وَ قَدْ هَدٰينَا سُبُلَنَا وَ لَنَصْبِرَنَّ عَلٰى مَا آذَيْتُمُونَا وَ عَلَى اللّٰهِ فَلْيَتَوَكَّلِ

ما را که توکل نکنیم بر خدا و بدرستیکه هدایت کرد ما را براههای ما و هر آینه صبر خواهیم کرد البته بر آنکه رنجانیدید ما را و بر خدا پس باید توکل کنند

الْمُتَوَكِّلُونَ ١٦ وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِنْ اَرْضِنَا اَوْ لَتَعُودُنَّ فِي مِلَّتِنَا فَاَوْحٰى

توکل کنندگان وگفتند آنانکه کافر شدند مر رسولانشانرا هر آینه بیرون کنیم شما را از زمین خود یا هر آینه برمیگردید در کیش ما پس وحی

اِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهْلِكَنَّ الظَّالِمِينَ ١٧

فرستاد بایشان پروردگارشان که هر آینه هلاک میگردانیم ظالمانرا

کس نداند آن جماعت را عدد
می بیاوردند بر پیشینیان
بگرویدستیم گفتند آنچه را
ما در آن باشیم بر شك وگمان
هست آیا در وجود او شکی
مر شما را خواند او بر دین وراه
قوم گفتند آن رسولانرا دگر
حجتی آرید بر ما پس متین
لیك حق منت گذارد از وداد
جز که آن باشد بفرمان خدا
بکیه ما را نیست جز بر امر حق
چیست ما را که توکل ناوریم
صبر ما بالله کنیم از اعتماد
بر رسل گفتند کفار از عیان
پس قسم خوردند تا از این دو کار

وانکسان کز بعدشان آمد بود
از قرون جز خداوند احد
بیناتی انبیا از هر شان
که فرستاده شدید آنرا بما
که شما خوانید خود ما را بدان
کی کند شك در خدا ذی‌مدرکی
تا بیامرزد شما را از گناه
نیستید الا شما چون ما بشر
اینست فأتونا بسلطان مبین
بر هر آن عبدی که خواهد از عباد
بی ز امرش نیست راهی بر هدا
هرچه او بنوشته خواهیم از ورق
بر خدای خود کز او روشن‌فریم
بر اذیت ها که بینیم از عباد
کز زمین خود کنیم اخراجتان
خود یکی واقع شود اندر قرار
کرد خواهم یعنی ایشا را هلاك

از قبیل نوح و عاد و هم ثمود
قرنها بودند و ز اهل آن قرون
پس بگردانند را انکار و حسد
یعنی اندر زعم خود نلك احمرید
پس بگفتند آن رسولان بهوس
آفرینندهٔ سموات و زمین
باز پس دارد شما را در عذاب
باز مان خواهید دارید از جفا
باز گفتند آن رسولان قوم را
نیست ما را حجتی کز اقتراح
هر نبی را معجزی گردید خاص
پس توکل مؤمنانرا بر خداست
یعنی او بنموده بر ما راه راست
بر خدا باید توکل پس کنند
عود یا بر ما کنند از روی کیش
پس بر ایشان وحی آمد با قسم
جسمشان ویران کنم جا از هلاك

کس خبر جز حق نداد از چند و چون
دستهای خویش بر افواه خود
وار خدا بر ما شما پیغمبرید
ما شما را بر خدا خوانیم و بس
شك کند در وی مگر بیعقل و دین
تا بوقت نام برده از حساب
میپرستیدند ز آنچه آباء ما
ما نه ایم الا بشر همچون شما
آن شما خواهید از ما بی صلاح
جز بر آن او را نباشد اختصاص
بی توکل نیست کس بر راه راست
هم بدست او زمام کارهاست
واندر آن باشند راسخ وارجمند
یعنی اندر ملت و آئین پیش
بر هلاك اهل ظلم از ذوالکرم

وَ لَنُسْكِنَنَّكُمُ الْاَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ ذٰلِكَ لِمَنْ خٰافَ مَقٰامِي وَ خٰافَ وَعِيدِ ١٨ وَاسْتَفْتَحُوا وَ خٰابَ كُلُّ

وساكن میگردانیم شمارادر آن زمین از پس ایشان آن از برای کیست که ترسید از مقام من و ترسید از وعده عذابم و طلب فتح کردند و نومید شد هر سرکش

جَبّٰارٍ عَنِيدٍ ١٩ مِنْ وَرٰآئِهِ جَهَنَّمُ وَ يُسْقٰى مِنْ مٰآءٍ صَدِيدٍ ٢٠ يَتَجَرَّعُهُ وَلاٰ يَكٰادُ يُسِيغُهُ وَ يَأْتِيهِ الْمَوْتُ

حق ناپذیری از پیش رویش دوزخ است و آب داده میشود از آبی که خون جراحتست جرعه جرعه میآشامد آن را و نزدیک نباشد که فرو بردش بآسانی و میآید مرگ اورا

مِنْ كُلِّ مَكٰانٍ وَمٰا هُوَ بِمَيِّتٍ وَ مِنْ وَرٰآئِهِ عَذٰابٌ غَلِيظٌ ٢١ مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ اَعْمٰالُهُمْ

از همه جا و نیست او مرده و از پیش رویش عذابیست سخت مثل آنانکه کافر شدند بپروردگارشان کردارشان

كَرَمٰادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عٰاصِفٍ لاٰ يَقْدِرُونَ مِمّٰا كَسَبُوا عَلٰى شَيْئٍ ذٰلِكَ هُوَ الضَّلاٰلُ الْبَعِيدُ

چون خاکستریست که سخت بوزد بآن باد در روزیکه باد سخت میآمده باشد قادر نباشند از آنچه کسب کرده باشند بر چیزی آنست آن گمراهی دور

٢٢ اَلَمْ تَرَ اَنَّ اللّٰهَ خَلَقَ السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضَ بِالْحَقِّ اِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَ يَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ ٢٣

آیا ندانی که خدا آفرید آسمانها و زمین را براستی اگر خواهد ببرد شما را و بیاورد خلقی تازه

وَ مٰا ذٰلِكَ عَلَى اللّٰهِ بِعَزِيزٍ ٢٤ وَ بَرَزُوا لِلّٰهِ جَمِيعاً فَقٰالَ الضُّعَفٰآءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا اِنّٰا كُنّٰا لَكُمْ

و نیست آن بر خدا دشوار و ظاهر شدند بر خدا همگی پس گفتند ضعیفان مر آنان را که طلب بزرگی کردند بدرستیکه بودیم ما مر شما را

تَبَعاً فَهَلْ اَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنّٰا مِنْ عَذٰابِ اللّٰهِ مِنْ شَيْئٍ ٢٥ قٰالُوا لَوْ هَدٰينَا اللّٰهُ لَهَدَيْنٰاكُمْ سَوٰآءٌ

پیروان پس آیا شما هستید کفایت کنندگان از ما از عذاب خدا هیچ چیز گفتند اگر هدایت کرده بود ما را خدا هدایت کرده بودیم شما را

عَلَيْنٰا اَجَزِعْنٰا اَمْ صَبَرْنٰا مٰالَنٰا مِنْ مَحِيصٍ ٢٦ وَ قٰالَ الشَّيْطٰانُ لَمّٰا قُضِيَ الْاَمْرُ اِنَّ اللّٰهَ وَعَدَكُمْ

یکسانست بر ما خواه جزع نموده باشیم یا صبر کرده باشیم که نیست ما را هیچ گریزگاهی و گوید شیطان چون گزارده شد امر بدرستیکه شما را وعده داد خدا

وَعْدَ الْحَقِّ وَ وَعَدْتُكُمْ فَاَخْلَفْتُكُمْ وَ مٰا كٰانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطٰانٍ ٢٧

وعده راست و درست و وعده دادم شما را پس خلاف کردم شما را و نبود مرا بر شما هیچ تسلطی

گفت پیغمبر هران همسایه را
این بود امری مقرر بی‌سخن
یا که ترسد از وعدم بر عذاب
پس طلب کردند نصرت از خدا
بعد از این‌هم دوزخ آمد جایشان
گر قباحتهای نفس بد سیر
با وجود این چنین محنت ربی
همچو آن خاکستری که تند باد
فعل نیك کافران باشد چنین
هر عمل کان نیست از حزم و حضور
کافریده است آنخدا از روی حق
مر شما را میبرد گر خواهد آن
مر برون آیند ز امر حق تمام
عاجزان گویند پس با سرکشان
نك شما هستید آیا کز شتاب

مر شما را بر زمینشان جا دهم
می برنجاند بوفق آیه را
ترسد ار کس از مقام حکم من
کان بود موجود در یوم الحساب
یا که حکم اندر ترافع انبیا
میدهند از آب آتش زایشان
بشنوی این پیش آن باشد شکر
سخت تر باشد عذابی بهر وی
بگذرد بر وی بوقت اشتداد
تخم حنظل کی دهد بار انگبین
هست گمراهی و از مقصود دور
این سموات و زمین را بر نسق
آورد خلق جدیدی در جهان
مردگان از قبر در یوم القیام
پیروان کفر یعنی آنچنان
چیزی از ما دفع سازید از عذاب

بعد ایشان اندر آن سکنا دهم
حق کنند زان شهر و بیت آواره‌اش
یعنی از آن موقعی کز انتقام
گرچه نزد آنکه عقلش رهبر است
باز رستند انبیا شد نا امید
جرعه‌جرعه میخورند ایشان ازاو
آید اورا رنج موت از هر مکان
اینست وصف آنکسان کز حالشان
میکند آنرا پراکنده چنان
نیستشان قدرت بچیزی در جزا
هیچ ای بیننده آیا نگری
یعنی از حکمت نه بر لغو و مجاز
نیست این اعدام و ایجاد از امور
ظاهر ار گفت او شدند اندر شهود
که شما را ما بجان تابع بدیم
گفت گر برما نماید ره خدا

خانه را غیری برد بر چاره‌اش
باز دارند اهل عالم را تمام
هردمی حشر و حساب دیگر است
هر کسی کو بود جبار عنید
نیست نزدیك آن ز تلخی بر گلو
لیك نبود مرده دارد بلکه جان
بر خدا باشد بکفر اعمالشان
که نماند زاو اثر اندر مکان
زانچه کردند اکتساب از خیرها
یا ندانی از طریق بر تری
کاو است از بیهوده کاری بیزار
بر خدای مقتدر دشوار و دور
از تحقق بر وقوع امر بود
منکر پیغمبران آسان شدیم
هم شما را ره نمائیم از ولا

پس نگویند از ره عجز و فزع || صبر ما باشد مساوی بر جزع
وعدهٔ حق مرشمارا بود راست || وعدهٔ من‌گشت ظاهر که خطاست
پس شمارا وعدهٔ من شد خلاف || آنچه‌گفتم بود برکذب وگزاف

ست مارا خود پناهی برقرار || دیو گوید امرچون شد برگذار
اینکه‌گفتم بست حشری درعیان || ور بود باشد شفاعت تابان
بر شما از وعدهای بی نمود || حجت و سلطانی ازمن نبود

اِلآّ اَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلا تَلُومُونِي وَلُومُوا اَنْفُسَكُمْ ما اَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَ ماٰاَنْتُمْ بِمُصْرِخِيَّ

مگرآنکه‌خواندم‌شمارا پس‌اجابت‌کردیدمراپس‌ملامت‌مکنیدمرا وملامت‌کنید‌نفسهای‌خودرانیستم‌من فریادرس‌شما ونیستیدشمافریادرس‌من

اِنّي كَفَرْتُ بِمٰا اَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ اِنَّ الظّالِمينَ لَهُمْ عَذابٌ اَليمٌ ٢٨ وَاُدْخِلَ الَّذينَ آمَنُوا وَ

بدرستیکه‌من‌کافرشدم بانیکه‌شریک‌گردانیدیدمرا از پیش بدرستیکه‌ظالمان مرایشانراست‌عذابست پردردودرآورده‌میشوندآنانکه‌گرویدند و

عَمِلُوا الصّالِحاتِ جَنّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهارُ خالِدينَ فيها بِاِذْنِ رَبِّهِمْ تَحِيَّتُهُمْ فيها سَلامٌ ٢٩

کردند کارهای‌شایسته دربهشتهائیکه‌میرود اززیرشان نهرها جاودانان درآن باذن پروردگارشان درودشان‌درآنها سلام‌است

اَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلاً كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ اَصْلُها ثابِتٌ وَ فَرْعُها فِي السَّمٰاءِ ٣٠ تُؤْتي اُكُلَها

آیانمی‌بینی‌که‌چگونه زد خدا مثلی‌را کلمه پاکیزه جون‌درخت‌پاکیزه‌ایست‌که‌اصلش‌ثابت‌است‌وفرعش‌درآسمان‌داده‌میشود میوه‌اش

كُلَّ حينٍ بِاِذْنِ رَبِّها وَيَضْرِبُ اللّٰهُ الْاَمْثالَ لِلنّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ٣١ وَ مَثَلُ كَلِمَةٍ خَبيثَةٍ كَشَجَرَةٍ

هر حین باذن پروردگارش ومیزند خدامثلهارا ازبرای‌مردمان‌باشدکه‌ایشان‌پندگیرند و مثل کلمهٔ پلید جون‌درخت

خَبيثَةٍ اِجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْاَرْضِ مالَها مِنْ قَرارٍ ٣٢ يُثَبِّتُ اللّٰهُ الَّذينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثّابِتِ فِي

پلیدیست‌که‌ریشه‌کن‌شده‌باشداز بالای زمین که‌نباشدمرآنراهیچ‌قراری ثابت‌میگرداندخداآنانکه گرویدند بگفتار ثابت در

الْحَيٰوةِ الدُّنْيا وَ فِي الْآخِرَةِ وَ يُضِلُّ اللّٰهُ الظّالِمينَ وَ يَفْعَلُ اللّٰهُ ما يَشٰاءُ ٣٣ اَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذينَ

زندگانی دنیا ودر آخرت واضلال‌میکند خدا ستمکارانرا ومیکندخدا آنچه میخواهد آیانگرستی بآنانکه

بَدَّلُوا نِعْمَةَ اللّٰهِ كُفْراً وَ اَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دارَ الْبَوارِ ٣٤ جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَها وَ بِئْسَ الْقَرارُ ٣٥

تبدیل‌کردندنعمت‌خدارا بکفر وفروآوردندقومشانرا بسرای‌هلاك که‌دوزخ‌است‌درآیندآنراوبدست آن‌جای‌قرار

جزکه من‌خواندم شمارا برضلال || پس شما گردید اجابت بی‌سؤال
مرشما را من نیم فریاد رس || هم شما نبوید برمن داد رس
پاکه من کافربحق بودم زپیش || خود بترك سجده ازطغیان بیش
زانکه امروز است ظالم‌راعقاب || چاره نبود مشرکانرا ازعذاب
عقل در معنی بود پیغمبرت || بر تو سازد کشف حال محشرت
چونشدی همراه میل نفس دون || حزن و اندوهی ترا گیردفزون
گوئی ازچه من چنین بیدل شدم || خائف و غمگین و مستأصل شدم
این‌همانروزاست واین‌حال‌حسس || که بخود یابی بود قول بلیس
نفس هردم افکند درصد فخت || دوزخی‌خودنیست‌ننك از دوزخت
بعد ذکر حال کفار و وعید || وعدهٔ ایمانیان از حق رسید
در بهشتی دل پذیر و دلنشین || جاری ازوی جوی شیروانگبین
جاودان دارند اندر وی مقام || زامر حق افرشتگانشان درسلام
مرکلام پاك گفت اندرسرشت || چون درخت پاك باشد دربهشت
چون‌شجرکه اصل آن باشدبخاك || شاخ ایمان رفته ازوی برسماك
میزند حق این‌مثلها زاختصاص || تا که دریابند آنرا عام و خاص
شاخها باشد عملهای نکو || کز زمین برچرخ هفتم رفته‌او

پس شما برمن ملامت ناورید || زانکه‌هم‌خود برملامت درخورید
من‌شدم کافربران کزپیش‌ازین || ما حق انبازم گرفتید از یقین
پس نه من امروزتان بر یاریم || باشد از شرك شما بیزاریم
این سخن بشنوهم امروزازعدو || نیست حاجت محشری تاگوید او
نفس‌را بینی‌که میلش برهواست || میکند امرت بفعلی‌کان خطاست
درتوگردد وهم غالب دل‌ضعیف || خویش بینی پیش هردونی‌خفیف
شهررا والی و در چشم امیر || همچودزدان ارچه گشتم سربزیر
گر بدین یابی تنبه ذی هشی || ورنه تو نی آدم کادم کشی
دوزخی سوزنده ترهیچ‌ازتونیست || سوزی‌اندرخود همین امریست
گفت اُدْخِلَ الَّذينَ آمنوا || که عملها کرده اند ایشان نکو
نزد اهل معرفت شیر و عسل || گشته مر تعبیر بر علم و عمل
هیچ آیا ننگری ای دیده ور || حق‌مثلها چون زند درخیروشر
آن‌سخن تهلیل و توحیدخداست || اصل ثابت فرع آن اندرسماست
هر زمان ازرخصت پروردگار || میوهٔ شیرین و خوش آرد ببار
یا که باشد حب وایمان‌آندرخت || اصل اندر دل بتوحیداست سخت
هر زمان ازمشیت حق بارور || اهل دانش میخورند ازوی‌ثمر

وان کلام کفر باشد در مثل
نیست اورا هیچ پایان و قرار
در حیوة دنیوی بی معذرت
هم کند ثابت بمؤمن در جزا
واگذارد یعنی اندر گمرهی
ای رسول آیا ندیدی که چسان
وَاَحلّوا قومهم دارالبوار

چون درختی کان خبیث است از ازل
هم نه اندر اصل وفرعش اعتبار
همچنین اندر سرای آخرت
وعدهٔ خود را در اکرام و عطا
تا نگویند آن کلام از آگهی
نعمتم کردند تبدیل آنکسان
جایشان دادند در بئس القرار

همچو حنظل تلخ و ناخوش بوی و بد
میکند بر مؤمنان ثابت خدای
یا ندنیا بدهد ایشان را ثبات
ظالما را هم نماید گمره او
میکند آنرا که میخواهد خدای
نعمت حقرا بکفر اعمی بدل
همچو اولاد امیه که یزید

رسته ازروی زمین بی بیخ وحد
مر بقولی ثابت اندرعقل و رأی
تا بآخر در کلامی بر نحت
تا نیابد ره بتوحیدش عدو
مصلحت را بر عباد از اقصای
مشرکان کردند اندر هر محل
با خود آنها را بدوزخ درکشید

وَ جَعَلُوا لِلّٰهِ اَنْدٰاداً لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعُوا فَاِنَّ مَصِيرَكُمْ اِلَى النّارِ ٣٦ قُلْ لِعِبٰادِيَ الَّذِينَ

وگردانیدند از برای خدا مانندها تا گمراه گردانند از راهش بگو کامرانی کنید پس بدرستیکه بازگشت شما بآتش است بگو مر بندگان مرا آنانکه

آمَنُوا يُقِيمُوا الصَّلٰوةَ وَ يُنْفِقُوا مِمّا رَزَقْنٰاهُمْ سِرًّا وَ عَلاٰنِيَةً مِنْ قَبْلِ اَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لاٰ بَيْعٌ فِيهِ وَلاٰ

گرویدند که برپادارند نماز را و انفاق کنند از آنچه روزی دادیم ایشان را پنهان و آشکار پیش از آنکه بیاید روزی که نباشد بیعی در آن و نه

خِلاٰلٌ ٣٧ اَللّٰهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضَ وَ اَنْزَلَ مِنَ السَّمٰاءِ مٰاءً فَاَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرٰاتِ رِزْقاً

دوستی خداست که آفرید آسمانها وزمین را وفرو فرستاد از آسمان آب پس بیرون آورد بآن از میوه روزی

لَكُمْ وَ سَخَّرَ لَكُمُ الْفُلْكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِاَمْرِهِ وَ سَخَّرَ لَكُمُ الاَنْهٰارَ وَ سَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَ

از برای شما و رام کرد برای شما کشتی را تا روان شود در دریا بامرش و رام کرد برای شما نهرها را و مسخر کرد برای شما آفتاب

الْقَمَرَ دٰائِبَيْنِ وَ سَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهٰارَ وَ آتٰيكُمْ مِنْ كُلِّ مٰا سَئَلْتُمُوهُ وَ اِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللّٰهِ

و ماه را دو کوشندهٔ دائمی و رام کرد برای شما شب و روز را و دادتان از هر آنچه خواستید از او و اگر بشمارید نعمت خدا را

لاٰ تُحْصُوهٰا اِنَّ الْاِنْسٰانَ لَظَلُومٌ كَفّارٌ ٣٨ وَ اِذْ قٰالَ اِبْرٰاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هٰذَ الْبَلَدَ آمِناً وَاجْنُبْنِي

احصا نتوانید کرد آنرا بدرستیکه انسان هر آینه سخت ستمکار ناسپاس است و چون گفت ابراهیم ای پروردگار من بگردان این شهر مکه را امن و دور دار مرا

وَ بَنِيَّ اَنْ نَعْبُدَ الاَصْنٰامَ ٣٩ رَبِّ اِنَّهُنَّ اَضْلَلْنَ كَثِيراً مِنَ النّاسِ فَمَنْ تَبِعَنِي فَاِنَّهُ مِنِّي وَمَنْ

و پسرانم را از آنکه پرستیم بتان را ای پروردگارم بدرستیکه آنها گمراه کردند بسیاری را از مردمان پس هر که پیروی کرد مرا پس بدرستیکه او از

عَصٰانِي فَاِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ٤٠

من است و هر که نافرمانی کرد مرا پس بدرستیکه تو آمرزنده مهربانی

می بگردانند همتایان زیاد
گو بایشان ای رسول جانفروز
گو تو بر آن بندگانم زامتیاز
پیش از آنکه روز دین گردد پدید
آن خدائی کآفرید ارض و سما
فلك را فرمودتان رام از امور
هم بدأب خود مسخر مهر و ماه
هرچه باشد در زمین از مهر و ماه
روز ره یابید بر کسب معاش
یعنی آنچه از نطق و استعداد خویش

مر خدا را در عبادت از جماد
بر خورند از آرزوها یکدو روز
که بپا دارید با ایمان نماز
کاندر آن نبود فروشی یا خرید
کرد نازل زآسمان برارض ما
تا رود با امر باری در بحور
شد شما را زامر حق بی اشتباه
بر صلاح آیند در بیگاه وگاه
شب کنند آسایش از آن رنج فاش
خواستند آنرا نه از اندازه بیش

مردمان را تا که بر دلخواهشان
چند گه باشید در کفر استوار
هم کنند انفاق اندر جهر و سر
هم بنتوان دوست نگرفتن در آن
پس برون ران آب آورد او زخاك
هم مسخر بر شما انهار را
بار ور گردند تا اشجار ازان
روز و شب را برشما هم کرده رام
بر شما داد از هر آنچه خواستند
آنچه بود آن مقتضی با حکمتم

خود کنند ازراه حق گمراهشان
جایگه باشد شما را پس بنار
زانچه حقشان داده روزیها زبر
تا شفیعی باشد اورا در امان
میوه ها تا شد شمارا رزق پاك
کرد تا گیرید ازان اثمار را
پخته و شیرین شوند اثمار ازان
منتفع گردید تا هر صبح و شام
جسم و جان خود بدان آراستید
بر شما دادم ز ملك و نعمتم

گرکه خواهید از نعیم کردگار
هست انسان بس ظلوم وناسپاس
رب اجعل آمنا هذاالبلد
گرکسی گویدکه چونشدکان دعا
خاص میگوئیم ند آن عام نی
گرچه دانندکاین دعای مستطاب
که کند تنبیه فرزندان خویش
گر شما در بت پرستی بایستید
از وجوهی کاهل تفسیروکلام
پس هرانکس پیروی کرداوزمن
حق من بود اینکه براخلاف خویش

بر شمردن هیچ ناید در شمار
کم بودکزنعمت است اوحق شناس
از مکاره و از مخاوف تاابد
بر اجابت نامد از رب الوری
خاص گردد عابد اصنام کی
میبخواهد شد ندرگه مستجاب
بت نپرستند اندر دین و کیش
زآل ابراهیم پس خود نیستند
گفته اند این بهتر آید درمقام
اندر آئین ازمن است او بیسخن
زین مصرع رهنما گردم بکیش

نیست قدرت درشمار احصای آن
یادکن چون گفت ابراهیم راد
مر مرا کن دورو فرزندان من
زانکه بودندآن قریش ازآل او
وجه دیگر آنکه شرط بندگی
لیك آید آنچه در فکر صفی
اینست یعنی زشت ای اولادمن
هم بد ارشاد این دعایش هم نیاز
گفت ای پروردگار من بتان
وانکه عصیان آورد در امتحان
لیك تا خود خالق هر بندهٔ

شکر یا بر قدرآن برجای آن
در دعای خویش با رب العباد
از پرستش بر بتان درهرزمن
میپرستیدند بت در شهر و کو
بود او را این دعا درزندگی
بوده این قصد براهیم وفی
حق خود کردم ادامن بیسخن
هم ادای حق فرزندان براز
گشت بس گمراه ازایشان مردمان
پس توئی آمرزگار و مهربان
بر عباد خویش آمرزندهٔ

رَبَّنَا اِنِّي اَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلٰوةَ فَاجْعَلْ

ای پروردگارمن بدرستیکه من ساکن گردانیدم برخی ازفرزندانم بدامن کوهی غیرخداوندزراعت نزدخانه توکه حرام گردانیده‌شده پروردگارما تابرپادارند نمازرا

اَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي اِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ ٤١ رَبَّنَا اِنَّكَ تَعْلَمُ مَا

پس بگردان دلهای برخی ازمردمان راکه شتابندسوی ایشان وروزی ده ایشارا ازثمرها باشدکه ایشان شکرگزاری کنند ای پروردگارما بدرستیکه تومیدانی

نُخْفِي وَمَا نُعْلِنُ وَمَا يَخْفٰى عَلَى اللّٰهِ مِنْ شَيْءٍ فِي الْاَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي

انچه‌راپنهان میداریم وانچه‌اشکار میکنیم وپوشیده نباشدبرخدا هیچ چیزی در زمین ونه درآسمان ستایش مرخدایرا که

وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ اِسْمٰعِيلَ وَاِسْحٰقَ اِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ ٤٢ رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلٰوةِ

بخشید بمن دربزرگی اسمعیل واسحق‌را بدرستیکه‌پروردگارمن‌شنونده‌دعائی ای‌پروردگارمن بگردان مرابرپادارنده نماز

وَمِنْ ذُرِّيَّتِي رَبَّنَا وَتَقَبَّلْ دُعَاءِ رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ ٤٣ وَلَا

وبازفرزندانم ای پروردگارماوقبول‌کن دعای مرا ای پروردگارمابیامرزمراووالدینم را ومرمؤمنان‌را روزیکه‌قائم‌شود حساب و

تَحْسَبَنَّ اللّٰهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ اِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْاَبْصَارُ ٤٤ مُهْطِعِينَ

مپندارالبته‌خدارا بیخبر ازانچه‌میکنند ستمکاران جزاین نیست‌بازپس‌میداریم ایشارا برای روزی‌که‌گشاده‌میماند دران چشمها شتاب زدگان

مُقْنِعِي رُؤُسِهِمْ لَا يَرْتَدُّ اِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ وَاَفْئِدَتُهُمْ هَوَاءٌ وَاَنْذِرِ النَّاسَ يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ ٤٥

بالادارندگان سرهاشان رابرنمیگرددسوی ایشان چشمهاشان ودلهاشان باشدخالی وبیمکن مردمارا از روزیکه‌ایدایشانرا عذاب

فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا رَبَّنَا اَخِّرْنَا اِلٰى اَجَلٍ قَرِيبٍ ٤٦

پس گویندانانکه ستمکردندای پروردگارماباز پس برمارا تامدتی نزدیك

ربنا اسکنت من ذریتی
چونکه اسمعیل ازهاجر دام
در زمینی بی که آبادی درآن
رام حق پس برد ابراهیمهم
گفت یارب دادم ایشارا سکون
دادم ایشارا سکون ای بینیاز

انت رب عالم بالنبی
مر تولد یافت اندرارض شام
می نباشد شد بکفراو درزمان
هاجر و فرزند در ارض حرم
در زمینی خشك وبی‌آب و عیون
تا بپا دارند در طاعت نماز

می نمودم ساکن ازامر توخود
رشك آمد ساره را باشوهرش
آمد او را پیك خلاق جلیل
در زمین مکه بی یار و معین
نزد خانهٔ تو که کردستی حرام
پس بگردان قلب بعضی ازناس

برزمینی غیر ذی زرع این‌ولد
گفت کن دور این پسربامادرش
کانچه گوید ساره بپذیر ایخلیل
بازشان هشت آنخلیل یاکدین
اندر آن هتك و تهاون را تمام
سوی ایشان زایگان ازهرپاس

ده براهل این بلد رزق آنچنان　　از ثمرها مر شوند ازشاکران
رحم تو بر ما زما باشد فرون　　کاگهی ازحال بیرون‌و درون
بر خدا پوشیده نبود هیچ چیز　　در زمین‌و در سماء روح نیز
آن خدا را حمد گویم بعدد　　که بمن بخشید در پیری ولد
مرمرا گردان توای پروردگار　　در نماز و در حضورم پایدار
کن تو ای پروردگارما قبول　　این دعا را ای تو خلاق عقول
اهل ایمان‌را هم افزون کن ثواب　　اندر آن روزیکه قایم شدحساب
غیر از این نبود که اندازد پس　　رنجشان را بهرروزی سخت بس
مهطعین یعنی که اشتابندگان　　سوی اسرافیل خوانده عیان
از تحیر و اضطراب و ابتلا　　باز ماند سوی بالا رأسها
یعنی از حیرت نجود کردن نگاه　　نیست ممکن بهرشان درهیچگاه
قلبها از خوف یا بر حلقها　　باز ماند همچو شئی در هوا
پس بگویند آنکسانکه ستم　　کرده اند ازشرك وازتکذیبهم

خود تو دانی ای خداوند علیم　　آنچه پنهان و آشکارا میکنیم
عرض‌حاجت محض‌عجز بنده‌گیست　　ورنه حاجت عرض‌درحاجات نیست
آنچه یعنی گوئی آنرا بازبان　　یا سر دل بداند بیشان
داد اسمعیل و اسحق آن ندیم　　مر دعا را رب من باشد سمیع
همچنین بر بعضی از ذرتم　　ده تواین توفیق خیراز خصلتم
والدینم را هم ای پروردگار　　مغفرت کن‌چون توئی آمرزگار
می مپندار ای رسول پاك جان　　حق بود غافل زفعل ظالمان
کاندر آن مرخیره گردد دیده ها　　تا زهول آید بروشان از قفا
که خلایق را تحشر خواند او　　مات‌و حیران آنچنان گرداند او
باز ناید چشمها بی اشتلم　　اینست لا یرتد الیهم طرفهم
همچنین باشد زسوء رأیشان　　خالی از فهم و خرد دلهایشان
آندرالناس ای‌رسول مستطاب　　بیم ده از یوم یأتیهم عذاب
ده تو ما را مهلت ای‌پروردگار　　تا زمانی بس قریب ازروزگار

نُجِبْ دَعْوَتَكَ وَ نَتَّبِعِ الرُّسُلَ اَوَلَمْ تَكُونُوا اَقْسَمْتُمْ مِنْ قَبْلُ مٰالَكُمْ مِنْ زَوٰالٍ ٤٧ وَ سَكَنْتُمْ فِي

تااجابت نمائیم دعوت تورا وپیروی کنیم رسولانرا آیاونبودید که سوگندمیخوردیداز پیش که نیست مرشماراهیچ زوالی وساکن‌شدید در

مَسٰاكِنِ الَّذينَ ظَلَمُوا اَنْفُسَهُمْ وَ تَبَيَّنَ لَكُمْ كَيْفَ فَعَلْنٰا بِهِمْ وَ ضَرَبْنٰا لَكُمُ الْاَمْثٰالَ وَ قَدْ مَكَرُوا

مسکنهای آنانکه ستمکردند بنفسهاشان وظاهرشدمر شمارا که چگونه کردیم باایشان وزدیم ما برای شما داستانهاراو بدرستیکه حیله کرد

مَكْرَهُمْ وَ عِنْدَ اللّٰهِ مَكْرُهُمْ وَ اِنْ كٰانَ مَكْرُهُمْ لِتَزُولَ مِنْهُ الْجِبٰالُ ٤٨ فَلٰا تَحْسَبَنَّ اللّٰهَ مُخْلِفَ

مکرشانرا و نزدخداست جزای‌مکرشان‌واگرچه‌بود مکرشان که‌زایل‌شود ازآن کوهها پس‌مپندار البته‌خدارا خلاف کننده

وَعْدِهِ رُسُلَهُ اِنَّ اللّٰهَ عَزيزٌ ذُوانْتِقٰامٍ ٤٩ يَوْمَ تُبَدَّلُ الْاَرْضُ غَيْرَ الْاَرْضِ وَالسَّمٰوٰاتُ وَ بَرَزُوا لِلّٰهِ

وعده‌اش‌برسولانش بدرستیکه‌خداغالب‌صاحب‌انتقام‌است روزیکه‌تبدیل‌کرده‌میشودزمین‌غیر‌این‌زمین وآسمانها و ظاهرشدندبرای خدا

الْوٰاحِدِ الْقَهّٰارِ ٥٠ وَ تَرَى الْمُجْرِمينَ يَوْمَئِذٍ مُقَرَّنينَ فِي الْاَصْفٰادِ ٥١ سَرٰابيلُهُمْ مِنْ قَطِرٰانٍ وَ تَغْشٰي

یکتای غالب ومیبینی گناهکارانرا آنروز قرین‌کرده‌شدگان‌در غلها پیراهنهاشان از قطران ومیپوشید

وُجُوهَهُمُ النّٰارُ لِيَجْزِيَ اللّٰهُ كُلَّ نَفْسٍ مٰا كَسَبَتْ اِنَّ اللّٰهَ سَريعُ الْحِسٰابِ ٥٢ هٰذٰا بَلٰاغٌ لِلنّٰاسِ

رویهاشانرا آتش تاجزادهد خدا هرنفسی آنچه‌کسب‌کرده بدرستیکه خدا زود حساب‌است این‌کفایت است‌مرمردمانرا

وَ لِيُنْذَرُوا بِهِ وَ لِيَعْلَمُوا اَنَّمٰا هُوَ اِلٰهٌ وٰاحِدٌ وَ لِيَذَّكَّرَ اُولُوا الْاَلْبٰابِ

وتاترسانیده‌شوندبآن وتابدانند که‌جزاین‌نیست که‌اوست‌خدای‌یکتاو باپندگیرند صاحبان خردها

جواب ملائکه آنانرا که گویند ما را بدنیا برگردانید

خواندنت را تا اجابت ما کنیم　　پیروی خود ازرسل یکجا کنیم
پیش از اینتان بود سوگند‌محال　　که بدنیا هیچتان نبود زوال
آن غرور و کبر و اخلاق دغل　　شومی اعمال و آن طول امل
وانکه مخزنها نهادی از گهر　　همچنین صندوقها از سیم و زر
کار مردم تا شود دشوار تر　　خلق گردند از خورش نادار تر
میشدی هر چند بیرو ناتوان　　حرص‌و آزت بیش‌میشد درجهان

پس بگویند آن ملایك باشکوه　　که شما آیا نبودید ای گروه
یا که اعمال شما بودی دلیل　　بر بقای جان و مال ازهرقبیل
وان عمارتها و بستان ها همه　　که فکندی از شرور و مظلمه
مینمودی ضبط در انبار ها　　بیشتر از رزق خود خروارها
مر که بفروشی برنج وگندمت　　بیشتر وار ده شود صد گندمت
دیگران را هرچه میدیدی زطمع　　رفت ازکف آنچه را کردند جمع

هیچشان برجا نماند ازملك و مال
میفرودی بر قبایح دمبدم
یعنی اندر مسکن عاد و ثمود
هیچشان لیکن نیامد در نظر
تا بایشان ما چه کردیم از شتاب
ما زدیم ایسان مثل از حالشان
مکر ایشان بود در شدت چنان
خواستند از مکرشان زایل کنند
گفته اند این قصهٔ نمرود بود
یعنی از آن کش حوی نبود خرد
شرح این در سورهٔ نمل ازمقام
اوست غالب و انتقام اولیا

رفت اندر خانهٔ غیری عیال
خوردهٔ در زیستن گفتی قسم
زان تبه هچشان وقتی نبود
کاین مساکن ارچه شد زیروزبر
خانهاشان شد چوگورستان خراب
تا شما یابید ره زامثالشان
که برد مر کوهها را از مکان
امر حقرا فاسد و باطل کنند
که ببالا کرد با کرکس صعود
سوی گردون اینچنین خواهد پرد
باشد از توفیق حق گویم تمام
میکشد زاعدایشان اندر جزا

هیچ نگرفتی ازان یکذره پند
وانگهی بودید ساکن خود شما
گشت ظاهر مر شمارا در عیان
چو شدند آنها که ما برجایشان
مرنه این ویرانها زان بومهاست
کوشش آوردند اندر مکر ها
یعنی احکام و شرایع که چوکوه
وان نبود الا خیالات محال
خواست برگردون رود با کرکسی
بخردان را زین بسی باشد شگفت
پس مپندار آن خدا را درسبل
اندر آن روزیکه میگردد بدل

بسته بودت چشم خود بین ازپسند
در مکان ظالمان بر نفسها
کاین منازل بوده ایشانرا مکان
ساکنیم و غافل از مأوایشان
وین حرمها مسکن محرومهاست
نزد حق تا مکر را چبود جزا
بود آنها در ثبات و درشکوه
کی رود از باد پر بق جبال
وین نباشد بس عجب ازناکسی
کادم این اندیشه چون درسرگرفت
وعده اش یابد تخلف با رسل
این زمین ارض دگر اندر محل

در تحقیق يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ

همچنین این آسمان اندر نظر
شرح عالمها تو را گفتم زپیش
مردهٔ را بینی اندرخواب در
هم صدایش گر نمائی التفات
چونکه آنرا بنگری بدهی تمیز
مردمان پس سردرآرند ازتراب
مجرمان را بینی آن روز ثند
باشد ایشانرا زقطران پیرهن
می بپوشد آتش آن روهایشان
این رساندن بود بر مردمان

میشود ماناسموات دگر
زان یکی باشد مثال ایحوب کیش
باهمان صورت که بودت درنظر
همچنان باشد که بود اندر حیوة
تا سماء و ارض و دنیا هیچ نیز
اندراین صورت بعنوان حساب
دست وگردن بسته بر غلهاو بند
وان بود دهی سیه گون بیسخن
کسب کردند آنچه ازجوهایشان
هم تا یابد هران نفسی بدان
پند تا گیرند ارباب خرد

اندر آن کون مثالی بیسؤال
جمله اشیاء شهودی را در آن
گرچه اورا صورتی نبود کنون
همچنین دان این سموات وزمین
اصل تحقیق این بود ای تیزهوش
بر حساب آن خدای بیشریك
آن قیود و آن منیتهای زشت
وان بود فخریه ها وعجب و ناز
بر جزای آنچه کردند اکتساب
تا بدانند اوخدای واحد است
هستشان چون خود تمیز نیك و بد

آسمان و ارض هم دارد مثال
هستئی باشد مثالی بالعیان
لیك باشد برهمان شکل و شئون
درمثال آسمان که بلك باشد چنین
لب ببند از مابقی هم قلب وگوش
واحد القهار سلطان ملیك
بندوغل بردست وپاگردیدوهشت
که بقطران زد مثل دانای راز
زود آید از خدا وقت حساب
برفعال و حال خلقان شاهداست



سورة الْحِجْرِ تِسْعٌ وَ تِسْعُونَ آيَةً وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

نام خدای بخشندهٔ مهربان

الٓر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَ قُرْآنٍ مُبِينٍ ٢ رُبَمَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ ٣ ذَرْهُمْ

این آنهای کتاب وقرآنست روشن بسا که آرزوکنند آنانکه کافرشدندکه کاش بودندمسلمانان واگذار ایشانرا

يَأْكُلُوا وَ يَتَمَتَّعُوا وَ يُلْهِهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ٤ وَ مَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا وَ لَهَا كِتَابٌ مَعْلُومٌ

تابخورند وکامرانی کنند ومشغول کندایشارا آرزو وپس زود باشد که بدانند وهلاك نکردیم هیچ قریه را مگر وبودمر اورا نوشته معلوم

٥ مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَ مَا يَسْتَأْخِرُونَ ٦ وَ قَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ

پیش نیفتد هیچ امتی ازاجلش وبازپس نمانند وگفتند ای آنکه فروفرستاده شده براوذکر بدرستیکه تو هرآینه

لَمَجْنُونٌ ٧ لَوْ مَا تَأْتِينَا بِالْمَلَائِكَةِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ٨ مَا نُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ إِلَّا بِالْحَقِّ وَ مَا

دیوانهٔ چرا نمی آری بما فرشتگانرا اگرهستی از راستگویان فرونمیفرستیم ملائکه را مگر بحق ونباشند

كَانُوا اِذاً مُنْظَرِينَ ٩ اِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ اِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ١٠ وَ لَقَدْ اَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ

آنگاه ازمهلت‌دادگان بدرستیکه مافروفرستادیم ذکر را و بدرستیکه مامر او را نگاهدارندگانیم و بدرستیکه فرستادیم پیش از تو

فِي شِيَعِ الْاَوَّلِينَ ١١ وَ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ اِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ ١٢ كَذٰلِكَ نَسْلُكُهُ فِي قُلُوبِ

درگروههای پیشینیان ونمی‌آمدایشانرا هیچ رسولی مگرکه‌بودندآن استهزامیکردند همچنین درمی‌آریم آنرا دردلهای

الْمُجْرِمِينَ ١٣ لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ وَ قَدْ خَلَتْ سُنَّةُ الْاَوَّلِينَ ١٤ وَلَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَاباً مِنَ السَّمَاءِ فَظَلُّوا

گناهکاران ایمان نمی‌آورند بآن وبدرستیکه گذشته‌است آئین پیشینیان واگر میگشادیم برایشان دری از آسمان پس‌میبود

فِيهِ يَعْرُجُونَ ١٥ لَقَالُوا اِنَّمَا سُكِّرَتْ اَبْصَارُنَا بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَسْحُورُونَ ١٦

درآن که‌همه‌روزه‌بالامیرفته‌باشند هرآیینه‌میگفتندجزاین‌است‌بسته‌شده‌چشمهای‌ما‌بلکه ماائیم گروه سحرکرده‌شدگان

کرد هم در سورهٔ الحجر ابتدا
ران تحلی عقل اول شد بیا
بر نبی با جبرئیل اندرخطاب
ای بسا که کافران دارند دوست
مؤمنان گردند شاد و شیرگیر
بهره مند آید از هر نیک و بد
ما نکردیم اهل دیهی را تباه
هیچ نگرفتند پیشی ساعتی
ورجنون خویش از روی کلام
گر توئی از راستگویان بی‌زشك
جز بحق یعنی که اندر ساعتی
هم فرستادیم پیش از تو یقین
همچنین که سابقین را در قلوب
همچنین اندر قلوب مجرمان
لیك ایمان ناورند ارذ کرو پند
بازخواهند ازرسولان بر صلاح
می‌بگویند آنکسان بود جزاین

حقتعالی از الف ور لام و را
باطنش جبریل و ظاهر مصطفی
آمد از حق تلك آیات الكتاب
کاش‌ما بودیم مسلم کآن نکوست
دشمنان مغلوب و مفلوك و اسیر
وآرزو هاشان کند مشغول خود
جز زمانی که مقدر بد بگاه
وقت را هم پس نماندند امتی
خود نسبه بدزمان خوانی مدام
بر گواهی نزد ما آور ملك
که نباشد بهر ایشان مهلتی
بر رسولان در گروه اولین
عظمت ذکر اندرافکندیم خوب
ذکر را ظاهر نائم ایرمان
عادت پیشینیان بگذشته چند
معجزهٔ دیگر بوجه اقراح
سکرت ابصارنا بالسحر هین

هست الف انشاء ازذات الاحد
لام ورا یعنی که جبریل ورسول
هست قرآن مبین درهر ورق
واینست وقتی که مسلمانی قوی
واگذار ای احمد کامل بیان
زود باشد که بدانند آنرمه
یعنی آن مکتوب اندر لوح بود
کافران گفتند ای آنکونزول
تو چرا ناری تا فرشتگان
حقتعالی گوید ایشانرا جواب
ما فرستادیم قرآن را و چند
هم بدیشان آمد از پیغمبران
از پی اتمام حجت در سبل
افکنیم اعنی بقلب ایگروه
عادت حق بر هلاك طاغیان
رآسمانشان درگشائیم ارکه چند
بلکه ما هستیم مسحورون همه

که تجلی کرده از خود او بجود
ختم از ایشان دورامکان درنزول
بر جدا سازندهٔ باطل زحق
گشته باشد از فتوح معنوی
تاخورند از هرچه خواهند اینچنان
شومی کردار و سوء خاتمه
آمد از غیب قدر پس در شهود
یافت بروی ذکر مجنون وگول
بر گواهی در رسالت زآسمان
لی فرشته ما فرستیم از شتاب
حافظم آنرا خود ازهر ناپسند
جز که میکردند استهزا بدان
پس نیاوردند ایمان بر رسل
عظم قرآنرا که خاص است ازوجوه
گشته جاری یعنی اندر هرزمان
تا که هرروزی بران بالاروند
چشم ما را بسته اند ازواهمه

وَ لَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجاً وَ زَيَّنَّاهَا لِلنَّاظِرِينَ ١٧ وَ حَفِظْنَاهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ ١٨ اِلَّا

وبدرستیکه‌گردانیدیم درآسمان برجها وآراستیم آنرا برای نگرندگان ونگاهداشتیم آنرا از هر شیطان رانده‌شده مگر

مَنِ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَاَتْبَعَهُ شِهَابٌ مُبِينٌ ١٩ وَالْاَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَ اَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَ اَنْبَتْنَا فِيهَا

آنکه‌بدزدیده گوش‌فراداشت‌پس‌ازپی‌رفت‌اوراشهاب‌روشن وزمین وسعت‌دادیم‌آنرا وافکندیم‌درآن کوههای‌استوار وورویانیدیم‌مادرآن

مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْزُونٍ ٢٠ وَ جَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ وَ مَنْ لَسْتُمْ لَهُ بِرَازِقِينَ ٢١ وَاِنْ مِنْ شَيْءٍ

از هر چیز سنجیده وساختیم‌برای‌شما درآن مایهای‌تعیش وکسی‌راکه‌نیستیدمراورا روزی‌دهندگان؛ ونیست هیچ چیز

اِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَ مَا نُنَزِّلُهُ اِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ ٢٢ وَ اَرْسَلْنَا الرِّيَاحَ لَوَاقِحَ فَاَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ

مگر نزدما خزینه‌هایش ونمیفرستیم‌آنرا مگربااندازهٔ‌دانسته‌شده وفرستادیم‌بادهارا بارگرفته‌هاپس‌فروفرستادیم از آسمان

مَاۤءً فَاَسْقَيْنَاكُمُوهُ وَمَا اَنْتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ ٢٢ وَ اِنَّا لَنَحْنُ نُحْيِي وَ نُمِيتُ وَ نَحْنُ الْوَارِثُونَ ٢٣

آب را پس بنوشانیدیم شمارا از آن و نیستید شما مر او را خزانه داران و بدرستیکه ماهر اینه مائیم که زنده کنیم و بمیرانیم و مائیم وارثان

وَ لَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنْكُمْ وَ لَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَأْخِرِينَ ٢٤ وَ اِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَحْشُرُهُمْ اِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ٢٥

وبتحقیق دانستیم پیش رفته گانرا از شما وبتحقیق دانستیم واپس ماندگان را و بدرستیکه پروردگار تو او محشور میکند ایشانرا که او درست کار داناست

هم بتحقق آنکه گردانیدیم ما / خلق یعنی برجها اندر سما
در عیون ناظرین آراستیم / ازکواکب انچه دروی خواستیم
داشتیم از دیو مردودش نگاه / تا نیابند از صعود انجای راه
جز کسی کو زآسمان دزدد سخن / چون رود بر استراق انجا بفن
پس ورا آید زپی اندر شتاب / تا بسوزد ناگهش روشن شهاب
هم بروپانیدیم ما اندر زمین / کوهها در وی فکندیم استوار
هم زمین را برکشیدیم از قرار / خود ز کل شئی مؤزون و مبین
همچنین بر ساختیم از بهرتان / آنکه را نبوید روزی ده بران
هم نگردانیدیم اسباب معاش / مر شما را این زمین پیداوفاش
نیست زاشیا چیزی اندرمسکنش / جزکه نزد ماست اصل و مخزنش
چون مواشی یاخدم کم یاکه بیش / که شما دانیدشان مرزوق خویش
یعنی آنچه خلق را آید بکار / وان بود بروفق و نظم روزگار
می نفرستیم جز آنچه بجاست / هم باندازه که ان معلوم ماست
باد ها یا میکند آبستن آن / مر درختانرا باثمار آنچنان
بر فرستادیم داستعداد ها / حاملان مر ابر ها را باد ها
زاسمان پس بر فرستادیم آب / پس خورانیدیم آن شمارا برحساب
باد گر باندازه اید بیشتر / نه بجا ماند درختی نه ثمر
ملکه ما انرا نگه دارنده ایم / در مقام خود بکار ارنده ایم
نیستید ارا شما ار خازنین / تا نگه دارید در عمق زمین
وارث خلقیم ما خود بی سخن / باقی اندر بعد افناشان زبن
زنده ما سازیم مر احسام را / هم بمیرانیم جسم نام را
می بدانیم از شما تا کیست پیش / کیست واپس مانده هم زاسلام و کیش
مرگ باشد جمله را جز ذات ما / وین یکیست اندر بقا زایات ما
بامصلین بود درصف صبح وشام / یکری در حسن و نیکوئی تمام
یا زمردم از زمان بوالبشر / انچه مرده وانچه میرد بعد تر
بعض دیگر آمدند اندر عقب / در تماشا تا کند او را طلب
بیشتر رفتند بعضی زاهل صف / تا ببینند ان پری را در طرف
میکند پروردگارت مجتمع / هر دو را اندر مقامی مسمع
امد این ایت که میداند خدا / زانکه رفت او برخلو با برقفا
باشد او محکم فعال و راستکار / مطلع هم بر نهان و آشکار

وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَاٍ مَسْنُونٍ ٢٦ وَالْجَاۤنَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ ٢٧

وبتحقیق که افریدیم انسانرا از گل خشك شده ازلای ریخته شده و پدر پریان افریدیمش از پیش از اتش سوزان

وَ اِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰۤئِكَةِ اِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَاٍ مَسْنُونٍ ٢٨ فَاِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ

وهنگامیکه گفت پروردگار تو مر ملائکه را بدرستیکه من افریننده ام انسانرا از گل خشك از لای بدبوی پس چون راست کردم او را و دمانیدم

فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ ٢٩ فَسَجَدَ الْمَلٰۤئِكَةُ كُلُّهُمْ اَجْمَعُونَ ٣٠ اِلَّاۤ اِبْلِيسَ اَبٰى اَنْ

دراو از روحم پس بیفتید مر او را سجده کنندگان پس سجده کردند مر او را فرشتگان همه ایشان تمامی بجز شیطان که ابا کرد که باشد

يَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ ٣١ قَالَ يَا اِبْلِيسُ مَا لَكَ اَلَّا تَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ ٣٢ قَالَ لَمْ اَكُنْ لِاَسْجُدَ

با سجده کنندگان گفت ای شیطان چیست مر تو را که نمیباشی با سجده کنندگان گفت که نیستم که سجده کنم

لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَاٍ مَسْنُونٍ ٣٣ قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَاِنَّكَ رَجِيمٌ ٣٤ وَ اِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ

مر انسانیرا که افریدی او را از گل خشك شده ازلای ریخته شده گفت پس بیرون رو از ان پس بدرستیکه تو رانده شده و بدرستیکه بر تست لعنت

اِلٰى يَوْمِ الدِّينِ ٣٥ قَالَ رَبِّ فَاَنْظِرْنِي اِلٰى يَوْمِ يُبْعَثُونَ ٣٦ قَالَ فَاِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ ٣٧ اِلٰى يَوْمِ

تا روز جزا گفت ای پروردگار من پس مهلت ده مرا تا روزیکه بر انگیخته شوند گفت پس بدرستیکه تو از مهلت دادگانی تا روز

الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ ٣٨ قَالَ رَبِّ بِمَاۤ اَغْوَيْتَنِي لَاُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْاَرْضِ وَلَاُغْوِيَنَّهُمْ اَجْمَعِينَ ٣٩ اِلَّا

وقت دانسته شده گفت پروردگار من بانانکه اغوا کردی مرا هر اینه اراسته میکنم از برای ایشان در زمین و هر اینه باز دارم ایشانرا همگی مگر

اِلاّ عِبٰادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ ٤١ قٰالَ هٰذٰا صِرٰاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ ٤٢ اِنَّ عِبٰادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ

مگر بندگان تو از ایشان که مخلصان اند گفت این راهیست بر من راست بدرستیکه بندگان من نیست مر تورا بر ایشان

سُلْطٰانٌ اِلاّ مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغٰاوِينَ ٤٣ وَ اِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ اَجْمَعِينَ ٤٤ لَهٰا سَبْعَةُ اَبْوٰابٍ لِكُلِّ

تسلطی مگر آنکه پیروی کرد تورا از گمراهان و بدرستیکه دوزخ هر آینه وعده گاه ایشان است همه مر آنراست هفت در مر هر

بٰابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ ٤٥ اِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنّٰاتٍ وَ عُيُونٍ ٤٦ اُدْخُلُوهٰا بِسَلاٰمٍ آمِنِينَ ٤٧

دری است از ایشان پارهٔ قسمت کرده شده بدرستیکه پرهیزکاران باشند در بهشتها و چشمه‌ها داخل شوید آنهارا بسلامتی ایمنان

آفریدیم آدم از صلصال ما ‖ از گل خشک اعنی اندر ابتدا

وان گلی بد تیره وبگرفته بوی ‖ همچو لای قعر حوض وقعر جوی

جان که پریانرا پدر از پیش بود ‖ آفریدیمش زناری بی زدود

کز لطافت میرود اندر مسام ‖ وین بود از قدرت رب الانام

یادکن پروردگارت چونکه گفت ‖ مر ملایک را سابق در نهفت

کافرینم از گل خشکی بشر ‖ کاوست بدبو یا مصور در اثر

پس چو سازم راست یعنی مستعد ‖ میدمم در وی زروح خود بجد

چون نمایم زنده اورا از یقین ‖ پس بروی افتید اورا ساجدین

پس در آدم چون نمود او نفخ روح ‖ سجده کردندش ملایک بالوضوح

جملگی کردند سجده جز بلیس ‖ که نشد با ساجدین هم آن خسیس

حقتعالی گفت ای ابلیس چون ‖ سجده ناری ما لك الا تكون

گفت ساجد من نگردم حاصلش ‖ آدمی را کافریدی از گلش

بد گلی خشک و سیاه و بوی ناك ‖ هم اخس عنصر اعنی آب وخاك

چون بسجده کرد ابا و امتناع ‖ اوفتاد از اوج عز و ارتفاع

گفت حق پس رو برون ای بدسرشت ‖ زآسمان یا از ملایک یا بهشت

بر تو باشد رانده‌گی تا یوم دین ‖ بعد لعنت هم عذاب واپسین

گفت مهلت ده پس ای پروردگار ‖ تا بروز بعثم اندر روزگار

گفت پس باشی تو مهلت یافته ‖ تا بوقت خاص رو بر تافته

روز موعودی که آن معلوم ماست ‖ ثبت اندر دفتر مکتوم ماست

گفت او رب بما اغویتنی ‖ می بیارایم زبهر هر تنی

در زمین کانجا بود دار الغرور ‖ از معاصی واز مناهی وازشرور

جمله را گمراه سازم از فساد ‖ جز عباد خالصت را در نهاد

گفت حق زاخلاص باشد راه راست ‖ سوی من وازطاعت اصل مدعاست

یا صراط من باخلاص قویم ‖ میشود بر بندگانم مستقیم

مر تو را نبود بر ایشان سلطنت ‖ اندر اضلال و فتن از هر جهت

جز کسی کز تو نماید پیروی ‖ باشد او از گمرهان و هم غوی

معنی خاص درغفران الهی

مر صفی را نکتهٔ آمد بهوش ‖ شاید آن باشد زالهام سروش

گفت حق نتوانی افکندن بگاه ‖ بندگانم را تو اندر آن گناه

که نه بروی عفو من دردم رسد ‖ گر بود کوهی پراکنده اش کند

آنچه تو عمری زنی ره بر گناه ‖ می ببخشم در دمی بی اشتباه

هرچه اغوا را کنی افزوده‌تر ‖ پیش عفو من شود بیهوده تر

اینست هم وجهی که گفتم زایمنی ‖ گر تو این تحقیق را باور کنی

سخت مغروری بطاعات یقین ‖ هل مرا با مجرمین و مذنبین

تا مگر با عاصیان شرمسار ‖ خود بعفو حق شویم امیدوار

لیك آن کز عفو من شد ناامید ‖ جور و اغوای تو بر ایشان رسید

پس جهنم هست بیشك وعده‌گاه ‖ پیروانت را که خود بردی زراه

هست دوزخرا همانا هفت در ‖ هر دری مقسوم بر اهل سقر

باب های آن بود حرص و هوا ‖ بخل و کبر وخشم وحقد وهم ریا

وقت خشم ار حلم کردی رستهٔ ‖ یکدر دوزخ بخود بر بستهٔ

ورخضوع آری بجای کبر پیش ‖ باب دیگر بستهٔ برروی خویش

همچنین هر خلق بد را سر بری ‖ از جهنم بستهٔ بر خود دری

دوزخت نفس است وابواب اینخیال ‖ داعیت ابلیس بر ویل و وبال

کن بوی لعنت مرو بر دعوتش ‖ چون شدی واقف زفعل و نیتش

حق فرستاد انبیا را پی به پی ‖ تا کنند آگاهت ازتسویل وی

تا توگفتند آنچه بود از خوب و زشت ‖ ازره و منزل زدوزخ وزبهشت

عقل باشد در تو زایشان نایبی ‖ حاضر است او گر تو زایشان غایبی

عقل خواند بر کتاب ایزدت ‖ ره نماید بر همه خوب و بدت

می نگشتی متفق با آن فریق ‖ پس روی همراه دزدان در طریق

پس مثال ازدوزخ از خود کن گله ‖ زانکه ماندی از رفیق و قافله

پیشوایت عقل با تمیز کن ‖ وازهوای نفس دون پرهیز کن

در عیون و جنتند آن متقین ‖ اُدْخُلوها بسلامٍ آمنین

این بود قول ملایک با عباد ‖ سالمید اعنی زهر فقر و فساد

وَ نَزَعْنٰا مٰا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ اِخْوٰانًا عَلىٰ سُرُرٍ مُتَقٰابِلِينَ ٤٨ لاٰ يَمَسُّهُمْ فِيهٰا نَصَبٌ وَ مٰاهُمْ مِنْهٰا

و بیرون کشیدیم آنچه بود در سینه‌های ایشان از کینهٔ برادران بر سریرهای روبهم دارندگان نمیرسد ایشان را در آنها رنجی و نباشند ایشان را از آنها

بِمُخْرَجِينَ ٤٩ نَبِّئْ عِبٰادِي اَنِّي اَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ٥٠ وَ اَنَّ عَذٰابِي هُوَ الْعَذٰابُ الْاَلِيمُ ٥١ وَ نَبِّئْهُمْ عَنْ

بیرون شدگان خبر ده بندگان مرا که بدرستیکه منم آمرزنده مهربان و بدرستیکه عذاب من آنست عذاب دردناك و خبر ده ایشان را از

ضَيْفِ اِبْرٰهِيمَ ٥٢ اِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَاماً قَالَ اِنَّا مِنْكُمْ وَجِلُونَ ٥٣ قَالُوا لَاتَوْجَلْ اِنَّا

مهمانان ابراهیم هنگامیکه داخل شدند براو پس گفتند سلام گفت بدرستیکه ما از شما ترسندگانیم گفتند مترس بدرستیکه

نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ ٥٤ قَالَ اَبَشَّرْتُمُونِي عَلٰى اَنْ مَسَّنِيَ الْكِبَرُ فَبِمَ تُبَشِّرُونَ ٥٥ قَالُوا بَشَّرْنَاكَ بِالْحَقِّ

ما مژده میدهیم به پسری دانا گفت آیا بشارت دادید مرا بر آنکه مس کرد مرا پیری پس بچه چیز بشارت میدهید مرا گفتند بشارت میدهیم تورا براستی

فَلَا تَكُنْ مِنَ الْقَانِطِينَ ٥٦ قَالَ وَمَنْ يَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ اِلَّا الضَّآلُّونَ ٥٧

پس مباش از نومیدان گفت و کیست که نومید شود از رحمت پروردگارش مگر گمراهان

گفت ما بیرون کنیم از سینها
نی رسد رنجی برایشان در بهشت
ای پیمبر ده خبر بر بندگان
ده خبر از ضیف ابراهیمشان
گفت ابراهیم ترسانیم ما
گفت از ما می‌مکن بیم ای همام
گفت آیا مژده بدهید این نفس
مژده گفتندش که دادیمت براست

اهل جنت را حسد یا کینها
می‌روند ایران برون از خلق زشت
من غفورم بر شما پس مهربان
کآمدندش سه فرشته میهمان
از شما وین بود علت ترس را
که بشارت میدهیمت بر غلام
که مرا پیری چنین کرده است مس
پس مباش از ناامیدان حق چو خواست
نا امید از رحمتش گردد کجا

همچو اخوانند در صدق ضمیر
خلقشان یعنی بگردد بر بدی
من عذابم کان الیمست و شدید
چون بر او گشتند داخل در مقام
که بدون اذن او داخل شدند
مژده بدهیمت بفرزندی ادیب
مژده بدهند آنچه دور از عادتست
گفت ابراهیم کبود آنکه او
غیر گمراهی که دور است از هدی

رو برو بنشسته با هم بر سریر
تا شود باعث بنزع و مهتدی
میخواهی جز که بر عاصی رسید
پس باو گفتند با بهجت سلام
هم نخوردندش ز خوان چون آمدند
نامش اسحق از نبوت با نصیب
این شگفت از ما به دور از قدرتست
نا امید از بخششش آید زیست رو

قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ اَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ ٥٨ قَالُوا اِنَّا اُرْسِلْنَا اِلٰى قَوْمٍ مُجْرِمِينَ ٥٩ اِلَّا آلَ لُوطٍ اِنَّا

گفت پس چیست کارتان ای فرستادگان گفتند بدرستیکه ما را فرستاده بسوی گروهی گناهکاران مگر خاندان لوط بدرستیکه

لَمُنَجُّوهُمْ اَجْمَعِينَ ٦٠ اِلَّا امْرَاَتَهُ قَدَّرْنَا اِنَّهَا لَمِنَ الْغَابِرِينَ ٦١ فَلَمَّا جَاءَ آلَ لُوطٍ الْمُرْسَلُونَ ٦٢

ما رهاننده ایشانیم همه مگر زنش که تقدیر کردیم که او هر آینه باشد از بازماندگان پس چون آمد آل لوط را فرستادگان

قَالَ اِنَّكُمْ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ ٦٣ قَالُوا بَلْ جِئْنَاكَ بِمَا كَانُوا فِيهِ يَمْتَرُونَ ٦٤ وَاَتَيْنَاكَ بِالْحَقِّ وَاِنَّا

گفت بدرستیکه شمائید گروه ناشناخته گفتند بلکه آمدیم تورا با آنچه بودند در آن شك میکردند و آورده‌ایم تورا حق و بدرستیکه

لَصَادِقُونَ ٦٥ فَاَسْرِ بِاَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَاتَّبِعْ اَدْبَارَهُمْ وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ اَحَدٌ وَامْضُوا حَيْثُ

ما هر آینه راستگویانیم پس بیرون ببر اهلت را در پاره از شب و تابع شو قفاهای ایشان را و باید التفات نکند از شما احدی و بروید جائیکه

تُؤْمَرُونَ ٦٦ وَقَضَيْنَا اِلَيْهِ ذٰلِكَ الْاَمْرَ اَنَّ دَابِرَ هٰؤُلَاءِ مَقْطُوعٌ مُصْبِحِينَ ٦٧ وَجَاءَ اَهْلُ الْمَدِينَةِ يَسْتَبْشِرُونَ

مامور شده‌اید و گذارش دادیم بسوی او این امر را بدرستیکه دنبال اینهاست بریده شده صبح کنندگان و آمدند اهل شهر شادمانی میکردند

٦٨ قَالَ اِنَّ هٰؤُلَاءِ ضَيْفِي فَلَا تَفْضَحُونِ ٦٩ وَاتَّقُوا اللّٰهَ وَلَا تُخْزُونِ ٧٠ قَالُوا اَوَلَمْ نَنْهَكَ عَنِ

گفت بدرستیکه اینها مهمانان منند پس رسوا مکنید مرا و بترسید از خدا و خوار مسازید مرا گفتند آیا منع نکردیم تورا از

الْعَالَمِينَ ٧١ قَالَ هٰؤُلَاءِ بَنَاتِي اِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ ٧٢ لَعَمْرُكَ اِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ ٧٣ فَاَخَذَتْهُمُ

جهانیان گفت اینست دختران من اگر هستید کنندگان بجان تو که ایشان هر آینه در مستیشان حیران میزیستند پس گرفتشان

الصَّيْحَةُ مُشْرِقِينَ ٧٤ فَجَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَاَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ ٧٥ اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَاتٍ

فریاد مهلك داخل در روز شدگان پس گردانیدیم زبرش را زیرش و باراندیم برایشان سنگها از سنگ گل بدرستیکه در این هر آینه آیتهاست

لِلْمُتَوَسِّمِينَ ٧٦ وَ اِنَّها لَبِسَبِيلٍ مُقِيمٍ ٧٧ اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ ٧٨ وَ اِنْ كانَ اَصْحابُ الْاَيْكَةِ

مر اهل فراست را وبدرستیکه آن هر آینه براه ثابت است بدرستیکه در آن هر آینه آیت است مر گروندگان را و اگرچه بودند یاران ایکه

لَظالِمِينَ ٧٩ فَانْتَقَمْنا مِنْهُمْ وَ اِنَّهُما لَبِاِمامٍ مُبِينٍ ٨٠

هر آینه ستمکاران پس انتقام کشیدیم از ایشان وبدرستیکه آندو هر آینه در راهی روشنند

گفت ابراهیم چبود کارتان
گفت بفرستاده اند اندر زمین
اهل او باشند از ما در امان
لوط گفتند از شما بیگانگان
بهر آن چیزی که قومت بوده اند
راستگویانیم ما وز عیب پاك
اهل خود را پیش افکن باشتاب
یا بصغرا یا بسوی مصر و شام
تا بصبح اعنی که بر جا نغنوید
مژده دادندی ز مهمانان بهم
می رسید از حق ایقوم ضلال
تا نگردی حامی هر رهگذر
مر شما را پند من باشد صلاح
مستی شهوت بد ایشان را فزون
شهرهاشان کرد یکجا سرنگون
باشد اندر این نشانها بیشمار
اندر این که یاد کردیم از یقین
شرح یوم الظله را اندر عذاب

غیر از این اندر زمین و اسرارتان
جمله ما را سوی قوم مجرمین
جز زنش کو باشد از پس ماندگان
ترسم از شری نبود زین مردمان
بر عناد و فسق و شك آلوده اند
میکنیم این لحظه قومت را هلاك
ور قفاشان رو بخود کامد عذاب
کان زمین را نیست دمی ز انتقام
در سحر نابود و مستأصل شوید
گفت لوط آن قوم را نایم و غم
تا نیابم خواری از مهمان بحال
چون گذشتی از شروط مستقر
بهر بد این دختران بهر نکاح
بهش و حیران چو ارباب جنون
روشنی روز چون آمد برون
بهر ارباب فراست و اعتبار
آیتی باشد ز بهر مؤمنین
جای خود مذکور سازم در کتاب

بر بشارت بود کافی یاك ملك
سوی قوم لوط یعنی بر هلاك
پس در آن هنگام کایشان آمدند
گفت بی بیگانه ام از ما صبر
راستی آورده ایم بر وعد
اهل خود را پس ببر بیرون شب
از شما می ننگرد یکتن بپس
حکم ما کردیم سویش کاینست کار
آمدندی سوی خانه لوط شاد
مر مرا باشند مهمان این کسان
می نکنید از غریبان نهی ما
گفت باشند این بناتم ایگروه
ای محمد صم بر حیوة تو قسم
صیحه پس بگرفتشان اندر زمین
پس نمودیم آن همه زیر و زبر
آن بلا اندر سر راه شماست
بوده اند اصحاب ایکه ظالمان
ایکه و مدین براه روشن است

کار دیگر هستتان پس بی رشك
غیر آل او بدون اشتراك
خانوادهٔ لوط را داخل شدند
بر تو باید آمدیمت تا مکر
که برایشان دادی از قهر شدید
پارهٔ چون رفت از شب بی تعب
خود روید آنجا که مامورید بس
شد بریده صبح را اهل این دیار
اهل شهر از بهر آمال و فساد
پس سپاریدم بر رسوائی نشان
بر تو ننمودیم آیا بار ها
گر کنید آنرا که گویم بی ستوه
که بدند ایشان بسکر دمبدم
صیحه یعنی بانك جبریل امین
هم بباراندیمشان بر سر حجر
در عیون رهگذریان بر ملاست
ما کشیدیم انتقام از آن کسان
عابرین بینند و آن بس این است

وَ لَقَدْ كَذَّبَ اَصْحابُ الْحِجْرِ الْمُرْسَلِينَ ٨١ وَ آتَيْناهُمْ آياتِنا فَكانُوا عَنْها مُعْرِضِينَ ٨٢ وَ كانُوا يَنْحِتُونَ

وبحقیقت تکذیب کردند اصحاب حجر رسولان را وداديمشان آيتهای خود پس بودند از آنها اعراض کنندگان و بودند متراشیدند

مِنَ الْجِبالِ بُيُوتاً آمِنِينَ ٨٣ فَاَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُصْبِحِينَ ٨٤ فَما اَغْنى عَنْهُمْ ما كانُوا يَكْسِبُونَ ٨٥

از کوهها خانه ها ایمنان پس گرفت ایشان را فریادی مهلك بامداد کنندگان پس کفایت نکرد از ایشان آنچه بودند که کسب میکردند

وَ ما خَلَقْنَا السَّمٰواتِ وَالْاَرْضَ وَ ما بَيْنَهُما اِلاّ بِالْحَقِّ وَ اِنَّ السّاعَةَ لَآتِيَةٌ فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ

و نیافریدیم آسمانها و زمین را و آنچه میان آنهاست مگر بحق وبدرستیکه قیامت هر آینه آینده است پس درگذر درگذشتنی خوب

٨٦ اِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْخَلّاقُ الْعَلِيمُ ٨٧ وَ لَقَدْ آتَيْناكَ سَبْعاً مِنَ الْمَثانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ ٨٨ لا تَمُدَّنَّ

بدرستیکه پروردگار تو اوست آفریدگار دانا وبتحقیق دادیم تورا هفت آیت از سورهٔ که دوبار نازل شده و قرآن عظیم مگشای بخواهش البته

عَيْنَيْكَ اِلى ما مَتَّعْنا بِهِ اَزْواجاً مِنْهُمْ وَلا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَاخْفِضْ جَناحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ ٨٩ وَ قُلْ اِنِّي

دو چشمت را بآنچه کامرانی دادیم بآن اصنافی را از ایشان و اندوه مخور بر ایشان و فرود آور بالت را از برای گروندگان و بگو بدرستیکه

اَنَا النَّذِيرُ الْمُبِينُ ٩٠ كَما اَنْزَلْنا عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ ٩١ اَلَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ ٩٢ فَوَرَبِّكَ

من منم بیم کننده آشکارا همچنانکه فرو فرستادیم بر آنانکه قرآنرا پاره پاره و جزء جزء کردند و آنانکه گردانیدند قرآنرا پاره ها یا سحرها یا کذبها پس بپروردگار تو

لَنَسْئَلَنَّهُمْ اَجْمَعِينَ ٩٣ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ ٩٤ فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَاَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ ٩٥ اِنَّا

قسم که هر آینه خواهم پرسید ایشان را همه از آنچه بودند که میکردند　پس آشکار کن　با آنچه مامور شده و رو بگردان از مشرکان　بدرستیکه

كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ ٩٦ اَلَّذِينَ يَجْعَلُونَ مَعَ اللّٰهِ اِلٰهاً آخَرَ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ٩٧ وَ لَقَدْ نَعْلَمُ اَنَّكَ

ما کفایت میکنیم از تو استهزا کنندگان را آنانکه　میگردانند　اخدا　خدائی دیگر پس زود باشد که بدانند　و بتحقیق میدانیم که تو

يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ ٩٨ فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ ٩٩ وَاعْبُدْ رَبَّكَ

تنگ میشود سینه ات　با آنچه　میگویند　پس تسبیح گوی ستایش پروردگارت و باش از سجده کنندگان　و بپرست پروردگارت را

حَتّٰى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ

تا　بیاید تو را　مرگ

هم بتکذیب آمدند از مرسلین
چونکه از صالح کتابی بست یاد
میتراشدند ایشان از جبال
می‌نکرد از آنچه کردند اکتساب
جز بحق یعنی بوفق عدل و داد
باشد آینده قیامت ای همام
خالق داناست آن پروردگار
کرد اندر خاطر پاکش خطور
آمد آیت که تو را دادیم ما
آن تورا بهتر زمال این خسان
ملك و هم ملکوت و جبروت و مثال
وان مثانی را بقا بعد از فنا
بهر آن سبع المثانی گفت حق
می مکش دو چشم خود یعنی مبند
مال دنیا بس بود خوار و قلیل
کن تواضع مؤمنان را بس نکو
گو نذیرم من عیان و آشکار
بر کسانیکه ز استهزا و شر
یا که بر سحر و کهانت وافتری
بعد بعثت مصطفی تا مدتی
هم بگردان روی خویش از مشرکین
آنکسانیکه خدای دیگری
ما بدانیم اینکه میگردد تنگ
باش هم از ساجدین واندر سجود
باشد این موت ارادی در شهود
شد دوئیت از میان باقی حق است

اهل حجرا عنی ثمود از شرك و کین
شاید از آیت بود معجز مراد
خانها کایمن شوند از اختلال
دفع چیزی را ازان رنج و عذاب
وان ملایم نیست دایم با فساد
زاهل تکذیبت کشد حق انتقام
حکم از حکمت کند در طم و کار
کاهل اسلامند مضطر در امور
هفت آیه از مثانی بر ملا
کاین همه گنجست واین رنجی بجان
هم دگر اعیان و اسما بر کمال
گر که خوانی بس بود جانا بجا
ای محمد صم به زجمله ما خلق
زانچه بر خلق مجاز آمد پسند
پیش این ملك عظیم بی بدیل
وان دو بال خویشتن را بر فرو
بهتان معنی دهم از کردگار
بخش میکردند از قرآن سور
منمودی منقسم آیات را
خلق را میکرد پنهان دعوتی
گو بمانند از گمان خود بکین
با خدا سازند مع از ابتری
سینه ات زاقوال ایشان بیدرنك
رو نما از فرق بر جمع وجود
عارفش خواند فنای فی الوجود
بی تعین ذات پاك مطلق است

یا بصالح که نبی بد بر ثمود
پس از آن بودند ایشان معرضین
صیحه پس بگرفتشان وقت صباح
ناافریدیم این سموات و زمین
مقتضی زان گشت حکمت از اله
در گذر تو تصفح الصفح الجمیل
دید احمد هفت رشتهٔ کاروان
بس گرسنه بس برهنه بس فقیر
هفت آیهٔ فاتحه است آن از کتاب
قصد از سبع المثانی در شهود
کشف گردد این مراتب در صعود
این فنا و این بقا را پیشتر
گر که بر اسرار قرآن مدرکی
بهره ما دادیم زان انصاف را
هم مباش از سرکشان اندوهگین
یا که خوشروئی بود خفض جناح
هست گر نارید ایمان بر شما
که فلان سوره زمن باقی زنو
پس بحق کردگارت که سؤال
جبرئیل آورد آیت کاشکار
ما کفایت از تو کردیم ای همام
زود پس آگه شوند از کار خود
ملتجی شو پس بحق تسبیح کن
کن پرستش رب خود را همچنین
عابد و معبود آنجا یك شود
نه مراتب ماند آنجا نه مقام

اکثری دادیم ز آیت ها بجود
رو بگرداندند از آیات دین
در زمان مردند با صد افتضاح
وانچه باشد در میان آن و این
بر هلاك سرکشان بی اشتباه
صفح عفو بی عتابست ای خلیل
زاقمشه وز زر و گوهر بار آن
مشرکان را باشد این زر و حریر
باز قرآن عظیم از فصل و باب
رتبه های هفتگانه است از وجود
پس فنای عارفست اندر وجود
شرح کردیم ار که داری در نظر
بر تمام آفرینش مالکی
بر تو افزون کرده ایم الطاف را
یا که از فقر صحابه این چنین
در حضور اهل ایمان و صلاح
چون عذابی که فرستادیم ما
وین نبود الا ز طغیان و عتو
میکنم از آنچه کردند از ضلال
کن هر آنچه کرده امرت کردگار
شر آن مستهزئین را بالتمام
چون جزا یابند از کردار خود
ذکرش از دل حمدش از تصریح کن
تا بوقت مرگ کان باشد یقین
هرچه غیر از حق بود مندك شود
جز شهود ذات مطلق والسلام

سُورَةُ النَّحْلِ مِاَئَةٌ وَ ثَمَانٌ وَ عِشْرُونَ آيَةً وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

اَتٰى اَمْرُ اللّٰهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالٰى عَمَّا يُشْرِكُونَ ١ يُنَزِّلُ الْمَلٰئِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ اَمْرِهِ

آمد فرمان خدا پس طلب تعجیل مکنید آنرا دادم پاك بودنش را و برتر آمد از آنچه شرك میاورند فرو میفرستد ملائکه را باروح از امرش

عَلٰى مَنْ يَشَآءُ مِنْ عِبَادِهِ اَنْ اَنْذِرُوا اَنَّهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنَا فَاتَّقُونِ ٢ خَلَقَ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضَ

بر آنکه میخواهد از بندگانش که بیم دهید بدرستیکه نیست الهی مگر من پس بترسید مرا بیافرید آسمانها و زمین را

بِالْحَقِّ تَعَالٰى عَمَّا يُشْرِكُونَ ٣ خَلَقَ الْاِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ فَاِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ ٤ وَالْاَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ

براستی برتر آمده از آنچه شرك میاورند بیافرید انسانرا از نطفه پس اکنون اوست جدال کنندهٔ آشکار و شتر و گاو و گوسفند آفرید آنهارا

فِيهَا دِفْءٌ وَ مَنَافِعُ وَ مِنْهَا تَأْكُلُونَ ٥ وَ لَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَ حِينَ تَسْرَحُونَ ٦ وَ

برای شما در آنهاست گرمی و منفعتها و از آنها میخورید و برای شماست در آنها تجملی در وقتیکه میآرید از چراگاه و هنگامیکه سر میدهید

تَحْمِلُ اَثْقَالَكُمْ اِلٰى بَلَدٍ لَمْ تَكُونُوا بَالِغِيهِ اِلَّا بِشِقِّ الْاَنْفُسِ اِنَّ رَبَّكُمْ لَرَؤُفٌ رَحِيمٌ ٧ وَالْخَيْلَ

و برمیدارند بارهای گران شمارا و میبرند بشهری که نباشید رسندهٔ آن مگر بمشقت نفسها بدرستیکه پروردگار شما هر آینه مهربان رحیم است و اسبها

وَالْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَ زِينَةً وَ يَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ ٨ وَ عَلَى اللّٰهِ قَصْدُ السَّبِيلِ وَ مِنْهَا جَآئِرٌ

و استرها را و خرهارا تا سوار شوید آنهارا تا شد آرایشی و بیافریند آنچه را که نمیدانید و بر خداست راستی راه و بعضی از آن منحرف

وَلَوْ شَآءَ لَهَدٰيكُمْ اَجْمَعِينَ ٩ هُوَالَّذِي اَنْزَلَ مِنَ السَّمَآءِ مَآءً لَكُمْ مِنْهُ شَرَابٌ وَ مِنْهُ شَجَرٌ فِيهِ

است و اگر خواستی هر آینه هدایت کردی شمارا همه اوست که فرو فرستاد از آسمان آبرا برای شما از آنست نوشیدنی و از آنست درختی در آن

تُسِيمُونَ ١٠ يُنْبِتُ لَكُمْ بِهِ الزَّرْعَ وَ الزَّيْتُونَ وَالنَّخِيلَ وَالْاَعْنَابَ وَ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ اِنَّ فِي ذٰلِكَ

میچرانید میرویاند برای شما بآن کشت را و زیتون و درختان خرما و انگورها و از همهٔ ثمرها بدرستیکه در آن

لَاٰيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ١١ وَ سَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ وَ النُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِاَمْرِهِ

هر آینه آیتیست از برای قومیکه اندیشه میکنند و مسخر کرد برای شما شب را و روز را و آفتاب و ماه را و ستارها مسخر شدگانند بفرمان او

اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَاٰيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ١٢

بدرستیکه در آن هر آینه آیتهاست مر گروهیرا که در میابند بعقل

سورة النحلست از روی عدد / بست وهشت آیت آن از بعد صد
بعضی از آن مکی است و بعض هم / در مدینه نازل است از ذوالکرم
در تفاسیر اینچنین آورده‌اند / مشرکان تعجیل بس میکرده اند
برهرانچه وعده‌شان دادی رسول / از قیامت یا عذاب بس مهول
می بگفتند اهل عدوان لاکلام / این نباشد جز فریب و اتهام
ور بفرض آنرا که گوئی رو کند / آن زما لطف بتان یکسو کند
یعنی از ما رد کنند رنج و بلا / بر الهان چونکه رو آریم ما
آمد آیت که رسید امر خدا / بر وقوعش هست نزدیك و بجا
وان بود یا خود قیامت یا عذاب / پس شما نارید بر وقتش شتاب
میرسد یعنی در آن تعطیل نیست / هیچ حاجت بر چنین تعجیل نیست
پاك و برتر باشد آن شاه ملك / زانچه میگیرید هم باوی شریك
میفرستد بر ملایکرا بروح / کوست قرآن یا که علم اندر فتوح
باعث آن خود بر جبوه دل شود / تاکه موت جهل ازان زایل شود
زامر خود برهرکه خواهد از عباد / میدهد علم و نبوت بر مراد
تا کنند انذار خلقان بر علن / زانکه می نبود خدائی غیر من
پس بترسید از من اندر امر و نهی / زانچه گفتند انبیا از راه وحی
آفرید او خود سموات و زمین / بالحق اعنی از ره حکمت چنین
بر صفات و شکل و وضع مختلف / تا بیکتائی شویدش معترف
برتراست از آنکه گیرد کس شریك / با وی اندر هیچیك زافعال نیك
آفریده است آدمی زآب منی / کان جمادی بود بیجا و دنی
بد نه هیچ از فهم و ادراکیش سهم / پس رساند اورا باوج عقل و فهم
پس نماید احتجاج او یا جدل / در مقام نفی بعث اندر محل
قصد از این باشد ابی ابن خلف / کاستخوان مرده بگرفت او بکف
با پیمبر گفت من یحیی العظام / وان بود پوسیده چون یابد نظام

آمد آیت که بد این اول جهاد
هشت صنف از چارپایان آفرید
میخورید از لحمشان و از کشک و شیر
بار گردند از چرا چون وقت شام
سوی شهری که بدان سوید هیچ
حمل بیم آن یکبار او کنید
آفرید او استر واسب و حمار
گفته اند از شرح مالا تعلمون
از وجود و بود شیئی وازاثر
هست اندر هر یکی آثار ها
وانکه هم بینی و دانی فصل آن
از مکس پرسید شخصی از امام
گفت باشد ماده و بر از نبات
پس چو بر مایه فرود آید مکس
باشد از باقی خدا آگاه وبس
شد هویدا رمز مالا تعلمون
هست بر حق باکند واضح طریق
زان طرق بعضی است گمراهی و کج
راه تا یابید بر قصد السبل
هم ازان باشد درخت اندر شان
زرع رویاند زآب از هر قبل
رام کرد او بر شما لیل و نهار
این فواید را تو بینی هر نفس

یافت از ما حس و نطق اندر نهاد
تا زپشم و مویشان پوشش کنند
همچنین از روغن و پیه و پنیر
هم بمرتع صبح چون گیرند گام
خود رسنده تا گرانبار از بسیج
عمر و طاقت نصف شد هم جان و دل
بهر زینت تا شوید آنها سوار
هست اولیتر سکوت ارچه دو چون
بر تمامی کی توان گشتن خبر
وآید از هر یک خلقت کار ها

از چه استدلال اورا در سبیل
غیر از این هم منفعتها بی حساب
هم در آنها زینت و آرایشی
تحمل اثقالکم یعنی کنند
جز بشق انفس ای سخت و شاق
این چنین پروردگار انس و جان
آفریند هم زهر گون جانور
زانکه دانش را بر آن سوراه نیست
جانور ها هست در جو هوا
نام آن نشنیده کس تا بشنوش

در سر خلقت مکس

هرچه روید از زمین در التفات
باز ورگردد تورا این نعم بس
نیست آگاه از تمامش هیچکس
داند آنرا هستی بیچند و چون
تا نماند کس بگمراهی غریق
منحرف از مقصد و دور از نهج
واین نه برحکمت بود بی قال و قیل
چارپایان را چرانند اندران
بر شما زاعناب وزیتون و نخیل
همچنین شمس و قمر را در مدار
مابقی را اهل هش دانند و بس
هم در این باشد علامتها فزون

بر گیاه از نشنید چون ذباب
معنها در اوست از خلاق شیء
کل اشیا را چنین دان زالتفات
هم بود بر خدا قصد السبیل
حل و حرمت نفع و ضر و خیر و شر
خواستی بر وجه الجاء از خدا
او فرستاد از سما یا از سحاب
میخورند ازبرک آن یعنی نگاه
ور هران میوه بود وین آیتی
بهر انضاج فواکه هم بگاه
واین کواکب زامر حق باشند رام
خوان لایات لقوم یعقلون

بر اعاده باورید ایسان دلیل
مر شما را باشد اندر اصحاب
مر شما را باشد و بر آسایشی
بارهاتان حمل در هر راه چند
حمل آن باشد بر ابدان درسیاق
بر شما باشد رؤف و مهربان
که ندانید آن شما را اصل واثر
ممکن از ایجاد خلق آگاه نیست
هم بجوف ارض بحر و انهار
تا چه جای آنکه داند علتش
جمله‌ای دانی از یا اصل آن
کز وجودش چیست حاصل در نظام
دست و پا آلوده سازد بر لعاب
این یکی بود ارخواص و فحوی
از جماد و هم زحیوان و نبات
راه موصل بر حق اعنی از دلیل
جمله را ظاهر نماید بر بشر
مر شما را جمله گشتی رهنما
بر زمین ماء لکم منه شراب
قصد باشد از شجر یا هر گیاه
آنکه را باشد تفکر ساعتی
زان توان کردن حساب سال و ماه
بر شناسائی راه از هر مقام

وَمَا ذَرَأَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ ١٤ وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ

وآنچه را آفرید برای شما در زمین که مختلف است اقسامش بدرستیکه در آن هر آینه آیتهاست مر گروهی را که درمییابند بعقل واوست که تسخیر کرد

الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا وَتَرَى الْفُلْكَ مَوَاخِرَ فِيهِ وَ

دریارا تابخورید ازآن گوشتی تازه وبیرون آرید ازآن پیرایهٔ که میپوشید آنرا ومی بینی کشتیهارا شکافندگان آب سینه در آن

لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ١٥ وَأَلْقَىٰ فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَأَنْهَارًا وَ

تابجویند از فضلش وباشد که شما شکر کنید وافکند در زمین کوههای استوار مبادا که لرزاند شما را ونهرها و

سُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ١٦ وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ ١٧ أَفَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ أَفَلَا

راهها باشد که شما راه یابید وعلامتها وبستاره ایشان راه می یابند آیا پس آنکه می آفریند چون کسیست که نمی آفریند آیا پس

تَذَكَّرُونَ ١٨ وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ١٩ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُسِرُّونَ

پند نمیگیرید واگر شمارید نعمت خدا را بشمار در نتوانید آوردش بدرستیکه خدا هر آینه آمرزنده مهربانست وخدا میداند آنچه را پنهان میدارید

وَمَا تُعْلِنُونَ ٢٠ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ ٢١ أَمْوَاتٌ غَيْرُ

وآنچه را آشکار میکنید وآنانرا که میخوانند از جز خدا نمیتوانند آفرید چیزیرا وایشان آفریده میشوند مردگانند نه

أَحْيَاءٍ وَمَا يَشْعُرُونَ ٢٢ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ ٢٣ إِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ

زندگان و نمیدانند که کی بر انگیخته میشوند خدای شما خدائیست یگانه پس آنانکه نگروند بآخرت دلهای ایشان

مُنْكِرَةٌ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ ٢٤ لَا جَرَمَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ ٢٥ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ

ناشناساست و ایشان سرکشانند ناچار بدرستیکه خدا میداند آنچه را پنهان میدارند و آنچه را آشکار میکنند بدرستیکه او دوست ندارد

الْمُسْتَكْبِرِينَ ٢٦ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ٢٧ لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ

سرکشانرا وچون گفته شود مر ایشانرا که چه چیز فرستاد پروردگار شما گویند افسانههای پیشینیانرا تا بردارند بارهای گناهانشانرا

كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ أَلَا سَاءَ مَا يَزِرُونَ ٢٨ قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ

تمام روز قیامت و از بارهای گناه آنان که گمراه میکنند ایشانرا بدون علمی آگاه باشید بد است آنچه بر میدارند بتحقیق مکر کردند آنانکه

مِنْ قَبْلِهِمْ فَأَتَى اللَّهُ بُنْيَانَهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ فَخَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَأَتَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ

بودند پیش از ایشان پس آمد فرمان خدا بناهاشانرا از بیخ پس فرود آمد بر ایشان بام از بالاشان و آمد ایشانرا عذاب از

حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ ٢٩ ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُخْزِيهِمْ وَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تُشَاقُّونَ فِيهِمْ

جائیکه نمیدانستند پس روز قیامت خوار میکند ایشانرا و میگوید کجایند انبازان من که بودید مخالفت مورزیدید در آنها

قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ إِنَّ الْخِزْيَ الْيَوْمَ وَالسُّوءَ عَلَى الْكَافِرِينَ ٣٠

گفتند آنانکه داده شدند دانش را بدرستیکه رسوائی امروز و بدی بر کافرانست

رام کرد او بر شما هم درزمین
درهران یك صنع حق باشد پدید
ماهی آرید اعنی از دریا مدام
هم بغوص آرید اردریا برون
فلك را رانده بینی در بحار
بر شما کرده معیشت را سبب
هست وانها حرص و غفلت شغل و غم
کشتی دریای غم باشد رضا
ور شوی بر کشتی ذکر اسوار
باز ذکر نعمت دیگر کند
بر شما یعنی نگردد مضطرب
حویها هم آفرید از هر قبیل
کرد پیدا هم علامتها براه
راه یابند از ستاره عام و خاص
پس شما آیا ندارید این بیاد
نعمتش را کی توانید اندکی
مهربان یعنی از این تقصیر هم
وانکسانیرا که جزحق از بتان
مرده اند ایشان و عاری از حیوة
مرخداتان آن خدای واحداست
زانکه ارصانع دهد هرشی خبر
حاصل آنکه از دوفاعل درامور

چیز های مختلف بس دلنشین
مر کسانیرا که هستند اهل دید
زان بباشد بر شما چزی حرام
حلیه تا پوشید از بهر نمون
چون شکافد آب را اندر گذار
تا مگر شاکر شوید از فضل رب
فلکها هم کرده ایجاد از حکم
ساحل آن شادی آمد زاقتصا
آئی ار دریای غفلت بر کنار
کوهها را بر زمین لنگر کند
هم نگرداند شما را منقلب
درزمین همچون فرات و رود نیل
بر روینده تا نگردد اشتباه
برقریش این داشت گرچه اختصاص
عقل و دانش در شما چون او نهاد
بر شمردن وزهزاران صد یکی
نعمت خود را نسازد هیچ کم
میخوانند اهل شرك اندر عیان
کی نخود دارد جمادی التفات
خود بیکتائی ذاتش شاهداست
پس دوصانع نیست ممکن درنظر
فعل واحد ممتنع دان در ظهور

مختلف ازحیث شکل و طعم و لون
بحر را هم رام کرد او باقتضا
حر که در نزد امامیه بود
بهر زینت آورید اعنی نکف
بحر را هم رام کرد او در وجود
همچنین در نفس آدم بحر ها
تا کنند ارباب دانش زان عبور
شد قناعت فلکت اندر بحر آز
بندی ار بر کشتی توحید طمع
زان دراه کند آن رواسی درزمین
مر زمین از کوهها گشت استوار
راهها هم کرد اندر وی عیان
کرد هم استارگان را مستقر
پس کسی کو آفریند چون کسی است
گرکه خواهید آورید اندر شمار
اوست آمرزنده تقصیر از کبید
آگهست اوزانچه پنهان یاپدید
چون توانند آفریدن هیچ چیز
یا کجا دانند چون اشیاء حی
وحدتش باشد پدید از کل شیء
در بیان شرح این آیت ز پیش
پس هران شیئی بیکتائی گواه

لازم آمد حمله در ایجاد کون
لحم تازه تا خورید ازآن شما
غیر ذی فلسش حرام اندرسند
زانچه مرجانست ولؤلؤ درصدف
تاکه جوئید ازرکوش نفع و سود
کرده خلق ازحکمتی رب الورا
شد توکل فلك شغل اندرامور
زان رسی بر ساحل زهد و بیار
آئی از بحر تفرق سوی جمع
تا شود مایل شمارا این چنین
زانکه بد برروی آب اول قرار
مر شما یابید راه ازهر نشان
رهنما باشند تا در بحر و بر
که نتاند بر وجود خویش زیست
نعمتش را نیست ممکن زافتقار
در ادای شکر آن شاه فرید
از عقیدهٔ حق و باطل میکنند
زانکه خود مخلوق و نادارند بیز
که شوند ایشان بر انگیزنده کی
خود یکتائی دلیل ذات وی
ذکر برهان کرده ایم ارروی کیش
باشد ار شیئت خود بر اله

پس کسانیکه روز آخرت   نیستشان ایمان بدون معذرت
صدق و حق است این خداوند تمام   سر پنهان و آشکارا از انام
چون برایشان گفته گردد که خدا   بر شما نازل چه فرمود از سما
قائلان این سخن یوم القیام   حمل وزر خود نمایند از تمام
سنتی بنهاده هرکس بر خلاف   حمل وزرش او کند بی اختلاف
پیش از ایشان مکر میکردند هم   با ببین هر گره زاهل ستم
منهدم گشت از قواعد هرچه بود   پس بر ایشان سقفها افتاد زود
اندر آمد پس مرایشا را عذاب   بیخبر بودند و فارغ تا بخواب
گوید ایشان را که انباران من   چون شدند و در کجایند این زمن
می بگویند آنکسان که داده شد   دانش ایشان را و قلب آزاده شد

قلبهاشان ناشناسنده است و پست   وان جماعت سرکشند وخودپرست
سرکشان را حق ندارد هیچ دوست   دور از منکردلان سرکش اوست
از ره سخریه میگویند آن   بود مانا قصهٔ پیشینیان
هم زورر آنکسان کز راهشان   برده اند از غیر علمی گاهشان
بد بود باریکه ایشان میکشند   تا اند با بار خود در آتشند
آمد از حق حکم بر بنیاشان   تا نماند هیچ از بناهاشان نشان
اوفتاد آن سقفها از فوقشان   لعنت از گردنکشی شد طوقشان
پس شود قائم چو آن روز شمار   حق نماید بازشان رسوا و خوار
آن شریکانی که بودید از گزاف   اندر ایشان با نبین در خلاف
هست رسوائی در این روز و بدی   کافران را ز انتقام ایزدی

اَلَّذِينَ تَتَوَفّٰيهُمُ الْمَلٰئِكَةُ ظَالِمِي اَنْفُسِهِمْ فَاَلْقَوُا السَّلَمَ مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوٓءٍ بَلٰي اِنَّ اللّٰهَ

آنکه قبض روح میکنندشان فرشتگان ظالم کنندگان بر خودهاشان پس درانداختند صلح را که نبودیم که بکنیم هیچ بدی آری بدرستیکه خدا

عَلِيمٌ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ٣١ فَادْخُلُوا اَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَلَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ ٣٢

داناست آنچه بودید میکردید پس درآئید درهای دوزخ را جاودانان در آن پس هرآینه بدست آرامگاه گردنکشان

وَ قِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مَاذَا اَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا خَيْرًا لِلَّذِينَ اَحْسَنُوا فِي هٰذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ

و گفته شد مر آنان را که پرهیزکار شدند چه چیز فرو فرستاد پروردگارتان گفتند نیکوئی یعنی قرآن از برای آنانکه نیکوئی کردند در این دنیا نیکوست

وَلَدَارُ الْاٰخِرَةِ خَيْرٌ وَ لَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ ٣٣ جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ

و هرآینه سرای آخرت بهتر است و هرآینه خوبست سرای پرهیزکاران بهشتهای اقامت دائمی داخل میشوند آنرا میرود از زیر آنها نهرها

لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاۤؤُنَ كَذٰلِكَ يَجْزِي اللّٰهُ الْمُتَّقِينَ ٣٤ اَلَّذِينَ تَتَوَفّٰيهُمُ الْمَلٰئِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ

مر ایشان راست در آنها آنچه را میخواهند همچنین جزا میدهد خدا پرهیزکاران را آنها که میمیرانندشان فرشتگان پاکیزه‌ها میگویند

سَلَامٌ عَلَيْكُمُ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ٣٥ هَلْ يَنْظُرُونَ اِلَّا اَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلٰئِكَةُ

سلام بر شما درآئید بهشت را بآنچه بودید که میکردید آیا انتظار میبرند مگر آنکه آید ایشان را ملائکه

اَوْ يَأْتِيَ اَمْرُ رَبِّكَ كَذٰلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ مَا ظَلَمَهُمُ اللّٰهُ وَ لٰكِنْ كَانُوا اَنْفُسَهُمْ

یا بیاید فرمان پروردگار تو همچنین کردند آنانکه بودند پیش از ایشان و ستم نکرد ایشان را خدا و لیکن بودند که بخودهاشان

يَظْلِمُونَ ٣٦ فَاَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ ٣٧ وَ قَالَ الَّذِينَ

ستم میکردند پس رسیدشان بدیهای آنچه کردند و احاطه کرد بایشان آنچه بودند که بآن استهزا میکردند و گفتند آنانکه

اَشْرَكُوا لَوْ شَاۤءَ اللّٰهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ نَحْنُ وَلَا اٰبَاۤؤُنَا وَلَا حَرَّمْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ

شرک آوردند اگر میخواست خدا نمیپرستیدیم ما از غیر او هیچ چیز را ما و نه پدران ما و حرام نمیکردیم بغیر حکم او هیچ

شَيْءٍ كَذٰلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَهَلْ عَلَي الرُّسُلِ اِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ٣٨ وَ لَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ

چیز را همچنین کردند آنانکه بودند پیش از ایشان پس آیا باشد بر رسولان مگر رسانیدن آشکار و بحقیقت برانگیختیم در هر

اُمَّةٍ رَسُولًا اَنِ اعْبُدُوا اللّٰهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللّٰهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ

امتی رسولی را که بپرستید خدا را و دور شوید از طاغوت پس از ایشان کسیست که هدایت کرد خدا و از ایشان کسی است که ثابت شد بر او گمراهی

فَسِيرُوا فِى الْاَرْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ ٣٩

پس سیر کنیددر زمین پس بنگرید کهچگونهبودانجام کار تکذیب کنندگان

آنکسانیرا که میراندشان
مرگ را بینندو صلح آرند پیش
خود گنهکاریدو شرك پیشه بل
این چنین اهل تکبر راسزاست
چه فرستاده شما را کردگار
نیکوئی کردند و نیکوئی خدا
جنت عدنی که آیند اندر ان
وقت قبض روحشان افرشتگان
زانچه میکردید بر نیکی عمل
یا که فرمان آید از پروردگار
حق نفرمود ایچ برایشان ستم
هم فرود آمد بدیشان زآزمون
ما و نی آباء ما بر هیچ شیء
این زاستهزا بگفتند از عناد
پس چه باشد جز رساندن بر رسول
او فرستاد این رسل با بینات
ما بر انگیزانده ایم اندر امم
پس بد از ایشان کسی کوراخدای
پس شما آرید سیر اندرزمین

بر ملایك چونکه آید وقت آن
ما نبودیم ایچ بدکردارو کش
حق بود دانا شما را بر عمل
جایگاه بد بر ایشانرا بجاست
نیکوئی گویند حمد و شمار
دادشان اندر عوض بر مدعا
نهرها از زیر آن باشد روان
که بسی پاکیزه باشند ازنشان
این بود پاداش نیك از لم یزل
تا باستیصالشان سازد دوچار
بل بخود کردند ظلم آنقوم هم
شر ماكانوا به یستهزؤن
سجده کی کردیم گر میخواست وی
نی که ازاخلاص وتوحید و وداد
گر قبول آید بکس یا ناقبول
تا بدانند امر و نهیش کاینت
از رسولان بهر تکمیل نعم
شد زتوفیقش بطاعت رهنمای
بنگرید اندر مآل مشرکین

اندر آنحالی که استمکاره اند
میکند اقرار بر توحیدو دین
پس درآئید اندر ابواب جحیم
هم شود بر گفته آنهارا دگر
قَالَ خَيْراً لِلَّذِينَ اَحْسَنُوا
لیك دار آخرت نیکو تر است
هرچه خواهند اندرآن باشدیقین
بر شما گویند باد ازحق سلام
منتظر باشند آیا کافران
همچنین کردند آنانکه زپیش
پس رسند اندر جزای سیآت
مشرکان گفتند گرمیخواست ما
هم نمیکردیم چیزی را حرام
همچوایشان پیش ازاین کردند نیز
انبیا گفتند اعمال نژند
پس نماید امر بعثت را بیان
آنکه پرستند حق را برصواب
هم بد ازایشان کسی کزحکم حق
تاچسان بوده است اندرجزءوکل

بر نفوس خویش وبس بیچاره اند
قابضین روح گویندش چنین
جاودان باشند اندر وی مقیم
که بدند اندر جهان پرهیزگر
اندر این دنیا نبود الا نکو
بهر پرهیزندهگان واندرخوراست
حق چنین بدهد جزای متقین
در بهشت آئید و بر اعلا مقام
اینکه آیدشان ملك درنزع جان
بوده اند از اینگروه ظلم کیش
آنچه کردند از بدیها درحیوة
کی پرستیدیم چیزی جز خدا
نی زحکمش ما بخود بر هیچ نام
که عری بودند از عقل و تمیز
از شما نبود بنزد حق پسند
سنتش جاری چنین شد هرزمان
هم کنند از دیووطاغوت اجتناب
شد بخذلان و ضلالت مستحق
حال آن مردم بتکذیب رسل

اِنْ تَحْرِصْ عَلي هُدٰيهُمْ فَاِنَّ اللّٰهَ لَا يَهْدِى مَنْ يُضِلُّ وَ مَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ ٤٠ وَ اَقْسَمُوا بِاللّٰهِ

اگر حرص ورزی بر هدایت ایشان پس بدرستیکه خداهدایت نمیکند کسی راکه اضلال میکند و نیست مرایشانرا هیچ یاری کنندگان وسوگندخوردند بخدا

جَهْدَ اَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللّٰهُ مَنْ يَمُوتُ بَلٰى وَعْداً عَلَيْهِ حَقًّا وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ

مغلظه ترین سوگندایشانرا که بر نمی انگیزد خداکسی راکه میمیرد آری وعده واو نیست براوحق ولکن بیشتر مردمان نمیدانند

٤١ لِيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِى يَخْتَلِفُونَ فِيهِ وَ لِيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا اَنَّهُمْ كَانُوا كَاذِبِينَ ٤٢ اِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ

تابیان کندازبرای ایشان آنچه اختلاف میکردند درآن وتاجدانماید آنانرا که کافر شدند که ایشان بودنددروغگویان جز این نیست گفتارماهرچیزیرا

اِذَا اَرَدْنَاهُ اَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ٤٣ وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللّٰهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظُلِمُوا لَنُبَوِّئَنَّهُمْ فِي

چون بخواهیم آنرا آنکه بگوئیم مراوراکه شوپس میشود وآنانیکه هجرت کردند درراه خدااز بعدآنکه ستمکرده شدندهرآینه جای میدهیم

الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ لَاَجْرُ الْاٰخِرَةِ اَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ٤٤ اَلَّذِينَ صَبَرُوا وَ عَلٰي رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ

ایشانرادردنیاجای خوب وهرآینه اجرآخرت بزرگتراست اگرباشدکه بدانند آنانکه شکیبائی نمودندوبرپروردگارشان توکل میکنند

٤٥ وَ مَا اَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ اِلَّا رِجَالًا نُوحِى اِلَيْهِمْ فَاسْئَلُوا اَهْلَ الذِّكْرِ اِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ٤٦

ونفرستادیم پیش ازتو مگر مردانی که وحی میکردیم بسوی ایشان پس بپرسید ازاهل ذکر اگرباشید که ندانید

بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَ اَنْزَلْنَا اِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ اِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ٤٧ اَفَاَمِنَ

بحجتها وکتابها وفروفرستادیم بتو ذکررا تابیان کنی ازبرای مردم آنچه فروفرستاده شدبایشان وباشدکه ایشان اندیشه کنند آیاپس ایمن

الَّذِينَ مَكَرُوا السَّيِّآتِ اَنْ يَخْسِفَ اللّٰهُ بِهِمُ الْاَرْضَ اَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ

شدندآنانکه مکرکردند بدیهارا کهٔ زیروزبرکند خدا ماایشان زمینرا یابیایدایشانرا عذاب از جائیکه ندانند

٤٨ اَوْ يَأْخُذَهُمْ فِي تَقَلُّبِهِمْ فَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ ٤٩ اَوْ يَأْخُذَهُمْ عَلٰى تَخَوُّفٍ فَاِنَّ رَبَّكُمْ لَرَؤُفٌ رَحِيمٌ ٥٠

یابگیردایشارا در گردیدنشان پس نیستند ایشان عاجزکنندگان یابگیردایشارا برترسی پس بدرستیکه پروردگارشما هرآینه مهربان رحیم است

گر حریصی بر هدایتشان زدل
برخدا خوردند سوگند ازثبوت
خلق برخیزند آری بی خلاف
تا بیان سازد برایشان بیگزاف
غیر ازاین نبود که قول ما پدید
وانکسانکه هجرت اندرراه دین
جای ایشارا شهری نیك تر
صبر اندر غربت و آزار ها
که برایشان وحی کردیم ازیقین
پس زاهل ذکرپرسند این رسوم
هم کمال آدمی را زاهل ذکر
چون شنیی در حضورش باسق
یا وصی است این نبی را یاولی
هستشان هم بینات و هم زبر
بر تو قرآن را فرستادیم ما
ایمن آیا پس شدند از بیرشد
آن عذابی که ندانند ازکجاست
یا نگیرد باز اندر خوفشان
گاه باشد آنکه شخصی مالدار
گرکه باشد زنده صدسال ودویست
پس نماید سیم وزر را زیرخاك
پس خدا باشد رؤف ومهربان

نیی نسر لایهدی من یضل
قولشان لایبعث الله من یموت
نیست اندر وعدهٔ حق اختلاف
آنچه را در وی نمایند اختلاف
بر هرانچیزیکه خواهیم آفرید
کرده اند ایشان زایمان و یقین
اندر این دنیا دهیم ازآن سپر
کرده اند و هم توکل برخدا
گشته جاری عادت باری بر این
یعنی از ارباب تاریخ و علوم
بازجوئید ار نه اید آگه بفکر
بینی از آیینهٔ او وجه حق
که دل از ذکر او نموده صیقلی
پر بود صندوقشان از لعل و در
تا کنی روشن بمردم هرکجا
آنکسانکه مکر ها کردند بد
ازچه گردد چاره وهم ازچه خاست
پرشود ازخوف وخشیت جوفشان
ترسد از نقصان مالش بیشمار
مر زوالی نیز مالش هیچ نیست
ماند آن درخاك واین گردد هلاك
می نگیرد بر عقوبتها بجان

پس خدا نارد براه آنراکه خواست
سخت تر سوگند درانکارخود
لیك مردم این ندانند اکثری
کافران دانند هم کز بی فروغ
این بود گوئیم اورا که بباش
بعد از آنکه ستم کرده شدند
هستشان اکبر هم اجر آخرت
پیش از تو بی فرستادیم هم
بر رسالت تا فرستم آدمی
گر نه اید آگه شما زین امر نیك
یعنی از آنکو بدل همدم شده
لحظهٔ دیدار او در کل حال
اهر ذکراست آنکه اوصاحبدلست
بر خلاف آنکه صندوقی تهی است
آنچه باشد سویشان نازل درآن
زانکه حقشان درزمین سازد فرو
یا که گیردشان درآن آمد شدن
می ندانند آن تخوف را سبب
که مبادا مال من گردد تمام
لیك خوفی دردل اندارد خداش
این یکی بود ازهزاران قسم خوف
میدهد یعنی که مهلت در عقاب

کمرهش هم نیستشان یاراین بجاست
خورده اند از بعث قوم بیرشد
کاندرایشان نیست ازداش فری
بوده اند ایشان همانا بر دروغ
پس نباشد بی زتعطیلی نجاش
از قریش و بر نجاشی ره زدند
گر ندانند اجر خود درمغفرت
بر رسالت جز رجالی پاك دم
نی ملك را نیستشان چون همدمی
بد نبی هر عنصر آدم نی ملك
رسته از حیوانی و آدم شده
بهتر است از طاعت هفتاد سال
راه او گردیده طی برمنزلست
یا دراوجز خبث ولعنت هیچ نیست
فکر شاید تا کنند این مردمان
یا عذابی آرد ایشان را برو
نیست کس عاجز کنندهٔ حق بفن
تا رسد در خوف مرگ بولهب
پس شوم بی آبرو درخاص وعام
که نماند لذت ازمال و نواش
دورشان اینگونه وهم آید بطوف
شاید آرند از خطا رو برصواب

اَوَلَمْ يَرَوْا اِلٰى مَا خَلَقَ اللّٰهُ مِنْ شَيْءٍ يَتَفَيَّؤُ ظِلَالُهُ عَنِ الْيَمِينِ وَالشَّمَائِلِ سُجَّدًا لِلّٰهِ وَهُمْ

آیانمیبینند بسوی آنچه آفرید خدا از چیزی که میگردد سایه هایش از راست وچپها سجده کنندگان وایشان

دَاخِرُونَ ٥١ وَلِلّٰهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمٰوَاتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ وَالْمَلٰئِكَةُ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ

ذلیلانند ومرخدارا سجده میکند آنچه درآسمانها وآنچه در زمین است ازجنبنده وملائکه وایشان سرکشی نمیکنند

٥٢ يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ ٥٣ وَقَالَ اللّٰهُ لَا تَتَّخِذُوا اِلٰهَيْنِ اثْنَيْنِ اِنَّمَا هُوَ

میترسند ازپروردگارشان ازبالاشان ومیکنندآنچه مامورمیشوند وگفت خدا که نگیرید دواله را که دوتاست جزاین نیست

اِلٰهٌ وَاحِدٌ فَاِيَّايَ فَارْهَبُونِ ٥٤ وَلَهُ مَا فِي السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ وَلَهُ الدِّينُ وَاصِبًا اَفَغَيْرَ اللّٰهِ تَتَّقُونَ

که او الهیکتاست پس ازمن بترسید ومراوراست آنچه درآسمانها وزمین است ومراوراست دین که دائمی است آیاپس جزخدامیپرهیزید

٥٥ وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللّٰهِ ثُمَّ اِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَاِلَيْهِ تَجْأَرُونَ ٥٦ ثُمَّ اِذَا كَشَفَ الضُّرَّ

وآنچه باشماست از نعمتی پس از خداست پس اگر برسدشمارا ضرری پس باو مینالید پس چون دفع کرد ضررا

عَنْكُمْ اِذٰا فَرِيقٌ مِنْكُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ ٥٧ لِيَكْفُرُوا بِمٰا آتَيْنٰاهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ٥٨

ازشما هماکاه پاره ازشما بپروردگارشان شرك میاآورند تا کفران ورزند بآنچه دادیمشان پس برخوریدپس زود باشدکه بدانید

وَ يَجْعَلُونَ لِمٰا لاٰ يَعْلَمُونَ نَصِيبًا مِمّٰا رَزَقْنٰاهُمْ تَاللّٰهِ لَتُسْئَلُنَّ عَمّٰا كُنْتُمْ تَفْتَرُونَ ٥٩

ومیگردانند برای آنچه نمیدانند بهره ازآنچه روزی دادیمشان بخدا سوگند هرآینه پرسیده میشوید ازآنچه بودند افترامیکردید

هیچ آیا مینديديد آن فرق
خاضع و ساجد بود هرذی وجود
موجدش را درخضوعست وسجود
همچنین دان ماسوی را سرسر
هم نماید سجده حق را از يقين
رب خود را خائفند ازفوقشان
میکنند آنرا که مأمور اروبند
غیر ازاین نبود شمارا آن اله
هست اورا هر سموات وزمین
ور رسد چیزی شمارا از نعم
پس رسد گر برشما ناکه ضرر
ازشما قومی بحق مشرك شوند
برخورید اززندگی پس چند گاه
بهره زانچه ما بایشان داده ایم

سوی آنچه گشته خلق ازماخلق
در تفاصل مراتب تا شهود
داند آنکش داده ذیجودی وجود
خاضع اورا از معانی تا صور
آنچه باشد در سموات وزمین
امر حق در بندگی شد طوقشان
بی زامدادش بهستی لاشیند
واحداست و نیست دراین اشتباه
هم زروی فرض وواجب زاوست دین
هم بود از جانب او بیش وکم
با تضرع هم بخوانیدش دگر
وز خدا بر غفلتی تارك شوند
زود پس دانید و یابید انتباه
جمله از انعام و فلك ودر وسیم

میگردد بر یمین و بر شمال
سایهٔ هر شاخ و برگی درزمین
پیش او باشد ذلیل و خاکسار
آدمی کاوزین تذلل غافل است
از همه جنبندگان وافرشتگان
فوق یعنی زیر فرمان حقند
گفت خود هم حقتعالی دوخدا
پس نترسید ای عباد من زمن
پس شما ترسید آیا جز زوی
یعنی ازترسید ازچیزی زکس
از شما برداشت سختیها چه او
کفر تا ورزند بی امدویم
می بگردانند بهر این بتان
تالله از آن جمله پرسیده شوند

سایه هاشان درسجود ذوالجلال
بین بجنبش بر یسار و بریمین
بالطبیعه یا بروی اختیار
نیست آدم کمتر ازسنك وگل است
سرکشی نارند از حق بیم آن
بی بهستی خود سرند ومطلقند
می نگیرید از پرستش مرشما
که شریك آرید اندر ذوالمنن
ناوجودش نیست موجودی بشیء
می نترسید او بود دآراو بس
فرقهٔ آرند پس بر شرك رو
بر هرانچه ما بایشان داده ایم
که زعلم و عقل دورند ازشان
وانچه بندند افتری ازناپسند

وَ يَجْعَلُونَ لِلّٰهِ الْبَنٰاتِ سُبْحٰانَهُ وَ لَهُمْ مٰا يَشْتَهُونَ ٦٠ وَ اِذٰا بُشِّرَ اَحَدُهُمْ بِالْاُنْثٰى ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا

ومیگردانند برای خدادختران دائم پاك بودنش راو مرایشانراست آنچه میخواهند وچون مژده داده شودیکی از ایشان بمؤنث میگردد رویش سیاه کرده شده

وَ هُوَ كَظِيمٌ ٦١ يَتَوٰارٰى مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مٰا بُشِّرَ بِهِ اَيُمْسِكُهُ عَلٰى هُونٍ اَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرٰابِ

واوباشدپرازخشم پنهان شود از قوم ازبدی آنچه مژده داده شدبآن که آیا نگه داردش برخواری یاپنهان کندش درخاك

اَلاٰ سٰاءَ مٰا يَحْكُمُونَ ٦٢ لِلَّذِينَ لاٰ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ مَثَلُ السَّوْءِ وَ لِلّٰهِ الْمَثَلُ الْاَعْلٰى وَ هُوَ الْعَزِيزُ

آگاه باشید بداست آنچه حکم میکنند ازبرای آنانکه نگروند بآخرت مثل بداست وازبرای خداست مثل برتر واوست غالب

الْحَكِيمُ ٦٣ وَلَوْ يُؤٰاخِذُ اللّٰهُ النّٰاسَ بِظُلْمِهِمْ مٰا تَرَكَ عَلَيْهٰا مِنْ دٰابَّةٍ وَ لٰكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ اِلٰى اَجَلٍ مُسَمًّى

درست کردار واگرمؤاخذه میکرد خدامردمانرا بستمشان نگذاشته بود برروی زمین هیچ جنبنده ولیکن ازپس میدارد ایشانرا تا وقتی نام برده شده

فَاِذٰا جٰاءَ اَجَلُهُمْ لاٰ يَسْتَأْخِرُونَ سٰاعَةً وَلاٰ يَسْتَقْدِمُونَ ٦٤ وَ يَجْعَلُونَ لِلّٰهِ مٰا يَكْرَهُونَ وَ تَصِفُ

پس وقتیکه آمد اجلشان بازپس نمیمانند ساعتی وپیش نمی افتند ومیگردانند از برای خدا آنچه ناخوش میدارند ووصف میکند

اَلْسِنَتُهُمُ الْكَذِبَ اَنَّ لَهُمُ الْحُسْنٰى لاٰ جَرَمَ اَنَّ لَهُمُ النّٰارَ وَ اَنَّهُمْ مُفْرَطُونَ ٦٥ تَاللّٰهِ لَقَدْ اَرْسَلْنٰا

زبانهاشان دروغرا که مرایشانراست خوبی ناچار بدرستیکه مرایشانراست آتش وبدرستیکه ایشانند پیش فرستادگان بخدا سوگند بحقیقت فرستادیم

اِلٰى اُمَمٍ مِنْ قَبْلِكَ فَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطٰانُ اَعْمٰالَهُمْ فَهُوَ وَلِيُّهُمُ الْيَوْمَ وَلَهُمْ عَذٰابٌ اَلِيمٌ ٦٦

بسوی امتانی پیش ازتو پس آراسته کرد برای ایشان دیو رجیم کردارشانرا پس اوست دوست ایشان امروز ومرایشانراست عذاب دردناك

هم بکردانند بهر حق بنات
بریکی چون مژده آید زانکسان
از ىدى آن خبرکش داده اىد
داردش آیا که برخواری نگاه
آنکسانرا بر سرای آخرت
کر بگیرد خلق را برظلم وکین
پس‌چوایشانرا درآیدوقت خویش
با وجود این زبانشان بردروغ
الحق ایشانرا سزاوارآتش‌است
پس برایشان کرد دیوآراسته

پاك ازاین نسبت بودآنشاه ذات
دختری را بر ولادت آنزمان
داغ شرم و غم براونهاده اند
پوشدش یا آنکه بر خاك سیاه
نیست ایمان هیچ ازان سوءصفت
ننهد او جنبندهٔ را بر زمین
لحظهٔ زان نىشود پس‌یاکه پیش
وصف برایشان کند خیروفروغ
پیشی ایشانرا بآتش بس‌خوشست
کارهاشانرا که بس بد کاسته

هم مر ایشانراست خود بیگفتگو
روی او گردد سیاه ازننك‌ولوم
اندر این اندیشه خواهدشد فرو
بس بداست اینکارکایشان‌میکنند
وصف اعلی هست بهر کردگار
لیك تأخیر او کند در انتقام
آنچه را دارند مکروه آنفرق
از خدا باشند طامع بر بهشت
تالله از صدق انبیا را برامم
پس‌مرایشانراست دیوامروزدوست

بت پرستان آنچه دارند آرزو
پرشود ازخشم و متواری زقوم
تا چه تدبیری کند درکار او
هر بدآری زشت کیشان میکنند
در امور او غالبست وراست‌کار
تا بوقتی که شد آنرا برده‌نام
می بکردانند آن نسبت بحق
وان مثوبت باچنین اخلاق‌زشت
پیشتر از تو فرستادیم هم
هم مرایشانرا عذابی سخت‌زاوست

وَ مٰا اَنْزَلْنٰا عَلَيْكَ الْكِتٰابَ اِلاّٰ لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِى اخْتَلَفُوا فِيهِ وَ هُدىً وَ رَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ٦٧

ونفرستادیم‌ما برتو کتاب‌را مگر ازبرای آنکه‌بیان‌کنی برای ایشان آنچه‌اختلاف‌کردنددرآن وهدایت‌ورحمت‌ازبرای‌قومی‌که‌میکروند

وَاللّٰهُ اَنْزَلَ مِنَ السَّمٰاءِ مٰاءً فَاَحْيٰا بِهِ الْاَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهٰا اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَاٰيَةً لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ ٦٨ وَ

وخدا فروفرستاد ازآسمان آب‌را پس‌زنده‌کردبآن‌زمین‌را پس‌ازمردنش بدرستیکه‌دران‌هرآینه ایتیست‌مرقومیراکه‌می‌شنوند و

اِنَّ لَكُمْ فِي الْاَنْعٰامِ لَعِبْرَةً نُسْقِيكُمْ مِمّٰا فِي بُطُونِهِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَ دَمٍ لَبَنًا خٰالِصًا سٰائِغًا لِلشّٰارِبِينَ

بدرستیکه‌مرشمارااست‌درشترو‌گاووگوسفندعبرتی‌میاشامانیم‌شمارااز‌انچه‌درشکمهای‌انهااز‌میانه‌سرکین‌وخون شیری‌بیغش‌گوارامراشامندگانرا

٦٩ وَ مِنْ ثَمَرٰاتِ النَّخِيلِ وَ الْاَعْنٰابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَ رِزْقًا حَسَنًا اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَاٰيَةً لِقَوْمٍ

وازثمرها درختان‌خرما وانگورها میگیرید ازان شکری یاروزی خوب‌را بدرستیکه‌دران‌هراینه‌ایتیست‌مرقومیرا

يَعْقِلُونَ ٧٠ وَ اَوْحىٰ رَبُّكَ اِلَى النَّحْلِ اَنِ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبٰالِ بُيُوتًا وَ مِنَ الشَّجَرِ وَ مِمّٰا يَعْرِشُونَ

که‌درمی‌یابندبعقل‌ووحی‌فرستادپروردگارتو بسوی‌زنبور که بگیر از کوها خانه‌ها واز درخت وازانچه‌بسازندازچوب

٧١ ثُمَّ كُلِي مِنْ كُلِّ الثَّمَرٰاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلًا يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهٰا شَرٰابٌ مُخْتَلِفٌ اَلْوٰانُهُ

پس‌بخور از همه ثمرها پس‌برو راهای پروردگارت‌رارام‌شدگان‌بیرون‌میایدازشکمهای‌انهاشامیدنی‌که‌مختلف‌است‌رنگهایش

فِيهِ شِفٰاءٌ لِلنّٰاسِ اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَاٰيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ٧٢ وَاللّٰهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ يَتَوَفّٰيكُمْ وَ مِنْكُمْ

دران‌شفائیست برای‌مردمان‌بدرستیکه‌دران هراینه‌نشانیست‌مرجمعی‌راکه‌فکرمیکنند وخدا افریدشمارا‌پس‌میمیراندشمارا‌واز‌شما کسیست

مَنْ يُرَدُّوا اِلىٰ اَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلٰا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا اِنَّ اللّٰهَ عَلِيمٌ قَدِيرٌ ٧٣

که‌ردکرده‌میشودسوی فرومایه‌ترعمر تانداند پس‌ازدانستن چیزی بدرستیکه‌خدا دانای‌تواناست

آنچه اندر وی نمودند اختلاف
حق فرستاد از سما آبی‌وساخت
اندر این باشد علاماتی پدید
بر شما دارند راچه اندربطون
وزثمر ها جمله زاعناب و نخیل
نیست این تعبیر خمر اندرورق
بس علامتهاست در این بیغلول
خانه ها واندر شکاف کوهها

بی فرستادیم قرآن بر تو ما
زامر توحید و معاد بیخلاف
مرزمین‌رازنده‌چوازموتش‌گداخت
برکسی کز سمع جان آنراشنید
شیر خالص از میان فرث‌وخون
زان فراگیرند بر وجه جمیل
ذکر نعمتهای خود بل‌کرده‌حق
نزد اهل علم و ارباب عقول
افکنید و در درختان هرکجا

جز که ایشانرا کنی روشن بجا
رهنما و رحمت است آن بالیقین
یا که قرآن بود آن آیکه وی
هم بود از چارپایان بر شما
سائغا للشاربین یعنی کنند
سکر آرنده کزو گردید مست
بلکه‌آنراخوانده ضد اندرسخن
وحی فرمود آنخدای لم یزل
آن درختان که بپا مردم کنند

*
بر گروهی کامل ایمانندو دین
قلبهای مرده را زاو کرد حی
عبرتی زایشان بنوشانیم ما
شربت آشامندگان زان سودمند
رزق نیك آرید هم ازآن‌بدست
گر سخن فهمی توبا رزق حسن
هم بپنهانی بزنبور عسل
پایهایش بر بلندی ها زنند

پس خورید از هر ثمر و زهر گیاه	پس روید اندر ره از امر اله	یعنی اندر خانهاتان بر نسق	آنچنانکه بر شما شد وحی حق
شربتی از بطنشان آید برون	مختلف در رنگ و دیدستی فزون	مردمان را باشد اندر وی شفا	آیتست این ناظران را در خفا
حقتعالی مر شما را آفرید	پس بمیراند شما را آن فرید	وز شما باشد کسی که رد شود	سوی عمری ارذل یعنی خوار و بد
سن پیری یعنی آن کز روی نقل	هست آن هشتاد در نقصان عقل	بعد دانستن فراموش او کند	چیزها را هم بماند بی خرد
	حق بود دانا بعمر شیخ و شاب	هم توانا بر فزونی و انقلاب	

وَاللّٰهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلٰى بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ فَمَا الَّذِينَ فُضِّلُوا بِرَآدِّي رِزْقِهِمْ عَلٰى مَا مَلَكَتْ اَيْمَانُهُمْ

وخدا افزونی داد برخی از شما را بر برخی در روزی پس نباشند آنانکه افزونی داده شده‌اند برگردانندگان روزی ایشان را بر آنچه مالك شده دستهاشان

فَهُمْ فِيهِ سَوَآءٌ اَفَبِنِعْمَةِ اللّٰهِ يَجْحَدُونَ ٧٤ وَاللّٰهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ اَنْفُسِكُمْ اَزْوَاجًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ

پس ایشان در آن یکسانند آیا پس بنعمت خدا انکار میکنند و خدا گردانید برای شما از خودهاتان جفتها و گردانید برای شما از

اَزْوَاجِكُمْ بَنِينَ وَحَفَدَةً وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ اَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَةِ اللّٰهِ هُمْ يَكْفُرُونَ ٧٥

جفتهاتان پسران و نوادگان و روزی داد شما را از پاکیزه‌ها آیا پس بباطل میگروند و بنعمت خدا ایشان کفران میورزند

وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَهُمْ رِزْقًا مِنَ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ شَيْئًا وَلَا يَسْتَطِيعُونَ ٧٦

ومیپرستند از غیر خدا آنچه مالك نمیباشد برای ایشان روزی از آسمان و زمین چیزی را و توانائی ندارند

فَلَا تَضْرِبُوا لِلّٰهِ الْاَمْثَالَ اِنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُ وَاَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ٧٧ ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ

پس مزنید برای خدا مثلها را بدرستیکه خدا میداند و شما نمیدانید زد خدا مثلی بندهٔ درم خریده که قادر نیست

عَلٰى شَيْءٍ وَمَنْ رَزَقْنَاهُ مِنَّا رِزْقًا حَسَنًا فَهُوَ يُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَجَهْرًا هَلْ يَسْتَوُونَ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ

بر چیزی و کسیکه روزی دادیم او را از خود روزی خوبی پس او انفاق میکند از آن پنهان و آشکارا آیا یکسان میباشند ستایش مر خدا را

بَلْ اَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ٧٨

بلکه بیشتر ایشان نمیدانند

بعض را حق کرده بر بعضی فزون	از شما در رزق و مال اندر شئون	پس ببیند آنانکه در مال افضلند	مال خود بر زیردستان تا هلند
بندگان را خواجگان یعنی شریك	در مال خود کنند از خلق نیك	پس شوند ایشان مساوی در نظر	در میانشان نیست تمیزی دگر
پس کنند آیا نعمتهای حق	مردمان انکار بر ما مستحق	منکر نعمت بحق آن گشت لیك	که کنند در طاعتش غیری شریك
حق پدید آورد از جنس شما	بهرتان اندر مناسب جفتها	هم نگرداند از زنان پیدا بنین	بر شما و اولاد اولاد این چنین
داد روزی هم دگر از طیبات	مر شما را بر معیش در حیوة	پس بباطل هیچ آیا نگروند	هم بنعمتهای حق کافر شوند
میپرستند آن بغیر حق که نیست	مالك ایشان را برزقی بهر زیست	از سموات و زمین بر هیچ چیز	و استطاعت نیستشان بر خویش نیز
یعنی از آنکه آید ز آسمان	وز گیاهی کز زمین روید عیان	پس مسازند از برای حق مثال	یا شبهی در پرستش از خیال
زانکه حق داند فساد قولتان	نیستید آگه شما واز قبح آن	حق مثل زد عبد مملوکی که هیچ	قدرتش نبود بچیزی در نسج
هم مر آزادی که از نزدیك خویش	رزق نیکو داده تا شبهش بیش	پس کند انفاق ز آن فاش و نهان	این دو یکسانند آیا در نشان
پس چو عبد عاجزی با مالکش	نیست یکسان گر که دانی اندکش	هر دو باشد ار چه مرزوق یکی	همچنین مملوك ملك کس بشکی
پس چسان اصنام بی روح و اثر	باشد از وجهی شریك دادگر	حق سزاوار است بر حمد و ثنا	بی حر او از خلق نادار گدا
تا چه جای آنکه باشد مستحق	بر پرستش غیر او از ما خلق	او ز توحیدش بنا نموده راه	و این ندانند اکثر از رای تباه

وَضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ اَحَدُهُمَا اَبْكَمُ لَا يَقْدِرُ عَلٰى شَيْءٍ وَهُوَ كَلٌّ عَلٰى مَوْلٰيهُ اَيْنَمَا يُوَجِّهْهُ

وزد خدا مثلی دو مرد یکی از آن دو گنگ است که قادر نیست بر چیزی و او است گران بر صاحبش هر کجا متوجه میگرداندش

لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَ مَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلٰي صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ٧٩ وَ لِلّٰهِ غَيْبُ السَّمٰوَاتِ

نمیآرد خیری آیایکسانست او وکسیکه میفرماید بعدالت واوست بر راه راست ومرخداراست نهانی آسمانها

وَ الْاَرْضِ وَ مَا اَمْرُ السَّاعَةِ اِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ اَوْ هُوَ اَقْرَبُ اِنَّ اللّٰهَ عَلٰي كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ٨٠

وزمین ونیست فرمان قیامت مگر چون نظر انداختن چشم یاآن نزدیکتراست بدرستیکه خدابر هر چیزی تواناست

وَاللّٰهُ اَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ اُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْاَبْصَارَ وَالْاَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ

وخدابیرون آوردشمارا ازشکمهای مادرهاتان که نمیدانستید چیزیرا وگردانید برای شما گوش ودیدهها ودلهارا باشدکه شما

تَشْكُرُونَ ٨١ اَلَمْ يَرَوْا اِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِي جَوِّ السَّمَاءِ مَا يُمْسِكُهُنَّ اِلَّا اللّٰهُ اِنَّ فِي ذٰلِكَ

شکرکنید آیاندیدند بسوی پرندهٔ رامشدگان درمیان آسمان نگه نمیداردشان مگر خدا بدرستیکه درآن

لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ٨٢ وَاللّٰهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ جُلُودِ الْاَنْعَامِ

هرآینه آیتهاست مر جمعی که ایمان میآورند وخدا گردانید برای شما از خانههاتان آرامگاه وگردانید برای شما از پوستهای شتر وگاو وگوسفند

بُيُوتًا تَسْتَخِفُّونَهَا يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَ يَوْمَ اِقَامَتِكُمْ وَ مِنْ اَصْوَافِهَا وَ اَوْبَارِهَا وَ اَشْعَارِهَا اَثَاثًا وَ مَتَاعًا اِلٰي حِينٍ ٨٣

خانهها که سبك برمیداریدآنهارا روز کوچتان وروز ماندنتان واز پشمهای آنها وکرکهایشان وموهاشان پوشش وفرش ومایهٔ حارت تاهنگامی

حق مثل زد بر دو مردی کابکم است | زان دویك قادر نه بر یکشیء هست || هست از فهم سخنها بی تمیز | ور صنایع میبداند هیچ چیز

هست بر مولای خود ثقل ووبال | حملگی درمانده مولایش بحال || هرکجا اورا فرستد بهرکار | بار باید بر نکونی سوی یار

زانکه عاجز باشد ازگفت وشنود | نه بفهمد نه بفهماند نزود || او بود آیا مساوی با کسی | کوست من یامر بعدل ایدون بسی

یعنی او باشد سخن گو در مقام | با کفایت باز و بارشدی تمام || وصف او بر عدل رانکرد ازکمال | زانکه باشد عدل جامع درخصال

باشد اودر نفس خود بر راه راست | قصدش ازهر کار حاصل بی خطاست || مر خدا را باشد از وجه یقین | علم بر غیب سموات و زمین

نیست خود کار قیامت سر بسر | نزد حق الا کلمح بالبصر || بلکه ازآن هم قیامت اقربست | زانکه آن دوفعل واین یکمطلب است

بستن و بگشودست آندیده را | وایست بستن یا گشودن بر ملا || این نه دررفتار ماه و هفته است | تا زنی چشمی قیامت رفته است

حق بهر چیزیست قادر بیشکی | بعث وحشر از قدرتش باشد یکی || مر شما را حقتعالی در حیوة | اندر آورد از بطون امهات

مینداستید چیزی را شما | از منافع یا مکاره زابتدا || مر شما را داد اندر جلمها | گوشها و چشمها و قلب ها

شاید اورا شکر گوئید و سپاس | گرکه باشید از نعمها حق شناس || ننگرند آیا خلایق سوی طیر | رام در جوّ سما از بهرسیر

جز حق ایشانرا نمیدارد نگاه | مؤمنان را ایست آیات از اله || خانها بر ساخت حقتان استوار | تا در آن یابید آرام و قرار

همچنین بر ساخت از بهر شما | از جلود چارپایان خانها || پرده ها یعنی که درصحرا زنید | وان زپشم میش و اشتر برکنید

در سفرها تا بروز حمل و نقل | بر شما باشد سبك ازروی عقل || یا که دروقت اقامت در مقام | یعنی اندر راه و منزل بالتمام

هم زپشم میش و ازبار شتر | هم زموی بز پدید آورد پر || بر شما پوشدنیها نزد حس | نرم و نیکو تا که گرددمندرس

وَاللّٰهُ جَعَلَ لَكُمْ مِمَّا خَلَقَ ظِلَالًا وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْجِبَالِ اَكْنَانًا وَ جَعَلَ لَكُمْ سَرَابِيلَ تَقِيكُمُ

وخدا گردانید برای شما از آنچه آفرید سایهها وگردانید برای شما از کوهها خانههای پنهان بودن وگردانید برای شما پیراهنها که نگاهداردتان

الْحَرَّ وَ سَرَابِيلَ تَقِيكُمْ بَأْسَكُمْ كَذٰلِكَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْلِمُونَ ٨٤ فَاِنْ تَوَلَّوْا فَاِنَّمَا

از گرما و پیراهنهای جنك که نگاهداردتان از آسیب شما همچنین تمام میکند نعمت خود بر شما باشد که شما منقادشوید پس اگر روگردانند پس نیست

عَلَيْكَ الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ٨٥ يَعْرِفُونَ نِعْمَةَ اللّٰهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا وَ اَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ ٨٦ وَ يَوْمَ نَبْعَثُ

برتو مگر رسانیدن آشکار میشناسند نعمت خدارا پس انکارمیکنندآنرا وبیشترشان کافرانند وروزیکه برانگیزانیم

مِنْ كُلِّ اُمَّةٍ شَهِيداً ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ ۸۷ وَ اِذَا رَاَي الَّذِينَ ظَلَمُوا

از هر امتی شاهدیرا پس داده شود ابرای آنانکه کافر شدند و نه ایشان طلب رضاجوئی کرده شوند و چون بینند آنانکه ستم کردند

الْعَذَابَ فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ ۸۸ وَ اِذَا رَاَي الَّذِينَ اَشْرَكُوا شُرَكَآئَهُمْ قَالُوا

عذابرا پس سبك شود از ایشان و نه ایشان مهلت داده شوند و چون بینند آنانکه شرك آوردند انبازانشانرا گویند

رَبَّنَا هٰؤُلَاءِ شُرَكَآؤُنَا الَّذِينَ كُنَّا نَدْعُوا مِنْ دُونِكَ فَاَلْقَوْا اِلَيْهِمُ الْقَوْلَ اِنَّكُمْ لَكَاذِبُونَ ۸۹ وَاَلْقَوْا اِلَى اللّٰهِ

پروردگارا اینها شریکان ما هستند و آنانکه بودیم میخواندیم از غیر تو پس بیندازند بایشان گفتار را اندر ستیکه شما هر آینه دروغگویانید و بیندازند با خدا

يَوْمَئِذٍ السَّلَمَ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ۹۰ اَلَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ زِدْنَاهُمْ

آنروز صلح را و گمشد از ایشان آنچه بودند افترا میکردند آنانکه کافر شدند و بازداشتند از راه خدا افزودیم

عَذَاباً فَوْقَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يُفْسِدُونَ ۹۱

ایشانرا عذاب بر بالای عذاب بآنچه بودند افساد میکردند

هم شما را ساخت زانچه آفرید
هم عمود از کوهها بسیار ها
هم زآهن از تسان او پیرهن
ورکه برگردند پس اندر فراغ
اکثری زایشان عنود و کافرند
اذن پس بر کافران ندهند بار
چون ببینند آن ستمکاران عذاب
می بگویند ای خدا اینان بوند
حق بتان را یعنی آرد درخطاب
سوی حق آنروز اندازند صلح
کافر آنانکه شدند اندر یقین

سایبان ها تا توانید آرمید
مر شما را جاها و غار ها
ساخت تا درجنگ پوشیدآن تن
بر تو نبود بر هویدا جز بلاغ
پیر و اهواء نفس ابترند
تا که عذر آرند زافعال مجاز
پس سبك زایشان نگردد این عقاب
آن شریکان که میخواندیم چند
تا که گویند بت پرستانرا جواب
بر قبول امر حق سازند صلح
هم بصدوا عن سبیل الله رهین
آنچه را بودند ایشان بر فساد

از درخت وکوه و اظلال و بنا
هم بگردانید از صوف و کتان
نعمت خود کرد اتمام این چنین
نعمت حق را شناسند این گروه
روزی آید که بر انگیزیم ما
نه طلب کرده شوند ایشان بحال
هم نه مهلت داده گردند آن زمان
سوی ایشان پس فکندندی کلام
که شما در قولتان نبود فروغ
گم شود زایشان از آنچه بر خدا
زاید ایشان را نمودیم ازحساب
رنجشان شد فرض تا باشد زیاد

نعمت است این نیز ازحق برشما
پیرهن تا باشد از گرما امان
شاید اسلام آورید ازقلب ودین
پس کنند انکار ایشان ازوجوه
از هر آن امت گواهی بر ملا
تا که جویند آن رضای ذوالجلال
چون ببینند آن شریکان مشرکان
که شما باشید کاذب بالتمام
آنچه میگوئید کذبست و دروغ
می ببستندی دروغ و افتری
ما عذابی سخت بالای عذاب

وَ يَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ اُمَّةٍ شَهِيداً عَلَيْهِمْ مِنْ اَنْفُسِهِمْ وَ جِئْنَا بِكَ شَهِيداً عَلٰى هٰؤُلَاءِ وَ نَزَّلْنَا

وروزیکه برمی انگیزیم در هر امتی شاهدی بر آنها از خودهاشان وآوردیم تورا شاهد بر آنها وفرو فرستادیم

عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَاناً لِكُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً وَبُشْرٰى لِلْمُسْلِمِينَ ۹۲ اِنَّ اللّٰهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ

برتو این کتابرا بیانی کامل مر همه چیزرا وهدایت ورحمت وبشارت مر مسلمانانرا بدرستیکه خدا میفرماید بعدالت

وَ الْاِحْسَانِ وَ اِيتَآءِ ذِى الْقُرْبٰى وَ يَنْهٰى عَنِ الْفَحْشَآءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ

ونیکوکاری وبعطاکردن بصاحب قرابت ونهی میکند از کارزشت وناپسند وظلم پند میدهد شمارا شاید شما پندگیرید

۹۳ وَ اَوْفُوا بِعَهْدِ اللّٰهِ اِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْقُضُوا الْاَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَ قَدْ جَعَلْتُمُ اللّٰهَ عَلَيْكُمْ

ووفا کنید بعهد خدا چون عهد کردید ومشکنید وسوگندهارا بعد از استوار کردنش وبتحقیق گردانیدید شمارا خدا برخودتان

كَفِيلًا اِنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ ۹۴ وَلَا تَكُونُوا كَالَّتِى نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ اَنْكَاثاً تَتَّخِذُونَ

گواه بدرستیکه خدا میداند آنچه میکنید ومباشید چون زنی که گردانید رشته اش را از بعد محکمی پارهای تاب بازداده میگیرید

أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَى مِنْ أُمَّةٍ إِنَّمَا يَبْلُوكُمُ اللّٰهُ بِهِ وَلَيُبَيِّنَنَّ

سوگندهاتان رامفسدهٔ میانان کهباشید گروهی افزونتر ازگروهی جزاین نیست کهمی آزمایدشمارا خدابآن وهرآینه بیان خواهدکرد

لَكُمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ مَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ٩٥ وَلَوْشَآءَ اللّٰهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلٰكِنْ يُضِلُّ

برای شماروز قیامت آنچهبودیددرآن اختلاف میکردید واگرخواسته بودخداهرآینه گردانیده بودشماراامت واحد ولیکن گمراه

مَنْ يَشَآءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَآءُ وَلَتُسْئَلُنَّ عَمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ٩٦ وَلَا تَتَّخِذُوا أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ

میکداردآنراکهخواهدوهدایت میکندآنراکه خواهد وهرآینهپرسیدهمیشویدالبته ازآنچهبودیدمیکردیدوفرامگیرید سوگندهاتان رامفسده میانتان

فَتَزِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِهَا وَتَذُوقُوا السُّوٓءَ بِمَا صَدَدْتُمْ عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ وَلَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ٩٧

پس بلغزد قدمی بعدازثباتش وبچشیداندوهرا بآنچهبازداشتید از راه خدا وازبرای شماستعذابی بزرگ

اندر آن روزیکه در هر امتی
بر تو قرآن را فرستادیم ما
میکند برعدل و احسان امر حق
میدهد پند او شما را بیگزید
مشکنید ایمان خود را درقرار
بر هرانچه میکنید او آگه است
چون زنی یعنی مباشیدآنکه بافت
یعنی آسانکه بگیرید آن یمین
زانکه مباشند قومی بیشتر
تا نماید بر شما در رستخیز
لیك خواهد هرکرا گمراه او
هم مگیرید آن قسمها که بود
همچشید اندوه وربح ازآن سبب

شاهد انگیزیم ما بر حجتی
که بیانی روشن است و رهنما
هم عطا دادن بخویشان بنفاق
تا از او شاید شما گیرید پند
چو بکه کردید آن قسمها استوار
ازیمین وعهد ونذر ازهرجهت
ریسمانها پس گشود ومی شکافت
بر خیانت یا دغل با آن و این
از عدد وز مال از قوم دگر
آنچه در وی مختلف بودید نیز
میگدارد هم بگمراهی فرو
بستان از مکر و غدر از پیرشد
که بماندید ازره حق درطلب

سویشان از نفسشان بی اشتباه
بهر هرچیزیکه باشد بالیقین
میکند از منکر و فحشاء و بغی
هم کنید ارجان وفا برعهد او
می گردانید حق را یا امام
لا تکونوا کالتی نقضت تو را
بعد ازاستحکام کان میداشت تاب
عهد و سوگندیکه باشد بینتان
غیرازان نبود که حق درامتحان
ور که خواهد حقتعالی بیستوه
وانکه را خواهد شود همرهنما
پس بلغزد گامتان زین شوم کار
وان عذابی بر شما باشد عظیم

هم تورا آریم بر ایشان گواه
رحمت است و مژده بهرمسلمین
نهیتان اندر مقام امر و نهی
عهد چون بستید با او بس نکو
ضامن خود بر قسمها بالتمام
کافی است از قبح نقض عهدها
پس مباشید آنچنان در انتساب
بر خیانت بآورید اندر میان
آزماید مر شما را خود بدان
مر شما را هم نماید یك گروه
تا شود پرسیده هرکس در جزا
بعد ازآنکه گشت دررہ استوار
بی درآن سودی بجزاندوه وبیم

وَلَا تَشْتَرُوا بِعَهْدِ اللّٰهِ ثَمَنًا قَلِيلًا إِنَّمَا عِنْدَ اللّٰهِ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ٩٨ مَا عِنْدَكُمْ

وعوض مگیرید بپیمان خدا بهای اندك را بدرستیکهآنچه نزدخداستآن بهتراست مرشمارااگرباشید کهبدانید آنچه نزدشماست

يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللّٰهِ بَاقٍ وَلَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ٩٩ مَنْ

سپری میشودوآنچه نزدخداست پاینده است وهرآینهجزامیدهیم آنانراکهصبرکردند مزدشانرا بهتر ازآنچهبودندکهمیکردند هرکه

عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيٰوةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ

کهکردارشایسته از مرد یا زن واو مؤمن باشد پس زندگانی دهیم اورازندگانی پاکیزه وجزادهیم ایشانرا مزدشانرا

بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ١٠٠ فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ ١٠١ إِنَّهُ

بهتر ازآنچهبودندکه میکردند پس چون بخوانی قرآن را پس پناه جوی بخدا از شیطان راندهشده بدرستیکه

لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلٰى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ١٠٢ إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ

نیست مراورا تسلطی بر آنانکه گرویدند وبر پروردگارشان توکل میکنند نیست تسلطش مگر بر آنانکه

يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ ١٠٣ وَإِذَا بَدَّلْنَا آيَةً مَكَانَ آيَةٍ وَاللّٰهُ أَعْلَمُ بِمَا يُنَزِّلُ قَالُوا

دوست میدارندش وآنانکهایشان باو شرك آورندگانند وچون تبدیل کنیم آیتی را بجای آیتی وخدا داناتراست بآنچهفرو فرستد گویند

اِنَّمَا اَنْتَ مُفْتَرٍ بَلْ اَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ١٠٤ قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ لِيُثَبِّتَ

جز این نیست که تو افترا کنندهٔ بلکه بیشترشان نمیدانند بگو فرو آوردش روح پاکی از پروردگارت بحق تا ثابت گرداند

الَّذِينَ آمَنُوا وَ هُدًى وَ بُشْرٰي لِلْمُسْلِمِينَ ١٠٥

آنانرا که گرویدند و از برای هدایت و بشارت از برای مسلمانان

نی بعهد الله خرید از بی تمیز
فانی آن گردد که درنزد شماست
هر که کرد او کار نیك از مرد و زن
زانچه کردند از عملها بر ملا
نیست او را سلطنت بر مؤمنان
یا بر آنها که هم او گردد سبب
هرچه حق وقتی فرستد درخوراست
آیتی وقتی کند نازل خدا
غیر از این گویند بود کافتر است
گرچه رفت آن حکم سابق از میان
مؤمنان را تا بدان بخشد ثبات

مر بهای اندکی کو نیست جز
هست باقی آنچه درنزد خداست
هم بود مؤمن دهیمش بیسخن
بهترین مزدیست ایشانرا زما
که بحقشان اشکالست آن چنان
سرکشان را بر خدا در روز و شب
آیتی نسخ از شد او داناتر است
که در آن وقتست آنرا اقتضا
آنچه گوئی یعنی آن نی ازخداست
حکم دیگر آمد اندر جای آن
هم دهدشان مژده در راه نجات

آنچه در نزد خدای اکبر است
صابران را ما جزا بدهیم بل
زندگی پاك نیکو در محل
پس چو قرآن را بخوانی بر پناه
غیر از این بود که سلطانی اوست
آیتی را چون بدل سازیم ما
حکمها باشد بحکمت مستند
وقتها را داند او در مصلحت
بل نمیدانند زایشان بیشتر
گو فرود آورد با این اسطقس
مسلمین را رهنمائی برخداست

گرکه دانید آن شما را بهتر است
مزد ایشانست بهتر در عمل
هم جزای نیك در اجر عمل
تو ز دیو رانده گشته بر اله
بر کسی که گیرد اورا یار و دوست
آورندش آیت دیگر بجا
نیست حکمی در زمانی بی سند
حکمها را هم بجا داند جهت
علت اثبات و نسخ اندر ثمر
این کتاب از ربت آن روح القدس
هم بشارت بر علو و اعتلاست

وَ لَقَدْ نَعْلَمُ اَنَّهُمْ يَقُولُونَ اِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ اِلَيْهِ اَعْجَمِيٌّ وَ هٰذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ

و هر آینه میدانیم بدرستیکه ایشان میگویند جز این نیست که میاموزد او را انسانی زبان کسیکه میگردانند گفتار را بسوی او عجمیست و این زبان عربیست

مُبِينٌ ١٠٦ اِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللّٰهِ لَا يَهْدِيهِمُ اللّٰهُ وَ لَهُمْ عَذَابٌ اَلِيمٌ ١٠٧ اِنَّمَا يَفْتَرِي

روشن بدرستیکه آنانکه نمیگروند بآیتهای خدا راه نمینماید ایشانرا خدا و از برای ایشان عذابیست دردناك جز این نیست که می بندند

الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللّٰهِ وَ اُولٰئِكَ هُمُ الْكَاذِبُونَ ١٠٨ مَنْ كَفَرَ بِاللّٰهِ مِنْ بَعْدِ اِيمَانِهِ

دروغ را آنانکه نمیگروند بآیتهای خدا و آنگروه ایشانند دروغگویان کسیکه کافر شد بخدا از بعد ایمان

اِلَّا مَنْ اُكْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْاِيمَانِ وَ لٰكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللّٰهِ

آوردش جز آنکه جبر کرده شد و دلش آرمیده بود بایمان ولیکن کسیکه باز شد بکفر از سینه پس بر ایشانست خشمی از خدا

وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ١٠٩ ذٰلِكَ بِاَنَّهُمُ اسْتَحَبُّوا الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا عَلَي الْآخِرَةِ وَ اَنَّ اللّٰهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ

و از برای ایشانست عذابی بزرگ آن بایستکه ایشان اختیار کردند زندگانی دنیارا بر آخرت و بدرستیکه خدا هدایت نمیکند گروه

الْكَافِرِينَ ١١٠ اُولٰئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللّٰهُ عَلٰى قُلُوبِهِمْ وَ سَمْعِهِمْ وَ اَبْصَارِهِمْ وَ اُولٰئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ

کافرانرا آنگروه آنانند که مهر نهاد خدا بر دلهاشان و گوششان و چشمهاشان و آنگروه ایشانند بیخبران

لَا جَرَمَ اَنَّهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْخَاسِرُونَ ١١١ ثُمَّ اِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا فُتِنُوا ثُمَّ

ناچار بدرستیکه ایشان در آخرت ایشانند زیانکاران پس بدرستیکه پروردگار تو است از برای آنانکه هجرت کردند از بعد آنکه عذاب کرده شدند پس

جَاهَدُوا وَ صَبَرُوا اِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ١١٢ يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ تُجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا

جهاد نمودند و صبر کردند بدرستیکه پروردگار تو از بعد آن هر آینه آمرزندهٔ مهربان است روزیکه آید هر نفسی که مجادله کند از خودش

وَ تُوَفّٰى كُلُّ نَفْسٍ مٰا عَمِلَتْ وَ هُمْ لٰا يُظْلَمُونَ ١١٣

وتمام داده شود هر نفسی جزای آنچه کرده وایشان ستمکرده میشوند

ما بدانیم آنچه میگویند قوم
بوفکیهه یعنی اینها را باو
سوی اوگفتار اورا اعجمی است
قول پست اعجمی را بر عرب
یعنی از بطلان حرف خویشتن
باشد ایشانرا عذابی دردناك
آنکسانیکه بهرگز نگروند
قلب او باشد بایمان مطمئن
کرده حفظ جان بقولی ناصواب
آب خواریها روان در بهر اوست
زنده بودن را بدار آخرت
این گروهند آنکسان که حق نهاد
پس کسانیرا مرآن پروردگار
صبر بنمودند در آن هر دو بیم
میشود داده بهر نفسی تمام

در تو و گفتار تو ازطعن ولوم
میکند تعلیم اندر گفتگو
مر فصاحت اندر آن گفتار نیست
چیست سمت خاصه ایگفتار ولب
آگهند ازحقد گویند این سخن
جهل نش ازهر عذابست و هلاك
بر نشانهای خدا و کذبند
هم بران جان آفرین جان مطمئن
زین به است ازهم نماید احتساب
هم عذاب بس بزرك ازبهر اوست
میدهد ترجیح و هم برمغفرت
مهرشان برگوش وچشم وهم فواد
که نمودستند هجرت از دیار
زین سپس ربت غفوراست ورحیم
برجزای هرچه کرده است اونام

غیر ازاین نبود که آموزاندش
قولشان را پس خدا فرمود رد
وین کلام تازی است وظاهر است
که عرب را تیان مثلش عاجز است
آنکسانیکه بآیات خدا
غیر ازاین نبود که بیعلم و فروغ
بعد ایمان آنکه شد کافر بحق
لیك آرد حرف کفر اندر زبان
لیك بگشاید بکفر از سینه کس
اینست بهر آنکه میدارند دوست
راه ننماید خدا بر کافران
غافلانند آنگروه الحق چنان
بعد زحمتها و هم رنج زیاد
اندر آن روزیکه هر نفسی جدل
خود ستمدیده نگردند و زبون

این زبان را آدمی چون خواندش
که لسان آنکه گردانند خود
در فصاحت برزبانها قاهر است
این سخن دانند خود نی جایز است
نگروند و نیستشان هم رهنما
بر خدا بندند بهتان و دروغ
جز که بر اکراه دارندش فرق
می نباشد بهر ایمانش زیان
بهر او خشم است ازحق هرنفس
این حیوة دنیوی ازمغز و پوست
که بجود بستند راه فهم جان
که بعقبی نیستشان غیر اززیان
آمدند ازمال وجان پس برجهاد
میکند با خود زنقصان عمل
روز وانفسا و هم لایظلمون

وَ ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا قَرْيَةً كٰانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهٰا رِزْقُهٰا رَغَداً مِنْ كُلِّ مَكٰانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ

وزد خدا مثل قریه را که بود این آرامیده میآمد آنرا روزیش فراوان از همه جا پس کفران ورزیدند

اللّٰهِ فَأَذٰاقَهَا اللّٰهُ لِبٰاسَ الْجُوعِ وَ الْخَوْفِ بِمٰا كٰانُوا يَصْنَعُونَ ١١٤ وَ لَقَدْ جٰاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْهُمْ

نعمت خدا پس چشانیدش خدا پوشش گرسنگی وترس بآنچه بودند که میکردند وبحقیقت آمد ایشانرا رسولی ازایشان

فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمُ الْعَذٰابُ وَ هُمْ ظٰالِمُونَ ١١٥ فَكُلُوا مِمّٰا رَزَقَكُمُ اللّٰهُ حَلٰالًا طَيِّباً وَاشْكُرُوا نِعْمَتَ

پس تکذیب کردند او را پس گرفتشان عذاب وایشان بودند ستمکاران پس بخورید ازآنچه روزی داد شمارا خدا حلال پاکیزه وشکر کنید نعمت

اللّٰهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيّٰاهُ تَعْبُدُونَ ١١٦ إِنَّمٰا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَ لَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَ مٰا أُهِلَّ لِغَيْرِ

خدارا اگرهستید اورا میپرستید جزاین نیست حرام کرد برشما مردار وخون وگوشت خوك وآنچه بانك زده شد برای غیر

اللّٰهِ بِهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بٰاغٍ وَلٰا عٰادٍ فَإِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ١١٧ وَلٰا تَقُولُوا لِمٰا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ

خدا بآن پس آنکه مضطر شد که نه باغی باشد و نه عادی پس بدرستیکه خدا آمرزنده مهربانست ومگوئید برای وصف کردن زبانتان

الْكَذِبَ هٰذٰا حَلٰالٌ وَ هٰذٰا حَرٰامٌ لِتَفْتَرُوا عَلَى اللّٰهِ الْكَذِبَ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللّٰهِ

دروغرا این حلال است واین حرام تابندید بر خدا دروغرا بدرستیکه آنانکه می بندند بر خدا

الْكَذِبَ لٰا يُفْلِحُونَ ١١٨ مَتٰاعٌ قَلِيلٌ وَلَهُمْ عَذٰابٌ أَلِيمٌ ١١٩ وَ عَلَى الَّذِينَ هٰادُوا حَرَّمْنٰا مٰا قَصَصْنٰا

دروغرا رستگار نمیشوند مایه تعیش کمی است و ابرای ایشانست عذابی پردرد وبر آنانیکه یهود شدند حرام کردیم آنچه خواندیم

عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَ مٰا ظَلَمْنٰاهُمْ وَلٰكِنْ كٰانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ١٢٠ ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَمِلُوا السُّوءَ

برتو ازپیش وستم نکردیم ایشانرا ولیکن بودند که بخودهاشان ستم میکردند پس بدرستیکه پروردگار تو است مرآنانکه کردند

بِجَهالَةٍ ثُمَّ تابُوا مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ وَاَصْلَحُوا اِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِها لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ١٢١

بدیر ابادانی پس توبه کردند پس از آن سامان آمدند بدرستیکه پروردگار تو پس از آن آمرزندهٔ مهربانست

زد خداوندت مثل وانست این — مردهی که بوده معمور و متین
پس بنعمتهای حق کافر شدند — زایمنی بر فسق و کفران آمدند
زانچه کردند از ره نابخردی — فسق و عصیان ناسپاسی و بدی
پس فرا بگرفت ایشارا عذاب — چون ستم کردند برخود بی‌حساب
بس حلال و طیب و پاك و نكو — شکر باید پس بنعمتهای او
غیر ازاین نبود که میباشد حرام — خون وهم مردار وخنزیر آن تمام
فمن اضطر غیر باغ لاوعاد — یعنی الا مضطر از حد نی زیاد
در دوم سوره بیان شد در قیام — شرح وتفصیل اندر این باب ارتمام
کذب تا بندید بر پروردگار — وانکه بندد نیست هرگز رستگار
بر کسانیکه شدند ایشان یهود — شد حرام از ما همانا در حدود
ما نکردیم ایچ بر ایشان ستم — لیك ظلم ایشان بخودکردند هم
ثم تابوا بعد ذلك واصلحوا

ایمن و آسوده از کل زیان — رزقشان آمد فراخ ازهرمکان
پس چشانید از لباس جوع و خوف — حق مر ایشانرا بهنگام وقوع
آمد ایشانرا هم ازایشان رسول — پس بتکذیبش شدند از ناقبول
پس خورید ایمؤمنان ازآنچه حق — داده روزی برشما ازهر نسق
شکر منعم واجب آمد درعطا — میرسید ازکه اورا خود شما
ما اُحِلَّ لَهُم لغیر الله به — بر شما خود تا نماند مشتبه
پس حق آمرزنده است ومهربان — حرم اکل میته را بخشد ازان
میمگوئید آنچه وصف اندر کلام — میکنید این کاین حلالست این حرام
آن متاعی اندك آمد از جهان — هستشان لیکن عذابی بس گران
آنچه قصه برتو کردیم آن‌زپیش — رفت در انعام شرح آن بکیش
پس خداوندت کسانیکه گناه — کرده اند ایشان بجهل واشتباه
باشد اندر حال آمرزنده او

اِنَّ اِبْراهِيمَ كانَ اُمَّةً قانِتاً لِلّٰهِ حَنِيفاً وَ لَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ١٢٢ شاكِراً لِاَنْعُمِهِ اجْتَبٰهُ وَ

بدرستیکه ابراهیم بود امتی مطیع از برای خدای حق گرای و نبود از مشرکان شکر کننده مر نعمتهای او را برگزیدش و

هَدٰيهُ اِلٰى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ ١٢٣ وَآتَيْناهُ فِي الدُّنْيا حَسَنَةً وَ اِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصّالِحِينَ ١٢٤ ثُمَّ

هدایت کردش براه راست ودادش در دنیا خوبی وبدرستیکه اوست در آخرت هرآینه از شایستگان پس

اَوْحَيْنا اِلَيْكَ اَنِ اتَّبِعْ مِلَّةَ اِبْراهِيمَ حَنِيفاً وَ ما كانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ١٢٥ اِنَّما جُعِلَ السَّبْتُ

وحی فرستادیم سوی تو که پیروی کن کیش ابراهیم را حقگرای ونبود از مشرکان جز این نیست که گردانیده شد شنبه را

عَلَى الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ وَ اِنَّ رَبَّكَ لَيَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ فِيما كانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ١٢٦

بر آنانکه اختلاف کردند در آن و بدرستیکه پروردگار تو هر آینه حکم میکند میانشان روز قیامت در آنچه بودند در آن اختلاف میکردند

اُدْعُ اِلٰى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ اَحْسَنُ اِنَّ رَبَّكَ هُوَ

بخوان براه راست پروردگارت بحکمت وپند خوب ومناظره کن با ایشان با آنچه خوبتر است بدرستیکه پروردگار تو اوست

اَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَ هُوَ اَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ ١٢٧ وَاِنْ عاقَبْتُمْ فَعاقِبُوا بِمِثْلِ ما عُوقِبْتُمْ بِهِ

داناتر بآنکه گمشد از راهش واو داناتر است بهدایت یافتگان واگر عقوبت کنید پس بمانند آنچه عقوبت شدید بآن

وَ لَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصّابِرِينَ ١٢٨ وَاصْبِرْ وَ ما صَبْرُكَ اِلاّ بِاللهِ وَلا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلا تَكُ

واگر صبر کنید هرآینه آن بهتر است از برای صبر کنندگان وصبر کن ونیست صبر تو بجز بتوفیق خدا واندوه مخور بر ایشان مباش

فِي ضَيْقٍ مِمّا يَمْكُرُونَ ١٢٩ اِنَّ اللهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَهُمْ مُحْسِنُونَ

در تنگی از آنچه مکر میکنند بدرستیکه خدا با آنانست که پرهیزکار شدند و آنانکه ایشان نیکوکارانند

اِنَّ ابراهیم کان اُمَّةً — قانتاً لله حنیفاً ملةً
جمع دریکتن نشد آن فضل و داد — جز که در اشخاص بسیار ازعباد
میتوان خواندش بتنها امتی — هم بتوحید و بایمان ملتی

امت اعنی بوده ابراهیم او — جامع هر فضل واوصافی نکو
پیش ازآن یاکافکند اورا نثار — مؤمنی جز وی نبد درروزگار
یا چو ترسا و یهود وبت پرست — معترف بودندش ازعالی و پست

حقتعالی خوانده زانرو امتش
شا کر نعمت بد آنچه ذوالجلال
بیکش دادیم در دنیا بدین
که بد او مایل زادیان سخیف
بر کسانیکه نمودند اختلاف
خوان بسوی راه آن پروردگار
پند ده با نیکوئی در هر عمل
مشرکان کردند مثله حمزه را
آمد آیت که عقوبت گر کنید
صابران رالك صبر اولیتر است
هم مباش ازمکر ایشان تنگدل

اندر ادیان کرده شایع ملتش
کرده بود انعام بروی از کمال
هم بود در آخرت ازصالحین
هم نبد مشرك بدش دین حنیف
دروی اندر حیله یا صید گزاف
مردمان را با دلیلی استوار
کن بوجهی نیك با ایشان جدل
بعد کشتن در احد از کینها
مثل ماعوقبتم آرید آن پدید
صبر کن بوفیق صبرت درخوراست
حق بود با متقین بر متصل
مؤمنین و متقین و محسنین

می نبود او بر خدا ازمشرکین
برگزید و ره نمودش بی زیم
پس بسویت وحی فرمودیم ما
غیراز این نبود که گردانیده شد
بنشان ربت کند در رستخیز
حجتی کان شبهه را زایل کند
رب تو بر گمرهان دانا تر است
چون شنید این گفت پیغمبر که من
یکنفر کردند یعنی مثله چون
وان نباشد جز بتوفیق خدا
وان نکوکاران زارباب خلوص
ربنا سلم علیهم اجمعین

بل موحد بود و کامل در یقین
بر صراط حق و راه مستقیم
پیروی کن کیش ابراهیم را
احترام شنبه وان مفروض بد
حکم درآن اختلاف و آن ستیز
امر حق را ثابت اندر دل کند
همچنین برمهتدون اوابصراست
مثله هم زایشان کنم هفتاد تن
کرد باید مثله یکتن نی فزون
می مشو غمگین برایشان زان بلا
که بتوحیدند وایمان برنصوص



سُورَةُ بَنِي اِسْرآئِيلَ مِائَة واحِدى عَشَرَ آيَةً وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

نام خداوند بخشاینده مهربان

سُبْحانَ الَّذِي اَسْرٰي بِعَبْدِهِ لَيْلاً مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ اِلَي الْمَسْجِدِ الْاَقْصَي الَّذِي بارَكْنا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ

دایم پاك بودن آنکه بردشب بنده اش شبی از مسجد الحرام مسجد اقصی که برکت دادیم پیرامونش را تا بنمایم

مِنْ آياتِنا اِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ ١ وَ آتَيْنا مُوسَي الْكِتابَ وَ جَعَلْناهُ هُدًي لِبَنِي اِسْرائِيلَ

اورا آیتهای خود بدرستیکه اوست شنوای بینا ودادیم موسی را تورات وگردانیدیمش هدایت ازبرای فرزندان یعقوب

اَلاَّ تَتَّخِذُوا مِنْ دُونِي وَكِيلاً ٢ ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنا مَعَ نُوحٍ اِنَّهُ كانَ عَبْداً شَكُوراً ٣ وَ قَضَيْنا

که مگیرید ازغیر من کارگذاری فرزندان آنکه حمل کردیم با نوح بدرستیکه او بود بندهٔ شکرگزار واعلام نمودیم

اِلَي بَنِي اِسْرائِيلَ فِي الْكِتابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْاَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَ لَتَعْلُنَّ عُلُوّاً كَبِيراً ٤ فَاِذا جاءَ

به بنی اسرائیل در کتاب که فساد خواهید کرد درزمین دوبار وهرآینه سرکشی خواهید کرد البته سرکشی بزرك پس چون بیاید

وَعْدُ اُولٰيهُما بَعَثْنا عَلَيْكُمْ عِباداً لَنا اُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجاسُوا خِلالَ الدِّيارِ وَ كانَ وَعْداً مَفْعُولاً

وعدهٔ نخستین آن ومیفرستیم برشما بندگانی مرمارا صاحبان قوت سخت پس روند بجستجو میانه خانها وباشد وعده کرده شده

ثُمَّ رَدَدْنا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَ اَمْدَدْناكُمْ بِاَمْوالٍ وَ بَنِينَ وَ جَعَلْناكُمْ اَكْثَرَ نَفِيراً ٥

پس برگردانیدیم برای شما نصرت را برایشان ومدد کنیم شمارا بمالها وپسران وگردانیم شمارا بسیارتر ازراه مردومدد

پاکی آنذات مقدس راسزاست
هست بیرون ازاشارت همز اسم
ره نیابد کس بوی هیچ ازرهی
مر مجرد سازد او را عون حق
قلب را فرموده زان بیت الحرام
زانکه می نبود عروج و ارتقا
شب شد قصدکان معشوق جان

که برون ازحدو وصف ماسواست
اسمها شد گنج ذاتش را طلسم
جز که از راه فنا گر آگهی
در عبودیت ز وصف ما خلق
کش محرم شد قوای نفس خام
ممکن الا با همین طبع و قوا
عبد خود را داد رفعت درنهان

نیست محدود اوبحدی در وجود
هم مقدس از حدود واز جهات
وان نگنجد دربیان ازچند وچون
از مقام قلب او را در فتوح
لیل یعنی اندراین ظلمات تن
یعنی الا آنکه درسیر و طلب
برد از بیت الحرامش بی خلاف

وانچه درحد آید ازغیب وشهود
هم معرا از عقول ممکنات
جزکه خودگردد بعبدی رهنمون
میبرد تا مسجد الاقصای روح
وین غواشی طبیعت وین بدن
جسم باشد مر ترقی را سبب
جانب اقصای روح از انکشاف

کان زملك جسم باشد دور تر
بشنود یعنی مناجات و ندا
رفته رفته تا که از غیب وشهود
ما زخود دادیم موسی را کتاب
خود زفرزندان او کاندر بلا
کان نوح اِنّهُ عبداً شکور
کز شما گردد تباهی آشکار
عالی اندر سرکشی گردید هم
می بر انگیزیم بربادأش ها
قتل وغارتها کنند ازشیخ وشاب
سوی بیت المقدس ان عامل روان
پس بگردانیمتان غالب دگر

ست خیرات و فضایل زان بدر
در مقام سرّ بادراك فنا
وارهد یابد فنای فی الوجود
رهنما کردیم اورا بر صواب
حمل با نوحش نمودیم از ولا
در عبودیت بحق کامل حصور
در زمین ازجهل و نادانی دوبار
پس بزرك اندر غرور و درستم
بندگان خویش با پر خاش ها
مسجد و شهرشما گردد خراب
گشت وکردآرا که کردند ازعیان
بعد مغلوبی دهیم از نو ظفر

تا که بنمائیمش ازآیات خویش
هم بصیر اعنی باستعداد او
رتبها را طی کند زادنی مقام
سوی اسرائیلیان تا غیر من
قصدازاین سام است کاندرفلك بود
شد بر اسرائیلیان اعلام این
کشتن شعیاست اول زان مراد
پس بهنگام اندر آید زان خطا
صاحبان قتل و قهر و کارزار
بوده بخت النصر و برقول صحیح
وعدهٔ مفعول هست این در حرا
هم مدد بدهیم ازمال و ولد

کوسمیع است و بصیرازذات خویش
قدر ادراکش کند امداد او
تا مقام جمع ذات و اصل تام
میبگیرند ار وکیلی در سنن
حد ابراهیم صاحب ملك بود
خود زما اندر کتاب مستبین
قتل یحیی دومین است ازفساد
وعدهٔ حق اولین ره بر شما
بر شما گردند داخل در دیار
عامل لهراسب او بوده صریح
میشود واقع همانا بر شما
بیشتر گردید از روی عدد

اِنْ اَحْسَنْتُمْ اَحْسَنْتُمْ لِاَنْفُسِكُمْ وَ اِنْ اَسَأْتُمْ فَلَهٰا فَاِذٰا جٰآءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيَسُوؤُا وُجُوهَكُمْ

اگرخوب کردید خوب کردید برای خودهاتان واگر بدکردید پس مرخودهاتانراست پس چون بیامدوعده دیگر تابدسازند رویهاتانرا

وَلِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمٰا دَخَلُوهُ اَوَّلَ مَرَّةٍ وَ لِيُتَبِّرُوا مٰا عَلَوْا تَتْبِيراً ٨ عَسٰى رَبُّكُمْ اَنْ يَرْحَمَكُمْ

وتاداخل شوند درمسجد همچنانکه داخل شدند آنرا اول بار وتاتباه گردانند آنچه‌راکه غالب شدند تباه گردانیدنی شاید پروردگارشماکه رحم کندشمارا

وَ اِنْ عُدْتُمْ عُدْنٰا وَ جَعَلْنٰا جَهَنَّمَ لِلْكٰافِرِينَ حَصِيراً ٩ اِنَّ هٰذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ اَقْوَمُ وَ

واگرعودکنید خواهیم کردعود وگردانیدیم دوزخ راازبرای کافران جای حبس بدرستیکه این قرآن هدایت میکند بانچه درست تراست و

يُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ ١٠ اَلَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصّٰالِحٰاتِ اَنَّ لَهُمْ اَجْراً كَبِيراً ١١ وَ اَنَّ الَّذِينَ لٰا يُؤْمِنُونَ

بشارت میدهدآن مؤمنانرا که می کنند کارهای شایسته اینکه مرایشانراست مزدی بزرك واینکه بدرستیکه آنانکه ایمان نمیاورند

بِالْآخِرَةِ اَعْتَدْنٰا لَهُمْ عَذٰاباً اَلِيماً ١٢ وَ يَدْعُ الْاِنْسٰانُ بِالشَّرِّ دُعٰاءَهُ بِالْخَيْرِ وَ كٰانَ الْاِنْسٰانُ عَجُولاً

بآخرت مهیا کرده‌ایم برایشان عذابی دردناك ودرخواست میکند انسان شررامثل درخواست کردنش خیر راو بود انسان شتاب کننده

١٣ وَ جَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهٰارَ آيَتَيْنِ فَمَحَوْنٰا آيَةَ اللَّيْلِ وَ جَعَلْنٰا آيَةَ النَّهٰارِ مُبْصِرَةً لِتَبْتَغُوا فَضْلاً مِنْ

وگردانیدیم شب وروزرا دوآیت پس محوکردیم آیت شب‌را وگردانیدیم آیت روزرا نوردهنده‌چشم تاجوئیدفضلرا از

رَبِّكُمْ وَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسٰابَ وَ كُلَّ شَيْءٍ فَصَّلْنٰاهُ تَفْصِيلاً ١٤ وَ كُلَّ اِنْسٰانٍ اَلْزَمْنٰاهُ طٰائِرَهُ

پروردگارتان وتابدانید شمارسالها وحسابرا وهر چیزرا تفصیل دادیم آنرا تفصیل دادنی وهرانسانی ملازم گردانیدیم اورا عملش

فِي عُنُقِهِ وَ نُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ كِتٰاباً يَلْقٰاهُ مَنْشُوراً ١٥ اِقْرَأْ كِتٰابَكَ كَفٰى بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيباً ١٦

در گردنش وبیرون آوردیم برای اوروزقیامت نامه که خواهددیدآنرا گشوده بخوان نامه‌اترا بس است نفس توامروز بر تو حساب کننده

نیکوئی گر میکنید آن نیکوئی
مرتضی فرمود هرگز من بکس
پس چو آید وعدهٔ دیگر بپیش
سوی بیت المقدس آیند آنچنان

بر نفوس خود کنید از پیروی
نه بدی کردم نه نیکی یکنفس
مر شما را درعقوبتهای بیش
کامدند از پیش آن ایرانیان

ورکنید از بدوبالش برشماست
پس بخواند این آیه دراثبات مرد
فرقهٔ دیگر زروم اندر رسد
تا هلاك و نیست سازند آنچه‌را

فعل ها راجع بفاعل درجزاست
ناخود اعنی میکنند خلق آنچه‌کرد
رویهاتان تا نماید زشت و بد
که بر او گردند غالب هرکجا

شاید آنکه بر شما پروردگار
یعنی آید بر شما رنج دگر
هادی این قرآن بود بر راه راست
هستشان اجری بزرك از کردگار
کرده ایم آماده ما از قهرشان
حق اجابت نکند آنرا از ولا
روزو شب را خود بگردانیدیم ما
آیت دیگر نمودیم آشکار
تا بدانید از شمار سالها
لازم اندر گردن هر آدمی
آوریم او را برون در رستخیز

رحم فرماید زفضل بیشمار
ذلت و خواری زسابق بیشتر
یعنی اسلام اقوم آن از راههاست
در قیامت برجزای فعل و کار
خود عذابی دردناك از بهرشان
ورنه مستأصل شود او زان دعا
دو علامت بهر اظهار و عیا
روز را یعنی عیان درروزگار
هم حساب کارها و احوالها
عمل او کردیم ما در محکمی
صفحهٔ تلقیه منشور از تمیز
بر تو امروز است نفس تو حسیب

نوبت دیگر هم ار گردید باز
هم بگردانیم دوزخ را حصیر
مژده بدهد مؤمنارا این نوی
وانکسان کایمان بروز آخرت
آدمی خواند خدا را در غضب
هست انسان بس عجول اندر امور
آیتی را محو پس کردیم زود
تا شما جوئید اندر روشنیش
از هر اچیزیکه دارند احتیاج
رزق او یالازم است ازذوالمنش
نامهٔ خود را بخوان از نیك و بد
هم تورا ز افعال خود باشد حسیب

باز هم کردیم ماتان زاهتزاز
ما زبهر کافران اندر جهیر
بر هر انچه میکند از نیکوی
نیستشان هم بر عقاب و مغفرت
بر شر و رآسان که درخیر از طلب
میشتابد در طلب هرسو چومور
ظلمت شب یعنی ازخور درشهود
در معیشت فضلها ازرب خویش
ما بیان کردیم آن بی اعوجاج
عهدهٔ آن فعل یا در گردش
خود نوئی برکرده های خودسند

مَنِ اهْتَدٰى فَاِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَاِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ اُخْرٰي وَمَا

آنکه هدایت یافت پس جز این نیست که هدایت برای خودش و آنکه گمراه شد پس جز این نیست گمراه میشود بر خودش و بر ندارد هیچ بردارنده بار گناه دیگری را

كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتّٰي نَبْعَثَ رَسُولًا ١٧ وَاِذَا اَرَدْنَا اَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً اَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا

و نباشیم عذاب کنندگان تا آنکه بفرستیم رسولیرا و چون خواهیم که هلاك کنیم قریه را امیفرمائیم بطاعت نازو نعمت سرشدگانش را پس نافرمانی میکنند

فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيرًا ١٨ وَكَمْ اَهْلَكْنَا مِنَ الْقُرُونِ مِنْ بَعْدِ نُوحٍ وَكَفٰي بِرَبِّكَ

در آن پس ثابت میشود بر آن حکم پس هلاك میگردانیم آنرا هلاك کردنی و بسیار هلاك گردانیدیم از قرنها از بعد نوح و کافیست پروردگارت

بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا ١٩ مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَّلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاۤءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ

بگناه بندگانش آگاه بینا کسیکه خواهد آن شتابنده را تعجیل میکنیم برای او در آن آنچه میخواهیم از برای آنکه میخواهیم پس

جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلٰيهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا ٢٠ وَمَنْ اَرَادَ الْاٰخِرَةَ وَسَعٰي لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ

میگردانیم برایش دوزخ را که درشود در آن نکوهش کرده شده رانده شده و کسیکه خواست آخرت را و کوشش کرد برای آن کوشش خود را و او مؤمن است

فَاُولٰۤئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا ٢١ كُلًّا نُمِدُّ هٰۤؤُلَاۤءِ وَهٰۤؤُلَاۤءِ مِنْ عَطَاۤءِ رَبِّكَ وَمَا كَانَ عَطَاۤءُ رَبِّكَ

پس آنها باشند سعیشان مقبول هریك را مدد میکنیم آنها را و اینها را از بخشش پروردگار تو و نباشد بخشش پروردگار تو

مَحْظُورًا ٢٢ اُنْظُرْ كَيْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلٰي بَعْضٍ وَلَلْاٰخِرَةُ اَكْبَرُ دَرَجَاتٍ وَاَكْبَرُ تَفْضِيلًا ٢٣

باز داشته شده بنگر چگونه افزونی دادیم برخی از ایشانرا بر برخی و هرآینه آخرت بزرگتر است بمراتب و بزرگتر است ازجهة فزونی دادن

وانکه گمره شد جز این نبود پیش
هم [illegible]
امر فرمائیم ما بر منعمان
پس شود [illegible]
بر ذنوب بندگان خود بس است
[illegible]
وانکه خواهد آخرت [illegible]
وان [illegible]
کن نظر [illegible]

هرکه یابد ره نباشد غیر از این
کو شود گمره بضر نفس خویش
تا بر انگیزیم پیغمبر بسی
مر عبادت را و طاعت را عیان
بر کنیم از بیخ پس آنشهر و باب
رب تو دانا و بینا زانچه هست
بهر هرکس تاچه خواهیم ازجهان
او نبود آنگاه مؤمن بر حساب
در دو دنیا کامکارو بهره ور
بلعض را بر بعض وره بگشاده ایم

که زبهر خویش یابد ره یقین
بر ندارد هیچ بر دارندهٔ
چون که خواهیم اهل شهری را هلاك
وز رسولان بندگی و پیروی
ما هلاك از اهل هرشهر و قرون
هرکه باشد از دو طبع خویش
پس جهنم را همانا شاید او
سعیشان مشکور باشد آن گروه
منع کرده نیست اعطای خدای
آخرت ازحیث رتبه اکبر است

جرم و وزر نفس دیگر بدین
ما نمائیم از ره طغیان و باك
پس بفسق آیند آن قوم غوی
کرده ایم ازبعد نوح اندر قرون
مر شتابنده بجمع مال بیش
تا دران مذموم و مدحور آید او
میکنیم امداد هر یك ازوجوه
بر کسی در این سرا وان سرای
هم بافزونی رتبت درخور است

لَا تَجْعَلْ مَعَ اللّٰهِ اِلٰهاً آخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُوماً مَخْذُولاً ٢٢ وَ قَضٰى رَبُّكَ اَلَّا تَعْبُدُوا اِلَّا اِيَّاهُ وَ

مگردان با خدا خدای دیگر پس بنشینی نکوهش کرده شده تنها واگذاشته شده وحکم کرد پروردگارت که نپرستید مگر اورا و

بِالْوَالِدَيْنِ اِحْسَاناً اِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ اَحَدُهُمَا اَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا اُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا

بوالدین نیکوئی کردن اگر برسند نزد تو به پیری یکیشان یا هردوشان پس نگوی مر آن دو را اف وزجر مکن ایشان را

وَ قُلْ لَهُمَا قَوْلاً كَرِيماً ٢٣ وَاخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَ قُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي

وبگوی مر ایشان را گفتنی خوب وفرود آور برای آن دو بال تواضع را از مهربانی وبگو پروردگارمن رحمت کن آن دو تا را همچنانکه تربیت کردند

صَغِيراً ٢٤ رَبُّكُمْ اَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ اِنْ تَكُونُوا صَالِحِينَ ٢٥ فَاِنَّهُ كَانَ لِلْاَوَّابِينَ غَفُوراً ٢٦

مرا که بودم خورد پروردگار شما دانا تر است بآنچه در نفسهای شماست اگر باشید نیکوکاران پس بدرستیکه او باشد مر بازگشت کننده گان را آمرزنده

وَآتِ ذَالْقُرْبٰى حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَلَا تُبَذِّرْ تَبْذِيراً ٢٧ اِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كَانُوا اِخْوَانَ

وبده صاحب قرابت را حقش وبیچاره را وره گذریان را ومپاش پاشیدنی باسراف بدرستیکه پاشندگان باسراف باشند برادران

الشَّيَاطِينِ وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُوراً ٢٨

شیاطین وباشد شیطان مر پروردگارش را ناسپاس

با خدا اندر الوهیت مگیر   مر اله دیگر از شرك ضمیر
پس تو بنشینی بدوزخ زان جهت   رانده و مخذول اندر عاقبت
هم کنید احسان شما بر والدین   زان یکی ورسالخورد اید معین
نالك بر ایشان ز دلتنگی مزن   نرم و نیکو گو مر ایشان را سخن
گو خدایا رحم کن براین دو پیر   کم بپروردند چون بودم صغیر
نیست از احسان و بر بر والدین   به ز هر خیریست این در نشأتین
گر شما باشید از شایستگان   در مقام والدین از امتحان
جرم ما نیك به صد بیش از خداست   نیك کن هر خصلتی کرما بداست
گفته‌اند ارباب اخبار و اصول   دارد این سمت بخویشان رسول
گفت اری گفت ذالقربی تو را   گشته معلوم ایج ار قول خدا
چونکه این ایت رسد ازکبریا   داد بر زهرا فدك را مصطفی

اینست لا تجعل مع الله اله   گت جرا دوزخ بود بی اشتباه
حکم از پروردگارت شد بجا   که نپرستید جز او را شما
یا رسد ان هردو بر سن کبر   پس مگو اف یا بمادر یا بپدر
هل فرو بال تواضع بهرشان   رحمت اور نی که قهر ازقهرشان
گفت پیغمبر که چیزی نیك ـ   هم برحمهای حق نزدیك تر
حق تعالی بر شما داناتر است   انچه اندر سینه‌هاتان مضمراست
پس باوابین مر او باشد غفور   یارب ازما عفو کن گر شد قصور
ده بذالقربی حقوق او تمام   یعنی از خویشان نزدیکت بنام
در اسیری گفت زین العابدین   شامیئی را خواندهٔ قران یقین
ان مگر مائیم گر داری نظر   خواند این ایت براو پس سربسر
از عبد الله موسی از فدك   کرد استفسار مأمون بی زشك

این خبررا او نوشت اندرجواب   پس فدك را کرد رد او برشتاب

اشارت از فدك است

صدق مطلب را خدا داند همه   تا چرا شد منتزع از فاطمه
بعد احمد بوده اند ایشان امیر   بر امور خلق وحکم حق بصیر
مسلمین را هم دران گر بوده حق   ترضیهٔ او بود اولی بر فرق
از زمینی چون ز فرزند رسول   بودشان اهمال این نبود قبول
قول او هم بی تأمل حجت است   چون بشأن اوز تطهیر آیت است
راست کرداری چو صدیق شفیق   عادلی یا همچو فاروق دقیق
عالم و حاکم بهر کاری خداست   میدهد پاداش هرکس هرچه خواست
صرف بر ناحق مکن مال نفیس   زانکه مسرف شد برادر با بلیس
ناسپاسی باشد این بر رب ناس

نیست بر صدیق و فاروق امین   از خردمند احتمال ظلم وکین
فاطمه لیك این یقین شد نیست شك   که یمین بوده است ازنزع فدك
در ره خیر البشر اسلامیان   میگذشتند از تمام مال و جان
خاصه کو ناشد مدعی با اهتمام   که بمن بخشیده این خیرالانام
شیعه گوید خواستند ازوی گواه   تاچه بوده است اصل ان داند اله
این کند ازعقل دور امد یقین   وانگهی با اجتماع مسلمین
دور از تفسیر گشتیم ایجلیل   حق مسکین هم بده وابن السبیل
فکر و اعضارا مکن صرف هوا   هم حواس و مشعر و طبع و قوی
هست شیطان مر خدارا ناسپاس

وَ اِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمُ ابْتِغَاءَ رَحْمَةٍ مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوهَا فَقُلْ لَهُمْ قَوْلاً مَيْسُوراً ٢٩ وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ

واگر اعراض کنی از ایشان برای طلب رحمتی از پروردگارت که امیدمیداری اورا پس بگوی مر ایشان را گفتاری نرم ونگردان دستت را

مَغْلُولَةً اِلٰى عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُوماً مَحْسُوراً ٣٢ اِنَّ رَبَّكَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ

بربسته بگردنت و مگشایش همگی گشادن پس نشینی ملامت کرده شده مغموم بدرستیکه پروردگارت گشاده میگرداند روزی را برای

يَشَآءُ وَ يَقْدِرُ اِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيراً بَصِيراً ٣٣ وَلَا تَقْتُلُوا اَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ اِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ

آنکه میخواهد و تنگ میگرداند بدرستیکه او باشد بندگانش آگاه بینا ومکشید فرزندانتانرا از بیم تنگدستی ما روزی میدهیم ایشانرا

وَ اِيَّاكُمْ اِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْأً كَبِيراً ٣٤ وَلَا تَقْرَبُوا الزِّنٰى اِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَآءَ سَبِيلًا ٣٥ وَلَا

و شمارا بدرستیکه کشتن ایشان باشد گناهی بزرك وپیرامون گردید زنارا بدرستیکه آن باشد کاری زشت و بدست از جهة راه و

تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللّٰهُ اِلَّا بِالْحَقِّ وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَاناً فَلَا

مکشید نفسی را که حرام کرد خدا مگر بحق و کسیکه کشته شد مظلوم پس بحقیقت گردانیدیم از برای وارثش تسلطی پس باید

يُسْرِفْ فِي الْقَتْلِ اِنَّهُ كَانَ مَنْصُوراً ٣٦ وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ اِلَّا بِالَّتِي هِيَ اَحْسَنُ حَتّٰى يَبْلُغَ

که اسراف کند در قتل بدرستیکه او باشد یاری کرده شده و پیرامون نگردید مال یتیم را مگر بآنکه آن بهتر است تا برسد بکمال

اَشُدَّهُ وَ اَوْفُوا بِالْعَهْدِ اِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا ٣٧ وَ اَوْفُوا الْكَيْلَ اِذَا كِلْتُمْ وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ

قوتش و وفا کنید به پیمان بدرستیکه پیمان باشد پرسیده شده و تمام کنید پیمانه را چون به پیمائید و وزن کنید بترازو و باقپان درست

ذٰلِكَ خَيْرٌ وَ اَحْسَنُ تَأْوِيلًا ٣٨ وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ اِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ

آن بهتر است و خوبتر بحسب عاقبت و پیرو مشو آنچه نباشد مر ترا بآن دانش بدرستیکه گوش و چشم و دل همه

اُولٰئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا ٣٩ وَلَا تَمْشِ فِي الْاَرْضِ مَرَحاً اِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْاَرْضَ وَ لَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ

آنها باشد از آن پرسیده شونده و راه مرو در زمین از روی کبر و ناز بدرستیکه تو رخنه نتوانی کرد زمین را هرگز و نخواهی رسید هرگز

طُولًا ٤٠ كُلُّ ذٰلِكَ كَانَ سَيِّئُهُ عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهاً ٤١ ذٰلِكَ مِمَّا اَوْحٰى اِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ

بکوهها در بلندی همه آن باشد بدیش نزد پروردگارت ناخوش داشته شده آن از آنچیزیست که وحی فرستاد بتو پروردگارت از حکمت

وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللّٰهِ اِلٰهاً آخَرَ فَتُلْقٰى فِي جَهَنَّمَ مَلُوماً مَدْحُوراً ٤٢

و مگردان با خدا الهی دیگر پس انداخته شوی در دوزخ ملامت کرده رانده شده

از فقیران ور بگردانی تو رو / انتظار رزق را از بهر او
از خداوندی کزاو داری امید / پس بگو قولی نکوشان با نوید

هم مگردان بسته دستت بر عنق / بخل میناور بمسکین و قنق
هم مکن بذل آنچه داری از اساس / تا نشینی خود برهنه از لباس

پیرهن بر سایل او داد از نیاز / چون برهنه بد نیامد بر نماز
آمد این آیت که مگشا دست خویش / بر هر آنچه داری ار کم یا که بیش

این بود در حکم عقل مستقیم / لیك بس صعب است در پیش کریم
میگشاید رزق را پروردگار / بر هر آنکه خواهد اندر روزگار

ور که خواهد تنگ سازد هم فساد / او بود دانا و بینا بر عباد
واز شما از خوف فقر اندر نمط / قتل فرزندان بود کفر و غلط

در زمان جاهلیت دختران / زنده میکردند در گور اسران
تا مگر نبوند قادر بر جهاز / منفعل گردند از خلق عجز

گفته ایم از پیش شرح این تمام / قتل ایشان گفت کفر است و حرام
رزق آنها و شما از جزء و کل / هست بر ما نیست کس بر کس عتل

قتل فرزندان خطائی اکبر است / هر کشد فرزند خود را کافر است
مینگردید ایچ نزدیك زنا / کوست فعلی زشت و راهی بد نما

بر شما هم قتل نفس آمد حرام / جز بحکم راست یعنی انتقام
کشته شد ور کس بظلم و ناروا / بر ولی او بگردانیم ما

امر و استیلا و قدرت در قصاص / پس بقتل اسراف نارد ز اختصاص
وارث دم باشد او منصور لیك / بر همانقدریکه مشروع است و نیك

همچنین نزدیك بر مال یتیم / می نگردید ار امینید و سلیم
جز بوجهی خوبتر تا او رسد / بر کمال رشد از روی سند

غبطه اش یعنی نگهدارید بار / ضبط اموالش کنید از امتیاز
تا رسد بر غایت رشد و بلوغ / هم بعقل ار هیچ از آن دارد فروغ

هم بعهد خود کنید از حق وفا / عهد مسؤلست بر عهد ولا
هم بپیمائید کیل آنرا که جست / صدق و موزون با ترازوی درست

بهتراست ازروی تأویل این یقین
زانکه گوش و چشم ودل بیو اهمه
یعنی آنکه گفت حق ازپی مرو
این بود ازخود پسندی هم فرح
کل اینها سیئهٔ است و ناپسند
یازده امر است و نهیش چارده
می بگردان باخدا دیگرخدای

یعنی اندر عاقبت از روی دین
جمله مسؤلند هریك زان همه
آنچه را کزوی نداری علم تو
گفت زان لاتمش فی الارض مرح
نزد ربت هست مکروه و نژند
بوده اینها ثبت اندر لوح شه
که در افی در جهنم زاقتضای

از پی آن می مرو در هر مقام
زین نصیحت مرصفی را درنظر
هم مرو راه ازتکبر تو بارض
در بلندی کی رسی هرگز بکوه
بیست وپنج ازامرونهیست ای پناه
اینست آنچیزیکه وحی ازکردگار
مر ملامت دیده و رانده شده

کت نباشد دانشی بروی تمام
هیچ باید پند و وعظی نیکتر
که بشکافی زمین را تو بفرض
پس تذلل کن نه کبر و شکوه
تا باینجا از مع الله اله
بر تو شد از حکمت کامل عیار
شرك تو خود دوزخست وغمکده

اَفَاَصْفٰیكُمْ رَبُّكُمْ بِالْبَنِینَ وَاتَّخَذَ مِنَ الْمَلٰٓئِكَةِ اِنَاثًا اِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا عَظِیمًا ٤٣ وَلَقَدْ صَرَّفْنَا

آیاپس مخصوص کردشمارا پروردگارشما به پسران وگرفت ازفرشتگان دختران بدرستیکه شما هرآینه میگوئید سخنی بزرك وبحقیقت بیان کردیم مکرر

فِي هٰذَا الْقُرْآنِ لِيَذَّكَّرُوا وَمَا يَزِيدُهُمْ اِلَّا نُفُوراً ٤٤ قُلْ لَوْ كَانَ مَعَهُ آلِهَةٌ كَمَا يَقُولُونَ اِذاً

دراین قرآن تاپندگیرند ونیفزودایشانرا مگر نفرت بگو اگر بود بااو الهان همچنانکه میگویند آنگاه هرآینه

لَابْتَغَوْا اِلٰى ذِي الْعَرْشِ سَبِيلاً ٤٥ سُبْحَانَهُ وَتَعَالٰى عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوًّا كَبِيراً ٤٦ تُسَبِّحُ لَهُ السَّمٰوَاتُ

جسته بودندسوی صاحب عرش راهی منزه است او وبرتراست ازآنچه میگویند برتری بزرگی تسبیح میکنند مراورا آسمانهای

السَّبْعُ وَالْاَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَاِنْ مِنْ شَيْءٍ اِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلٰكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ اِنَّهُ

هفتگانه وزمین وهرکه درآنهاست ونیست هیچ چیز مگرکه تسبیح میکنند بستایش ولیکن نمیفهمید تسبیح ایشانرا بدرستیکه

كَانَ حَلِيماً غَفُوراً ٤٧ وَاِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَاباً

اوباشد بردبار آمرزنده وچون بخوانی قرآنرا میگردانیم میان تو ومیانه آنانکه نمیگروند بآخرت پرده

مَسْتُوراً ٤٨ وَجَعَلْنَا عَلٰى قُلُوبِهِمْ اَكِنَّةً اَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْراً ٤٩ وَاِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ

پوشیده وگردانیدیم بر دلهاشان پوششها مباداکه نفهمند آنرا ودر گوشهاشان گرانی وچون ذکرکنی پروردگارترا

فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَّوْا عَلٰى اَدْبَارِهِمْ نُفُوراً ٥٠ نَحْنُ اَعْلَمُ بِمَا يَسْتَمِعُونَ بِهِ اِذْ يَسْتَمِعُونَ اِلَيْكَ

در قرآن تنها برگردند بر پشتهاشان رمندگان ماداناتریم بآنچه گوش میدارند بآن هنگامیکه گوش میدارند سوی تو

وَاِذْ هُمْ نَجْوٰى اِذْ يَقُولُ الظَّالِمُونَ اِنْ تَتَّبِعُونَ اِلَّا رَجُلاً مَسْحُوراً ٥١ اُنْظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ

وآنگاه که ایشانند درازگوئی آنگاه که میگویند ظالمان پیروی نمی کنید مگر مردیرا سحرکرده شده بنگر چگونه زدند برای تو

الْاَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلاً ٥٢

مثلهارا پس گمراه شدند پس نمیتوانند یافت راهی

بر گزید آیا خدای عالمین
از شما باشد بزرك این قول پس
اندر این قرآن بگردانیدیم ما
با خدا بود از خدایان دگر
نفیشان چون کرده حق یعنی فزون
پاك و برتراوست ازگفتارشان
نیست چیزی هیچ اندر جستجو
او تعالی بردبار است و غفور
هستیش یعنی دلیل موجداست

مر شما را نزد قسمت بالبنین
آنچنانکه باید اندر عقل کس
از ولد خود را بری درچند جا
آنچنانکه مشرکان گویند بر
عاجز ایشان گر نبودند ازشئون
بلکه عالی واکبرازوصف وبیان
جزکه در تسبیح و در تحمید او
زین تغافل زین تساهل زین قصور
کوبذات خویش فردوواحد است

وز ملایك دختران را بر گرفت
تهمت اولاد بر حق می نهید
پند تا گیرید اما جز نفور
بر خدای عرش میجستند راه
با خدا باید کنند ایشان جدال
مر بتسبیحش سموات و زمین
لیك خود تسبیح ایشان را شما
نیست شیئی کز زبان خلقتش
گرکه بدهی گوش جان ازالتفات

بهرخود پس باشد این قسمت شگفت
پس درآن تفصیل خودرا میدهید
هیچشان نفزاید الا جهل و غرور
تا شوند ازوی همانا کینه‌خواه
یا که از خود نفی عجزواختلال
وانچه درآنهاست زاشیا بالیقین
در نمیابید از جهل و عمی
ناطق او بود بحمد حضرتش
بشنوی تسبیح او از ممکنات

چونکه قرآن را بخوانی درحرم
تا نفهمند آنچه خوانی از کلام
همچنین بر گوششان سنگینئی
پشت زانرو مینمایند از عناد
راد میگویند چون با یکدگر
رتوبین تا چون زدند ایشان مثل

ما بگردانیدیم ای فخر امم
بسته گردد گوش وهوش اینقوام
فهم تا نکنند از خود بینئی
کز خدایانشان یکی ناری بیاد
آن ستمکاران بیعقل و هنر
پس شدند ایشان بگمراهی اصل

بین تو وآنانکه بر روزحساب
می بگردانیم بر دلهایشان
چون بقرآن یاد یکتائی او
ما بآنچه بشنوند آگه تریم
که نمیباشید تابع از غلو
پس بخوانند زین گفتار خام

ناورند ایمان مستوری حجاب
پوششی کان مانع است از فهم آن
میکنی ایشان بگردانند رو
گوش چون دارند سویت وابصریم
غیرمردی را که مسحوراست او
یافتن راهی باضلال کرام

وَ قَالُوا ءَ اِذَا كُنَّا عِظَاماً وَ رُفَاتاً اَئِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقاً جَدِيداً ٥٣ قُلْ كُونُوا حِجَارَةً اَوْ حَدِيداً

وگفتند آیاچون باشیم استخوانها وریزه ریزها آیا ماهر آینه برانگیخته شدگانیم بافرینشی تازه بگو باشد سنگها یا آهن

اَوْ خَلْقاً مِمَّا يَكْبُرُ فِي صُدُورِكُمْ فَسَيَقُولُونَ مَنْ يُعِيدُنَا قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ اَوَّلَ مَرَّةٍ فَسَيُنْغِضُونَ

یاخلقی از آنچه عظیم آید در سینهاتان پس بزودی خواهند گفت کیست که باز میآورد مارا بگو آن کسیکه پدید آورد شمارا اول بار پس بزودی میجنبانند

اِلَيْكَ رُؤُسَهُمْ وَ يَقُولُونَ مَتٰى هُوَ قُلْ عَسٰى اَنْ يَكُونَ قَرِيباً ٥٤ يَوْمَ يَدْعُوكُمْ فَتَسْتَجِيبُونَ

بسوی تو سرهاشانرا ومیگویند خواهد بود آن بگو شاید که بوده باشد نزدیك روزیکه میخواند تان پس اجابت میکنند

بِحَمْدِهِ وَ تَظُنُّونَ اِنْ لَبِثْتُمْ اِلَّا قَلِيلاً ٥٥ وَ قُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ اَحْسَنُ اِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزَغُ

بستایش او وگمان میبرید که درنك نکرده اید مگر اندکی وبگوی مر بندگان مراکه بگویند آنچه آن خوبتراست بدرستیکه دیو رجیم فساد میکند

بَيْنَهُمْ اِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلْاِنْسَانِ عَدُوًّا مُبِيناً ٥٦ رَبُّكُمْ اَعْلَمُ بِكُمْ اِنْ يَشَأْ يَرْحَمْكُمْ اَوْ اِنْ

میانشان بدرستیکه شیطان باشد مر انسانرا دشمنی آشکار پروردگار شما داناتر است بشما اگر خواهد رحم کند شمارا یا اگر

يَشَأْ يُعَذِّبْكُمْ وَ مَا اَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ وَكِيلاً ٥٧ وَ رَبُّكَ اَعْلَمُ بِمَنْ فِي السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ وَ لَقَدْ

خواهد عذاب کند شمارا ونفرستادیم ترا بر ایشان کار گذار وپروردگار تو داناتر است بکسیکه در آسمانها وزمین است وبتحقیق

فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلٰى بَعْضٍ وَ آتَيْنَا دَاوُدَ زَبُوراً ٥٨ قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِهِ فَلَا

که افزونی دادیم بعضی از پیغمبرانرا بر برخی ودادیم داودرا زبور بگو بخوانید آنانرا که دعوی کردید از غیر او پس

يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلاً ٥٩ اُولٰئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ اِلٰى رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ

مالك نباشند رفع ضرررا از شما و نه تغییررا آنهارا که میخوانند میجویند بسوی پروردگارشان وسیله

اَيُّهُمْ اَقْرَبُ وَ يَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَ يَخَافُونَ عَذَابَهُ اِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحْذُوراً ٦٠

هر کدامشان که نزدیکتر بود وامیدمیدارند بر حمتش واو میترسند ازعذابش بدرستیکه عذاب پروردگارت باشد حذر کرده شده

عظمها پوسیده و شکسته
یا بزرك ازهرچه آید درگمان
زود پس گویند از انکار و صوت
زود باشد کز تعجب زین خبر
یوم یدعوکم اجابت پس کنید
گو عبادم را که گویند این سخن
دیو آدم راست خصمی آشکار
خواهد ار بخشد شما را بیحساب
رب تو داناتر است از حق و فرض

هم بگمند آنزمان آیا که ما
می شویم آیا زنو انگیخته
مر شما را همچو کوه و آسمان
کیست مارا زنده سازد بعدموت
می بجبانند بر سوی تو سر
مرو را با حمدش ازخوف وعید
کاحسن است آن دفع شیطان رابفن
در خصومت هیچ ننشیند زکار
ورکه خواهد هم بگیرد برعذاب
برهرانچه اندرسموات است وارض

استخوان گردیم و خاك بینوا
گو شما باشید گر سخت و شدید
پس بمیراند شما را حق یقین
گو کسی کاول شما را آفرید
می بگویند این شود کی ای حسن
مکنید اینسان گمان آنروز تنك
زانکه دیو اندازد ازراه عناد
اعلم آمد بر شما پروردگار
ما تورا خود ای رسول بیعدیل
بعضی از پیغمبران را ما مگر

همچو سنك وکوه یا همچون حدید
زنده سازد همچنین دریوم دین
آدمی را کرد از خاك او پدید
گوکه شاید این بسی باشد قریب
که نکردید ایچ جز اندك درنك
بین مردم در سخن گفتن فساد
بر عذاب و عفو دارد اختیار
نی فرستادیم بر ایشان وکیل
برتری دادیم بر بعض دگر

همچنین دادیم داود را زبور   تا فزون باشد او را در امور
گو بخوانید آن کسانرا خود شما   که گمان کردید ایشان را خدا
غیر او پس مالك ایشان نیستند   کشف ضری از شما تاچیستند
قحط و بیماری و رنجی ازشما   بر نمیدارند ور تغییر ها
مر ملك را یك قبیله ازعرب   میپرستیدند از روی طلب
آنکه وهیرا که خوانید آنکسان   مروسیله سوی حق جویند هان
هرکدام اقرب بسوی حضرتند   بیشتر زاو بر امید رحمتند
می بترسید از عذاب دادگر   کرد باید از عذاب حق حذر

وَاِنْ مِنْ قَرْيَةٍ اِلاّ نَحْنُ مُهْلِكُوهٰا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيٰمَةِ اَوْ مُعَذِّبُوهٰا عَذٰاباً شَدِيداً كٰانَ ذٰلِكَ فِي

ونیست هیچ قریهٔ مگر که مائیم هلاك‌کننده‌اش پیش از روز قیامت یاعذاب‌کننده‌اش عذابی سخت باشد آن در

الْكِتٰابِ مَسْطُوراً ٦١ وَمٰا مَنَعَنٰا اَنْ نُرْسِلَ بِالْآيٰاتِ اِلاّ اَنْ كَذَّبَ بِهَا الْاَوَّلُونَ وَآتَيْنٰا ثَمُودَ

کتاب نوشته‌شده وبازنداشت‌مارا که‌بفرستیم آیتهارا مگر آنکه تکذیب کردند آنرا پیشینیان ودادیم ثمود را

النّٰاقَةَ مُبْصِرَةً فَظَلَمُوا بِهٰا وَمٰا نُرْسِلُ بِالْآيٰاتِ اِلاّ تَخْوِيفاً ٦٢ وَاِذْ قُلْنٰا لَكَ اِنَّ رَبَّكَ اَحٰاطَ

ناقه بینا کننده پس ستمکردند بآن و نمی‌فرستیم آیتهارا مگر برای بیم‌دادن وهنگامیکه گفتیم مرترا بدرستیکه پروردگارتو احاطه

بِالنّٰاسِ وَمٰا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي اَرَيْنٰاكَ اِلاّ فِتْنَةً لِلنّٰاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَنُخَوِّفُهُمْ

کرده بمردمان ونگردانیدیم آن خوابیرا که نمودیم ترا مگر ابتلائی برای مردمان وآن درخت لعنت کرده‌شده درقرآن و بیم میدهیم ایشانرا

فَمٰا يَزِيدُهُمْ اِلاّ طُغْيٰاناً كَبِيراً ٦٣ وَاِذْ قُلْنٰا لِلْمَلٰئِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا اِلاّ اِبْلِيسَ قٰالَ

پس نمی‌افزایدشان مگر زیاده‌روی عظیمی وچون گفتیم مرفرشتگانرا سجده کنید مرآدم‌را پس سجده کردند مگر ابلیس گفت آیا

ءَاَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِيناً ٦٤ قٰالَ اَرَاَيْتَكَ هٰذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ لَئِنْ اَخَّرْتَنِ اِلىٰ يَوْمِ

سجده کنم از برای آنکه آفریدی از گل گفت خبرده مرا که این کسیکه تفضیل دادی برمن هرآینه اگر بازپس داری مرا تاروز

الْقِيٰمَةِ لَاَحْتَنِكَنَّ ذُرِّيَّتَهُ اِلاّ قَلِيلاً ٦٥

رستخیز هرآینه بنیاد برافکنم البته فرزندانش را مگر اندکی

نیست هیچ آن قریهٔ الا که ما   میکنیم آنرا هلاك اعنی فنا
پیش از روز قیامت یا عذاب   میکنیم از پسند اهل صواب
این بود در لوح محفوظ از یقین   ثابت و مسطور از جان آفرین
میدارد باز ما را یا ثقات   اینکه بفرستیم آسان معجزات
یعنی آن معجز که خواهند از رسول   زاقتراحات نفوس بوالفضول
جز که خود کردند از پیشینیان   بر رسل تکذیب زانها بالعیان
ناقه را دادیم بر قوم ثمود   آیتی بود آن مبرهن در عمود
پس بدان کافر شدند ایشان همه   وان سبب شد بر هلاك آن رمه
ما بنفرستیم هیچ آیات خود   جز بترسانیدن هر بیرشد
پس مگر مانند زان پس باقبول   هست استیصالشان حتم از اصول
یاد کن گفتیم چون رب الانام   مردمان را خود فروگیرد تمام
چون بطغیان ثابت ویکدل شوند   جمله بردست تو مستأصل شوند
ما نگردانیدیم رؤیای تو را   جز که فتنهٔ مردمان در ماجرا
اندر این خوابست بسیار اختلاف   در میان اهل تفسیر و عفاف
در حدیبه چنین دید او بخواب   که بد اندر حج و عمره باشتاب
گفت وین واقع نگشت آسال هان   سال دیگر گشت تعبیرش عیان
آن دو رویان طعنها گفتند بس   گرچه خواب اونشد معلوم پس
هست هم قولی که آن معراج بود   دید خواب آنرا که درقصه نمود
مردمان در فتنه افتادند بس   طعنه‌میزد زانرهش هرخاروخس
خوابهای دیگر اوهم دیده بود   واندر اخبار است مشروح آن شهود
نیست جای جمله در تفسیر ما   خواب او کشفست در تعبیر ما
زان یکی بود اینکه دید اندر برش   میرود بوزینگان بر منبرش
زین غمین گردید سلطان بشر   جبرئیلش داد زین معنی خبر
که بوند آل امیه آن گروه   اهل حق آیند زایشان بر ستوه
میکنند اتباع و فرزندان تو   یابند از ایشان خلل بنیان تو
واقعاتی را که بد آن در نهفت   جمله را با سند لولاك گفت
زان‌سپس اورا کسی خندان ندید   که زجبریل آن حکایتها شنید
گفت منهال عمر روزی بشام   من بزین العابدین کردم سلام
گفتم اوراصبح چونکردی دراین   کافرستان آن مه برج یقین
گفت بر آنسان که اسرائیلیان   در میان آل فرعون آنزمان
مابقی را گر نویسم متصل   گردم از دیده جاری خون دل
شسته گردد دفتر تحریر من   زین گذشتم گوش کن تفسیر من
ما نگردانیدیم خوابت را مگر   فتنه‌ئی و آزمونی بر بشر
هم درختی را که ملعونست آن   شد بقرآن ذکر بهر امتحان
بر ابوجهل است تعبیر شجر   یا که بر آل امیه سر بسر
ما بترسانیمشان اندر سنح   پس بجز طغیان نیفزایند هیچ

چوسکه گفتیم آن ملایك‌را کنید
کافریدستی تواش ازخاك‌وگل
بر من اعنی ده خبر تا ازچه‌بود
بر همانساکه ببندند از علن

سجدهٔ آدم زروی عقل و دید
بر منش تا چیست فضل‌معتدل
فضل او بر من که بتوانی نمود
چارپایان را خلایق بر رسن

سجده پس کردند آنها جزبلیس
گفت آیا هیچ دیدی خود تواین
باز پس گرداریم تا رستخیز
من بفرزنداش در هر مسلکی

گفت آیا سجده آرم برخسیش
که گرامی داریش برمن چنین
یابم استیلا بفرزندانش نیز
میشوم مستولی الا اندکی

قَالَ اذْهَبْ فَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَاِنَّ جَهَنَّمَ جَزَآؤُكُمْ جَزَآءً مَوْفُوراً ٦٦ وَاسْتَفْزِزْ مَنِ اسْتَطَعْتَ

گفت برو پس کسیکه پیرو شودترا ازایشان پس بدرستیکه دوزخ جزای شماست جزای تمام ولغزش‌ده کسیرا که‌توانی

مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَاجْلِبْ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَ رَجِلِكَ وَ شَارِكْهُمْ فِي الْاَمْوَالِ وَالْاَوْلَادِ وَعِدْهُمْ وَ

ازایشان بآوازت وفریادزن برایشان باسوارات وپیادگانت وانبازشودایشانرا در مالها واولاد ووعده‌ده ایشانرا و

مَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ اِلاَّ غُرُوراً ٦٧ اِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَ كَفٰي بِرَبِّكَ وَكِيلاً

وعده‌نمیدهدایشانرا شیطان مگر فریب بدرستیکه بندگان من نیست مرترا برایشان تسلطی وبس‌باشدپروردگارت وکیل

٦٨ رَبُّكُمُ الَّذِي يُزْجِي لَكُمُ الْفُلْكَ فِي الْبَحْرِ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ اِنَّهُ كَانَ بِكُمْ رَحِيماً ٦٩ وَاِذَا

پروردگار شماست که‌میراند برای شما کشتی‌را در دریا تابجوئید از فضلش بدرستیکه‌او باشدبشمامهربان و چون

مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ اِلاَّ اِيَّاهُ فَلَمَّا نَجّٰيكُمْ اِلَى الْبَرِّ اَعْرَضْتُمْ وَكَانَ الْاِنْسَانُ

مس‌کندشمارا ضرر در دریاگم‌میشودانکه‌میخوانند ازغیر او پس‌چون نجات‌دادتان‌سوی‌بیابان روی‌گردان‌شدیدوباشدانسان

كَفُوراً ٧٠ اَفَاَمِنْتُمْ اَنْ يَخْسِفَ بِكُمْ جَانِبَ الْبَرِّ اَوْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِباً ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ

ناسپاس ایاپس‌ایمن‌شدید که‌فروبردباشما طرف بررا یافرستد برشما تندبادسنگریزه‌باشی‌راپس‌نیابیدبرای خود

وَكِيلاً ٧٠ اَمْ اَمِنْتُمْ اَنْ يُعِيدَكُمْ فِيهِ تَارَةً اُخْرٰي فَيُرْسِلَ عَلَيْكُمْ قَاصِفاً مِنَ الرِّيحِ فَيُغْرِقَكُمْ

حافظی‌را یا ایمن‌شدیدکه‌بازگرداندشمارا دران باردیگر پس‌فرستدبرشما درهم‌شکننده‌از باد پس‌غرق‌کندشمارا

بِمَا كَفَرْتُمْ ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ عَلَيْنَا بِهِ تَبِيعاً ٧٢

بسبب‌انکه کافرشدید پس‌نیابیدبرای خود برما تاآن‌ازپی‌اینده

گفت روهرکس تورا گرددمطیع
یعنی از عادت بخنند هر کسی
می برانگیزان برایشان لشکرت
خشم وشهوت حوت وعجب‌وریا
ور شناسی هم بپندارم بکار
این بود بر مرد و نامرد آزمون
شرکت اندر مال و فرزندانشان
بر عبادم نیست استیلا تو را
تا نگهشان دارد ازوسواس‌تو
تا کنید ازفضل اوروزی طلب
چون‌رسد سختی شمارا درعبور
پس چواو برهاندتان برسوی بر
پس شدید آیا که ایمن از هلاك
پس نبابید ایچ اندرشهرخویش
پس فرستد باد همچون بر فتان

پس بدوزخ جایتان باشد جمیع
جزکه باشد درره طاعت خسی
از سوار و از پیاده دربرت
هر یك اندازندت اندر صد بلا
هیچ‌ازایشان جان‌بری درگیرودار
تا بدانی حد خود را در شئون
هم بما در وعدهٔ احسانشان
می نبیند از رهی اصلا تورا
واز هوای نفس وازارجاس تو
رحمتش بهر شما سازد سبب
غیر او نارید چیزی درخطور
رو بگردانید زاوبار دگر
او فروتان میتوان بردن بخاك
مر نگهدارندهٔ از بهر خویش
بشکننده تا نماید غرقتان

این جزا موفور باشد بر شما-
هرکرا پس میتوانی تا بموت
از سواراش تو را بدهم خبر
همچو باد صرصر آیندت بتاخت
تا زنی چشم و بگردانی کلاه
گفت زازو ازپیاده واز سوار
وعدشیطان‌نیست جزکذب‌وفریب
بس بود پروردگارت درسبیل
بر شما باشد کسی پروردگار
بر شما باشد خدا بس مهربان
گم شود از یادتان درجستجو
هست انسان بس‌بنعمت ناسپاس
یا فرستد برشما بادیکه سنگ
ایمن آیا هم شدید از آنکه باز
از پی کفرانتان پس سوی ما

پس بجنبانشان توانی گر زجا
می بجنبان برمراد خود زصوت
تاشناسی چونکه گردد حمله ور
هر زمانی با لباسی ناشناخت
روزگارت گشته در یکدم سیاه
بر خلایق حمله کن از هر کنار
کس‌نبرد ازغیرخواری زان‌نصیب
بندگان خویشرا یارو وکیل
که براند فلکها را در بحار
حل مشکل ها کند درهر زمان
میپرستید انچه را الا که او
میشود طاغی چوگشت اوبیهراس
برشما بارد چوباران بی درنگ
عودتان بدهد بدریا زاهتزاز
ره نیابید اندر آن غرق و فنا

وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَ حَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَ رَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَ فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى

وبتحقیق گرامی گردانیدیم فرزندان ادم راو برداشیم ایشانرا در بیابان ودریا وروزی دادیمشان از پاکزه‌ها وافزونی دادیمشان بر

كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا ٧٣ يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَئِكَ

بسیاری از انکه افریدیم افزونی دادنی روزیکه میخوانیم همه مردمانرا بامامشان پس از انکه داده شد کتابش بدست راستش پس انها

يَقْرَؤُنَ كِتَابَهُمْ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا ٧٤ وَ مَنْ كَانَ فِي هٰذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَ أَضَلُّ

میخوانند نامه خودرا و ستمکرده نمیشوند بمقدار فتیلی و کسیکه باشد دراین دنیا کور پس اوست در آخرت کور وگمراه

سَبِيلًا ٧٥ وَ إِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ لِتَفْتَرِيَ عَلَيْنَا غَيْرَهُ وَ إِذًا لَاتَّخَذُوكَ

تراست و بدرستیکه نزدیك بودند که بفتنه اندازندترا از آنچه وحی کردیم بسوی تو تاافترابندی برما جز آنچه وحی کردیم آنرا و آنگاه بگیرندترا

خَلِيلًا ٧٦ وَلَوْلَا أَنْ ثَبَّتْنَاكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكَنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا ٧٧ إِذًا لَأَذَقْنَاكَ ضِعْفَ الْحَيٰوةِ

دوست واگرنه اینکه ثابت داشتیم ترا هرآینه نزدیك بود که میل کنی سوی ایشان چیزی را اندك آنگاه هرآینه میچشانیم ترا دو چندان عذاب زندگی

وَ ضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا ٧٨

ودوچندان عذاب مردن پس نمی یافتی برای آن دورفع عذاب یاری کننده

ما مکرم کرده ایم اندر جهان
رزقشان دادیم هم از طیبات
فضل عامش درمقام خلقت است
پیشوایا هست عقل و اعتقاد
هرگروهی‌را دهند ازهرکجاست
هرکه دردنیاست از بینش بدور
بل زکورانست و هم گمراه تر
آوریم اسلام زان پس بیدرنگ
وان اراذل را زخودمیکن بدور
آمد آیت که شدند ایشان قریب
آزمانت تا مگر گیرند دوست
تو بدی نزدیك تا مایل شوی
بر دوچندان از عذاب دیگران

حمله فرزندان آدم را چنان
هم فزونی بر کثیر از کاینات
فضل خاص ازوجه عشق و وحدتست
کوست هادی بر صلاح و بر فساد
نامهٔ اعمالشان بر دست راست
هم بود در آخرت ناچار کور
باشد او کی بر حقایق دیده‌ور
وان بتانرا بشکنیم آندم زسنك
تا که بنیوشیم قولت در حضور
کافکنندت در بلائی ای حبیب
کی شود یارآنکه درمعنی عدوست
سوی ایشان واندکی همدل شوی
بر تو یعنی آمدی بر ناگهان

تا کجا بر داشتیم اندر سیر
فضل آدم بردوقسم است ازخدا
یاد کن روزیکه میخوانیم ما
یا عملهای نکو و افعال بد
پس بخوانند آن کتاب ازهرقبیل
دیده نگشود اعمی از ره نیك و بد
مشرکان گفتند مارا ده امان
یا بگفتندش گروهی بت پرست
بهراسترضای ایشان خواست او
زانچه کان سوی تو بود آن وحی ما
گر نه آن باشد که دادیمت ثبات
میچشاندیم آزمانت از عذاب
بهر خود پس ناصری نایافتی

ما خود ایشان را بحمله بحر و بر
فضل عام و فضل خاص ازاجتبا
تا امامش هرگروهی را بجا
یا پیمبر یا بلیس بیرشد
بست استمدیده کس قدر فتیل
هم رسد اورا که بر کوران سزد
تا بسالی بت پرستیم از عیان
که تو ازنفی بتان برداردست
تا شود راضی مگر بیند رو
تا کنی برما جز آنرا افتری
تا بعصمت یافتی خود التفات
درحیوة وموت بر ضعف ازشتاب
تا بدفع محنت بشتافتی

وَ إِنْ كَادُوا لَيَسْتَفِزُّونَكَ مِنَ الْأَرْضِ لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا وَ إِذًا لَا يَلْبَثُونَ خِلَافَكَ إِلَّا قَلِيلًا ٧٩ سُنَّةَ

وبدرستیکه نزدیك بود که بلغزانندترا از زمین تابیرون کنندترا از آن و آنگاه درنك نمیکردند پس از تو مگر اندکی بدستور

مَنْ قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا ٨٠ أَقِمِ الصَّلٰوةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ

آنکه بحقیقت فرستادیم پیش از تو از رسولان ما ونیابی مر دستور مارا تغییری برپادارید نمازرا نزد زوال آفتاب تاتاریکی

اللَّيْلِ وَ قُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا ٨١ وَ مِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَى

شب وخواندن صبح را بدرستیکه خواندن صبح باشد حاضر شده ملائکه شب و روز واز شب پس بیدارشو بآن زیادتی مر تراشاید

أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا ٨٢

که جادهد ترا پروردگارت بجایگاه ستوده

بود نزديك اززمينت زان فسون
مشركان از مكه وزيثرب يهود
مسكن اركيرى تودرشام از ملاد
يكدومنزل ار مدينه هم برون
كرچنين باشد پس ازاندك زمان
جمله محفوظند ايشان از عداب
سنت ما آنچه بوده است از نشان
از زوال شمس يعنى تاغروب
ميكنند افرشتكان شب صعود
از نمازت شمهٔ كفتيم پيش
چون كسى كاندركسى دارد لقا
همچو ذرات هوا در آفتاب
هم نمازى را مباحاست نام
هم نمازى كان نام است اقتاد
عبد از هستى خود فانى شود
بعضى از شب برتهجد كن قيام
وان بود ختم ولايت بالتمام

تا ملغزانند و سازندت برون
خواستند اورا برون سازند زود
ما بتصديقت كرائيم از وداد
رفت سوى شام تاكيرد سكون
خودشوند آواره ايشان ازمكان
پس باخراحت كمد ازچه شتاب
مى نيابى هيچ تبدلى در آن
غسق الليست آن عشامين اروجوب
هم نزول افرشتكان روز زود
بك شنو تفصيل آن اجمال خويش
وان نكردد واقع الا درخفا
دست چيزى ماكه آيد درحساب
در مقام سر تحقيق كرام
بر مقام نفس دارد استناد
نافى اندر هست ربانى شود
زايد ارواجب كران نافى مقام
بر ظهور مهدى كامل مقام
شرح آنرا كفته ايم از پيشتر

بعد بيرون رفتنت پس خوددرنك
بود كفتندش رسولانرا مقام
اوچنين پنداشت كايشان خيرخواه
آمد اين آيت كه خواهند ازسرور
عادت حق كشته جارى ازقدم
سنت اين كرديم خود بر انبيا
داد بر يا بر نماز اندر زوال
هم نماز صبح را برپاى دار
چون ببينند آن نماز صبحكاه
پنج قسم آمد نماز اندر يقين
يعنى اندر عالم اخفى كه هست
هم نماز ديكر از وجه شهود
هم نمازى كان حضور آمد نام
لدلوك الشمس يعنى راسلوات
اندر اين حالت وجودى نه او
دان بر انكيزاندت پروردكار
چون رسد دور ولايت بركمال
باز هم كوئيم در جاى دكر

ناورند الا قليل از عار و ننك
بوده تابوده است ازحق ارض شام
باويند از اين نصحت بيكناه
كز زمين يثرب سازند دور
كه نبى تا بود در قوم هم
آنچه پيش از تو فرستاديم ما
تا باريكى شب اندر مجال
كوست مشهود ملايك در كذار
بر مصلين ميشوند ازحق كواه
اولين باشد نماز واصلين
جمله هستيها دران معدوم ونيست
در مقام روح آيد در نمود
جاى آن قلبست كر دانى مقام
شمس وحدت رو نمايد بر فنات
نيست تا باشد مصلى مو بمو
بر مقامى بس پسنديده بكار
خاتميت را در آن باشد محال

وَ قُلْ رَبِّ اَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَ اَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا

وبكو پروردكار من داخل كردان مرا داخل كرديدن راستى و بيرون آور مرا بيرون آوردن راستى و بكردان از براى من از نزدت تسلطى ياور

وَ قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ اِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا ٨٤ وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَاهُوَ شِفَاءٌ

وبكو آمد حق و ناچيز شد باطل بدرستيكه باطل باشد ناچيز وفروفرستيم از قرآن آنچه آن شفا

وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ اِلَّا خَسَارًا ٨٥ وَ اِذَا اَنْعَمْنَا عَلَي الْاِنْسَانِ اَعْرَضَ وَ نَاٰ بِجَانِبِهِ

ورحمتى است از براى كروندكان و نمى افزايد ستمكاران را جز زيان وچون انعام ميكنيم بر انسان روى بكرداند و دور شود بيكطرف

وَ اِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ كَانَ يَؤُسًا ٨٦ قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَي شَاكِلَتِهِ فَرَبُّكُمْ اَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ اَهْدَي سَبِيلًا

وچون مس كند او را شر و سختى باشد نا اميد بكو هر كس ميكند بمانندش پس پروردكار شما دانا تر است بآنكه او درست تر است از جهة راه

٨٧ وَ يَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ اَمْرِ رَبِّي وَ مَا اُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ اِلَّا قَلِيلًا ٨٨ وَ لَئِنْ

وميپرسندترا از روح بكو روح از امر پروردكار من است وداده نشديد از دانش مكر اندك واكر

شِئْنَا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِي اَوْحَيْنَا اِلَيْكَ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ بِهِ عَلَيْنَا وَكِيلًا ٨٩ اِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ اِنَّ

بخواهيم هر آينه ببريم آنچه وحى كرديم بتو پس نيابى براى خود بان برما كاركذارى مكر رحمتى از پروردكارت

فَضْلَهُ كَانَ عَلَيْكَ كَبِيرًا ٩٠ قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْاِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى اَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هٰذَا الْقُرْآنِ

بدرستيكه فضل او باشد برتو بزرك بكو هر آينه اكر جمع شوند آدميان و پريان بر آنكه بياورند بمانند اين قرآنرا

لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا ٩١

نياورند مانندش را واكرچه باشند بعضى شان مر بعضى را هم پشت

 محل استجابت دعا

گومرا داخل كن اى پروردگار
يا بغارم چون توگشتى رهنمون
ليك تحقيق اين بود گر مايلى
مدخل مرضى و نيكو كالثمات
مخرج صادق كه دورازآفت است
وان صراط استقامت واعتدال
ناصرى كآن باشد اندر كار من
گوكه آمد حق و باطل شد برون
گشت ناچيزآنچه باطل بودورشت
بوده فانى فانى الذات از ازل
مافرستيم آنچه ازقرآن شفاست
چون كه بر انسان كنيم انعام ما
وركه بروى رنج وفقرى دررسيد
پس بود رب شما بقال و قل
از تو ميپرسند ازروح اين زمن
نى شما داده شديد از مدركى
يعنى اين قرآن كه باشد بحر نور
رحمتى الا كه از پروردگار
كس نيابد نيز مثلش هيچ دست

راست اندر قبر و در صدقم درآر
هم سلامت آور از غارم برون
استماعش را بوجه كاملى
ديده را نبود بسوى غير ذات
نى دران زاشوب وتلوين علت است
هست يكسو انحراف ازهيچ حال
از پى اثبات و تمكين يار من
يعنى آمد هستى بيچند و چون
يعنى آن هستى امكانى سرشت
باقى الذات است باقى لم يزل
مؤمنانرا پاكه رحمت وين بجاست
صحت و امنيت و ملك و غنا
از خدا گردد بر ودى نا اميد
اعلم عمن هو اهدى سبيل
گو كه آن باشد زامر رب من
هم زدانائى نغير از اندكى
محو سازيم ازصحايف وزصدور
بر تو آنرا خود نيايد واگذار
تا قيامت در خلايق باقى است
مثل آن نارند هرگز آيتى

يعنى اندر وقت بعثم درحضور
يا كه داخل كن بيثرب بيك فر
كه مرا داخل بعين الجمع كن
هم بسوى كثرت و تفصيل باز
سوى نفس وآن صفات و انفصال
هم مگردان بهر من ازبرد خود
اندر اشيا باشم از بعد فنا
هستى موهوب حقانى نشان
كآن بود لايق بتغيير و زوال
آنچه گفتم بود تاويل كلام
ليك نفزايد بر اين ستمكارگان
رو بگرداند زحق از ناشناس
گو كند هر كس هر انچ ازخوب ورشت
هست دانا رب بران يعنى كه راه
نيست او از عالم خلق ورحد
ميبريم آنرا اگر خواهيم هم
هم نيابى تو بدان بر ما وكيل
بر تو ميباشد بزرگ افضال حق
گو شوند ارجمع يكجا انس وجان
خلق هم پشت ار شوند از قوى

با كرامت آورم بيرون زگور
تو مرا هم آر بيرون با ظفر
وحدت بكثرت اعنى بسخن
خارج اعنى راجمع كن درجواز
نى دران بعد ازهدى باشد ضلال
حجتى يارى كننده در رشد
ثابت اندر حال تمكين و بقا
كه نه تبديل است و تغييرى دران
هستى وهمى است فانى لا محال
ليك به نفزيد جز وهم عام
هيچ قرآن غير خسران وزيان
دور سازد نفس خودرا ازسپاس
آن بود بر صنعت وشكلى كه هشت
يافته است او بر صواب از اله
تا كه تعريفش بحس ممكن بود
كه بسويت وحى كرديم از كرم
تا كه آنرا گيرد از رب جليل
ماند اندر امتت بيحرف و دق
تا كه مثلش آورند اندرجهان

وَ لَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ فِي هٰذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ فَاَبٰى اَكْثَرُ النَّاسِ اِلاَّ كُفُوراً ٩٢ وَ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ

وبتحقيق مكرر گردانيديم براى مردمان دراين قرآن ازهر داستانى پس سر باز زد اكثر مردمان مگر ناسپاسى را وگفتند ايمان نياريم

لَكَ حَتّٰى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْاَرْضِ يَنْبُوعاً ٩٣ اَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَ عِنَبٍ فَتُفَجِّرَ الْاَنْهَارَ

مرترا تاآنكه روان كنى براى ما از زمين چشمه ياباشد مرترا بوستانى از خرماستان وانگور پس روان سازى نهرهارا

خِلاَلَهَا تَفْجِيراً ٩٤ اَوْ تُسْقِطَ السَّمَآءَ كَمَا زَعَمْتَ عَلَيْنَا كِسَفاً اَوْ تَأْتِيَ بِاللّٰهِ وَ الْمَلٰٓئِكَةِ قَبِيلاً

درميانش روان ساختنى يابيفكنى آسمانرا همچنانكه دعوى كردى برما پاره پاره يابياورى خدا وفرشتگانرا كفيل باشاهد

٩٥ اَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِنْ زُخْرُفٍ اَوْ تَرْقٰى فِي السَّمَآءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ حَتّٰى تُنَزِّلَ عَلَيْنَا

ياباشد مرترا خانه از طلا يابالاروى درآسمان وباورنداريم هرگز مر بالارفتن ترا تاآنكه فرودآورى برما

كِتَاباً نَقْرَؤُهُ قُلْ سُبْحَانَ رَبِّي هَلْ كُنْتُ اِلاَّ بَشَراً رَسُولاً ٩٦ وَ مَا مَنَعَ النَّاسَ اَنْ يُؤْمِنُوا اِذْ

كتابيكه بخوانيم آنرا بگو منزه است پروردگارم آيا هستم مگر انسانى رسول ومنع نكرد مردمانرا كه ايمان آرند چون

جَآءَهُمُ الْهُدٰى اِلاَّ اَنْ قَالُوا اَبَعَثَ اللّٰهُ بَشَراً رَسُولاً ٩٧ قُلْ لَوْ كَانَ فِي الْاَرْضِ مَلٰٓئِكَةٌ

آمدايشانرا هدايت مگر آنكه گفتند آيا برانگيخت خدا انسانرا رسول بگو اگر بودى در زمين ملائكه

يَمْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَآءِ مَلَكاً رَسُولاً ٩٨

كه راه میرفتند آرمیدگان هر آینه فرو فرستاده بودیم بر ایشان از آسمان ملکی را رسول

هر کجا گردانده ایم از بهر ناس
بر تو گفتند آنکه ایمان ناوریم
اَوْ تَكُونَ جنةٌ لك من نخيل
یا ملایك را بیاری با خدا
هرگز ایمان بر تو ناریم از عیان
گو بود پروردگارم پاك از ان
منع مردم را خود از ایمان نکرد
گو اگر بودی ملایك در زمین

مادر این قرآن ز هر نوعی اساس
جز که از تو خارقی را بنگریم
تفجر الانهار فیها کالسبل
بر گواهی نبوت نزد ما
یا تو داری کتابی ز آسمان
که بر آن حکمی توان کرد از گمان
چون هدایت آمد از خلاق فرد
جای ایمردم که هستند اینچنین
میفرستادیم بر ایشان ملك

پس نمودند اکثری از آن اما
چشمهٔ آب از زمین سازی روان
آسمان را یا که بر ما بفکنی
خانهٔ از زر بود یا مر تو را
تا بخوانیم اندر آن تصدیق تو
هستم آیا من هما جز بشر
جز که گفتند آدمی آیا خدا
مشی میکردند بی اندوه و بیم
بر رسالت ز آسمان و از ملك

خواستند الا که کفران و دغا
یا نمائی بوستانی در عیان
پاره پاره گر بزعمت موقنی
یا بود بر اسمان ارتقا
که نوشته از پی توفیق تو
که فرستاده بخلقم داد گر
بر رسالت می بر انگیزد بما
اندر ان حالی که بودندی مقیم

قُلْ كَفٰى بِاللّٰهِ شَهِيداً بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ اِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيراً بَصِيراً ٩٩ وَمَنْ يَهْدِ اللّٰهُ فَهُوَ

بگو بس است خدا گواه میان من و میان شما بدرستیکه او باشد بندگانش آگاه بینا و کسیرا که هدایت کند خدا پس اوست

الْمُهْتَدِ وَ مَنْ يُضْلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ اَوْلِيَآءَ مِنْ دُونِهِ وَ نَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ عَلٰي وُجُوهِهِمْ عُمْياً

راه یافته و کسیرا که گمراه کند پس هرگز نخواهی یافت مر ایشانرا یاوران از غیر او و حشر کنیم ایشانرا روز قیامت بر روهاشان کوران

وَ بُكْماً وَ صُمّاً مَأْوٰيهُمْ جَهَنَّمُ كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيراً ١٠٠ ذٰلِكَ جَزَآؤُهُمْ بِاَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاٰيَاتِنَا

و گنگان و کران جایگاهشان دوزخ است هر گاه فرو نشیند زیاده کنیم ایشانرا از جهة افروختن آتش آن جزای آنهاست بسبب آنکه ایشان کافر شدند بآیتهای ما

وَ قَالُوا ءَاِذَا كُنَّا عِظَاماً وَ رُفَاتاً اَئِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقاً جَدِيداً ١٠١ اَوَلَمْ يَرَوْا اَنَّ اللّٰهَ الَّذِي

و گفتند آیا چون باشیم استخوانها و ریزه ریزها آیا مائیم هر آینه بر انگیخته شدگان خلقی تازه آیا نمی بینید بدرستیکه خدائی که

خَلَقَ السَّمٰوَاتِ وَ الْاَرْضَ قَادِرٌ عَلٰي اَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ وَ جَعَلَ لَهُمْ اَجَلاً لَا رَيْبَ فِيهِ فَاَبَى الظَّالِمُونَ

آفرید آسمانها و زمین را تواناست بر آنکه بیافریند مانند ایشانرا و گرداند برای ایشان اجلی که نیست شکی در آن پس سر باز زدند ستمکاران

اِلَّا كُفُوراً ١٠٢ قُلْ لَوْ اَنْتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَآئِنَ رَحْمَةِ رَبِّي اِذاً لَاَمْسَكْتُمْ خَشْيَةَ الْاِنْفَاقِ وَ كَانَ

مگر ناسپاسی بگو اگر شما مالك میبودید خزینهای رحمت پروردگار مرا هر آینه امساك میکردید شما از ترس آخر کردن و باشد

الْاِنْسَانُ قَتُوراً ١٠٣ وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسٰى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ فَاسْئَلْ بَنِي اِسْرَآئِيلَ اِذْ جَآءَهُمْ فَقَالَ

انسان بخیل و بحقیقت دادیم موسی را نه نشانه روشن پس بپرس از بنی اسرائیل وقتیکه آمد ایشانرا پس گفت

لَهُ فِرْعَوْنُ اِنِّي لَاَظُنُّكَ يَا مُوسٰى مَسْحُوراً ١٠٤ قَالَ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا اَنْزَلَ هٰؤُلَاءِ اِلَّا رَبُّ السَّمٰوَاتِ

مر او را فرعون بدرستیکه من هر آینه گمان میبرم ترا ایموسی جادو کرده شده گفت بتحقیق دانسته که فرو نفرستاد اینهارا مگر پروردگار آسمانها

وَالْاَرْضِ بَصَآئِرَ وَ اِنِّي لَاَظُنُّكَ يَا فِرْعَوْنُ مَثْبُوراً ١٠٥ فَاَرَادَ اَنْ يَسْتَفِزَّهُمْ مِنَ الْاَرْضِ فَاَغْرَقْنَاهُ

و زمین دلیلهای روشن و بدرستیکه من هر آینه گمان میبرم ترا ای فرعون هلاك کرده شده پس خواست که بر کنده کند ایشانرا از زمین پس غرق کردیمش

وَ مَنْ مَعَهُ جَمِيعاً ١٠٦

و هر که با او بود همه

گو بود کافی شهادت را خدا
بر هدایت کرد حکم او هرکرا
حشرشان سازیم اندر رستخیز
اینست ایشانرا جزا کانترشدند
می نبینند ایچ ایا کاین چنین
هم بگرداننده است اندانای غیب
گو بر ایشان گرشما مایل شوید
هست ضنت ز احتیاج ادمی
معجزاتی کز تواریخ و کتب
گفته بوده‌است اینکه‌بر پروردگار
هم زسحر و ازسعایت وزربا
زال اسرائیل پس مبکن سؤال
گفت فرعونش که دربندار من
گفت موسی که بدل‌زین اگهی
هست این ایات روشن بر بصر
یا که عقلت رفته پندارم زسر
خواست فرعون‌ال‌موسی را زکین

در میان من دگر بین شما
اوست پس ره یافته بر مدعا
گنگ وکوروکر بروی پرستنز
جله بر ایات ما کافر شدند
افریده است او سموات وزمین
بهرشان وقتی‌که دروی‌نیست‌ریب
بر خزانهٔ رزق خلاق مجید
ثابت اندر وی بافزون یاکمی
هست واضح نزد اهل قشرولب
شرك نارید از بهان و اشکار
هم زقدف محصنات از ناروا
امد ایشان را چوموسی درمقال
عقل تو گشته مخبط ای سخن
گرچه برلب ناوری ازگمرهی
جز که اب سنده باشد کوروکر
بست هیچت التفات از نفع‌وضر
دورشان سازد بخواری ازززمین

زانکه باشد ان خدای بیظیر
وانکه را گمره نماید از فرق
جایشان دوزخ دهیم اندرسکون
که شویم‌انگه‌که خاك واستخوان
هم تواند مثلشان را افرید
پس ابا کردند استمکارگان
میکنید امساك و بخل اریدیش
ما مگر دادیم موسی را عیان
لیك پرسید ار بسمر یك یهود
هم زخون‌ریزی نمائید احتناب
وز جهاد ایدون بگریزید هم
زانچه شد ما بین او باقبطیان
زانچه ای موسی توگوئی بیهده
که بفرستاده این ایات هان
بر گمان من توای فرعون بز
بود ان پندار فرعون ازگزاف
غرق پس کردیم او را ما بنیل

بر عباد خویش اگاه و بصیر
پس نیابی دوست اورا غیرحق
اتش سوزانشان هر دم فزون
میشویم انگیخته از نو عیان
صعب نبود بهر او خلق‌جدید
وین نبود الا زکفران عیان
خود زترس فقرودرویشی‌خویش
نه ز ایات مبین بر نشان
کان‌نه‌ایات‌چیست خود برگوتوزود
وز زنا و سرقت اندروی کتاب
بوده این‌نه حکم جاری در امم
یا که این‌ایات اندایشان چونعیان
خود تو ناشی جادوئی کرده‌شده
غیر خلاق زمین و اسمان
بر هلاکت مشرفی اندر ستیز
لیك بد پندار موسی بخلاف
وانکه با او بود یکجا درسبیل

وَ قُلْنا مِنْ بَعْدِهِ لِبَنِي اِسْرآئِيلَ اسْكُنُوا الْاَرْضَ فَاِذا جآءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ جِئْنا بِكُمْ لَفِيفاً وَ بِالْحَقِّ

وگفتیم ما پس‌ازاو مربنی‌اسرائیل‌را که‌ساکن‌شوید آن‌زمین‌را پس‌چون‌آید‌وعده آخرت آوریم‌شمارا آمیخته‌باهم وبحق‌فرو

اَنْزَلْناهُ وَ بِالْحَقِّ نَزَلَ وَ ما اَرْسَلْناكَ اِلاّ مُبَشِّراً وَ نَذِيراً ۱۰۷ وَ قُرْآناً فَرَقْناهُ لِتَقْرَاَهُ عَلَي النّاسِ

فرستادیم قرآن‌را وبحق فرودآورد وفرستادیم ترا مگر مژده‌دهنده وبیم‌کننده وقرآنی که‌جداجدا کردیم آنرا تابخوانی آنرا برمردمان

عَلي مُكْثٍ وَ نَزَّلْناهُ تَنْزِيلاً ۱۰۸ قُلْ آمِنُوا بِهِ اَوْلا تُؤْمِنُوا اِنَّ الَّذِينَ اُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ

بارام وفرو فرستادیم آنرا فروفرستادنی بگو بگروید بآن یانگروید بدرستیکه آنانکه داده‌شدند علم‌را پیش‌ازآن

اِذا يُتْلي عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلْاَذْقانِ سُجَّداً وَ يَقُولُونَ سُبْحانَ رَبِّنا اِنْ كانَ وَعْدُ رَبِّنا لَمَفْعُولاً

چون‌خوانده‌میشود‌بر‌ایشان برو می‌افتند بذقنها سجده‌کنان ومیگویند منزه‌است پروردگار ما بدرستیکه‌باشد‌وعده‌پروردگار ماهر آینه‌کرده‌شده

۱۰۹ وَ يَخِرُّونَ لِلْاَذْقانِ يَبْكُونَ وَ يَزِيدُهُمْ خُشُوعاً ۱۱۰ قُلِ ادْعُوا اللّٰهَ اَوِ ادْعُوا الرَّحْمٰنَ اَيّاً ما

وبرومی‌افتند بذقنها میگریند ومی‌افزاید ایشانرا تضرع بگو بخوانید خدارا یابخوانید رحمن‌را هرکدام‌که

تَدْعُوا فَلَهُ الْاَسْمآءُ الْحُسْني وَلا تَجْهَرْ بِصَلاتِكَ وَلا تُخافِتْ بِها وَابْتَغِ بَيْنَ ذٰلِكَ سَبِيلاً ۱۱۱ وَقُلِ

بخوانید پس‌مراوراست‌نامهای نیك وبلندمکن نمازت‌را وآهسته‌مکن آنرا وبجوی میانه آن طریقی و بگوی

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَداً وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذُّلِّ وَ كَبِّرْهُ تَكْبِيراً

ستایش مرخدایرا که‌نگرفت فرزندی ونبودی مراورا انبازی درپادشاهی ونبوده مراورا یاوری‌ازخواری وتعظیم‌کن مراورا تعظیم کردنی

پس باسرائیلیان گفتیم این
در قیامت میشوید انگیخته
بود یعنی حق و ثابت دراصول
خضر تلقین کرد این ایت براو
تا بما گردند خلق امیدوار
تا که خوانی از ره شایستگی

که شما گردید ساکن در زمین
خود بهم پیچیده و امیخته
هم بحق کردیم نازل بررسول
بروحع برخواند ودردم شدنکو
هم بترسند از گنه دراعتذار
بر خلایق جله با اهستگی

پس چواید وعده اریم ازردیف
ما فرستادیم قرانرا براست
هست مذکوراین خبرزابن سماك
نی فرستادیم ای روشن ضمیر
هم براکنده فرستادیم هین
هم فرستادیم انرا بیست سال

مر شما را ازکم حتما لفیف
هم فرود امد بحق کرماسراست
که شد اوبیمار ومشرف برهلاك
ما تو را الا مبشر هم نذیر
مخلف یعنی که قرانرا چنین
هر زمان براقتضای وقت‌وحال

ای محدم کو که ایمان اورید — خود بقران یاکه ناريد ازيديد
انکسانکه علم را داده شدند — از ازل در راه ایمان امدند
خوانده‌گردد‌چون برایشان سوی او — بر زنخها میفتند اعنی برو
ازخلاف وعده بر چیزیکه داد — شد وفا هر وعدهٔ او بر عباد
کو که الله را بخوانید ازبسیج — یا که رحمن را نباشد فرق هیچ
صوت خود را برمدار اندرنماز — هم مکن اهسته بیش ازحد توباز

هیچ ازوی کم نگردد یازیاد — مؤمنان دارند بر وی انقیاد
یاکه پیش‌ازاین بیان‌واین‌خطاب — خوانده‌اند ایات حق‌را ازکتاب
یعنی افتند از تشکر در سجود — رب ما گویند خود پاکست وبود
میفتند اسر زنخها زانووقوع — میفزایدشان زقران بر خشوع
هست بکوخواندن این هردونام — نامهای نیك پس او راست تام
کن‌طلب راهی میان جهروسر — باش در خیر الامور اعنی‌مصیر

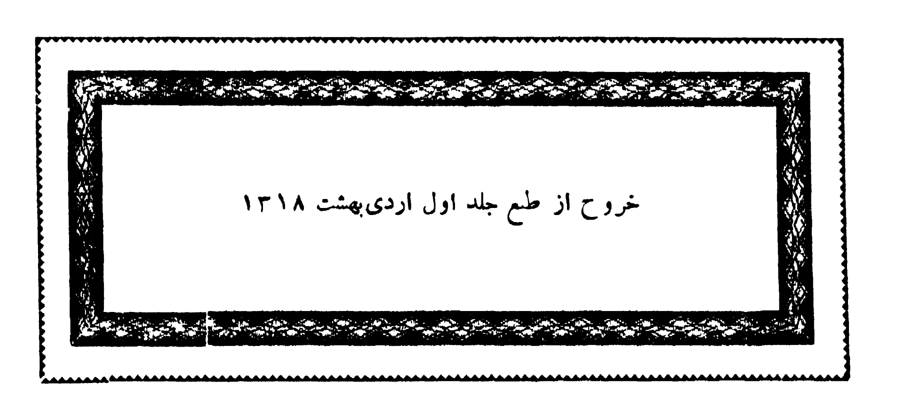
جمع کن یعنی میان عالمین — کوست فرق‌وجمع پس‌روبین بین

تحقیق

جمع صورت با حقایق بالتمام — ناید الا از تو ای فخر انام
جله احکام شریعت هم شهود — با حقیقت کرده جمع ازتار و پود
در تصوف چون گشاید نطق ولب — نیست پنهان موئی ازوی نیمشب
چون کسی کاندرسرای خودتمام — هست واقف کاین کدامست ان کدام
یا که از راه ومنازل کاروان — سرّ جله بیند از عین عیان
گوئی سپاس و حمد حق را بیعدد — کآن بنگرفت ازبرای خود ولد
یعنی ان کز عجز باشد واحتیاج — باشد اندر دوستی زو لاعلاج
کس نداند وصف او جزذات او — وصف دریا باید ازرشحات او
عقلها دروصف اومبهوت و مات — کن بوسع خود توپس تکبیرذات

یا ولیی کو خلیفه مصطفی است — اگه از سر بقا بعد ازفناست
سر هر شیئی بداند مو بمو — مینگردد نکتهٔ مفقود ازو
وا نماید نکتها را مو بمو — تا مقام وحدت بی کثرت او
همچنین ازشرع و صورت باخبر — انچنانکه صیرفی برسیم وزر
حاصل انکه درمیان جهروسر — جو رهی اندر نماز مستتر
هم نه درشاهی تورا باشدشریك — هم نه‌یارودوست کآنهم‌نیست نیك
هم نه تعظیم و تکبیرش چنان — که بدانی بر تر از وصفست آن
وصف خود ممکن نداند سربسر — تا چه جای وصف خلاق البشر
منت ایزد را که اندراین مقام — شد زتفسیر صفی نیمی تمام

هم دگرخواهم زلطف حق‌مدد — بیم دیگر تا باتمام ان رسد



بعون الله تعالی

جلد دوم

تفسیر صفی

للعارف الکامل جناب مستطاب
سراج الوهاج افتخار الحاج حاجی میرزا حسن
الملقب بصفی علیشاه نعمة اللهی

چاپ دوم

بسرمایهٔ شرکت تضامنی علمی و کتابفروشی خیام بچاپ رسید

چاپخانه علمی

اردیبهشت ۱۳۱۸





سورة الکهف مائة و عشرون آیة و هي مکّیّة

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمْ

بنام خدای بخشندهٔ مهربان

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذي اَنْزَلَ عَلي عَبْدِهِ الْكِتابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجا ۲ قَيِّماً لِيُنْذِرَ بَأْساً شَدِيداً مِنْ

ستایش مر خدایرا که فروفرستاد بر بنده‌اش کتابرا و نگردانید مر اورا کژی راست درست تا بترساند عذابی سخت از

لَدُنْهُ وَ يُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذينَ يَعْمَلُونَ الصّالِحاتِ اَنَّ لَهُمْ اَجْراً حَسَناً ماكِثِينَ فِيهِ اَبَداً ۳ وَ

نزد او و مژده دهد گروندگانرا که میکنند کارهای شایسته که مر ایشانراست مزدی نیکو مکث کنندگان در آن همیشه و

يُنْذِرَ الَّذِينَ قالُوا اتَّخَذَ اللّٰهُ وَلَداً ۴ ما لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَلا لِآبائِهِمْ كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ

بیم دهد آنانرا که گفتند گرفت خدا فرزند نباشد مر ایشانرا بآن هیچ علمی و نه مر پدرانشانرا عظیم آمد آن کلمه که بیرون میاید از

اَفْواهِهِمْ اِنْ يَقُولُونَ اِلاّ كَذِباً ۵ فَلَعَلَّكَ باخِعٌ نَفْسَكَ عَلى آثارِهِمْ اِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهٰذَا الْحَدِيثِ

دهنهای ایشان نمیگویند مگر دروغی را پس شاید تو هلاک کننده خودت را بر اثرهای ایشان اگر ایمان نیاورند باین کلام از راه

اَسَفاً ۶ اِنّا جَعَلْنا ما عَلَى الْاَرْضِ زِينَةً لَها لِنَبْلُوَهُمْ اَيُّهُمْ اَحْسَنُ عَمَلاً ۷ وَ اِنّا لَجاعِلُونَ ما

اندوه بسیار بدرستیکه ما هر آینه گردانیدیم آنچه بر زمین است زینتی مر آنرا تا آزمائیم ایشانرا که کدامشان خوبتر ند از راه کردار و بدرستیکه ما هر آینه گردانندگانیم

عَلَيْها صَعِيداً جُرُزاً ۸

آنچه را بر آنست زمین ساده

بعد بسم‌الله که در کار ابتد است
اعظم نعمای حق بر بندگان
حمد خود را کرده خلاق ودود
شرح آن گفتیم از پیش ایرفیق
جامع آن احمد کامل دم است
یا نبیند غیر او را در نهج
مستقیم و معتدل از انحراف
الذین یعملون الصالحات
بیم و آنرا دهد که گفته اند
یعنی اباشان هم این از نا ماهل
این نمیگویند الا بر دروغ
حسرت وانده خوری ازحالشان
ما بگردانیدیم برارض آنچه هست
تا نمائیم آزمایش در محل
تا که باحق درعمل یکرو براست
یعنی اینها جمله گر درخاک‌ویست

هرثنا و حمدی ازبهر خداست
هست قرآن نزد دانا بگمان
از زبان فرق و تفصل وشهود
گر ببادت باشد آنشرح دقیق
رافرینش اقدم است‌و ازماست
تا که آید ز سقامت برعوج
دور ز افراط و زتفریط خلاف
مردشان بکوست بالحق ازجهات
حق گرفته هیچ فرزند از پسند
از ره بیداشی گفتند و جهل
نیست بر گفتار کجگویان دروغ
سخت گیری برخود از اقوالشان
زینتی اهل زمین را در نشست
که از ایشان کیست بهتردر عمل
در عیان ودر نهان نیکو فر است
دل بر آنها جزکه نادانی نبست
صورت خوبان و زلف مهوشان

آنکه بفرستاد بر عهدش کتاب
کانچه از نظم معاش‌است ومعاد
حق کند که حمدخویش ازنطق ذات
اندر اینجا کرده حمد ذات‌خویش
تا نماید حمد او بی اعوجاج
قیماً لینذر باساً شدید
بیم ده بر کافران از نزد خود
مرمقیمند اندران اجر از سند
هیچشان علمی بدین گفتار نیست
بس بزرگ‌است این کلام بی سکون
پس همانا خود تو در فعل ومهم
ناورند ایمان اگر بر این حدیث
از جماد و هم ز حیوان و نبات
آزمائیم اعنی اهل ارض را
باز گردانیده ایم این قصروکاخ
شهر ها یکجا شود زیر و زبر
خاک گردد مینماند زان نشان

مینگرداند از کجی در وی خطاب
اندران در جست بیفقدو فساد
بی نشانی از وجود ممکنات
ازرم تفصیل در آیات خویش
نیست یعنی سوی غیرش احتیاج
من لدنه و یبشر بالعبید
هم مبشر مؤمنان را تا ابد
در ثبوت ما کثین فیه ابد
کس نه داناشان بدین گفتارزیست
گر دهانشان بر غلط آید برون
باخع نفسك على آثارهم
پس مخور غم جند بردوبی خبثش
یا که ز اهل علم واوتاد وثقات
بر وجود اولیا و اصفیا
که تو بینی هم زمینی بی گیاه
وین بناها جمله خاک رهگذر

اَمْ حَسِبْتَ اَنَّ اَصْحٰابَ الْكَهْفِ وَ الرَّقِيمِ كٰانُوا مِنْ آيٰاتِنٰا عَجَباً ۹ اِذْاَوَي الْفِتْيَةُ اِلَى الْكَهْفِ

بلکه پنداشتی که بدرستیکه اصحاب کهف ورقیم بودند ازآیتهای ما عجب هنگامیکه جای گزیدند آنجوانان سوی غار

فَقٰالُوا رَبَّنٰا آتِنٰا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَه وَ هَيِّئْ لَنٰا مِنْ اَمْرِنٰا رَشَداً ۱۰ فَضَرَبْنٰا عَلي آذٰانِهِمْ فِي الْكَهْفِ

پس گفتند ای پروردگار ما بده ما را از نزدت رحمتی و آماده گردان برای ما از کار ما راه یافتن بحق پس زدیم بر گوشهاشان در آن غار

سِنِينَ عَدَداً ۱۱ ثُمَّ بَعَثْنٰاهُمْ لِنَعْلَمَ اَيُّ الْحِزْبَيْنِ اَحْصٰى لِمٰالَبِثُوا اَمَداً ۱۲ نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَاَهُمْ

سالها بشماره پس برانگیختیم ایشانرا تا بدانیم که کدام از آن دو گروه شماره نگاه دارنده تراست هر آنچه درنگ کردند از راه مدت ما میخوانیم بر تو خبر ایشانرا

بِالْحَقِّ اِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَ زِدْنٰاهُمْ هُدىً ۱۳ وَ رَبَطْنٰا عَلٰى قُلُوبِهِمْ اِذْ قٰامُوا فَقٰالُوا رَبُّنٰا

بحق بدرستیکه ایشان بودند جوانانیکه گرویدند به پروردگار خود و افزودیمشان هدایت و بستیم بر دلهاشان هنگامیکه برخواستند پس گفتند پروردگار ما

رَبُّ السَّمٰوٰاتِ وَ الْاَرْضِ لَنْ نَدْعُوَ مِنْ دُونِهِ اِلٰهاً لَقَدْ قُلْنٰا اِذاً شَطَطاً ۱۴ هٰؤُلٰاءِ قَوْمُنَا اتَّخَذُوا

پروردگار آسمانها وزمین است هرگز نخوانیم از غیر او خدائی هر آینه گفته باشیم آنگاه دور از صواب را اینها قوم ما گرفتند

مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَوْلٰا يَأْتُونَ عَلَيْهِمْ بِسُلْطٰانٍ بَيِّنٍ فَمَنْ اَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرٰى عَلَي اللّٰهِ كَذِباً ۱۵

از غیر او الهان چرا نمی‌آرند برایشان حجتی روشن پس کیست ظالم‌تر از آنکه افترا کرد بر خدا دروغی را

در بیان قصهٔ اصحاب کهف

برگمان آیا تو داری کز قدیم
سیصدونه سال گر رفتند خواب
نام آن وادیست یا آن که رقیم
یا که بوده نام لوحی ازرصاص

قصه اصحاب کهف و هم رقیم
بازشان بیدار کردیم از شتاب
که در آن گشتند آنمردان مقیم
که در آن بد ثبت نام‌آن‌خواص

باشد از آیات ما ما با عجب
کهف باشد نام‌غاری زآنحدود
یا که باشد نام آن ده درموں
آن جوانان از عتاب شهریار

بل عجب نبود ز قدرتهای رب
که حوالی شهر دقیانوس بود
کامدند اصحاب کهف ازوی برون
جای بگرفتند چون درحوف غار

رب قالوا من لدنك اتنا
پرده پس هشتیم نزد اقتضا
زان سپس کردیم ما بیدارشان
یعنی اهل دو کتاب مستبین
قصه‌ما اخبارشان بر صدق و راست
قلبشانرا در ثبات و در قرار
چونکه استادند با قلب قوی
رب ما رب سمواتست و ارض
گر که بپرستیم غیری بر غلط
بت پرستان حجتی نارند چون

رحمة هیی لنا من امرنا
سالهای چندشان بر گوش ما
تا بدانیم از دو قوم اخبارشان
یا که اهل قبل و بعد و کفر و دین
میکنیم اکنون تورا وین بس بجاست
ساختیم آسان که باید استوار
نزد طقیانوس یا دیو غوی
طاعتش بر ماسوی حتم است و فرض
قول ناحق گفته باشیم از شطط
بهر ایشان اندرین تکذیب دون

کن مهیا بهر ما از نزد خود
خوابشان کردیم یعنی سالها
خود کدامین آگهند اندر عدد
وین دو فرقه که بدانش برخورند
بوده اند ایشان فتی حد ازفتی
در مقام صبر و هجرت از بلد
کرد چون بر بت پرستی دعوت او
ما به پرستیم هرگز غیر او
برگرفتند این گروه از قوم ما
کیست پس ظالمتر از آن بیفروغ

بخششی پروردگارا بر رشد
تا نباشند آگه از آن حالها
از پی احصی لما لبثوا امد
از زمان لبثشان آگه ترند
آمنوا بالله وزدنا هم هدی
هم جدائی ز اهل اوطان و ولد
پس بگفتند آنجوانان برعدو
هیچ معبود و الهی رو برو
بر خدایان دگر غیر از خدا
کز ضلالت بر خدا بندد دروغ

وَ اِذِا عْتَزَلْتُمُوهُمْ وَ مٰا يَعْبُدُونَ اِلاَّ اللّٰهَ فَأْوُا اِلَى الْكَهْفِ يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَ

وچون کناره گیرید از ایشان و آنچه میپرستند از جز خدا پس جای گیرید بآن غار تا بگسترد برای شما پروردگارتان از رحمتش و

يُهَيِّئْ لَكُمْ مِنْ اَمْرِكُمْ مِرْفَقاً ١٦ وَ تَرَى الشَّمْسَ اِذٰا طَلَعَتْ تَزٰاوَرُ عَنْ كَهْفِهِمْ ذٰاتَ الْيَمِينِ وَ

آماده کند برای شما از کارتان مایهٔ انتفاع را ومی بینی آفتابرا چون برآید منحرف شود از غارشان بجانب راست و

اِذٰا غَرَبَتْ تَقْرِضُهُمْ ذٰاتَ الشِّمٰالِ وَ هُمْ فِي فَجْوَةٍ مِنْهُ ذٰلِكَ مِنْ آيٰاتِ اللّٰهِ مَنْ يَهْدِي اللّٰهُ فَهُوَ

چون فروشود قطع کند ایشانرا بجانب چپ وایشان بودند در فراخنائی از آن آن از آیتهای خداست کسیرا که هدایت کند خدا پس

الْمُهْتَدِ وَ مَنْ يُضْلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيّاً مُرْشِداً ١٧ وَ تَحْسَبُهُمْ اَيْقٰاظاً وَ هُمْ رُقُودٌ وَ نُقَلِّبُهُمْ ذٰاتَ

اوست راه یابنده و کسیرا که اضلال کند پس هرگز نیابی مراورا یاوری ارشاددهنده ومی پنداری ایشانرا بیداران و ایشان خفتگان بودند و میگردانیدیمشان بجانب

الْيَمِينِ وَ ذٰاتَ الشِّمٰالِ وَ كَلْبُهُمْ بٰاسِطٌ ذِرٰاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ لَوِاطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرٰاراً

راست وجانب چپ وسگشان گسترانیده بوددو ساعدش را بآستانه آن درغارا گر دیده ور میشدی برایشان پشت میگردانیدی از آنها بگریختن

وَ لَمُلِئْتَ مِنْهُمْ رُعْباً ١٨

وهر آینه پر کرده میشدی از ایشان از ترس

پس بعلت چونکه مهلت جو شدند
پس بایشان گفت تملیخا بحال
بخشش خود را کند یعنی فزون
پس شدند ایشان بغار اندر نهفت
مایلست ازغارشان بر دست راست
هم چو بر مغرب کند رو در زوال
از هواشان میرسد روح و نسیم
وانکه را گمره کند پس رهنما
میکردانیمشان بی احتمال
چون بتحقق آیم از تفسیر باز
در مقام شرع و صورت بانویار
بوده آسك زان شان که گشته یار

از گروه کافران یکسو شدند
چونکه از کفار جستید اعتزال
هم شود بر خیر باقی رهنمون
هر یکی بنهاد سر بر سنگ و خفت
رو چو بر قطب شمال آنجا بجاست
برد از ایشان بگردد بر شمال
نیستشان ازکرب غار آسیب و بیم
می نیابی بهر او هیچ از ولا
عاقبت را بر یمین و بر شمال
شرح سازم حال آنمردان راز
لیك فانی درحق ازخود بر کنار
در ره ایشانرا ورفت و تا بغار
پر شوی ازخوف و رعب و برفرار

تا که نپرستند غیری یکنفس
پس بسوی غار برگیرید جای
هم بسازد بر شما از کارتان
بینی ای بیننده تو چون آفتاب
هست با قطب شمال آن روبرو
و انجماعت در فراخی یکسرند
این بود زآیات حق آنرا که او
خود تو پنداری مگر بیدارشان
اینست حال هفت مرد از اولیا
خود تو پنداریکه با تو همدمند
بردودست خویش همسر کلبشان
گر بیابی تو بر ایشان اطلاع
رونمائی دل نماند بر قرار

بر پرستش بر خدا آرند و بس
گسترانید بر شما خود تا خدای
آنچه را گیرید نفعی بیش از آن
طالع از مشرق شود پرضوء و تاب
هم نتابد شمس در روی یکتسو
در وسط یعنی که ازغار اندرند
ره نماید برهدایت یافت رو
خفته اند ایشان ولی در غارشان
که از ایشانست این عالم بپا
خفته لیك از عالم وازآدمند
هشته و بنشسته اندر آستان
رو بگردانی نمائی انقطاع

وَكَذٰلِكَ بَعَثْنَاهُمْ لِيَتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ كَمْ لَبِثْتُمْ قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ

وهمچنین برانگیختیم ایشانرا تاپرسش کنند میانشان گفت گوینده از ایشان که چند درنگ کردید گفتند درنگ کردیم یک روز یا بعضی از روز

قَالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ فَابْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هٰذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلْيَنْظُرْ أَيُّهَا أَزْكَىٰ

گفتند پروردگار شما داناتر است بآنچه درنگ کردید پس بفرستید یکی را بادرمتان این سوی شهر پس ببیند که کدام از اهل شهر پاکیزه تر است

طَعَامًا فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ وَلْيَتَلَطَّفْ وَلَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا ١٩

طعامش پس بیاوردتان روزی از آن و باید که نرمی و تلطف کند و نباید که آگاهی دهد شما احدی را

رفت طغیانوس پس دنبالشان　　تا مگر جویدشان از حالشان
حالشانرا بر نوشتی بر رصاص　　بر در غار اهل افسوس از خواص
چند کس گشتند زان پس شهریار　　سیصد و نه سال بگذشت از مدار
شبهه افتاد اندران دوراز سند　　در میان خلق در حشر جسد
یک شبانی را بدانجا شد گذار　　کرد بهر گوسفندان فتح غار
حقتعالی کرد پس بیدارشان　　خواب گرد آسا که اندر غارشان
منبعث کردیم ایشانرا بحال　　تا کنند از یکدگر ما با سئوال
می بگفتند این درنگ ما بنوم　　یا که یومی بود یا بعضی ز یوم
زانکه افزون گشته بود از حد دراز　　باعث آنرا ندانستند باز
وجه آنرا چون ندانستیم باز　　پس بهم خود نه از گیریم ساز
تا که آرد بهر مان رزق و طعام　　بنگرد پس تا بود طیب کدام
یافت چون باشند در آن غار تنگ　　بابا آنرا گرد سد از خشت و سنگ
مرد طغیانوس در اندک زمان　　ماند دور از مملکت و مال جهان
بیدروس آنکه شد آنجا پادشاه　　بود شاهی حق پرست و نیکخواه
حقتعالی خواست تا با حجتی　　منکرانرا وا نماید آیتی
جمله گرد آن سگ درآمد در ستیز　　آن شبان بگریخت زاجلال ریز
گفت زایشان منبعث کردیم ما　　بر شهود از غیب آوردیم ما
گفت هر گوینده زایشان درنگ　　چند که گردید در این غار تنگ
لیک از آثار ناخنها و موی　　جملگی گشتند در حیرت فروی
زبتان گفتند پس داناتر است　　بر درنگ از آنچه گردید ابصر است
یکتن از خود بادرمهائی که هست　　سوی شهر اینک فرستید از رهست
باید او نرمی کند تا بر شما　　کس نگردد مطلع از شهر ما

إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ وَلَنْ تُفْلِحُوا إِذًا أَبَدًا ٢٠ وَكَذٰلِكَ

بدرستیکه ایشان اگر دست یابند بر شما سنگسار کنند شمارا یا باز گردانند شمارا در کیش خود و هرگز رستگار نشوید آنگاه هرگز و همچنین

أَعْثَرْنَا عَلَيْهِمْ لِيَعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللّٰهِ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا إِذْ يَتَنَازَعُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرَهُمْ

واقف گردانیدیم بر ایشان تا بدانند بدرستیکه وعده خدا حق است و بدرستیکه قیامت نیست شکی در آن هنگامیکه نزاع میکردند میان خود درکار ایشان

فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْهِمْ بُنْيَانًا رَبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِدًا

پس گفتند بنا کنید بر ایشان بنائی پروردگار ایشان داناتر است بایشان گفتند آنانکه غالب شدند بر امر ایشان هر آینه میسازیم بر ایشان مسجدی

٢١ سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةٌ رَابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَيَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْمًا بِالْغَيْبِ وَيَقُولُونَ سَبْعَةٌ

بزودی میگویند سه تا بودند چهارمشان بود سگشان و میگویند پنج تن بودند ششم ایشان بود سگشان انداختنی بناپیدا و میگویند هفت تن بودند

وَثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ بِعِدَّتِهِمْ مَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ ٢٢

و هشتم ایشان بود سگشان بگو پروردگارم داناتر است بشمار ایشان نمیدانند ایشانرا مگر اندکی

مطلع گردند گر ایشان بر کار　　میکنند ایدون شما را سنگسار
می نگردید ایچ هرگز رستگار　　آنزمان کآگه شوند از حال و کار
حاصل آنکه رفت تملیخان بنام　　سوی شهر از بهر تحصیل طعام
گشت حیران پس در آوردند رم　　تا خرد نان گفت آن خباز هم
رفته رفته تا که بر حاکم رسید　　پس بوی کردند تهدید شدید
با کثیری ز اهل شهر از بی شکیب　　از پی تفتیش آن امر عجیب
لوح را خواندند کانجا هشته بود　　و اندران احوالشان بنوشته بود
یا شمارا همچنانکه خوانده پیش　　باز گردانند بر آئین خویش
از قبول دینشان یا رستگی　　نیست دیگر بر شما در بستگی
چو برسید او سوی شهر از رهگذر　　شهر و اهلش دید بر وضع دگر
گر کجا این گنج آوردی بدست　　بازبنما بی گر این خواهی تو رست
گشت ملجا قصه خود باز گفت　　شد روان آنسو چو از وی این شنفت
جمله دیدند آنجوانانرا بغار　　با انس توبه برجرك و غبار
گفت اعثرنا کذلك از نشان　　مطلع گردند تا بر حالشان

می بداند ان وعدالله حق
در قیامت نیست ریب وحرف ودق

چونکه میبودند ایشان در نزاع
نزد امر دین خود بالا جتماع

پارهٔ گفتند کر در مبعث
روح تنهائی که با جسم رثث

پارهٔ گفتند با هم روح و تن
منبعث گردند در یوم المحن

بودشان ایسان میان خودجدال
کرد اینسان پس هویداذوالجلال

بودشان یا گفتگو بهر بنا
که کنند آنجا بنائی خوش بیا

فرقهٔ گفتند دیواری بلند
هشت باید تا بر آن ساید گزند

هم دهی بایست نیکو از وجوه
کرد می بنیاد در این پای کوه

این چنین باید بنائی ساخته
که شوند از ان سا بشناخته

هست دانا تر برایشان کردگار
زآنچه زایشان گفته خلق روزگار

آنچه یعنی آنزمان و انزمان
ز اهل کهف آورده مردم رز ان

وانکه میبودند شان غالب بدین
مسجدی گفتند گیریم اندر این

دود پس باشد که گویند آنکسان
سه بر بودندو رابع کلبشان

همچنین گویند بوداستند پنج
کلبشان بوده است سادس بی زرنج

این بود سنگی بغیر انداختن
بی ز دانائی بیانی ساختن

نیستشان یعنی که آگاهی رحال
قولی اندازند از وهم و خیال

بوده یا گویند ایشان هفت تن
کلبشان بوده است هشتم بی سخن

کو بود داناتر آن پروردگار
از هوس آنجماعت ور شمار

در بیان عدد اصحاب کهف

بود در عهد رسول افزون سخن
تا مگر بودند ایشان چند تن

در سه میبوده است اقوال یهود
وان نصاری قولشان بر پنج بود

مسلمین گفتند بودند اهل غار
خود بتعیین پیمبر هفت یار

آن دو میگفتند ار پندارو و هم
بی که از روی کتاب وعقل وفهم

رجم بالغیب اعنی از روی هوا
قول سیم بد بنص مصطفی

قوم سیم مبتنی بر صحت است
اندرین قل ربی اعلم حجت است

هم نبد آگاه از آن جز اندکی
که خود از آن سبعه میباشد یکی

زده از ظاهر فرو در بطن جسم
هفت گنج غیب را تن چون طلسم

روح وقلب وعقل اندر اصطفی
قوهٔ قدسیه و سر و خفی

عقل را میدان دوعقل اندرمحل
زان یکی باشد نظر دیگر عمل

کلب ایشان نفس حیوانیه است
حارس اشراف روحانیه است

کهف باشد باطن جسم عظیم
خوانده عارف ظاهر آنرا رقیم

آنچه بر وی نقش اعضا وحواس
گشت وشد بر لوح وتعبیر ازشناس

ثبت در وی نامهاشان بالتمام
همچنین احوال و اطوار و مقام

عالم جسمانیست اندر نشان
وادیئی که کوه کهف آمد در آن

عالم علویست آن قریه کز او
آمدند ایشان برون در جستجو

هر نبیئی اندر ادوارو قرون
باشد از آن هفت تن اندرشئون

آدم و ادریس و ابراهیم و نوح
موسی و عیسی محمد در فتوح

سبعه باشند ارکه داری مدرکی
جمع هم هرهفت اندر هر یکی

گشت جونا سائلی ان نا برید
که توئی زان هفت ایزد وحید

گفت بل هرهفت تنها خودمنم
درج باشد هفت عالم در تنم

تا بدانی کاین بن از یك آدم است
بل در آن هجده هزار ارعالم است

نیست اینجا جای شرح این کلام
یك بیان سبعه را بشنو تمام

در زمان احمد کامل صفات
سبعه بودند ارکه داری التفات

احمد وحیدر حسین و هم حسن
باز سلمان و اویس ممتحن

دیگران مهدی که دانی قائمش
هم در ادوار ولایت دائمش

تا زمانی کز بطون یابد ظهور
این تو کی فهمی بود نطق طیور

کی صفی این نکته را افشا کند
پرده از چهر معانی وا کند

من بگویم هم تو بگذر زین بیان
ور که گویم هم نفهمی بی گمان

هر کسیرا هست ذوق ومشربی
زان چه فهمی چونکه دور از مطلبی

بی که گویم نیست هیچت عقل وهوش
بلکه زین صوت بودت گاه گوش

از صدای مرغ یا صوت جرس
او چه فهمد چون رسد برگوش کس

هرچه عقلت بیشتر حاضر شود
بیشتر از فهم آن قاصر شود

ورکه گوئی پس چرا گفتی تو این
چونکه میدانی نفهمد کس یقین

بهر مرغان گفتم این نی بهر تو
فهمد از مرغی بود در شهر تو

جای دریابیست اندر نهر تو
هست قند عارفان و زهر تو

آنکه با ما همزبان و همدلست
میبورزد بحر و اندر ساحل است

تا گشاید لب صفی اندر سرش
فهمد اسرار سخن تا آخرش

مرغی از خواهد بفهمد بیگزاف
ایرمان گو کن سفر در کوه قاف

تا که سیمرغت نماورد زمان
بس کنیم الله اعلم بالبیان

فَلَا تُمَارِ فِيهِمْ اِلَّا مِرَآءً ظَاهِرًا وَلَا تَسْتَفْتِ فِيهِمْ مِنْهُمْ اَحَدًا ٢٢ وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ اِنِّي فَاعِلٌ

پس جدال مکن درایشان مگرجدالی ظاهر وفتوی مجوی درایشان ازآنها احدیرا ومگوی البته مرچیزیراکه من کننده ام

ذٰلِكَ غَدًا اِلَّا اَنْ يَشَآءَ اللّٰهُ وَاذْكُرْ رَبَّكَ اِذَا نَسِيتَ وَقُلْ عَسٰى اَنْ يَهْدِيَنِ رَبِّي لِاَقْرَبَ

آنرا فردا مگر آنکه خواهدخدا ویادکن پروردگارترا چون فراموش کردی وبگوشایدکه هدایت کندمرا پروردگارم تانزدیك شوم

مِنْ هٰذَا رَشَدًا ٢٤ وَلَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلٰثَمِائَةٍ سِنِينَ وَازْدَادُوا تِسْعًا ٢٥ قُلِ اللّٰهُ اَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا

باین ازراه هدایت یافتن ودرنك کردند در غارشان سیصدسال وافزودند نه را بگو خدادانا تراست بآنچه درنك کردند

لَهُ غَيْبُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ اَبْصِرْ بِهِ وَاَسْمِعْ مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ اَحَدًا ٢٦

مراوراست نهانی آسمانها وزمین چه بیناست اووشنواست نیست ایشانرا ازغیراوهیچ یاری وشریك نمیكند در حکمش احدیرا

پس در ایشان می مکن با کس جدال
می مکن یعنی تعمق در جدل
که سخن گویند از پندار ها
می مگو در هیچ کاری از یقین
من کنیم یعنی که تا کاری کنم
زانچه پرسیدید از حکم و دلیل
پس چو آمد آیت آورد این چنین
آنکه او از رأی خود غافل بود
این تو بشنو که بغیر از ما و من
محض تقلید این بگوئی در امور
یك نشان دیگرش ترك حسد
یاد کن پروردگارت را اگر
گو نمی شاید نماید ره خدای
نیست چندان قصهٔ ایشان عجب
نیست هیچ ارداری از داش نصیب
گر تو نشناسی که قرآن معجز است
حق تواند آنکه مس را زر کند
گفتم اینهم زامر والهام سروش
مرد خودبین پیش ما کم از خس است
بگذر از این قصهٔ اصحاب کو
یا که سیصد سال شمسی بوده است
بر علاوه نوده روز و دو ماه
نیستیم آگه زنه کان از کجاست
مر ورا غیب سموات و ارض
امر او یعنی بود خارج یقین

جز جدالی آشکار اندر مقال
خوان ز قرآن آنچه باشد بی خلل
هم ز رجم غیب نز علم و صفا
که کنم فردا چنان من یا چنین
جز که خواهد ذوالجلال ذوالمنم
بر امید اینکه آید جبرئیل
یعنی الا ان یشاء از رب دین
کی جدا آئی ز استثنا شود
نیست هیچت تکیه گاهی در سخن
نی که از روی تعقل یا شعور
یا که ترك حرص از هر نیك و بد
چون فرامش کرده باشی از ضرر
آنچه اقرب رایست در رشد و هدای
در حقیقت پیش قدرتهای رب
همچو قرآن در جهان چیزی عجیب
اندرین تفسیر غورت جایز است
خاك را زافلاك عالیتر کند
منت ایزد راکه نبوم خودفروش
آنچه پس من گویم از دیگر کس است
چند بودند آنکسان در خواب کو
نه بر آن اهل دیار افزوده است
سیصد شمسی شود بی اشتباه
آیت آمد که بگو دانا خداست
هم نه زاو پوشیده هیچ از طول و عرض
خود زدرك سامعین و مبصرین
هم نه در حکمش کند کس را شریك

هم محو فتوی بگفتار و خطاب
چونکه تو زان آگه از وحی دلی
لا تقولن لشئ یا فتی
جز که الا ان یشاء الله زپیش
با یهودان گفت پیغمبر جواب
پس نیامد او دو هفته بر رسول
بهر ارشاد است این مر خلق را
بلکه استثناست از یا تا سرش
بلکه جز خود را نبینی در طلب
گر زدن گوئی در آن باشد نشان
اندکی غور ارکنی در این سخن
یعنی استثنا فراموش ار شده است
بدهدم یعنی علاماتیکه آن
بلکه قصهٔ مصطفی بس اعجب است
بعد از آن باشد عجب تفسیر من
معجز قرآن در این تفسیر بس
بر صفی بدهد چنین نطق ولی
مفتخر و شد آنکه خوددرویش نیست
شعر نبود این شناسی گر سخن
سیصد و نه سال در آن غار تنگ
سیصد و نه تا که از سال قمر
تا نبی گفتند سیصد از حساب
اعلم است او بر درنگ آن گروه
ابصر او بر کل شی و اسمع نه
هست یکسان پیش علمش اینولی
نیست کس در حکم آنشاه ملیك

اندر ایشان از یکی زاهل کتاب
حاجتت نبود بقول جاهلی
اسمع انی فاعل ذلك غدا
گوئی از امرش باضمحلال خویش
روز دیگر گویم از وحی و خطاب
پس پیمبر گشت زین معنی ملول
در خطاب آنشاه روشن دل تو را
بر زبان گر جه نیارد دیگرش
هست انشاءالله هم باد لب
یك نشانش ناامیدی زین وان
میکنی در حال خود تصدیق من
بر لب آر آنکه که بر یاد آمده است
او صح از اصحاب کهف است ازعیان
زد آن کاکه بر سر مطلب است
هم ز قرآنست این تقریر من
وین زلطف حق و عون پیر بین
گوست روشنتر زماه اندر شبی
اندرین باغ از ذبابی بیش نیست
بل بود تأیید محض از حق بمن
بود ایشانرا زامر حق درنگ
در شمار آید در اخبار و سیر
بوده آنچ آمد بما اندر کتاب
او شناسد آنچه حق است از وجوه
من ولی ما لهم من دونه
آنچه باشد از خفی واز جلی

وَاتْلُ مَا اُوْحِيَ اِلَيْكَ مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَلَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا ٢٧ وَاصْبِرْ

وبخوان آنچه وحی فرستاده شد بتو از کتاب پروردگارت نیست بدل کننده مر کلامهای او را و هرگز نیابی از غیر او پناهی و شکیبا گردان

نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدٰوةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ

نفست را با آنانکه میخوانند پروردگارشان را بامداد و شبانگاه میخواهند رضای او را و نباید درگذرد دو چشمت از ایشان

تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ اَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوٰيهُ وَكَانَ اَمْرُهُ

که میخواسته باشی آرایش زندگانی دنیا را و اطاعت مکن کسیرا که غافل کردیم دل او را از یاد خود و پیروی کرد آرزویش را و باشد کارش

فُرُطًا ٢٨ وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيَكْفُرْ اِنَّا اَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ

تباه و بگو حق از پروردگار شماست پس هر که خواهد پس بگرود و هر که خواهد پس کافر شود بدرستیکه ما آماده کرده ایم برای ستمکاران

نَارًا اَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا وَاِنْ يَسْتَغِيثُوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَ

آتشی را که احاطه کرده با یشان سراپرده آن و اگر فریاد رسی جویند فریاد رسیده شوند بآبی چون فلز گداخته که بریان میکند رویها را بد است آن آشامیدنی و

سَاءَتْ مُرْتَفَقًا ٢٩ اِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ اِنَّا لَا نُضِيعُ اَجْرَ مَنْ اَحْسَنَ عَمَلًا

بد است از جهة تکیه گاه بدرستیکه آنانکه گرویدند و کردند کارهای شایسته بدرستیکه ما ضایع نسازیم اجر کسی را که خوب شد از راه کردار

٣٠ أُولَٰئِكَ لَهُمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَيَلْبَسُونَ

آنهامر ایشانراست بهشتهای جای اقامت دائمی میرود از زیرشان نهرها پیرایه کرده شوند در آنها از دستوانها از زر ومیپوشند

ثِيَابًا خُضْرًا مِنْ سُنْدُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ مُتَّكِئِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ نِعْمَ الثَّوَابُ وَحَسُنَتْ مُرْتَفَقًا ٣١

جامهای سبز از دیبای نازك ودیبای سطبر تکیه زنندگان درآنها برتختها خوبست از ثواب ونیکواست جهة تکیه گاه

واتل ما اوحی الیك من کتاب
با نبی گفتند اشراف و عرب
چون تو با دونان باشی همنشین
بهر استرضای آن مستکبرین
صبر کن با آنکه خوانند از خوشی
وجه او جویند یعنی در نهان
خواهی از گفتار آن قوم غوی
ورنه بس پیداست این کوراسود
کرده ایم از یاد خود غافل دلش
بر گذشته یعنی از راه صواب
اینکه قرآنست قول حق وراست
پس هر آنکس خواست روی بگرود
کرده ایم آماده ما بر ظالمان
گر شوند از تشنگی فریاد خواه
یا چو درد زیت یا چون ریمها
وان نکوکاران ایمان پیشه لیك
هیچ نتوان بود فعلی بی جزا
باشد آن پیرایه ها اندر طلب
بر ارائك متکی اندر بهشت
قصد باشد از طلا توحید ذات
سندس است آن موهبتهای نهان
وان ارائك اسمهای حضرتاست

آمد از پروردگارت در خطاب
ران زخویش این مفلسان بی سبب
تا تو بنشینیم در صحبت یقین
بر قوی زایشان شود اسلام ودین
رب خود را بالغداوة و العشی
جز رضای حق نخواهند از جهان
زینت و زیب حیوة دنیوی
هیچ رغبت بر جهان بی بود
بر هوای نفس سرکش مایلش
نیست هیچش از طریقی فتح باب
از خداوند شما بی کم و کاست
ور نخواهد گو بر آن کافر شود
بر فروگیرنده ناری پر دهان
پس رسیده میشوند از دادخواه
هست زان نوشند کانرا بیمها
نیست ضایع اجرشان زاعمال نیك
یا که ضایع اجر کاری از دما
وجه فیها من اساور من ذهب
وین بود پاداش کردار وسرشت
کوست عاری از شئون ممکنات
کالطف است از هر چه پنداری بوآن
کان مبادی بر صفات وطاعتاست

نی مبدل مرو را کس بر کلام
که بود مارا از ایشان ننگ وعار
بر خیالش کرد این معنی خطور
آمد این آیت که نفس خود نگاه
میپرستند آنخدا را روز و شب
مگذر از این مفلسان خرقه پوش
می مکن یعنی مشابه فعل خویش
می مبر فرمان آنکه غافل است
پیروی کرده استاز هر آرزو
گو برایشان که هوا را تابعند
من کنم بر مقتضای این عمل
ایست تهدیدی زحق بر بی اصول
بر سرادقهایش اعنی پر دها
خود بآبی چون مس بگداخته
باشد آن بئس الشرابی برفرق
آنگروه جنات عدن از بهرهاست
بسته ایشانرا شود وافراخته
جامه ها پوشند سبز اندر نظر
نیك باداشی است ایشان راز حق
وان لباس سبز باشد در ظهور
کسب اخلاق از ریاضتها بصر
آن تجلیهای اسمائی تو را

نی پناهی غیر از او یابی تمام
چونکه میباشیم در قوم از کبار
تاشود ز ایشان مگر چندی بدور
دار با این مفلسان حق پناه
دستشان چیزی بیاد از غیر رب
لا تعد عيناك عنهم دار گوش
با کسی کوراست دنیا دین وکیش
قلب او از یاد ما نی شاغل است
هست پیش افتاده از حق کار او
وار فقیرانت بصحبت مانعند
نی که بر میل شما در هر محل
نی که رخصت داده بر ترك قبول
که محیطست اهل خود را هر کجا
حق بی یشوی الوجوه آنساخته
شربهم بئس وساءت مرتفق
نهرشان کز زیر آنها نهرهاست
از طلا دستینه های ساخته
سندس و استبرقست آنها ببر
جنت و آن تختگاه مرتفق
وصف نیکو که فزاید بر سرور
باشد آن استبرق جامه سطبر
تکیه گه شد بر ارائك ز اقتضا

وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا رَجُلَيْنِ جَعَلْنَا لِأَحَدِهِمَا جَنَّتَيْنِ مِنْ أَعْنَابٍ وَحَفَفْنَاهُمَا بِنَخْلٍ وَجَعَلْنَا

وبزن برای ایشان مثلی را دومرد که گردانیدیم برای یکی از ایشان دوبستان از انگورها وفرو گرفتیم آندورا بدرخت خرما وگردانیدیم

بَيْنَهُمَا زَرْعًا ٣٢ كِلْتَا الْجَنَّتَيْنِ آتَتْ أُكُلَهَا وَلَمْ تَظْلِمْ مِنْهُ شَيْئًا وَفَجَّرْنَا خِلَالَهُمَا نَهَرًا ٣٣ وَ

میان آندورا کشت زار هر دوبستان آوردند ثمر خود را وکم نکردند از آن چیزیرا وروان کردیم میان آندوتا نهری و

كَانَ لَهُ ثَمَرٌ فَقَالَ لِصَاحِبِهِ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَأَعَزُّ نَفَرًا ٣٤ وَدَخَلَ جَنَّتَهُ

بود مراورا ثمری پس گفت مر صاحبش را واو گفتگو میکرد با او که من بیشترم از تو در مال وافزونترم از تو در مرد ومدد وداخل شد در بوستانش

وَهُوَ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ قَالَ مَا أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هَٰذِهِ أَبَدًا ٣٥ وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِنْ

واو ظلم کننده بود بر نفسش گفت گمان نمیبرم که خالی شود از این هرگز وگمان نمیبرم قیامت را قائم واگر برگردانیده شوم

رُدِدْتُ إِلَىٰ رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِنْهَا مُنْقَلَبًا ٣٦ قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي

بسوی پروردگارم هر آینه میابم بهتر از اینها جای بازگشت گفت مر اورا رفیقش واو گفتگو میکرد با او آیا کافر شدی بآنکه

خَلَقَكَ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوّٰيكَ رَجُلاً ٣٦ لٰكِنَّا هُوَ اللّٰهُ رَبّي وَلا اُشْرِكُ بِرَبّي اَحَداً

آفریدت از خاك پس از نطفه پس درست ساخت ترا صورت مردی لیکن من میگویم او خداست پروردگارم و شریك نمیگردانم بپروردگارم احدیرا

٣٧ وَلَوْلا اِذْ دَخَلْتَ جَنَّتَكَ قُلْتَ ما شاءَ اللّٰهُ لا قُوَّةَ اِلاّ بِاللّٰهِ اِنْ تَرَنِ اَنَا اَقَلَّ مِنْكَ مالاً وَ

و چرا هنگامیکه داخل شدی در بوستانت نگفتی آنچه خواست خدا نیست قوتی مگر بخدا اگر بینی مرا که من کمترم از تو در مال و

وَلَداً ٣٨ فَعَسٰي رَبّي اَنْ يُؤْتِيَنِ خَيْراً مِنْ جَنَّتِكَ وَ يُرْسِلَ عَلَيْها حُسْباناً مِنَ السَّماءِ فَتُصْبِحَ صَعيداً

فرزند پس شاید پروردگارم که دهد مرا بهتر از بوستانت و بفرستد بر آنها صاعقتها از آسمان پس گردد زمینی

زَلَقاً ٣٩ اَوْ يُصْبِحَ ماؤُها غَوْراً فَلَنْ تَسْتَطيعَ لَهُ طَلَباً ٤٠ وَ اُحيطَ بِثَمَرِهِ فَاَصْبَحَ يُقَلِّبُ كَفَّيْهِ

ساده یا گردد آبش بزمین فرو رفته پس نتوانی هرگز مر او را جستن و احاطه کرده شده ثمرش پس گردید که برمیگردانید دو کفش را

عَلٰي ما اَنْفَقَ فيها وَ هِيَ خاوِيَةٌ عَلٰي عُرُوشِها وَ يَقُولُ يا لَيْتَني لَمْ اُشْرِكْ بِرَبّي اَحَداً ٤١ وَلَمْ

بر آنچه صرف کرده بود در آن و آن افتاده بود بر سقفهایش و میگفت ایکاش من شریك نکرده بودم بپروردگارم احدیرا و نبود

تَكُنْ لَهُ فِئَةٌ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللّٰهِ وَ ما كانَ مُنْتَصِراً ٤٢ هُنالِكَ الْوَلايَةُ لِلّٰهِ الْحَقِّ هُوَ

مر او را گروهی که یاری کنندش از غیر خدا و نبود منع کننده آنجا سلطنت مر خدا راست که حق است او است

خَيْرٌ ثَواباً وَ خَيْرٌ عُقْباً ٤٣ وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلَ الْحَيٰوةِ الدُّنْيا كَماءٍ اَنْزَلْناهُ مِنَ السَّماءِ فَاخْتَلَطَ

بهتر از راه جزاو خیر و بهتر از راه عاقبت و بزن برای ایشان مثل زندگانی دنیا را که چون آبیست که فرستادیمش از آسمان پس آمیخت بآن

بِهِ نَباتُ الْاَرْضِ فَاَصْبَحَ هَشيماً تَذْرُوهُ الرِّياحُ وَ كانَ اللّٰهُ عَلٰي كُلِّ شَيْءٍ مُقْتَدِراً ٤٤

رستنی زمین پس گردید درهم شکسته که پراکنده کند او را بادها و باشد خدا بر همه چیزی توانا

بهر ایشان زن مثال آن دو مرد
بود آن دو باغات محفوف از نخیل
میوه میدادند هر فصلی تمام
میوه ها بودش دگر بر اتصال
پس ستمکار او بنفس خویشتن
باز گردانیده گردم گر برب
کافر آیا بر کسی گشتی که او
گویم او باشد خدای من ولیك
چون نگفتی آنچه حق خواهد شود
شاید آن پروردگارم پس دهد
یا رود آبش فرو اندر زمین
صبح چو شد می نگرداند آن دو دست
ارض و اثمارش تباه از انقلاب
می نبود او را گروهی که دهند
یافت چون نعمت زوال از پیش و پس
زین مثال زندگانی جهان
دسته شد آنچ از زمین پس بامداد
حاصل آنکه زندگانی را مثل

که دو بستان دادشان خلاق فرد
بین آن دو کشت زاری بی بدیل
صاحب خود را بترتیب و نظام
گفت پس مر صاحبش را از جدال
گفت این هرگز مرا باید نظن
باغی از این به نیابم در طلب
کرد خلق از خاکت اندر جستجو
ناورم کس بر خدای خود شریك
قوتی نبود جز او را تا بود
بهتر از باغ تو بر من در مدد
پس تو نتوانی طلب کرد آن یقین
بر هم از افسوس کان شد خشك و پست
وان عمارتها همه خاك و خراب
یاری از غیر خدایش در گزند
اندر آندم یاری از حق است و بس
بهرشان مانند آبیکه خود آن
خشك و پراکنده همانا شد ز باد
بر گیاهی میزند رب اجل
تا شوی از زندگانی شادکام

هر دو اخوان هم ز اسرائیلیان
میوهٔ خود هر دو میدادند هم
هم روان کردیم نهری بافراغ
هم فزونم از تو در مال و نفر
که شود فانی مرا این بوستان
گفت او را صاحبش اندر جواب
پس ز نطفه پس نمودی مستوی
از چه ناوردی بگفت از بی رشد
اینکه میبینی مرا که کمترم
هم فرستد برقی از گردون نگاه
راست پس فرمود حق گفتار او
زانچه در وی کرده بد خرج از درم
می بگفت ایکاش بر پروردگار
هم نه یاری دهنده خویشتن
راست گفتاریکه او از عاطفت
ما فرستادیم آنرا از سما
سبز و تر نبود بگیتی مستمر
کز زمین میروید از آب سما
رخت باید زود بربست از مقام

از پدرشان ارث آن دو بوستان
از ثمر چیزی نکردندی ستم
نهر شرب اندر میان آن دو باغ
شد بباغ خویش آن استیزه گر
هم نپندارم قیامت کایدان
و آن جدل میکرد با او در خطاب
راست یعنی تا شدی مردی قوی
چونکه گشتی داخل اندر باغ خود
از تو در مال و ولد هم دیگرم
بوستانت پس شود خشك از گیاه
قهر حق بگرفت باغش را فرو
سقفهاش افتاده بد بر روی هم
من نکردم کس شریك از نابکار
یا کشنده انتقام از ذو المنن
بهتر است اندر صواب و عاقبت
پس بآن شد مختلط رستنی و گیاه
حق بهر چیزیست ما را مقتدر
پس شود بی نفع و خشك از بادها

اَلْمٰالُ وَ الْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيٰوةِ الدُّنْيٰا وَالْبٰاقِيٰاتُ الصّٰالِحٰاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوٰاباً وَ خَيْرٌ اَمَلاً ٤٥

مال و پسران آرایش زندگانی دنیاست و باقیهای شایسته بهتر است نزد پروردگارت از راه ثواب و بهتر است از راه امید

وَ يَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبٰالَ وَ تَرَى الْاَرْضَ بٰارِزَةً وَ حَشَرْنٰاهُمْ فَلَمْ نُغٰادِرْ مِنْهُمْ اَحَداً ٤٦ وَ عُرِضُوا عَلٰى

و روزیکه روان میگردانیم کوهها را و میبینی زمین را ظاهر و حشر کنیم ایشان را پس وانگذاریم از ایشان احدی را و عرض کرده شوند بر

رَبِّكَ صَفًّا لَقَدْ جِئْتُمُونٰا كَمٰا خَلَقْنٰاكُمْ اَوَّلَ مَرَّةٍ بَلْ زَعَمْتُمْ اَنْ لَنْ نَجْعَلَ لَكُمْ مَوْعِداً ٤٧ وَ

پروردگارت صف کشیده بتحقیق آمدید ما را همچنانکه آفریدیم شما را اول بار بلکه ادعا کردید که هرگز نگردانیم برای شما وقت وعده و

وُضِعَ الْكِتٰابُ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمّٰا فِيهِ وَ يَقُولُونَ يٰا وَيْلَتَنٰا مٰا لِهٰذَا الْكِتٰابِ لاٰ يُغٰادِرُ صَغِيرَةً

گذاشته شد کتاب پس بینی گناهکاران را که ترسندگانند از آنچه در آنست و میگویند ای وای بر ما چیست مر این نامه را که وانگذاشته گناه خورد را

وَلاٰ كَبِيرَةً اِلاّٰ اَحْصٰاهٰا وَ وَجَدُوا مٰا عَمِلُوا حٰاضِراً وَلاٰ يَظْلِمُ رَبُّكَ اَحَداً ٤٨ وَ اِذْ قُلْنٰا لِلْمَلٰٓئِكَةِ

و نه بزرگ را مگر آنکه در شمار آورده آنرا و یافتند آنچه کرده بودند حاضر و ستم نمیکند پروردگارت هیچکس را و هنگامیکه گفتیم مر فرشتگان را

اسْجُدُوا لِاٰدَمَ فَسَجَدُوا اِلاّٰ اِبْلِيسَ كٰانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ اَمْرِ رَبِّهِ اَفَتَتَّخِذُونَهُ وَ ذُرِّيَّتَهُ

سجده کنید مر آدم را پس سجده کردند مگر ابلیس که بود از جن پس بیرون رفت از فرمان پروردگارش آیا پس میگیرید او را و فرزندانش

اَوْلِيٰاءَ مِنْ دُونِي وَ هُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظّٰالِمِينَ بَدَلاً ٤٩ مٰا اَشْهَدْتُهُمْ خَلْقَ السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ

دوستان از غیر من و ایشان مر شما را دشمنند بد است مر ستمکاران را بدل آنچه بجای خدا گرفتند حاضر نکردیمشان در آفرینش آسمانها و زمین

وَلاٰ خَلْقَ اَنْفُسِهِمْ وَ مٰا كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُداً ٥٠

و نه در آفریدن خودهاشان و نبودم گیرنده گمراه کنندگان را مددکار

مال و فرزندان بود آرایشی — زندگی را هم بسی ز آسایشی
باقیات الصالحات اندر ایاب — نزد حق هم به امید و ثواب

نزد ربت آن خدای لم یزل — بهتر است اندر ثواب و هم امل
شاید آن مالت شود اسباب خیر — وآن ولد از کاملان در ستر و سیر

هر دو بر نیکی شوندت پس سبب — نزد پاداش از عنایتهای رب
یاد کن روزیکه گردد کوهها — رانده و برکنده از جا در هوا

وین زمین را بنگری ظاهر شده — مردگان از زیر بر روی آمده
جمعشان سازیم یکجا بر قرار — نی که یکتن گردد از ما وا گذار

عرصه کرده حمله کردند آن رمه — صف کشیده بر خداوندت همه
گوید ایشان را خدا آخر بما — آمدید آنسانکه بودید ابتدا

بیکس و بیجاه ومال و برهنه — بی رونق و بی معین و یکتنه
همچنانکه آفریدیم از نخست — ما شما را بیکس و عریان و سست

نه چنان بود آنکه میپنداشتید — نیست آن موعد که وعده شد پدید
میشود آن نامه ها بگذاشته — که عملها ثبت در وی داشته

پس ببینی مجرمان را ترسناک — وای بر ما میگویند از هلاک
بهر ما ما ناچه بوده است اینکتاب — که فرو نگذاشته هیچ از حساب

از صغیره واز کبیره اندر آن — مرکه بشمرده است آنرا بر نشان
می بیابند آنچه را که کرده اند — نزد خود حاضر نه زان در پرده اند

نه نماید بر کسی ربت ستم — رسته بینند آنچه بل کشتند هم
چونکه ما گفتیم بر فرشتگان — سجده بر آدم نمائید از مکان

سجده پس کردند جز ابلیس دون — کان بد از جن رفت از فرمان برون
شرح آنرا گفته ایم از کیف و کم — نیست بر تکرار حاجت نیز هم

پس شما آیا که میگیرید دوست — دیو و فرزندان او را که عدوست
او و ابنائش شما را دشمنند — غیر من گیرید یار از خصم چند

بد بود بر ظالمان حق را بدل — دیو و ذریاتش اعنی بیجدل
ما نگردانیمشان حاضر یقین — وقت خلق این سموات و زمین

شور ز ایشان تا کنم در نیک و بد — یا بکاری جویم از ایشان مدد
هم نبودستند حاضر آن زمن — که نبودم نفسهاشان خلق من

تا که باشند آگه از غیب امور — این نگوید جز سفیهی بیحضور
نیستم گیرنده من از گمرهان — مر مدد کاری و پشتی نیم آن

راجع است اشهدتهم یا در طلب — مر ضمیرش سوی کفار و عرب
که بخواندند آن ملایک را بنام — دختران حق ز عقل نا تمام

کی شما حاضر بدید اعنی که من — خلق کردم عرش و فرش و مرد و زن
تا بخلقت از شما بعضی شوید — شاهد بعضی دگر از عقل و دید

وَ يَوْمَ يَقُولُ نادُوا شُرَكائِيَ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَ جَعَلْنا بَيْنَهُمْ مَوْبِقاً

وروزیکه گوید ندا کنید یاران مرا که دعوی کردید پس ندا کردند ایشانرا پس جواب ندادند ایشانرا و گردانیدیم میان ایشان جای هلاک شدنی

٥١ وَ رَأَى الْمُجْرِمُونَ النّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُواقِعُوها وَ لَمْ يَجِدُوا عَنْها مَصْرِفاً ٥٢ وَ لَقَدْ صَرَّفْنا فِي

و دیدند گناهکاران آتش را پس دانستند که ایشان افتادنیاند در آن و نیافتند از آن جای برگشتنی و بتحقیق مکرر آوردیم در

هٰذَا الْقُرْآنِ لِلنّاسِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَ كانَ الْإِنْسانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلاً ٥٣ وَ ما مَنَعَ النّاسَ أَنْ

این قرآن از برای مردمان از هر داستانی و باشد انسان بیشتر چیزی از راه جدل و منع نکرد مردمانرا که

يُؤْمِنُوا إِذْ جاءَهُمُ الْهُدى وَ يَسْتَغْفِرُوا رَبَّهُمْ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذابُ

بگروند وقتیکه آمد ایشانرا هدایت و آمرزش خواهند از پروردگارشان مگر آنکه آید ایشانرا عادت پیشینیان یا آید ایشانرا عذاب روی

قُبُلاً ٥٤ وَ ما نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلّا مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ وَ يُجادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْباطِلِ لِيُدْحِضُوا

باروی و نمیفرستیم فرستادگان را مگر بشارت دهندگان و بیم کنندگان و مجادله میکنند آنانکه کافر شدند بباطل تا زایل

بِهِ الْحَقَّ وَ اتَّخَذُوا آياتِي وَ ما أُنْذِرُوا هُزُواً ٥٥ وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآياتِ رَبِّهِ

گردانند بآن حق را و گرفتند آیتهای مرا و آنچه بیم کرده شدند باستهزاء و کیست ستمکارتر از آنکه پند داده شد بآیتهای پروردگارش

فَأَعْرَضَ عَنْها وَ نَسِيَ ما قَدَّمَتْ يَداهُ إِنّا جَعَلْنا عَلى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَ فِي آذانِهِمْ

پس روگردانید از آنها و فراموش کرد آنچه را پیش فرستاد دو دستش بدرستیکه ما گردانیدیم بر دلهاشان پوششها مبادا که فهمند آنرا و در گوشهای ایشان

وَقْراً ٥٦ وَ إِنْ تَدْعُهُمْ إِلَى الْهُدى فَلَنْ يَهْتَدُوا إِذاً أَبَداً ٥٧ وَ رَبُّكَ الْغَفُورُ ذُو الرَّحْمَةِ لَوْ

گرانی و اگر بخوانی ایشانرا بسوی هدایت پس هدایت نمییابند آنگاه هرگز و پروردگار تو است آمرزگار صاحب رحمت اگر

يُؤاخِذُهُمْ بِما كَسَبُوا لَعَجَّلَ لَهُمُ الْعَذابَ بَلْ لَهُمْ مَوْعِدٌ لَنْ يَجِدُوا مِنْ دُونِهِ مَوْئِلاً ٥٨ وَ

مؤاخذه میکرد ایشانرا بآنچه کسب کردند هر آینه تعجیل مینمود برای ایشان عذابرا بلکه مر ایشانراست وقت وعده که نیابند از غیر او پناهی و

تِلْكَ الْقُرى أَهْلَكْناهُمْ لَمّا ظَلَمُوا وَ جَعَلْنا لِمَهْلِكِهِمْ مَوْعِداً ٥٩

این قریها هلاک کردیم ایشانرا چون ستمکردند و کردیم برای هلاکشان وقت وعده

یاد کن روزیکه حق گوید عیان
بر شریکان مرا خوانید هان

پس بر ایشانرا اجابت نکنند
عاجزان از کس اجابت کی کنند

نار را چون بنگرند آن مشرکان
شد یقینشان که در افتند اندر آن

ما در این قران بیان کردیم بل
پند را للناس من کل مثل

و اندر انکار و خصومت بمحل
کان انسان اکثر شئی جدل

هم به از استغفارشان مانع چنین
انتظار الا برسم اولین

نی فرستادیم ما پیغمبران
جز مبشر نیز منذر در جهان

حق بدان بیهوده تا زایل کنند
واهل حق را است از باطل کنند

اوام اروی کیست کو چون در طلب
یاد کرده شد بآیتهای رب

دستهایش یعنی اندر هر محل
پیش بفرستاده از سوء عمل

بازشان سنگینی اندر گوشها
هشته ایم اندر پی رو پوشها

ربت آمرزنده و بخشنده است
دیرگیر و زود بخش از بنده است

که بدند از زعمشان همراز من
پس بخوانید از بود انباز من

و جعلنا بینهم موبق نجاست
جای اهلاک آنکسانرا انجامت

هم راش می نیابند ایچ نیز
بار گشتن را مکانی در گریز

که بدان دارند در نظم احتجاج
ور دلایل و زقصص بی اعوجاج

منع از تصدیق مردم را نکرد
رهنما چون آمد از خلاق فرد

منتظر بر سنت پیش از غلو
یا که آیدشان عذابی رو برو

وانکسانکه نگرویدند از ضلال
میکنند ایشان بیهوده جدال

هزو بگرفتند آیتهای ما
وانچه بد بر خلق انذار از خدا

پس کند اعراض از آن و زیاد خویش
میبرد آنچه فرستاده است پیش

ما نهادستیم بر دلهایشان
پوششی تا در نیابند این بیان

خوانی از سوی هدایتشان بوار
مهتدی هرگز نگردند از نیاز

گر بگیرد کافرانرا بر عذاب
زود بر چیزی که کردند اکتساب

مهلت ایشانرا نبخشد هیچ دم
که نباشد آن زمان جز حق پناه

میشتابانند بپاداش ستم
تا بسوی او گریزند از گناه
هم بلوح اعلاکشان مرقوم بود

لیك نکند هیچ تعجیل اندران
آن قرائی کاهل آنها را نگاه
وقتشانرا وعدهٔ معلوم بود

تا که ایشانرا رسد وقت وزمان
ما نمودیم از ستمهاشان تباه

وَ اِذْ قٰالَ مُوسٰي لِفَتٰيهُ لاٰ اَبْرَحُ حَتّٰي اَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ اَوْ اَمْضِيَ حُقُباً ٦٠ فَلَمّٰا بَلَغٰا

وهنگامیکه گفت موسی مرجوانمردش رانپویسته خواهم رفت تا برسم بمحل جمع شدن دو دریا یا بروم روزگاری دراز پس چون رسیدند

مَجْمَعَ بَيْنِهِمٰا نَسِيٰا حُوتَهُمٰا فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَباً ٦١ فَلَمّٰا جٰاوَزٰا قٰالَ لِفَتٰيهُ آتِنٰا غَدٰاۤئَنٰا

بمجمع میانه اندو فراموش کردند ماهیشانرا پس فرا گرفت راهش را در دریا نقبی پس چون گذشتند گفت موسی مرجوانش بیاور چاشتهٔ ما

لَقَدْ لَقِينٰا مِنْ سَفَرِنٰا هٰذٰا نَصَباً ٦٢ قٰالَ اَرَاَيْتَ اِذْ اَوَيْنٰا اِلَى الصَّخْرَةِ فَاِنّي نَسِيتُ الْحُوتَ

بدرستیکه دیدیم از سفرمان این تعبی گفت یوشع آیا دیدی هنگامیکه ماوا گزیدیم آن سنگ پس بدرستیکه من فراموش کردم

وَ مٰا اَنْسٰانِيهُ اِلاَّ الشَّيْطٰانُ اَنْ اَذْكُرَهُ وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَباً ٦٣ قٰالَ ذٰلِكَ مٰا كُنّٰا

آن ماهی را و از یادمن نبرد آنرا مگر شیطان که مذکور سازم او را و گرفت راهش را در دریا عجبی گفت آنست آنچه ما بودیم

نَبْغِ فَارْتَدّٰا عَلٰي آثٰارِهِمٰا قَصَصاً ٦٤

که میجستیم پس برگشتند بر اثرهاشان پی جویان

حکایت موسی علیه السلام و رفاقت او با خضر علیه السلام

قصه موسی و خضر آمد بپیش
بیستم زانال کنم پیوسته بیر
پس رسیدند از پس رنج ودم
ماهی پخته که گفتش کردگار
پس تجاوز چون نمودند ار حدود
آن طعام ما برون آر از بنه
گفت داری تو خبر کردیم جا
کاگهی ندهم تو راز آن در طلب
گفت موسی اینست آنچیزیکه ما
تا بدانجائی رسیدند از قدم

حق بیان کرد آنچه در قرآن خویش
سوی بحر و در کسب علم وخبر
مجمعیرا که بدان پی دوبیم
ره نماید او برا بر سوی یار
یعنی از مجمع که حقشان گفته بود
که بسی گشتیم خسته و گرسنه
چون کنار چشمه در آن صخره ما
راه خود بگرفت در بحر اوعجب
در پیش بودیم در صبح و مسا
که بدانجا رفته بد ماهی بنم

گفت موسی با جوانمردش که بود
تا رسم بر مجمع البحرین بار
در کنار بحر کردند آرمان
راه خود بگرفت در دریا چنان
روز دیگر چونکه آمد چاشتگاه
زین سفر دیدیم افزون رنجها
کردم از ماهی فرامش درنهاد
هر کجا میرفت می شد راه باز
باز پس گشتند بر آثار خویش
پس رهی دیدند خشك و بس گشاد

یوشع ابن نون در آن هنگام رود
میروم یا من زمانی بس دراز
ماهی خود را فراموش از مکان
که نبردانه شود مهدی روان
گفت موسی مر فتی را بردراه
تا چه باشد قسم ما از گنجها
وان نبرد الا که شیطانم زیاد
هم زمین بحر خشك از امسار
از پی آن رهی که رفت پیش
اندر آن گشتند وارد را عماد

فَوَجَدٰا عَبْداً مِنْ عِبٰادِنٰا آتَيْنٰاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنٰا وَ عَلَّمْنٰاهُ مِنْ لَدُنّٰا عِلْماً ٦٥ قٰالَ لَهُ مُوسٰي

پس یافتند بنده از بندگانمارا که داده بودیم او را رحمتی از نزد ما وآموخته بودیم او را از نزد ما علمی گفت مر او را موسی

هَلْ اَتَّبِعُكَ عَلٰي اَنْ تُعَلِّمَنِ مِمّٰا عُلِّمْتَ رُشْداً ٦٦ قٰالَ اِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْراً ٦٧ وَ

آیا پیروی کنم ترا بر آنکه بیاموزی از آنچه آموخته شده برای رسیدن بحق گفت بدرستیکه تو هرگز نمیتوانی بامن صبر کردن و

كَيْفَ تَصْبِرُ عَلٰي مٰا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْراً ٦٨ قٰالَ سَتَجِدُنِي اِنْشٰاۤءَ اللّٰهُ صٰابِراً وَلاٰ اَعْصِي لَكَ اَمْراً ٦٩

چگونه صبر میکنی بر آنچه احاطه نکرده بآن از راه دانش گفت زودی بیابی مرا اگر خواسته باشد خدا صبر کننده و نافرمانی نکنم مر ترا در کاری

قَالَ فَاِنِ اتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْئَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتّٰي اُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْراً ٧٠

گفت پس اگر پیرو شوی مرا پس مپرس مرا از چیزی تا آنکه ابدا کنم برای تو از آن یادی را

دلالت نمودن حضرت موسی مر خضر علیه السلام را

بندهٔ پس از عدم یافتند / با ارادت سوی او بشتافتند
بندهٔ کز ما بدش بخشایشی / داشت اندر حال فضل آسایشی
دانشی آموختم از خود باو / علم باطن بود آن یکتاگو
گفت موسی مر ورا اندر زمن / پیروی آیا نمایم از تو من
خود بشرط آنکه از علمت مرا / می بیاموز آنچه از رشد وهدا
راچه آنرا از تو آموزانده اند / سوی تو بر کسب آنم خوانده اند
گفت هرگز استطاعت نبودت / صبر با من آنچنانکه بایدت
گفت چون صابر نباشم گفت زان / که توئی بیصبر از حکم و بیان
جمله احکامت برروی ظاهر است / ور حقایق نیستو عقدهٔ صابر است
شاید از من امری آید در ظهور / که نداند حکمتش را بی قصور
چون شوی صابر بر آنچه از خطر / که بر آن نبود احاطه در خبر
گفت باشد زود که بینی مرا / صابر اندر کار گر خواهد خدا
ناورم عصیان برادر هیچ کار / گرچه باشد آنچه بینم ناگوار
گفت پس گر پیروی آری ز من / پس مپرس از من ز چیزی بر علن
تا کنم من بر تو احداث از بیان / ابتدا یعنی مکن تو خود بیان
باید احداث سخن باشد ز من / حکمتش تا کشف سازم بی سخن

فَانْطَلَقَا حَتّٰي اِذَا رَكِبَا فِي السَّفِينَةِ خَرَقَهَا قَالَ اَخَرَقْتَهَا لِتُغْرِقَ اَهْلَهَا لَقَدْ جِئْتَ شَيْئاً اِمْراً ٧١

پس رفتند تاچون سوار شدند در کشتی سوراخ کرد آنرا گفت آیا سوراخ کردی آنرا تا غرق کنی اهلش را هر آینه بدرستیکه آوردی چیزی ناشایسته

قَالَ اَلَمْ اَقُلْ اِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْراً ٧٢ قَالَ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ وَلَا تُرْهِقْنِي مِنْ اَمْرِي عُسْراً ٧٣ فَانْطَلَقَا حَتّٰي اِذَا لَقِيَا غُلَاماً فَقَتَلَهُ قَالَ اَقَتَلْتَ نَفْساً زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئاً نُكْراً ٧٤

گفت آیا نگفتم بدرستیکه و هرگز نتوانی با من صبر کردن گفت مؤاخذه مکن مرا بآنچه فراموش کردم و مرسان مرا از کارم دشوار را پس رفتند تاچون دیدند پسری را پس کشت اورا گفت آیا کشتی نفسی پاک را بغیر قصاص نفسی پس بحقیقت آوردی چیز قبیحی را

قَالَ اَلَمْ اَقُلْ لَكَ اِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْراً ٧٥ قَالَ اِنْ سَئَلْتُكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَاحِبْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْراً ٧٦ فَانْطَلَقَا حَتّٰي اِذَا اَتَيَا اَهْلَ قَرْيَةٍ اِسْتَطْعَمَا اَهْلَهَا فَاَبَوْا اَنْ يُضَيِّفُوهُمَا فَوَجَدَا فِيهَا جِدَاراً يُرِيدُ اَنْ يَنْقَضَّ فَاَقَامَهُ قَالَ لَوْ شِئْتَ لَاتَّخَذْتَ عَلَيْهِ اَجْراً ٧٧

گفت آیا نگفتم مر ترا بدرستیکه و هرگز نتوانی با من صبر کردن گفت اگر بپرسم ترا از چیزی پس از آن رفاقت مکن با من بحقیقت رسیدی از نزد من بعذر پس رفتند تاچون رسیدند باهل قریه خواستند طعام از اهلش پس ابا کردند که مهمانی کنند آندو را پس یافتند در آن دیواری که میخواست که فرود آید پس راست کرد آنرا گفت اگر خواسته بودی هر آینه گرفته بودی بر آن مزدی

مصاحبت نمودن موسی و خضر علیهما السلام

کرد موسی آن تمام از وی قبول / پس روان گشتند هر سه بی نکول
تا که اندر ساحل دریا سوار / بر سفینه هر سه گشتند آن سه یار
خضر پنهان ز اهل کشتی نابرر / کرد سوراخ آن سفینه بیحذر
لوحی از الواح آن برکند زود / چند جا سوراخ کشتی را نمود
گفت موسی فلک را کردی تو غرق / اهل آنرا تا کنی آیا تو غرق
امری آوردی که بس باشد شنیع / زان عجب‌تر نیست چیزی بر مطیع
خضر گفت آیا نگفتم در عهود / صبر با من خود تو نتوانی نمود
دید موسی داخل از آن ثقبه آب / در سفینه نامد اندر انقلاب
یافت پس کان معجز است و حکمت است / گرچه آن دور رسوم صور نیست
گفت موسی لاتؤاخذنی که من / رفته بود از یادم آن عهد کهن
از تو خواهم عذر اندر اعتراض / سخت پس بر من مگیر از انقباض
پس برون رفتند از کشتی بگاه / در دهی وارد شدند از گرد راه

يا غلامان يك غلامى ديد او — ساز خط و مشكموى و ماهرو
گفت موسى كشى اين نفس زكى — خود تو آيا بيكنه در كودكى
ظاهر او از قتل ناحق بود پاك — بيگناه اورا چرا كردى هلاك
گفت آيا من نگفتم نيست — صبر با من نيست هرگز ممكنت
پس مشو با من مصاحب در سخن — زانكه بر عذرى رسيدستى ز من
پس برفتند آن سه يار از آن مقام — بر دهى گشتند وارد وقت شام
خواستند از اهل ده نان و طعام — از ضيافتشان اباء كردند هم
داد استحكام با سنگ و گلش — بر فتادند چونكه ديد او مايلش
راست كردى از چه پس ديوارشان — بى مزدى آمدى بر كارشان

بركنارش خواندو كشتش بيدرنگ — يا نبى توفتش يا سر بسنگ
غير از آنكه كشته نفسى را بجاس — كشته باشد تا بر او واجب قصاص
چيزى آوردى بظاهر ناپسند — در شريعت نيست جز زشت و نژند
گفت زين پس گر كنم چيزى سؤال — از تو شايد گيرى از من گر ملال
باشى از همراهيم معذور تو — شاندار خود كردى از من دور تو
خواستند ايشان كه تا داخل شوند — بسته بد در وار نگشودند بند
يافتند آنجاى ديوارى بلند — خواست كافتد قائمش كرد ارجمند
گفت موسى اهل اين قريه بما — نه طعامى بار دادند و نه جا
خواستى گر ميگرفتى در مقام — اجرتى كز آن خريم آيا طعام

قَالَ هٰذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا ٧٨ أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ

گفت اينست جدائى ميان من وميان تو بزودى خبر دهم ترا به تفسير مال آنچه نتوانستى بر آن صبر كردن اما كشتى پس بود

لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا

از مسكينانى كه كار ميكردند در دريا پس خواستم كه معيوب كنم آن را و بود در پيش راه ايشان پادشاهى كه ميگرفت هر كشتى را بغصب

٧٩ وَأَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنَيْنِ فَخَشِينَا أَنْ يُرْهِقَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا ٨٠ فَأَرَدْنَا أَنْ يُبْدِلَهُمَا

واما پسر پس بودند والدينش دو مؤمن پس ترسيديم كه تكليف كند آن دو را زياده روى در عصيان و كفر پس خواستيم كه بدل دهد آن دو را

رَبُّهُمَا خَيْرًا مِنْهُ زَكٰوةً وَأَقْرَبَ رُحْمًا ٨١ وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ

پروردگارشان بهتر از او در پاكى و نزديكتر در عطوفت واما ديوار پس بود از دو پسر كه دو يتيم اند در شهر و باشد

تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا رَحْمَةً

در زيرش گنجى از آن دو وبود والدين اين دو نكوكار پس خواست پروردگار تو كه برسند بقوتشان و بيرون آوردند گنجشان را برحمتى

مِنْ رَبِّكَ وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي ذٰلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا ٨٢

از پروردگار تو و نكردم آن را از راه خود اينست تفسير مال آنچه نتوانستى بر آن صبر كردن

مفارقت نمودن خضر از موسى عليهما السلام

گفت خضر آمد زمان افتراق — در ميان ما و تو هذا فراق
زودت آگه سازم از تعبيرشان — كز شكيبش پس تو باشى ناتوان
آن سفينه بود اما در پسند — اندر آن در يا ز محتاجان چند
پس اراده كردم از امر خدا — تا كنم معيوب خود آن فلك را
ميربايد غصب هر جا كشتىء است — كان بود بوياكه بچشم عيب نيست
صاحبان آن نكلى با اميد — هم نكردند از معاش واز نويد
پس بترسيديم كايشان را رسد — كفر و طغيان از وجود آن ولد
بهتر از روى زكاو رحم رفق — كون او با نظم كون آيد بوفق
حكم شرح اين نيست كارى اشتباه — كز چه كشت او آن پسر را بيگناه
اصلش آن باشد كه نقاش آرزدود — نقش خود راعيب نبود در وجود
مد پدرشان مرد نيكى از خواص — گنج دارد بر يتيمان اختصاص
خلق ميبردند مال كودكان — خواست پس پروردگار آن را نهان

گفته بودى اعتراض ارشد سه بار — ترك كن بامن دگر صحبت مدار
ظاهرش ديدى و بودى بى خبر — زانچه در باطن بد از تو مستتر
ده برادر پنج بيمارند و پير — پنج در بحرند عامل بس فقير
زانكه باشد پادشاهى در عقب — غاصب و جبار و بيرحم وادب
كردم آن معيوب تا يابد امان — از شرور غاصبان و ظالمان
وان غلام كشته گشته پس بداو — خود شقى و والدينش بس نكو
خواستيم آن پس كه حق بدهد عوض — بكترزاو آن دورا دور از مرض
اينقدر باشد بفهم عامه خوب — آگه او باقيست علام الغيوب
گفته بود او خود كه منمايد براست — امر من باشرع وظاهر اين بجاست
وان جدار اما بود از دو يتيم — زير آن گنجيست پنهان اى كليم
گر كه مى افتاد ماانا اين جدار — ميشد از زيرش مگر گنج آشكار
تارسند آن هر دو بر رشد و تميز — گنج را يابند بيحرف و ستيز

زان سبب کردم من این دیوار راست ... تا بدانی رمز امری کز خدا ست
نفس باشد غاصب فلك بدن ... از ریاضت تن رهد زاو بی سخن
شرح آن هرجا مکرر گفته‌ایم ... در معنی بس مفصل سفته ایم
او چه گردد کشته این ظاهر شود ... مستقیم از خضر صاحب سر شود
رسته چون ازقوه‌های طبع پاك ... هست نزدیك آنکه تا گردد هلاك
پس نماید دست خضر آنرا قوی ... در کمالات و صفات معنوی
این بود تعبیر آنها از جمیع

آن سفینه تن بود کاورا شکست ... در ریاضت تا زشر نفس رست
کشتن نفس است قتل آنغلام ... کار غلب از قتل اوگردد بکام
هست نفس مطمئنه آن جدار ... کان پس از اماره گردد نانوبار
زانکه گردد از ریاضات زیاد ... بی ز حرکت بی ز قوت چون جماد
حال او را کرده تغییر از سد ... برحذاری گاو بفتادن رسد
این اشارت بس بود در این مقام ... هست در تفسیر شرحش بالتمام
که تو در صبرش نبودی مستطع

وَ يَسْئَلُونَكَ عَنْ ذِي الْقَرْنَيْنِ قُلْ سَأَتْلُوا عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْراً ٨٣ اِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْاَرْضِ وَآتَيْنَاهُ

ومیپرسندترا از ذی القرنین بگو زودی خواهم خواند بر شما از او بیانی بدرستیکه ما تمکن دادیم در زمین وادادیمش

مِنْ كُلِّ شَيْئٍ سَبَباً فَاَتْبَعَ سَبَباً ٨٤ حَتَّى اِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ

از هر چیزی سببی پس از پی رفت سببی را تاچون رسید بجای غروب کردن افتاب یافت او را که غروب میکند در چشمهٔ لای دار

وَ وَجَدَ عِنْدَهَا قَوْماً ٨٥ قُلْنَا يَا ذَالْقَرْنَيْنِ اِمَّا اَنْ تُعَذِّبَ وَ اِمَّا اَنْ تَتَّخِذَ فِيهِمْ حُسْناً ٨٦ قَالَ

و یافت نزد آن گروهی را گفتیم ای ذوالقرنین یاعذاب میکنی ایشان را ویا آنکه میگیریم از ایشان نیکوئی را گفت

اَمَّا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ ثُمَّ يُرَدُّ اِلَى رَبِّهِ فَيُعَذِّبُهُ عَذَاباً نُكْراً ٨٧ وَ اَمَّا مَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ

اما آنانکه ظلم کرد پس زود باشد که عذاب کنیم او را پس برگردانیده شود بسوی پروردگارش پس عذاب کند او را عذابی سخت و اما آنانکه ایمان آورد و کرد کار

صَالِحاً فَلَهُ جَزَاءً الْحُسْنَى وَ سَنَقُولُ لَهُ مِنْ اَمْرِنَا يُسْراً ٨٨

خوب پس مر او راست پاداش نیکی و بزودی خواهیم گفت مر او را از فرمان خود آسانی

بك شنو تفصیل ذوالقرنین نار ... گر تو پرسند ای رسول دلنواز
مر ورا خوانند ذوالقرنین ازآن ... که دو قرن گشت بر گرد جهان
یا که شاه ظاهر و باطن بداو ... یا که بود است او اصیل ازهردوسو
نیست قصد از شخص او تا بوده چون ... قصه اش فرموده حق بهر نمون
ما باو دادیم مکنت از طلب ... در زمین هم ازهر آنچیزی سبب
تا رسد آنجا که میشد آفتاب ... مرفرو در چشمهٔ از گرم آب
یا بکش این قوم را از چارسو ... یا که هل ما بیشان شرع نکو
زود باشد ما کنیم او راعذاب ... میکشیم آن هرچه باشید از شتاب
وانکه مؤمن گردد و شایسته کار ... پس جزای نیك باید بیشمار

بوده آن اسکندر از روی کلام ... پادشاه مشرق و مغرب تمام
یا که بودش در تصرف غرب وشرق ... نافذ امرش هردوسو را همچوبرق
یا دو قرن از مردمان در دوراو ... برگذشتند از جهان رنك و بو
زود باشد گو که تا خوانیم ما ... قصه و اخبار او را بر شما
کان وسیله بودش اندر کارها ... میشد از پی هرسبب راهر کجا
یافت نزد آن گروهی بت‌پرست ... ما باو گفتیم از حکم الست
قال اما من ظلم یعنی ستم ... کرد هر کس یافت زان پاداش هم
هم چو بر پروردگارش گشت رد ... پس کند اوراعذابی سخت و بد
زود باشد که ورا گوئیم ما ... کاری آسان زامر خود کامل جزا

ثُمَّ اَتْبَعَ سَبَباً ٨٩ حَتَّى اِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَطْلُعُ عَلَى قَوْمٍ لَمْ نَجْعَلْ لَهُمْ مِنْ

پس از پی رفت سببی را تاچون رسید بجای برآمدن آفتاب یافت آنرا که برمی آید بر گروهی که نگردانیده بودیم برای ایشان از

دُونِهَا سِتْراً ٩٠ كَذٰلِكَ وَ قَدْ اَحَطْنَا بِمَا لَدَيْهِ خُبْراً ٩١ ثُمَّ اَتْبَعَ سَبَباً ٩٢ حَتَّى اِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ

پیش از آن پوششی همچنین و بدرستیکه احاطه داشتیم بآنچه بود نزد او از روی آگاهی پس از پی رفت سببی را تاچون رسید میانه دو سد

وَجَدَ مِنْ دُونِهِمَا قَوْماً لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلاً ٩٣ قَالُوا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ اِنَّ يَأْجُوجَ وَ مَأْجُوجَ

یافت از پیش آندوتا گروهی را که نزدیك نبودند که بفهمند سخنی را گفتند ای ذوالقرنین . بدرستیکه یأجوج ومأجوج

مُفْسِدُونَ فِي الْاَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجاً عَلٰى اَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُمْ سَدّاً ٩٤ قَالَ مَا

فساد کنندگانند در زمین پس آیا نگردانیم برای تو خرجی بر آنکه سازی میانهٔ ما و میانهٔ ایشان سدی گفت آنچه

مَكَّنِّي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ فَاَعِينُونِي بِقُوَّةٍ اَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ رَدْماً ٩٥ آتُونِي زُبَرَ الْحَدِيدِ

تمکین داده مرا در آن پروردگار من بهتر است پس مدد کنید مرا بقوتی که بسازم میان شما و میان ایشان سدی بیارید نزد من پارچه‌های آهن

حَتّٰى اِذَا سَاوٰى بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ قَالَ انْفُخُوا حَتّٰى اِذَا جَعَلَهُ نَاراً قَالَ آتُونِي اُفْرِغْ عَلَيْهِ قِطْراً

تا وقتیکه برابر شود میانهٔ آن دو کوه گفت بدمید تا وقتی که گردانید آنرا آتش گفت بیارید نزد من تا بریزم بر آن مس گداخته

٩٦ فَمَا اسْطَاعُوا اَنْ يَظْهَرُوهُ وَ مَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْباً ٩٧ قَالَ هٰذَا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّي ٩٨ فَاِذَا جَاءَ

پس نتوانستند که بالا روند آنرا و نتوانستند مر او را سوراخ کردن گفت این رحمتی است از پروردگارم پس چون آید

وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ وَ كَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقّاً ٩٩

وعده پروردگار من میگرداندش ریزه ریزه و باشد وعدهٔ پروردگار من حق

پس ربی شد سبب را در رجوع — تا رسد آنجا که خود یابد طلوع
همچنان بود امر او که علم ما — کرد احاطه از خبر ما باورا
گشت تابع پس سبب را از وجوه — تا رسید او در میان هر دو کوه
پس بذوالقرنین گفتند آنگروه — با اشارت با مترجم پیش کوه
از پس اینکوه چون آیند در — میبرند و میخورند از خشك وتر
ماتو را آریم خرج از مال خود — تا کشی آیا میان ما تو سد
گفت تمکین داده در من کارساز — اندر آن یعنی زمالم بی نیاز
همچو سنگ وچوب وآهن بشمار — تا کشد سدی میانشان استوار
تا مساوی شد میان هر دو کوه — سخت و محکم ساخت سدی باشکوه
یکصد و پنجاه گز سدی بکند — تا مساوی گشت با کوه بلند
نتوانستند کز آلات خویش — ثقبهٔ در وی کنند احداث بیش
پس چو آید وعدهٔ پروردگار — سازد آنرا خرد و مردار هر کنار
چونکه ذوالقرنین آسد بر نهاد — عزم زان پس کرد بر فتح بلاد

یافت طالع شمس را در خوششی — بر گروهی که نبدشان پوششی
یا حدود و مکنش بود آنچنان — که محیط الا که حق بودی بر آن
یافت قومی پشت آن کوه از سنج — که زبانی میفهمیدند هیچ
در زمین یاجوج ومأجوج آشکار — میکنند افساد از هر رهگذار
بهر ما بر خوردی مانند خر — نی ز حیوان و مواشی یا جهیز
آنچه خواهی آورمت ما جمیع — تا کشی ما بین ما سدی رفیع
پس مرا یاری کنید از چیز ها — یعنی از اسباب و آلاتی شما
پس زمین را کند تا نزدیك آب — قطعها افکند ز آهن بیحساب
گفت آهنها بآتش بر دمید — تا که بر بالای آن ریزم حدید
ناتوان گشتند مر یأجوجیان — تا برآیند ایچ بر بالای آن
گفت اینکه یافتید آسایشی — از خدای من بود بخشایشی
وین زآثار قیامت بی خطاست — وعدهٔ حق باشد آن بر صدق وراست
خلق را میخواند بر توحید ودین — یکجهت بر قلع و قمع مشرکین

وَ تَرَكْنَا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ وَ نُفِخَ فِي الصُّورِ فَجَمَعْنَاهُمْ جَمْعاً ١٠٠ وَ عَرَضْنَا جَهَنَّمَ

و وا میگذاریم بعضی ایشان را آن روز که باضطراب داخل میشوند در بعضی و دمیده شد در صور پس جمع کردیم ایشان را جمع کردنی و نمودار کردیم دوزخ را

يَوْمَئِذٍ لِلْكَافِرِينَ عَرْضاً ١٠١ اَلَّذِينَ كَانَتْ اَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنْ ذِكْرِي وَ كَانُوا لَا يَسْتَطِيعُونَ

آن روز برای کافران نمودار کردنی آنانکه بود چشمهاشان در پرده از یاد من و بودند که نمیتوانستند

سَمْعاً ١٠٢ اَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا اَنْ يَتَّخِذُوا عِبَادِي مِنْ دُونِي اَوْلِيَاءَ اِنَّا اَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ

شنیدن آیا پس پنداشتند آنانکه کافر شدند که بگیرند بندگان مرا از غیر من صاحبان بدرستیکه ما آماده کردیم دوزخ را

لِلْكَافِرِينَ نُزُلاً ١٠٣ قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْاَخْسَرِينَ اَعْمَالاً ١٠٤ اَلَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا

از برای کافران ماحضری بگو آیا خبر شما را بزیان کارتر آن در کردارها آنانکه ضایع شد سعیشان در زندگی دنیا

وَ هُمْ يَحْسَبُونَ اَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً ١٠٥

و ایشان می پندارند که ایشان خوب میکنند کار را

جن وانس اعنی ز روی اضطراب
عرض گردانیم دوزخ را عیان
هم بنتوانند بشنیدن نکوش
غیر من گیرند یعنی اولیا
یا کنیم آماده پس بی حایلی
آنکه ضایع گشت وکم از کجروی
اصل طاعت را که تصدیق دلست

واگذاریم اندران روز خروج
در هم آمیزند همچون موج آب
اندران روز از برای کافران
قول حق و آیات را از فقد هوش
از بتان یا از ملایك و انبیا
مر جهنم کافران را منزلی
سعی ایشان در حیوة دنیوی
طاعت او زایمان نباشد باطل است

بعضشان را باز فی معنی یموج
پس دمیده مشود در صور دم
آنکسانکه چشمهاشان در غطا
میکنند این کافران آیا گمان
یعنی آیا جز من ار گیرند دوست
کو دهم آیا خبر من بالعیان
هستشان طاعات از روی ریا
میکنند اینسان گمان در کارها

جمع پس سازیم ایشان را بهم
باشد از ذکر اعنی از آیات ما
آنکه گیرند از عبادم دوستان
هیچ نفعی بهرشان در جستجوست
در عمل از بدترین خلقتان
ی که ار اخلاص وایمان وولا
که .کو کارند از پندار ها

أُولٰئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَ لِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَزْناً ١٠٦

آنها آنانند که کافر شدند بآیتهای پروردگارشان وملاقتش پس ناچیز شد کردارهاشان پس قرار نمیدهیم برای ایشان روز قیامت وزنی

ذٰلِكَ جَزَآؤُهُمْ جَهَنَّمُ بِمَا كَفَرُوا وَ اتَّخَذُوا آيَاتِي وَ رُسُلِي هُزُواً ١٠٧ اِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا

اینست پاداش ایشان دوزخست سبب آنکه کافر شدند و فرا گرفتند آیتهای مرا ورسولان مرا باستهزاء بدرستیکه آنانکه گرویدند وکردند

الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلاً ١٠٨ خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حِوَلاً ١٠٩ قُلْ لَوْ

کارهای شایسته باشد برای ایشان بهشتهای فردوس منزلی جاویدان در آنها که نجویند از آنها انتقالی بگو اگر

كَانَ الْبَحْرُ مِدَاداً لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ اَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَ لَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَداً

بودی دریا مداد از برای سخنان پروردگارم هر آینه آخر شدی دریا پیش از آنکه آخر شود کلمات پروردگارم واگرچه آورده بودیم مثل آن را مدد

١١٠ قُلْ اِنَّمَا اَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحٰي اِلَيَّ اَنَّمَا اِلٰهُكُمْ اِلٰهٌ وَاحِدٌ فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ

بگو جز این نیست که من آدمی ام مانند شما که وحی فرستاده میشود که نیست خدای شما مگر خدای یکتا پس کسیکه باشد که امید دارد ملاقات پروردگارش

فَلْيَعْمَلْ عَمَلاً صَالِحاً وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ اَحَداً

پس باید بکند کار شایسته وشریك سازد در پرستش پروردگارش احدیرا

این گروهند آنکه بر آیات رب
پس تبه گردید مر اعمالشان
آن جزاشان دوزخ آمد در پسند
وانکسانکه بگرویدند و عمل
جاودانند اندر ان دار المقر
بحر گردد فانی از آن بیشتر
حکمتش را نیست حدو انتها
جز که وحی آید سوی من زحق
پس هر آنکو هست از پروردگار

کشته کافر بیسشان ره در طلب
تا چه باشد در قیامت حالشان
بهر آنچه از خود سری کافر شدند
بر نکوئی کرده اند از هر محل
زان نجویند ایچ مرجای دگر
که کلام رب من آید بسر
آنقدر گوید که دارد اقتضا
او بود یکتا بذات از ما خلق
در جزای فعل خویش امیدوار

وز لقای حقتعالی بیسبب
پس میزانی سنجیم ایچ ما
وانکه بگرفتند آیات مرا
باشد ایشانرا ز تعظیم رسل
کو شود بحر از نوشتن وامداد
مثل آن بحر آوریم ار هم مداد
کو جز این نبود که من باشم بشر
غیر از این نبود که معبود شما
باید او پس تا کند اعمال نیك

همچو بیماری کو را ماند از طبب
آنچه کردند از عمل روز جزا
هم رسولانم بهزو واحتری
بر جزا جنات فردوس نزل
در کلام رب من ار هر مراد
یعنی ار مثلش کنیم آنرا زیاد
چون شما در وضع وطبع و خواب و خور
واحد است و بی نظیر ار ماسوی
کس بطاعت نورد باوی شریك



سورة مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثَمَانٌ وَ تِسْعُونَ آيَاتٍ وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشندهٔ مهربان

كٓهٰيٰعٓصٓ ذِكْرُ رَحْمَةِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَرِيَّا ٢ اِذْ نَادٰي رَبَّهُ نِدَآءً خَفِيًّا ٣ قَالَ رَبِّ اِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ

بیان رحمت کردن پروردگار تواست بنده اش زکریا هنگامیکه خواند پروردگارش را خواندنی پنهان گفت پروردگارا بدرستیکه سست شد استخوان

مِنِّي وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا ٤ وَلَمْ اَكُنْ بِدُعَآئِكَ رَبِّ شَقِيًّا ٥ وَ اِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَآئِي

ازمن ومشتعل شد سرازراه پیری ونشده ام بخواندن تو ای پروردگارم محروم وبدرستیکه من میترسم از بنی اعمام از بعدم

وَكَانَتِ امْرَاَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا ٦ يَرِثُنِي وَ يَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ

وباشد زنم نازاینده پس ببخش مرا از نزدت ولی که میراث بردار من ومیراث بردار ازآل یعقوب وبگردانش ای پروردگارم

رَضِيًّا ٧ يَا زَكَرِيَّا اِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيٰى ٨ لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا ٩ قَالَ رَبِّ اَنّٰي

پسندیده ای زکریا بدرستیکه ما مژده میدهیم ترا به پسری که نام او یحیی است که نگردانده ایم مراو را از پیش همنامی گفت ای پروردگارمن

يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَ كَانَتِ امْرَاَتِي عَاقِرًا وَ قَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْكِبَرِ عِتِيًّا ١٠

از کجا میشود مرا پسری وباشد زنم نازاینده وبدرستیکه رسیده ام از پیری بنهایت ناتوانی

بعد بسم الله الرحمن الرحیم
کاف هست از سر کان الله کان
بود و غیر از بود او بودی نبود
امتیاز اعنی که از برهان ذات
اکبر اعنی زانکه آید در نعوت
بس کبیر از خلق و کافی بر عباد
کرد ایجاد خلایق از کرم
هست هستیها تمام از هست او
نیست یا بست وجودی بل بعون
سر و جهر اعنی که از وجه وجود
ها اشارت پس بهادی زین رهست
عین یعنی در مقام علم ذات
یعنی آنچه شد پدید از زشت و خوب
صاد یعنی صادقست او در کلام
اینست تحقیقی صحیح و معتبر
کاف وها یا عین وصاد است المراد
خواند چون پروردگارش رانهان
گشت پیری از سرم افروخته
من بترسم از موالی بعد خود
پاك فرزندی که باشد یار من
هم ورا گردان توای پروردگار
نافریدستیم اورا پیش از این

کوست باب علم الله العلیم
کان قول آن یکون الخلق آن
هم نخواهد بود بودی در وجود
خود بود برهان خود سلطان ذات
کی شناسد مرده وصف لایموت
در کمال و در کرم کامل وشاد
آن کرم که برتر است از کیف وکم
وزمی توحید او سر مست او
گشت ساری تارسد هستی بکون
رهنما شد در نزول و در صعود
داند این کز راه ورهبر آگهست
گشت ثابت عین جمله ممکنات
خلق کرد از عدل علام الغیوب
یا بوعده آنچه داد از هر مقام
کو بود در کاف و ها رمز ذکر
رحمت رب تو بر عبدش بیاد
خواند نی با نطق و دل نی بادبان
سارش اعنی عظم ولحم سوخته
کز شر از آل یعقو بند و بد
بعد من اولی بود در کار من
بررضای خویشتن شایسته کار
ما سمیتی کش بود نامی چنین
زانکه نازاینده میباشد زنم

کن الها شرح صدرم را زیاد
پیش از آن یعنی که باشد هیچ شیء
همچنانکه بوده خواهد بود نار
در ظهور اسم شاید گر فقیر
وصفها در قدر عقل مردم است
کامل اندر وصف وخلق وعز ونام
هاست حاکی از هویت در ثبات
با وجود آنکه عین هرشی است
چون بفرق از جمع آزادی شود
در نزول این خلق را ایجاد کرد
یا بود در علم و افعال جمیل
یافت برعدل احقاق اقتضا
هستیش یعنی چنان بد مقتضی
یا که صنعش جمله بر صدقست وحق
لیك برسر صفی بس لامع است
ذکر رحمت باشد از پروردگار
گفت ای پروردگارم گشت سست
من نبودم هرگز اندر خواندنت
زوجه ام نازاست و از سن ممتلی
باشد او از مال من میراث بر
ای زکریا ما تورا بر آن غلام
گفت ای پروردگار من چسان
کرده پیری خشك اعصاب وتنم

تو نحق کهیعص
بود اندر بود خود موجود وی
نیست تا بودش وجودی زامتیاز
خواندش کافی نحلق وهم کبیر
ورنه کی از کنه بحر آگه خم است
در کمال ذات خود فوق التمام
کاوست ساری در تمام ممکنات
مطلق از اشابدات خود وی است
خلق را در جهر وسرهای دشود
در صعود از راه ایمان شاد کرد
بر یدالله فوق ایدیهم دلیل
اینست تعبیر از علی العرش استوی
کافرید او را خود آندات العلی
ذات صمدانی بحق ما خلق
که مطابق این بیان با واقع است
بنده خود مر زکریا رابکار
استخوان من که بد سخت ودرست
با امیدای رب من در مامنت
پس ببخش از نزد خود بر من ولی
همچنین از آل یعقوب آن پسر
مژده میدهیم کش یحیی است نام
بهر من باشد غلامی بر عیان

قَالَ كَذٰلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَ قَدْ خَلَقْتُكَ مِنْ قَبْلُ وَ لَمْ تَكُ شَيْئًا ١١ قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي

گفت همچنین گفت پروردگارت که آن برمن آسانست وبدرستیکه آفریدیم ترا از پیش ونبودی چیزی گفت پروردگارم بگردان برای من

آيَةً قَالَ آيَتُكَ اَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلٰثَ لَيَالٍ سَوِيًّا ١٢ فَخَرَجَ عَلٰي قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَاَوْحٰي

علامتی گفت علامت تو آنست که سخن نکنی با مردمان سه شب که صحیح باشی پس بیرون رفت بر قومش از محراب پس اشاره کرد

اِلَيْهِمْ اَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَ عَشِيًّا ١٣ يَا يَحْيٰى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَ آتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا ١٤ وَ

بایشان که نماز کنند بامداد وشبانگاه ای یحیی بگیر آنکتاب را بنیروی یزدانی ودادیمش حکم درکودکی و

حَنَانًا مِنْ لَدُنَّا وَ زَكٰوةً وَ كَانَ تَقِيًّا وَ بَرًّا بِوَالِدَيْهِ وَلَمْ يَكُنْ جَبَّارًا عَصِيًّا ١٥ وَ سَلَامٌ عَلَيْهِ

رحمتی ازنزدخود وپاکیزگی وبود پرهیزکار ونیکی‌کننده‌بوالدینش ونبود سرکش نافرمان وسلام براو

يَوْمَ وُلِدَ وَ يَوْمَ يَمُوتُ وَ يَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا ١٦

روزیکه‌زاده‌شدوروزیکه میمیرد وروزیکه‌برانگیخته‌میشودزنده

گفت جبریلش که در پیری تورا
بر من آسانست این کز قبل وی
گفت باشد این علامت که کلام
کرد اشارت سوی قومش بسته‌لب
چون تولد یافت یحیی پاك هوش
خودتوای‌یحیی‌بگیر اکنون کتاب
وحنانا من لدنا و زکوة

همچنین بدهیم این فرزند ما
کردمت خلق و نبودی هیچ‌شی
می نگوئی سه شبانروز تمام
تا که تسبیحش کنید از صبح‌وشب
گشت اندر کودکی بشمیمه پوش
زان نو حکمتها که دادیمت‌باب
بود پرهیزاز گناهش در ثبات
با در رحمت بروی آبروی که‌زاد

گفت جبریل این‌ز گفت‌کردگار
گفت یارب می بگردان بهر من
پس برون‌رفت‌او بسوی‌قوم‌خویش
قوم دا ستند کان‌وعده‌است‌راست
داشت بر طاعات روز وشب قیام
هم باو در کودکی دادیم ما
بود نیکوکار بس با ام و اب
روز موت وروز بعثش در معاد

گفت یعنی اینچنین پروردگار
یك علامت در ظهور این‌سخن
از مصلی بسته لب از حکم پیش
داده‌حق فرزنداورا‌انچه‌خواست
ساکن بیت الله اندرصبح و شام
علم و حکمت عقل وفهم و احتبا
نی که نافرمان و عاصی نی ادب

وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ اِذِانْتَبَذَتْ مِنْ اَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا ١٧ فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا

ویادکن در کتاب مریم هنگامیکه‌کناره‌گرید‌از اهلش درجائی شرقی پس‌گرفت ازپیش‌ایشان ستری

فَاَرْسَلْنَا اِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا ١٨ قَالَتْ اِنِّي اَعُوذُ بِالرَّحْمٰنِ مِنْكَ اِنْ كُنْتَ

پس‌فرستادیم بسویش‌روح‌خودجبرئیل‌را‌پس‌مانندشدمرانسانی‌رادرست‌اندام گفت بدرستیکه من‌پناه‌میبرم‌بخدای‌بخشنده‌ازتو اگرهستی

تَقِيًّا ١٩ قَالَ اِنَّمَا اَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِاَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا ٢٠ قَالَتْ اَنّٰى يَكُونُ لِي غُلَامٌ

پرهیزکار گفت‌نیستم‌من‌مگرفرستاده پروردگارتو تابه‌بخشم مرترا‌پسری پاکیزه گفت ازکجا باشد مرا فرزندی

وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ وَلَمْ اَكُ بَغِيًّا ٢١ قَالَ كَذٰلِكِ قَالَ رَبُّكِ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ

ومس‌نکرده‌مرا‌انسانی ونبوده‌ام بدکار گفت‌همچنین گفت پروردگارتوکه‌آن‌برمن‌آسانست‌وتاکردانیم‌آنرا‌آیتی‌ازبرای‌مردمان

وَ رَحْمَةً مِنَّا وَ كَانَ اَمْرًا مَقْضِيًّا ٢٢

ورحمتی ازما وباشد امری‌قرارداده‌شده

کن بقرآن یاد مریم را چو او
بود هنگام طلوع آفتاب
هست دوری از مقام طبع‌ونفس
پس فرستادیم روح القدس را
صورتی روشن تر از مهرمنیر
ناگهان پیداشد اورا در عیان
عفت مریم نگر کاو بر اله
تا نگیرد بر من ازکار توتنك
یا مگر نبود ترا ترس از اله
پس‌من از بد بین بحق‌گیرم‌پناه
او فرستاده مرا بی اشتباه

گوشهٔ بگرفت از یار و عدو
اندمکان شرق وین باشدصواب
وز قوا های طبیعت گاه رفس
سوی‌او چون گشت پاك‌ازناروا
دلفریب و دلنشین و دلپذیر
روح‌قدس از لامکان‌اندرمکان
ازچنان صورت بجان‌جوید پناه
پس ز نزد من برونشوبیدرنك
که چنین خیره کنی برمن‌نگاه
تا مرا در حصن خود داردنگاه
که‌تو از من سوی اوگیری پناه

از پی تطهیر در جائی که بود
نزد تاویل اتصالت ان بروح
پردهٔ بگرفت زایشان پیش رو
پس مصور شد بمریم درنظر
صورتی بس مستوی و معتدل
آب‌وگل‌راحق‌چوداداین‌اسطقس
گفت من گیرم پنه اندرنهفت
هیچ اگر از حق تو پرهیزنده
قصد خلوت باشدت بامن چنین
گفت من نبود جزاین‌کز‌ذوالمنن
من پناه هر پناه آرنده ام

جانب مشرق بتعیین و حدود
عالم قدس آن بود گاه فتوح
یا پس‌دیوار و کوهی رفت‌او
او بشکل آدمی نیکو سیر
همچو اندر سرّ عارف نوردل
تاچه سازد صورت ازروح‌القدس
ازتو بر بخشنده‌کش دست‌حفت
نیستی طاغی مطیع و بندهٔ
این نباشد از شان متقین
بر تو میباشم رسولی مؤتمن
در پناه خود نگهدارنده ام

مر پناه ممکناتم کرده حق
ور کهم پوشی تورو ارو منم
جبرئیلم من رسول ذوالجلال
نك نگارم نقش فرزندی زکی
از تعجب گفت مریم چون پسر
گفت جبریلش که آری نز نکاح
لی ز مردی یعنی اعطاء ولد

تا پناه آرند بر من ما خلق
رو بهر سوئی کنی آنسو منم
نیست بیرون هیچم ازحکم ومجال
مر تو را اندر رحم با زیرکی
باشدم زیرا سود ستم بشر
کس تورا بنموده مس هم نز سفاح
مینوانم کرد هر وقت ار سزد
وین مگر امریست مقضی ازامور

آنکه ار من میگریزی سوی او
ار من اینجا میگریزی بر کجا
کرده حقم نقش بنده ماسوی
وان بود پیغمبری کامل صفات
ار نکاحم بوده دست مرد دور
گفت مر پروردگارت ایك این
تا کنیم آن آیتی بر مردمان
رمه‌یروی حکم وهم یابدصدور

من خود آنم می مپوش ازمن تورو
رو کنی بر نا امیدی از رجا
تا نگارم نقش هر شیئی بجا
گر دم او مرده را باشد حیوة
هم نبودم زاهل غیّ یعنی فجور
بر من آسانست گرداری یقین
هم تو را باشد نقدرتها نشان

فَحَمَلَتْهُ فَانْتَبَذَتْ بِهِ مَكَانًا قَصِيًّا ٢٢ فَاَجَاءَهَا الْمَخَاضُ اِلٰى جِذْعِ النَّخْلَةِ قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ

پس بارگرفت باو پس کناره گزید باو درجائی قرارداده شده پس آوردش درد زادن بسوی تنه درخت خرما گفت ایکاش من مرده بوده

قَبْلَ هٰذَا وَكُنْتُ نَسْيًا مَنْسِيًّا ٢٤ فَنَادٰيهَا مِنْ تَحْتِهَا اَلَّا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا

پیش از این وبودم فراموش شده ازیادرفته پس ندا کرداورا عیسی یاجبرئیل ار زیرش که اندوه مدار که بدرستیکه گردانیده پروردگار ار تودرزیرت نهری

٢٥ وَهُزِّي اِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطْ عَلَيْكِ رُطَبًا جَنِيًّا ٢٦ فَكُلِي وَاشْرَبِي وَقَرِّي عَيْنًا فَاِمَّا

وبکش بسوی خود تنه درخت خرمارا که فرومیریزاند برتو رطب تازه چیده پس بخور وبیاشام وبیارام اورا چشم پس اگر

تَرَيِنَّ مِنَ الْبَشَرِ اَحَدًا ٢٧ فَقُولِي اِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمٰنِ صَوْمًا فَلَنْ اُكَلِّمَ الْيَوْمَ اِنْسِيًّا ٢٨ فَاَتَتْ

ببینی ازانسان احدیرا پس بگوی من نذر کرده‌ام برخدای بخشنده روزه پس سخن نکنم امروز آدمرا پس آورد

بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا ٢٩ يَا اُخْتَ هٰرُونَ مَا كَانَ اَبُوكِ امْرَاَ سَوْءٍ

اورا نزدقومش که برداشته بوداورا گفتند ای مریم بحقیقت آوردی چیزی عجب ای خواهر هرون نبود پدرت مرد بدی

وَمَا كَانَتْ اُمُّكِ بَغِيًّا ٣٠ فَاَشَارَتْ اِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا ٣١ قَالَ اِنِّي

ونبود مادرت بدکار پس اشاره کرد باو گفتند چگونه سخن گوییم با کسیکه باشددر گهواره کودك گفت بدرستیکه منم

عَبْدُ اللّٰهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا ٣٢ وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا اَيْنَمَا كُنْتُ وَاَوْصَانِي بِالصَّلٰوةِ وَ

بنده خدا داده مرا کتاب وگردانیده مرا پیغمبر وگردانیده مرا بابرکت هرجا باشم ووصیت کردمرا بنماز و

الزَّكٰوةِ مَا دُمْتُ حَيًّا ٣٣ وَبَرًّا بِوَالِدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا ٣٤ وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ

زکوة مادامیکه باشم زنده ونیکی بمادرم ونگردانیده مرا سرکش بدبخت وسلام برمن روزیکه زاده شوم

وَيَوْمَ اَمُوتُ وَيَوْمَ اُبْعَثُ حَيًّا ٣٥

وروزیکه میمیرم وروزیکه بر انگیخته شوم زنده

گشت مریم پس رضا بی فاصله
پس ورا آورد مر درد مخاض
پس ندا در داد از زیرقدم
گرکه دانی بوده این زالطاف او
از حدیث جاهلان بی ادب
تا بیاشامی و شوئی تن دراو
نخل خشکی که تورا باشدپیش

شد ز نفخ جبرئیلی حامله
سوی جذع النخلة با صد انقباض
جبرئیلش که مباش اینسان بهم
ار چه محزونی و درخجلت فرو
باش بی پروا نه درحزن و تعب
یا بود جو عیسی پاکیزه خو
ازپی خرما بجنبان سوی خویش

گوشهٔ بگرفت پس دور از بلد
گفت بودم مرده کاش از ابتدا
بل بتکریم خدا خرسند باش
یار چون باتست زاغیارت چه باك
بین بزیر پای خود جوئی عیان
غم مخور یعنی کت از زیرقدم
تا که ثمر تلزه ریزد مر تولن

ر انفعال حمل از خویشا نخود
قبل هذا کنت نسیا منسیا
که تورا داد اختصاص ازماسواش
نا حق ار گویند حرفی عیب ناك
کت نمود او بهر آسایش روان
روح بخش عالمی بر زد علم
وین جود زآثار غیبت یك نشان

پس بیاشام و بخور با خرمی
روزهٔ صمت است این درنزدمن
قوم گفتندش تو بودی ذی‌نسب
بوده او از آل هرون یغلو
نه پدر نه مادرت بودند بد
زانکه‌من با روزه‌ام امروزجفت
گفت آن کودك بنا که‌درخطاب
پس مبارك ساخت حقم برعباد
ساخت نکو کار هم با مادرم
رحمت حق و سلامش برمنست

دیده روشن کن بفرزندت همی
با بشر امروز نایم در سخن
آمدی اکنون بشئی بس‌عجب
بوده یا هرون عابد عم او
بر تو تا این زشتی‌ازسمت رسد
اید او از گوهر ذاتش بگفت
بندهٔ حقم بمن داد او کتاب
نفع و خیرم هر کجا باشد زیاد
تا بود او راضی از فعل‌اندرم
روز میمونی که زادم وابن‌است
باشدم بر حال سلامی دمبدم

پس اگر بینی کسی‌را توزقوم
پس بیاورد او بقوم اندر محل
که نبود ای اخت هرون‌مثل‌آن
بر صلاح و زهدو تقوی‌بوده‌فرد
پس اشارت کرد مریم بر مسیح
قوم گفتند او چسان گوید سخن
هم نبیم بنه بر هر پیغمبری
هم وصیت بر صلوة و بر زکوة
هم نفرمود او مرا یعنی‌شناخت
روز موت و روز بعثم درنشور
در حیوة وموت‌و بعث‌ازذوالکرم

با اشارت بدر کو دارم صوم
عیسی روشن روان را در نقل
اندر اقوامت ز مردان یازنان
در میان قوم خود آن پاك مرد
که ازاو پرسد این معنی‌صریح
کودکی در مهد کو جوید لبن
هر سرایم گردد از لب‌کوثری
کرده حقم تا که هستم در حیوة
سرکش‌و بدبخت‌وز لطفم‌نواخت
که در آیم زنده در ارض‌حضور

ذٰلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ ٣٦ مَا كَانَ لِلّٰهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ سُبْحَانَهُ

آنست عیسی پسر مریم گفتن‌درست که درآن شك‌میکنند نباشد خدا که فراگیرد هیچ‌فرزندی‌منزه‌است‌او

إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ٣٧ وَإِنَّ اللّٰهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هٰذَا صِرَاطٌ

چون‌قرار‌آفرینش‌میدهدامری‌راپس‌جزاین‌ست‌که‌میگوید‌مراورا‌بشو‌پس‌میشود‌و‌بدرستیکه خداپروردگارمن‌وپروردگارشماست‌پس‌بپرستیداورا‌اینست‌راه

مُسْتَقِيمٌ ٣٨ فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ ٣٩ أَسْمِعْ بِهِمْ

راست پس‌اختلاف‌کردندطایفها ازمیاشان پس‌وای مرآنانراکه‌کافرشدند ازحضور روزی‌بزرك چه‌شنوابدبه‌ایشان

وَأَبْصِرْ يَوْمَ يَأْتُونَنَا لٰكِنِ الظَّالِمُونَ الْيَوْمَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ٤٠ وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ

وچه‌بینا روزی‌که‌آیندمارا لکن ستمکاران‌باشند آنروز درگمراهی آشکار وبیم‌دِه‌ایشارا ازروزحسرت‌چون‌گذارش‌داده‌شود

الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ٤١ إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا وَإِلَيْنَا يُرْجَعُونَ ٤٢

کار وایشانند در غفلتی وایشان نمیگروند بدرستیکه‌ما میراث‌میبریم‌زمین‌را وکسیکه‌برآنست وسوی‌ما‌بازمیگردند

ذلك عیسی‌بن مریم قول حق
او منزه باشد از فرزندو زن
آن خدا ربّ من و ربّ‌شماست
وای آنکو گشت کافر بی زبیم
کافران چه بنگرند و بشنوند
ظالمان امروز لیك ازپی غمند
کن زیوم حشر نی اندازشان
ما زمین و اهل آن را وارثیم

که بشك باشند اندروی فرق
یاکه از هر نسبتی زاوصاف‌تن
پس پرستیدش که‌این‌شدراه‌راست
وقت حاضر گشتن روزی‌عظیم
در قیامت چون بما حاضر شوند
در ضلال روشنند و محکمند
ساخته‌چو ازامرحق شدکارشان
خود چو میرانندهٔ هر حادثیم

مر سزا نبود که تا گیرد ولد
چون‌کند حکمی بباشدپس‌جزاین
هرگروهی پس نمودنداختلاف
تا روائی گفت یا حرفی قبیح
سود نکند بهرشان سمع‌و بصر
یاکه باشد امر یعنی بازشان
واینکره در غفلتند و نگروند
سوی مااین حادثان راجع‌شوند

حق تعالی یا که جفتی بهرخود
گوید او را باش پس باشدیقین
بین‌خود از نا صواب‌و ازگزاف
درحق عیسی و مریم از صریح
چونکه بینندآن و عیدحان‌شکر
ای نبی شنوا و بینا سازشان
نصح و پند ناصحان را نشوند
چون‌تهی‌دست ازجهان بیرون روند

وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا ٤٣ إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ

ویادکن در کتاب ابراهیم‌رابدرستیکه‌او بود راستگوی پیغمبرچون‌گفت‌مرپدرخود را ای پدرمن چرامیپرستی آنچه نشنود

وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا ٤٤ يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ

ونمی‌بیند وکفایت‌نمیکند ازتو چیزی‌را ایپدرمن‌بدرستیکه‌آمد مراازدانش آنچه‌نیامدتوراپس پیروی‌کن‌مرا‌تاهدایت‌کنم‌ترا

صِراطاً سَوِيًّا ٤٥ يا اَبَتِ لا تَعْبُدِ الشَّيْطانَ اِنَّ الشَّيْطانَ كانَ لِلرَّحْمٰنِ عَصِيًّا ٤٦ يا اَبَتِ اِنّي اَخافُ

براه راست ایدرمن میرستدیورجیم را بدرستیکه شیطان باشد مرخدای بخشاینده را نافرمان ایدرمن بدرستیکه من میترسم

اَنْ يَمَسَّكَ عَذابٌ مِنَ الرَّحْمٰنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطانِ وَلِيًّا ٤٧ قالَ اَراغِبٌ اَنْتَ عَنْ آلِهَتي يا اِبْراهيمُ

که مس کندترا عذابی ازخدای بخشنده پس باشی مرشیطان را قرین گفت آیا درکذرنده تو از خدایان من ای ابراهیم

لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ لَاَرْجُمَنَّكَ وَاهْجُرْني مَلِيًّا ٤٨ قالَ سَلامٌ عَلَيْكَ سَاَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبّي اِنَّهُ كانَ

هرآینه اگر باز نه ایستی هرآینه سنکسارکنم ترا ودوری کن ازمن مدتی مدید گفت سلام ود اع بر تو بزودی آمرزش میخواهم برای تو از پروردگارم بدرستیکه او باشد

بي حَفِيًّا ٤٩ وَ اَعْتَزِلُكُمْ وَ ما تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ وَاَدْعُوا رَبّي عَسٰي اَلَّا اَكُونَ بِدُعاءِ

بمن مهربان وکناره میکنم ازشما وآنچه میخوانید ازجز خدا ومیخواهم پروردگارم را شاید نبرده باشم بخواندن

رَبّي شَقِيًّا ٥٠ فَلَمَّا اعْتَزَلَهُمْ وَ ما يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ وَهَبْنا لَهُ اِسْحٰقَ وَ يَعْقُوبَ وَ كُلًّا جَعَلْنا

پروردگارم بدبخت پس چون کناره گزید ازایشان وآنچه میپرستیدند ازجز خدا بخشیدیم مرا اسحق ویعقوب وهمه را گردانیدیم

نَبِيًّا ٥١ وَ وَهَبْنا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنا وَ جَعَلْنا لَهُمْ لِسانَ صِدْقٍ عَلِيًّا ٥٢

پیغمبر وبخشیدیم مرایشان را از رحمت خود وگردانیدیم برای ایشان زبان راستی که بلنداست

کن ز ابراهیم یاد اندر کتاب
او نبی بود صادق در خطاب
نیست اورا قدرت اندرهیچ کار
وز تو نکند دفع مکروه ومضاد
پیروی کن پس مرا تا راه راست
بر تو بنمایم که آن دور از خطاست
ای پدر من بر تو ترسم از عذاب
کت رسد از حق تعالی در عقاب
گفت گردانیدی تو آیا چون عدوی
ای براهیم از الهام تو روی
دور شو از من زمانی بس دراز
تا رسیده از منت رنج و گداز
در جواب آن خشونت وان ملام
گفت بادا بر تو ای آذر سلام
من شما را گوشه گیرم از شما
وانچه میخوانید از غیر خدا
یعنی از رجم نباشم نا امید
وین بر آذر بود تهدید و وعید
پس چو جست از بت پرستان اعتزال
وانچه میخواندند غیر از ذوالجلال
پس نبیره او که یعقوب نبی است
وصف جمله بر نبوت مبتنی است
همچنین دادیمشان اندر پسند
ما لسانی راست وزآن بس بلند
وصفشان تا اهل ملتها تمام
مر پدر را گفت پیرستی چرا
آنچه از سمع است و بینائی جدا
ای پدر آمد مرا از علم آن
که نیامد مر تو را هیچ آنچنان
ای پدر مپرست شیطان را که او
بر خدا عاصی بود بر ما عدو
پس تو باشی دیو دور را دوستدار
میشوی یعنی که بر او وا گذار
ایستی باز ار نه از ذم بتان
سنگسارت من نمایم بی گمان
گشت ابراهیم زان قهر شدید
چونکه از ایمان عمش نا امید
زود باشد خواهم آمرزش عیان
بر تو از پروردگار مهربان
رب خود را من پرستم شاید آن
که نباشم من شقی اورا بجان
از بیان یعنی که از بهر شما
نیست غیر از نا امیدی در دعا
ما بخشیدیم فرزندی نبیل
که بد اسحق او ز ساره بر خلیل
هم ببخشیدیم ایشانرا ز خود
رحمتی بیش از حساب و از عدد
یا زبان مردمان را ما بلند
از پی تصدیقشان کردیم چند
بر زبان آرند با صد احترام

وَاذْكُرْ فِي الْكِتابِ مُوسٰي اِنَّهُ كانَ مُخْلَصاً وَ كانَ رَسُولاً نَبِيًّا ٥٣ وَ نادَيْناهُ مِنْ جانِبِ

ویادکن درکتاب موسی را بدرستیکه بود خالص گردانده شده وبود رسولی پیغمبر ونداکردیم اورا از جانب

الطُّورِ الْاَيْمَنِ وَ قَرَّبْناهُ نَجِيًّا ٥٤ وَ وَهَبْنا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنا اَخاهُ هٰرُونَ نَبِيًّا ٥٥ وَاذْكُرْ فِي الْكِتابِ

طور ایمن ونزدیک کردیم اورا ازگوینده وبخشیدیم مراورا از رحمت خود برادرش هرون را پیغمبری ویادکن در کتاب

اِسْمٰعيلَ اِنَّهُ كانَ صادِقَ الْوَعْدِ وَ كانَ رَسُولاً نَبِيًّا ٥٦ وَ كانَ يَاْمُرُ اَهْلَهُ بِالصَّلٰوةِ وَالزَّكٰوةِ

واسمعیل را بدرستیکه او بود راست وعده وبود رسولی نبی وبود که امرمیکرد کسانش را بنماز وزکوة

وَكانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا ٥٧ وَاذْكُرْ فِي الْكِتابِ اِدْريسَ اِنَّهُ كانَ صِدّيقاً نَبِيًّا ٥٨ وَ رَفَعْناهُ

وبود نزد پروردگارش پسندیده ویادکن در کتاب ادریس را بدرستیکه او بود راستگوی نبی وبالابردیم اورا

مَكَاناً عَلِيًّا ٥٩ أُولَئِكَ الَّذِينَ اَنْعَمَ اللهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَّةِ آدَمَ وَ مِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ

بجائی بلند آنها آنانند که انعام کرد خدا بر ایشان از پیغمبران از فرزندان آدم واز آنانکه برداشتیم با نوح

وَ مِنْ ذُرِّيَّةِ اِبْرَاهِيمَ وَ اِسْرَآئِيلَ وَ مِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا اِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمٰنِ خَرُّوا

وازفرزندان ابراهیم واسرائیل وواز آنانکه هدایت کردیم و برگزیدیم چون خوانده شود بر ایشان آیتهای خدای بخشنده و بروردر افتند

سُجَّداً وَ بُكِيًّا ٦٠

سجده کنان و گریه کنندگان

کن بقرآن یاد از موسی که او
یعنی از طور آنکه بود آن دست راست
همچو هرون کش برادر بود و یار
هم فرستاده حق و پیغمبرش
این خود اسمعیل بن خرقیل بود
بد پسندیدهٔ حق اندر حال و کار
رفعتش دادیم بر عالی مکان
نی که نعمت بهر ایشان خاص بود
یعنی آن نعمت که خاص اولیاست
خود ز فرزندان آدم در فتوح
وانکسانیرا که نمودیم راه

هم موحد بود و هم پاک و نکو
درمقام سر که آن اقرب بماست
هم نبی از جانب پروردگار
کرده بد حق بر گروهی رهبرش
نیست دور ار باشد اینسان در شهود
شاد مردی کش پسندد کردگار
یعنی اندر اوج علم و عرش جان
بل بنعمت ذکر خاصان را نمود
نی که عام از بهر خلق بینواست
وز نتاج آنکه بد در فلک نوح
برگزیدیم ار جهان بی اشتباه

بد فرستاده و نبی کردیم ما
ساختیم ار قرب او دارا ز کو
کن بقرآن یاد اسمعیل کو
فرقهٔ گویند فرزند خلیل
حاصل آنکه بود آمر بر صلوة
یاد کن هم در کتاب ادریس را
این گروهند ار ببین آنکسان
یعنی ایشان بوده اند ار آن فرق
اینگروهند از نبیین در سلن
هم ز فرزندان ابراهیم راد
شد بر ایشان خوانده چو آیات خدای

مر و را ار وادی ایمن ندا
هم ببخشیدیم ار رحمت ناو
بود اندر وعده خود راستگو
مرد او بیش از بدر بیقال و قبل
اهل خود را هم بایتاء زکوة
بود صدیق و نبی او از خدا
که بر ایشان داده نعمت بیکران
که بر ایشان بدل نعمت کرده حق
انعم الله علیهم من رسل
هم ز اسرائیل کامل اعتقاد
میفتادندی به سجده با بکای

فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ اَضَاعُوا الصَّلٰوةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا ٦١ اِلاَّ مَنْ تَابَ

پس بازماندند از بعد ایشان خلفهائیکه ضایع کردند نمازرا و پیروی کردند خواهشهارا پس زود باشد که ببینند شررا مگر کسیکه توبه کرد

وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحاً فَاُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلاَ يُظْلَمُونَ شَيْئاً ٦٢ جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدَ

وبگروید و کردکاری شایسته پس آنها داخل میشوند بهشت را واستکرده نمیشوند چیزی بهشتهای باقامت دائمی که وعده کرد

الرَّحْمٰنُ عِبَادَهُ بِالْغَيْبِ اِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيًّا ٦٣ لاَ يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْواً اِلاَّ سَلاَماً وَ لَهُمْ رِزْقُهُمْ

خدای بخشنده بندگانش را بنادیدا بدرستیکه باشد وعده او بجای آورده شده شنوند درآنها لغوی مگر سلام ومر ایشار است روزیشان

فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا ٦٤ تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا ٦٥

درآن بامداد وشبانگاه انیست آن بهشتیکه بمیراث میدهیم از بندگان خود آنرا که باشد پرهیزکار

آمدند از بعد قوم ذی شرف
زود باشد که رسند از بدسرشت
در بهشت آیند و راحت بغنوند
هست غایب آن بهشت ازانکسان
نشنوند از بیهده دروی کلام
قصد از این روز و شب پیوستگی است

باز فرزندان سوء ناخلف
آنجماعت بر جزای فعل زشت
هم نه برچیزی ستم کرده شوند
یا که ایشانند غایب زان چنان
اهل جنت جز که تبریک و سلام
و رنه آنجا هیچ صبح و شام نیست

که نماز ایشان فرو هشتند و پس
جز که تائب گشته باشد از فساد
جنت عدنی که از بخشایش او
هستشان ایمان بوعده ذوالجلال
رزق ایشانست از رب الانام
هست میراث این بهشت اندر قرار

پیرو شهوات گشتند و هوس
مؤمن و صالح شوند از انقیاد
وعده کرده بر عبادش بی غلو
خواهد آمد وعدهٔ او لا محال
در جنان پیوسته اندر صبح و شام
بر عبادم زانکه شد پرهیزکار

وَمَا نَتَنَزَّلُ اِلاَّ بِاَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ اَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَ مَا بَيْنَ ذٰلِكَ وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا

وفرو نمی آئیم مگر بامر پروردگار تو مراوراست آنچه میان دستهای ماست و آنچه در پس ماست و آنچه میان آنست و نباشد پروردگار تو فراموشکار

٦٦ رَبُّ السَّمٰواتِ وَالْاَرْضِ وَمٰا بَيْنَهُمٰا فَاعْبُدْهُ وَاصْطَبِرْ لِعِبٰادَتِهِ هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا ٦٧ وَ

پروردگار آسمانها و زمین و آنچه میان آنهاست پس بپرست اورا و پای دار مر پرستش اورا آیا میدانی مر اورا مانندی و

يَقُولُ الْاِنْسٰانُ اَئِذٰا مٰا مِتُّ لَسَوْفَ اُخْرَجُ حَيًّا ٦٨ اَوَلٰا يَذْكُرُ الْاِنْسٰانُ اَنّٰا خَلَقْنٰاهُ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ

میگوید آدمی آیا چون بمیرم هر آینه زود باشد بیرون آورده شوم زنده آیا فکر نمیکند انسان که ما آفریدیم اورا از پیش و نبود

يَكُ شَيْئًا ٦٩ فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَالشَّيٰاطِينَ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا ٧٠ ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ

چیزی پس بحق پروردگار تو که حشر کنیم ایشان را با شیاطین پس هر آینه حاضر خواهیم کردشان گرداگرد دوزخ بزانو در آینده پس هر آینه بیرون میکنیم

مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ اَيُّهُمْ اَشَدُّ عَلَى الرَّحْمٰنِ عِتِيًّا ٧١ ثُمَّ لَنَحْنُ اَعْلَمُ بِالَّذِينَ هُمْ اَوْلٰى بِهٰا صِلِيًّا

از هر گروهی هر کدامشان سخت تر است بر خدا از راه نافرمانی پس هر آینه مائیم دانا تر بآنان که ایشان سزاوارترند اورا بانداختن

٧٢ وَاِنْ مِنْكُمْ اِلّٰا وٰارِدُهٰا كٰانَ عَلٰى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا ٧٣ ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ

و نیست از شما مگر که وارد شونده آنست باشد بر پروردگار تو واجب حکم کرده شده پس میرهانیم آنانرا که پرهیزکاری کردند و میگذاریم

الظّٰالِمِينَ فِيهٰا جِثِيًّا ٧٤ وَاِذٰا تُتْلٰى عَلَيْهِمْ آيٰاتُنٰا بَيِّنٰاتٍ قٰالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا

ظالمان را در آن بزانو در آینده و چون خوانده شود بر ایشان آیتهای ما که روشن است گفتند آنانکه کافر شدند مر آنانرا که گرویدند

اَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقٰامًا وَاَحْسَنُ نَدِيًّا ٧٥

که کدام یك از این دو گروه بهتر ند از راه ماوی و خوبترند از راه مجلس

گفت با جبریل اندر وعده ها — نامدی این چند گاهم از چرا

گشت ماهی کش نیامد جبرئیل — پس چو آمد زاو بپرسید آن خلیل

آنچه پیش از ما و بعد از ماست آن — و آنچه باشد این و آنرا درمیان

هم فراموشی ندارد هرگز او — میفرستد وقت خود ما را بتو

پس پرستش کن تو در هر حالتش — هم شکیبا باش اندر طاعتش

در عبادت باش پس ثابت قدم — هم مباش از طعن بدگویان بغم

حق تعالی این دو نام مستطاب — داشت از بهر دان اندر حجاب

یا کسی را دانی اندر ما خلق — که بود بر نام و وصفی مستحق

یا ولید بن مغیره یا ابی — گفت د انکار و تعجب با نبی

آمد این آیت که گوید آدمی — بعد مردن زنده گردیم این همی

یاد آیا نکند انسان که ز طین — آفریدیم آدمیرا پیش از این

پس بآن پروردگار تو قسم — حشر با دیواشان سازیم هم

پس برون از هر گروه آریم ما — آنکه را سرکش تر است او بر خدا

از شما نبود جز آنکه او بنار — گشته وارد واجبست حتم از کردگار

یعنی اندر دوزخ و آن عمکده — همچو مردانی بزانو آمده

گوید آن کو بگرویدند از طلام — مؤمنارا زین دو فرقه به کدام

زانکه آن پرسندگار ادر خطاب — گفت فردا با شما گویم جواب

گفت هرگز ما بیائیمت فرود — تا نیاید امر ربت در ورود

حاصل آنکه رهن امر حضرتیم — بی ز امرش خارج از هر سببیم

او پدید آرندهٔ ارض و سماست — و آنچه درما بینشان از چیزهاست

یعنی از دانسی آنخلاق فرد — مر فراموش ایچ شیئی را نکرد

دانیش آیا سمیی در مقام — کاو بود الله یا رحمن بنام

تا کسی ننهد مر آنرا بر نشان — یا بچیزی غیر ذات بی نشان

چاره پس نبود ز تسلیم و رضا — اندر احکامی کز او باشد قضا

کاستخوان ما شود زان پس که خاك — زنده گردد باز زین ماراست باك

پس برون آورده گردیم از قبور — این بود از عقل نزد ما بدور

اندر آندم هم نبود او هیچ شئی — خواستیمش چونکه زنده گشته وحی

حول دوزخ پس کنیم احضارشان — کامده باشند بر زانو چنان

پس یقین مائیم داناتر بر آن — که بدوزخ اولیند آن مردمان

پس دهیم ارباب تقوی را نجات — ظالمان را و اهلیم اندر فوات

چونکه خوانده میشود بر مشرکان — آیتی کان روشنست اندر بیان

یعنی از ما و شما بهتر کدام — از غنا و مجلس و ملك و مقام

وَكَمْ اَهْلَكْنٰا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هُمْ اَحْسَنُ اَثٰاثًا وَرِءْيًا ٧٦ قُلْ مَنْ كٰانَ فِي الضَّلٰالَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ

و چه بسیار هلاك گردانیدیم پیش از ایشان از جمعی که آنها نیکوتر بودند اثاث و هیات بگو کسیکه باشد در گمراهی پس باید مهلت دهد

الرَّحْمٰنُ مَدًّا ٧٧ حَتّٰى اِذٰا رَاَوْا مٰا يُوعَدُونَ اِمَّا الْعَذٰابَ وَاِمَّا السّٰاعَةَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ

اورا خدای بخشنده مهلت دادنی تا چون که ببینند آنچه وعده داده میشوند یا عذاب و یا قیامت پس زود باشد بدانند که کیست که او بدتر است

مَكاناً وَاَضْعَفُ جُنْداً ٧٨ وَ يَزِيدُ اللّٰهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى ٧٩ وَالْباقِياتُ الصّالِحاتُ خَيْرٌ عِنْدَ

ازراه‌جای وضعیف‌تر ازراه‌لشکر　واقزون میکندخدا　آنانرا که‌هدایت یافتندهدایتی　وکردارهای پاینده‌شایسته　بهتراست　نزد

رَبِّكَ ثَواباً وَ خَيْرٌ مَرَدًّا ٨٠ اَفَرَاَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآياتِنا وَ قالَ لَاُوتَيَنَّ مالاً وَ وَلَداً ٨١ اَطَّلَعَ

پروردگارتوازراه‌ثواب‌وبهتر ازراه‌بازگشت آیاپس دیدی آنرا　که کافرشدبآیتهای ما　وگفت هرآینه‌داده‌شوم البته مال اوفرزندانرا　آیااطلاع یافته

الْغَيْبَ اَمِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمٰنِ عَهْداً ٨٢ كَلّا سَنَكْتُبُ ما يَقُولُ وَ نَمُدُّ لَهُ مِنَ الْعَذابِ مَدًّا ٨٣

برغیب　یافرا گرفت　از نزدخدای بخشاینده‌پیمانی　نه‌چنانست بزودی مینویسیم آنچه‌میگوید وطول میدهیم برای او ازعذاب طول دادنی

وَ نَرِثُهُ ما يَقُولُ وَ يَأْتِينا فَرْداً ٨٤ وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللّٰهِ آلِهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا ٨٥ كَلّا سَيَكْفُرُونَ

وارث میشویم اورا آنچه‌میگویدومی آیدسوی ماتنهاوگرفتند　از　غیر　خدا　الهان تاباشدار برای ایشان ارجمندی نه‌چنانست بزودی انکار کنندش

بِعِبادَتِهِمْ وَ يَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدًّا ٨٦ اَلَمْ تَرَ اَنّا اَرْسَلْنَا الشَّياطِينَ عَلَى الْكافِرِينَ تَؤُزُّهُمْ اَزًّا

پرستش ایشانرا　وباشند　برایشان　ضدی　آیاندیدی　که‌مافرستادیم　شیاطین‌را　برکافران که‌درجنبانندایشانرادرجنبانیدنی

٨٧ فَلا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ اِنَّما نَعُدُّ لَهُمْ عَدًّا ٨٨

پس شتاب‌مکن　برایشان جز این نیست میشماریم برای ایشان شمردنی

ای بسا که پیش ازایشان مشتباه　کرده ایم از اهل هر قرنی بگاه
کو بود هر گمره از راه رشد　مهلتش را پس خدا ممتد کند
وان عذاب دنیوی یا اخرویست　زود پس دانند بدتر تاکه کیست
کیست واضعف باز از روی سپاه　یعنی احباب مطمع نیك خواه
هست بهتر باقیات الصالحات　نزد ربت زین جهان بی ثبات
مسلمی از مشرکی بس بی‌ادب　داشت اندر مزد کار خود طلب
گفت مشرك بس بدی تو بردبار　نك بسختی ازچه خواهی مزدکار
زان رهم در اخذ حق‌خویشتن　تا نماند نزد کافر مال من
پس مراهل تاکه بدهم بی‌تعب　در بهشتت هرچه زاداری طلب
آمد این آیت که آیا دیدی آن　که شد او کافر بآیتها چسان
خورد سوگند او باستهزاوقال　داده‌خواهم شد فزون اولادومال
نه چنان باشد که بنویسیم زود　آنچه میگوید ز انکاران عنود
هم زوی میراث گیریم ازعیان　آنچه دادیمش ستانیم آنزمان
برگرفتندی خدایان جز خدای　تا بودشان عزتی در آنسرای
نه چنان باشد کنند انکار زود　آن عبادتها کز ایشان مینمود
من ندیدی که فرستادیم ما　دیو را برکافران اندر خفا
پس مکن‌تو هیچ بر ایشان شتاب　از پی آن کاید ایشانرا عذاب

که بدید آنها فزون ازجاه‌ومال　وز اثاث و هیات و حسن ومقال
تا بهنگامیکه ببیند آنکسان　وعده کرده‌میشوند آنچه بدان
عکس بینند اعنی از روی‌مکان　آنچه اندیشیده اند اندر گمان
میفزاید حق مر آنانرا که‌راه　یافتند از وی بنیکی ز انتباه
هم بود بهتر زروی بازگشت　زین‌جهان‌چون بانکوئی درگذشت
در ادا میکرد اهمال آنعدو　پس بوی بگرفت سخت‌آن نیکخو
گفت‌من‌هم کیش‌بودم با توپیش　نیستم نك با تو هم آئین وکیش
گفت برزعم شما اندر جنان　مال و زر بسیار باشد بیگمان
از تومن‌دارم‌درآنجاز انکه پیش　مال ونعمت وا گذارم‌وام خویش
گفت بالله میدهندم بی عدد　در بهشت عدن از مال و ولد
گشته آیا مطلع بر غیبها　یا گرفته هیچ پیمان از خدا
برکشیم او را عذابی هم بساز　آن عذابی که بسی باشد دراز
زانچه گوید که بمن خواهندداد　سوی ما آید بتنها بی مراد
از بتان کردند یعنی تا عزیز　از خیال نفس خود بر بی تمیز
بلکه با ایشان بجان دشمن‌شوند　چون بدل‌و خواری ازایشان‌روند
تا بجنبانندشان از هر جهت　بارشان دارند هم بر معصیت
غیر از ین نبود که بشماریم‌ما　روز هاشان تا رسد بر منتها

يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ اِلَى الرَّحْمٰنِ وَفْداً ٨٩ وَ نَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ اِلىٰ جَهَنَّمَ وِرْداً ٩٠ لا يَمْلِكُونَ

روزیکه‌حشر میکنیم‌پرهیزکارانرا بسوی‌خدابخشنده‌سواران وارد شده‌ومیرانیم　گناهکارانرا بسوی‌دوزخ　تشنگان　مالك نمیباشند

الشَّفاعَةَ اِلّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمٰنِ عَهْداً ٩١ وَ قالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمٰنُ وَلَداً لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئاً اِدًّا

شفاعت‌را　مگرکسیکه　گرفت　ازنزد　خدای‌بخشاینده‌پیمانی　وگفتند　گرفت　خدای‌بخشنده‌فرزندی بدرستیکه آوردید چیزی سخت

٩٢ تَكادُ السَّمٰواتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَ تَنْشَقُّ الْاَرْضُ وَ تَخِرُّ الْجِبالُ هَدًّا ٩٣ اَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمٰنِ وَلَداً

نزدیك شد آسمانها چاك چاك شود از آن و بشکافد زمین و فرو در افتند کوهها فرو ریختنی بجهة خواندن ایشان برای خدای بخشنده فرزند

وَ ما يَنْبَغِي لِلرَّحْمٰنِ اَنْ يَتَّخِذَ وَلَداً ٩٤ اِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمٰواتِ وَالْاَرْضِ اِلآّ آتِي الرَّحْمٰنِ

و سزاوار نیست مر خدای بخشاینده را که بگیرد فرزندی نیست هر آنکه در آسمانها و زمین است جز آنکه آینده خدای بخشاینده

عَبْداً ٩٥ لَقَدْ اَحْصٰيهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدّاً وَ كُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ فَرْداً ٩٦ اِنَّ الَّذينَ آمَنُوا وَ

است بنده بدرستیکه بضبط در آورده ایشان را و شمرده ایشان را شمردنی و همه ایشان آینده او یند روز رستاخیز تنها اندرستیکه آنان که گرویدند و

عَمِلُوا الصّالِحاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمٰنُ وُدّاً ٩٧ فَاِنَّما يَسَّرْناهُ بِلِسانِكَ لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقينَ وَتُنْذِرَ

کردند کارهای شایسته بزودی میگرداند برای ایشان خدا دوستی را پس جز این نیست که آسان گردانیدیمش بزبان او تا مژده دهی بآن پرهیزکاران را و بیم دهی

بِهِ قَوْماً لُدّاً ٩٨ وَ كَمْ اَهْلَكْنا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هَلْ تُحِسُّ مِنْهُمْ مِنْ اَحَدٍ اَوْتَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزاً

بآن گروهی سخت خصومت را و بسا هلاك کردیم پیش از ایشان از قرنی آیا می‌یابی از ایشان هیچ کس یا میشنوی مر ایشان را آوازی

اندران روزی که جمع آریم زود
سوی دوزخ مجرمان را با شتاب
یعنی او را داده از بخشش خدا
مر ملایك یا که عیسی و عزیر
گشت نزدان نزدیك کاشکافد سما
نیست هر کس در سمواتست و ارض
هم شمرده بازشان بشمردنی
آنکه باشد مؤمن و شایسته کار
غیر از این نبود که قرآن را چنان
ای بسا که پیش از ایشان ما تباه
یعنی آمد چونکه ایشان را عذاب
متقین را سوی رحمن در ورود
تشنه هم رانیم چون حیوان در آب
بر شفاعت اذن در یوم الجزا
بهر او باشد فرزندان خبر
هم زمین و افتد شکسته کوهها
جز که آید بنده او را در عرض
نیست بیرون از شمار او تنی
حق بر ایشان رود سازد دوستدار
کرده ایم آسان تورا پس بر لسان
کرده ایم از قرنها در وقت و گاه
حمله مستاصل شدندی از شتاب
می بینی در نشانی بازشان
جنت اعلی که مقام رحمت است
بر شفاعت نیست مالك هیچکس
می نگفتند از عما و از رمد
چیزی آمد کافران را در مقال
آنکه خواندند از برای حق ولد
حق نموده حصر ایشان را تمام
بالقیمة کلهم آتیه فرد
دوست یعنی بهرشان گرداند او
مژده بدهی تا بآن بر متقین
هیچ یابی یا که بینی زانکسان
آنچنان گشتند معدوم الوجود
نی بپنهان بشنوی آواز شان
بخشش حق اندران هر بوستانست
جز کسی کز حق گرفته عهد و بس
حق بخشاینده بگرفته ولد
که بود بس زشت اندر اتقال
وان سزا نبود خدا را در خرد
از ره اشخاص و هم افعال و نام
از عمل تا در جهان هر کس چکرد
قلبها را چونکه بنندش برو
هم بر اسیزنده گان بیم از یقین
یکنفر ما نشنوی صوتی نهان
که بداری از ایشان هیچ بود

سورة طٰه مائة و خمس و ثلثون آيات و هي مكّيّة 

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحيمِ

بنام خدای بخشندهٔ مهربان

طه ما اَنْزَلْنا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقٰى ٢ اِلاّ تَذْكِرَةً لِمَنْ يَخْشٰي ٣ تَنْزيلاً مِمَّنْ خَلَقَ الْاَرْضَ

ای پیغمبر برگزیده فرو نفرستادیم بر تو قرآن را که تعب کشی لکن پند داد نیست مر کسیکه میترسد فرو فرستادنی از آنکه آفرید زمین را

وَ السَّمٰواتِ الْعُلٰي ٤ اَلرَّحْمٰنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوٰى ٥ لَهُ ما فِي السَّمٰواتِ وَ ما فِي الْاَرْضِ وَ ما بَيْنَهُما

و آسمانهای بلند را خدای بخشاینده بر عرش مستولی شد مر او راست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و آنچه میان آن دو تاست

وَ ما تَحْتَ الثَّرٰى ٦ وَاِنْ تَجْهَرْ بِالْقَوْلِ فَاِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَ اَخْفٰي ٧ اَللّٰهُ لا اِلٰهَ اِلاّ هُوَ لَهُ الْاَسْماءُ الْحُسْنٰى ٨

و آنچه زیر طبقه آخر بن زمین است و اگر آشکار کنی گفتار را پس بدرستیکه او میداند پنهان و پنهان تر را خدا هست نیست خدائی مگر او مر او راست نامهای نیکو

نصف الجزء

آنخداوندیکه بخشاینده است ‌ ‌ ‌ رحمتش بر بندگان پاینده است
کرد اشارت بر چنان فضل عمیم ‌ ‌ ‌ حق ز بسم الله رحمن الرحیم
طاهو الطولست اشارت در سبق ‌ ‌ ‌ ها مشیر از هیمنه بر ما خلق
ها هویت را مشیر آمد ثبات ‌ ‌ ‌ یافت هستی ز او تمام ممکنات
هر معانی باشد آن باقدس ذات ‌ ‌ ‌ پاك و ممتاز است دانش وان صفات
اندرین ره تا تو گویم یك مثال ‌ ‌ ‌ تا بیابی نکتها را بی ملال
طیب را از کل هدایت کرد او ‌ ‌ ‌ هم نکه را بر بصر بی گفتگو
این هدایت راست از حق واسطه ‌ ‌ ‌ عقل اول اندر میان رابطه
ای نبی طاهر از رجس هوا ‌ ‌ ‌ بر تو قرآن بی فرستادیم ما
سخت گیری بر خودای شمع عقول ‌ ‌ ‌ دعوت را تا کنند ایشان قبول
بل فرستادیم این ذکر بلند ‌ ‌ ‌ تا از آن ترسندگان گیرند پند
آورید ارض و سموات بلند ‌ ‌ ‌ خالق بخشنده رب ارجمند
گشت مستولی بعرش خویش حق ‌ ‌ ‌ کاوست مستولی بجمله ماخلق
بی خود خود بر ذره استیلای وی ‌ ‌ ‌ بل بلاست گوئی عین شی
جهر بلند و فاش گر گوئی کلام ‌ ‌ ‌ سر و اخفی را بس او داند تمام

وان داند در دو دنیا انقطاع ‌ ‌ ‌ دارد از ذات فیاض امتناع
گر که فهمی نکته از گفتار ها ‌ ‌ ‌ هست اندر طا و ها اسرار ها
طاست یا بر طول اضلالش دلیل ‌ ‌ ‌ هست یعنی طل رحمانی طویل
یا که تا مفتاح اسم طاهر است ‌ ‌ ‌ پاك از هر نقص و این پس طاهر است
ها اشارت بر هدایتهای اوست ‌ ‌ ‌ زان هدایت هرچه بر جایش نکوست
پروریدن باد را او رهنماست ‌ ‌ ‌ تا وزد هرجا بوقتی که بجاست
این بی مفهوم گفتم مانقیش ‌ ‌ ‌ فهم کن از دانش و ادراك خویش
مظهر عقل احمد صاحب دهاست ‌ ‌ ‌ گر هدایت فیض بخش عالمست
تا که خود را در سلوك و در طلب ‌ ‌ ‌ افکنی در محنت و رنج و تعب
یا که در طاعت شوی مجبور دو خواب ‌ ‌ ‌ یا ممول از گفتهای نا صواب
شد فرستاده از آنکو آفرید ‌ ‌ ‌ این زمین و آسمان کامد پدید
معنی رحمن على العرش استوی ‌ ‌ ‌ گفته ایم از پیش در تفسیر ما
هرچه دارد نه هستی مو بمو ‌ ‌ ‌ باشد اندر تحت استیلای او
هست او را آنچه در ارض و سماست ‌ ‌ ‌ وانچه در ما بین و در تحت الثری است
آن خدا که نیست معبودی جز او ‌ ‌ ‌ باشد او را جملهٔ اسماء نکو

وَهَلْ اَتٰيكَ حَديثُ مُوسٰى ٩ اِذْ رَاٰى نَارًا فَقَالَ لِاَهْلِهِ امْكُثُوا اِنّي آنَسْتُ نَارًا ١٠ لَعَلّي آتيكُمْ

و بدرستیکه آمد ترا حکایت موسی چون دید آتشی پس گفت مر کسانش را درنك كنيد بدرستيكه من ديدم آتشى را باشد كه بيارم شمارا

مِنْهَا بِقَبَسٍ اَوْ اَجِدُ عَلَى النَّارِ هُدًى ١١ فَلَمَّا اَتٰيهَا نُودِيَ يَا مُوسٰى ١٢ اِنّي اَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ

از آن گرانیده شعلهٔ یا یابم بر آن آتش هدایتی پس چون آمد آنرا ندا کرده شد که ایموسی بدرستیکه منم پروردگار تو پس بیرون کن نعلین خود را

اِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى ١٣ وَاَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحٰى ١٤ اِنَّنِي اَنَا اللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنَا فَاعْبُدْنِي

بدرستیکه تو بوادی پاکیزه طوائی و من برگزیدم ترا پس گوش بدار مر آنچه وحی کرده شود بدرستیکه منم خدائی که نیست خدائی مگر من پس پرست

وَاَقِمِ الصَّلٰوةَ لِذِكْرِي ١٥ اِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ اَكَادُ اُخْفِيهَا ١٦ لِتُجْزٰى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعٰى ١٧

و برپای دار نمازرا برای ذکر من بدرستیکه قیامت آینده است میخواهم پنهان دارمش تا جزا داده شود هر تنی با آنچه میکوشد

فَلَا يَصُدَّنَّكَ عَنْهَا مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهَا وَاتَّبَعَ هَوٰيهُ فَتَرْدٰى ١٨

پس باز ندارد ترا از آن کسیکه ایمان نیاورد بآن و پیروی کرد خواهش را پس هلاك شوی

در بیان حکایت حضرت موسی علی نبینا علیه السلام

آمد آیا بر تو از موسی خبر ‌ ‌ ‌ آتشی چو از دور دید او در نظر
برف میباریدو شب بس بود تار ‌ ‌ ‌ سنگ و آهن هرچه زد ناورد نار
شد صفورا وضع حملش بس قریب ‌ ‌ ‌ درد از او می‌ربود آرام و شکیب
گفت دیدم آتشی را شعله بار ‌ ‌ ‌ اندر این موقع شما مانید باز
رهنمائی یا از آن آرم بدست ‌ ‌ ‌ مر توان از خوف این شب باز رست
شعله بار از پای تا سر زان درخت ‌ ‌ ‌ نی کس آنجا در تعجب ماند سخت
دیوش او رد این بوهم اندر مقام ‌ ‌ ‌ که مگر ز ابلیس باشد این کلام
زانکه از هر جانب آید این خروش ‌ ‌ ‌ هم هر آن عضوم بر این صوت است گوش
زانکه دید از سبزی نخل آن وفی ‌ ‌ ‌ می نگردد هیچ آتش منطفی
یا که چون نزدیك میشد او بنار ‌ ‌ ‌ سوی دیگر رفتی آتش ز اختیار

گفت با اهلش کنید اینجا درنگ ‌ ‌ ‌ کاتشی دیدم بدور اسپید رنگ
رفته بود از برفشان از دست راه ‌ ‌ ‌ در بیابان بی جداری بی پناه
در فکند او سنگ و آهن را ز خشم ‌ ‌ ‌ دید از دور آتشی را پس بچشم
تا روم من شاید اندر چارهٔ ‌ ‌ ‌ آرم از آتش همانا پارهٔ
چونکه آمد نزد آتش باز دید ‌ ‌ ‌ از درختی سبز ناری بس سفید
مر ندا کرده شد آنگاه از هدی ‌ ‌ ‌ که من ایموسی تورا باشم خدا
گفت موسی پس زعقل مقتدا ‌ ‌ ‌ نیستم شك کاین بود قول خدا
هست مر وی چونکه دید آن نخل و نار ‌ ‌ ‌ گشت ترسان کرد رو اندر فرار
هم نه آتش سوخت برك آن درخت ‌ ‌ ‌ از شهود این عجب ترسید سخت
خواست بگریزد شد آتش رو برو ‌ ‌ ‌ بانك انی انا الله زد باو

موسیا من باشمت پروردگار
اینست وادی مقدس که طوای است
بر گزیدم من تورا پس گوش دار
دار ریا بهر یاد من نمار
تا هر آن معنی حرا داده شود

نك زیا نعلین کونین اندرار
باید افکند ار که نعلینی بپاست
وحی کرده آنچه گشت ار کردگار
یاد معبود است واجب در نیاز
بر هر آنچ اشتاندا واز نیك و بد
گشته تابع برهوای نفس دون

شو مجرد جمله از نفس و بدن
عالم روح اعنی آنکو برتر است
من خدای برحقم نبود خدای
باشد آینده قیامت بیگمان
باز پس باید ندارد زان نورا
پس هلاك ار وی شوی در آزمون

وصف خودرا کن فنا در وصف من
از علایق که بصورت درخوراست
غیر من پس بندگی کن مر مرای
هست نزدیك آنکه مخفی سازم آن
آنکه مؤمن نیست در یوم الجزا

وَمَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يَامُوسٰى ١٩ قَالَ هِيَ عَصَايَ اَتَوَكَّؤُ عَلَيْهَا وَ اَهُشُّ بِهَا عَلٰى غَنَمِي وَلِيَ

وچیست اینکه در دست راست تواست ایموسی گفت آن عصای من است تکیه میکنم بر آن و فرو میریزم برك درختان را بر گوسفندم و مراست

فِيهَا مَآرِبُ اُخْرٰى ٢٠ قَالَ اَلْقِهَا يَامُوسٰى ٢١ فَاَلْقٰيهَا فَاِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعٰى ٢٢ قَالَ خُذْهَا وَلَا

در آن مطالب دیگر گفت بینداز آنرا ایموسی پس انداخت آنرا پس آنگاه ماری بود که میشتافت گفت بگیرش و مترس

تَخَفْ سَنُعِيدُهَا سِيرَتَهَا الْاُولٰى ٢٣ وَاضْمُمْ يَدَكَ اِلٰى جَنَاحِكَ تَخْرُجْ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوٓءٍ آيَةً

زود باشد که بازدهیم اورا خلقتش را که اول بود و بهبند دستت را بسالت یا گریبانت که بیرون میآید سفید ورانی از غیر بدی که آیت

اُخْرٰى ٢٤ لِنُرِيَكَ مِنْ آيَاتِنَا الْكُبْرٰى ٢٥ اِذْهَبْ اِلٰى فِرْعَوْنَ اِنَّهُ طَغٰى ٢٦ قَالَ رَبِّ اشْرَحْ

دیگر است تا بنمایم ترا ار آیتهای ما که بزرك است برو بسوی فرعون بدرستیکه او ز یاده روی در عصیان گفت پروردگارا

لِي صَدْرِي ٢٧ وَ يَسِّرْلِي اَمْرِي ٢٨ وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي ٢٩ يَفْقَهُوا قَوْلِي ٣٠ وَاجْعَلْ لِي وَزِيراً

گشاده کن برایمن سینه امرا و آسان کن برای من کار مرا و بگشای گره از زبان من که بفهمند گفتار مرا و بگردان برایمن وزیری

مِنْ اَهْلِي ٣١ هٰرُونَ اَخِي ٣٢ اُشْدُدْ بِهِ اَزْرِي ٣٣ وَ اَشْرِكْهُ فِي اَمْرِي ٣٤ كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيراً

ار اهلم هارون برادر مرا قوی ساز باو پشتم را و انباز کن اورا در کار من تا تسبیح گوئیم ترا بسیار

وَ نَذْكُرَكَ كَثِيراً ٣٥ اِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيراً ٣٦

و یاد کنیم ترا بسیار بدرستیکه تو هستی بحال ما بینا

چیست ای موسی تورا بر دست راست
هست حاجتهای دیگر هم بدان
میشتابید از هر آنسو چون شتر
چونکه موسی دید آن جنبنده نیز
مطمئن شد زان خطاب و رفت پیش
که گریزی ار عصای خود چرا
بر فرو بر پهلوی خود دست خویش
تا که بنمائیمت ار آیات خویش
با خود اندیشید موسی کز عناد
گفت یارب شرح صدرم ده که تا
نزد سختیها نکردم تنگدل
از زبانم عقده بگشا تا کنند
روزی اندر کودکی بر کند او
گفت ایست آنکه گویند از نجوم
کاین بود کودك چه داند مهر و کین
آتش ار باشد کند دست اندر آن

گفت موسی تکیگاه من عصاست
بهر من در این عصا از هر نشان
هر کسی ار دیدنش شد زهره بر
رو نهاد از دیدن او در گریز
بر گرفتش شد همان بر شکل خویش
این همان باشد که بودت متکا
پس برون آید سفید آن بی‌چو پیش
معجزاتی کان بزرك آید بپیش
من چسان با وی توانم ایستاد
گنجد اندر سینه ام اسرار ها
ور مهم خود نمانم منفعل

مر فرو ریزم بدان برك از شجر
گفت ای موسی بینداز این عصا
زیر پایش نرم گشتی سنگ سخت
قال خذها لاتخف باشد که رود
هست مر وی کرد چون موسی فرار
تا بدانی حر بحق در هر نمط
هم بغیر سوء یعنی ار برص
رو باین دو معجزه بهر رشد
با چنین الکنت که دارم بر زبان
طاقت و صبرم شود یعنی فزون
هم تو آسان ساز بر من کار من

ار برای گوسفندان گاه خور
چون فکند او گشت در دم اژدها
تا بریشه بلع کردی هر درخت
بدهمش بر هیأت اول نمود
ز اژدها گفتش پس آندم کردگار
تکیه کردن نیست جز نقص و غلط
باشد آنت آیت دیگر بنص
جانب فرعون بگذشته ز حد
او توانا من فقیر و ناتوان
مر توانم کرد کافر را زبون
هم رسان بر فهمشان گفتار من
فهم گفتارم بوجهی دلپسند
در کنارش ریش فرعون عدو
عذر پس ز او خواست دردم آسیه
ور نه خصمی باتواس در یاد نیست
برد کف جبریل سوی آذرش

در بیان کندن موسی علیه السلام ریش فرعون را در کودکی

خصم من گردد بملك آرد هجوم
پر جواهر دید پشت را چنین
چونکه بیند اشتعال و تاب آن

بینم او را این نشان در ناصیه
دست افکند این نشان کودکیست
آتش آوردند و لؤلؤ در برش

دردهان برد وزبانش سوخت زان   عقدهٔ ماندش بدانسان در زبان
گفت زان یا رب تو بگشا این گره   بهر گفتار از زبانم یکسره
هست هرونم برادر زان مرا   پشت محکم ساز در این ماجرا
    کی نسبحك و نذکرك کثیر

در تکلم بود زان آرار سست   کس نفهمیدی کلامشرا درست
هم مرا گردان وزیری زاهل من   تا که باشد پشت من در هر محن
تا که اندر کارمن باشد شریك   بهر خود زاو به ندنم یارنیك
انك كنت بنا ربی بصیر

قَالَ قَدْ اُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسٰي ٣٧ وَ لَقَدْ مَنَنَّا عَلَيْكَ مَرَّةً اُخْرٰي ٣٨ اِذْ اَوْحَيْنَا اِلٰى اُمِّكَ مَا

گفت بدرستیکه داده شد خواسته ات را ای موسی   و بدرستیکه منت نهادیم بر تو بار دیگر   وهنگامیکه وحی فرستادیم بمادرت آنچه وحی

يُوحٰي ٣٩ اَنِ اقْذِفِيهِ فِي التَّابُوتِ فَاقْذِفِيهِ فِي الْيَمِّ فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ يَأْخُذْهُ عَدُوٌّ لِي وَعَدُوٌّ

فرستاده میشود که در آورش در تابوت پس بیندازش در دریا پس باید که بیندازد او را دریا بکنار تا بگیردش دشمنی که مراست و دشمنی

لَهُ وَ اَلْقَيْتُ مَحَبَّةً مِنِّي ٤٠ وَلِتُصْنَعَ عَلٰي عَيْنِي ٤١ اِذْ تَمْشِي اُخْتُكَ فَتَقُولُ هَلْ اَدُلُّكُمْ عَلٰي

که اوراست و انداختم بر تو مهری از خود   تا تربیت کرده شوی در نگهداری من   هنگامیکه میرفت خواهرت پس میگفت آیا دلالت کنم شمارا بر

مَنْ يَكْفُلُهُ فَرَجَعْنَاكَ اِلٰى اُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَ قَتَلْتَ نَفْسًا فَنَجَّيْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ وَ

کسیکه کفایت کند اورا پس بازگردانیدیم ترا بمادرت تا بیاساید چشمش و اندوهناك نباشد و کشتی تنی را پس رهانیدیم ترا از غم و

فَتَنَّاكَ فُتُونًا ٤٢ فَلَبِثْتَ سِنِينَ فِي اَهْلِ مَدْيَنَ ثُمَّ جِئْتَ عَلٰي قَدَرٍ يَامُوسٰي ٤٣ وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي ٤٤

آزمودیم ترا آزمودنی پس ماندی سالها در اهل مدین پس آمدی بر اندازه ای موسی   و گزین کردم ترا برای خودم

    قال قد اوتیت سؤلك یا کلیم
آنچه گفتی شد بر آورده تمام   بر تو زان منت نهادیم ای همام
چونکه میکشتند آن فرعونیان   تا که جویند از تو در جائی نشان
آتشی آمد سراو قصر او   سوخت یکجا شد در آن آتش فرو
که هلاك تو بود بر دست او   قبطیان کردند صید شست او
چون تولد یافتی تو مادرت   مضطرب گشت از جفای کافرت
ما فرستادیم بر شکل بشر   از ملایك سوی امت یکنفر
باید اندازد یم اندر ساحلش   تا فرا گیرد عدوی قاتلش
بود نهری جاری از دریای نیل   بر سر او باغ فرعون جلیل
برگرفتند ودرش کردند باز   کودکی دیدند در وی دلنواز
تخم مهرت را بدلها کاشتیم   هرکست را بر محبت داشتیم
تا تو یابی پرورش بر دیدنم   تربیت یابی بفضل و روشنم
وانچنان بودی که چون صندوقرا   مادرش افکند در نیل از قضا
دید رفت اندر سرای شاه او   رفت در پی هم بدان درگاه او
دایه بهرش خواستند از هرمقام   شیر کس را هیچ نگرفت او بکام
آسیه گفت ار کنی این باتوهم   من بسی از مال و زر احسان کنم
گفت زان حق بر وسیله خواهرت   باز گردانیدم سوی مادرت
نیست اندر وعده ما پس خلاف   نی کنم در وعده من با کس خلاف
نه بهجرانت شود اندوهناك   هم ننوشی تو بغیر از شیر پاك
شرح قتل قبطی و خوفش بنص   گویم از تفصیل در سوره قصص
وفتناك فتون یعنی شدی   خالص از محنتکه از پی آمدی
تا رسیدی تو باندازه کمال   اندر این وادی شدی فرخنده حال
برگزیدیمت ز بهر حب خویش   بود این فضلی دگر ز اندازه بیش
وحی میبود انبیا را در نهان   با تو من کردم تکلم بالعیان

منت ما بر تو زین باشد عظیم
وحی چون کردیم سوی مادرت   کافکند از خوف در بحر اندرت
دیده بد در خواب فرعون عنود   کز محلهٔ آل اسرائیل زود
کاهنان گفتند در تعبیر آن   زاده گردد طفلی از یعقوبیان
زان سبب هر طفل کامد در وجود   گر پسر بود از شما کشتند زود
چونکه آن فرعونیان در جستجو   آمدند اندر سرای از چار سو
گفت موسی را بصندوقی گذار   پس ورا در رود نیل اندر سپار
آنکه باشد دشمن من خصم او   پس چنین کرد آن زن از خوف عدو
برد آن صندوقرا آب اندر آن   آمد آن بر چشم فرعون از مکان
مهری از اوشان بقلب اندر فتاد   بر تو بر دلها فکندم این وداد
زوجهٔ فرعون اندر پیش خود   پرورش میداد زان مهرش که بد
یاد کن وقتی که آمد خواهرت   بر تجسس سوی ایشان یکسرت
خواهرش رفت از عقب تا سد آن   در کجا با آب خواهد شد روان
گفت فرعون این مرا باشد پسر   آسیه گرفت چون جانش ببر
خواهرش گفتا شما را من دلیل   میشوم بر دایه کش گردد کفیل
رفت و آگه کرد مادر را زحال   برد او را سوی ایوان جلال
کرده بودم زانکه با او وعده من   کت رسانم سوی او بی رنج تن
پس رساندم زود من بر مادرت   دیده تا روشن کند بر منظرت
قبطئی کشتی رهانیدیمت ز غم   از موذیت نقمه زان الم
پس بدین سالها کردی درنك   تامد اندر امتحان پایت بسنك
زامتحانها آمدی نیکو برون   زان فزودی جمله بر صبر و سکون
بشنوی از ما خطاب از برتری   یابی ایسان رتبهٔ پیغمبری
بهر خود یعنی ز بهر طاعتم   هم خلقان بر اقامهٔ حجتم
وین ترا باشد نشان اختصاص   همچو بر درگاه سلطان میرخاص

اِذْهَبْ اَنْتَ وَ اَخُوكَ بِآيَاتِي وَلَا تَنِيَا فِي ذِكْرِي ٤٥ اِذْهَبَا اِلَى فِرْعَوْنَ اِنَّهُ طَغَى ٤٦ فَقُولَا لَهُ

برو تو و برادرت با آیتهای من وسستی مکنید در ذکر من بروید سوی فرعون بدرستیکه او از اندازه بیرون رفت پس بگوئید مراو را

قَوْلًا لَيِّنًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ اَوْ يَخْشَي ٤٧ قَالَا رَبَّنَا اِنَّنَا نَخَافُ اَنْ يَفْرُطَ عَلَيْنَا اَوْ اَنْ يَطْغَي ٤٨

گفتنی نرم شاید که او پند گیرد یا بترسد گفتند پروردگار ما بدرستیکه ما میترسیم که پیش گیری کند در ما یا آنکه از اندازه بیرون رود در عصیان

قَالَ لَا تَخَافَا اِنَّنِي مَعَكُمَا اَسْمَعُ وَ اَرَى ٤٩ فَأْتِيَاهُ فَقُولَا اِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ فَاَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي اِسْرَائِيلَ

گفت مترسید بدرستیکه من با شما ام میشنوم و می بینم پس آمد او را پس گفتند بدرستیکه ما دو فرستاده پروردگار توایم پس بفرست با ما بنی اسرائیل را

وَلَا تُعَذِّبْهُمْ قَدْ جِئْنَاكَ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكَ وَالسَّلَامُ عَلَى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَي ٥٠ اِنَّا قَدْ اُوحِيَ اِلَيْنَا

و عذاب مکن ایشان را بحقیقت آمدیم ترا با آیتی از پروردگار تو و سلام بر آنکه پیرو شد هدایت را بدرستیکه او وحی فرستاده شد بما

اَنَّ الْعَذَابَ عَلَى مَنْ كَذَّبَ وَ تَوَلَّى ٥١ قَالَ فَمَنْ رَبُّكُمَا يَا مُوسَي ٥٢ قَالَ رَبُّنَا الَّذِي اَعْطَى كُلَّ

که عذاب بر کسی است که تکذیب کرد و روی گردانید گفت پس کیست پروردگار شما ای موسی گفت پروردگار ما آنکسی است که داد بهر

شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَي ٥٣ قَالَ فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْاُولَي ٥٤ قَالَ عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ

چیزی خلقتش را پس هدایت کرد گفت چیست حال قرنهای نخستین گفت علم آن نزد پروردگار است در کتابی که خطا نمی نماید

رَبِّي وَلَا يَنْسَي ٥٥ اَلَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْاَرْضَ مَهْدًا وَ سَلَكَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا وَ اَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ

پروردگار من و فراموش نمیکند آنکه گردانید برای شما زمین را بستری و پدید آورد برای شما در آن راهها و فرستاد از آسمان

مَاءً فَاَخْرَجْنَا بِهِ اَزْوَاجًا مِنْ نَبَاتٍ شَتَّي ٥٦ كُلُوا وَارْعَوْا اَنْعَامَكُمْ اِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِاُولِي

آبرا پس بیرون آوردیم بآن اصنافی از رستنی جدا گانه بخورید و بچرانید شتر و گاو و گوسفند را بدرستیکه در آن هر آینه آیتهاست برای

النُّهَي ٥٧ مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً اُخْرَي ٥٨ وَ لَقَدْ اَرَيْنَاهُ آيَاتِنَا

صاحبان خردها از آن آفریدیم شمارا و در آن بازمیگردانیم شمارا و از آن بیرون میآوریم شمارا بار دیگر و بحقیقت نمودیم فرعون را آیتهای

كُلَّهَا فَكَذَّبَ وَ اَبَي ٥٩

ما همه اش پس تکذیب کرد و ابا نمود

اذهب انت و اخوك يا كليم
رو تو با او سوی فرعون حرون
رفت موسی از همانجا سوی مصر
که رو بدا کنون فرعون اقرار
پیش از آن کاظهار آیاتی کنیم
حقتعالی گفت هستم با شما
پس بگوئیدش چو رفتید از قبول
کن رها این قوم را از بندگی
هم مکن تکلیفشان در امر شاق
ما رسولان حقیم از حق تی
وحی کرده شد بما از کردگار
پس بفرعون آمدند از هر دو یار
گفت ایموسی که باشد ربتان

با همه آیات ما بی خوف و بیم
که ز حد خویش رفست او برون
دید هرون را مگر در کوی مصر
کان شده طاغی بپروردگار
یا بنرمی در سخن راهی زنیم
بشنوم بینم نترسید از دغا
سوی او مائیم از رب رسول
در مقام خود ز بهر زندگی
که بر ایشان آن بود مالا یطاق
آمدیم از وی نو را با آیتی
که بود آنرا عذاب بشمار
مدتی ماندند بر در از اضطرار
گفت رب ماست آن خلاق جان

رو بمصر آور تو با عزم درست
پس باو گوئید گفتاری نرم
گفت باو حالرا از بیش و کم
می بگفتند ای خدا ترسیم ما
یا کلامی بر تو گوید بی ادب
لحظهٔ من از شما غافل نیم
پس تو بفرست آل اسرائیل را
کوست بیت المقدس اندر ارض شام
این جماعت من پیمبر زاده اند
هر سلامت بر کسی در اهتداست
که کند تکذیب بر پیغمبران
تا میسر شد لقای آن عنود
آنکه فرموده عطا بر کل شی

هم که در پیغام ما باشند سست
مر بترسد پند گیرد یا ز شرم
وحی ایشانرا شد آنجا باز هم
که کند ما را عقوبت آن دغا
یا بطغیان آید افزون از غضب
از که ترسد آنکه داند ناویم
همره ما در مکان قبل ما
مسکن مألوف آباء کرام
بر تو خط بندگی کی داده اند
که نماید پیروی بر راه راست
یا که اعراض از نبیین در عیان
پس رساندند آن پیامی را که بود
صورتیرا که بود لایق بوی

آفریده هرچه را برجای خویش
چشم را هم هشته برجایش برو
راه پس بنمودشان برخیر و شر
گر که بیند داردش چیزی زیان
گفت فرعونش فما بال القرون
گفت موسی داند آن پروردگار
نه کند پروردگار من خطا
کرد نازل ز آسمان مر آب را
هم خورید از آن که هست انعامتان
ما شما را آفریدیم از زمین
گفت این تا آنکه فرعون عنود
او شد نبیه و زاو آیات خواست
پس ندان آیات هیچ او نگروید

از خلایق سربسر را عطای خویش
تا بعبرت بنگرد آیات او
دان نداند نفع خود هر جانور
میگریزد زاو چو دزد از بی زبان
حال آن پیشینیان بوده است چون
که بود علمش محیط از هر قرار
نه فراموشش شود چیزی بجا
رستنیها پس برون آریم ما
هم چرایید اندر آن انعامتان
در زمین هم باز آریم از یقین
پدید آرد کاصل او از خاک بود
پس بنمود او عصا از دست راست
زان خبر داد این چنین رب مجید
کرد مر تکذیب موسی از عناد

گوش را ننهاد بر جای سماع
بر کشید این شکلها را سربسر
میرود زانسو که بیند خیر خود
پس بهر شیئی قدر آن شیئیش
که خدا را هیچ بر ستیده اند
کس نداند علم غیب الا خدا
فرش کرد آنکو زمین را بهرتان
رستنی را صاف گوناگون بدست
اندر این باشد نشانها بیحد
باز هم آریمتان بیرون دگر
وانگه دارد آن غرور و کبر خویش
هم ید و بیضا نمود او را چنان
که نمودیمش تمام آیات خویش
بر ابا افزود انکار و فساد

تا کلام حق نماید استماع
همچو نقاشی که بنگارد صور
هم نماید احتراز از شیء بد
ره نمائی کرده اندر خلقتش
حد موت اعلی حسان گردیده اند
ثبت لوح است آنچه هست از ماسوا
راهها بنمود از هر سو در آن
آوریم از نخیل چیزیکه هست
بر خداوندان ادراک و خرد
معدن گردیده یعنی سر بسر
از ره تمکین و عجز آمدنش
که بسابق گشت شرح آن بیان
یکقدم ننهد ز حد کفر بیش

قَالَ اَجِئْتَنَا لِتُخْرِجَنَا مِنْ اَرْضِنَا بِسِحْرِكَ يَا مُوسٰى ٦٠ فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرٍ مِثْلِهِ فَاجْعَلْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكَ

گفت آیا آمده ما را تا بیرون کنی ما را از زمین ما بسحر خود ای موسی پس هرآینه آوردیم ترا سحری مانند آن پس بگردان میان ما میان تو

مَوْعِدًا لَا نُخْلِفُهُ نَحْنُ وَ لَا اَنْتَ مَكَانًا سُوًى ٦١ قَالَ مَوْعِدُكُمْ يَوْمُ الزِّينَةِ وَ اَنْ يُحْشَرَ النَّاسُ ضُحًى ٦٢

وعده‌گاهی که خلاف نکنیم آنرا ما و نه تو بجای همواری گفت وعده‌گاه شما روز آرایش است و آنکه جمع کرده شوند مردمان چاشتگاه

فَتَوَلّٰى فِرْعَوْنُ فَجَمَعَ كَيْدَهُ ثُمَّ اَتٰى ٦٣ قَالَ لَهُمْ مُوسٰى وَيْلَكُمْ لَا تَفْتَرُوا عَلَى اللّٰهِ كَذِبًا ٦٤ فَيُسْحِتَكُمْ

پس بازگشت فرعون پس فراهم آورد مکرش را پس آمد گفت مر ایشان را موسی وای بر شما مبندید بر خدا دروغ را پس براندازد شمارا

بِعَذَابٍ وَ قَدْ خَابَ مَنِ افْتَرٰى ٦٥ فَتَنَازَعُوا اَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ وَ اَسَرُّوا النَّجْوٰى ٦٦ قَالُوا اِنْ هٰذَانِ

بعذابی و بدرستیکه نومید شد آنکه افترا است پس کشاکش کردند کارشان را میانه خود و پنهان داشتند راز را گفتند بدرستیکه این هردو

لَسَاحِرَانِ يُرِيدَانِ اَنْ يُخْرِجَاكُمْ مِنْ اَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِمَا وَ يَذْهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثْلٰى ٦٧ فَاَجْمِعُوا

هرآینه ساحرانند میخواهند که بیرون کنند شمارا از زمینتان بسحرشان و براندازند براه شما که خوبتر است پس جمع کنید

كَيْدَكُمْ ثُمَّ ائْتُوا صَفًّا وَ قَدْ اَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنِ اسْتَعْلٰى ٦٨

مکرتان را پس بیائید صف کشیده و بدرستیکه کامیاب شد امروز آنکه فایق آمد

گفت آیا آمدی ما را کنون
کز من و تو مینگردد آن خلاف
یعنی اندر روز عید مصریان
آمد او با ساحران که جمع کرد
مضطر اوسازد شمارا بر عذاب
ساحران کردند پس گفت و شنود
گفت او جز گفتهٔ جادوگر است
با خود این دادند جادویان قرار
دید فرعون چون نجوایشان
ساحرانیکه ز سحر و مکر و زور
جمع پس سازید آلات حیل

از زمین سازی بجادوئی برون
در مکانی کان بود هموار و صاف
چاشتگه که جمع گردد مردمان
وان همه بودند هفتاد و دو مرد
مفتری کی گردد از حق بهره یاب
در مهم خویش بر چیزیکه بود
وضع و حالش بر نشان دیگر است
که اگر گردیم ما غالب بکار
گفت چو دو ساحران شورایشان
از مکان خواهند تا سازند دور
صف زده آئید پس بهر عمل

پس بیارند از برایت مثل آن
گفت موسی از من اینتان مهلت است
گشت پس فرعون در حال ابی
گفت موسی ویلکم لا تفترو
گشت بی بهره هر آنکو افترا
بیشان یعنی سخنها شد دراز
راز خود را داشتند اندر نهان
پس نباشد شک که او جادوگر است
ساحران گفتند ما در این فنیم
هم برند آئینتان را از میان
هر که غالب شد علو او راسزد

کن معین موعدی را در میان
مر شما را وعده روز زینت است
فجمع کیده ثم اتی
بر خدا بندید کذب از زشت خو
بست بر حق از جسارت و افترا
کاین بجادویان نماند هیچ باز
در حق موسی از آن فرعونیان
ور که غالب شد بما پیغمبر است
تا جهان با این دو ساحر ره دهیم
که نه از هر مذهبی میباشد آن
افلح الیوم من استعلی و قد

قَالُوا يَا مُوسٰى اِمَّا اَنْ تُلْقِيَ وَاِمَّا اَنْ نَكُونَ اَوَّلَ مَنْ اَلْقٰي ٦٩ قَالَ بَلْ اَلْقُوا فَاِذَا حِبَالُهُمْ وَ

گفتند ایموسی یا اینست که می اندازی و یا آنکه باشم اول کسیکه انداخت گفت بلکه بیندازید پس آنگاه رسنهاشان و

عِصِيُّهُمْ يُخَيَّلُ اِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ اَنَّهَا تَسْعٰى ٧٠ فَاَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسٰي ٧١ قُلْنَا لَا تَخَفْ

عصاهاشان وانموده میشد بموسی از سحر ایشان که آنها میشتابند پس یافت در خودش بیمی موسی گفتیم مترس

اِنَّكَ اَنْتَ الْاَعْلٰي ٧٢ وَ اَلْقِ مَا فِي يَمِينِكَ تَلْقَفْ مَا صَنَعُوا اِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدُ سَاحِرٍ وَلَا يُفْلِحُ

بدرستیکه تو توئی برتر و بینداز آنچه در دست راست تو است تا فرو برد آنچه را ساخته اند بدرستیکه آنچه ساخته اند حیله ساحر است و کامیاب نمیشود

السَّاحِرُ حَيْثُ اَتٰي ٧٣ فَاُلْقِيَ السَّحَرَةُ سُجَّدًا قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ هٰرُونَ وَمُوسٰي ٧٤

ساحر هرجا آید پس در افکنده شدند ساحران سجده کنان گفتند گرویدیم بپروردگار هارون و موسی

ساحران گفتند ای موسی بصف — افکنی آیا عصا را تو زکف
یا که ما خود افکنیم اول رسن — که بهم آورده ایم از سحر و فن
گفت بلکه بفکنید اول شما — پس بیفکندند ایشان حبلها
پس بموسی شد نموده کان حبال — میشتابند از هر آن سو در خیال
گشت در اطراف شرحش گرچه رو — آمد آن چوب و رسن در جستجو
یافت موسی پس بدل ترسی از آن — تا مباد افتند خلق اندر گمان
فرق یا ندهند اندر نکوئی — در میان معجزه با جادوئی
یا که پیش از آنکه اندازد عصا — کس نمانده باشد از مردم بجا
یابد از ضعف شر حوف و اسف — پس باو گفتیم ما لا تخف
من تو باشی برتر از روی یقین — پس ببند از آنچه داری در یمین
تا عصای تو برد در دم فرو — کرده های ساحران را رو برو
فعل ایشان نیست جز مکر و فریب — کی توان آرند با معجز شکیب
کی شود من ساحری فیروزمند — هر کجا آید بود خوار و نژند
پس بیفکند آن زمان موسی عصا — اژدها گشت و بخورد آن سحرها
جادوان در سجده افتادند زود — قالوا آمنا به حین السجود
رب هرون رب موسی کز یقین — بندهٔ خود را کند غالب چنین

قَالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ اَنْ آذَنَ لَكُمْ اِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَاُقَطِّعَنَّ اَيْدِيَكُمْ

گفت آیا ایمان آوردید مر او را پیش از آنکه دستوری دهم شما را بدرستیکه آن هر آینه بزرگ شما که آموخت شما را سحر پس هر آینه خواهیم برید البته دستهای

وَ اَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَلَاُصَلِّبَنَّكُمْ فِي جُذُوعِ النَّخْلِ وَ لَتَعْلَمُنَّ اَيُّنَا اَشَدُّ عَذَابًا وَ اَبْقٰى ٧٥ قَالُوا

شما و پاهای شما را از خلاف یکدیگر و هر آینه بردار کشم شما را در تنه های درخت خرما و هر آینه خواهید دانست که کدام از ما سخت تر است از راه عذاب و پاینده تر

لَنْ نُؤْثِرَكَ عَلٰي مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالَّذِي فَطَرَنَا فَاقْضِ مَا اَنْتَ قَاضٍ اِنَّمَا تَقْضِي هٰذِهِ الْحَيٰوةَ

گفتند هرگز اختیار نخواهیم کرد ترا بر آنچه آمد ما را از حجتهای روشن قسم بآنکه آفرید ما را پس حکم کن آنچه تو حکم کننده جز این نیست حکم میرانی در این زندگانی

الدُّنْيَا اِنَّا آمَنَّا بِرَبِّنَا لِيَغْفِرَ لَنَا خَطَايَانَا وَمَا اَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ السِّحْرِ وَاللّٰهُ خَيْرٌ وَ اَبْقٰى ٧٦

دنیا بدرستیکه ما گرویدیم بپروردگار مان تا بیامرزد برای ما گناهانمان را و آنچه را که بجبر باز داشتی ما را بر آن از سحر و خدا بهتر است و پاینده تر

اِنَّهُ مَنْ يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِمًا فَاِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيٰي ٧٧ وَمَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِنًا قَدْ عَمِلَ

بدرستیکه آنکه آمد پروردگارش را گناهکار پس او راست دوزخ نه میمیرد در آن و نه زندگانی میکند و آنکه آید او را با ایمان که بتحقیق کرده باشد

الصَّالِحَاتِ فَاُولٰٓئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلٰي ٧٨ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا

کارهای شایسته پس آنها برای ایشانست مرتبه ها بلندتر بهشتهای جای اقامت دائمی که میرود از زیر آنها نهرها جاودانیان در آن

وَ ذٰلِكَ جَزَاءُ مَنْ تَزَكّٰي ٧٩

و آن پاداش کسی است که پاک باشد

گفت فرعون از ره قهر و سخط   بروی آیا بگرویدید از غلط
هستتان او خود بزرگ و اوستاد   بر شما آموخت سحر اندر بلاد
تا بدانند اینکه از روی عذاب   کیست از ما سختتر و اندر عقاب
آنچه برما آمده است از بینات   ز آفریننده تمام ممکنات
هست اندر این حیوة دنیوی   کی بود در ملک دین جاری حوی
تا به بخشد جرمها با کاهمان   وانچه بنمودی بران اکراهمان
هرکه آید رب خود را درگناه   یعنی از شرکی و ظلمی بر اله
وانکه آید مؤمن و شایسته کار   آن گره را پس در آن دارالقرار
جاریست از زیر آنها نهرها   جاودانند اندر آن از نهرها

پیش از آنکه بر شما رخصت دهم   منت از اکرامتان بر جان نهم
پس ببرم دست و پاتان از خلاف   و اندرآویزم بنخل از اعتساف
ساحران گفتند نکنیم اختیار   بر تو را بر آیت پروردگار
حکم کن پس گر کنی حکمی بما   غیر از این نبود که حکمت در قضا
ما خود آوردیم ایمان بر خدا   کو بود پروردگار ما سوای
کردی اکراه امری اندر جادوئی   حق بود پاینده تر در نیکوئی
پس جهنم باشد او را در ثبات   نه بمیرد نه در آن دارد حیوة
باشد از حق رتبهای بس بلند   جنت عدن و مقام ارجمند
این جزای آنکه از شرك و دنس   پاك باشد ور هوا و از هوس

وَلَقَدْ اَوْحَيْنَا اِلَى مُوسَى اَنْ اَسْرِ بِعِبَادِي فَاضْرِبْ لَهُمْ طَرِيقاً فِي الْبَحْرِ يَبَساً ۸۰ لَا تَخَافُ دَرَكاً

وهرآینه وحی کردیم بموسی که شب ببر بندگان مرا پس بزن برای ایشان راهی در دریا خشك بیم نخواهی داشت دریافتن

وَلَا تَخْشَى ۸۱ فَاَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ فَغَشِيَهُمْ مِنَ الْيَمِّ مَا غَشِيَهُمْ وَ اَضَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ وَ مَا هَدَى

ونخواهی ترسید پس از پی رفتنشان فرعون با لشکرهایش پس دریافت ایشانرا از دریا آنچه دریافت ایشانرا و گمراه کرد فرعون قومش را وهدایت نکرد

۸۲ يَا بَنِي اِسْرَائِيلَ قَدْ اَنْجَيْنَاكُمْ مِنْ عَدُوِّكُمْ وَوَاعَدْنَاكُمْ جَانِبَ الطُّورِ الْاَيْمَنَ وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكُمُ

ای پسران یعقوب بدرستیکه رهانیدیم شمارا از دشمنانتان ووعده دادیم شمارا جانب طور ایمن وفروفرستادیم برشما

الْمَنَّ وَالسَّلْوَى ۸۳ كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَلَا تَطْغَوْا فِيهِ فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي وَ مَنْ

منّ وسلوی را بخورید از پاکیزهای آنچه روزی دادیم شمارا وتعدی مکنید در آن پس فرود آید برشما سخط من وهرکه

يَحْلِلْ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَى ۸۴ وَ اِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحاً ثُمَّ اهْتَدَى ۸۵

فرود آید براو سخط من پس بدرستیکه هلاك شد و بدرستیکه من آمرزنده ام مر آنرا که توبه کرد و گروید و کرد کاری شایسته پس هدایت یافت

وحی بر موسی نمودیم از درون   که سر شب بندگانم را برون
پس مکن اندیشه از فرعونیان   که شما را در نیابند از مکان
پس در آمد از پی ایشان بزود   از پی تعظیم فرعون و جنود
قوم خود را کرد فرعون عنید   گمره و ننمودشان ره بر امید
وعده پس دادیمشان بر کوه طور   از ره ایمن که لامع گشت نور
من و سلوی ما فرستادیم هم   بر شما بودید چون در تیه غم
فیه لا تطغو از حد خویش هم   نگذرید از ما سپاسی در نعم
هستم آمرزنده گرد از توبه کس   گشت مؤمن کار نیکو کرد پس

زن رهی در بحر خشك از بهرشان   آید از پی گرچه خصم از شهرشان
هم مترس از آنکه تا گردی غریق   سالم از دریا در آیند آن فریق
پس فرو بگرفت دریاشان بخویش   آنچه بد بگرفتنی از کم و بیش
ای بنی یعقوب از اعدائتان   ما نجات آنروز دادیم آنچنان
از پی انزال توریة قویم   یا که از بهر مناجات کلیم
همچنین گفتیم بر وجه ثبات   ما رزقنا کم کلوا من طیبات
بر شما پس خشم من آید فرود   چونکه خشم آمد هلاکت رخ نمود
پس ز اعمال نکو حق گرکه خواست   یافت بیشك در سلوك او راه راست

وَمَا اَعْجَلَكَ عَنْ قَوْمِكَ يَا مُوسَى ۸۶ قَالَ هُمْ اُولَاءِ عَلَى اَثَرِي وَ عَجِلْتُ اِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَى ۸۷

وچه چیز شتاب آورد ترا از قومت ایموسی گفت ایشانند اینان بر اثر من وشتافتم بسوی تو ای پروردگار من تا خشنود شوی

قَالَ فَاِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَ اَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ ۸۸ فَرَجَعَ مُوسَى اِلَى قَوْمِهِ غَضْبَانَ اَسِفاً

گفت پس بدرستیکه ما مبتلا کردیم قوم ترا از بعد تو وگمراه کرد ایشانرا سامری پس بازگشت موسی بسوی قومش خشمناك بسیار غصه آلوده

۸۹ قَالَ يَا قَوْمِ اَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعْداً حَسَناً اَفَطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ اَمْ اَرَدْتُمْ اَنْ يَحِلَّ عَلَيْكُمْ

گفت ایقوم آیا نه وعده داد شمارا پروردگار وعده دادنی نیکو آیا پس دراز شد برشما آنزمان یا خواستند که فرود آید برشما

غَضَبٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَاَخْلَفْتُمْ مَوْعِدِي ٩٠ قَالُوا مَا اَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ بِمَلْكِنَا وَ لٰكِنَّا حُمِّلْنَا اَوْزَاراً مِنْ

سخطی از پروردگارتان پس خلاف کردید وعده مرا گفتند خلاف نکردیم وعده ترا باختیارمان ولیکن ما بارکرده شدیم احمال را از

زِينَةِ الْقَوْمِ فَقَذَفْنَاهَا فَكَذٰلِكَ اَلْقَى السَّامِرِيُّ فَاَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلاً جَسَداً لَهُ خُوَارٌ فَقَالُوا هٰذَا

پیرایه قوم پس انداختیم آنها را پس همچنین انداخت سامری پس بیرون آورد برای ایشان گوساله کالبدی که بود مر او را فریاد گوساله پس گفتند

اِلٰهُكُمْ وَ اِلٰهُ مُوسٰى فَنَسِيَ ٩١ اَفَلَا يَرَوْنَ اَلَّا يَرْجِعُ اِلَيْهِمْ قَوْلاً وَلَا يَمْلِكُ لَهُمْ ضَرّاً وَلَا نَفْعاً ٩٢

اینست خدای شما و خدای موسی پس فراموش کرد آیا پس نمی بینند که بر نمیگرداند بسوی ایشان سخنی را و مالك نمیباشد برای ایشان زیانی و نه سودی را

رفتن موسی علیه السلام با هفتاد تن بکوه طور

بعد فرعون آن جماعت از کریم — خواستند آداب شرعی مستقیم
که بیا با جمعی از قومت بطور — تا دهیمت ما کتابی در حضور
چونکه شد نزدیك پیش از قوم او — رفت سوی طور بهر گفتگو
گفت قوم آیند اینك در اثر — من شدم بهر رضایت پیشتر
سرعت اندر امتثال امر دوست — موجب خوشنودی و تعظیم اوست
یعنی ایشان را نمودیم امتحان — طاعت گوساله را بر ناگهان
شرح گاو و سامری را در فساد — گفته ایم از پیش گرداری بیاد
بیشتر اندوه او زین که نماد [?] — باز تا گردند قوم از ارتداد
وعده آیا بر شما پروردگار — میداد از نیکوئیها بیشمار
شد دراز آیا زمانم بر شما — یا نچه دادم وعده از صدق و صفا
بر شما یا خواستند آید فرود — خشم حق زین فعل زشت نابود [?]
عابدان عجل گفتند از قرار — خلف وعده نه از ما باختیار
زانچه نگرفتیم ما بر عاریت — از حلل ز ایشان باخدا بدربیت [?]
بهر ایشان پس برون آورد او — کالبد گاو راست صوتی در گلو
کرد موسی پس فراموش او ز رب — رفت سوی طور او را در طلب
عابدان عجل را پس ذوالجلال — حجتی آورده لازم در مقال
نیست مالك ضر و نفعی را بجا

کرد موسی در مناجات این سؤال — شد خطاب از بارگاه ذوالجلال
رفت باهفتاد ز اسرائیلیان — هشت هارون را بجایش در مکان
شد خطاب او را که ای موسی چه بود — که ز قوم اشتاب کردی در ورود
مر که این تعجیل در راه طلب — زود بر خوشنودیت گر در سبب
گفت پس در فتنه افکندیم ما — بعد بیرون رفتنت قوم تو را
سامری آن جمله را گمراه کرد — جز قلیلی را از آن مردان مرد
گشت پس موسی سوی قوم باز — خشمناك اندوهگین با احتراز
قوم را گفت از ملامت و ز عتاب — بر خطا رفتید آیا از صواب
وعدهٔ حق ورنه دیدید از شهود — راست بود و هم وفا بر آن نمود
گشت یعنی بشمر از اربعین — که شما را وعده دادم من بر این
پس شما گردید بر وعده خلاف — اندر افکندید در قوم اختلاف
لیك چون برداشتیم از قبطیان — وقت بیرون آمدن باری گران
پس در افکندیم اندر آتش آن — سامری پس هم فکند از اعیان
پس بگفتند این خداوند شماست — هم خدای موسی صاحب عصاست
گشت یعنی گمره و رفت از خطا — از خدای خویش بر دیگر خدا
پس نمی بینند آیا در خطاب — سویشان راجع نگردد ز او جواب
میپرستند از چه پس گوساله را

وَ لَقَدْ قَالَ لَهُمْ هٰرُونُ مِنْ قَبْلُ يَا قَوْمِ اِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ وَ اِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمٰنُ فَاتَّبِعُونِي وَ اَطِيعُوا

وبتحقیق گفت مر ایشان را هارون از پیش ای قوم جز این نیست مبتلا شدید بآن و بدرستیکه پروردگار شما خداست پس پیروی کنید مرا و اطاعت نمائید

اَمْرِي ٩٣ قَالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ عَاكِفِينَ حَتّٰى يَرْجِعَ اِلَيْنَا مُوسٰى ٩٤ قَالَ يَا هٰرُونُ مَا مَنَعَكَ اِذْ

امر مرا گفتند همیشه خواهیم بود بر آن مقیمان تا بازگردد بسوی ما موسی گفت ای هارون چه بازداشت ترا

رَاَيْتَهُمْ ضَلُّوا اَلَّا تَتَّبِعَنِ اَفَعَصَيْتَ اَمْرِي ٩٥ قَالَ يَا بْنَ اُمَّ لَا تَاْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَاْسِي اِنِّي خَشِيتُ

وقتیکه دیدی ایشان را که گمراه شدند که پیروی نکردی مرا آیا پس عصیان ورزیدی امر مرا گفت ای پسر مادر من مگیر محاسنم را و نه سرم را بدرستیکه من ترسیدم

اَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي اِسْرَائِيلَ وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي ٩٦ قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ قَالَ بَصُرْتُ

که گوئی جدائی افکندی میان بنی اسرائیل و رعایت نکردی سخن مرا گفت پس چه بود کار تو ای سامری گفت دیده ور شدم

بِمٰالَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ آثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهٰا وَكَذٰلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي ۹۷ قٰالَ

بآنچه‌دیده‌ورنشدند بآن پس‌گرفتم‌مشتی از اثرآن‌فرستاده پس‌انداختم‌آنرا وهمچنین خوب‌وانمودبرای‌من‌نفسم گفت

فَاذْهَبْ فَاِنَّ لَكَ فِي الْحَيٰوةِ اَنْ تَقُولَ لٰامِسٰاسَ وَاِنَّ لَكَ مَوْعِداً لَنْ تُخْلَفَهُ وَانْظُرْ اِلٰى اِلٰهِكَ

پس‌برو پس‌بدرستیکه‌مرتراست‌درزندگی که‌نگوئی روانیست‌مس‌کردن‌من‌وبدرستیکه‌مرتراست‌وعده‌که‌خلاف‌کرده‌نشوی‌آنرا‌وبنگربه الهت

الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عٰاكِفاً لَنُحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفاً ۹۸

که‌گشتی تمام‌روز برآن مقیم‌پرستش‌هرآینه‌میسوزانیم‌آنرا‌پس‌هرآینه‌می‌افشانیمش‌دردریاافشاندنی

گفت هرون پیش‌ازان کاید کلیم
هست بخشاینده ان پروردگار
قوم گفتندش کجا زایل شویم
تا که موسی بازگردد سوی ما
گفت موسی پس بهارون که چه‌چیز
سرکشیدی زامر من ایا تو نیز
برمن ای موسی مکن زین ره غضب
بین قومم تو فکندی تفرقه
کی نصیحتهای من کس میشنود
یعنی این کارار چه‌بستی درخیال
دیدم انچه کس ندید از قوم کول
دیدم امد بر زمین روحانئی
پس زخاک گام اسبش قبضتی

قوم را کاین فتنهٔ باشد عظیم
نه حراوطاعت حراو راهستعار
زین پرستش حمله از جان بیرویم
تا چه باشد امر او برخوی ما
گرد منعت چونکه دیدی این ستیز
که بایشان نامدی اندر ستیز
زان تورا من نامدم اندر عقب
حفظ قولمرا نکردی ای ثقه
حرف من درگوش ایشان بادبود
که فکندی قوم ما را در ضلال
برگرفتم خاکی از گام رسول
کش بود اندر نکوئی ثانئی
برگرفتم بهر رفع حاجتی

غیر از این نبود که بروی مبتلا
پیروی من کنید اندر امور
پیش او باشیم از زیبندگی
او شود گوساله را چون‌ناMطیع
دیدی اعنی کان رمه گمره شدند
گفت هرونش که ای بن مادرم
هم نکردم سخت با ایشان قتال
که بگفتی بعد من در قوم من
دید هرون را چو از جرم بری
چیست این کاریکه کردی ایعدو
بود این آثار فعل جبرئیل
یافتم کاو باشد از افلاکیان
پس فکندم در دل گوساله زان

گشته اید از جهل و طغیان و عما
اورید از من اطاعت بیقصور
هم مجاور در مقام بندگی
یا که این دانند ز افعال شنیع
اینکه آئی از پیم زین نا پسند
می‌مگیراز خشم خودریش وسرم
زان بترسیدم که گوئی در مقال
کن تو اصلاح‌ار شود حارث‌فتن
قال فما خطبك یا سامری
قال بصرت بمالم یبصروا
وقت غرق قبطیان در رودنیل
پاك از طبع و مزاج خاکیان
زنده شد امد بآواز ازمان

در بیان گذشتن موسی علیه‌السلام از قتل سامری

این چنین‌آراست برمن نفس من
که‌دراو وصف سخاوت غالب است
اری ان کز جود کرد ایجاد خلق
هرکهی که اندر ایند حق بوی
پس‌برون رو پس‌تورا باشد زناس
لاجرم کردند مردم زاو نفور
در تفاسیر است مذکور از یقین
نه نمایند اندران موعد خلاف

در نظر این فعلم امد مستحسن
قلب وحاشش بس باحسان راغب است
کی گذارد کز سخی برند حلق
دستگیر اوست ان خلاق حی
فی الحیوة ان تقول لامساس
بدگریزان هرکه میدیدش زدور
که بدند اولاد او هم این چنین
نه تو را دارند از دوزخ معاف
می بسوزانیمش از نار الم

قصد قتلش کرد موسی روترش
خلق کردند از حوتش منتفع
گفت پیغمبر سخی را از گناه
پس زقتل سامری موسی گذشت
از حق این پاداش بودش ازغضب
همچو حیوانات وحشی می‌گشت
بی تخلف هم تو را باشد عذاب
بین سوی ان الهت آسفا
پس پراکنده کنیم اورا بیم

وحی امد پس زحق کاورا مکش
روح او را زان نخواهم منتزع
بگذرید او را چو گیرد دست‌اله
لیك گفت از قوم باید دور گشت
که هر انکس دید او را کرد تب
روز و شب تنها میان کوه‌ودشت
موعدی و اندر قیامت در عقاب
الذی ظلت علیه عاکفا

اِنَّمٰا اِلٰهُكُمُ اللّٰهُ الَّذِي لٰا اِلٰهَ اِلّٰا هُوَ وَسِعَ كُلَّ شَيْئٍ عِلْماً ۹۹ كَذٰلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ اَنْبٰاءِ

نیست الهشما جزخدائی‌که‌نیست الهی مگر او احاطه کرده‌همه‌چیزراازراه‌دانش همچنین میخوانیم برتو از خبرهای

مٰاقَدْ سَبَقَ وَقَدْ آتَيْنٰاكَ مِنْ لَدُنّٰا ذِكْراً ۱۰۰ مَنْ اَعْرَضَ عَنْهُ فَاِنَّهُ يَحْمِلُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وِزْراً

آنچه‌بحقیقت‌گذشته وبدرستیکه‌دادیمت ازنزدخودقرآن‌بانام‌نیک کسیکه‌روی‌گرداند از آن بدرستیکه‌او برمیدارد‌درروزقیامت بارگرانی

١٠١ خَالِدِينَ فِيهِ وَسَآءَ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيمَةِ حِمْلًا ١٠٢ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ وَنَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ

جاودانیان درآن وبداست آن مرایشارا روز قیامت باری روزیکه دمیده شود در صور وحشر کنیم گناهکاران روزی چنین

زُرْقًا ١٠٣ يَتَخَافَتُونَ بَيْنَهُمْ اِنْ لَبِثْتُمْ اِلَّا عَشْرًا ١٠٤ نَحْنُ اَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ اِذْ يَقُولُ اَمْثَلُهُمْ

کبودچشمان پنهان گویند میان خود که درنگ نکردید مگر ده روز ما دانا تریم بآنچه میگویند هنگامیکه خواهند گفت خوبترشان

طَرِيقَةً اِنْ لَبِثْتُمْ اِلَّا يَوْمًا ١٠٥ وَيَسْئَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا ١٠٦ فَيَذَرُهَا قَاعًا

در مسلك که درنگ نکردید مگر روزی و میپرسند ترا از کوهها پس بگو برافشاند آنهارا پروردگارم برافشاندنی پس واگذارد آنرا ساده

صَفْصَفًا لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَلَا اَمْتًا ١٠٧ يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ لَا عِوَجَ لَهُ وَخَشَعَتِ الْاَصْوَاتُ

هموار که نبینی درآن کجی و نه برآمدگی روزی چنین پیروی میشوند خواننده را نباشد چرا کجی براش و پست میشود آوازها

لِلرَّحْمٰنِ فَلَا تَسْمَعُ اِلَّا هَمْسًا ١٠٨ يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ اِلَّا مَنْ اَذِنَ لَهُ الرَّحْمٰنُ وَرَضِيَ لَهُ

برای خدای بخشنده پس نشنوی مگر آواز آهسته روز سود نکند شفاعت مگر آنکس که دستوری داده باشد مر او را خدای بخشنده و رضا داده باشد

قَوْلًا ١٠٩ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ اَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا ١١٠ وَعَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ

مر او را گفتار میداند آنچه باشد میان دستهاشان و آنچه باشد پس پشتشان واحاطه نکنند باو از راه دانش وخوار شد رویها برای خدای زنده

الْقَيُّومِ وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا ١١١ وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا وَلَا هَضْمًا ١١٢

پاینده و بدرستیکه نومید شد آنکه برداشت ظلمی را و کسیکه میکند از خوبیها و اوست مؤمن پس نخواهد ترسید از ستمی و نه شکستی

غیر ازاین نبود شمار او خداست
واقعاتی را که بد در ما سبق
در قیامت کرده بار حمل وزر
هست روز ینفخ فی الصور آن
در عرب میبود شایع این صفت
پس بهم گویند آهسته بحشر
بل شما بودید در این دار تنگ
پس پراکنده بگو خواهد نمود
نه بلندی باشدش نه اعوجاج
لاعوج له یعنی از آن خواندنش
پست للرحمن شود آوازها
هم رضای او بود در قولها
کس نبوی اما محیط از روی ذات
کرد ذکر این بهر تذکار عوام
کس ندارد آگهی از ذات او
خوار باشد رویهای ممکنات

که بحز او نیست معبودی بر است
بر تو آگاهی دهیم از صدق وحق
نیست این اعراض جز آثار وزر
ما فراهم آوریم آن مجرمان
بر نشان دشمنی از معرفت
آن جماعت ما لبثتم غیر عشر
روزی از روی توقف اندر نگ
جمله را پروردگارم در شهود
خیزد اعنی از میان طبع ومزاج
کس نتاند منحرف شد از فتش
نشنوی پس جز که نرم آوازها
دم زند کی کس مگر او بود رضا
می نگردد بل بجزئی از صفات
ورنه این باشد بدیهی بر کرام
بل ز چیزی کم ز معلومات او
بر خدای حی قیوم از جهات
وانکه کرد او فعل نیك او مؤمن است

خود نه هر شیئی رسیده علم او
بر تو ما دادیم قرآنرا ز خود
جاودان باشد در آن انبار بد
چشمشان آنروز میباشد کبود
کش جگر باشد سیاه اندر نمود
ما بآن دانا تریم اندر سند
از تو میپرسند از وصف جبال
پس گذارد ارض را بر حال خود
پیرو آنروز مردم بر ملا
چون نخواهد هر کرا که خواندنی است
نبود آنروز از شفاعت هیچ سود
داند آنچیزیکه ایشانراست پیش
زانکه جز او هرچه باشد فعل اوست
یعنی آنچه شد توان بروی محیط
شرح این در آیة الکرسی تمام
پس بود بی بهره از هر خیر هم
پس نترسد از ستم هم بر شکست

همچنین قصه نمائیم آن بتو
وانکه کرد اعراض از وی از حسد
در قیامت زین و زر و بار بد
حاملان بار وزر اندر نمود
شارشان زرد است و چشم او کبود
چون بگویند آنکه بیش است خرد
که چه خواهد بودشان در حشر حال
همچنان هموار بی تل و عقد
داعی خود یعنی اسرافیل را
از اجابت ممکنی را چاره نیست
جز که بدهد اذن رحمن ودود
وانچه هست از بعدشان از علم خویش
کی بفاعل او محیط از هیچ روست
هست مخلوق از مرکب تا بسیط
گفته ام گر باشدت فهم کلام
آنکه او برداشت باری از ستم

وَكَذٰلِكَ اَنْزَلْنَاهُ قُرْاٰنًا عَرَبِيًّا وَصَرَّفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ اَوْ يُحْدِثُ لَهُمْ ذِكْرًا

وهمچنین فرو فرستادیم او را قرآنی عربی ومکرر آوردیم در آن از وعید باشد که ایشان بپرهیزند یا پدید آرد برای ایشان پند گرفتنی

١١٣ فَتَعَالَى اللّٰهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْاٰنِ مِنْ قَبْلِ اَنْ يُقْضٰى اِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُلْ رَبِّ

پس برتر آمد خدا پادشاه حق وشتاب مکن بقرآن پیش از آنکه گذارش داده شود بتو وحیش وبگو ای پروردگار من

زِدْنِي عِلْماً ١١٤ وَ لَقَدْ عَهِدْنَا اِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً ١١٥ وَ اِذْ قُلْنَا لِلْمَلٰئِكَةِ

زیادکن مرادانش وبدرستیکه عهدکردیم ما بآدم از پیش پس واگذاشت ونیافتیم مراورا عزمی وهنگامیکه گفتیم مرملائکه را

اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا اِلاَّ اِبْلِيسَ اَبٰى فَقُلْنَا يَا آدَمُ اِنَّ هٰذَا عَدُوٌّ لَكَ وَلِزَوْجِكَ فَلاَ يُخْرِجَنَّكُمَا

که سجده کنید مرآدم را پس سجده کردند مگر ابلیس که سرباز زد پس گفتیم ای آدم بدرستیکه این دشمن است مرترا و مرجفت ترا پس نباید که بیرون کند شمارا

مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقٰى ١١٦ اِنَّ لَكَ اَلاَّ تَجُوعَ فِيهَا وَلاَ تَعْرٰى ١١٧ وَ اَنَّكَ لاَ تَظْمَؤُا فِيهَا وَلاَ تَضْحٰى

از بهشت پس تعب کشی بدرستیکه مرتراست که نه گرسنه شوی درآن و نه برهنه شوی وبدرستیکه نه تو تشنه شوی درآن و نباشی درآفتاب

١١٨ فَوَسْوَسَ اِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ اَدُلُّكَ عَلٰى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَ مُلْكٍ لاَ يَبْلٰى ١١٩ فَاَكَلاَ

پس وسوسه کرد مراورا شیطان گفت ای آدم آیا دلالت کنم ترا بر درخت جاودانی وبپادشاهی که کهنه نشود پس خوردند

مِنْهَا فَبَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَ طَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَ عَصٰى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوٰى ١٢٠

آن دو ازآن پس ظاهر شد مرآنهارا عورتهاشان وشروع نمودند میچسبانیدند برآن دو از برگ بهشت ونافرمانی کرد آدم پروردگارش را پس بی بهره شد

ما فرستادیم قرآنرا حین — بر زبان تازی از جمع مبین
هم مکرر ما نمودیم از نشان — از وعید آیات بسیار اندر آن
شاید ایشان می بپرهیزند چند — یا کند قرآنشان احداث پند
پس بلنداست آنخدا درذات خویش — هم بلنداروصف مخلوقات خویش
پادشاهی کاو بود ثابت بذات — راست کرداراست وکامل درصفات
خود بقرآن می مکن تعجیل تو — قبل ان یقضی الیه وحیه
حکم یعنی می مکن برهیچ خیر — پیشتر از وحی قرآن در تعبیر
هم بگو پروردگارا کن زیاد — علمم ای دانای ماکان ویکون
یا بر احکام شریعت کن فزون — دانشم را بر کتاب از انقیاد
عهد ما کردیم با آدم ز پیش — پس فرامش کرد ونامد عهدکیش
یافتیم اورا نه درعزمش ثبات — گفته بودیمش مخور ازاین نبات
تومکن یعنی فراموش امر ما — همچنان کاو کرد اندر اقتضا
چونکه ما گفتیم با فرشتگان — سجدهٔ آدم نمائید از مکان
سجده پس کردند ازوی هرکجا — جز بلیس اوکرد زین معنی ابا
پس بگفتیمش که هست او دشمنت — همچنین دشمن بود او یا زنت
پس شمارا باید ازجنت برون — نکند اوکافتید در رنجی فزون
ان لك الا تجوع گرسنه — نه شوی یعنی درآن نه برهنه
نه شوی تشنه نه محتاجی بآب — درجنان هم نبوی اندر آفتاب
پس بآدم وسوسه کرد آن بلیس — گفت ای آدم بخیری بس نفیس
رهنما کردم تورا آیا که می — واندرخت خلد باشد بیسخن
می نمیرد هرکه خورد ازآندرخت — کهنگی پادشاهیش نیست رخت
هردو پس خوردند ازآن پس شدپدید — عورت آن هردو وبنمانده دید
ایستادند و بچسباندند زود — برك جنت را بعورتشان که بود
شرح آن گفتم در اول تمام — نیست برتکرار حاجت این کلام
کرد آدم چون خلاف رب خود — پس نماند ازآنچه اورا قصد بد
گشت بی بهره زعمر جاودان — یا ازآنچه بودش اصلح درنهان

ثُمَّ اجْتَبٰهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَ هَدٰى ١٢١ قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعاً بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَاِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ

پس برگزیداورا پروردگارش پس توبه پذیرفت ازاو وهدایت کرد گفت فروشوید ازآن همه بعضی ازشما مربعضی را دشمن پس اگرآید شمارا

مِنِّي هُدًى ١٢٢ فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلاَ يَضِلُّ وَلاَ يَشْقٰى ١٢٣ وَ مَنْ اَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَاِنَّ لَهُ

ازمن هدایتی پس آنکه پیروی شدهدایت مرا پس گمراه نمیشود وتعب نمیکشد وآنکه روگردانید از ذکرمن پس بدرستیکه مراوراست

مَعِيشَةً ضَنْكاً ١٢٤ وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ اَعْمٰى ١٢٥ قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي اَعْمٰى وَ قَدْ كُنْتُ بَصِيراً

زیستنی تنك وحشرمیکنیم اورا روز قیامت نابینا گفت پروردگار من چرا حشرکردی مرا نابینا وبدرستیکه بودم بینا

١٢٦ قَالَ كَذٰلِكَ اَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَ كَذٰلِكَ الْيَوْمَ تُنْسٰى ١٢٧ وَ كَذٰلِكَ نَجْزِي مَنْ اَسْرَفَ وَلَمْ

گفت همچنین آمدترا آیتهای ما پس واگذاشتی آنرا وهمچنین امروز واگذاشته شوی وهمچنین جزامیدهیم کسی را که اسراف کرد و نگروید

يُؤْمِنْ بِآيَاتِ رَبِّهِ وَ لَعَذَابُ الْآخِرَةِ اَشَدُّ وَ اَبْقٰى ١٢٨ اَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ اَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ

بآیتهای پروردگارش وهرآینه عذاب آخرة سخت تر و پاینده تراست آیاپس هدایت نکردشان که بسیار هلاك کردیم پیش از ایشان از

الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسَاكِنِهِمْ اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَاتٍ لِأُولِي النُّهٰي ١٢٩ وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ

قرنها که میروند در مسکنهای ایشان بدرستیکه در آن هرآینه آیتهاست مر صاحبان خردها را واگر نبود کلمه که پیش رفته از پروردگارت

لَكَانَ لِزَامًا وَ اَجَلٌ مُسَمًّي ١٣٠

هرآینه بود لازم ومدتی نام برده شده

برگزید او رادگر پروردگار
اهبطا مها جمعا گفت حق
آن هدی را پس کند هر پیروی
در قیامت میشود محشور هم
حقتعالی گوید اورا در جواب
هم دهیم اینسان جزای مسرفان
آن یکی ضنك معیشت درجهان
راه می‌شود آنا گردگار
چون بمسکنهای ایشان میروند
گر نبود آسخن کز ذوالمنن

بر قبول توبه اندر آشکار
دشمن بعضی است بعضی زافرق
به شود گمره نه رنجش حوی
اعمی اعنی لی بصیرت چون غنم
همچنین بد فعل تو بر ناصواب
که نجد بگذشته ازشرك عیان
وان دگر درآخرت رنج گران
مشرکانرا بر طریق اعتبار
مکیان اندر تجارت بیست بند
حسته پیشی آن براهل این زمن
بودشان لازم عذاب وارده

توبه‌اش بدرفت واورا ره نمود
برزمین پس‌گرکه ارمن بر شما
وانکه گردانید رو از پند من
گویدای پروردگار از چه ضریر
تو فرامش کردی از آیات ما
هم بآیتهای ربش نگروید
هست رنج آخرت سخت واشد
پیش از ایشان اینکه پس کردیم ما
آن علامتها که بینند آن وصول
که مؤخر دارد ایشانرا عذاب
باش لك تا وقت نامیده شده

اینهم ازتوفیق حق بربنده بود
آید از بهر هدایت رهنما
تنگ گشتش زندگی و زیستن
حشرمن کردی چوبودم من بصیر
ترك كرده زان شدی امروز را
دو عقوبت زان براوگردد پدید
همچنین پاینده‌تر چون دررسد
خود هلاك انسان زاهل قرنها
هست کافی بهر ارباب عقول
تا بروز بدر یا یوم الحساب

فَاصْبِرْ عَلٰى مَا يَقُولُونَ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَ قَبْلَ غُرُوبِهَا وَ مِنْ آنَاءِ اللَّيْلِ

پس صبرکن برآنچه میگویند وتسبیح کن بستایش پروردگارت پیش از برآمدن آفتاب وپیش ازفروشدنش وازساعتهای شب

فَسَبِّحْ وَ اَطْرَافَ النَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْضٰي ١٣١ وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ اِلٰى مَا مَتَّعْنَا بِهِ اَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ

پس تسبیح کن واطراف روز باشد که توخوشنود شوی ومگشای البته دوچشمت راسوی آنچه کامیاب کردیم بآن اصنافی را

الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَ رِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَ اَبْقٰي ١٣٢ وَامُرْ اَهْلَكَ بِالصَّلٰوةِ وَ اصْطَبِرْ عَلَيْهَا

خوشی زندگانی دنیا تا ممتحن سازیمشان اندرآن وروزی پروردگار تو بهتر وپاینده‌تر است وامرکن کسانت را بنماز وصبرکن برآن

لَا نَسْئَلُكَ رِزْقًا نَحْنُ نَرْزُقُكَ وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوٰي ١٣٣ وَ قَالُوا لَوْلَا يَأْتِينَا بِآيَةٍ مِنْ رَبِّهِ اَوَلَمْ تَأْتِهِمْ

نمیخواهیم ازتو روزی ما روزی میدهیم ترا وانجام نیك مر پرهیزکار است وگفتند چرا نمی‌آورد ما را آیتی از پروردگارش آیا نیامد ایشان را

بَيِّنَةُ مَا فِي الصُّحُفِ الْاُولٰي ١٣٤ وَلَوْ اَنَّا اَهْلَكْنَاهُمْ بِعَذَابٍ مِنْ قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْلَا اَرْسَلْتَ

حجت آنچه بود در کتابهای نخستین واگر آنکه ماهلاك میکردیم ایشانرا بعذاب ازپیش آن هرآینه میگفتند پروردگارا چرا نفرستادی

اِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِنْ قَبْلِ اَنْ نَذِلَّ وَ نَخْزٰي ١٣٥ قُلْ كُلٌّ مُتَرَبِّصٌ فَتَرَبَّصُوا فَسَتَعْلَمُونَ

بما رسولی پس پیروی میکردیم آیتهای ترا ازپیش آنکه خوار شویم ورسوا گردیم بگو هر منتظریم پس انتظار کشید پس زودی خواهید دانست

مَنْ اَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ وَ مَنِ اهْتَدٰي

که کیست اصحاب راه راست وکیست که هدایت یافت

پس توکن برهرچه میگویند صبر
سبح اعنی از صفات غیر او
صورت آن در شریعت دان نماز
هم بساعات شب اندر افتقار

تا درآید شمس مصرتها زابر
کن منزه ذات خودرا مو بمو
کان بود مقرون بحمد بی‌نیاز
پس توکن تسبیح و اطراف النهار

نك شنو از سر او فی حبك
در فنای ذات حق حمد حق
صبحگه قبل از طلوع آفتاب
ازتو مرخشنود گردد ذوالجلال

معنی سبح بحمد ربك
ظاهر آید بی‌نشان از ماخلق
شام پیش از آنکه یابد احتجاب
هم‌کند راضی تورا درکل حال

بنده‌گر راضی شد ازحق درامور
کرد مهمانی پیغمبر ورود
گفت اوندهم زگندم نیم جو
در تسلی آمد این آیت براو
صنفها از کافران واهل کتاب
روزی پروردگارت در اثر
از تو مانکنیم در رزقت سؤال
مشرکان گفتند نارد مصطفی
نامد آیا بهرایشان این کتاب
یعنی آیا شرح حال آن قرون
کرکه میکردیم ایشانرا هلاك
ارچه نفرستادی ای پروردگار
گو بایشان هریك ازما وشما
ما بنصرت نیز داریم انتظار

آمدن مهمان بخانه پیغمبر صلی الله علیه و آله

خوردنی درخانه‌اش چیزی نبود
جز که بگذاری متاعی بر گرو
که مکش عینین خویش ای نیکخو
زینت دنیاسشان کر بحساب
هست بهرت بهر و پاینده تر
رزق تو برماست لی رنج و ملال
معجز ازپروردگارش چون نما
که بود روشن دلیلی درخطاب
ست درقرآن تفصیل از نمون
پیشتر زاو بر عذابی دردناك
سوی ما پیغمبری کامل عیار
منتظر باشیم اندر کارها
تاچه‌خواهد زین دوخواهش کردگار
زود پس باشد که تادانید کیست

بر یهودی او فرستاد از مقام
در عوض نگذاشت پیش آن یهود
سوی آن چیزیکه برخوردارشان
آزمائیم آنچه ایشانرا درآن
اهل خود را امرفرما در نماز
هست مااران خدای بیشریك
یعنی آن معجز که ماخواهیم ازو
در صحف بود آنچه ازپیشینیان
که زبعدار معجزات آمد عذاب
پیشتر یعنی ز قرآن یا رسول
پیروی کردیم تا ز آیات دین
نکبت ما را شما خواهید وهم
منتظر باشید پس درجهر و سر
اهل راه راست وانکه مهتدیست

او بود ارزنده راضی بی‌قصور
خواست اروی قرص چیزی ازطعام
پس گرفت ازبهرمهمان آرد زود
کرده‌ایم از زندگی درامتحان
بهره‌ فانیستشان اندر جهان
صبرکن بروی شد ازرنجت دراز
بهر پرهیزندگان انجام نیك
گربود در دعوت خود راستگو
زانبیا و قومشان در امتحان
ازحق ایشانرا که خواستندار کتاب
می‌نگفتند این گروه ناقبول
پیش‌از آنکه خوارگردیم اینچنین
قوت و اقبال خود را دمبدم
آنچه را هستیم هردو منتظر



سورة الاَنْبِياء عَلَيْهِ السَّلام مأتِه و اَثْني عَشَرَ آيَة وَ هِيَ مَكّيّة

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحيمْ

بنام خدای بخشندهٔ مهربان

اِقْتَرَبَ لِلنّاسِ حِسابُهُمْ وَ هُمْ في غَفْلَةٍ مُعْرِضُونَ ٢ ما يَأْتيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ مِنْ رَبِّهِمْ مُحْدَثٍ اِلاَّ

نزدیك شد مر مردمار احسابشان وایشان باشند در بیخبری اعراض کنندگان نمی‌آید ایشانرا هیچ پندی از پروردگارشان تازه آورده شده مگر که

اسْتَمَعُوهُ وَ هُمْ يَلْعَبُونَ ٣ لاهِيَةً قُلُوبُهُمْ وَ اَسَرُّوا النَّجْوَى الَّذينَ ظَلَمُوا هَلْ هٰذا اِلاّ بَشَرٌ مِثْلُكُمْ

شنیدند آنرا وایشان بازی میکردند غفلت ورزنده دلهاشان وپنهان داشتند راز را آنانکه ظلم کردند آیا این باشد مگر انسانی مانند شما

اَفَتَأْتُونَ السِّحْرَ وَ اَنْتُمْ تُبْصِرُونَ ٤ قالَ رَبّي يَعْلَمُ الْقَوْلَ فِي السَّماءِ وَالْاَرْضِ وَ هُوَ السَّميعُ

آیا پس میائید سحررا وشما می‌بینید گفت پروردگارم میداند گفتار رادر آسمان و زمین واوست شنوای

الْعَليمُ ٥ بَلْ قالُوا اَضْغاثُ اَحْلامٍ بَلِ افْتَرٰيهُ بَلْ هُوَ شاعِرٌ فَلْيَأْتِنا بِآيَةٍ كَما اُرْسِلَ الْاَوَّلُونَ

دانا بلکه گفتند فراهم آورده خوابهاست بلکه بدروغ بست آنرا بلکه او شاعراست پس باید که بیاورد ممارا آیتی همچنانکه فرستاده شدند پیشینیان

٦ ما آمَنَتْ قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْيَةٍ اَهْلَكْناها اَفَهُمْ يُؤْمِنُونَ ٧ وَ ما اَرْسَلْنا قَبْلَكَ اِلاّ رِجالاً نُوحي

نگرویدند پیش ازایشان هیچ قریه که هلاك کردیم آنرا آیا پس ایشان میگروند ونفرستادیم پیش ازتو مگر مردانی که وحی کردیم

اِلَيْهِمْ فَاسْئَلُوا اَهْلَ الذِّكْرِ اِنْ كُنْتُمْ لاتَعْلَمُونَ ٨ وَ ما جَعَلْناهُمْ جَسَداً لا يَأْكُلُونَ الطَّعامَ

بایشان پس بپرسید ازاهل ذکر اگرهستید که نمیدانید ونگردانیدیم ایشانرا جسدی که نخورند طعام را

وَ ما كانُوا خالِدينَ ٩ ثُمَّ صَدَقْناهُمُ الْوَعْدَ فَاَنْجَيْناهُمْ وَ مَنْ نَشاءُ وَ اَهْلَكْنَا الْمُسْرِفينَ ١٠

ونبودند جاودانان پس راست کردیم ایشانرا وعده پس رهانیدیم ایشانرا وکسی راکه میخواستیم وهلاك کردیم مسرفانرا

الجزء السابع عشر

بعد بسم‌الله که اصل و ابتداست
گشت بس نزدیک مرده را حساب
چشم تا بر هم زنی حشری گذشت
جز که آنرا از پیمبر بشنوند
داشتندی مستتر نجوای خویش
احمداعنی چون شما جز آدم است
چونکه بند آدم است او نی ملک
گفت ایشانرا بگو اندر جواب
بلکه قرآنرا بگفتند از شکست
گرچنین بود بیارد پس بما
هست این آیت جواب این کلام
که بنودیم آنجماعت را تباه
نی فرستادیم پیش از تو عیان
پس بپرسند این بیان ز اهل کتاب
هم نبودند انبیا اندر جهان
پس دغم دادیم ایشان را نجات

بوت تفسیر سورهٔ انبیاست
معرضند ایشان و درغفلت بخواب
پس دریغ از ران یکی معقود گشت
وانکه ازغفلت بوی باری کنند
آنکسان کاستم بخود گردند بیش
اینکه داعی بر نبوت هرده است
میروید افتید آیا تا بشك
داند آن پروردگارم بیحجاب
می‌بود اضغاث احلام آنچه هست
معجزی کز پیش کردند انبیا
در مقام حجت از رب الانام
نگروند آیا پس ایشان رانباه
جز رجالی وحی میشد سویشان
خود ندانند ار که بر وجه صواب
اینکه باشند این جماعت جاودان
خواستیم آنرا که همباز ارثقات
مسرفین را هم تبه کردیم بار

مکی است آن جمله کردانی بگو
حشر صغری این بود که هر زمان
نامد ایشانرا ز روی اعتبار
بشنوند و هست بر چیز دگر
داشتند اعنی نهان این قول را
میروید آیا بجادوئی بر او
زین بشاره حقتعالی بر رسول
قول هرکس در سموات و زمین
بل محمد[٤] نامه است آنرا بهم
بل بآن معجز فرستاده شدند
نگرویدند از ظهور معجزات
یعنی از آن معجزات آری بو نیز
یعنی افرشته نبودند آن کسان
هم ندادیم آن بدنشان در لهو
راست گردانیدیم پس آنوعده را
بود بر حکمت بقایش در اصول
که برایشان بود اقبال وساز

بعدصد باشد دو و ده آیت او
بگذرد برخلق و درخوابند زآن
هیچ پندی تازه ازپروردگار
قلبشان مشغول و ازخود بیخبر
کاین بود آیا جز آدم چون شما
آدم آنکه بنگریدش رو برو
کرد اخبار از گروه ناقبول
او بود شنوای دانا بالیقین
بل بود او شاعری کامل رقم
یکتنه زان بردوصد لشکر زدند
اهل شهری پیش از ایشان از جهات
نگروند این قوم پر لج و ستیز
چون تو بودند آدمی صاحب لسان
که نباشد حاجت ایشانرا بخور
که بایشان کرده بودیم ازولا
مرکسند اولاد او ایمان قبول

لَقَدْ اَنْزَلْنَا اِلَيْكُمْ كِتَاباً فِيهِ ذِكْرُكُمْ اَفَلَا تَعْقِلُونَ ١١ وَكَمْ قَصَمْنَا مِنْ قَرْيَةٍ كَانَتْ ظَالِمَةً

بحقیقت فرستادیم برشما کتابی که در آنست پند شما آیا پس در نمی‌یابید بعقل و بسیار در هم شکستیم از قریه که بود ستمکار

وَ اَنْشَأْنَا بَعْدَهَا قَوْماً آخَرِينَ ١٢ فَلَمَّا اَحَسُّوا بَأْسَنَا اِذَا هُمْ مِنْهَا يَرْكُضُونَ ١٣ لَا تَرْكُضُوا

و پدید آوردیم پس از ان گروهی دیگر را پس چون احساس کردند عذاب ما را آنگاه ایشان از ان میگریختند مگریزید

وَارْجِعُوا اِلَى مَا اُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَمَسَاكِنِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْئَلُونَ ١٤ قَالُوا يَا وَيْلَنَا اِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ

و باز گردید سوی انچه متنعم شدید دران و سکناتان باشد که شما پرسیده شوید گفتند ای وای بر ما بدرستیکه ما بودیم ستمکاران

١٥ فَمَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوٰيهُمْ حَتّٰى جَعَلْنَاهُمْ حَصِيداً خَامِدِينَ ١٦ وَ مَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْاَرْضَ وَ

پس بود پیوسته این ندا شان تا کردیمشان درویده بمرك امسردگان یا فرومردگان و نیافریدیم اسمان و زمین را و

وَ مَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ ١٧ لَوْ اَرَدْنَا اَنْ نَتَّخِذَ لَهْواً لَاتَّخَذْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا اِنْ كُنَّا فَاعِلِينَ ١٨ بَلْ نَقْذِفُ

انچه باشد میان انده بازی کنندگان اگر میخواستیم که فرا گیریم لهو را هر اینه فرا میگرفتیم آنرا از نزد خود اگر بودیم کنندگان بلکه می اندازیم

بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَاِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَلَكُمُ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ ١٩ وَ لَهُ مَنْ فِي السَّمٰوَاتِ

حق را بر باطل پس می شکند او را پس آنگاه آن باشد ناچیز و بر شماست وای از انچه وصف میکنید و مر او راست هر که در اسمانها

وَ الْاَرْضِ وَ مَنْ عِنْدَهُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ ٢٠ يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ لَا

و زمین است و انکه نزد اوست سرکشی نمیکنند از پرستش او و مانده نمیشوند تسبیح میکنند شب و روز

يَفْتُرُونَ ٢١ اَمِ اتَّخَذُوا اٰلِهَةً مِنَ الْاَرْضِ هُمْ يُنْشِرُونَ ٢٢ لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ اِلَّا اللّٰهُ لَفَسَدَتَا

سست نمیشوند بلکه فرا گرفتند الهها را از زمین که ایشان نشر میکنند اگر بودی دران دوتا الهان که غیر خدا اند هر اینه تباه

فَسُبْحَانَ اللّٰهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ ٢٢

شده بودند ان دو و پس منزه است خدا پروردگار عرش از انچه وصف میکنند

برشما کردیم نازل این کتاب
کان شمارا برشرف گردد سبب
بعد ایشان قوم دیگر را پدید
باس ماچون اهل آن ده یافتند
آنچه در وی بر تنعم بوده‌اید
ازشما پرسند ارخرد و درشت
می‌نگفنند از اسف یا ویلنا
نافریدیم این زمین و آسمان
یعنی از حس مجرد کافرند
فاعل ار بودیم لهویرا ساز
نشکند پس آنچه را برباطل است
بود اطل را جوسنگی برزجاج
هست اورا آنچه درارض وسماست
روز وشب تنزیه گویند از بهست
گرکه بودی درزمین و آسمان
رآنچه وصفش میکنند از بیخرد
ذکر آن اندرفهم عامه است
پیش عاشق بر ثبوت دلبرش
شاهد اراوگوید این افسانه‌است
پیش آن کوبافت اسرار صمد
برکه‌گرئی این‌حس زار ای‌حکیم
که نباشد غیر این یك آفتاب

کاندرآن باشد شرافت بی‌حساب
مفتحر گردید بر عالم عرب
جایشان کردیم واین باشد وعید
برگریز از قریه می شتافتند
سالها سکنا در آن نموده‌اید
این‌که این بعمرانها را که کشت
رانکه میباشم اسمکاره ما
ما بناری وآنچه باشد نشان
آن بهاوا دوخه ست السند
مگرفتیم آنچه بهر بود بار
باطل آن هنگام محو وزایل است
نشکند آنرا بجسای لاعلاج
وآنچه نردش ارملایك راعلاست
هم نکرد ارعبادت هیچ سست
می خدایان جز خدای بیشان
ز اتحاد لغو و انباز و ولد
بی‌که بهرمرد صوفی جامه است
گردلیل آری شکفت اندر برش
یا که این افسانه‌گو دیوانه است
جیست با برهان وگفت فلسفی
مرده بود دراین کور و کلیم
آفتاب دیگری بر ضؤ و تاب

ارحمند آئید از وی بر ملا
ای سا از قریه کاشکستیم پشت
گفت بر تهدید کفار عرب
می‌نگریزید و برگردید بار
برمسا کن بار گردیده شوید
خادمان پرسندتان یا درسؤال
پس همیشه بودشان میخواندن این
حواسیم ار لهو را گیریم ما
یا رواپودار نما ورزند ودن
بل بیندازیم حق را که حداست
حجت ما غالبست اعمی جنان
برشماویل است وحزن ازهرجهت
کس ندارد سرکشی ار طاعتش
می‌نگیرند ار خدایان ار زمین
هردو پس گشتی تباه این عرش وفرش
اینست برهان تمام بیگمان
آنکه جانش بحر عرفان وحدتست
گوئی او را که برهانی درست
من ار این افسانه‌ها گردد سرم
غیرحق‌گوجیست جز صرف عدم
این برآن ماند که آردکس دلیل
پس بدیهی باشد از سنده‌ایست

در نمی یابند آیا پس شما
اهل آنرا که سنتشان بودکیش
هم شمارا هست این یعنی سبب
بر تنعمها و آمال دراز
مرشما شاید که پرسیده شوید
جیست فرمان تا نمائیم امتثال
بحملناهم و حصیدا خامدین
میگرفتیم آن زنزد خود بجا
میگرفتم آن زجنس خویشتن
سخت برباطل بوجهی‌که سزاست
که اگرمیگشت محسوس و عیان
راکه دروی میکنید اوراصفت
هم نه مانده میشوند از خدمتش
مرده‌گان تازنده سازند ازیقین
پس بود پاك‌آن خدا خلاق عرش
مجملی گفتم ازپیش این بیان
گوش اوکی بردلیل وحجت است
آن فلای دلبر و معشوق ست
پیای تا سرنشد زلف دلبرم
تا دلیل آری سفیش از حکم
بر ثبوت آفتاب بیعدیل
که بحریك هستی اندرهست نیست

لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ ٢٤ اَمِ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ هٰذَا ذِكْرُ

پرسیده نمیشوند از آنچه میکنند و ایشان پرسیده میشوند بلکه گرفتند ازغیراو خدایان بگو بیارید دلیل خودرا اینست ذکر

مَنْ مَعِيَ وَذِكْرُ مَنْ قَبْلِي بَلْ اَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُمْ مُعْرِضُونَ ٢٥ وَمَا اَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ

کسانیکه بامنند وذکر کسانیکه پیش ازمن بودند بلکه گروهی از ایشان نمیدانند حق را پس ایشان روی گردانندگانند و نفرستادیم پیش ازتو

مِنْ رَسُولٍ اِلَّا نُوحِي اِلَيْهِ اَنَّهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنَا فَاعْبُدُونِ ٢٦ وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمٰنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ

هیچ رسولی را مگر که وحی میفرستادیم باو که نیست خدائی مگرمن پس بپرستید مرا وگفتند فرا گرفت خدای بخشنده فرزندی دایم پاك بودنش را

بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ ٢٧ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِاَمْرِهِ يَعْمَلُونَ ٢٨ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ اَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ

بلکه بندگانند گرامی داشتگان پیشی نمیگیرند باو در گفتار و ایشان بامر او کار میکنند میداند آنچه بود میان دستهاشان وآنچه باشد پس پشتشان

وَلَا يَشْفَعُونَ ٢٩ اِلَّا لِمَنِ ارْتَضٰى وَهُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ ٣٠ وَمَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ اِنِّي اِلٰهٌ مِنْ دُونِهِ

وشفاعت نمیکنند مگر برای کسیکه راضی باشد وایشان ار ترس او باشند خائفان وآنکه بگویند ازایشان که منم الهی ازجز او

فَذٰلِكَ نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ كَذٰلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ ٣١ اَوَلَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا اَنَّ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضَ

پس آن سزا میدهیمش دوزخ همچنین سزا میدهیم ستمکارانرا آیا ندیدند آنانکه کافر شدند که آسمانها و زمین

كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ اَفَلَا يُؤْمِنُونَ ٣٢ وَجَعَلْنَا فِي الْاَرْضِ

بودند بسته پس گشاده کردیم آنهارا وگردانیدیم از آب هر چیز زنده‌را آیا پس نگروند وگردانیدیم در زمین

رَواسِيَ اَنْ تَمِيدَ بِهِمْ وَ جَعَلْنا فِيها فِجاجاً سُبُلاً لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ ٣٣ وَ جَعَلْنَا السَّماءَ سَقْفاً مَحْفُوظاً

کوههای استوار مبادا که میل کند بایشان وگردانیدیم درآن کریوهای وسیع کهراهاست باشد که ایشان هدایت یابند وگردانیدیم آسمان را بامی محفوظ

وَ هُمْ عَنْ آياتِها مُعْرِضُونَ ٣٤

وایشان باشند از آیتهای آن روی گرداندگان

نیست حق درفعل خود مسئول کس
لیك مسئولند او را خلق بس
گو دلیل خود بیارید اندرین
گر شمارا هست برهانی چنین
زانکه تقلید است ازپندار وظن
نی زعلم وعقل نزد اهل فن
یعنی این قرآن که هست ام الکتاب
همدگر تورية و انجیل ارخطاب
بلکه حق را میندانند اکثری
چیست تا فرقش زشیئی دیگری
نی فرستادیم ما هیچ از رُسل
سابق از تو رهنما اندر سُبل
غیر من نبود خدا یعنی بذات
پس پرستیده ر روی التفات
اوست پاك وهم ملایك در شئون
می‌بوند ایشان عباد مکرمون
داند اسرار ملایك هر نفس
آنچه زایشان پیش باشد یا که پس
هم بود ازخشیت حق ترسناك
تا شوند از نقص طاعتها هلاك
پس جزادوزخ دهیمش وین سزاست
همچنین هرظالمیرا این جزاست
اینکه بودند این سموات وزمین
بسته و برهم نهاده پیش ازین
ننگروند آیا که با این بینات
مشرکان که بیستشان ره برنجات
هم نگردانديم درآن کوهها
راهها تا راه یابند ار ولا
برنگه دارنده است این رهنمون

حز خدا آیا خدایان دگر
اندر ایشان نیست یکمو قدرتی
اینست ذکری آنکه رااو نامن است
پس ببینند اندرآنها هست هیچ
حق و باطل را ندانند چون
جزکه می‌شدوحی سویش اردرون
می‌نگفتند اینکه بگرفت او ولد
برخدا پیشی نگیرند از کلام
نه کنند ارکس شفاعت برخدا
وانکه گوید از ملایك یا بشر
می‌ندانستند آیا خود رتق بند
پس گشادیم ارهم آنها جمله ما
کوهها کردیم در ارض استوار
هم بگردانديم ما این آسمان
لیك زآیاتند ایشان معرضون

برگرفتند این گروه کور و کر
واین بود برنفی تقلید آیتی
وانکه پیش ازمن بوحی ذوالمن است
غیر توحید خدا بی‌بند و پیچ
پس زحق باشند راین ره معرضون
لا اله الا انا فاعبدون
از ملایك بی‌دلیل و بی‌سند
کار بر امرش نمایند آن تمام
غیر آنکه حق برآن باشد رضا
من خدایم جز خدای دادگر
آنکسانکه برخدا کافر شدند
زنده گردانديم هرچیزی زما
مردمارا تا نجنباند بکار
سقف محفوظ از فتادن درعیان

وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ ٣٥ وَ ما جَعَلْنا لِبَشَرٍ

واوست که آفرید شب وروزرا وآفتاب وماه را هریکند در گردونی که میروند ونگردانيديم مرانسانی

مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ اَفَاِنْ مِتَّ فَهُمُ الْخالِدُونَ ٣٦ كُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْتِ وَ نَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَ

پیش ازتو بودن جاوید را آیاپس اگرمیری تو پس ایشان جاودانانند هر تنی چشنده مرگست ومیآزمائیم شمارا بشر و

الْخَيْرِ فِتْنَةً وَ اِلَيْنا تُرْجَعُونَ ٣٧ وَ اِذا رَآكَ الَّذِينَ كَفَرُوا اِنْ يَتَّخِذُونَكَ اِلاَّ هُزُواً اَهذَا الَّذِي

خیرازمودنی وبسوی ماباز گردانیده میشوید وچون ببینند ترا آنانکه کافر شدند نمیگیرندت مگراستهزا آیا اینست

يَذْكُرُ آلِهَتَكُمْ وَهُمْ بِذِكْرِ الرَّحْمنِ هُمْ كافِرُونَ ٣٨ خُلِقَ الْاِنْسانُ مِنْ عَجَلٍ سَاُرِيكُمْ آياتِي

که ذکر میکند آلهان شمارا وایشان بذکر خدای بخشنده ایشانند کافران آفریده شد انسان ازشتاب روداباشد بنمائيم آیتهای خود

فَلا تَسْتَعْجِلُونِ ٣٩ وَ يَقُولُونَ مَتى هذَا الْوَعْدُ اِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ ٤٠ لَوْ يَعْلَمُ الَّذِينَ كَفَرُوا حِينَ

پس شتاب مکنید بامن ومیگویند کی خواهدبوداین وعده اگرهستید راستگویان واگردانند آنانکه کافرشدند وقتی را

لا يَكُفُّونَ عَنْ وُجُوهِهِمُ النّارَ وَلا عَنْ ظُهُورِهِمْ وَلا هُمْ يُنْصَرُونَ ٤١ بَلْ تَأْتِيهِمْ بَغْتَةً فَتَبْهَتُهُمْ

که باز نمیتوانندداشت از روهاشان آتش را ونه از پشتهاشان ونه ایشان یاری کرده شوند بلکه میاید ایشارا ناگهان پس متحیر میکرداندشان

فَلا يَسْتَطِيعُونَ رَدَّها وَلا هُمْ يُنْظَرُونَ ٤٢ وَ لَقَدِ اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ فَحاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا

پس نتوانستند برگردانیدن آن را ونه ایشان مهلت داده شوند وبتحقیق استهزا کرده شد برسولان از پیش تو پس احاطه کرد بآنانکه استهزا کردند

مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ ٤٣

ازایشان آنچه بودند بآن استهزامیکردند

اوست آنکس کافرید این روز و شب
آفتاب و ماه راهم بر سبب

درفلك باشند اشناور همی
همچو ماهی که شناند در یمی
آدمیرا ما نگردانیدیم همان
پیش از توجاودان اندر جهان

پس توآیا گر بمیری در جهان
جاودان خواهند ماندن درجهان
مشرکان گفتندکی باشدکه زود
مصطفی میرد رهیم از تاروپود

گفت زانرو کس همیشه زنده نیست
این جهان بر هیچکس پاینده نیست
گر تو میری زندهٔ بر جاودان
آن بمیرد که ندارد نور وجان

مرگ را باشد چشنده هر نبی
کس ندارد زیستن را ضامنی
ما بنیکی و بدیبان در جهان
آزمائیم آزمونی بر نشان

هم بسوی ما شما گردید باز
بر هرآنچه کرده اید ازفعل وساز
برقریش احمد بروزی برگذشت
زان میان بوجهل بروی خیره گشت

گفت زاستهزا که اینست ازگزاف
این پیمبر بر بنی عبد مناف
آمد آیت که تورا بینند چون
آنکسانیکه کافرند و بددرون

مینگرندت بجز بر هزء و هم
کایست آنکس کز خدایان کرده رم
از خدایان کردهٔ ذم دلخورند
لیك خود برذکر رحمن کافرند

آدمی گردیده مخلوق از شتاب
عاجل است ارچند باشد آن عذاب
زود بنمائیمتان آیات خویش
پس بمشتابید از اندازه بیش

می بگویند این مواعید ازخطاست
پس کی است این وعده گر گوئید راست
گربدانند آن کسان در اهتزاز
آنزمانیکه ندارند ایچ باز

آتش از روها وپشت خویشتن
نیستشان هم ناصری اندر محن
بلکه آیدشان قیامت ناگهان
پس کند مبهوتشان اندر زمان

پس بتوانند ازخود داشت باز
هم نه مهلت باشد ایشانرا بسار
همچنین سخریه کردند آن امم
پیش از تو بررسولان ازستم

پس بایشان کرد احاطه آن جزا
که بدند اندر سخریت بر انبیا
کیست کو آنکو شمارا روز و شب
شد نگهدار عذاب و از تعب

در بیان حکایت ذوالنون مصری

آمد ازذوالنون مصری درخبر
که شبی رفتم برون ازشهر و در

بود ازمهتاب آن روشن شبی
میرود دیدم بسرعت عقربی

ازپیش رفتم بجوئی پس رسید
باك وزغ زان جو بنا که سرکشید
برنشست آن عقرب اندرپشت او
بگذراند او را بدانسو زآب جو

حیرتم افزود وگفتم حکمتی است
اندرین فهمید باید تا که چیست
از پیش گشتم بندی رهسپار
دیدم افتاده است مستی برکنار

کرده قصد خفته یك ماری بقهر
عقربش زدنیش و کشت اورا بزهر
ازهمانجا عقرب آمد بازگشت
خفته شد بیدار وگفتم سرگذشت

دفع آنهم بود ممکن بی سبب
کرد این تا ظاهر آید حفظ رب
آدمیرا هست در لیل و نهار
کرب وغم زان پیش کاید در شمار

گرکه بینی آنحوادث را بخواب
عظم ولحمت گردد آب از اضطراب
حق نماید از تو دفع آنحادثات
تا توانی بود باقی در حیات

توبجای شکر احسان این چنین
روز وشب باحافظی درجنگ وکین
بلکه گیری غیر اورا یار ودوست
غافل ازآنکو نگهدار تو اوست

حفظ خود گر بار گیرد نیم دم
توشوی بر اصل خود یعنی عدم
جمله ذرات وجودت بر هواست
هستی موهوم تو معدوم ولاست

قُلْ مَنْ يَكْلَؤُكُمْ بِاللَّيْلِ وَ النَّهارِ مِنَ الرَّحْمنِ بَلْ هُمْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِمْ مُعْرِضُونَ ٤٤ أَمْ لَهُمْ

بگو که نگاه میدارد شمارا شب وروز ازخدای بخشنده بلکه ایشان از یاد پروردگارشان روی گردانندگانند بلکه مرایشانراست

آلِهَةٌ تَمْنَعُهُمْ مِنْ دُونِنا لا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَ أَنْفُسِهِمْ وَلا هُمْ مِنّا يُصْحَبُونَ ٤٥ بَلْ مَتَّعْنا هؤُلاءِ وَ

الهان که کفایت میکند ایشانرا غیرما نتوانند یاری کردن خودهاشانرا و نه ایشان ازما همراهی کرده میشوند بلکه کامیاب کردیم اینهارا و

آباءَهُمْ حَتّى طالَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ أَفَلا يَرَوْنَ أَنّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُها مِنْ أَطْرافِها أَفَهُمُ

پدرانشانرا تادرازشد برایشان مدت زندگانی آیا پس نمیبینند که ما میآئیم زمین را که کم میکنیم آنرا از اطرافش آیاپس ایشانند

الْغالِبُونَ ٤٦ قُلْ إِنَّما أُنْذِرُكُمْ بِالْوَحْيِ وَلا يَسْمَعُ الصُّمُّ الدُّعاءَ إِذا ما يُنْذَرُونَ ٤٧ وَلَئِنْ

غالبان بگوجز این نیست که بیم میکنیم شمارا بوحی ونمی شنوند کران خواندنرا چون بیم کرده میشوند واگرمس کند

مَسَّتْهُمْ نَفْحَةٌ مِنْ عَذابِ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ يا وَيْلَنا إِنّا كُنّا ظالِمِينَ ٤٨ وَ نَضَعُ الْمَوازِينَ الْقِسْطَ

ایشانرا وزیدن بوئی ازعذاب پروردگارت هرآینه گویند ایوای برما بدرستیکه مابودیم ستمکاران ومیگذاریم ترازوهای درست برای

لِيَوْمِ الْقِيامَةِ فَلا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئاً وَ إِنْ كانَ مِثْقالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنا بِها وَ كَفى بِنا

روز قیامت پس ستم کرده نشود نفسی چیزیرا واگرچه باشد مقدار دانه از خردل بیاریم آنرا وبس است ما

حَاسِبِينَ ٤٩ وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسٰى وَهٰرُونَ الْفُرْقَانَ وَضِيَآءً وَذِكْرًا لِلْمُتَّقِينَ ٥٠ اَلَّذِينَ يَخْشَوْنَ

حساب کنندگان وبدرستیکه دادیم موسی وهارون را جدا کننده حق از باطل و نور وپندی مر پرهیزکاران آنانکه میترسند از

رَبَّهُمْ بِالْغَيْبِ وَهُمْ مِنَ السَّاعَةِ مُشْفِقُونَ ٥١ وَهٰذَا ذِكْرٌ مُبَارَكٌ اَنْزَلْنَاهُ اَفَاَنْتُمْ لَهُ مُنْكِرُونَ ٥٢

پروردگارشان در نهانی وایشان باشند ازقیامت ترسندگان واین ذکریست با برکت که فرو فرستادیم آنرا آیا پس شما مر آنرا انکار کنندگانید

کیست تا دارد شمارا گو نگاه ارعذاب روز وشب بیگاه وگاه
بلکه از ذکر خدای خویشتن میکند اعراض وغافل زان محن
هستشان آیا خدایانی که بار دارد از ایشان عذاب ما بسار
بلکه نتوانند معبودانشان نفس خودرا کرد یاری بیگمان
نیست هم محصوبشان یاری ما تا نتانند از نگهداری ما
کافران وآبائشان را بهره ور بلکه ما کردیم ازهر رهگذر
عمرشان تا گشت درمدت دراز پس نمیبینند آیا هیچ باز
اینکه ارض کافرارا میکنیم ناقص از اطراف تا یابند بیم
آوریم اعنی بحوزهٔ مسلمین قریه ها و قلعهاشانرا حیین
گردد از هرجا بناها سرنگون پس بوند آیا که ایشان غالبون
گو بترسانم شمارا من بنش خود بوحی حق نه ازگفتارخویش
خواندنی را بشنوند اما کران هم کرده چون شوند ارسروران
گر رسد برکافران چیزی قلیل از عذاب کردگار از هرقبیل
میگویند ای عما یا ویلنا پس بود بودیم استمکاره ما
میگذاریم آن ترازوهای عدل درجزای روز حشر رای عدل
پس ستم دیده نگردد آن نفس گر خردلی از قدر حقش هیچکس
آوریم آنرا و درمیزان بهم هم بمقدار آن دهیم
یعنی آنقدری را گر حرذل است میسنجیم ارچه باشد خوار وپست
ما بسی باشیم کافی در حساب هم بحفظ جمله دانا در صواب
ما بموسی وبهارون درخطاب از عطا دادیم فرقان و کتاب
هم ضیاء و پند بر پرهیزکار کانکسان ترسند از پروردگار
خوف خود دارند ازمردم نهان وارقیامت ترسناکند آنکسان
وین بود ذکری مبارك ازخدا که فرستادیم آنرا بر شما
یعنی این قرآن که خیرستش عیان پس کنید آیا شما انکار آن

وَلَقَدْ آتَيْنَا اِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ ٥٣ اِذْ قَالَ لِاَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا هٰذِهِ

وبتحقیق دادیم ابراهیم را رشدش از پیش وبودیم باو دانایان چون گفت مر پدرش را وقومش را چیست این

التَّمَاثِيلُ الَّتِي اَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ ٥٤ قَالُوا وَجَدْنَا آبَآءَنَا لَهَا عَابِدِينَ ٥٥ قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ اَنْتُمْ

تمثالها که شمائید مرآنهارا مقیمان برستش گفتند یافتیم پدرانمارا مرآنهارا پرستندگان گفت بتحقیق باشید شما

وَآبَآؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ٥٦ قَالُوا اَجِئْتَنَا بِالْحَقِّ اَمْ اَنْتَ مِنَ اللَّاعِبِينَ ٥٧ قَالَ رَبُّكُمْ رَبُّ

وپدرانتان درگمراهی آشکار گفتند آیا آمدی مارا براستی یاهستی تو ازبازی کنندگان گفت بلکه پروردگار شما

السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ الَّذِي فَطَرَهُنَّ وَاَنَا عَلٰى ذٰلِكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ ٥٨ وَتَاللّٰهِ لَاَكِيدَنَّ اَصْنَامَكُمْ

پروردگار آسمان وزمین است که آفریدآنهارا ومنم برآن از شاهدان وبخدا قسم که هرآینه چاره خواهم کرد البته بتان

بَعْدَ اَنْ تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ ٥٩ فَجَعَلَهُمْ جُذَاذًا اِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ لَعَلَّهُمْ اِلَيْهِ يَرْجِعُونَ ٦٠

شمارا بعدازآنکه برگردید پشت کنندگان پس گردشان پاره پاره مگر بت بزرگی که بودمر آنهارا باشدکه ایشان باو رجوع کنند

در بیان قصه ابراهیم ع و شکستن اصنام را

هم بابراهیم دادیم از علن رشد یعنی ره نیکی یافتن
هم باو بودیم ما دانا ز پیش چونکه گفت او باپدر و اقوام خویش
این صورچبود که پیوسته شما عاکفان باشید آنرا بر ملا
گفت ما آبا خود را یافتیم برهمین که ما بدان بشتافتیم
میپرستیدند این تمثیلها گفت او بودید عاری ازهدی
سخت اندر گمرهئی آشکار هم شما و هم پدرهاتان زعار
گفت آوردی بما حرفی توصعب این بما گوئی تو ازجد یازلعب
گفت بل رب شما اندر یقین هست رب این سموات و زمین
آفرید این جمله را مانا اله من برایسم ازگواهان یك گواه
تالله اندر این بتان کیدی کنم درنهان یعنی زجاشان برکنم
بعدار آنکه میبگردانید پشت خردشان پس کرد ازخرد ودرشت
روز عیدی کاهل شهر ازمرد وزن سوی صحرا میشدند او در ذمن

یك تبر بكرفت ودربتخانه شد پاره پاره كرد زاصنام آنچه بد
تا باو كردند باز اندر سئوال كاین بتانرا ازچه كردی خسته حال
چونكه دربتخانه در شاه آمدند درتحیر زین چنین غوغا شدند
جزبت اعظم كه آنرا واگذاشت پس تبر بردوش اوبرجا گذاشت
تا كه بر نمرودیان بر لجاج او نماید اندراین باب احتجاج

قَالُوا مَنْ فَعَلَ هٰذَا بِآلِهَتِنَا اِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ ٦١ قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى يَذْكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ اِبْرَاهِيمُ ٦٢

گفتند كه كرداین را باالهان ما بدرستیكه او هرآینه باشد از ستمكاران گفتند شنیدیم جوانی كه بدی یادمیكرد آنهارا كه گفته میشود مر اورا ابراهیم

قَالُوا فَأْتُوا بِهِ عَلَى اَعْيُنِ النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ ٦٣ قَالُوا ءَاَنْتَ فَعَلْتَ هٰذَا بِآلِهَتِنَا يَا اِبْرَاهِيمُ

گفتند پس بیاورید اورا برابر چشمهای مردمان باشد كه ایشان شهادت دهند گفتند آیا تو كردی آنرا باالهان ما ای ابراهیم

٦٤ قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هٰذَا فَسْئَلُوهُمْ اِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ ٦٥ فَرَجَعُوا اِلَى اَنْفُسِهِمْ فَقَالُوا اِنَّكُمْ

گفت بلكه كرد آنرا بزرگشان این پس بپرسید ازایشان اگر هستند سخن میگویند پس رجوع كردند بخودهاشان پس گفتند بدرستیكه

اَنْتُمُ الظَّالِمُونَ ٦٦ ثُمَّ نُكِسُوا عَلَى رُؤُسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا هٰؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ ٦٧ قَالَ اَفَتَعْبُدُونَ مِنْ

شمائید شما ظالمان پس نگون كرده شدند بر سرهاشان بدرستیكه میدانی كه نباشند اینها كه سخن كنند گفت آیا پس میپرستید از

دُونِ اللّٰهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ اُفٍّ لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ اَفَلَا تَعْقِلُونَ ٦٨

غیر خدا آنچه سود نكند شمارا چیزی وزیان نكند شمارا اف مر شمارا ومر آنچه میپرستید از جز خدا آیا پس درنمی یابید بعقل

باخدایان میبگفتند این كه كرد هست زاستمكاركان دراین نبرد
آنكه زابراهیم او بشنیده بود لا اكیدن شهادت داد زود
فرقهٔ گفتند هم از آن جوان ما شنیدستیم بس ذمّ بتان
پس چنین گفتند آن نمرودیان كاورید اورا بچشم مردمان
پس بگفتندش كه آیا این چنین باخدایان خود توكردی در كمین
كرده خشم ازآنكه نرسید چون باوجود او مر ایشانرا كنون
پس بپرسید این كه كرد ازبی ادب گركه دارند این خدایان نطق ولب
پس سوی نفسهاشان زان سخن بازگشتند آن گروه در انجمن
زین سئوالی كه شما كردید ازو ساخت ملزم زودتان درگفتگو
پس نگون كردند سرهارا بپیش خوشدند آگاه از الزام خویش
چونكه میدانستی این خودكه سخن میبگویند این بیان این بود فن
نفع و ضرّی اندران بندگی كس پرستد غیرحق در زندگی
پس شما آیا چوآن آباء پیش

فرقهٔ را داشت نمرود عدو تا كنند اورا بسرعت جستجو
كاین چنین اوگفت واین كار ویست غیر اوخصم الهان كس كی است
نامش ابراهیم میگویند هست این بتانرا شاید او درهم شكست
تا گواه باشند بر وی زآنچه گفت كس روی ذمّ الهان گر شنفت
گفت ابراهیم بل كرد این عمل خود بزرك این خدایان درمحل
خشم اوهم بر ایشان باشد بجا تا یكی كس میپرستند ضد خدا
هستشان یا عقل و ادراكی مبین مینشاسند آنكه كرده است اینچنین
مینگفتند از ره حیرت بهم كه شما كردید خود برخود ستم
میپرستید اینکی آنچیری بوهم كه ندارد چشم وگوش ونطق وفهم
پس بگفتند ارچه گفتی درمقال كز بتان باید كنید اینرا سئوال
گفت آیا پس شما از بی تمیز میپرستید آنچه سود هیچ چیز
باد رشتی در عبادت بر شما میپرستید آنچه را غیر از خدا
در نمی‌یابید قبح فعل خویش

قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانْصُرُوا آلِهَتَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ ٦٩

گفتند بسوزانید اورا و یاری كنید الهان خودرا اگر هستید كنندگان

پس بگفتند آن گروه با یكدگر می بسوزانید او را در نبرد
زین معبوداتان یاری كنید گركنید این داد دینداری كنید
كرد پس نمرود برپا یك حصار تا درآن سوزد خلیل حق نار

حكم كردن نمرود بر سوزاندن حضرت ابراهیم علیه‌السلام

گفت تا جمع اندرآن هیزم كنند وین عملرا حملهٔ مردم كنند
تا زهیزم گشت چون كوهی بلند پس درآن ازعقل خام آتش فكند
بست ابراهیم را بر منجنیق می نمودا ورا معنی زان فریق
باشد این یك بنده برروی زمین كه تورا خواند بیكتائی چنین
تا تباهی هیزم آنجا مرد وزن بردی از قهر خلیل ممتحن
منجنیقی ساخت زاغوای بلیس دیو خوئی كه مراورا بد جلیس
خواست آندم نالهٔ زافلاكیان كی خدای بی شریك بی نشان
كی برد كس نامی ازپروردگار گر بسوزند این موحد را بنار

شد خطاب از حق برایشان اورشد
گفت من افرشتهٔ باد آزمان
گفت افرشتهٔ زمینش که بگو
گفت من در پیش امر ذوالمنن
بنده‌ام من بنده بود تا که او
چون در آتش شد بگون ار محیق
کار حق باقاضی الحاجات هست
حیف کاین جان در غم و سوزش کمست
گر تورا عشقی است دای گوچه گفت
که مکش آه از جگر خاموش باش

که اگر خواهد کشید اورا مدد
افکنیم این نار بر نمرودیان
تا برم این جمله را در روی فرو
کرده‌ام فانی ارادهٔ خویشتن
باشدش در حکم مولا گفتگو
جبرئیلش در رسید اندر طریق
آنکه او محتاج کس در ذات نیست
وین شرار از بهر جانم یکدم است
این گل از بستان عاشق برشکفت
راز عشق افشا مکن روپوش باش
تو مرین دم کار هل تا من کنم

آمدند افلاکیان ز امر جلیل
تا بسوزند از صغیر و از کبیر
هریك از اهل سموات اینچنین
در بلایم گرچه دلخرسند اوست
من چه غم دارم که عالم آتش است
گفت هیچ ار حاجتی داری بگو
حاجتی زین به مرا نبود کنون
کاش جان بسیار بود آتش مدام
خواست تا از دل کشد آهی زعشق
که زآهت آتش افتد در جهان
بر تو آتش جنت و گلشن کنم

تا کنند ایشان اعانت بر خلیل
کس نماند هیچ از این قوم شریر
آمدند او را بیاری بر زمین
می‌پسندم هرچه آن اپسند اوست
سوختن گر خواهد او برما خوش است
گفت داند حاجت هر بنده او
که شوم در آتش از عشقش نگون
کاندر او میسوخت تا یوم القیام
زدر او یارش دگر راهی زعشق
سوزد از وی این زمین و آسمان

قُلْنَا يَانَارُ كُونِي بَرْدًا وَ سَلَامًا عَلَي اِبْرَاهِيمَ ٧٠ وَ اَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْاَخْسَرِينَ ٧١

گفتیم ای آتش باش سرد وسلامت بر ابراهیم و خواستند باو مکری پس گردیم ایشان را از زیانکارتران

پس بر آتش حکم از داور رسید
در زمان آتش فتاد از اشتعال

آیت یا نار کونی در رسید
شعلها شد جمله جنات وصال
خواستند از بهر او کیدی چنین

باش ای آتش بر ابراهیم سرد
پس برون از آن بهشت دلفروز
پس شدند آنها زیانکار و غبین

هم سلامت نفسرد تا او زبرد
شاد و خرم آمد او بعد از سه روز

پشه را پس داد فرمان در فراغ
تا که حیوانی چنان نابود و خرد
آنکه آید تا خدا اندر نبرد
تو زکرکس میشدی بر آسمان
آنکه زور پشه میچراند براو
این زمینم بهر گنجایش کم است
راه آن از ما و من بگذشتن است
چون تو نی بر بال خود بینی سوار
رو تو ابراهیم سوی ارض شام
گفت زان دادیم بالوطش نجات

مامور شدن پشه بر هلاکت نمرودیان

راو برآرد پشهٔ بایست کرد
بر شاهدت پشه بر بال آنچنان
حاجتش نبود بکرکس یکسو
تلک برحسم مدمغ عالم است
از وجود خویش فانی گشتن است
زیندان کت پشهٔ سازد مهار
لایقت نائل باشد بر مقام
سوی شام از ارض نائل نائبات

این دماغ افزون بداز خرطوم پیل
گفت من بر آسمانت دوربر
بادبال بق برد اورا بر جای
بایدم زین ره شدن بر آسمان
هل خودیت بامن آ گر لامکان
گویدت گردون بجای احمق است
رو بو تا برود را لی عایقش
وآن زمینی جانفزا و پر نواست

رفت تا نمرودیان را بر دماغ
مغز آن ناجردان راجمله خورد
چون زنیش پشهٔ گشتی ذلیل
میبرم از کرکسان ای مغز خر
بالد آنگه که بگنجم در فضای
بی در اهش بل زبال کرکسان
بگذرانم من تورا در یکزمان
رهنما تا دور خت کامی بق است
من برم آنجا که باشد لایقش
رحمت و برکت در آن نازلزماست

وَ نَجَّيْنَاهُ وَ لُوطًا اِلَى الْاَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ ٧٢ وَ وَهَبْنَا لَهُ اِسْحٰقَ وَ يَعْقُوبَ نَافِلَةً

ورهانیدیم اورا و لوطرا سوی زمینی که برکت دادیم مادر آن از برای جهانیان وبخشیدیم مراورا اسحق ویعقوب که زیاده بود

وَ كُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ ٧٣ وَ جَعَلْنَاهُمْ اَئِمَّةً يَهْدُونَ بِاَمْرِنَا وَ اَوْحَيْنَا اِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَ

وهمه را گردانیدیم شایستگان وگردانیدیمشان امامانیکه هدایت میکرده باشند بامرما ووحی کردیم بایشان کردن کارهای خوبرا و

اِقَامَ الصَّلٰوةِ وَ اِيتَاءَ الزَّكٰوةِ وَ كَانُوا لَنَا عَابِدِينَ ٧٤ وَ لُوطًا آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَ عِلْمًا وَ نَجَّيْنَاهُ

برپای داشتن نمازرا ودادن زکوةرا وبودند مرمارا عبادت کنندگان ولوط را دادیمش حکم وعلم ونجات دادیم اورا

مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبَائِثَ اِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَاسِقِينَ ٧٥ وَ اَدْخَلْنَاهُ فِي رَحْمَتِنَا

از قریه که بودند میکردند بدیهارا بدرستیکه ایشان بودند گروه بدان فاسقان وداخل کردیم اورا در رحمت خود

اِنَّهُ مِنَ الصّالِحِينَ ٧٦ وَ نُوحاً اِذْ نادي مِنْ قَبْلُ فَاسْتَجَبْنا لَهُ فَنَجَّيْناهُ وَ اَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ

بدرستیکه او بود از شایستگان   و نوح را   هنگامیکه ندا کرد   از پیش   پس اجابت کردیم مر او را پس رهاندیم او را و اهلش را   از   اندوه

الْعَظِيمِ ٧٧ وَ نَصَرْناهُ مِنَ الْقَوْمِ الَّذينَ كَذَّبُوا بِآياتِنا اِنَّهُمْ كانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَاَغْرَقْناهُمْ اَجْمَعينَ ٧٨

بزرگ   و یاری دادیم او را از آن قوم   که تکذیب کردند   آیتهای ما را   بدرستیکه ایشان بودند گروه بدی پس غرق کردیم ایشان را همه

هم ببخشیدیم ما اسحق را / بارهم یعقوب او را از عطا
نافله باشد عطیه در لغت / یا ولد اندر ولد از موهبت
جمله را کردیم ما شایسته‌کار / پیشوا و رهنما و حقگذار
سوی ایشان وحی هم کردیم باز / بر نکوئی و اقامت در نماز
هم بایتاء زکوة اندر عیان / چون ز ما بودند ایرستندگان
علم و حکمت لوط را دادیم هم / کز ببین بود جاری در امم
هم رهاندیمش از آن قریه که بود / اهل آنرا کار های بد عمود
وانگره بودند قومی زشتکار / رفته بیرون ز امر و شرع کردگار
هم درآوردیم اندر رحمتش / بُد چو از شایسته‌کاران حصرتش
نوح را کن یاد چون خواند از وداد / مر خدا را پیش از ابراهیم راد
پس نمودیمش اجابت در دعا / پس رهاندیمش ز اندوه و بلا
اهل و فرزندانش از کرب عظیم / باز رهاندیم ور آسیب و بیم
نصرتش دادیم بر قومی که بود / کارشان تکذیب آیات از جحود
آنگره بودند قومی بد سرشت / جمله را کردیم غرق از فعل زشت

وَ داوُدَ وَ سُلَيْمانَ اِذْ يَحْكُمانِ فِي الْحَرْثِ اِذْ نَفَشَتْ فيهِ غَنَمُ الْقَوْمِ وَ كُنّا لِحُكْمِهِمْ شاهِدينَ ٧٩

و داود را   و سلیمان را   هنگامیکه حکم میکردند در کشت   وقتیکه چریدند شب در آن   گوسفند   قوم   و بودیم   مر حکم ایشان را شاهدان

کن ز داود و سلیمان باز یاد / حکم چون کردند در کشت از رشاد
منتشر گشتند چون در لیل تار / گوسفند قوم در آن کشت زار
مابدان حکمی که شد مابینشان / خود گوه بودیم یا دانا بدان
شاهدیم از آنچه رفت از بیش و کم / بین صاحب ذرع با صاحب غنم

آمدن ایلیا و یوحنا در محضر حضرت داود ع بمرافعه و حکم نمودن سلیمان ع مابین ایشان

آمد این قصه چنین اندر خبر / روزی از بهر ترافع دو نفر
سوی دارالشرع داود آمدند / ایلیا در نام و یوحنا بدند
بود دهقان ایلیا اندر سبب / داشت زرعی یا که باغی از عنب
بود یوحنا همانا گله دار / وز غنم بودش همه صحرا بشمار
ایلیا گفتا که گله او ز راه / رفته در شب کرده زرعم را تباه
یا که در شب باغ انگور مرا / کرده فاسد گوسفندان در چرا
گفت یوحنا که من بودم بخواب / گشته واقع بی‌عمد این ناصواب
گفت داود از بهای گوسفند / داد باید آن زیان بیچون و چند
ارزش آن گوسفندان ور که هم / هست قدر آن زیان از بیش و کم
گوسفندان را بصاحب ذرع بس / داد باید حکم شرعست این و بس
چون ز دارالشرع رفتند آن دو تن / با سلیمان باز گفتند آن سخن
یازده بگذشته بود او را ز سال / نامد این حکمش موافق در فعال
شد بدارالشرع و مر داود را / گفت بهتر زین توان کرد این قضا
ایلیا را باز هل این گوسفند / تا شود از پشم و شیرش بهره‌مند
هم بیوحنا سپاران باغ رود / تا رساند بر همان حالی که بود
پس کند تسلیم آن بر ایلیا / راو ستاند باغ خود را بر ملا
تا که بی بهره نمانند ایچ یک / گفت داودش که الله معک
حکم این باشد که گفتی پس نمود / حکم بر ایشان چنان کو گفته بود
زین قصه بر رسولش ذوالجلال / داد از بهر حکومت انتقال
گفت فهمانیدیم از علم مبین / ما حکومت بر سلیمان این چنین

فَفَهَّمْناها سُلَيْمانَ

پس فهمانیدیم آنرا سلیمان

آید اشکال اندرین معنی ز دون / که دو حکم صد بود از وحی چون
یا ز علم و حکمت بی‌اختلاف / که بباشد اندر آن ظن و گزاف
حز که زان باشد یکی بر اجتهاد / فرقه زین آیه کردند اعتماد
برجواز اجتهاد اندر رسل / پس مظنه آمد اندر حکم کل
گر نبودی آن روا بر انبیا / ارچه شد حکم سلیمانی روا
حق تحقیق این بود که حکم حق / بود آنچه کرد داود از نسق
وانزمان منسوخ گشت آنحکم پیش / حکم دیگر شد براهل دین و کیش
وانکه از نطق سلیمان نسخ کرد / حکم سابق را خداوندای فرد
بود بهر اینکه بود اشتباه / که سلیمان بعد داود است شاه
شاهی و حکمت مر او را داده حق / بیست کس بر حکم جزوی مستحق
زانکه داود را پسر بسیار بود / هریکی را دعوی این کار بود
خواست تا ظاهر کند پروردگار / که سلیمان یافت بر امر انحصار
اتفاقی باشد این اندر رشاد / کانبیا باشند نافی راجتهاد

گفت نفی چون بود رای رسل / افضل از رای هرآنکس در سبل
برطریق اول اورا پس زداد / هست جایز در مقامات اجتهاد

پس جواب اینست کز بهر رسل / وحی چون ممکن بود در جزء وکل
پس نباشد جایز اورا اجتهاد / که بود منتج ظن در هر مراد

پیش نور شمس بهر روشنی / روز کس آرد چراغ از ایمنی
یا بجائیکه بود ممکن یقین / اکتفا برظن کند در شرع ودین

بر نبی گر بود جایز اجتهاد / بود جایز هم خلافش بر عباد
تا نمایند اجتهادان زید وعمر / پس کنند نفی نبی درقول و امر

همچنانکه مجتهد را مجتهد / هست جایز نفی دیگر مجتهد
بر خلاف او کند یعنی عمل / لیك این نبود روا دراین محل

رانکه پیغمبر اطاعت درخوراست / خالف امر پیمبر کافر است
اینقدر کافیست اندر اینمقام / باوران برشرح تفسیر وکلام

وَكُلًّا آتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَالطَّيْرَ وَكُنَّا فَاعِلِينَ ٨٠ وَعَلَّمْنَاهُ

وهریك را دادیم حکم وعلم ومسخر کردیم با داود کوههارا که تسبیح میکردند وپرنده را وباشیم کنندگان و آموختیم اورا

صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَكُمْ لِتُحْصِنَكُمْ مِنْ بَأْسِكُمْ فَهَلْ أَنْتُمْ شَاكِرُونَ ٨١ وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً

ساختن لباس جنگ برای شما تانگاهدارد شمارا از آسیب شما پس آیا شما شکرکنندگانید ومرسلیمان را باد که تند بود

تَجْرِي بِأَمْرِهِ إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَكُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ ٨٢ وَمِنَ الشَّيَاطِينِ مَنْ

میرفت بفرمانش بآن زمین که برکت دادیم مادر آن وهستیم ما بهمه چیز دانا واز دیوان کسانیکه بدریا

يَغُوصُونَ لَهُ وَيَعْمَلُونَ عَمَلًا دُونَ ذَلِكَ وَكُنَّا لَهُمْ حَافِظِينَ ٨٣

فرو میشدند برایش ومیکردند کاری غیرآن وبودیم مرایشانرا نگاهدارندگان

تتمه بیان حال داود وسلیمان علیهما السلام

هردو را دادیم حکم وعلم ما / رام شد داود را پس کوهها
بود درتسبیح با او کوه وطیر / واعلیم این جمله را ماخود بخیر

هم باو تعلیم فرمودیم ما / تا زره سازد ز بهر جنگها
آن لباس آمد شمارا روز حرب / تانگهبان دارد ازهر زخم وضرب

پس شما آیا کنید ازحق سپاس / گرکه باشید اندکی نعمت شناس
بر سلیمان باد را کردیم رام / بود جاری تند زامر او مدام

در زمین شام کاندروی زما / هست برکات و هم بی انتها
هرکجا میخواست ازشهر وبلاد / مرورا میبرد دریك لحظه باد

ما بهرچیزیم دانا بی خلاف / این بحکمت بود نبی برگزاف
وز شیاطین رام فرمودیم هم / مرورا از بهر غواصی یم

همچنین ازبهر دیگر کارها / ود پی آسانی دشوارها
حافظ ایشانرا بدیم ای ناپسند / تا نپیچندش سراز فرمان وبند

وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ ٨٤ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ

وایوب را هنگامیکه ندا کرد پروردگارش را که مس کرد مرا آزار وتو رحم کننده ترین رحم کنندگانی پس اجابت نمودیم مراورا پس رفع نمودیم آنچه

مِنْ ضُرٍّ وَآتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَذِكْرَى لِلْعَابِدِينَ ٨٥

باو بود از آزار وداديم اورا اهلش ومثلشان با ایشان رحمتی از نزد ما وپندی مرپرستندگانرا

دربیان حال حضرت ایوب علی نبینا وعلیه السلام

یادکن ایوب را چون خواند چند / رب خود را چون رسید اورا گزند
که مرا مس کرد ضری اینچنین / تو بحالم ارحمی از راحمین

یادم آمد حال ایوب صبور / گشتم از صبر وسکون یکباره دور
منقلب شد حالم از احوال او / آمدم چون درنظر تمثال او

بود صبرش از محبت بر اله / آن امین راه حق روحی فداه
گریه کر بگذاردم گریم تمام / حال آن بگزیدهٔ رب الانام

در محبت امتحان دوست را / کند ازتن بارضایت پوست را
آنکه باحق کار عشق اینسان کند / ترك ملك ومال وجسم وجان کند

کشد آهی دربلا باشد صبور / درمحبت تا جوی باید قصور
جان بنامش گردهی نبود گران / صد سلام اورا بجان ازعاشقان

مال و ملکش بود بیش از حصر و حد
هم غلام و اسب و استر بیعدد
روزی آمد جبرئیل از حق بر او
داد پیغام از حق اورا رو برو
نعمتت گردد مبدل بر نقم
صحتت بر رنج و هم شادی بغم
گفت دادم دل بر این جمله یقین
گر رضای دوست باشد اینچنین
پس براق عشق آمد شد سوار
سوی معراج فنا هم رهسپار
بر بلای دوست بود او منتظر
تا که فرمان کی بجهر آید زسر
که تلف شد گله و خیل و رمه
رفت بر سیل حوادث آن همه
پس خبر آمد که افتاد از مقام
سقف بر فرق فرزندان تمام
فوت فرزندان دل آوردش بدرد
پس بسجده اوفتاد و شکر کرد
در حضورش کن نگهداری دل
یارت آید تا که بر یاری دل
کی تورا جان بود یا چیز دگر
یا که هیچت از وجود خود خبر
آنچه خود داد از کههم بگرفت باز
منت از وی دار و با محنت بساز
بار آمد امتحان بیمار شد
مدت رنج و مرض بسیار شد
زخم گشت اعضای او سرتاپای
در کناسه مر ورا دادند جای
هفت سال اینگونه بود احوال او
کس نپرسیدی ز غربت حال او
گفت از این کو مرا هشتاد سال
داد نعمت صحت دارم اتصال
بحر رحمت زین بیان آمد بجوش
او زناست ار شود عاشق خموش
که بود چون حالت ای بیمار من
عافیت جوئی تو یا دیدار من
بر نیاید کار بر دعوی من
کار باشد بر قبول ذوالمنن
آن زمان لب بر شکایت باز کرد
رب انی مسنی آغاز کرد
رنج او برداشتیم از فضل ما
بار دادیمش ز علتها شفا
تا باینجا بود تفسیر کلام
گوش دل بگشا بتحقیق صفی

بود مشغول عبادت صبح و شام
دل نبودش جز بمهر حق مدام
گفت بودی عمری اندر عیش و ساز
آن سر آمد وقت اندوه است باز
فقر و ناداری رسد بعد از غنا
میشوی بر ضعف و خواری مبتلا
کی بوام اندر رضای او گذشت
باغ ما چو از یادمهرش تازه گشت
نوح سان بنشست در فلک رضا
داد دل یکجا بطوفان قضا
بود روزی در عبادتخانه او
کآمد از ره پیک عشق از چارسو
کشتها و باغها را زد سموم
کرد ویران هرچه بود از مرز و بوم
بود مشغول او بذکر ذوالجلال
می نماند از آن خبرها ز اشتغال
بانک برزد غیرت عشق غیور
کاین زمان دل را نگهداری صبور
دادهٔ حق بود اینها بی سخن
بار چون خواهد ز جان تسلیم کن
او تورا جان داد و عقل و علم و دید
هم زمینها که پی در پی رسید
در ره اینها امتحان عاشق است
تا که بر زخم ارادت لایق است
هیچ عضوی سالم از وی بر نماند
جز زبان و دل که حق زان می بخواند
زوجه بد مشغول خدمتکاریش
مینمود اندر مرض غمخواریش
گفت زوجه چون نخواهی از خدا
تا تورا بدهد ز علتها شفا
که ز رنج کم روی خواهم شفا
یاد نارم آن همه عیش و نوا
هر صباحی از غم و بیماریش
یار پرسید از پی دلداریش
گفتی آراهم تو دانی ای خدا
گر چنینم یا چنان در مدعا
بود صبحی منتظر در سر و هوش
آن خطاب حق ورا آمد بگوش
پس نمودیم آن دعایش مستجاب
هم مبدل بر شفا رنج و عذاب
هم دوچندان آنچه بودش بیشتر
ز اهل و اولاد و مال و گنج و زر
لیک بتحقیق آمدیم اندر مقام
آشنائی گر باسرار خفی

تحقیق

وقت موج بحر باشد هوشدار
بر گهرهای معانی گوشدار
بلکه تحقیق است و ز اسرار وجود
گر نفهمی تو گناه از ما نبود
کان بود معراج مردان و ملوک
که بره کردند مردانه سلوک
کرد دل خالی ز یاد غیر دوست
رفت بیرون از جهات مغز و پوست
عیش و صحت خانه و فرزند و مال
اشتر حق را بماند چون عقال
ماند غافل هم ز جان و هم ز تن
وین بود در راه عشق اول سخن
سوی کثرت چون ز وحدت گشت باز
دید بر جا نیست هیچ از برگ و ساز
گشته آن بنیادها یکجا خراب
یافته اوضاع گیتی انقلاب
لیک آنکو گنج وحدت با وی است
در غم فقدان دیناری کی است
در سرا بارید سه روزش طلا
این بود بعد از فنا سیر بقا
تا که پندی باشد این بر عابدین

نیست تفسیر هر که گوید این گدای
کرده این تفسیر را صوفی برای
کرد حق احضار چون ایوب را
در مقام قرب و اوج اعتلا
جان و دل پرداخت از کثرت تمام
وز خیال جسم و جان و ننگ و نام
ریخت از خود هرچه او را قید بود
زانکه خود در دام عشق او صید بود
وقت مستی کرد آنرا بار و مار
پس بمعراج فنا شد رهسپار
بن چو از تعمیر آن گردی بدور
میشود رنجور و فاسد زان قصور
رفته بر باد آن همه آثارها
می نماند خشتی از دیوارها
آنچه قابل بر فنا بوده است آن
گشته فانی نیست هیچ از وی نشان
آمد او با گنج وحدت ز آسمان
هرچه خواهد هست با وی در زمان
گشت بروی باز ابواب عطا
از نشان رحمة من عندنا
صبر در محنت کنند اهل یقین

وَ اِسْمٰعِيلَ وَ اِدْرِيسَ وَ ذَاالْكِفْلِ كُلٌّ مِنَ الصَّابِرِينَ ٨٦ وَاَدْخَلْنَاهُمْ فِي رَحْمَتِنَا اِنَّهُمْ مِنَ الصَّالِحِينَ ٨٧

واسمعیل و ادریس وذالکفل همه بودند از صبرکنندگان ودرآوردیم ایشانرا در رحمت خود بدرستیکه ایشان بودند از شایستگان

یاد اسمعیل کن و ادریس راد
هم دگر ذی الکفل را آور بیاد
اندر آوردیم زان صبر و سکون
جمله را در رحمت از حد فزون
هریک از این سه بدند از صابرین
ثابت اندر راه ایمان و یقین
بوده‌اند آن جمله بس شایسته کار
در گروه صالحین اندر شمار

وَ ذَا النُّونِ اِذْ ذَهَبَ مُغَاضِباً فَظَنَّ اَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادٰى فِي الظُّلُمَاتِ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ

وصاحب ماهی راچون رفت خشمناك پس گمان کرد هرگز تنك نخواهیم گرفت براو پس ندا کرد در تاریکیها که نیست خدائی مگر تو

سُبْحانَكَ اِنّي كُنْتُ مِنَ الظّالِمينَ ٨٨ فَاسْتَجَبْنا لَهُ وَ نَجَّيْناهُ مِنَ الْغَمِّ وَ كَذٰلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنينَ ٨٩

منزهی تو بدرستیکه من هستم از ستمکاران پس اجابت کردیم مراورا و رهانیدیم اورا از اندوه و همچنین میرهانیم گروندگان را

در بیان حال حضرت یونس علی نبینا علیه السلام

یادکن از صاحب ماهی که رفت / او غضبناک از میان قوم رفت
درخود او نگرفت زان روش غضب / که چرا رفت او برون بی اذن رب
زانکه وعده کرده بود او از شتاب / قوم خود را بر هلاك و بر عذاب
چونکه آمد حاشانرا از حست / جنگی بودند در حال نخست
شرح آن گفتیم در آیت پیش / پس غضب فرمود او بر نفس خویش
گرچه از حق خواست بر قومش عذاب / یا چرا بی اذن حق رفت از شتاب
پس گمان کرد او که حق نگرفته هیچ / لیك بر وی راه رزق اندر بسیج
یا گمان کرد او که چون بی اذن حق / رفته بود از قوم بیرون از غلق
حق نگیرد تنگ بر وی زان عمل / یا نیارد تنگ بهر او محل
پس چو بیرون شد ز سوی او غضب / رفت تا نزدیك بحری خشك لب
عزم دریا کرد و بر کشتی نشست / شد بهنگی راهشان بر بحر بست
موجها برخاست یا مانند کوه / اهل کشتی آمدند اندر ستوه
اندر این کشتی بگفتند از تمیز / بندهٔ باشد ز مولا رو گریز
شورش بحر است از طغیان او / بر خداوندش نگاه جستجو
خاست یونس گفت آن بنده منم / که ز خواجهٔ خود گریزنده منم
بایدم در بحر بر رودی فکند / تا شما سالم بمانید از گزند
زین بقرعه پس نمودند اعتماد / قرعه بر نام وی اندر دم فتاد
زود کاندازد بدریا خویشرا / باز ماند شورش و تشویش را
ماهیئی بگشود بهر او دهان / آمد این بر اهل کشتی بس گران
کافکند اندر دهان ماهیش / بحر از حکمت اللهیش
جانب دیگر ببردندش ز بیم / باز آمد ماهی و بگشود هم
پس توکل کرد بر یم الصبر / خویشرا افکند از کشتی بزیر
ماهی اندر دم فرو بردش بگاه / بطن ماهی گشت معراجش تمام
یکقدم برداشت از خود سوی دوست / نیست جز آن یکقدم تا کوی دوست
شد دوعالم جمله زیر آن قدم / وان همای حادثست اندر قدم
نیك دانند آن قدم را اهل دل / دل ندارد هر شکم خوار این بهل
گو ز یونس کو ببطن ماهی است / بطن حوتش بارگاه شاهی است
گفته‌اند ارباب تفسیر این چنین / که بماهی شد خطاب از رب دین
کاین بطعمهٔ نیست دار او را نگاه / بالونی گردون این رخشنده ماه
گر بکام ماهیش انداختیم / ماهیش را عرش وحدت ساختیم
هست یا سه یا چهل روز تمام / بطن حوتش بود معراج و مقام
فلسفی گوید ز برهان متین / خارج از حکم طبیعت باشد این
راست گوید لیك این از طبع نیست / معجز است و آیت پیغمبری است
داند این کز هست خود فانی شده / از طبیعت رسته ربانی شده
سیر میکرد او بدریای شهود / در سه تاریکی و نورش میفزود
میشنید آواز اشیا بر نعوت / جمله در تسبیح حی لایموت
پس در آن تاریکی و تشویش را / خواند اندر دل مر خدای خویش را
کای خدائیکه خدائی جز تو نیست / آشنا را آشنائی جز تو نیست
ما ز خود بیگانه گشتیم ای خدا / تا تو باشی از دوعالم یار ما
من کنم تقدیس و تسبیح تو ران / که کنی پاك از عیوم جسم و جان
من ز استمکارگان بر نفس خویش / بودم از نقصان از اندازه بیش
کرد چون بر ظلم نفس او اعتراف / حق نجاتش داد از غم بی خلاف
گفت کردیم آن دعایش مستجاب / هم رهاندیم از غم او را از شتاب
مؤمنان را هم رهانیم این چنین / کالتجا آرند بر ما از یقین

وَ زَكَرِيّا اِذْ نادٰى رَبَّهُ رَبِّ لا تَذَرْني فَرْداً وَ اَنْتَ خَيْرُ الْوارِثينَ ٩٠ فَاسْتَجَبْنا لَهُ وَوَهَبْنا لَهُ

و زکریارا چون ندا کرد پروردگارش را ای پروردگار من وامگذار مرا تنها و توئی بهترین وارثان پس اجابت کردیم مراورا و بخشیدیم مراورا

يَحْيٰي وَ اَصْلَحْنا لَهُ زَوْجَهُ اِنَّهُمْ كانُوا يُسارِعُونَ فِي الْخَيْراتِ وَ يَدْعُونَنا رَغَباً وَ رَهَباً وَ كانُوا

یحیی و شایسته کردیم برای او جفت اورا بدرستیکه ایشان بودند میشتافتند در خیرات و میخواندند مارا از راه امید و بیم و بودند مر مارا

لَنا خاشِعينَ ٩١ وَالَّتي اَحْصَنَتْ فَرْجَها فَنَفَخْنا فيها مِنْ رُوحِنا وَ جَعَلْناها وَ ابْنَها آيَةً لِلْعالَمينَ

خضوع کنندگان و آنرا که نگاهداشت فرجش را پس دمیدیم در او از روح خود و گردانیدیم او و پسرش را آیتی برای عالمیان

٩٢ اِنَّ هٰذِهِ اُمَّتُكُمْ اُمَّةً واحِدَةً وَ اَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ ٩٣ وَ تَقَطَّعُوا اَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ كُلٌّ اِلَيْنا

بدرستیکه این ملت شما کدین واحد است و منم پروردگار شما پس پرستید مرا و پاره پاره کردند امر شان را میانشان همه باشند بسوی ما

راجِعُونَ ٩٤ فَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصّالِحاتِ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلا كُفْرانَ لِسَعْيِهِ وَ اِنّا لَهُ كاتِبُونَ ٩٥ وَ

بازگشت کنندگان پس آنکه کرد از کارهای شایسته و او است مؤمن پس نیست ناسپاسی مر سعیش را و بدرستیکه مائیم مراورا نویسندگان و

حَرامٌ عَلى قَرْيَةٍ اَهْلَكْناها اَنَّهُمْ لا يَرْجِعُونَ ٩٦ حَتّى اِذا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَ مَأْجُوجُ وَ هُمْ مِنْ

حرام‌است بر قریه که‌هلاك‌گردانیدیم‌آنرا آنکه‌ایشان‌رجوع‌نکنند تاچون‌گشاده‌شود یاجوج ومأجوج وایشان از

كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ ٩٧ وَاقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ فَاِذا هِيَ شاخِصَةٌ اَبْصارُ الَّذِينَ كَفَرُوا يا وَيْلَنا

هر بلندی می‌شتابند ونزدیك‌شود وعده‌درست پس‌آنگاه‌آن‌بازمانده‌باشددیده‌های آنانکه کافرشدندای‌وای‌بر ما

قَدْ كُنّا فِي غَفْلَةٍ مِنْ هذا بَلْ كُنّا ظالِمِينَ ٩٨ اِنَّكُمْ وَ ما تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ

بدرستیکه‌بودیم‌درغفلتی از این بلکه‌بودیم ستمکاران بدرستیکه‌شماوآنچه‌میپرستید از غیر خدا هیمه‌برافروختن‌دوزخید

اَنْتُمْ لَها وارِدُونَ ٩٩ لَوْ كانَ هؤُلاءِ آلِهَةً ما وَرَدُوها وَ كُلٌّ فِيها خالِدُونَ ١٠٠ لَهُمْ فِيها زَفِيرٌ

شمائید مراوراواردشوندگان اگرمیبودنداینها الهان واردنمیشدندآنرا وهمه‌باشنددرآن‌جاویدان مرایشانراست‌درآن‌ناله‌دار

وَ هُمْ فِيها لا يَسْمَعُونَ ١٠١

وایشان‌درآن نمیشنوند

در بیان احوال حضرت زکریا علی نبینا و علیه‌السلام

وار زکریا یاد میکن در ولا
شد دعایش مستجاب آن نیکخو
جملگی بودند این پیغمبران
یادکن آن زن‌که فرج خویش‌را
می‌بگردانیدیم اورا با مسیح
دین توحیداست آن دوراز خطا
پاره پاره امر دین خوش را
این گروه مختلف در هرزمان
ناسپاسی نیست پس برسعی او
نیکوئی ضایع نگردد روز دین
اینکه برگردند برفطرت‌که بود
کان قوای نفس باشد هم‌بدن
که مرایشانرا محل بود و مقر
خیره گردد چشمهای کافران
یعنی ازاین‌روز پرتشویش وغم
جملگی خود هیزم اندردوزخید
این بیان یعنی نبدند ازایتی

خواند چون پروردگارخویشرا
ما ببخشیدیم یحیی را باو
پس شتابنده بخیرات عیان
کرد حفظ از ناپسند و ناروا
آیتی براهل عالم پس صریح
بوده بر آن اتفاق انبیا
بین خودکردند مردم بر خطا
سوی‌ما باشند برگردندگان
اجرش اعنی نیست ضایع نك‌سو
لا یضیع‌الله اجر المحسنین
اصل آن توحید درحکم وجود
جونکه محل‌گشت این برکشتن
برذهاب و بر نزول از رهگذر
از نهیب رستخیز و هول آن
بلکه ما بودیم استمکارههم
همچو صیدی بگذرنده زان نجد
کی بد از دوزخ برایشان آفتی
واندران گفتار نیکی شنوند

لاتذرنی فردا ای نعم المعین
برصلاح آمد زنش بعدار عقم
هم بخواندن جمله بودند از یقین
پس دمیدیم اندراوازروح خود
باشد این ملت شما را بالیقین
بر شما بیشك منم پروردگار
فرقه فرقه آمدندی از گزاف
وانکسی کوکردکاری ازفعال
مینویسم آنچه زاو صادر شود
ممتنع برقریة شد کز ازل
تا شود بگشوده اندر آشکار
میشتابند ازهرآن پست وبلند
گشته‌مرنزدیك وعده‌کوست راست
می‌بگویند از اسف یا ویلنا
خود شما ای‌مشرکان اندرجزا
گرخدا بودند ایشان در وجود
واندران باشند ایشان جاودان
یا کلامی که بدان خرم شوند

انت ربی انت خیرالوارثین
بر ولادت قابلش کردیم هم
راغب وراهب بما واز خاشعین
تا دراو شد دمده روحانی ولد
ملتی واحد زروی عقل ودین
پس مرا باید پرستید از قرار
پس‌شدند آن جمله باهم درخلاف
نیك واو مؤمن بود در اشتغال
ثبت لوح‌ازجزء وکل درسرشود
حکم بر اهلاکشان رفت ازمحل
سدان یاجوج وماجوج ازقرار
یعنی ازاعضای تن لحد و بند
است قصه‌پس درآن‌حین‌که بپاست
غافل ازآن سخت میبودیم ما
وآنچه میپرستند از غیر خدا
کی بدوزخ میبودندی ورود
هردم افزون در زفیر ودرفغان

اِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنى اُولئِكَ عَنْها مُبْعَدُونَ ١٠٢ لا يَسْمَعُونَ حَسِيسَها وَ هُمْ فِيما

بدرستیکه‌آنانکه سبقت‌یافته‌مرایشانرااز ماخوبی آنهاباشند ازآن دورکرده‌شدگان نمیشنوندصدای جوش‌آنرا وایشان‌باشنددرآنچه

اشْتَهَتْ اَنْفُسُهُمْ خالِدُونَ ١٠٣ لا يَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْاَكْبَرُ وَ تَتَلَقّيهُمُ الْمَلئِكَةُ هذا يَوْمُكُمُ الَّذِي

خواست نفسهاشان جاویدان غمگین‌نسازدایشانرافزع اکبر وملاقات‌کنندایشانرا ملائکه این‌روزشماست که‌بودید

كُنْتُمْ تُوعَدُونَ ١٠٤ يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعْداً

که وعده کرده میشدید روزیکه درمیپوردیم آسمانرا چون در پوردیدن طومار برای نامها همچنانکه آوردیم اول خلقی را اعاده میکنیم آنرا

عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ ١٠٥ وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ

وعده کردنی بر ما بدرستیکه ما باشیم کنندگان و بتحقیق و نوشتیم در زبور از بعد ذکر آنکه زمین میراث برند آنرا بندگان

الصَّالِحُونَ ١٠٦ إِنَّ فِي هَٰذَا لَبَلَاغاً لِقَوْمٍ عَابِدِينَ ١٠٧

من که شایسته اند بدرستیکه در این هر آینه کفایت است مر گروه پرستندگان را

مشرکان بنهاده بودندی مقیم
کرد با آن قوم آغاز سخن
آیت حصب جهنم خواند پس
روز دیگر باوی آمد از لجاج
پس چگوئی در ملایك یا مسیح
که خود ایشارا ازان میداشت بار
آن گره باشند از دوزخ بدور
جاودان باشند در آنچه آرزو
چون درآید از فزور اندر زمان
باشد آنروزیکه پیچیم از حکم
همچنان کآغاز کردیم از نخست
آوریم آن وعده را بیشك بجا
ثبت فرمودیم ما اندر زبور

سیصد و شصت از بتان اندر حطیم
در عبادت جز بذات ذوالمنن
قهرشان افزوده گشتی هر نفس
در حضور مشرکین در احتجاج
که پرستیدندشان قومی صریح
نی ملایك یا مسیح پاکبار
بود زان پرستندگانشان پس نفور
منتهاشان است گاه جستجو
پیشواز آیندشان از فرشتگان
آسمانها را چو طوماری بهم
آفریدن را بترتیبی درست
فاعلیم آنرا که دارد اقتضا
از پس توریة موسی در سطور
اندرین از بهر پرستندگان

زفت و بنشست آن رسول خوش کلام
ساخت ملزم بت پرستانرا تمام
مشرکی گفتا که فردا در حرم
گفت گوئی تو که معبودان بنام
گفت ایشانرا مگر معبودشان
آمد این آیت کسانرا که هست
نشنوند آواز آتش را بگوش
نیست گر ترسی شوند اندوهناك
می بگویند این بود روز شما
ماند آثاری کجا از فشر ولف
باز گردانیم آنرا همچنان
یعنی آن بر وجه علم و حکمت است
کار صحت هست میزان از قرار
خود کفایت باشد از روی عیان

گردشان یکروز در بیت الحرام
در مقام احتجاج اندر کلام
بی محمد[ع] را کنم الزام هم
جز خدا دارند در دوزخ مقام
بود دیو از شیوهٔ مردودشان
سابقه نیکی زماشان از الست
هست در وی ما اشتهیشان جان و هوش
ترس اعظم از هر آن ترسی و باك
که بدان بودید موعود از خدا
گاه كطي السجل للكتب
وعده چون کردیم بر عود آن زمان
نی گزافی بل ز روی قدرتست
بر عبادم آنکه شد شایسته کار

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ ١٠٨ قُلْ إِنَّمَا يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ فَهَلْ أَنْتُمْ

ونفرستادیم ترا مگر رحمتی مر عالمیانرا بگو جز این نیست که وحی کرده میشود بمن که نیست اله شما مگر اله واحد پس آیا هستید

مُسْلِمُونَ ١٠٩ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ آذَنْتُكُمْ عَلَىٰ سَوَاءٍ وَإِنْ أَدْرِي أَقَرِيبٌ أَمْ بَعِيدٌ مَا تُوعَدُونَ

مسلمانان پس اگر روی گردانیدند پس بگو آگاه کردیم شمارا برابر یکسانی و نمیدانم که آیا نزدیکست یا دور است آنچه وعده داده میشوید

١١٠ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ مِنَ الْقَوْلِ وَيَعْلَمُ مَا تَكْتُمُونَ ١١١ وَإِنْ أَدْرِي لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَكُمْ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ

بدرستیکه او میداند آشکار از گفتار را و میداند آنچه پنهان میدارید و نمیدانم شاید که آن فتنه باشد مر شمارا و کام یافتن تا

حِينٍ ١١٢ قَالَ رَبِّ احْكُمْ بِالْحَقِّ وَرَبُّنَا الرَّحْمَٰنُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ

وقتی گفت پروردگار من حکم کن بحق و پروردگار ما بخشاینده است که یاری خواسته شده بر آنچه وصف میکنید

نی فرستادیم بر خلق زمین
که شما را اوست معبود بنا
پس بگو کآگاهتان کردم عیان
من ندانم که قریب است آن وعد
بر شما گردند غالب مسلمین
هم ندانم من نشد چون وحی رب
یا که برخود دارئی شاید بود
زان همی میگفت در میدان ابی

ما ترا جز رحمة للعالمین
واحد و یکتاست بیچون و چرا
بر سویه آنکه مامورم بدان
که شمارا داده است او یا بعید
داند او تا کی شود واقع خود این
چیست تاخیر عقوبت را سبب
تا بوقت مرگتان چون دررسد
حکم کن مابین ما و مشرکین

گو بمردم انما یوحی الی
پس شما هستید آیا مسلمون
یعنی آئین عدالت بر امور
یعنی آنچه وعده داده میشوید
حق بداند آنچه گوئید آشکار
شاید آن باشد شما را امتحان
ای پیمبر امر خود باحق گذار
ربنا الرحمن خدای مستعان

نیست جز این کان خدای فردحی
گر که برگردند پس از رای دون
کان بود از میل و خودرائی بدور
خود ز قتل و اسر و انذار شدید
وانچه را دارید هم در استتار
چو آزماید نیك و بد را در جهان
گو تو رب احکم بحق لیل و نهار
بر هر آنچه میکنند اوصاف آن

مازحق خواهیم یاری دمبدم	برهرآنچه ثبت لوحست از قدم	یعنی آنچه‌کان بوفق مشیت‌است	حکم آن صادر زکلك قدرتست
برخلاف حق بود آنچه شما	مبلتان باشد بغفوبی ما	تاکه ما غالب شویم وکامکار	هم شما مغلوب ما در کار زار

سورة الحَجّ ثَمانِيَةٌ وَ سَبْعُونَ آيَةً وَ هِيَ مَدِينَةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمْ

بنام خدای بخشندهٔ مهربان

يٰا اَيُّهَا النّٰاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ اِنَّ زَلْزَلَةَ السّٰاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ ٢ يَوْمَ تَرَوْنَهٰا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ

ای‌مردمان بترسید از پروردگارتان بدرستیکه زلزلهٔ قیامت چیزیست عظیم روزیکه‌خواهیدیدآنرا غافل‌شودهرشیردهنده

عَمّٰا اَرْضَعَتْ وَ تَضَعُ كُلُّ ذٰاتِ حَمْلٍ حَمْلَهٰا وَ تَرَي النّٰاسَ سُكٰارٰي وَ مٰاهُمْ بِسُكٰارٰي وَلٰكِنَّ

ازآنچه‌شیرداد ومیگذارد هرصاحب حملی حملش‌را ومی‌بینی‌مردمانرا مستان ونباشندایشان مستان ولکن

عَذٰابَ اللّٰهِ شَدِيدٌ ٣ وَمِنَ النّٰاسِ مَنْ يُجٰادِلُ فِي اللّٰهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ يَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطٰانٍ مَرِيدٍ ٤

عذاب خدا سخت‌است وازمردمان کسی‌است که‌مجادله‌میکنددر خدا بدون‌دانش وپیرومیشود هرشیطان سرکش‌را

كُتِبَ عَلَيْهِ اَنَّهُ مَنْ تَوَلّٰاهُ فَاَنَّهُ يُضِلُّهُ وَ يَهْدِيهِ اِلٰى عَذٰابِ السَّعِيرِ ٥

نوشته‌شد براوکه‌کسیکه تابع‌شداورا پس‌او گمراه‌میکندش‌وراه‌مینمایدش‌سوی‌عذاب‌آتش‌سوزان

ای‌گروه مردمان از مرد و زن ‖ می‌بترسید از خدای خویشتن ‖ زانکه جنبیدن محشر ز بم ‖ مرزمین را باشد آن شیئی‌عظیم
ارض تن درحشر صغری یکدله ‖ افتد اندر اضطراب و زلزله ‖ وضع آنرا ازصفی بشنوکنون ‖ کزنهیبش دل بود لبریز خون
گرتو بینی یکزمان آن اضطراب ‖ عظم ولحمت گردد ازاندیشه‌آب ‖ غفلتت لکن بود مانع زدید ‖ زان نظری دمبدم برخودچوبید
چشم تا برهم زنی شد محشری ‖ ازپی‌است این‌لحظه حشردیگری ‖ با تو گویم یکنشان ازمحشرش ‖ درتو تاهردم چه باشد کیفرش
کبر کردی بر فقیر و بینوا ‖ یا بچشم اندکش دیدی بجا ‖ زود از این اندیشه استغفار کن ‖ سهل برخود کار بس دشوارکن
ورنه حاضرباش کزپی محشریست ‖ جنبش ارضت زهول دیگریست ‖ خواری وخجلت رسیدت ناگهان ‖ که شوی‌راضی‌بمرك خویش‌ازان
نازهم گرمی‌نیابی انتقال ‖ بار دیگر یابد ازپی اشتعال ‖ برتوآید یك خبر کروی تنت ‖ لرزد و دوزخ شود پیراهنت
وان‌نه ده‌باشد نه صدنه صدهزار ‖ قهرحق را نیست اندازه وشمار ‖ اینقدر هم گفتم از بهر نمون ‖ تا ازاین اندك بری‌ده برفزون
پس زخوددرهرنفس برحق‌گریز ‖ بارگرد اندر فقیری از ستیز ‖ ایخدا بیچاره تر زانیم ما ‖ که زبان جنبد بکام اندر دعا
روی عذر و توبه ازتقصیرمان ‖ نیست تا خواهیم از قهرت امان ‖ خود تودانی چیست‌یارب‌شان‌حال ‖ عجز و ناداری وفقدان وهلاك
ایمنی ازتواست اندر جان ودل ‖ نی ز راحتها که باشد منفصل ‖ گرتوخواهی‌روضه زاساری جحیم ‖ هم ز دوزخها کنی نور و نعیم
در زمینی چون فرستی زلزله ‖ صد قیامت حاضر است آنجا همه ‖ بنگرید آنروز که مانده‌است دور ‖ مرضعه‌ازطفلش ازخوف وفتور
مانده اعنی قوهٔ غاذیه باز ‖ زانکه براعضا رساند برك وساز ‖ افکند بار از نهیب و ولوله ‖ آن زمان هرزن‌که باشد حامله
بینی ای بیننده مردمرا چنان ‖ که مگرمستند از سکری نهان ‖ وانگهی کایشان نباشند مست ‖ بلکه داد از حولشان آنحال‌دست
لیك چون باشد عذاب حق‌شدید ‖ میشود آثار مستی زان پدید ‖ هست از مردم کسی‌کاندرخدا ‖ مینماید او جدال از ناروا
بی زدانش وزره جهل مزید ‖ تابع است از کل شیطان مرید ‖ نضر حارث با رسول ذوالجلال ‖ بود دایم بی‌زدانش در جدال
کاین‌کتاب اعنی که قرآن متین ‖ نیست جز افسانهای سابقین ‖ یا بنات‌الله بود افرشتگان ‖ یا نباشد عود بهر مردگان
آمد این آیت‌که این بحث‌وجدال ‖ نیست هیچ از دانشی اندر مقال ‖ دیو سرکش را نوشته بهراوست ‖ اینکه باشدهرکه اورایارودوست
پس نماید گمره او را ناگزیر ‖ ره نماید از ضلالش بر سعیر

يٰا اَيُّهَا النّٰاسُ اِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِنَ الْبَعْثِ فَاِنّٰا خَلَقْنٰاكُمْ مِنْ تُرٰابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ

ای مردمان اگر هستید در شك از بعث پس‌بدرستیکه‌ماآفریدیم‌شمارااز خاك پس از منی پس

مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ مُخَلَّقَةٍ وَ غَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِنُبَيِّنَ لَكُمْ وَ نُقِرُّ فِي الْاَرْحَامِ مَا نَشَآءُ اِلَى اَجَلٍ

از پارچه خون بسته پس از پارچه گوشتی تمام خلقت و غیر تمام خلقت تا بیان کنیم برای شما و قرار میدهیم در رحمها آنچه میخواهیم تا مدتی

مُسَمًّي ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا اَشُدَّكُمْ وَ مِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفّٰي وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ اِلٰى اَرْذَلِ

نام برده شده پس بیرون میآوریم شما را کودکی پس تا برسید بکمال تان و از شما کس است که موفی میشود و از شما کس است که رد کرده میشود بفرومایه ترین

الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا وَ تَرَى الْاَرْضَ هَامِدَةً فَاِذَا اَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَآءَ اهْتَزَّتْ

زندگانی تا آنکه نداند از بعد دانستن چیزیرا و بینی زمین را خشك افسرده پس چون فرو فرستیم بر آن آب را حرکت کند

وَ رَبَتْ وَ اَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ ۶ ذٰلِكَ بِاَنَّ اللّٰهَ هُوَ الْحَقُّ وَ اَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتٰي وَ اَنَّهُ

و افزونی پذیرد و برویاند از هر صنفی که خوش نماست آن بسبب اینست که خدا اوست حق و آنکه او زنده میگرداند مردگانرا و آنکه او

عَلٰي كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۷ وَ اَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَ اَنَّ اللّٰهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ ۸ وَ

بر همه چیز تواناست و آنکه قیامت آینده است نیست شکی در آن و آنکه خدا برمیانگیزد آنانرا که باشند در قبرها و

مِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللّٰهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ ۹

از مردمان کس هست که مجادله میکند در خدا بدون علم و دانشی و نه هدایتی و نه کتابی نور دهنده

ایها الناس ار ز بعث اندر شک کنید ‌ ‌ بی عقل را اصل خود در نظر کنید
ما شما را آفریدیم از تراب ‌ ‌ پس ز نطفه یعنی از یك قطره آب
زان پس از مقدار خون بستهٔ ‌ ‌ پس ز پارهٔ گوشت پیوستهٔ
که بود در خلقت از وجهی تمام ‌ ‌ تا تمام از نقص اعضا در مقام
این چنین دادیمتان ما انتقال ‌ ‌ لحظه لحظه هردم از حالی بحال
تا بیان سازم شما را زین روش ‌ ‌ تا چسان یابید از ما پرورش
هم کنید از این تبدل در سبیل ‌ ‌ بر معاد از مبداء هستی دلیل
منعقد اندر رحمها برقرار ‌ ‌ آنچه را خواهیم ماند استوار
می نگردد از رحم سقط آن جنین ‌ ‌ تا زمانی نام برده گشته هین
پس برونتان اندراین دار حیوة ‌ ‌ کودك آرام از بتون امهات
پس رسید اندر کمال رشد و عقل ‌ ‌ هم سختیهای خود زین حمل و نقل
از شما باشد کسی در جستجو ‌ ‌ که بطفلی یا جوانی میرد او
پیش از آن کاید سرحد بلوغ ‌ ‌ گیرد از ادراك و دانائی فروغ
ور شما باشد کسی کو میرسد ‌ ‌ بر خسیس زندگانی کوست بد
یعنی اندر سن پیری که خرف ‌ ‌ گردد او وز عقل و دانش منحرف
تا نداند بعد دانش هیچ چیز ‌ ‌ گردد از وی عقل و ادراك و تمیز
ارض را بینی چنین خشك و خراب ‌ ‌ پس بر او نازل کنیم از ابر آب
پس کند جنبش درآید در نمو ‌ ‌ چون خمیر مایه جوشان از عتو
می برویاند زهر صنف از نبات ‌ ‌ تازه و نیکو بترویج حیوة
زان سبب که حق بود ثابت بذات ‌ ‌ زنده سازد مردگانرا در ثبات
هم بهر چیزی توانا باشد او ‌ ‌ مقتدر بر کل اشیا باشد او
بر قیامت نیست شکی اندر آن ‌ ‌ که بباید چون رسد وقت و زمان
هم برانگیزاند او از قبرها ‌ ‌ مردگانرا چون مطر از ابرها
هست از مردم کسی کو هم جدال ‌ ‌ در کلام حق کنند بی انتقال
بی ز علم و بی دلیلی رهنما ‌ ‌ بی کتاب روشنی بر مدعا

ثَانِيَ عِطْفِهِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ لَهُ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَ نُذِيقُهُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ عَذَابَ الْحَرِيقِ

منحرف سازنده جانبش تا گمراه گرداند از راه خدا مر او راست در دنیا رسوائی و میچشانیم او را روز قیامت از عذاب آتش سوزان

۱۰ ذٰلِكَ بِمَا قَدَّمَتْ يَدَاكَ وَ اَنَّ اللّٰهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ ۱۱ وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللّٰهَ عَلٰي

این بسبب آنچیزیست که پیش فرستاد دو دست تو و بدرستیکه خدا نیست ستمکار بر بندگانرا و از مردمان کیست که میپرستد خدا را بر

حَرْفٍ فَاِنْ اَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَاَنَّ بِهِ وَ اِنْ اَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلٰي وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ

کناری پس اگر رسید او را خیر آرمید بآن و اگر رسید او را بلائی برگشت بر رویش زیان کرد در دنیا و آخرت

ذٰلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ ۱۲ يَدْعُو مِنْ دُونِ اللّٰهِ مَا لَا يَضُرُّهُ وَ مَا لَا يَنْفَعُهُ ذٰلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ

آنست آن زیان آشکارا میخواند از غیر خدا آنچه ضرر نمیرساندش و آنچه سود نمیدهدش آنست آن گمراهی دور

١٣ يَدْعُو لَمَنْ ضَرُّهُ اَقْرَبُ مِنْ نَفْعِهِ لَبِئْسَ الْمَوْلٰى وَ لَبِئْسَ الْعَشِيرُ ١٤

میخواند مر آنکسی را که ضررش نزدیکتر است از نفعش هر آینه بد خداوند گاریست و هر آینه بد معاشریست

اندر آنحالیکه پیچیده بود … گردن از کبرش نه بروجه خرد
خواری دنیاست اورا بیحساب … هم چشانیمش بمحشر از عذاب
گشته بروی یعنی افعالت سبب … از تو باشد گر رسد پیشت تعب
باشد از مردم کسی کز ضیق ظرف … میپرستد او خدا را محض حرف
بس نباشد تاکه بروی مشتبه … ان اصابه خیر اطمأن به
فتنهٔ وریابد ار فقر و مرض … رو بگرداند ز کل ما فرض
میپرستد جز حق او چیزیکه هیچ … ضر و نفعی نیستش رود ربیح
خواند آنرا که زیانش بهر وی … باشد اقرب ز انتفاعش پی بپی

تا نماید گمره از راه خدای … مردمانرا هم ز عقل و دین خدای
میکنیمش این عذاب پر ردود … دستهایت پیش بفرستاده بود
نیست استمکاره حق بر بندگان … بدرود هر کشتهٔ خود را عیان
خواند اورا بازبان نز قلب و جان … تا چه باشد خواندن از محض لسان
یعنی از خیری رسد بروی پدید … پس بآن آرام گیرد بی زدید
در دو دنیا شد زیانکار و یقین … این مر اورا هست خسرانی مبین
این پرستیدن ضلالی پس بعید … باشد اورا تا نداند ای عمید
هست بسیاری مر اورا در جهان … هم معاشر یا قریبی بد نشان

اِنَّ اللّٰهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ اٰمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ اِنَّ اللّٰهَ

بدرستیکه خدا در میآورد آنانرا که گرویدند و کردند کارهای شایسته در بهشتهائیکه میرود از زیر آنها نهرها بدرستیکه خدا

يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ ١٥ مَنْ كَانَ يَظُنُّ اَنْ لَنْ يَنْصُرَهُ اللّٰهُ فِي الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ اِلَى

میکند آنچه میخواهد کسیکه باشد که گمان برد که هرگز یاری نخواهد کرد اورا خدا در دنیا و آخرت پس بکو که دراز کند بریسمانی بر

السَّمَاءِ ثُمَّ لْيَقْطَعْ فَلْيَنْظُرْ هَلْ يُذْهِبَنَّ كَيْدُهُ مَا يَغِيظُ ١٦ وَ كَذٰلِكَ اَنْزَلْنَاهُ اٰيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَاَنَّ

آسمان پس قطع کند پس نظر کند که آیا میبرد حیله اش آنچه را خشم میآرد و همچنین فرو فرستادیم آنرا آیتهای روشن و بدرستیکه

اللّٰهَ يَهْدِي مَنْ يُرِيدُ ١٧ اِنَّ الَّذِينَ اٰمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ وَ النَّصَارٰى وَالْمَجُوسَ

خدا هدایت میکند آنکس را که میخواهد بدرستیکه آنانکه ایمان آوردند و آنانکه یهود شدند و صابئان و ترسایان و گبران

وَالَّذِينَ اَشْرَكُوا اِنَّ اللّٰهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ اِنَّ اللّٰهَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ١٨ اَلَمْ تَرَ

و آنانکه شرك آوردند بدرستیکه خدا حکم میکند میانشان روز قیامت بدرستیکه خدا بر همه چیز گواهاست آیا ندیدی

اَنَّ اللّٰهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمٰوَاتِ وَ مَنْ فِي الْاَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَ

که خدا سجده میکند مر اورا هرکه در آسمانها و هرکه در زمین است و آفتاب و ماه و ستارگان و کوهها و

الشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ وَ كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ وَ كَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ ١٩ وَ مَنْ يُهِنِ اللّٰهُ فَمَا لَهُ مِنْ

درخت و جنبندگان و بسیاری از مردمان و بسیاری ثابت شد بر او عذاب و کسی را که خوار کند خدا پس نیست مر اورا

مُكْرِمٍ اِنَّ اللّٰهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ ٢٠

هیچ عزیز دارنده بدرستیکه خدا میکند آنچه میخواهد

حق در آرد مؤمنانرا در جنان … وانکه کرده کار نیکو در جهان
میکند آنرا که میخواهد خدا … یفعل الله مایرید و مایشاء
هم نبدهد یاری او را در دو کون … آنچنانکه وعده داد اورا بعون
باید آویزد بسقف خانه او … ریسمانی پس ببندد بر گلو
پارهٔ گویند یعنی زان رسن … بر فلك بالا رود اندر زمن
پس ببیند کید او آیا برد … آنچه حقش در مشیت پرورد

بوستانها که مر آنها را ز زیر … میرود جوهای آب اندر مسیر
هر کرا هست این گمان اندر خفا … که نباشد یار پیغمبر خدا
یا که این باشد گمان که رازقش … نیست رزاق العباد از سابقش
بکشد آنرا قطع تا گردد نفس … وارهد جانش از این تنگین قفس
تا نماید دفع نصرت از رسول … یا کند در رزق خود جهد آن فضول
این مثل باشد چنان کز ما یکی … چاره نتواند چو در کار اندکی

پس بگویندش کراهت گر توراست
این نهایت باشد انچیزیکه او
تا شود منصور خیرالمرسلین
یا رود در آسمان بر چاره‌اش
هرکرا خواهد نماید ره خدای
یعنی استاره پرستان در نشان
حق بهرچیزیست ذات او گواه
مهر وماه وانجم و کوه وشجر
حق ولازم شد برایشان اعداب

زین عمل خودرا بحلق آویزداشت
میرسد فکرش بدان درجستجو
یا بباشد راضی ازرزق اینچنین
برشود ساکن دل غمخواره‌اش
نیست جز او بندهٔ را رهنمای
ور نصاری و مجوس و مشرکان
هم بهکس را غیر ذات او پناه
جارپا هست آنچه اندر بحر و بر
که بسجده سرکشیدند از عتاب
میکند کاریکه خواهد ذوالکرم

یا که رو ازغیظ خود برآسمان
حاصل این کز حکم حق گرما کسی
گوکه خودرا اندر آویزد بحلق
نازل ازخود ما نمودیم این چنین
آنکسانکه نگرویدند از یقین
بس ایشان پس خدا سازیم ما
مرخدا سجده کنند اورا یقین
هم کثیر ازمردمان ساجد بحق
خوار سازد هرکراخواهد خدا
از اعانت واز اهانت بی‌ستم

ناتوانی میمائی دفع آب
نیست راضی خشم ازآن داردسی
تا بمیرد وارهد ازحقد خلق
مرنشانهای هویدا در زمین
وازیهودان واز گروه صائبین
درقیامت چونکه آن گردد بنا
هرکه هست اندر سموات وزمین
هم کثیری بر عذابش مستحق
مکرمی پس درجهان نبود ورا

هٰذانِ خَصْمانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ فَالَّذِينَ كَفَرُوا قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِيابٌ مِنْ نارٍ يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ

این دوخصم خصومت کردند در پروردگارشان پس آنانکه کافر شدند بریده میشود برای ایشان جامها ازآتش ریخته میشود ازبالای سر

رُؤُسِهِمُ الْحَمِيمُ ٢١ يُصْهَرُ بِهِ ما فِي بُطُونِهِمْ وَالْجُلُودُ وَلَهُمْ مَقامِعُ مِنْ حَدِيدٍ ٢٢ كُلَّما أَرادُوا

هاشان آن آب گرم که گداخته میشود بآن آنچه درشکمهای ایشانست وپوستهاشان ومرایشانراست گرزهاازآهن هرگاه اراده کنند

أَنْ يَخْرُجُوا مِنْها مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيها وَذُوقُوا عَذابَ الْحَرِيقِ ٢٣ إِنَّ اللّٰهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا

که بیرون روند ازآن از آزردگی بازگردانده میشوند درآن وبچشید عذاب آتش سوزان بدرستیکه خدادرمیاورد آنان راکه گرویدند

وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ جَنّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ يُحَلَّوْنَ فِيها مِنْ أَساوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤاً وَلِباسُهُمْ

وکردند کارهای شایسته در بهشتهائیکه میرود اززیرآنها نهرها زیور کرده میشوند درآن از دستبرنجهااز زر ومروارید وپوشش ایشان

فِيها حَرِيرٌ ٢٤ وَهُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَهُدُوا إِلىٰ صِراطِ الْحَمِيدِ ٢٥

دران پرنیاست وهدایت کرده شدند بپاکیزه از گفتار وهدایت کرده شدند براه خدای سزاوار ستایش

این دوفرقه یکدگر را دشمنند
پس کسانیکه بحق کافر شدند
آب گرمی که گدازد در بطون
گرزها باشد برایشان از حدید
وین بود از کثرت اندوه وغم
خصم دیگر کاهل ایمانند و دین
منجلی در وی بزیورها شوند
جامه ایشانراست درجنت حریر
همچنین سوی صراط بس حمید
قول طیب هست حمد کردگار

که جدل درکردگار خود کنند
بهرشان بریده گردد نار چند
آنچه ایشانراست زاحشا دربطون
که برآنهاشان بکوبند ازشدید
گر گریزانند ز آتش دمبدم
کرده‌اند اعمال نیکو از یقین
صاحب دستینه از زرها شوند
تا که باشند از لطایف بی‌نظیر

در ره دین زاختیار واضطرار
جامهٔ از آتش انگیخته
پوستهاشان هم شود بگداخته
زآتش از خواهند تا بیرون روند
اینچنین گویندشان درسور وتاب
حق درآردشان بجنت درجزا
شرح آنها گفته‌ایم از بیشتر
ره نموده هم‌شوند ایشان تمام

میکنند ایشان بسختی کار زار
هم شود از فرق سرشان ریخته
ظاهر و باطن زداغش ساخته
باز گردانده اندر وی شوند
کای اسیران هوا ذوقو عذاب
جنتی کزاوست جاری نهرها
چیست تا منی ز مروارید وزر
سوی طیب نزد گفتار و کلام
ره نموده میشوند اندر امید
راه طیب بر موحد وصل یار

جذبه

عشق گویدکار عاشق شد تمام
من انجا دردش بدرمانها دهم
برتنم ورسر نهد هردم هزار
غیر عشق او قسم برجان او
دلربا چند ارکه نزدیك آمدی
دل نمادی تا درآن جایت دهم
عذر خواهی تو زکشتهٔ خویشتن
راه یابد عاشق فرسوده‌اش

وقت معشوقست ولطفش درمقام
حال چه باشد تا بپیمانها دهم
جمله را دیگر کنم بروی نثار
خواهم ازهیچ ازسروسامان او
برسر این کشته‌ات نزدیك آمدی
سر بهشتی تا که برپایت نهم
عذر خواهم من زعذرت بدهن
بر صراط ثابت ستوده اش
من‌چگویم مرهذیان و تنم

ازصفی‌شوکه ملك میدان اوست
بی ز زخمش آگهم زمرهمش
سرفکندن در رهش آئین ماست
درد او برحان من مأوی گرفت
گر بپردازم بتعطیمت بخش
حله فرمائی که بوشندم تتن
آری آنکو جان بفرمان ویست
پیش‌او جون‌کشته و افکنده شد
رفته است ازکف عنان‌مطلبم

عشق آمد نوبت جولان اوست
کوسری کزنو نهم برمقدمش
هرچه باشدکارعشق اودین ماست
دل دراول ترك درمانها گرفت
نیست ورجان بهرتقدیمت ابخش
برتنی کو مانده معذور از کفن
گرکشد هم‌جان دهد کان ویست
هم بذات بنزوالش زنده شد

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ الَّذِي جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ سَوَآءً ن الْعَاكِفُ

بدرستیکه آنهاکه کافر شدند وبازمیدارند ازراه خدا ومسجدالحرام که گردانیدیم آنرا برای مردمان که یکسان باشد مقیم

فِيهِ وَالْبَادِ ٢٦ وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ بِإِلْحَادٍ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ ٢٧ وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ

درآن ودارداز خارج وکسیکه اراده کند در آن بسبب عدول از حق بغیر حق در چشانیم او را از عذاب بردرد وهنگامیکه تعیین کردیم برای ابراهیم جای

الْبَيْتِ أَنْ لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا وَطَهِّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ ٢٨ وَأَذِّنْ فِي

آنخانه که شریك مگردان بامن چیزیرا وپاك گردان خانه مرا برای طواف کنندگان وایستادگان ورا کعان ساجدان وندادرده در

النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ ٢٩ لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ

مردمان بحج تابیایند ترا پیادگان وبر هر شتری لاغرکه آیند از هر راه دوری تا حاضر شوند منافعی که برای ایشانست

وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللهِ فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ عَلَى مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَكُلُوا مِنْهَا وَ

ویادکنند نام خدارا در روزهای معلوم برآنچه روزی کرد ایشانرا از زبان بسته شتر وگاو وگوسفند پس بخورید از آنها و

أَطْعِمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ ٣٠

بخورانید سختی کشیده درویش را

آنکسانیکه بر خدا کافر شدند
مسجدی کز بهر مردم ساختیم
ره ندادن حاج را در خانه‌ها
حکم فاروق معظم شد چنین
تا درآنجا حاجیان منزل کنند
ما چشانیمش عذابی دردناك
پس باو گفتیم کای کامل تمیز
وانکسانکه راکعند و ساجدند
سوی تو آیند ازنزدیك و دور
از ره دور وفراخ ازهرطریق
نام حق وانبهرآن کارند یاد
ذکرحق‌در وقت نحر افزون کنند
کافران قربانی از نام بتان

ازره حق مردمانرا ره زدند
هست یکسان اندران باد ومقیم
هست خود مکروه اهل مکه را
آن خلیفهٔ ثانی اندر ملك دین
نی زکره این بل زمیل دین کنند
تا درآن مانند بخسران وهلاك
شرك برما می‌میاور هیچ چیز
در عبودیت نشان واحدند
طاعت حق را دراین‌دارالحضور
میرسند از وجه من فج عمیق
روزهای خاص معلوم آن عباد
ذبح آن بسته زبانان‌چون کنند
مینمودند و نمیخوردند از آن
گفت زانها هم‌خورید وهم دهند

بار میدارندشان هم در کلام
یعنی ازصحرانشینان واهل‌شهر
بلکه باشد نزد عامه آن حرام
که ببندند اهل مکه وقت حج
وانکه خواهندگردد او ازراه‌هم
یادکن کردیم تعیین چونکه ما
پاك‌کن بیتم ز بهر طائفین
کن ندا مرمردمانرا بهر حج
هر سواره بر شترهای نزار
بر منافع تا مگر حاضر شوند
کان خوداز ذیحجه عشر اول‌است
که مرایشانراست‌روزی ازخدای
حق بهم زد آن رسوم باطله
بهرآن محتاج کش محنت رسید

از طواف مسجد و بیت‌الحرام
جمله دارند ازطواف کعبه بهر
که شود کس مانع حاج از مقام
بابهای خانها را برنهج
در زمین مکه زالحاد و ستم
مرمکان بیت ابراهیم را
هم ز بهر قائمین این زمین
که پیاده یا سواره بی‌حرج
که سوی مکه آیند از دیار
تائب و مسعود ومستغفر شوند
طاعت اندروی بتحقیق افضل‌است
چارپایان زبان بسته بجای
که مرایشانرا برآن بد مشغله

ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلْيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَلْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ ٣١ ذَلِكَ وَمَنْ يُعَظِّمْ حُرُمَاتِ اللهِ

پس باید ازاله نمایند کثافات ایشانرا و باید وفا کنند نذرهاشان که طواف کنند خانه دیرینه‌را آنست وکسیکه تعظیم کند حرمتهای خدارا

فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَأُحِلَّتْ لَكُمُ الْأَنْعَامُ إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ

پس آن بهتر است مراورا نزد پروردگارش وحلال شده است برای شما چهارپایان مگر آنچه خوانده میشود برشما پس اجتناب کنید پلیدیهارا از بتان

وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ ٣٢ حُنَفَاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ

واجتناب کنید قول دروغ را مخلصان مرخدا را غیرشرك آورندگان باو وکسیکه شرك آورد بخدا پس گویا در افتاده از آسمان

فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ اَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ ٣٣ ذٰلِكَ وَ مَنْ يُعَظِّمْ شَعَآئِرَ اللّٰهِ فَاِنَّهَا مِنْ

پس ربایدش پرنده یا فرود آردش باد در جائی دور آنست کسیکه تعظیم علامتهای خدارا پس بدرستیکه از

تَقْوَى الْقُلُوبِ ٣٤ لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ اِلٰى اَجَلٍ مُسَمًّى ثُمَّ مَحِلُّهَا اِلَى الْبَيْتِ الْعَتِيقِ ٣٥

پرهیزکاری دلهاست مرشمار است در آنها منفعتها تا مدتی نام برده شده پس محل آن بسوی بیت عتیق است

پس گذارند آن مناسک را تمام | پیش از این گفتیم شرحش درمقام
خانهٔ آزاد از طوفان و غرق | یا کسانرا از تملک زد فرق
اینت امر حج که شد ذکر از سبق | کرد هر تعظیم حرمتهای حق
چارپایان بر شما باشد حلال | وقت احرام یا در کل حال
از پلیدی پس نمائید اجتناب | وان بود اصنام اندر انتساب
دین حق گیرید و میل آسو کنید | بر خدا از غیر شرکی رو کنید
وانکه شرک آرد بحق باشد چنان | کاوفتاد او بر زمین از آسمان
بادش اندازد بجائی یا که دور | از مکانی مرتفع با صد قصور
پس خود آن باشد بتقوای قلوب | که بود پاکیزه از نقص و عیوب
آن شعائر شد مناسک بالتمام | خاص یا باشد بدن اندر کلام
مرشما را اندر آنها سودهاست | تا بوقت نام برده کان هدی است
پس محل آن مناسک یا که نحر | سوی آن بیت العتیق آمد ز بهر

هم وفا بر نذرهای خود کنند | هم طواف خانه در هر حد کنند
یعنی از تعریق بین مردمان | تا شود مالک بحشتی کس بدان
مرورا برد خدایش بهراست | هم جزایش در نکوئی اکبر است
غیر از آنچه خوانده گردد بر شما | یعنی آنچه میته است و ناروا
هم نمائید اجتناب از قول زور | بت پرستی اصل گند است و فجور
طاعتش یعنی نمائید از خلوص | بش یا کم در عموم و در خصوص
پس رباید طیور جیفه خوار | میکنند اعضای اورا تار و مار
حق امر این بود در رد خرد | وانکه تعظیم شعار الله کند
یا مرکبی از فساد اعتقاد | یا مری از ضلال و ارتداد
اشتران کارند یعنی بهر نحر | خوب و فربه از هر آن وادی و شهر
یا مراد از نفع آن باشد ثواب | در قیامت حاصل از حکم کتاب
مر محل نحر حج اندر منی است | جای نحر عمره مکه بی‌خطاست

وَ لِكُلِّ اُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللّٰهِ عَلٰى مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْاَنْعَامِ فَاِلٰهُكُمْ اِلٰهٌ وَاحِدٌ

وازبرای هر امتی گردانیدیم قربانیرا تا یاد کنند نام خدارا بر آنچه روزی داد ایشانرا از زبان بسته شتر وگاو وگوسفند پس اله شما اله واحد است

فَلَهُ اَسْلِمُوا وَ بَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ ٣٦ اَلَّذِينَ اِذَا ذُكِرَ اللّٰهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَالصَّابِرِينَ عَلٰى مَا اَصَابَهُمْ

پس مر اورا منقاد شوید و بشارت ده فروتنانرا آنانکه چون ذکر کرده شود خدا بترسد دلهاشان و شکیبایان بر آنچه رسید ایشانرا

وَالْمُقِيمِي الصَّلٰوةِ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ٣٧ وَالْبُدْنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَآئِرِ اللّٰهِ لَكُمْ فِيهَا

و بر پای دارندگان نماز و از آنچه روزی دادیمشان انفاق میکنند و شتران تنومند گردانیدیم آنهارا برای شما از علامتهای خدا مرشمار است در آنها

خَيْرٌ فَاذْكُرُوا اسْمَ اللّٰهِ عَلَيْهَا صَوَآفَّ فَاِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا فَكُلُوا مِنْهَا وَ اَطْعِمُوا الْقَانِعَ وَالْمُعْتَرَّ

منافع دنیوی و اخروی پس یاد کنید نام خدارا بر آنها صف زده‌ها پس چون فرود آید پهلوشان پس بخورید از آنها و بخورانید قانع و معترّ را

كَذٰلِكَ سَخَّرْنَاهَا لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ٣٨ لَنْ يَنَالَ اللّٰهَ لُحُومُهَا وَلَا دِمَآؤُهَا وَلٰكِنْ يَنَالُهُ

همچنین مسخر کردیم آنهارا برای شما باشد که شما شکر کنید هرگز نمیرسد خدارا گوشتهای آنها و نه خونهای آنها ولکن میرسد اورا

التَّقْوٰى مِنْكُمْ كَذٰلِكَ سَخَّرَهَا لَكُمْ لِتُكَبِّرُوا اللّٰهَ عَلٰى مَا هَدٰيكُمْ وَ بَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ ٣٩ اِنَّ اللّٰهَ

پرهیزکاری از شما همچنین مسخر کرد آنهارا برای شما تا بزرگ دارید خدارا بر آنچه هدایت کرد شمارا و مژده ده نکوکارانرا بدرستیکه خدا

يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ اٰمَنُوا اِنَّ اللّٰهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ ٤٠

کفایت میکند از آنانکه ایمان آوردند بدرستیکه خدا دوست نمیدارد هر خیانتکاری هر ناسپاسی را

بهر هر امت بگردانیدیم ما
یاد نام حق کنند ازآنچه بود
پس خداتان ای خلایق یکخداست
آنکسانکه چون شود ذکر خدای
وانکسان دارند که برپا نماز
وزشترها ما بگردانیدیم هم
هست نیکیها شما را اندران
پس چو پهلوهایش افتد بر زمین
قانع آن محجوب ناخواهنده است
لحم وخونشان نرسد هرگز بحق
همچنین کردیم رام انعام را
بر هر آنچه ره نمود او بر شما

بر محل طاعتی اندر رجا
رزق ایشان از بهیمه در نمود
مر ورا گردن نهیدار صدق وراست
قلبهاشان ترسد و لغزد رجای
رزق خود انفاق سازند از نثار
از علامتهای دین محترم
فاذکروا اسم الله علیها باللسان
زان خورید وهم خورانید ار یقین
معتران کو بر سئوال آورده دست
بر قبولش میرسد لیك از ورق
بر شما آسایش واکرام را
ده بشارت بر نکوکاران زما
خائنان ارعون حق باشد دور

تا نمایند اندر آنجا یاد حق
گوسفند وگاو واشتر کریقین
مژده براهل تواضع ده که هم
مژده ده هم صابرانرا در بلا
زانچه ما دادیمشان از رزقها
بدن باشد اشتران سخت تن
وقت نحر اعنی چو بر بندند صف
بر تمام قایم و معتر ضعام
همچنانکه وصف شد کردیم رام
گر بتقوی باشد آن ور صدق دل
باخدا را آورید اندر نهاد
حق نماید دفع ضر کافران
لا یحب کل خوان کفور

ذبح قربانی نمایند از نسق
نحر میکردند اندر راه دین
در دو دنیا ایمنند از رنج وغم
آنچه ایشان را رسیده زابتلا
میکنند انفاق بی روی و ریا
تسمیهٔ ان کشت بر عظم بدن
برد باید نام حق از هر طرف
زان دهید ازحسن اکرام تمام
برشما کارید بر شکر اهتمام
گشت تا بر صدق نیت منتقل
بر بزرگی از خلوص اعتقاد
زانکسانکه بگرویدند از عیان

أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَ اِنَّ اللّٰهَ عَلٰى نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ ٤١ اَلَّذِينَ اُخْرِجُوا مِنْ

دستوری داده شد مرآنانکه کارزار کرده شد بسبب آنکه آنها ستم کرده شدند و بدرستیکه خدا بر نصرت ایشان هر آینه تواناست آنانکه بیرون کرده شدند از

دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ اِلَّا اَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللّٰهُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللّٰهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهُدِّمَتْ

سرایهاشان بغیر حق جز آنکه میگفتند پروردگار ما خداست و اگر نبودی دفع خدا مردمانرا بعضی از ایشانرا ببعضی هر آینه ویران

صَوَامِعُ وَ بِيَعٌ وَ صَلَوَاتٌ وَ مَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللّٰهِ كَثِيرًا وَ لَيَنْصُرَنَّ اللّٰهُ مَنْ يَنْصُرُهُ

کرده شده بود صومعها و معبدها و نمازها و مسجدها که ذکر کرده میشود در آن نام خدا بسیار و هر آینه یاری خواهد کرد خدا البته کسیرا که یاری میکند

اِنَّ اللّٰهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ ٤٢ اَلَّذِينَ اِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْاَرْضِ اَقَامُوا الصَّلٰوةَ وَ آتَوُا الزَّكٰوةَ وَ

اورا بدرستیکه خدا هر آینه توانای غالبست آنانکه اگر متمکن گردانیمشان در زمین برپای دارند نمازرا ودهند زکوةرا و

اَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ لِلّٰهِ عَاقِبَةُ الْاُمُورِ ٤٣ وَ اِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ

امر کنند بمعروف و نهی کنند از منکر و مر خدا راست انجام کارها و اگر تکذیب میکنند ترا پس تحقیق تکذیب کردند

قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَ عَادٌ وَ ثَمُودُ وَ قَوْمُ اِبْرَاهِيمَ وَ قَوْمُ لُوطٍ وَ اَصْحَابُ مَدْيَنَ وَ كُذِّبَ مُوسٰى

پیش از ایشان قوم نوح و عاد و ثمود و قوم ابراهیم و قوم لوط و اهل مدین و تکذیب کرده شد موسی

فَاَمْلَيْتُ لِلْكَافِرِينَ ثُمَّ اَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ ٤٤ فَكَاَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ اَهْلَكْنَاهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ

پس مهلت دادم مر کافرانرا پس گرفتم ایشانرا پس چگونه بود انکارم پس بسا از قریه که هلاك گردانیدیم آنرا و آن بود ظالم

فَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلٰى عُرُوشِهَا وَ بِئْرٍ مُعَطَّلَةٍ وَ قَصْرٍ مَشِيدٍ ٤٥

پس آن فرود آمده است بر سقفهایش و چاه معطل مانده و کوشك رفیع

داد رخصت آنکسانرا کردگار
آنکسانی کز دیار و دار خویش
جز که میگفتند رب ما خداست
دفع کردن ور نبود از دادگر
هم کلیسای جهودان بد خراب

که بدل دارند میل کار زار
بر برون کرده شدند ازظلم بیش
بودشان تقصیر یعنی قول راست
مردمانرا بعضی از بعض دگر
که بصلوات است مذکور از کتاب

زانکه استم دیده گشتند آنکسان
غیر حق یعنی بعدوان وستم
معترف بودند بر توحید حق
یافتی بیع و صوامع انهدام
هم مساجد کاندر آنها از شئون

پس خدا قادر بود بر نصرشان
خارج از بیت وبلد گشتندهم
مشرکانرا بود ازان انکار وذق
دیر رهبانان و ترسایان بنام
یاد کرده نام حق شد بر فزون

پس‌کنند یاری خدا بر هرکه او
آنکسانی کز ثبات دینشان
آمر اندر نیکوئیها آمدند
گر تورا تکذیب ایشان میکنند
واهل مدین بارهم موسی بلوم
بار بگرفتمشان چونست پس
وانگهی بودند ظالم بی‌سخن
چاهها در هر محل باشد فزون

میکند یاری خدارا او نکو
در زمین دادیم ما تمکینشان
ناهی ازهر زشتئی دردین شدند
پیش‌از ایشان هم‌بتکذیب آمدند
همچنین تکذیب کرده شد زقوم
ناپسندی ما برایشان هرنفس
پس فتادندی بعرش خویشتن
نیست‌کس تا آب ازآن‌بکشدبرون

حق بنصرتها قوی است وعزیز
داشتند ازبندگی برپا صلوة
هست مرحق را سرانجام امور
قوم نوح وعاد وهم قوم ثمود
مهل پس دادیم ما بر کافران
پس بسا از اهل شهر وده‌که ما
یعنی اندر سقفهای خود همه
کوشکها بس عالی و افراخته

قادر وغالب براعدا جمله نیز
هم‌بدادند از عبودیت زکوة
تا چه ازمشیت نماید درظهور
قوم ابراهیم و لوط با ثمود
تا زمانیکه رسد اجلالشان
کرده‌ایم آنرا هلاك از هرکجا
بود این پاداش کفر ومظلمه
خنگی از ساکنان پرداخته

اَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْاَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا اَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَاِنَّهَا

آیاپس نرفتند در زمین پس‌بوده‌باشد مرایشارادلهائی‌که‌دریابند بآنها یاگوشهائیکه بشنوند بآنهاپس‌بدرستیکه

لَا تَعْمَى الْاَبْصَارُ وَلٰكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ ٤٦ وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَنْ يُخْلِفَ

نباشند کوران‌دیدهاولکن‌کورباشد آن‌دلهائیکه درآن سینهاست وشتاب‌میخواهند ازتوعذاب‌واوهرگزخلاف‌نکند

اللّٰهُ وَعْدَهُ وَاِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَاَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ ٤٧ وَكَاَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ اَمْلَيْتُ لَهَا

خدا وعده‌خودراوبدرستیکه‌روزی نزد پروردگارتوچون هزارسالست‌ازآنچه‌میشمارید وبسا از قریه‌که مهلت‌دادم مرآن‌را

وَهِيَ ظَالِمَةٌ ثُمَّ اَخَذْتُهَا وَاِلَيَّ الْمَصِيرُ ٤٨ قُلْ يَا اَيُّهَا النَّاسُ اِنَّمَا اَنَا لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ ٤٩

واوبود ظالم پس‌گرفتیم‌اوراوبسوی‌منست بازگشت بگو ایمردمان جزاین‌نیست‌که‌منم‌مرشماراابیم‌دهنده آشکار

فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ٥٠ وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا

پس‌آنانکه ایمان‌آوردند وکردند کارهای‌شایسته مرایشاراست‌آمرزش‌وروزی‌خوب وآنانکه‌شتافتنددرگمان‌باطال‌یاانکار آیتهای

مُعَاجِزِينَ اُولٰئِكَ اَصْحَابُ الْجَحِيمِ ٥١

ماطالبان‌عاجزگردانیدن‌آنها اهل دوزخند

سیر آیا پس‌نکردند ازوجوب
یا که گوشی که بآنها بشنوند
قلبهای تیره اندر سینها
حق نکند وعدهٔ خودرا خلاف
یا که یکروز عذاب اوبطول
ای‌بسا از اهل دهها آنکه ما
بار نگرفتیمشان پس بر عذاب
پس هرآنکو بگرویدند از ولا
وانکسانکه سعی درآیات ما
بر نبی غالب شوند ازمکر وفن

در زمین پس بوده باشدشان‌قلوب
قصه پس نیست نزد هوشمند
پر زغفلت وار هوا و کینها
میرسد شان آنزمان بی‌اختلاف
چون هزارارسال باشد درحصول
مهلتی دادیمشان بر اقتضا
هم بسوی ماست برگشت وایاب
هم نکوئی کرده‌اند ازکارها
کرده‌اند ابطال آنرا ازجفا
مرو را عاجز کنند اندرسخن

که بآن یابند معنا چیزها
که باشد چشمهاشان هیچ کور
ازتو میخواهند ایشان با شتاب
هست یکروز شما اندر سبق
پس‌چرا تعجیل دارید این چنین
وانگهی بودند استمکاره‌حد
گو بمردم غیرازاین نبود که من
باشد ایشان را بدون‌خوف وبیم
زعمشان اینست کاندر معجزات
این گروهند اهل دوزخ آشکار

یاکه بدهند از خرد تمیزها
قلبشان لکن زبینائیست دور
تا بتعجیل ازخدا خواهی عذاب
باهزاران سال یکسان نزد حق
بر عذاب لازمان بی‌قرین
بود مهلت ازپی تنبیه و پند
برشما باشم نذیر اندر علن
از خدا آمرزش و رزق کریم
بگذرند ازما بکید و ترهات
جایشان نبود مگر درقعر نار

وَمَا اَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ اِلَّا اِذَا تَمَنَّى اَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي اُمْنِيَّتِهِ فَيَنْسَخُ اللّٰهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ

ونفرستادیم پیش‌ازتوهیچ‌رسولی‌ونه‌پیغمبری‌مگرآنکه‌چون‌تلاوت‌کردیاآرزونمودانداخت‌شیطان‌درتلاوتش‌یاآرزویش‌پس‌زایل‌میکندخداآنچه‌رامیاندازدشیطان

ثُمَّ يُحْكِمُ اللّٰهُ آيَاتِهِ وَاللّٰهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ٥٢ لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ

پس‌محکم‌میسازدخدا آیتهایش‌را وخداست‌دانای‌درستکار تابگرداند آنچه‌رامی‌اندازدشیطان بلا ازبرای‌آنانکه‌در دلهاشان

مَرَضٌ وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ وَ اِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ ٥٣ وَ لِيَعْلَمَ الَّذِينَ اُوتُوا الْعِلْمَ اَنَّهُ الْحَقُّ

مرض است وسخت است دلهاشان وبدرستیکه ستمکاران هرآینه باشند در خلافی دور وتابدانند آنانکه داده شدند علم را که آن حق است

مِنْ رَبِّكَ فَيُؤْمِنُوا بِهِ فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ وَ اِنَّ اللّٰهَ لَهَادِي الَّذِينَ آمَنُوا اِلٰى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ٥٤

از پروردگار تو پس ایمان آورند بآن پس نرم شود برای آن دلهاشان وبدرستیکه خدا هرآینه راه نماینده است آنانرا که ایمان آوردند سوی راه راست

وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ حَتّٰى تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً اَوْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابُ يَوْمٍ عَقِيمٍ ٥٥

وهمیشه باشند آنانکه کافر شدند درشکی ازآن تابیاید ایشانرا قیامت ناگاه یابیاید ایشانرا عذاب روزی نازاینده

اَلْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ لِلّٰهِ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ ٥٦ وَالَّذِينَ

پادشاهی درچنین روز مرخدار است حکم میکند میانشان پس آنانکه گرویدند وکردند کارهای شایسته باشند در بهشتها با ناز ونعمت وآنانکه

كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاُولٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ ٥٧ وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ ثُمَّ قُتِلُوا

کافر شدند وتکذیب کردند آیتهای ما را آنها مر ایشانراست عذابی خوار کننده وآنانکه هجرت گزیدند درراه خدا پس کشته شدند

اَوْمَاتُوا لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللّٰهُ رِزْقًا حَسَنًا وَ اِنَّ اللّٰهَ لَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ ٥٨

یامردند هرآینه روزی دهد البته ایشانرا خدا روزی نکو وبدرستیکه خدا هرآینه اوست بهترین روزی دهندگان

نفرستادیم ما پیش از تو هیچ
حقتعالی پس نماید باطل آن
تا بگرداند مر آنرا آزمون
وانکسانکه قلب ایشانست سخت
دیگر آنکه میبدانند آنکسان
قول دیوآمد چوکرمك درحساب
حقتعالی آنکسان را رهنماست
تاکه آیدشان قیامت ناگهان
یا مراد ازعقم آن باشد که وی
پس هرآنکاورده اند ایمان ردل
وانکسانکه نگرویدند از عمی
وانکسانکه هجرت اندر راه دین
رزق ایشان را دهد نیکو خدا
نیست در مهمانسرای عاشقان
وعده گیرد گر زعاشق دلبرش
خاصه گردلدار او ذی‌مکنت است
خاصه هست ارمشفق وصاحب کرم
نك بپاداش آنچه خواهی مرتراست
اوفتد از پا رود از خویش باز
بیخبر از فانی و باقی شود
هرچه هردم بیشتر بنوازدش
زان تلطف او شود مدهوشتر
در کف آمد طرهٔ جانانه‌ام
نه زبان درکام ونه جان درتنست
میکشد گاهی بخودنحرم فرو
من نماندم درمن این گوینده کیست

خود رسولی یا نبی در بسیج
کافکند دیو از وساوس درمیان
که کند القا رکید ابلیس دون
سخت دل شد هرشقی تیره بخت
که برایشان داده شد علم وعیان
تا چه ماند پیش نور آفتاب
نگروند آنکه سوی راه راست
یا عذاب روز نزاینده زان
روز دیگر نیست هیچ اورا ربی
کرده اند اعمال نکو متصل
کرده هم تکذیب آیتهای ما
کرده اند ازمکه ازروی یقین

حزکه چون کرداو تلاوت درفکند
پس کند محکم خدا آیات خود
آنکسانیرا که در دلشان مرض
دستشان زان برستم باشد دراز
اینکه قرآن باشد ازپروردگار
پس بقرآن بگروند ازعقل ودید
آنکسانکه نگرویدستند بار
روز بدر اعنی کرایشان نسلها
شاهی آنروز راست محض حق وبس
جایشان باشد بجنات نعیم
آنکره باشد پس ایشان را یقین
کشته بس گشتند آنها در قتال

دیو خودرا درکلامش ناپسند
کوعلیم است وحکیم ازذات خود
باشد از تردید وانکار وغرض
هست ظالم برشقاقی دوربار
زان بود القای شیطان برکنار
نرم گردد قلبهاشان از امید
دائما باشد درشك و اهتزار
منقطع گردد نماند کس بجا
میکند ما بینشان حکم او وبس
نیستشان دردل روحهی حزن وبیم
روز وانسا عذابی بس مهین
یا بمردند اندرآن هنگام وحال
کاوست خیرالرازقین اندرجزا
روزئی به از لقای میزبان
پس چه خواهد دیگر ازدلدار خویش
خاصه عاشق کربراهش دیده رنج
رنج وسختیها کشیدی هرزمن
هرکه خواهد پیش اومیرد دگر
راصطلاح ما فنای فی‌الفناست
کوهری تا گیرد اندوی برکنار
هرچه خواهی کونکن فرمان تست
رفتنی بیرون زبیداری وخواب
راز گویم تاکسی لب نطق ولب
لب نبستم موج آن دریا شدم
لب چه باشد با لب الای من
درحضورش خسته وخاموش او

جذبه

چونکه او وارد شود درمحضرش
بهر مهمانش فراوان نعمت است
قدردان وحق شناس و ذوهمم
پس چه ازعاشق دگر باقی بجاست
بعد آنشاهی شود درویش بار
مست ومحو ازطلعت ساقی شود
لذت و نعمت فزون سازدش
پیش اعلش مرده و خاموشتر
این منم یا من زخود بیگانه‌ام
نامم همراز او یا او من است
که برآرد گوید اسرارم بگو
بحر میگوید سخن این نی صفی است

چشمش افتد برجمال یارخویش
خاصه کرشاهی بود باملك وگنج
عذر ازاو خواهد که اندر راه من
کی بحوان ونعمتی دارد نظر
این فنای عاشق از بعد بقاست
گیرد از خاکش نگار گلعذار
گوید این شاهی واین ملك آن تست
رفتم ازخود هل بهم نظم وکتاب
محضری بینم نه روز است این نه شب
این نه من گویم من ازخود لا شدم
یعنی اوخود گوید ازلبهای من
کشته لا یا رفته است ازهوش او

من عاندم تو بتان ای ماه من
آریم باز از بهوش از بیهشی
بربهای خون خویش وجان خویش
شایداین آنراکه بروی لایق است
عاشق ازتوراضی است از بیتش
گر ببارد برسر اورا تیغ تیز

شاهد من شهرهٔ من شاه من
زان نوازشها دگربارم کشی
کشتنی خواهم هم ازجانان خویش
نی کسیرا که بروی عاشق است
گرکه بردوزخ بری یا جنتش
نیست هیچ ازقهر یارش روگریز
لیك از محض عنایت دلبرش

تو نوازی کشته خودرا بعون
من خوشم باکشتنت در هر نظر
گوئی ازسر خود آگاهت کنم
عاشق ازآگاهی وشاهی گذشت
ملِ ندانند کاین کجا وآن کجاست
سر ننهد جز بخاك کوی دوست
سارد اندر مقعد صدق اندرش

کشتهٔ تو چون کند ملك دوکون
خونبهایم را بکش بار دگر
برتمام ماسوی شاهت کنم
کی کند جز برمائی بازگشت
هم ندانند گرچه ازیارش رضاست
برکشند ازتن گرش هرلحظه پوست

لَيُدْخِلَنَّهُمْ مُدْخَلًا يَرْضَوْنَهُ وَ اِنَّ اللّٰهَ لَعَلِيمٌ حَلِيمٌ ٥٩ ذٰلِكَ وَ مَنْ عَاقَبَ بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِ ثُمَّ بُغِيَ

هرآینه درمیاوردایشانرا درآوردنی که پسندند آنرا و بدرستیکه خداهرآینه داناى بردبار است اینست وکسیکه عقوبت رساند مانند آنچه عقوبت رسانده شده بآن پس ستم

عَلَيْهِ لَيَنْصُرَنَّهُ اللّٰهُ اِنَّ اللّٰهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ ٦٠ ذٰلِكَ بِاَنَّ اللّٰهَ يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَ يُولِجُ النَّهَارَ

کرده شد بر او هرآینه یاری میکند او را خدا بدرستیکه خداهرآینه درگذرنده آمرزنده است آن بابیست که خدا داخل میگرداند شب را در روز وداخل میگرداند روزرا

فِي اللَّيْلِ وَ اَنَّ اللّٰهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ ٦١ ذٰلِكَ بِاَنَّ اللّٰهَ هُوَ الْحَقُّ وَ اَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ

درشب وآنکه خدا شنوای بیناست آن باین است که خدا اوست حق وبانکه آنچه رامیخوانند ازغیراو آنست باطل

وَ اَنَّ اللّٰهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ ٦٢ اَلَمْ تَرَ اَنَّ اللّٰهَ اَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَتُصْبِحُ الْاَرْضُ مُخْضَرَّةً

وآنکه خدا اوست رفیع بزرك آیا ندیدی که خدا فرستاد ازآسمان آبرا پس میگردد زمین سبز

اِنَّ اللّٰهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ ٦٣ لَهُ مَا فِي السَّمٰوَاتِ وَ مَا فِي الْاَرْضِ وَ اِنَّ اللّٰهَ لَهُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ ٦٤ اَلَمْ تَرَ

بدرستیکه خدا باریك بین آگاه است مراوراست آنچه درآسمان وآنچه درزمین است وبدرستیکه خداهرآینه اوست بی نیاز ستوده آیا ندیدی

اَنَّ اللّٰهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي الْاَرْضِ وَالْفُلْكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِاَمْرِهِ وَ يُمْسِكُ السَّمَاءَ اَنْ تَقَعَ عَلَى

بدرستیکه خدارام کرد ازبرای شما آنچه درزمین است وکشتی میرود در دریا بفرمان او ونگاه میدارد آسمانرا از آنکه افتد بر

الْاَرْضِ اِلَّا بِاِذْنِهِ اِنَّ اللّٰهَ بِالنَّاسِ لَرَؤُفٌ رَحِيمٌ ٦٥

زمین مگر بدستوری او بدرستیکه خدا بمردمان هرآینه مهربان رحیم است

زان درآرد کمت در آوردنی
اینست امرحق عقوبت هرکند
پس دهد نصرت خدایش لامحال
عفو و آمرزش دراین موقع زحق
نصرحق مظلوم را اندر طلب
تا شود تعدیل مابین دوحد
باشد ازآنجمله اینکه لیل را
کاهد از هریك بوجه اعتدال
در دعا مظلوم را باشد پناه
گرساند جمشان ازهر ضرر
زان سبب که او علی است وکبیر
زانکه باطل آن بود کرخود بذات
نیست استقلالی ایشان را بذات
پس حقیقت غیرحق موجود نیست
که فرستاد آبی او از آسمان

راضی وخوش دربهشت و مسکنی
مثل آن بروی عقوبت پس رسد
چون عفو است وغفور آن ذوالجلال
بهرآن باشدکه در حکم و نسق
این نبود هیچ از خردمندی سبب
که معاند باهمند آن هردو نیز
اندر آرد در نهار از اقتضا
بر دگر افزاید اندر حسن حال
هم ز ظالم در تظلم دادخواه
در زمان گردند معدوم الاثر
پاك و مطلق ازشریك وازنظیر
نیست اورا هستئی اندر جهات
غیر ذات واحد کامل صفات
زانکه بود غیراو خودنبود نیست
شدزمین سرسبز وخرم در جهان

حق بود دانا بحال و بردبار
پس ستم کرده شود آن کانتقام
این بود اندر مظالم حکم عام
منتقم باشد مصاب از کردگار
که بود او قادر ذوالاقتدار
از حرارت گرنگردد صاعداب
اندر آرد روزراهم در شب او
حق سمیع است وبصیر ازروی ذات
زان سبب که حق بودثابت بذات
زان سبب باشدکه خوانند آنچه را
نسبت شیئی چون بذاتش مستقل
پس بمعنی کل اشیاء باطلند
وررهی حقند اشیا سر بسر
خود،تو این آیا ندیدی دیدهٔ
سبزی ارض است دائم زان سبب

مرحبا آن لطف وآن احسان وکار
بکشد اورا عاقبت خود در مقام
خاص بود بهرکس در انتقام
زانکه کرده است اوعمل برنظم کار
غالب آرد کار را بعضی بکار
عالم ازافزونیش گردد خراب
از پی تعدیل نظم مطلب او
بشنود بیند فعال ممکنات
جمع سازنده وجود ممکنات
مشرکان باطل بود غیراز خدا
غیراو پس باطل است ومضمحل
زانکه درهستی زغیری حاصلند
که بود از ذات واحد جلوه گر
نیست شك دانسته و فهمیدهٔ
وان یکی باشد ز آیتهای رب

او بخلق خود لطیفست و خبیر
برستایش او سزاوارست وبس
فلك را فرموده رام آن ذوبعم
جزكه بر فرمان او نبود یقین

رزق بخشد بركبیر و برصغیر
غیر او نبود سزا برحمد كس
تا بامر او روان باشد بیم
بودن این آسمان برپا چنین

هست اورا آنچه درارض و سماست
خودتواین آیا ندیدی آنكه رام
آسمانرا دارد از قدرت نگاه
زانكه حق باشد رؤف و مهربان

بینیاز وهم ستوده بر سزاست
كرده آنچ اندرزمین آنراست نام
زانكه افتد بر زمین بی اشتباه
برتمام مردمان از هر نشان

وَ هُوَ الَّذي اَحْياكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ اِنَّ الْاِنْسانَ لَكَفُورٌ ٦٦ لِكُلِّ اُمَّةٍ جَعَلْنا مَنْسَكاً

واوست كه زنده كردشمارا پس میمیرانید شمارا پس زنده میكند شمار ابدرستیكه انسان هر آینه ناسپاس است از برای هر امتی گردانیدیم طریقه كه

هُمْ ناسِكُوهُ فَلا يُنازِعُنَّكَ فِي الْاَمْرِ وَادْعُ اِلى رَبِّكَ اِنَّكَ لَعَلى هُدىً مُسْتَقِيمٍ ٦٧ وَ اِنْ جادَلُوكَ

ایشان مسلوك دارنده اند آنرا پس نباید كه نزاع كنند باتو در آن امر و بخوان بسوی پروردگارت بدرستیكه تو هر آینه بر راه راستی و اگر مجادله كنند باتو

فَقُلِ اللّٰهُ اَعْلَمُ بِما تَعْمَلُونَ ٦٨ اَللّٰهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيمَةِ فِيما كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ٦٩ اَلَمْ

پس بگو خدا داناتر است بآنچه می كنید خدا حكم میكند میانتان روز قیامت در آنچه بودید در آن اختلاف میكردید آیا

تَعْلَمْ اَنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُ ما فِي السَّماۤءِ وَالْاَرْضِ اِنَّ ذٰلِكَ فِي كِتابٍ اِنَّ ذٰلِكَ عَلَى اللّٰهِ يَسِيرٌ ٧٠ وَ يَعْبُدُونَ

ندانستی كه خدا میداند آنچه در آسمانها و زمین است بدرستیكه آن در لوح محفوظ است بدرستیكه آن بر خدا آسانست و میپرستند

مِنْ دُونِ اللّٰهِ ما لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطاناً وَ ما لَيْسَ لَهُمْ بِهِ عِلْمٌ وَ ما لِلظّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ ٧١ وَاِذا

از جز خدا آنچه فرو فرستاده نشد بآن حجتی و آنچه نیست مرایشانرا بآن دانستی و نیست مرستمكارانرا هیچ یاوری و چون

تُتْلى عَلَيْهِمْ آياتُنا بَيِّناتٍ تَعْرِفُ فِي وُجُوهِ الَّذِينَ كَفَرُوا الْمُنْكَرَ يَكادُونَ يَسْطُونَ بِالَّذِينَ يَتْلُونَ

خوانده شود برایشان آیتهای ما كه روشن اند میشناسی در روهای آنانكه كافر شدند اثر انكار را نزدیك باشند كه حمله كنند بآنانكه میخوانند

عَلَيْهِمْ آياتُنا قُلْ اَفَاُنَبِّئُكُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذٰلِكُمُ النّارُ وَعَدَهَا اللّٰهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ بِئْسَ الْمَصِيرُ ٧٢

برایشان آیتهای مارا بگو آیا پس خبر دهم شمارا بدتر از آن آتش وعده داده است آنرا خدا بآنانكه كافر شدند و بد است آن جای بازگشت

اوست آنكس كه شمارا زنده كرد
باوجود آنهمه لطف و خوشی
یعنی آئینی و شرعی كه عمل
یا كه منسك موضع قربانی است
مردمارا خوان بربت كو خداست
درقیامت بینشان حكم او كند
كان خدای رازدان داند یقین
علم براشیا تمام ازبیش و كم
آنچه بر وی نیستشان دانائیی
خوانده چون گردد برایشان درملا
هست نزدیك آنكه بجهند ازغضب
گو كنم آیا شما را من خبر
هست ازخشم شما آن صعبتر

هم بمیراند و براین زنده كرد
میكند انكار بعث از سركشی
بروی ازداش كنند ازهر ملل
درمنی یاغیر آن هرجا كه هست
چون كه میباشی توخود بر راه راست
زانچه كردید اختلاف ازهر سند
آنچه باشد در سموات و زمین
پس بود آسان خدا را در قلم
بلكه نبود جزكه ازخود رائیی
آیتی بین خود از آیات ما
تا بگیرند آنكسانرا زان سبب
برهر آنچه بدتر آمد در نظر
خون شود دلهای شیران زان شرر

زنده پس سازد شمارا رب ناس
هرگروهیرا بگردانیدیم چند
یا بود منسك مكان ائتلاف
پس نباید كاهل ادیان در نزاع
ورجدال آرند پس گو اعلم است
این ندیدی خود تو آیا رایگان
این همه بنوشته گشته در كتاب
میپرستند آن بجز حق مشركان
ظالمند و نیست ظالمرا زحق
میشناسی در وجود كافران
یعنی آنهارا كه میخوانند باز
زانچه خواهید آن شما برتالیان
كرده آنرا وعده حق بر كافران

آدمی باشد همانا ناسپاس
مسكی كانرا بپذیرنده شوند
یا محل طاعت اندر اعتكاف
باتو در این امر باشند از دفاع
حق بر آنچه میكنید این اسلم است
دیده و دانسته علم بالعیان
لوح محفوظ اعنی از وجه ثواب
كه نگشته حجتی نازل بر آن
در جهان مریاوری از ماخلق
حالت انكار بروجهی عیان
بهرشان آیات ما را تا بیار
نار دوزخ یعنی از راه عیان
بد بود بئس المصیر آنجای

يا اَيُّهَا النّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ اِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُباباً وَ

ای مردمان زده شد مثلی پس گوش بازدارید مرآنرا بدرستیكه آنانكه میخوانید از جز خدا هرگز نتوانند آفرید مگسی را و

لَوِاجْتَمَعُوا لَهُ وَ اِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبابُ شَيْئاً لا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ ٧٣ ما قَدَرُوا

اگرچه اجتماع نمایند مرآن را و اگر برباید از ایشان مگس چیزیرا نمیتوانند استخلاص کردن آن را از آن ناتوان آمد عابد ومعبود شناختند

اللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهِ اِنَّ اللّٰهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ ٧٤ اَللّٰهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلٰٓئِكَةِ رُسُلاً وَ مِنَ النّاسِ اِنَّ اللّٰهَ

خدارا حق شناختن او بدرستیکه خدای هر آینه توانای غالب است خدا برمیگزینند از ملائکه رسولان و از مردمان بدرستیکه خدا

سَمِيعٌ بَصِيرٌ ٧٥ يَعْلَمُ ما بَيْنَ اَيْدِيهِمْ وَ ما خَلْفَهُمْ وَ اِلَى اللّٰهِ تُرْجَعُ الْاُمُورُ ٧٦ يا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا

شنوای بیناست میداند آنچه را باشد میانه دستهاشان و آنچه را باشد پس پشتشان و بسوی خدا بازمیگردد کارها ای آن کسانیکه گرویدید

ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ٧٧ وَ جاهِدُوا فِي اللّٰهِ حَقَّ جِهادِهِ

رکوع کنید وسجود کنید وبپرستید پروردگار خودرا وبکنید خیررا باشد که شما رستگار شوید وجهاد نمائید درراه خدا حق جهادش او

هُوَ اجْتَبٰيكُمْ وَ ما جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِلَّةَ اَبِيكُمْ اِبْراهِيمَ هُوَ سَمّٰيكُمُ الْمُسْلِمِينَ

برگزید شمارا ونگردانید برشما دردین هیچ تنگی کیش پدرتان ابراهیم او نام نهاد شمارا مسلمانان

مِنْ قَبْلُ وَ فِي هٰذا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ وَ تَكُونُوا شُهَداءَ عَلَى النّاسِ فَاَقِيمُوا ٧٨

از پیش ودر این تاباشد رسول گواه برشما وباشید گواهان برمردمان برپای دارید

الصَّلٰوةَ وَ آتُوا الزَّكٰوةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللّٰهِ هُوَ مَوْلٰيكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلٰى وَ نِعْمَ النَّصِيرُ

نمازرا وبدهید زکوةرا ومتوسل شوید بخدا اوست خداوند شما پس خوبست آنخداوند وخوبست آن یاور

ایها الناس این مثلها شد زده بافریند آن بهرگز یك ذباب طالب ومطلوب بس باشد سست حقتعالی او قوی است و عزیز برگزیند از ملائك حق رسل هم بی باشد میان حق و خلق یعلم مابین ایدیهم و ما هم سویش بازگشت کارهاست در رکوع و درسجود آرید رو آنچنان کاید بجا حق جهاد دین ابراهیم ایشان باشد این تا محمد ع بر شما باشد گواه پس بپاد آرید ای مردم صلوة برکتاش هم تاشد اعتصام

دردرستش مرشمارا یك و نه مجتمع چند ارکه گردند از شتاب هم ذباب وهم بتان یعنی بهجست عالمست اندر نواانیش نیر همچنین از مردمان اندر سبل واسطه دربا کی دیدار ودلق خلفهم ترجع الیه امرها مرجع وملجای کل ماسوی است ربکم یا ایها الناس اعبدوا برگزید اوچون شمارا دررشاد کاو شما را نام کرده مسلمین با که عصیان کرد وطاعت براله هم دهند الصدق وبذل زکوة این تمسك فرض باشد برانام

بشنوید آنرا من آنانرا شما ور رباید زان بتان چیزی مگس میکردند آنکسان تعظیم حق برخلاف آنچه خوانند این گروه تا بود او فرشته از حق واسطه حق بتحقیق او سمیع است و بصیر داند اعنی آن عملها که کنید ایکسانیکه گرویده بر حقید وافعلوا الخیر لعلکم تفلحون برشما در دین نگرداند اوحرج پیش از این قرآن وهم دروی بنام هم شما باشید شاهد در رشاد چنگ بر فضل خدا هم بزنید اوست مولای شما نی دیگری

که همی خوانید از غیر خدا نتوانند آنکه تا گیرند پس آنچه باشد حق تعظیم ازسق کاید از هرعاجزی اندر ستوه انبیا را در مقام رابطه نیست راو پوشیده چیزی یك شعیر مردمان زاینده وبگذشته چند در عبودیت بذات مطلقند جاهدوا فی الله ایست آزمون بلکه وسعت داد ازفضل وفرج خوانده اوتان مسلم ازرب الانام آنکه دعوت را رساند او برعباد اعتماد او را بطاعتها کنند بهترین مولا و نیکو یاوری

سورة الْمُؤْمِنُونَ مِأْتَهٌ وَ ثَمانَ عَشَرَ آيَةً وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشندهٔ مهربان

قَدْ اَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ ٢ اَلَّذِينَهُمْ فِي صَلٰوتِهِمْ خَاشِعُونَ ٣ وَالَّذِينَهُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ ٤ وَالَّذِينَهُمْ

بحقیقت رستگار شدند گروندگان آنانکه ایشانند در نمازشان خشوع کنندگان وآنانکه ایشانند از لغو روی گردانندگان وآنانکه ایشانند

لِلزَّكٰوةِ فَاعِلُونَ ٥ وَالَّذِينَهُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ ٦ اِلَّا عَلٰى اَزْوَاجِهِمْ اَوْمَا مَلَكَتْ اَيْمَانُهُمْ

مر زکوة را اداکنندگان وآنانکه ایشانند مر عورتهاشان را نگاهدارندگان مگر از زوجهاشان یا آنچه را مالک شد دستهاشان

فَاِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ ٧ فَمَنِ ابْتَغٰى وَرَآءَ ذٰلِكَ فَاُولٰٓئِكَ هُمُ الْعَادُونَ ٨ وَالَّذِينَهُمْ لِاَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ

پس بدرستیکه ایشانند غیر ملامت کرده شدگان پس آنکه خواهد سوای آن پس آنها ایشانند تعدی کنندگان وآنانکه ایشانند مر امانتهاشان را و پیمانشان را

رَاعُونَ ٩ وَالَّذِينَهُمْ عَلٰى صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ ١٠ اُولٰٓئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ ١١ اَلَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ

رعایت کنندگان وآنانکه ایشانند که بر نمازشان محافظت میکنند آنگروه ایشانند وارثان آنانکه میراث میبرند فردوس را

هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ١٢

ایشان باشند در آن جاودانیان

مؤمنان گشتند از حق رستگار
مؤمن اندر نور اعظم داخلست
معرضند ایشان ز هر بیهودهٔ
بر زکوتند آن جماعت فاعلون
یا بر آنچه گشته مالک دستشان
گشته مایل از حلال او بر حرام
وانکسانیکه بر صلوة خود تمام

در نمازند آن جماعت برقرار
در حضورش جان بجانان واصلست
وین باید از هر آن آلودهٔ
باشد ایشان در محک آزمون
پس ملامت نیست ایشان را در آن
درگذشته از حدود و از مقام
حافظونند از هر آن وقت و مقام
وارث از آن خواندشان پروردگار

یا فرون در نمازند آن کسان
در ظهور نور عظمت در شهود
لغو باشد هرچه آن غیر از خداست
وانکسانکه بر فروج اندر مهم
پس هر آن جوید بجز با جفت خود
وانکسانکه در امانات و عهود
وارثند آن قوم مر فردوس را
که بود فردوس حق آن کبار

در تواضع قلب بر وفق لسان
خشیت و هیبت بدل یابد ورود
معرض از وی عارف اندر اجتناست
حافظند الا علی ازواجهم
خلوت او نگذشته از قانون وحد
میکنند ایشان رعایت آنچه بود
جاودان دارند در فردوس جا

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ ١٣ ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ ١٤ ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ

و بتحقیق که آفریدیم انسان را از صاف کشیده از گل پس گردانیدیم او را نطفه در قرارگاهی استوار پس گردانیدیم آن نطفه را

عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ اَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ

پارهٔ خون بسته پس گردانیدیم آن پاره خون بسته را پاره گوشتی پس گردانیدیم پاره گوشت را استخوانها پس پوشانیدیم آن استخوانها را گوشتی پس آفریدیم او را

فَتَبَارَكَ اللّٰهُ اَحْسَنُ الْخَالِقِينَ ١٥

آفریدن دیگر پس برتر آمد خدا که بهترین آفرینندگانست

در بیان حال نطفه

آفریدیم آدمی را ما یقین
پس بگردانیدیم آن نطفه سفید
ثم انشاناه خلقاً آخرا
با قوی کردیم ایجاد اندر او
خلق آخر گفت یاران که جماد
شرح خلقت در کتاب طب تمام

از خلاصه کان شده بیرون ز طین
خون سرخی آنچنان کامد پدید
زنده شد یعنی ز روح آن دیگرا
یا مراد از هر سه باشد خود نکو
بود و حیوان گشت ز آن پس در گشاد
گفته‌اند ارباب حکمت در مقام
پس بزرگست و بلند او در یقین

نسل او را پس ز نطفه در مقر
پس بگردانیدیم لحمش پس عظام
یافت جنبش زان سپس که بد جماد
صورت و روح و قوی یعنی تمام
کور و کر بد چشم و گوشش داد رب
نیست در تفسیر جای آن بیان
هم بود نیکوترین تقدیرش این

مستقر کردیم از روی اثر
پس بپوشیدیم بر آدم آن تمام
صورتش باشد افاضه در نهاد
یافت خلق از صورت و معنی نظام
بود ابکم داد او را نطق و لب
گر که خواهی رو ز تشریح آن بخوان

ثُمَّ اِنَّكُمْ بَعْدَ ذٰلِكَ لَمَيِّتُونَ ١٦ ثُمَّ اِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ تُبْعَثُونَ ١٧ وَ لَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ

پس بدرستیکه شما میشوید بعد از آن هر آینه مردگان پس بدرستیکه شما روز قیامت برانگیخته میشوید و بتحقیق آفریدیم بر زبر شما هفت

طَرَآئِقَ وَ مَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غَافِلِينَ ١٨ وَ اَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَآءِ مَآءً بِقَدَرٍ فَاَسْكَنّٰهُ فِي الْاَرْضِ وَ

طبقات بالای هم و نباشیم از خلق بیخبران و فرو فرستادیم از آسمان آبرا باندازه پس ساکن گردانیدیم او را در زمین و

اِنَّا عَلٰى ذَهَابٍ بِهٖ لَقَادِرُونَ ١٩ فَاَنْشَاْنَا لَكُمْ بِهٖ جَنّٰتٍ مِنْ نَخِيلٍ وَ اَعْنَابٍ لَكُمْ فِيهَا فَوَاكِهُ

بدرستیکه ما بر بردن آن هر آینه توانائیم پس پدید آوردیم برای شما بآن باغها از خرمابنان و انگورها شما راست در آنها میوه‌های

كَثِيرَةٌ وَ مِنْهَا تَاْكُلُونَ ٢٠ وَ شَجَرَةً تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سَيْنَآءَ تَنْبُتُ بِالدُّهْنِ وَ صِبْغٍ لِلْاٰكِلِينَ

بسیار و از آنها میخورید و درختی را که بیرون می‌آید از طور سینا میروید با روغن و نان خورش برای خورندگان

٢١ وَ اِنَّ لَكُمْ فِي الْاَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهَا وَ لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ كَثِيرَةٌ وَ مِنْهَا تَاْكُلُونَ

و بدرستیکه مر شما راست در شتران و گاوان و گوسفندان هر آینه عبرتی می‌آشامانیم شما را از آنچه در شکمهای آنهاست و مر شما راست در آنها منفعتهای بسیار و از آنها میخورید

٢٢ وَ عَلَيْهَا وَ عَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ ٢٣

و بر آنها و بر کشتی بار کرده شوید

بعد از این ایجاد و اسکان بی | میبمیرید از که محدود از که زین | پس ز بعد از خلقت اعضا تمام | موت و بعثی هست تان در هر مقام
پس شما خود منبعث در رستخیز | کشته خواهید از پس اینجمله نیز | خلق در بالای شما هفت آسمان | ما نمودیم است ره را سالکان
آفریدیم هر آنچه در این | نیستیم از هیچ یک ما بیخبر | آب را نازل نمودیم از سما | ما باندازه که واجب بود ما
ساکنش کردیم در ارض از ورای | قدرت اندر بردنش داریم ما | بوستانها پس بدان آب ارسال | خلق ما کردیم ز اعناب و نخیل
میوها باشد در آنها بس مزید | هم شما زان میخورید و میخورید | هم درختی کان بود زیتون بنام | رسته آن از طور سینا در مقام
نعمتان زان روغن است و نانخورش | هم در ارض احسان پرورش | منبتش را طور سینا گفت از آن | که بجسمی رسته است از آن مکان
هست در انعام تان بسیار خیر | که تان گیرید عبرت از همه | با شما شربت دهم از شیرشان | در بطون آن باشد از بار شان
اندر آنها منفعت باشد فزون | از هر آن چیزی و میها ... | هم بر آنها هم بکشتیها سوار | میشوید اندر زمین و در بحار

وَ لَقَدْ اَرْسَلْنَا نُوحًا اِلٰى قَوْمِهٖ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّٰهَ مَا لَكُمْ مِنْ اِلٰهٍ غَيْرُهُ اَفَلَا تَتَّقُونَ ٢٤

و بتحقیق فرستادیم نوح را بسوی قومش پس گفت ای قوم من بپرستید خدا را نیست مر شما را هیچ الهی جز او آیا پس نمی‌پرهیزید

فَقَالَ الْمَلَاُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهٖ مَا هٰذَا اِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُرِيدُ اَنْ يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ وَ لَوْ

پس گفتند آن جمعی که کافر شدند از قومش نیست این مگر انسانی مانند شما میخواهد که افزونی یابد بر شما و اگر

شَآءَ اللّٰهُ لَاَنْزَلَ مَلٰٓئِكَةً مَا سَمِعْنَا بِهٰذَا فِي اٰبَآئِنَا الْاَوَّلِينَ ٢٥ اِنْ هُوَ اِلَّا رَجُلٌ بِهٖ جِنَّةٌ فَتَرَبَّصُوا

خواسته بود خدا هر آینه فرو فرستاده بود ملائکه را نشنیدیم این را در پدران اولین که پیشینیانند نیست او مگر مردی که با او ست جنون پس انتظار برید

بِهٖ حَتّٰى حِينٍ ٢٦ قَالَ رَبِّ انْصُرْنِي بِمَا كَذَّبُونِ ٢٧

باو تا وقتی گفت پروردگار من یاری ده مرا بسبب آنکه تکذیب کردند مرا

در بیان دعوت نوح هم قوم را

سوی قومش نوح را ما بریقین | خود فرستادیم دعوت را چنین

گفت یا قوم اعبدوا الله مالکم
پس بگفتند آن ملاء از قوم او
خواستی ورحق فرستادی ملك
کادمی گردد پیمبر بر بشر
پس بریدش تا زمانی انتظار
نوح چون مأیوس شد زایمانشان

من اله غیره اولی بکم
آنکسانکه نگرویدند ازعتو
بر رسالات در خلایق بی‌رشك
غیر یك معبود تا بود دگر
که بمیرد یا گذارد گیر و دار
گفت ای پروردگار بی نشان

او خدای برحق است آیا شما
نیست این جز آدمی مثل شما
هیچ نشنیدیم این را ما بکیش
نیست نوح الا که مردی در جنون
یا کشیدش حبس تا وقتی که او
ده مرا یاری و برهان از محن

می‌بپرهیزید از شرك و دغا
خواهد افزونی از این جوید تا
در پدرهامان کزین بودند پیش
که در او بوده است از صرع و جنون
سلك آید نگردد زین گفتگو
زانچه کردند این گره تکذیب من

فَاَوْحَيْنَا اِلَيْهِ اَنِ اصْنَعِ الْفُلْكَ بِاَعْيُنِنَا وَ وَحْيِنَا فَاِذَا جَآءَ اَمْرُنَا وَ فَارَ التَّنُّورُ ٢٨ فَاسْلُكْ فِيهَا

پس وحی کردیم باو که بساز کشتی را بنگاهداشت ما و وحی ما پس چون آید فرمان ما و بجوشد تنور پس در آور در آن

مِنْ كُلٍّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَ اَهْلَكَ اِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ مِنْهُمْ وَلَا تُخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا

از هریك دو صنف جفت هم که دو تا است و اهلت را مگر آنکه سبقت گرفته بر او گفتار از ایشان و مخاطبه مکن با من در آنانکه ستم کردند

اِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ ٢٩ فَاِذَا اسْتَوَيْتَ اَنْتَ وَ مَنْ مَعَكَ عَلَى الْفُلْكِ فَقُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي نَجّٰينَا

که ایشانند غرق کرده شدگان پس چون بر آمدی تو و آنانکه باشند با تو بر کشتی پس بگوی ستایش مر خدا راکه رهانید ما را

مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ٣٠ وَ قُلْ رَبِّ اَنْزِلْنِي مُنْزَلًا مُبَارَكًا وَ اَنْتَ خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ ٣١ اِنَّ فِي ذٰلِكَ

از گروه ستمکاران و بگو پروردگارا من فرود آور فرود آوردنی با برکت و تو بهترین فرود آورندگانی بدرستیکه باشد در آن

لَاٰيَاتٍ وَ اِنْ كُنَّا لَمُبْتَلِينَ ٣٢ ثُمَّ اَنْشَاْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ ٣٣

هر آینه آیتها و بدرستیکه بودیم هر آینه ما آزمایندگان پس آفریدیم از بعد ایشان گروهی دیگر

وحی پس کردیم سویش که بساز
پس چو آید امر ما اندر ظهور
ماده و نر از هر آن حیوان که هست
هم مکن با من خطاب اندر دعات
پس چو در کشتی شدی بر استوا
من فرود آوردنی اندر زمین

فلك را با حفظ ما و وحی باز
آب بر جوشد ناگاه از تنور
آور اندر فلك در بالا و پست
اندر استمکارگان بهر نجات
و آنکه باشد با تو گو حمد خدا
بس مبارك و انت خیر المنزلین
خلق پس کردیم بعد از آنکسان

میکنیم اغنی بهر کارش مدد
وقت طوفانست در کشتی در آر
و اهل خود را هم جز آنکه بر شتاب
زانکه ایشانند از مستغرقین
آنکه برهاندمان زاهل ستم
اندر این است آیت و باشیم ما
قوم دیگر را آزمون بر جایشان

ما تو را از روی وحی معتمد
پس ز هر صنفی دو زوج اندر شمار
جسته پیشی قول حقش بر عذاب
نیستشان ره بر خلاص آنها یقین
گو فرود آرم خدایا بارهم
بر ستمکاران رسانده بلا

فَاَرْسَلْنَا فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ اَنِ اعْبُدُوا اللّٰهَ مَا لَكُمْ مِنْ اِلٰهٍ غَيْرُهُ اَفَلَا تَتَّقُونَ ٣٤ وَ قَالَ الْمَلَاُ

پس فرستادیم در ایشان رسولی از ایشان که بپرستید خدا را نیست مر شما را هیچ الهی غیر او پس آیا نمی‌پرهیزید و گفتند آن جمع

مِنْ قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِلِقَآءِ الْاٰخِرَةِ وَ اَتْرَفْنَاهُمْ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا مَا هٰذَا اِلَّا

از قومش آنانکه کافر شدند و تکذیب کردند ملاقات آخرت را و متنعم کردیم ایشان را در زندگانی دنیا نیست این مگر

بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يَاْكُلُ مِمَّا تَاْكُلُونَ ٣٥ مِنْهُ وَ يَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ ٣٦ وَ لَئِنْ اَطَعْتُمْ بَشَرًا مِثْلَكُمْ

انسانی مانند شما میخورد از آنچه میخورید از آن و میآشامد از آنچه می‌آشامید و اگر فرمان برید انسانی مثل خود را

اِنَّكُمْ اِذًا لَخَاسِرُونَ ٣٧ اَيَعِدُكُمْ اَنَّكُمْ اِذَا مِتُّمْ وَ كُنْتُمْ تُرَابًا وَ عِظَامًا اَنَّكُمْ مُخْرَجُونَ ٣٨

بدرستیکه شما آنگاه هر آینه زیانکارانید آیا وعده میدهد شما را که چون مردید و شدید خاك و استخوانها بدرستیکه شمائید بیرون آورده شدگان

هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ لِمَا تُوعَدُونَ ٣٩ اِنْ هِيَ اِلاَّ حَيوتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَ مَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ

دوراست دور مرآنچه وعده داده میشوید نیست آن مگر زندگانی ما در دنیا میمیریم و زنده میشویم و نباشیم برانگیخته شوندگان

٤٠ اِنْ هُوَ اِلاَّ رَجُلٌ افْتَرَى عَلَي اللهِ كَذِباً وَمَا نَحْنُ لَهُ بِمُؤْمِنِينَ ٤١ قَالَ رَبِّ انْصُرْنِي بِمَا

نیست او مگر مردی که می بندد بر خدا دروغ و نیستیم ما مر او را گروندگان گفت پروردگار من یاری ده مرا بسبب

كَذَّبُونِ ٤٢ قَالَ عَمَّا قَلِيلٍ لَيُصْبِحُنَّ نَادِمِينَ ٤٣ فَاَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ بِالْحَقِّ فَجَعَلْنَاهُمْ غُثَاءً فَبُعْداً

آنکه تکذیب کردند مرا گفت از آنچه گذشت اندکی هر آینه میکردند البته پشیمان پس گرفت ایشان را فریاد مهلك بحق پس کردیم ایشان را خاشاك بر روی سیل پس هلاك باد

لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ٤٤ ثُمَّ اَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قُرُوناً آخَرِينَ ٤٥

مر گروه ستمکاران را پس آفریدیم ما از بعد ایشان جماعتهای دیگر

در بيان دعوت هود عليه السلام قوم را

پس فرستادیم درایشان رسول	هم از ایشان تا باشد قبول	اینکه بپرستید حق را ای شما	که نباشد غیر او دیگر خدا
پس شما آیا نپرهیزید هیچ	می نترسید از عذابش در بسیج	گفت پس از قوم هود اشرافشان	آنکسانکه بگرویدندی بدان
هم بتکذیب از لقای آخرت	آمدندی ور عقاب و مغفرت	داده بودیم اندرین دار فنا	نعمت بسیارشان بر مدعا
چون شما این جز بشر کمتند نیست	میخورد هم بار از آنچه خوردنیست	می بیاشامد از آنچه هم شما	زان بیاشامید در صبح و مسا
طاعت از مردی که بر مثل شماست	گر کنید آن خود زیانتان بر ملاست	وعده کرد آیا که چون گشتید خاك	زنده گردید و درآئید از مغاك
بعدمردن کاستخوان پوسید و ریخت	بندها از یکدگر خواهد گسیخت	بر شما وعده دهد تا این رسول	زندگی را نیست گیجی قبول
دور باشد دور آنچه میشوند	هم بر آنچه وعده داده میشوند	زندگی نبود بجز در این جهان	که بمیریم و بزائیم آنچنان
چون یکی میرد بزاید دیگری	نی برانگیزنده گردیم از بری	نیست این مردی مگر که بر خدا	بسته بر حق از دروغی افترا
نیستیم او را بباور کردگان	آنچه را بدهد خبر بر رایگان	گفت یارب یاریم ده زین وجوه	زانچه تکذیبم نمودند این گروه
گفت حق مقدار زمانی بس قلیل	کافران گردند نادم در سبیل	صیحهٔ جبریلشان پس در گرفت	صیحهٔ بالحق که بس بود آن شگفت
پس بگردانیدیم ایشان را تمام	همچو آب آورده خاشاکی بنام	بعد دوری پس بقوم ظالمین	بعد از ایشان خلق پس کردیم هین
	قرنهای دیگران هم هیچ کس	می نماند از وعدهٔ خود پیش و پس	

مَا تَسْبِقُ مِنْ اُمَّةٍ اَجَلَهَا وَ مَا يَسْتَأْخِرُونَ ٤٦ ثُمَّ اَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرَا كُلَّمَا جَاءَ اُمَّةً رَسُولُهَا

پیشی نگیرید هیچ امتی اجلش را و وا پس نمی مانند پس فرستادیم رسولانمان را از پی هم هرگاه آمد امتی را رسولشان

كَذَّبُوهُ فَاَتْبَعْنَا بَعْضَهُمْ بَعْضاً وَجَعَلْنَاهُمْ اَحَادِيثَ فَبُعْداً لِقَوْمٍ لاَ يُؤْمِنُونَ ٤٧

تکذیب کردند او را پس تابع گردانیدیم بعضی از ایشان بعضی را و گردانیدیم ایشان را حکایتها پس هلاك کردیم مر گروهی را که ایمان نمی آورند

کس بنگرفت ایچ پیشی بر عذاب	زان امم هم پس نماندند از عقاب	بر تواتر پس فرستادیم ما	مرسلین را بعدهم در اقتضا
هر که آمد مرسلی در امتی	قوم تکذیبش نمود از دعوتی	پس در آوردیم از پی بعضی بهلاك	بعض ایشانرا زبعضی در هلاك
هم بگردانیدیمشان عبرت نشان	ماند احادیثی از ایشان در جهان	پس ز رحمت دور میباشند چند	آنکسانکه بر نبیین نگروند

ثُمَّ اَرْسَلْنَا مُوسَي وَ اَخَاهُ هرُونَ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُبِينٍ ٤٨ اِلَى فِرْعَوْنَ وَ مَلاَئِهِ فَاسْتَكْبَرُوا

پس فرستادیم موسی و برادرش را هارون بآیتهای ما و حجتی روشن بسوی فرعون و جماعتش پس گردنکشی کردند

وَ كانُوا قَوْماً عالِينَ ٤٩ فَقالُوا اَنُؤْمِنُ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنا وَ قَوْمُهُما لَنا عابِدُونَ ٥٠ فَكَذَّبُوهُما

وبودند گروهی متکبران پس گفتند آیا ایمان آوریم مردو آدمیرا که باشند مانند خود ما و قوم آنها مارا پرستندگانند پس تکذیب کردند آندورا

فَكانُوا مِنَ الْمُهْلَكِينَ ٥١ وَ لَقَدْ آتَيْنا مُوسَى الْكِتابَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ ٥٢ وَ جَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ

پس شدند از هلاک کردگان وبتحقیق دادیم موسی را تورية باشد که ایشان راه یابند وگردانیدیم پسر مریم

وَ اُمَّهُ آيَةً وَ آوَيْناهُما اِلى رَبْوَةٍ ذاتِ قَرارٍ وَ مَعِينٍ ٥٣

ومادر اورا آیتی وجای ساختیم آندورا بمکانی رفیع صاحب آرامگاه وآب جاری

در بیان دعوت حضرت موسی علیه السلام قوم را

پس فرستادیم موسی را دگر — با برادرش اوست هرون پیمبر
با عصا و معجزات روشنی — حجتی ظاهر بدان بر هر تنی
سوی فرعون وملاء با دلخوشی — پس بکردند از گردنکشی
پس بگفتند آوریم آیا که ما — گردن ایمان چو خود در اقتضا
وانگهی که قوم ایشان بنده اند — حمله مارا هم بر آن زیبنده اند
پس بگفتند این دروغ است از یقین — زانکه بودند آن گروه از مهلکین
هم دگر دادیم موسی را کتاب — راه تا یابند قومش بر صواب
ابن مریم را بگردانیدیم هم — آیتی با ام او اندر امم
در بلندی بارشان دادیم جای — سوی بیت المقدس از کل بنای
پس ربیعست آن مکان اندر زمین — ربوة ذات قرار و معین

يا اَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّباتِ وَاعْمَلُوا صالِحاً اِنِّي بِما تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ ٥٤ وَ اِنَّ هٰذِهِ اُمَّتُكُمْ

ای پیغمبران بخورید از پاکیزه وبکنید کارهای شایسته بدرستیکه من بآنچه میکنید دانایم وبدرستیکه این ملت شماست

اُمَّةً واحِدَةً وَاَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ ٥٥ فَتَقَطَّعُوا اَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبُراً كُلُّ حِزْبٍ بِما لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ

که ملت واحداست و منم پروردگار شما پس بپرهیزید از من پس جدا جدا کردند امر شان را میان شان پارها هر گروهی باشند بآنچه نزد ایشانست شادمانان

٥٦ فَذَرْهُمْ فِي غَمْرَتِهِمْ حَتّى حِينٍ ٥٧ اَيَحْسَبُونَ اَنَّما نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مالٍ وَ بَنِينَ ٥٨ نُسارِعُ

پس واگذار ایشانرا در غفلتشان تا وقتی آیا می پندارند که آنچه مدد میکنیم ایشانرا بآن از مال وپسران می شتابیم

لَهُمْ فِي الْخَيْراتِ بَلْ لا يَشْعُرُونَ ٥٩ اِنَّ الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشْيَةِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ ٦٠ وَالَّذِينَ هُمْ بِآياتِ

برای ایشان در خوبیها بلکه نمیدانند بدرستیکه آنانکه ایشان از ترس پروردگارشان خائفند وآنانکه ایشان بآیتهای

رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ ٦١ وَالَّذِينَ هُمْ بِرَبِّهِمْ لا يُشْرِكُونَ ٦٢ وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ ما آتَوْا وَ قُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ

پروردگارشان میگروند وآنانکه ایشان بپروردگارشان شرک نمیآورند وآنانکه میدهند آنچه را داده اند از صدقات و دلهای ایشان ترسانست که ایشان

اَنَّهُمْ اِلى رَبِّهِمْ راجِعُونَ ٦٣ اُولٰئِكَ يُسارِعُونَ فِي الْخَيْراتِ وَهُمْ لَها سابِقُونَ ٦٤

بسوی پروردگارشان بازگشت کنندگانند آنها می شتابند در خوبیها وایشانند مر آنهارا پیشی گیرندگان

ای پیمبرها خورید از طیبات — هم کنید اعمال نیکو در حیوة
آنکه من بر هر آنچه میکنید — این شمارا ملتی باشد پدید
ملتی واحد منم پروردگار — هم شما را پس بترسید از عثار
پس نمودند امر دین را مردمان — پاره پاره بین خود در هر زمان
شاد هر قومی بدانچه نزد اوست — بر گمانش آنچه هست او را نکوست
شرح این معنی نویسم گر تمام — در خروش آیند بر من خاص و عام
دلق و دستارم بدرند از غضب — که بشرع و فقرشان باید سبب
پس بهار باشد نهان در پرده راز — سوی تفسیر کلام آئیم باز
حقتعالی گفته در قرآن همه — آنچه حق است آنچه باطل زین رمه
پس بگرداب ضلالت واگذار — این کسانرا تا بمیرند از قرار
می کنند آیا گمان کز ما مدد — هستشان این قوم از مال و ولد
می شتابیم از پی خیراتشان — بل نفهمند اینکه بود آنچنان
اینست استدراج نی سرعت بخیر — کی بهایم را بود این فهم و سیر
وانکسان کز خشیت پروردگار — مشفقون باشند یعنی ترسکار

وانکه برآیات ربشان بگروند || شرک برحق وانکه میآرند چند || وانکسانکه میدهند از التفات || آنچه بدهند آن ز صدقات وزکوة
قلب ایشانست ترسان از خدا || سوی حق گردند چون باز ازولا || بر نکوئیها شتابند آنکسان || سابقند ازآن سبب بر مردمان

وَلَا نُكَلِّفُ نَفْساً اِلاّ وُسْعَها وَلَدَيْنا كِتابٌ يَنْطِقُ بِالْحَقِّ وَهُمْ لا يُظْلَمُونَ ٦٥ بَلْ قُلُوبُهُمْ فِي غَمْرَةٍ

وتکلیف نمیکنیم نفسی را مگر طاقتش ونزدما کتابیست که سخن میکند بحق وایشان ظلم کرده نمیشوند بلکه دلهاشان در غفلت است

مِنْ هٰذا وَلَهُمْ اَعْمالٌ مِنْ دُونِ ذٰلِكَ هُمْ لَها عامِلُونَ ٦٦ حَتّي اِذا اَخَذْنا مُتْرَفِيهِمْ بِالْعَذابِ

از این ومرایشان راست کردارها از غیر آن که ایشان باشند مرآنهارا کنندگان تاچون بگیریم منعمان ایشان را بعذاب

اِذاهُمْ يَجْأَرُونَ ٦٧ لا تَجْأَرُوا الْيَوْمَ اِنَّكُمْ مِنّا لا تُنْصَرُونَ ٦٨ قَدْ كانَتْ آياتِي تُتْلي عَلَيْكُمْ

آنگاه ایشان زاری کنند زاری مکنید امروز بدرستیکه شما ازما یاری کرده نخواهید شد بدرستیکه بود آیتهای من که خوانده میشد بر شما

فَكُنْتُمْ عَلي اَعْقابِكُمْ تَنْكِصُونَ ٦٩ مُسْتَكْبِرِينَ بِهِ سامِراً تَهْجُرُونَ ٧٠ اَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ اَمْ

پس بودید بر پاشنهاتان . پس برمیکشید تکبر کنان بان افسانه در شب گویان که هذیان میگفتید آیا پس تأمل نمیکردند آن گفتار را

جاءَهُمْ ما لَمْ يَأْتِ آباءَهُمُ الْاَوَّلِينَ ٧١ اَمْ لَمْ يَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ فَهُمْ لَهُ مُنْكِرُونَ ٧٢ اَمْ يَقُولُونَ

یا آمد ایشان را آنچه نیامد پدران ایشان را که بودند پیشینیان یا نمی شناختند رسولشان را پس ایشان بودند مر او را ناشناسندگان یا میگفتند

بِهِ جِنَّةٌ بَلْ جاءَهُمْ بِالْحَقِّ وَاَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كارِهُونَ ٧٣ وَلَوِ اتَّبَعَ الْحَقُّ اَهْواءَهُمْ لَفَسَدَتِ

باوجنونیست بلکه آمد ایشان را بحق وا کثرشان بودند مرحق را ناخوشدارندگان واگر پیرو میبود حق مرادها وهوای ایشان را هر اینه تباه شده بود

السَّمٰواتُ وَالْاَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ بَلْ اَتَيْناهُمْ بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ ٧٤ اَمْ تَسْأَلُهُمْ

آسمانها وزمین وهرکه در آنهاست بلکه دادیم ایشان را ذکرشان پس ایشانند از ذکرشان روی گردانندگان آیا درخواست میکنی

خَرْجاً فَخَراجُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَهُوَ خَيْرُ الرّازِقِينَ ٧٥

از ایشان مزدی پس مزد پروردگار تو بهتر است واوست بهترین روزیدهندگان

شاق نبود هیچ تکلیفی زما
بلکه دلهاشان ازاین باشد تهی
میکنند اعمال ناپاک و پلید
آنکه ایشان میکنند ازحد برون
بود آیتهای قرآن که زما
می نمودید اعتنی از آن اعراض
مینمودید ازبدی اورا یاد
یا بدیشان آمد آنچه در یقین
ناکسند انکارش از بی معرفت
بلکه آمدشان بحق پیغمبری
واندرآنها هر که هست از ذی عقول
پس خودایشان روی گردانندگان
پس نبود مزد تو از پروردگار

لا نکلف نفساً الا وسعها
هست اندر غفلتی و حیرتی
برعلاوه شرک فساق عنید
اسفنانه پس اذاهم یجارون
خوانده میشد هر زمانی برشما
داشتند از استماعش انقباض
بودتان اعراض زاسلطان راد
بر پدرهاشان نیامد پیش ازین
بلکه نشناسندش ازرسم وصفت
کارهون بودند حقرا اکثری
نیست یعنی میلشان جز بر فضول
یعنی از ذکری که آمد در بیان
مزد او بهتر زخلق روزگار

نزد ما باشد کتابی در شئون
غیراز ایشان باشد اعمالی نژند
تا بهنگام معین در عقاب
نی کشید افغان که یاری کرده هیچ
پس شما برقهقری بودید آن
سرکشان بودید ودرشب درحرم
می نکردید ایچ آیا درکلام
یا که هیچ آیا رسول خویشرا
یا که میگفتند آیا که رسید
تابع ارگشتی حق ازاهوائشان
بل کتابی بازشان دادیم چند
خواهی آیا مزد دعوت زین گروه
بر خلایق اوست خیرالرازقین

ینطق بالحق وهم لا یظلمون
غیرشرک اعنی که باشد ناپسند
از احدنا مترفیهم بالعذاب
نیشوید ازما شما اندر نسیج
که همی کشید بر اعقابتان
ذکر پیغمبر چو میشد دمبدم
یعنی این قرآن تدبر درمقام
باز بشناختندی از عمی
جن بوی یعنی جنونی برمزید
برتبه گشت این زمین وآسمان
تا که باشد بهرایشان وعظ وپند
یا طمع داری بچیزی از وجوه
که دمبدم خلق وهم رزق ازیقین

وَاِنَّكَ لَتَدْعُوهُمْ اِلي صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ ٧٦ وَاِنَّ الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّراطِ لَناكِبُونَ

وبدرستیکه تو هر اینه میخوانی ایشان را براه راست وبدرستیکه آنانکه نگروند بآخرت از راه هر اینه بیرون روندگانند

٧٧ وَلَوْ رَحِمْنَاهُمْ وَكَشَفْنَا مَا بِهِمْ مِنْ ضُرٍّ لَلَجُّوا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ٧٨ وَلَقَدْ اَخَذْنَاهُمْ بِالْعَذَابِ

واگر بخشائیم ایشانرا و رفع نمائیم آنچه بایشان رسیده از ضرر هر آینه لجاج کنند در زیاده رویشان که حیران باشند و بتحقیق گرفتیم ایشانرا بعذاب

فَمَا اسْتَكَانُوا لِرَبِّهِمْ وَمَا يَتَضَرَّعُونَ ٧٩ حَتّٰى اِذَا فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَابًا ذَا عَذَابٍ شَدِيدٍ اِذَا هُمْ

پس ذلیل نشدند مر پروردگارشانرا و زاری نمودند تا چون گشادیم بر ایشان دری صاحب عذاب سخت آنگاه ایشان

فِيهِ مُبْلِسُونَ ٨٠ وَهُوَ الَّذِي اَنْشَاَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْاَبْصَارَ وَالْاَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ ٨١ وَهُوَ الَّذِي

در آن نومیدانند و اوست که آفرید برای شما گوش و دیدهها و دلها کم شکر میکنید و اوست که آفرید

ذَرَاَكُمْ فِي الْاَرْضِ وَاِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ٨٢ وَهُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ وَلَهُ اخْتِلَافُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ

شمارا در زمین و بسوی او حشر میشوید و اوست که زنده میکند و میمیراند و مر اوراست اختلاف شب و روز

اَفَلَا تَعْقِلُونَ ٨٣ بَلْ قَالُوا مِثْلَ مَا قَالَ الْاَوَّلُونَ ٨٤ قَالُوا ءَاِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا ءَاِنَّا

آیا پس در نمییابید بعقل بلکه گفتند مانند آنچه گفتند پیشینیان گفتند آیا چون بمیریم و باشیم خاک و استخوانها آیا ما

لَمَبْعُوثُونَ ٨٥ لَقَدْ وُعِدْنَا نَحْنُ وَآبَاؤُنَا هٰذَا مِنْ قَبْلُ اِنْ هٰذَا اِلَّا اَسَاطِيرُ الْاَوَّلِينَ ٨٦

هر آینه برانگیختهشدگانیم بحقیقت وعده داده شدیم ما و پدرانمان این را پیش از این نیست این مگر افسانههای پیشینیان

قُلْ لِمَنِ الْاَرْضُ وَمَنْ فِيهَا اِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ٨٧ سَيَقُولُونَ لِلّٰهِ قُلْ اَفَلَا تَذَكَّرُونَ ٨٨ قُلْ

بگو مر کراست زمین و آنکه در آنست اگر هستید که میدانید زودی خواهند گفت مر خداراست بگو آیا پس پند نمیگیرید بگو

مَنْ رَبُّ السَّمٰوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ٨٩ سَيَقُولُونَ لِلّٰهِ قُلْ اَفَلَا تَتَّقُونَ ٩٠ قُلْ

کیست پروردگار آسمانهای هفتگانه و پروردگار عرش عظیم زودی خواهند گفت مر خداراست بگو آیا پس نمیپرهیزید بگو

مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ اِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ٩١ سَيَقُولُونَ

کیست که بدست اوست پادشاهی همه چیز و او پناه میدهد و پناه داده نشود بر او اگر هستید که میدانید زودی خواهند گفت

لِلّٰهِ قُلْ فَاَنّٰى تُسْحَرُونَ ٨٢ بَلْ اَتَيْنَاهُمْ بِالْحَقِّ وَاِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ٩٣

مر خداراست پس از کجا فریب داده میشوید بلکه دادیم ایشانرا حق و بدرستیکه ایشانند هر آینه دروغگویان

خود بو خواستشان بسوی راه راست
ور ببخشائیم و برداریم ما
باز بگرفتیمشان چون برعذاب
تا گشودیم آن در ایشانرا پدید
وین مراد از روز فتح مکه بود
تا کنید آیات او فهم از تمیز
اوست آنکس که نماید زنده هم
بلکه گفتند این بود مانند آن
مینماند اندر اعضا امتیاز
پیش از آن کاید محمد در عیان

نگروند ایشان بدانچه مدعیست
آنچه از سختی است ایشانرا اجا
پس نگردند استکانت بر صواب
کان خداوند عذابی بد شدید
که برایشان باب خواری برگشود
اندکی باشید شاکر لیک نیز
میمیراند چو آید وقت غم
که بگفتستند مر پیشینیان
میشویم آیا برانگیزنده باز
نیست جز این قصهٔ پیشینیان

وانکسانکه نگروند از فنون
هستشان در گمرهی خود لجاج
نه نمودند از تضرع و اضطرار
آنکه ایشان ناامید از خویش سخت
اوست آنکس کافرید اندر شما
آفرید او مرشما را در زمین
باشد ازوی اختلاف روز و شب
میگفتند اینکه آیا بعد موت
وعده داده ما و آبامان همه
گو برایشان از که میباشد زمین

بر قیامت هستشان وزره عدول
واله و سرگشته تر در اعوجاج
در شدائد روی بر پروردگار
اندران خواری بدند از سوء بخت
چشم و گوش و قلب از محض عطا
هم نماید حشرتان زین پس یقین
پس کنید آیا بعقل در طلب
چونکه خاک و استخوان گردیم و فوت
بودهایم این گفتگو را آن همه
وانکه اندر اوست گرداند این

زود باشد که گویند از خداست | گو پس آیا پند نمی‌گیرید باز | کیست پروردگار این هفت آسمان | رب این عرش عظیم اندر نشان
زود گویند اینکه میباشد خدا | گو نپرهیزید آیا پس چرا | کیست آنکس گو که هست او را بدست | شاهی هر چیز از بالا و پست
میدهد زنهار بروی زینهار | کس ندهد گر که دانید آشکار | زود باشد که بگویند این شئون | هست حق را قل فانی تسحرون
بلکه آوردیمشان بر حق و راست | وعدهٔ کز حشر و نشر آن بر ملاست | وانکه ایشان بر دروغند و دغل | بر هر آنچه میپرستند از محل

مَا اتَّخَذَ اللّٰهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ اِلٰهٍ اِذاً لَذَهَبَ كُلُّ اِلٰهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلٰى بَعْضُهُمْ

فرا نگرفت خدا هیچ فرزندی و نباشد با او هیچ الهی آنگاه هرآینه برده بود هر الهی آنچه آفریده بود و هرآینه برتری جسته بود برخیشان

عَلٰى بَعْضٍ سُبْحَانَ اللّٰهِ عَمَّا يَصِفُونَ ٩٤ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَتَعَالٰى عَمَّا يُشْرِكُونَ ٩٥

بر برخی دانم پاک بود از خدا آنچه وصف میکنند دانای نهان و آشکار پس برتر آمد از آنچه شرك آورند

قُلْ رَبِّ اِمَّا تُرِيَنِّي مَا يُوعَدُونَ ٩٦ رَبِّ فَلَا تَجْعَلْنِي فِي الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ٩٧ وَاِنَّا عَلٰى اَنْ

بگو پروردگار من اگر بنمائی مرا آنچه وعده داده میشوند پروردگار من پس مگردان مرا در گروه ستمکاران و بدرستیکه ما بر آنکه بنمائیم

نُرِيَكَ مَا نَعِدُهُمْ لَقَادِرُونَ ٩٨ اِدْفَعْ بِالَّتِي هِيَ اَحْسَنُ السَّيِّئَةَ نَحْنُ اَعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَ ٩٩ وَقُلْ

ترا آنچه وعده میدهیم ایشان را هرآینه توانائیم دفع کن بآنچه خوبتر است بدی را ما داناتریم بآنچه وصف میکنند و بگو

رَبِّ اَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ ١٠٠ وَاَعُوذُ بِكَ رَبِّ اَنْ يَحْضُرُونِ ١٠١

پروردگار من پناه میبریم بتو از وسوسهای شیاطین و پناه میبریم بتو ای پروردگار من از آنکه حاضر شوند مرا

حقتعالی هیچ نگرفت از ولد | نیست با او هم خدائی بالابد | گر که بودی هر خدائی بردی او | آنچه را خود آفرید از جستجو
همچنین بر بعض بعضی برتری | میجستند از ایشان همسری | زین تعالی میشدی دریا فساد | عالم ایجاد میرفتی بباد
گفت را رو دو خدا گر میشدی | این جهان در لحظهٔ فاسد شدی | پاك میباشد حق از هرچون و چند | وز هر آنچه خلق وصفش میکنند
اوست دانای نهان و آشکار | زانچه شرك آرند برتر راقتدار | گو خدایا گر نمائیم از عتاب | آنچه را که وعده کردی از عذاب
پس مگردانم بر قوم ظالمین | میمکن یعنی با آن قوم قرین | قادریم آنرا بذات بیشریك | بر عقوبت ما نعدهم ان نریك
دفع کن با خصلتی کان بهتر است | خصلتی را آنکه زشت و ابتر است | ما بسی داناتریم از هرجهت | بر هرانچه میکنند ایشان صفت
تا مرا از نیست شرك و ولد | یا نورا از سحر وار اوصاف بد | گو خدایا بر تو میگیرم پناه | من ز وسواس شیاطین زانتباه
بر توهم گیرم پناه ای ذوالمنن | زانکه تا گردند حاضر نزد من

حَتّٰى اِذَا جَاءَ اَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ ١٠٢ لَعَلِّي اَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ

تا چون آمد احدی از ایشان را مرگ گوید پروردگار من بر گردان مرا شاید بکنم من کار خوبی در آنچه وا گذاشتم

كَلَّا اِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ اِلٰى يَوْمِ يُبْعَثُونَ ١٠٣ فَاِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا

چنانست بدرستیکه آن کلمه‌ایست که او گوینده آنست و از پس ایشان حایلی است تا روزیکه برانگیخته شوند پس چون دمیده شود در صور پس نباشد

اَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ ١٠٤ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَاُولٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ١٠٥

انسابها میانشان روزی چنین و نپرسند از یکدیگر پس آنکه سنگین است ترازوهای او پس آنگروه ایشانند رستگاران

وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَاُولٰئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا اَنْفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ ١٠٦ تَلْفَحُ وُجُوهَهُمُ

و آنکه سبك است ترازوهای او پس آنگروه آنانکه زیان کردند در نفسهاشان در دوزخند جاودانیان میسوزاند رویهاشان را

النّارُ وَهُمْ فِيهٰا كٰالِحُونَ ١٠٧ اَلَمْ تَكُنْ آيٰاتِي تُتْلٰى عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ بِهٰا تُكَذِّبُونَ ١٠٨ قٰالُوا

آتش وایشان باشند در آن ترش رویان آیا نبود آیتهای من که خوانده میشد بر شما پس بودید با آنها تکذیب میکردید گفتند

رَبَّنٰا غَلَبَتْ عَلَيْنٰا شِقْوَتُنٰا وَكُنّٰا قَوْماً ضٰالّٖينَ ١٠٩ رَبَّنٰا اَخْرِجْنٰا مِنْهٰا فَاِنْ عُدْنٰا فَاِنّٰا ظٰالِمُونَ ١١٠

پروردگارا غالب شد بر ما بدبختی ما و بودیم گروهی گمراهان پروردگار ما بیرون آور ما را از آن پس اگر عود کنیم پس بدرستیکه ما ستمکارانیم

تا بهنگامیکه خود بی‌زاد و برگ
تا کنم از تو تلافی بی‌رصوت
درجهان حاشا که گردد بار او
پس دمیده چو شود در صور دم
پس هر آن سنگین‌تر از وی وی است
کرده من بر نفسهای خود زیان
می‌بود آیات من آیا که چون
می‌بگویید ان گروه بی‌لاعاق

بریکی زایشان رسد ناخار مات
آنچه از من درغلط گردیده فوت
بال کند از حزن و خوف این گفتگو
پس نماند ایشان اسباب هم
رستگاری آنکه را در پی است
همشان جا در جهنم جاودان
خوانده میشد بر شما در آزمون
گشت غالب ای خدا بر ما شقاق
اورار بار ای خدا ما را برون

گوید از حسرت که ای پروردگار
کارها شایسته شاید تا کنم
از پس ایشان همه ماهی است
همی از خویشی در آن روز ایچشان
وانکه میباشد سبک میزان او
رویشان را سوزد آتش سو بسو
پس شما تکذیب بر آیات حق
بود بر ما این مکر بدبختی
اردن عدنا فانا ظالمون

در جهنم بار گردان زاختیار
آنچه از غفلت نبودم ترک هم
تا بوقت بعثشان مرفوع نیست
نیست وزهم می‌بپرسند آنکسان
در رباید ان گره بی گفتگو
واندران باشند ایشان زشت‌رو
مینمودید از فساد ماسبق
هم بدیم از گمرهان با محنتی

قٰالَ اخْسَؤُا فِيهٰا وَلٰا تُكَلِّمُونِ ١١١ اِنَّهُ كٰانَ فَرِيقٌ مِنْ عِبٰادِي يَقُولُونَ رَبَّنٰا آمَنّٰا فَاغْفِرْ لَنٰا

گوید دور شوید در آن و سخن مگوئید با من بدرستیکه بودند گروهی از بندگان من که میگفتند ای پروردگار ما گرویدیم پس بیامرز ما را

وَارْحَمْنٰا وَاَنْتَ خَيْرُ الرّٰاحِمِينَ ١١٢ فَاتَّخَذْتُمُوهُمْ سِخْرِيّاً حَتّٰى اَنْسَوْكُمْ ذِكْرِي وَكُنْتُمْ مِنْهُمْ

ببخشای ما را و تو ئی بهترین بخشایندگان پس گرفتید ایشانرا استهزا تا فراموش گردانیدند شما را یاد از من و بودید از ایشان

تَضْحَكُونَ ١١٣ اِنِّي جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ بِمٰا صَبَرُوا اَنَّهُمْ هُمُ الْفٰائِزُونَ ١١٤ قٰالَ كَمْ لَبِثْتُمْ فِي الْاَرْضِ

خنده میکردید بدرستیکه جزا دادم ایشانرا امروز با آنچه صبر کردند که ایشان بکام رسیدگان گوید چند درنگ کردید در زمین

عَدَدَ سِنِينَ ١١٥ قٰالُوا لَبِثْنٰا يَوْماً اَوْ بَعْضَ يَوْمٍ فَاسْئَلِ الْعٰادِّينَ ١١٦ قٰالَ اِنْ لَبِثْتُمْ اِلّٰا قَلِيلاً لَوْ

شمار سالها گویند درنگ کردیم یک روز یا بعضی از روز پس بپرس از شمارندگان گوید درنگ نکردید مگر اندکی

اَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ١١٧ اَفَحَسِبْتُمْ اَنَّمٰا خَلَقْنٰاكُمْ عَبَثاً وَاَنَّكُمْ اِلَيْنٰا لٰا تُرْجَعُونَ فَتَعٰالَى اللّٰهُ الْمَلِكُ

اگر آنکه شما باشید بدانید آیا پس پنداشتید که آفریدیم شما را عبث و آنکه شما بسوی ما باز نگردید پس برتر آمد خدا پادشاه

الْحَقُّ لٰا اِلٰهَ اِلّٰا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللّٰهِ اِلٰهاً آخَرَ لٰا بُرْهٰانَ لَهُ بِهٖ فَاِنَّمٰا

حق نیست خدائی مگر او که پروردگار عرش کریم است و کسیکه میخواند با خدا خدائی دیگر که نیست حجتی مر او را بآن پس جز این

حِسٰابُهُ عِنْدَ رَبِّهٖ اِنَّهُ لٰا يُفْلِحُ الْكٰافِرُونَ ١١٨ وَقُلْ رَبِّ اغْفِرْ وَارْحَمْ وَاَنْتَ خَيْرُ الرّٰاحِمِينَ

نیست که حسابش نزد پروردگار اوست بدرستیکه رستگار نشوند کافران و بگو پروردگار من بیامرز و رحمت کن و توئی بهترین رحمت کنندگان

گوید او باشید ای مرده هوش
که خود آوردیم ایمان ای خدا
پس خود ایشانرا شما بر ریشخند
بدهم ایشانرا جزا امروز من
گوید اندروی شمار اندر زمین
پس بپرس آنرا ز ارباب شمار

اندران بیحرف و گفتار و خروش
پس بیامرز و ترحم کن تما
برگرفتید از کلام ناپسند
صبر کردند آنچه ایشان در محن
چندسان بودی درنگ اندر سنین
کاگهند از هر عدد در روزگار

رانکه شان اینست اندر اعتقاد
چون توئی بهتر ز بخشایندگان
تا ببرد از یادتان ذکر مرا
رستگارانند امروز آنگروه
پس بگویند آن درنگ ما نبود
گوید آن گوینده یعنی جبرئیل

فرقه بودند وگفتند از عباد
جز تو بخشاینده نی بر بندگان
خنده میکردند چون بر اولیا
کز شما بودند در رنج و ستوه
جز که روزی یا کمی زان در عمود
بد شما را نی درنگ الا قلیل

گر نداید اینکه دنیای قصیر | پس نبود درحسب این عالم حقیر | پس شما پنداشتید آیا کنجا | برعبث خود خلقتان کردیم ما
هم بما راجع نمیگردند باز | بوده است ایجادتان لهو و مجاز | پس بود برتر خدای بی‌نیاز | زانکه خلقی آفریند برمجاز
پادشاهی که سزاوار است او | بر خدائی لا اله غیر ه | خالق عرش کریم اعنی محیط | ماسوی را ازمرکب تابسیط
وانکه خواند باخدا دیگر خدا | نیست او را حجتی درادعا | پس جزاین نبود که باشد برقرار | برحسابش نزد آن پروردگار
رستگاری کافرانرا نیست هیچ | برخلاف مؤمنان اندر بسیج | گو ببامرز و ببخش ای رب دین | چون توئی برخلق خیرالراحمین

سورة النور اربع و ستون آية و هي مدنية

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشنده مهربان

سُورَةٌ اَنْزَلْنَاهَا وَ فَرَضْنَاهَا وَ اَنْزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ٢ اَلزَّانِيَةُ وَالزَّانِي

سوره ایست که فرو فرستادیم آنرا و فرض کردیم آنرا و فرو فرستادیم در آن آیتهای واضح باشد که شما پند گیرید زن زناکار و مرد زناکار

فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللّٰهِ اِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ

پس بزنید هریك از آندورا صد تازیانه و نباید بگیرد شمارا بآندو رأفتی در دین خدا اگر هستید که میگروید

بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلْيَشْهَدْ عَذَابَهُمَا طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ٣ اَلزَّانِي لَا يَنْكِحُ اِلَّا زَانِيَةً اَوْ

بخدا و روز بازپسین و باید که حاضر شوند عذاب آندو نفرا گروهی از گروندگان مرد زناکار نکاح نکند مگر زن زناکار یا

مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا اِلَّا زَانٍ اَوْ مُشْرِكٌ وَحُرِّمَ ذٰلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ ٤ وَالَّذِينَ يَرْمُونَ

زن مشرکه را و زن زناکار نکاح نکند او را مگر مرد زناکار یا مشرك و حرام کرده شده آن بر گروندگان و آنانکه نسبت زنا دهند

الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِاَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً اَبَدًا وَ

زنان باعصمت پس نیاورند چهار گواه پس بزنید ایشانرا هشتاد تازیانه و قبول مکنید مر ایشانرا گواهی هرگز

اُولٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ٥ اِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ وَاَصْلَحُوا فَاِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ٦

آنگروه ایشانند فاسقان مگر آنکه توبه کردند پس از آن و صالح شدند پس بدرستیکه خدا آمرزنده مهربانست

در بیان حکم زانی و زانیه

سوره است اینکه فرستادیم ما | فرض هم کردیم احکامش بجا | نازل آیتها در آن کردیم چند | پس هویدا تا شما گیرید پند
زانی و زانیه هریك را زنید | درجزا صد تازیانه بر شدید | تا نگیرد مر شما را رأفتی | این دو را برحفظ دین برنوبتی
گر شما باشید مؤمن برخدا | هم بروز واپسین در حکمها | باید آنکه طایفه حاضر شوند | وقت اجراء حدود و بشنوند
باید آنکه طایفه از مؤمنین | وقت حد گردند حاضر بالیقین | نکند زانی نکاح از معرکه | هیچ جز زانیهٔ یا مشرکه
زانیه هم ناورد اندر نکاح | جز که زانی یاکه مشرك زافتضاح | وین بود برمؤمنین زشت و حرام | درنسا گفتیم شرحی زین مقام
مرزنانرا رمی آن کز محصنات | مینمایند ارچه باشند از ثقات | پس نیارند ازگواهان چارمرد | باید ایشانرا بحد تعذیر کرد
تازیانه تا ثمانین برزنید | پردهٔ را زانکه بی‌شاهد درید | هم گواهشان نهرگز در امور | خود بنپذیرید در غیب وحضور
زانکه باشند آنگروه از فاسقان | جز که توبه کرده‌اند از بعد آن | هم کنید اصلاح نیت درنهان | پس حق آمرزنده است ومهربان

وَالَّذِينَ يَرْمُونَ اَزْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَآءُ اِلآّ اَنْفُسُهُمْ فَشَهَادَةُ اَحَدِهِمْ اَرْبَعُ شَهَادَاتٍ

وآنانكه نسبت زنا دهند بجفتهاشان وباشد مرايشانرا شاهدان مگرخودهاشان پس گواهى يكيشان چهار گواهى

بِاللّٰهِ اِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ ۷ وَالْخَامِسَةُ اَنَّ لَعْنَتَ اللّٰهِ عَلَيْهِ اِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ ۸ وَيَدْرَؤُا عَنْهَا

بخداست كه اوست هرآينه ازراستگويان وهمچنين بآنكه لعنت خدا براو اگرباشد ازدروغگويان ورفع كنداز آن زن

الْعَذَابَ اَنْ تَشْهَدَ اَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللّٰهِ اِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ ۹ وَالْخَامِسَةَ اَنَّ غَضَبَ اللّٰهِ عَلَيْهَا

عذاب كه گواهى دهد آنچار گواهى بخدا كه اوست هرآينه ازدروغگويان وبهمچنين آنكه خشم خدا برآن زن

اِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ ۱۰ وَلَوْلَا فَضْلُ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَاَنَّ اللّٰهَ تَوَّابٌ حَكِيمٌ ۱۱

اگرباشد آنمرد ازراستگويان واگر نبودفضل خدا برشما ورحمت او وانكه خداتوبه پذيردرست كردارست

وانكسانكه بر زنان خويشتن — رمى كردند آن جماعت ز من
هم نباشد شاهدان از بهرشان — جز نفوس خود مرايشانرا دران
پس دهد زان يك گواهى چاربار — بهرصدق قول خود بر كردگار
لعن حق بهم گواهيرا براوست — انكه اندرحق زن اوراستگوست
يعنى ازبعداز قسم برصدق خويش — لعنت او برخودكند ازروى كيش
گو دران دعوىهمانا صادق است — هست كاذب صادق است وراستگو
اندران سستكه برزن داده او — كه بود آن مرد بركذب وسم
شاهدهم خوداين برلايق است — چار شاهد بالله آرد بار زن
چاربار اعنى خورد برحق قسم — هم بدفع حكم حد ازخويشتن
بهم آنكه خشم حق باشد براو — شوهرار صادق بود در گفتگو
چون در اين موقع گواهى سخت بود — بهر آسانى شد اين حكم ازحدود
علت تنزيل باشد مختلف — خاطر از تفصيل آن شد منصرف
گرنبد فضل خدا و رحمتش — كاوست تواب وحكيم ازعزتش
كرد كاذب را فضيحت درزمان — كارها ميشد هويدا از نهان

اِنَّ الَّذِينَ جَآؤُا بِالْاِفْكِ عُصْبَةٌ مِنْكُمْ لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَكُمْ بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ لِكُلِّ امْرِئٍ

بدرستيكه آنانكه آوردند دروغ بزرك جماعتى اند ازشما مداريدآنرا شر براى شما بلكه آن خيراست براى شما ازبراى هر مردبست

مِنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْاِثْمِ وَالَّذِي تَوَلّٰى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ ۱۲ لَوْلَا اِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ

ازايشان آنچه را كسب كرد از بدى وآنكه برخود گرفت معظم آنرا ازايشان مر اوراست عذابى بزرك چرا هنگاميكه شنيديدآنرا ظن نبردند

الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِاَنْفُسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُوا هٰذَا اِفْكٌ مُبِينٌ ۱۳ لَوْلَا جَآؤُا عَلَيْهِ بِاَرْبَعَةِ شُهَدَآءَ

مؤمنان ومؤمنات بخودهاشان خيررا وگفتند اين دروغ بزركيست آشكار چرا نياوردند برآن چهار گواه

فَاِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَآءِ فَاُولٰٓئِكَ عِنْدَ اللّٰهِ هُمُ الْكَاذِبُونَ ۱۴ وَلَوْلَا فَضْلُ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ

پس وقتيكه نياوردند آن گواهانرا پس آنگروه نزدخدا ايشانند دروغگويان واگر نبودفضل خدا برشما ورحمت او

فِي الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ لَمَسَّكُمْ فِيمَا اَفَضْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ۱۵

در دنيا وآخرت هرآينه مس ميكرد شمارا درآنچه گفتگو كرديد در آن عذابى بزرك

در بيان افك عايشه

آنكه آوردند از سستى دين — كذبى اندرشأن ام المؤمنين
لغو گفتند ازشما جمعى فضول — در مقام عايشه جفت رسول
چونكه ميگشتند باز ازمصطلق — ماند او از كاروان باحفظ حق
رفت نزديك مدينه يكشبى — اوخود ازهودج برون برمطلبى
همرهان رفتند واو برجاى ماند — مردى اورا بردو برمنزل رساند
شرح آن درنظم ما نايد بكار — بددلان گفتند حرفى زشت وخوار
آمد اين آيت كه جمعى از شما — بروى آوردند حرفى ناروا
بهر خويش آنرا مپنداريدزشت — بل شما را بهتراست آن در سرشت
هرگروهى زاهل بهتانرا جزا — هست زانچه كرده كسب او ازخطا
وانكه بگرفت او معظمتر ازان — مر عذابى اعظم است اوراچنان
چون شنيد اين مردوزن ازاهل كيش — ظن نبردند ازچه برنيكى خويش
يعنى آنسانكه ز بهر خويشتن — چشم نيكى داشتند ازذوالمنن

تا نگفتند این نبود افکی مبین　بیست اندرحق او شایسته این　ازچه ناوردید براین قول بد　چارشاهد گرنبود آن کذب و رد
چارشاهد پس نیاوردند چون　نزد حق‌اند آن جماعت کاذبون　گر نبد فضل خدا و رحمتش　در دو دنیا میرسید ازحضرتش
در هرآنچه خوض کردید اندران　مر عذابی برشما سخت و گران

اِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِاَلْسِنَتِكُمْ وَ تَقُولُونَ بِاَفْوَاهِكُمْ مَالَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَ تَحْسَبُونَهُ هَيِّناً وَهُوَعِنْدَاللهِ

هنگامیکه‌فرامیگرفتید آنرا بزبانهاتان ومیگفتید بدهنهاتان آنچه نیست مرشمارا بآن دانشی ومیپنداریدآنرا سهل وآن نزدخدا

عَظِيمٌ ١٦ وَلَوْلَا اِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ مَا يَكُونُ لَنَا اَنْ نَتَكَلَّمَ بِهٰذَا سُبْحَانَكَ هٰذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ

بزرگ وچرا وقتیکه شنیدیدآنرا نگفتید نباشد مرمارا که سخن گوییم باین منزهی‌تو این بهتانیست بزرگ

يَعِظُكُمُ اللهُ اَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ اَبَداً اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ١٧ وَيُبَيِّنُ اللهُ لَكُمُ الْآيَاتِ وَاللهُ

پندمیدهدشمارا خدامبادا که عودکنید بمانندآن هرگز اگرهستید گروندگان وبیان میکندخدا برای شما آیتهارا وخدا

عَلِيمٌ حَكِيمٌ ١٨ اِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ اَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ اَلِيمٌ ١٩

دانای درست‌کاراست بدرستیکه آنانکه دوست‌دارندکه فاش‌شود سخن زشتکاری درآنانکه ایمان آوردند مرایشانراست عذابی پردرد

فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَاللهُ يَعْلَمُ وَ اَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ٢٠ وَلَوْلَا فَضْلُ اللهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ وَاَنَّ

در دنیا وآخرت وخدا میداند و شما نمیدانید واگرنبود فضل خدا برشما ورحمتش وبدرستیکه

اللهَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ ٢١ يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ

خدا مهربان رحیم‌است ای آن کسانیکه گرویدید پیرومشوید گامهای شیطانرا وکسیکه‌پیروی کند گامهای

الشَّيْطَانِ فَاِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَ لَوْلَا فَضْلُ اللهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ مَا زَكَى مِنْكُمْ مِنْ

شیطانرا پس‌بدرستیکه‌اوامرمیکند بکارزشت وناپسند واگرنبودفضل خدا برشما ورحمتش پاک‌نشداز شما هیچکس

اَحَدٍ اَبَداً وَلٰكِنَّ اللهَ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ وَاللهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ٢٢

هرگز ولکن خدا پاک‌میگرداند آنراکه‌میخواهد وخداشنوای داناست

آن زمانیکه برگرفتند آن سخن　ازنهان وگفتشان اندر دهن　آنچه بی علمی در آن نداشتند　وان سخن را سهل میپنداشتند
وان بنزد حق سبی باشدعظیم　که شما گفتید بی‌تشویش و بیم　ازچه وقتیکه شنیدید اینسخن　میبگفتید این نفس خویشتن
کاین تکلم نیست ازما درسزا　حق بود پاک ومنزه زین‌خطا　یعنی ازاینکه کندکس از ستم　قدح در حضرت رسول محترم
هست بهتانی بزرگ البته این　در حریم پاک خیرالمرسلین　حق شما را مینماید وعظ پس　تا بمثل این نگوید بار کس
عود براین گفت ناریدایچ بار　گرشما دارید بر ایمان بیار　حق مبین برشما آیات خویش　میکند زالطاف ازاندازه بیش
باشد او دانا بحال پاک وبد　راستکار اندر امور و معتمد　آنکسانیکه دوست دارندایکه فاش　مر برای مؤمنان گردد بحاش
رنجشان سخت است اندر دوسرا　وانچه حق‌داند ندانید آن شما　گر نبد فضل خدا و رحمتش　که رؤفست ورحیم آن حضرتش
برشما ازحق عقوبت میرسید　پس عیوب مخفی گشتی پدید　ایگروه مؤمنان بر ماوقع　گام شیطانرا نباشید از تبع
دراشاعه فعل زشت و فاحشه　خاصه برعمدا بقذف عایشه　گام‌برخطوات شیطان‌هرکه‌هشت　دیو امرش میکند برکار زشت
تا که گردد ظاهر ازوی ناپسند　هم نباشد هیچ سود اورا زبند　گرنبودی فضل و رحمت ازخدا　کس نگشتی پاک هرگز ازشما
تا ابد بودید درافک و دروغ　تا زمان مرگ یعنی از بلوغ　لیک خواهد هرکرا حق بی‌ریبی　پاک سازد کو سمیع است وعلیم

وَلَا يَأْتَلِ اُولُوا الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ اَنْ يُؤْتُوا اُولِي الْقُرْبٰى وَالْمَسَاكِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي

ونبایدسوگندخورند صاحبان افزونی ازشما وتوانگری که‌ندهند بصاحبان قرابت ودرماندگان وهجرت‌کنندگان در

سَبِيلِ اللهِ وَلْيَعْفُوا وَ لْيَصْفَحُوا اَلَا تُحِبُّونَ اَنْ يَغْفِرَ اللهُ لَكُمْ وَاللهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ٢٢ اِنَّ الَّذِينَ

راه خدا وبايد كه درگذريد وعفو كنند آيا دوست نميداريد كه بيامرزد خدا شما را وخدا آمرزنده مهربانست بدرستيكه آنانكه

يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعِنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ٢٤ يَوْمَ

زنا ميدهند بزنان عفيفه بيخبر گرويدگان لعنت كرده شدند در دنيا و آخرت وار براى ايشانست عذابى بزرگ روزيكه

تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ اَلْسِنَتُهُمْ وَ اَيْدِيهِمْ وَ اَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ٢٥ يَوْمَئِذٍ يُوَفِّيهِمُ اللهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ

گواهى دهند بر ايشان زبانهاشان ودستهاشان وپاهاشان بآنچه بودند كه ميكردند روزى چنين تمام ميدهد ايشا را خدا جزاشان كه حق است

وَ يَعْلَمُونَ اَنَّ اللهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ ٢٦ اَلْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ

وميدانند كه خدا اوست حق آشكار پليدها براى پليداست وپليدان براى پليدهاست وپاكيزها

لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ اُولٰئِكَ مُبَرَّؤُنَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ ٢٧

براى پاكانست وپاكان براى پاكيزهها آنگروه منزهاند از آنچه ميگويند مرايشان راست آمرزش وروزى خوب

بايد آنكه صاحبان فضل وحال
با درويشان وهجرت كردگان
خورد سوگند اوكه تا هر گردگر
بايد آنكه بگذرد او در مقام
او بود آمرزگار و مهربان
يعنى ايشانند غافل از عفاف
هستشان يعنى عذابى بس عظيم
زانچه ايشان كرده‌اند اندر محل
مى‌بدانند اندران روز از يقين
هم پليدانند شايان بر مريد
هر كلام پاك يعنى درخوراست
يا بصفواست راجع اين ضمير

كه فروسد ازحسب وزملك ومال
در ره دين ورضاى حق چنان
نكند ازصدقات اورا بهره‌ور
روى گرداند همانا ز انتقام
بگذرد رود از خطاى مجرمان
زانچه بستشان دهند اندر خلاف
اين سزاى هر ستمكار وخيم
زافك وقذف وسوء وگفتار وعمل
سر ان الله هو الحق المبين
بر سخنهائى كه زشت است و پليد
آنكه را پاكيزه‌ذات وگوهر است
هم بنام المؤمنين شمس مبين
هستشان آمرزش و رزقى نكو

بى حورند ايشان قسم بر بيشان
داشت خويشى بينوا صديق داد
آمد اين آيت كه اين سوگند نيست
دوست آيا نمداريد آنكه هم
ميكند آنانكه رمى محصنات
در دو دنيا دور باشند آنكسان
روزى آنكو بدهند ايشان را بجا
بدهد ايشان را حق آن روز ارتمام
آن سخنهائى كه ناپاكست وبد
طيبات آمد ز بهر طيبين
مبرءا آن گروهند از خطا
يعنى آنها هردو پاكند ورى
بر سزاى آن سخنها روبرو

نفقه تا ندهد بر خويشاشان
بود زاهل افك هم آن نامراد
بر رضاى حق كه غفار وعفى است
حق بيامرزد شما را از كرم
محصنات الغافلات المؤمنات
از نكونامى بزخمى بس گران
برگواهى خود زبان ودست وپا
آنچه ميباشد سزاوار مقام
بر پليدان و بناپاكان سزد
طيبون للطيبات است اين يقين
وركلامى پاك بود بر ناروا
رانچه گويند اهل افك از كافرى

يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتّٰى تَسْتَأْنِسُوا وَ تُسَلِّمُوا عَلٰى اَهْلِهَا ذٰلِكُمْ

اى آنكسانيكه گرويديد داخل مشويد در خانهائيكه غير خانهاى خود شماست تا آنكه دستورى طلبيد وسلام كنيد بر اهلش آن

خَيْرٌ لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ٢٨ فَاِنْ لَمْ تَجِدُوا فِيهَا اَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتّٰى يُؤْذَنَ لَكُمْ وَ اِنْ

بهتر است براى شما باشد كه شما پند گيريد پس اگر نيابيد در آن احديرا پس داخل مشويد آنهارا تا اذن دهند شمارا و اگر

قِيلَ لَكُمُ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ اَزْكٰى لَكُمْ وَاللهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ ٢٩ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ اَنْ

گفته شود مرشمارا كه باز گرديد پس باز گرديد آن پاكيزه‌تر است مرشمارا وخدا بآنچه ميكنيد داناست نيست بر شما گناهى كه داخل

تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ فِيهَا مَتَاعٌ لَكُمْ وَاللهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ ٣٠

شويد خانهاى غير مسكون كه در آنها تمتعى است مرشمارا وخدا ميداند آنچه آشكار ميكنيد وآنچه پنهان ميداريد

در بیان منع بی‌اذن داخل شدن در خانه مردم

مؤمنان درخانهای غیر خود — در نیائید این بسی عیب است و بد
این شما را بهتر آمد در پسند — مر شما شاید کزین گیرید پند
تادهد صاحب سرا اذن دخول — ثانیست این نزد عقل بی‌افول
زانکه بر هر نوع تهمت درخوراست — خاصه گرخالی ز مرد و مهتر است
پس شما را گر بگویند ارجعوا — باز گردید از سرا بی‌گفتگو
حق بر آنچه میکنید او آگه است — تا که زیرك درعمل با الله است
تا که برخوردار گردید اندر آن — مال و جان محفوظ ماند اززیان

تاکید اعلام وهم دیگر سلام — بعد دستوری زاهل آنمقام
پس نیابیدار درآنها هیچ کس — درسرا داخل نگردید ایچ پس
بی زرحصت در سرا و خانهٔ — کی رود جز از خرد بیگانهٔ
از شما راست آنجهتها بیشتر — پس مشو داخل ببیتی بی‌خبر
بازگشتن مر شمارا هست به — بیکراهت تا نباشد مشتبه
درسرای غیر مسکون وردراه — کس درآید ازشما نبود گناه
حقتعالی داند از اسرار کار — زانچه پنهان میکنید وآشکار

قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ اَبْصارِهِمْ وَ يَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذٰلِكَ اَزْكٰي لَهُمْ اِنَّ اللّٰهَ خَبِيرٌ بِما

بگو مر مؤمنان را که فرو گیرند دیدهاشان را و نگاهدارند عورتهاشان را آن پاکیزه تر است برای ایشان بدرستیکه خدا آگاه است

يَصْنَعُونَ ٣١ وَ قُلْ لِلْمُؤْمِناتِ يَغْضُضْنَ مِنْ اَبْصارِهِنَّ وَ يَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ اِلاّ

بآنچه میکنند و بگو مر زنان با ایمان را که فرو گیرند دیدهاشان را و نگاهدارند عورتهاشان را وظاهر نسازند پیرایهٔ خودرا مگر

ما ظَهَرَ مِنْها وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلي جُيُوبِهِنَّ وَلا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ اِلاّ لِبُعُولَتِهِنَّ اَوْ آبائِهِنَّ

آنچه آشکار آمد از آن و باید که فرو گذارند مقنعهاشان را بر گریبانهاشان وظاهر نسازند پیرایهٔ خودرا مگر برای شوهراشان یا پدراشان

اَوْ آباءِ بُعُولَتِهِنَّ اَوْ اَبْنائِهِنَّ اَوْ اَبْناءِ بُعُولَتِهِنَّ اَوْ اِخْوانِهِنَّ اَوْ بَنِي اِخْوانِهِنَّ اَوْ بَنِي

یا پدران شوهرشان یا پسراشان یا پسران شوهراشان یا براداراشان یا پسران براداراشان یا پسران

اَخَواتِهِنَّ اَوْ نِسائِهِنَّ اَوْما مَلَكَتْ اَيْمانُهُنَّ اَوِ التّابِعِينَ غَيْرِ اُولِي الْاِرْبَةِ مِنَ الرِّجالِ اَوِ الطِّفْلِ

خواهراشان یا زناشان یا آنچه را مالك باشد یمینهاشان یا پیروان غیر صاحبان حاجت از مردمان یا کودکان

الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلي عَوْراتِ النِّساءِ وَلا يَضْرِبْنَ بِاَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ ما يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ وَ

که اطلاع نیافته‌اند بر عورتهای زنان و نباید که بزنند بپاهاشان تادانسته شود آنچه پنهان میدارند از پیرایه‌شان و

تُوبُوا اِلَى اللّٰهِ جَمِيعاً اَيُّهَ الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ٣٢

بازگشت کنید بسوی خدا همه ای مؤمنان باشد که شما رستگار شوید

ای محمد[ع] بازگو با مردمان — چشم تا پوشند از نامحرمان
اینست بهتر بهر ایشان درپسند — حق خبیر است از هر آنچه میکنند
زینت خود هم نسازند آشکار — جز هر آنچه نیست ممکن استتار
گفته‌اند ارباب فقه از موقعش — باشد از زینت مراد از موضعش
برزنند و برگذارند آن زمان — مقنعه باید بگردنها عیان
ظاهر آن زینت نسازند از بدن — جز ز بهر شوهران خویشتن
یا برادر هیچ اگر اورا بود — یا پسرهای برادرهای خود
آن زنان یعنی که هم‌دین و بند — حافظ اسرار وآئین وبند
نزد بعضی شد اعم ملك یمین — از اماء و ازعبید اندر یقین
اینست رای عایشه هم شافعی — نیست نزد بوحنیفه واقعی
موضع از پوشد زعبد این درخوراست — هم امامیه براین واین اشهراست

فرجهای خود نگهدارند هم — از زنا و ازلواط ازبیش وکم
هم بگو تاچشم پوشند آن زنان — از رجال غیر محرم در زمان
همچوچادر یا که کفش وروی‌بند — باشد ارظاهر نباشد ناپسند
ورنه نبود دیدن زینت حرام — وین بود معلوم وثابت درکلام
تاشود پوشیده زایشان بعدروی — گردن و موی وبنا گوش وگلوی
یا پدر یا خود پدر شوهر بنام — یا پسرها یا پسر شوهر تمام
یا پسرهائی که هست ازخواهرش — یا زنی همکیش اگرباشد برش
دستهاشان وانچه را مالك شده‌است — ازکنیزان کافره یا حق پرست
موضع زینت بر ایشان گر پدید — شد همانا نیست زان منع شدید
نکنند اوتجویز یعنی اینچنین — گرچه محبوبست وعین عبدهین
پیروانکه غیر محتاجند باز — برزنان از پیری و عمر دراز

کودکان هم که ندارند اطلاع
هیچ برعورات سوان وز جماع
نی زنند آن پایها هم برزمین
تا که زینتها نگردد مستبین

برزمین یعنی روانند آهسته پس
تا نگردد خفیه‌ها معلوم کس
تا نیابد نار شهوت اشتعال
ازصدای آن حلل اندر رحال

مؤمنان توبو الی الله جمیع
گرشما باشید منقاد و مطیع
بازگشت آرید سوی کردگار
تا شما گردید شاید رستگار

وَانْكِحُوا الْاَيَامٰى مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَاِمَائِكُمْ اِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللّٰهُ

وتزویج نمائید بی‌جفتان را که ازشماآیند ونیکوکاران را از بندگانتان وکنیزانتان اگر باشند درویشان غنی میسازد ایشان را خدا

مِنْ فَضْلِهِ وَاللّٰهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ۳۲ وَلْيَسْتَعْفِفِ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتّٰى يُغْنِيَهُمُ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ

از فضلش وخدا فراخ رحمت داناست وباید عفت ورزند آنانکه نیابند نکاحی تاآنکه غنی کند ایشانرا خدا از فضلش

وَالَّذِينَ يَبْتَغُونَ الْكِتَابَ مِمَّا مَلَكَتْ اَيْمَانُكُمْ فَكَاتِبُوهُمْ اِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا وَآتُوهُمْ

وآنانکه طلب میکنند مکاتبه را از آنچه مالك شد یمینهاتان پس مکاتبه کنید ایشانرا اگر دانسته باشید در ایشان خیری وبدهید ایشانرا

مِنْ مَالِ اللّٰهِ الَّذِي آتَاكُمْ وَلَا تُكْرِهُوا فَتَيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ اِنْ اَرَدْنَ تَحَصُّنًا لِتَبْتَغُوا

ازمال خدا که دادتان ومجبور نمائید کنیزانتانرا بر زنا اگر اراده داشته باشند عفت را تا بجوئید

عَرَضَ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَمَنْ يُكْرِهْهُنَّ فَاِنَّ اللّٰهَ مِنْ بَعْدِ اِكْرَاهِهِنَّ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۳۳ وَلَقَدْ

متاع زندگانی دنیارا وکسیکه اکراه کند ایشانرا پس بدرستیکه خدا از بعد اکراه ایشان آمرزنده مهربانست وبدرستیکه

اَنْزَلْنَا اِلَيْكُمْ آيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ وَمَثَلًا مِنَ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ وَمَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ ۳۴

فرستادیم بشما آیتهای روشن ومثلی از آنانکه گذشتند پیش ازشما وپندی از برای پرهیزکاران

درنکاح آرید آن زنها که نیست
ورکه ایشان تنگدستند و فقیر
باید آنها نیز خودداری کنند
بندگان خواهند ور خودرا خرند
یعنی ازمال گدائی خویش را
مرکنیزانرا ندارید ایچ هم
بدترین مال از حیوة دنیوی
حق مرایشانرا غفوراست ورحیم
ما فرستادیمتان آیات خویش
این تفاوت باشد اندرفتح وکسر

شوهر ایشانرا وآن بر ایمنی است
حق غنیشان سازد ازفضل کثیر
که نکاحی از نیابند ارجمند
پس مکاتبشان کنید وبهره‌مند
می نیجرند از پی تفتیش را
بر زنا ازروی اجبار و ستم
این بودهست ازردیسان پیروی
وانکه کرد اکراهشان اوراست بیم
آنچه روشن گشته درآئین وکیش
یا مبین یا مبین شد بحصر
وعظ وپندی هم زبهر متقین

بندگانی تا که آن شایسته اند
واسع و داناست اوخود بر عباد
تا کند حقشان زفضل خود غنی
میشناسند که کنند از آن ادا
هم دهید ازمال آنچه داده حق
گرکه ایشانراست پرهیز ازغلط
هر کنیزانرا کند اکراه او
بهر جاران بود رنج و وبال
هست یا روشن کنندهٔ درحدود
هم مثل زامثال آن بگذشتگان
تا که زین آیات یا بند ره بدین

نیکو و یا نیك وند دانسته اند
میتوان داد وسعتها زیاد
کارها یابد زصرت روشنی
کی ازدانند ازایشان بجا
برشما آن بندگانرا بی عنق
تا ورا گیرید مالی بر سخط
حال فتیانست زآمرزش نکو
که کنند اکراه هیات ازضلال
هرحلال و هرحرامرا که بود
گرشما بودید سابق درجهان

اَللّٰهُ نُورُ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكٰوةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ اَلْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ اَلزُّجَاجَةُ

خدا نور آسمانها وزمین است مثل نورش چون چراغ وایست که در آن باشد چراغی که آن چراغ باشد در آبگینه که آن آبگینه

كَاَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا

گویاباشد ستاره درخشان که برافروخته میشود از درخت بابرکت زیتون که نه شرقی است ونه غربی نزدیك باشد روغنش

يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلٰى نُورٍ يَهْدِي اللّٰهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللّٰهُ الْاَمْثَالَ

که روشنائی بخشد واگرچه مس نکرده باشد آنرا آتش نوریست برنور هدایت میکند خدا برای نورش کسی را که میخواهد ومیزند خدا مثلهارا

لِلنَّاسِ وَاللّٰهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ٣٦ فِي بُيُوتٍ اَذِنَ اللّٰهُ اَنْ تُرْفَعَ وَ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ

برای مردمان وخدا بهمه چیزی داناست درخانهائی که اذن دادخدا که بلند کرده شودوذکر کرده شوددرآنها نامش تسبیح میکند

لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْاٰصَالِ ٣٧

مراورادرآنهادربامدادان وشبانگاهان

حق بود نور سموات و زمین
اوپدید آرندهٔ ارض وسماست
اوست یعنی عین هستی بیغلو
کین زهستت عارضی صرف طر
هستی حق لیک بااشیا یکی است
کرد زان تعبیر هستی را بنور
گرچه از ادراک این ادراک تو
شمس وحدت شد برون بی حجاب
آب پنهان دروی ازپیدائی است
این مثل بود و مثلها ناقص است
بی ز هستی ماسوی ارزش وکم
پیش گفتار درآیت نیست ریب
واندرآن باشد چراغی در وضوح
در زجاجه باشد این مصباح نور
روشن اوران شعلهٔ تابنده است
برفروزان گشته آن روشن چراغ
نفس قدسیه است مانا اندرخت
بین شرق روح وغرب جسم او
هستش اخلاق وعمل نفع وثمر
هست نزدیک آنکه خود بی آتشی
فعل نفس اعلی بود ازفعل روح
یا که هم زنور استعداد خود
حق مثلها را زند هرجا بجاش
حق بهر چیزیست دانا بالتمام
که شود آوازها درآن بلند
خواند این آیت مگر خیرالانام

آفرینش جمله زاو روشن جبین
مر همه ماسوی را در ضیاست
هستئی نبود بجز هستی او
نیز چه ماند بعدازاو باقی دگر
بلکه اشیاجز نمودی هیچ نیست
تا که هستیها نماید در ظهور
غافلی کن غور تا یابی نکو
لیک بینی آنچه زو نوراست وتاب
دید آن موقوف بر بینائی است
بی مثل نادر مراد آید بدست
زد ادراک خود محض عدم
درتو باشد هستی اندر غیب غیب
چون جسدکان روشن است از نور روح
یعنی ازقلب منور در ظهور
غیر خودرا روشنی بخشنده است
ازدرختی کوست زیتون در سراغ
درفضای قلب برگسترده رخت
باشد اندر کروفر و های وهو
وان کمالات و ترقی در اثر
روشنی بخشد زنور وتابشی
بس قریب اندر ظهورودروضوح
آن کمال حاصلت افزوده شد
میکند معقول را محسوس وفاش
داند آنچه کرده خلق از هرمقام
یاد کرده دروی اسم ارجمند
گفت مردی این سرا باشد کدام
این سرای حیدر است و فاطمه

هرکسی نوعی کند تعبیر نور
لیک بر تعبیر ارباب شهود
هستی اشیا نموداست و حباب
بس دقیق است اندکی کن التفات
چونکه ظلمت نیست جز صرف عدم
هرچه را آری بادراک آن درست
مینماید مخفی از فرط ظهور
از شجر بینی نمود وبرگ وبر
اندکی گردد شجر بینی نکو
بینی ازاشیا توآثار و نمود
شد چو پیدا رایت الله نور
وصف نور هستی حق درمثال
وان حواس آمد مانند کردرون
که زنور روح باشد متصل
باشد آن قندیل پرضوء و بها
بس مبارک باشد آن نیکوشجر
شرقی و غربی نباشد بلکه آن
نه وجودش واجب آمد نه محال
یاکه نفس از روح وبود روحرا
مسعد یعنی چنان باشد بکار
همدگر نور وجود و نور عقل
مینماید حق بنور خویشتن
تا که دریابند مردم از مثل
در بیوتی باشد آن مشکوة نور
مینماید اندرآن تسبیح حق
گفت باشد خانهٔ پیغمبران
یافت آیت را نکو او ترجمه

زین یکی کاشیازوی دارد ظهور
نور نبود جز بمعنای وجود
چون شکست ان نیست چیزی غیرآب
حق بود پاک از نشان ممکنات
نام شیئی ناید آنجا درقلم
هستش مدرک شود اندر نخست
هستی مطلق چوخوددرضوؤ ونور
غافل ازآبی که شد اصل شجر
اصل آن آبست پیداتر ازو
هستی از اشیاست پیدا تر بود
جمله هستیها نمود اندر ظهور
همچومشکوة است بی نقص وزوال
روشنی روح ازآن تابد برون
همچو قندیل ازچراغ مشتعل
چون بزرگ استارهٔ اندر سما
هم کثیر النفع در دهن و اثر
هست اوخود این وآنرا درمیان
شد بلاشرقی و لاغربی مثال
برمکان ازشرق وغرب وحدوجا
که فروزد از تلألؤ بی زبار
هست اونور علی نور ت بنقل
هرکرا خواهد هدایت بر علن
آنچه مقصود است بی نقص وخلل
که خداشان داده رخصت برحضور
صبح وشام ازحسن عهد ماسبق
گفت ابابکر صدیق اندرزمان

رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللّٰهِ وَ اِقَامِ الصَّلٰوةِ وَ اِيتَاۤءِ الزَّكٰوةِ يَخَافُونَ

مردانیکه باز نمیداردایشان را ازرگانی ونه خریدوفروختنی ازذکر خدا وبرپاداشتن نماز ودادن زکوة بیم دارند

يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْاَبْصَارُ ٣٨ لِيَجْزِيَهُمُ اللّٰهُ اَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَيَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَاللّٰهُ

روزیکه میگردد درآن دلها وديدها تاجزادهدایشان راخدابهتر ازآنچه کردند وزیاده دهدایشان راازکرم خود وخدا

يَرْزُقُ مَنْ يَشَاۤءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ ٣٩ وَالَّذِينَ كَفَرُوا اَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْاٰنُ مَاۤءً

روزی میدهدآنرا که میخواهدبدون حساب وآنانکه کافر شدندکردارهاشان چون سرابیست درزمین همواری کهمی پندارد آنرا تشنه

حَتّٰى اِذٰا جٰآئَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَ وَجَدَ اللّٰهَ عِنْدَهُ فَوَفّٰيهُ حِسٰابَهُ وَاللّٰهُ سَرِيعُ الْحِسٰابِ ٤٠ اَوْ

تاچون آمدآنرا نيافتش چيزى وبيافت خدارا نزدش پس تمام دادباو احسابش وخداست زود حساب ياچون

كَظُلُمٰاتٍ فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ يَغْشٰيهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحٰابٌ ظُلُمٰاتٌ بَعْضُهٰا فَوْقَ بَعْضٍ

تاريكيهائى در دريائى عميق كه فرو وشداوراموجى كه باشدازبالايش موجى ازبالايش ابرى تاريكيهاست بعضشان بالاى بعضى

اِذٰا اَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكَدْ يَرٰيهٰا وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللّٰهُ لَهُ نُوراً فَمٰا لَهُ مِنْ نُورٍ ٤١ اَلَمْ تَرَ اَنَّ اللّٰهَ

چون بيرون آرد دستش را نزديك نيست كه ببيندش و انكه نگردانيد خدا برايش نورى پس نباشد مراوراهيچ نورى آيانديدكه خدا

يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ وَالطَّيْرُ صٰافّٰاتٍ كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلٰاتَهُ وَ تَسْبِيحَهُ وَاللّٰهُ

تسبيح ميكند مراوراآنكه در آسمانها وزمين است و پرندهاى گشادگان درهوا همه بتحقيق دانسته نمازش را وتسبيحش را وخدا

عَلِيمٌ بِمٰا يَفْعَلُونَ ٤٢

داناست بآنچه ميكنند

آن رحالى كه سازد مشتغل
هم ز اداء زكوة اندر قبول
تا جزا بدهد خداشان بيشتر
ميدهدروزى خداهرکه خواست
چون سرابى برزمين صاف وراست
نزد خود يابد خدا او درعذاب
يا بود كردار ديك آن فريق
فوق آن باشد سحابى درهجوم
پس كسى كاندر ميان آن ظلم
هركه او را ميگرداند اله
هيچ آيا مىنديدى كه خدا
جمله از تعليم حق دانسته‌اند

قلباشانرا شغلهاى منفصل
مى‌ترسند ازجهان روز مهول
زآنچه كردند آنگروه بلكه فر
ميفزايدش ازفروبى را سزاست
تشنه پندارد كه آب آن بحطاست
كش تمام آرد جزارا درحساب
همچو درتاريكى بحرى عميق
كه شود زان ستر انوار نجوم
مانده باشد غرق اندرموج ويم
نورى اوراست ورازهيچ راه
جمله تسبيحش نمايند از ولا
خواندن وتسبيح خودرا ميكنند

يابتجارت يا كه بيع از ذكرحق
كه درآن زادراك گردد قلبها
هم زفضلش ميفزايد برثواب
وانكسانيكه نگرويدند ازنفر
پس چوآرد سوى او ازدور رو
حق نمايد هر حسابى را بزود
كه بپوشد روى آنرا موجها
بعضى از آن تيرگيهاى چنان
دست خودرا چون برون آردش
پست يعنى رهنمائى يا رهى
هركه باشد در سموات وزمين
حق بودداناً برآنچه خلق او

ورنماز آيد چو وقتش برنسق
هم زرديدن ديدهاى نا صبا
هم دهدروزى جوخواهد بيحساب
هست اعمال نكوشان سربسر
مييابد چيزى اندر جستجو
تا عملها چيست در يوم الورود
فوق هم اندرحضيض و اوجها
فوق بعضى ديگر آمد درمكان
نيست نزديك آنكه بيندشت خويش
عقل روشن يا كه قلب آگهى
مرغهاى بال نگشوده چنين
ميكنند از جزء وكل بد يانكو

وَ لِلّٰهِ مُلْكُ السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ وَ اِلَى اللّٰهِ الْمَصِيرُ ٤٣ اَلَمْ تَرَ اَنَّ اللّٰهَ يُزْجِي سَحٰاباً ثُمَّ يُؤَلِّفُ

ومرخدار است پادشاه آسمانها وزمين وبسوى خداست بازگشت آيانديدى كه خدا آهسته ميراند ابررا پس فراهم مياورد

بَيْنَهُ ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكٰاماً فَتَرَي الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلٰالِهِ وَ يُنَزِّلُ مِنَ السَّمٰآءِ مِنْ جِبٰالٍ فِيهٰا مِنْ

ميانش را پس ميگرداند آنرا بالاى هم آينده پس ميبينى باران را كه بيرون ميآيد ازميانش وفرو ميفرستد از آسمان از كوههائى كه در آن از

بَرَدٍ فَيُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشٰآءُ وَ يَصْرِفُهُ عَنْ مَنْ يَشٰآءُ يَكٰادُ سَنٰابَرْقِهِ يَذْهَبُ بِالْاَبْصٰارِ ٤٤ يُقَلِّبُ

تگرگ پس ميرساند بآن كسى راكه ميخواهد وميگرداند از كسيكه ميخواهد نزديكست تابش برقش ببرد چشمهارا ميگرداند

اللّٰهُ اللَّيْلَ وَالنَّهٰارَ اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَعِبْرَةً لِاُولِي الْاَبْصٰارِ ٤٥ وَاللّٰهُ خَلَقَ كُلَّ دٰآبَّةٍ مِنْ مٰاءٍ فَمِنْهُمْ

خدا شب وروزرا بدرستيكه در آن هرآينه عبرتى است مرصاحبان ديدهها را وخدا آفريد هرجنبنده را از آب پس بعضى

مَنْ يَمْشِي عَلٰى بَطْنِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلٰى رِجْلَيْنِ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلٰى اَرْبَعٍ يَخْلُقُ اللّٰهُ

ازآنهاست كه راه ميرود بشكمش وبعضى ازآنهاست كه راه ميرود بدو پاى وبعضى از آنهاست كه راه ميرود برچهارپاى ميآفريند خدا

مَا يَشَاۤءُ اِنَّ اللّٰهَ عَلٰي كُلِّ شَيْئٍ قَدِيرٌ ٤٦ لَقَدْ اَنْزَلْنَا آيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ وَ اللّٰهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاۤءُ

آنچه میخواهد بدرستیکه خدا بر همه چیزی تواناست بتحقیق که فرستادیم آیتهای روشن وخدا هدایت میکند آنراکه میخواهد

اِلٰى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ

براه راست

راوست شاهی زمین و آسمان موجد تالیف ایشانرا بهم یعنی آنکه بارانها فرون مرکبگی سخت ریزان ارسحاب کوهها هست ازتگرگ اندرسما بازدارد ورکه هم خواهد سی میگرداند خدای دوالمنن اندراین که گشت مذکور ارشان یا مراد ار آب در تمدرها بعض دیگر میرود بادست وپای ما فرستادیم بتحقیق وراست

بازگشت جمله بروی همچنان بعض را یعنی کند بربعض ضم از میان ابرها آید برون هرکرا خواهد رساندان عذاب که تگرگ ازآن بارش آیدبجا آن زیان ارکشت وررع هرکسی روز و هم شب را برفتن وآمدن هست اولوالابصار راعبرت بجان هست آبی کوست اصل چیزها آورند هرچه میخواهد خدای روشن آیاتی که هادی برخداست

هیچ آیا می ندیدی آنکه حق ثم یجعله رکاما و اتصال منفرسد زابرهای پرشکوه یا فرستد برد را زان کوهها حق جو خواهد کشتها و باغ برك هست نزدیك آنکه نوربرق آن یا نقصان وکمی یا حر و برد برد هرجسد زاحتی او زآب یعضی ازآن میکند مشی ارشکم جون وانما باشد او برکل شی جو هرآنکس راکه خواهد برسم

میبراند ابرها را برنسق فتری الودق یخرج من خلال کهدر آنها قطعها باشد چهکوه کهبود در آسمان انبوهها میشود نابودومعیوب ازتگرك دیدهها را دررباید در زمان یا بنور وظلمت آن دانای فرد یعنی از نطفه بوجه انقلاب بعضی ازآن میرودهم برقدم کس نداند سر خلقت غیر وی ره نماید بر صراط مستقیم

وَ يَقُولُونَ آمَنَّا بِاللّٰهِ وَ بِالرَّسُولِ وَ اَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلّٰى فَرِيقٌ مِنْهُمْ مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ وَ مَا اُولٰئِكَ

ومیگویند ایمان آوردیم بخدا وبرسول واطاعت کردیم پس برمیگرداند پارهازایشان ازبعد آن ونباشند آنها

بِالْمُؤْمِنِينَ ٤٧ وَ اِذَا دُعُوا اِلَى اللّٰهِ وَ رَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ اِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ ٤٨ وَ اِنْ

مؤمنان وچون خوانده شوند بسوی خدا ورسولش تاحکم کند میانشان آنگاه باشند پارهاز ایشان اعراض کنندگان واگر

يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا اِلَيْهِ مُذْعِنِينَ ٤٩ اَفِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ اَمِ ارْتَابُوا اَمْ يَخَافُونَ اَنْ يَحِيفَ

باشد مرایشانرا حق همی آیند بسوی او ومانبردار آیاباشد در دلهاشان مرض یا شك کردند یا میترسند که جور کند

اللّٰهُ عَلَيْهِمْ وَ رَسُولُهُ بَلْ اُولٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ٥٠ اِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ اِذَا دُعُوا اِلَى اللّٰهِ

خدا برایشان ورسولش بلکه آنها ایشانند ستمکاران جزاین نباشد سخن مؤمنان چون خوانده شوند بسوی خدا

وَ رَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ اَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَ اَطَعْنَا وَ اُولٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ٥١ وَ مَنْ يُطِعِ اللّٰهَ

ورسولش تاحکم کند میانشان که بگویند شنیدیم واطاعت کردیم وآنگروه ایشانند رستکاران وهرکه فرمان برد خدا

وَ رَسُولَهُ وَ يَخْشَ اللّٰهَ وَ يَتَّقْهِ فَاُولٰئِكَ هُمُ الْفَاۤئِزُونَ ٥٢

ورسولش را وبترسد ازخدا وبپرهیزدازاو پس آنگروه ایشانند بمراد رسیدگان

از خدا گویند ما فرمان بریم می نباشند این گروه ازمؤمنان خواست تا او را بعیبی برملا یکمنافق گفت با آن ناخلف جونکه خوانده میشوند از اختیار ورکه با ایشان بودحق پس روند هستشان آیا بدل هیچ از مرض این گروهند ازستمکاران یقین

وازرسول اوکه پس بیك احتریم بل منافق سپرند و تیره جان رد نماید بر علی مرتضی که پیمبر ارعلی گیرد طرف بررسول و برکتاب استوار سوی او تاحکم حق را بشنوند یا که درشك اوفتادند ازغرض هستشان دل تیره وعاری زدین

فرقهٔ زایشان بگردانند رو شخصی ازاسلامیان جریده بود شد مخاصم بیشان پس درقبول پس ابا کرد اوزحکم مصطفی بین ایشان تاحکم کردد رسول میبرند یعنی ازاو فرمان کجی یا ازآن ترسند که حق حیف وجور غیرازاین نبود که قول مؤمنان

بعدازاین اقرارپس از حکم او آب یا ملکی زجبدر باحدود شد بنا تاحکم خواهند ازرسول آمد این آیت درآن حال ازسما میکنند اعراض قومی ناقبول که بود حق سوی ایشان ازرهی یا رسولش آرد ایشانرا بطور خوانده چون گردند ایشان هرزمان

برخدا و بررسولش تا کند — بین ایشان حکم از شرع و سند
شد سمعنا و اطعنا گفتشان — رستگارند آن گروه اندرشان
هرکه اوطاعت نماید از خدا — ور رسولش ترسد ازحق درخفا
هم بپرهیزد ز خشم ذوالجلال — رستگارند آن گروه در کل حال
چون رسید این آیت ازحق بدلان — بهر دفع تهمت ازخود در عیان
گفت بالله گر دهد فرمان رسول — بگذریم ازمال وجان اندرقبول
پس پی تکذیبشان آمد فرود — این چنین آیت زخلاق ودود

وَ اَقْسَمُوا بِاللّٰهِ جَهْدَ اَيْمَانِهِمْ لَئِنْ اَمَرْتَهُمْ لَيَخْرُجُنَّ قُلْ لَا تُقْسِمُوا طَاعَةٌ مَعْرُوفَةٌ اِنَّ اللّٰهَ خَبِيرٌ

وسوگند یاد کردند بخدا سخت ترین سوگندهاشان که اگر فرموده بودی ایشانرا هرآینه بیرون میرفتند بگو سوگند مخورید طاعتی است معروف بدرستیکه خدا آگاه

بِمَا تَعْمَلُونَ ٥٣ قُلْ اَطِيعُوا اللّٰهَ وَ اَطِيعُوا الرَّسُولَ فَاِنْ تَوَلَّوْا فَاِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَ عَلَيْكُمْ

است بآنچه میکنید بگو فرمانبرید خدا را وفرمانبرید رسول را پس اگر روی گردانید پس جز این نیست که براوست آنچه بار کرده شده

مَا حُمِّلْتُمْ وَ اِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا وَ مَا عَلَى الرَّسُولِ اِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ٥٤ وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِينَ آمَنُوا

وبر شماست آنچه بار کرده شدید و اگر اطاعت کنید او را راه یابید و نیست بر رسول مگر رسانیدن آشکار وعده کرده خدا آنانکه گرویدند

مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْاَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَيُمَكِّنَنَّ

از شما وکردند کارهای شایسته که هرآینه خلیفه خواهد کرد ایشانرا در زمین چنانکه خلیفه کرد آنان را که بودند پیش از ایشان وهرآینه ممکن خواهد کرد

لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَ لَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ اَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا

برای ایشان دینشان را که پسندید برای ایشان وهرآینه تبدیل خواهد کرد برای ایشان از بعد خوفشان امنی پرستند مرا شریك نسازند بمن چیزی را

وَ مَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذٰلِكَ فَاُولٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ٥٥

وآنکه کافر شد پس از آن پس آنها ایشانند بیرون رفتگان از فرمان

میخورند ایشان سوگندی شدید — ازخدا سوگند ادیم و امید
که بفرمائی گر ایشانرا کنون — میروند از خانمان خود برون
گو چه حاجت برقسم این بار و است — طاعت معروف مطلوب ازشماست
وان بود اخلاص در طاعات و بس — داند آنچه میکنید او هر نفس
گو کنید ازحق اطاعت و از رسول — پس نگردانید گر روی از قبول
پس جز این نبود که میباشد براو — آنچه بروی حمل گشته موبمو
نیست یعنی غیر تبلیغ از یقین — بررسول حق ز احکام مبین
بر شما هم بارگشته است از رشاد — آنچه آرید از اطاعت وانقیاد
گر نمائید از پیمبر پیروی — ره بحق یابید و خیر معنوی
می نباشد بر رسول الا بلاغ — راه روشن خواهد ار کس در سراغ
سوی هجرت کردگان از فرقه‌ها — بود بس پیغامهای غم فزا
ندریم اندر مساء و در صباح — مؤمنان را همره اسباب سلاح
می نگفتند این شود آیا که هم — مطمئن روزی شویم از رنج و غم
آمد آیت که نموده وعده حق — آنکه را شد زعطایش مستحق
آنکه یعنی بگرویده از شما — هم بود شایسته‌کار و نیك را
تا نمایدشان خلیفه در زمین — همچو ایشان که نموده پیش از این
دینشان را هم ممکن بخشد او — که پسندیده است و نگرویده و نکو
هم بدل بدهد خداوند غنی — بیمشان از بعد خوفی ایمنی
تا پرستند آنکسان را از نبر — هم شریك می سازند ایچ چیز
وانکه مرتد بعد از این شد فاسق است — حکم او بر حکم کفر سابق است

وَ اَقِيمُوا الصَّلٰوةَ وَ آتُوا الزَّكٰوةَ وَ اَطِيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ٥٦ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ

وبرپا بدارید نمازرا وبدهید زکوة را وفرمانبرید رسول را باشد که شما رحمت کرده شوید مپندار البته آنان را که

كَفَرُوا مُعْجِزِينَ فِي الْاَرْضِ وَ مَاْوٰيهُمُ النَّارُ وَ لَبِئْسَ الْمَصِيرُ ٥٧ يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيَسْتَاْذِنْكُمُ

کافر شدند عاجز کنندگان در زمین وجایگاه ایشان آتش است وهرآینه بداست آن جای بازگشت ای آنکسانیکه ایمان آوردید باید که دستوری خواهند

الَّذِينَ مَلَكَتْ اَيْمَانُكُمْ وَ الَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ مِنْ قَبْلِ صَلٰوةِ

آنانکه مالك شد دستهاتان وآنانکه نرسیده اند بحد احتلام از شما سه بار پیش از نماز صبح

الْفَجْرِ وَ حِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ مِنَ الظَّهِيرَةِ وَمِنْ بَعْدِ صَلٰوةِ الْعِشَآءِ ثَلٰثُ عَوْرَاتٍ لَكُمْ لَيْسَ

ووقتیکه می‌نهید جامهاتان از میان‌روز واز بعد نماز خفتن سه عورتست مرشمارا نیست

عَلَيْكُمْ وَلَا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ بَعْدَهُنَّ طَوَّافُونَ عَلَيْكُمْ بَعْضُكُمْ عَلٰى بَعْضٍ كَذٰلِكَ يُبَيِّنُ اللّٰهُ

برشما و برایشان گناهی بعدازآنها گردندگان باشند برشما بعضیشان بر بعضی همچنین بیان میکند خدا

لَكُمُ الْاٰيَاتِ وَاللّٰهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ٥٨

برای شماآیتهارا وخدا دانای درست کرداراست

گویا دارید ای مردم نماز
می میدارای رسول ارجمند
مؤمنان باید که رخصت دردخول
وقت فجر و وقت وضع جامهها
بعداز این سه وقت آیند اندرون
مرغلام بالغ اعنی در نبود
برشما باشند زیرا در طواف
گرهمیشه اذن خواهند از بهج

همرکوه فرض بدهند ازدار
کافران عاجز بندهٔ حق شوند
ازشما خواهند بی نقص ونکول
سرور اعنی پی قیلوله را
نیست حرجی برشما وایشان کنون
اذن خواهد چون کند بروی ورود
بعض بربعض این باشد پس خلاف
آید اندر کارشان عسر و حرج

هم نمائید از بهر پروی
آتش ایشاراست مأوا ومصیر
بندگان وکودکان روزی سه بار
همچنین بعدازعشا که این سه وقت
باید اعنی جمله اوقات و مقام
غیر بالغ لیك دارد اختصاص
خود نمالکند یعنی روز وشب
همچنین آیات را سازد عیان

رحم کرده میشوید و همقوی
پس بداست آن بازگشت وآن سریر
کودك با گشته بالغ آشکار
هست عورت آشکار وهشته رخت
اذن ازمولاة خود خواهد غلام
کاذن خواهد اندراین سه وقت خاص
مرموالی را بخدمت در طلب
حق که دانا وحکیم است ازبیان

وَ اِذَا بَلَغَ الْاَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذٰلِكَ يُبَيِّنُ

وچون رسند کودکان ازشما بحد بلوغ پس باید دستوری خواهند همچنانکه [illegible] داناکه بودند پیش ازایشان همچنین بیان میکند

اللّٰهُ لَكُمْ آيَاتِهِ وَاللّٰهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ٥٩ وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَآءِ اللَّاتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ

خدا برای شما آیتهایش راوخدادانای درست کاراست ونشستگان اززنانکه امید ندارند تزویج راپس نیست

عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ اَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ وَ اَنْ يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَهُنَّ وَاللّٰهُ

برایشان گناهی که بنهند جامهاشانرا غیرظاهر سازندگان زینتی راوانکه عفت جویند بهتراست مرایشانرا وخدای

سَمِيعٌ عَلِيمٌ ٦٠

شنوای داناست

چون رسند اطفالتان براحتلام
کونبود دانا بحال و رازسکار
نیستشان یعنی امید ازشوهری
لیك درحالیکه نی ظاهر کنند
بشنود حق راچه نامردان سخن

اذن پس باید که خواهند اینست عام
حکم ازداش کند براستوار
تا برند ازعمر درپیری بری
موضع زینت که آن نبود پسند
میکنند ایشان ودانند مکر زن

همچوآنکه گشت بالغ پیش ازآن
وانزنانکه قعد و آزاده‌اند
پس برایشان نیست حرجی گرنهند
عفت ارجویند لکن بهتراست
آگهست اعنی ز اسرار نهان

حق کند آیات خود روشن چنان
گشته بیرون از نکاح افتاده‌اند
مرثیاب خویش کزکلفت رهند
کان زن بیرو حوارا درخوراست
زان تبرج چیست تا مقصودشان

لَيْسَ عَلَى الْاَعْمٰى حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْاَعْرَجِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ وَلَا عَلٰى اَنْفُسِكُمْ

نیست بر کور گناهی ونه بر لنگ گناهی ونه بر بیمار گناهی ونه بر خودهاتان

اَنْ تَأْكُلُوا مِنْ بُيُوتِكُمْ اَوْ بُيُوتِ آبَائِكُمْ اَوْ بُيُوتِ اُمَّهَاتِكُمْ اَوْ بُيُوتِ اِخْوَانِكُمْ اَوْ

که بخورید از خانهاتان یا خانهای پدرانتان یا خانهای مادرانتان یا خانهای برادرانتان یا

بُيُوتِ اَخَوٰاتِكُمْ اَوْ بُيُوتِ اَعْمٰامِكُمْ اَوْ بُيُوتِ عَمّٰاتِكُمْ اَوْ بُيُوتِ اَخْوٰالِكُمْ اَوْ بُيُوتِ خٰالاٰتِكُمْ

خانهای خواهرانتان یا خانهای عموهاتان یا خانهای عمه‌هاتان یا خانهای خالوهاتان یا خانهای خاله‌هاتان

اَوْمٰا مَلَكْتُمْ مَفٰاتِحَهُ اَوْ صَدِيقِكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنٰاحٌ اَنْ تَأْكُلُوا جَمِيعاً اَوْ اَشْتٰاتاً ٦١ فَاِذٰا

یا آنچه مالك شدید کلیدهای آنرا یادوستانتان نیست برشما گناهی که بخورید باهم یا جداجدا پس چون

دَخَلْتُمْ بُيُوتاً فَسَلِّمُوا عَلٰى اَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ مُبٰارَكَةً طَيِّبَةً كَذٰلِكَ يُبَيِّنُ اللّٰهُ لَكُمُ

داخل شوید درخانها پس سلام کنید برخودهاتان سلام کردنی از نزد خدا بارکت پاکیزه همچنین بیان میکند خدا برای شما

الْاٰيٰاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ٦٢

آیتهارا باشد که شمادریابید بعقل

نیست برمرضی وهم برکور و لنگ — حرج و نه بر مبتلاشان بیدرنگ
که خورید از خانهای خود طعام — یا بیوتی کامد از نسبت تمام

چون سراهای پدرها و امهات — وانکه را خواهست و اخوات از ثقات
هم بیوت عم وهم عمات خویش — هم چنین خالات و خال مهرکیش

یا بیوت آنکه مالك گشته‌اید — برخزاینشان وزان سررشته‌اید
زین بود قصد ازوکلاء واولیا — کارسازان امین با ولا

هم بیوت آنکسان کاندرطریق — با شما باشند در یاری صدیق
خواهی از یاری اگر وقتی درم — گوید او خواهی تو چند از بیش و کم

نیست یار ار وی دگرچیزی مخواه — واهل او را کت همدروزی براه
یار آن باشد که مال خود تمام — از تو داند چونکه پیش آید مقام

این بود کم ور شود پیدا توهم — سهل دان جان ریزیش تا در قدم
ندهی ارجان یار مهراندیش را — پس خسیسی کن ملامت خویش را

یار داند قدر یار مهربان — جور عاشق پیشهٔ اسرار ان
عشق گوید از ره آید چونکه دوست — جان و سر لایق نه بر تقدیم اوست

شرح آن درقوهٔ تقریر نیست — اینزمان جز بوت مهر نیست
برشما نبود گناهی گر طعام — جمع و پراکنده خورید اندر مقام

چون درآئید اندرآن بیت ومقام — پس شما برخود کنید آندم سلام
یعنی آن همدین وهمکیشان خویش — که چو نفس واحدید از روی کیش

بر درودی ثابت از نزد خدا — طیب و نیك و مبارك بابدا
حق چنین سازد بیان آیات خویش — خود نمائید از تعقل نزدکیش

اِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللّٰهِ وَ رَسُولِهِ وَ اِذٰا كٰانُوا مَعَهُ عَلٰى اَمْرٍ جٰامِعٍ لَمْ يَذْهَبُوا حَتّٰي

جزاین نیست که مؤمنان آنانند که گرویدند بخدا ورسولش وچون باشند بااو برکاری جمع آورنده نمیروند تاوقتیکه

يَسْتَأْذِنُوهُ اِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ اُولٰئِكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَ رَسُولِهِ فَاِذَا اسْتَأْذَنُوكَ لِبَعْضِ

دستوری خواهند از او بدرستیکه آنانکه دستوری خواهند از تو آنگروه آنانند که میگروند بخدا ورسولش پس چون دستوری خواهند از تو برای بعضی

شَأْنِهِمْ فَاْذَنْ لِمَنْ شِئْتَ مِنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمُ اللّٰهَ اِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ٦٣ لاٰ تَجْعَلُوا دُعٰاءَ الرَّسُولِ

کارهاشان پس دستوری ده مرآنراکه خواهی از ایشان وآمرزش خواه برای ایشان از خدا بدرستیکه خدا آمرزنده مهربانست مگردانید خواندن رسول را

بَيْنَكُمْ كَدُعٰاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضاً قَدْ يَعْلَمُ اللّٰهُ الَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنْكُمْ لِوٰاذاً فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخٰالِفُونَ عَنْ

میانتان چون خواندن برخی از شما برخی را بحقیقت میداند خدا آنانرا که میروند آهسته آهسته از شما از راه پناه گرفتن پس باید بازترسند آنانکه مخالفت میورزند از

اَمْرِهِ اَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ اَوْ يُصِيبَهُمْ عَذٰابٌ اَلِيمٌ ٦٤ اَلاٰ اِنَّ لِلّٰهِ مٰا فِي السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ قَدْ يَعْلَمُ

فرمانش که برسد ایشانرا ابلائی یا برسد ایشانرا عذابی دردناك آگاه باشید بدرستیکه مرخدا راست آنچه در آسمانها واو زمین است بحقیقت میداند

مٰا اَنْتُمْ عَلَيْهِ وَ يَوْمَ يُرْجَعُونَ اِلَيْهِ فَيُنَبِّئُهُمْ بِمٰا عَمِلُوا وَاللّٰهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

آنچه شما برآنید وروزیکه برگردانیده میشوند بسوی او پس خبر میدهد ایشانرا بآنچه کردند وخدا بهمه چیزی داناست

غیر ازین نبود که آنکو مؤمن است
چون بامری مجتمع باوی شوند
آنکه رخصت از تو جویند آنکسان
دِه تو رخصت پس چو خواهی هر کرا
بی‌نگردانید چون خواند رسول
که تواند گیرد آنرا گر سهل
از پی هر خویش را پوشند باز
آزمونی تا که ایشان را رسد
دانند آنرا که برآید از جوار

بر خدا و بر رسولش موقن است
پس نباید تا که بی اذنش روند
بر خدایند و رسول از مؤمنان
مغفرت جو هم برایشان از خدا
مرشما را بهر کاری از قبول
رد بخرد ایست نادانی و جهل
در پناه یکدگر جویند ساز
یا عذابی دردناک و سخت و بد
هم بروزی که براو گردند باز
او بهر چیزیست دانا موبمو

بگرویده بر خدا و بر رسول
همچو استسقا واعیاد و حروب
از تو دستوری چو خواهند اهل کیش
کو بخلق خود غفور است و رحیم
خواندن او را چو خواندنهای خود
دانند آنها را خدا بیچون و چند
پس بترسند آنکسانیکه خلاف
از خدا باشند ندانند این یقین
پس کند آگاه او زاعمالشان
کس نداند هیچ از آنچه داند او

مؤمنان از روی ایمان بی نکول
یا بنزد مشورتها بر وجوب
تا روند ایشان پی اشغال خویش
بر گنهکاران بود عفوش عظیم
که بخواند بعض بعضی را زود
کاندک اندر از شما بیرون روند
مینمایند امر حق را از گزاف
آنچه هست اندر سموات وزمین
راجع گردند از بد و نیک آن زمان



سُورَةُ الْفُرْقَانْ سَبْعٌ وَ سَبْعُونَ آيَةً وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلٰى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيراً ١ اَلَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمٰوَاتِ وَ

افزون آمد آنکه فرو فرستاد جدا کننده حق را از باطل را بر بنده‌اش تا بوده باشد مر عالمها را بیم دهنده آنکه مر او راست پادشاهی آسمانها و

الْاَرْضِ وَلَمْ يَتَّخِذْ وَلَداً وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَّرَهُ تَقْدِيراً ٢

زمین و فرا نگرفت فرزندی و نبود او را انبازی در پادشاهی و آفرید همه چیز را پس تقدیر کردش تقدیر کردنی

وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَا يَخْلُقُونَ شَيْئاً وَ هُمْ يُخْلَقُونَ ٣ وَلَا يَمْلِكُونَ لِاَنْفُسِهِمْ ضَرّاً وَلَا نَفْعاً

و فرا گرفتند از غیر او الهانی که نمی‌آفرینند چیزیرا و آنها آفریده میشوند و مالک نمیباشند برای خودهاشان ضرری و نه منفعتی

وَلَا يَمْلِكُونَ مَوْتاً وَلَا حَيٰوةً وَلَا نُشُوراً ٤ وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا اِنْ هٰذَا اِلَّا اِفْكٌ افْتَرٰيهُ وَ

و مالک نمیباشند مرگی را و نه زندگی را و نه حشری را و گفتند آنانکه کافر شدند نیست آن مگر دروغی که بر بافت آنرا او

اَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ فَقَدْ جَاؤُا ظُلْماً وَ زُوراً ٥ وَ قَالُوا اَسَاطِيرُ الْاَوَّلِينَ اكْتَتَبَهَا فَهِيَ تُمْلٰى

یاری داد او را بر آن گروهی دیگران پس بحقیقت آمدند ستمی را و باطلی را و گفتند افسانهای پیشینیانست که نویسانید آنرا پس آن را خوانده میشود

عَلَيْهِ بُكْرَةً وَ اَصِيلاً ٦

بر او بامداد و شبانگاه

حق کثیر الخیر و صاحب برکت است
آنکسی کوراست از روی یقین
آورید از هر چه پس اندازه کرد
بر گرفتند اهل کفر الا خدای
بیستشان قدرت بنفس خویشتن
نه بوالا نا بمیرانند نور
بافته است آنرا ز پیش خود بهم
پس بتحقیق آمدندی بر ستم
هم بگفتند این سخنها بالعیان

کارساز بندگان هر ساعت است
پادشاهی سموات و زمین
آنچنان اندازهٔ ممتاز و فرد
مر خدایان دگر از سؤ رای
ضر و نفعی را نهان یا علن
هم نه قادر بر حیوة و بر نشور
مر محمد بهر آمال و نعم
هم بهتانی که باید در قلم
هست بر افسانهٔ پیشینیان

نازل این قرآن بنده خود نمود
هیچ او نگرفت بهر خود ولد
مر مهیا ساخت او را امتیاز
ناوریدند آنخدایان هیچ چیز
تا که از خود دفع آفاتی کنند
کافران گفتند این گفتارها
داده یاری هم باو قومی دگر
یا که بر قائل بود راجع ضمیر
بر نویسانده است آنرا پس تمام

اهل عالم را کند تا بیم زود
نه شریک او را بشاهی می‌بود
بهر افعالی کز او میخواست باز
آفریده گشته اند آنجمله نیز
یا که جلب نفع را راهی زنند
نیست هیچ الا که افک و افتری
تا بهم بربسته آنرا سر بسر
یعنی این قولست بهتانی کثیر
خوانده گردد پیش او در صبح و شام

قُلْ اَنْزَلَهُ الَّذِي يَعْلَمُ السِّرَّ فِي السَّمٰوٰاتِ وَ الْاَرْضِ اِنَّهُ كَانَ غَفُوراً رَحِيماً ٨ وَ قَالُوا مَا لِهٰذَا

بگو فرو فرستاد آنرا آنکه میداند پنهانرا در آسمانها و زمین بدرستیکه او باشد آمرزنده مهربان وگفتند چیست مر این

الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَ يَمْشِي فِي الْاَسْوَاقِ لَوْلَا اُنْزِلَ اِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونَ مَعَهُ نَذِيراً ٩ اَوْ

رسول را که میخورد خوردنی را وراه میرود در بازارها چرا فرو فرستاده نشد باو فرشته پس باشد باو بیم کننده یا

يُلْقٰى اِلَيْهِ كَنْزٌ اَوْ تَكُونُ لَهُ جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهَا وَ قَالَ الظَّالِمُونَ اِنْ تَتَّبِعُونَ اِلَّا رَجُلاً مَسْحُوراً

چرا انداخته نمیشود سوی او گنجی یا چرا نمیباشد مر او را بوستانی که میخورده باشد از آن و گفتند ظالمان پیروی نمیکنید مگر مردی را سحر کرده شده

١٠ اُنْظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْاَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلاً ١١ تَبَارَكَ الَّذِي اِنْ شَاءَ جَعَلَ

ببین چگونه زدند برای تو مثلها پس گمراه شدند پس نمیتوانند یافت راهی افزون آمد آنکه اگر خواهد گرداند

لَكَ خَيْراً مِنْ ذٰلِكَ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ وَ يَجْعَلْ لَكَ قُصُوراً ١٢ بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ

برای تو بهتر از آن بهشتهائیکه میرود از زیر شان نهرها و میسازد برای تو قصرها بلکه تکذیب نمودند قیامت را

وَ اَعْتَدْنَا لِمَنْ كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ سَعِيراً ١٣ اِذَا رَاَتْهُمْ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغَيُّظاً وَ زَفِيراً

و آماده کردیم برای آنکه تکذیب کرد قیامت را آتش سوزان چون ببیند ایشانرا از جائی دور شنوند مراورا جوش و خروش را

١٤ وَ اِذَا اُلْقُوا مِنْهَا مَكَاناً ضَيِّقاً مُقَرَّنِينَ دَعَوْا هُنَالِكَ ثُبُوراً ١٥ لَا تَدْعُوا الْيَوْمَ ثُبُوراً وَاحِداً

و چون افکنده شوند از آن جای تنگ قرین کرده شدگان میخوانند در آنجا هلاک را مخوانید امروز هلاک واحد را

وَادْعُوا ثُبُوراً كَثِيراً ١٦

و بخوانید هلاک بسیار

ای محمد گو فرستاد این یقین
چیست گفتند این پیمبر را کجا
نی فرستادند چون او فرشته
یا نشد افکنده گنجی سوی او
بین چسان بهرت زدند امثال را
پس بزرگ و برتر است ار خواهد او
سازدت هم قصرهای با فروغ
بیند ایشانرا چو باز از جای دور
چون کسیکه بیند از روی غضب
بسته‌اند اعنی چو دزدان سلسل
برخود اعنی دمبدم نفرین کنند

آنکه داند سر افلاک و زمین
که خورد چیز و رود در سوقها
سوی او هیچ ار نبی سررشته
یا که باغی در معیشت پس بگو
ره نپیمودند جز اضلال را
تاکه سازد بخشد اندر جستجو
بل گرفتند آن قیامت را دروغ
بشنوند آواز آنرا بی‌فتور
برکسی کاندازدش در رنج و تب
دست و گردنهایشان بربند و غل
چون ز آتش بستر و بالین کنند
بل بخوانید این ثبورا را فزون

او بود آمرزگار و مهربان
دعویش گر بود بر صدق از نشان
با یکی کس امرش ماند مشتبه
پیروی گفتند اهل ظلم هان
پس توانائی ندارند از سبیل
بهتر از این گنج و بستان آنچنان
کرد هر تکذیب حشر از کردگار
یعنی آواز و خروش خشم آن
چون شوند انداخته در جای ضیق
میخوانند از پی تعتیش را
قایلی گوید در امروز از ستوه
کاتش افزونسان کند خوار و زبون

پرده پوشد بر عیوب بندگان
حال او بد بر خلاف دیگران
تاوی او باشد بخلقش بیم ده
نی کنند الا زمسحوری عیان
تا بالزامت رهی یابند هیچ
بر تو گر زیرش بود جوها روان
بهرش آماده است سوزنده نار
که بجوشد بهر بلع کافران
اندر آتش بسته برهم آن فریق
برخود آنجا مرهلاک خویشرا
یک ثبورا میخوانید ایگروه

قُلْ اَذٰلِكَ خَيْرٌ اَمْ جَنَّةُ الْخُلْدِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ كَانَتْ لَهُمْ جَزَاءً وَ مَصِيراً ١٧ لَهُمْ فِيهَا

بگو آیا این بهتر است یا بهشت جاودانی که وعده کرده شده پرهیزکاران باشد مر ایشانرا پاداش و بازگشت مر ایشانراست در آن

مَا يَشَآؤُنَ خَالِدِينَ كَانَ عَلٰى رَبِّكَ وَعْداً مَسْؤُلاً ١٨ وَ يَوْمَ يَحْشُرُهُمْ وَ مَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ

آنچه میخواهند جاودانان باشند بر پروردگارت وعده خواسته شده و روزیکه حشر کند ایشانرا و آنچه میپرستند از غیر

اللّٰهِ فَيَقُولُ ءَاَنْتُمْ اَضْلَلْتُمْ عِبَادِي هٰؤُلَاءِ اَمْ هُمْ ضَلُّوا السَّبِيلَ ١٩ قَالُوا سُبْحَانَكَ مَا كَانَ يَنْبَغِي

خدا پس گوید آیا شما گمراه کردید بندگان مرا ایشان یا ایشان خود گم کردند راه را گفتند منزهی و پاکی سزاوار

لَنَا اَنْ نَتَّخِذَ مِنْ دُونِكَ مِنْ اَوْلِيَاءَ وَ لٰكِنْ مَتَّعْتَهُمْ وَ آبَاءَهُمْ حَتّٰى نَسُوا الذِّكْرَ وَ كَانُوا

مر مارا که فرا گیریم از غیر تو از دوستان ولیکن کامیاب کردی ایشان را و پدران شان را تا فراموش کردند ذکر را و بودند

قَوْمًا بُورًا ٢٠ فَقَدْ كَذَّبُوكُمْ بِمَا تَقُولُونَ فَمَا تَسْتَطِيعُونَ صَرْفًا وَلَا نَصْرًا ٢١ وَ مَنْ يَظْلِمْ مِنْكُمْ

گروهی تباه پس بتحقیق تکذیب نمودند شما را با آنچه میگوئید پس نتوانید گردانیدن و یاری کردن و هر که ستم کند از شما

نُذِقْهُ عَذَابًا كَبِيرًا ٢٢

میچشانیم او را عذابی بزرگ

ای محمد گو که آیا این جهان یادروزی کن که حشر ان مکان گمره ایشان را بودند از وجوه پاک و بیمثلی تو گویند ابتدا لیك برخورداری ایشا را جهان زانکه بودند این گروه از هالکین پس نتوانند معبودان هلا

هست بهتر یا بهشت جاودان میشوند ایشان و معبوداشان بندگان من که باشند این گروه نیست هیچ از ما سزاوار وروا با پدرهاشان تو دادی از جهان پس بسان تکذیبشان کردند همین دفع یکگروهی یاری از شما

آنچه میخواهند از پروردگار میپرستند آنچه را غیر از خدا یا خود ایشان گمشدند از ره چنین تا که از غیر تو ما گیریم دوست تا بگردند از خطر یاد ورا راچه میگوئید و نبود هیچ بلك هر که شد ظالم آرد او شرك از صغیر

وعد مسئولست در دارالقرار پس خدا گوید که هیچ آیا شما از غرض و اخلال عقل مستبین جز تو هرگیرد ولی گمراه اوست صرف کردند از غلط داد تو را که شما گیرید کس باحق شرك میچشانیمش عذابی بس کبیر

وَ مَا اَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ اِلَّا اِنَّهُمْ لَيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَ يَمْشُونَ فِي الْاَسْوَاقِ وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ

و نفرستادیم پیش از تو از رسولان مگر آنکه ایشان هر آینه میخوردند خوردنی و راه میرفتند در بازارها و گردانیدیم بعضی شمارا

لِبَعْضٍ فِتْنَةً اَتَصْبِرُونَ وَ كَانَ رَبُّكَ بَصِيرًا ٢٣ وَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا لَوْلَا اُنْزِلَ عَلَيْنَا

برای بعضی مایه آزمایش آیا صبر میکنید و هست پروردگار تو بینا و گفتند آنانکه امید ندارند ملاقات ما را چرا فرو فرستاده نشد بر ما

الْمَلٰٓئِكَةُ اَوْ نَرٰى رَبَّنَا لَقَدِ اسْتَكْبَرُوا فِي اَنْفُسِهِمْ وَ عَتَوْا عُتُوًّا كَبِيرًا ٢٤ يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلٰٓئِكَةَ

ملائکه یا چرا نمی بینیم پروردگار مان را بتحقیق زیاده طلب شدند در نفسهاشان و تمرد کردند تمردی بزرگ روزیکه ببینند فرشتگان را

لَا بُشْرٰى يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِينَ وَ يَقُولُونَ حِجْرًا مَحْجُورًا ٢٥ وَ قَدِمْنَا اِلٰى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ

نیست بشارتی در وی برای گناهکاران و میگویند جدائی ممنوع و متوجه شدیم بسوی آنچه کردند از کردار پس گردانیدیم او را

هَبَاءً مَنْثُورًا ٢٦ اَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُسْتَقَرًّا وَ اَحْسَنُ مَقِيلًا ٢٧ وَ يَوْمَ تَشَقَّقُ السَّمَاءُ

ذره در هوا پراکنده اهل بهشت روزی چنین بهتر از راه جای قرار و خوبتر بجهت جای آسایش و روزیکه میشکافد آسمان

بِالْغَمَامِ وَ نُزِّلَ الْمَلٰٓئِكَةُ تَنْزِيلًا ٢٨

با ابر و فرو فرستیم ملائکه را فرو فرستادنی

نفرستادیم ما هیچ از رسل از شما خود بعض بر بعض دگر میکنید آیا که صبر اندر مقام چون بما نازل نگردند ملك

ساق از بر اعتیاد از جزء وکل ما نمودیم آزمایش در سیر رب تو بیناست بر حال انام رب خود یا چون نبینیم یك

جز که میخوردند ایشان از طعام اغنیا را بر فقیران بر این می گفتند آنکسان که امید سخت استکبار کردند آن گروه

راه میرفتند در بازار و بام هم فقیران را بمردان غنی بر لقای ما ندارند از نوید نفس خویش اعظم شمردند از وجوه

پر زاندازه گدشتند از عتوّ
هست روز موت آن یا روز حشر
قصد ما کردیم اندروی نشان
بهترند آن روز یاران بهشت

مرعتوّی اکبر از حدّ عتوّ
نیست مژده کافران را روز شر
سوی آن کردار خوب کافران
از مکان مستقر در سرنوشت
هم فرستاده شوند از شدگان

یادکن روزی که بند آزمان
می‌نگویند آن ملایک برشما
پس بگردانیم آن را ذره‌ها
یادکن روزیکه شکافد عجب
سخت بفرستاده شد در آزمان

مشرکان از شکارا بالعیان
حجر محجور است یعنی ناروا
که پراکنده بود اندر سما
آسمانها از غمام اندر سبب

اَلْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمٰنِ وَ كَانَ يَوْماً عَلَى الْكَافِرِينَ عَسِيراً ٢٩ وَ يَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلٰى

پادشاهی روز چنین حق است مر خدای بخشاینده را و باشد روزی بر کافران دشوار و روزیکه بدندان میگزد ظالم بر

يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلاً ٣٠ يَا وَيْلَتٰى لَيْتَنِي لَمْ اَتَّخِذْ فُلَاناً خَلِيلاً ٣١ لَقَدْ

دو دستش میگوید ایکاش فرا گرفته بودم با رسول راه را ای وای کاش فرا نگرفته بودم فلانرا دوست بتحقیق

اَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ اِذْ جَاۤءَنِي وَ كَانَ الشَّيْطَانُ لِلْاِنْسَانِ خَذُولاً ٣٢ وَ قَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ

گمراه کرد مرا از ذکر بعد از آنکه آمد مرا و باشد دیو مر انسان را واگذارنده و گفت آن رسول ای پروردگار من

اِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هٰذَا الْقُرْاٰنَ مَهْجُوراً ٣٣ وَ كَذٰلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوّاً مِنَ الْمُجْرِمِينَ

بدرستیکه قوم من گرفتند این قرآن را مهجور و همچنین گردانیدیم برای هر نبی دشمنی را از گناهکاران

وَ كَفٰى بِرَبِّكَ هَادِياً وَ نَصِيراً ٣٤

و بس باشد پروردگار تو راه نماینده و یاری دهنده

ثابت آنروز است شاهی بر خدا
صعب بر کفار آن روز جزای
گوید ای کاش آنکه از راه قبول
مگرفتمی من طریقی با رسول
من ای یعنی که از پیغمبرم
گشت مانع کرد تاریک اخترم
ذکر حق را زان سپس کاید بمن
برد از یادم همانا اهرمن
گفت با گوید نبی کای رب من
قوم من هذیان گرفتند این سخن
بس بود پروردگارت هادی او

یادکن روزی که استمکار زد
دستهای خود بدندان میگزد
وای بر من کاش نگرفتم بدوست
آنکه موجب بر عذابم مهر اوست
کرد گمراه او مرا ور ذکر حق
داشت باز اینک سازم مستحق
زانکه شیطانست بر آدم خذول
واگذارد چونکه زد راه آن فضول
ما بگردانیدیم اینسان هر زمان
هر نبی را دشمنی از مجرمان
دوست را نصرت دهنده بر عدو

وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْاٰنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذٰلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَ رَتَّلْنَاهُ

و گفتند آنانکه کافر شدند چرا فرو فرستاده نشد بر او قرآن همه یکدفعه و همچنین تا ثابت داریم بآن دل ترا و بآئی فرستادیمش

تَرْتِيلاً ٣٥ وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ اِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَ اَحْسَنَ تَفْسِيراً ٣٦ اَلَّذِينَ يُحْشَرُونَ عَلٰى وُجُوهِهِمْ

بتأنی فرستادنی و نیاوردند ترا مثلی مگر آنکه آوردیم ترا حق و خوبتر از راه بیان آنانکه حشر کرده شوند بر روهاشان

اِلٰى جَهَنَّمَ اُولٰۤئِكَ شَرٌّ مَكَاناً وَ اَضَلُّ سَبِيلاً ٣٧

سوی دوزخ آنها را بدتر بدار جهة جای و گمراه تر بدار جهة راه

هم بگفتند از ره انکار از خطاب
هرنبی نازل نگردد این کتاب
هم شود باعث بسکون فؤاد
در توهم گردد بصیرتها زیاد
این تجدد خاص این پیغمبر است
در خصوصیت دلیل دیگر است
یا فرستد دمبدم بر وی پیام
که چنین گن یا چنان در انتظام
گفت فارو حق بوجه احسنی
بر تو خواندیم آن بیابی خواندنی
حرکه ما آریم بر وجه صریح
آن جوابی کوست بر حق و صحیح
مشرك آنانند کز روها شوند
بر جهنم حشر ور سر میروند

مختلف کردیم نازل این چنین
تا شود قلب تو ثابت در یقین
زانکه در تجدید وحی از کردگار
دل بهر روزی ز نو یابد قرار
گر که شاهی یا امیری مؤتمن
راز گوید روز و شب در انجمن
این دلیل ار بری باشد بر آن
که رسد حکمی بسویش یکزمان
ناورند از بهر قدحت آن مثال
که بود مشکل جوابش در مقال
بهر رد قول ایشان اظهر است
ور ره بینش بسی نیکوتر است
بدترند آن قوم اندروی مکان
هم ز روی راه گمره‌تر عیان

وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَ جَعَلْنَا مَعَهُ أَخَاهُ هٰرُونَ وَزِيراً ٣٨ فَقُلْنَا اذْهَبَا إِلَى الْقَوْمِ الَّذِينَ

وبتحقیق دادیم موسی را توراة وگردانیدیم با او برادرش هارون را وزیر پس گفتیم بروید شما دو تا بسوی آن قومی که

كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَدَمَّرْنَاهُمْ تَدْمِيراً ٣٩ وَ قَوْمَ نُوحٍ لَمَّا كَذَّبُوا الرُّسُلَ أَغْرَقْنَاهُمْ وَ جَعَلْنَاهُمْ لِلنَّاسِ

تکذیب کردند آیتهای ما را پس هلاک کردیم ایشان را هلاک کردنی و قوم نوح چون تکذیب کردند پیغمبران را غرق کردیم ایشان و گردانیدیم ایشان را برای مردمان

آيَةً وَ أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ عَذَاباً أَلِيماً ٤٠ وَ عَاداً وَ ثَمُودَ وَ أَصْحَابَ الرَّسِّ وَ قُرُوناً بَيْنَ ذٰلِكَ كَثِيراً

آیتی وآماده ساختیم برای ستمکاران عذابی دردناک وعاد را وثمود را واصحاب رس را وقرنهای میان آن را بسیار

٤١ وَ كُلّاً ضَرَبْنَا لَهُ الْأَمْثَالَ وَ كُلّاً تَبَّرْنَا تَتْبِيراً ٤٢ وَ لَقَدْ أَتَوْا عَلَى الْقَرْيَةِ الَّتِي أُمْطِرَتْ

وهمه را زدیم برای آن مثلها وهمه را نیست کردیم نیست کردنی وبتحقیق گذشتند بر دیهی که باران بیده شد

مَطَرَ السَّوْءِ أَفَلَمْ يَكُونُوا يَرَوْنَهَا بَلْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ نُشُوراً ٤٣ وَ إِذَا رَأَوْكَ إِنْ يَتَّخِذُونَكَ

باران بد آیا پس نبودند که میدیدند آن را بلکه بودند که امید نداشتند حشر را وچون ببینند ترا نمیگیرند ترا

إِلَّا هُزُواً أَهٰذَا الَّذِي بَعَثَ اللّٰهُ رَسُولاً ٤٤ إِنْ كَادَ لَيُضِلُّنَا عَنْ آلِهَتِنَا لَوْلَا أَنْ صَبَرْنَا عَلَيْهَا

مگر باستهزا آیا اینست آنکه برانگیخت خدا رسول بدرستیکه نزدیک بود که هر آینه گمراه سازد ما را از معبودان ما اگر نه آن بود که صبر کرده بودیم

وَ سَوْفَ يَعْلَمُونَ حِينَ يَرَوْنَ الْعَذَابَ مَنْ أَضَلُّ سَبِيلاً ٤٥ أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلٰهَهُ هَوَاهُ أَفَأَنْتَ

بر آنها و زود باشد که بدانند وقتیکه ببینند عذاب را که کیست گمراه تر در راه آیا دیدی آنکه گرفت الهش را خواهش نفس خود را پس تو

تَكُونُ عَلَيْهِ وَكِيلاً ٤٦ أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ

باشی بر او وکیل یا پنداری که بیشتر ایشان می شنوند یا می یابند بعقل نیستند ایشان مگر مثل چهارپایان بلکه

هُمْ أَضَلُّ سَبِيلاً ٤٧

ایشان گمگشته ترند در راه

ما یقین دادیم موسی را کتاب
پس بگفتیم این زمان باید روید
وانددند آن قوم سر رایشان نگاه
غرقشان کردیم و گردانیدیم بار
همچنین عاد و ثمود و قوم رس

بار او کردیم هرون را شتاب
سوی قوم قبطیان سخت و شدید
پس نمودیم آن جماعت را تباه
بهر مردم آیت ایشان را شمار
قرنها که بودشان مابین پس
هم زدیم از بهر هریک ما مثل

تا که باشد یار او و رازدارها
آنچنان قومی که بر آیات ما
هم گروه نوح را از حرب و کل
ظالمان را شد مهیا در هلاک
پیششان یعنی ز اهل قرنها
بست فرمودیمشان اندر محل

هم برادر هم ممد در کارها
کرده تکذیب و بروبند از ولا
چونکه بنمودند تکذیب رسل
در جهان از ما عذابی دردناک
پس شکستیم درهر قرن ما

در بیان باریدن سنگ بر اهل سدوم

آمدند افزون قریش اندر دهی
که بر آن بارید باران ناگهی

باران بد سنگ یعنی ز آسمان
یعنی از چشم بصر نی چشم دل
چون نورا نیستند لیکن بد حد
بود نزدیک اینکه بر ناگاهمان
زود دانند این چو بینند آن عذاب
پس تو باشی خود بر او آیا وکیل

وان بداهل سدوم اندر نشان
می ندیدند آن مکان را متصل
هر کسی کوراست درخور رنج شدند
از خدایان سازد او گمراهمان
کیست گمره‌تر ذره در انتساب
تا نعمش بار داری از سبیل
نیستند الا چو انعام این گروه

پس نبودند آنکه آیا در مرور
بی‌توقع بلکه بودند از نشور
کاین بود آنکس که گشت از حق رسول
گرنه آن بودیکه صبر ما بر آن
دیدی آیا آنکه بگرفت او اله
بل تو پنداریکه ایشان بشنوند
بل بتر از چارپایان از وجوه

بنگریدند آن بلکه دیدند از قصور
زان ندیدند آن زچشم عقل و نور
می‌برانگیزاند حقش در نزول
کردمان ثابت بوجه امتحان
مرهوای خویش را بی‌اشتباه
قول حق را بی‌عقل میکنند

أَلَمْ تَرَ إِلَىٰ رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا ٤٨ ثُمَّ

آیا ندیدی بسوی پروردگارت که چگونه بگسترانید سایه را و اگر خواسته بود هر آینه گردانیده بود آنرا ساکن پس گردانیدیم آفتاب را بر آن دلیل پس

قَبَضْنَاهُ إِلَيْنَا قَبْضًا يَسِيرًا ٤٩ وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِبَاسًا وَالنَّوْمَ سُبَاتًا وَجَعَلَ النَّهَارَ نُشُورًا

فرا گرفتیم آنرا بسوی خود فرا گرفتنی آسان و اوست آنکه گردانید برای شما شب را پوشش و خواب را آسایش و گردانید روز را برانگیختن

٥٠ وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا ٥١ لِنُحْيِيَ

و اوست آنکه فرستاد بادها را بشارت‌دهنده پیش رحمتش و فرو فرستادیم از آسمان آبی پاک‌گرداننده تا احیا کنیم

بِهِ بَلْدَةً مَيْتًا وَنُسْقِيَهُ مِمَّا خَلَقْنَا أَنْعَامًا وَأَنَاسِيَّ كَثِيرًا ٥٢ وَلَقَدْ صَرَّفْنَاهُ بَيْنَهُمْ لِيَذَّكَّرُوا

بآن بلده مرده را و بنوشانیم از آنچه آفریدیم چهارپایان را و مردمان بسیار و بحقیقت مکرر گردانیدیم آنرا میانشان تا پند گیرند

فَأَبَىٰ أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا ٥٣ وَلَوْ شِئْنَا لَبَعَثْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ نَذِيرًا ٥٤

پس ابا نمودند اکثر مردمان مگر ناسپاسی را و اگر خواسته بودیم هر آینه برانگیخته بودیم در هر قریه بیم‌دهنده‌ای را

می‌ندیدی خود بوای صاحب‌نظر / هیچ آن صنع آن رب البشر // که چگونه گسترانید سایه را / خواستی ور ساکنش کردی بجا
شمس را کردیم بر ظل پس دلیل / پس گرفتیم آن بخود از رای جلیل // مر ورا نگرفتنی آسان و سهل / روشنست این نزد عقل بی‌زجهل
هست تحقیق اندرین آیت بجا / تا بدانی اصل شمس و سایه را // هست ماهیات اشیا بر سبق / هم حقیقتهای اعیان ظل حق
وصف دانائی هستی مطلق / مر وجود مطلق اعنی بی‌غلط // مدتش اظهارش بود بر اسم نور / آن وجود خارجی اندر ظهور
پس باو ظاهر شد اشیاء هرچه بود / بار از کتم عدم هم در نمود // سوی هستی اضافی ز اقتضا / باشد از معلومت آن روشن‌فضا
خواست ور ساکن نگرداندیش هم / ساختیش اعنی که ماند در عدم // وان جزائه هستی آمد در حساب / لوح محفوظست و هم ام‌الکتاب
ثابت اندر وی وجود کل شیء / نیست خود صرف عدم یعنی که وی // شمس را فرمود بر وجه جلی / ما نگردانیدیم بر سایه دلیل
عقل باشد قصد اینجا زآفتاب / سایه را از وی شناسی بیحجاب // سایه بود بر بقایش متصل / عاشقی را رو بفهم از نور دل
اوست آنکس که گردانید از اساس / بر شما تاریکی شب را لباس // هم براهم راحت و آسایشی / روز و انشرا ز پی آرایشی
تا برانگیزنده شو یعنی که حق / بهر تحصیل معاش از حمق و دلق // اوست آنکس که فرستاد از اثر / باد را مژده دهنده بر مطر
پیش از آنکه رحمتش بارد نزول / نفحهٔ رحمانی اعنی در نزول // زآسمان آبی فرستادیم پاک / زنده تا از وی کنیم این مرده‌خاک
بلدهٔ میت زمینی دان که آن / گشته خشک اندر زمستان و خزان // تا شود سیراب از آن انعام و ناس / کافریدستیم بسیار از اناس
می‌بگردانیدیم آن بر مردمان / ما مطر را بند تا گیرند از آن // با مکرر ذکر آن کردیم چند / در کتاب از آنکه تا گیرند پند
پس ابا کردند بسیاری ز ناس / چون ببند ایشان نعمت ناسپاس // خواسته‌ایم از مشیت میساختیم / ما رسولی در هر آن ده بهریم
بیم ده یعنی بخلق آن همه // تا بدعوت در ره آید آن رمه

فَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَجَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا ٥٥ وَهُوَ الَّذِي مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ هَٰذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ

پس اطاعت مکن کافران را و جهاد کن با ایشان بقرآن جهادی بزرگ و اوست که بهم آمیخت دو دریا را این شیرینست بسیار شیرین

وَهَٰذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَجَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخًا وَحِجْرًا مَحْجُورًا ٥٦

و این شوریست بسیار شور و گردانید میانشان حایلی و مانعی صاحب منع

پس مبر فرمان کفار و جهاد / کن بقرآن احتجاج اعنی زیاد // اوست آنکس که بهم بگذاشت باز / هردو بحر شور و شیرین را بساز
آب آن یک عذب و خوب و خوشگوار / وین یک آبش شور و تلخ و بمعار // برزخی مابینشان که شد حرام / هردو را درهم شدن در انتظام

وَ هُوَ الَّذِی خَلَقَ مِنَ الْمٰاۤءِ بَشَراً فَجَعَلَهُ نَسَباً وَ صِهْراً وَ کٰانَ رَبُّكَ قَدِیراً ٥٧ وَ یَعْبُدُونَ

واوست آنکه آفرید از آب انسانرا پس گردانیدش نژادی و پیوندی و باشد پروردگار تو توانا و میپرستند

مِنْ دُونِ اللهِ مٰالٰا یَنْفَعُهُمْ وَلٰا یَضُرُّهُمْ وَ کٰانَ الْکٰافِرُ عَلٰی رَبِّهِ ظَهِیراً ٥٨

از غیر خدا آنچه را نه منفعت میدهد ایشانرا و نه مضرت میرساند ایشانرا و باشد کافر بر پروردگارش همپشت

تعبیر نمودن نژاد و صهر بعلی و فاطمه علیهما السلام

اوست آنکس کافرید آدم ز آب / پس نمودش ذی نژاد از انتساب
پس توانا باشد آن پروردگار / بر هر آنکاری که خواهد ز اختیار
اهل تفسیرند بر این و اهل فن / کامد این آیت بشأن این دو تن
در جهت داماد و بر ایشان نژاد / رحمت حق دمبدم افزوده باد
یارب افزون کن بما عرفانشان / حق نسل پاک و فرزندانشان
پر ز تفسیر گردانم ورق / می پرستند ایشان دون حق
کافران باشند همیشه از تمام

صاحب پیوند و پشت اندر ظهور / کرد اورا از اناث و از ذکور
از نژاد و صهر اندر ترجمه / هست مقصود از علی و فاطمه
چونکه شد تزویج حیدر با رسول / نازل این آیت ز حق شد بر رسول
هست بس پروردگار ما قدیر / که بر ایشان بخشد این پر توقیر
هم چنانکه نورشان گردی زیاد / هرچه حاجش خواستند اهل عباد
آنچه ندهد هیچشان سود و زیان / گر که پرستند با نی مردمان
خود داور ماست رب الانام

وَ مٰا اَرْسَلْنٰاكَ اِلّٰا مُبَشِّراً وَ نَذِیراً ٥٩ قُلْ مٰا اَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ مِنْ اَجْرٍ اِلّٰا مَنْ شٰاۤءَ اَنْ یَتَّخِذَ

و نفرستادیم ترا مگر مژده دهنده و بیم کننده بگو نمیخواهم از شما بر آن هیچ مزدی جز آنکه خواست که فرا گیرد

اِلٰی رَبِّهِ سَبِیلاً ٦٠ وَ تَوَکَّلْ عَلَی الْحَیِّ الَّذِی لٰا یَمُوتُ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِهِ وَ کَفٰی بِهِ بِذُنُوبِ

بسوی پروردگارش راهی و توکل کن بر خدای زنده که نمیرد و تسبیح گوی بحمدش و بس باشد او بگناهان

عِبٰادِهِ خَبِیراً اَلَّذِی خَلَقَ السَّمٰوٰاتِ وَ الْاَرْضَ وَ مٰا بَیْنَهُمٰا فِی سِتَّةِ اَیّٰامٍ ثُمَّ اسْتَوٰی عَلَی الْعَرْشِ

بندگانش آگاه آنکه آفرید آسمانها و زمین را و آنچه میان آن دو است در شش روز پس مستوی شد بر عرش

اَلرَّحْمٰنُ فَاسْئَلْ بِهِ خَبِیراً ٦١ وَ اِذٰا قِیلَ لَهُمُ اسْجُدُوا لِلرَّحْمٰنِ قٰالُوا وَ مَا الرَّحْمٰنُ اَنَسْجُدُ لِمٰا

پس بپرس از آن آگاهی را و چون گفته شود مر ایشانرا که سجده کنید مر خدای بخشاینده را گویند و چیست رحمن آیا سجده کنیم مر آنچه

تَأْمُرُنٰا وَ زٰادَهُمْ نُفُوراً ٦٢ تَبٰارَكَ الَّذِی جَعَلَ فِی السَّمٰاۤءِ بُرُوجاً وَ جَعَلَ فِیهٰا سِرٰاجاً

میفرمائی ما را و افزود ایشانرا رمیدن افزون آمد آنکه گردانید در آسمان برجها و گردانید در آنها چراغی

وَ قَمَراً مُنِیراً ٦٣ وَ هُوَ الَّذِی جَعَلَ اللَّیْلَ وَ النَّهٰارَ خِلْفَةً لِمَنْ اَرٰادَ اَنْ یَذَّکَّرَ اَوْ اَرٰادَ شُکُوراً

و ماهی نور دهنده و اوست که گردانید شب و روز را از پی هم آینده برای آنکه خواست که پند گیرد یا خواست شکر گذاریرا

٦٤ وَ عِبٰادُ الرَّحْمٰنِ الَّذِینَ یَمْشُونَ عَلَی الْاَرْضِ هَوْناً وَ اِذٰا خٰاطَبَهُمُ الْجٰاهِلُونَ قٰالُوا سَلٰاماً

و بندگان خدای بخشنده آنانکه میروند بر زمین بآرام و آهستگی و چون خطاب کنند ایشانرا نادانان گویند سلامی

٦٥ وَ الَّذِینَ یَبِیتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّداً وَ قِیٰاماً ٦٦

و آنانکه شب بروز میآرند برای پروردگارشان سجده کنندگان و بر پای ایستادگان

نی فرستادیم ای کامل رشاد — جزمبشرهم نذیرت بر عباد
جزبکردار آنکسی کرآگهی — حواست گیرد سوی رب خودرهی
کن توکل پس بحی لایموت — کوست برتر ازدلیل و ازثبوت
معنی سبح بحمده باشد این — که بتنزیهش سپاس آور قرین
اوپسندیده است وکافی نا گزیر — برذنوب بندگان خود خبیر
خلق فرمود اوبشش روزارشان — شرح آن گفتیم زین پیش ازبیان
امرش اشیارا گرفت اعنی فرو — تا نحسد موئی الا رامر او
ورکه خوانی قلب احمد اولی است — عرش را که حق بر آن مستولی است
یا بپرس ازمعنی رحمن که او — نسبتش چبود بعرش از جستجو
چون شود گفته برایشان که کنید — سجده رحمن را زروی عقل ودید
که توفرمائی بما امر از ستم — پس زایمانشان شود افزوده دم
هم بگردانید اندر وی سراج — مهر روشن ماه تابان در رواج
بهر آنکو خواهد او آرد بیاد — امر خودرا یا کند شکر از نهاد
جاهلان آیندشان چون درخطاب — با سلامتشان دهند آنها جواب
کو بتبلیغ رسالت در حرا — می نخواهم اجر ومزدی از شما
مزدم اعنی طاعت اهل الله است — که دل از ایمان حقشان آگه است
هم زنقصانش بپا کی کن تویاد — هم دل ازحمدش نما پیوسته شاد
حمد کن یعنی چنانش در نعم — که بدانی برتراست ازکیف وکم
آن خدائی کافرید ارض وسما — وانچه باشد درمیانشان زاقتضا
گشت مستولی بعرش آنگاه باز — زان محیط آمد براشیا از امتیاز
عرش رحمن گشت یعنی استوار — رحمت رحمانیش برحق بیار
پس بپرس ازآنکه میباشد خبیر — هرچه خواهی ازحقایق درضمیر
یا بپرس از خلقت ارض وسما — یا ششش روز ازچه کرد آنرا بنا
می بگویند اینکه رحمن چیست باز — سجده چیزیرا کنیم آیا بساز
ازحمد است وبزرگ آنکو نمود — برجها درآسمان خلق ازحدود
اوست آنکو کرد خلق روز وشب — برخلاف یکدگر اندر طلب
بندهٔ رحمن کسی باشد بعرض — کز تواضع میرود برروی ارض
وانکسانکه شب بروز آرند رود — رب خودرا در قیام و درقعود

وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا وَ

وآنانکه میگویند پروردگارما بگردان ازما عذاب دوزخ رابدرستیکه عذابش باشد لازم بدرستیکه آن بداست ازراه قرارگاه و

مُقَامًا ٦٧ وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَٰلِكَ قَوَامًا ٦٨ وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ

مقام وآنانکه چون انفاق کنند اسراف ننمایند وتنگ نگیرند وباشد میان آن اعتدالی وآنانکه نمیخوانند

مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ

با خدا الهی دیگررا ونمیکشند تنی راکه حرام گرداند خدامگر بحق وزنا نمیکنند وکسیکه میکند

ذَٰلِكَ يَلْقَ أَثَامًا ٦٩ يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا ٧٠ إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ

آنرا میابد عقوبت را مضاعف میکنند مراورا درعذاب روزقیامت وجاوید میباشد درآن خوار مگر آنکه بازگشت نمود وگروید

وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ٧١

وکردکارشایسته را پس آنها بدل میکند خدا بدیهاشان را بخوبیها وباشد خدا آمرزندهٔ مهربان

وانکسانکه میگویند ای خدا — رنج دوزخ را بگردان تو زما
وانکسانکه وقت انفاق ازدرك — نه کنند اسراف و نه گیرند تنك
وانکسانکه مینخوانند از ابر — با خدای خود خدایان دگر
نه کشند ایشان زنا ورکس کند — آنچه شد ذکر ازجزا بروی رسد
جزکه آرد بازگشت و بگرود — کارها شایسته و نیکو کند
کاوست آمرزنده وبس مهربان
زانکه دوزخ مرعذابش دائمست — مستقری بد مقامی زشت و پست
ایستاده باشد آن انفاقشان — بی قصور و هم اسراف ازشان
نه کشند آن نفس را کزحق حرام — قتل اوشد جز بحق در انتقام
باشدش درحشر دوچندان عذاب — جاودان درخواری ورنج وعقاب
آنگروه را پس خدا سازد بدل — مربدیهاشان بنیکی در عمل
بخشد از رحمت گناه بندگان

وَمَنْ تَابَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا ٧٢ وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا

وآنکه توبه نمود وکردکارنیکی پس بدرستیکه او بازگشت مینماید بسوی خدا بازگشتنی وآنانکه حاضر نمیشوند باطل را وچون بگذرند

بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا ٧٣ وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمًّا وَعُمْيَانًا ٧٤

بلغو بگذرند کریمان وآنانکه چون پندداده شوند بآیتهای پروردگارشان بروی نیفتند برآنها کران وکوران

وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا ٧٥

وآنانکه میگویند پروردگارما ببخش مارا از جفتهامان وفرزندانمان آسایش چشمها وبگردان مارا برای پرهزکاران پیشوا

أُولَٰئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَيُلَقَّوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَسَلَامًا ٧٦ خَالِدِينَ فِيهَا حَسُنَتْ مُسْتَقَرًّا

آنها جزا داده میشوند درجه بلند بسبب آنچه صبر کردند وپرسانیده میشوند درآن دعای خیر وسلام را جاودانند درآن خوبست از راه آرامگاه

وَمُقَامًا ٧٧ قُلْ مَا يَعْبَأُ بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا

ومقام بگو چه کنند وچه وزن وقدر نهد شما را پروردگار ما اگر نباشد دعای شما پس بتحقیق تکذیب کردید پس زودی میشود لازم

واکه توبه کرد وشد بسوده کار / پس نگردد باز سوی کردگار
واکسانکه بر گواهی دروغ / حضر ایشان میکردند ازفروغ
نگذرند ابای نداسان که کرم / نگذرد بر جمع از دال لئیم
لم بحروان فمند اعی برو / همچو کوران وکران در جستجو
تا بود آن روشنی چشم ما / سازمان بر متقین هم پیشوا
یعنی ازپاداش صبراندرسرشت / غرفها یابند عالی در بهشت
جاودانند اندران نیکوغرف / از مقر و ازمقام اندر شرف
یعنی از اورا نپرسند بار / نیست قدری همچنان در اعتبار
رود پس باشد که گردد درجزا

بازگشتی باشدش او پس نکو / بر جزای توبه که آورد او
حو نکه بر لغو آجماعت بگذرند / حاصل ازمرّوا کراما میبرند
وانکسانکه یادکرده چون شوند / بر آیتهای رب از روی پند
وانکه میگویند ای پروردگار / از زنان مارا ببخش اولادویار
آنگروه پاداش داده میشوند / غرفه را ازصبرچون آسوروند
هم عطا داده شوند ایشان نیز / سوی جنت بر تحیت برسلام
کی نهد رنج حضوری برشما / گرنباشد طاعت او یا دعا
پس شما کردید تکذیب ارکرند / برشما کردیم آنچه اردین پسند
آن ملازم یا که لازم برشما

سورة الشُّعَرَاءِ مِائَتَانِ وَثَمَانٍ وَعِشْرُونَ آيَةً وَهِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشندهٔ مهربان

طسم تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ ٢ لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ ٣ إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ

این آیتهای کتاب واضح کننده است شاید که تو باشی هلاک کننده وجودت را از برآنکه نشوند مؤمنان اگرخواهیم فروفرستیم

عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ ٤ وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ مِنَ الرَّحْمَٰنِ مُحْدَثٍ

برایشان از آسمان آیتی پس گردد گردنهاشان مرآنرا خضوع کنندگان ونمی آید ایشانرا هیچ ذکری ازخدای بخشنده نوپدید آورده

إِلَّا كَانُوا عَنْهُ مُعْرِضِينَ ٥ فَقَدْ كَذَّبُوا فَسَيَأْتِيهِمْ أَنْبَاءُ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ٦ أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى

شده مگر آنکه باشند ازآن روی گردانندگان پس بتحقیق تکذیب نمودند پس زود باشد که بیاید ایشان را اخبار آنچه بودند بآن استهزا میکردند آیا ندیدند سوی

الْأَرْضِ كَمْ أَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ ٧ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ

زمین که چندان رویانیدیم درآن از هرصنفی نیکو بدرستیکه درآن هرآینه آیتی است ونباشد اکثرشان گروندگان

٨ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ٩

وبدرستیکه پروردگار تو هرآینه اوست غالب مهربان

بعد بسم الله رحمن الرحیم / میسمایم شرح طا وسین و میم
میم یعنی آن محیط مقتدر / هست مالك بر تمام جهر و سر
میم اشارت جز منزل هیچ نیست / یا مشاهد کو بمنزل منتهی است
نفس خودرا توکنی شاید تلف / پس زحال مشرکان داری اسف
ما فرستیم آیتی ازآسمان / گرکه خواهیم ازپی الحائشان
ناید ایشانرا ز رحمن بر مزید / وعظ و پندی هیچ کان باشد جدید
زود باشد پس که آیدشان خبر / آنچه را کردند استهزا بسر
از هران صنفی پسندیده گیاه / پس علامتها دراین هست از اله
دریقین پروردگارت غالب است

طا اشارت سوی طاهر شد نماه / سین مشیر آمد بساتر یاسلام
طاست یا برطالبان ره مشیر / سین بسیر سالکان مستنیر
اینست زآیتهای این روشن کتاب / تا شود معلوم از فصل الخطاب
اینست افسوسی که ازروی یقین / چون نباشند ایشان مؤمنین
آیتی کاعناقشان اندر وقوع / اوفتد برزیر او زروی خضوع
حرکه میباشند روگردان ازآن / پس دروغ آنرا شمارند ازگمان
منکران حشر آیا ننگرند / در زمین کزآن برویانیم حد
اکثری زایشان نیند از مؤمنین / تاوجود آن شهود مستبین
دراموز ومهربان برطالب است

وَ اِذْ نادٰي رَبُّكَ مُوسٰى اَنِ ائْتِ الْقَوْمَ الظّالِمينَ ١٠ قَوْمَ فِرْعَوْنَ اَلا يَتَّقُونَ ١١ قالَ رَبِّ اِنّي

وهنگامیکه ندا کرد پروردگار تو موسی را که برو بسوی گروه ستمکاران قوم فرعون آیا نمی‌پرهیزند گفت پروردگارمن بدرستیکه

اَخافُ اَنْ يُكَذِّبُونِ ١٢ وَ يَضيقُ صَدْري وَلا يَنْطَلِقُ لِساني فَاَرْسِلْ اِلٰى هٰرُونَ ١٣ وَلَهُمْ عَلَيَّ

میترسم که تکذیب کنندمرا وتنگ میشود سینه‌ام ونمی‌گشاید زبانم پس بفرست بسوی هرون ومرایشانراست بر من

ذَنْبٌ فَاَخافُ اَنْ يَقْتُلُونِ ١٤ قالَ كَلّا فَاذْهَبا بِآياتِنا اِنّا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ ١٥ فَأْتِيا فِرْعَوْنَ فَقُولا

گناهی پس میترسم که بکشندمرا گفت نه چنین است پس بروید شما دو تا با آیتهای ما بدرستیکه مائیم با شما شنوندگان پس آمدید فرعون را پس گوئید

اِنّا رَسُولُ رَبِّ الْعالَمينَ ١٦ اَنْ اَرْسِلْ مَعَنا بَني اِسْرائيلَ ١٧

که مائیم رسول پروردگار جهانیان که بفرست باما بنی اسرائیل را

در بیان خواستن موسی علیه السلام هرون را بیاری خود

یادکن فرمود موسی را ندا / چون بنزدیك شجر رب الوری
گفت من میترسم ای پروردگار / که ندارندم بگفتار استوار
پس بهرون کن روان جبریل نیك / در نبوت تا شود بامن شریك
قال کلا فاذهبا بآیاتنا / مستمع مائیم آنجا با شما
نیست ازما هیچ بیمی در نهان / غالب آرم هردورا بر قبطیان
نك فرست ازحکم رب العالمین / آل اسرائیل را با ما یقین

که توجه کن بقوم ظالمین / قبطیان کایا نترسند از یقین
سینه‌ام تنگ آید از تکذیبشان / هم نگشاید مرا عقدهٔ زبان
جرمی ایشانراست زمن بی غرض / ترسم از آنکه کشندم درعوض
هردو با اعجاز ما آنسو روید / با شمایم من بهرگفت و شنید
مرفرعون اندر آئید آن نفس / ما رسولیم از خدا گوئید پس
تا بریم آنقوم را ازاین مکان / در فلسطین مسکن آبائشان

قالَ اَلَمْ نُرَبِّكَ فينا وَليداً وَلَبِثْتَ فينا مِنْ عُمُرِكَ سِنينَ ١٨ وَفَعَلْتَ فَعْلَتَكَ الَّتي فَعَلْتَ وَ

گفت آیا پروردیم ترا درمیان خود کودك وماندی کدران درمیان ما ازعمرت سالها وکردی کردهٔ ترا که کردی و

اَنْتَ مِنَ الْكافِرينَ ١٩ قالَ فَعَلْتُها اِذاً وَاَنَا مِنَ الضّالّينَ ٢٠ فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ

توئی از ناسپاسان گفت کردم آنرا آنگاه ومن بودم از گمراهان پس گریختم از شما چون ترسیدم از شما پس بخشید

لي رَبّي حُكْماً وَ جَعَلَني مِنَ الْمُرْسَلينَ ٢١ وَ تِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّها عَلَيَّ اَنْ عَبَّدْتَ بَني اِسْرائيلَ

مرا پروردگارم حکم وگردانیدمرا از مرسلان واین نعمتی است که منت مینهی آنرا بر من که بنده گردانیدی بنی اسرائیل را

٢٢ قالَ فِرْعَوْنُ وَ ما رَبُّ الْعالَمينَ ٢٣

گفت فرعون وچیست پروردگار جهانیان

در بیان آمدن موسی علیه السلام بدر خانه فرعون وسؤال و جواب ایشان

موسی و هرون راهی ارجمند
دید موسی را چو اودردم شناخت
سالها اندر سرای ما درنك
خود توئی از اسپاسان بر نعم
قبل او بد در حقیقت برصواب
یا که گمره بودم اعنی بی خبر
پس من بخشید رام بعدازآن
نعمتی کزوی نهی منت بمن
خوارشان کردی وکندی در بعث
گر نیکی کردی بوتعبد ار جفا
آنچه اسرد بورمن ممتاست
یاد آری نیکئی کان شد بدی
مال ما نگرفتی آنچه بود بو
کی تو بودستی مربی مرمرا
آنکه نگرفتی تو بهرم دایهٔ
حق آنکه بودهام درخانهات
چون جواب خویش فرعون شنید

چونکه بردرگاه فرعون آمدند
زانکه اورا روزگاری مینواخت
کردی اندرعمر وپس رمی بنلك
کافری کردی جور آئین ستم
گرچه سودآن خطا برشح وشاب
زانکه از مشتی بمیرد جانور
حکم وگرداندم ز مفرستادهگان
زان سبب بدکه گرمی ارمحن
کشتی اولاد سبین بی سبب
ار رجال و ارنسا قوم مرا
بیست نعمت بلکه رنج و قمت است
وزجنایتهای خود غافلشدی
پس بجرح صاحبش کردی دو جو
مال خود خوردم بخانهٔ دیگرا
مادر من بود بی همسایهٔ
میدرم برگلش ار ویرانهات
راچه بروی طعن مزد زوشنید

مدتی بگذشت تا فرعون دون
گفت آیا من بپروردم کجا
کردی را کردی ارروی فتن
گفت موسی کردم آن قتل آنزمان
قتل اوهم قصد من اصلا نبود
از شما بگریختم پس لاکلام
داد یعنی علم وفهم و حکمتم
آل اسرائیل را بر بندگی
زان مرا حق درسرای توفکند
مرمرا کردند قومم تربیت
قوم من کردی دلیل ار نقمتی
کان بود تعبید اسرائیلیان
می بود ارحسن ذات وگوهرم
هم نه ار پستان بدخوردم لبن
اقدرهم حق بو آرم بجا
بربهای کهمات بدهم بوی
گفت برگو چیست رب العالمین

کشت آنکه خواندشان اندر درون
در میان خود بفرزندی تورا
کشتی آن قبطی که بد خباز من
که بدم درزعم تو از گمرهان
بل زدم مشتی ومردآن بیوجود
زانکه ترسیدم زقتل و انتقام
پس فرستاد اینچنین بر دعوتم
کردی اخذ مالشان در زندگی
در تلافی تا زمن یابی گزند
برتوکی محتاج بودم زین جهت
پس نهی منت بمن در نعمتی
هیچ ناری رانچه کردی در بیان
کس مربی برمن الا مادرم
ناکه شرك آرم بذات ذوالمنن
که شوی خواهم زکفر وکین رها
حق دیگر نیست برمن جوی
که تو زو پیغمبری دراین زمین

قَالَ رَبُّ السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ وَمٰا بَيْنَهُمٰا اِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ ٢٤ قَالَ لِمَنْ حَوْلَهُ اَلَا تَسْتَمِعُونَ

گفت پروردگار آسمانها وزمین وآنچه میان آنهاست اگرهستید یقین کنندگان گفت مرآنانراکه بودند پیرامونش آیا نمی شنوید

٢٥ قَالَ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبٰائِكُمُ الْاَوَّلِينَ ٢٦ قَالَ اِنَّ رَسُولَكُمُ الَّذِى اُرْسِلَ اِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ

گفت پروردگارشما وپروردگار پدران شما که پیشینیانند گفت بدرستیکه رسول شما که فرستاده شده بسوی شما هرآینه دیوانه است

٢٧ قَالَ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَمٰا بَيْنَهُمٰا اِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ ٢٨ قَالَ لَئِنِ اتَّخَذْتَ اِلٰهاً

گفت پروردگار مشرق ومغرب وآنچه در میان آن دوست اگرهستید که دریابید بعقل گفت هرآینه اگر فرا گرفتی الهی

غَيْرِى لَاَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ ٢٩ قَالَ اَوَلَوْ جِئْتُكَ بِشَيْءٍ مُبِينٍ ٣٠ قَالَ فَأْتِ بِهِ اِنْ

جزمن هرآینه خواهم گردانید ترا البته از زندان کردهشدگان گفت آیا اگرچه آورم تورا چیزی روشن گفت پس بیاورآنرا اگر

كُنْتَ مِنَ الصّٰادِقِينَ ٣١

هستی از راستگویان

گفت انکو خالق ارض وسماست
گفتبا آنان که دور او بدند
کردی موسی بقولش التفات
می بو داعی که فرعون انزمان
گفت مرفرعون قوم خویش را
ملتفت بروی شد موسی دگر

وانچه درمابینشان ازما سوی است
شنوید آنچه گوید مرد وچند
گفت ان پروردگاریکه بذات
تا که باشد خالق ابائتان
این فرستاده است مجنون برشما
گفت بار از بهرتأکید خطر

گرشما هستید هیچ از مؤمنین
بر سماعی من زوی ازاصل شیء
از بدست او شمارا در یقین
پس همانکس که شما را خالق است
دیگر بداورا که بدهد در خطاب
رب شرق وغرب ومابین انچه هست

عالمید اعنی باشیا در یقین
اودهد بر من جواب ازفعل وی
هم پدرهاتان که بودی پیش ازاین
خالق ابائتان در سابق است
با سؤال ما مطابق یك جواب
ازخرد دارید چیزی گر بدست

نزد عاقل کو بود باریك بین / خود حوای برشما بود حزاین
ذات حق باشد منزه زانکه کس / باشدش فهم حقیقت دست رس
که اگر گیری خدائی غیرمن / حکم بسجنت نمایم بی سخن
تا که آن باشد گواه قول من / هم دلیل صنع حیّ ذوالمنن
زانکه کس ازکنه ذات آگاه نیست / عقل را برفهم ذاتش راه نیست
ماند فرعون ازجواب اوفرو / گفت ازقهر و غضب ما با او
گفت درزندان کنی آیا مرا / گرچه آرم حجتی روشن هلا
گرد استعداد ازآن گفتا کجاست / پس بیار آنرا اگر گوئی توراست

فَاَلْقي عَصاهُ فَاِذا هِيَ ثُعْبانٌ مُبينٌ ٣٢ وَ نَزَعَ يَدَهُ فَاِذا هِيَ بَيْضاۤءُ لِلنّاظِرينَ ٣٣ قالَ لِلْمَلَاءِ

پس انداخت عصایش را پس آنگاه آن بوداژدهائی آشکار و برآورد دستش را پس آنگاه آن بودسفیدنورانی مرنگاه کنندگان را گفت مرآن جماعت

حَوْلَهُ اِنَّ هٰذا لَساحِرٌ عَليمٌ ٣٤ يُريدُ اَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ اَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِ فَما ذا تَأْمُرُونَ ٣٥ قالُوا

راکه بودند پیراموش بدرستیکه این هرآینه ساحریست داناميخواهدکه بیرون کندشمارا اززمینتان سحرش پس چه میفرمائید گفتند

اَرْجِهْ وَ اَخاهُ وَ ابْعَثْ فِي الْمَدآئِنِ حاشِرينَ ٣٦ يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَحّارٍ عَليمٍ ٣٧ فَجُمِعَ السَّحَرَةُ لِميقاتِ

بازداریداوراو برادرش راو بفرست در شهرها جمع آورندگان را که بیارندترا هرساحری دانا پس جمع کرده شدند ساحران برای وعده گاه

يَوْمٍ مَعْلُومٍ ٣٨ وَ قيلَ لِلنّاسِ هَلْ اَنْتُمْ مُجْتَمِعُونَ ٣٩ لَعَلَّنا نَتَّبِعُ السَّحَرَةَ اِنْ كانُوا هُمُ الْغالِبينَ

روزی معلوم و گفته شدمر مردمان راکه آیا شما هستید اجتماع کنندگان باشدکه ما پیروی کنیم ساحران را اگرباشند ایشان غالبان

٤٠ فَلَمّا جاۤءَ السَّحَرَةُ قالُوا لِفِرْعَوْنَ اَئِنَّ لَنا لَاَجْراً اِنْ كُنّا نَحْنُ الْغالِبينَ ٤١ قالَ نَعَمْ وَ اِنَّكُمْ

پس چون آمدند ساحران گفتند مر فرعون راکه آیا بدرستیکه باشد مر ما را مزدی اگر باشیم ما غالبان گفت آری و بدرستیکه

اِذاً لَمِنَ الْمُقَرَّبينَ ٤٢

شما باشید آنگاه هرآینه از نزدیکان

در بیان انداختن موسی علیه السلام عصارا و اژدها شدن آن

پس بیفکند اوعصارا ر احیار / در زمان شد اژدهائی آشکار
روی بر فرعون آورد اژدها / تا برد اورا فرو درخود بجا
گفت داری هیچ دیگر آیتی / دست خود راپس درآورد آن فتی
گفت با اشراف که دورش بدند / ساحری داناست ایمردار پسند
پس چه فرمائید اندر کار او / مشورت را تاکنم آنرا نکو
زانکه آمد از ربوبیت بزیر / مشورت با بندگارا شد مشیر
کرد استشعار زاستیلای او / بر زمین مصر اندر گفتگو
گفت ازسحر یکه این مجنون کند / ازمکان و ملکتان بیرون کند
هم برانگیز اربی جمع آوری / کاورند ازملك هست ارساحری
ساحران گشتند پس درمصر جمع / روز معلوی که اورا بود طمع
پیروی شاید کنیم ازساحران / غالب ار گردند اندر امتحان
هیچمان آیا بود مزدی زتو / غالب ار باشیم ماخود بر عدو
پس نترسید ازظهور آن مهم / حاضران گشتند دردم منهزم
گفت ایموسی نگیرش پس گرفت / شد عصا باراو بدستش بی شگفت
بود دست او درخشنده وسفید / ناظران دیدند آنرا پس پدید
خواهد ازسحریکه دارد درفنون / مرشمارا زین زمین سازد برون
این دلیل است آنکه فرعون ازنخست / عاجز ازموسی شدار فهمی درست
وانکه گفت ازملکتان خواهند هان / تا برون سازند این جادوگران
هم ز موسی کردمر تعبیرشان / تا باو ایمان بیارند از نشان
پس بگفتند امراین دومرد را / کن بتاخیر ازپی حیلت رها
کس روان مردان که تاحاضر کنند / ساحرارا که بجادو ذی فنند
مردمارا گفته شد کایا شما / مجتمع گردید از بهر تما
پس چوبروی آمدند آساحران / می بگفتند این بفرعون گران
گفت آری مرشما را اجرهاست / بل ز نزدیکان شمائید این بجاست

قالَ لَهُمْ مُوسٰي اَلْقُوا ما اَنْتُمْ مُلْقُونَ ٤٣ فَاَلْقَوْا حِبالَهُمْ وَ عِصِيَّهُمْ وَ قالُوا بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ اِنّا

گفت مر ایشان را موسی بیندازید آنچه را شمائید اندازنده پس انداختند ریسمانهاشان را و عصاهاشان را و گفتند بعزت فرعون بدرستیکه

لَنَحْنُ الْغَالِبُونَ ٤٤ فَأَلْقَى مُوسَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ ٤٥ فَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ سَاجِدِينَ ٤٦

ماهر آینه مائیم غلبه کنندگان پس انداخت موسی عصایش را پس آنگاه آن می بود آنچه را میمودند بدروغ پس در افکنده شدند ساحران سجده کنندگان

قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ ٤٧ رَبِّ مُوسَى وَهَارُونَ ٤٨ قَالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ

گفتند گرویدیم بپروردگار جهانیان پروردگار موسی وهرون گفت آیا ایمان آوردید مر او را پیش از آنکه دستوری دهم شمارا بدرستیکه

لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ٤٩ لَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ

آن بزرگ شماست که آموخته است شمارا سحر پس هر آینه زود باشد که بدانید هر آینه خواهم برید دستهاتان را و پاهاتان را از خلاف یکدگر و

وَلَأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ ٥٠ قَالُوا لَا ضَيْرَ إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ ٥١ إِنَّا نَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لَنَا رَبُّنَا

هر آینه بردار خواهم کرد شمارا همه گفتند نیست باکی بدرستیکه ما بسوی پروردگارمان بازگشت کنندگانیم بدرستیکه ما طمع داریم که بیامرزد مارا پروردگار ما

خَطَايَانَا أَنْ كُنَّا أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ ٥٢

گناهان مارا که هستیم اول مؤمنان از قوم فرعون باحصار

ایمان آوردن ساحران بموسی علیه السلام

گفت موسی ساحران را کافکنید — آنچه را افکنده‌اید از امید
پس بخوردند این قسم در او تنش — که بفرعون و عدو و عزتش
موسی از کف درفکند آندم عصا — آمد اندر جستجو شد اژدها
ساحران بر رو فتادی ساجدین — قالو آمنا برب العالمین
چون شنید این خواست فرعون از شتاب — ساحران را گفت از روی عتاب
مر شما را او بزرگ و مهتر است — بر شما آموخت سحری کافر است
می‌برم دست و پاتان از خلاف — هم بدار آویزم از این اعتساف
ما طمع داریم آمرزش ز حق — که ز ما بخشد گناه ماسبق
پس ردند آن حق برسمارا ابدار — مهرشان بگریست موسی زار زار
سالها دعوت نمود از آن گروه

پس فکندند آن رسنها و عصا — که بدار سیماب پر در آن عصا
این زمان انا لنحن الغالبون — موسی و هرون شوند از ما زبون
خورد آنچه کرده بودند از فسون — از بیان تلقف ما یأفکون
رب موسی رب هرون که ما — رهنما گشتند بر راه هدی
بگرویدید اینچ آیا پیش از آن — که دهم رخصت شمارا من عیان
پس بدانید این شما باشد برود — چه عقوبت بارتان خواهم نمود
جاودان گفتند نبود ضر و بیم — ما برب خویش برگردیده‌ایم
که بدیم از فرقه فرعونیان — اولیم اینک بحق از مؤمنان
حایشارا پس بموسی حق نمود — زان تسلی یافت قلب آن ودود
آمد از طغیانشان تا بر ستوه

وَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي إِنَّكُمْ مُتَّبَعُونَ ٥٣ فَأَرْسَلَ فِرْعَوْنُ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ

ووحی کردیم بموسی که شب ببر بندگان مرا بدرستیکه شمائید از پی رفته شدگان پس فرستاد فرعون در شهرها جمع کنندگان

٥٤ إِنَّ هَؤُلَاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ ٥٥ وَإِنَّهُمْ لَنَا لَغَائِظُونَ ٥٦ وَإِنَّا لَجَمِيعٌ حَاذِرُونَ ٥٧ فَأَخْرَجْنَاهُمْ

بدرستیکه اینها هر آینه فرقه باشند اندك و بدرستیکه ایشان مر مارا بخشم آورندگانند و بدرستیکه ما همه ایم آمادگان یا حزم دارندگان پس بیرون کردیمشان

مِنْ جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ٥٨ وَكُنُوزٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ ٥٩ كَذَلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ٦٠ فَأَتْبَعُوهُمْ مُشْرِقِينَ

از بوستانها و چشمه‌سارها و گنجها و جای خوب همچنین و بمیراث دادیم آنرا ببنی اسرائیل پس از پی رفتند ایشان طلوع در یافتگان

٦١ فَلَمَّا تَرَاءَى الْجَمْعَانِ قَالَ أَصْحَابُ مُوسَى إِنَّا لَمُدْرَكُونَ ٦٢ قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ ٦٣

پس چون دیدند یکدگر را این دو جماعت گفتند اصحاب موسی بدرستیکه ما هر آینه دریافته شده گانیم گفت نه چنین است بدرستیکه مهر باست پروردگارم بزودی راه نماید مرا

در بیان بردن حضرت موسی علیه‌السلام سبطیانرا از مصر خفیه و رفتن فرعون از پی

سوی موسی وحی پس کردیم ما
چون ز پی آیندتان بعد از خبر
پس برون رفتند شب از راه مصر
که شب موسی و قومش رفته‌اند
گفت باشد این قبیله بس قلیل
پس برون رفتند با صد ساز و برگ
یعنی از آن باغهای ساخته
اینچنین کردیم و میراث آن نعم
سوی مشرق یا شروق آفتاب
کاین زمان یابند ما را این گروه
اضطراب قوم را موسی چو دید

که ببرد از مصر در شب قوم را
می ببایند از شما حزبی اثر
بیخبر از قبطیان وز شاه مصر
جمله ریتهای ما بگرفته اند
که بخشم آورده ما را زین قبیل
قبطیان از مصر سوی غرق و مرگ
چشمه‌ها و گنج بس پرداخته
ما باسرائیلیان دادیم هم
از پی ایشان رسیدند از شتاب
آورند از کینه ما را بر ستوه
ناله کرد او سوی خلاق مجید

آنچنان کن که کس از فرعونیان
زامر موسی پس گرفتند ابتدا
روز چون شد قبطیان آگه شدند
پس فرستاد او بهر شهر و درش
ما مگر هستیم قومی با حذر
گفت زان بردیم ایشانرا بسوز
هم ز منزلها که بود آراسته
آمدند از پی پس ایشانرا چنین
یکدگر را پس چو دیدند آن دو قوم
گفت سود این چنین بل کردگار
که تو بینی حال ما از پیش و پس

می‌نگردد واقف از احوالتان
سبطیان از قبطیان پیرایها
آگهی را نزد فرعون آمدند
در زمان از بهر جمع لشکرش
از عدو یا از خلاف اندر سیر
ما ز جنات و عیون وآن کنور
قصرها از زر و گوهر خواسته
قبطیان فاتبعوهم مشرقین
گفت موسی را مر اصحابش ز لوم
نامن است و ره نماید درگذار
اوّل و آخر توئی درکار و بس

فَاَوْحَیْنٰا اِلٰی مُوسٰی اَنِ اضْرِبْ بِعَصٰاكَ الْبَحْرَ فَانْفَلَقَ فَکٰانَ کُلُّ فِرْقٍ کَالطَّوْدِ الْعَظیمِ ٦٤ وَ

پس وحی کردیم سوی موسی که بزن بعصایت دریارا پس شکاف خورد پس بود هرپاره چون کوهی بزرگ و

اَزْلَفْنٰا ثَمَّ الْاٰخَرینَ ٦٥ وَ اَنْجَیْنٰا مُوسٰی وَ مَنْ مَعَهُ اَجْمَعینَ ٦٦ ثُمَّ اَغْرَقْنَا الْاٰخَرینَ ٦٧ اِنَّ فی ذٰلِكَ

جمع کردیم آنجا دیگرانرا و نجات دادیم موسی را و هرکه با او بود همه پس غرق کردیم دیگرانرا بدرستیکه در آن هرآینه

لَاٰیَةً وَ مٰا کٰانَ اَکْثَرُهُمْ مُؤْمِنینَ ٦٨ وَ اِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزیزُ الرَّحیمُ ٦٩ وَاتْلُ عَلَیْهِمْ نَبَاَ اِبْرٰاهیمَ

آیتی است و نباشند اکثرشان گروندگان و بدرستیکه پروردگار تو هرآینه اوست غالب مهربان و برخوان برایشان خبر ابراهیم را

٧٠ اِذْ قٰالَ لِاَبیهِ وَ قَوْمِهِ مٰا تَعْبُدُونَ ٧١ قٰالُوا نَعْبُدُ اَصْنٰاماً فَنَظَلُّ لَهٰا عٰاکِفینَ ٧٢ قٰالَ هَلْ یَسْمَعُونَکُمْ

هنگامیکه گفت مر پدرش را و قومش را که میپرستید گفتند میپرستیم بتانرا پس میکردیم مر آنهارا تمامروز مقیمان پرستش گفت آیا میشنوند از شما هنگامیکه

اِذْ تَدْعُونَ ٧٣ اَوْ یَنْفَعُونَکُمْ اَوْ یَضُرُّونَ ٧٤

دعا میکنید یا نفع میدهند شما را یا ضرر میرسانند

در بیان عصا زدن حضرت موسی[4] بدریا و راه پیدا شدن و گذشتن موسی[4] و قوم از دریا و غرق شدن فرعون و قوم او

پس بموسی وحی فرمودیم ما
پس شدان هرپاره چون کوه عظیم
هریکی از سبطیان رفت از رهی
دید راهی باز فرعون اندر آب
خواست برگردد ز راه از خوف جان
خیلش از پی چون همه داخل شدند
موسی و هرکس که با او بد براه
مر علاماتیست روشن اندر این
خوان برایشان از براهیم آن خبر

که بزن بر بحر این ساعت عصا
روی هم گردید بریکجا مقیم
سوی دریا همچو دراری مهی
خواست تا در وی درآید باشتاب
اسب او بکشید از دستش عنان
بر هلاك خویش مستعجل شدند
وارهاندیم از یم ایشانرا نگاه
می نبودند اکثری از مؤمنین
چون پدر را گفت و قومش را ذُر

زد عصا بر بحر و بحر از هم شکافت
بر ته دریا وزید آن لحظه باد
راه پس نزدیك گردانیدیم هم
گفت هامانش مرو کاین راه بست
رفت در بحر از پی یك رهنمای
آب دریا هشت دردم سر بهم
پس نمودیم آن دگرها را غریق
باشد آن پروردگارت بیگمان
چیست آنکه میپرستید آن شما

هرکه از بحر او تواند راه یافت
خشك کرد آن راه کاسان برگشاد
قبطیانرا بر کنار ژرف یم
بلکه این از سحرهای موسویست
تا چه بوده است اصل آن داند خدای
رفت موسی ماند فرعون او بیم
تا مگر گیرند عبرت در طریق
ای محمد[4] غالب و هم مهربان
گفت پرستیم این اصنام را

پس مرايشانرا هميشه عاكفيم | در عبادت حاضريم و واقفيم
ياكه نفعی ميرسانند ازوفا | گفت آيا بشنوند ايشان كلام
دفع ضرّی يا نمايند از شما | چونكه ايشارا بخوانيد ازمقام

قَالُوا بَلْ وَجَدْنَا آبَاءَنَا كَذٰلِكَ يَفْعَلُونَ ٧٥ قَالَ أَفَرَأَيْتُمْ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ ٧٦ أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمُ

گفتند ملكه يافتيم پدرانمارا كههمچنين ميكردند گفت آياديدهايدآنچهرا هستيدكه ميپرستيد شمايدرانتان كهپيشينانند

الْأَقْدَمُونَ ٧٧ فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ ٧٨ الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ ٧٩ وَالَّذِي هُوَ

پس بدرستيكهايشاندشمنمراجزپروردگار جهانيان آنكهآفريدمرا پس اوهدايتميكند مرا وآنكه او

يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ ٨٠ وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ ٨١ وَالَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ ٨٢ وَالَّذِي أَطْمَعُ

ميخوراند مرا و مي‌آشاماندمرا وچون بيمارشوم پس اوشفاميدهدمرا وآنكهميميراندمراپس زندهميكندمرا وآنكه طمعدارم

أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ ٨٣ رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ ٨٤ وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ

كهبيامرزدمرا گناهانم روز جزا پروردگارمن عطا كن مراحكمی ودررسان مراشايستگان وبگردان مرمرازبان

صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ ٨٥ وَاجْعَلْنِي مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ ٨٦ وَاغْفِرْ لِأَبِي إِنَّهُ كَانَ مِنَ الضَّالِّينَ ٨٧

راستی درآخرآن وبگردان‌مرا ار وارثان‌بهشت بانازونعمت وبيامرزپدر مرا بدرستيكهاوبود ازگمراهان

می بگفتند اين باشد باليقين
گفت ابراهم آيا ديده‌ايد
دشمنم يعنی من ايشارا زياد
وانكه او برمن دهد رزق كلو
وانكه زاو دارم اميد مغفرت
هم تا ملحق مرا باصالحين
كن بلند آوازه‌ام درروزگار
هم بيامرزم پدر را درامان
بعد فوت عمش اركرد اين دعا

يافتيم آباء خود ليك اندراين
ميپرستيد آنچه را بيعقل وديد
زانكه بودحب وبغضی درجماد
هم طعام وهم شرابم هست‌ارو
روز محشر از خطا بيمعذرت
انبيای رستگار پاك دين
اندر آنها كزپی آيد آشكار
عم من يعنی‌كه بود ازگمرهان
بوده او مؤمن همانا در خفا

می‌پرستيدند يعنی اين بتان
وانچه بود آبائنارا اختيار
جز آنكو آفريديم برسراست
چون شوم بيمار او بدهد شفا
رب هب لی يعنی ای پرودگار
می‌نگردان بهرمن نطقی براست
هم عنا ار وارثان جنتم
يعنی اورا رهنمائی‌كن بدين
زانكه غفران بهرمشرك خواستن

ما بر ايشانيم تابع بی‌گمان
برمن اعدايند جز پروردگار
پس‌خود اوسمود برمن راه‌راست
چون بميرم زنده پس‌سازد مرا
ده مرا حكمی بدين‌استوار
درجهان ارنام نيكوگربجاست
دار يعنی برثواب و طاعتم
تا نباشد ار گروه مشركين
انبيا را نيست درخوربی سخن

وَلَا تُخْزِنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ ٨٨ يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ ٨٩ إِلَّا مَنْ أَتَى اللّٰهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ

ورسوامگردان روزيكهبرانگيختهميشوند روزيكهنفع نميدهدمال‌ونهپسران مگركسيكهامدخدارا بادلی درست

٩٠ وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ ٩١ وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ ٩٢ وَقِيلَ لَهُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ

ونزديك‌گردانيدهشدبهشت‌برای‌پرهيزكاران وظاهر شددوزخ‌ازبرای‌گمراهان وگفتهشدمرايشار اكه‌كجاست انچه‌بوديد پرستيد

٩٣ مِنْ دُونِ اللّٰهِ هَلْ يَنْصُرُونَكُمْ أَوْ يَنْتَصِرُونَ ٩٤ فَكُبْكِبُوا فِيهَا هُمْ وَالْغَاوُونَ ٩٥ وَجُنُودُ

ازغير خدا آيا ياری‌ميكنندشمارا ياياری‌ميدهند پس روی‌افكندهشوندرآن‌ايشان‌وگمراهان ولشكرهای

إِبْلِيسَ أَجْمَعُونَ ٩٦ قَالُوا وَهُمْ فِيهَا يَخْتَصِمُونَ ٩٧ تَاللّٰهِ إِنْ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ٩٨ إِذْ

شيطان همه گفتند و ايشان در آن خصومت ميكردند بخدا قسم‌كه هرآينه ما بوديم در گمراهی آشكار هنگاميكه

نُسَوِّيكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ ٩٨ وَ مَا اَضَلَّنَا اِلاَّ الْمُجْرِمُونَ ٩٩ فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ ١٠٠ وَلاَ صَدِيقٍ حَمِيمٍ

برابرمیکردیم شمارابا پروردگارجهانیان وگمراه نکردند مگر گناهکاران پس نباشد مارا هیچ شفاعت کنندگان و نه دوستی نزدیك

١٠١ فَلَوْ اَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ١٠٢ اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَةً وَ مَا كَانَ اَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ

پس کاش بودی مرمارا بازگشتی پس میشدیم از گروندگان بدرستیکه در آن هر آینه آیتی است ونباشند اکثرشان مؤمنان

١٠٣ وَ اِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ١٠٤

وبدرستیکه پروردگارتو اوست غالب مهربان

هم مکن رسوا مرا دریوم نشر ‖ مبعث گردند چون این خلق وحشر ‖ یوم لاینفع که ندهد سود هیچ ‖ مال و اولاد ایچکس رادربسیج

جزکسی کاید بحق باقلب پاك ‖ ازهوای نفس وکفر و اشتراك ‖ اندران روزیکه نزدیك ازسرشت ‖ میشود مراهل تقوی را بهشت

هم بگمراهان شود ظاهر جحیم ‖ برخلاف اهل جنات و نعیم ‖ مشرکان را گفته گردد چون شدند ‖ آنچه جز حق میپرستیدید چند

اینك آیا هیچتان یاری دهند ‖ یا که خویش ازانتقامی میرهند ‖ پس مکبه میشوند اندرو بنار ‖ بت پرستان وبتان از هرکنار

احتجاجست این برارباب شرور ‖ ورنه بت رانیست تکلیف وشعور ‖ یامراد ازبت خودآن درحجت است ‖ کوست بتگر یابت اوراصورتست

همچنین ابلیس ولشکرهای او ‖ میشوند افکنده در دوزخ برو ‖ کافران گویند ازتشویش وبیم ‖ گرچه میباشند ایشان در جحیم

از طریق دشمنی با یکدگر ‖ یا بدیوان یا بتان زشت فر ‖ از شما دیوان قسم برکردگار ‖ ما بدیم اندر ضلالی آشکار

اذ نسویکم برب العالمین ‖ خود شما بر ما نمودید اینچنین ‖ هیچ مارا از طریق حق نبرد ‖ جزگنهکاران کسی گمره نکرد

نیست پس مارا کسی ازشافعان ‖ هم نه صدیقی حمیم و مهربان ‖ پس ندا بودمان برگشت کاش ‖ تا بدیم ازمؤمنین معلوم وفاش

آنچه شد مذکور باشد آیتی ‖ عاقلان را در مقام عبرتی ‖ می نبودند اکثری از مؤمنان ‖ قوم ابراهیم بوهم و گمان

‖ برعدو پروردگارت غالب است ‖ مهربان هم برمطیع وتائب است ‖

كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِينَ ١٠٥ اِذْ قَالَ لَهُمْ اَخُوهُمْ نُوحٌ اَلاَ تَتَّقُونَ ١٠٦ اِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ

تکذیب کردند قوم نوح فرستادگان را چون گفت مرایشان را برادر ایشان نوح آیا نمی پرهیزید بدرستیکه من مرشمارا رسولی

اَمِينٌ ١٠٧ فَاتَّقُوا اللّٰهَ وَ اَطِيعُونِ ١٠٨ وَ مَا اَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ اَجْرٍ اِنْ اَجْرِيَ اِلاَّ عَلٰى رَبِّ الْعَالَمِينَ

امینم پس بترسید از خدا وفرمان برید مرا ونمیخواهم ازشما برآن هیچ مزدی نیست مزد من مگر بر پروردگار عالمیان

١٠٩ فَاتَّقُوا اللّٰهَ وَ اَطِيعُونِ ١١٠ قَالُوا اَنُؤْمِنُ لَكَ وَاتَّبَعَكَ الْاَرْذَلُونَ ١١١ قَالَ وَ مَا عِلْمِي بِمَا كَانُوا

پس بپرهیزید از خدا واطاعت کنید مرا گفتند آیا ایمان بیاوریم مرتورا وپیروی کردند ترا فرومایگان گفت ونیست دانستم بآنچه هستند

يَعْمَلُونَ ١١٢ اِنْ حِسَابُهُمْ اِلاَّ عَلٰى رَبِّي لَوْ تَشْعُرُونَ ١١٣ وَ مَا اَنَا بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِينَ ١١٤ اِنْ

کهمیکنند نیست حسابشان مگر بر پروردگارم اگردانید ونیستم من راننده گروندگان باشم

اَنَا اِلاَّ نَذِيرٌ مُبِينٌ ١١٥ قَالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ يَا نُوحُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ ١١٦ قَالَ رَبِّ اِنَّ

من مگر بیم دهنده آشکارا گفتند هرآینه اگرباز نه ایستادی ای نوح هرآینه خواهی شد از سنگسارشدگان گفت پروردگار من بدرستیکه

قَوْمِي كَذَّبُونِ ١١٧ فَافْتَحْ بَيْنِي وَ بَيْنَهُمْ فَتْحًا وَ نَجِّنِي وَ مَنْ مَعِيَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ١١٨ فَاَنْجَيْنَاهُ

قوم من تکذیب کردند مرا پس حکم کن میان من ومیان ایشان حکمی ونجات ده مرا وآنکه با منست از گروندگان پس نجات دادیم

وَ مَنْ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ ١١٩ ثُمَّ اَغْرَقْنَا بَعْدُ الْبَاقِينَ ١٢٠ اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَةً وَ مَا كَانَ

اوراو هرکه بااو بود در کشتی پر پس غرق کردیم بعد از آن باقی بازماندگان را بدرستیکه در آن هر آینه آیتی است ونباشد

أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ۱۲۲ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ۱۲۳

اکثرشان مؤمنان وبدرستیکه پروردگارتوهرآینه اوست غالب مهربان

دربیان تکذیب نمودن نوح علیهما السلام را قوم او

اینچنین تکذیب کردند ازو نوح
من رسولی برشما باشم امین
پس بترسید از خداوند شفیق
پیروی کردند ازتو سفلگان
گفت نبود یا چه باشد علم من
گربود ایماشان ازقلب وجان
مؤمنارا من نکها رانم زخویش
آیتی گفتند قومش گرنه باز
گفت ای رب که بیمثلی و ضد
هم مراهم آنکه هست از مؤمنین
غرق پس کردیم باقی ماندگان

جمله فرستادگان را قوم نوح
فاتقوا الله و اطیعون الیقین
پیروی وارین کنید اندر طریق
که ندارند اچ در مقدر وشان
آنچه را هستند عامل یکسان
یا زدور حاصل مال و انده آن
نیستم من طردکننده ارحق کش
توردعوت یا که ازانداز و سار
قوم من کردند تکذیبم بحد
امن او رهانان ازظلم وکین
اندران هست آیتی ازمردمان
هست رب غالب او برکاران

چون برادرشان که بد نوح ازولا
ازشما مزدی نخواهم مزد من
بزنو ما گفتند ایمان آوریم
تابعند ایشان ترا نز دانشی
هستشان باحق حساب زشت وخوب
نیست ایشان را بجز باحق حساب
نیم ده یعنی بخلقم نز هوس
تورمحو منی اعنی راندگان
حکم کن پس بین من با اینگروه
پس رهاندیم او وبا اوهرکه بود
مؤمن از ایشان نبودند اکثری
هم مؤمن در نجاتش مهربان

گفتشان آیا نترسید از خدا
نیست جز پروردگار ذوالمنن
وانگهی ما ذیمال وسروریم
بلکه محض طمعه است وخواهشی
گرکه داند اوست علام الغیوب
گرشعوری هستتان دراکتساب
نیستم مختار خود برطردکس
میکشیمت زیرسنگ اندر زمان
حکمی ازصفت بوجهی ازوجوه
اندرآن فلك پراز آدم بزود
برخدا و ملت و پیغمبری

كَذَّبَتْ عَادٌ الْمُرْسَلِينَ ۱۲۴ إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ هُودٌ أَلَا تَتَّقُونَ ۱۲۵ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ

تکذیب کردند عاد مرسلان را هنگامیکه گفت مرایشان را برادرشان هود آیا نمی پرهیزید بدرستیکه من مرشمارا رسولی امینم

۱۲۶ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ ۱۲۷ وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ

پس بپرهیزاز خدا وفرمانبریدمرا ونمیخواهم ازشما برآن هیچ مزدی نیست مزدمن مگر بر پروردگارجهانیان

۱۲۸ أَتَبْنُونَ بِكُلِّ رِيعٍ آيَةً تَعْبَثُونَ ۱۲۹ وَتَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ ۱۳۰ وَإِذَا بَطَشْتُمْ

آیابنامیکنید بهرجای بلند علامتی که بازی کنید ومیگیرید قصرهای محکم باشدکه شماجاوید بمانید وچون حمله میکنید

بَطَشْتُمْ جَبَّارِينَ ۱۳۱ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ ۱۳۲ وَاتَّقُوا الَّذِي أَمَدَّكُمْ بِمَا تَعْلَمُونَ ۱۳۳ أَمَدَّكُمْ بِأَنْعَامٍ

حمله میکنید ستمکاران پس بترسید از خدا وفرمانبریدمرا وبپرهیزید از آنکه امدادکردشمارا باآنچه میدانید امدادکردشمارا بچهارپایان

وَبَنِينَ ۱۳۴ وَجَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ۱۳۵ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ۱۳۶ قَالُوا سَوَاءٌ عَلَيْنَا

وپسران وبوستانها وچشمها بدرستیکه من میترسم برشما عذاب روزی بزرگ را گفتند یکسانست برما

أَوَعَظْتَ أَمْ لَمْ تَكُنْ مِنَ الْوَاعِظِينَ ۱۳۷ إِنْ هَذَا إِلَّا خُلُقُ الْأَوَّلِينَ ۱۳۸ وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ

خواه پند داده باشی یا نبوده باشی از پنددهندگان نیست آن مگر عادت پیشینیان ونباشیم ما عذاب کرده شدگان

۱۳۹ فَكَذَّبُوهُ فَأَهْلَكْنَاهُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ۱۴۰ وَإِنَّ

پس تکذیب کردنداورا پس هلاك کردیمشان بدرستیکه درآن هرآینه آیتی است ونباشند اکثرشان مؤمنان وبدرستیکه

رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ۱۴۱

پروردگارتو اوست غالب مهربان

نصف الجزء

در بیان تکذیب نمودن هود علیه‌السلام را قوم او

همچنین تکذیب کردند ازعاد
من رسولم از خداوند رفیع
بر بلندیها کنند آیا بنا
گوئیا باشید جاوید اندران
پس بترسید از خدا و پیروی
آن مددها را شما دانید هین
قوم گفتندش مساوی نزد ما
ما بعادتها معذب نیستیم
بیشتر زایشان نبودند از یقین

مرسلین را بی‌تأمل قوم عاد
پس بترسید وشوید ازمن مطیع
خانها لغو و عبث بی‌اقتضا
سخت‌گیری پس نمودید ای سران
هم کنید از من بوجه مستوی
که نمود او خود بانعام و بنین
گفتن و نا گفتنت شد وعظها
پس ورا دادند بر تکذیب بیم
بر خدا و بر رسول از مؤمنین

چون برادرشان بگفت اعنی که هود
من نخواهم از شما مزدی یقین
حوضهای آب میگیرید سخت
سخت گیریهای جبارین بخلق
می‌بترسید از خداوند احد
بوستانها چشمه های پر زآب
اینکه بپرستیم ماخوداین نشان
پس نمودیم آن جماعت را تباه
غالب است ومهربان پروردگار

از خدا آیا نترسید و جحود
هست مزدم با خدای عالمین
با قصور و باغهای پردرخت
بی‌شفقت چون سگی کافتد بدلق
که شما را کرده ازهر ره مدد
برشما ترسم من‌از یوم عذاب
نیست غیراز عادت پیشینیان
اندراین باشد نشانها براه
برعذاب و برثواب خصم ویار

كَذَّبَتْ ثَمُودُ الْمُرْسَلِينَ ١٤٢ اِذْ قٰالَ لَهُمْ اَخُوهُمْ صٰالِحٌ اَلاٰ تَتَّقُونَ ١٤٣ اِنّي لَكُمْ رَسُولٌ اَمينٌ

تکذیب کردند ثمود مرسلانرا چون گفت مرایشانرا درشان صالح آیا نمی پرهیزید بدرستیکه منم مر شمارا رسولی امین

١٤٤ فَاتَّقُوا اللّٰهَ وَ اَطيعُونِ ١٤٥ وَمٰا اَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ اَجْرٍ اِنْ اَجْرِيَ اِلاّٰ عَلٰى رَبِّ الْعٰالَمينَ

پس بترسید ازخدا وفرمان بریدمرا ونمیخواهم ازشما بران هیچ مزدی نیست مزدم مگر برپروردگار جهانیان

١٤٦ اَتُتْرَكُونَ فيمٰا هٰهُنٰا آمِنينَ ١٤٧ في جَنّٰاتٍ وَ عُيُونٍ ١٤٨ وَزُرُوعٍ وَ نَخْلٍ طَلْعُهٰا هَضيمٌ ١٤٩

آیا واگذاشته میشوید در آنچه هست آنجا مؤمنان در بوستانها وچشمها وزرعها وخلی که شکوفه‌اش لطیف است

وَ تَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبٰالِ بُيُوتاً فٰارِهينَ ١٥٠ فَاتَّقُوا اللّٰهَ وَ اَطيعُونِ ١٥١ وَلاٰ تُطيعُوا اَمْرَ الْمُسْرِفينَ ١٥٢

ومیتراشید از کوهها خانها ماهران پس بترسید ازخدا و فرمان بریدمرا واطاعت مکنید امر اسراف کنندگانرا

اَلَّذينَ يُفْسِدُونَ فِي الْاَرْضِ وَلاٰ يُصْلِحُونَ ١٥٣ قٰالُوا اِنَّمٰا اَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرينَ ١٥٤ مٰا اَنْتَ

آنانکه افسادمیکنند در زمین واصلاح میکنند گفتند جز این نیست که توئی از سحر اسیار کرده شدگان نیستی تو

اِلاّٰ بَشَرٌ مِثْلُنٰا فَأْتِ بِآيَةٍ اِنْ كُنْتَ مِنَ الصّٰادِقينَ ١٥٥ قٰالَ هٰذِهِ نٰاقَةٌ لَهٰا شِرْبٌ وَلَكُمْ شِرْبُ

انسانی مگر مانندما پس بیاور آیتی اگر هستی از راستگویان گفت این است ناقه مر آنرا است آب خورش ومر شمارا است آب

يَوْمٍ مَعْلُومٍ ١٥٦ وَلاٰ تَمَسُّوهٰا بِسُوٓءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذٰابُ يَوْمٍ عَظيمٍ ١٥٧ فَعَقَرُوهٰا فَاَصْبَحُوا نٰادِمينَ ١٥٨

خورش روزی معین ومس مکنیدش ببدی پس بگیرد شمارا عذاب روزی بزرگ پس پی کردند اورا پس گردیدند پشیمانان

فَاَخَذَهُمُ الْعَذٰابُ اِنَّ في ذٰلِكَ لَاٰيَةً وَمٰا كٰانَ اَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنينَ ١٥٩ وَاِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزيزُ الرَّحيمُ ١٦٠

پس گرفت ایشانرا عذاب بدرستیکه درآن هرآینه آیتی است و نباشند اکثرشان گرویدگان وبدرستیکه پروردگار تو هرآینه اوست غالب مهربان

در بیان تکذیب نمودن صالح علیه‌السلام را قوم او

هم ثمود آمد بتکذیب رسل
من رسولی پس امینم فاتقوا

چون زگمراهان بدندازجزء وکل
پیروی ازمن کنید ایدون نکو

گفت چون صالح برادرشان بجا
ازشما مزدی نخواهم من بر آن

می‌نترسید ایچ آیا از خدا
هست مزدم با خدای مستعان

مر شما بگذاشته آیا شوید
زرعها و نخلهای بس طریف
پس بترسید ازخدا درکل حال
امر خود نارند هرگز برصلاح
تو نهٔ جز آدمی مانند ما
گفت ناقه است اینکه خواهید ازشتاب
هست یکروز اعنی ازبهر شما
مرشما را گرد آمرج عظیم
شرحش اندر سورهٔ اعراف شد

اندران هست که دروی می بوید
که بود اشکوفه اش نرم ولطیف
پیروی ورمن کنید اندر فعال
میفزایند از عمل بر افتضاح
راستی را آیتی آور بجا
خود نصیبی مرورا باشد زآب
روز دیگر بهر این ناقه جدا
درچنان روزی بزرك ازهول وبیم
جله مذکور آنچه درتفسیر اند
می نبودند اکثری ازمؤمنان

ایمن و آسوده بی هر آزمون
میتراشید از حجر وزکوهها
پیروی نارید زامر مسرفین
قوم گفتندش جزاین نبودکه تو
یعنی ازباشی توهیچ ازصادقین
هم شما را بهرهٔ بی گفتگو
لاتمسوها بسؤای قوم من
ناقه را کردند پی ازکینه پس
پس گرفت آنقوم را ناگه عذاب
حق بخلقش غالبست و مهربان

یعنی اندر بوستانها و عیون
خانها در شادمانی و اعتلا
که بوند اهل فساد اندر مبین
جادوئی کرده شدستی نوبنو
باید آوردن نشان برصدق دین
روز معلوم است زآب نهروجو
که عذاب آید شما را درزمین
زان پشیمان سخت گشتندآن نفس
واندراین باشد نشانها برصواب

كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ الْمُرْسَلِينَ ١٦١ اِذْ قَالَ لَهُمْ اَخُوهُمْ لُوطٌ اَلَا تَتَّقُونَ ١٦٢ اِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ

تکذیب کردند قوم لوط مرسلانرا چون گفت مرایشانرا برادرشان لوط آیا نمی پرهیزید بدرستیکه من مرشمارا رسولی

اَمِينٌ ١٦٣ فَاتَّقُوا اللّٰهَ وَاَطِيعُونِ ١٦٤ وَمَا اَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ اَجْرٍ اِنْ اَجْرِيَ اِلَّا عَلٰى رَبِّ الْعَالَمِينَ

امینم پس بپرهیزید ازخداوفرمان بریدمرا ونمیخواهم ازشما برآن هیچ مزدی نیست مزدمن مگر برپروردگار عالمیان

١٦٥ اَتَأْتُونَ الذُّكْرَانَ مِنَ الْعَالَمِينَ ١٦٦ وَتَذَرُونَ مَا خَلَقَ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ اَزْوَاجِكُمْ بَلْ

آیامیآئید مذکرهارا ازجهانیان و وا میگذارید آنچه را برای شما پروردگارتان ازجفتهاتان بلکه

اَنْتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ ١٦٧ قَالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ يَا لُوطُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمُخْرَجِينَ ١٦٨ قَالَ اِنِّي لِعَمَلِكُمْ

شمائید گروهی تعدی کنندگان گفتند هرآینه اگر بازنایستی ای لوط هرآینه خواهی شد از بیرون کرده شدگان گفت بدرستیکه من مر کردار شمارا

مِنَ الْقَالِينَ ١٦٩ رَبِّ نَجِّنِي وَاَهْلِي مِمَّا يَعْمَلُونَ ١٧٠ فَنَجَّيْنَاهُ وَاَهْلَهُ اَجْمَعِينَ ١٧١ اِلَّا عَجُوزاً

از دشمنانم پروردگارمن برهان مرا واهلمرا ازآنچه میکنند پس رهانیدیم اورا واهلش را همه مگر پیرزنی

فِي الْغَابِرِينَ ١٧٢ ثُمَّ دَمَّرْنَا الْآخَرِينَ ١٧٣ وَاَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَراً فَسَاءَ مَطَرُ الْمُنْذَرِينَ ١٧٤ اِنَّ فِي

در بازماندگان پس هلاك كردیم دیگرانرا و بارانیدیم برایشان بارانی پس بد بود باران بیم کرده شدگان بدرستیکه

ذٰلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ اَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ١٧٥ وَاِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ١٧٦

درآن هرآینه آیتی است و نباشد اکثرشان گروندگان وبدرستیکه پروردگارتو هرآینه اوست عزیز رحیم

در بیان تکذیب نمودن لوط علیه السلام را قوم او

همچنین کردند تکذیب رسل
من رسولی بس امینم با وداد
خود شما آئید آیا بر رجال
میگذارید آنکه حق بهرشما
آیتی گفتند گر زنصح و پند
لوط گفتا من بکردار شما
پس رهانیدیم او و اهلش راتمام
ساء مطرالمنذرین یعنی بداست
اندراین باشد علامتها یقین

قوم لوط ازمرد وزن وزجزء وکل
فاتقوالله واطیعون یا عباد
از میان اهل عالم زاشتغال
آفرید اعنی زنان پارسا
تو ز بیرون رفتگانی باگزند
دشمنم بیرون زحد و انتها
جززنش کوماند باقی در مقام
بارشی کان بهرقومی مرتداست
هم نبودند اکثری ازمؤمنان

لوط کایشانرا برادر بودگفت
مینخواهم ازشما مزدی بکار
میکنید اعنی که با مردان لواط
بل شما باشید قومی بس عنود
یعنی اخراجت نمایم از بلد
ده مرا یارب تو با اهلم نجات
جمله کردیم آنذکرها را هلاك
بود آن بارش مگر کبریت سنك
هست مر پروردگارت غالب او

میترسید ازخدا اندر نهفت
نیست مزدم جزکه برپروردگار
هیچ ازاین معنی ندارید احتیاط
فرقهٔ بگذشتگانید از حدود
بافضیحتهای بیش از حصر وحد
زانچه ایشان میکنند ازسیئات
میبارانیدیم برسرسنك وخاك
که بسرباریدشان دروقت نسك
مهربان برمؤمنان طالب او

كَذَّبَ اَصْحَابُ الْاَيْكَةِ الْمُرْسَلِينَ ١٧٧ اِذْ قَالَ لَهُمْ شُعَيْبٌ اَلَا تَتَّقُونَ ١٧٨ اِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ

تكذيب كردند اصحاب ايكه مرسلانرا چون گفت مرايشانرا شعيب آيا نمى پرهيزيد بدرستيكه مر شمارا رسولى

اَمِينٌ ١٧٩ فَاتَّقُوا اللّٰهَ وَ اَطِيعُونِ ١٨٠ وَ مَا اَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ اَجْرٍ اِنْ اَجْرِيَ اِلَّا عَلٰى رَبِّ

باامانت و ديانتم پس بپرهيزيد از خدا و فرمانبريد مرا و نميخواهم از شما برآن هيچ مزدى نيست مزدم مگر بر پروردگار

الْعَالَمِينَ ١٨١ اَوْفُوا الْكَيْلَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ ١٨٢ وَ زِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ ١٨٣ وَلَا

جهانيان تمام كنيد پيمانه‌را و نباشيد از زيان رسانندگان و وزن كنيد با ترازو و باقپان درست و كم

تَبْخَسُوا النَّاسَ اَشْيَآءَهُمْ وَلَا تَعْثَوْا فِي الْاَرْضِ مُفْسِدِينَ ١٨٤ وَاتَّقُوا الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالْجِبِلَّةَ الْاَوَّلِينَ

مكنيد مردمانرا چيزهاشان و تباهكارى مكنيد درزمين افسادكنندگان و بپرهيزيد از آنكه آفريد شمارا و خلق پيشينانرا

١٨٥ قَالُوا اِنَّمَا اَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ ١٨٦ وَ مَا اَنْتَ اِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَ اِنْ نَظُنُّكَ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ

گفتند جز اين نيست كه توئى از سحر بسيار كرده شدگان و نيستى تو مگر انسانى مانند ما و بدرستيكه گمان ميبريم ترا كه هر آينه از دروغگويانى

١٨٧ فَاَسْقِطْ عَلَيْنَا كِسَفًا مِنَ السَّمَآءِ اِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ١٨٨ قَالَ رَبِّي اَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ

پس فرود آور برما پارها از آسمان اگر هستى از راستگويان گفت پروردگار من داناتر است بآنچه ميكنيد

١٨٩ فَكَذَّبُوهُ فَاَخَذَهُمْ عَذَابُ يَوْمِ الظُّلَّةِ اِنَّهُ كَانَ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ١٩٠ اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَاٰيَةً وَ

پس تكذيب كردند او را پس گرفتشان عذاب روز ان سايه بان بدرستيكه آن بود عذاب روزى بزرگ بدرستيكه در آن هر آينه آيتى است و

مَا كَانَ اَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ١٩١ وَ اِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ١٩٢

نباشند اكثرشان گروندگان و بدرستيكه پروردگار تو هر آينه اوست غالب مهربان

در بيان تكذيب نمودن حضرت شعيب عليه السلام را قوم او

چون بايشان گفت او آيا شما
ازشما مزدى نخواهم درسؤال
وزن بايدكرد با ميزان راست
برحذر باشيد زان كو آفريد
نيستى تو مثل ما جز آدمى
گفت ربم برهرآنچه ميكنيد
سايبان آتش اعنى روز بيم

همچنين كردند تكذيب شعيب
مى نپرهيزيد اى قوم از خدا
نيست مزدم جز زرب ذوالجلال
كم مسازيد از حق كس گر بجاست
مرشما و قوم پيشين را پديد
كاذبت البته دانم اين همى
هست داناتر زانك يا مزيد
وان عذابى بود پرهول وعظيم
هست رب او عزيز وهم رحيم

اهل ايكه وز پيمبرها ز ريب
من رسولى بس اميم از وجوه
برتمام آريد وزن چيزها
مى مجوئيد از تباهى درزمين
غير از اين نبود بگفتند آنكه تو
زآسمان افكن بما پس پارهٔ
پس بتكذيب آمدندش پس گرفت
اندراين باشد علامات ازوجوه
خلق را تا زاو بود اميد و بيم

فاتقواالله و اطيعون ايگروه
كم نپيمائيد وزن كيل را
تا شما باشيد هيچ ازمفسدين
سحركرده گشتهٔ بى گفتگو
هستى ار تورات گو برچارهٔ
برعذاب يوم ظله بس شكفت
غير مؤمن بود اكثرزان گروه

وَ اِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ ١٩٣ نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْاَمِينُ ١٩٤ عَلٰى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنْذِرِينَ

و بدرستيكه آن فرو فرستادن پروردگار عالميانست فرود آورد آنرا روح الامين بر دلت تا بوده باشى از بيم دهندگان

۱۹۵ بِلِسانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ ۱۹۶ وَ اِنَّهُ لَفِي زُبُرِ الْاَوَّلِينَ ۱۹۷ اَوَلَمْ يَكُنْ آيَةً اَنْ يَعْلَمَهُ عُلَماۤءُ

بلغت تازی واضح وبدرستیکه آن هرآینه باشد در کتب پیشینیان آیا نباشد مرایشانرا آیتی اینکه میدانند آنرا دانایان

بَنِي اِسْرآئِيلَ ۱۹۸ وَلَوْ نَزَّلْناهُ عَلى بَعْضِ الْاَعْجَمِينَ ۱۹۹ فَقَرَاَهُ عَلَيْهِمْ ما كانُوا بِهِ مُؤْمِنِينَ ۲۰۰ كَذلِكَ

بنی اسرائیل واگر فرو فرستاده بودیم آنرا بر بعضی عجمان پس خوانده بود آنرا بر ایشان نبودند بآن گروندگان همچنین

سَلَكْناهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ ۲۰۱ لا يُؤْمِنُونَ بِهِ حَتّى يَرَوُا الْعَذابَ الْاَلِيمَ ۲۰۲ فَيَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ

مسلوک داشتیم آنرا در دلهای گناهکاران ایمان نمی آورند بآن تا آنکه بینند عذاب پردرد پس بیاید ایشانرا ناگاه و ایشان

لا يَشْعُرُونَ ۲۰۳ فَيَقُولُوا هَلْ نَحْنُ مُنْظَرُونَ ۲۰۴ اَفَبِعَذابِنا يَسْتَعْجِلُونَ ۲۰۵

ندانند پس گویند آیا مائیم مهلت دادگان آیا پس عذاب مارا ایشان میخواهند

این بود تنزیل رب العالمین ... گشته نازل همره روح الامین ... در دل تو تا شوی از منذرین ... در زبان تازی از وجه مبین
ذکر قرآن در کتاب ماسلف ... بود چون رخشنده لؤلؤ در صدف ... نیست آیا بهر ایشان آیتی ... یعنی از بهر قریش از عبرتی
اینکه قرآنرا بدانند از کلام ... عالمان آن یعقوب کرام ... یعنی اسرائیلیان اندر کتاب ... دیده‌اند اوصاف قرآن بیحجاب
این کتاب ار میفرستادیم هم ... بر یکی مردی که او بود از عجم ... بر عرب وانگاه میخواند او نکو ... کی گرویدندی بدان بی گفتگو
که بفهمیم این زبانرا هیچ ما ... تا بآن آریم ایشان را اقتضا ... یا بحروفات عجم زاین کتاب ... میفرستادیم ما بافصل و باب
مؤمن ایشان میشدند اما عرب ... میکنند انکار ایشان بی ادب ... همچنین اندر قلوب مشرکان ... اندر آریم آن چو خوانی بر عیان
باورند ایمان باو تا در هلاک ... می‌بینند آن عذاب دردناک ... پس بناگه آید ایشانرا بسر ... زان نبودند ایشعوران بیخبر
پس بگویند ایچ باشد مهلتی ... تا که ایشان آوریم از فرصتی ... مینمایند این زمان آیا عذاب ... هیچ مارا زان بوقف برشتاب

اَفَرَاَيْتَ اِنْ مَتَّعْناهُمْ سِنِينَ ۲۰۶ ثُمَّ جاۤءَهُمْ ما كانُوا يُوعَدُونَ ۲۰۷ ما اَغْنى عَنْهُمْ ما كانُوا يُمَتَّعُونَ

آیا دیدی که اگر کامیاب سازیم ایشانرا سالها پس آید ایشانرا آنچه بودند که وعده داده میشوند کفایت نکند از ایشان آنچه بودند که کامیاب کرده میشدند

۲۰۸ وَما اَهْلَكْنا مِنْ قَرْيَةٍ اِلّا لَها مُنْذِرُونَ ۲۰۹ ذِكْرى وَما كُنّا ظالِمِينَ ۲۱۰ وَما تَنَزَّلَتْ

وهلاک نگردانیدیم هیچ قریه‌را مگر که بودند مرآنرا بیم دهندگان پند دادنی و نبشیم ستمکاران وفرود نیاوردند

بِهِ الشَّياطِينُ ۲۱۱ وَما يَنْبَغِي لَهُمْ وَما يَسْتَطِيعُونَ ۲۱۲ اِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمَعْزُولُونَ ۲۱۳ فَلا

شیاطین و نمی سزد مرایشانرا و نمی توانند بدرستیکه ایشان از شنیدن هرآینه عزل شدگان پس

تَدْعُ مَعَ اللّهِ اِلهاً آخَرَ فَتَكُونَ مِنَ الْمُعَذَّبِينَ ۲۱۴ وَاَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْاَقْرَبِينَ ۲۱۵ وَاخْفِضْ

مخوان با خدا الهی دیگر پس بشوی از عذاب کرده شدگان وبیم کن خویشانت را که نزدیکترند وفرود آور

جَناحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ۲۱۶ فَاِنْ عَصَوْكَ فَقُلْ اِنِّي بَرِيۤءٌ مِمّا تَعْمَلُونَ ۲۱۷ وَتَوَكَّلْ

بالت را برای آنکه پیروی شد ترا از گروندگان پس اگر نافرمانی کنند ترا پس بگو بدرستیکه من بیزارم از آنچه میکنید و توکل کن

عَلَى الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ ۲۱۸ اَلَّذِي يَرىكَ حِينَ تَقُومُ ۲۱۹ وَتَقَلُّبَكَ فِي السّاجِدِينَ ۲۲۰ اِنَّهُ

بر غالب مهربان آنکه می بیند ترا وقتیکه برمیخیزی و گردیدنت از حالی بحالی در سجده کنندگان بدرستیکه

هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ۲۲۱

اوست شنوای دانا

دیدی آیا اینکه اندر سالها
دفع ننماید از ایشان حق عذاب
بر هلاکت نامد از ما هیچ ده
مشرکان گفتند احمد کاهن است
بر شیاطین را نباشد این سزا
پس مخوان ناحق خدایان دگر
بیم کن خویشان خودرا کافرند
یعنی از مهر و تواضع گوسخن
اقربایت یعنی از سرکش شوند
کن توکل برخدای مستعان

گر که برخوردارشان سازیم ما
آنچه را بودند از آن بهره یاب
جز که در وی بد رسولی بیم ده
دیوش آموزد سخن از هر چه هست
استطاعت نیستشان هم نیز خطا
پس عذاب آید تورا از دادگر
بر شرافترا بتوحید اسپند
تاکسی کونگرود بیمکر وفن
برخدای فرد واحد بگرود
کاوست غالب برامور ومهربان
همچنین گردیدت در ساجدین

پس بایدشان بدانچه بوده‌اند
یعنی آن مال ومنال وعز و نار
از پی الزام حجتها و پند
گفت دان حق ماتنزلت به
کانگروه ازسمع اقوال وسروش
زانکه مشرکرا نماید حق عذاب
بال خودراهل فرو آنرا که شد
پس نماید ارکه عصیان کوصریح
دست نکشند ازپرستش بتان
آنخدا که بیندت درجهر و راز
کوسمیعست وعلیم اندر یقین

خودندان موعود ازرنج وگزند
رنج ما رایشان ندارد هیچ باز
تا نباشد ظلمی از ما درگزند
دیو ناورد این گمان کردابلهی
جمله معزولند وازمعنی خموش
آنکه شرك آورده باشد ردباب
بیروت ازمؤمنان ازقلب و ود
ازشما بیزارم از فعل قبیح
کوری باشم من از اعمالتان
چونکه برخیزی زمجلس بر نماز

هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلي مَنْ تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ ٢٢٢ تَنَزَّلُ عَلي كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ ٢٢٣ يُلْقُونَ السَّمْعَ وَأَكْثَرُهُمْ

آیا خبر دهم شمارا بر کسیکه نازل میشود بر او شیاطین نازل میشود بر هر دروغگوی گناهکاری می‌اندازند گوش را واکثرشان

كَاذِبُونَ ٢٢٤ وَالشُّعَرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ ٢٢٥ أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ ٢٢٦ وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ

دروغگویانند وشاعران پیروی میکنند ایشانرا گمراهان آیا ندیدی که ایشان در هر وادی سرگشته میروند وآنکه ایشان میگویند

مَالَا يَفْعَلُونَ ٢٢٧ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَذَكَرُوا اللّٰهَ كَثِيراً ٢٢٨ وَانْتَصَرُوا

آنچه را نمیکنند جز آنکه ایمان آوردند وکردند کارهای شایسته ویاد کردند خدارا بسیار وانتقام کشیدند

مِنْ بَعْدِ مَا ظُلِمُوا وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ

از بعد آنکه ظلم کرده شدند وزودی خواهند دانست آنانکه ستم کردند که بکدام جای بازگشت میکنند

خودشما را من کنم آیا خبر
قول دیوانرا سمعی جاذبند
شاعران مشرك از ایشان کنند
هم سفیهی چند از اراذل عرب
خود تو آیا می‌نبینی کز فسون
می‌بگویند آنچه نکنند ازپسند
بگرویدستند یا آن شاعران
یاد حق درشعرشان باشد فزون
خود کشیدند انتقام ایشان بجا
شعرها گفتند از راه قبول
زود داند اهل ظلم ازسرگذشت
هر صفات بد بود بئس المصیر

تا فرود آید کرا دیو از اثر
اکثری زایشان نگفتن کاذبند
پیروی جهال و بی‌عقلان جند
پیروی کردند زایشان روزوشب
درهرآن وادی یهیموند چون
فسق نا کرده بخود نسبت دهند
هستشان گفتار نیك اندر بیان
یا که نعت احمد کامل شئون
پس چو استم دیده گشتند ازهجا
درسپاس ایزد و نعت رسول
باز برچه مسکنی خواهند گشت
وصف نیکوهم تو بخشی بر فقیر
وصفی از بد باشدم نکوش کن

میشود بر کل افاك اثیم
پس نباشد بر سزاوار رسول
هجو کردند از پیمبر چندتن
آمد آیت کاین گروه طاغیند
چون بهایم که روند از بی‌شعور
تابعند از شاعران یاوه گو
فعل شایسته است گفتار نکو
یا ندارد شغل شعر از امتیاز
هجو کردند آنکسارا که هجا
چون حسان و بن رواحه آزمان
بارالها بر صفی جوید پناه
کن بدل وصفی که میدانی تو زشت
بحر رحمت کو بجام جوش کن

نازل از خاطر شیاطین رجیم
تا نماید قول دیوانرا قبول
شاعران یاوه گو در انجمن
تابع و متبوعشان درحسرتند
ره بجائی مینیابند از قصور
مردمان الا الذین آمنوا
شاعران را درمقال و گفتگو
آنجماعت وراطاعت هیچ باز
ربی گفتند و اصحاب رجا
مدح اوکردند وهجو مشرکان
برتو ز اوصاف بدو آنجایگاه
ازفقیری کافتقارستش سرشت



سورة النَّمْلِ خَمْسٌ وَتِسْعُونَ آيَةً وَهِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشندهٔ مهربان

طسٓ تِلْكَ آيَاتُ الْقُرْآنِ وَ كِتَابٍ مُبِينٍ ٢ هُدًى وَ بُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ ٣ اَلَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلٰوةَ

این آیتهای قرآن وکتاب واضح هدایت است وبشارت برای مؤمنان آنانکه برپای میدارند نماز را

وَ يُؤْتُونَ الزَّكٰوةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ ٤ اِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زَيَّنَّا لَهُمْ

ومیدهند زکوة را وایشان بآخرت ایشان یقین میدارند بدرستیکه آنانکه ایمان نمی آرند بآخرت آراستیم برای ایشان

اَعْمَالَهُمْ فَهُمْ يَعْمَهُونَ ٥ اُولٰئِكَ الَّذِينَ لَهُمْ سُوٓءُ الْعَذَابِ وَ هُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْاَخْسَرُونَ ٦

کارهاشان پس ایشان حیران میباشند آنها آنانند که مرایشانراست بدی عذاب وایشان درآخرت ایشانند زیانکاران

وَ اِنَّكَ لَتُلَقَّى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ ٧

وبدرستیکه توهرآینه فراداده میشوی قرآن را از نزد درست کردار دانا

طس یعنی که ذات ذوالجلال | طاهر است وسالم از نقص و زوال
مر طهارت اصل هر وصف نکوست | نقص وعیب اعنی بکل مسلوب ازوست
مر سلامت یعنی آنچیزیکه هست | درخور ذاتش بکل و منتفی است
این بود آیات قرآن مبین | هم کتاب مستنیر مستبین
هادی است و مژده ده بر مؤمنان | آنکسان باشند گر خواهی نشان
درکمال خود یقیمون الصلوة | ساعی اندر وصف یؤتون الزکوة
هستشان بر آخرت ازجان یقین | وانکسی کو بگرود بر یوم دین
داده ایم از بهرشان زینت براست | آن عملهاشان که حیرترا سزاست
آنکه باشد در سوء العذاب | ور زیانکاران بهنگام حساب
ای محمد تو ز جبریل امین | میکنی قرآن تلقی بالیقین
کاو ز نزدیک حکیمی بس علیم | بر تو املا میکند آن ای سلیم

اِذْ قَالَ مُوسٰى لِاَهْلِهِ اِنِّي آنَسْتُ نَارًا سَآتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ اَوْ آتِيكُمْ بِشِهَابٍ قَبَسٍ لَعَلَّكُمْ

هنگامیکه گفت موسی مراهلش را که من دیدم آتشی را زودی میاورم شمارا از آن خبری یا آرم شمارا شعله گرا بیده باشد که شما

تَصْطَلُونَ ٨ فَلَمَّا جَآءَهَا نُودِيَ اَنْ بُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ وَ مَنْ حَوْلَهَا وَ سُبْحَانَ اللّٰهِ رَبِّ

گرم شوید پس چون آمد آنرا ندا کرده شد که برکت داده شد آنکه باشد در آتش وآنکه باشد پیرامون آن و منزه است خدا پروردگار

الْعَالَمِينَ ٩ يَا مُوسٰى اِنَّهُ اَنَا اللّٰهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ١٠

جهانیان ای موسی بدرستیکه منم خدای غالب درست کردار

در بیان رفتن حضرت موسی ع بوادی مقدس از پی آتش

گفت چون موسی باهل خودکه من | آتشی از دور دیدم بی سخن
رود باشد کاورم از آن خبر | بر شما یا شعلهٔ زآتش مگر
گرم تا گردید شاید زان شما | وارهید از رنج سرما زاقتضا
یعنی آرم یا که راهی من بدست | یا که آرم آتشی زانجا که هست
پس چو موسی آمد او نزدیک ار | شد ندا کرده مرا و ار هرکنار
گشته برکت داده و فایز بخیر | آنکه در نارست و گردش بی زغیر
پاك باشد آن خداوند جهان | تا بتشبیهش نیاری در گمان
پاك یعنی زانکه ناچیزی شبیه | سازدش کس هیچ ازوجهی وجه
در تعجب شد کلیم از آن ندا | ازکجا گفت آید آیا این صدا
گفت باری انا الله الحکیم | من عزیزم من حکیمم ای کلیم

وَ اَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُّ كَاَنَّهَا جَآنٌّ وَلّٰى مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ يَا مُوسٰى لَا تَخَفْ اِنِّي

وبینداز عصایت را پس چون دید آنرا که حرکت میکنند گویا که آن ماریست باریك برگشت بازپس روبده و التفات ننمود ای موسی مترس بدرستیکه

لَا يَخَافُ لَدَيَّ الْمُرْسَلُونَ ١١ اِلَّا مَنْ ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلَ حُسْنًا بَعْدَ سُوٓءٍ فَاِنِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ ١٢

نمیترسند نزد من مرسلان مگر آنکه ظلم کرد پس بدل آورد نیکی را پس از بدی پس بدرستیکه من آمرزنده مهربانم

وَاَدْخِلْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجْ بَيْضَاۤءَ مِنْ غَيْرِ سُوۤءٍ فِي تِسْعِ آيَاتٍ اِلٰى فِرْعَوْنَ وَ قَوْمِهِ اِنَّهُمْ

وداخل‌کن دست‌رادر گریبانت که‌بیرون‌آیدسپید نورانی‌ازغیر بدی در نه‌گانه آیتها بسوی فرعون وقومش بدرستیکه

كَانُوا قَوْماً فَاسِقِينَ ١٣ فَلَمَّا جَاۤءَتْهُمْ آيَاتُنَا مُبْصِرَةً قَالُوا هٰذَا سِحْرٌ مُبِينٌ ١٤ وَ جَحَدُوا بِهَا

ایشان بودند گروهی فاسقان پس‌چون آمدایشانرا آیتهای ما که‌پیداکننده‌است گفتنداین است‌جادوی آشکار وانکارکردندآنرا

وَاسْتَيْقَنَتْهَا اَنْفُسُهُمْ ظُلْماً وَ عُلُوًّا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ ١٥

ویقین‌داشتند آنرانفسهاشان ازراه‌ستم وکبر پس‌نگر چگونه‌باشدانجام کار فسادکنندگان

می‌بینداز این عصارا چون فکند   جستجو کرداو چوماری برگزید
حیهٔ باریك و چست و تیزرو   خوفناك و پرنهیب ازراه ودو
یا بچالاکی و چستی بود جان   اژدها درجسم و شکل وتوان
بود یاجان چون فکندش درزمین   اندك اندك گشت ثعبانی مبین
موسی ازوی روبگرداند ای عجب   ور توهم برنگشت اندر عقب
ملك‌مترس ای‌موسی ازغیراین‌زمن   می‌نترسند انبیا در پیش من
لیك برخود هرستم کرد از زلل   وان بدی پس‌کرد برنیکی بدل
شد پشیمان‌گشت تائب در زمان   پس منم آمرزگار و مهربان
غفلت اعنی گرکه سرزد زانبیا   باز نادم گشت وراجع سوی ما
پس باطمینان کم خوفش بدل   جز نکونی نبودش تا در عمل
هم درآوردست خودرا در بغل   تا سفید آید برون دوراز خلل
باشد اعنی عاری ازنقص و برص   وین دو باشد ازنه آیات اخص
سوی فرعون وگروهش برنشان   چونکه ایشانند قومی فاسقان
پس بهنگامیکه آیتهای ما   آمد ایشانرا عیان و برملا
مبصر اعنی نس‌نماینده و پدید   پس بگفتند این‌بود سحری شدید
پس بآن گشتند منکر ازجحود   گرچه ثابت امرحق برجمله بود
بگمان بد نفسشان یعنی بدان   لیك میکردند انکار اززبان
از ستمکاری و عدوان وعلو   خویش عالی میشمردند از علو
پس‌توای بیننده چون بوده‌است‌این   آخر و انجام کار مفسدین

وَ لَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ عِلْماً وَ قَالَا الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلٰى كَثِيرٍ مِنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ

وبتحقیق‌دادیم داودرا وسلیمانرا دانش وگفتندستایش‌مرخدارا که‌افزونی‌دادمارا بربسیاری ازبندگانش که‌مؤمنانند

١٦ وَ وَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ وَ قَالَ يَا اَيُّهَا النَّاسُ عُلِّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَ اُوتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ اِنَّ

ووارث‌شد سلیمان داودرا وگفت ای مردمان آموختندمارانطق پرنده وداده‌شدیم از همه چیز بدرستیکه

هٰذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ ١٧

این‌هرآینه مزیتی‌است‌آشکار

در بیان دانستن سلیمان علیه‌السلام نطق مرغان را

وزیقین دادیم دانش ز اختیار   ما بداود سلیمان آشکار
وان دوگفتنداز خداوندی سپاس   که فزونی دادمان برکل ناس
بر کثیری از عباد مؤمنین   که فزونند از تمام عالمین
هم زداود آن‌سلیمان بی‌شگفت   دروراثت ملك وشاهی راگرفت
گفت ایمردم شدیم آموخته   نطق مرغان ورعلوم اندوخته
چندرمز ازمنطق‌الطیرش بیان   سازم اندرنظم تفسیر ازنشان
گفت طاوس این سراید برملا   هرجزا بدهی همان یا بی‌جزا
هدهد این‌گوید‌که آمرزش نگاه   ای گنهکاران بخواهید از اله
طوطی این‌گوید‌که هرزنده بتن   می‌بمیرد هم‌شود هرنو کهن
گوید آن‌خطاف درآواز خویش   که فرستیدازخود ارچیزیست‌پیش
تا بیابید این بوقت احتیاج   همچوصحت وقت علت بر مزاج
رخمه گوید جزخدا هرچیزهست   مرو رابی‌شك زوال‌اندرپی‌است
مرقطاره گوید آنکو بست لب   از تکلم گشت سالم ازتعب
گوید این ببغا که برآن بادویل   که نباشد جزکه دنیاش میل
این همی گوید خروس اندرفغان   از خدا آرید یادی غافلان
نسر گوید یابن آدم در جهان   هرچه مانی آخرخود مرگ دان
هم‌عقاب این‌گوید ازدوری ناس   جمع گردد دل بیارامد حواس
سار گوید ای خدای جانفروز   ازتوخواهم قوت‌خوددراروزروز
بلبل این‌گوید‌که بدهدجان‌زقوت   برهرآن مخلوق حی لایموت
فاخته گوید مراین را هم غراب   که لدواللموت وابنواللخراب
من‌شنیدم خود ززنبوری که گفت   رحم هرکس‌کرد شدبارحم جفت
من‌نخواهم برتو زدنیش ای‌فقیر   گرکه بیرحمی نداری درضمیر

رحمت ارافزون بود برخلق بس / ارسلیمان گوش کن گفتا که داد
رتو نشنید بیرحمی مگس / منطق الطیرم خداوند ازوداد / رصفی هم نظم تفسیری چنین
مابقی را فهم کن ار ماهشی / هم بماداده است او ازکل شئی / انّ هذا لهوالفضل المبین
که نه از دست وزبان صوفی کشی / باشد این فضلی عیان برمازوی

وَ حُشِرَ لِسُلَيْمٰانَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَالْاِنْسِ وَالطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ ١٨ حَتّٰى اِذٰا اَتَوْا عَلٰى وَادِ

وجمع گردانیده شد برای سلیمان لشکرهاش از جن واس وپرنده پس ایشان بازداشته میشوند تاچون آمدند بوادی

النَّمْلِ قٰالَتْ نَمْلَةٌ يٰا اَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسٰاكِنَكُمْ لٰا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمٰانُ وَ جُنُودُهُ وَهُمْ لٰايَشْعُرُونَ ١٩

مور گفت مورچه ای موران داخل شوید در مسکنهاتان که نه درهم شکندشمارا سلیمان ولشکرهایش وایشان ندانند

در بیان رسیدن حضرت سلیمان علیه السلام بوادی نمل

برسلیمان جمع شد بروجه خیر / ملك وشاهی بهراوزان بودیش / گفت باموران یکی موری که بود / تا شمارا نشکنند ایشان بهم / نطق حال است این اگردانی کلام
جیشها ازجن واس ووحش وطیر / که توان آردکس اندرذهن خویش / مهتر موران درآن وادی نزود / پایمال اعمی نسازند از ستم / حق رساند آنرا بفهم او تمام
داشته بارآن همه برجای خود / تا که در وادی نمل اوراعبور / فی المساکن ایها النمل ادخلوا / وانکه ایشان نیستند آگه زحال / باشود آگه زحال مار و مور
برسبق بودند بی حارج زحد / شد بوقتی باسپاه از راه دور / تا سلیمان بگذرد با جیش او / که شما خواهید گشتن پایمال / عدل ورزد درسکون و در عبور

فَتَبَسَّمَ ضٰاحِكًا مِنْ قَوْلِهٰا وَ قٰالَ رَبِّ اَوْزِعْنِي اَنْ اَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي اَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَ عَلٰى وٰالِدَيَّ

پس تبسم نمود خندان از گفتارش وگفت پروردگار من الهام کن مرا که شکر کنم نعمت تورا که انعام کردی برمن وبر والدینم

وَ اَنْ اَعْمَلَ صٰالِحًا تَرْضٰهُ وَ اَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبٰادِكَ الصّٰالِحِينَ ٢٠

وآنکه بکنم نیکی راکه پسندی آنرا وداخل کن مرا برحمت در بندگانت که شایسته اند

خورد برگوش سلیمان این صدا / گفت بشنید اوچوحرفی نامحك / ده مرا توفیق ای پروردگار / گفت پس باموز میکرد ارکجا / بلکه گفتم درمساکن دررود
فتبسم ضاحکا من قولها / رب اوزعنی ان اشکر نعمتك / تا که باشم درعمل شایسته کار / لشکرمن پایمالت در هوا / تا مباد ازیاد حق غافل شوند / تا تو دانی حب دنیا هرکراست
خنده اش بود ازتعجب یاکه شاد / آنچه برمن کردی انعام ازکرم / باش راضی کن برحمت داخلم / گفت قصد من نبود آنکه شوند / بنگرند این جاه و ملك مستقل / قدرموری گربراو نبهی بجاست
گشت ازآن کش خدا این علم داد / همچنین بروالدینم زان نعم / در عباد صالحینت عاجلم / درزمین پست وشکسته مورچند / جای گیرد حب دنیاشان بدل

وَ تَفَقَّدَ الطَّيْرَ فَقٰالَ مٰالِيَ لٰا اَرَى الْهُدْهُدَ اَمْ كٰانَ مِنَ الْغٰائِبِينَ ٢١ لَاُعَذِّبَنَّهُ عَذٰابًا شَدِيدًا اَوْ

وجویا شد پرنده را پس گفت چیست مراکه نمی بینم هدهدرا یا باشد از غایبان هرآینه عذاب کنمش البته عذابی سخت یا

لَاَذْبَحَنَّهُ اَوْلَيَأْتِيَنِّي بِسُلْطٰانٍ مُبِينٍ ٢٢ فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ فَقٰالَ اَحَطْتُ بِمٰالَمْ تُحِطْ بِهِ وَ جِئْتُكَ

هرآینه بکشم اورا البته یاهرآینه بیاورد مرا البته حجتی روشن پس درنگ نمود نه دور پس گفت احاطه کردم بآنچه احاطه نکرده آن وآوردم ترا

مِنْ سَبَاٍ بِنَبَاٍ يَقِينٍ ٢٣

از سبا خبری بتحقیق

در بیان غایب دیدن سلیمان علیه السلام هدهد را

روزی ازمرغان تفحص کردیش ‖ دیدهدهد نیست اندرجای خویش
هست یا ازغائبان اوراعذاب ‖ کرد خواهم من عذابی بیحساب
بکشمش یابهر عبرت درزمن ‖ یا که آرد حجتی روشن بمن
باسلیمان گفت احطت لم تحط ‖ دیدم آنچه تو ندیدی منضبط

پس سلیمان گفت چبود مرمرا ‖ که نبینم هیچ هدهد رابجا
سازم انجفتش جدا اندر قفس ‖ حبس ناصدش تایم بازپس
پس درنگ اوکرد اندك بی‌بعید ‖ چونکه آمد واچنان تهدیدید
آمدم سویت‌زشهری کان سباست ‖ باناً یعنی که اخباری براست

اِنِّي وَجَدْتُ اَمْرَاَةً تَمْلِكُهُمْ وَاُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ ٢٤ وَجَدْتُهَا وَقَوْمَهَا

بدرستیکه‌من یافتم‌زنی را که‌پادشاهی میکندایشارا وداده‌شده ازهمه چیز ومراوراست تختی‌بزرك یافتم‌اورا و قومش‌را

يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللّٰهِ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ اَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ

که‌سجده‌میکنند مرآفتابرا ازجز خدا وبیاراست‌برای‌ایشان‌شیطان کارهاشانرا پس‌بازداشتشان‌ازراه پس‌ایشان‌راه‌نمی یابند

٢٥ اَلَّا يَسْجُدُوا لِلّٰهِ الَّذِي يُخْرِجُ الْخَبْءَ فِي السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُخْفُونَ وَمَا تُعْلِنُونَ

چراسجده‌نمیکنندمرخداراکه بیرون‌میآردپنهانرا در آسمانها وزمین ومیداند آنچه‌راپوشیده‌میداریدوآنچه‌آشکار میکنید

٢٦ اَللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ٢٧ قَالَ سَنَنْظُرُ اَصَدَقْتَ اَمْ كُنْتَ مِنَ الْكَاذِبِينَ

خدانیست‌الهی مگراوکه پروردگار عرش بزرك‌است گفت زودی‌نظرخواهم‌کردکه‌آیاراست‌گفته یاهستی‌ازدروغگویان

٢٨ اِذْهَبْ بِكِتَابِي هٰذَا فَاَلْقِهِ اِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّ عَنْهُمْ فَانْظُرْ مَاذَا يَرْجِعُونَ ٢٩

ببر نامه‌مرااین‌پس‌بیندازش بر ایشان پس‌روبگردان‌ازایشان پس‌ببین‌چه‌جواب‌میگویند

در بیان عرضه داشتن هدهد تفصیل شهر سبارا خدمت حضرت سلیمان ع و بردن نامه

یافتم آنجا زنی بلقیس نام ‖ پادشاهی میکند باحتشام
یافتم اورا و قومش ناصواب ‖ سجده میکردند جزحق زآفتاب
پس نکردند آنکسان‌ره یافته ‖ رو ز راه راست می برتافته
همچو قطرات مطر کاندرسحاب ‖ مخفی است ودانها درخاك وآب
داند آنچیزیکه دارند آن نهان ‖ وانچه را ظاهر نمایند از زبان
گفت باشد رود تا ببینیم این ‖ صادقی آیا تویا از کاذبین
پس نگر تا برچه میگردند باز ‖ برد هدهد نامه را آنسو بساز

اوتیت من کل شیئی لاافل ‖ ولها عرش عظیم فی‌المحل
داده زینت دیوشان کردارشان ‖ داشته بار ازره و رفتارشان
زانکه سجده ناورند ایشان بحق ‖ کاورد بیرون نهانها بر نسق
آورد پوشیده ها را کافرید ‖ در سموات وزمین هرسان‌پدید
آنجدا که نیست جز اوکردگار ‖ عرش‌اعظم‌راست او پروردگار
سوی ایشان برکتابم این‌زمان ‖ درفکن پس رو بگردان شونهان
هشت پیش تخت بلقیس‌آن‌کتاب ‖ نامه‌رابرخواند چون‌برشدزخواب

قَالَتْ يَا اَيُّهَا الْمَلَاُ اِنِّي اُلْقِيَ اِلَيَّ كِتَابٌ كَرِيمٌ ٣٠ اِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَاِنَّهُ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ

گفت ایجماعت بدرستیکه‌مرافکنده‌شد بسویم نامه کرامی بدرستیکه آنست‌ازسلیمان وبدرستیکه‌آنست‌بنام‌خدای‌بخشاینده

الرَّحِيمِ ٣١ اَلَّا تَعْلُوا عَلَيَّ وَاْتُونِي مُسْلِمِينَ ٣٢ قَالَتْ يَا اَيُّهَا الْمَلَاُ اَفْتُونِي فِي اَمْرِي مَا كُنْتُ

مهربان که‌رفعت‌مجوئید‌برمن وبیائیدمرامنقادان گفت ایجماعت فتوی دهید مرا درکارم‌نیستم‌عزم

قَاطِعَةً اَمْرًا حَتّٰى تَشْهَدُونِ ٣٣ قَالُوا نَحْنُ اُولُوا قُوَّةٍ وَاُولُوا بَأْسٍ شَدِيدٍ وَالْاَمْرُ اِلَيْكِ

جزم‌کننده‌کاریرا تاحاضرنشویدمرا گفتندمائیم صاحبان‌قوت وصاحبان کارزار سخت وکارباتواست

فَانْظُرِي مَاذَا تَاْمُرِينَ ٣٤ قَالَتْ اِنَّ الْمُلُوكَ اِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً اَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا اَعِزَّةَ اَهْلِهَا

پس‌نظرکن‌که‌چه‌میفرمائی گفت بدرستیکه پادشاهان چون‌داخل‌شوندقریه‌راتباه‌میسازندآنراومیگردانند عزیزان‌اهل‌آن‌را

اَذِلَّةً وَكَذٰلِكَ يَفْعَلُونَ ٣٥ وَاِنّى مُرْسِلَةٌ اِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ فَنَاظِرَةٌ بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ ٣٦

دلیلان وهمچنین میکنند وبدرستیکه من فرستنده‌ام بسوی ایشان هدیه پس نظر کننده‌ام که بچه برمیگردند فرستادگان

در بیان مشورت کردن بلقیس با امرای خود

گشت ترسان گفت با اعیان خویش سویم این نامهٔ کریم افتاد پیش
باشد از نزد سلیمان این کتاب کاو بانس وجن بود مالك رقاب
هست برنام خدا عنوان آن خالق بخشندهٔ بس مهربان
که بزرگی ناوریدم در پیام سوی من آئید مسلم بالتمام
گفت بلقیس ای امیرانم دهید فتوی اندر کار من گر آگهید
من نکردم قطع امری بی سخن تا نمیگشتید حاضر پیش من
می نگفتند اینکه ما مردان کار صاحبان قوتیم و کارزار
اختیار این امر را تست و بس تاچه فرمائی ز صلح وجنگ پس
گفت چون در قریهٔ داخل شوند پادشاهان گر که ازراهی روند
میکنند آنقریه را ویران و پست وان عزیزانش ذلیل و زیردست
میکشند و میبرند افزون اسیر میکنند اینسان هم ایشان ناگزیر
میفرستم سوی ایشان هدیه چند پس ببینم چون بما راجع شوند
یعنی افرستادگان آیند باز کار بینم تا چسان باشد ساز
پس رسولی با هدایا و تحف برسلیمان او فرستاد آنطرف

فَلَمَّا جَاءَ سُلَيْمَانَ قَالَ اَتُمِدُّونَنِ بِمَالٍ فَمَا آتَانِيَ اللهُ خَيْرٌ مِمَّا آتَيكُمْ بَلْ اَنْتُمْ بِهَدِيَّتِكُمْ

پس چون آمد سلیمانرا گفت آیامدد میکنید مرا بمال پس آنچه داد مرا خدا بهتر است از آنچه داد شمارا بلکه شمائید که بهدیتان

تَفْرَحُونَ ٣٧ اِرْجِعْ اِلَيْهِمْ فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ بِجُنُودٍ لَا قِبَلَ لَهُمْ بِهَا وَلَنُخْرِجَنَّهُمْ مِنْهَا

شاد میباشید برگرد سوی ایشان پس خواهم آورد ایشانرا لشکرهائی که طاقت نباشد ایشانرا بآنها وهرآینه بیرون خواهم کرد ایشانرا

اَذِلَّةً وَهُمْ صَاغِرُونَ ٢٨

البته از آن دلیلان و ایشان باشند خواران

چونکه آمد برسلیمان از رشد گفت برمالم کنید آیا مدد
آنچه حق فرمود پس برمن عطا بهتر است از آنچه داده برشما
من نه محتاجم نه بر مال انقیاد بل بهدیهٔ خود شما گردید شاد
سوی ایشان بازگرد از راه خویش کو من آیم از طاعت بیش
قصد من ز ایشان نه مالست و منال بلکه باشد پیروی ذوالجلال
بالله از تائید آرم بر سبا لشکری بیرون ز حد و انتها
لشکری کایشان بدان نارند تاب چون مقابل ایستند اندر شتاب
سازم از شهر و بلد بیرونشان ذلت وخواری دهم افزونشان
ملك وشاهیشان رود یکجا ز دست هم اسیر و بنده گردند از شکست
شد رسول و بازگفت از تار و پود آنچه دیده بود و هم بشنیده بود
یافت بلقیس آنکه او پیغمبر است جنگ و استیزه نه باوی درخور است
گفت با اعیان خود نبود صلاح با سلیمان جنگ کارد افتضاح
غالب آید او بما درگیر و دار میشویم البته بیمقدار و خوار
رای او کردند اشرافش قبول داد رحمت برسلیمان پس رسول
کز طریق بندگی و انقیاد خواهم آمد برجنابت خوب وشاد
تخت خود درحجرهٔ بنهاد باز شد روان سوی سلیمان بانیاز

قَالَ يَا اَيُّهَا الْمَلَؤُا اَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ اَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ ٢٩ قَالَ عِفْرِيتٌ مِنَ الْجِنِّ

گفت ای جماعت کدامتان میآرد مرا تختش پیش از آنکه آیند مرا منقادان گفت دیوی از جن

اَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ اَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ وَاِنّى عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ اَمِينٌ ٤٠ قَالَ الَّذِى عِنْدَهُ عِلْمٌ

من میآرم ترا باو پیش از آنکه برخیزی از جایت وبدرستیکه منم برآن هرآینه قوی امین گفت آنکه بود نزدش علمی

مِنَ الْكِتَابِ اَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ اَنْ يَرْتَدَّ اِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هٰذَا

از کتاب من میآورم بتو آنرا پیش از آنکه برگردد سوی تو چشم تو پس چون دید آنرا قرار یافته نزدش گفت این از

مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي ءَاَشْكُرُ اَمْ اَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ فَاِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَاِنَّ

تفضل پروردگار منست تا بیازماید مرا که آیا شکر میگویم و ناسپاسی میکنم و کسیکه شکر کند پس جز این نیست که شکر میگوید برای خودش و کسیکه ناسپاسی کرد پس

رَبّی غَنِیٌّ کَرِیمٌ ٤١ قَالَ نَكِّرُوا لَهَا عَرْشَهَا نَنْظُرْ اَتَهْتَدِی اَمْ تَكُونُ مِنَ الَّذِینَ لَا یَهْتَدُونَ ٤٢

بدرستیکه پروردگار من بی نیاز کریم است گفت بنا شناس سازید برای او تختش را ببینیم آیا می یابد راه یا باشد از آنانکه نمی یابند

در بیان آوردن تخت بلقیس را نزد حضرت سلیمان علیه السلام

پس سلیمان گفت با اشراف خویش ‌‌ از شما آرد کدام آن تخت پیش
خواست آرد تخت او را پیش از آن ‌‌ تا نماید عقل بلقیس امتحان
گفت عفریتی رجن آرم تورا ‌‌ پیش از آنکه تو برخیزی رجا
گفت زینهم زودتر ممکن بود ‌‌ وان نه کار هر بشر یا جن بود
پیش از آنکه چشم را برهم زنی ‌‌ آرم آن تخت از طلبکار ارمنی
آزماید تا مرا خلاق ناس ‌‌ که بفضلش شاکرم یا ناسپاس
شکر او نعمت کند بروی زیاد ‌‌ وانکه شکر نعمت او از دست داد
ثعلبی کو از روات عامه است ‌‌ نقل از وی این خبر در نامه است
گفت کرداری ولایت از ولی ‌‌ آورنده آن نبود الا علی
گفت زان بودی تو ناصر مرسلی ‌‌ در جهان در کل ادوار ای علی
پس سلیمان گفت تا اعیان کنید ‌‌ ناشناسا تخت را روچونکه دید

قبل از آن یعنی که آید از یقین ‌‌ سوی من باشند وانگه مسلمین
خواست تا آن تخت را حاضر کند ‌‌ تا که بروی معجزی ظاهر کند
من برایین کارم قوی و هم امین ‌‌ بی رتقصی بهم آنرا بر زمین
گفت آنکس کاگه از اسرار بود ‌‌ نزد او از علم دین بسیار بود
دید پس چون بود تخت اندر مقر ‌‌ برد او گفت اینست فضل دادگر
هر سپاس آورد پس بود جز این ‌‌ شاکر است او بهر نفس خود یقین
پس بود پروردگارم ز اعتبار ‌‌ از سپاس و ناسپاسی بی نیاز
که برسید از رسول این سلام ‌‌ بود که آرندهٔ تخت از مقام
این بود راز ارو دانند اهل هوش ‌‌ گر تو زان بیگانهٔ برگیر گوش
این نامن در نهان و آشکار ‌‌ بودهٔ پیوسته اندر روزگار
عقل او تا بنگریم از امتحان ‌‌ یافته ره یا که هست از گمرهان

فَلَمَّا جَاءَتْ قِیلَ اَهٰكَذَا عَرْشُكِ قَالَتْ كَاَنَّهُ هُوَ وَ اُوتِینَا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهَا وَ كُنَّا مُسْلِمِینَ ٤٣ وَ

پس چون آمد گفته شد آیا چنین است تختت گفت گویا آنست و داده شدیم علم را پیش از آن و بودیم مسلمانان و

صَدَّهَا مَا كَانَتْ تَعْبُدُ مِنْ دُونِ اللّٰهِ اِنَّهَا كَانَتْ مِنْ قَوْمٍ كَافِرِینَ ٤٤ قِیلَ لَهَا ادْخُلِی الصَّرْحَ

باز داشته بود او را آنچه بود که میپرستید از غیر خدا بدرستیکه او بود از گروه کافران گفته شد او را داخل شو در صحن یا قصر

فَلَمَّا رَاَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّةً وَ كَشَفَتْ عَنْ سَاقَیْهَا قَالَ اِنَّهُ صَرْحٌ مُمَرَّدٌ مِنْ قَوَارِیرَ ٤٥ قَالَتْ رَبِّ

پس چون دید آنرا پنداشتش آب بسیار و برزد از دو ساقش گفت بدرستیکه آن صحنی است ساده از آبگینها گفت پروردگار

اِنِّی ظَلَمْتُ نَفْسِی وَ اَسْلَمْتُ مَعَ سُلَیْمَانَ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ ٤٦

من بدرستیکه من ستم کردم بر خود و اسلام آوردم با سلیمان مر خدای را که پروردگار جهانیان است

در بیان آمدن بلقیس خدمت حضرت سلیمان علیه السلام

پس چو آمد گفته شد کایا چنین ‌‌ بوده تختت گفت بر او ماند این
هم ز معتقدان و گردن‌کشگان ‌‌ بر سلیمانیم بزره کشگان
جز خدا را میپرستید اعنی او ‌‌ بد ز قوم کافران در جستجو
بر گمانش دجلهٔ آبست آن ‌‌ جامه را برداشت از ساق آن زمان
گفت ای پروردگار من ستم ‌‌ کردم از بیدانشی برخویش هم

داده شد زین پیش ما را علم و فهم ‌‌ بر تو در پیغمبری ظن و وهم
حقتعالی داشت مر بلقیس را ‌‌ باز از آنچه میپرستید از خطا
گفته شد او را بقصرا تو زباب ‌‌ چونکه دید آن صحن را پنداشت آب
گفت ای بلقیس جامه هل فرو ‌‌ ساخته است از شیشه این قصر نکو
باز آوردم من اسلام از یقین ‌‌ با سلیمان بر رب العالمین

وَ لَقَدْ اَرْسَلْنَا اِلٰی ثَمُودَ اَخَاهُمْ صَالِحًا اَنِ اعْبُدُوا اللّٰهَ فَاِذَا هُمْ فَرِیقَانِ یَخْتَصِمُونَ ٤٧ قَالَ یَا

و بحقیقت فرستادیم بسوی ثمود برادرشان را صالح که بپرستید خدا را پس آنگاه ایشان دو فریقه شدند که نزاع میکردند گفت ای

قَوْمِ لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ لَوْلَا تَسْتَغْفِرُونَ اللّٰهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ۴۸ قَالُوا اطَّيَّرْنَا

قوم من چرا شتاب میخواهید بدی را پیش از خوبی چرا آمرزش نمیخواهید از خدا باشد که شما رحمت کرده شوید گفتند شوم گرفتیم

بِكَ وَ بِمَنْ مَعَكَ قَالَ طَائِرُكُمْ عِنْدَ اللّٰهِ بَلْ اَنْتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ ۴۹ وَ كَانَ فِي الْمَدِينَةِ تِسْعَةُ رَهْطٍ

ترا و آنکه با تواست گفت شومی شما نزد خداست بلکه شما هستید گروهی که مبتلا میشوید و بودند در شهر نه نفر

يُفْسِدُونَ فِي الْاَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ ۵۰

که افساد میکردند در زمین و اصلاح نمیکردند

در بیان احوال قوم ثمود

هم فرستادیم ما سوی ثمود	مر برادرشان که صالح بود رود	ا ... مرسید حق را درسیر	دوگروه گشتند و خصم یکدگر
هریکی گفتند حق در سوی ماست	شرح آن گفتم در اعراف راست	گفت دارید ایگروهم ...	قبل بدگوئی ز زشتیها شتاب
از چه آمرزش نخواهید از خدا	رحم کرده می شوید اندر جزا	در جوابش قوم گفتند از زمد	بر تو بگرفتیم ما خود فال بد
وانکه باشد با تو از راه و رسوم	جمله بر ما شدند نامیمون و شوم	گفت صالح این ز شومی شماست	بر شما فال بد از نزد خداست
بل شما هستید قومی فتنه گر	آزموده می شوید از خیر و شر	یعنی آنچه میکنید از خوب و زشت	نزد حق ثبت است یکجا در سرشت
گر کسی گوید براه تست جاه	پیش پای خود ببین یکگاه و گاه	... بدگوئی ...	فال بد این فکر نامیمون تست
بود در شهری که صالح بد در آن	نه نفر در فتنه بیش از دیگران	رهط از آن فرمود کاشراف بلد	هستشان حکم جماعت در عدد
تابعین بر حکمشان دارند حشم	بر کسان از حشمشان گیرند خشم	در زمین بودند ساعی بر فساد	عاری از رسم صلاح و عدل وداد

قَالُوا تَقَاسَمُوا بِاللّٰهِ لَنُبَيِّتَنَّهُ وَ اَهْلَهُ ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِيِّهِ مَا شَهِدْنَا مَهْلِكَ اَهْلِهِ وَ اِنَّا لَصَادِقُونَ ۵۱

گفتند سوگند خوردیم باهم بخدا که هر آینه شبخون میبریم او و اهلش را پس هر آینه میگوئیم مر وارثش را که حاضر نبودیم در جای هلاک اهل او و بدرستیکه ما نیم هر آینه

وَ مَكَرُوا مَكْرًا وَ مَكَرْنَا مَكْرًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ۵۲ فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ مَكْرِهِمْ اَنَّا دَمَّرْنَاهُمْ

راست گویان و مکر کردند مکر کردنی و مکر کردیم مکر کردنی و ایشان نمیدانستند پس بنگر چگونه بود انجام مکر ایشان که ما هلاک کردیم ایشان را

هُمْ وَ قَوْمَهُمْ اَجْمَعِينَ ۵۳ فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ خَاوِيَةً بِمَا ظَلَمُوا اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَاٰيَةً لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ۵۴ وَ

و قوم شان را همه پس اینست خانهاشان فروریخته بسبب آنکه ستم کردند بدرستیکه در آن هر اینه آیتی است از برای گروهیکه میدانند

اَنْجَيْنَا الَّذِينَ اٰمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ ۵۵

رهانیدیم آنان را که ایمان آوردند و بودند پرهیز میکردند

نه نفر گفتند باهم بس شدید	که بحق سوگند میباید خورید	یا نگفتند این بحالی که قسم	خورده بودند از تبه کاری بهم
که شبخون آوریم اندر طلب	بر وی و بر اهل او در نیمشب	جمله را بکشیم و بر صاحب دمش	اینچنین گوئیم اندر ماتمش
ما نبودیم ایچ حاضر که قتیل	گشت صالح هم به برخویش دخیل	راست گویانیم ما در گفتگو	بیخبر بودیم و دور از قتل او
مکرشان این بود و هم کردیم مکر	ما بجای مکر او بردیم مکر	مکر ایشان فتنه را کنکاش بود	مکر ما آن مکر را پاداش بود
می نبود آن بشعورا را خبر	تا چه آرد مکرشان آخر ثمر	پس ببین چون بد مآل مکرشان	جمله را کردیم نابود از نشان
آست پس افتاده خالی و خراب	خانهاشان باید از بیتی جواب	راه چه آرند از ستم باشد در این	آیتی بر اهل دانش بالیقین
هم رهانیدیم آنکسان را که باو	بودشان ایمان ز پرهیزی نکو	جمله با صالح بدند آنجمع یار	مؤمنان بودند و هم پرهیزکار

وَ لُوطًا اِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ اَتَاْتُونَ الْفَاحِشَةَ وَ اَنْتُمْ تُبْصِرُونَ ۵۶ اَئِنَّكُمْ لَتَاْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ

و لوط را هنگامیکه گفت مر قومش را آیا می آئید آن کار زشت را و شما می بینید آیا بدرستیکه شما هر آینه می آئید بمردان از روی شهوت از

دُونِ النِّسآءِ بَلْ اَنْتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ ٥٦ فَما كانَ جَوابَ قَوْمِهِ اِلاّ اَنْ قالُوا اَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ

غیر زنان بلکه شمائید گروهیکه جهل میورزید پس نبود جواب قومش مگر آنکه گفتند بیرون کنید آل لوط را

مِنْ قَرْيَتِكُمْ اِنَّهُمْ اُناسٌ يَتَطَهَّرُونَ ٥٨ فَاَنْجَيْناهُ وَ اَهْلَهُ اِلاَّ امْرَاَتَهُ قَدَّرْناها مِنَ الْغابِرِينَ ٥٩ وَ

از قریه خودتان بدرستیکه ایشان مردمانی اند که پاك میخواهند باشند پس رهانیدیم اورا و اهلش را مگر زنش را که مقرر داشتیم اورا که باشد از آن بازماندگان و

اَمْطَرْنا عَلَيْهِمْ مَطَراً فَساءَ مَطَرُ الْمُنْذَرِينَ ٦٠ قُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ وَ سَلامٌ عَلى عِبادِهِ الَّذِينَ اصْطَفى ءَآللّٰهُ خَيْرٌ

بارانیدیم برایشان بارانی پس بد بود باران بیم داده شدگان بگو ستایش مرخدا راو سلام بر بندگانش که برگزید آیا خدا بهتر است

اَمّا يُشْرِكُونَ ٦١ اَمَّنْ خَلَقَ السَّمٰواتِ وَالْاَرْضَ وَ اَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّمآءِ مآءً فَاَنْبَتْنا بِهِ حَدآئِقَ

یا آنچه شرك می آورند یا آنکه آفرید آسمانها و زمین را و فرو فرستاد برای شما از آسمان آب را پس رویانیدیم بآن باغهای

ذاتَ بَهْجَةٍ ما كانَ لَكُمْ اَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَها ءَاِلٰهٌ مَعَ اللّٰهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ يَعْدِلُونَ ٦٢

صاحب بهجت نباشد مر شمارا که برویانید درخت آنهارا آیا الهی است با خدا بلکه ایشان گروهی اند که عدول میکنند

اوط هنگامیکه گفت او قوم را
بر رجال آئید هیچ آیا شما
پس نبود اورا جواب ازقوم او
پس رهانیدیم اوواهلش جز زنش
بد بود باران قوم منذرین
بهتراست آیا خدای سزاوار
وآسمان کردیم نازل برشما
می باشد مرشمارا تاکه بهجت
هست آیا با خدا دیگر خدای

میکنید آیا که کاری ناروا
از طریق شهوت از غیر نسا
جز که گفتند آل لوط اخرجوا
که مقدر بد هلاك ازذوالمنن
که نکردند اعتنا بر مرسلین
آنکه یا انباز گیرید از نجار
آب و رویاندیم تا آن باغها
زان برویانید دانه یا درخت
کش نمد باشد بخلق ماسوای

مرشما آئید بر فعلی قبیح
بن شما باشید قومی بی تمیز
یعنی ایشانرا برون ازره کنند
چونکه گشت آن قریها زیرو زبر
مرخدارا گو سپاس و هم سلام
آنکس آیا کافرید ازقدرت او
بوستانهائیکه صاحب بهجت است
نیست اعنی شما قادر بر آن
بلکه ایشانند قومی که عدول

وآگهی بینید فحش راصریح
که ندانید ازعواقب هیچ چیز
وانکه ایشانند پاك و ما پلید
سنگ باراندیمشان دیگر بسر
برعباد برگزیده اش بالتمام
این سموات و زمین را تو بتو
تازه است و خرمیرا علت است
که برویانیدمان از بوستان
کرده اند ازراه عدل ازبی اصول

اَمَّنْ جَعَلَ الْاَرْضَ قَراراً وَ جَعَلَ خِلالَها اَنْهاراً وَ جَعَلَ لَها رَواسِيَ وَ جَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حاجِزاً

آیا آنکه گردانید زمین را مستقر و گردانید میانش نهرها و گردانید مرآنرا کوههای ثابت و گردانید میان دو دریا حایلی

ءَاِلٰهٌ مَعَ اللّٰهِ بَلْ اَكْثَرُهُمْ لا يَعْلَمُونَ ٦٣ اَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ اِذا دَعاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوٓءَ وَ

آیا با خدا الهی است بلکه اکثر ایشان نمیدانند آیا آنکه اجابت میکند مضطر را چون بخواند اورا و رفع میکند بدیرا و

يَجْعَلُكُمْ خُلَفآءَ الْاَرْضِ ءَاِلٰهٌ مَعَ اللّٰهِ قَلِيلاً ما تَذَكَّرُونَ ٦٤ اَمَّنْ يَهْدِيكُمْ فِي ظُلُماتِ الْبَرِّ وَ

میگرداند شمارا جانشینان در زمین آیا الهی با خداست اندکی پند میگیرید آیا آنکه راه مینماید شمارا در تاریکیهای بیابان و

الْبَحْرِ وَ مَنْ يُرْسِلُ الرِّياحَ بُشْراً بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ ءَاِلٰهٌ مَعَ اللّٰهِ تَعالَى اللّٰهُ عَمّا يُشْرِكُونَ

دریا و آنکه میفرستد بادهارا بشارت میان دودست رحمتش آیا الهی با خداست برتر آمد خدا از آنچه شریك میدانند

٦٥ اَمَّنْ يَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمآءِ وَالْاَرْضِ ءَاِلٰهٌ مَعَ اللّٰهِ قُلْ

آیا آنکه نخست آفرید خلق را پس اعاده میکنندش و آنکه روزی میدهد شمارا از آسمان و زمین آیا الهی با خداست بگو

هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ٦٦ قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمٰوَاتِ وَ الْاَرْضِ الْغَيْبَ اِلَّا اللّٰهُ

بیاورید دلیلتانرا اگر هستید راستگویان بگو نمیدانید آنکه باشد درآسمانها و زمین غیب را مگر خدا

وَ مَا يَشْعُرُونَ ٦٧ اَيَّانَ يُبْعَثُونَ ٦٨ بَلِ ادَّارَكَ عِلْمُهُمْ فِي الْاٰخِرَةِ بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْهَا بَلْ هُمْ مِنْهَا عَمُونَ ٦٩

و نمیدانند که کی برانگیخته میشوند بلکه بکمال رسید علمشان درآخرت بلکه ایشانند در شك اندازان بلکه ایشانند از آن کوران

آنکه گرداند این زمین آرامگاه
کوست بحر شور و شیرین دررسوم
کیست آیا که نماید مستجاب
مضطر آن باشد که از خود ناامید
شسته لوح دل ز نقش ممکنات
گفت کی یا شیخ بهر من دعا
هم بگرداند شمارا در زمین
از شما یا اندکی گیرید پند
وانکه بهر مژده بفرستد ریاح
بهر آیا نیست آن خلاق خود
وانکه بدهد ارزمین وآسمان
گو نداند در زمین و آسمان
بل رسیده علم ایشان گر که لیك

بهرها آورد راطرافش نگاه
یا خلیج فارس یا دریای روم
خواندن بیچاره را در هیچ باب
گشته باشد در مهمات شدید
نیست رویش جز که بر سلطان ذات
تا دهد حقم ز بیماری شفا
از پی پیشینیان جانشین
نیستید ازشکر منعم بهره‌مند
پیشتر زاران رحمت بر صلاح
کافرید ورعدم بدهد وجود
برشماروزی باوقات زمان
غیب را کس جز خدای غیب‌دان
بروقوع آخرت هرچند لیك
علم آن یعنی که بر تقلید نیست

کوهها را ساخت مسمار زمین
هست هیچ آیا خدائی با خدا
چون بخواند مرورا ازاضطرار
همچو بیماری که باشد محتضر
شیخ داود یمانی رفته بود
گفت تومیکن دعا که مضطری
جز خدائی باشد آیا با خدا
رهنما آیا شما را هست کس
باخدا دیگر خدائی هست نیك
پس دهد اورا اعاده بارهم
باخدا دیگرخدائی پس کجاست
خود نمیدانند ایشان تاکجا
درشکند ازآن‌هما بلکه کور
حق داش جزعیان ودید نیست

حاجزی بین دو بحر مستبین
بل ندانند اکثر این آثارها
زو کند دفع آنچه باشد ناگوار
یا غریقی بر هلاکت منتظر
برعیادت خستهٔ را خود زخود
نیست حاجت بر دعای دیگری
یاد اول کس کنید اندك شما
هیچ درظلمات بر و بحر بس
بر براست اوزانچه گیرندش شریك
درقیامت بعدار آنکه بد عدم
گو دلیل آرید گر گوئید راست
می برانگیزانده گردند از خدا
نیستند آگه بتحقیق از شعور

وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا ءَاِذَا كُنَّا تُرَابًا وَ اٰبَاؤُنَا اَئِنَّا لَمُخْرَجُونَ ٧٠ لَقَدْ وُعِدْنَا هٰذَا نَحْنُ وَ

وگفتند آنانکه کافر شدند آیا چون باشیم خاك و پدران ما آیا بدرستیکه مائیم هرآینه بیرون آورده شدگان هرآینه بدرستیکه وعده داده شدیم این

اٰبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ اِنْ هٰذَا اِلَّا اَسَاطِيرُ الْاَوَّلِينَ ٧١ قُلْ سِيرُوا فِي الْاَرْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ كَانَ

راماوپدرانمان پیش ازاین نیست مگر افسانهای پیشینیان بگو روید در زمین پس بنگرید چگونه بود

عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ ٧٢ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُنْ فِي ضَيْقٍ مِمَّا يَمْكُرُونَ ٧٣ وَ يَقُولُونَ مَتٰى

انجام کارگناهکاران واندوهگین مباش برایشان ومباش در تنگی از آنچه مکر میکنند و میگویند کی خواهد

هٰذَا الْوَعْدُ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ٧٤ قُلْ عَسٰي اَنْ يَكُونَ رَدِفَ لَكُمْ بَعْضُ الَّذِي تَسْتَعْجِلُونَ

بود این وعده اگر هستید راستگویان بگو شاید باشدکه برسدشمارا برخی از آنچه شتاب میخواهید

٧٥ وَ اِنَّ رَبَّكَ لَذُو فَضْلٍ عَلَي النَّاسِ وَلٰكِنَّ اَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ ٧٦ وَ اِنَّ رَبَّكَ لَيَعْلَمُ مَا

وبدرستیکه پروردگارتوهرآینه صاحب فضل است با مردمان ولکن بیشترایشان شکر نمیکنند و بدرستیکه پروردگارتوهرآینه میداند

تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْلِنُونَ ٧٧

آنچه پنهان میدارد سینهاشان وآنچه آشکار میکنند

وانکسان گفتند که کافر شدند
وعده داده ما براین و آبائمان
سیر گوباید کنید اندر زمین
کافران گویند این وعده است کی
هست ذوفضل آن خداوند بناس

هم نبدشان علم و ادراکی بلند
کشته‌ایم ازپیش وژاژاست این بیان
فانظروا کیف مآل المجرمین
راست گوئید ازشما وین مستغی
لیك اکثر می ندارندش سپاس

بعدازآن که میشویم آیا که خاك
نیست غیراز غصه‌ها که گفته‌اند
هم مشوغمگین برایشان هم مباش
کو بسا باشد ردیف اندرنمون
رب تو داند هرانچه درصدور

ما و آبامان درآئیم از مغاك
سابقین کاندر عدم بلك خفته‌اند
درمضیق ازمکرشان پنهان وفاش
با شما بعض الذی تستعجلون
هستشان مخفی و پیدا در ظهور

وَ مَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ٧٨ إِنَّ هٰذَا الْقُرْآنَ يَقُصُّ عَلٰى بَنِي

ونیست هیچ نهانی در آسمان وزمین مگرکه هست درکتابی واضح بدرستیکه این قرآن میخواند بر بنی

إِسْرَائِيلَ أَكْثَرَ الَّذِي هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ٧٩ وَ إِنَّهُ لَهُدًى وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ ٨٠ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي

اسرائیل اکثرآنچه ایشان درآن اختلاف میکنند وبدرستیکه هرآینه هدایت ورحمت است مر مؤمنانرا بدرستیکه پروردگار تو داوری

بَيْنَهُمْ بِحُكْمِهِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ ٨١ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ إِنَّكَ عَلَى الْحَقِّ الْمُبِينِ ٨٢ إِنَّكَ لَا

میکند میانشان بحکمش واوست غالب دانا پس توکل کن بر خدا بدرستیکه تویی بر حق آشکار بدرستیکه تو

تُسْمِعُ الْمَوْتٰى وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ ٨٣ وَ مَا أَنْتَ بِهَادِي الْعُمْيِ عَنْ ضَلَالَتِهِمْ إِنْ تُسْمِعُ إِلَّا

نمی شنوانی مردگان را ونمی شنوانی کران را ندا چون برگردند پشت برگردانندگان ونیستی تو راه نماینده کوران از گمراهیشان نمیشنوانی مگر

مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ ٨٤ وَ إِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ

آنرا که میگرود بآیتهای ما پس ایشان منقادانند وچون واقع شود گفتار برایشان بیرون آریم برای ایشان جنبنده از زمین

تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ ٨٥ وَ يَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ

که سخن کند با ایشان که مردمان بودند که بآیتهای ما یقین نمیکردند وروزیکه حشر میکنیم از هر امتی گروهی از آنکه تکذیب

بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ ٨٦ حَتّٰى إِذَا جَاءُوا قَالَ أَكَذَّبْتُمْ بِآيَاتِي وَلَمْ تُحِيطُوا بِهَا عِلْمًا

کرد آیتهای ما را پس ایشان بازداشته میشوند تا چون آیند گوید آیا تکذیب کردید آیتهای مرا واحاطه نکردید بآن از راه دانش

أَمَّاذَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ٨٧

آیا چه چیز بود که بودید که کردید

از نهانی هست درارض و سما
اکثر آنهارا که کردند اختلاف
بینشان رب تماید داوری
پس توکل برخدا کن زایمنی
چونکه برگردند وگرداند پشت
جزکسی واگو بآیتهای ما
دابّه یعنی یکی جنبندهٔ
در زمان آخر از دور وجود
آید از ارض بدن یعنی برون
آن نپنداری که از توخارج است
یادکن روزی که بهر حکمتی
باز پس دارندشان اندر مقر
خود شما آیا که آیتهای من

حرکه در لوح مبین در اقتضا
مستبین گردد ز قرآن بخلاف
مر بحکم عدل خویش از برتری
زانکه تو بر راستی روشنی
می کنند اعراض از خود رو درشت
بگرود پس مسلمند ایشان بجا
تا سخن گوید بحق گویندهٔ
آنچنان جنبندهٔ کامل نمود
دابّه کو بود پنهان درقرون
بینی آنوقتش که روحت عارج است
منبعث فوجی کنیم از امتی
اول و آخر بجای یکدگر
بردروغ انگاشتید ازمرد وزن
خود چه بود آیا شمارا زان سبب

خواند این قرآن بر اسرائیلیان
رهنما و رحمت است آن بالیقین
او بهر حکمی عزیز است وعلیم
انك لا تسمع الموتى ولا
تو نهٔ هادی کوران از ضلال
چون شود گفتار واقع بالیقین
مردمانیرا که بر آیات ما
اندر آرد از زمین با حال سر
نفس کلی آن زمان مشهور تست
زین گذشتم شرحش ار گویم تمام
یعنی از اشراقشان که بد انا
تا که چون آیند درموقف تمام
وآگهی کرداشتی برآن محیط
کاینچنان کردید تکذیب ازعجب

آنچه ایشانرا خلافست اندرآن
بر همه اهل کتاب از مؤمنین
غالب و دانا بوجه مستقیم
تسمع الصم الدعا ای مصطفی
شنوان یعنی ایشانرا مقال
بهرشان آریم بیرون از زمین
بی یقین بودند اندر ماجرا
هست شرحش اندر اخبار وسیر
وان بوجهی مهدی موعود تست
عامیان گیرند راهم در کلام
همچنین تکذیب از آیات ما
گوید ایشانرا مگر رب الانام
نامدید ازعقل وادراکی بسیط

وَ وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ بِمَا ظَلَمُوا فَهُمْ لَا يَنْطِقُونَ ٨٨ أَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا اللَّيْلَ لِيَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ

وبوقوع آمد گفتار برایشان بسبب آنکه ظلم کردند پس ایشان سخن نمیکنند آیا ندیدند که ما گردانیدیم شب را تا آرام گیرند درآن وروز را

مُبصراً اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَاٰيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ٨٩ وَ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَفَزِعَ مَنْ فِي السَّمٰوَاتِ وَ

بینش‌بخش بدرستیکه‌در آن‌هر آینه‌آیتهاست ازبرای گروهی که‌میگروند و روزیکه‌دمیده‌میشوددر صور پس‌هراسان‌شودهرکه‌در آسمانها و

مَنْ فِي الْاَرْضِ اِلاَّ مَنْ شَاءَ اللّٰهُ وَ كُلٌّ اَتَوْهُ دَاخِرِينَ ٩٠ وَ تَرَي الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَ هِيَ

که‌درزمین‌است مگرکسیکه‌خواست‌خدا وهمه آینداورادلیلان وبینی کوهها‌را پنداری‌آنهارا‌ساکن وآنها

تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ صُنْعَ اللّٰهِ الَّذِي اَتْقَنَ كُلَّ شَيْءٍ اِنَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ ٩١ مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ

میروندروش‌ابرکردن خدائیکه‌درست‌ساخت همه چیزرا بدرستیکه‌او‌آگاه‌است‌بآنچه‌میکنید آنکه‌آوردخوبیرا

فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَ هُمْ مِنْ فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ ٩٢ وَ مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ

پس‌مراوراست‌بهترازآن وایشان‌از هراس روزچنین‌ایمنانند وآنکه آورد بدیرا پس‌نگونسارکرده‌شودرویهاشان‌درآتش

هَلْ تُجْزَوْنَ اِلاَّ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ٩٣

آیا جزاداده‌میشویدجزآنچه‌بودید که‌میکردید

قول پس واقع شودیعنی عذاب
می‌بینید ایچ آیا ازعمی
اندراین باشد نشانهای چند
پس‌بترسدهرکه درارض‌وسماست
جمله پس میرند ازخوف وفزع
باقی اندرذات وازخود رسته‌اند
اندرآن حالی‌که منقاد و ذلیل
وان‌کهی کارامروراست‌وذهاب
صنعت حق آنکسی کو استوار
باشد او دانا بافعال شما
وانکسانند ایمن آنروز ازفزع

سوی ایشان ازسته‌ها برشتاب
اینکه شب را آفریدستیم ما
بهرقومی کز علامت بگروند
جزکسی کورا خدا باقی‌بخواست
قوّه‌های روح جسم ازماوقع
وان شهیدان که بحق پیوسته‌اند
جمله باشند ازکثیر و ازقلیل
چون مروری که عاست‌ازسحاب
کرد هرشئی بجایش باعیار
هم بوفق معملان بدهد جزا
فارغ ازاندوه ومحصون ازوجع
می‌شوید آیا جزا داده شما

پس نگویند ایچ برعدری سخن
تا درآن گیرند آرام وسکون
یادکن روزیکه برطیّ رقم
نفخه اولی است زاسرافیل این
غیر آنانرا که می‌خواهد خدا
مردمان آیند در موقف تمام
کوههارا خود توبینی درمکان
نیست مدرک‌مرکسیرا آنمرور
صنعت اوراست یاحسنی مرید
آنکه میآید نیکی بهر او
وانکه آید بربدی پرداخته
جز بافعال از صواب و ازخطا

از تحیر یا زاندوه و محن
روز راکردیم روشن درنمون
مردمیده میشود در صور دم
میرسد برکل ایشان از یقین
فانیان فی‌الله اعنی ازولا
بعد نفخه ثالثه ازخاص و عام
برگمانت‌کایستاده است آنچنان
منتشر تا چون شود اندرشور
نیك باشد هرچه یعنی آفرید
هست خیری بهتر ازآن پس‌نکو
رویشان گردد نسار انداخته

اِنَّمَا اُمِرْتُ اَنْ اَعْبُدَ رَبَّ هٰذِهِ الْبَلْدَةِ الَّذِي حَرَّمَهَا وَ لَهُ كُلُّ شَيْءٍ وَ اُمِرْتُ اَنْ اَكُونَ مِنَ

جزاین‌نیست‌فرموده‌شدم‌که‌بپرستم پروردگاراین بلدرا که‌حرام‌گردانیداورا ومراوراست‌همه‌چیز وفرموده‌شدم که‌باشم از

الْمُسْلِمِينَ ٩٤ وَ اَنْ اَتْلُوَ الْقُرْاٰنَ فَمَنِ اهْتَدٰي فَاِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَ مَنْ ضَلَّ فَقُلْ اِنَّمَا اَنَا مِنَ

منقادان وآنکه‌بخوانم‌قرآنرا پس‌آنکه‌هدایت‌یافت‌پس‌جزاین‌نیست که‌هدایت‌می‌یابدبرای نفس‌خودش‌وآنکه‌گمراه‌شدپس‌بگوجزاین‌نیست‌که‌من‌از

الْمُنْذِرِينَ ٩٥ وَ قُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ سَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ فَتَعْرِفُونَهَا وَ مَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ

بیم‌کنندگانم وبگوستایش‌مرخدارا‌ازودی مینمایدشمارا‌آیتهایش پس‌بشناسیدآنرا‌ونیست‌پروردگارتو‌بیخبر ازآنچه‌میکنید

غیرازاین نبود که فرموده شدم
آنخدائیکه توداست او حرام
امرکرده هم‌شدم از ربّ دین
راه یابد پس‌هران نبودجزاین
کوستایش مرخدارا برسزاست

که بپرستم ربّ این شهروحرم
آنچه آنرا هست ملك احترام
اینکه باشم مرورا از مسلمین
که ز بهر خویش یابد ره یقین
وین‌نبوّت برمن انعام‌ازخداست
نیست ربّت غافل ازآنچه کنند

مکه یعنی‌کان سرا وشهرماست
هست هرچیزی مراورا ازپسند
یاکه قرآنرا بخوانم مستدام
وانکه‌گمره شد پس‌ای احمد بگو
زود آیتهای خودرا بر شما
باتو ایشان ازپسند و ناپسند

این‌بیان برمکیان ازمصطفی‌است
جمله یعنی عبد ومملوك وبند
هم بامر ونهی آن سازم قیام
نیستم جزبیم ده از امر او
او نماید پس‌شناسیدش بجا



سُورَةُ الْقَصَصِ ثَمَانٍ وَ ثَمَانُونَ آيَةً وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

طٰسٓمٓ تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ ٢ نَتْلُو عَلَيْكَ مِنْ نَبَإِ مُوسٰى وَ فِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ

اینست آیتهای کتاب واضح میخوانیم برتو از خبر موسی و فرعون بحق برای گروهی که میگروند

٣ اِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْاَرْضِ وَ جَعَلَ اَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضْعِفُ طَائِفَةً مِنْهُمْ يُذَبِّحُ اَبْنَاءَهُمْ وَ

بدرستیکه فرعون برتری یافت در زمین وگردانید اهل آنرا گروه گروه ضعیف میداشت گروهی را از ایشان میکشت پسران ایشانرا و

يَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ اِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ ٤ وَ نُرِيدُ اَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي

باقی میگذاشت زنان ایشانرا بدرستیکه او بود از فسادکنندگان و میخواستیم که منت گذاریم بر آنانکه ضعیف داشته شده بودند در

الْاَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ اَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ ٥

زمین وبگردانیمشان پیشوایان وبگردانیم ایشانرا وارثان

بعد بسم الله رحمن الرحیم
طا اشارت بر طهارت دان تمام
طس عارف طاهر از تعظیم غیر
طاهراست اسرار ارباب شهود
سین اشارت باشد از دانی بسر
سر صوفی را گرت اندیشه است
آن کجا گوید کجا دانی صفی
منت دیگر باهل عشق از اوست
تا بنظم آرد کتابش را تمام
وا گذار آنرا که زاغراض وحسد
پس بمان کو در جهالت تا ابد
بر تو خوانیم از خبر چیزیکه هست
اینکه فرعون از ره استمگری
یك گره را کرده مغلوب وضعیف
کاهنان گفتند ایشان یك نفر
احمق از آن بد که گر آن کاهنان
بود او از مفسدین ما خواستیم

ابتدا سازم زطا و سین ومیم
هرکجا بر بست خود در کلام
حرف خدایش ناید اندر یاد وسیر
از توجه جز بسلطان وجود
اهل حق دارند سرش مستتر
داند آنکو باصفی همریشه است
سر مخفی کو بماند مختفی
داند آنکورا بدل بگرفت دوست
بود خاص این نعمت از رب الانام
گشته فاسد دانش و دین وخرد
همچنین در بخل و انکار وحسد
بالحق از موسی واز فرعون پست
جست اندر ارض مصر او برتری
زآل یعقوب از وضیع ار شریف
میکند ملك تورا زیر و زبر
راست گفتند آنچه گفتند از نشان
تا بر آن مستضعفین منت نهیم
پیشوایانشان نمودیم آنچنان

رمزها مخفیست زیر این حروف
طاهر آمد بر نفوس عابدان
طاهر ارواح محبان دانکه بار
بر موحد را بود طاهر صفا
عاصیان را یافت آنکو سر ذات
سر دیگر هست وسودای دگر
میم اگر دانی مراد از منت است
بر صفی منت بدین تفسیر هشت
گر زبان دانی و بشناسی سخن
بارد این تفسیررا او در نظر
گفت این سوره است زآیتهای دین
بر گروهیرا که برحق مؤمنند
دوگروه از سبطیان و قبطیان
کشتی ابناشان وی از حمقی که داشت
کشتی ابنا را نگیرد تا گهی
کشتن بسیار دفع آن فساد
که شدند اندر زمین مصر خوار
وارث مال ومکان قبطیان

رمزی از آن گویم از داری وقوف
غیر اورا نی پرستند آن مهان
چشمشان گردد بحر بر دلنواز
زانکه چیزی غیر حق ببند بجا
داند آن سلطان جان بخشد نجات
داند آنکورا زبن کندند سر
کش بخلقان در نوا ونعمت است
مرزباش این نطق واین تقریر هشت
خاص دانی منتش برجان من
غیر شعر وشاعری پا تا بسر
از کتاب مستطاب مستبین
مر خبرها کز حق آید موقسد
ساخت اهل مصر را او در عیان
واز زنانشان جمله باقی میگذاشت
پای از ایشان بر فنای او شهی
کی نمودی هیچ باورد این بیاد
زیردست قبطیان بد شعار

وَ نُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْاَرْضِ وَ نُرِيَ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ ٦

وتمکین دهیم مرایشانرا در زمین وبنمائیم فرعونرا وهامانرا ولشکرهای آندورا از ایشان آنچه بودند که بیم میداشتند

وَ اَوْحَيْنَا اِلٰى اُمِّ مُوسٰى اَنْ اَرْضِعِيهِ فَاِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ فَاَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي

ووحی کردیم بمادر موسی که شیرده اورا پس چون بترسی بر او پس بینداز شدر دریا ومترس و اندوهگین مشو

إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ ٧ فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا

بدرستیکه ما باز گردانندهایم اورا بسوی تو وگردانیدهایم اورا از مرسلان پس برگرفتند اورا کسان فرعون تا باشد مرایشانرا دشمنی و اندوهی

إِنَّ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا كَانُوا خَاطِئِينَ ٨ وَقَالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرَّتُ عَيْنٍ لِي وَلَكَ

بدرستیکه فرعون وهامان ولشکرهای آندو بودند خطا کاران وگفت زن فرعون آسایش چشماست مرمرا ومرتورا

لَا تَقْتُلُوهُ عَسَى أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ٩

نکشید اورا شاید که نفع دهد مارا یا برگیریمش فرزند وایشان نمیدانستند

حاکیان بدهیم ما اندر زمین
وان بوقتی بد که میگشتند غرق
حست از دانشوران تعبیر آن
که شود ملک تو رو زیر و زبر
یعنی از ابنای اسرائیلیان
چون تولد یافت موسی وبی

تا که بر فرعون نمائیم این
هیچشان سودی نداد آن مکر و زرق
خواب او گردید تعبیر این چنین
لك بود نزدیك کاید آن پسر
کودکی برها ماند آنزمان
داشتند او را ز هرکس مختفی

هم بهامان و بلشکرهایشان
دید در خواب او که ناری برفروخت
که ز اسرائیلیان در این بلد
پس امیری کرد تعیین آن عنود
مادر موسی چو گشت او حامله
تا که پی بردند از آن فرعونیان

آنچه زایشان بد حذر در رایشان
قصر و باغش زان شرار تفته سوخت
زاده خواهد گشت ما را یك ولد
تا شد هر طفل کاید در وجود
حمل خود میکرد پنهان یکدله
آمدند اندر سرایش ناگهان

در تنور افکندن موسی علیه السلام را مادرش

در تنور افکندش از خوف اوز دوش
وحی پس کردیم سوی مادرش
می مترس از آنکه او گردد هلاك

و بن نبود الا ز الهام سروش
که خفیه شیر ده شو یاورش
در فراقش هم مباش اندوهناك

هیچ طفلی را ندیدند آن رمه
پس چو میترسی بر او از مردورن
زانکه بازش بر تو ما سازیم رد

باز گشتند از سرای او همه
پس ورا اندر بحر نیل اندر فکن
کردهایم از مرسلینش تا رشد

بدریا افکندن موسی علیه السلام را مادرش و گرفتن آل فرعون

پس فکند او را بدریا آنزمان
زانکه آن فرعون و هامان و جنود
زوجهٔ فرعون گفت اورا مبر
قتل او تا رید یعنی در خطر
آسیه زان گفت زین فکرت درا

آل فرعونش گرفتند از مکان
از خطا کشتند هر طفلی که بود
نور و نور چشماست این پسر
گرچه از ایشان رها گشت این پسر
تا که باشد یار یا فرزند ما
بی خبر بودند ایشان کان ولد

بوده باشد تا مر آنها را عدو
یا بهر جرمی بدند از خاطئین
مر ورا مکشید شاید کانتفاع
زانکه فرعون او نداد اندر گمان
زانکه فرزندی نبودش هیچ او
آتش اندر خانمان او زند

بر فزاید حزنشان پیوسته او
چون نبدشان عقل و امانی متین
باشد از وی بهر ما بی امتناع
تا مبادا آنکه دیدا و باشد آن
گفت گیریمش بفرزندی نکو

وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَى فَارِغًا إِنْ كَادَتْ لَتُبْدِي بِهِ لَوْلَا أَنْ رَبَطْنَا عَلَى قَلْبِهَا لِتَكُونَ

وگردید دل مادر موسی تهی از شادی یا از اندوه بدرستیکه بود نزدیك که هر آینه اشکار کند اورا اگر نه آن بود که بستیم بر دلش تا باشد

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ١٠ وَقَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّيهِ فَبَصُرَتْ بِهِ عَنْ جُنُبٍ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ١١ وَحَرَّمْنَا عَلَيْهِ

از مؤمنین وگفت مر خواهرش که از پی برو اورا پس دیدش از دور وایشان نمیدانستند وحرام گردانیدیم بر او

الْمَرَاضِعَ مِنْ قَبْلُ فَقَالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَى أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَهُمْ لَهُ نَاصِحُونَ

شیر دهندها را از پیش پس گفت خواهرش آیا دلالت کنم شمارا بر کسان خانه که برخود گیرند پروردن اورا برای شما و ایشان باشند مر اورا نیکخواهان

١٢ فَرَدَدْنَاهُ إِلَى أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَلِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ١٣

پس باز گردانیدیم اورا بسوی مادرش تا بیاساید چشمش و اندوهگین نباشد و تا بداند که وعده خدا راستاست ولیکن اکثر ایشان نمیدانند

رد نمودن موسی علیه‌السلام را بمادر او

چونکه دردریا فکند اورا بحر | گشت قلب مادرش خالی ز صبر | چونکه شد او که صندوق او فتد | در کف فرعون و نعشش برگشاد
شد دلش فارغ زیاده یا شکیب | تا رشادی یا دهم بودی قریب | او نماید راز خود را آشکار | گرچه ما کردیم قلبش استوار
تا که باشد از گروه مؤمنین | وعده ما را نماید او یقین | گفت پس با خواهر موسی خبر | از برادر رو بگیر از خیر وشر
پس چو بر درگاه فرعون آمد او | دید از دور او بنگاه جستجو | که درآوردند موسی را زیم | زین تجسس بی خبر بودند هم
ما براو کردیم هرشیری حرام | هیچ پستانی نگرفت او بکام | پیش از آنکه آید آنجا خواهرش | واقف از احوال گردد یکسرش
گفت آیا ره نمایم بر شما | سوی اهل خانهٔ صاحب ولا | تا بدین کودک شوند اشان کفیل | نیکخواه او بوند از هر قبیل
پس بگفتند آور اورا مادرش | رفت وگفت و برد آنجا مادرش | رد سوی مادرش کردیم ما | چند روزی کی بقربش عینها
بی‌حورد اندوه و داند آنکه حق | وعده‌اش حق است و دارد او صدق | لیک بسیاری ندانستند آن | غرق جون بودند در وهم وگمان

وَلَمّا بَلَغَ اَشُدَّهُ وَاسْتَوٰى آتَيْناهُ حُكْماً وَعِلْماً وَكَذٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ١٤ وَدَخَلَ الْمَدينَةَ عَلٰى

وچون رسید بکمال قوتش واستدال آن دادیم اورا حکمت ودانش وهمچنین جزا میدهیم نکوکاران را ووداخل شد در شهر بوقت

حِينِ غَفْلَةٍ مِنْ اَهْلِها فَوَجَدَ فِيها رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلانِ هٰذا مِنْ شيعَتِهِ وَهٰذا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَغاثَهُ

غفلتی از اهل آن پس یافت در آن دو مرد را که کارزار میکردند این از شیعهٔ او واین از دشمنش پس یاری طلبید

الَّذي مِنْ شيعَتِهِ عَلَى الَّذي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَزَهُ مُوسٰى فَقَضٰى عَلَيْهِ قالَ هٰذا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطانِ

اورا آنکه بودی از شیعه‌اش بر آنکه بود از دشمنش پس مشت زد اورا موسی پس کشت اورا گفت این بود از کار شیطان

اِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبينٌ ١٥ قالَ رَبِّ اِنّي ظَلَمْتُ نَفْسي فَاغْفِرْ لي فَغَفَرَ لَهُ اِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحيمُ ١٦

بدرستیکه او دشمنی اضلال کننده آشکار گفت پروردگار من بدرستیکه من ستم کردم بر خودم پس بیامرز مرا پس آمرزیداورا بدرستیکه اوست آمرزنده مهربان

قالَ رَبِّ بِما اَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ اَكُونَ ظَهيراً لِلْمُجْرِمينَ ١٧

گفت پروردگار من بانچه انعام کردی بر من پس نشوم هرگز همپشت گناهکاران

در بیان کشتن حضرت موسی علیه السلام قبطی را بحمایت سبطی

چون رسید او بر کمال رشد وحد | قد او شد راست هم محکم جسد | حکمت ودانش باو دادیم ما | محسنین را میدهیم ایسان جزا
شد بشهر اندر زمان غفلتی | زاهل آن بی بدون خفتی | یافت در جنگ و نزاع آنجا دو مرد | که ز روحی بودشان با هم نبرد
زان یکی از پیروان دیگر عدو | بود قبطی خاهد و غالب براو | پس بوی کرد استعانه بر وش | زانکه دشمن بود اوی کیش
خشم پس بگرفت موسی بر عدو | کشت بامشتش قبطی چون بدو او | گفت از شیطان بد این کردار وکار | کان عدو گمره کننده است آشکار
گفت ای پروردگار من بخویش | ظلم کردم تو ببخش از لطف بیش | پس بیامرزیدم پس آمرزید حق | که غفور است ورحیم از ماسبق
بودش این آثار غفران اله | داشت کز فرعونیان اورا نگاه | گفت ای پروردگار ذوالمنن | بر هر آنچه انعام فرمودی بمن
| پس نباشم مجرمان را یار وپشت | بود مجرم آنکه مردار زحم مشت |

فَاَصْبَحَ فِي الْمَدينَةِ خائِفاً يَتَرَقَّبُ فَاِذَا الَّذِي اسْتَنْصَرَهُ بِالْاَمْسِ يَسْتَصْرِخُهُ قالَ لَهُ مُوسٰى اِنَّكَ

پس گشت در آن شهر ترسان مترصد میبود پس ناگاه آنکه یاری طلبیده بود اورا دیروز فریاد رسی میخواست اورا گفت مر اورا موسی بدرستیکه تو

لَغَوِيٌّ مُبِينٌ ١٨ فَلَمّا اَنْ اَرادَ اَنْ يَبْطِشَ بِالَّذي هُوَ عَدُوٌّ لَهُما قالَ يا مُوسى اَتُريدُ اَنْ تَقْتُلَني

هر آینه گمراهی آشکار پس چون خواست که حمله میکند با آنکه اودشمنش بود مر آندو نا را گفت ای موسی آیا میخواهی که بکشی مرا

كَما قَتَلْتَ نَفْساً بِالْاَمْسِ اِنْ تُريدُ اِلّا اَنْ تَكُونَ جَبّاراً فِي الْاَرْضِ وَما تُريدُ اَنْ تَكُونَ

همچنانکه کشتی نفسی را دیروز نمیخواهی جز اینکه باشی ستمکار در زمین و نمیخواهی که باشی

مِنَ الْمُصْلِحينَ ١٩ وَجاءَ رَجُلٌ مِنْ اَقْصَى الْمَدينَةِ يَسْعى قالَ يا مُوسى اِنَّ الْمَلَاَ يَأْتَمِرُونَ

از اصلاح کنندگان و آمد مردی از انتهای آنشهر که میشتافت گفت ای موسی بدرستیکه جماعت مشورت میکنند

بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ اِنّي لَكَ مِنَ النّاصِحينَ ٢٠

در باب تو که بکشندت پس بیرون رو بدرستیکه من مر ترا از خیرخواهانم

در بیان قضیهٔ روز بعد از کشتن حضرت موسی قبطی را

پس درشهر آمد بامداد
پس بیاری خواندش آنکو خوانده بود
گفت موسی مر وراران گیرودار
فتنه انگیزی کنی از بد صفات
تا رسانی دفع شر او کنند
میخواهی تو که باشی در زمین
چونکه او شنید این گفتار رفت
گفته بد فرعون که بیحجتی
پس ببردندی بفرعون این خبر
مردی آمد ز آخر شهر آن زمان

خائف و ترسنده زامری کو فتاد
روز بگذشته در آن جنگ و جهود
خود توئی بر گمرهی آشکار
نیست عزمت هیچ بر صبر و ثبات
گفت ای موسی تو خواهی بی سند
هر که جباری که خواند خود روا
هردو را بر یکدگر بنهاد و رفت
میشاید کشت کس را بوقتی
که ورا کشته است موسی درگذر
یعنی از درگاه فرعون از نهان
که تورا بکشند از روی قصاص

مضطر بود او کش آید از عقب
داشت او با قبطی دیگر نزاع
دی بقتل بکمر گشتی سبب
پس اراده کرد موسی آن زمان
که مرا بکشی میان رهگذر
هم بخواهی باشی از شایستگان
قتل آن جبار چون بنوشته
چون بکرد انکار موسی درمقال
مشورت کردند با اتباع و خواص
بود ساعی گفت ای موسی برو
زود رو گفتم زبیدت اختصاص

چون قبطی را کند از روی طلب
خواند موسی را بیاری زان صداع
یک باین مرد ورای جنگ و غضب
تا بگیرد آنکه بود از دشمنان
آنچنانکه دی بکشتی یکنفر
که کنند اصلاح بس این و آن
تا که اورا کشته با اهل شهر وده
قتل قبطی را ببرد آن رجال
حکم شد بر قتل موسی در قصاص
مشورت کردند این قوم از عتو

فَخَرَجَ مِنْها خائِفاً يَتَرَقَّبُ قالَ رَبِّ نَجِّني مِنَ الْقَوْمِ الظّالِمينَ ٢١ وَلَمّا تَوَجَّهَ تِلْقاءَ مَدْيَنَ قالَ

پس بیرون رفت از آن ترسان که منتظر صدمه بود گفت ای پروردگار من برهان مرا از گروه ستمکاران و چون متوجه شد سوی مدین گفت

عَسى رَبّي اَنْ يَهْدِيَني سَواءَ السَّبيلِ ٢٢ وَلَمّا وَرَدَ ماءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ اُمَّةً مِنَ النّاسِ

شاید که پروردگار من که هدایت کند مرا میان راه و چون وارد شد آب مدین یافت بر آن گروهی را از مردمان

يَسْقُونَ ٢٣ وَوَجَدَ مِنْ دُونِهِمُ امْرَاَتَيْنِ تَذُودانِ قالَ ما خَطْبُكُما قالَتا لا نَسْقي حَتّى يُصْدِرَ

که آب میدادند مواشی خود را و یافت از دون ایشان دو زن را منع میکردند گفت چیست کار شما گفتند آب نمیدهیم تا آنکه باز گردانند

الرِّعاءُ وَاَبُونا شَيْخٌ كَبيرٌ ٢٤ فَسَقى لَهُما ثُمَّ تَوَلّى اِلَى الظِّلِّ فَقالَ رَبِّ اِنّي لِما اَنْزَلْتَ

شبانان و پدر ما پیر بزرگ است پس آب داد برای آندو پس برگشت بسوی سایه پس گفت پروردگار من بدرستیکه من برای آنچه

اِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقيرٌ ٢٥

فرو فرستادی بمن از خیر محتاجم

در بیان فرار کردن حضرت موسی ع از مصر و رسیدن بر سر آب مدین و دیدن دختران شعیب ع را بر سر آب

پس برون از شهر شد بی راحله | گرسنه تنها بدون عائله
ده نجاتم از گروه ظالمین | در پناه خود نگهدارم چنین
از سه ره کامد بپیشش بی غلط | او سوا کرد اختیار آن وسط
داشت حق مستور زیشان راه راست | کو وسط میرفت و حق اینگونه خواست
آمد او بر آب مدین در ورود | وان چهی اندر کنار شهر بود
برکناری دید از مردم دو زن | گوسفندان داشته دور آن دو تن
رفت موسی کرد از ایشان سؤال | چیست تا مطلوبتان زین اشتغال
میگفتند آب ندهیم این رمه | تا که فارغ میکردند این همه
هستمان پیر کهن سالی پدر | نیست قادر تا خود آید درگذر
باشبانان گفت موسی گرچه تاب | این زنان را زودتر بدهید آب
آب میده این دو زن را زودتر | این نشنیدند نگفتند آن حشر
برکشید آن دلو برجسی زچاه | داد آب اغنام شانرا آنگاه
گفت پس یارب ز نیکی ناگزیر | آنچه بفرستی بمحتاج فقیر
دختران را دید در خانه پدر | آمدند امروز از ره زودتر

بود خائف داشت در ره انتظار | گر بپیش آید گفت ای کردگار
پس روان شد سوی مدین او براه | ره نماید شایدم کو اله
زان دوره رسید آنها که زعقب | مر ورا بودند ساعی در طلب
شد بمدین هشت منزل بوده آن | تا بمصر و خارج از فرعونیان
یافت قومیرا ز مردم از شبان | مر مواشیرا همی دادند آب
تا بیابد آن رمه نزدیک آب | یافت ایشانرا بعفت در حجاب
گوسفند دور میدارید ز آب | در رمه تا در بریزند از شتاب
پس بماند هرچه فاضل زانشان | بر مواشی ما دهیم از بعد آن
بالضروره خواهران آنیم ما | تا که بدهیم آب مر اغنام را
آب ما گفتند بدهیم از نگاه | تو توانی داورا برکش زچاه
زانکه بود آن کار ده مرد قوی | غیرت آمد در نهاد موسوی
کرد پس بر سایه نخلی رجوع | از حرارت یا که از طغیان جوع
از تو میخواهم که محتاجم بر آن | خوردنیرا گرچه باشد نیم نان
زان سبب پرسید گفتند آنچه بود | گفت آریدش کنون درخانه زود

فَجَاءَتْهُ اِحْدٰيهُمَا تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ قَالَتْ اِنَّ اَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ اَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا

پس آمد اورا یکی از آندو که راه میرفت بآزرم گفت بدرستیکه پدرم میخواند ترا که پاداش دهد ترا مزد آنچه آب دادی برای ما

فَلَمَّا جَاءَهُ وَ قَصَّ عَلَيْهِ الْقَصَصَ قَالَ لَا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ٢٦ قَالَتْ اِحْدٰيهُمَا

پس چون آمد او را و خواند براو قصه‌ها را گفت مترس نجات یافتی از گروه ستمکاران گفت یکی از آندو

يَا اَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ اِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْاَمِينُ ٢٧ قَالَ اِنِّي اُرِيدُ اَنْ اُنْكِحَكَ

ای پدر من بمزدوری بگیر او را بدرستیکه بهتر کسی است که بمزدوری گیری توانای امین است گفت بدرستیکه من میخواهم که تزویج کنم

اِحْدَى ابْنَتَيَّ هَاتَيْنِ عَلٰى اَنْ تَأْجُرَنِي ثَمَانِيَ حِجَجٍ فَاِنْ اَتْمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِنْدِكَ وَ مَا

تو یکی از دو دختر من این دو را بر آنکه مزدور شوی مرا هشت سال پس اگر تمام کردی ده را پس از نزد توست و نمیخواهم

اُرِيدُ اَنْ اَشُقَّ عَلَيْكَ سَتَجِدُنِي اِنْ شَاءَ اللّٰهُ مِنَ الصَّالِحِينَ ٢٨ قَالَ ذٰلِكَ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ اَيَّمَا الْاَجَلَيْنِ

که رنج نهم بر تو زود باشد که بیابی مرا اگر خواسته باشد خدا از شایستگان گفت اینست میانهٔ من و میانهٔ تو که هر کدام از آن دو مدت

قَضَيْتُ فَلَا عُدْوَانَ عَلَيَّ وَاللّٰهُ عَلٰى مَا نَقُولُ وَكِيلٌ ٢٩

را که بپایان رسانیدم پس نباشد تعدی بر من و خدا بر آنچه میگوئیم وکیل است

در بیان آمدن موسی علیه السلام نزد حضرت شعیب ع

پس یکی زان دختران آمد زراه | کز حیا در پیش پا بودش نگاه
مزد آنچه آب دادی تو بما | پس چو آمد سوی او باصد رجا
گفتی اورا می‌مترس ای محتمی | کز گروه ظالمین گشتی رها

گفت اورا انّ یدعوک ابی | تا جزا بدهد ترا از موهبی
خواند یکجا قصهٔ خود بر شعیب | از ولادت تا خروجش بی زریب
پس ز وجه میهمانی در مقام | نی بمزدی گفت آریدش طعام

زان دو دختر مر پدر را گفت یك
کن اجیر اورا پی اغنام نیك
گفت خواهم بر تو بسپارم نکاح
زین دو دختر یکی را بر صلاح
می نخواهم بر تو گیرم هیچ شاق
من بکاری کان بود مالایطاق
گفت این عهدیست بین ما که گذشت
هر کدام از این دو مدت که گذشت
یعنی آسانکه خود ده سالم گذشت
حق دگر بود نباشد هم بهشت
بر شبانی چون روان شد از شعیب
خواست موسی یك عصا از الهام غیب

زانکه نیکوتر کسی باشد بدین
بهر اجرت کو قوی است و امین
هشت سالم تا مگر باشی اجیر
گر شود ده از تو فضلی شد کثیر
زود باشد گر خدا خواهد مرا
یابی از شایستگان اندر وفا
پس بعدی یا فزون خوانی بمن
باوری از هشت یا ده بی‌سخن
بر هر آنچه گوئیم آن اله
کارساز ماست در این و گواه
داد بر موسی همانا آن عصی
که پس از رو شد عیان آثارها

فَلَمَّا قَضَى مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَاراً قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي

پس چون بپایان رساند موسی آن مدت را و روان شد با اهلش دید از جانب طور آتشی را گفت مر اهلش را که درنك کنید بدرستیکه

آنَسْتُ نَاراً لَعَلِّي مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ ٣٠ فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ

من دیدم آتشی را شاید که آورم شما را از آن خبری یا گرد آیده شعله از آتش باشد که شما گرم شوید پس چون آمد آنرا ندا کرده شد از

شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ

کناران وادی که جانب راست بود در قطعه زمینی برکت داده شده از آن درخت که ای موسی بدرستیکه منم من خدا که پروردگار جهانیانم

٣١ وَأَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِراً وَلَمْ يُعَقِّبْ يَا مُوسَى أَقْبِلْ

و آنکه بینداز عصایت را پس چون دید آنرا که حرکت میکرد گویا آن بود مار باریکی برگشت از پس رو نهاده و رجوع نکرد ای موسی پیش آ

وَلَا تَخَفْ إِنَّكَ مِنَ الْآمِنِينَ ٣٢

و مترس بدرستیکه توئی از ایمنان

در بیان دیدن موسی علیه السلام آتش طور را

پس چو موسی هشت مدت را تمام
یافت رخصت از شعیب نیك نام
تا که میشد سوی بیت المقدس آن
از ابی عبدالله است این در بیان
راه گمشد وضع حمل زن رسید
وان رمه از برف و سرما میرمید
آتشی از جانب طور او بدید
گفت اهلش را درنك اینجا کنید
زانکسانکه نزد آتش واقفند
ره بپرسم گر که برره عارفند
پس چو آمد شد ندا کرده خود او
از یمین وادی اندر جستجو
از درختی کان بوادی رسته بود
بود عوسج یا که عناب ار عود
شرح آن بگذشت پیش از حد و چون
نیست بر تکرار مان حاجت کنون
چند وجه آراست از روی کلام
سر اصلی را خدا داند تمام
همچنانکه گفته گردد در امور
مال مظلومی ببرد آنکس بزور
بر سر مالی که برد از وی جهان
نیست زین تکرار چاره در بیان
بار درجائی دگر گوئی که شاه
داد مظلومان دهد بی اشتباه
باشد این تکرار ثابت در کلام
بازگوئی بیت ظالم را دوام
مال او برد آبروی او بریخت
رشته کارش از آن از هم گسیخت
نی که خارج از فصاحت باشد آن
این بیابد حرف دقیقی نکته‌دان
چون کلامی را مکرر گفت شاه
وقعش افزاید بدل بر اهل جاه
از خدا آمد بموسی شد ندا
بی‌مکن ای آدم از کف عصا
بود در سرعت بسان بره مار
لیك درخته چو ثعبان بی‌قرار
موسیا پیش آ مترس از جنبه‌این

تا رود در مصر نزد مادرش
هم برادر واقربا با خواهرش
برد اهل و مال خویش آن نیکمرد
همره خود بس شبی تاریك و سرد
می‌نجست از سنك و آهن هیچ نار
ماند حیران سخت بر وی گشت کار
آتشی دیدم از آن شاید خبر
بر شما آرم زره یابم اثر
بر شما یا ز آتش آرم پارهٔ
گرم تا گردید اندر چارهٔ
در مکانی بس مبارك بود شاط
شد ندا کرده در آن خرم بساط
زاو ندا آمد بموسی اینچنین
من حقم پروردگار عالمین
ور کسی گوید که تکرار از چه باب
کرده حق این داستان را در کتاب
زان یك این باشد که دارد هر سخن
ربط بر قول دگر اندر علن
بازگوئی بهر صاحب استماع
داشت آن مظلوم با ظالم نزاع
چونکه گوید این نزاع از بهر چیست
گوئی آن جز بهر مال برده نیست
همچو آن مظلوم اورا روبرو
خواست ور ظالم گرفت اموال او
همچو آن ظالم که آن مظلوم را
رنجه کرد افکند ظلم اورا زپا
پس مکرر در مکرر شد کلام
جمله هم برجا بد از فهمی مقام
وجه دیگر آنکه در انذار و بند
هست تکرار از خردمندان پسند
چند وجه دیگر است اندر کلام
مانم از تفسیر گر گویم تمام
پس چو موسی در فکند آنرا ز کف
گشت ماری میدوید از هر طرف
منهزم شد موسی از دیدار او
پشت کرد و باز نا گرداند رو
چونکه بنماشی تو نز ار آمدن

أُسْلُكْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجْ بَيْضَآءَ مِنْ غَيْرِ سُوٓءٍ وَاضْمُمْ اِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ فَذَانِكَ

در آر دستت رادر گریبانت که بیرون آید سفید نورانی از غیر بدی وفراهم آور بسوی خود بالترا از ترس پس این

بُرْهَانَانِ مِنْ رَبِّكَ اِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَائِهِ اِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ ٣٢ قَالَ رَبِّ اِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا

دو تا دو دلیل اند از پروردگارت بسوی فرعون وجماعتش بدرستیکه ایشان باشند گروه تباه کاران گفت ای پروردگار من بدرستیکه من کشتم از ایشان تنی را

فَاَخَافُ اَنْ يَقْتُلُونِ ٣٤ وَاَخِي هٰرُونُ هُوَ اَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَاَرْسِلْهُ مَعِيَ رِدًا يُصَدِّقُنِي اِنِّي اَخَافُ

پس میترسم که بکشندمرا وبرادرم هرون اوست فصیح تر از من بزبان پس بفرست او را بامن مددکار که تصدیق نماید مرا بدرستیکه من میترسم

اَنْ يُكَذِّبُونِ ٣٥ قَالَ سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِاَخِيكَ وَنَجْعَلُ لَكُمَا سُلْطَانًا فَلَا يَصِلُونَ اِلَيْكُمَا

که تکذیب کنندمرا گفت زود باشد که قوی گردانیم بازوی برادرت وبگردانیم برای شما سلطی پس نخواهند رسید بشما دو تا بسبب

بِاٰيَاتِنَا اَنْتُمَا وَمَنِ اتَّبَعَكُمَا الْغَالِبُونَ ٣٦

آیتهای ما شما دو تا وآنکه پیروی کردن شمارا غالب آیند

دست خودرا بر گریبان بر فرو	تا سفید آید برون بی عیب و سو	دستها کن جمع سوی خویش تار	زانچه ترسیدی زحیه زاهتزار
جمع کن یعنی زخشیت نفس را	رد خصم آنکه که اندازی عصا	زانکه جوعت موجب نقصان شود	چون عصا اندازی ونقصان شود
این دو پس باشد دو حجت بکار	سوی فرعون وگروه اندر کار	زانکه ایشانند قومی فاسقین	رفته بیرون زامر حق وزراه دین
گفت ای پروردگار از بشتر	کشته ام من زین جماعت یکنفر	می ترسم که کشندم در قصاص	زانکه بد فرعون را او عبد خاص
هست هارون افصح از من در لسان	با من اورا پس فرست آنجا روان	تا که باشد در مکاره پشت من	هم کند تصدیقم اندر انجمن
زانکه میترسم من از تکذیب قوم	تا رسد از قطعشان خشم واوم	گفت بازوی تورا بیخوف وبیم	بر برادر زود ما قوت دهیم
هم نگرداستمان بر دشمنان	ما مسلط از براهینی عیان	پس رسد ایشان نه هرگز بر شما	بر دیار ما بآیتهای ما
	خود شما وانکس که کرده پیروی	بر شمارا غالب آیند از نوی	

فَلَمَّا جَآئَهُمْ مُوسَي بِاٰيَاتِنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هٰذَا اِلَّا سِحْرٌ مُفْتَرًي وَمَا سَمِعْنَا بِهٰذَا فِي اٰبَآئِنَا

پس چون آمد ایشانرا موسی بآیتهای ما که روشن بودند گفتند نیست این مگر جادوئی برباقته شده وشنیدیم این را در پدرانمان

الْاَوَّلِينَ ٣٧ وَقَالَ مُوسَي رَبِّي اَعْلَمُ بِمَنْ جَآءَ بِالْهُدٰى مِنْ عِنْدِهِ وَمَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ

که پیشینیانند وگفت موسی پروردگار من داناتر است بکسی که آمد بهدایت از نزدش وکسیکه باشد مراو را عاقبت

الدَّارِ اِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ ٣٨

آن سرای بدرستیکه رستگار نشوند ستمکاران

پس چو با آیات بی سوی شان	شد کلیم اندر بشهر و کوی شان	بیست این گفتند از بیاوه	غیر جادوئی بهم بر بافته
مثل این جادو نشنیدیم پیش	از پدرهامان که بودند پیش	گفت دانا تر بود پروردگار	بر کسی کو رهنما آمد بکار
یعنی از نزدیک حق بر منعق	داند او ما را که من باشم محق	هم کسی کو دارد آنجا می کو	هست دانا بر خدا بر حال او
	میکردند اهل استم رستگار	ظالم آن کو نیست اوفرمان گذار	

وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا اَيُّهَا الْمَلَاُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ اِلٰهٍ غَيْرِي فَاَوْقِدْلِي يَاهَامَانُ عَلَي الطِّينِ

وگفت فرعون ای جماعت نمیدانم مرشمارا هیچ الهی غیرمن پس برافروز برای من ای هامان بر گل

فَاجْعَلْ لِي صَرْحاً لَعَلِّي اَطَّلِعُ اِلَى اِلٰهِ مُوسٰى وَ اِنِّي لَاَظُنُّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ ۳۹ وَاسْتَكْبَرَ هُوَ وَ

پس بساز برای من کوشکی باشد که من اطلاع یابم بر اله موسی و بدرستیکه من هر آینه گمان میبرم او را از دروغگویان و بزرگی کردند او و

جُنُودُهُ فِي الْاَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَ ظَنُّوا اَنَّهُمْ اِلَيْنَا لَا يُرْجَعُونَ ۴۰ فَاَخَذْنَاهُ وَ جُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ

لشکرهایش در زمین بناحق و گمان کردند که ایشان سوی ما بر گردانیده نشوند پس گرفتیم او را و لشکرهایش را پس انداختیم ایشان را

فِي الْيَمِّ فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ ۴۱ وَ جَعَلْنَاهُمْ اَئِمَّةً يَدْعُونَ اِلَى النَّارِ وَ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ

در دریا پس بنگر چگونه باشد انجام کار ستمکاران و گردانیدیم ایشان را پیشوایان که بخوانند سوی آتش و روز قیامت

لَا يُنْصَرُونَ ۴۲ وَ اَتْبَعْنَاهُمْ فِي هٰذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ هُمْ مِنَ الْمَقْبُوحِينَ ۴۳ وَ لَقَدْ آتَيْنَا

یاری کرده نشوند و از پی کردیم ایشان را در این دنیا لعنت و روز قیامت ایشانند از زشت کرده شدگان و بتحقیق دادیم

مُوسَى الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِ مَا اَهْلَكْنَا الْقُرُونَ الْاُولٰى بَصَائِرَ لِلنَّاسِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً

موسی را کتاب از بعد آنکه هلاک گردانیدیم قرنهای پیشین را که دلیلهای بینش بخش است برای مردمان و هدایت و رحمتی است

لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ۴۴

باشد که ایشان پند گیرند

گفت فرعون ای گروه من بجای / من ندانم بر شما جز من خدای / پس تو ای هامان برافروز آتشی / بر گل آن تا پخته گردد خشتی

پس بساز از بهر من کاخی بلند / تا روم بالا بر آن از خود پسند / شاید آنکه بر بیام اطلاع / از خدای موسی اندر ارتفاع

من گمان دارم ورا از کاذبین / کرد تکبر او هم جنودش بر زمین / این تکبر کردند بناحق سوی ما / بر گمانشان باز نایند از عمی

سوی ما راجع نگردند این گروه / یا که ما آئیم از ایشان بستوه / پس گرفتیم او و لشکرهای او / غرقشان کردیم در یم زان عتو

پس نگر انجام استمکارگان / ای محمد تا چه بوده بیکران / ما در این عالم بگردانیدیمشان / پیشوایان ضلال اندر نشان

خلق را خوانند ایشان سوی نار / در قیامت نیستشان عون و یار / و اندر آوردیم از پی آفتی / اندر این دنیا بر ایشان لعنتی

همچنین از زشت رویانند بار / در قیامت از نشان ابرار / وز یقین دادیم موسی را کتاب / کاندر آن اندرج هر حکم از خطاب

بعد از اهلاک قرون اولین / تا بصیرت مردمان یابند زین / رهنما بود آن کتاب و رحمتی / پند از آن گیرند شاید امتی

وَ مَا كُنْتَ بِجَانِبِ الْغَرْبِيِّ اِذْ قَضَيْنَا اِلٰى مُوسَى الْاَمْرَ وَ مَا كُنْتَ مِنَ الشَّاهِدِينَ ۴۵ وَ لٰكِنَّا

و نبودی در جانب غربی هنگامیکه گذارش دادیم سوی موسی امر را و نبودی از حاضران و لیکن

اَنْشَأْنَا قُرُوناً فَتَطَاوَلَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ وَ مَا كُنْتَ ثَاوِياً فِي اَهْلِ مَدْيَنَ تَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا وَ لٰكِنَّا

آفریدیم قرنها پس دراز شد بر ایشان مدت زندگانی و نبودی مقیم در اهل مدین که بخوانی بر ایشان آیتهای ما را و لکن

كُنَّا مُرْسِلِينَ ۴۶ وَ مَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ اِذْ نَادَيْنَا وَ لٰكِنْ رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ لِتُنْذِرَ قَوْماً مَا اَتٰيهُمْ

ما بودیم فرستندگان و نبودی بجانب طور هنگامیکه ندا کردیم و لیکن رحمتی است از پروردگار تو تا بیم دهی گروهی را که نیامد ایشان را

مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ۴۷ وَ لَوْلَا اَنْ تُصِيبَهُمْ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ اَيْدِيهِمْ فَيَقُولُوا

هیچ بیم دهنده پیش از تو باشد که ایشان پند گیرند و اگر نبود آنکه می رسید ایشان را مصیبتی بسبب آنچه پیش فرستاد دستهاشان پس میگفتند

رَبَّنَا لَوْلَا اَرْسَلْتَ اِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ وَ نَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ۴۸

پروردگارا ما چرا نفرستادی سوی ما رسولی پس پیروی میکردیم آیتهایت را و میبودیم از گروندگان

تو نبودی جانب غربی بطور
یا مقاش بودی تو گواه
یعنی انها باشد ازاخبار غیب
رسد سانی پس برایشان شددرار
آنچه اعلام ازتو فرمودیم هم
ازمیان رفت آن بطول روزگار
ما برایشان خوانی آیتهای ما
هم نبودی ای محمد تو بطور
تاچه گفتیم باوی ازآداب تو
بیم تا بدهی بقومی کز تو پیش
کز نبود آنکه برایشان میرسید
پس نگفتندی خدایا ازچه راه

که بموسی بگذرانیدیم آن امور
شد چو بر هفتادتن امر ازاله
تو نبودی خود که دانی بی ریب
مدتی بگذشت زان یعنی که باز
ما برایشان پیمان گرفتیم از امم
پس فرستاده نوگشتی زین قرار
کز شعیب وموسی آمد ازسما
چون ندا کردیم اورا درحضور
راهل بیت و امت واصحاب تو
بیهده نامد مرایشانرا بکیش
از عذاب و ازعقوبت بر حذر
بی فرستادی رسولی تو بما
مفرستادیم برایشان عذاب

هم نبودی ازگواهان درعیان
لیك ما کردیم وحی آن قصه را
آنکه آوردیم بیرون قرنها
مندرس گردید ازطول زمان
از ظهور احمد وشرع مبین
می نبودی ای محمد در قدیم
یعنی اینهارا نخواندی پیش کس
مینبودی خودکه آنجا بشنوی
رحمتی لیکن بد از پروردگار
شاید ایشان آنکه نپذیرند پند
دستهاشان زانچه بفرستاده است
تا کنیمت پیروی زآیات دین
خود براین دارند چون جهدو شتاب

چونکه شد مأمور برفرعونیان
تا شوی آگه زغیب ازمامضی
از پی هم داشت آنچه اقتضا
وضع شرع و نعت احمد درشان
آگه ایشانرا نمودیم اینچنین
درمیان اهل مدین تو مقیم
لیك ما برتو فرستادیم وبس
آنچه بروی شد خطاب معنوی
برتو کت داده خبر زان حال وکار
برنجات آید ازحق بهره مند
بیشتر ور بهرشان آماده است
هم تورا باشیم ما از مؤمنین

فَلَمَّا جَٓاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا لَوْلَٓا اُوتِيَ مِثْلَ مَٓا اُوتِيَ مُوسٰى اَوَلَمْ يَكْفُرُوا بِمَٓا اُوتِيَ

پس چون آمدایشانرا حق از نزدما گفتند چرا داده نشد مانند آنچه داده شد بموسی آیا کافر نشدند بآنچه داده شد

مُوسٰى مِنْ قَبْلُ قَالُوا سِحْرَانِ تَظَاهَرَا وَ قَالُوا اِنَّا بِكُلٍّ كَافِرُونَ ٤٩ قُلْ فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِنْ

بموسی از پیش گفتند دوسحرند که هم پشت شدند و گفتند بدرستیکه ما بهمه کافرانیم بگو پس بیارید کتابیرا از

عِنْدِ اللّٰهِ هُوَ اَهْدٰى مِنْهُمَٓا اَتَّبِعْهُ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ٥٠ فَاِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ اَنَّمَا يَتَّبِعُونَ

نزدخدا که آن هدایت کننده تر باشد از آندو که پیروی کنم آنرا اگر هستید راستگویان پس اگر اجابت نکردند مر ترا پس بدان جز این نیست پیروی میکنند

اَهْوَٓاءَهُمْ وَ مَنْ اَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوٰيهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ٥١

خواهشهاشان را و کیست گمراه تر از آنکه پیرو شد هوایش را بدون هدایتی از خدا بدرستیکه خدا هدایت نمیکند گروه ستمکاران را

پس بهنگامی که حق از نزدما
یا چرا انسان که توریة ازنبود
کافرانا می بکشندی چنین
ما باینها هیچیك میگرویم
رهنمابر باشد اوزین دوکتاب
پس ننمایند اجابت گر تورا
باشد ازغیر هدایت از خدا

آمد ایشانرا بمعنی مصطفی
آمد آن یکدفعه برموسی فرود
زانچه دادەشد بموسی پیش ازاین
قول این گویندگانرا بشنویم
یعنی ازتوریة وقرآن درخطاب
پس بدانکه تابمانند از هوا
کز خدا باید بود بیشك هدا
نیست آن جز گمرهی درراه دین

ازچه گفتند اونشد داده چنان
نازل این قرآن نشد یکدفعه نیز
این دورا گفتند که ظاهر شود
گو شما آئید پس بهر سبق
پیروی تا زان کنیم از لایقید
کیست گمره تر ازآن کج غوی
زانکه هم شاید هوائی در سبق
راه ننماید خدا بر ظالمین

که بموسی داده شد بهرشان
بر محمد این نباشد جز ستیز
برشما سحرست بی کایت بود
با کتابی کان بود از نزدحق
در کلام خود همانا صادقید
کز هوای خود نماید پیروی
وفق ندهد با رسومی کوست حق

وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ٥٢ اَلَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ

وبتحقیق پیوستگی دادیم برای ایشان گفتاررا باشدکه ایشان پندگیرند آنانکه دادیم ایشانرا کتاب پیش ازآن ایشان بآن ایمان می آورند

٥٣ وَاِذَا يُتْلٰى عَلَيْهِمْ قَالُوا آمَنَّا بِهِ اِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّنَٓا اِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ ٥٤ اُولٰٓئِكَ

وچون خوانده شود برایشان گویند ایمان آوردیم بآن که آن حق است از پروردگار ما بدرستیکه ما بودیم پیش ازآن منقادان آنگروه

يُؤْتَوْنَ اَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا وَيَدْرَؤُنَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ٥٥ وَاِذَا

داده شوند مزدشان را دومرتبه بسبب آنکه صبر کردند ودفع میکنند بخوبی بدی را واز آنچه روزی دادیم ایشانرا انفاق میکنند وچون

نصف الجزء

سَمِعُوا اللَّغْوَ اَعْرَضُوا عَنْهُ وَ قَالُوا لَنَا اَعْمَالُنَا وَ لَكُمْ اَعْمَالُكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ ۝٥٦

شنوند لغو را اعراض نمایند از آن وگویند مر ماراست کردار ما و مر شماراست کردارتان سلام برشما نمیجوئیم نادانان را

هم تحقیق آنکه ما کردیم وصل
تا از آن گیرند شاد هیچ پند
گروه ایشان بقرآن بیخلاف
آمده از رب ما زصدق وحق
صبر بیدی آنچه کردند از یقین
واندراین هردو نمودند احتیاط
وانچه روزی دادهایم از بیش وکم
کارما گفتند راجع سوی ماست

بهر ایشان قول را از فرع واصل
ور صلاتهای خود ماند هند
در حقایق می نیابد اختلاف
پیش از این هشتم گردن بحق
بی تکلف بر دو پیغمبر دو دین
برخدا و بر رسولان احتیاط
ما برایشان مکند انفاق هم
برشما راجع هم اعمال شماست
صحبت جاهل نجوئیم ما

یعنی آیهای قرآن مبین
آنکسانکه پیش از این قرآن کتاب
خواندند قرآن چونکه برایشان شود
آنکه ره را داده خواهد شد دوبار
پیش از این بودند بردین مسیح
دفع ایشان بر نکوئی میکنند
چون شنیدند آنجماعت لغو را
برشما باشد سلام از ما به لغو
ره نه بر نفس و هوا پوئیم ما

ما فرستادیم پی در پی یقین
ما بایشان دادهایم از انبیا
گویند آمنا به هر کس بود
اجر ایشان زان شکیب لی شمار
بان باحمد گرویدند از صریح
سیئات ورشتی خود در بسند
زان نگردانند رو در ابتدا
برسرای لغوتان از روی سهو

اِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ اَحْبَبْتَ وَ لٰكِنَّ اللّٰهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاۤءُ وَ هُوَ اَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ ۝٥٧

بدرستیکه توهدایت نمیکنی آنراکه دوست داری ولیکن خداهدایت میکند آنراکه میخواهد واو دانا راست بهدایت یافتگان

در بیان ایمان ابیطالب علیه السلام و سنی

اِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ اَحْبَبْتَ

ای محمد ره تو نتوانی نمود
حق بحال مهتدین داناترست
کاو بدش بس میل برایمان عم
آنکه داری جهد برایمان او
اول آنکه رای مرسل بارسول
پس بمهر خواهش باحق یکی است
ذکر بوطالب منفصل شد بیان
زانکه کرد ازحب کافر نفی حق
گرکه دارد دوست کس را بی است
رهنمائی بهر بی سوس
نیست واقف غیر ذات ذوالجلال
بخشد آگاهی رسولش را اله
لک باشد سر خلقت مخفی
مانند آنجامه را از چه سیاه

بر کسی کش دوست داری خود بخود
اهل ره را دو شان دیگر است
داشت واز ایمان وحشی زاج وعم
ناورید ایمان دراو حق یک سو
گر مخالف شد بود دور از عقول
آنکه گویند عمر از این اندر شکی است
اندرانعام ارکه خواهی رو بخوان
خاصه بر پیغمبر صاحب سبق
اوبهره وانکه باشد مؤمن است
نیست جز اسلام ودعوت بر نفوس
بر رهرو خلقت از وجه کمال
آنچه باشد واجب ازمقصود وراه
گرچه شد ابلیس منفس عاصی
وین دگر را روسفید و دین پناه

حق نمی نماید الک راه
گفته اند این آیت ازحق بر رسول
آمد این آیت از آن بر مصطفی
اندرین معنی بود چندین نظر
خواهد از او آنچه راکه حق خواست
باشد در دانائی باشد قصور
همچنین این آیت از نهی قتال
پس ندارد دوست کافر را رسول
زین گذشتم آمدیم اندر کلام
هادی مطلق باشد غیر حق
آنکه دانش ره نما شد برعقول
بخشد اورا علم وحکمت برمزید
گشت آن مردود وگمراه ومضل
پس توای احمد خواه آنراکه حق

هرکرا خواهد سپید او یا سیاه
نامه در حق بوطالب نزول
مل نیست اتفاق خلاف علم ما
مجملی زان گویم از داری نظر
نیست پیغمبر یقین اهل هواست
یا بود مغرض دراحکام و امور
هست برایمان بوطالب دال
تاکه برایمان او باشد عقول
از پی تحقیق آیت در مقام
کاو بود ازلطف خلق ماخلق
باشد آگاه از قبول ونا قبول
هم نماید کان سیاهست این سفید
رهنما وین نار برارباب دل
خواست برخلقتان زحکم ماسبق

وَ قَالُوا اِنْ نَتَّبِعِ الْهُدٰى مَعَكَ نُتَخَطَّفْ مِنْ اَرْضِنَا اَوَلَمْ نُمَكِّنْ لَهُمْ حَرَمًا اٰمِنًا يُجْبٰى اِلَيْهِ

وگفتند اگر پیروی کنیم هدایت را با تو ربوده شویم از زمین خود آیا جای ندادیم مرایشان را حرمی آمن که آورده میشود بسوی

ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ رِزْقًا مِنْ لَدُنَّا وَلٰكِنَّ اَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ۝٥٨ وَكَمْ اَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ

آن ثمرهای همه چیز روزی از نزد ما ولکن اکثرایشان نمیدانند وبساکه هلاک گردانیدیم از قریه

بَطِرَتْ مَعِيشَتَهَا فَتِلْكَ مَسَاكِنُهُمْ لَمْ تُسْكَنْ مِنْ بَعْدِهِمْ اِلَّا قَلِيلًا وَكُنَّا نَحْنُ الْوَارِثِينَ ۝٥٩

که کفران ابطال نمود معیشتش پس اینست مسکنهاشان که مسکون نشد از بعد ایشان مگر اندکی وهستیم ما وارثان

وَ مَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرٰى حَتّٰى يَبْعَثَ فِي اُمِّهَا رَسُولًا يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا وَ مَا كُنَّا مُهْلِكِي

و نباشد پروردگار تو که هلاك کنندهٔ قریها تا وقتیکه برانگیزد در اصلش رسولی که بخواند بر ایشان آیتهای ما را و نیستیم ما هلاك گردانندگان

الْقُرٰى اِلَّا وَ اَهْلُهَا ظَالِمُونَ ٦٠ وَ مَا اُوتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَ زِينَتُهَا وَ مَا عِنْدَ اللّٰهِ

قریها مگر و اهل آنها باشند ظالمان و آنچه داده شدید از چیزی پس مایهٔ تعیش زندگی دنیاست و پیرایه اش و آنچه نزد خداست

خَيْرٌ وَ اَبْقٰى اَفَلَا تَعْقِلُونَ ٦١ اَفَمَنْ وَعَدْنَاهُ وَعْدًا حَسَنًا فَهُوَ لَاقِيهِ كَمَنْ مَتَّعْنَاهُ مَتَاعَ الْحَيٰوةِ

بهتر و پاینده تر است آیا پس نمی یابید عقل آیا پس کسیکه وعده دادیمش وعده خوب پس او یابنده است چون کسی است که دادیم او را مایهٔ تعیش زندگانی

الدُّنْيَا ثُمَّ هُوَ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ مِنَ الْمُحْضَرِينَ ٦٢

دنیا پس او است روز قیامت از حاضر کرده شدگان

پارهٔ گفتند داریم ای رسول از حرم مارا کنند ایشان بیرون راستی را تا بو آئیم از پسند در حرم یا ایمنی آیا که جا رزقشان دادیم ما از رد خود پس کنند از حرمت توحید سم لک بسیاری نمیدانند این ما هلاك از قریها کردیم پس یافت کیفی پس بر ایشان ۲ انقلاب بین دیار قوم لوط و قوم عاد وارثان مائیم رایشان در زمین تا برانگیزد رسولی ذی نداد ما نبودیم ایچ مهلك زان بلاد نیست برخورداری الا زین جهان پس شما آیا نیندیشید هیچ اوست پس پاینده آن موعود را

ماتورا پیغمبر و هست این قول نیست مارا بعد از این تاب و سکون این گروه از ارضمان بیرون کنند مر شمارا ما ندادیم از عطا این چنین با بتر رسی بی رحد مشرکان با احترامات حرم که بود روزی ز ترد ما یقین کز معشت بودشان بسیار پس خانه هاشان گشت شکسته و خراب سرنگون تا چون شد ایشان آن بلاد بعد از ایشان بجز و کماوارثین اندران شهریکه هست اعظم بلاد حرکه بودند اهل آن ظالم نهاد مر شمارا یا که زینتهای آن گر شمردارید عقل و دید هیچ باید الحق وعدهٔ محمود را پس بود روز قیامت بر عذاب

و انچه گوئی هست بر حیران سبب آمد این آیت که گفتند آن فریق ما ربوده مشویم از جهان آورند از هر کجا در وی ثمر در زمین غیر ذی زرع اینچنین در باریم آنکسانرا پس چنان پس سراوار این بود کایشان زرب شاد بودند از تعیشها فزون پس بود آن مسکن و مأوای ایشان بعد از ایشان کس نشد ساکن مگر نیست رب آنکه قومی را تباه تا بر آنها خواند آیتهای ما آنچه را داده شدید از هیچ شئی وانچه باشد نزد حق بس اطهر است پس کسیکه وعده آیا دادهایم چون کسی باشد که او را بهرهمند او زحاضر گشتگان در حساب

لیک واظهارش بود خوف از عرب گر شوییت تابع دین و طریق گر کنیم اظهار ایمان در عیان از هر آن چیزی که آید در نظر رزق چون بدهیم ما بر مشرکین از خوف و ز تخطف در امان در عیان ترسند بر قهر عرب طاغی از نعمت شدند اندر قرون خالی از چونی نشان از جایشان اندکی گر هیچ داری در نظر نارد از اهل قری بیگاه و گاه هم کنند اتمام حجتهای ما هر متاع دنیوی پس نیست وی کان شمارا بهتر و باقی تر است وعدهٔ نیکو ورا بی خوف و بیم کردهایم از پی دنیا روز حشر

وَ يَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ اَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ ٦٣ قَالَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ

و روزیکه ندا کند ایشانرا پس گوید کجایند شریکان من که بودید گمان میبردید گفتند آنکه لازم آمد بر ایشان قول

رَبَّنَا هٰؤُلَاءِ الَّذِينَ اَغْوَيْنَا اَغْوَيْنَاهُمْ كَمَا غَوَيْنَا تَبَرَّأْنَا اِلَيْكَ مَا كَانُوا اِيَّانَا يَعْبُدُونَ ٦٤ وَ قِيلَ

پروردگارا ما آنها آنانکه گمراه کردیم ایشانرا همچنانکه گمراه شدیم بیزاری جستیم بسوی تو نبودند که مارا پرستند و گفته شد

ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَ رَاَوُا الْعَذَابَ لَوْ اَنَّهُمْ كَانُوا يَهْتَدُونَ ٦٥ وَ

بخوانید شریکانتانرا پس بخواندند ایشانرا پس جواب ندادند ایشانرا و دیدند عذابرا اگر آنکه ایشان بودند که هدایت می یافتند و

يَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ مَاذَا اَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِينَ ٦٦ فَعَمِيَتْ عَلَيْهِمُ الْاَنْبَاءُ يَوْمَئِذٍ فَهُمْ لَا يَتَسَاءَلُونَ

روزیکه ندا کند ایشانرا پس گوید چه جواب دادید مرسلانرا پس کور شود بر ایشان خبرها روزی چنین پس ایشان سئوال کرده نشوند

٦٧ فَاَمّا مَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً فَعَسی اَنْ يَكُونَ مِنَ الْمُفْلِحِينَ ٦٨

پس اما کسیکه توبه کرد و ایمان آورد و کرد کار شایسته پس شاید که بوده باشد از رستگاران

اندر آن روزی که می‌خواند خدا / مشرکان را پس بگوید در ندا
در کجایند آن شریکان این زمن / که گمان کردیدشان انباز من
خود چنین گویند ایشان از عتق / که بر ایشان گشته واجب قول حق
کاین کسان باشند آنان ای خدا / که بحد گمراهشان کردیم ما
گمره ایشان پس شدند از اختیار / همچو ما که گمرهیم اندر شعار
لیک تبرّا سویت از ایشان کنیم / هم بری بودیم ز ایشان از قدیم
نی پرستنده شدند ایشان ز ما / می‌پرستیدند بل نفس و هوا
مشرکان را نیز هم گفته شود / که شما خوانید انبازان خود
پس همی خوانند ایشان را به پیش / از حیر یا که از امید خویش
پس مر ایشان را اجابت ناورند / پس چو بینند آن عذاب پر گزند
می‌کنند ایشان تمنا آنکه کاش / یافتندی ره رهند از رنج فاش
یاد کن روزی که فرماید خدا / اهل تکذیب و حسد را در ندا
که جواب از مرسلین دادید چون / بر خدا خوانندتان در آزمون
پس بر ایشان می‌شود پوشیده بار / آن خبرها که بر آنشان بود سار
می‌کنند اعمی فراموش آنچه را / گفته‌اند اندر جواب انبیا
اندر آن روز از بهت رستخیز / از هم ایشان هم نپرسند ایچ چیز
پس خود اما توبه آن کز شرک کرد / گرویده است او بدان خلاق فرد
بنمودش کردار و شایسته نکو / شاید آن کز رستگاران باشد او

وَ رَبُّكَ يَخْلُقُ ما يَشاۤءُ وَ يَخْتارُ ما كانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحانَ اللّٰهِ وَ تَعالی عَمّا يُشْرِكُونَ ٦٩ وَ

و پروردگار تو می‌آفریند آنچه می‌خواهد و اختیار می‌کند نباشد مر ایشان را اختیار پاک بودن خدا راست و برتر آمد از آنچه شریک میاورند

رَبُّكَ يَعْلَمُ ما تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَ ما يُعْلِنُونَ ٧٠ وَ هُوَ اللّٰهُ لا اِلٰهَ اِلّا هُوَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْاُولی وَ

و پروردگار تو میداند آنچه را پنهان میدارد سینه‌شان و آنچه آشکارا میکنند و اوست خدا نیست الهی مگر او مر او راست ستایش در دنیا و

الْاٰخِرَةِ وَ لَهُ الْحُكْمُ وَ اِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ٧١

آخرت و مر او راست حکم و بسوی او برگردانیده شوید

می‌کند حق آنچه خواهد کردگار / هم نماید آنکه بگزیند اختیار
برسالت برگزیند یعنی او / آنکه باشد بهتر اندر وصف و خو
تا بگوید هر خسیسی بوالفضول / برچه کرده حق محمد را رسول
از عرب باید نماید اختیار / دیگری را کاو بود با نام و تبار
همچنین هستند هر دور ابلهان / که کنند انسی روی با آرام
هر دمی آرند انکاری ز رو / چون سگی کز نور ماه آید بعو
من از این نامردمان بسیار چیز / دیده و بشنیده‌ام گاه ستیز
شرحی ار گویم از آن گفتارها / خیره از حیرت شود ابصارها
هست ظاهر نزد ارباب خرد / گفتها که خیزد از حقد و حسد
در کتب در دان قابل تقریر نیست / این زمان حیرت تفسیر نیست
پاک از آن باشد خدای لم یزل / که کند بر اختیار کس عمل
هم بلند و برتر از آن کاورد / شرک بروی بوالفضولی بیخرد
داند آن پروردگارت در صدور / آنچه می‌پوشند از حقد و شرور
هم بداند آنچه سازند آشکار / ضمن قرآن و نبی را زان گذار
و هو الله لا اله غیره / در دو دنیا حمد باشد بهر او
هم بود در حکم او فرمانروا / سوی او گردید راجع در جزا

قُلْ اَرَاَيْتُمْ اِنْ جَعَلَ اللّٰهُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ سَرْمَداً اِلی يَوْمِ الْقِيٰمَةِ مَنْ اِلٰهٌ غَيْرُ اللّٰهِ يَأْتِيكُمْ

بگو خبر دهید که اگر گرداند خدا بر شما شب را پاینده تا روز قیامت کیست الهی جز خدا که بیاورد شما را

بِضِياۤءٍ اَفَلا تَسْمَعُونَ ٧٢ قُلْ اَرَاَيْتُمْ اِنْ جَعَلَ اللّٰهُ عَلَيْكُمُ النَّهارَ سَرْمَداً اِلی يَوْمِ الْقِيٰمَةِ مَنْ

روشنائی آیا پس نمی‌شنوید بگو خبر دهید که اگر گرداند خدا بر شما روز را پاینده تا روز قیامت کیست

اِلٰهٌ غَيْرُ اللّٰهِ يَأْتِيكُمْ بِلَيْلٍ تَسْكُنُونَ فِيهِ اَفَلا تُبْصِرُونَ ٧٣ وَ مِنْ رَحْمَتِهِ جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَ

خدائی جز خدا که بیاورد شما را شبی که آرام گیرید در آن آیا پس نمی‌بینید و از رحمت خود گردانید برای شما شب و

النَّهارَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ٧٤

روز را تا آرام بید در آن و تا بجوئید از فضلش و باشد که شما شکر کنید

ای محمد بازگو بر منکران
تا بروز رستخیز این آفتاب
تا بتحصیل معاش آید چند
تا قیامت کو خدائی غیر او
باشد از بخشایش او که قرار

می‌بینید این شما آیا عیان
بر بیاید ماند اندر احتجاب
شنوید آیا شما پس وعظ و پند
تاکه آرد بر شما شب را برو
بر شما داد اینچنین لیل و نهار
آنچه از فضلش مقرر شد سپاس

بر شما گرداند ارشب را خدای
جز خدا کبود خدائی تاکه او
گو برایشان بنگرید آیا شما
تا در آن یابید آرام و سکون
تا بشب آرام گیرید از تعب
تا کنید از نعمتش شاید سپاس

سرمد اعنی مستدام اندر مای
روشنی آرد شمارا پیش رو
بر شما دایم کند روز از خدا
پس نمی‌بینید آیا این شئون
روز هم گردید ناروزی طلب

وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ ٧٥ وَنَزَعْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا

و روزیکه ندا کند ایشانرا پس گوید کجایند انبازان من که بودید که گمان میبردید و برآوردیم از هر امتی شاهدی

فَقُلْنَا هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ فَعَلِمُوا أَنَّ الْحَقَّ لِلَّهِ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ٧٦

پس گفتیم بیاورید دلیلتانرا پس دانستند که حق مر خداراست وگمشد از ایشان آنچه بودند که افترا میکردند

یاد کن روزیکه آید در ندا
هم برون آریم از هر امتی
تا دهند ایشان گواهی در مقام
چیست برگوئید برهان شما

بت پرستانرا بگوید پس خدا
ما گواهان از برای حجتی
مشرکانرا بر ضلال و بر ظلام
که پرستیدید چیزی جز خدا
گمشود زایشان در آندم از یقین

در کجا باشند انبازان من
حاضر آرید انبیا را آن همه
پس بگوئیم آنچه میداشتید
پس بدانید اینکه حق بهر خداست
وانچه بر میساختند از کذب و این

که گمان کردید انباز آر من
بر گواهی یعنی اندر محکمه
آورید از حجتی زان داشتید
در عبادت یا صحیح یا قول راست

إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى فَبَغَى عَلَيْهِمْ وَآتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ

بدرستیکه قارون بود از قوم موسی پس تفوق جست برایشان ودادیم اورا از گنجها آنچه بدرستیکه کلیدهایش یا مخزنهایش هر آینه گرانی میکرد گروهی

أُولِي الْقُوَّةِ إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ ٧٧ وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ

انبوه صاحبان نیرو هنگامیکه گفتند مر اورا قومش که شادمانی مکن بدرستیکه خدا دوست نمیدارد بسیار شادیها را و جوی در آنچه داد ترا خدا

الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفَسَادَ

سرای آخرت و فراموش مکن بهره ات را از دنیا و احسان کن همچنانکه احسان کرد خدا بتو و مجوی فساد را

فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ ٧٨

در زمین بدرستیکه خدا دوست نمیدارد فساد کنندگانرا

در بیان حکایت قارون

قصهٔ قارون کنون آمد بپیش
ما عطا کردیم بر او بس گنج
یاد کن گفتند چون قومش زپند
می‌بجو در آنچه حق کردت عطا
کن تو نیکی بر عباد ایسان که حق

بود او بن عم موسی را که خویش
که بد از حمل مفاتیحش برنج
که مشو مغرور و شاد از مال چند
تو سرای آخرت را بی خطا
بر تو نیکی کرد بی خوف و غلق

پس برایشان خواست جوید برتری
صاحبان قوت از حمل کلید
حق فرحناکان ندارد هیچ دوست
بهرهٔ خودرا فراموش از جهان
هم تبه کاری مجوی اندر زمین

در فساد او بود همچون سامری
رنج میبردند پس بود آن مزید
زانکه عاقل هر فرحناکی از اوست
هم مکن از بدرسی و توان
إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ

قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَى عِلْمٍ عِنْدِي أَوَلَمْ يَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ

گفت جز این نیست که داده شدم آنرا بر داشتی که نزد منست آیا ندانست که خدا بحقیقت هلاک کرد پیش از او از قرنها آنکه او

اَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَاَكْثَرُ جَمْعًا وَلَا يُسْئَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ ٧٩ فَخَرَجَ عَلٰى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ

سخت‌تر بوداز او از راه قوت و بیشتر بود از راه جمعیت و پرسیده نشوند از گناهاشان گناهکاران پس برون آمد برقومش در زینتش

قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا اُوتِيَ قَارُونُ اِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ

گفتند آنانکه می‌خواستند زندگانی دنیا را اکاش بودی برای ما مثل آنچه داده شد بقارون بدرستیکه او هر آینه صاحب بهره عظیم است

وَقَالَ الَّذِينَ اُوتُوا الْعِلْمَ وَيْلَكُمْ ثَوَابُ اللّٰهِ خَيْرٌ لِمَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا وَلَا يُلَقّٰيهَا ٨٠

وگفتند آنانکه داده شدند دانش را وای برشما ثواب خدا بهتر است برای آنکه گروید وکرد نیکو را وداده نمیشوند آنرا

اِلَّا الصَّابِرُونَ ٨١

مگر شکیبایان

گفت من داده شدم سود خرابی
من ز اسرائیلیان آنکه ...
گفته‌اند او داشت علم کیمیا
پس بی توبیخ او فرمود حق
قوت و جمعیت از وی بیشتر
هم نه پرسیده شود آن مجرمان
پس برون شد قارون شد برون
از طریق عجب و ذات الیا
پس برآراست تنها گفت خند
زینتی کو برد سون و ... کار
رفته رفته از غرور جاه و مال

من و اموالی که دارم این حق
از سبب این کارها زان برخورم
بما عقل است کرداری بها
او ندانست این خود آیا در سبق
بودشان همت ومال و سرور
از گناه خود که باشدشان شان
در گروه خود بگری قرون
من آنچه یافت قارون ازعطا
آنکه بودی زداشت بهره مند
بگرود هم باشد او شیفته کار
گشت ضایع کرد با موسی جدال

خود زعمی ... نبود زدانش
که از کسب و ولایت و اعتبار
عقبا باشد علامات و نشان
که زیش ازوی حق از اهل قرون
تا حسان و مود اشان را هلاک
امی از ... شود اشدحه
پس بگفتند آنکسانکه زیاد
کاو زدنیا باشدش بهره عظیم
ویل باد ازان ... برشما
می نیابد اینچنین توفیق را
شرحش از تاریخ خوان گر مقتضی است

وان نبود از عقل ورای نیك من
نادم این ملك و مال بشمار
گر که گویم از تمام از بیان
که روی بود از هر ره برون
نیستشان مر عظم و احم الاکه حاك
هم ندور ح بی سوال انداخته
بودشان رغبت بدنیا و اعتماد
هستش از ... ملك و مال و زر و سیم
بهتر از اینهاست پاداش خدا
جز شکیبایان صابر در بلا
درخور این دفتر و تفسیر نیست

فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْاَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللّٰهِ وَمَا كَانَ مِنَ الْمُنْتَصِرِينَ

پس فرو بردیم اورا وخانه‌اش را زمین پس نبودمر اورا هیچ گروهی که یاری کنند اورا از غیر خدا و نبود از نصرت یافتگان

وَاَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا مَكَانَهُ بِالْاَمْسِ يَقُولُونَ وَيْكَاَنَّ اللّٰهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ ٨٢

وبامداد نمودند آنانکه آرزو کردند مرتبه‌اش را در دیروز میگفتند آیا ندانی یا بتحقیق که خدا گشاده میگرداند روزیرا برای آنکه

مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَوْلَا اَنْ مَنَّ اللّٰهُ عَلَيْنَا لَخَسَفَ بِنَا وَيْكَاَنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ ٨٣ تِلْكَ

از بندگانش وتنگ میگرداند اگر نه آن بود که منت نهاد خدا برما هر آینه فرو برده بودمارا آیا ندانی که رستگار نمیشوند کافران این است

الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْاَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ ٨٤ مَنْ

سرای آخرت میگردانیم آنرا از برای آنانکه نمیخواهند تفوقی در زمین و نه فسادی وانجام نیك برای پرهیزکاراست آنکه

جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ اِلَّا مَا

آورد خوبی را پس مر اوراست بهتر از آن و آنکه آورد بدیرا پس جزا داده نمیشوند آنانکه کردند بدیها را جز آنچه

كَانُوا يَعْمَلُونَ ٨٥

هستند که میکنند

پس فرو بردیم او را از کمین
یا عـابی را افداو دارند باز
یا نند زانان که بتواند بود
تو بکان الله بگفتند از عجب
کرسودی آنکه حق منت نهاد
مینمایند برصواب این حال وکار
ایست دار آخرت واندر نشان
هست انجام پسندیده و نکو

با سرا و گنج ومالش درزمین
دون آن قدرت های کارساز
ازخود او دفع عذابی درحدود
این کلامت ازتعجب درعرب
خود ما که مال دنیامان نداد
که نکردند اهل کفران رستگار
ما نگردانیم بهر آنکسان
ازبرای اهل تقوی جمله رو
وانکه کار بد کند آید پیش

پس گروهی هنچش ازیاران بود
هم بود او تدموسی در مقام
صبح کردند آنکسانکه روز پیش
میگشایند برعبادش رزق نیك
درزمین بردند هم مارا فرو
تا کسی کو نگرویده برخدای
می نخواهند آنکسان اندر یقین
هرکه آید خصلتی را برنکو
هم مراورا مثل آنچه کرده خویش

تا که بتواند اداو یاری بود
زانچه با او کرد بکشد انتقام
حسرت قاروناش میبود بیش
مینمایند چونکه خواهد بدرلك
منتی باشد خودانی برما از او
رستگاری نیستش در دوسرای
کبر و افساد وعدوی درزمین
بهر ازآنها درجزا باشد براو

إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَىٰ مَعَادٍ قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ مَنْ جَاءَ بِالْهُدَىٰ وَمَنْ هُوَ فِي

بدرستیکه آنانکه واجب ساخت برتو قرآنرا هرآینه بازگرداننده تواست بجای بازگشت بگو پروردگار من داناتر است بآنکه آورد هدایترا و آنکه او است در

ضَلَالٍ مُبِينٍ ٨٦ وَمَا كُنْتَ تَرْجُو أَنْ يُلْقَىٰ إِلَيْكَ الْكِتَابُ إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ

گمراهی آشکار و نبودی تو که امیدداشته باشی که القا کرده شود بتو کتابرا مگر رحمتی از پروردگارت پس مباش البته

ظَهِيرًا لِلْكَافِرِينَ ٨٧ وَلَا يَصُدُّنَّكَ عَنْ آيَاتِ اللَّهِ بَعْدَ إِذْ أُنْزِلَتْ إِلَيْكَ وَادْعُ إِلَىٰ رَبِّكَ وَلَا

معین مرکافرانرا و باید که باز ندارند ترا از آیتهای خدا پس از آنکه فرستاده شد بسوی تو و بخوان بسوی پروردگارت و مباش

تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ٨٨ وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا آخَرَ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا

البته از شرك آورندگان ومخوان با خدا الهی دیگررا نیست الهی مگراو همه چیز هلاك وروال پذیرد

وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ

مگر وجه او مراوراست حکم و بسوی او بازگردانده میشوید

چون زمکه مصطفی هجرت نمود
کرد یعنی من تورا پیغمبر او
یا که قصد از بازگشت اندرمعاد
ای محمد گو خدا دانا تر است
خود تورا هرگز نبود این امید
پس مشو با کافران همپشت و یار
بعد از آنکه گشت نازل برتو آن
همخوان با آن خدا دیگر خدا

شوق مولد در دلش افزوده بود
بروطن گرداندت باز او نکو
بعث بد در وعدهٔ رب العباد
برکسی کاورا هدایت درخوراست
کت شود القا کتاب ایشان بدید
تا کسی برمیل ایشان خود تو کار
سوی رب خود مردمارا می بخوان
نیست غیر از او خدائی رهنما
سوی اوهم باز گردیده شوید

آمد این آیت که آنکو کرده فرض
بخشدت برکافران دین ظفر
می براکرامت یعنی جهان
وانکه هست او درضلالی آشکار
لیك بود آن بخششی اندررقم
مرتورا باید ندارند ایچ باز
همعاش المشرکین یعنی بقوم
کل شیء هالك الا وجهه
برحساب خویش سجده شوید

برتو قرآن تا کسی برخلق عرض
بدهدت برمکه عوداو بی خطر
که نباشد جز توکس را آن شان
مشرکان کت ناررانند ازدیار
برتو از پروردگار ذوالکرم
جمله بر آیتهای حق از اعتراض
بمدارا شو مترس ازضعف ولوم
هم بود فرمانروائی بهر او



سُورَةُ الْعَنْكَبُوتِ تِسْعٌ وَسِتُّونَ آيَةً وَهِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

نام خداوند بخشاینده مهربان

الم أَحَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ ٢ وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ

آیا پنداشتند مردمان که واگذاشته شوند که بگویند ایمان آوردیم وایشان امتحان کرده نشوند وبتحقیق امتحان کردیم آنانرا که و د

قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللّٰهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ لَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ ٣

پیش از ایشان پس هر آینه بداند الله خدا آنانرا که راست گفتند و هر آینه بداند الله دروغگویانرا

خواهم امداد ازخدای لایموت
میکنند آیا گمان این مردمان
همچنانکه آزمودیم آنکسان
تا بداند حق کەدردین راستگوست

ازپی تفسیر سورهٔ عنکبوت
که فرو هشته شوند از امتحان
که بدند ازپیش ازایشان درجهان
هم بمقدار امتحانها کاذب اوست
تا که باید اختصاص و امتیاز

هست اشارت آن الف وان لام و میم
چونکه گویند آنکسان بی آزمون
امتحان یعنی که در کل امم
یعنی آنچه بود ثابت در ازل
مؤمن ازکافر حقیقت از مجاز

از انا الله مالك ملك عظیم
قول آمنا وهم لایفتنون
بوده است و باز خواهد بودهم
درظهور آید ز آثار و عمل

اَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّآتِ اَنْ يَسْبِقُونَا سَآءَ مَا يَحْكُمُونَ ٤ مَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَآءَ اللّٰهِ

یا پنداشتند آنانکه میکنند بدیهارا که عاجز کنند مارا بداست آنچه حکم میکنند کسیکه باشد که امیدمیدارد ملاقات خدارا

فَاِنَّ اَجَلَ اللّٰهِ لَاٰتٍ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ٥ وَ مَنْ جَاهَدَ فَاِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ اِنَّ اللّٰهَ لَغَنِيٌّ عَنِ

پس بدرستیکه وقت مقدر خدا هر آینه آینده است و اوست شنوای دانا و کسیکه مجاهده کند پس جز این نیست مجاهده میکند برای خودش بدرستیکه خدا هر آینه

الْعَالَمِينَ ٦ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّآتِهِمْ وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ اَحْسَنَ الَّذِى

بی نیاز است ازجهانیان و آنانکه گرویدند و کردند کارهای شایسته هر آینه محو کنیم از ایشان گناهانشانرا و هر آینه جزا دهیم ایشانرا خوبتر از آنچه

كَانُوا يَعْمَلُونَ ٧

بودند که میکردند

پس که بدارند آنانکه کنند
نبود حکمی که ایشان میکنند
اوست شنوا بر اقوال عباد
حق بود چون بی نیاز ازعالمین
محو ما سازیم از آنها سیئات

آن بدیها که بود بس ناپسند
از قیاسی بی زعقل ازخرد
مطلع هم بر فعال و اعتقاد
خلق مجاهد او را ناصبی
بر جزای فعل نیکو از جهات

آنکه برگیرند خود پیش نما
هر امید او را لقاءالله بود
پس جزاین نبود بهرکس جهاد
وانکسان که باورداده ایمان بحق
بکنیم بدهیم پاداش آنچه را

ورعدای دوست واجب درجزا
میرسد وقت حق از آگه بود
بهر نفس خود کند گر یاریاد
کارهای پاك کردند آنفرق
کرده‌اند از نیکوئیها را مرما

وَ وَصَّيْنَا الْاِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَ اِنْ جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا

و وصیت کردیم انسانرا بوالدینش خوبیرا و اگر مجاهده کنند با تو که شریك سازی بمن آنچه نیست مر ترا بآن علمی پس اطاعت مکن آندورا

اِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَاُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ٨ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِي الصَّالِحِينَ ٩

بسوی ماست بازگشت شما پس خبر دهیم شمارا بآنچه بودید که میکردید و آنانکه گرویدند و کردند کار شایسته هر آینه میکنیم ایشانرا اندر صالحان

امر ما کردیم بر کل بشر
در هرآنچه نیستت علمی بآن
آنچه باشید اندرآنکه میکنید
وانکه با ایمانشان کردارها

نیکی اندرحق مادرهم پدر
پس توایشانرا مباش از تابعان
ازنکوئی یا بدی کاید پدید
هست بر نیکی نخشودی ما

گرکه بنمایند کوشش با جدال
سوی ما باشد شمارا بازگشت
یعنی آنچه در مقام والدین
اندر آریم آنکسانرا بیگمان

تا که شرك آری بذات ذوالجلال
پس خبرتان بدهم اندرسرگذشت
میکنید وهست نیکی فرض عین
بار اندر جملهٔ شایستگان

وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللّٰهِ فَاِذَا اُوذِيَ فِي اللّٰهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللّٰهِ وَلَئِنْ جَآءَ

واز مردمان کسی هست که میگوید ایمان آوردیم بخدا پس چون آزار رسانیده شود در خدا میگرداند بلای مردمانرا چون عذاب خدا و اگر آید

نَصْرٌ مِنْ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ اِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ اَوَلَيْسَ اللّٰهُ بِاَعْلَمَ بِمَا فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ ١٠ وَلَيَعْلَمَنَّ

نصرتی از پروردگار تو هر آینه گویند البته بدرستیکه ما بودیم باشما آیا و نیست خدا داناتر بآنچه باشد در سینهای جهانیان و هر آینه میداند البته

اللّٰهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْمُنَافِقِينَ ١١ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا

خدا آنانرا که ایمان آوردند و هر آینه میداند البته منافقانرا وگفتند آنانکه کافر شدند مر آنانرا که ایمان آوردند که متابعت کنید طریق مارا

وَلْنَحْمِلْ خَطَايَاكُمْ وَمَا هُمْ بِحَامِلِينَ مِنْ خَطَايَاهُمْ مِنْ شَيْءٍ اِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ١٢

و باید که برداریم گناهان شمارا و نباشند ایشان بردارندگان از گناهانشان هیچ چیز بدرستیکه هر آینه ایشانند دروغگویان

باشد از مردم کسیکه گوید او — بالله آمنا ولی باشد دورو
سخت آید یعنی اورا در عذر — بگذرد از دین و ایمان سر بسر
چون شما باشیم مؤمن ما بنیك — تا که گردد وز غنیمتها شریك
حق نداند آنکه مؤمن ریشه است — داند آنهم که منافق پیشه است
بین مؤمن با منافق تا تمیز — باشد اندر نزد حق و خلق نیز
پیروی ما کنید از روی کیش — یعنی اندر مسلك و آئین خویش
— جرم آنانرا نه بردارنده اند

پس اذیت کرده چون در دین شود — جور خلقش چون عذاب حق بود
چونکه آید نصرت از پروردگار — پس بگوید با شما بودیم یار
هست دانا بر حق آیا بالیقین — بر همه مافی صدور العالمین
پس کند ازرد فرق فیمابینشان — در جهان از ابتلا و امتحان
کافران گفتند با اهل قبول — که نجات کردند تصدیق رسول
تا که ما حمل خطایاتان کنیم — اینکه میگویند لعو است و سقیم
هیچ جزء و خود تکذیب آن کننده اند

وَلَيَحْمِلُنَّ اَثْقَالَهُمْ وَاَثْقَالًا مَعَ اَثْقَالِهِمْ وَلَيُسْئَلُنَّ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ عَمَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ ١٣ وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا

و هر آینه بر میدارند البته بارهای گناهان شانرا و بارهای گناهی با بارهای گناهشان و هر آینه پرسیده میشوند در روز قیامت از آنچه بودند که افترا می بستند و بتحقیق فرستادیم

نُوحًا اِلٰى قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ اَلْفَ سَنَةٍ اِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَاَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ ١٤

نوح را بسوی قومش پس درنگ کرد در ایشان هزار سال جز پنجاه سال پس گرفت ایشانرا طوفان و ایشان بودند ستمکاران

بلکه وزر خویش و وزر دیگران — بار بردارند پیدا و نهان
نوح را که او بود شیخ الانبیا — سوی قوم او فرستادیم ما
پس گرفت آنقوم را طوفان همه

در قیامت باز پرسیده شوند — زانچه میبافند بر هم با پسند
درهزار الا که پنجه سال ماند — درمیان قوم و بر حقشان بخواند
زانکه استمکاره بودند آنرمه

فَاَنْجَيْنَاهُ وَاَصْحَابَ السَّفِينَةِ وَجَعَلْنَاهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ ١٥ وَاِبْرٰهِيمَ اِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ اعْبُدُوا اللّٰهَ

پس رهانیدیم اورا و اهل کشتی را و گردانیدیم آنرا آیتی برای جهانیان و ابراهیم چون گفت مر قومش را بپرستید خدارا

وَاتَّقُوهُ ذٰلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ١٦ اِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ اَوْثَانًا وَتَخْلُقُونَ

و بپرهیزید از او آن بهتر است از برای شما اگر باشید که بدانید جز این نیست که میپرستید غیر خدا بتانرا و می بندید دروغ

اِفْكًا اِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقًا فَابْتَغُوا عِنْدَ اللّٰهِ الرِّزْقَ وَ

دروغرا بدرستیکه آنانکه میپرستید جز خدا مالك نمیباشند برای شما روزیرا پس بجوئید نزد خدا روزی را و

اعْبُدُوهُ وَاشْكُرُوا لَهُ اِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ١٧ وَاِنْ تُكَذِّبُوا فَقَدْ كَذَّبَ اُمَمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمَا عَلَى

بپرستید اورا و شکر کنید مر اورا بسوی او بازمیگردید و اگر تکذیب میکنید پس بتحقیق تکذیب کردند گروهای پیش از شما و نیست بر

الرَّسُولِ اِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ١٨

رسول مگر رسانیدن آشکار

پس رهانیدیم او و یارانش تمام — که بدند اهل سفینه آن کرام
هم براهیم آنزمان که گفت او — قوم خود را که اعبدوا الله واتقوا
غیر از این نبود که بپرستید باز — آنچه را جز حق نباشد ارمجاز

می بگردانیدیم آنرا در زمین — عبرتی و آیتی بر عالمین
این شمارا بهتر است ار آگهید — بر ستیهر حق و بیدانی مهید
بر دروغیرا ببافند آنکسان — که بجز حق را پرستند ازگمان

در شما در رزق قادر نیستند	پس ز حق جوئید رزق بنگرید	و اعبدوه و اشکروا یعنی کنید	دو پرستش دو سپاس از عقل و دید
سوی او خواهید گشتن جمله باز	بلکه شکر نعمتش گیرید ساز	در رسالت ور شما تکذیب من	میکنید این بوده اندر هر زمن
از امم کردند تکذیب رسل	پیش از این هم در بسی حزب و کل	قوم در تکذیبشان در جهر و سر	جز قلیلی هر زمان بودی مصر
	بر فرستاده و رسول کردگار	می‌نباشد جز بلاغی آشکار	

اَوَلَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُبْدِئُ اللّٰهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ اِنَّ ذٰلِكَ عَلَى اللّٰهِ يَسِيرٌ ١٩ قُلْ سِيرُوا فِي

آیا ندیدند که چگونه می‌آفریند خدا خلق را پس اعاده میکند آنرا بدرستیکه آن بر خدا آسانست بگو سیر کنید در

الْاَرْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ بَدَاَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللّٰهُ يُنْشِئُ النَّشْاَةَ الْاٰخِرَةَ اِنَّ اللّٰهَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ

زمین پس بنگرید که چگونه آفرید خلق را پس خدا پدید می‌آرد پدید آوردن بار پسین بدرستیکه خدا بر همه چیز

قَدِيرٌ ٢٠ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَ يَرْحَمُ مَنْ يَشَاءُ وَ اِلَيْهِ تُقْلَبُونَ ٢١ وَ مَا اَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْاَرْضِ

تواناست عذاب میکند آنرا که خواهد و رحمت میکند آنرا که خواهد و سوی او برگردانده شوید و نیستید شما عاجز کنندگان در زمین

وَلَا فِي السَّمَاءِ وَ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللّٰهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ٢٢ وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِاٰيَاتِ اللّٰهِ وَ

و نه در آسمان و نیست مر شما را از غیر خدا هیچ یاوری و نه یاری دهنده و آنانکه کافر شدند بآیتهای خدا و

لِقَائِهِ اُولٰئِكَ يَئِسُوا مِنْ رَحْمَتِي وَ اُولٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ اَلِيمٌ ٢٣ فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ اِلَّا اَنْ

رسیدن بجزای او آنگروه نومید شدند از رحمت من و آنگروه مر ایشانراست عذابی دردناک پس نبود جواب قومش مگر آنکه

قَالُوا اقْتُلُوهُ اَوْ حَرِّقُوهُ فَاَنْجٰيهُ اللّٰهُ مِنَ النَّارِ اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَاٰيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ٢٤

گفتند بکشید او را یا بسوزانیدش پس رهانید او را خدا از آتش بدرستیکه در آن هر آینه آیتهاست برای گروهی که میگروند

می‌ندیدید ایچ آیا که چسان	ابتدا خلق کرد در خلق جهان	پس مر او را بر گرداند دگر	وین بس آسانست بر رب البشر
گفت ابراهیم که گفته من	حقتعالی گو خلق از مرد و زن	سیر از فکرت کنید اندر زمین	پس نکو بینید از چشم یقین
خلق را اول چگونه آفرید	آورد پس نشئه دیگر پدید	چون توانا باشد او بر کل شی	قادر شیء است نکند آنچه وی
میکند آنرا که میخواهد عذاب	هم بدرحم از که خواهد بحساب	هم بحکمش باز گردیده شوید	بر فعال خود جزا دیده شوید
هم شما عاجز کنندهٔ زبان	نیستید اندر زمین و آسمان	از عذابش عاجز کنندهٔ اعنی فرار	ناقصان بودن گیر و دار
همشما را نیست از غیر خدای	دوستی و یاوری در دوسرای	وانکسان کافران با آیات خدا	نگروند و بر لقایش در جزا
آنگروهند از نشان خشم	ناامید از بخشش و از رحیم	هست ایشان را عذاب اندر جحیم	آن عذابی دردناک پس الیم
پس نبود او را جواب از آنگروه	جز که گفتند اقتلوه او حرقوه	پس بخشش حق ز آتش داد و این	آیتی باشد بهر قوم مؤمنین

وَ قَالَ اِنَّمَا اتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِ اللّٰهِ اَوْثَانًا مَوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا ثُمَّ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ يَكْفُرُ

و گفت جز این نیست فرا گرفتید از غیر خدا بتانرا دوستی میانتان در زندگانی دنیا پس روز قیامت انکار

بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ وَ يَلْعَنُ بَعْضُكُمْ بَعْضًا وَ مَاْوٰيكُمُ النَّارُ وَ مَا لَكُمْ مِنْ نَاصِرِينَ ٢٥ فَاٰمَنَ لَهُ

خواهد کرد برخی از شما برخی را و لعنت خواهد کرد برخی بعضی را و جایگاه شما آتش است و نباشد مر شما را هیچ یاری کنندگان پس گروید مر او را

لُوطٌ وَ قَالَ اِنِّي مُهَاجِرٌ اِلٰى رَبِّي اِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ٢٦ وَ وَهَبْنَا لَهُ اِسْحٰقَ وَ يَعْقُوبَ وَ

لوط و گفت بدرستیکه من هجرت کننده‌ام بسوی پروردگارم بدرستیکه اوست غالب درست کار و بخشیدیم مر او را اسحق و یعقوب و

جَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ وَ اٰتَيْنَاهُ اَجْرَهُ فِي الدُّنْيَا وَ اِنَّهُ فِي الْاٰخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ

گردانیدیم در فرزندان او پیغمبری و کتاب را و دادیم او را مزدش در دنیا و بدرستیکه او در آخرت هر آینه از شایستگانست

٢٧ وَ لُوطاً اِذْقالَ لِقَوْمِهِ اِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الْفاحِشَةَ ما سَبَقَكُمْ بِها مِنْ اَحَدٍ مِنَ الْعالَمينَ ٢٨

ولوط راهنگامیکه گفت مرقومش رابدرستیکه شماهرآینه می آئیدکارزشتر ایشی نگرفته شمارا بآن هیچ احدی از جهانیان

اَئِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجالَ وَ تَقْطَعُونَ السَّبيلَ وَ تَأْتُونَ فِي نادِيكُمُ الْمُنْكَرَ فَما كانَ جَوابَ

آیا بدرستیکه شماهرآینه می آئیدمردان را وقطع میکنید راه را و می آئید در انجمنتان ناپسند را پس نبود جواب

قَوْمِهِ اِلاّ اَنْ قالُوا ائْتِنا بِعَذابِ اللّهِ اِنْ كُنْتَ مِنَ الصّادِقينَ ٢٩ قالَ رَبِّ انْصُرْني

قومش مگر آنکه گفتند بیاور بما عذاب خدارا اگر هستی از راستگویان گفت پروردگار من یاری کن مرا

عَلَى الْقَوْمِ الْمُفْسِدينَ ٣٠

بر گروه فساد کنندگان

گفت قومش را جزاین نبودشما || برگرفتند آن بتان غیر از خدا
پس شود انکار روز رستخیز || ازشما بعضی بعض وکینه خیز
نیست هم یاری کننده دربلا || تا شما را سازد از آتش رها
گفت من باشم مهاجر بی مقام || سوی ربم کو عزیز است وحکیم
پس ببخشیدیم اورا دو پسر || بود آن اسحق ویعقوب آندگر
درجهان نامد رسولی در سبیل || جزکه آن میبود از نسل خلیل
لوط هنگامیکه او برقوم خود || گفت بر کاری شما آئید بد
خود شما آئید آیا بر رجال || راه مردم را برید از وبال
وز تصارط هیچتان نبود حیا || هم بکشف عورت اندر هرکجا
گرکه باشی راستگو از کردگار || آن عذابیرا که میگوئی بیار
مر شما را این مودت درمیان || هست اندر زندگی این جهان
پارهٔ لعنت کنند بر پارهٔ || جایگهتان آتش است از چارهٔ
پس بوی آورد ایمان لوط کو || بود خواهرزادهٔ آن نیکخو
میروم یعنی بدانسو کامر اوست || جانفطم چون اوداضرارعدوست
هم بگردانیدیم در ذریتش || ما نبوت هم کتاب از رتبتش
هم باو دادیم اجرش درجهان || باشد اندر آخرت از صالحان
که بگرفته است پیشی برشما || هیچکس زاهل جهان آن فعل را
میشنید از مواجه پیش هم || برلواطه میخوانید ازستم
پس نبود اورا جواب از آن رمه || جزکه گفتندش راستهرا همه
گفت ده نصرت مرا ای رب دین || در عذاب بر گروه مفسدین

وَ لَمّا جاءَتْ رُسُلُنا اِبْراهيمَ بِالْبُشْرى قالُوا اِنّا مُهْلِكُوا اَهْلِ هذِهِ الْقَرْيَةِ اِنَّ اَهْلَها

وچون آمدند فرستادگان ما ابراهیم را بشارت گفتند بدرستیکه ما هلاک کنندگانیم اهل این قریه را بدرستیکه اهلش

كانُوا ظالِمينَ ٣١ قالَ اِنَّ فيها لُوطاً قالُوا نَحْنُ اَعْلَمُ بِمَنْ فيها لَنُنَجِّيَنَّهُ وَ اَهْلَهُ اِلاَّ امْرَاَتَهُ

باشند ستمکاران گفت بدرستیکه درآنست لوط گفتند ما داناتریم بآنکه درآنست هرآینه نجات میدهیم اورا واهلش را مگر زنش که

كانَتْ مِنَ الْغابِرينَ ٣٢ وَ لَمّا اَنْ جاءَتْ رُسُلُنا لُوطاً سيءَ بِهِمْ وَ ضاقَ بِهِمْ ذَرْعاً وَ قالُوا

باشد از بازماندگان و چونکه آمدند فرستادگان ما لوط را محزون شد بایشان وتنگ شد بایشان در طاقت و گفتند

لا تَخَفْ وَلا تَحْزَنْ اِنّا مُنَجُّوكَ وَ اَهْلَكَ اِلاَّ امْرَاَتَكَ كانَتْ مِنَ الْغابِرينَ ٣٣ اِنّا مُنْزِلُونَ عَلى

مترس ونه اندوهگین شو بدرستیکه مارهاننده ایم تراواهلت را مگر زنت را که باشد ازبازماندگان بدرستیکه مافرودآورندگانیم بر

اَهْلِ هذِهِ الْقَرْيَةِ رِجْزاً مِنَ السَّماءِ بِما كانُوا يَفْسُقُونَ ٣٤ وَ لَقَدْ تَرَكْنا مِنْها آيَةً

اهل این قریه عذابی از آسمان بسبب آنکه هستند که تباهکاری میکنند و بتحقیق واگذاشتیم از آن علامتی

بَيِّنَةً لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ٣٥

آشکارا برای گروهیکه می یابند بعقل

در بیان درخواست کردن از خدا عذاب را برقوم

چون رسولان آمدند ار نزد ما
بر بشارت بار ابراهیم را
یعنی آن جبریل با جمعی ملك
ازپی فرزند اورا یك بیك
پس ورا گفتند اما مهلکوا
اهل هذا القریه قومی زشت خو
اهل آنجا زانکه استمکاره‌اند
از دیار مردمی آواره‌اند
گفت لوطست اندران گفتندهان
خویش داشم اینکه لوطست اندران
او و اهلش را رهانیم از بلا
حزنش کوماند اندر ابتلا
چونکه بر لوط آن رسولان آمدند
لوط بدل گشت و غمگین از گزند
تنگدل گردید و بی طاقت بکار
ازپی تدبیر ایشان در قرار
چون بدیدندش چنان در اضطراب
این چنین کردند سوی او خطاب
که نمادردل مدار اندوه وبیم
که تورا زین قوم برهانده‌ایم
تا کسانت هرکه هست الا زنت
ما رهانیم و ساریم ایمنت
ما فرو داریم از آسمان
اهل این ده را عذابی ناگهان
زانکه نافرمان بدند ایشان همه
کارشان بد کفر وفسق ومظلمه
پس هلاك ایشان شدند ازهرچه بود
شرح آن بگذشت در تفسیرهود
آیتی هشتیم ما زان پس عیان
بهر ارباب تعقل در جهان

وَ اِلٰى مَدْيَنَ اَخَاهُمْ شُعَيْبًا فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّٰهَ وَارْجُوا الْيَوْمَ الْاٰخِرَ وَلَا تَعْثَوْا فِي الْاَرْضِ

وبسوی مدین برادرشان را شعیب پس گفت ای قوم من بپرستید خدارا و آرزو کنید روز بازپسین را وتباه کاری مکنید در زمین

مُفْسِدِينَ ٣٦ فَكَذَّبُوهُ فَاَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَاَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ ٣٧ وَ عَادًا وَ ثَمُودَ وَ قَدْ تَبَيَّنَ

فساد کنندگان پس تکذیب کردند اورا پس گرفتشان زلزله پس صبح کردند در خانهاشان برجای ماندگان وعاد را وثمود را وبتحقیق ظاهر شد

لَكُمْ مِنْ مَسَاكِنِهِمْ وَ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ اَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَ كَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ ٣٨

بر شما از مسکنهاشان وبیاراست برای ایشان دیو رجیم کردار ایشان را پس بازداشت ایشان را از راه وبودند بینندگان

وَ قَارُونَ وَ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ مُوسٰى بِالْبَيِّنَاتِ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْاَرْضِ وَ مَا كَانُوا

وقارون را وفرعون را وهامان را وبتحقیق آمد ایشان را موسی بمعجزها پس سرکشی کردند درزمین ونبودند

سَابِقِينَ ٣٩ فَكُلًّا اَخَذْنَا بِذَنْبِهِ فَمِنْهُمْ مَنْ اَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا وَ مِنْهُمْ مَنْ اَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ وَ مِنْهُمْ

پیشی گیرندگان پس هریك را گرفتیم بگناه او پس بعضی از ایشان کسی بود که فرستادیم بر او تندبادی سنگریزه و بعضی از ایشان کسی بود که گرفت اورا صدای جبرئیل

مَنْ خَسَفْنَا بِهِ الْاَرْضَ وَ مِنْهُمْ مَنْ اَغْرَقْنَا وَ مَا كَانَ اللّٰهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلٰكِنْ كَانُوا اَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ٤٠

وبعضی از ایشان کسی بود که فرو بردیم بااو زمین را وبعضی از ایشان کسیکه غرق کردیم واو نبود خدا تا ستم کند ایشان را ولیکن بودند که بر نفسهای خود ستم میکردند

سوی مدین هم فرستادیم ما
مر برادرشان شعیب رهنما
گفت یا قوم اعبدوالله بالیقین
بر امید آخر روز وایسین
هم بجوئید ازخلاف عدل وداد
در زمین رسم تباهی و فساد
پس ورا کردند تکذیب آنگروه
صاعقه بگرفت پس برآنگروه
جاثمین فاصبحوا فی دارهم
پس کنون بنیادشان را منهدم
همچنین آمد رجفة عاد و ثمود
برشما ماوایشان روشن بود
قدتبین من مساکنهم لکم
زین الشیطان لهم اعمالهم
دیو ایشان را پس ازره داشت باز
گرچه مستبصربدند ازراه وساز
هم دگر قارون و فرعون عدو
از آن هامان پرمکر ودورو
موسی او با بینات آشکار
سوی ایشان آمد از پروردگار
سرکشی کردند پس اندر زمین
می نبودند آنگروه از سابقین
پیشی اعنی تا که بر حکم خدا
باز گیرند ازپی دفع قضا
پس گرفتیم آنکسان را بالتمام
که از آن شد هر گناه و انتقام
پس ازایشان بود بعضی غالبا
خود من ارسلنا علیه حاصبا
بر فرستادیم یعنی تندرنگ
سوی او بادیکه دروی بود سنگ
همچنان ازایشان که بروحی شکفت
مرعذاب صیحه اورا برگرفت
بعض دیگر را ازایشان همچنین
منخسف کردیم ما اندر زمین
برخ دیگر را ازایشان بازهم
غرق فرمودیم در طوفان ویم
حق نکرد استم برایشان لیك خود
ظالمان بودند بر خود بیحد

مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللهِ اَوْلِيآءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتاً وَ اِنَّ اَوْهَنَ الْبُيُوتِ

مثل آنها که فرا گرفتند از غیر خدا دوستان مانندمثل عنکبوتست که گرفت برایخودخانه را وبدرستیکه سست‌ترین خانها هرآینه

لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ٤١ اِنَّ اللهَ يَعْلَمُ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ وَ هُوَ الْعَزِيزُ

خانه عنکبوتاست اگر باشند که بدانند بدرستیکه خدامیداند آنچه رامیخوانند از غیراو از چیزی واوست غالب

الْحَكِيمُ ٤٢ وَ تِلْكَ الْاَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَ مَا يَعْقِلُهَا اِلاَّ الْعَالِمُونَ ٤٣ خَلَقَ اللهُ السَّمٰوَاتِ

درست کردار واین مثلها میزنیم آنهارا برای مردمان و نمی‌یابد بعقل آنها مگر دانایان آفرید خدا آسمانها

وَالْاَرْضَ بِالْحَقِّ اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَاٰيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ ٤٤

وزمین را براستی بدرستیکه در آن هر آینه آیتی است از برای گروندگان

داستان آنکسانکه دوستان
سست‌تر بیت آنچه سی از بیوت
سم‌بادی گرورد او را برد
هرچه را از حق بوگیری یار و دوست
او بملك خود عزیز است و حکیم

جز خدا بگرفته‌اند از این و آن
می‌باشد خود زبیت عنکبوت
تار تارش جمله را از هم درد
همچو بیت عنکبوت آن جاه اوست
غالب و استوده کردار از قدیم
آفرید ارض و سما را او بحق

درمثل باشد همچون عنکبوت
نه ورا سقفست و دیوار و ستون
هیچ اگر باشد دانا درعمل
حق بداند آنچه را خوانند باز
این مثلها میزنیم از بهر ناس
مؤمنین را آیة است این درنسق

که ورا گیرد ز بهر خود بیوت
نه پناه از حر و برد اندرسکون
هست با دینشان موافق این‌مثل
از هرآنچیزی جز او بی‌امتیاز
غیر دانایان نفهمند از شناس

اُتْلُ مَا اُوحِيَ اِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَ اَقِمِ الصَّلٰوةَ اِنَّ الصَّلٰوةَ تَنْهٰى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَ

بخوان آنچه راوحی کرده میشود بتو از کتاب و برپای دار نماز را بدرستیکه نماز نهی میکند از کار زشت و ناپسند و

لَذِكْرُ اللهِ اَكْبَرُ وَاللهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ ٤٥ وَلَا تُجَادِلُوا اَهْلَ الْكِتَابِ اِلاَّ بِالَّتِي هِيَ اَحْسَنُ

هر آینه ذکر خدا بزرگتر است و خدا میداند آنچه میکنید و مجادله مکنید با اهل کتاب مگر با آنچه آن بهتر است

اِلاَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَ قُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي اُنْزِلَ اِلَيْنَا وَ اُنْزِلَ اِلَيْكُمْ وَ اِلٰهُنَا وَ اِلٰهُكُمْ

آنانکه ستمکردند از ایشان و بگوئید ایمان آوردیم بآنچه فرو فرستاده شد بما و فرو فرستاده شد بشما و اله ما و اله شما

وَاحِدٌ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ٤٦ وَ كَذٰلِكَ اَنْزَلْنَا اِلَيْكَ الْكِتَابَ فَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يُؤْمِنُونَ

یکی است و ماییم مر او را منقادان و همچنین فرو فرستادیم سوی تو کتاب را پس آنانکه دادیمشان کتاب ایمان میآورند

بِهِ وَ مِنْ هٰؤُلاءِ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ وَ مَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا اِلاَّ الْكَافِرُونَ ٤٧

بآن و از اینها یعنی کفار قریش و اهل مکه کس هست که میگرود بآن و انکار نمیورزند بآیتهای ما مگر کافران

اتل ما اوحی الیك من کتاب
هر نمازی ناهی است از منکری
هر مقامیرا نمازی درخور است
شرح این معنی بتفصیل تمام
تاچه باشد فعل هرعالی و دون
هست یا براهل بخران این‌مقال
درمقام گفتگو باید سخن
ما بایمانیم گوئید از ولا
هست واحد خالق ما و شما

دار برپا مرنمازای ذولباب
هم‌گشاید بر تو از معنی دری
ذکر سالك اندر اخفی اکبر است
گفته‌ایم ازپیش هرجا درکلام
گفت والله یعلم ما یصنعون
یا بود منسوخ از حکم قتال
هرزمان باشد بوجهی بس حسن
برهرآنچیزیکه شد نازل بما
گردن اندرحکم او هشتیم ما

کان خود ازفحشاء و منکر ناهیست
درمقام جسم و نفس و قلب و روح
کاندرآنجا جمله ازخود فانی‌است
کن مجدد سیر درشرح سور
مرجدل مکنید با اهل کتاب
لیك برزعم صفی منسوخ نیست
غیر استمکارگان زاهل ضلال
وانچه نازل برشما شد بقصور
همچنانکه انبیا را ما کتاب

وازهرآنچه زشتی و گمراهی‌است
سر اخفی و خفی اندر فتوح
نیست خلقی ذکر او ربانی است
حاجت از داری بتحدید خطر
جز بنیکوتر بیانی در خطاب
چون‌قتال آخر دوا درایمنی‌است
کابتدا کردند ایشان برقتال
یعنی آن توریة و انجیل و زبور
سابقا نازل نمودیم از صواب

هم فرستادیم قرآن بر تو نیز ‌‌ پس خود ارباب خرد واهل تمیز ‌‌ نگروند ایشان بقرآن بیسخن ‌‌ پیش ازاین یا نگرویدند اهل فن
از صفات و نعت پیغمبر باو ‌‌ نگرویدند اهل دین بیگفتگو ‌‌ زین گره کاهل کتابنند بار ‌‌ یا که اهل مکه و اعراب حجاز
کس بود که او بقرآن بگرود ‌‌ غیر کافر که بر او منکر شود ‌‌ کس نشد منکر بآیتهای ما ‌‌ غیر کافر کاوست دوراز رای ما

وَمَا كُنْتَ تَتْلُو مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذًا لَارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ ٤٨ بَلْ هُوَ آيَاتٌ

و نبودی که میخواندی باشی پیش از آن هیچ کتابی و نمی نوشتی آن را بدست راستت که آنگاه هر آینه شك کنند باطل کیشان بلکه آن آیتهائیست

بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ ٤٩ وَقَالُوا لَوْلَا أُنْزِلَ

ظاهر در سینهای آنانکه داده شدند علم را وانکار نمیورزند بآیتهای ما مگر ستمکاران وگفتند چرا فرو فرستاده نشد

عَلَيْهِ آيَاتٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ ٥٠ أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا

بر او آیتها از پروردگارش بگو جز این نیست که آن آیتها نزد خداست و نیستم من مگر بیم کننده آشکار آیا کافی نبود ایشانرا که

أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَى عَلَيْهِمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَرَحْمَةً وَذِكْرَىٰ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ٥١

فرو فرستادیم بر تو آن کتاب را که خوانده میشود بر ایشان بدرستیکه در آن هر آینه رحمتی و پندیست برای گروهیکه میگروند

تو نبودی آنکه خوانی پیش ازین ‌‌ مر کتابی یا نویسی با یمین ‌‌ گر که خواننده و نویسنده بدی ‌‌ گمرهان آنگاه در شك میشدی
میفتادندی تبه کاران بشك ‌‌ کز کجا این باشد از وحی ملك ‌‌ بل نشانهای روشن باشد آن ‌‌ در صدور اهل دانش بیگمان
کی کنند انکار آیتهای ما ‌‌ غیر استمکاره از جهل و عما ‌‌ کافران گفتند بروی از جهرو ‌‌ آیتی نازل نشد از رب او
گو جز این نبود که آیتها تمام ‌‌ باشد اندر رنج حق از هر مقام ‌‌ هم جز این نبود که باشم بیم ده ‌‌ من بخلقان تا بباشد منتبه
نیست ایشانرا بسند آیا کجا ‌‌ که فرستادیم قرآن بر تو ما ‌‌ خوانده تا گردد بر ایشان بهر پند ‌‌ کاندر اعراب اعلمند وافصحند
گر نگو بیند دروی پس خود آن ‌‌ رحمت و پندیست بهر مؤمنان

قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ شَهِيدًا ٥٢ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالَّذِينَ آمَنُوا بِالْبَاطِلِ

بگو کافیست خدا میان من و میان شما گواه میداند آنچه در آسمانها وزمین است و آنانکه ایمان آوردند بباطل

وَكَفَرُوا بِاللَّهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ٥٣ وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَوْلَا أَجَلٌ مُسَمًّى لَجَاءَهُمُ

وکافر شدند بخدا آنگروه ایشانند زیانکاران وشتاب میخواهند از تو عذاب را واگر نبود وقتی نام برده شده هر آینه آمده بود ایشانرا

الْعَذَابُ وَلَيَأْتِيَنَّهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ٥٤ يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ

عذاب وهر آینه خواهد آمد البته ایشانرا ناگهان وایشان نداند شتاب میخواهند از تو عذاب را و بدرستیکه دوزخ هر آینه احاطه کننده است بکافران

يَوْمَ يَغْشَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ وَيَقُولُ ذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ٥٦

روزیکه فرو گیرد ایشانرا عذاب از بالاشان واز زیر پاهاشان وگوید بچشید آنچه را بودید که میکردید

گو بود کافی بهر وحی اله ‌‌ تا بود بین شما و من گواه ‌‌ بلك داند آنچه در ارض وسماست ‌‌ صدق گفتار مراهم او گواست
وانکسان کایشان بباطل بگروند ‌‌ بر خدا کافر شدند از بعد پند ‌‌ آنگروهند از زیانکاران یقین ‌‌ هستشان حرمان وحسرت یوم دین
میکنند اشتاب ایشان بر عذاب ‌‌ ازره انکار وتکذیب وعتاب ‌‌ گر نبودی آن زمان برده نام ‌‌ آمد ایشانرا عذاب انتقام
خواهد آمد بارشان بر ناگهان ‌‌ آن زمان وایشان نفهمیدند آن ‌‌ بر عذاب اشتاب دارند آنکسان ‌‌ هم جهنم شد محیط کافران
اندر آنروزیکه پوشدشان عذاب ‌‌ از زبر وز زیر پاشان بر شتاب ‌‌ گوید آن گوینده ذوقوا در ندا ‌‌ بر جزای آنچه کردید از خطا
فرقهٔ هجرت نکردند از حرم ‌‌ میکشیدند از بد اندیشان ستم ‌‌ بد سبب یا فقر یا حب وطن ‌‌ کرد این آیت نزول از ذوالمنن

يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةٌ فَإِيَّايَ فَاعْبُدُونِ ٥٧ كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَيْنَا

ای بندگان من که ایمان آوردید بدرستیکه زمین من فراخ است پس مرا پس پرستید هر نفسی چشنده مرگ است پس بسوی ما

تُرْجَعُونَ ٥٨ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُبَوِّئَنَّهُمْ مِنَ الْجَنَّةِ غُرَفًا تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا

برگردانیده میشوید وآنانکه ایمان آوردند وکردندکارهای شایسته هرآینه جای میدهیم ایشانرا از بهشت غرفهائیکه میرود از زیرآنها

الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ ٥٩ اَلَّذِينَ صَبَرُوا وَ عَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ٦٠ وَ كَأَيِّنْ

نهرها جاودانیان درآن خوبست پاداش عمل کنندگان آنانکه صبرکردند وبرپروردگارشان توکل میکنند وبسا از جنبنده

مِنْ دَابَّةٍ لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللهُ يَرْزُقُهَا وَ إِيَّاكُمْ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ٦١

که برنمیدارد روزیش را خدا روزی میدهد اورا و شمارا واوست شنوای دانا

یا عبادی الذین آمنوا — ارض من واسع بود آرید رو
هست هرنفسی چشنده مرگ چون — هرکجا ثم الینا ترجعون
ازجهان بدهیمشان جا درغرف — جویها جاری ز زیرش هرطرف
اندرآن باشند ایشان جاودان — نعم اجر العالمین نعم الامان
برتوکل باشد ایشانرا مدار — در امور خویش بر پروردگار
میکند یعنی ذخیره جانور — رزق خودرا تارسد هنگام خور
حق دهد روزی برآنها وشما — کوسمیع است وعلیم اندر عطا
هم نداند کزکجا روزی دهد — ورچه راهی فتح وفیروزی دهد
ایمنی جوئید در هجرت همه — پس برسیدم بدون واهمه
آنکسانکه بگرویدند از یقین — کارها کردند شایسته و متین
گفته‌ایم آنرا گرت معلوم نیست — که مراد از تحتها الانهار چیست
آنکسان کاندر اطاعت وابتلا — صبرکردند و توکل بر خدا
باشد از جنبندگان بسیارگان — برندارد روزی خود در توان
میخورند از آن باندازهٔ دهن — حمل نتواند کرد آنرا بتن
شود یعنی که گوئید از کجا — میرسد درهجرت آن روزی ما
شود یا استعانه مور و مار — درمجاعت هم نداند سر کار

وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ

وهرآینه اگر بپرسی از ایشان که کیست که آفرید آسمانهارا وزمین را ومسخر کرد آفتاب وماه را هرآینه گویند خدا پس بکجا برگردانیده میشوند

٦٢ اَللهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ يَقْدِرُ لَهُ إِنَّ اللهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ٦٣ وَ لَئِنْ

خدا گشاده میکرداند روزی برای آنکه میخواهد از بندگانش وتنگ میکرداند برایش بدرستیکه خدا بهمه چیز داناست وهرآینه اگر

سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا لَيَقُولُنَّ اللهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ

بپرسی از ایشان که کیست که فروفرستاد از آسمان آبی را پس زنده گردانید بآن زمین را از بعد موتش هرآینه گویند خدا بگو ستایش مرخدارا

بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ٦٤

بلکه اکثرشان نمی یابند بعقل

ورکه ازآنها بپرسی که چنین — آفریده است این سموات وزمین
برکجا پس باز گردانده شوند — خود زتوحید خدای ارجمند
زانکه حق دانا بود برکل شیئی — هم بود قادر بقبض وبسط وی
کرد احیا مرزمین را پس بآن — بعدازآنکه مرده بود اندرخزان
جمله براین معترف باشند لیك — باوی آرند ازبی طاعت شریك
بلکه اکثر درنیابند از گمان — نکتهٔ معقولرا این مردمان
گرچه حقم داده تقریری عجب — لیك باید نکتها بی نطق ولب
زانکه معقولات خود فهمید نیست — بی بیانی یا سماعی تاکه چیست
آنهم از توفیق حق باشد رفیق — هم کند باید بر عقل دقیق
رام کرد این مهر ومه را درفلك — می نگویند آنخدا بی ریب وشك
حق گشاید رزق هرکس را که خواست — ازعبادش هم کند تنك از بجاست
ورکه از ایشان بپرسی کاب را — برزمین نازل که بنمود از سما
مینگویند آنخدا بیگفتگو — میکند این کارها بی غیر او
گوسپاس وحمد حق را کت نگاه — داشت او ازشرك وطغیان درپناه
نکتها هست ارچه گفتش جایزاست — لیك راظهارش صفی بس عاجزاست
ورکسی زان بحرجان آید بجوش — کمتری فهمند از ارباب هوش
اندکی دربحر قرآن شو فرو — رمز معقولات تا یابی نکو
سمع وگفت آسان بود درهرمقام — لیك پس مشکل بود فهم ای غلام

وَ مَا هٰذِهِ الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَ لَعِبٌ وَ إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ

ونیست این زندگانی دنیا جز هزل وبازی وبدرستیکه سرای بازپسین هرآینه آنست سرای زندگانی اگر باشند که بدانند

٦٥ فَاِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَوُا اللّٰهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجّٰيهُمْ اِلَى الْبَرِّ اِذَاهُمْ يُشْرِكُونَ

پس چون سوار شوند درکشتی بخواسند خدارا اینفش دار ندگاں برای او دین را پس چون نجات داد ایشارا بسوی دشت آنگاه ایشان شرك می آورند

٦٦ لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ وَلِيَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ٦٧ اَوَلَمْ يَرَوْا اَنَّا جَعَلْنَا حَرَماً آمِناً وَيُتَخَطَّفُ

تا کفران ورزند بآنچه دادیم ایشارا و تا کامیاب شوند پس بزودی خواهند دانست آیا ندیدند که ما گردانیدیم حرمیرا امن وربوده میشوند

النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ اَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَةِ اللّٰهِ يَكْفُرُونَ ٦٨ وَمَنْ اَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرٰي عَلَي

مردمان از پیرامونشان آیا پس بباطل میگروند وبنعمت خدا کفران میورزند وکیست ستمکارتر ازآنکه بست بر

اللّٰهِ كَذِباً اَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جَاۤئَهُ اَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًي لِلْكَافِرِينَ ٦٩ وَالَّذِينَ جَاهَدُوا

خدا دروغرا یا تکذیب کرد حق را چون آمد اورا آیا نیست در دوزخ جای اقامت برای کافران وآنانکه مجاهده کردند

فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَاِنَّ اللّٰهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ

در ما هرآینه هدایت میکنیم ایشارا راههای خود را و بدرستیکه خدا هرآینه با نیکوکاراست

این جوة دیوی بی‌خطو سهو — نیست یك ازیکری جزلعب ولهو
پس چو درکشتی شوند ایشان سوار — می بخوانند آن خدارا زاضطرار
در نطر آندم نه ت نه نگر است — دشتها بردرگه حق یکسر است
پس چو برهاند خداشان زان خطر — یعنی ازبحر آوردشان سوی بر
تا بدادهٔ ما ازآن کافر شوند — مجتمع گردند چون هم بهره‌مند
جای شکر آرند شرك وکافری — زود پس آگه شوند از بدسری
مکه را یعنی بامنیت حرم — تا درآن باشند ایمن از ستم
قتل وغارت اندر اطراف حرم — هست پیش از آنکه آید درقلم
پس بباطل هیچ آیا بگروند — هم بنعمتهای حق کافر شوند
یا کند تکذیب حق یعنی رسول — یا که قرآن کامد اورا در نزول
وانکسانکه کوشش اندر دین ما — مینمایند از خلوصی نز ریا
در مصاف دشمنان باشند مرد — همچنین بانفس سرکش در نبرد
راههای معرفتشان یا عیان — میکنیم اسان که ره برکاروان
حق بود بامحسنین درکل حال — عارفان رهرو نیکو خصال
دار دیگر زندگانیرا سراست — ملك باقی گر بدانند آن سر است
کشتی ازموج افتد اندر پیچ وتاب — مخلصند اورا بدین ازاضطراب
زانکه برهاننده را دانند حق — نی دگر کسرا ز کل ماخلق
آنزمان آرند شرك از خوی خویش — آنچنانکه بودشان عادت ز پیش
برخورند اعنی باجماع آنکسان — ازپرستش خود براصنام وبتان
می ندیدند اینچ آیا مکیان — اینکه گردانیدیم ماخود بهرشان
وانکه ازدورش ربوده میشوند — مردمان یعنی که ایشانرا کشند
واهل آن باشند در مهد امان — نیستشان بیمی زآفات جهان
کیست ظالمتر از آن کو برخدا — بردروغی بست از واقع جدا
نیست آیا در جهنم جایگاه — کافران را که غلط کردند راه
روزوشب بیدار وپنهان درجهاد — باعدو باشند از صدق و سداد
ما هدایتشان کنیم اندر سبل — برجهات خیرخویش ازجزء وکل
یاهرآن کوشش کند برراه راست — مارسانیمش بمقصودی که خواست
محسن است آنکس که حقش رهنماست — حق بود با آنکه هم او باخداست



سُورَةُ الرُّومِ سِتُّونَ آيَةً وَهِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

الٓمّٓ غُلِبَتِ الرُّومُ ٢ فِي اَدْنَي الْاَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ ٣ فِي بِضْعِ سِنِينَ لِلّٰهِ الْاَمْرُ

سوگند باین حروف مغلوب شدند روم درنزدیکترین زمین وایشان از بعد مغلوب شدنشان بزودی غالب میشوند در اندک سال مر خدار است امر

مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ ٤ بِنَصْرِ اللّٰهِ يَنْصُرُ مَنْ يَشَاۤءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ٥

ازپیش وازپس وروزی چنین شادمیشوند گروندگان بیاری خدا یاری میکند آنرا که خواهد واوست غالب مهربان

بعد بسم الله الرحمن الرحيم
لام يعنی گشت لایح شمس حق
هرکرا خواهد کند مغلوب و پست
بعد مغلوبی دگر غالب شوند

باز گویم از الف و ز لام و میم
در مرایای وجود ما خلق
همچو روم از فارس هنگام شکست
زود در بضع سنین بچون و چند

مر الف باشد اشارت بر احد
میم یعنی مالکست و مقتدر
رومیان مغلوب گشتند از بتر
یعنی از سه تا نه از سالها

نیست اورا اول و آخر بحد
بر ملوك و ملك اندر جهر و سر
در زمینی بر عرب نزدیکتر
منقلب گردد بر ایشان حالها

در بیان محاربهٔ عجم با رومیان

ازعجم گشتند مغلوب از خبر
گشت از پرویز شهریران روان
رومیان را کرد مغلوب او بجنك
رومیان بودند چون ز اهل کتاب
مر شماتت بودشان مر اهل دین

بازهم یابد بر ایشان ظفر
سوی روم از بهر جنگ رومیان
بد بهم سال این زمبعث بیدرنك
فرسی مردم مجوس ارشج وشاب
که شما اهل کتابید از یقین

هست از تفسیر و تاریخ این یقین
بود شهریران شجاعی از عجم
چون شکست رومیان را بر رسول
مشرکان گشتند شاد از این خبر
واین چنین گشتند مغلوب و نژند

شرح و تفسیر این حکایترا چنین
شد سرداری سوی روم هم
بار گفتند او شد از این ره ملول
مژده میدادند زین بر یکدگر
بر علوّ خود تفال میزدند

در بیان گرو بستن ابی ابن خلف با ابوبکر صدیق در باب غلبهٔ روم با عجم

گفت ازغیرت ابوبکر صدیق
از کجا گفتند گوئی این سخن
با ابی فرمود صدیق امین
گفت صدیق نکوفر باسه سال
گفت پیغمبر خطا کردی تو این
رفت و کرد او سال را به بد بهصد
شرح آنرا اهل تاریخ اینچنین
با برادرش آنکه فرخان داشت نام
شد خبر خسرو شهریران نوشت
این ز شهریران بدل بگرفت شاه
او بشهریران بگفت این ماجرا
نك بما پرویز داد اینسان حرا
گشت شاد او زین سحر اندر زمان
رومیان گشتند غالب زان سبب

شاد زین معنی نباشد ای فریق
گفت از قول رسول مؤتمن
کای عدو الله دروغ از تست هین
رومیان گردند غالب بیسئوال
بین سه تا نه بود بضع سنین
پس گرو برد او و صدیق گفت خود
خود رقم کردند از کلك متین
داشت اندر بزم شربی او مقام
که بکش او را که دیدا یخواب زشت
نامه بر فرخان نوشت او کاینه خواه
هردو را دل بدشد از شه زین خطا
گر که خواهی هم دهیم اورا سرا
لشکری آراسته کرد او روان
در زمینی کان بد اقرب بر عرب

چشمتان روشن مباد از این خبر
بن خلف کورا سود از دین فروغ
گفت ابی گر راست باشد حرف تو
پس گرو برده شتر بستند تام
رو بمال و مدت افزا در گرو
روز بدر آمد خبر بر مؤمنان
چون که غالب گشت شهریران بروم
گفت فرخان خواب دیدم من چنان
شد مکرر بیشان این گفتگو
گر برادر را کشی بوازمت
نامه بنوشتند بر سلطان روم
لشکری بفرست و بین تا چون کنیم
تاخت شهریران بپرویز از شتاب
حق تعالی داد زین قصه خبر

رومیان گردند هم غالب دگر
گفت باشد یا ابو الفصل این دروغ
کن معین وقتی از بهر گرو
گفت این صدیق با خیر الانام
پس یقین صدقست وعده وقول تو
بر عجم گشتند غالب رومیان
کرد ویران سر بسر آن مرز و بوم
که بد اندر تحت پرویزم مکان
عذر بر قتل برادر گفت او
جای او بر فارس والی سازمت
که ز ما و یران تو باشد مرز و بوم
ملك را از دست او بیرون کنیم
بر شکست و کرد ملکش را خراب
وین بود راعجاز قرآن در نظر

در تأویل آیهٔ مبارکهٔ مذکوره

چونکه از تفسیر گشتی بهره یاب
باشد آن مغلوب در اقرب زمین
در ظهور قلب هنگام رجوع
امر و اذن از قبل و بعد آمد ز حق
واندر آنروز یکه غالب مشوند

نك شنو تأویل آیت بر صواب
ارزمین نفس و صدر است آن یقین
سوی حق وین بیشکی یابد وقوع
کوست مبدی هم معید ما خلق
رومیان بر فرسان بعد چند
هرکرا خواهد کند یاری خدا

روم باشد نیست گر فهم تو پست
بعد مغلوبی شود غالب همی
جست آن بضع سنین اطوار و حال
حکم باشد جمله از پروردگار
شاد آنروزند بیشك مؤمنین
غالبست و مهربان بر ماسوی

آن قوی کاندر بدن روحا نیست
بر قوای نفس پست اعجمی
کاندر ان باشد ترقی بر کمال
کارها اوراست اندر اختیار
که کند یاری خدا بر اهل دین

وَعْدَ اللّٰهِ لَا يُخْلِفُ اللّٰهُ وَعْدَهُ وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ٦ يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيٰوةِ

وعده کردن خداست خلاف نمیکند خدا وعده اشرا ولیکن بشترین مردمان نمیدانند میدانند ظاهری از زندگانی

الدُّنْيا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غافِلُونَ ٧ أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ ما خَلَقَ اللّٰهُ السَّمٰواتِ

دنیا یعنی محسوسات و مشتهیات و ایشان از آخرت ایشانند غافلان آیا تفکر نکنند در خودهاشان که نیافرید خدا آسمانها

وَالْأَرْضَ وَما بَيْنَهُما إِلّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُسَمًّى وَإِنَّ كَثِيراً مِنَ النّاسِ بِلِقاءِ رَبِّهِمْ

وزمین را وآنچه میان آنهاست مگر بحق و بمدتی نام برده شده و بدرستیکه بسیاری از مردمان بملاقات پروردگارشان

لَكافِرُونَ ٨ أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كانُوا أَشَدَّ

هرآینه کافرانند آیا نرفتند در زمین پس بنگرید چگونه بود انجام کار آنانکه بود پیش از ایشان بودند سخت‌تر

مِنْهُمْ قُوَّةً وَأَثارُوا الْأَرْضَ وَعَمَرُوها أَكْثَرَ مِمّا عَمَرُوها وَجاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّناتِ فَما

ایشان در توانائی و برگردانیدند زمین را و آباد کردند آنرا بسیارتر از آنچه آباد کردندش و آمد ایشانرا رسولانشان بامعجزات روشن پس

كانَ اللّٰهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلٰكِنْ كانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ٩ ثُمَّ كانَ عاقِبَةَ الَّذِينَ أَساؤُا السُّوأى

نبود خدا که ظلم کند بر ایشان ولیکن بودند که بر خودهاشان ستم میکردند پس باشد عاقبت آنانکه بد کردند بدتر

أَنْ كَذَّبُوا بِآياتِ اللّٰهِ وَكانُوا بِها يَسْتَهْزِؤُنَ ١٠

که تکذیب کردند آیتهای خدا را و بودند که بآن استهزا میکردند

وعده حق فرمود نماید خلاف
می‌ندانند آنچه باشد آشکار
غافلند از آخرت و رکار آن
حق سموات و زمین را نافرید
از پی وقتی معین از زمان
سیر ننمودند آیا در زمین
بوده‌اند آنها از ایشان سخت‌تر
همچنین کردند تعمیر اندر آن
آمد ایشانرا ز نزد حق رسل
لیک بودند آنکسان ظالم بخویش
حق نخواهد جز نکوئی بهر خلق

وعدهٔ خود را بدون اختلاف
از حیوة دنیوی در روزگار
آگه از ظاهر ز معنی بی‌نشان
وانچه باشد بین این هردو پدید
که ز حکمت نام برده گشته آن
پس ببینند از مآل سابقین
در توانائی و قوت سربسر
پیش از آنکه کرده‌اند آن مکیان
با بیان و بینات از جزء و کل
بود فعل زشتشان زاندازه بیش
لیک خار آنکو خورد گیرد بحلق
آنکه بشمردند آیتهای حق

لیک مردم این ندانند اکثری
یعنی از امر معاش و زندگی
فکر اندر نفسهای خویشتن
جز بحق یعنی بحکمت زانچه خواست
بر لقای رب خویش اکثر زناس
تا چگونه بوده است انجامشان
واثاروا الارض یعنی منقلب
از نباتی و زبیوت و کاخ و قصر
پس نبود آنکه خدا از بیش و کم
ظلمشان گردید بر خسران سبب
پس بود انجام بدکاران بدی
کذب و میکردند استهزا او دق

که ندارند از بهار جان بری
بی ز معقولات و حسن بندگی
نیستشان آیا که بر وجهی حسن
هم بمقصود صحیح آن کرده راست
کافران باشند و دور و ناشناس
پیش از ایشان از نشان و نامشان
ساختند آنرا فزون از مایجب
غرس اشجار و قنات و جو حصر
کرده باشد هیچ بر ایشان ستم
بهر خود کردند آنخواری طلب
بر بدان آید عذاب ایزدی

اَللّٰهُ يَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ١١ وَيَوْمَ تَقُومُ السّاعَةُ يُبْلِسُ الْمُجْرِمُونَ ١٢ وَ

خدا می‌آفریند خلق را پس اعاده میکندش پس بسوی او برگردانیده میشوید و روزیکه قایم شود قیامت نومید شوند گناهکاران مشرکان و

لَمْ يَكُنْ لَهُمْ مِنْ شُرَكائِهِمْ شُفَعاءُ وَكانُوا بِشُرَكائِهِمْ كافِرِينَ ١٣ وَيَوْمَ تَقُومُ السّاعَةُ

نباشد مرایشانرا از شریکان شفیعان و باشند بشریکانشان انکار ورزندگان و روزیکه قایم میشود قیامت

يَوْمَئِذٍ يَتَفَرَّقُونَ ١٤ فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ ١٥ وَأَمّا

روزی چنین متفرق میشوند یعنی مؤمنان و کافران از هم جدا میشوند پس اما آنانکه ایمان آوردند و کردند کارهای شایسته پس ایشانند در چمنی که مسرور میشوند و اما

الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآياتِنا وَلِقاءِ الْآخِرَةِ فَأُولٰئِكَ فِي الْعَذابِ مُحْضَرُونَ ١٦ فَسُبْحانَ اللّٰهِ

آنانکه کافر شدند و تکذیب کردند آیتهای ما را و ملاقات آخرت را پس آنهااند در عذاب حاضر کردگان پس تسبیح خدا

حِينَ تُمْسُونَ وَ حِينَ تُصْبِحُونَ ١٧ وَلَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمٰوٰاتِ وَالْأَرْضِ وَ عَشِيًّا وَ حِينَ تُظْهِرُونَ ١٨

هنگامیکه شبانگاه میکنید و هنگامیکه بامداد میکنید ومر اوراست ستایش در آسمانها ودر زمین وطرف آخر روز و هنگامیکه ظهر میکنند

يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ يُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَ كَذٰلِكَ تُخْرَجُونَ ١٩

بیرون میآورد زنده را از مرده وبیرون میاورد مرده را از زنده وزنده میگرداند زمین را پس از موت آن وهمچنین بیرون آورده میشوید

آفرید او خلق را از ابتدا | عود دهد بعد مرگ آنجمله را
پس بسویش جمله میگردند باز | برحقیقت رحمت آرند از مجاز
اندر آن روزی که بنماید قیام | مر قیامت مجرمان اندر مقام
جمله میگردند از حیرت خموش | تا امید از حال خود بعقل وهوش
شافعی نبود مر ایشان را براست | هم ز انداز ایشان در بازخواست
کافر ایشان خود بانباران بوند | یا شریکانشان بری زایشان شوند
گردد آن روزی قیامت که بپا | مردمان از هم شوند آنگه جدا
پس خود اما بگرویدند آنکه هم | کارها شایسته کردند از امم
پس بوند ایشان بروضه شاد وخوش | فارغ وآسوده از رنج و طش
پس خود اما نگرویدند آنکه باز | بودشان تکذیب آیات ازمجاز
هم لقای آخرت پس آنگروه | فی العذاب محضرونند از وجوه
پس ورا تسبیح گوئید از فزون | حین تمسون و حین تصبحون
یعنی اندر بامداد و وقت شام | در نهار آورد میباید قیام
حمد مر اوراست درارض و سما | می بوند اندر ستایش ماسوی
وقت عصر و وقت ظهر آرید رو | از پی تسبیح و حمد ذات او
یا بهر حالی نهان و آشکار | حمد و تسبیحش کنید از احتیاط
زنده را آرد برون از میت او | همچو انسان را ز نطفه تو بتو
یا که عالم را زجاهل در نژاد | یا موحد را خود از مشرک نهاد
همچنین میت ز حی آرد برون | برخلاف آنچه شد دگر ارشئون
مر زمین را زنده سازد بعد موت | همچنین آرد برونمان بعد فوت

وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ ٢٠ وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ

وازآیتهایش آنکه آفرید شمارا از خاک پس آنگاه شما انسانید که پراکنده میشوید وازآیتهایش آنکه آفرید برای شما

مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ٢١

از خودهاتان جفتها تا آرام گیرید شما بسوی آنها وگردانید میانتان دوستی ومهربانی بدرستیکه در آن هر آینه آیتهاست برای گروهیکه تفکر میکنند

این بود ز آیات آن خلاق پاک | که شما را آفریده است او زخاک
اصلتان از خاک باشد کادم است | آفرید از خاکش این بی مبهم است
یا ز نطفه اصلتان وان ازغذاست | وان غذا روید زخاک این برملاست
منتشر گشتید پس اندر زمین | چون بشر بودید خلق از ما وطین
وز علاماتش اینکه آفرید | مر زنان از جنسهاتان بر پدید
سوی شان گردید تا ساکن زوند | از ره جنسیت وشکلی که بد
هم پدید آورد مابین شما | دوستی و مهربانی ز اقتضا
انّ فی ذلک لآیات لقوم | که بوند اهل تفکر بی زلوم

وَ مِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمٰوٰاتِ وَ الْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَ أَلْوَانِكُمْ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَاتٍ

واز آیتهایش آفریدن آسمانهاست و زمین واختلاف زبانهای شما ورنگهای شما بدرستیکه درآن هرآینه آیتهاست

لِلْعَالِمِينَ ٢٢ وَ مِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَابْتِغَاؤُكُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ

برای دانایان وازآیتهایش خواب شماست بشب وروز وجستن شماست از فضلش بدرستیکه در آن هر آینه آیتهاست برای گروهی

يَسْمَعُونَ ٢٣ وَ مِنْ آيَاتِهِ يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَ طَمَعًا وَ يُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيُحْيِي بِهِ الْأَرْضَ

که میشنوند وازآیتهایش آنکه مینمایند شمارا برق را ازبیم وامید وفرومیفرستد از آسمان آبرا پس زنده میگرداند بآن زمین را

بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ٢٤ وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَ الْأَرْضُ بِأَمْرِهِ

بعد از موت آن بدرستیکه در آن هر آینه آیتهاست برای گروهیکه میدانند بعقل واز آیتهایش آنکه برپای میباشد آسمان و زمین بامرش

ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ دَعْوَةً مِنَ الْأَرْضِ إِذَا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ ٢٥

پس چون خواند شمارا خواندنی از زمین آنگاه شما بیرون می آئید

هم بود ز آیات او اندر یقین
بودیکسان گرکه صوت وشکل ناس

درعیان خلق سموات و زمین
موجب آمد بر تجاهل والتباس

واختلاف السنت والوانتان
مصلحت را وین بسی بد بر خلاف

هم نشانیهاست بر خلق جهان
پس بوفق حکمت است این اختلاف

در بیان اختلاف صوت و صورت

بیست دو صوت ودو صورت مثل هم
این نه کار طبع باشد یا مزاج
از عناصر وز مزاج مؤتلف
نی بدینسان اختلاف بی ز حد
هم دگر ز آیات او خواب شماست
درشب اعنی استراحت شد قوی
و ز علامتهای صنعش هر کجا
می فرستد آبرا از آسمان
وز نشانیها توانائی او
وین ز قدرتهای او یك قدرتست

وین کمال صنع باشد زان علم
گردد ادراکت باشد اعوجاج
کی پدید آید شئون مختلف
که درآن افتد تحیرانی خود
درشب وروز ودراین راحت قوی است
روزتان تحصیل رزقست از خدا
برق باشد که نماید بر شما
ارض مرده زنده پس سازد بدان
بر فعال ممکنه در جستجو
حافظ هر ممکنی در سات است
اخرجوا یا ایها الموتی تمام

نیك گردی گردراین معنی دقیق
بل طبیعت فعل او برضد این
اختلاف اوهم پدید آید یکی
این نیاید در وقوع از ناظری
هم شما را در مقام جستجو
واندراین باشد دلالتها عیان
بر مسافر راوست خوف صاعقه
اندراین باشد نشانها بی قصور
این بود کاستاده است ارض وسما
پس بخواند چون شما راخواندنی
از قول آید بیرون لا کلام

قدرت صانع بیابی ای رفیق
باشد اندر نزد عقل خورده بین
در مقامی نیست غیراز اندکی
جز ز خلاق حکیم قادری
جستن روزی ز بخششهای او
بهر قومی کاشنوند ازگوش جان
طمع باران بر مقیم از بارقه
بهر ارباب عقل در ظهور
رامر او بی استن والت بپا
از زمین آئید بیرون هرتنی

وَلَهُ مَنْ فِي السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ كُلٌّ لَهُ قَانِتُونَ ٢٦ وَهُوَ الَّذِي يَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ

ومراوراست هرکه در آسمانها وزمین است همه مراورا فرمان برانند واوست آنکه می آفریند خلق را پس اعاده میکند آنرا و آن

اَهْوَنُ عَلَيْهِ وَلَهُ الْمَثَلُ الْاَعْلٰى فِي السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ٢٧ ضَرَبَ لَكُمْ

آسان تراست براو ومراوراست وصف برتر در آسمانها وزمین واوست غالب درست کار زد برای شما

مَثَلًا مِنْ اَنْفُسِكُمْ هَلْ لَكُمْ مِمَّا مَلَكَتْ اَيْمَانُكُمْ مِنْ شُرَكَاءَ فِيمَا رَزَقْنَاكُمْ فَاَنْتُمْ فِيهِ سَوَاءٌ

مثلی از خودهاتان آیا مر شماراست از آنچه مالك شد یمینهاتان از شریکان در آنچه روزی دادیمشان پس شما باشید در آن یکسان

تَخَافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ اَنْفُسَكُمْ كَذٰلِكَ نُفَصِّلُ الْاٰيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ٢٨ بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا اَهْوَاءَهُمْ

که بیم مداشته باشید از ایشان چون بیم داشتنتان از خودهاتان همچنین مبدهیم آیتهارا از برای گروهی که می یابند بعقل بلکه پیروی کردند آنانکه ظلم کردند

بِغَيْرِ عِلْمٍ فَمَنْ يَهْدِي مَنْ اَضَلَّ اللّٰهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ ٢٩

خواهشهاشانرا بدون دانشی پس که هدایت میکند آنرا که اضلال کرد خدا و نیست مر ایشانرا هیچ یاری کنندگان

هست اورا آنچه در ارض و سماست
زنده کردن هست بر رب البشر
هرچه باشد در سموات و زمین
گوئی از لیس کمثله شیئی هست
اول اعنی نیست چیزی مثل او
چیست یعنی غیر او تا گوئی آن
عبد مملوك از شما دارید نیك
تا بوند ایشان مساوی بیسخن
پس چرا شایسته دانید این بحق
پیروی بل مینمایند آن کسان
رهنما پس کیست آنرا که خدا

جمله فرمان بر بهر حالی که خواست
در دوم بار از جستنش سهلتر
وصف او گوید بیکتائی یقین
یا مثال خود لا اله الا الله است
چیزی الا او بثانی چیست کو
نیست مثل ذات پاك بی نشان
که بملك و مالتان آید شریك
با شما در دادههای ذوالمنن
آورید اورا شریك از ماخلق
که ستم کردند برخود بالعیان
در ضلالت هشت و درعین عمی

اوست آنکس کافریند زابتدا
وصف اعلی بهر ذات حضرتست
اوست غالب بر تمام ممکنات
وجه اول زابن عباس است و تام
نزد ما قول قتاده احسن است
زد مثل از نفسهاتان بر شما
یا کسی خواند شریك آن بنده را
خوفتان زایشان بود زین رهگذر
شرح آیتها نمائیم این چنین
پیروی از غیر ذاتش میکنند
بستشان خود یاوری اندر حساب

پس نماید زنده باز از انقضا
وحدت ذاتی و فردانیت است
جمله افعالش بحکمت از جهات
وجه ثانی از قتاده در کلام
زانکه در توحید باری این است
هست آیا اینتان هرگز روا
بهر آنچه داده روزیتان خدا
همچنانکه خواجگان از یکدگر
بهر قومی که بفهمند از یقین
ز آرزوهاشان بوجهی ناپسند
تا نگهشان دارد از رنج و عذاب

فَاَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَةَ اللّٰهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللّٰهِ ذٰلِكَ الدِّينُ

پس راست كردان رويت را براى دين حق كراى آفرينش خدا را كه آفريد خلق را بر آن نيست تغييرى مر آفرينش خدا را اينست آن دين راست

الْقَيِّمُ وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ٣٠

و درست وليكن بيشترين مردمان نميدانند

روى خود پس راست كردان بهر دين
خلق مفطورند بر دين الست
همچنانكه عقل در آدم نهاد
يك مثل گويد در اين معنى صفى
همچنين با عقل ودين آمد بشر
دين حق مبدل نگردد بى خلاف
نيست در دين خدا تبديل هيچ

يكجهت از كل اديان ماليقين
كه نبند از روى فطرت حق پرست
دين عقلى اندر ايشان هم نهاد
تا نماند بر ضميرت مختفى
از خدا در فطرت از روى نظر
مر مصونست از تغير واختلاف
دين فطرى گير و بر باقى مپيچ
دين قيم آن بود لكن ز ناس

وان بوفق فطرتست از كردگار
باز شان بر فطرت از بنهى تمام
عقل ودين باهم همانا توامند
آب كايد ز آسمان صافست وخوش
پس شدند از كيش اصلى منحرف
اختلافات از ره نفس وهواست
دين فطرى دين اسلامست وبس
مى ندانند اكثرى از ناشناس

خلقتان كرد او بدين استوار
هست بر توحيدشان ميل ومقام
خلق از حق در نهاد آدمند
چون كلى در سركه بگردد ترش
عقلها و كيشها شد مختلف
تا نپندارى كه اين دين جداست
طفره از توحيد نبود بهر كس

مُنِيبِينَ اِلَيْهِ وَاتَّقُوهُ وَاَقِيمُوا الصَّلٰوةَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ٣١ مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا

باز گشت كنندگان بسوى او و بپرهيزيد از او و بر پا داريد نماز را وماشيد از شرك آورندگان از آنانكه پاره پاره كردند

دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعاً كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ ٣٢ وَاِذَا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ

دينشان را و شدند گروهها هر گروهى بانچه نزد ايشانست شادمانند وچون مس كند اسان را ضررى ميخوانند پروردگارشان را

مُنِيبِينَ اِلَيْهِ ثُمَّ اِذَا اَذَاقَهُمْ مِنْهُ رَحْمَةً اِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ ٣٣ لِيَكْفُرُوا بِمَا

باز گشت كنندگان بسوى او پس چون چشانيد ايشان را از خود رحمتى آنگاه پاره از ايشان بپروردگارشان شرك مى آورند تا كفران ورزند آنچه

آتَيْنَاهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ٣٤

داديمشان پس كامرانى كنيد پس زود باشد كه بدانيد

رو بسوى او بمانيد از وجوه
چون نماز آمد بتوحيدت دليل
هر گروهى آنچه باشد نزدشان
سوى او گردند باز از غير او
دفع بيمارى وفقر ورنج و غم
تا بود انجامشان كافر شدن

يا منيبين الله فاتقوا
ترك آن نبود پسند اندر سبيل
زامر دين باشند بر آن شادمان
هم بر اخلاص و نياز آرند رو
حق كند با ايشان فزايد بر كرم
زانچه ما داديمشان در هر زمن
مر سرانجام تمتع را بزود

واقيموا الصلوة اى مردمان
زانكسان كه دين خود كردند چند
مس نمايد مردمان را چون ضرر
پس رساند چونكه ايشان را خدا
فرقة ز ايشان بحق مشرك شوند
پس بنعمتهاى اين دنيا شوند
باز دانيد از عقوبت در شهود

هم مباشيد از گروه مشركان
مر جدا زو فرقه فرقه هم شدند
رب خود را باز خوانند از اثر
رحمتى از نزد خود اندر بلا
جاى شكر نعمت از دفع گزند
بهره‌مند از فقد عقل و مع ديد

اَمْ اَنْزَلْنَا عَلَيْهِمْ سُلْطَاناً فَهُوَ يَتَكَلَّمُ بِمَا كَانُوا بِهِ يُشْرِكُونَ ٣٥ وَاِذَا اَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً فَرِحُوا

يا فرو فرستاديم بر ايشان حجتى پس او سخن كند بآنچه هستند كه بآن شرك مى آورند وچون چشانيم مردمان را رحمتى شاد شوند

بِهَا وَاِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ اَيْدِيهِمْ اِذَا هُمْ يَقْنَطُونَ ٣٦ اَوَلَمْ يَرَوْا اَنَّ اللّٰهَ يَبْسُطُ

بآن و اگر برسد ايشان را سختى بسبب آنچه پيش فرستاده دستهاشان آنگاه ايشان نوميد ميشوند آيا نديدند كه خدا كشاده ميكرداند

الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ٣٧ فَآتِ ذَا الْقُرْبٰى حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ

روزى را براى آنكه ميخواهد و تنگ ميگرداند بدرستيكه در آن هر آينه آيتهاست براى گروهى كه ميگروند پس بده صاحب قرابت را حقش و درمانده

وَابْنَ السَّبِيلِ ذٰلِكَ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يُرِيدُونَ وَجْهَ اللّٰهِ وَ أُولٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ٣٨ وَ مَا آتَيْتُمْ

وابن سبیل را آن بهتر است مر آنانرا که میخواهند خشنودی و قرب خدا را وآنگروه ایشانند رستگاران وآنچه میدهید

مِنْ رِبًا لِيَرْبُوَا فِي أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَرْبُوا عِنْدَ اللّٰهِ وَ مَا آتَيْتُمْ مِنْ زَكٰوةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ

از زیادتی تا بیفزاید در مالهای مردمان پس افزون نمیشود نزد خدا وآنچه دادید از زکوتی که میخواهید خوشنودی

اللّٰهِ فَأُولٰئِكَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ ٣٩

خدا را پس آنها ایشانند افزون کنندگان

ما فرستادیم آیا حجتی یا کتابی کاو ایشانرا حجتی
یعنی اندر صحت اطوارشان ناطق آن حجت شود در کارشان
مردمارا چون چشانیم ازشان رحمتی گردند از آن شادمان
یعنی از آن سیئات بی‌حساب که بود پاداش آن رنج و عذاب
این ندانستند آیا که خداست رزق گشاینده بر هر کس که خواست
پس بذی القربی بده تو حق او

پس تکلم او کند بر نطق و لب زانکه شرك آرند ایشان زان سبب
حاصل آنکه آمد آیا بوتی در فعال بت پرستان حجتی
در رسدشان محنتی یا که بیش دستهاشان زانچه فرستاده پیش
میشوند ایشان همانا ناامید زانچه ایشانرا ز رنج و غم رسید
بلك سازد هم چو خواهد واندراس هست آیتها در این بهر مؤمنین
قصد زین اعطای خمس آمد نکو

در بیان بخشیدن فدك بحضرت صدیقهٔ طاهره ع

گفته‌اند آمد چو این امر از خدا
همچنین آنکه او بی‌قوت سال نیست قادر ده مر او را تو ز مال
هست این ابنا خود ار اعمال نیك نزد آن پروردگار بی‌شریك
رستگاراند خود این منفقان باشد انفاق اندر آئین امتحان
پس ربا آن میکردد نزد حق خیر و برکت خیزد از وی در نسق
زان ثواب حق شما خواهید و بس نیست زاعراض و ریا یا از هوس

داد بر زهرا فدك را مصطفی
همچنین ابن السبیل رهگذر شرح اینها گفته‌ایم از پیشتر
آنکسانرا که خواهند از خصال ذات حق یعنی رضای ذوالجلال
وانچه از ربوا دهند اندر عطا تا فزایدشان در اموال آن بجا
وانچه بدهید از زکوة واجبه همچنین از صدقها بی‌شایبه
آنگروه پس صاحب افزونیند که یکی را الف و صد یابند چند

اَللّٰهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَفْعَلُ

خدا آنست که آفرید شمارا پس روزی داد شمارا پس میراند شمارا پس زنده کند شمارا آیا از شریکان شما هست کسیکه بکند از آن

مِنْ ذٰلِكُمْ مِنْ شَيْءٍ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ ٤٠ ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ

هیچ چیز منزه است او و برتر است از آنچه شرك میآورند ظاهر شد تباهی در بر و بحر بسبب آنچه کسب کردند

أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ٤١ قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانْظُرُوا

دستهای مردمان تا بچشاند ایشانرا برخی از آنچه کردند تا شاید که ایشان برگردند بگو سیر کنید در زمین پس بنگرید

كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلُ كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُشْرِكِينَ ٤٢ فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ الْقَيِّمِ مِنْ

که چگونه بود انجام کار آنها که بودند از پیش بودند اکثر ایشان مشرکان پس راست دار روی خود را برای دین راست و درست

قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللّٰهِ يَوْمَئِذٍ يَصَّدَّعُونَ ٤٣ مَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ وَ مَنْ عَمِلَ

پیش از آنکه بیاید روزی که نیست باز گردانیدن مر او را از خدا روزی چنین جدا میشوند آنکه کافر شد پس بر او است کفرش و آنکه کرد

صَالِحاً فَلِاَنْفُسِهِمْ يَمْهَدُونَ ٤٤ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْ فَضْلِهِ اِنَّهُ

کار شایسته برای خودهاشان آماده می کنند تاجزا دهد آنانرا که ایمان آوردند و کردند کارهای شایسته ازفضل و کرمش بدرستیکه

لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ ٤٥

او دوست نمیدارد کافرانرا

حق بود آنکو شمارا آفرید | رزقتان پس دادهم تا زنده اید | پس بمیراند شما را جمله نیز | پس نماید زنده اندر رستخیز
هست آیا کس ز انبازانتان | که کنند ازهیچ چیز اینها عیان | هست یعنی آنکه نتواند نمود | خلق و احیاء و اماته در شهود
پاك و برتر باشد آن خلاق حی | زانکه شرك آرند ازوجهی بوی | شد تباهی ظاهر اندر بحر و بر | دستهاشان کسب کرد آنچه زشر
درزمین ازقتل واسر وهدم وحرق | دربحور از آفت طوفان و غرق | باشد این ازشومی کردارشان | وز فساد نفس استکبارشان
تا چشانندشان بپاداش عمل | پارهٔ از آنچه کردند از دغل | تا که شاید آنکسان آیند باز | سوی عجز و بندگی از کبر و ناز
گو روید ای مشرکان اندرزمین | پس چگونه بوده بینید از یقین | آخر آنان که میبودند پیش | زین گروه ازمشرکین بودند بیش
آن بناها و عمارات و قصور | گشته بی عین و اثر یکجا قبور | روی خود پس راست گردان ازوجوه | بهر دین استوار با شکوه
که رسیده زاستقامت بر کمال | باش ثابت دروی اندر کل حال | بیشتر از آنکه یوم لامرد | برتو آید از خداوند احد
آید آنروزیکه نتواند هیچ | باز گردانید او را در بسیج | باز آنرا یا نگرداند خدا | کان بود ثابت بعلمش زاقتضا
روزی آن کزهم جدا گردند باز | اهل جنت واهل نار از امتیاز | هرکه کافرگشت پس بروی رسد | برجزای کفراو و اعمال بد
وانکه نیکی کرد بهرخود ز پیش | گسترانند آنکسان ماوای خویش | میکنند اعنی که تمهید فراش | در بهشت جاودان بی اغتشاش
تا که بدهد حق جزای مؤمنان | زانچه کردند از نکوئی درجهان | قدر استحقاقشان بدهد جزا | حق زبخششهای خود از اقتضا
 | کافرانرا حق ندارد هیچ دوست | هم بمؤمن این زبخششهای اوست |

وَ مِنْ آيَاتِهِ اَنْ يُرْسِلَ الرِّيَاحَ مُبَشِّرَاتٍ وَ لِيُذِيقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَ لِتَجْرِيَ الْفُلْكُ بِاَمْرِهِ وَلِتَبْتَغُوا

وازآیتهایش آنکه میفرستد بادهارا بشارت دهندگان وتابچشاندشمارا از رحمتش وتاجاری کند کشتی را بامرش وتاجوئید

مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ٤٦ وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ رُسُلاً اِلَى قَوْمِهِمْ فَجَاؤُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ

از فضلش وباشدکه شما شکرگذارید وبتحقیق فرستادیم پیش ازتو رسولان سوی قومشان پس آمدند ایشانرا باآیتها

فَانْتَقَمْنَا مِنَ الَّذِينَ اَجْرَمُوا وَ كَانَ حَقّاً عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ ٤٧ اَللّٰهُ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَاحَ

پس انتقام کشیدیم از آنانکه گناه کردند وباشد ثابت برما یاری کردن گروندگان خدا آنست که میفرستد بادهارا

فَتُثِيرُ سَحَاباً فَيَبْسُطُهُ فِي السَّمَاءِ كَيْفَ يَشَاءُ وَ يَجْعَلُهُ كِسَفاً فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ فَاِذَا

پس برمیانگیزد ابررا پس پهن میکندش درآسمان چگونه که میخواهد ومیگرداندش پارهها پس می بینی باران که بیرون میآید از رخنهایش پس چون

اَصَابَ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ اِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ ٤٨ وَ اِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلِ اَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ

برساند بآن اوراکه خواهد ازبندگانش آنگاه ایشان شادی میکنند واگرچه بودند پیش ازآنکه فروفرستاده شود برایشان

مِنْ قَبْلِهِ لَمُبْلِسِينَ ٤٩

پیش از آن هر آینه ومیدان بودند

هم زآیتهایش این کز دادها | میفرستد در مواقع بادها | بر مبشرها بباران بونش | تا چشاند برشما از رحمتش
هم شود جاری بدریا فلکها | زامر اوکه شد بپا زان ملکها | درتجارت تا شما جوئید ازاو | بخشش اعنی روزی اندرجستجو
تا شما شایدکه شکر اوکنید | از سراب وهم بران بیم روکنید | ما فرستادیم پیش از تو رسل | هم بسوی قومشان اندر سبل
آمدندی آن رسل با بینات | سوی قوم خود بتاکید وثبات | بعضی از آنها بایمان آمدند | بعض دیگر زانگروه سرکش شدند
پس کشیدیم انتقام ازمجرمان | باز دادیم اهل ایمانرا امان | یاری مؤمن بود بر ما سزا | نصرت ایشانرا دهیم اندر ولا

حق بود آنکو فرستد بادها
قطعه قطعه سازد اوراصف صف
پس رساند چونکه بارارا زیاد

پس برانگیزد سحاب اندر هوا
یا غلیظ و منجمد از هرطرف
بر بلاد هرکه خواهد از عباد
پیش از آن بودند ایشان ناامید

پس نماید در سمایش منبسط
پس تو بینی کز میان آن مطر
میشوند آنگاه ایشان شادمان
که شود نازل مطر یا آن نوید

برهر آنطوریکه خواهد منضبط
می برون آید بهرسو سربسر
زان بشارتها که آمد در بیان

فَانْظُرْ اِلٰى آثارِ رَحْمَةِ اللّٰهِ كَيْفَ يُحْيِي الْاَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها اِنَّ ذٰلِكَ لَمُحْيِي الْمَوْتٰى وَ هُوَ عَلٰى

پس بنگر بسوی اثرهای رحمت خدا چگونه زنده میکند زمین را پس از مردن آن بدرستیکه آن زنده کننده مردگانست واو بر

كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ٥٠ وَ لَئِنْ اَرْسَلْنا رِيحاً فَرَاَوْهُ مُصْفَرّاً لَظَلُّوا مِنْ بَعْدِهِ يَكْفُرُونَ ٥١ فَاِنَّكَ لا تُسْمِعُ

هر چیز تواناست وهر آینه اگر فرستادیم بادیرا پس دیدند او را زرد گردانیده شده هر آینه گرویدند از پس آن که کفران میورزیدند پس بدرستیکه تو نمیشنوانی

الْمَوْتٰى وَلا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعاءَ اِذا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ ٥٢ وَما اَنْتَ بِهادِي الْعُمْيِ عَنْ ضَلالَتِهِمْ اِنْ

مردگانرا و نمیشنوانی کرانرا خواندن چون برگردند پشت کنندگان ونیستی تو راه نماینده کوران از گمراهی ایشان

تُسْمِعُ اِلاّ مَنْ يُؤْمِنُ بِآياتِنا فَهُمْ مُسْلِمُونَ ٥٣ اَللّٰهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ ضُعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ

نمیشنوانی مگر آنرا که میگرود بآیتهای ما پس ایشانند گردن نهندگان خدا آنستکه آفرید شمارا از ناتوانی پس گردانید

ضُعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ ضُعْفاً وَ شَيْبَةً يَخْلُقُ ما يَشاءُ وَ هُوَ الْعَلِيمُ الْقَدِيرُ ٥٤

پس از ناتوانی توانائی پس گردانید از پس توانائی ناتوانی وپیری میآفریند آنچه را که میخواهد واوست دانای توانا

پس تو بر آثار رحمتهای حق
آنکه خاك مرده را بخشد حیات
او بهرچیزیست قادر بی خلاف
کشتهاشان پس شود زرد وتباه
چونکه برگردند از خوانندگان
جز کسی کایات مارا مؤمنند
کاوست نطفه داد بعد از ضعف پس

در نگر از چشم فکرت پس ادق
آورد اشجار و اثمار از نواة
هم نه اندر قدرتش باشد گزاف
بعد از آن کافر شوند اندر اله
پشت بر ایشان کنند اندر زمان
مر تورا منقاد امر و موقنند
قوتی از روح تن را هر نفس
آفریند هرچه خواهد بی‌قصور

تا چسان سازد زمین را زنده آن
مردگانرا هم تواند زنده کرد
ور که بفرستیم بادی سخت و بد
مردگانرا شنوانی پس تو پند
تو بکوران می نباشی رهنما
مر خدای بر حق است آن کو نخست
داد بعد از قوتش ضعفی دگر
کاوست دانا و توانا بر امور

بعد از آنکه مرده بود اندر خزان
بعد موت از زندگی زینده کرد
که بکشت و زرع ایشان بروزد
هم کرانرا خواندن از صوت بلند
از ضلالتهایشان اندر لقا
خود شمارا آفرید از چیز سست
پیرئی بعد از جوانی در اثر

وَ يَوْمَ تَقُومُ السّاعَةُ يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ ٥٥ ما لَبِثُوا غَيْرَ ساعَةٍ كَذٰلِكَ كانُوا يُؤْفَكُونَ ٥٦ وَ قالَ الَّذِينَ

وروزیکه قائم میشود قیامت سوگند میخورند گناهکاران که درنگ نکردند جز یکساعت همچنین بودند که برگردانیده میشدند وگفتند آنانکه

اُوتُوا الْعِلْمَ وَالْاِيمانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتابِ اللّٰهِ اِلٰى يَوْمِ الْبَعْثِ فَهٰذا يَوْمُ الْبَعْثِ وَلٰكِنَّكُمْ

داده شدند دانش وایمانرا بتحقیق که درنگ کردید در کتاب خدا تا روز رستخیز پس اینست روز رستخیز ولکن شما بودید

كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ ٥٧ فَيَوْمَئِذٍ لا يَنْفَعُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَعْذِرَتُهُمْ وَلا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ ٥٨ وَ لَقَدْ ضَرَبْنا

که نمیدانستید پس روزی چنین سود نکند آنانکه ستم کردند عذر خواهی ایشان و نه ایشان خوانده میشوند با نچه عتاب زایل کند و بدرستیکه زدیم برای

لِلنّاسِ فِي هٰذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَ لَئِنْ جِئْتَهُمْ بِآيَةٍ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا اِنْ اَنْتُمْ اِلاّ

مردم دراین قرآن از هر مثلی واگر آوری ایشانرا آیتی هر آینه گویند آنانکه کافر شدند نیستید شما جز

مُبْطِلُونَ ٥٩ كَذٰلِكَ يَطْبَعُ اللّٰهُ عَلٰى قُلُوبِ الَّذِينَ لا يَعْلَمُونَ ٦٠ فَاصْبِرْ اِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ حَقٌّ وَلا

باطل کیشان همچنین مهر مینهد خدا بر دلهای آنانکه نمیدانند پس صبر کن بدرستیکه وعده خدا حق است و نباید

يَسْتَخِفَّنَّكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ

كه ازجای درآورندترا آنانكه یقین نمیكنند



در بیان حال قیامت

گردد آنروز که برپا رستخیز — میخورند سوگند مجرم بی‌تمیز
اینکه مارا غیر یکساعت درنك — می‌نبود اندر جهان بر شرنگ
بار گردانیده باشند ایچنین — از طریق صدق بر کذب مبین
وانکسان گویند کازاده شدند — علم و ایمان‌را زحق دادەشدند
که شما راندرنك اندر جهان — آنچه بود اندرکتاب الله آن
هست یعنی مدّت لبث شما — ثبت اندر لوح محفوظ خدا
تا بروز بعث و آنروزاست این — می‌ندانستید لیك آنرا چنین
عذرهاشان سود پس ندهدكنون — آن ستمكاران ولا يستعتبون
تا نجويند اعنی آنچیزازحساب — كه كند زایشان ازاله مرعتاب
مادراین قرآن زدیم ازبهر ناس — ازمثل هرچیز دارد ازسپاس
ای محمد[ع] آری ار هر آیتی — منكر آنرا در مقام دعوتی
پس نگويند اهل كفر اندرفسون — از عناد ان انتم الا المبطلون
حقتعالی مهر ننهاد ایچنین — برقلوب آنکه نادانند زین
صبرکن پس ان وعدالله حق — تا ندارندت بحمت یا غلق
ره نیابد درتو یعنی در فتور — از شرور بی‌یقینان در شور
یا که انکار یهودت بر شتاب — ناورد نابهرشان خواهی عذاب



سوره لُقْمَان اَرْبَعَ وَ ثَلٰثُونَ آيَةً وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشندهٔ مهربان

الٓمٓ تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ ٢ هُدًى وَ رَحْمَةً لِلْمُحْسِنِينَ ٣ اَلَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلٰوةَ وَيُؤْتُونَ

اینست آیتهای آن كتاب محكم هدایت ورحمت ازبرای نیكوكاران آنانكه برپای میدارند نمازرا ومیدهند

الزَّكٰوةَ وَ هُمْ بِالْاٰخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ ٤ اُولٰٓئِكَ عَلٰى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَ اُولٰٓئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ٥

زكوةرا وایشان بآخرت ایشانندكه یقین میكنند آنهااند برهدایت از پروردگارشان وآنهاایشانندرستكاران

ازالف وزلام ومیم آن‌ذوالمنن — كرد اشارت‌وابتدا ازلطف ومن
اول هر اولی یعنی خداست — كاكه او از قبل‌وبعد ماسواست
ار لسان حكمت آمد درخطاب — بارسول ازتلك آیات الكتاب
یعنی ازبعد الف هم‌لام ومیم — اینست آیتهای قرآن حكیم
حاكمست‌آن درحلال و درحرام — محكم و اسوده یا در هرمقام
یاكه باشد این‌كتاب استوار — ازخداوند حكیم راستكار
باشد این آیات معلوم مبین — رهنما و رحمتی بر محسنین
آنكسان كاهل صلوتند و زكوة — بیگمان برآخرت ازحسن ذات
برهدایت آنگره از كردگار — حملگی باشند وروی رستگار

وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِى لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ يَتَّخِذَهَا هُزُوًا اُولٰٓئِكَ

وازمردمان كس‌هست كه‌میخردهزل كلامرا تاگمراه‌كنداز راه خدا بدون علمی وبگیرد‌آنرا باستهزا آنها

لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ ٦ وَ اِذَا تُتْلٰى عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَلّٰى مُسْتَكْبِرًا كَاَنْ لَمْ يَسْمَعْهَا كَاَنَّ فِي اُذُنَيْهِ

مرایشانراست‌عذابی خواركننده‌وچون‌خوانده‌شودبراو آیتهای‌ما روی‌گرداندتكبركنان گویا كه نشنید آنرا گویا كه‌در گوشش

وَقْرًا فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ اَلِيمٍ ٧

كرانیست‌پس‌مژده‌ده‌اورا بعذابی پردرد

درسان آوردن نضر بن حارث داستان رستم و اسفندیار را از ایران و خواندن در مجالس

گفته کلبی نضر حارث رفته بود
خواندی آنرا در مجامع بر قریش
لاف میزد نضر حارث که نبود
من هم از آن خسروان ماجو
کان مصاحبك است و گفتار فضول
لهو را سازد بقرآن او شبیه
یا که از لهوالحدیث آمد غنا
می‌بردند اهل دین را در سزا

درعجم بهر تجارتها و سود
مشتهی شیفته در بزم عیش
گر محمد قصهٔ عاد و ثمود
قصه گویم وزعجم بهتر از او
نیست آنرا اعتباری در اصول
قول حق را هرو داند آن سفیه
وان کنیزان مغنی با نوا
تا که ایشان بشنوند آن نغمه‌ها
بود این ار جاهای معمولشان

داستان رستم و اسفندیار
بودشان ز ذکر آنها اشتغال
از سلیمان یا ز داود او خبر
آمد این آیت که هست از مردمان
تا که گمره سازد از راه خدا
آنکه گمره باشند مر ایشانرا یقین
آن کنیزانرا خریدندی بفن
می‌نگفتند این تغنی خوشتر است
تا کنند ار دین بدین مشغولشان

سوی مکه برده بود ازآن دیار
ترك قرآن مینمودند از ضلال
میدهد وز موسی و قوم دگر
که خرد لهوالحدیث او در بیان
مردمانرا بی ز دانش از هدی
مر عذابی خوار سازنده مهین
تا شوند از اهل ایمان راهزن
زان سجعهائی که از پیغمبر است

در بیان غنا

در غنا باشد نزول و اینها
گوئیا نشنیده آن هرگز بگوش

رو بخوان گر خواهی از ارجعا
یا گرانی باشدش در گوش هوش

خوانده چون گردد بر او آیات حق
پس اشارت ده مر اورا بر هلاك

روی گرداند زند ار کبر دق
بر جحیم و بر عذاب دردناك

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتُ النَّعِيمِ ۸ خَالِدِينَ فِيهَا وَعْدَ اللهِ حَقًّا وَ هُوَ

بدرستیکه آنانکه گرویدند و کردند کارهای شایسته مر ایشانراست بهشتهای با ناز و نعمت جاودانیان در آن وعده کردنی از خدا راستی و اوست

الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ۹ خَلَقَ السَّمٰوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا وَ أَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ

غالب درست کردار آفرید آسمانها را بغیر ستونی که ببینید آنرا و افکند در زمین کوههای ثابت مبادا که بگردد

بِكُمْ وَ بَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ

باشما و پراکند در آن از هر جنبنده و فرو فرستادیم از آسمان آبرا پس رویانیدیم در آن از هر صنفی نیکو

۱۰ هٰذَا خَلْقُ اللهِ فَأَرُونِي مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ بَلِ الظَّالِمُونَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ۱۱

اینست خلق خدا پس بنمائید مرا که چه چیز آفریدند آنانکه باشند از غیر او بلکه ظالمانند در گمراهی آشکار

وانکسان که بگرویدند و کنند
راست باشد وعده پروردگار
کوهها اندر زمین انداخت از
کوهها دادش سکون از انقلاب
هم فرستادیم آب از آسمان
اینست صنع و آفریدهای حق

کارها شایسته و پس ارجمند
کاوست غالب بر امور و راستکار
تا نباشد مضطرب در اهتزاز
تا نباشد مر شما را اضطراب
پس رویانیدیم هر صنفی از آن
فارونی تو بما ماذا خلق

بهر ایشانست جنات نعیم
آسمانرا آفرید او بی ستون
بود اول ارض مانا بیسکون
هم پراکنده نمود اندر زمین
یعنی ازهرسان گیاهی درقرار
آنکسانکه دون اویند ار بتان

واندران باشند جاویدان مقیم
آنچنانکه بینی اورا در نمون
وانقلابش بود ظاهر در نمون
ازهرآن جنبنده می‌بینی تواین
که بود افزوده نعمش از شمار
ظالمان بل درضلالند از عیان

وَ لَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنِ اشْكُرْ لِلّٰهِ وَ مَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَ مَنْ كَفَرَ

وبتحقیق که دادیم لقمانرا حکمت که شکر کن مر خدارا و آنکه شکر میکند پس جز این نیست که شکر میکند برای خودش و آنانکه کفران میورزد

فَإِنَّ اللهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ ۱۲

پس بدرستیکه خدا بی نیاز ستوده است

در بیان حال لقمان علیه‌السلام

ما بلقمن حکمتی دادیم هم — قول صائب فعل کامل درحکم
حکمت از معنی اقامهٔ حجت است — فاش در توحید حق وین آیت است
آنچنانکه خصم از برهان او — مات گردد عقل او مبهوت و...
یا که استکمال نفس آدمی — برعلو عقل آن باشد همی
کسب ملکات تمام از حوصله — قدر طاقت در فعال فاصله
حکمت آن باشد که حق گوید صریح — در نهایش هرچه کردی بد صحیح
قول و فعلش باشد اعنی در سبق — جمله بر وفق اراده و علم حق
داد این حکمت بلقمان رب ناس — گفت پس بردادهٔ ماکن سپاس
بست جز این هر سپاس حق کند — او سپاس نفس خود کرد از خرد
وانکه کرد او ناسپاسی پس خدا — خود غنی است و حمید از ماسوی

وَ اِذْ قٰالَ لُقْمٰانُ لِاَبْنِهِ وَ هُوَ يَعِظُهُ يٰا بُنَيَّ لٰا تُشْرِكْ بِاللّٰهِ اِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ ١٣ وَ وَصَّيْنَا الْاِنْسٰانَ

وهنگامیکه گفت لقمان مر پسرش را و او پند میدادش ای پسرک من شرک میار بخدا بدرستیکه شرک هر آینه ظلمی بزرگ و وصیت کردیم انسان را

بِوٰالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ اُمُّهُ وَهْنًا عَلٰى وَهْنٍ وَ فِصٰالُهُ فِي عٰامَيْنِ اَنِ اشْكُرْ لِي وَ لِوٰالِدَيْكَ اِلَيَّ الْمَصِيرُ

در باب خوبی کردن بوالدینش برداشت او را مادرش سستی بر سستی و بریدنش از شیر باشد در دو سال که شکر کن مر مرا و والدینت را بسوی من است بازگشت

١٤ وَ اِنْ جٰاهَدٰاكَ عَلٰى اَنْ تُشْرِكَ بِي مٰا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلٰا تُطِعْهُمٰا وَ صٰاحِبْهُمٰا فِي الدُّنْيٰا

و اگر بکوشش خواهند که بازدارند ترا از آنکه شریک گردانی بمن آنچه نیست ترا بآن دانش پس اطاعت مکن آندو را و همراهی کن هر دو را در دنیا

مَعْرُوفًا وَ اتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ اَنٰابَ اِلَيَّ ثُمَّ اِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَاُنَبِّئُكُمْ بِمٰا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ١٥ يٰا بُنَيَّ اِنَّهٰا

بخوبی و پیروی کن راه آنکه بازگشت کرد بسوی من پس بسوی منست بازگشت شما پس خبر دهم شما را بانچه بودید که میکردید ای پسرک من بدرستیکه

اِنْ تَكُ مِثْقٰالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ اَوْ فِي السَّمٰوٰاتِ اَوْ فِي الْاَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللّٰهُ

آن اگر باشد مقدار دانهٔ از خردل پس بوده باشد در گران سنگی یا در آسمانها یا در زمین می‌آرد آنرا خدا

اِنَّ اللّٰهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ ١٦ يٰا بُنَيَّ اَقِمِ الصَّلٰوةَ وَ اْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَ انْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ اصْبِرْ عَلٰى

بدرستیکه خدا باریک‌بین آگاه است ای پسرک من برپای دار نماز را و امر کن بمعروف و نهی کن از منکر و صبر کن بر

مٰا اَصٰابَكَ اِنَّ ذٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْاُمُورِ ١٧ وَ لٰا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنّٰاسِ وَ لٰا تَمْشِ فِي الْاَرْضِ مَرَحًا

آنچه رسد ترا بدرستیکه آن از کارهائیست که سهل نباید انگاشت و مگردان بکبر روی را برای مردمان و راه مرو در زمین از روی افتخار

اِنَّ اللّٰهَ لٰا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتٰالٍ فَخُورٍ ١٨ وَ اقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَ اغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ اِنَّ اَنْكَرَ الْاَصْوٰاتِ

بدرستیکه خدا دوست ندارد هر خرامنده نازش دارنده را و میانه گزین در رفتارت و پست کن از آوازت بدرستیکه ناخوشترین آوازها هر آینه

لَصَوْتُ الْحَمِيرِ ١٩

آواز خرانست

در بیان پند دادن لقمان علیه‌السلام مر پسر را

یاد کن چون گفت لقمان با پسر — پند او میداد چون در خیر و شر
برخدا تو شرک ماور یا بنی — شرک چون ظلمی بزرگ آمد بوی
هست این یك پند کافی گر یکی — باشد آگاه از معانی اندکی
هست هرچیز اندراین یکپند او — گر تو نی در عقل هم پیوند او
هم وصیت آدمی را ما معین — کرده‌ایم از نیکوئی بر والدین
حمل کرد او را بشفقت مادرش — سستی بد فوق سستی را جفتش
باز بگرفتن ز شیرش دو سال — شکر تا گوئی مرا در کل حال
همچنین شکر پدر هم مادرت — سوی من برگشت باشد دیگرت
ور که بر شرکت بمن کوشش کنند — آنچه را علمی بر آنت نیست چند
یعنی از معبود بر برهان تام — نی بمعنی شرك برهان شد تمام
پس ممبر فرمانشان و اندر جهان — باش با ایشان بصحبت رایگان
پیروی کن راه آنکس را همین — کش بود برگشت سوی من یقین

او بتوحید و باخلاص عمل بار برحق گشته یعنی بی‌خلل
راچه یعنی کرده‌اید اندر سند درجهان با والدین اندیك وبد
ای پسر گر آدمیرا در جهان قدر خردل حصلتی باشد نهان
زانکه حق باریکداست وخبیر برهرآن موجودی از بالا و زیر
باش در رنج و مشقتها صبور آن دلیل کل من عزم الامور
می‌مگردان روی خویش از مردمان کایست وصل اهل کبر اندر شان
این باشد هرکه ازعجب وغرور لایحب کل مختال فخور
صوت خود کوته کن وآور بزیر ان انکر الاصوات لصوت الحمیر
مردمان آیا نبینید اینکه رام کرده از بهر شما رب الانام

پس بمن باشد شما را بازگشت پس کنم آگاهتان از سرگذشت
از وصیتهای لقمان بر پسر حقتعالی میدهد دیگر خبر
زیر سنگی درسموات و زمین آورد اندر حساب آنرا یقین
دار در وقت ای پسر برپا نماز کن نیکی امر وازرشت احتراز
یعنی اندر کارها عزم خداست جاره بود راچه درحکم قضاست
ره مرو درارض از روی نشاط شاد و نخرامید یعنی بانشاط
شو برفتارت میانرو برحم در ره اعمی نه بطیء ونه سریع
صوت خررا خونکه بر دارد شو کان ز بهر شهوت است وکاه جو
آنچه باشد در سموات و زمین ز آفتاب وماه و بحر و بر حسن

اَلَمْ تَرَوْا اَنَّ اللّٰهَ سَخَّرَ لَكُمْ ما فِي السَّمٰوٰاتِ وَ ما فِي الْاَرْضِ وَاَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظاهِرَةً وَ

آیا ندید که خدارام کرد برای شما آنچه در آسمانها وآنچه در زمین است وتمام گردانید برشما نعمتهایش را ظاهری و

باطِنَةً وَ مِنَ النّاسِ مَنْ يُجادِلُ فِي اللّٰهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلا هُدىً وَلا كِتابٍ مُنيرٍ ۲۰ وَ اِذا قيلَ لَهُمُ

باطنی واز مردمان کسی است که مجادله میکند در خدا بدون دانش و بی هدایتی و بی کتابی روشن کننده وچون گفته شود مر ایشارا

اتَّبِعُوا ما اَنْزَلَ اللّٰهُ قالُوا بَلْ نَتَّبِعُ ما وَجَدْنا عَلَيْهِ آباءَنا اَوَلَوْ كانَ الشَّيْطانُ يَدْعُوهُمْ اِلى عَذابِ

که پیروی کنید آنچه فرو فرستاد خدا گویند بلکه پیروی میکنیم آنچه را یافتیم بر آن پدران خودرا آیا اگرچه بوده باشد دیو رجیم که بخواند ایشانرا سوی عذاب

السَّعيرِ ۲۱ وَ مَنْ يُسْلِمْ وَجْهَهُ اِلَى اللّٰهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقى وَ اِلَى اللّٰهِ عاقِبَةُ

آتش سوزان وکسی که باخلاص می‌آورد رویش را سوی خدا و اوست نیکوکار پس بدرستیکه چنگ در زده بدستگیره محکم و سوی خداست انجام

الْاُمُورِ ۲۲ وَ مَنْ كَفَرَ فَلا يَحْزُنْكَ كُفْرُهُ اِلَيْنا مَرْجِعُهُمْ فَنُنَبِّئُهُمْ بِما عَمِلُوا اِنَّ اللّٰهَ عَليمٌ بِذاتِ

کارها وکسیکه کافر ورزید پس نباید که غمگین سازد ترا کفرش سوی ماست بازگشت ایشان پس خبر خواهیم داد ایشانرا بآنچه کردند بدرستیکه خدا داناست

الصُّدُورِ ۲۳ نُمَتِّعُهُمْ قَليلاً ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ اِلى عَذابٍ غَليظٍ ۲۴

بسرایر سینها کامیاب میگردانیمشان اندکی پس مجبور مسازیمشان سوی عذاب سخت

در بیان ذکر نعمتهای ظاهر و باطن خداوندی

بر شما فرمود نعمتها تمام ظاهر وباطن بهر نام و مقام
ملك ومال وخانه وصحت وولد عزت و آسودگی اندر بلد
عدل و انصاف ومروت باعباد جود و احسان خلق نیکو در نهاد
عشق حق گر باشدت باقی نهل که شود رو هر خصالی معتدل
شرح این معنی برونست از بیان گر بگویم سوزدم کلك وزبان
باشد از مردم کسی کو درمقال مینماید درکتاب حق جدال
هم نه ازروی کتاب روشنی بل بمحض جهل و تقلید و منی
پیروی گوید بل رآنا کنیم راچه ایشارا بر آن ما یافتیم
پیروی آیا مر ایشارا رواست زانچه آن مبنی بتقلید وهواست
وانکهی نیکوبود کردار او هم نکو در راه دین رفتار او
کارها انجام آن سوی خداست چنگ بروی قبل و بعد ماسوات
سوی ما خواهند کردن بازگشت پس خبرشان بدهم ازآنچه گذشت

نعمت ظاهر بود رزق و حیوة صحت و امنیت و عیش وثبات
نعمت باطن کمال و عقل و دین علم وایمان و امانت با یقین
بهتر ازهر خصلتی عشق خداست کان سرآمد برتمام وصفهاست
برعنایت وان بود موقوف وبس بخشد آنرا گر خدا خواهد بکس
لب ببند تفسیر جای خود زعشق گویمت بر مدعای خود ز عشق
بی زدانش کردانی مستفاد باشد آن وز رهنمائی بی رشاد
پیروی گویندشان چون خود کنید راچه بفرستاده خلاق مجید
دیو آیا خواند ایشارا مگر برعذاب دوزخ و نار سقر
وانکه امر خود نماید واگذار از ره تسلیم بر پروردگار
پس زده چنگ او بدستاویز سخت از عنایت باشد این یا حسن بخت
وانکه کافر شد مباد اندهخوری بو زکفرش گر نماید کافری
بر هرآنچه کرده‌اند اعنی جزا بدهم ایشارا بوجه اقتضا

زانکه حق داناست بر سر صدور   تا چه اندر سینها دارد خطور   از جهان بدهیمشان بهره قلیل   بارشان سازیم مضطر در سبیل

بر عذابی بس غلیظ اعنی ز آن   همچو جرم ثقلها اندر نشان

وَ لَئِنْ سَئَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللّٰهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ بَلْ اَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ

و هر آینه اگر بپرسی از ایشان که که آفرید آسمانها و زمین را هر آینه میگویند خدا بگو ستایش مر خدا را بلکه اکثر ایشان نمیدانند

۲۵ لِلّٰهِ مٰا فِي السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ اِنَّ اللّٰهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ ۲۶ وَلَوْ اَنَّ مٰا فِي الْاَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ

مر خدا راست و آنچه در آسمانها و زمین است بدرستیکه خدا اوست بی نیاز ستوده و اگر آنکه باشد آنچه در زمین است از درخت

اَقْلٰامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ اَبْحُرٍ مٰا نَفِدَتْ كَلِمٰاتُ اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ مٰا

قلمها و دریا امداد میداد او را از بعدش هفت دریا تا آخر نمیرسد کلامهای خدا بدرستیکه خدا عزیز و حکیم است

خَلْقُكُمْ وَلَا بَعْثُكُمْ اِلّٰا كَنَفْسٍ وٰاحِدَةٍ اِنَّ اللّٰهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ ۲۸

آفریدن شما و برانگیختن شما مگر چون نفس واحد بدرستیکه خدا شنوای بینا است

ور بپرسی زان کسان که آورند   این سموات و زمین کاید پدید   می بگویند آن خدا گو حمد پس   کاینچنین الزامشان حق کرد بس

لیک نادانند اکثرشان که حمد   زاینچنین اقرار ملزم میشوند   باشد از حق آنچه در ارض و سماست   کو غنی و هم حمید از ماسواست

بی نیاز از ای ز طاعتهای خلق   وز سپاس آرندگان زانهای خلق   گر نباشد خلق تا گویند سپاس   او بذات استوده باشد بقیاس

در زمین است آنچه اشجار چاد   گر قلم گشتی و دریاها مداد   وان مداد آید بپایان سر بسر   بعد از آن هم هفت دریای دگر

در کتابت وان همه گشتی تمام   از علوم و قدرت رب الانام   پس بپایان آمدی از یکورق   شرح معلومات و مقدورات حق

زانکه آن بی حد بپا وین منتهی است   وصف بی حد در خور محدود نیست   حق عزیز است و حکیم از اختیار   غالب اعلی در امور و راستکار

نیست خلق و بعثتان ای مردمان   جز چو خلق و بعث یکنفس از عیان   تا نگوئی چون برانگیزد خدای   این خلایق را بمحشر جابجای

بعث یکتن یا هزار و صدهزار   هست یکسان نزد آن کردگار   بشنود بند خدا نزدیک نسق   قول و فعل جملهٔ این ما خلق

اَلَمْ تَرَ اَنَّ اللّٰهَ يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهٰارِ وَ يُولِجُ النَّهٰارَ فِي اللَّيْلِ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ

آیا ندیدی که خدا در میآورد شب را در روز و داخل میگرداند روز را در شب و مسخر گردانید آفتاب و ماه را

كُلٌّ يَجْرِي اِلٰى اَجَلٍ مُسَمًّى وَ اَنَّ اللّٰهَ بِمٰا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ۲۹ ذٰلِكَ بِاَنَّ اللّٰهَ هُوَ الْحَقُّ وَ اَنَّ

هریك میروند تا مدتی نام برده شده بدرستیکه خدا بآنچه میکنید آگاه است آن بآنیست که خدا اوست حق و اینکه

مٰا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْبٰاطِلُ وَ اَنَّ اللّٰهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ ۳۰ اَلَمْ تَرَ اَنَّ الْفُلْكَ تَجْرِي فِي

آنچه را میخوانند از غیر او باطلست و آنکه خدا اوست رفیع بزرگ آیا ندیدی که کشتی میرود در

الْبَحْرِ بِنِعْمَةِ اللّٰهِ لِيُرِيَكُمْ مِنْ آيٰاتِهِ اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيٰاتٍ لِكُلِّ صَبّٰارٍ شَكُورٍ ۳۱ وَ اِذٰا

دریا بنعمت خدا تا بنمایدشمارا از آیتهایش بدرستیکه در آن هر آینه آیتهاست برای هر صبر کننده شکرگذاری و چون

غَشِيَهُمْ مَوْجٌ كَالظُّلَلِ دَعَوُا اللّٰهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمّٰا نَجّٰيهُمْ اِلَى الْبَرِّ فَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَ مٰا

فرو گیرد ایشان را موجی چون سایه گسترها بخوانند خدا را خالص دارندگان برای او دین را پس چون رهانید ایشان را بسوی بر پس از ایشان میانه است در طریقه

يَجْحَدُ بِآيٰاتِنٰا اِلّٰا كُلُّ خَتّٰارٍ كَفُورٍ ۳۲

حق و انکار نمیکنند بآیتهای ما مگر هر غدر کننده کفران ورزنده

مرندیدی توکه چون پروردگار | ظلمت شب را درآرد در نهار
روشنی روزهم داخل کند | در شب و آثار آن زایل کند
رام کرد اومهر ومه را درفلك | تابود این هردو جاری بی‌شك
تا زمانی نام برده در سما | دورهریك تا رسد بر انتها
حق بر اعمال شما باشد خبیر | آنچه هست آن ازقلیل وازکثیر
این بر آن باشد که حق است او بود | واجب اندرذات وثابت دروجود
وانکه خوانند آنچه را دردون حق | هست باطل نام او درهر ورق
هم دگر زانکو علی است وکبیر | هم بهرچیزی محیط ازفوق وزیر
مرندیدی این توآیا که بم | میرود کشتی بنعمتهاش هم
تا نماید برشما آیات خود | که روان کشتی بدریا از چه شد
اندراین باشد نشانها بر وفور | بهر هرفرد کاوست صبار وشکور
موج گیردشان فروچون اندوجوه | بر مثال سایبان یا ابر و کوه
میخوانند ازخلوص اوراالدین | ازره فطرت که صدق است ویقین
اضطراب و اضطرار ازدیدشان | دور سازد آنهم از تقلیدشان
میشود توحید فطری آشکار | ازخلوص آرند رو برکردگار
پس چوایشانرا رهاند هم بجد | سوی بر باشند بعضی مقتصد
ثابت اعنی برطریق عدل وراست | یا وفا برعهد وپیمان کان بجاست
کس نشد کافر بآیتهای ما | غیر غدر آرندهٔ کافر ثنا

يٰا اَيُّهَا النّٰاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ وَاخْشَوْا يَوْماً لٰا يَجْزِي وٰالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَلٰا مَوْلُودٌ هُوَ جٰازٍ عَنْ

ای مردمان بپرهیزید ازپروردگارتان وبترسید ازروزیکه کفایت نکند پدری ازفرزندش و نه زاده‌شده‌او کفایت کننده‌است از

وٰالِدِهِ شَيْئاً ۳۳ اِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ حَقٌّ فَلٰا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيٰوةُ الدُّنْيٰا وَلٰا يَغُرَّنَّكُمْ بِاللّٰهِ الْغَرُورُ ۳۴

پدرش چیزیرا بدرستیکه وعدهٔ خدا حق است پس نباید که فریب دهد شمارا زندگانی دنیا ونباید که فریب دهد شمارا بخدا آن فریب دهنده

اِنَّ اللّٰهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السّٰاعَةِ وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مٰا فِي الْاَرْحٰامِ وَمٰا تَدْرِي نَفْسٌ مٰاذٰا

بدرستیکه خدا نزد اوست علم قیامت وفرو می‌فرستد بارانرا ومیداند آنچه دررحمهاست ونمیداند هیچ نفسی که چه

تَكْسِبُ غَداً وَمٰا تَدْرِي نَفْسٌ بِاَيِّ اَرْضٍ تَمُوتُ اِنَّ اللّٰهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ

کسب میکند فردا ونمیداند هیچ نفسی که بکدام زمین می‌میرد بدرستیکه خداست دانای آگاه

ایگروه مردم از پروردگار | می‌بپرهیزید و ترسید آشکار
آنچنان روزیکه والد از ولد | دفع نکند هیچ خیری کش رسد
هم نه فرزند ازپدر دررستخیز | میتواند مرقضا گرد ایچ چیز
راست باشد درثواب و درعقاب | وعدهٔ پروردگار اندر حساب
پس حیوة دنیوی باید فریب | مرشمارا ندهد ازبهره و نصیب
هم نباید تا کند مغرورتان | دیو بفریبنده بر حق ناگهان
گفت مردی ازعرب کزنجد خیز | ای پیمبرکن مرا آگاه نیز
کی مطر بارد شودکی رستخیز | زن چه زاید گرکه دانی ازتمیز
هم مرا فردا چه فعلی واقع است | مدفنم دیگر بگو کاخر کجاست
آمد این آیت که باشد نزد حق | علم ساعت علم نبت و ماسبق
میفرستد بارش او در هرمکان | وانچه در ارحام باشد داند آن
می‌نداند کس تا فردا چه خبر | مینماید کسب از وجه بر
هم نداند هیچ نفسی از عباد | هست موتش درچه ارضی ازبلاد
حق بود دانا و آگاه ازتمام | نیست خبری خارج ازعلمش بنام

سورة السّجدة ثلثون آية وهي مكّيّة

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشندهٔ مهربان

الٓمٓ تَنْزِيلُ الْكِتٰابِ لٰا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعٰالَمِينَ ۲ اَمْ يَقُولُونَ افْتَرٰيهُ بَلْ هُوَ الْحَقُّ

فرو فرستادن آن کتابست نیست شك درآن ازپروردگار عالمیان آیا میگویند دروغ بست آنرا بلکه آن حق است

مِنْ رَبِّكَ لِتُنْذِرَ قَوْماً مٰا اَتٰيهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ ۳ اَللّٰهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمٰوٰاتِ

ازپروردگارت تا بیم کنی گروهی را که نامد ایشانرا هیچ بیم کننده پیش ازتو باشد که ایشان هدایت یابند خداست آنکه آفرید آسمانها

وَالْاَرْضَ وَمٰا بَيْنَهُمٰا فِي سِتَّةِ اَيّٰامٍ ثُمَّ اسْتَوٰى عَلَى الْعَرْشِ مٰا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلٰا

وزمین را وآنچه میان آن دو است درشش روز پس مستوی شد برعرش نیست مرشمارا از غیراو هیچ یاوری و نه

شَفِيعٍ اَفَلا تَتَذَكَّرُونَ ٤ يُدَبِّرُ الْاَمْرَ مِنَ السَّمٰاءِ اِلَى الْاَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ اِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كٰانَ مِقْدارُهُ

ونه شفاعت کننده آیا پس حرا پند نمیگیرید سامان انجام میدهد امر را از آسمان سوی زمین پس عروج میکند سوی او در روزیکه باشد مقدارش

اَلْفَ سَنَةٍ مِمّا تَعُدُّونَ ٥ ذٰلِكَ عٰالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهٰادَةِ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ٦ اَلَّذِي اَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ

هزار سال از آنچه میشمارید آن دانای غایب وحاضر است عزیز است ورحیم است آنکه نیکو ساخت هر چیزی

خَلَقَهُ وَ بَدَءَ خَلْقَ الْاِنْسٰانِ مِنْ طِينٍ ٧ ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلاٰلَةٍ مِنْ مٰاءٍ مَهِينٍ ٨ ثُمَّ سَوّٰيهُ وَ

که آفرید آنرا و ابتدا کرد آفریدن انسان را از گل پس گردانید نسلش را از صاف کشیده از آبی خوار داشته شده پس راست کرد آنرا و

نَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْاَبْصٰارَ وَالْاَفْئِدَةَ قَلِيلاً مٰا تَشْكُرُونَ ٩

دمید در آن از روحش وگردانید برای شما گوش و چشمها ودلها اندکی شکر میکنید

بازگویم از الف ور لام و میم اینچنین گویند آیا کاین سخن مرگروهیرا که پیش از تو نجا حق بود آن کافرید ارض وسما من و لی و مالکم من دونه میکند تدبیر هر امری یقین در هر آن روزی هزاران ساله راه غالب او بر امر وتقدیر از ایشان آدمیرا اول ازخاک آفرید پس دراو اندردمید از روح خویش

اول و آخر هوالله العلام بر محمد[٤] بافته است آنرا بهر مندری نامد بایشان از خدا وانچه باشد بسشان از ماسوی نه ولی و نه شفیع الا نه او و راسباب سماوی در زمین گر بدارید آن شمارش را نگاه مهربان هم در امور بندگان ور سلاله نسلش آورد او پدید وین اضافه باشد از تعظیم اش

اینست قرآن بیشکی اندرین بلکه آن حق است از پروردگار باشد آنها تا مگر یابند راه مدت شش روز پس شد مستوی پس نمیگیرید پند آیا شما پس کند آن امر کامد در وجود او بود دانای پنهان و آشکار آنکه نیکو ساخت هر آن کافرید زآب خواری یعنی از نطفهٔ حقیر دادهم او گوش وچشم و قلبتان

نازل از پروردگار عالمین تا تو باشی بیم ده در روزگار وارهند از گمرهی در انتباه عرش را از اقتدار معنوی زین صنایع که بیان شد هر کجا سوی او از ارض درمعنی صعود وانچه خواهد بود اندر روزگار داشت اندر حد خود حسن مزید راست کرد اعضای او پس بی نظیر اندکی گوید لیکن شکر آن

وَ قٰالُوا اَئِذٰا ضَلَلْنٰا فِي الْاَرْضِ اَئِنّٰا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ ١٠ بَلْ هُمْ بِلِقٰاءِ رَبِّهِمْ كٰافِرُونَ ١١ قُلْ يَتَوَفّٰيكُمْ

وگفتند آیا چون گم شویم در زمین آیا هر آینه هستیم در آفرینش تازه بلکه ایشان به ملاقات پروردگارشان ناگرویدگانند بگو میمیراند شما را

مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ اِلٰى رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ ١٢ وَ لَوْ تَرٰي اِذِ الْمُجْرِمُونَ نٰاكِسُوا

فرشته مرگ که موکل شده شما پس سوی پروردگارتان بازگردانیده میشوید واگر ببینی آنهنگام که گناهکاران زیر افکنندگانند

رُؤُسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ رَبَّنٰا اَبْصَرْنٰا وَ سَمِعْنٰا فَارْجِعْنٰا نَعْمَلْ صٰالِحاً اِنّٰا مُوقِنُونَ ١٣ وَلَوْ شِئْنٰا لَاٰتَيْنٰا

سرهاشانرا نزد پروردگارشان پروردگارا دیدیم وشنیدیم پس برگردان ما را تا کنیم کار شایسته بدرستیکه مائیم یقین کنندگان واگر میخواستیم هر آینه

كُلَّ نَفْسٍ هُدٰيهٰا وَ لٰكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَاَمْلَاَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنّٰاسِ اَجْمَعِينَ ١٤ فَذُوقُوا

داده بودیم هر نفسی راهدایتش ولیکن ثابت شد از من سخن که هر آینه پر سازم البته دوزخ را از جنیان و مردمان همه پس بچشید

بِمٰا نَسِيتُمْ لِقٰاءَ يَوْمِكُمْ هٰذٰا اِنّٰا نَسِينٰاكُمْ وَ ذُوقُوا عَذٰابَ الْخُلْدِ بِمٰا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ١٥

بسبب آنکه فراموش کردید ملاقات روزتان این روز را بدرستیکه ما واگذاشتیم شما را و بچشید عذاب دائمی را بسبب آنچه بودید که میکردید

درزمین گفتند گم چون ما شویم کو بمیراند شما را لامحال پس بسوی رب خود گردید باز نزد رب خود زشرم و انفعال بیگمان یعنی بدین روز مهول

آفریده خود زنو آیا شویم مرفرشته موت وقت ارتحال درحقیقت در عقاید از مجاز ربنا ابصرنا سمعنا فی المآل وانچه میگفتند ومیآمد قبول

بلکه ایشان بر لقاء رب خویش آن فرشته که موکل از خدا گر ببینی بنده بینی چو افکنند بازمان گردان بدنیا تا کنیم ما بدانیم ازکه خود میخواستیم

کافرند و بیشان ایمان و کیش گیرد او بر بس ارواح شما مشرکان سرهای خود را از گزند کارهای نیک کاینک موقنیم هر تنی را ره براه مستقیم

لیك این قولست حق از من همی | پر شود دوزخ ز دیو و آدمی | پس چشید از آنچه شد فراموشتان | از رسیدن باز بر روزی چنان
هم ز خاطر نافتان بردیم ما | عین نسیان نیست نسیان را جزا | جاودان باشید اینسان در عذاب | زانچه میکردید فعل ناصواب

اِنَّما یُؤْمِنُ بِآیاتِنَا الَّذینَ اِذا ذُکِّرُوا بِها خَرُّوا سُجَّداً وَ سَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ هُمْ لا یَسْتَکْبِرُونَ

جز این نیست که ایمان می آرند بآیتهای ما آنانکه چون پندداده شوند بدان روی در افتند در سجده کنان و تسبیح کنند بحمد پروردگارشان و ایشان سرکشی نمیکنند

١٦ تَتَجافی جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضاجِعِ یَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفاً وَ طَمَعاً وَ مِمّا رَزَقْناهُمْ یُنْفِقُونَ ١٧ فَلا تَعْلَمُ

برخیزد پهلوشان از خوابگاه میخوانند پروردگارشان را از راه بیم و امید و از آنچه روزی دادیمشان انفاق میکنند پس نمیداند

نَفْسٌ ما اُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ اَعْیُنٍ جَزآءً بِما کانُوا یَعْمَلُونَ ١٨ اَفَمَنْ کانَ مُؤْمِناً کَمَنْ کانَ

نفسی آنچه پنهان کرده شد برای ایشان از آسایش چشمها پاداش بسبب آنچه بودند که میکردند آیا پس کسیکه باشد مومن چون کسی است که باشد

فاسِقاً لا یَسْتَوُونَ ١٩ اَمَّا الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ فَلَهُمْ جَنّاتُ الْمَأْوی نُزُلاً بِما کانُوا

فاسق یکسان نیستند اما آنانکه ایمان آوردند و کردند کارهای شایسته را پس برای ایشانست بهشتهای جای اقامت ماحضری بسبب آنچه بودند که

یَعْمَلُونَ ٢٠ وَ اَمَّا الَّذینَ فَسَقُوا فَمَأْویهُمُ النّارُ کُلَّما اَرادُوا اَنْ یَخْرُجُوا مِنْها اُعیدُوا فیها وَ

میکردند واما آنانکه فسق کردند پس جایگاه ایشان آتش است هرگاه خواهند که بیرون آیند از آن برگردانیده شوند در آن و

قیلَ لَهُمْ ذُوقُوا عَذابَ النّارِ الَّذی کُنْتُمْ بِهِ تُکَذِّبُونَ ٢١ وَ لَنُذیقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذابِ الْاَدْنی دُونَ

گفته شود مر ایشانرا بچشید عذاب آتشی را که بودید آنرا تکذیب میکردید وهر آینه چشانیمشان البته از آن عذاب نزدیکتر غیر

الْعَذابِ الْاَکْبَرِ لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ ٢٢ وَ مَنْ اَظْلَمُ مِمَّنْ ذُکِّرَ بِآیاتِ رَبِّهِ ثُمَّ اَعْرَضَ عَنْها

عذاب عظیمتر باشد که ایشان بازگشت کنند وکیست ظالمتر از آنکه پندداده شد بآیتهای پروردگارش پس روی گردانید از آن

اِنّا مِنَ الْمُجْرِمینَ مُنْتَقِمُونَ ٢٣

بدرستیکه ما از گناهکاران انتقام کشندگانیم

نیست جز اینکه بآیتهای ما | بر کلام و حکم حجتهای ما | آنکسان از روی ایمان گروند | چونکه ایشان پندداده میشوند
اوفتند ایشان بروی اندر سجود | همچنین تسبیح گویند از شهود | از پی آسایش پروردگار | هم نه ایشانند سرکش در شعار
دور گردد جنبشان از خوابگاه | رب خودرا چون بخوانندی بگاه | از ره خوف اعنی از خوف غضب | یا که از امید رحمت در سبب
ایست حال شبروان دوفنون | که بفکر آید از اندیشه برون | وانچه روزی ما بایشان داده ایم | میکنند انفاق از طمع کریم
پس نداند نفسی آنچه درخفا | هستشان از روشنی دیده ها | اجرشان داند خدای لم یزل | برجزای آنچه کردند از عمل

در بیان امتیاز مؤمن از فاسق

پس بود آیا کسی کو مؤمن است | چون کسی کو فاسق و نامؤمن است | نیستند ایشان برابر در جزا | چون موحد باشد آن مشرک کجا
مؤمنان که کرده اند اعمال نیك | پس مر ایشانراست جنتها ولیك | بوستانها کوست در واقع مقر | وز حق ایشانرا چو مهمان ماحضر
برجزای کرده های نیکشان | برچنان جنت کنند نزدیکشان | فاسقان اما که هم از راه دین | می برون رفتند سوی کفر و کین
پس مر ایشانراست آتش جایگاه | برجزای کفر و طغیان و گناه | هرقدر خواهند زان بیرون روند | باز برگردانده در آتش شوند
برجهنم هردم ایشانرا ایاب | هست وقیل لهم ذوقوا عذاب | آتشی که بودتان تکذیب زان | چونکه میکردند وصفش را بیان
میچشانیم ازعذابی کوست رود | جز عذاب اکبر از روی خلود | ربح اولی قتل واسر وغارتست | ربح اکبر دوزخ پر آفت است
شاید ایشان برخدا راجع شوند | ماتقی بر حکم حق تابع شوند | کیست ظالمتر از آنکس در سند | پند داده گو بآیتها شود
پس کنند اعراض ازآن اندر مقام | ما کشیم از مشرکان خود انتقام

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَلَا تَكُنْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقَائِهِ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِبَنِي إِسْرَائِيلَ ٢٤

و بتحقیق دادیم موسی را توریة پس مباش درشك از ملاقاتش وگردانیدیم آنرا هدایت از برای بنی اسرائیل

وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ ٢٥ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ

وگردانیدیم از ایشان پیشوایانی که هدایت میکردند بفرمان ما چون صبر کردند و بودند که بآیتهای ما یقین میکردند بدرستیکه پروردگار تو او

يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ٢٦ أَوَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا مِنَ الْقُرُونِ

حکم میکند میانشان روز قیامت در آنچه بودند در آن اختلاف میکردند آیا هدایت نکرد ایشانرا که چه بسیار هلاك کردیم پیش از ایشان از قرنها

يَمْشُونَ فِي مَسَاكِنِهِمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ أَفَلَا يَسْمَعُونَ ٢٧ أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَى

که میرفتند در مسکنهاشان بدرستیکه در آن هر آینه آیتهاست آیا پس نمی‌شنوند آیا ندیدند که ما میرانیم آب را

الْأَرْضِ الْجُرُزِ فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا تَأْكُلُ مِنْهُ أَنْعَامُهُمْ وَأَنْفُسُهُمْ أَفَلَا يُبْصِرُونَ ٢٨ وَيَقُولُونَ

بزمین بی‌گیاه پس بیرون میآوریم بآن زرعی را که میخورند از آن چهارپایان وخودهاشان آیا پس نمی‌بینند و میگویند

مَتَىٰ هَٰذَا الْفَتْحُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ٢٩ قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيمَانُهُمْ وَلَا هُمْ

کی خواهد بود این فتح اگر هستید راستگویان بگو روز فتح سود نکند آنانرا که کافر شدند ایمان آوردنشان و نه ایشان

يُنْظَرُونَ ٣٠ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَانْتَظِرْ إِنَّهُمْ مُنْتَظِرُونَ

مهلت داده شوند پس روگردان شو از ایشان ومنتظر باش بدرستیکه ایشان منتظرانند

ما یقین دادیم موسی را کتاب — پس مکن شك از لقایش درخطاب
هم بگردانیدیم از ایشان راه شاه — پیشوایانی که بنمودند راه
میکند پروردگارت او جدا — بین ایشان روز محشر آنچه را
راهشان ننمود آیا خود اله — پیش از ایشان بس قرون آمد تباه
اهل مکه میروند اندر عبور — سوی مسکنهای ارباب غرور
هست آیتها و عبرتها دراین — نشنوند آیا سخنها این چنین
کشتها پس می‌برویانیم از آن — چارپایان تا خورند آنرا چنان
می‌نگویند اهل مکه بالوضوح — کی بود گر راست گوئید این فتوح
هم نه مهلت داده گردند ازعذاب — پس بگردان روی از ایشان باعتاب

می‌نگردانیدیم آنرا رهنما — بهر اسرائیلیان بر اقتضا
صبر کردند آنچه درطاعات ما — بریقین بودند بر آیات ما
که در آن خود مینمودند اختلاف — از میان نامرتفع گردد خلاف
گر یکی بیند رادراك وادب — باشد آن بیشك هدایت راسبب
کس بپندارد که آن شهر ودیار — بوده وقتی جای کس در روزگار
این نمی‌بینند آیا کاب را — در زمین بی‌گیاه رانیم ما
هم خورند از میوه و ازدانهاش — پس نمی‌بینند آیا در معاش
سود روز فتح گو ندهد نگاه — کافرانرا که شد ایمانشان تباه
منتظر شو نصرت حق را بکار — زانکه ایشان نیز دارند انتظار



سُورَةُ الْأَحْزَابِ ثَلَاثٌ وَسَبْعُونَ آيَةً وَهِيَ مَدَنِيَّةٌ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا ٢ وَاتَّبِعْ

ای پیغمبر بپرهیز از خدا واطاعت مکن کافران ومنافقانرا بدرستیکه خدا باشد دانای درست کردار وپیروی کن

مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ٣ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا ٤

وحی کرده میشود بتو از پروردگارت بدرستیکه خدا باشد بآنچه می‌کنید آگاه وتوکل کن بر خدا و بس است خدا نگاهدار مهمات

بعد بسم الله گشایم باب را — در حقایق سورهٔ احزاب را
گو بتان هم در قیامت شافعند — بهر ما اندر پرستش نافعند
این سخن شد بر پیمبر سخت شاق — رو بهم نکشید از اهل شقاق
وا گذار این قوم را بر دین خود — باش تو بر کیش و بر آئین خود
گفت بود نقض عهد از ما درست — چون امان دادیمشان اندر نخست
می مبر از مشرکان واهل نفاق — هیچ تو فرمان وز ایشان باش طاق
پیروی کن آنچه از پروردگار — بر تو آید وحی در هر امر و کار
کن توکل بر خدا اندر سبیل — بس بود او وکفی بالله وکیل
مشرکان گفتند بر لات ومنات — هل تو ما را ای رسول با ثبات
هم تو را ما واگذاریم از ولا — تا کنی طاعت خدای خویش را
گفت اورا یکدو روئی بی ادب — که شنو این حرف زاشراف عرب
گفت فاروق ای رسول رشک پاک — اذن ده تا سازم ایشان را هلاک
آمد آیت کاتق الله ای نبی — سخت و ثابت باش در راه ای نبی
حق بگفتار عدو باشد علیم — هم بر اصلاح مفاسد او حکیم
زانکه هرچه کنید اندر فعال — آگهست آن کردگار ذوالجلال

مَا جَعَلَ اللّٰهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ وَمَا جَعَلَ اَزْوَاجَكُمُ اللَّائِي تُظَاهِرُونَ مِنْهُنَّ اُمَّهَاتِكُمْ

نگردانیده خدا برای مردی هیچ دو دل در درونش و نگردانیده جفتهای شما را که اظهار میکنید از ایشان مادرانتان

وَمَا جَعَلَ اَدْعِيَاۤئَكُمْ اَبْنَاۤئَكُمْ ذٰلِكُمْ قَوْلُكُمْ بِاَفْوَاهِكُمْ وَاللّٰهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِى

و نگردانیده پسر خواندههای شما را پسرانتان آن گفتار شماست بدهنهاتان و خدا میگوید راست و او هدایت میکند

السَّبِيلَ ۝ اُدْعُوهُمْ لِاٰبَاۤئِهِمْ هُوَ اَقْسَطُ عِنْدَ اللّٰهِ فَاِنْ لَمْ تَعْلَمُوا اٰبَاۤئَهُمْ فَاِخْوَانُكُمْ فِى

راه را بخوانید ایشان را بپدرانشان که آن دوست تر است نزد خدا پس اگر ندانید پدرانشان را پس برادران شمایند در

الدِّينِ وَمَوَالِيكُمْ وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا اَخْطَاْتُمْ بِهِ وَلٰكِنْ مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ

دین و دوستان شما و نیست بر شما گناهی در آنچه خطا کردید در آن و لکن آنچه را تعمد کند دلهاتان

وَكَانَ اللّٰهُ غَفُورًا رَحِيمًا ٦

و باشد خدا آمرزنده مهربان

نافریده بهر مردی حق دو دل — در درونش برد وحیث مستقل
گفته اند این بر مثل فرموده است — در عرب با این مثالی بوده است
که بود هم جفت کس هم مادرش — تا حرام آید از این بر شوهرش
هم پسر خوانده نباشد چون پسر — عارضی بود چو اصلی در اثر
هم پسر خوانده که از دیگر پدر — باشد او نبود بواقع او پسر
باشد از کنه امور آگاه او — بر طریق حق نماید راه او
از دلی تا بر حق او کافر شود — هم موحد با دل دگر شود
کانچنانکه نیست دو دل در رجال — بهر یک زن هم شد این معنی محال
حق زنانرا نگردانید امهات — که ظهار آرید از ایشان در حیوة
بد ظهار اندر عرب بالاتفاق — هم در آن ایام در حکم طلاق
در دهانها این مقالات شماست — وانچه فرماید خدا حق است وراست
آمد این در حق زید حارثه — این چنین بوده است شرح حادثه

در بیان ذکر حال زید بن حارثه

زید بنده بود از روی خبر — مر ورا بخریده بد خیر البشر
حارثه پس با ابو طالب بگفت — کو برادر زاده ات را در نهفت
پس پیمبر گفت آسوده است زید — هر کجا خواهد رود بی بند وقید
حارثه گفت او بفرزندی من است — گفت پیغمبر که دلبند من است
زوجهٔ خود را چو زید اندر وفاق — داد او از روی ناخواهی طلاق
آن جهودان ومنافق پیشگان — طعنه هر کس میزدی بر وی از آن
گفت حق نبود پسر خوانده پسر — لغو باشد این سخنها سر بسر
بر پدرهاشان اگر خوانید هین — راست تر باشد بنزد حق یقین
بر شما نبود گناهی زان خطا — که از آن جاهل بدید از ابتدا
ور ز نسیان یا که از سبق لسان — بعد از این خوانید جرمی نی در آن
حق بود آمرزگار و مهربان — هم بصاحب عمد نارد توبه آن
بر نبوت شد چو مبعوث آن رسول — کرد اسلام او ز پیغمبر قبول
که نماید زید را آزاد او — یا که بفروشد از زر بی گفتگو
او نرفت و نامد از خدمت ملول — دوستی بس بود اورا بارسول
من ورا دارم بفرزندی قبول — زان ورا خواندند زید بن رسول
بود زینب بنت جحش اندر بنام — در نکاح آوردش آن فخر انام
کاو زن و فرزند آرد در نکاح — نهی ما وانکه کند زین افتضاح
خود شما گوئید حرفی از فضول — حق تعالی داند اسرار و اصول
ور پدرهاشان ندانید این نکوست — که بدین خوانیدشان اخوان ودوست
زانکه یعنی زید را از پیش از این — خوانده اید اولاد خیر المرسلین
این جرم است از که دلهاتان کند — قصد آنچه بهش آمد در سند

اَلنَّبِيُّ اَوْلٰى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ اَنْفُسِهِمْ وَ اَزْوَاجُهُ اُمَّهَاتُهُمْ وَ اُولُوا الْاَرْحَامِ بَعْضُهُمْ اَوْلٰى بِبَعْضٍ فِي

نبی اولیست بمؤمنان از خودهاشان و جفتهایش مادران ایشانند و صاحبان رحمها بعضیشان اولی باشند ببعضی در

كِتَابِ اللهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ اِلَّا اَنْ تَفْعَلُوا اِلٰى اَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا كَانَ ذٰلِكَ فِي الْكِتَابِ

کتاب خدا از مؤمنان و مهاجران مگر اینکه بکنید بدوستانتان خوبی را باشد آن در کتاب

مَسْطُورًا ۷ وَ اِذْ اَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَ مِنْكَ وَ مِنْ نُوحٍ وَ اِبْرَاهِيمَ وَ مُوسٰى وَ عِيسَى بْنِ

نوشته شده و هنگامیکه گرفتیم از پیغمبران پیمانشانرا و از تو و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی پسر

مَرْيَمَ وَ اَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا ۸ لِيَسْئَلَ الصَّادِقِينَ عَنْ صِدْقِهِمْ وَ اَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا اَلِيمًا ۹

مریم و گرفتیم از ایشان پیمانی سخت تا بپرسد راستگویان را از راستیشان و آماده کرده از برای کافران عذابی دردناک

در سوال امر از نبی شد کز مقر / هر کسی بیرون رود سوی سفر
پارهٔ گفتند ما از والدین / اذن گیریم آمد این آیت معین

که نبی اولی بود بر مؤمنین / از نفوس مؤمنین در مال و جان
هم زنانش امهاتند آنچه هست / از ره تحریم بر عالی و پست

هم اولوالارحام در میراثها / اولیند از بعض بعضی زامر ما
هست اندر لوح محفوظ اینچنین / یا که درقرآن و احکام مبین

زاهل ایمان و زهجرت کردگان / اقربند ارحام زایشان در شان
جز وصیت کرده باشید از عطا / خیری از مال از برای اولیا

این بود مسطور و ثابت در کتاب / علم حق یعنی بر است از صواب
یاد کن چون ما گرفتیم ای رسول / از نبیین عهد ایمان و قبول

از تو و از نوح و ابراهیم راد / موسی و عیسی بن مریم در عداد
که اولوالعزمند و اندر انبیا / خاص در تاکید میثاق ولا

ما از ایشان جمله بگرفتیم بار / عهد و میثاق مؤکد بر اعتزار
تا بپرسد زاهل صدق از صدقشان / در پاس عهد اندر هرشان

کرد بهر کافران آماده هم / مرعذابی دردناک و پرنقم

يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللهِ عَلَيْكُمْ اِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَاَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَ

ای آنکسانیکه ایمان آوردید یاد کنید نعمت خدا را برشما هنگامیکه آمد شما را لشکرها پس فرستادیم برایشان بادی و

جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَ كَانَ اللهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا ۱۰ اِذْ جَاؤُكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَ مِنْ اَسْفَلَ مِنْكُمْ

لشکرهائی که ندیدید آنها را و بود خدا بآنچه میکردید بینا هنگامیکه آمدند شما را از بالای شما و از پائین تر از شما

وَ اِذْ زَاغَتِ الْاَبْصَارُ وَ بَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَ تَظُنُّونَ بِاللهِ الظُّنُونَا ۱۱ هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ

و هنگامیکه خیره شد چشمها و رسید دلها بحنجرها و گمان میبردید بخدا گمانها آنجا امتحان کرده شدند مؤمنان

وَ زُلْزِلُوا زِلْزَالًا شَدِيدًا ۱۲

و لرزانیده شدند لرزشی سخت

ایگروه مؤمنان آرید یاد / نعمتی که برشما حق باز داد
چونکه آمد برشمارا لشکری / پس فرستادیم باد صرصری

خصمهاشان تا که برکندند آن رحا / لشکری هم که ندیدید آن شما
از ملایک آمد اعنی بر مدد / برشمارا بد هزاران در عدد

حق بود بینا بر آنچه میکنید / در امور دین ز روی عقل و دید
هست این آیت هم آیات دگر / کاید از پی شرح احزاب ازحجر

با یهودان مشرکان بالقبول / متفق گشتند بر جنگ رسول
سوی یثرب آمدند ازمکه زود / ده هزار ازمشرکان وازیهود

در بیان کندن خندق بتعلیم حضرت سلمان و ذکر جنگ عمرو بن عبدود با حضرت امیرالمومنین علیه‌السلام و کشته شدن عمرو

گفت سلمان خندقی بایست کند / تا مدینه ایمن آید از گزند
مسلمین را رای او آمد پسند / خندقی کندند آسان روز چند

پس رسیدند ازقبایل فوج فوج / لشکری ازهرطرف مانند موج
یاد کن چون آمدند از فوقتان / همچنین از زیر و غم شد طوقتان

گفت از خود دیده‌ها وخیره شد   روزنان از حروف وحیرت تیره شد
برهمایر قلبها شد زاضطراب   ورغم افتادند اندر پیچ وتاب
هرکسی را بد حق وعی گمان   مطمئن بودند و ثابت مؤمنان
حق یقین خواهد نمود آنجا وعد   غالب وقاهر شویم از بخت سعد
وان منافق بدشگان گفتی چنین   کاین گره ناشند بش از مسلمین
پس چو برما حمله ور یکدل شوند   مسلمین مغلوب ومستاصل شوند
امتحان آمد ز رب العالمین   ممتحن گشتند و ممتاز اهل دین
مسلمین گشتند جاینده سخت   همچو از بادوزان برگ درخت
بیست دوران هردو لشکر روبرو   بدنشسته حشمتان و رزم‌جو
در میان نامد مردی سخت جنگ   حرب که افکندند برهم تیر و سنگ
تاکه عمرو عبدود روزی سوار   گشت و آمد نوهسان در کارزار
کرد از خندق ستیزی او عبور   اسب را بجهاند وگفتا ازغرور
برشما ظاهر کنم امروز من   کانچه گوید مصطفی بدست و من
در شجاعت بود مشهور آن سوار   روز میدان بد مقابل با هزار
بود معروف او بلیل در عرب   هم بمردی کرد درمیدان طلب
ره براو بگرفت امیرالمؤمنین   آن زمان ناچند مرد از اهل دین
گفت اورا کیستی فرمود من   ابن بوطالب ولی ذوالمنن
گفت از رش کای علی تو بازگرد   تا نگردی کشته از من در نبرد
زانکه بودم با ابوطالب صدیق   پاس حق اوست وصیم درطریق
گفت من بر پاس مهر ذوالجلال   تا بو خواهم بود ساعی در قتال
کشته خواهم گردی اندر دست من   باشد ار کشم تورا اشکست من
لیک من اشنیده ام تو بارها   گفته و کرده اقرارها
کرسه حاجت من روا سازم یکی   گفت آری اندرآن بود شکی
گفت ازمن خصمی را کن قبول   وان بود تصدیق بردین رسول
گفت این ممکن نباشد بیسخن   که گذارم دین خویش از دست من
گفت دیگر آنکه ما را با قریش   واگذاری وین صف آرائی وجیش
عالی ازگردند ایشان در نبرد   قصد وحاصل شدم از سور و درد
ورکه ماغالب شویم امداد خویش   تو بجا آورده از شرط کیش
گفت گرمن این کنم نسوان قوم   هم بمن آرند استهزا ولوم
این بران گوئی که گویند از گزاف   ازعلی برسید عمرو اندر مصاف
گفت سیم شو پیاده بیخلاف   تاکشم این لحظه ما باهم مصاف
گفت ارقلب مرا آید دریغ   روکه سالم مانی از این دست وتیغ
گفت دانی از کجا تو کین زمن   میبگردی کشته با شمشیر من
درغضب شد عمرو ازگفتار وی   شد پیاده و اسب خود را کرد پی
تیغ تیز آورد برحیدر فرود   اوسپر برسر کشید از حزم زود
تیغش از اسپر گذشت آمد بسر   زخم اندک یافت فرق تاجور
گفت ضرب خود دردی ضربی بدوش   خشم از بود وخود خود بهوش
تیغ زد افکند در میدان سرش   همچو کوه افتاد در ره پیکرش
برد سوی احمد آن سر را فکند   آنکه بدسرهای شیران بند بد
نوفل ازرق که بد باعمرو یار   اوفتاد و شد بخندق سنگسار

در بیان ذکر حال نعیم بن مسعود و تدبیر کردن او در پریشانی لشکر قریش

از نعیم ابن مسعودت کنون   گوید او تدبیر با افکند چون
آمد او در نزد خیرالمرسلین   گفت دارم بر تو ایمان از یقین
لیک بتوانم که سازم آشکار   خائنم درقوم خود راعار ویار
گوئیش کاری کنون بر دست من   آن برآید در نهان بی در علن
گفت تدبیری در این لشکر نما   که ز تدبیر است اغلب کارها
تا مگر یابد در ایشان ره فتور   مختلف گردند در عزم امور
پس سوی قوم قریظه شد نعیم   چون بایشان داشت صدقی از قدیم
گفت صدق من بشما ظاهر است   صحبت من باشد زشوق این ظاهر است
اینکه غطفان وقریش ازجا شدند   جمله بر حرب محمد آمدند
برشما را از اما کرده دور   برشما زین ره ستم حرفتور
زانکه ایشانند ازشهری بعید   گر شکستی تاکه ایشانرا رسید
با محمد شان نباشد تاب جنگ   بیگریز آرند رو پس بیدرنگ
جای اوطان خود گردند فرار   پس شما مانید دررنج وگداز
می‌بینیم آنکه با اسلامیین   برشما را اندکی باشد توان
دست اصحاب محمد تا گزیر   میشود اطفال و زنهاتان اسیر
خاصه چون پیمانشان اشکسته‌اند   عهد با اعدای ایشان بسته‌اند
ترکه نباشد از پیمان منتفی   برگرو گیرید بایشان چندتن
تا شکستی زاهل اسلام ارزسد   مکانان باشد ناچار ازمدد
چون شنودند این یهودان استماع   وهدی داشته آن باالاجماع
پس براو گردند زین رای آفرین   روت پس زآغا ببرد مشرکین
گفت زاسرار است حرفی پیش من   گویم از دارید پنهان راحمن
ناشما عهد این یهودان کرده‌اند   ور اما کسان برون آورده‌اند
اینچنین شنیده امروز از محل   که پشیمان گشته‌اند ازاین عمل
برمحمد داده‌اند ایشان پیام   که بعهد سابقیم اینک تمام
گرد با راضی شوی از مشرکان   چندتن پیشت فرستیم از گلان
تاکه ایشانرا کشی در انتقام   ناتوهم یارم زین پس بکلام
کشته احمد همبراین پیمان رضا   عاقبت بیم بد از این ماجرا
مضطرب گشتند و مغلوبی برود   مشرکان دادند ایشان بر یهود
که شما را گرکه باشد عزم جنگ   بامحمد جست باعث بر درنگ
کرد فردا باید آغاز نبرد   تا نگشته زار اسب وخام مرد
چون شنیدند این یهودان درجواب   اینچنین گفتند کاین بود صواب
هست فردا شنبه و در ایش ما   نبود کردن کاری ابتدا
دیگر اینکه تاکه ندهید ازرجال   چندتن برما گرو بی قیل وقال
برمحمد جنگ ما نبود ز حزم   زانکه برما غالبند ایشان برزم
گرشکستی پس شود وارد بجنگ   برشما چون ما نباشد کارتنگ
روکنید از ارض یثرب بروطن   نیست همراه شما فرزند وزن
ما بمانیم اندرین وادی اسیر   درکف اسلامیان زار و حقیر
چون شنیدند این قریش اوردستم   راست آمد بردشان گفت نعیم

آمدن باد سرد و گریختن ابوسفیان

بین ایشان شد نزاع واختلاف
می‌نکند از خیمها میخ وطناب
است و اشتر گشتمان یکجا تلف

هرطرف بودی سعیها برگزاف
شد دعای احمد آری مستجاب
خود خوریم از قوت خود باید اسف
هم‌چنین رسید باقی عل زبر

روز دیگر بادی آمد تند وسرد
گفت بوسفیان که ما اینجا براه
پرزوحشت پرزخوف و پردرد
بود نه از پهلوانی آن گریز

که نماند از بهرکس فکر نبرد
بر توطن نامدیم از جایگاه
شد سوار و روسوی مکه کرد

وَ اِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللّٰهُ وَ رَسُولُهُ اِلَّا غُرُوراً ۱۲ وَ اِذْ

وهنگامیکه گفتند منافقان وآنانکه بود در دلهای ایشان مرض وعده نکرد ما را خدا ورسولش مگر فریب وهنگامیکه

قَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يَا اَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا وَ يَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِنْهُمُ النَّبِيَّ يَقُولُونَ

گفتند گروهی از ایشان ای اهل یثرب نیست جای اقامت مر شما را پس بازگردید ودستوری میخواستند پاره از ایشان از نبی میگفتند

اِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ اِنْ يُرِيدُونَ اِلَّا فِرَاراً ۱۴ وَلَوْ دُخِلَتْ عَلَيْهِمْ مِنْ اَقْطَارِهَا

بدرستیکه خانهای ما نااستوار است بیجای ترس نا امن و نبود آن نااستوار نمیخواستند مگر گریز را واگر درآمده شده بود بر ایشان از اطراف مدینه

ثُمَّ سُئِلُوا الْفِتْنَةَ لَآتَوْهَا وَمَا تَلَبَّثُوا بِهَا اِلَّا يَسِيراً ۱۵ وَ لَقَدْ كَانُوا عَاهَدُوا اللّٰهَ مِنْ قَبْلُ لَا

پس خواسته شده و ندار بیدادوا فتنه را هر آینه آورده بود آنرا و درنگ نکردند آن مگر اندکی و بتحقیق بودند که عهد کردند با خدا از پیش که

يُوَلُّونَ الْاَدْبَارَ وَكَانَ عَهْدُ اللّٰهِ مَسْئُولاً ۱۶ قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمُ الْفِرَارُ اِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ اَوِ

نگردانند پشتها را و باشد عهد خدا پرسیده شده بگو هرگز سود ندهد شما را گریز اگر گریزید از مردن یا

الْقَتْلِ وَ اِذاً لَا تُمَتَّعُونَ اِلَّا قَلِيلاً ۱۷

کشته شدن وآنگاه کامداده شوید مگر اندکی

چونکه گفتند تندرویان از غرض
اینکه گفت او فتح شام وهم یمن
فرقه گفتند زایشان در کلام
روکنید از این مقام پرخطر
بر بهانه که نیست ما خلل
خانهاشان محکم است وبی‌خلل
فتنه برخیزد برایشان بر رسند
هم بر آن نارند خرابک درنگ
درآخر کردند برقصد گریز
می‌برسند از عهود حق یقین

بودی اندر قلبهاشان چون مرض
کشورملك و قیصر و کسری بمن
اهل یثرب نآورید اینجا مقام
بر مدینه بگذرید از شور و شر
دارد اندر شهر ودین باشد خلل
بر گریز از جنك آرند این دغل
دعوت ایشانرا بشرك اعنی کنند
بستشان حزناد ازایشان بجنك
پس از آن گشتند ادم از تمر
تاجسان برسر رسانند اهل دین
نیست برخورداری آن هنگامتان

که خدا وهم رسولش می بداد
خواست تا اصحاب خود را او فریب
جای ماندن نیست اینجا برخوار
ور پیمبر اذن هم قومی دگر
میرویم آنرا بمانیم استوار
ور شود داخل برایشان ناگهان
پس کنند ایشان اجابت آن سؤال
قوم دیگر هم بدند از اهل دین
عهد کردند اینکه اندر کارزار
گو شمارا سود ندهد این گریز
از حیوة الا قلیلی از زمان

وعد بر ما جز فریب اندر مراد
ندهد از این وعده باشد شك
سوی منزلهای خود گردید باز
خواستند از بهر رجعت ره مقر
رود برگردیم بهر کار زار
لشکر کفار از اطرافشان
زود می‌آیند بر شرك وضلال
با خدا بستند عهد از پیش از این
برنگردانند پشت اندر فرار
چاره نیست یا از قتل

قُلْ مَنْ ذَا الَّذِي يَعْصِمُكُمْ مِنَ اللّٰهِ اِنْ اَرَادَ بِكُمْ سُوءً اَوْ اَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً وَلَا يَجِدُونَ

بگو کیست که نگاهدارد شما را از خدا اگر خواسته باشد بشما بدی یا خواسته باشد بشما رحمی و نیابند

لَهُمْ مِنْ دُونِ اللّٰهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ١٨ قَدْ يَعْلَمُ اللّٰهُ الْمُعَوِّقِينَ مِنْكُمْ وَالْقَائِلِينَ لِاِخْوَانِهِمْ

برای خود ار غیر خدا صاحبی و دوستی و یاوری تحقیق میداند خدا بازدارندگان را از شما و گویندگان مر برادران ایشان را

هَلُمَّ اِلَيْنَا وَلَا يَأْتُونَ الْبَأْسَ اِلَّا قَلِيلًا ١٩ اَشِحَّةً عَلَيْكُمْ فَاِذَا جَاۤءَ الْخَوْفُ رَاَيْتَهُمْ يَنْظُرُونَ

که بیائید بسوی ما و نمی آیند کارزار را مگر اندکی بخیلان بر شما پس چون آید بیم می بینی ایشان را که مینگرند

اِلَيْكَ تَدُورُ اَعْيُنُهُمْ كَالَّذِي يُغْشٰى عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَاِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَقُوكُمْ بِاَلْسِنَةٍ

سوی تو میگردد چشمهاشان چون کسیکه بیهوشی طاری شده باشد بر او از سکرات موت پس چون رود بیم سخن سخت گفتند شما را بزبانهای

حِدَادٍ اَشِحَّةً عَلَى الْخَيْرِ اُولٰۤئِكَ لَمْ يُؤْمِنُوا فَاَحْبَطَ اللّٰهُ اَعْمَالَهُمْ وَكَانَ ذٰلِكَ عَلَى اللّٰهِ يَسِيرًا ٢٠

تیز بخیلان بر خیر آنها ایمان نیاوردند پس ناچیز گردانید خدا کردار ایشان را و باشد آن بر خدا آسان

گویا ایشان نیست تا دارد نگاه
می یابند این خلایق بهر خویش
وانکه میگویند بر اخوانشان
می نیایند آن دورویان در نبرد
در بخیلانند ایشان بر شما
سوی تو منگرند از تدبیر
می بر خانندشان از بی مهر
که شما از ور ما غالب شدید

مر شما را راه حق اندر پناه
دوست یا یاری سوای حق کیش
که سوی ما نائید ای شان
جز قلیلی مردی سهل و سرد
در ظفر با در غنیمت یا نوا
چشمهاشان گردد اندر دور سر
با زبانهای حداد ای که تیر
ورنه پس معبوت و مستأصل اندید
سهل و آسانست و بیرون پس بهر حق

خواهند از بند بر شما او با که بیت
می دهند مر ممنوع را خدای
بر خوشی و عیش یا بد اشتغال
کم بجنگ آید یعنی یا اندکند
پس چو آید خوف دشمن یا قتال
چو کسی کاید بر او اندر کشش
اندران حالی که در نزدیکی اجل
این جماعت نپسندید ایمان مقام
که نشوید نقش اعمال از ورق

سوی رحمت رسد ناچار لیک
از اعانت بر رسول مهتدای
وارهند از محنت جنگ و قتال
جنگ اندک از نفاق بر گرند
بی ایشان را رحمی و احتلال
پس چو رفت آن خوف و اندوه و طیش
بر شما باشند واندر قال و قیل
کرده حق اعمالشان باطل تمام

يَحْسَبُونَ الْاَحْزَابَ لَمْ يَذْهَبُوا وَاِنْ يَأْتِ الْاَحْزَابُ يَوَدُّوا لَوْ اَنَّهُمْ بَادُونَ فِي الْاَعْرَابِ

می پندارند آن طایفهای دشمن را که نرفته اند و اگر آیند طایفهای دشمن دوست میدارند که کاش ایشان بادیه نشینان بودند در عربان

يَسْئَلُونَ عَنْ اَنْبَاۤئِكُمْ وَلَوْ كَانُوا فِيكُمْ مَا قَاتَلُوا اِلَّا قَلِيلًا ٢١ لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ

صحرا نشین که میپرسیدند ازخبرهای شما و اگر بودند در شما کارزار نمیکردند مگر اندکی بتحقیق بوده مر شما را در رسول

اللّٰهِ اُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللّٰهَ وَالْيَوْمَ الْاٰخِرَ وَذَكَرَ اللّٰهَ كَثِيرًا ٢٢ وَلَمَّا رَاَي

خدا اقتدائی خوب مر کسی را که بوده که میخواست خدا و روز بازپسین را و یاد کرد خدا را بسیار و چون دیدند

الْمُؤْمِنُونَ الْاَحْزَابَ قَالُوا هٰذَا مَا وَعَدَنَا اللّٰهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللّٰهُ وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ

مؤمنان آن طایفهای دشمن را گفتند اینست آنچه وعده داده ما را خدا و رسولش و راست گفت خدا و رسولش و نیفزود ایشان را

اِلَّا اِيمَانًا وَتَسْلِيمًا ٢٣ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللّٰهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضٰى

جز ایمان و انقیاد از مؤمنان مردانی اند که راست گردانیدند آنچه پیمان بستند با خدا بر آن پس از ایشان کسی است که بسر

نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا ٢٤ لِيَجْزِيَ اللّٰهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ وَيُعَذِّبَ

آورد مدتش و از ایشان کسی است که انتظار میکشد و نه بدل کردند تغیر دادنی تا پاداش دهد خدا راستان را براستی ایشان و عقوبت کند

الْمُنَافِقِينَ اِنْ شَاۤءَ اَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ اِنَّ اللّٰهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا ٢٥

منافقان را اگر خواهد یا توبه پذیرد از ایشان بدرستیکه خدا باشد آمرزنده مهربان

برگمانشان بددلان مرده عیش
اینکه لشکرهای غطفان وقریش
باز ناگردیده‌اند ازآن مهم
نیستشان باورکه گشته منهزم

کشته پنهان درسراها همچوزن
نیستشان یارای بیرون آمدن
هرچه گوئی منهزم گشتند قوم
نشنوند این‌حرف را گوئی بوم

حزبها آید ور بار دگر
دوست دارند اینگروه بدسیر
اینکه باشد جایشان در بادیه
زین بلد گویند بهر بادیه

ازجنابت منکنند ایشان طلب
مسکن صحرا نشینان ازعرب
می‌پرسند از خبرهای شما
خائفان تا بوده چون در ابتلا

منتظر بودند تا اول شوید
وزعدو مغلوب ومستاصل شوید
زان بپرسند اخبار شما
شاد تا گردند زآزار شما

ورنه‌خندق با شما بودند یار
می‌نکردندی جز اندك كارزار
هستتان ای بددلان باقبول
خصلتی بس نیك درذات رسول

وان ثبات وصبر باشد در نبرد
هرکه کرد اورا تاسی اوست مرد
شکند گرفرق ودندانش سبك
زجزع ناید نتابد رو زجنك

یا تاسی بروی اندر هر صفت
هست نیکو میفزاید معرفت
هرکسی کاورا امیداست ازیقین
برخدا و هم بروز واپسین

وانکه ذکرحق کند بسیار او
شد زاسوه نیك برخوردار او
مؤمنان دیدند چون احزاب‌را
وعدهٔ حق است گفتندی بما

راست باشد وعدهٔ حق هم‌رسول
زین خبر دادند برما درحصول
یابنصرت وعدهٔ حق‌است راست
که بما داد آن ظفر ازبهرماست

بهرایشان می‌نشد چیزی زیاد
زان‌طوایف جزکه ایمان وانقیاد
مردها هستند اندر مؤمنین
باخدا کردند صدق ازصدق‌دین

آنچه را پیمان برآن بگرفت‌حق
برثبات آن برقتال اندر ورق
بر نزول این آیه را بوداین‌سبب
که رجالی چند ثابت در طلب

عهدکردند آنکه اندر رزم جند
یکجهة کوشند تا کشته شوند
همچو حمزه با چومصعب یاانس
گفت زان‌حق درحق آن‌چندکس

پس بود زایشان کسی کاندر غزا
کرد او بربدر وعهد خود وفا
هم بود زایشان کسی که انتظار
میکشد با اعتقاد استوار

عهد خودرا می‌ندادند آنکسان
هیچ تغییری وتبدیلی عیان
مرخدا بدهد جزا بر صادقین
برنشان صدقشان اندر یقین

هم منافق را نماید او عذاب
گرکه خواهد برجزای ناصواب
بازگردد یا برایشان در امان
که بود آمرزگار و مهربان

وَرَدَّ اللّٰهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا وَكَفَى اللّٰهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ وَكَانَ اللّٰهُ قَوِيًّا

وبرگردانید خدا آنانراکه کافرشدند باخشم‌خوردنشان که نیافتند خیری وکفایت کرد خدا مؤمنانرا کارزار وباشد خدا توانای

عَزِيزًا ٢٦ وَأَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صَيَاصِيهِمْ وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ

غالب وفرودآورد آنانراکه پشتی کردندایشانرا از اهل کتاب ازحصارهاشان وانداخت دردلهای ایشان هراس

فَرِيقًا ٢٧ تَقْتُلُونَ وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا وَأَوْرَثَكُمْ أَرْضَهُمْ وَدِيَارَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ وَأَرْضًا لَمْ تَطَؤُهَا

پاره‌را می‌کشید واسیرمیمودید پاره‌را وبارث‌دادشمارا زمینشان وسراهاشان ومالهاشان‌را وزمینی‌راکه‌نه‌وردیده‌بودید

وَكَانَ اللّٰهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا ٢٨

آنرا وباشد خدا بر همه چیز توانا

حاصل آنکه مشرکین رای قتال
بازگرداند ازمدینه ذوالجلال
ردّ نمودی آنطوایف را تمام
سوی منزلهایشان رب‌الانام

خشمناك از آنکه برگشتند پست
وز غنایم نامد ایشانرا بدست
لم ینالو خیر رو برتافتند
نی‌که نصرت یا غنیمت یافتند

حق کفایت کرد ازجنك وستیز
مؤمنین را کوقویست و عزیز
شد کفی‌الله مؤمنین‌القتال
ازعلی[ع] و عمر اشارت در مقال

عمروچون شد کشته بردست علی
شد سبب برخوف خصم آن پردلی
دل نماند آنمشرکانرا بر نبرد
پشت نامردان شکست ازضرب مرد

قتل عمرو داد فصل آن مهم
گشت بوسفیان زاحمد[ص] منهزم



در بیان حال یهود بنی قریظه

ازقریظه گوش کن چون گشت باز
برمدینه احمد کامل نیاز

جبرئیل آمد رساند ازحق سلام
که برو کار قریظه کن تمام
شد سوار ازشهر بیرون رفت وگفت
هرکه خواهش باعبادتهاست جفت

زامرحق باید گذارد وقت عصر
او نماز اندرقریظه هم بعصر
شرحش ازتاریخ برخوان تاکه چیست
درج آن لازم دراین مختصر نیست

مردهاشان کشته شد زنها اسیر
دفع خون فاسد ازتن کن نگیر
حقتعالی آورد مانا فرود
پشت احزاب آنکه گشتند ازیهود

عهد پیغمبر شکستند از حسد
آمدند اعدای او را بر مدد
ازقلاع و حصنشان آورد زیر
رعبشان افکند درقلب و ضمیر

فرقهٔ شد کشته یعنی از رجال
فرقهٔ هم شد اسیر ازسوء حال
ارض واموال ودیار آن گروه
حق شمارا داد میراث ازوجوه

هم زمینی را که ننهادید گام | مالك آن تا نبودید از مقام || غافلان یا فارس باشد یا که روم | یا زمینی کان شد فتح از هجوم

یعنی آن ارضی که اندر فتح باب | خود بگیرند با خیل و رکاب || حق توانا باشد او بر کل شیئی | باشد این تسخیر سهل از حکم وی

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ إِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَ

ای پیغمبر بگو مر زنانت را اگر هستید که خواهید زندگانی دنیا و زینت آرایش آن را پس بیائید تا سرمایه دهم شمارا و

أُسَرِّحْكُنَّ جَمِيلا ٢٩ وَإِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ وَالدَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللّٰهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ

رها کنم شمارا رها کردنی خوب و اگر هستید که میخواهید خدا ورسولش را و سرای آخرت را پس بدرستیکه خدا آماده کرده برای نیکوکاران

مِنْكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا ٣

از شما مزدی بزرگ را

ای پیمبر گو تو بر زنهای خوش | گر حیوة دنیوی خواهید بش || از جهان خواهید زینتها وزیب | بیشتر از آنچه بدهشان نصیب

پس بیائید آنکه تا سازم رها | مر شما را هم دهم بهره و نوا || در رهائی بهرهٔ نیکو دهم | بیشتر از مهر او بر او دهم

ور خدا خواهید هم بی معذرت | هم رسولش وان سرای آخرت || پس خدا آماده بهر محسنات | کرده اجری بس بزرگ اندر حیوة

اجرشان افزون دهد پروردگار | شق ثانی گر نمایند اختیار || باعث این آیه بود این در نزول | از زنان خویش دلخور شد رسول

خورد سوگند اینکه ماهی با زنان | خلطه نارد گوشه گیرد از عیان || زانکه از وی مینمودی بی ادب | بیشتر از نفقه و کسوت طلب

هر یکی از بهر حب اتفاع | روز و شب بودند با وی در نزاع || حفصه روزی کرد با وی شور و شر | خواست پیغمبر حکومت از عمر

برآشفتن فاروق رضی الله تعالی عنه از حفصه

حفصه را فرمود فاروق ای غبی | گو ببینم تا چه گوئی با نبی || حفصه گفتا با پیمبر[4] که سخن | می مگو جز راست ای فخر زمن

رفت فاروق از کلامش در غضب | خواست تا مشتش زند بر فرق و لب || گفت پیغمبر از او بردار دست | که زنان را گفت این باشد که هست

گفت فاروق ای عدو الله رسول | می نگوید جز که صدق و با اصول || حاصل آنکه بودشان دایم نزاع | با پیمبر از پی مال و متاع

يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذٰلِكَ عَلَى

ای زنان پیغمبر آنکه آرد از شما کار بدی که آشکار باشد افزوده میشود برای او عذاب دو چندان و باشد آن بر

اللّٰهِ يَسِيرًا ٣١ وَمَنْ يَقْنُتْ مِنْكُنَّ لِلّٰهِ وَرَسُولِهِ وَتَعْمَلْ صَالِحًا نُؤْتِهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَأَعْتَدْنَا

خدا آسان و آنکه طاعت ورزد از شما مر خدا و رسولش را و کند کار شایسته را میدهیم او را مزدش دو بار و آماده کردیم

لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا ٣٢ يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ

برایش روزی نیکو ای زنان پیغمبر نیستید چون احدی از زنان اگر پرهیزکاری میکنید پس نرمی مکنید به گفتار پس طمع کند

الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا ٣٣ وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ

آنکه در دلش مرض است و گوئید گفتنی پسندیده و قرار گیرید در خانهاتان و ظاهر مسازید زینت مر دان یکباره ظاهر ساختن جاهلیه

الْأُولَى وَأَقِمْنَ الصَّلٰوةَ وَآتِينَ الزَّكٰوةَ وَأَطِعْنَ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللّٰهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ

پیشین و برپای دارید نماز را و بدهید زکوة را و فرمانبرید خدا ورسولش را جز این نیست که میخواهد خدا که ببرد از شما

الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً ٣٤

پلیدی را اهل بیت و پاك گرداند شمارا پاك گردانیدنی

چونکه این آیت رسید از کردگار	شق نمی شد زنان را اختیار
سر زند از وی بظاهر ناصواب	پس دو چندانست ایشان را عذاب
از شما وانکس که طاعت ورزد او	از حق و پیغمبرش بی گفتگو
هم کنیم آماده اورا از سرشت	روزی نیکو دو چندان در بهشت
همچو یکزن از زنان روزگار	گر شما باشید مر پرهیزکار
پس نباید تا طمع کس در شما	کش بود بیماری اندر دل بجا
از شما دید درشتی در کلام	تا ز نرمی بر غلط ننهد گام
نه کنید اظهار زینتها چنان	که در اول جاهلیت آن زنان
غالب این بر اجماع امت است	بعد عیسی ع تا زمان بعثت است
هم بپا دارید در وقتش صلوة	هم دهید از مالهای خود زکوة
غیر از این بود که میخواهد خدا	تا کند زایل پلیدی از شما
شیعه گوید اهل بیتند از همه	آن دو سبطین ع و علی ع و فاطمه ع
در فریقین اندر این مطلب سخن	هست بیش از آنکه سازم شرح من
خواست ازواج نبی را حق بری	در شریعت از عیوب ظاهری
هست در عرف اهلبیت آل و سلیل	نیست این محتاج برهان یا دلیل
لیك جمعش را بجای پادشاه	هیچ ننشانده کس بر تختگاه
این تنازع از میان فریقین	دور کی گشته پیدا شد یقین
آنکسان باشند از روز ازل	پاك از رجس و هوا دور از خلل
وان زنان پادشه را در حرم	هم توان گفت اهل بیت محترم

ای زنان مصطفی هر که از شما	آید او بر فعل زشت و ناروا
بر خدا میباشد این تضعیف سهل	نیست مانع کاین نبی را بوده اهل
هم کند کردار نیکو پس دهم	اجر اورا ما دو چندان در نعیم
هیچ ای زنهای پیغمبر شما	می نباشید از نسای انبیا
پس شما نارید نرمی در سخن	آنچنانکه نرمی آمد رسم زن
باشدش یعنی بدل قصد فجور	قول نیکو هم بگوئید آن بزور
هم شما گیرید آرام و قرار	در سرای خویشتن لیل و نهار
جاهلیت کاوست اولی اندر آن	هست حرف آن بوده تا کی از زمان
هم تبرج کرده اند اندر سند	که بمعنی خرامیدن بود
هم اطاعت از خدا و از رسول	آورید اندر فروع و در اصول
پاکتان ای اهلبیت احمدی ع	سازد از هر عیب و عصیان و بدی
نیستش بود از ازواج رسول	ز علی ع خاص است و سبطین بتول ع
لیك شاید داد تعمیم این کلام	تا مگر شامل شود بر خاص و عام
لیك ظاهر کرده بود اندر ازل	اهلبیت خاص او را از دغل
دختر شاه از ندارد شه پسر	بس شده کاوشد بجایش تاجور
واضحست این نکته اندر زعم من	می ندارد هیچ منکر بی سخن
اهلبیت خاص او بود آنهمه	حیدر است و آن دو سبط و فاطمه
آن سرا اندر پناه عصمت است	دور از ریب و خطا و عثرت است
حد نگهدار از تولی کامل مقام	حافظ حد راست رحمت والسلام

وَاذْكُرْنَ مَا يُتْلٰى فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللّٰهِ وَالْحِكْمَةِ اِنَّ اللّٰهَ كَانَ لَطِيفاً خَبِيراً ٣٥ اِنَّ

و یاد کنید آنچه خوانده میشود در خانهای شما از آیتهای خدا و حکمت بدرستیکه خدا باشد صاحب لطف آگاه بدرستیکه

الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ

مردان گردن نهندگان و زنان گردن نهنده مردان مؤمن و زنان مؤمنه و مردان پرستار و زنان پرستار و مردان راستگو و زنان راستگو و مردان شکیبا

وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ

و زنان شکیبا و مردان با خشوع و زنان با خشوع و مردان صدقه دهنده و زنان صدقه دهنده و مردان روزه دار و زنان روزه دار و مردان نگهدارنده

فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَ الذَّاكِرِينَ اللّٰهَ كَثِيراً وَالذَّاكِرَاتِ اَعَدَّ اللّٰهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَ اَجْراً عَظِيماً ٣٦

فرجهای خود و زنان نگهدارنده و مردان یاد کنندگان خدا را بسیار و زنان یاد کننده شمرده خدا مر ایشانرا آمرزش و مزدی بزرگ

یاد آرید ای زنان مصطفی	آنچه را که خوانده گردد بر شما
حقتعالی چون لطیف است و خبیر	بر شما پیدا و پنهان ناگریز
راستگویان از رجال و از نسا	صابران از مرد و زن در هر کجا
وان رجال صدقه ده بر مستحق	هم زن صدقه دهنده زامر حق
آنکه دارد فرج خود یعنی نگاه	مرد یا زن زانچه زشت است و گناه
حق مهیا کرد بهر اینگروه

در سراهاتان ز آیتهای حق	هم ز حکمتها که شاید در سبق
مسلمین و مؤمنین و اهل ثبات	مسلمات و مؤمنات و قانتات
ترسناکان فروتن از رجال	هم زنان با تواضع در خصال
مرد صائم هم زنان صائمه	حافظین فرجها زایشان همه
وانکه یاد حق کند از نطق و دل	مرد یا زن بیشمار و متصل
بس بزرگ آمرزش و اجر از وجوه

وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ اِذَا قَضَي اللّٰهُ وَ رَسُولُهُ اَمْرًا اَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ اَمْرِهِمْ

و نمی‌باشد مر مرد با ایمان را و نه زن با ایمان را چون حکم کند خدا و رسول او امری را که بوده باشد مر ایشان را اختیاری از امر ایشان

وَ مَنْ يَعْصِ اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا ٣٧ وَ اِذْ تَقُولُ لِلَّذِي اَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ اَنْعَمْتَ

و کسی که نافرمانی کند خدا و پیغمبر او را پس به تحقیق که گمراه شد گمراه شدنی هویدا و چون می‌گفتی مر آن را که احسان کرد خدا بر او و احسان کردی

عَلَيْهِ اَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَ اتَّقِ اللّٰهَ وَ تُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللّٰهُ مُبْدِيهِ وَ تَخْشَي النَّاسَ وَ اللّٰهُ

بر او نگاهدار با خود جفت خود را و بپرهیز از خدا و پنهان دار در نفس خود آنچه را خدا ظاهر کننده است و می‌ترسیدی از مردم و خدا

اَحَقُّ اَنْ تَخْشَيهُ فَلَمَّا قَضَي زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْلَا يَكُونَ عَلَي الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ

سزاوارتر است آنکه بیم داری از او پس چون واگذارد زید از او حاجت را تزویج کردیم تو را او را تا نبوده باشد بر مؤمنان باکی

فِي اَزْوَاجِ اَدْعِيَائِهِمْ اِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَ كَانَ اَمْرُ اللّٰهِ مَفْعُولًا ٣٨

در جفتهای پسرخواندهای ایشان چون گذارند از ایشان حاجت را و می‌باشد فرمان خدا کرده شده

در بیان قصهٔ زینب و زید

هست مروی چونکه زینب را رسول
بر گماشت که به پیغمبر مر او را
آمد آیت نیست بر مؤمن سزا
چونکه شد حکم خداوند و رسول
وانکه عاصی بر خدا و بر رسول
من بحکمت راضیم گفت آنچه هست
ابن ابراهیم در تفسیر خود
گفت تحسین خالقی را کاورند
گفت شاید کرده میل آن مقتدا
زید آمد نزد آن بحر عطا
گفت ای نبی الله گر آن پاکیزه خو
گفت پیغمبر که دار او را نگاه
حق کند اخبار پیغمبر از این
زوجه ات را دار بهر خود نگاه
از نکاح زینب از ندهد طلاق
که پیغمبر از پسر نگرفت زن
چون بود اسنتی که زینب جفت تست
این عتابی بر پیمبر بد ز حق
پس خوآنهنگام که بگذارد زید
که زن و فرزند خوانده بر امام

خواست بهر زید گشت او زین ملول
بهر خود خواهد رضا شد زان ندا
همچو عبدالله جحش از نارضا
بر دکاری وایست ثابت در اصول
گشت خود کرده است گمراهی قبول
عقد وی پس مصطفی با زید بست
کرده دیگر ایشان را اخبار و سند
اینچنین حسنی که مثلش کس ندید
گر که خواهی سلامت ایدم رها
جفت خود را گفت من سازم رها
من ندیدم جز نکوئی یك تسو
ور خدا ترس از طلاقش بی‌گناه
که بیا دارای رسول پاکدین
می بپرهیز از خدا زین نابجواه
زید او را یا اراده آن سیاق
گفت او را ده طلاقش بهر من
از تو پنهان گر کنی باید درست
کام زینب را چه پوشی از فرق
حاجت خود را ز زینب رفت قید
نیست چون در حاملات آن حرام
یابد امری که خدا خواهد وقوع

بد چو عمه زادهٔ پیغمبر او
یافت چون کاو را ز بهر زید خواست
هم زنی کو مؤمنه چون زینب است
اینکه باشد بهر آنها اختیار
هست در گمراهئی بس آشکار
هم رساندش صداق از مال خویش
که بحجرهٔ زید روزی مصطفی
چونکه آمد دید زینب گفت بار
گفت شاید گر توام ندهی طلاق
گفت باعث چیست ما با خدمتی
از شرافت لیك با روی نکو
کرد او اصرار در باب طلاق
چونکه گفتی بر کسی کانعام کرد
یاد کن کردی چو در نفست نهان
بود ترس از مردمت در سرزنش
حق احق است آنکه تا ترسی از او
طعن مردم خائفت ز اظهار کرد
آنچه من خواهم که سازم برملا
با تو تزویجش نمودم از فرح
چونکه بگذارند زایشان در سیاق
درمقامات از اصول و از فروع

هم حیله کرد اما زان شوهر او
در غضب شد گفت این باید راست
تا نچه سر دامری کرزب است
از امور خویش هست از حق گدار
چون شنید این زینب آمد باعذار
داد مردم را طعام افزون و بیش
رفت دید او زینب نیکو لقا
آنچه بشنید از رسول پاکباز
او نخواهد میکردم جفت طاق
گشته فوت ازوی بود یا تهمتی
بس ترفع مینماید بر من او
در طلاق از جفت با گردید طاق
نعمت خود بروی آن خلاق فرد
آنچه حق ظاهر کننده بود آن
ور لب هر کج خیالی بدمنش
کو بداند رازها را مو بمو
زانچه حقت داد و برخوردار کرد
تو کنی از خلق ز اظهارش حیا
تا دگر بر مؤمنین نبود حرج
حاجت خویش از نکاح و از طلاق

مَا كَانَ عَلَي النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللّٰهُ لَهُ سُنَّةَ اللّٰهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ

نمی‌باشد بر پیغمبر هیچ باکی در آنچه مقرر داشته خدا برایش دستور خدا در آنانکه گذشتند پیش از این

وَكَانَ أَمْرُ اللهِ قَدَرًا مَقْدُورًا ٣٩ اَلَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا

ومیباشد امر خدا فرمایشی فرموده شده آنانکه میرسانند رسالتهای خدارا و میترسند ازو و نمیترسند از کسی

اِلَّا اللهَ وَكَفٰى بِاللهِ حَسِيبًا ٤٠ مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلٰكِنْ رَسُولَ اللهِ وَخَاتَمَ

مگر خدا و بس است خدا حساب کننده نیست محمد پدر یکی از مردان شما ولکن پیغمبر خدا و ختم

النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا ٤١

پیغمبران است و میباشد خدا بهمه چیزی دانا

برنبی نبود گناهی اندران · که زحق شد فرض بر بندگان · گشته قسمت یعنی از حق بر عباد · هست کم رزق مقدر یا زیاد

این نه مخصوص نبی در قسمت است · بلکه آن از حقتعالی سنت است · همچو سنتها که در پیغمبران · هشته آنانکه گذشتند از جهان

آن رسل یعنی که پیش بوده اند · حق برآنها هشت سنتهای خویش · امر حق باشد باندازه و عیار · نامد و هشته شده در روزگار

آنکسان بودند یعنی انبیا · می رسانیدند رسالات خدا · بودشان ترس از خدا در هر نفس · برد نتوانم رسالت زو بکس

کافی است از حق خلاق محتسب · و کفی بالله مولانا حسب · مر پدر نبود محمد بی زشان · خود زمردان شما از هیچشان

تا نبود بروی حرام اندر سند · مر زنی چون بهر زوج ولد · آمد این بر رد حرف بد منش · کاندرین زید او را سرزنش

لیک میباشد رسول داد گر · هر رسولی هست بر امت پدر · بهرکه مشفق بنگاه زان جهتی کاو · ناصح و مشفق بود بی مکر او

هم بود خاتم نبی را بتمام · که نبوت ختم بر وی احتشام · تا نبوت منتهی گرده شد بوی · که نبی مرورا نباید زپی

حق بود دانا بهر چیزیکه هست · جای سررا داند او از جای دست · از نبوت کیست داند لایق او · هست بر امری که خواهد فایق او

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللهَ ذِكْرًا كَثِيرًا وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا ٤٢ هُوَ الَّذِي يُصَلِّي

ای گروه آنانکه گرویدند یاد کنید خدارا یاد کردنی بسیار و تسبیح کنید اورا بامداد و شبانگاه واوست آنکه صلوة میفرستد

عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا ٤٣ تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ

برشما و فرشتگان او تا بیرون کند شمارا از تاریکیها بسوی نور و میباشد بگروندگان مهربان تحیتشان روزیکه ملاقات میکنندش

سَلَامٌ وَأَعَدَّ لَهُمْ أَجْرًا كَرِيمًا ٤٤ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا ٤٥ وَدَاعِيًا

سلام است و آماده کرد برای ایشان پاداشی خوب ای پیغمبر بدرستیکه ما فرستادیم ترا گواه و بشارت دهنده و بیم کننده و خواننده

إِلَى اللهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا ٤٦ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُمْ مِنَ اللهِ فَضْلًا كَبِيرًا ٤٧ وَلَا تُطِعِ

بسوی خدا باذنش و چراغی نور بخش و مژده ده مؤمنانرا بانکه مر ایشانراست از خدا افزونی بزرگ و اطاعت مکن

الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ وَدَعْ أَذَاهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللهِ وَكَفٰى بِاللهِ وَكِيلًا ٤٨

کافران و منافقانرا و واگذار آزارشانرا و توکل کن بر خدا و بس باشد خدا آنکه کار او واگذاشته میشود

در بیان ذکر

اذکروا الله ایگروه مؤمنان · ذکر بسیار از ره قلب ولسان · همچنین تسبیح داش صبح وشام · میکنید آسان که شد فرض انام

ذکر بسیار از طریق انقیاد · ذکر قلبی در یقین باشد مراد · زانکه ممکن نیست ذکر متصل · حقتعالی را بجز از عمق دل

یا بود حب خدا ذکر کثیر · کی رود مریاد محبوب از ضمیر · هرچه راداری بجان ودل تو دوست · برزبان ودل مدامت نام اوست

غافل ار شد دل زیادش نیم دم · حب محبوب انقدردان هست کم · چون شود یکجا فراموش از خطر · یاد عبرت بحل ذکر آمد اثر

اوست آنکس که فرستد مر درود · هم ملایک بر شما گاه ورود · ازخداوندان درودش رحمت است · وز ملایک مژده ها در طاعت است

تا برون آرد شما را از ظلم · سوی نور قدس و فردوس نعم · یا ز ظلمات طبیعت در فتوح · سوی نور و روشنی قلب و روح

یا زتاریکی تن بر نور جان کاو بود براهل ایمان مهربان
حاصل آنکه ذکر حق باشد سبب بر خروج از فرق بر حرم ادب
دارد این رحمت بمؤمن اختصاص کش دهد ازفرق ره برحرم خاص
یوم یلقونه تحیتهم سلام که بر ایشانرا بود جنت مقام
بهرشان ما آن تحیت درنعم کرده است آماده او مزدی کریم
ای پیمبر ما تورا بر بندگان خود فرستادیم از فضلی عیان
شاهدی برحال امت ناگزیر هم مبشر برخلایق هم نذیر
سوی حق خواننده بافرمان او هم چراغ روشنی کارند رو
چون بتاریکی شود پیدا سراج بگرود هرکس بسویش لاعلاج
مژده ده بر مؤمنین کز بهرشان فضل حق باشد بزرگ اندرشان
هم مدر فرمان کفار از جهت هم منافق سیرتان بد نیت
دست هم بردار زایذاشان تمام می مداش اندر مقام انتقام
کن توکل بر خداوند جلیل بس بود او و کفی بالله وکیل

يا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اِذا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِناتِ ثُمَّ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ اَنْ تَمَسُّوهُنَّ فَما لَكُمْ عَلَيْهِنَّ

ای آنکسانیکه ایمان آوردید چون نکاح کنید زنان با ایمان را پس طلاق دهید آنانرا پیش از آنکه مس کنید ایشانرا پس نیست مر شما را بر آنها

مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُّونَها فَمَتِّعُوهُنَّ وَ سَرِّحُوهُنَّ سَراحاً جَمِيلاً ٤٩ يا اَيُّهَا النَّبِيُّ اِنّا اَحْلَلْنا لَكَ اَزْواجَكَ

هیچ عده که بشمار در آرید آنرا پس متاعی دهید آنهارا و رها کنید ایشانرا رها کردنی نیکو ای پیغمبر بدرستیکه ما حلال گردانیدیم برای تو جفتهایت را

اللّاتِي آتَيْتَ اُجُورَهُنَّ وَ ما مَلَكَتْ يَمِينُكَ مِمّا اَفاءَ اللّهُ عَلَيْكَ وَ بَناتِ عَمِّكَ وَ بَناتِ عَمّاتِكَ

که دادی آنهارا مهرهاشان و آنچه را مالک شد دستت از آنچه غنیمت گردانید خدا بر تو و دختران عمت را و دختران عمهایت را

وَ بَناتِ خالِكَ وَ بَناتِ خالاتِكَ اللّاتِي هاجَرْنَ مَعَكَ وَامْرَاَةً مُؤْمِنَةً اِنْ وَهَبَتْ نَفْسَها لِلنَّبِيِّ اِنْ

ودختران خالت را ودختران خالهایت را آنانکه هجرت گزیدند با تو وزنان با ایمان را اگر بخشد نفسش را مر نبی اگر

اَرادَ النَّبِيُّ اَنْ يَسْتَنْكِحَها خالِصَةً لَكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ ٥٠ قَدْ عَلِمْنا ما فَرَضْنا عَلَيْهِمْ فِي اَزْواجِهِمْ

خواهد پیغمبر که نکاح کند آنرا خاص است مر ترا از غیر مؤمنان بتحقیق دانسته‌ایم آنچه را فرض گردانیدیم بر ایشان در جفتهاشان

وَ ما مَلَكَتْ اَيْمانُهُمْ لِكَيْلا يَكُونَ عَلَيْكَ حَرَجٌ وَ كانَ اللّهُ غَفُوراً رَحِيماً ٥١

و آنچه مالک شد دستهاشان تا نبوده باشد بر تو تنگی و باشد خدا آمرزنده مهربان

ایگروه مؤمنان چون از صلاح مردمان را آورید اندر نکاح
پس شما ندهید ایشانرا طلاق پیش از آنکه مس کنید اندر سیاق
پس بر ایشان بر شمار اعده نیست تا که شمارندگان بر چند وجست
می تواند شد شوهر در زمان موعدی بود بر او هیچ از عیان
ورکه در عقد نکاح او ذکر مهر می نکرده بایدش هم داد مهر
متعوهن دهیدش متعه پس جزئی اعلی قدر وسع ازمال بس
متعه درعقدی بودکه ذکر مهر می نگشته تا نبود معلوم مهر
ورکه گشته ذکر نصف مهر را داد باید بر زن از روی رضا
سرحوهن رها یعنی کنید چونکه ایشانرا نیکی ره زنید
بی ز ایذا و ملالت از حرم باید ایشانرا برون سازید هم
بر تو کردیم ای پیمبر ما حلال جفتهایت کاجرشان دادی زمال
وانچه را که گشته مالک دستهات وز غنایم بار گردانده خدات
دختران عم بنات عمه ها هم بنات خال وخالات آن ترا
شد حلال آنان که هجرت کرده‌اند در مدینه با تو و اندر پرده‌اند
نازل این آیت هماناً پیش بد شرط هجرت بعد از آن منسوخ شد
ام هانی گفته مخطوبه رسول چون شدم من یافت این آیت نزول
پس بمن گفتا توئی بر من حرام چون نکردی هجرت ازشهر ومقام
نفس خودرا ورزنی زاهل صلاح بر نبی بخشد گر او خواهد نکاح
بی زعقد ومهر میباشد حلال بر تو آن گر که خواهی بی سؤال
گر که خالص باشد آن بخشیدنش بر تو یا خاص است وخالص دیدنش
اینست مخصوص توغیر از مؤمنین خارج ایشانند از امری چنین
شرح این احکام بروجه وجیه جو تفصیل از شرایع وز فقیه
قصد ما تفسیر اصل آیت است شرح آن درفقه ثبت از حجت است
فقه باشد غیر تفسیر کلام اهل فقه آنرا شناسند از تمام
جمله ما دانسته‌ایم اندر شان فرض کردیم آنچه درازواجشان
دستهاشان وانچه را مالک شدست شرح آن درفقه یکجا آمده است
تاحرج نبود تورا اندر نکاح آنچه گیری بر تو میباشد مباح
چار زن درعقد بهر امت است بر تو درازواج ازحق وسعت است
حق بود آمرزگار و مهربان زانچه عسرت باشد آن بر بندگان

تُرْجِي مَنْ تَشَآءُ مِنْهُنَّ وَ تُؤْوِي اِلَيْكَ مَنْ تَشَآءُ وَ مَنِ ابْتَغَيْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ

باز پس میداری آنرا که خواهی از ایشان و جای میدهی سوی خود آنرا که میخواهی و آنرا که خواستی از آنکه عزل کردی پس نیست گناهی بر تو

ذٰلِكَ اَدْنٰى اَنْ تَقَرَّ اَعْيُنُهُنَّ وَلَا يَحْزَنَّ وَ يَرْضَيْنَ بِمَا آتَيْتَهُنَّ كُلُّهُنَّ وَاللّٰهُ يَعْلَمُ مَا فِي قُلُوبِكُمْ

این نزدیکتر است تا آنکه آرام گیرد چشمهاشان و غمگین نشوند و خوشنود گردند بآنچه دادی ایشانرا همه ایشان و خدا میداند آنچه در دلهای شماست

وَ كَانَ اللّٰهُ عَلِيماً حَلِيماً ٥٢ لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَآءُ مِنْ بَعْدُ وَلَا اَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ اَزْوَاجٍ وَلَوْ

و باشد خدا دانای بردبار حلال نمیشود مر ترا زنان از بعد و نه اینکه بدل کنی ایشانرا بجفتهائی و اگرچه

اَعْجَبَكَ حُسْنُهُنَّ اِلَّا مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ وَ كَانَ اللّٰهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ رَقِيباً ٥٣

خوش آمده باشد ترا حسنشان جز آنچه مالك شد یمین تو و باشد خدا بر همه چیزی نگهبان

تا پس داری کسی ترك ار نسا هر کرا خواهی ز ترجی من تشا
سوی خود و آنرا که خواهی جا دهی همچو معصوم کسی ماوی دهی

یا دهی آنرا که میخواهی طلاق وانکه را خواهی نمایی در وثاق
ممکنی نازش بدلجوئی طلب آنکه را کردی کناره زو عجب

بر تو پس نبود گناهی یا قصور گر بخود نزدیك سازی یا که دور
این بود نزدیکتر در هر مقام چشمهاشان تا شود روشن تمام

نیستشان اندوه و حزنی را ضیند آنچه بدهیشان بدون چون و چند
چونکه دانند حکمت مستویست کس بعزلت وانتفا مخصوص نیست

حق بداند آنچه در قلب شماست چون علیم و بردبار ان ذوالعطاست
بعد از این نبود ترا زن حلال مردمان دیگر اندر اشتغال

هم حلال آن نیست تا سازی بدل بردن دیگر یکیرا در محل
حسنشان چند آردت گر در شگفت غیر از این نه زن دگر نتوان گرفت

جز که مالك گشته دستت در نصب حق بهر چیزیست تا دانی رقیب
فرقه دانند نسخ این آیه را تا چه باشد اصل آن داند خدا

يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ اِلَّا اَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ اِلٰى طَعَامٍ غَيْرَ نَاظِرِينَ اِنٰهُ

ای آنکسانیکه ایمان آوردید داخل مشوید در خانهای نبی مگر آنکه دستوری داده شود مر شمارا بسوی طعام غیر انتظار کشندگان

وَلٰكِنْ اِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَاِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَلَا مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ اِنَّ ذٰلِكُمْ كَانَ يُؤْذِي

رسیدنش را ولکن چون خوانده شوید پس در آئید پس چون خوردید پس پراکنده شوید و نه انس جویندگان بحکایتی بدرستیکه آن باشد که رنجه میسازد

النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ وَاللّٰهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ وَ اِذَا سَاَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعاً فَاسْئَلُوهُنَّ مِنْ وَرَآءِ

نبی را پس شرم میکند از شما و خدا شرم نمیکند از حق و چون خواهید از ایشان متاعی پس بخواهید از ایشان از پشت

حِجَابٍ ذٰلِكُمْ اَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَ قُلُوبِهِنَّ وَ مَا كَانَ لَكُمْ اَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللّٰهِ وَلَا اَنْ تَنْكِحُوا

پرده آن پاکیزه تر است مر دلهای شمارا و دلهای ایشانرا و نباشد مر شمارا که برنجانید رسول خدارا و نه آنکه نکاح کنید

اَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ اَبَداً اِنَّ ذٰلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللّٰهِ عَظِيماً ٥٤ اِنْ تُبْدُوا شَيْئاً اَوْ تُخْفُوهُ فَاِنَّ

جفتهایش را از بعد او هرگز بدرستیکه آن باشد نزد خدا بزرگ اگر آشکار کنید چیزیرا یا پنهان دارید پس بدرستیکه

اللّٰهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيماً ٥٥

خدا باشد بهمه چیز دانا

ایگروه مؤمنان لا تدخلوا در سراهای نبی بی اذن او
جز که بدهد اذن و خواهد بر طعام منتظر نبوید بر اکل آن مقام

لیك چون گشتید خوانده از رسول پس کنید اندر سرای او دخول
ما حضر چون خورده شد بیرون روید از مقام خود پراکنده شوید

هم نبنشینید از بهر سخن بعد از آنکه بر پراکند انجمن
این توقف از پس صرف طعام یا که استیناس ان اندر کلام

موجب رنجاندن پیغمبر است پس کند شرم از شما و دلخور است
حق ندارد شرم لیك از گفت راست کان شمارا سوی ذاتش رهنماست

چونکه خواهید از زنان مصطفی ¦ زامده یا اطعمه چیزی شما ¦ از وراء پرده پس خواهیدشان ¦ این ز پشت پرده خواندن زنشان
هست بر دلهایتان پاکیزه تر ¦ هم بدلهای زنان از هر خطر ¦ می‌نشاید مر شما را ای گروه ¦ که نبی را آورید اندر ستوه
بهخود آزار رسول‌الله کنید ¦ به نکاح ازواج او تا که کنید ¦ گر بمیرد یا که بدهدشان طلاق ¦ می‌بمند بر همگر این اتفاق
همسرانش را گروهی در حریم ¦ آن ذلك كان عندالله عظیم ¦ چیزی از ظاهر کنید اندر زبان ¦ یا بدل باشد شما را در نهان
پس خدا دانا بود بر کل شیئی ¦ هست مخفی چیزی از وجهی بوی

لاجُناحَ عَلَيْهِنَّ في آبآئِهِنَّ وَلا اَبنآئِهِنَّ وَلا اِخوانِهِنَّ وَلا اَبنآءِ اِخوانِهِنَّ وَلا اَبنآءِ

نیست گناهی بر ایشان در پدرانشان و نه پسرانشان و نه برادرانشان و نه پسران برادرانشان و نه پسران

اَخَواتِهِنَّ وَلا نِسآئِهِنَّ وَلا ما مَلَكَتْ اَيْمانُهُنَّ وَاتَّقينَ اللّهَ اِنَّ اللّهَ كانَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ

خواهرانشان و نه زنانشان و نه آنچه را مالك باشد یمینهاشان و بترسید از خدا بدرستیکه خدا باشد بر همه چیزی

شَهيداً ٥٦ اِنَّ اللّهَ وَمَلٰئِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يا اَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ

گواه بدرستیکه خدا و ملائکه او صلوات میفرستند بر پیغمبر ای آنکسانیکه ایمان آوردید رحمت فرستید بر او

وَسَلِّمُوا تَسْليماً ٥٧

و سلام کنید سلام کردنی

در بیان آیهٔ حجاب

بعد چون حکم حجاب از حق رسید ¦ میگفتند آن صحابه با رسول ¦ حکم آباء و اقارب با زنان ¦ هست تا باشد بمرد و زن عیان
آمد آیت نیست جرمی بهر زن ¦ اینکه بنمایند روی خویشتن ¦ بر پسرها و پسرهاشان عیان ¦ هم برادر هم برادرزادگان
هست خواهرزاده هم محرم یقین ¦ وان زنان مؤمنه از اهل دین ¦ وانچه مالک گشته‌اند ایشان بدست ¦ از غلامان و کنیزان هرچه هست
لیك گویند اهل تحقیق و تمیز ¦ حکم باشد خاص از بهر کنیز ¦ واتقین الله ای زنان ¦ بر هر آنچیزی گواه اندر نهان
میفرستد حقتعالی بر درود ¦ بر ملایك بر نبی ذی‌الجود ¦ هم دهید ای اهل ایمان و سداد ¦ بر درود او را ز روی انقیاد

اِنَّ الَّذينَ يُؤْذُونَ اللّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللّهُ فِي الدُّنْيا وَالْآخِرَةِ وَاَعَدَّ لَهُمْ عَذاباً مُهيناً

بدرستیکه آنانکه میرنجانند خدا و رسولش را لعنت کرد ایشان را خدا در دنیا و آخرت و آماده کرد برای ایشان عذابی خوار کننده

٥٨ وَالَّذينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنينَ وَالْمُؤْمِناتِ بِغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتاناً وَاِثْماً

و آنانکه میرنجانند مردان باایمان و زنان باایمان را بدون آنچه کسب کرده‌اند پس بتحقیق متحمل شدند بهتانی و گناهی

مُبيناً ٥٩ يا اَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِاَزْواجِكَ وَبَناتِكَ وَنِسآءِ الْمُؤْمِنينَ يُدْنينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلابيبِهِنَّ

آشکارا ای پیغمبر بگو مر جفتهایت را و دخترانت را و زنان مؤمنان را که فرو پوشند بر خود از چادرهاشان

ذٰلِكَ اَدْنى اَنْ يُعْرَفْنَ فَلا يُؤْذَيْنَ وَكانَ اللّهُ غَفُوراً رَحيماً ٦٠ لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنافِقُونَ وَ

آن نزدیکتر است بآنکه شناخته شوند پس رنجانیده شوند و باشد خدا آمرزنده مهربان هر آینه اگر باز نه ایستند منافقان و

الَّذينَ في قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدينَةِ لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لا يُجاوِرُونَكَ فيها اِلّا قَليلاً

و آنانکه در دلهاشان مرض است و اراجیف سازان در مدینه هر آینه برگماریم البته ترا با ایشان پس مجاور نشوند ترا در آن مگر اندکی

مَلْعُونِينَ اَيْنَمَا ثُقِفُوا اُخِذُوا وَ قُتِّلُوا تَقْتِيلًا ٦٢ سُنَّةَ اللهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَ لَنْ تَجِدَ

لعنت کرده شدگان هر کجا یافته شوند گرفته شوند و کشته کردند کشتنی بلیغ دستور خدا در آنانکه گذاشتند از پیش و هرگز نیابی مر

لِسُنَّةِ اللهِ تَبْدِيلًا ٦٣

دستور خدا را تغییری

آنکسانی که خدا و از رسول
وانکسان که بر مؤمنین و مؤمنات
حمل وزری کرده‌اند ایشان یقین
اینکه بر روی از پی ستر و حجاب
اقرب این باشد معرفت بی ستیز
حق بود آمرزگار و مهربان
وانکه در دلشان مرضها بر خفاست
که سپاه مسلمین اندر مکان
برگماریمت بر ایشان در زمین
یعنی از همسایگیت آواره‌اند
خود گرفته میشوند و کشته هم
قتل ایشان سنت است از رب دین

میکنند ایذا ز نقصان عقول
میکنند ایذا بلاوجه از جهات
هم گناهی بس هویدا و مبین
چادری گیرند در وقت ذهاب
تا که شناسندشان اهل تمیز
برگناه رفته و اصلاح عیان
ملتشان بر فسق و عصیان و ریاست
منهزم گردیده‌اند از کافران
تا برونشان سازی از شهر و وطن
جز دمی و زبعد آن بیچاره‌اند
کشتنی در شدت خواری و غم
اندران بگذشتگان از پیش ازین

در دو دیاشان که کند لعنت نقص
یعنی از غیر جنایت که بر حق
ای پیمبر گو بازواجت چنین
تا بپوشند سینه و روهاشان
تا که ایذا کرده ز اهل افتضاح
آن دورویان بازگری ایستند
وانکه اخبار اراجیف از ضرار
تا شود قلب مسلمانان ضعیف
پس بتو را نبود ایشان در جوار
مانده اندر لعنت حق برمزید
یعنی از کشتند ترک ناسند
سنت حق را نیابی در جهان

شد مرا بهرشان زجری مهین
می‌بوند ایشان ایذا مستحق
هم بنات هم نساء مؤمنین
ساق و ساعد پشت و پهلوهایشان
می نکردند ایست مدی بر صلاح
از عناد آن رسول از حسد
میدهند اندر مدینه انتشار
یا خبرهای دگر از این ردیف
غیر اندك رانده گردند از دیار
یافت چون گردند هر جای و رسید
باید ایشان رانده و کشته شوند
هیچ تبدیلی و تغییری در آن

يَسْئَلُكَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ قُلْ اِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللهِ وَ مَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا ٦٤

میپرسند ترا مردمان از قیامت بگو جز این نیست که علمش نزد خداست وچه چیز آگاه میکند ترا شاید که قیامت باشد نزدیك

اِنَّ اللهَ لَعَنَ الْكَافِرِينَ وَ اَعَدَّ لَهُمْ سَعِيرًا ٦٥ خَالِدِينَ فِيهَا اَبَدًا لَا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا

بدرستیکه خدا لعنت کرد کافران را وآماده کرد برای ایشان آتش سوزان جاودانان در آن همیشه نمی‌یابند صاحبی و نه ناصری

٦٦ يَوْمَ تُقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ يَقُولُونَ يَا لَيْتَنَا اَطَعْنَا اللهَ وَ اَطَعْنَا الرَّسُولَا ٦٧ وَ قَالُوا رَبَّنَا

روزیکه گردانیده شود رویهاشان در آتش گویند ایکاش که ما فرمان برده بودیم خدا را و فرمان برده بودیم رسول را وگویند پروردگار ما

اِنَّا اَطَعْنَا سَادَتَنَا وَ كُبَرَآءَنَا فَاَضَلُّونَا السَّبِيلَا ٦٨ رَبَّنَا آتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ وَالْعَنْهُمْ لَعْنًا

بدرستیکه ما اطاعت کردیم سرکردهها مارا پس گمراه کردند مارا از راه پروردگارما بده ایشانرا دو چندان از عذاب ولعنت کن ایشانرا لعنی

كَبِيرًا ٦٩ يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسٰى فَبَرَّاَهُ اللهُ مِمَّا قَالُوا وَ كَانَ

بزرك ای آنکسانیکه گرویدید مباشید مانند آنانکه رنجانیدند موسی را پس بری ساخت اورا خدا از آنچه گفتند وبود

عِنْدَ اللهِ وَجِيهًا ٧٠ يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا ٧١ يُصْلِحْ لَكُمْ اَعْمَالَكُمْ

نزد خدا گرامی ای آنکسانیکه ایمان آوردید پرهیز کنید از خدا وبگوئید گفتنی صواب که شایسته گرداند برای شما کردههاتانرا

وَ يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ مَنْ يُطِعِ اللهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا ٧٢

وبیامرزد مر شمارا گناهانتان وهر که اطاعت کند خدا و رسولش را پس بتحقیق کامیاب شد کامیاب شدنی بزرك

از تو پرسند از قیامت مردمان ‖ از تعنت گو جز این نبود که آن ‖ نزد حق دانا بر آن کردت چه چیز ‖ شاید آن نزدیك باشد در تمیز

کافران را کرده لعنت کردگار ‖ هم مهیا بهرشان سوزنده نار ‖ جاودانند اندران چون لحم و پوست ‖ می نباشد هیچ یاری یا که دوست

اندران روزیکه گردانده شود / رویشان در نار چون رانده شود
کاش گوید ازخدا و از رسول / ما اطاعت مینمودیم از قبول
همچنین ارذال گویند ای خدا / طاعت ازسادات خود کردیم ما
پس نمودند آنکسان گمراهمان / دهدوچندانشان عذاب ای رب جان
لعن کن لعنی بزرك از الهیم / این بزرگانرا کزایشان گمرهیم
می نباشند اهل ایمان چون کسی / که برنجانند موسی را بسی
پس خدایش پاك گردانیده دلق / زانچه درحقش همی گفتند خلق
بود موسی نزدحق باقرب وجاه / کرد اجابت خواستی هرچه ازاله
اهل ایمان می نترسید ازخدا / قول حق گوئید محکم هرکجا
تا باصلاح آورد اعمالتان / هم بیامرزد گنه در حالتان
وانکه فرمان ازخدا وازرسول / میبرد اندر فروع و دراصول
پس شود فایز بخیرات عمیم / وزخدا فیروزئی یابد عظیم

اِنَّا عَرَضْنَا الْاَمٰانَةَ عَلَى السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ وَالْجِبٰالِ فَاَبَيْنَ اَنْ يَحْمِلْنَهٰا وَ اَشْفَقْنَ مِنْهٰا وَحَمَلَهَا

بدرستیکه ما عرض کردیم امانت را بر آسمانها وزمین وکوهها پس ابا نمودند که بردارند آنرا و ترسیدند ازآن و برداشتش

الْاِنْسٰانُ اِنَّهُ كٰانَ ظَلُوماً جَهُولاً ٧٣ لِيُعَذِّبَ اللّٰهُ الْمُنٰافِقِينَ وَالْمُنٰافِقٰاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكٰاتِ

انسان بدرستیکه او باشد ستمکار نادان تاعذاب کند خدا مردان با نفاق وزنان با نفاق ومردان شرك آورنده وزنان شرك آورنده را

وَيَتُوبَ اللّٰهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنٰاتِ وَكٰانَ اللّٰهُ غَفُوراً رَحِيماً

وتوبه پذیرد خدا ازمردان گرونده وزنان گرونده وباشد خدا آمرزنده مهربان

در تحقیق حمل امانت

عرض ما کردیم امانت درمحال / برسموات و زمین و بر جبال
پس ابا کردند وترسیدند ازان / حمل پس کرد آدمی اندرزمان
زانکه میبود اوظلوم وهم جهول / کرد زان حمل امانت را قبول
یا که باشد آن امانت اختیار / یا که تکلیف ازکه باعقلی تویار
در امانت حرفها باشد زیاد / عارفان گویند عشق است و وداد
حمل عشق آدم تواند کردوبس / غیر اورا نیست این تاب ونفس
چون زحمل عشق آمد برستوه / این سپهر باشکوه وارض وکوه
گشت پیدا زان میان دیوانهٔ / هم زذاتش هم زدل بیگانهٔ
آمد ازمیخانه بیرون محوومست / کف بلب آتش بجان ساغربدست
ماسوی را هشته زیر پا تمام / فارغ ازدنیا ودین وملك ونام
تن مجرد از لباس ماخلق / گم زمین وآسمانش ازبرق
سربه اورا برکف از بهر نثار / بلکه سررا کرده زیرپا غبار
گفت حمل بارعشق آن خاص ماست / آنکه زیبد شانهٔ ما را کجاست
فرض ما این کار درلولاک بود / خاص کی بر ارض و بر افلاك بود
عقل ماند درشگفت ازکار عشق / رفت عاشق پیشه زیر بار عشق
سرکنت کنز آمد درنبود / تا که آن گنجی که بدپنهان چه بود
آدمی آمد طلسم گنج ذات / مظهر کل شرح اسماء و صفات
ظلم وجهلش عین عدل ودانش است / وضع شیء بر موضعش در پیش است
شاه اگرگوید که زیراین سرای / هست گنجی برکند هرکس زجای
بهر او آن گنج دارد اختصاص / هم شود خود درغلامان از خواص
این نماید بهر حضارش محال / غیرعاشق کوست جویای وصال
برکند اوگرچه باشد کوه وسنگ / نزکلیدی بلکه ازمژگان وچنك
ظالم است او برخود اما ظلم او / عدلها را برده اندر خود فرو
او کجا دارد براین معنی شعور / کاین بر او عدلست یاخود ظلم وزور
برکند تادارد اوجان خانه را / چیست مانع عاشق دیوانه را
اوبه فکر گنج وبه بند تن است / هم نه یادش از حیوة و مردن است
جذبه آمد مردم بیخود زهوش / آنکه دانی میرسد بانگش بگوش
کرخرابات این صفی دیوانه رفت / ره بگیریدش که مست ازخانه رفت
میکند غوغا کنون درشهر ودر / گرد رد زنجیر نندیشد دگر
بستنش نبود بزنجیر و رسن / جز بتار موی عنبرفام من
ذکر زلفم بهر تدبیرش کنید / مرندین افسانه زنجیرش کنند
اوبوقت هوشیاری سرخوش است / تاچه باشد چونکه مست وبیهش است
گردگردد گرم شد چون توسنش / کوه وارض وآسمان در رفتنش
لك ببندیدش که تودهٔ خاك را / گرد سازدهم براه افلاك را
مست چون گردد زبوی می صفی / پردهها بردرد از راز خفی
سر بپوشانید خمها را ز وی / نی رسد تا بر مشامش بوی می
جانب میخانه اش آرید باز / در کناری برنشانیدش بناز
جمله درها را ببندید از درون / تا مبادا بررود ناگه برون
چنك را گوئید ننهد نائیش / مرشود ساکن دل سودائیش
نشنود یکدم زچنگ ونی خروش / بحر جانش مرکه بنشیند زجوش
خویش را ساقی بوی ندهد نشان / دورگردند ازکنارش میکشان
نام جام می نیارد کس بلب / هم نگوید کس سرودی ناطرب
باز نگذارید تا بردر زند / ناگهان دیوار و دررا برکند
بس شکسته است او در میخانها / وقت مستی همچو آن دیوانها
بار دیگرگر شود دیوانه او / بررود مست از در میخانه او

برکشد درشهر و کوی آوازها
زان سپس باشدا گر صوفی‌وشی
گرچه این دیوانه را نبود خبر
اوبفکر دلبر دل برده است
دیده است آنچشم میگو را بخواب
رانکه ارنطق ولش تقریرعشق
آنکه اوگویا زهرنطق ولی‌است
گرنداری طبع خفاشی یکی
کرده خود روشن بدین نظم و کلام
ورمنافق پشه وخفاش خوست
گشت انسان برامانت انتخاب

سرسر بی‌پرده گردد رازها
برکشند از آتشش بر آتشی
گرجهان یکجاشود زیروربر
می‌نداند زنده کس یامرده‌است
چه عمش که دورگردون شدخراب
میتراود خاصه در تفسیر عشق
ارعمش هرسوخروش یاربی‌است
اندراین دفتر فرو رو اندکی
حله عالمهای معنی را بنام
رو زخورشید ارنگردانَدنکوست
تا منافق را نماید حق عذاب
حق پذیرد توبهٔ هرمرد و زن

خلق را برخود بشوراند تمام
خام گردد بختهای سر او
گیرد این ارض وسمارا جمله آب
س‌بود ارهستی وهمی ملول
لیك باید کزمستی او بهوش
چشم خفاش ازدیدآن‌ضوء وتاب
نطق اورا کرده خاص اندر کلام
می دانی کافتاب روشن است
گرنباشد چشم ادراکی ضریر
رانکه نور آفتاب پر شعاع
مردوزن کایشان دوروی ومشرکند
که غفوراست و رحیم آن ذوالمنن

استخوانش‌را بکوبند این عوام
از دماغ آرند برون مغز او
کاخ امکان سرسرگردد خراب
درمای حود ظلوم است وجهول
باید ازمعنی دگر صوتی بگوش
تو برعمش کومباب ای آفتاب
تا که قرآنرا بنظم آرد تمام
نزد تحقق معانی این است
یا حسود آفتابی بس مثر
بهرخفا شك هلاکت وصداع
حاسد پیغمبرند و هالکند



سُورَةُ السَّبَا اَرْبَعٌ وَ خَمْسُونَ آيَةً وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِى لَهُ مَا فِي السَّمٰوَاتِ وَ مَا فِي الْاَرْضِ وَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْآخِرَةِ وَ هُوَ الْحَكِيمُ

ستایش مرخدارا که مراوراست آنچه در آسمانها وآنچه در زمین است ومراوراست ستایش در آنجهان واوست درست کردار

الْخَبِيرُ ٢ يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْاَرْضِ وَ مَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَ مَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَ مَا يَعْرُجُ فِيهَا

آگاه میداند آنچه داخل میشوددرزمین وآنچه برون میایدازآن وآنچه فرود میآید از آسمان وآنچه عروج میکنددرآن

وَ هُوَ الرَّحِيمُ الْغَفُورُ ٣

واوست مهربان آمرزنده

بعد بسم‌الله از سورهٔ سبا
هم‌ستایش باشدش در آخرت
در قیامت نعمتش بی‌واسطه
دوستان و دشمنان اوراسپاس
داند آنچه در زمین گردد فرو
او بخلقان مهربانست وغفور

میکنم ازحمد باری ابتدا
حمد ذاتش را سزد بیمقدرت
میرسد بر بندگان از رابطه
میکنند ار فضل وعدل بیقیاس
وانچه بیرون ازمین آیدبراو
جرم‌بخش وپرده‌پوش ازهرقصور

هرستایش هرسپاسی مروراست
در دو دنیا نعمتش بر بندگان
زان سپاسش درقیامت اظهراست
اوبذات خود حکیم است وخبیر
وانچه میآید فرود از آسمان
پرده پوشد ازکرم بر عیبها

که بود روهرچه‌درارض‌وسماست
بیش‌ازآن باشدکه آید در زبان
هرچه آن بیواسطه پیداتراست
درامور خلق و اسرار ضمیر
وانچه بالا میرود باز اندران
داشت زان مخفی زخلقان غیبها

وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَأْتِينَا السَّاعَةُ قُلْ بَلٰى وَ رَبِّى لَتَأْتِيَنَّكُمْ عَالِمِ الْغَيْبِ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ

وگفتند آنانکه کافرشدند نمی‌آیدمارا قیامت بگوآری قسم بپروردگارمن که هرآینه خواهدآمدشمارا که دانای غیب است مستور نمیباشد از او

مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِى السَّمٰوَاتِ وَلَا فِى الْاَرْضِ وَلَا اَصْغَرُ مِنْ ذٰلِكَ وَلَا اَكْبَرُ اِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ

مقدار ذره در آسمانها ونه در زمین ونه خوردتر ازآن ونه بزرگتر جزکه باشد در کتابی واضح

٤ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ اُولٰئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ ٥ وَالَّذِينَ سَعَوْا

تاجزادهد آنانراکه ایمان آوردند وکردندکارهای شایسته‌را آنگروه برای ایشانست آمرزش وروزی خوب وآنانکه شتافتند

فِی آیاتِنا مُعاجِزِینَ اُولٰئِکَ لَهُمْ عَذابٌ مِنْ رِجْزٍ اَلِیمٌ ٦ وَ یَرَی الَّذِینَ اُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِی اُنْزِلَ اِلَیْکَ

در آیتهای ما طالبان عاجز کردن آن گروه برای ایشانست عذاب از عقوبت دردرد و می‌بینند آنانکه دادهشدند علم را که آنچه فرو فرستاده شده بتو

مِنْ رَبِّکَ هُوَ الْحَقَّ وَ یَهْدِی اِلٰی صِراطِ الْعَزِیزِ الْحَمِیدِ ٧

از پروردگارت آن حق است وهدایت میکند براه خدای غالب ستوده

آنکسان گفتند که کافر شدند / که بما ناید قیامت تا بچند
خورد سوگند آن ابوسفیان بلات / که بیاید یعنی از بعد وفات
آن خدای عالم الغیبی که او / نیست پنهان هیچ قدر یک سو
هرکه مکنونست در روشن کتاب / لوح محفوظ است وان در انتساب
آنگره را باشد آمرزش یقین / هم چنین رزق کریم از رب دین
تا مگر عاجز کننده ما شوند / از الم رجزی بد اشان راست چند
آنکه سوی تو نازل از پروردگار / آنچه باشد اوست صدق واستوار

کوبلی و ربی آید بر شما / هر قیامت وقت آن داند خدا
ای محمد هم تو بر پروردگار / خور قسم کاید قیامت آشکار
در سموات و زمین ذره خوردتر / یا از آن اکبر که آید در نظر
تا جزا بدهد بر آنکه گروید / کردهم کردار نیکو بر مزید
وانکه بر ابطال آیتهای ما / سعی کردند آنکسان از اروا
می بدانند آنکسانکه داده شد / علم ایشانرا زحق وآماده شد
رهنما باشد براه آنکه او / غالب و ستوده است آن بی غلو

وَ قالَ الَّذِینَ کَفَرُوا هَلْ نَدُلُّکُمْ عَلٰی رَجُلٍ یُنَبِّئُکُمْ اِذا مُزِّقْتُمْ کُلَّ مُمَزَّقٍ اِنَّکُمْ لَفِی خَلْقٍ

وگفتند آنانکه کافر شدند آیا دلالت کنیم شمارا بر مردی که خبر دهد شمارا چون پاره کرده شدید هر پاره کردنی بدرستیکه شما باشید هر آینه

جَدِیدٍ ٨ اَفْتَرٰی عَلَی اللّٰهِ کَذِباً اَمْ بِهِ جِنَّةٌ بَلِ الَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ فِی الْعَذابِ وَ

در آفرینش تازه آیا بست برخدا دروغی یا اوست جنونی بلکه آنانکه ایمان نمی‌آورند بآخرت باشند در عذاب و

الضَّلالِ الْبَعِیدِ ٩ اَفَلَمْ یَرَوْا اِلٰی ما بَیْنَ اَیْدِیهِمْ وَ ما خَلْفَهُمْ مِنَ السَّماءِ وَالْاَرْضِ اِنْ نَشَأْ

گمراهی دور آیا پس نگریستند بسوی آنچه باشد میان دستهاشان وآنچه باشد پشت سرشان از آسمان وزمین اگر خواهیم فرو

نَخْسِفْ بِهِمُ الْاَرْضَ اَوْ نُسْقِطْ عَلَیْهِمْ کِسَفاً مِنَ السَّماءِ اِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیَةً لِکُلِّ عَبْدٍ مُنِیبٍ ١٠

بریم ایشانرا بزمین یا فرو اندازیم برایشان پاره از آسمان بدرستیکه در آن هر آینه آیتی است مرهر بنده باز گشت کننده

وانکسان گفتند که کافر شدند / زره اعلام بلکه از ریشخند
یا کنند انباء خبر بعد هلاک / که شوید آن پاره پاره زیر خاک
آفریده میشوید از نو همه / جمع گردد عظم ولحم این رمه
حق ورا گیرد کلامی از دروغ / میکند القا باو از بیفروغ
کافران آیا نمی‌بینند پس / سوی ایشان آنچه پیش است آنچه پس
درمیان محصور و سوانند چند / تا که از اقطار آن بیرون روند
یا برایشان افکنیم از آسمان / قطعهٔ مانند تا در زیر آن

سوی مردی ما شویم آیا دلیل / خود شما را که خبر داد آن خلیل
جسمتان یابد تفرق پس شوید / انکم کل لفی خلق جدید
برخدا بندد دروغی یا به او / مرجنونی باشد از این گفتگو
بل هر آنکو بر قیامت نگروید / در عذاست وضلالی بس بعید
از زمین وآسمان از پشت و رو / جملگی نگرفته انشارا فرو
ان نشا نخسف بهم یعنی بخواست / بر زمینشان در بریم اینچنین براست
عبرتی باشد در این قبل از وقوع / بهر عبدیکه کند بر حق رجوع

وَ لَقَدْ آتَیْنا داوُدَ مِنّا فَضْلاً یا جِبالُ اَوِّبِی مَعَهُ وَالطَّیْرَ وَ اَلَنّا لَهُ الْحَدِیدَ اَنِ اعْمَلْ سابِغاتٍ

و بتحقیق دادیم داود را از خود مرتبتی ای کوهها تسبیح گوئید با او وطیر ونرم گردانیدیم برایش آهن را که بساز زرههای رسا و اندازه

وَ قَدِّرْ فِی السَّرْدِ وَاعْمَلُوا صالِحاً اِنِّی بِما تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ ١١ وَ لِسُلَیْمانَ الرِّیحَ غُدُوُّها شَهْرٌ

نگاهدار در بافتن وبکنید کار شایسته بدرستیکه من بآنچه میکنید بینا ومر سلیمان را باد بامدادش ماهی بود

وَ رَوٰاحُهٰا شَهْرٌ وَ اَسَلْنٰا لَهُ عَيْنَ الْقِطْرِ وَ مِنَ الْجِنِّ مَنْ يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِاِذْنِ رَبِّهِ وَ مَنْ يَزِغْ

وشبانگاهش ماهی وجاری کرده بودیم برایش چشمه مس گداخته و از جن کس بود که کار میکرد بیش دو دستش باذن پروردگارش و آنکه سر میپیچد

مِنْهُمْ عَنْ اَمْرِنٰا نُذِقْهُ مِنْ عَذٰابِ السَّعِيرِ ١٢ يَعْمَلُونَ لَهُ مٰا يَشٰاءُ مِنْ مَحٰارِيبَ وَ تَمٰاثِيلَ وَ

از ایشان از فرمان ما میچشانیدیم اورا از عذاب آتش سوزان میساختند برای او آنچه میخواست از عرفها و مسجدها وقصرها و تمثالها و

جِفٰانٍ كَالْجَوٰابِ وَ قُدُورٍ رٰاسِيٰاتٍ اعْمَلُوا آلَ دٰاوُدَ شُكْرًا وَ قَلِيلٌ مِنْ عِبٰادِيَ الشَّكُورُ ١٣ فَلَمّٰا

کاسها وحوضها ودیگهای برقرار یعنی از بزرگی نقل و تحویل نشد کنید آل داود شکر و اندکی از بندگان من شاکرند پس

قَضَيْنٰا عَلَيْهِ الْمَوْتَ مٰا دَلَّهُمْ عَلىٰ مَوْتِهِ اِلاّٰ دٰابَّةُ الْاَرْضِ تَأْكُلُ مِنْسَأَتَهُ فَلَمّٰا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ

چون گذارش دادیم او مرا نرا دلالت نکرد ایشان را بر مرگش مگر جنبنده زمین که آنرا ارضه و چوب خوره گویند که میخورد عصایش را پس چون بروی در افتاد ظاهر

اَنْ لَوْ كٰانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مٰا لَبِثُوا فِي الْعَذٰابِ الْمُهِينِ ١٤

شد جن که اگر بودند که میدانستند غیب را نمیماندند در عذاب خوار کننده

در بیان تفضلات حق تعالی در حق حضرت داود علیه‌السلام و بیان حال سلیمان علیه‌السلام

ما عطا کردیم از رحمت خود   فضل و اجر و بر داود آنچه بد   کوهها گفتیم با او ...   هر زمان تسبیح با صوت بلند

اوّبی یعنی که گردانید ...   صوت خود یا وی تسبیح و پند   همچنین کردیم مرغان ندا   ... گردند با او هم صدا

نرم کردیم آهن اندر دست او   تا زره سازد پی عزم عدو   ناوس را دارد اندازه نگاه   حلقه‌ها یعنی مساوی کن نگاه

هم گفتیم او و اهلش را کنید   کارهای نیك بر شکر مزید   شکر نعمتهای بیرون از شمار   باشد اعمال نکو در روزگار

من باعمال شما باشم بصیر   دست ران پوشیده قدر یك شعیر   بر سلیمان باد را کردیم رام   رفت راه دو مه اندر صبح و شام

اندر سحر یعنی اورا در صعود   آن هواهای ضعیف از وجود   راه یك مه رفت در هر بامداد   در سلوك بندگی با سیر باد

همچنین پیمودی اندر شام راه   قدر ماهی در طریق اشتباه   جاری اورا ساختیم از ساخته   عین قطر اعنی مس بگداخته

یعنی آن جسم ملول منجمد   بدروان در طاعت و تقوی احد   هم ز جن بودند بعضی پیش او   کار میکردندش اندر پیش رو

حمله یعنی قوة وهم و خیال   بد بفرمانش بدن ذو الجلال   باشد این تأویل با تنزیل جفت   فلسفی تا ناورد اوی نکفت

سرکشی وانکس که کرد از حکم آن   رام ما که بود مأمور او بدان   میچشانیدیمش شود افروخته   از عذاب و آتش افروخته

طبعی از میکرد یعنی سرکشی   دیوسان از حکم عقل از بیهشی   در ریاضت سخت اورا گداخت   تا بواند با مراد عقل ساخت

بهر او کردند دیوان آنچه خواست   ساختندی عرفهائیکه بناست   هم تماثیل و جفان کالجواب   کاسها و حوضها از بهر آب

هم قدور راسیات اندر قرار   دیگها یعنی بزرگ و استوار   آل داود اعملوا شکرا لمور   و قلیل من عبادی الشکور

موت پس بروی چو شد از ماقضا   مرده بود و تکیه بودش بر عصا   کس بموتش واقف ایشان را نکرد   غیر موری که عصاش از ته بخورد

پس فتاد و شد هویدا آنکه جن   گرکه میدانست غیب از مطمئن   مینگردیدی درك اندر عذاب   بی کشیدی رنج تعمیر از شتاب

داشت یعنی قوة وهم ارکه راه   بر مقام سر بدون اشتباه   کی شدی مشغول بر اعمال پست   تا بعسرت حاصلی آرد بدست

لَقَدْ كٰانَ لِسَبَاٍ فِي مَسْكَنِهِمْ آيَةٌ جَنَّتٰانِ عَنْ يَمِينٍ وَ شِمٰالٍ كُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ وَاشْكُرُوا لَهُ

بتحقیق که بود مر سبارا در مسکنهاشان آیتی دو بوستان از راست و چپ بخورید از روزی پروردگارتان و شکر کنید مر اورا

بَلْدَةٌ طَيِّبَةٌ وَ رَبٌّ غَفُورٌ ١٥ فَاَعْرَضُوا فَاَرْسَلْنٰا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ وَ بَدَّلْنٰاهُمْ بِجَنَّتَيْهِمْ جَنَّتَيْنِ ذَوٰاتَيْ

بلدی پاکیزه و پروردگاری آمرزنده پس روی گردانیدند پس فرستادیم بر ایشان سیل باران سخت و بدل دادیم ایشان را از دو باغشان دو باغ صاحب از بری

اُكُلٍ خَمْطٍ وَ اَثْلٍ وَ شَيْءٍ مِنْ سِدْرٍ قَلِيلٍ ١٦ ذٰلِكَ جَزَيْنٰاهُمْ بِمٰا كَفَرُوا وَ هَلْ نُجٰازِي اِلاَّ الْكَفُورَ

تلخ و شوره گز و چیزی از کنار اندکی آن سزا دادیم ایشان را بسبب آنچه کفران ورزیدند و آیا جزا میدهیم جز ناسپاس را

١٧ وَ جَعَلْنٰا بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ الْقُرَي الَّتِي بٰارَكْنٰا فِيهٰا قُرًى ظٰاهِرَةً وَ قَدَّرْنٰا فِيهَا السَّيْرَ سِيرُوا

وگردانیدیم میان ایشان ومیانه قریهائیکه برکت دادیم درآن قریها ظاهررایعنی برسرراه ومقرر داشتیم درآنهارفتن راسیرکنید

فِيهٰا لَيٰالِيَ وَ اَيّٰامًا آمِنِينَ ١٨

در آنها شبها و روزها ایمنان

در بیان حکایت اهل سبا

در مساکن بودشان اهل سبا — آیتی از حسن اندر نوا
هرکس اندر خانه‌اش یعنی چنین — اند دو باغ اندر یسار و در یمین
بود نعمت پیش ازآن کاید بگفت — با هوایش ایمنی مسعود جفت
سر رده قریه بدایشان با صفا — مرسلی درهریك آمد ازخدا
که خورید ازهرچه روزی داده حق — در شما گوئید شکرش برنسق
اینچنین شهری پسندیده و نکو — در ارایش گفت باید شکراو
باشد آمرزنده من پروردگار — آنکه را باشد زبان حقگذار
پس بگرداندند روی ازشکرهم — پس فرستادیمشان سیل العرم
آب سدی کان ورا بلقیس بست — موشها سوراخ کردند وشکست
یا که سیلی آمد ازکهسار قهر — کرد ویران جمله آن باغات وشهر
شد مبدل جنتین اندر ظهور — بردو باغ ازمیوه‌های سخ وشور
حمض یا باشد درخت خاردار — میوهٔ تلخ آورد مانا بار
شد گرستان باغهای پرنخیل — ور درخت سدر آکل را قلیل
این جزا دادیمشان بر ناسپاس — ایست آیا جزجزای ناسپاس
بین ایشان ما بگردانديم هم — وان قرای دیگر ازجود و کرم
چون مسطین و اریحا در رجوع — بودشان برکات دائما روزروع
قریهای ظاهره بر اتصال — جمله برظهر طریق اندر مجال
سیر مرده بد درآن تقدیر ما — تا براحت بگذرند از قریها
یا مقادیر مراحل اندران — اندر آوردیم در هرجا عیان
اندراین دههای بدون هرتعب — راه هروقتی رویداز روزوشب
نیست کس محتاج زاد وراحله — هم به آبادی درآنها فاصله
ایمنید از خوف قطاع الطریق — ورعطش ورجوع دره بیرفیق

فَقٰالُوا رَبَّنٰا بٰاعِدْ بَيْنَ اَسْفٰارِنٰا وَ ظَلَمُوا اَنْفُسَهُمْ فَجَعَلْنٰاهُمْ اَحٰادِيثَ وَ مَزَّقْنٰاهُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ اِنَّ فِي

پس گفتند پروردگارا دوری افکن میانه سفرهای ما وستم کردند برخودهاشان وگردانیدیمشان حکایتهاو پرا کنده گردنیدمشان هرپرا کنده کردنی بدرستیکه درآن

ذٰلِكَ لَآيٰاتٍ لِكُلِّ صَبّٰارٍ شَكُورٍ ١٩ وَ لَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ اِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ اِلاّٰ فَرِيقًا مِنَ-

هرآیه‌آیتهاست مرهرشکیبای شکرگذار وبتحقیقت راست گردانید برایشان ابلیس گمانش را پس پیروی کردند اورا جزپاره از

الْمُؤْمِنِينَ ٢٠ وَ مٰا كٰانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِنْ سُلْطٰانٍ اِلاّٰ لِنَعْلَمَ مَنْ يُؤْمِنُ بِالْآخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْهٰا فِي

گروندگان ونبودمراورا برایشان هیچ تسلطی مگربرای آنکه بدانیم آنرا میگرود بآخرت ازآنکه او ازآن در

شَكٍّ وَ رَبُّكَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ ٢١

شك است و پروردگارتو برهمه چیز نگهبان است

پس بگفتند اعتسافشان ربنا — دوری افکن بین منزلهای ما
تا که نتوانند کند مردی سفر — بی ز زاد وراحله هیچ ازمقر
پس ستم کردند برخود زین دعا — یا که زین کفران نعمتهای ما
پس بگردانیدمشان تا ازعجب — هرکسی گوید سخنهاشان بلب
شد خراب آنقریه‌ها اندر زمن — که میان شام بود آن تایمن
خلق تا گفتند ازضرب المثل — شد سبا را عیش برعسرت بدل
پس پراکندیم ایشانرا چنان — که بباید آن تفرق در میان
اندراین باشد نشانها برحضور — مرکسیرا کوست صبار و شکور
پس برایشان ظن خودرا کردراست — دیوکز ایشان شر این فتنه خواست
پیروی کردند اورا پس عیان — جزگروهی از خواص مؤمنان
می‌نبود اورا برایشان حجتی — یا که استیلا بگاه دعوتی
جزکه دانیم وکنیم اورا جدا — که بود ایمانش بردیگر سرا
ازکسیکه باشد ازآن درگمان — یعنی ازحشر وحساب اندر نشان*
باشدآن پروردگارازفوق وپست — مرنگهبان برهرآن چیزیکه هست

قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللّٰهِ لٰا يَمْلِكُونَ مِثْقٰالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمٰوٰاتِ وَلٰا فِي الْاَرْضِ

بگو بخوانید آنانراکه گمان بردید از غیر خدا نمیباشند مالك مقدار ذره در آسمانها و نه در زمین

وَ مٰا لَهُمْ فِيهِمٰا مِنْ شِرْكٍ وَ مٰا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ ٢٢ وَلٰا تَنْفَعُ الشَّفٰاعَةُ عِنْدَهُ اِلاّٰ لِمَنْ اَذِنَ لَهُ حَتّٰى

و باشد مر ایشان را در آن دو تا هیچ شرکی و نباشد مر او را از ایشان هیچ مددکاری و سود نمدهد شفاعت نزد او مگر برای آنکه دستوری داد برایش تا چون

اِذٰا فُزِّعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ قٰالُوا مٰاذٰا قٰالَ رَبُّكُمْ قٰالُوا الْحَقَّ وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ ٢٣ قُلْ مَنْ

برداشته شود ترس از دلهاشان گویند یعنی ملائکه بعضیشان بعضی چه گفت پروردگار شما گویند حق و اوست رفیع بزرگ بگو کیست

يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ قُلِ اللّٰهُ وَ اِنّٰا اَوْ اِيّٰاكُمْ لَعَلٰى هُدًى اَوْ فِى ضَلٰالٍ مُبِينٍ

که روزی میدهد شما را از آسمانها و زمین بگو خدا و بدرستیکه ما یا شما هر آینه بر هدایتیم یا در گمراهی آشکار

٢٤ قُلْ لٰا تُسْئَلُونَ عَمّٰا اَجْرَمْنٰا وَلٰا نُسْئَلُ عَمّٰا تَعْمَلُونَ ٢٥ قُلْ يَجْمَعُ بَيْنَنٰا رَبُّنٰا ثُمَّ يَفْتَحُ بَيْنَنٰا

بگو پرسیده نمیشوید از آنچه بدکردیم و پرسیده نمیشویم از آنچه میکنید بگو جمع میکند میانه ما پروردگار ما پس حکم میکند میانه

بِالْحَقِّ وَ هُوَ الْفَتّٰاحُ الْعَلِيمُ ٢٦ قُلْ اَرُونِيَ الَّذِينَ اَلْحَقْتُمْ بِهِ شُرَكٰاءَ كَلّٰا بَلْ هُوَ اللّٰهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ٢٧

ما بحق و اوست حکم کننده دانا بگو بنمائید مرا آنانکه رسانیدید باو انبازان نه چنین است بلکه اوست خدای غالب درست کردار

گو بخوانید آنکسان را که گمان
هست ایشان را در آنها با خدا
سود هم ندهد شفاعت نزد او
در فزع باشند یعنی جمله شان
بعضشان گویند بر بعض از نهفت
آنخدای ما علی است و کبیر
گو تو خود اندر جواب این سؤال
گو شما پرسیده از اجرام ما
بین ما گو جمع سازد رب ما
گو نمائید از شریکان آنچه را

غیر حق گردید یعنی از بیان
شرکتی از هیچ ره از هیچ جا
جز بدستوری ز حق بیگفتگو
شافع و مشفوع اندر رستخیز
در شفاعت کردگار ما چه گفت
هست برداشش شفاعت ناگزیر
که دهد روزی خدای ذوالجلال
می نگردید ایچ اندر ماجرا
پس نماید حکم بالحق بینما
که بحق گردید الحاق از عما
گو تو کلا بل هو الله العزیز

مالک ایشان می نباشند از یقین
هم خدا را نیست زانصار و ملک
تا ز دلهاشان شود سلب فزع
پس شفیعان را ز دیدار قلوب
گفت میگویند حق گفتار راست
گو شما را از سماء و از زمین
از شما و ما کدام ام از قرار
ما نکردیم از شما پرسنده هم
میکند حکم او بداتش درمیان
یعنی اوصاف بتان را از کدام
غالب دانا بحکم جمله چیز

قدر ذره در سموات و زمین
مر مددکاری و پشتی بی رشک
اذن پس ندهند شان بر ماوقع
آن فزع سلطان کشاف الکروب
که شفاعت اهل ایمان را سزاست
کیست کو روزی دهد ایمشرکین
بر هدایت یا ضلالی آشکار
از هر آنچه میکنید از بیش و کم
حاکمی داناست او بر مردمان
میکنید ابدال با رب الانام

وَمٰا اَرْسَلْنٰاكَ اِلّٰا كٰافَّةً لِلنّٰاسِ بَشِيراً وَ نَذِيراً وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ النّٰاسِ لٰا يَعْلَمُونَ ٢٨ وَيَقُولُونَ

و نفرستادیم ترا مگر عام مر مردمان را مژده دهنده و بیم کننده ولیکن اکثر مردمان نمیدانند و میگویند که

مَتٰى هٰذَا الْوَعْدُ اِنْ كُنْتُمْ صٰادِقِينَ ٢٩ قُلْ لَكُمْ مِيعٰادُ يَوْمٍ لٰا تَسْتَأْخِرُونَ عَنْهُ سٰاعَةً وَلٰا

کی باشد این وعده اگر هستید راستگویان بگو مر شما راست وعده روزی که باز پس نمیمانید از آن ساعتی و پیش

تَسْتَقْدِمُونَ ٣٠ وَ قٰالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ نُؤْمِنَ بِهٰذَا الْقُرْآنِ وَلٰا بِالَّذِى بَيْنَ يَدَيْهِ وَ لَوْ تَرٰى

نمی افتید و گفتند آنانکه کافر شدند نمیگرویم باین قرآن و نه بانچه باشد میان دو دستش و اگر ببینی

اِذِ الظّٰالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ اِلٰى بَعْضٍ الْقَوْلَ يَقُولُ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا

هنگامیکه ستمکاران بازداشته شدگانند در پروردگارشان بر میگرداند بعضیشان ببعضی سخن را میگویند آنانکه ضعیف گرفته شدند

لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لَوْلٰا اَنْتُمْ لَكُنّٰا مُؤْمِنِينَ ٣١ قٰالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا اَنَحْنُ

مر آنان را که بزرگی جستند اگر نه شما بودید هر آینه بودیم ما گروندگان گفتند آنانکه بزرگی جستند مر آنان را که ضعیف گرفته شدند آیا ما

صَدَدْنَاكُمْ عَنِ الْهُدٰى بَعْدَ اِذْ جَآءَكُمْ بَلْ كُنْتُمْ مُجْرِمِينَ ٣٢ وَ قَالَ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذِينَ

بازداشتیم شمارا از هدایت بعداز آنکه آمدشمارا بلکه بودید گناهکاران وگفتند آنانکه ضعیف گرفته شدند مر آنانرا

اسْتَكْبَرُوا بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ اِذْ تَأْمُرُونَنَا اَنْ نَكْفُرَ بِاللّٰهِ وَ نَجْعَلَ لَهُ اَنْدَادًا وَاَسَرُّوا

که بزرگی جستند بلکه حیله شب وروز هنگامیکه میفرمودید مارا که کافر شویم بخدا و بگردانیم مر اورا همتایان وپنهان داشتند

النَّدَامَةَ لَمَّا رَاَوُا الْعَذَابَ وَ جَعَلْنَا الْاَغْلَالَ فِي اَعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ يُجْزَوْنَ اِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ٣٣

پشیمانیرا چون دیدند عذابرا وگردانیدیم غلهارا در گردنهای آنانکه کافر شدند آیا جزا داده میشوند مگر آنچه بودند که میکردند

نی فرستادیمت الا آنکه عام وعده‌تان گویند کی باشد براست وان قیامت یا بود وقت وفات به ما آنچه پیش از آن آمد ورود کافران حال رسول مصطفی نفی کردند آن تمام از حقد وکین وزبیشی ظالمان باز ایستند رد قول هم نمایند از جدال واهل استکبار گویند اینچنین ما نگردانیدیمشان از راه دین بل به ما کافر شدیم ازمال وآر هم براو گیریم همتایان بکیش وان ندامت را نهان دارند هم پیشوایان یا ز اتباع ضلال بدتر از غفلت غنی بر گردنی

مژده ده هم بیم ده خود بر اله صدق گر گوئید و بیشک از خداست روز روشن چون شب است از سیئات که در آن نعت پیمبر جمله بود باز مجتنده از اهل کتاب یا ز این آیت نزول از رب دین چونکه رد رب خود جواز و برند می نگویند آن ضعفای در مقال در جواب فرقهٔ مستضعفین بل شما بودید خود از مجرمین مکر روز و شب بر ایمان داشت باز کفرمان بود از شما بر جرم خویش چونکه بینند آن عذاب پر الم آن ندم پنهان کنند از ضعف حال بست تا باشد نشان کود بی

لیك باشد اینها اکثر مردمان کو شما را وعده روزیست بس می بگفتند آنکه خود کافر شدند یعنی آن تورية و انجیل مبین وصف او گفتند باشد بی قصور کاین چنین گویند بهر از عناد بر گردانید مر بعضی سخن سرکشانرا که بودید از شما باز تن ما داشتیم آیا ز راه باز گویند آنچه بچاره بدند امر مکر دید وقتی که ما هر دو فرقه بعد از آن کم میشود یا شوند اندر پشیمانی نهان همچنین غلها نمائیم آتشین میشوند آیا جزا داده مگر

از کمال و رتبه پیغمبران که همی نآید از وی پیش و پس ما بقرآن گرویم از نا پسند که بموسی و مسیح آمد یقین پس بتوریة و بانجیل و زبور که بر آنها نیست ما را اعتماد سوی بعضی دیگر اندران ز من ما بدیم از مؤمنان بی ما جرا بعد از آن کامد شما را انتباه بر کسان کز امر حق سرکش شدند اینکه تا گردیم کافر بر خدا در ندامت غرقه اند وبست سود یا ندامت ظاهر آید زان کسان اندر اعناق آنکه کافر شدندین بهر آنچه میکنند از خیر و شر

وَ مَا اَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ اِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا اِنَّا بِمَا اُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ ٣٤ وَ قَالُوا

ونفرستادیم درهیچ قریه هیچ بیم کننده مگر گفتند نعمت پروردگارش بدرستیکه ما با آنچه فرستاده شدید بآن کافرانیم و گفتند

نَحْنُ اَكْثَرُ اَمْوَالًا وَ اَوْلَادًا وَ مَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ ٣٥ قُلْ اِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَآءُ

ما بیشتریم دراموال و اولاد ونباشیم ما عذاب کرده شدگان بگو بدرستیکه پروردگار مرا فراخ میکند روزیرا برای آنکه میخواهد

وَ يَقْدِرُ وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ٣٦ وَ مَا اَمْوَالُكُمْ وَلَا اَوْلَادُكُمْ بِالَّتِي تُقَرِّبُكُمْ عِنْدَنَا

و تنك میگرداند ولیکن اکثر مردمان نمیدانند ونیست مالهای شما ونه فرزندان شما چیزی که نزدیك گرداند شمارا نزدما

زُلْفٰى اِلَّا مَنْ اٰمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَاُولٰٓئِكَ لَهُمْ جَزَآءُ الضِّعْفِ بِمَا عَمِلُوا وَ هُمْ فِي الْغُرُفَاتِ

نزدیك کردنی لیکن آنکه گروید وکردکار شایسته‌را پس آن گروه مرآنهاراست جزای افزون بآنچه کردند وایشان باشند در غرفهائی

اٰمِنُونَ ٣٧ وَالَّذِينَ يَسْعَوْنَ فِي اٰيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ اُولٰٓئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ ٣٨ قُلْ اِنَّ رَبِّي

ایمنان وآنانکه میشتابند درآیتهای ما طالبان عاجز گردانیدن آنها باشند در عذاب احضار کرده شدگان بگو بدرستیکه پروردگار من

يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَآءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ يَقْدِرُ لَهُ وَ مَا اَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ ٣٩

فراخ میکند روزیرا برای آنکه میخواهد از بندگانش و تنك میکند برایش وآنچه را انفاق کردید از چیزی پس او عوض میدهد آنرا و اوست بهترین روزی دهندگان

نی فرستادیم ما در هیچ ده
نگرویم و منکریم از جزء و کل
اندر این دعوی که ما پیغمبریم
کوگشاید رزق رب من زیاد
مال و اموال شما نبود خوردان
پس دو چندان باشد ایشارا جزا
و آنکه ساعی اندر آیتها بوند
کو گشاید بر عبادش رب من
دو ملك بر منفق و ممسك دعا
اوست خیر الرازقین در ضابطه

یا که در شهری رسولی بیمده
بود نعمت وجه تکذیب رسل
بر شما از هر جهت اولی‌تریم
تنگ هم سازد چو خواهد بر عباد
که نماید نزد ما نزدیکتان
بر عملهائیکه کردند از رضا
تا مگر عاجز کنندهٔ ما بوند
رزق را هم تنگ سازد بیسخن
هر صباحی میکنند اندر جزا
ما بقی باشند از حق واسطه

جز که گفتند اهل نعمت ما بران
می نگفتند از تکبر وز حسد
بر عذابی ما معذب نیستیم
محض حکمت بی‌رراه کم‌رودیم
موجب قربست ایمان و عمل
و آنکسان در غرفهای جنتند
آنگروه باشند در رنجی فرون
وانچه‌را انفاق از چیزی کنند
کوبدان بر منفقان بخش ای اله
رزق کس ندهد جز آن اخلاق خلق

که فرستاده شدید از ربمان
ما فزونیم اندر اموال و ولد
یا عذابی نیست تا زان نیستیم
خلق نادانند اکثر لیك از این
ان عمل که صالح آید درمحل
از مکاره ایمن و از آفتند
ان قوم فی العذاب محضرون
پس خدا بدهد عوضها بر مزید
گوید این کن مال ممسك‌را تباه
که بود هم رزق از وهم حال و حلق

وَ يَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلٰٓئِكَةِ اَهٰٓؤُلَاۤءِ اِيَّاكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ ۝٤٠ قَالُوا سُبْحَانَكَ اَنْتَ

وروزیکه حشر میکند ایشانرا همه پس میگوید مر ملائکه‌را آیا اینها شمارا بودند که پرستیدند گفتند دایم پاك بود تراتوئی

وَلِيُّنَا مِنْ دُونِهِمْ بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ اَكْثَرُهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ ۝٤١ فَالْيَوْمَ لَا يَمْلِكُ بَعْضُكُمْ

صاحب ما از غیر ایشان بلکه بودند می‌پرستیدند جن را اکثر ایشان بودند بآنها گروندگان پس امروز مالك نمیباشد بعضی تان

لِبَعْضٍ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا وَ نَقُولُ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ ۝٤٢

مر بعضی را سودی و نه زیانی و میگوئیم آنانراکه ستم کردند بچشید عذاب آتشی را که بودید آنرا تکذیب میکردید

وَ اِذَا تُتْلٰى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هٰذَا اِلَّا رَجُلٌ يُرِيدُ اَنْ يَصُدَّكُمْ عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ

وچون خوانده شود بر ایشان آیتهای ما که روشنهاست گفتند نیست این مگر مردی که میخواهد که باز دارد شمارا از آنچه بودند که میپرستیدند

آبَاۤؤُكُمْ وَ قَالُوا مَا هٰذَا اِلَّا اِفْكٌ مُفْتَرًى وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاۤءَهُمْ اِنْ هٰذَا اِلَّا

پدران شما و گفتند نیست این مگر دروغی افترا کرده شده و گفتند آنانکه کافر شدند مر حق را چون آمد ایشانرا نیست این مگر

سِحْرٌ مُبِينٌ ۝٤٣ وَ مَا آتَيْنَاهُمْ مِنْ كُتُبٍ يَدْرُسُونَهَا وَ مَا اَرْسَلْنَا اِلَيْهِمْ قَبْلَكَ مِنْ نَذِيرٍ ۝٤٤ وَ

سحری آشکار و ندادیم ایشانرا از کتابها که درس خوانده باشند آنهارا و نفرستادیم بایشان پیش از تو هیچ بیم کننده و

كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ مَا بَلَغُوا مِعْشَارَ مَا آتَيْنَاهُمْ فَكَذَّبُوا رُسُلِي فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ ۝٤٥

تکذیب کردند آنانکه بودند پیش از ایشان و نرسیدند بده یك آنچه دادیم ایشانرا پس تکذیب کردند رسولان مرا پس چگونه بود انکار من

یاد کن روزی که جمع آرد خدا
پس بگویند آن ملایك کای اله
قاصریم اندر عبودیت تمام
میپرستیدند دیوان این کسان
ما باستمکارگان گوئیم هم
چونکه خوانده میشود بر کافران
که بخواهد با زمان دارد عیان
وانکسان گفتند که کافر شدند
کاین نباشد جز که سحری آشکار
تا که بر بطلان قرآن و رسول
نی فرستادیم ما هم سویشان
نیستشان وجهی بمهر و کین خود

مشرکانرا اندران یوم القضا
زان تو پاك و برتری بی‌اشتباه
تا چه جای اینچنین حد و مقام
بیشتر وایمانشان بودی بدان
میچشید این رنج آتش دمبدم
جمله آیتهای ما روشن چنان
زانکه آباتان پرستیدندی آن
بر حق اعنی بر رسول ارجمند
لفظ یا سحراست و معنی بمعیار
از دلیل آرند قولی با اصول
بیمده پیش از تو مردی با نشان
یا بتکذیب تو یا در دین خود

پس ملایکرا بگوید کاین کسان
یعنی از آنکه پرستند جز تو کس
دوستی نبود جز میان ما
جویك از فالیوم لا یملك خبر
التی کنتم بها تکذبون
میگویند اینچنین با یکدگر
واین سخن گویند نبود جز دروغ
یا باسلام و نبوت یا کتاب
مشرکانرا ما ندادیم از کتب
یا که اندر صحت اشراك خود
حاصل اینکه مشرکان مکه را
همچنین کردند تکذیب از عناد

عابدان بودندتان آیا عیان
تو ولیّ ما و مولائی و بس
تا شویم از فعل بدکیشان رضا
بعضکم لبعض نفعاً لا و ضر
اینهمان نار است یعنی در ثبوت
نیست این الا که مردی در خطر
کافری بر حق کند از بی‌فروغ
چون بدیشان آمد از حق در خطاب
درس تا خوانند آن از فشر و لب
هیچ استدلالی آرند از سند
ملتی نبود بجز جهل و عمی
پیش از ایشان انبیا را در بلاد

صَدَدْنَاكُمْ عَنِ الْهُدَىٰ بَعْدَ إِذْ جَاءَكُمْ بَلْ كُنْتُمْ مُجْرِمِينَ ٣٢ وَقَالَ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذِينَ

بازداشتیم شمارا از هدایت بعد از آنکه آمد شمارا بلکه بودید گناهکاران و گفتند آنانکه ضعیف گرفته شدند مر آنانرا

اسْتَكْبَرُوا بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ إِذْ تَأْمُرُونَنَا أَنْ نَكْفُرَ بِاللَّهِ وَنَجْعَلَ لَهُ أَنْدَادًا وَأَسَرُّوا

که بزرگی جستند بلکه حیله شب و روز هنگامیکه میفرمودید مارا که کافر شویم بخدا و بگردانیم مر او را همتایان و پنهان داشتند

النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ وَجَعَلْنَا الْأَغْلَالَ فِي أَعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ٣٣

پشیمانیرا چون دیدند عذابرا و گردانیدیم غلهارا در گردنهای آنانکه کافر شدند آیا جزا داده میشوند مگر آنچه بودند که میکردند

بی فرستادیمت الا آنکه عام / مژده ده هم بیم ده خود بر انام
وعده‌تان گویند کی باشد براست / صدق گر گوئید و بیشک از خداست
وان قیامت یا بود وقت وفات / روز روشن چون شب است از سیئات
نه بآنچه پیش از آن آمد فرود / که در آن نعت پیمبر جمله بود
کافران حال رسول مستطاب / باز میجستند از اهل کتاب
نفی کردند آن تمام از حقد و کین / یافت این آیت نزول از رب دین
ور ببینی ظالمان باز ایستند / چونکه رد رب خود خوار و نژند
رد قول هم نمایند از جدال / می بگویند آن ضعیفان در مقال
واهل استکبار گویند اینچنین / در جواب فرقهٔ مستضعفین
ما بگردانیدمشان از راه دین / بل شما بودید خود از مجرمین
بل نه ما کافر شدیم از میل و آز / مکر روز و شب بر ایمان داشت باز
هم براو گیریم همتایان بکیش / کفرمان بود از شما بر جرم خویش
وان ندامت را نهان دارند هم / چونکه بینند آن عذاب پر الم
پیشوایان یا ز اتباع ضلال / آن ندم پنهان کنند از ضعف حال
بدتر از غفلت غبی برگردنی / نیست تا باشد نشان کودنی

لیک نادانند اکثر مردمان / از کمال و رتبه پیغمبران
گو شما را وعده روزیست بس / که دمی نائید از وی پیش و پس
می بگفتند آنکه خود کافر شدند / ما بقرآن نگرویم از ما پسند
یعنی آن تورية و انجیل مبین / خاصه موسی و مسیح آمد یقین
وصف او گفتند باشد بی قصور / پس بتورية و بانجیل و زبور
کاین چنین گویند کفر از عناد / که بر آنها نیست ما را اعتماد
بر گردانند بر بعضی سخن / سوی بعضی دیگر اندر انجمن
سرکشانرا که بودید از شما / ما نبیم از مؤمنان پی ما چرا
باز تن ما داشتیم آیا ز راه / بعد از آن کامد شما را از اله
باز گویند آنچه بیچاره بدند / بر کسان کز امر حق سرکش شدند
امر میکردید وقتی که بما / اینکه تا گردیم کافر بر خدا
هر دو فرقه بعد از آن کم میشود / در ندامت غرقه اند و نیست سود
یا شوند اندر پشیمانی نهان / یا ندامت ظاهر آید زان کسان
همچنین غلها نمائیم آتشین / اندر اعناق آنکه کافر شد بدین
میشوند آیا جزا داده مگر / بر هر آنچه میکنند از خیر و شر

وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ ٣٤ وَقَالُوا

و نفرستادیم درهیچ قریه هیچ بیم کننده مگر گفتند نعمت پروردگارش بدرستیکه ما بآنچه فرستاده شدید بآن کافرانیم و گفتند

نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ ٣٥ قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ

ما بیشتریم در اموال و اولاد و نباشیم ما عذاب کرده شدگان بگو بدرستیکه پروردگار فراخ میکند روزیرا برای آنکه میخواهد

وَيَقْدِرُ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ٣٦ وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ بِالَّتِي تُقَرِّبُكُمْ عِنْدَنَا

و تنگ میگرداند ولیکن اکثر مردمان نمیدانند و نیست مالهای شما و نه فرزندان شما چیزیکه نزدیک گرداند شمارا از نزد ما

زُلْفَىٰ إِلَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ لَهُمْ جَزَاءُ الضِّعْفِ بِمَا عَمِلُوا وَهُمْ فِي الْغُرُفَاتِ

نزدیک کردنی لیکن آنکه گروید و کردکار شایسته را پس آن گروه مر آنهاراست جزای افزون بآنچه کردند و ایشان باشند در غرفهائی

آمِنُونَ ٣٧ وَالَّذِينَ يَسْعَوْنَ فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَٰئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ ٣٨ قُلْ إِنَّ رَبِّي

ایمنان و آنانکه میشتابند در آیتهای ما طالبان عاجز گردانیدن آنها باشند در عذاب احضار کرده شدگان بگو بدرستیکه پروردگار من

يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ ٣٩

فراخ میکند روزیرا برای آنکه میخواهد از بندگانش و تنگ میکند برایش و آنچه را انفاق کردید از چیزی پس او عوض میدهد آنرا و اوست بهترین روزی دهندگان

نی فرستادیم ما در هیچ ده
نکرویم و منکریم از جزء وکل
اندر این دعوی که ما پیغمبریم
کوگشاید رزق رب من زیاد
مال و اموال شما نبود خودان
پس دو چندان باشد ایشانرا جزا
و آنکه ساعی اندر آیتها بوند
کو گشاید بر عبادش رب من
دو ملك بر منفق و ممسك دعا
اوست خیر الرازقین در ضابطه

یا که در شهری رسولی بیمده
بود نعمت وجه تکذیب رسل
بر شما از هر جهت اولی تریم
تنك هم سازد چو خواهد بر عباد
که نماید نزد ما نزدیکتان
بر عملهائیکه کردند از رضا
تا مگر عاجز کنندهٔ ما بوند
رزق را هم تنك سازد بی سخن
هر صباحی میکنند اندر جزا
ما نقی باشند از حق واسطه

جز که گفتند اهل نعمتها بران
می نگفتند از تکبر ور حسد
بر عذابی ما معذب نیستیم
محض حکمت بی زراه کفر و دین
موجب قربست ایمان و عمل
و آنکسان در عزمهای حقند
آنگروه باشند در رجعی فرون
وانچه را انفاق از خیری کنید
گویدان بر منفقان بخش ای الله
رزق کس ندهد جز آن اخلاق خلق

که فرستاده شدید از ربنان
ما فزونیم اندر اموال و ولد
یا عذابی نیست تا زان بستم
خلق ناداند اکثر لیك از این
ان عمل که صالح آید در محل
از مکاره ایمن و از آمند
انّ قوم فی العذاب محضرون
پس خدا ندهد عوضها از مزید
گوید این کن مال ممسك را تباه
که بود هم رزق از وهم جان و خلق

وَ يَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلٰٓئِكَةِ اَهٰٓؤُلَاءِ اِيَّاكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ ٤٠ قَالُوا سُبْحَانَكَ اَنْتَ

وروزیکه حشر میکند ایشانرا همه پس میگوید مر ملائکه را آیا اینهاشمارا بودند که می پرستیدند گفتند دایم پاك و دور تراتوئی

وَلِيُّنَا مِنْ دُونِهِمْ بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ اَكْثَرُهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ ٤١ فَالْيَوْمَ لَا يَمْلِكُ بَعْضُكُمْ

صاحب ما از غیر ایشان بلکه بودند میپرستیدند جن را اکثر ایشان بودند بآنها گروندگان پس امروز مالك نمیباشد بعضی تان

لِبَعْضٍ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا وَ نَقُولُ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ ٤٢

مر بعضی را سودی و نه زیانی و میگوئیم آنانرا که ستم کردند بچشید عذاب آتشی را که بودید آنرا تکذیب میکردید

وَ اِذَا تُتْلٰى عَلَيْهِمْ اٰيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هٰذَا اِلَّا رَجُلٌ يُرِيدُ اَنْ يَصُدَّكُمْ عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ

وچون خوانده شود بر ایشان آیتهای ما که روشنهاست گفتند نیست این مگر مردی که میخواهد که باز دارد شمارا از آنچه بودند که میپرستیدند

اٰبَاۤؤُكُمْ وَ قَالُوا مَا هٰذَا اِلَّا اِفْكٌ مُفْتَرًى وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاۤءَهُمْ اِنْ هٰذَا اِلَّا

پدران شما و گفتند نیست این مگر دروغی افترا کرده شده و گفتند آنانکه کافر شدند مر حق را چون آمد ایشانرا نیست این مگر

سِحْرٌ مُبِينٌ ٤٣ وَ مَا اٰتَيْنَاهُمْ مِنْ كُتُبٍ يَدْرُسُونَهَا وَ مَا اَرْسَلْنَا اِلَيْهِمْ قَبْلَكَ مِنْ نَذِيرٍ ٤٤ وَ

سحری آشکار و ندادیم ایشانرا از کتابها که درس خوانده باشند آنهارا و نفرستادیم بایشان پیش از تو هیچ بیم کننده و

كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ مَا بَلَغُوا مِعْشَارَ مَا اٰتَيْنَاهُمْ فَكَذَّبُوا رُسُلِي فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ ٤٥

تکذیب کردند آنانکه بودند پیش از ایشان و نرسیدند بده یك آنچه دادیم ایشانرا پس تکذیب کردند رسولان مرا پس چگونه بود انکار من

یادکن روزی که جمع آرد خدا
پس بگویند آن ملایك کای اله
قاصریم اندر عبودیت تمام
میپرستیدند دیوان این کسان
ما باستمکارگان گوئیم هم
چونکه خوانده میشود بر کافران
که بخواهد با زمان دارد عیان
وانکسان گفتند که کافر شدند
کاین نباشد جز که سحری آشکار
تا که بر بطلان قرآن ورسول
نی فرستادیم ماهم سویشان
نیستشان وجهی بمهر وکین خود

مشرکانرا اندران یوم القضا
زان توپاك وبری بی اشتباه
تا چه جای اینچنین حد و مقام
بیشتر وایمانشان بودی بدان
میچشید این رنج آتش دمبدم
جمله آیتهای ما روشن چنان
رانکه آبامان پرستیدندی آن
بر حق اعنی بر رسول ارجمند
لفظ یا سحراست ومعنی بمعیار
از دلیل آرند قولی با اصول
بیمده پیش از تو مردی با نشان
یا بتکذیب تو یا در دین خود

پس ملایکرا بگوید کاین کسان
یعنی از آنکه پرستند جز توکس
دوستی نبود خوی مابین ما
جویك از فالیوم لایملك خبر
التی کنتم بها تکذبون
می بگویند اینچنین با یکدگر
واین سخن گویند نبود جز دروغ
یا باسلام و نبوت یا کتاب
مشرکانرا ما ندادیم از کتب
یا که اندر صحت اشراك خود
حاصل اینکه مشرکان مکه را
همچنین کردند تکذیب از عناد

عابدان بودندشان آیا عیان
تو ولیّ ما ومولائی و بس
ما شویم از فعل بدکیشان رضا
بعضکم لبعض نفعاً لا وضر
این همان ناراست یعنی در عیون
نیست این الا که مردی در طر
کافری بر حق کند از بی فروغ
چون بدیشان آمد از حق در خطاب
درس تا خوانند آن از قشر ولب
هیچ استدلالی آرند از سند
ملتی نبود بجز جهل و عمی
پیش از ایشان انبیا را در بلاد

ی رسیدندی بعشر آنچه ما	دادهایم این فرقه‌را از هر نوا	یا ندادیم ایچ بر پیشینیان	آنچه را دادیم ما بر مکیان
پس بکذیب رسولان آمدند	پس چگونه باشد از من ناپسند	یعنی انکارم برایشان درروش	هم عذابم بر جزای بدمنش

قُلْ اِنَّمَا اَعِظُكُمْ بِوَاحِدَةٍ اَنْ تَقُومُوا لِلّٰهِ مَثْنٰى وَ فُرَادٰى ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ

بگو جز این نیست که پند میدهم شمارا بك خصلتی که برخیزید مر خدارا دو دو و یك یك پس اندیشه کنید که نیست صاحب شمارا هیچ جنونی نیست

اِنْ هُوَ اِلَّا نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ ٤٦ قُلْ مَا سَئَلْتُكُمْ مِنْ اَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ اِنْ

او مگر بیم کننده برای شما مابین دو دست عقوبت سخت بگو آنچه خواستم از شما از مزد پس آن مر شماراست نیست

اَجْرِيَ اِلَّا عَلَى اللّٰهِ وَ هُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ٤٧ قُلْ اِنَّ رَبِّي يَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَّامُ الْغُيُوبِ

مزدمن مگر بر خدا واوست بر همه چیز شاهد بگو بدرستیکه پروردگار من القا میکند حق را داناى غیبهاست

٤٨ قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَ مَا يُبْدِئُ الْبَاطِلُ وَ مَا يُعِيدُ ٤٩ قُلْ اِنْ ضَلَلْتُ فَاِنَّمَا اَضِلُّ عَلٰى نَفْسِي وَ

بگو آمد حق و نمی آورد باطل را و نه اعاده میکند بگو اگر گمراه شدم پس گمراه شوم مگر بر خودم و

اِنِ اهْتَدَيْتُ فَبِمَا يُوحِي اِلَيَّ رَبِّي اِنَّهُ سَمِيعٌ قَرِيبٌ ٥٠ وَ لَوْ تَرٰى اِذْ فَزِعُوا فَلَا فَوْتَ وَ

اگر هدایت یافتم پس بآن چیز است که وحی میکند بمن پروردگارم بدرستیکه او شنوای نزدیکست و اگر ببینی هنگامیکه بترسند پس نباشد فوتی و

اُخِذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ ٥١ وَ قَالُوا آمَنَّا بِهِ وَ اَنّٰى لَهُمُ التَّنَاوُشُ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ ٥٢ وَ قَدْ

گرفته شوند از جائی نزدیك و گویند ایمان آوردیم باو و از کجا باشد مر ایشان را تناول از جای دوری و بتحقیق

كَفَرُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ وَ يَقْذِفُونَ بِالْغَيْبِ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ ٥٣ وَ حِيلَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ ٥٤

کافر شدند بآن از پیش و می اندازند غیب را از جای دوری و حدائی افکنده شد میان ایشان و میان آنچه میخواستند

كَمَا فُعِلَ بِاَشْيَاعِهِمْ مِنْ قَبْلُ اِنَّهُمْ كَانُوا فِي شَكٍّ مُرِيبٍ

چنانکه کرده شد بامثال ایشان از پیش بدرستیکه ایشان بودند در شکی بتهمت اندازنده

گو جز این نبود که بدهم پندتان	بر یك آیین یا بیك خصلت نهان
دو و دو تا مشورت باهم کنید	یك بیك بی فکر تا هر دم کنید
هم تأمل اندر اطوارم کنید	فکر هم درقول و کردارم کنید
حاصل اینکه در تأمل بر شما	حال من روشن شود دور از خطا
بلکه عقل عاقلان پیشم کم است	بحرها در باغ فکرم شبنم است
گو هرآنچه خواستیم از مزد ما	در رسالت اوست پس بهر شما
گو که آن پروردگارم بر وجوب	یقذف بالحق علام الغیوب
گو که آمد حق که قرآنست ودین	یا که اسلام ورسول حق جنین
هم نبدهد عود چیزی در بسیج	نیست او قدر الخلق و بعث هیچ
هست برمن مر وبال گمرهی	نه بغیر من بود آگهی
وحی سوی من فرستد رب من	که سمیع است و قریب او هر زمن
پس نگردد فوت را شان درگریز	آن عذاب پر نهیب هول خیز
یعنی اندروی زمیشان تا گریز	میکشند از قهر و ناخواهی بزیر
مر فرا نگروهن ایمان از کجا	باشد ایشان را تناول از دورجا
وانگهی که نگروند آن کسان	بر پیمبر یا بعث از پیش از آن
بود مخفی یعنی آن گفتارها	که بلا یعنی بگفتند از خفا

اینکه برخیزید از بهر خدا	حال و کارم را بتمامی آرید یاد
تا بداید اینکه نبود ارجنون	دو دو و یك یك بدون هر هوا
که بسی از فهم وعقلم بهره‌مند	تا کنون بی‌فکر وتقلید وفساد
نیست الا بیم ده او بر شما	هیچ دراین یارتان نبرآزمون
نیست مزد دعوتم جز بر اله	نیست قولم ارجنون و ریشخند
وحی را القا نماید بی‌علق	پیش ازآن کامد عذاب و ابتلا
ناورید شیئی باطل هیچ چیز	که بهر چیزیست زاشما او گواه
گو اگر گمره شدم نبود جز این	رمی باطل مینماید یا بحق
ور روم بر راست راه اندرطلب	یعنی آن ابلیس یابت بی‌سپیر
پس چو بینی کافران را ترسناك	که شدم گمره بنفس خود یقین
هم مر ایشان را بگیرند از کمین	پس بود وحی آن هدایت را سبب
آن زمان گویند آمنا به	برد مراك و وقت بعث اندر هلاك
یعنی ایمان را تناوش کی کنند	از مکانی بس قریب اعنی زمین
وان سخنها میفکندندی بغیب	که زمان آخر شد و ره منتهی
از مکان دور یعنی از گمان	از مکان دور تاران دم زنند
	نی زعلمی بلکه ازپندار و ریب
	بر روی دانش و دیدی عیان

بين ایشان وآرزوهاشان یقین افتد البته جدائی یوم دین | همچنانکه این عمل از پیش ازین رفت با اشباهشان از مشرکین
همچشان ازعقل وجان نبود نصیب انهم کانوا فی شك مریب

 سورة الفاطر خمس و اربعون آية و هي مكية 

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشندهٔ مهربان

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ فَاطِرِ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ جَاعِلِ الْمَلٰئِكَةِ رُسُلًا اُولِي اَجْنِحَةٍ مَثْنٰى وَ ثُلٰثَ وَ رُبَاعَ

ستایش مرخدارا پدیدآورنده آسمانها وزمین گرداننده فرشتگان رسولان صاحبان بالها دو دو وسه سه وچهار چهار

يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاۤءُ اِنَّ اللّٰهَ عَلٰى كُلِّ شَيْئٍ قَدِيرٌ ٢ مَا يَفْتَحِ اللّٰهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ

می افزاید در آفرینش آنچه میخواهد بدرستیکه خدا بر همه چیز تواناست آنچه را گشاید خدا برای مردمان از رحمت

فَلَا مُمْسِكَ لَهَا وَ مَا يُمْسِكْ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ٣ يَا اَيُّهَا النَّاسُ

پس نیست بازگیرنده مر آنرا و آنچه را بازگیرد پس نیست فرستنده مر او را پس از او واوست عزیز درست کردار ای مردمان

اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرُ اللّٰهِ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاۤءِ وَالْاَرْضِ لَا اِلٰهَ

یاد کنید نعمت خدارا برشما آیا هیچ باشد آفریننده جز خدا که روزی دهد شمارا از آسمان وزمین نیست الهی

اِلَّا هُوَ فَاَنّٰى تُؤْفَكُونَ ٤ وَ اِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ وَاِلَى اللّٰهِ تُرْجَعُ الْاُمُورُ ٥

مگر او پس بکجا بر گردانیده میشوید واگر تکذیب میکنند ترا پس بتحقیق تکذیب کردند رسولان را پیش از تو وبخدا برگردانیده میشود امرها

حمد ذاتی را که خداوند و فرش اوست گرداننده او فرشتگان اختلاف اجنحه اندر ملك مر توانا باشد او بر کل شیئی وانچه گیرد باز او از مردمان ور که چیزی گیرد او از بنده باز هم عزیز وهم حکیم از علت است هست آیا خالقی غیراز خدا گر که تکذیبت نمایند از رسول

وافریننده سمواتست و ارض بر رسولانشان فرستد رایگان را اختلاف رتبها شد بی رشك میکند آنرا که میباشد نوی نیست فرستنده اورا بعد از آن کس نباشد تا دهد بارش نثار جمله کارش بر صلاح وحکمت است که دهدتان روزی از ارض وسما ور تو ننمایند دعوت را قبول هست بر حق بازگشت کارها

هر ستایش هر ثنا که هست و بود صاحب آن بالهای بیشمار میکند زاید درآنچه آورند آنچه بگشاید ز بخشایش بناس یعنی او ندهد اگرچه بی کس اوست برارسال و براِمسا کهبا ای گروه مردمان آرید یاد غیر او سود خدائی بی عدد همچنین تکذیب کرده خود شدند سوی وی گردید باز اندر جزا

باشد اورا کاوست خلاق وجود دو و دوهم سه وسه هم چارچار آنچه خواهد واست درخور مرمرید نیست گیرنده کس آنرا در شناس نیست کس تا گیرد از وی بار پس غالب و دانا دهد گیرد بجا نعمت حق را که داد او بر عباد هر کجا پس باز گردانده شوید آن رسل که از تو سابق بوده‌اند

يَا اَيُّهَا النَّاسُ اِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُمْ بِاللّٰهِ الْغَرُورُ ٦

ای مردمان بدرستیکه وعده خدا حق است پس باید البته فریفته نکند شمارا از زندگانی دنیا ونباید که فریفته کند البته شمارا بخدا آن فریب دهنده

اِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا اِنَّمَا يَدْعُو حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ اَصْحَابِ

بدرستیکه شیطان مرشمار است دشمن پس بگیریدش دشمن جز این نیست میخواند گروهانش را تا باشند از اهل

السَّعِيرِ ٧ اَلَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ ٨ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ

آتش سوزان آنانکه کافر شدند مر ایشان راست عذابی سخت وآنانکه ایمان آوردند و کردند کارهای شایسته مرایشان راست آمرزش

وَلَا الْأَمْوَاتُ إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَنْ يَشَاءُ وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ إِنْ أَنْتَ إِلَّا نَذِيرٌ ٢٣ إِنَّا

و نه مردهها بدرستیکه خدا میشنواند آنرا که میخواهد و نیستی تو شنواننده آنانکه در قبرهایند نیستی تو مگر بیم کننده بدرستیکه

أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ ٢٣ وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ

ما فرستادیم ترا بحق مژدهدهنده و بیم کننده و نیست هیچ امتی مگر آنکه گذشت در آن بیم کننده و اگر تکذیب میکنند ترا پس بتحقیق

كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَبِالزُّبُرِ وَبِالْكِتَابِ الْمُنِيرِ ٢٤ ثُمَّ أَخَذْتُ

تکذیب کردند آنانکه بودند پیش از ایشان آمد ایشان را رسولانشان بآیتها و بمصحفها و بکتاب روشن گرداننده پس گرفتم

الَّذِينَ كَفَرُوا فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ ٢٥ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ

آنانرا که کافر شدند پس چگونه بود انکار من آیا ندیدی که خدا فرو فرستاد از آسمان آبی را پس بیرون آوردیم بآن

ثَمَرَاتٍ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بِيضٌ وَحُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا وَغَرَابِيبُ سُودٌ وَمِنَ النَّاسِ

ثمرهائی که مختلف است رنگهای آنها و از کوهها راهها سفیدها و سرخها که مختلف است رنگهاشان و سیاهی بسیار و از مردمان

وَالدَّوَابِّ وَالْأَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ كَذَٰلِكَ إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ

و جنبندهها و شتر و گاو و گوسفند که مختلف است رنگهایش همچنین است جز این نیست که میترسد از خدا از بندگانش دانایان بدرستیکه خدا غالب

غَفُورٌ ٢٦ إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً

آمرزنده است بدرستیکه آنانکه میخوانند کتاب خدا را و بپای داشتند نماز را و انفاق کردند از آنچه روزی دادیم ایشانرا نهان و آشکار

يَرْجُونَ تِجَارَةً لَنْ تَبُورَ ٢٧ لِيُوَفِّيَهُمْ أُجُورَهُمْ وَيَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ غَفُورٌ شَكُورٌ ٢٨

امید میدارند بازرگانی که هرگز تباه نشود تا تمام دهد ایشان را مزدهاشان و بیفزاید ایشان را از احسانش بدرستیکه او آمرزنده شکر پذیر است

نیست یکسان کور و بینا در امور / هم نباشد مستوی ظلمات و نور

نشنواند هرکرا خواهد خدا / نیست ان الله یسمع من یشاء

یعنی آن دلها که اندر مرده و زن / مرده‌اند ایشان بگورستان تن

می‌نبودند امتی هیچ از امم / جز که در آن بیم ده بگذشت هم

کامد ایشانرا رسل با بینات / هم بزبرکان رهنما بد بر نجات

پس گرفتیم آنکسانرا در زمین / پس چگونه بود آن انکار من

پس برون ز ان آب آوردیم ما / میوهای مختلف از رنگها

رنگ سرخی مختلف اندر سبل / رنگ بعض اینکه از بعضی قلل

همچنین از مردم و جنبندگان / خاصه است از دواب اندر بیان

غیر از این نبود که ترسد از خدا / از عبادش عالمان بیناک رای

زانکه حق غالب بود در انتقام / گرچه هست آمرزگار او بر انام

میکنند انفاق راز رزقی که ما / دادمایم اندر نهان و برملا

دارد امید آن تجارت از اله / کاندر او خسران نیاید هیچ راه

سایه یکسان با حرارت نیست هان / هم نه یکسان زندگان با مردگان

نشنواننده نه تو در حضور / ای محمد[4] مردگانرا در قبور

نیستی تو ای محمد[4] جز نذیر / ما فرستادیم بالحق بشیر

گر که تکذیبت نمایند این خسان / پیش هم کردند تکذیب آنکسان

هم کتاب روشن اندر اصل و فرع / هم حلال و هم حرام از حکم شرع

ننگری آیا بوای بیننده کاب / حق فرستاد از سما یا از سحاب

وز میان کوهها اسفید راه / سرخ از هر نوع و هم دیگر سیاه

وان بود سود و غرابیب از عیون / که سیاهی باشدش از حد فزون

چارپایان مختلف الوانشان / همچو اثمار و جبال اندر نشان

ترسش افزون هر که او داناتر است / هم ز ره رو بیش خوف رهبر است

آنکه خوانند از کتاب الله مدام / بر صلوة است آنجماعت را قیام

در نهان تا از ریا ایمن بود / فاش تا غیری بدان راغب شود

مزدشان تا حق بپردازد تمام / هم فزایدشان ز فضل خود مقام

بعد آمرزش دهد اجر عمل / کو غفور است و شکور اندر محل

وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ إِنَّ اللَّهَ بِعِبَادِهِ لَخَبِيرٌ بَصِيرٌ

و آنچه را وحی کردیم بتو از کتاب آنست حق تصدیق کننده مر آنچه را باشد میان دو دستش بدرستیکه خدا ببندگانش آگاه بیناست

٢٩ ثُمَّ اَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَ مِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَ مِنْهُمْ

پس بمیراث دادیم آن کتاب را آنانکه برگزیدیم از بندگان خود پس بعضیشان ستم کنندگانند مر نفس را و برخیشان میانه روندهاند و بعضیشان

سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بِاِذْنِ اللّٰهِ ذٰلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ ٣٠ جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ

پیشی گیرندگانند بخوبیها باذن خدا این است آن فضل بزرگ بهشتهای جای اقامت در روند آنرا زیور کنند در آنها از

اَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَ لُؤْلُؤًا وَ لِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ ٣١ وَ قَالُوا الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي اَذْهَبَ عَنَّا

دستوانها از طلا و مروارید و پوشش ایشان در آنها بریشم است وگویند ستایش مر خدارا که برد از ما

الْحَزَنَ اِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ ٣٢ اَلَّذِي اَحَلَّنَا دَارَ الْمُقَامَةِ مِنْ فَضْلِهِ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ وَلَا

اندوه را بدرستیکه پروردگار ما هر آینه آمرزنده شکر پذیر است آنکه در آورد ما را بسرای اقامت از احسانش مس نمیکند ما را در آن تعبی و مس

يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ ٣٣ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ لَا يُقْضَى عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا وَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ

نمیکند ما را در آن خستگی و آنانکه کافر شدند برای ایشانست آتش دوزخ نه حکم کرده میشود بر ایشان پس بمیرند و نه تخفیف داده میشود

مِنْ عَذَابِهَا كَذٰلِكَ نَجْزِي كُلَّ كَفُورٍ ٣٤ وَ هُمْ يَصْطَرِخُونَ فِيهَا رَبَّنَا اَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا

از ایشان هیچ عذابش همچنین جزا میدهیم هر ناسپاسی را و ایشان فریاد میکنند در آن که پروردگار ما بیرون آور ما را تا کنیم کار شایسته

غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ اَوَلَمْ نُعَمِّرْكُمْ مَا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ وَ جَاءَكُمُ النَّذِيرُ ٣٥

جز آنچه بودیم که میکردیم آیا عمر ندادیم شمارا آنقدر که پند میگرفت در آن کسیکه پند گرفت و آمد شمارا بیم کننده

فَذُوقُوا فَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ ٣٦

پس بچشید پس نیست مر ستمکاران را هیچ یاوری

وحی کردیم آنچه سویش از کتاب
باشد آن حق و مصدق بر صواب

یعنی از توریة و انجیل و زبور
جمله را باشد مصدق در ظهور

ثم اورثنا الکتاب اندر رشاد
الذین اصطفینا من عباد

پس ستم بعضی بنفس خود کنند
از خلایق که بقرآن نگروند

هم از ایشان سابق اندر خیرها
راه و فرمان خدا در سیرها

باغهای بس اقامت خواسته
کاندر آیند اندران پیراسته

تا توما گفتیم اینها پیش از این
نی بتکرار است حاجت همچنین

رب ما آمرزگار است و شکور
بر سپاس کم دهد اجر از وفور

از ره بخشش که ما را اندران
نه رسد رنجی نه اندوه و زیان

حکم نبود بهرشان از ذوالکرم
در جهنم تا بمیرند از الم

همچنین هر ناسپاسی را جزا
میدهیم اینسان که دارد اقتضا

کارها شایسته و نیکو کنیم
غیر از آنچه مینمودیم از قدیم

آنکه گیرد پند و آمد بیم ده
بر شما از ما بهر شهری و ده

آنچه را که بوده است از پیش از آن
از کتاب آسمانی در بیان

حق بحال بندگان باشد خبیر
هم بجهر و سرشان یکجا بصیر

گفت میراث او بعضی را زان سبب
که بکف میراث آید بی تعب

مقتصد بعضی هم اعنی زان فریق
خود میانه رو بوند اندر طریق

غفلت از حقشان نباشد یکشعیر
وین بود فضلی مر ایشان را کبیر

دستوانهائی ز لؤلؤ وز ذهب
لبسشان در وی حریر اندر حسب

میگویند اینکه ره حق را سپاس
که زما اندوه از آن رب ناس

الذی احلنا دارالمقام
کردمان ساکن در این بیت السلام

وانکسانکه نگرویدند از لئیم
بهرشان آماده شد نار جحیم

تا بموت اعنی رهند از رنج و تاب
هم سبک زایشان نخواهد شد عذاب

میکنند ایشان در آن فریادها
که برون از نارمان آر ای خدا

ما ندادیم ایچ آیا عمرتان
آنقدر که پند گیرند اندران

پس چشید اینک شما رنج سعیر
خود فما للظالمین من نصیر

اِنَّ اللّٰهَ عَالِمُ الْغَيْبِ السَّمٰوَاتِ وَ الْاَرْضِ اِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ٣٧ هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ فِي

بدرستیکه خدادانای نهان آسمانها وزمین است بدرستیکه اوست دانا بضمایر سینها اوست که گردانید شمارا خلیفها در

الْاَرْضِ فَمَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ اِلَّا مَقْتاً وَلَا يَزِيدُ

زمین پس آنکه کافر شد پس بر اوست کفرش و زیاده نمیکند کافران را کفرشان نزد پروردگارشان جز دشمنی و نمی‌افزاید

الْكَافِرِينَ كُفْرُهُمْ اِلَّا خَسَاراً ٣٨ قُلْ اَرَاَيْتُمْ شُرَكَاءَكُمُ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ

کافران را کفرشان جز زیانکاری بگو خبر دهید از شریکانتان آنانکه میخوانید از جز خدا

اَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْاَرْضِ اَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمٰوَاتِ اَمْ آتَيْنَاهُمْ كِتَاباً فَهُمْ عَلٰى بَيِّنَةٍ

بنمائید مرا که چه چیز آفریدند از زمین یا مر ایشان راست انبازی در آسمانها یا دادیمشان کتابی پس ایشانند بر بینه

مِنْهُ بَلْ اِنْ يَعِدُ الظَّالِمُونَ بَعْضُهُمْ بَعْضاً اِلَّا غُرُوراً ٣٩ اِنَّ اللّٰهَ يُمْسِكُ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضَ

از آن بلکه وعده نمیدهند ستمکاران بعضیشان بعضی را جز فریب بدرستیکه خدا نگاه میدارد آسمانها و زمین را

اَنْ تَزُولَا وَلَئِنْ زَالَتَا اِنْ اَمْسَكَهُمَا مِنْ اَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ اِنَّهُ كَانَ حَلِيماً غَفُوراً ٤٠

از آنکه زایل شوند و هر آینه اگر زایل شوند نگاه ندارد آن دو را هیچکس پس از او بدرستیکه او باشد بردبار آمرزنده

حقتعالی داند این باشد یقین
اوست آنکس که شما را جانشین
می‌فزاید کافران را جز عناد
گوشما دیدید آیا در عیان
آفریدستند ایشان تا چه چیز
داده‌ام آیا کتابی ما چنان
تا چنان بود که در فعل قبیح
حق نگهدارد زمین و آسمان

هر نهان را در سموات و زمین
کرد از پیشینیان اندر زمین
کفرشان در بردن آن زاد معاد
هیچ زانباران خود بر امتحان
از زمین پیدا و پنهان در تمیز
حجتی تا باشد ایشان را از آن
مشرکان را حجتی باشد صریح
زانکه تا زایل گردد از مکان
بردبار است آن خداوند غفور

اوست هم دانا باسرار صدور
پس هر آن شد ناسپاس و کفرجو
هم بیفزاید بر کفر و شر ایشان
آنکه میخوانیدشان از دون حق
هستشان یا هیچ آیا شرکتی
تا چه حجت پس مر ایشان را شریك
وعده می‌دهند بعضی در نصیب
ور شوند این هر دو زایل پس نگاه
بر کسی کو بار گردد از شرور

وانچه اندر خاطری یابد خطور
پس بر او باشد زیان کفر او
کافران را غیر خسران و زیان
باز بنمائیدم از ماذا خلق
در سموات از شان خلقتی
تا خدا سازند گر فهمند نیك
بعض دیگر را جز از مکر و فریب
کس ندارد بعد ایشان جز اله

وَاَقْسَمُوا بِاللّٰهِ جَهْدَ اَيْمَانِهِمْ لَئِنْ جَاءَهُمْ نَذِيرٌ لَيَكُونُنَّ اَهْدٰى مِنْ اِحْدَى الْاُمَمِ فَلَمَّا جَاءَهُمْ نَذِيرٌ

و سوگند خوردند بخدا سخت‌ترین سوگندهاشان که اگر آید ایشان را بیم کننده هر آینه باشند هدایت یافته‌تر از هر یك از امتها پس چون آمد ایشان را بیم کننده

مَا زَادَهُمْ اِلَّا نُفُوراً ٤١ اِسْتِكْبَاراً فِي الْاَرْضِ وَمَكْرَ السَّيِّئِ وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ اِلَّا

نیفزود ایشان را جز نفرت از راه سرکشی در زمین و اندیشیدن بدی و احاطه نکنم اندیشیدن بد مکر

بِاَهْلِهِ فَهَلْ يَنْظُرُونَ اِلَّا سُنَّةَ الْاَوَّلِينَ فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللّٰهِ تَبْدِيلاً ٤٢ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللّٰهِ

باهلش پس آیا انتظار میبرند جز دستور پیشینیان را پس هرگز نیابی مر دستور خدا را تغییری و هرگز نیابی مر دستور خدا را

تَحْوِيلاً ٤٣ اَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْاَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَكَانُوا

گردیدنی آیا و سیر نکردند در زمین پس بنگرید که چگونه بود انجام آنانکه بودند پیش از ایشان و بودند

اَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَمَا كَانَ اللّٰهُ لِيُعْجِزَهُ مِنْ شَيْءٍ فِي السَّمٰوَاتِ وَلَا فِي الْاَرْضِ اِنَّهُ كَانَ عَلِيماً

سخت‌تر از ایشان در توانائی و نباشد خدا که عاجز کند او را هیچ چیز در آسمانها و نه در زمین بدرستیکه او باشد دانای

قَدِيراً ٤٤ وَلَوْ يُؤٰاخِذُ اللّٰهُ النّٰاسَ بِمٰا كَسَبُوا مٰا تَرَكَ عَلٰي ظَهْرِهٰا مِنْ دٰابَّةٍ وَلٰكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ

توانا   وا گر مؤاخذه کردی خدا   مردمارا   بسبب آنچه کسب کردند نگذاشتی بر پشتش هیچ   جنبنده   ولیکن بازپس میدارد ایشانرا

اِلٰى اَجَلٍ مُسَمّٰى فَاِذٰا جٰاءَ اَجَلُهُمْ فَاِنَّ اللّٰهَ كٰانَ بِعِبٰادِهِ بَصِيراً

تا   وقتی نام برده شده   پس چون آید اجلشان   پس بدرستیکه خدا باشد ببندگانش   بینا

واقسمو بالله جهد ایمانهم   گشته‌اند اعنی که برخود ملتزم
که بیایدشان زحق گر بیم ده   پس شوند ایشان ازو ره یافته
پس چو آمدشان نظیر اندر ظهور   از خدا مازادهم الا نفور
بی احاطه مینماید مکر بد   جز باهل آن بتحقیق وسند
عادت الله بد چنین جاری زکل   که عذاب آمد زتکذیب رسل
پس نیابی سنة الله را بگاه   هیچ تبدیلی درآن از هیچ راه
هم نباشد از مقامش بازپس   عادتش را هیچ گردانیدنی
مرسرانجام کسانی را که آن   پیش از ایشان بوده اند اندرجهان
زآتش قهراستخوانشان سوخته   بارشان بنی هنوز افروخته
او بود دانا بهر عالی و پست   هم توانا برهرآنچیزیکه هست
هیچ از جنبنده برپشت زمین   یکنفر نگذاشتی برجا یقین
لیك دارد بازشان پس در نسق   تا زمانی نام برده گشته حق
داند اعنی جمله را جای ومکان   هرکرا خواهد بگیرد درزمان

مشرکان مکه یعنی با امید   برخدا خوردند سوگند اکید
از یکی زان امتان پیش ازاین   چون نصاری ویهود و صائبین
از طریق سرکشی اندر زمین   هم زمکر بدکه زشت است وغبین
پس برند آیا که ایشان انتظار   جز که سنتهای پیشین زاعتبار
منتظر باشند ایشان هم عیان   برعذابی سخت چون پیشینیان
نی تواند کرد یعنی بانقلاب   کس عذابش را مبدل بر ثواب
سیر نکنند ایچ آیا در زمین   تا چگونه بوده بینند از یقین
در توانائی از ایشان سخت تر   تا چه سان بودی از ایشان اثر
نیست حق تا عاجز از چیزی شود   درسموات و نه درارض این بود
حق نمودی گر زمردم بازخواست   کسب کردند آنچه را ازکم وکاست
نی که تنها ازبدی و از شر   بل زهر جنبنده کاید در نظر
پس چو آیدشان اجل بربا گزر   پس بود حق بر عباد خود بصیر
هروجودی کاندر امکان ویست   کی برون ازعلم وفرمان ویست



سُورَهٔ يس صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ثَلٰثٌ وَ ثَمٰانُونَ آيَةً وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

يس ١ وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ ٢ اِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ٣ عَلٰى صِرٰاطٍ مُسْتَقِيمٍ ٤ تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ ٥

قسم بآن قرآن مشتمل برحکمت   که توئی هرآینه ازمرسلان   بر   راه راست   فروفرستادن غالب   مهربان

لِتُنْذِرَ قَوْماً مٰا اُنْذِرَ آبٰاؤُهُمْ فَهُمْ غٰافِلُونَ ٦ لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلٰى اَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لاٰ يُؤْمِنُونَ ٧

تا بیم دهی گروهی را   همچنانکه بیم داده شد بپدرانشان پس ایشان غافلانند   بتحقیق ثابت شد سخن   بر   اکثرشان   پس ایشان نمیگروند

اِنّٰا جَعَلْنٰا فِي اَعْنٰاقِهِمْ اَغْلاٰلاً فَهِيَ اِلَى الْاَذْقٰانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ ٨ وَ جَعَلْنٰا مِنْ بَيْنِ اَيْدِيهِمْ سَدّاً وَ

بدرستیکه ما گردانیدیم درگردنهاشان   غلها   پس آن تا   ذقنهاست   پس ایشان سربهوا کرده شدگانند و گردانیدیم از   میان   دستهاشان   سدی   و

مِنْ خَلْفِهِمْ سَدّاً فَاَغْشَيْنٰاهُمْ فَهُمْ لاٰ يُبْصِرُونَ ٩

از پس سرشان سدی پس فروانداختیم پرده برچشمهاشان پس ایشان نمی بینند

از عطا وعون رب العالمین   آمدیم اندربیان یا و سین
عمر داد و صحت وعلم وحیوة   نعمت و امنیت ونطق و ثبات
تا رسد روزی بپایان این کلام   نظم این تفسیر یعنی بالتمام

کی توانم شکر این احسان نمود   که رسید این نامه بریاسین زود
تا که این تفسیر بریاسین رسید   همچنین ازفضل او دارم امید
کامل التمام ای که هرشیئی کمال   از تو یابد تا ببار آید نهال

بی‌عنایات توکی گردد قلم تاچه جای اینچنین نظم و رقم
خود تودانی اصل آن‌را تاکه چیست کس بمثلش هست قادر یا که نیست
دانی این کز من تو بر من اقربی آفرینندهٔ چنین نطق ولبی
نی لب من بل لب دریای اوست چون بموج آیداتش گویای اوست
تا بموج آید کجا دریای ما بی لبم باخودستائی گشت جفت
این هم ازحق بودکاوردم بگفت کوفت هستیها بزیر سنك لا
رو نبود ازهر بقائی بر فنا چون زخود وزخلق بگزیده‌ام
یا که زین سر خیزم ازخیر بدهام چیست یاحاجت بکس درویشرا
تا که بهرکس ستایم‌خویش‌را خاصه کوکرده بحق نعمت شناس
موبمویم باشد اورا در سپاس داد هرجا قدر حاجت نعمتم
حفظ کرد ازصد هزاران آفتم ازپی تفسیر قرآن با نظام
داده این منطق که بینی درکلام تا نمایم نظم تفسیری چنین
داد برمن نطق و تقریری چنین سید و سالار برخیر و رسل
یا و سین یعنی که ای انسان کل یا که حاکم درمیان خصم ویار
برقسم براین کتاب استوار برصراط مستقیم ای پاك دید
اینکه حقت دررسالت برگزید غالب اندر امر وملکش جمله نیز
هست تنزیل خداوند عزیز بیم ده آبائشان را در شهود
بیم تا بدهی بقومی که نبود ورکه آمد بود از غیر عرب
تا نذیری نامد ایشان‌را زرب راه و رسم بندگی تعلیم ده
خود توایشان‌را زعصیان بیم ده آن وعید و آن عقاب مستقر
گشت واجب بهر ایشان منتشر بود عالم کان گره گمره شوند
پس زحکم‌سابق ایشان نگروند پس رسد آن تاذقنها برملا
غل بگردنشان دراندازیم ما سربالا میکنند از روی آب
مقمحوند آن شترها کزشتاب دست وگردنشان بغل یکسر کنند
یا چوقصد قتل پیغمبر کنند پس فروگیریمشان زان مکردون

کر بباش عاجز ندانی انس وجن این کند باور نه هر نامطمئن
این تودانی که زبان گویا زتست این زمین وآسمان برپا زتست
اینچنین لب که لب موج یم است برلب وی بحرها چون شبنم است
کی تو آگاه ازچنین موج ویمی چون نه با دریانوردان همدمی
دفتر گویندگان دارد نورد کاندراین گردون بود هرگفته کرد
رسته از بود و وجود خود فقیر زیرتر بنشسته از بالا و زیر
تاچه جای آنکه گویند ما و من یا که باشدازمن این نطق وسخن
هرچه خواهم داده حقم برفزون تاچه خواهم دیگر ازمخلوق دون
داد نان بی‌منت خلقم خدای منتش باشد بجان این گدای
گرشما رم دادههایش یکبیك جمله را مخصوص دانی بی‌زشك
عاقبت کرده بخیر از حسن حال بعدازآن کزعمر رفتم شصت سال
شکر این احسان کجا آید زمن قدر برك و بارش از بدهد دهن
شرح یاسین است بك خواموش باش پای تا سر بر بیانم گوش باش
یا که یا باشد اشارت بر یقین که توئی سر سموات و زمین
یا حکیم اعنی که آیتهای او جملگی باشد بحکمت بی‌غلو
راست در دین یابجت با بحق در امور دین و دنیا بی‌غلق
مهربان برخلق‌خود ور رافتش کرد ارسال رسل در دعوتش
آن پدرهاشان که در فترة بدند بیخبر ازدین واز دعوت بدند
یا بود ما اندر اینکه باگزیر همچو برآبائشان کامد نذیر
پس بوند ایشان همانا غافلان زانچه انداز خدا باشد بآن
حکم حق بگذشته بد درماسبق تا که ایشارا سیه باشد ورق
برملایك داد زین معنی خبر قول ثابت گشت وپیدا در اثر
دستهاشان بسته برگردن چنان سرکنند ازتاب آن برآسمان
غل بود انکار نفس بی‌اصول که بود مانع ز تصدیق رسول
سدی اندر پیش‌رو واز پیششان میگذاریم ازپی ضیق مکان
هم فاغشینا فهم لا یبصرون

وَ سَوَآءٌ عَلَيْهِمْ ءَاَنْذَرْتَهُمْ اَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ١٠ اِنَّمَا تُنْذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَ خَشِيَ

ویکسانست برایشان خواه بیم داده باشی ایشانرا و خواه بیم نداده باشی ایشانرا ایمان نمی آورند جز این نیست که بیم میدهی کسی را که پیروی کند ذکر یعنی قرآنرا

الرَّحْمٰنَ بِالْغَيْبِ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَ اَجْرٍ كَرِيمٍ ١١ اِنَّا نَحْنُ نُحْيِ الْمَوْتٰى وَ نَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَ

و بترسد از خدای بخشنده در نهان پس مژده ده اورا بآمرزش و پاداش خوب بدرستیکه ما زنده میسازیم مردگانرا و مینویسیم آنچه‌را پیش فرستاده‌اند

آثَارَهُمْ وَ كُلَّ شَيْءٍ اَحْصَيْنَاهُ فِي اِمَامٍ مُبِينٍ ١٢

واثرهاشانرا وهمه چیز ضبط کردیم آنرا درمقتدای بیان کننده

پس بود یکسان برآنها ای همیم گردهی یا ندهی ایشان‌را تو بیم
غیرازاین نبودکه بیم ازبهراوست که بقرآن پیروی اورا نکوست
پس بشارت ده بآمرزش ورا همنوای خالص از شوب ریا
نکتب ما قدموا و آثارهم در طریق حق بدون اشتلم
هم‌نوشته میشود هر کامشان که بود در منهج اسلامشان
یعنی اندر لوح محفوظ مبین

هیچ برآیات ایشان نگروند نه زانذار و نه ازگفتار و پند
هم بترسد درنهان بی‌گفتگو ازخدای پاك بخشاینده او
مرده‌گانرا زنده گردانیم ما یا قلوب مرده را در سینها
آنچه بفرستاده‌اند اعنی که پیش از عملهای نکوکم یا که بیش
هرچه را ازنیك و بدبنوشته‌ایم در کتاب روشنی که هشته‌ایم
کاندران ثبت است هرچیزی یقین

وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا اَصْحَابَ الْقَرْيَةِ اِذْ جَآءَهَا الْمُرْسَلُونَ ١٣ اِذْ اَرْسَلْنَا اِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا

وبزن برای ایشان مثلی اصحاب قریه هنگامیکه آمدند ایشانرا فرستاده شدگان وقتیکه فرستادیم سوی ایشان دوکس پس تکذیب کردند

فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ فَقَالُوا اِنَّا اِلَيْكُمْ مُرْسَلُونَ ١٤ قَالُوا مَا اَنْتُمْ اِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَمَا اَنْزَلَ الرَّحْمٰنُ

آن دوتارا پس قوی کردیم آندورا بسیمی پس گفتند بدرستیکه مائیم بسوی شما فرستادگان گفتند نیستید شما مگر آدمی مانند ما و نفرستاده خدای بخشنده

مِنْ شَيْءٍ اِنْ اَنْتُمْ اِلَّا تَكْذِبُونَ ١٥ قَالُوا رَبُّنَا يَعْلَمُ اِنَّا اِلَيْكُمْ لَمُرْسَلُونَ ١٦ وَمَا عَلَيْنَا اِلَّا

هیچ چیزرا نیستید شما مگر دروغ میگوئید گفتند پروردگار ما میداند که ما سوی شمائیم هر آینه فرستاده شدگان و نیست بر ما مگر

الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ١٧ قَالُوا اِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ لَئِنْ لَمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَلَيَمَسَّنَّكُمْ مِنَّا عَذَابٌ

رسانیدن آشکار گفتند بدرستیکه ما فال بد گرفتیم شما اگر باز نایستادید سنگسار میکنیم البته شمارا و هر آینه مس میکند البته شمارا از ما عذابی

اَلِيمٌ ١٨ قَالُوا طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ اَئِنْ ذُكِّرْتُمْ بَلْ اَنْتُمْ قَوْمٌ مُسْرِفُونَ ١٩

دردناک گفتند مشئومی با شماست آیا پند داده شدید بلکه شمائید گروه اسراف کاران

در بیان فرستادن حضرت عیسی علیه السلام دو نفر از حواریین را بانطاکیه

مکیانرا ای محمد کن بیان
اهل آن ده که در انطاکیه بود
چون رسولان آمدند آنجا فرود
از دعاشان گشت بیماری نکو
شد در انطاکیه فاش این گفتگو
بی‌زخوفی باز گفتند اینکه ما
داعیم از نزد عیسی بر شما
هم زکیش بت پرستی بگذرید
سجده بر حق وامر بیغمبر برید
حجت این گفتند یابد کور وکر
از دم ما درزمان سمع وبصر
مدتی بگذشت تا روزی براه
ذکرحق کردند پیش پادشاه
این خبر آمد شمعون الصفا
شد بانطاکیه بالهام خدا
با توسط یافت تا ره برملك
گشت درسلك ندیمان مسلك
تا که صحبت رفت روزی زآن دوتن
گفت شمعون آور ایشانرا بمن
چونکه از زندان بایوان آمدند
از شناسائی شمعون بن زدند
ما بگفتند آن رسول ایزدیم
بهر تبلیغ اندراین شهر آمدیم
گفت حجت چیست گفتند ازخدا
اکمه وابرص زما یابد شفا
گفت شه سحر است شمعون گفت نی
چشم را جادو ببخشد روشنی
گفت زانکه چون فرستادیم ما
سوی انطاکیه دوتن زاوصیا
غالب ایشانرا بسوم ساختیم
جانشان ازقلب وغش پرداختیم
قوم گفتند از تغافل که شما
نیستید الا بشر مانند ما
رب ما گفتند داند بی‌گمان
اینکه ما باشیم ز افرستادگان
قوم گفت انا تطیرنا بکم
بد گرفتیم از شما بی اشتلم
دانه شد نابود وخشك اشجارما
موش قحط افتاد درانبار ما
برشما باشد یقین بیم هلاك
میرسد وازما عذاب دردناك
پند داده گر شما آیا شوید
نسبت آن را بفال بد دهید
یا که منشین زیراین سقف ای فلان
که خرابست ودرافتد ناگهان
بل شما باشید از سرگشتگان

این مثل کن حالشان ناشدنشان
بهر دعوت ازحواریین دومرد
تا شنید این پادشاه آن دیار
بر نبوت تا کنید اورا قبول
گفت حجت چیست دراین بابتان
گفت ملك گردید باز اندر مقام
درغضب شد شاه وگفت از کبر وناز
تا کنند یحیی وفومان خلاص
چون ورا شه یافت مردی هوشمند
تا که با ایشان نمایم گفتگو
گفت شمعون ازکجائید ایمهان
تا کشند از بت پرستی باز دست
زامر شمعون کوری آوردند زود
بلکه باشد معجز این بس بین است
داشتند آن هردوتن‌را بردروغ
هرسه پس گفتند با آن قوم چون
حق نفرستاده هیچ ازوحی چون
نیست برما جز بلاغی آشکار
خود شما بودید برما فال بد
باز گرنایستید ازحرف وکار
می بگفتند آن رسولان فال بد
گرکسی گوید که اندر راه تو
تونمائی حمل آن بر فال بد
هم زحد خویشتن بگذشتگان

خود روان عیسی بانطاکیه کرد
خواست ایشانرا وپرسید ازشعار
کز خداوندا ست برخلقان رسول
تا مگر افتد قبول آدابتان
تا کنم اندیشهٔ در این کلام
تا بزندان هردورا بردند باز
طرح الفت ریخت آنجا باخواص
منکرفت ازوی بهر گفتار پند
بشنویم ازهستشان حرفی نکو
آمدید اینجا چرا گوئید هان
هم شوند ازراه عیسی حق پرست
گشت روشن ازدعاشان درورود
هم نه ازغیر نبی ممکن است
پس بثالث یافتند ایشان فروغ
یکزبان انا الیکم مرسلون
برشما ان انتم الا تکذبون
آنچه را دادیم امر ازکردگار
از قدمتان گشت قحطی دربلد
میکنیم اکنون شمارا سنگسار
با شما باشد ببینید آن زخود
هست چاهی بین بیفتی تا دراو
پس تونی آن فال بد دراندیشه خود

وَجَاءَ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ ٢٠ اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ

وآمد از دورترین جای آن شهر مردی که می‌شتافت گفت ای گروه پیروی کنید مرسلان را پیروی کنید آنرا که نمیخواهد از شما

أَجْرًا وَهُمْ مُهْتَدُونَ ٢١ وَمَا لِيَ لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ٢٢ أَأَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ

مزدی و ایشانند هدایت یافتگان وچیست مرا که نپرستم آنرا که پدید آورد مرا و بسوی او بازگردانیده میشوید آیا بگیرم از غیر او

آلِهَةً إِنْ يُرِدْنِ الرَّحْمَٰنُ بِضُرٍّ لَا تُغْنِ عَنِّي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا وَلَا يُنْقِذُونِ ٢٣ إِنِّي إِذًا لَفِي ضَلَالٍ

الهانی که اگر خواهد بمن خدای بخشاینده گزندی کفایت نکند از من در خواستشان چیزی را و برهانندم بدرستیکه منم آنگاه هر آینه در گمراهی

مُبِينٍ ٢٤ إِنِّي آمَنْتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمَعُونِ ٢٥ قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ ٢٦ بِمَا

آشکار بدرستیکه من گرویدم بپروردگار شما پس بشنوید از من گفته شد که داخل شو در بهشت گفت ایکاش قوم من آگاهی می‌یافتند باینکه

غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ ٢٧ وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ جُنْدٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ

آمرزید مرا پروردگارم و گردانید مرا از گرامی داشتگان و فرو نفرستادیم ما بر قومش از بعد او هیچ لشکری از آسمان و

مَا كُنَّا مُنْزِلِينَ ٢٨ إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ خَامِدُونَ ٢٩ يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا

نبودیم فرو فرستندگان نبود مگر بانگی یک پس آنگاه ایشان شدند افسردگان ای دریغ بر بندگان که نیاید

يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ٣٠

ایشانرا هیچ رسولی مگر آنکه هستند بآن استهزا میکنند

حاء من اقصی المدینة بالعیان
پیروی گفت ایگروه از مرسلین
بر حق ایشانند خود ره یافته
هم باو خواهید گشتن جمله باز
گر که حق خواهد رسد بر من ضرر
نی رهانندم رحمت در سبح
با رسولان گفت پس با آرمون
گفته شد اورا درآی اندر بهشت
رانچه آمرزیدم آن پروردگار
هم نهایم از بر این از آسمان
جملگی مردند دریک لحظه چون
ای تأسف بر عبادی کاینچنین

نیک مردی که شتابنده بدان
خود کنید ازروی اخلاص و یقین
خیری از حق سوی‌تان بشتافته
باشد از طاعات خلقان بی‌نیاز
دفع ننماید کس از من آن خطر
پس من ایشانرا پرستم گر که هیچ
ای امت بربکم فاسمعون
گفت یعنی نطق حالش در سرشت
هم بگرداند از بزرگان درشمار
لشکری بهر هلاک کافران
صیحه آمد فاذاهم خامدون
عمرشان شد صرف کفر و فسق و کین

زانطرف که بود یعنی دورتر
آنکسانیکه نخواهند از شما
مر مرا چه بود که نپرستم بدید
تا فرا گیرم بغیر از آن خدای
گر کنند اعانی شفاعت آن بتان
باشم آنکه در ضلالی آشکار
پس ورا کشتند اهل آن بلد
گفت او یا لیت قومی یعلمون
نی فرستادیم بر قومش فرو
بل عقوبتشان نبد در عائده
همچو آتش که بمیرد در سبیل
هم رسولی نامد ایشانرا جز آن

گشت مردی سوی ایشان رهسپر
مزد تبلیغ رسالات خدا
آنکه را کز آب و خاکم آفرید
من خدایان دگر بر ناروای
حاصلی نبود بدفع آن زیان
قصد او کردند قوم از هر کنار
زیر سنگ وچوب وزمشت ولگد
کاش میبودند دانا زین شئون
زآسمان جندی ز بعد قتل او
ناگهان الا که صیحة واحدة
جمله مردند از خروش جبرئیل
که براوشان بود استهزا عیان

أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ ٣١ أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ لَا يَرْجِعُونَ ٣٢ وَإِنْ كُلٌّ لَمَّا جَمِيعٌ

آیا ندیدند که بسیار هلاک کردیم پیش از ایشان از قرنها که ایشان بسوی ایشان بر نمیگردند و نیستند همه مگر جمع کرده شده

لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ ٣٢ وَآيَةٌ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ أَحْيَيْنَاهَا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ

نزد ما حاضر گردانیدگان و آیتی است مر ایشان را زمین مرده که زنده کردیم آنرا و بیرون آوردیم از آن دانه پس از آن میخورند

٣٤ وَجَعَلْنَا فِيهَا جَنَّاتٍ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ وَفَجَّرْنَا فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ ٣٥ لِيَأْكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ وَ

وگردانیدیم در آن بستانها از خرما بستان و انگورها و روان کردیم در آن از چشمها تا بخورند از ثمرش و

مَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ أَفَلَا يَشْكُرُونَ ٣٦ سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَمِنْ

نساخت آنرا دستهاشان آیا پس شکر نمیکنند دائم پاک بودن آنکه آفرید اصناف را همه آنها از آنچه میرویاند زمین و از

أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ ٣٧ وَآيَةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ فَإِذَا هُمْ مُظْلِمُونَ ٣٨ وَالشَّمْسُ تَجْرِي

خودهاشان و از آنچه نمیدانند و آیتی است مر ایشان را شب که بیرون میکشیم از آن روز را پس آنگاه ایشان داخل شوند در تاریکی و آفتاب سیر میکند برای

لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ٣٩ وَالْقَمَرَ قَدَّرْنَاهُ مَنَازِلَ حَتَّى عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ ٤٠

جای قراری که مر او راست آن مقرر ساختن خدای غالب و داناست و ماه را مقرر داشتیمش منزلها تا آنکه بازگشت مانند چون چوب خوشه خرمای کهنه

لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ ٤١

نه آفتاب سزد مر آن را که دریابد ماه را و نه شب پیش از روز است و هریک در گردونی آمد و رفت مینمایند

هیچ آیا ننگرند از پیش چون
بعث ما را گر به عقل افسرده است
پس کنند آن دانه‌ها را اطعمه
چشمه‌ها گردید جاری اندران
شکر پس کنند آیا هیچ حق
آنکه کرد اصناف را خلق از انام
همچو معدومات بحری که چه نیست
روز را آریم زان بیرون چو پوست
یعنی آن حد معین که بدور
هم مقدر کرده‌ایم از بهر ماه
نه سزد مر شمس روشن راه را

ما نه کردیم بسیار از قرون
آیت ایشان را زمین مرده است
میخورند از آدم و حیوان همه
تا خورند انبوه‌هایش مردمان
زین نعمها کاندران باشند غرق
را چه رویاند زمین در هر مقام
از شهود خلق وان مشهود نیست
پس جهان یکجا بتاریکی فرو ست
منتهی گردد باو در سیر و عبور
از بروج و از منازل تا بگاه
اینکه دریابد ز پی ماه را
این نجوم و مهر و ماه اندر شتاب

اینهم لا یرجعون سوی هم
که زباران زنده‌اش کردیم باز
آفریدیم اندران هم بر سبب
وز هر آنچه دستهاشان در تعب
پاک باشد ذات علام الغیوب
همچنین از نفسهای مردمان
شب نشان دیگر است از آیتش
از نشانهای دگر هست آفتاب
اینست تقدیر خداوند عزیز
باز تا گردد نمودش در علن
هم نه شب بر روز پیشی گیرد او
در فلک سیار چون ماهی در آب

زنده ما جمع حاضر بیش و کم
دانه آوردیم زان بیرون بسار
بوستانها از نخل و از عنب
در عمل آرد زدوشاب و مویز
هم مبرا از نواقص وز عیوب
وازهر آنچه نیست کس دانا بدان
بهر ایشان وز کمال قدرتش
که رود او در مقرش بر شتاب
غالب و داناست او بر جمله چیز
همچو خوشهٔ تمر کان گردد کهن
یکدگر را نی رسند در جستجو

وَآيَةٌ لَهُمْ أَنَّا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ ٤٢ وَخَلَقْنَا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ مَا يَرْكَبُونَ ٤٣ وَ

و آیتی است مر ایشان را که ما بار کردیم فرزندان ایشان را در کشتی پر کرده شده و آفریدیم برای ایشان از مثل آن آنچه سوار میشوند. و

إِنْ نَشَأْ نُغْرِقْهُمْ فَلَا صَرِيخَ لَهُمْ وَلَا هُمْ يُنْقَذُونَ ٤٤ إِلَّا رَحْمَةً مِنَّا وَمَتَاعًا إِلَى حِينٍ ٤٥ وَإِذَا

اگر خواهیم غرق میگردانیم ایشان را پس نیست فریادرسی مر ایشان را و نه ایشان خلاص کرده میشوند مگر رحمتی از ما و تمتعی تا وقتی و چون

قِيلَ لَهُمُ اتَّقُوا مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَمَا خَلْفَكُمْ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ٤٦ وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ

گفته شود مر ایشان را که بپرهیزید از آنچه میان دستهای شماست و آنچه پس پشت شماست باشد که شما رحمت کرده شوید و نمی آید ایشان را هیچ آیتی از آیتهای

رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ ٤٧ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا

پروردگارشان مگر که باشند از آن روی گردانندگان و چون گفته شود مر ایشان را که انفاق کنید از آنچه روزی کرد شما را خدا گویند آنانکه کافر شدند

لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنُطْعِمُ مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطْعَمَهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ٤٨ .

مر آنان را که ایمان آوردند آیا خوراکی دهیم کسی را که اگر میخواست خدا خوراکی داده بود او را نیستید شما مگر در گمراهی روشن

آیت دیگر که دریاتشان | حمل ما کردیم در کشتی چنان
یعنی آن آبائشان در فلک نوح | کان بدار هر نوع پر اندر وضوح
ذکر آبا زان بذریت نمود | که خود آباء اصل ذریات بود
مثل آنهم آوریدیم از قرار | در سفرها تا شوند ایشان سوار
مثل فلک نوح یعنی در تون | بهرشان من مثله ما یرکبون
غرقشان خواهیم چون سازیم ما | بحر را در موج اندازیم ما
پس نباشد بهرشان فریادرس | هم نه برهانده از مرگ آن نفس
جز که ایشان را ببخشائیم هم | کشتی از رخود در موج و بیم
بهرشان سازیم برخوردار از حیوة | تا به هنگام اجل مقدار ممات
چون بر ایشان گفته گردد راه ایش | که بترسید از آنچه بوده پیش
واقعه باشد بر شما را در عقب | از عقوبتهای افزون در تعب
بر امید اینکه شائید از شما | بگذرند و رحمت آید از خدا
نامد ایشان را بوجه اعتبار | آیتی ز آیات آن پروردگار
جز که بودند از نظر کردن در آن | بی تأمل روی گردانندگان
مشرکان را چونکه گویند انفقوا | زانچه روزی بر شما فرموده او
زانچه حق تان داده یعنی بر رسید | هم بمحتاجان و درویشان دهید
گویند آنکو کافرند از بدمنش | اهل ایمان را ز طعن و سرزنش
ما طعام آن دهیم آیا بکام | که خدا گر خواستی دادی طعام
نیستید الا بگمراهی شما | که کنید امر از خلاف اقتضا
یعنی آنچه بر خلاف مشیت است | خود باعطا قادر آن بود قدرست

وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ٤٩ مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ

ومیگویند کی باشد این وعده اگر هستید راستگویان انتظار نمیبرند مگر فریادی واحد را که خواهد گرفت ایشان را

يَخِصِّمُونَ ٥٠ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَى أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ ٥١ وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ

و ایشان خصومت میکرده باشند پس نتوانند وصیت کردن و نه بسوی کسانشان برمیگردند و دمیده شد در صور پس آنگاه ایشان از

الْأَجْدَاثِ إِلَى رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ ٥٢ قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَ

قبرها بسوی پروردگارشان می شتابند گویند ای وای بر ما که برانگیخت ما را از خوابگاه ما این است آنچه وعده داده بود ما را خدای بخشنده

صَدَقَ الْمُرْسَلُونَ ٥٣ إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ ٥٤ فَالْيَوْمَ لَا

و راست گفتند رسولان نباشد جز فریادی واحد پس آنگاه ایشان همه جمع کرده شده نزد ما حاضر کرده شدگان پس امروز

تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَلَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ٥٥ إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغُلٍ فَاكِهُونَ

ظلم کرده نشود نفسی هیچ چیز و جزا داده نشوید جز آنچه هستید که می‌کنید بدرستیکه اهل بهشت امروز در کاری شادی کنان

٥٦ هُمْ وَأَزْوَاجُهُمْ فِي ظِلَالٍ عَلَى الْأَرَائِكِ مُتَّكِئُونَ ٥٧ لَهُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ وَلَهُمْ مَا يَدَّعُونَ ٥٨

ایشانند و جفتهاشان در سایها بر سریرها تکیه زنندگان مر ایشان راست در آن میوه و مر ایشان راست آنچه خواهش میکنند

سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبٍّ رَحِيمٍ ٥٩ وَامْتَازُوا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ ٦٠

سلام گفتنی از پروردگار مهربان و جدا شوید امروز ای گناهکاران

باز میگویند خواهد بود کی | وعده‌تان گر صادقید و بیشکی
منتظر نبود جز یک صیحه را | که بگیردشان بفرمان خدا
نفخهٔ صعق است قصد از این خروش | که رسد ناگه آردشان بهوش
وانکه ایشان در خصومت باهمند | شاغل اندر کار دنیا آن دمند
در دمد ناگاه اسرافیل صور | جسمها زین مردگان گردد قبور
بر وصیت نیستشان امکان و سار | نه بسوی اهلشان گردند باز
پس دمد آن نفخهٔ دیگر بصور | آنکه ایشان پس در آید از قبور
سوی رب خود شتابند از مقام | اندران صحرا که دانی در قیام
ویلنا گویند آندم زانتباه | که برانگیزاندمان از جایگاه
اینست آن وعده که بر ما کرده حق | راست گفتند آن رسولان بافرق
مینبود این واقعه بر اکبر | جز که صیحهٔ واحدهٔ نفخهٔ اخیر
آنکه ایشان پس فراهم آمده | نزد ما باشند وهم حاضر شده

جذبه

پس خطاب آید که این روزی بود | که نه استم کرده زچیزی شود
نه جزا داده شوند اندر اثر | جز بآنچه کرده‌اند از خیر و شر
اندران روزند اصحاب جنان | جمله در کار نعیم و شادمان
کار ایشان عشق و لذت بردنست | چیست کار عاشقان خون خوردنست

کی بود در یادشان فعل و جزا
با کدامین دل کنند آنجا نشاط
ناله خواهد تا کشد بار از دل او
باز مانند اهل محشر از حساب
بر کشد اندر ناکامی خروش
گویدآن گیسوی مجنون گیر کو
دل کجا در مسکنی گیرد قرار
مگر دلبر یارم از تدبیر عشق
آنکسان و ارواحشان در سایها
ولهم ما یدعون یعنی شود
باشد آن گه من سلامی بار حق

یا که آن لطف است و این قهر و ولا
باشد آن جناتشان سم الخیاط
جان کند خواهد شرر قابل او
حالها یابد ز حالش انقلاب
او بد دیگر رود از تاب و هوش
دل ز تو دیوانه شد زنجیر کو
گر بهشت است آن بحر در زلف یار
که نگنجد در بیان تفسیر عشق
در جنان باشند با پیرایه ها
حاضر آنچه خواهش ایشان را بود
بر سلامتها ست و ارا مصدق
ای گنهکاران شما را اهل ولا

نه زحمت آگه و نه دورخند
دیده خواهد تا بارد چون مطر
چون کنندش وارد اندر رستخیز
چونکه گویندش که آزادیست
چون بهوش آید شود بیتاب تر
میرود یاران دل از خود چاره جست
ماو دردعشق و خاک کوی دوست
کو زحمت و نعیم و خویش
بر ارائك متکی و اندر جنان
باشد ایشانرا سلامت هم بجان
بر شما یعنی که ای اهل نعم
خود شوید امروز ممتاز جدا

بند زلف پرشکنج و پرفخند
خاك خواهد تا کند دیگر بسر
دل پرازخون دیدهٔ خونابه ریز
یار حاضر وقت وصل و شادیست
اشکش ازاینده شود خونابتر
از دو عالم بوت آواره گست
وردوعالم گوشهٔ ابروی دوست
ورقصور وحور وطیب وطوبیش
هستشان ارمیوهها در هرزمان
گفتن از پروردگار مهربان
خیر و نیکی باد از رب رحیم

اَلَمْ اَعْهَدْ اِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ اَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ اِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ ٦١ وَ اَنِ اعْبُدُونِي

آیا پیمان نفرستاده سوی شما ای بنی آدم که نپرستید شیطان را بدرستیکه او مر شما راست دشمنی آشکار و اینکه بپرستید مرا

هٰذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ ٦٢ وَ لَقَدْ اَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا اَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ ٦٣ هٰذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي

این است راه راست و بتحقیق گمراه کرد از شما خلقی بسیار آیا پس نبودید که دریابید بعقل این است دوزخی که

كُنْتُمْ تُوعَدُونَ ٦٤ اِصْلَوْهَا الْيَوْمَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ ٦٥ اَلْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلٰى اَفْوَاهِهِمْ وَ تُكَلِّمُنَا

بودید وعده داده میشوید بچشید حرارتش را امروز بسبب آنچه بودید که کافر میشدید امروز مهر میگذاریم بر دهنهاشان و سخن میکنند باما

اَيْدِيهِمْ وَ تَشْهَدُ اَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ٦٦ وَلَوْ نَشَاءُ لَطَمَسْنَا عَلٰى اَعْيُنِهِمْ فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ

دستهاشان و گواهی میدهد پاهاشان بانچه بودند که کسب میکردند و اگر میخواستیم هر آینه محو میکردیم بر چشمهاشان پس پیشی گرفته بودند راه را

فَاَنّٰى يُبْصِرُونَ ٦٧ وَلَوْ نَشَاءُ لَمَسَخْنَاهُمْ عَلٰى مَكَانَتِهِمْ فَمَا اسْتَطَاعُوا مُضِيًّا وَلَا يَرْجِعُونَ ٦٨ وَ

پس کجا میدیدند و اگر میخواستیم هر آینه مسخ میکردیم ایشانرا بر جایشان پس نتوانستندی رفتن و نه برمی گشتند و

مَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ اَفَلَا يَعْقِلُونَ ٦٩

کسی را که عمر دراز میدهیمش نگون میگردانیمش در خلق آیا پس در نمی یابند بعقل

عهد آیا من نکردم با شما
کاو شما را هست خصمی آشکار
هم بدین پیمان که پرستید هیچ
دیو گمره کرد خلقی بی مزید
این جهنم باشد آن که در جهان
اندر امروز از پی قطع سخن
میدهند اعضا گواهی در عمل
درجهان بر چشمهاشان ماردم
یا که میگیرند پیشی در طریق
نسخ ورخواهیمشان سازیم نیز
بپسند اعمی که نادر یکنفس

ای بنی آدم بوقت عهدها
را ندادم زارحت خوار و رار
مر مرا از روی ایمان و یقین
از شما آیا نبودید اهل دید
هم بر آن موعود بودید از نشان
مهر شان بنهیم ما خود بر دهن
دست و پاها را چه کردند از دغل
میکشیم ار محو گر خواهیم هم
با چنین کوری که دارند این فریق
بر مکانهاشان که کس ندهد تمیز
تا روند از موضع خود پیش و پس
باشد این تبدیل و تنکیس از خدا

اینکه بر شیطان سرکش نگروید
عهد حق باشد براهین و صحیح
این پرستیدن بود خود راه راست
می نبودید ایچ آیا عقلمند
اندران آیند امروز از خلود
پس سخن گویند با ما در خطاب
همچنین اعضای مؤمن بر اله
پس طریق حق کنند ایشان طلب
پس چسان بینا شوند ایشان بآن
پس بتوانند رفتن پیشتر
من نعمره ننکس در محل
در نمی یابید آیا پس شما

قول او در شرك و عصیان نشنوید
خلق را از عقل و نقل اندر نهج
تا بمقصودیکه شرط اندرهداست
تا تعقل اندران آرید حد
زانچه پوشیدید حق را از جحود
دست و پاشان را چه گردد اکتساب
بر نکوئی باشد از حالش گواه
وانگهی باشد زان نور ای عجب
بی ز الطاف خدا و ار عیان
هم نه برگردند باز از آن مقر
گردد اورا آفرینش خود بدل

وَ مَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ وَ مَا يَنْبَغِي لَهُ اِنْ هُوَ اِلَّا ذِكْرٌ وَ قُرْآنٌ مُبِينٌ ٧٠ لِيُنْذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا

و نیاموختیم اورا شعر و سزد مر اورا نیست آن مگر پندی و قرآن واضح تا بیم دهد کسیرا که باشد زنده

وَ يَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ ٧١ اَوَلَمْ يَرَوْا اَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ اَيْدِينَا اَنْعَامًا فَهُمْ

و ثابت شود سخن بر کافران آیا ندیدند که ما آفریدیم برای ایشان از آنچه ساخت دستهای ما شتر و گاو و گوسفند پس

لَهَا مَالِكُونَ ٧٢ وَ ذَلَّلْنَاهَا لَهُمْ فَمِنْهَا رَكُوبُهُمْ وَ مِنْهَا يَأْكُلُونَ ٧٣ وَلَهُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَ

ایشانند مر آنهارا مالکان و رام گردانیدیم آنهارا برای ایشان پس از آنها سواری ایشان و از آنها میخورند و مر ایشانراست در آنها منفعتها و

مَشَارِبُ اَفَلَا يَشْكُرُونَ ٧٤ وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللّٰهِ آلِهَةً لَعَلَّهُمْ يُنْصَرُونَ ٧٥ لَا يَسْتَطِيعُونَ

آشامیدنیها آیا پس شکر نمیکنند و گرفتند از غیر خدا آلهه باشد که ایشان یاری کرده شوند نتوانند یاری کردن

نَصْرَهُمْ وَهُمْ لَهُمْ جُنْدٌ مُحْضَرُونَ ٧٦ فَلَا يَحْزُنْكَ قَوْلُهُمْ اِنَّا نَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَ مَا يُعْلِنُونَ

ایشان را و ایشان مر آنهارا سپاهی اند حاضر کردگان پس باید که اندوهگین نسازد ترا گفتار ایشان بدرستیکه ما میدانیم آنچه را مخفی میدارند و آنچه را ظاهر میکنند

٧٧ اَوَلَمْ يَرَ الْاِنْسَانُ اَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَاِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ ٧٨

آیا ندید انسان که ما آفریدیم اورا از منی پس آنگاه آن خصومت کننده ایست آشکار

مشرکی گفتا محمد ؏ شاعر است
نیست این بر مردمان جز داوری و نبود محمدی
تا عجم بر فهم قرآن پی برند
لفظ قرآنرا عرب داند نکو
حاصل این تفسیر را الهام حداست
عارفان از حق شناسند اصل وی
منکران بی بهر آن دل مرده است
این نمی بینند آیا کز نشان
چارپایان راست و گاو و گوسفند
بعض دیگر را خورند از بودها
هم گرفتند آلهه غیر از خدا
تا پرستان بل [illegible] ناصرند
یا بمحشر [illegible] تا [illegible]
جمله میدانیم ما آنچه نهان

آمد آیت کاین سخن ژاژ است و بهت
هم کتاب روشنی بس ارجمند
نی که اشعار است تفسیر [illegible]
دل عرب هم انتفاع از وی برند
نی که باشند آگه از اسرار او
نی که شعر و شاعری وین برملاست
گوش کن اندر من کان حی
که بهی بر هستی خود برده است
آفریدیم آنچه بهر نفعشان
پس مر آنهارا خود ایشان مالکند
هستشان در چارپایان سودها
بر امید یاری اندر کارها
نزد ایشان خود سپاهی حاضرند
حاضر آیند از پی رفع گمان
می کنند از حقدهم فاش و عیان
پس کند آنگاه در نعت او جدال

شعر ما ناموختیم او را بهیچ
شعر باشد از مخیل در کلام
نکته الهامی بنطق پارسی
شعر گر پنداری آیا شاعران
جز قبیلی کز حقایق آگهند
عقل دانایان در این دریاست غرق
زنده را یعنی بود انذار و بس
و یحق القول یعنی تا شود
زانچه کرده بی شریک و بی معین
رام گردانیم بر مطلوبشان
هم ز آشامیدنی از دوغ و شیر
وان بتان یاری نتوانند داد
تا که پرستندشان لیل و نهار
پس نباید تا تورا محزون کنند
آدمی آیا ندانست و ندید
منکر زان کاین بود کفر و ضلال

هم نشاید این مر اورا در بسیج
هست قرآن وحی خلاق الانام
باشد از حق گر بفهم آن رسی
گو بنظم آرند یکسو ره جوان
از عرب یا از عجم و اهل زهد
فکرها در پیش نورش صوت برق
زنده بود مؤمن روشن نفس
کافرانرا قول حق واجب بحد
دستهای قدرت ما اینچنین
بعضی از آن پس بود مرکوبشان
شکر آیا پس بگویند از ضمیر
چند آید یاری از سنگ و جماد
هم کنند از آن بتان دفع مضار
قولشان گویند آنچه از بیخرد
خلق چون کردیمش از نطفه پدید

وَ ضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَ نَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِ الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ ٧٩ قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي

و زد برای ما مثلی و فراموش کرد آفرینش را گفت کیست که زنده میکند استخوانهارا و آنهاست پوسیده بگو زنده میکند آنکه آفرید

اَنْشَاَهَا اَوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ ٨٠ اَلَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْاَخْضَرِ نَارًا

آنهارا نخستین بار واوست بهر خلقی دانا آنکه گردانید برای شما از درخت سبز آتش را

فَاِذٰا اَنْتُمْ مِنْهُ تُوقِدُونَ ٨١ اَوَلَيْسَ الَّذي خَلَقَ السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضَ بِقٰادِرٍ عَلٰى اَنْ يَخْلُقَ

پس آنگاه شما از آن در مى‌افروزيد آيا و نيست آنكه آفريد آسمانها و زمين را توانا بر آنكه آفريند

مِثْلَهُمْ بَلٰى وَ هُوَ الْخَلّاقُ الْعَليمُ ٨٢ اِنَّمٰا اَمْرُهُ اِذٰا اَرٰادَ شَيْئًا اَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ٨٣

مثلشان آرى و اوست آفريدگار دانا جز اين نيست امرش چون خواهد چيزيرا جز آنكه گويد مراورا بشو پس ميشود

فَسُبْحٰانَ الَّذي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَ اِلَيْهِ تُرْجَعُونَ

پس دانم پاك بودن آنكه بدست اوست پادشاهى همه چيز و بسوى او برگردانيده ميشويد

در بيان آوردن ابى بن خلف استخوان پوسيده را خدمت حضرت رسول صلى الله عليه و آله

رد براى ما مثل كاين استخوان
نسى خلقه قال من يحيى العظام
ابى گفتند اين ابى ابن خلف
كو بود روى زنده سازد او درست
آنكسى كاو كرد پيدا و آفريد
دو شجر گويند در بعض از ديار
هست آيا آنكسى كاندر يقين
اوست بسيار آفريننده و عليم
باشد او پس چونكه امت او را باش
پس بود پاك آنكه هست او را بدست

كه بدانيشان حيات و هم زياد آن
وهى عظم رميم بالتمام
بر گرفت او استخوانى را بكف
استخوانرا كافريد اندر نخست
از درخت سبز آتش زرد ديد
هست كان يك مرخ باشد يك عفار
آفريده است اين سموات و زمين
تا چسان احيا كند عظم رميم
ميكند خلق آنچه را خواهد بخاش
پادشاهى هر آنچيزيكه هست
بر مجاراتش رسند اندر اياب

زنده خواهد گشت و هم آيا دگر
نيست يعنى كاستخوانهارا كشاد
پس فشرد و داد او را بر هوا
او بود بر خلق خود دانا همه
پس خود افروريد آتش زان شجر
چون بهم سايند انگيزد شرر
مر شما را كافريد مثل آن
نيست حرا اين شان آن نيك مگو
كن اشاره است از نفاذ امر حق
بار چون نبديد از ملك مجاز
بيخطا والله اعلم بالصواب

بى قدرت كرد از زنا البشر
زنده چون پوسيده گشت و شد نباد
گفت ديگر زنده گردد اين كجا
منبعث گردد پس از موت اين رمه
قدرتيش براعاده بيشتر
گرچه بس باشد هر دو سبز و تر
قادر است اعنى نبود مردمان
چونكه خواهد آفريند چيزى او
چون كند تكوين اشيا بر سبق
سوى او خواهيد گشتن جمله باز



سورة الصّافّاتِ مِائَةٌ وَ اثْنَتٰانِ وَ ثَمٰانُونَ آيَةً وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحيمِ

بنام خداى بخشندهٔ مهربان

وَالصّٰافّٰاتِ صَفًّا ٢ فَالزّٰاجِرٰاتِ زَجْرًا ٣ فَالتّٰالِيٰاتِ ذِكْرًا ٤ اِنَّ اِلٰهَكُمْ لَوٰاحِدٌ ٥ رَبُّ السَّمٰوٰاتِ

بصف زدگان صف زدنى پس زجر كنندگان زجر كردنى پس قرائت كنندگان ذكر را بدرستيكه اله شما هر آينه يكى است پروردگار آسمانها

وَ الْاَرْضِ وَ مٰا بَيْنَهُمٰا وَ رَبُّ الْمَشٰارِقِ ٦ اِنّٰا زَيَّنَّا السَّمٰاءَ الدُّنْيٰا بِزينَةٍ الْكَوٰاكِبِ ٧ وَ حِفْظًا

و زمين و آنچه ميان آندو است و پروردگار مشرق هاست بدرستيكه ما آراستيم آسمان نزديك را از زينتى كه ستاره هاست و نگهداشتنى

مِنْ كُلِّ شَيْطٰانٍ مٰارِدٍ ٨ لٰا يَسَّمَّعُونَ اِلَى الْمَلَاِ الْاَعْلٰى وَ يُقْذَفُونَ مِنْ كُلِّ جٰانِبٍ ٩ دُحُورًا وَ

از هر شيطان سركش گوش فرا نتوانند داشت بسوى جماعت بالاتر و انداخته ميشوند از هر سوئى براى راندن و

لَهُمْ عَذٰابٌ وٰاصِبٌ ١٠ اِلّٰا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَاَتْبَعَهُ شِهٰابٌ ثٰاقِبٌ ١١

براى ايشانست عقوبتى دايمى در آخرت مگر آنكه بدزديده ربودنى ربودنى پس از پى در آمد او را شعله فروزان روشن

حق آن افرشتگان که ستهصف
یا مرتب خلایق بالسهام
زاجرات اعنی بافواج ملك
باتانند ابرها را مستقر
یا بارباب ریاضت کز عفاف
یا باهل ذکر زعشق و شغف
همچنین هر ملك زموجودات او
واحد بین آسمانست و زمین
یا که هر کوکب مراو را مشرقیست
این سما دنوی چون در نظر
هست مروی از امیرالمؤمنین
تا بداری که صنع حق بس
موحد آن جمله ذات واحداست
آسمان را داشتیم اندر پناه
طاقت اشارا باشد کاشنوند
درمیان دارند باهم رازها
یعنی آن افرشتگان رانندشان
جز کسی رایشان که بربایند کلام

بهرطاعت درملك از هرطرف
که هران در رتبهٔ دارد مقام
که شیاطین را برانند از فلك
اندر اطراف جهان بر مستمر
زجر نفس خود کنند ازهر خلاف
فعلشان دائر بوددر روز وشب
قدر سود گوید ذکر ذات او
رب مشرقهاست رب العالمین
هیچ کوکب درفلك بی شرق نیست
اقربست اهل زمین را از نظر
شهرهاییداینکواکب چون زمین
هست براین ارض وعالم منحصر
هرشیئی بروحدت او شاهداست
ما زهر شیطان سرکش خود نگاه
حرف قوم را که بالاتر بوند
دیو از ایشان نشنوند آوازها
جای خود از قهر بشتابندشان
از ملایك دردد اعنی نا تمام

یا قلوب صافی ازرنك هوا
ازعناصر تا بافلاك و عقول
یا که آن افرشتگان کز انتساب
یا سمی غاریان کاندر غرا
پس بآن افرشتگان که مدام
عشق باشد ذکر زوح اندرشر
انکه معبود شما او واحداست
سیصد و شصتست مشرقها بسال
ما سماء این جهان آراستیم
گشت زان دادیم زینت مروار
هست هر کوکب چواین ارض وسیع
کی توانی جمله عالمهای حق
جمله اشیا رد او از هر قبیل
تا نیابد راه در افلاك روح
آن ملایك خودکه اردیدار اوح
میشوند از هرطرف انداخته
هستشان در آخرة بی انتهاع
پس شهاب ثاقب اردنبال وی

یا که ارواح محبین در لقا
صف بصف اندرعوالم از قبول
گشته‌اند ازحق موکل بر سحاب
زاجرند اعدای دین را برملا
هستشان بر ذکر و تسبیح اهتمام
عقل باشد ذکرش ادراك ونظر
این سموات وزمین را موحداست
مشرقی هرروز جور را راز انتقال
ترکواکب چون زینت خواستیم
ترکواکب تا ببینند آن صفا
ملکی وخلقی اندروی جمع
هست زانها عالمی این نه طبق
هست بر یکتائی صانع دال
قومهائی طبع و نفس بی فروغ
مطلع باشند بر اسرار لوح
زآسمان از آتشی بگداخته
آمدانی که باشد انقطاع
آید وسوزد مراورا بد و بی

فَاسْتَفْتِهِمْ اَهُمْ اَشَدُّ خَلْقًا اَمْ مَنْ خَلَقْنَا اِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِنْ طِينٍ لَازِبٍ ١٢ بَلْ عَجِبْتَ وَ يَسْخَرُونَ

پس طلب بیان کن که آیا ایشان سخت تر بنا در راه آفرینش یا آنان که آفریدیم اندر سپکه ما آفریدیم ایشان را از گل چسبنده بلکه تعجب نمودی واستهزا میکنند

١٣ وَ اِذَا ذُكِّرُوا لَا يَذْكُرُونَ ١٤ وَ اِذَا رَاَوْا آيَةً يَسْتَسْخِرُونَ ١٥ وَ قَالُوا اِنْ هٰذَا اِلَّا سِحْرٌ

وچون پندداده شوند پند نمیگیرند وچون ببینند آیتی استهزا میکنند وگویند نیست این مگر جادوئی

مُبِينٌ ١٦ اَئِذَا مِتْنَا وَ كُنَّا تُرَابًا وَ عِظَامًا اَئِنَّا لَمَبْعُوثُونَ ١٧ اَوَ آبَاؤُنَا الْاَوَّلُونَ ١٨ قُلْ نَعَمْ وَاَنْتُمْ

آشکار آیاچون بمیریم و شویم خاک واستخوانها آیا ما برانگیخته شوندگانیم یا پدران ما که پیش بودند بگو آری وشما

دَاخِرُونَ ١٩ فَاِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ فَاِذَا هُمْ يَنْظُرُونَ ٢٠ وَ قَالُوا يَا وَيْلَنَا هٰذَا يَوْمُ الدِّينِ ٢١

خواران پس نیست این جز فریادی واحد پس آنگاه ایشان مینگرند ومیگویند ای وای برما اینست روز جزا

هٰذَا يَوْمُ الْفَصْلِ الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ ٢٢

اینست روز تمیزی که بودید آنرا تکذیب میکردید

دومهر ازمشرکین جود بپند
میپرس ازمشرکان آیا شما
ماخود اشار اهم از ربندهٔ
بگرویدند اکثری چون ازعجب
توشگفت آری ازایشان خیره چند
چون ببینند آیتی اندر شان
همگویند اینکه چون گشتیم خاك
زندههم گردند بار آنانمان
وانگهی باشید بمقدار و خوار

درعرب لاف شجاعت میزدند
سخت تر باشید درخلقت کجا
خلق کردیم از گل چسبندهٔ
کرد ازانکارشان اوبس عجب
وانکه ایشان بر او استهزا کنند
ریشخند آرند و استهزا بدان
هم عظام از بعد مردن درمغاك
کز نخستین بوده‌اند اندر جهان
درسرای آخرت خورد و کبار

اندراین نازل شد ازرب احد
یا کسانیکه بخلقت بشمر
پند بپیمبر را گمان که بشنود
آمد آیت که نباشد بل چنان
پند بپذیرند و نبود سودمند
نیست این گویند جز سحری مبین
لحم وعظم از یکدگر شد ریخته
گوکه آری با پدرهاتان همه
پس جز این نبود که یك راندن بود

آیت فاستفتهم اهم اشد
خلق ما کردیم رایشان بیشتر
هرکه قرآن را براو میگرود
که تورا مبعود ار قومت گمان
چونکه ایشان پند داده میشوند
جادوئی خوانند آیاتی چنین
پس شویم آیا که بازانگیخته
منبعث گردید دور از واهمه
نفخ اسرافیل یعنی چون دمد

زنده پس‌گردند وهم‌دردم برون ارقبور آیند اذاهم ینظرون بنگرند اعنی قیامت را بچشم که بدایشارا ارآن انکاروخشم

هم بگویند ار عجب یا ویلنا روز پاداش است این راعمالها اینست یوم‌الفصل آری درعیون الذی کنتم به تکذبون

اُحْشُرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ أَزْوَاجَهُمْ وَ مَا كَانُوا يَعْبُدُونَ ٢٢ مِنْ دُونِ اللّٰهِ فَاهْدُوهُمْ إِلَىٰ صِرَاطِ الْجَحِيمِ

جمع کنید آنانراکه ستم کردند واصنافشانرا وآنچه بودندکه می‌پرستیدند از غیر خدا پس دلالت کنیدایشانرا براه دوزخ

٢٤ وَ قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ ٢٥ مَا لَكُمْ لَا تَنَاصَرُونَ ٢٦ بَلْ هُمُ الْيَوْمَ مُسْتَسْلِمُونَ ٢٧ وَ أَقْبَلَ بَعْضُهُمْ

وبازدارید ایشانرا بدرستیکه ایشان پرسیده‌شدگانند چیست شمارا که یاری یکدیگر نمی‌کنید بلکه ایشانند امروز انقیادنمایندگان وروی آوردند بعضیشان

عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ ٢٨ قَالُوا إِنَّكُمْ كُنْتُمْ تَأْتُونَنَا عَنِ الْيَمِينِ ٢٩ قَالُوا بَلْ لَمْ تَكُونُوا مُؤْمِنِينَ

بر بعضی میپرسیدازیکدیگر گفتند بدرستیکه شمابودید که می‌آمدید مارا ازراست یعنی ازراه خیرخواهی گفتند بلکه نبودید مؤمنان یعنی باختیار خود

وَ مَا كَانَ لَنَا عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بَلْ كُنْتُمْ قَوْمًا طَاغِينَ ٣٠ فَحَقَّ عَلَيْنَا قَوْلُ رَبِّنَا إِنَّا لَذَائِقُونَ

ونبود مرمارا برشما هیچ سلطنتی بلکه بودید گروهی ازحد درگذرندگان پس ثابت شد برما سخن پروردگارما بدرستیکه ماییم هرآینه چشندگان

٣١ فَأَغْوَيْنَاكُمْ إِنَّا كُنَّا غَاوِينَ ٣٢ فَإِنَّهُمْ يَوْمَئِذٍ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ ٣٣ إِنَّا كَذَٰلِكَ نَفْعَلُ

پس گمراه کردیم شمارا بدرستیکه مابودیم گمراهان پس بدرستیکه ایشان روزی چنین درعقوبت انبازانند بدرستیکه ماچنین میکنیم

بِالْمُجْرِمِينَ ٣٤ إِنَّهُمْ كَانُوا إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا إِلَٰهَ إِلَّا اللّٰهُ يَسْتَكْبِرُونَ ٣٥ وَ يَقُولُونَ أَئِنَّا لَتَارِكُوا

با گناهکاران بدرستیکه ایشان بودند چون گفته میشد مرایشانراکه نیست الهی جز خدا سرکشی میکردند ومی‌گفتند آیاما ترک‌کنندگانیم

آلِهَتِنَا لِشَاعِرٍ مَجْنُونٍ ٣٦ بَلْ جَاءَ بِالْحَقِّ وَ صَدَّقَ الْمُرْسَلِينَ ٣٧ إِنَّكُمْ لَذَائِقُوا الْعَذَابِ الْأَلِيمِ

آلهتمانرا برای شاعری دیوانه بلکه آمد بحق وتصدیق نمود مرسلانرا بدرستیکه شماییدهرآینه چشندگان عذاب پردرد

٣٨ وَ مَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ٣٩

وجزاداده نمیشوید جز آنچه بودید که میکردید

پس ندا آید ملایک را سمیع
جمع چون کشتند بنمائید راه
مرشمارا چیست گویند ای حشر
بعض روی آرند بر بعض دگر
آمدید اغوای مارا از یمین
در ره اعنی خود نبودید آن زمان
قول رب ما بما پس گشت راست
زانکه ماخودهم ز گمراهان بدیم
مجرمانرا ما دهیم اینسان جزا
بود استکبار ایشارا بجهد
نیست اینسان بل محمد عقل کل
ایها القوم انکم لذائقوا

که کنید اهل ستم را جمله جمع
پس براه دوزخ ایشانرا نگاه
نیست یاری هیچتان از یکدگر
می‌پرسند ازهم ازعجز آن‌حشر
باقسم یعنی که حق بود جز این
کرده باشد تا کسی گمراهتان
بت حشنده ازعذابیم وبجاست
عاقل ازحق تابع شیطان بدیم
نیست بی پاداش یعنی نزد ما
زین کلام صدق پاک دلپسند
بالحق آمد کرد تصدیق رسل
ازعذاب دردناک از آن عتو

هم‌تبع و از واحشان در رستخیز
بازشان دارید دیگر برسؤال
نیست ایشانرا جواب ازچند وچون
غاویان با مغویان گویند گاه
مغویان گویندشان نبود چنین
برشما مارا نبد سلطانتی
پس کنند ایشان باغوا اعتراف
پس بود آنروز جمله درعذاب
انهم کانوا اذا قیل لهم
کز کلام شاعری مجنون کنیم
یعنی آورد او بایشان آنچه را
نی جزا داده شوید الا بدان

وانچه جرحق میپرستیدند بز
زانکه مسئولند ایشان لامحال
بل بوند امروز خود مستسلمون
که شما کردید اغوامان ز راه
قوما بل لم تکونوا مؤمنین
بل بطغیان خود اندید از ازل
که زره دادیمتان ما انحراف
مشترک باشند باهم زانسبب
لا اله الا الله آن بی‌اشتباه
ترک معبودان خود این چون کنیم
که بآن بودند مبعوث انبیا
که عمل کردید در دار جهان

إِلَّا عِبَادَ اللّٰهِ الْمُخْلَصِينَ ٤٠ أُولَٰئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَعْلُومٌ ٤١ فَوَاكِهُ وَهُمْ مُكْرَمُونَ ٤٢ فِي جَنَّاتِ

مگربندگان خدا که خالص کرده شدگانند آنهامرایشانراست روزی معلوم میوه‌ها وایشانند گرامی داشتگان در بهشتهای

النَّعيم ٤٣ عَلى سُرُرٍ مُتَقابِلينَ ٤٤ يُطافُ عَلَيْهِمْ بِكَاْسٍ مِنْ مَعينٍ ٤٥ بَيْضاءَ لَذَّةٍ لِلشّارِبينَ ٤٦ لا

با ناز و نعمت	بر تختهای روی بروی یکدیگر	بگردش در آورده میشود در ایشان پیاله از شراب جاری	سفید که لذت است مر آشامندگان را	نه

فيها غَوْلٌ وَلاهُمْ عَنْها يُنْزَفُونَ ٤٧ وَ عِنْدَهُمْ قاصِراتُ الطَّرْفِ عينٌ كَاَنَّهُنَّ بَيْضٌ مَكْنُونٌ ٤٨

در آنست فسادی و نه ایشان از آن مست میشوند	و نزد ایشانست زنان فرو هشته چشم فراخ حدقه	گوییا ایشان بیضهای شتر مرغ در ستر نگهداشته اند

فَاَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلى بَعْضٍ يَتَساءَلُونَ ٤٩ قالَ قائِلٌ مِنْهُمْ اِنّي كانَ لي قَرينٌ ٥٠ يَقُولُ اَئِنَّكَ لَمِنَ

پس روی آورد بعضیشان بر بعضی	پرسیدار یکدگر	گفت گوینده از ایشان بدرستیکه بود مرا همنشینی	که میگفت آیا تو هر آینه از

الْمُصَدِّقينَ ٥١ اَئِذا مِتْنا وَ كُنّا تُراباً وَ عِظاماً اَئِنّا لَمَدينُونَ ٥٢ قالَ هَلْ اَنْتُمْ مُطَّلِعُونَ ٥٣ فَاطَّلَعَ

تصدیق کنندگانی	که آیا چون بمیریم و شویم خاکی	و استخوانهائی آیا ما هر آینه جزا داده شدگان	گفت آیا شما مطلع شوندگان	پس فرا نگریست

فَرَآهُ في سَواءِ الْجَحيمِ ٥٤ قالَ تَاللّٰهِ اِنْ كِدْتَ لَتُرْدينِ ٥٥ وَ لَوْلا نِعْمَةُ رَبّي لَكُنْتُ مِنَ الْمُحْضَرينَ

پس دید او را در میانه	دوزخ	گفت بخدا که هر آینه	نزدیک بود که هلاک گردانی مرا	و اگر نبود نعمت پروردگارم هر آینه بودم از احضار کرده شدگان

٥٦ اَفَما نَحْنُ بِمَيِّتينَ ٥٧ اِلاّ مَوْتَتَنَا الْاُولى وَ ما نَحْنُ بِمُعَذَّبينَ ٥٨ اِنَّ هٰذا لَهُوَ الْفَوْزُ الْعَظيمُ

آیا پس نباشیم	ما مردگان	جز مردن ما نخست	و نباشیم ما	عذاب کرده شدگان	بدرستیکه اینست هر آینه آن کامیابی بزرگ

٥٩ لِمِثْلِ هٰذا فَلْيَعْمَلِ الْعامِلُونَ ٦٠

برای مثل این	پس باید بکنند	کنندگان

جز عباد الله مخلص کاین گروه
رزق معلومستشان پاك از وجوه

رزق دانسته شده آن میوه‌هاست
مکرمونند آنجماعت بی رسم
هست درگردش ز دست حورعین
خود فساد و آفتی نبود بر آن
کرده بر تختم شتر مرغ او شبه
وجه دیگر که شتر مرغ از تمام
رو بعض آرند بعضی بی ملال
گوید آن گوینده زایشان که من
سرزنش میکرد و میگفت او عیان
بعد از آن آیا جزا داده دگر
یا که این گوینده باشد ذوالجلال
گوید اورا تا به این نزدیك بد
مستم از مردگان آیا که ما
هم نباشد هیچ بهر ما عذاب

که بهر دم لذتی اورا جداست
در بهشت بی زوال پر نعیم
هر دم ایشان را بكاس من معین
سستی نبرد بر آشامندگان
روی حوران از دو وجه بس وجیه
بیضه را پوشد زیر پر مدام
میکنند از حال یکدیگر سؤال
در جهان بودم قرینی در سخن
که تو نی آیا باور کردگان
ما شویم از عقل دور است این خبر
یا که یك از شنهٔ نیکو خصال
که مرا سازی هلاك از گفت خود
اندر اینجا زنده گشتیم از اجا
هم نه برخیزیم در حشر و حساب
پس ز بهر مثل این باید عمل

حظ معنی را کل آن عاید شود
متکی بر تختها باصد مراد
باشد آن جاری گوارا و سفید
عندهم و قاصرات الطرف عین
زان یکی کاندك بزردی مایل است
روی خود پوشیدهم حوران چنین
را نچه حقشان کرده از زام اندگر
که بد او خودمکر بعث و نشور
چونکه ما آیا بمیریم و شویم
با رفیقان گوید او آیا شما
پس ببین اورا پس او می نگرد
بخششش حق گر نبودم در جهان
تو بگفتی که جز موت نخست
این چنین نعمت که بر ما شد عطا
عاملان را باشد اندر هر محل

نی که از آن قوتی زاید شود
رو بروی یکدگر بنشسته شاد
لذت آشامند کان را زان مزید
کانهن بیض مکنون مکین
وان صباحت را نشانی کامل است
از عفاف اندر دو زلف عنبرین
صاحب خود را دهد از آن خبر
داشتی زاحسان جزا بوسیده دور
خاك با جزیی و یا عظم رمیم
آگهیدار وی که باشد در کجا
در میان دوزخش با حال بد
با تو میبودم ز حاضر گشتگان
نیست ما را هیچ موت از سخت و سست
رستگاری بزرگست از خدا

اَذٰلِكَ خَيْرٌ نُزُلاً اَمْ شَجَرَةُ الزَّقُّومِ ٦١ اِنّا جَعَلْناها فِتْنَةً لِلظّالِمينَ ٦٢ اِنَّها شَجَرَةٌ تَخْرُجُ في اَصْلِ

آیا آن بهتر است در مایه ضیافت یا درخت	زقوم	بدرستیکه ما گردانیدیم آنرا ابتلائی برای ستمکاران	بدرستیکه آن درختی است که بیرون میآید در قعر

الْجَحيمِ ٦٣ طَلْعُها كَاَنَّهُ رُؤُسُ الشَّياطينِ ٦٤ فَاِنَّهُمْ لَآكِلُونَ مِنْها فَمالِئُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ ٦٥

دوزخ	که شکوفه‌اش گوییا که سرهای	دیوهاست	پس بدرستیکه ایشان هر آینه	خورندگانند از آن پس پر کنندگانند از آن شکمها را

ثُمَّ إِنَّ لَهُمْ عَلَيْهَا لَشَوْبًا مِنْ حَمِيمٍ ٦٦ ثُمَّ إِنَّ مَرْجِعَهُمْ لَإِلَى الْجَحِيمِ ٦٧ إِنَّهُمْ أَلْفَوْا آبَاءَهُمْ

پس بدرستیکه مر ایشانراست بر آن هر آینه آمیختنی از آب گرم   پس بدرستیکه بازگشت ایشانست هر آینه سوی دوزخ   بدرستیکه ایشان یافتند پدرانشانرا

ضَالِّينَ ٦٨ فَهُمْ عَلَى آثَارِهِمْ يُهْرَعُونَ ٦٩ وَلَقَدْ ضَلَّ قَبْلَهُمْ أَكْثَرُ الْأَوَّلِينَ ٧٠ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا فِيهِمْ

گمراهان   پس ایشان بر   اثرهاشان   شتابان میروند   و بتحقیق گمراه شدند پیش از ایشان اکثر پیشینیان   و بتحقیق فرستادیم در ایشان

مُنْذِرِينَ ٧١ فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنْذَرِينَ ٧٢ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ ٧٣

بیم کنندگان   پس بنگر چگونه بود   انجام بیم کرده شدگان   جز بندگان خدا که خالص کرده شدگانند

این همه آیا بهست اندر نزول   یا درخت شوم زقوم از حصول
ما بگردانیدیم آنرا امتحان   بهر ستمکارگان اندر جهان   آن شجر در قعر دوزخ رسته است   هر ستمگر بهر خویش آن رسته است
میوه‌اش یا خوشه‌هایش گوئیا   هست سرهای شیاطین در لقا   در عرب باشد درختی کش ثمر   بس کریه است و قبیح اندر نظر
اندر اعراب آن درخت از مستمر   هست بر رأس الشیاطین مشتهر   زان سبب پروردگار لم یزل   زد بر آن زقوم دوزخ را مثل
اهلها فانهم لاکلون   منها فمالئون منها البطون   پس مر ایشانرا بر آن آمیختنی   داب گرم دوزخست اندر زمن
پس ز بعد از صرف زقوم و حمیم   هست مرجعشان سوی جحیم   ایست زان کابائشانرا یافتند   ضال و بر آثارشان بشتافتند
پیش از ایشان اکثر پیشینیان   خود شدند ایشان بگمراهی‌شان   ما فرستادیم بر وجه یقین   را انبیا اندر میانشان منذرین
پس نگر تا بوده چون انجام کار   منذرین را از عذاب کردگار   جز عباد الله مخلص با یقین   پاک کردگان از شرک و کین

وَلَقَدْ نَادَانَا نُوحٌ فَلَنِعْمَ الْمُجِيبُونَ ٧٤ وَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ ٧٥ وَجَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ

و بتحقیق خواند ما را نوح   پس هر آینه خوب اجابت کنندگانیم   و نجات دادیم او را و اهلش را از   اندوه   بزرگ   و گردانیدیم اولادش را

هُمُ الْبَاقِينَ ٧٦ وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ ٧٧ سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ ٧٨ إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي

ایشان باز ماندگان   و وا گذاشتیم   بر او   در پسینیان   سلامت   بر   نوح   در جهانیان   بدرستیکه ما همچنین جزا میدهیم

الْمُحْسِنِينَ ٧٩ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ ٨٠ ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخَرِينَ ٨١ وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ ٨٢

نیکوکارانرا   بدرستیکه اوست از بندگان ما که مؤمنانند   پس غرق کردیم   دیگرانرا   بدرستیکه از پیروان اوست هر آینه ابراهیم

هم بتحقیق آنکه ما را خواند نوح   پس نمودیمش اجابت با وضوح   او و اهلش را رهانیدیم از بلا   بهترین پس مالمجیبون جزاء
هم بگردانیدیم فرزندانش هان   از پس طوفان ز باقی ماندگان   هم بر او هشتیم بر روی زمین   ذکر نیکو در میان آخرین
در میان اهل عالم بر نوح   پس سلام است و درود از بهر نوح   همچنین بدهیم نیکارا جزا   از عباد مؤمن است او زما
رست او و ایمان کامل از عذاب   غرق کردیم آن دگرها پس در آب   باشد ابراهیم از اتباع نوح   پیروی را او داشت اندر عقل و روح

إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ ٨٣ إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَاذَا تَعْبُدُونَ ٨٤ أَئِفْكًا آلِهَةً دُونَ اللَّهِ تُرِيدُونَ

وقتیکه آمد   پروردگارش را با دلی درست   چون گفت مر پدرش را و قومش را که چه چیز را می‌پرستید   آیا از راه دروغ الهانی غیر خدا میخواهید

٨٥ فَمَا ظَنُّكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ ٨٦ فَنَظَرَ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ ٨٧ فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ ٨٨ فَتَوَلَّوْا عَنْهُ

پس چیست گمان شما به پروردگار جهانیان   پس نگریست نگریستنی در نجوم   پس گفت بدرستیکه من بیمارم   پس اعراض کردند از او

مُدْبِرِينَ ٨٩ فَرَاغَ إِلَى آلِهَتِهِمْ فَقَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ ٩٠ مَا لَكُمْ لَا تَنْطِقُونَ ٩١ فَرَاغَ عَلَيْهِمْ ضَرْبًا

پشت کنندگان   پس بچاره جوئی رفت سوی الهانشان پس گفت آیا چرا نمیخورید   چیست مر شما را که سخن نمیگوئید   پس زد بر ایشان زدنی سخت

بِالْيَمِينِ ٩٢ فَأَقْبَلُوا إِلَيْهِ يَزِفُّونَ ٩٣ قَالَ أَتَعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ ٩٤ وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ ٩٥

راست   پس رو آوردند سوی او می‌شتافتند   گفت آیا می‌پرستید   آنچه را میتراشید   و خدا   آفریدشمار او آنچه را میسازید

قَالُوا ابْنُوا لَهُ بُنْيَانًا فَأَلْقُوهُ فِي الْجَحِيمِ ٩٦ فَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَسْفَلِينَ ٩٧

گفتند بنا کنید برای او بنائی پس بیندازید او را در آتش بسیار شعله ور او پس خواستند باو چاره پس گردیمشان پائینیان

در بیان شکستن حضرت ابراهیم علیه السلام اصنام را و در آتش افکندن نمرود آن حضرت را و بردوسلام شدن آتش بروی

یادکن آمد چو ابراهیم خوش — رب خودرا بادلی خالی زغش
چونکه گفت او بابدر واقوام خویش — چیست اینکه میپرستیدش بپیش

از دروغ آیا خدایان غیر حق — خود اراده میکنید ازماخلق
پس گمانتان چیست بر پروردگار — که جز اورا میپرستید از شعار

از چه جنس اورا کنید اعنی گمان — که نماندش مثل یا مانند آن
پس بگفتندش که امروز است عید — تو بیا باما بصحرا بهر دید

پس نظر کرد او بحیرت در نجوم — یا که در نجم زمین از آن رسوم
شد بفکر از قوم و افعال قبیح — گفت من زینها سقیمم بی صحیح

یعنی این استارگانرا هست افول — کی پرستد آدمی جز گیج و ول
با شما بدواء آمد یکقدم — باشد از اهل هوا اندر سقم

یا که باشد قلب و روح من علیل — زانچه دارد دوره از قرب جلیل
یا بدم باشد برنج از این قیاس — که بوهم این مشرکان زو ناشناس

حاصل اینکه گفت دارم رنج و درد — کی توانم باشما شد ره نورد
روی گردان پس شدند از وی براه — از سرا رفتند سوی عیدگاه

ماند ابراهیم تنها در زمان — پس بجمله شد روان سوی بتان
گفت خود آیا شمارا است خون — گفت دیگر مالکم لاتنطقون

پس بپنهانی بر ایشان زد تبر — تا همی بشکستشان اندام و سر
بایمین یعنی که خورده بد قسم — کان بتانرا بشکند روزی بهم

ضربت اعظم که بردوشش تبر — هشت یعنی کرده او این شوروشر
آمدند از عید که چون قوم باز — جانب بتخانه رفتند از نیاز

آن عمل دیدند گفتند آن فتن — کار ابراهیم باشد بی سخن
پس بسویش رو نمودند از شتاب — سوی نمرودش ببردند از عتاب

شرح آنرا پیش گفتیم از مقال — پس باو کردند آغاز جدال
گفت آیا میپرستید از فساد — آنچه را خود میتراشید از جماد

مرشما را آفریده است آن خدا — وانچه میسازید خود با دستها
گشت پس نمرود ملزم باخواص — شهره لیکن تا کند بر عام وخاص

مر بنا گفتند بنائی کنید — بهر هیزم پس بنارش افکنید
خواستند از بهر او کیدی دگر — پس بگردانیدشان بر زیرتر

ساختیم اعنی که باطل مکرشان
شد گلستان نار بر تاب و دخان

وَقَالَ إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَىٰ رَبِّي سَيَهْدِينِ ٩٨ رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ ٩٩ فَبَشَّرْنَاهُ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ ١٠٠ فَلَمَّا

و گفت که من رونده سوی پروردگارم زود باشد که هدایت کند مرا پروردگار من ببخش مرا از شایستگان پس مژده دادیمش بپسری بردبار پس رسید

بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ ١٠١ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَىٰ فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانْظُرْ مَاذَا تَرَىٰ ١٠٢ قَالَ يَا

باو کوششرا گفت ای پسرک من بدرستیکه من می بینم درخواب که ذبح میکنم ترا پس بنگر که چه می بینی گفت ای

أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ ١٠٣ فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ ١٠٤

پدر من بکن آنچه فرموده شده زود باشد که یابی مرا اگر خواسته باشد خدا از شکیبایان پس چون گردن نهادند و انداخت او را بیکطرف پیشانی

در بیان هجرت حضرت ابراهیم بشام و بیان ذبح حضرت اسمعیل علیه السلام

قصد هجرت کرد زانشهر و دیار — میروم گفتا سوی پروردگار
زود باشد کو نماید ره مرا — سازد از مقصود وراه آگه مرا

گشت سوی شام از بابل روان — ساده هاجر را بدو داد از عیان
گفت یارب ده مرا از صالحین — یک پسر کو باشد از من جانشین

مژده پس دادیم اورا زاعتزاز — بر غلامی بردبار و دلنواز
دید درخواب او سه شب تجلیل را — که بکش درمهرم اسمعیل را

برد اورا پس بقربانگاه دوست — گفت خواهم کشتنت در راه دوست
اندراین بنگر که تا بینی چه چیز — گفت اسمعیل از هوش و تمیز

کای پدر کن آنچه ماموری بران — خواهد ار حق یابیم از صابران
گفت گر داری وصیت گو بمن — کاورم آنرا بجا ای ممتحن

گفت اینست از وصیتهای من — کز رسن بندی تو دست و پای من
تا مبادا کاضطراب آرم بخو — تیزی تیغم چو آید بر گلو

کم شود مارا بدان حضرت اجور
تا بروی من تورا نبود نظر
یعنی این جان قابل آنکو نیست
باشد اندر رسم این در طلب
مهرما در بر ولد باشد عیان
دست و پایش بس ببست او مارسن
هردو کردند امر حق را انقیاد
درغضب شد کارد را ازکف فکند

در ملا خوانند ما را ناصبور
غم تورا افزون شود زین رهگذر
گر قبول افتد عجب زان خوی نیست
چون سوی خانه برگردی توشب
هست معذور ارکه برگیرد فغان
بر زمین هشت آن رخ چون یاسمن
برجبین اورا درافکند از وداد
گفت با او کارد با صوت بلند
هست مروی که زمس یا از حدید

اینست اندر دگرکه روی من
دیگر آنکه این بدان اقربست
از فعال خویش داریم انفعال
گر خروشد مادرم اندر عزا
برمنازم خود نوباش اورا دلیل
از قضا اسلما آمد یقین
تیغ برحلقش نهاد از راه دوست
که کسی خشم ازچه برمن ای خلیل
حلقة در حلق اوآمد پدید

برنهی درخاك در ذبح این زمن
درخضوع وعجز وخواری اسراست
حق طاعت نیست مارا در مجال
تو براو ناری عتاب اندر جزا
گرد دقت از بیان او خلیل
که درافکند او بسر را للجبین
راو بحر اشید ازیك ذره پوست
راسکه بهم زین کنند رب جلیل

وَ نَادَيْنَاهُ اَنْ يَا اِبْرَاهِيمُ ١٠٥ قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا اِنَّا كَذٰلِكَ نَجْزِى الْمُحْسِنِينَ ١٠٦ اِنَّ هٰذَا لَهُوَ

وندا کردیم اورا که ای ابراهیم بتحقیق راست کردانیدی خواب را بدرستیکه ماهمچنین جزا میدهیم نیکوکارانرا بدرستیکه اینست هرآینه

الْبَلَاءُ الْمُبِينُ ١٠٧ وَ فَدَيْنَاهُ بِذِبْحٍ عَظِيمٍ ١٠٨ وَ تَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ ١٠٩ سَلَامٌ عَلَى اِبْرَاهِيمَ

آن امتحانی هویدا وفدادادیم اورا بذبح بزرگی وواگذاشتیم براو دربسینیان سلام بر ابراهیم

١١٠ كَذٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ١١١ اِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ ١١٢ وَ بَشَّرْنَاهُ بِاِسْحٰقَ نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ

همچنین جزاوپاداش دهیم نیکوکارانرا بدرستیکه اوهست از بندگان ماکه مؤمنند وبشارت دادیم اورا باسحق پیغمبری از شایستگان

١١٣ وَ بَارَكْنَا عَلَيْهِ وَ عَلٰى اِسْحٰقَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِمَا مُحْسِنٌ وَ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ مُبِينٌ ١١٤

وبرکت کردیم براو وبر اسحق واز نسل آن دوتانیکوکاراست وستم کننده برنفسش راآشکارا

در بیان فدا آمدن بجهة حضرت اسمعیل علیه السلام

هم ندا کردیم ابراهیم[4] را
گوسفندی پس زجنت حق تبل
تاکنی ذبح این فدای بس عظیم
وجه اول کر براهم همم
خود ضمیر عظمت اعنی بس صریح
هم محل باشد عظیم اندر حساب
رد آنرا نیست حاجت بر دلیل
برثنایش تا که بگشایند لب
نیست فعلی بهتر اندر یقین
او نبی بود هم از صالحان
نسلشان باقیست یعنی تا ابد

راست کردی خواب خودرا درفدا
کرد حاضر رامرحق نزد خلیل
جای اسمعیل[4] از طبع کریم
آن عمل در نزد حق بس بد عظیم
هست راجع بر فدا یا بر ذبح
هم معظم اوره اجر و ثواب
هم نه حاجت بر سابی زین قبیل
اهل هر قربی بتعظیم و ادب
این بود پاداش فعل محسنین
هردورا دادیم برکت درجهان
بعضی ازایشان نیزهم در سند

همچنین بدهیم نیکارا جزا
گفت شد مقبول حق قربانیت
معنی ذبح عظیم در نظر
وجه دیگر کان فدا آمد فرو
هردورا شأنی عظیم از حضرتست
فرقة گوید ذبیح اسحق بود
باقی اندرآخرین زاهل جهان
بر براهیم از خدا باشد سلام
بد براهیم از عباد مؤمنین
یا زبارکنا ثبوت شد مراد
بعضی ازاولادشان نیکوشدن

این بد اورا امتحانی برملا
پس فرستاد این فدا در ثابت
بر دووجه آید بتحقیق دگر
بر سماعیل عظیم الرتبه زود
هم عظیم آن هردو فعل ازطاعتست
این سخن را نیست ورنی در نبود
وصف نیکو رو نهادیم از عیان
همچنین بدهیم نیکارا مقام
مژده دادیمش باسحق این چنین
تا قیامت یا که اولاد و نژاد
بعضی هم ظالم بنفس خویشتن

وَ لَقَدْ مَنَنَّا عَلٰى مُوسٰى وَ هٰرُونَ ١١٥ وَ نَجَّيْنَاهُمَا وَ قَوْمَهُمَا مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ ١١٦ وَ نَصَرْنَاهُمْ

وبحقیقت منت نهادیم بر موسی وهرون ونجات دادیم اندوتاراوقومشان راازغمی بزرك ویاری کردیم ایشانرا

فَكَانُوا هُمُ الْغَالِبِينَ ١١٧ وَ آتَيْنَاهُمَا الْكِتَابَ الْمُسْتَبِينَ ١١٨ وَ هَدَيْنَاهُمَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ١١٩

پس بودند ایشان غالبان ودادیم آندوتارا کتابی واضح وهدایت کردیم آندوتارا راه راست

وَ تَرَكْنَا عَلَيْهِمَا فِي الْآخِرِينَ ١٢٠ سَلَامٌ عَلَى مُوسَى وَ هَرُونَ ١٢١ اِنَّا كَذَالِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ

و واگذاشتیم برایشان در پیشینیان   سلام   بر   موسی وهارون   بدرستیکه ماهمچنین پاداش دهیم نیکوکارانرا

١٢٢ اِنَّهُمَا مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ ١٢٣

بدرستیکه آندو تا اندار بندگان ما که گرویدگانند

موسی و هرون بر آنها منی   ما نهادیم از نشان رحمتی   همخود و هم قومشانرا بی زبیم   بار رهانیدیم ازکرب عظیم

و نصرناهم فکانوا غالبین   هم و آتینا کتاب المستبین   راه بنمودیمشان بر راه راست   که بحجت موصل آنهم برلقاست

هم ثنای نیك رایشان درجهان   باز ماهشتیم اندر امتان   بد بر موسی و بر هرون سلام   هست این پاداش نیکان بالتمام

هردو بودند از عباد مؤمنین   بر مصدق بر همه احکام دین

وَ اِنَّ اِلْيَاسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ١٢٤ اِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ اَلَا تَتَّقُونَ ١٢٥ اَتَدْعُونَ بَعْلًا وَ تَذَرُونَ اَحْسَنَ

وبدرستیکه الیاس هر آینه از مرسلان است   چون گفت مر قومش را   آیا نمی پرهیزید   آیا میخواهید بعل را و وامیگذارید بهترین

الْخَالِقِينَ ١٢٦ اللّٰهَ رَبَّكُمْ وَ رَبَّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ ١٢٧ فَكَذَّبُوهُ فَاِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ ١٢٨ اِلَّا

آفرینندگانرا   خدا پروردگار شما و پروردگار   پدران شما که پیشینیانند   پس تکذیب کردند پس بدرستیکه ایشانند حاضر کردگان   مگر

عِبَادَ اللّٰهِ الْمُخْلَصِينَ ١٢٩ وَ تَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ ١٣٠ سَلَامٌ عَلَى اِلْيَاسِينَ ١٣١ اِنَّا

بندگان خدا که خالص کردگانند   و واگذاشتیم براو   در   پسینیان   سلام   بر   الیاسین   بدرستیکه

كَذَالِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ١٣٢ اِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ ١٣٣ وَ اِنَّ لُوطًا لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ١٣٤

ماهمچنین پاداش میدهیم نیکوکارانرا   بدرستیکه اوست از بندگان ما که گرویدگانند   وبدرستیکه لوط   هر آینه   بود   از مرسلان

اِذْ نَجَّيْنَاهُ وَ اَهْلَهُ اَجْمَعِينَ ١٣٥ اِلَّا عَجُوزًا فِي الْغَابِرِينَ ١٣٦ ثُمَّ دَمَّرْنَا الْآخَرِينَ ١٣٧ وَ اِنَّكُمْ

هنگامیکه رهانیدیم اوراو اهل اورا همه   جز پیره زنی که در بازماندگان   پس هلاك کردیم دیگرانرا   و بدرستیکه هر آینه

لَتَمُرُّونَ عَلَيْهِمْ مُصْبِحِينَ ١٣٨ وَ بِاللَّيْلِ اَفَلَا تَعْقِلُونَ ١٣٩

میگذرید بر ایشان بامداد کنندگان   وشب آیا   پس در نمی یابید بعقل

بودهم الیاس راو فرستادگان   جان براه حکم یزدان دادگان   یاد کن چون گفت قوم خویشرا   می نپرهیزید آیا از خدا

بعل را خواندید کز اهرمن است   واهلید آن خالقیرا کاحسن است   آن خدا کاو آفریننده شماست   واولین آبائتانرا هم خداست

شرح آنرا جمله از تاریخ خواه   اینقدر کافیست از ما در بیان   پس ورا کردند مر تکذیب چون   قوم اوبانهم لمحضرون

جز عباد الله مخلص راگروه   که مراورا نگرویدند از وجوه   بروی اندر آخرین بگذاشتیم   این ثناگو را بدان مبداشتیم

هست از حق بر الیاسین سلام   هم خود الیاسین مراورا بود نام   همچو میکائیل ومیکال این دواسم   واحداست وخوانده گردد در دو قسم

آل یاسین خوانده بعضی را احترام   لیك این دوراست از سوق کلام   محسنین را هست پاداش اینچنین   بود الیاس از عباد مؤمنین

اوطهم بد از رسل آور بیاد   چون رهانیدیم او و اهلش رابداد   جز عجوزیرا که بود از غابرین   پس بهم کردیم باقی را چنین

خودشما ای اهل مکه در زمین   آمرون عليهم مصبحين   هم شب یعنی بروز وشب مرور   میکنید از آن زمین گاه عبور

خود شما را بی تعقل اندران   [illegible] ست گرچه گشته ویران آنمکان

وَ اِنَّ يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ١٤٠ اِذْ اَبَقَ اِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ ١٤١ فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ

وبدرستیکه یونس هر آینه از مرسلانست   وقتیکه گریخت بسوی کشتی   پر کرده شده   پس قرعه زد پس شد   انداخته شدگان

۱۴۲ فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ وَهُوَ مُلِيمٌ ۱۴۳ فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ ۱۴۴ لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ

پس فرو برد ش ماهی و او بود ملامت کننده — پس اگر نه اینکه او بود از تسبیح کنندگان — هر آینه میماند در شکمش

إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ ۱۴۵ فَنَبَذْنَاهُ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ سَقِيمٌ ۱۴۶ وَأَنْبَتْنَا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ ۱۴۷ وَأَرْسَلْنَاهُ

تا روزیکه بر انگیخته میشوند — پس انداختیمش در جائی بی پناه و او بود بیمار — و رویانیدیم بر او درختی از کدو — و فرستادیم اورا

إِلَىٰ مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ ۱۴۸ فَآمَنُوا فَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ ۱۴۹ فَاسْتَفْتِهِمْ أَلِرَبِّكَ الْبَنَاتُ وَلَهُمُ

بسوی صد هزار یا زیاده می آمدند — پس ایمان آوردند پس کامران کردیمشان تا وقتی — پس طلب بیان کن از ایشان که آیا مر پروردگار تراست دختران و مر ایشان راست

الْبَنُونَ ۱۵۰ أَمْ خَلَقْنَا الْمَلَائِكَةَ إِنَاثًا وَهُمْ شَاهِدُونَ ۱۵۱ أَلَا إِنَّهُمْ مِنْ إِفْكِهِمْ لَيَقُولُونَ ۱۵۲

پسران — یا آفریدیم فرشتگان را مؤنثها و ایشان بودند حاضران — آگاه باش که ایشان از دروغشان هر آینه خواهند گفت

وَلَدَ اللَّهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ۱۵۳ أَصْطَفَى الْبَنَاتِ عَلَى الْبَنِينَ ۱۵۴ مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ ۱۵۵

فرزند آورد خدا و بدرستیکه ایشانند هر آینه دروغگویان — آیا برگزید دختران را بر پسران — چیست مر شما را چگونه حکم میکنید

در بیان فرار کردن یونس عم از قوم خود و در کام ماهی افتادن

بود یونس از رسل هم ناجه گشت — شرحش اندر سورهٔ یونس گذشت

یاد کن بگریخت چو از قومش بگاه — برد سوی فلک مشحون او پناه

قرعه زد با اهل کشتی بی ابی — پس فتاد آن قرعه‌ها بر نام وی

خویش را افکند از کشتی بزیر — ماهئی بردش بکام از ناگزیر

نفس خود را بوده در تقبیح و لوم — که بدون اذن حق رفت او ز قوم

پس نبود ار او بذکر لایموت — تا بروز بعث بد در بطن حوت

پس فکندیمش بارضی بی گیاه — بد سقیم و بی غذا و بی پناه

پس برویانیدیم در ساعت بر او — بهر آسایش درختی از کدو

تا که قوت یافت و آسوده شد بدن — آن کدو شد خشك یا خود ریشه کن

پس تأسف خورد از خشکیدنش — که ندارد وی عیش و آرامیدنش

آمد از حق بر ضمیر او خطاب — گر کدوئی کردی اینسان اضطراب

گر بچشم صد هزاران خلق من — خوشتر آید بر من اندر بیج دو تن

رو بسوی آن گروه بیشمار — که بورا جویند از پروردگار

پس فرستادیم اورا در اثر — سوی صد الف از گره یا بیشتر

پس باو میگرویدند از یقین — بهره‌ور گشتند از دنیا و دین

ای محمد ع ای رسول منتجب — حکم از ایشان اندرین قسمت طلب

که بود پروردگارت را بنات — واجماعت را پسرها در ثبات

چیست علت که بنات او را سزاست — هم پسرها درخور از بهر شماست

یا در ایجاد ملایك بوده اند — حاضر ایشان که اناث آن بوده اند

بد ملك حاضر در ایجاد بشر — وادم از ایجاد آنها بیخبر

باش آگه کاین گروه از افك خود — افترا بندند بر حق در ولد

کاذبند ایشان بقول خود یقین — برگزید آیا بنات او بر بنین

مر شما را چیست که اینسان کنید — حکم در این امر بی تحقیق و دید

أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ۱۵۶ أَمْ لَكُمْ سُلْطَانٌ مُبِينٌ ۱۵۷ فَأْتُوا بِكِتَابِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ۱۵۸ وَجَعَلُوا بَيْنَهُ

آیا پس پند نمیگیرید — یا مر شما راست حجتی روشن — پس بیارید کتابتان را — اگر هستید راستگویان — و گردانیدند میان او

وَبَيْنَ الْجِنَّةِ نَسَبًا وَلَقَدْ عَلِمَتِ الْجِنَّةُ إِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ ۱۵۹ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ ۱۶۰ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ

و میانه جن — نسبی و بتحقیق — دانستند — جن که هر آینه ایشانند احضار کرده شدگان — دانم پاك بودن خدا را از آنچه وصف میکنند — مگر بندگان خدا

الْمُخْلَصِينَ ۱۶۱ فَإِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ ۱۶۲ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ بِفَاتِنِينَ ۱۶۳ إِلَّا مَنْ هُوَ صَالِ الْجَحِيمِ ۱۶۴

که خالص کرده شدگانند — پس بدرستیکه شما و آنچه میپرستید — نیستید شما بر او — تباه کنندگان — مگر آنرا که اوست درآینده در دوزخ

وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ ۱۶۵ وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ ۱۶۶ وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ ۱۶۷ وَإِنْ

و نیست از ما — جز که مر او راست مقامی معین — و بدرستیکه مائیم هر آینه صف زنندگان — و بدرستیکه مائیم هر آینه تسبیح کنندگان — و اگر چه

كَانُوا لَيَقُولُونَ ١٦٨ لَوْ اَنَّ عِنْدَنَا ذِكْرًا مِنَ الْاَوَّلِينَ ١٦٩ لَكُنَّا عِبَادَ اللهِ الْمُخْلَصِينَ ١٧٠ فَكَفَرُوا

بودند كه هر آينه ميگفتند اگر اينكه بود نزد ما ذكرى از پيشينيان هر آينه بوديم از بندگان خدا كه از اهل اخلاصند پس كافر شدند

بِهِ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ١٧١

بآن پس زود باشد كه بدانند

مشركان گفتند ايچ آيا چه بود
پس بياريد آن كتابى كه سماست
زان تولد يافتند افرشتگان
آن برادر خالق خيراست ونور
خويشى و پيوند بين او و جن
ذات حق پاكست زاينسان وصفها
پس شما وانچه بپرستيد هم
يعنى الا آنكه اهل دوزخست
اين بود نقل از كلام جبرئيل
كه مقام ما ملايك حق وراست
پيش از بعثت بگفتند از شتاب
همچنان بوديم ما دركار دين

ذات حق مستغنى ازجفت وولد
ازشما نازل اگرگوئيد راست
فرقه‌ئى گفته‌اند از بدگمان
واين برادرفاعل شراست وزور
جنيان دانند و براين مطمئن
كادمى گويد بحق بر ناسزا
فاين اورا بپستيد از بيش وكم
ازشما كى پاى يك كس درفح است
بر پيمبر گفت او زامين جليل
در عبوديت معين از خداست
آن قريش از بود نزدما كتاب
هم بطاعت از عباد مخلصين
زودباشد پس كه دانند اين رمه

يا شما را حجتى باشد عيان
فرقه‌ئى ميگفته‌اند اينكه خداى
كه خدا باديو سرّش درمحل
گفته زان درحق ايشان ذوالجلال
قائل اين‌قول در روز حساب
جز عبادالله مخلص كان گروه
تا كنيد اغوا عبادش را بزهم
نيست ازما درعبادت هيچكس
اندر ابطال كمانى كز هوا
از حققم انا لنحن الصافون
از قبل آنچه بر پيشينيان
پس چوقرآن گشت نازل ازخدا
آخر وانجام كفر و مطامه

اندراين معنى تحقيق و بيان
كرده وصلت با زنان جن‌جاى
دو برادر بوده‌اند اندر ازل
ساخته آن كافران تيره حال
حاضران باشند از بهر عذاب
وصف اوگويند بالحق ازوجوه
هيچ الا من هو صال الجحيم
هركه معلوم است‌جاى او وپس
مى پرستندند مر افرشته را
هم زحق انا لنحن المسبحون
گشت نازل درصحت زآسمان
پس باو كافر شدند از ابتدا

وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ ١٧٢ اِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ ١٧٣ وَاِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ

وبتحقيق كه پيشى گرفت كلمهٔ ما مر بندگان ما را كه مرسلانند بدرستيكه ايشان هر آينه ايشانند يارى شدگان و بدرستيكه لشكر ما ايشانند غالبان

١٧٤ فَتَوَلَّ عَنْهُمْ حَتّٰى حِينٍ ١٧٥ وَاَبْصِرْهُمْ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ ١٧٦ اَفَبِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ ١٧٧ فَاِذَا نَزَلَ

پس روى بگردان از ايشان تا وقتى و به بين ايشان را پس زود باشد كه ببينند آيا بعذاب ما را شتاب ميخواهند پس چون فرود آمد

بِسَاحَتِهِمْ فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنْذَرِينَ ١٧٨ وَتَوَلَّ عَنْهُمْ حَتّٰى حِينٍ ١٧٩ وَاَبْصِرْ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ ١٨٠

بفضاى ايشان پس بداست صباح بيم شدگان وروى بگردان از ايشان تا وقتى معين و به بين پس زود باشد كه به بينند

سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ ١٨١ وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ ١٨٢ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

دايم پاك بودن پروردگار تو پروردگار عزت از آنچه وصف ميكنند وسلام بر مرسلان وستايش مر خدارا كه پروردگار جهانيان است

قول ما بگرفته پيشى باليقين
غالبست غالبا در حجت است
گشت عيسى گرچه مغلوب يهود
بگرى گرديك داى كان بريد
وان هم ازحق حجتى واجب بود
پس ببينى بودشان خوار وزبون
درسراشان بدبود صبحى چنين
يعنى آن صبحى كه آرد در رسوم
بين تو تا بينندهم كفار دون
راچه وصف او كنند و پستيك

برعباد مرسلين واست اين
انبيا را لى بوجه صورتست
ليك غالب بر تمام خلق بود
بود غالب ياحسين اندر اميد
كه بلشكرها بى غالب بود
قال وابصرهم فسوف يبصرون
اينست فساء صباح المنذرين
دشمن ايشانرا زهرجانب هجوم
حالها وابصر فسوف يبصرون
زاتخاذ جفت و اولاد و شريك
هرسپاس و هرستايش باليقين

كه رسولانند منصورون تمام
گرشود مغلوب هم وقتى بكار
زانكه غالب بود اندر حجت او
گاه هم گردند غالب بالعيان
پس بگردان روى ازقوم ضلال
بر عذاب ما كنيد آيا شتاب
بدعرب را وقت غارت درسحر
روبگردان اى‌رسول ازكافران
برتر و پاكست مر پروردگار
هم برافرستادگان بادا سلام
هست بهر ذات رب العالمين

هم جنود ماست غالب برانام
درحقيقت غالبست و كامكار
كى بدانند بنده مغلوبيت او
چون كليم صف شكن برقبطيان
تا زمانى كامر آيد بر قتال
پس بهنگامى كه آيد آن عذاب
صبح منذر گفت ازين رب البشر
تا سرآيد وقت مهلت همچنان
رب تو آنغالب ذوالاقتدار
يا عبادى سلمو هذا الكرام



سُورَةُ صٓ ثَمانٌ وَ ثَمانُونَ آيَةً وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

صٓ وَالْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ ١ بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي عِزَّةٍ وَ شِقاقٍ ٢ كَمْ أَهْلَكْنا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ

بقرآن صاحب ذکر بلکه آنانکه کافر شدند در سرکشی و مخالفتند بسا که هلاك گردانیدیم از پیش ایشان از

قَرْنٍ فَنادَوْا وَلاتَ حِينَ مَناصٍ ٣ وَ عَجِبُوا أَنْ جاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ وَ قالَ الْكافِرُونَ هٰذا ساحِرٌ

اهل روزگار گذشته پس ندا کردند و نبود آن هنگام هنگام گریز و عجب داشتند که آمد ایشان را بیم کننده از ایشان و گفتند کافران که این جادو گریست

كَذّابٌ ٤ أَجَعَلَ الْآلِهَةَ إِلٰهاً واحِداً إِنَّ هٰذا لَشَيْءٌ عُجابٌ ٥

بسیار دروغگو آیا گردانید الهها را اله واحد بدرستیکه این هر آینه باشد چیزی عجب

بعد بسم‌الله بخوان در فتح باب … ص والقرآن ذی الذکر از کتاب
بر چنین قرآن ذی عزت قسم … که اندراو شد ذکر هر چیزی اتم
بل کسانیکه بقرآن نگروند … از تکبر در عنادی می‌بوند
پس ندا کردند از بهر خلاص … از عذاب و می‌نبد وقت مناص
می‌نبود آن لحظه هنگام فرار … رفته بود از چاره معنی آنکه کار
اینست ساحر هم دروغ آرنده‌ٔ … تخم دعوت برغلط کارنده‌ٔ
از قریش آنانکه خود مهتر بدند … نزد بوطالب بحرمت آمدند
میکند رب الهان بالتمام … عاقلان ما سفیه آرد بنام
کرد ابوطالب پیمبر را طلب … گر تو اند این قوم از روی سبب
گفت دارم یك تمنا نزد من … تا کنیدم همرهی در یك سخن
بل عجم هم زانکلام منتجب … طاعت آرند از دل و جان بر عرب
پس زوی کردند اعراض آنگروه … که خدا را یکی کرد از وجوه
که بگردانید آیا نیز ما … از خدایان مر محمد[4] یك خدا
سیصد و شصت اندر این کشور خداست … کار یك مکه از ایشان نیست راست

صاد اشارت باشد از صدق رسول … یا بصدق دل کنند صید عقول
یا بذکر ذات باری محتوی است … یاد کرام و بهش منطوی است
ای بسا کز پیش از ایشان با تباه … کرده‌ایم از قرنها بی اشتباه
استغاثه پس نمودند از شتاب … بر رسل تا رفع گردد آن عذاب
پس عجب کردند کامد با شئون … منذر عنهم فقال الکافرون
از بسی چون حمزه کرد ایمان قبول … یافت اندك قوتی دین رسول
که تو بر ما مهتری ذوالوفا … حکم کن مابین ما و مصطفی
اندکی مانده است کز این فتنه ما … عاجز و مضطر شویم اندر ملا
کن تو با ایشان مدارا در امور … بی تکلفی را فرمای خود عبور
زان سخن بی زحمت تدبیرتان … میشود ملك عرب تسخیرتان
چیست آن گفتند برگو گر رواست … گفت قول لا اله الا الله است
آمد این آیت که گویند از عجب … مشرکان مکه و اشراف عرب
این بود حرفی عجب کاورده او … میبرند بر مردمان بی پرده او
کار یکعالم تمام از یك خدا … راست چون گردد عجب باشد بما

وَ انْطَلَقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ أَنِ امْشُوا وَ اصْبِرُوا عَلىٰ آلِهَتِكُمْ إِنَّ هٰذا لَشَيْءٌ يُرادُ ٦ ما سَمِعْنا بِهٰذا

ورفتند آن جمع از ایشان که بروید و شکیبائی ورزید بر الهها تان بدرستیکه این هر آینه چیزیست که خواسته میشود نشنیدیم ما این را

فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ إِنْ هٰذا إِلَّا اخْتِلاقٌ ٧ أَأُنْزِلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ مِنْ بَيْنِنا بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْ

در کیش آخرین نیست این جز دروغ ساختنی آیا فرو فرستاده شد بر او ذکر از میان ما بلکه ایشانند در شك از

ذِكْرِي بَلْ لَمّا يَذُوقُوا عَذابِ ٨ أَمْ عِنْدَهُمْ خَزائِنُ رَحْمَةِ رَبِّكَ الْعَزِيزِ الْوَهّابِ ٩ أَمْ لَهُمْ

ذکر من بلکه هنوز نچشیده‌اند عذاب مرا آیا نزد ایشانست خزینه‌های رحمت پروردگارت که غالب بخشاینده است آیا مر ایشانراست

مُلْكُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما بَيْنَهُما فَلْيَرْتَقُوا فِي الْأَسْبابِ ١٠ جُنْدٌ ما هُنالِكَ مَهْزُومٌ مِنَ الْأَحْزابِ

پادشاهی آسمانها و زمین و آنچه میان آنهاست پس باید که بالا روند در سببها لشکری اند آنجا شکسته شده از طایفهای دشمن

١١ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَ عَادٌ وَ فِرْعَوْنُ ذُوالْأَوْتَادِ ١٢ وَ ثَمُودُ وَ قَوْمُ لُوطٍ وَ أَصْحَابُ

تکذیب کردند پیش از ایشان قوم نوح وعاد وفرعون صاحب میخها وثمود وقوم لوط و اهل

الْأَيْكَةِ أُولٰئِكَ الْأَحْزَابُ ١٣ اِنْ كُلٌّ اِلَّا كَذَّبَ الرُّسُلَ فَحَقَّ عِقَابِ ١٤ وَ مَا يَنْظُرُ هٰؤُلَاءِ اِلَّا

ایکه آنها بودند طایفه‌های دشمن نبودند همه جز که تکذیب نمودند رسولان را پس لازم شد عقوبت من وانتظار نمیبرند آنها جز

صَيْحَةً وَاحِدَةً مَا لَهَا مِنْ فَوَاقٍ ١٥ وَ قَالُوا رَبَّنَا عَجِّلْ لَنَا قِطَّنَا قَبْلَ يَوْمِ الْحِسَابِ ١٦

فریادی واحد نیست مر آن را هیچ ایستی وگفتند پروردگار ما زود بده مر ما را حصه ما را پیش از روز شمار

پس روان گشتند و گفتند از علو / بر خدایان ان امشوا واصبروا
نیست چیزی حادث و آراسته / بهر ما دهر این نوائب خواسته
یا بود مقصود از شیء یراد / اینکه او دارد اراده بر فساد
ما ز ملتها نشنیدیم این / در زمان حتی ز دین آخرین
دین عیسی هم که آخر ملت است / بر ثلاثه نی به وحدانیت است
نیست این توحید جز دریافته / جز که از پیش خود آن بر بافته
گفته قرآن نازل اندر جستجو / از میان ما بر ایشان آیا بر او
زانکه خود را از شرف که داشتند / اشرف از وی بار میپنداشتند
پس کتاب ار میشدی نازل ز حق / از چه بر اشرف نیامد زین فرق
بل نه آن باشد که گویند از ستم / که محمد بافته است آن را بهم
بلکه در شکند ایشان از کتاب / اینکه باشد از من آن وحی و خطاب
غالبا باشد ز حقد انکارشان / ور خلاف معتقد گفتارشان
نی چشیدستند لیک ایشان هنوز / آن عذاب من که باشد کفرسوز
نزد ایشانست آیا بر قرار / مخزن بخشایش پروردگار
آن خدای غالب بخشنده کاو / هرچه خواهد هر کرا بخشد نکو
یا که شاهی زمین و آسمان / وانچه ما بین است باشد زین کسان
پس بباید تا ببالا بر روند / در معارج تا بعرش اندر شوند
نظم عالم تا دهند ایشان ز کل / وحی بفرستند و آیات و رسل
وانکه ایشانند جندی بی‌قدر / منهدم اشکسته ایشان روز بدر
از قبیل آن گروه که بی‌درك / با رسولان خدا کردند جنگ
نیست این تکذیب مخصوص تو هین / پیش هم کردند تکذیب اینچنین
قوم نوح و عاد و فرعون آنکه بود / صاحب اوتاد و هم قوم ثمود
قوم لوط اصحاب ایکه از حجر / می‌بودند آن جماعت سر بسر
هر که میکردند تکذیب رسل / زان معذب آمدند از جزء و کل
بر سزایش بود ایشان را عقاب / گشت واجب بهرشان از ما عذاب
این جماعت هیچ نکشند انتظار / جز که یك فریاد را بر انحصار
نیست آن یك صیحه را هیچ از فواق / واقع آن البته گردد در سیاق
گفته بود آنکه که مشرك را دهند / نامه‌اش بر دست چپ ناسودمند
قوم گفتی ربنا عجل لنا / قطنا قبل الحساب اندر ثنا
این جدا بشتاب اندر آن وعید / که دهد بر ما محمد بر شدند

اِصْبِرْ عَلٰى مَا يَقُولُونَ وَاذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُدَ ذَا الْأَيْدِ اِنَّهُ أَوَّابٌ ١٧ اِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ يُسَبِّحْنَ

صبر کن بر آنچه میگویند و یاد کن بنده ما را داود صاحب قوت را بدرستیکه او بود رجوع کننده بدرستیکه ما رام کردیم کوهها را که با او تسبیح میگفتند

بِالْعَشِيِّ وَالْإِشْرَاقِ ١٨ وَالطَّيْرَ مَحْشُورَةً كُلٌّ لَهُ أَوَّابٌ ١٩ وَ شَدَدْنَا مُلْكَهُ وَ آتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ

شبانگاه ووقت برآمدن آفتاب و پرندها جمع کرده شده همه بودند مر او را رجوع کننده وسخت گردانیدیم پادشاهیش را ودادیم او را حکم وتمیز

وَ فَصْلَ الْخِطَابِ ٢٠

گفتارش یعنی بیان روشن بی اشتباه

در بیان حکایت داود علیه‌السلام و اوریا

زین سخنها ای رسول حق شناس / هرچه داری صبر کن بر گفتشان
زانچه میگویند در تخریب تو / هم باستهزا و بر تکذیب تو
یاد کن داود را کاو از عباد / بندهٔ ما بود و ذاالاید و سداد
صاحب قوه بد اندر جنگها / یا غزای نفس وان نیرنگها
بر رجوعش بر خدا بسیار بود / روز و شب در ذکر واستغفار بود
کوهها را رام کردیمش ز جاه / ذکر میگفتند شام و صبحگاه
رام هم کردیم مرغان را بر او / دور او بودند جمع از دشت و کو
کوهها و مرغها او را تمام / بازگردنده بدند از هر مقام
چون گشود او نای که بر تسبیح لب / جمله میکردند با او ذکر رب
شاهیش محکم نمودیم از ثبات / حکمتش دادیم و هم فصل الخطاب
تا جدا سازنده خصمان بود / در میان حق و باطل نزد حد
معنی فصل الخطاب اندر مقال / هست از فصلی بفصلی انتقال

آنچه لازم درمیانش فاصله است
در نکاح او بجفت اوریا
آنکه دارد دعوی پیغمبری
سیما اینگونه فاش و برملا
خاصه گر باشد بزرگی سرفراز
مثل داود نبی با حفت غیر
هوش وحس را اندکی کن مجتمع
مرزلی را از اکابر اوریا
خواست پس داود اورا بهر خویش
بود این بروی سزاوار ار وجوه
وجه دیگر کابهم آمد در حدیث
این دو وجه از روی صحت قابل است

فارقش فصل الخطاب آن مسئله است
اختلاف افزون بود در گفتها
کی کند فعلی ز رسم دین بری
که نویسند اروی اندر نامه‌ها
چشمها باشد براو در عیب باز
عشق بازد ست در این گفته خیر
ایست ممکن پس گر با مجتمع
خطبه کرد او بد وجیه و پارسا
وین نبود از وی ستدیده بکیش
که شود ساعی بصلح آن گروه
وان ز راه عقل باشد دورتر
وجه دیگر هرچه باشد باطل است

گفت حیدر بینه بر مدعی است
اغلبی کاورده‌اند آنرا بنقل
بعدار آنهم مردمان را پیروی
دیده باشی مردمان عیبجو
در زمان خود سی این دیده‌ایم
وانگهی که پیش از عقد و نکاح
جز که وحیی باشد آنرا برملا
شد براعی بیشان پیش از نکاح
زانکه زن بسیار بودش در حرم
این روی بد ترك اولی در رسوم
وصف حسن زن بپی نشنیده بود
حاصل از این ترك اولی حق خبر

هم یقین بر منکر این جز فصل نیست
هست بیرون از رسوم شرح و عقل
باشد ار وی زاعتقاد معنوی
حرف را کوهی کنند از هست مو
واز کتاب و از خبر بشنیده‌ایم
وصل او جوید تاید افتضاح
که بچندان عقل ازان جویدا با
ترك آن وصلت نمودند از صلاح
بود این بر اوریا از وی ستم
گشت از حق پس در آن وصلت ملوم
را اوریا تفریق آن خواهش نمود
مددهد بر احمد نیکو سیر

وَ هَلْ اَتٰيكَ نَبَؤُا الْخَصْمِ اِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ ٢١ اِذْ دَخَلُوا عَلٰى دَاوُدَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ قَالُوا لَا

وآیا آمد ترا خبر مدعیان هنگامیکه بالا رفتند بر دیوار عبادت خانه وقتیکه داخل شدند بر داود پس ترسید از ایشان گفتند مترس

تَخَفْ خَصْمَانِ بَغٰى بَعْضُنَا عَلٰى بَعْضٍ فَاحْكُمْ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَلَا تُشْطِطْ وَاهْدِنَا اِلٰى سَوَآءِ الصِّرَاطِ

که دو فرقه مدعی‌ایم که ستم کرده بعضی از ما بر بعضی پس حکم کن میان ما بحق و جور مکن و هدایت کن ما را بمیان راه

٢٢ اِنَّ هٰذَا اَخِي لَهُ تِسْعٌ وَ تِسْعُونَ نَعْجَةً وَلِيَ نَعْجَةٌ وَاحِدَةٌ فَقَالَ اَكْفِلْنِيهَا وَ عَزَّنِي فِي الْخِطَابِ

بدرستیکه این برادر من مراو راست نود و نه میش و مراست میش واحد پس گفت وا گذار من آنرا و مغلوب کرد مرا در آن مطالب

٢٣ قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعْجَتِكَ اِلٰى نِعَاجِهِ وَ اِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْخُلَطَآءِ لَيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلٰى

گفت بتحقیق ستم کرده بتو بخواستن میش او بسوی میشهای خود و بدرستیکه بسیاری از باهم آمیختگان هر آینه ستم میکنند بعضیشان بر

بَعْضٍ اِلَّا الَّذِينَ اٰمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ قَلِيلٌ مَا هُمْ وَ ظَنَّ دَاوُدُ اَنَّمَا فَتَنَّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ

بعضی مگر آنانکه گرویدند و کردند کارهای شایسته و اندکی اند ایشان و گمان برد داود که ما آزمودیم او را پس آمرزش خواست از پروردگارش

وَ خَرَّ رَاكِعًا وَ اَنَابَ ٢٤ فَغَفَرْنَا لَهُ ذٰلِكَ وَ اِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفٰى وَ حُسْنَ مَاٰبٍ ٢٥

و برو در افتاد رکوع کنان و بازگشت نمود پس آمرزیدیم او را آن و بدرستیکه مر او راست نزد ما هر آینه قرب و خوبی بازگشت

بر تو آیا قصه خصمان رسید
گشت پس داود زایشان بیمناك
روز طاعت بود و دربانان بدر
پس بگفتندش مکن از ما تو بیم
حکم کن مابین ما زانصاف وداد
این مرا باشد برادر وز عدد
یعنی آنرا هم بما تملیك من
گفت داود[٤] بر تو کرده است او ستم
بعض بر بعضی کنند آنکه ستم
پس ملایك درزمان غایب شدند
خواست پس آمرزش از پروردگار
زاشك چشم او گیاه از خاك رست

که شدند ایشان بر آن قصر مشید
تا مگر باشند بر قصد هلاك
منع مردم مینمودند از گذر
زانکه ما از دشمنان تو نه ایم
زانکه بر حکم تو داریم اعتماد
باشد اورا نه و نه میش بود
در نصیب آن تا بود نزدیك من
خواست چون بیش تو بهر خویش هم
زان تخالط گاه بیش و گاه کم
یافت پس داود که بد تعریض و پند
رو درافتاد آمد اندر اعتذار
دفتر عصیان خویش از گریه شست
نزد ما قربست اورا بی‌حساب

آزمای که بالا بر شدند
زانکه بنمودند باشکلی عجب
بر گناهش که بوند از دشمنان
راشدیم اینجا که تو باشی حکم
حکم بین ما بحق کن نی بجور
مر مرا یك میش باشد درسبیل
گشت غالب بر من او در این خطاب
از شریکان ای بسا نامنضبط
جز کسانکه مؤمنند و نیك کار
برد ظن داست یعنی کان فسون
بد امانت سوی حق همت گماشت
پس زوی زان فعل نارانده ما
حسن جان حسن مکان حسن مآب

بر عبادتخانه اش خصمان چند
در لباس و وضع و صحبت بس عجب
بهر قتلش آمده در آن مکان
بعضی از ما کرده بر بعضی ستم
راه بنما بالسویه کن تو غور
گفت پس گردان مرا بر آن کفیل
خطبهٔ زن کرد یعنی بی‌حساب
مال خود سازند باهم مختلط
واند کند ایشان چو یکی در هزار
نیست غیر از امتحان و آزمون
تا چهل شب سر ز سجده بر نداشت
در زمان گشتیم آمرزنده ما

يَا دَاوُدُ اِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْاَرْضِ فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوٰى فَيُضِلَّكَ عَنْ

ای داود بدرستیکه ما گردانیدیم ترا خلیفه در زمین پس حکم کن میانه مردمان بحق وپیروی مکن خواهش نفس را پس بیرون برد ترا

سَبِيلِ اللّٰهِ اِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ ٢٦ وَمَا

از راه خدا بدرستیکه آنانکه بیرون میروند از راه خدا مر ایشانراست عقوبتی سخت بآنکه فراموش کردند روز شمارا و

خَلَقْنَا السَّمَآءَ وَالْاَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذٰلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ

نیافریدیم آسمان وزمین را وآنچه میان آن دوتاست بیهوده آنست گمان آنانکه کافر شدند پس وای بر آنانکه کافر شدند از آتش

٢٧ اَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْاَرْضِ اَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ

امگردانیم آنهارا که گرویدند وکردند کارهای شایسته چون فساد کنندگان در زمین یا مگردانیم پرهیزکارانرا چون نابکاران

٢٨ كِتَابٌ اَنْزَلْنَاهُ اِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ اُولُوا الْاَلْبَابِ ٢٩

کتابیست که فرو فرستادیم آنرا بتو برکت داده شده تا تأمل کنند در آیتهایش و تا پند گیرند صاحبان خردها

ما نگردانیدمت ای داود هین / در امور حق خلیفه در زمین
حکم کن در مردمان پس بحق / بی هوا را باش تابع در سبق

راه تورا گمراه سازد بس دون / وره حق دارد بد ازو سون
آنکسان کز راه حق گمره شوند / همشان از حق عذابی سخت چند

زانکه شد فراموششان روز شمار / وز بدشان برخلاف نفس کار
ناوریدیم این سما و این زمین / وانچه باشد بینشان باطل یقین

اینکه بیحاصل آمد آنرا گمان / هست ظن آنکه کافر شد بدان
ویل آنکس را ز آتش که شنید / قول حق پس گشت کافر نگروید

ما نگردانیم آیا آن کسان / کاهل ایمانند و از شایستگان
چون تبه کاران ارض اندر ثواب / متقین را یا چو فجار از حساب

ما فرستادیم سوئت اینچنین / خود کتابی بس مبارک بس متین
تا در آیاتش کنند اندیشه چند / هم اولوالالباب ازو گیرند پند

وَوَهَبْنَا لِدَاوُدَ سُلَيْمَانَ نِعْمَ الْعَبْدُ اِنَّهُ اَوَّابٌ ٣٠ اِذْ عُرِضَ عَلَيْهِ بِالْعَشِيِّ الصَّافِنَاتُ الْجِيَادُ ٣١

وبخشیدیم مر داود را سلیمان خوب بنده بدرستیکه او بود رجوع کننده هنگامیکه عرض کرده شد بر او طرف عصر اسبان تمام سم دو پا یکدست و کناره سم یکدست ایستاده تیزرو

فَقَالَ اِنِّي اَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي حَتّٰى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ ٣٢ رُدُّوهَا عَلَيَّ فَطَفِقَ

پس گفت بدرستیکه من دوست داشتم دوستی اسب از ذکر پروردگارم تا پنهان شد در حجاب برگردانید آنهارا بمن پس شروع کرد

مَسْحًا بِالسُّوقِ وَالْاَعْنَاقِ ٣٣ وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَاَلْقَيْنَا عَلٰى كُرْسِيِّهِ جَسَدًا ثُمَّ اَنَابَ ٣٤

مسح کردن ساقها و گردنها و بتحقیق آزمودیم سلیمانرا و انداختیم بر کرسیش بدنیرا پس رجوع کرد

در بیان قصه حضرت سلیمان علیه السلام

هم بخشیدیم ما داود را / خود سلیمان کثیرالسود را
بندهٔ بود آن سلیمان که رجوع / سوی ما میکرد بسیار وخضوع

عرضه شد بروی چو هنگام عشا / بالعشی الصافنات الجیاد
آخر روز اسبها که بد هزار / پیشش آوردند ز رسان و شمار

شد بنازش فوت او زان ساز و سیر / پس بگفت احببت انی حب خیر
اخیار اعنی نمودم حب مال / خود بذکر کردگار ذوالجلال

تا که شد پوشیده یکجا آفتاب / این بود حتی توارت بالحجاب
گفت ردوها علی از وثوق / گردشان پی فطفق مسحا بسوق

هم برید از حمله کردن در مقام / کرد قربان اسبها را بالتمام
بعض را باشد بر این فعل اعتراض / گرچه کشت آن بی زبانان ز انقباض

گر تصدق کرده باشد او خبول / نیست بحثی وارد او را در اصول
دوست تر چون بوده اسبان نزد او / کرد آنها را تصدق بی غلو

فرقهٔ گویندهم ز ارباب لب / داغ کرد او یا و گردشان نجب
گفته بعضی شمس را او کرد رد / تا بوقت آرد بجا طاعات خود

داند این راهم خدا کو قدر است / شمس بر تعظیم امرش حاضر است
گفته‌اند اهل روایات این کلام / که سلیمان داشت صد زن در مقام

گفت خواهم ز اختلاط این زنان / صد پسر بدهد مرا حق یکزمان
تا براه حق کنند ایشان جهاد / پس نیاورد ایچ استثنا بیاد

پس نگشت آبستن ازآنها ستار
برفکندیم آن جسد برتخت او
قصه انگشتر و دیو آنچه هست

جزیکی کاورد طفل مرده باز
گشت پس مار او بحق وآورد رو
که بهی عفریت برجایش نشست
حاصل آنکه امتحان شد در بلا

گفت زاترو حقتعالی کانچنان
آن سر یا بوده برسن شتاب
قصهای قصه خواناست و بس
اصل وعلت جمله را داند خدا

ما سلیمانرا نمودیم امتحان
ازفجا مرد او بتخت آنجناب
آن نگوید جز که دیوی پرهوس

قَالَ رَبِّ اغْفِرْلِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِاَحَدٍ مِنْ بَعْدِي اِنَّكَ اَنْتَ الْوَهَّابُ ٣٥ فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ

گفت پروردگارمن بیامرز مرا و ببخش مرا پادشاهی که سزاوار نباشد برای احدی پس ازمن بدرستیکه تو بوئی بخشاینده پس مسخر کردیم برای او باد

تَجْرِي بِاَمْرِهِ رُخَاءً حَيْثُ اَصَابَ ٣٦ وَالشَّيَاطِينَ كُلَّ بَنَّاءٍ وَغَوَّاصٍ ٣٧ وَآخَرِينَ مُقَرَّنِينَ فِي الْاَصْفَادِ

که میرفت بفرمان او بآهستگی هرجا که اراده کرده بود و دیوهارا هر بنا کننده و هر فرو رونده بدریاها و دیگرانرا قرین کرده شدگان در غلها

٣٨ هٰذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ اَوْ اَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ ٣٩ وَاِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفٰى وَحُسْنَ مَآبٍ ٤٠

اینست بخشش ما پس عطا کن یا نگاهدار بدون شمار و بدرستیکه مر اوراست نزد ما هر آینه قربی و خوبی بازگشت

خواست پس آمرزش از پروردگار
ده مرا ملکی که آن خود بی سزد
بعد او را نبود این دعا
نیست حاجت هیچ توجیهی دگر
رام هم کردیم دیوانرا ستار
این عطای ماست بر تو بی صواب

رب اغفرلی نگفت از اضطرار
تا مر را نعمتی از خوب و بد
بل ببد حق خود که از خدا
هست کافی این بر ارباب نظر
بهر بنائی و غواصش بار
فامنن او امسك بغیر حساب

اضطرار از اغنی که قطع چارهها
خود تو ئی بخشنده بر حق وراست
آنچه باشد حق من یعنی بس
رام پس کردیم اورا باد ما
دیگران یعنی که دیوان مرتد
نزد ما اوراست جاهی پس بلند

که شود دل منقطع از ماسوی
هرچه خواهی بدهی آنرا کرسزاست
بی عطا وان بود ملك بی فتن
روی از نرمی بامرش هرکجا
بسته بر اغلال بودندش مرید
باز گشتی پس نکو و ارجمند

وَاذْكُرْ عَبْدَنَا اَيُّوبَ اِذْ نَادٰى رَبَّهُ اَنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ ٤١ اُرْكُضْ بِرِجْلِكَ

و یاد کن بنده ما ایوب را هنگامیکه خواند پروردگارش را که مس کرد مرا شیطان برنجی و آزاری بزن بپایت زمین را

هٰذَا مُغْتَسَلٌ بَارِدٌ وَشَرَابٌ ٤٢ وَوَهَبْنَا لَهُ اَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنَّا وَذِكْرٰى لِاُولِي

این چشمه ایست محل شستشوی سرد است و آشامیدنی و بخشیدیم او را کسانش را و مثلشانرا با ایشان رحمتی از ما و پندی مر صاحبان

الْاَلْبَابِ ٤٣ وَخُذْ بِيَدِكَ ضِغْثًا فَاضْرِبْ بِهِ وَلَا تَحْنَثْ اِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا ٤٤ نِعْمَ الْعَبْدُ اِنَّهُ اَوَّابٌ ٤٥

خردهارا و بگیر بدستت دسته پس بزن بآن و خلاف سوگند مکن بدرستیکه ما یافتیم اورا شکیبا خوب بنده بود بدرستیکه او بود رجوع کننده

در بیان قصه حضرت ایوب علیه السلام

عبد ما ایوب را آور بیاد
می تورا اندر بلاها صابرم
ازتو بگرفت آنچه بودت مال وجاه
گفت جبرئیلش که هذا مغتسل
چون تنش شدپاك زآزار و مرض
رانکه گشت ازما ببخشش فایض او
از پی پاداش فون منکری
زانکه در بیماریش در صبح وشام
پس بزن زن را بآن دسته گیاه

چون بخواند او رب خودرا باعتماد
دیو لیك امده دهد برظاهرم
همچوخاکت کرده نك پامال راه
سرد وآشامیدنی در این محل
می ببخشیدیم از اهلش عوض
تا بود بر عاقلان پندی نکو
که ز رحمه سرزد اندر محضری
خدمت خود کرده بدبروی تمام
ترك سوگندت مکن چون بیست راه

اینکه شیطان میرساند بجناب
که تورا گرحق نکرده رد باب
امر شد که برزمین برزن تو پا
یا چو نهرعسل درآب او گذاشت
مثلهم معهم فزون کردیم ما
خورده بد سوگندکه صدچوب او
خواست تا سوگندخودسازد دراست
گفت حق برگیراندر دست خوش
بود این باعث که ابلیس عدو

مرمرا رنج و تعب نصب وعذاب
چون رعایت را نسازد مستجاب
چون که رد پیداشد آبی با صفا
محوشد رو دردمان رنجی که داشت
بردو چندان یعنی اولاد ورا
بربند بررحمه جفت نیکخو
دل بدادش راه ایمان آنرا که خواست
دسته را کان بود صد ازحشیش
گفت باری من کنم اورانکو

شرط اینکه چونکه به شد زملا || گوید او من داده‌ام اورا شفا || زن بشوهر گفت واو شد در غضب || گفت صد چوب زنم از این سبب
حاصل این کایوب نامد در رجوع || زان همه محنت که بودش در وجع || گفت زان حق یاد مش در حضور || بر بلا و فقر و بیماری صبور
بندهٔ نکو بد او صاحب اياب || بر حق او ابراهیم رجوعی محتسب

وَاذْكُرْ عِبَادَنَا اِبْرٰهِيمَ وَ اِسْحٰقَ وَ يَعْقُوبَ اُولِي الْاَيْدِى وَالْاَبْصَار ٤٦ اِنَّا اَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ

و یاد کن بندگان ما ابراهیم و اسحق و یعقوبرا صاحبان قوتها در دین و صاحبان دیدها در بدرستیکه ما خالص گردانیدیم ایشانرا بخصلت

ذِكْرَى الدَّار ٤٧ وَ اِنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ الْاَخْيَار ٤٨

یعنی که ذکر آن سرا است و بدرستیکه ایشان نزد ما هر آینه از برگزیدگان که نیکانند

از عباده یاد کن یعنی خلیل || هم ذکر اسحق و یعقوب دل || صاحبان دستها و دیده ها || اندر اعمال و معارف هر کجا
یا خداوندان نعمت زعباد || صاحبان عقل صافی راه‌جاد || خالص ایشان را نمودیم از خصوص || هر خویش هر خصلتی کان بد خلوص
منشا اخلاص شد بی‌معذرت || یاد کردن از سرای آخرت || جمله ایشان بد اند از برگزیدگان || زد همه نیک عمل و پاک جان
بهتران بودند ایشان از سخن || آنزمان را باخای حسن خویشتن

وَاذْكُرْ اِسْمٰعِيلَ وَالْيَسَعَ وَ ذَا الْكِفْلِ وَكُلٌّ مِنَ الْاَخْيَار ٤٩ هٰذَا ذِكْرٌ وَ اِنَّ لِلْمُتَّقِينَ لَحُسْنَ

و یاد کن اسمعیل والیسع و ذالکفل را و همه از نیکانند این ذکریست و بدرستیکه برای پرهیزکاراست هرآینه

مَآبٍ ٥٠ جَنَّاتِ عَدْنٍ مُفَتَّحَةً لَهُمُ الْاَبْوَابُ ٥١ مُتَّكِئِينَ فِيهَا يَدْعُونَ فِيهَا بِفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ وَ

خوبی بازگشت بهشتهای جای اقامت دایم گشاده شده برای ایشان درها تکیه‌زدگان درآنها میخواهند در آنها میوهٔ بسیار و

شَرَابٍ ٥٢ وَ عِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ اَتْرَابٌ ٥٣ هٰذَا مَا تُوعَدُونَ لِيَوْمِ الْحِسَابِ ٥٤ اِنَّ هٰذَا

شرابرا و نزد ایشانست زنان فروهشته چشم همسن اینست آنچه وعده داده میشدید برای روز شمار بدرستیکه اینست

لَرِزْقُنَا مَا لَهُ مِنْ نَفَادٍ ٥٥ هٰذَا وَ اِنَّ لِلطَّاغِينَ لَشَرَّ مَآبٍ ٥٦ جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا فَبِئْسَ الْمِهَادُ ٥٧

هرآینه روزی ما نیست مر آنرا هیچ بآخر رسیدنی اینست و بدرستیکه از برای زیاده‌روان در عصیانست بدی بازگشت دوزخست که داخل میشوند در آن پس بد بستریست

هٰذَا فَلْيَذُوقُوهُ حَمِيمٌ وَ غَسَّاقٌ ٥٨ وَ آخَرُ مِنْ شَكْلِهِ اَزْوَاجٌ ٥٩ هٰذَا فَوْجٌ مُقْتَحِمٌ مَعَكُمْ لَا

اینست پس باید که چشند آنرا آب جوشانست و چرک جراحت و دیگری از مثل او که اصنافست آن جمعیست انبوه داخل کرده شده باشما خوش مباد

مَرْحَبًا بِهِمْ اِنَّهُمْ صَالُوا النَّارِ ٦٠ قَالُوا بَلْ اَنْتُمْ لَا مَرْحَبًا بِكُمْ اَنْتُمْ قَدَّمْتُمُوهُ لَنَا فَبِئْسَ الْقَرَارُ

ایشانرا که ایشانند درآیندگان در آتش گفتند بلکه شمائید مبادمرحبا شمارا شما پیش فرستادید آنرا برای ما پس بدقرارگاهیست

٦١ قَالُوا رَبَّنَا مَنْ قَدَّمَ لَنَا هٰذَا فَزِدْهُ عَذَابًا ضِعْفًا فِي النَّارِ ٦٢ وَ قَالُوا مَا لَنَا لَا نَرَى رِجَالًا

گفتند پروردگارا کسیکه پیش فرستد برای ما این را پس زیاده کن عقوبتش را دوچندان در آتش و گفتند چیست ما را که نمی‌بینیم مردانیرا

كُنَّا نَعُدُّهُمْ مِنَ الْاَشْرَارِ ٦٣ اَتَّخَذْنَاهُمْ سِخْرِيًّا اَمْ زَاغَتْ عَنْهُمُ الْاَبْصَارُ ٦٤ اِنَّ ذٰلِكَ لَحَقٌّ تَخَاصُمُ اَهْلِ النَّارِ ٦٥

که بودیم می‌شمردیمشان از شریران آیا گرفتیم ایشانرا باستهزا یا کردید از ایشان دیدها بدرستیکه این هرآینه راستست که منازعه اهل آتش است

یاد زاسمعیل کن هم زالیسع || یاد ذالکفل اعظم اهل ورع || برگزیده جمله بودند این کسان || ذکر نیک از حق بودشان در جهان

متقین را هست برگشتی نکو   برگشوده باب جنتشان برو
متکی باشند درآن بر سریر   می‌خواهند ازفوا که خود کثیر
میوها لذات افزون ازحداست   کز لقاشان برجمال سرمد است
قاصرات الطرف یعنی آن زنان   بردشان کوتاه چشم از دیگران
جملگی از راه سن ترسان هم   یا بحسن از دیگران باید کم
ایست آنوعده که از یوم الحساب   برشما میداد حق اندر ثواب
ان هذا لرزقنا ما له   من نفاذ اعنی نگردد قطع او
حال اهل جنت این بود ازنعم   بك شو از حال اصحاب جحیم
ان للطاغین لشر مآب   دوزخی کاید در وی بی‌حساب
پس بسی باشد بدان آرامگاه   ایست پس بایدچشند اهل گناه
آن عذاب سخت وآب گرم وریم   گفت هذا فلیذوقوه حمیم
هم عذاب دیگر است ازشکل آن   نوعهای مختلف در هر زمان
باشد آنها حلقهای زشت بد   یا سخنهائیکه گهی از حسد
هر زمان گردی بنوعی طعن و غمز   زاهل ایمان که بهش و که برمز
کردی آزارکسان ازدست واب   مال مظلومان گرفتی بی سبب
اندر آید این زمان با تابعان   زانچه گردید اندرین بئس المکان
ان هذا فوج مقتحم   مرحبا نبود برایشان در مهم
آنکسان آیندگان در آتشند   زشرار خلق بد آتش کشند
باتمان آیند متبوعان جواب   این چنین گویند درحال خطاب
بل بران باشید لا مقتر شما   که نبود ایجانبان لا مرحبا
بالجحیم اندر اندا قدمتموه   وزشما باشم ایشان بر سوء
هست دوزخ بهر ما بئس القرار   ورشما دارید این رنج و شرار
می‌نگویند ایخدا آنکس که پیش   داشت این را بهرما ازکفر خویش
کن زیاد اورا دو چندان ازعذاب   که شدید است ان ازاصلاش عقاب
اینچنین گویند باهم در مقال   چیست مارا که نبینیم آن رجال
که زاسرار آنکسانرا درجهان   میشمردیم و نمی‌بود آن جهان
میگرفتیم آنکسانرا ریشخند   بسته آیا که بدوزخ در گزند
باز ایشان کرده میل این دیده‌ها   که ندیم ایج اینک را ما بجا
یا بود قصد اینکه نکندیم چشم   سوی ایشان ازنکر یا که خشم
پس بتحقیق و یقین از اضطرار   ذلك الحق تخاصم اهل نار

قُلْ اِنَّمَا اَنَا مُنْذِرٌ وَ مَا مِنْ اِلٰهٍ اِلاَّ اللهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ ٦٦ رَبُّ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا الْعَزِيزُ

بگو جز این نیست که من بیم کننده‌ام و نیست هیچ الهی جز خدا که یگانه قهر کننده است پروردگار آسمانها و زمین و آنچه میان آن دو است غالب است

الْغَفَّارُ ٦٧ قُلْ هُوَ نَبَؤٌ عَظِيمٌ ٦٨ اَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ ٦٩ مَا كَانَ لِيَ مِنْ عِلْمٍ بِالْمَلَاءِ الْاَعْلٰى اِذْ

که آمرزنده است بگو آن خبریست بزرگ که شما از آن روگردانندگانید نبود مرا هیچ دانشی بجمع برتر هنگامیکه

يَخْتَصِمُونَ ٧٠ اِنْ يُوحٰى اِلَيَّ اِلاَّ اِنَّمَا اَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ ٧١

که مخاصمه کردند وحی کرده نمیشود بمن مگر آنکه البته منم بیم دهنده روشن

گو جز این نبود که باشد بالیقین   من شما را منذری ازرب دین
هم سزاوار پرستش نیست کس   جز خدای واحد القهار و بس
آفرینندهٔ سموات و زمین   وانچه باشد بینشان پیدا چنین
غالب او برخلق و براهل رجا   هست غفار ازکه آرند التجا
گو عظیمست آن خبر وامری خطیر   معرضید از آن شما برنا و پیر
هم نبودم دانشی زین پیش هیچ   برکلام قوم برتر در بسیج
یعنی از ابلیس وآدم وز ملك   چون خصومت مینمودند از محك
بودشان با یکدگر یعنی جدال   هریکیرا بود قولی در مقال
وحی کرده کی شود برسوی من   غیر از اینکه من نذیرم برعلن

اِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰٓئِكَةِ اِنِّي خَالِقٌ بَشَراً مِنْ طِينٍ ٧٢ فَاِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي

وقتیکه گفت پروردگار تو مر ملائکه را بدرستیکه من آفریننده‌ام انسانی را از گل پس چون درست کردمش و دمیدم درآن از روحم

فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ ٧٣ فَسَجَدَ الْمَلٰٓئِكَةُ كُلُّهُمْ اَجْمَعُونَ ٧٤ اِلاَّ اِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ ٧٥

پس بروی درافتید مر آنرا سجده کنان پس سجده کردند ملائکه همه ایشان جملگی جز ابلیس که سرکشی نمود و بود از ناگروندگان

گفت چون رب ملایک را چنین   کافرینم آدمی را من ز طین
پس نمایم خلقتش را چون تمام   میدمم از روح خود در وی مدام
آورم بادست خویش آنرا بجای   تا که فضلی باشدش برماسوای
روح چون بروی زاشیا اقربست   کردمم گفتا درآدم انسب است
پس چو سازم زنده اورا پیش او   سجده آرید و درافتیدش برو
سجده پیش آدم روشن جبین   سجده برحقست کرداری یقین
گفته‌ام از پیش وجهش یکبیک   گرچه آدم گشت مسجود ملك
پس ملایك سجده کردندش تمام   سر آدم بد چو معلوم کرام
غیر شیطان کاو ابا کرد ازسجود   کافر اندم گشت یا ازپیش بود
خویش را اعظم شمرد ازآدم او   کرد استکبار و انکار اندم او

قٰالَ يٰا اِبْلِيسُ مٰا مَنَعَكَ اَنْ تَسْجُدَ لِمٰا خَلَقْتُ بِيَدَيَّ ٧٦ اَسْتَكْبَرْتَ اَمْ كُنْتَ مِنَ الْعٰالِينَ ٧٧ قٰالَ

گفت ای ابلیس چه بارداشت ترا از آنکه سجده کنی مرآنچه را آفریدم بدو دست قدرتم تکبر کردی یا بودی از بلندمرتبگان گفت

اَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نٰارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ ٧٨ قٰالَ فَاخْرُجْ مِنْهٰا فَاِنَّكَ رَجِيمٌ ٧٩ وَاِنَّ عَلَيْكَ

من بهترم از او آفریدی مرا از آتش و آفریدی او را از گل گفت پس بیرون رو از آن پس بدرستیکه توئی رانده شده و بدرستیکه بر تو است

لَعْنَتِي اِلٰى يَوْمِ الدِّينِ ٨٠ قٰالَ رَبِّ فَاَنْظِرْنِي اِلٰى يَوْمِ يُبْعَثُونَ ٨١ قٰالَ فَاِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ ٨٢

لعنت من تا روز جزا گفت پروردگار من پس مهلت ده مرا تا روزیکه برانگیخته شوند گفت پس بدرستیکه توئی از مهلت داده شدگان

اِلٰى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ ٨٣ قٰالَ فَبِعِزَّتِكَ لَاُغْوِيَنَّهُمْ اَجْمَعِينَ ٨٤ اِلاّٰ عِبٰادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ ٨٥

تا روز آن وقت معلوم گفت پس بعزت تو که هر آینه گمراه خواهم کرد ایشان را همه جز بندگان ترا از ایشان که خالص کرده شدگانند

قٰالَ فَالْحَقُّ وَالْحَقَّ اَقُولُ لَاَمْلَاَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ اَجْمَعِينَ ٨٦ قُلْ مٰا اَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ

گفت پس درست است و راست میگویم که هر آینه پر خواهم کرد دوزخ را از تو و از آنکه پیروی کند ترا از ایشان همگی بگو نمیخواهم از شما بر آن

مِنْ اَجْرٍ وَ مٰا اَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ ٨٧ اِنْ هُوَ اِلاّٰ ذِكْرٌ لِلْعٰالَمِينَ ٨٨ وَ لَتَعْلَمُنَّ نَبَاَهُ بَعْدَ حِينٍ

هیچ مزدی و نیستم من از بر خود بندگان نیست آن مگر پندی مر جهانیان را و هر آینه خواهید دانست خبرش را پس از هنگامی

گفت حقش کای بلیس از سجده بار
کردی استکبار آیا سر شدی
مجد باشد از خود در شهود
ایدم استکبار کردی باز پیش
من ز آتش گشته‌ام خلق او ز طین
گفت شو دور از بهشت و آسمان
بر تو باشد لعنتم تا یوم دین
گفت حق باشی تو پس از منظرین
جز عباد تو زمردان او
گفت حق فالحق والحق اقول
ای محمد گو باهل مکه من
چون کسانی کز تصنع میکنند
این خبر را می‌بدانید از یقین
زنده‌گان و مرده‌گان بی امتناع

کرد چه منعت که باوردی بار
خویش را حج یافتی کافر شدی
نیست تکلیفی بر ایشان در سجود
بودی از مستکبران از ظن خویش
خود تو مارا آفریدی اینچنین
یا از آن خلقت که حجرت بدان
پس خوشد مردود رب العالمین
تا بیوم وقت معلوم از یقین
که ز شرك و رجس پاکند و نکو
از تو دوزخ را کنم پر بی نکول
از شما مزدی نخواهم زین سخن
ظاهر از خود آنچه را در آن نبند
یعنی این گفتار قرآن بعد حین
زین خبر یابند جمله اطلاع

آنچه را که آفریدیم محض خیر
یار عالیی که محو آن فرقه‌اند
آن گروه از رتبها عالیستند
گفت رو من بهر اندر حلقم
اول تفسیر این تحقیق را
زانکه تو از راندگان حضرتی
گفت ای پروردگار از بیم
گفت پس بر عزتت بی اشتباه
یعنی آنانکه بوصف عصمتند
یعنی از جنس تو و آنان کز انام
هم بیم من آنکه چیزی از خویش
نیست قرآن جز که پندی از خدا
یعنی اندر وقت موت و روز حشر
زنده‌گان از ذوالفقار جان شکر

خود بدست قدرتم بی ربط غیر
اندر انوار جمالم غرقه‌اند
از عقول و از ملایك بسند
غالب اندر لطف و نورایتم
کرده‌ام رو در نگر توفیق را
مانده از اقبال و دور از رحمتی
تا بیوم یبعثون ده مهلتم
میبرم اولاد آدم را ز راه
از قبایح در پناه حضرتند
بیرون باشند ایشان بالتمام
بر تکلف دهم از اندازه بیش
بر تمام جن انس اندر هدی
یا ظهور دین حق یعنی که بدر
مرده‌گان از قهر خلاق البشر



سورة الزُّمَرِ خمسٌ و سبعونَ آية و هي مكّيّة

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشندهٔ مهربان

تَنْزِيلُ الْكِتٰابِ مِنَ اللّٰهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ ٢ اِنّٰا اَنْزَلْنٰا اِلَيْكَ الْكِتٰابَ بِالْحَقِّ فَاعْبُدِ اللّٰهَ مُخْلِصاً

فرو فرستادن آن کتاب است از خدای غالب درست کردار بدرستیکه ما فرو فرستادیم بتو آن کتاب را براستی پس بپرست خدا را خالص دارنده

لَهُ الدِّينَ ٣ اَلَا لِلّٰهِ الدِّينُ الْخَالِصُ ٤ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ اَوْلِيَاۤءَ مَا نَعْبُدُهُمْ اِلَّا لِيُقَرِّبُونَا

برایش دین را داسته باشد که برای خداست دین بیغش وآنانکه فرا گرفتند از غیرش دوستان نمی پرستیم ایشا را مگر برای اینکه

اِلَي اللّٰهِ زُلْفَي اِنَّ اللّٰهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِيمَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ٥ اِنَّ اللّٰهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ

نزدیك کنندمارا بخدا نزدیك گردانیدنی بدرستیکه خدا حکم میکند میانشان در آنچه ایشان در آن اختلاف میکنند بدرستیکه خدا هدایت نمیکند کسی را که او هست دروغگوی

كَفَّارٌ ٦ لَوْ اَرَادَ اللّٰهُ اَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا لَاصْطَفَي مِمَّا يَخْلُقُ مَا يَشَاۤءُ سُبْحَانَهُ هُوَ اللّٰهُ الْوَاحِدُ

ناسپاس اگر خواسته بود خدا که بگیرد فرزندی هر آینه بر گزیده بود از آنچه می آفریند آنچه را میخواست دانم پاك بودنش را اوست خدای یگانه

الْقَهَّارُ ٧ خَلَقَ السَّمٰوَاتِ وَ الْاَرْضَ بِالْحَقِّ يُكَوِّرُ الَّيْلَ عَلَي النَّهَارِ وَ يُكَوِّرُ النَّهَارَ عَلَي الَّيْلِ

قهر کننده آفرید آسمانها و زمین را براستی می افزاید شب را بر روز و می افزاید روز را بر شب

وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِاَجَلٍ مُسَمًّي اَلَا هُوَ الْعَزِيزُ الْغَفَّارُ ٨

و مسخر کرد آفتاب و ماه را همه میرود برای وقتی نام برده شده دانسته باشید که اوست عزیز آمرزنده

باشد این تنزیل قرآن در قرار
پس پرستش کن خدارا اینچنین
وانکسانی که گرفتند اولیا
آن پرستش موجب قرب و هدی
راه بنماید یقین خلاق ناس
آنچه را میخواست یعنی اختیار
خلق کرد ارض و سما را بالحق او
همچنین فرمود رام او مهر و ماه

از خدای عالم استوده کار
که تو باشی مخلص اورا خود بدین
غیر او یعنی خدایان از خطا
میکند نزدیك ما را بر خدا
بر کسی کاو کاذبست و ناسپاس
مینمود از بهر خود فرزند و یار
بی لهو و بیهده در جستجو
میرود هر یك بوضع خویش راه
می نماید اینکه باشد آنخدای

ما فرستادیم سوی تو بحق
می نماید اینکه از بهر خداست
میگویند اینکه معبودان پست
بینشان حاکم بود حق بیگزاف
ور خدا میخواست تا گیرد ولد
آنخدای واحد القهار اك
اندر آرد لیل را او بر نهار
تا زمانی نام برده که اسر
غالب و غفار خود بر ماسوای

این کتاب جامع اندر هر نسق
دین پاك از شرك و عیب او را سزاست
ما نمی پرستیم الا آنکه هست
را آنچه اندر وی نمایند اختلاف
بر گزیدی خود ز مخلوقات خود
هست پاك از جفت و فرزند و شریك
روز را هم بر شب آرد در مدار
اندر آید دورهٔ شمس و قمر

خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَ اَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْاَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ اَزْوَاجٍ يَخْلُقُكُمْ

آفرید شمارا از نفسی واحد پس بر گردانید از آن جفتش را و فرو فرستاد برای شما از شتر و گاو و گوسفند هشت جفت می آفریند شمارا

فِي بُطُونِ اُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِنْ بَعْدِ خَلْقٍ فِي ظُلُمَاتٍ ثَلٰثٍ ذٰلِكُمُ اللّٰهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ لَا اِلٰهَ

در شکمهای مادرانتان آفریدنی از بعد آفریدنی در تاریکیهای سه گانه اینست خدا پروردگار شما مر اورا پادشاهی نیست الهی جز او

اِلَّا هُوَ فَاَنّٰي تُصْرَفُونَ ٩ اِنْ تَكْفُرُوا فَاِنَّ اللّٰهَ غَنِيٌّ عَنْكُمْ وَ لَا يَرْضَي لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ وَ اِنْ تَشْكُرُوا

پس کجا بر گردانیده میشوید اگر کافر میشوید پس بدرستیکه خدا بی نیاز است از شما و نمی پسندد برای بندگانش کفر را و اگر شکر کنید

يَرْضَهُ لَكُمْ وَ لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ اُخْرَي اِلَي ثُمَّ رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ١٠

می پسندد آنرا برای شما و بر نمیدارد بر دارنده بار گناه دیگری را پس سوی پروردگار شماست بازگشت شما پس خبر دهد شما را به آنچه بودید که میکردید

اِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ١١

بدرستیکه او داناست بذات سینها

خلقتان کرد او ز نفس واحده
کردهم ایجاد از بهر شما
مر شما را در بطون امهات
درسه ظلمت صلب و بطن و هم رحم
ملك زان او و شاهی خاص او
پس اگر کافر شوید ای مردمان
ور سپاس آرید بپسندد خدا
بر ندارد هیچ بردارندهٔ
پس شمارا میدهد آنجا خبر

رو بگردانیدهم در فایده
او زانعام شما نی زاقتضا
خلق بعد از خلق سازد با ثبات
پس رهاند از جهات مظلم
بل بهستی لا اله غیره
یا بگردانید بر شکرش زبان
بر شما آنرا نه بر خود زاقتضای
وزر دیگر گر بمثل ارزندهٔ
رانچه کردید اندرین دنیا دگر

زوج او یعنی که حوارا پدید
یعنی ازمیش و بز وگاو و شتر
نطفه را یعنی نماید علقه آن
آنکه کرد او خلق این اشیا چنین
پس کجا گردید گردانیده باز
از شما پس بی نیاز است آن خدا
یعنی او محتاج شکر از خلق نیست
پس شمارا جای برگشت است هم
پس جزا بدهد شما را بی قصور

یعنی اورا ازهمان نفس آفرید
کرد خلق از بهرتان افزون و بر
علقه را هم مضغه وانرا استخوان
آفریننده شما باشد یقین
از ره توحید وحق جز بر مجاز
بر عبادش نیست بر کفر اورضا
بلکه خودشکر از شرو طنیدگیست
سوی آن پروردگار ذوالکرم
کاگه است او جمله بر سر صدور

وَ اِذا مَسَّ الْاِنْسانَ ضُرٌّ دَعا رَبَّهُ مُنِيباً اِلَيْهِ ثُمَّ اِذا خَوَّلَهُ نِعْمَةً مِنْهُ نَسِيَ ما كانَ يَدْعُو

و چون مس کند انسانرا ضرری بخواند پروردگارش را بازگشت کنان باو پس چون دهد اورا نعمتی از خود فراموش کند آنچه را بود که میخواند

اِلَيْهِ مِنْ قَبْلُ وَ جَعَلَ لِلّٰهِ اَنْداداً لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلاً اِنَّكَ مِنْ

بآن از پیش و گردانید برای خدا همتایان تا گمراه کند از راه او بگو بر خور بکفرت اندکی بدرستیکه توئی

اَصْحابِ النّارِ [12] اَمَّنْ هُوَ قانِتٌ آناءَ اللَّيْلِ ساجِداً وَ قائِماً يَحْذَرُ الْاٰخِرَةَ وَ يَرْجُو

از اهل آتش آیا کسیکه اوست عبادت کننده در اوقات شب سجده کننده و ایستاده بیم دارد از آخرت و امید میدارد

رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لا يَعْلَمُونَ اِنَّما يَتَذَكَّرُ اُولُوا الْاَلْبابِ [13]

بخشش پروردگارش را بگو آیا یکسانست آنانکه میدانند و آنانکه نمیدانند جز این نیست که پند میگیرند صاحبان خردها

قُلْ يا عِبادِ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا رَبَّكُمْ لِلَّذِينَ اَحْسَنُوا فِي هٰذِهِ الدُّنْيا حَسَنَةٌ وَاَرْضُ اللّٰهِ

بگو ای بندگان من آنانکه ایمان آوردید بپرهیزید از پروردگارتان برای آنانکه خوبی کردند در این دنیا خوبیست و زمین خدا

واسِعَةٌ اِنَّما يُوَفَّى الصّابِرُونَ اَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسابٍ [14]

وسیع است جز این نیست تمام داده میشوند صبر کنندگان مزدشان را بدون شمار -

چون که انسانرا کند مس رنج و غم
بعد از آنکه حق عطا فرمود باز
یا رود از یادش آنرا که زپیش
گو بکافر تو بکفر خویشتن
آنکه استاده است آیا نیمشب
کو بود آیا مساوی در مقام
گردمی باشی بطاعت با یقین
خواند این آیت یکی اندر نماز
گفت اورا تا نماند مشتبه
گو زشفقت ای رسول نیکخو
اندراین دنیا باحسان ساعیند
یعنی ازشهریکه در وی مضطرید
غیر از این نبود که صابر را ثواب

یا که قحط وابتلائی بیش وکم
نعمتی ازخود بوی با اعزاز
خواند و همتان یا گرید اورا بکیش
باش برخوردار در اندك زمن
ساجد و قایم دعارا نزد رب
آنکه دانا وانکه نادانست وخام
بهکه عمری بی یقین ازساجدین
کرد پس قنبر توقف واز نیاز
خفتن او بلکه از طاعات به
یا عبادی الذین آمنوا
غیر نیکی نیست ایشانرا پسند
روی بر شهر دگر زانجا برید
بر تمامی داده گردد بیحساب

پس بخواند رب خودرا بس نکو
خود فراموش او کند اندرزمان
میپرستد هرچه را غیر از اله
زود آید سر همانا روزگار
می بترسد از عذاب آنسرای
غیر از این نبود که میگیرند پند
مرتضی در کوفه باقنبر شبی
مرتضی فرمود چونکردی درنك
چون عیان شد بود زارباب نفاق
می بپرهیزید از پروردگار
هست ارض حقتعالی بس فراخ
یا مراد از ارض واسع جنتاست
کرده صبر اندر بلا وفقر و درد

باز گردنده بود برسوی او
آنکه حق را خواندی اندر دفع آن
تا کند گمره خلایق را زراه
پس تو خواهی بود ازاصحاب نار
هست امید رحمت اورا از خدای
زین مثلها عاقلان هوشمند
میگذشت آمد صدای یاربی
گفت ماندم زین صدا بر جا چو سنك
نیست پس دانا چو نادان در سیاق
آنکسانرا که بود نیکی شعار
رو بآن آرید ازین تنگین مناخ
یا دل پاك از قشور و آفت است
یا بطعن دشمنان حرف سرد

قُلْ اِنّي اُمِرْتُ اَنْ اَعْبُدَاللّهَ مُخْلِصاً لَهُ الدّينَ وَاُمِرْتُ لِاَنْ اَكُونَ اَوَّلَ الْمُسْلِمينَ ١٥ قُلْ اِنّي

بگو بدرستیکه من فرموده شده‌ام که بپرستم خدارا خالص دارنده برایش دین‌را وفرموده شده‌ام که باشم اول مسلمانان بگو بدرستیکه

اَخافُ اِنْ عَصَيْتُ رَبّي عَذابَ يَوْمٍ عَظيمٍ ١٦ قُلِ اللّهَ اَعْبُدُ مُخْلِصاً لَهُ ديني ١٧ فَاعْبُدُوا ماشِئْتُمْ

من میترسم اگر نافرمانی کنم پروردگارم را ازعذاب روزی بزرگ بگو خدارا میپرستم خالص کننده برایش دینم را پس بپرستید آنچه را خواهید

مِنْ دُونِهِ قُلْ اِنَّ الْخاسِرينَ الَّذينَ خَسِرُوا اَنْفُسَهُمْ وَاَهْليهِمْ يَوْمَ الْقِيمَةِ اَلا ذلِكَ هُوَ الْخُسْرانُ

از غیراو بگو بدرستیکه زیانکاران آنانند که زیان کردند در نفسهاشان وکسانشان روز قیامت دانسته باشید که آنست آن زیان

الْمُبينُ ١٨ لَهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ ظُلَلٌ مِنَ النّارِ وَمِنْ تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ ذلِكَ يُخَوِّفُ اللّهُ بِهِ عِبادَهُ ياعِبادِ

آشکار مرایشانراست ازبالاشان سایبانها از آتش و اززیرشان سایبانها آن بیم میدهد خدا بآن بندگانش را ای بندگان من بپرهیزید

فَاتَّقُونِ ١٩ وَالَّذينَ اجْتَنَبُوا الطّاغُوتَ اَنْ يَعْبُدُوها وَاَنابُوا اِلَى اللّهِ لَهُمُ الْبُشْرى فَبَشِّرْ عِبادِالَّذينَ

ازمن وآنانکه اجتناب کردند ازطاغوت که بپرستندآنرا وبازگشت نمودند بخدا مرایشانراست مژدگانی پس مژده ده بندگان مرا آنانکه

يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ اَحْسَنَهُ اُولئِكَ الَّذينَ هَديهُمُ اللّهُ وَاُولئِكَ هُمْ اُولُوا الْاَلْبابِ ٢٠

میشنوند سخن‌را پس پیروی میکنند خوبترش‌را آنها آنانندکه هدایت کرد ایشانرا خدا وآنها ایشانند صاحبان خردها

گوکه مأمورم من ازحکم و نصوص
گویم عصیانش ازمن هست بیم
دین خودرا باشم از بهر خدا
مشرکان گفتند تو کردی زیان
درقیامت که بود هرکس حقیر
هست ایشانرا زفوق وتحتشان
چون حجب باشد عقوبتها فزون
سوی حق گشتند هم باز از یقین
پیروی پس آنجماعت میکنند
درعملها آنچه بهتر واقدم است

اینکه بپرستم خدارا با خلوص
ترسم اعنی ازچنان روزی عظیم
پاك سازنده زهر شرك و ریا
که زدین ما گذشتی ناگهان
می‌بیابند اهل خودرا در سعیر
سایبانها ز آتش ازوصف و نشان
در قیامت یا عباد فاتقون
مژده‌ها باشد مرایشانرا بدین
بهترینش را در اعمال از پسند
ابتدا پیروی کنند این الزم است
آن گروهند از نشان عافیه

پاك سازم دین اورا از زیان
گو بپرستم من خدائی را بحق
فاعبدوا ماشئتم اعنی جز خدا
ای محمد گو خسران است آن
می‌نمایند اینکه خسران مبین
ذلك یخوف الله به
وانکسانیکه زطاغوت اجتناب
مژده ده پس بر عبادم آنکسان
عمورا راجح شمارند از قصاص
آن گروه که تابع نیکوترند
صاحبان عقلهای صافیه

باشم اول کس زگردن هشتگان
پاك سازم نقش باطل زین ورق
هرچه خواهید آن پرستید ازهوا
که باهل و نفس خودکرد او زیان
آن نبود گر هست هیچ ازعقل و دین
بندگانش را که یابند آگهی
کرده‌اند امر پرستش و انساب
کاشنوند آن قول حق را بیگمان
صدقهٔ پنهان زپیدا در اختصاص
حق نموده راهشان یك‌اجر بند

اَفَمَنْ حَقَّ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذابِ اَفَاَنْتَ تُنْقِذُ مَنْ فِي النّارِ ٢١ لكِنِ الَّذينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ غُرَفٌ

آیاپس آنکه لازم شد براو سخن عذاب آیاپس تو نجات میدهی آنراکه باشد در آتش لیکن آنانکه ترسیدند از پروردگارشان برای ایشانست

مِنْ فَوْقِها غُرَفٌ مَبْنِيَّةٌ تَجْري مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهارُ وَعْدَاللّهِ لا يُخْلِفُ اللّهُ الْميعادَ ٢٢ اَلَمْ تَرَ اَنَّ اللّهَ

غرفهائی که از بالای آنهاست غرفهائیست بنا کرده شده که میرود از زیر آنها نهرها وعده دادن خدا خلاف نمیکند خدا وعده را آیا نمی‌بینی که خدا

اَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَسَلَكَهُ يَنابيعَ فِي الْاَرْضِ ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِ زَرْعاً مُخْتَلِفاً اَلْوانُهُ ثُمَّ يَهيجُ

فروفرستاد از آسمان آبرا پس روان گردانید آنرا چشمها در زمین پس بیرون آورد بآن کشتنی را که مختلف است اصنافش پس خشك میشود

فَتَريهُ مُصْفَرّاً ثُمَّ يَجْعَلُهُ حُطاماً اِنَّ في ذلِكَ لَذِكْرى لِاُولِي الْاَلْبابِ ٢٣ اَفَمَنْ شَرَحَ اللّهُ صَدْرَهُ

پس بینی آنرا زرد شده پس میگرداند آنرا شکسته ریزها بدرستیکه در آن هر آینه پندیست مرصاحبان خردهارا آیاپس کسیکه گشادگی داد خدا سینه‌اش را

لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَىٰ نُورٍ مِنْ رَبِّهِ فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللّٰهِ أُولٰئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ٢٤

برای اسلام پس اوست بر نوری از پروردگارش پس وای بر آنانکه سخت است دلهای ایشان از یاد خدا آنهااند در گمراهی روشن

آنکسی آیا که واجب شد براو
لیك پرهیزند کانرا از شرف
جاری ایشانرا ز زیر غرفه‌ها
بارن آیا می‌نبینی این که گرد
پس برون زان آب آرد کشت‌زار
چون برنج و گندم و هم ماش و جو
پس بگرداند مرآنرا زرد زیر
با وسیله قوهٔ ادراك و عقل
یا که او از نور حق روشن‌دل است
بر قلوب قاسیه پس ویل و وای
ذکر باشد یاد علام‌العیوب
صورت فکر است گرداری حضور
دست دیو نفس بند ار واصفی
از مضلات از حق جوئی پناه
هادی حنقان بود قرآن و بس

قول تهدید عذاب ایضا له
غرفها بنی بود فوق غرف
باشد انهاری روان از طرفه‌ها
آنرا از آسمان خلاق فرد
رنگهایش مختلف بیش از هزار
میوه‌ها از هر قبیلی نو بنو
اندراین پندیست بر اهل تمیز
وردلیل وحجت وبرهان و نقل
شرح صدر از نور حقش حاصل است
کان بباشد روشن از ذکر خدای
که حق آنرا داده سات برقلوب
وجه نورالله فی کل الدهور
از سلیمان حشمتی یا آصفی
بالله از هیچت برد دیوی زراه
یا که صاحب سینهٔ کامل نفس

پس تو آیا میرهانی ز آتشش
آنکسانی کز خدا ترسنده‌اند
ایست وعده حق که داده بیشمار
پس مکاریر ویسایع این چنین
یا مراد از مختلف الوانه
میشود خشك آن پس از سری دگر
پس کسی آیا که بگشاده خدای
یا که از محض عنایت در قرار
هست چون آنکس که باشد سینه‌اش
در ضلالی آشکارند این گروه
هر که معرض شد ز فکر و راه فکر
ی که هر وجهی بود رخسار شه
آن سلیمان صورت پیمبر است
رهبر از تفسیر مندای که کست
وین دو همدستند باهم در سلوك

کرده چون دست قضا آتش کشش
سال و مه در بندگی پاینده‌اند
خلف نکند وعده خود کردگار
اندر آورد آب از قعر زمین
باشد آن اصناف واجناس نکو
بنی آنرا پس تو زرد اندر نظر
صدر وقلبش را باسلام از عطای
وان بود پس نوری از پروردگار
تنك و تاریك وسیاه آیینه‌اش
که بود دلهایشان از سنك و کوه
باب فیضش را ببندد حق ز ذکر
لعل را باشد شناسی از شبه
آصف اندر ره ولی رهبر است
شرح قرآن را که تفسیر صفی است
همچو حور وقماع ظلمات شکوك

اللّٰهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِيَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ

خدا فرو فرستاد بهترین سخن را کتابی متشابه مثانی که میلرزد از آن پوستهای آنانکه میترسند از پروردگارشان پس نرم میشود

جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَىٰ ذِكْرِ اللّٰهِ ذٰلِكَ هُدَى اللّٰهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُضْلِلِ اللّٰهُ فَمَا لَهُ

پوستهاشان ودلهاشان بذکر خدا آن ارشاد خداست که هدایت میکند بآن کسی را که بخواهد و کسیرا که اضلال کند خدا پس نیست

مِنْ هَادٍ ٢٥ أَفَمَنْ يَتَّقِي بِوَجْهِهِ سُوءَ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَقِيلَ لِلظَّالِمِينَ ذُوقُوا مَا كُنْتُمْ

مراو را هیچ هدایت کننده آیا پس کسیکه نگاهداری کند بروی خود از بدی عذاب روز قیامت وگفته شد مر ظالمانرا که بچشید آنچه بودید که

تَكْسِبُونَ ٢٦ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَأَتٰيهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ ٢٧ فَأَذَاقَهُمُ اللّٰهُ

کسب میکردید تکذیب کردند آنانکه بودند پیش از ایشان پس آمد ایشانرا عقوبت از جائیکه نمیدانستند پس چشانید ایشانرا خدا

الْخِزْيَ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ٢٨ وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هٰذَا

خواری در زندگانی دنیا و هر آینه عذاب آخرت بزرگتر است اگر باشند که بدانند وبتحقیق زدیم از برای مردمان در این

الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ٢٩ قُرْآنًا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ٣٠ ضَرَبَ

قرآن از هر مثلی باشد که ایشان پند گیرند قرآنی عربی نه صاحب کجی باشد که ایشان بپرهیزند زد

اللّٰهُ مَثَلًا رَجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَاكِسُونَ وَرَجُلًا سَلَمًا لِرَجُلٍ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا الْحَمْدُ لِلّٰهِ

خدا مثلی مردی که در آنند شریکان مخالفان یکدیگر ومردی خالص مر مردی را آیا یکسانند در حالت ستایش مر خدارا

بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ٣١

بلکه اکثر ایشان نمیدانند

حق فرستاده نکوتر از حدیث
یا که آیاتش بطرز یکدگر
لرزد ازوی پوستهای آنکسان
یعنی ازغفران چومیآرند یاد
وانکه را گمراه سازد در سبیل
چون کسی باشدکه در یوم القیام
پیش ازایشان نیز تکذیب ارشتاب
خواری دنیا و رنج اخروی
هست قرآنی بگفتار عرب
حق زد اندرشرك وتوحیدایمثل
هرشریکش حدمتی گوید زدور
تا بود مردی غلام یکنفر

یعنی این قرآن برغم هرخبیث
درفصاحت درتناسب در خبر
کزخدا ترسند گاه امتحان
نرم گردد قلبهاشان زاعتماد
پس مراورا رهنمائی نیست هیچ
هست ایمن از عذاب و انتقام
زانسا کردند و آمدشان عذاب
اکبر است آن گرنداند آنروی
اندراو سودکجی و نی عجب
هست مردیرا شریکان درمحل
هیچیك باید باتمام آن امور
هردم ازخود ساردش خوشنودتر
هست حق را هرثنا وهرسپاس

مر مشابه باهم اندر انتظام
مرمثانی منطوی یعنی بنص
پوستها و قلبهاشان پس شود
باشد این خود رهنمودن ازخدا
آنکه پرهیزد پس آیا درحساب
گفته گردد ظالمان را که چشید
اندرهی که دور بودند از شعور
اندراین قرآن زدیم از هر اساس
نیست دروی هیچ وجه انحراف
چند مولا باشدش گر بندهٔ
هم ازاو بوند راضی هیچك
درشباهت این دو باشد مثل هم
بل ندانند اکثراین ار ناشناس

بعض بعضی را مصدق بالتمام
ازره تکرار احکام وقصص
نرم سوی ذکر حق اندر رشد
زان شود آنراکه خواهد رهنما
مر بوجه خویش انسوءالعذاب
مرجزای آنچه کسب آن کرده‌اند
پس حق ایشانرا چشاند اندرظهور
از مثلها بهر پند اندر شناس
مر بپرهیزند شاید از خلاف
برخلاف یکدگر جویندهٔ
نقش اوخواهند تا سازند حلك
هیچ آیا همچنانکه مدح وذم

اِنَّكَ مَيِّتٌ وَاِنَّهُمْ مَيِّتُونَ ٣٢ ثُمَّ اِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ عِنْدَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ ٣٣ فَمَنْ اَظْلَمُ

بدرستیکه تومرده‌ئی وبدرستیکه ایشانند مردگان پس بدرستیکه شماروز قیامت نزد پروردگارتان نزاع میکنید پس کیست ظالمتر

مِمَّنْ كَذَبَ عَلَى اللّٰهِ وَكَذَّبَ بِالصِّدْقِ اِذْ جَآءَهُ اَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِلْكَافِرِينَ ٣٤ وَالَّذِي

ازآنکه دروغ بست بر خدا وتکذیب نمود دراستیرا چون آمداورا آیا نیست در دوزخ مقام مرکافرانرا وآنکه

جَآءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ اُولٰٓئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ ٣٥ لَهُمْ مَا يَشَآؤُنَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذٰلِكَ جَزَآءُ الْمُحْسِنِينَ

آورد صدق را و تصدیق نمود آنرا آنگروه ایشانند پرهیزکاران مرایشانراست هرچه خواهند نزد پروردگارشان آنست پاداش نیکوکاران

٣٦ لِيُكَفِّرَ اللّٰهُ عَنْهُمْ اَسْوَءَ الَّذِي عَمِلُوا وَيَجْزِيَهُمْ اَجْرَهُمْ بِاَحْسَنِ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ ٣٧

تا محو کند خدا ازایشان بدترین آنچه کردند وپاداش دهد ایشانرا مزدشان نکوترین آنچه بودند که میکردند

اَلَيْسَ اللّٰهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ وَيُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ وَمَنْ يُضْلِلِ اللّٰهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ

آیا نیست خدا کفایت کننده بنده‌اش را ومیترسانندترا بآنانکه ازغیر اویند وکسی راکه اضلال کرد خدا پس نیست مراورا هیچ هدایت کننده

٣٨ وَمَنْ يَهْدِ اللّٰهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ اَلَيْسَ اللّٰهُ بِعَزِيزٍ ذِي انْتِقَامٍ ٣٩

وکسیرا که هدایت کرد خدا پس نیست مراورا هیچ گمراه کننده آیا نیست خدا غالب صاحب انتقام

مشرکان گفتند داریم انتظار
بعد موت اندر مقام رستخیز
کردهم تکذیب برگفتار راست
نیست آیا از مجازات عیان
آنگروه ایشان بوند از متقون
هستشان در نزد رب خود چنین
هم دهد پاداش حق درکارشان
مشرکانت بیم بدهند اززیان
حق اگر گمره کند درواديي

موت احمد تا رهیم ازگیرودار
خصم هم درنزد حق باشند نیز
یعنی این قرآن که بر صدق ازخداست
در جهنم جایگاه کافران
هم مصدق هم صدیق اندر شئون
گر یقین داری جزاء المحسنین
برنکوتر چیزی ازکردارشان
زانچه غیرازحق پرستند از بتان
بنده را پس نیست بهرش هادئی
نیست آیا غالب آن رب الانام

آمد آیت که تو وایشان بالتمام
کیست پس ظالمتر ازآن برملا
چونکه آمد بروی ازحق بافروغ
وانکه آورد اوکلامیرا براست
هست ایشانرا بجنت دمبدم
تا بپوشاند خدای لمیزل
نیست حق بربنده‌اش آیا که بس
که زنی گر بربتان ما نتر
وانکه راکرد اوهدایت ناگهش
برهرآنچیزی ز روی انتقام

متصف بر وصف موتند ار بطام
که دروغی گفت آنکس برخدا
داشت پس گوینده‌اش را بردروغ
وانکه تصدیقش نمود او کز خداست
آنچه خواهند ازکرامات و نعم
بدترین آنچه کردند از عمل
تا کند رو دفع ضر درهرنفس
برتو ار ایشان بود بیم خطر
پس نباشد کس که سازد گمرهش

الجزء الرابع والعشرون

وَ لَئِنْ سَئَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللّٰهُ قُلْ اَفَرَاَيْتُمْ مٰا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ

واگر بپرسی از ایشان که که آفرید آسمانها وزمین را هر آینه خواهند گفت البته که خداست بگو آیا پس خبر دهید که آنچه را میخوانید از غیر

اللّٰهِ اِنْ اَرٰادَنِيَ اللّٰهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ كٰاشِفٰاتُ ضُرِّهِ اَوْ اَرٰادَنِي بِرَحْمَةٍ هَلْ هُنَّ مُمْسِكٰاتُ

خدا اگر خواست خدای بمن ضرری آیا ایشانند دفع کننده ضررش یا خواست بمن رحمتی آیا ایشانند نگاه دارندگان

رَحْمَتِهِ قُلْ حَسْبِيَ اللّٰهُ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ ٤٠ قُلْ يٰا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلٰى مَكٰانَتِكُمْ اِنِّي

رحمتش بگو بس است مرا خدا بر او توکل میکنند توکل کنندگان بگو ای گروه بکنید بر توانائیتان بدرستیکه

عٰامِلٌ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ٤١ مَنْ يَأْتِيهِ عَذٰابٌ يُخْزِيهِ وَ يَحِلُّ عَلَيْهِ عَذٰابٌ مُقِيمٌ اِنّٰا اَنْزَلْنٰا عَلَيْكَ

من کننده ام پس زود باشد که بدانید کسیرا که آیدش عذابی که خوار کند او را و فرود آید بر او عذابی پاینده بدرستیکه ما فرستادیم بر تو

الْكِتٰابَ لِلنّٰاسِ بِالْحَقِّ فَمَنِ اهْتَدٰى فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ ضَلَّ فَاِنَّمٰا يَضِلُّ عَلَيْهٰا وَ مٰا اَنْتَ عَلَيْهِمْ

آن کتاب را برای مردمان بحق پس کسیکه هدایت یافت پس باشد برای نفسش و کسیکه گمراه شد پس جز این نیست که گمراه میشود در آن و نیستی تو بر ایشان

بِوَكِيلٍ ٤٢ اَللّٰهُ يَتَوَفَّى الْاَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهٰا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنٰامِهٰا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضٰى

نگهبان خدا قبض میکند روحها را وقت مردنش و آنکه نمرده است در خوابش پس نگاه میدارد آن را که گذارش داد

عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَ يُرْسِلُ الْاُخْرٰى اِلٰى اَجَلٍ مُسَمًّى اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَاٰيٰاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ٤٤

بر آن مرگ را و میفرستد دیگری را تا وقتی نام برده شده بدرستیکه در آن هر آینه آیتهاست برای گروهی که فکر میکنند

ور بپرسی مشرکان مکه را
که نمود این خلقت ارض و سما
می‌گویند آن خدای ذوالجلال
اندر این ره نیست حاجت بر سؤال

گو پس آیا آنچه را دون از خدا
می‌خوانید از الهان خود شما
حق نخواهد گر زیانی بهر من
دفع آن آیا کنند ایشان ز من

ور نخواهد رحمتی دارند باز
این بتان آن را ز من آیا بساز
بود کافی خدایم که بر او
تکیه کرد اهل توکل بی‌عتو

گو کنید آن را عمل ای قوم من
که توانید از خصومت ور فتن
عالمم من هم بجد در کار خویش
زود پس باشد که دانید این ز پیش

آن کسی کاید سوی او عذاب
محنت رسوا کننده بی‌حساب
هم فرود آید بر او رنجی مقیم
بعد رنج دنیوی اندر جحیم

را نکه نازل بر تو کردیم این کتاب
بر هدای مردم از حق و صواب
بر هدایت هر که پس زان برد پی
فائده آن هست بهر نفس وی

وانکه گمره گشت پس بود ضر این
که شد او گمره بنفس خود یقین
تو بر ایشان خود نگهبان نیستی
تا که بر ایمانشان سخت ایستی

حق بگیرد نفسها را عین موت
هم بگیرد در منام از قبل موت
پس نگهدارد نفسی را که آن
موت بروی شد قضا در این جهان

وانچه هست از زنده گان بفرستد او
سوی ابدان باز پس بی گفتگو
تا به هنگام اجل آید زمان
برهای مؤمنان و کافران

اندر این باشد علاماتی دگر
بهر ارباب تفکر در نظر

اَمِ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللّٰهِ شُفَعٰاءَ قُلْ اَوَلَوْ كٰانُوا لٰا يَمْلِكُونَ شَيْئًا وَلٰا يَعْقِلُونَ ٤٥ قُلْ لِلّٰهِ

آیا گرفتند از غیر خدا شفیعان بگو آیا و اگر چه باشند که مالک نباشند چیزی را و نه فهمند بگو مر خدار است

الشَّفٰاعَةُ جَمِيعًا لَهُ مُلْكُ السَّمٰوٰاتِ وَ الْاَرْضِ ثُمَّ اِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ٤٦ وَ اِذٰا ذُكِرَ اللّٰهُ وَحْدَهُ

شفاعت همگی مر او راست پادشاهی آسمانها و زمین پس بسوی او برگردانیده میشوید وچون ذکر شود خدا تنها

اَشْمَاَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لٰا يُؤْمِنُونَ بِالْاٰخِرَةِ وَ اِذٰا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ اِذٰا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ ٤٧

درهم شود دلهای آنانکه ایمان نمی‌آورند بآخرت وچون ذکر کرده شوند آنانکه از غیر اویند آنگاه ایشان شاد میشوند

قُلِ اللّٰهُمَّ فاطِرَ السَّمٰواتِ وَالْاَرْضِ عالِمَ الْغَيْبِ وَالشَّهادَةِ اَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبادِكَ فيما

بگو بار خدایا پدید آورنده آسمانها و زمین دانای غیب است و حضور تو حکم میکنی میان بندگانت در آنچه

كانُوا فيهِ يَخْتَلِفُونَ ٤٨ وَلَوْ اَنَّ لِلَّذينَ ظَلَمُوا ما فِي الْاَرْضِ جَميعاً وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ مِنْ

بودند در آن که اختلاف میکردند واگر آنکه بودی مر آنانرا که ستم کردند آنچه در زمین است همگی ومثلش با او هر آینه فدا میدادند آن از

سُوءِ الْعَذابِ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَبَدا لَهُمْ مِنَ اللّٰهِ ما لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ ٤٩ وَبَدا لَهُمْ سَيِّئاتُ ما

بدی عقوبت روز قیامت وظاهر شد مر ایشانرا از خدا آنچه نبودند که گمان برند وظاهر شد مر ایشانرا بدیهای آنچه

كَسَبُوا وَحاقَ بِهِمْ ما كانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ ٥٠ فَاِذا مَسَّ الْاِنْسانَ ضُرٌّ دَعانا ثُمَّ اِذا خَوَّلْناهُ نِعْمَةً

کسب کردند واحاطه کرد بایشان آنچه بودند که بآن استهزا میکردند پس چون مس کند انسانرا ضرری بخواند ما را پس چون دادیم اورا نعمتی

مِنّا قالَ اِنَّما اُوتيتُهُ عَلىٰ عِلْمٍ بَلْ هِيَ فِتْنَةٌ وَلٰكِنَّ اَكْثَرَهُمْ لا يَعْلَمُونَ ٥١ قَدْ قالَهَا الَّذينَ

از ما گوید جز این نیست که داده شده ام آنرا بر علمی بلکه آن بلائی است ولکن اکثر ایشان نمیدانند بتحقیق گفتند آنرا آنانکه

مِنْ قَبْلِهِمْ فَما اَغْنىٰ عَنْهُمْ ما كانُوا يَكْسِبُونَ ٥٢ فَاَصابَهُمْ سَيِّئاتُ ما كَسَبُوا وَالَّذينَ ظَلَمُوا مِنْ

بودند پیش از ایشان پس کفایت نکرد از ایشان آنچه بودند که کسب میکردند پس رسید ایشانرا بدیهای آنچه کسب کردند و آنانکه ستم کردند از

هٰؤُلاءِ سَيُصيبُهُمْ سَيِّئاتُ ما كَسَبُوا وَما هُمْ بِمُعْجِزينَ ٥٣ اَوَلَمْ يَعْلَمُوا اَنَّ اللّٰهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ

اینها بزودی میرسد ایشانرا بدیهای آنچه کسب کردند و نیستند ایشان عاجز کنندگان آیا ندانستند که خدا گشاده میگرداند روزی را برای

يَشاءُ وَيَقْدِرُ اِنَّ في ذٰلِكَ لَاٰياتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ٥٤

کسیکه میخواهد و تنگ میگرداند بدرستیکه در آن هر آینه آیتهاست مر گروهی را که ایمان میاورند

می‌نیاوردند ایمان این فرق
گو شفاعت هست مر حق را جمیع
هست اورا شاهی ارض و سما
آن قلوبی کز ره کفر اشان
گو که ای معبود بر حق و یقین
حکم کن بین عبادت بی‌خلاف
هم مثل آن دوچندان در حساب
هم شود ظاهر برایشان از حجاب
مس چو ایشانرا کند فقر و مرض
گوید او نبود جز این بر متفق
لیك زایشان می‌ندانند اکثری
پس نه زایشان داشت خود باز آن عذاب
واین ستمکاران که در عصر تواند
مینداننسند آیا حق براست

بل گرفتندی شفیعان دون حق
هر کرا خواهد نکس سازد شفیع
پس بسوی اوست برگشت شما
نیست بر دیگر سرای ایمانشان
آفریننده سموات و زمین
آنچه را کردند در وی اختلاف
خویش تا بخرند از سوء العذاب
سیئات آنچه کردند اکتساب
خواند او مارا در آندم بیعوض
من بر این بودم بداش مستحق
گمان نعم یا نقمت است از دیگری
آنچه کردند از زر و مال اکتساب
زود باشد که رسدشان پس گرند
میگشاید رزق هر کس را که خواست

گو بود آیا شفیع ار چه نبند
باشد این حق را بادن واختیار
چون که ذکر حق بیکتائی شود
وان بتا را غیر حق چو آرید یاد
عالم غیب و شهادت برقرار
ور که استمکاره کارا آنچه هست
در قیامتشان شود ظاهر خود آن
هم محیط آید برایشان آن زمان
پس چو ما دادیم اورا در طلب
آنچنان بود که گوید بلکه هست
پس از ایشان بودشان هم این مثال
پس جزای مکسبشان در رسید
بر جزای آن بدیها هم نبید
هم نماید تنك بعد از وسعتی

مالك خیری و هم بی عقدمند
این اوانا برکه بخشد کردگار
مشما ذکر در قلوب بی رشد
آنکه ایشان تاره رو گردند وشاد
رانچه پنهانست وانچه آشکار
در زمین فدیه دهند ایشان بدست
که نمیکردند بهر خود گمان
آنچه میکردند استهزا بران
بخششی از خود بدم آنکرب
امتحان آنچه از نعم دارد بدست
که خداشان داده مال ومنال
گمان نبود الا عقوبات شدید
این کسان عاجز کنندهٔ ما نچند
[illegible] مؤمنان را آیتی

قُلْ يا عِبادِيَ الَّذينَ اَسْرَفُوا عَلىٰ اَنْفُسِهِمْ لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَميعاً

بگو ای بندگان من که اسراف کردند بر خودهاشان نومید مشوید از رحمت خدا بدرستیکه خدا می‌آمرزد گناهانرا همه

اِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ٥٥ وَاَنِيبُوا اِلٰى رَبِّكُمْ وَ اَسْلِمُوا لَهُ مِنْ قَبْلِ اَنْ يَاْتِيَكُمُ الْعَذَابُ ثُمَّ لَاتُنْصَرُونَ ٥٦

بدرستیکه او است آمرزنده مهربان وبازگشت کنید بسوی پروردگارتان و انقیاد ورزید مر او را پیش از آنکه آید شما را عذاب پس یاری کرده نشوید

وَاتَّبِعُوا اَحْسَنَ مَا اُنْزِلَ اِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ مِنْ قَبْلِ اَنْ يَاْتِيَكُمُ الْعَذَابُ بَغْتَةً وَاَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ ٥٧ اَنْ

و پیروی کنید بهترین آنچه فرو فرستاده شد بشما از پروردگارتان پیش از آنکه آید شما را عذاب ناگاه و شما ندانسته باشید آنکه

تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتٰى عَلٰى مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللّٰهِ وَ اِنْ كُنْتُ لَمِنَ السَّاخِرِينَ ٥٨ اَوْ تَقُولَ

گوید نفسی ای اندوه و پشیمانی بر آنچه تقصیر کردم در قرب خدا و بدرستیکه بودم از پیش هر آینه از استهزا کنندگان یا گوید

لَوْ اَنَّ اللّٰهَ هَدَانِي لَكُنْتُ مِنَ الْمُتَّقِينَ ٥٩ اَوْ تَقُولَ حِينَ تَرَي الْعَذَابَ لَوْ اَنَّ لِي كَرَّةً

اگر آنکه خدا هدایت کرده بود مرا هر آینه بودم از پرهیزکاران یا گوید وقتیکه ببیند عذاب را کاش بودی مرا بازگشتی

فَاَكُونَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ ٦٠

پس میشدم از نیکوکاران

ای محمد بندگانم را بگو	یا عبادی الذین اسرفوا	بر نفوس خود بعصیان مزید	لی‌شوید از رحمت حق نا امید
کو بیامرزد گناهان را تمام	چون غفور است و رحیم او بر انام	باز سوی رب خود گردید شاد	هم نمائید امر او را انقیاد
پیش از آن کاید شما را بر عذاب	هم نه یاری داده گردید از عقاب	پیروی آرید هم در فایده	زانچه بهتر بر شما نازل شده
از خداوند شما اندر عیان	پیش از آن کاید عذابی ناگهان	هم شما باشید از آن بیخبر	زان کراهت تا نگوید یکنفر
ای ندامت بر من از افراط و دق	یعنی از تقصیر من در جنب حق	جنب حق را در ولایت روبرو	پس مکن تقصیر اندر جنب او
تا که از حسرت نگوئی با فسوس	من بدنیا بودم از اهل فسوس	میمودم یعنی استهزا و دق	بر کتاب و بر رسول و امر حق
یا که گوید ره نمود ار حق مرا	بودم از پرهیزکاران بیخطا	یا که گوید باز اگر گشتم یقین	بودمی در بازگشت از محسنین
	یعنی اندر وقت رؤیت بر عذاب	اِنَّ لو کرة بگوید بر شتاب	

بَلٰى قَدْ جَاءَتْكَ آيَاتِي فَكَذَّبْتَ بِهَا وَاسْتَكْبَرْتَ وَ كُنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ ٦١ وَ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ

آری بتحقیق آمد ترا آیتهای من پس تکذیب نمودی آنها را و سرکشی کردی و شدی از کافران و روز قیامت

تَرَي الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللّٰهِ وُجُوهُهُمْ مُسْوَدَّةٌ اَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًي لِلْمُتَكَبِّرِينَ ٦٢ وَيُنَجِّي-

خواهی دید آنها را که دروغ بستند بر خدا رویهاشان سیاه شده آیا نیست در دوزخ مقامی تکبر کنندگان را و میرهاند

اللّٰهُ الَّذِينَ اتَّقَوْا بِمَفَازَتِهِمْ لَا يَمَسُّهُمُ السُّوءُ وَ لَاهُمْ يَحْزَنُونَ ٦٣ اَللّٰهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَ هُوَ

خدا آنان را که پرهیزکار شدند بوسیلهای رستگاریشان مس نکند ایشان را بدی و نه ایشان اندوهناك شوند خداست آفریننده همه چیز و اوست

عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ وَ كِيلٌ لَهُ مَقَالِيدُ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللّٰهِ اُولٰئِكَ هُمُ-

بر همه چیزی نگهبان مر او راست کلیدهای آسمانها و زمین و آنانکه کافر شدند بآیتهای خدا آنها ایشانند

الْخَاسِرُونَ ٦٤ قُلْ اَفَغَيْرَ اللّٰهِ تَاْمُرُونِّي اَعْبُدُ اَيُّهَا الْجَاهِلُونَ ٦٥ وَ لَقَدْ اُوحِيَ اِلَيْكَ وَ اِلَى-

زیانکاران بگو آیا پس غیر خدا را میفرمائیدم که بپرستم ای نادانان و بتحقیق وحی کرده شد بتو و بآنها

الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ اَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ ٦٦ بَلِ اللّٰهَ فَاعْبُدْ

که بودند پیش از تو که اگر شرك آوری هر آینه نابود خواهد شد عملت و هر آینه خواهی شد البته از زیانکاران بلکه خدا را پس

وَ كُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ ٦٧ وَ مَا قَدَرُوا اللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْاَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيمَةِ وَ

پرست وباش از شکرکنندگان وشناختند خدارا حق شناختش ودمین همه گرفته شده دردست اوست روز قامت و

السَّمٰوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ ٦٨

آسمانها پیچیده شده گانند دردست راستش پاکا او و برترآمد از آنچه شریك میگردانند

حق بگوید بلکه آیاتم بدو
بیی آنارا مرور رستخیز
حق رهاند متقین را از تعب
آورینندهٔ هرآنچیزی خداست
وانکه کافرشد بآیات خدا
وحی ما کردیم دراحکام خویش
وز زیانکاران توباشی بسخن
می نکردند ایچ تعظیم خدا
این زمینستش بقبضه اقتدار

آمد و کردی توتکذیب ازعتو
که دروغی برخدا بستند نیز
از اطاعت که بفوز است آنسس
هم نگهبان او بهرچیزی بجاست
آنگروهند از زیانکاران بجا
سوی تو وآنانکه بودند از توپیش
وایست برامت خطاب از ذوالمنن
قدر قدرو قدر تعظیمش بجا
درقیامت وین سپهر اندر مدار
ذات او پاك وبلنداست ازیقین

سرکشی کردی بدی ازکافرین
رو سیاه آیا نباشد پس نگاه
به رسدشان سؤ حالی دریقین
هم مقالید سموات و زمین
گو بجزحق امر آیا میکنید
آوری گرشرك اعمال تو پس
بل خدارا کن پرستش باش هم
آنچه بود اعنی سزای عظمتش
هست پیچیده شده با رفعتش
زانچه شرك آرند بروی مشرکین

عقل ودین دادی گردی کفروکین
دوزخ آن گردکشان را جایگاه
نه رفقدای شوند اندوهگین
باشد اورا وین بودش مستبین
تا پرستم ای بجهل خود مزید
حملگی باطل شود ازپیش وپس
از سپاس آرندگان اندر نعم
بل سزای اندکی ازعرش
درکف تقدیر وپنجهٔ قدرتش

وَ نُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمٰوَاتِ وَ مَنْ فِي الْاَرْضِ اِلَّا مَنْ شَاءَ اللّٰهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ اُخْرَى

و دمیده شد در صور پس بیهوش شد آنکه بوددر آسمانها و آنکه بوددر زمین جزآنکه خواست خدا پس دمیده شد دران دیگر پس

فَاِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ ٦٩ وَ اَشْرَقَتِ الْاَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَ وُضِعَ الْكِتَابُ وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ

آنگاه ایشان ایستادگان که مینگرند و روشن شد زمین بنور پروردگارش ونهاده شد کتاب وآورده شد پیغمبران و شهیدان

وَ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ ٧٠ وَ وُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ وَ هُوَ اَعْلَمُ بِمَا

وحکم کرده شد میانشان براستی وایشان ظلم کرده نشوند وتمام داده شد هر نفسی آنچه را کرده بود واوست داناتر بآنچه

يَفْعَلُونَ ٧١ وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا اِلَى جَهَنَّمَ زُمَراً حَتَّى اِذَا جَاؤُهَا فُتِحَتْ اَبْوَابُهَا وَ قَالَ لَهُمْ

می کنند ورانده شدند آنانکه کافرشدند سوی دوزخ فوج فوج تاچون آمدند آنرا گشوده شد درهایش وگفتند مرایشانرا

خَزَنَتُهَا اَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِ رَبِّكُمْ وَ يُنْذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هٰذَا

خازنانش ایانیامد شمارا رسولانی ازشما که میخواندند برشما آیتهای پروردگارتانرا وبیم میکردند شمارا ملاقات روزتان این

قَالُوا بَلَى وَ لٰكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَى الْكَافِرِينَ ٧٢ قِيلَ ادْخُلُوا اَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ

گفتند اری ولیکن لازم امد سخن عقوبت بر کافران گفته شد که داخل شوید دردرهای دوزخ جاودانیان

فِيهَا فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ ٧٣

دران پس بداست مقام تکبر کنندگان

هم دمیده میشود در صور دم || نفخه صعق از سرافیل امم || یعنی امتهای اعصارو دهور || فانی اول دم شوند از نفخ صور

جملگی مدهوش گردند ازکین
پس بعزرائیل٤ گوید کیر نك
پس خطاب آید زخلاق جلیل
دایم و باقی توئی زاجلال خویش
پس نماند سجده جبریل امین
عارفان گویند من شاءالله است
درقیامت پس نمیرند آنگروه
ازمقام نفس و قلب وروح وعقل
نفخه دیگر پس اندر صور باز
واله ومبهوت اندر انتظار
نفس آید بر عدالت اتصاف
اسما راهم بیارند آزمان
حکم کرده پس شود در آزمون
اوست دانا بر هرآنچه میکنند
مردمی یعنی گروه اندر گروه
خازنان گویند آیا بر شما
میگویند آمد آری بر صواب

هرکه اندر آسمانست و زمین
جان میکائیل و اسرافیل یك
زنده دیگر کیست گوید جبرئیل
میت و فانی منم درحال خویش
جان کند تسلیم بر جان آفرین
خاص براهل بقایش کاکه است
دفعه دیگر بوجهی از وجوه
میکند اندر فنا پیوسته نقل
هم دمیده میشود در امتیاز
تاچه با ایشان کند از اختیار
ظل شمس وحدتست آن بی خلاف
بهر الزام حجج بر امتان
بینهم بالحق وهم لا یظلمون
بندگانش از پسندو ناپسند
فوج فوج و فرقه فرقه ناستوه
از شما نامد رسولی رهنما
لك واجب قول حق شد بر عذاب
اندر آئید از در دوزخ براه

غیر آنانرا که میخواهد خدا
چون بگیرد گوید اوراخود بسر
ایها الباقی بقای وجه ذات
پس خطاب آید که جز حق زنده کیست
رتبهٔ بود بجز ذات او
زنده ایشانرا کند سلطان جود
زانکه ایشانرا باو باشد حیوة
تا شوند از رتبها فانی تمام
پس بنا که زنده کردند آن تمام
اشرقت ارض بنور ربها
وضع کردند نامه ها بهر حساب
وان شهیدان که گواه صادقند
داده هر نفسی شود اورا تمام
وانده از عفو و عدالت سوی از
تاندوزخ چون درآیند از نزول
بر شما تا خواند آیتهای رب
هست یعنی واجب آن بر کافران
بد بود گردنکشانرا جایگاه

یعنی آنچار از ملایك زاعتلا
درزمان میرد زامرش ناگزیر
هم دگر جبریل فانی از جهات
جبرئیلا چاره هیچ ازموت نیست
کل شیء هالك الا وجهه
بعد موت اعنی فنای فی الوجود
فانیند از نفسهای بی ثبات
پس باو گردند باقی والسلام
فاذاهم ینظرون اندر قیام
ارض حشر از عدل گردد بر بها
لوح محفوظ آن بود نامش کتاب
وان ملك یا کشتگان عاشقند
مرجزای آنچه کرده است آنمقام
بر زمر گردند گمتار از قرار
بابهاش گشوده گردد بر دخول
ور جمی روزی برساند عجب
گمه ایشانرا شود بس کایرمان

وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ اِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا حَتّٰى اِذَا جَاۤؤُهَا وَفُتِحَتْ اَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا

ورانده شدند آنانکه ترسیدند از پروردگارشان بسوی بهشت فوج فوج تاچون امدند اراو گشوده شد درهایش وگفتند مر ایشانرا خازنانش

سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ ٧٤ وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي صَدَقَنَا وَعْدَهُ وَاَوْرَثَنَا

سلام برشما پاك شدید پس داخل شوید درآن جاودانیان وگفتند ستایش مرخدائیرا که راست گردانید بما وعده اش را و میراث داد مارا

الْاَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاۤءُ فَنِعْمَ اَجْرُ الْعَامِلِينَ ٧٥ وَتَرَى الْمَلٰۤئِكَةَ حَاۤفِّينَ مِنْ حَوْلِ

این زمین که مسکن سازیم از بهشت هرجاکه خواهیم پس خوبست مزد عمل کنندگان وبینی فرشتگانرا فروگیرندگان از پیرامون

الْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَقُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَقِيلَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

عرش تسبیح میکنند بستایش پروردگارشان وحکم کرده شد میانشان براستی وگفته شد ستایش مرخدارا که پروردگار جهانهاست

هم برانند اتقیارا بر بهشت
خازنان بعد از سلام واردین
دادمان میراث جنت را وجا
مرفرو نگرفته آنروز از عیان
جملگی مستغرق بحر صفات

فوج فوج از حسن اطوار سرشت
قال طبتم فادخلوها خالدین
هرکجا خواهیم گیریم از ولا
بنگری از حول عرش افرشتگان
در سپاس و حمد آن سلطان ذات
مؤمنان گویند در عین الیقین

تا بجنت چون درآیند از نبود
حمد گویند آنخدائی را سزاست
پس بود بس نیك اجر عاملین
حمد رب خود بپاکی میکنند
حکم کرده پس شود بر حق وراست
حمد لله کاوست رب العالمین

بابشان بگشوده باشد در ورود
وعدهٔ خود که بما فرموده راست
در ریاض جنت و خلد برین
نغمهٔ سبحان ربی میزنند
در میان بندگان بی کم و کاست



سُورَةُ الْمُؤْمِنِ خَمْسٌ وَثَمَانُونَ آيَةً وَهِيَ مَكِّيَّةٌ



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

حمٓ تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ٢ غَافِرِ الذَّنْبِ وَ قَابِلِ التَّوْبِ شَدِيدِ الْعِقَابِ ٣ ذِي

فرو فرستادن آن کتابست از خدای غالب دانا آمرزندهٔ گناه و پذیرندهٔ توبه سخت عقوبت صاحب

الطَّوْلِ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ اِلَيْهِ الْمَصِيرُ ٤ مَا يُجَادِلُ فِي آيَاتِ اللهِ اِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَا يَغْرُرْكَ

نعمت نیست الهی جز او بسوی اوست مرجع مجادله نکنند در آیهای خدا مگر آنانکه کافر شدند پس باید که فریب دهد

تَقَلُّبُهُمْ فِي الْبِلَادِ ٥ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَ الْاَحْزَابُ مِنْ بَعْدِهِمْ وَ هَمَّتْ كُلُّ اُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ

ترا گردیدنشان در شهرها تکذیب کردند پیش از ایشان قوم نوح و طوایف دشمن از بعد ایشان و قصد کردند هر امتی برسولشان

لِيَاْخُذُوهُ وَ جَادَلُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ فَاَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ ٦ وَ كَذٰلِكَ حَقَّتْ

که بگیرند او را و مجادله کردند بباطل تا باطل کنند بآن حق را پس گرفتم ایشان را پس چگونه بود عقوبت من و همچنین لازم شد

كَلِمَةُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا اَنَّهُمْ اَصْحَابُ النَّارِ ٧

سخن پروردگار تو بر آنانکه کافر شدند که ایشانند اهل آتش

بعد بسم الله رحمن الرحیم ... آمدیم اندر بیان حا و میم
مظهر حق بالحقیقة احمد است ... طاهر از این مظهر اصل سرمد است
ذنب آمرزنده و توبه پذیر ... در عقوبت دیرگیر و سخت گیر
نیست معبودی بصدق و حق جز او ... باز گشت جمله بروی مو بمو
پس تورا ندهد فریب ای ممتحن ... گردش کفار در شاه و یمن
گرچه مهلت داده‌ام بر آن گروه ... با وجود شرک و طغیان از وجوه
بعد از ایشان هم گروهی شور بخت ... بودشان از انبیا انکار سخت
آمدندی با رسولان در جدال ... حق باطل تا بپوشد از ضلال
پس گرفتیم آن گروه را بر عذاب ... بین چگونه بوده ایشان را عقاب
گشته واجب حکم آن پروردگار ... مشرکان را انهم اصحاب نار

حا مشیر آمد بحق مجتبی ... در حجاب مصطفی منتجب
هست فرستادن قرآن ز حق ... غالب و دانا بکل ما خلق
صاحب طول اعلی او در مکرمت ... نعمتش ممتد بود از هر جهت
اندر آیات خدا نبرد جدال ... جز کسی کو کرد بر ذو الجلال
کثرت اموال و ثروتهای بیش ... عیش و نوش و ملک و مکنتهای بیش
پیش از ایشان قوم نوح از وی بجد ... بودشان تکذیب و در آن مستعد
هر گروهی قصد کردند از حسد ... بر رسول خود که گیرندش بید
از خصومت تا که حق باطل کنند ... با اباطیل امر حق زایل کنند
همچنانکه شد عقوبات و نقم ... حتم و واجب پیش از اینها بر امم
آن کسانیکه بحق کافر شدند ... جاحد آیات حق یکسر شدند

اَلَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَ مَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ

آنانکه برمیدارند عرش را و آنانکه پیرامونشند تسبیح میکنند بستایش پروردگارشان و میگروند بآن و آمرزش میطلبند از برای آنانکه

آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَ عِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَ اتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ

گرویدند پروردگارا گنجایش دادی همه چیز را از راه بخشش و دانش پس بیامرز مر آنانرا که توبه کردند و پیروی نمودند راه ترا و نگهدارشان از عذاب

الْجَحِيمِ ٨ رَبَّنَا وَ اَدْخِلْهُمْ جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ وَ مَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَ اَزْوَاجِهِمْ وَ ذُرِّيَّاتِهِمْ

دوزخ پروردگارا و در آورشان در بهشتهای جای اقامت دائمی که وعده دادی ایشان را و آنرا که شایسته شد از پدرانشان و جفتهاشان و اولادشان

اِنَّكَ اَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ٩ وَقِهِمُ السَّيِّئَاتِ وَ مَنْ تَقِ السَّيِّئَاتِ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ وَ ذٰلِكَ

بدرستیکه تو توئی غالب حکیم و نگهدارشان از بدیها و هر که را نگهداری از بدیها در روز چنین پس بتحقیق بخشیدی او را و اینست

هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ١٠ اِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنَادَوْنَ لَمَقْتُ اللهِ اَكْبَرُ مِنْ مَقْتِكُمْ اَنْفُسَكُمْ اِذْ تُدْعَوْنَ

آن کامیابی بزرگ بدرستیکه آنانکه کافر شدند ندا کرده شوند که هر آینه دشمنی کردن خدا بزرگتر است از دشمنی شما با خودهاتان هنگامیکه خوانده

اِلَى الْاِيمَانِ فَتَكْفُرُونَ ١١ قَالُوا رَبَّنَا اَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ وَ اَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ اِلَى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ ١٢

میشدید بایمان پس کافر میشدید گفتند پروردگارا میرانیدی ما را دو بار و زنده گردانیدی ما را دو بار پس اعتراف کردیم بگناهانمان پس آیا باشد بسوی بیرون آمدن هیچ راهی

آنکسانیکه حامل عرشند هان — وانکه تسبیحش کنند از گرد آن
حمد اوگویند و بروی مؤمنند — هم بیکتائی ذاتش موقنند
میکنند آمرزش ازحضرت طلب — از برای مؤمنین در روز وشب
چون بهرچیزی رسیده برقرار — رحمت وعلم توای پروردگار
یا بهرچیزی رسیدی زاقتضاء — از طریق بخشش وداش تمام
تائبانرا پس بیامرز ای خدا — پیروی کردند چون راه تورا
دارشان از آتش دوزخ نگاه — از عقوبت یا بودت در پناه
ربنا ادخلهم بجنات ازفرح — التی وعدتهم و من صلح
از پدرها و زنانشان درنسل — هم ز ذریاتشان از جزء وکل
انك انت العزیز انت الحکیم — هم نگهشان دار از رنج الیم
وانکه را داری نگاه ازسیئات — در جزایش کردهٔ رحمت بذات
وین بود آن رستگاری عظیم — گر تو باشد وعده براهل نعیم
وانکسانیکه کافرند و نگروند — درقیامت خود ندا کرده شوند
بر نفوس خود که اعنی ندا — باخصومت کز شما بود این جفا
پس ملایکشان گویند ازشکست — دشمنی حق شما را اکبر است
زان خصومتها که بعضی ازشما — هستشان بربعض یا برخود بجا
چونکه خوانده سوی ایمان میشوید — پس ازان ازخبث باطن نگروید
حاصل آنکه خصمتان حق گشت چون — خوانده سویش نگروید پدیدار درون
بشنوند این چون بگویند انجدا — تو دو نوبتمان بمیراندی هلا
زنده کردی هم دو نوبت بخلاف — پس بجرم خویش داریم اعتراف
مرده یعنی آفریدی مرتین — زنده کردی همچنین در نشاتین
پس بود آیا ره بیرون شدن — هیچ مارا زین عذاب مقترن

ذٰلِكُمْ بِاَنَّهُ اِذَا دُعِيَ اللّٰهُ وَحْدَهُ كَفَرْتُمْ وَ اِنْ يُشْرَكْ بِهِ تُؤْمِنُوا فَالْحُكْمُ لِلّٰهِ الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ ۱۲

این آنست که چون خوانده شد خدا تنها انکار کردید وا گر شریك کرده شد باو مگروید پس حکم مر خدایراست که رفیع و بزرگست

هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ آيَاتِهِ وَ يُنَزِّلُ لَكُمْ مِنَ السَّمَآءِ رِزْقًا وَ مَا يَتَذَكَّرُ اِلَّا مَنْ يُنِيبُ ۱۴ فَادْعُوا اللّٰهَ

اوست که مینماید بشما آیتهایش را و فرو میفرستد برای شما از آسمان روزیرا و پند نگیرد جز کسی که بازگشت مینماید پس بخوانید خدارا

مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ ۱۵ رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ ذُوا الْعَرْشِ يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ اَمْرِهِ

خالص کنندگان برای او دین را وا گرچه ناخوش داشتند کافران بلند مراتب صاحب عرش می افکند روح را از امرش

عَلٰى مَنْ يَشَآءُ مِنْ عِبَادِهِ لِيُنْذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ ۱۶ يَوْمَهُمْ بَارِزُونَ لَا يَخْفٰى عَلَى اللّٰهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ

برآنکه میخواهد از بندگانش تا بترساند روز ملاقاترا روزیکه ایشان ظاهران پوشیده نباشد بر خدا از ایشان چیزی

لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلّٰهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ ۱۷ اَلْيَوْمَ تُجْزٰى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ

مر کراست پادشاهی آنروز مر خدایراست که یکتای قهر کننده است امروز جزا داده میشود هر نفسی بآنچه کسب کرد نیست ستمی امروز

اِنَّ اللّٰهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ ۱۸

بدرستیکه خدا زود حساب است

این عذاب از آن شمارا شد دوتو — خوانده چون میشد خدای وحده
خود بیکتائیش کافر میشدید — ور که شرك آورده میگشت او شدید
یعنی ازمیشد کسی مشرك بوی — برشریکان بودتان ایمان ز پی
تؤمنوا فالحکم لله العلی — هم کبیر است هرخصم و ولی
آن خدائی که نماید بر شما — ازنشانهای وحدت هرکجا
میفرستد زآسمان رزق ونصیب — پند ازاین نپذیرد الا من ینیب
پس بخوانید آن خدارا مخلصین — بی ریا یعنی بطاعتها و دین
گرچه بس زان کافران بی تمیز — هستشان اکراه ازآن اخلاص نیز
اوست بردارندهٔ این رتبها — داده هرجا رتبهٔ بر ماسوی
یا که باشد مرتفع اورا صفات — عالی است ازعقل وفهم ممکنات
فهم این معنی است مارا ممتنع — یا چسان کرد آسمان را مرتفع
تاجه جای آنکه آید در جنان — رفعت عز و جلال ذوالجلال
صاحب عرش است یعنی خالقش — تا بخلقت یك دای لایقش
افکند از امرخود روحی نهان — برهر آنکه خواهد او از بندگان
اینست روح خاص یعنی وحی دل — قلب مرده زنده شد زو متصل
شاید ازقرآن بود او یا رسول — یا ولیی کاوست سرخیل عقول
تا دهد او بیم از یوم التلاق — کاتصال است آن زعهد افتراق
اندران روزی که باشد آشکار — یا برهمه خلق محشر بی شمار
یا که این باشد مراد از بارزون — که عیان گردد سرائر از کمون
می نماند برخدا چیزی نهان — اندر آنروز از فعال بندگان
بندگانرا یاد این معنی ظهور — که نبوده رو نهان هیچ ازامور
گوید او امروز شاهی بهر کیست — جز ز حق واحدالقهار نیست
این صفی گوید زنطق ممکنات — جزتو نبود مالکی یکتا بذات
ما گدائیم وگنهکار وعدم — تو شهی آمرزگار وذوالکرم

گر بگیری مالکی و مقتدر
چونکه خواهی مرغ بدر ابر کنی
ما حساب نفس خود را کرده‌ایم

ور ببخشی مجرمیم و مفتقر
هر دمش را دوزخ و محشر کنی
رو ز عصیان بر درت آورده‌ایم
نیست ظلم امروز بر کس زاکتساب

این جهان و آن جهان ست بهاست
وانکه را باشد نیکی سرنوشت
هست هر ساعت که خواهی در حساب
حق بود هر دم سریع اندر حساب

ور نه حق در هر دو عالم پادشاست
هر نفس بروی کنی خرم بهشت
یوم تجزی کل نفس ما کسب

وَ اَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْاٰزِفَةِ اِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ كَاظِمِينَ ١٩ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ

وبیم کن ایشانرا از روز آن نزدیک وقتیکه دلها است زد حلقها خشم فرو خوردگان نیست مر ظالمانرا هیچ خویشی و نه در خواهنده که

يُطَاعُ ٢٠ يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْاَعْيُنِ وَ مَا تُخْفِي الصُّدُورُ ٢١ وَاللّٰهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ

اطاعت کرده شود میداند خیانت چشمهارا وآنچه پوشیده میدارد سینها وخدا حکم میکند بحق وآنانکه میخوانند از

دُونِهِ لَا يَقْضُونَ بِشَيْءٍ اِنَّ اللّٰهَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ ٢٢ اَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْاَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ

غیر او حکم نمیتوانند کرد بچیزی بدرستیکه خدا اوست شنوای بینا آیا و سیر نکردند در زمین پس بنگرند چگونه

كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ كَانُوا مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا هُمْ اَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ آثَارًا فِي الْاَرْضِ فَاَخَذَهُمُ اللّٰهُ

بود انجام کار آنانکه بودند پیش از ایشان بودند آنها سخت‌تر از ایشان در توانائی و اثرها در زمین پس گرفت ایشانرا خدا

بِذُنُوبِهِمْ وَ مَا كَانَ لَهُمْ مِنَ اللّٰهِ مِنْ وَاقٍ ٢٣ ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ كَانَتْ تَاْتِيهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَكَفَرُوا

بگناهانشان ونبود مر ایشانرا از خدا هیچ نگهدارنده آن بسبب آنستکه ایشان بودند که می‌آمد ایشانرا رسولانشان با معجزات پس کافر شدند

فَاَخَذَهُمُ اللّٰهُ اِنَّهُ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ ٢٤

پس گرفتشان خدا بدرستیکه او نیرومند سخت عقوبتست

آن زمان دلهای مردم یکسره
نیست استمکاره را در رستخیز
داند او چشمی که در دو خائن است
وانچه یعنی از نفاق و حقد و کین
حکم می‌نکنند بر چیزی نیاد
در زمینشان نیست سیر آیا که چون
اندر آثار و تمکن در حدود
زانکه آوردند برایشان رسل

کن ز یوم الازفة انذارشان
آید از وحشت قریب حنجره
مشفقی و هم شفاعت کار سر
وانچه مخفی در صدور و کامن است
هست پنهان در قلوب آن و این
زانکه میباشند نادار و جماد
بوده پس بینند حال آن قرون
بوده‌اند افزون وازایشان در نمود
پس کتاب معجزات اندر سبل

کافر ار دیداست بر ابصارشان
پر بود از درد و غمها آن قلوب
شافعی که قول او باشد مطاع
یعنی آن چشمی که بیند از نهان
حق نماید حکم او بر حق و راست
بر کلام و بر فعال بندگان
حال اهل قرنها یعنی که پیش
پس گرفت آنجمله را حق بر گناه
نگرویدند و گرفت او بر شتاب

یا خورنده چشم خویش اندر کروب
ور شفاعت نبودش هیچ امتناع
در حرام و بر عیوب مردمان
وانکه میخوانند جز حق را خواست
حق سمیع است و بصیر از هر نشان
بوده‌اند از این گروه کفر کیش
هم نگهداری نبدشان از اله
کاو قوی است و شدید اندر عقاب

وَ لَقَدْ اَرْسَلْنَا مُوسٰى بِآيَاتِنَا وَ سُلْطَانٍ مُبِينٍ ٢٥ اِلٰى فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ قَارُونَ فَقَالُوا سَاحِرٌ كَذَّابٌ ٢٦

وبتحقیق فرستادیم موسی را باآیتهای ما وحجتی روشن بسوی فرعون وهامان وقارون پس گفتند ساحری است بسیار دروغگو

فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا اقْتُلُوا اَبْنَاءَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ وَ اسْتَحْيُوا نِسَاءَهُمْ وَمَا كَيْدُ

پس چون آورد ایشانرا حق از نزد ما گفتند بکشید پسران آنانکه گرویدند باو وزنده گذارید زنان ایشانرا و نیست حیله

الْكَافِرِينَ اِلَّا فِي ضَلَالٍ ٢٧ وَ قَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي اَقْتُلْ مُوسٰى وَ لْيَدْعُ رَبَّهُ اِنِّي اَخَافُ اَنْ يُبَدِّلَ

کافران مگر در گمراهی وگفت فرعون بگذارید مرا که بکشم موسی را و باید که بخواند پروردگارش را بدرستیکه من میترسم که بدل کند

دِينَكُمْ اَوْ اَنْ يُظْهِرَ فِي الْاَرْضِ الْفَسَادَ ٢٨ وَ قَالَ مُوسٰى اِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَ رَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ

دین شمارا یا آنکه ظهور آورد در زمین تباهی را وگفت موسی بدرستیکه من پناه میبرم بپروردگارم و پروردگار شما از هر تکبر کننده

لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ ٢٩ وَ قَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ اِيمَانَهُ اَتَقْتُلُونَ رَجُلًا اَنْ

که نگرود بروز شمار وگفت مردی گرویده از کسان فرعون که پنهان میداشت ایمان خود را آیا میکشید مردیرا که

يَقُولَ رَبِّيَ اللّٰهُ وَ قَدْ جَائَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ وَ اِنْ يَكُ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ وَ اِنْ يَكُ صَادِقًا

میگوید پروردگار من خداست و بتحقیق آورده است شمارا دلیلها از پروردگارتان و اگر باشد دروغگوی پس بر اوست دروغش و اگر باشد راستگوی

يُصِبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ اِنَّ اللّٰهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ ٣٠ يَا قَوْمِ لَكُمُ الْمُلْكُ الْيَوْمَ

برسد شمارا برخی از آنچه وعده میدهد شمارا بدرستیکه خدا هدایت نمیکند کسی را که او ست اسراف کننده دروغگو ای جماعت مر شماراست پادشاهی امروز

ظَاهِرِينَ فِي الْاَرْضِ فَمَنْ يَنْصُرُنَا مِنْ بَأْسِ اللّٰهِ اِنْ جَائَنَا قَالَ فِرْعَوْنُ مَا اُرِيكُمْ اِلَّا مَا اَرٰي وَ

غالبان در زمین پس کیست که یاری کند ما را از عذاب خدا اگر آید مارا گفت فرعون که نمی نمایم شمارا جز آنچه می بینم

مَا اَهْدِيكُمْ اِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ ٣١

و هدایت نمیکنم شمارا مگر راه راستی

ما فرستادیم موسی را یقین
اختصاص این سه تن اندر بیان
پس چو آورد آنگروه را دین راست
زنده بگذارید زنهاشان بحال
گو بخواند رب خود را از فتش
یا شود در ارض ما ظاهر فساد
آنکه بر یوم حساب او نگرود
بر خدای خویش و برر شما
قصد قتل مردی آیا میکنید
و آگهی کاورده است او بینات
ور که باشد راستگو بعضی رسد
ایگروه من لکم الملك یوم
گرد امری پس نگردید ار گمان
بر شما نموده راهی من دلیل

با نشانها و سلطان مبین
هست از فزونی کفر از دیگران
او نزد ما که از ما بر سزاست
هست کید کافران جز در ضلال
تا مرا مانع شود از کشتنش
چونکه گردد تابعان او زیاد
تا که دفع شر او از من شود
من پناه آورده ام زین ماجرا
زانکه گوید ربی الله یا عبید
از خدای خود شمارا از جهات
بر شما پس زانچه وعده میدهد
غالب اندر مصر بر موسی و قوم
که زوال ملکتان باشد در آن
جز که بینم اندران خیری جلیل
گر نگردد کشته او در رهگذر

جانب فرعون مردود شریر
پس بگفتند او بود در ادعا
می بگفتند آنجماعت اقتلوا
گفت فرعون سرکش با حشم
من بترسم کو زه دیگر زند
گفت موسی من برب خود پناه
زین ما شد ایگروه من ملول
گفت مردی زال فرعون عنود
یعنی ایمردم خدای مایکی است
پس اگر گوید دروغ از بهر اوست
راه ننماید حق از حد گشته را
کیست پس آنکو دهد یاری بما
گفت پس فرعون مر خربیل را
بر شما ننمایم الا راه راست
این زمین اندر فساد است و خطر

همدگر قارون و هامان وزیر
ساحری کذاب تر راه خدا
جمله ابناء الذین آمنوا
واگذارید که موسی را کشم
دین و آیین شما مبدل کند
از هر آن گردنکشی گیرم بگاه
نیست او قادر بقتلم در قبول
که نهان ایمان او از قوم بود
کی کنند شك گر کسی را مدرکیست
مر وبال کذبش این بی گفتگوست
کاذب از راه دین بگذشته را
از عذاب و باس حق ان جائنا
ما اریکم قومی الا ما اری
وان هلاك موسی صاحب عصاست

وَ قَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ اِنِّي اَخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْاَحْزَابِ مِثْلَ دَأْبِ قَوْمِ نُوحٍ وَ عَادٍ وَ

و گفت آنکه ایمان آورد ای جماعت بدرستیکه من میترسم بر شما مثل روز طایفهای دشمن مانند شیوه قوم نوح و عاد و

ثَمُودَ ٣٣ وَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ وَ مَا اللّٰهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعِبَادِ ٣٤ وَ يَا قَوْمِ اِنِّي اَخَافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ

ثمود و آنانکه بودند از بعد ایشان و نیست خدا که بخواهد ستمی مر بندگان را وای جماعت بدرستیکه من میترسم بر شما روز یکدیگر

التَّنادِ ٣٥ يَوْمَ تُوَلُّونَ مُدْبِرِينَ مالَكُمْ مِنَ اللهِ مِنْ عاصِمٍ وَ مَنْ يُضْلِلِ اللهُ فَمالَهُ مِنْ هادٍ ٣٦ وَ

ندا کردنرا روزیکه برگردانیده شوند وایس روندگان باشد مرشمارا از خدا هیچ نگهدارنده وهرکرا اضلال کند خدا پس نیست مراورا هیچ راه نماینده و

لَقَدْ جاآئَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّناتِ فَما زِلْتُمْ فِي شَكٍّ مِمّا جاآئَكُمْ بِهِ حَتّى اِذا هَلَكَ قُلْتُمْ

بتحقیق آمد شمارا یوسف از پیش با بینتها پس پیوسته بودید در شك از آنچه آورد شمارا آن تا چون هلاك شد گفتید هرگز

لَنْ يَبْعَثَ اللهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولاً كَذلِكَ يُضِلُّ اللهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتابٌ ٣٧ اَلَّذِينَ يُجادِلُونَ

برنه انگیزد خدا از بعد او رسولی همچنین اضلال میکند خدا کسیرا که اوست اسراف کننده شك آورنده آنانکه جدال میکنند

فِي آياتِ اللهِ بِغَيْرِ سُلْطانٍ اَتيهُمْ كَبُرَ مَقْتاً عِنْدَ اللهِ وَ عِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذلِكَ يَطْبَعُ اللهُ

در آیتهای خدا بدون حجتی که آمد ایشانرا عظیم آمد از راه دشمنی نزد خدا و نزد آنانکه گرویدند همچنین مهر میگذارد خدا

عَلى كُلِّ قَلْبِ مُتَكَبِّرٍ جَبّارٍ ٣٨ وَ قالَ فِرْعَوْنُ يا هامانُ ابْنِ لِي صَرْحاً لَعَلِّي اَبْلُغُ الْاَسْبابَ ٣٩

بر هر دل تکبر کننده جفاکاری وگفت فرعون ای هامان بنا کن برای بنائی رفیع باشد که من برسم بوسیلها

اَسْبابَ السَّمواتِ فَاَطَّلِعَ اِلى اِلهِ مُوسى وَ اِنِّي لَاَظُنُّهُ كاذِباً وَ كَذلِكَ زُيِّنَ لِفِرْعَوْنَ سُوءُ

وسیلهای آسمانها پس آگاهی یابم باله موسی وبدرستیکه من هر آینه گمان میبرم اورا دروغگو همچنین آراسته شد از برای فرعون بدی

عَمَلِهِ وَ صُدَّ عَنِ السَّبِيلِ وَ ما كَيْدُ فِرْعَوْنَ اِلاّ فِي تَبابٍ ٤١ وَ قالَ الَّذِي آمَنَ يا قَوْمِ اتَّبِعُونِ

کردارش وبازداشته شد از راه ونیست چاره گری فرعون مگر در زیانکاری وگفت آنکه ایمان آورد ایقوم من پیروی کنید مرا

اَهْدِكُمْ سَبِيلَ الرَّشادِ ٤٢

تا هدایت کنم شمارا راه راستی

گفت آنکو بود مؤمن برخدا
هم جزای داب آن عاد و ثمود
روی برگردانده روزی که شوید
حق گذارد هرکرا برخویش بار
پس شما بودید دایم در گمان
همچنین گمراه گرداند خدا
اندر آیتهای حق بی حجتی
مهر نهد حق بقلب هرکسی
تا رسم شاید براه آسمان
برگمانم کاو بدعوی کاذبست
مانده باز از حق و صُدَّ عن سبیل
یعنی الا ظلم وخسران و گناه

من همی ای قوم ترسم برشما
واجماعتها پس از ایشان که بود
سوی دوزخ مدبرین زانجا روید
پس نباشد هادئی او را بساز
زانچه آورد اوشما را باشان
مسرف مرتاب را درهرکجا
کامد ایشان را ز لطف وز حجتی
که بود جبار و گردنکش بسی
یا بدرها یا بمنزلهای آن
از تقلب گفت او وین غالب است
گشت ابلیسش براه کج دلیل
بد تباهی حاصل فکر تباه
کای گروه آئیدم ازپی زاعتماد

مثل یوم حزبها اندر هلاک
حق نخواهد استمی خود برعباد
نیست آنروز ایچتان ازهیچ راه
یوسف آمد پیش از او با بینات
چونکه او شد فوت گفتند از عدول
بگذرد بعد از آن شکاك ضال
بس بزرگ است آن ز روی بغض و کین
گفت فرعون او بهامان منیع
برخدای موسی آگه پس شوم
همچنین آراسته فرعون را
کید فرعون و سلوك ناصواب
گفت آنکو بگرویده بود او
تا نمایم برشما راه رشاد

مثل داب قوم نوح از سم وباك
برشما ترسم من از یوم التناد
از عذاب حق نگهداری نگاه
برشما در مصر ودیدید آن صفات
بعده من یبعث الله من رسول
که کنند با آیهای حق جدال
نزد حق وانکس که هست از مؤمنین
کن بنا کاخی ز بهر من رفیع
چون بگردون زان بنا بالا روم
سوء کردارش شد از دیو دغا
می بود از دیو الا فی تباب
بعد تلبیسات فرعون عدو

يا قَوْمِ اِنَّما هذِهِ الْحَيوةُ الدُّنْيا مَتاعٌ وَ اِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دارُ الْقَرارِ ٤٣ مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً فَلا يُجْزى

ایجماعت جز این نیست که این زندگانی دنیا مایه اندك تعیشی است و بدرستیکه آخرت آنست سرای آرام آنکه کرد بدیرا پس جزا داده نمیشود

اِلاّ مِثْلَها وَ مَنْ عَمِلَ صٰالِحاً مِنْ ذَكَرٍ اَوْاُنْثٰى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَاُولٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ

مگر مانندش وآنکه کردکاری شایسته از مذکر یامؤنث واوگرونده است پس آنها داخل میشوند در بهشت روزی داده میشوند

فِيهٰا بِغَيْرِ حِسٰابٍ ٤٤ وَيٰا قَوْمِ مٰالِي اَدْعُوكُمْ اِلَي النَّجٰوةِ وَتَدْعُونَنِي اِلَي النّارِ ٤٥ تَدْعُونَنِي لِاَكْفُرَ

در آن بشمار وایجماعت چیست مرا که میخوانم شما را بسوی نجات ومیخوانید مرا سوی آتش میخوانید مرا که کافر شوم

بِاللّٰهِ وَ اُشْرِكَ بِهِ مٰا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَ اَنَا اَدْعُوكُمْ اِلَى الْعَزِيزِ الْغَفّارِ ٤٦ لاٰ جَرَمَ اَنَّمٰا تَدْعُونَنِي

بخدا و شریك سازم باو آنچه نیست مرا بآن دانشی ومن میخوانم شما را سوی خدای غالب آمرزنده ناچار است که آنچه میخوانید مرا

اِلَيْهِ لَيْسَ لَهُ دَعْوَةٌ فِي الدُّنْيٰا وَلاٰ فِي الْآخِرَةِ وَ اَنَّ مَرَدَّنٰا اِلَى اللّٰهِ وَ اَنَّ الْمُسْرِفِينَ هُمْ اَصْحٰابُ

سوی آن نیست مر اورا خواندنی در دنیا و نه در آخرت واینکه بازگشت ما سوی خداست واینکه اسراف کنندگان ایشانند اهل

النّارِ ٤٧ فَسَتَذْكُرُونَ مٰا اَقُولُ لَكُمْ وَ اُفَوِّضُ اَمْرِي اِلَي اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ بَصِيرٌ بِالْعِبٰادِ ٤٨ فَوَقٰيهُ اللّٰهُ

آتش پس نزودی یاد خواهید کرد آنچه میگویم مر شما را و بازمیگذارم کارم را بخدا بدرستیکه خدا بیناست ببندگان پس نگهداشت او را خدا

سَيِّئٰاتِ مٰا مَكَرُوا وَ حٰاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوٓءُ الْعَذٰابِ ٤٩ اَلنّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهٰا غُدُوًّا وَ عَشِيًّا وَ

از بدیهای آنچه اندیشیدند واحاطه کرد بکسان فرعون بدی عقوبت آتش عرض کرده میشوند بر آن بامداد وشبانگاه و

يَوْمَ تَقُومُ السّٰاعَةُ اَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ اَشَدَّ الْعَذٰابِ ٥٠

روزیکه قایم شود قیامت وداخل کنید کسان فرعون را در سخت ترین عقوبت

ایگروه من حراین سودکه هست | زندگی این جهان برخوردپست
پس باشد حزکه مثلش درجهان | هرکه کاری بد کند پاداش آن
آنگره پس داخل اندر جنتند | رزق داده بحساب از حصرتند
پس زبانها گشت برطعنش دراز | داشتی از دین خود دست ازچه باز
گفت او یاقوم مالی یا ثقات | اینکه میخوانم شما را بر نجات
می بخوانیدم که تا من بر خدا | کافر و مشرك شوم بر ناروا
یا نیم دانا بر آنکه جز خدا | میتواند بود معبودی بجا
ناشست این کانچه خوانیدم بر آن | نیست اورا خواندنی دردوجهان
اینست حق که بازگشت ما تمام | جمله باشد سوی خلاق الانام
رود باشد پس که تا آرید یاد | آنچه من گویم شما را از وداد
پس نگاهش داشت حق از بدسیر | وزبدی مکر ایشان سرسر
کرد پس جرئیل بر کوهی فرار | کوه گشت از امر حق بروی حصار
حاق نال اعنی که بر فرعونیان | میرسید ازحق عذابی ناگهان
بار از سؤالعذاب آمد بدل | که برایشان عرضه گشت اندر محل
اندر آید آل فرعون از خبر | در قیامت بر عذابی سخت تر

این متاعی اندك اندك اعتبار | واسرای آخرت دارالقرار
وانکه کرد او کار نیك از مردو زن | وانکه اومؤمن بود بی مکر و فن
قوم از گفتار خربیل آنچنان | فهم ایمان کرد هرکس در بیان
دین موسی را نمودی اختیار | گشتی ازفرعون ودینش برکنار
پس شما خوانید سوی آتشم | وین نمودخواندن زدیو سرکشم
با خدا آرم شریك آنرا که نیست | مر مرا علمی باصل آن که چیست
من همیخوانم شما را از قرار | بر خدای غالب آمرزگار
دعوت فرعون را یا از خدا | استجابت نیست در هر مدعا
وان زحد خویش بیرون رفتگان | جملگی اصحاب نارند ازنشان
واگذارم کار خودرا من بحق | کاوست بینا برعباد و ماخلق
راسکه قصد قتل اوفرعون کرد | چونکه او آگه بد ازایمان مرد
هرکه رفت آنجا بقصد قتل وی | از حقش سوءالعذاب آمد زپی
غرق باشد یا مراد ازحاق بال | که ببحر آنجمله گشتند ازضلال
ناردوزخ یا برایشان صبح وشام | دارد اندر سوزش خویش اهتمام
وان عذاب حسرتست و انفعال | یا ندم کافزاید او برسؤ حال

وَ اِذْ يَتَحٰاجُّونَ فِي النّارِ فَيَقُولُ الضُّعَفٰٓاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا اِنّٰا كُنّٰا لَكُمْ تَبَعاً فَهَلْ اَنْتُمْ مُغْنُونَ

وهنگامیکه منازعه میکنند در آتش پس میگویند ضعیفان مرآنانرا که بزرگی کردند بدرستیکه ما بودیم مر شما را پیروان پس آیا شما هستید کفایت کنندگان

عَنّا نَصِيباً مِنَ النّارِ ٥١ قالَ الَّذينَ اسْتَكْبَرُوا اِنّا كُلٌّ فِيها اِنَّ اللّهَ قَدْ حَكَمَ بَيْنَ الْعِبادِ ٥٢ وَ

ازمابهریرا از آتش گفتند آنان که بزرگی کردند بدرستیکه ماهمه درآنیم بدرستیکه خدا بتحقیق حکم کرد میان بندگان و

قالَ الَّذينَ فِي النّارِ لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ ادْعُوا رَبَّكُمْ يُخَفِّفْ عَنّا يَوْماً مِنَ الْعَذابِ ٥٣ قالُوا اَوَلَمْ

گفتند آنانکه در آتشند مرخازنان دوزخ را بخوانید پروردگار تانرا سبك گرداند از ما روزی از عذاب را گفتند آیا نبود

تَكُ تَأْتِيكُمْ رُسُلُكُمْ بِالْبَيِّناتِ قالُوا بَلى قالُوا فَادْعُوا وَ ما دُعاءُ الْكافِرِينَ اِلّا فِي ضَلالٍ

که می‌آمد شمارا رسولانتان بابینتها گفتند آری گفتند پس بخوانید و نیست خواندن کافران مگر در گمراهی

٥٤ اِنّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنا وَ الَّذينَ آمَنُوا فِي الْحَيوةِ الدُّنْيا وَ يَوْمَ يَقُومُ الْاَشْهادُ ٥٥ يَوْمَ لا يَنْفَعُ الظّالِمينَ

بدرستیکه ماهر آینه یاری کنیم رسولانمان را و آنانکه گرویدند در زندگانی دنیا وروزیکه ایستاده شوند شاهدان روزیکه سود ندهد ظالمانرا

مَعْذِرَتُهُمْ وَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدّارِ ٥٦ وَ لَقَدْ آتَيْنا مُوسَى الْهُدى وَ اَوْرَثْنا بَنِي اِسْرائِيلَ

عذرشان ومرایشانراست لعنت ومرایشانراست بدی آن سرای وبتحقیق دادیم موسی راهدایت ومیراث دادیم بنی اسرائیل را

الْكِتابَ هُدىً وَ ذِكْرى لِاُولِي الْاَلْبابِ ٥٧ فَاصْبِرْ اِنَّ وَعْدَ اللّهِ حَقٌّ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ

آن کتاب هدایتی وپندی مرصاحبان خردهارا پس صبرکن بدرستیکه وعده خدا حق است وآمرزش خواه مرگناهت را وتسبیح کن بستایش

رَبِّكَ بِالْعَشِيِّ وَ الْاِبْكارِ ٥٨

پروردگارت را بشبانگاه وبامداد

یادکن وقتیکه در نار احتجاج	باهم ایشان میکنند از اعوجاج	پس بگویند آن ضعیفان روبرو	در تخاصم الذین استکبروا
یا که چیزی کم کنید از این نصیب	تاشما چون بودمان هرجا شکیب	ما تبع بودیمتان اندر قرون	دفع نار ازما کنید آیا کنون
سرکشان گویند انا کل فیه	چون شما خود درعذابیم و بقیه	ان الله قد حکم بین العباد	می‌نگردد حکم او کم یا زیاد
خازنانرا می بگویند اهل نار	که شما خواهید از پروردگار	تا سبك گرداند ازما این عذاب	قدر روزی که شد ازما صبر و تاب
برشما گوینده آیا در حیات	نامدندی آن رسل با بینات	می‌بگویند آمدند آری بما	پس شما خواهید گویند از خدا
از شما تا او نماید کم عذاب	نیست مارا بر شفاعت اذن و آب	آن دعای کافران درکل حال	نیست هرگز هیچ الا در ضلال
انبیا و مؤمنان را ما دهیم	نصرت اندر زندگانی بی ربیم	هم بروزیکه گواهان ایستند	نصرت ازما بهر ایشانست چند
اندر آن روزیکه ندهد هیچ نفع	ظالمانرا عذر ایشان بهر دفع	لعنت ایشانراست از پروردگار	همسرای بد جحیم شعله بار
ما زخود دادیم موسی را هدا	یعنی احکام وشرایع در ندا	هم بمیراث اندر اسرائیلیان	بار ما هشتیم توریة از نشان
بهر راه حق نمودن بهر پند	مر اولوالالبابرا از چون وچند	پس توکن صبر ان وعدالله حق	خواه آمرزش ز ذنبت درنسق
ذنب او یاخشم را قوال بداست	ذنب امت یا که از آن مقصداست	حرف سخت مشرکان خیره چشم	گاه آوردی پیمبر را بخشم
گفت زار و صبر کن وز خشم خویش	خواه آمرزش ز حق از بعد و پیش	گوی تسبیحی که باشد مقترن	شام وصبح آن بر سپاس ذوالمنن

اِنَّ الَّذينَ يُجادِلُونَ فِي آياتِ اللّهِ بِغَيْرِ سُلْطانٍ اَتيهُمْ اِنْ فِي صُدُورِهِمْ اِلّا كِبْرٌ ماهُمْ بِبالِغيهِ

بدرستیکه آنانکه مجادله میکنند در آیتهای خدا بدون حجتی که آمده باشد ایشانرا نیست درسینهاشان جز بزرگی نباشند ایشان رسندگان بآن

فَاسْتَعِذْ بِاللّهِ اِنَّهُ هُوَ السَّميعُ الْبَصيرُ ٥٩ لَخَلْقُ السَّمواتِ وَ الْاَرْضِ اَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النّاسِ وَ لكِنَّ

پس پناه‌جوی بخدا بدرستیکه اوست شنوای بینا هرآینه آفریدن آسمانها وزمین عظیم‌تر است از آفریدن مردمان ولکن

اَكْثَرَ النّاسِ لٰا يَعْلَمُونَ ٦٠ وَ مٰا يَسْتَوِى الْاَعْمىٰ وَ الْبَصِيرُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ

بیشتر مردمان نمیدانند   و یکسان نیستند نابینا   و بینا   و آنانکه   گرویدند و کردند   کارهای شایسته

وَ لَا الْمُسِيءُ قَلِيلاً مٰا تَتَذَكَّرُونَ ٦١

و بدکار   اندکی   پند میگیرند

آنکسانکه میکنند ایشان جدال / اندر آیات خدای لایزال
بوده اندر باب دجال این جدال / که یهودان را در آن بودی مقال
صاحب ما بستی گفتند تو / بل مسیح ابن داود است او
که رسد شاهی او در بر و بحر / میشود با او روان درراه نهر
یعنی آن دجال کر وصف و نشان / میشود ظاهر وی از آخر زمان
بی ز برهانی بدون حجتی / کامده باشد برایشان نوبتی
بیستشان جز کبر و نخوت در صدور / نی رسنده هم بآن قصد و امور
پس پناه از شر بدینان بگیر / برخدائی کاو سمیع است و بصیر
هم صفی را گوکه تا گیرد پناه / از حسودان زمانش بر اله
خاصه در تفسیر او کز گفتگو / نفی قرآن میکنند از کین او
گوید آن احمق که دلگیرش بود / چیست قرآن تا که تفسیرش بود
تو چه دانی ایجهول مدرس / که بدیوی ز آدمیت منعکس
نور قرآن برگذشت از مهر و ماه / تو ندیدی دل بدت کور و سیاه
بوت مردان ندیدی در مصاف / با فواحش میزدی از چهره لاف
روی مبدادی نشان برخلق و موی / برسر راه مشتری درشهر و کوی
مانقی را من نگویم از حیا / حق بود ستار بگذار آن بجا
کو بماند رازها درپرده باره / رو تو با اشباه معذورت سار
مبهم آنها جمله مدام و لیك / نیستم پروای آن گفتار نیك
شور مردی نیست هیچ اندرسرت / یاوه معنای سدل و خجرت
روشنی درجاه با آن کار و بار / صحت از قرآن و تفسیرش مدار
رهروان هستند اندر ره بسی / جون تو با ایشان مگو با کسی
هم صفی گر بین فقرش دولی است / حاجتش بر هرزه گوئی چون تو نیست
تاچه جای خالق این نه حجاب / که پیغمبر نرسد او کتاب
بار گردم برسخن روشن‌تر است / خلقت ارض و سما آن اکبر است
یا که خلق مردم از داشوری / لیك مردم این ندانند اکثری
مستوی نبود اعمی و بصیر / وین مثل باشد بمقصود و نظیر
همچنین آن مؤمن شایسته حال / نیست یکسان با مسیئی بدفعال
اندکی گیرند پند این مردمان / زین مثلها و نظایر در بیان

اِنَّ السّٰاعَةَ لَآتِيَةٌ لٰا رَيْبَ فِيهٰا وَ لٰكِنَّ اَكْثَرَ النّٰاسِ لٰا يُؤْمِنُونَ ٦٢ وَ قٰالَ رَبُّكُمُ ادْعُونِي اَسْتَجِبْ

بدرستیکه قیامت هر آینه آینده است نیست شکی در آن   ولیکن اکثر   مردمان ایمان نمی‌آورند   و گفت پروردگار شما بخوانید مرا   تا اجابت کنم

لَكُمْ اِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبٰادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دٰاخِرِينَ ٦٣ اَللّٰهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ

شمارا   بدرستیکه آنانکه سرکشی میکنند   از   عبادت من   زود باشد که داخل شوند   دوزخ را ذلیلان   خداست آنکه   گردانید برای شما

اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَ النَّهٰارَ مُبْصِراً اِنَّ اللّٰهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النّٰاسِ وَ لٰكِنَّ اَكْثَرَ النّٰاسِ لٰا

شب را تا آرام گیرید در آن و روز را   بینش بخش   بدرستیکه خدا هر آینه صاحب فضل است بر مردمان   ولیکن بیشترین   مردمان شکر نمیکنند

يَشْكُرُونَ ٦٤ ذٰلِكُمُ اللّٰهُ رَبُّكُمْ خٰالِقُ كُلِّ شَيْءٍ لٰا اِلٰهَ اِلّٰا هُوَ فَاَنّٰى تُؤْفَكُونَ ٦٥ كَذٰلِكَ يُؤْفَكُ

است خدا   پروردگار شما آفریننده همه   چیز   نیست خدائی مگر او پس کجا برگردانیده میشوید   همچنین   برگردانیده

الَّذِينَ كٰانُوا بِآيٰاتِ اللّٰهِ يَجْحَدُونَ ٦٦ اَللّٰهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْاَرْضَ قَرٰاراً وَ السَّمٰاءَ بِنٰاءً وَ

میشوند آنانکه بودند بآیتهای خدا انکار میورزیدند   خداست   که گردانید برای شما   زمین   را آرامگاهی   و آسمانرا بنائی   و

صَوَّرَكُمْ فَاَحْسَنَ صُوَرَكُمْ وَ رَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبٰاتِ ذٰلِكُمُ اللّٰهُ رَبُّكُمْ فَتَبٰارَكَ اللّٰهُ رَبُّ الْعٰالَمِينَ ٦٧

تصویر کرد شما را پس خوب ساخت پیکر شمارا و روزی داد شمارا از پاکیزه‌ها آنست خدا پروردگار شما پس افزون آمد خدا را که پروردگار جهانیان است

خود قیامت بیگمان آینده است / نیست شك در وی کس ار داننده است
لیك بسیاری ز مردم نگروند / زانکه نی درراه فکرت رهروند
گفت آن پروردگار ماسوا / میبخوانید از عبودیت مرا
تا اجابت من کنم گر مقتضی است / خارج از حکمت مر آن یعنی که نیست
با تو گویم نکته در این مقام / خوان خدا را در حوائج والسلام
گرکه اورا خوانی از قلب و ضمیر / رفت میل نفست از دل ناگزیر

خوان مرا گفت اونه میل نفس را
هرشود ازطاعت من سرکش او
مرخدای برحقست آن کافرید
هم بحاجتها کنید ازره شتاب
آنخدا کاو آفرینندهٔ شما است
همچنین کزدین شما گشتید بر
آنخدای برحقست او کزاثر
ساخت تصویر شما را مو بمو
آنکه باشد فاعل اینها خداست

مستجاب ازنفس کی گردد دعا
زود آید درجحیم و آتش او
برشما شب تا درآن ساکن شوید
هم معاش خود نمائید اکتساب
خالق هرچیزی او برمقتضاست
بار گردانده گشتند از نتر
برشما کرد این زمین را مستقر
کرد صورتها نتارا پس نکو
پرورنده و آفریننده شماست

یا شما خوانید بر یکتائیم
داخرین یعنی ذلیل وخوار وپست
روز را هم آفرید اینسان عیان
لیك زین باشند اکثر ناشناس
غیرآن یکتای پاك ارچند وچون
آنکسانیکه بآیات خدا
هم بنائی چرخرا برداشته
داد روزی برشما ازطیبات
پس بود برتر خدائی کزیقین

اجر تا یابید از دارائیم
سرکش اندر نار دوزخ وارداست
چیزها را تا ببینند اندران
اندکند ازمردمان نعمت شناس
نیست معبودی هائی تؤفکون
بودشان انکار از جهل وعمی
قبهٔ بالای ارض افراشته
پاك وخوش یعنی زحیوان وجماد
باشد او پروردگار عالمین

هُوَ الْحَيُّ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ٦٥ قُلْ اِنِّي نُهِيتُ

اوست زنده که نیست خدائی مگر او پس بخوانیداورا خالص گردانندگان برای او دین را ستایش مرخدارا که پروردگار جهانیان است بگو بدرستیکه نهی کرده شدم

اَنْ اَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ لَمَّا جَاءَنِيَ الْبَيِّنَاتُ مِنْ رَبِّي وَ اُمِرْتُ اَنْ اُسْلِمَ لِرَبِّ

مرا ازآنکه بپرستم آنانرا که میخوانید از غیر خدا چون آمد مرا بینتها از پروردگارم و فرموده شدم که منقاد شوم مر پروردگار

الْعَالَمِينَ ٦٦ هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ

جهانیانرا اوست که آفرید شمارا از خاك پس از نطفه پس از خون بسته پس بیرون می آورد شمارا کودکی پس

لِتَبْلُغُوا اَشُدَّكُمْ ثُمَّ لِتَكُونُوا شُيُوخًا وَ مِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفّٰى مِنْ قَبْلُ وَ لِتَبْلُغُوا اَجَلًا مُسَمًّى وَ

تا برسید بکمال قوت خود پس تا شوید پیران و از شما کس هست که متوفی میشوند از پیش و تا برسید بوقتی نام برده شده و

لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ٦٧ هُوَ الَّذِي يُحْيِي وَ يُمِيتُ فَاِذَا قَضٰى اَمْرًا فَاِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ٦٨

باشد که شما دریابید بعقل اوست که زنده میکند و میمیراند پس چون قرار شدن دهد امری را پس جز این نیست که میگوید مر اورا شو پس میشود

پس ورا خوانید بروجه نکو
منهیم کومن که بپرستم کجا
هم شدم مأمور که گردن نهم
خون بسته که منی در اربعین
یعنی ازطفلی قوی گردید وشاب
تا اجل ازسن سن آرد نقل
پس چوحکمی اوکند بود جز این

زنده باشد برحوة ذاتی او
دین خود خالص کنید ازبهر او
میپرستید آنچه را جز حق شما
حکم رب العالمین ازکیف وکم
یا بداصورت بوجهی مستبین
پس بشیخوخیت آرد از شتاب
تا بیابید آن شما شاید بعقل
که بگوید باش پس باشد یقین

به که جز او لا اله غیره
هرستایش هر سپاسی بالیقین
آنزمان که بینات آمد بمن
اوست آنکس کافرید از خاکتان
طفل آردتان برون از بطن ام
باشد از آن پیش بعضی را وفات
اوست آنکس که نماید زنده بار
حکم اورا چونکه خواهد بوقتی

هست از پروردگار عالمین
وآیت ازپروردگار ذوالمنن
پس ز نطفه پس زخون جالا کتان
بعد ازآن لتبلغوا اشدکم
تا رسید اعنی بپیری در حیات
هم بمیراند شما را از مجار
نیست حاجت براساس و آلتی

اَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللّٰهِ اَنّٰى يُصْرَفُونَ ٦٩ اَلَّذِينَ كَذَّبُوا بِالْكِتَابِ وَ بِمَا

آیا ندیدی بسوی آنانکه منازعه میکنند در آیتهای خدا که بکجا برگردانده میشوند آنانکه تکذیب نمودند کتابرا وآنچه را

اَرْسَلْنَا بِهِ رُسُلَنَا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ٧٠ اِذِ الْاَغْلَالُ فِي اَعْنَاقِهِمْ وَالسَّلَاسِلُ يُسْحَبُونَ فِي الْحَمِيمِ ثُمَّ فِي

فرستادیم بآن رسولانمارا پس زود باشد که بدانند هنگامیکه غلهاست در گردنهای ایشان و زنجیرها کشیده میشوند در آب گرم پس در

النَّارِ يُسْجَرُونَ ٧١ ثُمَّ قِيلَ لَهُمْ اَيْنَمَا كُنْتُمْ تُشْرِكُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا بَلْ لَمْ

آتش انداخته میشوند پس گفته شود مرایشانرا کجاست بودید که شریك میساختید از غیر خدا گفتند گم شدند ازما بلکه نبودیم که

نَكُنْ نَدْعُو مِنْ قَبْلُ شَيْئاً كَذٰلِكَ يُضِلُّ اللّٰهُ الْكَافِرِينَ ٧٤ ذٰلِكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَفْرَحُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ

میخواندیم اوپش چیزیرا همچنین اضلال میکند خدا کافرانرا آن بسبب آنست که بودید شادمانی میکردید در زمین ناحق

الْحَقِّ وَ بِمَا كُنْتُمْ تَمْرَحُونَ ٧٥ اُدْخُلُوا اَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ ٧٦

و بسبب آنچه بودید که می نازیدید داخل شوید دردرهای دوزخ جاودانیان درآن پس بداست مقام تکبر کنندگان

فَاصْبِرْ اِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ حَقٌّ فَاِمَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ اَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَاِلَيْنَا يُرْجَعُونَ ٧٧ وَلَقَدْ

پس صبر کن بدرستیکه وعده خدا حق است پس یا مینمائیم ترا برخی از آنچه وعده میدهیم ایشانرا یا میتوفی میسازیم ترا پس سوی ما بازگردانیده میشوند و بتحقیق

اَرْسَلْنَا رُسُلاً مِنْ قَبْلِكَ مِنْهُمْ مَنْ قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَ مِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ وَ مَا كَانَ لِرَسُولٍ

فرستادیم رسولانیرا پیش از تو از ایشان کس است که خواندیم قصه ایشانرا بر تو از ایشان کسی است که نخواندیم بر تو و نسزد مر رسولیرا

اَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ اِلَّا بِاِذْنِ اللّٰهِ فَاِذَا جَاءَ اَمْرُ اللّٰهِ قُضِيَ بِالْحَقِّ وَ خَسِرَ هُنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ ٧٨

که بیاورد آیتی مگر باذن خدا پس چون بیاید فرمان خدا حکم کرده شود بحق و زیان میکنند آنجا باطل کیشان

نگری آیا برایشان که جدل
داشتند ایشان همانا بردروغ
وحی و تنزیل است و حکم آن در نظام
پس شوند ایشان درآتش سوخته
می‌نگویند آنکسان کشتند کم
لم نکن تدعوا الی من قبل شیئی
این عذاب امروزتان گردید ورس
ازوقوع رنج و گرهی بررسل
بارها شادی ما در جهان
لك درآئید اندر ابواب جحیم
پس تو میکن صبر برجوروفرق
یا بمیرانیمت ار زان پیشتر
بعضی از ایشان بوند آنها که ما
می نبد پیغمبریرا در سبق

اندر آیات الله آرند از دغل
هم رسول هم کتاب نافروغ
رود پس باشدکه دانند آن تباه
آتشی زاخلاق بد افروخته
آنهمه افسانه بود و اشتم
بودمان اندر گمان اینگونه کی
شاد چون بودید دردنیا بارس
می‌شکفتند استماعش را چوگل
کن بداستان که بوباشی شاد از آن
واندران باشید جاویدان مقیم
ای پیمبر ان وعدالله حق
پس بما گردند باز ایشان دگر
برتو فرمودیم قصه هرکجا
کایتی آرد بدون اذن حق
مؤمنان بد آن دوقوم وکافران

تا چسان گردانده ایشان میشوند
وانچه را که بررسولان دادهایم
چونکه دراعناقشان غلها بهم
پس بگویند آنملایك چونشدند
بلکه ظاهر شد نبودند ایچ چیز
کافرانرا واگذارد حق چنین
غیر حق میبودتان آن انبساط
مؤمنانرا دل شود راندوه آب
لی کرآن شادی تو باشی با رضا
پس بداست آرامگاه سرکشان
پس نمائیم ارتورا بعضی از آن
ما فرستادیم برنام و نشان
قصص دیگر را نخواندستم هم
پس چوآمد امرحق حکمی براست
واهل بطلان میکنند آنجا زیان

برعلاوه کایتی را بگروند
بهرآن بر خلق بفرستادهایم
والسلاسل یسحبون فی الحمیم
آن خدایانتان که غیرازحق بدند
ما غلط پنداشتیم از بی‌تمیز
پس ملایکشان بگویند ازکه ن
وانچه میکردید دردنیا نشاط
چونکه خواندند آن بلایا درکتاب
برتو ران گیرم پناه‌ای ذوالعطا
از خصال بدکه بودند اندران
که برایشان وعده دادیم آنچنان
پیشتر از تو بسی پیغمبران
قصهٔ ایشان تورا ازپیش وکم
میشود بین دوقوم این برسزاست

اَللّٰهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْاَنْعَامَ لِتَرْكَبُوا مِنْهَا وَ مِنْهَا تَأْكُلُونَ ٧٩ وَ لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَ لِتَبْلُغُوا

خداست آنکه گردانید برای شما چهارپایانرا تاسوارشوید برخی ازآنهارا و برخی ازآنهارا بخورید و مرشمار است درآنها منفعتها و تابرسید

عَلَيْهَا حَاجَةً فِي صُدُورِكُمْ وَ عَلَيْهَا وَ عَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ ٨٠ وَ يُرِيكُمْ آيَاتِهِ فَاَيَّ آيَاتِ اللّٰهِ

برسواری آنها حاجتی که باشد در سینهاتان و برآنها و بر کشتی بارکرده میشوید و مینماید شمارا آیتهایش پس بکدام آیات خدا

تُنْكِرُونَ ٨١ اَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْاَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا اَكْثَرَ

انکار میکنید آیاپس نرفتند در زمین پس بنگرند چگونه بود انجام آنانکه بودند از پیش ایشان بودند بیشتر

مِنْهُمْ وَ اَشَدَّ قُوَّةً وَ آثَاراً فِي الْاَرْضِ فَمَا اَغْنَى عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ٨٢ فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ

از ایشان وسخت تر از راه توانائی وآثار ها در زمین پس کفایت نکرد از ایشان آنچه بودند کسب میکردند پس چون آمد ایشانرا رسولانشان

بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ٨٤ فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا

باحجتها شادشدند بآنچه بودنزدایشان از دانش واحاطه کردبایشان آنچه بودندبآن استهزامیکردند پس چون دیدندعذاب مارا گفتند

آمَنَّا بِاللّٰهِ وَحْدَهُ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ ٨٥ فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا

گرویدیم بخدا تنها وکافرشدیم بآنچه بودیم بآن مشرکان پس نباشد که سوددهدایشانرا ایمانشان چون دیدندعذاب مارا

سُنَّةَ اللّٰهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ

دستور خداکه بحقیقت گذشت دربندگانش وزیان کردند آنجاکافران

ترکنوا منها ومنها تاکلون
هم برآنها هم بکشتیها سوار
برتجارت در یمن یا ارض شام
اکثر از ایشان بدند اندرعدد
پس بهنگامیکه آمدشان رسل
پس گرفتند آن رسولان را حقیر
زاهل یونان گرحکیمی می‌شنید
زین سخنها زیرهشتندی دوگوش
هم در این ایام گیرد فلسفی
خنده میکردند اندر امر وحی
یافتند ازباس ما چون آگهی
کافریم ایلک بآنچیزیکه ما
سنةالله گشته جاری در اصول

حق کسی باشدکه انعام آفرید
سودها باشد شمارا زان فزون
سوی بحر وبرشوید اندر گذار
منکران آیا برفتند از مقام
هم‌زروی قوةو آثار اشد
باشان ومعجزات ازجزء و کل
هم بدانش هم بآیات کثیر
نام وحی اوروی درهم میکشند
یعنی این باور ندارد مردهوش
گوش خویش ازذکر تفسیر صمی
بر کلام انبیا وحکم و وحی
بالعیان گفتند آمنا به
زان بدیم ازپیش کافر برخدا
که نباشد وقت یاس ایمان قبول
مرغ بیهنگامرا شاید که بر

برشما تا نفعها زآنها برید
تارسید اندر سفرهاکاوست‌دور
برشما آیات خود سازد پدید
تا چگونه بوده بینند از سفر
دفع پس زایشان نکرد اینج آنعذاب
شاد گشتندی بآنچه نزدشان
فلسفه بوده است باطل آن علوم
همچنین از ذکر آیات و رسل
کارشان نزدانبیا تحقیر بود
گوبمان درجهل واکاری حکیم
پس فروبگرفتشان در آزمون
برخدائی کوبود یکتا بذات
پس نبد کایمانشان سودی دهد
آن طریقه که نهاد او در عباد
برکنندش یا برندش زودسر

سوی حاجتها که هست اندرصدور
برکدام از آیت‌الله منکرید
آخر آنان که بوده بیشتر
آنچه کردند از تمکن‌اکتساب
بد زدانش هم زگفتار و بیان
هندسه هم یا طبایع یا نجوم
لیك میشد بایشان نزدیك پیل
سنگرا زافسردگی زاکسیر بود
کی سزاوای تواند اهل نعیم
حکم ما کانوا به یستهزؤن
گرده ارسال رسل با بینات
چونکه دیدند آنعذاب بی زحد
کافران خسران نمودند ازعناد



سُورَةُ السَّجْدَةِ أَوْ فُصِّلَتْ أَرْبَعٌ وَخَمْسُونَ آيَةً وَهِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

حٰمٓ تَنْزِيلٌ مِنَ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ ٢ كِتَابٌ فُصِّلَتْ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ٣ بَشِيرًا وَنَذِيرًا

فروفرستادنیست از خدای بخشاینده مهربان کتابیست تفصیل داده شده آیتهایش قرآنی عربی برای گروهیکه میدانند مژده دهنده وبیم کننده

فَأَعْرَضَ أَكْثَرُهُمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ ٤ وَقَالُوا قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ وَفِي آذَانِنَا وَقْرٌ وَمِنْ

پس روی گردانیدند اکثرشان پس ایشان نمی‌شنوند وگفتند دلهای ما در حجابیست از آنچه میخوانیدمارا بآن ودرگوشهای ماگرانیست واز

بَيْنِنَا وَبَيْنِكَ حِجَابٌ فَاعْمَلْ إِنَّنَا عَامِلُونَ ٥ قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلٰهُكُمْ إِلٰهٌ

میانه‌ماومیانه‌تو مانعیست پس عمل کن که مائیم عمل کنندگان بگو جزاین نیست که من انسانم مثل شما وحی کرده میشود بمن جزاین نیست اله شما الهی است

وَاحِدٌ فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ وَاسْتَغْفِرُوهُ وَوَيْلٌ لِلْمُشْرِكِينَ ٦ الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ

یکتا پس روآوریدباو وآمرزش خواهیداز او ووای برمشرکانیرا آنهاکه نمیدهند زکوةرا وایشان بآخرت

هُمْ كَافِرُونَ ٧ اِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ اَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ ٨ قُلْ اَئِنَّكُمْ لَتَكْفُرُونَ

ایشانند کافران بدرستیکه آنهاکه گرویدند و کردند کارهای شایسته مرایشانراست پاداشی غیر مقطوع بگوی آیا شما هر آینه کافر میشوید

بِالَّذِي خَلَقَ الْاَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ وَ تَجْعَلُونَ لَهُ اَنْدَادًا ذٰلِكَ رَبُّ الْعَالَمِينَ ٩

بآنکه آفرید زمین را در دوروز و میگردانید مراو را همتایان آنست پروردگار جهانیان

آن حقیقت که احمد است اندر ظهور موج اول باشد از دریای نور
جلوه‌گر گشت از مقام اقدمی در صفات و در لباس آدمی
زین اشارت رفت اندر حامیم در نزول از حق رحمن الرحیم
یعنی از بخشندگار مهربان یافت تنزیل این کتاب حق نشان
فصلت آیاته یعنی نکو یافته تفصیل آیتهای او
هست قرآنی تازی در بیان بهر قومی که بدانند این زبان
یا بدانند از نشان معرفت نکته آیات را از هر جهت
این کتابی که بشیر است و نذیر مؤمنان و منکران را ناگزیر
مژده ده مر مؤمنان را در بهشت کافران را بیم ده بر جای زشت
فاعرض اکثرهم فهم لا یسمعون وان بشارترا نیابند از درون
هستیمان گفتند دلها در غلاف زانچه خوانیمان سوی آن بخلاف
هم بود سنگینی اندر گوشمان آنچه خوانی شنویم ایچ آن بیان
هست بین ما و بین تو حجاب پرده چون باشد چه خوانی بر شتاب
پس عمل میکن تو در آیین خویش زانکه ما باشیم هم عامل بکیش
گو جز این نبود که من باشم بشر چون شما در شکل و طعم و خواب و خور
هم نباشد دعوتم از عقل دور تا طبایع را بود از آن نفور
وحی سوی من شود نبود جز این که بود معبود ما واحد یقین
پس نمائید استقامت سوی وی مغفرت خواهید هم زو بی بی
ویل باشد مشرکین را بی نجات کان کسان ندهند از ضنت زکوة
اعظم است اندر رذایل این صفت بستشان ایمان بور آخرت
این صفت از بخل زاید در وجود مشرکین را بود اکثر بخل وجود
اختصاصش پس ز بهر مشرکین جود ز ترك ترکیب باشد یقین
قول تهلیل ار بود از مدرکی بی تأمل نفس را سازد زکی
چون زکوة مال کز روی وجوب پاك سازد مالها را از عیوب
همچنین توحید باری چون زکوة پاك سازد نفس را از ترهات
لا اله الا الله ار گوئی یکی نفس مغشوشت شود پاك و زکی
مینمودند اهل شرك اطعام حاج لیك نی بر مؤمنان در احتیاج
وانکسان کآورده‌اند ایمان بحق کرده‌اند اعمال نیکو بر نسق
اجرشان باشد بدون منتی یا بدون انقطاع از بوتی
بگروید آیا شما میگو بقوم آنکه را خلق زمین کرد او دو یوم
وان دو یوم است امر و قول اندر نظر همدگر یوم قضا یوم قدر
صورتست و ماده یا قصد از آن اندر این دو شکل ارض آمد عیان
اولست اجرای ارضیه تمام صورت نوعیه ثانی در انتظام
بهر او همتاه و اشباه آورید اوست رب العالمین کاین آفرید

وَ جَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ مِنْ فَوْقِهَا وَ بَارَكَ فِيهَا وَ قَدَّرَ فِيهَا اَقْوَاتَهَا فِي اَرْبَعَةِ اَيَّامٍ سَوَاءً لِلسَّائِلِينَ ثُمَّ اسْتَوٰى

وگردانید در آن کوههای استوار از بالای آن و برکت داد در آن و تقدیر کرد در آن خوردنیهای از اهل آن در چهار روز مساوی برای خواهندگان پس پرداخت

اِلَى السَّمَاءِ وَ هِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَ لِلْاَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا اَوْ كَرْهًا قَالَتَا اَتَيْنَا طَائِعِينَ ١١ فَقَضٰيهُنَّ

باسمان و آن بود دودی پس گفت مر آنرا و مرزمین را که بیائید خواه یا ناخواه گفتند آمدیم فرمان برداران پس قرار داد آنهارا

سَبْعَ سَمٰوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَ اَوْحٰى فِي كُلِّ سَمَاءٍ اَمْرَهَا وَ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَ حِفْظًا ذٰلِكَ

هفت اسمان در دو روز و وحی کرد در هر اسمان کار او را و آراسته کردیم آسمان دنیارا بچراغها و محافظتی اینست

تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ١٢ فَاِنْ اَعْرَضُوا فَقُلْ اَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَ ثَمُودَ ١٣ اِذْ جَاءَتْهُمُ

قرار داد خدای غالب دانا پس اگر روی گردانیدند پس بگو بیم دادم شمارا صاعقه مثل صاعقه عاد و ثمود هنگامیکه آمد ایشانرا

الرُّسُلُ مِنْ بَيْنِ اَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ اَلَّا تَعْبُدُوا اِلَّا اللّٰهَ قَالُوا لَوْ شَاءَ رَبُّنَا لَاَنْزَلَ مَلَائِكَةً فَاِنَّا

رسولان از میان دستهاشان و از پس سرشان که نپرستید مگر خدا را گفتند اگر خواسته بود پروردگار ما فرستاده بود ملائکه را پس بدرستیکه

بِمَا اُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ ١٤

ما بآنچه فرستاده شدید بآن کافرانیم

هم زفوقش کوهای مرتفع
زین کند عبرت مگرذی‌مدرکی
داد برکت کوهها را برقرار
کرد تقدیر اندران ارزاقرا
هرمرکب یابد از وی لاعلاج
قصد پس فرمود خلق آسمان
هردوگفتند آسمان وهم زمین
کرد پس هفت آسمان‌را محکم‌او
کرد یعنی وحی بر هر آسمان
برمصابیحش چنین آراستیم
شرح اینرا گفته‌ایم از پیشتر
اینست تقدیراعنی اندازه زحق
همچو برعاد وثمود اندر سبل
آنکه بپرستید چیزی جز خدا
پس بچیزی که فرستاده شدند

راست کرد ارهست هوشت‌مجتمع
نیست کش درآفریننده شکی
از معادن وز منابع بی‌شمار
در چهار ایام مر انفاق را
بالسویه اعتدال و امتزاج
وان بحاری بود ودودی‌درعیان
خالق خود را ائتیا طائعین
در دویوم اعنی دوحیث اعظم‌او
چیست تاکارش زرفتار ونشان
صاف وبرزینش‌چنین مخواستیم
از مکرر رو بتکرار نظر
غالب و دانا بوضع ماخلق
وآمده بود آنکه ایشارا رسل
قوم گفت ارخواستی خودرب‌ما
ما بآن می‌نگرویم از هروعد

زانکه ارض وکوه نزد امتیاز
هردو محتاجند این‌کوه و زمین
یا بود راجع ضمیران برزمین
رواست کیفیات اربع مرمراد
هست یکسان آن زبهر ساملین
پس بگفت ارض وسمارا ائتیا
قصد ازاین ائتیان و امتثال
ماده است‌وصورت آن‌درحکم‌عقل
آسمان اولین کو افرست
یعنی این استاره‌گان کاندر فراغ
هم نگه ما داشتیم ازآفتش
پس کنند اعراض گر ازصاعقه
هم زپیش وهم زپشت آنگروه
تا که بپرستیم چیزی بی‌زشك
زانکه میباشید بر مانند ما

وضع امثال است برانتقال باز
برنگهداری‌که هست اقوی‌یقین
برکت ارض است یعنی اینچنین
یا عناصر در مزاج ودر مواد
هرکه مرزوقست یعنی درزمین
طوعاً اوکرهاً بامر واذن ما
این دورا تکوین ذاتست ازمقال
وحی هریکرا نمود امرش نقل
در صفا ودرلطافت اغلب است
میدرخشند ازفلك همچون چراغ
وزشیاطین در کمال رفعتش
پس بگو اندرتکم عن صاعقه
پند دادند انجواب وازوجوه
میفرستادی بنزد ما ملك
آدمی همشکل وهم پیوند ما

فَاَمّا عٰادٌ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْاَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَ قٰالُوا مَنْ اَشَدُّ مِنّا قُوَّةً اَوَلَمْ يَرَوْا اَنَّ اللّٰهَ الَّذِي

پس اماعادپس سرکشی کردند در زمین ناحق وگفتند کیست سخت‌تر ازما درتوانائی آیاندیدند کهخدائی که

خَلَقَهُمْ هُوَ اَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ كٰانُوا بِاٰيٰاتِنٰا يَجْحَدُونَ ١٥ فَاَرْسَلْنٰا عَلَيْهِمْ رِيحاً صَرْصَراً فِي اَيّٰامٍ

آفریدایشارا اوست سخت‌تر ازایشان درتوانائی وبودند آیتهای مارا انکارمیکردند پس فرستادیم برایشان بادی پرخروش در روزهای

نَحِسٰاتٍ لِنُذِيقَهُمْ عَذٰابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيٰا وَ لَعَذٰابُ الْاٰخِرَةِ اَخْزٰى وَ هُمْ لٰا يُنْصَرُونَ ١٦ وَ

شوم تابچشانیمشان عذاب خواری در زندگانی دنیا وهرآینه عذاب آخرت خوارکننده‌تراست وایشان یاری کرده نشوند و

اَمّا ثَمُودُ فَهَدَيْنٰاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمٰى عَلَى الْهُدٰى فَاَخَذَتْهُمْ صٰاعِقَةُ الْعَذٰابِ الْهُونِ بِمٰا كٰانُوا يَكْسِبُونَ

امانمود پس هدایت کردیم ایشارا پس اختیار کردند کوری را ازهدایت پس گرفت ایشانرا صاعقه عذاب خواری بسبب آنچه بودند کسب میکردند

١٧ وَ نَجَّيْنَا الَّذِينَ اٰمَنُوا وَ كٰانُوا يَتَّقُونَ ١٨

ونجات دادیم آنانراکه ایمان آوردند وبودند پرهیز میکردند

در بیان قصه عاد و ثمود

عاد پس اما بارض ازغیر حق
می‌ندانستند اوشان کافرید
پس فرستادیم بادی سهمناك
اندر ایامی که نحس وشوم‌بود
ورکه بارانی فرستد بی‌زیاد
رنج وخواری درحیوة دنیوی
هم ثمود اما پس‌ایشارا ذلیل
پس فرا بگرفتشان مر صاعقه

سرکشی کردند درنظم ونسق
سخت‌تر باشد بقوت نزد دید
که زآوازش شدند ایشان هلاك
بهر ایشان دوزخ معلوم بود
آن نشان رحمت آمد بر عباد
زان بود اخزی عذاب اخروی
ما شدیم اندر هدایت برسبیل
ازعذاب الهون بوقت بارقه
هم رهاندیم اهل دین‌را از نقم

می‌نگفتند از توانائی ز ما
میبدند ایشان بآیتهای ما
یا که بادی سرد کزسردی آن
چون خدا خواهدبقومی‌رنج‌وضر
اندر آن ایام باد آمد چنان
هم نه زایشان هیچکس‌یاری‌کند
برگزیدندی‌پس‌ایشان‌ترزخواست
زانچه میکردند کسب اندر سبب
زانکه پرهیزنده بودند ازظلم

سخت‌تر کبود هم‌ازمال ونوا
آنکه میکردند انکار ازعمی
جلگی مردند دربیت و دکان
بهرشان بادی فرستد بی‌مطر
تا چشانیم ازعذاب خزیشان
هم نه دفع رنج و ناداری‌کند
جهل وکوریرا مگر برراه‌راست
رنج صالح عقر ناقه در طلب

وَ يَوْمَ يُحْشَرُ اَعْدآءُ اللهِ اِلَى النّارِ فَهُمْ يُوزَعُونَ ١٩ حَتّي اِذا ما جآؤُها شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَ

وروزیکه حشر کرده شوند دشمنان خدا بسوی آتش پس ایشان بازداشته میشوند تاچون آمدند آنرا گواهی داد برایشان گوش ایشان

اَبْصارُهُمْ وَ جُلُودُهُمْ بِما كانُوا يَعْمَلُونَ ٢٠ وَ قالُوا لِجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنا قالُوا اَنْطَقَنَا اللهُ

ودیدهای ایشان و پوستهای ایشان بآنچه بودند که میکردند وگفتند مر پوستهای خودرا چرا گواهی دادید برما گفتند بسخن آوردمارا خدائی

الَّذى اَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَ هُوَ خَلَقَكُمْ اَوَّلَ مَرَّةٍ وَ اِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ٢١ وَ ما كُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ اَنْ

که بسخن آورد هرچیزرا واوآفرید شمارا نخستین بار و بسوی او بازمیگردید و نبودید که پنهان میشدید که

يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَلا اَبْصارُكُمْ وَلا جُلُودُكُمْ وَ لكِنْ ظَنَنْتُمْ اَنَّ اللهَ لا يَعْلَمُ كَثيراً مِمّا

گواهی میدهد برشما گوش شما ونه دیدهای شما ونه پوستهای شما ولیکن گمان کردید که خدا نمیداند بسیاریرا از

تَعْمَلُونَ ٢٢ وَ ذٰلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذى ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ اَرْدٰيكُمْ فَاَصْبَحْتُمْ مِنَ الْخاسِرينَ ٢٣

آنچه میکنید وآن بود گمان شما که گمان کردید بپروردگارتان هلاك گردانید شمارا پس گردیدید از زیانکاران

یادکن چون حشر کرده میشوند ‖ دشمنان حق بنار پر گزند ‖ نارشان دارند هرجا رابتلا ‖ دمبدم حتی اذا ما جائها

بر گواهی میدهد سمع و بصر ‖ بهر ایشان از وقایع سربسر ‖ پوستهاشان همچنان باشد گواه ‖ بر فعال زشت و کردار تباه

با جلود خود بگویند ازچه راه ‖ میدهید ازما گواهی برگناه ‖ مینبودیم ازشما ما دفع ضر ‖ هم چنین خواهیمتان دوراز خطر

اینچنین گویند اعضا در جواب ‖ باورید از ما ملامت یا عتاب ‖ هم خدا آورد مارا در سخن ‖ که بهرچیزی دهد نطق ودهن

اوشما را اولین بار آفرید ‖ سوی اوهم باز گردیده شوید ‖ می نبودید آنکه ازحق مستتر ‖ خود شماکردید اندرجهرو سر

زانکه تا ندهد گواهی بر شما ‖ گوشها و چشمها و جلدها ‖ مستتر میداشتند از مردمان ‖ فعل ناشایست خودرا در جهان

بیخبر از آنکه آن دانای غیب ‖ در تکلم آورد مارا بعیب ‖ داشتند این ظن کرآنچه میکنید ‖ حق نداند اکثریرا بر بدید

ظنتان اینگونه بر پروردگار ‖ که گمان بردید مردودوخوار ‖ زان گمان بد زیانکاران شدید ‖ اندراین روز از زیانکاران شدید

درحدیث آمد که حق بگفتگو ‖ هست در نزد گمان بنده او ‖ تا تورا چبودگمان از نیك وبد ‖ بر تو جز پاداش ظنت کی رسد

گرتورا ظن نکو باشد براو ‖ طاعتت نیك است وپاداشت نکو ‖ ورکه ظنت بدبود پاداش آن ‖ هم نیاید وین سزد بر بدگمان

فَاِنْ يَصْبِرُوا فَالنّارُ مَثْوىً لَهُمْ وَ اِنْ يَسْتَعْتِبُوا فَما هُمْ مِنَ الْمُعْتَبينَ ٢٤ وَ قَيَّضْنا لَهُمْ قُرَنآءَ فَزَيَّنُوا

پس اگر صبر کنند پس آتش مقام است مرایشانرا واگر طلب خوشنودی کنند پس نباشند از عذرپذیرفته شدگان و برگماشتیم برای ایشان رفیقان پس آرایش

لَهُمْ ما بَيْنَ اَيْديهِمْ وَ ما خَلْفَهُمْ وَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ في اُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنِّ وَ

دادند مرایشانرا آنچه بودند میانه دستهاشان وآنچه بود پس سرشان و ثابت شد برایشان سخن در امتانی که بتحقیق گذشتند پیش از ایشان از جن و

الْاِنْسِ اِنَّهُمْ كانُوا خاسِرينَ ٢٥ وَ قالَ الَّذينَ كَفَرُوا لا تَسْمَعُوا لِهٰذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فيهِ لَعَلَّكُمْ

وانس بدرستیکه ایشان بودند زیانکاران وگفتند آنانکه کافر شدند مشنوید مراین قرآنرا وهرزه درائی کنید در آن باشد که شما

تَغْلِبُونَ ٢٦ فَلَنُذيقَنَّ الَّذينَ كَفَرُوا عَذاباً شَديداً ٢٧ وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ اَسْوَءَ الَّذي كانُوا يَعْمَلُونَ ٢٨

غالب شوید پس هرآینه میچشانیم البته آنانرا که کافر شدند عذابی سخت وهرآینه جزا دهیمشان بدترین آنچه بودند که میکردند

ذٰلِكَ جَزآءُ اَعْدآءِ اللهِ النّارُ لَهُمْ فيها دارُ الْخُلْدِ جَزآءً بِما كانُوا بِآياتِنا يَجْحَدُونَ ٢٩ وَ قالَ الَّذينَ

اینست جزای دشمنان خدا آتش مرایشانراست در آن سرای جاودانی پاداشی بسبب آنچه بودند آیتهای مارا انکار میکردند وگفتند آنانکه

كَفَرُوا رَبَّنا اَرِنَا الَّذَيْنِ اَضَلّانا مِنَ الْجِنِّ وَالْاِنْسِ نَجْعَلْهُما تَحْتَ اَقْدامِنا لِيَكُونا مِنَ الْاَسْفَلينَ ٣٠

کافر شدند پروردگارما بنمای مارا آن دوکسرا که گمراه کردند مارا از جن وانس تا بگردانیم آندورا در زیر قدمهامان تا باشند از فروتران

پس شکیبائی کنند ار کافران
یا که گردد باز ازخشم وعتاب
وان شیاطین بهرشان آراستند
همنشینان این بود وسواسشان
صاحب ملکند ومال وگنج وزر
تا بدین افسانهای بی فروغ
ورکه باشد دار دیگرهم بجا
وانگهی بودند امثها زبیش
مشرکان گفتند دربیت الحرام
درمیان خواندنش یعنی سخن
پس چشانیم آن کسانرا بر مزید
آن عذاب سخت روز بدر بود
زان سبب که دایم ازجهل وعمی
کان دوکس را ایجدا اراس وحان

جایشان پس دوزخ آمد بیگمان
نیست ایشانرا اجابت زانجناب
زامتعهٔ دنیا که خود میخواستند
چونکه بنشینند با اجناسشان
توچومرغی مانده بی بال وپر
عقل مردم را بدزدند از دروغ
این شئوناتش بود صدق ازکجا
ازپری و آدمی زین قوم پیش
یکدگر را گوش ندهید این کلام
افکنید اللغو و یاوه ازمن
ماعذابی سخت زان کفر شدید
بدترش در آخرت خواهد بود
بودشان انکار برآیات ما
وانما گردند کان گمراهان
تا که باشند ازگروه اسفلین

ورکنند ازحق تمنای رضا
ازقضا کردیم تقدیر این چنین
بین ایدیهم متاع دنیویست
که ببین این حسرات راچسان
آخرت را دیده کس کی برملا
بودشان برسر هوای برتری
قول بس واجب برایشان گشت وحق
مستحق گشتند ایشان برعذاب
خواندا اعنی چونکه قرآن مصطفی
هم بتقلیدش زهر جانب شوید
هم جزا بدهیمشان بدتر جزا
آن جزا اعداء حق را آتش است
آن کسان گویندکه کافر شدند
تا بگردانیمشان در زیر گام
یا در اسفل رتبه دوزخ مکین

تا شود خوشنود ازایشان خدا
مشرکانرا دوستان و همنشین
خلفهم بعداز امور اخرویست
درترفع برگذشتند از کسان
گفته‌اند این مفلسان بینوا
این کنند باور حزاز دانش بری
قول یعنی آن عذاب با غلق
هست خسران کافران را بیحساب
نشنوید و افکنید اقوالها
تا شما شاید زاوغالب شوید
زانچه کردند از عملها ناسزا
جان دراشان جاودان آتش کش است
چونکه وارد درجهنم آمدند
ما لگدکوب آنچنان درانتقام

اِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللّٰهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلٰئِكَةُ اَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَ اَبْشِرُوا

بدرستیکه آنهاکه گفتند پروردگار ماخداست پس ایستادگی کردند فرود میآید برایشان ملائکه که مترسید واندوهگین مشوید وشادمان شوید

بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ ٣٢ نَحْنُ اَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْاٰخِرَةِ وَ لَكُمْ فِيهَا مَا

به بهشتی که بودید وعده داده میشدید ماییم دوستان شما درزندگانی دنیا ودر آخرت ومرشماراست درآن آنچه

تَشْتَهِي اَنْفُسُكُمْ وَ لَكُمْ فِيهَا مَا تَدَّعُونَ نُزُلًا مِنْ غَفُورٍ رَحِيمٍ ٣٣ وَ مَنْ اَحْسَنُ قَوْلًا مِمَّنْ دَعَا اِلَى

میخواهد نفسهای شما ومرشماراست درآن آنچه میخواهید ماحضری از خدای آمرزنده مهربان وکیست خوبتر درسخن ازکسیکه خواند بسوی

اللّٰهِ وَ عَمِلَ صَالِحًا وَ قَالَ اِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ ٣٤ وَ لَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَ لَا السَّيِّئَةُ اِدْفَعْ بِالَّتِي

خدا وکرد کارشایسته وگفت بدرستیکه من ازمسلمانانم ویکسان نیست خوبی وبدی دفع کن بانچه

هِيَ اَحْسَنُ فَاِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَاَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ ٣٥ وَ مَا يُلَقّٰيهَا اِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَ مَا

آنست بهتر پس آنگاه کسیکه میانه تو ومیانه اوست دشمنی گویا اوست دوستی مهربان وداده شوندآنرا مگر آنانکه صبر کردند وداده

يُلَقّٰيهَا اِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ ٣٦ وَ اِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللّٰهِ اِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ٣٧

نشوند آنرا جز صاحب بهره بزرگ واگر ازجای درآورد ترا از شیطان وسوسه پس بناه بر بخدا بدرستیکه اوست اوشنوای دانا

ربنا الله آنکه گفتند ازکسان
می بگویندش مترسید از هلاک
ما شمارا دوستان باشیم ویار
حاضر است ازبهرتان بیگفتگو
پیشکش درحالتی که باشد آن
باشدش کردار نیکو درفعال
دفع کن آن سیئاتی کابتر است
عفوکن یعنی بپاداش گناه
ازنشان حسن خلق اندر عمل

هم نمودند استقامت خود بدان
هم مباشید از گناه اندوهناک
در جهان بودیمتان ناصر بکار
آنچه دارد نفسهاتان آرزو
از خداوند غفور مهربان
برعلاوه حسن وگفتار و مقال
برنکوئیها که آن نیکوتر است
ورکنی احسان بهست آن زاشتباه
دشمنی بردوستی گردد بدل

بر ملایکشان فرود آید نور
شادمان درجنت آئید از امید
همچنین اندر سرای آخرت
هست درعقبی شما را بی نزاع
کیست بهتر از ره گفتن ازو
می بگوید که منم از مسلمین
یعنی ار باشد دونیکی درنظر
پس چو بین او وتو باشد عناد
داده این خصلت نگرددجز برآن

وقت موت و وقت اخراج ازقبور
آنچه برآن وعده داده میشدید
باشما باشیم یار از هر جهت
آنچه را دعوی کنید از انتفاع
که بخواند برخدا بیگفتگو
نیست یکسان خوب وبدازروی دین
دفع کن بدرا بآن کاو بهتر
دوستی گردد حمیم و زو وداد
که نماید صبر بر رنج و زیان

هم عطا کرده نگردد این کمال
پس پناه ازشرّ او بر برخدا

جزبصاحب بهرهٔ اعظم خصال | ورکه دیوت خار وسواسی نهد

سجده واجبه

گویدت نیکی مکن برجای بد
کاو بود دانا وشنوا برشما

وَ مِنْ آيَاتِهِ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ وَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ لَا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَ لَا لِلْقَمَرِ وَ اسْجُدُوا لِلّٰهِ الَّذِي

واز آیتهایش شب‌است وروز وآفتاب وماه وسجده مکنید مرآفتاب و نه مرماه‌را او سجده کنید مرخدائی راکه

خَلَقَهُنَّ اِنْ كُنْتُمْ اِيَّاهُ تَعْبُدُونَ ٣٨ فَاِنِ اسْتَكْبَرُوا فَالَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ يُسَبِّحُونَ لَهُ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ وَ

آفرید آنهارا اگرهستیداورامیپرستند پس‌اگرسرکشی‌کنند پس‌آنانکه نزد پروردگارتواندتسبیح میکنندمراورا شب وروز و

هُمْ لَا يَسْأَمُونَ ٣٩ وَ مِنْ آيَاتِهِ اَنَّكَ تَرَى الْاَرْضَ خَاشِعَةً فَاِذَا اَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَ رَبَتْ

ایشان ملول نمیشوند واز آیتهایش اینکه‌تومی‌بینی زمین را فرسوده‌افسرده پس‌چون‌فروفرستیم برآن‌آب‌راحرکت‌کندوافزونی‌پذیرد

اِنَّ الَّذِي اَحْيَاهَا لَمُحْيِ الْمَوْتَى اِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ٤٠ اِنَّ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي آيَاتِنَا لَا يَخْفَوْنَ

بدرستیکه آنکه زنده‌گردانیدآنرا هرآینه‌زنده‌کننده‌مردگانست بدرستیکه‌اوبرهمه‌چیز تواناست بدرستیکه‌آنانکه‌میل باطل میکنند درآیتهای‌ما پوشیده‌نمیباشند

عَلَيْنَا اَفَمَنْ يُلْقَى فِي النَّارِ خَيْرٌ اَمْ مَنْ يَأْتِي آمِنًا يَوْمَ الْقِيٰمَةِ اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ اِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ

برما آیاپس‌کسیکه‌انداخته شوددرآتش بهتراست یاکسیکه بیاید ایمن روز قیامت بکنید آنچه‌خواستید بدرستیکه اوبآنچه می‌کنید بیناست

اِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا جَاءَهُمْ وَ اِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ ٤١ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ ٤٢

بدرستیکه آنانکه کافرشدندبآن ذکرچون آمد ایشانرا وبدرستیکه‌آن هرآینه‌کتابیست‌گرامی نیایدآنرا باطل‌ازمیانه‌دودستش

وَ لَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ ٤٢ مَا يُقَالُ لَكَ اِلَّا مَا قَدْ قِيلَ لِلرُّسُلِ مِنْ قَبْلِكَ اِنَّ رَبَّكَ لَذُو

ونه‌ازپس‌سرش فروفرستادیست ازدرست‌کارستوده گفته‌نمیشود مرتورا مگرآنچه‌بحقیقت‌گفته‌شدمررسولانرا پیش‌ازتو بدرستیکه‌پروردگارتوهرآینه

مَغْفِرَةٍ وَ ذُو عِقَابٍ اَلِيمٍ ٤٣

صاحب آمرزش‌است‌وصاحب‌عقوبت‌پردرد

ودرشبانهای او دور است وشب
زانخدائی که شما را آفرید
فرقه‌ها هستند اندر رد رب
وز علامتهای او اندر وقوع
منفتح گردد برآید چون خبر
او باحیا و اماته قادر است
وانکسانکه منحرف ناگه شوند
بشنویم اقوالتان را سراسر
هست بهتر یا کسی‌کاو بی‌ستیز
نگروید آنکو بذکرآمد چو آن
یاعزیز از روی حجت درنظر
درروی‌اعنی‌آنچه فرموده‌است حق
میگویند این معاند کافران

وآفتاب و ماه در دور طلب
سجده آرید ارکه بپرستنده‌اید
ازپی تسبیح او در روز وشب
اینکه می‌بینی زمیرا با خشوع
روید ازوی لاله وگل ناگزیر
هم‌بهرچیزی‌که بروی ظاهراست
اندر آیتهای ما وزره شوند
وان‌کلام لغو و گفت بیشمر
ایمن آید ذاتش اندر رستخیز
سویشان یعنی کتاب از آسمان
کش باتیان نیست قادر از بشر
نیست کش ازحکم بعد وماسبق
برتو الا آنکه بر پیغمبران
زانکه ربت بی‌سؤال وبی‌جواب

سجده نارید آفتاب و ماه را
پس‌بود ارسرکش ازپروردگار
اینچنین پیوسته دارند اشتغال
خشك وبس‌پژمرده بفرستیم باز
آنکه کرد احیا زمین مرده را
دارد اعنی قابلیت بر ظهور
مختفی برما نگردند از یقین
آنکس آیا که شود انداخته
هرچه خواهیدآن‌کنیدازناگزیر
ذکر یعنی بهترین اندر پسند
ناید اورا باطلی ازپیش وپس
هست نازل از خدای بی‌ندید
گفته‌اند از پیش ارباب هلاك
صاحب آمرزش است و ذوعقاب

زانکه مخلوقند ایشان چون شما
ذیل قدرش را ببنشیند غبار
هم نگیرند از عبادتها ملال
آب بروی آید اندر اهتزاز
زنده سازد مرده‌گانرا زاقتضا
پس زکلك مشیتش یابدصدور
در اباطیل اینگروه ملحدین
ناگهان در آتش پرداخته
حق براعمال شما باشد بصیر
بهر یاداست این کتاب ارجمند
کس بابطالش ندارد دسترس
برمصالح کوحکیم است و حمید
پس مباش ازگفتشان اندوهناك

وَ لَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا اَعْجَمِيًّا لَقَالُوا لَوْلَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ ءَ اَعْجَمِيٌّ وَ عَرَبِيٌّ قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ

واگرمیکردانیدیم آنرا قرآنی عجمی هرآینه میگفتند چرا بیان کرده نشد آیتهایش آیا قرآن عجمی است و مخاطب عرب بگو او برای آنانکه

آمَنُوا هُدًى وَ شِفَاءٌ وَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ وَ هُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى اُولَئِكَ يُنَادَوْنَ مِنْ

گرویدند هدایت و شفاست وآنانکه ایمان نمی‌آورند در گوشهاشان گرانیست و او برایشان کوریست آنها ندا کرده میشوند از

مَكَانٍ بَعِيدٍ ٤٥ وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاخْتُلِفَ فِيهِ وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ

جائی دور وبدرستیکه دادیم ما موسی را توریت پس اختلاف کرده شد در آن واگر نبود کلمه که پیش رفته از پروردگار تو هرآینه حکم کرده شده بود

بَيْنَهُمْ وَ اِنَّهُمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ ٤٦ مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ اَسَاءَ فَعَلَيْهَا وَ مَا رَبُّكَ

میانشان و بدرستیکه ایشان هر آینه در شك اند از آن اندازنده است کسیکه کرد کار شایسته را پس برای خودش است و آنکه بد کرد پس بر خودش است و نیست پروردگار تو

بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ ٤٧ اِلَيْهِ يُرَدُّ عِلْمُ السَّاعَةِ وَ مَا تَخْرُجُ مِنْ ثَمَرَاتٍ مِنْ اَكْمَامِهَا وَ مَا تَحْمِلُ مِنْ

ستمکار مر بندگانرا بسوی او برگردانده میشود دانش قیامت و آنچه بیرون می‌آید از میوه‌ها از غلافهایش و بار نگیرد هیچ

اُنْثَى وَلَا تَضَعُ اِلَّا بِعِلْمِهِ وَ يَوْمَ يُنَادِيهِمْ اَيْنَ شُرَكَائِي قَالُوا آذَنَّاكَ مَا مِنَّا مِنْ شَهِيدٍ ٤٨ وَضَلَّ

مؤنثی و ننهد جز بعلم او و روزیکه ندا کند ایشانرا که کجایند انبازان من گویند اعلام نمودیم ترا که نیست از ما هیچ گواهی و گم شد

عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَدْعُونَ مِنْ قَبْلُ وَ ظَنُّوا مَا لَهُمْ مِنْ مَحِيصٍ ٤٩

از ایشان آنچه بودند که میخواندند از پیش و دانستند که نیست مر ایشانرا هیچ گریزگاهی

گرکه نازل می‌نمودیم از رقم ما خود این قرآن بگفتار عجم
می‌بگفتند از چه بر لفظ عرب نامد آیاتش مفصل این عجب

این کلام اعجمی آیا تمام پس عرب باشد مخاطب زین کلام
باید اعنی تا که باشد تازی آن تا بفهم ما رسد نیك این بیان

حاصل اینکه ما بتازی این کتاب نازل ایشانرا نمودیم از خطاب
ورعشیره و قومشان بعدی هم نفهمیدیم آیات آوری

وانکه میگویند باشد کاو کتاب ورسی آرد اما اندر خطاب
نیست جز انکار و کمتر ولجاج این چنین گویند باید لاعلاج

بهر دفع عذر و انکار خفی گفت آن گوینده تفسیر صفی
هم عجم رو بهره یابد هم عرب می‌نفهمند هر که خواهد بی تعب

پس بگوید ما بفهم این اسان راکه تازی باشد اندر وی بیان
از پی فهم عجم شد فارسی گر بگذاری حقد برفهمش رسی

ورکه آری در فنون انکار ودق بوده این انکار رسم از ماسبق
ای محمد گو که این بر مؤمنان هادی است و هم شفا و شرح بیان

وانکسانیکه نگروند از فیض هوش هستشان ثقلی و سنگینی بگوش
وان بر ایشانست پوشیده پدید هم آن بود مرایشان را پدید

وانگروه ایشان ندا کرده شوند از مکانی دور وبانگی نشنوند
از یقین دادیم موسی را کتاب مختلف در وی شدند از شیخ و شاب

گر نبودی آن سخن که برگرفت پیشی از پروردگارت بی شگفت
بوست تا خیر عذاب از قوم تو بر شان میبودت حکم از آن عدو

انهم منه لفی شك مریب ریب از شك است اعظم ای ادیب
هر که نیکوکار باشد در عمل اوست پس در نفس او در هر محل

ورکسی بدکرد کاری پس بر اوست مهربان فعلش آنچه با نکوست
رب استمکاره نبود بر عباد بی نیاز است از صلاح و از فساد

گفت نادانی قیامت کی شود آیت آمد کاین بعلم وی شود
باز گردانیده یعنی سوی اوست علم ساعت گر دلی در جستجوست

هم برون ناید ثمرها از غلاف مادهٔ حملی نگیرد بی خلاف
هم ننهد بار خود بی گفتگو هیچ وقتی جز بدانائی او

چونکه خوانده مشرکین را ذو المنن که کجا باشند انباران من
قالو اذناك ما منا من شهید گم شد از ایشان هر آنچه میبدید

یعنی آن تنها که میخواندند پیش هم یقین ایشان کنند از کفر خویش
که نباشد هیچشان جای گریز من محیص مالهم یوم التمیز

بس حریص است آدمیزاد و جهول باید انج از خواهش نیکی ملول

لَا يَسْاَمُ الْاِنْسَانُ مِنْ دُعَاءِ الْخَيْرِ وَ اِنْ مَسَّهُ الشَّرُّ فَيَؤُسٌ قَنُوطٌ ٥٠ وَ لَئِنْ اَذَقْنَاهُ رَحْمَةً مِنَّا مِنْ

ملول نمیشود انسان از دعاء خیر و اگر مس کند او را شری پس ناامید است ناامید و هرآینه اگر در چشانیم او را رحمتی از خود از

بَعْدِ ضَرَّآءَ مَسَّتْهُ لَيَقُولَنَّ هٰذَا لِي وَمَا اَظُنُّ السَّاعَةَ قَآئِمَةً وَلَئِنْ رُجِعْتُ اِلٰى رَبِّي اِنَّ لِي

پس سختی که مس کرد او را هر آینه خواهد گفت البته که این مراست و گمان ندارم قیامت را قائم و هر آینه اگر بازگردانیده شوم بسوی پروردگارم بدرستیکه مراست

عِنْدَهُ لَلْحُسْنٰى فَلَنُنَبِّئَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِمَا عَمِلُوا وَلَنُذِيقَنَّهُمْ مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ ٥١ وَاِذَا اَنْعَمْنَا

نزد او هر آینه حسنی پس هر آینه اخبار خواهم کرد البته آنهارا که کافر شدند بانچه کردند و هر آینه بچشانیم البته ایشانرا از عذابی درشت وچون انعام کنیم

عَلَى الْاِنْسَانِ اَعْرَضَ وَنَاٰ بِجَانِبِهِ وَاِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ فَذُو دُعَآءٍ عَرِيضٍ ٥٢ قُلْ اَرَاَيْتُمْ اِنْ كَانَ

بر انسان روی گردانید و دور شد بجانبش را و چون مس کند او را شر پس صاحب دعای بسیار است بگو خبر دهید که اگر باشد

مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ ثُمَّ كَفَرْتُمْ بِهِ مَنْ اَضَلُّ مِمَّنْ هُوَ فِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ ٥٣ سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي

از نزد خدا پس کافر شده باشید بان کیست گمراه تر از آنکه اوست در مخالفتی دور از حق زود بنمائیم ایشانرا آیتهای خود در آفاق و در

اَنْفُسِهِمْ حَتّٰى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ اَنَّهُ الْحَقُّ اَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ اَنَّهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ٥٤ اَلَا اِنَّهُمْ فِي

خودهاشان تا آشکار گردد مر ایشانرا که اوست حق آیا کافی نیست پروردگار تو که اوست بر همه چیزی گواه دانسته باش که ایشان در

مِرْيَةٍ مِنْ لِقَآءِ رَبِّهِمْ اَلَا اِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ

شکند از ملاقات پروردگارشان دانسته باش که او بهمه چیز احاطه کننده است

گر رسد او را بدی که هبوط
ورچشانیمش ز خود بخشایشی
می‌پندارم قیامت را که آن
کافرانرا پس ... اخبار خود
که ز عظمت گوئیا ... باش و ...
روی گرداند رشک ... حضور
گوشها دیدید ... از خرد
کیست پس گمراه ... زانکه بود
تا شود روشن ایشان کاوست حق
درعیان ... و ...
ز آیت ... وجدا شد ...
رتبها ...
... شد راه ...
می‌دانید اینکه درشک ... ور ...

پس در آن حالت یؤس است وقنوط
بعد سختی ... رسد آسایشی
قائم آید ... در این ... گمان
راجع ... در عمل آورده اند
خود ... الای هم
... خودرا از آن دارد بدور
گر که این قرآن ز نزد حق بود
در خلافی دور ... راه رشد
یعنی آن ... کامل ...
در جهان کشف حقایق ... د
گردن ... آمد ...
در سلوک ره ... کشتی
عالم ... هوا ... صف
ارتقا ... خویش از ... و ...
... و قدرتش

... امید ... رحمت در عیان
گوید این نیکی که شد ... ان
ور که ... پروردگار
هم ... را حسن ... ارتعاب
خوی ... انعام ونکشائیم ... در
ور که گردد ... اوپامراس
... کافر شوید اندر ...
زود ... آیات خویش
... از آفاق وانفس شد ... ح
اندر آفاق از ظهور ...
اندر انفس ... شد ...
... کشف حق پردهای راز ...
... کافی اله
هم ... کاه حق ...
ماسوی را در ظهور وحدتش

... پروردگارش ... گمان
نیست ... از فعل وخوی ...
... او دارد نکوئی ... شمار
آن عذاب سخت در یوم الحساب
... نعمت آدمی را ... اعتزار
... دعای اوست بسیار وعریض
... تامل و ... هر دال
کاندر آفاق ودر انفس هست بیش
کاهل دین را ... اندر جسم وروح
دولت اسلامیان آمد قوی
... گذشت از آسمانها ...
... اهل ... ازد
هست ... گواه
... اشیاء احاطه علم او



سورة الشورٰى ثلث و خمسون آية و هي مكّية

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشندهٔ مهربان

حٰمٓ ١ عٓسٓقٓ كَذٰلِكَ يُوحِي اِلَيْكَ وَاِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ اللّٰهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ٢ لَهُ مَا فِي السَّمٰوَاتِ

همچنین وحی میفرستد بسوی تو و بسوی آنانکه بودند پیش از تو خدای غالب درست کردار مر اوراست آنچه در آسمانها

وَ مٰا فِي الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ ٣ تَكٰادُ السَّمٰوٰاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْ فَوْقِهِنَّ وَالْمَلٰئِكَةُ يُسَبِّحُونَ

وآنچه در زمین است واوست بلند مرتبه بزرگ نزدیک است که آسمانها چاک چاک شوند از بالاشان و ملائکه تسبیح میکنند

بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ أَلَا إِنَّ اللّٰهَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ٤ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا

ستایش پروردگارشان و آمرزش می طلبند برای آنکه در زمین است دانسته باش که خدا اوست آمرزنده مهربان وآنانکه گرفتند

مِنْ دُونِهِ أَوْلِيٰاءَ اللّٰهُ حَفِيظٌ عَلَيْهِمْ وَ مٰا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ ٥ وَكَذٰلِكَ أَوْحَيْنٰا إِلَيْكَ قُرْآنًا

از غیر او دوستان خداست نگهبان برایشان و نیستی تو برایشان گماشته وهمچنین وحی کردیم بتو قرآنی

عَرَبِيًّا لِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُرٰى وَ مَنْ حَوْلَهٰا وَ تُنْذِرَ يَوْمَ الْجَمْعِ لٰا رَيْبَ فِيهِ فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ

عربی تا بیم کنی اصل قریه‌ها را وآنکه پیرامون آنست و بیم کنی از روز جمعیت نیست شکی در آن پاره باشند در بهشت و پاره باشند

فِي السَّعِيرِ ٦ وَلَوْ شٰاءَ اللّٰهُ لَجَعَلَهُمْ أُمَّةً وٰاحِدَةً وَ لٰكِنْ يُدْخِلُ مَنْ يَشٰاءُ فِي رَحْمَتِهِ وَالظّٰالِمُونَ

در دوزخ واگر خواسته بود خدا هر آینه کرده بود ایشان را امتی واحد ولکن داخل میکند آنرا که خواهد در رحمتش وستمکاران نیست

مٰا لَهُمْ مِنْ وَلِيٍّ وَ لٰا نَصِيرٍ ٧ أَمِ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيٰاءَ فَاللّٰهُ هُوَ الْوَلِيُّ وَ هُوَ يُحْيِي الْمَوْتٰى وَ هُوَ

مر ایشان را هیچ دوستی و یاری دهنده یا گرفتند از غیر او دوستان پس خدا اوست خداوند دوست و زنده میکند مردگان را واو

عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ٨ وَ مَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللّٰهِ ذٰلِكُمُ اللّٰهُ رَبِّي عَلَيْهِ

بر همه چیزی تواناست وآنچه اختلاف کردید در آن از چیزی پس حکمش بخداست آنست خدای پروردگارم براو

تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ أُنِيبُ ٩

توکل کردم وبسوی او باز گشت مینمایم

گفته‌ایم از پیش شرح جا و بیم	عین و سین و قاف حم ای حکیم	حق مطلق عالم سر قدم	همچنین سویت کند وحی از کرم
هم سوی آنکه بودند از تو پیش	از رسولان هر که در عصر خویش	آن خدای عالی دانا براست	باشد او را آنچه در ارض و سماست
هم ذات خود علی است و عظیم	تا رسد بر عظمتش عقل سلیم	هست یعنی عقل و وهم ممکنات	اندر ادراک علوش محو و مات
هست نزدیک آنکه اشکافند زهم	نه سپهر از هیبتش در یکدم	هم بتسبیحش ملایک صبح و شام	بر ستایش رب خویش اندر مقام
مغفرت خواهند بر اهل زمین	از جناب قدس رب العالمین	میبخشایند اینکه خلاق جهان	اوست آمرزنده‌گار و مهربان
وانکه بگرفتند حق را یار و دوست	بر عملهاشان نگهبان جمله اوست	نیستی ما تو بر ایشان وکیل	بر تو وایسان وحی کردیم ای خلیل
زین کتاب تازی اندر ماجری	تا تو بدهی بیم بر ام القری	واچه بر اطراف مکه است از بلاد	از تمام ربع مسکون در رشاد
بدهی از روز قیامت بیمشان	نیست شک در وی که جمعیتشان	فرقه باشند دایشان در بهشت	فرقه هم در سعیر و جای زشت
ور خدا میخواست میگرداندشان	امتی واحد بیک دم و شان	لیک یدخل من یشاء فی رحمته	ظالمون مالهم فی نقمه
دوستی یاری که در یوم الحساب	بر ایشان را رهاند از عذاب	بل گرفتندی جز از حق دوستان	پس خدا باشد ولی نه غیر آن
زنده سازد مردگان را جمله وی	هر توانا ذات او بر کل شیء	وانچه در وی مینمایید اختلاف	از هر آنچیزی که هست از در وصف
هست حکمش هم مفوض بر خدا	ذالکم الله ربی بالعطا	من بر او کردم توکل در امور	باز گردم هم سویش بالحضور

فٰاطِرُ السَّمٰوٰاتِ وَ الْأَرْضِ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوٰاجًا وَ مِنَ الْأَنْعٰامِ أَزْوٰاجًا يَذْرَؤُكُمْ فِيهِ لَيْسَ

پدید آورنده آسمانها و زمین گردانید برای شما از خودهاتان جفتها و از شتر و گاو و گوسفند جفتها بسیار میگرداند شمارا در آن نیست

كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ ١٠ لَهُ مَقٰالِيدُ السَّمٰوٰاتِ وَ الْأَرْضِ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشٰاءُ وَ يَقْدِرُ

مانند اوچیزی واوست شنوای بینا مر اوراست کلیدهای آسمانها و زمین وگشاده میگرداند روزی برای آنکه میخواهد و تنگ میگرداند

إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ١١ شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَ مَا وَصَّيْنَا

بدرستیکه او بهمه چیزی داناست آئین نهاد برای شما از دین آنچه وصیت کرد بآن نوح را و آنچه وحی کردیم بتو و آنچه وصیت کردیم

بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى وَ عِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَ لَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ ١٢ مَا تَدْعُوهُمْ

بآن ابراهیم و موسی و عیسی که برپای دارید دین را و جدائی مکنید در آن گران آمد بر مشرکان آنچه میخوانید ایشانرا

إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ ١٣

بآن از توحید خدا میکشد سوی آن آنرا که میخواهد و هدایت میکند سوی آن کسی را که بازگشت مینماید

او شکافندهٔ سمواتست و ارض ... آفرید از جنس تان ناضول و عرض
اندر این تدبیرتان سازد فزون ... یعنی از ازواج کاید در شئون
کاف زاید نفی را تاکید کرد ... نی که مثلی دارد آن یکتای فرد
او بذات خود سمیع است و بصیر ... نی چو هر بینا و شنوا در نظیر
هم ببیند هرچه آن دارد وجود ... زآفتاب و ذره در غیب و شهود
این بدیهی بود در نزد خواص ... گفت تا باشد این را اختصاص
مرمقالید سموات و و زمین ... باشد اورا از قرآن حتی یقین
او بهرچیزیست دانا بیخلاف ... داند استحقاق هرکس بیگزاف
وحی کردیم آن وصیت را صریح ... برتو و ابراهیم و موسی و مسیح
وان بود توحید و تصدیق رسل ... هم بروز آخر ایمان در سبل
بس بود شاق و گران بر مشرکین ... آنچه خوانیشان بران یعنی که دین
آفرید از نفسهاتان زوجها ... صنفها از انعام هم بهر شما
نیست چیزی مثل او اندر وجود ... کان بود باقی و بی آفت بود
یا که امثالش بود اوصاف ذات ... هم ندارد مثل و مانند آن صفات
شود او صوت هر خوانندهٔ ... در زمان واحد از دانندهٔ
ممکنی کی دارد این سمع و بصر ... گفت لا مثله تکرار نظر
نیست ممکن همچو واجب در صفات ... هم دو واجب نیست ممکن در ثبات
میگشاید رزق چون خواهد بکس ... هم نماید تنگ آنرا باز پس
کرد روشن بر شما دینی که نوح ... خود نمود آنرا وصیت بالوضوح
هم وصیت کرده آن را آمدند ... مشرکان در اصل آن هر سه بند
دین را دارید و ناریدا اندران ... هیچ تفریق ایست از ایمانشان
هر کرا خواهد کشد حق سوی خود ... ره نماید هر منیب اندر رشد

وَ مَا تَفَرَّقُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ وَ لَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى

و متفرق نشدند مگر پس از آنچه آمد ایشانرا دانش از راه ستمی که بود میان ایشان و اگر نبود کلمه که پیش رفت از پروردگارت تا مدتی نام برده شده

لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ وَ إِنَّ الَّذِينَ أُورِثُوا الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ ١٤ فَلِذَلِكَ فَادْعُ وَ

هر آینه حکم کرده شده بود میان ایشان و بدرستیکه آنانکه میراث داده شده بکتاب از بعد ایشان هر آینه در شکی اند از آن بگمان اندازنده پس برای آن پس بخوان و

اسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَ لَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَ قُلْ آمَنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ وَ أُمِرْتُ لِأَعْدِلَ

ثابت باش چنانکه فرموده شدی و پیروی مکن مرادهای ایشانرا و بگوی گرویدم بآنچه فرستاد خدا از کتاب و فرموده شدم که عدالت کنم

بَيْنَكُمُ اللَّهُ رَبُّنَا وَ رَبُّكُمْ لَنَا أَعْمَالُنَا وَ لَكُمْ أَعْمَالُكُمْ لَا حُجَّةَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمُ اللَّهُ يَجْمَعُ بَيْنَنَا

میان شما خداست پروردگار ما و پروردگار شما مار است کردار ما و مر شمار است کردار شما نیست خصومتی میان ما و میان شما خدا جمع میکند میان ما

وَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ ١٥ وَ الَّذِينَ يُحَاجُّونَ فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا اسْتُجِيبَ لَهُ حُجَّتُهُمْ دَاحِضَةٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ

و بسوی اوست بازگشت و آنانکه خصومت میکنند در خدا از بعد آنکه اجابت کرده شد مر او را حجت ایشان باطل است نزد پروردگارشان

وَ عَلَيْهِمْ غَضَبٌ وَ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ ١٦

و بر ایشانست غضبی و مر ایشانراست عذابی سخت

میبراکنده نگشتند آن فرق ... جز بعد از علم کامدشان بحق
برکتاب و بر رسل از عنشان ... وین بد از جور و ستم ماینشان
یعنی از دانستگی بر مرسلین ... امتان را بود حقد و کبر و کین
همچنین دانسته گشتند از رسول ... مرجدا این مشرکان ناقبول

گرنبد سبقت گرفته بر کلام — از خدا تا وقت آنکه برده نام
وانکسانکه داده گشتند از کتاب — ازپس بگذشتگان در انتساب
کامد این قرآن پس از چندین کتاب — بهر ایشان وزعطا بگشود باب
پس باین تقریب فاذع فاستقم — آنچه را باشی تو مأمور از مهم
هم مکن تو پیروی بر اهوائشان — وانچه خواسدت بران زارایشان
آمد آیت کاین مقالاتست خام — تو بدعوت باش یکدل بر امام
همچنین مأمورم از رب الکرام — برسویه بیتان باشم حکم
هست مارا بر جزای کرده ها — هم شما بینند از کرده جزا
ظاهراست وغالب اعنی ذوالجلال — در سخن نبود خصومت را مجال
بین مارا جمع حق خواهد نمود — سوی او برگشت خواهد بود رود
در ازل کردند توحیدش قبول — یا یهودان پیش از ان کاید رسول
حجت ایشان را مگر در رد رب — باطلست وهست برایشان غضب

حکم کرده مهتدی مابینشان — ازعذابی سخت و بد برعیشان
قصد از ایشانند ترسا و یهود — یا که کفار قریش اندر نمود
پس درآن کردند شك باشدبی — آن چنان شکی که بود از ریبتی
باش ثابت یعنی اندر دعوتت — هم بهر حکمی رسد هر نوبتت
مشرکان گفتند بدهیمت یقین — مال و دختر گر که برگردی زدین
نگرویدستم بگو من بر صواب — آنچه را حق کرده نازل از کتاب
آن خدا کو خالق اشیا همه است — آفریننده شما و ما همه است
می نماند از قبول حق رآیتی — خصمی مانی ما یا حجتی
زین سپس دیگر کس از بد احتجاج — آن نباشد جز عناد و جز لجاج
حجت اندر حق کسانی که آمدند — روا حاجت کرده زان پس که شدند
بروی از بعث وصفت مؤمن بدند — سر زمکینش چو آمد وا زدند
هم عدای باشد ایشان راشدید — شد بحك بدر آثارش پدید

اَللّٰهُ الَّذِی اَنْزَلَ الْكِتٰابَ بِالْحَقِّ وَ الْمِيزٰانَ وَمٰا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السّٰاعَةَ قَرِيبٌ [17] يَسْتَعْجِلُ بِهَا

خداست که فرو فرستاد کتاب را بحق ومیزان را وچه چیز آگاه گرداند ترا شاید که باشد قیامت نزدیك شتاب میخواهند آن را

الَّذِينَ لٰا يُؤْمِنُونَ بِهٰا وَ الَّذِينَ آمَنُوا مُشْفِقُونَ مِنْهٰا وَ يَعْلَمُونَ اَنَّهَا الْحَقُّ اَلٰا اِنَّ الَّذِينَ يُمٰارُونَ

آنانکه نمیگروند بآن وآنانکه گرویدند ترسندگانند از آن ومیدانند که آن حق است آگاه باشید بدرستیکه آنانکه شك میکنند

فِي السّٰاعَةِ لَفِی ضَلٰالٍ بَعِيدٍ [18] اَللّٰهُ لَطِيفٌ بِعِبٰادِهِ يَرْزُقُ مَنْ يَشٰاءُ وَ هُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ [19]

درقیامت هر آینه در گمراهی دوری اند خدا صاحب لطف است بندگانش روزی میدهد آن را که میخواهد واوست توانای غالب

آن خدا کو خالق ارض وسماست — خود فرستاد این کتاب از حق وراست
شرع را زان گفت میزان که بآن — میشود سنجیده اعمال کسان
گفت زان چون که میزان وراه — گردد ازمن رفع ریب و اشتباه
هم قیامت بر قیامش قائم است — وین در ادوار ولایت دائم است
بالیقین است اینکه از مژگان و مو — بر تو اقرب باشد آن بی گفتگو
گرچه اندر ضمن گفتار و کلام — گفته ام اسرار آن را بالتمام
نایدم باور کزین تفسیر بر — تو رابکارت نهمی هیچ چیز
قصد استهزا بود بر اشتباشان — کان بود مستمد از آدابشان
می بدانید آنکسانیکه جدل — میکنند اندر قیامت بی محل
حق بود بربندگان خود لطف — لطف باشد ازقوی بر هر ضعیف
بر خصوصیات قصدش بر عبید — زان بود باریکتر کاید پدید
یاکه لطفست آنکه خواهد برامم — حسن حال ونفی سؤ از دمبدم
هم توانا در ظهور مرحمت

بار میزان را که باشد راه شرع — حاصل ازعدل حقیقی ز اصل وفرع
یا بود میزان پیمبر یا ولی — که خطا نا میشود زو منجلی
مؤمن وفاسق شدند اعنی پدید — فاسق است آن کز ولایش سر کشید
بر چه حیرت کرده دانا ای حبیب — برقیامت شاید آن باشد قریب
وقت کشف سر آن نبود هنوز — پرده بردارد صفی نازان رموز
لیك تو نه تازئی نه پارسی — تا بمطلب زان زبان یارین رسی
برقیامت میکنند ایشان شتاب — آنکه بروی نگروند از ناصواب
درهراس از حشر مؤمن برسزاست — زانکه آن دانند باشد حق وراست
در ضلالی بس بعیدند از عمی — چون جدا خواهد شود چبود انا
لطف یعنی در جزای خیر بیش — شکر ادراك خواهد از مرزوق خویش
هم از آن بسیارتر کاید بگفت — یا شود احصی پدیدار و نهفت
میدهد روزی بهر کس خواهد آن — قدر استحقاق روزی خوارگان
هم بامرش غالب اندر مصلحت

مَنْ كٰانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَ مَنْ كٰانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيٰا نُؤْتِهِ مِنْهٰا وَ

کسیکه اراده میکند زراعت آخرت را می افزائیم او را اندر زراعتش وکسیکه اراده میکند زراعت دنیا را میدهیمش از آن و

مٰالَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ [20] اَمْ لَهُمْ شُرَكٰاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مٰا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللّٰهُ وَلَوْلٰا

نیست مر او را در آخرت هیچ بهره بلکه مر ایشان راست شریکان آئین نهادند برای ایشان از دین آنچه را دستوری نداد بآن خدا واگر نبود

كَلِمَةُ الْفَصْلِ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ وَ اِنَّ الظّالِمينَ لَهُمْ عَذابٌ اَليمٌ ٢١ تَرَى الظّالِمينَ مُشْفِقينَ مِمّا كَسَبُوا

كلمه فصل یعنی تقدیر تاخیر هر آینه حکم کرده شده بود میانشان و بدرستیکه ستمکاران مر ایشانراست عذابی دردناك می بینی ستمکارانرا ترسندگان از آنچه کسب کردند

وَ هُوَ واقِعٌ بِهِمْ وَالَّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ في رَوْضاتِ الْجَنّاتِ لَهُمْ ما يَشاؤُنَ عِنْدَ

وآن واقعست برایشان وآنانکه گرویدند وکردند کارهای شایسته باشند در جمنهای بهشتها مر ایشانراست آنچه خواهند نزد

رَبِّهِمْ ذٰلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبيرُ ٢٢ ذٰلِكَ الَّذي يُبَشِّرُ اللّٰهُ عِبادَهُ الَّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ

پروردگارشان آنست آن فضلی بزرك اینست آنچه مژده میدهد خداا بندگانش را آنانکه ایمان آوردند وکردند کارهای شایسته

قُلْ لا اَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ اَجْراً اِلاَّ الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبىٰ وَ مَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فيها حُسْناً

بگو نمی خواهم از شما برآن مزدی مگر دوستی در قرابت و کسیکه کسب کند خوبی را می افزائیم مراورا در آن خوبی

اِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ شَكُورٌ ٢٣

بدرستیکه خدا آمرزنده شکر پذیر است

کرد اراده هرکه حرث آن سرای | حرث او راید تمام از عطای
وانکه دنیا باشد از کشتش امید | زان دهم اورا نصیبی نه مزید
هرکه کرد او طاعت از بهر خدا | حق بسازد کار اورا در دوجا
وانکه باشد خیر دنیا پیش | بر نشست رو نهد جمعیش
کافران را بلکه هست انبازها | از شیاطین در عیان و در خفا
گر نبودی قول فصل اندر قضا | حکم یوم الفصل یعنی را قضا
در میان مؤمنان و کافران | کرده میشد حکم حق اندر زمان
مشرکان بینی تو در یوم الحساب | بس هراسان را چه کردند اکتساب
وانکسانکه گرویدند از عیان | کرده اند اعمال نیك اندر جهان
نزد آن پروردگار بی نظیر | واین مر ایشان را بود فضلی کبیر
گو که بر تبلیغ احکام خدا | هیچ مزدی من نخواهم از شما
گرکه گوئی آوریم اموال خویش | تا نمائی جمله صرف حال خویش
جز مودت جز نزدیکان من | می نخواهم از شما در هر زمن
فرقتی این قول دارند استوار | کاقربای اوست مخصوص این چهار
حق بود آمرزگار از هر خطا | هم شکور اعلی فزاید بر جزا
که مگر خواهد رسول اکرام | کاهل بیتش بعد از او باشند امام

هر یکی را در عوض ما هفتصد | میدهیم اندر جزا بل بیعدد
نیست یعنی در آخرت هیچش نصیب | بهر خوری ترك کل کرد این عجب
در دوعالم باشد اورا کارساز | قسمت او از غیر دارد بی نیاز
حاصل او رزق مقسوم است وبس | نیستش بر کار عقبی دسترس
بهر ایشان آن شیاطین وضع کیش | کرده نی با اذن حق بر رای خویش
یا نبود از سبق وعده در صدور | حکم حق را بنشان یوم النشور
بهر استمکارگان اندر جزا | مر عذابی دردناکست از خدا
وانگهی باشد فرود آینده خود | سوی ایشان مر جزای فعل بد
هستشان در روضه جنت جای | بهرشان هست آنچه خواهند از خدای
این بشارت باشد از پروردگار | بر عباد مؤمن شایسته کار
گفت با پیغمبر انصار از وداد | دخل تو اندك بود خرجت زیاد
آمد آیت که نخواهم از شما | هیچ چیز الا که حب اقربا
وان بود حب علی[٤] و فاطمه[٤] | وان دو سبط پاك زآلایش همه
کسب نیکی هرکند با این وداد | میکنم آن نیکوئی در وی زیاد
آمد آیت چون بحب اقربا | بعضی آنرا برگرفتند افترا
نیست یعنی حکم حق بل میل اوست | کاهل اورا مردمان دارند دوست

اَمْ يَقُولُونَ افْتَرىٰ عَلَى اللّٰهِ كَذِباً فَاِنْ يَشَأِ اللّٰهُ يَخْتِمْ عَلىٰ قَلْبِكَ وَ يَمْحُوا اللّٰهُ الْباطِلَ وَ يُحِقُّ

یا میگویند بست برخدا دروغرا پس اگر خواهد خدا مهر نهد بر دلت و محو میکند خدا باطلرا و ثابت میکرداند

الْحَقَّ بِكَلِماتِهِ اِنَّهُ عَليمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ ٢٤ وَ هُوَ الَّذي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبادِهِ وَ يَعْفُوا عَنِ السَّيِّئاتِ

حق را بکلماتش بدرستیکه اوداناست بسرایرسینه ها واوست که قبول میکند توبه را از بندگانش ودرمیگذرد از بدیها

وَ يَعْلَمُ ما تَفْعَلُونَ ٢٥ وَ يَسْتَجيبُ الَّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ وَ يَزيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَالْكافِرُونَ

ومیداند آنچه می کنید واجابت مینماید آنانرا که گرویدند وکردند کارهای شایسته ومیافزایدشان از فضلش وکافران

لَهُمْ عَذابٌ شَدِيدٌ ٢٦ وَلَوْ بَسَطَ اللّٰهُ الرِّزْقَ لِعِبادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ وَ لٰكِنْ يُنَزِّلُ بِقَدَرٍ ما يَشآءُ اِنَّهُ

مر ایشان راست عذابی سخت و اگر فراخ کرده بود خداوند روزی را برای بندگانش هر آینه ستم کردندی در زمین ولیکن فرو میفرستد باندازه آنچه خواهد بدرستیکه او

بِعِبادِهِ خَبِيرٌ بَصِيرٌ ٢٧ وَ هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ ما قَنَطُوا وَ يَنْشُرُ رَحْمَتَهُ وَ هُوَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ

ببندگانش آگاه بیناست و اوست که فرو میفرستد باران را بعد از آنکه نومید شدند و منتشر میکند رحمتش را و اوست خداوند ستوده

٢٨ وَ مِنْ آياتِهِ خَلْقُ السَّمٰواتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما بَثَّ فِيهِما مِنْ دآبَّةٍ وَ هُوَ عَلٰى جَمْعِهِمْ اِذا يَشآءُ

و از آیتهای اوست آفریدن آسمانها و زمین و آنچه پراکنده کرد در آن دو از جنبنده و او بر جمع کردنشان چون خواهد

قَدِيرٌ ٢٩ وَ ما اَصابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِما كَسَبَتْ اَيْدِيكُمْ وَ يَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ ٣٠ وَ ما اَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ

تواناست و آنچه رسید شما را از حادثه پس است که کسب کرد دستهای شما و درمیگذرد از بسیار و نیستید شما عاجز کنندگان

فِي الْأَرْضِ وَ ما لَكُمْ مِنْ دُونِ اللّٰهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لا نَصِيرٍ ٣١

در زمین و نیست مر شما را از غیر خدا هیچ دوستی و نه یاری کننده

آمد آیت ام یقولون افتری / بر خداست او دروغ از خود کجا — پس حق ار خواهد نهد مهر تبدل / گر کسی قصد دروغ از محتمل
یعنی این قرآن دلیل صدق اوست / معجزی کی از خدا آیات اوست — میکند نابود باطل را خدای / هم کند اثبات حق را از اقتضای
یا کلام خود که وحی صادق است / هر سخن کز وحی باشد فایق است — حق بداند آنچه اندر سینه‌هاست / وانچه پندارند کان بر افتراست
اوست آنکس که پذیرد توبه‌ها / از عبادش هم کند عفو از خطا — هم بداند از پسند و ناپسند / هر عمل کز عمد و سهو ایشان کنند
یستجیب الذین آمنوا / کرده هم باشد اجابت نیکو — هم بر ایشان فضل خود سازد مزید / کافران را هم بود زجری شدید
رزق گر حق میگشادی بر عباد / میکشیدند از طریق اقتصاد — نیز میکردند یعنی در زمین / اغنیا ایستند را اهل کفر و دین
لیک بفرستد بمقداری که خواست / وان بوفق حکمت اندر اقتضاست — زانکه او باشد بحال بندگان / دمبدم دانا و بینا بالعیان
او فرستنده است باران را و رو / بعد از آنکه نا امید آیند ازو — رحمت خود را نماید منتشر / در جهان و در صحاری مستمر
تا از آن نشو و نما یابد نبات / او ولی است و ستوده در صفات — ور علاماتش بقدرت در یقین / هست خلق این سموات و زمین
وانچه در این هردو باشد منتشر / از هر آن جنبندهٔ در حیز و سیر — هم توانا باشد او بر جمعشان / چونکه خواهد این جهان یا آن جهان
بر شما هرچه از مصیبت میرسد / زان بود که کسب کردید آن بد — او نماید عفو بسیار از گناه / آنکه را امید عفو است از اله
مر شما عاجز کننده نیستید / در زمین حق را بعقل از ریستید — هم نباشد دوستی جز کردگار / مر شما را کارساز اعنی و یار

وَ مِنْ آياتِهِ الْجَوارِ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلامِ اِنْ يَشَأْ يُسْكِنِ الرِّيحَ فَيَظْلَلْنَ رَواكِدَ عَلٰى ظَهْرِهِ اِنَّ فِي

و از آیتهای او کشتیهای رواست در دریا چون کوهها اگر خواهد ساکن گرداند باد را پس گردند ایستادها بر پشتش بدرستیکه در

ذٰلِكَ لَآياتٍ لِكُلِّ صَبّارٍ شَكُورٍ ٣٢ اَوْ يُوبِقْهُنَّ بِما كَسَبُوا وَ يَعْفُ عَنْ كَثِيرٍ ٣٣ وَ يَعْلَمَ الَّذِينَ

هر آینه آیتهاست مر هر صبر کننده شکر گذاری یا هلاک گرداند آنها را با آنچه کسب کردند و عفو کند از بسیاری و میداند آنانکه

يُجادِلُونَ فِي آياتِنا ما لَهُمْ مِنْ مَحِيصٍ ٣٤ فَما اُوتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتاعُ الْحَيٰوةِ الدُّنْيا وَ ما عِنْدَ اللّٰهِ

مجادله میکنند در آیتهای ما که نیست مر ایشان را هیچ گریزگاهی پس آنچه داده شدید از چیزی پس مایهٔ تعیش زندگانی دنیاست و آنچه نزد خداست

خَيْرٌ وَ اَبْقٰى لِلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَلٰى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ٣٥ وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبائِرَ الْاِثْمِ وَالْفَواحِشَ

بهتر و پاینده تر است از برای آنها که گرویدند و بر پروردگارشان توکل میکنند و آنانکه اجتناب میکنند از کبیرهای گناه و کارهای زشت

وَ اِذا ما غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ ٣٦ وَ الَّذِينَ اسْتَجابُوا لِرَبِّهِمْ وَ اَقامُوا الصَّلٰوةَ وَ اَمْرُهُمْ شُورٰى بَيْنَهُمْ وَ

و چون خشم میگیرند ایشان عفو میکنند و آنانکه اجابت نمودند مر پروردگارشانرا و بر پای داشتند نماز را و کارشان مشورت است میان خود

مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ٣٧ وَ الَّذِينَ اِذَا اَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ ٣٨ وَ جَزٰٓؤُا سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا فَمَنْ عَفَا

وآنچه روزی دادیمشان نفقه میکنند وآنانکه چون رسید ایشانرا ستمی ایشان انتقام کشند وپاداش بدی بدیست مانند آن پس آنکه عفو کرد

وَ اَصْلَحَ فَاَجْرُهُ عَلَى اللّٰهِ اِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ ٣٩

واصلاح نمود پس مزد او برخداست که او دوست ندارد ستمکارانرا

هم بود زآیات او اندر بحور فلکهای جاریه واندر ظهور
ورکه خواهد باد را ساکن کند کان سبب از رفتن کشتی بود
وین زآیات وی است اندر شان بهر هر صبار شاکر بیگمان
نگیردهم زاکثری از سیئات ندهد ایشانرا زهول وغم نجات
بسشان نگیرد گاهی از عذاب حق نخواهد بهر کس رنج وعقاب
وانچه باشد از ثواب آخرت نزد حق بهتر بود با مغفرت
وانکه ایشان از کبائر اجتناب هستشان ودرفعل زشت وناصواب
کرده است وانکه از پروردگار داشتی بربا تار آن حق گذار
بعد هجرت ایست شورائی که داد روی تربیت ابو ایوب داد
هست پوی که شد بدعت مرد که درامر خود شوری کار کرد
چون بر کسی آید ایشانرا ستم میستانند از عدو انصاف هم
مثل آن باشد جزای کار بد درقصاص و در کلام زشت رد
حق ندارد ظالمانرا هیچ دوست

هست کالاعلام یعنی همچو کوه موجهای بحر یا فلک از شکوه
پس نگردانند ساده بی عبور فلکهارا جمله در پشت بحور
یا اگر خواهد کند غرق وتباه آنچه را که کسب کردند از گناه
تا بدانند آنکه درآیات ما میکنند ایشان جدال از ناروا
آنچه پس داده شدید ازچیزی آن هست برخورداری از عیش جهان
بهر آن کاورده اند ایمان بحق تکیه بروی کرده اند از ماخلق
بر کسی چون میکنند ایشان غضب رود ایشان نگذرند از آن سبب
هستشان در کار ایمان مشورت در میان خود بدون معذرت
هم نزیش از آن بمکه مؤمنان مشورت باهم نمودندی چنان
میکنند انفاق زرق خویش را که مر ایشانرا عطا کردیم ما
میکشند آنیکه از خصم انتقام نصرت ازهم میکنند ایشان تمام
نگذرد هرکه از ستمکارش براست صلح آرد اجر او پس برخداست
کینه مقتش از سویه ایش اوست

وَ لَمَنِ انْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَاُولٰٓئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ ٤٠ اِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَ

وهرآینه آنکه انتقام کشید پس از ظلم او پس آنهااست برایشان هیچ راهی نیست راه مگر برآنانکه ستم میکنند مردمانرا و

يَبْغُونَ فِي الْاَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ اُولٰٓئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ اَلِيمٌ ٤١ وَ لَمَنْ صَبَرَ وَ غَفَرَ اِنَّ ذٰلِكَ لَمِنْ

فساد میکنند در زمین بناحق آنگروه است ایشانرا عذابی دردناک وهرآینه آنکه صبر کرد وعفو نمود هرآینه آنست هرآینه

عَزْمِ الْاُمُورِ ٤٣ وَ مَنْ يُضْلِلِ اللّٰهُ فَمَا لَهُ مِنْ وَلِيٍّ مِنْ بَعْدِهِ وَ تَرَى الظَّالِمِينَ لَمَّا رَاَوُا الْعَذَابَ يَقُولُونَ

از راه قوی وآنکه اضلال کرد خدا پس نباشد او را هیچ یاوری از بعد او وبینی ظالمانرا که چون ببینند عذابرا گویند آیا باشد

هَلْ اِلٰى مَرَدٍّ مِنْ سَبِيلٍ ٤٤ وَ تَرٰيهُمْ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا خَاشِعِينَ مِنَ الذُّلِّ يَنْظُرُونَ مِنْ طَرْفٍ خَفِيٍّ

بسوی بازگشتن هیچ راهی وبینی ایشانرا عرض کرده میشوند بران خشوع کنندگان از خواری می بینند بسوی تو ازچشمی پنهان

وَ قَالَ الَّذِينَ آمَنُوا اِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا اَنْفُسَهُمْ وَ اَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ اَلَا اِنَّ الظَّالِمِينَ

وگفتند آنانکه ایمان آوردند بدرستیکه زیانکاران آنانند که زیان کردند بخودهاشان و کسانشان روز قیامت آگاه باشید که ظالمانند

فِي عَذَابٍ مُقِيمٍ ٤٥ وَ مَا كَانَ لَهُمْ مِنْ اَوْلِيَآءَ يَنْصُرُونَهُمْ مِنْ دُونِ اللّٰهِ وَ مَنْ يُضْلِلِ اللّٰهُ فَمَا لَهُ

در عذابی پاینده ونباشد مر ایشانرا هیچ دوستان که یاری کنند ایشانرا از غیر خدا وآنکه اضلال کرد خدا پس نباشد مر او را

مِنْ سَبِيلٍ ٤٦ اِسْتَجِيبُوا لِرَبِّكُمْ مِنْ قَبْلِ اَنْ يَاْتِيَ يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللّٰهِ مَا لَكُمْ مِنْ مَلْجَاٍ يَوْمَئِذٍ

هیچ راهی اجابت کنید مر پروردگار تانرا پیش از آنکه آید روزیکه نباشد بازگردانیدنی مر او را از خدا نباشد مر او را هیچ پناهی روزی چنین

وَ مَا لَكُمْ مِنْ نَكِيرٍ ٤٧

وباشد مرشمارا هیچ انکاری

زانکه نکشد کینه را ستمکار خود
برکسانکه ظلم بر مردم کنند
وانکه بخشید و عفوی شد عبور
وانکسرا که گذارد حق فرو
هست میگویند آیا خود رهی
عرض کرده سوی ایشان را شوند
مؤمنان گویند انّ الخاسرین
میدادند اینکه استمکارگان
آنکه را که واپند برخود اله
آنچنان روزی که می‌بود ازاو

بعداز آنکش ظلمی ازظالم رسد
در زمین ازحد خود بیرون روند
انّ ذلك و لمن عزم الامور
نیست زان پس کارسازی بهر او
بازگشتن را بدنیا تا که ای
برجهنم پس فروتن پس کنند
که زیان کردند ایشان اینچنین
هستشان جا در عذابی جاودان
پس نباشد برولایش هیچ راه
بارگردیدن درآن ازهیچ سو
هم نباشد راه انکاری بسش

نیست راه آنقوم را پس زعقاب
بی زحق وحجی پس آنگروه
یعنی این غفران بود زان کارها
بی ای بنده ناستمکارگان
... بینیم از آنچه رفت ازمقصور
بنگرند ایشان بآتش در نهان
برخود وبراهل خود دررستخیز
نیستشان ازدوستان درآن گروه
مراجات ازخدای خود کنند
ملجائی بود شما را ... شوید
تا کنند انکار ازاعمال خویش

نیست جزانکه بود راه عقاب
در عذاب دردناکند ازوجوه
که رسد بر قوت ایمان صلا
چون بسند آن عذاب سرگران
خود بمارك اندران دارالغرور
زیر چشم اعنی زهول وخوف آن
لایق آتش شدند از بی‌تمیز
غیر حق یاری ازایشان کنند
پیش ازآن آید شمارا ازوعید
ملتجی بروی درآن روز شدید

فَاِنْ اَعْرَضُوا فَمَا اَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا اِنْ عَلَيْكَ اِلاَّ الْبَلَاغُ وَ اِنَّا اِذَا اَذَقْنَا الْاِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً

پس اگر روی گردانند پس نفرستادیم ترا برایشان نگهبان نیست بر تو جز رسانیدن و بدرستیکه ما چون چشانیدیم انسان را ازخود رحمتی

فَرِحَ بِهَا وَ اِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ اَيْدِيهِمْ فَاِنَّ الْاِنْسَانَ كَفُورٌ ٤٨ لِلّٰهِ مُلْكُ السَّمٰوَاتِ

شادمیشود بآن و اگر برسد ایشانرا بدی بسبب آنچه پیش فرستاده دستهاشان پس بدرستیکه انسان سخت ناسپاس است مرخدا راست پادشاهی آسمانها

وَ الْاَرْضِ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ اِنَاثًا وَ يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذُّكُورَ ٤٩ اَوْ يُزَوِّجُهُمْ

وزمین میآفریند آنچه خواهد میبخشد مرآنراکه خواهد مؤنث و میبخشد مرآنراکه خواهد مذکرها یا هردو میدهد ایشانرا

ذُكْرَانًا وَ اِنَاثًا وَ يَجْعَلُ مَنْ يَشَاءُ عَقِيمًا اِنَّهُ عَلِيمٌ قَدِيرٌ ٥٠ وَ مَا كَانَ لِبَشَرٍ اَنْ يُكَلِّمَهُ اللّٰهُ اِلَّا

مذکرها ومؤنثها ومیگرداند آنراکه میخواهد نازاینده بدرستیکه او ستدانای وانونده و نباشد مر بشر را که سخن کند با او خدا مگر

وَحْيًا اَوْ مِنْ وَرَاۤئِ حِجَابٍ ٥١ اَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بِاِذْنِهِ مَا يَشَاءُ اِنَّهُ عَلِيٌّ حَكِيمٌ ٥٢

بوحی یا ازپس حجاب یا بفرستادن رسولی پس وحی کند باذنش آنچه خواهد بدرستیکه او ستبرتر محکم

وَ كَذٰلِكَ اَوْحَيْنَا اِلَيْكَ رُوحًا مِنْ اَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَ لَا الْاِيمَانُ وَ لٰكِنْ جَعَلْنَاهُ

وهمچنین وحی کردیم بسو روحی را از امرخود نبودی که بدانی چیست کتاب ونه ایمان ولکن گردانیدیم آنرا

نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَ اِنَّكَ لَتَهْدِي اِلٰى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ٥٣ صِرَاطِ اللّٰهِ الَّذِي لَهُ

نوری که هدایت میکنیم بآن آنراکه خواهیم از بندگان خود وبدرستیکه هرآینه راه مینمائی براه راست راه خدائی که مر اوراست

مَا فِي السَّمٰوَاتِ وَ مَا فِي الْاَرْضِ اَلَا اِلَى اللّٰهِ تَصِيرُ الْاُمُورُ

آنچه در آسمانها وآنچه درزمین است دانسته باشید که بخدا بازمیگردد کارها

پس بگردانند روی از مشرکان / از اجابت دعوتت را بالعیان
بر تو بود ای پیمبر جز بلاغ / از قبول و ردشان مجو فراغ
ور بد ایشان را رسد کم یا که بیش / دستهاشان را چه فرستاده پیش
شاهی ارض و سما باشد ز حق / آفریند خواهد آنچه از ما خلق
همت بخشد یا که دختر یا پسر / هم به هر بطنی خلاف یکدگر
می‌نشاند آدمی را در بنا / اینکه با گوید سخن باوی خدا
یا سخن میگویند از پشت حجاب / که سخنگویست معنی در حجاب
تا کند القا کلام ذوالعطا / از روی ارزخصت بحکم ما شاء
که کلام از او رسد بواسطه / که مراد باشد سبب در رابطه
روح قرآن را بدان گفت از حیات / که قلوب مرده زان یابد حیوة
تو نبودی پیش از وحی ای امیر / اینکه تو دانی بود قرآن خبیر
لیک گردانیم آن را روشنی / تا که بنمائیم ره با ایمنی
تو براه راست میخوانی بعرش / راه حق کاورا سموات است وارض

پس فرستاده‌ایم اندر ظهور / ما بر ایشانت نگهبان در امور
چون بچشانیم آدمی را مرحود / رحمتی خوشنود گردد بی زحد
پس بود انسان در آندم ناسپاس / یاد نارد خیر پیش آن ناشناس
هر کرا خواهد ببخشد دختر او / یا پسر چون کرد اراده دیگر او
هم بگرداند عقیم آنرا که خواست / اوست دانا و توانا خودبراست
جز بوحی اعنی که از راه نهان / یا بالقا یا بالهام است آن
یا رسولی را فرستد از ملک / تا سخن گوید بشر را بی زشک
اوست برتر زانکه آید در بصر / بال سخن گوید بحکمت با بشر
وحی کردیم ای محمد بر انبیا / وحی شد قرآن بسویت زامر ما
یا مراد از روح باشد جبرئیل / آن امین وحی خلاق جلیل
ای نبی ما تو ندانستی چه بود الکتاب / هم نه از دعوت بایمان وایاب
هر کرا از بندگان خواهیم خود / ره بآن نورش نمائیم از رشد
میبدانند اینکه جمله سوی حق / باز گردد کارهای ما خلق



سُورَةُ الزُّخْرُفِ تِسْعٌ وَ ثَمَانُونَ آيَةً وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

حٰمٓ ١ وَ الْكِتَابِ الْمُبِينِ ٢ اِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ٣ وَ اِنَّهُ فِي اُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا

قسم بحق کتاب روشن بدرستیکه ما گردانیدیم آنرا قرآن عربی باشد که شما دریابید بعقل وبدرستیکه آن در اصل کتاب نزد ما

لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ ٤ اَفَنَضْرِبُ عَنْكُمُ الذِّكْرَ صَفْحًا اَنْ كُنْتُمْ قَوْمًا مُسْرِفِينَ ٥ وَ كَمْ اَرْسَلْنَا مِنْ نَبِيٍّ

هر آینه بلندمرتبه با حکمت است آیا پس بگردانیم از شما ذکر را اعراض از نهر آنکه هستید گروهی اسراف کاران وبسیار فرستادیم از پیغمبری

فِي الْاَوَّلِينَ ٦ وَ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ نَبِيٍّ اِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ ٧ فَاَهْلَكْنَا اَشَدَّ مِنْهُمْ بَطْشًا

در پیشینیان ونمی آمد ایشانرا هیچ پیغمبری مگر که بودند بآن استهزا میکردند پس هلاک کردیم سخت‌تر از ایشانرا در قوت

وَ مَضٰى مَثَلُ الْاَوَّلِينَ ٨

وگذشت داستان پیشینیان

بعد بسم الله رحمن الرحیم / مجورد سوگند حق برخوانیم
یا قسم بر اسمهای احسن است / کاندرایش خوانیم این ابداست
که بیان کردیم بر لفظ عرب / تا شما یابید شاید در طلب
یا که اندر لوح محفوظ مبین / هست احکامش بحکمت بس متین
چون شما هستید قومیکه زحد / رفته بیرون ورهتان گشته سد
نامد ایشان را رسولی جز بپند / جز که میکردند بروی ریشخند

آن حقیقت یعنی اندر اعتلا / کاولش حقست وآخر مصطفی
هم بقرآن مبین مستطاب / یعنی این آیات واین روشن کتاب
هست در ام الکتاب او نزد ما / بس بزرگ ومحکم از نقص وخطا
ما شما را وازنیم آیا از آن / دورتان سازیم یعنی زین بیان
ای بسا کز جنس آن پیغمبران / ما فرستادیم در پیشینیان
پس تبه کردیمشان بروجه بد / در توانائی بدند ایشان اشد
اندراین قرآن بهرجا پیش وپس / قصهٔ پیشینیان بگذشته بس

وَ لَئِنْ سَاَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمٰوَاتِ وَ الْاَرْضَ لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ ٩ اَلَّذِي جَعَلَ لَكُمُ

وهر آینه اگر بپرسی از ایشان که که آفرید آسمانها ورمین را هر آینه خواهند گفت البته آفرید آنها را خدای غالب دانا آنکه گردانید برای شما

الْأَرْضَ مَهْداً وَ جَعَلَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلاً لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ١٠ وَالَّذِي نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ

زمین را بستری و گردانید برای شما در آن راهها باشد که شما هدایت یابید و آنکه فرو فرستاد از آسمان آبی باندازه

فَأَنْشَرْنَا بِهِ بَلْدَةً مَيْتاً كَذٰلِكَ تُخْرَجُونَ ١١ وَالَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْفُلْكِ

پس زنده گردانیدیم بآن جای مرده را همچنین بیرون آورده میشوید و آنکه آفرید اصناف را همه آنها و گردانید برای شما از کشتیها

وَالْأَنْعَامِ مَا تَرْكَبُونَ ١٢ لِتَسْتَوُوا عَلٰى ظُهُورِهِ ثُمَّ تَذْكُرُوا نِعْمَةَ رَبِّكُمْ إِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ وَ

و چهارپایان آنچه سوار میشوید تا قرار گیرید بر پشتهای آن پس یاد کنید نعمت پروردگارتان را چون قرار گیرید بر آن

تَقُولُوا سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هٰذَا وَ مَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ ١٣ وَ إِنَّا إِلٰى رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ ١٤ وَجَعَلُوا

و بگوئید دانم پاک بودن آن که رام گردانید برای ما این را و نبودیم مر آنرا توانائی دارندگان و بدرستیکه ما بسوی پروردگارمان بازگردندگانیم و گردانیدند

لَهُ مِنْ عِبَادِهِ جُزْءاً إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ مُبِينٌ ١٥

مر او را از بندگانش بهره بدرستیکه انسان هر آینه ناسپاسی است هویدا

پرسی از این مشرکین که آفرید	این زمین و آسمان کاید پدید	می‌گویند آنخداوندیکه هست	غالب و دانا بهر عالی و پست
آنکه فرمود این زمین را چون بساط	تا مقر باشد شما را زان بساط	هم پدید آورد در وی راهها	تا شما یابید ره بر هر کجا
وانکه فرستاد آب از آسمان	قدر حاجت بر بلاد و بر مکان	ارض مرده زنده شد زاو این چنین	مردگان آید برون از زمین
وانکه کرد اصناف را خلق از رشاد	جمله حیوان و نبات و جماد	صنف حیوان و نبات اندر ظهور	هست مانا از اناث و از ذکور
در جماد از راه طبع است و مزاج	هم انثی و جمیع از امتزاج	کرده پیدا فلك و انعام از قرار	تا سحر و بر شوید آنرا سوار
راست چون بر پشت مرکبها شوید	یاد نعمتهای رب خود کنید	راست چون گشتید گوئید از ثنا	قول سبحان الذی سخر لنا
پاک باشد یعنی از شبه و شریک	آنکه کرد از بهر ما این رام نیک	ما نباشیم از توانائی خویش	مر ورا فرمانروا کم پاک باش
باز ما گردیم بر پروردگار	عاقبت بر مرکب چوبین سوار	تا باشد ذاکر پروانه را	گر بخواند در رکوب این آیه را
اعتراف ایشان کنند از بندگان	پس ورا گیرند جزء از بندگان	جزء یعنی بر ولد نسبت دهند	بر ملائك صفات او راست چند
	زانکه انسان ناسپاسند آشکار	ناسپاسی است بر پروردگار	

أَمِ اتَّخَذَ مِمَّا يَخْلُقُ بَنَاتٍ وَ أَصْفٰكُمْ بِالْبَنِينَ ١٦ وَ إِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِمَا ضَرَبَ لِلرَّحْمٰنِ مَثَلاً

آیا گرفت از آنچه آفرید دختران و برگزید شما را به پسران و چون مژده داده شود یکی ایشان آنچه زد برای خدای بخشاینده مثل گردد

ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدّاً وَ هُوَ كَظِيمٌ ١٧ أَوَمَنْ يُنَشَّؤُ فِي الْحِلْيَةِ وَ هُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرُ مُبِينٍ ١٨ وَ

رویش سیاه و اوست پر خشم آیا و آنکه پرورده یافته میشود در زینت و اوست در مخاصمه ناآشکار کننده و

وَ جَعَلُوا الْمَلٰٓئِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمٰنِ إِنَاثاً أَشَهِدُوا خَلْقَهُمْ سَتُكْتَبُ شَهَادَتُهُمْ وَ يُسْئَلُونَ ١٩

گردانیدند ملائکه را که ایشانند بندگان خدای بخشاینده مؤنثها آیا حاضر بودند آفریدن ایشان را زودی نوشته شود گواهی ایشان و پرسیده شوند

وَ قَالُوا لَوْ شَاءَ الرَّحْمٰنُ مَا عَبَدْنَاهُمْ مَا لَهُمْ بِذٰلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ ٢٠ أَمْ آتَيْنَاهُمْ

و گفتند اگر خواسته بود خدای بخشاینده نمی‌پرستیدیم ایشان را نیست مر ایشان را بآن هیچ علمی نیستند ایشان جز آنکه دروغ میگویند یا دادیم ایشان را

كِتَاباً مِنْ قَبْلِهِ فَهُمْ بِهِ مُسْتَمْسِكُونَ ٢١ بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلٰى أُمَّةٍ وَ إِنَّا عَلٰى آثَارِهِمْ

کتابی پیش از آن پس ایشانند بآن چنگ درزنندگان بلکه گفتند که ما یافتیم پدرانمان را بر طریقه و بدرستیکه مائیم بر اثرهاشان

مُهْتَدُونَ ٢٢ وَكَذٰلِكَ مَا اَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ اِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا اِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا

هدایت یافتگان وهمچنین نفرستادیم پیش از تو در قریه هیچ بیم دهنده مگر گفتند متنعمانش بدرستیکه ما یافتیم پدرانمارا

عَلٰى اُمَّةٍ وَ اِنَّا عَلٰى آثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ ٢٣ قَالَ اَوَلَوْ جِئْتُكُمْ بِاَهْدٰى مِمَّا وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ آبَاءَكُمْ قَالُوا

بر طریقه وبدرستیکه ما بر اثرهای ایشان اقتدا کنندگانیم گفت آیا و اگر چه آورم شمارا هدایت تر از آنچه یافتید بر آن پدرانتانرا گفتند

اِنَّا بِمَا اُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ ٢٤ فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ ٢٥

که ما بآنچه فرستاده شدید بآن کافرانیم پس انتقام کشیدیم از ایشان پس نگاه کن چگونه بود عاقبت تکذیب کنندگان

دختران آیا کرامت او برخود
مژده داده چون شود رایشان یکی
آرد اعمی کس خبر بر دیگری
بر خدا گوید آیا بیهوده
نیست اورا عقل ورای مؤنس
ور اساس دین کو [illegible] حق است
نام بر او شرکان [illegible] داند
داشتند آیا حضور این مشرکان
خواستی کردند ایشان از خدا
دادهایم آیا که ایشان را کتب
می‌گفتند اینکه ما آبای خویش
همچنین پیش از تو بفرستادهایم
ما شدیم اندر پی آثارشان
گرچه من آورده‌ام دینی بجا
قوم گفتند کافرونیم ای داعیان

آورید راجع آن ورد احد
راجع بر رحمن مثل رد اشکی
که تورا حق داده از روی تحری
آنکه در [illegible] پرورده شدند
کافرون حجت [illegible] در سخن
[illegible] وهمی است
که خدا را [illegible]
وقت ایجاد ملائک ناظرین
کی ملائک [illegible]
پیش از این قرآن [illegible] وحجت
پیرو ایشانیم درملت و دین
ما رسولی [illegible]
اقتدا [illegible] بر اطوارشان
بر شما [illegible] اهدی
آنچه را که آمدید اندر آن

پس شما [illegible]
[illegible] راده‌اند
روی او گردد [illegible] از خشم وغم
می‌انجمد [illegible] و هو [illegible]
[illegible]
مثل ایشان [illegible]
[illegible]
[illegible] گواه شان شود [illegible]
می‌کاوند این رسم و حجتی
پس خودایشان حجت [illegible]
همچنین ما بر اثرهاشان [illegible]
[illegible] خویش
[illegible] او آیا که ای قوم عوی
راجع بر آن [illegible] خویش
ما از ایشان پس کشیدیم انتقام

نیست این قسمت عجب از مشرکین
بر خدای واحد بیچون و چند
میبرد در دل فرو حزن والم
[illegible] و دین
[illegible] قول [illegible]
[illegible]
[illegible]
همراه [illegible] رسیده گردند از شهود
[illegible]
[illegible]
راه رفتم از ایشان پای و گام
[illegible]
[illegible]
[illegible] اقرب بودان دین [illegible]
[illegible]

وَ اِذْ قَالَ اِبْرَاهِيمُ لِاَبِيهِ وَ قَوْمِهِ اِنَّنِي بَرَاءٌ مِمَّا تَعْبُدُونَ ٢٦ اِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي فَاِنَّهُ سَيَهْدِينِ وَجَعَلَهَا كَلِمَةً

وهنگامیکه گفت ابراهیم پدرش را و قومش را بدرستیکه من بیزارم از آنچه میپرستید مگر آنکه پدید آورد مرا پس بدرستیکه او زود باشد که راه نماید مرا و گردانید آنرا

بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ٢٨ بَلْ مَتَّعْتُ هٰؤُلَاءِ وَ آبَاءَهُمْ حَتّٰى جَاءَهُمُ الْحَقُّ وَ رَسُولٌ مُبِينٌ ٢٩

کلمه باقی در عقبش باشد که ایشان باز گشت کنند بلکه کامرانی دادیم اینهارا و پدرانشانرا تا آمد ایشانرا حق و رسولی ظاهر

وَ لَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ قَالُوا هٰذَا سِحْرٌ وَ اِنَّا بِهِ كَافِرُونَ ٣٠ وَ قَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هٰذَا الْقُرْآنُ عَلٰى

و چون آمد ایشانرا حق گفتند این جادو است و بدرستیکه ما بآن کافرانیم وگفتند چرا فرو فرستاده نشد این قران بر

رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ ٣١ اَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَةَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا

مردی از آن دو قریه که بزرگست آیا ایشان قسمت میکنند رحمت پروردگارترا ما قسمت کردیم میانشان وجه معاش ایشانرا در زندگانی دنیا

وَ رَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا وَ رَحْمَةُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ ٣٢

وبلند گردانیدیم بعضی ایشانرا بالای بعضی از مراتب تا بگیرند برخی ایشان برخی را بکار باز داشته و رحمت پروردگار تو بهتر است از آنچه جمع میکنند

یادکن چون گفت ابراهیم راد
جز کسی کاو آفریدیم پس رود
می‌نگرداند آن کلام باقی او
اندر اولادش خدا باقی گذاشت
بلکه دادم بهره من بر این گروه
احمد کامل صفات نادره
نگرویم و نیست مارا باور این
یعنی اهل مکه و طایف بحال
قول و حکمش نافذ اندر هر مقام
رحمت پروردگار این بهشان
آنچه یعنی زندگانی را سبب
پس زنند اندر رسالات از چه دست
آن یکی باشد ز وسعت رزق شاد
تا که از این قبض و بسط و خفض و رفع
تا معین هم شوند اندر معاش

مر پدر هم قوم خود را از رشاد
راه بر من از کرم خواهد نمود
که بود آن لا اله غیره
لا اله الا الله از حق که داشت
مر پدرهاشان همانسان از وجوه
با بیان و معجزات باهره
کاوست پیغمبر ز رب العالمین
که بزرگند از ره قدر و مال
کس بسنجد سر ز امرش لا کلام
می‌کنند آیا که بخش این و آن
در جهان باشند در رزق اندر طلب
کان خود اعلا رتبه انسانی است
وان یکی از تنگی آن نامراد
مردمان از یکدگر یابند نفع
نگذرد کار جهان بی انتعاش

زانچه پرستند من باشم بری
یعنی اندر راه توحید ایزدم
در عقب یعنی که در اولاد خود
بار تا گردند بر دین پدر
تا حق آمد یعنی این قرآن براست
پس بگفتند اینکه آورده بما
هم بگفتند از چه این قرآن مبین
آن فلان کس یا فلان کاندر عرب
دور از آن کاهل نبوت معنویست
ما معیشتهایشان را بخش ما
چونکه از تدبیر قسمت کرده‌اند
بعض را برداشتیم از بعض ما
آن یکی از زور خود اندر غرور
بعض بر بعض دگر باشد رام
رحمت پروردگارت زان به است

نیست آن الا که شرک و کافری
میرساند رود هم بر مقصدم
بوده‌اند ایشان موحد بر احد
خلق یا گردند زایشان بی‌سپر
بهر ایشان با رسولی کاو زماست
مصطفی سحر است بر نزد خدا
بر کسی نامد ز اهل قریتین
هستشان مال و حشم قدر و نسب
بی‌نیاز از ملک و مال و دولت است
کرده‌ایم اندر میانشان جا بجا
رزق خود را این گروه مستمند
در مراتب تا بود فوق از نوا
وان یکی از ضعف و فقر خود نفور
آن یکی پست آن یکی عالی مقام
زانچه جمع آرند ایشان بهتر است

وَلَوْلَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمٰنِ لِبُيُوتِهِمْ سُقُفًا مِنْ فِضَّةٍ وَ

واگر نه آن بودی که شدندی مردمان جماعتی واحد هر آینه گردانیدندی برای آنانکه کافر میشوند بخدا برای خانهاشان سقفها از نقره و

مَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ ٣٣ وَلِبُيُوتِهِمْ أَبْوَابًا وَسُرُرًا عَلَيْهَا يَتَّكِئُونَ ٣٤ وَزُخْرُفًا وَإِنْ كُلُّ ذٰلِكَ

نردبانها که بر آن برآیند و برای خانهاشان درها و سریرها که بر آن تکیه کنند و زینتها و نباشد همه آن

لَمَّا مَتَاعُ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ ٣٥ وَمَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمٰنِ نُقَيِّضْ

مگر مایه معیش زندگانی دنیا و آخرت نزد پروردگارت برای پرهیزکاران است و کسیکه اعراض کند از یاد خدا میگماریم

لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ ٣٦ وَإِنَّهُمْ لَيَصُدُّونَهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ ٣٧ حَتّٰى

برای او شیطانرا پس اوست مر او را رفیق و بدرستیکه آنها بازمیدارند ایشانرا از راه و می‌پندارند که ایشان هدایت یافتگان تا چون

إِذَا جَاءَنَا قَالَ يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرِينُ ٣٨ وَلَنْ يَنْفَعَكُمُ الْيَوْمَ إِذْ

آمد مارا گوید ایکاش بودی میان من و میان تو دوری مشرقین پس بد رفیقی بودی و هرگز سود ندهد شما را امروز چون

ظَلَمْتُمْ أَنَّكُمْ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ ٣٩

ستم کردید که شما در عذاب شریکانید

گر نبودی آنکه در کفر و گمان
می بگردانیدیم بهر کافران
بابها و تختها در هر یکی
آخرت در نزد ربت بالیقین
دیو بفریبنده کوران
آنکه ایشان در رهند و ساعیند
گوید آن عاشی قرینش را ببین
عاشیانرا گوید آن افرشته زود

امتی واحد شوند این مردمان
خانه‌ها کز نقره باشد سقف آن
که بر آن گردند ایشان متکی
جنت اعلی هست بهر متقین
باشد اعنی صبح و شامش هم‌نشین
یا که دیوان بر هدایت راغبند
بودمان ایکاش بعد المشرقین
این تمنا ندهد امروز ایچ سود

بر حطام دنیوی مایل شوند
نردبانها که بر آن بالا روند
کردمی آنها ز نقره وز طلا
وانکه خویش از ذکر رحمن داشت کور
بازشان دارند آن دیوان ز راه
یا که آن عاشی و شیطانش بما
تا نمی‌دیدم تو را هرگز چنین
چون ستمکاری و عاری از صواب

از خدا و آخرت غافل شوند
خود زبام خانه‌ها ظاهر کنند
نیست اینها جز متاع این سرا
بهر او تقدیر سازیم از امور
در گمان آن عاشیان از اشتباه
هردو باز آیند در روز جزا
اندر این بعد مکان ای بدقرین
مشترک باشید باهم در عذاب

اَفَاَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ اَوْ تَهْدِي الْعُمْيَ وَ مَنْ كَانَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ٤٠ فَاِمَّا نَذْهَبَنَّ بِكَ فَاِنَّا مِنْهُمْ

آیا پس تو میشنوانی کرانرا یا راه مینمائی کورانرا و آنکه باشد در گمراهی آشکار پس اگر ببریم ترا پس بدرستیکه مائیم از ایشان

مُنْتَقِمُونَ ٤١ اَوْ نُرِيَنَّكَ الَّذِي وَعَدْنَاهُمْ فَاِنَّا عَلَيْهِمْ مُقْتَدِرُونَ ٤٢ فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي اُوحِيَ اِلَيْكَ

انتقام کشندگان یا مینمائیم البته ترا آنچه وعده کردیم ایشانرا پس مائیم بر ایشان قدرت دارندگان پس چنگ در زن بآنچه وحی کرده شد بتو

اِنَّكَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ٤٣ وَ اِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَ لِقَوْمِكَ وَ سَوْفَ تُسْئَلُونَ ٤٤ وَاسْئَلْ مَنْ اَرْسَلْنَا

بدرستیکه توئی بر راه راست و بدرستیکه آن هر آینه ذکریست مر ترا و مر قوم ترا و زود باشد که پرسیده شوید و بپرس از آنکه فرستادیم

مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا اَجَعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمٰنِ آلِهَةً يُعْبَدُونَ ٤٥

پیش از تو از رسولان ما آیا گردانیدیم از غیر خدای بخشاینده آلهها که پرستیده شوند

شنوانی بر کران آیا تو حرف   یا نمائی ره بکوران بی ظرف   وانکه باشد در ضلالی آشکار   کی میسر گردد این در هیچ بار

پس بومکن اقتصار اندر بلاغ   خاطر خودرا ده از ایشان فراغ   پس بریم ار در جوار خود ترا   ناکشیده انتقام از اشقیا

ما کشنده انتقامیم از عدو   هم نمائیم ار که خواهیم آن بتو   وعده دادیمشان آنچه از عقاب   ما بر ایشان خاصه در یوم الحساب

ما بر ایشانیم ما با مقتدر   آنچه خواهیم آن کنیم از قهر و سر   چنگ پس در زن بآنچیزیکه وحی   میشود سوی تو اندر امر و نهی

خود توئی بر راست راه از هر طرف   وان بود بهر تو و قومت شرف   یعنی این قرآن که موحی بتراست   زود پرسیده شوید از آن براست

می بپرس از اهل توریة و کتاب   وانکه بودند از پیش اندر خطاب   آن رسل یعنی که اند پیش از تو ما   خود فرستادیمشان بر فرقهها

می بپرس از اهل علم و دینشان   صاحبان آیت و آئینشان   هیچ گردانیدهایم الا خدای   کاو بست بخشاینده خود بر ماسوی

ماخدایان که پرستیده شوند   خلق ایشان را بطاعت بگروند   حاصل آنکه امر آیا کردهام   بر پرستش جز خدارا از قدیم

وَ لَقَدْ اَرْسَلْنَا مُوسٰى بِآيَاتِنَا اِلٰى فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ فَقَالَ اِنِّي رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ ٤٦ فَلَمَّا جَاءَهُمْ

و بتحقیق فرستادیم موسی را بآیتهای ما سوی فرعون و جماعتش پس گفت بدرستیکه منم فرستاده پروردگار جهانیان پس چون آوردشان

بِآيَاتِنَا اِذَا هُمْ مِنْهَا يَضْحَكُونَ ٤٧ وَ مَا نُرِيهِمْ مِنْ آيَةٍ اِلَّا هِيَ اَكْبَرُ مِنْ اُخْتِهَا وَ اَخَذْنَاهُمْ

آیتهای مارا آنگاه ایشان از آن خنده میکردند و نمی نمودیم ایشانرا هیچ آیتی مگر که آن بزرگتر بود از مثلش و گرفتیم ایشانرا

بِالْعَذَابِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ٤٨ وَ قَالُوا يَا اَيُّهَ السَّاحِرُ ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ اِنَّنَا لَمُهْتَدُونَ

بعذاب باشد که ایشان بازگشت کنند و گفتند ای جادوگر بخوان برای ما پروردگارت را بآنچه پیمان کرده نزد تو بدرستیکه مائیم هدایت یافتگان

٤٩ فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمُ الْعَذَابَ اِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ ٥٠

پس چون دفع کردیم از ایشان عذابرا آنگاه ایشان پیمان میشکنند

چون فرستادیم موسی را عیان   سوی فرعون و ملاء معجزشان

که رسولم من ز رب العالمین   پس چو او آورد آیات مبین   خنده میکردند ایشان آن زمان   زان علامتها که می آورد آن

ما ننمودیمشان هیچ آیتی   بر ردیف یکدگر در حجتی   جز که بود اکبر ز اختش در نظر   یعنی از آن یک که بود از پیشتر

پس گرفتیم آنگروه را بر عذاب   مرتحق گردند تا از اصواب   زاستغاثه میگفتند آنکسان   رب خودرا ایها الساحر بخوان

زانچه کرد ثبت عهدش زانتساب   واست ایمان یا دعای مستجاب   حاصل آنکه بهر ما میکن دعا   تا که او بردارد این محنت زما

بر تو ایمان آوریم از مندفع   گردد از ما این عذاب مجتمع   پس چو زایشان دفع کردیم آن عذاب   عهد خود دردم شکستند از شتاب

وَ نَادٰى فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ اَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَ هٰذِهِ الْاَنْهَارُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِي اَفَلَا

وندا کرد فرعون درقومش گفت ای قوم من آیا نیست مرا ملك مصر این نهرها میرود از زیرم آیا پس

تُبْصِرُونَ ٥١ اَمْ اَنَا خَيْرٌ مِنْ هٰذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ ٥٢ وَلَا يَكَادُ يُبِينُ ٥٣ فَلَوْلَا اُلْقِيَ عَلَيْهِ اَسْوِرَةٌ

نمی بینید بلکه من بهترم از اینکس که اوست خوار و نزدیك نیست که بیان تواند کرد پس چرا انداخته نشده براو دستوانها

مِنْ ذَهَبٍ اَوْ جَاءَ مَعَهُ الْمَلٰئِكَةُ مُقْتَرِنِينَ ٥٤ فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَاَطَاعُوهُ اِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ ٥٥

از زر یا بیامدند باو فرشتگان بهم پیوستگان پس از جای برآورد قومش را پس اطاعت کردند او را که ایشان بودند گروهی نافرمان برداران

فَلَمَّا آسَفُونَا انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَاَغْرَقْنَاهُمْ اَجْمَعِينَ ٥٦ فَجَعَلْنَاهُمْ سَلَفًا وَ مَثَلًا لِلْآخِرِينَ ٥٧

پس چون بخشم آوردند ما را انتقام کشیدیم از ایشان پس غرق کردیم ایشان را همگی پس کردیمشان سابقان و مثلی برای آیندگان

کرد پس فرعون درقومش ندا
یا ز من تحتی بود قصد از بیان
پس نمی بینید آیا نار من
نیست هم نزدیك تا روشن کند
راست گر گوید که از نزد خدا
یا بیامد باوی از او فرشتگان
نیست پس خوار که بفرستد خدا
پس نمودندش اطاعت جمله زین
خشمگین ما را چو کردند آن زمان
موسی از فرعون وقومش شد حزین

نیست گفت ایقوم آیا مر مرا
که بود جوها بحکم من روان
ابدال موسی و اعزاز من
گفت خود کاشنا نبرد و زبان کند
نامزد شد بر رسالت ار احتا
تا باو پیوسته باشد از نشان
بر رسالت مرد درویش و گدای
قوم او بودند چون از فاسقین
کینه بکشیدیم سخت از دشمنان
حق کشند از دشمنانش کین از این
هم مثل کردیم ایشان را چنان

ملك مصر این نیست یا جوهای نیل
یا که در تحت تصرف از منند
بهترم من بلکه زین مردی که هست
با وجود ضعف و ذات یعنی او
پس شد افکنده چون بروی زرب
گر رسولی شه فرستد از خواص
یافت قوم خود سبك پس در خرد
رفته بیرون یعنی از فرمان حق
بهر حق حرفی روا هر گز کی است
غرقشان کردیم در یم تا اسف
بهر قوم آخرین در هر زمان

زیر قصرم جاری از نهرهای نیل
زیر امرم شاره اش ایمند
در زمین مصر بی مقدار و پست
نیست کس را فهم گفتارش نکو
دستوانهائی که باشد از ذهب
میکند با او روان از اختصاص
در قبول گفتهای خام رد
یا ز حکم عقل جمله آن فرق
لیك حزن اولیا حزن وی است
در دو لحظه فجعلناهم سلف

وَ لَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا اِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ ٥٨ وَ قَالُوا ءَاٰلِهَتُنَا خَيْرٌ اَمْ هُوَ مَا ضَرَبُوهُ

وچون زده شد پسر مریم مثلی آنگاه قوم تو از آن فریاد میآورند وگفتند آیا الهان ما بهترند یا او نزدند آن را برای تو

لَكَ اِلَّا جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ ٥٩ اِنْ هُوَ اِلَّا عَبْدٌ اَنْعَمْنَا عَلَيْهِ وَ جَعَلْنَاهُ مَثَلًا لِبَنِي اِسْرَائِيلَ

جز جدلی بلکه ایشانند گروهی خصومت کنندگان نیست او جز بنده که احسان کردیم براو وگردانیدیم او را مثلی برای بنی اسرائیل

٦٠ وَ لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ مَلٰئِكَةً فِي الْاَرْضِ يَخْلُفُونَ ٦١ وَ اِنَّهُ لَعِلْمٌ لِلسَّاعَةِ فَلَا تَمْتَرُنَّ بِهَا وَ

واگر خواهیم هر آینه گردانیم از شما ملائکه را در زمین که جانشین باشند وبدرستیکه اوست هر آینه علمی برای قیامت پس شك مدارید در آن و

اتَّبِعُونِ هٰذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ ٦٢ وَ لَا يَصُدَّنَّكُمُ الشَّيْطَانُ اِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ ٦٣

پیروی کنند مرا این است راه راست وباز ندارد البته شما را شیطان بدرستیکه او مر شما را است دشمنی آشکار

شد زده بر ابن مریم چون مثل
با الهان گو که ما باشیم هم
می نگفتند این مثل جز در جدل
مشرکان گفتند قصد اوست این
کاندر این امت تو را باشد مثل
خنده کردند اهل عمز از این کلام
گفت مشرك گر علی چون عیسی است

که پرستندش نصاری در محل
اوست بهتر یا الهان نیست غم
در خصومت اینگروه سخنند بل
که پرستندش چو عیسی از یقین
همچو عیسی نزد قومش در عمل
کاین عمش گشت پیغمبر مقام
بهتر از عیسی است تا عمومت پرست

چون مسیح و عابدینش در جحیم
عیسی از حصب جهنم باشد او
وجه دیگر آنکه چون مدح مسیح
وجه دیگر آنکه روزی با علی
فرقه عالی شدند او را بحق
آمد این آیت که بر عیسی مثل
نیست عیسی غیر عبدی که بر او

جملگی باشند با رنج و الم
گو که ما باشیم هم نیکو گفتگو
مصطفی میکرد با مریم صریح
گفت پیغمبر نگفتم در علی
فرقه کردند از وی ضعف و دق
این عمت را ردی چون در محل
کرده ایم انعام ما نیکو تگو

می‌گردانیم او را ما مثل | بهر اسرائیلیان در هر محل
قصهٔ یعنی که بس باشد غریب | نزد آن کو دارد از دانش نصیب
بی والد کی وجودی یا گرفت | وین ز قدرتهای ما بود شگفت
ور که هم خواهیم گردانیم هین | از شما ما فرشتگان اندر زمین
نه درآید از پی هم چون شما | اینچنین تبدیل سهل آید بما
بر ملائك سنهٔ آدم بدل | ما کنیم این اعجب است اندر مثل
اوست آن چیزی که دانسته بآن | میشود ما را قیامت ناگهان
یعنی اینکه عیسی آمد بی پدر | باشد از علم قیامت در اثر
دان حقیقت کس نیابد آگهی | جز که گردد محرم سر الهی
ایك زین رمزت صفی گوید یکی | گر اشارت فهم و صاحب مدرکی
دیده باشی خواب چیزی را که روز | عین آن واقع شود بی درد و سور
نیست در خواب از طبیعت در شروع | هیچ اسبابی که آن یابد وقوع
نور روحت ادراك از لازم شود | هرچه بینی عین آن واقع شود
آنچه در ملك طبیعت واقع است | درحقیقت عین آن بی مانع است
هست اسباب الهی عار از آن | که توانی در طبیعت دو نشان
آنکسی بیند که از بن رسته است | حاش از بند طبیعت جسته است
چوب گر شد اژدها بود عجب | کان الهی بود نز طبع و سبب
خارق عادات جمله اینچنین | باشد از روشن دلی و تیزبین
عقلی از باور نکرد این سر را | تو مفهمد جان احمق را ز راه
در قیامت فهمد آن را لاعلاج | بارشد چون پرده طبع و مزاج
لا تمترن بها یعنی که شك | تا ورید اندر قیامت هیچ یك
هم تابعید از رسولم پیروی | اینست راه راست نزد معنوی
باز تان باید ندارد دو گرك | کان شما را دشمنی باشد سترگ
دشمنی خود بود او آشکار | کرده بیرونتان ز رحمت خوار و زار

وَ لَمَّا جَآءَ عِيسٰى بِالْبَيِّنَاتِ قَالَ قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ وَ لِأُبَيِّنَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِى تَخْتَلِفُونَ فِيهِ فَا

وچون آورد عیسی معجزات را گفت بدرستی که آوردم شما حکمت را و تا بیان کنم برای شما بعضی از آنچه اختلاف میکنید در آن

تَّقُوا اللّٰهَ وَ اَطِيعُونِ اِنَّ اللّٰهَ هُوَ رَبِّى وَ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هٰذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ ٦٥ فَاخْتَلَفَ الْاَحْزَابُ

پس بترسید از خدا و فرمان برید مرا بدرستیکه خدا اوست پروردگار من و شما پس بپرستید او را اینست راه راست پس اختلاف کردند طایفها

مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ عَذَابِ يَوْمٍ اَلِيمٍ ٦٦ هَلْ يَنْظُرُونَ اِلَّا السَّاعَةَ اَنْ تَاْتِيَهُمْ بَغْتَةً وَ

از میان ایشان پس وای مر آنانکه ستم کردند از عذاب روزی پر درد آیا انتظار میکشند جز قیامت را که آید ایشان را ناگاه و

هُمْ لَا يَشْعُرُونَ ٦٧ اَلْاَخِلَّاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ اِلَّا الْمُتَّقِينَ ٦٨

ایشان ندانند دوستان روزی چنین بعضی از ایشان مر بعضی را دشمنند مگر پرهیزکاران

چونکه عیسی آمد او با بینات | گفت اسرائیلیان را زالتفات
آمدم من بر شما با حکمتی | تا کنم روشن ز راه دینی
بر شما آنرا که دارید اختلاف | اندران در امر دین دور از خلاف
پس بترسید از خدا و فرمان کنید | پیروی زانکه خدای بی ندید
اوست هم ما و شما پروردگار | پس شما او را پرستید آشکار
اینست راه راست بی کذب و خلاف | فرقه‌ها گردید زان پس اختلاف
از میان آن مسیحی مذهبان | که بر ایشان بود مبعوث او عیان
وای پس بر آنکه کرده است او ستم | از عذاب دردناك پر نقم
شرح آن بگذشت در مریم تمام | تا چه بود آن اختلافات از انام
انتظار آیا کشند این مردمان | جز قیامت را که آید ناگهان
ناگه ایشان را فرو گیرد بسر | وآگهی باشند ایشان بی خبر
آنکه با هم دوست از جان و تنند | بعض را آن روز بعضی دشمنند
غیر پرهیزندگان از اهل دین | که بهم باشند احباب و معین
دوستی کز عقل خیزد این است | دوستی کز نفس آید دشمنی است
چون حجاب جسم خیزد از میان | دوستیها اصل آن گردد عیان
میفزاید مهر اگر ایمانی است | دشمنی گردد و گر نفسانی است
دوستی انبیا و اولیا | هردم افزاید صفا اندر ضیا
دوستی تن پرستان بد شود | تیرگی بر تیرگی بی حد شود

يَا عِبَادِ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ وَ لَا اَنْتُمْ تَحْزَنُونَ ٦٩ اَلَّذِينَ آمَنُوا بِآيَاتِنَا وَ كَانُوا مُسْلِمِينَ ٧٠

ای بندگان من نیست بیمی بر شما امروز و نه شما اندوهگین میشوید آنانکه گرویدند بآیه‌های ما و بودند منقادان

اُدْخُلُوا الْجَنَّةَ اَنْتُمْ وَ اَزْوَاجُكُمْ تُحْبَرُونَ ٧١ يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِصِحَافٍ مِنْ ذَهَبٍ وَ اَكْوَابٍ وَ فِيهَا مَا

درآئید در بهشت شما و جفتهاتان که در افروخته نشاط نموده باشید گردانیده شود بر ایشان کاسهای پهنی که از طلاست و کوزهای بی دسته گیره و در آنست آنچه

تَشْتَهِيهِ الْاَنْفُسُ وَ تَلَذُّ الْاَعْيُنُ وَ اَنْتُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ٧٢ وَ تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِى اُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ

خواهش دارد آنرا نفس و لذت میبرند چشمها و شمائید در آن جاودانیان و اینست آن بهشتی که بارث داده شدید آنرا بسبب آنچه بودید

تَعْمَلُونَ ٧٣ لَكُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ كَثِيرَةٌ مِنْهَا تَأْكُلُونَ ٧٤ إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي عَذَابِ جَهَنَّمَ خَالِدُونَ ٧٥ لَا

که میکردید مر شما راست در آن میوه بسیار که از آن میخورید بدرستیکه گنهکاران در عقوبت دوزخ جاودانان

يُفَتَّرُ عَنْهُمْ وَهُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ ٧٦ وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَٰكِنْ كَانُوا هُمُ الظَّالِمِينَ ٧٧ وَنَادَوْا يَا مَالِكُ

تخفیف داده شود از ایشان و ایشان در آن نومیدانند و ستم نکردیم ایشان را و لکن بودند ایشان ستمکاران و ندا کردند که ای مالک

لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ قَالَ إِنَّكُمْ مَاكِثُونَ ٧٨ لَقَدْ جِئْنَاكُمْ بِالْحَقِّ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ

باید که تمام کند بر ما پروردگارت گفت بدرستیکه شما درنگ کنندگانید بدرستیکه آوردیم شما را حق را و لکن اکثر شما بودید مر حق را ناخوش دارندگان

٧٩ أَمْ أَبْرَمُوا أَمْرًا فَإِنَّا مُبْرِمُونَ ٨٠ أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ

بلکه محکم کردند کاری را پس بدرستیکه ما محکم کنندگانیم یا می پندارند که ما نمی شنویم نهان ایشان را و راز ایشان را

بَلَىٰ وَرُسُلُنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ ٨١

آری و رسولان ما اند نزد ایشان می نویسند

پس شوند آن بندگان بی حذر
آنکسان کایشان بآیتهای ما
جملگی مسرور گردانده شده
هم بر ایشان اکواب و کوزه‌ها
آنچه نفس اشتهی کند آرزو
زان عملها که شما کردید بیش
گفته‌ام تاویل آنها جمله من
اندر آن باشند ایشان نا امید
... بر ما ...
... راست
... حق این قوم دون

... عذاب ... سروار
مؤمنند و ... ارشد ... وزیا
خوان ... را خورید ارمائده
... آنچه ...
و آنچه ... چشمها گردد ازو
داد این ارشاد خدا از لطف خویش
هر کجا آمد ... اندر ...
... و بی خود عذابی شد شدید
خواه ... حکم ... ما جدا
... حق که ... است
ابرموا امرا فانا مبرمون
... آری ... راهم ...

که شما را جز و خوف امروز نیست
اندر آئید ای عباد خوش سرشت
می شود گردان بر ایشان ...
... الاعین ... است
اندر آن باشید جاویدان شما
در بهشت از میوه که بیشمار
مجرمین هم در جهنم جاودان
... بر ایشان می نکردیم ...
گوید او ... جاودان دارید جا
... خواهی ... از قول حق
... شویم ... ایشان
... نوشتند ... یکیک

را که ... از مهر شهوت ... است
مر شما و جفتهاتان در بهشت
کاسه‌ها را انواع ... از ذهب
... است
ارث باشد بر شما این دلگشا
تا خورید از آن شما در اختیار
در عذابند و نگردد سست و آن
خود ستمکاران بدند ایشان همی
... اندر این ...
... اشرار ... حق
... خود ... و عیان

قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَٰنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ ٨٢ سُبْحَانَ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبِّ الْعَرْشِ

بگو اگر باشد مر خدای بخشاینده را فرزندی پس من اول پرستندگان پاکی پروردگار آسمانها و زمین پروردگار عرش

عَمَّا يَصِفُونَ ٨٣ فَذَرْهُمْ يَخُوضُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّىٰ يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوعَدُونَ ٨٤ وَهُوَ الَّذِي فِي

از آنچه وصف میکنند پس واگذار ایشان را که صحبت دارند و بازی کنند تا آنکه ملاقات کنند روز ایشان را که وعده داده شوند و اوست آنکه در

السَّمَاءِ إِلَٰهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلَٰهٌ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ ٨٥ وَتَبَارَكَ الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ

آسمان اله است و در زمین اله است و اوست درست کار دانا و افزون آمد آنکه مر اوراست پادشاهی آسمانها و زمین

وَمَا بَيْنَهُمَا وَعِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ٨٦ وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ

و آنچه میان آنهاست و نزد اوست دانش قیامت و بسوی او باز گردانیده میشوید و مالک نباشند آنانکه میخوانند از غیر او شفاعت کردن را

إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ٨٧ وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ ٨٨

مگر کسیکه گواهی داد بحق و ایشان میدانند و اگر بپرسی از ایشان که که آفرید ایشان را هر آینه گویند الله پس از کجا بازگردانیده میشوند

وَقِيلِهِ يَا رَبِّ اِنَّ هٰؤُلَاءِ قَوْمٌ لَا يُؤْمِنُونَ ٨٩ فَاصْفَحْ عَنْهُمْ وَ قُلْ سَلَامٌ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ

وقولش ای پروردگار من بدرستیکه اینها گروهی اند که ایمان نمی آورند پس اعراض کن از ایشان و بگو سلام پس زود باشد که بدانند

ای محمد گو دار حق را واله
پاك از آن که باشد شرمت و وله
تا بهنگامی که روز خویش را
او حکم است و شمار امر امور
دایم البرکات کاو را هست این
هم بود علم قیامت نزد او
حق ... هست ... اعلمین
پرسی از ایشان که خالق شما
وبه یا رب این هؤلاء
گو سلام ای ... آنکه ...

اول آنرا می پرسیدم بعد
یا رهی وصفی که دور است از خرد
... ایشان بوعده در حیا
راستکار و آنکه ازسر ... دور
پادشاهی سموات و زمین
هم او گردید راجع ...
... شهادت داد ... از ...
... میگویند الله خدا
... این قوم از روی ولا
خود بو ... از ...
رود ... کارها ... صیور

پاك ... خالق ارض وسما
از شان ... پس ... گو
اوست معبود ملائك در سماء
وین ... مخصوص علام الغیوب
واحد ... این ارض و سماست
آنچه ... حق ...
هم ... از ... آنرا که ...
پس ... شوند
پس ... اعراض از ایشان ... رو
این ... و ... رود
... هست ... امور

رب عرش از وصف ... روا
تا بود اندر یخوضوا یلعبوا
در زمین معبود حق و ... پاك
که بود دانا ... اسرار قلوب
حکم او جاری جمله ماسوی است
بر شفاعت مالك آن ... خویشتند
خود گواهی داده بر توفیق رب
عبد اورا ... پرستش بگروند
می گردان از مکافات عدو
... آنچه حکم غیب بود

سوره الدخان تسع و خمسون آية و هي مكّيّة

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشنده مهربان

حٰمٓ ١ وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ ٢ اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ اِنَّا كُنَّا مُنْذِرِينَ ٣ فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ اَمْرٍ

بکتاب آشکار کننده بدرستیکه ما فرستادیم اورا در شبی برکت داده شده بدرستیکه ما هستیم بیم کنندگان در آن جدا کرده میشود هر امری موافق

حَكِيمٍ ٤ اَمْرًا مِنْ عِنْدِنَا اِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ ٥ رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ اِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ٦ رَبِّ

حکمت امری از نزد ما بدرستیکه ما هستیم فرستندگان رحمتی از پروردگار تو بدرستیکه اوست او شنوای دانا پروردگار

السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا اِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ ٧ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ رَبُّكُمْ وَرَبُّ

آسمانها و زمین و آنچه میان آن دو است اگر هستید یقین کنندگان نیست الهی جز او زنده میکند و میمیراند پروردگار شما و پروردگار

آبَائِكُمُ الْاَوَّلِينَ ٨ بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ يَلْعَبُونَ ٩ فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ ١٠ يَغْشَى

پدران شما پیشینیان بلکه ایشان در شك بازی میکنند پس انتظار کش روزی که می آورد آسمان دودی آشکار فرو میگیرد

النَّاسَ هٰذَا عَذَابٌ اَلِيمٌ ١١ رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ اِنَّا مُؤْمِنُونَ ١٢

مردمان را اینست عذاب دردناك پروردگارا دفع کن از ما عذاب را بدرستیکه مائیم گروندگان

بعد بسم الله خورد شاه قدم
بر حیوة وحی و حلم خود قسم
هم کتاب روشنی کرما نزول
یافت در لیل مبارك بر رسول
وحی دانی کاو این آیات اوست
وان شب قدر است و خیرش در جهان
سر محمد مظهر و مرآت اوست
بیش از آن ناید تعداد و بیان

گشت آن از لوح محفوظ مجد
برشب آرا داد آنرا انتساب
لیلة القدر است اهل اتصال
فصل اعلی یابد و گردد عیان
حکمهای بی بهی کاندر شهود
حشمتی این باشد از پروردگار
پرورنده آسمانست و زمین
او بود رب شما صدق و درست
کاورد این آسمان دودی پدید
زان علایق کز طبیعت حاصل است
یا که گویند این سحر او بشتگان
از زمین برخواست دودی اینچنین
او دعا فرمود کای پروردگار
هم بود مروی که این دود دخان

نازل اندر آسمان عقل و دید
کاملش از خلقت خویش در حجاب
عاشقان دانند سر این مقال
او منافع ور مضار کل در آن
ظاهر آید جمله از غیب وجود
یعنی ارسال رسل در روزگار
واجبه منی است ذات بی ارتقی
هم پدرها تان که بودند از نخست
مردمانرا آن فرو گیرد شدید
ترك آن جز رستگارا مشکل است
کان عذاب دردناکست این دخان
خواستند از احمد کامل یقین
تو رها بردار رنج و اضطرار
مرد از بیش از قحط ناگهان
از دعا سازد بلا را مرتفع

مرد عرف این شب معراج اوست
سیر سالك هست ظاهر برکسان
ما بقرآن خلق را بدهیم بیم
همچنین هر حکم کاندر عرش شان
ما فرستنده کلام و رسل
او دعای بندگان را بشنود
نیست معبودی جز او بی گفتگو
بلکه در شکند باری مردمان
وان بود دودی که در رنج روان
جمله گویند این عذاب آمد و بس
در زمین قحط در قوم مضر
بر دعا گرشود دفع این عذاب
بر تو ما پروردگارا مؤمنیم
مردمانرا میرود در چشم و گوش
اوست بر اسرار اشیا مطلع

گشت مبارك باشد از دیدار دوست
جز که آثاری از آن گردد عیان
کل فیها یفرق امر حکیم
میشود صادر بر درگاه جلال
عادت الله این بود در حکم کل
بر صلاح کارشان دانا بود
زنده گرداند بمیراند هم او
پس مراقب باش روز یرا چنان
بجهد اندر چشم و گوش مردمان
که نهانگاهست حق از پیش و پس
که بدند ایشان بکفر و کین مصر
بر و ایمان آوریم از شیخ و شاب
بر کمال لطف و قهرت موقنیم
خلق زان گردند دور از تاب و هوش

اَنّٰى لَهُمُ الذِّكْرٰى وَ قَدْ جَآءَهُمْ رَسُولٌ مُبِينٌ ١٣ ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَ قَالُوا مُعَلَّمٌ مَجْنُونٌ ١٤ اِنَّا

کجاست مر ایشانرا پند گرفتن و بدرستیکه آمد ایشانرا رسولی آشکار کننده پس روی گردانیدند از او و گفتند آموخته شده است دیوانه بدرستیکه

كَاشِفُوا الْعَذَابِ قَلِيلًا اِنَّكُمْ عَآئِدُونَ ١٥ يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرٰى اِنَّا مُنْتَقِمُونَ ١٦ وَ لَقَدْ

مادفع کننده عذابیم اندکی بدرستیکه شما باز گردندگانید روزیکه سخت بگیریم آن سخت گرفتن عظیم بدرستیکه ماییم انتقام کشندگان و بتحقیق

فَتَنَّا قَبْلَهُمْ قَوْمَ فِرْعَوْنَ وَ جَآءَهُمْ رَسُولٌ كَرِيمٌ ١٧ اَنْ اَدُّوا اِلَيَّ عِبَادَ اللّٰهِ اِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ

که آزمودیم پیش از ایشان قوم فرعون و آمد ایشانرا رسولی شریف که سپارید بمن بندگان خدارا بدرستیکه من مر شمار ارسولی

اَمِينٌ ١٨ وَ اَنْ لَا تَعْلُوا عَلَى اللّٰهِ اِنِّي آتِيكُمْ بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ ١٩ وَ اِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَ رَبِّكُمْ

امین و آنکه رفعت مجوئید بر خدا بدرستیکه من آورنده ام شمارا حجتی روشن و بدرستیکه من پناه برده ام بپروردگار من و شما که

اَنْ تَرْجُمُونِ ٢٠ وَ اِنْ لَمْ تُؤْمِنُوا لِي فَاعْتَزِلُونِ ٢١ فَدَعَا رَبَّهُ اَنَّ هٰٓؤُلَآءِ قَوْمٌ مُجْرِمُونَ ٢٢ فَاَسْرِ

سنگسار کنید مرا و اگر باور ندارید مرا پس کناره کنید از من پس خواند پروردگارش را که این گروهی اند گناهکاران پس ببر

بِعِبَادِي لَيْلًا اِنَّكُمْ مُتَّبَعُونَ ٢٣ وَاتْرُكِ الْبَحْرَ رَهْوًا اِنَّهُمْ جُنْدٌ مُغْرَقُونَ ٢٤ كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ

بندگان مرا در شب بدرستیکه شما پیروی کرده شدگانید و واگذار دریا را آرمیده بدرستیکه ایشان لشکری غرق شدگانند بسا که واگذاشتند از باغها

وَ عُيُونٍ ٢٥ وَ زُرُوعٍ وَ مَقَامٍ كَرِيمٍ ٢٦ وَ نَعْمَةٍ كَانُوا فِيهَا فَاكِهِينَ ٢٧ كَذٰلِكَ وَ اَوْرَثْنَاهَا قَوْمًا

و چشمها و کشتها و جای خوب و نعمتی که بودند در آن متنعمان همچنین است و میراث دادیم آنهارا گروهی

آخَرِينَ ٢٨ فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَآءُ وَالْاَرْضُ وَ مَا كَانُوا مُنْظَرِينَ ٢٩

دیگر پس نگریست برایشان آسمان و زمین و نشدند مهلت داده گان

برملایك بدهد آن رب البشر
برتری بود این اعظم سبب
زان غلامان این بیان آموخته
درزمان اندك اما مسکید
پیش از ایشان اندر افکندیم ما
آن عبادالله که در داه شما
وانکه بر حق کبر مورزید و ابی
گفت من بردم بر رب خود پناه
خواند پس پروردگارش را او چون
بحر را بر حال خود هل منفرج
ای بسا کان قبطیان بگذاشتند
نعمتی هم که بدان بودند شاد
هیچ از آن ارض و سما نگریست پس
برخلاف امت و اولیا
رانکه امری بودشان پس عظیم
الك هرگز منگرید چشم پس

آمده ارای لهم ذکری خبر
از سبیهای دگر ذات العجب
یا بود مجنون به عقل اندوخته
عود برکفران سابق یا مزید
مرفیه قوم فرعون دغا
مبتلا باشند در رنج و بلا
ان آتیکم بسلطان مبین
تا نگیرید سنگسار ای قوم راه
هؤلاء ان قوم مجرمون
در آن گردد یکجا مندرج
بوستانهایی که خرم داشتند
که ایشان بودند دروی شیخ و شاب
برجهای همچنان نگریست پس
که برایشان چون گریست ارض و سما
شاید از دلها او گردد دوام
بر ستمکاری شقیی بر هوس

بد چگونه بد رازایشان وفا
پشت رو گردند وگفتند آشکار
باز حق آرد انتقامه در ایاب
یوم نبطش بطشةالکبری تمام
آمد ایشان را رسولی ارجمند
یعنی اسرائیلیان را در یقین
چونکه موسی گفت حق صبح و بند
ور زمین نور ندارند این سحر
گفت حق بس عبده را شب
اندر آید از پشت زان راهها
بر راشجار و عیون وزرع و کشت
همچنین است امر مادران قوم و بر
یا برایشان شب بحر لعنت نکرد
برجهان این یعنی گریست عرش
هم بحر و دیگر با آسمان
می‌بدید آنگروه از مضطرین

وانکه آمدشان رسولی برملا
یافته تعلیم از جبر و یسار
ما از ایشان بازداریم این عذاب
میکشیم آنروز زایشان انتقام
گفت بفرستید سویم بی گزند
برشما الحق رسولم من امین
پس بقتل و رجم او برخاستند
پس بگذرد ازمن کناره بی‌محن
برشما را زانکه آید از عقب
مغرقوند این جنود اندر ملا
وان مکانهای نکو همچون بهشت
ارث ما دادیم بر قوم دگر
بعدازایشان رحم وهم رحمت نکرد
آمدند اهل ترازل عرش وفرش
گریه کرد آمد دراخبار آنچنان
مهلت ایشان را نبود از رب دین

وَ لَقَدْ نَجَّيْنَا بَنِي اِسْرَآئِيلَ مِنَ الْعَذَابِ الْمُهِينِ ٣٠ مِنْ فِرْعَوْنَ اِنَّهُ كَانَ عَالِياً مِنَ الْمُسْرِفِينَ

وبتحقیق نجات دادیم بنی اسرائیل را از عذاب خوار کننده از فرعون بدرستیکه او بود برتری جوینده از اسراف کنندگان

٣١ وَ لَقَدِ اخْتَرْنَاهُمْ عَلٰى عِلْمٍ عَلَى الْعَالَمِينَ ٣٢ وَ آتَيْنَاهُمْ مِنَ الْآيَاتِ مَا فِيهِ بَلٰٓؤٌا مُبِينٌ ٣٣

وبتحقیق اختیار کردیم ایشان را از دانش برجهانیان وداد یمشان از آیتها آنچه بود در آن نعمتی آشکار

اِنَّ هٰؤُلَاءِ لَيَقُولُونَ ٣٤ اِنْ هِيَ اِلَّا مَوْتَتُنَا الْاُولٰى وَ مَا نَحْنُ بِمُنْشَرِينَ ٣٥ فَأْتُوا بِآبَائِنَا اِنْ

بدرستیکه اینها هر آینه میگویند نیست آن جز مردن نخستین ما و نیستیم ما برانگیخته شوندگان پس بیاورید پدران مارا اگر

كُنْتُمْ صَادِقِينَ ٣٦ اَهُمْ خَيْرٌ اَمْ قَوْمُ تُبَّعٍ ٣٧ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ اَهْلَكْنَاهُمْ اِنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ

هستید راستگویان آیا ایشان بهترند یا قوم تبع وآنانکه بودند پیش از ایشان هلاك کردیم ایشان را بدرستیکه ایشان بودند گناهکاران

٣٨ وَ مَا خَلَقْنَا السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ ٣٩ مَا خَلَقْنَاهُمَا اِلَّا بِالْحَقِّ وَلٰكِنَّ اَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ

ونیافریدیم آسمانها و زمین را وآنچه میان آندو است بازی کنندگان نیافریدیم آندو را مگر بحق ولیکن اکثر ایشان نمیدانند

خود نمودیم آل اسرائیل را
برگزیدیم او و قومش را چنین
وزنشانهاشان بدادیم از قرار
می‌بگویند این گروه اعنی قریش
بعدازاین نبود حیوتی نیست شاك
بهترند آیا قریش اندر سند
ما نمودیم آنجماعت را تباه
خودمسلمان بوده است وحق پرست
نافریدیم این سموات و زمین

از عذاب خوار کننده رها
از ره دانش بر اهل عالمین
آنچه در آن نعمتی بود آشکار
درجواب مؤمنان با انکار وطیش
زنده هم ما می‌نگردیم ایجك
یا که قوم تبع از روی عدد
چون زحد بگذشته بودند ازگناه
قوم او دور ازخرد مغرور و مست
وانچه باشد بین آنها لاعبین

که بد از فرعونشان بسیار و بد
علم یعنی بودمان از ما سبق
مر بلا را خواه نعمت رانکه آن
نیست آخر کار ما اسر عیان
گرشما باشید در این راستگو
وانکسان کز قوم تبع بد پیش
بوده تبع حق پرست وخوب او
حال اوگرخواهی ازتاریخ خوان
نافریدیم این دورا الا بحق

بود او عالی و بگذشته ز حد
که بعضاند این جماعت مستحق
مرکسیرا هست ما را امتحان
جز که از مرگ نخستین درجهان
آورید آباء ما را روبرو
بوده اندر درعدد زاندازه بیش
کشتنش ما را ابو ایوب او
نیست دراین نظم گنجا شرح آن
لیك نادانند اکثر زین نسق

إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ مِيقَاتُهُمْ أَجْمَعِينَ ٤١ يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلًى عَنْ مَوْلًى شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ ٤٢ إِلَّا

بدرستیکه روز تمیز است وعده‌گاه ایشان همگی روزیکه کفایت نمیکند دوستی از دوستی چیزی را و نه ایشان یاری کرده شوند جز آن را

مَنْ رَحِمَ اللَّهُ إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ٤٣ إِنَّ شَجَرَةَ الزَّقُّومِ ٤٤ طَعَامُ الْأَثِيمِ ٤٥ كَالْمُهْلِ يَغْلِي فِي

که رحمت کرد خدا بدرستیکه او اوست عزیز مهربان بدرستیکه درخت زقوم خوراک گناهکاران است چون فلز گداخته میجوشد در

الْبُطُونِ ٤٦ كَغَلْيِ الْحَمِيمِ ٤٧ خُذُوهُ فَاعْتِلُوهُ إِلَى سَوَاءِ الْجَحِيمِ ٤٨ ثُمَّ صُبُّوا فَوْقَ رَأْسِهِ مِنْ عَذَابِ

شکمها چون جوشیدن آب گرم بگیریدش پس بکشیدش به میان دوزخ پس بریزید بالای سرش از عذاب

الْحَمِيمِ ٤٩ ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ ٥٠ إِنَّ هَذَا مَا كُنْتُمْ بِهِ تَمْتَرُونَ ٥١ إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي

آب جوشان بچش بدرستیکه تو توئی عزیز گرامی بدرستیکه اینست آنچه بودید بآن شک میاوردید بدرستیکه پرهیزکارانند در

مَقَامٍ أَمِينٍ ٥٢ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ٥٣ يَلْبَسُونَ مِنْ سُنْدُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ مُتَقَابِلِينَ ٥٤ كَذَلِكَ وَزَوَّجْنَاهُمْ

جائی امین در بهشتها و چشمها میپوشند از دیبای نازک و دیبای سطبر روبروی هم همچنین است و جفت میکنیم ایشان را

بِحُورٍ عِينٍ ٥٥ يَدْعُونَ فِيهَا بِكُلِّ فَاكِهَةٍ آمِنِينَ ٥٦ لَا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَى

با حوران فراخ چشم میخوانند در آنها هر میوه را آسوده نچشند در آنها مرگ را جز مردن نخستین

وَوَقَاهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ ٥٧ فَضْلًا مِنْ رَبِّكَ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ٥٨ فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِكَ لَعَلَّهُمْ

و نگهداشت ایشان را از عذاب دوزخ تفضلی است از پروردگارت آن است آن رستگاری عظیم پس جز این نیست که آسان کردیم آنرا بلغت تو باشد که ایشان

يَتَذَكَّرُونَ ٥٩ فَارْتَقِبْ إِنَّهُمْ مُرْتَقِبُونَ

پند گیرند پس انتظار بکش بدرستیکه ایشان منتظرانند

ان یوم الفصل کان بیشک بود حق جدا آن روز از باطل شود
نی که یاری کرده گردند آنکسان از پی دفع عذاب از دوستان
کاوست غالب بر عذاب عاصیان همچنین بر اهل طاعت مهربان
چون مس بگداخته او در خروش زان بطون اهل نار آید بجوش
گوید آتش را بخوه فاعتلوه درمیان اصل دوزخ از وجوه
می‌بگویندش بچش از این حمیم انک انت العزیز انت الکریم
اینست آن رنجی که در دنیا شما از وقوعش بودتان شک بر ملا
جامه‌هاشان سندس واستبرقست پیش روی هم بودشان بر نشست
موت را هم در نیابد اندر آن جز که آن موت نخست اندر جهان
هم نگهدارد مر ایشان را اله از عذاب نار سوزان در پناه
پس جز این نبود که آسان بر لسان ما چنین کردیم قرآنت عیان
منتظر پس باش کایشان منتظر بر توهم باشند اندر خیر و شر
آن زمان هم بد حق از مغز و پوست دفع نکند دوستی چیزی ز دوست
کرده باشد جز که رحم آن را خدا تا کند از وی شفاعت اولیا
هست زقوم اندرختی در جحیم که خورد ز آن هر گنهکار اثیم
در مثل کالمهل یغلی فی البطون گفت کغلی الحمیم اندر نمون
ثم صبوا فوق راسه من عذاب تا شود بگداخته زین گرم آب
بر همان قوم خود بودی بلند تن پرستی پس بزرگ و ارجمند
متقین در جای امن اندر جنان بر ز اشجار و عیون جاری در آن
هست حال اهل جنت اینچنین هم قرین سازیتشان بحور عین
نیست یعنی در بقا بعد از فنا بر فنائی ثابتست اندر بقا
فضل ربت اینست بر اهل نعیم و آن بود فوزی بس بزرگ عظیم
تا مگر گیرند از آن قوم تو پند بس از وی اهل حق را بهره مند
تا چه آید بر تو و ایشان فرود بر تو نصر آید بر ایشان در ودود

سورة الجاثية سبع و ثلثون آية و هي مكية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

حمٓ ١ تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ ٢ إِنَّ فِي السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِلْمُؤْمِنِينَ ٣ وَ

فروفرستادن کتابست از خدای غالب درست کردار بدرستیکه در آسمانها و زمین هر آینه آیتهاست مر گروندگان را و

فِي خَلْقِكُمْ وَمَا يَبُثُّ مِنْ دَابَّةٍ آيَاتٌ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ ٤ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا أَنْزَلَ اللهُ

در آفرینش شما و در آنچه می پراکند از جنبنده آیتهاست برای گروهی که یقین میکنند و اختلاف شب و روز و آنچه فرو فرستاد خدا

مِنَ السَّمَاءِ مِنْ رِزْقٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَتَصْرِيفِ الرِّيَاحِ آيَاتٌ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ٥ تِلْكَ

از آسمان از روزی پس زنده گردانید بآن زمین را بعد از مردنش و گردانیدن بادها آیتهاست برای گروهی که می یابند بعقل این

آيَاتُ اللهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَ اللهِ وَآيَاتِهِ يُؤْمِنُونَ ٦ وَيْلٌ لِكُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ ٧

آیتهای خداست که میخوانیم آنرا بر تو براستی پس بکدام سخن بعد از خدا و آیتهایش میگروند وای بر هر دروغگوی گناهکاری

يَسْمَعُ آيَاتِ اللهِ تُتْلَى عَلَيْهِ ثُمَّ يُصِرُّ مُسْتَكْبِرًا كَأَنْ لَمْ يَسْمَعْهَا فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ٨ وَ

میشنود آیتهای خدا را که خوانده میشود بر او پس اصرار میورزد در سرکشی کنان که گویا نشنیده آنرا پس مژده ده او را بعذابی دردناك و

إِذَا عَلِمَ مِنْ آيَاتِنَا شَيْئًا اتَّخَذَهَا هُزُوًا أُولٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ ٩ مِنْ وَرَائِهِمْ جَهَنَّمُ وَلَا يُغْنِي

چون بداند از آیتهای ما چیزی را میگیرد آنرا افسوس آن گروه مر ایشانراست عذابی خوار کننده از پیش رویشان دوزخست و کفایت نکند

عَنْهُمْ مَا كَسَبُوا شَيْئًا وَلَا مَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللهِ أَوْلِيَاءَ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ١٠

از ایشان آنچه کسب کردند چیزی را و نه آنچه گرفتند از غیر خدا دوستان و مر ایشانراست عذابی بزرگ

حق بر آن محمد در خطاب — حم گر شد کرد ذیل کتاب
باشد این تنزیل صدق استوار — از خدای غالب استوده کار
در سموات از وجود بی شکوه — در زمین از اشجار و دان حروکوه
از جماد و زنده بار و رستنی — مؤمنان را شد نشانها ز ایمنی
واندر ایجاد شما از ابتدا — در شئون مختلف تا انتها
از تغیر و ز تجدد هر زمان — وانچه بر کنده است از جنبندگان
واختلاف حس و شکل و فهم و نام — هست آیات اهل ایقان را تمام
واختلافاتی که هست از روز و شب — هر یك آید یکدگر را در عقب
وانچه باران و آسمان کرد از ان — یا زباران از رزقها یعنی مطر
بر زمین را زنده بعد از مردگی — کرد و بعد از خشکی و افسردگی
بادها را می بگرداند هم — مختلف از بهر نعمت یا نقم
بوزد رحمت شمالست و صبا — وقت نقمتها دبور است و وبا
هر یك آیت بر کمال قدرتست — بهر آنان کز خردشان قسمت است
این نشانهای قدرت از خداست — بر تو خوانیم آن بحق یعنی براست
یا که آیتهای قرآن است این — پس بوی گر نگروند این منکرین
بر چه قولی بعد آیات خدا — آورند ایمان نمایند اقتدا
ویل بعنی جای از دوزخ وزیم — هست مانا بهر افاك اثیم
کاشنود آیات حق را چون براو — خوانده گردد زان بگرداند رو
پس کند اصرار از کبر و عناد — هست گردنکش ز خلاق العباد
هر گز آنرا گوئیا نشنیده وی — ده بشارت بر عذابش پی بپی
چون بداند چیزی از آیات ما — گیرد آنرا ریشخند اندر ملا
هست بهر فرقهٔ مستهزئین — خوار سازنده عذاب یوم دین
دوزخست از پیش رو و ز پیششان — یعنی اندر این جهان و آن جهان
می ندارد باز چیزی از عذاب — زانکسان مالی که کردند اکتساب
هم نه آنچه که ورا بگرفته‌اند — دوستان از غیر حق اندر پسند
هستشان از حق عذابی بس عظیم — حاصل از کردارشان باشد جحیم

هٰذَا هُدًى وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَهُمْ عَذَابٌ مِنْ رِجْزٍ أَلِيمٌ ١١ اللهُ الَّذِي سَخَّرَ

اینست هدایت و آنانکه کافر شدند بآیتهای پروردگارشان مر ایشانراست عذابی است از عقوبتی پر درد خداست که رام کرد

لَكُمُ الْبَحْرَ لِتَجْرِيَ الْفُلْكُ فِيهِ بِأَمْرِهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ١٢ وَسَخَّرَ لَكُمْ

برای شما دریا را تا روان شود کشتیها در آن بفرمانش و تا طلب کنید از فضل او و باشد که شما شکر کنید و رام کرد برای شما

مٰا فِي السَّمٰوٰاتِ وَمٰا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً مِنْهُ اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيٰاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ١٣ قُلْ لِلَّذِينَ

آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است همه از اوست بدرستیکه در آن هر آینه آیتهاست برای جمعی که اندیشه کنند بگو از برای آنانکه

آمَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لٰا يَرْجُونَ اَيّٰامَ اللّٰهِ لِيَجْزِيَ قَوْماً بِمٰا كٰانُوا يَكْسِبُونَ ١٤ مَنْ عَمِلَ صٰالِحاً

گرویدند که عفو کنند مر آنانرا که امید نمیدارند روزهای خدارا تا جزا دهد گروهیرا بسبب آنچه بودند کسب میکردند کسی که کند کار شایسته را

فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ اَسٰاءَ فَعَلَيْهٰا ثُمَّ اِلٰى رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ ١٥

پس برای نفس اوست و کسیکه بد کند پس بر آنست پس بسوی پروردگارتان باز گردانیده شوید

رهنمائیست این قرآن تمام
رهبر باشد سخت رنجی دردناک
گشت جاری فلکها با امر او
رام فرمود آنچه در ارض و سماست
در زمین از کوه و دریا و دواب
ور زمین ارض صنعت شد مراد
جمله این آیات باشد در سبیل
یعنی آنانرا که از [illegible] واحتجاج
آنکسانکه نیست ایشانرا [illegible]
تا دهد پاداش حق اندر حساب
وانکه بد کرد آن سرای فعل بد

دیگر ویدا آنکو در این روش کلام
در جزای شرک و ظلم اندر هلاک
اندر آن باشد با وجود رزق جو
بر شما را بهر نفع این بر ملاست
رام فرمودی رهبر اکتساب
کان شما را هست اندر انتقاد
بر وجود صانع دانا دال
با مسلمانان نمایند احتجاج
اندر ایام خدا بر ما و هم
بر هر آنچه کرده هر کس اکتساب
باشد اورا ور [illegible]

یا بهر آیت که هست از کردگار
آنخدائیکه شمارا رام کرد
میشود از فضل او دریا نورد
در سموات آفتاب و ماه را
از سما یا قصد روح روشن است
ان فی ذلک لآیات [illegible]
مؤمنانرا گو کنند از انتقام
تا هم ایشان نکنند از انتقام
روزها یعنی که حق بر مشرکان
هر که دکاری کو پس بهر اوست
پس بسوی حق شما راجع شوید

همنشان زجری و رجزی بشمار
[illegible] وانسان بر شما او رام کرد
[illegible] آرید از فضلی که کرد
رام کرد از بهر روزی جوادرا
کان شما را رام در ارض است
[illegible]
سوی ایشان [illegible]
[illegible] آرد در کلام
کرده ایشان عذاب اندر جهان
[illegible]
کشته خود هرچه باشد بدروید

وَلَقَدْ آتَيْنٰا بَنِي اِسْرٰائِيلَ الْكِتٰابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ وَرَزَقْنٰاهُمْ مِنَ الطَّيِّبٰاتِ وَفَضَّلْنٰاهُمْ

و بتحقیق دادیم بنی اسرائیل را کتاب و حکومت و نبوت و روزی دادیمشان از پاکیزها و افزونی دادیم ایشانرا

عَلَى الْعٰالَمِينَ ١٦ وَآتَيْنٰاهُمْ بَيِّنٰاتٍ مِنَ الْأَمْرِ فَمَا اخْتَلَفُوا اِلّٰا مِنْ بَعْدِ مٰا جٰاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْياً

بر جهانیان و دادیم ایشانرا بیانهائی از امر پس اختلاف نکردند مگر بعد از آنکه آمد ایشانرا دانش از راه ستم

بَيْنَهُمْ اِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيٰامَةِ فِيمٰا كٰانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ١٧ ثُمَّ جَعَلْنٰاكَ عَلٰى

میانشان بدرستیکه پروردگار تو حکم میکند میانشان روز قیامت در آنچه بودند در آن اختلاف میکردند پس گردانیدیم ترا بر

شَرِيعَةٍ مِنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْهٰا وَلٰا تَتَّبِعْ اَهْوٰاءَ الَّذِينَ لٰا يَعْلَمُونَ ١٨ اِنَّهُمْ لَنْ يُغْنُوا عَنْكَ مِنَ اللّٰهِ

طریقه از امر دین پس پیروی کن آنرا و پیروی مکن خواهشهای آنانرا که نمیدانند بدرستیکه ایشان هرگز کفایت نکنند از تو از خدا

شَيْئاً وَاِنَّ الظّٰالِمِينَ بَعْضُهُمْ اَوْلِيٰاءُ بَعْضٍ وَاللّٰهُ وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ ١٩ هٰذٰا بَصٰائِرُ لِلنّٰاسِ وَهُدًى

چیزیرا و بدرستیکه ستمکاران بعضی ایشان دوستان بعضی و خداست دوست پرهیزکاران است این بینش بخشها از برای مردمان و هدایت

وَرَحْمَةٌ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ ٢٠ اَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئٰاتِ اَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَ

و رحمت از برای گروهیکه یقین میکنند آیا پنداشتند آنانکه کسب کردند بدیهارا که گردانیم ایشانرا مانند آنهائیکه گرویدند و

عَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ سَوٰاءً مَحْيٰاهُمْ وَمَمٰاتُهُمْ سٰاءَ مٰا يَحْكُمُونَ ٢١

کردند کارهای شایسته یکسانست زندگیشان و مردگیشان بد است آنچه حکم میکنند

ما بنی اسرائیلیان دادیم خود — حکم و تورية و نبوت ازرشد
حاکمی گر نیستش حکمت بکار — درحکومت نیست از حق برقرار
هم دگر کردیم اعطا مقرنین — بینات روشن اندر امر دین
داشتی کان بود بی‌حدوگزاف — اندر ایشان موجب رفع خلاف
پس نکردند اختلاف اندراصول — جز بعد از علمشان براین رسول
میکند پروردگارت بی ستیز — بین ایشان حکم روز رستخیز
بعد از ایشان برشریعت پس تورا — ما نگردانیدیم زامرت پیشوا
هم مکن راهواء آنان پیروی — که ندانند ایچ برهان قوی
بت پرستانند شاید زین مراد — یا یهودان که گذشتند از سداد
تا عوام الناسشان تابع شوند — ازخدا برخلق دون قایم شوند
نیستشان قدرت بدفع حادثات — باش پس در امر شرعت با ثبات
حق بود مارا ولی متقین — باش با ایشان تو نی با مشرکین
یعنی این قرآن وهادی همچنین — بخششی هم بهر ارباب یقین
جارحه دستست یعنی کسب بد — کرده‌اند از جارحه یعنی زبد
یا مساوی در حیوة و در ممات — این چه فکر بیسند و برهات
ند بود حکمی که ایشان میکنند

حکم یعنی حکمتی کان لازم است — درحکومت گر بعدل اوعازم است
رزقشان دادیم هم از طیبات — برتری از اهل عالم وزجهات
پس نکردند اختلاف ایشان درآن — جز زبعداز علم کامدشان عیان
زان عداوتهای ثابت درسرشت — درمیانشان از ریاستهای زشت
از پی کتمان امر احمدی — مختلف گشتند در رای بدی
اندرآن چیزیکه درآن اختلاف — مینمودند و بدآن دور ازخلاف
پیروی کن پس ازآن شرع کو — که نباشد هیچ نقصانی دراو
نیستشان یعنی که اندرکش خود — حجتی مبنی بعلم اندر سند
منحرف گشتند ازحکم وکتاب — ازهوای نفس عاری ازصواب
پیروی رایشان مکن تو کاین فرق — دفع نکنند از تو چیزیرا زحق
ظالمان بعضی به‌بعضی از نفاق — در معادات تو دارند اتفاق
حافظ است از شر خلقت حق سپاس — این بصیرتهاست مارا بهرناس
کرده‌اند آیا گمان از خبث ذات — آنکه کردند احتراح سیئات
آنکه گردانمشان روز شمار — برمثال مؤمنان نیك کار
درحیوة آنسان که اندر راحتند — هم چنین در آخرت بی آفتند
برتساوی حال خودهم تا بسند

وَ خلَقَ اللّٰهُ السَّمٰوات وَالْاَرْضَ بالْحَقّ وَ لِتُجْزىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِما كَسَبَتْ وَهُمْ لا يُظْلَمُونَ ٢٢

وآفرید خدا آسمانها وزمین‌را براستی وتاجزاداده‌شود هرنفسی بآنچه کسب کرد وایشان ستم‌کرده‌نشوند

اَفَرَاَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ اِلٰهَهُ هَوٰيهُ وَ اَضَلَّهُ اللّٰهُ عَلٰى عِلْمٍ وَ خَتَمَ عَلٰى سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلٰى

آیاپس دیدی آنرا که‌گرفت الهش‌راخواهشش واضلال‌کردخداش بر علمی ومهرنهاد بر گوشش ودلش وگردانید بر

بَصَرِهِ غِشاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللّٰهِ اَفَلا تَذَكَّرُونَ ٢٣ وَ قالُوا ماهِيَ اِلاّ حَيٰوتُنَا الدُّنْيا

چشمش پرده پس‌که‌هدایت‌میکنداورا از بعد خدا آیاپس پندنمیگیرید وگفتند نیست آن جز زندگانی دردنیا

نَمُوتُ وَ نَحْيا وَ ما يُهْلِكُنا اِلاَّ الدَّهْرُ وَ ما لَهُمْ بِذٰلِكَ مِنْ عِلْمٍ اِنْ هُمْ اِلاّ يَظُنُّونَ ٢٤ وَ اِذا

که‌میمیریم وزنده‌میشویم وهلاك‌نمیکندمارامگر دهر ونیست‌مرایشانراباین هیچ‌دانشی نیستندایشان مگرکه‌گمان‌میکنند وچون

تُتْلٰى عَلَيْهِمْ آياتُنا بَيِّناتٍ ما كانَ حُجَّتَهُمْ اِلاّ اَنْ قالُوا ائْتُوا بِآبائِنا اِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ

خوانده‌شود برایشان آیتهای‌ماکه‌روشن‌است نباشددلیل ایشان جزآنکه گویند بیارید پدران‌مارا اگرهستید راستگویان

قُلِ اللّٰهُ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ اِلٰى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ لا رَيْبَ فِيهِ وَلٰكِنَّ ٢٥

بگو خدا زنده‌میکندشمارا پس میراندشمارا پس جمع‌میکندشمارا تا روز قیامت نیست شکی درآن ولکن

اَكْثَرَ النّاسِ لا يَعْلَمُونَ ٢٦

بیشترین مردمان نمیدانند

حقتعالی این سموات و زمین — کرد خلق از راستی و زعدل هین
تا که هر نفسی از او یابد جزا — بر هر آنچه کسب کرد از فعلها
هست مروی از سعیدبن جبیر — بود عزی سنك اسپیدی بسر
ترك سری مینمودند آن حشر — می‌پرستیدند آن شیئی دگر

مقتضای عدل آن باشد که فرق — بنهد او مابین مخلص واهل زرق
نی ستمدیده شوند اندر حساب — مردمان اندر ثواب و درعقاب
میپرستیدند آنرا مشرکان — بهتر ازآن چیزی ازگشتی عیان
حق بپیغمبر چنین گفت ازشگفت — می‌نبینی آنکس آیا که گرفت

از هوای نفس خود معبود را
مهر بنهادش بگوش ودل‌زخشم
کیست پس‌آنکه نماید ره‌براو
نیست گفتند آن خسیسان غوی
چون نماید شخصی اندنیا گذر
هم فنای ما سازد غیر دهر
نیست اینها در هلاك ما دلیل
نیست ایشارا براین گفتارها
خوانده گردد چونکه آیتهای ما
آورید آباء مارا رو برو
پس نمیراند شما را لاکلام

هیچ نشناسد زیان و سود را
پوششی گرداندهم اورا بچشم
بعداز آنکه حق نماید ره نکو
زندگانی جز حیوة دنیوی
زاده گردد دیگری بازیب وفر
برمرور از جاه او وشیم زهر
بلکه‌دهر است‌وطبیعت‌خود اصیل
دانشی الا که از پندارها
ظاهر ایشان را زحجتهای ما
هیچ اگر باشید حق وراستگو
ثم یجمعکم الی یوم القیام

درضلالت وانهاد آنرا خدا
معنی مهری‌که حق بردل نهاد
پند بپذیرید آیا پس شما
می‌بمیریم و دگر زنده شویم
حاصل‌آنکه نیست بعدازموت تن
دور گیتی قابض ارواح ماست
زین طبیعی مذهبان درعصر ما
درگمان خویش گویند این مقال
درمقابل نیست ایشارا دلیل
کو شما را در بطون امهات
هیچ نبود شکی وریبی درآن

برچنان دانش‌که بودش زابتدا
پیش‌از این گفتیم گرداری‌بیاد
پند چبود دوری ازنفس وهوا
یعنی ازام باز زاینده شویم
زندگانی دگرمان بی سخن
فی‌ملك قابض‌نه امری ازخداست
همچنین هستند بیش‌از حصرما
لیکه ازبرهان و علمی و انتقال
جزکه گویند ازطریق قال‌وقیل
زنده سازد خالق کامل صفات
لیك نادانند اکثر مردمان

وَ لِلّٰهِ مُلْكُ السَّمٰوٰاتِ وَ الْاَرْضِ وَ يَوْمَ تَقُومُ السّاعَةُ يَوْمَئِذٍ يَخْسَرُ الْمُبْطِلُونَ ٢٧ وَ تَرٰي

ومرخدار است‌پادشاهی‌آسمانها وزمین وروزیکه قایم‌شود قیامت آنروززیان‌میکنند باطل‌کیشان وبینی

كُلَّ اُمَّةٍ جاثِيَةً كُلُّ اُمَّةٍ تُدْعٰى اِلٰى كِتابِهَا اَلْيَوْمَ تُجْزَوْنَ ما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ٢٨ هٰذا كِتابُنا يَنْطِقُ

هرامتی‌را بزانودرآمده‌هرامتی‌خوانده‌میشود بکتابش آنروز جزاداده‌میشویدآنچه‌رابودیدکه‌میکردید اینست‌کتاب‌ماسخن میگوید

عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ اِنّا كُنّا نَسْتَنْسِخُ ما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ٢٩ فَاَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ

برشما بحق بدرستیکه‌مابودیم‌که‌مینوشتیم‌آنچه‌رابودید که‌میکردید پس‌اماآنانکه ایمان آوردندوکردند کارهای شایسته

فَيُدْخِلُهُمْ رَبُّهُمْ فِي رَحْمَتِهِ ذٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ ٣٠ وَ اَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا اَفَلَمْ تَكُنْ آياتِي تُتْلٰي

پس‌داخل‌میسازدایشارا پروردگارشان‌دررحمتش آنست آن کامیابی آشکار واما آنانکه کافرشدند آیاپس‌نبودآیتهای من که‌خوانده‌میشد

عَلَيْكُمْ فَاسْتَكْبَرْتُمْ وَ كُنْتُمْ قَوْماً مُجْرِمِينَ ٣١ وَ اِذا قِيلَ اِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ حَقٌّ وَالسّاعَةُ لا رَيْبَ

برشما پس‌سرکشی‌میکردید وبودید گروهی‌گناهکاران وچون‌گفته‌شود که‌وعده خدا حق‌است‌وقیامت‌نیست شکی

فِيها قُلْتُمْ ما نَدْرِى مَا السّاعَةُ اِنْ نَظُنُّ اِلاّ ظَنّاً وَ ما نَحْنُ بِمُسْتَيْقِنِينَ ٣٢

درآن گوئید ندانیم چیست‌قیامت گمان‌نمبریم مگر گمانی‌ونیستیم‌مایقین دارندگان

باشد از حق شاهی ارض‌وسما
بینی آنروز از نشان قاعده
هرگروهی خوانده گردد نا کتاب
این کتاب ماست کاینك هشته‌اند
برشما باشد کوه گوید سخن
پس‌کسانکه مؤمنند ایشان بحق
وانکسانکه برخداکافر شدند
پس شما کردید ابا بی‌اشتباه
پس شما گفتید این‌معلوم نیست
ما نه از مستیقنینیم اندران

قادر است او براعاده هرکجا
هرگروهی را بزانو آمده
وان‌صحیفه است‌ازعملها درحساب
مر کرام الکاتبین بنوشته‌اند
بردرستی هرچه کرده مرد وزن
کرده‌اند اعمال نیکو ازفرق
پس ملایکشان‌چنین‌گویند چند
فرقهٔ بودید ساعی در گناه
ما قیامت را نمیدانیم چیست
درشماهم بلکه داریم این گمان

چون قیامت قایم آید مبطلون
یا که آنروزند فرقه فرقه خلق
پس جزا داده شوید امروزهان
یعنی این طومار اعمال شماست
خود باستنساخ اعمال شما
آورد در رحمتش پروردگار
برشما نامد رسولان هرکجا
و اذا قیل ان وعدالله حق
نیست مارا هیچ ظنی اندراین
برشماهم نیست یعنی این یقین

اندران روزند درخسران فزون
یا فراهم گشته درهم تنك حلق
زانچه کردید ازعملها در جهان
که زامر ما نوشته شد براست
امر فرمودیم کردید آنچه را
رستگاریئی بود این آشکار
خوانده زایشان تاشود آیات ما
هم قیامت نیست دروی ریب‌ودق
جزگمانی که بود دور ازیقین
ظنمان در حقان باشد چنین

وَ بَدٰا لَهُمْ سَيِّئَاتُ مٰا عَمِلُوا وَ حٰاقَ بِهِمْ مٰا كٰانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ ٣٣ وَ قِيلَ الْيَوْمَ نَنْسٰيكُمْ كَمٰا

وظاهر شد مر ایشانرا بدیهای آنچه کردند واحاطه کرد بایشان آنچه بودند بآن استهزا میکردند وگفته شود که امروز فرو میگذاریم شمارا همچنانکه

نَسِيتُمْ لِقٰاءَ يَوْمِكُمْ هٰذٰا وَ مَأْوٰيكُمُ النّٰارُ وَ مٰا لَكُمْ مِنْ نٰاصِرِينَ ٣٤ ذٰلِكُمْ بِأَنَّكُمُ اتَّخَذْتُمْ آيٰاتِ

فرو گذاشتید ملاقات روز تان امروز وجای شما آتش است و نباشد مر شمارا هیچ یاری کنندگان آن بسبب آنست که شما گرفتید آیتهای

اللّٰهِ هُزُواً وَ غَرَّتْكُمُ الْحَيٰوةُ الدُّنْيٰا فَالْيَوْمَ لٰا يُخْرَجُونَ مِنْهٰا وَلٰا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ ٣٥ وَلِلّٰهِ الْحَمْدُ

خدارا استهزا وفریفت شمارا زندگانی دنیا پس امروز بیرون آورده نمیشوند از آن ونه از ایشان قبول عذر شود پس مر خدا راست

رَبِّ السَّمٰوٰاتِ وَ رَبِّ الْأَرْضِ رَبِّ الْعٰالَمِينَ ٣٦ وَ لَهُ الْكِبْرِيٰاءُ فِي السَّمٰوٰاتِ وَالْأَرْضِ

ستایش پروردگار آسمانها و پروردگار زمین پروردگار جهانیان ومر او راست بزرگواری در آسمانها و زمین

وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

واوست غالب درستکار

ظاهر ایشانرا شود در حالشان
گفته گردد مانیم از یادشان
رفته از یادید پس امروز هم
این بر آن باشد که بگرفتید هزو
پس در آن روز آنکسان ز آتش برون
کرده ایجاد این زمین و آسمان
غالبست او بر هر آن شیئی که هست
کبریائی مر ورا زیبنده است

آنچه هست از سیئات اعمالشان
چون شما از یادمان بردیدهاش
بازهشته یعنی اندر درد و غم
آیة الله را ز جوت کل و جزو
می نیایند از ولا یستعتبون
جز و کل و وحش و طیر و انس و جان
پس مدبر بر هر آن عالی و پست
هم بعظمت ذات او پاینده است

هم فرود آید بایشان ز آزمون
دیدن این روز را یعنی نماد
جایتان در آتش است و نیز شما
مر شما را کرده بر خود شیفته
حمد پس حق راست رب العالمین
هست اورا کبریائی و جلال
میکند تدبیر اشیا بر نظام
عظمتش پاینده و ملکش عظیم

امر ما کانوا به یستهزؤن
هیچ ناوردید از فسق و فساد
نیست یاری یا مددکاری بجا
زندگی این جهان وافریفته
آفریننده سموات و زمین
در زمین و آسمان فی کل حال
با حکمت داده بر ملک انتظام
غالب اندر امر و در خلق او حکیم

سورة الاحقاف خمس و ثلثون آية و هي مكية

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

حٰمٓ تَنْزِيلُ الْكِتٰابِ مِنَ اللّٰهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ ٢ مٰا خَلَقْنَا السَّمٰوٰاتِ وَالْأَرْضَ وَمٰا بَيْنَهُمٰا إِلّٰا بِالْحَقِّ

فرو فرستادن کتابست از خدای عزیز درستکار بیافریدیم آسمانها وزمین را وآنچه میان آندو است مگر بحق

وَ أَجَلٍ مُسَمًّى وَالَّذِينَ كَفَرُوا عَمّٰا أُنْذِرُوا مُعْرِضُونَ ٣ قُلْ أَرَأَيْتُمْ مٰا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ

ومدتی نام برده شده وآنانکه کافر شدند از آنچه بیم کرده شدند اعراض کنندگان بگو خبر دهید از آنچه میخوانید از جز خدا

أَرُونِي مٰا ذٰا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمٰوٰاتِ ائْتُونِي بِكِتٰابٍ مِنْ قَبْلِ هٰذٰا أَوْ

بنمائید مرا که چه چیز آفریدند از زمین یا مر ایشانراست شرکتی در آسمانها بیارید مرا کتابی پیش از این یا

أَثٰارَةٍ مِنْ عِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صٰادِقِينَ ٤ وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللّٰهِ مَنْ لٰا يَسْتَجِيبُ لَهُ

بازمانده از دانش اگر هستید راستگویان وکیست گمراه تر از آنکه میخواند از جز خدا آنرا که اجابت نمیکند مر اورا

اِلَى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ وَهُمْ عَنْ دُعَآئِهِمْ غَافِلُونَ ° وَ اِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ اَعْدَآءً وَكَانُوا

تا روز قیامت وآنهاازخواندن ایشان بیخبراند وچون حشرکرده شدند مردمان باشند مرایشانرا دشمنان وباشند

بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ ٦ وَ اِذَا تُتْلٰى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَآئَهُمْ

پرستش ایشان انکارکنندگان وچون خوانده شود برایشان آیتهای ماکه روشن است گویند آنانکه کافرشدند مرحق را چون آمد ایشانرا

هٰذَا سِحْرٌ مُبِينٌ ٧ اَمْ يَقُولُونَ افْتَرٰيهُ قُلْ اِنِ افْتَرَيْتُهُ فَلَا تَمْلِكُونَ لِي مِنَ اللّٰهِ شَيْئًا هُوَ

این سحریست آشکار بلکه میگویند بدروغ بست آنرا بگو اگر دروغ بستم آنرا پس مالك نباشید مرا از خدا چیزی او

اَعْلَمُ بِمَا تُفِيضُونَ فِيهِ كَفٰى بِهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ٨

داناتر است بآنچه سخن میکنند درآن کافی باشد او گواه میانه من ومیانه شما واوست آمرزنده مهربان

شد حق از نطق محمد در خطاب — از پی تنزیل آیات و کتاب
آفریدیم این سموات و زمین — وانچه باشد در میان آن و این
تا زمانی نام برده که بآن — منتهی گردد مقادیر و زمان
گو که می‌بینید این آیا شما — میپرستید آنچه را غیر از خدا
یا که ایشانراست شرکت از کمان — درسموات یعنی اندر خلق آن
یا که آثاری ز علم از ما شماست — گرد این دعوی شما گوئید راست
یعنی اندر بت‌پرستی خود شما — گر دلیلی هست آرید آن بما
تا قیامت خواندش گر در خطاب — زان دعای او نگردد مستجاب
حشر روزیکه شوند این مردمان — دشمنانند این جماعترا بتان
خوانده چون گردد برایشان برملا — باشان روشن آیتهای ما
زین محقر ام یقولون افتریه — بافته است آنرا نه کامد از اله
پس شما قادر نقریبی زمن — هیچ نوید از عذاب ذوالمنن
تا که معبودان باطل را کنید — ترک و رو بر خالق یکتا نهید
پس مرا این افتری بستن چه سود — بهر چند از غیر ان بوجود
هم گواهی را میان ما بس اوست

خود فرستاد این کتاب استوار — آن خدای غالب استوده کار
از بنای ممکنات و ما خلق — جز بحکمت جز بصحت جز بحق
کافر آن کو گشت عما اندروا — معرضون یعنی بگرداندند رو
چیزی از آن وانمائیدم بفرض — کافریدستند از اجزاء ارض
بر من آرید آن کتابی را بدین — کامده باشد شما را پیش از این
یعنی ار دارید برهان و دلیل — آورید از علم افزون یا قلیل
لیك زان گمراهتر که خواند او — غیر حق آنرا که اندر جستجو
وز دعاهاشان بیان بس غافلند — که برآنها در تضرع مایلند
حق بنطق آرد مرایشانرا چند — تا برابر بندگان کافر شوند
کافران حق را که آمدشان چنین — میگویند این بود سحر مبین
گو که گر من افتری بندم بحق — پس منم خود بر عذابش مستحق
گر بفرض از بهر اشفاق شما — بر خدا بندم بدینسان افتری
پس چو او نازل کند بر من عذاب — لی بدفعش قادرید از هیچ باب
اوست داناتر بر آنچه میکنید — خوض در آن طعن قرآن رانید
که غفور و مهربان بر هر کس اوست

قُلْ مَا كُنْتُ بِدْعًا مِنَ الرُّسُلِ وَ مَا اَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ اِنْ اَتَّبِعُ اِلَّا مَا يُوحٰى

بگو نیستم من نو درآمدی از رسولان ونمیدانم که چه کرده شود بامن وبه باشما پیروی نمیکنم مگر آنچه وحی کرده میشود

اِلَيَّ وَ مَا اَنَا اِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ ٩ قُلْ اَرَاَيْتُمْ اِنْ كَانَ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ وَكَفَرْتُمْ بِهِ وَ شَهِدَ شَاهِدٌ

بمن ونیستم من مگر بیم دهنده آشکار بگو خبر دهید که اگر باشد از نزد خدا وکافر شوید بآن وگواهی دهد شاهدی

مِنْ بَنِي اِسْرَآئِيلَ عَلٰى مِثْلِهِ فَآمَنَ وَاسْتَكْبَرْتُمْ اِنَّ اللّٰهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ١٠ وَقَالَ

از بنی اسرائیل بر مثل آن پس ایمان آورد وسرکشی کنید بدرستیکه خدا هدایت نمیکند گروه ستمکارانرا وگفتند

الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا لَوْ كَانَ خَيْرًا مَا سَبَقُونَا اِلَيْهِ وَ اِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ فَسَيَقُولُونَ

آنانکه کافر شدند برای آنانکه ایمان آوردند اگر بودی خیر سبقت نمیگرفتند مارا بسوی آن وچون هدایت نیافتند بآن پس زودی خواهند گفت

هٰذَا اِفْكٌ قَدِيمٌ ١١ وَ مِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسٰى اِمَامًا وَ رَحْمَةً وَ هٰذَا كِتَابٌ مُصَدِّقٌ لِسَانًا عَرَبِيًّا

اینست دروغی کهنه وپیش از آنست کتاب موسی امام ورحمت واین کتابیست تصدیق کننده بزبان عربی

لِيُنْذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ بُشْرٰى لِلْمُحْسِنِينَ ١٢ اِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللّٰهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفٌ

تا بیم کند آنانرا که ستم کردند ومژده باشد مر نکوکارانرا بدرستیکه آنانکه گفتند پروردگار ما خداست پس ایستادگی کردند پس نیست بیمی

عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ١٣ اُولٰئِكَ اَصْحَابُ الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا جَزَآءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ١٤

بر ایشان ونه ایشان اندوهناك شوند آنها اند اهل بهشت جاودانان در آن پاداشی با آنچه بودند که میکردند

گو باشم من بر تو پیدا شده　　از رسولان اندرین محکمکده
مکتوم دعوت بر آنچه کرده‌اند　　نی بجری کانبیا آورده‌اند
می ندانم بچه نوعی میکنند　　با شما هم از پس و پیش سند
لیک دانم چونکه با این بیش است　　حال مشرك در عذاب و آتش است
پیروی نکنم جز آنچیزیکه وحی　　میشود از من زحق در امر و نهی
نیستم از انبیا بدعی خودنکار　　نیستم من جز نذیری آشکار
گو چسان بیند آیا این شما　　گرکه قرآن باشد از نزد خدا
کشته باشید آنگهی کافر بدان　　خوست پس باید حال کافران
هم شهادت داده باشد شاهدی　　بر آن بعقوبش مثل از واحدی
وان بود معنی توریة و کتب　　کاو صدق قرآنرا مصدق در صواب
حاصل از حق گرکه باشد این کلام　　هم براو شاهد بود ابن سلام
کاندر اسرائیلیان او اعلم است　　کاصل توریة ان کتب محکم است
پس بعد آیا شما از گمرهان　　مانده اید از ره جهولان ناامان
ره ننماید خدا بر ظالمین　　وانکه کاردستان مگر در کفر و کین
گفته بعضی قصد ازین شاهد که گفت　　است بر موسی که با صدق است جفت
بوده او بر مثل این قرآن گواه　　کاو است توریة مکرم از اله
کرده تصدیق او قرآن و رسول　　اندر آن توریة بعدل و اصول
بعض گفت ار بود در اسلام خیر　　ما بر آن بودیم سابق بر غیر
آمد آیت کاهل کفر ایمان کنند　　طعن آن بس کاهل دین و مؤمنند
که گر ایمان بود به از کیش ما　　کی بر آن سبقت بجستند پیش ما
چون بقرآن راه می نایافتند　　زود پس گفتند قومی خودسند
این دروغ کهنه است و مر آن　　گفته اند از امری پیشینیان
پیش ازین قرآن بحقیقت بد امام　　مر کتاب موسی فرخنده نام
بخشش دنیا و عقبی را سبب　　وین کتاب آمد مصدق در طلب
بر کتاب موسی و آیات او　　هم بهرچه از آسمان آمد فرو
بر لسانی تازی از غیر عجم　　تا کند انذار ارباب ستم
بر نکوکاران بشارت ده هم آن　　درجات ابرار و ایصال جنان
ربنا الله آنکه گفتند از یقین　　ایستادندی پس اندر راه دین
خوف و حزنی نیست هیچ از بهرشان　　آنگروهند اهل جنت جاودان
بر جزای آنچه کردند از عمل　　محض حب ذوالجلال لم یزل

وَ وَصَّيْنَا الْاِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ اِحْسَانًا حَمَلَتْهُ اُمُّهُ كُرْهًا وَ وَضَعَتْهُ كُرْهًا وَ حَمْلُهُ وَ فِصَالُهُ ثَلٰثُونَ

ووصیت نمودیم انسانرا بوالدینش خوبی کردن برداشت او را مادرش بدشواری ونهادش بدشواری وحملش وبریدنش از شیر سی

شَهْرًا حَتّٰى اِذَا بَلَغَ اَشُدَّهُ وَ بَلَغَ اَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ رَبِّ اَوْزِعْنِي اَنْ اَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي اَنْعَمْتَ

ماهاست تا چون رسید توانائیش ورسید بچهل سال گفت پروردگارا در من در دل من انداز که شکر کنم نعمت ترا که انعام کردی

عَلَيَّ وَ عَلٰى وَالِدَيَّ وَ اَنْ اَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضٰيهُ وَ اَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي اِنِّي تُبْتُ اِلَيْكَ وَ اِنِّي

بر من وبر والدینم واینکه بکنم کار شایسته را که پسندی آنرا وشایستگی ده مرا در اولادم بدرستیکه من بازگشت نمودم بسوی تو وبدرستیکه

مِنَ الْمُسْلِمِينَ ١٥ اُولٰئِكَ الَّذِينَ نَتَقَبَّلُ عَنْهُمْ اَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَ نَتَجَاوَزُ عَنْ سَيِّاٰتِهِمْ فِي اَصْحَابِ

منم از مسلمانان آنها آنانند که میپذیریم از ایشان بهترین آنچه کردند ودرمیگذریم از بدیهای ایشان باشند در اهل

الْجَنَّةِ وَعْدَ الصِّدْقِ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ ١٦

بهشت وعده راستی که بودند وعده داده میشدند

هم وصیت کرده‌ایم از فرض عین　　کادمی نیکی کند بر والدین
مادرش چون حملش از سختی نمود　　هم نهاد اورا بسختی آنچه بود

حمل او تا گیردش از شیر باز
چون رسد او بر چهلسال از قرار
زانچه برمن کردی انعام ازکرم
برصلاح آور مرا از بیتم
آنگروهند آنکه نیکوتر عمل
درمیان اهل جنت که خدای

سی‌مه است ازحکم آن دانای راز
گوید ارشاش که ای پروردگار
هم چنین بر والدینم دمبدم
جاری آنرا ساز در ذریتم
گردد از ایشان قبول لم‌یزل
وعده داد از راستشان بر عطای

تارسید از کودکی ازروی نقل
کن مرا ازبخشش بی علتت
هم شوم ملهم بکردار نکو
برتو گشتم باز زاشیاء جهان
درگذشته هم‌شود ز اجرامشان
وعدهٔ که وعده داده میشدند

برکمال قوت و ادراك و عقل
مولع و ملهم بشکر نعمت
موجب خوشنودیت آیا شد او
هم تورا باشم زگردن هشتگان
بر نکوئی ثبت گردد نامشان
بر بهشت عدن و جای ارجمند

وَالَّذی قٰالَ لِوٰالِدَيْهِ اُفٍّ لَكُمٰا اَتَعِدٰانِنِي اَنْ اُخْرَجَ وَ قَدْ خَلَتِ الْقُرُونُ مِنْ قَبْلی وَ هُمٰا

وکسیکه گفت مر والدینش را اف مر شما هر دو را آیا وعده میدهید مرا که بیرون آورده میشوم و بتحقیق درگذشتند قرنها از پیش من و آن دو تا

يَسْتَغِيثٰانِ اللّٰهَ وَيْلَكَ آمِنْ اِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ حَقٌّ فَيَقُولُ مٰا هٰذٰا اِلاّٰ اَسٰاطِيرُ الْاَوَّلِينَ ١٧ اُولٰئِكَ الَّذِينَ

استغاثه میکردند بخدا وای بر تو ایمان آور بدرستیکه وعده خدا حق است پس میگفت نیست این مگر افسانهای پیشینیان آنها آنانندکه

حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي اُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنِّ وَالْاِنْسِ اِنَّهُمْ كٰانُوا خٰاسِرِينَ ١٨ وَ

که ثابت شد بر ایشان سخن در امتانی که درگذشتند از پیش ایشان از جن و انس بدرستیکه ایشان بودند زیانکاران و

لِكُلٍّ دَرَجٰاتٌ مِمّٰا عَمِلُوا وَ لِيُوَفِّيَهُمْ اَعْمٰالَهُمْ وَ هُمْ لاٰ يُظْلَمُونَ ١٩ وَ يَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى

برای هریك مرتبهاست از آنچه کردند و تا تمام دهد ایشانرا کردهاشان و ایشان ستم کرده نمیشوند و روزیکه عرض کرده میشوند آنانکه کافر شدند بر

النّٰارِ اَذْهَبْتُمْ طَيِّبٰاتِكُمْ فِي حَيٰوتِكُمُ الدُّنْيٰا وَاسْتَمْتَعْتُمْ بِهٰا فَالْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذٰابَ الْهُونِ بِمٰا كُنْتُمْ

آتش بردید پاکیزهاتانرا در زندگیتان در دنیا و تمتع گرفتید از آن پس امروز جزا داده میشوید عذاب خواری بسبب آنچه بودید

تَسْتَكْبِرُونَ فِي الْاَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَ بِمٰا كُنْتُمْ تَفْسُقُونَ ٢٠

سرکشی میکردید در زمین بناحق و بسبب آنچه بودید که فسق میکردید

وانکه گوید والدین خویشرا
قرنها بگذشته پیش از من هزار
ویلك آمن ان وعدالله حق
حق برایشان گشته قول اندرامم
پیش از ایشان ز پری و آدمی
این دو فرقه هریکرا رتبه‌ها
یادکن روزیکه بر آتش شوند
صرف شهوتها نمودید آنهمه

بر شما اف باد یعنی ناسزا
زنده زانکه کی شد در روزگار
آنکه گوید اینست قصهٔ ماسبق
که گذشته پیش از ایشان نیز هم
گشته بود آن قول جاری خود همی
هست نزد حق بکردار و جزا
عرصه کرده کافران خوار و نژند
بر شما ماند از حسابش مظلمه
زان تکبرها که ناحق در زمین

وعده آیا میدهیدم از فسون
استغاثه پس نمایند از خدا
نیست جز افسانهٔ پیشینیان
گشته واجب قول یعنی در عذاب
آن امم با این قریشی کافران
هم جزاهای عملهاشان تمام
خود شما بردید بهره در حیوة
نك جزا یابید از ربح فزون
بودتان وز ترك فرمان اینچنین

که پس از مردن رفتن آیم برون
تا نماید راه آن فرزند را
اینگروهند از خلایق آنکسان
قول باشد حکم سابق بر عقاب
جملگی باشند ساعی در زمان
بی ز استم ندهد آن رب الانام
از حظوظ دنیوی ور طیبات
هم عذاب الهون بما تستکبرون

وَ اذْكُرْ اَخٰا عٰادٍ اِذْ اَنْذَرَ قَوْمَهُ بِالْاَحْقٰافِ وَ قَدْ خَلَتِ النُّذُرُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ اَلاّٰ

و یادکن برادر عاد را هنگامیکه بیم کرد قومش را در رملها و بتحقیق درگذشتند بیم کنندگان از میان دو دستش و از پس سرش که نپرستید

تَعْبُدُوا اِلاَّ اللّٰهَ اِنِّي اَخٰافُ عَلَيْكُمْ عَذٰابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ٢١ قٰالُوا اَجِئْتَنٰا لِتَأْفِكَنٰا عَنْ آلِهَتِنٰا

مگر خدا را بدرستیکه من میترسم بر شما از عذاب روزی بزرگ گفتند آیا آمدی ما را که برگردانی ما را از الهه ما

فَأْتِنٰا بِمٰا تَعِدُنٰا اِنْ كُنْتَ مِنَ الصّٰادِقِينَ ٢٢ قٰالَ اِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللّٰهِ وَ اُبَلِّغُكُمْ مٰا اُرْسِلْتُ بِهِ

پس بیار بما آنچه وعده میدهی ما را اگر هستی از راستگویان گفت نیست آن علم مگر نزد خدا و میرسانم بشما آنچه را فرستاده شدم بآن

وَ لٰكِنّي اَرٰيكُمْ قَوْماً تَجْهَلُونَ ٢٣ فَلَمّا رَاَوْهُ عٰارِضاً مُسْتَقْبِلَ اَوْدِيَتِهِمْ قٰالُوا هٰذٰا عٰارِضٌ

ولیکن می بینم شمارا گروهی که جهل میورزید پس چون دیدند آن ابر را پهن شده در افق متوجه وادیهای ایشان گفتند این ابریست پهن شده

مُمْطِرُنٰا بَلْ هُوَ مٰا اسْتَعْجَلْتُمْ بِهِ رِيحٌ فِيهٰا عَذٰابٌ اَلِيمٌ ٢٤ تُدَمِّرُ كُلَّ شَيْءٍ بِاَمْرِ رَبِّهٰا فَاَصْبَحُوا

در افق که باران دهنده ماست بلکه آنست آنچه بشتاب میخواستید آن بادیست که در آن عذابیست پر درد که هلاک میسازد همه چیز را بامر پروردگارش پس گشتند چنانکه

لٰا يُرىٰ اِلّٰا مَسٰاكِنُهُمْ كَذٰلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ ٢٥

دیده نمیشد جز مسکنهاشان همچنین پاداش میدهیم گروه گناهکاران را

یار از هود نبی آور یاد | که برادر بود او با قوم عاد
اندر احقاف ای ارض ریگزار | جمله بگذشته بد زو بیشمار
دعوتش بود این بقوم اندر ملا | که بپرستید جز حق را شما
آمدی گفتند در سامان ما | بازمان داری ز معبودان ما
هود گفتا من ندانم این براست | غیر از این نبود که دانا زین خداست
لیك می بینم شما را در بسیج | از گروهی که ندانید هیچ
بود آن ابری عریض آورده روی | سوی ایشان برگرفته شهر و کوی
هود گفت این ابر باران باربیست | بل همانست از رمی برسید چیست
بادی اندر وی عذاب و درد ناك | که کند یکلحظه نابود و هلاك
پس نگشتند آنچنان در جایشان | بد نه پیدا غیر مسکنهایشان

تا قریش اعنی بگو احوال هود | چونکه گرداندار قومش دانچه بود
یعنی از پیغمبران دی بدر | پیش از او وزبعد از او بودند پر
بر شما دارم من از آن روز بیم | که عذابش بهر عاصی شد عظیم
پس بیاور زانچه وعده میکنی | از عذاب ار صادقی و ایمنی
کار من باشد رساندن آنچه را | که فرستاده شدم زان بر شما
پس چو آنهنگام دیدند از شتاب | آنچه را موعود بودند از عذاب
پس بگفتند این مگر ابریست پهن | که بما باران دهد بینقش و وهن
که بر آن میبود استعجالتان | بردگرگون زان شود احوالتان
هرچه هست از نفسها و مالها | وز بهایم جمله با امر خدا
همچنانکه یافتند آنها سزا | مجرمان را هم دهیم اینسان جزا

وَ لَقَدْ مَكَّنّٰاهُمْ فِيمٰا اِنْ مَكَّنّٰاكُمْ فِيهِ وَ جَعَلْنٰا لَهُمْ سَمْعاً وَ اَبْصٰاراً وَ اَفْئِدَةً فَمٰا اَغْنىٰ عَنْهُمْ

و بتحقیق تمکن دادیم ایشان را در آنچه تمکن ندادیم شمارا در آن و گردانیدیم مر ایشان را گوش و دیدها و دلها پس کفایت نکرد از ایشان

سَمْعُهُمْ وَلٰا اَبْصٰارُهُمْ وَلٰا اَفْئِدَتُهُمْ مِنْ شَيْءٍ اِذْ كٰانُوا يَجْحَدُونَ بِآيٰاتِ اللّٰهِ وَ حٰاقَ بِهِمْ مٰا

گوششان و نه چشمهاشان و نه دلهاشان هیچ چیز چون بودند که انکار میورزیدند بآیتهای خدا و احاطه کرد بایشان آنچه

كٰانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ ٢٦ وَ لَقَدْ اَهْلَكْنٰا مٰا حَوْلَكُمْ مِنَ الْقُرىٰ وَ صَرَّفْنَا الْآيٰاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ

بودند که بآن استهزا میکردند و بتحقیق هلاک گردانیدیم آنچه را پیرامون شماست از دیها و مکرر آوردیم آیتهارا باشد که ایشان بازگشت کنند

٢٧ فَلَوْلٰا نَصَرَهُمُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللّٰهِ قُرْبٰاناً آلِهَةً بَلْ ضَلُّوا عَنْهُمْ وَ ذٰلِكَ اِفْكُهُمْ وَمٰا

پس چرا یاری نکردند ایشان را آنانکه گرفتند از غیر خدا وسیله تقرب که الهاند بلکه گم شدند از ایشان و اینست دروغشان و آنچه

كٰانُوا يَفْتَرُونَ ٢٨

را بودند که بر می بافتند

ما ندادیم آن تمکن بر شما | که بقوم عاد خود دادیم ما
چشم و گوش و قلب زایشان پس داشت | بازچیزی زانچه بر ایشان گماشت
بود بر تقلید قول و کارشان | هم بآیات خدا انکارشان
وانچه گرداگردشان بود از قری | ما تبه کردیمشان ملك و سرای
تا مگر گردند باز از کفر خویش | رو کنند از گمرهی بر دین و کیش
دون حق بهر تقرب بر خدا | خود الهان دگر محض هوا
وین دروغی بود ایشان و اجتری | آنچه میکردند بر آن افتری

گوش و چشم و قلب گردانیدمشان | تا ببینند و بیابند از نشان
دفع زایشان میکرد اعنی عذاب | بودشان بر لغو اعضا در ذهاب
هم بگرد آورد ایشان را عیان | آنچه میکردند استهزا بآن
ما نجد گردانده بودیم از رشد | اندر ایشان جمله آیتهای خود
نصرت ایشانرا نکردند از چه پس | آنکه میبگرفته بودند از هوس
بلکه گم گشتند زایشان بر شتاب | وقت محنت یعنی انزال عذاب
یعنی آنکه ما تقرب سوی حق | زین بتان جوئیم خود از ما خلق

وَ اِذْ صَرَفْنَا اِلَيْكَ نَفَراً مِنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ فَلَمَّا حَضَرُوهُ قَالُوا اَنْصِتُوا فَلَمَّا قُضِيَ

وهنگامیکه گردانیدیم سوی تو جماعتی را از جن که می‌شنیدند قرآنرا پس چون حاضر شدند آنرا گفتند خاموش باشید پس چون گذارده شد

وَ لَّوْا اِلَى قَوْمِهِمْ مُنْذِرِينَ ۲۹ قَالُوا يَا قَوْمَنَا اِنَّا سَمِعْنَا كِتَاباً اُنْزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى مُصَدِّقاً لِمَا بَيْنَ

برگشتند سوی قومشان بیم کنندگان گفتند ای قوم ما بدرستیکه ما شنیدیم کتابی را که فرو فرستاده شد از موسی تصدیق کننده مر آنچه را

يَدَيْهِ يَهْدِي اِلَى الْحَقِّ وَ اِلَى طَرِيقٍ مُسْتَقِيمٍ ۳۰ يَا قَوْمَنَا اَجِيبُوا دَاعِيَ اللّٰهِ وَ آمِنُوا بِهِ يَغْفِرْ لَكُمْ مِنْ

باشد میانه دو دستش هدایت میکند بسوی حق و راه راست ای قوم ما اجابت کنید خواننده خدا را و ایمان آورید باو تا بیامرزد شما را از

ذُنُوبِكُمْ وَ يُجِرْكُمْ مِنْ عَذَابٍ اَلِيمٍ ۳۱ وَ مَنْ لَا يُجِبْ دَاعِيَ اللّٰهِ فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ فِي الْاَرْضِ وَ لَيْسَ لَهُ

گناهانتان و برهاند شما را از عذاب پردرد و آنکه اجابت نکند خواننده خدا را پس نیست عاجز کننده در زمین و نیست مر او را

مِنْ دُونِهِ اَوْلِيَاءُ اُولٰئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ۳۲

از جز او یاوران آنهااند در گمراهی آشکار

در بیان آنکه وجود جن بنص قرآن ثابت است اما نه بقسمی که شیادان گویند و عوام الناس اعتقاد کرده‌اند

یاد کن کردیم سویت منصرف　چونکه قومی را ز جن هم معترف
نص بود مکمی ز ناویل حکیم　هم ندارد زان ابا عقل سلیم
با وجود نص و گفتار وحی　نیست لازم ذکر قول فلسفی
ای بسا محسوس کاندر موردش　نیست کس رو مطلع جز موجدش
لیک عاقل زین بیان اندیشه کرد　که توان جن را کس اندر شیشه کرد
مخترق یا عنصرش ز آتش کنند　یا چو مصروعش ببندغش کنند
یا که سنگ اندازد اندر خانهٔ　این تو گر باور کنی دیوانهٔ
گیردش جن گر خرد معذور ماند　ور نشان آدمیت دور ماند
ای پیمبر یاد کن سوی تو میل　جنیان را داد حق چون وقت لیل
یکدگر را پس بگفتند انصتوا　بشنوید اندر خموشی صوت او
حق سخن گوید کنون بدهید گوش　جن و انس این بشنود الا بهوش
باز چون گشتند گفتند از شتاب　ایگروه جن شنیدیم آن کتاب
آنچه ز و بوده است پیش از جزء و کل　مر مصدق از کتاب و از رسل
ایگروه ما اجیبوا بالقبول　داعی حق را که آن باشد رسول
تا حق آمرزد گناهان شما　هم رهاند از عذاب پر عنا
نیست او عاجز کنندهٔ حق یقین　نی بدهی از عذابش در زمین
هست در تحقیق جن بس گفتگو　نیست حاجت لیك بر تحقیق او
دیده‌اند ارباب کشف اندر شهود　هم بنص انبیا دارد وجود
خلق اشیا کرده آنکو خود تمام　هم خبر داده است از جن در کلام
تا چه جای شیئی نامحسوس کان　باید اندر دید کس فاش و عیان
یا کسی بهر فریب عامه‌اش　رام سازد در طلسم و نامه‌اش
با عزایم یا کسی خواند برش　یا بقا زوره کند خاکسترش
جنی است آنکس که گوید از شگفت　آن فلان مجنون شد شیشه جن گرفت
شرح آیت گو که ماندیم از کلام　نیست سود از ذکر مجنونان خام
چونکه قرآنرا نمودند استماع　حاضر آنساعت شدند بی صداع
وا گذارید این هجوم و همهمه　قول حق است این بپوشید آن همه
پس چو قرآن خوانده شد مؤمن شدند　منذرین بر قوم خود از جن شدند
که پس از موسی ز حق نازل شده　حکم سابق را مصدق آمده
سوی حق از لفظ و معنی رهنماست　بر صراط مستقیم و راه راست
آورید ایمان بوی و اذعان کنید　طاعت و تصدیق او از جان کنید
داعی حق را اجابت هر نکرد　حق تعالی را از این مضطر نکرد
نیست او را هم بجز حق عون و یار　در ضلالی این گروهند آشکار

اَوَلَمْ يَرَوْا اَنَّ اللّٰهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمٰوَاتِ وَ الْاَرْضَ وَ لَمْ يَعْيَ بِخَلْقِهِنَّ بِقَادِرٍ عَلَى اَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَى

آیا ندانستند که خدائی که آفرید آسمانها و زمین را و وامانده نگشت در آفریدن آنها قادر است بر آنکه زنده گرداند مردگان را

بَلَى اِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۳۳ وَ يَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ اَلَيْسَ هٰذَا بِالْحَقِّ قَالُوا

آری بدرستیکه او بر همه چیزی تواناست و روزیکه عرض کرده میشوند آنانکه کافر شدند بر آتش آیا نیست این حق گویند

بَلٰي وَ رَبِّنا قالَ فَذوقُوا الْعَذابَ بِما كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ ٣٤ فَاصْبِرْ كَما صَبَرَ اُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَلا

آري پروردگارما گويند پس بچشيد آن عذاب را بسبب بودنتان كه كفر ميورزيديد پس صبر كن همچنانكه صبر كردن صاحبان ثبات از رسولان

تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ كَاَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ ما يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبَثُوا اِلّا ساعَةً مِنْ نَهارٍ بَلاغٌ فَهَلْ يُهْلَكُ

و بشتاب مخواه براى ايشان گويا ايشان روزيكه مى بينند آنچه را وعده كرده ميشوند درنك نكردند جز ساعتى از روز رسانيدنيست پس آيا هلاك ميشوند

اِلَّا الْقَوْمُ الْفاسِقُونَ

جز گروه فاسقان

اين نداستند آيا كه خدا	آفريد ارقدرت اين ارس وسما	هم نشد زين آفريدن در تعب	هم نگشت ازحفظ اشياء مانده رب
شرح اين درآية الكرسى عيان	گفته ام بادقت ارخواهى بخوان	هست براحياء موتى قادر او	بل بهرچيزى توانا بى غلو
ياد كن روزيكه اهل كفر چند	خود بدوزخ عرصه كرده ميشوند	پس ملايكشان بگويند اين عذاب	نيست آيا برشما حق و صواب
مى بگويند آرى اين حق است وراست	حق آشكوفاش و پنهان رب ماست	پس موكل گويد اوذوقوا العذاب	زانچه پوشيديد حق را در حجاب
صبر كن پس همچنان كاندر سبل	صبر كردند آن اولوالعزم ازرسل	هم مكن تعجيل ايكامل نصاب	بهر نفى مشركين يا بر عذاب
گوئيا روزى كه بينند اين گروه	انچه وعده داده گشتند ازوجوه	مى نكردستند در دنيا درنك	جز كه يكساعت خوداز يكروز تنك
	اين بلاغى بود پس آيا تمام	ميشود جز فاسق گم كرده راه	



سُورَةُ مُحَمَّدٍ صَلَّي اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ اَرْبَعُونَ آيَةً وَ هِيَ مَدَنِيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاينده مهربان

اَلَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ اَضَلَّ اَعْمالَهُمْ ٢ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ وَ آمَنُوا

آنانكه كافر شدند و بازداشتند از راه خدا ضايع گرداند كردارهاشانرا وآنانكه گرويدند وكردند كارهاى شايسته وايمان آوردند

بِما نُزِّلَ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ كَفَّرَ عَنْهُمْ سَيِّئاتِهِمْ وَ اَصْلَحَ بالَهُمْ ٣ ذٰلِكَ بِاَنَّ الَّذِينَ

بآنچه فرو فرستاده شد بر محمد و اوست حق از پروردگارشان در گذرانيد از ايشان گناهاشانرا و اصلاح آورد حالشانرا اين بآنست كه آنانكه

كَفَرُوا اتَّبَعُوا الْباطِلَ وَ اَنَّ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّبَعُوا الْحَقَّ مِنْ رَبِّهِمْ كَذٰلِكَ يَضْرِبُ اللّٰهُ لِلنّاسِ اَمْثالَهُمْ ٤

كافر شدند پيروى كردند باطل را و اينكه آنانكه ايمان آوردند پيروى كردند حق را از پروردگارشان همچنين ميزند خدا از براى مردمان مثلهاى ايشانرا

فَاِذا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقابِ حَتّٰى اِذا اَثْخَنْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَثاقَ ٥ فَاِمّا مَنًّا بَعْدُ وَ اِمّا فِداءً

پس چون ملاقات كنيد آنانرا كه كافر شدند پس زدن گردنها تا وقتيكه بسيار بكشيد ايشانرا پس سخت كنيد بندرا پس يا منت نهادنى بعد از آن و يا فدا گرفتنى

حَتّٰى تَضَعَ الْحَرْبُ اَوْزارَها ذٰلِكَ وَ لَوْ يَشاءُ اللّٰهُ لَانْتَصَرَ مِنْهُمْ وَ لٰكِنْ لِيَبْلُوَ بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ

تا بنهد كارزار آلاتش را اينست و اگر ميخواست خدا هرآينه انتقام كشنده بود از ايشان و ليكن تا بيازمايد بعضى از شمارا ببعضى

وَ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ فَلَنْ يُضِلَّ اَعْمالَهُمْ ٦ سَيَهْدِيهِمْ وَ يُصْلِحُ بالَهُمْ ٧ وَ يُدْخِلُهُمُ

وآنانكه كشته شدند در راه خدا پس هرگز ضايع نميگرداند كردارهاشانرا بزودى هدايتشان كند و بسامان آرد حالشانرا و درآوردشان

الْجَنَّةَ عَرَّفَهَا لَهُمْ ٨

بیهشت که تعریف کرداز ابرای ایشان

آنکسانکه نگرویدند از عمی
حق مگرنابود کرد اعمالشان
برستیزهٔ احمد پاکیزه خو
لیك این حکم است عام اندرعباد
ترك هستی ازعطاها جمله نه
کی کنند اینسان عطا جزا حقی
بگرویدند آنچه را نازل زحق
آنکسانرا که باشد این صفات
اینست بهرآنکه ارباب ضلال
وانکسان کایمان بحق آورده‌اند
حق بدینسان میکند برمردمان
آزمان یعنی که قائم گشت حرب
یا گران سازیدشان چندان بضرب
یا برایشان پس شما منت نهید
تاکه ننهنداهل حرب آلات خود
لیك خواهد تا نماید امتحان
زود بنماید ره از اقبالشان

بار استادند از راه خدا
که نمودی نیك آن افعالشان
باز تا مانند از آئین او
هرعمل کان باشد ازجوروفساد
مال حق بر ناحقی هرگز مده
خواهد ازوی تاشود باطل حقی
برمحمد گشت زاحکام و سنن
بگذراند حق از ایشان سیئات
پیروی کردند از باطل بحال
پیروی ازحق بفرمان کرده‌اند
حال ایشانرا زکفر ودین عیان
زودوسخت آریدشان برقتل وضرب
که نباشد ازرهی قادر بحرب
بی‌عوض ازبندشان رخصت دهید
باقی اینحکم است تا آنوقت وحد
بعض را بربعض خلاق جهان
هم باصلاح آورد بر حالشان

یا که مردم را دره مانع شدند
چندتن بودند زاعیان قریش
گفت حق کاعمال مشرك باطل است
یا عطائی کز ریا و شهرتست
مال میدادند تا با اهل حق
وانکسانکه بگرویدند از ولا
اوست حق یعنی که قرآن مجید
کارشانرا آوردهم بر صلاح
کافران کردند یعنی پیروی
یعنی از قرآن که ازپروردگار
پس مباد ازکافران تان زبید
تا ثخانت را وغلظت را زحد
بندشان محکم بدست ویا نهید
بعداز آنکه برشما گشتند اسیر
کار اینست ارخدا خواهدکشد
کار زار آنانکه درراه خدا
داخل ایشانرا نماید در بهشت

برهوای نفس دون تابع شدند
که طعام وخرج دادندی بجیش
برکسان اصطناعشان بیحاصل است
گربود پاداش آنرا نقمت است
درنبرد آیند ار زال فرق
میکنند اعمال نیکو بیریا
کامد ازحق بررسول بی ندید
آخر ایشانراست برفوز و فلاح
از تبه کاری چوشیطان غوی
گشته نازل برده فرمان زاختیار
هرکجا بینیدشان گردن زنید
بگذرانید اندر ایشان ناسزد
تا که نگریزند چون دست آورید
یا فدا گیرند از ایشان دلپذیر
انتقام از کافران بی‌رشد
میکنند اعمالشان سود هبا
کرده تعریفش برایشان در سرشت

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَنْصُرُوا اللّٰهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ ٩ وَالَّذِينَ كَفَرُوا فَتَعْساً

ای آنانکه ایمان آوردید اگریاری کنید خدارا یاری کند شمارا وثابت کردند قدمهای شمارا وآنانکه کافرشدند پس نگونساری

لَهُمْ وَ أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ ١٠ ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أَنْزَلَ اللّٰهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ ١١ أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي

مرایشانرا وضایع گردانید کردارشانرا آن بآنست که ایشان ناخوش داشتند آنچه را فرو فرستاد خدا پس ناچیز گردانید کردارشانرا آیاپس سیرنکردند در

الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ دَمَّرَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ وَ لِلْكَافِرِينَ أَمْثَالُهَا ١٢

زمین پس بنگرند چگونه بود انجام کار آنانکه بودند پیش از ایشان هلاك کرد خدا ایشانرا وبرای کافراست امثال آن

ذٰلِكَ بِأَنَّ اللّٰهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَ أَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَىٰ لَهُمْ ١٣

آن بآنست که خداست یاور آنانکه ایمان آوردند و بدرستیکه کافران نیست یاوری مرایشانرا

مؤمنان یاری دهند ار برخدا
وانکسانکه نگرویدند ار وداد
باشداین اضلال وتعس ازکرهشان
کافران نکنند سیر آیافزون
گردشان منکوب ومستاصل خدا

اوکند منصورتان در هرکجا
پس بلغزد گامهاشان در جهاد
که بد ار ما انزل الله درشان
درزمین بوده است تابینند چون
مشرکانند این چنین در منتها
کافرانرا نیست مولائی و یار

تا شوید اندر غزا صاحب قدم
یا که از القای رعب اندر قتال
پس خدا باطل نمود آن کردها
آخر آنانرا کز ایشان پیشتر
این بر آن باشد که حق یاراست ودوست
وزبتان ناید برایشان هیچ کار

قوت و نصرت فزاید دمبدم
بایشان ارزید وگشد کار وحال
که ازایشان گشت صادر تاکجا
بوده درتکذیب وظلم وشوروشر
مؤمنانرا دورار آن کاو کینه جوست

إِنَّ اللّٰهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَالَّذِينَ كَفَرُوا

بدرستیکه خدا داخل میکرداند آنانرا که ایمان آوردند وکردند کارهای شایسته در بهشتهائی که میرود از زیرشان نهرها وآنانکه کافر شدند

يَتَمَتَّعُونَ وَ يَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْاَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوىً لَهُمْ ١٤ وَ كَاَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ هِيَ اَشَدُّ قُوَّةً

كامرانى ميكنند وميخورند همچنانكه ميخورند چهارپايان وآتش مقام‌است مراشانرا وبسا ازقريها كه‌آن سخت‌تر بود درتوانائى

مِنْ قَرْيَتِكَ الَّتِى اَخْرَجَتْكَ اَهْلَكْنَاهُمْ فَلَا نَاصِرَ لَهُمْ ١٥ اَفَمَنْ كَانَ عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ كَمَنْ

از قريه‌تو كه‌بيرون‌كردترا هلاك‌كرديم‌ايشانرا پس نيست مددكارى ايشانرا آيا پس كسيكه باشد بر حجتى از پروردگارش

زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ وَاتَّبَعُوا اَهْوَاءَهُمْ ١٦ مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا اَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ

چون‌كسى است كه‌آراسته‌شده‌باشد براى او بدى كردارش وپيروى كنند خواهشهاشانرا مثل بهشتى كه وعده‌داده‌شده‌بمتقيان كه‌درآنست نهرها از آب

غَيْرِ آسِنٍ وَ اَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ وَ اَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ ١٧ وَ اَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ

نامتغير ونهرها از شيرى كه‌نگشته طعم‌آن ونهرهاست از خمرى كه‌لذتست براى آشامندگان ونهرهاست ازشهد بى‌غش

مُصَفًّى وَ لَهُمْ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ وَ سُقُوا مَاءً

ومرايشانراست درآن از همه ميوها وآمرزشى از پروردگارشان چون كسى است كه‌او جاوداست درآتش وآشامانيده‌شدند آبى

حَمِيماً فَقَطَّعَ اَمْعَاءَهُمْ ١٨

جوشان پس پاره‌پاره كرد رودهاشانرا

حق نمايد داخل ازحسن سرشت
كافران كه بهره از دنيا برند
اى‌بسا از قريها كايشان اشد
ما نموديم آنجماعت را هلاك
كه مراورا ديو زشت آراسته
وصف آنجنت كه وعده داده حق
نهرها علم است وعقل و معرفت
جويهاى شيرهم باشد دراو
هست هم ازخمر خالص نهرها
جويهاهم دربهشت از عسل
بهرشان باشد درآن از هرثمر

مؤمنان وصالحان را دربهشت
ميخورند آسان كه حيوانان خورند
بوده‌اند از قريه تو درسند
پس نشدشان ناصرى دربيم وباك
سوء اعمالش چنانكه خواسته
متقين را اين بود بى‌نقص و دق
بى‌تغير درشان از هرجهت
از صفاتش لم تغير طعمه
شاربين را لذتى بى‌منتها
واردات عارفست آن بى‌خلل
ورحق آمرزش بپايى بيشتر
هم‌چشانيده شوند از آن حميم

حتى جارى زريزش نهرها
درجهاشان خوردست آمال وراه
راهل مكه بوده‌اند اعلى فزون
هربود برحجتى آيا ز رب
كرده‌اند از آرزوشان پيروى
جويها باشد درآن زابى چنان
مى‌نيابد ره درآن عيب وفساد
علم واخلاقست وايمان و يقين
از محبت هيچ اگردارى مدل
آنكه غيرازعشق يارش كارنيست
هست مانندكسى كاندر شهود
كه ببرد رودهاشان در جحيم

علم وادراكست وان ازنهرها
وآتش است اندر قيامت جايگاه
خود بقوت كه نمودندت برون
هست چون آنكس بنسبت درسبب
ببسند اين هردو يعنى برسوى
كه نگردد طعم ورنك وبوى آن
هم تغير در اصول و اعتقاد
از رياضت در رياض السالكين
جست دانى المذاذ متصل
شربتى شيرين‌تر ازديدار نيست
كاندر آتش درجزا دارد خلود

وَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ اِلَيْكَ حَتَّى اِذَا خَرَجُوا مِنْ عِنْدِكَ قَالُوا لِلَّذِينَ اُوتُوا الْعِلْمَ مَاذَا قَالَ آنِفاً

وازايشان كسى است كه‌گوش ميدارد بتو تاچون بيرون روند ازنزدتو گويندمرآنانراكه داده‌شدندعلم‌را كه‌چه گفت‌همين‌ساعت

اُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَاتَّبَعُوا اَهْوَاءَهُمْ ١٩ وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدىً وَآتَيهُمْ

آنها كسانى‌اندكه‌مهرنهادخدا بر دلهاشان وپيروى نمودندخواهشهاشانرا وآنانكه هدايت‌يافتندافزودايشانراهدايت‌ودادايشانرا

تَقْوَيهُمْ ٢٠ فَهَلْ يَنْظُرُونَ اِلَّا السَّاعَةَ اَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جَاءَ اَشْرَاطُهَا فَاَنَّى لَهُمْ اِذَا جَاءَتْهُمْ

تقواشانرا پس‌آياانتظارميبرند جز قيامت كه‌آيدايشانرا ناگاه پس‌بتحقيق كه‌آمدعلامتهايش‌پس‌ازكجاباشدايشانراچون‌آمدايشانرا

ذِكْرَيهُمْ ٢١ فَاعْلَمْ اَنَّهُ لَا اِلَهَ اِلَّا اللَّهُ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مُتَقَلَّبَكُمْ

پندگرفتنشان پس‌بدان كه‌نيست‌خدائى مگرخداوآمرزش‌خواه‌ازبراى‌گناهت‌وازبراى‌مردان‌گرونده‌وزنان‌گرونده‌وخدامىداندجاى‌گردشتان

وَ مَثْوٰيكُمْ ٢٢ وَ يَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا لَوْلَا نُزِّلَتْ سُورَةٌ فَاِذَا اُنْزِلَتْ سُورَةٌ مُحْكَمَةٌ وَ ذُكِرَ

وآرامگاهتانرا ومیگویند آنانکه ایمان آوردندچرا فرو فرستاده شدسوره پس چون فرو فرستاده شودسوره محکم وذکرکرده شود

فِيهَا الْقِتَالُ رَاَيْتَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يَنْظُرُونَ اِلَيْكَ نَظَرَ الْمَغْشِيِّ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَاَوْلٰى

درآن کارزار بینی آنانراکه در دلهای ایشان مرض است که مینگرند بسوی تو نگریستن طاری شده بیهوشی بر او از مرگ پس اولی است

لَهُمْ طَاعَةٌ وَ قَوْلٌ مَعْرُوفٌ ٢٣

برای ایشان طاعت و گفتار خوب

وانکسانند آنکه می ندهند گوش
باصحابه گاگه ازشرعند ودین
اینگروهند آنکسان که حق نهاد
وانکسانکه یافتندی ره خدا
کان نماید سوی ایشان ناگهان
همچنان گیرند پند از آن اساس
دافع هر حزن وخوف ومحنت است
منقطع شو یعنی از مادون حق
از هر آن قیدی رهی بر قدر آن
جز موحد را نباشد این فنا
حق نداند از شما بی اشتباه
پس فرستاده شود چون در قتال
قلبشان ما را مریض است از نفاق
هست اولی پس مر ایشان را عذاب

بر تو تا برون روند از لب خموش
داده حقشان علم وایمان ویقین
مهر شان بر قلبهای بد نهاد
زاید ایشان را کند نور هدی
شد علاماتش همانا پس عیان
در وقوع ساعت از هول وهراس
آنکه ذاتش منصف بر وحدت است
دل بپرداز از وجود ما خلق
تا امت خوانند مانا رهروان
تا شناسی توبه‌ها را جا بجا
جای گردانیدن و آرامگاه
سوره محکم بلا نسخ وزوال
نیستشان در امر اسلام اتفاق
یا بود اولی جهاد از هر صواب
می نگویید اعنی اندر زندگی

چون ز نزدیک تو میگردند دور
او چه میگفت آنفا یعنی رسول
کرده‌اند از آرزوشان پیروی
هم دهد تقوی بکشد انتظار
از کجا پس باشد ایشان را ایاب
پس بدانید اینکه معبود بحق
از حق آمرزش طلب بر ذنبهات
چیست توبه گر که گویم توبت است
تا بکلی وارهی از هر چه هست
اینقدر کافی است باقی را بفهم
مؤمنان گویند از شوق و داد
واندران ذکر قتال از ما فرض
سوی تو بینند چون آنکس که غش
طاعت و گفتار نیکو در جهاد
کار بنده طاعت است و بندگی

می‌نگویید از نفاق و از غرور
ما نکردیم ایچ فهم آن اصول
هم تهاون بر کلام معنوی
جز قیامت را پس ایشان ز اضطرار
چون قیامتشان درآید با شتاب
نیست جز پروردگار ما خلق
هم بذنب مؤمنین و مؤمنات
رستن از قید تعین توبت است
این فنای عارفان بالله است
هیچ اگر از عقل و علمت هست سهم
سورهٔ نازل شد چون در جهاد
بینی آنان را بدل باشد مرض
گیردش در وقت موت اندر طپش
مر سزاوار است از بهر عباد

فَاِذَا عَزَمَ الْاَمْرُ فَلَوْ صَدَقُوا اللّٰهَ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ ٢٤ فَهَلْ عَسَيْتُمْ اِنْ تَوَلَّيْتُمْ اَنْ تُفْسِدُوا فِي

پس چون لازم شد امر پس اگر راستی ورزیده بودند با خدا هر آینه بود بهتر از برای ایشان پس آیا نزدیک شدید اگر والی شوید که فساد کنید در

الْاَرْضِ وَ تُقَطِّعُوا اَرْحَامَكُمْ ٢٥ اُولٰئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللّٰهُ فَاَصَمَّهُمْ وَ اَعْمٰى اَبْصَارَهُمْ ٢٦ اَفَلَا

زمین وقطع کنید رحمهاتانرا آنگروه آنانند که لعن کرد ایشانرا خدا پس کر گردانیدشان و کور کرد چشمهای ایشانرا آیا پس

يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ اَمْ عَلٰى قُلُوبٍ اَقْفَالُهَا ٢٧ اِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلٰى اَدْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا

تفکر نمیکنند در قرآن یا بر دلها است قفلهاشان بدرستیکه آنانکه برگشتند بر پشتهاشان از بعد آنکه ظاهر شد

تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَاَمْلٰى لَهُمْ ٢٨ ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا مَا نَزَّلَ

مر ایشانرا هدایت شیطان خوب وانمود از برای ایشان وطول امل داد برای ایشان آن بسبب اینست که ایشان گفتند مر آنانرا که ناخوش داشتند آنچه را فرو فرستاد

اللّٰهُ سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْاَمْرِ وَاللّٰهُ يَعْلَمُ اِسْرَارَهُمْ ٢٩ فَكَيْفَ اِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلٰئِكَةُ يَضْرِبُونَ

خدا که بزودی فرمان بریم شما را در بعضی از امر و خدا میداند اندر از گفتن پنهان ایشانرا پس چگونه باشد وقتیکه بمیرانندشان ملائکه میزنند

وُجُوهَهُمْ وَ اَدْبَارَهُمْ ٣٠ ذٰلِكَ بِاَنَّهُمُ اتَّبَعُوا مَا اَسْخَطَ اللّٰهَ وَ كَرِهُوا رِضْوَانَهُ فَاَحْبَطَ اَعْمَالَهُمْ ٣١

رویهاشانرا وپشتهاشانرا آن بسبب آنکه ایشان پیروی نمودند آنچه بخشم آورد خدا را وناخوش داشتند خوشنودیش پس ناچیز کرد کردارهاشانرا

پس حولازم گشت وحزم امرقتال
پس بود آیا توقع از شما
از شما بود بعد اینسان فساد
فکر در قرآن آیا چرا
بعد از آنکه گشتشان روشن هدی
زین سبب بود اینکه گفتند آنکسان
زود باشد کز شما فرمان بریم
حق بداند جملهٔ اسرارشان
همچنین در پشتهاشان گرز و مشت

باحق ازگفتند صدق آندم رجال
والی خلق از شوید و پیشوا
همچو عهد جاهلیت از عناد
نیست دلها جزکه دارد قفلها
دیوشان آراست زچشم ازخطا
با یهودان یا منافق پیشگان
زود بعضی از امور خودسریم
تا چگونه باشد آخر کارشان
زانکه گردانند روی ازحق بپشت
بد زخوشنودی حق اکراهشان

در دودنیا بهر ایشان بود نیك
آنکه افساد آورید اندر زمین
اینگروهند آنکه حقشان کرده دور
الذین ارتد یعنی ادبارهم
او فکند اعنی درآمال دراز
آنکسانیکه کراهت داشتند
یعنی اندر نهی قرآن ورسول
قبض روح ازفرشتگانشان چون کنند
زانکه ایشان پیروی کردند ازآن
حق عملهاشان تبه فرمود ازآن

ازنشستن بازنان در خانه لیك
قطع خویشیها کنید ازطمع وکین
از در رحمت کرند آنقوم وکور
بازگشتند اعنی از حق درهم
یابوهم آوردشان پس حرص وآز
زانچه بفرستاده حق زاحکام وپند
وانچه ازحق یافت درطاعت نزول
گرزهای آتشین بر رو زنند
کاورد حق‌را بقهر اندر عیان

أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللّٰهُ أَضْغَانَهُمْ ٢٩ وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكَهُمْ

بلکه پنداشتند آنانکه در دلهاشان مرض است که هرگز بیرون نخواهد آورد خدا کینهای ایشانرا و اگر خواستیم هر آینه نموده بودیم تو ایشان‌را

فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِيمَاهُمْ وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ وَاللّٰهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ ٣٠ وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّى نَعْلَمَ

پس شناخته بودی شان بعلامتشان و می شناسی ایشان‌را در روش گفتار و خدا میداند کردارشمارا و هر آینه می آزمائیم البته شمارا تا بدانیم

الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَالصَّابِرِينَ وَنَبْلُوَ أَخْبَارَكُمْ ٣١ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ

جهادکنندگان را از شما و صبر نمایندگان را و می آزمائیم خبرهای شمارا بدرستیکه آنانکه کافر شدند و بازداشتند از راه خدا

وَشَاقُّوا الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى لَنْ يَضُرُّوا اللّٰهَ شَيْئًا وَسَيُحْبِطُ أَعْمَالَهُمْ ٣٢ يَا أَيُّهَا

و مخالفت ورزیدند بارسول از بعد آنکه ظاهر شد مر ایشان‌را هدایت هرگز ضرر نرسانند مرخدارا چیزی و زودی باچیز گرداند کردارشان‌را ای

الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللّٰهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَلَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ ٣٣ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا

آنکسانیکه ایمان آوردید فرمان برید خدارا و فرمان برید رسول‌را و باطل مکنید کردارهاتان را بدرستیکه آنانکه کافر شدند و بازداشتند

عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ ثُمَّ مَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ يَغْفِرَ اللّٰهُ لَهُمْ ٣٤ فَلَا تَهِنُوا وَتَدْعُوا إِلَى السَّلْمِ وَأَنْتُمُ

از راه خدا پس مردند و ایشان بودند کافران پس هرگز نیامرزد خدا ایشان‌را پس سستی مکنید و مخوانید بصلح و شما

الْأَعْلَوْنَ وَاللّٰهُ مَعَكُمْ وَلَنْ يَتِرَكُمْ أَعْمَالَكُمْ ٣٥

برترانید و خدا باشماست و هرگز کم نمیکند ازشما کردارهاتانرا

خود گمان کردند آیا ازغرض
برتو بنمائیم اگر خواهیم ما
حق بود دانا براعمال شما
آزماید همچنین اخبارتان
حفص یاء و نون خوانده است این هرسه‌را
با نبی کردند خصمی در نهان
برخدا نارد ضرر چیزی و زود
باطل و فاسد نسازید از ریا
پس بمردندی بکفر و کینها
می‌نخوانید اعنی ایشانرا بصلح

آنکسانیکه هستشان دردل مرض
با علامات آنکسانرا هرکجا
آزمایند بر جهاد آجمله را
آنچه گوئید اعنی از کردارتان
آزمائیم اعنی ایشانرا بجا
بعداز آنکه گشت روشن راهشان
خواهد او اعمالشان باطل نمود
یا زسمعه آن عملهاتان شما
هرگز ایشانرا نیامرزد خدا
نیست حاصل کفروکینشانرا بصلح
حق نسازد ناقص اعمال شما

آنکه هرگز کینهاشانرا خدا
تا که بشناسی تو ایشانرا تمام
تا مجاهد را بداند کیست بار
آن سخنها کز قدح وازحسن
نگرویدند آنکسانیکه ز اشتباه
گشته بد ظاهر مرایشانرا هدی
ایگروه مؤمنان اندر قبول
آنکسانیکه برخدا کافر شدند
پس نگردید ایچ سست ازکارزار
وانگهی که برتر و غالب ترید
هم نبرد از ثواب و از جزا

ناورد بیرون نسازد بر ملا
هم بسیماهم بگفتار و کلام
هم گذارد صابرانرا امتیاز
ازشما صادر شود در هرزمن
داشتندی باز خلقانرا ز راه
یافتند احمد شهست و مقتدا
طاعت آرید ازخدا وازرسول
مردمانرا ازره حق وا زدند
هم نه براصلاحشان باشند یار
با شما باشد خدا و صفدرید

اِنَّمَا الْحَيٰوةُ الدُّنْيا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ اِنْ تُؤْمِنُوا وَ تَتَّقُوا يُؤْتِكُمْ اُجُورَكُمْ وَلا يَسْئَلْكُمْ اَمْوالَكُمْ

جز این نیست که زندگی دنیا بازی وهزلیست واگر ایمان آرید وپرهیزکاری کنید میدهد شمارا اجرهاتان ونمیخواهد از شما مالهاتانرا

٣٩ اِنْ يَسْئَلْكُمُوها فَيُحْفِكُمْ تَبْخَلُوا وَ يُخْرِجْ اَضْغانَكُمْ ٤٠ ها اَنْتُمْ هٰؤُلاءِ تُدْعَوْنَ لِتُنْفِقُوا فِي

اگر خواهد از شما آنهارا پس بجد گیرد شمارا بخیلی کنید وبیرون آورد کینهای شمارا اینک شما اینان خوانده میشوید تا انفاق کنید در

سَبِيلِ اللّٰهِ فَمِنْكُمْ مَنْ يَبْخَلُ وَ مَنْ يَبْخَلْ فَاِنَّما يَبْخَلُ عَنْ نَفْسِهِ وَاللّٰهُ الْغَنِيُّ وَ اَنْتُمُ الْفُقَراءُ وَ اِنْ

راه خدا پس از شما کسی است که بخل میکند وآنکه بخل کند پس باز میگیرد مگر از خودش وخدا بی نیاز است وشما محتاجاید واگر رو

تَتَوَلَّوْا يَسْتَبْدِلْ قَوْماً غَيْرَكُمْ ثُمَّ لا يَكُونُوا اَمْثالَكُمْ

گردانید بدل میآورد گروهی جز شما پس باشند امثال شما

این حیوة دنیوی نبود جز این — که بود لعبی ولهوی همچنین
وربپرهیزید و ایمان آورید — حق شمارا اجر بدهد برمزید
هم نخواهد مالهاتان را خدا — چونکه ندهد بر شما مزد وعطا
یا نخواهد مالهاتانرا تمام — بلکه خواهد عشر آنرا درمقام
عشر ندهد برفقیر اغنی غنی — حاصل آن صحت است وایمنی
مالتان خواهد زعشر ار بیشتر — میشوید از بخل بد وکینه ور
اندکی ور جد نماید در طلب — پس شما آئید در قهر وغضب
خوانده گشتید این بدانید ار ولا — تا کنید انفاق در راه خدا
خود شما باشید آنان کامدید — در ره اسلام چون خوانده شدید
تا کنید انفاق پس ممتاز شما — بخل آرد در زکوه و درعطا
وانکه کرد او بخل خود نبود جز این — کاو بنفس خویش بخل آرد یقین
حق غنی ز انفاق وحقتعالست وبس — جمله محتاجید بر وی هر نفس
گر زراه او بگردانید رو — جایتان قوم دگررا آرد او
تا برایشان رونق وروزی دهد — نصر وتیرو فتح وفیروزی دهد
ز انجماعت دین خود ظاهر کند — برجهاشان غالب و قاهر کند
پس بباشد آنجماعت چون شما — بلکه سخت وثابت اندر ولا
رو بپرسیدند کایشان کیستند — گفت غیر از قوم سلمان نیستند
یعنی اهل فارس باشند آنگروه — که برایشان دین حق یابد شکوه
زاین بیان قصد اصفهان وفارس نیست — بلکه توحید و مقام معنویست
بود سلمان رسته از آب وگل او — داشت جا درشهر معنا یکدل او
همچو او آیند یعنی درسلوک — ره نوردان قویدل از ملوک
دوره دیگر که دور اولیاست — کار مردان برمراد و ادعاست
مال چبود تا که در پیمان دهند — چیست جان تا گویم آسان جان دهند
درطریق ار باصفی همره شوی — زان دیار واهل آن آگه شوی



سورة الفتح تِسْعٌ وَ عِشْرُونَ آيَةً وَ هِيَ مَدَنِيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشندهٔ مهربان

اِنّا فَتَحْنا لَكَ فَتْحاً مُبِيناً ٢ لِيَغْفِرَ لَكَ اللّٰهُ ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ ما تَأَخَّرَ وَ يُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَ

بدرستیکه ما فیروزی دادیم برای تو فیروزی دادنی تا بیامرزد مرترا خدا آنچه پیش افتاد از گناهت وآنچه پس افتاد وتمام گرداند نعمتش را بر تو و

يَهْدِيَكَ صِراطاً مُسْتَقِيماً ٣ وَ يَنْصُرَكَ اللّٰهُ نَصْراً عَزِيزاً ٤ هُوَ الَّذِي اَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ

هدایت کند ترا براهی راست ویاری کند ترا خدا یاری کردنی باعزت اوست آنکه فروفرستاد آرام را در دلهای

الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدادُوا اِيماناً مَعَ اِيمانِهِمْ وَ لِلّٰهِ جُنُودُ السَّمٰواتِ وَالْاَرْضِ وَكانَ اللّٰهُ عَلِيماً حَكِيماً ٥

مؤمنان تا بیفزاید گرویدنی را با گرویدنشان ومر خدا راست لشکرهای آسمانها وزمین وباشد خدا دانای درست کردار

سورة الفتح است بگشا باب دل
بعد کشف قلب باشد کشف روح
بر هر آن موئی که بود اندر تنش
ظاهر اما فتحها از ورود
چون گشاید حق بروی کس دری
ای سپهدار معانی از یقین
آن گناهی کز تو سر زد ای سند
یا که جرم مکان باشد مراد
تا مقام وصل مطلق هر حجاب
اینست ذنب ما تقدم بعد از آن
بوده است این کشف محصول رسول
نکته دانان واقفند از رازها
ره نمودت بر صراط مستقیم
عزتت را دمبدم افزون کند
کرد آرام اعنی ایشانرا قلوب
زاید ایمانشان کند ار آنچه بود

گوش کن اسرار جان ز ارباب دل
وان بود فتح مبین اندر فتوح
داد حق چشمی و فتحی روشنش
در مدینه نفتح مکه بود
چیست پیشش فتح ملك و کشوری
ما تورا دادیم فتحی اینچنین
وان گناهی کز تو زین پس سر زند
حق ببخشد آنچه کردند از عناد
بود ذنبی نزد عقل ذو لباب
کامد اندر فرق از جمعی چنان
لیکسیرا غیر او ز اهل وصول
تا چه اندر پرده بود آوازها
تا مقام جمع مطلق بی زدم
ذات بیچون ما توبین تا چون کند
که بد از اعدا هراسان در حروب
امن با ایمان ایشان بر فزود
حق علیم است و حکیم اندر امور

ما گشودیم ای رسول پاکدین
وصف خلقیت شود اینجا بدل
فتح مکه یا حدیبیه یکی
فتح گردد بر تو یعنی این بلد
خاصه آنرا که گشود از سر ذات
این سبب شد تا بیامرزد اله
یا مراد از این گناه امت است
لیك اندر زعم صوفی مشربان
از مقام فرق تا جمع وجود
لازم فرق و شهود است احتجاب
هست این تحقیق هم خاص صفی
ای محمد[٤] بر تو خلاق الانام
هم کند یاری تورا تا رستخیز
اوست آنکس که سکینه در قلوب
آن سکینه مؤمنان را دمبدم
هست حق را لشکر ارض و سما
رو بیابد جز بجبر امری صدور

مر تورا بگشود فی ظاهر بدین
بر صفات و بر کمال لم یزل
از فتوحش بود بی ریب و شکی
بود این صلح از نشانش در سند
حق بجانش باب اسماء و صفات
ما تقدم ما تاخرت از گناه
زانکه او معصوم و پاك از زلتست
ذنب او بد پردههای جسم و جان
منکشف شد پردههایش در صعود
وان سپس گفتا تورا نبود حجاب
داند آنکو فهمد اسرار خفی
نعمت خود کرده از هر ره مقام
که شود منصور از او یاری عزیز
کرد نازل مؤمنانرا بر وجوب
کرد در اسلام و دین ثابت قدم
میکند زایشان مدد بر اولیا

لِيُدْخِلَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَيُكَفِّرَ عَنْهُمْ سَيِّآتِهِمْ

تا داخل کند مردان با ایمان وزنان با ایمان را بهشتهائیکه میرود از زیر آنها نهرها جاودانیان درآن ودرگذراند از ایشان گناهانشانرا

وَكَانَ ذٰلِكَ عِنْدَ اللّٰهِ فَوْزاً عَظِيماً ٦ وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ

وباشد آن نزد خدا کامیابی بزرك وعذاب کند مردان با نفاق وزنان با نفاق ومردان مشرك وزنان مشرکه را

الظَّآنِّينَ بِاللّٰهِ ظَنَّ السَّوْءِ عَلَيْهِمْ دَآئِرَةُ السَّوْءِ وَغَضِبَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ وَلَعَنَهُمْ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَ

که گمان برند گمان بد بخدا برایشانست گردش بد وخشم کرد خدا برایشان ولعنت کرد برایشان و مهیا کردی برای ایشان دوزخ

سَآءَتْ مَصِيراً ٧ وَلِلّٰهِ جُنُودُ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللّٰهُ عَزِيزاً حَكِيماً ٨

و بد است از راه بازگشت ومر خدا راست لشکرهای آسمانها وزمین وباشد خدا غالب درست کردار

تا نماید مؤمنین و مؤمنات
می بپوشد جرمهاشان هست واین
که بحق باشند ایشان بدگمان
حق برایشان خشم بگرفت و نبود
باشد از حق لشکر ارض و سما
پارهٔ گفتند چه فتحست این
گشت آن صلح حدیبیه سبب
هر کرا خواهد خدا سازد بلند

در جنان داخل بعفو سیئات
نزد حق فوزی عظیم اندر یقین
نکند اعنی نصرت اسلامیان
دورشان از رحمت خود در حدود
جمله منقاد امر اورا جابجا
که رجوع گشتیم ممنوع اینچنین
بهر فتح مکه کامد در عقب
هم بضدش زود مغلوب و نژند

جنتی جاری ز زیرش نهرها
ان دورویانرا عذاب از مرد و زن
هم برایشانست گردشهای بد
هم جهنم بهرشان آماده ساخت
در حدیبیه رسول حق مراد
بدگمان گشتند وز آن بیخبر
حاصل این بد بدگمانی بر خدا
غالب است او بر عدو در انتقام

جاودان از حق برایشان نهرها
میکند هم مشرکانرا بی سخن
سوء ظن را این بود پاداش و حد
بد بود آن بازگشت اندر شناخت
چونکه بر فتح اهل دین را وعده داد
که بود آن منع مفتاح ظفر
هست از حق هستی این ماسوی
هم حکیم اندر فعال خود تمام

إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِداً وَمُبَشِّراً وَنَذِيراً ٩ لِتُؤْمِنُوا بِاللّٰهِ وَرَسُولِهِ وَتُعَزِّرُوهُ وَتُوَقِّرُوهُ وَتُسَبِّحُوهُ

بدرستیکه ما فرستادیم ترا گواه وبشارت دهنده وبیم کننده تا ایمان آرید بخدا ورسولش وتقویت کنید اورا وتعظیم نمائید اورا وتسبیح گوئید

بُكْرَةً وَ اَصِيلًا ١٠ اِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ اِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللّٰهَ يَدُاللّٰهِ فَوْقَ اَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ

اورا بامداد و شبانگاه بدرستیکه آنانکه بیعت کردند باتو جز این نیست که بیعت کردند با خدا دست خدا بالای دستهای ایشاست پس آنکه شکست

فَاِنَّمَا يَنْكُثُ عَلٰى نَفْسِهِ وَ مَنْ اَوْفٰى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهُ اللّٰهَ فَسَيُؤْتِيهِ اَجْرًا عَظِيمًا ١١ سَيَقُولُ لَكَ

عهد نمود پس جز این نیست که میشکند بر خودش و کسیکه وفا کند با آنچه پیمان بست بر آن با خدا پس بزودی میدهد اورا اجری عظیم زود باشد که بگویند

الْمُخَلَّفُونَ مِنَ الْاَعْرَابِ شَغَلَتْنَا اَمْوَالُنَا وَ اَهْلُونَا فَاسْتَغْفِرْ لَنَا يَقُولُونَ بِاَلْسِنَتِهِمْ مَا لَيْسَ فِي

مر ترا بجا گذاشتگان از بادیه نشینان که باز داشت مارا اموالمان و کسانمان پس آمرزش خواه برای ما میگویند بزبانهاشان آنچه نیست در

قُلُوبِهِمْ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ مِنَ اللّٰهِ شَيْئًا اِنْ اَرَادَ بِكُمْ ضَرًّا اَوْ اَرَادَ بِكُمْ نَفْعًا بَلْ كَانَ اللّٰهُ

دلهاشان بگو پس کیست مالک شود برای شما از خدا چیزیرا اگر خواهد بشما ضرری یا خواهد بشما نفعی بلکه باشد خدا

بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ١٢ بَلْ ظَنَنْتُمْ اَنْ لَنْ يَنْقَلِبَ الرَّسُولُ وَالْمُؤْمِنُونَ اِلٰى اَهْلِيهِمْ اَبَدًا وَ زُيِّنَ

بآنچه میکنید آگاه بلکه گمان بردید که هرگز نخواهد گشت رسول و گروندگان سوی کسانشان هرگز و آراسته شد

ذٰلِكَ فِي قُلُوبِكُمْ وَ ظَنَنْتُمْ ظَنَّ السَّوْءِ وَ كُنْتُمْ قَوْمًا بُورًا ١٣ وَ مَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِاللّٰهِ وَ رَسُولِهِ

آن در دلهاتان و گمان بردید گمان بد و هستید گروهی هالکان و کسیکه ایمان نیاورد بخدا و رسولش

فَاِنَّا اَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَعِيرًا ١٤ وَ لِلّٰهِ مُلْكُ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ

پس بدرستیکه ما مهیا کردیم از برای کافران آتش سوزان و مر خدار است پادشاهی آسمانها و زمین می آمرزد آنرا که میخواهد و عذاب میکند آنرا که میخواهد

وَ كَانَ اللّٰهُ غَفُورًا رَحِيمًا ١٥

و باشد خدا آمرزنده مهربان

ما فرستادیم بر خلقت بگاه — هم مبشر هم نذیر و هم گواه
یا زحق باشید و در دین مسند — یاری ازدیش کنید اعنی بجد
یادش از پاکی کنید ازدل مدام — ایست تسبیح مصلین صبح وشام
یافت حرف قتل عثمان انتشار — کاو بمکه رفت بر تفتیش کار
مجتمع فرمود در زیر شجر — خواست پیمانی مجدد هم دگر
آمد آیت کان کسان کاینجا کنند — باتو بیعت با حق آن اجزا کنند
زانکه حق را نیست اعضا دست او — هست دست آنکه شد پابست او
زاهل بیعت یا بود دست خدا — برتر اندر نصرت دین هدی
گفته جابر ما هزار و چارصد — اندرآن بیعت بدیم اندر عدد
غیر بن قیس منافق کو نهان — گشت در زیر شترها آنزمان
پس شکست آنکس که بیعت پس جز این — بست کاین نکثش شکست آرد بدین
گفته اند اورا بود راجع سه چیز — مکر وظلم وعهد سست از بی تمیز
پس دهد زودش خدا اجری عظیم — درجهان ودرجنان بی حزن وبیم
خواست اعراب نواحی را ببر — تا کنندش همرهی درآن سفر
می ندارد هیچ یعنی قصد جنگ — زین رفاقت کرده هرقومی درنگ
حق خبرداد اینکه گویندت عیان — از عربها زود واپس ماندگان
زان سبب ماندیم دوراز خدمتت — عذرمسموع است چون درحضرتت
می بگویند از زبان این بیهشان — آنچه نبود درقلوب اندر نشان
تا اگر خواهد رساند او ضرر — برشما یا نفع گر خواهد دگر

تا کنند ایمان بصدق دل قبول — این عباده برخدا و بر رسول
هم شناسید امر وفرمانش بزرگ — این کنید آنکوست ازکارش بزرگ
چونکه کفار ازدخول اندر حرم — منع پیغمبر نمودند از ستم
شرحش آید عنقریب اندر کلام — آنزمان اصحاب را خیرالانام
جملگی کردند بردست رسول — بیعت رضوان درایمان واصول
از یدالله فوق ایدیهم بجاست — اینکه دست مصطفی دست خداست
دست احمد[٤] بودشان بالای دست — حاصل آنکه دست اودست منست
یا زفعل بندگان حق پرست — دست پاداش خدا بالاتر است
آنکه تاهنگام موت ازکارزار — رو نگردانیم هیچ اندر فرار
پس بی ترهیب ناکث عهد را — حق فرستادآیت اینسان زاقتضا
هست خسرانش زبعد نفس او — در دوگوش نیست روی واو برو
وانکه هم برعهد خودکرد او وفا — برهرآنچه کرد عهد او باخدا
هست مروی زابن عباس اینکه چون — عزم مکه کرد احمد[٤] ز آزمون
بست پس احرام تا دانند خلق — قصد عمره کرده شاه پاك دلق
که رفاقت باگروهی نیست راه — که شوند ازمکیان خوار وتباه
از رفاقت باتو مارا مشتغل — ساخت اموال وزنان ازضعف دل
نامدیم اندر رکابت زین سبب — بهرما آمرزش ازحق کن طلب
درجواب عذرشان گوکیست پس — تا شود جاری زحق مالك بکس
یعنی ازحق کرد ارادهٔ ضر وسود — نیست کس قادر بدفعش در وجود

بلکه حق داناست زانچه مکنید
سوی اهل خود رسول و مؤمنان
دین حق باطل شود افتد بدور
نگرود هر برخدا و بررسول
هست بهر آن خدای عالمین

از تخلف چیست تاقصد و امید
برنگردند ایچ هرگز در مکان
زین گمان گشتید مانا قوم بور
نزبان کز صدق دل دور ازنکول
پادشاهی سموات و زمین
حق غفور است ورحیم ازرأفتش

بل گمانشان کار سول منتجب
دیوتان آراست وین در قلبها
مشرفید اعنی بقهر ذوالمنن
پس بود آماده ازما درنهان
هرکرا خواهد ببخشد بحساب
برغضب بگرفته پیشی رحمتش

مینگردد باز آن لن ینقلب
کاین گمان بد ببردید ازخطا
زین فساد اعتقاد و سوء ظن
آتشی افروخته بر کافران
هرکرا خواهدکند رنج وعذاب

سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ إِذَا انْطَلَقْتُمْ إِلَى مَغَانِمَ لِتَأْخُذُوهَا ذَرُونَا نَتَّبِعْكُمْ يُرِيدُونَ أَنْ يُبَدِّلُوا كَلَامَ

زود باشد که بگویند بجا گذاشتگان چون بروید بسوی غنیمتها که برداریدآنرا بگذارید مارا که از پی آئیم شمارا میخواهند که تغییر دهند سخن

اللَّهِ قُلْ لَنْ تَتَّبِعُونَا كَذَلِكُمْ قَالَ اللَّهُ مِنْ قَبْلُ فَسَيَقُولُونَ بَلْ تَحْسُدُونَنَا بَلْ كَانُوا لَا يَفْقَهُونَ

خدارا بگو هرگز ازپی نخواهید آمد مارا همچنین گفت خدا ازپیش پس زود باشد که گویند بلکه حسد میبرید بما بلکه هستند که نمی فهمند

إِلَّا قَلِيلًا ١٦ قُلْ لِلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْأَعْرَابِ سَتُدْعَوْنَ إِلَى قَوْمٍ أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ تُقَاتِلُونَهُمْ أَوْ

مگر اندکی بگوی مربجا گذاشتگانرا از بادیه نشینان زود باشد که خوانده شوید بسوی گروهی صاحبان آسیب سخت که کارزار نمایند با ایشان یا

يُسْلِمُونَ فَإِنْ تُطِيعُوا يُؤْتِكُمُ اللَّهُ أَجْرًا حَسَنًا وَإِنْ تَتَوَلَّوْا كَمَا تَوَلَّيْتُمْ مِنْ قَبْلُ يُعَذِّبْكُمْ

مسلمان شوند پس اگر اطاعت کنید بدهد شمارا خدا مزدی خوب واگر روی بگردانید همچنانکه روی گردانیدید از پیش عقوبت کند شمارا

عَذَابًا أَلِيمًا ١٧ لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ

عقوبتی بردرد نیست بر کور گناهی ونه بر لنگ گناهی ونه بر بیماران گناهی

وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَنْ يَتَوَلَّ يُعَذِّبْهُ عَذَابًا أَلِيمًا ١٨

وکسیکه فرمان بردخدا و رسولش را داخل میگرداندش در بهشتهائی که میرود از زیر آنها نهرها وکسیکه روی گرداند عذاب کند اورا عقوبتی دردناك

درششم سال ازحدیبیه رسول
غیر آنکو در حدیبیه رفیق
پس بگفتند آن تخلف کرده گان
آمد این آیت که گوید زود آن
پیروی مارا گذارید از شما
گو برون مانا بیائید این سفر
درغنایم با شما تاما شریك
گو بوا پس ماندگان زاعراب زود
تا که ایشان را کشند اندرزمن
نزد بعضی قاسطینند از ضلال
لشکر از امر ابوبکر صدیق
پس اگر فرمان برید از اعتماد
همچنانکه رو نگردانید پیش
چون وعید آن تخلف کردگان
تاچه باشد حال ما اندر مآل
وانکه او فرمان برد با اعتقاد

کرد هجرت ماه ذیحج درقبول
بوده مامور درخروج ودرطریق
خود بقصد رد امر حق چنان
کز حدیبیه بد ازپس مانده گان
تاکنیم اندر جهاد و در غزا
همچنین گفته است حق از پیشتر
مینباشیم این گمان کفر است ایك
خوانده خود خواهید گشتن در نبود
یا که اسلام آورند ازمرد وزن
که بصفین با علی[ع] کردی قتال
رفت وکرداند انشان درخون غریق
زانکه خواند او شمارا برجهاد.
درحدیبیه زضعف رای وکیش
گوشزد شد عاجزان را آنچنان
یافت این آیت نزول ذوالجلال
ازخدا و از رسولش درجهاد
وانکه رو گرداند ازامر جهاد

بعد ماهی شد خیبر گفت پس
داده بود او برصحابه وعدهها
همره ازمارا برید از اعتماد
چونکه برسوی غنیمتها روید
میخواهند آن منافق روی چند
رود پس باشد که گویند این چنین
در نیابند ایچ بل غیراز کمی
سوی قومی مالدار و باشکوه
بوده اند ایشان هوازن درسمر
یا که اهل رده ایشان بوده اند
لیك اصح اینست کاندر جنگها
میدهد حق برشما مزدی نکو
حق شما را برعذاب دردناك
سخت برسیدند و گفتند ازنبرد
نیست براعمی و برلنگ وسقیم
حق درآرد در بهشتش تا که زیر
درعذاب دردناك ازحق فتاد

این سفر بامن نیاید هیچکس
برفتوح وبرغنیمت زان غزا
ما بهودان میکنیم از جان جهاد
تا که برگیرید آنرا از نوید
اینکه تبدیل کلام الله کنند
حق نگفته است ازحسد گوئید این
وان بود دنیا که بود جز دمی
صاحب باس شدیدند آنگروه
یا که اهل فارس یاروم از خبر
که پس از فوت نبی مرتد شدند
خواند و برد انشاهشان زآهنگها
ورکه زین داعی بگردانید رو
میکند تعذیب در حین هلاك
ما تخلف کرده ایم ازعجز ودرد
تنگی و بگرفتنی هم نیست بیم
جویها کارا بود جاری ززیر

لَقَدْ رَضِيَ اللّٰهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ اِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَاَنْزَلَ السَّكِينَةَ

بتحقیق خوشنود شد خدا از مؤمنان وقتیکه بیعت کردند تو در زیر آن درخت پس میدانست آنچه در دلهای ایشانست پس فرو فرستاد آرام

عَلَيْهِمْ وَ اَثَابَهُمْ فَتْحاً قَرِيباً ١٩ وَ مَغَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا وَكَانَ اللّٰهُ عَزِيزاً حَكِيماً ٢٠ وَعَدَكُمُ

بر ایشان و پاداش داد ایشان را فتحی نزدیک و غنیمتهای بسیار که میگیرند آنرا و باشد خدا غالب درست کردار وعده کرد شما را

اللّٰهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا فَعَجَّلَ لَكُمْ هٰذِهِ وَكَفَّ اَيْدِيَ النَّاسِ عَنْكُمْ وَ لِتَكُونَ آيَةً

خدا غنیمتهای بسیار که میگیرید آنهارا پس معجل داد شمارا این و باز داشت دستهای مردمان را از شما و تا باشد آیتی

لِلْمُؤْمِنِينَ وَ يَهْدِيَكُمْ صِرَاطاً مُسْتَقِيماً ٢١

برای مؤمنان و هدایت کند شمارا راهی راست

چون رسید اندر حدیبیه رسول
ناقه او گشت از رفتن ملول

گفت پیغمبر نبودش عادت این
لیک منعش حابس فیل این چنین

از خزاعه کرد مردی را روان
سوی مکه بر قریش از بهر آن

پس نشد کس ملتفت بر قول وی
اشترش را از عصب کردند پی

با قریش او کرد تجدید پیام
که نبود مقصود جز زین اهتمام

پس بگفتندش تو رو بگذار حج
نیست رخصت دیگر آنرا در نهج

پس ورا گشتند مانع از رجوع
یافت قتلش در حدیبیه شیوع

کان هزار و چارصد یا پانصد
بوده و افزون بیست و پنج از عدد

پس باو کردند بیعت آنچنان
که شد اندر شرح تفصیلش بیان

بیعت الرضوان ورا خوانند نام
گفت چون در حقشان رب الانام

پس خدا دانست که در دلهایشان
جست از اخلاص و صدق رایشان

داد ایشان را پاداش از نصب
راجعان بعد مکه فتحی قریب

حق بود غالب بهر کار و حکیم
گشت فتح مکه زین صلح قویم

حق شما را وعده داد اندر قرار
بر غنیمتهای افزون از شمار

که شما گیرید بیشک آنچه بود
بر شما تعجیل پس زین یک نمود

اهل خیبر یعنی آن کز پیش ان
شد قلاع و ملکشان تسلیمتان

هم و یهدیکم صراط مستقیم

حمت آنجا پس یکی ز اصحاب گفت
اینست دو فرمان که بی تاب بجفت

داشت یعنی فیل را از مکه باز
پس فرود آمد همانجا راعتزاز

تا نشد اعلام ایشان را ز حال
کامدیم اینجا بعمره نی قتال

شد گران بر نبی داد این خبر
او روان فرمود عثمان را دگر

هیچ نبود قصد قتل و غارتی
که نگه دارید زین ره منتی

گفت حق بر مصطفی نشد خلاف
باوی آیم بود در سعی و طواف

پس رسول اصحاب را زیر درخت
ساخت حاضر از پی پیمان سخت

این اصح و اشهر است اندر خبر
آنچنانکه گفته اند اهل سیر

راه این بیعت نمی گفتا نبی
می نخواهد رفت در دوزخ کسی

گشت حق راضی ز مؤمنان خوش و سخت
گاه بیعت با تو در زیر درخت

پس فرستادی بر ایشان حق سکون
وان سکینه بود الطافی فزون

هم خبر داد از غنیمتها ز پیش
که ورا گیرند آن بسیار و بیش

حکمتش را مصلحت بود این چنین
که شود در صلح این فتح مبین

در بلاد شرق و غرب اندر وضوح
یا که روم و فارس هنگام فتوح

گفت ایدی الناس یعنی داشت باز
دست مردم وار شما زین اخذ باز

برگرفت از رعبشان گفتی رمی
لتکون آیة للمؤمنین

کان بود اسلام و آئین قویم

وَاُخْرٰى لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهَا قَدْ اَحَاطَ اللّٰهُ بِهَا وَكَانَ اللّٰهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيراً ٢٢ وَلَوْ

و دیگرها یعنی غنایم دیگر که قادر نشده بر آنها بدرستیکه احاطه نموده خدا آنهارا و باشد خدا بر همه چیز توانا و اگر

قَاتَلَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوَلَّوُا الْاَدْبَارَ ثُمَّ لَا يَجِدُونَ وَلِيّاً وَلَا نَصِيراً ٢٣ سُنَّةَ اللّٰهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ

کارزار کرده بودند با شما آنانکه کافر شدند هر آینه گردانیده بودند پشتها را پس نمی یافتند دوستی و نه یاوری دستور خداست که بتحقیق گذشت

مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللّٰهِ تَبْدِيلاً ٢٤ وَ هُوَ الَّذِي كَفَّ اَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَ اَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ

از پیش و هرگز نیابی مر دستور خدارا تغییری و اوست که باز داشت دستهای ایشان را از شما و دستهای شمارا از ایشان

بِبَطْنِ مَكَّةَ مِنْ بَعْدِ اَنْ اَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيراً ٢٥

در وادی مکه از بعد آنکه فیروزی داد شمارا بر ایشان و باشد خدا بآنچه میکنید بینا

از حدیبیه رسول برده سوز / گرد رحمت چون بعد از بیست روز
شد بخیبر بهر جنگ آن گروه / با هزار و چارصد تن باشکوه

یازده روز اندر آنجا جنگ بود / روز روشن بر یهودان تار بود
گفت پیغمبر که فتح این حصار / نامزد شد بر علی[٤] از کردگار

گفت او را کی نهنگ یم نبرد / رو تو آسان ساز کار این نبرد
کی بدون پنجه خیبر کشت / مشکلی حل شد ببر کن خوشنشت

رفت و کشت و کند و بست و برد و بر / مرحب و حصن و اسیر و قصر و زر
حصنها از مال مالامال بود / مؤمنان را دولت و اقبال بود

صلح پس کردند ایشان کانچه هست / جز لباس خود دهند ایشان ز دست
شرح آن ثبت است در هر دفتری / خوان ز تاریخ ار تو خود داشوری

چون حدیث خیبر آمد بر فدک / صلح کردند از مخافت یک بیک
حق دهد بعد از فتوح خیبرش / از غنیمت و عده‌های دگرش

گفت دیدار از غنیمتها فزون / که بر آن نبود قدر تا کنون
مکه است آن قد احاط الله بها / یا هوازن یا که دیگر شهرها

حق بهر چیزیست قادر هم شود / بر شما فتح مداین وین سرد
گر نمودی مشرکان و اهل ضلال / با شما اندر حدیبیه قتال

پشتهاشان بار کشتی در فرار / دوستی نا یافتندی هم نه یار
پشت میکردند یعنی در ستیز / بر شما اندر هزیمت در گریز

یافتندی هم نه یار و ناصری / کارساز اندر مهم و قادری
حق نهاده مر شما را در میان / سنتی کز پیش از این در امان

هم نیابی هیچ تبدیل از فساد / سنة الله را که حق او نهاد
هست مروی در حدیبیه رسول / چونکه او فرمود با قومش نزول

وقت صلح آمد فرو دار کوهسار / چند تن چون سنگ بهر کارزار
جمع را در دم گرفتند اهل دین / کردشان آزاد خیر المرسلین

تا نگردد قتل واقع در حرم / آمد این آیت در این هنگام هم
اوست آنکس کز شما دست عدو / کردشان از کوه چون آمد فرو

همچنین دست شما را داشت باز / را کسان در بطن مکه را حرار
بعد از آنکه داد بر ایشان ظفر / مر شما را تا گرفتند آن نفر

جمله بر دست شما گشتند اسیر / حق بر اعمال شما باشد بصیر
... آنچه میکنید از نکوئی / میدهد پاداش خیر و اخروی

هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَالْهَدْيَ مَعْكُوفًا أَنْ يَبْلُغَ مَحِلَّهُ وَلَوْلَا

ایشانند آنانکه کافر شدند و باز داشتند شما را از مسجد الحرام و قربانی را باز داشته شده از اینکه برسد بجایش و اگر نه

رِجَالٌ مُؤْمِنُونَ وَنِسَاءٌ مُؤْمِنَاتٌ لَمْ تَعْلَمُوهُمْ أَنْ تَطَئُوهُمْ فَتُصِيبَكُمْ مِنْهُمْ مَعَرَّةٌ بِغَيْرِ عِلْمٍ لِيُدْخِلَ

مردانی مؤمن و زنان مؤمنه که نمی‌شناختید ایشان را که پایمال میکردید بکشتن ایشان را پس میرسید شما را از ایشان عاری بدون علمی تا داخل

اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ٢٦

کند خدا در رحمتش آنرا که میخواهد اگر جدا شده بودند هر آینه عذاب میکردیم آنانرا که کافر شدند از ایشان عقوبتی پر درد

باعث منع دخول مسلمین / در حرم بود اینکه گوید رب دین
آنکسند این کافران که داشتند / از حرمتان باز و بیک انگاشتند

اشترانشان ز قربانی دگر / تا بجای خود رسند از رهگذر
همره ایشانرا شتر هماد بود / بهر قربانی وان معتاد بود

منعشان کردند پس چون متفق / بر قتالند آن جماعت مستحق
لیک ما داریمتان باز از قتال / اندر این سال از چه باشد زان ملال

تا که آن هدی نیاید تا رسند / مؤمنان را که اندر مکه اند
گر نبودند اهل ایمان مرد و زن / که ندانید آنکسان را تن بتن

مینهادید از نه آن بودی که کام / در قتال مشرکین زآن کرام
میشدند آزرده و رنج یعنی هلاک / پس شما زان میشدید اندوهناک

یا که بود از مشرکانتان طعن و دق / که بکشتید اهل حق را ناحق
پس شما را میرسید از این جهت / هم کراهت هم ملالت هم دیت

بی‌رداش می‌نمودید این خطا / بر شما بود این ملامت هر کجا
پس بجا بود این که بدهم گر بخاست / داخل اندر رحمتش آنرا که خواست

چون شما در رحمتش داخل شدید / خواست رحمت مر شما را مرید
بود این هم بخششی از کارساز / کز ملامتها شما را داشت باز

مؤمنان و کافران از یکدگر / گر جدا بودند و پیدا در نظر
کافران را زاهل مکه ما هلاک / مینمودیم از عذاب دردناک

حق بدین مؤمنان نیک کار / قتل و غارت کرد دور از این دیار
قصه صلح حدیبیه چنین / بوده است اینسان بتحقیق و یقین

چون مکرر شد پیام و گفتگو / که نه بر خلاف او بمکه کرده رو
با که دارد قصد عمره پس پیام / داد ایشانرا نبی کی از مقام

که اگر خواهید تا وقتی عیان / با شما باشیم هم عهد آنچنان
که نه ما را با شما باشد جدال / نه شمارا با من اندر هیچ حال

گر در این مدت نمودید انقیاد / ملت اسلام را نعم المراد
ورنه اندر شهر و مسکنهای خود / برنشیند ایمن از تنهای خود

گر چنین نکنید بالله لامحال / با شما خواهیم بودن من قتال
مکیان کردند بر این عهد میل / سوی او شد بهر این پیمان سهیل

بر نوشتند اینچنین پس بدرنگ / که نباشد بینشان ده سال جنگ
هر ز مکه آید از اسلامیان / بر تجارت یا بحج بود زیان

و ز قریش اندر مدینه هر کسی / آید او ایمن بود از خود بسی
ور بعنوان اطاعت کس رود / در مدینه مر او را سازند رد

پس بگفتند از قبایل روبرو / آید اندر عهد هر کس خواهد او
فرقه رفتند در عهد رسول / بعض را عهد قریش آمد قبول

گفت پیغمبر که بگذارید هم / بر طواف آئیم اینک در حرم
پس سهیل عمرو گفت امسال حج / نیست ممکن بگذرید از این نهج

سال دیگر خود سه روز ازمکه ما   میرویم آئید بهر حج شما
پس براندند آن هدی را سوی راه   بس گران بود این بر اهل انتباه
کس بقول او ننمود التفات   زان روش بودند خلقان محو و مات
کن تو نحر هدی و حلق رأس خویش   می مکن با دیگران تکلیف بیش
ازپس تقصیر و نحر ازآنمکان   بر مدینه گشت اندر دم روان
زان یکی که بد مسلمان بوبصیر   آمد از مکه بیثرب ناگزیر
تا برند او را بسوی مکه بار   آنچنانکه بودشان پیمان و ساز
پس تو را باید بمکه گشت باز   تا نگردد ضایع این سعی دراز
پس یکی را کشت در ره زان دو تن   دیگری بگریخت از آن ممتحن
مسلمین رفتند سویش چار و پنج   که بمکه بودشان تشویش و رنج
هرکه میکرد از قریش آنجا عبور   میشد اندر گور زایشان پاکه عور
در مدینه کس فرستادند زود   که گذشتیم ازقرار و ازعهود
پس بیثرب خواند ایشان را رسول

اینزمان ذبح هدی آرید ساز   در همانجاتان که ما داریم باز
گفت پس پیغمبر پاکیزه دلق   تا کند هرکس در آنجا نحر و حلق
رفت اندر خیمهٔ خود خشمناك   ام سلمه گفتش ازاین بیست باك
کرد پس خود نحر و تراشید سر   دیگران گشتند در دم بی سپر
واقعاتی داد در این ضمن رو   شرح جمله نیست حاجت هم بگو
عتبة ابن ولیدش بود نام   پس فرستادند دو تن زاهتمام
گفت پیغمبر که با ما مشرکین   اینچنین کردیم پیمان پیش ازاین
پس روان شد سوی مکه بوبصیر   دررمان با آن دو تن بر ناگزیر
بوبصیر او شد بجائی ذیمقام   در کنار بحر اندر راه شام
تا شدند آنجا گروهی مجتمع   شد عبور مکیان زان منقطع
تنك شد بر مکیان زان فتنه کار   ترك عهد خود نمودند ازقرار
میخواندند آنکسان را سوی خویش   ورکس آید هم نگهدارید پیش
حق نمود این قصه را شاه عقول

إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ حَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ فَأَنْزَلَ اللّٰهُ سَكِينَتَهُ عَلَي رَسُولِهِ وَ عَلَي

هنگامیکه گردانید آنانکه کافر شدند در دلهاشان تعصب تعصب جاهلیت پس فرو فرستاد خدا آرامش را بر رسولش و بر

الْمُؤْمِنِينَ وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَي وَ كَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَ أَهْلَهَا وَ كَانَ اللّٰهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيماً ٢٧

گروندگان ولازم گردانید ایشانرا کلمه تقوی و بودند سزاوارتر بآن واهل آن وباشد خدا بهمه چیزی دانا

لَقَدْ صَدَقَ اللّٰهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْشَاءَ اللّٰهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُؤُسَكُمْ

بتحقیق راست نمود خدا رسولش را آن خواب بحق که هر آینه داخل خواهید شد البته مسجد الحرام را اگر خواسته باشد خدا ایمان تر سندگان سرهاتان را

وَ مُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ فَعَلِمَ مَالَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذٰلِكَ فَتْحاً قَرِيباً ٢٨

وکوتاه کنندگان که نترسید پس دانسته بود آنچه را ندانسته بودید پس گردانید از پیش آن فیروزی نزدیك

یاد آور چون بگرداندند هان   در قلوب خود حمیت کافران
غیرتی کز جاهلیت در عرب   بود شایع کینه را و ان نسب
کرد نازل بهر ایشان آن سخن   که بود موجب بتقوی هر زمن
وین کسان زمکه میباشند احق   هم زاهلش از قبایل ور فرق
حق بود دانا بجمله چیزها   از رحمت بر سکینه هر کجا
باصحابه گفت خوابی را که دید   زین قلوب اهل ایمان آرمید
که بودی راست رؤیای رسول   زانکه ما گشتیم ممنوع ازدخول
راست گرداند حق خواب رسول   آنچه دیده بود بالحق در وصول
خواب او دور است ز اضغاث و ظلام   میشود البته داخل در حرم
باشد استثنا زبهر آنکه هست   وقت وعده بعض ازین کوتاه دست
آمنین آئید در کعبه بطوف   هم محلق هم مقصر بی زخوف
پس بگرداند خلاق مجیب   پیش ازاین بهر شما فتحی قریب
یا بود صلح حدیبیه مراد

تا که بد مدت بشهر مکه راه   زانکه از نو دین ایشان شد تباه
حق فرستاد او سکینه پس فرون   بر رسول و مؤمنان اندر سکون
وان سخن در نزد اهل اعتراف   لااله الاالله آمد بخلاف
یعنی از این مشرکان ناقبول   مؤمن است اولی بمکه در دخول
دیده بد درخواب سلطان انام   که درآمد سهل در بیت الحرام
درمدینه چونکه برگشتند بار   شد زبان بعض برا این قول باز
حق بتصدیق رسول و خواب او   بر فرستاد این چنین آیت فرود
بود در آن حکمتی معلوم بین   تا موحد از دودل یابد تمیز
چند کی باشد در بیت الحرام   میشوند ارخواهد او داخل تمام
پارهٔ بیمار و بعضی مرده اند   بعض دیگر غایب و در زنده اند
پس بداند حق بداید آنچه را   خاصه در صلح حدیبیه شما
از دخول بیت یعنی پیغمبر   گوست فتح خیبر از روی خبر
باز از فتح قریب اندر رشاد

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَي وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَي الدِّينِ كُلِّهِ وَ كَفَي بِاللّٰهِ شَهِيداً

اوست که فرستاد رسولش را باهدایت ودین حق تاغالب سازدش بر دین همه اش و کافی باشد خدا شاهد

٢٩ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّٰهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّآءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيْنَهُمْ تَرٰيهُمْ رُكَّعاً سُجَّداً يَبْتَغُونَ

محمد رسول خداست وآنانکه با اویند سختهایند بر کافران رحیماند میانه خود بینی ایشانرا رکوع کنندگان سجود کنندگان

فَضْلاً مِنَ اللّٰهِ وَ رِضْوَاناً سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ اَثَرِ السُّجُودِ ذٰلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرٰيةِ وَ مَثَلُهُمْ فِي

که جویند فضلی از خدا و خوشنودی علامتشان در رویهای ایشانست از نشان سجده اینست صفتشان در توریة وصفتشان در

الْاِنْجِيلِ كَزَرْعٍ اَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوٰى عَلٰى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ

انجیل چون کشتی که بیرون آورد سبزه و رسته بار کش پس قوی کرد آنرا پس ستبر شد پس ایستاد بر ساقهایش که بشگفت می آورد برزگرانرا تا بخشم آرد بایشان کافرانرا

وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَ اَجْراً عَظِيماً

وعده داده خدا آنانرا که ایمان آوردند و کردند کارهای شایسته از ایشان آمرزشی و پاداشی بزرگ

اوست آنکس که فرستاد از عطا — برهدایت مر رسول خویش را — هم بدین راست تعالی شد — دین حق را بر هر آن دین از سند
حق بود کافی وهم بروی گواه — که محمد شد فرستاده اله — وانکسانکه باویند از مؤمنین — سخت بر کفار و بس پرمهر و کین
بینی ای بیننده ایشانرا مدام — راکع و ساجد بهر حال و مقام — از خدا جویند فضلی بر مزید — همچنین خوشنودی او با امید
هست ایشانرا علامت در وجوه — از نشان سجدهٔ حق باشکوه — قصد از این سیما بود نور شهود — که بتابد از رخ اهل سجود
وان بهشتند اهل عرفان ویقین — یکسی کاورا باشد نور دین — باشد این وصف از شان مؤمنان — گشته در توریة و انجیل آن بیان
یعنی ایشانرا ستوده در کتاب — زین صفت رب العباد اندر ثواب — همچو دانهٔ کاشته کاندر نخست — شاخهها آرد برون باریک وسست
پس قوی گرداند آرایش شود — او سطبر وسخت و بر ساق ایستد — آنچنان کز در تماشا بر که عجب — رو کنند اهل زراعت در طلب
این مثال احمد[ع] است ومؤمنان — که شدند ایشان بتدریج آنچنان — بعد ضعف اعنی قوی گشتند وسخت — همچو بعد از رستن وماندن درخت
گفت این تشبیه بهر اهل دین — تاشود کفار زایشان خشمگین — وعده کرد آن مؤمنانرا کردگار — که بود کردارشان نیك ازعیار
درجهان و در جهان پر نعیم — هستشان آمرزش و اجر عظیم

سُورَةُ الْحُجُرَاتِ ثَمَانَ عَشَرَ آيَةً وَ هِيَ مَدَنِيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللّٰهِ وَ رَسُولِهِ وَاتَّقُوا اللّٰهَ اِنَّ اللّٰهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ٢ يَا

ای آنکسانیکه ایمان آوردید پیشی نگیرید بدو دست خدا ورسولش وبترسید از خدا بدرستیکه خدا شنوای داناست ای

اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا اَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ

آنانکه ایمان آوردید بلند مسازید آوازهاتانرا بالای آواز پیغمبر و بلند خطاب مکنید مر او را در گفتار چون بلند گفتن برخی

لِبَعْضٍ اَنْ تَحْبَطَ اَعْمَالُكُمْ وَ اَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ ٣ اِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ اَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللّٰهِ

از شما مر برخی را که ناچیز شود کردارهاتان وشما نمیدانید بدرستیکه آنانکه پست میسازند آوازهاشانرا نزد رسول خدا

اُولٰئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللّٰهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوٰى لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَاَجْرٌ عَظِيمٌ ٤ اِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنْ وَرَآءِ

آنها آنانند که آزمود خدا دلهاشانرا برای پرهیزکاری برای ایشانست آمرزش ومزدی بزرگ بدرستیکه آنانکه ندا میکنند ترا از پشت

الْحُجُرٰاتِ اَكْثَرُهُمْ لاٰيَعْقِلُونَ ٤ وَلَوْ اَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتّٰى تَخْرُجَ اِلَيْهِمْ لَكٰانَ خَيْراً

حجرها اكثرايشان نمی‌يابندبعقل وا گرايشان صبركنند تابرون آيی باايشان هرآينه‌باشد بهتر

لَهُمْ وَاللّٰهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ٥

براى ايشان خداآمرزنده‌مهربانست

ايگروه مؤمنان و اهل قبول
اين بود دور ازموالات وادب
زان يكی‌كه از پيمبر گركسی
يا كه پيش‌از مصطفی دركارها
می‌بترسيد از خدا اندر حضور
مؤمنان لاترفعوا اصواتكم
ميزند فرياد ازراه و دكان
ميزدند دركوچه اعراش صدا
گرعزيزی را زشت جانه‌اش
نام اوهم برلب‌آوردن خطاست
بسنتيد آگاه و دلتان غافل‌است
اينگروهند آنكه آنحلاق جان
آنكسانكه ميكنند ايشان ندا
گر شكيبائی نمودند اندكی

درهرآن امرازخدا و ازرسول
كه تقدم برنبی حوئيد ورب
پرسشی ميكرد اندر مجلسی
رای می‌دادند از گفتارها
تا از او گيرند سبقت درامور
فوق آواز پيمبر راشتلم
كای فلان تا آيمت درجانمان
كای محمد من فلان شيخم درا
كس نخواند خواند اوديوانه‌اش
جزبتوقير و معظم وبن‌سجاست
واينكه اعمال شمازين باطل‌است
كرده دلهاشان بتقوی امتحان
مرنبی را از برون حجره‌ها
سويشان آيی تو بيرون تا يكی
حق بود آمرزگار ومهربان

برشما نبود كه تاپيشی كنيد
اندراين آيت سبها بر نزول
پيش‌ازاين‌كايد پيمبر درخطاب
ليك‌اين‌حكم است عام اندرسبب
اوبود شنوا و دانا هرزمان
همچنين لاتجهروا بالقول له
اين بود دور از شان ترمت
اين بود درعامه‌هم رشت وترند
تاچه جای شهريار و سروری
زان عملهاتان شود نابود وفوت
وانكسانكه صوت‌خود سازند نرم
هستشان آمرزش واجری عظيم
اكثری‌ادراكشان‌زايشان كم‌است
بهرايشان بود بهتر كت ندا
برکسی كوتوبه كرد ازعمل آن

خودسری وفكرت انديشی كنيد
گفته‌اند ارباب تفسير و اصول
مينمود اقدام هركس برجواب
سبقت ارشادهان بود دور ازادب
برمقال و برفعال بندگان
همچو خواندن بعض‌را بعضی بره
مردمی‌را نيست اين خلق وصفت
تاچه جای خاصگان ارجمند
يا امام و رهبر و پيغمبری
ازخلاف رسم يعنی رفع صوت
نزد پيغمبر مگر زآزرم وشرم
در دو دنيا از ره اميد و بيم
كی بهائم را نشان آدم است
برزنند ايشان ز بيرون سرا

يٰا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اِنْ جٰآئَكُمْ فٰاسِقٌ بِنَبَاٍ فَتَبَيَّنُوا اَنْ تُصِيبُوا قَوْماً بِجَهٰالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلٰى

ای‌آنكسانيكه ايمان‌آورديداگرآردشما فاسقی خبری‌پس‌تفتيش‌كنيدمباداآسيب‌رسانيدگروهی‌راازنادانستگی پس‌شويد برآنچه

مٰا فَعَلْتُمْ نٰادِمِينَ ٦ وَاعْلَمُوا اَنَّ فِيكُمْ رَسُولَ اللّٰهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْاَمْرِ لَعَنِتُّمْ وَلٰكِنَّ

كرديد پشيمانان وبدانيد كه‌درشماست رسول خدا اگراطاعت‌ميكردشمارادربسياری ازامرهرآينه‌هلاك‌شده‌بوديدوليكن

اللّٰهَ حَبَّبَ اِلَيْكُمُ الْاِيمٰانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ اِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيٰانَ

خدا محبوب‌گردانيدبشما ايمان‌را وآراسته‌كردآن‌رادردلهای شما وناخوش‌گردانيدبشما كفررا وفسق‌را ونافرمانی‌را

اُولٰئِكَ هُمُ الرّٰاشِدُونَ ٧ فَضْلاً مِنَ اللّٰهِ وَنِعْمَةً وَاللّٰهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ٨

آنهاايشانند راه‌صواب‌يافتگان تفضلی از خدا ونعمتی‌وخداست‌دانای درست‌كردار

ايگروه مؤمنين چون برشما
خود شما باشيد زايشان بخبر
درخبرها كرد بايد جستجو
كه برد فرمانتان يعنی كند
شد وليد از امر فخر كاينات
پس باستقبال قوم مصطلق
باز گشت و گفت بافخر بشر
گفت‌كن تفتيش اول درنهان
چون‌رسيد او وقت‌عصر آنجای‌از

فاسقی آرد خبر برناروا
افكنند ازجهل ايشارا بشر
تا پشيمانی نبينند هيچ رو
قولتانرا او قبول از بی‌سند
سوی قوم مصطلق بهر زكوة
آمدند او را بعزت متفق
كشته‌اند اين قوم مرتد سربسر
تا نگردد ازتو خبطی بر عيان
ديد هستند آنجماعت در نماز

فحص بايد كرد چندانكه سزد
پس شما نادم شويد ازفعل خود
می‌بدانيد اينكه هست اندرشما
بس شما اندركسری ازامور
پيش‌از اين مابين آنقوم و وليد
اوچنان پنداشت كايشان سوی‌او
كرد خالد را روان او با سپاه
ارتداد ارشد محقق كن قتال
بستد از ايشان زكوة و بازگشت

برگروهی تانه مكروهی رسد
چونكه دانستند بوداين ظلم وبد
مخبر صدق و فرستادۀ خدا
اوفتيد اندر تعب زان ظلم‌وزور
خونی اندر جاهليت شد پديد
مجتمع آيند آسان كينه جو
سوی قوم مصطلق دردم براه
ورنه رنج كس مده با احتمال
با پيمبر گفت يكجا سرگذشت

آمد این آیت که شد مذکور آن
زاهل تقوی فرقهٔ دیگر خوش
داده زینت زان شمارا در قلوب
راشد و نیک آن گروه اندر صلاح
مفتری را داند او از خلقتش

این شود مفهوم از سوق بیان
نزد پیغمبر بدند ازحزم وهوش
یعنی از ایمان ثابت بر وجوب
برده یعنی راه بر فوز و فلاح
کرد بر تفتیش حکم از حکمتش

که پیمبر را بجنك مصطلق
گفته حق در مدحشان لکن خدا
سویتان هم کرده مکروه از وثوق
اینست فضل و نعمت از حق در ظهور
اینست مدح آنکه در نزد رسول

داشتندی باز جمعی ناحق
حبب الایمان الیکم والولا
آنچه باشد کفر وعصیان وفسوق
کاو علیم است وحکیم اندر امور
لب زقوم مصطلق بست از فضول

وَ اِنْ طَآئِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَاَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَاِنْ بَغَتْ اِحْدٰيهُمَا عَلَى الْاُخْرٰى

واگر دو گروه از مؤمنان کارزار کنند باهم پس اصلاح کنند میان آن دو پس اگر ستم کند یکی از آن دو بر دیگری

فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتّٰى تَفِيٓءَ اِلٰى اَمْرِ اللّٰهِ فَاِنْ فَآءَتْ فَاَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَ اَقْسِطُوا

پس کارزار کنید باآنکه ستم میکند تا رجوع نماید بامر خدا پس اگر رجوع نمود پس اصلاح کنید میانشان براستی وعدالت کنید

اِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ ١٠ اِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ اِخْوَةٌ فَاَصْلِحُوا بَيْنَ اَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللّٰهَ لَعَلَّكُمْ

بدرستیکه خدا دوست دارد عدالت کاران را جز این نیست که مؤمنان برادرانند پس اصلاح کنید میان برادرانتان و بپرهیزید از خدا باشد که شما

تُرْحَمُونَ ١١ يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسٰى اَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ وَلَا

رحمت کرده شوید ای آنکسانیکه ایمان آوردید نباید که استهزا کنند قومی بقومی شاید که بوده باشند بهتر از ایشان و نه

نِسَآءٌ مِنْ نِسَآءٍ عَسٰى اَنْ يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا اَنْفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِالْاَلْقَابِ بِئْسَ الْاِسْمُ

زنانی از زنانی شاید که باشند بهتر از ایشان وعیب مکنید خودهاتان را و بد مخوانید بلقبها بد نامی است

الْفُسُوقُ بَعْدَ الْاِيمَانِ وَ مَنْ لَمْ يَتُبْ فَاُولٰٓئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ١٢

فسق بعد از ایمان وآنکه توبه نکند پس آنگروه ایشانند ستمکاران

ور دوقوم ازمؤمنین با یکدگر
حکم حق را نیست راضی بر صلاح
پس چو گردد باز از آشوب و کین
قسط آن باشد در احکام وامور
جون چنین شد نیستهم بر صلاح
حاصل اینکه نیز ایشان را عدال
غیر از این بود که باهم مؤمنین
ایگروه مؤمنان با یکدگر
شاید آنکو بروی استهزا شده
از زنی یعنی مبادا سخریت
هرگز ازخود عیب گوید هیچکس
یا زغفلتها که در نفس شماست
گوید ازشکل و شمایل یا نمود

در نزاع آیند پس بر دفع شر
گوشمالش واجب آمد با سلاح
پس کنند اصلاحشان ازعدل ودین
که نباشد فرق در نزدیك ودور
از تو آید کارها بی افتضاح
میکند اصلاح امر از امتثال
اخوتند و صلح باید بینشان
حرف استهزا نگوئید اینست شر
بهتر از استهزا کننده آمده
بر زن دیگر شود از مذمت
یکدیگرشان اهل دین اینست وبس
نام کس نارند بر زشت این خطاست
کاین بمانند مجوس است ویهود

صلحشان بدهید باهم ور ستم
با فزون جوکرد باید کارزار
عدل را در کارها آرید پیش
خوبیت را وفق نهی با ولد
کرد سید جون کامد در جهان
در نزولش اختلاف این آیتست
صلح پس بدهید شان راعلی ودون
از شما قومی بقومی میکنند
هم بدینسان لانساء من نساء
عیب نفس خویش نکنید از فتن
هم بالقابی که آن زشتست وبد
بعد ایمان بد بود نام فسوق
زین مقالات آنکه اوتوبه نکرد

زان یکی بردیگری آوردهم
باز گردد تا بامر کردگار
دوست دارد مقسطین را حق بکش
هم بخواهی دشمنت بی حق شود
در زمان دولت نوشیروان
گر که باشد عام حکمش رخصت است
فاتقوا الله لعلکم ترحمون
از رسوم جاهلیت ریشخند
ان یکن خیر منهن عسی
عیب همدیست عیب خویشتن
یکدگر را مینخوانید از حسد
برکسی بگذاشتن از ناوثوق
آنگروه استمگرند وروی زرد

يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِنَ الظَّنِّ اِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ اِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبْ بَعْضُكُمْ

ای آنکسانیکه ایمان آوردید اجتناب کنید بسیاری از گمانها بدرستیکه بعضی از گمان گناهست و تفحص عیوب مکنید و غیبت مکنید

بَعْضاً اَيُحِبُّ اَحَدُكُمْ اَنْ يَاْكُلَ لَحْمَ اَخِيهِ مَيْتاً فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوااللّهَ اِنَّ اللّهَ تَوّابٌ رَحِيمٌ ١٣

بعضی را آیادوست میدارد یکی ازشما که بخورد گوشت برادرش را مرده پس ناخوش داشتید آنرا و بپرهیزید از خدا بدرستیکه خدا توبه پذیر مهربانست

يا اَيُّهَا النّاسُ اِنّا خَلَقْناكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَ اُنْثى وَ جَعَلْناكُمْ شُعُوباً وَ قَبائِلَ لِتَعارَفُوا اِنَّ

ای مردمان بدرستیکه ما آفریدیم شمارا از مذکری ومؤنثی وگردانیدیم شمارا شعبها وقبلها تابشناسید یکدگررا بدرستیکه

اَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللّهِ اَتْقيكُمْ اِنَّ اللّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ ١٤

گرامی ترین شما نزدخداست پرهیزکارتر شما بدرستیکه خدادانای آگاه است

دور باشید ایگروه مؤمنان راکنری ارظن بد براین وآن
هم تجسس ازبدیها و عیوب ناورید ازکس نهانی نیست خوب
هرکسیرا عیب ونقصی درخفاست آنکه ازهرعیب پاکست خداست
آنچه حق پوشیده است ومخفی است توکنی تفتیش آن انصاف نیست
قصها دارم در این مطلب زیاد کرنویسم مانم ازاصل مراد
دوست دارد ازشما آیا جومرد مرده برادر لحم اورا تا که خورد
می نترسید از عقوبات الیم ور وی ان الله تواب رحیم
قصد فیه بیی ار دارد کسی باتو یاهم دین وهم عهدت بسی
نیست حاجت هیچ برشرح وبیان هرچه باشد بر مسلمانی زیان
بل نکوئی حال اورا گر بکس واجب الغیبة توئی البته پس
یاکند توهین اوتادو خواص نی بسهوی بل بعمد و اختصاص
حاصل آنکه جای غیبت راندان تونهش والله اعلم بالبیان
وجعلناکم قبایل و شعوب یکدگر را تاشناسید از وجوب
روز فتح مکه از بهر اذان رفت بربام آن بلال پاك جان
گفت مردی مرنداردکس سراغ مصطفی بهر اذان جزاین کلاغ
آمد این آیت که این گفتارها نیست لایق درحق حق یارها
آن گرامی تر بود نزد خدا کاوست اتقی از عباد پارسا

طی کثیری ران بود اثم وگناه ازدوصد یکرا بصحبت راه
چون نخواهی تا فتد غیبت ازو هم مکن ازعیب مردم جستجو
پس تجسس می مکن از عیبها تا که ستارت بپوشد عیبها
پس کنید از هم زغیبت جستجو تو مباش آزرده حال آشفته مو
ازشما بعضی که باشد عقل مند غیبت بعضی نباید تا کنند
پس شما ا کراهتان باشد ازین پس کنید ا کراه ازغیبت چنین
لیك غیبت درمقامی واجب است گویمت گردل بفهمش راغب است
غیبش واجب بود بی گفتگو تا که مرد وزن بپرهیزد ازو
از کسی در امر دنیا یا که دین کشف حال او بود واجب یقین
با کنایت گرکسی درپیش تو مینماید نفی دین و کیش تو
تا نگرداند کسیرا از طریق غیبتش کن کاوست دزدی نی رفیق
ای گروه مؤمنان خلق شما ما زمرد وزن نمودیم از عطا
پس نباشد زه که خودرا بی نظیر درنسب دانید و غیرترا حقیر
بعضی از اهل ظلافت راملال یافت زه برخاطر ازنامك بلال
هرکسی چیزی بگفت ازطعن ودق ذکر آن جمله نیدارم بحق
جمله از یك مادرید و یك پدر وین نسب کافیست ازبهر بشر
حق بود دانا و آگاه از عباد کیست تا اولی و انسب درنهاد

قالَتِ الْاَعْرابُ آمَنّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لكِنْ قُولُوا اَسْلَمْنا وَلَمّا يَدْخُلِ الْاِيمانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَ

گفتند آن بادیه نشینان که گرویدیم بگو ایمان نیاوردید ولیکن بگوئید که اسلام آوردهایم وهنوز داخل نشده ایمان در دلهای شما و

اِنْ تُطِيعُوا اللّهَ وَ رَسُولَهُ لا يَلِتْكُمْ مِنْ اَعْمالِكُمْ شَيْئاً اِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ١٥ اِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ

اگر اطاعت کنید خدا ورسولش را کم نکرداند شمارا از کردارهاتان چیزیرا بدرستیکه خدا آمرزنده مهربانست جز این نیست که مؤمنان

الَّذِينَ آمَنُوا بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتابُوا وَ جاهَدُوا بِاَمْوالِهِمْ وَ اَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللّهِ اُولئِكَ

آنانند که گرویدند بخدا ورسولش پس شك نکردند وجهاد کردند بمالهاشان ونفسهاشان در راه خدا آنگروه

هُمُ الصّادِقُونَ ١٦ قُلْ اَتُعَلِّمُونَ اللّهَ بِدِينِكُمْ وَاللّهُ يَعْلَمُ ما فِي السَّمواتِ وَ ما فِي الْاَرْضِ وَاللّهُ بِكُلِّ

ایشانند راستگویان بگو آیا آگاهی میدهید خدارا بکیششان وخدا میداند آنچه در آسمانها وآنچه در زمین است وخدا بهمه

شَيْءٍ عَلِيمٌ ١٧ يَمُنُّونَ عَلَيْكَ اَنْ اَسْلَمُوا قُلْ لا تَمُنُّوا عَلَيَّ اِسْلامَكُمْ بَلِ اللّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ اَنْ

چیز داناست منت مینهند بر تو که اسلام آوردند بگو منت مگذارید بر من اسلامتانرا بلکه خدا منت میگذارد بر شما که

هَدٰيكُمْ لِلْاِيمٰانِ اِنْ كُنْتُمْ صٰادِقِينَ ١٨ اِنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُ غَيْبَ السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ وَاللّٰهُ بَصِيرٌ بِمٰا تَعْمَلُونَ

برای ایمان اگر هستید راستگویان بدرستیکه خدا میداند پنهان آسمانها وزمین را وخدا بیناست بانچه میکنید

قالت الاعراب آمنا توگو ... درجواب آنقوم را لم تؤمنوا
نامده درقلبتان ایمان هنوز ... صبح کاذب نیست ورش همچوروز
لیك ایمان باشد آن تصدیق دل ... وان نباشد بر مرادی محتمل
گرشما فرمان برید اندر قبول ... باخلوصی ازخدا و از رسول
زانکه آمرزنده گاراست آن اله ... مهربان برنده در عفو گناه
بعد ایمان پس نیاوردند شك ... بذل مال اندر جهاد آمد محك
راست باشد گرنمایند این گروه ... دعوی ایمان بهروجه از وجوه
گو دهید آیاخبر از دین خویش ... مرخدارا کاو بود دانا زبیش
برتو منت میگذارند ایرسول ... زانکه اسلام ازتو بنموده قبول
برشما که راه برایمان نمود ... راست گرگویند دردین ازشهود
هم بود منت برآنچه میکنند

زانکه ایمان برترازظن شماست ... لیك اگرگویند اسلمنا بجاست
مر مسلمانیت اقرار لسان ... تا بماند مال و جانش درامان
بذل مال و جان بی ایمان کند ... نی که اندر بذل مالی جان کند
کم نسازد چیزی از اعمالتان ... اجر وافی بدهد اندر حالتان
نیست جز این مؤمنند آن کسان ... بررسول وبرحق ازقلب ولسان
درجهاد فی سبیل الله براین ... ترك مال وجان نمودند ازیقین
یا بود با نفس سرکش درغزا ... آنکه باحق است گوید درولا
داند آنچه درزمین است وسما ... هم بهرچیزیست دانا جابجا
گو منت منهید از اسلام خویش ... منتی بلکه حق نهد منت بباش
حق بداند غیب ارض وآسمان ... وانچه پوشیده است اندراین وآن
جمله اندر علم او باشد پدید



سُورَةُ قٓ خَمْسٌ وَ اَرْبَعُونَ آيَةً وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

قٓ وَ الْقُرْآنِ الْمَجِيدِ ٢ بَلْ عَجِبُوا اَنْ جٰاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ فَقٰالَ الْكٰافِرُونَ هٰذٰا شَيْءٌ عَجِيبٌ

بقرآن بزرگوار بلکه عجب داشتند که آمد ایشانرا بیم کننده از ایشان پس گفتند کافران کاین چیزیست عجب

٣ اَئِذٰا مِتْنٰا وَ كُنّٰا تُرٰاباً ذٰلِكَ رَجْعٌ بَعِيدٌ ٤ قَدْ عَلِمْنٰا مٰا تَنْقُصُ الْاَرْضُ مِنْهُمْ وَ عِنْدَنٰا كِتٰابٌ حَفِيظٌ

آیاچون بمیریم وشویم خاك آن بازگشتی است دور بحقیقت دانسته ایم آنچه ناقص میکند زمین از ایشان ونزدماست کتابی نگاهدارنده

٥ بَلْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمّٰا جٰاءَهُمْ فَهُمْ فِي اَمْرٍ مَرِيجٍ ٦ اَفَلَمْ يَنْظُرُوا اِلَى السَّمٰاءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ

بلکه تکذیب نمودند حق را چون آمد ایشانرا پس ایشانند در امری مضطرب آیا پس نگریستند بآسمان بالای ایشان که چگونه

بَنَيْنٰاهٰا وَ زَيَّنّٰاهٰا وَ مٰا لَهٰا مِنْ فُرُوجٍ ٧ وَالْاَرْضَ مَدَدْنٰاهٰا وَاَلْقَيْنٰا فِيهٰا رَوٰاسِيَ وَ اَنْبَتْنٰا فِيهٰا

بنا کردهایم آنرا وآراستهایم آنرا ونیست مرآنرا هیچ رخنهها وزمین کشش دادیم آنرا وافکندیم درآن کوههای استوار وروپانیدیم درآن

مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ ٨ تَبْصِرَةً وَ ذِكْرىٰ لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ ٩

از هر صنفی خوش آینده برای بینائی وپند مرهر بنده از گشت کننده

قاف قلب خاتم آمد زانبساط ... گوست کوه قاف وارس آنرا محاط
یا بقول محکم حکم بلند ... هم بقرآن مجید ارجمند
کافران گفتند پس باشد عجیب ... این بیان یا این رسالت زین حبیب
بعدازآن یعنی که خاك اندرشویم ... زنده ماخود نوبت دیگر شویم
نزد ما باشد کتابی کاندر او ... ثبت باشد حال اشیا موبمو
پس بوند این قوم درکاری مریج ... فاسد وشوریده زآثاری مریج

برمحیط ماسوی یعنی قسم ... یا قوام امر و جریان قلم
بل عجب کردند قومی مشتبه ... کامد ایشانرا ازایشان بیمده
ائذا متنا و کنا التراب ... ذلك رجع بعید اندر ایاب
ما بدانیم آنچه گرداند زمین ... ناقص از ایشان زلحم وعظم هین
بلکه ایشان برغلط هستند سم ... کذبوا بالحق لما جاءهم
ننگرند آیا که برسوی سما ... فوقشان کردیم تاچون ما بنا

هم ورا آراستیم از اختران | هیچ می نبود شکافی اندران
هم کشیدیم این زمین‌را برقرار | کوهها در وی فکندیم استوار
هم نبات از وی برویاندیم ما | ازهرآن صنفی چنین بهجت فزا
بر نظر کردن زعبرت زین عجب | تا نماید یاد از او عبد منیب

وَ نَزَّلْنَا مِنَ السَّمَآءِ مَآءً مُبَارَكًا فَاَنْبَتْنَا بِهِ جَنَّاتٍ وَ حَبَّ الْحَصِيدِ ۱۰ وَالنَّخْلَ بَاسِقَاتٍ لَهَا

وفروفرستادیم از آسمان آب برکت داده شده پس رویانیدیم بآن بوستانها و دانه درویده شونده ودرخت خرمای بلند که مرآنراست

طَلْعٌ نَضِيدٌ ۱۱ رِزْقًا لِلْعِبَادِ وَ اَحْيَيْنَا بِهِ بَلْدَةً مَيْتًا كَذٰلِكَ الْخُرُوجُ ۱۲ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ

شکوفه درهم رسته روزی برای بندگان وزنده گردانیدیم بآن بلده مرده را همچنین است بیرون آمدن تکذیب کردند پیش از ایشان قوم

نُوحٍ وَ اَصْحَابُ الرَّسِّ وَ ثَمُودُ ۱۳ وَ عَادٌ وَ فِرْعَوْنُ وَ اِخْوَانُ لُوطٍ وَ اَصْحَابُ الْاَيْكَةِ وَ قَوْمُ

نوح و اصحاب رس و ثمود وعاد و فرعون و برادران لوط و اصحاب ایکه و قوم

تُبَّعٍ كُلٌّ كَذَّبَ الرُّسُلَ فَحَقَّ وَعِيدِ ۱۴ اَفَعَيِينَا بِالْخَلْقِ الْاَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ

تبع همگی تکذیب نمودند رسولان را پس لازم شد وعید من آیا پس ناتوان شدیم ما از آفریدن نخست بلکه ایشان درشکند از آفریدن نو

۱۵ وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ وَ نَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَ نَحْنُ اَقْرَبُ اِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ ۱۶

و بتحقیق آفریدیم انسان را ومیدانیم آنچه وسوسه میکند بآن نفسش و ما نزدیکتریم باو از رگ گردن

هم فرستادیم آبی ز آسمان | پرمبارک پس برویاندیم از آن | بوستانها پر زمیوه نیز تو | دانه‌ها که میکنند آنرا درو
چون برنج وگندم وجوارسات | وز درختان یا زنخل باسقات | آنهمه یعنی بلند و باردار | برهم و پیچیده گلهاشان ببار
جمله رویاندیم اینها از زمین | بندگان را تا بود رزقی اینچنین | زنده کردیم ارض مرده بالعیان | همچنین باشد خروج مرده‌گان
پیش ازاین کردند هم تکذیب پس | قوم نوح ارانبیا واصحاب رس | هم ثمود وعاد وفرعون ازسقوط | واهل ایکه همچنین اخوان لوط
هم گروه تبع این مرده رکل | هر زمان کردند تکذیب رسل | ماندند ازخلق نخست آیا شدیم | ناتوان ما از خلق ثانی چون قدیم
بلکه ایشان درشکند ازخلق و | جاشان در علم ما باشد گرو | خلق کردیم آدمی را تو بتو | علم و ما توسوس نفسه
میدانیم آنچه نفسش میکند | وسوسه ازحسن وقبح وبیک وبد | ازرگ وجان ما بانسان اقربیم | بروی آگه تر زوی روزوشبیم

اِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَ عَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ ۱۷ مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ اِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ

هنگامیکه فرا گیرند آن دو فرا گیرنده که از راست و از چپ نشسته بیرون نیفکند ازدهن هیچ سخنی مگر که نزد اوست نگهبانی آماده

۱۸ وَ جَآءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذٰلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ ۱۹ وَ نُفِخَ فِي الصُّورِ ذٰلِكَ يَوْمُ

و آمد بیهوشی مرگ بحق اینست آنچه بودی که ازآن میگریختی و دمیده شد درصور اینست روز

الْوَعِيدِ ۲۰ وَ جَآءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَآئِقٌ وَ شَهِيدٌ ۲۱ لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هٰذَا فَكَشَفْنَا

وعید و آمد هر نفسی باوست راننده وشاهدی بتحقیق بودی در بیخبری ازاین پس برانداختیم

عَنْكَ غِطَآءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ ۲۲ وَ قَالَ قَرِينُهُ هٰذَا مَا لَدَيَّ عَتِيدٌ ۲۳ اَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ

ازتو پرده ترا پس دیده‌است امروز تیزاست وگفت رفیقش اینست آنچه ازدمن آماده‌است بیندازید در جهنم

كُلَّ كَفّارٍ عَنيدٍ ٢٤ مَنّاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ مُريبٍ ٢٥ اَلَّذي جَعَلَ مَعَ اللهِ اِلٰهاً آخَرَ فَاَلْقِياهُ فِي الْعَذابِ

هر ناسپاس عناد کننده منع کننده مر خیر را تعدی کننده شك آورنده آنکه گردانید با خدا الهی دیگر پس بیندازیدش در عذاب

الشَّديدِ ٢٦ قالَ قَرينُهُ رَبَّنا ما اَطْغَيْتُهُ وَلٰكِنْ كانَ في ضَلالٍ بَعيدٍ ٢٧

سخت گفت رفیقش پروردگارما طاغی نکرده اورا ولیکن بود در گمراهی دور

اندرآن حین که فرا گیرندشان / دو فرشته از فرا گیرندگان
از دهان حرفی بیندازد برون / هرکه باشد نزد او در آزمون
آورد بیهوشی موت از نخست / که مزیل عقل شد امری درست
اینست آنچیزیکه بودی توازآن / درحیوة خود گریزان دردسان
این بود روز وعید اندر عیان / که خبردادی خلایق را بدان
توبدی گویند در غفلت ازاین / پردهات برداشتیم از دیده هین
گوید اورا همنشینش در زمن / اینست آنچه بد مهیا نزد من
پس خطاب القیا آید پدید / فی جهنم کل کفار عنید
آنچنان شخصی که گردانیده لیك / با خدا دیگر خدائیرا شریك
باقرین خود کند خصمی چواو / که مرا زد راه این دیو عدو
لیك خود بود او بگمراهی و دور

وان دو باشد از یمین و ازشمال / نزدشان بنشسته بر ضبط فعال
مر نگهبان مهیا که رقم / میکنند آنرا بافزون یا بکم
ازسعادت وزشقاوت هرچه هست / اصل آن آید بهروجهی بدست
پس دمیده میشود درصور دم / زنده میگردند آدم خلق هم
هرکسی آید بود با او براه / خود یکی راننده و دیگر گواه
دیدهٔ تو پس بود امروز تیز / آنچه را که می ندیدی تو بنیز
گوید اعمی آمدنك کش یار بود / نامهٔ اعمالت اینست از شهود
خیر را بسیار مانع یك بیك / بگذرنده ازحد و بسیار شك
پس روا باشد براین شوریده بخت / افکنیدش درعذاب و رنج سخت
آن قرینش گوید ای پروردگار / من ورا طاغی نکرده هیچ بار
داشتی ازقول اهل حق نفور

قالَ لا تَخْتَصِمُوا لَدَيَّ وَ قَدْ قَدَّمْتُ اِلَيْكُمْ بِالْوَعيدِ ٢٨ ما يُبَدَّلُ الْقَوْلُ لَدَيَّ وَ ما اَنَا بِظَلّامٍ

گفت نزاع مکنید نزدمن وبتحقیق پیش فرستادیم بسوی شما وعیدرا تغییرداده نمیشود سخن نزدمن ونیستم من ستمکار

لِلْعَبيدِ ٢٩ يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَاْتِ وَ تَقُولُ هَلْ مِنْ مَزيدٍ ٣٠ وَ اُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقينَ غَيْرَ بَعيدٍ

مر بندگانرا روزیکه گوئیم مردوزخرا آیا پرشدی وگوید آیا هیچ زیادتی هست و نزدیك کرده شد بهشت برای پرهیزکاران نه دور

٣١ هٰذا ما تُوعَدُونَ لِكُلِّ اَوّابٍ حَفيظٍ ٣٢ مَنْ خَشِيَ الرَّحْمٰنَ بِالْغَيْبِ وَ جاءَ بِقَلْبٍ مُنيبٍ

اینست آنچه وعده کرده میشدید برای هر بازگشت کننده نگاهدارنده آنکه ترسید ازخدای بخشاینده به پنهانی و آمد با دلی بازگشت نماینده

٣٣ اُدْخُلُوها بِسَلامٍ ذٰلِكَ يَوْمُ الْخُلُودِ ٣٤ لَهُمْ ما يَشاؤُنَ فيها وَ لَدَيْنا مَزيدٌ ٣٥ وَ كَمْ اَهْلَكْنا

داخل شوید دربهشت بسلامتی اینست روز جاودانی مرایشانرا آنچه خواهند درآن ونزدماست زیادتی و بسیار هلاك کردیم

قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هُمْ اَشَدُّ مِنْهُمْ بَطْشاً فَنَقَّبُوا فِي الْبِلادِ هَلْ مِنْ مَحيصٍ ٣٦ اِنَّ في ذٰلِكَ لَذِكْرىٰ

پیش از ایشان ازقرنی که آنها سخت تربودند از ایشان درقوت پس راه انداختند در شهرها آیا هیچ بود گریزگاهی بدرستیکه در این هرآینه پندیست

لِمَنْ كانَ لَهُ قَلْبٌ اَوْ اَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهيدٌ ٣٧

برای آنکه باشد مراورا دلی یا انداخت گوش و او باشد شاهد

حقتعالی گوید اندر نزد من / هیچ می نکنید خصمی این زمن
می نیاید نزد ما تبدیل قول / یافت چون در رتبهٔ تکمیل قول
سویتان چون ما فرستادیم پیش / بارسولان ازوعیدو وعدخویش
من نیم استم کننده بر عباد / کشتهٔ خودبل کند هرکس حصاد

اندران روزیکه گوید برجحیم
میشود نزدیك گردانده بهشت
اصل جنت خلق و خوی نیك دان
برکسی یعنی که برگشتش باوست
یا بغیب اعنی که حق زاو غایب است
آنچه خواهند از لذاید در بهشت
یعنی از کفار مکه بیشتر
اندر این پندیست آنرا که بود
یا که بدهد گوش و باشد حاضر او

پرشدی آیا ز کفار و اثیم
متقین را دور نبود این سرشت
برخود آنرا همچو جان نزدیك دان
حافظ هر فعل نیکی بر نکوست
لیك خوف حق بجانش غالب است
هست نزد ما زیاد از سرنوشت
قوت و قدر و غناشان بیشتر
قلب دانا که بفکر اندر رود
تا نماید فهم قرآنرا نکو

گوید او هل من مزید اندر مجاز
آدمیرا اقرب از خلق و صفات
اینست آنچه بودتان وعده بدان
ترسد از پروردگارش در نهان
میگویند ادخلوها با درود
پیش از ایشان ای بسا از اهل قرون
پس بریدند آنکسان ره در بلاد
یا که باشد از رجال زنده دل
شود آسان که گوئی آن جلیل

اینست حال نفس و وجه حرص و آز
تا چه باشد عقل از آن دار حیوة
بر هر اواب حفیظ است این نشان
آورد قلبی بحق برگشته آن
سلام ذالك يوم الخلود
که تبه کردیم ایشانرا قرون
هیچشان آیا پناه از مرگ داد
یا فقه از حق حیوة متصل
آن شنیده از نبی یا جبرئیل

وَ لَقَدْ خَلَقْنَا السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضَ وَ مٰا بَيْنَهُمٰا فِي سِتَّةِ اَيّٰامٍ وَ مٰا مَسَّنٰا مِنْ لُغُوبٍ ٣٨ فَاصْبِرْ عَلٰى

وبتحقیق آفریدیم آسمانها وزمینرا وآنچه میان آندو تاست در شش روز ومس نکرد ما را هیچ تعبی پس صبرکن بر

مٰا يَقُولُونَ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَ قَبْلَ الْغُرُوبِ ٣٩ وَ مِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَ اَدْبٰارَ

آنچه میگویند تسبیح کن بستایش پروردگارت پیش از طلوع آفتاب و پیش از غروب واز شب پس تسبیح کن اورا وعقبهای

السُّجُودِ ٤٠ وَاسْتَمِعْ يَوْمَ يُنٰادِ الْمُنٰادِ مِنْ مَكٰانٍ قَرِيبٍ ٤١ يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذٰلِكَ يَوْمُ

سجود وبشنو روزیکه ندا میکند ندا کننده از جائی نزدیك روزیکه میشنوند فریادرا براستی آنست روز

الْخُرُوجِ ٤٢ اِنّٰا نَحْنُ نُحْيِي وَ نُمِيتُ وَ اِلَيْنَا الْمَصِيرُ ٤٣ يَوْمَ تَشَقَّقُ الْاَرْضُ عَنْهُمْ سِرٰاعاً ذٰلِكَ

بیرون آمدن بدرستیکه ما زنده میکنیم ومیمیرانیم وبسوی ماست بازگشت روزیکه شکافته شود زمین از ایشان شتابندگان آن

حَشْرٌ عَلَيْنٰا يَسِيرٌ ٤٤ نَحْنُ اَعْلَمُ بِمٰا يَقُولُونَ وَ مٰا اَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبّٰارٍ ٤٥ فَذَكِّرْ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخٰافُ وَعِيدِ

حشریست بر ما آسان ما داناتریم بآنچه میگویند ونیستی تو بر ایشان تسلط دارنده پس پند ده بقرآن کسیرا که میترسد از وعید من

آفریدیم این زمین و این سما
برخلاف آنکه گوید بی شهود
حمد کن پیش از طلوع آفتاب
بعضی از شب و زپس هر سجده باز
داند آنکو بوده عاشق نوبنی
اندران روزی که مردم از قریب
این بود یوم الخروج از امتیاز
میشود زایشان زمین یعنی که زود
یعنی آسان این برانگیزاندن است
تو مسلط نیستی بر مشرکین

واچه باشد بین آن شش روز ما
که بشنبه راحت از رنج او نمود
همچنین پیش از غروب ای ذوالباب
در تهجد یا بهر وقت از نماز
حال عاشق چیست اندر طاعتی
بشنوند آن صیحه راست و مهیب
زنده ما سازیم و میرانیم باز
مردگان آیند بیرون از قبور
برخدا کو خالق جان و تن است
تا بجبر و قهرشان آری بدین
یعنی آنکو مرتفع گردد ز پند

هم نه مارا ماندگی و خستگی
کن شکیبائی بدین گفتارها
باز کن تسبیح او اندر عهود
عارفان گویند بعد از هر نفس
واستمع يوم ينادي المناد
بالحق اعنی آنچه در صدقست وراست
هم بسوی ماست برگشت از یقین
میشتابند از مکان وین نیست دیر
ما بسی داناتریم از کارها
پس بقرآن پندگوی آنرا که او
نی که برگیرد سر آنرا ریشخند

زان رسید این پایی از بوستگی
هم بتسبیح و بحمدش اکتفا
و من الليل و ادبار السجود
این بود تسبیح اهل عشق و بس
از مکانی کاوست نزدیك بلاد
موت و بعثست آن اگر هوشت بجاست
اندر آن روزیکه بشکافد زمین
اینست حشریکه بود برما یسیر
واچه میگویند از گفتارها
از وعید من بترسد مو بمو

 سورة الذّاريٰاتِ سِتُّونَ آيَةً وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ 

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشندهٔ مهربان

وَالذّارِیاتِ ذَرْواً ٢ فَالْحامِلاتِ وِقْراً ٣ فَالْجارِیاتِ یُسْراً ٤ فَالْمُقَسِّماتِ اَمْراً ٥ اِنَّما تُوعَدُونَ

سوگند به بادهای پراکنده کننده گردی پس بردارندگان باررا پس روندگان باسانی پس قسمت کنندگان امررا که بدرستیکه آنچه وعده داده

لَصادِقٌ ٦ وَ اِنَّ الدِّینَ لَواقِعٌ ٧ وَالسَّماءِ ذاتِ الْحُبُكِ ٨ اِنَّكُمْ لَفی قَوْلٍ مُخْتَلِفٍ ٩ یُؤْفَكُ عَنْهُ

میشود هر آینه راست است و بدرستیکه جزا هر آینه بوقوع آینده است باسمان صاحب زینتها یا راهها که بدرستیکه شما هر آینه در گفتاری مختلف برگردانیده میشود

مَنْ اُفِكَ ١٠ قُتِلَ الْخَرّاصُونَ ١١ اَلَّذینَ هُمْ فی غَمْرَةٍ ساهُونَ ١٢ یَسْئَلُونَ اَیّانَ یَوْمُ الدّینِ ١٣

از او آنکه برگردانیده شد کشته شدند دروغگویان آنانکه ایشانند در فرورفتگی جهل بیخبران میپرسند که کی باشد روز جزا

یَوْمَ هُمْ عَلَی النّارِ یُفْتَنُونَ ١٤ ذُوقُوا فِتْنَتَكُمْ هذَا الَّذی كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ ١٥

روزیکه ایشان بر آتش عذاب کرده میشوند بچشید عذاب را اینست که بودید شما آنرا بشتاب میخواستید

میخورد سوگند حق بر بادها / که برانگیزنده گرد از امدادها
باد نفحات الهیه است کان / بر طرف سازد غبار از روی جان
پس بکشتیهای در دریا روان / سبعهٔ سیاره یا در آسمان
پس بآن قسمت کنندهٔ کارها / که بآن مأمور باشند از قضا
غیر از این نبود که بر صدقست و راست / وعده دادهٔ گشته آنچه بر شماست
والسماء ذات الحبك یعنی قسم / بر سحابی از کواکب پر رقم
یا سماء روح از آن باشد مراد / که بسویش رو بود راه رشاد
خود شما ای اهل مکه بیخلاف / جنگی دارید در قول اختلاف
هر که شد مصروف از احمد یا کتاب / گشته برگردیده از ایمان بیحساب
کرده یعنی امت ایشان را خدای / گر گمان گمسد بر حق افتری
بر سبیل سخریت پرسند هین / از نهیب کی بود تا یوم دین
سوزش خود را چشند اینست چون

ابرها با خاکها را چون ورد / آنچنان برکندگی کروی سزد
پس بس بر دارندگان بارها / ابرهای پر ز باران در هوا
یا عواصف در محل جاری شوند / یا که کشتیها از وی باسانی روند
قصد از این ما با که جاری افرشته‌اند / که هر آن یکرا بکاری هشته‌اند
هست شکی اندر این از هیچ باب / که جزا او واقع بود اندر حساب
یا که باشد صاحب راه نکو / راههای نیک سیار اندر او
زینت و حسن و صفای آن فزون / زانکه آید در عیان و در عیون
گاه خوانید این نبی را شاعرش / کاهن و مجنون و گاهی ساحرش
کشته خراصون شدستند از دروغ / که بود تخمینشان دور از فروغ
آنکسان باشند در جهلی فرو / غافلان از امر و نهی حکم او
باشد آن روزیکه در آتش حریق / میشوند از حصلت خویش این فریق
الذی کنتم به تستعجلون

اِنَّ الْمُتَّقینَ فی جَنّاتٍ وَ عُیُونٍ ١٥ آخِذینَ ما آتیهُمْ رَبُّهُمْ اِنَّهُمْ كانُوا قَبْلَ ذلِكَ مُحْسِنینَ ١٧

بدرستیکه پرهیزکارانند در بهشتهائی و چشمه سارهائی فراگیرندگان آنچه داد ایشانرا پروردگارشان که ایشان بودند پیش از آن نیکوکاران

كانُوا قَلیلاً مِنَ اللَّیْلِ ما یَهْجَعُونَ ١٨ وَ بِالْاَسْحارِ هُمْ یَسْتَغْفِرُونَ ١٩ وَ فی اَمْوالِهِمْ حَقٌّ لِلسّائِلِ

بودند که اندکی از شب خواب میکردند و در سحرها ایشان آمرزش میخواستند و بود در اموالشان بهره برای سئوال کننده

وَالْمَحْرُومِ ٢٠ وَ فِی الْاَرْضِ آیاتٌ لِلْمُوقِنینَ ٢١ وَ فی اَنْفُسِكُمْ اَفَلا تُبْصِرُونَ ٢٢ وَ فِی السَّماءِ

ومحروم ودر زمین آیتهاست از برای یقین کنندگان ودر خودهاتان آیا پس نمی‌بینید ودر آسماست

رِزْقُكُمْ وَ ما تُوعَدُونَ ٢٣ فَوَرَبِّ السَّماءِ وَالْاَرْضِ اِنَّهُ لَحَقٌّ مِثْلَ ما اَنَّكُمْ تَنْطِقُونَ ٢٤

روزی شما وآنچه وعده کرده میشوید پس بپروردگار آسمان و زمین که آن هر آینه حق است مثل آنکه شما سخن میگوئید

واهل تقوی از فیوض ساریه / در بهشتند و عیون جاریه
پیش از این بودند ایشان نیک کار / خواهشان کم بود در شبهای تار
همچنین در مالهاشان با نسق / بوده بهر سائل و محروم حق
از بساطت وز معادن وز عیون / هم ز حیوانات از احصا فزون
همچنین در نفسهاتان ز امتیاز / زاو نشانیهاست گر بینید باز
هم یقین در رزقتان گردد فزون / فی السماء رزقکم ما توعدون

جمله باشند از ورا گیرندگان / دادهٔ حق را ز روی امتنان
در مناجات و تضرع جمله شب / بوده در اسحار آمرزش طلب
مر نشانهاست حق را در زمین / نزد قدرتها ز بهر موقنین
از طیور و از بهایم وز سباع / حاصل از هریك هزاران انتفاع
پس شما مینگرید آیا در این / تا کنید از هستی صانع یقین
پس قسم بر خالق ارض و سما / اوست حق چون حرف گفتن از شما

هَلْ اَتٰيكَ حَدِيثُ ضَيْفِ اِبْرٰاهِيمَ الْمُكْرَمِينَ ٢٥ اِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقٰالُوا سَلاٰماً قٰالَ سَلاٰمٌ قَوْمٌ

آیاآمد ترا حکایت مهمانان ابراهیم گرامی داشتگان هنگامیکه داخل شدند براو پس گفتند سلاما گفت سلام گروهی

مُنْكَرُونَ ٢٦ فَرٰاغَ اِلٰى اَهْلِهِ فَجٰاءَ بِعِجْلٍ سَمِينٍ ٢٧ فَقَرَّبَهُ اِلَيْهِمْ قٰالَ اَلاٰ تَأْكُلُونَ ٢٨ فَاَوْجَسَ

ناشناختگان پس نهانی رفت بسوی کسانش پس آورد گوساله فربه پس نزدیك ساخت آنرا بایشان گفت آیا نمیخورید پس برداشت

مِنْهُمْ خِيفَةً قٰالُوا لاٰ تَخَفْ وَ بَشَّرُوهُ بِغُلاٰمٍ عَلِيمٍ ٢٩ فَاَقْبَلَتِ امْرَاَتُهُ فِي صَرَّةٍ فَصَكَّتْ وَجْهَهٰا

نهانی از ایشان ترسی گفتند مترس و مژده دادند اورا به پسری دانا پس شروع کردزنش درفریاد پس زد برویش

وَ قٰالَتْ عَجُوزٌ عَقِيمٌ ٣٠ قٰالُوا كَذٰلِكِ قٰالَ رَبُّكِ اِنَّهُ هُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ ٣١ قٰالَ فَمٰا خَطْبُكُمْ

وگفت پیرزالی ام نازاینده گفتند همچنین گفته است پروردگارت که او ست درست کار دانا گفت پس چیست کارشما

اَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ ٣٢ قٰالُوا اِنّٰا اُرْسِلْنٰا اِلٰى قَوْمٍ مُجْرِمِينَ ٣٣ لِنُرْسِلَ عَلَيْهِمْ حِجٰارَةً مِنْ طِينٍ ٣٤

ای فرستاده شدگان گفتند بدرستیکه ما فرستاده شدیم بگروهی گناهکاران تا سردهیم برایشان سنگها از گل

مُسَوَّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُسْرِفِينَ ٣٥ فَاَخْرَجْنٰا مَنْ كٰانَ فِيهٰا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ٣٦ فَمٰا وَجَدْنٰا فِيهٰا غَيْرَ

نشان کرده شده نزد پروردگارت برای اسرافکاران پس بیرون کردیم آنکه بود درآن از مؤمنان پس نیافتیم درآن جز

بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ ٣٧ وَ تَرَكْنٰا فِيهٰا آيَةً لِلَّذِينَ يَخٰافُونَ الْعَذٰابَ الْاَلِيمَ ٣٨

خانه از مسلمانان و واگذاشتیم درآن علامتی از برای آنانکه میترسند ازعذاب پردرد

برتو آیا آمدی کامل نهاد
حرف مهمانان ابراهیم راد

ده فرشته بوده‌اند آن یاکه هفت
زان یکی جبریل امین وحی رفت

چون باوداخل شدند اندر ورود
پس بگفتندش سلام وهم درود

برشما یعنی ندارم اطلاع
کزکجائید و که آید این اجتماع

عجل بریانی بیاورد او سمین
پیششان نزدیك بنهاد او زمین

زاکل کردند امتناع اندرنهفت
ساره ابراهیم را زان حال گفت

زانکه میبود ارکسی دشمن بکس
از طعامش مینخوردی یکنفس

پس بدادندش بشارت درکلام
بر غلامی عالم و کامل مقام

پس طبانچه زد بروی آن دلفروز
که ز زادن من عقیمم هم عجوز

ما نگوئیم اعنی این از پیش خود
بلکه هست از جانب رب الاحد

هشت ابراهیم خوف و اشتلم
گفت پس یا مرسلون ماخطبکم

می بگفتندش فرستاده شدیم
ما بقوم مجرمین زان آمدیم

وان حجرها نزد ربت آمده
مسرفین را خودنشان کرده شده

پس نیابیم اندران جزیك سرا
که بود از مسلمین ماوا بجا

آیتی باقی گذاریم اندران
بهر آنکو ترسد از رنج گران

که گرامی نزد حق سبحانه
بوده‌اند آن ضیفها یا نزد او

آمد ابراهیم را ایشان گمان
که بوند ایشان مراورا میهمان

گفت از ایشان بعد از سلام
ناشناسائیدی ای قومم تمام

کرد پس میل او بسوی اهل خویش
تا طعامی بهرشان آرد بپیش

گفت آیا نمیخورید از این طعام
همزه بر تاکید اکل است این مقام

آمد ابراهیم را افزون شگفت
پس از ایشان ترس در خاطر گرفت

پس بگفتندش که ما از فرشته‌ایم
می‌مترس از ما که از آن رشته‌ایم

سوی خانه پس نهادی روزنش
مرد او فریاد اندر روزنش

پس بگفتندش ملایك همچنین
این بود گفتار رب العالمین

کرد حکم او بر ولدهم داداو
که عقیمی و نزادی هیچ تو

چیست آن کار بزرگی که بآن
آمدید از امر حق ازآسمان

تا برایشان خود فرستیم از سما
ما حجاره از گل اینست اقتضا

پس برون خواهیم آورد آن زمان
هرکه باشد اندران از مؤمنان

وان سرای لوط و دخترهای اوست
مابقی اندر زمین قریه فروست

یعنی احجار مسوم کز هلاك
شد علامت وز عذاب دردناك

وَ فِي مُوسٰى اِذْ اَرْسَلْنٰاهُ اِلٰى فِرْعَوْنَ بِسُلْطٰانٍ مُبِينٍ ٣٩ فَتَوَلّٰى بِرُكْنِهِ وَ قٰالَ سٰاحِرٌ اَوْ مَجْنُونٌ

و در موسی هنگامیکه فرستادیم اورابسوی فرعون باحجت واضح پس گردید بیکسویش وگفت جادوگر است یا دیوانه

٤٠ فَاَخَذْناهُ وَ جُنُودَهُ فَنَبَذْناهُمْ فِى الْيَمِّ وَ هُوَ مُلِيمٌ ٤١ وَ فِي عادٍ اِذْ اَرْسَلْنا عَلَيْهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيمَ

پس گرفتیم او را و لشکرهایش را پس انداختیم ایشانرا در دریا و او بود ملامت آورنده ودر عاد هنگامیکه فرستادیم برایشان بادبی نفع

٤٢ ما تَذَرُ مِنْ شَيْءٍ اَتَتْ عَلَيْهِ اِلاَّ جَعَلَتْهُ كَالرَّمِيمِ ٤٣ وَ فِي ثَمُودَ اِذْ قِيلَ لَهُمْ تَمَتَّعُوا حَتّى

که نمیگذاشت هیچ چیز را که میگذشت بر آن مگر که میگردانیدش چون پوسیده ریزه ریزه شده ودر ثمود هنگامیکه گفته شد مر ایشانرا که برخورید تا

حِينٍ ٤٤ فَعَتَوْا عَنْ اَمْرِ رَبِّهِمْ فَاَخَذَتْهُمُ الصّاعِقَةُ وَ هُمْ يَنْظُرُونَ ٤٥ فَمَا اسْتَطاعُوا مِنْ قِيامٍ وَ

وقتی پس سرکشیدند از فرمان پروردگارشان پس گرفتشان صاعقه و ایشان مینگریستند پس نتوانستند هیچ برخواستنی و

ما كانُوا مُنْتَصِرِينَ ٤٦ وَ قَوْمَ نُوحٍ مِنْ قَبْلُ اِنَّهُمْ كانُوا قَوْماً فاسِقِينَ ٤٧

ونبودند انتقام کشندگان وقوم نوح از پیش بدرستیکه ایشان بودند گروهی بیرون رفتگان از فرمان

همچنین در قصهٔ موسی نشان   هست بهر اعتبار آرندگان
پس تولا کرد او برکن خود   کرد یعنی قوتش را مستند
پس گرفتیم او و لشکرهاش هم   پس بیفکندیم ایشانرا بیم
همچنین در قصهٔ عاد از قرار   هست آیتها بر اهل اعتبار
یعنی آبستن نمیشد زاو درخت   بود قهری برگروه شوربخت
حاصل آنکه سویشان ریح العقیم   ما روان کردیم بر اندار و بیم
هرکه آنرا کرده مانند رمیم   کهنه و ریزنده آن باد عقیم
چون بایشان گفته شد که برخورید   از منال و عمر تا وقت وعید
پس ز امر رب خود سرکش شدند   زان سبب مستوجب آتش شدند
پس نبدشان استطاعت بر قیام   تا که بگریزند از آن آشوب عام
یا که بکشند انتقام از ما پدید   زان عقوبتها که برایشان رسید

چون بفرعونش فرستادیم ما   خود بحجتهای روشن بر ملا
گفت موسی را که ساحر باشد او   یا که دیوانه بدون گفتگو
آزمان بود او بنفس خود ملیم   چونکه خودرا دید در دریای بیم
چون برایشان ما فرستادیم باد   که عقیم آن بود بر سان جماد
یا عقیم اینست وجهی از وجوه   که نبودی قطع فعل آن گروه
هیچ می نگذاشت آثاری بجا   بر هر آنچه برگذشت از هر کجا
همچنین در قصهٔ قوم ثمود   عبرتی بر اهل ایمانرا فرود
وان سه روز از بهر عقر ناقه بود   نازل آمد ریح فوق الطاقه بود
پس گرفت آن مردمانرا صاعقه   حمله میدیدند روز آن عایقه
هم نبودند آنکه بر رفع عذاب   یار یکدیگر شوند از هیچ باب
بوده قوم نوح از ایشان بیشتر   رفته قومی از حدود خود بدر

وَ السَّماءَ بَنَيْناها بِاَيْدٍ وَ اِنّا لَمُوسِعُونَ ٤٨ وَالْاَرْضَ فَرَشْناها فَنِعْمَ الْماهِدُونَ ٤٩ وَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ

و آسمان بنا کردیمش بقوت بدرستیکه ما ئیم وسعت دهندگان و زمین گستردیم آنرا پس خوب گسترانندگانیم و از هر چیزی

خَلَقْنا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ٥٠ فَفِرُّوا اِلَى اللهِ اِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُبِينٌ ٥١ وَلا تَجْعَلُوا

آفریدیم دو صنف باشد که شما پند گیرید پس بگریزید بسوی خدا بدرستیکه من مر شمارا از او بیم کننده آشکارا و مگردانید

مَعَ اللهِ اِلهاً آخَرَ اِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُبِينٌ ٥٢ كَذلِكَ ما اَتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ

با خدا الهی دیگر بدرستیکه من مر شمارا از او بیم کننده آشکارم همچنین نیامد تا آنکه پیش از ایشان بودند هیچ رسولی

اِلاَّ قالُوا ساحِرٌ اَوْ مَجْنُونٌ ٥٣ اَتَواصَوْا بِهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ طاغُونَ ٥٤ فَتَوَلَّ عَنْهُمْ فَما اَنْتَ

مگر گفتند جادوگر است یا دیوانه آیا وصیت یکدیگر کردند بآن بلکه ایشانند گروهی زیاده روندگان پس اعراض کن از ایشان پس نباشی تو ملامت

بِمَلُومٍ ٥٥ وَ ذَكِّرْ فَاِنَّ الذِّكْرى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ ٥٦

کرده شده و پند ده پس بدرستیکه پند سود میدهد مؤمنان را

بعد ذکر انبیا و قومشان ... حق ز قدرتهای خود سازد بیان
چرخ را کردیم از قوت بنا ... بر بنای آن توانائیم ما

یا بچیزی اوسع از وی در وجود ... یا دهد وسعت برزق اندر نمود
هم زمین را گستراندیم اینچنین ... بر صلاح بندگان خود یقین

گستراننده نکو مائیم پس ... قادر اندر هر عمل مائیم و بس
وان کنیم از بهر اصلاح بشر ... نیکه ما را هیچ از آن باشد ثمر

آفریدیم از هر آنچیزی دو جفت ... پند تا گیرند ما را در نهفت
پس بسوی حق کنید از خود فرار ... من شما را رو دهم بیم آشکار

همچنین نامد بدیشان از رسول ... پیش از ایشان جز که گفتند از فضول
کاین مگر جادوست یا دیوانهٔ ... قول حق را ساختند افسانهٔ

مر وصیت کرده‌اند آیا باین ... سابقین بر لاحقین از کفر و کین
بلکه خود ایشان بطغیان اندرند ... رفته از فرمان برون کین آورند

پس بگردان روی از این سگین فرق ... پس نهٔ تو بر ملامت نزد حق
پند ده مر اهل ایمان را که پند ... هم بخشد مؤمنان را در پسند

وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ۵۷ مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَمَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعِمُونِ ۵۸

و مانیافریدیم جن و انس را مگر برای آنکه بپرستند مرا یا بشناسند مرا نمیخواهم از ایشان هیچ روزی و نمیخواهم که اطعام کنند مرا

إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ ۵۹ فَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذَنُوبًا مِثْلَ ذَنُوبِ أَصْحَابِهِمْ فَلَا

بدرستیکه خدا اوست روزی دهنده صاحب قوت قوی پس بدرستیکه مر آنان را که ظلم کردند نصیب است مانند نصیب یاران ایشان پس باید

يَسْتَعْجِلُونِ ۶۰ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ يَوْمِهِمُ الَّذِي يُوعَدُونَ

که بشتاب خواهند از من پس وای بر آنانکه کافر شدند از روزشان که وعده داده میشوند

نیافریدیم ایچ جن و انس را ... جز که پرستند ما را از ولا
نیکه حق را راحتی بر طاعت است ... فیض بخشی بلکه اصل علت است

آفرید او تا که بر مقصود او ... بهره ور گردند خلق از جود او
لیک طاعت بود موجب بر ثواب ... تا برند از گنج او در بیحساب

راه گنج از جود بر خلقان نمود ... این هم از اکرام او بر خلق بود
تا بنیکان فیض او بهتر رسد ... ورنه او روزی دهد بر نیک و بد

گفت رزقی من از این مخلوق دون ... من نخواهم ما ارید ان یطعمون
بلکه باشد از صفات فعل من ... که دهم رزق و کلو طعمه و دهن

حقتعالی اوست روزی بخش و بس ... نیست جز او تا دهد روزی بکس
او بود ذوالقوه و ذی اقتدار ... در توانائی و متین و استوار

پس بود بهر ستمکاران ذنوب ... چون ذنوب یارانشان بر وجوب
بهرهٔ یعنی که باشد از عذاب ... مقتضی این است بر عدل و ثواب

پس نباید تا کنند ایشان شتاب ... در وقوع وعدهٔ حق بر عذاب
وای پس بر کافران از روزشان ... روز وعده کاوست رنج اندوزشان

وان بود روز قیامت یا که بدر ... تنگ شد مر کافران را قلب و صدر
وعدهٔ حق اندر او نبود خلاف ... زهره‌ها آنروز گردد صد شکاف



سورة الطّور تسع و اربعون آية و هي مكّيّة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

وَالطُّورِ ۲ وَكِتَابٍ مَسْطُورٍ ۳ فِي رَقٍّ مَنْشُورٍ ۴ وَالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ ۵ وَالسَّقْفِ الْمَرْفُوعِ ۶ وَالْبَحْرِ

بطور وکتاب نوشته شده در ورقی یا در پوستی گشوده شده و بیت معمور و سقف بلند برافراشته شده و دریای

الْمَسْجُورِ ۷ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ ۸ مَا لَهُ مِنْ دَافِعٍ ۹ يَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءُ مَوْرًا ۱۰ وَتَسِيرُ

بر افروخته بدرستیکه عذاب پروردگار تو هر آینه واقع شدنیست نباشد مر او را از دفع کننده روزیکه موج زند آسمان موج زدنی و روان شوند کوهها

الْجِبَالُ سَيْرًا ۱۱ فَوَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ۱۲ الَّذِينَ هُمْ فِي خَوْضٍ يَلْعَبُونَ ۱۳ يَوْمَ يُدَعُّونَ إِلَىٰ

روان شدنی پس وای روز چنین بر تکذیب کنندگانی که ایشانند در گفتگوی که بازی میکنند روزیکه بزجر انداخته شوند در

نَارِ جَهَنَّمَ دَعًّا ١٤ هٰذِهِ النَّارُ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ ١٥ اَفَسِحْرٌ هٰذَا اَمْ اَنْتُمْ لَا تُبْصِرُونَ ١٦ اِصْلَوْهَا

درآتش دوزخ انداختنی اینست آتشی که بودید آنرا تکذیب میکردید آیا پس سحراست این یا شما نمی‌بینید درآورید

فَاصْبِرُوا اَوْ لَا تَصْبِرُوا سَوَآءٌ عَلَيْكُمْ اِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ١٧

درآن پس خواه صبر کنید یا صبر نکنید یکسانست بر شما جز اینکه جزا داده نمیشوید مگر آنچه را بودید که می‌کردید

طور باشد کوه موسی درسراغ — ورد تأویل است اشارت بردماغ
هم کتابی کاوست بنوشته شده — ثبت اندر رق منشور آمده
هم قسم بر بیت معموریکه آن — هست آباد از وفور طائفان
یا مراد از قلب روشن سینه‌است — کان جمال غیب را آئینه است
بحر مسجور است بیك اندوخته — قلبهای از محبت سوخته
حاصل آنکه مجورد رب الکرم — خود براین اشیاء مذکوره قسم
اندر آنروزیکه یابد اضطراب — آسمان آن اضطراب بیحساب
همروان گردند از جا کوهها — چون هبا پرکنده برروی هوا
آنکسان کاندر شروع باطلند — حق بباری بشمرند و غافلند
هذه النار التی کنتم بها — که بدان تکذیب گردید ازعمی
وحی حق را سحر میپنداشتید — اینهمان سحر است گرداريد دید
صبر یا نکنید یکسان برشماست — صبر و بی‌صبری مفر زین بلا نیست

مظهر عقل است و نطق اندر بشر — مجورد سوگند حق بروی دگر
یعنی آن لوحی که محفوظ اندراو — هست اسرار حقایق مو بمو
بیت معمور است آن در آسمان — کعبه باشد صورت محسوس آن
سقف مرفوعست افلاك بلند — یا که فوق قلب روح ارجمند
بعدازاین حالتکه پیش آید مقام — شرح آن دل باو میگویم تمام
که عذاب کردگارت واقع است — کز شکوهش ماله من دافع است
میزند بردورخود پیوسته موج — که جو کشتی در حضیض که باوج
وای پس آنروز بر آن بیفروغ — داشتی کوقول حق را بر دروغ
دفع کرده کافران سوی جحیم — میشوند آنروز دعی بس وخیم
این بود آیا که جادو در شان — یا که کورید و نمی‌بینید آن
بك بدوزخ اندر آئید ازشتاب — صبر پس بایدکنید اندر عذاب
غیراز این نبود جزا داده شوید — بر هرآنچه مینمودید آن پدید

اِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَعِيمٍ ١٨ فَاكِهِينَ بِمَا آتٰيهُمْ رَبُّهُمْ وَ وَقٰيهُمْ رَبُّهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ ١٩ كُلُوا

بدرستیکه پرهیزکاران اندر بهشتهائی و نعمتی متنعمان با آنچه داد ایشانرا پروردگارشان و نگاهداشتشان پروردگارشان از عذاب دوزخ بخورید

وَاشْرَبُوا هَنِيٓـًٔا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ٢٠ مُتَّكِئِينَ عَلٰى سُرُرٍ مَصْفُوفَةٍ وَ زَوَّجْنَاهُمْ بِحُورٍ عِينٍ ٢١ وَ

و بیاشامید گوارا با آنچه بودید که میکردید تکیه‌زدگان بر سریرهای بهم پیوسته و جفت کردیم ایشانرا با حوران فراخ چشم و

الَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِاِيمَانٍ اَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ مَا اَلَتْنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ كُلُّ

آنانکه ایمان آوردند و پیرو شدند ایشانرا اولادشان با ایمان در میرسانیم بایشان اولادشانرا و کم نکردانیم ایشانرا از کردارشان هیچ چیز هر

امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ ٢٢ وَاَمْدَدْنَاهُمْ بِفَاكِهَةٍ وَ لَحْمٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ ٢٣ يَتَنَازَعُونَ فِيهَا كَاْسًا لَا

مردی با آنچه کرده درگرواست و زیاده عطا میکنیم ایشانرا میوه و گوشت از آنچه خواهش دارند میگیرند از هم درآنجا جامی که نه

لَغْوٌ فِيهَا وَلَا تَاْثِيمٌ ٢٤ وَ يَطُوفُ عَلَيْهِمْ غِلْمَانٌ لَهُمْ كَاَنَّهُمْ لُؤْلُؤٌ مَكْنُونٌ ٢٥ وَ اَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلٰى

لغوی در آنست و نه اسناد بزه کردن دادنی و گردش میکنند بر ایشان ساده پسرانی که مر آنهاراست که گویا آنها اندمروارید در صدف نگاهداشته و روآوردند بعضیشان بر

بَعْضٍ يَتَسَآءَلُونَ ٢٦ قَالُوا اِنَّا كُنَّا قَبْلُ فِي اَهْلِنَا مُشْفِقِينَ ٢٧ فَمَنَّ اللّٰهُ عَلَيْنَا وَ وَقٰينَا عَذَابَ السَّمُومِ

بعضی میپرسند از یکدیگر میگفتند بدرستیکه ما بودیم پیشتر در کسانمان ترسندگان پس منت نهاد خدا بر ما و نگاهداشت ما را از عذاب آتش نفوذکننده

٢٨ اِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلُ نَدْعُوهُ اِنَّهُ هُوَ الْبَرُّ الرَّحِيمُ ٢٩

بدرستیکه ما بودیم از پیش که میخواندیم او را بدرستیکه او اوست نیکی کننده مهربان

برخلاف اشقیا و اهل جحیم … متقی در جنت و در نعیم
وز نگهداری رشان از عذاب … وز جحیم پر زفیر و پر رتاب
متکی بر تختهای زرنگار … که بهم پیوسته اندر هر کنار
پیرو ایشان است فرزندانشان … در بهشت و روضهٔ رضوانشان
از عملهاشان نسازیم ایچ کم … یعنی از پاداش اعمال امم
بر هواکه میکنیم امدادشان … هم بلحم از آنچه آید یادشان
کاسهای خمر گیرند و دهند … یکدگر را در بهشت دلپسند
دور ایشان خادمان اندر طواف … از پسرهای نکورو بی‌خلاف
بعضی از ایشان بعض آرند رو … می‌پرسند از عملهای نکو
درمیان اهل خود گویند ما … مشفقی بودیم و ترسان از خدا
پیش از این بودیم گروه خاوش … می‌پرستیدیم او را با خلوص

جمله اندر لذتند و حال و هوش … زانچه حقشان داده از اقبال خوش
اکل و شرب اندر گوارائی کنید … زانچه کردید از عملها برمزید
جفت گرداندیمشان با حور عین … وانکسانکه مؤمنند و پاک دین
از ره ایمان کنیم الحاق ما … جمله فرزنداشان اشفاق ما
هست برمزد مکاسب او رهین … بر هر آنچه کرده کسب اندر یقین
یعنی از لحم آنچه دارند آرزو … در زمان حاضر شود در پیش رو
آنچنان خمری که بود اندران … حرف لغوی یا گناهی بهرشان
در صفا و در صباحت هر طرف … همچو مروارید پنهان در صدف
که شده‌است او این سعادت راست … وجه آنرا میکنند از هم طلب
حق بما منت نهاد از این رسوم … خود نگهمان داشت از نار سموم
بس نکوکاراست او بر بندگان … در دوعالم بس بخش و مهربان

فَذَكِّرْ فَمَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِكَاهِنٍ وَلَا مَجْنُونٍ ٣٠ أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ نَتَرَبَّصُ بِهِ رَيْبَ الْمَنُونِ

پس پند ده پس نیستی تو بنعمت پروردگارت غیب گوی بدون وحی و نه دیوانه … بلکه میگویند شاعریست که انتظار میبریم باو حوادث روزگار را

٣١ قُلْ تَرَبَّصُوا فَإِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُتَرَبِّصِينَ ٣٢ أَمْ تَأْمُرُهُمْ أَحْلَامُهُمْ بِهَذَا أَمْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ

بگو منتظر باشید پس بدرستیکه من باشما از منتظرانم … یا امر میکند ایشانرا خردهاشان باین یا ایشانند گروهی زیاده روان

٣٣ أَمْ يَقُولُونَ تَقَوَّلَهُ بَلْ لَا يُؤْمِنُونَ ٣٤ فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ ٣٥ أَمْ خُلِقُوا

یا میگویند بافت آنرا … بلکه ایمان نمی‌آورند … پس باید بیاورند کلامی … مانند آن … اگر هستند راستگویان … یا آفریده شدند

مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ ٣٦ أَمْ خَلَقُوا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بَلْ لَا يُوقِنُونَ ٣٧ أَمْ عِنْدَهُمْ

از غیر چیزی … یا ایشانند … آفرینندگان … یا آفریدند … آسمانها … و زمین را … بلکه یقین نمیکنند … یا نزد ایشانند

خَزَائِنُ رَبِّكَ أَمْ هُمُ الْمُصَيْطِرُونَ ٣٨ أَمْ لَهُمْ سُلَّمٌ يَسْتَمِعُونَ فِيهِ فَلْيَأْتِ مُسْتَمِعُهُمْ بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ

خزینهای پروردگار تو یا ایشانند تسلط‌دارندگان … یا مر ایشانراست نردبانی که گوش میکنند در آن پس باید که بیاورد شنونده‌شان حجتی واضح

٣٩ أَمْ لَهُ الْبَنَاتُ وَلَكُمُ الْبَنُونَ ٤٠ أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ ٤١

یا مر او راست دختران و مر شماراست پسران … یا میخواهی از ایشان مزدی پس ایشانند از اداء تاوان گرانبار شدگان

پند ده پس ای رسول محترم … باش هم در کار خود ثابت قدم
نعمت حق بر تو وحی صادق است … وان نه بر لغو و کهانت لایق است
بر وی اعنی حادثات روزگار … در رسد تا موت دارم انتظار
با شما من نیز باشم استوار … دارم اعنی بر هلاکت انتظار
بر تناقض باشد اعنی قولشان … نیست هیچ از عقل اندر حولشان
بلکه ایشانند از ره گشتگان … قومی از حد ور حدود گمشدگان
بلکه ایمان می‌نیارند این فرق … قولشان اندر تقول نیست حق
راست گر گویند و دارند این شناخت … که چو قرآن میتوان اقوال ساخت
خالقی یعنی ندارند این رمه … یا که بر نا ریچه شد خلق این همه
یا که ایشان آفرینندهٔ خودند … خود نگهدار خود و زنده خودند
بلکه می‌نایند ایشان بر یقین … آفریده یا که اشیا را چنین
تا دهند آنرا که خواهند از عطا … کیست یا دانند بر رحمت سرا
سلم آیا هستشان تا بر جهند … بر سما قول ملك تا بشنوند
هست آیا مر خدا را دختران … هم پسرها مر شما را چو اختران
زالتزام آنچنان تاوان شوند

یعنی از نعمت پروردگار … کاهن و مجنون نه‌ای کامل عیار
می‌گویند اوست شاعر در دون … منتظر باشیمش از ریب المنون
گوشما باشید ما منتظر … نکبت و مرگش ما را در دهر و سیر
بل تنبه امر ایشان را حمی … عقلهای خام شوریده باین
زانکه از نفی خرد باشد جنون … شاعر و کاهن بود عقلش فزون
بلکه گویند این گروه بخرد … بافته این را محمد پیش خود
گر تقول باشد این پس آورند … مثل قرآن خود کلامی از خرد
گشته‌اند آیا که خلق از غیر چیز … یعنی از بی شیئی اندر تمیز
یا بمانند جمادات و حجر … بی پدر شدند و بی‌مادر
آفریننده آیا این چنین … یا که ایشان این سموات و زمین
نزد ایشاست آیا بر قرار … گنجهای فضل آن پروردگار
غالبند آیا بر اشیا در ظهور … با کسند از علم تدبیر امور
مستمعشان باید آرد بی‌زریب … حجتی بر صدق سمع خود ز غیب
خواهی آیا اجر و مزدی زین گروه … تو بسمع رسالت از وجوه
پس گرانبار این غم اندیشان شوند

أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُبُونَ ٤٢ أَمْ يُرِيدُونَ كَيْداً فَالَّذِينَ كَفَرُوا هُمُ الْمَكِيدُونَ ٤٣ أَمْ لَهُمْ

یا نزد ایشانست غیب پس ایشان می‌نویسند یا اراده دارند مکری پس آنانکه کافر شدند ایشانند مکر کرده شدگان یا مر ایشانراست

إِلٰهٌ غَيْرُ اللّٰهِ سُبْحَانَ اللّٰهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ ٤٤ وَإِنْ يَرَوْا كِسْفاً مِنَ السَّمَاءِ سَاقِطاً يَقُولُوا سَحَابٌ

الهی جز خدا منزه است خدا از آنچه شریک می‌آورند واگر ببینند پاره از آسمان فرود آینده گویند ابریست برهم

مَرْكُومٌ ٤٥ فَذَرْهُمْ حَتّٰى يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي فِيهِ يُصْعَقُونَ ٤٦ يَوْمَ لَا يُغْنِي عَنْهُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئاً

انباشته پس واگذار ایشانرا تا ملاقات کنند روزشانرا که در آن هلاک گردانیده شوند بصاعقه روزیکه کفایت نکند از ایشان مکرشان چیزیرا

وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ ٤٧ وَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا عَذَاباً دُونَ ذٰلِكَ وَلٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ٤٨ وَاصْبِرْ

و نه ایشان یاری کرده شوند و بدرستیکه برای آنها که ستم کردند عذابیست پیش از آن ولیکن اکثر ایشان نمیدانند و صبر کن

لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ حِينَ تَقُومُ ٤٩ وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَإِدْبَارَ النُّجُومِ

مر حکم پروردگارت را پس تو ئی بمعاینه ما و تسبیح کن بستایش پروردگارت وقتیکه برخیزی و از شب پس تسبیح گویش و در پشت کردن ستاره‌ها

هست آیا نزد ایشان غیبها
با تو میخواهند آیا کرد کید
خود و آن مکر و کید اغبی بسار
حق منزه باشد از او کل شئی
هم ببینند ار فرود آمد سما
پس بحو بگذارشان در تفرقه
می ندارد بر رایشان مکرشان
وان عذاب قبر یا قحط و بلاست
شو شکیبا حکم رب خویش را
اندران وقتی که برخیزی ز خواب

پس نویسند از هنر و رغبها
بهر اخراج از بلد یا قتل و قید
سوی ایشان گردد از هر گونه بار
راکه شرک آرند از چیزی بوی
پاره زان پس بگویند ابر غمی
رود خود بینند تا در صاعقه
رنج و یاری نی ز غم و مکرشان
یا که قتل و اسر زان دانا خداست
پس توئی اندر دیدهای ما
یعنی از شب تا بکی بر حق ایاب
صبح یعنی چو شود روشن ز فجر

تا بدان گویند کز حشر و حساب
آنکسانکه بگرویدستند پس
خود مر ایشانراست آیا بر سرا
قول خود گفتند کز صدقست زود
ابر مرکوم این بودی آسمان
نیست سود آن روزشان در آزمون
بهر استمکارگان هست از نقر
هست محنتها فزون اندر جهان
یاد کن حق را بپاکی همسپاس
پس نما تسبیح ز آنش بر رسوم
ذکر او کن نی که بر امید اجر

قول پیغمبر نباشد بر صواب
مکر کرده گشته‌اند ایشان و بس
هیچ معبود و الهی جز خدا
بر سر ما آسمان آور فرود
نی که از انکار باز آید از آن
کیدهم شیئا و لاهم ینصرون
غیر رنج آخرت رنج دگر
لیک نادانند بسیاری از آن
گو بعینهای ربت بقیاس
تا بهنگامی که برگردد نجوم

سُورَةُ النَّجْمِ اثْنَتَانِ وَسِتُّونَ آيَةً وَهِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

وَالنَّجْمِ إِذَا هَوٰى ٢ مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوٰى ٣ وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوٰى ٤ إِنْ هُوَ

بستاره چون فرو شود یا بر آید یا فرو افتد که گمراه شد صاحب شما و نه براه باطل رفت و سخن نمیکند از خواهش نفس نیست آن

إِلَّا وَحْيٌ يُوحٰى ٥

مگر وحی که وحی کرده میشود

میخورد سوگند علام الغیوب
هستی وهمی کزاو بد مقتبس
چون بتابد نور خورشید وجود
چون پیمبر کرد ابطال بتان
آمد آیت که قسم برجان او
کی شود گمره کسی کاورا خدا
هر دری که بازسوی مسجد است
بددلان گفتند این حکم از خطاست

بر ستاره چونکه بنماید غروب
در وجود مطلق آید منطمس
نجم را هرگز پیداری که بود
مکیان گفتند گمره شد فلان
یاربان گمره شد بی گفتگو
ره نماید بار دارد از خطا
سد کنند امر خدای واحد است
میل او زاین حکم سوی مرتضی است
از هوی حرفی نگفت از امر وحی

وان وجود کاملست اندر فنا
نجمها گردند یکجا محو و مات
صورت استاره درخود گم شود
که ز آئین پدرها در گذشت
نجم اشارت بردل پاك وی است
باعث این آیه شاید در روان
حر سرای مرتضی و فاطمه
آمد آیت که نشد یار شما
نیست نطقش جز که از تنزیل و وحی

در تجلی پاکه قلب مصطفی
جمله در خورشید رود اندرون ذات
قطره چون باشد که درقلزم شود
گمره آمد عقل ورایش یاوه گشت
بر روان وجان چالاك وی است
بوده این که گفت یا مردم رسول
خانها را در ببندید آن همه
گمره وحکمی نفرمود از خطا

عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوٰي ٦ ذُومِرَّةٍ فَاسْتَوٰى ٧ وَ هُوَ بِالْاُفُقِ الْاَعْلٰى ٨ ثُمَّ دَنٰى فَتَدَلّٰى ٩ فَكَانَ

آموخت اورا سخت قوای صاحب توانائی پس راست ایستاد — واو بود در افق برتر — پس نزدیك شد پاتو اضع نمود — پس بود

قَابَ قَوْسَيْنِ اَوْ اَدْنٰى ١٠

قدر دو کمان — یا نزدیك تر

بروی آموزاند جبریل امین
صاحب روی نکو واستاد پیش
شد عیان برصورت اصلی که بود
بود آن افرشته در اعلی افق
چون بهوش آمد بدیدش بردخویش
دست خود برسینه و پشتش نهاد
سر درآورد ازافق یعنی برش
بر پیمبر گشت یعنی او قریب
بود این تفسیر ظاهر ای وفی
در برقی از مقام جبرئیل
فانی اعلی هستی امکانی است
قوس دیگر در تدلی طی شود
این دوقوس اندر صعود و در نزول
قوس ثانی آن بقا بعد از فناست
اقرب ارشیئی بید اوحق را بشی
هیچ مردی نی چه گفتم ای فقیر
مردنی کز هستی خود لا شوی
نز نفوس آنجاست حرفی نز عقول
چون درآمد ازخودی بیگانه بود
هستی موهومش غالب شود

نطق و وحی از نزد رب العالمین
مر ورا برصورت اصلی خویش
در دو بارش در صعود و در نزول
دیدش آنجا رهبر کل طرق
بر همان شکلی که دیده بود پیش
بدهد از قربش خبر رب العباد
خویش را آویخت بالای سرش
بار اقرب چون حبیبی با حبیب
بث شو تأویل و تحقیق از صفی
بر گذشت آن رهسپار بیعدیل
ذات حق باقی و باقی فانی است
چون بخلق از حق رجوع وی شود
طی شود در سیر ارباب وصول
در مقام فرق جمعیت بجاست
بلکه معدوم است شی بی بود وی
گر بمردی بی مکن بی رو بمیر
از حیوة و موت بربالا شوی
نز وجود غیر حق بعد از وصول
همرهش خانه خدا باخانه بود
نی که تمکن درفنا واجب شود

آن فرشته که شدیدستش قوی
خواست بیند احمد یا کیزه دلق
درکنار برتراب عین وفا
مشرق و مغرب تمامش زیر پر
یعنی اندر صورت و حسن بشر
پس شد او نزدیك بر فخر زمن
یا تدلی و دنی اندر مقام
بد مسافت بین ایشان دو کمان
چون بمعراج احمد کامل روح
فانی اندر وحدت ذاتی شد او
این بود سردنی اندر کلام
از مقام جمع مطلق سوی فرق
قاب قوسینت چو شد کشف از سروش
واقفست از آن هویت مرد راه
پس زقوسین است حق نزدیکتر
مردی که بگذری زافلاك ور
ازعناصر بگذری و از فلك
میهمان بر دعوت جانانه رفت
نیست اینجا قرب و بعدی در رسوم
چون توگشتی فانی اندر شاهجود

داده حقش قوه بیش از ماسوی
بر همان شکلش که حق فرموده خلق
دید باششصد پر اورا مصطفی
زان نظر بیهوش شد خیر البشر
که فزودی مرورا نور بصر
وز سرش آویخت پس بر هر سخن
هست نزیکمعنی از دانی کلام
یا از آن نزدیکتر اندر عیان
باز بگذشت ازمقام قلب و روح
اینست وجه هالك الا وجهه
قوس خلقانی در اینجا شد تمام
باز گردد آفتاب حق چو برق
سر او ادنی شنو از سمع هوش
که بسریان دارد اشیا را نگاه
در شهود عارف کامل نظر
نی زآن مردی روی درخاك گور
ور معراج وطبع و انسان و ملك
هستی خود هشت واندر جانه رفت
گفت او ادنی بی فهم عموم
او ورا [illegible] ز حقانی وجود

فَاَوْحٰى اِلٰى عَبْدِهِ مَا اَوْحٰى ١١ مَا كَذَبَ الْفُؤٰادُ مَا رَاٰى ١٢ اَفَتُمَارُونَهُ عَلٰى مَا يَرٰى ١٣ وَلَقَدْ

پس وحی کرد به بنده اش — آنچه وحی کرد — تکذیب نکرد دل — آنچه را مبدید — آیا پس مجادله میکنید با او بر آنچه میدید — و بتحقیق

رَاٰهُ نَزْلَةً اُخْرٰى ١٤ عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهٰى ١٥ عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَاْوٰى ١٦ اِذْ يَغْشَى السِّدْرَةَ مَا يَغْشٰى

که دیدش بار دیگر — نزد سدرة المنتهی — که نزد آنست بهشت آرامگاه — هنگامیکه پوشیده سدره را آنچه پوشیده

١٧ مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغٰى ١٧ لَقَدْ رَأٰى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرٰى ١٩

نگرویدچشم وتجاوز ازحدننمود تحقیق کهدیدازآیتهای پروردگارش کهبود بزرك

وحی کرد اوپس سوی بندهاش
کشف او عاری از تخییل بود
بار دیگر دید مرجبریل را
نیست ماند ماوراء آن نخست
نور عظمت آنکیهان در دیدهش
چشم قدسش میل ازسوئی نگشت

آنچه وحی اوکرد وبد زبندهاش
همرهش در سیرش جبریل بود
برهمان صورت بسدره مصطفی
بیرون ازدرك عقول وحدوحاست
سدره را پوشیده بد پوشیدنش
هم ازان حدی کهبود اندرگذشت
دید از آیات رب خود رسول

قس پیغمبر نگفت آنرا دروغ
با محمد میکنید آیا جدال
هست سدرة منتهی هفتم ملك
جنت المأوی بود نزدیك آن
دید یعنی احمد روشن مجال
سوی حق نظراست میکند او نظر
اکثر ازآن کاندرآید درعقول

که عیان دید اندموج از فروغ
راچهدر معراج دیدار کشف وحال
که نهایت باشد از سیر ملك
هست ارواح شهدارا مکان
... بد سدرة درنور جلال
این بود تحقیق ماراغ البصر

اَفَرَاَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزّٰى ٢٠ وَمَنٰوةَ الثَّالِثَةَ الْاُخْرٰى ٢١ اَلَكُمُ الذَّكَرُ وَلَهُ الْاُنْثٰى ٢٢ تِلْكَ اِذًا

پس خبردهید ازلات وعزی ومنات سومی کهدیگراست آیامرشماراست مذکر وم اوراست مؤنث این آنکنون

قِسْمَةٌ ضِيزٰى ٢٣ اِنْ هِيَ اِلَّا اَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا اَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ

بخش کردیست مخالف عدالت نیست آن جز نامهائیکه نام کردید آنهارا شما وپدرانتان فرو نفرستاد خدا بآن هیچ حجتی

اِنْ يَتَّبِعُونَ اِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْاَنْفُسُ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدٰى ٢٤ اَمْ لِلْاِنْسَانِ مَا

پیروی نمیکنند مگر گمانرا وآنچهرا خواهش دارد نفسهاشان وتحقیق آمدایشانرا از پروردگارشان هدایت یامرانسانراست آنچه آرزو

تَمَنّٰى ٢٥ فَلِلّٰهِ الْآخِرَةُ وَالْاُولٰى ٢٦ وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمٰوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا ٢٧ اِلَّا

میکند پس مرخداراست آنجهان واینجهان وبسیاری از فرشته در آسمانهاست که کفایت نمیکند شفاعت ایشان چیزی مگر

مِنْ بَعْدِ اَنْ يَأْذَنَ اللّٰهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضٰى ٢٨ اِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ لَيُسَمُّونَ الْمَلٰئِكَةَ

از بعد آنکه اذن دهدخدا برای کسیکه خواهدوخوشنودباشد بدرستیکه آنانکه ایمان نمی آورند بآخرت هرآینه نام مینهند ملائکه را

تَسْمِيَةَ الْاُنْثٰى ٢٩ وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ اِنْ يَتَّبِعُونَ اِلَّا الظَّنَّ وَاِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ

نام نهادن مؤنث ونیست مرایشانرا بآن هیچ دانشی پیروی نمیکنند مگر گمانرا وبدرستیکه گمان کفایت نمیکند از حق

شَيْئًا ٣٠ فَاَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلّٰى عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ اِلَّا الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا ٣١ ذٰلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ

چیزیرا پس اعراض کن از آنکه روی گرداند از ذکرما ونخواست جز زندگانی دنیا را آنست منتهای رسیدنشان ازدانش

اِنَّ رَبَّكَ هُوَ اَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ اَعْلَمُ بِمَنِ اهْتَدٰى ٣٢

بدرستیکه پروردگار تو اوداناتراست بآنکه گمشد از راهش واو داناتراست بآنکه هدایت یافت

لات و غری بنگرید آیا شما
بنگرید آیا کنید ازاحتمال
مرشما را هست آیا نر ولد

وان منات آن سومین بت راتجا
خلق راچه آفریده ذوالجلال
بهر حق فرزند ماده میپسند

حاصل اینکه این سه بت کاعظم ترند
برشما آرند یا نفع و ضرر
نزد بعض اینست یعنی که شما

و اگرم اندر نزدتان ازدیگرند
یاکنند ازعابدانشان دفع شر
دخترانرا خوار بینید از خطا

زنده درگور افکنید از ننگشان — میزنید از بددلی بر سنگشان
اینچنین قسمت نباشد استوار — که شما به را نمائید اختیار
هم پدرهاتان که این اصنام را — هشته‌اند این نامهای خام را
پیروی نکنند درآن و بیش — جز گمان و جز هوای نفس خویش
هست آیا آدمی را آنچه او — می نماید در مهمات آرزو
هرچه را خواهد بهرکس میدهد — بی‌ز امرش کی بکس چیزی رسد
آن شفاعتها نکنند هیچ سور — جز زبعد اذن حق سلطان خود
آنکسان کایشان بدار آخرت — نیستشان ایمان بدون معذرت
نیست هیچ از علم ایشان را بدان — پیروی نکنند جز ظن و گمان
پس بگردان روی از آنکو در ملا — رو بگردانیده است از ذکر ما
غایت اینست از رسیدنهایشان — زرد علم و دانش اندر رایشان
رب تو داناتراست ای ره‌پناه — زانکسی کاوگشته گمراه او زراه

لات و غری که امد ازجه رو — پس پرستید این بود بد یا نکو
این بتان نبود جز اسماء چند — که شما هشتید نام از بدپسند
حق نفرستاده برآن حجتی — نزد عقلش نیست یکجو صحتی
هم بتحقیق آمده است از رب — آنچه باشد بر هدایتشان سبب
پس خدارا باشد اندر هرجهت — ملکت دنیا و ملك آخرت
ای بسا ز افرشتگان آسمان — چشم دارند از شفاعت مشرکان
بهرهرکس خواهد و بپسندد او — ندهد آن در خواستن نفعی نکو
بر ملایك نام دهند از پسند — آنچنان نامیکه بر نسوان نهند
ظن ندهد سود از حق هیچ جز — یعنی از اصل حقیقت در تمیز
خواسته نی از عملها در بسیج — جز حیوة دنیوی نیست هیچ
هم و همتشان بود یعنی تمام — صرف لذتهای دنیا والسلام
هم بود اعلم بهر ره یافته — نور ایمان قلب آنکه یافته

وَ لِلّٰهِ مٰافِي السَّمٰوٰاتِ وَ مٰافِي الْاَرْضِ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ اَسٰآؤُا بِمٰا عَمِلُوا وَ يَجْزِيَ الَّذِينَ اَحْسَنُوا

ومرخداراست آنچه در آسمانها وآنچه در زمین است تا جزا دهد آنانرا که بدی کردند بآنچه کردند وجزا دهد آنانرا که خوبی کردند

بِالْحُسْنٰي ٣٢ اَلَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبٰآئِرَ الْاِثْمِ وَالْفَوٰاحِشَ اِلَّا اللَّمَمَ اِنَّ رَبَّكَ وٰاسِعُ الْمَغْفِرَةِ هُوَ

بخوبی آنانکه اجتناب مینمایند از کبیرهای گناه وکارهای زشت مگر صغیره بدرستیکه پروردگار تو فراخ آمرزش است او

اَعْلَمُ بِكُمْ اِذْ اَنْشَأَكُمْ مِنَ الْاَرْضِ وَ اِذْ اَنْتُمْ اَجِنَّةٌ فِي بُطُونِ اُمَّهٰاتِكُمْ فَلٰا تُزَكُّوا اَنْفُسَكُمْ

داناتراست بشما هنگامیکه که پدید آورد شمارا از زمین وهنگامیکه شما بودید اطفال رحم در شکمهای مادرانتان پس پاك شمارید نفسهاتانرا

هُوَ اَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقٰى ٣٤ اَفَرَاَيْتَ الَّذِي تَوَلّٰى ٣٥ وَاَعْطٰى قَلِيلًا وَاَكْدٰي ٣٦ اَعِنْدَهُ عِلْمُ الْغَيْبِ

او داناتراست بآنکه پرهیزکار شد آیا پس دیدی کسیرا که روی گردان شد وداد اندکی وامساك نمود آیا نزد اوست علم غیب

فَهُوَ يَرٰي ٣٧ اَمْ لَمْ يُنَبَّأْ بِمٰا فِي صُحُفِ مُوسٰي ٣٨ وَ اِبْرٰاهِيمَ الَّذِي وَفّٰي ٣٩ اَلّٰا تَزِرُ

پس او می بیند آیا خبر کرده نشد بآنچه درصحیفهای موسی است وابراهیم که تمام اداکرد که برندارد بردارنده

وٰازِرَةٌ وِزْرَ اُخْرٰي ٤٠

بار گناه دیگری را

هست حق را آنچه در ارض و سماست — را سفل و اعلی که برجایش سزاست
تا جزا بدهد بدانرا بر عمل — هم بنیکان اجر نیکی بی‌بدل
آنکسانکه مینمایند اجتناب — از گناهان بزرك اندر حساب
جز صغیره کان بود سهل از گناه — هست مغفور آن بنزدیك اله
اوست داناتر باحوال شما — آفرید او از زمینشان چون بجا
نفس خود را پس بمستائید هیچ — یاد آرید آن فساد پیچ پیچ
دیدی آیا آنکه گردانید رو — کرد اعطا اندکی ارمان او
تا بدان بذلش ببخشد حق گناه — داشت باقی را ز بهر خود نگاه
گفت وزرترا که ازوی دلخوری — میحرم ده برمن آن با اشتری
نی شده است آیا خبر زانچه براست — درصحف موسی وابراهیم راست
درصحف این هردو را باشد بحق — ضبط از پروردگار ماخلق

کرده خلق او اس و جن را بر نظام — طاعت حق تا نمایند این تمام
بر بدان بدهد جزای آن بدی — بر نکوکاران ثواب سرمدی
وز فواحش کان بود زشت وقبیح — می‌کشد بر شرك اصرارش صریح
رب تو بسیار آمرزنده است — عفو وغفرانش فزون بر بنده است
آنزمان کاندر بطون امهات — خود شما بودید خرد و بی‌ثبات
اوست داناتر بپرهیزندگان — که بود اعمالش از اخلاص جان
رو بگردانید یعنی از جهاد — داد مالی کم بجبران فساد
علم غیب آیا بود در پیش او — تا بداند کیست وزر اندیش او
حق نماید از من آن را بار خواست — چونکه بد زان عملها گشت راست
آنکه بر نیکی نمودی او وفا — آنچه را مأمور می‌بود از خدا
اینکه بردارنده نبود هیچکس — بار جرم دیگری را یکنفس

وَ اَنْ لَيْسَ لِلْاِنْسَانِ اِلَّا مَا سَعٰى ٤١ وَ اَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرٰى ٤٢ ثُمَّ يُجْزٰيهُ الْجَزَآءَ الْاَوْفٰى ٤٣

و آنكه نيست مر انسان را جز آنچه كوشش نمود و آنكه سعيش بزودی ديده خواهد شد پس جزا داده شود جزای تمامتر

وَ اَنَّ اِلٰى رَبِّكَ الْمُنْتَهٰى ٤٤ وَ اَنَّهُ هُوَ اَضْحَكَ وَ اَبْكٰى ٤٥ وَ اَنَّهُ هُوَ اَمَاتَ وَ اَحْيٰى ٤٦ وَ اَنَّهُ

و آنكه بسوی پروردگار تو است نهايت كارها و آنكه بدرستيكه او خندانيد و گريانيد و آنكه او ميرانيد و زنده گردانيد و آنكه

خَلَقَ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْاُنْثٰى ٤٧ مِنْ نُطْفَةٍ اِذَا تُمْنٰى ٤٨ وَ اَنَّ عَلَيْهِ النَّشْاَةَ الْاُخْرٰى ٤٩ وَ اَنَّهُ

او آفريد دو صنف مذكر و مؤنث از نطفه چون ريخته شد و آنكه بر او است پديد كردن ديگر و آنكه

هُوَ اَغْنٰى وَ اَقْنٰى ٥٠ وَ اَنَّهُ هُوَ رَبُّ الشِّعْرٰى ٥١ وَ اَنَّهُ اَهْلَكَ عَادًا الْاُولٰى ٥٢ وَ ثَمُودَ فَمَا

او غنی گردانيد و سرمايه داد و او است پروردگار ستاره شعری و آنكه او هلاك گردانيد عاد نخستين را • و ثمود را پس باقی

اَبْقٰى ٥٣ وَ قَوْمَ نُوحٍ مِنْ قَبْلُ اِنَّهُمْ كَانُوا هُمْ اَظْلَمَ وَ اَطْغٰى ٥٤ وَالْمُؤْتَفِكَةَ اَهْوٰى ٥٥ فَغَشّٰيهَا

نگذاشت و قوم نوح را از پيش بدرستيكه ايشان بودند ايشان ستمكارتر و طاغی تر و آن قريه زير و زبر شده را فرو افكند پس پوشانيد او را

مَا غَشّٰى ٥٦ فَبِاَيِّ اٰلَآءِ رَبِّكَ تَتَمَارٰى ٥٧ هٰذَا نَذِيرٌ مِنَ النُّذُرِ الْاُولٰى ٥٨ اَزِفَتِ الْاٰزِفَةُ لَيْسَ

آنچه پوشانيد پس بكدام يك از نعمتهای پروردگارت شك می آری اين بيم كننده ايست از جنس بيم كنندگان نخستين نزديك شد آن نزديك شونده نيست

لَهَا مِنْ دُونِ اللّٰهِ كَاشِفَةٌ ٥٩ اَفَمِنْ هٰذَا الْحَدِيثِ تَعْجَبُونَ ٦٠ وَ تَضْحَكُونَ وَلَا تَبْكُونَ ٦١ وَ اَنْتُمْ

مر آن را از غير خدا دفع كننده آيا پس از اين سخن تعجب می كنيد و می خنديد و نمی گرييد و شمائيد

سَامِدُونَ ٦٢ فَاسْجُدُوا لِلّٰهِ وَاعْبُدُوا

غافلان پس سجده كنيد مر خدا را و او را بپرستيد

وانكه باشد سعی بر يكی روا
پس شود پاداش داده بر جزا
در صحيفه آن دو باشد نيز اين
وانكه او ميراند و زنده كند
خود ز نطفهٔ مادهٔ و نر تا كجا
اوست آنكس كه تواند ساز داو
رب شعری گفت از آن كاندر عرب
برخلاف اختران كه يك بيك
اولين بودند ايشان در هلاك
هم ثمود آورد ايشان را بسر
جمله شهرستان قوم لوط را
پس ز نعمتهای ربت بر كدام
بساعتی نزديك شد كه خواهد آن
افمن هذا الحديث تعجبون
خود شما بازی كننده و غافليد

ليس للانسان الا ما سعی
بر تمامی آنچه دارد اقتضا
كو بخنداند بگرياند يقين
قدرت خود تا نماينده كند
در تمنا گشت از ايشان جدا
هم دهد سرمايه و بنوازد او
می پرستيدند آن كوكب بشب
سيرشان از عرض باشد در فلك
بعد نوح ار امتان بر روی خاك
پس بجا نگذاشت ز ايشان يك نفر
كردهم در لحظهٔ گرد هوا
ميكنی شك يا در اين جمله و كلام
گشت نزديك ار يقين نی از گمان
يعنی از قرآن شگفت آريد چون
بر هلاك خود ز غفلت عاجليد
ای عبادم بر خشوع آريد رو

آدمی كرد آنچه سعی اندر عمل
وانكه باشد سوی ربت در رجوع
باغ را خنداند از باد صبا
وانكه آورد از خلايق در ظهور
وانكه بعد از موت ما را بر خداست
در صحف هم باشد اين بر اقتدار
اختصاصش اينكه سير او بطول
وانكه آن پروردگار مهر و ماه
پاكه اولی بوده‌اند از مردمان
قوم نوح از پيشتر هم كان گروه
پس بپوشاند زير سنگها
اين نبی باشد نذيری ارجمند
نيست كس ظاهر كنندهٔ وقت آن
می بخنديد ار چنين آيت چنان
هست مروی چونكه اين آيت رسيد
فاسجدوا لله و ادعوا واعبدوا

زود بيند اجر خود را ما حصل
منتهای كار خلق اندر وقوع
ابر را گرياند از بهر نوا
از دو صنف اعنی اناث و هم ذكور
نشأ ديگر كه آن روز جزاست
رب شعری باشد آن پروردگار
باشد اندر آسمان عند العقول
كرد قوم عاد اولی را تباه
در غنا و مكنت و تاب و توان
اظلم و اطغی بدندی از وجوه
آنچه پوشانيد در فرسنگها
زان نذر كاندر نخستين بوده‌اند
از خلايق جز خدای راز دان
وز وعيدش مينگرئيد ايچ هان
كس پيمبر را دگر خندان نديد



سُورَةُ الْقَمَرِ خَمْسٌ وَ خَمْسُونَ آيَةً وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

اِقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ انْشَقَّ الْقَمَرُ ١ وَ اِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَ يَقُولُوا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ ٢ وَ كَذَّبُوا

نزدیك شد قیامت و شکافت خورد ماه و اگر بینند آیتی روی گردانند و گویند سحریست همیشگی و تکذیب کردند

وَاتَّبَعُوا اَهْوَآئَهُمْ وَ كُلُّ اَمْرٍ مُسْتَقِرٌّ ٣ وَ لَقَدْ جَآئَهُمْ مِنَ الْاَنْبَآءِ مَا فِيهِ مُزْدَجَرٌ ٤ حِكْمَةٌ بَالِغَةٌ

و پیروی شدند خواهشهاشان را و هر امری قرار گیرنده است و بتحقیق آمد ایشان را از اخبار آنچه در آنست منزجر شدن حکمتی است کامل

فَمَا تُغْنِ النُّذُرُ ٥ فَتَوَلَّ عَنْهُمْ يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ اِلَى شَيْءٍ نُكُرٍ ٦ خُشَّعًا اَبْصَارُهُمْ يَخْرُجُونَ مِنَ

پس سود ندهد بیم دادان پس اعراض کن از ایشان روزیکه میخواند خواننده بسوی چیز ناخوش داشته فرو رفته چشمهاشان بیرون آیند از

الْاَجْدَاثِ كَاَنَّهُمْ جَرَادٌ مُنْتَشِرٌ ٧ مُهْطِعِينَ اِلَى الدَّاعِ يَقُولُ الْكَافِرُونَ هٰذَا يَوْمٌ عَسِرٌ ٨

قبرها گویا ایشانند ملخ پراکنده شتابروندگان بسوی آن خواننده گویند کافران که این روزیست دشوار

اقتربت الساعة و انشق القمر وقت شد نزدیك و مه شکافت بر هست اغلب اهل ملت را قبول که قمر شق شد بانگشت رسول
بعض هم گویند هست این انشقاق از علامات قیامت در سیاق آنکه گفت این گشت واقع راست گفت خود قیامت احمد است اندر نهفت
از نشانهایش بود شق قمر نیست این معنی شگفت اندر نظر داده باشد گر قیامت را نشان در وجود خویشتن بر منکران
نزد عارف این معانی بین است گر بفهمد بسته چشمی ممکن است گر ببینند آیتی این کافران از علامتهای قدرت در زمان
میکنند اعراض اندر جهر و سر می‌بگویند اینست سحری مستمر مهر را دارند بر کذب و کنند پیروی راه هوای خود بکش چند
کلّ امر مستقر گیرد قرار جای خود هر امر یعنی در مدار آمد اهل مکه را در ناحیه از خبرهای قرون ماضیه
آنچه در آن بار دارنده بود از مناهی کفایت بنده بود حکمتی بالغ در آنست از مقال که رسیده است آن بسر حد کمال
حکمة بالغ فما تغنی النذر یوم یدع الداع الی شیئ نکر سود ندهند انبیا بر امتان نشنوند از حرفشان را رایگان
پس بگردان روی از ایشان بیجدال تا شوی مأمور از حق بر قتال آنچنان روزیکه خواند از سرشت آن یکی خوانندهٔ بر شیئی زشت
چشمهاشان آن زمان افتاده پیش که درآیند از قبور از خوف خویش گوئی ایشانند روز واهمه چون ملخهای پراکنده همه
جانب داعی شتابند آن زمان یا که گردنها کشند از هر مکان کافران گویند از شوریده بخت این بما روزیست بس دشوار و سخت

كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا وَ قَالُوا مَجْنُونٌ وَازْدُجِرَ ٩ فَدَعَا رَبَّهُ اَنِّي مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرْ

تکذیب کردند پیش از ایشان قوم نوح پس تکذیب کردند بنده ما را و گفتند دیوانه ایست و زجر کرده شده پس خواند پروردگارش را اندر ستیکه من مغلوبم پس انتقام بکش

١٠ فَفَتَحْنَا اَبْوَابَ السَّمَاءِ بِمَاءٍ مُنْهَمِرٍ ١١ وَ فَجَّرْنَا الْاَرْضَ عُيُونًا فَالْتَقَى الْمَآءُ عَلَى اَمْرٍ قَدْ قُدِرَ ١٢

پس گشودیم درهای آسمانرا بآبی سخت ریزنده و روان کردیم از زمین چشمها پس بهم پیوست آب بر کاری که بدرستیکه قرار داده شده بود

وَ حَمَلْنَاهُ عَلَى ذَاتِ اَلْوَاحٍ وَ دُسُرٍ ١٣ تَجْرِي بِاَعْيُنِنَا جَزَآءً لِمَنْ كَانَ كُفِرَ ١٤ وَ لَقَدْ تَرَكْنَاهَا

و برداشتیم آنرا بر صاحب تختهائی و میخهائی که میرفت بنگاهداشت ما جزای برای کسیکه بود انکار کرده شده و بتحقیق گذاشتیم آنرا

آيَةً فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ ١٥ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَ نُذُرِ ١٦ وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ

آیتی پس آیا هست هیچ پندگیرنده پس چگونه بود عذابم و بیم دادنم و بتحقیق آسان کردیم قرآنرا برای پند پس آیا هست

مِنْ مُدَّكِرٍ ١٨ كَذَّبَتْ عَادٌ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَ نُذُرِ ١٩ إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحاً صَرْصَراً فِي

هیچ پندگیرنده تکذیب نمودند عاد پس چگونه بود عذابم و بیم‌دادنم بدرستیکه ما فرستادیم بر ایشان بادی پرخروش در

يَوْمِ نَحْسٍ مُسْتَمِرٍّ ٢٠ تَنْزِعُ النَّاسَ كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ مُنْقَعِرٍ ٢١ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَ نُذُرِ

روز شومی استمرار دارنده کسستر بود مردم را که گویا ایشان بودند تنهای خرمای از بن کنده پس چگونه بود عذابم و بیم دادنم

٢٢ وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ ٢٣

وبتحقیق آسان کردیم قرآن را از برای پند پس آیا هست هیچ پندگیرنده

بیشتر از قوم تو اندر وصوح
کرده تکذیب از قیامت قوم نوح
داشتندی این گروه فروغ
بنده ما را همانا بر دروغ

این بود دیوانه گفتند آن گروه
با ردعوت ماند وآمد بر ستوه
وار دختر ها قول ایشان ناسزا
جن در عقلش داشته است اعمی که بار

رب خود را پس دعا کرد او بسر
که منم مغلوب ربی فانتصر
باز بگشودیم ابواب سما
ما بآبی سخت ریزان ازهوا

هم عون ارض را اندر عیان
ساختیم از هر طرف هر جا روان
شد ملاقی آبها با یکدگر
آنچنان کاندازه بود اندر قدر

پس بکشتی حمل او کردیم ما
که بدارا تختها و میخها
با نگهداری ما مرقت آن
بر جزای نوح و اهل مؤمنان

اینست معنای لمن کان کفر
که ندیدش قوم بر کفران مصر
باقی آنرا در جهان هشتیم چند
پس بود آیا که از این گیرند پند

پس چگونه بد عقوبتهای من
همچنین انذار و آمهای من
سهل ما کردیم قرآنرا عیان
در میان از بهر پند مردمان

هیچ پس باشد قبول آرنده
ممعط تا گردد از وی نمدة
عادهم کردند تکذیب از رسل
چونکه دعوت کردشان اندر سبل

پس چسان بود آمدا وبیم ما
چون روان شد باد با علم ما
بد صرصر را فرستادیم سخت
روز نحس مستمر بر شوم بخت

مردمارا کندی از جا مستمر
کانهم اعجاز نخل منقعر
همچو تنهای درختان حلها
که بود کنده و داده هر که جا

پس چگونه بود آیا آن عذاب
که بر ایشان روی نمود از رجحات
بوده آسانکه در سوراخها
میشد و میکند ازجا کاخها

سهل ما کردیم قرآن را حین
گشت پس تا نند گیرد راه دین

كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِالنُّذُرِ ٢٤ فَقَالُوا أَبَشَراً مِنَّا وَاحِداً نَتَّبِعُهُ إِنَّا إِذاً لَفِي ضَلَالٍ وَ سُعُرٍ ٢٥ ءَأُلْقِيَ

تکذیب کردند ثمود بیم کنندگان را پس گفتند آیا بشری را که از ماست تنهایی پیروی کنیمش بدرستیکه ما آنگاه هر آینه باشیم در گمراهی و دیوانگی آیا افکنده

الذِّكْرُ عَلَيْهِ مِنْ بَيْنِنَا بَلْ هُوَ كَذَّابٌ أَشِرٌ ٢٦ سَيَعْلَمُونَ غَداً مَنِ الْكَذَّابُ الْأَشِرُ ٢٧ إِنَّا

شد ذکر بر او از میان ما بلکه او دروغگوی خودپسند است زود بدانند فردا که کیست دروغگوی خود دوست بدرستیکه

مُرْسِلُوا النَّاقَةِ فِتْنَةً لَهُمْ فَارْتَقِبْهُمْ وَاصْطَبِرْ ٢٨ وَ نَبِّئْهُمْ أَنَّ الْمَاءَ قِسْمَةٌ بَيْنَهُمْ كُلُّ شِرْبٍ مُحْتَضَرٌ

مائیم فرستندگان ناقه بلائی مر ایشانرا پس چشم در راه باش ایشانرا و صبر کن و آگاه کن ایشانرا که آب قسمت است میانشان هر حصه آبی حاضر کرده شده است

٢٩ فَنَادَوْا صَاحِبَهُمْ فَتَعَاطَى فَعَقَرَ ٣٠ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَ نُذُرِ ٣١ إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ صَيْحَةً

پس خواندند یارشان را پس متحمل شد پس پی کرد پس چگونه بود عذابم و بیم دادنم بدرستیکه ما فرستادیم بر ایشان فریادی

وَاحِدَةً فَكَانُوا كَهَشِيمِ الْمُحْتَظِرِ ٣٢ وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ ٣٣

واحد پس شدند چون درهم شکسته خطیره‌ساز و بتحقیق آسان کردیم قرآن را از برای پند پس آیا هست هیچ پندگیرنده

هم ز صالح کرده تکذیب آن ثمود
بیم کردن را که از قوم او نبود
پس بگفتند آدمی کز جنس ماست
پیروی از وی کنیم آیا براست

در میان ما بود تنها و فرد
نه حشم دارد نه مالی این که کرد
گر کنیم این در ضلال و آتشیم
آتش سوزنده را هیزم کشیم

یا کنیم این گرکه ما دیوانه‌ایم
گر بنا باشد که وحی آید زحق
زود پس داند فردا این گروه
ما برون آریدهٔ ناقه بدیم
پس نگهبان باش بین تاچون کنند
روزی ایشانرا وروزی ناقه‌راست
یا ربهر شرب هرکس بردحو
یارخودرا پس بخواندند آن عدو
گشت نازل پس عذاب ذوالمنن
پس شدند ایشان زصیحه بیم‌دم
حای سنك اعنی برد آنرا بکار

گمرهیرا در جهان افسانه‌ایم
ما ازاو باشیم اولی و احق
کیست کاذب کیست خودبین ازو حوه
فتنه ایشانرا بدان مضطر شدیم
باش رهم کش صبوری درگرند
وایچنین بخش از عدالتهای ماست
مشدی حاضر حو آمد روز او
بد قدار این سالف کینه حو
پس چگونه بدعذاب و بیم من
چون درخت خشك شکسته بهم
چونکه خواهد برد نباد حدار
سهل ما کردیم قرآن بهر پند

گشته القا کرده آیا او بوحی
ملکه کذاست او وخودپسند
پس طلب کردند ازوی تاروون
پس خطاب ازحق بصالح شدبسر
زآب چشمه آگه ایشانرا تا
کل شرب محتضر یعنی قریب
برکسی نامدسرر زان بخش هیچ
در ره ناقه نشست ازکینه وی
صیحهٔ واحد فرستادیم رود
که کنند صاحب حظیره جمع آن
یا گیاهی حشك كاندروقت خورد
هست آیا هیچ یاد آرنده حند

درمان ما کند تا امر ونهی
خواهد اندر قوم گردد ارجمند
آورد از سنك ناقه ز آزمون
آزمونرا فارتقبهم واصطبر
که بود مابینشان قسمت زما
گشته حاضر هرکسیرا زان نصیب
پس شدند ایشان بمکر بیچ پیچ
ناقه را ازتیغ عدوان کرد پی
ما برایشان وان دم جبریل بود
بهر حفظ سقف انبار و دکان
گوسفندان درخطیره کرده خورد

كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ بِالنُّذُرِ ٣٤ اِنَّا اَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَاصِبًا اِلَّا آلَ لُوطٍ نَجَّيْنَاهُمْ بِسَحَرٍ ٣٥ نِعْمَةً مِنْ

تکذیب کردند قوم لوط بیم‌دهندگانرا بدرستیکه ما فرستادیم برایشان تندبادی سنگریزه باش جز آل لوط که نجات دادیمشان در سحر نعمتی از

عِنْدِنَا كَذٰلِكَ نَجْزِي مَنْ شَكَرَ ٣٦ وَ لَقَدْ اَنْذَرَهُمْ بَطْشَتَنَا فَتَمَارَوْا بِالنُّذُرِ ٣٧ وَ لَقَدْ رَاوَدُوهُ عَنْ

نزد ما همچنین پاداش میدهیم کسیرا که شکرگذاری نمود و بحقیقت ترسانیدشان از گرفتن ما پس مجادله نمودند با آنچه بآن بیم داده میشدند و بتحقیق جویای کام شدند او را از

ضَيْفِهِ فَطَمَسْنَا اَعْيُنَهُمْ فَذُوقُوا عَذَابِي وَ نُذُرِ ٣٨ وَلَقَدْ صَبَّحَهُمْ بُكْرَةً عَذَابٌ مُسْتَقِرٌّ ٣٩ فَذُوقُوا عَذَابِي

مهمانهایش پس محو کردیم چشمهاشانرا پس بچشید عذابم را و بیم دادنم و بتحقیق آمد ایشانرا اول روز عذابی برقرار پس بچشید عذابم

وَ نُذُرِ ٤٠ وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ ٤١ وَ لَقَدْ جَاءَ آلَ فِرْعَوْنَ النُّذُرُ ٤٢

و بیم دادنم را و بتحقیق آسان گردانیدیم قرآنرا برای پند آیا هست هیچ پند گیرنده و بدرستیکه آمد آل فرعون را آنچه بآن انذار کرده میشود

كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كُلِّهَا فَاَخَذْنَاهُمْ اَخْذَ عَزِيزٍ مُقْتَدِرٍ ٤٣ اَكُفَّارُكُمْ خَيْرٌ مِنْ اُولٰئِكُمْ اَمْ لَكُمْ

تکذیب کردند آیتهای مارا همه‌اش پس گرفتیم ایشانرا گرفتن غالبی توانا آیا کافران شما بهترند از ایشان یا مر شمار است امان نامه

بَرَاءَةٌ فِي الزُّبُرِ ٤٤ اَمْ يَقُولُونَ نَحْنُ جَمِيعٌ مُنْتَصِرٌ ٤٥ سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَ يُوَلُّونَ الدُّبُرَ ٤٦

در کتابها یا میگویند ما باهم انتقام کشندگان زود باشد که هزیمت داده شوند آن جمع و برگردانده شوند پشت در در

لوط را کردند تکذیب اینچنین
او و دحرهای اورا در سحر
قوم خودرا می‌برساند لوط
هم طلب کردند اندر جستجو
پس چشید اینك عذاب بس الم
پس چشید البته زان رنجی که لوط
هم بفرعون و بقومش بیم ده
پس گرفتیم آنگروه مفتعر
یا بقوت یاعدد از این گروه
یا شمارا در زبر باشد برات

قوم او راندارها برآن و این
بار برهاندیم زان رنج وخطر
از گرفتنهای ما گاه سقوط
بر مراد خویش مهمانان ارو
وانچه مازان برشما دادیم بیم
بیمتان میداد کردانك هبوط
آمد اعنی موسی گردون سه
چیست تا اخذ عزیز مقتدر
که بیان شد حالشان یا درشکوه
كانكه كافر شد بوداورا نجات
منهزم کردند زود این جمع پر

ما فرستادیم بادی سنگبار
بودشان این نعمتی ازنزد ما
پس شك آوردند ایشان بر بدر
چشمهاشان محو پس کردیم ما
کرد وقت فجرشان پس بامداد
سهل ما کردیم قرآنرا بفهم
پس دروغ انگاشتند آیات ما
آنکسانکه بگرویدند ازشما
بهترند آیاکه درآئین و کیش
یا که میگویند کفار از امام
حرب چو آید ویولون الدبر

سوی ایشان غیرلوط واهل ویار
همچنین بدهیم شاکر را جزا
وان بیان وپند وعظ همچو در
می‌فتادندی برو بی چشمها
آمدانت مستقر کاو وعده داد
کیست آیا پس کش از بداست سهم
کل آنرا غافل ازسطوات ما
بهرند ای اهل مکه در نوا
یا ازایشان هیچه ندارند بیش
مجتمع باشیم ما در انتقام

بَلِ السَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ وَالسَّاعَةُ اَدْهٰى وَ اَمَرُّ ٤٧ اِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَ سُعُرٍ ٤٨ يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِي

بلكه قيامت است وعده‌گاه ايشان وقيامت سخت‌است دربلیه‌ها وتلخ‌تر بدرستیکه گناهکارا اندرگمراهی وآتشهای سوزان روزیکه کشیده میشوند در

النَّارِ عَلٰى وُجُوهِهِمْ ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ ٤٩ اِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ ٥٠ وَ مَا اَمْرُنَا اِلَّا وَاحِدَةٌ

آتش بر رویهاشان بچشید مس کردن دوزخ را بدرستیکه ما هرچیزی آفریدیم آنرا باندازه ونیست امرما مگر واحدی

نصف الحزب

كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ ٥١ وَ لَقَدْ اَهْلَكْنَا اَشْيَاعَكُمْ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ ٥٢ وَكُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ فِي الزُّبُرِ ٥٣

چون نگریستن چشم‌شتاب وبتحقیق هلاک کردیم امثال شمارا پس آیا هست هیچ پندگیرنده وهرچیزیکه کردند آنرا در کتابهاست

وَكُلُّ صَغِيرٍ وَ كَبِيرٍ مُسْتَطَرٌ ٥٤ اِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَهَرٍ ٥٥ فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ

وهر صغیره وکبیره نوشته‌شده‌است بدرستیکه پرهیزکارا اندربهشتهائی وانهار در مجلس پسندیده نزد پادشاهی توانا

بل بود روز قیامت از قرار / وعده‌گاه اصلی ایشان را بسر
هست ساعت ... سحر / ازعذاب اندرقتل واسر و ضر

داهیه باشد بنبات شدید / که بدونش جیفه ... پدید
مجرمین اندر ضلال و آتشند / روزی آنسانشان که درآتش‌کشند

سوی‌دوزخشان کشند ازروی‌وسر / که چشید ازسودن ومس سقر
این زعمال خود ... سزدکه ما / هرچه را کردیم خلق از اقتضا

هست آنرا در وجود اندازهٔ / کش بود لایق حد و آوازهٔ
نیست امرما بغیراز یک سخن / چون کنم ایجاد شیئی درزمن

جاری ازیکحرف کن گردد دگر / هست درسرعت کلمح بالبصر
ما به کردیم در ... / مثلشان پس از قرون ماضیه

هیچ آیا هست پندیردهٔ / پند یعنی از شما گیرندهٔ
کل شیئی فعلوه فی الزبر / نامها ز اعمالشان گردیده ثبت

یا که اندرلوح محفوظست ضبط / جملگی اعمالشان سهو وخبط
هست هرخورد وبزرگی از فعال / ثبت اندر لوح اندر کل حال

متقین در جنت و نهرها / هستشان زانواع نعمت بهرها
قوم دیگر از گروه متقین / بیرند و حالشان هست ازیقین

درمکان و مجلس صدق‌استوار / نزد شاهی مالک ذوالاقتدار
مقعد صدق ملیک مقتدر / وحدت ذاتیه است ازوجه سر

هست جای عاشقان محو مست / که ندارند آگهی ازهرچه هست
وصف آن باید بگفتار و بیان / بی‌نشانند اهلش از نام و نشان

گذشتن حضرت موسیٰع بویرانهٔ و دیدن غریبی را

بوقتی میرفت موسی‌سوی طور / تا شود مستغرق بحر حضور
شد عبورش از در ویرانهٔ / پس شنید او نالهٔ مستانهٔ

چون نگه کرد اندران احشوبناک / دید غریبی که جسمه او بخاک
خشت زیر سر پلاسی دربرش / داشت زاری زیر لب با دلبرش

کای خدا تو آگهی از عزم / همرهقر و جوع ورنج و محسم
اینچنین باشدکه بنی حال من / واقفی از فقر واستیصال من

شد چوموسی درمناجات وبیاد / آمد اورا پس‌خطاب ازدادار
گرچه حال آن فقیر خسته جان / عرضه برما میکردی ای‌برمان

گفت خودآگهی ازاحوال‌خلق / اول و آخر تودانی حال خلق
او حدیث ازوحدت خود مینمود / مشنودی آنچه میگفت آن ودود

پس خطاب آمدکه ازما بر پیام / سوی او بسپار تحیات و سلام
تونهٔ تنها که من یار توام / موسی وهمراز وغمخوار توام

موسی آمد گفت پیغام اله / دید رد مرد و افتاد او براه
موسی آمد بردوش راه دیر / تا که بردارد جنازه آن فقیر

دید آثاری ازآن درویش نیست / جز پلاس وحشی‌آنجا بیش نیست
گفت یارب‌جو شداین‌یا کیره جو / گرگ خوردش یا زمین‌بردش‌فرو

پس ناوشد وحی از رب‌البشر / کاین گمان بر دوستان ما مبر
قابض ارواح بروی ره نبرد / تا نماید قبض روحش‌چونکه‌مرد

خواست‌رضوان‌روح‌اورادرجنان / تهمت گوید نجست ازوی نشان
گفت یارب پس‌چه‌شدآن‌پاک‌سر / گفت شد نزد ملیک مقتدر

این مقام از رتبها بالا تراست / وحدت ذاتیه را اندر خورست
اهل آن دربحر توحیدند غرق / نیستشان هیچ آگهی‌ازجمع‌وفرق

عشق آمد جمله دفترها بشست / راه عشق الا خراباتی نجست
مقعد صدق آن خرابات فناست / هستی آنجا محض ذات کبریاست



سُورَةُ الرَّحْمٰنِ ثَمَانٍ وَسَبْعُونَ آيَةً وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشندهٔ مهربان

اَلرَّحْمٰنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ ٢ خَلَقَ الْاِنْسَانَ ٣ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ ٤ اَلشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ ٥ وَ النَّجْمُ وَ

خدای بخشاینده بعدم داد قرآنرا آفرید انسانرا آموزانیدش بیانرا آفتاب وماه بحساب وستاره یا

الشَّجَرُ يَسْجُدَانِ ٦ وَالسَّمَآءَ رَفَعَهَا وَ وَضَعَ الْمِيزَانَ ٧ اَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ ٨ وَ اَقِيمُوا الْوَزْنَ

گیاه ودرخت سجود میکنند وآسمانرا بلند گردانیدش وقرارداد ترازورا که تعدی مکنید در میزان عدالت وبرپا دارید سنجیدنرا

بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ ٩

بعدل وکم مکنید میزانرا

رحمت اول عدمرا بود کرد
هست رحمن اسم رب مستعان
داد یعنی عقل قرآنی تمام
چونکه این سوره بتعداد نعم
سورة الرحمن از آنش ساخت نام
معنی رحمانست آنکو بی سبی
وانکه در نوع بشر مخصوص بود
ازحقیقت چون بصورت رد عدم
برکدامین تا کنند انکار کس
اول اورا داد نطق اعنی ثمر
گفت جاری میشود خورشید وماه
ذکر آن زان کرد ازبهر عباد
باشد ازنفع فروش زان یکی
هرگیاه و هرشجر کاندر نمود
امر کرد اعنی بعدل اندر ظهور
عدل وانصافست اصل اندر روش
که بپا دارید میزانرا تمام
کم دهی کم میکنند از مایهات
تو ندانی سرآن کمتر دهی
پس مکن میل از ترازو یاقدم
قدر آن باید کنند انصاف وداد

نام حق مفتاح گنج رحمتست
در دوم تکمیل دین ازجود کرد
رد ابداع زمین و آسمان
کرد خلقت چونکه انسانرا تمام
گشته مقصود ازخطاب ذوالکرم
زانکه رحمن شد زمنعم اسم عام
رحمتش واسع بود بر کل شئی
آمدش قرآن زجمع خود فرود
کرد قرآن را باو تعلیم هم
این بیان را زان مکرر کرد پس
گفت علمه البیان زین شد غریر
باحساب اندر فلك بی اشتباه
که برایشان نفع آن باشد زیاد
روز وشب گرهوش داری اندکی
ازرمین روید کنند حق راسجود
تا زمیزان نگذرند اندر امور
داد عالمرا بعدلش پرورش
کم زسنجیدن نیارند ازطعام
خشك بی گشت ارچه شیر دایهات
ده فروتر مشتری بر ترجحی
گرحساب وامر خلق آری توکم
برخود افزود ازتعلق انصاف داد

برظهور خلق اصل وعلت است
آن بجستن رحمت رحمانی است
کرد قرآن بر بنی تعلیم حق
پس بیان آموختش یعنی نهاد
هست دروی ذکر نعمت محتوی
فیض رحمانیتش اندر نسق
مظهر جامع که انسان نام اوست
درمقام جمع قرآن با رسول
تا شنو کاو ذکر نعمتهای خویش
آدمی تا آرد آلایش باد
هشت حون دروی تمیز نیك وبد
هستشان یعنی مقرر سیر وطور
فصلها و وقتها و ماه و سال
ابتدا کرد او بذکر نیرین
آسمانرا داد رفعت بر زمین
عدل بیش آرید اندر دخل وخرج
براقیموا الوزن بالقسط او دگر
تا بوقت وضع میزان منفعل
این یکی بود ازهرارش کاشتلم
باله آری ارچه بردم جامه سال
منحصر بود بمیزان این قصور
قسط پس باشد یك ازاعضای او

رحمت خاص رحیمی بالی است
یا باستعداد انسان در نسق
دروی آن نطق ممیز از رشاد
از نعم دنیوی و اخروی
گشت جاری بر تمام ماخلق
دربیان محصوص ارا کرام اوست
یك حقیقت بود گرداری قبول
برخلایق میکند بر اندازه بیش
میکند تکرار نعمها که داد
کرد بهرش ذکر نعمتهای خود
نگذرند ایج ازمسیر خود بدور
میشود شناخته زان لامحال
زانکه باشد اصل نعمتها معین
وضع میزان کرد ازعدل متین
تا نگردد زندگانی هرج ومرج
کرد تاکید عدالت بربشر
درقیامت کس نگردد متصل
آری ازجاری کت آمد زیردم
باله کم کن زانکه کم کردی زکیل
هرکسی راهست شغلی از امور
یاد آری تا زنعمتهای او

وَالْاَرْضَ وَضَعَهَا لِلْاَنَامِ ١٠ فِيهَا فَاكِهَةٌ وَالنَّخْلُ ذَاتُ الْاَكْمَامِ ١١ وَالْحَبُّ ذُو الْعَصْفِ وَالرَّيْحَانُ

وزمین فروگسترد برای مردمان درآنست میوه ودرخت خرمای صاحب غلافهای خوشه ودانه صاحب برگ ورستنی خوشبوی

١٢ فَبِاَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ١٣ خَلَقَ الْاِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ ١٤ وَ خَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَارِجٍ

پس بکدام یك نعمتهای پروردگارتان تکذیب میکنید آفرید انسانرا از گل خشکیده مانند سفال پخته وآفرید جنرا ازشعله بیدودی

مِنْ نَارٍ ١٥ فَبِاَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ١٦ رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ ١٧ وَ رَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ ١٨ فَبِاَيِّ آلَاءِ

ازآتش پس بکدام یك نعمتهای پروردگارتان تکذیب میکنید پروردگار دومشرق وپروردگار دومغرب پس بکدام یك نعمتها

رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ١٩ مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ ٢٠ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ ٢١ فَبِاَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ

پروردگارتانرا تکذیب میکنید سر دادودو دریارا که بهم میرسند میانشان حایلی است که زیادتی بهم نمیکنند پس بکدام یك نعمتهای پروردگارتانرا تکذیب میکنید

٢٢ يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ ٢٣ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ٢٤ وَلَهُ الْجَوَارِ الْمُنْشَآتُ فِي

بیرون میآید از آن دو لولؤ و مرجان پس کدام یك از نعمتهای پروردگار تان را تکذیب میکنید و مر او راست کشتیهای روان در

الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ ٢٥ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ٢٦

دریا چون کوهها پس کدام یك از نعمتهای پروردگارت تکذیب میکنید

ارض را بنهاد بر آب اینچنین   بهر مردم تا شوند آنرا مکین
همدگر خرمابنان که بی خلاف   بچه تا گردد بود اندر غلاف
همدگر آن دانها کوراست کاه   برگهای خشک یعنی بر بده
پس ریاحین کز زمین روئیدنی است   خوردنی بر خلق وهم بوئیدنی است
بر کدامین نعمت پروردگار   پس کنید انکار پنهان و آشکار
باعث تکرار آن در هر مقام   هست لازم در فصاحت از کلام
زانکه از رسم سخن بیگانه   خوی کی قصه و افسانه
که زنی چون دست بر روی در بسند   هر ده آوازی شود از وی بلند
وان ابوالجن است وابلیس عند   از زبانه آتش او را آورید
از دو عنصر کاتش و باد است او   آفریده گشت جن بی گفتگو
آن خدائی کاوست رب المشرقین   صیفی و شتوی و رب المغربین
یا بود زین هر دو مقصود اله   مشرقین و مغربین مهر و مه
خود شما دارید از حق اختصاص   بر تمام این منافع وین خواص
ساحت جاری آن دو بحر را بی فتور   آن یکی شیرین و دیگر تلخ و شور
سطحشان باهم کند یعنی تماس   داخل اندرهم نگردند از هراس
نفع بحر شور و شیرین بر عباد   این است از شمس اگر داری بیاد
زین دو دریا لؤلؤ مرجان برون   بهر نفع مردمان آید برون
روح بحر عذب و جسم آن بحر شور   نفس حیوانیه برزخ بی فتور
دان دو گردد ... در التقا   آن عفوه ... و ... ما
هست اورا خود جوار منشآت   در یم اعلی فلك جاری از جهات
یا کشند اشتر ... در بحار   بر میان کوههای استوار
بر چه نعمت پس ز خلاق مجید

اندران هست از فواکه بی حساب   خلق تا گردند زآنها بهره یاب
دگر حبی از هیچ داری همدمی   گرد بهر زیستش با آدمی
دانها و کاهها هر یك جدا   قوت انسانست و حیوان از خدا
بوی خوش قوت است از بهر دماغ   مغز را باشد ز بوی خوش فراغ
این خطاب انجو د تو بوی عنبر حس   یا بود ... ون بود یا جن و انس
لیك پنداری تو کاین تکرارها   هست دور از شیوهٔ گفتارها
خلق آدم از گل خشك او بود   چون گل پخته مجوف در نمود
باطنش را پوست از حس مسند   روح حیوانش خوانند اهل سر
گفته محیی الدین که مرج آتش است   بر هوا مر روح واین شرحی خوشست
بر کدامین پس ز نعمتهای رب   میکنید انکار این باشد عجب
آن زمستانی و تابستانی است   پس فواید زین دو فصل آمد بدست
خاصه‌ها هست بیرون از شمار   زین دو شرق و غرب اندر روزگار
بر کدامین نعمت حق پس شما   میکنید انکار در جهر و خفا
میرسد آن هر دو برهم در عیان   بین ایشان برزخ لا یبغیان
بیشتان باشد ز قدرت حاجزی   تو بفهمی بل ز فهمش عاجزی
بر کدامین نعمت پروردگار   پس شما دارید تکذیب از قرار
مر بحرین است قصد از جسم و روح   در وجود آدمی اندر شروح
نفس ما و نطق روح اورا بس   نی جو اجساد هیولائی کدر
بر کدام از نعمت رب العباد   پس شما دارید تکذیب از نهاد
کش بود از هر طرف برداشته   بادبانهای بلند افراشته
یعنی باشد عظیم این در نمود   بندگان را از تجارتها و سود
هستان تکذیب پنهان یا پدید

كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ ٢٧ وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ ٢٨ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ

هرکس که بر آنست در معرض فناست و باید ماند ذات پروردگار تو که صاحب جلال و گرامی داشتن است پس کدام یك از نعمتهای پروردگار تان را تکذیب میکنید

٢٩ يَسْئَلُهُ مَنْ فِي السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ ٣٠ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ٣١

سئوال میکند از او هر که در آسمانها و زمین است هر روز او در کاریست پس کدام یك از نعمتهای پروردگار تان را تکذیب میکنید

سَنَفْرُغُ لَكُمْ أَيُّهَ الثَّقَلَانِ ٣٢ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ٣٣

زود باشد بپردازیم شما ای دو گرانمایه نوع پس کدام یك از نعمتهای پروردگار تان را تکذیب میکنید

هرکه هست اندر زمین فانی شود   ماند باقی ذات یزدانی شود
زین عدم نبود مراد الا فنا   زنده آن باشد که هست از خود بپا
چیست اندر جای عرض امتنان   ذکر اعدام فنا اندر بیان
یاد مردن کردن آن خود طاعت است   در یقین پاداش طاعت جنت است
رستن اعنی از مقامات وجود   پایه پایه تا لقای شاه جود

وجه رب ذوالجلال ذوالکرم   هست و هستیها شود یکجا عدم
پس بنعمتهای آن رب الانام   مر شما را هست انکار از کدام
بر دو وجه است آن یکی کز یاد مرگ   بهر خود سازد هر آنکس ساز و برگ
نزد خاصان لیك ذکر این فنا   باشد آن کز بعد او باشد بقا
در تصور نیست به زین نعمتی   که شود شه مفلسی ذی عزتی

پس‌نهد گرمنت او برما نحاست
خواهد او تا فرقها یابند تاج
بخشد وآمرزد و روزی دهد
بر کدام از نعمت رب البشر
که گرااسارید یا قومی گران
که نگر گریافتی این راز فوش

کاین فنارا درقفا اینسان‌بقاست
نی‌که دارد برسر و تاج احتیاج
رهروانرا فتح و فیروزی دهد
پس شمارا هست تکذیبی دگر
ایست تهدیدی زحق بر بندگان
تا قلندر فارغ از کونین باش
بر کدام از نعمت حق میکنند

گفت آنهم تاشود شکرت مزید
حاجت ازوی هرکه درارض و سماست
هردمش هست از شان کاف و نون
زود فارغ از شما گردیم ما
درسیمرغ هست اسراری جهی
زین گذشتم زود باشد کز شما
پس شما تکذیب گردارید دید

در سپاس افزون شود فرت وامید
خواهد و هرروز در کاری خداست
در تجلیهای اعمالش شئون
ایگروه انس و جن اندر جزا
لب گزید از انکشافش بر صفی
فارغ آئیم ای دو قوم اندر جزا

يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانْفُذُوا لَا تَنْفُذُونَ

ایجماعت جن وانس اگر توانید که بگریزید بیرون روید از اطراف آسمانها ورمین بیرون روید بیرون وانمیروید

إِلَّا بِسُلْطَانٍ ٣٤ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ٣٥ يُرْسَلُ عَلَيْكُمَا شُوَاظٌ مِنْ نَارٍ وَنُحَاسٌ فَلَا تَنْتَصِرَانِ

مگر بتسلط پس کدام یك از نعمتهای پروردگار تانرا تکذیب میکنید سرداده میشود بر شما شعلهائی از آتش ومس گداخته پس دفع نتوانید کرد

٣٦ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ٣٧ فَإِذَا انْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهَانِ ٣٨ فَبِأَيِّ آلَاءِ

پس کدام یك از نعمتهای پروردگار تانرا تکذیب میکنید پس چون چاك چاك گردد آسمان پس شود گلگون چون پوست سرخ پس کدام یك از نعمتهای

رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ٣٩

پروردگار تانرا تکذیب میکنید

ایگروه جن وانس از پی دورزن
پس روید ایك برون اندر فرار
قصد از این بر بندگانست اتقال
مور لنگی در میان شیشهٔ
چار عنصر جمله صد پیکر گر
تاجه جای آنکه بند بسته صف
زه بقصد جان او قوس قضا
کی تواند کرد از راهی فرار
کش رهاند ازمکاره وار محن
مفرسند بر شما بی اشتباه
یا نحاس آمد مس بگداخته
بر کدامین پس زنعمتهای حق
گر زاعدای توبکشند انتقام
پس چوبشکافد سپهر لاله گون
رنك او یعنی بگردد هرزمان

گر توانائید بر بیرون شدن
نیست بر بیرون شدن راه گذار
ور نه بس باشد بدیهی بی مقال
جز بتسلیم از کمند اندیشهٔ
مجتمع درهیکلی این المفر
درکمینش جارسان از هر طرف
بر نشانست ازجدنگش شد رها
جز که سر بنهد بحاك اضطرار
باشدش رهبر ز دیو راهزن
از زبانه آتش و دود سیاه
کار مشرك زو شود پرداخته
میکنید انکار یا تکذیب ودق
امسان باید تورا زان اهتمام
میشود چون روغن زیت از تنون
ازشرار دوزخ ودود و دخان

خود زاقطار زمین و آسمان
جز بقهاریت و سلطانیم
که برون ازحیطهٔ حق در تمیر
رنج خودداده است گر هرسو که رو
این بس است ازضعف وعجز آدمی
دور او باشد حصار آهنی
مو بمویش بسته هرسو پیکنه
داند الاحق کس اورا یار نیست
بر کدامین پس زنعمتهای او
رفته باشید ازراهی او برون
پس شما نصرت نتوانید کرد
بردن او مجرمان را بر جحیم
دشمن دین بدتر است ازخصم جان
یاشود سرخ ازحمتین همچو ورد
بر کدامین نعمت پروردگار

تارهید ازمرك ورنج اندرعیان
واقتدار و قدرت ربانیم
هیچ ممکن نیست ازراهی گریز
آرد افتد بار اندر شیشه او
هست اوزون او عین کی
باش بود سر بر سپهر همنمی
در کمند غالب دوالهیبه
در دو عالم حافظ ومختار نیست
میکنید انکار وگردانید رو
از زبانه ناریان سازد زبون
یکدگر را اندران آسیب و درد
هست بهر مؤمنان نور و نعم
سوزد ازاین جسم وزان روح وروان
پس شود چون دهن زیت او سرخ ورد
پس کنید انکار اندر روزگار

فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ ٤٠ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ٤١ يُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ

پس در آنروز پرسیده نشود از گناهش انسی و نه جنی پس کدام یك از نعمتهای پروردگار تانرا تکذیب میکنید شناخته میشوند گناهکاران

بِسِيمَاهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَالْأَقْدَامِ ٤٢ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ٤٣ هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ

بعلامتشان پس گرفته شوند بموهای پیشانی وقدمها پس کدام یك از نعمتهای پروردگار تانرا تکذیب میکنید اینست دوزخی که تکذیب مینمودند

بِهَا الْمُجْرِمُونَ ٤٤ يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ حَمِيمٍ آنٍ ٤٥ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ٤٦ وَلِمَنْ

آنرا گناهکاران میگردند میانه آن ومیانه آب جوشان پس کدام یك از نعمتهای پروردگار تانرا تکذیب میکنید و برای کسیکه

خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ ٤٧ فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ ٤٨ ذَواتا أَفْنانٍ ٤٩ فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما

ترسید مقام پروردگارش دو بوستانست پس کدام یك از نعمتهای پروردگارتانرا تکذیب میکنید صاحبان انواع پس کدام یك از نعمتهای پروردگارتانرا

تُكَذِّبانِ ٥٠ فِيهِما عَيْنانِ تَجْرِيانِ ٥١ فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ ٥٢

تکذیب میکنید در آن دو تا دو چشمه است که جاری میباشد پس کدام یك از نعمتهای پروردگارتانرا تکذیب میکنید

نیست حاجت هیچ یعنی بر سؤال
پردهٔ کس را نکه ستار العیوب
یعرف المجرم سیماهم ابین
پس گرفته میشوند ایشان تمام
بر کدامین پس ز آلاء و نعم
اینست آن دوزخ که از روی عناد
هرچه نعمت میکنید انکار پس
وز برای آنکه ترسد از خدا
حاصل اینکه بر چنین نیکو سرشت
وان دو جنت صاحبان شاخها
پس کنید از نعمت حق بر کدام
وان بود ادراکهای جزء و کل

می شود پرسیده آنروز از گناه
ظاهر آید مجرم از سیما و حال
می درد در دو عالم بر ذنوب
این بود تعریف کفار از یقین
خود باقدام ونواصی از مقام
میکنید انکار وتکذیب از ستم
مشرکان منکر بدند از بدنهاد
از خدای ذوالنعم در هر نفس
در مقام ایستادن در جزا
ازخدا باشد معین دو بهشت
باشد اندر قصرها و کاخها
خودشما تکذیب جمله خاص وعام
زد ارباب نظر و اهل سبل
هرچه نعمت پس ز نعمتهای اله

آدمیزاد و پری بی اشتباه
یا گنهکاران مؤمن راخدا
غیر مشرك یا که اسمکاره را
از کبودی چشم و تاریکی رو
موی پیشانی و پاهاشان بلند
یعنی آنکو منکر آلاء ماست
اهل دوزخ را دهندآب حاطواف
شد فراموش از که آن امدادتان
یا از آن ترسد که از اعمال او
از کدام از نعمت رب العباد
هست هرشاخی نشان از نعمتی
در دو جنت هست دو چشمه روان
شرح آنها گفته‌ایم از بیشتر
میکنید انکار وداريد اشتباه

می پرسد ازگناه اندر جزا
کاو دریده پردهٔ خود برملا
میشوند اشناخته بی گفتگو
میکگیرند و بدوزخ در کشند
درمقام رستخیز اینش جزاست
هم میان آب جوشان بخلاف
دوزخ آرد درکشاکش یادتان
حق بود شاهد اگر بد یا نکو
پس کنید انکار گردارید یاد
که در آن نبود زوال و آفتی
هرکجا خواهند آید در عیان
چیست تا تحقیق هریك درنظر

فِيهِما مِنْ كُلِّ فاكِهَةٍ زَوْجانِ ٥٣ فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ ٥٤ مُتَّكِئِينَ عَلى فُرُشٍ بَطائِنُها

در آن دو تاست از هر میوه دو صنف پس کدام یك از نعمتهای پروردگارتانرا تکذیب میکنید تکیه کنندگان بر فرشهائی که آستر آنها

مِنْ إِسْتَبْرَقٍ وَجَنَى الْجَنَّتَيْنِ دانٍ ٥٥ فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ ٥٦ فِيهِنَّ قاصِراتُ الطَّرْفِ

از دیبای سطبر است و چیده شونده آن دو بهشت نزدیك است پس کدام یك از نعمتهای پروردگارتانرا تکذیب میکنید در آنهاست فرو هشته چشمان

لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلا جانٌّ ٥٧ فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ ٥٨ كَأَنَّهُنَّ الْياقُوتُ وَالْمَرْجانُ

که مس نکرده ایشانرا انسانی پیش از ایشان و نه جنی پس کدام یك از نعمتهای پروردگارتانرا تکذیب میکنید گویا آنها یاقوت و مرواریدند

٥٩ فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ ٦٠ هَلْ جَزاءُ الْإِحْسانِ إِلَّا الْإِحْسانُ ٦١ فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ ٦٢

پس کدام یك از نعمتهای پروردگارتانرا تکذیب میکنید آیا باشد پاداش نکوکاری جز احسان پس کدام یك از نعمتهای پروردگارتانرا تکذیب میکنید

ور بود که اندران دو بوستان
بر کدامین پس ز نعمتها که هست
میوهای چیدنی زان دو جنان
واندران باشد زکوته چشمها
پس بآلاء خداوند ازچه جنس
یا زنان پارسا اندر جنان
باشد آیا خودجزای فعل نیك
خوف ازحق را جزا امنیت است
گوکسی بر بینوائی کرعطا
ور نباشد تمکنش در هرکجا
برکدامین پس ز احسانهای او

هست دوصنف از برای دوستان
میکنید انکار از عالی و پست
بر زمین نزدیك باشد یا دهان
جفتشان از حور عین بی خشمها
هست انکار شما ای جن و انس
شوهران را می نماید آن چنان
غیر نیکی از خدای بی شریك
نعمت دنیا جزایش نعمت است
او کند درحقت از نیکی دعا
گوید ازجان چون مقام آید ثنا
میکنید انکار اندر جستجو
تاشما گیرید ترك فعل زشت

زان یکی معروف وان دیگر غریب
متکی بر فرشها کاندر مقر
هرچه نعمت پس ظاهر یا نهان
که نسوده پیش از ایشان هیچکس
گوئی آن حوران بسرخی وبها
هرچه نعمت پس ز نعمتها که هشت
توبه را باشد جزا ازحق قبول
هم جزای آن همای فی اللهست
ور نمائی درحق کس خدمتی
اینقدر کافیست گفتن را بفهم
ساخت آگهتان زلطف معنوی
رو بنیکی آورید اندر سرشت

که ندیده مثل آن کس در نصیب
دارد از استبرق آنها آستر
میکنید انکار هیچ ای انس وجان
ز آدمیزاد و پری در یکنفس
همچو یاقوتند و مرجان در لقا
هستتان تکذیب آیا در بهشت
هم اجابت مردعا را در وصول
خود بقا بالله ازجان آگه است
بخشدت گر قادر است او نعمتی
مابقی را گر توجان داری بفهم
که بود نیکی جزای نیکوی

وَ مِنْ دُونِهِمٰا جَنَّتٰانِ ٦٢ فَبِاَيِّ آلٰاءِ رَبِّكُمٰا تُكَذِّبٰانِ ٦٣ مُدْهٰامَّتٰانِ ٦٤ فَبِاَيِّ آلٰاءِ رَبِّكُمٰا تُكَذِّبٰانِ ٦٥

وازغیرآن دو نادو بهشت است   پس کدام یك از نعمتهای پروردگارتان تکذیب میکنید هر دو بر سیاهی رسیده پس کدام یك از نعمتهای پروردگارتا نرا تکذیب میکنید

فِيهِمٰا عَيْنٰانِ نَضّٰاخَتٰانِ ٦٦ فَبِاَيِّ آلٰاءِ رَبِّكُمٰا تُكَذِّبٰانِ ٦٧ فِيهِمٰا فٰاكِهَةٌ وَ نَخْلٌ وَ رُمّٰانٌ ٦٨

در آندو تا چشمه است هر دو برجوشنده   پس کدام یك از نعمتهای پروردگارتا نرا تکذیب میکنید   در آن دو باغ است میوه   و نخل   و انار

فَبِاَيِّ آلٰاءِ رَبِّكُمٰا تُكَذِّبٰانِ ٦٩ ٧٠

پس کدام یك از نعمتهای پروردگارتا نرا تکذیب میکنید

هم دوستان دگر هست از نشان / قرب آن دو بوستان یا حسب آن
پس ز نعمتها که دارد اختصاص / برکدامین منکرید از عام و خاص
بر کدامین پس زآلاء اخص / هستتان تکذیب اندر عقل و نص
وان دوچشمه گر که داری واردات / علم توحید است در ذات و صفات
میوه‌ها در آن دو جنت بیشمار / باشد از آن جمله خرما و انار
بهر فهم عامه چاره زین نبود / که کنند معقول را محسوس رود
آدمی باقی بود از روح و جان / نی زروی جامه و جسم و مکان
اختصاصش هست ذکر اندر کتب / کرده ایراد اهل ضبط ار قشر ولب
برچه نعمت پس ز نعمتهای روح / میکنید آیا که تکذیب از وضوح
هست روح است و ذات آن در شهود / وان بود مر سابقین را در ورود
سبزئی کان بر سیاهی مایل است / آن دو جنت را ز لطف شامل است
هست در این دو جنان جاری دو جوی / که بجوشند از میان آن بروی
بر کدامین نعمت از علم و کمال / پس شما دارید تکذیب و ملال
هست اشارت زان دو ورد اهل حال / بر تجلی جمال و هم جلال
نخل و رمان بهر فهم عامه است / ور بروح است آن بوصف این جامه است
زان مثل زد حق بخرما و انار / کاین دواند از میوه‌ها به در عیار
جای ذکر آن در این تفسیر نیست / نیست ضبط این نظم تفسیری است

فِيهِنَّ خَيْرٰاتٌ حِسٰانٌ ٧٠ فَبِاَيِّ آلٰاءِ رَبِّكُمٰا تُكَذِّبٰانِ ٧١ حُورٌ مَقْصُورٰاتٌ فِي الْخِيٰامِ ٧٢ فَبِاَيِّ آلٰاءِ

در آنهاست خوب زنان نیکو   پس کدام یك از نعمتهای پروردگارتا نرا تکذیب میکنید حوران پرده نشینند   در خیمها   پس کدام یك از نعمتهای

رَبِّكُمٰا تُكَذِّبٰانِ ٧٣ لَمْ يَطْمِثْهُنَّ اِنْسٌ وَلٰا جٰانٌّ ٧٤ فَبِاَيِّ آلٰاءِ رَبِّكُمٰا تُكَذِّبٰانِ ٧٥ مُتَّكِئِينَ

پروردگارتا نرا تکذیب میکنید   مس نکرده ایشان را انسان پیش از ایشان و نه جنی   پس کدام یك از نعمتهای پروردگارتا نرا تکذیب میکنید   تکیه زنندگان

عَلٰى رَفْرَفٍ خُضْرٍ وَ عَبْقَرِيٍّ حِسٰانٍ ٧٦ فَبِاَيِّ آلٰاءِ رَبِّكُمٰا تُكَذِّبٰانِ ٧٧ تَبٰارَكَ اسْمُ رَبِّكَ

بر بالشهای سبز   و کنار عبقر   نیکو   پس کدام یك از نعمتهای پروردگارتا نرا تکذیب میکنید   افزون آمد نام پروردگار تو

ذِی الْجَلٰالِ وَ الْاِكْرٰامِ ٧٨

که صاحب بزرگی   و مکرمت است

هست در این چار جنت از زنان / کاندر او صافند خیرات حسان
نیست خلقی بهر ایشان ناپسند / از هر آن عیبند پاك و ارجمند
جفت نیکو نعمتی بی‌منتهاست / وان بنده فضل خاصی از خداست
این چنین زن را خدا با شوهرش / اندر آرد در بهشت و کوثرش
بی‌سلوك و زشتخو ناسازگار / بامه رو بازار کرد و نابکار
زین گذشتم باز گردم بر کلام / حور مقصورات گفت او فی الخیام
آن شئونات جلال حضرتند / محتجب کاندر حجاب وحدتند
از پری و آدمی ناکرده مس / پیش از ایشان آسمان را هیچ کس
یعنی انوار جمال دلفروز / بر کسی از پرده ننموده بروز
متکی بر فرشهای سبز گون / هم بساطی که کنند خیره عیون
نیست جز در جنت ذات و صفات / مسکن اصحاب فنا را بالثقات
بافته یعنی که جز این جامه را / بس لطیفست و برین عامه را
حق و خلق جمله میباشد نکو / نیك روی و نیکخوی و نیکو
برچه نعمت پس کنید انکار ازو / که بود زانها یکی جفت نکو
وان بود پرهیزکار و شرمناك / خوب روی و نرمگو و ز نقص پاك
جفت نشد هرزه گوی و بدسخن / هم دهان هم جفت او باشد عفن
گر نداری اینچنین زن نعمت است / صد هزار از کردگارت منت است
یعنی اندر پرده ها پوشیده‌اند / در حفاظ و ستر خود کوشیده‌اند
بر کدامین پس ز آلاء مبین / هستتان تکذیب در دنیا و دین
پیشتر یعنی ز اصحاب بهشت / شوهران حوریان خوش سرشت
بر کدامین پس کنید انکار هین / از نعم گر جمله باشد حور عین
بر بساطند اعنی ارباب یقین / متکی اندر جنان با حور عین
عبقری باشد متاعی کز عجب / بر بلاد جن دهد نسبت عرب
هستی موهوب حقانی است آن / که بود از عالم غیبش نشان

بل بود ازغیب غیب اودا عود — پس بزرگست اسم رب ای همام
گرچه نعمتهای او بر بندگان — یک مثالی تا تو گویم شود فوق
ایك درهر بار بگشائی نظر — کس نداند جزخدایش کان چه بود
ذوالجلال و ذوالکرم فوق التمام — هست بیرون از شمار و از بیان
در مثالم داری ار فهمی عمیق — تو بچیزی نعمتی باشد دگر
برکدامین پس کنید انکار و عیب — ذکر نعمتهای خود پروردگار
بر تذکر تا کنند ازآن قیاس — چشم باشد نعمتی ازحق برو
جمله اشیا را ز خلاق الانام — از عنایتهای آن علام غیب
جمله در این سوره فرمود آشکار — اینقدر فرمود ذکر از بهر ناس
که از آن بینی بهر شیئی نکو — نعمتی دان لحظه لحظه والسلام



سورة الْواقِعَةِ ستٌّ وَتِسْعُونَ آيَةً وَهِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمْ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

اِذٰا وَقَعَتِ الْواقِعَةُ ٢ لَيْسَ لِوَقْعَتِها كاذِبَةٌ ٣ خافِضَةٌ رافِعَةٌ ٤ اِذٰا رُجَّتِ الْاَرْضُ رَجًّا ٥ وَبُسَّتِ

وقتیکه بوقوع آمدآن بوقوع آمدنی نیست مر وقوعش را تکذیب کننده پس گرداننده است بلند گرداننده است وقتیکه حرکت داده شود زمین حرکت سخت و شکسته

الْجِبالُ بَسًّا فَكانَتْ هَباءً مُنْبَثًّا ٧ وَكُنْتُمْ اَزْواجًا ثَلٰثَةً ٨ فَاَصْحابُ الْمَيْمَنَةِ ٩ ما اَصْحابُ الْمَيْمَنَةِ

شود کوهها ریزه گردنی پس باشد ذره پراکنده و باشید اصناف سه گانه پس یاران جانب راست وچه یاران جانب راست

وَاَصْحابُ الْمَشْئَمَةِ ما اَصْحابُ الْمَشْئَمَةِ ١٠

و یاران جانب چپ وچه یاران جانب چپ

نیست در ذکر وقوعش کاذبی — این خبر را منکر نداراآنکه خواهد
نیست ریبی درقیامت واقع است — یاد آرید آن زمان کآید زمین
کوهها گردند چون گرد هوا — یعنی اصناف سه گونه درضب
صاحبان یوم که بی نیز حواست — جونکه شد دربت ازصلبش برون
قوم دیگر هست اهل مشئمه — یاد آرید آنکه چون یابد وقوع
همچو محدوثی ز ذکر حادثی — جون رسد دی منکری باقی نماند
اهل خود را خافض است و رافع است — خود بجنبش همچو سیماب از یقین
ز زبر و زبر را کنده رها — روح گوید صفرا ما با عرب
نامهها بدهندشان از دست راست — بودهاند از میمنت فخر قرون
نیستند اهل یسار ایشان همه — گوید او مبنی فلان بالشمال
ساعت واقع شونده در رجوع — میدهد اندر خران اردی خار
تا که بود دروقوع آن دروغ — آنکه را اندر نعم سازد فرو
آنجنان چندی که از قبور — خود شما باشید ارواح ثلاث
پس یکی را نهاست اهل میمنه — بودهاند اهل سعادت گر نخست
در قیامت چونکه برگردد ورق — شوم حال و دست طمع ورشت رو
باشد این وصف ازشئامت درمقال — که ربی خواهد رسید آن از شرر
این خبر یابد یقین صدق وفروغ — پست را رفعت دهد بی گفتگو
مردهگان زیرند بیرون همچو مور — اندرآن روزیکه یابند انبعاث
نیستند اهل یمین را میمنه — در یمین آدم استادند چست
ایستند اندر یمین عرش حق — در عرب ضرب المثل برسوء خو

وَالسّابِقُونَ السّابِقُونَ ١١ اُولٰئِكَ الْمُقَرَّبُونَ ١٢ فِي جَنّاتِ النَّعِيمِ ١٣ ثُلَّةٌ مِنَ الْاَوَّلِينَ ١٤ وَقَلِيلٌ مِنَ

و پیشی گرفتگان پیش روانند آنهایند نزدیك شدگان در بهشتهای نازو نعمت گروهی از پیشینیان وقلیلی از

الْآخِرِينَ ١٥ عَلٰى سُرُرٍ مَوْضُونَةٍ ١٦ مُتَّكِئِينَ عَلَيْها مُتَقابِلِينَ ١٧ يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدانٌ مُخَلَّدُونَ

پسینیان برسریرهای بافته از زروجواهر تکیه زنندگان بر آنها و روی بیکدیگر میگروند برایشان پسران جاودانیاب

١٨ بِاَكْوابٍ وَاَبارِيقَ وَكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ ١٩ لا يُصَدَّعُونَ عَنْها وَلا يُنْزِفُونَ وَفاكِهَةٍ مِمّا يَتَخَيَّرُونَ

بقدحها و ابریقها وجامی ازشراب جاری دردسر نیکند ازآن ونه ازخود روند ومیوه ازآنچه اختیار کنند

٢١ وَلَحْمِ طَيْرٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ ٢٢ وَحُورٌ عِينٌ كَاَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ ٢٣ جَزَآءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

وگوشت مرغ از آنچه میخواهند   وحوران فراخ چشم چون امثال مروارید در پرده نگاه داشته   پاداش بسبب آنکه بودند که میکردند

٢٤ لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا تَأْثِيمًا ٢٥ اِلَّا قِيلًا سَلَامًا سَلَامًا ٢٦

نمی شنوند در آن لغوی و نه اسنادهند کردنی مگر گفتن سلامی سلامی

قوم سیم برتر از چند وچون   خواندشان والسابقون السابقون
درخلایق اینکه بوده اند از ملوك   برخدا نزدیکتر اندر سلوك
بوده اند از کودکی دور از فساد   کرده بذل مال وجان اندر جهاد
نیست نرسیده هرگز یکنفس   اسبق از ایشان در ایقان نیست کس
آفرید ایشان بجنات نعیم   در صراط عدل وایمان مستقیم
قوم بسیارند از پیشینیان   واندکی از آخرین در امتحان
لیك در تحقیق ارباب یقین   اهل صف اولند در اولین
قوم محجوبند ز ارواح وصفوف   بی محل تر نحب داری وقوف
رتبهٔ ایشان زمحجوبی نه است   واهل صف ثانی این اسم است
بالعکس است زاین امت خواص   پیش از ایشانند نزد اختصاص
متکی آن قوم سابق بر سرر   کان مرصع باشد از یاقوت ودر
روبروی هم بر آنها هریکی   با فرح باشند ایشان بیشکی
کودکان با صباحت دورشان   بهر خدمت در طواف از حضورشان
کوزه‌ها بدسته‌شان بر دست هین   و ابریق و کاس من معین
دردسر نکشند زان نیکو عقار   نیست یعنی خمر وخدتا خمار
همچنین با میوه‌ها اندر طواف   گرد شان ولدان بیرده بیگزاف
همچنین حور را بشان از هرطرف   بر مثال در مکنون در صدف
نشنوند اندر بهشت اقوال لغو   آنچنانکه بوده در دنیا سهو

سابق اندر فعل ودر توحید ودین   در بهشت و در وصول ودر یقین
درمقام ومرتبت نزدیك حق   هستشان سبقت زکل ماخلق
پیش از اشیا خوانده حق رابیشریك   نیکه وقتی بوده بس گشته نیك
پاك و طاهر بوده اند از هر خطا   خوانده حق این فرقه را از اولیا
خودحجابی نیست بهر آن ثقات   در صفات از ذات ودر ذات از صفات
یعنی از این سابقین اندر امم   بیش از این امت بدند ایشان بکم
یعنی اولی بر عنایات در ازل   نی زراههای قبل و بعد بل
وان قلیل از آخرین آنکسان   ذکر میخوانند در وصف وشان
که باشد اولون انبیای امم   واخرون از امت مرحومه هم
زان پیمبرگفت هستند این دو فرق   زامت من هرسه فرقه بیغلق
وان مشبك تختها پیوسته اند   ورگهر بریکدگر بربسته اند
موضوعها باشد آن بر اتصال   که برایشان ختم از ذوالجلال
جاودان آن کودکان ماه رو   بی تغیر مانده با حسن نکو
جامها یعنی پر از خمر وصال   ورشراب عشق و عرفان وکمال
هم نه زان مانند بر ازعقل وهوش   میشود قطع آن شراب از باده نوش
میل میوه چون کنند از اختیار   هم ز لحم طیرشان هست از نکار
بر جزای آنچه را عمل نکو   کرده اند ایشان بدنیا بی غلو
نی گناه وانم وبحث است از کلام   قولشان باشد سلام اندر سلام

وَاَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا اَصْحَابُ الْيَمِينِ ٢٧ فِي سِدْرٍ مَخْضُودٍ ٢٨ وَطَلْحٍ مَنْضُودٍ ٢٩ وَظِلٍّ مَمْدُودٍ ٣٠

ویاران جانب راست چه یاران جانب راست   در کنار بی خار   وموزدار بر سرهم نچیده وسایه همیشه کشیده شده

وَمَآءٍ مَسْكُوبٍ ٣١ وَفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ ٣٢ لَا مَقْطُوعَةٍ وَلَا مَمْنُوعَةٍ ٣٣ وَفُرُشٍ مَرْفُوعَةٍ ٣٤ اِنَّا اَنْشَأْ

وآبی ریزان شده   ومیوه بسیاری   نه گسسته شونده است و نه منع شده   وفرشهای بالا برده شده   که ما آفریدیم

نَاهُنَّ اِنْشَآءً ٣٥ فَجَعَلْنَاهُنَّ اَبْكَارًا ٣٦ عُرُبًا اَتْرَابًا ٣٧ لِاَصْحَابِ الْيَمِينِ ٣٨ ثُلَّةٌ مِنَ الْاَوَّلِينَ ٣٩ وَ

آنهارا آفریدنی   پس گردانیدیمشان دوشیزه   شیفته شوهر خودهمسن   برای یاران جانب راست   گروهی از پیشینیان   و

ثُلَّةٌ مِنَ الْاٰخِرِينَ ٤٠ وَاَصْحَابُ الشِّمَالِ مَا اَصْحَابُ الشِّمَالِ ٤١ فِي سَمُومٍ وَحَمِيمٍ ٤٢ وَظِلٍّ مِنْ يَحْمُومٍ

گروهی از پسینیان   ویاران جانب چپ   چه یاران جانب چپ   درآتش موذی سوزنده اند وآب جوشان   وسایه از دود سیاه

٤٣ لَا بَارِدٍ وَلَا كَرِيمٍ ٤٤ اِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذٰلِكَ مُتْرَفِينَ ٤٥ وَكَانُوا يُصِرُّونَ عَلَى الْحِنْثِ الْعَظِيمِ

نه سرد ونه پسندیده   بدرستیکه آنها بودند پیش از این ناز و نعمت خود سرشدگان و بودند که اصرار مینمودند بر گناه بزرگ

٤٦ وَكَانُوا يَقُولُونَ ٤٧ اَئِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا اَئِنَّا لَمَبْعُوثُونَ ٤٨ اَوَ اٰبَآؤُنَا الْاَوَّلُونَ ٤٩

وبودند که میگفتند   که آیا وقتیکه بمیریم   وبشویم خاکی   واستخوانهای بدرستیکه ما برانگیخته شوندگانیم یا پدرانمان که پیشینیانند

قُلْ اِنَّ الْاَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ ۵۰ لَمَجْمُوعُونَ اِلٰى مِيقَاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ ۵۱

بگو بدرستیکه پیشینیان و پسینیان هرآینه جمعند تا وقتی مقرر تا روزی معلوم

بعد ذکر سابقین و اولین ... می‌نماید ذکر اصحاب یمین
پس معظم پس مکرم پس کبار ... جایشان زیر درخت بی‌ز خار
هم درخت موز دیگر پا تا بسر ... از شکوفه خوش بود پر وز ثمر
معنی معقول را حق در بیان ... زین مثال محسوس کرد از بهرشان
ظل ممدود آن کشیده سایه‌ها ... که نگردد بر طرف هرگز ز جا
هست دیگر میوه‌های بی‌شمار ... از هر آن جنسیکه سر زد اختیار
ور برای استراحت فرشها ... روی هم برداشته بر عرشها
وین بیان باشد برین آیت مشیر ... گر نباشد مستتر در روی ضمیر
پس نگردانیمشان دوشیزه باز ... یار و همراهان شوهرها بناز
جملگی باشند بر سن شباب ... مستدام اندر جمال و رنگ و آب
آن زنان را می‌کنیم انشا چنین ... ما همانا بهر اصحاب یمین
یعنی از آن امتان که بوده پیش ... هم در این امت بود آن فرقه بیش
یعنی اصحاب یمین از قبل و بعد ... قوم بسیارند با اقبال سعد
چون صحابه خاص بین دیگران ... یا که مه و مشتری در اختران
آن گروهند اهل رسوائی و شوم ... جای ایشان فی سموم و حمیم
نی خنک چون سایهٔ دیوار و در ... که دهد نفعی رساند بی ضرر
از جهت اغنیا بدان وش و نعم ... بودشان اصرار بر جرم عظیم
بودشان این حرف کاین منکران ... کاو شوند اعضای ما استخوان و زان
گوشما از اولین و آخرین ... مجتمع گردید و محشور از یقین

این بیان اصحاب دست راست راست ... هستند آیا که اهل دست راست
جای سدر است آن درخت اندر بهشت ... سایه اندازد بهر نیکو سرشت
چون در اعراب آمد درخت سدر و مور ... بود زیباتر و رانشان بوده فوز
قصد از این دو درخت نفس است و قلب ... نور دانش کز دقت بست سلب
ماء مسکوب است آبی که برو ... از بهشت عدن می‌ریزد فرو
نه شود مقطوع و دور از دسترس ... نه شود ممنوع از آن هیچکس
یا که مقصود از فرش باشد زنان ... که بنا بوده یا حور جنان
که کنیم ایجاد ایجاد دگر ... بی‌ولادت آن زنان را خوبتر
حب و عشق از روی بسیان بر شوهران ... بی رسیدی که نقص آید در آن
لبس ایشانست اندر ازدواج ... بر روی عنصر وضع و مزاج
اهل دست راست از روی نشان ... قوم بسیارند از پیشینیان
ثلة من اولین هم بود زین ... هم بدانسان ثلة من آخرین
اهل صف اول اعنی سابقین ... هم در اصحاب یمینند از یقین
و شما را شود از وصف حال ... که بود آن جمله اصحاب شمال
هم میان سایه و دود سیاه ... ظل من یحموم‌شان خود جایگاه
زانکه ایشان پیش از آن رنج روان ... بر نعمت بودشان اندر جهان
نام شهوت بند اندر روش ... یافتند از ناز و نعمت پرورش
استخوان و خاک چون گشتیم خوش ... منبعث گردیم با آباء پیش
سوی میقاتیکه آن روز جزاست ... وقت آن معلوم در نزد خداست

ثُمَّ اِنَّكُمْ اَيُّهَا الضَّآلُّونَ الْمُكَذِّبُونَ ۵۲ لَآكِلُونَ مِنْ شَجَرٍ مِنْ زَقُّومٍ ۵۳ فَمَالِئُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ

پس بدرستیکه شما ای گمراهان تکذیب نمایندگان هرآینه خورندگانید از درختی از زقوم پس پرکنندگانید از آن شکمهارا

۵۴ فَشَارِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْحَمِيمِ ۵۵ فَشَارِبُونَ شُرْبَ الْهِيمِ ۵۶ هٰذَا نُزُلُهُمْ يَوْمَ الدِّينِ ۵۷ نَحْنُ خَلَقْنَا

پس آشامندگانید بر آن از آب جوشان پس آشامندگانید آشامیدن شتر تشنه اینست مهمانی ایشان روز جزا ما آوریدیم شمارا

كُمْ فَلَوْلَا تُصَدِّقُونَ ۵۸ اَفَرَاَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ ۵۹ ءَاَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ اَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ ۶۰ نَحْنُ قَدَّرْنَا

پس چرا تصدیق نمیکنید آیا پس خبر دهید که آنچه را که میریزید آیا شما می‌آفرینید آنرا یا ما آفرینندگانیم ما قرار دادیم

بَيْنَكُمُ الْمَوْتَ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ ۶۱ عَلٰى اَنْ نُبَدِّلَ اَمْثَالَكُمْ وَنُنْشِئَكُمْ فِيمَا لَا تَعْلَمُونَ ۶۲

میان شما مرگرا و نیستیم ما سبقت گرفته‌شدگان بر اینکه بدل آریم امثال شمارا و بیافرینیم شمارا در آنچه نمیدانید

وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْاَةَ الْاُولٰى فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ ۶۳

و بتحقیق دانستید آن آفرینش نخستین پس چرا تفکر نمیکنید

پس شما ای گمرهان کاندر غرور ... بودتان تکذیب از بعث و نشور
آید درخت آن بس پر جور و جفاست ... میوه‌هایش شهوت و شرک و هواست
پر کنندهٔ اشکنبه از آن درخت ... روی آن نوشید ز آب گرم سخت
گفت زان فشاربون من حمیم ... همچنین فشاربون شرب هیم
یا که وهمیات نفس بی‌سکون ... کش بود جوع و عطش هردم فزون

تا کنون باشد آن روز از طعام ... زان درختی کش بود زقوم نام
از ثمرهایش که زهر قاتل است ... زان یکی تکذیب قول کامل است
پس بنوشند از حمیم وارده ... بر مثال اشتر تشنه زده
این بود حرص و طمع بر ما خلق ... سیر از آن ناید رسد گر تا بحلق
هرچه بر دنبال میل نفس دون ... میروی شهوات او گردد فزون

این بودشان پیشکش روز جزا
پس شما دیدید آیا ز امتیاز
تا رسد برحدّ انسانی تمام
ساختیم اشیی مقدر ازازل
خود بدل سازیم اندرحالتان
نیست کس عاجزکنندهٔ ما دراین
نشاه اولی شما دانسته‌اید
همچنین تصویر آن اندر فتوح
پس چرا نارند هیچ ازوی یاد

اکل وشربی بس مناسب بس بجا
در رحم چیزی که میریزید بار
یا که مائیم آفرینندهٔ انام
ما زمان موت هریك در محل
آوریم اندر ظهور امثالتان
تا شود مانع زرای مستمس
کانتقال است ازمقامات آن پدید
برچنین شکل ودرآن ایلاج روح
تاکنند آنرا دلیل اندر معاد

ما شما را آفریدیم از نخست
خود شما آن نطفه را آیا دگر
کرده‌ایم از بعد ایجاد شما
کس نما سبقت نتواند نمود
یعنی از برخاییان خلق دگر
همدگر نارد بحکم ایجادتان
نطفه وهم علقه ومضغه وعظام
جملگی دارید آنرا اعتراف
بر وجود نشئه دیگر بزود

پس چرا باور ندارید آن درست
آفریند ایچ بر شکل دگر
موت را ما نمیان تقدیر ما
گر مبدلتان بحکم اندر نمود
آوریم اندر تبدل از بشر
برچنان صورت که نادانید از آن
هم‌لجوم اعصاب و اوتار ازتمام
کاوریدیم اینهمه ما بی‌خلاف
هرکه آن گردد یقین خواهد نمود

اَفَرَاَیْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ ٦٤ ءَاَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ اَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ ٦٥ لَوْ نَشَآءُ لَجَعَلْنَاهُ حُطَامًا فَظَلْتُمْ

آیا پس خبر دهید که آنچه میکارید آیا شما میرویانید آنرا یا مائیم رویانندگان اگر خواهیم هر آینه گردانیدیم آنرا خاشاك پس گردیدید

تَفَكَّهُونَ ٦٦ اِنَّا لَمُغْرَمُونَ بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ ٦٧ اَفَرَاَیْتُمُ الْمَآءَ الَّذِی تَشْرَبُونَ ٦٨ ءَاَنْتُمْ اَنْزَلْتُمُوهُ

که تاسف خورده باشید ما تاوان زده‌گانیم بلکه مائی بی‌بهرگانیم آیا پس خبر دهید که آن آبی که می‌آشامید آیا شما فرو فرستادید آنرا

مِنَ الْمُزْنِ اَمْ نَحْنُ الْمُنْزِلُونَ ٦٩ لَوْ نَشَآءُ جَعَلْنَاهُ اُجَاجًا فَلَوْلَا تَشْكُرُونَ ٧٠ اَفَرَاَیْتُمُ النَّارَ الَّتِی

از ابر یا مائیم فرو فرستندگان اگر خواهیم گردانیم آنرا تلخ شور پس چرا شکر نمیکنید آیا پس خبر دهید که آتشی که

تُورُونَ ٧١ ءَاَنْتُمْ اَنْشَاْتُمْ شَجَرَتَهَا اَمْ نَحْنُ الْمُنْشِئُونَ ٧٢ نَحْنُ جَعَلْنَاهَا تَذْكِرَةً وَ مَتَاعًا لِلْمُقْوِینَ

برمی‌آرید آیا شما آفریدید درختش را یا مائیم آفرینندگان ما گردانیدیم آنرا یادآوری و مایه تعیش برای صاحبان قوت

٧٣ فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِیمِ ٧٤

پس تسبیح گوی بنام پروردگارت که بزرگست

پس شما بینید آیا در سرشت
می برویانید آنرا خود شما
پیش از آن یعنی که آید ازبهر
میکنید از آن قضیه گفتگو
دیده‌اید آیا پس آن آبی شما
گر که ما خواهیم آنرا تلخ وشور
پس شما دیدید آیا کاورید
کرده‌اید ایجاد آن آیا شما
همچنین بهر ورود آینده‌گان

آنچه را که میکند از دانه کشت
یا که رویانیده‌ایم آن پس ما
خوردشان سازیم وخشك اندر نظر
که شما آیا غرامت کرد رو
که بیاشامید و زرد ابرها
میگردانیم از نزدیك و دور
از درخت سبز آتش بر پدید
آفریدیم آنرا یا که ما
دربیابان بهره وبرخورد از آن
پس بپاکی نام آن پروردگار

یعنی از تخمی دهد اخبارهین
لو نشاء لجعلناه حطام
پس همه روزی تعجب زان کنید
ما نمی باشیم زین تاوان زده
آن شما آیا فرستاید از سحاب
پس نگوئید ازچه رو شکر نعم
بردهید آیا که از شاخ شجر
ما نگردانیدیم آتش را زیاد
بس‌نوایند گرحق اندرآتش است
یادکن کامد برتر از اقتدار

که کنند آنرا نهان اندرزمین
پیش از آنکه بهر از آن گیرند وکام
دست بردست از پشیمانی زنید
بلکه هم بدبخت ومحروم آمده
یا که بفرستیم ما از ابر آب
ازخدای رزق بخش ذوالکرم
از برون آوردن آتش خبر
تذکره تا از جحیم آرید یاد
پیش از آن کاید بگرآتش خوشست

فَلَا اُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ ٧٥ وَ اِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِیمٌ ٧٦ اِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِیمٌ ٧٧ فِی كِتَابٍ

پس سوگند یاد میکنم بمنازل ستاره‌ها وبدرستیکه آن سوگندیست اگر دانید بزرگ بدرستیکه آن قرآنیست گرامی در کتابی

مَكْنُونٍ ٧٨ لَا یَمَسُّهُ اِلَّا الْمُطَهَّرُونَ ٧٩ تَنْزِیلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِینَ ٨٠ اَفَبِهَذَا الْحَدِیثِ اَنْتُمْ مُدْهِنُونَ

مسطور مس نمیکند آنرا مگر پاك گردیده‌شدگان فرو فرستاده‌ایست از پروردگار جهانیان آیا پس باین کلام شما مداهنه‌میکنید

٨١ وَ تَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ اَنَّكُمْ تُكَذِّبُونَ ٨٢ فَلَوْلَا اِذَا بَلَغَتِ الْحُلْقُومَ ٨٣ وَ اَنْتُمْ حِينَئِذٍ تَنْظُرُونَ

ومیگردانید روزی تانرا بدرستیکه شما تکذیب مینمائید پس چرا وقتیکه میرسد بحلق وشما درآنوقت مینگرید

٨٤ وَ نَحْنُ اَقْرَبُ اِلَيْهِ مِنْكُمْ وَلٰكِنْ لَا تُبْصِرُونَ ٨٥ فَلَوْلَا اِنْ كُنْتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ ٨٦ تَرْجِعُونَهَا

وما نزدیکتریم بسوی او از شما ولیکن نمی بینید پس چرا اگر هستید غیر جزا داده شوندگان برگردانیدش

اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ٨٧ فَاَمَّا اِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ ٨٨ فَرَوْحٌ وَ رَيْحَانٌ وَ جَنَّةُ نَعِيمٍ ٨٩ وَ اَمَّا اِنْ

اگر هستید راست گویان پس اگر باشد از نزدیک شدگان پس راحتی است وروزی وبهشت با نعمت واما اگر

كَانَ مِنْ اَصْحَابِ الْيَمِينِ ٩٠ فَسَلَامٌ لَكَ مِنْ اَصْحَابِ الْيَمِينِ ٩١ وَ اَمَّا اِنْ كَانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ

باشد از یاران دست راست پس سلامی است ترا از یاران دست راست واما اگر باشد از تکذیب کنندگان

٩٢ الضَّآلِّينَ ٩٣ فَنُزُلٌ مِنْ حَمِيمٍ ٩٤ وَ تَصْلِيَةُ جَحِيمٍ ٩٥ اِنَّ هٰذَا لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ ٩٦ فَسَبِّحْ

گمراهان پس ماحضری بمهمانی است از آب جوشان ودر آوردن در دوزخ بدرستیکه این هر آینه آنست حق یقین پس تسبیح گوی

بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ

بنام پروردگارت که بزرگ است

پس سوگند بوقت نجوم واندران وقتست غیبت از حواس زاحمد یعنی آنچه زدید استماع پس ورا تکذیب حز با کرگان گشته آن نازل ز رب العالمین پس چرا چون میرسد جان بگلو ما باو باشیم پس نزدیکتر بار روح محتضر را در جسد یعنی از آن سابقین از سه گروه رحمتی کاندوه از او زایل شد باشد اما ور که ز اصحاب یمین بر تو باشد ای محمد[ع] با سلام هست حال محتضر یعنی نکو پیشکش بس باشد اورا از حمیم

یا غروب اختران اندر هجوم روح گردد فارغ از غوغای بس هست قرآنی که جز الاسماع جز ملایک بس نباید یعنی آن پس تهاون میکنید آیا بدان وقت مردن نگیرید از شتاب ورو از شما ایکن نبینید از بصر راست گر گویید گردانید خود او ز مردن می بباید بر ستوه دمبدم بر بدنش میلی کشید سالمست از خوف ومکر وهم اینکه یقین خود ز اصحاب یمین در هر مقام بر تو پس باشد سلام از روح او واندر آوردن در آتش در جحیم پس تو تسبیح رب صبح وشام

اصل پس احمد باشد آن گر ندانی ایست سوگندی عظیم در کتابی وان بود پوشیده صحف تا نگردد آنکه از تاویل وی میگردانید بهر خویش ازو هم جدا که مرده حسرت زده پس هان ار جز جزا داده شده محتضر پس باشد اما گر جدا پس مر اورا باشد از ریحان وروح هم نکو باشد مر اورا وقت مرگ پس تورا باشد ز اهل دست راست شاد و ایمن از کنایشان سالمند باشد اما اهل تکذیب از که او آنچه در این سوره شد در ایجنین کاوست اعظم در صفات وذات ونام

خود روح القدس در جانشان کانچه خواند اوهست قرآنی کریم او محفوظ اعنی اندر علم ورضا بر خواص وعارفان ثابت نبی اینکه تکذیبش کنید از سوء خو از گلو جانش ز وحشت آمده تا که مجبور ودلیلان آمده خود به نزدیکان درگاه خدا راحت وهم رزق خوش ودر فتوح بوستانی پر نعیم از ساز وبرگ آن سلامی کاهل دست راست راست تا نعیم در بهشت از منعمند وز گروه گمرهان بی گفتگو ان هذا لهو حق الیقین



سُورَةُ الْحَدِيدِ تِسْعٌ وَ عِشْرُونَ آيَةً وَ هِيَ مَدَنِيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

سَبَّحَ لِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ٢ لَهُ مُلْكُ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ يُحْيِي

تسبیح گفت مر خدا را آنچه در آسمانها و در زمین است و اوست عزیز حکیم مر او راست پادشاهی آسمانها و زمین زنده میکند

وَيُمِيتُ وَهُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ٣ هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ

و میمیراند و اوست بر همه چیز توانا اوست اول و آخر و ظاهر و باطن و اوست بهمه چیز

عَلِيمٌ ٤ هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوٰى عَلَى الْعَرْشِ يَعْلَمُ مَا

دانا اوست آنکه آفرید آسمانها و زمین را در شش روز پس مستوی شد بر عرش میداند آنچه در

يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا

شود در زمین و آنچه برآید از آن و آنچه فرو میآید از آسمان و آنچه بالا میرود در آن و اوست با شما هرجا

كُنْتُمْ وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ٥ لَهُ مُلْكُ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللّٰهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ٦ يُولِجُ

باشید و خدا بآنچه میکنید بیناست مر او راست پادشاهی آسمانها و زمین و بخدا برگردانیده میشود امرها درمی آورد

اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ٧

شب را در روز و درمی آورد روز را در شب و اوست دانا بذات سینها

گرد تسبیح حق از حکم وجود   در سموات و زمین شیئی که بود
هست در تسبیح ذاتش هرچه هست   هستی این ممکنات از فوق و پست
غالب و داناست او بر ما سوی   باشد او را شاهی ارض و سما
زنده گرداند بمیراند مدام   قدرتش باشد بهر چیزی تمام
اول است یعنی که پیش از ممکنات   نیکه او را اولی باشد بذات
اول یعنی کرده بر حق ابتدا   اولی بی کید او را ابتدا
اول است یعنی بذات خود قدیم   آخر است یعنی بعد اشیا هم مقیم
چون نماند هیچ موجودی بجا   او بماند هم بذات خود بقا
کرد ذات او تجلی در ازل   اولیت این بود دور از خلل
واخر از بعد فنای ممکنات   ماند او باقی بذات دو صفات
آنچه اشیا زو شد اول ما بهی   سوی او گردند آخر منتهی
ظاهر است یعنی بآثار و شئون   باطن است یعنی حقیقت در کمون
ظاهر و پیداست از وجه وجود   باطن از وجه حقیقت شاه جود
هستی ارچه در حجاب اختفاست   لیک از فرط ظهور اندر خفاست
این منافی نیست بر آن گوش رس   پیش کعدم اوست گردد غیب غیب
هست در غیب از حقیقت ذات او   لیک ظاهر باشد از آیات او
یا بود ظاهر بدون اقتراب   هم بود باطن بدون احتجاب
یا بود در ظاهر اشیا بصیر   در بطون و سر هر شیئی خبیر
یا بود ظاهر بعنوان احد   باطن از وجهی که میباشد صمد
ظاهرش یکتائی ایمن بر شدید   وجه صمدانیش نبود پدید
خواهم ار بنویسم از این حرز نام   بایدم دیوان دیگر در کلام
حاصل آنکه گوید آن سلطان جود   اول و آخر هم اندر وجود
می مکن ای بنده بر کس اعتماد   جز من کت کارسازم در معاد
بر وجود آوردم اول از عدم   سوی من آخر تو گردی بر هم
ظاهرت را من نکو صورتی   آفریدم بی زعیب و عیبی
باطنت را ساختم کامل فتوح   از نشان نفس و قلب و سر روح
دادمت عقل و کمال و زندگی   تا تو با من چون کنی در بندگی
ذات او را اول و آخر یکی است   ظاهر و باطن مساوی بیشکی است
او بود دانا بهر چیزی که هست   پیش علمش جمله یکسان فوق و پست
اوست آنکس کافرید ارض و سما   در شش از ایام و این دان اقتضا
تا که باشد بر حدوث ممکنات   تحت این تدریج هست از التفات
زان سپس گردیده مستولی بعرش   کرد تدبیر نظم عرش و فرش
داند آنچ آید بارض اندر امور   چون مطر از آن یا گنج و بذور
وانچه بیرون آید از وی هر زمان   چون نبات و معدنیات از عیان
وانچه آن از آسمان آید فرود   وانچه بر بالا رود در آن ورود
با شما هر جا که باشید اوست مع   عالم و قدر تحقق از ما وقع
هم بود بینا بر آنچه میکنید   خواه پنهان باشد آن یا خود پدید
اوست بر ارض و سما فرمانروا   هم بسویش باز گشت کارها
اندر آرد لیل را اندر نهار   روز را هم در شب آرد بی سپار
یا کند از روز کم زاید بشب   یا برون آرید از باشد عجب
هم بود دانا بسر سینها   چون صور که بینی از آنسها

آمِنُوا بِاللّٰهِ وَ رَسُولِهِ وَ اَنْفِقُوا مِمّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلَفِينَ فِيهِ فَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ اَنْفَقُوا لَهُمْ

ایمان آرید بخدا ورسولش وانفاق کنید ازآنچه گردانید شمارا خلیفه گردانیده شده در آن پس آنانکه ایمان آوردند از شما وانفاق نمودند مرایشانرا

اَجْرٌ كَبِيرٌ ٨ وَ مٰا لَكُمْ لاٰ تُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ لِتُؤْمِنُوا بِرَبِّكُمْ وَ قَدْ اَخَذَ مِيثٰاقَكُمْ

اجری بزرگ وچیست مر شمارا که ایمان نمی آورید بخدا ورسول میخواند شمارا که ایمان آرید بپروردگارتان وبحقیق گرفت پیمان از شما

اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ٩ هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ عَلىٰ عَبْدِهِ آيٰاتٍ بَيِّنٰاتٍ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمٰاتِ اِلَى

اگر هستید ایمان آورندگان اوست آنکه فرو میفرستد بر بنده اش آیتهای واضح تا بیرون برد شمارا از ظلمتها بنور

النُّورِ وَ اِنَّ اللّٰهَ بِكُمْ لَرَؤُفٌ رَحِيمٌ ١٠ وَ مٰا لَكُمْ اَلاّٰ تُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ وَ لِلّٰهِ مِيرٰاثُ السَّمٰوٰاتِ

که خداست شما هر آینه مهربان رحیم وچیست مر شمارا که انفاق نمیکنید در راه خدا ومر خداراست میراث آسمانها

وَالْاَرْضِ لاٰ يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ اَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَ قٰاتَلَ اُولٰئِكَ اَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ اَنْفَقُوا

وزمین برابر نیست از شما آنکه انفاق کرد از پیش فتح وکارزار نمود آنها بزرگ ترند در پایه از آنانکه انفاق کردند

مِنْ بَعْدُ وَ قٰاتَلُوا وَ كُلاًّ وَعَدَ اللّٰهُ الْحُسْنىٰ وَاللّٰهُ بِمٰا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ١١ مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللّٰهَ

از پس کارزار نمودند وهمه را وعده داده خدا خوبی را وخداست بآنچه میکنید آگاه کیست آنکه آنکس وام دهد خدا را

قَرْضًا حَسَنًا فَيُضٰاعِفَهُ لَهُ وَ لَهُ اَجْرٌ كَرِيمٌ ١٢

وامی نکو پس زیاده گرداند او را ومر او راست پاداشی سودمند

هم دهید از آنچه گرداند اینچنین
می پندارید کان مال از شماست
عبرت از آنان نگیرید اندراین
پس کسی کاورده ایمان از شما
پس شمارا چیست کایمان ناورید
چه کنید ار ناورید ایمان بحق
اوست آنکو بر رسول بنده اش
حقتعالی او رؤفست و رحیم
وانگهی هست از خدای عالمین
پیشتر یعنی ز فتح مکه او
آنکسان کز بعد فتح مکه مال
لیك نباشد تفاوت در مقام

پس بوحدانیت حق بگروید
مر شما را اندران مستخلفین
بلکه هر مالی که هست آن از خداست
که بخوردند و بهادند اینچنین
مال خودرا داده در راه خدا
بر خدا و بر رسول پاك دید
او بخواند تا بکتاب اندر سبق
آیت روشن فرستد خواجه وش
بر شما خواهد رسد نور و نعیم
جمله میراث سموات و زمین
دادمال و کرد جنك او با عدو
داده اند و کرده اند ایشان قتال
حق بود دانا بر افعال انام
پس کند آنرا بروی فزون

هم مصدق بر رسول او شوید
یعنی از مالی که از پیشینیان
پس بهر مصرف که حق فرموده است
از شما هم رود یابد انتقال
در دو دنیا هستشان اجری کبیر
مر شمارا خواند او تا بر خدا
حق نموده اخذ میثاق از شما
تا ز ظلمات طبیعت تا سرور
مر شمارا چیست کانفاق از بلا
نیست یکسان هر نماید مال خویش
خود در انصار و مهاجر اینگروه
جمله را حق وعده داده بعلو
کیست آنکو وام بدهد بر خدا
بدهدش اجری نکو بیچند وچون

بر شما گردید میراث جهان
صرف سازید ار نه بر بیهوده است
بر کسان دیگر این مال و منال
جز نمی بدهد بپاداش شعیر
آورید ایمان شوید اهل ولا
هیچ اگر هستید مؤمن بر خدا
آورد بیرون شمارا سوی نور
مال خود نکنید درراه خدا
از شما انفاق خود از فتح پیش
اعظمند از رتبه و قدر وشکوه
بر بهشت و بر مثوبات نکو
وام نیکو مال خودرا بیریا

يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنٰاتِ يَسْعىٰ نُورُهُمْ بَيْنَ اَيْدِيهِمْ وَ بِاَيْمٰانِهِمْ بُشْرٰيكُمُ الْيَوْمَ جَنّٰاتٌ تَجْرِي

روزیکه بینی مردهای باایمان وزنان باایمان که می شتابد نورشان میانه دستهاشان وبجانب راستشان بشارت شما امروز بهشتهائیست که میرود

مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰارُ خٰالِدِينَ فِيهٰا ذٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ١٣ يَوْمَ يَقُولُ الْمُنٰافِقُونَ وَالْمُنٰافِقٰاتُ لِلَّذِينَ

از زیر آنها نهرها جاودانیان درآنها این است کامیابی بزرگ روزیکه گویند مردان بانفاق وزنان بانفاق مر آنانرا که

آمَنُوا انْظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَآئَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُوراً فَضُرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ

ایمان آوردند نظر کنید بما تا اقتباس نمائیم از نور شما گفته شد که برگردید بقفا تان پس جوئید نوری پس کشیده شد میانشان دیواری

لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَ ظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ يُنَادُونَهُمْ اَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ قَالُوا بَلٰى

که مر او راست دری که باطنش در آنست رحمت و ظاهرش از پیش آنست عذاب ندا کنند ایشان را که آیا نبودیم با شما گویند آری

وَلٰكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ اَنْفُسَكُمْ وَ تَرَبَّصْتُمْ وَارْتَبْتُمْ وَ غَرَّتْكُمُ الْاَمَانِيُّ حَتّٰى جَآءَ اَمْرُ اللّٰهِ وَ غَرَّكُمْ

ولیکن شما فریفتید شما خودها تان را وانتظار بردید وشك آوردید وفریب دادشمارا او بس دهنده آرزوها تا آمد امر خدا وفریب داد شمارا

بِاللّٰهِ الْغَرُورُ ١٤ فَالْيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مَأْوٰيكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلٰيكُمْ

بخدا فریب دهنده پس امروز گرفته نشود از شما فدائی ونه از آنانکه کافر شدند جایگاه شماست آتش آن اولیست شما

وَ بِئْسَ الْمَصِيرُ ١٥ اَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا اَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللّٰهِ وَ مَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ

و بداست آن بازگشت آیا نرسید وقت مر آنان را که ایمان آوردند که مایل است دلهاشان برای ذکر خدا و آنچه نازل شد از حق

وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ اُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْاَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ كَثِيرٌ

و نباشد چون آنانکه داده شدند کتاب را از پیش پس دراز شد بر ایشان زمان پس سخت دلهاشان و بسیاری

مِنْهُمْ فَاسِقُونَ ١٦

از ایشان فاسقانند

اندر آن روزی که بینی بر صراط
گویند ایشان را بشارت از خدا
وان منافق گشتگان از مرد و زن
گفته ایشان را شود گردند باز
واندر او رحمت بهر مؤمنان
مؤمنان را میخوانند از وجع
نفسهای خویشتن را از نفاق
در نبوت شك نمودید از رسول
دادتان دیو فریبنده فریب
جای ایشان وشما درآتش است
نامد آیا وقت آنکه مؤمنان
کرده نازل آنچه را از قول حق
پس بر ایشان چون زمان آمد دراز

مؤمنات و مؤمنین را راستا
مژده امروز است جنت بر شما
مؤمنان را میگویند آن زمن
در جهان ور روشنی گیرید باز
کاندر آید اوست در جنت جنان
با شما آیا نه ما بودیم هم
اندر افکندید در رنج و شقاق
آرزوتان کرد مغرور از فسون
بر خدا کافر شدند از رحمت نصیب
وین شما را بس سزاوار و خوش است
قلبشان خاشع شود بر ذکر هان
یعنی این قرآن با نظم و نسق
سخت شد دلهای ایشان در مجاز

نور ایشان پیش روی و دست راست
که رود میجویها از زیر آن
انظرونا نقتبس من نورکم
پس جداری بینشان گردد زده
وز برون آن دو دنیا [illegible]
مؤمنان گویند آری آن زمن
می کشیدید انتظار از هر زمان
تا که آمد امر حق بر قبض روح
پس گرفته فدیه امروز از شما
در خور آمد بر شما بئس المصیر
نرم گردد برسد از ذکر خدا
لاتکونوا کالذین اوتوا الکتاب
اکثری گشتند زایشان فاسقون

میروندشان با شتاب از هر کجاست
وین بود فوزی بزرگ و جاودان
را که ما در تیرگی هستیم [illegible]
در بطون اورا دری [illegible]
[illegible] دوزخ هم ز نزد آن عذاب
[illegible] افکندید خود را در فتن
[illegible] در رسول و مؤمنین
تا که [illegible] با این شروح
می کردند هم [illegible]
[illegible] بود در بازگشت بد اسیر
[illegible] از [illegible]
پیش از این یعنی یهود [illegible]
را امر حق [illegible] از [illegible] برون

اِعْلَمُوا اَنَّ اللّٰهَ يُحْيِي الْاَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْاٰيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ١٧ اِنَّ الْمُصَّدِّقِينَ

بدانید بدرستیکه خدا زنده میگرداند زمین را بعد از موت آن بتحقیق بیان کردیم برای شما آیتها را باشد که شما دریابید بدرستیکه مردانیکه صدقه دادند

وَالْمُصَّدِّقَاتِ وَ اَقْرَضُوا اللّٰهَ قَرْضاً حَسَناً يُضَاعَفُ لَهُمْ وَلَهُمْ اَجْرٌ كَرِيمٌ ١٨ وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللّٰهِ

وزنانیکه صدقه دادند ووام دادند خدا را وامی نیکو زیاده کرده میشود برای ایشان و آنهاراست پاداشی سودمند و آنانکه ایمان آوردند بخدا

وَ رُسُلِهِ أُولٰئِكَ هُمُ الصِّدِّيقُونَ وَالشُّهَدَآءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَ نُورُهُمْ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَ

ورسولش آنهاینداینشان صدیقان وشهدان نزدپروردگارشان کهایشاراست اجرشان ونورشان وآنانکه کافرشدند و

كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ١٩

تکذیب کردندآیتهای ماآنهایند اهل دوزخ

می‌نمایدانیکه حق بحرف وصوت مرد تصدیق آورنده بر خدا راید ازحقشان شود مال و نعم شث بیاوردند در اخبارشان بهر ایشانست اجر و نورشان

زنده سازد ارض را ازبعدموت همبری کاوراست تصدیق ازولا در دو دنیا و لهم اجر کریم هم دراحکام و سنت و کارشان مال آنچه بوده آن مسطورشان آنگروه باشند اصحاب جحیم

روشن آیتهای خودکردیم چند وام برحق دانهاندازمال خویش وانکسانیکه نگروند از یقین آنگروه باشند صدیقان بود وانکه کافر گشت و برآیات ما درعذاب و آتش دوزخ مقیم

تا شما گردید شاید عقلمند وام نیکو اجرایشاست بیش برخدا و بررسول از متقین همشهیدان جمله نزد رب خود کرد تکذیب و نمود آنرا ابا

اِعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ

بدانید بدرستیکه زندگانی دنیا بازیست وآرایش ونازش برتری میانتان ولاف بسیاری در اموال واولاد

كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرٰهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا وَ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ

مثل درانکه شگفت آرد کفاررا رستنیش پس خشک شودپس بینی اوراز ردشده‌پس شوددرهم شکسته‌ریزریزه‌ودرآخرت عقوبتیست

شَدِيدٌ ٢٠ وَ مَغْفِرَةٌ مِنَ اللّٰهِ وَ رِضْوَانٌ وَ مَا الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ ٢١

سخت وآمرزش ازخدا وخشنودی ونیست زندگانی دنیا مگر متاع فریب

می‌نماید اینکه نبود بی ریبهو جز تفاخر جز تکاثر زینش درفزونی مال و اولاد و عدد شادیش گردد مال بر غم همه مرتعی گفت اولش دنیاکاست برزمین آید برود زان گیاه مؤمن و کافر راشیاء عجب آن شود ادراک معقولش فزون یا که اسباب و ثمرات زمیع احمق ازسند زمین و آسمان آن یکی‌بهانه بیرون یا زلون برگ گردد روزدیگرخشک وزرد بعدزردی خشک واشکسته شود درجهان باشد روان آن پدید

این حوقه دنیوی حرامست و لهو نیست درمان و ولد یا نعمتش آنچه بخشد حاصل این‌مال وولد زینش ریزد فرو از هم همه اوسطش باشد عنا وآخر فناست کافرانرا در شگفت آرد نگاه مرتعجب هردورا باشد نصیب وین زمحسوسات یا بهتر بود یا که صنعها و اشیاء بدیع بنگرد خرخاک ازان هردودارآن وین دگرسبد مکون را زکون می‌فزاید بر شکوه وزور مرد همچنین مال جهان فانی بود لیک اندر آخرت رنجش شدید زندگی این جهان پر شرور

بازی اطفال و مشغولی بد نیست جز آرایشی یعنی که آن رود این درجه گردد برطرف آنچه فخر ومباهی که بود حق بدنیا میزند اینسان مثل مؤمن اعجابش ز دنیا عبرتست آن شود برقدرت حق مستقل ازسیاحت بنگرد در شهرها عارف ازینک برگیاهی در نبود از طمعی داشتان بی دوتن این زبرك زر سند لیف می گفت زان ثم یهیج فتریه ناورد بروی خردمند التفات چونکه برگرددازان‌صورت ورق می‌باشد جز متاعی از غرور

بارتان دارد ز خیرات اند هم مباهت و تفاخر بیسان مانند اروی برتو اندوه واسف چون شراره آتش افتد ازسود کان بود مانند باران درمحل کافرارا هم‌شگفت ازرینت است وی شود برصورت آن مشتغل بنگرد جز باغها و نهرها بی‌برد براصل وعنوان وجود هردورا اندرکمال آن علم وفن وان بسند سبزی و ترکیب وی زرد وخشك ازبعدسبزی آنگاه زانکه اورا نیست جزروی‌ثبات هست خشنودی وآمرزش زحق

سَابِقُوا إِلٰى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَآءِ وَالْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا

پیشی‌گیرید بسوی آمرزشی ازپروردگارتان وبهشتی‌که‌عرض آن چون‌عرض آسمان وزمین است آماده‌شده‌برای آنانکه آوردند

بِاللهِ وَ رُسُلِهِ ذٰلِكَ فَضْلُ اللهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشٰآءُ وَ اللهُ ذُوالْفَضْلِ الْعَظِيمِ ٢٢ مٰا اَصٰابَ مِنْ مُصِيبَةٍ

بخدا ورسولش آن فضل خداست میدهدش بکسیکه میخواهد وخداست صاحب فضل بزرگ نرسید هیچ مصیبتی

فِي الْاَرْضِ وَلٰا فِي اَنْفُسِكُمْ اِلّا فِي كِتٰابٍ مِنْ قَبْلِ اَنْ نَبْرَاَهٰا اِنَّ ذٰلِكَ عَلَي اللهِ يَسِيرٌ ٢٣

در زمین ونه در نفسهای شما مگر در کتاب پیش از آنکه پدید آریم آنرا بدرستیکه آن بر خداست آسان

لِكَيْلٰا تَأْسَوْا عَلي مٰا فٰاتَكُمْ وَلٰا تَفْرَحُوا بِمٰا آتٰيكُمْ وَاللهُ لٰا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتٰالٍ فَخُورٍ ٢٤ اَلَّذِينَ

تا غمگین نشوید بر آنچه فوت شد از شما وشاد نشوید بآنچه داد شمارا وخدا دوست ندارد هر متکبر نازانرا آنانکه

يَبْخَلُونَ وَ يَأْمُرُونَ النّٰاسَ بِالْبُخْلِ وَ مَنْ يَتَوَلَّ فَاِنَّ اللهَ هُوَالْغَنِيُّ الْحَمِيدُ ٢٥

بخل میورزند وامر میکنند مردمانرا ببخل وکسیکه رو گرداند پس بدرستیکه خدا اوست بی نیاز ستوده

خود بهم کرید پیشی درمدار
عرش تنها گفت از آن کاندر وصول
این بهشت آماده گشته در اصول
هرکرا خواهد دهد عون وعطا
همچو قحط ونقص اموال وزروع
اینهمه سهل است وآسان بر خدا
هم ز چیزی می نگردید ایچ شاد
این نشان زاهد وارسته است
بر جهان خوشنود گشتن داختیار
هم بخلا را ندارد هیچ دوست
وانکه روگرداند زانکش آفرید

سوی عفرانهای آن پروردگار
هیچ ممکن نیست عرض بی ز طول
بهر مؤمن بر خدا و بر رسول
صاحب فضل بزرگست آن خدا
همه اندر نفسها از سقم و جوع
که شود واقع در اشیا جابجا
که شمارا حق ز جود خویش داد
که بحق دل ازدوعالم بسته است
موجب کبر است وعجب وافتخار
که نسازد صرف چیزی کامر اوست
پس خداوند او غنی است و حمید
کرد برانفاق امر او باشوند

همسوی جنتی کورا ست عرض
لیك طول بی ز عرض آن ممکن است
فضل حق است آن که بی آن بهره یاب
بی رسیده است ازمصائب یا رسد
جز که ثبت لوح بود از پیش از آن
تا از آنچه ازشما گردید فوت
بی بود اندوه دنیا را قرار
یا که باشد بند شادی وغم او
حق ندارد دوست این فخر وسرور
یا که دارد بخل با ناس را
بی نیاز است ای که از انفاق خلق
خلق از پاداش یکی بهره مند

همچو عرض آسمان و هم زمین ارض
در فصاحت این بیان مستحسن است
کس نگردد برعطا و بر ثواب
در زمین از آنچه مکروه هست و بد
کافریدیم این زمین یا نفس و جان
ای شوید اندوهگین زان فقد وموت
بی فرح یا بسط آنرا اعتبار
نیست زاهد هم نه با دل همدم او
لا یحب کل مختال فخور
همچو خود اشخاص حق نشناس را
هم ستوده برتر از اخلاق خلق

حکایت

یك حکایت یادم آمد گرچه من
صاحب آنخانه بازن در مقام
رفت وبیرون کرد زود از خانه اش
شوهر دیگر نمود آن زن مگر
دید زن سائل بود شوی نخست
زانکه می خوردیم روزی مرغ و نان
چون تو دادی هر چه بود از مرغ و نان

نیستم افسانه گوئی رسم و فن
بود وهم مشغول بر اکل طعام
خورد نان ومرغ نا در دانه اش
روزی اندر خانه باشوی دگر
گریه ور شد مرد از او پرسید چست
باوی اندر خانه وقت خورد وخوان
بروی از آن یادم آمد اینزمان
تا بدانی حاصل اکرام را

یك فقیری شد بسوی خانهٔ
مرغ بریانی بد ایشانرا بپیش
بعد سالی شد فقیر و بی نوا
مرغ ونان می خورد کامد سائلی
گرچه کردی گریه گفت این مرد بود
کامد اندر سائلی اورا ز در
گفت گر بشناسی آن سائل منم
ورنه مستغنی است زاکرامت خدا

تا برد موری ز خرمن دانهٔ
زان بسائل می ندادار بخل خویش
ساخت زیرا چون نبودش زر رها
مرد دادش هرچه بد بی مشکلی
شوی سابق زان مرا رقت فرود
راند وهیچ اورا نداد از ماحضر
داد مال و خانه وزن ذوالنعم

لَقَدْ اَرْسَلْنٰا رُسُلَنٰا بِالْبَيِّنٰاتِ وَ اَنْزَلْنٰا مَعَهُمُ الْكِتٰابَ وَ الْمِيزٰانَ لِيَقُومَ النّٰاسُ بِالْقِسْطِ وَ اَنْزَلْنٰا

بدرستیکه فرستادیم رسولانمانرا با بینها وفرو فرستادیم باایشان کتاب ومیزانرا تاقیام نمایند مردمان بعدل و فرستادیم

اَلْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَ مَنٰافِعُ لِلنّٰاسِ وَ لِيَعْلَمَ اللهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَ رُسُلَهُ بِالْغَيْبِ اِنَّ اللهَ

آهن را درآنست آسیبی سخت ومنفعتها برای مردمان وتابداند خدا کسرا که یاری کند اورا ورسولانش درنهان بدرستیکه خداست

قَوِيٌّ عَزِيزٌ ٢٦ وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا نُوحاً وَ اِبْرَاهِيمَ وَ جَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ

توانای عزیز وبتحقیق فرستادیم نوح‌را وابراهیم‌را وگردانیدیم در اولادآندو پیغمبری‌را وکتاب‌را پس بعضی از آنها هدایت

وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ ٢٧ ثُمَّ قَفَّيْنَا عَلَى آثَارِهِمْ بِرُسُلِنَا وَ قَفَّيْنَا بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَ آتَيْنَاهُ الْاِنْجِيلَ

یافتندو بسیاری از ایشانند فاسقان پس از پی درآوردیم برا اثرهای ایشان رسولانمانرا و از پی آوردیم عیسی بن مریم‌را و دادیمش انجیل

وَ جَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَ رَحْمَةً وَ رَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ اِلَّا ابْتِغَاءَ

وگردانیدیم در دلهای آنانکه پیروشدند آنرا مهری ورحمتی ورهبانیی که بدعت ساختنداورا ماننوشتیم آنرا برایشان مگرجستن

رِضْوَانِ اللّٰهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا فَآتَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا مِنْهُمْ اَجْرَهُمْ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ

رضای خدا پس رعایت ننمودند آنرا حق رعایتش پس دادیم آنانرا که ایمان آوردند از ایشان اجرشانرا وبسیاری از ایشانند فاسقان

٢٨ يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ وَ آمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَ يَجْعَلْ لَكُمْ

ای آنکسانیکه ایمان آوردید بپرهیزید از خدا و ایمان آورید برسولش که خواهد شمارا دو نصیب از رحمتش وخواهد گردانید برای شما

نُوراً تَمْشُونَ بِهِ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ وَاللّٰهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ٢٩ لِئَلَّا يَعْلَمَ اَهْلُ الْكِتَابِ اَلَّا يَقْدِرُونَ عَلَى

نوری که راه روید بدان وخواهد آمرزید شمارا و خداست آمرزنده مهربان تا دانند اهل کتاب اینکه قدرت ندارند بر

شَيْءٍ مِنْ فَضْلِ اللّٰهِ وَ اَنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللّٰهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ

چیزی از فضل خدا وبدرستیکه فضل در دست خدا است میدهدش آنکه میخواهد وخداست صاحب فضل بزرك

ما فرستادیم بفرستادگان
هم ترازو تا که مردم بیفساد
هم فرستادیم با ایشان حدید
تا بداند حق که اورا در سبل
هم فرستادیم ما از اجتبا
پس از ایشانند بعضی رهنماه
آن رسولان ور پی آوردیمشان
در دل اتباعش افکندیم بر
هست رهبانیت از بهر فریق
فرض آن از ما برایشان می‌نبود
یا نبود آن کتب زایشان در ورق
پس بدادیم آنکسانرا اجرشان
ایکه ایمان بررسل آورده‌اید
یؤتکم کفلین من رحمته حاست
تا بگرداند شما را روشنی
تا بدانند از یقین اهل کتاب
اینکه افزونی است بردست خدا

با علامتهای روشن بر کسان
ایستند از مردمی برعدل و داد
کارزار سخت زان گردد پدید
میدهد یاری شود یار رسل
برخلایق نوح و ابراهیم را
واکثری زایشان برون رفته زراه
عیسی مریم رسول پاك جان
رأفت و بخشایشی بریکدگر
غایت پرهیز کاری در طریق
لازم خود کرده بودند ازعهود
بلکه بدشان فرض خوشنودی حق
که بدند از مؤمنان جان فشان
اتقوالله بر رسولش بگروید
دو نصیب از بخشش او برشماست
که روید از آن ره اندر ایمنی
اینکه قادر نیستند از هیچ باب
میدهد آنرا که خواهد زاقتضا

هم فرستادیم با ایشان کتاب
از برازو قصد عدل محکم است
منفعتهای دگر از بهر ناس
نی بظاهر کان بود رسم نفاق
هم بگردانیدیم در اولادشان
ثم قفینا علی آثارهم
هم عطا کردیم انجیل از کسب
راه رهبانیت از بو بهرشان
انزوا ازخلق و دوری ازبلا
محض خوشنودی حق آن ابتداع
پس رعایت می‌نکردند آن تمام
واکثری زایشان بدند از فاسقان
زانکه موقوفست ایمان بررسول
آن یکی از بهر تصدیق رسل
جرمتان تابخشد از فضل عمیم
هیچ برچیزی ز فضل ذوالجلال
می دهد از رحمت وجود عمیم

برتمیز حق و باطل بر صواب
کان سبب بر انتظام عالم است
هست کان بیش است زاندازه قیاس
بل بغیب از روی قلب واشتیاق
مابنوتهم کتاب از دادشان
که ز پی رفتندشان در هر مهم
ما بآن پیغمبر با حلم و حب
ابتدا کردیم بررسم و نشان
خواب وخورکم طاعت و تقوی زیاد
کرده بودند ازخشوع و ارتفاع
آنچه بدحق رعایت در مقام
رفته بیرون ازحد آن بالایقان
خود بدین پیغمبر اندرجزء وکل
وان یك ازتصدیق سلطان سبل
حقتعالی چون غفوراست ورحیم
کاوست خاص اهل ایمان وکمال
من یشاء الله ذوالفضل العظیم


سورة الْمُجَادِلَةُ اِثْنَتَانِ وَعِشْرُونَ آيَةً وَ هِيَ مَدَنِيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمْ

بنام خدای بخشندهٔ مهربان

قَدْ سَمِعَ اللّٰهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا وَ تَشْتَكِي اِلَى اللّٰهِ وَاللّٰهُ يَسْمَعُ تَحَاوُرَكُمَا اِنَّ اللّٰهَ

بتحقیق شنید خدا گفتن آن زنیکه مجادله میکرد با تو در شوهرش و شکایت میبرد بخدا و خدا می‌شنید گفتگوی شما را بدرستیکه خدا

سَمِيعٌ بَصِيرٌ ٢ اَلَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْكُمْ مِنْ نِسَآئِهِمْ مَاهُنَّ اُمَّهَاتِهِمْ اِنْ اُمَّهَاتُهُمْ اِلاَّ اللاَّئِي

شنوای بیناست آنانکه اظهار کنند از شما از زنانشان نیستند آنها مادران ایشان نباشند مادران ایشان جز آن زنانیکه

وَلَدْنَهُمْ وَ اِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ مُنْكَراً مِنَ الْقَوْلِ وَ زُوراً ٣ وَ اِنَّ اللّٰهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ ٤

زائیدند آنهارا و ایشان میگویند ناپسندی از گفتار و دروغی و بدرستیکه خداست درگذرنده آمرزنده

کرد مردی زوجهٔ خود را ظهار
زن بسی بنمود زان ره تنگدل
پس تلاوت کرد این آیات را
شکوه بنداشت سوی حق مدام
حقتعالی او سمیع است و بصیر
خواند این را حقتعالی زان جدل
تو مرا یعنی چو پشت مادری
مادرانشان جز زنانی نیستند

زن شکایت کرد با فخر کبار
عرض حال خویش کردی متصل
که شنید اقوال آن زن را خدا
حق شنود آن بازگشت اندر کلام
واقف از اسرار هر کس با کریر
یعنی آن بد خارج از رسم و عمل
مر طلاق این بوده گر مستحضری
که بزادستندشان بی ریشخند
منکر است آن گفتها از قول و زور

گفت پیغمبر شدی بر وی حرام
در پی پس شد پدید آثار وحی
که جدل می‌بود با تو یکسرش
که سخنها در سؤال و در جواب
چون نبود اقوال زن از هر قبیل
آنکسانیکه زنان خویش را
نیستند ایشان حقیقت امهات
می‌نگویند این چنین پرداخته
حقتعالی او عفو است و غفور

واندر این معنی مکرر شد کلام
جبرئیلش بود آندم یار وحی
اندر آنچه رفته بد با شوهرش
رد یکدیگر نمودید از خطاب
هیچ بر احکام شرعیه دلیل
خود ظهار ایشان نمایند از شما
کس نشد مادر ز قول بی ثبات
قول ناداسته و نشناخته

وَالَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْ نِسَآئِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مِنْ قَبْلِ اَنْ يَتَمَاسَّا

و آنانکه ظهار کنند از زنانشان پس عود نمایند مر آنچه را گفتند پس آزاد کردن رقبه‌ایست از پیش از آنکه بهم رسند

ذٰلِكُمْ تُوعَظُونَ بِهِ وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ٥ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ مِنْ قَبْلِ

آن دو آن پند داده میشود بآن و خداست بآنچه میکنید آگاه پس کسیکه نیافت پس روزه دو ماه تمام پی در پی است پیش از آنکه

اَنْ يَتَمَاسَّا فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَاِطْعَامُ سِتِّينَ مِسْكِيناً ذٰلِكَ لِتُؤْمِنُوا بِاللّٰهِ وَ رَسُولِهِ وَ تِلْكَ حُدُودُ

بهم رسند آن دو پس کسیکه نتواند پس اطعام شصت مسکین است این برای آنکه ایمان آرید بخدا و رسولش و این حدهای

اللّٰهِ وَ لِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ اَلِيمٌ ٦

خداست و برای کافر است عذاب پر درد

وانکسانکه از زنان خویشتن
باز پس گردند بر گفتار خویش
یا مراد از عود باشد در شمار
بندهٔ آزاد در محضر کنند
تا شما باز ایستید از لفظ بد
هر نیابد بنده پس بی اشتباه
شصت مسکین را براو باشد طعام
بر فقیه ار داری آنرا احتیاج
بر شما فرض است این حکم از قبول

کرده‌اند ایشان ظهار اندر علن
آنچه اندر جاهلیت گفته پیش
مر ارادهٔ وطی یا نقص ظهار
پیش از آنکه مس یکدیگر کنند
وانچه منکر باشد و دور از خرد
روزه پس باید گرفت او را دو ماه
این بود قائم مقام اندر صیام
کن رجوع از وی بجو بی اعوجاج
هست امر حق و تصدیق رسول

بوده یعنی بر ظهار اقدامشان
پس بر ایشاست مر کفاره را
نیست جایز هیچکس زاینها یقین
این شما را هست قولی که بدان
هست دانا حق بر آنچه می‌کنید
پیشتر از مس یکدیگر بساز
باقی احکام ظهار از کیف و کم
این از آن باشد که تا آگه شوید
این حدود حق بود و زنقص پاک

کرده وارا قطع در اسلامشان
که کنند آزاد عبدی چاره را
جز پس از کفاره اندر شرع دین
پند داده می‌شوید از زبان
حل و حرمتها بر او باشد پدید
استطاعت ور بروزه نیست باز
در کتاب فقه مضبوط است هم
بر خدا و بر رسولش بگروید
هست کافر را عذابی دردناک

یعنی آنکو بر حدودش نگرود
چون پیمبر گفت احکام ظهار
هم نیم قادر بصوم از اختیار
گفت پیغمبر توآیی درمقام
شد سی بریازده صاعش معین

تا بود دررنج و درخواری بود
خواست مردارهر سه وحهش اعتذار
بایدم خوردن بهر روزی دوبار
اینکه بدهی شصت مسکین راطعام
برمسا کین تاکند اطعام زین
خنده آمد مربیی را زان سخن

وزمظاهر عاجزاست از این تمام
گفت برمالی ندارم دسترس
ورنه گردم خسته ورنجور من
گفت نی گرخویشتن درویشتر
گفت زانکس فقرمن باشدفرون
گفت پس رو دم باستغفار زن

لفظ استغفار گوید زان کلام
که توام کرد عبد آزاد پس
بلشوم از زندگی معذور من
نگرم درشهر مسکینی دگر
که خورانم این بود درآزمون

اِنَّ الَّذِينَ يُحَآدُّونَ اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ كُبِتُوا كَمَا كُبِتَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ قَدْ اَنْزَلْنَا آيَاتٍ

بدرستیکه آنانکه مخالفت میکنند خدا ورسولش راگوسارشدند همچنانکه نگوسارگردانده آنانکه پیش ازایشان وفروفرستادیم آیتهای

بَيِّنَاتٍ وَ لِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ ۷ يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللّٰهُ جَمِيعاً فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا اَحْصٰيهُ اللّٰهُ وَنَسُوهُ وَاللّٰهُ

روشن وبرای کافراست عذابهای خوارکننده روزیکه برانگیزدایشانرا خداهمگی پس خبردهدایشانرا بآنچه کردند ضبط کردآنرا خداوفراموش کردند وخداست

عَلٰى كُلِّ شَيْئٍ شَهِيدٌ ۸ اَلَمْ تَرَ اَنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمٰوَاتِ وَ مَا فِي الْاَرْضِ مَا يَكُونُ مِنْ

بر همه چیزی شاهد آیاندیدی کهخدا میداند آنچه در آسمانهاست وآنچه در زمین است نباشد هیچ

نَجْوٰى ثَلٰثَةٍ اِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ اِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا اَدْنٰى مِنْ ذٰلِكَ وَلَا اَكْثَرَ اِلَّا

راز سه کس جزکه اوست چهارمین ایشان ونه پنج جزکه اوست ششمین ایشان ونه کمتر ازآن ونه بیشتر جزکه

هُوَ مَعَهُمْ اَيْنَمَا كَانُوا ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيٰمَةِ اِنَّ اللّٰهَ بِكُلِّ شَيْئٍ عَلِيمٌ ۹

اوست باایشان هرجاباشند پس خبرمیدهدآنهارا بآنچه کردند روز قیامت بدرستیکه خداست بهر چیزی دانا

وانکسانکه باخدا و با رسول
هم بتحقیق آنکه آیتها پدید
اندر آنروزیکه حق آنجمله را
حق شمرده است آن عملهارا همه
این ندانستی تو آیا که خدا
آن سه کس بودندکه گفتند حق
هم نه کمتر ازسه نی ازپنج بیش
پس خبردهد بآنچه کرده اند
هست یکسان پیش علمش درحضور
آن یهودان می نشستندی براه
زین پیمبرگشت واقف باعتاب

میکنند ایشان خلاف از ناقبول
ما فرستادیم بروعد و وعید
می برانگیزاند او از قبرها
خود فراموش کرده اندرمطلمه
داند آنچه هست درارض وسما
داند آیا جمله راز ماخلق
جزکه با ایشان بود ازعلم خویش
روز رستاخیز که پی برده اند
از جلیات و خفیات امور
غمز ونجوی می نمودند از سپاه
کرد نهی وزان نمودند اجتناب

می شوند ایشان نگوسار آنچنان
هست بهر کافران که نگروند
پس خبردهد خداشان درمحل
هست حاضر برهرآنچیزی خدا
می نباشد راز گفتن ازسه کس
هم نباشد پنج کس همداستان
هرکجا باشند ایشان رازگو
او بهرچیزیست دانا و خبیر
سریه چون کردی روان خیرالبشر
یا دو رویانرا بدی غارت چنین
بود چندی بازگردند این چنین

که نگون گشتند آن پیشینیان
آن عذابی که کند خوار و نژند
برهرآنچه کرده اند ایشان عمل
همدهد بروفق عدل اورا جزا
جزکه رابعشان خداوندست وبس
جزکه اوسادس بود در رازشان
نیست بمدی یا که قربی بهراو
نگذرد هیچ ازکه فکری درضمیر
وآمدی اخبار ایشان دیرتر
زان مسلمانان شدند اندوهگین
آمد این آیت ز رب العالمین

اَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذِينَ نُهُوا عَنِ النَّجْوٰى ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَ يَتَنَاجَوْنَ بِالْاِثْمِ وَالْعُدْوَانِ

آیاندیدی بسوی آنانکه نهی کرده شده ازرازگفتن پس عودمیکنند بآنچه نهی کرده شده ازآن ورازمیگویند ببدی ودشمنی

وَ مَعْصِيَتِ الرَّسُولِ وَ اِذَا جَآؤُكَ حَيَّوْكَ بِمَا لَمْ يُحَيِّكَ بِهِ اللّٰهُ وَ يَقُولُونَ فِي اَنْفُسِهِمْ لَوْلَا

ونافرمانی رسول وچون آیندتحیت گویندترا بآنچه تحیت نگفت ترابآن خدا ومیگویند در خودهاشان چرا

يُعَذِّبُنَا اللّٰهُ بِمَا نَقُولُ حَسْبُهُمْ جَهَنَّمُ يَصْلَوْنَهَا فَبِئْسَ الْمَصِيرُ ١٠ يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اِذَا

عذابمیکند ما را خدا با آنچه میگوئیم بس است آنها را دوزخ که در می آیند در آن پس بد است آنجای بازگشت ای آنکسانیکه ایمان آوردید چون

تَنَاجَيْتُمْ فَلَا تَتَنَاجَوْا بِالْاِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَ مَعْصِيَتِ الرَّسُولِ وَ تَنَاجَوْا بِالْبِرِّ وَالتَّقْوٰى وَاتَّقُوا اللّٰهَ

راز باهم گوئید پس راز مگوئید ببدی و دشمنی و نافرمانی رسول و راز گوئید بخوبی و پرهیزکاری و بپرهیزید از خدا

الَّذِي اِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ١١ اِنَّمَا النَّجْوٰى مِنَ الشَّيْطَانِ لِيَحْزُنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَيْسَ بِضَآرِّهِمْ شَيْئًا

که بسویش حشر کرده خواهید شد جز این نیست که این راز گفتن از شیطانست تا غمگین شود آنانکه ایمان آوردند و نیست ضرر رساننده ایشانرا چیزی

اِلَّا بِاِذْنِ اللّٰهِ وَ عَلَى اللّٰهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ١٢

مگر باذن خدا و بر خدا باید توکل کنند مؤمنان

ننگری آیا سوی آنکسان   که ز نجوی نهیشان کردی عیان
راز می‌گویند باهم بی اصول   هم ز عدوان و ز عصیان رسول
سام اندر لفظ ایشان بیدریغ   بود مردن کشته گشتن یا بتیغ
روزی این گفتند در وقت درود   عایشه بشنید و بر خشمش فزود
گفت پیغمبر باو آهسته هین   نرم خوئی کن نه پرخاش اینچنین
مستجاب است آنچه گفتم در جواب   نیست از من قول ایشان مستجاب
بر هر آنچه گفت تحیت حق نگفت   وین چنین گویند باهم در نهفت
یعنی از پیغمبر است احمد چرا   حق نما نازل سازد زین بلا
ایکسان کاورده اید ایمان شما   راز چون گوئید باهم هر کجا
راز گوئید از نبی پرهیز و بر   گفت باید خیر خلق از خیر و شر
غیر از این نبود که نجوی گر خفاست   از بلیس و وسوسهٔ دیو دغاست
نیست یعنی مؤمنانرا زان ضرر   هیچ چیز الا باذن دادگر

پس بآنچه نهی کرده زان شدند   باز گشتند و ره از نجوی زدند
چون یهودان نزد پیغمبر شدند   گفتی السام علیک از ناپسند
گفت پیغمبر جواب آن گروه   بر شما باد آنچه گفتند از وجوه
گفت السام علیکم والسخط   داد و بعد از رحمت حق بی غلط
گفت شنیدی چه گفتند این یهود   گفت کردم رد بر ایشان هم برود
آمد این آیت که گویندت یهود   چونکه آیندت تحیت یا ورود
حق چرا نکند باین ما را عذاب   که بگوئیم از خطاب ناصواب
پس بر ایشان را بود نار سعیر   چون در آیند اندران بئس المصیر
راز پس باهم نگوئید از فضول   وز گناه و ظلم و عصیان رسول
می‌بترسید از خدا زانچه کنند   آنکه سویش حشر کرده میشوید
مؤمنان را تا کند اندوهناك   ورنه از نجوای کافر نیست باك
پس توکل مؤمنانرا بر خداست   باید ایشانرا توکل وین بجاست

يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَافْسَحُوا يَفْسَحِ اللّٰهُ لَكُمْ وَ اِذَا

ای آنکسانیکه ایمان آوردید هرگاه گفته شود مر شما را جا واکنید در مجالس پس جا وا کنید که جا وا میکند خدا برای شما و چون

قِيلَ انْشُزُوا فَانْشُزُوا يَرْفَعِ اللّٰهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ اُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ

گفته شود که برخیزید تا بلند گرداند خدا آنانرا که ایمان آوردند از شما و آنانرا که داده شدند علم مرتبها و خدا با آنچه می‌کنید

خَبِيرٌ ١٣ يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوٰيكُمْ صَدَقَةً ذٰلِكَ خَيْرٌ

آگاه است ای آنکسانیکه ایمان آوردید چون راز گوئید با رسول پس مقدم دارید میانه دو دست رازتان صدقه را آن بهتر است

لَكُمْ وَ اَطْهَرُ فَاِنْ لَمْ تَجِدُوا فَاِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ١٤ ءَاَشْفَقْتُمْ اَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوٰيكُمْ

برای شما و پاکزه‌تر پس اگر نیابید وجه صدقه را پس بدرستیکه خدا آمرزنده مهربانست آیا می‌ترسید آن که مقدم دارید میانه دو دست راز گفتنتان

صَدَقَاتٍ فَاِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ تَابَ اللّٰهُ عَلَيْكُمْ فَاَقِيمُوا الصَّلٰوةَ وَ آتُوا الزَّكٰوةَ وَ اَطِيعُوا اللّٰهَ وَ

صدقها را پس چون نکردید و پذیرفت خدا توبه از شما پس برپا دارید نماز را و بدهید زکوة را و اطاعت مائید خدا و

وَ رَسُولَهُ وَاللّٰهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ١٥

رسولش را وخدا آگاه است بآنچه میکنید

ایگروه مؤمنان چون بر شما
جای پس بگشاده بر مردم کنید
هم زجا گویند برخیزید چون
وانکسانکه علم را داده شدند
در حضور احمد صاحب خصال
زاجتماع خلق و اقوال فضول
پس پیش آرید صدقه از قبول
گفت این تا زحمت اروی کم شود
اغنیا ازبخل ودرویشان ز عسر

گفته گردد اینکه بگشائید جا
تا گشاید جایتان حق بر مزید
زود برخیزید کاین به ارسکون
از شما تا رتبه ها سازد بلند
مردمان بیهوده کردی قیل وقال
میشد آن سلطان مشتاقان ملول
در ارادهٔ راز گفتن با رسول
تاوی آنکش دل بود همدم شود
امتحان ایست زاهل عسر و یسر
راز گوید بی زصدقه با رسول

توسعه بدهید یعنی در جلوس
ازمکان رزق وهم شرح صدور
یرفع الله الذین آمنوا
حق بود دانا برآنچه میکنید
بی زشغلی می نمودند اجتماع
آمد آیت کای گروه مؤمنان
دادن این صدقه باشد در سیر
چون رسید این آیت بس ارحمند
پس نیابند ارکه هیچ اززر وسیم
صدقه ارلاشیئی حق دارد قبول

یکدگر را بی زانکار و عبوس
همچنین اندر بهشت و در قبور
از شما در امتثال امر او
قدر فعل خود جزا داده شوید
دادی او را هر کس از حرفی صداع
راز چون گوئید با فخر زمان
مر شما را بهتر و پاکیزه تر
مر مزاحم مردمش کمتر شدند
بهر صدقه حق غفور است ورحیم

جذبه

داده هرچه بود اورا از وجود
سکه درغمخانه بودش رنج وآه
بدسری آهم ز دوش انداختم
من نه بیرون آمدم زان کو دگر
گرزهستی پرسی آن ازدوست برد
من کجا بودم کنون اینجا کجاست
می بترسیدید آیا خود شما
چون نکردید اینچنین پس بازگشت
آورید ازروی ایمان و اصول

دادی ارهم چیزی اورا بازبود
بر تصدّق شد بدان زلف سیاه
پای کوبان درقماری باختم
بی درآن سودا شدم محتاج سر
انچ از او بد برد و باقی پوست بود
نظم تفسیرم چه شد گو گر بجاست
که دهید ار رازگفتن صدقه ها
برشما حق یعنی ازصدقه گذشت
پیروی زامر خداوند ورسول

بدصفی را یك دلی اندر خون
سالها شد که ندارم زو خبر
درخراباتش نهادم بر کنار
تا بپرسم حال آن شوریده را
من چه دارم تادهم درراز دوست
آری اندر راز ماندی با رسول
یعنی اندر راز گفتن با رسول
کرد عفو او فاقیموا الصلوة
هم خدا داناست بر اعمالتان

آب چشم آن هم برد از تن برون
تاچه آن سرگشته را آمد بسر
زانکه گفتندم در اینجا سر میار
گوی چوگان محنت دیده را
بشنوم تازان دهان آوازدوست
چون نبودت صدقه در کوی قبول
بیشتر ندهید صدقه بی نکول
و اطیعوا الله و آتوا الزکوة
پس جزا بدهد بوفق حالتان

اَلَمْ تَرَ اِلَي الَّذِينَ تَوَلَّوْا قَوْماً غَضِبَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ مَاهُمْ مِنْكُمْ وَلَا مِنْهُمْ وَ يَحْلِفُونَ عَلَي الْكَذِبِ

آیا ندیدی بسوی آنکه دوست گرفتند گروهیرا که غضب کرد خدا برایشان نیستند ایشان از شما ونه از ایشان وسوگند یاد میکنند بر دروغ

وَ هُمْ يَعْلَمُونَ ١٦ اَعَدَّ اللّٰهُ لَهُمْ عَذَاباً شَدِيداً اِنَّهُمْ سَاۤءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ١٧ اِتَّخَذُوا اَيْمَانَهُمْ

وایشان میدانند آماده کرده خدا برای ایشان عذابی سخت بدرستیکه ایشان بداست انچه که میکنند گرفتند سوگندهاشان را

جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ فَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ ١٨ لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ اَمْوَالُهُمْ وَلَا اَوْلَادُهُمْ مِنَ اللّٰهِ شَيْئاً

سپری پس بازداشته شدند از راه خدا پس برای ایشانست عذابی خوار کننده کفایت نکنند از ایشان اموال ایشان ونه اولاد ایشان از خدا چیزی را

اُولٰئِكَ اَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ١٩ يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللّٰهُ جَمِيعاً فَيَحْلِفُونَ لَهُ كَمَا يَحْلِفُونَ لَكُمْ

انهایند اهل اتش انهایند در انجا جاودانیان روزیکه برانگیزاند خدا همگی پس سوگند یاد میکنند برای او همچنانکه سوگند یاد میکنند

وَ يَحْسَبُونَ اَنَّهُمْ عَلٰي شَيْءٍ اَلَا اِنَّهُمْ هُمُ الْكَاذِبُونَ ٢٠ اِسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَاَنْسٰيهُمْ ذِكْرَ

برای شما و می پندارند که ایشانند برچیزی دانسته باش که ایشانند ایشان دروغگویان استیلا یافت برانها شیطان پس فراموش گردانید انهارا ذکر

اللّٰهِ اُولٰئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ اَلَا اِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ ٢١

خدا انهایند سپاه شیطان دانسته باش که سپاه شیطان انهایند زیانکاران

ننگری آیا بسوی آنکسان
بوده‌اند ایشان دورویانی که بود
بردروغ اعنی که دراسلام و دین
بودکاری بد که آن میکرده‌اند
مردمارا از ره‌حق زان نفاق
مالهای پیش و فرزندانشان
پس‌خورند ازبهرحق سوگندهم
می‌ندانید این زایمان و فروغ

که منافق پیشه اندر تیره جان
بعضشان باحق ولاشان نابهود
وانگهی‌دانند خوداین کفروکین
برنفاق و بر بدی پرورده‌اند
داشتندی باز ودارندازین سیاق
هیچ ازقهر خدا از جانشان
آنچنانکه می‌خورند اکنون قسم
اینکه ایشانند برکذب ودروغ
لشکر دیوند و دانیدانیکه هست

دوست گردیدند باقومی عجب
زیهودند آنجماعت نز شما
کرده حق آماده اندر نشأتین
برگرفتند آن قسمهاشان سپر
پس مرایشانراست رنجی بس مهین
این گروهند اهل آتش جاودان
برگمانشان که ازاین کذب وجحود
گشته مستولی برایشان دیوهم
حزب شیطان‌درزیان ودرشکست

که برایشان کرده‌حق خشم وغضب
می‌خورند ایشان قسم بر ناروا
مرعذابی سخت ایشانرا بعین
تا بآن مانند ایمن از ضرر
دفع زایشان بازنکنندروزدین
یوم یبعثهم جمیعاً بی‌گمان
هستشان چیزی‌کزآن یابند سود
ذکر حق ازیادشان‌برد از ستم

إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَٰئِكَ فِي الْأَذَلِّينَ كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي إِنَّ اللَّهَ

بدرستیکه آنانکه مخالفت‌مینمایندخدا ورسولش‌را آنهایند در خوارترین نوشت‌خدا کهمرآینه‌غالب‌میشویم‌من‌ورسولانم بدرستیکه‌خداست

قَوِيٌّ عَزِيزٌ ٢٢ لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ

قوی عزیز نیابی گروهیراکه‌ایمان‌آورندبخدا وروز بازپسین کهدوست‌دارندانراکه‌مخالفت‌نمودخداورسولش‌راواگرچه

كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَٰئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُمْ

باشند پدرانشان یاپسرانشان یابرادرانشان یاخویشان آنها نوشت در دلهاشان ایمان‌وقوت‌دادایشانرا

بِرُوحٍ مِنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا

بروحی ازان‌وداخل‌میگرداندایشانرابهشتهائی‌کهمیرود از زیرانها نهرها جاودانیان‌درانها خشنودشدخداازایشان وخشنودشدند

عَنْهُ أُولَٰئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ

ازاو آنها سپاه خدایند آگاه‌باش‌که‌سپاه‌خداآنهایند رستکاران

فی الاذلینند بی‌شك این گروه
که نباشد فارس چون‌ارض‌عرب
یعنی‌اندرلوح محفوظست‌وضبط
می‌نیابی آنگروه که بگروند
گرچه می‌باشند ایشان را پدر
آنگروه بنوشته ایشانرا خدا
داخل ایشانرا نماید در جنان

آنکسانکه میکنند ایشان خلاف
خوارتر یعنی‌زخواران ازوجوه
که توان آنرا گرفتن بی‌سبب
که بود غالب براشیائی زخط
برخدا ویوم دین‌کایشان شوند
آن مخالف پیشگان یاخود پسر
دردل ایمان داده یعنی‌سخت‌جای
جویها جاریست کاندر زیر آن
حزب حقند این‌گروه حزب او

باخدا وبارسول ازکذب ولاف
چون‌سخن ازفتح‌روم وفارس‌گفت
آمد آیت‌که نوشته حق که من
حقتعالی او قوی و غالب است
دوست باآنکس‌که باشددرخلاف
یا برادرها و خویش آوندشان
تقویت فرموده ایشانرا بروح
جاودانندانداندران راضی‌است حق
رستگارند این بدانید از نکو

مرمنافق طعنه میزد در نهفت
بارسولان غالبم در هرزمن
بررسل درغایت واضح است
باخدا و بارسولش زانحراف
بیستند البته هم پیوندشان
کان زرد اوست براهل فتوح
رانکسان‌وایشان‌زحق‌بی‌شوب‌ودق



سُورَةُ الْحَشْرِ أَرْبَعٌ وَعِشْرُونَ آيَةً وَهِيَ مَدَنِيَّةٌ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

سَبَّحَ لِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوٰاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ٢ هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ

تسبیح کرد خدارا آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و اوست عزیز حکیم اوست آنکه بیرون کرد آنانرا که

كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا وَظَنُّوا أَنَّهُمْ مَانِعَتُهُمْ

کافر شدند از اهل کتاب از دیارشان در اول راندن گمان نبرده بودید که بیرون روند و گمان برده بودند ایشان باز دارنده ایشانست

حُصُونُهُمْ مِنَ اللّٰهِ فَأَتٰيهُمُ اللّٰهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ يُخْرِبُونَ

حصارهاشان از خدا پس آمد ایشانرا خدا از جائیکه گمان نبرده بودند و انداخت در دلهاشان هراس که خراب میکردند

بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ ٣

خانهاشانرا بدستهای خودشان و دستهای مؤمنان پس عبرت گیرید ای صاحبان دیدها

خوانده بر پاکی خدارا از یقین
چونکه بشکستند آنقوم نصیر
بر تواریخ ار که داری هیچ ربط
یافت این درباره ایشان نزول
اول الحشر اعنی از جهد تمام
کی شمارا بود هرگز این گمان
یعنی آن حصن و حصار استوار
ترس و رعب افکندشان پس در قلوب
هم بدست مؤمنان تا راهها
ایك می کردند خودهاشان خراب

آنچه باشد در سموات و زمین
از یهودان عهد سلطان بشیر
شرح آن اندر کتب ثبت است و ضبط
کانکس است او ز ادراك و عقول
اندر اول راندن ایشان بشام
که روند آنقوم بیرون از مکان
می کند منع از عذاب کردگار
بر جلا تا دل نهادند از کروب
کرد ایشانرا فراخ از هر کجا
خانهای خود ز جهل بی حساب
پس شما زان انهدام و اضطرار

او عزیز است و حکیم اندر جهات
حکم شد کز آن نواحی وان دیار
واین بود معنی ز بهر مؤمنین
که برون کفار را ز اهل کتاب
حشر اخراجست گر دانشوری
هم گمان بردند آنقوم از خطا
پس رسید از حق عذاب و امتحان
خانهای خود خراب از دست خویش
مؤمنان آنخانه هارا منهدم
تا کس از ساکن شود ویران بود
یا اولو الابصار گیرید اعتبار

غالب و آسوده کار اعنی بذات
سوی دیگر ارض بر بندند بار
که شدند ایمن ز بدخواهان دین
کرده یکسر از دیار او باشتاب
جمع را از جا بجای دیگری
هست مانع حصنهاشان از خدا
از رهی کاشان نکردند آن گمان
می نمودند از تعصبهای بیش
می نمودند از ثواب مغتنم
یا که چوب آن بکار آسان رود

وَلَوْلَا أَنْ كَتَبَ اللّٰهُ عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ لَعَذَّبَهُمْ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابُ النَّارِ ٤

و اگر نه این بود که نوشته بود خدا بر ایشان این جلا هر آینه عذاب میکرد ایشانرا در دنیا و برای ایشانست در آخرت عذاب آتش

ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللّٰهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُشَاقِّ اللّٰهَ فَإِنَّ اللّٰهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ٥ مَا قَطَعْتُمْ مِنْ

این باینست که ایشان مخالفت نمودند خدا و رسولش را و کسیکه مخالفت نماید خدا و رسولش را پس بدرستیکه خداست سخت عقوبت آنچه ببریدید از

لِينَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَائِمَةً عَلٰى أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللّٰهِ وَلِيُخْزِيَ الْفَاسِقِينَ ٦ وَمَا أَفَاءَ اللّٰهُ

درخت خرمای خوب یا واگذاشتنش ایستاده بر اصلهایش پس بود باذن خدا و تا جزا دهد فاسقانرا و آنچه را بازگرداند خدا

عَلٰى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلٰكِنَّ اللّٰهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلٰى

بر رسولش از ایشان پس بر نتاختید بر آن از اسبی و نه شتری و لیکن خدا تسلط میدهد رسولانش را بر آنکه

مَنْ يَشَاءُ وَاللّٰهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ٧

میخواهد و خداست بر همه چیز توانا

گر نه آن باشد که بنوشته خدا / بهر ایشان این خروج واین جلا
هستشان آنسان که اندر آخرت / آتش دوزخ بدون معذرت
با خدا وانکس که آید در شقاق / حق شدید استش عقاب وافتراق
زین یهودان پس شدند اندر غضب / پس بگفتند از ره طعن وغضب
عدل این باشد که نخلستان ما / می‌بسوزاندی وبرکندی رجا
که مبادا این بود ظلم وفساد / یعنی از مستضعفین با سداد
نفس می‌کنند باید کرد قطع / نفس از قطعش نمی‌کردند منع
ایستاده بر اصول خویشتن / جمله پس باشد بامر ذوالمنن
بر پیمبر وانچه بی جنگ و جدال / باز گرداند حق از ملک ومال
تا بچیزی از غنیمتها شوید / مستحق زان ره بدان یا برید
این غنیمت پس باو شد واگذار / تا دهد بر هر که خواهد زاختیار

می‌نمودند آنجماعت را عذاب / دو جهان از قتل واسر بیحساب
اینست زان باعث که کردند بخلاف / باخدا و با رسول ذی عفاف
حکم شد خرما بنان را کنند / جملگی ویران وانجا برکنند
ای محمد بودکی دعوی که من / بر عدالت داعیم از ذوالمنن
بر یهود شاق بس گشت این مقال / همچنین رفتند بعضی در خیال
در میانشان پس درین رفت اختلاف / کاین بود بر عدل یا ظلم وگزاف
آمد آیت کانچه از خرما بنان / قطع گردید آنچه هشتید آنچنان
تا نماید خوارشان اندر نمود / آنچه بیرون رفتگان از حدود
می‌بتازانید بر تحصیل آن / هیچ اسب واشتری فاش و نهان
آنست مسئولی نماید واین عطاست / حق رسول خویشرا بر هر که خواست
حق بهر چیزی توانا باشد او / تا شما را غالب آرد بر عدو

مَا أَفَاءَ اللّٰهُ عَلٰى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرٰى فَلِلّٰهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبٰى وَالْيَتَامٰى وَالْمَسَاكِينِ

آنچه را بازگرداند خدا بر رسولش از اهل قریها پس برای خدا و رسول است و برای صاحب قرابت و یتیمان و مسکینان

وَابْنِ السَّبِيلِ كَيْلَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَ مَا آتٰيكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهٰيكُمْ

و ابن سبیل تا نبوده باشد دایر دولت میانه اغنیاء از شما و آنچه داد شما را رسول پس بگیرید او را و آنچه نهی کرد شما را

عَنْهُ فَانْتَهُوا وَ اتَّقُوا اللّٰهَ إِنَّ اللّٰهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ۸ لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ

از آن پس باز ایستید و بپرهیزید از خدا بدرستیکه خداست سخت عقوبت برای محتاجان مهاجر است آنانکه بیرون کرده شدند از

دِيَارِهِمْ وَ أَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللّٰهِ وَرِضْوَانًا وَ يَنْصُرُونَ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ أُولٰئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ ۹

دیارشان و اموالشان میجویند فضلی از خدا و خشنودی و یاری میکنند خدا و رسولش را آنهایند آنها راستگویان

/ گاه پنهان بی سپاه و بی قتال
بر رسول آنچه حق زاهل قری / باز گرداند بی‌چون و چرا
در ذوی القربی و ایتام دلیل / هم بر مسکینان و ابناء السبیل
حکمها باشد در این آیت فزون / هل که ماند این بیان اندر کمون
فکرت ما دور از این تصویر بود / اینقدرهم لازم تفسیر بود
وانچه از فیئ وغنیمتها رسول / بر شما بدهد بگیرید از قبول
هر که ننماید ز نهیش اجتناب / جاودان اندر هلاکت و عذاب
وان فقیران مهاجر کز بلد / گشته‌اند اخراج بی مال و مدد
کردی از آن هجرت ورنج وتعب / از خدا انفصال وخوشنودی طلب
از ره حب خداوند و رسول / هجرت ومحنت نمودندی قبول
یاری دین خدا یاری اوست / یاری احمد مددکاری اوست

گاه باهنگامه در جنگ و جدال /
از منال و مال بی حرب وقتال / از خدا و از رسولت آن منال
هست ذی القربی بنزدیک قبول / اهل بیت وعترت وخویش رسول
گفته‌اند احکام آنرا سر بسر / باشی ار واقف بتاریخ و خبر
می‌باشد تا که آنچیز از شما / در تداول در میان اغنیا
وانچه نهی از آن نماید بر شما / باز پس زان ایستید از مدعا
از خدا برسید واز روز حساب / زانکه باشد بس شدید اوراعذاب
چون نمودند از سراهاشان برون / منعشان کردند از مال و شئون
قصدشان یعنی از آن هجرت بود / غیر خوشنودی خلاق ودود
یاری حق میکنند از جان و مال / هم اعانت بر رسول ذوالجلال
اینگروه ایشان بوند از راستان / راستکار و راستگو در امتحان

وَالَّذِينَ تَبَوَّؤُا الدَّارَ وَ الْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً

و آنهاکه جایگاه ساختند آن دار را و ایمان را از پیش از ایشان دوست میدارند آنکس را که مهاجرت نمود سوی ایشان و نمی‌یابند در سینه‌هاشان خواهشی

مِمَّا أُوتُوا وَ يُؤْثِرُونَ عَلٰى أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَ مَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولٰئِكَ هُمُ

از آنچه داده شدند و برمیگزینند بر خودهاشان و اگر چه باشد با ایشان احتیاج و آنکه داشته شود از بخل نفسش پس آنهایند آنها

لْمُفْلِحُونَ ١٠ وَالَّذِينَ جَآؤُا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَ لِاِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْاِيمَانِ

رستگاران وآنانکه آمدند از بعداشان خواهندگفت پروردگارما بیامرزمارا و برادران مارا آنانکه پیشی گرفتندازما بایمان

وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا اِنَّكَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ ١١ اَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا

ومگردان دردلهای ما کینه مرآنانراکه ایمان آوردند پروردگارما بدرستیکه توئی مهربان رحیم آیا ندیدی سوی آنانکه نفاق ورزیدند

يَقُولُونَ لِاِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ اَهْلِ الْكِتَابِ لَئِنْ اُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ وَلَا نُطِيعُ

که میگفتند مربرادرانشانرا آنانکه کافرشدند از اهل کتاب که اگر بیرون کرده شوید بیرون میرویم باشما واطاعت نمیکنیم

فِيكُمْ اَحَدًا اَبَدًا وَاِنْ قُوتِلْتُمْ لَنَنْصُرَنَّكُمْ وَاللّٰهُ يَشْهَدُ اِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ١٢ لَئِنْ اُخْرِجُوا لَا يَخْرُجُونَ

درشما احدی راهرگز واگرقتال کرده شوید یاری میکنیم شمارا وخداگواهی میدهد که ایشان دروغگویان اگر بیرون کرده شوند بیرون نخواهندرفت

مَعَهُمْ وَلَئِنْ قُوتِلُوا لَا يَنْصُرُونَهُمْ وَلَئِنْ نَصَرُوهُمْ لَيُوَلُّنَّ الْاَدْبَارَ ثُمَّ لَا يُنْصَرُونَ ١٣ لَاَنْتُمْ اَشَدُّ

باایشان واگرقتال کرده شوند یاری نخواهندکرد آنهارا واگر یاری کنندایشانرا میگردانند پشتها پس یاری کرده نشوند هرآینه شما سخت ترید

رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنَ اللّٰهِ ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ ١٤ لَا يُقَاتِلُونَكُمْ جَمِيعًا اِلَّا فِي قُرًى مُحَصَّنَةٍ

ازراه بیم درسینهای ایشان از خدا آن بآینست که ایشان گروهی اندکه نمی فهمند کارزار نمی کنند باشما همگی مگر درقریهای مستحکم

اَوْ مِنْ وَرَآءِ جُدُرٍ بَاْسُهُمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتّٰى ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا

یاازپشت دیوارها کارزارشان میان خودسخت است می پنداری آنهارا همگی باهم ودلهاشان پراکنده اند این بآینست که آنها گروهیند که

يَعْقِلُونَ ١٥ كَمَثَلِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَرِيبًا ذَاقُوا وَبَالَ اَمْرِهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ اَلِيمٌ ١٦

نمی یابند بعقل چون مثل آنانکه بودند پیش ازایشان نزدیك چشیدند بدی عاقبت کارشانرا و برایشانست عذابی پردرد

فئی باشد آنکسانرا که زجای … بار بگزیدندشان اندر سرای
شد مدینه دار وایمان نام او … یادرآن خالص شد ایمانها نکو
می‌نیابند هیچ ایشان در صدور … حاجتی را کاوست داعی برقصور
خواست پیغمبر مرآن انصار را … ذکر احسانهایشان کرد ابتدا
گفت خواهید ارکه اموال صغیر … برشما قسمت کنم خورد و کثیر
برمهاجر یا دهم آن مال چند … وزسراهای شما بیرون روند
میل ما اینست گفتند ار ولا … برمهاجر تا دهی این مالها
زانکه خیراست آن قدمهاشان بما … کرد پیغمبر برایشان پس دعا
برنفوس خویش درمال ومکان … دیگرانرا اینگروه از مؤمنان
گرچه می‌باشد مرایشانرا بدان … احتیاج و افتقاری بیکران
پس بغیری واگذارد بی‌سبب … ازحصال آدم این بود عجب
وانکه نفس خویشرا ازبخل او … باز دارد و آورد برجود رو
وانکه می‌آیند ازپی درجهان … بعدِ انصار و مهاجر برشان
آنکسان کایشان بایمان سابقند … هم بدین پیشی گرفتن لایقند
زین توفرما حفظ ازلطف عمیم … ای‌خدا چون‌تو رؤفی و رحیم

هم در ایمان برخدا و بررسول … یعنی انصار معظم در قبول
دوست می‌دارند هجرت هرکه بود … سوی‌ایشان جای بدهند ازعهود
یعنی ازرشك وحسد دراحتمال … آنچه داده برمهاجر شد زمال
آنچه نیکی کرده بودند آنگروه … یا که امداد مهاجر از وجوه
وان مهاجر درسراهای شما … همچنان باشند چون سابق بجا
برامور خودکنند ایشان قیام … میل انصار است زین دو با کدام
همچنین باشند چون روشن چراغ … درسرا و مسکن ما با فراغ
آمد اندر شانشان از کردگار … که کنند ایثار بعضی اختیار
یعنی انصار آن مهاجر را دهند … برنفوس خویش تقدیم از پسند
هست ایثار آنکه شخصی لاعلاج … باشد ازچیزی برروی احتیاج
شرح ایثار ارخدا خواهد بکام … در بیان هل اتی گویم تمام
گردد ازبخل طبیعت برکنار … پس بوند آنقوم بیشك رستگار
می‌بگویند ای‌خدا اغفر لنا … وان برادرها که بودند ابتدا
می‌مگردان دردل ما از نهان … کینه و حقد وحسد برمؤمنان
تونگاه آیا نکردی در سیاق … سوی آنانکه کنندایشان نفاق

با برادرهای خود گویند زود
هیچ وقت از کس نه‌فرمان بریم
حق بود شاهد که ایشان کاذبند
نصرت ایشان را ندهند از قرار
از هزیمت میروند اعنی که زود
این از آن باشد که ایشان بی‌خبر
جنگ نکنند این یهودان با شما
بی که حصنی هستشان زین رهگذر
خود بود دیواری که دارند احتماع
این از آن باشد که بس لا یعقلند
خودچشند آن وبال امر خویش

زانکسانکه بگرویدند از یهود
در جدال باشما نی یاوریم
گر یهودان خود برون کرده شوند
ور دهند از فرس نصرت سست کار
پس بیاری کرده گردند این یهود
جمله باشند از جلال دادگر
جز ز پشت قلعه و دیوار ها
سخت باشد جنگشان با یکدگر
این یهودان از تعقل و امتناع
از صلاح خود بکلی غافلند
وان بود الا که از شئامت بش
درجهان گشتند رسوا و هلاک

گر برون کرده شوند از خانمان
باشما ایشان نیایند از قتال
نی روند ایشان برون همراهشان
زانکه برگردند زود از پشتها
زانکه باشد در دل ایشان افزون
ورنه بایستی که ترسند از خدا
نیستشان قوت که آیند از حصون
اینک باشند از شما بس ترسناک
قلبهاشان لیک از حقد و حسد
همچو آنانست ایشان را مثل
کشتگان بدر از آن باشد مراد
هم بعقباشان عذابی دردناک

باشما آئیم ما فاش و عیان
بر شما بدهیم یاری لامحال
ور قتال آید زبی ناگاهشان
گرزها بینند چون در مشتها
از شما رهبت که از حق در درون
این دو رویان منافق بر شما
سوی صحرا بهر جنگ ایشان برون
افکند حقشان بدل این بیم و باك
پس پراکنده است و عاری از رشد
که از ایشان بیشتر نزدیك بل
یا گروه دیگر از اهل فساد

كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ

چون مثل شیطان هنگامیکه گفت مر انسان را کافر شو چون کافر شد گفت بدرستیکه من بیزارم از تو بدرستیکه من میترسم از خدا که پروردگار

الْعَالَمِينَ ۱۷ فَكَانَ عَاقِبَتَهُمَا أَنَّهُمَا فِي النَّارِ خَالِدَيْنِ فِيهَا وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ ۱۸

جهانیانست پس باشد انجام آندو تا اینکه باشند در آتش هردو جاودانی در آن واینست جزای ستمکاران

مثل شیطان کآدمی را گفت هم
گفت من بیزارم از تو در یقین
کار او بردار کرد او چون تمام
گفت هم بوجهل را من با شما
گفت من بیزارم از احمق که او
من ملك آن آستانم غالم
چون نمودم استخوانش ریز ریز
تا که بدهم ره بپیر یگانه
زین کند شم ترسم از مشی دگر
پس بود در آخر و انجام کار

باش اندر کفر خود ثابت قدم
ترسم از پروردگار عالمین
بعد از آن کاو کندش از شهوت بدام
هر هم در جنگ احمد هر کجا
باخدا گردد ز حمق او جنگجو
در پلنگی کاوست خصم صاحبم
باشدم رو نیست آهن بس گریز
همچنانکه پاسبان خانهٔ
رازها بی پرده گردد سر بسر
جاودان آن هردو را ماوی بنار

من تورا یار و معینم در عمل
چون برصیصای عابد عهدبست
گفت من بیزارم از تو ای دنیك
کس نتواند شمارا کرد پس
هیچ آید با خدا کس در ستیز
آنکه از فرمان او آرد گذر
آنکه راند از بزم خویشم شاه جان
آنکه دیدی سرکشیدم زان کند
خواند آدم را بکفر ابلیس دون
این بود پاداش استمکاره ها

پس چو محکم شد در او کفر و دغل
که تورا باشم پناه از هر شکست
کس رسد بر جام زهد اینکو بسك
پس چو در بدر آمد ایشان را شکست
باید از خشم خدا جستن گریز
برکشم با چنك و دندانش جگر
خواست تا باشم مقیم آستان
بدنفسی در نظر یا چشم بد
پس گریزد زو چو بکشندش بخون
که بجود بستند راه چاره‌ها

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ

ای آنکسانیکه ایمان آوردید بترسید از خدا و باید بنگرد نفسی که چه پیش فرستاد برای فردا و بترسید از خدا را بدرستیکه خدا آگاهست

بِمَا تَعْمَلُونَ ۱۹ وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ۲۰ لَا

بآنچه میکنید و مباشید چون آنانکه فراموش نمودند خدا را پس فراموش گردانید بر آنها خودهاشان را آنهایند آنها فاسقان

يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفَائِزُونَ ۲۱

یکسان نیستند اهل آتش و اهل بهشت اهل بهشتند ایشان کامیابان

ایگروهی کاهل ایمانید بس
بهر فردای قیامت هرکه آن
باید او انده ره زند مدام
هست تقوای نخستین از عوام

می‌بترسید از خدا در هر نفس
هست طاعت شکر حق گوید جان
از عقوبتهای خلاق الانام
وان دوم مخصوص خاصان و کرام

هرکسی باید کند در خود نظر
ورکه عصیانست پس باید کند
او بود دانا بر آنچه میکنند
هست تقوای عوام از نابسند

تا چه بفرستاده پیش از خیر و شر
توبه و تقوی ز فعل زشت بد
پس چو داند او بنیکی ره زند
وانچه اندر شرع زشتست و زد

لیک تقوای خواص ازماسوا است / واجتناب ازهرچه مادون خداست
همچو آنان می مباشید ایچ بس / که فراموش ازخدا کردند بس
پس فراموش ازنفوس خویشتن / ساختشان پروردگار ذوالمنن
یا چو بردند ازکه حق را زیاد / توبه برد از یادشان رب العباد
این گروه از فاسقانند ازیقین / رفته بیرون ازحدود وحکم دین
نیست یکسان اهل جنت واهل نار / ازجحیمند اهل جنت رستگار

لَوْ اَنْزَلْنَا هٰذَا الْقُرْآنَ عَلٰى جَبَلٍ لَرَاَيْتَهُ خَاشِعاً مُتَصَدِّعاً مِنْ خَشْيَةِ اللّٰهِ وَ تِلْكَ الْاَمْثَالُ

اگر فرو فرستادیم این قرآن را بر کوه هرآینه دیده بودی آنرا ترسکار شکاف خورده از ترس خدا واین مثلها

نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ٢٢ هُوَ اللّٰهُ الَّذِي لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ

میزنیم آنهارا از برای مردمان باشد که ایشان فکر کنند اوست خدا که نیست خدائی مگر او دانای نهان وآشکار است اوست

الرَّحْمٰنُ الرَّحِيمُ ٢٣ هُوَ اللّٰهُ الَّذِي لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ

بخشاینده مهربان اوست خدائی که نیست خدائی مگر او که پادشاه پاك بری از نقص امن گرداننده نگهبان عزیز

الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللّٰهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ ٢٤ هُوَ اللّٰهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْاَسْمَاءُ

تسلط گرداننده بزرگوار است پاکست خدا از آنچه شریك میسازند اوست خدائی آفریننده پدید آورنده صورت بخشنده اوراست نامهای

الْحُسْنٰى يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمٰوَاتِ وَ الْاَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

نیکو تسبیح میکند اورا آنچه در آسمانها وزمین است واوست عزیز حکیم

می فرستادیم این قرآن اگر / ما بکوهی می بدیدی در نظر
خاشع و ازیکدگر اشکافته / درزمین از خوف حق روبافته
کوه را گردادمی یعنی تمیز / میشد از تاثیر قرآن ریز ریز
این مثلها میزنیم از بهر ناس / تا کنند اندیشه شاید باهراس
آنکه قرآن را فرستاد او خداست / غیر از او نبود خدائی همبراست
باشد او دانای پنهان وآشکار / هستی اشیا بدو دارد قرار
اندراعیان ماسوی اززشت وخوب / محتجب بودند در غیب الغیوب
از افاضۀ نور سلطان قدم / کرد خود اظهار ایشانرا زهم
دادشان ره ازعدم سوی وجود / ورنماید غیب برارض شهود
اوست رحمن یعنی اندر ابتدا / کرد ایجاد او وجود ماسوی
رحمتش یعنی که از غیب عدم / کرد ظاهر ماسوی را دمبدم
هم رحیم اعنی رساند ازحسن حال / ماسوی را بر نهایات از کمال
اوست آنکس که خدا بی غیر او / می نباشد لا اله غیره
پادشاهی که ز فرمانش برون / نیست موجودی باندك یا فزون
ملك ملك او وشاهی زان اوست / هر وجودی بندۀ فرمان اوست
هست ملکش ازجهتی نابند / بی نیاز و مطلق از مادون خود
هرکرا خواهد نماید ارجمند / هرکرا خواهد کند پست و نژند
نیست جزوی چونکه اوگوید مباش / چونکه گوید باش هست اشیا بجاش
هست قدوس اعنی از وجه وجوب / پاك ومطلق ازنقایص وزعیوب
نیست هیچ او را بقوه ازصفات / بلکه بالفعل است وجمع اوصاف ذات
نیست وقتی دون وقتی اعنی آن / این بود نقص وجود از بی نشان
ورنقایص جمله دانش مطلق است / آنکه باشد کامل التام آن حق است
سالمست ازعیب و آفات وعلل / هم بری ازعجز و تغییر وخلل
باشد او ایمن کنندۀ بندگان / از محامهای کولی هرزمان
هم مهیمن هست یعنی ذات حق / خود نگهبان بر همه ما خلق
غالب اندر ذات خود بر کل شیئی / یادهد عزت بهرکس خواست وی
هست جبار اعنی از او وجود / هریکی پیوند از او دارد بود
در نهایت از علو و کبریا / هرکسی اورا حقیر از ماسوی
پاك از آن کارند بهر او شریك / شرك اورا نیست نزدعقل نیك
خالق است اعنی مقدر حضرتش / جمله اشیا را بوفق مشیتش
باری اعنی آورد ذاتان پدید / آنچه را ازروی حکمت آفرید
صورت اشیا برسانی نگاشت / از کمال علم و حکمتها که داشت
آنچنان زیبا که گر بینی نکو / وسم هر شیئی است خوش برجای او
ذره دارد آن جمال و ضوء و تاب / که بجای خویش دارد آفتاب
هست اورا نامهای پاك چند / نزد عقل وشرع ومعنی دلپسند
پیدش ازپاکی کند آنچه هست / درسموات وزمین بالا و پست
ارجمند وراستکار اندر امور / هست هر نالایق ازوصفش بدور

مناجات

ای بری زاندیشه و اوهام خلق / برتو راجع اول و انجام خلق
پاك بیهمتا و بیمثل و شریك / اسمها و وصفهایت جمله نیك
ره ندارد درتو فقدان و فتور / عجز ونقص ازذیل توپاکی تودور
آیت اشیا از توانائی تو / هریکی برهان یکتائی تو
ناتوانی چون مرا بی عایقی / این چنین دادی بیان و منطقی
تا بپایان دردوسال این نامه را / آورم درکف چوگیرم خامه را

این مکه بود از دمی کامد دمی
اول ماه رجب شد بد بلك
این بود ازمی دفصل شاه بود
تا بسند اهل عصر این نامه را
گرکه آید سورهٔ کو نظم کن
یارب امروز اول ماه نو است
خود کردی فصل کردی زین سال
چون تودادی اینچنین نعمت که زیست

زمنهج آراست گردد صیتی
سورهٔ حشر است آخر بی‌زشك
که روا داری من آگاه بود
معرف گردند زین نکته‌ها
خشم کردی لطف فرما نظم کن
این گدا محتاج امداد نو است
شکر آن خوان صفی گردار زاں
شکر آن منشور ماخچه دوجیست
سهل کی زطفل احدخوان عشق

سال سابق اول ماه رجب
کی مرا هر گه گذشت این درخیال
خواستی کز انوار که در مور
کس نگویند نیست این اندشهٔ
مردلانی ما باید در معنی
تا هر آنچه مانده باقی از کلام
شکر آن اهم زنطق من بگو
هم نوکی زشکر خود مارا مدد
نظم باقی مندمدزین دیوان عشق

گشت آخر نظم اعراف از طرب
کم بود این موهب ازذوالجلال
آنچه مشکل تر بود یابد ظهور
آید از هر مرد شاعر پیشهٔ
ما شه عشق منمواییم ازگزاف
اندر این مدت دد ازعوات تمام
شکر دو الس باشد اردوالمن بگو
هست این هم فضل وجودی بی‌زحد



سُورَةُ الْمُمتَحِنَةِ ثَلثَ وَ عِشْرُونَ آيَة وَ هِيَ مَدَنِيَّة

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

يٰا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لاٰ تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَ عَدُوَّكُمْ اَوْلِيٰاۤءَ تُلْقُونَ اِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ وَ قَدْ كَفَرُوا بِمٰا

ای آنکسانیکه ایمان آوردید مگیرید دشمن مرا ودشمن خودتانرا دوستان میفرستید بسوی ایشان دوستی وبتحقیق کافر شدند بآنچه

جٰاۤءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَ اِيّٰاكُمْ اَنْ تُؤْمِنُوا بِاللّٰهِ رَبِّكُمْ اِنْ كُنْتُمْ خَرَجْتُمْ جِهٰاداً

آمدشمارا از حق بیرون میکنند رسول‌را وشمارا کهبیرون میآرند بخدا پروردگارتان اگرهستید کهبیرون میآیدبرای جهاد

فِي سَبِيلِي وَابْتِغٰاۤءَ مَرْضٰاتِي تُسِرُّونَ اِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ وَ اَنَا اَعْلَمُ بِمٰا اَخْفَيْتُمْ وَ مٰا اَعْلَنْتُمْ وَ مَنْ

کردن دررا‌ه‌من وجستن رضای‌من پنهانی میفرستید بسوی ایشان دوستی ومن دانا ترم بآنچه پنهان میکنید وآنچه آشکار میکنید وآنچه

يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوٰاۤءَ السَّبِيلِ ١

میکندآنرا از شما پس بتحقیق که گم‌شد ازمیان راه

باشد این سورهٔ مودت وامتحان
آنکه باشد باشما و من عدو
بعد قصهٔ بدرو بودش ساره نام
رفع چون گردید عریانی وجوع
گفت بعدازواقعه بدر ازسوس
داد خاطب نامی اوهم جامهٔ
پس شما باشید حاضر بهر جنك
تا ستاند نامه را از ساره باز
کرد تهدید او بکشتن دیگرش
تا خبر یابند از تفصیل آن
ورنه من رسواکنم درمحضرش
چون مهاجر هریکی دارند بس
خواستم برمکیان حقی زمن

کاوره ازفضل باری در بیان
کی بهر کز باشما شددوست او
پس از او پرسید سلطان انام
بازخواهم کرد بر مکه رجوع
کس نکردی زعاملی ازنفوس
بروی او بنوشت پنهان نامهٔ
تا سلاح آرید از هرجا بجنك
زن نمود از آن ابا و اضطرار
نامه بیرون کرد ازموی سرش
تاچه بنوشت وکه بنوشت آنچنان
معترف گردید خاطب در برش
ازعشیره واقربا در مکه کس
ثابت از این نامه آید بی‌سخن

میگیرید ایگروه مؤمنان
زمدینه آمد از یثرب زنی
آمدی کاسلام آری گفت نی
گفت پیغمبر چه‌شد کز مکیان
پس باو دادند جامه و راحله
سوی اهل مکه کاید مصطفی
زین خبرشد احمد الوحی حلال
پس نگشتند آن ده عشرا تمام
در مدینه باز باپامه شدند
گفت پیغمبر هرآن کرد این خلاف
گفت بالله این نکردم ازنفاق
من ندارم هیچ کس را تاکنند
تارعایت ز اهل واولادم کنند

دوستان از بهر خویش ازدشمنان
کاو مغنیه بد و ایش فنی
آمدم بهرلباس و خوردنی
با تعبی جامه بگرمی و نان
آل عبد المطلب بی‌فاصله
سوبیان الیه از بهر عزا
پس علی [۴] را ساخت باجمعی گسیل
نامه زان پیدا شد با اهتمام
سوی مسجد جمع پس‌عامه شدند
باید او تا خود نماید اعتراف
بلکه تدبیری بداین‌دورازنفاق
اهلبیتم را زند خواهان مدد
نی که ازجا نج و بیدادم کنند

کرد تصدیقش پیمبر زین کلام ‖ آمد این آیت پس از رب الانام ‖ دوستی را میکنید القا شما ‖ سوی ایشان که نیند اهل ولا
وانگهی که کافرانند آن فرق ‖ آنچه را که بر شما آمد بحق ‖ میکنند از مکه اخراج رسول ‖ هم شمارا بهر ایمان و قبول
گرویدستید زانکه بر خدا ‖ که بود پروردگار او بر شما ‖ خود شما گیرید ایشارا بدوست ‖ گر شما خواهند تا بکشند پوست
گر شما هستید گر بهر جهاد ‖ آمدید از خانه بیرون باسداد ‖ تا کنید از جان براه من قتال ‖ هم رضای من بجوئید از کمال
سویشان پس میرسید از نهان ‖ دوستی را از کتابت ناگهان ‖ از شما دانا ام من بر عقید ‖ آنچه پنهان از مودت میکنید
وانچه میدارید ظاهر راعتذار ‖ آگهم من بر نهان و آشکار ‖ میکند هر کس که این کار از شما ‖ گشته گم راهش رود ره بر خطا

اِنْ يَثْقَفُوكُمْ يَكُونُوا لَكُمْ اَعْدَآءً وَيَبْسُطُوا اِلَيْكُمْ اَيْدِيَهُمْ وَاَلْسِنَتَهُمْ بِالسُّوٓءِ وَوَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ

اگر یابند شمارا باشند مر شمارا دشمنان و گشایند بشما دستهاشان و زبانهاشان ببدی و آرزو کردند کاش کافری بودید

٢ لَنْ تَنْفَعَكُمْ اَرْحَامُكُمْ وَلَا اَوْلَادُكُمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ يَفْصِلُ بَيْنَكُمْ وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ٤

سودی ندهد مر گز شمارا رحمهاتان و فرزندانتان روز قیامت جدائی میاندازد میانتان و خداست آنچه میکنید بینا

قَدْ كَانَتْ لَكُمْ اُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِيٓ اِبْرٰهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ اِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ اِنَّا بُرَءٰٓؤُا مِنْكُمْ وَمِمَّا

بتحقیق که باشد مر شمارا اقتدای نکو در ابراهیم و آنانکه بودند با او هنگامیکه گفتند مر قوم شانرا بدرستیکه بیزاریم از شما و از آنچه

تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَآءُ اَبَدًا حَتّٰى تُؤْمِنُوا

میپرستید از غیر خدا انکار ورزیدیم بشما و پدید آمد میان ما و میان شما دشمنی و دوری همیشه تا که ایمان آرید

بِاللّٰهِ وَحْدَهُ اِلَّا قَوْلَ اِبْرٰهِيمَ لِاَبِيهِ لَاَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ وَمَآ اَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللّٰهِ مِنْ شَيْءٍ رَبَّنَا عَلَيْكَ

بخدا تنهاست او مگر گفتن ابراهیم مر پدرش را که هر آینه آمرزش خواهم من برای تو و مالک نیستم برای تو از خدا هیچ چیز پروردگار ما بر تو

تَوَكَّلْنَا وَاِلَيْكَ اَنَبْنَا وَاِلَيْكَ الْمَصِيرُ ٥ رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَاغْفِرْ لَنَا رَبَّنَا اِنَّكَ

توکل کردیم و بسوی تو بازگشت نمودیم و بسوی تست بازگشت پروردگارا مگردان مارا فتنه برای آنانکه کافر شدند و بیامرز مارا پروردگار ما بدرستیکه

اَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ٦ لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ اُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللّٰهَ وَالْيَوْمَ الْاٰخِرَ

توئی عزیز حکیم بتحقیق که باشد مر شمارا اقتدای نکو مر کسی را که هست امیدواری بخدا و روز باز پسین

وَمَنْ يَتَوَلَّ فَاِنَّ اللّٰهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ ٧ عَسَى اللّٰهُ اَنْ يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الَّذِينَ عَادَيْتُمْ

و آنکه روی گرداند پس بدرستیکه خدا اوست بی نیاز ستوده شاید که خدا بگرداند میان شما و میان آنانکه دشمن داشتید

مِنْهُمْ مَوَدَّةً وَاللّٰهُ قَدِيرٌ وَاللّٰهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ٨

از ایشان دوستی و خدا تواناست و خدا آمرزنده مهربان است

مشرکان یابند اگر در کینه بر ‖ بر شما یابند یعنی گر ظفر ‖ بر شما دشمنانند و عدو ‖ ندهد القای مودت هیچ سود
بر گشایند از کین دست و زبان ‖ سویتان بر قتل و دشنام از عیان ‖ دوست میدارند گر کافر شوید ‖ سوی دین سابق خودهم روید
دشمنی آنچنانکه باشد خوش ‖ خواهند از خصمش کند معوبر ‖ خوش از این باشد هیچ جز ‖ دشمن آن مشرکان باشند نیز
نفع کی ارحام و فرزندانتان ‖ بر شما هرگز دهند آسانتان ‖ بهر فرزندان مودت با عدو ‖ تا کنید آنرا نفهمی بستر و
حق جدائی افکند در رستخیز ‖ بینان باشید گر همه روگریز ‖ حق بداند چه میکنید از ناگریز ‖ از عناد و دوستی باشد بصیر
هست در باب موالات عدو ‖ مر شما را سیرت و خلقی نکو ‖ اندر ابراهیم بود آن وصف نیک ‖ وانکه با او بود در خصلت شریک

قوم خودرا چونکه گفتند از شما
دشمنی و بغض از قلب است و دست
غیر قولیرا که ابراهیم گفت
از عذاب حق نتوانم بعکو
زانکه مشرك را نیامرزد خدا
گفت با اصحابش ای پروردگار
می مگردان فتنه ای رب مجید
تا نگویند از بعد ایشان بحق
خود شما را خصلتی باشد حسن
وانکه روگرداند از این اقتدا
هست امید آنکه گرداند خدا
حق بهر کاریست قادر بالعیان

وانچه بپرستید بیزاریم ما
بین ما شد ظاهر و پیوسته است
میبرند را از سلف در بهفت
از توجزی دفع سازم یك تسو
پس بایمان میتورا گویم دعا
ما توکل برتو کردیم استوار
خود بومارا برکسی کو نگروید
کی اسیر ما شدندی با علق
اندر ابراهیم و قومش بی سخن
دوستی با دشمنان آرد بجا
در میان آنجماعت با شما
هم حق است آمرزگار و مهربان
همچنین بودند ثابت بر عهود

جز خداکاورا پرستیدن رواست
تا که ایمان برخدا آرید وبس
خواهم از بهر تو آمرزش ز حق
باقی از ما نی شرك اعنی حین
حاصل آنکه چون راهم غیور
هم بسوءت باز گشتیم از رجا
یعنی ایشانرا مکن غالب بما
ده بما آمرزش ای پروردگار
آنکه را او برخدا دارد امید
پس خداوند اوغنی است و حمید
که شماشان دشمنی ازدین داشتند
کرده بد پیمان جز اعه اینچنین
آمد این در باره ایشان فرود

نگرویم آنرا که معبود شماست
کاو بود یکتا و با او نیست کس
گر بری کردی ز کیش این فرق
نیست استغفار بهر مشرکین
از عدوی حق بری باشید و دور
بر تو باشد بازگشت ماسوی
تا شود آن آزمایش و ابتلا
چون توئی خودغالب و دانا بکار
هم بروز آخر از وعد و وعید
بار آسوده زاعمال عنید
آن مودت که نمیداشتند
کاین از آن قوم باشند اهل دین

لَا يَنْهَٰكُمُ اللّٰهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ اَنْ تَبَرُّوهُمْ

نهی نمیکند شمارا خدا از آنانکه کارزار نکردند باشما در دین وبیرون نکردند شمارا از دیارتان اینکه نیکوداری بدایشانرا

وَ تُقْسِطُوٓا اِلَيْهِمْ اِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ ٩ اِنَّمَا يَنْهَٰكُمُ اللّٰهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ

وخوبی کنید بعدالت باایشان وخدادوست میدارد عدالت کنندگانرا جز این نیست که نهی میکند شمارا خدا از آنانکه کارزار کردند باشما در دین

وَ اَخْرَجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ وَ ظَاهَرُوا عَلَىٰٓ اِخْرَاجِكُمْ اَنْ تَوَلَّوْهُمْ وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَاُولٰٓئِكَ هُمُ

وبیرون کردند شمارا از دیارتان و همپشت شدند بر بیرون کردن شما که دوست داریدایشانرا وآنکه دوست میدارد آنهارا پس آنهایند آنها

الظَّالِمُونَ ١٠ يَٰٓاَيُّهَا الَّذِينَ اٰمَنُوٓا اِذَا جَآءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَامْتَحِنُوهُنَّ اللّٰهُ اَعْلَمُ بِاِيمَانِهِنَّ

ظالمان ای آنکسانیکه ایمان آوردید چون که آیند شمارا زنان باایمان هجرت کرنده پس آزمائید ایشانرا خدا داناتر است بایمانشان

فَاِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ اِلَى الْكُفَّارِ لَا هُنَّ حِلٌّ لَهُمْ وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ وَ

پس اگر دانستید آنهارا باایمان پس بازمگردانید آنهارا بسوی کفار نه آنها حلالند برای ایشان و نه ایشان حلال میباشند برای

اٰتُوهُمْ مَآ اَنْفَقُوا وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ اَنْ تَنْكِحُوهُنَّ اِذَآ اٰتَيْتُمُوهُنَّ اُجُورَهُنَّ وَلَا تُمْسِكُوا

آنها وبدهید آنهارا آنچه انفاق کردند و نیست گناهی بر شما که نکاح کنید آنهارا چون بدهید آنها اجرهاشانرا وچنگ مزنید

بِعِصَمِ الْكَوَافِرِ وَاسْئَلُوا مَآ اَنْفَقْتُمْ وَلْيَسْئَلُوا مَآ اَنْفَقُوا ذٰلِكُمْ حُكْمُ اللّٰهِ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ وَاللّٰهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ١١

بعلاقههای زنان کافره وبخواهید آنچه را انفاق کردید و باید که بخواهند آنچه را انفاق نمودند اینست حکم خدا حکم میکند میان شما وخداست دانای حکیم

نهی نکند حق شمارا زانکسان
آنکه با آنقوم نیکوئی کنید
فرقه‌هم گفته‌اند از سالکان
نیست جز این نهی کرده کردگار
اینکه با ایشان شما گردید دوست

که قتال ایشان نکردند از مکان
سویشان برعدل دلجوئی کنید
قصد از این باشد زنان و کودکان
زانکسان که کرده در دین کارزار
که شمارا دشمنند از مغز و پوست
شد چو واقع در حدیبیه بعهد

در امور دین و مدت ز آزمون
یا که قسط بهره بدهید از طعام
پس نکرده نهی از ایشان رب دین
خود نمودند از سراهاتان برون
هرکه دارد دوست ایشانرا یقین
با شرایط صلح بین فرقتین

هم نکردند از سراهاتان برون
در سراها آنچه دارید از تمام
گفت ان الله یحب المقسطین
هم بر این گشتند همپشت از فنون
آنگروه باشند پس از ظالمین

بود یکشرط آنکه گر آید همی / خود ز مکه بر مدینه مسلمی
باز گرداند بزودی دیگرش / سوی مکه بر ملا پیغمبرش
بد هنوز اندر حدیبیه رسول / که گروهی ز اهل ایمان و قبول
آمدند از مکه سویش بیشکی / بد سبیعه بنت حارث زان یکی
شوهرش نزد رسول آمد بجهد / گفت رد کن زوجه‌ام کاین بود عهد
گفت پیغمبر که شرطی آنچنان / بهر مردان بود نی بهر زنان
هم بدان موجب که او فرموده بود / جبرئیل آورد این آیت فرود
مؤمنات از مؤمنات آید چون / کرده هجرت بر شما از آزمون
پس شما اورا نمائید امتحان / هجرتش تا باشد از تصدیق جان
این بظاهر مر شما را درخور است / حق بایمانشان یقین داناتر است
پس بدانیدش بود از یقین / پس نگردانیدشان بر مشرکین
شوهران مشرك اعنی در خصال / نیستند آنها بیکدیگر حلال
شوهرانشان را دهید آنرا که خرج / کرده‌اند از مهر و در سطر است درج
گفته بعضی هم که بوده است اینچنین / مشرکان پیمانشان با اهل دین
که زنی آید ز ما گر سوی تو / رد کنی آنرا اما نیکخو
ور که دیت را بوده است او قبول / ده صداقش را بشوهر بی نکول
هم گناهی بر شما نبود اگر / در نکاح آرید ایشانرا دگر
اجرشانرا داده باشید از شما / اجر باشد مهر واجب بی خطا
چنگ بر عقد زنان کافره / مفکنید از آنکه هست او نادره
مؤمنان دادند زین آیت طلاق / هر زنی کان بود کافر در سیاق
می‌بخواهید ار که مرتد شد زنی / خرجشان از کافران دو رازفی
می‌بجویند از شما هم کافران / خرج کردند آنچه در مهر زنان
آنچه شد مذکور فرمان خداست / بستان حکم از طریق استواست
اوست دانا بر صلاح بندگان / حکم بر حکمت کند ما بیستان

وَاِنْ فَاتَكُمْ شَيْءٌ مِنْ اَزْوَاجِكُمْ اِلَى الْكُفَّارِ فَعَاقَبْتُمْ فَآتُوا الَّذِينَ ذَهَبَتْ اَزْوَاجُهُمْ مِثْلَ

واگر رفت ازشما چیزی ازجفتهاتان بسوی کافران پس نوبت یافتید پس دهید آنانرا که رفت جفتهاشان مثل

مَا اَنْفَقُوا وَاتَّقُوا اللّٰهَ الَّذِي اَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ ١٢ يَا اَيُّهَا النَّبِيُّ اِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ

آنچه انفاق نمودند و بپرهیزید ازخدا که شما بدو ایمان دارید ای نبی چون آید ترا گروندگان زنان باایمان بیعت کنند باتو

عَلَى اَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللّٰهِ شَيْئًا وَلَا يَسْرِقْنَ وَلَا يَزْنِينَ وَلَا يَقْتُلْنَ اَوْلَادَهُنَّ وَلَا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ

که شریك نسازند باخدا چیزیرا ودزدی نکنند وزناتن درندهند ونکشند اولادشانرا ونیارند دروغیرا

يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ اَيْدِيهِنَّ وَاَرْجُلِهِنَّ وَلَا يَعْصِينَكَ فِي مَعْرُوفٍ فَبَايِعْهُنَّ وَاسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللّٰهَ اِنَّ اللّٰهَ

که ببندند آنرا میان دستهاشان وپاهاشان ونافرمانی نکنند ترا در خوبی پس بیعت کن باآنها وآمرزش خواه برای آنها ازخدا بدرستیکه خدا

غَفُورٌ رَحِيمٌ ١٣ يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَئِسُوا مِنَ الْآخِرَةِ

آمرزنده مهربانست ای آنکسانیکه ایمان آوردند دوست ندارید گروهیراکه غضب کرد خدا برایشان بتحقیق نومید شدند از آخرت

كَمَا يَئِسَ الْكُفَّارُ مِنْ اَصْحَابِ الْقُبُورِ

همچنانکه نومید شدند کافران از اصحاب قبور

ور زنی ز ازواجتان بر کافران / گشت ملحق ز ارتداد اندر عیان
فوت شد خرج از شما پس عاقبت / با شما باشد ظفر از هر جهت
آورید آخر غنیمتها بدست / چون بر ایشان از شما آمد شکست
یا ز عقبتم عقوبت شد مراد / گر شما وارد شود بر بد نهاد
پس دهید آنانکه رفت از زواجشان / سوی دارالکفر از دارالامان
مثل آنچه بسته کردند از مهور / می‌بترسید از خدا اندر امور
آن خداوندیکه بروی مؤمنید / امر و نهیش را هم از جان موقنید
ای پیمبر چونکه آیدت زنان / گرویده بهر بیعت هر زمان
اینکه بر حق شرك میآرند بس / چیزی از اصنام و اوثان یکنفس
هم ندزدند و زنا ندهند نز / هم کنند از قتل اولاد احتراز
برحمین نکنند بر قصد هلاك / هم نه دخترهای خود زنده بخاك
می‌نیارند ایچ بهتان و افتری / آنچه ایشان راست بین دست و پا
بر کسی ندهند یعنی از ستم / نسبت طفلی که هست اندر شکم
بر تو عاصی هم بکردار نکو / می‌نگردند و نگردانند رو
با شرایط با تو گر بیعت کنند / پس تو بیعت کن بایشان بی گزند
بهرشان پس خواه آمرزش ز حق / زانچه ایشان کرده‌اند از ماسبق
پس خداوند او غفور است و رحیم / توبه بپذیرد کند ایمن ز بیم
من مودت ای گروه مؤمنان / هیچ می نکنید ظاهر یا نهان
با گروهی که بر ایشان حق غضب / کرده و ایشانند اندر قهر و تب
از ثواب آخرت نومید و دور / همچو یاس کافران ز اهل قبور



سورة الصَّفّ اَربَع وَعشر آيَة وَ هِيَ نزَلَتْ بِمَدِينَةِ

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

سَبَّحَ لِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوَاتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ١ يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ

تسبیح کرد مر خدا را آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و اوست عزیز حکیم ای آن کسانیکه ایمان آوردید چرا

تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ ٢ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللهِ اَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ ٣ اِنَّ اللهَ يُحِبُّ الَّذِينَ

میگوئید آنچه را که نمیکنید بزرگ آمد دشمنی نزد خدا که گوئید آنچه را نمیکنید بدرستیکه خدا دوست میدارد آنانکه

يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَاَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ ٤

کارزار کنند در راهش صف زده گویا که ایشانند بنائی استوار ساخته شده

یاد ازحق کرد بر پاکی یقین — آنچه هست اندر سموات و زمین
عالم است او آنچنان در حکم بس — که نگردد هیچ مغلوب او ز کس
هم حکیم است آن بهر حکم و عمل — که در احکامش نباشد ره خلل
با پیمبر مؤمنان گفتند ما — مال و جان سازیم در راهت فدا
در احد کردند چون مردم فرار — گشت احمد اندر آنجا خوار و زار
آمد آیت کای گروه مؤمنان — آنچه میگوئید حرفی از زبان
آنچه را که ناورید اندر عمل — نزد حق باشد بزرگ از خشم بل
آنکه گوئید آنچه نی خواهید کرد — این نمی باشد عجب از گفت مرد
کشت یا دربدر مردی را صهیب — کربی[٤] وز مؤمنان میگفت عیب
گفت پیغمبر که کشت این بفروغ — گفت مردی من بکشتم از دروغ
گفت فاروق این بود دولش گزاف — بلکه کشت او را صهیب اندر مصاف
بود حاضر خود صهیب اما خموش — تا نباشد خودنما و دین فروش
گفت احمد[٤] چون نگوئی خود سخن — گفت من کشتم ز بهر ذوالمنن
لیکه گویندم نیا اندر قبول — آمد این آیت از آن رو بر رسول
حاصل آنکه آنچه گوید مرد هوش — باید آرد در عمل بی لاف و جوش
ماروی نگشاده را اندر مصاف — بسته میباشد زبان کذب و لاف
دوست میدارد مجاهد را خدا — بسته صف در پیش اعدا جابجا
تا کنند اندر ره او کارزار — چون بناها هشته راو زیر استوار
آنچه زین آیت عیان و منجلی است — از خدا روی تخاطب با علی است[٤]
کاو چو استادی بصف کارزار — بود گفتی کوه آهن در قرار
روز میدان بود کفی در حساب — پیش او دریای لشکر ناذباب
زیر نعلش روی گردون گرد بود — رنگ مردان در نبردش زرد بود
رونکرد الا که تنها در نبرد — زانکه در میدان کسی نبود فرد
ای علی[٤] مرتضی روحی فداک — قلب ماهم کن ز هر اندیشه پاک
در نبرد نفس با یکدل شویم — از دمت حلال این مشکل شویم
آنکه از تن تو صاحبدم شود — شاید از رویین تن ورستم شود
آنچه با ما کرد نفس دون ستیز — همچنین در غزا خونش بریز
از نخست آنکس که حیدر دوده است — در نبرد خصم ذات بوده است

وَاِذْ قَالَ مُوسٰى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ لِمَ تُؤْذُونَنِي وَقَدْ تَعْلَمُونَ اَنِّي رَسُولُ اللهِ اِلَيْكُمْ فَلَمَّا

و هنگامیکه گفت موسی مر قومش را ای قوم من چرا میرنجانید مرا و بتحقیق میدانید که منم رسول خدا بسوی شما پس چون

زَاغُوا اَزَاغَ اللهُ قُلُوبَهُمْ وَاللهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ٥ وَاِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي

گشتند گردانید خدا دلهاشان را و خدا هدایت نمیکند گروه فاسقان را و هنگامیکه گفت عیسی پسر مریم ای بنی

اِسْرَائِيلَ اِنِّي رَسُولُ اللهِ اِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرٰاةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَاْتِي

اسرائیل بدرستیکه منم رسول خدا بسوی شما تصدیق کننده مر آنچه را میان دو دست من از تورات و بشارت دهنده برسولی که میآید

مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ اَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هٰذَا سِحْرٌ مُبِينٌ ٦ وَمَنْ اَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرٰى

از بعد من نامش احمد پس چون آمد ایشان را با بینه‌ها گفتند این سحریست آشکار و کیست ظالمتر از آنکه بست دروغی

عَلَى اللّٰهِ الْكَذِبَ وَهُوَ يُدْعَىٰ إِلَى الْإِسْلَامِ وَاللّٰهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ۸ يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا

بر خدا دروغرا واو خوانده میشود بسوی اسلام وخدا هدایت نمیکند گروه ظالمانرا میخواهند که خاموش کنند

نُورَ اللّٰهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللّٰهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ ۹

نور خدارا بدهنهاشان وخدا کامل کننده است نورشرا واگرخوش نداشته باشند کافران

یادکن چون گفت موسی قومرا — می‌کنید ایذا مرا آخر چرا
وانگهی دانید از روی قبول — کز خدا من بر شما باشم رسول

پس چو گشتند از قبول امر او — قلبشان گرداند حق برگشته خو
هشتشان در وادی خذلان حیان — راه ننماید خدا بر فاسقان

یادکن عیسی بن مریم چو که گفت — امت خود را عیان بی در نهفت
کای بنی یعقوب من باشم رسول — از خدا سوی شما اندر نزول

مر مصدق آنچه را کز من به پیش — آمد از توریة بر موسی بکیش
هم مبشر بر رسولی کاحمد است — نامش آید بعد من واپرد است

پس چو او با بینات آمد عیان — سویشان گفتند سحر است این عیان
کیست ظالمتر از آنکو افتری — از دروغی گفت خود بر خدا

خوانده و آنکه اوست بر اسلام و دین — راه ننماید خدا بر ظالمین
می‌خواهند آنکه نور حق فرو — با دهانهاشان نشانند از عتو

یعنی از گفتار ناهموار زشت — که بر اهل حق کنند از بدسرشت
نور خود کامل نماید حق عیان — کافرانرا گرچه هست اکراه از آن

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ ۱۰

اوست آنکه فرستاد رسولشرا بهدایت ودین حق تا غالب سازد آنرا بر دین همه واگرناخوش داشته باشند شرك آورندگان

اوست آنکس که فرستاد اورداد — مر پیمبر بهر ارشاد عباد
واجب باشد مر هدایت را سبب — بر طریق دین حق اندر طلب

تا کند غالب بهر دین دین حق — مشرکانرا گرچه هست اکراه ودق
غالبست از طریق حجت است — لی از روی ازدحام و کثرتست

مر حسین ع او بود غالب بر یزید — گرچه از تیغ یزید او شد شهید
نیست حجت جز کشتن وکشته شدن — حجت آور روز اگرداری تن

حجت مرد است برهان ودلیل — حجت زن حظ و حال وقال وقیل
مرد گوی حجتی جهد خراست — زن که دارد حجت از خلقی سراست

دختران حیدر کامل مقام — بر اسیری میشدند ایشان بشام
میبرند آن اشتران نعره براست — ایکه محملهای حق بر پشت ماست

آن صدا را بشنود دنیا برست — بشنود از غیر ایشان هرچه هست
خاصه آنکو آگه و کامل فی است — فهمش از او از برهان روشن است

همچو رهبانان که اندر دیرها — میشنیدند آن صدا در سیرها

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ ۱۱ تُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَرَسُولِهِ

ای آنکسانیکه ایمان آوردید آیا دلالت کنم شمارا بر سودائی که رهاند شمارا از عذاب دردناک ایمان آورده باشید بخدا ورسولش

وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذٰلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ۱۲ يَغْفِرْ

وجهاد کرده باشید در راه خدا بمالهاتان وبنفسهاتان آن بهتر است از برای شما اگر هستید که بدانید می‌آمرزد

لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَيُدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ

مر شمارا گناهانتانرا وداخل میگرداند شمارا در بهشتهائی که میرود از زیر آنها نهرها ومسکنهای پاکیزه در بهشتهای جای اقامت

ذٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ۱۳ وَأُخْرَىٰ تُحِبُّونَهَا نَصْرٌ مِنَ اللّٰهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ ۱۴

آن دائمی آنست کامیابی بزرگ ودیگری که دوست میدارید آنرا یاریست از خدا وفتحی نزدیک وبشارت ده مؤمنانرا

مؤمنان آیا که چون یار خلیل — در تجارت برشما کردم دلیل

کان رهاند مرشما را از هلاک — وز جحیم و از عذاب دردناک
بر خدا و بر رسولش بگروید — بر جهاد کافران یکدل شوید

در ره حق وز پی اعلان دین — مال وجانرا سهل دانید اندراین
این شمارا بهتراست ار آگهید — چون تن افتد بر سپهر جان مهید

حق بیامرزد خطیئات شما | واندر آرد در بهشت پر نوا
اندران جنات عدن پر نعم | اهل غفرا راست این فوزی عظیم
ازحق است آن نصرت وفتحی قریب | فتح مکه وان بود امری عجیب

که ز زیرش جویها باشد روان | جمله مسکنهای پاکیزه نشان
نعمتی دیگر که آن دارید دوست | غیراز آنچه در بهشت ازفضل اوست
ای پیمبر مژده ده بر مؤمنان | که رسد این هردو نعمت یکمان

يٰا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا اَنْصٰارَ اللّٰهِ كَمٰا قٰالَ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوٰارِيِّينَ مَنْ اَنْصٰارِي اِلَى اللّٰهِ

ای آنکسانیکه ایمان آوردید باشید یاوران خدا همچنانکه گفت عیسی پسر مریم مر حواریین را که کیستند یاران من سوی خدا

قٰالَ الْحَوٰارِيُّونَ نَحْنُ اَنْصٰارُ اللّٰهِ فَآمَنَتْ طٰائِفَةٌ مِنْ بَنِي اِسْرٰائِيلَ وَكَفَرَتْ طٰائِفَةٌ فَاَيَّدْنٰا

گفتند حواریان که مائیم انصار خدا پس ایمان آورد گروهی از بنی اسرائیل وکافر شدند گروهی پس نصرت دادیم

الَّذِينَ آمَنُوا عَلٰى عَدُوِّهِمْ فَاَصْبَحُوا ظٰاهِرِينَ

آنانرا که ایمان آوردند بردشمنانشان پس گردیدند غالبان

مؤمنان باشید بر انصار خدا | نصرت دینش دهید ای شما
کیستند انصار من سوی خدا | پس بگفتند آن حواریین که ما
بر نصاری مشتهر گشتند ازین | دو و ده بن بوده اند ایشان یقین
پس ز اسرائیلیان قومی صریح | گرویدند ازحواری بر مسیح
پس قوی گردیم و غالب بر عدو | آن مسیحی مؤمنانرا بی غلو
درجهاد و درمعارك درحروب | یا که در حجت که دوراست ازعیوب
نطق برهان لیك آن گویا تر است | چون نشد مسموع حجت کفر است
روز میدان رستم دریا دلند | وقت برهان قلزم بی ساحلند
دیده باشی گرچه سر رزم و مرد | دیدهٔ لیکن کجا میدان مرد
هم صفی راسر زطفلی در کف است | وقت برهان وقت رزم اندر صف است

همچنانکه عیسی مریم بگفت | با حواری که نصرت کیست جفت
نحن انصار الله ای درطریق | یاورت مائیم و درهرجا رفیق
بعد رفع عیسی اندر آسمان | بودشان دعوت بر اسرائیلیان
فرقهٔ گشتند هم کافر بکیش | گشت در تفسیر ذکر آن ز پیش
پس شدند آن مؤمنان غالب همه | برگروه کافران بی واهمه
هردو برهانند بر وجه حمل | درمقام خویش شمشیر و دلیل
منت ایزد را که جد دوده کان | کاهل فقرند وطریقت هرزمان
چونکه امر آید که میدانست وجنك | چون کند لنگر بموج یم نهنك
نیست باك هنگام میدان ومصاف | تیغ دشمن کش نهان کو درغلاف
آنکه درتن جان خود دارد عزیز | نیست مرد راه فقر از وی گریز

سُورَةُ الْجُمُعَةِ اِحْدىٰ وَعَشَرَ آيَةً وَهِيَ مَدَنِيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

يُسَبِّحُ لِلّٰهِ مٰا فِي السَّمٰوٰاتِ وَمٰا فِي الْاَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ ٢ هُوَ الَّذِي بَعَثَ

تسبیح گفت خدارا آنچه درآسمانها وآنچه در زمین است آن پادشاه پاك عزیز حکیم اوست آنکه برانگیخت

فِي الْاُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيٰاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتٰابَ وَالْحِكْمَةَ وَاِنْ كٰانُوا

در امیها رسولیرا ازایشان میخواند برایشان آیتهایشرا وپاك میسازد ایشانرا ومی آموزدشان کتاب وحکمت را وبدرستیکه بودند از

مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلٰالٍ مُبِينٍ ٣ وَآخَرِينَ مِنْهُمْ لَمّٰا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ٤ ذٰلِكَ فَضْلُ

پیش هرآینه درگمراهی آشکار ودیگرانند ازایشان که لاحق نشدند بایشان واوست عزیز حکیم آن فضل

اللّٰهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَآءُ وَاللّٰهُ ذُوا الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ٥ مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرٰيةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ

خداست که میدهد بکسیکه میخواهد وخداست صاحب فضل بزرك مثل آنکه بارکرده شدند توریت پس برنداشتندآنرا چون مثل خر است

الْحِمَارِ يَحْمِلُ اَسْفَارًا بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللّٰهِ وَاللّٰهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ٦

که بردارد کتابهارا بداست مثل گروهی که تکذیب کردند آیتهای خدارا وخدا هدایت نمیکند گروه ستمکارانرا

میکند تنزیه حق را آنچه هست | در سموات و زمین از فوق و پست | پادشاهی کاوست ملکش بیزوال | پاك از نقص وعیوب و اختلال
ارجمندو غالب و ذو الاقتدار | درهران فعلی حکیم و راستکار | اوست آنکس کاندر امیین نمود | منبعث پیغمبری زایشان که بود
خواند آیتها برایشان از خدا | پاکشان سازد زرجس شرکها | هم بیاموزد کتاب و حکمت او | بر عوام امی اندر آیت او
کهبدند آنمردگان در روزگار | پیش از او اندر ضلالی آشکار | هم بقومی دیگر از ایشان که بار | ملحق ایشانرا نگشتند از نیاز
لیك لاحق بعد از این خواهند شد | تابعین یعنی که می آیند خود | حق تعالی غالب است و استوار | دین خود محکم کند در روزگار
اینست فضل حق دهد بر هر که خواست | صاحب فضل بزرگست او براست | در مثل آنانکه بر تورة چند | بار کرده گشته اند اندر پسند
حمل آنرا پس نکردند آنکسان | آنچنانکه بود حق حمل آن | بر مثال آن حماری کز عتاب | مینماید حمل اسفار و کتاب
بیخبر از پشت خویش آن بی تمیز | کانچه در بار است میباشد چه چیز | بد بود بدنا مثال آنگروه | که بآیات خداوند از وجوه
آنکسان تکذیب کردند از گمان | راه ننماید خدا بر ظالمان

قُلْ يَا اَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا اِنْ زَعَمْتُمْ اَنَّكُمْ اَوْلِيَآءُ لِلّٰهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ اِنْ كُنْتُمْ

بگو ای آنکسانیکه یهودیت اختیار کردند اگر ادعا مینمائید که شما دوستان خدائید غیر مردمان پس آرزو کنید مرگ را اگر هستید

صَادِقِينَ ٧ وَلَا يَتَمَنَّوْنَهُ اَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ اَيْدِيهِمْ وَاللّٰهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ ٨ قُلْ اِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي

راستگویان وآرزو نخواهند کرد آنرا هرگز بسبب آنچه پیش فرستاد دستهاشان وخدا داناست بستمکاران بگو بدرستیکه آن مرگی که میگریزید

تَفِرُّونَ مِنْهُ فَاِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ اِلٰى عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ٩

ازاو پس بدرستیکه آن ملاقات کننده شماست پس برگردانده میشوید بعالم غیب وشهادت پس خبر خواهد داد شمارا با نچه بودید که میکردید

نامه بنوشت احمد بر یهود | خواندشان بر دین اسلام آن ودود | پس نوشتند آن یهود اندر جواب | که نبوت داشت بر ما انتساب
کآل موسائیم واز ابنای رب | آوریم ایمان چسان بر یکعرب | که نبوت درمیان قوم او | در جهان هرگز نبود از جستجو
از عرب ما بر نبوت الیقم | زانکه ابنا و احباء حقیم | آمد آیت کای کسانی کاختیار | هستتان دین یهود اندر قرار
دون مردم گر بزعم خودشما | بر خدا هستید ابنا و اولیا | موت را خواهید پس گر صادقید | مر لقای رب خود را شایقید
آرزو نکنند هرگز لیك موت | هست محض دعوی این گفتار و صوت | دستهاشان زانچه فرستاده پیش | یعنی اعمالیکه مردود است بش
حق بود دانا بر استمکاره گان | ور بلاد ایمنی آواره گان | ای محمد گو که آن موتی کز او | میگریزید او کند ناچار رو
بر شما پس میرسد آن بی خلاف | در وقوعش نیست تعطیل وگزاف | باز گردانیده گردید از قرار | سوی آن دانای پنهان وآشکار
پس خبر بدهد بد آنچه میکنید | مر شمارا آن خدای بی ندید | میدهد یعنی بنیك و بد جزا | هرعمل را هست پاداشی سزا

يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اِذَا نُودِيَ لِلصَّلٰوةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا اِلٰى ذِكْرِ اللّٰهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ

ای آنکسانیکه ایمان آوردید چون ندا کرده شود برای نماز از روز جمعه پس بشتابید بسوی ذکر خدا ووا گذارید بیع را

ذٰلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ١٠ فَاِذَا قُضِيَتِ الصَّلٰوةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْاَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ

آن بهتر است برای شما اگر هستید که بدانید پس چون گذارده شود نماز پس پرا کنده شوید در زمین وبجوئید از

فَضْلِ اللّٰهِ وَاذْكُرُوا اللّٰهَ كَثِيراً لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ١١ وَ اِذَا رَاَوْا تِجَارَةً اَوْ لَهْواً نِ انْفَضُّوا اِلَيْهَا

فضل خدا و یادکنید خدارا بسیار شاید که رستگار شوید وچون بینند تجارتی یالهوی متفرق شده میروند سوی آن

وَ تَرَكُوكَ قَائِماً قُلْ مَا عِنْدَ اللّٰهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهْوِ وَمِنَ التِّجَارَةِ وَاللّٰهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ

و وامیگذارند ترا ایستاده بگو آنچه نزد خداست بهتر است از لهو واز تجارت و خداست بهترین روزی دهندگان

ایگروه مؤمنان بانك نماز — چون بروز جمعه گویند از نماز
این شما را بهتر است از ما حصل — هیچ اگر هستید دانا بر عمل
پس پراکنده شوید اندر زمین — از پی کسب معاش و نظم دین
یاد نعمتها کنید از کردگار — تا شما گردید شاید رستگار
وقت قحطی آمد از ره کاروان — در مدینه با طعام بیکران
کس نماند آنجا بغیر از چند کس — یافت این آیت نزول آن دم پس
بانك لهو اغنی که تا مردم روند — وز ورود کاروان آگه شوند
گو محمد آنچه در نزد خداست — بهتر از لهو و تجارت بر شماست
قد رقمت لهذه السورة فی نهار — میرساند رزق را جان آفرین

پس بسوی ذکر حق ساعی شوید — واگذارید این فروش و این خرید
پس نماز جمعه چون با اجتماع — کرده شد در مسجد از حکم شیاع
هم شوید از نظم حق روزی طلب — رزق را یابید ز فضل او سبب
یاد حق هرجا بدان نسبت کنید — ذکر در نعمت بود شکر مزید
پس ز مسجد خلق رفتند از تمام — تا بدست آرند چیزی از طعام
چونکه بازرگان بینند آمده — یا که لهوی را بخیر وارده
تفرقه گردند سوی کاروان — واگذارندت ستاده همچنان
را استماع طبل و نفع اتجار — هست افزون خیرهای کردگار
بر شما والله خیر الرازقین — الجمعه قبل از ظهر وهذا نعم الاتفاق

سورة الْمُنَافِقُونَ اِحْدٰى عَشْرَةَ آيَةً وَ هِيَ مَدَنِيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشندهٔ مهربان

اِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ اِنَّكَ لَرَسُولُ اللّٰهِ وَاللّٰهُ يَعْلَمُ اِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللّٰهُ يَشْهَدُ اِنَّ

چون آمدند بسوی تو منافقان گویند گواهی میدهیم تو ئی رسول خدا وخدا میداند آنکه تو فرستاده او ئی وخدا گواهی میدهد آنکه

الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ ٢ اِتَّخَذُوا اَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ اِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

منافقان دروغگویانند گرفتند سوگندهاشان را سپری پس منع نمودند از راه خدا که ایشان بد باشند از آنچه میکنند

٣ ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا فَطُبِعَ عَلٰى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ ٤ وَ اِذَا رَاَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ اَجْسَامُهُمْ

آن بسبب اینست ایمان آوردند پس کافر شدند پس مهر نهاده شد بر دلهاشان پس ایشان نمی فهمند وچون ببینی ایشانرا خوش آیدت جسمهاشان

وَ اِنْ يَقُولُوا تَسْمَعْ لِقَوْلِهِمْ كَاَنَّهُمْ خُشُبٌ مُسَنَّدَةٌ يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرْهُمْ

وچون سخن گفتند بشنو قول ایشانرا گویا ایشان چوبهای بدیوار تکیه زده می پندارند هر فریاد را بر ایشان ایشان دشمن اند پس حذر کن از ایشان

قَاتَلَهُمُ اللّٰهُ اَنّٰى يُؤْفَكُونَ ٥

قتال کند با ایشان خدا چگونه برگزیده میشوند

چونکه آیندت منافق پیشگان — باتو گویند از نفاق و خبث جان
حق گواهی میدهد کز ناپسند — این دورویان در گواهی کاذبند
بازمیدارند از راه این فرق — مردمانرا یعنی از آئین حق
اینست زانکه بگرویدند از قبول — بعد از آن گشتند کافر بر رسول

تو فرستادهٔ خدائی و خدا — داند این گروی رسولی بی خطا
برگرفتند آن دورویان ز اقتضا — اسپری سوگند خود را در بلا
پس بداست این کار کایشان میکنند — راه مردم را ز دین حق زنند
مهر پس بنهاده شد بر قلبتان — پس نمی فهمند هیچ از نور جان

چونکه بینی آن دورویان را بنام — درشگفت آرندت ازجسم وکلام
میکنی باور ز حسن ظن خویش — آنچه میگویند کذب اندر دین وکیش
یا خشب چوبیست کش در مغز بر — کرم افتاده است ودوراست ازثمر
میشوند از هر صدائی ترسناک — تا نباشد بهر ایشان بیم و باک
نکشد ایشان را خدا گردانده چون — میشوند ازراه حق در آزمون

گر سخن گوئید بر گفتارشان — گوش بدهی بس طلبقند از بیان
وانگهی کایشان چوچوب خشك پشت — هشته بر دیوار و درهیکل درشت
بر گمانشان هر صدائی که بلند — میشود واقع بر ایشانست چند
دشمنانند این گروهت کن حذر — پس زمکر وحقد ایشان سر بسر
یؤفکون یا مشتق از افك است پس — بین دروغ ایشان چسان گویند بس

وَ اِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللّٰهِ لَوَّوْا رُؤُسَهُمْ وَ رَاَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ

وچون گفته شود مر ایشان را بیائید تا آمرزش خواهد برای شما رسول خدا پیچند سر ایشان را وبینی ایشان را می بندد وایشان باشند تکبر کنندگان

٦ سَوَآءٌ عَلَيْهِمْ اَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ اَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللّٰهُ لَهُمْ اِنَّ اللّٰهَ لَا يَهْدِى الْقَوْمَ

یکسانست برای ایشان آمرزش کرده باشی یا استغفار کرده باشی برای ایشان هرگز نیامرزد خدا مر ایشان را بدرستیکه خدا هدایت نکند گروه

الْفَاسِقِينَ ٧ هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَى مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللّٰهِ حَتّٰى يَنْفَضُّوا وَ لِلّٰهِ خَزَآئِنُ

فاسقان را ایشانند آنانکه میگویند انفاق مکنید بر آنکه نزد رسول خداست تا متفرق شوند وخدایرا خزینها

السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ وَلٰكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ ٨

آسمانها وزمین است ولیکن منافقان نمی فهمند

گشت این آیت چو نازل بر نبی — قوم او گفتند بر ابن ابی
سر بپیچید و نگردانید رو — گفت گفتندم که ایمان آر تو
مانده بر جا این یك اندر دسترس — بر محمد سجده باید کرد و بس
می نباید ایستند خواهد مغفرت — بهر شما غفار اندر مغفرت
هستشان گردنکشی از اعوجاج — ما بر این یعنی نداریم احتیاج
هرگز ایشان را نیامرزد خدا — هم منافق می نباشد رهنما
آنکه را نزد رسول الله بود — از فقیران مهاجر بعدد
مر غلامان بر دحواجهٔ خود روند — هم پسرها با پدر ملحق شوند
میکند تحقیق آنکو مال خویش — میدهند بر مستحق در حفظ کیش
هست حقرا بر درون بندگان — جمله مخزنهای ارض و آسمان

یافت درحق تو این آیت نزول — روکه خواهد مغفرت بهرت رسول
پس نیاوردم من ایمان بالذات — گفت میباید دهی دادم زکوة
آمد اینکه بر منافق سر بران — چونکه میگویند مردم در عیان
می بپیچانند سرهاشان وران — میکنند اعراض ببین تا چسان
هست یکسان خواهی آمرزش اگر — یا نخواهی بهر ایشان در اثر
آنکسان گویند از شومی نباس — نفقه ندهید وطعام و هم لباس
تا زعریانی وجوع ایشان همه — تفرقه گردند پرسان رمه
هر منافق اوحبس است وبخل — زنده جرحودرا نخواهد درسبیل
همچنین کان بندگان انصار را — نهی میکردند از بذل نوا
هست یعنی آن مفاتیح از نماء — در ید قدرت در ارزاق انام

يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنَا اِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْاَعَزُّ مِنْهَا الْاَذَلَّ وَ لِلّٰهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ

میگویند اگر بازگردیم بسوی مدینه بیرون خواهد کرد البته عزیزتر از آن ذلیل‌تر را ومر خدایراست عزت ومر رسول وی ومر گروندگان

وَ لٰكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ ٩ يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ اَمْوَالُكُمْ وَلَا اَوْلَادُكُمْ عَنْ

ولیکن منافقان نمیدانند ای آنانکه گرویدید غافل نکرداند شما را اموال شما ونه اولاد شما از

ذِكْرِ اللّٰهِ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذٰلِكَ فَاُولٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ١٠ وَاَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ اَنْ يَأْتِيَ

یاد خدا وآنکه کرد این را پس آنگروه ایشانند فراموش شدگان وانفاق کنید از آنچه روزی گردانیدیم شمارا پیش از آنکه بیاید

اَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا اَخَّرْتَنِي اِلَى اَجَلٍ قَرِيبٍ فَاَصَّدَّقَ وَ اَكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ

یکی از شمارا مرگ پس گوید ای پروردگار من اگر پس بیندازی مرا مرا مدتی نزدیك پس صدقه بدهم وبشوم از نیکان

۱۱ وَلَنْ يُؤَخِّرَ اللّٰهُ نَفْساً اِذَا جَآءَ اَجَلُهَا وَاللّٰهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ

وهرگز پس نیستند آزادخدا نفسی را هرگاه بیاید مدت او وخدا آگاه است بآنچه میکنید

می‌بگویند ارکه ما گردیم باز — زین سفر سوی مدینه زاعتراز
از اعزبد قصد نفس پست او — ور اذل پیغمبر پاکیزه خو
گفت حق بررد قول آن فصول — هست عزت ازخدا و ازرسول
آن دورویانرا ولیکن فهم نیست — معنی عزت نمیدانند چیست
اینگروه کاورده اید ایمان ز دل — هیچتان باید نسازد مشتغل
وانکه کرداین یعنی ازحق بازماند — آنگروه پس درزیان دواسیه راند
پیش ازاین کاید شمارا پیک مرگ — ریزکی وا میدرخت از بار و برگ
مهلتم ندهی بتأخیر زمان — تا بوقتی کاوست نزدیک امان
باشم از شایستگان در طاعت — توبه آرم روکنم برحضرتت
چون زمان رحلت آید ناگزیر — حق بود ازهرعمل هردم خبیر
هم خدا داناست برحال شما — هرکرا ندهد تعلل او جرا
تا بوقت موت حسرت کم خورید

میکند بیرون اعز خلق خود — ازمدینه آن اذل را گوست رد
که بداو اشرف بر کل ممکنات — نفس پاکش درکمال ودرصفات
هم بهر مؤمنان کز اعتزاز — کرده حقشان دردوعالم سرفراز
عزت اندرعلم عقل وحکمت است — نی بملك ومال وزر وزینت است
مالتان و اولادتان ازذکر حق — درشما دارد گرایشان ماصدق
هم کنید انفاق در راه خدا — رانچه حق داده است روزی برشما
گوید ازحسرت پس آنکس کی خدا — موت ازمن پس بنداری چرا
تا بتایم من تصدق از وثوق — هم کنم ازمال اخراج حقوق
هرگز آنرا مهلت ندهد حق بار پس — هیچ نفس ازمرك یعنی یکنفس
حاصل اینکه چونکه دانستید هم — موت را تأخیر نبود نیم دم
پس هرآنچ آید بیرون رودتر — ازحقوق خود بود محمود تر
نیکه شادئی چوآید غم خورید



سُورَةُ التَّغَابُنِ ثَمَانَ عَشْرَةَ آيَةً وَ هِيَ مَدَنِيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

يُسَبِّحُ لِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوَاتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۲

تسبیح میکند خدارا آنچه درآسمانها وآنچه درزمین است مر اوراست پادشاهی ومر اوراست ستایش واوست بر همه چیز توانا

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ۳ خَلَقَ السَّمٰوَاتِ وَ

اوست پدیدآورد شمارا پس بعضی کافرند وبعضی ازشما مؤمن وخدا بآنچه میکنید بیناست آفرید آسمانها

الْاَرْضَ بِالْحَقِّ وَصَوَّرَكُمْ فَاَحْسَنَ صُوَرَكُمْ وَاِلَيْهِ الْمَصِيرُ ۴ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ وَ

وزمین را براستی وصورت داد شمارا پس نیکو گردانید صورتهای شمارا وبسوی اوست بازگشت میداند آنچه درآسمانها وزمین است

يَعْلَمُ مَا تُسِرُّونَ وَمَا تُعْلِنُونَ وَاللّٰهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ۵

ومیداند آنچه را پنهان کنید وآنچه را آشکار نمائید وخدا داناست بذات سینها

میکند یادحق ازتنزیه محض — هروجودی درسموات و ارض
شاهیش برملك وملکوتست وی — قادراست و مقتدر بر کل شئی
اوست آنکس کافرید او ازعدم — مرشمارا داد پس رزق و نعم
اهل کفر و اهل ایمان درنصاب — فرقه‌ها باشند بیرون از حساب
آفرید او این سموات و زمین — بالحق اعنی راست ازحکمت چنین
تا بجائی داد صورترا نمود — که شد اندر حسن مرآت شهود

هست اورا ملك وحمد بیقیاس — پادشاهی و ستایش هم سپاس
آنچه را خواهد دمی بخشد وجود — وانچه را خواهد کند نابود رود
از شما پس بعض کافر بروبند — بعض دیگر مؤمن ونیکو پسند
درمقام کفر وایمان برپدید — حق بود بینا بآنچه میکنید
کرد تصویر شما پس نیکتر — ساخت صورتهایتان اندر نظر
شدچوظاهر ذاتش از وجه جمال — گشت انسان مظهر او در کمال

ایکه بینی روی خوب ازهرطرف
روی حوب اندرزمانی فانی است
ورسید دیدمات حزآب و رنك
هست سویش بازگشت ما یقین

میبرد ایمان وجان ودل زکف
حسن را نبود فنا ربانی است
روکه نبود زین‌نشات غیر ننك
داند آنچه درسما است وزمین
هم بود دانا بر اسرار امور

زان بودکو برجمالش مطهراست
گربآن حسن ازبتان داری نظر
باز برگردیم برآیت خود او
هم بداند آنچه را کز یکدگر
آنچه هست اندر خفایای صدور

این کشش زین سرنباشدزان سراست
برمصور عاشقی نی بر صور
گفت صورتهایتان کرداو نکو
مختفی دارید وظاهر سر بسر

اَلَمْ یَأْتِکُمْ نَبَؤُا الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ قَبْلُ فَذاقُوا وَبالَ اَمْرِهِمْ وَ لَهُمْ عَذابٌ اَلِیمٌ ٦ ذٰلِكَ بِاَنَّهُ

آیانامدشمارا خبر آنانکه کافرشدند ازپیش پس‌چشیدندبدی کارشاراوایشانراست عذابی دردناك آن‌بسبب‌این‌بود

کٰانَتْ تَأْتِیهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَیِّناتِ فَقالُوا اَبَشَرٌ یَهْدُونَنا فَکَفَرُوا وَ تَوَلَّوْا وَاسْتَغْنَی اللّٰهُ وَاللّٰهُ غَنِیٌّ

کهآمد ایشانرا رسولان‌ایشان شواهد پس‌گفتندآیاانسانی هدایت‌میکندمارا پس‌کافرشدندوروگرداندندوبینیاز آمدخدا وخدابینیاز

حَمِیدٌ ٧ زَعَمَ الَّذِینَ کَفَرُوا اَنْ لَنْ یُبْعَثُوا قُلْ بَلٰی وَ رَبِّی لَتُبْعَثُنَّ ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ بِما عَمِلْتُمْ وَ

ستوده‌است‌گمان‌بردندآنانکه کافرشدندآنکه برانگیخته‌نخواهندشدبگوبلی‌وبپروردگارمن‌برانگیخته‌شویدپس‌خبرداده‌شویدبآنچه‌کرده‌اید

ذٰلِكَ عَلَی اللّٰهِ یَسِیرٌ ٨ فَآمِنُوا بِاللّٰهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِی اَنْزَلْنا وَاللّٰهُ بِما تَعْمَلُونَ خَبِیرٌ ٩

واین بر خدا آسانست پس‌بگروید بخداورسول‌او وآن‌نوررا کهفرستادیم وخداآنچه میکنید آگاهاست

نامد آیا برشما افزون وبیش
درجهاشان بودآن رنج وهلاك
پس بگفتند آدمی آیا چوما
بی‌یاری ازحق آمد پس بدید
آنکسانکه نگرویدند ار یقین
گو که آری مبعث بیگمگو
برحق این‌آسان بود پس‌بگروید
تسمیه قرآن بنور این بین‌است

ایگروه احبار آن کفاریش
هم بود زین‌بس عذاب دردناك
می‌تواند گشت ما را رهنما
کو بذات خود غنی‌است وحمید
دعوی داش بودند این حنین
میشوید اندر قیامت موبمو
برخدا و بررسول‌ای اهل دید
که تابنده طریق ارذوالمن‌است
پس بوفق هرعمل بدهد جزا

پس‌چشیدند آن وبال کار خود
این بر آن باشدکه آمدشان‌رسل
بررسولان‌کافر ایشان پس‌شدند
بی‌نیازاست اعنی‌ازخلق اوبذات
که چوگشت این‌جسم ازهم‌ریخته
پس خبرداده شوید اندر جزا
هم بنوری که فرستادیم آن
حق براعمال شما باشد خبیر
هرعملرا هست پاداشی جدا

وان عقوبتهای بیش‌از حصروحد
باشان و بینات اندر سبل
رونگرداندند وهم سر وا زدند
ورستایش وز سپاس ممکنات
نی‌شوند ایشان بگر رانگیخته
برهرآنچه کرده اید از کارها
تا ببیند یعنی این روشن بیان
برهرآنچه میکنید از ناگزیر

یَوْمَ یَجْمَعُکُمْ لِیَوْمِ الْجَمْعِ ذٰلِكَ یَوْمُ التَّغابُنِ وَ مَنْ یُؤْمِنْ بِاللّٰهِ وَ یَعْمَلْ صالِحاً یُکَفِّرْ عَنْهُ سَیِّئاتِهِ

روزیکه‌جمع‌کندشمارابرای‌روزجمع آنست‌روز مغبون‌کردن وکسیکه‌ایمان‌آوردبخداومیکند کارشایسته‌درمیگذرد‌ازاو بدیهایش

وَ یُدْخِلْهُ جَنّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهارُ خالِدِینَ فِیها اَبَداً ذٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ ١٠ وَالَّذِینَ کَفَرُوا

وداخل‌میکنداورادربهشتهائی‌که‌میرود زیرآنها نهرهای جاویدند درآن همیشه اینست‌کامیابی بزرك وآنانکه کافرشدند

وَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا اُولٰئِكَ اَصْحابُ النّارِ خالِدِینَ فِیها وَ بِئْسَ الْمَصِیرُ ١١ ما اَصابَ مِنْ مُصِیبَةٍ اِلّا

وتکذیب‌کردندآیتهای‌ما آنهایند یاران آتش جاویدند درآن وبدبازگشتی‌است نرسید هیچ مصیبتی مگر

بِاِذْنِ اللّٰهِ وَ مَنْ یُؤْمِنْ بِاللّٰهِ یَهْدِ قَلْبَهُ وَاللّٰهُ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ ١٢ وَ اَطِیعُوا اللّٰهَ وَ اَطِیعُوا الرَّسُولَ

باذن خدا وکسیکه ایمان‌آوردبخدا هدایت‌کنددلش‌راوخدابهمه چیز داناست وپیروی‌کنید خداراوپیروی‌کنیدرسول‌را

فَاِنْ تَوَلَّیْتُمْ فَاِنَّما عَلٰی رَسُولِنَا الْبَلاغُ الْمُبِینُ ١٣

پس‌اگر روگردانیدپس‌جزاین‌نیست‌که‌بررسول‌ماست‌رسانیدن‌آشکار

اندر آن روزیکه سازد مجتمع	بهر روز جمعتان لا ینقطع	جامع است آن روز از فعل وجزا	یا بجن انس فش و بر ملا
آن بود یوم التغابن بی گمان	یعنی آورند بکدیگر زیان	بگرود آنکس که او بر کردگار	هم کند کار نکو در روزگار
سیئاتش را بپوشاند خدا	واندر آرد در بهشتش از عطا	که رود مرجویها از زیر آن	واندران باشند ایشان جاودان
آن در آوردن بجنات نعیم	هست بهر بندگان فوزی عظیم	واکسی که نگروید او بر خدا	کردهم تکذیب آیتهای ما
آنگروه اصحاب نیرانند وبار	جاودان دارند دردوزخ قرار	بازگشتی راست دوزخ جای بد	که براهل آن زفعل بد رسد
نرسد بر کس مصیبت در سبیل	جز بفرمان خدا از هر قبیل	هرکه ایمان آورد پس بر خدا	ره نماید حق بقلبش از ولا
یعنی از گردد رضا بر حکم او	مطمئن گردد دلش بی گفتگو	حق بهر چیزیست دانا در نظر	ورچه دل دانا نکند لطفش اثر
طاعت آرید ازخدا واز رسول	درهر آن امر از فروع واز اصول	پس ز طاعت گر بگردانید روی	پس زیان بود اندر گفتگو
	بر رسول ما نباشد جز بلاغ	من بلاغی آشکار اندر فراغ	

اَللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ وَ عَلَى اللّٰهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ١٤ يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اِنَّ مِنْ اَزْوَاجِكُمْ

خدا نیست خدائی جز او و بر خدا پس توکل میکنند گروندگان ای آنانکه گرویدید بدرستیکه جفتهای شما

وَ اَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ وَ اِنْ تَعْفُوا وَ تَصْفَحُوا وَ تَغْفِرُوا فَاِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ١٥

واولاد شما دشمنند برای شما پس از حذر باشید وا گر در گذرانید وعفو کنید و ببخشید پس بدرستیکه خدا آمرزنده مهربانست

اِنَّمَا اَمْوَالُكُمْ وَ اَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَاللّٰهُ عِنْدَهُ اَجْرٌ عَظِيمٌ ١٦ فَاتَّقُوا اللّٰهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَاسْمَعُوا وَ اَطِيعُوا

جز این نیست که اموال شما واولاد شما بلااند وخدا نزد اوست مزد بزرگ پس بپرهیزید از خدا آنچه توانید و بشنوید واطاعت کنید

وَ اَنْفِقُوا خَيْرًا لِاَنْفُسِكُمْ وَ مَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَاُولٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ١٧ اِنْ تُقْرِضُوا اللّٰهَ قَرْضًا

وانفاق دهید آنرا برای نفس خود وآنکه نگهداری کند بخل نفسش را پس آنگروه ایشانند رستگاران اگر وام دهید خدارا وام

حَسَنًا يُضَاعِفْهُ لَكُمْ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ وَاللّٰهُ شَكُورٌ حَلِيمٌ ١٨ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

نیکو زیاد کند آنرا از برای شما وبیامرزد شمارا وخدا ستوده بسیار بردبار دانای غیب وشهادت عزیز حکیم

هست الله لا اله غیره	نیست معبودی بحق الا که او	بر خدا پس مؤمنان تکیه کنند	خود توکل بی تغیر از ناپسند
ایگروه مؤمنان بی اشتبه	انّ من ازواجکم و اولادکم	بر شمارا دشمنند از این	زین جهت فرزند و زن باید حذر
عفو وصفح وغفر ز ایشان ور کنید	عذرشان را در پذیرید از امید	حق نماید با شما هم آنچنان	کاوست آمرزنده گار و مهربان
غیر از این نبود که باشد بر شما	مال وفرزند آزمایش وابتلا	تا که بند دل بشتی بی ثبات	هم بحق از حق نماید التفات
نزد حق مزدی بزرگ آراسته کو	ناورد از حب حق بر غیر رو	فاتقوا الله ما استطعتم واسمعوا	یا عبادی واطیعوا وانفقوا
هست این بر نفسهاتان نکو	بازتان بر حق کند ز دیگران	هر زبخل او نفس خود دارد نگاه	رستگارند این گروه بی اشتباه
بر خدارا گر شما بدهید قرض	قرض نیکوکان شمارا گشته فرض	صدقه بدهد ای ز صدق وخلوص	بر شما زاید بحق زان خصوص
هم بیامرزد شما را کردگار	کاو جزا بدهنده است وبردبار	مرجزا بدهنده یعنی بر سپاس	بردبار اندر عقوبتهای ناس
واقف از پنهان وپیدا هر کجا	تا عمل زاخلاص باشد نا ریا	عالم اندر امتحان ممسکان	که ادای حق واجب نکند آن
حکمران اندر ثواب و درعقاب	منفقان و ممسکان را با حساب	حکم او باشد بحکمت بی گزاف	هم نه درحکمش بود واختلاف
	اللهمّ اجعلنا من المتقین	لمرضاتك بمحمد وآله علیه السلام	



سُورَةِ الطَّلَاقِ اِثْنَتَا عَشَرَةَ آيَةً وَ هِيَ مَدَنِيَّةٌ



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشاینده مهربان

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ وَ أَحْصُوا الْعِدَّةَ وَاتَّقُوا اللّٰهَ رَبَّكُمْ لَا

ای پیغمبر چون بیندازید زنان را پس طلاق دهید ایشان را اوقت عدتشان و ضبط نمائید عده را و بترسید از خدا پروردگار خود

تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَلَا يَخْرُجْنَ إِلَّا أَنْ يَأْتِينَ بِفَاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ وَ تِلْكَ حُدُودُ اللّٰهِ وَ مَنْ يَتَعَدَّ

بیرون مکنید ایشان را از خانه‌های ایشان و نباید بیرون روند مگر آنکه بیاید از ایشان کار زشتی ظاهر و آن حدهای خداست و کسیکه درگذرد

حُدُودَ اللّٰهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ لَا تَدْرِي لَعَلَّ اللّٰهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذٰلِكَ أَمْرًا ٢ فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ

از حدود خدا پس بتحقیق که ظلم کرده بر خود نمیدانی شاید که خدا پدید آورد بعد از آن امری را پس چون برسند مدتشان پس نگهدارید ایشان را

بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَ أَشْهِدُوا ذَوَيْ عَدْلٍ مِنْكُمْ وَ أَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلّٰهِ ذٰلِكُمْ يُوعَظُ

بخوبی یا جدا کنید ایشان را بخوبی و گواه گیرید دو عادل از خود و بپا دارید شهادت را برای خدا آنست که پند داده شوند

بِهِ مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ مَنْ يَتَّقِ اللّٰهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ ٣

بآن آنکه بوده است که ایمان آورد بخدا و بروز قیامت و کسیکه بپرهیزد از خدا میگرداند او را بیرون شدن و روزی دهد او را از جائیکه گمان نبرد

ای پیمبر چون زنان خود طلاق میدهند از تنگی اندر وثاق پس بوقت عده می‌باید دهید خود طلاق آن زنان تا وارهید
عده آن طهریست که تا آن نساء گشته باشد کس نه نزدیک از وقاع تا سه طهر از عده‌هاشان بشمرید پس فواید کاندرین احصی برید
در تهاون می‌نرسید از خدا که بود پروردگار او شما آنچه دانستید از زنها طلاق هیچشان بیرون مکنید از وثاق
عدهٔ ایشان شود تا منقضی هم بدن بیرون رود تا منقضی جز که آید زان زنان فعل زشت پس برون از خانه گور و بدسرشت
هست فحشا آنچه حکم حد او وارد است از شرع آن که مکو این حدود حق بود و آنکس ز حد بگذرد ظالم بود بر نفس خود
تو ندانی شاید امری را خدا بر گرداند پس از این بر شما شاید ای مرد بعد از این وقوع نادم آید ور فرماید رجوع
مهر زن در قلبش آید در عهود چونکه بند آرده او حفظ حدود پس بآخر مدت ایشان چون رسند پس نگه داریدشان نیک ار پسند
شویشان بر نیکوئی رجعت کنید یا جدا زایشان بنیکوئی شوید آنچه معنی باشد آن فرع طلاق خود دهید از مسکن و نفقه و صداق
دو گواه اندر طلاق و در رجوع هم شما گیرید عدل در وقوع هست حکمها در این حکم مهم زان یکی که زن نگردد متهم
هم نبرد از کسی در محضری دعوی میراث نکند دیگری ای گواهان وقت حاجت پس دهید مر گواهی لله از زنان آگهید
آنچه شد داد آنکسی کو مؤمن است پند داده می‌شود گر موقن است دارد ایمان بر خدا و بر نبی هم بروز آخر اعنی رستخیز
باقی احکام طلاق از هر قبل در کتاب فقه شد صفات ایجدل هر که ترسد در مناهی از خدا مرتکب ناید بهمی ناروا
مخرجی گرداند او را حق پدید جای بیرون گشتن از ضیق شدید فرع از اندوه داریش کند دل جواز ناحق بخوف حق کند
کرد بر هر اکراه و ارادی حق کند پس بر حلالش مهتدی بدهد آنرا روزی از جائی که آن می‌نباشد هرگز او را در گمان

وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللّٰهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللّٰهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا ٤

و کسیکه توکل کند بر خدا پس اوست کافی او بدرستیکه خدا رساننده امر است بتحقیق که گردانیده خدا برای هر چیزی اندازه

وَاللَّائِي يَئِسْنَ مِنَ الْمَحِيضِ مِنْ نِسَائِكُمْ إِنِ ارْتَبْتُمْ فَعِدَّتُهُنَّ ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ وَاللَّائِي لَمْ يَحِضْنَ

و آن زنان که نومید شدند از حیض از زنانتان اگر شک دارید پس عده ایشان سه ماه است و آن زنان که حایض نشوند

وَ أُولَاتُ الْأَحْمَالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ وَ مَنْ يَتَّقِ اللّٰهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا ٥

و صاحبان حمل مدتشان آنست که فرو گذارند بار خود را و کسیکه بپرهیزد از خدا میگرداند برای او از امر او آسان

ذٰلِكَ اَمْرُ اللّٰهِ اَنْزَلَهُ اِلَيْكُمْ وَ مَنْ يَتَّقِ اللّٰهَ يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّآتِهِ وَ يُعْظِمْ لَهُ اَجْراً ٦

آن امر خداست فرو فرستاد او را بسوی شما و کسیکه پرهیزدار خدا نگاه دارد از او گناهانش را و بزرگ شود مر او را اجرش

هر توکل برخدا کرد او کند
بر هر آنچیزی نگرداننده حق
رفت مردی نزد شاهی راه دین
کار ما بدهیم بر آن بی هنر
از عمل یکباره ببرید او امید
گفت هر کاریکه خواهی آن تراست
خواند این آیت را او پس مرد هوش
پس زنان عده شان باشد سه ماه
وان زنان باردار اندر یقین
حمله باید وضع گردد بی سخن
عصمت زوجیت اما منقطع
حق نگرداند پدید آرد براو
حکم حق باشد که فرستاده او

من مهماتش کفایت از سند
قدر آن اندازه از ما خلق
خواست کاری زان خدیمه آن امین
که بود از علم قرآن بی خبر
پس خدیمه روزی از راهش بدید
گفت کاری من نخواهم خود براست
یادگیر از وی همار داری تو گوش
تا که گردد رفع ریب و اشتباه
شد نهایشان زوقت عده این
ی که گر یک طفل را بنهاد زن
میشود زو گر رجعتی منقطع
رام خود آسانی بی گفتگو
بر شما از لوح محفوظش فرو
هم ببید مزد او را حق بزرگ

حق رساننده است امرش را تمام
یا که مقداری ز اوضاع زمان
گفت قرآن خوانده‌ ای گفتا که نی
زان طمع آموخت قرآن مرد عام
گفت قرآن هیچ خواندی گفت مرد
آیتی خواندم ز قرآن کان مرا
وانکه نومیدند از حیض آن نساء
ور نساء لم یحضن آن زنان
تا که بگذارند ایشان بار خویش
میتوانند شد بعقد دیگری
هر که ترسد از خدا و آرد وثوق
اینکه شد مذکور در آیت همه
هر که پرهیزد ز حق یابد نجات
اجر این است از عمل باشد سترك

بر هر آنچه خواهد او در هر مقام
که ببیند پیش و پس آنی از آن
گفت رو آموز قرآن زانکه نی
تا بدین آیت رسید اندر کلام
خواندم آری دائم آنرا فرد فرد
کرد مستغنی ز هر کار ای کیا
در شك اند از وضع دم وانکه شما
عدهٔ ایشان سه مه شد همچنان
گر یکی باشد زیك ور هست بیش
گرد او حمل طفلی شوهری
هم ببید او مراعات حقوق
از طلاق و عده و رجعت همه
می بپوشاند حق از وی سیئات

اَسْكِنُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ سَكَنْتُمْ مِنْ وُجْدِكُمْ وَلَا تُضَآرُّوهُنَّ لِتُضَيِّقُوا عَلَيْهِنَّ وَ اِنْ كُنَّ اُولَاتِ حَمْلٍ

ساکن کنید ایشانرا از جائیکه ساکن شده‌اید از وجدان و توانائی و آزار مکنید ایشان را که تنگ گیرید بر ایشان و اگر باشند صاحبان حمل

فَاَنْفِقُوا عَلَيْهِنَّ حَتّٰى يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ فَاِنْ اَرْضَعْنَ لَكُمْ فَآتُوهُنَّ اُجُورَهُنَّ وَ اْتَمِرُوا بَيْنَكُمْ بِمَعْرُوفٍ

پس انفاق کنید بر ایشان تا بگذارند حمل خود را پس اگر شیر دهند برای شما پس بدهید مزدهای ایشانرا و فرمان برید میانهٔ خود به نیکوئی

وَ اِنْ تَعَاسَرْتُمْ فَسَتُرْضِعُ لَهُ اُخْرٰى ٧ لِيُنْفِقْ ذُو سَعَةٍ مِنْ سَعَتِهِ وَمَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ

و اگر مضایقه نمائید پس شیر خواهد داد مر او را زن دیگر که انفاق کند صاحب وسعت از وسعت خود و کسیکه تنگ شده باشد بر او روزی او پس باید انفاق

مِمَّا آتٰيهُ اللّٰهُ لَا يُكَلِّفُ اللّٰهُ نَفْساً اِلَّا مَا آتٰيهَا سَيَجْعَلُ اللّٰهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْراً ٨

نماید از آنچه داد او را خدا تکلیف نکند خدا نفسی را مگر آنچه داد او را زودی خواهد گردانید خدا بعد از دشواری آسانی

آن زنان را مسکن و مأوی دهید
رنج هم ندهیدشان هیچ از زمان
یا بر ایشان می نگیرید ایچ تنگ
آن زنان باشند ور خود حامله
اجرشانرا پس شما بدهید هم
بر نکوئی باید اعنی والده
دیگری بدهد ز بهر مرد شیر
وانکه بر وی تنگ رزق او شده است
هر کسی یعنی بقدر وسع خویش

از هر آنجا که شما خود ساکنید
تنگ تا سازید بر ایشان مکان
در رجوع و عده گر مرداست تنگ
پس کنید انفاق بر ایشان همه
مزد گر خواهند تا بود سهم
می نخواهد بیش اجر از فائده
کان نباشد سست حرف و سخت گیر
هست یعنی بس فقیر و تنگدست
باید او انفاق سازد بی که بیش
زود باشد که پدید آرد خدا

یعنی از معنی ز مسکنهای خویش
تا خروج از بهرشان گردد ضرور
شرح اینها جمله را از قضا
تا که بگذارند حمل خود ز بر
سازگاری در میان یکدگر
سخت گیری ور کنید اندر رضاع
نفقه باید تا دهد صاحب غنا
پس کند بایست انفاق او بزن
حق نکرده هیچ تکلیف او بکس
بعد عسر یسری از فضل و عطا

قدر وسع خود کم است آن یا که بیش
آن بود زانصاف و دینداری بدور
گفته‌ایم از پیش در سورهٔ نسا
ور روا نه را بهر آن ندهد شیر
پس کند اندر رضاع مستمر
رود پس آن طفل را بی امتناع
از غنایش بر وی کوشد رها
زانچه حق داده است او زان بی سخن
جز بهر کس آنچه را داد است پس

وَ كَاَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ عَتَتْ عَنْ اَمْرِ رَبِّهَا وَ رُسُلِهِ فَحَاسَبْنَاهَا حِسَاباً شَدِيداً وَ عَذَّبْنَاهَا عَذَاباً نُكْراً

و بسا از قریه که سرکشی کرد از امر پروردگارش و پیغمبران او پس حساب کردیم او را حسابی سخت و عذاب کردیم او را عذابی زشت

٩ فَذٰاقَتْ وَبٰالَ اَمْرِهٰا وَكٰانَ عٰاقِبَةُ اَمْرِهٰا خُسْراً ١٠

پس چشیدند عاقبت کارش را و بود انجام کارش زیان

بس زاهل قریه‌ها کایشان زدند . باز سر از راه حق و کافر شدند ‌‌ هم ز امر آن رسل بس ما حساب . محکم اندر قیامت زاکتساب

یعنی از ایشان حسابی سخت شد . تا که از حکم رسل گردن کشید ‌‌ هم نمائیم آن جماعت را عذاب . آن عذاب زشت در یوم الحساب

یا که باشد آن عذاب اندر جهان . خود رجم وقتل وغرق وغیر آن ‌‌ بس چشیدند آن وبال امر خود . بود خسران عاقبتشان دامن بد

اَعَدَّ اللّٰهُ لَهُمْ عَذٰاباً شَدِيداً فَاتَّقُوا اللّٰهَ يٰا اُولِي الْاَلْبٰابِ ١١ اَلَّذِينَ آمَنُوا قَدْ اَنْزَلَ اللّٰهُ اِلَيْكُمْ

آماده کرد خدا برای ایشان عذابی سخت پس بترسید از خدا ای صاحبان عقل آنانکه گرویدند بتحقیق که فرستاد خدا سوی شما

ذِكْراً رَسُولاً يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيٰاتِ اللّٰهِ مُبَيِّنٰاتٍ لِيُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ مِنَ

ذکرا رسولی را که میخواند بر شما آیات خدا را که واضح است تا بیرون برد کسانیرا که ایمان آوردند و کردند کار شایسته از

الظُّلُمٰاتِ اِلَى النُّورِ وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللّٰهِ وَيَعْمَلْ صٰالِحاً يُدْخِلْهُ جَنّٰاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰارُ

تاریکیها سوی روشنائی و آنکه ایمان آورد بخدا و کند کار نکو داخل کند او را در بهشتها که جاری است از زیر آنها نهرها

خٰالِدِينَ فِيهٰا اَبَداً قَدْ اَحْسَنَ اللّٰهُ لَهُ رِزْقاً ١٢ اَللّٰهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمٰوٰاتٍ وَمِنَ الْاَرْضِ

جاوید باشند در آن همیشه بتحقیق که نکو کرد خدا برای او روزیش را خداست آنکه آفرید هفت آسمانها را و از زمین

مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْاَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا اَنَّ اللّٰهَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَاَنَّ اللّٰهَ قَدْ

مثل آنها فرود آید امر میان آنها تا بدانید بدرستیکه خدا بر همه چیزی تواناست و بدرستیکه خدا

اَحٰاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْماً

احاطه نموده بهر چیز از جهت علم

کرده حق آماده بهر مشرکان . هم عذابی سخت در هر دو جهان ‌‌ پس بترسید از عذاب کردگار . ای خداوندان عقل و اعتبار

ای کسان که اهل ایمانید و فکر . کرده از سوی شما حق بود ذکر ‌‌ قصد قرآنست یا جبریل از آن . هر دو ذکرند از خدا بر بندگان

هم فرستاد او رسولی جانفزا . کایت الله را بخواند بر شما ‌‌ آیتی روشن که شده در ظهور . کاورد بیرون ز ظلمت سوی نور

آنکسان کایشان بحق آورده‌اند . کارها شایسته و افزون کرده‌اند ‌‌ وانکه او آورد ایمان بر خدا . کار نیکو کرد بی‌شوب و ریا

آرد اورا در بهشتی که روان . جویها باشد ز زیرش جاودان ‌‌ دائمند از حق در آن خرم بهشت . کرده نیکو رزق هر نیکو سرشت

آن خدائی کافرید او اینچنین . هفت افلاک معلق بی معین ‌‌ همچنین زین مثل آن هفت آسمان . هفت ارض ایجاد فرمود از نشان

بین ارض و آسمان آید فرود . دمبدم فرمان خلاق ودود ‌‌ تا بدانید آنکه حق بر کل شیئی . هست قادر گشت زو هر چیز حی

هم رسیده است از ره دانش تمام . بر هر آنچیزی در اشیاء لا کلام ‌‌ علم او یعنی محیط است از شهود . بر هر آنچیزی که داد او را وجود

سُورَةُ التَّحْرِيمِ اِثْنَتٰا عَشَرَةَ آيَةً وَهِيَ مَدَنِيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشاینده مهربان

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ٢ قَدْ فَرَضَ

ای پیغمبر چرا حرام میکنی آنچه را که حلال کرد خدا برای تو میجوئی خشنودی جفتهایت و خدا آمرزنده مهربانست بتحقیق که قرارداد

اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ وَاللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ ٣ وَإِذْ أَسَرَّ النَّبِيُّ إِلَىٰ بَعْضِ

خدا برای شما حلال بودن سوگندهای شما و خدا صاحب اختیار شماست و اوست دانای حکیم و هنگامیکه پنهان گفت نبی بعضی

أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَّفَ بَعْضَهُ وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَّأَهَا

از ازواجش سخنی را پس چون خبر داد باو و اطلاع داد اورا خدا بر او بیان کرد بعضش را و اعراض نمود از بعضی پس چون خبر دادش

بِهِ قَالَتْ مَنْ أَنْبَأَكَ هَٰذَا قَالَ نَبَّأَنِيَ الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ ٤

باو گفت کی خبر داد ترا این گفت خبر داد مرا دانای آگاه

ازچه ای پیغمبر[4] کامل مقام	تو حلال حق بخود کردی حرام
ماریه بوده است یا اکل عسل	که بخود کرد او حرام از ما حصل
شرح آن باید بما جستن بکار	هست در تفسیرها ثبت از قرار
حق تبارک اولی آمرزنده است	در رجوعش مهربان بر بنده است
تا کند زایل قسمها را بدین	کرده یعنی فرض کفاره یمین
اوست دانا بر صلاح بندگان	بر صواب است آنچه فرماید در آن
سر حدیثی را که از افشای آن	داشت اکراه آن رسول پاکجان
هم بخود کرده حرام آن ماریه	که نمی بودی حلال آن جاریه
چونکه آن هنگام کرد اورا خبر	ساخت ظاهر بر پیمبر دادگر
قصه ماریه گفت کم نمو	فاش کردی دار که هم مستتر
پس بهنگامی که کرد اورا خبر	زانچه کرده بود فاش او سربسر
گفت پیغمبر که نبأنی العلیم	کاو خبیر است از سرائر از قدیم
نحل بوده است اصل آن داستان جدا	خوان ز تاریخ آن نه از تفسیر ما
وان بخاطرخواهی از نسوان نبود	سوی این آیت از آن آمد فرود
رانچه بر تحریم میجوئی تو پیش	ای پی خوشنودی زنهای خویش
حقتعالی کرده تقدیر از نشان	آنچه سوگند شما بگشاید آن
حقتعالی هست مولای شما	کارساز دین و دنیای شما
یاد آرید از نبی[4] چون رازگفت	با زنان خویش یعنی در نهفت
حفصه را فرمود یعنی در سریر	کان دو شیخ از بعد من باشند امیر
تو نهان دار این مگو با هیچکس	گفت او با عایشه آنرا ز پس
بر پیمبر حق شناساند اعنی آن	کرد او با حفصه بعضی را بیان
کرد از بعضی دگر اعراض او	حفصه را ناورد هیچ اعنی برو
گفت زین کردت که آگه در مدار	که نبوده راز تو من آشکار
پیش از آن یعنی که آید در ضمیر	هیچ فکری ذات او باشد خبیر

إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَ

اگر توبه کنید بسوی خدا پس بحقیقت که گشت دلهای شما و اگر هم پشت شوید بر او پس بدرستیکه خدا اوست یاری دهنده او جبرئیل و

صَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَٰلِكَ ظَهِيرٌ ٥ عَسَىٰ رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَكُنَّ أَنْ يُبْدِلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا

صالح مؤمنان و ملائکه بعد از آن پشتیبانند شاید پروردگارش اگر طلاق دهد شما را که عوض دهد اورا جفتهائی بهتر

مِنْكُنَّ مُسْلِمَاتٍ مُؤْمِنَاتٍ قَانِتَاتٍ تَائِبَاتٍ عَابِدَاتٍ سَائِحَاتٍ ثَيِّبَاتٍ وَأَبْكَارًا ٦ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ

از شما زنان مسلمان زنانیکه مؤمن اند زنان عابده طاعت زنان توبه کننده زنان عبادت کننده زنان هجرت کرده بیوه ها و دوشیزه های ای آنانکه

آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ

گرویده اید نگاهدارید خودتان و کسانتان را از آتشی که هیزمش مردمان و سنگهاست بر اوست ملائکه درشت سخت نافرمانی نمیکنند

اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ ٧ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَعْتَذِرُوا الْيَوْمَ إِنَّمَا

خدارا آنچه که امر کند ایشان را و میکنند آنچه که امر کرده شوند ای آنانکه کافر شدید عذر نیاورید امروز جز این

تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ٨

بست که جزا داده میشوند آنچه بودید که میکردید

پس کنید از توبه و گردید باز
واچه گردیده است دل‌ای شما
پس خدا اوراست مولا و معین
مرقد اندر این بریکدلی
دهد اورا درعوض خالی زشر
دختران با حجاب شرمناك
مردمان کز تاب آن سوزنده‌اند
هیچ عصیان اورا ایشان نجا
ای کسانیکه شما کافر شدید

از اذیت مرتضی[4] و افشای راز
راه واجب کاوست حفظ رازها
جبرئیل و صالحی از مؤمنین
که بود خود صالح المؤمن علی[4]
مهربانی از شما شایسته تر
همچنین کز معصیت باشد پاك
هم حجاره بروی افروزنده‌اند
راکه فرموده است ایشانرا خدا
یاورید امروز عذرایشان شدید

یافت گشته است آنچه ازوجه طلب
ورشما هم پشت گردید ای دو زن
بعد حق یعنی که اورا یاور است
شاید آن پروردگار اندر سباق
مسلمات و مؤمنات و تائبات
مؤمنان دارید نفس خود نگاه
واندر آن آتش بود افرشتگان
میکنند آنرا که مأمور از حقند
غیراز این بود جزا داده شوید

موجب توبه است برترك ادب
خود در آزار رسول ممتحن
جبرئیل و پشت و عونش حیدر است
گر زنانرا مصطفی گوید طلاق
عابدات و سائحات و ثیبات
واهل خودرا زآتشی بردود وآه
بس غلاظ و بس شداد اندر عیان
درعذاب آنکه بس دور ازحقند
آنچه را کاندر عمل آورده‌اید

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحًا عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ

ای آنانکه ایمان آورده‌اید توبه کنید بسوی خدا بازگشتی خالص شاید پروردگارشما درگذرد ازشما گناهان شمارا

وَيُدْخِلَكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ

وداخل کند شمارا بهشتهائیکه میرود از زیرآنها نهرها روزیکه خوار نسازد خدا پیغمبررا وآنانکه گرویدند باو

نُورُهُمْ يَسْعَى بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا وَاغْفِرْ لَنَا إِنَّكَ عَلَى

نورایشان میرود میانه دستهای ایشان وسمتهای ایشان میگویند پروردگارما تمام کن برای ما نورما وبیامرزمارا بدرستیکه تو بر

كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ٩ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ١٠

هر چیز توانائی ای پیغمبر جهادکن با کفار ومنافقان وسخت گیر برایشان وجایگاهشان دوزخ است وبدبازگشتی است

مؤمنان توبوا الی الله نصوح
یعنی آن توبه که از حرق گناه
شاید از این توبه رب پروردگار
اندر آن روزیکه رسوائی دهد
مشتابد نورشان از پیش رو
هم بیامرز ازکرم ما را نهان
خود درشیئی بی باشی در میان

توبه خالص اعنی آن توبه نصوح
صبح یابد جامهٔ تقوی نگاه
از شما پوشد گناهان شمار
دورد حق بر رسولی بی بدید
هم بدست راست ایشانرا نکو
چون توئی قادر بهرچه راند شان
دوزخ ایشانراست مأوی بس وبال

مر نصوحی بس ازصاحب جامه را
شاید ازهم ازمعصیت باشد آن
واندر آرد در بهشت بر وا
وانکسان کز اهل ایمان بوده‌اند
ربنا گویند اتمم نورنا
ای نبی با آن تو بدکار جنگ
بد بود بر کافران آنجایگاه

که نیم دوزند ثوب عامه را
مرنفس خویش ونفس دیگران
که بود جاری ززیرش نهرها
در اطاعت باخدا محکم بدند
تا رویم ازره بمنزل هر کجا
با منافق سیرتان هم بیدرنگ
بازگشتی نابسند و ناسزا

ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَامْرَأَتَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ

زد خدا مثلی برای آنانکه کافرشدند زن نوح وزن لوط بودند آندو تادرزیر دوبنده از بندگان ماهرو شایسته

فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّاخِلِينَ ١١ وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا

پس خیانت کردند آندو ایس کفایت کرد از آن دو بنده ازخداچیزی واو گفته شد داخل شوید هر دو در آتش با داخل شوندگان و زد خدا مثل

لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ

رابرای آنانکه گرویدند زن فرعون هنگامیکه گفت پروردگار من بنا کن برای من نزدخود خانه در بهشت ونجات ده مرا از فرعون

وَ عَمَلِه وَ نَجِّني مِنَ الْقَوْمِ الظّالِمينَ ١٢ وَ مَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرانَ الَّتِي اَحْصَنَتْ فَرْجَها فَنَفَخْنا فِيهِ

وعمل او وبجات‌ده مرا از گروه ظالمان ومریم دختر عمران که نگاهداری کرد عورتش را پس دمیدیم در آن

مِنْ رُوحِنا وَ صَدَّقَتْ بِكَلِماتِ رَبِّها وَ كُتُبِه وَ كانَتْ مِنَ الْقانِتينَ

از روح ما و تصدیق کرد سخنان پروردگارش و کتابهایش وبود از اطاعت کنندگان

حقتعالی خود مثالی را بیان — کرده درمعنی زبهر کافران
این دوزن بودند هردو نالیقین — تحت عبدین ازعباد صالحین
آن دو پیغمبر زدوزن هیچ دفع — می نکردند ازعذاب حق بنفع
وقت مردن گفته شد باداخلین — اندر آئید اندر آتش اینچنین
حاصل اینکه نیست این وصلت سبب — ایمنی را از عذاب وقهر رب
یادکن چون گفت اوزن این لی — نزد خود بنی بجنت منزلی
حق دعایش کرد دردم مستجاب — رفع گشت ازپیش چشم او حجاب
گفته‌بد فرعون دون ازکینه‌اش — سنگ بگذارند روی سینه اش
یار مریم دخت عمران کو نگاه — دامن خود داشت ازفحش وگناه
داشت باور گفتهای رب خود — آنچه دادش وعده جبریل ازواحد
خواستم شرحی زفصل فاضله [4] — در بیان آن نجیب خاتمه
او ز افراد خلایق فرد بود

بود زوجهٔ نوح ولوط این دوهمه — نام آن یک واعله وین واهله
پس خیانت هردو کردند آن دوزن — با دو عبد سرفراز ممتحن
زوجهٔ نوح او بطوفان گشت غرق — سنگ زوجهٔ لوط باریدش بفرق
این مثل شك نیست در نزدعقول — هست بر تحذیر زنهای رسول
هم مثل کرد او زبهر مؤمنان — زوجهٔ فرعون را اندر بیان
داده ز فرعون و زاعمالش نجات — همچنین از اهل ظلم وسیئات
پیش از آن کاید برون روحش زتن — جای خود دید او بجنت درزمن
پیش از آن کاو ز اسد بر سینه‌سنگ — رفته بد روحش بجنت بیدرنگ
پس دمیدیم اندراو ازروح خویش — باردار شد برمسیح خوب کیش
داشت هم تصدیق برهمه کتاب — هم بدان فرمانبران درهر حساب
لب گزیدم مرتضای رشك پاك — کاو بود است از شمار خلق وپاك
نیست جفت او را که جفت مردود



سورة الْمُلْكِ ثَلٰثُونَ آيَةً وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

تَبارَكَ الَّذي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَ هُوَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَديرٌ ٢ اَلَّذي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيٰوةَ لِيَبْلُوَكُمْ

افزون آمد آنکه بدست اوست پادشاهی واوست بر هرچیزی توانا آنکه پدید آورد مردن را و زندگی را تا بیازماید شمارا

اَيُّكُمْ اَحْسَنُ عَمَلًا وَ هُوَ الْعَزيزُ الْغَفُورُ ٣ اَلَّذي خَلَقَ سَبْعَ سَمٰواتٍ طِباقًا ما تَرىٰ في خَلْقِ الرَّحْمٰنِ

کدام خوبترید از کردار واوست عزیز آمرزنده آنکه آفرید هفت آسمانرا طبقه طبقه نمی‌بینی در پدید کردن بخشاینده

مِنْ تَفاوُتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرىٰ مِنْ فُطُورٍ ٤ ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ اِلَيْكَ الْبَصَرُ

تفاوتی پس بازگردان چشمرا آیا بینی هیچ نقصانی پس برگردان چشمرا کرة بعد آخری برمیگردد سوی تو چشم

خاسِئًا وَ هُوَ حَسيرٌ ٥ وَ لَقَدْ زَيَّنَّا السَّمٰاءَ الدُّنْيا بِمَصابيحَ وَ جَعَلْناها رُجُومًا لِلشَّياطينِ وَاَعْتَدْنا لَهُمْ

ناکام واوست مانده شده و بتحقیق که آراستیم آسمان دنیارا بچراغها و گردانیدیم آنرا راندگان مرشیطانرا وآماده کردانیدیم برای

عَذابَ السَّعيرِ ٦ وَ لِلَّذينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ عَذابُ جَهَنَّمَ وَ بِئْسَ الْمَصيرُ ٧

ایشان عذاب آتش را و برای آنانکه کافر شدند بپروردگار خود عذاب جهنم است وبد بازگشتی است

پس بزرگست و معلی ذات حق
آنکه می‌باشد بدست قدرتش
آزماید تا شما را در محل
غالب و آمرزگار است او جمع
هیچ ای بنده اندر امتیاز
بلکه هر چیزی بجای خویشتن
کن نظر در حق افلاک ار وقوع
کی دو بوت هر زمانی دیده ند
بنگرد عیب آنچه گرداند فزون نظر
ز آسمان راندیم را با حصم شوم
واکسانی هر که بر پروردگار

در صفات خود ز وصف ما خلق
شاهی ملکوت و ملک از قدرتش
از شما تا کیست بهتر در عمل
رمستی اندر حرا و بر مضجع
بنگری در خلق رحمن خود تو باز
هست در خلقت جوانصاف در بدن
باز هم برگردانش پس کن رجوع
رحمتی از بعد رحمت را امتیاز
تا بماند از نظر کردن دگر
از شیاطین و همانها رجوم
کافر و سر کش شدند از اخیار

یا که برکاتش فرو ست از شمار
هم بهر چیزی توانا از جهات
یا که دارد عقل و فکر معنوی
آنچه دائی کافرید اوایی رواق
اختلاف و اعوجاجی یا خلل
چشم را گردان سوی آن دگر
بر رجوع اولین قانع مشو
باز گرد تا سوت حشم تو
زینت از مصابیحها دادیم هین
کرده‌ایم آماده ما بار سعیر
در جهنم و اندران نشس المصیر

یا بافضالست دایم برقرار
خلق کرد آنکس که او موت و حیات
در فواید از حیوة دنیوی
در عیان سبع سموات طباق
بی‌تناسب یا که چیزی در محل
ران فطوری بینی آیا در نظر
بل دراین گردون نظر کن نو بنو
هست دور از رؤیت عیبی از او
آسمان کوست اقرب بر زمین
بهر دیوان هدازاین سوز و زحیر
هستشان ازون عذاب از باگزیر

اِذا اُلْقُوا فيها سَمِعُوا لَها شَهيقاً وَهِيَ تَفُورُ ٨ تَكادُ تَمَيَّزُ مِنَ الْغَيْظِ كُلَّما اُلْقِيَ فيها فَوْجٌ سَأَلَهُمْ

چون انداخته شوند در آن بشنوند مر آن را خروشی و آن میجوشد نزدیک شد پاره پاره شود از خشم هرگاه انداخته شود در آن جمعی سئوال کند

خَزَنَتُها اَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذيرٌ ٩ قالُوا بَلى قَدْ جاءَنا نَذيرٌ فَكَذَّبْنا وَ قُلْنا ما نَزَّلَ اللّهُ مِنْ شَيْءٍ

ایشانرا خازنانش آیا نیامد مر شما را بیم دهنده گویند آری آمد ما را بیم دهنده پس تکذیب کردیم و گفتیم نفرستاده خدا هیچ چیز

اِنْ اَنْتُمْ اِلاّ في ضَلالٍ كَبيرٍ ١٠ وَ قالُوا لَوْ كُنّا نَسْمَعُ اَوْ نَعْقِلُ ما كُنّا في اَصْحابِ السَّعيرِ ١١

نیستید شما مگر در گمراهی بزرگ و گفتند اگر بودیم که می‌شنیدیم یا می‌یافتیم نبودیم ما در یاران آتش

فَاعْتَرَفُوا بِذَنْبِهِمْ فَسُحْقاً لِاَصْحابِ السَّعيرِ ١٢ اِنَّ الَّذينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَيْبِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ

پس اقرار کردند بگناهانشان پس از رحمت دور باد مر اهل آتش سوزان بدرستیکه آنانکه میترسند از پروردگارشان در نهان مر ایشانراست آمرزش

وَ اَجْرٌ كَبيرٌ ١٣ وَ اَسِرُّوا قَوْلَكُمْ اَوِ اجْهَرُوا بِهِ اِنَّهُ عَليمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ ١٤ اَلا يَعْلَمُ مَنْ

و مزد بزرگ و پنهان سازید سخنتان را یا آشکارا کنید آنرا بدرستیکه او داناست بذات سینه‌ها آیا نمیداند آنکه

خَلَقَ وَ هُوَ اللَّطيفُ الْخَبيرُ ١٥ هُوَ الَّذي جَعَلَ لَكُمُ الْاَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا في مَناكِبِها وَ

پدید کرد و اوست لطیف خبیر اوست آنکه گردانید برای شما زمین را رام پس سیر کنید در اطرافش و

كُلُوا مِنْ رِزْقِهِ وَ اِلَيْهِ النُّشُورُ ١٦

بخورید از روزی او و بسوی اوست بازگشت

شنوند از دوزخ آوازی بگوش
دوزخست آن نفسهاشان بشنوند
هر که افکنده شود فوجی در آن
رد پس ایشانرا نمودیم از نشان
نیستید الا که در گمراهئی
یا تعقل مینمودیم از ضمیر

چون در افکنده شوند اندر جحیم
همچو آواز حمار اندر خروش
آن صدا از دوزخ از نفس نزند
زانکسان پرسند ما را خازنان
هم مصیر کشتیم در تکذیبشان
زین نداریم ایچ خود آگاهئی
زانکه نمی‌بودیم ز اصحاب سعیر

همچو هیزمها که در نار عظیم
پس بجوش آید شود نزدیک کو
بهر ایشانست در جوش و خروش
بر شما آیا نیامد بیم ده
هیچ نفرستاده حق گفتیم ما
هم بگویند ار تاسف گر که ما
پس بذنب خود کنند اقرارها

پاره پاره گردد از غیظ عدو
هر چه در وی افکنند آید بجوش
کافران گویند آری آمده
زانچه میگویند از بهتان شما
می‌شنیدیم آن نصیحت زانبیا
پس کنند دور اهل دوزخ راخدا

وانکه می‌ترسند از پروردگار
قول خود درحق پیغمبرنهان
یا که عام است این بحال خاص وعام
خاصه کاندر کارها فاش ونهان
اوست آنکس که زمین رابرشما
قصد باشد ازمناکب یا جبال

درنهان باشند وز دل ترسکار
گر همی دارید یا فاش وعیان
واقفست از جهروسر یعنی تمام
باشد اوباریك بین باریك دان
رام وفرمابر نمود ایشان بجا
وان بود دوش زمین دراحتمال

هستشان آمرزش و مزدی کبیر
نزد حق یکسان بوداندر ظهور
نیست آیا آگه از سر صدور
هم ز مکنونات اشیا مطلع
پس بدوش ارض هرجانب روید
هم خورید ازروزی حق بی نفور

زانخدائی کآگهست اوراضمیر
کوبود دانا بر اسرار صدور
آنکه خلق سینها کرد وخطور
علمش از شیئی نباشد منقطع
وین مثل باشد زتمکین شدید
هم بسویش نشرگردید از قبور

ءَاَمِنْتُمْ مَنْ فِي السَّمَآءِ اَنْ يَخْسِفَ بِكُمُ الْاَرْضَ فَاِذَا هِيَ تَمُورُ ١٧ اَمْ اَمِنْتُمْ مَنْ فِي السَّمَآءِ اَنْ

آیاایمن شدیدازآنکه‌درآسمانهاست که فروبردباشما زمین‌را پس آنگاه‌موج‌مزده‌باشد آیاایمن شدیدازآنکه‌درآسماهاست که

يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِباً فَسَتَعْلَمُونَ كَيْفَ نَذِيرِ ١٨ وَلَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ

بفرستد برشما تندباد پس‌خواهیددانست‌چگونه‌باشدبیم‌دهنده وبتحقیق‌که‌تکذیب‌نمودندآنانکه ازپیش‌ایشان‌بودند پس‌چگونه‌است انکارمن

١٩ اَوَلَمْ يَرَوْا اِلَى الطَّيْرِ فَوْقَهُمْ صَافَّاتٍ وَيَقْبِضْنَ مَا يُمْسِكُهُنَّ اِلَّا الرَّحْمٰنُ اِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ

آیانمیدیدندبسوی پرنده بالای‌ایشان‌که‌بال‌کشاده‌اندوفراهم‌میآرند چه‌چیزنگاه‌میداردآنهارا‌جز خدای بدرستیکه‌او بهر چیز

بَصِيرٌ ٢٠ اَمَّنْ هٰذَا الَّذِي هُوَ جُنْدٌ لَكُمْ يَنْصُرُكُمْ مِنْ دُونِ الرَّحْمٰنِ اِنِ الْكَافِرُونَ اِلَّا فِي

بیناست آیا کیست‌این‌که‌او لشکراست‌برای‌شماکه‌یاری‌میکندشمارا ازغیر خدا نیستند کافران جز در

غُرُورٍ ٢١ اَمَّنْ هٰذَا الَّذِي يَرْزُقُكُمْ اِنْ اَمْسَكَ رِزْقَهُ بَلْ لَجُّوا فِي عُتُوٍّ وَنُفُورٍ ٢٢ اَفَمَنْ يَمْشِي

غرور آیاکیست که‌روزی‌میدهدشمارا که‌بازگیرد روزیش‌را‌بلکه لجاج‌کردنددرسرکشی‌وسرباززدن آیاپس‌آنکه‌راه‌میرود

مُكِبًّا عَلٰى وَجْهِهِ اَهْدٰى اَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلٰى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ٢٣

وسرنگون‌بر رویش هدایت‌یافته‌ترباآنکه‌میرود درست‌ایستاده‌برراه راست

کاوشما را درزمین سازد فرو
کاو فرستد برشما بادی شدید
جمله تکذیب رسل بنموده‌اند
ننگرند آیا بسوی طیرها
مرنگهشان می‌ندارد درهوا
کیست آیا کان بود جند شما
کیست آیا آنکه بدهد رزقتان
کافران دانند این‌لیك ازغرور
هست او ره یافته تر یا کسی

ایمن آیا حود شدید ایکافران
پس زمین آندم بجنبش آید او
بنگرازه کاندرآن باشد پدید
آنکسانکه پیش‌از ایشان‌بوده‌اند
فوق ایشان صف کشیده درهوا
از سقوط الا بخشایش خدا
تاکند یاری شمارا جز خدا
رزق خودگرباز گیرد مستان
درلجاجند و عتو و در نفور
که رود استاده برراه او بسی

رانکه اومیباشد اندر آسمان
ایمن آیا زان شدید ازامتحان
رود پس باشدکه زاندارم بجان
پس چسان باشد عقوبتهای من
در پریدن بالها گسترده‌اند
هریکی‌را داده طبعی درمسیر
نیستند این کافران جز در غرور
کیست یعنی آنکه‌حق گررزق‌خویش
میرود آیا پس آنکس کاونگون
راست یعنی میرود برراه‌راست

کاوست برزعم شما درآسمان
آگهی یابید تا چون آستان
چون برایشان در رسداندرزمن
هم فرا گیرند و برپهلو زنند
کاو بهرچیزیست بینا و بصیر
راچه گفته دیوشان اندرقصور
باز گیرد اودهد روزی زیش
دمبدم افتد بروی اندر نگون
بندآنچه دردوسوی وپیش‌ باست

قُلْ هُوَ الَّذِي اَنْشَاَكُمْ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْاَبْصَارَ وَالْاَفْئِدَةَ قَلِيلاً مَا تَشْكُرُونَ ٢٧ قُلْ هُوَ

بگواوست‌آنکه آوریدشمارا وگردانیدبرای‌شما گوش وچشمها ودلها اندکی شکرمیکنید بگو اوست

الَّذِي ذَرَاَكُمْ فِي الْاَرْضِ وَاِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ٢٥ وَيَقُولُونَ مَتٰى هٰذَا الْوَعْدُ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ

آنکه پراکنده‌کرد در زمین وبسوی‌او محشورمیشوید ومیگویند کی‌خواهدبود وعده اگرهستید راستگویان

٢٦ قُلْ اِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللّٰهِ وَ اِنَّمَا اَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ ٢٧ فَلَمَّا رَاَوْهُ زُلْفَةً سِيئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا

بگو جز این نیست که علم نزد خداست وجز این نیست که منم بیم دهنده آشکار پس چون ببینند آنرا نزدیك بدشود رویهای آنانکه کافر شدند

وَ قِيلَ هٰذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَدَّعُونَ ٢٨ قُلْ اَرَاَيْتُمْ اِنْ اَهْلَكَنِيَ اللّٰهُ وَ مَنْ مَعِيَ اَوْرَحِمَنَا فَمَنْ

وگفته شود اینست آنچه بودید که آنرا میخواستید بگو آیا دیدید اگر هلاك سازد مرا خدا وهر که بامن است ویا رحمت کند مارا پس کیست

يُجِيرُ الْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ اَلِيمٍ ٢٩ قُلْ هُوَ الرَّحْمٰنُ آمَنَّا بِهِ وَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ

آنکه پناه گیرد کافرانرا از عذاب دردناك بگو اوست بخشاینده ایمان آوردیم بآن و بر او توکل کردیم پس زودی خواهی دانست بسبب آنچه اوست

فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ٣٠ قُلْ اَرَاَيْتُمْ اِنْ اَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْراً فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ

در گمراهی آشکار بگو خبر دهید اگر گردد آب شمارا فرورفته پس کیست دهد شمارا آبی روان

اوست کو آنکس که کرد ایجادتان
شکر نعمت لیك گوئید اندکی
هم بسوی اوشما گردید حشر
کو جز این نبود که نزدیك خداست
آشکار اعنی شما را من خبر
زشت گردد رویهای کافران
کو شما بینید آیا گر هلاك
قل هوالرحمن آمنا به
کوچه می‌بینید آیا گر زرو

داد گوش وچشم ودل ز امدادتان
از هزاران یا یکی یا بر یکی
پس جزا یابند اندر یوم نشر
علم ساعت وانچه مخفی از شماست
میدهم کان روز آید برزبر
زان شود آثار نکبتها عیان
سازدم حق وانکه بامن هست پاك
تکیه بروی کرده‌ایم از آگهی
آبهاتان در زمین گردد فرو
حاصل آنکه شکر منعم بر عباد

تا شما ها بشنوید و بنگرید
اوست آنکس کو شمارا آفرید
مشرکان گویند کی آید کجاست
هم جز این نبود که باشم نمده
چون بخود نزدیك بینند آن عذاب
مؤمنان گویندشان روزیست این
یا ببخشد کیست پس کز رنج بد
زود پس باشد که دانید اینکه کیست
کیست آن پس کاورد ماء معین
واجب است آن نعمت آرد چون بیاد

بر حقایق بر دقایق پی برید
منتشر پس در زمین کرداو بدید
وعدهٔ که میدهد ارهست راست
من شما را تا نباشد مشتبه
کاوست یوم بد بیا روز حساب
که شما میخواستید از اهل دین
کافرانرا آنکه زنهار او دهد
از شما و ما بگمراهی و نیست
مر شما را آشکارا بر زمین



سورة الْقَلَمِ اِثْنَتَانِ وَ خَمْسُونَ آيَةً وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشندهٔ مهربان

نٓ وَالْقَلَمِ وَ مَا يَسْطُرُونَ ٢ مَا اَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ ٣ وَ اِنَّ لَكَ لَاَجْراً غَيْرَ مَمْنُونٍ ٤

بقلم وآنچه مینویسند که نیستی تو بنعمت پروردگارت مجنون وبدرستیکه مرتراست پاداش بدون منت

وَ اِنَّكَ لَعَلٰى خُلُقٍ عَظِيمٍ ٥

وبدرستیکه تونی برخلق عظیم

نون مراد از نفس کلیه است هم
صورت اشیاست زین نون وین قلم
آنچه بنگارندگان این صور
نیستی دیوانه ای فخر کبار
آنکه درعقل ونبوت خاتم است
نیست غیری در وصولش واسطه

عقل کلی نیز مقصود از قلم
که شد اندر لوح امکانی رقم
می‌نویسند از قلم زیر وزبر
تو بنعمتهای آن پروردگار
عقل او گویند بیعقلان کیست
تا بود منت تورا از رابطه

یافت از تأثیر عقلانی نمود
پس قسم بر سطر سطر ممکنات
هست آن باز از بتن داری روان
آنچنانکه بر تو این نسبت دهند
مر تورا اجریست بی‌منت زکس
خود تو برخلق بزرگی ای رسول

صورت این ممکنات اندر شهود
زانچه شد بنوشته با کلك از دوات
صورت اشیا و ماهیات آن
احمق و دیوانه و مجنون چند
درنبوت یعنی از حق است وبس
که کنی از قومت این ایذا قبول

هست اندر حسن خلق افزون سخن   با تو گویم بعضی از آن جمله من
گفته منصور اینست که بر یك و بد   بنگری از چشم حق نز چشم خود
لیك مبگوید صفی شو منتقل   هست خلق ادراك ارشد معتدل
بستن آنهم بود دور از گمان   جز که آید پای عشق اندر میان
او نخواهد جز رضای یار خویش   فارغست از راحت و آزار خویش
این لسان دیگری بد لك سخن   گویم از قانون تفسیر ای حسن
متصف چون بر صفات حق شدی   رستی از قید خودی مطلق شدی
آب جو وارد چو درقلزم شود   موج آن درموج دریا گم شود

گفته بعضی خلق این باشد بچشم   که کند خشم ارکست
پس دقیق است این کلام عام نیست   هست بهر پخته بهر خام نیست
وان میسر نیست بهر هیچ کس   جز که بنددست وسواس وهوس
چونکه آمد عشق هرفکریکه هست   دان که از شهر حواس او باربست
پس بکرد او فعلی آن محبوب کرد   کرد محبوب ارکه کاری خوب کرد
خلق نیك این است گرداری محل   وصف تو ر وصف حق گردد بدل
آن نه خلق تست دیگر خلق اوست   خلق او خودهم بزرك وهم نکوست
تا باصل خلق باشی منتبه   از او چیزی زان نباشد مشتبه

فَسَتُبْصِرُ وَ يُبْصِرُونَ ٦ بِاَيِّكُمُ الْمَفْتُونُ ٧ اِنَّ رَبَّكَ هُوَ اَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَ هُوَ اَعْلَمُ

پس زود باشد که ببینی تو و ببینند   بکدام یك از شما مفتون اند   بدرستیکه پروردگار تواست او دانا تر بآنکه گم شد از   راهش   و اوست   داناتر

بِالْمُهْتَدِينَ ٨ فَلَا تُطِعِ الْمُكَذِّبِينَ ٩ وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ ١٠ وَلَا تُطِعْ كُلَّ حَلَّافٍ مَهِينٍ ١١

بهدایت شدگان   پس اطاعت مکن تکذیب کنندگانرا   آرزو کردند کاش نرمی کنی پس نرمی کنند   پس اطاعت مکن هر سوگند دروغ   خورنده

هَمَّازٍ مَشَّاءٍ بِنَمِيمٍ ١٢ مَنَّاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ اَثِيمٍ ١٣ عُتُلٍّ بَعْدَ ذٰلِكَ زَنِيمٍ ١٤ اَنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَ بَنِينَ ١٥

عیب کننده رونده بسخن چینی را   باز دارنده از خیر   تعدی کننده بدکار   زشت جفاکار بعد از آن حرامزاده را   از اینکه هست صاحب مال و پسران

اِذَا تُتْلٰى عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ اَسَاطِيرُ الْاَوَّلِينَ ١٦ سَنَسِمُهُ عَلَى الْخُرْطُومِ ١٧ اِنَّا بَلَوْنَاهُمْ كَمَا بَلَوْنَا

چون خوانده شود بر او   آیات ما گوید   افسانهای   پیشینیان است   زود باشد داغ کنیمش بر   خرطوم بدرستیکه ما مبتلا کردیم ایشانرا چنانکه مبتلا کردیم

اَصْحَابَ الْجَنَّةِ اِذْ اَقْسَمُوا لَيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحِينَ ١٨ وَلَا يَسْتَثْنُونَ ١٩ فَطَافَ عَلَيْهَا طَائِفٌ مِنْ

یاران   باغ را   هنگامیکه سوگند یاد کردند که قطع میکنیم آنرا ور کنندگان   و اخراج نکنند   پس آید   بر آن   طواف کننده از

رَبِّكَ وَ هُمْ نَائِمُونَ ٢٠ فَاَصْبَحَتْ كَالصَّرِيمِ ٢١ فَتَنَادَوْا مُصْبِحِينَ ٢٢ اَنِ اغْدُوا عَلٰى حَرْثِكُمْ

پروردگار خود و ایشان خفتگانند   پس گشت آن باغ چون باغیکه چیزی نداشت پس ندا هم کردند صبح در آمدگان   که بامداد بروید   بر کشتتان

اِنْ كُنْتُمْ صَارِمِينَ ٢٣ فَانْطَلَقُوا وَ هُمْ يَتَخَافَتُونَ ٢٤ اَنْ لَا يَدْخُلَنَّهَا الْيَوْمَ عَلَيْكُمْ مِسْكِينٌ ٢٥

اگر هستید   ثمر کنندگان   پس رفتند و ایشان پنهان مشورت میکردند   که داخل نکند آنرا   در آن روز   بر شما   درمانده

وَ غَدَوْا عَلٰى حَرْدٍ قَادِرِينَ ٢٦

و بامداد   رفتند   توانایان

زود پس بینی و بینند از شهود   دشمنانت تا که اندر فتنه بود
هم بود اعلم بر آنکو یافت راه   نیست بیرون چیزی از علم اله
تا که ایشان باتوهم نرمی کنند   پس ندینت طعنه با نرمی زنند
میکند اسرار عیب مردمان   بر سخن چینی بود هرسو روان
پس عتل یعنی بهانه جو بخلق   سخت رو بگشاده اشکم تنك حلق
زانکه باشد صاحب مال و ولد   چون بر او آیات ما خوانده شود
زود باشد تا کنیم اورا نشان   داغ بر خرطوم بنهیمش عیان
مکیانرا آزمودیم از فراغ   بر بلای قحط چون اصحاب باغ
آن برایتام ومساکین عام بود   گر که پخته میوه اش یا خام بود

رب تو بر گمرهان داناتر است   تاکه گمراه ار رهش و در رهبر است
پس مبر فرمان تکذیب آوران   دوست دارند از تو نرمی در عیان
هم مبر فرمان حلاف مهین   که خورد سوگند بیش از ضعف دین
باز دارنده زخیر و بخل خواه   بگذرنده از حدود و پر گناه
باوجود این رسم است این عجب   نی پدر اوراست پیدا نی نسب
گوید از عجبی که دارد در نهان   باشد این افسانهٔ پیشنیان
حکم قرآن عام باشد بر عبید   گرچه دارد اختصاص این بر ولید
وان بصنعا بد ز مردی حق پرست   میوه اش در هر زمان کامد بدست
چونکه مرد او وارثانش سال نو   زان ندادی بر مساکین نیم جو

صبحگه گفتند با سوگند سخت ‖ میوهٔ آنرا بچینیم از درخت
دادن حق مساکین از منال ‖ شرط استثناست بی بحث وجدال
پس برآن بستان بطوف آمد بلا ‖ وآتشی بود آنکه روکرد ازسما
گشت پس آن باغ چون آمد سحر ‖ همچو تل خاك بی نخل و ثمر
اندر آئید از برنده میوه اند ‖ نی چو دونان برسرکالیوه اند
تا فقیران نشنوند آوازشان ‖ زانکسان پوشیده گردد رازشان
خود بقصد منع مسکین امداد ‖ زود رفتند آن توانایان وشاد

یا که استثنا نگفتند از ضمیر ‖ یا که مستثنا نشد مال فقیر
نیست استثنا همان کاری بگفت ‖ بلکه بایدکان شود بافعل جفت
آمد از پروردگارت قهر وتب ‖ خفتگان بودند ایشان خشك لب
یکدگر را صبحگه خواندند باز ‖ تا بحرث خود روند از اهتزاز
پس بسوی باغ آوردند روی ‖ خفیه میکردند با هم گفتگوی
رازشان این بودکامروز ازسراغ ‖ تا نباید هیچ مسکینی بباغ
قادرین یعنی بزعم زشت خویش ‖ بودشان قدرت بضبط کشت خویش

فَلَمّا رَاَوْها قالُوا اِنّا لَضاۤلُّونَ ٢٧ بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ ٢٨ قالَ اَوْسَطُهُمْ اَلَمْ اَقُلْ لَكُمْ لَوْلا

پس چون دیدند آنهارا گفتند بدرستیکه مائیم گمشدگان بلکه مائیم بی بهره گفت بهترشان آیا نگفتم مرشمارا که چرا

تُسَبِّحُونَ ٢٩ قالُوا سُبْحانَ رَبِّنا اِنّا كُنّا ظالِمينَ ٣٠ فَاَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلى بَعْضٍ يَتَلاوَمُونَ ٣١ قالُوا

تسبیح نمیکنید گفتند منزه میدانیم پاکی پروردگار را وما بودیم ستمکاران پس روکرد بعضشان بر بعض دیگر ملامت کنندگان گفتند

يا وَيْلَنا اِنّا كُنّا طاغينَ ٣٢ عَسى رَبُّنا اَنْ يُبْدِلَنا خَيْرًا مِنْها اِنّا اِلى رَبِّنا راغِبُونَ ٣٣ كَذلِكَ

ای وای برما که ما بودیم زیاده روان شاید پروردگار ما عوض دهد مارا بهتر از آن بدرستیکه ما سوی پروردگار خود رغبت کنندگانیم همچنین است

الْعَذابُ وَلَعَذابُ الْآخِرَةِ اَكْبَرُ لَوْ كانُوا يَعْلَمُونَ ٣٤ اِنَّ لِلْمُتَّقينَ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنّاتِ النَّعيمِ

عذاب وهر آینه عذاب آخرت بزرگتر است اگر باشند که بدانند بدرستیکه برای پرهیزکاران است نزد پروردگار خود بهشتهای با ناز و نعمت

٣٥ اَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمينَ كَالْمُجْرِمينَ ٣٦ مالَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ ٣٧ اَمْ لَكُمْ كِتابٌ فيهِ تَدْرُسُونَ

آیا پس میگردانیم منقادان را مانند گناهکاران چیست مر شمارا چگونه حکم میکنید آیا مر شمار است کتابیکه در آن میخوانید

٣٨ اِنَّ لَكُمْ فيهِ لَما تَخَيَّرُونَ ٣٩ اَمْ لَكُمْ اَيْمانٌ عَلَيْنا بالِغَةٌ اِلى يَوْمِ الْقِيمَةِ اِنَّ لَكُمْ لَما تَحْكُمُونَ ٤٠

بدرستیکه مر شما راست در او آنچه را اختیار میکنید آیا مر شمار است پیمانهای موکد که بر ما بکمال رسیده روز قیامت بدرستیکه مر شمار است آنچه حکم میکنید

پس چودیدند آنچه بد اندوخته ‖ گشت زار خود سیاه و سوخته
باغ ما زیرا که دی معمور بود ‖ آفت و ویرانی ازوی دور بود
پس بگفتند اینکه این بستان ماست ‖ بلکه مابی بهره ایم از آن بخواست
یاد ناريد ازخداوند از چه رو ‖ چونکه نعمت برشما آورد رو
پاك یعنی زانکه باشد ظلم کیش ‖ بلستم کردیم ما بر نفس خویش
وای برما زانکه طاغی بوده ایم ‖ راه طاعت بر خطا پیموده ایم
ما بسوی رب خود پس راغبیم ‖ عفو اورا واجبیم و طالبیم
هست دردنیا عذاب حق چنین ‖ وان عذاب آخرت افزون ازاین
متقین را هست جنات نعیم ‖ نزد رب خود بدون خوف و بیم
نیست واقع ورکه باشد حظ ما ‖ هست اوفی ازنعیم دوسرا
پس بگردانیم در داد خلود ‖ مسلمین را چون گنهکاران ببود
هست آیا برشما نازل کتاب ‖ کاندران خوانیداین ازفصل وباب
یا شما را هست برما از عهود ‖ عهد وسوگند موکد در شهود

پس بگفتند آن زمان با اشتلم ‖ راه باغ خود مگر کردیم گم
با نشانی پس نداستند آن ‖ باغ ایشانست پر دود و دخان
گفت اوسطشان که بد درعقل راد ‖ من نگفتم برشما آیا ز داد
پس بگفتند اینکه پاکست آنخدا ‖ کاو بود پروردگار ما بجا
بعض پس بر بعض آوردند رو ‖ بودشان از هم ملامت موبمو
رب ما شاید دهد ما را بدل ‖ بهتر از آن باغ از خیر عمل
چون پشیمان از خطای خودشدند ‖ باغ بهتر دادشان حق بنگرند
این شود زایل بود وان مستدام ‖ گر زصدق دل بدانند این انام
مشرکان گفتند ازخبث سرشت ‖ آنچه میگوید محمد ع از بهشت
حق نزد قولشان گفت این چنین ‖ ما کنیم آیا ستم بر مسلمین
مرشمارا چیست چون حکم اندرین ‖ میکنید ای اهل کفر و اهل دین
واندران باشد شما را برقرار ‖ آنچه را که خود نمائید اختیار
کان رسنده تا قیامت شدپدید ‖ که شما را هست حکم آنچه کنید

سَلْهُمْ اَيُّهُمْ بِذٰلِكَ زَعِيمٌ ٤١ اَمْ لَهُمْ شُرَكَاۤءُ فَلْيَأْتُوا بِشُرَكَاۤئِهِمْ اِنْ كَانُوا صَادِقِينَ ٤٢ يَوْمَ

بپرس ازایشان کدامتان بآن کفیلید آیا مرایشانرا شریکانند پس بیارید شرکاء ایشانرا اگر هستید راستگویان روزیکه

يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ وَيُدْعَوْنَ اِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ ٤٣ خَاشِعَةً اَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ وَقَدْ

کشف کرده شود ازساق وخوانده شوند سجود پس نتوانند که فرود افتاده باشد چشمهاشان دروگیرد ایشانرا خواری و بتحقیق

كَانُوا يُدْعَوْنَ اِلَى السُّجُودِ وَهُمْ سَالِمُونَ ٤٤ فَذَرْنِي وَمَنْ يُكَذِّبُ بِهٰذَا الْحَدِيثِ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ

بودند که خوانده میشدند بسجود وایشانند تن درستان پس واگذار مرا و کسیکه تکذیب میکند این سخن را بروی در بوردیم

مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ ٤٥ وَاُمْلِي لَهُمْ اِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ ٤٦ اَمْ تَسْئَلُهُمْ اَجْرًا فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ

از راهی که ندانند ومهلت میدهیم ایشانرا اندرستیکه کید من محکم است آیا میخواهی ازایشان مزدی پس ایشان از تاوان گران بارشدگانند

٤٧ اَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُبُونَ ٤٨ فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ اِذْ نَادٰى

آیا نزدایشانست ازغیب پس ایشان مینویسند پس صبرکن حکم پروردگارت راومباش چون رفیق ماهی هنگامیکه ندا کرد

وَهُوَ مَكْظُومٌ ٤٩ لَوْلَا اَنْ تَدَارَكَهُ نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ لَنُبِذَ بِالْعَرَاۤءِ وَهُوَ مَذْمُومٌ ٥٠ فَاجْتَبٰيهُ رَبُّهُ

واوست درخشم اگرنه آن بودکه دریافت آنرا نعمتی ازپروردگارش انداخته میشود بجائی و او بود خیانت کرده شده پس برگزید آنرا پروردگارش

فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِينَ ٥١

پس گردانیداورا از نیکان

می پرس ازمشرکین کایشان کدام
راستگویان گر بوندایشان درآن
مردمان گردند خوانده برسجود
خوانده میگشتند زیرا برسجود
وانکه تکذیب او کنند براین سخن
نعمت ایشانرا دهیم اندر جهان
اخری آیا جوئی ایشانرا بکار
پس شکیباشو بحکم رب خویش
یادکن چون رب خودرا خواند او
پس بصحرائی شدی افکنده او

صامنند این حکم را بااهتمام
که رسند ایشان بنعمات جنان
سجده نتوانند پس کرداز نمود
وانگهی بودند سالم در نمود
رودشان گیریم بررنج و محن
با نوا و نعمت وعیش و امان
تا که باشند ازغرامت سخت بار
هرچه از قومت رسدآزار بیش
وانگهی پربود از خشم دوتو
خالی از آب وگیا از جستجو
برگزیدش پس ز رحمت کردگار

تا شریکان باشد ایشانرا بکیش
اندر آنروزیکه برچیده شود
چشمها افتاده باشد چون فرو
ای محمد پس مرا بگذار هین
از مقامیکه ندانند آنکسان
زانکه کید اعنی عقوبتهای من
لوح محفوظست یا نزدیکشان
همچو یونس صاحب ماهی مباش
گرنه آن بودی که اورایافت بار
واندران وادی پراندوه وباك
پس نمود ازصالحینش درشمار

باید آرند آن شریکان راپیش
جامهها از ساق تا دیده شود
خواری ایشانرا رسدازپشت رو
تو مباش اندوهناك و دل غمین
کاینست استدراج یافصای عیان
هست سخت و محکم اندرهرزمن
پس نویسند آنچه میگویند از آن
کاو زقومش با صبوری کردفاش
رحمتی از نزد ربش در امتار
او ملامت برده میگشتی هلاك

وَاِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِاَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَيَقُولُونَ اِنَّهُ لَمَجْنُونٌ ٥٢

بدرستیکه نزدیک بود آنانکه کافرشدند هرآینه زنند ترا بچشمهایشان چون شنیدند ذکررا ومیگویند اینکه او دیوانه است

وَمَا هُوَ اِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ

ونیست او مگر پندی مرجهانیانرا

مرد بدچشمی بد از قوم اسد
حق نگاهش داشت ازچشم عدو
چون شنیدند ازتوقرآنرا یکی
وانگهی که بست قرآن دریقین
فرقهٔ گویند دوراست از خرد
من برامم در مقام همدمی
گرکند تکمیل اوصاف نکو
وصف ماری چون دهددرخودکمال

مردمانرا داد رنج از چشم بد
هم فرستاد او خوداین آیت فرو
می بگفتند اینست مجنون بیشکی
غیر بندی بر تمام عالمین
اینکه تا باشد اثر درچشم بد
نسخهٔ جامع بود چون آدمی
چون ملک گردد بوصف وخلق وخو
کار مار آید زوی دردیدوحال

مرو را بردند نزد مصطفی
بود نزدیك آنکه کفار از اثر
جن دهد تعلیمش این گفتارها
هست افزون درمیان اهل فن
فرقهٔ گویند هم نبود بعید
باشد از اوصاف حیوان وملك
ورکند تکمیل اوصاف دنی
همچنین درکل خیرات و شرور

کش زچشم بد دراندازد زپا
می بلغزانندت از چشم و نظر
خرق عادت یاکند زاشعارها
اندر این باب اختلاف اندرسخن
گرکه برکس زهرچشم بدرسید
مرودیعه اندراو بی ریب وشك
همچو آن حیوان شود درکودنی
نیك بین والله اعلم بالامور



سُورَةُ الحَاقَّةِ اِثْنَتَانِ وَ خَمْسُونَ آيَةً وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

اَلْحَاقَّةُ ٢ مَا الْحَاقَّةُ ٣ وَ مَا اَدْرٰيكَ مَا الْحَاقَّةُ ٤ كَذَّبَتْ ثَمُودُ وَ عَادٌ بِالْقَارِعَةِ ٥ فَاَمَّا ثَمُودُ

ای بشك بوقوع آینده چه چیزدا کردایدترا چیست آن بشك تکذیب نمودثمود وعاد درهم آورنده پس اما ثمود

فَاُهْلِكُوا بِالطَّاغِيَةِ ٦ وَ اَمَّا عَادٌ فَاُهْلِكُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ ٧ سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَ ثَمَانِيَةَ

پس هلاك گردانیده شودبعقوبت واماعاد پس هلاك گردانیده شدبیادتند زورآور برگماشت آنرا برایشان هفت شب وهشت روز

اَيَّامٍ حُسُوماً فَتَرَى الْقَوْمَ فِيهَا صَرْعٰى كَاَنَّهُمْ اَعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍ ٨ فَهَلْ تَرٰى لَهُمْ مِنْ بَاقِيَةٍ ٩ وَ

پی دربی پس بینی آن گروه رادرآن افتاده گویابودندایشان درخت خرمای افتاده پس آیابینی ایشانرا هیچ باز مانده و

جَاۤءَ فِرْعَوْنُ وَ مَنْ قَبْلَهُ وَالْمُؤْتَفِكَاتُ بِالْخَاطِئَةِ ١٠ فَعَصَوْا رَسُولَ رَبِّهِمْ فَاَخَذَهُمْ اَخْذَةً رَابِيَةً ١١

آمدفرعون وکسانیکه بود پیش ازآن وزیرورو شده بگناهان پس نافرمانی کردند رسول پروردگار خودرا پس فراگرفت ایشانرا فراگرفتنی افزون درسخن

اِنَّا لَمَّا طَغَى الْمَاۤءُ حَمَلْنَاكُمْ فِي الْجَارِيَةِ ١٢ لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذْكِرَةً وَ تَعِيَهَا اُذُنٌ وَاعِيَةٌ ١٣

بدرستیکه ماچون طغیان آب بود برداشتیم شمارا درکشتی تاگردانیدیم آنرا برای شمایندی وبادمیکردانرا گوش یادگیرنده

فَاِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ نَفْخَةٌ وَاحِدَةٌ ١٤ وَحُمِلَتِ الْاَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً ١٥

پس چون دمیده شوددرصور یك دمیدن وبرداشته شودزمین وکوهها پس بهمزده شوند هم زده شدنی یك مرتبه

ساعتی کان بیگمان یابد وقوع
هست آنساعت قیامت بیگمان
حورد سازد بشکند کوبد بهم
باد سختی که گذشته بد زحد
باشد استیصال یاقصد ازحسوم
گوئیا بودند تنهای نخیل
بینی آیا زانگره از هرکجا
قوم لوط اعنی که شرك اندرحدا

هم وقوعش شدسزاوار ازشنوع
حاقه میباشد یك ازاسماء آن
این زمین و آسمانرا بیم دم
حق مسلط ساخت برعاد ازامد
شد مرایشانرا مسلط ازرسوم
برزمین آن جسمهای بس ثقیل
هیچ نفسی را توباقی یا بیا
بودشان ونشرك افزون سرخطا

چیست آنساعت توراداناچه ساخت
کرد مرتکذیب آن عاد و ثمود
فاهلکوا بالطاغیه اما ثمود
هفت شب آن بادپرآشوب وسوز
پس تودیدی گربدی حاضر هلاك
که بود پوسیده و خالی میان
آمد آن فرعون وپیش ازوی دگر
گشت عاصی پس هرآنقومی زپیش

تا چه چیز استآن بهنگام شناخت
ساعت کوبنده را ازآنچه بود
پس زباد اما هلاك عاد بود
برتوالی میوزید و هشت روز
مرده و افتاده ایشانرا بخاك
اوفتد از باد تندی درزمان
اهل دهها که شدآن زیروزبر
برفرستاده رسول رب خویش

پس خدا بگرفتشان اندر نمون ما بگردانديم پندی زانتباه ارضها وكوهها از جای زان	كان گرفتن بود درشدت فزون گوش واعی دارد آنرا تا نگاه ميشود برداشته اندر زمان	ما بهنگاميكه طغيان كرد آب پس دميده چونشود در صوردم خوار بشكسته شود ارض وجبال	حملتان كرديم درفلك از شتاب يك دميدن كاوست نفخه صفقهم پس بيك بشكستن اندر اختلال

فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ ١٦ وَانْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَاهِيَةٌ ١٧ وَالْمَلَكُ عَلَى أَرْجَائِهَا وَيَحْمِلُ

پس آنروز بوقوع آيد بوقوع آينده وشكافته شود آسمان پس آنست روز سست وفرشتگانند دراطراف آن وبردارند

عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةٌ ١٨ يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ لَا تَخْفَى مِنْكُمْ خَافِيَةٌ ١٩ فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ

عرش پروردگارترا بالاشان درآنروز هشت فرشته چنين عرض ميشويد وپنهان نماند ازشما پنهانى پس اما آنكسيكه داده شد

كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَيَقُولُ هَاؤُمُ اقْرَءُوا كِتَابِيَهْ ٢٠ إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلَاقٍ حِسَابِيَهْ ٢١ فَهُوَ فِي عِيشَةٍ

نامه اش بدست راستش پس ميگويد بگيريد بخوانيد نامه مرا بدرستيكه من دانسته ام كه من دريابنده ام حسابم را پس اوست درعيشى

رَاضِيَةٍ ٢٢ فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ ٢٣ قُطُوفُهَا دَانِيَةٌ ٢٤ كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ

پسنديده در بهشت عالى كه ميوه اش نزديك است بخوريد وبياشاميد گوارا بسبب آنچه پيش فرستاديد درروزهاى گذشته

٢٥ وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتَابِيَهْ ٢٦ وَلَمْ أَدْرِ مَا حِسَابِيَهْ ٢٧ يَا

واما آنكه داده شده نامه اوبدست چپش پس ميگويد ايكاش داده نشده بودم من نامه امرا ونداسته بودم چيست حسابم

لَيْتَهَا كَانَتِ الْقَاضِيَةَ ٢٨ مَا أَغْنَى عَنِّي مَالِيَهْ ٢٩ هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيَهْ ٣٠ خُذُوهُ فَغُلُّوهُ ٣١ ثُمَّ الْجَحِيمَ

ايكاش آن ميبود حكم كننده كفايت نكرد ازمن مالم زايل شد ازمن تسلطم بگيريداورا پس غل كنيدش پس بعدازبدا اورا در

صَلُّوهُ ٣٢ ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ ٣٣ إِنَّهُ كَانَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ ٣٤

دوزخ پس در زنجيريكه ذرع آن هفتاد ذرع است پس دركشيدش كه او بودكه ايمان نمى آورد بخداوند بزرگ

ساعت واقع شونده پس وقوع هم ملك باشند اطراف فلك عرض كرده ميشوند آنروز هم داده پس آنرا كه گردد وان بجاست من يقين بودم بدنيا بی فسون ميوه های آن بود نزديك پس زان سبب كزپيش بفرستاده ايد نامه ام يعنی ندادندی بدست مى نكردی رفع ازمن اين عذاب بر زبانيه رسد پس حكم كل پس بزنجيری در آريدش بنار	يابد آنروز وپذيرد هم شيوع اندرآنروزيكه دروی سست شك برحساب و برسؤال ذوالكرم نامهٔ كردار او بردست راست كه حساب خويشرا بينم كنون زان خوريد وهم بياشاميد پس اندر ايام گذشته از امید هم ندانستم حسابم آنچه هست مال من كه جمع كردم بحساب كه بگيريد و ببنديدش بغل ذرع آن هفتاد ذرع اندرقرار	پس شكافد اندر آنروز آسمان فوق ايشان عرش رب را كشند مى نماند هيچ مخفى بر خدا پس بگويد نامهٔ كردار من پس بود آنكس بعيش دلپسند درشما خوب و گوارا باشد آن وانكه آيد نامهٔ او بر شمال كاش بودی حاكم من درمجاز من شدم نابود و سلطانی من پس در آريدش بآتش موكشان زانكه ايمان او نياوردی مكرر	از مجره سست و آيد درعيان حمل هشت افرشته وارجا بلند اندر آنروز اسرار از شما ميگيريد و بخوانيد ازعلن در بهشتی كاوست عالی و ارجمند اكل وآشاميدنی دور از زيان پس بگويد اين شدی كاش ازملال موت دائم تا نگشتم زنده باز گم شد از من خوارگشتم اين زمن تا در آتش سوزدش نام ونشان برخداوند عظيم از سوء طرز

وَلَا يَحُضُّ عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ ٣٥ فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ هَاهُنَا حَمِيمٌ ٣٦ وَلَا طَعَامٌ إِلَّا مِنْ غِسْلِينٍ

ورغبت نمى داشت بر طعام دادن فقير پس نيست مراورا امروز اينجا خويشى ونه خوراكى مگرازچرك وجراحت

٣٧ لَا يَأْكُلُهُ اِلَّا الْخَاطِؤُنَ ٣٨ فَلَا اُقْسِمُ بِمَا تُبْصِرُونَ ٣٩ وَمَا لَا تُبْصِرُونَ ٤٠ اِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ

نمی‌خورد اورا مگر گناهکاران پس سوگند یاد می‌کنم بآنچه می‌بینید و آنچه نمی‌بینید بدرستیکه آن سخن رسولی است

كَرِيمٍ ٤١ وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَا تُؤْمِنُونَ ٤٢ وَلَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ ٤٣ تَنْزِيلٌ

کریم و نیست آن سخن شاعر اندکی که می‌گروید و نه سخن غیب‌گوئی نیوحی اندکی تفکر میکنند فرو فرستادنی

مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ٤٤ وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْاَقَاوِيلِ ٤٥ لَاَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ٤٦ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ

است از پروردگار عالمیان و اگر فرا رکند برما بعض سخنان هرآینه بگیریم از او دست راست او پس هرآینه قطع نمائیم

الْوَتِينَ ٤٧ فَمَا مِنْكُمْ مِنْ اَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ ٤٨ وَاِنَّهُ لَتَذْكِرَةٌ لِلْمُتَّقِينَ ٤٩ وَاِنَّا لَنَعْلَمُ اَنَّ

از او رگ گردن را پس نباشد از شما هیچ احدی از ان منع کنندگان و بدرستیکه او هرآینه پندیست برای پرهیزکاران و بدرستیکه ما میدانیم که از

مِنْكُمْ مُكَذِّبِينَ ٥٠ وَاِنَّهُ لَحَسْرَةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ ٥١ وَاِنَّهُ لَحَقُّ الْيَقِينِ ٥٢ فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ

تکذیب کنندگان و بدرستیکه آن حسرتیست بر کافران و اوست هرآینه حق و یقین پس تسبیح گو بنام پروردگار خودکه بزرگ است

می‌نکردی هیچ تحریص این گدا | مردمانرا بر طعام بی‌نوا
جز که از زردابه اهل جحیم | نی‌خورند آن جز گنهکاران سَقیم
پس خورم سوگند برآنچه شما | می‌ببینید و نبینید آنچه را
که بعنوان رسالت از خدا | خواند آنرا برخلایق برملا
هم نه زانکه از مغیبات او خبر | میدهد یابند کم لیك این ذکر
دل ز رب‌العالمین بر مصطفی | شد فرستاده بدون افتری
ما بگیریمش همانا دست راست | پس ببریمش رگ دل کان سزاست
حمله یعنی عاجزند از یاس وجان | کاری ار خواهد خدا از منع آن
ما بدانیم اینکه بعضی از شما | هست قرآنرا مکذب در خفا
هم بتحقیق آنکه از پروردگار | هست قرآن حق و صدق واستوار
یعنی از وصفی که بروی ناروا است | کن تو تنزیهش که عدل این سزاست

نیست پس اوراهم امروز اینمقام | حامی و خویشی نه چیزی از طعام
وان ندامتهاست از اعمال زشت | در جحیم نفس وطبع بدسرشت
اینکه قرآنست اندر ذکر و پند | از رسولی پس کریم و ارجمند
نیست قرآن قول شاعر بیشکی | لیك تصدیقش نمایند اندکی
یا تذکر اندکی را هست زین | که نباشد این مقال کاهنین
ورکه برما افتری بندد رسول | بعضی اقوال آنکه دور است از عقول
از شما پس نیست یکتن تا ازو | مانع از کشتن شود از هیچ سو
هست قرآن پند بهر متقین | منتفع زان میشوند ایشان یقین
هست قرآن یاکه تکذیبش عیان | باعث حسرت ز بهر کافران
پس نما تسبیح بر نام خدا | کاو بزرگست از سپاس ماسوی
مستقل یعنی بقدس ذات باش | اندر این فکر اغلب اوقات باش

سورة الْمَعَارِجِ اَرْبَعٌ وَاَرْبَعُونَ آيَةً وَهِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

سَاَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ ٢ لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ ٣ مِنَ اللّٰهِ ذِي الْمَعَارِجِ ٤ تَعْرُجُ الْمَلٰئِكَةُ

سئوال کرد سئوال کننده عذابی راکه بوقوع آینده است برای کافران نیست مر اورا دفع کننده از خدای صاحب معارج عروج میکنند ملائکه

وَالرُّوحُ اِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ اَلْفَ سَنَةٍ ٥ فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا ٦ اِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا

و روح بسوی او درروزیکه هست قدرش پنجاه هزار سال پس صبر کن صبر نکو بدرستیکه ایشان می‌بینند اورا دور

٧ وَنَرٰهُ قَرِيبًا ٨ يَوْمَ تَكُونُ السَّمَآءُ كَالْمُهْلِ ٩ وَ تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ ١٠ وَلَا يَسْئَلُ حَمِيمٌ

ومامی بینیم اورا نزدیك روزیکه می باشد آسمان چون فلز گداخته ومیشود کوهها چون پشم و نپرسد نزدیکی از

حَمِيمًا ١١ يُبَصَّرُونَهُمْ يَوَدُّ الْمُجْرِمُ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابِ يَوْمَئِذٍ بِبَنِيهِ ١٢ وَ صَاحِبَتِهِ وَ اَخِيهِ ١٣ وَ

نزدیکی بینا کرده شوند ایشان دوست دارد گناهکار که کاش فدا میداد از عذاب روزچنین پسرش را وزنش را و برادرش را و

فَصِيلَتِهِ الَّتِي تُؤْوِيهِ ١٤ وَمَنْ فِي الْاَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ يُنْجِيهِ ١٥ كَلَّا اِنَّهَا لَظٰى ١٦ نَزَّاعَةً لِلشَّوٰى

خویشانش را که جای داده باشند و آنکه در زمین است همگی پس رهایی دهد نه چنانست بدرستیکه آن زبانه ایست خالص از دود بسیار کشنده

١٧ تَدْعُوا مَنْ اَدْبَرَ وَ تَوَلّٰى ١٨ وَجَمَعَ فَاَوْعٰى ١٩

پوست سرشا را از اطراف میخواند آنرا که پشت و رو بگردانید از و جمع کرد پس انداخت در حالی

خواست یك خواهندهٔ از حق عذاب
کاین عذاب است از محمد حق و راست
آن عذابی را که خواهد کردگار
کاو است بهر انبیا و اولیا
سوی عرش حق در آن روز که راست
دانکه ایشان را وقوع آن عذاب
روزی آن کاین چرخ نیك افراخته
هم نه پرسیده شود خویشی ز خویش
هم زن خود را که بد غمخوار او
مرد جان بر پاس ناموسی دهد
هم فدا بدهد برادر و اقربا
هم چنین خواهد فدا بدهد تمام
که زبانهٔ خالص آمد آن شرر
خواند آتش آنکه بر حق کرده پشت

کاو است واقع کافران را در عقاب
کن نمی دارد عذابی کان بجاست
نیست آن را دافعی در روزگار
در بهشت عدن از فضل خدا
قدر آن پنجه هزار از سالهاست
او فرست و نیست حاجت بر شتاب
می‌شود چون نقرهٔ بگداخته
یکدگر را گرچه می‌بینند بیش
در بلا و محنت و غم یار او
نی که آن بدهد فدا تا خود رهد
خواهد این معنی که برهد از بلا
هر که باشد در زمین از خاص و عام
پوستها را برکند ما را ز سر
روی گردان شد ز فرمان درشت
پس بطرفی داشت اعمال او نگاه

تا که این را خواست دادادگر
تا چه شد حال آن زمان در محشرش
ذی المعارج آن خداوند بلند
یا مدارج در سموات از فتوح
صبر کن پس صبر نیکو در مقام
کافران بینند آن را بس بعید
کوهها گردد چو پشم کرده رنگ
دوست دارد مجرم ار بدهد فدا
وین نهایت باشد از رنج و محن
تا بدانی غایت هول و غلق
آن عشیرة که ورا جا داده‌اند
تا رهاند آن فدایش از بلا
یا بود نزاع اعضا از محل
مال دنیا کرد جمع از هر مقام
حق واجب هم نداد از ابتداه

نضر حارث بوده گویند از خبر
شاید از هم خوردگی بر سرش
صاحب آن غرفهای ارجمند
زان روند افرشتگان بالا و روح
بر جفا و طعن و تکذیب انام
ما بسی بینیم نزدیك آن وعید
تا بگونی پشم چون گردید سبك
از عذاب آن روز فرزند را
که فدا بدهد کسی بر خویش زن
من پناه از آن برم بر حول حق
ایمنی ز آسیب دنیا داده‌اند
نه چنان باشد چه سود از اقتدا
روید از جایش دگر ناید بدل
بی تامل در حلال و در حرام

اِنَّ الْاِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا ٢٠ اِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا ٢١ وَ اِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا ٢٢ اِلَّا الْمُصَلِّينَ

بدرستیکه انسان آفریده شد بسیار حریص چون مس کند اورا شری جزع کننده است وچون مس کند اورا خیر منع کننده است مگر نماز گذاران

٢٣ اَلَّذِينَ هُمْ عَلٰى صَلٰوتِهِمْ دَآئِمُونَ ٢٤ وَالَّذِينَ فِي اَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ ٢٥ لِلسَّآئِلِ وَالْمَحْرُومِ

آنانکه ایشانند بر نمازشان همیشه و آنانکه در اموالشان حقیست معلوم برای سایل و محروم

٢٦ وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ ٢٧ وَالَّذِينَ هُمْ مِنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ ٢٨ اِنَّ عَذَابَ

وآنانکه تصدیق میکنند بروز جزا و آنانکه ایشانند از عذاب پروردگارشان ترسان بدرستیکه عذاب

رَبِّهِمْ غَيْرُ مَاْمُونٍ ٢٩ وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ ٣٠ اِلَّا عَلٰى اَزْوَاجِهِمْ اَوْمَا مَلَكَتْ اَيْمَانُهُمْ

پروردگارشان غیر مأمونست وآنانکه ایشانند مرفروج خودرا حفظ کننده مگر بر جفتهاشان یا آنچه مالك باشند یمینهاشان

فَاِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ ٣١ فَمَنِ ابْتَغٰى وَرَآءَ ذٰلِكَ فَاُولٰٓئِكَ هُمُ الْعَادُونَ ٣٢ وَالَّذِينَ هُمْ لِاَمَانَاتِهِمْ

پس بدرستیکه ایشان غیر ملامت شدگانند پس کسیکه خواهش کرد ورای آن پس اگر وه ایشانند تعدی کنندگان و آنانکه ایشانند مر امانتهاشانرا

وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ ٣٣ وَالَّذِينَ هُمْ بِشَهَادَاتِهِمْ قَآئِمُونَ ٣٤ وَالَّذِينَ هُمْ عَلٰى صَلٰوتِهِمْ يُحَافِظُونَ

و پیمانشانرا رعایت کنندهاند و آنانکه ایشانند بگواه خود استادگان و آنانکه ایشانند بر نمازهاشان محافظت کنندگان

٣٥ اُولٰٓئِكَ فِى جَنَّاتٍ مُكْرَمُونَ ٣٦

آنگروه در بهشتها گرامی داشته شدهاند

آفریده گشته است آدم هلوع
چون رسد شری براو باشد جزوع
وانکسان کز نیکی اعمالشان
وانکسان کانقوم ترزوند جزا
زانکه می باشد عذاب ربشان
آنچه با گردید مالك دستشان
وانکسان کاندر امانات وعهود
وانکسانکه بر نماز خویشتن

پس حریص اعنی هم این دارد وقوع
چون رسد خیری براو باشد منوع
حق معلومیست در اموالشان
هستشان تصدیق بیچون وچرا
غیر مأمون نیست یعنی زو امان
نیست ایشانرا ملامت اندران
میکنند ایشان رعایت در شهود
مرنگه دارند آداب و سنن

عارفی پرسیده گردید از هلوع
جز مصلین کان جماعت از نیاز
بهر درویشی که هست اورا سؤال
وانکسانی کز عذاب کردگار
وانکسان کایشان فروج خویش ضبط
هرکه جوید مکحی پس غیر از این
وانکسانکه بر گواهیشان قیام
آنگره باشند ایشان در بهشت

گفت حق تفسیر کرده کن رجوع
هست ایشانرا دوام اندر نماز
وانکه محتاجست نی سائل بمال
مشفقون باشند یعنی ترسکار
میکنند الا بر زنهاشان ربط
آنگره بگذشتهاند از حد یقین
میکنند از خوف خلاق الانام
پس گرامی گشته از حسن سرشت

فَمَا لِلَّذِينَ كَفَرُوا قِبَلَكَ مُهْطِعِينَ ٣٧ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ عِزِينَ ٣٨ اَيَطْمَعُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ

پس چیست آنانرا که کافر شدند بسوی تو شتابندگانند از راست و از چپ توده توده آیا طمع میدارد هر مردی از ایشان

اَنْ يُدْخَلَ جَنَّةَ نَعِيمٍ ٣٩ كَلَّا اِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِمَّا يَعْلَمُونَ ٤٠ فَلَا اُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ

که داخل شود در بهشتهای با ناز و نعمت نه چنانست بدرستیکه ما پدید کردیم ایشانرا از چیزیکه میدانند پس سوگند یاد میکنم به پروردگار مشارق و مغارب

اِنَّا لَقَادِرُونَ ٤١ عَلٰى اَنْ نُبَدِّلَ خَيْرًا مِنْهُمْ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ ٤٢ فَذَرْهُمْ يَخُوضُوا وَيَلْعَبُوا

که ما هرآینه توانایان بر اینکه عوض آریم بهتر از ایشان و ما نیستیم به پیشی گیرندگان پس واگذار ایشانرا تا صحبت باطل کنند و بازی کنند

حَتّٰى يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِى يُوعَدُونَ ٤٣ يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَ الْاَجْدَاثِ سِرَاعًا كَاَنَّهُمْ اِلٰى نُصُبٍ

تا ملاقات کنند روزشانرا که وعده داده میشوند روزیکه بیرون آیند از گورها شتابند گویا ایشان بسوی بتان

يُوفِضُونَ ٤٤ خَاشِعَةً اَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ ذٰلِكَ الْيَوْمُ الَّذِى كَانُوا يُوعَدُونَ

می شتابند خشوع کننده است چشمهاشان در آگیرد ایشانرا خواری اینست آن روز که بودید وعده کرده میشدید

چیست آنانرا که پس کافر شدند
یا گروه فرقه فرقه مختلف
نه چنین است ایچ کافر در بهشت
پس خورم برب مشرقها قسم
میکند هر روز از شرقی طلوع
یعنی ایشانرا براندازیم ما
پس فروهل تا شروع ایشان کنند
اندر آن روزی که آیند از نمون
خاشع و بررو فتاده بر زمین

جانب تو میشتابند از گزند
از عناد و از تمسخر متصف
ره نیابند با چنان خبث سرشت
هم بمغربها که دارد شمس هم
هم کند در مغرب دیگر رجوع
خلق دیگر جایشان سازیم اما
در امور لغو ولعب و ناپسند
با شتاب از قبرها ایشان برون
همچو در پیش بتان آن مشرکین
هست این روز آنکه در دنیا فزون

مهطعیند از یمین و از شمال
دار آیا هریکی زایشان طمع
خلق ما کردیم ایشانرا پدید
مشرق و مغرب ز بهر آفتاب
اینکه ما باشیم قادر در محل
ما نه مسبوقیم اندر امر خویش
تا کنند ایشان ملاقات از نشان
گوئیا کایشان شتابند آنچنان
چشمهاشان افتد ازخشیت بزیر
وعده داده میشدند از آزمون

هر گروه حلقه کرده در ضلال
تا شود داخل [illegible] ورع
زانچه دانند اعنی از نطفه پلید
سیصد و شصت است هرسال از حساب
کاوریم از جایشان خلقی بدل
تا کسی جوید زما سبقت ببیش
روز خود که بودشان وعده بر آن
بر نصب یعنی علم از هرمکان
ذلت ایشانرا بپوشد ناگزیر



سورة نوح تسع وعشرون آية و هي مكية



بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

اِنَّا اَرْسَلْنَا نُوحاً اِلٰى قَوْمِهِ اَنْ اَنْذِرْ قَوْمَكَ مِنْ قَبْلِ اَنْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ اَلِيمٌ ٢ قَالَ يَا قَوْمِ اِنِّي

بدرستیکه ما فرستادیم نوح را بسوی گروهش آنکه بترسان گروه خودرا پیش از آنکه بیاید ایشانرا عذاب دردناك گفت ای گروه من بدرستیکه من

لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ ٣ اَنِ اعْبُدُوا اللهَ وَاتَّقُوهُ وَاَطِيعُونِ ٤ يَغْفِرْ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُؤَخِّرْكُمْ

مر شمارا ترساننده هستم ظاهر آنکه بندگی کنید خدارا و بپرهیزید از او و اطاعت کنید مرا بیامرزد مر شمارا از گناهان شما و پس اندازد شمارا

اِلٰى اَجَلٍ مُسَمًّى اِنَّ اَجَلَ اللهِ اِذَا جَاءَ لَا يُؤَخَّرُ لَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ٥ قَالَ رَبِّ اِنِّي دَعَوْتُ

تا مدتی نام برده شده بدرستیکه وقتیکه مقرر داشت خدا هرگاه آمد پس نمی افتد اگر بودید که میدانید گفت پروردگارا بدرستیکه خواندم

قَوْمِي لَيْلاً وَنَهَاراً فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي اِلَّا فِرَاراً ٦ وَاِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا اَصَابِعَهُمْ فِي

ایشانرا شب و روز پس میفزود ایشانرا خواندن من مگر گریختن و بدرستیکه من هرگاه خواندم ایشانرا تا آنکه درگذری از ایشان گردانیدند انگشتهاشانرا در

آذَانِهِمْ وَاسْتَغْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَاَصَرُّوا وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَاراً ٧ ثُمَّ اِنِّي دَعَوْتُهُمْ جِهَاراً ٨ ثُمَّ اِنِّي

گوشهای خود و بسر در کشیدند جامهاشانرا و اصرار کردند و سرکشی کردند سرکشی کردنی پس بدرستیکه خواندم ایشانرا آوازی بلند پس بدرستیکه

اَعْلَنْتُ لَهُمْ وَاَسْرَرْتُ لَهُمْ اِسْرَاراً ٩ فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ اِنَّهُ كَانَ غَفَّاراً ١٠ يُرْسِلِ السَّمَاءَ

آشکارا گفتم ایشانرا و پنهان گفتم ایشانرا پنهان پس گفتم آمرزش خواهید از پروردگار خود بدرستیکه بوده است آمرزنده میفرستد آسمانرا

عَلَيْكُمْ مِدْرَاراً ١١ وَيُمْدِدْكُمْ بِاَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ اَنْهَاراً ١٢

بر ایشان پی بپی باران و مدد میکند شمارا بمالها و پسران و قرار میدهد برای شما بهشتها و میگرداند برای شما نهرها

ما فرستادیم نوح ٤ یکحو سوی قومش آل قابیل عدو
آنکه قوم خویش را میکن توبیم پیش از آن کاید عذابی بس الیم

گفت ایقومم شمارا از خدا من نذیری آشکارم بی خطا
اینکه بپرستید بر یکتائیش واتقوه و اطیعون بنده وش

تا بیامرزد شما را از ذنوب غافری آن کاوست علام الغیوب
بار پس دارد عقوبتهایتان تا بوقتی نام برده گشته آن

زانکه آمدت که تقدیر است رو چونکه آید پس نیفتد دمبدو
گر شما هستید از فکر و نظر می بدانید ایچ امر از خیر و شر

سالها با قوم بودش بحث و رد شرح آنرا پیش گفتیم ار سند
گفت ای پروردگارم با سبق روز و شب این قوم را خواندم بحق

پس نیفزود ایچ ایشانرا بکار از دعا وخواندن من جز فرار
هر زمان خواندم بتوحید این رمه تا تو ایشانرا بیامرزی همه

اندر آوردند انگشتان بگوش جامه‌ها بر سر کشیدند این وحوش
هم شدند ایشان بکفر خود مصر سرکشی کردند اندر جهر و سر

پس نمودم دعوت ایشانرا بلند آشکارا چند دادم وعظ و پند
هم بخواندم من بپنهانی و راز تا مگر آرند ایمان خفیه باز

گفتم آمرزش پس از پروردگار می بخواهید اوست چون آمرزگار
تا که باران او فرستد بر شما پی بپی باران ریزان از سما

هم کند امداد بر مال و بنین بر شما از فضل خود جان آفرین
هم دهد جنات پر نخل و ثمر جویهای جاری از هر رهگذر

این صفی از خود نگوید گفته‌اند شد ز استغفار رفع هر گزند
هر غنی کاید ببهشت ای فقیر دامن حق رو باستغفار گیر

شد در ایام عمر قحطی شدید او باستسقا برون شد با امید
بر دعائی هیچ او نگشود لب غیر استغفار بر درگاه رب

پس بگفتندش که ای میر عطا چون در استسقا نکردی تو دعا
گفت خواندم آنچه بارانرا بناست خواند پس این آیه کاصل مدعاست

مٰا لَكُمْ لٰا تَرْجُونَ لِلّٰهِ وَقٰاراً ١٣ وَ قَدْ خَلَقَكُمْ اَطْوٰاراً ١٤ اَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللّٰهُ سَبْعَ سَمٰوٰاتٍ

چیست مرشما را که نمیترسید از خدا عظمترا وبتحقیق آفرید شما را تازه بعد از تاره یا ندیدید چگونه آفرید خدا هفت آسمانرا

طِبٰاقاً ١٥ وَ جَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُوراً وَ جَعَلَ الشَّمْسَ سِرٰاجاً ١٦ وَاللّٰهُ اَنْبَتَكُمْ مِنَ الْاَرْضِ نَبٰاتاً ١٧

زیر یکدیگر وگردانید ماه را درآنها روشنائی وگردانید آفتابرا چراغی وخدا رویانید شمارا از زمین رویانیدنی

ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهٰا وَ يُخْرِجُكُمْ اِخْرٰاجاً ١٨ وَاللّٰهُ جَعَلَ لَكُمُ الْاَرْضَ بِسٰاطاً ١٩ لِتَسْلُكُوا مِنْهٰا

پس برمیگرداند شمارا در آن وبیرون میآورد شمارا بیرون آوردنی وخدا گردانید برای شما زمین را گسترده تاآمد ورفت کنید از آن

سُبُلًا فِجٰاجاً ٢٠

راههای گشاده را

نوح گفتا مرشما راچیست این	که امید از حق ندارید ایچ هین	تا کند توقیر و تکریم آن خدا	مر شمارا در کرامات وعطا
وانکهی کو کرده است ایجادتان	مختلف درطور هست ازیادتان	نطفه وعلقه ندید اول تمام	مضغه پس گشتید پس لحم وعظام
تا بشیخوخیت از حال جنین	رتبها گردید طی هردم حنین	حق ببیند اینکه تاچون آفرید	هفت گردون مطبق بر پدید
ماه را گرداند اندر آسمان	روشنی بخش زمین اندر عیان	شمس را گرداند برمردم سراج	تا رود رو ظلمت شب لا علاج
حق برویاندتان چون رستنی	از زمین در اول اندر ایمنی	هم برد باز اندران وآرد برون	خود برون آوردنی شد وقت چون
ارض را کرد اوبساطی استوار	تا درآن گیرید آرام و قرار	تا روید از آن شما در راهها	راههای بس گشاده هرکجا

قٰالَ نُوحٌ رَبِّ اِنَّهُمْ عَصَوْنِي وَاتَّبَعُوا مَنْ لَمْ يَزِدْهُ مٰالُهُ وَ وَلَدُهُ اِلاّٰ خَسٰاراً ٢١ وَ مَكَرُوا مَكْراً

گفت نوح پروردگارا بدرستیکه ایشان نافرمانی کردند مرا وپیروی کردند کسیرا که نیفزود آنهارا مال او و ولد او مگر زیان وبداندیشیدند بداندیشیدنی

كُبّٰاراً ٢٢ وَ قٰالُوا لٰا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَلٰا تَذَرُنَّ وَدّاً وَلٰا سُوٰاعاً ٢٣ وَلٰا يَغُوثَ وَ يَعُوقَ وَ نَسْراً

بزرگ وگفتند نگذارید البته خدایانتانرا ونگذارید ودرا و نه سواع را و نه یغوث را و نه یعوق را و نه نسر را

٢٤ وَ قَدْ اَضَلُّوا كَثِيراً وَلٰا تَزِدِ الظّٰالِمِينَ اِلاّٰ ضَلاٰلاً ٢٥ مِمّٰا خَطِيئٰاتِهِمْ اُغْرِقُوا فَاُدْخِلُوا نٰاراً ٢٦

وبتحقیق که گمراه کردانیدند بسیاری را ومیفزود ستمکارانرا مگر گمراهی از گناهان ایشان غرق گردانیده شدند پس داخل شدند در آتش

فَلَمْ يَجِدُوا لَهُمْ مِنْ دُونِ اللّٰهِ اَنْصٰاراً ٢٧ وَ قٰالَ نُوحٌ رَبِّ لٰا تَذَرْ عَلَى الْاَرْضِ مِنَ الْكٰافِرِينَ

پس نیافتند برای خود از غیر خدا یاوریرا وگفت نوح پروردگارا وامگذار بر زمین از کافران

دَيّٰاراً ٢٨ اِنَّكَ اِنْ تَذَرْهُمْ يُضِلُّوا عِبٰادَكَ وَلٰا يَلِدُوا اِلاّٰ فٰاجِراً كَفّٰاراً ٢٩ رَبِّ اغْفِرْلِي وَ لِوٰالِدَيَّ

دیاری را بدرستیکه اگر واگذاری ایشانرا گمراه کنند بندگان ترا ونیارند فرزندان مگر بدکاران ناسپاس پروردگارا بیامرز مرا و پدر و مادر مرا

وَ لِمَنْ دَخَلَ بَيْتِيَ مُؤْمِناً وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنٰاتِ وَلٰا تَزِدِ الظّٰالِمِينَ اِلاّٰ تَبٰاراً

وکسیرا که داخل شد در خانه من باایمان ومر مؤمنین ومؤمنات را ومیفزای ظالمانرا مگر هلاکت

نوح گفت ای رب من عاصی شدند	قوم من وزمن بنشنیدند پند	پیروی کردند زانکو زاید آن	مال وفرزندان نگردش جز زیان
از سران کردند ما را پیروی	این گروه اعنی زاشراف غوی	مکرها کردند آنقوم سترك	مکرهای بس شدید وبس بزرك

کودکانرا بس نمودند ازوضوح
مگذرید و باز مگذارید هم
وَدّ بشکل مرد وشکل زن سواع
همچنین گمراه کردند از وجوه
نوح گفت اعنی کهای معبود پاك
پس نه بهر خویش جز حق یافتند
گر تو ایشانرا هلی برجای چند
می بیامرزم توای رب الکرم
هم تمام مؤمنین و مؤمنات

منع تا گیرند خوددوری ز نوح
مر سواع و وَدّ که بودآن دو صنم
بد یغوث آن شکل شیری درشباع
این اکابر اکثری راز ان گروه
ر ستمکاران میفزا جز هلاك
یاوری چون در بلا بشتافتند
بندگانت را همه گمره کنند
والدینم را زفضل خویشتن
که شدند از دار دنیا با ثبات

از الهان دست میکفتند باز
هم بمگذارید از صدق وثوق
بدیعوق آن شکل اسب اندرظهور
لا تزد الظالمین الا ضلال
از ره اجرامشان غرقه شدند
گفت نوح ای رب من مگذار هیچ
می رایند این جماعت در تماس
وانکه اندر خانه‌ام داخل شده
ر ستمکاران بگذشته زحد

می‌مدارید از پرستش وز نیاز
مریغوث و همدگر نسر و یعوق
نسرهم برشکل مرغی از طیور
برعصونی عطف باشد این مقال
پس درآتش داخل آن فرقه شدند
در زمین از کافرین دیّار هیچ
هیچ غیر از فاجران ناسپاس
مؤمن ومومن دراین بیت آمده
می‌مفزا جز هلاك و رنج بد

سُورَةِ الْجِنّ ثَمانَ وَ عِشْرُونَ آيَةً وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشاینده مهربان

قُلْ أُوحِيَ اِلَيَّ اَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِ فَقالُوا اِنّا سَمِعْنا قُرْآناً عَجَباً ٢ يَهْدِي اِلَي الرُّشْدِ

بگو وحی کرده شد بسوی من که شنیدند طایفه از جن پس گفتند بدرستیکه شنیدیم قرآنرا عجب که هدایت نمود بسوی راستی

فَـآمَنّا بِهِ وَ لَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنا اَحداً ٣ وَ اَنَّهُ تَعالٰى جَدُّ رَبِّنا مَا اتَّخَذَ صاحِبَةً وَلا وَلَداً ٤ وَ

پس گرویدیم باو وشریك نگردانیدیم بپروردگار خود احدی را و آنکه بلنداست عظمت شان پروردگار ما نگرفت زنی را و نه فرزندی و

اَنَّهُ كانَ يَقُولُ سَفِيهُنا عَلَى اللهِ شَطَطاً ٥ وَ اَنّا ظَنَنّا اَنْ لَنْ تَقُولَ الْاِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى اللهِ

بدرستیکه بودکه میگفت کم خردما برخدا سخن دوراز صواب وبدرستیکه ما گمان کردیم که نگویند هرگز انس وجن بر خدا

كَذِباً ٦ وَ اَنَّهُ كانَ رِجالٌ مِنَ الْاِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجالٍ مِنَ الْجِنِّ فَزادُوهُمْ رَهَقاً ٧ وَ اَنَّهُمْ ظَنُّوا

دروغ وبدرستیکه اوبودند مردانی ازانس که پناه میبردند بمردانی از جن پس افزودند ایشانرا طغیان وبدرستیکه گمان

كَما ظَنَنْتُمْ اَنْ لَنْ يَبْعَثَ اللهُ اَحداً ٨

کردند همچنانکه گمان کردید آنکه برنخواهد انگیزانید خدا احدیرا

گو محمد[4] وحی از حق شد بمن
کرده‌ایم ازپیش ما تحقیق جن
ره بسوی رشد بنماید نکو
برتر آن پروردگاراست و بلند
آن سخنهائیکه بگذشته زحد
لاجرم میگفت هرچه آن سفیه
بود مردانی زآدم که پناه
که نبودیم از فزون درعلم وجاه

اینکه بشنیدند قرآن بی سخن
چیست تا آن گر برآنی مطمئن
پس خود آوردیم ما ایمان براو
نه زن اوگیرد نه فرزند ازپسند
بدهد اعنی نسبت جفت و ولد
بودمان باور که باشد آن وجیه
بر رجال جن گرفتندی بگاه
آدمی میجست چون برما پناه

زیر نخلهٔ چند تن از جنیان
قوم خودرا پس بگفتند ازطلب
شرك ما ناریم بر پروردگار
جاهل ونادان ما یعنی بلیس
انس وجن را خودگمان کردیم ما
چون شنیدیم آن کلام بافروغ
زاستعاذهٔ آدمی بر جنیان
پس گمان بردند ایشان چون شما

هفت تن بودند یا نه بگمان
اینکه بشنیدیم ما قولی عجب
بریکی زاصنام زین پس زاختیار
برخدا گوید سخنها آن خسیس
می نگویند ایچ کذبی برخدا
یافتیم آن بر خدا بسته دروغ
جهل وکبر وسرکشی افزودشان
هیچکس را بر نینگیزد خدا

نصف الحزب

وَ اَنّا لَمَسْنَا السَّمآءَ فَوَجَدْناها مُلِئَتْ حَرَساً شَدِيداً وَ شُهُباً ۹ وَ اَنّا كُنّا نَقْعُدُ مِنْها مَقاعِدَ لِلسَّمْعِ

وبدرستیکه جستیم آسمانرا پس یافتیم آنرا پر شده از نگهبانان سخت و تیرهای شهاب و بدرستیکه ما بودیم که می نشستیم از آن در نشیمنها برای

فَمَنْ يَسْتَمِعُ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شِهاباً رَصَداً ۱۰ وَ اَنّا لا نَدْرِي اَشَرٌّ اُرِيدَ بِمَنْ فِي الْاَرْضِ اَمْ اَرادَ

گوش کردن پس کسیکه استماع می نماید اکنون مییابد برایش تیر شهاب متوجه و بدرستیکه نمی دانیم آیا شری خواسته شده آنکه در زمین آمد یا خواسته

بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشَداً ۱۱ وَ اَنّا مِنَّا الصّالِحُونَ وَ مِنّا دُونَ ذٰلِكَ كُنّا طَرائِقَ قِدَداً ۱۲ وَ اَنّا ظَنَنّا

بودبرورد گارشان خیری و بدرستیکه بعضی از ما صالحانند و بعضی از ما وروای آن و هستیم طوایف جداجدا و بدرستیکه گمان کردیم آنکه

اَنْ لَنْ نُعْجِزَ اللّٰهَ فِي الْاَرْضِ وَ لَنْ نُعْجِزَهُ هَرَباً ۱۳ وَ اَنّا لَمّا سَمِعْنَا الْهُدىٰ آمَنّا بِهِ فَمَنْ

عاجز نبوده ایم ساحت خدارا در زمین و عاجز نبوده ایم کرداورا از راه گریختن و بدرستیکه ما چون شنیدیم هدایت را ایمان آوردیم باو پس کسیکه

يُؤْمِنْ بِرَبِّهِ فَلا يَخافُ بَخْساً وَلا رَهَقاً ۱۴ وَ اَنّا مِنَّا الْمُسْلِمُونَ وَ مِنَّا الْقاسِطُونَ فَمَنْ اَسْلَمَ فَاُولٰئِكَ

ایمان آورد بپروردگار خود پس نمی خواهد داشت از نقصان و طغیان و بدرستیکه ما بعضی از ما منقادانیم و بعضی از ما تعدی کنندگانند پس کسیکه انقیاد ورزید پس

تَحَرَّوْا رَشَداً ۱۵ وَ اَمَّا الْقاسِطُونَ فَكانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَباً ۱۶

آنها جویا شدند راه نجات را و اما تعدی کنندگان پس باشند از برای جهنم هیمه

آنکه ما کردیم قصد آسمان — تا تانیم استراق سمع از آن
وازشهب و احسام ناریکه ملك — منع دیوان زان نمایند از فلك
بهر سمع اعنی خبرها یکه تك — گوش میکردیم اقوال ملك
یابد او استارهٔ آتش فشان — کش کند منع از صعود آسمان
یعنی از اینکه ملایك منع ما — می نمایند از صعود اندر سما
چون زما شایستگان هستند نیش — که نیکوئی و خیراتند بیش
یا که غیر صالحان یعنی بدآن — مقتصد یا درمیان این و آن
راههای مختلف داریم ما — ی که بریك راه ورفتاریم ما
هم نه ما عاجز کنیم اورا از آن — که گریزیم از کنار آسمان
جنیانرا اعتقاد این است وحال — که بود غالب برایشان ذوالجلال
ما بآن می بگرویدیم از تمام — تا باو بگروی شنیدیم آن کلام
بعضی از ما مسلمند و معتمد — بعضی ازماهم ستمکاران بحود
واکه بیرون رفتگانند ازطریق — هیزمند اندر جهنم آن فریق

یافتیم از پاسبانان شدید — آسمانرا پرکه می آمد پدید
ما بدیم آنکه نشستیم از سما — در نشیمنهای عالی هرکجا
اینزمان از جنیان هرکس طلب — میکند اخبار پس باشد عجب
ما نمیدانیم زین آیا بفرض — خواسته شد شر بدی بر اهل ارض
یا اراده کرده شر پروردگار — رشدوخیری بهر ایشان زین قرار
هم زما باشند قومی پست تر — زانکسان که صالحند و نیکفر
راههای ما بود از یکدگر — منقطع چونانکه باشد در بشر
این بدانستیم بر وجه یقین — حق زما عاجز نگردد در زمین
گر کند برما ارادهٔ امری او — کی زفرمانش توان برتافت رو
چونکه قرآنرا شنیدیم از طلب — کان هدایت راست ازهر ره سبب
پس هرآنکس گرود برب خود — پس نترسد اوزنقص ورهق و بد
پس هرآن برامر حق گردن بهاد — کرده اند آن قوم پس قصد رشاد
وحی کرده برمن این گشته دگر — اینست شان وقصه ازحکم وخبر

وَ اَنْ لَوِاسْتَقامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَاَسْقَيْناهُمْ مآءً غَدَقاً ۱۷ لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَ مَنْ يُعْرِضْ عَنْ ذِكْرِ

واینکه اگر مستقیم شده بودند بر راه هر آینه می دادیم ایشانرا از آبی بسیار تا بیازمائیم ایشانرا در آن وکسیکه روی گرداند ازذکر پروردگارش

رَبِّهِ يَسْلُكْهُ عَذاباً صَعَداً ۱۸ وَ اَنَّ الْمَساجِدَ لِلّٰهِ فَلا تَدْعُوا مَعَ اللّٰهِ اَحَداً ۱۹ وَ اَنَّهُ لَمّا قامَ

درمی آوردش درعذابی سخت و اینکه مساجد برای خداست پس مخوانید با خدا احدی را و بدرستیکه چون برخواست

عَبْدُ اللّٰهِ يَدْعُوهُ كادُوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَداً ۲۰ قُلْ اِنَّما اَدْعُوا رَبِّي وَلا اُشْرِكُ بِهِ اَحَداً ۲۱

بنده خداکه بخواندا ورا نزدیك بود که شوند بر او بالای یکدیگر برده بگو جز این نیست که می خوانیم پروردگارراو شریك نمی گردانیم باو احدیرا

قُلْ اِنّی لا اَمْلِكُ لَكُمْ ضَرّاً وَلا رَشَداً ٢٢ قُلْ اِنّی لَنْ يُجيرَنی مِنَ اللّهِ اَحَدٌ ٢٣ وَلَنْ اَجِدَ

بگوکه من مالك نباشم برای شما ضرری و نه نفعی بگوکه من در پناه نگیردم از خدا احدی ونیابم ازغیراو

مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَداً ٢٤ اِلاّ بَلاغاً مِنَ اللّهِ وَ رِسالاتِهِ وَمَنْ يَعْصِ اللّهَ وَرَسُولَهُ فَاِنَّ لَهُ نارَ

هرگز پناهی مگر رسانیدن ازخدا وپیغامهای او وهرکه نافرمان بردی کند خدا را و فرستاده او پس بدرستیکه برای اوست آتش

جَهَنَّمَ خالِدينَ فيها اَبَداً ٢٥

دوزخ جاوید بمانند درآن همیشه

گر که گردند اهل مکه مستقیم بر طریقی کوست افضل هم قویم
آزمایش تا نمائیم اندران تا که بیلند آید برون از امتحان
وانکه کرد اعراض ازیاد خدا آورد در رنج سخش بر سزا
وانزمان برخاست که بندهٔ خدا خواند اورا درنماز و دردعا
جنیان نزدیك بد کز ازدحام حفدگان باشند روی هم تمام
یا که این باشد کلام جن دگر که بقوم خویش دادندی خبر
یا سخن عام است یعنی انس وجن مجتمع گشتند بروی مطمئن
می‌نگیرم من بمعبود ملیك هیچ کس ازماسوایش را شریك
گو مرا زنهار ندهد یکنفر درپناه خود زقهر دادگر
نیستم قادر بچیزی من هلا جز بلاغی را کهآن هست ازخدا
هرکه عاصی شد بفرمان یکسرش هم نه فرمان برد از پیغمبرش

آبشان بدهیم بسیار از فنون واین کفایت باشد از رزق فزون
معنی این باشد که اندرراه راست رهروان را علم وعقل ازما عطاست
دیگر ازحق است مسجدها عیان تا خدا کس‌را نخواند اندران
یعنی اندر بطن نخله درنماز صبح استاد آن رسول سرفراز
پس تعجب را چه دیدند آن زمان از عبادت و اقتدای مؤمنان
کاینچنین بد شیوه وگفتارشان طاعت وسجده قیام وکارشان
ای محمد گوجز این نبود که من می‌پرستم رب خود را بی‌سخن
گوکه مالك نیستم مر بهرتان دفع ضری هم نه رشدیرا کجا
هم نیابم غیر از او هرگز پناه تا که روآرم بدو از ناپخواه
هم دگر پیغامهایش را که داد گفت یعنی تا رسانم بر عباد
پس بود در [illegible] جاودان نیستش هرگز خلاصی هیچ از آن

حَتّی اِذا رَاَوْ مایُوعَدُونَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ اَضْعَفُ ناصِراً وَ اَقَلُّ عَدَداً ٢٦ قُلْ اِنْ اَدْری اَقَريبٌ

تاچون ببینند آنچه را که وعده داده شدند پس بزودی خواهند دانست که کیست ناتوان تر از راه مددکاری وکمتر در شمار بگو نمیدانم آیا نزدیکست

ما تُوعَدُونَ اَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبّی اَمَداً عالِمُ الْغَيْبِ فَلا يُظْهِرُ عَلی غَيْبِهِ اَحَداً ٢٧ اِلاّ مَنِ ارْتَضی

آنچه وعده داده میشوید یا بگرداند مرآنرا پروردگار من دوری دانای غیب است پس مطلع نمیسازد بر غیبش احدیرا مگر آنرا که پسندید

مِنْ رَسُولٍ فَاِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَداً ٢٨ لِيَعْلَمَ اَنْ قَدْ اَبْلَغُوا رِسالاتِ رَبِّهِمْ

از رسولی پس بدرستیکه او درمیآورد از میانه دو دستش واز پشت سرش نگهبانی تا بداند که تحقیق رسانند پیغامهای پروردگار شانرا

وَ اَحاطَ بِما لَدَيْهِمْ وَ اَحْصی كُلَّ شَيْئٍ عَدَداً

واحاطه نمود بآنچه نزد ایشاست وضبط کرد هر چیزیرا از راه شمار

تا بوقتی که ببینند آنچه را وعده داده میشدند از ابتلا
تا که باشد زین دوقوم نیك وبد اضعف او ازیار وکمتر ازعدد
هست آیا آنکه نزدیك آنزمان که بآن موعود گشتید آنچنان
عالم الغیب است وبرکس غیب خویش می‌نسازد آشکار ازبعد و پیش
یا کسی کاوراست نسبت بارسول درکمال و درمقام و دراصول
تاکنند اورا حراست هر زمان آن ملایك ازشرور انس وجان
هم بداند هر رسولی کزخداست همچو اوحکمش مصون ازهر خطاست
تا مبادا آنکه در تنزیل وحی مشتبه سازند حال از امر ونهی
کرده احصی آنچه‌را ازنیك وبد جمله اشیا را شمرده درعدد

زود پس باشد که تا دانند باز مؤمنان و مشرکان در امتیاز
کافران گفتند این وعده است کی کودام از زمان وقت وی
یا که گردانده است مر پروردگار مدت آنرا درآز از اختیار
جز کسی را که پسندیده است او از رسول خویش اندر وصف وخو
پس درآرد حق زپیش وپس ورا مر نگهبان از فرشته زاقضا
تا بداند خود رسول نیکنام که رسانند از خدا ایشان پیام
زانکه او از اشتباه اهرمن حافظانند آن ملایك هر زمن
هم فرا رفته علمش آنچه‌را هست نزدیك ملایك و انبیا
هست یعنی ضبط اندر علم او جزء وکل ممکنات از زیرورو



سورة المزمّل عشرون آية و هي مكّية

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشاینده مهربان

يٰا اَيُّهَا الْمُزَّمِّلُ ٢ قُمِ اللَّيْلَ اِلاّٰ قَلِيلاً ٣ نِصْفَهُ اَوِانْقُصْ مِنْهُ قَلِيلاً ٤ اَوْزِدْ عَلَيْهِ وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ

ای گلیم برخود پیچیده برخیز شب مگر اندکی نصفش یا کم کن ازاو قلیلی یا بیفزاید برآن وشمرده بخوان قرآن را

تَرْتِيلاً ٥ اِنّٰا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلاً ثَقِيلاً ٦ اِنَّ نٰاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ اَشَدُّ وَطْأً وَ اَقْوَمُ قِيلاً ٧ اِنَّ لَكَ

شمرده خواندنی بدرستیکه ما رود باشد که نازل سازیم بر تو سخنی گران بدرستیکه برخواستن شب سخت تر است در دشواری و درست تر است از راه گفتار بدرستیکه مر

فِي النَّهٰارِ سَبْحاً طَوِيلاً ٨ وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ وَ تَبَتَّلْ اِلَيْهِ تَبْتِيلاً ٩ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لاٰاِلٰهَ

تراست در روز آمدوشدی دراز ویادکن اسم پروردگار خودرا ومنقطع شو منقطع شدنی پروردگار مشرق ومغرب است نیست خدائی

اِلاّٰ هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلاً ١٠ وَاصْبِرْ عَلٰى مٰا يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْراً جَمِيلاً ١١

مگر او پس بگیر اورا کارزار وصبر کن بر آنچه میگویند وجدائی گزین از آنها جدا گزیدنی نیکو

ای بخود پیچیده از خشیت گلیم | بهر طاعت خیز از شب شد چو بیم
یا که کم از نیمه یعنی چون دو ثلث | رفت وباقی ماند از بهر تو ثلث

یا که زاید کن براین دو ثلث باز | کان بود اقرب بربع اندر بهار
حاصل آنکه چونکه ماند از شب قلیل | خیز بهر طاعت حق ای خلیل

تا تأنی خوان تو قرآن را چنان | که شود روشن حروفش در بیان
میخوان قرآن بتعجیل وشتاب | کن لطایف را درك اندر خطاب

زود باشد آنکه گفتاری ثقیل | بر تو ما سازیم وحی از هر قبیل
یا ثقیل است آن بمیزان وجزا | یا مکلف راست مشکل در ادا

ساعتیکه باشی آن اندر شب است | بهر طاعت از دگر وقت اصعب است
اقدم اندر فصل و اقوم در مقال | زانکه باشد نفس فارغ زاشتغال

رفت وآمد شد چو در روزت دراز | در مهمایکه فرض است آن بساز
پس توجه در شب اندر طاعت | هست اولی در حضور حضرت

یاد کن پروردگارت را بنام | درشب وروزش بخوان در هر مقام
شوریده سوی او از ماخلق | وز مقامات و منازل تا بحق

پروردهٔ مشرق و مغرب که او | هست الهت لا اله غیره
تا نماند غیر او جزی بجا | لا اله الا الله این است ای کیا

پس بگیر اورا بکار خود وکیل | کیست جز او تا وراگیری کفیل
ازهر آن شیئی که خواهی سود خویش | باشد آن محتاج اندر بود خویش

هست توحید اینکه کار خود بحق | واگذاری وارهی از ماخلق
صبر کن بر قولشان از هر قبیل | هجرت از ایشان نما هجرا جمیل

وَذَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ اُولِي النَّعْمَةِ وَمَهِّلْهُمْ قَلِيلاً ١٢ اِنَّ لَدَيْنٰا اَنْكٰالاً وَ جَحِيماً ١٣ وَطَعٰاماً

وواگذار مرا باتکذیب کنندگان صاحبان نعمت ومهلت ده آنهارا اندکی بدرستیکه نزد ماست بندهای گران ودوزخ وخوراکی

ذٰا غُصَّةٍ وَ عَذٰاباً اَلِيماً ١٤ يَوْمَ تَرْجُفُ الْاَرْضُ وَالْجِبٰالُ وَكٰانَتِ الْجِبٰالُ كَثِيباً مَهِيلاً ١٥ اِنّٰا اَرْسَلْنٰا

صاحب گلوگیری وعذابی پردرد روزیکه بزلزله در آید زمین وکوهها وشوند کوهها تلهای ریك پراکنده بدرستیکه فرستادیم

اِلَيْكُمْ رَسُولاً شٰاهِداً عَلَيْكُمْ كَمٰا اَرْسَلْنٰا اِلٰى فِرْعَوْنَ رَسُولاً ١٦ فَعَصٰى فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ فَاَخَذْنٰاهُ

سوی شما رسولی گواه برشما همچنانکه فرستادیم بسوی فرعون رسولی را پس نافرمانی کرد فرعون آن رسول را پس گرفتیمش

اَخْذاً وَبِيلاً ١٧ فَكَيْفَ تَتَّقُونَ اِنْ كَفَرْتُمْ يَوْماً يَجْعَلُ الْوِلْدٰانَ شِيباً ١٨ اَلسَّمٰاءُ مُنْفَطِرٌ بِهِ كٰانَ

گرفتنی سخت پس چگونه پرهیز خواهید کرد اگر کافر شدید در روزیکه میگرداند کودکانرا پیرامون آسمان شکاف پذیر است بآن باشد

وَعْدُهُ مَفْعُولًا ١٩ اِنَّ هٰذِهِ تَذْكِرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ اِلٰى رَبِّهِ سَبِيلًا ٢٠

وعده‌اش کرده شده بدرستیکه این پندیست پس هر که خواهد فرا گیرد سوی پروردگارش راهی

هل مرا با اهل تکذیب و سم
بند و غلها نزد ما اندوخته
هم عذابی بس شدید ودردناك
کوهها چون تاریك ازهر کجا
تا در اعمال شما باشد گواه
گشت پس فرعون عاصی بر رسول
پس چسان خودرا نگاهای مشرکان
کودکارا پیر گرداند همه
وعدهٔ حق گردد آن کرده شده

که خداوندان مالند و نعم
هستشان هم آتشی او وحه
باشد ایشان‌را مها در هلاك
خود پراکنده شود چند زحا
در قیامت بر ثواب و بر گناه
دعوت موسی نکرد ایچ او قبول
می‌ندارید ازعذابی آنچنان
ار هیب و هول وحزن و واهمه
در وقوع آن نیست شکی کامده

مهلت ایشانرا ده اندر مهلتی
خوردنها سکه گیرد درگلو
اندر آنروزیکه اندر زلزاه
ما فرستادیم خود سوی شما
همچنانکه خود فرستادیم هم
پس گرفتیمش بغرق اندرنیل
گر نماید اینچنین در کفر خویش
گردد آنروز آسمان شکافته
باشد این آیات پندی هر که خواست

هم تورا هست از تکافی نوبتی
نه برون آید شود نی هم فرو
آید این ارض از وقوع هایله
این پیمبر را امام و پیشوا
سوی فرعون آنرسول محترم
کان بسی بدسخت وبد اخذاوبیل
از چنان روزیکه آن باشد پیش
باجنان عظمی که در خود یافته
پس بقرب حق بگیرد راه راست

اِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ اَنَّكَ تَقُومُ اَدْنٰى مِنْ ثُلُثَيِ اللَّيْلِ وَنِصْفَهُ وَثُلُثَهُ وَطَائِفَةٌ مِنَ الَّذِينَ مَعَكَ وَاللّٰهُ

بدرستیکه پروردگار تو میداندکه تو برمیخیزی کمتر از دوثلث شب ونصفش وثلثش وگروهی از آنانکه باتواند وخدا

يُقَدِّرُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ عَلِمَ اَنْ لَنْ تُحْصُوهُ فَتَابَ عَلَيْكُمْ فَاقْرَؤُا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْاٰنِ عَلِمَ اَنْ سَيَكُونُ

اندازه‌میکندشب وروزرا دانست اینکه ضبط نتوانید آنرا پس درگذراند از شما پس بخوانید آنچه میسر شود از قرآن دانست اینکه خواهدشد

مِنْكُمْ مَرْضٰى وَآخَرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْاَرْضِ يَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللّٰهِ وَآخَرُونَ يُقَاتِلُونَ فِي

ازشما بیماران ودیگران سیرخواهندکرد درزمین که‌جویند ازفضل خدا ودیگران کارزارخواهند در

سَبِيلِ اللّٰهِ فَاقْرَؤُا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ وَاَقِيمُوا الصَّلٰوةَ وَآتُوا الزَّكٰوةَ وَاَقْرِضُوا اللّٰهَ قَرْضًا حَسَنًا

راه خدا پس بخوانید آنچه میسر شود از آن وبرپادارید نمازرا وبدهید زکوترا ووام دهید خدارا وامی نیکو

وَمَا تُقَدِّمُوا لِاَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللّٰهِ هُوَ خَيْرًا وَاَعْظَمَ اَجْرًا وَاسْتَغْفِرُوا اللّٰهَ اِنَّ

وآنچه پیش میفرستید برای خودتان ازخوبی می‌یابیدآنرا نزدخدا آن بهتراست وعظیم‌تر ازراه پاداش وآمرزش خواهید از خدا

اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

بدرستیکه خدا آمرزنده مهربانست

رب تو داندکه برخیزی توشب
حق کند اندازهٔ لیل و نهار
برشما پس گشت حق برعفو باز
درعوض یعنی بهر وقتی زشب
وز شما باشند هم با اختیار
قوم دیگر در ره حق کار زار
هم بپا دارید از واجب صلوة
آنچه بفرستید پیش ازبهرخویش
اجرش اندرنزدحق واعظم تراست

کمترین از چاردانك ای منتجب
کس نداند آن بغیرازکردگار
ترك آنرا داد رخصت ازجواز
خود شما خوانید قرآن بی‌تعب
که روند اندرزمین بر اتجار
میکنند ازجد وجهد بی‌شمار
هم دهید ازمال برمسکین زکوة
ازنکوئی نزدحق یابید بیش
هفتصد بدهد عوض ازهرچه هست

همچنین درنصف وهم ثلثی دلیل
هم بداند آنکه نتوانید هیچ
پس بخوانند آنچه سهلست از کلام
هم ز مرضاتان بود آگه تمام
میکنند ازفضل حق روزی طلب
پس بخوانید آنچه ازروی نماز
قرض بدهید ازولاچون خواست او
بهتر ازآن که فرستید از قفا
هم زوی خواهید آمرزش بجان

وانکسانکه با تواندازروی میل
برشمرد آن وقتها را در بسح
یعنی از قرآن گذارید آن قیام
که ندارند استطاعت بر قیام
میکشند اندرسفر رنج و تعب
باشد ازقرآن میسر در نماز
برخدا زانفاق وصدقات نکو
بعد موت اغنی کنند آنچه وفا
زانکه حق باشد غفور ومهربان

سورةُ الْمُدَّثِّرْ خمس وخمسون آيَةً وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

يٰا اَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ ١ قُمْ فَاَنْذِرْ ٢ وَ رَبَّكَ فَكَبِّرْ ٣ وَ ثِيٰابَكَ فَطَهِّرْ ٤ وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ ٥ وَلٰا تَمْنُنْ

ای جامه بر خود پیچیده برخیز پس بیم ده و پروردگارت را پس بزرگی یاد کن و جامه‌هات را پس پاک کن و پلیدی را پس اجتناب کن و اعطا مکن که

تَسْتَكْثِرُ ٦ وَ لِرَبِّكَ فَاصْبِرْ ٧ فَاِذٰا نُقِرَ فِي النّٰاقُورِ ٨ فَذٰلِكَ يَوْمَئِذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ ٩ عَلَى الْكٰافِرِينَ ١٠

عوض بیشتر خواهی و برای پروردگارت پس صبر کن پس چون دمیده شود در صور پس اینست آن روز روزی دشوار بر کافران

غَيْرُ يَسِيرٍ ١١ ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا ١٢ وَ جَعَلْتُ لَهُ مٰالًا مَمْدُودًا ١٣ وَ بَنِينَ شُهُودًا ١٤ وَ

غیر آسان واگذار مرا و آنرا که آفریدم تنها و گردانیدم برای او مالی فراوان و پسران حاضر و

مَهَّدْتُ لَهُ تَمْهِيدًا ١٥ ثُمَّ يَطْمَعُ اَنْ اَزِيدَ ١٦ كَلّٰا اِنَّهُ كٰانَ لِاٰيٰاتِنٰا عَنِيدًا ١٧ سَاُرْهِقُهُ صَعُودًا ١٨

سامان دادم برای او سامان دادنی پس طمع دارد که زیاد کنم نه چنین است بدرستیکه او باشد مر آیه‌های ما را منکر خواهیم گرفتیمش در بلندی

ای کشیده جامه بر سر راستاه   خیز بهر بندگی از خوابگاه

پس بترسان بدکاران را از عذاب   باشند ارجان سوی او ایاب
جامهٔ خویش از نجاست دار پاك   یا که کوته کن که آن نکشد بخاك
باش ز انواع معاصی بر حذر   حب دنیا یعنی از دل کن بدر
میدهی اندك که تا گیری تو بیش   این مکن جز خواهش فضل ز خویش
صبر کن بر جور خلق از هر قرار   از پی خوشنودی پروردگار
از برای کافران یوم عسیر   هم بجز بر اهل حق غیر یسیر
تو مرا بگذار با آنکه وحید   آفریدم مر ورا یعنی ولید
گفته‌اند او بوده فرزند زنا   تا چه باشد اصل آن داند خدا
شرح آیت گویمت گوید خدا   دادم اورا مال ممد و دائما
هم بگسردم ورا گستردنی   از بساط و جاه و لبس و خوردنی
اینچنین بود که میپندارد او   بندمش بل باب نعمت را برو
مر صعود آن عقبهٔ ز آتش بود   که پس از عمری عنود آنجا رسد

بزرگی یاد کن اندر خویش   روز و شب کبر گو بسیار و بیش
پاك کن یا نفس خویش از ظلم و عیب   باش ز اوصاف ذمیمه پاك جیب
بر کسی چیزی مکن بذل از غرض   که از آن خواهی که بازآید عوض
تو بامید عوض چیزی مده   در عبادت هم بحق منت منه
پس دمیده چون شود در صور دم   پس بود آن وقت و روز پر نقم
نقر فی الناقور رفعت رسد   انتزاع روح باشد از جسد
با وحید است او بشر و شیطنت   یا وحید القوم بود او را سمت
من ندارم این بموجودی پسند   نقل قولست از بود نیك از نژند
هم پسرها که برد او تمام   هر زمان بودند حاضر در مقام
پس طمع دارد که با من را اعتماد   بر عطایاتم کنم بروی زیاد
کاو هست بر آیات ما استیزه گر   بر صعودش میرسانم زود تر
چون ببالایش رسد افتد بزیر   مشرك و ظالم بود زان با گزیر

اِنَّهُ فَكَّرَ وَ قَدَّرَ ١٩ فَقُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ ٢٠ ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ ٢١ ثُمَّ نَظَرَ ٢٢ ثُمَّ عَبَسَ وَ بَسَرَ ٢٣

بدرستیکه او فکر کرد و قرار داد پس کشته باد چگونه قرار داد پس کشته باد چگونه قراری داد پس نظر کرد پس روی درهم کشیده و ترش روی شد

ثُمَّ اَدْبَرَ وَاسْتَكْبَرَ ٢٤ فَقٰالَ اِنْ هٰذٰا اِلّٰا سِحْرٌ يُؤْثَرُ ٢٥ اِنْ هٰذٰا اِلّٰا قَوْلُ الْبَشَرِ ٢٦ سَاُصْلِيهِ

پس پشت کرد و سرکشی نمود پس گفت نیست این بجز سحری که آموخته میشود نیست این مگر سخن انسان زود داخل سازمش

سَقَرَ ٢٧ وَ مٰا اَدْرٰيكَ مٰا سَقَرُ ٢٨ لٰا تُبْقِي وَلٰا تَذَرُ ٢٩ لَوّٰاحَةٌ لِلْبَشَرِ ٣٠ عَلَيْهٰا تِسْعَةَ عَشَرَ ٣١

در دوزخ وچه دانا کرد ترا چیست دوزخ نه باقی میدارد و نه وامی گذارد سیاه کننده است مر پوست را بر آنست نوزده تا

فکر کرد او طعن قرآن را که خواست
کرد هم اندازه بهر خویش راست
کشته گردد پس چسان تقدیر کرد
پس بر او لعنت که آن تقدیر کرد

پس نظر کرد و نمود از آن عبوس
روی و پیشانی بهم برد از فسوس
پس ز قرآن رو بگرداند از عناد
کرد استکبار و شد دور از رشاد

گفت پس بعد از تأمل آن پلید
قوم خود را آزمان یعنی ولید
اینکه میگوید محمد کی بود
غیر سحری که روایت میشود

یعنی آموزند او را این بیان
ساحران بابلی اندر نهان
نیست این جز قول آدم از قرار
یا مکیهه یا که آن جو و یسار

زود باشد کافکنیمش در سقر
در سقر اعنی چه گردت وان مقر
آتشی کز مغز و از قشر آنچه هست
می نماند می ندارد باز دست

تیره سازد آدمی را روی و پوست
هیئت احرامش او حوای نکوست
گر تأمل کرده باشی در نگاه
ظالم و ... بود رویش سیاه

چون سیه شد دل شود پیدا برو
پرده چون افتد نماید مو بمو
اهل دل بینند آن را از نظر
تو ... چون نداری آن بصر

گفت زا روز بد با فخر کبار
کیست گر خواهی نگویم اهل ار
... آن کز سیئات اندر جهت
تیره روی از نفس همچون دوزخ است

درهوای نفس دون باشد غریق
از سیاهی روغنا این فریق
بر ... آتش بود از ... شه
... موکل از ملایک نوزده

ره بتحقیق معانی گر توراست
این عدد دانی معین از چه راست
هفت کوکب دو ... ارانظر
هست بر ملک طبیعت ذی اثر

این جهان طبع و حس یعنی بنا
از بروجست و کواکب زاقتضا
پس طبیعت هفت باشد در نظر
دو و ده قوه است حیوانی دگر

اینقدر حق خواست کاید در بیان
اصل آن داند خدای راز دان

وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً وَمَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا لِيَسْتَيْقِنَ الَّذِينَ

وقرار ندادیم یاران آتش را جز فرشتگان و نگردانیدیم عددشان را جز محنتی برای آنانکه کافر شدند تا یقین کنند آنانکه

أُوتُوا الْكِتَابَ وَيَزْدَادَ الَّذِينَ آمَنُوا إِيمَانًا ٣٢ وَلَا يَرْتَابَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْمُؤْمِنُونَ

داده شدند کتاب را و بفزاید آنان را که ایمان آوردند ایمانی وشك نیارند آنانکه داده شدند کتاب و گروندگان

٣٣ وَلِيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْكَافِرُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا ٣٤

و تا گویند آنانکه در دلهاشان ناخوشی است و کافران که چه خواست خدا باین از راه مثل

ما موکل بر جهنم بی رشك
جز ملایك را نکردیم ارمحك
هم نگردانیدیم ما جز امتحان
این عدد را از برای کافران

امتحان یعنی که دانند این قبیل
بر خلایق غالبند از هر قبیل
بیگمان گردند تا اهل کتاب
... خاتم ارحکم و خطاب

یا که قرآن گو بتوریة مبین
هر مصدق باشد از هر ره یقین
واهل ایمان را کند ایمان زیاد
محکم ایمانی زعقل و اعتقاد

تا نیارند ایچ شك اهل کتاب
واهل ایمان این عدد را در حساب
تا بگویند آنکسان کاندر قلوب
هستشان بیماری ریب از ذنوب

هم دگر آن کافران کاندر محال
جازمند ایشان بتکذیب رجال
خواسته تا حق چه چیز ازما حصال
زین عدد که شد معین در مثل

كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ وَمَا هِيَ إِلَّا ذِكْرَى

همچنین اضلال میکند خدا هرکرا خواهد و هدایت میکند هرکرا خواهد و نمیداند لشکرهای پروردگارت را مگر او و نیست این مگر پندی برای

لِلْبَشَرِ ٣٥ كَلَّا وَالْقَمَرِ ٣٦ وَاللَّيْلِ إِذْ أَدْبَرَ ٣٧ وَالصُّبْحِ إِذَا أَسْفَرَ ٣٨ إِنَّهَا لَإِحْدَى الْكُبَرِ ٣٩

انسان حقا بماه وشب چون پشت کند وصبح چون روشن شود بدرستیکه آنست یکی از بزرگها

نَذِيرًا لِلْبَشَرِ ٤٠ لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ ٤١

بیم دهنده مر انسان مر آنرا که خواهد از شما که پیش رود یا پس ماند

همچنانکه حق بگمراهی برو
میگذارد هرکرا خواهد خود او
میکند گمراه هرکس را که خواست
هرکرا خواهد برد بر راه راست

نسبت این دو بخود زان دادرب
زانکه تکلیف است بر هر دو سبب
هست تکلیف از خدا بر عبد و بس
نسبت این هر دو بر حق است پس

نیست کس دانا بلشکرهای حق
غیر او خود کافرید این ما خلق
پس عددها را نداند کیف و کم
هیچکس جز ذات خلاق العدم

این سقر یا این عدد یا این بیان
جز که پندی نیست بهر مردمان
نه چنان باشد که انکار سقر
کس تواند کرد از جن و بشر

هست سوگندم بماه دلفروز
هم بشب که آید آن دنبال روز
هم قسم بر روز چون روشن شود
ظلمت شب از میان یکجا رود

که بشر را از دواهی عظیم
یکسقر باشد پی انذار و بیم
هرکه خواهد از شما پیش او رود
یا پس افتد او بخبر است اینست حد

كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ ﴿٣٨﴾ اِلاَّ اَصْحَابَ الْيَمِينِ ﴿٣٩﴾ فِي جَنَّاتٍ يَتَسَاءَلُونَ ﴿٤٠﴾ عَنِ الْمُجْرِمِينَ ﴿٤١﴾

هر نفسی بآنچه کسب کرده در گرو است جز اصحاب دست راست که در بهشتها می پرسند از گناهکاران

مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرَ ﴿٤٢﴾ قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ ﴿٤٣﴾ وَلَمْ نَكُ نُطْعِمُ الْمِسْكِينَ ﴿٤٤﴾ وَكُنَّا نَخُوضُ

چه چیز در آورد شما را در دوزخ گویند نبودیم از نمازگذاران و نبودیم اطعام کنیم درماندهرا و بودیم که صحبت بیهوده

مَعَ الْخَائِضِينَ ﴿٤٥﴾ وَكُنَّا نُكَذِّبُ بِيَوْمِ الدِّينِ ﴿٤٦﴾ حَتَّى اَتَانَا الْيَقِينُ ﴿٤٧﴾ فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ ﴿٤٨﴾

داشتیم با بیهودگان و بودیم ما که تکذیب مینمودیم روز جزا را تا آمد ما را یقین پس نفع نبخشید آنها را درخواست شفاعت کنندگان

هست هر نفسی بکردارش رهین | نزد حق الا که اصحاب یمین
که ایشانند مطلوب الرقاب | فارغ از اندیشهٔ رنج و ثواب
در بهشتند اعنی اصحاب یمین | میکنند از هم سئوال مجرمین
ما نپرسیدیم گویند از چه راه | مرشما را گشت دوزخ جایگاه
می بگویند اهل دوزخ درجواب | ما نبودیم از مصلی در حساب
ما نمی دادیم مسکین را طعام | خوض می کردیم در عیب کرام
یا گروه خائضین که بودشان | عیب احمد[ع] واهل ایمان در زبان
واحکه می بودیم در تکذیب هم | از کتاب و از رسول و یوم دین
تا که مرگ آمد بما پس نیست نفع | در شفاعت از شفیعان بهر دفع
مشرکان را چیست از تذکر و پند | یعنی از قرآن خود ایشان معرضند

فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكِرَةِ مُعْرِضِينَ ﴿٤٩﴾ كَاَنَّهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ ﴿٥٠﴾ فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ ﴿٥١﴾ بَلْ يُرِيدُ كُلُّ

پس چیست مر آنهارا که از پند گرفتن روگردانند گویا ایشانند خرهای رمنده که گریخته باشند از شیر بلکه میخواهد هر مردی از

امْرِئٍ مِنْهُمْ اَنْ يُؤْتَى صُحُفًا مُنَشَّرَةً ﴿٥٢﴾ كَلَّا بَلْ لَا يَخَافُونَ الْآخِرَةَ ﴿٥٣﴾ كَلَّا اِنَّهُ تَذْكِرَةٌ ﴿٥٤﴾ فَمَنْ

ایشان که داده شود نامهای گشاده نه چنین است بلکه نمی ترسند از آخرت نه چنین است بدرستیکه آن پندیست پس

شَاءَ ذَكَرَهُ ﴿٥٥﴾ وَمَا يَذْكُرُونَ اِلَّا اَنْ يَشَاءَ اللّٰهُ هُوَ اَهْلُ التَّقْوَى وَاَهْلُ الْمَغْفِرَةِ

آنکه خواهد پند گیرد از آن و پند نمی گیرند جز آنکه خواهد خدا اوست اهل تقوی و اهل مغفرت

مشرکان را چیست از تذکر و پند | یعنی این قرآن خود ایشان معرضند
گوئی از قرآن رمند ایشان چو خر | که گریزد از شکوه شیر نر
بلکه می خواهند زایشان هر یکی | نامه های سرگشوده بیشکی
که آید ایشان را بدست اندر نشان | که فلان را پیروی کن ای فلان
این نخواهد شد و گر هم این شود | نگرود آنکو بقرآن نگرود
نیست پس اعراض ایشان زین جهت | بل نترسند از عذاب آخرت
این چنین نبود که گویند این حشر | هست قرآن سحر و هم قول بشر
بلکه آن پندیست پس هر کس که خواست | پند را پس پند از آن گیرد راست
پند نپذیرند وزان نکنند یاد | جز که آن را خواهد آن رب العباد
خواهد اعنی آنکه تا گیرند پند | نیست پندی بی اراده اش سودمند
حق سزاوار است تا ترسند از او | هم رسد آمرزش از وی بی غلو
یعنی آمرزد گناه آن انام | کاتقا بروی نمایند از حرام

سُورَةُ الْقِيٰمَةِ اَرْبَعُونَ آيَةً وَهِيَ نَزَلَتْ مَكِّيَّةً

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

لَا اُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيٰمَةِ ﴿١﴾ وَلَا اُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ ﴿٢﴾ اَيَحْسَبُ الْاِنْسَانُ اَلَّنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ ﴿٣﴾ بَلَى

سوگند یاد نمیکنم بروز قیامت و سوگند یاد نمیکنم بنفس ملامت کننده آیا می پندارد انسان که جمع نخواهیم کرد استخوانهایش را آری

قَادِرِينَ عَلَى أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ ٤ بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ ٥ يَسْئَلُ أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيٰمَةِ ٦ فَإِذَا

توانائیم براینکه راست کنیم انگشتهایش را بلکه میخواهد انسان که کار بد کند در پیش آمدش می پرسد که کی باشد روز قیامت پس چون

بَرِقَ الْبَصَرُ ٧ وَخَسَفَ الْقَمَرُ ٨ وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ ٩ يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَفَرُّ ١٠

خیره شود چشم و تیره گردد ماه و جمع شود آفتاب و ماه گوید انسان آن روز کجاست گریزگاه

كَلَّا لَا وَزَرَ ١١ إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ ١٢ يُنَبَّؤُا الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَأَخَّرَ ١٣ بَلِ الْإِنْسَانُ

همچنین است نیست پناهی بسوی پروردگار تو در آن روز جای قرار خبر داده شود انسان در آن روز با آنچه فرستاد پیش و باز پس داشت بلکه انسان

عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ ١٤ وَلَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِيرَهُ ١٥

بر خودش بیناست و اگر چه القا کند عذرهایش را

برقیامت می خورم سوگند هم
گر که بدکاراست ازعصیان خویش
خویشرا یعنی ملامت کرد پس
آدمی پندارد آیا جمع رود
بلکه خواهد آدمی تا بر فجور
می بپرسد اینکه روز رستخیز
جمع کرده میشود شمس و قمر
سوی آن پروردگارت مستقر
وانچه را که کرده زان باخبر پس

باز خود بر نفس لوامه قسم
ورنگوید نکردم از چه پیش
تا بوقت مرگ اندر هر نفس
ما نخواهیم استخوانش را نبود
باشد او مشغول دایم بی فتور
کی بود از روی انکار و ستیز
گوید آن روز آدمی این المفر
هرکسی را هست آن روز از مقر
در عمل ناورده یعنی یک نفس
گرچه بس القا معاذیر او کند

نیست یعنی در قیامت حرکه او
یا که نفس آدمست آن کز بهشت
در قیامت نفس راضم کرد از آن
بل توانائیم در جمعش بخواست
در زمانیکه ز اوقات حیوة
آن زمانکه چشمها خیره شود
نه چنان باشد که بدهد فائده
آدمی یابد خبر آن روز خویش
بلکه آدم نیست محتاج خبر
بر علاج کار تدبیر او کند

می کند خودرا ملامت رو برو
شد چو بیرون شد ملوم از فعل زشت
که بود او را مخارات اندران
تا سر انگشتان اوسازیم راست
نزد وی باشد الی حین ممات
ماه روشن درهم و تیره شود
کافرانرا نیست گریز از وارده
آنچه بفرستاده ز اعمالش زپیش
خود بنفس خود بصیراست از اثر

لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ ١٦ إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ ١٧ فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ ١٨ ثُمَّ

حرکت مده بآن زبانت را تا شتاب کنی در آن بدرستیکه بر ماست فراهم آوردنش و خواندنش پس چون خواندیمش پس پیروی خواندنش را پس

إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ ١٩ كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ ٢٠ وَتَذَرُونَ الْآخِرَةَ ٢١ وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ ٢٢ إِلَىٰ

بدرستیکه بر ماست بیان کردن او همچنین است بلکه دوست میدارید زود درا و وا میگذارید آخرت را رو یهاست در آن روز برافروخته بسوی

رَبِّهَا نَاظِرَةٌ ٢٣ وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ ٢٤ تَظُنُّ أَنْ يُفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ ٢٥ كَلَّا إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ

پروردگارش نگرنده و روی هاست در آن روز تیره پنداری که رسانیده میشود بآن آسیبی همچنین است چون برسد بچنبرهای گردن

٢٦ وَقِيلَ مَنْ رَاقٍ ٢٧ وَظَنَّ أَنَّهُ الْفِرَاقُ ٢٨ وَالْتَفَّتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ ٢٩ إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ ٣٠

و گفته شود کیست شفادهنده و داند که آنست جدائی و پیچیده شود ساق بساق بسوی پروردگارتست در آن روز راندن

تو زبان خود مجنبان از شتاب
می مجنبان تو زبان بر حفظ او
پس چو خوانیم آن بنطق جبرئیل
ره مده بر دل که گردد از نوفوت
زان در این قرآن نیندیشید هیچ
دست خود از آخرت دارید باز

پیشتر را تمام وحی ای ذولباب
تا مبادا آن رود از یاد تو
پیروی کن خواندنش را ای خلیل
چیزی از قرآن چو بشنیدی بصوت
ناورید اعنی تدبر در بسیج
کان بود باقی نه چون دنیا بساز

پیش از آن یعنی که قرآنرا تمام
هست برما جمع آن اندر دلت
پس شود برما که آن روشن شود
اینچنین نبود که پندارید نیست
دوست بل دارید دنیا را جمیع
رویها روزی که تازه و خرمست

بشنوی از جبرئیل اندر پیام
تا نباشد حفظ قرآن مشکلت
بر تو آن معنی که آن مشکل بود
بعد مردن حشر و شری کان زجست
که نمی باشد روان آن سریع
ناظر اندر روی خویش هر دمست

جذبه

رفتم ازخودشد حودکرروی او
پرده بندد تا و اندر ردهٔ
رویها اشند هم دیگر برش
آنچنان رنجی که مهرهٔ پشت او
روح آدم که رسد بر استخوان
کیست یعنی آنکه بنماید علاج
آرمان ماند عمل رفت اشتغال

خوی خود هشتم گرفتم خوی او
پرده هشتی یار جان پروردهٔ
اندر آرور ازخلاف روی خوش
بشکند از هیبت آن روبرو
کاوست بر بالای سینه برعیان
رادویه یا ادعیه رنج صراح
میرود مال ازمیان ماند وبال

خود فکندن یا گرفتن کاربست
آنکه داند خویش را در کوی او
خود توای بیننده پنداری که آن
آنچنان نبود که نتوان مهر بست
پس کسان محتصر گویند کیست
محتصر را پس یقین گردد فراق
هست سوی رب آنروز ازملا

تادونی باقیست سویش بارنیست
روی اوسود که بیند روی او
کرده خواهد شد بسو رنجی گران
برجهان وزآخرت غافل نشست
که کند افسون کنون اینحال چیست
ساق او بپیچد زجان کندن بساق
موضع راندن بهنگام جزا

فَلَا صَدَّقَ وَلَا صَلّٰى ٣٢ وَلٰكِنْ كَذَّبَ وَ تَوَلّٰى ٣٣ ثُمَّ ذَهَبَ اِلٰى اَهْلِهِ يَتَمَطّٰى ٣٤ اَوْلٰى لَكَ فَاَوْلٰى

پس نه تصدیق نموده نه نمازگذارد — ولیکن تکذیب نمود — وروی گردانید — پس رفت سوی کسانش — تکبر میرفت سزاوار ترا پس سزاوار تر

٣٥ ثُمَّ اَوْلٰى لَكَ فَاَوْلٰى ٣٦ اَيَحْسَبُ الْاِنْسَانُ اَنْ يُتْرَكَ سُدًى ٣٧ اَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِنْ مَنِيٍّ يُمْنٰى ٣٨

پس سزاوار تراست پس سزاوار تر — آیا می پندارد انسان — که واگذاشته خواهد شد مهمل — آیا نبود نطفه — از منی که ریخته شود

ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوّٰى ٣٩ فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْاُنْثٰى ٤٠ اَلَيْسَ ذٰلِكَ بِقَادِرٍ

پس بود — خون بسته پس آفرید پس راست کرد — پس گردانید از آن دو جفت — مذکر — ومؤنث — آیا نیست — آن توانا

عَلٰى اَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتٰى

بر اینکه زنده گرداند مردگان را

پس نیاورد آدمی یعنی عدی
سوی اهلش رفت پس از رهگذار
پس سزاوار است رنج از بعد موت
آدمی پندارد آیا که شود
بسته حولی بد بدو تقدیر کرد
پس بگرداند ازمنی یا رآدمی

بر پیمبر یا بقرآن از بدی
با خرامیدن ز روی افتخار
هول حشرت پس سزاوار نیست فوت
وانهاده مهمل این کی میبود
پس زمانی بهر او خلاق فرد
خود دو صنف ازماده و نر اومنی
قادر است الله ذات لم یزل

هم دگر بگذاشت از واجب نماز
پس تورا ای کافر دشمن سزاست
پس سزاوارت بغایت دور حست
قطرهٔ آبی نبود آیا که او
آفرید اندر رحم یا عضوهاش
پس توانا نیست آیا که حیوة
بر اعاده در مجازات عمل

لیک بر تکذیب ازحق گشت باز
درجهان قهر وهلاکت کز خداست
هرکجا تا دوزخت بدو فجست
ازمنی کاندر رحم ریزد فرو
راست پس فرمود هر عضوی بجاش
بخشد او بر مردگان بعد از ممات



سورة الدهر اِحْدٰى وَ ثَلٰثُونَ آيَةً وَ هِيَ مَدَنِيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشندهٔ مهربان

هَلْ اَتٰى عَلَى الْاِنْسَانِ حِينٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَذْكُورًا ٢ اِنَّا خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ

بتحقیق آمد — برانسان — وقتی از روزگار — که نبود چیزی مذکور — بدرستیکه ما آفریدیم انسان را — از نطفه

أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعاً بَصِيراً ٢ إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِراً وَ إِمَّا كَفُوراً ٣ إِنَّا

اخلاط   که می آزمائیمش پس گردانیدیم او را شنوای بینا   بدرستیکه ما هدایت کردیم او را راه را یا شکرگذار   و یا ناسپاس   بدرستیکه

أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلَاسِلَ وَ أَغْلَالًا وَ سَعِيراً ٤ إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا

ما آماده کرده ایم برای کافران   زنجیرها   و غلها   و آتش سوزان   بدرستیکه نیکان می آشامند   از جامی که   باشد   مزاجش

كَافُوراً ٥ عَيْناً يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيراً ٦

کافور   چشمه که می آشامند   از آن بندگان خدا جاری میکنند آنرا جاری کردنی

آمد آیا آدمی را بیگمان   از زمان غیر محدود آن زمان
کو نبودی شیئی مذکور اندر آن   بود اندر علم یعنی بی عیان

خلق کردیم آدمیرا ز آب کم   جزوها کامیخته بودی بهم
آب مرد و زن بدان آن جزوها   یا طبایع چارگانه در اقتضا

تا نمائیم آزمونش در نمود   حال بر حالش بگردانیم زود
نقل میدهیمش از حالی بحال   ابتلای اوست در هر انتقال

پس بگردانیم شنوا و بصیر   مرد را بر آزمایش ناگزیر
تا ببیند بشنود آیات ما   امتحان گردد شود کامل بها

راه بنمودیم او را بر شناس   تا بود شاکر بدان یا ناسپاس
کرده ایم آماده بهر کافران   در جزا زنجیر و غلهای گران

و آتش سوزنده افروخته   که در آن گردند دایم سوخته
می بیاشامند هم ابرارهم   جامها از خمر با کافور ضم

یا که از کافور بگرفته مزاج   آرد آشامند کانرا ابتهاج
هم ز آب چشمه کاشامند از آن   بندگان حق بود ضم رایگان

چشمه را رانند هرجا در قصور   راندنی بهر سهولت بی فتور
اتفاق فرقتین است از یقین   کاین بشأن حیدر است از رب دین

بهر روزه یافت این آیه نزول   هم بشأن مرتضی سوی رسول ع
هم بشأن آن دو سبط ع و فاطمه ع   هم دگر در شأن فضه خادمه

يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَ يَخَافُونَ يَوْماً كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيراً ٧ وَ يُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِيناً وَ يَتِيماً وَ أَسِيراً ٨

وفا میکنند بنذر   و میترسند   روزی را که هست آسیبش   بهمه جا رسنده   و میخورانند   طعام را   بر دوستیش   فقیر را   و یتیم را   و اسیر را

گشت بیمار آن دو فرزند بتول   با صحابه بر عیادت شد رسول ع
گفت پیغمبر ع علی ع را کن وفا   کن بنذری تا خدا بدهد شفا

گفت کردم نذر من روزه سه روز   در شفای این دو مهر جانفروز
پس بصحت شد مبدل رنجشان   داد حق پاداش خدمت کنندشان

روزه بگرفت آن ولی حق سه یوم   متفق گشتند پس با او بصوم
آفتاب برج عصمت فاطمه ع   وان دو سبط و فضه کان بد خادمه

مرتضی از مزد خدمت یا دوام   نانی از جو یا دگر جز از طعام
در کف آورد از پی افطارشان   کرد در خوان بهر خورد احضارشان

تا که آوازی شنیدند از مقام   که منم مسکین دهیدم از طعام
داد حیدر نان خود بر بی نوا   دیگران کردند بروی اقتدا

روز دیگر باز شد چون وقت شام   خواستند از روزه بگشایند کام
آمد آوازی که ای اهل سخای   من یتیمم بی کس و بی قوت و جای

دستگیری بر یتیمان از طعام   هست خوی حق پرستان وقت شام
داد بروی مرتضی ع نانی که بود   قسمت او هم کسان دادند زود

شب گذشت و روز دیگر شد چو شب   بر درآمد یک اسیری بر طلب
که منم محتاج و بیمار و اسیر   تا که باشد بر اسیران دستگیر

هر دهد نان بر اسیر و بر فقیر   می نگردند اهل و اولادش اسیر
شد روان از چشم حیدر ع جوی خون   چون شنید این تا حکایت بود چون

داد حیدر ع نان و دادند آن همه   اهلبیت و آل حق بنوا همه
روز احمد ع در سرای اهلبیت   شد روان بهر لقای اهل بیت

دید زهرا ع را شکسته رنگ و روی   کرد از وی علت آن جستجوی
واقف از احوال شد بگریست زار   آیت آمد در زمان از کردگار

میکنند ایشان وفا بر نذر خویش   خائفند از یوم بدکان هست پیش
یوم شره مستطیر اعنی بود   هول آن پیدا و بیش از حصر و حد

نان رحب حق دهد از ناگزیر   بر فقیر و بر یتیم و بر اسیر
دوست یا دارند احسان و عطا   میکنند اطعام زان بر بی نوا

خوردنی را یا که دارند احتیاج   پس کنند ایثار نی از لاعلاج
گفت زاهد و حیدر کامل تمیز   دوست میدارم ز دنیا من سه چیز

خصم را در رزم افکندن بسیف   صوم و اندر صیف و هم اکرام ضیف
بد بهر سه وصف کامل در رجوع   ادعا بی شک بود عین از وقوع

بد مصافش آنکه میزد یکتنه   بر صف اعدا چو شیر گرسنه
در برش میدان رزم گیر و دار   بد چو پیش تشنه آب خوشگوار

در مصافش روز اعدا شام بود   حمله او حمله ضرغام بود
چون سبک میشد عنان دلدلش   دشت پر از کشته بد باغ گلش

هر طرف از کشته اش صد پشته بود   نفس خونی را هم اول کشته بود
هیچوقت اشکم نکرد از خورد سیر   در نبرد نفس از آنی ناگزیر

نان و جان را هر دو کرد ایثار دوست   پس بجیب او گذشت از مغز و پوست
خفت بر جای پیمبر داد جان   خود نخورد آمد چو سائل داد نان

این نه آن نان داده است ای بوالحسن   که تواند داد هر صاحب دهن
مرد این میدان علی ع است و ولی   کاو بود حیدر نژاد از پردلی

در بیان مناجات حضرت ابراهیم ع با خدای تعالی

یکشب ابراهیم با دانای راز ‌‌ شد زعشق اندر مناجات و نیاز ‌‌ کای خدا کردم بنای کعبه من ‌‌ ساختم هفتاد مسجد هم بتن
چیست اجرم آمد آوازی که هست ‌‌ اجرت اندر نزد من عالی نه پست ‌‌ گفت چون باشد که افزائی بر آن ‌‌ درزمان آمد خطاب اورا بجان
که مگر از شیعیان مرتضی ع ‌‌ کردهٔ سیر اشکمی را ای صفی ‌‌ یا که عریانی کز ایشان دیدهٔ ‌‌ همچنان از جامهٔ پوشیدهٔ
که ز اجر خود فزون جوئی زمن ‌‌ دید پس ایثار اورا در زمن ‌‌ تا چسان کرد او عطا بر بینوا ‌‌ بی‌زامید مکافات و جزا
شیعهٔ او باشد آن کاو پیروی ‌‌ دارد ازوی در سلوك معنوی ‌‌ از زبان حالشان فرمود حق ‌‌ چونکه کردند آن عطا بر مستحق

اِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللّٰهِ لَانُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَآءً وَلَا شُكُوراً ۱۰ اِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْماً عَبُوساً

جز این نیست که اطعام میکنیم برای رضای خدا نمیخواهیم از شما پاداشی و نه شکری بدرستیکه ما میترسیم از پروردگارمان روزی سخت

قَمْطَرِيراً ۱۱ فَوَقٰهُمُ اللّٰهُ شَرَّ ذٰلِكَ الْيَوْمِ وَ لَقّٰهُمْ نَضْرَةً وَسُرُوراً ۱۲ وَ جَزٰاهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً

بسیار سخت پس نگاهداشتشان خدا از آسیب آن روز و پیش آوردایشان را تازگی و شادمانی و پاداش داد ایشان را بآنچه صبر کردند بهشتی

وَحَرِيراً ۱۳ مُتَّكِئِينَ فِيهَا عَلَى الْاَرٰآئِكِ لَايَرَوْنَ فِيهَا شَمْساً وَلَازَمْهَرِيراً ۱۴ وَ دٰانِيَةً عَلَيْهِمْ

وحریری تکیه زدگان در آن بر سریرها نه بینند در آن آفتابی و نه سرمائی و نزدیکست بر ایشان

ظِلٰالُهٰا وَ ذُلِّلَتْ قُطُوفُهٰا تَذْلِيلاً ۱۵ وَ يُطٰافُ عَلَيْهِمْ بِاٰنِيَةٍ مِنْ فِضَّةٍ وَ اَكْوٰابٍ كٰانَتْ قَوٰارِيرَ ۱۶

سایهای آن و رام کرده شده خوشهای آن رام کردنی و گردش در آورده میشود بر ایشان ظرفهای از نقره و قدحهائی که باشند آبگینه‌ها

قَوٰارِيرَ مِنْ فِضَّةٍ قَدَّرُوهٰا تَقْدِيراً ۱۷ وَ يُسْقَوْنَ فِيهٰا كَاْساً كٰانَ مِزٰاجُهٰا زَنْجَبِيلاً ۱۸ عَيْناً فِيهٰا

آبگینهاکه باشند از سیم و اندازه گرفته اند آنها را اندازه گرفتنی و آشامانیده شوند در آن جامیرا که باشد مزاجش زنجبیل چشمه روان در آن

تُسَمّٰى سَلْسَبِيلاً ۱۹ وَ يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدٰانٌ مُخَلَّدُونَ ۲۰ اِذٰا رَاَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤاً مَنْثُوراً ۲۱ وَ

نام برده میشود سلسبیل و گردش میکنند بر ایشان پسران جاویدانی که چون ببینی ایشان را پنداری ایشان مروارید در رشته ناکشیده و

اِذٰا رَاَيْتَ ثَمَّ رَاَيْتَ نَعِيماً وَ مُلْكاً كَبِيراً عٰالِيَهُمْ ثِيٰابُ سُنْدُسٍ خُضْرٌ وَاِسْتَبْرَقٌ وَ حُلُّوا اَسٰاوِرَ

چون ببینی آنجا ببینی نازونعمت و پادشاهی عظیم بالاشان جامهای دیبای نازك سبز و دیبای ستبرق و پیرایه کرده شده بدستوانها

مِنْ فِضَّةٍ وَ سَقٰيهُمْ رَبُّهُمْ شَرٰاباً طَهُوراً ۲۲

از سیم و آشامانید ایشان را پروردگارشان شرابی پاکیزه

نیست جز اینکه شما را ما طعام ‌‌ خود لوجه الله دهیم این وقت شام ‌‌ می نخواهیم از شما اجر و سپاس ‌‌ هم نداریم از دعائی التماس
بر شما ننهیم منت زین عطا ‌‌ کرده خشمان بیباد از ما خدای ‌‌ خائفیم از رب خود بر ناگزیر ‌‌ اندران یوماً عبوساً قمطریر
مؤمنان اندرچنان روزی عظیم ‌‌ روی خود درهم کشند از هول و بیم ‌‌ پس زشر اینچنین روزی سیاه ‌‌ حقتعالی دارد ایشان را نگاه
آورد حقشان بپیش اندر ظهور ‌‌ تازگی و خوبروئی و سرور ‌‌ بر جزای صبرشان از سرنوشت ‌‌ جنت است و هم حریر اندر سرشت
متکی بر تختهای زر نگار ‌‌ در بهشتند از جزای فعل و کار ‌‌ در بهشتی که نبینند از مصیر ‌‌ حر و برد از آفتاب و زمهریر
هم بهشتی غیر از آن نزدیکشان ‌‌ که بود پاداش فعل نیکشان ‌‌ کز درختانش بر آن پرمایه‌ها ‌‌ افتد از اکرام باری سایه‌ها
رام کرده میوه های آن شود ‌‌ رام گردانیدنی کاسان بود ‌‌ هم شود گردانده بر ایشان مدام ‌‌ جامهای دسته‌دار از سیم خام
همچنین بیدسته دیگر جام ها ‌‌ که بود چون آبگینه در صفا ‌‌ جمله اکواب و اوانی چون زجاج ‌‌ دربها وز نقره باشد در رواج
هرکرا اندازه قدر آرزوست ‌‌ ظرفها یعنی بقدر میل اوست ‌‌ می بیاشامند خمری در بهشت ‌‌ هم مزاج زنجبیل اندر سرشت

آنچنان خمری بطعم زنجبیل
یعنی اندرحسن وخوبی جاودان
همچو مروارید افشانده شده
چون تو آنجا را ببینی درمصیر
سبزرنك اعلی زدیبای لطف
جلگی پیرایه بند از نقره ها

وآب چشمهٔ کاوست نامش سلسبیل
جلگی هستند بی ریب و گمان
کز صدف آن لحظه بیرون آمده
نعمتی بینی و ملکی بس کبیر
همدگر دیبای محکم بس طریف
کز جواهر الصفت اندر صفا
شرح و تأویل تمام از پیش ما

هم برایشان درطوافند ازسرشت
چون توای بیننده بنیشان عیان
یا پراکنده بخدمت هر طرف
وان پسرها بر برشان جامه هاست
که ز براقی و از رخشندگی
می بیاشامانند آن پروردگار
گفته ایم ازهریك اندر سورها

آن پسر های مخلد در بهشت
لؤلؤ منثورت آید در گمان
درجنان مانند لؤلؤ صف صف
سندس خضر و استبرق بجاست
خیره سازد دیدرا در زندگی
از شراب پاکشان دور از خمار

جذبه

بودت ازسودای عشقی دردماغ
من زلعلش راز ها دارم بدل
من بترسم از نکه گویم یاصریح
بسته اند اورا چومن درهردمی
شرح بدهم ازکدامین حال خویش
عشقم آتش در درون افروخته
آتشی گیرد بر او پروانه وار
هرچه گویندش کجائی ایوفی

گر زما پرسی ز عشق داغدار
از بهشت و نعمتش حسنی فراغ
میکنم گرچه لب گفتارا بهل
کس نیابد رمزی آن لعل ملیح
بر فکند زلف بر پیچ و خمی
کان زوصف وحد بود بیرون وبیش
جسم وجانم را شرارش سوخته
واندر افتد از بیم دیوانه وار
گوید اندر موج دریا با صفی
وصف حال عشق کی گردد تمام

دیده ایم آنجمله در این نشئه ناد
از لبی نوشیدهٔ گر هیچ می
ورکه هم گوئی سخن سربسته گو
جز کسی که کرده ترك هوش از او
از غم روی بتی در بحر و بر
اندکی زان حالهای معنوی
لاجرم هرکس که بیند یکدمم
تا بجود جنبد بر پا او تا بفرق
دیگر ازمن وصف ونام من محو
لك بیان هل اتی کی ای همام

از هرآن لب شنوی اسراروی
گفته دیدی زاروی پیوسته گو
کرده هردم جام دیگر نوش ازو
نیست جاکی که نکردم من بسر
گفته ام در ابتدای مثنوی
یا بیاد آرد ز اندوه و غم
گفته دردریای عشق دوست غرق
سوخت یکجا برق عشقم موبمو

إِنَّ هٰذَا كَانَ لَكُمْ جَزَآءً وَكَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُوراً ٢٣ اِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلاً

بدرستیکه این باشد مرشمارا پاداش وباشد سعی شما ستوده بدرستیکه ما فرستادیم برتو قرآنرا فرستادنی

٢٤ فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تُطِعْ مِنْهُمْ آثِماً اَوْ كَفُوراً ٢٥ وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ بُكْرَةً وَاَصِيلاً ٢٦

پس صبر کن مرحکم پروردگارت را و اطاعت مکن از ایشان گناهکار یا ناسپاسی را ویادکن نام پروردگارت را بامداد وشبانگاه

وَمِنَ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ وَسَبِّحْهُ لَيْلاً طَوِيلاً ٢٧ اِنَّ هٰؤُلَاءِ يُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ وَيَذَرُونَ وَرَآءَهُمْ يَوْماً

وازشب پس سجده کن مر اورا و تسبیح گوی اورا شبی دراز بدرستیکه آنگروه دوست میدارند زود را و وامیگذارند ازپشت سرشان روزی

ثَقِيلاً ٢٨ نَحْنُ خَلَقْنَاهُمْ وَشَدَدْنَا اَسْرَهُمْ وَاِذَا شِئْنَا بَدَّلْنَا اَمْثَالَهُمْ تَبْدِيلاً ٢٩ اِنَّ هٰذِهِ تَذْكِرَةٌ

گران ما آفریدیم ایشانرا ومحکم گردانیدیم پیوند مفصلهای ایشانرا واگر خواهیم بدل میآوریم مانندهای ایشانرا بدل آوردنی بدرستیکه این پندیست

فَمَنْ شَآءَ اتَّخَذَ اِلىٰ رَبِّهِ سَبِيلاً ٣٠ وَمَا تَشَآؤُنَ اِلَّا اَنْ يَشَآءَ اللّٰهُ اِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَلِيماً حَكِيماً

پس کسیکه خواست گرفت بسوی پروردگارش راهی ونمیخواهید مگرکه خواهد خدا بدرستیکه خدا باشد دانای حکیم

٣١ يُدْخِلُ مَنْ يَشَآءُ فِي رَحْمَتِهِ وَالظَّالِمِينَ اَعَدَّ لَهُمْ عَذَاباً اَلِيماً

داخل میسازد آنرا که خواهد در رحمتش وظالمانرا آماده کرد برای ایشان عذابی دردناك

آنچه شد مذکور زاصناف نعم
برتو قرآن را فرستادیم ما
هم مبر فرمان ازایشان درنشست
پس وراکن سجده ازشب درنماز

هستشان پاداش اعمال از همم
باز بفرستادنی بر اقتضا
مجرمی یا ناسپاسیرا که هست
هم بنما تسبیح اولیل دراز

سعیتان در طاعت وخیرات او
صبر پس میکن بحکم رب خویش
نام رب خویش را آور بیاد
اینگروه کافران از اقتضای

هست مشکور وپسندیده و نکو
داد بر تأخیر نصرت صبر پیش
وقت صبح ووقت شام از اعتقاد
دوست دارند این شتابنده سرای

میگذارند ازقفا وزپیش خویش
باز چون خواهیم سوءحالشان
هست پند این سوره بهراهل پند
پس هرآن خواهدبسوی رب خویش
می نخواهید ایج راهی خودشما
اندراین صورت شما رانیست نفع
حق بود دانا بر افعال عباد

آنچنان روزگران که هست پیش
خود بدل سازیم بر امثالشان
یا که فعل اهلبیت ارجمند
گیرد اوراهی که بگرفتند پیش
زاختیاری سوی مرضات خدا
که کنند ازخویشتن تکلیف دفع
کارهایش بر صلاحست و سداد
کرده است آماده بهر ظالمان

خلقشان کردیم زآب سست کم
از ره خلقت مبدل کردنی
تا کنند ایثار شاید اینچنین
گو فرا گیر ای که داری اختیار
جز که آنرا خواهدآن رب العباد
زانکه تکلیف است فرع اختیار
اندر آرد هرکرا خواهدخدا
مرعذابی دردناك و بیکران

محکم آن اعصابشان در ربطهم
درجهان برمثلشان آوردنی
اجرها یابند اینسان از یقین
نیستی مجبور اندر هیچ کار
برشما زاجبار واکراه زیاد
نفع ندهد فعلی ارشد زاضطرار
از کرم در رحمت بی منتها



سورة المرسلات خمسون آية وهي مكّية

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشاینده مهربان

وَالْمُرْسَلاتِ عُرْفاً ٢ فَالْعاصِفاتِ عَصْفاً ٣ وَالنّاشِراتِ نَشْراً ٤ فَالْفارِقاتِ فَرْقاً ٥ فَالْمُلْقِياتِ ذِكْراً

وبفرستاده شده هاازپی هم وتندروندهاتندرفتنی وپراکنده سازنده هاپراکنده ساختنی وجداکننده هاجداکردنی والقاکنندگان ذکررا

٦ عُذْراً اَوْ نُذْراً ٧ اِنَّما تُوعَدُونَ لَواقِعٌ ٨ فَاِذَا النُّجُومُ طُمِسَتْ ٩ وَ اِذَا السَّماءُ فُرِجَتْ ١٠ وَاِذَا

عذری یابیمی که آنچه وعده کرده میشوید هرآینه بوقوع آینده است پس آنگاه ستاره هامحوشوندوآنگاه که آسمان شکافته گردد وآنگاه

الْجِبالُ نُسِفَتْ ١١ وَ اِذَا الرُّسُلُ اُقِّتَتْ ١٢ لِاَيِّ يَوْمٍ اُجِّلَتْ ١٣ لِيَوْمِ الْفَصْلِ ١٤ وَما اَدْرٰيكَ ما

که کوههاپراکنده شوند وآنگاه که رسولان وقت کرده شوندبرای کدام روز پس داشته شده برای روز تمیز وچه چیزداناکردترا که چیست

يَوْمُ الْفَصْلِ ١٥ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ١٦

روز تمیز وای روزچنین مرتکذیب کنندگان را

هم دگر سوگند بر افرشتگان
بر نفوس کامله یا کامده
ناشرات نشر باشند از قرار
پس قسم برآن ملایك که بجا
بهر عذر مؤمنان متقی
کان خود اوار جالند وحلال
محوورایل چون شوندا ستارگان
و ازمانی که معین این رسل
پس جواب آیدکه بهر یوم فصل

که فرستاده سبکی گشته آن
بهر تکمیل وفرستاده شده
آن ملایك خودکه بدهند ازقرار
حق وباطل را کنند ازهم جدا
یا بیم هر عنید و هرشقی
تا بدان یابند خلقان انتقال
هم شکاف اندرفتد درآسمان
برگواهی میشوند ازجرء و کل
وان بودامرور اندرفرع واصل
توچه دانی چیست یوم الفصل هین

یا که برآن بادهای پی بپی
یا بآن افرشتگان تیز پر
امر و احکام شرایع را یقین
یا قسم برآن ملایك کافکنند
حاصل آنکه می خورد سوگند حق
نیست جزاین وعده داده میشوند
بر پراکنده شوند این کوهها
پس خطاب آیدکه واپس داشته
یعنی آن روزی که می گرددجدا
برمکذب روز ویل است ان یقین

که روانند از پی تعذیب هی
سخت جهنده بامر دادگر
نشر مال خودکنند از بهر این
وحی درقلب نبی از بهر پند
برظهور لطف وقهرش درنسق
آنچه را واقع بود بیچون وچند
چون غباری میروند اندر هوا
برچه روزی بود این بگذاشته
مؤمن و کافر دهم اندر ملا

اَلَمْ نُهْلِكِ الْاَوَّلِينَ ١٧ ثُمَّ نُتْبِعُهُمُ الْآخِرِينَ ١٨ كَذٰلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ ١٩ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ

آیاهلاك نکردیم پیشینیانرا پس از پی ایشان خواهیم بردبازپسان راهمچنین می کنیم با گنه کاران وای روزی چنین مرتکذیب کنندگان را

٢٠ اَلَمْ نَخْلُقْكُمْ مِنْ ماءٍ مَهِينٍ ٢١ فَجَعَلْناهُ فِي قَرارٍ مَكِينٍ ٢٢ اِلٰى قَدَرٍ مَعْلُومٍ ٢٣ فَقَدَرْنا فَنِعْمَ

آیاناآفریدیم شمارااز آبی بیقدر پس گردانیدیم اورادرآرامگاهی محکم تا مقداری معین پس توانا آمدیم پس خوب

الْقَادِرُونَ ٢٤ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ٢٥ اَلَمْ نَجْعَلِ الْاَرْضَ كِفَاتاً ٢٦ اَحْيَاءً وَ اَمْوَاتاً ٢٧ وَ جَعَلْنَا

توانایانیم — وای روزی چنین مر تکذیب کنندگان را — آیا نگردانیدیم زمین را کافی — زندگان او مردگان را — و گردانیدیم

فِيهَا رَوَاسِيَ شَامِخَاتٍ وَ اَسْقَيْنَاكُمْ مَاءً فُرَاتاً ٢٨ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ٢٩ اِنْطَلِقُوا اِلَى مَا كُنْتُمْ

در آن کوههای استوار بلند — و آشامانیدیم شما را آب شیرین — وای روزی چنین مر تکذیب کنندگان را بروید سوی آنچه که بودید

بِهِ تُكَذِّبُونَ ٣٠ اِنْطَلِقُوا اِلَى ظِلٍّ ذِي ثَلَاثِ شُعَبٍ ٣١ لَا ظَلِيلٍ وَلَا يُغْنِي مِنَ اللَّهَبِ ٣٢ اِنَّهَا

که آن تکذیب میکردند — بروید سوی سایه صاحب سه شاخ — نه خنك گرداند و نه کفایت کند از گرمی آتش — بدرستیکه آن

تَرْمِي بِشَرَرٍ كَالْقَصْرِ ٣٣ كَاَنَّهُ جِمَالَةٌ صُفْرٌ ٣٤ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ٣٥

می اندازد شراره چون کوشك — گویا که شتران زرد است — وای روزی چنین مر تکذیب کنندگان را

فرقه پیشینیان ما را هلاك … خود نکردیم ایچ آیا در مغاك
بر گنهکاران کنیم اینسان عمل … بر مکذب راست ویل آن روز بل
در مقر استواری پس نگاه … داشتیم آنرا نگردد تا تباه
وان بود نه ماه کمتر یا فزون … ای بقدرها فنعم القادرون
ما نکردیم ارض را آیا کفات … بر همه احیاء و اموات از ثبات
می بنوشاندیم شیرین و زلال … بر شما آب از منابع در حلال
جانب دوزخ شوید اکنون روان … آنچه می کردید خود تکذیب آن
سایهٔ نی کوست مانع از تعب … دفع نکند چیزی از کافر لهب
گوئیا هست آن شررها بیدرنگ … بر نمود اشتران زرد رنگ

پس درآریم آخرین راهم زپی … مشرکین چون اولین کردند طی
ما شما را ز آب بی مقدار و خوار … نافریدیم ایچ آیا از قرار
جای دادیم اعنی آنرا در رحم … تا زمانی کاوست معلوم از مهم
بر مکذب کو ندارد باور این … بس عذابست و بلائی یوم دین
هم بگردانیم در ارض از قرار … کوههای سر فراز استوار
وادی دوزخ بود در رستخیز … بر مکذب کاوست در انکار نیز
پس بسوی سایهٔ اکنون روید … که بود اورا سه شعبه بس شدید
دوزخ اندازد شراره پر زبیم … در مثال کوههای بس عظیم
آن عذاب و آن عقاب بیکران … بر کسانیکه می کنند تکذیب آن

هٰذَا يَوْمُ لَا يَنْطِقُونَ ٣٦ وَلَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ ٣٧ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ٣٨ هٰذَا يَوْمُ الْفَصْلِ

اینست روزیکه سخن نگویند کفار — و رخصت داده نشود بایشان پس عذر نگویند — وای آن روز مر تکذیب کنندگان را — اینست روز جدا کردن

جَمَعْنَاكُمْ وَالْاَوَّلِينَ ٣٩ فَاِنْ كَانَ لَكُمْ كَيْدٌ فَكِيدُونِ ٤٠ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ٤١ اِنَّ الْمُتَّقِينَ

جمع کردیم شما را و اولین — پس اگر باشد شما را چاره پس چاره کنید — و وای آن روز مر تکذیب کنندگان را — بدرستیکه پرهیزکاران اند

فِي ظِلَالٍ وَ عُيُونٍ ٤٢ وَ فَوَاكِهَ مِمَّا يَشْتَهُونَ ٤٣ كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئاً بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ٤٤ اِنَّا

در سایه‌ها و سرچشمه — و میوه‌ها از آنچه خواهش کنند — بخورید و بیاشامید گوارا بسبب آنچه بودید که می کردید — بدرستیکه

كَذٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ٤٥ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ٤٦ كُلُوا وَ تَمَتَّعُوا قَلِيلاً اِنَّكُمْ مُجْرِمُونَ ٤٧

ما چنین پاداش می دهیم نیکوکاران را — وای آن روز مر تکذیب کنندگان را — بخورید و کامرانی کنید اندکی بدرستیکه شمائید گنهکاران

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ٤٨ وَ اِذَا قِيلَ لَهُمُ ارْكَعُوا لَا يَرْكَعُونَ ٤٩ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ٥٠

وای آن روز مر تکذیب کنندگان را — و وقتیکه گفته شود مر ایشان را که برکوع روید برکوع نروند — وای آن روز مر تکذیب کنندگان را

فَبِاَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ

پس بکدام سخن بعد از آن ایمان می آورند

اینست آنروزیکه کافررا دهن
کرب واندوهست درآنروز سخت
جمعتان کردیم ما با اولین
غصه و اندوه درروزی چنین
درمیان میوه های بس نکو
برشما بادا گوارا این همه
هم‌حورید ای‌مشرکان‌باصدفسون
هستتان در نعمت یکروزه میل
باد نفرین اندراین روز مهول

نیست تا گوید زنك وندسخن
برمکذب کزیقینش نیست‌بحث
کاهل نکذبند در روزی چنین
برمکذب راست داریدآن یقین
از هرآنچه می‌نمایند آرزو
آنچه را کردید زاعمال ازهمه
از نعیم فانی دنیای دون
برمکذب واندران روزراست‌ویل
برمکذب کاونکرد ایمان قبول

نیست دستوری‌هم ایشانرا بکار
اینست یوم‌الفصل کزعدل و قضا
پس اگر باشد شما رامکروکید
متقین واندر ظلالند از سرشت
خازنان گویند بی‌جوع وعطش
ما چنین بدهیم نیکان را جزا
باز برخوردار در اندك زمان
می‌شود براهل دنیا گفته چون
بعد قرآن پس زگفتار و کلام

تا زکفرخویش‌خواهند اعتذار
ظالم از مظلوم میگردد جدا
پس‌کنید آن تارهند ازبندوقید
در کنار چشمها اندر بهشت
هم خورید وهم بیاشامید خوش
چاه ویل است‌آن مکذب رابجزا
ازجهان گردید بیزای مجرمان
ایها القوم ارکعوا لا یرکعون
بگروند ایشان بگفتاری کدام

سورة النبأ احدی و اربعون آیة و هی مکیة

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشاینده مهربان

عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ ٢ عَنِ النَّبَإِ الْعَظِيمِ ٣ اَلَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ ٤ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ ٥ ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ ٦

ازچه می‌پرسند از خبر بزرگ آنکه ایشانند درآن اختلاف کنندگان نه‌چنین‌است زودباشد که بدانند پس نه‌چنین‌است زودباشد که بدانند

اَلَمْ نَجْعَلِ الْاَرْضَ مِهَادًا ٧ وَالْجِبَالَ اَوْتَادًا ٨ وَخَلَقْنَاكُمْ اَزْوَاجًا ٩ وَ جَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا ١٠

آیا نگردانیدیم زمین را بستر وکوههارا میخها و آفریدیم شمارا جفت وگردانیدیم خواب شمارا آسایش

وَ جَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا ١١ وَ جَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا ١٢ وَ بَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شِدَادًا ١٣ وَ جَعَلْنَا سِرَاجًا

وگردانیدیم شب‌را پوشش وگردانیدیم روزرا وقت‌زیست وبنا کردیم بالای‌شما هفت استوار وقراردادیم چراغی

وَهَّاجًا ١٤ وَ اَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَجَّاجًا ١٥ لِنُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَ نَبَاتًا ١٦ وَ جَنَّاتٍ اَلْفَافًا ١٧

تابان وفروفرستادیم ازفشارندها آبی ریزان تابیرون‌آریم‌بآن دانه و رستنی وبوستانهای بهم‌پیچیده‌درختانش

یکدگر را می‌پرسند ازچه چیز
از قیامت بشنوند ایشان خبر
اندر او گردند مردم اختلاف
زود باشد که بدانند آن خبر
ما نکردیم ارض را آبامهاد
هم شما را آفریدیم از نهفت
تا قوی باشد آسایش تمام
و بنینا فوقکم سبعا شداد
هم فرستادیم بر مانند جو

ازبنا کان بس بزرگست ازتمیز
مختلف گشتند زان بایکدگر
آنچنان کاندر قیامت از خلاف
پس‌جهان نبودکه گویندابن حشر
تا مقر باشد شما را بی‌فساد
بهرنسل ازماده ونر جفت جفت
از تعب مانند باز اندر مقام
هفت گردون مطبق بی‌عماد
زابرهای بس فشارنده فرو
بوستانها پر ز اشجار و ثمر

باشد این کبری قیامت بیخلاف
هرکسی دروی کند نوعی سخن
نه‌چنانست آنکه‌گویند از مقال
بار باید ایستند از این بیان
کوهها را میخها و ازهر کنار
خوانتانراهم نمودیم از محل
پوششی کردیم شبرا بر شما
هم چراغی در فلك از آفتاب
آب ریزانی بغایت با نبات
که بپیچیده است آن بر یکدگر

واندران دارند خلقان اختلاف
نیستش شاید بود بر بوالحسن
باز باید ایستند از این سؤال
زود پس باشد که دانند ازعیان
تا زمین گردد بدانها استوار
آنچه زان جسمها بمانند از عمل
روز راهم نوبت کسب و نوا
آفریدیم این چنین پرنور و تاب
تا برویانیم زان دانه و نبات

اِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ كٰانَ مِيقٰاتًا ١٨ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ اَفْوٰاجًا ١٩ وَ فُتِحَتِ السَّمٰآءُ فَكٰانَتْ

بدرستيكه روز تميز باشد وعده گاه روزيكه دميده شود در آن صور پس بيائيد فوجها وگشوده شود آسمانها پس گردد

اَبْوٰابًا ٢٠ وَ سُيِّرَتِ الْجِبٰالُ فَكٰانَتْ سَرٰابًا ٢١ اِنَّ جَهَنَّمَ كٰانَتْ مِرْصٰادًا ٢٢ لِلطّٰاغِينَ مَآبًا ٢٣

درها وروان گردانده شود كوهها پس گردد سراب بدرستيكه جهنم باشد در كمينگاه مرزياده روان در عصيان راست

لٰابِثِينَ فِيهٰا اَحْقٰابًا ٢٤ لٰا يَذُوقُونَ فِيهٰا بَرْدًا وَلٰا شَرٰابًا ٢٥ اِلاّٰ حَمِيمًا وَ غَسّٰاقًا ٢٦ جَزٰآءً وِفٰاقًا ٢٧

بازگشت درنك نمايندگان در آن روزگارهاى چشند در آن خنكى ونه شرابى جز آب جوشان وچرك جراحتها پاداش موافق

اِنَّهُمْ كٰانُوا لٰا يَرْجُونَ حِسٰابًا ٢٨ وَ كَذَّبُوا بِآيٰاتِنٰا كِذّٰابًا ٢٩ وَ كُلَّ شَيْئٍ اَحْصَيْنٰاهُ كِتٰابًا ٣٠ فَذُوقُوا

بدرستيكه ايشان بودند كه اميد نداشتند حسابى را وتكذيب نمودند آيتهاى ما را تكذيب نمودنى وهرچيز برا ضبط كرديمش در كتابى پس بچشيد

فَلَنْ نَزِيدَكُمْ اِلاّٰ عَذٰابًا ٣١

پس نيفزائيم هرگز شما را جز عذاب

ان يوم الفصل يعنى رستخيز
پس بيائيد اندران ساعت شما
آسمان آندم شود شكافته
هست دوزخ مر كميكه يا رصد
روزگارى بر توالى اندران
معنى برداست هم گويند خواب
اهل دوزخ مرجزا داده شوند
بودشان تكذيب آيتهاى ما
جمله را ازجزء و كل بشمرده ايم

حكم حق را باشد آن ميقات نيز
فوج فوج اندر صف محشر زجا
واندر او ابواب گردد يافته
كانتظار كافران را ميكشد
هست ايشان را درنك از هر مكان
نيست يعنى خواب بر اهل عذاب
خود بوفق آنچه كردند از بسند
درجهان تكذيبى افزون ازخفا
ثبت دفتر با جزايش كرده ايم

آن خود آن روز است بهر خلق هم
بر نشان و شكل و وضع مختلف
كوهها گردد روان مانند آب
مشركان را وانكه ازحد درگذشت
نى چشند اعنى نيابند ايچ برد
هم ننوشند از شرابى در جحيم
آنكسانند آنكه خود اميدوار
هرچه را از طاعت وعصيان حساب
پس چشيد اكنون جزاى ناصواب

كه دميده ميشود در صور دم
بعضى اندر راه وبعضى منحرف
درهوا پس باشد آن همچون سراب
اندران باشد مقر و بازگشت
اندران يعنى هواى خوب وسرد
غير آب گرم و بدمعنى كه ريم
مى نبودند از حسابى در مدار
كرده ايم ازبندگان اندر كتاب
پس نيفزائيمتان الا عذاب

اِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفٰازًا ٣٢ حَدٰآئِقَ وَ اَعْنٰابًا ٣٣ وَ كَوٰاعِبَ اَتْرٰابًا ٣٤ وَ كَأْسًا دِهٰاقًا ٣٥ لٰا يَسْمَعُونَ فِيهٰا

بدرستيكه مر پرهيزكاران راست جاى كاميابى باغها وانگورها ودر آمده پستانها همسن وجامى پر نشنوند در آن

لَغْوًا وَلٰا كِذّٰابًا ٣٦ جَزٰآءً مِنْ رَبِّكَ عَطٰآءً حِسٰابًا ٣٧ رَبِّ السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ وَ مٰا بَيْنَهُمَا الرَّحْمٰنِ

لغوى ونه تكذيب كردنى پاداشى از پروردگار تو بخششى كافى پروردگار آسمانها وزمين وآنچه در ميان آنهاست كه بخشاينده است

لٰا يَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطٰابًا ٣٨ يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلٰئِكَةُ صَفًّا لٰا يَتَكَلَّمُونَ اِلاّٰ مَنْ اَذِنَ لَهُ الرَّحْمٰنُ

مالك نباشد از او خطاب كردن را روزيكه بايستند روح وفرشتگان صف زده سخن نگويند مگر آنكه دستورى داد مراورا خداى

وَ قٰالَ صَوٰابًا ٣٩ ذٰلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ فَمَنْ شٰآءَ اتَّخَذَ اِلٰى رَبِّهِ مَآبًا ٤٠ اِنّٰا اَنْذَرْنٰاكُمْ عَذٰابًا قَرِيبًا

بخشاينده وگفت صوابى آنست روز حق پس كسيكه خواست گرفت بسوى پروردگارش بازگشتى بدرستيكه ما بيم كرديم شما را از عقوبتى نزديك

يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مٰا قَدَّمَتْ يَدٰاهُ وَ يَقُولُ الْكٰافِرُ يٰا لَيْتَنِى كُنْتُ تُرٰابًا ٤١

روزيكه مينگرد مرد مر آنرا از آنچه پيش فرستاده دستش وميگويد كافر ايكاش بودم خاك

هست مر پرهزکار آنرا مفاز
که مشاکل باهمند ایشان بسال
هستشان پاداش از پروردگار
نیست مالك کس که بارحمن سخن
تاچه باشد روح آن داند خدا
آنخدائی کاوست بخشندهٔ ثواب
وان بود روزی محقق دروقوع
ما شما را بیم کردیم از خبر
کافرآنروز ازتزلزل واضطراب

جایگاه رستگاری و اعتزاز
هم بقد و قامت وحسن و جمال
برعطائی بی حساب و بی‌شمار
گوید ازخلقان درآنروز ازمحن
هرکسی‌گوید دوی شرحی جدا
گفته باشد وان‌کلامی باصواب
نیست شك‌دروی‌گرت باشدرجوع
برعدابی کان بود نزدیکتر
گوید او یا لیتنی کنت تراب

باغهای پر درخت و پر عنب
جامهاشان پرشراب اندر فروغ
آنکه رب آسمانست و زمین
ایستد روح وملایك صف‌بصف
ازشفاعت‌هم نگوید گر سخن
والکلام آن لااله الاالله است
پس هرآن‌گیرد بسوی رب‌خویش
روزی آنکه آدمی‌بیننده است
یعنی آنکه بودمی ایکاش‌خاك

دختران نار پستان بی‌تعب
نشنوند اندرجنان لهو و دروغ
وانچه باشد درمیان آن واین
اندران روزعجیب ازهرطرف
جزکه داده باشد اذنش ذوالمنن
قاتلش واصل بمقصود ازره‌است
بازگشتن از ره طاعات پیش
آنچه بفرستاده‌پیش‌او ار دودست
می‌ئی‌دیدم چنین هول و هلاك



سورة النّازِعاتِ سِتٌّ وَاَرْبَعُونَ آيَةً وَهِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمْ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

وَالنّازِعاتِ غَرْقاً ٢ وَالنّاشِطاتِ نَشْطاً ٣ وَالسّابِحاتِ سَبْحاً ٤ فَالسّابِقاتِ سَبْقاً ٥ فَالْمُدَبِّراتِ اَمْراً ٦

بکشندگان کشیدنی متوها   و بیرون کشندگان بیرون کشیدنی   وشناکنندگان شناکردنی   پیش گیرندگان پیش گرفتنی   پس تدبیرکنندگان کار را

يَوْمَ تَرْجُفُ الرّاجِفَةُ ٧ تَتْبَعُها الرّادِفَةُ ٨ قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ واجِفَةٌ ٩ اَبْصارُها خاشِعَةٌ ١٠ يَقُولُونَ اَئِنّا

روزیکه بلرزد لرزنده   که از پی آید آنرا از پی آینده   دلهاست روزچنین لرزان   چشمهاشان فرورفته   میگویند مائیم هرآینه

لَمَرْدُودُونَ فِي الْحافِرَةِ ١١ اَئِذا كُنّا عِظاماً نَخِرَةً ١٢ قالُوا تِلْكَ اِذاً كَرَّةٌ خاسِرَةٌ ١٣ فَاِنَّما هِيَ

برگردیده شوندگان بطریق نخست   آیا وقتیکه شدیم استخوانهای پوسیده   گفتند اینست آنگاه بازگشتی   بازیان   پس جز این نیست که آن

زَجْرَةٌ واحِدَةٌ ١٤ فَاِذاهُمْ بِالسّاهِرَةِ ١٥

فریادیست واحد   پس آنگاه ایشانند بر روی زمین

حق‌خورد سوگند بر بکشندگان
غرق یعنی‌آنکه در ابدان فرو
هستشان وفق ومدارا اندرین
رفت وآمد برصلاح اهل ارض
پس باشان‌کزپی تدبیر امر
اندران روزیکه می‌لرزد زمین
دیده‌ها آیند از وحشت بهم
رد شویم آیا که ما فی‌الحافرة
این جواب منکران قدرتست

که قویند وشدید اندر نشان
می‌روند ازبهر نزع روح او
ناشطات نشط این باشد یقین
می‌کنند از روی نظم وحکم فرض
در زمین آیند بر تقدیر امر
پس بمیرند اهلش ازلرزی چنین
تا ببیند آن وقوع دمبدم
ائذا کنا عظاماً نخره
پس‌جزاین‌نبودکه‌آن‌یك‌زجرةاست

یعنی آن افرشتگان بس شجاع
هم‌بدان افرشتگان کز انبساط
هم بدان افرشتگانی که شنا
پس بهم گیرند پیشی از قرار
هر یکیرا هست تدبیری بکار
اندر آیند از پی آنرا رادفه
منکران بعث گویند اینچنین
گرچنین باشد زیانکاریم ما
پس بوند ایشان هویدا وپدید

که‌کنند ارواح کفار انتزاع
روح مؤمن قبض‌سازند ازنشاط
می‌کنند اندر زمین و درهوا
بهرفرمان بردن از پروردگار
وز مأثر ربط و تأثیری بکار
واندر آرووند دلها واجفه
زنده چون گویندشان‌کردیدهین
یعنی این باور نمی‌داریم ما
برزمین صاف هموار سفید

هَلْ اَتٰيكَ حَدِيثُ مُوسٰى ١٦ اِذْناداهُ رَبُّهُ بِالْوادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى ١٧ اِذْهَبْ اِلٰى فِرْعَوْنَ اِنَّهُ طَغٰى

آیا آمد ترا   حکایت موسی   که ندا کرد او را پروردگارش در وادی پاکیزه کرده شده طوی   برو بسوی فرعون که او زیاده روی کرد در عصیان

١٨ فَقُلْ هَلْ لَكَ اِلٰى اَنْ تَزَكّٰى ١٩ وَ اَهْدِيَكَ اِلٰى رَبِّكَ فَتَخْشٰى ٢٠ فَاَرٰيهُ الْاٰيَةَ الْكُبْرٰى ٢١

پس بگو مر ترا است میل باینکه پاك شوی وهدایت کنم بسوی پروردگارت پس بپرهیزی پس نمودش آیه بزرك

فَكَذَّبَ وَ عَصٰى ٢٢ ثُمَّ اَدْبَرَ يَسْعٰى ٢٣ فَحَشَرَ فَنَادٰى ٢٤ فَقَالَ اَنَا رَبُّكُمُ الْاَعْلٰى ٢٥ فَاَخَذَهُ اللّٰهُ

پس تکذیب نمود و نافرمانی کرد پس پشت گردانیده میشتافت پس جمعیتی کرد پس ندا درداد پس گفت منم پروردگار شما که برتر است پس گرفت او را خدا

نَكَالَ الْاٰخِرَةِ وَ الْاُولٰى ٢٦ اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَعِبْرَةً لِمَنْ يَخْشٰى ٢٧

بعقوبت آخرت واولی بدرستیکه در آنست هر آینه عبرتی مر آنرا که میترسند

برتو آیا نامد ای فخر بشر
یا که باشد نام آن وادی طوی
پاك کردی ره نمایم من تورا
کرد پس تکذیب وعاصی شد بحق
جمع کرد او لشکر وداد این ندا
زانکه پس باشد فقیر و بی‌نوا
نه غلامی نه سپاهی نه زری
مشتبه شد زین سخن بر احمقان
پس گرفتش حق بقهری بس قوی
وان نکال دیگرش داند خدای

مر حدیث موسی کامل هنر
حق در آن فرمود بر موسی ندا
سوی ربت پس بترسی از خدا
پشت پس کرد او بوی با طعن ودق
گفت من پروردگارم بر شما
از رسولش آشکار است این بها
نه لباس و نه اساس و استری
که بباشد خالق موسی چنان
بر عذاب اخروی و دنیوی
تاچه باشد درخورش در آن سرای

چونکه او را خواند بر پروردگار
روسوی فرعون نگذشته زحد
پس نمود آن موسی از وحی که بود
سعی در ابطال او کرد از ستیز
موسی ارهم خالقی از غیر من
که بسی باشد برهنه و گرسنه
من غلامانم بسی ذی ثروتند
در تصور نامد ایشانرا کجا
بد نکال اولش که گشت غرق
هست پندی و اعتباری اندراین

خود بوادی مقدس در دو بار
گو که داری رغبت آیا هیچ خود
آیهٔ کبری بفرعون عنود
یا زترس اژدها شد در گریز
باشدش من بهترم زاو بی‌سخن
بر رسالت آمد است او یکتنه
صاحب قصر و سرا و دولتند
کاکه برسد ز اژدها نبود خدا
اندران رود سیه پا تا بفرق
آنکه را ترسد زحق وز یوم دین

ءَاَنْتُمْ اَشَدُّ خَلْقًا اَمِ السَّمَآءُ بَنٰيهَا ٢٨ رَفَعَ سَمْكَهَا فَسَوّٰيهَا ٢٩ وَ اَغْطَشَ لَيْلَهَا وَ اَخْرَجَ ضُحٰيهَا

آیا شما سخت تر بید در خلقت یا آسمان که بنا کرد آنرا بلند گردانید سقفش را پس راست کرد و تاریك گردانید شبش را و ظاهر ساخت روزش را

٣٠ وَالْاَرْضَ بَعْدَ ذٰلِكَ دَحٰيهَا ٣١ اَخْرَجَ مِنْهَا مَآءَهَا وَ مَرْعٰيهَا ٣٢ وَ الْجِبَالَ اَرْسٰيهَا ٣٣ مَتَاعًا لَكُمْ

وزمین را بعد از آن گسترانید پدید آورد از آن آبش را وچرا گاهش را وکوهها را استوار گردانید شان مایهٔ تعیش برای شما

وَ لِاَنْعَامِكُمْ ٣٤ فَاِذَا جَآءَتِ الطَّآمَّةُ الْكُبْرٰى ٣٥ يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْاِنْسَانُ مَاسَعٰى ٣٦ وَ بُرِّزَتِ الْجَحِيمُ

وچهارپایان شما پس چون آمد بلای مستولی بزرك روزیکه یاد آورد انسان آنچه کوشید وظاهر گردانیده شد دوزخ

لِمَنْ يَرٰى ٣٧ فَاَمَّا مَنْ طَغٰى ٣٨ وَ اٰثَرَ الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا ٣٩ فَاِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوٰى ٤٠ وَ اَمَّا مَنْ

برای کسیکه بیند پس اما آنکه زیاده روی کرد در عصیان و برگزید زندگانی دنیا را پس بدرستیکه دوزخ و دجایگاه و اما آنکه

خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوٰى ٤١ فَاِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوٰى ٤٢ يَسْـَٔلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ

بیم داشت از مقام پروردگارش ومنع کرد نفس را از خواهش پس بدرستیکه بهشت باشد جایگاهش میپرسند ترا از قیامت

اَيَّانَ مُرْسٰيهَا ٤٣ فِيمَ اَنْتَ مِنْ ذِكْرٰيهَا ٤٤ اِلٰى رَبِّكَ مُنْتَهٰيهَا ٤٥ اِنَّمَا اَنْتَ مُنْذِرُ مَنْ يَخْشٰيهَا

کی باشد قرارگاهش در چیستی تو از یاد کردن آن بسوی پروردگار تست انتهای آن جز این نیست که تو بیم کننده کسی را که میترسد از آن

كَاَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَمْ يَلْبَثُوا اِلَّا عَشِيَّةً اَوْ ضُحٰيهَا

گویا که ایشان روزیکه بینند آنرا درنك نکرده‌اند مگر شبانگاهی یا چاشتگاهی

سخت تر در خلقتید آیا شما
مربنا کرد آسمارا چونکه خواست
واین زمین را آفرید از بعد این
کوهها را ساخت محکم واستوار
طآمّه یعنی دواهیٌ بزرك
مرکسیرا دوزخ آید آشکار
پس بود دوزخ مراورا جایگاه
پس بود جنت ورا آرامگاه
درچه چیزی توزذکر آن ساس
هرکرا ترسد ازآن روزمهول
کافران یعنی کنند اینسان گمان

ایگروه منکران یا این سما
سقف آن برداشت واینسان کرد راست
منبسط کرد و بگسترد این چنین
بهره ور گردید تا زان بیشمار
وان قیامت باشد وروزی سترك
کو بود ازاهل رؤیت درشمار
وانکه او ترسیده باشد راشاه
بهر او هرنعمتی هست از اله
برتو دخلی نیست آنرا درشناس
پس توکن اندارایشان ایرسول
چون قیامت را ببینند ارعیان

چونکه دانید آسمان خلق خداست
کرد مر تاریکی لیلش فزون
هم برون آورد ازآن آب وعیون
هم خورند انعامتان خشك وخوید
روزی آنکه یاد آرد آدمی
پس هرآن کر حد گذشته باشدآن
زایستادن نزد آن پروردگار
ازتو پرسند ایرسول ازرستخیز
باشد آن را نزد ربت منتها
می نگرددند اندران گویا درنك
که نکردستند در دنیا درنك

پس چرا قادر نه برعود شماست
نور خورشیدش هم آورد اوبرون
هم چراگاه وگیاه ازحدّ فزون
پس چوآید طامةالکبری پدید
کرده آنچ اندیك وبدسعی اوهمی
برگزیده است اوحیوة این جهان
نهی کرده ازهوایش نفس خوار
تا کی است آنوقت وموقع درتمیز
نیست جزاین منذری توازخدا
جزشبی چون بنگرندآن روزتنك
جزشبی یا چاشتگاهی کور ولنك



سُورَةَ عَبَسَ اِثْنَتانَ وَ اَرْبعُونَ آيَةً وَ هِيَ مَكِّيَةِ

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

نام خداوند بخشاینده مهربان

عَبَسَ وَ تَوَلّى ٢ اَنْ جاۤءَهُ الْاَعْمى ٣ وَما يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَّكّى ٤ اَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرى ٥

روی ترش نمود واعراض کرد که آمد اورا کور وچه چیز داناکردترا باشد که پاك شود یاپند گیرد پس نفع دهداورا پند

اَمّا مَنِ اسْتَغْنى ٦ فَاَنْتَ لَهُ تَصَدّي ٧ وَما عَلَيْكَ اَلّا يَزَّكّي ٨ وَ اَمّا مَنْ جاۤءَكَ يَسْعى ٩ وَ هُوَ

اماکسیکه توانگر شد پس تو مراورا متوجه میشوی ونیست برتو که پاك شود و اماکسیکه آمدترا که میکوشید واو

يَخْشى ١٠ فَاَنْتَ عَنْهُ تَلَهّى ١١ كَلّا اِنَّها تَذْكِرَةٌ ١٢ فَمَنْ شاۤءَ ذَكَرَهُ ١٣

میترسید پس تو ازاو فارغ میباشی نه چنین است بدرستیکه آن پندیست پس آنکه خواهد پند گیرد

بود عبدالله مکتوم او ضریر
اندر آرد تا مگر در دینشان
روترش کرد آن رسول نیکخو
زابن مکتومت چه چیز آگاه کرد
لیك آن کومالدار است این چنین
نیست برتو زونجز وزرو وبال
ازخدا ترسان بود یا ترسد او
حاصل آنکه ازتواین محمود نیست
شد روان ازدیده هایش جوی آب
تا بعبدالله رسید او با نیاز
معتجر باش ازتولی وز عبوس

نزد پیغمبر شدآن مکفوف پیر
داشت نحوی ازپی آئینشان
هم بگردانید زان مکفوف رو
شاید اوزآثام گردد پاك و فرد
بی نیازی می کند زایمان ودین
چون براو پاکیزه گی باشدمحال
که درآید برسر و افتد برو
زین تصدی وین تلهی سودنیست
ور پی اعمی دوید اندر شتاب
برد سوی مسجدش سلطان راز
کن مدارا و تلطف با نفوس
هرکه خواهد پس نماید حفظ آن

اندران وقتی که بود آن ممتحن
کرد عبدالله زپیغمبر سؤال
آمد این آیت چواعمی آمد او
پند یا گیرد ز قول ارجمند
پس تو بروی میکنی زاقبال رو
وانکه اما نزتواسد با شتاب
پس توازوی می شوی مشغول باز
جبرئیل این آیه می خواندورسول
آنچنانکه هردم افتادی بسر
مردای خود بزیر او فکند
هست آیتهای قرآن جمله پند
تا فراموشش نگردد یکزمان

باصنادید قریش اندر سخن
بی خبر کاین نیست هنگام مقال
روترش فرمود وگردانید رو
نفعٌ پس می بدهد اوراوعظ وپند
بسکه داری جهد بر ایمان او
ازپی تعلیم احکام و کتاب
روکنی ازوی بارباب مجاز
رنك او تغییر می کرد ازقبول
روی او می خورد بردیوار و در
داشتش زان پس عزیز وارجمند
متعظ گشتن بر او باشد پسند

فِي صُحُفٍ مُكَرَّمَةٍ ١٤ مَرْفُوعَةٍ مُطَهَّرَةٍ ١٥ بِاَيْدِي سَفَرَةٍ كِرامٍ بَرَرَةٍ ١٦ قُتِلَ الْاِنْسانُ ما اَكْفَرَهُ

درصحیفهای گرامی داشته شده برداشت کرده شده پاکیزه گردانیده بدستهای کاتبان شریفان نکوکاران کشته باد انسان چه کافر نیست او

١٧ مِنْ اَيِّ شَيْئٍ خَلَقَهُ ١٨ مِنْ نُطْفَةٍ ١٩ خَلَقَهُ فَقَدَّرَهُ ٢٠ ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ ٢١ ثُمَّ اَمَاتَهُ فَاَقْبَرَهُ ٢٢

از چه چیز آفریداورا از نطفه آفریدش پس اندازه مقرر داشت اورا پس راه آسان گردانید آنرا پس میرانید اورا پس فرمود که در گورها ی دهید اورا

ثُمَّ اِذَا شَاءَ اَنْشَرَهُ ٢٣ كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَا اَمَرَهُ ٢٤ فَلْيَنْظُرِ الْاِنْسَانُ اِلَى طَعَامِهِ ٢٥ اَنَّا صَبَبْنَا الْمَاءَ

پس چون خواهد زنده گرداندش نه چنین است بجای نیاورده هنوز آنچه فرمود پس باید که بنگرد انسان سوی خوردنش بدرستیکه ما ریختیم آبرا

صَبًّا ٢٦ ثُمَّ شَقَقْنَا الْاَرْضَ شَقًّا ٢٧ فَاَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا ٢٨ وَ عِنَبًا وَ قَضْبًا ٢٩ وَ زَيْتُونًا وَ نَخْلًا ٣٠ وَ

ریختنی پس شکافتیم زمین را شکافتنی پس رویانیدیم در آن دانه و انگور را و اسفست و زیتون و درخت خرما و

حَدَائِقَ غُلْبًا ٣١ وَ فَاكِهَةً وَ اَبًّا ٣٢ مَتَاعًا لَكُمْ وَ لِاَنْعَامِكُمْ ٣٣

باغهای پردرخت و میوه و چراگاه مایه عیش برای شما و از برای چهارپایان شما

در صحف قرآن همه ثبت است و ضبط / پس گرامی نزد حق از وجه ربط
یافته رفعت بهفتم آسمان / یا بلند از قدر و پاکیزه بیان
از شوائب و نقائص وز خطا / پاك وهم از شبهه اهل هوا
شد نوشته جمله آیات کلام / خود بدست آن سفیران کرام
وان بزرگان نکوکار ار قبول / قصد از آن باشد اصحاب رسول
دور باد از رحمت آن کافر نهاد / تا چه بسیار است کفرش هم زیاد
آفریده از چه چیز اورا خدای / زاندك آب منی از ابتدای
ساخت پس اعضای اورا در شکم / راه بیرون گشتن آسان کرد هم
پس بمیراند اورا گرد امر / تا بخاك اندر بپوشاند و عمر و
پس در آن وقتی که دارد اقتضای / سازد اورا زنده چون خواهد خدا
امر حق را آدمی حقا هنوز / خود بجا ناورده اندر سوز
پس بباید تا کند آدم نظر / بر طعامش تا چه شد حادث دگر
ننگرد باید که ما چون آب را / ریختیم از ابر هرجا ز اقتضا
ارض را پس بر نبات اشکافتیم / بهر قوت آن مقتضی چون یافتیم
پس برویانیدیم دودانه و عنب / قضب وزیتون نخل خرما برسبب
باغهای پر ز اشجار سطر / میوه‌های خشك و تر زان آب و ابر
یا چراگاهست آب اندر کلام / یا که میوهٔ خشك گشته در مقام
اینست برخورداری از بهر شما / هم زبهر چارپایان قوتها

فَاِذَا جَاءَتِ الصَّاخَّةُ ٣٤ يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ اَخِيهِ ٣٥ وَ اُمِّهِ وَ اَبِيهِ ٣٦ وَ صَاحِبَتِهِ وَ بَنِيهِ ٣٧ لِكُلِّ امْرِئٍ

پس چون آید عربده گوش کر کننده روزیکه گریزد مرد از برادرش و مادرش و پدرش و زنش و پسرش هر مردیرا

مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ ٣٨ وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُسْفِرَةٌ ٣٩ ضَاحِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ ٤٠ وَ وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا

از ایشان روزی چنین کاریست که مشغول داردش و رویهائیست روز چنین درخشان خندان و فرحناك و رویهائیست روز چنین برآنهاست

غَبَرَةٌ ٤١ تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ ٤٢ اُولَئِكَ هُمُ الْكَفَرَةُ الْفَجَرَةُ

گرد کدورت فروگیرد آنهارا تیرگی آنگروه ایشانند آنهائیکه کافران بدکارند

پس چو آمد صاخة یعنی بلند / صیحهٔ کانرا خلایق بشنوند
روزی آنکه مرد بگریزد بسر / از برادر هم ز مادر وز پدر
وز زن خودکش مصاحب بود و یار / هم ز فرزندان ز هول و اضطرار
زاهل حشر آنروز هر کس را عیان / هست کاری که بود مشغول آن
یکسر است و اندران صد محشری / می نپردازد بشغل دیگری
رویها باشند آنروز از لقا / روشن و رخشنده چون خور در سما
خرم و خندان و مستبشر همه / فارغ از اندوه و دور از واهمه
رویها باشند هم کز خیرگی / نشسته بر آنها غبار تیرگی
برسیاهی گیرد آنها را فرو / چون شوند ایشان بدوزخ روبرو
آن گروه تیره رو اندر جهان / کیستند آن کافران و فاجران
جمع کرده کفر خودرا با فجور / بارالها آن تو از ما دار دور

سورةُ التَّكْوِيرِ تِسْعَ وَعِشْرُونَ آيَةً وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

اِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ ۲ وَ اِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ ۳ وَ اِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ ٤ وَ اِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ

آنگاه که آفتاب درهم پیچیده شود وآنگاه که ستارها فرو ریزند وآنگاه که کوهها روان شوند وآنگاه که شتران آبستن بارنهند

۵ وَ اِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ ٦ وَ اِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ ۷ وَ اِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ ۸ وَ اِذَا الْمَوْؤُدَةُ

وآنگاه که وحوش حشر کرده شوند وآنگاه که دریاها پر کرده شوند وآنگاه که نفسها جفت کرده شوند وآنگاه دختران در گور کرده

سُئِلَتْ ۹ بِاَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ ۱۰ وَ اِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ ۱۱ وَ اِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ ۱۲ وَ اِذَا الْجَحِيمُ

پرسیده شوند که بچه گناه کشته شدند وآنگاه که نامها گشوده شوند وآنگاه که آسمان کنده شود وآنگاه که دوزخ

سُعِّرَتْ ۱۳ وَ اِذَا الْجَنَّةُ اُزْلِفَتْ ۱٤ عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا اَحْضَرَتْ ۱۵

افروخته شود وآنگاه که بهشت نزدیک کرده شود داند هر نفسی آنچه را حاضر ساخته

چون شود پیچیده درهم آفتاب
ناقه های حمل می برداشته
جمع کرده حمله یکجا می‌شوند
نفسها را آنزمان سازند جفت
می‌شود پرسیده آندم درحضور
که تواین مؤوده را در بیگناه

تیره گردد عالم پر انقلاب
می‌شوند آنکه فرو بگذاشته
هر وحوشیکه پراکنده بوند
با عملهائیکه بودش در نهفت
دختران را که شده زنده بگور
زنده اندر گور کردی ازچه راه
وان بود دور از خصال آدمی

تیره گردند و سیاه استارگان
یا معطل گردد از بارش دگر
بحرها آنگاه گردد جمله پر
یا بر انگیزند با امثال او
برکدامین جرم کاو کشته شده
من پناه ازهر بدی جویم بر
خصلت دیو ودداست آن خود همی

کوهها گردد زجای خود روان
ابرها کابستن باشند بر مطر
اندران بی آب می‌ماند به در
بهمارا گربود بد ور نکو
وانکه اورا کشته مسئول آمده
خاصه زان کاید حق ازوی درغضب

مناجات

گر تو خواهی آدمی را در کنی
وان نباشد ای مسبب بی سبب
حق بپرسد روکه ای بدبخت کور
آسمان بر کنده آندم را مراوست
می‌شود نزدیک وانده که بهشت

ای خدا زافعال دیو دل سیاه
باب دانش را بروبش سد کنی
پس پناه ازآن سبب گیرم بر
ازچه کردی زنده دختررا بگور
برکنند آسمان کاره دنوح پوست
برهر آن صافی دل روشن سرشت

برجناب خود صفی را ده پناه
بل زدیو اوراکنی بدبخت تر
مار و افعی بچهٔ خود کی کشد
جملگی پیچیده گردد نامه ها
دوزخ آنساعت شود افروخته
می بداند نفس هرکس از شر

هم زمارو اژدها دل سخت تر
اینقدر آرد ز دانائی رشد
ازعملها اندران هنگامه ها
هم زاهل شرك وظلم اندوخته
آنچه حاضر کرده است از خیروشر

فَلَا اُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ ۱٦ اَلْجَوَارِ الْكُنَّسِ ۱۷ وَالَّيْلِ اِذَا عَسْعَسَ ۱۸ وَالصُّبْحِ اِذَا تَنَفَّسَ ۱۹ اِنَّهُ لَقَوْلُ

پس سوگند یاد میکنم بسیر رونده سیر کننده پنهان شونده‌ها وشب چون پشت کند وصبح چون پدید آید که آن هر آینه

رَسُولٍ كَرِيمٍ ۲۰ ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ ۲۱ مُطَاعٍ ثَمَّ اَمِينٍ ۲۲ وَ مَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ

سخن فرستاده ایست گرامی صاحب توانائی نزد خداوند عرش با منزلت فرمان برده پس امینست ونیست صاحب شما دیوانه

۲۳ وَ لَقَدْ رَآهُ بِالْاُفُقِ الْمُبِينِ ۲٤ وَ مَا هُوَ عَلَي الْغَيْبِ بِضَنِينٍ ۲۵ وَ مَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ

وبتحقیق دیدا و را در افق روشن ونیست او در غیب بخیل ونباشد سخن شیطان رانده شده

۲٦ فَاَيْنَ تَذْهَبُونَ ۲۷ اِنْ هُوَ اِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ ۲۸ لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ اَنْ يَسْتَقِيمَ ۲۹ وَ مَا

پس کجا میروند نیست آن مگر پندی مرجهانیانرا مرآنکسیرا خواست از شما که مستقیم شود و

تَشَآؤُنَ اِلاَّ اَنْ يَشَآءَ اللّٰهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ

نخواهید مگر آنکه خواهد خدا که پروردگار عالمیاست

پس خورم سوگند در استارگان
هم بشب سوگندکان آید حو پیش
که بود قرآن کلامی دلپسند
جبرئیل آورده یعنی این کلام
دید مر جبریل را وین ابین است
رمز معنی تا بیاموزد هکس
در کجا پس می روید آیا شما
مر کسیرا کاستقامت خواهد او
کاو بود پروردگار عالمین

آن رجوع آرده کان بر آسمان
میکند تاریك عالم را بخویش
قول بفرستادهٔ بس ارجمند
بر رسول از جانب رب الانام
در کنار آسمان که روشن است
وحی علام الغیوب ایست و بس
می کنید اعراض زین یعنی چرا
هر چنین کی بردکس زین مشك بو
هر کرا او نخواهد آید سوی دین

باز دیگر میکند آنها ایاب
هم صبح آنگاه که چون دم زند
بس توانا عند ذی العرش مکین
نیست مجنون صاحب و یار شما
نیست بهمبر بخلق حق بخل
هم نه قرآن قول دیو رانده است
نیست قرآن عالمین را جز که پند
می نخواهید استقامت را شما
تا کرا او خواهد این امری حقی است

بعد پنهانی بنور آفتاب
عالم و آفاق را روشن کند
هم مطاع اندر ملایك هم امین
آنچنانکه هست پندار شما
زانچه بروی شدنهان وحی جلیل
که براو از استراقی خوانده است
جز شرافت با رسول ارجمند
جز که آنرا از شما خواهد خدا
سر خلق از غیر خالق مخفی است



سورة الْاِنْفِطَارْ تِسْعَ عَشَرَ آيَةً وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشایندهٔ مهربان

اِذَا السَّمَآءُ انْفَطَرَتْ ٢ وَ اِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَثَرَتْ ٣ وَ اِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ ٤ وَ اِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ

آنگاه که آسمان بشکافد وآنگاه که ستاره ها فرو ریزانیده شود وآنگاه که دریاها راه بهم داده شود وآنگاه که گبرها زیر و زبر کرده شود

٥ عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ وَ اَخَّرَتْ ٦ يَا اَيُّهَا الْاِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ ٧ اَلَّذِي خَلَقَكَ

وآندهر نفسی آنچه را پیش فرستاده و باز پس داشت ای انسان چه چیز غره کرد ترا به پروردگارت که کریم است آنکه آفرید ترا

فَسَوّٰيكَ فَعَدَلَكَ ٨ فِي اَيِّ صُورَةٍ مَا شَآءَ رَكَّبَكَ ٩ كَلَّا بَلْ تُكَذِّبُونَ بِالدِّينِ ١٠ وَ اِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ

پس تمام اجزا کرد اینرا پس اندام داد در هر صورتی که خواست بهم آوردت نه چنان است بلکه تکذیب میشما به جزا را و بدرستیکه بر شماست نگهبانان

١١ كِرَامًا كَاتِبِينَ ١٢ يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ ١٣

گرامیان نویسندگان میدانند آنچه را که میکنید

آنزمان که اشکافته گردد فلك
هر کسی داند چه بفرستاده پیش
آنخدائی کافریدت از عدم
صورت و اعضا و ترکیبت تمام
از غرور خویش پس باز ایستید
مر شما را از ملایك حافظین
میدانند آنچه را که میکنید

می بریزند این کواکب یکبیك
وانچه از پس هشته اند یا که بیش
راست پس فرمودت از تقدیر هم
معتدل آراست از تنظیم تام
گر ز اصل خویش غافل نیستید
در عمل هست از کراماً کاتبین
نیك و بد را می نویسند از پدید

وازمان که بحرها گردد روان
پس خطاب آید که ای آدم چه چیز
ساخت اعضایت همه عدل و نکو
گر کنی در خلقت خود یکنظر
آن نباشد کایستید از کبر هین
آن بزرگانی که بنویسنده اند
در بهشت ابرار اندر نعمتند

گورها زیر و زبر گردد عیان
غره بر رب کریمت کرده نیز
در هر آن صورت که خود میخواست او
می شناسی داده های دادگر
بل بود تکذیبتان بر یوم دین
نامهٔ اعمالتان از چون و چند
فاجران در دوزخ اندر مخلدند

اِنَّ الْاَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ ١٤ وَ اِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ ١٥ يَصْلَوْنَهَا يَوْمَ الدِّينِ ١٦ وَ مَا هُمْ عَنْهَا بِغَائِبِينَ

بدرستیکه نیکوکاران اند در نعیم و بدرستیکه بدکاران اند در دوزخ در آیند در آن روز جزا و نباشند آنها از آن غائبان

١٧ وَ مٰا اَدْرٰيكَ مٰا يَوْمُ الدِّينِ ١٨ ثُمَّ مٰا اَدْرٰيكَ مٰا يَوْمُ الدِّينِ ١٩ يَوْمَ لٰا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ

وچه‌چیزدانا کردترا که‌چیست‌روزجزا پس چه‌چیزداناکردترا که‌چیست‌روزجزا روزیکه مالك‌نباشند نفسی برای‌نفسی

شَيْئًا وَالْاَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلّٰهِ

چیزیرا وفرمان روزی‌چنین مرخدار است

یوم دین در دوزخ آیند ازیقین | بیستند از دوزخ ایشان غائبین | تو چه دانی چیست تاروزحساب | چیست پس‌روزحساب‌ای ذولباب
باشد آنروزیکه نفسی مالك او | نیست برنفسی چیزی یك سو | تا رساند نفع وسازد دفع ضر | هرکسی یابد ز کشت خویش‌بر
حکم وفرمان مرخدارا هست پس | ازعذاب وعفو درآنروز و بس

سورة الْمُطَفِّفِينَ سِتٌّ وَ ثَلٰثُونَ آيَةً وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشاینده‌مهربان

وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ ٢ اَلَّذِينَ اِذَا اكْتٰالُوا عَلَى النّٰاسِ يَسْتَوْفُونَ ٣ وَ اِذٰا كٰالُوهُمْ اَوْوَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ

وای برکم‌کنندگان آنانکه‌چون‌به‌پیمایند در کیل بر مردمان تمام‌گیرند وچون‌بکیل‌دهندآنهارا یاوزن‌دهندایشانرا کم‌کنند

٤ اَلٰا يَظُنُّ اُولٰئِكَ اَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ ٥ لِيَوْمٍ عَظِيمٍ ٦ يَوْمَ يَقُومُ النّٰاسُ لِرَبِّ الْعٰالَمِينَ ٧ كَلّٰا اِنَّ

آیا گمان‌نمی‌برند‌اینان‌کایشان‌برانگیخته‌شوندگانند برای‌روزی‌بزرگ روزیکه‌ایستاده‌شوند‌مردمان برای‌پروردگارعالمیان نه‌چنین‌است‌بدرستیکه

كِتٰابَ الْفُجّٰارِ لَفِي سِجِّينٍ ٨ وَ مٰا اَدْرٰيكَ مٰا سِجِّينٌ ٩ كِتٰابٌ مَرْقُومٌ ١٠ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ١١

نامه بدکاران‌هرآینه در سجین‌است وچه‌چیزدانا کردترا که‌چیست سجین نامه‌ایست‌رقم‌کرده‌شده وای‌روزچنین مر تکذیب‌کنندگان را

اَلَّذِينَ يُكَذِّبُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ ١٢ وَ مٰا يُكَذِّبُ بِهِ اِلّٰا كُلُّ مُعْتَدٍ اَثِيمٍ ١٣ اِذٰا تُتْلٰى عَلَيْهِ آيٰاتُنٰا

آنانکه تکذیب‌کنند روز جزارا وتکذیب‌نکندآنرا مگرهرتعدی‌کننده گناهکار چون‌خوانده شود براو آیتهای ما

قٰالَ اَسٰاطِيرُ الْاَوَّلِينَ ١٤ كَلّٰا بَلْ رٰانَ عَلٰى قُلُوبِهِمْ مٰا كٰانُوا يَكْسِبُونَ ١٥ كَلّٰا اِنَّهُمْ عَنْ

گوید افسانهای پیشینان‌است حقا بلکه زنك شد بر دلهاشان آنچه هستند که کسب میکنند حقا که ایشان از

رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ ١٦

پروردگارشان روزچنین هرآینه‌درحجاب‌شدگانند

ویل برکاهند کان وزن وکیل | که زحق وعدل ایشانراست‌میل | چونکه بستانند ایشان از انام | می‌ستانند ازبرای خود تمام

چونکه پیمایند بهر مردمان
گفتی ای مردم بیمایند کم
این بپندارند هیچ آیا ز هوش
جمله برپا ایستند این مردمان
هست در سجین کتاب کافران
مرمکذب راست ویل آن روز بد
چون براو خوانده شود آیات ما
آنچه کردند اکتساب السیئات

یا که سنجند آنست بر مرده زیان
ورن وکیل خویش کاین باشد ستم
بیش ستانند گان کم فروش
بهر حکم آورندهٔ جهان
توچه دانی چیست سجین از نشان
آنکه تکذیب اوبوم دین کند
گوید این باشد زپیش افسانه‌ها
قلبشان بگرفت ران زنك ارجهات
زانکه فجارند در یوم الحساب

مرتضی ٤ معرفت در بارارها
کم دهید ار مالتان کاهد یقین
که برانگیرنده گردند آنگروه
حق بود حقا هرآنچه میشود
آن کتابی هست نوشته شده
نی کنند تکذیب آنرا خودر بیم
اینچنین بود که گوید ار ذنوب
باید ایشان ایستند البته بار
ازثواب رب خویش اندر حساب

تا شود واقف زکیل و کارها
برشما افزون بود نقصان این
درچنان روز بزرك پر ستوه
ثبت اندر نامه‌ها ار نیك وبد
هیچ دروی نام چیزی نامده
جزهرآن بگذشته ارحدی اثیم
زنگشان بل گشته غالب برقلوب
ار فجور وکفرگیرند احتراز

ثُمَّ اِنَّهُمْ لَصالُوا الْجَحِيمِ ١٧ ثُمَّ يُقالُ هٰذَا الَّذِی كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ ١٨ كَلّا اِنَّ كِتابَ الْاَبْرارِ

پس بدرستیکه ایشان درآیندگانند در دوزخ پس گفته شود این است که بودید آنرا تکذیب میکردید حقا بدرستیکه نامهٔ نیکوکاران هرآینه در

لَفِي عِلِّيِّينَ ١٩ وَ ما اَدْرٰيكَ ما عِلِّيُّونَ ٢٠ كِتابٌ مَرْقُومٌ ٢١ يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ ٢٢ اِنَّ الْاَبْرارَ لَفِي

علیین است وچه چیز دانا کرد ترا که چیست علیین نامه‌ایست رقم کرده شده که گواه میشوند آنرا مقربان بدرستیکه نیکوکاران اند

نَعِيمٍ ٢٣ عَلَى الْاَرائِكِ يَنْظُرُونَ ٢٤ تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ ٢٥ يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ

هرآینه در نعیم بر سریرها نظاره میکنند می یابی در رویهاشان تازگی بهشت آشامانیده میشوند از صاف شراب مهر شده

٢٦ خِتامُهُ مِسْكٌ وَفِي ذٰلِكَ فَلْيَتَنافَسِ الْمُتَنافِسُونَ ٢٧ وَ مِزاجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ ٢٨ عَيْناً يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ ٢٩

که مهر بدیرش مشك است ودر آن پس باید رغبت کنند رغبت کنندگان ومزاجش از تسنیم است چشمه‌ایست که می آشامند از آن نزدیك کردگان

پس بدوزخ اندرآیند آنکسان
نامهٔ ابرار هم حقا که هست
میشوند ازفرشتگان حاضر بدان
بنگرند ایشان برآنچه شادمان
می بنوشند ازشراب بی‌رغش
هرکند اوترك خمر اندرجهان

پس بایشان گفته گردد آنزمان
درعلیین اعلا نیست
که مقرب گشتگانند از نشان
میشوند از دیدنش اندرجنان
کاوست مختوم ازختام مشك خوش
حق چشاند ازرحیقش درجنان
چشمهٔ تسنیم کاندر انتساب

این عذابی باشد آنکه خود شما
توچه دانی آنکه علیون کجاست
جمله ابرارند زامر ذوالکرم
میشناسی خود تو در آن رویها
باید اندراین شراب واین شئون
آن شراب خالص اندر امتزاج
اهل قرب از آن همی نوشند آب

بودتان تکذیب ازآن اندر ملا
نامهٔ مرقوم روشن کز خداست
برارائك در بهشت پر نعم
تازگیهای نعیم جانفزا
رغبت رغبت کنان باشد فزون
باشد از تسنیم خود اورا مزاج

اِنَّ الَّذِينَ اَجْرَمُوا كانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ ٣٠ وَ اِذا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغامَزُونَ ٣١ وَ اِذا

بدرستیکه آنانکه گناهکار شدند هستند از آنانکه ایمان آوردند میخندند وچون گذرند بایشان اشاره میکنند بچشم و ابرو وچون

انْقَلَبُوا اِلٰى اَهْلِهِمُ انْقَلَبُوا فَكِهِينَ ٣٢ وَ اِذا رَاَوْهُمْ قالُوا اِنَّ هٰؤُلاءِ لَضالُّونَ ٣٣ وَ ما اُرْسِلُوا

برگردند سوی کسانشان برگردند شادی کنان وچون ببینند ایشانرا گویند بدرستیکه اینان هرآینه گمراهانند ونفرستاده شد

عَلَيْهِمْ حافِظِينَ ٣٤ فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفّارِ يَضْحَكُونَ ٣٥ عَلَى الْاَرائِكِ يَنْظُرُونَ ٣٦ هَلْ

برایشان نگهبانان پس آنروز آنانکه گرویدند از کافران میخندند بر سریرها نظاره میکنند آیا

ثُوِّبَ الْكُفّارُ ما كانُوا يَفْعَلُونَ

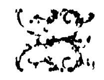
جزا داده شدند کافران آنچه بودند که میکردند

آنکسانکه نامهای خود سیاه
بازچون گردند سوی اهل خود
وانگهی که نی فرستاده شدند
قول کفار است یا این درمقال
درقیامت چون رسد هنگام آن

کرده‌اند ازشرك وعصیان وگناه
بار میکردند شاد از جهل خود
بهر ایشان مر نگهبانان چند
که بود قوم محمد[ع] در ضلال
مؤمنان خندند پس بر کافران
کافران آیا جزا داده شدند

برگروه مؤمنین اندر سرور
مؤمنانرا کافران بینند چون
تا که باشند آنگروه دین‌پناه
بهر ایشان نی فرستاده شده
سوی ایشان بنگرند از تختگاه
بر هرآنچه بودشان کردار چند

می‌بخندند اندره غمز و غرور
می‌نگویند این گره لضالون
برضلالت یا هدایتشان گواه
مر نگهبانی ز رای فاسده
در جهنم واندران دود سیاه



سورة الاِنْشِقٰاقِ خَمْسَ وَ عِشْرُونَ آيَةً وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

اِذَا السَّمٰاۤءُ انْشَقَّتْ ١ وَ اَذِنَتْ لِرَبِّهٰا وَ حُقَّتْ ٢ وَ اِذَا الْاَرْضُ مُدَّتْ ٣ وَ اَلْقَتْ مٰا فِيهٰا وَتَخَلَّتْ ٤

آنگاه که آسمان بشکافد واقیاد نماید مر پروردگارش را و سزاوار شد و آنگاه که زمین کشیده شود وبیرون آید آنچه در آنست وخالی شود

وَ اَذِنَتْ لِرَبِّهٰا وَحُقَّتْ ٥ يٰا اَيُّهَا الْاِنْسٰانُ اِنَّكَ كٰادِحٌ اِلٰى رَبِّكَ كَدْحاً فَمُلٰاقِيهِ ٦ فَاَمّٰا مَنْ

و انقیاد نماید مر پروردگارش را و سزاوار شد ای انسان بدرستیکه تو کوشنده بسوی پروردگارت کوشیدنی پس ملاقات نماینده او را پس آنکه

اُوتِيَ كِتٰابَهُ بِيَمِينِهِ ٧ فَسَوْفَ يُحٰاسَبُ حِسٰاباً يَسِيراً ٨ وَ يَنْقَلِبُ اِلٰى اَهْلِهِ مَسْرُوراً ٩ وَ اَمّٰا مَنْ

داده شد نامهٔ او بدست راستش پس بزودی حساب کرده شود حسابی آسان وبرگردد بسوی کسانش شادمان واما آنکه

اُوتِيَ كِتٰابَهُ وَرٰاۤءَ ظَهْرِهِ ١٠ فَسَوْفَ يَدْعُوا ثُبُوراً ١١ وَ يَصْلٰى سَعِيراً ١٢ اِنَّهُ كٰانَ فِي اَهْلِهِ

داده شود نامه‌اش از پس پشتش پس بزودی بخواند هلاك را ودرآید در آتش سوزان بدرستیکه او بود در کسانش

مَسْرُوراً ١٣ اِنَّهُ ظَنَّ اَنْ لَنْ يَحُورَ ١٤ بَلٰى اِنَّ رَبَّهُ كٰانَ بِهِ بَصِيراً ١٥

شادمان بدرستیکه او پنداشت که هرگز باز نگردد آری بدرستیکه پروردگارش باشد او بینا

چونکه شق گردد سموات بلند
وانزمان که ارض بکشیده شود
می‌برد فرمان بدون خودسری
پس تو بر پاداش فعل خودرسی
زود پس کرده شود اورا حساب
وانکه داده میشود اوراکتاب
اندر آید درسعیر ونار و دود
برگمانش که نخواهد گشت باز

برزمین افرشتگان نازل شوند
افکند بیرون در او آنچه بود
از خدا وزیبدش فرمان بری
در ملاقاتش بروز بیکسی
آن‌حسابی سهل‌وخالی‌زاضطراب
از پس پشتش بهنگام حساب
چون دراهلش‌درجهان‌مسرور بود
بی خدا از عالم طبع و مجاز

بشنود فرمان آن پروردگار
مشود خالی زاموات وکنوز
ایها الانسان توئی‌درسعی‌وکار
پس‌هر آن‌کاید وراردست‌راست
باز گردد سوی اهلش باسرور
زود پس خواهدهلاك خوددران
شادمان یعنی بملك ومال‌خویش
رب او آری بود بروی بصیر

وین‌سزاوار است اورا در مدار
بدهد اسرار نهان خود بروز
تا رسی با ربح بر پروردگار
نامهٔ اعمال اوکان بر سزاست
شاید آن باشندحوران درقصور
واثبوراً گوید از حالی چنان
غافل ازآن کاید این‌روزش‌بپیش
وانخواهد هشت اورا ناگزیر

فَلٰا اُقْسِمُ بِالشَّفَقِ ١٦ وَاللَّيْلِ وَ مٰا وَسَقَ ١٧ وَالْقَمَرِ اِذَا اتَّسَقَ ١٨ لَتَرْكَبُنَّ طَبَقاً عَنْ طَبَقٍ ١٩

پس سوگند یاد میکنم بشفق وشب وآنچه راجمع آورد وماه چون تمام شود که هر اینه ارتکاب نمائید حالتی مطابق از حالتی مطابق

فَما لَهُمْ لا يُؤْمِنُونَ ۲۰ وَ اِذا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ لا يَسْجُدُونَ ۲۱ بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُكَذِّبُونَ

پس چیست ایشانرا که ایمان نمی‌آورند وچون خوانده شود برایشان قرآن سجده نمیکنند بلکه آنانکه کافر شدند تکذیب مینمایند

۲۲ وَاللهُ اَعْلَمُ بِما يُوعُونَ ۲۳ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذابٍ اَليمٍ ۲۴ اِلاَّ الَّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ

وخدا داناتر است بآنچه پنهان میدارند در دل پس مژده ده ایشانرا بعذابی بر درد لیکن آنانکه ایمان آوردند و کردند کارهای شایسته

لَهُمْ اَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ

مر ایشانراست پاداشی بدون منت

پس خورم سوگند ما با شفق	بعد مغرب سرخی است آن بر افق
آنچه بد در روز یعنی منتشر	شب بجوئش آنرا بپوشد مستتر
مرتکب گردید یعنی میرسید	بعد حالی حال دیگر را پدید
یا که باشد اختلاف حالها	چون غنا وفقر یا خوف ورجا
چیست ایشانرا پس آنکه نگروند	سجده نارند از که قرآن بشنوند
بل کنند از کافری تکذیب این	اوست داناتر بمایوعون یقین
پس بشارت ده برایشان از هلاك	ور عذاب و انتقام دردناك
	اجرشان ناکاسته باشد تمام

هم بشب سوگند واجب میکند	جمع تاریکی و هم پوشد وجود
هم قسم بر ماه چون گردد تمام	مستوی وکامل آید در مقام
حالها گاید پیاپی در نظر	وان مطابق حالکی با یکدگر
یا خطاست آن با احمد که گذار	کن بمعراج از طبقها در شمار
خاشع اعمی میکردند ازمقام	چون برایشان خوانده گردد اینکلام
آنچه یعنی در وعای دل نگاه	از حسد ورکفر دارند و گناه
وانکه آورده است ایمان برخدا	کرده اعمال نکو دور از ریا
یا بدون منت از رب الانام	

سُورَةِ الْبُرُوجِ اِثْنَتانِ وَ عِشْرُونَ آيَةً وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحيمِ

بنام خدای بخشاینده مهربان

وَالسَّماءِ ذاتِ الْبُرُوجِ ۲ وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ ۳ وَ شاهِدٍ وَ مَشْهُودٍ ۴ قُتِلَ اَصْحابُ الْاُخْدُودِ ۵ اَلنّارِ

بآسمان صاحب برجها وروز وعده کرده شده وشاهد ومشهود کشته شدند اصحاب شکافها در زمین ان آتش

ذاتِ الْوَقُودِ ۶ اِذْ هُمْ عَلَيْها قُعُودٌ ۷ وَ هُمْ عَلي ما يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنينَ شُهُودٌ ۸ وَ ما نَقَمُوا مِنْهُمْ

صاحب مایه برافروختگی هنگامیکه ایشان بودند برآنها نشستگان وایشان بودند برآنچه میکردند بمؤمنان حاضران ودشمن نداشتند از ایشان

اِلاّ اَنْ يُؤْمِنُوا بِاللهِ الْعَزيزِ الْحَميدِ ۹ اَلَّذي لَهُ مُلْكُ السَّمواتِ وَالْاَرْضِ وَاللهُ عَلي كُلِّ شَيْءٍ

جز آنکه ایمان آوردند بخدای غالب ستوده آنکه مر اوراست پادشاهی آسمانها وزمین وخداست بر همه چیز

شَهيدٌ ۱۰ اِنَّ الَّذينَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنينَ وَالْمُؤْمِناتِ ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا فَلَهُمْ عَذابُ جَهَنَّمَ وَلَهُمْ عَذابُ الْحَريقِ ۱۱

شاهد بدرستیکه آنانکه مبتلا بعقوبت کردند مردان باایمان وزنان با ایمانرا پس بازگشت نکردند پس مر ایشانراست عذاب دوزخ ومر ایشانراست عذاب سوزنده

والسماء ذات البروج اعنی قسم	برشما کور است ده برج ودو هم
وانکه حاضر میشود از هر کجا	وانکه حاضر کرده گردد از جزا
کشته گشتند اهل اخدود از یقین	صاحبان حفره ها اندر زمین

هم قسم بر یوم موعودیکه آن	خود قیامت باشد ار حکم و شان
خلق یا مشهود و شاهد احمد است	هم شهود خلق در آن مشهد است
اهل آتشها که بود آن نارها	صاحب هرچه فروزد نار را

آنزمان گشتند ملعون که قعود ‖ وانکسان برمؤمنین اندر نمود ‖ بودشان نزدیك حفره از جحود ‖ هرچه را کردند بودندی شهود

عیب و انکاری نکردندار گمان ‖ آنخداوندیکه بروی ثابت است ‖ آجماعت بر گروه مؤمنان ‖ شاهی ارض و سما وفوق و پست

آنکه افکندند درفتنه و عذاب ‖ آتش سوزان برایشان درخوراست ‖ مرد و زن را زاهل ایمان و ثواب ‖ وانجز دوزخ عذاب دیگر است

تا دراندازند آن مردم بنار ‖ می بدادندی گواهی نزد شاه ‖ هرکرا مؤمن بد او برکردگار ‖ دستهاشان هم بفعل آید گواه

جزکه بود ایمانشان افزوده هم ‖ هم بهر چیزی گواهست آنخدا ‖ برخدای غالب استوده هم ‖ ازفعال بندگان درهرکجا

پس بسوی حق نگشتند ایچ تا ‖ اهل دوزخ یعنی اشکنجه شوند ‖ پس مرایشانراست دردوزخ نیاز ‖ هردم از اشکنجهٔ رنجه شوند

اِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ذٰلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ

بدرستیکه آنانکه گرویدند وکردندکارهای شایسته مرایشانراست بهشتهائی که میرود از زیرآنها نهرها اینست کامیابی بزرك

١٢ اِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ ١٣ اِنَّهُ هُوَ يُبْدِئُ وَ يُعِيدُ ١٤ وَ هُوَ الْغَفُورُ الْوَدُودُ ١٥ ذُو الْعَرْشِ

بدرستیکه گرفتن پروردگارتو هرآینه سخت است بدرستیکه او اوست که نخست می آفریند و اعاده میکند و اوست آمرزنده دوست دارنده صاحب عرش

الْمَجِيدُ ١٦ فَعَّالٌ لِمَا يُرِيدُ ١٧ هَلْ أَتٰيكَ حَدِيثُ الْجُنُودِ ١٨ فِرْعَوْنَ وَ ثَمُودَ ١٩ بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا

بزرگوار کننده مرانچه خواهد آیا آمد ترا حکایت لشکرهای فرعون و ثمود بلکه آنانکه کافرشدند

فِي تَكْذِيبٍ ٢٠ وَاللّٰهُ مِنْ وَرَآئِهِمْ مُحِيطٌ ٢١ بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ ٢٢ فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ

درتکذیب بودن وخدا ازوراایشان احاطه کننده است بلکه آن قرآنیست شریف درلوحی نگهداشته شده

وانکسان کاورده‌اند ایمان بحق ‖ رستگاری بزرگ اینست و بس ‖ کارهای نیك کردند از سبق ‖ گرخدا خواهد زفضل خود بکس

هم کثیر المغفرة بر بندگان ‖ آمدت آیا حدیث آن جنود ‖ برمطیعان دوستدار و مهربان ‖ کآن بود فرعون واتباع وثمود

حق محیطست از وراشان بیمقال ‖ مرا وشه گشته آن رام متین ‖ هست بیرون رفتن ازحولش محال ‖ جمله اندر لوح محفوظ مبین

بوستانها هستشان کز زیر آن ‖ هست بس نگرفتن رب شدید ‖ جویها باشد نهرجاری روان ‖ آنخدائی کاوست بیدی هم یعید

ذوالکرم ذوالفضل ذوالعرش المجید ‖ بل کسانکه نگرویدند از گروه ‖ همچنین فعال خود بر مایرید ‖ هست بر تکذیبشان دست ازوجوه

آنچه بل تکذیب ایشان کرده‌اند ‖ شرح لوح از پیش گفتم درکتاب ‖ هست قرآنی شریف و ارجمند ‖ گرکه خواهی کن بآن مطلب ایاب



سُورَةُ الطَّارِقِ سَبْعَ عَشَرَ آيَةً وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

وَالسَّمَآءِ وَالطَّارِقِ ٢ وَ مَا أَدْرٰيكَ مَا الطَّارِقُ ٣ النَّجْمُ الثَّاقِبُ ٤ اِنْ كُلُّ نَفْسٍ لَمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ ٥

بآسمان و آینده شب و چه دانا کرد ترا که چیست آینده بشب ستاره درخشنده است که نیست نفسی مگر که بر اوست نگهبانی

فَلْيَنْظُرِ الْاِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ ٦ خُلِقَ مِنْ مَآءٍ دَافِقٍ ٧ يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَآئِبِ ٨ اِنَّهُ

پس باید بنگرد انسان که از چه چیز آفریده شد آفریده شد از آبی جهنده که بیرون می‌آید از میان پشت و استخوانهای سینه بدرستیکه

عَلٰى رَجْعِهِ لَقَادِرٌ ٩ يَوْمَ تُبْلَى السَّرَآئِرُ ١٠ فَمَا لَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَ لَا نَاصِرٍ ١١ وَالسَّمَآءِ ذَاتِ الرَّجْعِ

او بر بازآوردنش هرآینه تواناست روزیکه آشکار شود نهانها پس نباشد مراو را هیچ قوتی و نه یاوری و آسمان صاحب باران

١٢ وَالْأَرْضِ ذاتِ الصَّدْعِ ١٣ اِنَّهُ لَقَوْلٌ فَصْلٌ ١٤ وَ ماهُوَ بِالْهَزْلِ ١٥ اِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْداً ١٦

وزمین صاحب شکاف كه آن سخنی است تمیز دهنده ونیست آن بیهوده بدرستیکه ایشان چاره میکنند چاره کردنی

وَ اَكِيدُ كَيْداً ١٧ فَمَهِّلِ الْكافِرِينَ اَمْهِلْهُمْ رُوَيْداً

وچاره میکنم چاره کردنی پس مهلت ده کافرانرا مهلت میدهم ایشانرا مهلت دادنی

برسما سوگند و برطارق دگر ... توجه دانی چیست طارق درنظر
باشد آن نجم فروزان بی‌زشك ... كه شود ظاهر شونده برفلك
گوئیا که تیرگیها را شب ... مینماید ثقب از فرمان رب
نیست نفسی جز که باشد در آن ... خود رقیبی و نگهبانی نهان
پس نظر باید نماید آدمی ... کافریده ازچه چیز اوشد همی
خلق گشت از ماء دافق کان بود ... آب ریزنده وجهنده وسست ورد
آید آن ازپشت مردان در برون ... واستخوان سینهٔ زنها برون
انکش ایسان آورید این ظاهراست ... که ورا بر بازگشتن قادر است
اندر آن روزیکه پنهانها بجا ... آزموده گردد اعنی برملا
پس نباشد آدمی را بیش وکم ... قوتی و ناصری در دفع غم
مرقسم برآسمان ذات رجع ... هم قسم براین زمین ذات صدع
رجع یعنی باز گردنده بدور ... صدع یعنی بر شکافنده بنور
آن نگردد تا بجا ماند جهات ... وین شکافد تاروی روید نبات
انه قول این جوابست از قسم ... حق و باطل را جدا سازد رقم
نیست آن سخریه و هزل وفسون ... عظمتش اندر صدور وقلب امدفرون
میکنند این مشرکان بدنشان ... مکر در ابطال قرآن آنچنان
پس جزای مکرشان بدهم ما ... پس تومهلت ده برایشان ای کیا
واهل ایشانرا بحال مکر و کید ... مهل الکافرین و امهلهم روید

سُورَةُ الْاَعْلى تِسْعَ عَشَرَ آيَةً وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْاَعْلَى ٢ اَلَّذِي خَلَقَ فَسَوّى ٣ وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدى ٤ وَالَّذِي اَخْرَجَ الْمَرْعى ٥

پاك گردان نام پروردگارت که برتر است آنکه آفرید پس درست گردانید وآنکه تقدیر کرد پس هدایت نمود وآنکه بیرون آورد چراگاه را

فَجَعَلَهُ غُثاءً اَحْوى ٦ سَنُقْرِئُكَ فَلا تَنْسى ٧ اِلَّا ما شاءَ اللّٰهُ اِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَ ما يَخْفى ٨ وَنُيَسِّرُكَ

پس گردانید آنرا خشك سیاه زود باشد که خوانیم بر تو پس فراموش مکن مگر آنچه را خواست خدا که او میداند آشکار را و آنچه نهان میباشد و توفیق دهیم

لِلْيُسْرى ٩ فَذَكِّرْ اِنْ نَفَعَتِ الذِّكْرى ١٠ سَيَذَّكَّرُ مَنْ يَخْشى ١١ وَ يَتَجَنَّبُهَا الْاَشْقَى ١٢ اَلَّذِي

ترا برای طریقه آسان پس پند ده اگر سود میدهد پند زود باشد که پند گیرد آنکه بترسد و پهلو تهی کند از آن بدبخت ترین آنکه داخل شود

يَصْلَى النّارَ الْكُبْرى ١٣ ثُمَّ لا يَمُوتُ فِيها وَلا يَحْيى ١٤ قَدْ اَفْلَحَ مَنْ تَزَكّى ١٥ وَ ذَكَرَ اسْمَ

در آتش عظیم‌تر پس نمیرد در آن و نه زنده باشد بدرستیکه رستگار شد آنکه پاك شد و یاد کرد نام

رَبِّهِ فَصَلّى ١٦ بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيٰوةَ الدُّنْيا ١٧ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَ اَبْقى ١٨ اِنَّ هٰذا لَفِي الصُّحُفِ

پروردگارش را پس نماز گذارد بلکه اختیار میکنند زندگانی دنیا را وآخرت بهتر است وپاینده‌تر بدرستیکه اینست هر آینه در صحیفهای

الْاُولى ١٩ صُحُفِ اِبْراهِيمَ وَ مُوسى

نخستین صحیفهای ابراهیم وموسی

سبح اسم ربك الاعلى نام
آن خدائی کافرید او چیزها
ازمنافع وازمضار آنچه که بود
ره بدانکه رادیان استش دوا
بود درخور اینقدر کامد بگفت
وانخدا گزارش آورد او برون
برتو ما خوانیم قرآنرا زود
حاصل آنکه برتوخوانیم آنچه ما
برتو توفیق سلوك آسان دهیم
زود باشد که بذیرد از ولا
وانکه او اشقی است زانکار بزرك
رستگاری یافت اوخود بیشکی
گفته‌اند از ذکر قلبست آن مراد
وان سرای آخرت باشد دگر

یعنی از رب تما تنزیه تام
راست پس فرمود هرچیزی بجا
راه آن برآدم و حیوان نمود
میرود تا جوید آنرا هرکجا
مابقی را با تعقل دار حفت
چارپایانرا چراگاه از نمون
پس فراموش آن نخواهی تو نمود
آن فراموشت نگردد از ذکاء
دردهی کان اسهل است ومستقیم
پندرا آنکس که ترسد از خدا
اندر آید نار در نار بزرك
کز خطا و کفر شد پاك وزکی
ورنزکی مرتصدق با سداد
من شمارا بهتر و پاینده تر

برتر است اعلی که درذات وصفات
کرد تقدیر اصل وفرع ماسوی
گفته‌اند افزون چوگردد عمر مار
همچنین هر جانور هرذی حیوة
از بهایم ورطیور و از هوام
بعد سبزی پس بگرداند آن گیاه
یا مشو غافل زقرآن ای بشیر
او بداند جمله پیدا و نهان
پس بقرآن مردمارا ده تو پند
هم کند پهلو تهی ازوعظ وپند
پس نمیرد او در آتش تا رهد
یاد کرد او نام ربش پس نماز
بل شما خود مگزینید از مجاز
وین سخن اندر صحف ثبتست وضبط

زانچه گنجد درعقول ممکنات
هریکی را شد بوجهی رهنما
کورگردد پس برد زآموزگار
دارد او برضر ونفعش التفات
هستشان الهام از رب الانام
خشك وخورد ومرده وریزنده وسیاه
تا فراموشت نگردد از ضمیر
آرد از قلبت معانی بر زبان
گرکه باشد پند دادن سودمند
فاسقی بدبخت تر خواری پسند
هم نه زنده است او براحت درعقد
کرد زان پس آنکه خوانداو براز
زندگانی جهان وآمال و آز
کاو ستراز ابراهیم وموسی بی زخبط



سورة الغاشية ست وعشرون آية وهي مكية

بسم الله الرحمن الرحيم

بنام خدای بخشاینده مهربان

هَلْ اَتٰيكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ ٢ وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ ٣ عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ ٤ تَصْلٰى نَارًا حَامِيَةً ٥ تُسْقٰى مِنْ

آیا آمد ترا حکایت آن فروگیرنده روبهای روز چنین خوارند عمل کننده رنج کشنده‌اند که داخل میشوند در آتش در نهایت گرمی آشامانیده شوند

عَيْنٍ آنِيَةٍ ٦ لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ اِلَّا مِنْ ضَرِيعٍ ٧ لَا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ ٨ وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاعِمَةٌ

از چشمه که بنهایت گرمی رسیده باشد نیست ایشانرا خوراکی مگر از خار خشك که نه فربه کند و نه کفایت کند هیچ گرسنگی رویهائیست روزی چنین تازه

٩ لِسَعْيِهَا رَاضِيَةٌ ١٠ فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ ١١ لَا تَسْمَعُ فِيهَا لَاغِيَةً ١٢ فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ ١٣ فِيهَا سُرُرٌ مَرْفُوعَةٌ

از سعیشان خوشنود در بهشتی رفیع نشنود در آن لغوی در آنست چشمه روان در آنست سریرهای رفیعه

١٤ وَاَكْوَابٌ مَوْضُوعَةٌ ١٥ وَنَمَارِقُ مَصْفُوفَةٌ ١٦ وَزَرَابِيُّ مَبْثُوثَةٌ ١٧ اَفَلَا يَنْظُرُونَ اِلَى الْاِبِلِ كَيْفَ

وقدحهای گذاشته وبالشهای بهم پیوسته وفرشهای بهم گسترده آیا پس نمی نگرند بشتر که چگونه

خُلِقَتْ ١٨ وَاِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ ١٩ وَاِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ ٢٠ وَاِلَى الْاَرْضِ كَيْفَ

آفریده شده و بآسمان که چگونه بلند گردانیده شد وبکوهها که چگونه برافراشته شده و بزمین که چگونه

سُطِحَتْ ٢١ فَذَكِّرْ اِنَّمَا اَنْتَ مُذَكِّرٌ ٢٢ لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيْطِرٍ ٢٣ اِلَّا مَنْ تَوَلّٰى وَكَفَرَ ٢٤

پهن کرده شده پس پند ده نیستی تو مگر پند دهنده نیستی بر ایشان تسلط دارنده مگر آنکه روی گردانید و کافر شد

فَيُعَذِّبُهُ اللّٰهُ الْعَذَابَ الْاَكْبَرَ ٢٥ اِنَّ اِلَيْنَا اِيَابَهُمْ ٢٦ ثُمَّ اِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ

پس عذاب خواهد کرد او را خدا عذاب بزرگتر بدرستیکه بسوی ماست بازگشت ایشان پس بدرستیکه بر ماست حساب ایشان

برتو هیج آمد حدیث غاشیه
اهل دوزخ راست شغلی برحسب
زآب چشمهٔ گرم نوشند آنجمیع
رویها باد اندران روز است هم
اندر آنجا نشوی یا نشنوید
کوزهها بیدسته آماده همه
ننگرند آیا براشتر که چسان
پس تعجب نیست زان بصر و سر بر
هم بسوی کوهها کافراشته است
پس توگو بندای محمد[٤] غیر از این
جز که هر کس رو نگرداند زپند

واندران روز از وجوه خاشعه
که درآن بکشند بس رنج و تعب
نیستشان مرخوردنی غیر از ضریع
تازه و خرم زآثار نعم
لغو وهم بیهوده یا قولی نژند
در مقام خویش بنهاده همه
آفریده گشته تا جنه چنان
کاهل حس را برافتاده زیر
سر تا اوج آسمان برداشته است
نیست که توبید ده نشی یمین
بعد بد گیر اوست کافر هم از بد
آن کسان را سوی ما باشد ایاب

رویها باشند یعنی ترسناک
اندر آورده شوند از اضطرار
وان گیاهی خاردار از حاصل است
راضی از اعمال خود آورده اند
چشمهها جاری درآن لا ینقطع
هشته بالشهای برهم متصل
پیش طفی مشود آنکو به رام
هم بسوی آسمان می ننگرند
هم بسوی ارض تا چون گشته پهن
نو بر ایشان مرمسلط نیستی
حق تعالی پس کند او را عذاب
پس دگر برماست ایشان را حساب

اندر آن روز پر از تشویش و باك
درمیان نار گرم پر شرار
میوهٔ آن حمله سم قاتل است
در بهشت عالی وان کردهاند
تختهای پس بلند و مرتفع
فرشها فاخر فکنده معتدل
که تواند بردش از بصره بشام
که جهان برداشته گشت و بلند
جای هر کس را در آن بی ترس و وهن
تا که بر انکارشان خود ناستی
آنکه بداوست ا... در حساب

سورةُ الْفَجْرِ ثلثون آيَةً وَ هِيَ نَزَلَتْ بِمَكَّةَ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

وَالْفَجْرِ ۱ وَ لَيَالٍ عَشْرٍ ۲ وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ ۳ وَاللَّيْلِ اِذَا يَسْرِ ٤ هَلْ فِي ذٰلِكَ قَسَمٌ لِذِي حِجْرٍ ٥ اَلَمْ

صبح وشبهای ده گانه وجفت وطاق وشب چون درگذرد آیا که در این سوگندیست مر صاحب خرد را آیا

تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ ٦ اِرَمَ ذَاتِ الْعِمَادِ ٧ اَلَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ ٨ وَ ثَمُودَ الَّذِينَ

ندیدی که چگونه کرد پروردگارت بعاد ارم صاحب ستونهای رفیع که آفریده نشده مانند آن در بلاد وثمود آنها که بریدند

جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ ٩ وَ فِرْعَوْنَ ذِي الْاَوْتَادِ ١٠ اَلَّذِينَ طَغَوْا فِي الْبِلَادِ ١١ فَاَكْثَرُوا فِيهَا الْفَسَادَ

سنگ را در وادی وفرعون صاحب میخها آنانکه تعدی کردند در شهرها پس بسیار کردند در آنها تباهی

١٢ فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ ١٣ اِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ ١٤ فَاَمَّا الْاِنْسَانُ اِذَا مَا ابْتَلٰهُ رَبُّهُ

پس ریخت بر ایشان پروردگارت تازیانه عذاب بدرستیکه پروردگار تو هر آینه در کمینگاهست پس اما انسان چون آزمایش کند او را پروردگارش

فَاَكْرَمَهُ وَ نَعَّمَهُ ١٥ فَيَقُولُ رَبِّي اَكْرَمَنِ ١٦

پس گرامی داردش و نعمت دهدش پس گوید پروردگارم مرا گرامی داشته

مر قسم بر فجر آمد کانفجار
یا ظهور نور روح اندر بدن
هم بشفع و وتر یعنی جسم و روح
لیك در زعم صفی از شفع و وتر
لیك واجب زین همه بالاتفاق
هست آیا کامی این قول و قسم
یا نواده است آن ارم یا نام شهر
یا که بودند اهل خرگاه و خیام

قلب عارف یابد از دیدار یار
چون تعلق یافت زامر ذوالمنن
شفع باشد روح یابد در فتوح
ممکن است و واجب این برخوان ز سطر
باشد اندر ذات مستثنا و طاق
برخداوندان عقل و فکر هم
یا که نام آن قبیلهٔ پر ز قهر
خیمههاشان بر ستونها بد تمام

تا صباح وصل عاشق در شهود
ولیال عشر یعنی ده حواس
وتر باشد روح مطلق از بدن
زانکه ممکن را بود ترکیب و جفت
هم قسم بر لیل کاو میگذرد
این ندیدی یا نیاوردی بیاد
صاحبان قامت سخت و فزون
آفریده مثل ایشان در بلاد

یا که در اسما تجلی وجود
عشر اول یا ز ذی حج در شناس
هم مجرد جمله از پیوند تن
هم تقابل هم تضاد اندر نهفت
رهرو اندر وی بمقصد ره برد
تا چه کرد آن رب تو با قوم عاد
استخوانهاشان بمانند ستون
میشد در قامت و قدرت زیاد

باغ شدّادست گویند آن ارم
می‌بریدندی بوادی قری
این کسانند اهل طغیان دربلاد
در گذرگاهست رب تو سر
خواهد او ازبهراسان چیزبیش

هست درتاریخها شرحش رقم
خانه‌ها ازسنك وكوه از بهرجا
كه فزون كردند در ابها فساد
چون كسی كه هست دره منتظر
ادمی لیك این نخواهد بهرخویش
پس گرامی گوید او پروردگار

هم ندیدی تا چه‌کرد او برثمود
هم بفرعونی كه ذی الاوتاد بود
پس برایشان ریخت حق سوط عذاب
تا كه ازره مینماید او عبور
ارماید چون ورا رب الكرم
كرد برمن داد نعمت بیشمار

كه زسنك آن خانه‌هاشان جله‌بود
بیش جبش وملكش ازتعدادبود
ذكر هریك شد مكرر دركتاب
راو نكردد فوت چیزی درحضور
پس گرامی ساردش ندهد نعم

وَ اَمَّا اِذَا مَا ابْتَلٰيهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ ١٧ فَيَقُولُ رَبّٖى اَهَانَنِ ١٨ كَلَّا بَلْ لَا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ ١٩

واماچون‌ازمایداورا پس‌تنك‌ساردبراو روزیش‌را پس‌گویدپروردگارمن‌خوارکردمراه‌چنین‌است‌ملکه گرامی‌نمیداریدیتیم‌را

وَلَا تَحَآضُّونَ عَلٰى طَعَامِ الْمِسْكِينِ ٢٠ وَ تَأْكُلُونَ التُّرَاثَ اَكْلًا لَمًّا ٢١ وَتُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا

وتحریص‌نمیکنید برخورانیدن بیچاره ومیخورید میراث‌راخوردنی‌همه‌درهم ودوست‌میداریدمال‌رادوستی‌بسیار

٢٢ كَلَّا اِذَا دُكَّتِ الْاَرْضُ دَكًّا دَكًّا ٢٣ وَ جَآءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا ٢٤ وَجِئَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ

نه‌چنین‌است‌چون‌کوفته‌شودزمین کوفتن‌کوفتنی وآمد پروردگارتو وفرشته‌صف‌صف واورده‌شودروزچنین دوزخ‌را

يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْاِنْسَانُ وَ اَنّٰى لَهُ الذِّكْرٰى ٢٥ يَقُولُ يَا لَيْتَنِى قَدَّمْتُ لِحَيٰوتِى فَيَوْمَئِذٍ لَا

روزچنین پندگیردانسان وکجاسودمنداست اوراپندگرفتن گویدایکاش‌پیش‌فرستاده‌بودم برای زندگیم پس‌روزچنین

يُعَذِّبُ عَذَابَهُ اَحَدٌ ٢٦ وَلَا يُوثِقُ وَ ثَاقَهُ اَحَدٌ ٢٧ يَا اَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ٢٨ اِرْجِعِى اِلٰى رَبِّكِ

عذاب‌کرده‌نشود چون‌عذاب‌اواحدی‌وبندکرده‌نشودچون‌بندکردن‌اواحدی ای نفس ارمیده بازگرد سوی‌پرودگارت

رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً ٢٩ فَادْخُلِى فِى عِبَادِى ٣٠ وَادْخُلِى جَنَّتِى

خوشنود پسندیده پس‌داخل‌شودر بندگانم وداخل‌شودربهشتم

آزمایدهم چو اورا بار كی
حاصل آن كادم كرامت رآیمال
بل‌اهانت آن بود كاندر حریم
می‌خورید ازمال میراث ایتام
مال دنیارا فزون دارید دوست
یادكن چون ارض شكافد بحال
همچنین افرشتگان از هرطرف
فائده ذكر است اورا از كجا
فعل نیكی در حیوت دنیوی
بندهم نكند كسیرا كس چنان
فارغ و مستغنئی ازكل ناس

پس نماید سك ررق وی بوی
داند و بیفاقه حواریرا بحال
مرشمارا نیست یاری بر یتیم
خوردنی جمع ازحلال وازحرام
كم بود گرندل مال‌او خیرحوست
شكند بشكستنی تل و جبال
می‌بیایند آنزمان صف‌بعد صف
یا كه نفع پند بگرفتن هلا
تا نمی‌دیدیم عذاب اخروی
كاو نماید بند اندر آنزمان
شاكر نعمت بدی نی ناسپاس
پس درآی اندرعباد اكرمم

پس بگوید آفریدگار من
آنچنان نبودكه او كرده گمان
نیستهم تحریصتان بریکدگر
گفته‌اند از مال ایتام است آن
باز باید ایستید ازحب مال
ربت آید گردد اعنی آشكار
دوزخ آورده شود آنروزگاه
گوید او ایكاشكی كه من زپیش
پس درآنروز ایچ نكندیاحساب
ای چنان نفسی‌كه باشی ممتحن
باز گرد اعنی سوی ربخویش
هم درآی اندر بهشت بیغمم

كرد خوارم زاینچنین فقرومحن
بینوائی نیست ازخواری نشان
برطعام بی‌نوایان در گذر
كه شود مخلوط باماِل كسان
كان نباشد غیر خسران ووبال
قدرت الله با كمال اقتدار
آدم آرد یاد آنروز از گناه
میفرستادم دراینجا بهرخویش
چون عذاب اوكسیرا كس عذاب
جستهٔ آرام اندر ذكر من
راضیه و مرضیه با تكریم بیش



سورة الْبَلَدِ عِشْرُونَ آيَةً وَهِيَ نَزَلَتْ بِمَكَّةَ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

لَا أُقْسِمُ بِهٰذَا الْبَلَدِ ١ وَ اَنْتَ حِلٌّ بِهٰذَا الْبَلَدِ ٢ وَ وَالِدٍ وَ مَا وَلَدَ ٣ لَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ فِي كَبَدٍ

سوگند یاد میکنم باین شهر وتو مقیمی در این شهر وپدر وآنچه زاد که بتحقیق که آفریدیم انسان را در رنج

اَيَحْسَبُ اَنْ لَنْ يَقْدِرَ عَلَيْهِ اَحَدٌ ٥ يَقُولُ اَهْلَكْتُ مَالًا لُبَدًا ٦ اَيَحْسَبُ اَنْ لَمْ يَرَهُ اَحَدٌ ٧ اَلَمْ نَجْعَلْ

آیا می پندارد که هرگز قادر نمیباشد بر او احدی میگوید ضایع کردم مالی انبوه آیا می پندارد که ندیدا و را احدی آیا نگردانیدیم

لَهُ عَيْنَيْنِ ٨ وَ لِسَانًا وَ شَفَتَيْنِ ٩ وَ هَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ ١٠ فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ ١١ وَ مَا اَدْرٰيكَ مَا الْعَقَبَةُ

مر او را دو چشم وزبان ودولب وهدایت کردیمش در جای بلند پس در نیامد بیلندی گردن گاه وچه چیز دانا کرد ترا که چیست بلندی گردنگاه

١٢ فَكُّ رَقَبَةٍ ١٣ اَوْ اِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ ١٤ يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ ١٥ اَوْ مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ ١٦ ثُمَّ

رهانیدن گردنست یا خورانیدن در روزی که صاحب گرسنگی است یتیمی را که صاحب قرابتی است یا در مانده را که صاحب احتیاج است پس

كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَ تَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ ١٧ اُولٰئِكَ اَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ ١٨ وَ

باشد از آنانکه ایمان آوردند و وصیت بهم کردند بصبر و وصیت بهم کردند به مهربانی آنهایند یاران دست راست و

الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا هُمْ اَصْحَابُ الْمَشْئَمَةِ ١٩ عَلَيْهِمْ نَارٌ مُؤْصَدَةٌ ٢٠

آنانکه کافر شدند بآیتهای ما ایشانند یاران دست چپ بر ایشان است آتشی سر پوشیده

میخورم سوگند خود بر این بلد
هم قسم بر والد اعنی بوالبشر
آفریدیم آدمیرا در کبد
داردش تا بار دآرار رسول
اینچنین پندارد آیا که ورا
پس نمودیمش طریق خیر وشر
چه تورا دانا نمود ازعقبه پیش
روزی آنکه باشد آن ذی مسغبه
بر یتیمی کاو بود ذامقربه
پس بود او زاهل ایمان واهل دین
یا که اندر نصرت دین خدا
آنگره باشند اصحاب یمین

مکه یعنی یا که قلب با رشد
وانچه راو شد زاده دختر یا پسر
یعنی اندر رنج و سختی بی رحد
یا که نکشد انتقام ازآن فضول
کس ندیده دیده است اعنی خدا
در نیامد پس بتکلیف او دگر
سختیش را وانچه بردارد زپیش
جوع وسختی درسرا ومصطبه
یا فقیری کاو بود ذامتربه
اقتحام عقبه کرده است او یقین
یا بطاعت یا تبرك ناروا
وانکه کافر شد بآیات مبین

من زنار موصده برحق پناه

نی خورم سوگند چون دروی بزود
یا بابراهیم کاو جداست واب
بعض راهست ازقریش آیا گمان
درقیامت گوید اوکردم هلاك
ما نگردانیدیم آیا بهر او
برخلاف نفس رنج اعنی نبرد
گردنی کردن رها از بندگی
دیر و سخت اعنی بدست آید طعام
اوست خویشاوند و ذیحق درخوراك
مر وصیت کرده اند ایشان بصبر
هم وصیت کرده اند ازهر جهت
آنگره باشند اهل مشئمه
میبرم یارب توزان دارم نگاه

وامدی وآنکه که تودروی فرود
مر پیمبر را ورا او دارد نسب
که براو کس نیست قادر در زمان
مال دنیا کامدم زان بیم وباك
دوزبان دوچشم و دولب خودبرو
تا که راه عقبه تواند سپرد
یا طعامی دادن اندر زندگی
او خوراند با رضا و اهتمام
هشته او پهلو زمسکینی بخاك
در شدائد یکدگر رانی بجبر
برعطا و جود و مهر ومرحمت
جایشان در نار پوشیده همه

سُورَةُ الشَّمْسِ سِتَّ عَشَرَ آيَةً وَ هِيَ نَزَلَتْ بِمَكَّةَ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشاینده مهربان

وَالشَّمْسِ وَ ضُحٰيهَا ١ وَالْقَمَرِ اِذَا تَلٰيهَا ٢ وَالنَّهَارِ اِذَا جَلّٰيهَا ٣ وَ اللَّيْلِ اِذَا يَغْشٰيهَا ٤ وَالسَّمَاءِ وَمَا

بآفتاب وفروغ وقت ارتفاعش وماه چون از پی درآیدش وروز چون جلا دهدش وشب چون فروپوشدش وآسمان وآنکه بنا

بَنٰيهَا ٦ وَالْاَرْضِ وَمَا طَحٰيهَا ٧ وَنَفْسٍ وَمَا سَوّٰيهَا ٨ فَاَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوٰيهَا ٩ قَدْ اَفْلَحَ مَنْ

گردش وزمین وآنکه گسترد ش ونفس وآنکه راست کرد ش پس الهام کرد ش بدکاریش را و پرهیزکاریش را بدرستیکه رستگار شد

زَكّٰيهَا ١٠ وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسّٰيهَا ١١ كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوٰيهَا ١٢ اِذِ انْبَعَثَ اَشْقٰيهَا ١٣ فَقَالَ لَهُمْ

آنکه پاک کرد آنرا وبی بهره شد آنکه تباه کرد آنرا تکذیب نمود ثمود بسبب طغیان هنگامیکه برانگیخته شد بدبخت ترش را پس گفت مر ایشانرا

رَسُولُ اللّٰهِ نَاقَةَ اللّٰهِ وَسُقْيٰهَا ١٤ فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا ١٥ فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ بِذَنْبِهِمْ فَسَوّٰيهَا ١٦

فرستاده خدا این ناقه خدا وشربش را پس تکذیب نمودند او را پس پی کردند او را پس غضب کرد بر ایشان پروردگارشان بسبب گناه ایشان پس یکسان کرد آنرا

وَلَا يَخَافُ عُقْبٰهَا

ونترسید عاقبتش را

میخورد سوگند حق بر آفتاب / وان بهاء و روشنی و ضوء و تاب
هست مروی هم که این شمس و قمر / مرتضی است و ولی قصد از قمر
هم بشب سوگند کامد چونکه شاه / شمس را یکجا بپوشد در ظلام
هم قسم بر ارض و آنکش کرد پهن / بر نگهداری و حفظ اوست رهن
پس باو الهام فرمود او فجور / هم نگر بر هر نکوکاری بنور
همچنین بر هر که گشت آنکس که هشت / نفس خود را در تبهکاریهای زشت
چونکه میبر خواست بر احداث شر / آنکه بد در قومشان بدبخت تر
نوبت او چون رسد از شرب آب / منع او کردند تا آید عذاب
پس فرو پوشاند ایشانرا خدا / بر عذاب از ذنبشان بر ما سوی
می نترسد زانعذاب از بعد او

هم بمه کاو راست پیرو در شروع / بعد شمس او راست هنگام طلوع
هم قسم بر روز چون اندر جلا / مهر عالمتاب را اندر ملا
هم قسم بر آسمان وانکس که او / کرده بنیاد این سپهر تو بتو
هم بنفس وانکه اورا کرد راست / تسویه در اعضای او کرد آنچه خواست
رستگار او شد که نفس خویشتن / پاک گرداند از شرک و فتن
کرد تکذیب از بدی قوم ثمود / از ره طغیان و عدوان و جحود
گفتشان پس آن رسول خدا / دست بردارید از ناقه شما
پس نمودند آنکه را تکذیب وی / ناقه را کردند با شمشیر پی
گشت یکسان یعنی ایشانرا همه / آن عذاب پر نهیب و دمدمه
که برایشان هشت دریکدم فرو

سورة اللّيل احدى وعشرون آية وهي مكّية

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشاینده مهربان

وَاللَّيْلِ اِذَا يَغْشٰى ٢ وَالنَّهَارِ اِذَا تَجَلّٰى ٣ وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْاُنْثٰى ٤ اِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتّٰى ٥ فَاَمَّا

شب چون فرو شد وروز چون روشن شود وآنکه آفرید نر وماده را بدرستیکه کوشش شما هر آینه متفاوت است پس اما

مَنْ اَعْطٰى وَاتَّقٰى ٦ وَصَدَّقَ بِالْحُسْنٰى ٧ فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرٰى ٨ وَاَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنٰى ٩ وَكَذَّبَ

آنکه داد وپرهیزکار شد وتصدیق نمود طریقه خوبی را پس بزودی توفیق میدهیم او را برای آسانی واما آنکه بخل ورزید واستغنا نمود وتکذیب کرد

بِالْحُسْنٰى ١٠ فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرٰى ١١ وَمَا يُغْنِى عَنْهُ مَالُهُ اِذَا تَرَدّٰى ١٢ اِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدٰى ١٣ وَاِنَّ

طریقه خوبی را پس بزودی توفیق میدهیم برای دشوار و کفایت نکرد از او مالش چون هلاک شد بدرستیکه بر ماست هر آینه هدایت وبدرستیکه

لَنَا لَلْاٰخِرَةَ وَالْاُولٰى ١٤ فَاَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظّٰى ١٥ لَا يَصْلٰيهَا اِلَّا الْاَشْقَى ١٦ اَلَّذِى كَذَّبَ وَتَوَلّٰى

مر ماراست هر آینه آنجهان واینجهان پس بیم کردم شما را از آتشی کز بانه میکشد داخل نمیشود در آن مگر بدبخت تری که تکذیب نمود و رو گردانید

۱۷ وَ سَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى ۱۸ اَلَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى ۱۹ وَ مَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى ۲۰

وزود باشد که دور کنیم از آن پرهیزکارتر را که میدهد مالش را تا پاك شود و نیست مر احدیرا نزد او هیچ نعمتی که پاداش داده شود

اِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى ۲۱ وَ لَسَوْفَ يَرْضَى

مگر جستن وجه پروردگارش که برتراست و هر آینه زود باشد که خشنود گردد

مرقسم بر لیل چون گردید تار
که پراکنده است خود سعی شما
پس هرآن داد اوحقوق مال خود
یعنی اورا نیست انباز و شریك
وانکه کرد او بخل دراتفاق مال
پس کنیم آماده ما بروی یسر
ره نمودن واجبست از بهر ما
پس شمارا می بترسانیم ما
آنکسیکه کرد تکذیب معاد
مال خود بدهد براه خیر و دین
جز که از بهر رضای کردگار

هم بروز آنگه که آید آشکار
در عملها مختلف یعنی کجا
کرد پرهیز او ز سوء حال خود
یا که باورداشت خصلتهای نیك
دید خودرا بی‌نیاز از ذوالجلال
آنچه را باشد مودی سوی عسر
هست مارا دارعقبی واین سرا
از زبانهٔ نار پرقهر و وبا
رو بگرداند از اطاعت و انقیاد
جوید از حق پاکی از صدق و یقین
کاوست پاك و برتر و ذوالاقتدار
زود پس باشد شود خوشنود هم

هم بر آنکه آفرید از قدرت او
معصی از آن موجب آمد بر ثواب
کرد هم تصدیق بر قول نکو
پس کنیم آسان مر او را کارها
کرد تکذیب کلامی کان بجاست
مال او نکند روی دفع عذاب
آنجهان وانیجهان یعنی زماست
در نیاید اندر آن آتش مگر
زود باشد که از آن آتش بدور
نیست کس را نزد او بر مقتضا
یعنی آن اعطا کند از بهر حق
زانچه بخشد از عطایش ذوالکرم

ماده و نر را بگاه خلقت او
معصیت موجب بر هلاك و بر عذاب
نفی و اثباتست وان بگفتگو
در امور دین و دنیا بارها
وان کلام لا اله الا الله است
چون هلاك آمد بر او شد سدباب
میدهیم آنرا بهرکس که سزاست
آنکسیکه باشد او بدبخت تر
گردد آن پرهیزکار باحضور
هیچ نعمت هیچ منت بر جزا
نی که خواهد اجر و مزد از ماخلق



سُورَةُ الضُّحٰى اِحْدٰى عَشَرَ آيَةً وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

وَالضُّحٰى ۲ وَاللَّيْلِ اِذَا سَجٰى ۳ مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلٰى ٤ وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَكَ مِنَ الْاُولٰى ٥ وَ

بچاشتگاه وشب چون آرام گیرد که وانگذاشت ترا پروردگارت و غضب نکرد و هر آینه آنجهان بهتراست مرترا از اینجهان و

لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضٰى ٦ اَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوٰي ٧ وَ وَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدٰى ٨ وَ وَجَدَكَ

هر آینه زودی خواهد داد ترا پروردگارت پس خوشنود گردی آیا نیافت ترا یتیم پس جایگاه داد و یافت ترا گم پس هدایت نمود و یافت ترا بیچیز

عَائِلًا فَاَغْنٰى ٩ فَاَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ ١٠ وَاَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ ١١ وَ اَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ

عیالمند پس توانگر ساخت پس اما یتیم را پس قهر مکن و اما سئوال کننده را پس زجر مکن و اما بنعمت پروردگارت پس اخبار کن

میخورد سوگند حق بر چاشتگاه
حق تورا نگذاشت بازای بوالوفا
زود باشد که کند ربت عطا
جای دادت پس در آن نعم المقر
یعنی از احکام بودی بیخبر
یا که راحت گشد اندر وقت شام

چونکه نور خود فزاید از اله
هیچ هم نگرفت دشمن در خفا
نعمتی را که توگردی زان رضا
در پناه عون خود دور از خطر
پس تورا زان کرد آگه سربسر
بر تجارت چونکه میرفتی بشام

هم شب سوگند کارام و قرار
مرتورا بهتر بود دیگر سرای
حق یتیمی مر تورا آیا بیافت
یافت گمراهی تورا پس رهنمود
یا که گم کردت حلیمه در نجست
پس تورا از امر خلاق جلیل

می‌بیاید تیرگی در روزگار
زاین سرای پرزاندوه و عنای
پس تورا از ظل خود به جا بیافت
از هدایتهای خویش آگه نمود
پس تورا حدت ز وحی غیب جست
سوی ره آورد دیگر جبرئیل

اصل این باشدکه درتوحیدذات / دور بودی محتجب واندرصفات
پس عودت ره بتوحید وجود / وان نبد جزموهبت اندر شهود
یافت درویشی توراصاحب عیال / پس توانگر ساخت ازمال ومنال
گشتی از مال خدیجه بینیاز / وازغنایم بعدازآن باعز وناز
یا که در فقر وفنا بودت نمود / وان سوادالوجه فی الدارین بود
پس تورا داد او بذات خودبقا / وز وجود محض موهوبی لقا
پس تو اما آن یتیمارا نقهر / می مران ازخود عطا کن حق و بهر
قدرشان بشناس وکن احسان توبیش / یاد آور از یتیمی‌های خویش
مال ایشارا مگیر از بی‌سبب / آنچنانکه شایع است اندر عرب
یا که ایدامند ارباب طلب / تومکن قهر ارکه دورند ازادب
باز اما آنکه او خواهنده‌است / ذاحتیاج وفقر خودشرمنده‌است
هیچ ازخودمی مکن محرومشان / هم محواه آزرده و مغمومشان
تو بسی خود بینوائی دیدهٔ / رنج فقر و فاقه بس کشیدهٔ
بین چه باشد حال مسکین بسئوال / رحم کن بر بینوا در کل حال
ای خدای بیشریك وبی‌نظیر / توغنی خود تو دانی ما فقیر
هرچه دادی مایه کردیم آن تلف / هیچمان نبودکنون چیزی بکف
برفقیر این ارغنی بود عجب / گر ببخشد باز وناید در غضب
واقفی تو زاحتیاج و حال ما / کن عطا ثم العطا ثم العطا
خاصه قلب شاکر منعم شناس / ده که درهر نعمتت گویم سپاس
کن حدیث ای احمد یا بهره داق / نعمت پروردگارترا بحلق
تا که گردد مهرشان افزون زرب / **اللهم اجعلنا من المحبین**
بمحمد حبیبك صلواتك علیه / وان بعفو ومغفرت گردد سبب



سورةُ الْاِنْشِراحْ ثَمانِي آياتٍ وَ هِيَ مَكّيَة

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

اَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ ١ وَ وَضَعْنا عَنْكَ وِزْرَكَ ٢ اَلَّذي اَنْقَضَ ظَهْرَكَ ٣ وَ رَفَعْنا لَكَ ذِكْرَكَ ٤

آیا گشاده نکردیم برای توسینه‌ترا وبرداشتیم ازتو بارتورا که بصدای شکست درآورده‌بود پشت‌ترا وبلندگردانیدیم برای توذکرترا

فَاِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْراً ٥ اِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْراً ٦ فَاِذا فَرَغْتَ فَانْصَبْ ٧ وَ اِلي رَبِّكَ فَارْغَبْ ٨

پس بدرستیکه بادشواری آسانیست بدرستیکه بادشواری آسانیست پس چون فارغ شدی پس رنج بکش وبسوی پروردگارت پس راغب شو

ما نگشادیم آیا سینهات / تا نباشد منکدر آئینهات
برگرفتیم از تو آن بار گران / که شکسته بود پشتترا چو دآن
اندراین معنی بود بسیار حرف / گفته ها باشد بقدرفهم وظرف
گفته بعضی بود از حزن وغم / ازجفای مشرکین و طعن وذم
گشت خود مهجور ازشهر ووطن / واهل و احبابش اسیر صدمحن
دشمنان از ترك ویاران بیشتر / دوستانش دمبدم بدریش تر
عارفان گویند کز جمع وصال / بازگشتن سوی فرق وانفصال
پس گران باشد برارباب بصر / دل شود ازچشم بودن تنگتر
پس چوبرگشت اودراین کون شهود / بود بروی سخت بس ضبط حدود
حق مساوی کرد فرق وجمع او / تا نباشد بلك اورا قلب وخو

جذبه

آنکه بردوشش زهجران بودبار / سهل کرد ازبهر فرقش کردگار
بودشهر دوست چون کردی سفر / هردمت صد آسیا گردد بسر
چون شوی وارد بشهر ومنزلت / بین زمهجوری چسان باشد دلت
من بنام بار گمین زان همه / بل نگنجد درمیان آن دمدمه
هرکه عاشق بود داند جست حال / گاه مهجوری پس ازچندین وصال
اندك اندك پیل من درخواب رفت / دید هندستان بخواب ازتاب رفت
ملك دردتنها به رنجیر وطناب / بین که خواهد کرد عالمرا خراب
من مکر بگرفته بوده خواب او / زانکه بودم آگه ازآداب او
خواب رفت اوچونکه من رفتم زهوش / بارها سر ودین فکند آسان زدوش
یار مشکین موی سرمست او کجاست / گرفسونی پیل می‌است او کجاست
میکشندم همدیان با دور پیل / که بحرطوف او بوردند بحر نیل
مینهند ازهند و سندم دورتر / تا زفرق وجمع مانم بی‌خبر
اندراین حالم بگوش آید خروش / کاورید این مست محوورا بهوش
باز گردانید اورا در مقام / که نگردیده است تفسیرش تمام
کیست این گوینده پیرو شاه ما / که بود درهر قدم همراه ما
هرکجا هشتم قدم نزدیك ودور / داشت آنجا پیرفردا نی حضور
همچو آمد احمد شیرین نفس / سوی فرق ازجمع اوادنی سپس
دید حاضرشاه جان اندردل است / درمقام فرق جمعش حاصل است
وحدت اندرکثرت اینست ای فقیر / واینست مخصوص ولیی دستگیر
مصطفی[4] راگرنبود اینگونه حال / زیستن در دارتن بودش محال
و وضعنا عنك وزرك باشداین / هیچ اگر دانی مقام واصلین
نام تو کردیم در عالم بلند / یا که قدر و رتبهات را ارجمند
پس بود باعسرها یسری پدید / هم تورا یسریست باعسر شدید
هست یسرت درمدینه بعد عسر / بعد یك دشواریت صدگونه یسر

همچنین بعداز فنا باشد بقا   آنچنانکه بعد فقر آمد غنا   پس چواز تبلیغ دعوتها تمام   توشدی فارغ بطاعت کن قیام
نصب کن خودرا بطاعات دگر   رنج طاعت کش بهر شام وسحر   سوی ربت پس تورغبت کن بجا   هرچه خواهی زاوبخواه اندر دعا
عارفان گویند اندر این مقام   چونکه دادی کار صورت را نظام   زاینجهان وکارآن وارسته شو   مطلق ازممکن بحق پیوسته شو
عسکری فرموده درتفسیر خویش   که علی را نصب کن برحفظ کیش   منتقل شو پس بدار آخرت   اصل آن داند خدا بمعذرت

سُورَةِ التِّين ثَمانِی آیاتٍ وَ هِیَ مَکِّیَّةٌ

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ

بنام خدای بخشاینده مهربان

وَالتِّینِ وَالزَّیْتُونِ ٢ وَ طُورِ سِینِینَ ٣ وَ هٰذَا الْبَلَدِ الْاَمِینِ ٤ لَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسانَ فِی اَحْسَنِ تَقْوِیمٍ ٥

بتین وزیتون وطورسینین واین شهر امین بتحقیق آفریدیم انسانرا درحوبتر راست کردنی

ثُمَّ رَدَدْناهُ اَسْفَلَ سافِلِینَ ٦ اِلَّا الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ فَلَهُمْ اَجْرٌ غَیْرُ مَمْنُونٍ ٧ فَما

پس گردانیدیمش فروتر فروتران مگرآنکه ایمان آوردند وکردند کارهای شایسته پس مرایشانراست مزدی غیرمقطوع پس چه چیز

یُکَذِّبُکَ بَعْدُ بِالدِّینِ ٨ اَلَیْسَ اللهُ بِاَحْکَمِ الْحاکِمِینَ

تکذیب مینماید ترا بعدازین دردین آیا نیست خدا حکمران تر حکمرانان

بار بر انجیر و برزیتون قسم   داند اوخود اختصاص این دوهم   هرخواصی شاید اندراین دو است   کان نهان ازدانش ما وتو است
تو براینی که به است ازتین عنب   پس بتین سوگند ازچه خورده رب   از فواکه یا که دیگر چیزها   به ز زیتوست در تمییز ها
سر اشیا را کسی که داند او   کرده خلق انجیر را بد یانکو   گفت ابلیس آتش ازخاکست به   شد براو اسرار خلقت مشتبه
تو مشو ابلیس خو ای هوشمند   کن هرآنچه حق پسندد تو پسند   تین وزیتون گفته اند اینسان کرام   که بود نام دوموضع درمقام
مرسلی آنرا عبادتگاه کرد   چون زبینش حق ورا آگاه کرد   تین و زیتون یا بتحقیق متین   آن معانی کلی وجزئی است هین
هم قسم برطور سینین کان زمین   بد مقام خواندن موسی یقین   هم بدین شهر مبارك که بود   مولد پیغمبر کامل رشد
کآفریدیم آدمی را ما چنین   خود بتعدیلی نکوتر بس متین   ازجهانی کان بسی باشد عیان   نیست ذکر جمله حاجت درمیان
پس باقبح صورش کردیم هین   تا بود در خور باسفل سافلین   صورتی کان درخور نفس وهواست   ناپسند واقبح اندر آنسراست
غیر آنانکه بایمان آمدند   کارهای نیك را ساعی شدند   پس مرایشانراست اجری ازخدا   که نگردد منقطع ور وی جدا
قصد یا اینست کادم شدچو پیر   رو بپستی آورد بر نا گزیر   عقل او فاسد شود گردد خرف   وزطریق استقامت منحرف
غیر آنکو مؤمن و استوده است   بلکه او برعقل وجان افزوده است   پس بتکذیبت چه دارد باز خود   بعد بالدین هیچ اگرداری خرد
منکری یعنی که از یوم جزا   باوجود این دلایل از خطا   نیست آیا احکم او ازحاکمین   حاکم بالعدل در دنیا و دین

سورة الْعَلَقِ تِسْعَ وَ عَشَرَ آیاتٍ وَ هِیَ مَکِّیَّةٌ

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ الَّذِی خَلَقَ ٢ خَلَقَ الْاِنْسانَ مِنْ عَلَقٍ ٣ اِقْرَأْ وَ رَبُّکَ الْاَکْرَمُ ٤ اَلَّذِی عَلَّمَ

بخوان بنام پروردگارت که آفرید آفرید انسانرا از خون بسته بخوان پروردگارتو است کریم تر آنکه تعلیم نوشتن

بِالْقَلَمِ ٥ عَلَّمَ الْاِنْسَانَ مَالَمْ يَعْلَمْ ٦ كَلَّا اِنَّ الْاِنْسَانَ لَيَطْغٰي ٧ اَنْ رَاٰهُ اسْتَغْنٰى ٨ اِنَّ اِلٰى رَبِّكَ

بقلم آموزانید انسانرا آنچه ندانست حقا بدرستیکه انسان دعصیان میورزد بایکه دید خودرا که بی نیاز شد بدرستیکه سوی پروردگار

الرُّجْعٰي ٩ اَرَاَيْتَ الَّذِي يَنْهٰى ١٠ عَبْداً اِذَا صَلّٰي ١١ اَرَاَيْتَ اِنْ كَانَ عَلَي الْهُدٰى ١٢ اَوْ اَمَرَ

تواست بازگشت آیا دیدی کسیرا که منع کند بنده را چون نماز کند آیا دیدی که اگر بود برهدایت یا امر کرد

بِالتَّقْوٰى ١٣ اَرَاَيْتَ اِنْ كَذَّبَ وَتَوَلّٰي ١٤ اَلَمْ يَعْلَمْ بِاَنَّ اللّٰهَ يَرٰى ١٥ كَلَّا لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ لَنَسْفَعاً

بپرهیزکاری آیا دیدی که اگر تکذیب کرد وروی گرداند آیا ندانست که خدامی بیند نه چنانست هر آینه اگر باز نایستد خواهیم گرفت البته

بِالنَّاصِيَةِ ١٦ نَاصِيَةٍ كَاذِبَةٍ خَاطِئَةٍ ١٧ فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ ١٨ سَنَدْعُ الزَّبَانِيَةَ ١٩ كَلَّا لَا تُطِعْهُ وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ

کشانشان موی پیشانی پیشانی دروغگوی خطاکار پس بایدکه بخواند اهل مجلسش را زود باشد بخوانیم زبانیه را چنانست فرمان مبر اورا وسجده کن و نزدیک شو

آیتی کاول رسید از رب دین
خلقت انسان زخون بسته کرد
گفت برخوان گفت خواننده نیم
بار دیگر جبرئیل آمد فرود
گفت آن حالات را باوی همه
می بخوان توای پیمبر نام حق
تا بداند آدمی که لایقش
می بیاموزاند آدمرا تمام
هست سوی رب تو بیمعذرت
بینی ای ماهی تو آیا که بود
بینی آیا آنکه تکذیب ار کند
این ندانسته است آیا از عمی
موی پیشانی او گیریم هم
پس بیاید اهل خودرا خواند او

بود اقرء باسم ربك بالیقین
عضوهاش پس بهم پیوسته کرد
جبرئیلش بر فشرد آدم بهم
آیت دیگر براو آورد زود
گفت تو پیغمبری بیواهمه
آنکه خلق آدمی کرد ازعلق
هست و واجب بندگی خالقش
آنچه را که می ندانست ازمهام
بازگشت جمله اندر آخرت
بندهٔ ما گرکه برراه رشد
یا که روگرداند آن بوجهل رد
که بود بینا بقصد او خدا
برکشیمش سوی دوزخ وان الم
زود خوانیم آن زبانیه بر عدو
آنچنان نبود که گفت آن مححب

نام رب را بخوان ای مصطفی
روزی اندرغار حری بدرسول
گشت بیطاقت شد اندرخانه باز
رفت پیش ورقة بن نوفل او
حاصل آنکه اول آیت بود این
آمد این آیت بحسب بررسول
رب اکرم را بخوان که با قلم
الحق انسانست طاغی برخدا
بینی آیا آنکه دارد هیچ بار
امر بر تقوی نماید با نماز
مستحق برچه عذابی گردد او
باید او از نهی تا باز ایستد
ناصیهٔ آن کاذب خاطی که بار
آز بانه دوزخ پرقهر و نار
تو مبر فرمانش واسجد و اقترب

آمدائی کافرید او چیزها
کرد بروی جبرئیل ازحق نزول
تب گرفتش خفت برجا با هتزاز
با خدیجه زوجهٔ پاکیزه خو
که براو آمد ز رب العالمین
رانکه خلقت اصل باشد برعقول
مر نوشتن را بیاموزند هم
چونکه خودرا دید ذیقدر وغنا
بنده مارا که باشد در نماز
میتوان اورا چگونه داشت باز
هم بدینسان هر مکذب هرعدو
ایستد ورنی که بار آن بخرد
داردت زآداب وتقوی و نماز
تا کشند اورا بدوزخ زاضطرار

سُورَةُ الْقَدْرِ خَمْسَ آيَاتٍ وَهِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشایندهٔ مهربان

اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ ٢ وَمَا اَدْرٰيكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ ٣ لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ اَلْفِ شَهْرٍ ٤

بدرستیکه ما فرستادیمش درشب قدر وچه چیز دانا کردت که چیست شب قدر شب قدر بهتراست از هزار ماه

تَنَزَّلُ الْمَلٰئِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِاِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ اَمْرٍ ٥ سَلَامٌ هِيَ حَتّٰى مَطْلَعِ الْفَجْرِ

نازل میشوند فرشتگان وروح درآن باذن پروردگارشان از هر امری سلامتست آن تا وقت طلوع صبح

عابدی بود اندر اسرائیلیان   نام او شمسون بسی روشن‌روان
با صحابه گفت حالش رارسول   بس‌شدند از استماع آن ملول
آمد اینکه ما فرستادیم چند   درشب قدر این کتاب ارجمند
پس‌ورا روح الامین‌دربیست‌سال   درجهان آورد ز امر ذوالجلال
ازهزاران ماه آنشب بهتراست   اهل‌طاعت‌راکه‌طاعت درخوراست
زامر حق اندرهر کاریکه‌هست   کرده حق‌تقدیرآن درفوق‌وپست
نزد تحقیق ازکمال سرمدی   لیلة القدر است نیهٔ احمدی
زانکه ممکن‌نیست آن ابرال حاص   جزکه دراین‌نیه دراین‌حال‌خاص

کرده بد هشتاد سال اوخودجهاد   با عدوی دین حق با اجتهاد
که بود مارا چنین طاعت‌کجا   با حیوة و عمرکوتاه از قضا
یعنی آن ازلوح محفوظ مبین   درسماء دنیوی آمد چنین
چه تورا دانا نمود ازلیل قدر   باچنان‌قدر وشرف‌وان‌شرح‌صدر
برزمین نازل شوند افرشتگان   با امین وحی جبریل امیران
تا طلوع صبح در آنشب تمام   می‌باشد جز سلامت جز سلام
حال کون احتجابش بالعهود   برمقام قلب از بعد شهود
نیست ظاهر قدرآن رهیچکس   خود شناسد قدرآن احوال‌وبس

جذبه

جمله اشیا را درآن حال وصفت   می نماید از حقایق معرفت
آنحال از تام‌شرح هیچ من   منقلب گردم تمام از سجن
خانه را خالی کن از بیگانه تو   منتظر بنشین بباب خانه تو
خانه ازغیر ازکسی خالی تمام   آید آن مهمان غیبت لاکلام
قوه های عقلی و روحی تمام

چیست دانی لیلة‌القدر ای عیار   گر شنیدستی اسم کوی یار
خاصه کزیار عزیز آید پیام   کاملشدت من مهمام در مقام
با تو من‌گویم چه‌زین حال‌عجب   که فراوان دیده‌ام این‌روزوشب
جونکه آمد کار بردلخواه تست   طالع از برج حقیقت ماه تست
تا بصحبت دردرودند و سلام

سورهِ البَيِّنَةُ ثَمانَ آياتِ وَ هِيَ مَدَنِيَّةٌ

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشاینده مهربان

لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ اَهْلِ الْكِتابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِّينَ حَتّىٰ تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ ١ رَسُولٌ

نبودند آنانکه کافرشدند از اهل کتاب ومشرکان جدایان تاوقتیکه آمدایشانرا باقران فرستاده

مِنَ اللهِ يَتْلُو صُحُفاً مُطَهَّرَةً ٢ فِيها كُتُبٌ قَيِّمَةٌ ٣ وَ ما تَفَرَّقَ الَّذِينَ اُوتُوا الْكِتابَ اِلّا مِنْ بَعْدِ

از خدا که‌میخواند صحیفه‌های پاکیزه درآنهاست نوشته‌های راست‌درست ومتفرق نشدند آنها کدادده‌شدند کتابرا مگر از بعد

ما جاءَتْهُمُ الْبَيِّنَةُ ٤ وَ ما اُمِرُوا اِلّا لِيَعْبُدُوا اللهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفاءَ وَ يُقِيمُوا الصَّلٰوةَ وَ

آنکه‌آمدایشانرا بینه وفرموده‌نشدند مگرتاپرستند خدارا خالص‌دارندگان برای اودین‌راحق‌گرایان وبرپای‌دارند نمازرا و

يُؤْتُوا الزَّكٰوةَ وَ ذٰلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ ٥ اِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ اَهْلِ الْكِتابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نارِ

بدهند زکوةرا واینست کیش‌راست بدرستیکه‌آنانکه کافرشدند از اهل کتاب ومشرکان درآتش

جَهَنَّمَ خالِدِينَ فِيها اُولٰئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ ٦ اِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ اُولٰئِكَ هُمْ

دوزخ باشندجاویدان‌درآن آنهاندآنها بدترین خلق بدرستیکه‌آنانکه ایمان‌آوردند وکردندکارهای شایسته آنگروه ایشانند

خَيْرُ الْبَرِيَّةِ ٧ جَزآؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهارُ خالِدِينَ فِيها اَبَداً ٨

بهترین خلق پاداش‌ایشانست‌نزد پروردگارشان بهشتهای‌جای‌اقامت‌دائمی که‌میرود از زیرآنها نهرها جاویدان درآن همیشه

رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذٰلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ

خوشنودشدخدا ازایشان‌وخوشنودشدند ازاو آن برای کسیست که‌ترسداز پروردگارش

می‌نبودند آنکه شد کافر بدین
یعنی احمد با نشان و دعوتش
آن صحف که پاك از سوء خطاست
یعنی اندر لوح محفوظ این کتاب
در حق پیغمبر ذو السلطنه
منتظر بودند وخواهان از خدا
بعض دیگر سرکش وکافر شدند
پاك دین خود کنند از بهر او
آنچه را گشتند مأمور آنگروه
آنگروه باشند در نار جحیم
بهترینند آنگروه از ما خلق
تا ابد پاینده‌اند از سرشت

جمله از اهل کتاب و مشرکین
هم کتاب ومعجزات وحجتش
بر شما خواند بوجه صدق وراست
بود وجامع بر صحف از فصل وباب
جز دبعدار آنکه آمد بینه
که ظهورش را کند روداز خفا
از قبول امر او سر وارد ند
میلشان برحق شود در جستجو
دین حق وراست باشد ازوجوه
بدترین خلق و دردوزخ مقیم
همنشان پاداش اندر نزد حق
اندران عالی مکان جرم بهشت
ایست بهر آنکه ترسد ازخدای

باز استاده ز کفر ماسبق
کو رسولست از خدا باییات
اندران بنوشتهای بس درست
می‌ندارند اختلاف ازهیچ باب
پیش از آن کاید پدیدار رسول
چونکه شد مبعوث کردند اختلاف
هم نگردیدند مأمور از نصوص
برپا دارند در وقتش صلوة
وانکسانکه نگرویدند از یقین
وانکسان کایمان بحق آورده‌اند
با اقامت بوستانها که عیان
حق از ایشان راضی وایشان زحق
ور عقوبتهای او در آنسرای

تا برایشان بینه آمد ز حق
مینماید بر شما راه نجات
هست احکامی که حق است از نخست
آنکه داده شد برایشانرا کتاب
داشتند اهل کتاب اورا قبول
بعضی از آنها نمودند اعتراف
جزکه بپرستند حق را باخلوص
هم دهند اندر محل خود زکوة
هیچ از اهل کتاب ومشرکین
هم عملهای ستوده کرده‌اند
جویها باشد ز زیر آن روان
اینچنین پاداش یابد آن فرق



سورهِ الزِلْزالْ ثَمانَ آیاتٍ وَهِيَ مَدَنِيَّةٌ

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

اِذا زُلْزِلَتِ الْاَرْضُ زِلْزالَها ٢ وَ اَخْرَجَتِ الْاَرْضُ اَثْقالَها ٣ وَ قالَ الْاِنْسانُ ما لَها ٤ يَوْمَئِذٍ

چون بزلزله درآورده شود زمین زلزله‌اش وبیرون اندازد زمین بارهایش را وگوید انسان چیست مرآنرا روزچنین

تُحَدِّثُ اَخْبارَها ٥ بِاَنَّ رَبَّكَ اَوْحىٰ لَها ٦ يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النّاسُ اَشْتاتاً لِيُرَوْا اَعْمالَهُمْ ٧ فَمَنْ يَعْمَلْ

میگوید خبرهایش را بآنکه پروردگارت وحی کرد برای او روزچنین بازگردند مردمان پراکندگان تا نموده شود کردارشان پس کسیکه کند

مِثْقالَ ذَرَّةٍ خَيْراً يَرَهُ ٨ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ

مقدار ذره نیکی خواهد دید آنرا وکسیکه کند مقدار ذره بدی خواهد دید آنرا

چونکه جنبیده گردد این زمین
یعنی اموات و دفائن کان وگنج
برزمین آنروز آید در سخن
اوفتد از پرده بیرون رازها
پیچد از نزع استخوان ورگ بهم
میتوان زین حرو بی بردن بکل
ارض آید پس بعرض حالها
مردم آنروز ازقبور اندرحساب
تا بر ایشانرا شود بنموده باز
از نکوئی بر هرآن یابد جزا
پس چو بد کردی بترس از روز بد

بار جنبیدنی سخت از یقین
که بدآنها موجب طغیان و رنج
بدهد اخبار ازعملها تن بتن
ماند از خجلت بکام آوازها
جسم آید در تزلزل دمبدم
چون رسد هنگام بگذشتن زیل
خود بان ربك اوحی لها
مینمایند از پراکنده ایاب
برجزای کارهاشان بر امتیاز
در عمل برقدر نمله یا هبا
که نخواهد شد مکافات ازتورد
باشد این یکسوره کافی ازکتاب

زانکه چون ارض ارخودندارد بروز
آدمی گوید درآنحال این زمین
هرچه هر اس کرده اندرپشت او
باتو گویم من مثالش را تمام
افکند بیرون زخویش اسرارها
یعنی آن گوید سوار پیل ورخش
حق دهد یعنی که دستوری باو
مختلف احوال اندرجستجو
پس کند هرکس عمل هم سنگ مور
کس نماید ور بدی پاداش آن
توبه کن از سیئات ماسبق
باشد ارآگه دل از یوم الحساب

بارهای خود که دارد در کمون
چیست اورا که بجنبند اینچنین
بار گوید بی تأمل مو بمو
تن بمرگ آرد چورو برانهدام
بر زبان آرد ز پنهان کارها
مغزش از نعل خران گردیده پخش
که عیان کن حالهای او بتو
بعض نورانی و بعضی تیره رو
یا بقدر ذره پیش خور ز دور
میرسد بروی ببیند وان عیان
بر بپوشاند بدیها از تو حق



سُورَةُ العَادِيَاتِ اِحْدٰى عَشَرَ آيَةً وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحاً ٢ فَالْمُورِيَاتِ قَدْحاً ٣ فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحاً ٤ فَاَثَرْنَ بِهِ نَقْعاً ٥ فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعاً ٦

برونده‌ها باآواز نفس زدن نفس زدنی پس آتش برآرنده‌ها آتش برآوردنی پس آنهاکه بنه غارت شوند در صبح پس برانگیختند بآن غبار را پس درمیان درآمدند بآن جماعت را

اِنَّ الْاِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ ٧ وَ اِنَّهُ عَلٰى ذٰلِكَ لَشَهِيدٌ ٨ وَ اِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ ٩ اَفَلَا يَعْلَمُ

بدرستیکه انسانست مر پروردگارش را ناسپاس و بدرستیکه او بر آن هر آینه شاهد است و بدرستیکه او برای دوستی مال هر آینه سخت است آیا پس نمیداند که

اِذَا بُعْثِرَ مَا فِي الْقُبُورِ ١٠ وَ حُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ ١١ اِنَّ رَبَّهُمْ بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَخَبِيرٌ

چون برانگیخته شود در گورهاست و تمیز کرده شود آنچه در سینهاست بدرستیکه پروردگارشان بایشان روز چنین آگاه است

قومی از اعراب کردند اجتماع — در زمین رمله از بهر نزاع
تا شبیخون بر مدینه آورند — یا بجیش مسلمین از ناپسند

چون رسید اندر سپید این خبر — سویشان کرد او علی را ره سپر
شد روان رزم‌آزمای صف‌مصاف — با گروهی سوی ارباب خلاف

غزوهٔ ذات‌السلاسل باشد این — که بزنجیر آمدند آن مشرکین
ره بشب میرفت و پنهان بود روز — تا رسید آن شیر حق برجیش یوز

صبحگاهی تاخت برایشان درراه — برق بین تاچون کند بامشت کاه
کار نامد حیله و تدبیرشان — شیر حق بکشید در زنجیرشان

کشت برایشان فرقه را دربرد — فرقهٔ راهم بآهن بند کرد
چونکه برگشتند رودی بد عظیم — وان طغیان داشت صدلشکر مقیم

تا که آب اندك شود نتوان عبور — بر مدینه نامد اخبار از مرور
آن دورویان ازیشان بیفروغ — منتشر کردند اخبار دروغ

تنگدل شد زان خبرها مصطفی — جبرئیل این آیت آورد از خدا
که باسبان دونده می‌قسم — که رسند ایشان نفس در تاختهم

پس قسم بر آنکه آتشها رسنك — زیر سم آرند بیرون بیدرنك
هم بآن اسبان غارتگر قسم — که بخصم آرند رو در صبحدم

قصد از اسبان سواران سرند — که بصبح ازجیش اعنی صفدرند
پس غباری در کنار آنگروه — صبحگاه انگیختندی از وجوه

آمدندی پس بصبح اندر میان — هر گروهی را بقهر از دشمنان
این جواب است ازقسم که آدمی — رب خودرا ناسپاس است او همی

چون دورویانی که ازخبث نهان — افکنند از جوهها در مردمان
مرکنود است آنکه او ندهد عطا — میخورد تنها زند مر بنده را

آنکه ضارب بر غلام است و کند ز — واهل اورا می‌محر بریك پشیز
حق بود بر بخل و کفرانش گواه — بر خود است او یا گوه در حشرگاه

هم بتحقیق آنکه اندر حب مال — سخت باشد آدمی از سوء حال
پس بداند مبعث آیا شود — آنچه باشد درقبور انگیخته وبد

جمع گردانیده گردد هم بجا — آنچه باشد مختفی در سینها
روز حشر اندر مجازات امور — رب ایشانست بر ایشان خبیر



سُورَةِ القَارِعَةِ ثَمَانَ آيَةً وَهِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشاینده مهربان

اَلْقَارِعَةُ مَا الْقَارِعَةُ ٢ وَ مَا اَدْرٰيكَ مَا الْقَارِعَةُ ٣ يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ ٤ وَ تَكُونُ

آن درهم کوبنده چیست آن درهم کوبنده و چه چیز دانا کرد ترا که چیست آن درهم کوبنده روزیکه باشند مردمان چون پروانه پراکنده و باشند

الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ ٥ فَاَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ ٦ فَهُوَ فِى عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ ٧ وَ اَمَّا مَنْ خَفَّتْ

کوهها چون پشم رنکارنك وازده پس اما آنکه کران آمد سنجیدهایش پس اوست درعیش پسندیده واما آنکه سبك آمد

مَوَازِينُهُ فَاُمُّهُ هَاوِيَةٌ ٨ وَمَا اَدْرٰيكَ مَاهِيَهْ ٩ نَارٌ حَامِيَةٌ

سنجیدهایش پس ماوایش دوزخ است وچه چیز دانا کردترا که چیست آن آتشی است نهایت سوزاننده

ساعت گوینده مر آینده است ‖ خود قیامت ساعت گوینده است
قلبها کوبد زهول و هیبتش ‖ تا که برطاقی چه باشد شدتش
نزد بعضی مرفراش آمد حراد ‖ که بهم ریزند از باك بیم باد
پس هرآن باشد ترازویش کران ‖ ارعملهای نکو در آنزمان
وانکه اوباشد ترازویش خفف ‖ هست جایش هاویه اندر ردیف

تو چه‌دانی معنی کوینده چیست ‖ درقیامت حاصل آن کوینده کیست
مردم آنروزند چون پروانه‌ها ‖ که پراکنده بوند از لانه‌ها
کوهها کردند چون پشم زده ‖ هم ملون هم جدا ازهم شده
پس مکرعیش پسندیده براوست ‖ حالش اندر جنت‌الماوی نکوست
چه تورا دانا نمود از هاویه ‖ وصف او این‌است نار حامیه



سُورَةُ التَّكَاثُرِ ثَمَانِ آيَاتٍ وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

اَلْهٰكُمُ التَّكَاثُرُ ١ حَتّٰى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ ٢ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ ٣ ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ ٤ كَلَّا

بغفلت انداخت شمارا مباهات در بسیاری تا آنکه زیارت نمودید مقبرهارا حقا زود باشد که بدانید پس حقا زود باشد که بدانید نه چنانست

لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ ٥ لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ ٦ ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ ٧ ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ ٨

اگر بدانید دانستنی یقین هرآینه ببینید البته دوزخ را پس هرآینه خواهید دید آنرا مشاهده یقین پس پرسیده خواهید شد روزچنین از نعمت

فخرینهای شما بی‌معذرت ‖ مر شما را داشت باز از آخرت
تا بحدیکه شما را کورها ‖ میکنند از بهر آن منظورها
نیست انسان بلکه محض واهمه ‖ صرف دنیا همتان کردد همه
پس بباید که ازاین باز ایستید ‖ عیب غفلت را برود آگه شوید
باز مانند از تفاخرهای خویش ‖ گربدانید آنچه را دارید پیش
پس شما پرسیده کردید از نعم ‖ اندر آنروزحساب از بیش و کم
‖ قدر نعمت کرکه نشناسد کسی

پس بهم از کثرت مردان خویش ‖ فخر کردید آنکه مردماست بیش
کاین قبور مردهای ماست کان ‖ مرده‌اند و رفته‌اند ازاین جهان
زود باشد که بدانید از یقین ‖ مرخطای رای خودرا اندراین
نه چنانست ار بدانید از عیان ‖ دانش امری که باشد بیگمان
مرجهنم را شما خواهید دید ‖ دیدنی پس کان یقین‌است وپدید
بی ازآن پرسند تامت نهند ‖ بلکه تا نعمت بافزونتر دهند
بیهده است ازنعمتش بخشی بسی ‖

سُورَةُ الْعَصْرِ ثَلٰثُ آيَاتٍ وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

وَالْعَصْرِ ١ اِنَّ الْاِنْسَانَ لَفِى خُسْرٍ ٢ اِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ

بطرف آخر روز بدرستیکه انسان هرآینه درزیان کاریست مگر آنانکه ایمان آوردند وکردند کارهای شایسته و وصیت بیکدیگر نمودند براستی

وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ

ووصیت نمودند بشکیبائی

هم‌قسم بر عصر یعنی بر زمان
جز کسانی کامل ایمانند و دین
هستشان باهم وصیتها که آن
وامتداد آن بقای بیکران
کرده‌اند اعمال نیکو از یقین
برحق است وراست در ایمان وجان
هم وصیت کرده اند ایشان بصبر
آنکه میباشد زیانکار آدمی
سعیشان در کسب طاعاتست بیش
همچو توحید خدای بیشریك
زانکه می‌بکشند زاعدا ظلم وجبر
از فزونی میبرد سوی کمی
کرده‌اند افزون حسنات و خیر خویش
هم اطاعت بر رسل و اعمال نیك



سُورَةُ الْهُمَزَةِ تِسْعُ آيَاتٍ وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

وَيْلٌ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُمَزَةٍ ١ اَلَّذِي جَمَعَ مَالًا وَ عَدَّدَهُ ٢ يَحْسَبُ اَنَّ مَالَهُ اَخْلَدَهُ ٣ كَلَّا لَيُنْبَذَنَّ فِي

وای بر هر عیب گوی طعن زننده که فراهم آورد مال را وآماده داشت آنرا می پندارد که مالش جاودانی میگرداند آنرا چنانست انداخته خواهد شد در

الْحُطَمَةِ ٤ وَ مَا اَدْرٰيكَ مَا الْحُطَمَةُ ٥ نَارُ اللّٰهِ الْمُوقَدَةُ ٦ اَلَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْاَفْئِدَةِ ٧ اِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُؤْصَدَةٌ ٨

آتش در هم شکننده وچه دانا کرد ترا که چیست آتش در هم شکننده آتش خداست برافروخته که مستولی میشود بر دلها اندرستیکه آن بر ایشانست سرپوشیده

فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ ٩

در ستونهای کشیده

چندتن بودند کایشان بر رسول
در نهان غیبت کنند از یکدگر
وانکه جمع مال کرد وداشت دوست
اینچنین نبود که او پنداشته
نار حق است آنکه برافروخته
گوئیا بسته است آن نار عظیم
میزدند ازچشم طعن ازناقبول
طعنه در ظاهر زدند اندر نظر
بشمرد هر ساعتش چون مال دوست
بل فتد در آتش انباشته
دوستداران هوا را سوخته
بر ستونهای کشیده در جحیم
آمد آیت کایگروهند اهل ویل
باشد آیت شامل هرکس که او
می پندارد چنین کاندر جهان
که بود از عادت آن کسر وحطم
آتشی آنکو برآید در زمان
آنچنان یعنی برایشان بسته است
ویل برآنکس بود برطعن میل
باشدش بر مردمان اینفعل وخو
مال او سازد مر اورا جاودان
چه بر حطمه ساخت آگاهت حتم
جای گیرد در قلوب کافران
که دری براستنی پیوسته است

سُورَةُ الْفِيلِ خَمْسُ آيَاتٍ وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشاینده مهربان

اَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِاَصْحَابِ الْفِيلِ ١ اَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ ٢ وَ اَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا

آیا ندیدی که چگونه کرد پروردگار تو باصحاب فیل آیا نگردانید مکر ایشانرا در تباهی وفرستاد بر ایشان نوعی پرنده

اَبَابِيلَ ٣ تَرْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِنْ سِجِّيلٍ ٤ فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَأْكُولٍ ٥

فوج فوج که می انداخت ایشانرا سنگی از سجیل پس گردانید ایشانرا چون برگ خورده شده

مرندیدی این توآیا در سبیل
می‌نگردانید کید آن فرق
خودفرستاد او برایشان باشکوه

که چه ربت‌کرد با اصحاب فیل
باطل وگمراه آیا آنکه حق
فوج مرغانرا گروه اندرگروه
پس بگردانید ایشانرا اله

برشکست اهل حبش‌را برچنان
قصد ایشان بود تخریب حرم
میفکند آن هریکی سنگی زگل
خورد گشته برمثال برك کاه

با طیوری بس بجثه ناتوان
کردشان تضلیل پس‌رب‌الکرم
مرد ومرکب‌را نمودی مضمحل



سورة القُرَيْشِ اَرْبَعَ آيَاتٍ وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشایندهٔ مهربان

لِاِيلَافِ قُرَيْشٍ ٢ اِيلَافِهِمْ رِحْلَةَ الشِّتَاءِ وَالصَّيْفِ ٣ فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هٰذَا الْبَيْتِ الَّذِي اَطْعَمَهُمْ

برای الفت‌عطاکردن بقریش الفت‌عطاکردن بایشان درکوچ زمستان وتابستان پس باید بپرستند پروردگار این خانه‌را آنکه سیرطعام کردایشانرا

مِنْ جُوعٍ ٤ وَ آمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ

ازگرسنگی وایمن‌کردایشانرا ازبیم

بود هر سالی بعزم اتجار
خلق میخواندندشان اهل حرم
تا برایشان در وقوع رحلتین
آنخدا که داد ایشانرا طعام
میشدند آنها بهر شهر و دیار

مرسفر بهرقریش اندر دوبار
داشتند اهل حرم‌را محترم
الفتی ازمردمان باشد بعین
کاه‌جوع ازاین دورحلت‌درمقام
ازپی کسب معاش و اتجار

درزمستانشان سفر بد بریمن
حاصل آنکه قصه اصحاب فیل
پس باید تاکه بپرستند هم
ایمن ایشانرا نمود ازخوف هم
ذاحترام آن حرم ایمن بدند

فصل تابستان بشام این بودفن
برقریش آن بود نعمت درسبیل
صاحب این خانه را اهل حرم
زاحترام این حریم محترم
مطمئن درهرره از رهزن بدند



سورهِ المَاعُونَ سَبْعَ آيَاتٍ وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشاینده‌مهربان

اَرَاَيْتَ الَّذِى يُكَذِّبُ بِالدِّينِ ٢ فَذٰلِكَ الَّذِي يَدُعُّ الْيَتِيمَ ٣ وَلَا يَحُضُّ عَلٰى طَعَامِ الْمِسْكِينِ ٤

آیادیدی آنراکه تکذیب‌میکندروزجزارا پس اینست که بجفامیراندیتیم‌را وترغیب نمیکند بر طعام‌دادن‌درویش

فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ ٥ اَلَّذِينَهُمْ عَنْ صَلٰوتِهِمْ سَاهُونَ ٦ اَلَّذِينَهُمْ يُرَآؤُنَ ٧ وَ يَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ

پس وای مرنمازندرندگان ریائی آنهاکه ایشان ازنماز خودسهوکنندگان بیخبراند آنانکه‌ایشان ریامیکنند ومنع‌میکنندزکوةرا

دیدی آیا ای محمد آنکه را
نی‌کند تحریص‌کس‌را زانفجار
وان بود ابن ابی واصحاب‌او
وانکسانکه میکنند ایشان ریا
مانعند ایشان هم از مال زکوة
آدم آن باشد بدون امتناع

میکند تکذیب بریوم جزا
خود براطعام مساکین هیچ باز
هرمنافق یا بگاه جستجو
درعملها ازپی مدح و ثنا
جمله در بارند اهل این صفات
که بنی‌آدم برد زاو انتفاع

اوست‌پس آنکس که‌دفع‌ازخودکند
بس بود رنج وعذاب‌آنراکه باز
وانکسانکه ازنماز خویشتن
مدحشان گویندیعنی تاکه خلق
هرکه منع خیری ازمردم کند
ور رسد برمردمان ازوی‌ضرر

مریتیمانرا بقهری بس اشد
میگذارد از ریا مانا نماز
غافلند و بیخبر درهرزمن
جزریا برتن نپوشند ایچ دلق
راه ورسم مردمیرا کم‌کند
تونخوانش آدم دداست آن‌جانور

سُورَةُ الْكَوْثَرْ ثَلٰثَ آيَاتٍ وَهِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

اِنَّا اَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ ٢ فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ ٦ اِنَّ شَانِئَكَ هُوَالْاَبْتَرُ

بدرستیکه ما عطا کردیم ترا کوثر را پس نماز گذار مر پروردگار خودرا و قربان کن بدرستیکه دشمن تو او ست دم بریده

برتو ما کردیم کوثر را عطا
میناند بقعهٔ اندر جهان
جمله خیر دنیوی و اخروی
نحر کن اندر رضا و راه رب
کی شود قربان قبول دادگر
نسل تو افزون شود در بحر و بر

چیست کوثر خیر افزون بیخطا
که نباشد نسلی از تو اندران
برتو دادیم از کمال معنوی
زاشتران که اعلی است از اموال عرب
هر که محتاجان برند ازوی ثمر
همتنا و ذکرت اندر هرگذر

نسل و اعقاب تورا یعنی زیاد
همبود مروی که کوثر در بهشت
پس گذار از بهر رب خود نماز
برخلاف مشرکان دل سیاه
دشمنی کاو خواند نسلت منقطع
میبماند خود منازه و منبری

میبکنیم اندر اقالیم و بلاد
هست نحری کان بود عار سرشت
با خلوص قلب وعاری از مجاز
که اهل حاجت را برآن بدهند راه
میبگردد خود ز نسلی مدفع
خالی از ذکر تو اندر کشوری



سُورَةِ الْكَافِرُونَ سِتَّ آيَاتٍ وَهِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشاینده مهربان

قُلْ يَا اَيُّهَا الْكَافِرُونَ ٢ لَا اَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ ٣ وَلَا اَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا اَعْبُدُ ٤ وَلَا اَنَا عَابِدٌ مَا

بگو ای کافران نمیپرستم آنچه میپرستید و نه شما پرستندگان آنچه می پرستم و نه پرستنده ام آنچه می پرستیدو نه

عَبَدْتُمْ ٥ وَلَا اَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا اَعْبُدُ ٦ لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ

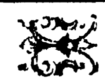
شما پرستندگانید آنچه میپرستم شمار است دین شما و مراست دین من

مشرکان گفتند بافخر کبار
بعد ازآن هردین پسندیده شود
آمد این آیت که کو بر کافران
من نپرستنده ام هرگز خود آن
از شما دین شما هم دین من
نسخ این لازم نباشد هیچ لیك
وقت آن خواهد رسید اندر نبرد
تو مرا گوئی بتانرا با خدا

که توسالی دین ما کن اختیار
برتو و ما هردو نگزیده شود
می نپرستم پرستید آنچه آن
که پرستید آن شما ای مشرکان
باشد ازمن وا گذارید این سخن
هست هر حکمی بجای خویش نیك
تا که بشناسید گردون رازگرد
گیرم انباز این کجا و آن کجا
پس نگردیده است منسوخ این کلام

تا شویتم هم سالی ما مطع
گفت این هرگز نخواهد شد که من
آنچه راهم می پرستم من شما
هم نه پرستند گانید آنچه من
گفته اند ارباب تفسیر از مقال
دینتان یعنی که باشد برقرار
من تورا گویم که حق معبود ماست
پس شما باشید اندر دینتان
هرسخن را هست جائی والسلام

اندران آیین که داری از جبیع
خود شریك آرم بذات ذوالمنن
خود نه اپرستندگانید از ولا
میپرستم در نهان و در علن
گشته منسوخ این بآیات قتال
تاکنم معلومتان درکار زار
هرچه غیرازاو پرستید آن خطاست
تا براندازم بر تیغ آئینتان



سورهِ النَّصْرِ ثَلٰثَ آيَاتٍ وَهِيَ مَدَنِيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

اِذا جآءَ نَصْرُ اللّٰهِ وَالْفَتْحُ ٢ وَرَاَيْتَ النّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللّٰهِ اَفْواجاً ٣ فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ

چون آید یاری کردن خدا و فتح مکه و ببینی مردمان را که در می‌آیند در دین خدا فوج فوج پس تسبیح کن بحمد پروردگار خود

وَاسْتَغْفِرْهُ اِنَّهُ كانَ تَوّاباً

و طلب آمرزش کن از او بدرستیکه او ست قبول کننده توبه

چونکه یاری کردن آید از خدا / هم زمان فتح مکه بر شما

چون ببینی مردمان در دین حق / فوج فوج آیند هر روز از فرق

وعدهٔ حق بر تو خواهد گشت راست / دست شان در آنچه مقصود از خداست

پس تو کن تسبیح مقرون بر سپاس / هردم از پروردگارت بیقیاس

هم بکن آمرزش ز فضل او طلب / که بود توبه پذیر او بی‌تعب

اکثری گویند این آیت نزول / یافت پیش از فتح مکه بر رسول

شرح فتح مکه و آن داستان / گر که خواهی جمله از تاریخ خوان

سورة ابي لهب خمس آيات وهي مكية

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

تَبَّتْ يَدا اَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ ٢ ما اَغْنى عَنْهُ مالُهُ وَما كَسَبَ ٣ سَيَصْلى ناراً ذاتَ لَهَبٍ ٤ وَ

شکسته باد دو دست ابی لهب که خواست سنگ زند و شکسته شد بی‌نیاز نکرد از او مال او و آنچه کسب کرده زود باشد که در آید آتش را خداوند زبانه و

امْرَاَتُهُ حَمّالَةَ الْحَطَبِ ٥ فِي جِيدِها حَبْلٌ مِنْ مَسَدٍ

زن او که بردارنده هیزم است در گردن او ریسمانیست از لیف خرما

باد بشکسته دو دست بولهب / تا چه کرد او با رسول منتجب

سنگ بگرفت او که تا بر وی زند / گشت خاسر و هلاک آن بد شد

دفع نکند هیچ از وی عذاب / وانچه کرد از مال و وز اسباب

زود باشد که در آید با تعب / آتشی را کو بود صاحب لهب

زوجه‌اش ام جمیل بنت حرب / اخت بوسفیان که در طعن و ضرب

اوست بردارنده هیزم مراد / زن سخن چینی است از بهر فساد

آنچنانکه هیزمست آتش کشی / می‌برد هم سخن چین آتشی

آن زن یکچشم بس معروف بود / بر سخن چینی و این مکشوف بود

بود هیزم کش زن آن بولهب / تا فرو ریزد در ره روز و شب

ریسمانی از لیف خرما تافته / باشد اندر گردن او یافته

خار و خاشاک آن لعینه را برسر / می‌کشید اندر ره فخر زمن

هم بدست او همچو اندر جحیم / بسته های هیزم از نار الیم

سورة الاخلاص اربع آيات وهي مكية

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشاینده مهربان

قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ ٢ اَللّٰهُ الصَّمَدُ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ ٤ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً اَحَدٌ

بگو یا محمد او ست خدای یگانه خدا بی‌نیاز نزاده و زاییده نشده و نیست او را همتا و همسال

گفته‌اند ارباب تحقیق و خرد / ذات بحت و بود محض است آن احد

منزه و مطلق از خصوص و از عموم / وز عروض و لا عروض و هر رسوم

مطلق است اعنی ز قید خاص و عام / نه بود وصف و نشان اورا بنام

جمله را او آثار کثرت منتفی است / در حجاب لاتعین مختفی است

عاریست از وصف کثرت وحدتش / دور از شرط تعین نسبتش

هست یکتائی چنان یکتا که او / در عدد داخل شود بی گفتگو

از عددها وحدتش خارج بود
در مقام واحدیت از جهات
یافت اندر واحدیت اعتبار
ای محمد در جواب مشرکان
گو تو ایشان را هو الله احد
منفرد اندر صفات و ذات خویش
اندر این حضرت خرد را راه نیست
هر وجودی راست بروی احتیاج
نیست فوقش آمری او ناهئی
یا که من غیر شئ آمد صمد
نیست همتائی مر او را هیچ کس

بی‌چو واحد در عدد داخل شود
می‌پذیرد علم و تعیین و صفات
اسم و رسم و نعت و وصف از هر قرار
که تو را گویند حق را ده نشان
او کجا در اشارت در عدد
مطلق از ادراک مخلوقات خویش
ممکنی از هستیش آگاه نیست
او نباشد از وجودی لاعلاج
خلق را از هستیش آگاهئی
نیست مانندی مر او را در سند
هم بعقلی را بدرکش دسترس
اعتقاد اینست پیدا و خفی

حق ز وحدت واحدیت بی‌مقال
واحدیت وصف ذات حضرتست
هست واحد از احد اول نزول
این بیان ما بود پیدا که چیست
پاک و بیرون است از عین و عیان
شأن او یکتائی است اندر وجود
ثابت از الله الصمد بشنو بیان
ممتاز است از وجود غیر خود
باشد از وصفش یکی لا کفو له
نی از او زاید ولد یا هیچ چیز
نه شبیه او راست در ذات و صفات
از آنها و گواهی بر صفی

جامع کل صفات است و کمال
فرض در وی اعتبار کثرتست
مر حقیقت از محمد[4] در وصول
تو بما بنما که معبود تو کیست
نه اشارت می‌پذیرد نه بیان
نیستش شئی بذات و وصف و بود
اوست معبود و پناه بندگان
کرد خلق او بر ظهور خیر جود
خورد و خواب آنجا ندارد هیچ ره
بی ز جزئی گشته او زاینده بر
هم نه تغییر و تبدل از جهات



سُورَةُ الفَلَقِ خَمْسُ آيَاتٍ وَهِيَ مَدَنِيَّةٌ



بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ ١ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ ٢ وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ ٣ وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ

بگو ای محمد پناه میگیرم بآفریدگار شکافنده صبح از بدی آنچه آفریده است   و از بدی شب تاریک چون درآید   و از شر زنان که دمندگان افسونند

فِي الْعُقَدِ ٤ وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ ٥

در گرهها   و از شر   حسد برنده چون ظاهر کند حسد را

ای محمد[4] گو که بر رب الفلق
ملک که اشیا جمله را آفرینش و لم
حاصل آن کز شر هر ذی شر که هست
هم ز شر آن زنان ساحره
در جهان هر فتنه که رخ بود
مایه آن غفلت است از کردگار
گفته‌اند از سحر و جادویان رسول
جز که این سحر و حسد بر آدمی

من پناه آرم ز شر ما خلق
اندر آورد از سیاهی عدم
کو پناه آرم سلطان الست
که دمند اندر گرهها یکسره
می‌توان گفت از حسد آن جمله بود
که نماید آدمی را خوار و زار
گشت بیمار این بود دور از قبول
وارد از نفس و ابلیس آید همی

بی‌شفق بر صبح دارد انحصار
میشکافد مر زمین را از نبات
هم ز شر غاسق اندر لیل تار
هم ز شر حاسد آن وقت حسد
ترک سجده کرد ابلیس از حسد
گر نباشد غفلت او را کی رسد
گر پیغمبر کند جادو اثر
شکر این نعمت چسان گوید صفی

کاورد آرا برون از لیل تار
کوهها را از عیون اندر جهات
چون درآید ظلمتش در روزگار
از حسدها چون بجوش آید حسد
گشت آن هابیل را قابیل رد
که برد بر دادهٔ باری حسد
بس پدید آید بکار دین ضرر
گر حسد پا گشت فلش ای وفی



سُورَةُ النَّاسِ سِتُّ آيَاتٍ وَهِيَ نَزَلَتْ بِمَكَّةَ



بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ ١ مَلِكِ النَّاسِ ٢ إِلٰهِ النَّاسِ ٣ مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ ٤ الَّذِي يُوَسْوِسُ

بگو ای محمد پناه میبرم بپروردگار آدمیان   پادشاه آدمیان   خدای آدمیان   از بدی دیو   و وسوسه کننده   خناس   آنکه وسوسه میکند

فِي صُدُورِ النَّاسِ ٦ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ

درسینهای مردمان از جن وآدمیان

گو که میگیرم پناه از هر زیان
هیچ داری یاد کز شهر عدم
اندران زندان وظلمت خانه او
از رحم پس آمدی اندرجهان
پادشاه مالك و مولای تو
مردمارا او بود پروردگار
آنکه او باشد وجود وبود خلق
آنکه وسواس افکند درسینهها

بار بر پروردگار مردمان
درو جود آورد چون دمبدم
بد مربی مر تورا بی گفتگو
طفل بودی پس شدی مردی جوان
اوست در پنهان ودر پیدای تو
همچنین در هر دو عالم شهریار
برحق است ار باشد او معبود خلق
رادمراد وپری از کینه ها
من باو گیرم پناه ازصدق وراست

کش مقام نطفه تا عقل تمام
درمیان آب وخون پنهان بدی
نی در آنجا غیر او راه بوده راه
هم مربی حق تورا در هر نفس
وانکه باشد برخلایق پادشاه
مالك الملك استوهم مالك ذات
گو برم بروی پناه اندر زمن
پس برب و مالك خلق و اله
کاول وآخر پناه ما خداست

شد مربی درهرآن نقل و مقام
داد جانت پس جنین وآدم شدی
داردت ا. ناملایم تا نگاه
بر برب خود پناه از غیر پس
گو بر ایرستندگان جزوی اله
خلق را در هستی وموت وحیوة
ازشرور دیو و نفس راهزن
از پری و آدمی میجو پناه

صَدَقَ اللّٰهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمْ * وَ صَدَقَ رَسُولُهُ الْكَرِيمْ * وَ صَدَقَ عَلِيُّ بْنُ اَبيطَالِبٍ اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ

وَ نَحْنُ عَلٰى ذٰلِكَ مِنَ الشَّاهِدِينَ وَالشَّاكِرِينَ * وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ *

درشکر نعمت باری تعالی عز اسمه

نعمت خود برصفی کرد او تمام
کی مرا این بود هرگز درگمان

شاید ارگویم سپاسش صبح وشام
یا گمان هیچکس از بخردان

حرعنایات این بود اردوالجلال
که دوسال این نامه بر پایان رسد

که بنظم این نامه آمد دردوسال
بل بعمری تا که برلب جان رسد

در بیان تاریخ ابتدای نظم تفسیر وانتهای آن،

در هزار وسیصد وهشت اینچنین
اوفتد ابلیس در اندوه و سور
کان بفهم مردمان باشد قریب
زانکه جنسست بغایت جاذب است
اینقدر کافیست از بهر شناس
چوافکند وسواس دیو اندر صدور
بحر گوهر گشت تفسیر صفی
رانکه کرده نفی عقل وعلم خویش
برتو ای پروردگار مهر وماه

چون هزار وسیصد از هجرت گذشت
گشت ختم از عون رب العالمین
زینکه شد معلوم قرآنرا رموز
خاص وعام ازوی برد هرکس نصیب
دراثر هم جنس قولش غالب است
مابقی را کن بفهم خود قیاس
بر پناه ار وی بخلاق الامور
از رموز نغز نیکو مختفی
توچه گوئی داچه او خودگفته بیش
خود صفی جوید زهرجهلی پناه
اول و آخر پناه ما توئی

درششم سال ابتدا این نامه گشت
ایست ازحق نعمتی برخاص وعام
تا بامروز اینچنین روشن بیان
پس درآید دیو از شکل بشر
برچسان تا افکند طرح کلام
بر پناه از شر خناس عدو
اندراین نظم مبارك از کلام
گر کند کس نفی این نظم وکتاب
واهل اورا درچاه جهل وحسد
تو پناه هر پناه آرندهٔ
حرم نعش و مالك ومولی توئی

گر بفهمند اهل ایمان بالتمام
شرح قرآنرا بیامد در جهان
تا بهم جنسی زند راه از حشر
نفی تفسیر صفی را بر امام
بر اله الناس گاه جستجو
یافت اسرار معانی انتظام
هیچ اورا نیست حاجت برجواب
تا سزای جهل او ازحق رسد
ده پناه آرد پناه از بندهٔ

با دست رنج حسن کفائی ونصرالله عباسی رشتی چیدن این تفسیر
ازتاریخ اول آذرماه ۱۳۱۷ الی مهرماه ۱۳۱۸ بپایان رسیده است

فِي صُدُورِ النَّاسِ ٦ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ

درسینهای مردمان از جن وآدمان

گوکه میگیرم پناه از هر زیان
هیچ داری یاد کز شهر عدم
اندران زندان وظلمت‌خانه او
از رحم پس آمدی اندرجهان
پادشاه مالك و مولای تو
مردمانرا او بود پروردگار
آنکه او باشد وجود وبود حلق
آنکه وسواس افکند درسینه‌ها

بار بر پروردگار مردمان
در وجود آورد چونت دمبدم
شد مربی مر تورا بی گفتگو
طفل بودی پس شدی مردی جوان
اوست درپنهان ودر پیدای تو
همچنین در هر دو عالم شهریار
بر حق است او باشد او معبود خلق
زآدمیزاد و پری از کینه‌ها
من باو گیرم پناه از صدق وراست

کز مقام نطفه تا عقل تمام
درمیان آب وخون بیجان بدی
پس در آنجا غیر او راه بوده راه
شد مربی حق تورا در هر نفس
وانکه باشد برخلایق پادشاه
مالك الملك است وهم مالك ذات
گو برم بروی پناه اندر زمن
پس برب و مالك خلق و اله
کاول وآخر پناه ما خداست

شد مربی درهرآن نقل و مقام
داد جانت پس جنین وآدم شدی
داردت از ناملایم تا نگاه
بر برب خود پناه از غیر پس
گو بر ابرستندگان جزوی اله
خلق را در هستی وموت وحیوة
ازشرور دیو و نفس راهزن
از پری و آدمی میجو پناه

صَدَقَ اللّٰهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمْ * وَ صَدَّقَ رَسُولُهُ الْكَرِيمْ * وَ صَدَّقَ عَلِيُّ بْنُ اَبِيطَالِبٍ اَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ

وَ نَحْنُ عَلٰى ذٰلِكَ مِنَ الشَّاهِدِينَ وَالشَّاكِرِينَ * وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ *

درشکر نعمت باری تعالی عز اسمه

نعمت خود برصفی کرد او تمام
کی مرا این بود هرگز درگمان

شاید ارگویم سپاسش صبح وشام
یا کمان هیچکس از بخردان

حرعنایات این نبود ارذوالجلال
که دوسال این نامه دربپایان رسد

که بنظم این نامه آمد دردوسال
بل بعمری تاکه برلب جان رسد

در بیان تاریخ ابتدای نظم تفسیر وانتهای آن،

در هزار وسیصد وهشت اینچنین
اوفتد ابلیس در اندوه و سوز
کان بفهم مردمان باشد قریب
زانکه جنسست بغایت جاذب است
اینقدر کافیست از بهر شناس
چوافکند وسواس دیو اندر صدور
بحر گوهر گشت تفسیر صفی
زانکه کرده نفی عقل وعلم خویش
برتو ای پروردگار مهر وماه

چون هزار وسیصد از هجرت گذشت
گشت ختم از عون رب العالمین
زینکه شد معلوم قرآنرا رموز
خاص وعام ازوی بردهر کس نصیب
دراثر هم حسن قولش عالی است
مابقی را کن بفهم خود قیاس
بر پناه از وی بخلاق الامور
از رموز هر نکر مختفی
توچه گوئی زانچه او خودگفته بیش
خود صفی جوید زهرجهلی پناه
اول و آخر پناه ما توئی

درششم سال ابتدا این نامه گشت
ایست ازحق نعمتی برخاص وعام
تا بامرور این چنین روشن بیان
پس درآید دیو از شکل بشر
برچساں تا افکند طرح کلام
بر پناه از شرّ خناس عدو
اندراین نظم مبارك از کلام
گرکند کس نفی این نظم وکتاب
واهل اورا درچنان جهل وحسد
تو پناه هر پناه آرندهٔ
جرم بخش و مالك ومولی توئی

گر بفهمند اهل ایمان بالتمام
شرح قرآنرا بیامد در جهان
تا بهم جنسی زند راه از حشر
نفی تفسیر صفی را بر امام
بر اله الناس گاه جستجو
یافت اسرار معانی انتظام
هیچ اورا نیست حاجت برجواب
تا سزای جهل او ازحق رسد
ده پناه آرد پناه از بندهٔ

با دست رنج حسن کمانی ونصرالله عباسی رشتی چیدن این تفسیر
ازتاریخ اول آذرماه ۱۳۱۷ الی مهرماه ۱۳۱۸ بپایان رسیده است